# بانك جامع عزاداری ویژه ماه محرم

## مشخصات كتاب

سرشناسه:مركز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،1392  
عنوان و نام پدیدآور:بانك جامع عزاداری ویژه ماه محرم/ واحد تحقیقات مركز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.  
ناشر چاپی :   
مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مركز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳92.  
محرم الحرام 1435  
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و كتاب  
موضوع: عزاداری

## 1. چهل حدیث عزاداری

### مشخصات كتاب

سرشناسه : محدثی، جواد، ۱۳۳۱ -  
Mohadesi، Javad  
عنوان و نام پدیدآور : چهل حدیث عزاداری/ تهیه و تنظیم جواد محدثی.  
مشخصات نشر : قم: نشر معروف، ۱۳۸۰.  
مشخصات ظاهری : ۶۴ص.؛ ۱۰/۵×۱۳/۵ س‌م.  
شابك : ۱۰۰۰ریال: 964-6739-7-17 ؛ ۶۰۰ ریال (چاپ دوم)  
وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری  
یادداشت : فارسی - عربی.  
یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۷۵.  
یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۸۴.  
یادداشت : كتابنامه به صورت زیرنویس.  
موضوع : اربعینات -- قرن ۱۴  
موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴  
موضوع : سوگواریها -- احادیث.  
رده بندی كنگره : BP۱۴۳/۹/م۲۶۵چ۹۴ ۱۳۷۹  
رده بندی دیویی : ۲۱۸/۲۹۷  
شماره كتابشناسی ملی : م‌۷۹-۱۲۷۱۷

### مقدّمه

عزاداری، احیاء خط خون و شهادت   
زندانی كردن (نور) در حصار شب ، شیوه كهن ستمگران حاكم ، در برخورد و مقابله با (حق ) بوده است . خطّ فكری و سیاسی امامان شیعه ، از همین رو همواره از سوی قدرتها ، مورد تضییق و محدویت و انزوای تحمیلی قرار گرفته بود .   
طبیعی است كه در چنان شرایط ، نوشتن و گفتن و سرودن و نشر تفكر و راه و خطّ آنان ، از اسلوبهای مؤ ثّر شیعه به حساب می آمد و پیروان حق ، با زبان و قلم و شعر و مرثیه و اشك و عزاداری ، در (احیاء امرائمّه ) و زنده نگهداشتن حماسه ها و بیان فضایلشان تلاش می كردند .

در آن عصر خفقان ، طرح (خط امامان ) ، نوعی مبارزه سیاسی - اجمتاعی بود و خطرها در پی داشت .

ذكرها و یادها ، جهاد بود .

جلسات انس و دیدار شیعیان ، وسیله ای برای الهام گیری و یافتنِ محورهای (وحدت مكتبی ) به حساب می آمد و شعر و مرثیه و نوحه و گریستن و عزاداری بر شهیدان كربلا و سیدالشهدا و مظلومیّت اهل بیت علیهم السّلام در آن عصرِ (نتوانستن )ها ، ابعادی از مساءله زنده نگهداشتن مشعل حق و دعوت به (نور) و (ایمان ) بود .   
سروده های موضعدار شاعران شیعی ، آنچه كه به اهل بیت مربوط می شد ، بطورعمده دو محور اساسی داشت :

1 – مدایح

2 – مراثی

استفاده ازمدح و مرثیه ، همواره بعنوان اهرمی در دفاع ازحق ومبارزه باحكومتهای جور، مورداستفاده قرار می گرفت .

برپایی مراسم سوگواری برای ائمّه و احیای خاطره شكوهمند و الهام بخش حیات و جهاد و شهادتشان ، همواره در تاریخ ، حركت آفرین و بیدارگر بوده است .   
سنّت شعر گفتن و مرثیه خواندن و گریستن و گریاندن در مجالس سوگ اهل بیت نیز ، مورد تشویق و دستور امامان بود ، چرا كه عزاداری ، رساندن صدای مظلومیّت آل علی به گوش مسلمانان بود و رسالتی عظیم داشت . اقامه مجالس به یاد آنان ، بیان رنجهای جانكاه پیشوایان حق و خون دلهای ائمه عدل ، فاش ساختن و آشكار كردنِ ناله مظلومانه آنان در هیاهوی پرفریب اغواگران بود و عزاداری برای شهید ، انتقالِ فرهنگ شهادت به نسلهای آینده تلقّی می شد . . . و این خط همچنان ادامه یافت ، تا اكنون (1) .   
در اینگونه مجالس ، احساس و عاطفه ، به كمك شعور می آید و مكتب عاشورا زنده می ماند و اشك ، زبان گویای احساسهای عمیق یك انسان متعهّد و پای بند به خطّ حسینی و كربلایی است .

اشك ، دلیل عشق است و نشانه پیوند .

اشك ، زبان دل است و شاهد شوق .

دلی كه به حسین علیه السّلام و اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عشق دارد ، بی شك در سوگ آنان می گرید و با این گریه ، مهر و علاقه درونی خود را نشان می دهد و گریه بر حسین علیه السّلام تجدید بیعت با (كربلا) و فرهنگ شهادت است و امضای راه خونین شهیدان .

اشك ، خون می سازد و مجاهد و شهید می پرورد .

جبهه های گرم ایران اسلامی در سالهای (دفاع مقدس ) ، گویاترین و زنده ترین سندی است كه نشان می دهد چگونه عشق عاشورایی و مراسم نوحه خوانی و اشك ریختن بر سالار شهیدان ، محرّم را ماه (پیروزی خون بر شمشیر) می سازد و اشك را به سلاحی كاری و مؤ ثّر تبدیل می كند .

سابقه عزاداری و سوگواری بر مظلومیت خاندان پیامبر علیهم السّلام بسیار دیرینه است و خود پیامبر و علی و فاطمه و . . . علیهم السّلام و فرشتگان و كرّوبیان و جنّ و انس بر مظلومیّت (آل اللّه ) گریسته و مجالس عزا و گریه برپا كرده اند . حتی انبیای گذشته هم اشكی ریزان و دلی سوزان و توسّل و توجّهی به خاندان عصمت و اسوه های شهادت داشته اند(2) .

شبهه آفرینیهای كج فهمان یا مغرضان نسبت به مساءله گریستن وعزاداری و توسّل و اقامه مراسم و شعائر دینی در سوگ امامان مظلوم و شهید ، جز از بی خبری آنان از تعالیم اسلام و دستورها و سنتهای پیامبر اسلام ، نشاءت نمی گیرد(3) .   
این مجموعه چهل حدیث كه پیش رو دارید ، برخی از احادیث مربوط به این سنّت ارزشمند و سازنده را در بردارد . امید است كه آشنایی با فرهنگ دینی و عمل به آن ، وسیله نجات ما و سبب شفاعت (اهل بیت ) از ما در روز قیامت گردد .   
قم - جواد محدثی

فروردین 1375

### آتش عشقِ حسینی

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلّی اللّه علیه و آله :

اِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ علیه السّلام حَرارَةً فی قُلُوبِ الْمُؤ منینَ لا تَبْرَدُ اَبَداً .   
ترجمه :

پیامبر اكرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود :

برای شهادت حسین علیه السلام ، حرارت و گرمایی در دلهای مؤ منان است كه هرگز سرد و خاموش نمی شود .

جامع احادیث الشیعه ، ج 12 ، ص 556

### عاشورا ، روز غم

قال الرّضا علیه السّلام :

مَنْ كانَ یَوْمُ عاشورا یَوْمَ مُصیبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكائِهِ جَعَلَ اللّهُ عَزّوَجَلّ یَوْمَ القیامَةِ یَوْمَ فَرَحِهِ وَ سُرُورِهِ .

ترجمه :

امام رضا علیه السّلام فرمود :

هر كس كه عاشورا ، روز مصیبت و اندوه و گریه اش باشد ، خداوند روز قیامت را برای او روز  
شادی و سرور قرار می دهد .

بحارالانوار ، ج 44 ، ص 284

### محرّم ، ماه سوگواری

قال الرّضا علیه السّلام :

انَ اَبی اِذا دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ لا یُری ضاحِكاً وَ كانَتِ الْكِاَّبَةُ تَغْلِبُ عَلَیْهِ حَتّی یَمْضِیَ مِنْهُ عَشْرَةُ اَیّامٍ ، فَاِذا كانَ الْیَوْمُ العْاشِرُ كانَ ذلِكَ الْیَوْمُ یَوْمَ مُصیبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكائِهِ . . . .

ترجمه :

امام رضا علیه السّلام فرمود :

هرگاه ماه محرّم فرا می رسید ، پدرم (موسی بن جعفرعلیه السّلام ) دیگر خندان دیده نمی شد و غم و افسردگی بر او غلبه می یافت تا آن كه ده روز از محرّم می گذشت ، روز دهم محرّم كه می شد ، آن روز ، روز مصیبت و اندوه و گریه پدرم بود .   
امالی صدوق ، ص 111

### دیده های خندان

قالَ رسولُ اللّه صلّی اللّه علیه و آله :

یا فاطِمَةُ ! كُلُّ عَیْنٍ باكِیَهٌ یَوْمَ الْقیامَةِ اِلاّ عَیْنٌ بَكَتْ عَلی مُصابِ الْحُسَینِ فَاِنِّها ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعیمِ الْجَنّةِ .

ترجمه :

پیامبر اكرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود :

فاطمه جان ! روز قیامت هر چشمی گریان است ؛ مگر چشمی كه در مصیبت و عزای حسین گریسته باشد ، كه آن چشم در قیامت خندان است و به نعمتهای بهشتی مژده داده می شود .

بحارالانوار ، ج 44 ، ص 293

### سالگرد سوگ حسین علیه السّلام

عَنِ الصّادق علیه السّلام :

نیحَ عَلَی الْحُسَینِ بْنِ عَلی سَنَةً فی كُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَةٍ وَ ثلاثَ سِنینَ مِنَ الْیَوْمِ الَّذی اُصیبَ فیهِ .   
ترجمه :

حضرت صادق علیه السّلام فرمود :

یك سال تمام ، هر شب و روز بر حسین بن علی علیه السّلام نوحه خوانی شد و سه سال، در روز شهادتش سوگواری برپا گشت .

بحارالانوار ، ج 79 ، ص 102

### بودجه عزاداری

قالَ الصّادق علیه السّلام :   
قالَ لی اَبی : یا جَعْفَرُ ! اَوْقِفْ لی مِنْ مالی كَذا وكذا النّوادِبَ تَنْدُبُنی عَشْرَ سِنینَ بِمنی اَیّامَ مِنی .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام می فرماید :   
پدرم امام باقر علیه السّلام به من فرمود :   
ای جعفر ! از مال خودم فلان مقدار وقف نوحه خوانان كن كه به مدّت ده سال در (منا) در ایام حجّ ، بر من نوحه خوانی و سوگواری كنند .   
بحارالانوار ، ج 46 ، ص 220

### نوحه خوانی سنّتی

عَن اَبی هارونَ المكفوفِ قال :   
ترجمه :   
دَخَلْتُ عَلی ابی عَبْدِاللّه علیه السّلام فَقالَ لی : اَنْشِدْنی ، فَاءَنْشَدْتُهُ فَقالَ : لا ، كَما تُنْشِدوُنَ وَ كَما تَرْثیهِ عِنْدَ قَبْرِه . . .   
ابو هارون مكفوف می گوید :   
خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم . امام به من فرمود : (برایم شعر بخوان ) . پس برایش اشعاری خواندم . فرمود : اینطور نه ، همان طور كه (برای خودتان ) شعرخوانی می كنید و همانگونه كه نزد قبر حضرت سیدالشهدا مرثیه می خوانی .   
بحارالانوار ، ج 44 ، ص 287

### پاداش شعر گفتن برای حسین علیه السّلام

قال الصّادق علیه السّلام :   
ما مِنْ اَحَدٍ قالَ فی الحُسَینِ شِعْراً فَبَكی وَ اَبكْی بِهِ اِلاّ اَوْجَبَ اللّهُ لَهُ الْجَنّةً وَ غَفَرَ لَهُ .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام به جعفربن عفان فرمود :   
هیچ كس نیست كه درباره حسین علیه السّلام شعری بسراید و بگرید و با آن بگریاند مگر آن كه خداوند ، بهشت را بر او واجب می كند و او را می آمرزد .   
رجال شیخ طوسی ، ص 289

### سرودن برای اهل بیت علیهم السّلام

قال الصّادق علیه السّلام :   
مَنْ قالَ فینا بَیْتَ شِعْرٍ بَنَی اللّهُ لَهُ بَیْتاً فیِ الْجَنَّةِ .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
هركس در راه ما و برای ما یك بیت شعر بسراید ، خداوند برای او خانه ای در بهشت ، بنا می كند .   
وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 467

### اصحاب مدح و مرثیه

قال الصّادق علیه السّلام :   
اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ فیِ النّاسِ مَنْ یَفِدُ اِلَیْنا وَ یَمْدَحُنا وَ یَرْثی لَنا .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
خدا را سپاس كه در میان مردم ، كسانی را قرار داد كه به سوی ما می آیند و بر ما وارد می شوند و ما را مدح و مرثیه می گویند .   
وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 469

### شعر خوانی در ایّام عزا

قالَ الرّضا علیه السّلام :   
یا دِعْبِلُ ! اُحِبُّ اَنْ تُنْشِدَنی شِعْراً فَاِنَّ هذِهِ الا یّامَ اَیّامُ حُزْنٍ كانتْ عَلَینا اَهْلِ الْبَیْتِعلیهم السّلام .   
ترجمه :   
امام رضا علیه السّلام به دعبل (شاعر اهل بیت ) فرمود .   
ای دعبل ! دوست دارم كه برایم شعری بسرایی و بخوانی ، چرا كه این روزها (ایام عاشورا) روز اندوه و غمی است كه بر ما خاندان رفته است .   
جامع احادیث الشیعه ، ج 12 ، ص 567

### مرثیه ، نصرت اهل بیت علیهم السّلام

عَن الرّضا علیه السّلام :   
یا دِعبِلُ ! اِرْثِ الحُسَیْنَعلیه السّلام فَاَنْتَ ناصِرُنا وَ مادِحُنا ما دُمْتَ حَیّاً فَلا تُقصِرْ عَنْ نَصْرِنا مَا اسْتَطَعْتَ .   
ترجمه :   
امام رضا علیه السّلام فرمود :   
ای دعبل ! برای حسین بن علی علیه السّلام مرثیه بگو ، تو تا زنده ای ، یاور و ستایشگر مایی ، پی تا می توانی ، از یاری ما كوتاهی مكن .   
جامع احادیث الشیعه ، ج 12 ، ص 567  
قال علیُّ علیه السّلام :   
اِنَّ اللّهَ . . . اِخْتارَ لَنا شیعَةً یَنْصُرُونَنا وَ یَفْرَحُونَ بِفَرَحِنا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا .   
ترجمه :   
علی علیه السّلام فرمود :   
خداوند برای ما ، شیعیان و پیروانی برگزیده است كه ما را یاری می كنند ، با خوشحالی ما خوشحال می شوند و در اندوه و غم ما ، محزون می گردند .   
غررالحكم ، ج 1 ، ص 235

### كُشته اشك

قال الحسینُ علیه السّلام :   
اَنا قَتیلُ الْعَبْرَةِ  
لا یَذْكُرُنی مؤ مِنٌ اِلاّ بَكی .   
ترجمه :   
حسین بن علی علیه السّلام فرمود :   
من كُشته اشكم . هیچ مؤ منی مرا یاد نمی كند مگر آنكه (بخاطر مصیبتهایم ) گریه می كند .   
بحارالانوار ، ج 44 ، ص 279

### یك قطره اشك

قالَ الحسینُ علیه السّلام :   
مَنْ دَمِعَتْ عَیناهُ فینا قَطْرَةً بَوَّاءهُ اللّهُ عَزَّوَجَلّ الجَنَّةَ .   
ترجمه :   
حسین بن علی علیه السّلام فرمود :   
چشمان هر كس كه در مصیبتهای ما قطره ای اشك بریزد ، خداوند او را در بهشت جای می دهد .   
احقاق الحق ، ج 5 ، ص 523

### بهشت ، پاداش عزاداری

قال علی بن الحسین السجّاد علیه السّلام :   
اَیُّما مُؤ مِنٍ دَمِعَتْ عَیْناهُ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ وَ مَنْ مَعَه حَتّی یَسیلَ عَلی خَدَّیْهِ بَوَّاءَهُ اللّهُ فیِ الْجَنَّةِ غُرَفاً .   
ترجمه :   
امام سجّاد علیه السّلام فرمود :   
هر مؤ منی كه چشمانش برای كشته شدن حسین بن علی علیه السّلام و همراهانش اشكبار شود و اشك بر صورتش جاری گردد ، خداوند او را در غرفه های بهشتی جای می دهد .   
ینابیع الموده ، ص 429

### به یاد فرزندان فاطمه علیها السّلام

قالَ السجّادُ علیه السّلام :   
اِنّی لَمْ اَذْكُرْ مَصْرَعَ بَنی فاطِمَةَ اِلاّ خَنَقَتْنی لِذلِكَ عَبْرَةٌ .   
ترجمه :   
امام سجاد علیه السّلام فرمود :   
من هرگز شهادتِ فرزندان فاطمه علیها السّلام را به یاد نیاوردم ، مگر آنكه بخاطر آن ، چشمانم اشكبار گشت .   
بحارالانوار ، ج 46 ، ص 109

### سوگواری در خانه ها

قال الباقرُ علیه السّلام :   
ْكیهِ وَ یَاءْمُرُ مَنْ فی دارِهِ بِالْبُكاءِ عَلَیْهِ وَ یُقیمُ فی دارِهِ مُصیبَتَهُ بِاِظْهارِ الْجَزَعِ عَلَیْهِ وَ یَتَلاقُونَ بِالبُكاءِ بَعضُهُمْ بَعْضاً فِی البُیُوتِ وَ لِیُعَزِّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِمُصابِ الْحُسَیْنِ علیه السّلام .   
ترجمه :   
امام باقر علیه السّلام نسبت به كسانی كه در روز عاشورا نمی توانند به زیارت آن حضرت بروند ، اینگونه دستور عزاداری دادند و فرمودند :   
علیه السّلام ندبه و عزاداری و گریه كند و به اهل خانه خود دستور دهد كه بر او بگریند و در خانه اش با اظهار گریه و ناله بر حسین علیه السّلام ، مراسم عزاداری برپا كند و یكدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت گویی در سوگ حسین علیه السّلام در خانه هایشان ملاقات كنند .   
كامل الزیارات ، ص 175

### اشك علی علیه السّلام در سوگ شهدای كربلا

قالَ الباقر علیه السّلام :   
بَلا فی اِثْنَیْنِ مِنْ اَصْحابِهِ قالَ : فَلمّا مَرَّبِها تَرَقْرَقَتْ عَیْناهُ لِلْبُكاءِ ثُمَّ قالَ : هذا مَناخُ رِكابِهِمْ وَ هذا مُلْقی رِحالِهِمْ وَهیهُنا تُهْراقُ دِماؤُهُمْ ، طوبی لَكِ مِنْ تُرْبَةٍ عَلَیْكِ تُهْراقُ دِماءُ الا حِبَّةِ .   
ترجمه :   
امام باقر علیه السّلام فرمود :   
امیرالمؤ منین علیه السّلام با دو تن از یارانش از (كربلا) گذر كردند ، حضرت ، هنگام عبور از آنجا ، چشمهایش اشك آلود شد ، سپس فرمود :   
اینجا مركبهایشان بر زمین می خوابد ، اینجا محلّ بارافكندنشان است و اینجا خونهایشان ریخته می شود ، خوشا به حال تو ای خاكی كه خون دوستان برروی تو ریخته می شود !   
بحارالانوار ، ج 44 ، ص 258

### اشك ، حجاب دوزخ

قال الباقر علیه السّلام :   
ما مِنْ رَجُلٍ ذكَرَنا اَوْ ذُكِرْنا عِنْدَهُ یَخْرُجُ مِنْ عَیْنَیْهِ ماءٌ ولَوْ مِثْلَ جَناحِ الْبَعوضَةِ اِلاّ بَنَی اللّهُ لَهُ بَیْتاً فی الْجَنَّةِ وَ جَعَلَ ذلِكَ الدَّمْعَ حِجاباً بَیْنَهُ وَ بَیْنَ النّارِ .   
ترجمه :   
امام باقر علیه السّلام پس از شنیدن سروده های (كمیت ) درباره اهل بیت ، گریست و سپس فرمود :   
هیچ كس نیست كه ما را یاد كند ، یا نزد او از ما یاد شود و از چشمانش هر چند به اندازه بال پشه ای اشك آید ، مگر آنكه خداوند برایش در بهشت ، خانه ای بنا كند و آن اشك را حجاب میان او و آتش دوزخ قرار دهد .   
الغدیر ، ج 2 ، ص 202

### بیست سال گریه

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :   
بَكی عَلیُّ بْنُ الحُسَینِ علیه السّلام عِشْرینَ سَنَةً وَ ما وُضِعَ بَیْنَ یَدَیْهِ طَعامٌ اِلاّبَكی .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
امام زین العابدین علیه السّلام بیست ساله (به یاد عاشورا) گریست و هرگز طعامی پیش روی او نمی گذاشتند مگر اینكه گریه می كرد .   
بحارالانوار ، ج 46 ، ص 108

### ادب سوگواری

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :   
لَمّا ماتَ اِبراهیمُ بْنُ رَسُولِاللّهِ صلّی اللّه علیه و آله حَمَلَتْ عَیْنُ رَسُولِاللّهِ بِالدُّمُوعِ ثُمَّقالَ النّبیُّصلّی اللّه علیه و آله :   
تَدْمَعُ الْعَیْنُ وَ یَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لا نَقُولُ ما یُسْخِطُ الرَّبَّ وَ اِنّا بِكَ یا اِبراهیمُ لَمَحْزُونُونَ .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
چون ابراهیم - پسر رسول خدا - از دنیا رفت ، چشم پیامبر پر از اشك شد . سپس پیامبر فرمود :   
چشم ، اشكبار می شود و دل غمگین می گردد ، ولی چیزی نمی گوییم كه خدا را به خشم آورد ، و ما در سوگ تو - ای ابراهیم - اندوهناكیم .   
بحارالانوار ، ج 22 ، ص 157

### چشمهای اشكبار

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :   
مَنْ ذُكِرْنا عِنْدَهُ فَفاضَتْ عَیْناهُ حَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ عَلَی النّارِ .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
نزد هر كس كه از ما (و مظلومیت ما) یاد شود و چشمانش پر از اشك گردد ، خداوند چهره اش را بر آتش دوزخ حرام می كند .   
بحارالانوار ، ج 44 ، ص 285

### احیاء خط اهل بیت علیهم السّلام

قال الصّادق علیه السّلام :   
تَزاوَرُوا وَ تَلاقُوا وَ تَذاكَرُوا و اَحْیُوا اَمْرَنا .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
به زیارت و دیدار یكدیگر بروید ، با هم به سخن و مذاكره بنشینید و امر ما را ( : كنایه از حكومت و رهبری ) زنده كنید .   
بحارالانوار ، ج 71 ، ص 352

### مجالس حسینی

قال الصّادق علیه السّلام لِلفُضَیل :   
تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ ؟ فَقالَ : نَعَمْ ، قالَ : اِنَّ تِلْكَ الْمَجالِسَ اُحِبُّها فاءَحْیُوا اَمْرَنا ، فَرَحِمَ اللّهُ مَنْ اَحْیی اَمْرَنا .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام از (فُضیل ) پرسید :   
آیا (دور هم ) می نشینید و حدیث و سخن می گویید ؟   
گفت : آری  
فرمود : اینگونه مجالس را دوست دارم ، پس امرِ (امامت ) ما را زنده بدارید . خدای رحمت كند كسی را كه امر و راه ما را احیا كند .   
وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 392

### اشكهای ارزشمند

قال الصّادق علیه السّلام :   
. . . رَحِمَ اللّهُ دَمْعَتَكَ ، اَما اِنَّكَ مِنَ الَّذینَ یُعَدُّوَنَ مِنْ اَهْلِ الْجَزَعِ لَنا وَالَّذینَ یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنا و یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا ، اَما اِنّكَ سَتَری عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُورَ آبائی لَكَ . . . .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام ، به (مسمع ) كه از سوگواران و گریه كنندگان بر عزای حسینی بود ، فرمود :   
خدای ، اشك تو را مورد رحمت قرار دهد . آگاه باش ، تو از آنانی كه از دلسوختگان ما به شمار می آیند ، و از آنانی كه با شادی ما شاد می شوند و با اندوه ما غمگین می گردند .   
آگاه باش ! تو هنگام مرگ ، شاهد حضور پدرانم بر بالین خویش خواهی بود .   
وسائل الشیعه ، ج 10 ، ص 397

### دلهای سوخته

قال الصّادق علیه السّلام :   
اَللّهم . . . وَ ارْحَمْ تِلْكَ الاَعْیُنَ الَّتی جَرَتْ دُمُوعُها رَحْمَةً لَنا وَ ارْحَمْ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتی جَزَعَتْ وَ احْتَرَقَتْ لَنا وَ ارْحَمِ الّصَرْخَةَ الّتی كانَتْ لَنا .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام بر سجّاده خود نشسته و بر زائران و سوگواران اهل بیت ، چنین دعا می كرد و می فرمود :   
خدایا . . . آن دیدگان را كه اشكهایش در راه ترحّم و عاطفه بر ما جاری شده و دلهایی را كه بخاطر ما نالان گشته و سوخته و آن فریادها و ناله هایی را كه در راه ما بوده است ، مورد رحمت قرار بده .   
بحارالانوار ، ج 98 ، ص 8

### گریه برمظلومیّت شیعه

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :   
مَنْ دَمِعَتْ عَیْنُهُ فینَا دَمْعَةً لِدَمٍ سُفِكَ لَنا اَوْ حَقٍّ لَنا نُقِصْناهُ اَوْ عِرْضٍ اُنْتُهِكَ لَنا اَوْلاَِحَدٍ مِنْ شیعَتِنا بَوَّاءهُ اللّهُ تَعالی بِها فِی الْجَنَّةِ حُقُباً .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
هر كس كه چشمش در راه ما گریان شود ، بخاطر خونی كه از ما ریخته شده است ، یا حقی كه از ما گرفته اند ، یا آبرویی كه از ما یا یكی از شیعیان ما برده و هتك حرمت كرده اند ، خدای متعال به همین سبب ، او را در بهشت جاودان ، برای ابد جای می دهد .   
امالی شیخ مفید ، ص 175

### ثواب بی حساب

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :   
لِكُلّ شَیْئٍ ثَوابٌ اِلا الدَمْعَةٌ فینا .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
هر چیزی پاداش و مزدی دارد ، مگر اشكی كه برای ما ریخته شود (كه چیزی با آن برابری نمی كند و مزد بی اندازه دارد) .   
جامع احادیث الشیعه ، ج 12 ، ص 548

### كوثر و اشك

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :   
ما مِنْ عَیْنٍ بَكَتْ لَنا اِلاّ نُعِّمَتْ بَالنَّظَرِ اِلَی الْكَوْثَرِ وَ سُقِیَتْ مِنْهُ .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
هیچ چشمی نیست كه برای ما بگرید ، مگر اینكه برخوردار از نعمتِ نگاه به (كوثر) می شود و از آن سیرابش می كنند .   
جامع احادیث الشیعه ، ج 12 ، ص 554

### گریه آسمان

عَنِ الصّادقُ علیه السّلام :   
یا زُرارَةُ ! اِنَّ السَّماءَ بَكَتْ عَلَی الْحُسَیْنِ اَرْبَعینَ صَباحاً .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
ای زراره ! آسمان چهل روز ، در سوگ حسین بن علی علیه السّلام گریه كرد .   
جامع احادیث الشیعه ، ج 12 ، ص 552

### گریه و اندوه مطلوب

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :   
ترجمه :   
كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكاءِ مَكْرُوهٌ سِوَی الْجَزَعُ وَ الْبُكاءُ عَلَی الحُسَینِ علیه السّلام   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
هر نالیدن و گریه ای مكروه است ، مگر ناله و گریه بر حسین علیه السّلام .   
بحارالانوار ، ج 45 ، ص 313

### پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و گریه بر شهید

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :   
اِنَّ النَّبیَّ لَمّا جائَتْهُ وَفاةُ جَعْفَرِ بنِ اَبی طالبٍ وَ زَیْدِ بنِ حارِثَةَ كانَ اَذا دَخَلَ بَیْتَهُ كَثُرَ بُكائُهُ عَلَیْهِما جِدّاً وَ یَقولُ : كانا یُحَدِّثانی وَ یُؤ انِسانی فَذَهَبا جَمیعاً .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
وقتی خبر شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه به پیامبر خدا رسید ، از آن پس هرگاه وارد خانه می شد ، بر آن دو شهید بشدّت می گریست و می فرمود :   
آن دو شهید ، با من هم سخن و همدم و انیس بودند ، و هر دو رفتند ! . . .   
من لایحضره الفقیه ، ج 1 ، ص 177

### نَفَسهای تسبیح

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :   
نَفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنا تَسْبیحٌ  
وَ هَمُّهُ لَنا عِبادَةٌ وَ كِتْمانُ سِرّنا جِهادٌ فی سَبیلِ اللّهِ . ثَمَّ قالَ اَبُو عَبدِاللّهِ علیه السّلام :   
یَجِبُ اَنْ یُكْتَبَ هذا الْحَدیثُ بِالذَّهَبِ .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
نَفَس كسی كه بخاطر مظلومیّت ما اندوهگین شود ، تسبیح است و اندوهش برای ما ، عبادت است و پوشاندن راز ما جهاد در راه خداست .   
سپس امام صادق علیه السّلام افزود :   
این حدیث را باید با طلا نوشت !   
امالی شیخ مفید ، ص 338

### فرشتگان سوگوار

قالَ الصّادقُ علیه السّلام :   
اَرْبَعَةُ الا فِ مَلَكٍ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَیْنِ علیه السّلام شُعْثٌ غُبْرٌیَبْكُونَهُ اِلی یَوْمِ القِیامَةِ .   
ترجمه :   
امام صادق علیه السّلام فرمود :   
چهار هزار فرشته نزد قبر سیدالشهدا علیه السّلام ژولیده و غبارآلود ، تا روز قیامت بر آن حضرت می گریند .   
كامل الزیارات ، ص 119

### گریه بر حسین علیه السّلام

قالَ الرّضا علیه السّلام :   
یَا ابنَ شَبیبٍ ! اِنْ كُنْتَ باكِیاً لِشَئٍ فَاْبكِ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلیّ بْنِ اَبی طالبٍ علیه السّلام فَاِنَّهُ ذُبِحَ كَما یُذْبَحُ الْكَبْشُ .   
ترجمه :   
امام رضا علیه السّلام به (ریّان بن شبیب ) فرمود :   
ای پسر شبیب ! اگر بر چیزی گریه می كنی ، بر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام گریه كن ، چرا كه او را مانند گوسفند سر بریدند .   
بحارالانوار ، ج 44 ، ص 286

### مجالسی به یاد اَئمّه علیهم السّلام

قالَ الرّضا علیه السّلام :   
مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً یُحْیی فیهِ اَمْرُنا  
لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ .   
ترجمه :   
امام رضا علیه السّلام فرمود :   
هر كس در مجلسی بنشیند كه در آن ، امر (و خطّ و مرام ما) احیا می شود ، دلش در روزی كه دلها می میرند ، نمی میرد .   
بحارالانوار ، ج 44 ، ص 278

### آثار گریستن بر حسین علیه السّلام

قالَ الرّضا علیه السّلام :   
فَعَلی مِثْلِ الْحُسَینِ فَلْیَبْكِ الْباكُونَ  
فَاِنَّ البُكاءَ عَلَیهِ یَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظامَ .   
ترجمه :   
امام رضا علیه السّلام فرمود :   
گریه كنندگان باید بر كسی همچون حسین علیه السّلام گریه كنند ، چرا كه گریستن برای او ، گناهان بزرگ را فرو می ریزد .   
بحارالانوار ، ج 44 ، ص 284

### اشگ و آمرزش گناه

قالَ الرّضا علیه السّلام :   
یَا بْنَ شَبیبٍ ! اِنْ بَكَیْتَ عَلَی الحُسَینِ علیه السّلام حَتّی تَصیرَ دُمُوعُكَ عَلی خَدَّیْكَ غَفَرَ اللّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتَهُ صَغیرا كانَ اَوْ كَبیراً قَلیلا كانَ اَوْ كثیراً .   
ترجمه :   
امام رضا علیه السّلام فرمود :   
ای پسر شبیب ! اگر بر حسین علیه السّلام آن قدر گریه كنی كه اشگهایت بر چهره ات جاری شود ، خداوند همه گناهانت را كه مرتكب شده ای می آمرزد؛ كوچك باشد یا بزرگ ، كم باشد یا زیاد .   
امالی صدوق ، ص 112

### همدلی با عترت

قالَ الرّضا علیه السّلام :   
اِنْ سَرَّكَ اَنْ تَكُونَ مَعَنا فیِ الدَّرَجاتِ الْعُلی مِنَ الجِنانِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنا .   
ترجمه :   
امام رضا علیه السّلام به ریّان بن شبیب فرمود :   
اگر تو را خوشحال می كند كه در درجات والای بهشت با ما باشی ، پس در اندوه ما غمگین باش و در شادی ما خوشحال باش .   
جامع احادیث الشیعه ، ج 12 ، ص 549

### پی نوشتها

1- در این زمینه ها ر. ك . (فرهنگ عاشورا) از نویسنده .  
2- به كتاب (تاریخ النیاحة علی الامام الشهید) یا ترجمه فارسی آن به نام (تاریخچه عزاداری حسینی ) مراجعه كنید.  
3- كتاب (سیرتنا و سنتنا) از مرحوم علامه امینی ، مباحث گسترده و مستندی در این باره دارد.

## 2. فلسفه عزاداری

### مشخصات كتاب

سرشناسه:مركز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،1391  
عنوان و نام پدیدآور:فلسفه عزاداری/ مهدی آقابابایی.  
مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مركز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳91.  
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه   
موضوع: امام حسین (ع) - عزاداری

### مقدمه

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و الصلاه وَ السَّلَامُ عَلَیَّ أَشْرَفَ الْمُرْسَلِینَ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفِی وَ أَهْلِ بَیْتِهِ الطَّاهِرِینَ).  
در حدیث شریف نبوی كه شیعه و سنی آن را روایت نموده‌اند پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم فرمودند:  
«حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْن». (1)  
یعنی:  
(حسین از من و من از حسینم).  
این حدیث دارای دو بند است:  
بند اول:  
«حُسَیْنٌ مِنِّی» این قسمت واضح و روشن است.  
زیرا امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام فرزند دختر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم و نوه‌ی آن حضرت است.  
بند دوم:  
«و أَنَا مِنْ حُسَیْن» علماء این بند را چنین معنی كرده‌اند كه: بقاء رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم به بقاء دین او «اسلام» است و بقاء اسلام مرهون جهاد امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و فداكاری او در راه خداست.  
اگر جریان عاشوراء و فداكاری امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و یاران و اهل بیتش در راه اسلام نبود، بنی‌امیه قرن‌ها پیش، اسلام را از بین برده بودند!  
روی این حساب است كه بقاء پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم نیز از حسین عَلَیْهِ السَّلَام است.  
بنا بر این حسین عَلَیْهِ السَّلَام از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم است كه فرزند اوست.  
و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم از حسین عَلَیْهِ السَّلَام است كه بقاء حضرتش از اوست.  
همان گونه كه دانشمندی بزرگ در این باره گفته است:  
«اَلاِسلامُ مُحَمَّدیُّ الوُجودِ وَ حُسینیُّ البَقَاءِ».  
یعنی:  
«پیدایش اسلام از محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم و بقاء آن از حسین عَلَیْهِ السَّلَام است».  
از این رو ما درك می‌كنیم كه بقاء اسلام در عصر حاضر نیز بستگی به حمایت از نهضت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و زنده نگاه داشتن انقلاب آن حضرت، هر چه با شكوه‌تر برگزار كردن مجالس سوگواری و عزاداری حضرتش دارد و زنده نگاه داشتن نهضت آن حضرت جز با پاسداری از شعائر حسینی كه برنامه‌ی شیعیان در هر كجا از جهان پهناور در ایام عاشورا و دیگر ایام است، امكان پذیر نیست.  
زیرا شعائر حسینی یك نوع ممارست عملی و همه جانبه از داستان عاشوراء و فاجعه‌ی كربلا و فداكاری حضرت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام در راه دین است و این شعائر است كه در وجود انسان‌ها روح حسینی و اسلامی را زنده می‌سازد.  
اگر این شعائر متروك شود انقلاب حضرت به دست فراموشی سپرده خواهد شد و به دنبال آن اسلام از بین خواهد رفت.  
با این بررسی مختصر به این نتیجه می‌رسیم كه برگزاری مجالس عزاء حسین عَلَیْهِ السَّلَام همه ساله و در هر منطقه یك نوع واجب كفاییست و در گذشته بعضی از بزرگان فقهاء و مجتهدین به وجوب آن فتوی داده‌اند و علت وجوب آن هم روشن شد كه بقاء اسلام مرهون نهضت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و بقاء نهضت آن حضرت تنها با شعائر حسینی است، بنا بر این با بر پا داشتن شعائر حسینی سبب بقاء اسلام است و شاید معنی واقعی فرموده‌ی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم كه فرمودند:  
«حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْن» همین باشد كه اشاره شد.  
سوگواری سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام از شعائر الهیست  
خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:  
«و مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوب». (2)  
یعنی:  
هر كس شعائر الهی را بزرگ دارد آن نشانه یروح تقویست.  
«شعائر جمع شعیره به معنی علامت است».  
یعنی:  
هر كس نشانه‌های الهی را بزرگ دارد نشان از تقوای روح است و نشانه‌های خدا: هر چیزیست كه انسان را به سوی خدا راهنمایی كند.  
پس نماز جزء نشانه‌های خداست، نماز جماعت از نشانه‌های خداست، حج از نشانه‌های خداست.  
پیامبر و امام از نشانه‌های خدایند، بزرگداشت آنان، بزرگداشت نشانه‌های خدا و زنده نگاه داشتن یاد و راه و روش آنان، همه از نشانه‌های خداوند است.  
بنا بر این، ذكر مصیبتهای حضرت سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام و بر گزاری هر گونه عزاداری آن حضرت جزء شعائر الهی و نشانه‌ی خداوند است، زیرا این مجالس و یادبودهاست كه مردم را به سوی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و در واقع به سوی اسلام فرا می‌خواند و این مجالس تعظیم شعائر و نشانه‌ی تقوای روح است و از این روست كه تمامی مراجع تقلید و فقهاء در طول تاریخ شیعه به رجحان اقامه‌ی شعائر حسینی و استحباب برگزاری آن فتوی داده و همواره بر هر چه با شكوه‌تر شدن آن تاكید داشتند.

### چكیده

جزوه‌ای كه پیش رو دارید پیرامون ماهیت عزاداری و فلسفه‌ی عزاداری كه چرا اصلًا انسان باید عزاداری نمود، ثمرات عزاداری كه چه ثمره‌هایی دارد كه شیعه و محب در هر كجای ایران و اقصی نقاط دنیا می‌باشد به عزاداری بپردازد و در پایان هم روایاتی كه از لسان مطهر و نورانی اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیْهمُ السَّلَام درباره‌ی عزاداری آمده است را بیان نموده‌ام. انشاء الله مورد رضایت حق تعالی باشد و از شعائر الله و شعائر امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و چراغ راه همگان قرار گیرد.

### واژگان كلیدی:

عزاداری: شكیبایی كردن، شكیبایی در مصیبت  
شعائر: جمع شعیره به معنای علامت.

### فصل اول؛ تعریف ماهیت عزاداری

#### تعریف عزاداری

عزاء در لغت به معنای شكیبایی كردن، شكیبایی در مصیبت، سوگواری، تعزیت سوگ و ماتم می‌باشد.  
(2)  
و هم چنین به معنای سنگینی، وقار، متانت، تسلی، غمگساری، دلداری و مراسم عزاداری می‌باشد.  
(3)  
و در لغت نامه دهخدا آمده است كه: عزا گرفتن به معنای زاری و شیون كردن و به حالت ماتم زدگان در آمدن و برای سوگ و مصیبت، لباس در بر كردن و به معنای اقامه سوگواری به سبب مرگ كسیست.  
(4)

#### ماهیت عزاداری

امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:  
«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی: اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا و اخْتَارَ لَنَا شِیعَةً یَنْصُرُونَنَا یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا و یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا و یَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فِینَا أُولَئِكَ مِنَّا وَ إِلَیْنَا».  
خداوند روی كره زمین، ما را انتخاب كرد و برای ما شیعه را انتخاب كرد. شیعیان ما علامتشان اینست كه ما را نصرت و یاری می‌دهند، برای شادی ما جشن می‌گیرند، برای غم ما غمناكند). روز عاشوراء خرج ( می‌كنند)، عید غدیر خرج ( می‌كنند)، اینهایی كه به عشق اهلبیت عَلَیْهمُ السَّلَام شادند و به عزای اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام غمناكند و … اینها از ما هستند و به سوی ما می‌آیند. (5)  
عزاداری نوعی مودت است مثل این كه كسی گلی به ما بدهد و ما باید از او تشكر كنیم، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم ما را از بت پرستی و آتش پرستی و خرافه پرستی، نجات داد و مسلمان شدیم، مزد پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم چیست؟  
كه من هیچ مزدی نمی‌خواهم، تنها مزدی كه من می‌خواهم الموده فی القربی (6) است، مزد من فقط اینست كه اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام من را دوست داشته باشید و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم در جای دیگر می‌فرماید:  
مزدی كه من می‌خواهم اینست كه در راه خدا بروید:  
«إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا سبیلًا» (7) حال با توجه به دو آیه‌ی فوق كه حضرت در یك جا می‌فرمایند:  
مزد من فقط راه خداست و در جای دیگر می‌فرمایند كه: مزد من فقط مودت اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام است از این رو باید گفت:  
راه خدا جز راه اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام و مودت آنها نیست.

#### ریشه‌های عزاداری در قرآن

از نظر قرآن، عزاداری ریشه‌هایی دارد. اولین روضه‌خوان، خود خداوند است.  
خداوند در سوره بروج آیات 4 تا 8 می‌فرماید:  
«قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُود، النَّارِ ذاتِ الْوَقُود، إِذْ هُمْ عَلَیْها قُعُود و هُمْ عَلی ما یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنینَ شُهُود و ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاَّ أَنْ یُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزیزِ الْحَمید».  
مرگ بر اصحاب اخدود، اصحاب اخدود كیانند؟ (كسانی هستند كه) گودالی كندند و مؤمنین را (داخل گودال) ریختند و سوزاندند و (خودشان) بالای گودال تماشا می‌كردند.  
قرآن می‌فرماید:  
(كه این مؤمنین) فقط به جرم این كه مؤمن بودند سوخته شدند. قرآن (در اینجا) روضه‌ی سوخته شدن این مظلومین مؤمن را می‌خواند. پس اولین روضه خود قرآن (خوانده) است.  
(اولین روضه‌خوان سیدالشهداء هم جبرئیل می‌باشد آن موقعی كه حضرت آدم عَلَیْهِ السَّلَام خدا را به اسمای پنج تن قسم داد).  
قرآن می‌فرماید:  
«و كَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ كَثِیر» چه پیغمبرانی بودند و چه یاران مخلصی داشتند این یاران مخلص، تلاش و جهاد می‌كردند، خسته نمی‌شدند، سست نمی‌شدند و تا آخرین نفس و تا آخرین تیر خود قیام كردند یعنی قرآن دارد از ایثار آنها تعریف می‌كند.  
(8)  
قرآن می‌فرماید:  
«و اذْكُرْ فِی الْكِتابِ إِبْراهِیمَ» ابراهیم فداكاری كرد و تو ای پیغمبر مأموری یاد ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَام را گرامی بداری. (9)  
و اذْكُرْ فِی الْكِتابِ مَرْیَمَ  
ای پیغمبر! تو مأموری كه نام مریم و سخنهایی كه به او چسبیده شده بیان كنی. (10)  
قرآن روضه می‌خواند و می‌گوید:  
إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَت و إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَت و إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ و إِذَا الْعِشارُ عُطِّلَت و إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَت (11)  
روز قیامت كه نور خورشید گرفته می‌شود دریاها به جوش می‌آید و مردم پا به فرار می‌گذارند، آن روز «إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَت بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَت» (12) سؤال می‌شود كه به چه گناهی این مظلوم را كشتید؟ پس در سوره شمس هم روضه خوانده شده است.

### فصل دوم فلسفه‌ی عزاداری (چرا باید عزاداری كرد)؟

#### 1 - زنده نگه داشتن مكتب اسلام

ائمه طاهرین عَلَیْهمُ السَّلَام نور واحد هستند و هدف آنها یكی است؛ كه عبارت است از تلاش و كوشش، نثار و ایثار، برای احیای دین و روشن نگه داشتن چراغ مكتب. از این رو نگه داشتن نام و یاد هر كدامشان، باعث زنده ماندن اصل مكتب الهیست.  
لیكن سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَام خصوصیتی دارد كه زنده نگه داشتن نام و یاد او، تاثیر بسزایی در زنده نگه داشتن مكتب اسلام دارد. (13)  
روضه‌ی سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام برای حفظ مكتب سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام است.  
آن كسانی كه می‌گویند روضه‌ی سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام را نخوانید، اصلًا نمی‌فهمند مكتب سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام چه بوده و نمی‌دانند این گریه‌ها و این روضه‌ها این مكتب را حفظ كرده (است). الآن هزار و چهارصد سال است كه با این منبرها، این روضه‌ها، این مصیبت‌ها و این سینه زنی‌ها، ما را حفظ كرده‌اند.  
(14) آنها توصیه كردند كه عزای حسین بن علی علیهما السلام باید زنده بماند، برای این بود كه هدف حسین بن علی علیهما السلام مقدس بود.  
حسین بن علی علیهما السلام یك مكتب را به وجود آورد، می‌خواستند مكتبش زنده بماند. (15) اصلًا حضرت سیدالشهداء عَلَیْهِ السَّلَام چه احتیاجی به گریه (ما) دارد (این كه) ائمه عَلَیْهمُ السَّلَام این قدر اصرار كردند به این كه مجمع داشته باشید، گریه بكنید، چه بكنید، برای اینست كه این مذهب، ما را حفظ می‌كند.  
(16)

#### 2 - دعوت به دین

سوگواری برای اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام دعوت گاهیست به سوی دین، به نیكوترین وجه و بهترین برنامه و سلاحی برای اسلام است كه خواب آلودگان را بیدار می‌كند و نادانان را از مستی به هوش می‌آورد و جان‌های تشنه را سیراب می‌كند و در دل‌ها اثر می‌گذارد و نشانه‌های رسالت آیات اسلام، دلائل دین، حجت‌های مسلمانان، روش پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم، خصلت‌های علی عَلَیْهِ السَّلَام و مصیبت‌های اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام، شكیبایی آنان بر آزارها و كلمه‌ی اعلای خداوند را به مردم نشان می‌دهد و می‌آموزد. (17)

#### 3 - اجر رسالت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم

مجالس عزاداری اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام، یك مجمع عظیم اسلامِی و سمینار عالی شیعه است كه به نام پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم و دودمانش تشكیل می‌شود و در آن به ریسمان خداوند و كتاب و سنت، دو اصل باقی مانده گران بهای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم چنگ زده می‌شود و در این مجامع شیعیان جمع می‌شوند تا اجر رسالت را به دوستی دودمان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم بپردازند و اهداف عالیه اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام را زنده سازند. (18)

#### 4 - آشنایی و پیوند دل‌ها با ائمه عَلَیْهمُ السَّلَام و فراگیری راه آنها

مجالس عزاداری برای اینست كه دل‌های ما را با حسین بن علی علیهما السلام و هدف آن بزرگوار نزدیك و آشنا می‌كند.  
در مجالس عزاداری نشستن، روضه خواندن، گریه كردن، به سر و سینه زدن و مواكب عزا و دسته‌های عزاداری به راه انداختن از اموریست كه عواطف عمومی را نسبت به خاندان پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم پر جوش می‌كند و بسیار خوب است.  
(19) (از این رو) ملت عزیز ما در ایام محرم و صفر باید روح حماسه، روح عاشورایی، روح نترسیدن از دشمن، روح توكل به خدا و روح مجاهدت فداكارانه در راه خدا را در خودشان تقویت بكنند.  
از امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام مدد بگیرند. این مجالس عزاداری برای اینست كه دل‌های ما را با حسین بن علی علیهما السلام و اهداف آن بزرگوار نزدیك و آشنا بكند، راه آنها را فرا بگیریم. یك عده كج فهم نگویند كه امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شكست خورد، نگویند امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام معنایش اینست كه همه‌ی ملت ایران كشته بشوند. كدام انسان نادانی ممكن است چنین حرفی را بزند. یك ملت باید از حسین بن علی علیهما السلام درس بگیرد، یعنی از دشمن نترسد، به خود متكی باشد، به خدای خود توكل كند بداند كه اگر دشمن با شوكت است، این شوكت ناپایدار است، بداند اگر جبه‌ی دشمن به ظاهر گسترده و قویست امام توان واقعی‌اش كم است.  
(20)

#### 5 - منفور شدن فكر و راه یزید و یزیدیان عصر

سر این كه سفارش كرده‌اند هر روز زیارت عاشورا بخوانید و نسبت به اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام تولی داشته و بر آنان صلوات و درود بفرستید و از دشمنان تبری بجوئید، برای آن است كه طرز فكر معاندانِ ایشان، منفور شود و گر نه هم اكنون سخن از معاویه و یزید نیست تا آنان را لعنت كنیم. نام و یاد آنها رخت بر بسته و قبرشان زباله دانی ای بیش نیست، الآن سخن از فكر و راه یزید و یزیدیان عصر است.  
(21) لعن و نفرین از بی‌داد بنی‌امیه (لعنت الله علیهم)، با آن كه آنان منقرض و به جهنم رهسپار شده‌اند، فریاد بر ستمگران جهان و زنده نگه داشتن این فریاد ستم شكن است.  
(22)  
زن فرعون وقتی كه به درگاه الهی دعا كرد نگفت:  
خدایا مرا فقط از فرعونیان نجات بده بلكه گفت:  
«رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَكَ بَیْتًا فِی الْجَنَّةِ و نَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ و نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ». (23)  
یعنی مرا از فرعون و فرعونیان كه طرفداران سنت سیئه و رفتار ناپسند او هستند نجات بده. (24)  
آنچه مورد اعتقاد سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَام بود و بر همان مبنا، مبارزه خود را بنا كردند و قیام كردند این بود كه در نظام هستی حق پیروز است، خواه از قدرت مادی برخوردار باشند یا نه و نیز باطل محكوم به شكست است.  
آنچه مبنای امویان بود و بر همان مبنا حكومتشان را بنا كردند، این بود كه هر كه قدرت مادی دارد پیروز است، خواه با حق همراه باشد یا نه و گر نه محكوم به شكست است؛ هر چند حق باشد.  
این دو طرز فكر كه همراه بوده و هست، از دو نوع جهان‌بینی نشأت می‌گیرد، كسی كه جهان را در ماده خلاصه می‌كند و اصالت را به ماده می‌دهد، هر جا جریان طبیعت، بیشتر حضور داشت آنجا محو قدرت تلقی می‌شود و در آن محور قیام و قعود و عزل و نصب و عزت و ذلت دور می‌زند ولی كسی كه جهان‌بینی را بر اساس حقیقت هستی تنظیم كرده است، اصالت را به معنا می‌دهد و در محور حق حركت می‌كند، این گروه حق محورند در قبال دیگران كه ماده محورند.  
خلاصه آنكه در جهان هستی، باطل نه اثری دارد و نه دوامی، سراسر جهان بر اساسِ حكومتِ حق تنظیم شده است و نیز در جریان حكومت‌ها، حق باطل را سركوب می‌كند و سخن مؤمنان جنگجو نیز همین است، «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَة غَلَبَتْ فِئَةً كَثِیرَة بِإِذْنِ اللَّه». (25) بر این مبنا اگر حق با كسی بود، وی از تنهایی یا كمی یاری كننده وحشتی ندارد، بلكه همه‌ی تلاش او در این خلاصه می‌شود كه حق را بشناسد و نیز در شناخت حق محقق باشد، نه مقلد و پس از شناخت حق به خود حق، متصف و متحقق شود اگر متحقق به حق شد، یقینًا ثابت و پیروز است و هرگز شكست نمی‌خورد و باید از باطل بپرهیزد و پس از شناخت باطل، قهرًا آن را سركوب خواهد كرد.  
تفكر مردان حق اینست كه جهان در محور طبیعت خلاصه نمی‌شود و نیز اگر بطلانی است فقط در قلمرو حركت و ماده است اما كسانی كه می‌گویند «ما هِیَ إِلَّا حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا و ما یُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْر» (26) محصول معرفت شناسی حسی و تجربی آنها اینست كه جهان آفرینش جز ماده و طبیعت چیز دیگری نیست. (27)

#### 6 - حسینی منش شدن، ظلم نكردن و نپذیرفتن ظلم

مجالس عزا از آن وقت به امر حضرت صادق عَلَیْهِ السَّلَام و به سفارش ائمه هدی عَلَیْهمُ السَّلَام (بر پا شده است) ما كه این مجالس عزا را بر پا می‌كنیم، داریم همان مسأله را می‌گوییم، ایستادگی در مقابل ظلم. ما (قضیه كربلا را) زنده نگه داشتیم، خطبای ما قضیه كربلا را زنده نگه داشتند، قضیه مقابله یك دسته كوچك - با ایمان بزرگ - در مقابل یك رژیم طاغوتی بزرگ.  
این كه سفارش فراوان به اشك ریختن و عزاداری كردن نموده‌اند برای آن است كه اشك بر شهید، اشتیاق به شهادت را همراه دارد، خوی حماسه را در انسان زنده و طعم شهادت را در جان او گوارا می‌گرداند. چون اشك، رنگ كسی را می‌گیرد كه برای او ریخته می‌شود و همین رنگ را به صاحب اشك نیز می‌دهد. از این رو انسان حسینی منش، نه ستم می‌كند و نه ستم می‌پذیرد.  
این كه عده‌ای به فكر ظلم كردن یا ظلم پذیری هستند برای آن است كه خوی حسینی در آنها نیست و گر نه شیعه خاص حسین بن علی علیهما السلام نه ظلم می‌كند و نه ظلم می‌پذیرد. آن كسی كه ظلم پذیر است اموی مسلك است، چنانكه ظالم هم اموی صفت است هر چند كه زمزمه، «یا حسین عَلَیْهِ السَّلَام» بر لب داشته باشد.  
(28)

#### 7 - فراموش نكردن ارزش‌ها

اگر از ما بپرسند شما در روز عاشورا كه حسین حسین می‌كنید و به سرتان می‌زنید چه می‌خواهید بگویید؟ باید بگوییم ما می‌خواهیم حرف آقایمان را بگوییم. ما هر سال می‌خواهیم تجدید حیات بكنیم:  
«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُول إِذا دَعاكُمْ لِما یُحْیِیكُم» (29)  
باید بگوییم عاشورا روز تجدید ماست.  
در این روز می‌خواهیم در كوثر حسینی شنا كرده، پاك و بی آلایش شویم، تجدید حیات كنیم، روح خودمان را شستشو دهیم، خودمان را از نو زنده كنیم، مبادی و مبانی اسلام را بیاموزیم روح اسلام را از نو به خودمان تزریق كنیم. ما نمی‌خواهیم حس امر به معروف و نهی از منكر، احساس شهادت، احساس جهاد، احساس فداكاری در راه حق در ما فراموش بشود، نمی‌خواهیم روح فداكاری در راه حق، در ما بمیرد. این فلسفه عاشوراست، نه گناه كردن و بعد به نام حسین بن علی علیهما السلام بخشیده شدن! گناه بكنیم بعد در مجلسی شركت بكنیم و بگوییم گناهانمان بخشیده شد.  
گناه آن وقتی بخشیده می‌شود كه روح ما پیوندی بخورد با روح حسین بن علی علیهما السلام، اگر پیوند بخورد، گناهان ما قطعًا بخشیده می‌شود. ولی علامت بخشیده شدنش اینست كه دیگر دنبال آن گناه نمی‌رویم. اما (این كه وقتی) از مجلس حسین بن علی علیهما السلام بیرون (می) رویم و دوباره دنبال آن گناهان برویم، نشانه اینست كه روح ما با روح حسین بن علی علیهما السلام پیوند نخورده است.  
(30)

### فصل سوم ثمرات عزاداری

#### اشاره

شركت در مراسم مذهبی و عزاداری‌ها، ثمرات بسیاری دارد از جمله:

#### 1 - حفظ مكتب اسلام

گریه كردن بر شهید، زنده نگه داشتن نهضت است.  
لذا در روایت هست: كسی كه (خودش) گریه بكند یا ( دیگری را) بگریاند یا خودش را به صورت گریه دار (در آورد) جزایش بهشت است، برای آن است كه حتی آن (كسی) كه به صورتش، یك حال حزن می‌دهد و صورت گریه دار به خودش می‌دهد این (فرد) دارد نهضت را حفظ می‌كند، نهضت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام را حفظ می‌كند بیخود نبود كه مأمورین ساواك رضاخان، تمام مجالس عزاداری را قدغن كردند رضا خان همچون نبود كه (در) اصل و اساس مخالف با این مسائل بشود، رضا خان مأمور بود، مأمور بود برای آنهایی كه كارشناس بودند آنهایی كه ملتفت بودند مسائل را، دشمن‌های ما كه حال ملت‌ها را مطالعه كرده بودند، می‌دیدند كه تا این مجالس هست و تا این نوحه سراییها برای مظلوم هست و تا آن افشاگری ظالم هست، نمی‌توانند به مقاصد خودشان برسند. (31)

#### 2 - تطهیر جان و تهذیب نفس:

(از فوائد دیگر) حضور در مراكز مذهبی، اثر شگرف آن در تطهیر جان و تهذیب نفس است.  
قرآن كریم در مورد این مراكز می‌فرماید:  
كه در آنجا مردمانی هستند كه تطهیر ضمیر و صفای دل را دوست می‌دارند. «فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِین». (32) (33)

#### 3 - آشنایی با جهان‌بینی و معارف توحیدی و نشر معارف اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام در بین مردم

اگر به هیچ یك از اینها دست نیافت، دست كم از همنشینی با عالمان بر خوردار می‌شود و مشكلاتش را در حضور آنان رفع می‌كند یا گرفتار مشكلات تازه نمی‌شود. (34)  
(ازجمله دیگر فوائد) شركت در مراسم مذهبی و عزاداری سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَام می‌توان به این فرمایش حضرت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام (اشاره كرد كه) فرمودند:  
«من اتانا لم یعدم خصله من اربع: آیَةً مُحْكَمَةً وَ قَضِیَّةً عَادِلَة وَ أَخًا مُسْتَفَادًا و مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاء». (35)  
كسی كه به سوی ما بیاید – یعنی در مجالس مذهبی حضور یابد - كتاب‌های مربوط به ما را بخواند و سنت و سیرت ما را بیاموزد، از (چند) فائده بهره‌مند می‌شود (یكی از آنها این كه) با آیات محكم الهی و جهان‌بینی و معارف توحیدی آشنا می‌شود. (36)

#### 4 - آموختن داستان‌های عدالت آموز و تعدیل امور و قوا. (37)

#### 5 - فراگیری آداب دوستی و برادری

«وَ أَخًا مُسْتَفَادًا» اگر ادراك او در مرحله‌ی پایین‌تری بود، هماهنگی اجتماعی و آداب برادری و دوستی و آیین داد و ستد را فرا می‌گیرد.  
(38)

#### 6 - مجالست با علماء

«و مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاء»  
اگر به هیچ یك از اینها دست نیافت، دست كم از همنشینی با عالمان بر خوردار می‌شود و مشكلاتش را در حضور آنان رفع می‌كند یا گرفتار مشكلات تازه نمی‌شود. (39)

#### 7 - نشر معارف اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام در بین مردم

مجالس عزاداری اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام، روح معارف را در دل‌های مسلمانان بر می‌انگیزد و علوم و دانش‌ها به بركت این مجالس، نشر می‌گردد و در صورتی كه از روی اصول صحیح اجرا شود، می‌توان گفت بهترین مدرسه برای مردم عوام است كه در آن به انوار حكمت‌ها به واسطه گفتار عالی پیشوایان آشنا می‌شوند و از این مجالس صدف‌های روشن پیشوایان را دریافت می‌دارند و به عبرت‌های گوناگون واقف می‌گردند و به احادیث و تفسیر و فقه آشنا می‌شوند و آنچه را لازم دارند و ناچارند بیاموزند، فرا می‌گیرند؛ بلكه این مجالس تنها مدرسه‌ای برای عوامِ مردم در تمام شهرهای اسلامیست.  
(40)

#### 8 - بی‌اهمیت جلوه گر شدن مصائب و دردهای خود

اگر انسان به یاد مصیبت اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام بیفتد، در مقابل مصائب دیگر، تسكین پیدا می‌كند و در برابر اندوه‌های دیگر تسلی داده می‌شود زیرا مصائب دیگر در مقابل مصائب اهل بیت عَلَیْهمُ السَّلَام بی‌اهمیت جلوه می‌كند و اگر انسان به یاد مصائب آنها باشد، دردها و رنج‌های خود را فراموش می‌نماید، چنان كه در رثای ائمه عَلَیْهمُ السَّلَام به این موضوع اشاره شده است:  
«انست رزیتكم رزایانا التی سلفت و هونت رزایانا الآتیه»  
یعنی ای دودمان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم، مصائب شما دردهای گذشته ما را فراموش ساخت و مصائب آینده‌ی ما را آسان گردانید. (41)  
(البته باید توجه داشت كه) هر حادثه تلخ و ناگواری را باید بهانه كرد و برای سالار شهیدان عَلَیْهِ السَّلَام اشك ریخت، نه آن كه افراد داغ دیده، برای تسكین عواطف و احساسات خود آن حضرت را بهانه كنند و برای التیام زخم خویش، اشك بریزند و ندبه نمایند (چه این كه) بین این دو گونه عزاداری فرق وافر است! زیرا محصول یكی، تعزیت برای حضرت امام حسین عَلَیْهمُ السَّلَام است و نتیجه دیگری تسلیت برای خود هر چند ممكن است بهانه قرار دادن واقعه جانسوز كربلا هم بی‌اثر نباشد.  
(42)

### فصل چهارم عزاداری از دیدگاه روایات

#### اشاره

احادیث ائمه معصومین عَلَیْهمُ السَّلَام در مورد عزاداری  
ائمه اطهار عَلَیْهمُ السَّلَام طبق احادیثی كه در كتب معتبر شیعه موجود است سفارش زیادی روی بر پایی این جلسات عزا و زیارت قبور منورشان داشته‌اند.  
شیعیان هم كه همه دستورات اسلام اعم از اصول و فروع و اخلاق را از ائمه عَلَیْهمُ السَّلَام می‌گیرند به پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیْهمُ السَّلَام این مجالس و روضه و مصیبت را از صدر اسلام تا به امروز برپا نموده‌اند و در آینده هم بر پا خواهند نمود، كه به تعدادی از این احادیث در این جا می‌پردازیم:

#### 1 - حضرت علی عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی اطلعَ الی الارض و فَاخْتَارَنَا و اخْتَارَ لَنَا شِیعَةً یَنْصُرُونَنَا و یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا و یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا و یَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فینا، أُولَئِكَ مِنَّا وَ إِلَیْنَا».  
خداوند بزرگ وقتی كه عنایت و توجه به زمین نمود ما را به عنوان اولیاء خود برگزید و برای ما هم پیروانی (شیعیانی) جهت یاری ما انتخاب كرد كه آنان در شادی ما شاد و در غم ما محزون می‌باشند و اموال و جان خویش را در راه ما می‌بخشند اینان از ما هستند و به سوی ما باز خواهند گشت. (43)

#### 2 - امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

«قولوا لاولیائنا یهتمون فی اقامه مصائبنا».  
به دوستان و شیعیان ما بگویید:  
در اقامه و بر پایی (مجالس) عزا و مصیبت‌های ما همت و كوشش نمائید. (44)

#### 3 - امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَام به فضیل فرمود:

«عن ابی عبدالله عَلَیْهِ السَّلَام قال:  
قَالَ لِفُضَیْلٍ: تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ؟  
قال:  
نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أُحِبُّهَا فَأَحْیُوا أَمْرَنَا یَا فُضَیْلُ! فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْیَا أَمْرَنَا یَا فُضَیْلُ مَنْ ذَكَرَنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَه فَخَرَجَ مِنْ عَیْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ و لَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْر»  
آیا مجالس حدیث دارید؟ فضیل گفت:  
بله، فدای شما شوم. امام عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:  
این مجالس را دوست دارم، پس دستورات ما را (با این مجالس) زنده كنید. ای فضیل، خدا رحمت كند كسی كه سخن ما را زنده كند، ای فضیل كسی كه مصائب ما را بگودید یا برایش بگویند سپس از چشمش به اندازه بال پشه اشكی خارج شود، خداوند گناهان او را می‌بخشد اگر چه از كف دریا بیشتر باشد.  
(45)

#### 4 - امام رضا عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

«من یذكر مصائبنا و بكی لما ارتكب منا كان معنا فی درجاتنا یوم القیامه و من ذكر بمصابنا فبكی و ابكی لم تبك عینه یوم تبكی العیون و من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب».  
كسی كه مصائب ما را بیان كند و بر آن بگرید، روز قیامت با ما می‌باشد و كسی كه مصیبت‌های ما برایش بیان شود و بگرید یا بگریاند روز قیامت كه همه‌ی چشم‌ها گریان است، چشم او گریان نخواهد بود و كسی كه در مجلسی كه احادیث و سخنان ما بیان می‌شود بنشیند روز قیامت كه همه دل‌ها مرده خواهد بود دل او زنده است.  
(46)

#### 5 - امام محمد باقر عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

«مَنْ دَمَعَتْ عَیْنُهُ فِینَا دَمْعَةً لدمٍ سُفكَ لنا أَوْ حَقٍّ لَنَا نُقِصْنَاهُ أَوْ عِرْضٍ انْتُهِكَ لَنَا أَوْ لِأَحَدٍ مِنْ شِیعَتِنَا بَوَّاَهُ الله تعالی فی الجنه حُقبا».  
هر كس در راه ما به خاطر خونی كه از ما ریخته شده است، یا حقی كه از ما به تاراج رفته، یا پرده آبروی و حیثیتی كه از ما و یا یكی از شیعیان ما دریده گشته، قطره اشكی بریزد خداوند سبحان پاداش او را سال‌های زیاد در بهشت قرار خواهد داد. (47)

#### 6 - امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع یَجِبُ أَنْ یُكْتَبَ هَذَا الْحَدِیثُ بِالذَّهَب  
«نَفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِیحٌ و هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ و كِتْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ، ثم قال عَلَیْهِ السَّلَام:  
یَجِبُ أَنْ یُكْتَبَ هَذَا الْحَدِیثُ بِالذَّهَب».  
نفس شخص اندوهگین به خاطر ظلمی كه بر ما شده است تسبیح (سبحان الله گفتن) و ذكر است و اندوه او به خاطر ما عبادت است و پوشاندن اسرار ما جهاد در راه خداست، سپس فرمود:  
لازم و زیبنده است كه این حدیث با طلا نوشته شود. (48)

#### 7 - اما جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:

«عن ابی عبدالله قال:  
قال لی: یا اباعماره انشدنی فی الحسین بن علی. قال فانشدته فبكی ثم انشدته فبكی قال:  
فوالله ما زلت انشده و یبكی حتی سمعت البكاء من الدار. قال:  
فقال:  
یا اباعماره من انشدنی الحسین بن علی علیهما السلام شعرًا فابكی خمسین، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرًا فابكی ثلاثین، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرًا فابكی عشرین، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرًا فابكی عشره، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرًا فابكی واحداً، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعراً، فله الجنه و من انشد فی الحسین شعرًا فتباكی، فله الجنه.  
ابوعماره گفت:  
امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام به من فرمود:  
درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام برای من شعر بخوان. من هم شعر خواندم، امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام گریه نمود. دوباره شعر خواندم امام عَلَیْهِ السَّلَام مجددًا گریه نمود. بعد ابوعماره گفت:  
هر وقت برای امام عَلَیْهِ السَّلَام شعر می‌خواندم آن حضرت چنان گریه می‌نمود كه صدای گریه اهل بیت امام عَلَیْهِ السَّلَام را هم از درون منزل می‌شنیدم.  
بعد امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:  
ای ابو عماره هر كس درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شعر بگوید و 50 نفر را بگریاند، پاداش او بهشت است و هر كس درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شعر بگوید و 30 نفر را بگریاند، پاداش او بهشت است.  
حسین عَلَیْهِ السَّلَام شعر بگوید و 20 نفر یا 10 نفر و یا یك نفر را بگریاند، پاداش او بهشت خواهد بود و هر كس درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شعر بگوید و خود بگرید و یا حالت عزا به خود بگیرد، مزد او بهشت می‌باشد.  
(49)

#### 8 - حضرت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم فرمود:

«لمّا اخبر النبی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم ابنته فاطمه بقتل ولدها الحسین و ما یجری علیه من المحن بكت فاطمه بكاء شدیدًا و قالت یا ابت متی یكون ذلك؟ قال فی زمان خال منی و منك و من علیٍ، فاشتد بكاء هاو قالت: یا ابت فمن یبكی علیه؟ و من یلتزم به اقامه العزاء له؟  
فقال النبی: یا فاطمه، ان نساء امتی یبكون علی نساء اهل بیتی و رجالهم یبكون علی دجال اهل بیتی و یجددون العزاء جیلًا بعد جیلٍ، فی كل سنهٍ. فاذا كان القیامه تشفعین انت للنساء و انا اشفع للرجال و كل من بكی منهم علی مصاب الحسین اخذنا بیده و او خلناه الجنه.  
یا فاطمه كل عین باكیه یوم القیامه الا عین بكت علی مصاب الحسین فانها ضاحكه مستبشره بنعیم الجنه». (50)  
هنگامی كه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم خبر شهادت امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام و مصائبی كه بر آن حضرت وارد می‌شود برای حضرت فاطمه سَلَامُ اللهِ عَلَیهَا بیان كرد، حضرت فاطمه سَلَامُ اللهِ عَلَیهَا گریه شدیدی نمود بعد از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم سؤال نمود، پدرم این واقعه در چه زمانی است؟  
پیامبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم فرمود:  
در زمانی این حادثه واقع می‌شود كه من و تو و علی عَلَیْهِ السَّلَام نیستیم، گریه حضرت فاطمه سَلَامُ اللهِ عَلَیهَا بیشتر شد و فرمود:  
پدرم پس چه كسی بر حسینم گریه خواهد كرد؟ و چه كسی مجالس عزا برای پسرم بر پا می‌كند؟  
رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم فرمود:  
ای فاطمه زنان امت من بر زنان اهل بیتم گریه می‌كنند و مردان امتم بر مردان اهل بیتم گریه می‌كنند و این عزاداری را هر سال بر پا می‌كنند.  
(و پاداش این عزاداری‌ها اینست كه) روز قیامت تو برای زنان امتم شفاعت می‌كنی و من هم برای مردان و هر كس از امت من بر مصیبت حسین عَلَیْهِ السَّلَام گریه كرده باشد، این چشم روز قیامت خندان است و بشارت بر او به نعمت‌های بهشتی باد.  
9 - امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:  
راوی می‌گوید:  
ما گروهی از مردم كوفه در حضور امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام بودیم، جعفر بن عفان كه شاعر بود به محضر امام عَلَیْهِ السَّلَام او را نزدیك خود قرار داد. بعد امام عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:  
ای جعفر، شاعر گفت:  
بله خداوند مرا فدای شما كند.  
امام عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:  
اطلاع به من رسیده كه شما شعر خوب درباره‌ی (جدم) امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام می‌گویی؟ جعفر گفت:  
بله.  
امام عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:  
برایم شعر بخوان.  
شاعر گفت:  
من شعر خواندم، امام عَلَیْهِ السَّلَام و اطرافیان شروع به گریه نمودند، بعد امام صادق عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:  
«یا جعفر و الله لقد شهدت ملائكه الله المقربون ههنا یسمعون قولك فی الحسین عَلَیْهِ السَّلَام و لَقَدْ بَكَوْا كَمَا بَكَیْنَا و اكثر و لقد اوجب الله تعالی لك یا جعفر فی ساعته الجنه باسرها و غفرالله لك.  
فقال عَلَیْهِ السَّلَام:  
یا جعفر أَلَا أَزِیدُكَ؟ قال:  
نَعَمْ یَا سَیِّدِی. قال عَلَیْهِ السَّلَام:  
مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِی الْحُسَیْنِ شِعْرًا فَبَكَی وَ أَبْكَی بِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ غَفَرَ لَه». (51)  
ای جعفر به خدا قسم، فرشتگان مقرب خداوند اینجا شاهد بودند و شعر تو را درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شنیدند، همان طوری كه ما گریه كردیم، فرشتگان هم گریستند بلكه آنها بیشتر از ما گریه كردند و خداوند پاداش تو را بهشت كامل قرار داد و گناهانت را بخشید.  
بعد امام عَلَیْهِ السَّلَام به جعفر فرمود:  
می‌خواهی ثواب بیشتر برایت بیان كنم؟  
جعفر گفت:  
بله.  
امام عَلَیْهِ السَّلَام فرمود:  
هر كس درباره‌ی امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام شعر بگوید و بگرید و بگریاند خداوند بهشت را بر او واجب خواهد نمود و گناهانش را می‌بخشاید.

### منابع و مآخذ

فرهنگ فارسی / دكتر محمد معین / انتشارات امیركبیر / چاپ هجدهم / سال 1380.  
كتاب و فرهنگ معاصر عربی به فارسی  
بِحارالاَنْوار / علامه محمد باقر مجلسی / انتشارات دارالكتب الاسلامیه / 110 جلدی.  
لغت نامه دهخدا / علی اكبر دهخدا / تهران 1377 / دانشگاه تهران.  
حماسه و عرفان / آیت الله جوادی آملی / مركز نشر اسراء / چاپ ششم / اسفند 1384.  
صحیفه نور / امام خمینی / موسسه تنظیم نشر و آثار امام خمینی / چاپ چهارم / 1385.  
فلسفه‌ی شهادت و عزاداری امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام  
حماسه حسینی / استاد شهید مرتضی مطهری / انتشارات صدرا / چاپ سی ام / دی ماه 1380.  
شكوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی / جوادی آملی / مركز نشر اسراء / چاپ سوم / آذرماه 1384.  
منتهی الآمال / شیخ عباس قمی / انتشارات هجرت / چاپ یازدهم.  
اَمَالِی شیخ مفید / محمد بن محمد بن نعمان عكبری بغدادی / بنیاد پژوهشهای اسلامی / آستان قدس رضوی / 1364.

### پی‌نوشت

(1) - صحیح تِرمِذی، ج 2، ص 307، كَنْزُ العمّال، ج 6، ص 221، فضائل الخمسه، ج 3، ص 262، مُسْتَدْرَك الصَّحِیحَیْن، ج 3، ص 177 و أُسْد الغَابَة، ج 2، ص 19 و ص 130.  
(2) - فرهنگ فارسی محمد معین، ج 2 ص 2298  
(3) - كتاب و فرهنگ معاصر عربی به فارسی، آذرتاش آذر نوش، ص 473  
(4) - لغت نامه دهخدا ج 10 ص 15857  
(5) - بِحارالاَنْوار ج 10 ص 114  
(6) - الشوری / 23.  
(7) - فرقان / 57.  
(8) - آل عمران / 146.  
(9) - مریم / 41.  
(10) - مریم / 16  
(11) - التكویر / 1 تا 5.  
(12) - التكویر / 8 و 9.  
(13) - حماسه و عرفان، آیت الله جوادی آملی، ص 310  
(14) - صحیفه نور، ج 8، ص 69.  
(15) - حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج 1، ص 81.  
(16) - صحیفه نور، ج 10، ص 217.  
(17) - فلسفه‌ی شهادت و عزاداری امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام، ص 112.  
(18) - همان صص 110 - 111  
(19) - فرازهایی از بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ 17 / 3 / 1373  
(20) - همان، تاریخ 10 / 4 / 1371  
(21) - حماسه و عرفان، صص 310 - 311.  
(22) - صحیفه نور، ج 21، ص 173.  
(23) - تحریم / 11.  
(24) - حماسه و عرفان، ص 311.  
(25) - بقره / 249.  
(26) - جاثیه / 24.  
(27) - شكوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، جوادی آملی، صص 55 - 60.  
(28) - حماسه و عرفان، صص 311 - 312.  
(29) - انفال / 24.  
(30) - حماسه حسینی، ج 1، صص 187 - 189، آیین عزاداری، صص 35 - 43.  
(31) - صحیفه‌ی نور، ج 10، ص 31.  
(32) - توبه / 8.  
(33) - شكوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص 249.  
(34) - همان، ص 247.  
(35) - بِحارالاَنْوار، ج 44، ص 195 و شكوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص 247.  
(36) - همان، ص 247.  
(37) - همان، ص 247.  
(38) - همان، ص 247.  
(39) - همان، ص 247.  
(40) - فلسفه شهادت و عزاداری، صص 113 - 114.  
(41) - همان، ص 115.  
(42) - شكوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص 234 و آیین عزاداری، صص 43 - 47.  
(43) - بِحارالاَنْوار ج 44 ص 287  
(44) - منتهی الآمال وداع حضرت عَلَیْهِ السَّلَام با اهل بیت خویش  
(45) - بِحارالاَنْوار، ج 44، ص 282.  
(46) - بِحارالاَنْوار، ج 44، ص 278.  
(47) - اَمَالِی، شیخ مفید، مجلس 22، ح 5.  
(48) - اَمَالِی، شیخ مفید، مجلس 40، ح 3.  
(49) - بِحارالاَنْوار، ج 44، ص 282.  
(50) - بِحارالاَنْوار، ج 44، ص 293.  
(51) - بِحارالاَنْوار، ج 44، ص 283.

## 3. فلسفه عزاداری یا اهمیت سوگواری

### مشخصات كتاب

عنوان : فلسفه عزاداری یا اهمیت سوگواری  
پدیدآورندگان : امام سوم حسین بن علی(ع)(توصیف گر)  
حكیمه قاسمی(پدیدآور)  
ناشر : حكیمه قاسمی  
نوع : متن  
جنس :مقاله  
الكترونیكی  
زبان : فارسی  
توصیفگر : سوگواری ها[1]  
ارزش‌های فرهنگی

### مقدمه‌

در مقطعی از تاریخ زندگانی بشر، حادثه‌ای بزرگ و حماسه‌ای شورانگیز اتفاق‌افتاد، كه سبب تأثیرهای فراوانی در زمان خود، همین طور تا عصر حاضر گردید.امام حسین (ع) با هدف اصلاح، دگرگونی و نوسازی در تمام ابعاد شخصی واجتماعی گام برداشت؛ راه و روش و منش آن حضرت نیز تفسیر كننده اهتمام و تلاش ایشان برای ماندگاری دین ناب، در طول تاریخ است، حماسه بزرگ كربلا تبلور یك حركت اصلاحی است كه امام آن را برای یك دگرگونی عظیم آفرید، حركتی كه سبب‌تداوم آیین پیامبر (ص) در طول تاریخ بشر گشت.اما قبل از تحقق حماسه عاشورا، پیامبران، به ویژه خاتم آنان (ص) و امام علی (ع) و سپس وقوع آن، همه امامان: و تمامی بازماندگان حادثه عاشورا، بر آن امام همام گریه كردند و پیوسته به یادش مجالس عزا و سوگواری برپا نمودند. اكنون این مقاله درصدد پاسخ به این پرسش است كه فلسفه عزاداری و اشك ریختن چیست؟ چرا رسول‌خدا (ص) و امامان معصوم در سوگ شهادت امام حسین (ع) و یارانش‌می‌گریستند؟ و چرا مسلمانان، به ویژه شیعیان در ماه‌های محرم و صفر بلكه در ایام سال‌مراسم عزاداری برپا می‌كنند؟نكته دیگری كه در این پژوهش مورد تحقیق و بررسی قرار خواهد گرفت این است كه چگونه محرم و صفر سبب احیای توحید و دین خدا می‌گردد؟ و این مراسم عزاداری برای سالار شهیدان، در سایه چه اندیشه‌ای سبب استحكام دینداران در عمل به موازین شرعی و ره یافتی به حكمت و اهداف قیام عاشورایی حسین بن علی و همه‌یارانش می‌شود؟پس از بیان شواهد تاریخی و روایی و بررسی تأثیرات اجتماعی عزاداری به این نكته خواهیم رسید كه همان گونه كه حادثه عاشورا نقش تعیین كننده‌ای در روشن شدن راه هدایت مردم داشته است، بزرگداشت و یادآوری آن خاطره جاوید موجب می‌گردد كه جامعه بشری به ویژه اسلامی در الگو پذیری از آن راهیان نور بكوشند و جامعه از بركات و ثمرات فردی و اجتماعی آن بهره‌مند گردند.

### چرا باید حادثه عاشورا را گرامی بداریم؟

چرا باید بعد از گذشت نزدیك به چهارده قرن، یاد آن حماسه غم‌انگیز را زنده نگه‌داریم و مراسمی برای آن برپا كنیم؟هر انسانی به سادگی در می‌یابد كه حوادث گذشته هر جامعه و آیینی می‌تواند در سرنوشت و آینده آن آثار عظیمی داشته باشد. بسیاری از حوادث كه در جای خود دارای آثار و بركاتی غیر قابل انكار بوده‌اند، می‌توانند با بازنگری و بازسازی مراتب و اهداف آن را دوباره در جامعه بیابند.در همه جوامع بشری مرسوم است كه از حوادث گذشته خود یاد می‌كنند؛ و به آن‌ها احترام می‌گذارند، بلكه عقلای عالم برای بزرگداشت دانشمندان و مخترعان و قهرمانان ملی و دینی خود آیین‌های بزرگداشتی منظور می‌نمایند، این كار بر اساس یكی از مقدس‌ترین خواسته‌های فطری كه از آن به حس‌ّ حق‌شناسی تعبیر می‌شود، رخ می‌دهد.افزون بر این، گاهی یاد آن خاطره‌ها، همانند تجدید واقعی آن‌ها سبب تأثیری همانند وقوع آن، می‌شود، بنابراین هدف از عزاداری‌ها و مراسم حماسه عاشورا، احیای فلسفه عاشورا و استمرار بخشیدن به قیام خونین امام حسین (ع) است. در نتیجه گرامی داشتن عاشورا و عزاداری در طول تاریخ دارای اثرهای مفید و ارزشمندی بوده است ازجمله:1 - احیا و زنده داشتن نهضت عاشورا موجب زنده نگه داشتن و ترویج دائمی‌مكتب قیام و انقلاب در برابر طاغوت هاست و تربیت كننده و پرورش دهنده روح حماسه و ایثار است.2 - عزاداری نوعی پیوند محكم عاطفی با مظلوم انقلاب‌گر و اعتراض به ستمگراست و به تعبیر استاد شهید مطهری: «گریه بر شهید شركت در حماسه اوست.»3 - زنده نگه داشتن عاشورا سبب می‌شود گذشت قرون نتواند میان پیوند روحی جامعه و مكتب، جدایی ایجاد نماید، و سبب می‌شود، امت اسلام از تأثیرات و انحرافات دشمنان در امان باشند و مكتب را در پیچ و خم روزگار از تصرف‌ها و بدعت‌ها محافظت نماید و از همین رو است كه استعمارگران برای نابودی ملت‌های اسلامی می‌كوشند تا رابطه آنان را با تاریخ پر افتخار صدر اسلام قطع نمایند تا با ایجاد خلا، زمینه القای‌فرهنگ خود را فراهم آورند.آنچه تاكنون به قلم آمد، گوشه‌ای از آثار اجتماعی عزاداری بر امامان: به ویژه سیدالشهدا است، فلسفه‌های سازنده و تربیتی بسیاری دارد كه برخی از آن‌ها عبارتند از:1 - الهام روح انقلاب، آزادگی، شهادت‌طلبی، ایثار و حقیقت جویی؛2 - پیوند عمیق عاطفی بین امت و الگوهای راستین؛3 - آشنایی توده‌های مردم با معارف دینی؛4 - پالایش روح و تزكیه نفس.

### ضرورت برگزاری مجالس حسینی‌

#### اشاره

در سخنان نورانی امامان معصوم: تأكید زیادی برای تشكیل مجالس دینی شده است، پیامبر (ص) می‌فرماید:«علیكم بمجالس الذكر.» بر شما لازم است كه مجالس دینی را تشكیل دهید و در آن‌ها شركت كنید و در جای دیگر می‌فرماید:«ارتعوا ریاض الجنة قالوا: یا رسول اللّه ما ریاض الجنّة قال: مجالس الذكر.» هرگاه به‌باغ‌های بهشت برخورد كردید، در آن حاضر شوید. سؤال كردند كه باغ‌های بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذكر و اجتماعاتی كه در آن‌ها یاد خدا و اهل بیت و امام حسین‌زنده شود.امام رضا (ع) نیز فرمودند: «من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم یموت القلوب.» هر كسی كه در مجلسی شركت كند كه امر ما در آن زنده می‌شود، دلش در آن روزی كه دل‌ها مرده است، نمی‌میرد.حضرت امام خمینی‌1 در این باره می‌فرماید:«الان هزار و چهارصد سال است كه این منبرها، با این روضه‌ها و با این مصیبت‌ها و با این سینه زنی‌ها ما را حفظ كرده‌اند.»با توجه به آنچه بیان شد، ضرورت برگزاری مجالس سوگواری روشن است. دلالت آمیزتر از آنچه بیان شد، فواید این مجالس است:

#### هدایت مردم‌

رسالت تمامی پیامبران الهی هدایت مردم است. هدایت با حركت دادن انسان از ظلمات به سوی نور و از جهل به علم انجام می‌پذیرد. از سوی دیگر عقل انسان به تنهایی نمی‌تواند هدایتگر او باشد. عقل می‌تواند نگرش انسان را قوی سازد، اما جهت و سوی نگرش و بسیاری از مسائل دینی و حقیقی جهان اگر چه مخالف عقل نیست، درحیطه و حوزه ادراك عقلی نیز نیست. این سوی و جهت نگرش و همچنین تأكید برادراكات عقلی توسط پیامبران الهی صورت می‌پذیرد.قیام امام حسین (ع) به منظور جهت دادن به مردم صورت گرفت، زیرا وقتی مشاهده كرد كه مردم در هیاهوی تبلیغاتی دشمنان و حاكمان فاسق دچار سرگردانی شده‌اند، حاضر شد خون خود را در راه خدا بدهد تا مردم از حیرت ضلالت و گمراهی به سوی حقیقت نور هدایت شوند.مجالس عزاداری امام حسین (ع) نیز همین رسالت را، دارا هستند كه در جهانی كه نظام‌های سرمایه داری، با ترویج فرهنگ خویش دست و پای انسان‌ها را با غل و زنجیرِ شهوت و هواهای نفسانی بسته است، و سبب خلا معنویت در زندگی امروز انسان شده مجالس حسینی باعث بیداری و رهایی انسان از قید شهوت‌ها گردد. آنچه در این مجالس رخ می‌دهد، چیزی جز معنویت و جلا دادن به روح‌های خسته نیست.

#### شناساندن انسان كامل‌

آنچه بیشتر در مجالس حسینی یاد می‌شود اوصاف و صفات و اهداف قیام آن حضرت است. از این رو مخاطب این مجالس در می‌یابد كه حسین انسان كامل و وارسته‌ای است كه نه به سبب هوای نفس و یا از روی لهو و لعب، بلكه برای اصلاح امت وانسانیت جان خود را در طبق اخلاص گذاشت. بدین سان یادآوری آن حضرت و یارانش سبب الگوسازی برای انسان‌هایی می‌شود كه سرگذشت او را می‌شنوند.اگر مجالس عزاداری به صورت صحیح برگزار شود، سبب می‌گردد كه الگوهای ناب از الگوهای بی‌ارزش شناخته شود و به گونه‌ای موجب استحكام ارزش‌های الهی در جامعه گردد، بنابراین خاطره امام و یاوران باوفایش تكرار تاریخ را متذكر می‌شود و وفاداری و شناخت و الگو قرار دادن انسان كامل، پیامد این مجالس است.

#### ایجاد معنویت در جامعه‌

مهمترین اثری كه بر برگزاری مجالس عزاداری مترتب است، این است كه جامعه انسانی كه در پی مشكلات خویش از معنویت و صفای باطن دور گشته است، لااقل برای‌مدتی حال و هوای دیگری بیابد و شیعیان در مدتی از زمان در جوی از معنویت و صفا قرار می‌گیرند و سبب زنده سازی و احیای دل و تقویت ترس و امید به رحمت الهی می‌گردد تا در پی آن جامعه به سوی اصلاح و سازندگی معنوی و مادی ناب به پیش رود. بنابراین آنان كه به درستی و با خلوص نیت به عزاداری می‌پردازند، پس از گذشت و تكرار این معنویات، شخصیتی خدایی پیدا می‌كنند و بینش و معنویت آنان رشدی غیر قابل انكار،پیدا خواهد كرد.كنجكاوی جوانان و نوجوانان درباره برگزاری این مراسم، و دریافتن آنان، دلیل برگزاری مراسم سوگواری و در نتیجه رسیدن به اهداف امام حسین (ع) و شناخت شخصیت آن حضرت، بدون اراده، تأثیری عمیق در دل خواهد گذاشت.اگر نظر روان شناختی به انسان بیفكنیم، خواهیم دید دو عامل عمده در رفتار آگاهانه ما مؤثرند:1 - عامل شناخت و معرفت: وقتی انسان مطلبی را بفهمد و بپذیرد، قطعاً شناخت در رفتار او تأثیر بسزایی خواهد گذاشت و عملی ماندگار خواهد بود كه مبتنی بر شناخت حقیقی باشد.2 - عامل احساسات و تمایلات: شاید عامل دیگری كه در رفتار ما بیشتر از شناخت تأثیر دارد، عامل انگیزه و به تعبیر دیگر احساسات، تمایلات، گرایش‌ها و میل‌ها باشد.هرگاه رفتار انسان‌ها را تحلیل می‌كنیم در می‌یابیم كه عامل اصلی در برانگیختن انسان نقش اساسی داشته است كه عامل انگیزه و تمایل و احساسات است. بعد از شناخت‌ِ حركت‌ِ سید الشهداء (ع) و نقش مهم آن در سعادت انسان‌ها، متوجه می‌شویم كه تنها شناخت، حركت آفرین نیست، اما به یاد آوردن آن خاطره در مراسم سوگواری مارا به پیمودن راه آنان و الگو قرار دادن آنان وا می‌دارد.برای روشن شدن اثر تجسم در عمل به این نكته دقت كنیم: وقتی خداوند به موسی فرمان داد: (و واعدنا موسی ثلاثین لیله) اراده و وعده خدا این بود كه موسی سی‌شب در كوه طور با خدا مناجات كند ولی دوباره با جمله (و اتممناها بعشر)، ده روز دیگر به آن افزوده شد. مردم از این ده روز خبر نداشتند و سامری از این فرصت استفاده كرد و آن گوساله را ساخت و مردم را به پرستش آن دعوت كرد و گفت: (هذا الهكم و اله موسی) این خدای شما و موسی است، بسیاری از بنی اسرائیل به حرف‌های هارون گوش نكرده و در مقابل گوساله سجده نمودند. خداوند به موسی وحی كرد كه در میان قومت چنین واقعه‌ای رخ داده است. بعد از گذشت ده روز موسی برگشت و تا دید مردم گوساله می‌پرستند، عصبانی شد. به گونه‌ای كه الواح را به كناری پرتاب كرد:(و القی الالواح و اخذ برأس اخیه یجره الیه) الواح را به كناری انداخت و سر برادرش - هارون - را گرفت و با عصبانیت به سوی خود كشید و او را بازخواست كرد: چرا اجازه دادی مردم گمراه شوند؟»منظور توجه به این نكته است، وقتی وحی آمد كه ای موسی قومت گوساله پرست شده‌اند، آثار غصب در او ظاهر نشد، اما زمانی كه بازگشت و دید كه آنان گوساله می‌پرستند، برآشفت و نتوانست تحمل نماید.مراسم سوگواری سبب گریستن و باعث تحریك‌ِ احساسات می‌شود، به گونه‌ای كه دانستن و خواندن چنان اثری ندارد. بنابراین تنها بحث و بررسی عالمانه واقعه عاشورا نمی‌تواند، نقش عزاداری را ایفا كند، بلكه باید در اجتماع صحنه‌هایی به وجود آید كه احساسات مردم را تحریك نماید.

#### ایجاد وحدت‌

اگر مراسم پر شكوه حج، گردآورنده مسلمانان از فرقه‌ها و ملل مختلف جهان است، مراسم عزاداری سبب می‌شود كه پیروان امام كه از نژادهای مختلف و با بینش‌های متفاوت هستند، یك دل شوند.

#### عبرت گیری‌

وقتی در یادآوری واقعه كربلا، ظلم‌ها، انحرافات و منكرات آن روزگار تبیین می‌شود، ذهن شنوندگان به جامعه خویش معطوف می‌گردد و آن را مورد توجه قرار می‌دهد، و با مقایسه عصر خود با آن روزگار در صدد برمی‌آید كه اگر حكومتی حسینی‌دارد، در حفظ آن بكوشد و اگر حاكمی ظالم بر مَسند نشسته، در برابر آن بایستد.مردم عزادار عبرت می‌گیرند كه اگر یارِ پیشوای خویش و تابع امر ولایت نباشند،چه بر سر جامعه و مبانی دینی خواهد آمد و درس آموزنده دیگر این كه چگونه در مقابل باطل و فساد بایستند و از مبارزه با طاغوت نهراسند و بدانند آنچه باقی می‌ماند،حماسه‌ای در پرتو رنگ الهی است.

#### جایگاه عزاداری در فطرت و دین‌

#### هماهنگی با فطرت‌

اگر چه ریشه‌های شادی و گریه در انسان روشن نباشد، اما به طور طبیعی، غمگین شدن و افسردگی در درجه‌ای متفاوت به نسبت انسان‌ها سبب روان شدن اشك می‌شود،بنابراین آنچه تجربه نشان می‌دهد این است كه ابراز تأثّر به وسیله گریه یا ابراز شادی به وسیله خنده، از نشانه‌های تعادل روحی انسان است. به گونه‌ای كه اگر فردی نگرید و نخندد، می‌توان روان او را نا متعادل توصیف كرد. انسان‌هایی كه با گریه و خنده، غم‌ها و شادی‌ها ی خود را بروز می‌دهند، از سلامت جسمی و روحی بیشتری و از نشاط و تحرك بهتری، در صحنه زندگی برخوردارند.در منابع دینی به این نكته فطری انسان توجه شده است: «بكاء العیون، وخشیة‌القلوب من رحمة‌اللّه تعالی؛ گریه چشم‌ها و ترس قلب‌ها از نشانه‌های رحمت خداوندی است و در مقابل گریه نكردن و قلبی بی‌رحم داشتن، نشانه بدبختی انسان معرفی شده است.پیامبر (ص) می‌فرمایند: «من علامات الشقاء: جمود العین قسوة القلب؛ از نشانه‌های بدبختی و شقاوت، جمودِ چشم و قساوت‌ِ دل است.»بنابراین تجسم مظلومیت كسانی كه مورد علاقه انسان هستند، بلكه به یاد آوردن خاطره حماسه عاشورا، عواطف انسانهایی را كه فطرتی پاك داشته باشند، تحت تأثیر قرار می‌دهد، زیرا دریافت بدی ظلم و خوبی عدالت امر عقلی و فطری است. در نتیجه تشكیل مجالس عزاداری ریشه در فطرت انسان دارد.

### دین و عزاداری

به طور كلی گریه‌ها دارای سرچشمه‌های گوناگونی هستند كه ما برای رسیدن به بحث گریه و عزاداری برای سیدالشهداء به عنوان مقدمه این تقسیم بندی را یاد آور می‌شویم:1 - گریه بر خطا و اشتباه‌وقتی انسان در مقابل خداوند قرار می‌گیرد و اشتباهات خویش را به یاد می‌آورد،برای بخشش و آمرزش آن‌ها به بالاترین مرحله توبه، یعنی گریه و انابه می‌پردازد.امام علی (ع) می‌فرمایند:«من بكی من ذنب غفرله؛ هركس به خاطر گناهی كه انجام داده، گریه كند،مشمول آمرزش قرار می‌گیرد.»و امام‌صادق (ع) با سندی از پدران خود از حضرت عیسی (ع) نقل می‌فرمایند:«طوبی لمن...بكی علی خطیئته؛ خوشا به حال كسی كه برای گناهی كه مرتكب شده گریه نماید.».2 - گریه تزویر و دروغ‌وقتی برادران یوسف (ع) او را به بهانه گردش به صحرا بردند و به سبب حسادت اورا به چاه انداختند، سوی پدر كه برگشتند، پیراهن خونین او را به پدر نشان داده و در مقابل او گریستند. قرآن در این زمینه می‌فرماید: (وجاؤوا اباهم عشاءً یبكون) و در برگشت نزدپدر به گریه پرداختند. اما گریه آنان حقیقی و دلسوزانه نبود، بلكه گریه‌ای دروغین بود تا متهم نشوند..3 - گریه شوق‌شادی و شوق گاه در قالب خنده و تبسم و گاه در قالب اشك جلوه‌گر می‌شود. گریه شوق یكی از جلوه‌های زیبایی احساس و دلدادگی‌ِ روحی انسان است. مادری كه پس ازسال‌ها فراق، فرزند خویش را به آغوش می‌كشد و عاشقی كه پس از فراق به وصال معشوق دست می‌یابد، شادی و شوق خویش را بدون اراده با گریه ظاهر می‌سازند.وقتی جعفر بن ابی طالب از «حبشه» به مدینه برگشت، پیامبر (ص) به استقبال اورفت، «و بكی فرحاً برؤیته؛ و از شوق دیدارش گریست.»قرآن درباره برخورد روحی مؤمنان هنگامی كه وحی را می‌شنوند، می‌فرماید:(واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من‌الحق)؛ چون آنچه به پیامبر (ص) نازل شده بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی كه‌شناخته‌اند، اشك از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود.و امام علی (ع) درباره شوق به بهشت می‌فرماید:«من بكی شوقاً الی الجنة اسكنه اللّه فیها و كتب له امانا من الفزع الاكبر؛ كسی كه برای اشتیاق‌ِ بهشت گریه كند، خداوند متعال او را در آن جا اسكان می‌دهد و سند امان و مصونیت او از وحشت و اضطراب بزرگ قیامت، مقدر می‌كند.»سپس امام به اشك‌ِ شوق‌ِ مؤمنانی كه درباره آن‌ها و حقانیت آنان آیه نازل شده‌است، توجه می‌دهد و آن را می‌ستاید.4 - گریه رحم، دلسوزی و غم و اندوه‌در سال هشتم هجرت، ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) از دنیا رفت. پیامبر (ص) گریست. به حضرت گفتند: یا رسول اللّه (ص) آیا شما هم برای فرزند خود گریه می‌كنید؟ حضرت در جواب فرمودند:«لیس هذا بكاء، انما هذا رحمة، ومن لا یرحم لا یرحم، این گریه نیست بلكه رحمت است و هر كس رحم نكند، مورد رحم نیز واقع نمی‌شود.»و نیز در همین باره آمده است كه آن كودك در آغوش پیامبر (ص) بود كه جان می‌داد، حضرت خطاب به او فرمود:«انا بك لمحزونون، تبكی العین، و یدمع القلب، ولانتول ما یسخط الرب؛فرزندم! ما برای تو غمگین هستیم، دل می‌سوزد و چشم اشك می‌ریزد، ولی ما چیزی راكه سبب نارضایتی خدا شود به زبان نمی‌آوریم.» این سخنان شاهدی محكم بر این نكته است كه هنگام غم، به طور طبیعی قلب می‌سوزد و اشك از دیدگان جاری می‌شود.بنابراین سوختن در فراغ دوستان و یا خویشان امری فطری است كه درجات آن متفاوت است. قرآن وقتی داستان مؤمنان مجاهدی را بازگو می‌كند كه رسول خدا (ص) به سبب عدم توانایی مالی از اعزام آنان به جبهه جنگ خودداری كرده بود، می‌فرماید:(تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون)؛ آنان در حالی كه بر می‌گشتند، اشك از چشمانشان جاری بود كه چرا چیزی برای انفاق در راه خدا نیافته‌اند.بنابراین گریه امری فطری و طبیعی است كه نمی‌توان كسی را به سبب آن سرزنش نمود، مگر اینكه گریه در جایگاه خودشان نباشد. افزون بر این‌ها كسی نمی‌تواند شیعیان را به دلیل سوگواری بر امامان خویش سرزنش نماید، زیرا گریه سابقه‌ای دیرینه دارد.

### سابقه گریه‌

می‌توان گفت پیشینه گریه، به سابقه وجود بشر است. زیرا هنگامی كه آدم، به‌زمین آورده شد، به دلیل دوری از بهشت و ترك فرمان (اولی) چندین سال گریست تا اینكه با راهنمایی خداوند توبه‌اش پذیرفته شد: «فتلقی آدم من ربه كلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم.» آدم پس از دریافت كلماتی از سوی خداوند توبه كرد و خداوند توبه اورا پذیرفت. زیرا او توبه پذیر و بخشنده است. حضرت ابراهیم هنگامی كه همسر وفرزندش اسماعیل را در سرزمینی چون مكه بی آب و علف تنها گذاشت، وقت خداحافظی بسیار گریست.و قرآن می‌فرماید كه حضرت یعقوب در فراق فرزندش شب و روز آرام نداشت،آنقدر به یاد یوسفش گریست تا نابینا گشت و چشمانش سفید شد:(و تولی عنهم و قال یا اسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو كظیم)؛و از آنها رو برگرداند و گفت: «افسوس بر یوسف» و چشمان او از اندازه سفید شد، اما خشم‌خود را فرو می‌برد.»(قالوا تاللّه تَفْتَؤا تذكر یوسف حتی تكون حرضاً او تكون من الهالكین)؛ گفتند:به خدا قسم تو آن قدر از یوسف یاد می‌كنی تا در آستانه مرگ قرار می‌گیری و هلاك می‌شوی.در مقابل یوسف‌ِ پیامبر نیز وقتی با توطئه همسرِ عزیزِ مصر بر سر دو راهی‌ِ آلوده دامنی و به زندان افتادن، اسارت را پذیرفت، در زندان به سبب دوری از پدر، به قدری گریه كرد كه به فرموده امام صادق (ع) سایر زندانیان ناراحت شدند و از او خواستند كه یا شب‌گریه كند یا روز، تا آنان در یكی از این دو زمان به آسایش و استراحت بپردازند. این‌شواهد نشانگر این نكته است كه گریه و عزاداری به دلیل دوری و از دست دادن عزیزی محبوب، سابقه‌ای دیرین دارد و مورد نهی و نكوهش نیست، بلكه پیامبران الهی نیز به گونه‌ای آن را ابراز كرده‌اند.

### لیاقت گریه و سوگواری‌

این مطلب روشن است كه مردم برای هر كسی گریه نمی‌كنند. در حقیقت مردمان بر اساس صفات انسان‌ها برای آنان ارزش گزاری می‌نمایند. از این رو امروز كسی برای تباهكاران نمی‌گرید و از آنان به نیكی یاد نمی‌كند.قرآن كریم این نكته را به روشنی تبیین می‌كند و درباره قومی از بنی اسرائیل می‌گوید: (فما بكت علیهم السماء والارض وما كانوا منظرین)؛ نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به آنان مهلت و فرصت داده شد.این جمعیت ارزش و پایگاه اجتماعی خویش را از دست داده بودند، و ممكن است بر اساس تفاسیر، منظور اهل آسمان و زمین هستند و این آیه نشان می‌دهد كه مردم برای كسی اشك می‌ریزند كه خویش را ساخته و بر پایه مبانی‌ِ انسانی زندگی كرده باشند.این دستاورد در سخنان و وصیت‌های حضرت علی (ع) یافت می‌شود: «یا بنی عاشروا الناس عشرة ان غبتم حنوا الیكم و ان فقدتم بكوا علیكم...» حضرت می‌فرمایند:«ای فرزندانم با مردم به گونه‌ای رفتار كنید كه اگر از میان آنان غایب شدید، خواهان و مشتاق ملاقات شما باشند و اگر از میانشان رفتی برای شما گریه كنند.»این سخن به خوبی روشن می‌كند كه زندگی انسان‌ها دو گونه است، برخی طوری زندگی می‌كنند كه مردم به طور طبیعی از آنان می‌گویند و حسرت ملاقاتشان را به دوش می‌كشند. ولی برخی با عصیان‌گری و تباهی سبب می‌شوند كه مردم یادی به نیكی ازآن‌ها ننمایند.اكنون كسی چون امام حسین (ع) كه دارای بزرگ‌ترین و با فضیلت‌ترین صفات‌انسانی و الهی است، در مقطعی از زمان به گونه‌ای منحصر به فرد به شهادت می‌رسند و این جان نثاری نیز برای خویشتن نبوده، بلكه برای رساندن رسالت خویش و محفوظ ماندن دین خدا بوده است. آیا كسی كه فطرتی پاك دارد، می‌تواند در مقابل این حماسه‌بزرگ ساكت بنشیند و این خواسته درونی خویش را ظاهر نسازد؟

### گریه بر امام حسین و عاشوراییان‌

افزون بر موارد گذشته، با تحقیق در سیر سوگواری بر امام حسین (ع) در خواهیم یافت كه با صرف نظر از تأثیرات فردی و اجتماعی عزاداری، ریشه آن را در خلقت انسان و معنویت و رسالت الهی است. از این رو سوگواری و گریه بر سید الشهداء را در سه مرحله بررسی می‌كنیم:الف) گریه بر امام‌حسین (ع) قبل از تولد.ب) گریه بر امام بعد از تولد و قبل از قیام.ج) گریه بر امام بعد از رویداد عاشورا.

### گریه بر امام حسین قبل از تولد

خداوند متعال آنچه را كه در كربلا رخ داده است، قبل از رویداد آن به برخی از پیامبران (ع) وحی نموده است و آنان بر آن امام همام (ع) گریه كرده‌اند.

### گریه آدم‌

روایت شده است حضرت آدم بر ساق عمرش، نام مقدس خاندان رسالت را نوشته دید، جبرئیل به او تلقین كرد كه در هنگام مناجات بگوید:«یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق‌الحسن و الحسین و منك الاحسان.»هنگامی كه آدم (ع) نام حسین را شنید، دلش شكست. از جبرئیل پرسید: چرا با ذكر نام حسین دلم شكست؟ جبرئیل از مصیبت امام حسین گفت. سپس هر دو برای مصائب سید الشهداء و فرزندانش به مانند مادری كه فرزندش مرده باشد، گریه كردند.در كتاب تاریخی ناسخ التواریخ آمده است كه در كتب روایی چنین نقل شده است: روزی موسی بن عمران به مناجات می‌رفت، در بین راه مردی از بنی اسرائیل موسی راملاقات كرد و عرض كرد: ای نبی خدا از خدا بخواه مرا ببخشد زیرا گناه بسیار كرده‌ام.موسی پذیرفت و چون در كوه طور مشغول مناجات گردید، عرض كرد: پروردگارا از تو سؤال می‌كنم و تو می‌دانی كه این مرد چه گفت، اكنون او را ببخش. خطاب رسید: یا موسی از گناه این بنده گذشتم و هر كس از ما طلب مغفرت نماید، او را می‌پذیرم مگر كشنده حسین بن علی (ع). موسی عرض كرد: پروردگار من! حسین بن علی و قاتل او كیست؟ خطاب آمد: قاتل او از امت جد اوست و از گمراهان و طاغوتیان. او را در كربلا می‌كشند وجسد حسین را بی كفن و عریان روی زمین می‌اندازند و اموال او را به غارت می‌برند وزنان و فرزندانش را اسیر می‌كنند و در شهرها می‌گردانند. سرهای آنان را روی نیزه‌ها نصب می‌نمایند و بر سر بازارها طواف می‌دهند. كودكان ایشان را تشنگی هلاك می‌كند و بزرگانشان را پوست بدن ایشان در هم می‌خشكد. اگر استغاثه بنماید كسی به داد ایشان نرسد و هیچ كس آن‌ها را پناه نمی‌دهد. چون این سخنان را شنید، حضرت موسی به‌شدت گریست.بنابراین گریه برای امام حسین (ع) از ابتدای عالم وجود داشته و انبیاء الهی نیزبرای آن حضرت گریسته‌اند.

### گریه و سوگواری قبل از شهادت‌

بر اساس روایت‌های بسیاری، هنگام ولادت امام حسین (ع) جبرئیل به رسول خدا نازل شد و خبر شهادت آن امام را به او و پدر و مادرِ نوزاد داد و آنان از همان روزهای اول برای سیدالشهداء گریستند.

### گریه پیامبر

عایشه روایت می‌كند: وقتی رسول خدا در خانه‌ای بود كه وحی بر ایشان نازل می‌شد، به من سفارش كردند كسی وارد نشود. در همین حال حسین (ع) كه كودك بود،وارد شد و نزد حضرت رفت. جبرئیل به پیامبر (ص) گفت: زمانی نمی‌گذرد كه این كودك را افرادی از امت تو در سرزمین طف‌ّ از خاك‌ِ عراق به قتل می‌رسانند. پیامبر (ص) گریست.جبرئیل گفت:«لا تبك، فسوف ینتقم اللّه منهم، بقائمكم اهل البیت (ع)؛ گریه نكن، دیری نمی‌پاید كه خداوند بوسیله قائم اهل البیت تو از آنان انتقام می‌گیرد.»و امام باقر«ع» نقل می‌فرمایند:«كان رسول اللّه (ص) اذا دخل الحسین (ع) جذ به الیه...فیقبله و یبكی...فیقول یابنی اقبل موضع السیوف منك...،پیامبر پیوسته اینگونه بود. هرگاه حسین نزد او می‌آمد،او را در بغل می‌گرفت و می‌بوسید و گریه می‌كرد و می‌فرمود: ای فرزندم من جای شمشیرها را می‌بوسم.

### گریه امام علی

ابن عباس می‌گوید: هنگام رفتن به صفین، همراه علی (ع) بودم. وقتی از نینوا عبور می‌كردیم، حضرت گریه بسیاری كردند. به گونه‌ای كه اشك‌های ایشان بر چهره‌شان ظاهر و جاری شد. ما هم هم‌صدا با امام گریه كردیم. حضرت فرمود:«وای، وای مگر من با آل ابی سفیان چه كرده‌ام؟ در این سرزمین هفده نفر ازفرزندان من و فاطمه (ع) به شهادت می‌رسند و به آغوش خاك می‌روند.»

### گریه و سوگواری بعد از شهادت‌

#### اولین سوگواری‌

پس از شهادت آن حضرت و یاران و فرزندان‌ِ خاندان‌ِ رسالت، مراسم عزاداری آغازشد. می‌توان گفت اولین مراسم سوگواری زمانی بود كه اهل بیت امام حسین با شنیدن صدای اسب آن حضرت از خیمه‌ها بیرون آمدند و اسب بدون صاحب بابا را دیدند. آنان اطراف اسب را گرفته و شروع به گریه و زاری نمودند و اولین مراسم سوگواری بعد از شهادت شكل گرفت.

#### گریه امام سجاد

شاهدان باقی‌مانده از خاندان رسالت، پس از واقعه عاشورا، در بقیه عمر خویش،هیچگاه خاطره آن حماسه بزرگ و غم‌انگیز را از یاد نبردند و پیوسته مجالس عزا و گریه برپا می‌نمودند. یكی از كسانی كه شاهد آن واقعه جانسوز بود، حضرت زین العابدین است.ابن شهر آشوب می‌نویسد:«آن حضرت هر وقت ظرف‌ِ آب را بر می‌داشت كه بنوشد، به گونه‌ای گریه می‌كرد كه آب اشك آلود می‌شد و وقتی برخی ایشان را دلداری می‌دادند، می‌فرمود:«و كیف لا ابكی؟ و قد منع ابی من الماء الذی كان مطلقاً للسباع و الوحوش؟ و چگونه گریه نكنم؟ آبی كه برای درندگان و حیوانات وحشی آزاد بود، برای پدرم ممنوع گشت.»

#### گریه امام باقر

علقمه‌بن محمد حضرمی، روایت می‌كند:«امام باقر (ع) برای سیدالشهداء گریه و ناله می‌كرد و با رعایت‌ِ تقیه به اهل خانه خود دستور می‌داد، گریه كنند. در آن خانه مجلس عزا و سوگواری تشكیل می‌گردید و آنان مصیبت حضرت حسین (ع) را به یكدیگر تسلیت می‌گفتند.»

#### گریه امام صادق‌

ابی عماره شاعر می‌گوید: «قال لی یا ابا عماره انشدنی فی الحسین قال فانشدته فبكی قال انشدته فبكی قال واللّه مازلت انشده و یبكی حتی سمعت البكاء من الدار، امام‌صادق به من فرمودند: ای ابا عماره درباره حسین (ع) برای ما مرثیه بخوان. حضرت باشنیدن مرثیه گریست و پیوسته گریه می‌كردند تا آن جا كه صدای زنان پشت پرده هم به‌گریه بلند شد، سپس امام فرمودند:«من انشد فی الحسین (ع) شعرا تبكی و ابكی عشرا كتب له الجنة...كسی كه درباره حسین (ع) شعری بگوید و گریه كند و ده نفر را بگریاند، بهشت بر او واجب‌می‌شود.»و عبداللّه بن سنان می‌گوید: روز عاشورایی به خدمت امام صادق (ع) رسیدم،حضرت را با رنگی پریده و گریان و بسیار غمناك دیدم. از علت آن سؤال كردم فرمودند:مگر نمی‌دانی در چنین روزی جد ما حسین بن علی (ع) شهید شده است.

#### گریه موسی بن جعفر

امام رضا (ع) می‌فرماید: هرگاه ماه محرم فرا می‌رسید، پدرم امام موسی بن جعفر (ع) پیوسته اندوهناك بود و نمی‌خندید، تا دهه عاشورا سپری شود. در روز عاشورا همیشه گریه و سوگواری می‌كرد و می‌فرمود: «هو الیوم الذی قتل فیه الحسین (ع)؛ این‌روز، روزی است كه حسین (ع) در آن كشته شده است.

#### عزاداری امام رضا

امام رضا (ع) می‌فرماید: هر كس كار و تلاش برای به دست آوردن خواسته‌های دنیوی را در روز عاشورا ترك كند، خداوند حاجت‌های دنیا و آخرت او را برآورده می‌كند، وهر كس روز عاشورا، روز مصیبت و غم و گریه او باشد؛ خداوند روز قیامت را روز شادی و سرور او قرار می‌دهد. و چشمش به دیدار ما در بهشت روشن می‌شود و هر آن كه روز عاشورا را روز بركت بداند و چیزی ذخیره كند، هیچ بركتی در آن چه ذخیره كرده است،نمی‌یابد.و در بیان دیگر می‌فرماید: محرم ماهی است كه در روزگار جاهلیت احترام داشت و مردم در آن ماه از جنگ و خون‌ریزی پرهیز داشتند، اما دشمنان در آن ماه خون ما را ریختند، حرمت ما را شكستند، زنان و عزیزان ما را به اسارت گرفتند، آتش به خیمه مازدند، اموال ما را به غارت بردند و سفارش پیامبر (ص) را در مورد ما پاس نداشتند:«ان یوم‌الحسین (ع) اقرح جفوننا واسیل دموعنا...فعلی مثل الحسین فلیبك‌الباكون، فان‌ّ البكاء علیه یحط الذنوب العظام؛ روز عاشورای حسینی پلك‌های ما را مجروح و اشك‌های ما را روان ساخته...بر همانند حسین (ع) باید گریه كنند. چرا كه گریه بر او گناهان بزرگ را از بین می‌برد.»

#### گریه‌های امام زمان‌

در زیارت ناحیه مقدسه امام زمان (عج) آن حضرت در خطاب به سیدالشهدا (ع) چنین آمده است:ای جد بزرگوار، اگر روزگاران مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم به یاری تو بشتابم و با دشمنان تو جنگ بنمایم، اما هر صبح و شام برای تو گریه می‌كنم و اگر از شدت گریه چشمم خشك شود، به جای اشك خون گریه می‌كنم.»افزون بر گریه انبیاء الهی و اوصیاء و امامان شیعه در احادیث فراوانی به این نكته تأكید شده است كه فرشتگان، خورشید، بلكه همه ذرات عالم و جن و انس بر آن امام بزرگوار (ع) گریه كرده و می‌كنند.بنابراین همان گونه كه در برخی احادیث‌ِ یاد شده نیز گذشت، خداوند متعال برای عزاداران عاشورا ثواب بسیاری همانند بخشش گناهان قرار داده است و این خود می‌تواند سبب عزاداری و واسطه قرار دادن آن حضرت برای توبه كردن و پذیرش در درگاه الهی‌گردد.

### نتیجه گیری‌

با توجه به آنچه گذشت، فلسفه و حكمت عزاداری در فطرت و نهاد انسان‌هاست كه به اسطوره‌های خود احترام گذاشته و یاد آن‌ها را گرامی می‌دارند.افزون بر این، عزاداری بر سیدالشهدا می‌تواند ثمره‌های فراوانی داشته باشد و سبب زنده ماندن همیشگی دین اسلام گردد، زیرا امام تنها دین را در مقطع خاصی زنده نكرد بلكه راهی كه او پیمود برای همیشه تاریخ سبب تداوم دین خدا شد.از سوی دیگر گریه بر امام حسین (ع) ریشه در تاریخ دارد؛ به گونه‌ای كه پیامبران الهی و امامان همه برای آن حضرت گریه كرده‌اند كه این علاوه بر پاداش، سبب مشروعیت بخشی قیام عاشورا و بیان حقانیت‌ِ امام حسین می‌گردد تا در طول تاریخ دشمنان حقانیت این قیام را نپوشانند.از آن‌جایی كه همه اولیای الهی بر آن امام همام اشك ریخته‌اند، دیگر كسی‌پیروان ایشان را نمی‌تواند برای گریه و ناله بر آن حضرت سرزنش كند و یا عزاداری براهل بیت را بدعت و شرك بداند. چرا كه آیات الهی نیز گریه بر عزیزان در تصویر تاریخ،نقل نموده است.

## 4. فلسفه عزاداری‌

### مشخصات كتاب

‏سرشناسه : رضوانی علی‌اصغر، ‏‌۱۳۴۱ -‏  
‏عنوان و نام پدیدآور : فلسفه عزاداری/ تالیف علی‌اصغر رضوانی.  
‏مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمكران‏ ۱۳۸۷.  
‏مشخصات ظاهری : ‏‌۲۲۸ ص.  
‏شابك : ‏‌۲۰۰۰۰ ریال : ‏‌978-964-973-193-3  
‏وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برون‌سپاری)  
‏یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۹۰ (فیپا).  
‏یادداشت : كتابنامه به صورت زیرنویس.  
‏موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سوگواری‌ها  
‏موضوع : سوگواری‌های اسلامی  
‏موضوع : گریه -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام  
‏موضوع : واقعه كربلا، ۶۱ق -- نظر اهل سنت  
‏موضوع : واقعه كربلا، ۶۱ق -- نظر خاورشناسان  
‏شناسه افزوده : مسجد جمكران‏ (قم)  
‏رده بندی كنگره : ‏‌BP۲۶۰‏/ر۶ف۸ ۱۳۸۷  
‏رده بندی دیویی : ‏‌۲۹۷/۷۴  
‏شماره كتابشناسی ملی : ۱۷۱۲۴۹۶

### پیشگفتار

یكی از سؤال‌ها یا اعتراضاتی كه بعضی اوقات توسط برخی افراد مطرح می‌شود این است كه چرا در سوگ اولیای الهی عزاداری می‌كنیم؟ و چرا در سوگ آنها می‌گرییم و مراسم برپا می‌كنیم؟ چرا به سینه می‌زنیم و مرثیه می‌خوانیم؟ و چرا در مورد گذشته‌ها تجدید خاطره می‌كنیم؟ آیا آن‌ها به عزاداری ما احتیاج دارند یا ما به عزاداری برای آنها محتاجیم؟  
آنان این عمل را بدعت می‌دانند و می‌گویند: هیچ دلیل و مدركی برای آن‌ها وجود ندارد و لذا جزء سنت به حساب نمی‌آید و باید ترك شود.  
ابن تیمیه می‌گوید: «و من حماقاتهم اقامة المآتم و النیاحة علی من قد قتل من سنین عدیدة. و من المعلوم انّ المقتول و غیره من الموتی اذا فعل مثل ذلك بهم عقب موتهم كان ذلك ممّا حرّمه اللَّه و رسوله... و هؤلاء یأتون من لطم الخدود و شق الجیوب...»؛(1) «از جمله حماقت‌های آنان برپایی مراسم عزاداری و نوحه‌خوانی بر كسی است كه سال‌های پیش كشته شده است. و معلوم است كه مقتول و غیر او از مردگان اگر بعد از مرگشان این كارها برایشان انجام شود این‌ها از جمله چیزهایی است كه خدا و رسولش حرام كرده است... ولی آن‌ها این گونه كارها از قبیل به صورت زدن و گریبان چاك دادن را انجام می‌دهند...».  
او نیز می‌گوید: «و كذلك حدیث عاشوراء... و اقبح من ذلك و اعظم ما تفعله الرافضة من اتخاذه مأتماً یقرأ فیه المصرع و ینشد فیه قصائد النیاحة...»؛(2) «و نیز از حدیث عاشورا... و قبیح‌تر و بزرگ‌تر از آن كاری است كه رافضه انجام می‌دهند و آن روز را ماتم گرفته و مقتل خوانده و قصیده‌هایی برای نوحه انشاء می‌كنند...».  
ما در این كتاب به بررسی و پاسخ به این موضوع از نظر عقل و دیدگاه عقلا و قرآن و روایات و سیره صحابه و بزرگان می‌پردازیم.  
علی اصغر رضوانی‌

### برپایی شعائر دینی‌

#### اشاره

از دستورات اكید شرع مقدس اسلام، برپایی شعائر دینی است. امری كه تعظیم آن از تقوای قلب شمرده شده است. در اصل این حكم هیچ اختلافی وجود ندارد، ولی اختلاف در آن است كه آیا تطبیق این حكم بر مصادیق آن به شرع واگذار شده است یا آن كه این تطبیق می‌تواند به واسطه عرف متشرعه و عقلا باشد. در این مبحث به این موضوع می‌پردازیم.

#### مفهوم شعائر

1 - خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: «شَعَرْتُه، یعنی تعقل كردم و آن را فهمیدم...».(3)  
2 - جوهری می‌گوید: «شعائر، اعمال حجّ است، و هر چه كه علم برای اطاعت خداوند متعال باشد جزء شعائر است... و شعار قوم در جنگ: علامت آنان است تا برخی، برخی دیگر را بشناسند... واَشْعَرتُه فَشَعر، یعنی فهماندم او را، او نیز فهمید».(4)  
3 - فیروزآبادی می‌گوید: «اَشْعَره الأمر، یعنی امر را به او اعلام كرد... و شعار حجّ عبارت است از مناسك و علامات حجّ...».(5)  
4 - ابن فارس می‌گوید: «اشعار به معنای اعلام از طریق حسّ است. و مشاعر به معنای معالم و مفرد آن مشعر است، به معنای مواضعی كه به توسط علاماتی معلوم شده است».(6)  
5 - قرطبی می‌گوید: «هر چیزی كه برای خداوند متعال است و در آن امری است كه نشانگر اعلام و اشعار می‌باشد، به آن شعار یا شعائر می‌گویند. و شعار یعنی علامت و اشعرت یعنی اعلام كردم، و شعیره به معنای علامت، و شعائر خدا به معنای عَلَم‌های دین خداست».(7)  
از مجموع این كلمات استفاده می‌شود كه لفظ «شعائر» هم در موارد اعلام حسّی به كار می‌رود كه در آن جنبه اعلامی دارد، و هم مطابق استعمال قرآنی در جنبه اعلام دینی و نشر دین و گسترش نور خداوند به كار می‌رود.  
در این كلمه جنبه دیگری نیز وجود دارد كه همان بُعد إعلا و سرافرازی است. این بُعد گرچه در ماهیت كلمه «شعائر» یافت نمی‌شود، ولی در ماهیّت متعلّق شعائر وجود دارد.  
نتیجه این كه: شعائر همان نُسك و اعمال حجّ من حیث هو نیست، آری نُسك و اعمال حجّ را مشاعر گویند؛ زیرا در آن‌ها جنبه اعلامی وجود دارد. و به تعبیر دیگر شعائر، دین خدا نیستند، بلكه شعائر اشاره به جنبه اعلای دین خدا دارد.

#### تنوع شعائر

شعائر دینی كه مورد اعتراض برخی از فرقه‌های اسلامی قرار گرفته است، دارای انواع گوناگون و مختلفی است:  
1 - برپایی یادبود و جشن‌های بزرگ میلاد بزرگان دین؛ همانند پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان از اهل بیت‌علیهم السلام امری كه وهابیان آن را از امور مستحدثه برشمرده و حكم به بدعت و ضلالت آن نموده‌اند.  
2 - اهتمام به روزهایی كه در اسلام به یادماندنی بوده، در آن حوادث مهمّی اتّفاق افتاده است؛ مثل: روز مبعث، روز جنگ بدر، خندق، روز فتح مكه، شب معراج، شب هجرت، روز مباهله و روز غدیر و...  
3 - درجه‌ای بالاتر از این موارد، به این‌كه قبور اولیای دین را آباد كرده و بر روی آن‌ها گنبد و مناره بنا كنیم، تا در حقیقت اعلان و اشعاری بر وجود امام و رهبری الهی و دعوت به اقتدا به كیش و آیین او باشد.  
4 - اهتمام به مكان‌های جغرافیایی، مكان‌هایی كه در آنجا وقایع مهمّی اتّفاق افتاده است؛ مثل محل غدیر خم، غار حرا، موضع غزوه بدر و مساجدی كه پیامبرصلی الله علیه وآله در آن‌ها نماز به جا آورده است. به این كه در آن مكان‌ها حاضر شده و از آن‌ها تبرّك جوییم.  
5 - برپایی شعائر حسینی‌علیه السلام و اقامه مجالس عزا و روضه خوانی در یادبود اولیای الهی و ذكر مصایب آنان.  
6 - خواندن دعاها و ذكرهای دسته جمعی و به صورت مشترك، به نیّت برپایی شعائر دینی.

#### بررسی ادلّه رجحان‌

كسانی كه قائل به جواز و رجحان برپایی شعائر دینی هستند، به انواعی از ادلّه تمسّك كرده‌اند كه به برخی از آنها اشاره می‌كنیم:  
الف) آیات شعائر  
در آیات بسیاری سخن از شعائر الهی به میان آمده است؛ از قبیل:  
1 - «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَا الْهَدْیَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ»؛(8) «ای كسانی كه ایمان آورده‌اید! شعائر و حدود الهی [و مراسم حج را محترم شمرید و مخالفت با آنها] را حلال ندانید؛ و نه ماه حرام، و نه قربانی‌های بی نشان و نشاندار را، و نه آنها را كه به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند.»  
در این آیه دو احتمال داده شده است: یكی آن كه حكم ایجابی باشد و در حقیقت خداوند مؤمنین را امر به تعظیم شعائر الهی نموده است. و دیگر اینكه حكم تحریمی باشد و در صدد نهی از سستی كردن در برپایی شعائر الهی و مصادیقی كه در این آیه ذكر شده است.  
2 - «ذَلِكَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»؛(9) «این است [مناسك حج ؛ و هر كس شعائر الهی را بزرگ دارد، این كار نشانه تقوای دل‌هاست.»  
این آیه از واضح‌ترین آیات برای اثبات رجحان برپایی مراسم است؛ زیرا به طور صریح دلالت بر محبوبیّت و رجحان تعظیم شعائر الهی به طور عموم دارد.  
3 - «وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِیهَا خَیْرٌ»؛(10) «و شترهای چاق و فربه را [در مراسم حج برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آن‌ها برای شما خیر و بركت است.»  
در این آیه «من» تبعیضیه به كار رفته است كه دلالت دارد بر این‌كه شترهای قربانی در ایام حج نیز از جمله شعائر الهی به حساب می‌آید.  
4 - «إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتِ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُنَاحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمَا»؛(11) «صفا و مروه از شعائر [و نشانه‌های ]خداست؛ بنابراین، كسانی كه حجّ خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند، مانعی نیست كه بر آن دو طواف كنند؛ [و سعی صفا و مروه انجام دهند. و هرگز اعمال بی رویه مشركان، كه بت‌هایی بر این دو كوه نصب كرده بودند، از موقعیّت این دو مكان مقدّس نمی‌كاهد].»  
5 - «فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ»؛(12) «و هنگامی كه از عرفات كوچ كردید خدا را نزد مشعرالحرام یاد كنید.»  
این آیه نیز درصدد بیان شعائر دینی با لفظ مشعر شده است.  
ب) آیات مشابه   
نوعی دیگر از آیات است كه اشاره به شعائر دینی كرده، ولی لفظی غیر از لفظ «شعائر» در آن به كار رفته است.  
1 - «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوكَ رِجَالاً وَ عَلَی كُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ \* لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ یَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا الْبَآئِسَ الْفَقِیرَ \* ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ \* ذَلِكَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ»؛(13) «و مردم را دعوت عمومی به حج كن، تا پیاده و سواره بر مركب‌های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند. تا شاهد منافع گوناگون خویش [در این برنامه حیات بخش باشند]؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چارپایانی كه به آنان داده است، [به هنگام قربانی كردن ببرند؛ پس از گوشت آن‌ها بخورید و بینوای فقیر را اطعام نمایید. سپس باید آلودگی‌هایش را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا كنند، و بر گرد خانه گرامی كعبه طواف كنند. [مناسك حج این است؛ و هر كس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است.»  
علما و مفسرین ذیل آیه فوق را كه اشاره به تعظیم حرمت‌های الهی شده، داخل در برپایی شعائر الهی كرده‌اند؛ زیرا مطابق قاعده همان گونه كه می‌توان استدلال به ادله‌ای كرد كه عنوان خاصی در آن وارد شده، همچنین می‌توان به عناوینی استدلال كرد كه مشابه و مشترك با آن عنوان خاص می‌باشد، و این در صورتی است كه حكم بر یك عنوان نوعی یا جنسی كلی وارد شده كه دارای افراد گوناگون است، وگرنه منجر به قیاس باطل خواهد شد.  
2 - «یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلاَّ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛(14) «آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش كنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد كه نور خود را كامل كند، هرچند كافران ناخشنود باشند.»  
از آن جا كه این آیه در سیاق آیات جهاد و دعوت به توحید و نشر و تبلیغ دین آمده، لذا مقصود از دین خدا كه دشمنان اسلام در صدد خاموش كردن آن برآمدند همان «شعائر» الهی است، كه در آیه دیگر «وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ» به آن اشاره شده است.  
3 - «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْكَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ»؛(15) «[این چراغ پرفروغ در خانه هایی قرار دارد كه خداوند اذن فرموده دیوارهای آن بالا رود [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد] به خانه‌هایی كه نام خدا در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می‌گویند...».  
این آیه با ملاحظه آیات قبل آن، از جمله آیه «نور» دلالت دارد كه مقصود از «فِی بُیُوتٍ...» خانه‌هایی است كه در آن‌ها نور خداست، و مراكزی است كه مصدر و منبع پرتوافكنی نور دین و محلّ هدایت و شریعت است.  
خداوند متعال اراده كرده این خانه‌های نوری ترفیع و تكریم شود. و نیز سزاوار است كه به طور مداوم محلّ ذكر خدا و عبادت و طاعت حضرت حق باشد.  
از این آیه به خوبی استفاده می‌شود كه خداوند اراده كرده تا هر محلی كه متكفّل بیان احكام دین اسلام و تعالیم آسمانی است كه از آن به نور خدا تعبیر شده، تعظیم و تكریم شود. و نیز استفاده می‌شود كه «شعائر» اختصاص به بابی خاص ندارد؛ یعنی مختص به مناسك حجّ یا عبادات معهود نیست، بلكه شامل هر چیزی می‌شود كه در آن نشر احكام دین است، و نیز هر موضوعی را كه در آن بیان و تبلیغ معارف اسلامی است در بر می‌گیرد.  
4 - «وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِینَ كَفَرُوا السُّفْلَی وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیَا وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَكِیمٌ»؛(16) «و خداوند گفتار [و هدف كافران را پایین قرار داد [و آنان را با شكست مواجه ساخت و سخن خدا [و آیین او ]بالا [و پیروز] است و خداوند عزیز و حكیم است.»  
توجیه این آیه بدین قرار است كه از این آیه استفاده می‌شود، هرچه بازگشتش به اعلای كلمة اللَّه و نابودی كلمة الكفر است از اغراض شرع و از مقاصد دین به حساب می‌آید.  
5 - «وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً»؛(17) «و خداوند هرگز كافران را بر مؤمنان تسلّطی نداده است.»  
در این آیه مباركه اشاره به بُعد دیگری از حقیقت «شعائر» شده است، و آن جنبه ازدیاد سربلندی و عزّت اسلام و مسلمین است. و بُعد دیگر آن كه قاعده شعائر دینی بر آن دلالت دارد جنبه اعلای كلمة اللَّه و اعزاز كلمه مسلمین است.

#### واگذاری تطبیق به عرف‌

شارع مقدس هنگامی كه در وجود معنای معیّنی تصرف نمی‌كند، معنای آن این است كه شارع، عرف و عقلا و متشرّعه را اجازه داده تا هر مصداق از آن معنا را می‌توانند در خارج پیاده كنند.  
در مورد عنوان «شعائر دینی» كه شارع مقدّس ترغیب به تعظیم آن نموده است، از همین قرار است. برای روشن شدن بیشتر موضوع به سه نكته اشاره می‌كنیم:  
الف) عناوینی كه در لسان شرع وارد شده و دلیلی بر نقل آن از معنای لغوی به معنای جدید نیست، باید آن عناوین را بر معنای لغوی اوّلی خود باقی گذاشت.  
ب) در مورد كیفیت موضوعات در خارج، اگر شارع تصرفی كرده و به كیفیتی خاص تصریح نموده است، آن را اخذ می‌كنیم وگرنه به همان معنای عرفی آن اخذ می‌نماییم.  
ج) وجود اشیا بر دو نحو است: یكی وجود تكوینی و دیگری وجود اعتباری؛ مثلاً عناوین اغلب معاملات؛ از قبیل بیع، اجاره و... وجودشان اعتباری است.  
در مورد كلمه «شعائر» كه به خدا یا دین اسلام اضافه می‌شود نیز مطلب از این قرار است؛ زیرا معنای حقیقی و اصلی كه در كلمه «شعائر» اخذ شده همان اعلام و انتشار است. و از آن جا كه شارع مصداق خاصی برای آن به طور خصوص تعیین نكرده است لذا آن را در زمینه اوّل و دوّم بر حال خود باقی می‌گذاریم؛ یعنی باقی بر معنای عرفی نموده و درباره كیفیت وجود آن در خارج به عرف متشرعه واگذار می‌كنیم.  
و از طرفی دیگر، از آن جا كه «شعائر دینی» علامت و نشانه‌ای بر امور دیگر است، گرچه فی حدّ نفسه از امور تكوینی به حساب می‌آیند، لذا دلالت آن‌ها بر معانی اعلامی اعتباری است نه تكوینی.  
در نتیجه: این امر اعتباری كه شارع در بیان مصداق آن در خارج دخالتی نكرده به عرف متشرعه واگذار می‌شود.  
نتیجه این كه: هر موردی را كه شارع مقدّس به عنوان شعائر دینی معیّن كرده است آن را اخذ كرده و آن را یكی از مصادیق شعائر دینی می‌پنداریم. ولی به مرور زمان مصادیقی پیدا می‌شود كه عرف متشرعه و عقلا آن را از مصادیق حتمی شعائر دینی به حساب می‌آورند، و در عمل به آن هیچ محذوری نمی‌بینند، آن‌ها نیز به طور قطع داخل در عموم ادله تعظیم شعائر الهی خواهد بود.

#### پاسخ به شبهات‌

در رابطه با برپایی مراسم عزاداری امام حسین‌علیه السلام از ناحیه مخالفین؛ همانند وهابیان شبهات و اشكالاتی وارد شده است كه در این مبحث به آنها می‌پردازیم:  
1 - ضرورت جعل از جانب شارع!!  
می‌گویند: هر شعاری كه قرار است از جانب دین برپا شود باید از جانب شارع، جعل و تشریع شده باشد وگرنه بدعت و ضلالت و افتراء بر خداوند است.  
پاسخ   
با بیاناتی كه قبلاً به آن‌ها اشاره شد، دیگر جایی برای این اشكال باقی نمی‌ماند، زیرا:  
اولاً: جعل و تشریع شارع بر دو نوع است: جعل خاص و جعل عام، به جعل خاص تمسّك كرده و در موارد جعل عام و كلی هر مصداقی را كه شارع مشخص كرده، به آن اخذ می‌كنیم و در مواردی كه شارع از آن‌ها اسمی نبرده، ولی عرف متشرعه آن را پذیرفته است به آنها نیز عمل می‌نماییم.  
ثانیاً: در بحث اصول اشاره شده كه شارع اگر امر به فعل كلّی كند؛ مثل امر به نماز، و در به جا آوردن آن قیدی نیاورد، انسان مخیّر است كه مصداق آن را به هر نحوی كه مانع شرعی ندارد انجام دهد. مثلاً نماز را در هر زمان و مكانی كه محذور شرعی ندارد انجام دهد. در مورد تعظیم شعائر دینی نیز حكم از این قرار است.  
2 - لزوم تفویض شریعت   
می‌گویند: اگر شارع مقدّس امر شعائر را به عرف متشرعه واگذار كند در نتیجه لازم می‌آید كه امر شریعت به آنان تفویض شده باشد، و این نوع تفویض باطل است.  
پاسخ   
تطبیق كلّی بر مصداق جدید، تفویض در دین به حساب نمی‌آید. آن وقتی تفویض است كه اصل حكم كلّی نیز از ناحیه عرف به دست آمده و به او تفویض شده باشد.  
به بیانی دیگر، عناوین ثانوی بر دو قسم اند:  
الف) عناوین ثانوی در ناحیه حكم؛ كه ملاكشان ثانوی است و لذا حكمشان نیز ثانوی است؛ از قبیل عنوان ضرر، حرج، نسیان، اكراه، اضطرار و...  
ب) عناوین ثانوی در ناحیه موضوع؛ كه عبارت است از حالاتی كه بر موضوع عارض می‌شود نه حكم. این حالات عارضی ملاكشان ثانوی نیست بلكه ملاك و حكم آنها اوّلی است، و تنها موضوعش ثانوی است؛ از قبیل: مصادیق احترام به پدر و مادر و میهمان كه ملاك و حكم آنها اوّلی است، ولی موضوع آنها ثانوی است یعنی بر موضوع حكم حالت‌های گوناگون عارض می‌شود. در این مورد خاص می‌گوییم: احترام، حكم اوّلی است كه عقل و شرع بر آن حاكم است، ولی مصادیق جدید و حادث از احترام كه در بین مردم مرسوم است، حالات جدیدی است كه در موضوع حكم پدید می‌آید كه امر آن به عرف واگذار شده مادامی كه منع شرعی خاص بر آن مترتب نشود.  
3 - لزوم تحلیل حرام و تحریم حلال!!  
می‌گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر و رسوم دینی را به عرف واگذار كند، منجر به تحلیل حرام و تحریم حلال خواهد شد؛ زیرا عرف به جهت آن كه معصوم نیست گاهی چیزی را كه حرام است حلال دانسته و گاهی بالعكس كاری را كه حلال است حرام می‌پندارد.  
پاسخ   
تحلیل حرام و تحریم حلال اگر به این معنا است كه مكلّف و متشرعه فعل مصداقی خارجی را بدون هیچ دلیل و مدركی حلال و مصداقی را نیز حرام كند، این كار منجر به تحریم حلال و تحلیل حرام می‌شود، و در این صورت اعتراض فوق وارد است، ولی اگر این عمل با استناد به دلیل شرعی ولو عام باشد هیچ اشكالی بر آن مترتب نیست؛ زیرا محلِّل و محرِّم، مدرك و دلیل شرعی است، و كار انسان مكلف تطبیق بر مصادیق است.  
4 - بازی با ثوابت شریعت!!  
و نیز می‌گویند: اگر جعل شعائر و برپایی آن‌ها به عرف واگذار شود منجرّ به عبث كاری و بازی با ثوابت شریعت می‌شود، زیرا موقعیت‌ها مختلف است.  
پاسخ   
در مورد این اشكال می‌گوییم: محذوری را كه اشكال كننده از آن خوف دارد توسعه شریعت و گسترش آن است، این امری است كه خود آیات قرآن به آن اشاره دارد.  
خداوند متعال می‌فرماید: «... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»؛ «خداوند اراده كرده كه نور خود و دین و شریعتش را گسترش داده و منتشر سازد.» و نیز می‌فرماید: «... وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیا»؛ «خداوند اراده سرافرازی دین و آیین خود را نموده است.»، و برپایی مصادیق الهی از قبیل توسعه در اعلای كلمة اللَّه و تتمیم نور الهی است كه خداوند به نحو كلّی آن را اراده كرده است. و اگر مقصود از توسعه دین و شریعت، تغییر و تحوّل حتی در ثوابت آن دو است، این امر شكّی در بطلانش نیست، و می‌دانیم كه تطبیق عنوان كلّی شعائر دینی بر موضوعات جدید و مصادیق مختلف از قسم توسعه دین در ثوابت آن نیست.  
5 - تعمیم به تمام موارد  
می‌گویند: اگر قرار باشد كه برپایی شعائر به مردم واگذار شود چه فرقی بین ابواب و موارد مختلف است؟ چرا در ابواب دیگر؛ مثل نماز، روزه، حجّ، زكات، خمس و ابواب دیگر، عرف و متشرعه حقّ دخالت نداشته باشند و هركس یا گروهی برای خود شرط و قیدی در آن‌ها نگذارند و آن حقیقت را با قیود و شرایط خاص به خود به عنوان شعار دینی معرّفی كنند؟  
پاسخ   
فرقی است بین قاعده توقیفی بودن امور و بین بحث اصولی از حقیقت شرعیه و حقیقت لغویه؛ در موردی كه عنوان حقیقت شرعی است قاعده توقیفی بودن امور به تمام معنا جاری می‌شود، به خلاف مواردی كه شارع در عناوین و معانی آنها تصرّفی نداشته و معنای لفظ را بر حقیقت لغوی آن باقی گذارده است، كه در این موارد شارع مقدس هنگام تشریع و تقنین حكم، عنوان و معنا را بر اطلاق و كلیّت خود باقی گذارده است؛ مثلاً در مورد امر شارع به نیكی به پدر و مادر، حقیقت شرعی از خود به جای نگذاشته است، و برای این تكلیف خصوصیات و جزئیّات معیّن نكرده است، لذا آنچه بر انسان واجب است انجام هر كاری است كه آن عنوان نیكی به پدر و مادر تحقّق پیدا كند، زیرا شارع این عنوان را تحدید نكرده و بر معنای لغوی آن باقی گذارده است.  
بر خلاف آن مواردی كه شارع از خود حقیقت شرعی به جای گذارده است؛ مانند نماز، حجّ، اعتكاف، روزه و دیگر موضوعات عبادی، كه در این موارد ما نمی‌توانیم از خود قیود و شرایطی اضافه كنیم، بلكه در اجزا و شرایط تا روز قیامت باید تابع شرع باشیم، گرچه در خصوصیاتی كه از ماهیّت عمل خارج است، خود را مختار می‌بینیم، مثل آن كه نماز را در كدام مكان بخوانیم، مگر آن كه منع شرعی خاص رسیده باشد كه در اصول از آن به تخییر عقلی تعبیر می‌شود.  
6 - هتك حرمت مبانی اسلام و اركان شریعت!!  
می‌گویند: در صورتی كه امر شرایع دین به مردم واگذار شود، باعث هتك حرمت و اسائه ادب به مبانی اسلام و اركان شریعت خواهد شد و نیز با مضامین شامخ و تعالیم عالی اسلام سازگاری ندارد.  
پاسخ   
هتك در لغت به معنای پاره كردن ستر و امر پوشیده را گویند.(18) و در مورد دین مقصود به آن كشف نقاط ضعف مسلمین است.  
در مورد اشكال فوق می‌گوییم: واگذاری شریعت در امور و تكالیف توقیفی به مردم موجب هتك حرمت دین و شریعت و استهزا و اسائه ادب به مبانی اسلام و اركان شریعت خواهد بود، ولی در عناوینی كه حقیقت شرعی از ناحیه شارع ندارد، امر مصداق و تطبیق كلّی آن بر افراد خارجی به دست متشرعه و عرف مردم واگذار شده است.  
7 - ضرری بودن برخی از شعائر!!  
می‌گویند: اقامه برخی از شعائر منجرّ به ضرر بر اسلام یا مسلمین خواهد شد، خصوصاً شعائر حسینی‌علیه السلام كه برپایی آن همراه با تحمّل ضررهای فراوانی است. و مطابق دستورات شرع مقدس دفع ضرر به هر درجه‌ای كه باشد واجب است.  
پاسخ   
در مورد شعائر دینی كه عنوان كلّی آن از عناوین توقیفی نیست بلكه از قبیل احترام به پدر و مادر غیر توقیفی است تا حدّی بر مصادیق خارجی آن تطبیق می‌كنیم كه منجرّ به حرمت نشود، زیرا ما به طور كلّی ادعا نمی‌كنیم كه هر عنوان غیر توقیفی را می‌توان در هر مصداقی پیاده كرد، بلكه تنها بر مصداقی می‌توان پیاده كرد كه محقّق عنوان كلّی باشد. و به تعبیر دیگر شارع آن مصداق را به خصوصه تحریم نكرده باشد، بلكه تصریح به حلّیّت آن داشته یا داخل در اصالة الحلیة باشد.  
8 - به استهزا كشانده شدن شریعت!!  
برخی می‌گویند: تفویض مصادیق شریعت به دست عرف منجر می‌شود كه مردم عناوین كلّی را بر مصادیقی پیاده كنند كه شریعت به استهزا كشیده شود. و از آن جا كه حفظ كیان و آبروی شریعت واجب است، در نتیجه امر تطبیق شریعت را باید به دست خود شارع در تمام موارد واگذار كرد.  
پاسخ   
استهزا؛ چه از ناحیه فرقه‌های دیگر اسلامی یا از ملت‌ها و ادیان دیگر بر چند قسم است:  
الف) استهزای باطل و غیر حق:  
این نوع استهزا هیچ گونه تأثیری نداشته و مانعیّتی ندارد؛ مثل این كه مردم مذاهب یا ادیان دیگر اعمال عبادی ما را به استهزا بگیرند. این نوع استهزا كاشف از نقص و عیبی در مؤمنین یا در خود دین نیست.  
ب) استهزای عرفی:  
این نوع استهزا نتیجه اختلاف عرف‌ها و محیطهاست. شعارهای هر قومی به جهت دلالت بر معنای بلندی وضع شده است، ولی ممكن است قومی دیگر از آن‌ها معنای دیگری را برداشت كنند، ولی این اختلاف برداشت باعث نمی‌شود كه آن معانی را در قومی كه اختراع كرده منع نماییم.  
ج) استهزای به جهات واقعی:  
برخی از استهزاها جهات واقعی دارند، و لذا موجب هتك حرمت و استهزای واقعی شریعت و دین است. و از آن جا كه این دو عنوان از مصادیق و اصناف حسن و قبح عقلی است و عقل آن را درك می‌كند، لذا اگر در موردی تطبیق عنوان كلّی بر مصداق منجرّ به استهزای واقعی شد آن را تحریم می‌كنیم.

### عزاداری‌

#### عزاداری از دیدگاه عقل‌

با مراجعه به عقل و دیدگاه عقلا پی می‌بریم كه عزاداری در سوگ اولیا خصوصاً سرور و سالار شهیدان مورد تأیید عقل و نظر عقلا است. اینك این موضوع را از این زاویه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### 1 - عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا

با مراجعه به عقل سلیم پی می‌بریم كه برپایی مراسم عزای اولیای الهی، خصوصاً سرور و سالار شهیدان امام حسین علیه السلام موافق با عقل می‌باشد، زیرا احیا و تكریم آنان در حقیقت تكریم شخصیت عظیم و شعارهای آنان است و هر امّتی كه بزرگان خود را تكریم نكند محكوم به شكست و نابودی است. بزرگانند كه تاریخ امّت‌ها را ترسیم كرده و آن را می‌سازند.  
شیخ عبداللَّه علائلی كه از علمای اهل سنت لبنان است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌نویسد: «شیعه هر سال خاطره عاشورا را به جهات تربیتی و دینی تجدید می‌كند، و این زنده یادی است بسیار مهم و سازنده كه با نمایش جانبازی دلاوران كربلا، روح شهامت و فداكاری به انسان‌ها می‌دهد و آن‌ها را ضدّ قدرت‌های ستمگر بسیج می‌كند. از این رو ما معتقدیم كه تنها با آموزش و پیگیری نهضت حسین‌علیه السلام است كه می‌توانیم در راه مبارزه با استعمارگران غرب و شرق و حكومت‌های دست نشانده آنان موفق گردیم».(19)  
نویسنده انگلیسی «توماس كارلایل» بعد از آنكه شاهد یكی از عزاداری‌های عاشورا بود درباره آن می‌گوید: «لم یكن هناك ایّ نوع من الوحشیة او الهمجیة و لم ینعدم الضبط بین الناس، فشعرت فی تلك اللحظة و خلال تلك الشعائر و مازلت اشعر بانّی توصلت الی جمیع ما هو حسن و ممتلی‌ء بالحیویة فی الاسلام، و ایقنت بانّ الورع الكامن فی اولئك الناس و الحماسة المتدفقة منهم بوسعهما هزّ العالم هزاً فیما لو وُجّها توجیهاً صالحاً و انتهجا السبل القویمة. و لاغرو فلهؤلاء الناس واقعیة فطریة فی شؤون الدین»؛(20) «در آن‌جا هیچ گونه وحشی‌گری یا تهاجم نبود و یك لحظه انضباط مردم بر هم نمی‌خورد. من در آن لحظه و در بین شعارها فهمیدم و تا كنون هم می‌فهمم كه به تمام آنچه زیبا و نیكوست و پر از زندگی است در اسلام رسیدم و یقین پیدا كردم كه تقوا و ورعی كه در نهان مردم نهفته و حماسه‌ای كه از آنان جوشش دارد در صورتی كه درست توجیه شود و راه محكم و صحیح خود را بپیماید می‌تواند عالم را تكان داده و در جهان تأثیرگذار باشد.»  
او نیز می‌گوید: «بهترین درسی كه از تراژدی كربلا می‌گیریم این است كه حسین‌علیه السلام و یارانش با همه وجودشان ایمانی استوار به خداوند بزرگ داشتند. اینان با عمل خود به جهانیان ثابت كردند آنجا كه حق با باطل روبه‌رو می‌شود جمعیت زیاد مهم نیست؛ زیرا پیروزی حسین‌علیه السلام با وجود اقلیتی كه داشت باعث شگفتی همه دانایان جهان شد؛ چون نتیجه كار، پیروزی حسین‌علیه السلام بود».(21)  
خانم ماربین فیلسوف معروف آلمانی می‌گوید: «مجالس حسینی كه در استانبول تشكیل می‌شود را مشاهده كرده‌ام كه مردم در آن جلسات به یكدیگر می‌گویند: همانا حسینی كه امام و هدایت‌گر ماست، همان كسی كه پیروی و اطاعت از او بر ما واجب است، نخواست كه پیرو یزید شود و لذا جان و مال و اولاد و عیال خود را به جهت حفظ شرف و حسب و عظمت مقامش تقدیم نمود و در عوض از خود یاد نیكی در دنیا و شفاعت و قرب و منزلت از خدای متعال را در آخرت به جای گذاشت و این در حالی است كه دشمنان او خسران را در دنیا و آخرت برجای گذاردند... آنگاه دیدم و فهمیدم كه آنان به حقیقت می‌دانند و به یكدیگر اعلام می‌دارند و می‌گویند: اگر پیرو حسین‌علیه السلام هستید و اهل شرف می‌باشید و دارای روحیه بزرگ‌منشی هستید و افتخار را طالب می‌باشید، پس شما نیز باید پیرو افرادی همچون یزید نباشید، و بر شما سزاست كه مرگ با عزت را بر زندگی همراه با خواری ترجیح دهید تا جاودانه شده و به سعادت آخرت نایل آیید...  
آری شیعه تمام انواع سعادت و شرف را درك می‌كند. و هر كدام از آنان به دنبال عزت و افتخار هم نوعان و هم‌كیشان خوداند و این همان حقیقت پیشرفت در بین ملت‌های ترقی‌خواه می‌باشد و این همان تعلیمات حقوقی است... و این حقیقت مفاهیم دیپلماسی ماست. ما مردم اروپا به مجرد این كه وضعیت و حركات مذاهب دیگر را با اصول خود در تنافی و تضاد می‌بینیم آن‌ها را به جنون و وحشی‌گری نسبت می‌دهیم، غافل از آنكه اگر مقصود و اهداف آن‌ها را دنبال كنیم پی به سیاستی عقلایی می‌بریم ...».(22)  
«فردریك جمس» كه یك شرق‌شناس است درباره درسی كه از قیام امام حسین‌علیه السلام گرفته می‌گوید: «درس امام حسین‌علیه السلام و هر قهرمان شهید دیگری این است كه در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد كه تغییر ناپذیرند و همچنین هر گاه كسی برای این صفات ابدی مقاومت كند و بشر در راه آن استوار نماید، آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند».(23)  
برخی از شعارهای حسینی   
ما در اینجا به برخی از شعارهای ماندگار حسینی اشاره می‌كنیم؛  
1 - «انّی لا أری الموت إلاّ سعادة، و الحیاة مع الظالمین إلاّ برماً»؛(24) «من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و نكبت نمی‌دانم.»  
2 - «لیس الموت فی سبیل العزّ إلاّ حیاة خالدة، و لیست الحیاة مع الذلّ إلاّ الموت الذی لاحیاة معه»؛ «مرگ در راه عزت جز زندگانی جاویدان نیست. و زندگانی با ذلّت جز مرگ نیست.»  
3 - «ألا و إنّ الدعی ابن الدعی قد ركز بین اثنتین، بین السلّة و الذلّة و هیهات منّا الذلّة ...»؛ «آگاه باشید كه زنازاده، پسر زنا زاده [ابن زیاد] مرا بین دو چیز مخیّر ساخته است. یا با شمشیر كشیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت كنم، ولی ذلت از ما بسیار دور است.»  
4 - « «إِنَّا للَّهِ‌ِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» و علی الاسلام السلام إذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید»؛(25) «ما برای خدا و به سوی او رجوع خواهیم كرد. هنگامی كه امت به رهبری مانند یزید مبتلا است باید با اسلام وداع كرد.»  
5 - «... إنّی لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، و إنّما خرجت لطلب الاصلاح فی أمة جدّی‌صلی الله علیه وآله، أرید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنكر و أسیر بسیرة جدّی و ابی علی بن ابی طالب‌علیه السلام ...»؛(26) «من به جهت طغیان‌گری و ایجاد تفرقه بین مسلمین و فساد و ظلم قیام نكردم، بلكه برای اصلاح در امّت جدّ خود خروج نمودم، می‌خواهم امرِ به معروف و نهی از منكر كرده و به سیره جد و پدرم علی بن ابی طالب عمل كنم.»

#### 2 - ارتباط عاطفی امّت با اولیای الهی‌

یكی از راه‌های اساسی و مهمّ در توجیه مسائل عقیدتی و سیاسی و اجتماعی برای عموم مردم، راه تحریك عاطفه در وجود انسان است. انسان از این جهت، بیشتر تأثیرپذیر است تا جنبه عقلی و جوانب دیگر. به تعبیری دیگر، این روش مؤثرتر از دیگر روش‌ها است. گرچه راه عقل و تعقل را نیز نباید فراموش كرد و همراه احساس عقل‌گرایی را نیز باید در مردم زنده نمود؛ زیرا تنها مكتب و مذهبی دوام دارد كه برگرفته از عقل و احساس باشد. حال با توجه به قضیه شهادت اولیای الهی خصوصاً سرور و سالار شهیدان، تذكر و توجه دادن مردم به آن واقعه سبب تحریك احساسات مردم خواهد شد و از این طریق می‌توانیم آن بزرگواران را به عنوان الگو معرفی كرده، شعارها و دستورهایشان را - كه همان شعارها و دستورهای خداوند است - به مردم برسانیم.  
این مطلب با در نظر گرفتن مدح پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله در مورد آن حضرت بیشتر مشخص می‌شود؛ آنجا كه فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین، أحبّ اللَّه من أحبّ حسیناً»؛(27) «حسین از من و من از حسینم، خداوند دوست می‌دارد هر كس كه حسین را دوست بدارد.»  
هم چنین پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنّة»؛(28) حسن و حسین سرور و سید جوانان اهل بهشتند.»  
نویسنده مسیحی «انطوان بارا» در این باره می‌گوید: «لم تحظ ملحمة انسانیة فی التاریخین القدیم و الحدیث بمثل ما حظیت به ملحمة الاستشهاد فی كربلاء من اعجاب و درس و تعاطف»؛(29) «هیچ حماسه انسانی در تاریخ قدیم و جدید به مقداری كه حماسه شهادت حسین‌علیه السلام در كربلا بهره‌مند شد از اعجاب و درس و عاطفه بهره‌مند نشده است.»  
او نیز در ادامه واقعه كربلا را این گونه توصیف می‌كند: «الأولی و الرائدة و الوحیدة و الخالدة فی تاریخ الانسانیة مذ وجدت و حتی تنقضی الدهور؛ اذ هی خالدة خلود الانسان الذی قامت من اجله»؛(30) «این حماسه برترین و پیشتازترین و یگانه و ماندگار در تاریخ انسانیت است از روزی كه تحقق یافت و تا نهایت روزگار؛ زیرا این حماسه تا انسانی وجود دارد، زنده است، انسانی كه آن حماسه به جهت او پدید آمد.»  
او نیز می‌گوید: «و احتل قبر الحسین الشهید كعَلَم لایندرس، اثره فی الضمائر قبل الأرض و لم یزده كروز اللیالی و الأیام الاّ رسوخ رسمه، و ما زادته اجتهادات ائمة الكفر و اشیاع الضلال الاّ بروزاً و ثباتاً، فازداد اثره علواً.  
و لنجل عیوننا الآن اذا كنّا فی شك من تمام هذه المعجزات التی اجترحها شهادة سیدالشهداء... لنجعلها فی كل البقاع و الأصقاع باحثین عن ایّ اثر لیزید او معاویة او شمر، فلایمكن ان نعثر علی ایّ اثر لهؤلاء، فقد اندرست آثارهم و انمحی ذكرهم، و اذا ذكروا فلأجل لعنهم و الدعاء لهم بنار حامیة لاتنطفئ...  
الحسین منارة هدی و فوق كلّ یمّ... الحسین طوق نجاة و فی كلّ مظلمة... الحسین قبس من نور و حق و أمام كل طاغیة... الحسین ثورة لاتُبقی و لاتَذر، هوعلیه السلام مل‌ء الأبصار و الأسماع، أمل للحائرین و المظلومین، و یلسم للمجروحین المحزونین و شفاء لكلّ علة اجتماعیة و اخلاقیة.  
و لنر الآن أین اولئك الظالمون و أین قبورهم و كیف یذكرون... و لنر الآن كیف یُكرم المؤمنون علی اختلاف أدیانهم الحسین‌علیه السلام و كیف یستلهمون ثورته فی قیامهم و قعودهم، فی صغائر امورهم الدنیویة و كبائرها، فنمجد اللَّه الذی كان رفوقا بعباده؛ اذ أعد لهم طوق خلاصهم و رفع أمام بصائرهم الكلیلة منارة الفضیلة و الحق بشخص الحسین الشهید.  
و انّها لعبرة و درس علوی لبنی البشر كی لا یعموا بصائرهم و یصموا آذانهم عن دعوات الحق التی یرسل لها تعالی اربابها لحكمة فوق مستوی إدراكهم.  
و نهضة الحسین‌علیه السلام هی السفینة التی عناها الرسول الكریم؛ فمن یركبها ینجو و من یتخلف عن ركوبها یغرق.  
فما اجدر بالبشریة و هی تجتاز فی هذا العصر المظلم اخلاقیاً و اجتماعیاً و سُلطویّاً، درب آلامها، لأن تتوجه نحو منارة الحسین كیلا تضل و تتمسك بأطواق مبادئه كیلا تغرق، و تسترشد بصرخته كی تبعد عنها وحوش الضلالة و ثعابین الظلم و الإذلال.  
و ما أحرانا الآن اكثر من ایّ وقت مضی، لأن نستدفئ بحرارة قتل الحسین المنبعثة من قلوبنا حارة لاتبرد أبداً، و هی حارة تستوطن قلوبنا و لاداعی للبحث عنها بعیداً عن صدورنا، فهی جزء من حرارة قلوبنا اذ كنّا مؤمنین. و لنا فی قوله الرسول الكریم: "انّ لقتل الحسین حرارة فی قلوب المؤمنین لاتبرد ابداً" دافعاً لإدراك حقیقة جوهریة لطالما تغافلنا عنها، و هی انّ حرارة قتل الحسین قد احتلت قلوبنا و امتزجت فی دموعنا...»؛(31) «قبر حسین شهید به مانند عَلَمی كه از بین نمی‌رود اثر خود را در نهان‌ها قبل از موجودیّت كره زمین گذاشته و در گذر شبانه‌روز نه تنها چیزی از آن كم نشده بلكه حقیقت آن در مردم رسوخ پیدا كرده است. و كوشش‌های رؤسای كفر و پیروان ضلالت راه به جایی نبرده و تنها بر ظهور و ثبات قبر حسین‌علیه السلام افزوده و روز به روز بلندمرتبه‌تر شده است.  
چه خوب است كه امروز چشم‌های خود را باز كنیم اگر در تمام این معجزاتی كه شهادت سید الشهدا از خود به یادگار گذاشته شك داریم، آری چشم‌های خود را باز كنیم و در هر كوی و نقطه‌ای جستجو نماییم كه آیا اثری از یزید و یا معاویه و یا شمر وجود دارد، هر چه تفحّص كنیم هیچ گونه اثری از آنان نمی‌یابیم، آری، آثار آنان مندرس شده و یاد آنان محو گشته است، و اگر هم یادی از آن‌ها می‌شود به جهت لعن و نفرین بر آن‌ها با آتش افروخته‌ای است كه هرگز خاموش نمی‌شود...  
حسین‌علیه السلام مناره هدایت و بالاتر از هر اقیانوسی است... حسین‌علیه السلام حلقه نجات و در برابر هر ظلمی وجود دارد... حسین‌علیه السلام مشعلی از نور و حق و مقابل هر طاغوتی است... حسین‌علیه السلام نهضتی است كه نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌كند. او چشم‌ها و گوش‌ها را پر كرده و امید كسانی است كه متحیّر شده و مظلومند، و كمك كار مجروحین محزون و شفای هر درد اجتماعی و اخلاقی است.  
خوب است كه الآن مشاهده كنیم، كجایند آن كسانی كه ظلم كردند و قبرهایشان كجاست و چگونه یاد می‌شوند؟...  
و نیز چه خوب است الآن ببینیم كه چگونه مؤمنان با اختلاف در ادیان، حسین‌علیه السلام را تكریم می‌كنند، و چگونه از نهضت او در قیام و صلحشان و در كوچك‌ترین و بزرگ‌ترین امور دنیوی خود از او الهام می‌گیرند. و ما خدا را به جهت مهربانی كه به بندگانش دارد تمجید می‌كنیم؛ چرا كه برای مردم راه خلاصی را آماده كرده و در مقابل چشم‌های تارشان نور فضیلت و حق را در شخصیت حسین شهیدعلیه السلام بلند نموده است.  
آری، نهضت حسین‌علیه السلام منشأ عبرت و درس علوی برای نوع بشر است تا چشم‌های خود را نبسته و درِ گوش‌های خود را از دعوت‌های حق كه خداوند افرادی را برای آن به جهت بالا بردن سطح درك بشر فرستاده، نگیرند...  
نهضت حسین‌علیه السلام همان كشتی است كه رسول كریم آن را قصد كرده است؛ پس هر كس آن را سوار شود نجات یافته و هر كس از سوار شدن بر آن كوتاهی كند غرق خواهد شد.  
چه بسیار سزاوار است برای بشریتی كه در این عصر تاریكی در مورد مسایل اخلاقی و اجتماعی و حكومتی مصیبت‌ها كشیده، به نورانیّت حسین‌علیه السلام رو كند تا گمراه نگردد و به حلقه‌های مبادی او تمسك كند تا غرق نگردد و از شعارهای او بهره‌مند شود تا درندگان ضلالت و ظالمان و گمراهان از او دور گردند. و چه قدر الآن برای ما بیش از هر وقت دیگر لازم و سزاوار است تا حرارت شهادت حسین‌علیه السلام كه در قلب هایمان برافروخته را شعله‌ور كنیم، حرارتی كه هرگز سرد و خاموش نخواهد شد، حرارتی كه بسیار گرم بوده و در قلب‌های ما سكنی خواهد گزید و جهتی ندارد كه دور از سینه‌های خود آن را جستجو كنیم، چرا كه ما مؤمنیم. و گفتار رسول كریم "همانا شهادت حسین‌علیه السلام حرارتی در قلوب مؤمنین قرار می‌دهد كه هرگز خاموش نمی‌شود" برای ما انگیزه‌ای است برای درك حقیقتی اساسی كه مدت‌ها از آن غافل بوده‌ایم و آن این كه حرارت شهادت حسین قلب ما را فتح كرده و در اشك‌های ما ممزوج شده است ...».  
دكتر «ژوزف» فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیّات محیّرالعقول» می‌نویسد: «... و از جمله امور طبیعی كه مؤیّد فرقه شیعه شده و توانسته است در قلب دیگر فرقه‌ها تأثیر گذارد، مسأله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان است. و این مسأله از امور طبیعی به شمار می‌آید، زیرا طبع هر كس به نصرت و یاری مظلوم كشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و طبیعت‌های بشری متمایل به ضعیف است...  
این مصنّفان اروپایی كه تفصیل مقاتله حسین‌علیه السلام و اصحابش و كشته شدن او را می‌نویسند با وجود آن كه به آنان اعتقاد ندارند، ولی به ظلم و تعدّی و بی رحمی قاتلین آن حضرت و یارانش اذعان دارند و نام قاتلین آن حضرت را به بدی یاد می‌كنند. این امور طبیعی در مقابلش هیچ چیز نمی‌تواند بایستد. و این نكته از مؤیّدات برای فرقه شیعه به شمار می‌آید...».(32)  
خانم «ماربین» فیلسوف آلمانی می‌گوید: «برخی از نویسندگان ما به جهت بی‌اطلاعی از كمیّت و كیفیت این شعار مترقیانه یعنی عزاداری حسینی... بدون هیچ اطلاعی قلم‌فرسایی كرده و این عزاداری حسینی را از جنون شیعه می‌دانند، ولی در این مسأله دقت نكرده كه چگونه این عزاداری شؤون اسلام را تغییر داده است...  
صد سال پیش شیعیان علی و حسین‌علیهما السلام در هند انگشت‌شمار بودند در حالی كه امروزه سومین جمعیت بزرگ هند به شمار می‌روند و این نسبت در سایر كشورها هم وجود دارد...  
و چون این تبلیغات را با تبلیغات مسیحیان مقایسه كنیم با آن همه اموال و كوشش فراوانی كه در این راه دارند یك دهم از پیشرفت شیعه را ندارند، با آنكه مبشّران مسیحی مصیبت‌های مسیح را ذكر می‌كنند كه تأثیر بسزایی در بین مردم دارد ولی نمی‌توانند به مانند روش شیعیان حسین‌علیه السلام ترویج نمایند. و شاید به این جهت باشد كه مصیبت‌های مسیح به درجه مصیبت‌های حسین‌علیه السلام در قلب‌های مردم تأثیرگذار نباشد و اگر تاریخ‌نگاران ما پی به حقیقت شعار و عادات این اقوام بیگانه ببرند آنان را به جنون نسبت نمی‌دهند...  
من به چشم خود پی به صیانت و حفظ قانون محمّدی و پیشرفت مسلمین و رونق اسلام به سبب كشته شدن حسین‌علیه السلام و پدید آمدن این وقایع به واسطه عزاداری حسینی می‌برم، كه چگونه در بین این قوم حقیقت سیاست تجلّی پیدا كرده است كه عبارت باشد از دوری و تنفر از ظلم و جور، و این صفت نزد حكمای سیاسی شریف‌ترین شعار و بهترین سعادت و زیباترین بهره پسندیده در انسان است، و مادامی كه این ملكه برای آنان وجود دارد هرگز زیر بار خواری و ذلّت نمی‌روند... سزاوار است با دقت نظر كنیم كه چه نكات دقیقی به روح زندگی می‌وزد كه آنان در مجالس عزای حسینی به زبان جاری می‌سازند و چه معانی را فرامی گیرند».(33)  
«بولس سلامه» شاعر مسیحی می‌گوید: «اذا كان التشیع حباً لعلی و اهل البیت الطیبین الاكرمین و ثورة علی الظلم و توجعاً لما حلّ بالحسین و ما نزل باولاده من النكبات فی مطاوی التاریخ، فانّنی شیعی»؛(34) «اگر تشیع به معنای محبت علی و اهل بیت پاك و كریم و انقلاب بر ضد ظلم و اظهار همدردی با مصایب حسین و آنچه بر اولاد او از گرفتاری‌هاست كه در طول تاریخ بر آنان وارد شده، پس به طور حتم من شیعه هستم.»  
او نیز می‌گوید: «حقاً ان البیان لیسفّ و ان شعری لحصاة فی ساحلك یا امیر الكلام، ولكنّها حصاة مخضوبة بدم الحسین الغالی، فتقبّل هذه الملحمة، و انظر من رفارف الخلد الی عاجز شرّف قلمه بذكرك»؛(35) «به حق می‌گویم كه بیان نارساست و همانا شعر من همانند هسته‌ای است در كنار ساحل تو ای امیر كلام، ولكنّ این هسته با خون ارزشمند حسین ارزشمندعلیه السلام خضاب شده است، پس این اشعار را از من بپذیر و از طبقات بهشت خلد به عاجزی نگاه كن كه قلمش به یاد تو شرف پیدا كرده است.»  
«ادوارد براون گرانویل» كه خاورشناسی انگلیسی است درباره واقعه عاشورا می‌گوید: «آیا اقلیتی پیدا می‌شود كه وقتی درباره كربلا سخن می‌شنود آغشته با حزن و درد نگردد؟ حتی غیر مسلمانان نیز نمی‌توانند پاكی روحی را كه این جنگ اسلامی تحت لوای آن انجام گرفت انكار كنند».(36)

#### 3 - بهره‌برداری از جوّ معنوی مجالس‌

از آن جا كه روح ملكوتی امام حسین‌علیه السلام و سایر اولیای الهی در این جلسات حاضرند لذا انسان و حتی اطفال نیز با شركت در این مجالس می‌توانند از فیوضات آن بهره‌مند شوند.  
از یكی از بزرگان نقل شده كه می‌فرمود: «... قنداقه نوزادان را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذكر و حسینیّه و محلّ‌های عزاداری كه اسم سیدالشهدا در آن برده می‌شود ببرید، چرا كه نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اوراد و اذكار و قدّوسیت روح امام حسین‌علیه السلام را جذب می‌كند. طفل گر چه زبان ندارد، ولی ادراك می‌كند، و روحش در دوران كودكی اگر در محلّ یا محالّ معصیت برده شود آن جرم و گناه او را آلوده می‌كند، و اگر در محل‌های ذكر و عبادت و علم برده شود آن پاكی و صفا را به خود می‌گیرد. شما اطفال خود را در كنار اطاق روضه‌خوانی یا اتاق ذكری كه دارید قرار بدهید، علمای سابق این طور عمل می‌نمودند؛ زیرا آثاری را كه طفل در این زمان اخذ می‌نماید تا آخر عمر در او ثابت می‌ماند و جزء غرایز و صفات فطری او می‌گردد، زیرا كه نفس بچه در این زمان قابلیّت محضه است، گر چه این معنای مهم و این سرّ خطیر را عامّه مردم ادراك نمی‌كنند».

#### 4 - اصلاح و ارشاد جامعه‌

گرچه مردم در جلساتی كه به نام سیدالشهداعلیه السلام بر پا می‌شود به عشق حضرت شركت می‌كنند، ولی در ضمن با گوش دادن و فراگیری معارف اسلامی و مسائل دینی خود؛ اعم از اعتقادات و احكام و اخلاقیات، به فیض عظمای دیگر نایل شده و از این طریق به كمال و سعادت خواهند رسید. همان هدفی كه امام حسین‌علیه السلام به خاطر آن به شهادت رسید.  
یكی از كشیشان مسیحی می‌گوید: «لو كان الحسین لنا لرفعنا له فی كل بلد بیرقاً و لنصبنا له فی كلّ قریة منبراً و لدعونا الناس الی المسیحیة باسم الحسین»؛(37) «اگر حسین برای ما بود برای او در هر شهری بیرقی نصب می‌كردیم و در هر قریه‌ای منبر می‌گذاشتیم و مردم را به اسم او به مسیحیت دعوت می‌نمودیم.»  
«شیخ زهیر الحسّون» می‌گوید: «من از كتابخانه واتیكان در رم دیدن كردم. در بخش اختصاصی كتاب‌های اسلامی، بیش از هزار كتاب چاپ شده و خطّی درباره امام حسین‌علیه السلام یافتم. از مدیر كتابخانه در این باره سؤال كردم، او در جواب من گفت: «بزرگان واتیكان در این مدت اخیر مشاهده كرده‌اند كه تشیّع در سطح عالم انتشار پیدا كرده و افراد بسیاری در عالم، مذهب اهل بیت‌علیهم السلام را در آغوش گرفته‌اند. آنان پس از بررسی در عظمت این حادثه پی برده‌اند كه سبب آن، انتشار مظلومیت امام حسین‌علیه السلام در مجالس حسینی و برپایی دسته‌های عزاداری از جانب شیعیان است. لذا آنان به نمایندگان واتیكان در سرتاسر عالم دستور دادند تا هر چه كتاب چاپ شده یا خطّی را كه درباره امام حسین‌علیه السلام تألیف شده جمع آوری كنند، تا از آن‌ها در نشر و گسترش مسیحیت از طریق نشر مظلومیت مسیح استفاده نمایند؛ زیرا مسیحیان معتقدند كه مسیح همانند حسین‌علیه السلام به دار آویخته شده و مظلومانه كشته شده است».(38)

#### 5 - مطلوبیت ذاتی گریه در سوگ اولیا

گریه در سوگ اولیا خصوصاً امام حسین‌علیه السلام گرچه آثار جانبی بسیاری دارد ولی نباید از آثار ذاتی آن نیز غافل بود زیرا گریه در سوگ اولیا همانند آب پاك و مطهری است كه می‌تواند دل‌های آلوده ما را پاك كرده و انسان را به تكامل برساند و باصفا و نورانی گرداند. گریه بر اولیا گریه عشق است و عشق كشش داشته و انسان را به معشوق می‌رساند همان‌گونه كه بسیاری از افراد از این راه به كمال و سعادت رسیدند.

### عزاداری از مظاهر حبّ و بغض‌

#### توضیح

حبّ و بغض دو امر متناقض است كه بر خاطر انسان عارض شده و از آن دو به میل و بی میلی نفس به چیزی تعبیر می‌شود.

#### كسانی كه محبّت آن‌ها واجب است‌

از ادله عقلی و نقلی استفاده می‌شود كه محبّت برخی افراد بر انسان واجب است:  
1 - خداوند  
خداوند متعال در رأس كسانی است كه محبّت او اصالتاً به جهت دارا بودن همه صفات كمال و جمال، و این كه همه موجودات به او وابسته‌اند، واجب است.  
خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَأَبْناؤُكُمْ وَإِخْوانُكُمْ وَأَزْواجُكُمْ وَعَشِیرَتُكُمْ وَأَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَمَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فی سَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ»؛(39) «[ای رسول بگو امّت را كه‌ای مردم! اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی كه جمع آورده‌اید و مال التجاره‌ای كه از كسادی آن بیمناكید و منازلی كه به آن دل خوش داشته‌اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خدا فاسقان و بدكاران را هدایت نخواهد كرد.»  
2 - رسول خداصلی الله علیه وآله   
از جمله كسانی را كه به خاطر خدا باید دوست بداریم رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله است، زیرا او واسطه فیض تشریع و تكوین است. از همین رو در آیه فوق در كنار نام خداوند از حضرت یاد شده و امر به محبّت او شده است.  
از پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله نقل شده كه فرمود: «احبّوا اللَّه لما یغذوكم و أحبّونی بحبّ اللَّه ...»؛(40) «خداوند را از آن جهت دوست بدارید كه شما را روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»  
از طرف دیگر، مناقب و فضایل و كمالات آن حضرت از جمله عواملی است كه انسان را جذب آن حضرت كرده و محبّتش را در دل می‌آورد.  
3 - آل بیت پیامبرعلیهم السلام   
در قرآن و روایات اسلامی - اعم از شیعی و سنّی - بر مودّت و محبّت اهل‌بیت پیامبرعلیهم السلام تأكید فراوان شده است؛ و این تنها بدان جهت نیست كه آنان ذریه پیامبرصلی الله علیه وآله و از نسل اویند، بلكه از آن جهت است كه آنان دارای فضایل و كمالات، و به عبارت دیگر جامع همه صفات كمال و جمالند؛ به تعبیر دقیق‌تر، مظهر صفات جمال و جلال الهی اند. لذا در حقیقت، دوست‌داشتن آنان با آن جامعیت، محبت به خوبی‌هایی است كه در آنان به نحو كامل تجلّی نموده، و منبع همه این خوبی‌ها خداوند متعال است. پس در حقیقت محبت و اظهار عشق و ارادات قلبی به اهل‌بیت‌علیهم السلام، محبت و اظهار ارادت به خداوند متعال است و از آن جا كه محبّت، نیرویی است كه انسان را به سوی محبوب سوق می‌دهد، پس از جنبه تربیتی، محبت به خوبان، انسان را به خوبی‌ها سوق می‌دهد.

#### اهل بیت كیانند؟

با مراجعه به كتاب‌های لغت و اصطلاح علما، و نیز كتاب‌های حدیثی پی می‌بریم كه مراد از اهل‌بیت پیامبرصلی الله علیه وآله افراد خاصی هستند و اهل‌بیت، شامل تمام وابستگان نسبی و سببی ایشان نمی‌شود؛  
ابن منظور افریقی در لسان‌العرب می‌گوید: «اهل انسان نزدیك‌ترین مردم است به انسان، و كسانی كه آنان را به نسب یا دین جمع می‌كند».(41)  
در قرآن و روایات، اهل‌بیت در مورد افراد خاصی به كار رفته كه همان رسول خداصلی الله علیه وآله و امام علیّ و فاطمه زهرا و حسن و حسین‌علیهم السلام است. و بقیه ذریه پاك و معصوم پیامبرصلی الله علیه وآله نیز به آنان ملحقند، كه همان نُه امام معصوم از فرزندان امام حسین‌علیهم السلام هستند.  
ام‌سلمه می‌گوید: هنگامی كه آیه «اِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَكُمْ تَطْهیراً» بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام را احضار كرده و فرمود: «اینان اهل‌بیت منند.»(42)  
و امام حسین‌علیه السلام فرمود: «انّا اهل‌بیت النبوة»؛(43) «ما اهل‌بیت نبوّتیم.»  
مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌كند: «خرج النبی‌صلی الله علیه وآله غداة و علیه مرط مرجّل من شعر اسود، فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فادخلها، ثم جاء علیّ فادخله ثم قال: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیراً» »؛(44) «هنگام صبح پیامبرصلی الله علیه وآله از منزل خارج شد، در حالی كه بر دوش او پارچه‌ای بافته شده از موی سیاه به نام "كسا" بود، حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل آن كسا نمود. آن‌گاه حسین‌علیه السلام وارد شد او را نیز داخل آن كرد. سپس فاطمه‌علیها السلام آمد او را نیز داخل كسا كرد، بعد علی‌علیه السلام وارد شد او را نیز داخل نمود. آن‌گاه این آیه را قرائت نمود: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیراً» .»  
احمد بن حنبل می‌گوید: «لمّا نزلت هذه الآیة «نَدْعُ أَبْنَآءَنا وَأَبْنَآءَكُمْ»، دعا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله علیاً و فاطمة و حسناً و حسیناً رضوان اللَّه علیهم اجمعین فقال: اللّهم هؤلاء اهلی»؛(45) «هنگامی كه آیه مباهله بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت؛ علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام را خواست، آن‌گاه عرض كرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند.»

#### دوستی اهل بیت در قرآن كریم‌

خداوند متعال در قرآن كریم می‌فرماید: «قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؛(46) «[ای رسول ما به امت بگو من از شما هیچ اجری برای رسالت نمی‌خواهم جز این كه مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور دارید.»  
این آیه معروف به آیه مودّت است كه در اغلب كتاب‌های تفسیر و حدیث و تاریخ، نزول آن را در حق اهل‌بیت‌علیهم السلام می‌دانند.  
سیوطی در تفسیر این آیه به اسناد خود از ابن عباس نقل می‌كند: هنگامی كه این آیه: «قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، صحابه عرض كردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو كیانند كه مودت آنان بر ما واجب است؟ حضرت‌صلی الله علیه وآله فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندان آنها».(47)  
در خطبه‌ای كه امام حسن‌علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین‌علیه السلام ایراد كردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «... و أنا من أهل البیت الذی افترض اللَّه مودّتهم علی كلّ مسلم، فقال تبارك و تعالی: «قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فیها حُسْناً»فاقتراف الحسنة مودّتنا أهل‌البیت»؛ «... و من از أهل‌بیتی هستم كه خداوند مودّت آنان را بر هر مسلمانی واجب نموده است، پس خداوند تبارك و تعالی فرمود: «قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ...»، پس انجام كار نیك مودت ما اهل‌بیت است.»  
امام صادق‌علیه السلام به ابوجعفر احول فرمود: «ما یقول أهل البصرة فی هذه الآیة: «قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؟ قلت: جعلت فداك إنهم یقولون: إنها لاقارب رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله، فقال: كذبوا إنّما نزلت فینا خاصّة فی أهل البیت فی علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین أصحاب الكساءعلیهم السلام»؛(48) «چه می‌گویند اهل بصره در این آیه: «قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُربی ؟» عرض كردم: فدایت گردم، آنان می‌گویند: این آیه در شأن خویشاوندان رسول خداصلی الله علیه وآله است. حضرت فرمود: دروغ می‌گویند، تنها در حق ما اهل‌بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین، اصحاب كسا نازل شده است.»  
می‌دانیم كه حصر در این روایات، اضافی است نه حقیقی، و لذا شامل بقیه امامان نیز می‌شود.

#### دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام در روایات‌

در روایات فریقین همانند قرآن كریم به طور صریح بر محبّت اهل‌بیت‌علیهم السلام تأكید شده است كه به برخی از آنها اشاره می‌كنیم:  
1 - وادار نمودن بر دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام؛  
رسول‌اللَّه‌صلی الله علیه وآله می‌فرمایند: «ادّبوا أولادكم علی ثلاث خصال: حبّ نبیّكم، وحبّ أهل بیته، و قراءة القرآن»؛(49) «اولاد خود را بر سه خصلت تربیت كنید: دوستی پیامبرتان، دوستی اهل بیتش، و قرائت قرآن.»  
2 - دوستی اهل‌بیت دوستی رسول خداست؛  
رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أحبّوا اللَّه لما یغذوكم من نعمه، وأحبّونی لحبّ اللَّه، و أحبّوا أهل‌بیتی لحبّی»؛(50) «خدا را دوست بدارید به جهت آن كه از نعمت‌هایش به شما روزی می‌دهد. و مرا به جهت دوستی خدا دوست بدارید، و اهل‌بیتم را نیز به جهت دوستی من دوست بدارید.»  
زید بن ارقم می‌گوید: در خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله بودم كه دیدم فاطمه زهراعلیها السلام داخل حجره پیامبرصلی الله علیه وآله شد، در حالی كه دو فرزندش حسن و حسین با او بودند، و علی‌علیه السلام نیز پشت سر آنان وارد شد، پیامبرصلی الله علیه وآله به آنان نظر كرده، فرمود: «من أحبّ هؤلاء فقد أحبّنی، و من ابغضهم فقد أبغضنی»؛(51) «هر كس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر كس كه اینان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»  
از امام صادق‌علیه السلام نقل شده كه فرمود: «من عرف حقّنا و أحبّنا فقد أحبّ اللَّه تبارك و تعالی»؛(52) «هر كس حق ما را شناخته و ما را دوست بدارد در حقیقت خداوند تبارك و تعالی را دوست داشته است.»  
3 - حبّ اهل‌بیت اساس ایمان است؛  
رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أساس الإسلام حبّی و حبّ أهل بیتی»؛(53) «اساس اسلام، دوستی من و اهل‌بیت من است.»  
همچنین فرمود: «لكلّ شی‌ء أساس، و أساس الإسلام حبّنا أهل البیت»؛(54) «برای هر چیزی اساسی است و پایه اسلام حبّ ما اهل‌بیت است.»  
4 - حبّ اهل‌بیت‌علیهم السلام عبادت است؛  
رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حبّ آل محمّد یوماً خیر من عبادة سنة، و من مات علیه دخل الجنّة»؛(55) «یك روز دوستی آل محمّد، بهتر از یك سال عبادت است، و كسی كه بر آن دوستی بمیرد داخل بهشت می‌شود.»  
5 - دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام نشانه ایمان است؛  
رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «لا یؤمن عبد حتّی أكون أحبّ إلیه من نفسه، و أهلی أحبّ إلیه من أهله، و عترتی أحبّ إلیه من عترته، و ذاتی أحبّ إلیه من ذاته»؛(56) «هیچ بنده‌ای ایمان كامل پیدا نمی‌كند، مگر در صورتی كه من دوست‌داشتنی‌تر نزد او از خودش باشم، و نیز اهل‌بیتم از اهلش محبوب‌تر، و عترتم از عترتش دوست داشتنی‌تر و ذاتم از ذاتش محبوب‌تر باشد.»  
6 - دوستی اهل‌بیت نشانه پاكی ولادت؛  
پیامبرصلی الله علیه وآله اشاره به علی‌علیه السلام كرد و فرمود: «أیّها الناس! إمتحنوا أولادكم بحبّه، فإنّ علیّاً لایدعو إلی ضلالة، و لا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منكم، و من أبغضه فلیس منكم»؛(57) «ای مردم! اولاد خود را به دوستی علی امتحان نمایید، زیرا او شما را به گمراهی دعوت نمی‌كند و از هدایت دور نمی‌سازد. پس هر یك از اولاد شما كه علی را دوست بدارد از شماست، و هر كدام كه او را دشمن بدارد از شما نیست.»  
امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود: در وصیّتی كه پیامبرصلی الله علیه وآله به اباذر كرده آمده است: «یا أباذر! من أحبّنا أهل البیت فلیحمداللَّه علی أوّل النعم. قال: یا رسول اللَّه! و ما أوّل النعم؟ قال: طیب الولادة، انّه لا یحبّنا إلّا من طاب مولده»؛(58) «ای اباذر! هر كس ما اهل‌بیت را دوست دارد باید بر اوّلین نعمت، خداوند را ستایش نماید. ابوذر عرض كرد: ای رسول خدا! اولین نعمت چیست؟ فرمود: نیكی ولادت، زیرا دوست ندارد ما را مگر كسی كه ولادتش پاك است.»  
7 - سؤال از دوستی اهل‌بیت در روز قیامت؛  
رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: أوّل مایُسأل عنه العبد حبّنا أهل البیت»؛(59) «اولین چیزی كه در روز قیامت از بنده سؤال می‌شود، دوستی ما اهل‌بیت است.»  
و نیز فرمود: «لا تزول قدما عبدٍ یوم القیمة حتّی یُسأل عن أربع: عن عمره فیما أفناه، و عن جسده فیما أبلاه، وعن ماله فیما أنفقه ومن أین كسبه، وعن حبّنا أهل‌البیت»؛(60) «روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی دارد تا آن كه از چهار چیز سؤال شود: از عمرش كه در چه راهی صرف كرده، و از بدنش كه در چه راهی به‌كار گرفته، و از مالش كه در چه راهی خرج كرده و از كجا به دست آورده است، و از دوستی ما اهل‌بیت.»

#### تأكید بر دوستی افرادی بر دوستی خدا

روایاتی كه تاكنون ذكر شد، اشاره به دوستی مجموعه اهل‌بیت‌علیهم السلام داشت؛ دسته‌ای دیگر از روایات، اشاره و تأكید به دوستی و محبّت برخی از اهل‌بیت دارد كه به تعدادی از آنها نیز اشاره می‌كنیم:  
1 - دوستی امام علی‌علیه السلام؛  
پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «برائة من النار حبّ علیّ»؛(61) «تنها راه دوری از آتش جهنم، دوستی علی‌علیه السلام است.»  
و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن احبّك و صدق فیك، و ویل لمن أبغضك و كذب فیك»؛(62) «ای علی! خوشا به حال كسی كه تو را دوست داشته و در حق تو صادق باشد، و وای بر كسی كه تو را دشمن داشته و در حقّ تو دروغگو باشد.»  
ام‌سلمه از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می‌كند كه فرمود: «لا یحبّ علیاً منافق، و لا یبغضه مؤمن»؛(63) «منافق، علی‌علیه السلام را دوست ندارد و مؤمن او را دشمن ندارد.»  
از امام علی‌علیه السلام نقل شده كه فرمود: «والذی فلق الحبة و برأ النسمة، إنّه لعهد النّبی الأمّی إلیّ انّه لا یحبّنی إلّا مؤمن، و لا یبغضنی إلّا منافق»؛(64) «قسم به كسی كه دانه را شكافت، و انسان را آفرید، هر آینه عهدی است از پیامبر امّی به من كه دوست ندارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»  
2 - دوستی فاطمه زهراعلیها السلام؛  
از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده كه فرمود: «فاطمة بضعة منّی، من أغضبها فقد أغضبنی»؛(65) «فاطمه پاره تن من است، هر كس او را به غضب آورد، مرا خشمگین كرده است.»  
جمیع بن عمیر تیمی می‌گوید: «دخلت مع عمتی علی عائشة فسئلت: أی الناس كان أحب إلی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله؟ قالت: فاطمة، فقیل: من الرجال، قالت: زوجها»؛(66) «با عمه‌ام بر عایشه وارد شدیم، او سؤال كرد: كدامین شخص از زنان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله محبوب‌تر بوده است؟ عایشه گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش.»  
3 - دوستی امام حسن و امام حسین‌علیهما السلام؛  
پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «هذان ابنای الحسن و الحسین، أللّهم إنّی أُحبّهما، أللّهم فأحبّهما و أحبّ من یُحبّهما»؛(67) «اینان دو فرزندان من هستند، بار خدایا! من آنان را دوست می‌دارم. بار خدایا! تو نیز آنان و هر كس كه آنان را دوست دارد، دوست بدار.»  
و نیز فرمود: «الحسن و الحسین ریحانتای»؛(68) «حسن و حسین دو دسته گل من هستند.»

#### جلوه‌های محبّت در زندگی انسان‌

انسان كسی را كه دوست دارد این دوستی تنها حالتی نیست كه در نفس باقی بماند بلكه همان‌گونه كه اشاره شد، اقبال نفس را در پی دارد و این اقبال نفس منشأ ظهور و بروز در زندگی انسان است. و اگر محبت در موردی رجحان پیدا كرد به تبع آن مظاهر و بروزات آن نیز راجح می‌گردد و ادله استحباب شامل آن‌ها نیز می‌شود، مگر در مواردی كه اظهار ارادتی مورد نهی قرار گیرد؛ مثل به هلاكت انداختن خود به جهت محبوب كه این مورد از دلیل استحباب خارج می‌شود. اینك به برخی مظاهر حب اشاره می‌كنیم:  
1 - اطاعت و انقیاد.  
2 - زیارت محبوب.  
3 - تكریم و تعظیم محبوب.  
4 - برآورده كردن حاجت‌های محبوب.  
5 - دفاع از محبوب به انحای مختلف.  
6 - حزن و اندوه در فراق محبوب.  
7 - حفظ آثار محبوب.  
8 - احترام به فرزندان و نسل محبوب.  
9 - بوسیدن آن چه به او مرتبط است.  
10 - برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.  
نتیجه این كه اقامه عزاداری از لوازم و مظاهر حبّ اهل بیت‌علیهم السلام است.

### حكم حضور در عزای اولیای الهی‌

بخاری به سند خود از عایشه نقل می‌كند: «لمّا جاء النبی‌صلی الله علیه وآله خبر قتل بن حارثة و جعفر و ابن رواحة جلس یعرف فیه الحزن...»؛(69) «هنگامی كه خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر و عبداللَّه بن رواحه به پیامبرصلی الله علیه وآله رسید، حضرت در حالی كه آثار حزن در صورتش نمایان بود وارد مسجد شد و در آنجا نشست.»  
ابن هشام نقل می‌كند: «لمّا رجع النبی‌صلی الله علیه وآله الی المدینة سمع البكاء و النواح علی القتلی، فذرفت عیناه‌صلی الله علیه وآله و بكی، ثم قال: لكن حمزة لابواكی له، فجاء نساء قال بنی عبدالاشهل لمّا سمعوا ذلك، فبكین علی عمّ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و نحن علی باب المسجد...»؛(70) «هنگامی كه پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه بازگشت صدای گریه و نوحه را بر كشته شدگان شنید. آن گاه چشمان پیامبرصلی الله علیه وآله پر از اشك شد و فرمود: ولی حمزه گریه كننده‌ای ندارد. با شنیدن این سخن، زنان بنی اشهل آمدند و بر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله گریستند.»

### برپایی عزاداری در راستای وحدت‌

گاهی گفته می‌شود كه برپایی مراسم عزا با وحدت مسلمانان سازگاری ندارد؛ زیرا این مراسم در برگیرنده اعتراض و لعن بر برخی از خلفای مسلمانان است، و لذا به جهت ایجاد وحدت در بین مسلمین ترك آن لازم و ضروری است.  
پاسخ   
اولاً: قضیه امام حسین‌علیه السلام نه تنها به مصلحت شیعه است بلكه به مصلحت مسلمانان و عموم آزادی خواهان عالم می‌باشد، لذا با برپایی مراسم یادبود حضرت اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام و با ایجاد روحیه شهادت‌طلبی در راه تثبیت آزادی و ایمان می‌توان جوامع بشری را از یوغ اسارت و بردگی دیگران رهایی بخشید.  
ثانیاً: در ذكر مصیبت امام حسین‌علیه السلام چندان سخنی از صحابه به میان نمی‌آید. مگر نه این است كه عموم صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله، حضرت امام حسین‌علیه السلام را دوست می‌داشتند و او را احترام می‌نمودند؟ و حتی برخی از آنان در كربلا در ركاب امامشان به شهادت رسیدند كه از میان آنها می‌توان به حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، بریربن خضیر همدانی، عروه غفاری و دیگران اشاره كرد.  
یادبود عاشورای حسینی هرگز بین مسلمانان ایجاد اختلاف نكرده و نخواهد كرد. آری، یادبود حسینی می‌تواند بین مسلمانان و منافقان دغل‌كاری امثال یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و طرفداران آنان تفرقه بیندازد.

### سینه‌زنی در سوگ امام حسین‌علیه السلام‌

از برخی روایات شیعه و سنّی استفاده می‌شود كه سینه زدن در سوگ امام حسین‌علیه السلام گر چه موجب قرمز شدن سینه شود، اشكالی نداشته، بلكه امری راجح است.  
الف) روایات شیعه   
با مراجعه و تأمّل در روایات شیعه استفاده می‌شود كه اهل بیت‌علیهم السلام انواع عزاداری مشروع از قبیل سینه‌زنی را اجازه داده‌اند. اینك به برخی از این روایات اشاره می‌كنیم:  
1 - شیخ طوسی از امام صادق‌علیه السلام نقل كرده كه فرمود: «لاشی فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار و التوبة، و قد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیّات علی الحسین بن علی‌علیهما السلام و علی مثله تلطم الخدود و تشقّ الجیوب»؛(71) «چیزی در زدن بر صورت به جز استغفار و توبه نیست، زیرا زنان فاطمی در سوگ حسین بن علی‌علیهما السلام گریبان چاك داده و لطمه به صورت زدند. و بر مثل حسین باید لطمه به صورت زده و گریبان چاك داد.»  
2 - در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «فلمّا رأین النساء جوادك مخزیّاً... برزن من الخدور ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات و بالعویل ناحیات»؛(72)  
«زنان چون اسب زخم خورده تو را دیدند... از پشت پرده‌ها بیرون آمدند در حالی كه موهای خود را پریشان كرده و لطمه بر صورت می‌زدند و با صدای بلند نوحه می‌كردند.»  
3 - و نیز در آن زیارت می‌خوانیم كه امام زمان‌علیه السلام خطاب به امام حسین‌علیه السلام عرض می‌كند: «و لأندبنّك صباحاً و مساءاً، و لأبكینّ علیك بدل الدموع دماً»؛(73) «من صبح و عصر بر تو ندبه می‌كنم و به جای اشك‌ها بر تو خون می‌گریم.»  
موضوع خون گریستن بالاتر از سینه زدن است و لذا به طریق اولی حكم رجحان سینه‌زنی از آن استفاده می‌شود.  
4 - از امام رضاعلیه السلام روایت شده كه فرمود: «انّ یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض كرب و بلا، و اورثنا الكرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛(74) «همانا روز حسین‌علیه السلام پلك‌های ما را زخم كرده و اشكان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین كرب و بلا ذلیل كرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است.»  
5 - شیخ مفیدرحمه الله نقل می‌كند: چون زینب‌علیها السلام اشعار برادرش حسین‌علیه السلام را شنید كه می‌گوید: «یا دهر افٍّ لك من خلیل...» سیلی به صورت زد و دست برد و گریبان چاك داد و بیهوش شد.(75)  
6 - سیدبن طاووس نقل كرده: «چون اسیران در بازگشتشان به مدینه به كربلا رسیدند، جابر بن عبداللَّه انصاری را همراه جماعتی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول مشاهده كردند كه برای زیارت قبر حسین‌علیه السلام آمده‌اند. همگی در یك وقت به هم رسیدند و شروع به گریه و حزن كرده و بر خود می‌زدند و چنان عزاداری بر پا كردند كه جگرها را می‌سوزاند. زنان آن سرزمین نیز با آنان همنوا شده و چند روز عزاداری بر پا كردند.(76)  
7 - ابن قولویه نقل كرده كه حورالعین در اعلی علیین بر حسین به سینه و صورت زد.(77)  
ب) روایات اهل سنت   
اهل سنّت نیز روایاتی را نقل كرده‌اند كه دلالت بر رجحان سینه‌زنی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان امام حسین‌علیه السلام دارد. اینك به برخی از آن‌ها اشاره می‌كنیم:  
1 - ابن كثیر نقل كرده كه چون اسیران را بر بدن امام حسین‌علیه السلام و اصحابش مرور دادند زنان شیون كشیده، به صورت خود زدند، و زینب صدا بلند كرد: «یا محمّداه...».(78)  
این در حالی است كه هرگز امام سجادعلیه السلام كه همراهشان بود به عمل آنان اعتراض نكرد.  
2 - زمانی كه امام حسین‌علیه السلام در كربلا چنین رجز خواند:  
یا دهر افّ لك من خلیل   
كم لك بالإشراق و الاصیل   
صدا به گوش زینب‌علیها السلام رسید. در این هنگام پیراهن خود را چاك داده، بر صورت خود زد و سربرهنه از خیمه بیرون آمد و فریاد برآورد: واثكلاه، واحزناه.(79)  
3 - از جمله ادله عدم حرمت بر سینه و صورت زدن در سوگ انبیا و اوصیا و فرزندان انبیا، خصوصاً كسانی كه بر روی زمین هیچ كس مثل آنان نبوده است، روایتی است كه احمد و دیگران به سند صحیح از عایشه نقل كرده‌اند كه گفت: «... رسول خداصلی الله علیه وآله قبض روح شد[در حالی كه سر او در دامن من قرار داشت(80)]، آنگاه سر او را بر بالشتی قرار دادم. در این هنگام من با زنان برخواسته و به خود زده و من به صورت خود می‌زدم...».(81)  
محمّد سلیم اسد درباره سند این حدیث می‌گوید: «این سند صحیح است».(82)  
4 - سبط بن جوزی می‌گوید: «و لمّا قتل الحسین‌علیه السلام لم یزل ابن عباس یبكی علیه حتی ذهب بصره»؛(83) «چون حسین‌علیه السلام كشته شد، ابن عباس مرتّب بر او می‌گریست تا این كه چشمانش كور شد.»  
5 - جرجی زیدان می‌گوید: «لا شك انّ ابن زیاد ارتكب بقتل الحسین جریمة كبری لم‌یحدث أفظع منها فی تاریخ العالم، و لاغرو اذا تظلّم الشیعة لقتل الحسین و بكوه فی كل عام، و مزقوا جیوبهم و قرعوا صدروهم اسفاً علیه؛ لانّه قتل مظلوماً»؛(84) «شكی نیست كه ابن زیاد با كشتن حسین‌علیه السلام جرم بزرگی را مرتكب شد كه فجیع‌تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باكی نیست بر شیعه كه به جهت كشته شدن حسین‌علیه السلام اظهار تظلم كرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاك دهد، و با اظهار تأسّف بر او به سینه‌های خود زند؛ زیرا او مظلومانه كشته شد.»  
6 - مجرد زدن انسان به خودش در مصیبتی كه به او وارد شده، دلیلی بر حرمت آن نیست؛ زیرا احمد بن حنبل به سند خود از ابو هریره نقل كرده كه شخصی اعرابی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و شروع به زدن به صورت خود كرد و موی خود را می‌كند و می‌گفت: من خودم را هلاك شده می‌بینم. رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: چه چیز تو را هلاك نموده است؟! او گفت من در ماه رمضان با همسر خود جماع كردم! حضرت به او فرمود: آیا می‌توانی یك بنده آزاد كنی؟(85)  
در این حدیث مشاهده می‌كنیم كه پیامبرصلی الله علیه وآله بر این كار او اعتراض نكرد و او را از زدن به صورت و كندن مو نهی ننمود.  
7 - ابن عباس قضیه طلاق پیامبرصلی الله علیه وآله و همسران خود را نقل می‌كند كه در آن آمده است: عمر گفت: من بر حفصه وارد شدم در حالی كه ایستاده بود و به خود می‌زد، و همچنین همسران پیامبر نیز ایستاده و به خود می‌زدند. من به حفصه گفتم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله تو را طلاق داده است؟...(86)  
بررسی ادله مخالفین   
مخالفان سینه‌زنی به ادله‌ای چند از روایات فریقین تمسّك كرده‌اند:  
الف) روایات اهل سنّت   
بخاری به سند خود از عبداللَّه نقل كرده كه پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «لیس منّا من لطم الخدود و شقّ الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة»؛(87) «از ما نیست كسی كه به صورت سیلی زده، یقه‌ها چاك دهد و مدّعی دعوای جاهلیّت باشد.»  
برخی به این حدیث تمسّك كرده و از سینه‌زنی و نوحه‌سرایی در سوگ اولیای الهی حتی سالار شهیدان اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام منع كرده‌اند.  
پاسخ   
این حدیث ناظر به موردی است كه كسی این افعال را به عنوان اعتراض به قضای الهی در مقابل مرگ عزیزش انجام دهد. و این نكته‌ای است كه بسیاری از شارحان صحیح بخاری؛ از قبیل: عسقلانی، ملا علی قاری، كرمانی، قسطلانی به آن اشاره كرده‌اند.(88)  
كرمانی می‌نویسد: «فان قلت: اللطم و الشق لایخرج فاعلهما من هذه الامة فما معنی النفی؟ قلت: هو للتغلیظ، اللهم الا ان یفسر دعوی الجاهلیة بما یوجب الكفر نحو تحلیل الحرام او عدم التسلیم لقضاء اللَّه، فحینئذ یكون النفی حقیقة»؛(89) «اگر كسی بگوید: گریبان چاك كردن و به صورت زدن باعث نمی‌شود كه فاعل این دو كار از این امت خارج گردد، پس این نفی چه معنایی دارد؟ در جواب می‌گوییم: این به جهت شدت و تغلیظ است، مگر آن كه ادعای مطالب جاهلیت را به گونه‌ای تفسیر كنیم كه موجب كفر شود، مانند تحلیل حرام یا عدم تسلیم در برابر قضای الهی، كه در این صورت نفی، حقیقی است.»  
مناوی در ذیل این حدیث می‌نویسد: «این تعبیر دلالت بر عدم رضایت دارد، و سبب آن چیزی است كه این اعمال متضمن آن است كه از آن جمله راضی نبودن به قضای الهی است».(90)  
نتیجه این كه: این حدیث هرگز ناظر بر سینه‌زنی در روز عاشورا و در عزای امام حسین‌علیه السلام و دیگر اولیای الهی نیست، عملی كه به جهت تعظیم دین و شعائر آن و اظهار محبت نسبت به اهل بیت پیامبرعلیهم السلام انجام می‌گیرد.  
ب) روایات اهل بیت‌علیهم السلام   
در منابع شیعی روایاتی وجود دارد كه به ظاهر از نوحه‌سرایی و سینه‌زنی نهی كرده است؛  
1 - جابر بن عبداللَّه انصاری می‌گوید: از امام باقرعلیه السلام درباره (جزع) سؤال كردم؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع، الصراخ بالویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر من النواصی. و من اقام النواحة فقد ترك الصبر و اخذ فی غیر طریقه»؛(91) «شدیدترین مرتبه جزع عبارت است از فریاد همراه وای گفتن، زدن به صورت و سینه و كندن مو از جلوی سر، و هركس نوحه‌گری بر پا كند به طور حتم صبر را رها كرده و در راه غیر صبر قرار گرفته است.»  
2 - از امام صادق‌علیه السلام نقل شده كه فرمود: «نهی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله عن الرنة عند المصیبة و نهی عن النیاحة و الاستماع الیها»؛(92) «رسول خداصلی الله علیه وآله از فریاد برآوردن هنگام مصیبت نهی كرده است. و نیز از نوحه‌سرایی و گوش دادن به آن نیز نهی نموده است.»  
3 - عمرو بن ابی مقدام می‌گوید: از امام باقرعلیه السلام شنیدم كه درباره آیه «وَ لایَعْصینَكَ فی مَعْرُوفٍ».(93) فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به دخترش فاطمه‌علیها السلام فرمود: «اذا أنا متّ فلاتخمشی علیّ وجهاً و لاتُرخی علیّ شعراً و لاتنادی بالویل و لاتقیمنّ علیّ نائحة»؛(94) «هر گاه من از دنیا رفتم صورت خود را خراش مده، و موی خود را پریشان مساز و برای من نوحه‌گری نكن.»  
پاسخ   
اولاً: این دسته از روایات، اصلِ برپایی مجالس عزا را نهی نمی‌كند، بلكه از هر عملی كه با قضا و قدر الهی منافات داشته باشد جلوگیری می‌كند است؛ زیرا برخی در فراق از دست رفته خود شكوه و اعتراض نموده، مقدّرات الهی را زیر سؤال می‌برند، ولی اگر در نوحه سرایی و مرثیه خوانی برای میّت تنها ذكر فضایل و خوبی‌های او گفته شود اشكالی ندارد.  
ثانیاً: این روایات مربوط به مواردی است كه بر نوحه‌گری و مرثیه‌سرایی اثری عقلایی مترتب نگردد، در حالی كه عزاداری برای اولیای الهی دارای آثاری عقلایی است. و ما به اثبات رساندیم كه می‌توانیم موضوع عزاداری را داخل در ادله عام كنیم. خصوصاً آن كه ثابت شد كه سیره رسول خداصلی الله علیه وآله و اهل بیت عصمت و طهارت و صحابه و تابعین و مسلمانان در طول تاریخ بر برپایی مراسم عزا و مرثیه‌سرایی و نوحه‌گری در سوگ اولیای الهی، خصوصاً امام حسین‌علیه السلام بوده است.  
ثالثاً: در برخی از روایات تصریح به جواز بلكه رجحان نوحه‌گری و جزع در سوگ امام حسین‌علیه السلام شده است:  
1 - در روایتی از امام صادق‌علیه السلام نقل است كه فرمود: «كلّ الجزع و البكاء مكروه سوی الجزع و البكاء علی الحسین‌علیه السلام»؛(95) «هر جزع و گریه‌ای مكروه است به جز جزع و گریه بر امام حسین‌علیه السلام.»  
2 - امام رضاعلیه السلام به پسر شبیب فرمود: «... انّ یوم الحسین‌علیه السلام اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض كرب و بلا و اورثنا الكرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛(96) «همانا روز حسین‌علیه السلام پلك‌های ما را زخم كرده و اشك‌های ما را جاری ساخته و عزیز ما را در زمین كرب و بلا ذلیل كرده است. و تا روز انقضاء [دنیا] غصه و بلا را برای ما به ارث گذارده است.»  
3 - امام صادق‌علیه السلام به عبداللَّه بن حماد فرمود: «بلغنی انّ قوماً یأتونه من نواحی الكوفة و ناساً من غیرهم و نساء یندبنه، و ذلك فی النصف من شعبان، فمن بین قاری یقرأ و قاصّ یقصّ و نادب یندب، و قائل یقول المراثی. فقلت له: نعم جعلت فداك، قد شهدت بعض ما تصف. فقال: الحمد للَّه الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی لنا و جعل عدوّنا من یطعن علیهم من قرابتنا و غیرهم یهدرونهم و یقبحون ما یصنعون»؛(97) «به من خبر رسیده كه گروه‌هایی از اطراف كوفه و نقاط دیگر و نیز گروهی از خانم‌ها در نیمه شعبان، كنار تربت پاك حسین بن علی‌علیه السلام اجتماع نموده، بر او نوحه‌سرایی كرده و قرآن تلاوت می‌كنند و گروهی به نقل تاریخ و برخی دیگر به مرثیه‌سرایی می‌پردازند.  
حماد عرض كرد: من خود شاهد چنین مراسمی بوده‌ام. امام فرمود: خدارا سپاس كه برخی از مردم را علاقه‌مند ما قرار داده تا به مدح و ستایش ما پرداخته و برای ما سوگواری كنند، دشمنان ما را مورد سرزنش قرار داده، كارهای زشت و ناپسند آنان را آشكار نمایند.»  
4 - ابن قولویه از مسمع كردین روایت كرده كه امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: «... أفما تذكر ما صنع به؟ قلت: بلی، قال: فتجزع؟ قلت: ای و اللَّه، و استعبر لذلك حتی یری اهلی اثر ذلك علیّ، فامتنع من الطعام حتی یستبین ذلك فی وجهی. قال: رحم اللَّه دمعتك، اما انك من الذین یعدّون من اهل الجزع لنا و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا...»؛(98) «... آیا مصایب كربلا را به یاد می‌آوری؟ عرض كردم: آری. فرمود: آیا جزع و اظهار ناراحتی می‌كنی؟ گفتم: آری، سوگند به خدا! كه گریه می‌كنم. حضرت فرمود: خدا گریه‌ات را بپذیرد. آگاه باش! كه تو از كسانی هستی كه برای مصایب ما اظهار ناراحتی و جزع می‌كنند. تو از كسانی هستی كه در خوشحالی ما خوشحال و در اندوه و حزن ما اندوهناكند...».

### لباس مشكی پوشیدن‌

شكی نیست كه پوشیدن لباس مشكی خصوصاً در حال نماز نزد مشهور امامیه كراهت دارد، بلكه ادعای اجماع بر آن نیز شده است. ولی بحث این است كه آیا این كراهت ذاتی است، یعنی به لحاظ این كه لباس مشكی است مكروه است یا به جهت اینكه شعار بنی عباس بوده(99) یا چون لباس اهل جهنم است،(100) مكروه می‌باشد؟  
از ظاهر برخی ادله استفاده می‌شود كه كراهت آن ذاتی نیست و لذا در صورتی كه عنوان دیگری به خود گیرد؛ مثل این كه شعار حزن بر اولیای الهی شود نه تنها كراهت سابق را از دست می‌دهد بلكه داخل در عنوان احیای شعائر الهی شده، مستحب نیز می‌گردد. خصوصاً آن كه با مراجعه اخبار و تواریخ پی می‌بریم كه اهل بیت‌علیهم السلام هنگام عزا در مصیبت فقدان یكی از بزرگان، لباس مشكی را می‌پوشیده،یا پوشیدن آن را امضا كرده‌اند. اینك به نمونه‌هایی كه در كتب شیعه و سنی آمده اشاره می‌كنیم:  
الف) روایات شیعه   
1 - برقی به سندش از فرزند امام زین العابدین‌علیه السلام نقل می‌كند كه فرمود: «لمّا قتل جدی الحسین‌علیه السلام لبسن نساء بنی هاشم فی مأتمه ثیاب السواد و لم یغیّرنّها فی حرّ و لا برد، و كان ابی علی بن الحسین‌علیهما السلام یعمل لهم الطعام فی المأتم»؛(101) «چون جدم حسین‌علیه السلام كشته شد، زنان بنی هاشم در ماتم او لباس سیاه پوشیدند و آن را در گرما و سرما تغییر ندادند. و پدرم علی بن الحسین‌علیهما السلام برای آنان در هنگام عزاداری غذا آماده می‌كرد.»  
2 - ابن قولویه به سندش نقل كرده كه: «انّ ملكاً من ملائكة الفردوس نزل علی البحر و نشر اجنحته علیها ثم صاح صیحة و قال: یا اهل البحار! البسوا اثواب الحزن؛ فانّ فرخ الرسول مذبوح، ثم حمل من تربته فی اجنحته الی السموات فلم یلق ملكاً فیها الاّ شمّها و صار عنده لها اثر...»؛(102) «فرشته‌ای از فرشته‌های فردوس بر دریا فرود آمد و بال‌های خود را بر آن گستراند. آن گاه صیحه‌ای زد و گفت: ای اهل دریاها! لباس‌های حزن به تن كنید؛ زیرا فرزند رسول خدا ذبح شده است. آن گاه قدری از تربت او را بر بال‌های خود گذارده و به سوی آسمان‌ها برد. و هیچ فرشته‌ای را ملاقات نكرد جز آن كه آن را استشمام نمود و اثری از آن نزد او ماند.»  
ب) روایات عامّه   
1 - ابن ابی الحدید از مدائنی نقل می‌كند: «انّ امیرالمؤمنین‌علیه السلام توفّی و قد ترك خلفاً، فان احببتم خرج الیكم و ان كرهتم فلا احد علی احد. فبكی الناس و قالوا: بل یخرج الینا. فخرج الحسن‌علیه السلام فخطبهم فقال:... و كان خرج الیهم و علیه ثیاب سود...»؛(103) «چون علی‌علیه السلام وفات یافت، عبداللَّه بن عباس بن عبدالمطلب نزد مردم آمد و گفت: همانا امیرالمؤمنین‌علیه السلام وفات یافت، او كسی را به عنوان جانشین خود قرار داده است، اگر دوست دارید نزد شما می‌آید و اگر كراهت دارید كسی بر دیگری اصراری ندارد؟ مردم گریستند و گفتند: بلكه به سوی ما بیاید. حسن‌علیه السلام در حالی كه لباس مشكی به تن داشت نزد آنان آمد و خطبه‌ای ایراد فرمود...».  
2 - ابی مخنف روایت كرده كه نعمان بن بشیر خبر شهادت امام حسین‌علیه السلام را به اهل مدینه ابلاغ نمود... در مدینه زنی نبود جز آن كه از پشت پرده بیرون آمد و لباس مشكی پوشیده، مشغول عزاداری شد.(104)  
3 - عمادالدین ادریس قرشی از ابی نعیم اصفهانی به سندش از امّ‌سلمه نقل كرده كه: «انّها لمّا بلغها مقتل الامام الحسین بن علیّ‌علیهما السلام اضربت قبة سوداء فی مسجد رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و لبست السواد»؛(105) «چون خبر كشته شدن امام حسین‌علیه السلام به او رسید خیمه‌ای سیاه در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله زد و لباس مشكی به تن نمود.»  
بررسی روایات نهی از لباس مشكی پوشیدن   
در برخی از روایات از پوشیدن لباس مشكی نهی شده است.(106)  
پاسخ   
این روایات بر فرض تمام بودن سند آن‌ها ناظر به پوشیدن لباس مشكی در عزای امام حسین‌علیه السلام نیست و به تعبیری دیگر این مورد از ادله نهی مستثنی است؛ زیرا این ادله ناظر به تشبه افراد به جباران و حاكمان بنی‌عباس است كه لباس مشكی را لباس رسمی خود كرده و مردم را بر پوشیدن آن مجبور می‌ساختند. و در تاریخ ثبت شده كه عباسیان شعار خود را در حركت‌های سیاسی، با پرچم‌های سیاه همراه ساختند؛ تا بر احادیثی تطبیق كنند كه از پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده و در آن‌ها سخن از ظهور این پرچم‌ها از ناحیه مشرق شده است. آنان لباس‌های سیاه می‌پوشیدند تا به مردم نشان دهند كه ما عزادار شهدای كربلا و دیگر شهدای از اهل بیت هستیم. و لذا روایاتی كه از پوشیدن لباس سیاه نهی كرده ناظر به تشبه به عباسیان است و شامل پوشیدن آن در عزای امام حسین‌علیه السلام بعد از انقراض دولت بنی‌عباس، خصوصاً در این عصر و زمان نمی‌شود.

### مرثیه‌سرایی‌

#### مرثیه‌سرایی به نثر

##### توضیح

برخی سؤال می‌كنند: چرا در سوگ اولیای الهی سوگواری و مرثیه سرایی می‌كنیم؟ آیا در میان امّت‌های پیشین این چنین اعمالی بوده است؟ آیا پیامبرصلی الله علیه وآله و اهل‌بیتش چنین كاری را در سوگ بزرگان انجام می‌دادند؟ آیا صحابه و تابعین و به تعبیر دیگر سلف صالح، چنین عملی انجام می‌دادند؟  
با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم كه مرثیه‌سرایی به نثر، در سوگ اولیای الهی سنتی متداول از صدر اسلام تا كنون بوده است. اینك به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌كنیم:

##### مرثیه‌سرایی در سوگ اولیای الهی‌

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم كه پیامبرصلی الله علیه وآله و صحابه در سوگ اموات خصوصاً اولیای الهی مرثیه‌سرایی می‌كردند. اینك به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌كنیم:  
1 - مرثیه‌سرایی رسول خداصلی الله علیه وآله   
حلبی از ابن مسعود نقل می‌كند: «ما رسول خداصلی الله علیه وآله را گریان بر كسی همانند حمزه ندیدیم. جنازه او را به طرف قبله نمود. آن‌گاه بر بالین جنازه او ایستاد. سپس صیحه‌ای زد كه نزدیك بود بیهوش شود. در این هنگام فرمود: ای عموی رسول خدا! و ای شیر خدا و شیر رسول او، ای حمزه، ای انجام دهنده خیرات، ای حمزه، ای برطرف كننده غصه‌ها، ای مدافع، ای محافظ رسول خدا!»(107)  
2 - مرثیه‌سرایی فاطمه زهراعلیها السلام   
انس بن مالك می‌گوید: «چون از دفن رسول خداصلی الله علیه وآله فارغ شدیم، فاطمه‌علیها السلام رو به من كرده، فرمود: ای انس! چگونه توانستید خاك بر صورت رسول خدا بریزید؟ آنگاه شروع به گریه كرده، ندا سر داد: ای پدرم كه دعوت پروردگارت را اجابت نمودی؟! ای پدرم كه به قرب پروردگارت رفتی؟! ای پدرم كه ندای پروردگارت را پاسخ دادی؟!...».(108)  
3 - مرثیه‌سرایی عایشه   
ابن عبدربّه می‌گوید: عایشه بر سر قبر ابوبكر ایستاد و گفت: «... بزرگ ترین حوادث بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله مصیبت فقدان تو است».(109)  
4 - مرثیه‌سرایی امام حسن‌علیه السلام   
طبری به سند خود از خالد بن جابر نقل می‌كند كه از امام حسن‌علیه السلام شنیدم كه بعد از كشته شدن امام علی‌علیه السلام در ضمن خطبه‌ای فرمود: «لقد قتلتم اللیلة رجلاً فی لیلة فیها نزل القران، و فیها رفع عیسی بن مریم‌علیه السلام و فیها قتل یوشع بن نون فتی موسی‌علیهما السلام، واللَّه ما سبقه احد كان قبله، ولایدركه احد یكون بعده. واللَّه ان كان رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله لیبعثه فی السریّة، و جبرئیل عن یمینه و میكائیل عن یساره، واللَّه ماترك صفراء ولابیضاء الاّ ثمانمائة او سبعمائة ارصدها لخادمه»؛(110) «شما امشب مردی را كشتید كه در آن شب قرآن نازل شد. و در آن شب عیسی بن مریم‌علیه السلام به آسمان رفته و یوشع بن نون جوانمرد موسی‌علیهما السلام كشته شد. به خدا سوگند! قبل از او كسی بر او سبقت نگرفته و بعد از او هیچ كس او را درك نخواهد كرد. به خدا سوگند! رسول خداصلی الله علیه وآله او را در سریه [جنگی می‌فرستاد، در حالی كه جبرئیل در طرف راست او و میكائیل در طرف چپ او بود. به خدا سوگند! هیچ زردی و سفیدی [طلا و نقره‌ای باقی نگذاشت به جز هشتصد و یا هفتصد درهم كه برای خادمش كنار گذارده بود.»  
5 - مرثیه‌سرایی زنان بنی‌هاشم   
حاكم نیشابوری به سندش از ام‌بكر بن مسور نقل می‌كند كه گفت: چون حسن بن علی از دنیا رحلت نمود. زنان بنی هاشم برای او یك ماه نوحه‌سرایی كردند.(111)

##### مرثیه‌سرایی در سوگ امام حسین‌علیه السلام‌

###### اشاره

با مراجعه به مصادر حدیثی و تاریخی پی می‌بریم كه پیامبرصلی الله علیه وآله و اهل بیت‌علیهم السلام و صحابه و تابعین در زمان حیات خود اقامه عزا برای امام حسین‌علیه السلام داشته و در سوگ او مرثیه‌سرایی كرده‌اند. اینك به مواردی در این باره اشاره می‌كنیم:

###### 1 - مرثیه‌سرایی پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از ولادت امام حسین‌علیه السلام‌

حاكم نیشابوری به سند صحیح از ام‌الفضل نقل می‌كند كه: «انّها دخلت علی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله فقالت: یا رسول اللَّه! انّی رأیت حلماً منكراً اللیلة، قال: و ما هو؟ قالت: انّه شدید، قال: و ما هو؟ قالت: رأیت كأنّ قطعة من جسدك قطعت و وضعت فی حجری. فقال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: رأیت خیراً، تلد فاطمة - ان شاء اللَّه - غلاماً فیكون فی حجرك، فولدت فاطمة الحسین، فكان فی حجره، ثم حانت منّی التفاتة فاذا عینا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله تهریقان من الدموع. قالت: فقلت: یا نبی اللَّه! بابی انت و امی مالك؟ قال: اتانی جبرئیل‌علیه السلام فاخبرنی انّ امّتی سیقتل ابنی هذا. فقلت: هذا؟ فقال: نعم، و اتانی بتربة من تربته حمراء»؛ «روزی بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد و عرض كرد: ای رسول خدا! شب گذشته خواب بدی دیدم. حضرت فرمود: آن خواب چیست؟ عرض كردم، خواب بدی است. حضرت فرمود: چیست؟ عرض كردم: در عالم رؤیا دیدم گویا قسمتی از بدن شما جدا شده و در دامان من قرار گرفت. پیامبر فرمود: خواب خوبی دیده‌ای. فاطمه (دخترم) اگر خدا بخواهد پسری به دنیا خواهد آورد كه در دامان تو بزرگ خواهد شد.  
ام الفضل می‌گوید: فاطمه‌علیها السلام حسین‌علیه السلام را به دنیا آورد و او در دامان من بود، همان گونه كه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود، تا آن كه بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شدم و حسین‌علیه السلام را در دامنش گذاردم. به حضرت توجه كردم، ناگهان دیدم كه اشك از چشمانش سرازیر شد. عرض كردم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، چه شده كه شما را گریان می‌بینم؟ حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد كه امتم به زودɠاو را به شهادت می‌رسانند. عرض كردم: این فرزند را؟ حضرت فرمود: آری. آن گاه قسمتی از تربت خونین آن حضرت را به من داد.»  
این حدیث را عده‌ای از علمای اهل سنت نقل كرده‌اند، از قبیل:  
- حاكم نیشابوری.(112)  
- خطیب خوارزمی.(113)  
- ابن صباغ مالكی.(114)  
- ابن حجر مكّی.(115)  
- بیهقی.(116)  
- متقی هندی.(117)

###### 2 - مرثیه‌سرایی پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از ولادت امام حسین‌علیه السلام‌

خوارزمی حنفی می‌گوید: «و لمّا اتی علی الحسین من ولادته سنة كاملة هبط علی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله، اثنا عشر ملكاً محمّرة وجوههم قد نشروا اجنحتهم و هم یقولون: یا محمد! سینزل بولدك الحسین ما نزل بهابیل من قابیل و سیعطی مثل اجر هابیل و یحمل علی قاتله مثل وزر قابیل. قال: لم یبق فی السماء ملك الاّ و نزل علی النبیّ یعزّیه بالحسین و یخبره بثواب ما یعطی و یعرض علیه تربته، و النبیّ یقول: اللّهم اخذل من خذله و اقتل من قتله و لاتمتعه بما طلبه.  
و لمّا اتت علی الحسین من مولوده سنتان كاملتان خرج النبیّ فی سفر، فلمّا كان فی بعض الطریق وقف فاسترجع و دمعت عیناه، فسئل عن ذلك فقال: هذا جبرئیل یخبرنی عن ارض بشاطئ الفرات یقال لها: كربلاء، یقتل فیها ولدی الحسین بن فاطمة. فقیل: من یقتله یا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله؟ فقال: رجل یقال له یزید، لا بارك اللَّه فی نفسه. و كانّی انظر الی منصرفه و مدفنه بها و قد اهدی رأسه... ثم رجع النبی من سفره ذلك مغموماً، فصعد المنبر فخطب و وعظ... اللّهم و قد اخبرنی جبرئیل بانّ ولدی هذا مقتول مخذول...»؛(118) «چون از ولادت امام حسین‌علیه السلام یك سال كامل گذشت دوازده ملك در حالی كه صورت‌هایشان قرمز بود و بال‌های خود را گسترده بودند بر رسول خداصلی الله علیه وآله فرود آمده، گفتند: ای محمد! زود است كه بر فرزندت حسین آنچه از طرف قابیل بر هابیل وارد شد، بیاید و زود است كه همانند اجر هابیل به او داده شود، و بر قاتل او همانند عذاب قابیل داده خواهد شد. آن روز در آسمان ملكی نبود جز آن كه بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده و به او در مصیبت حسین‌علیه السلام تسلیت گفت، و از ثوابی كه به او داده می‌شود خبر داد، و نیز تربت امام حسین‌علیه السلام را بر پیامبرصلی الله علیه وآله عرضه كرد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: بار خدایا! هر كس او را خوار كند او را خوارگردان، و هر كس او را می‌كشد به قتل رسان، و به آنچه را دنبال می‌كند او را بهره‌مند مساز.  
هنگامی كه دو سال كامل از ولادت امام حسین‌علیه السلام گذشت پیامبرصلی الله علیه وآله به سفر رفت. در بین راه توقف نمود و كلمه استرجاع «إِنَّا للَّهِ‌ِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» را بر زبان جاری ساخت و چشمانش پر از اشك شد. از علت آن سؤال شد؟ حضرت فرمود: این جبرئیل است كه مرا از سرزمینی در شطّ فرات به نام كربلا خبر می‌دهد كه فرزندم حسین پسر فاطمه در آن جا به قتل خواهد رسید. عرض شد: چه كسی او را به قتل می‌رساند؟ فرمود: مردی به نام یزید، خداوند او را مبارك نگرداند. و گویا نظر می‌كنم به بازگشت و مدفنش در كربلا در حالی كه سرش را هدیه می‌برند ... پیامبرصلی الله علیه وآله در حالی كه محزون بود از سفر خود بازگشت. بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را موعظه نمود ... آن گاه عرض كرد: بار خدایا! مرا جبرئیل خبر داده كه این فرزندم كشته و خوار خواهد شد ...».

###### 3 - مرثیه‌سرایی پیامبرصلی الله علیه وآله در خانه ام‌سلمه‌

احمد بن حنبل به سند صحیح از انس بن مالك نقل كرده كه گفت: «انّ ملك المطر استأذن ربّه ان یأتی النبی‌صلی الله علیه وآله فاذن له فقال له یا ام سلمه: املكی علینا الباب لایدخل علینا احد. قالت: و جاء الحسین لیدخل فمنعته فوثب فدخل فجعل یقعد علی ظهر النبی‌صلی الله علیه وآله و علی منكبه و علی عاتقه. قال: فقال الملك للنبی‌صلی الله علیه وآله: اتحبّه؟ قال: نعم. قال: اما انّ امّتك ستقتله، و ان شئت اریتك المكان الذی یقتل فیه. فضرب بیده فجاء بطینة حمراء، فاخذتها ام‌سلمة فصرّتها فی خمارها. قال: قالت ثابت: بلغنا انّها كربلاء»؛(119) «فرشته باران از پروردگارش اذن گرفت تا خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شود، خداوند به او اجازه داد. حضرت به ام‌سلمه فرمود: مواظب باش تا كسی بر من وارد نشود. ام سلمه می‌گوید: حسین‌علیه السلام آمد كه داخل شود من او را مانع شدم. حضرت فرار كرد و داخل اتاق رسول خدا شد و از شانه و گردن پیامبر خداصلی الله علیه وآله بالا رفت. آن فرشته به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض كرد: آیا او را دوست داری؟ حضرت فرمود: آری. فرشته عرض كرد: آگاه باش! همانا امت تو او را به زودی خواهند كشت. و اگر می‌خواهی مكانی را كه در آن جا به قتل می‌رسد به تو نشان دهم. فرشته دستی زد و از خاك قرمز آن مكان آورد. ام‌سلمه آن را برداشته و در مقنعه‌اش گذارد. ثابت گفت كه به ما خبر رسیده كه این خاك كربلاست.»

###### 4 - مرثیه‌سرایی پیامبرصلی الله علیه وآله در خانه عایشه‌

ابن عساكر به سند صحیح از عایشه نقل كرده كه گفت: «بینا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله راقد اذ جاء الحسین یحبوا الیه فنحیته عنه ثم قمت لبعض امری فدنا منه، فاستیقظ یبكی. فقلت: ما یبكیك؟ قال: انّ جبرئیل ارانی التربة التی یقتل علیها الحسین. فاشتدّ غضب اللَّه علی من یسفك دمه، و بسط یده فاذا فیها قبضة من بطحاء. فقال: یا عائشة! والذی نفسه بیده انّه لیحزننی، فمن هذا من امّتی یقتل حسیناً بعدی؟»؛(120) «در آن هنگام كه رسول خداصلی الله علیه وآله در خواب بود ناگهان حسین‌علیه السلام وارد شد و به طرف حضرت حركت كرد. من او را از حضرت دور كردم. سپس به دنبال برخی از كارهایم رفتم. حسین‌علیه السلام نزدیك پیامبرصلی الله علیه وآله آمد. حضرت در حالی كه گریان بود از خواب بیدار شد. به او عرض كردم: چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ حضرت فرمود: جبرئیل تربتی را كه حسین در آن كشته می‌شود به من نشان داد. غضب خدا بر كسی كه خون او را بر زمین ریزد شدید خواهد شد. آنگاه دست خود را گسترده و ناگاه قبضه‌ای از بطحاء آورد و فرمود: ای عایشه! قسم به كسی كه جانم به دست اوست این امر مرا محزون می‌كند. این چه كسی است از امتم كه بعد از من حسین را به قتل می‌رساند؟!».

###### 5 - مرثیه‌سرایی رسول خداصلی الله علیه وآله در عالم برزخ‌

احمد بن حنبل به سند صحیح از ابن عباس نقل كرده كه گفت: «رأیت النبی‌صلی الله علیه وآله فیما یری النائم بنصف النهار و هو قائم اشعث اغبر، بیده قارورة فیها دم. فقلت: بابی انت و امّی یا رسول اللَّه! ما هذا؟ قال: هذا دم الحسین و اصحابه، لم ازل التقطه منذ الیوم، فاحصینا ذلك الیوم فوجدوه قتل فی ذلك الیوم»؛(121) «پیامبرصلی الله علیه وآله را در نیمه روز در عالم رؤیا در حالی كه ایستاده و پریشان حال و غبارآلود و در دستانش شیشه‌ای پر از خون بود دیدم. عرض كردم: پدر و مادرم به فدایت! این چیست؟ حضرت فرمود: این خون حسین و اصحاب اوست، امروز آن را برداشتم. ابن عباس می‌گوید: ما آن روز را حساب كردیم همان روزی بود كه حسین‌علیه السلام به شهادت رسید.»  
ترمذی و حاكم به سند صحیح از سلمی نقل كرده كه گفت: «دخلت علی ام‌سلمه و هی تبكی فقلت: ما یبكیك؟ قالت: رأیت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله - تعنی فی المنام - و علی رأسه و لحیته التراب. فقلت: مالك یا رسول اللَّه! قال: شهدت قتل الحسین آنفاً»؛(122) «بر ام‌سلمه وارد شدم در حالی كه گریان بود. عرض كردم: چه چیز تو را به گریه در آورده است؟ گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله را در عالم خواب مشاهده كردم در حالی كه بر سر و محاسنش خاك نشسته بود. عرض كردم: شما را چه شده ای رسول خداصلی الله علیه وآله؟ حضرت فرمود: لحظه‌ای قبل شاهد كشته شدن حسینم بودم.»

###### 6 - مرثیه‌سرایی امام علی‌علیه السلام‌

الف) احمد بن حنبل به سند صحیح از نجیّ نقل كرده كه او با علی‌علیه السلام حركت نمود. چون به نینوا - كه راهشان به صفین بود - رسیدند، حضرت علی‌علیه السلام در كنار شط فرات ندا داد: صبر كن ای اباعبداللَّه! عرض كردم: جریان چیست؟ حضرت فرمود: روزی بر رسول خدا وارد شدم در حالی كه دو چشمش اشك ریزان بود، عرض كردم: ای پیامبر خدا! آیا شما را كسی به غضب درآورده است؟ چه شده كه چشمانتان گریان است؟ حضرت فرمود: آری، مدتی پیش از این جبرئیل از نزد من خارج شد و مرا خبر داد كه حسین در كنار شطّ فرات كشته خواهد شد. آن گاه فرمود: آیا می‌خواهی از تربت او به تو نشان دهم؟ حضرت فرمود: من گفتم: آری. آن گاه دست خود را دراز كرد و قبضه‌ای از خاك برداشت و به من عطا نمود، من نتوانستم اشك چشمان خود را نگه دارم لذا اشكانم جاری شد.(123)  
ب) نصر بن مزاحم به سندش نقل كرده كه علی‌علیه السلام به سرزمین كربلا وارد شد و در آنجا توقفی نمود. به او عرض شد: ای امیرالمؤمنین! اینجا كربلا است. حضرت فرمود: دارای گرفتاری و بلا است آن گاه با دستش اشاره به مكانی كرد و فرمود: آن جا محلّ ریختن خون‌های آنان است.(124)  
ج) حافظ طبرانی به سند صحیح از شیبان كه عثمانی بود نقل كرده كه گفت: علی‌علیه السلام هنگامی كه به كربلا رسید برافروخته شد و فرمود: «در این مكان شهدایی هستند كه برای آنان همانندی نیست به جز شهدای بدر».(125)

###### 7 - مرثیه‌سرایی امام صادق‌علیه السلام‌

ابن عبدربّه نقل می‌كند: امام صادق‌علیه السلام بر كنار قبر جدش حسین‌علیه السلام ایستاد و گفت: «اشهد انّك قد اقمت الصلاة و آتیت الزكاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنكر و اطعت اللَّه و رسوله، و عبدته مخلصاً و جاهدت فی سبیله صابراً محتسباً حتی اتاك الیقین، فلعن اللَّه امة قتلتك ولعن اللَّه امة ظلمتك، ولعن اللَّه امة سمعت بذلك فرضیت به»؛(126) «گواهی می‌دهم كه همانا تو نماز را به پا داشته و زكات را پرداختی و به معروف امر كرده و از منكر نهی كردی و خدا و رسولش را اطاعت كرده و او را با اخلاص عبادت نمودی. و در راه او جهاد كرده در حالی كه صبور بوده و همه را به حساب خدا گذاردی تا آن كه تو را یقین(شهادت) فرا رسید. پس خدا لعنت كند امتی كه تو را به قتل رساند. و خدا لعنت كند امتی را كه به تو ظلم كرد. و خدا لعنت كند امتی را كه كشته شدنت را شنید و به آن رضایت داد.»

###### 8 - مرثیه‌سرایی ام‌البنین‌

ابوالفرج اصفهانی درباره ام‌البنین می‌گوید: «كانت ام البنین ام هؤلاء الاربعة الاخوة القتلی، تخرج الی البقیع فتندب بنیها اشجی ندبة و احرقها، فیجتمع الناس الیها یسمعون منها. فكان مروان یجیئ فیمن یجیئ لذلك، فلایزال یسمع ندبتها و یبكی»؛(127) «ام‌البنین مادر چهار برادر بود كه همگی به قتل رسیده بودند. او به قبرستان بقیع می‌آمد و بر فرزندانش دلخراش‌ترین و جانسوزترین ندبه‌ها را می‌خواند. مردم به دور او جمع شده، به ندبه‌های او گوش فرا می‌نمودند. از جمله كسانی كه به بقیع می‌آمد مروان بود، او همیشه به ندبه‌های ام‌البنین گوش فرا می‌داد و گریه می‌كرد.»

###### 9 - مرثیه‌سرایی حضرت زینب‌علیها السلام‌

ابوالفرج اصفهانی و دیگران از حمید نقل كرده‌اند كه هنگام خروج علی بن الحسین اكبر برای جنگ به میدان، گفت: «و كانّی انظر الی امرأة خرجت مسرعة كانّها الشمس الطالعة، تنادی: یا حبیباه، یا ابن اخاه. فسألت عنها فقالوا: هذه زینب بنت علی بن ابی طالب، ثم جاءت حتّی انكبّت علیه، فجاءها الحسین فاخذ بیدها الی الفسطاط...»؛(128) «نظر كردم به زنی كه با سرعت از خیمه بیرون آمد گویا خورشید طلوع كرده است، او صدا می‌زد: ای دوست من! ای فرزند برادر من! درباره او سؤال كردم، گفتند: او زینب دختر علی بن ابی طالب است. آن گاه آمد و خود را بر روی جنازه علی اكبرعلیه السلام انداخت. حسین‌علیه السلام آمد و دست او را گرفت و به خیمه برد.»  
طبری و دیگران نقل كرده‌اند: «چون روز یازدهم محرّم فرا رسید ابن سعد دستور داد تا قافله را از كربلا حركت دهند. همسران امام حسین‌علیه السلام و فرزندان و خواهران و دختران حضرت با زینب در آن قافله بودند. آنان را همانند اسیران ترك و روم حركت دادند. زنان گفتند: شما را به حق خدا ما را بر قتلگاه حسین‌علیه السلام عبور دهید. اسیران را بر بدن حسین و اصحابش در حالی كه بر روی زمین افتاده بودند عبور دادند. چون نگاه زنان به كشته‌ها افتاد صیحه و شیون كرده و بر صورت خود زدند.  
راوی می‌گوید: به خدا سوگند! زینب را فراموش نمی‌كنم كه برای حسین‌علیه السلام ندبه می‌كرد و با صوت حزین و دل شكسته ندا می‌داد: «یا محمّداه، صلّی علیك ملیك السماء، هذا حسینك مرمّل بالدماء، مقطّع الاعضاء، و بناتك سبایا، الی اللَّه المشتكی، و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمة الزهراء، و الی حمزة سیدالشهداء. یا محمّداه، هذا حسین بالعری، تسفی علیه ریح الصبا، قتیل اولاد البغایا، واحزناه، واكرباه علیك یا اباعبداللَّه، الیوم مات جدی رسول اللَّه، یا اصحاب محمّد! هولاء ذریّة المصطفی یساقون سوق السبایا»؛ «ای محمد! كه فرشتگان آسمان بر تو درود فرستاده‌اند، این حسین توست كه در خون غوطه‌ور است. اعضایش قطع شده و دخترانش به اسارت رفته‌اند. به سوی خدا و محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهدا شكایت می‌كنم. ای محمد! این حسین است در این بیابان كه باد صبا بر او می‌وزد. او كشته شده به دست اولاد زنا است. امان از حزن تو و مصیبت بر تو ای اباعبداللَّه! امروز جدم رسول خدا رحلت نمود. ای اصحاب محمد! اینان ذریّه مصطفی می‌باشند كه همانند اسیران می‌برند.»  
راوی می‌گوید: به خدا سوگند! در آن هنگام زینب هر دشمن و دوستی را به گریه درآورد.(129)

###### 10 - مرثیه‌سرایی ابن عباس‌

ابن عباس خطاب به یزید می‌گوید: «انّك تسألنی نصرتك و تحثنی علی ودّك و قد قتلت حسیناً و فتیان عبدالمطلب مصابیح الهدی و نجوم الاعلام، غادرتهم خیولك بأمرك فی صعید واحد، مرمّلین بالدّماء، مسلوبین بالعراء، مقتولین بالظّماء...»؛(130) «تو از من می‌خواهی كه یاری‌ات كنم و مرا بر دوستی با خود وادار می‌كنی در حالی كه تو بودی كه حسین و جوانان عبدالمطلّب كه چراغ‌های هدایت و ستارگان راهنما بودند به قتل رساندی، و لشكریان به دستور و فرمان تو در یك سرزمین آن‌ها را غارت كرده، خون‌هایشان را بر زمین ریختند، و لباس‌های آنان را ربودند و لب تشنه سرهایشان را از بدن جدا ساختند ...».

###### 11 - مرثیه‌سرایی زید بن ارقم‌

ابن حجر و دیگران نقل كرده‌اند: هنگامی كه سر امام حسین‌علیه السلام را نزد ابن زیاد در كوفه گذاردند، او شروع به زدن با چوب دستی بر دندان‌های امام حسین‌علیه السلام نمود. زید بن ارقم در آنجا حاضر بود، به ابن زیاد گفت: «ارفع قضیبك، فواللَّه! لطالما رأیت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یقبّل ما بین هاتین الشفتین، ثم جعل زید یبكی»؛(131) «چوب دستی خود را بردار، به خدا سوگند! مدت زیادی رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده كردم كه ما بین این دو لب‌ها را می‌بوسید. آن‌گاه شروع به گریه كرد.»

###### 12 - مرثیه‌سرایی حسن بصری‌

سبط بن جوزی از زهری نقل می‌كند: «لمّا بلغ الحسن البصری قتل الحسین بكی حتی اختلج صدغاه، ثم قال: اذلّ امّة قتلت ابن بنت نبیّها، و اللَّه لیردن رأس الحسین الی جسده، ثم لینتقمنّ له جدّه و ابوه من ابن مرجانة»؛(132) «چون خبر كشته شدن حسین به حسن بصری رسید چندان گریست كه هر دو گونه‌اش مرطوب شد. آن گاه گفت: خوار باد امتی كه فرزند دختر پیامبرش را به قتل رسانده است. به خدا سوگند! سر حسین به جسدش بازمی گردد، آن گاه جد و پدرش از پسر مرجانه انتقام او را خواهند گرفت.»

#### مرثیه‌سرایی به شعر

##### توضیح

شكی نیست كه شعر تأثیر بسزایی بر روح و روان و عواطف انسان دارد، و لذا اگر ما مطالب را در قالب شعر قرار دهیم اثر بیشتری در قلوب و نفوس مردم خواهد داشت.  
واقعه كربلا كه به خودی خود محرّك احساسات و عواطف مسلمانان است اگر در قالب شعر درآید می‌تواند تأثیر بسزایی در تحریك عواطف و احساسات مردم داشته باشد تا از این راه مردم به امام حسین‌علیه السلام و اهداف او نزدیك‌تر شوند. اینك این مسأله را به لحاظ حكم شرعی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

##### ادله جواز و رجحان مرثیه‌سرایی به شعر

###### اشاره

برای اثبات این مطلب می‌توان به ادله‌ای چند تمسك نمود:

###### 1 - اصل اباحه‌

اصل اوّلی در تمام اشیاء اباحه است، این امر در مورد مرثیه‌سرایی نیز جاری است، مادامی كه دلیلی بر خلاف آن نباشد. و از آن جا كه این امر مورد نهی واقع نشده بلكه دلیل بر رجحان آن وجود دارد لذا داخل در اصل اوّلی اباحه و جواز است.

###### 2 - تعظیم شعائر دینی‌

كسی كه قرار است برای او مرثیه خوانده شود در صورتی كه از اولیای الهی بوده و از رهبران جامعه به حساب می‌آید، می‌توانیم با مرثیه‌سرایی احساسات مردم را به او جذب كرده در نتیجه مردم را به طرف او سوق می‌دهیم كه این عمل به نوبه خود تشویق مردم به متابعت و پیروی از آن شخص خواهد بود، لذا می‌توان گفت كه مرثیه‌سرایی از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَن یُعَظِّمْ شَعئِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ»؛(133) «و هر كس شعائر الهی را بزرگ دارد، این كار نشانه تقوای دل‌هاست.»

###### 3 - مرثیه‌سرایی حضرت آدم‌علیه السلام‌

طبری به سندش از حضرت علی‌علیه السلام نقل كرده كه فرمود: «چون فرزند آدم برادرش را به قتل رسانید حضرت برای او گریست و چنین مرثیه‌سرایی كرد:  
تغیّرت البلاد و من علیها  
فلون الارض مغبّر قبیح   
تغیّر كلّ ذی طعم و لون   
و قلّ بشاشة الوجه الملیح(134)

###### 4 - مرثیه‌سرایی به شعر برای پیامبرصلی الله علیه وآله‌

جماعت بسیاری از صحابه و دیگران در سوگ رسول خداصلی الله علیه وآله با شعر مرثیه‌سرایی كردند:  
الف) مرثیه‌سرایی حضرت زهراعلیها السلام؛  
ابن عبدربه نقل می‌كند: فاطمه بر بالای قبر پدرش ایستاد و عرض كرد:  
فقدناك فقد الارض وابلها  
و غاب مذ غبت عنّا الوحی و الكتب   
فلیت قبلك كان الموت صادفنا  
لمّا نعیت و حالت دونك الكثب(135)  
ب) مرثیه دختر عبدالمطلّب:  
ألا یا رسول اللَّه كنت رجاءنا  
و كنت بنا برّاً و لم تك جافیاً  
و كنت رحیماً هادیاً و معلّماً  
لیبك علیك الیوم من كان باكیاً(136)  
ج) مرثیه حسّان بن ثابت:  
و مالك لاتبكین ذاالنعمة التی   
علی الناس منها سائغ یتغمّد  
فجودی علیه بالمدموع و أعولی   
لفقد الذی لامثله الدهر یوجد  
و ما فقد الماضون مثل محمّد  
و لا مثله حتّی القیمة یفقد  
د) مرثیه ابوسفیان بن حارث؛  
ابن اسحاق می‌گوید: ابوسفیان بن حارث در سوگ پیامبرصلی الله علیه وآله بسیار گریست و در رثای او چنین گفت:  
أرّقت فبات لیلی لایزول   
و لیل اخی المصیبة فیه طویل   
فاسعدنی البكاء و ذاك فیما  
اصیب المسلمون به قلیل   
لقد عظمت مصیبتنا و جلت   
عشیة قیل: قد قبض الرسول(137)  
ه) مرثیه ابوذؤیب هذلی:  
كسفت لمصرعه النجوم و بدرها  
و تزعزعت آطام بطن الأبطح   
و تزعزعت اجبال یثرب كلّها  
و نخیلها لحلول خطب مفدح(138)  
و) مرثیه ابی الهیثم بن تیّهان:  
لقد جدعت آذاننا و انوفنا  
غداة فجئنا بالنبیّ محمّد(139)  
ز) مرثیه ام‌رعله قشیریه:  
یا دار فاطمة المعمور ساحتها  
هیجت لی حزناً حییت من دار(140)  
ح) مرثیه عامر بن طفیل:  
بكت الارض و السماء علی النو  
ر الذی كان للعباد سراجاً  
من هدینا به الی سبل الح  
ق و كنّا لانعرف المنهاجا(141)  
ط) مرثیه سواد بن قارب:  
بكت علیه ارضنا و سماؤنا  
و تصدّعت وجداً به الاكباد  
لو قیل: تفدون النبیّ محمداً  
بذلت له الاموال و الاولاد

###### 5 - تقریر مراثی صحابه از ناحیه پیامبرصلی الله علیه وآله‌

صحابه در سوگ بسیاری از افراد در حضور پیامبرصلی الله علیه وآله مرثیه‌سرایی كردند و حضرت نه تنها آنان را از این كار نهی نفرمود بلكه آنان را نیز بر این كار تشویق كرد.  
الف) مرثیه برای حمزة بن عبدالمطلّب؛  
صفیه دختر عبدالمطلب می‌گوید:  
أسائلة اصحاب أحد مخافة  
بنات ابی من اعجم و خبیر  
فقال الخبیر انّ حمزة قد ثوی   
وزیر رسول اللَّه خیر وزیر  
دعاه الی الحقّ ذوالعرش دعوة  
الی جنّة یحیا بها و سرور(142)  
كعب بن مالك در سوگ حمزه می‌گوید:  
صفیّة قومی و لاتعجزی   
و بكّی النساء علی حمزة  
و لاتسأمی ان تطیلی البكا  
علی اسداللَّه فی الهزّة  
فقد كان عزّاً لأیتامنا  
و لیث الملاحم فی البزّة  
یرید بذاك الرضا احمد  
و رضوان ذی العرش و العزّة(143)  
ب) مرثیه برای عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب؛  
چون عبیده در بدر به شهادت رسید، كعب بن مالك انصاری گریه‌كنان در سوگ او گفت:  
ایا عین جودی و لاتبخلی   
بدمعك حقاً و لاتنزری   
علی سیّد هدّنا هُلَله   
كریم المشاهد و العنصر(144)  
ج) مرثیه برای جعفر بن ابی طالب و شهدای موته؛  
حسّان بن ثابت می‌گوید:  
فلایُبعدن اللَّه قتلی تتابعوا  
بمؤتة منهم ذوالجناحین جعفر  
و زید و عبداللَّه فیمن تتابعوا  
جمیعاً و اصحاب المنیّة تخطر(145)  
كعب بن مالك انصاری می‌گوید:  
نام العیون و دمع عینك یهمل   
سحّاً كما و كفّ الطباب المخضّل   
فی لیلة وردت علیّ همومها  
طوراً أحن و تارة أتململ   
صبروا بمؤتة للإله نفوسهم   
حذر الردی و مخافة ان ینكلوا  
اذ یهتدون بجعفر و لوائه   
قدّام اوّلهم فنعم الاوّل(146)  
د) مرثیه كشته شدگان روز رجیع؛  
جماعتی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمده و از ایشان خواستند تا گروهی را برای تعلیم احكام اسلام به منطقه آنها بفرستد. پیامبرصلی الله علیه وآله شش نفر از اصحاب خود را به سوی آن‌ها فرستاد.  
هنگامی كه به چشمه رجیع كه آبی برای قبیله هذیل بود رسیدند. با كمك گرفتن از قبیله هذیل بر این شش نفر حمله كردند. آنان در ابتدا گفتند: ما نمی‌خواهیم شما را بكشیم بلكه می‌خواهیم شما را به اهل مكه تسلیم كنیم تا جایزه بگیریم. برخی از آن شش نفر با آنها جنگیدند تا كشته شدند ولی خبیب و همراه او خود را تسلیم كردند. در بین راه همراه او خواست كه بر آنان شمشیر بكشد كه او را نیز با سنگ به شهادت رساندند. و در آخر هم خبیب را به اهل مكه تسلیم نمودند و اهل مكه او را به دار آویختند. حسان درباره آنان می‌گوید:  
صلّی الإله علی الذین تتابعوا  
یوم الرجیع فاكرموا و اثیبوا  
رأس السریة مرثد و امیرهم   
و ابن البكیر امامهم و خُبیب(147)  
و نیز در سوگ آنان گریه‌كنان می‌گوید:  
ما بال عینك لاترقأ مدامعها  
سحّاً علی الصدر مثل الؤلؤ القلق   
علی خُبیب فتی الفتیان قد علموا  
لافشل حتّی تلقاه و لانزق(148)  
ه) مرثیه نعم در سوگ همسرش؛  
او كه از شهیدان احد بود همسرش در سوگ او می‌گوید:  
یا عین جودی بفیض غیر ابساس   
علی كریم من الفتیان لبّاس(149)  
و) مرثیه برای سعد بن معاذ؛  
مردی از انصار در مورد سعد كه از مجروحان جنگ خندق بود می‌گوید:  
و ما اهتزّ عرش اللَّه من موت هلك   
سمعنا به الاّ لسعد ابی عمرو(150)  
حسّان بن ثابت گریان در مصیبت سعد می‌گوید:  
لقد سجمت من دمع عینی عبرة  
و حقّ لعینی ان تفیض علی سعد  
قتیل ثوی فی معرك فجعت به   
عیون ذواری الدمع دائمة الوجد(151)  
ز) مرثیه برای شهدای چاه معونه؛  
ابو برّاء به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض كرد: اگر كسانی از اصحابت را به اهل نجد بفرستی، امید می‌رود كه آنان دعوت تو را بپذیرند. پیامبرصلی الله علیه وآله جماعتی را به نجد فرستاد، آنان حركت كرده و در كنار چاه «معونه» فرود آمدند. نامه رسول خداصلی الله علیه وآله را به عامر بن طفیل دادند ولی او در آن نظر نكرد، و هم فرستاده را به قتل رسانید و هم با كمك قبایل دیگر، آن عده از مسلمانان كه به نجد فرستاده شده بودند را كشتند.  
عبداللَّه بن رواحه بر نافع بن بدیل بن ورقاء خزاعی از شهدای این واقعه گریسته، می‌گوید:  
رحم اللَّه نافع بن بدیل   
رحمة المبتغی ثواب الجهاد  
صابر صادق وفیّ اذا ما  
اكثر القوم قال قول السداد(152)  
حسان بن ثابت گریه‌كنان درباره آنان می‌گوید:  
علی قتلی معونة فاستهلّی   
بدمع العین سحاً غیر نزر(153)  
ح) مرثیه برای عثمان بن مظعون؛  
چون عثمان بن مظعون از دنیا رحلت كرد، همسرش درباره او چنین گفت:  
یا عین جودی بدمع غیر ممنون   
علی رزیّة عثمان بن مظعون   
علی امرئ كان فی رضوان خالقه   
طوبی له من فقید الشخص مدفون(154)  
ط) مرثیه برای ولید بن ولید بن مغیره؛  
ام سلمه همسر پیامبرصلی الله علیه وآله گریه‌كنان برای ولید می‌گوید:  
یا عین فابكی للولید بن الولید بن مغیرة  
قد كان غیثاً فی السنین و رحمة فینا و میره(155)  
ی) مرثیه برای زید بن عمر بن خطاب؛  
ایاس بن بكیر در مرثیه او كه در جنگ بنی عدی كشته شد، می‌گوید؛  
ألا یا لیت امّی لم تلدنی   
و لم اك فی الغزاة لدی البقیع   
و لم أر مصرع بن الخیر زید  
و هدّته هنا لك من صریع(156)  
ك) مرثیه حضرت علی‌علیه السلام در سوگ فاطمه‌علیها السلام؛  
امیرالمؤمنین‌علیه السلام بر بالای قبر فاطمه‌علیها السلام ایستاده و در حالی كه غصه‌ها و بغض‌ها گلوگیرش شده بود نتوانست جلوی اشك ناشی از قلب سوزان خود را بگیرد، در این هنگام است كه می‌گوید:  
لكل اجتماع من خلیلبین فرقة  
و كلّ الذی دون الممات قلیل   
و انّ افتقادی واحداً بعد واحد  
دلیل علی أن لایدوم خلیل(157)

##### مرثیه‌سرایی به شعر در سوگ امام حسین‌علیه السلام‌

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «كانت الشعراء لاتقدم علی رثاء الحسین‌علیه السلام مخافة من بنی‌امیة و خشیة منهم»؛(158) «شعرا به جهت ترس بنی امیه و هراس از آنان اقدام به مرثیه‌سرایی برای امام حسین‌علیه السلام نمی‌كردند.»  
ولی در عین حال گروهی در سوگ امام حسین‌علیه السلام شعر سرودند: سبط بن جوزی از سدّی نقل می‌كند كه گفت: «انّ اوّل من رثی الحسین‌علیه السلام عقبة بن عمرو العبسی»؛(159) «اوّل كسی كه در سوگ حسین مرثیه سرایی كرد عقبة بن عمرو عبسی بود.»  
با مرور كتب تاریخی پی می‌بریم كه شعرایی بوده‌اند كه درباره مصیبت امام حسین علیه السلام شعر سروده‌اند اینك به برخی از آنان اشاره می‌كنیم:  
1 - سلیمان بن قتّه   
او كه یكی از مردان قبیله بنی تمیم بن مرّة بن كعب بن لؤی و از طرفداران بنی هاشم بوده و از تابعین به حساب می‌آمد در مرثیه امام حسین‌علیه السلام شعری دارد كه اوّل آن چنین است:  
مررت علی ابیات آل محمّد  
فلم أرها كعهدها یوم حلّت(160)  
2 - ابوالرجح خزاعی   
مرزبانی می‌گوید: ابوالرجح خزاعی بر فاطمه دختر حسین بن علی‌علیه السلام وارد شد و برای او مرثیه‌ای درباره حسین‌علیه السلام قرائت كرد كه مطلع آن چنین است:  
أجالت علی عینی سجائب عبرة  
فلم تصحّ بعد الدمع حتیّ ارمعلّت   
تبكی علی آل النبیّ محّمد  
ما اكثرت فی الدمع لا بل اقلّت(161)  
3 - زینب دختر امیرالمؤمنین‌علیهما السلام   
چون سر مبارك امام حسین‌علیه السلام و اسرا به مدینه رسید، همه اهل مدینه ضجّه‌زنان و گریه كنان از خانه‌ها بیرون ریختند. در این هنگام زینب دختر علی بن ابی طالب‌علیهم السلام صیحه‌كنان فریاد می‌زد: وا حسیناه، وا اخوتاه، وا أهلاه، وا محمّداه. آن گاه فرمود:  
ماذا تقولون اذ قال النبیّ لكم   
ماذا فعلتم و انتم آخر الأمم   
بأهل بیتی و اولادی أما لكم   
عهد أما أنتم توفون بالذمم   
ذریّتی و بنو عمّی بمضیعة  
منهم أساری و منهم ضرّجوا بدم   
ما كان هذا جزائی اذ نصحت لكم   
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی(162)  
4 - جعفر بن عفان   
او كه از اصحاب امام صادق‌علیه السلام است، در مرثیه امام حسین‌علیه السلام چنین می‌گوید:  
لیبك علی الاسلام من كان باكیاً  
فقد ضیّعت احكامه و استحلّت   
غداة حسین للرماح ذریة  
و قد نهلت منه السیوف و علّت   
و غودر فی الصحراء لحماً مبدّداً  
علیه عناق الطیر باقت و ظلت   
فما نصرته امّة السوء اذ دعا  
لقد طاشت الاحلام منها و ضلّت(163)  
5 - محمد بن ادریس شافعی   
محمّد بن عزّالدین یوسف بن حسن زرندی - شیخ حدیث در مسجد پیامبر اكرم‌صلی الله علیه وآله - از ابوالقاسم فضل بن محمد مستملی و او از قاضی ابوبكر سهل بن محمد و او از ابوالقاسم بكران بن طیّب نقل كرده كه به او خبر رسیده كه شافعی این اشعار را می‌خوانده است:  
تأوّب همیّ و الفؤاد كئیب   
و أرّق عینی و الرقاد غریب   
و ممّا نفی نومی و شیّب لُمّتی   
تصاریف ایّام لهنّ خطوب   
تزلزلت الدنیا لآل محمدّ  
و كادت لهم صمّ الجبال تذوب   
و غارت نجوم و اقشعرّت ذوائب   
و هتّك استار و شقّ جیوب   
فللنصل إعوال و للرّمح رنّة  
و للخیل من بعد الصّهیل نحیب   
فمن مبلغ عنیّ الحسین رسالةً  
و ان كرهتها انفس و قلوب   
قتیل بلاجرم كأنّ قصیصه   
صبیغ بماء الأُرجوان خضیب   
یُصلّی علی المختار من آل هاشم   
و یُغزی بنوه انّ ذا لعجیب   
لئن كان ذنبی حبّ آل محمّد  
فذلك ذنب لست عنه اتوب   
هم شفعائی یوم حشری و موقفی   
و حبّهم للشافعیّ ذنوب(164)  
6 - امیر عضدالدین   
زرندی از امیر عضدالدین محمد بن علی بن احمد بن علی بن عبداللَّه وزیر نقل كرده كه در مرثیه حسین بن علی‌علیه السلام و اهل بیتش‌علیهم السلام ابیاتی همانند آب زلال بلكه رقیق‌تر از آن سروده است كه بخشی از آن چنین است:  
بدت كربلا ملأی من الكرب و البلا  
فقوما معی فی ارضها و قفا نبكی   
بها قتلوا سبط النبیّ محمدٍ  
و باعوا هذاك الرّشد بالمال و المُلك   
و ضاعت دماءٌ بالعراق عزیزةٌ  
مكرّمةٌ اذ كان راماً من المسك   
فیاویل اقوام طغاة تعرّضوا  
لتلك الدماء الفاطمیّات بالسفك(165)  
7 - جدّ سبط بن جوزی   
سبط بن جوزی از جدّش اشعاری را در مصیبت امام حسین‌علیه السلام نقل كرده كه بخشی از آن چنین است:  
و لمّا رأوا بعض الحیاة مذلّة  
علیهم و عزّ الموت غیر محرّم   
أبوا أن یذوقوا العیش و الذلّ واقع   
علیه و ماتوا میتة لم تذمم(166)  
8 - رباب همسر امام حسین‌علیه السلام   
ابوالفرج اصفهانی از هشام كلبی نقل كرده كه گفت: از رباب بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام خواستگاری شد ولی او امتناع نمود و فرمود: من بعد از فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله با كسی ازدواج نخواهم كرد. آن گاه این ابیات را در سوگ امام حسین‌علیه السلام سرود:  
انّ الذی كان یستضاء به   
بكربلاء قتیل غیر مدفون   
سبط النبیّ جزاك اللَّه صالحة  
عنّا و جنّبت خسران الموازین   
قد كنت لی جبلاً صعباً ألوذ به   
و كنت تصحبنا بالرحم و الدین   
من للیتامی و من للسائلین و من   
یغنی و یؤوی الیه كل مسكین   
و اللَّه لا ابتغی صِهراً بصهركم   
حتیّ اغیّب بین الرمل و الطین(167)  
9 - عبیداللَّه بن حرّ جعفی   
ابن اثیر می‌نویسد: «چون معاویه از دنیا رفت و حسین بن علی‌علیه السلام به قتل رسید، عبیداللَّه بن حرّ جعفی از جمله كسانی بود كه در قتل امام شركت نكرده و عمداً خود را مخفی كرده بود. چون حسین‌علیه السلام كشته شد، ابن زیاد شروع به جست و جوی اشراف از اهل كوفه نمود ولی عبیداللَّه بن حرّ را ندید، تا این كه خود عبیداللَّه بن حرّ بر ابن زیاد وارد شد. پسر زیاد به او گفت: كجا بودی؟ او گفت: مریض بودم.  
ابن زیاد گفت: مرض قلب یا مرض بدن؟ او گفت: قلبم مریض نبوده است، ولی بدنم مریض بود و خداوند بر من منّت گذارده و آن را عافیت بخشید. ابن زیاد گفت: دروغ گفتی، ولی تو با دشمنان ما بودی.  
او گفت: اگر من با آن‌ها بودم مرا نیز یافته بودی.  
ابن زیاد از عبیداللَّه بن حر غافل شد، و لذا او از دارالاماره بیرون آمده و سوار بر اسب شد و گریخت. ابن زیاد درباره او سؤال كرد، گفتند: او سوار بر اسبش شده است. ابن زیاد گفت: او را نزد من آورید.  
مأموران پشت سر او رفتند و گفتند: امر امیر را اطاعت كن. گفت: به او خبر دهید هرگز با میل خود نزد او نخواهم آمد. آن گاه اسبش را به حركت درآورده و بر منزل احمد بن زیاد طائی وارد شد. اصحابش دور او را گرفتند.  
آن گاه از خانه خارج شد و خود را به كربلا رسانید. نظر بر قتلگاه حسین‌علیه السلام و كشته‌شدگان همراهش انداخت و بر آنان استغفار نمود. سپس به طرف مداین آمد. وی در سوگ شهیدان به خون خفته، در قصیده‌ای می‌گوید:  
یقول امیر غادر و ابن غادر  
ألا كنت قلت الحسین بن فاطمه   
و نفسی علی خذلانه و اعتزاله   
و بیعة هذا الناكث العهد لائمه   
فیا ندمی ان لا اكون نصرته   
ألا كلّ نفس لاتسدد نادمه   
و إنی لأنی ام أكن حماته   
لذو حسرة ما ان تفارق لازمه   
سقی اللَّه ارواح الذین تآزروا  
علی نصره سقیاً من الغیث دائمه   
وقفت علی اجداثهم و محالهم   
فكاد الحشا ینقض و العین ساجمه(168)

### گریستن‌

#### گریستن از دیدگاه قرآن و روایات‌

با مطالعه آیات قرآن كریم و روایات، حقایق آشكار و نهان فراوانی برای ما درباره گریه و اشك ریختن روشن می‌شود، اینك به برخی از آیات و روایات در این زمینه اشاره می‌كنیم:  
الف) آیات قرآن   
1 - گریه نشانه درك حقایق   
خداوند متعال می‌فرماید: «وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدِّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّهِدِینَ»؛(169) «و هر گاه آیاتی را كه بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده بشنوند، می‌بینی كه اشك از چشمان آنان جاری می‌شود، به خاطر حقیقتی كه دریافته‌اند. آنان می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس نام ما را با گواهان بنویس.»  
این آیه مربوط به نجاشی زمامدار حبشه است كه در آغاز بعثت پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله و مهاجرت مسلمین از مكه به سوی حبشه پذیرای مسلمانان مهاجر شد.  
2 - گریه مجازات   
خداوند متعال می‌فرماید: «فَلْیَضْحَكُوا قَلِیلاً وَلْیَبْكُوا كَثِیراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا یَكْسِبُونَ»؛(170) «پس آنان باید كمتر بخندند و بسیار بگریند، این جزای كارهایی است كه انجام می‌دادند.»  
این آیه مربوط به منافقین عصر پیامبرصلی الله علیه وآله است كه به بهانه گرما یا سرمای هوا از شركت در جهاد خودداری می‌كردند و مردم را نیز از شركت در جهاد بازمی داشتند.  
3 - اشك برای خدا، نشانه خردمندی   
خداوند می‌فرماید: «وَ یَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً \* وَ یَخِرّوُنَ لِلْأَذْقَانِ یَبْكُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً»؛(171) «می‌گویند: منزه است پروردگار ما كه وعده هایش یقیناً انجام شدنی است. آنان به زمین می‌افتند و گریه می‌كنند و[ تلاوت آیات الهی همواره بر خشوع آنان می‌افزاید.»  
4 - اشك برای خدا، سیره انبیای الهی   
خداوند می‌فرماید: «... إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُكِیّاً»؛(172) «آنان [پیامبران الهی و هدایت یافتگان ]كسانی بودند كه وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد به خاك می‌افتادند در حالی كه سجده می‌كردند و گریان بودند.»  
5 - اشك ندامت، راه چاره گمراهان   
خداوند می‌فرماید: «أَزِفَتِ الْازِفَةُ \* لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ كاشِفَةٌ \* أَفَمِنْ هذَا الْحَدیثِ تَعْجَبُونَ \* وَ تَضْحَكُونَ وَ لاتَبْكُونَ»؛(173) «آنچه باید نزدیك شود [قیامت ، نزدیك شده است و هیچ كس جز خدا نمی‌تواند سختی‌های آن را بر طرف سازد. آیا از این سخن تعجب می‌كنید و می‌خندید و گریان نمی‌شوید.»  
ب) روایات   
در روایات اسلامی نیز برای گریه و اشك ارزش خاصی بیان شده است:  
1 - اشك، نشانه لطف خداوند  
امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود: «بكاء العیون و خشیة القلوب من رحمة اللَّه»؛(174) «اشك چشم‌ها و ترس دل‌ها [از خدا] از رحمت خداوند به شمار می‌رود.»  
2 - اشك، اوّلین هدیه خدا به انسان   
رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّما هی رحمة یجعلها فی قلوب عباده»؛(175) «همانا اشك رحمتی است كه خداوند آن را در وجود بندگانش قرار می‌دهد.»  
3 - اشك، عامل نورانیّت دل   
امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام فرمود: «البكاء من خشیة اللَّه ینیر القلب و یعصم من معاودة الذنب»؛(176) «گریه كردن از خوف خدا، قلب را نورانی و از بازگشت به ارتكاب گناه بازمی‌دارد.»  
4 - نرم شدن دل به واسطه اشك   
پیامبرصلی الله علیه وآله در وصیت خود به امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود: «یا علیّ! اربع خصال من الشقاء: جمود العین و قساوة القلب و بُعد الامل و حبّ البقاء»؛(177) «ای علی! چهار ویژگی از بدبختی و شقاوت است: خشكی چشم، سختی دل، آرزوی دراز، دوست داشتن بقا.»  
5 - اشك، عامل رهایی از عذاب   
امام حسین‌علیه السلام فرمود: «البكاء من خشیة اللَّه نجاة من النار»؛(178) «گریستن از خوف خدا موجب رهایی از دوزخ است.»  
6 - اشك، و پاداش عظیم الهی   
رسول اكرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: «ما من عمل الاّ و له وزن و ثواب الاّ الدمعة، فانّها تطفی غضب الرّب»؛(179) «هر كار و عمل نیكی به اندازه معیّنی دارای پاداش و ثواب است، مگر اشك، پس همانا اشك چشم آتش خشم الهی را فرو می‌نشاند.»  
7 - اشك چشم، معادل خون شهید  
رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «... و ما من قطرة احبّ الی اللَّه من قطرتین: قطرة دم فی سبیل اللَّه، و قطرة دمع فی سواد اللیل من خشیة اللَّه»؛(180) «...هیچ قطره‌ای نزد خدا محبوب‌تر از دو قطره نیست: قطره خونی كه در راه خدا ریخته شود، و قطره اشكی كه در تاریكی شب از بیم خدا از دیده جاری گردد.»

#### آثار گریستن‌

علما و دانشمندان برای گریستن آثار و تأثیراتی ذكر كرده‌اند كه به برخی از آن‌ها اشاره می‌كنیم:  
1 - تصفیه باطن   
كسانی كه در مسیر عبودیّت حقّ از اشك و آه بهره می‌برند به نتایج معنوی فراوانی دسترسی پیدا می‌كنند؛ زیرا اشكی كه برای خدا یا در اندوه اولیای الهی از چشمه‌سار دیدگان جاری می‌شود، از آن جهت كه حالتی روحانی و الهی در آن حاكم است از نورانیّت و معنویّت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد. لذا حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در دعای كمیل به خداوند متعال عرض می‌كند: «یا الهی و ربّی و سیدی و مولای، لأیّ الأمور الیك اشكوا و لما منها اضجّ و أبكی»؛ «ای پرودگار و آقا و مولای من! برای كدامین از امور خود شكوه به سوی تو آورم و برای كدامین از آن‌ها گریه و زاری نمایم.»  
و در جایی دیگر عرض می‌كند: «و لأبكینّ علیك بكاء الفاقدین»؛ «و البته من از دوری تو همانند گریه عزیز گم كرده گریه می‌كنم.»  
و در فراز آخر دعا می‌گوید: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البكاء»؛ «رحم‌كن به كسی‌كه سرمایه‌اش امیدواری واسلحه‌اش گریه و زاری است.»  
2 - اشك، سلاح خودسازی   
اشك و گریه سلاحی است قوی و بُرّنده كه می‌تواند در راه خودسازی كمك شایانی به ما داشته باشد. لذا حضرت علی‌علیه السلام در دعای كمیل می‌فرماید: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البكاء». در جنگ با دشمن درونی، یعنی جبهه جهاد اكبر، اسلحه انسان آه است نه آهن، گریه است نه شمشیر. كسانی هستند كه در مجلس عزای حسین بن علی‌علیه السلام نشسته‌اند، اما آن هنر و درك را ندارند تا اشك بریزند، و بر فرض هم كه درك داشته باشند نرمش دل در آنان نیست، چه این كه تحصیل نرمش دل، كار هر كسی نیست كه نصیب او گردد.  
از دیدگاه علمای اخلاق ریشه بسیاری از جنایت‌ها قساوت قلب است. انسان وقتی به قساوت قلب و سخت دلی مبتلا شد، بسیاری از مواهب فطری را از دست می‌دهد، به طوری كه نه از آلام دیگران متأثر می‌شود و نه دلش در مهر كسی می‌تپد، و نه رغبتی به راز و نیاز با خدا دارد و نه تمایل به محبّت با مردم در خود احساس می‌كند. بدیهی است كه بهترین وسیله پیشگیری یا مداوا در این زمینه، اشك و گریه است.  
4 - اشك، راهی برای رسیدن به عشق   
عشق در لغت به معنای «دلدادگی» و «خاطرخواهی» است. محدّث قمی می‌گوید: «عشق عبارت است از زیاده روی در محبّت».(181)  
به طور قطع در بین ابزار و وسایلی كه برای وصول به عشق حقیقی - كه همان عشق به محبوب عالم یعنی خدا است - ، نیاز می‌باشد پس از شناخت و معرفت، اشك و گریه است. بنابراین اگر انسان، مشتاق رسیدن به حقیقت باشد ولی از اشك و گریه مدد نگیرد هرگز تحوّل معنوی وسیع و مؤثّر در او پدید نمی‌آید.  
زبان مترجمان عقل است ولی ترجمان عشق، چشم است. آنجا كه اشكی از روی احساس و درد می‌ریزد عشق حضور دارد، ولی آن جا كه زبان با گردش منظم خود جمله‌های منطقی می‌سازد، عقل حاضر است. بنابراین، همان طور كه استدلالات منطقی و كوبنده می‌تواند همبستگی گوینده را با اهداف رهبران آن مكتب آشكار سازد، قطره اشك نیز می‌تواند اعلان جنگ عاطفی بر ضدّ دشمنان مكتب محسوب گردد.  
شكسپیر، دانشمند، نویسنده و شاعر انگلیسی می‌گوید: «اندیشه‌ها، رؤیاها، آه‌ها، آرزوها و اشك‌ها از ملازمات جدایی‌ناپذیر عشق هستند».  
و در جمله‌ای دیگر می‌گوید: «عشقی كه با اشك‌های چشم شست و شو داده شود، همیشه پاكیزه و تمیز و زیبا خواهد ماند».(182)  
ویكتور هوگو، نویسنده معروف غربی می‌گوید: «خوشبخت كسی است كه خدا به او دلی بخشیده كه شایسته عشق و سوز و گداز است».(183)  
5 - تأثیر گریستن در سلامتی انسان   
به عقیده دانشمندان علوم تجربی و محقّقان علوم پزشكی، برای اشك خواص طبّی مختلفی است كه به برخی از آن‌ها اشاره می‌كنیم:  
1 - همراه اشك آنزیمی خارج می‌شود كه چشم و اطراف آن را ضدّ عفونی می‌كند.  
2 - مطابق آزمایشات به عمل آمده، آنان كه بیشتر گریه می‌كنند كمتر به زخم‌های معده و اثنی عشر دچار می‌شوند.  
3 - دانشمندان معتقدند كه گریستن، در كاهش آلام درونی، و فشارهای روحی و روانی تأثیر بسیار عجیبی دارد.  
4 - با اشك و گریه می‌توان برخی از بیماری‌ها را تشخیص داد، چون اشك چشم مایه صاف شده از خون بدن است و لذا به كمك آن می‌توان گونه‌های مختلفی از سرطان را شناسایی كرد.

### گریه در سوگ اولیای الهی از دیدگاه عقل‌

گریه در سوگ اولیای الهی خصوصاً بر سالار شهیدان اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام موافق با عقل سلیم بوده و دارای آثار و فواید بسیاری است كه به برخی از آنها اشاره می‌كنیم:  
1 - گریه بر اهل بیت‌علیهم السلام خصوصاً امام حسین‌علیه السلام از مظاهر محبّت به آنان است كه خداوند متعال به آن امر نموده و عقل نیز آن را تأیید می‌كند.  
2 - این اشك از مصادق تعظیم شعائر الهی است، زیرا با این عمل در حقیقت شعارهای آنان را به پا می‌داریم.  
3 - گریه بر امام حسین‌علیه السلام در حقیقت توبه و انابه به سوی خداوند و رجوع به تمام خوبی‌ها است، زیرا گریه بر امام حسین‌علیه السلام جهت شخصی ندارد، بلكه به این دلیل است كه او فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله و دارای تمام خوبی‌هاست كه در راه احیای دین الهی مظلومانه به شهادت رسیده است. پس گریه برای چنین افرادی انابه و بازگشت و ارتباط با خوبی هاست. در روایات اسلامی آمده است: هر كس بر امام حسین‌علیه السلام گریه كند یا بگریاند یا خود را گریان نشان دهد (تباكی كند) بهشت بر او واجب می‌گردد، زیرا این گونه گریه با این گرایش در حقیقت توبه و انابه و رجوع به خداوند متعال است.  
4 - انسان تا به باطن خود رجوع نكند و از آن طریق با ولیّ خدا خصوصاً امام حسین‌علیه السلام ارتباط پیدا نكند، دلش نمی‌شكند و اشكش جاری نمی‌گردد. پس گریه بر امام حسین‌علیه السلام در حقیقت ارتباط از راه باطن بین وجودی محدود با وجودی بی‌كران و نامحدود است. پر واضح است كه با این ارتباط، انسان محدود نیز نامحدود خواهد شد. همان گونه كه اگر آب محدود در بركه‌ای باشد و آن را به دریای بی‌كران متصل و مرتبط نسازیم، در مدت اندكی آب گندیده و یا به دلیل شدّت گرمی هوا، نابود خواهد شد، مگر آن كه آن را به دریای بی‌كران متصل نماییم كه در این صورت به مانند دریا عاصم و مصون از هر نوع میكروب و تعفّن و نابودی خواهد شد.  
5 - گریه بر مظلوم، انسان را احساسی كرده، و مدافع مظلوم خواهد نمود، خصوصاً كسی كه معصوم بوده و امام و وصیّ و جانشین صاحب شریعت باشد، كه در این هنگام انسان مدافع شریعت خواهد شد. هم چنین با دیدن هر مظلومی به فكر دفاع از او بر خواهد آمد و این مطلبی است كه روان‌شناسان نیز به آن اشاره كرده‌اند. از همین رو می‌بینیم كه شیعیان به سبب بهره برداری از این اكسیر اعظم كه همان گریه بر سیدالشهداءعلیه السلام و مظلومیّت اوست همواره در طول تاریخ حامی و پشت و پناه مظلومان بوده‌اند.  
6 - گریه بر ولیّ خدا خصوصاً امام حسین‌علیه السلام آرام بخش قلب‌های سوخته‌ای است كه به جهت مصایبی كه بر آن حضرت‌علیه السلام وارد شده، آتش از آن شعله‌ور شده و قطره‌های اشك، مرحمی بر دل آنان خواهد بود.  
7 - اشك، خصوصاً برای اولیای الهی سبب رقّت قلب شده و قساوت را از انسان دور می‌كند و زمینه را برای ورود انوار خداوند در دل انسان فراهم می‌سازد، زیرا اشكِ توجیه شده صیقلی كننده زنگار دل است.  
8 - اشك بر امام حسین‌علیه السلام در حقیقت مبارزه منفی و عملی با حاكمان جائر است، یعنی با این عمل وانمود می‌كنند كه از رفتار آنان بیزارند، همان گونه كه حضرت زهراعلیها السلام بعد از وفات پدرش رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از واقعه «سقیفه» گریه‌های فراوانی كرد، تا به مردم بفهماند كه برای چه دختر رسول خدا ناراحت است و می‌گرید؟ با آن كه اهل بیت‌علیهم السلام الگوی صبر و مظهر بردباری و استقامت و شكیبایی‌اند.  
9 - اشك بر اهل بیت‌علیهم السلام خصوصاً سرور شهیدان اعلامِ ادامه دادن و زنده نگه داشتن راه آن بزرگواران است؛ هم چنین اعلام این مطلب است كه ما در طول تاریخ مخالف یزید و یزیدیان بوده و موافق و پیرو حسین‌علیه السلام و حسینیان زمان و شعارهایشان هستیم.

### گریه در سوگ اولیا از دیدگاه تاریخ‌

#### توضیح

گریستن در سوگ اولیای الهی داخل در اصل اباحه است. و این اصل پابرجاست مادامی كه دلیلی بر خلاف آن یعنی حرمت وجود نداشته باشد. و در مباحث آینده به این مطلب اشاره خواهیم كرد كه هیچ دلیلی بر حرمت یا كراهت گریستن در سوگ اولیای الهی وجود ندارد، بلكه می‌توان بر استحباب و رجحان آن اقامه دلیل نمود. اینك به نمونه‌هایی از گریستن در سوگ اولیای الهی اشاره می‌كنیم:

#### 1 - گریستن حضرت آدم‌علیه السلام در سوگ هابیل‌

طبری به سندش از علی بن ابی طالب‌علیه السلام نقل كرده كه فرمود: «لمّا قتل ابن آدم اخاه بكاه آدم ...»؛(184) «چون فرزند آدم را برادرش به قتل رسانید، آدم بر او گریست...».

#### 2 - گریه یعقوب در فراق یوسف‌

طبری در تفسیر آیه «تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ یُوسُفَ حَتَّی تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهلِكِینَ»،(185) به سندش از حسن بصری نقل كرده كه گفت: «كان منذ خرج یوسف من عند یعقوب الی یوم رجع ثمانون سنة، لم یفارق الحزن قلبه، یبكی حتی ذهب بصره، قال الحسن: واللَّه ما علی الارض یومئذ خلیفة اكرم علی اللَّه من یعقوب‌علیه السلام»؛(186) «از زمانی كه حضرت یوسف از نزد یعقوب خارج شد تا روزی كه بازگشت، هشتاد سال طول كشید. در این هنگام حزن از دل یعقوب مفارقت نكرد. آن قدر گریست تا اینكه چشمانش كور شد. حسن بصری می‌گوید: به خدا سوگند! در آن روز روی زمین مخلوقی كریم‌تر بر خدا از یعقوب نبود.»

#### 3 - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر حمزه‌

ابن هشام می‌گوید: «لمّا رجع النبی‌صلی الله علیه وآله الی المدینة سمع البكاء و النواح علی القتلی، فذرفت عیناه و بكی ثم قال: "لكن حمزة لا بواكی له". فجاء نساء بنی عبدالاشهل لمّا سمعوا ذلك، فبكین علی عمّ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله»؛(187) «چون پیامبرصلی الله علیه وآله از احد بازگشت، صدای گریه و ناله بر كشتگان به گوشش رسید، چشمان حضرت پر از اشك شد و گریست. سپس فرمود: "ولی حمزه گریه كننده‌ای ندارد." زنان بنی عبدالأشهل چون این ندا را شنیدند، شروع به گریه بر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله كردند.»  
او نیز از ابن مسعود نقل كرده كه گفت: «ما رأینا رسول اللَّه باكیاً اشدّ من بكائه علی حمزه، وضعه فی القبلة، ثم وقف علی جنازته و انتحب ای شهق حتی بلغ به الغشی»؛(188) «ما گریه رسول خداصلی الله علیه وآله را به مانند گریستن پیامبرصلی الله علیه وآله برحمزه ندیدیم. حضرت او را به طرف قبله نمود، آن گاه بر بالین جنازه او ایستاد و صیحه‌ای زد كه نزدیك بود بیهوش شود.»

#### 4 - گریه رسول خداصلی الله علیه وآله بر عترتش‌

ابن ابی شیبه به سندش از ابن مسعود نقل كرده كه گفت: روزی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بودیم، ناگهان جماعتی از بنی هاشم آمدند، چون حضرت آنان را مشاهده كرد چشمانش گریان شده، رنگش تغییر كرد. به او عرض كردم: ما در صورت شما چیزی مشاهده می‌كنیم كه برای شما ناراحت كننده است؟ حضرت فرمود: «انّا اهل بیت اختار اللَّه لنا الآخرة علی الدنیا، و انّ أهل بیتی سیلقون بلاء»؛(189) «همانا ما اهل بیتی هستیم كه خداوند برای ما آخرت را بر دنیا انتخاب كرده است. و همانا زود است كه اهل‌بیتم را بلا فرا رسد.»

#### 5 - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر جدّش عبدالمطلّب‌

ام‌ایمن می‌گوید: «انا رأیت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یمشی تحت سریره - ای عبدالمطلب - و هو یبكی»؛(190) «رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده كردم كه زیر تابوت عبدالمطلّب در حالی كه می‌گریست حركت می‌كرد.»

#### 6 - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر شهدای جنگ موته‌

بخاری نقل می‌كند: «انّ النبی‌صلی الله علیه وآله نعی زیداً و جعفراً و ابن رواحة للناس قبل ان یأتیهم خبرهم و قال: "اخذ الرایة، ثم اخذ جعفر فاصیب، ثم اخذ ابن رواحة فاصیب"، و عیناه تذرفان»؛(191) «خبر شهادت زید و جعفر و ابن رواحه را قبل از آن كه به مردم برسد خود پیامبرصلی الله علیه وآله به آنان داد و فرمود: پرچم را زید گرفت، و بر زمین افتاد، سپس جعفر گرفت او نیز بر زمین افتاد، آن‌گاه ابن رواحه گرفت‌واونیزبرزمین‌افتاد.این‌هارامی‌گفت‌درحالی‌كه‌چشمانش‌گریان‌بود.»

#### 7 - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر جعفر

چون جعفر و اصحابش به شهادت رسیدند، رسول خداصلی الله علیه وآله وارد خانه او شد و فرزندان جعفر را طلبید. آنان را بویید و چشمانش گریان شد. همسرش اسماء به حضرت عرض كرد: پدر و مادرم به فدایت! چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ آیا خبری از جعفر و اصحابش به شما رسیده است؟ حضرت فرمود: آری، امروز آنان به شهادت رسیدند. اسماء می‌گوید: من بلند شدم و گریستم و زنان را نیز بر دور خود جمع كردم. در این هنگام فاطمه‌علیها السلام داخل شد در حالی كه گریه می‌كرد و می‌فرمود: واعمّاه.  
رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «علی مثل جعفر فلتبك البواكی»؛(192) «بر مثل جعفر باید گریه كنندگان بگریند.»

#### 8 - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله در سوگ مادرش‌

ابوهریره می‌گوید: «زار النبی‌صلی الله علیه وآله قبر امّه فبكی و ابكی من حوله»؛(193) «پیامبرصلی الله علیه وآله به زیارت قبر مادرش رفت و گریست و هر كسی را كه در اطراف او بود نیز به گریه درآورد.»

#### 9 - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر فاطمه بنت اسد

روایت شده كه پیامبرصلی الله علیه وآله بر فاطمه مادر حضرت علی‌علیه السلام نماز خوانده، او را در قبر گذارد و گریست. و فرمود: «جزاك اللَّه من امّ خیراً، فلقد كنت خیر امّ»؛(194) «خداوند تو را به جهت مادری - كه در حق من كردی - جزای خیر دهد. به طور حتم تو خوب مادری بودی.»

#### 10 - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر عبداللَّه بن مظعون‌

حاكم به سندش از عایشه نقل می‌كند كه: «انّ النبیّ‌صلی الله علیه وآله قبّل عثمان بن مظعون و هو میّت و هو یبكی»؛(195) «پیامبرصلی الله علیه وآله عثمان بن مظعون را در حالی كه مرده بود بوسید و گریه كرد.»

#### 11 - رخصت پیامبرصلی الله علیه وآله به گریستن‌

ابن مسعود و ثابت بن زید و قرظة بن كعب می‌گویند: «رخّص لنا فی البكاء»؛(196) «پیامبرصلی الله علیه وآله ما را به گریه هنگام مصیبت رخصت داد.»  
حاكم نیشابوری به سندش از ابو هریره نقل می‌كند كه گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله به دنبال جنازه‌ای در حال حركت بود و عمر بن خطاب نیز همراه او حركت می‌كرد. عمر صدای گریه زنان را شنید، و آنان را از این كار بازداشت. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «یا عمر! دعهنّ، فانّ العین دامعة، والنفس مصابة و العهد قریب»؛(197) «ای عمر! آنان را رها كن، زیرا چشم اشك‌بار و نفس مصیبت دیده و عهد نزدیك است.»

#### 12 - گریه حضرت علی‌علیه السلام در سوگ حضرت زهراعلیها السلام‌

ابن صبّاغ مالكی از جعفر بن محمّدعلیهما السلام نقل می‌كند كه فرمود: «چون فاطمه‌علیها السلام رحلت نمود، علی‌علیه السلام هر روز به زیارت او می‌آمد. حضرت صادق‌علیه السلام فرمود: علی‌علیه السلام روزی آمد و خود را بر روی قبر حضرت زهراعلیها السلام افكند و گریست و این اشعار را انشاء نمود:  
ما لی مررت علی القبور مسلّماً  
قبر الحبیب فلم یردّ جوابی   
یا قبر مالك لاتجیب منادیاً  
أمللت بعدی خلّة الأحباب(198)  
«مرا چه شده كه بر قبور گذر می‌كنم و بر قبر دوست و حبیبم سلام می‌دهم ولی جوابم را نمی‌دهد.  
ای قبر! تو را چه شده كه جواب ندا دهنده را نمی‌دهی؟ آیا بعد از من از معاشرت با دوستان ملول و خسته شده‌ای؟».

#### 13 - گریه حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در سوگ عمار

ابن قتیبه می‌گوید: «چون عمار به قتل رسید، حضرت علی‌علیه السلام به عدی فرمود: «یا عدی! قتل عمار بن یاسر؟»؛ «ای عدی! آیا عمار بن یاسر كشته شد؟» عدی عرض كرد: آری. آن گاه حضرت گریست و فرمود: «رحمك اللَّه یا عمار!استوجب الحیاة و الرزق الكریم...»؛(199) «خدا رحمت كند تو را ای عمار! او مستوجب زندگانی و رزق كریم بود.»

#### 14 - گریه علی‌علیه السلام بر هاشم بن عتبه‌

سبط بن جوزی می‌گوید: «قتل فی ذلك الیوم ایضاً هاشم بن عتبة بن ابی وقاص، فبكی علی علیهما و صلّی علیهما، و جعل عماراً ممّا یلیه، و هاشم بن عتبة ممّا یلی القبلة و لم یغسلهما»؛(200) «در آن روز یعنی صفین، هاشم بن عتبة بن ابی وقاص نیز كشته شد. حضرت بر هر دو گریست و بر آنان نماز گزارد. و عمار را به طرف خود و هاشم بن عتبه را به طرف قبله نمود، و آن دو را غسل نداد.»

#### 15 - گریه علی‌علیه السلام بر محمّد بن ابوبكر

سبط بن جوزی می‌گوید: «و بلغ علیاً قتل محمّد فبكی و تأسّف علیه و لعن قاتله»؛(201) «خبر كشته شدن محمد بن ابوبكر به علی‌علیه السلام رسید و گریست و بر او اظهار تأسف نمود و بر قاتلش لعنت فرستاد.»

#### 16 - گریه حضرت زهراعلیها السلام در سوگ پدرش‌

سبط بن جوزی می‌گوید: «ثمّ انّها اعتزلت القوم و لم تزل تندب رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و تبكی حتّی لحقت به»؛(202) «آن گاه فاطمه از مردم كناره گرفت و دائماً بر رسول خداصلی الله علیه وآله ندبه می‌كرد و می‌گریست تا به آن حضرت ملحق شد.»

#### 17 - گریه فاطمه‌علیها السلام بر مادرش‌

یعقوبی می‌گوید: «و لمّا توفیت خدیجة جعلت فاطمة تتعلق برسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و هی تبكی و تقول: این امّی؟»؛(203) «چون خدیجه رحلت نمود فاطمه در حالی كه می‌گریست خود را به رسول خداصلی الله علیه وآله رسانید و گفت: كجاست مادرم؟ كجاست مادرم؟».

#### 18 - گریه فاطمه‌علیها السلام بر رقیه‌

ابن شبّه به سندش از ابن عباس نقل كرده كه گفت: «لما ماتت رقیة بنت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله قال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: الحقنی بسلفنا الخیر عثمان بن مظعون... فبكت فاطمة علی شفیر القبر، فجعل النبی‌صلی الله علیه وآله، یمسح الدموع عن عینیها بطرف ثوبه»؛(204) «چون رقیه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله رحلت كرد، حضرت‌صلی الله علیه وآله فرمود: "به سلف خیر ما عثمان بن مظعون ملحق باد..." در این هنگام بود كه فاطمه كنار قبر گریست و پیامبرصلی الله علیه وآله اشك‌های او را با گوشه لباسش از چشمانش پاك كرد.»

#### 19 - گریه فاطمه‌علیها السلام در سوگ جعفر

ابن اثیر نقل می‌كند: رسول خداصلی الله علیه وآله بر اسماء وارد شد و خبر شهادت جعفر را به او داد و بر او به این مصیبت تسلیت گفت. فاطمه‌علیها السلام وارد شد و شروع به گریه كرد.(205)

#### 20 - گریه امام حسن‌علیه السلام و اهل كوفه در سوگ حضرت علی‌علیه السلام‌

ابن ابی الحدید می‌گوید: «انّ الحسن بن علی‌علیه السلام خطب فی صبیحة اللیلة التی قبض فیها امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام، فحمد اللَّه و اثنی علیه و صلّی علی النبیّ‌صلی الله علیه وآله ثم قال: لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لم یسبقه الاولون و لم یدركه الاخرون لقد كان یجاهد مع رسول اللَّه فیقیه بنفسه، و كان رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یوجهه برایته فیكتنفه جبرئیل عن یمینه و میكائیل عن شماله، فلا یرجع حتی یفتح اللَّه علی یدیه. و لقد توفی اللیلة التی عرج فیها بعیسی بن مریم، و فیها قبض یوشع بن نون، و ما خلف صفراء و لا بیضاء الاّ سبعمائة درهم فضلت من عطائه، و اراد ان یبتاع بها خادماً لاهله، ثم خنقه البكاء فبكی و بكی الناس معه...»؛(206) «حسن بن علی در صبح آن شبی كه امیرالمؤمنین‌علیه السلام در آن شب رحلت نمود، خطبه‌ای ایراد كرد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: در این شب مردی رحلت نمود كه پیشینیان بر او سبقت نگرفته و آیندگان نیز او را درك نخواهند كرد. او همیشه همراه رسول خداصلی الله علیه وآله جهاد می‌كرد و با جان خود از او دفاع می‌نمود. رسول خداصلی الله علیه وآله او را با پرچمش راهنمایی می‌كرد. جبرئیل در طرف راست او و میكائیل در طرف چپ او بودند، و از جنگ باز نمی‌گشت تا خداوند پیروزی را بر دستان او قرار می‌داد. او در شبی وفات یافت كه عیسی بن مریم به آسمان عروج نمود، و یوشع بن نون وفات یافت. و هیچ زردی و سفیدی (طلا و نقره‌ای) را بر جای نگذاشت جز هفتصد درهم از زیادی اموالش كه می‌خواست با آن خادمی برای خانواده‌اش تهیه كند. آن گاه بغض گلوی او را فشرد و گریست و مردم نیز با او گریستند...».

#### 21 - گریه امام حسین‌علیه السلام در سوگ برادرش عباس‌علیه السلام‌

قندوزی حنفی نقل می‌كند: «فضربه رجل منهم بعمود من حدید علی رأسه الشریف ففلق هامته فوقع علی الارض و هو یقول: یااباعبداللَّه! یا حسین! علیك منّی السلام. فقال الامام: واعباساه، وامهجة قلباه و حمل علیهم و كشفهم عنه و نزل الیه و حمله علی جواده فادخله الخیمة و بكی بكاءاً شدیداً و قال: جزاك اللَّه عنّی خیر الجزاء...»؛(207) «... مردی با عمودی از آهن بر سر شریف عباس‌علیه السلام كوبید كه فرقش را شكافت و بر زمین افتاد و فریاد برآورد: ای اباعبداللَّه! ای حسین! سلام من بر تو باد. امام فرمود: وای بر عباسم، وای بر خون دلم. آن گاه بر لشكر حمله كرده، آنان را كنار زد. از اسب پیاده شد و او را بر آن سوار كرد و داخل خیمه نمود و بسیار گریست و فرمود: خداوند به جهت من تو را بهترین جزا عنایت فرماید...».

#### 22 - گریه امام حسین‌علیه السلام بر مسلم بن عقیل‌

احمد بن اعثم كوفی می‌نویسد: «و بلغ الحسین بن علی بانّ مسلم بن عقیل قد قتل؛ و ذلك انّه قدم علیه رجل من اهل الكوفة فقال له الحسین‌علیه السلام: من این اقبلت؟ قال: من الكوفة، و ما خرجت حتی نظرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروة المذحجی رحمهما اللَّه قتیلین، مصلوبین، منكسین، فی سوق القصابین، و قد وجه برأسیهما الی یزید بن معاویة. قال: فاستعبر الحسین‌علیه السلام باكیاً ثم قال: «إِنَّا للَّهِ‌ِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» »؛(208) «به حسین بن علی خبر رسید كه مسلم بن عقیل كشته شده است. به این طریق كه مردی از اهل كوفه بر امام حسین‌علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: از كجا آمده‌ای؟ گفت: از كوفه. من از كوفه بیرون نیامدم تا این كه بر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مذحجی نظر كردم كه هر دو كشته شده و به دار آویخته و در بازار قصابان بر روی زمین كشیده می‌شدند. و سر آن دو را برای یزید بن معاویه فرستادند.  
حضرت آهی كشید و گریست. آن گاه فرمود: «إِنَّا للَّهِ‌ِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» .»

#### 23 - گریه امام حسین‌علیه السلام بر طفل شیرخوارش‌

سبط بن جوزی از هشام بن محمّد نقل می‌كند: «چون امام حسین‌علیه السلام مشاهده كرد كه لشكر عمر بن سعد اصرار بر كشتن او دارد، قرآن را برداشت و بر روی سر گذاشت و ندا داد: بین من و بین شما كتاب خدا و جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله حاكم باشد. ای قوم! به چه جرمی خون مرا حلال می‌شمارید؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا گفتار جدّم در حقّ من و برادرم كه فرمود: «حسن و حسین دو جوانان بزرگوار بهشتند» به شما نرسیده است؟ اگر مرا تصدیق نمی‌كنید از جابر و زید بن ارقم و ابوسعید خدری سؤال كنید. آیا جعفر طیّار عموی من نیست؟  
در این هنگام طفلی كه به جهت عطش، بی تابی می‌كرد توجه او را به خود جلب نمود. صدا زد: ای قوم! اگر به من رحم نمی‌كنید لااقل به این طفل رحم كنید. مردی از میان قوم تیری بر او زد و او را ذبح نمود. حسین‌علیه السلام شروع به گریه كرد و گفت: «اللهم احكم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا. فنودی من الهواء: دعه یا حسین! فانّ له مرضعاً فی الجنّة»؛(209) «بار خدایا! بین ما و بین قومی حكم كن كه ما را دعوت كردند تا یاری‌مان كنند ولی در عوض ما را به قتل رساندند. از آسمان ندایی داده شد: ای حسین! او را رها كن؛ زیرا برای او شیردهنده‌ای در بهشت است.»

#### 24 - گریه امام حسین‌علیه السلام بر قیس بن مسهّر

چون خبر كشته شدن قیس به امام حسین‌علیه السلام رسید حضرت آهی كشید و گریست. آن گاه فرمود: «اللهم اجعل لنا و لشیعتنا منزلاً كریماً عندك و اجمع بیننا و ایّاهم فی مستقرّ رحمتك، انّك علی كلّ شی‌ء قدیر»؛(210) «بار خدایا! برای ما و شیعیان ما منزل كریمی نزد خود قرار ده، و بین ما و بین آنان در مستقرّ رحمتت جمع كن، زیرا تو بر هر كاری توانایی.»

#### 25 - گریه امام حسین‌علیه السلام بر حرّ بن یزید ریاحی‌

قندوزی حنفی نقل می‌كند: «... حرّ بر اهل كوفه حمله‌ور شد و از میان آنان پنجاه نفر را كشت و سپس كشته شد، سرش را از تن جدا كرده، به طرف امام پرتاب نمودند. حضرت سر او را به دامن گذاشت و در حالی كه می‌گریست خون را از روی صورتش پاك می‌كرد و می‌فرمود: «واللَّه ما اخطأت أمّك اذ سمّتك حرّاً فانّك حرّ فی الدنیا و سعید فی الآخرة»؛(211) «به خدا سوگند! مادرت اشتباه نكرد زمانی كه تو را حرّ نامید، زیرا تو حرّ در دنیا و با سعادت در آخرتی.»

#### 26 - گریه اهل مدینه در سوگ رسول خداصلی الله علیه وآله‌

ابوذؤیب هُذلی می‌گوید: «قدمت المدینة و لاهلها ضجیج بالبكاء كضجیج الحجیج اهلوا بالاحرام. فقلت: مه؟ قالوا: قبض رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله»؛(212) «وارد مدینه شدم، صدای ضجّه و گریه بلند بود همان‌گونه كه حاجیان از احرام خارج می‌شوند. گفتم: چه خبر شده است؟ گفتند: رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت كرده است.»

#### 27 - گریه اهل مدینه در سوگ امام حسن‌علیه السلام‌

ابن عساكر به سندش از ابن ابی نجیح از پدرش نقل كرده كه گفت: «بكی علی الحسن بن علی بمكة و المدینة سبعاً النساء و الصبیان و الرجال»؛(213) «اهل مكه و مدینه، اعم از زن و مرد و كودك، به مدّت هفت روز بر حسن بن علی‌علیهما السلام گریستند.»

#### 28 - گریه ابوهریره بر امام حسن‌علیه السلام‌

ابن عساكر به سندش از مساور مولی بنی سعد نقل كرده كه گفت: «رأیت اباهریرة قائماً علی باب مسجد رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یوم مات الحسن بن علی و یبكی و ینادی باعلی صوته: یا ایها الناس! مات الیوم حبّ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله فابكوا»؛(214) «ابوهریره را مشاهده كردم در حالی كه بر درِ مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله روز رحلت حسن بن علی‌علیهما السلام ایستاده و می‌گرید و با صدای بلند ندا می‌دهد: ای مردم! امروز محبوب رسول خداصلی الله علیه وآله رحلت نمود. او با این كلمات همه را به گریه انداخت.»

#### 29 - گریه سعید بن عاص در سوگ امام حسن‌علیه السلام‌

حاكم به سندش از مسلمة بن محارب نقل می‌كند: «مات الحسن بن علی سنة خمسین لخمس خلون من ربیع الاول و هو ابن ست و اربعین سنة، و صلّی علیه سعید بن العاص، و كان یبكی علیه»؛(215) «حسن بن علی در حالی كه پنجاه و پنج روز از ربیع الاول گذشته بود و چهل و شش سال داشت رحلت نمود. و سعید بن عاص در حالی كه می‌گریست بر او درود فرستاد.»

#### 30 - گریه محمّد بن حنیفه بر امام حسن‌علیه السلام‌

ابن عبدربّه و دیگران نقل كرده‌اند: «و لمّا دفن - الحسن بن علی - قام اخوه محمد بن الحنفیة علی قبره باكیاً و قال: رحمك اللَّه یا ابامحمد»؛(216) «چون حسن بن علی دفن شد برادرش محمد بن حنفیه گریان بر بالای قبر او ایستاد و عرض كرد: خداوند تو را رحمت كند ای ابامحمد!».

#### 31 - گریه اهل مدینه هنگام یادآوری رسول خداصلی الله علیه وآله‌

جزری نقل می‌كند: بلال در عالم رؤیا پیامبر را خواب دید در حالی كه به او فرمود: «ماهذه الجفوة یا بلال؟ اما اَن لك اَن تزورنا؟»؛ «این چه جفایی است ای بلال! آیا وقت آن نرسیده كه به زیارت ما بیایی؟». بلال در حالی كه محزون بود بیدار شد و سوار بر مركب شده، به سوی مدینه آمد و مستقیماً به طرف قبر پیامبرصلی الله علیه وآله رفت و شروع به گریه كرد و خود را به قبر حضرت مالید. حسن و حسین‌علیهما السلام آمدند. بلال آن دو را می‌بوسید و به خود می‌چسباند. آن دو به بلال فرمودند: ما می‌خواهیم تو هنگام سحر اذان بگویی. بلال بالای بام مسجد رفت. چون گفت: «اللَّه اكبر، اللَّه اكبر». مدینه از گریه مردم بر خود لرزید. چون گفت: اشهد أن لا اله الاّ اللَّه، شیون اهل مدینه بیشتر شد. چون گفت: اشهد انّ محمّداً رسول اللَّه، زنان از خانه‌ها بیرون ریختند، و روزی به مانند آن روز دیده نشد كه این گونه مردان و زنان گریسته باشند.(217)

### گریستن در سوگ امام حسین‌علیه السلام‌

با مراجعه به تاریخ و حدیث پی می‌بریم كه پیامبر و اهل بیت ایشان‌علیهم السلام و صحابه و تابعین و بزرگان امت، در سوگ مصیبت امام حسین‌علیه السلام گریسته‌اند. اینك به نمونه‌هایی كه در كتب اهل سنت به آن تصریح شده، اشاره می‌كنیم:  
1 - گریه رسول خداصلی الله علیه وآله در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
عایشه می‌گوید: «دخل الحسین بن علی‌علیه السلام علی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و هو یوحی الیه، فبرك علی ظهره و هو منكبّ، و لعب علی ظهره. فقال جبرئیل: یا محمد! ان امتك ستفتن بعدك و یقتل ابنك هذا بعدك. و مدّ یده فاتاه بتربة بیضاء و قال: فی هذه الارض یقتل ابنك اسمها الطفّ. فلمّا ذهب جبرئیل خرج رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله الی اصحابه و التربة فی یده، و فیهم ابوبكر و عمر و علی و حذیفة و عمار و ابوذر و هو یبكی فقالوا: ما یبكیك یا رسول اللَّه! فقال: اخبرنی جبرئیل ان ابنی الحسین یقتل بعدی بارض الطف و جاءنی بهذه التربة فاخبرنی انّ فیها مضجعه»؛(218) حسین بن علی‌علیه السلام در حالی كه بر رسول خداصلی الله علیه وآله وحی نازل شده بود وارد شد و از كمر او بالا رفت و بر پشت او بازی نمود. جبرئیل به حضرت عرض كرد: ای محمّد! همانا زود است كه امتت بعد از تو فتنه كنند و این فرزندت را به قتل برسانند. آن گاه دست دراز كرد و مشتی از تربت را به او داد و گفت: در این سرزمین است كه فرزندت كشته خواهد شد، سرزمینی كه اسم آن "طفّ" است. چون جبرئیل رفت، رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی كه آن تربت در دستش بود بر اصحابش وارد شد. در میان آنان ابوبكر، عمر، علی، حذیفه، عمار و ابوذر بودند. حضرت شروع به گریه كرد. عرض كردند: چه چیز شما را به گریه درآورده است ای رسول خداصلی الله علیه وآله؟! حضرت فرمود: جبرئیل مرا خبر داد كه همانا فرزندم حسین بعد از من در سرزمین طفّ كشته خواهد شد. و برای من این تربت را آورد و خبر داد كه در آن جا محلّ دفن او خواهد بود.»  
2 - گریه امام علی‌علیه السلام در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
ابن عساكر از نجی نقل می‌كند كه من با علی‌علیه السلام حركت كردیم. چون به نینوا كه در راه صفین بود رسید، حضرت ندا داد: «اصبر یا اباعبداللَّه! اصبر یا اباعبداللَّه بشطّ الفرات. قلت: و ما ذاك؟ قال: دخلت علی النبی‌صلی الله علیه وآله ذات یوم و عیناه تفیضان، قلت: یا نبیّ اللَّه! اغضبك احد، ما شأن عینیك تفیضان؟ قال: بل قام من عندی جبرئیل قبل امد فحدّثنی انّ الحسین یقتل بشطّ الفرات. قال: فقال: هل لك الی ان اشمّك من تربته؟ قال: فقلت: نعم، فمدّ یده فقبض قبضة منه تراب فاعطانیها فلم املك عینیّ ان فاضتا»؛(219) «صبر كن ای اباعبداللَّه! صبر كن ای اباعبداللَّه در شطّ فرات. راوی می‌گوید: عرض كردم: برای چه؟ حضرت فرمود: روزی بر پیامبر وارد شدم در حالی كه دو چشمش گریان بود. عرض كردم: ای پیامبر خداصلی الله علیه وآله! آیا كسی تو را به غضب درآورده است؟ چه شده كه چشمانتان اشكبار است؟ حضرت فرمود: لحظاتی قبل جبرئیل اینجا بود و مرا خبر داد كه حسین‌علیه السلام در كنار شطّ فرات به قتل خواهد رسید. نجی می‌گوید: حضرت به من فرمود: آیا می‌خواهی از تربتش به تو دهم تا استشمام نمایی؟ عرض كردم: آری. آن گاه دست خود را دراز كرده و مشتی از خاك برداشت و به من عطا نمود. من نتوانستم جلوی خود را بگیرم، لذا اشكم جاری شد.»  
3 - گریه امام سجادعلیه السلام در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
ابن عساكر به سندش از جعفر بن محمّد نقل كرده كه: «سئل علی بن الحسین عن كثرة بكائه فقال: لاتلومونی، فان یعقوب‌علیه السلام فقدسبطاً من ولده فبكی حتی ابیضت عیناه من الحزن و لم یعلم انه مات، و قد نظرت الی اربعة عشر رجلاً من اهل بیتی یذبحون فی غداة واحدة أفترون حزنهم یذهب من قلبی ابداً»؛(220) «از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب‌علیهم السلام در مورد كثرت گریستنش سؤال شد؟ حضرت فرمود: مرا ملامت نكنید؛ زیرا یعقوب یكی از فرزندانش مفقود شد، آن قدر گریست تا این كه دو چشمش سفید شد در حالی كه می‌دانست او نمرده است. ولی من به چهارده نفر از اهل بیتم نظر كردم كه در صبح یك روز همگی ذبح شدند، آیا شما می‌خواهید كه حزن آنان از قلبم بیرون رود؟»  
4 - گریه امام صادق‌علیه السلام در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
ابوالفرج اصفهانی به سندش از اسماعیل تمیمی نقل كرده كه گفت: من نزد ابوعبداللَّه جعفر بن محمّدعلیهما السلام بودم كه خادم برای سید حمیری - شاعر - از حضرت اجازه ورود گرفت. حضرت دستور داد كه وارد شود. اهل بیت خود را پشت پرده قرار داد. سید حمیری وارد شد و سلام كرد و در گوشه‌ای نشست. حضرت از او خواست تا شعر بخواند. حمیری این اشعار را در سوگ امام حسین‌علیه السلام سرود:  
أمرر علی جدث الحسین   
فقل لأعظمه الزكیّه   
آأعظماً لازلت من   
و طفاء ساكبة رویّة  
و اذا مررت بقبره   
فأطل به وقف المطیّة  
و ابك المطهّر للمطهّر  
و المطهّرة النقیة  
كبكاء معولة أتت   
یوماً لواحدها المنیّة  
حمیری می‌گوید: مشاهده كردم كه اشك‌های جعفر بن محمّد برگونه‌هایش سرازیر بود، و صدای شیون از خانه حضرت بلند شد، به حدّی كه امام دستور به خودداری دادند. آنان نیز ساكت شدند... .(221)  
5 - گریه ابن عباس در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
سبط بن جوزی نقل كرده است: چون حسین‌علیه السلام كشته شد، دائماً ابن عباس بر او می‌گریست تا این كه چشمش كور شد.(222)  
6 - گریه انس بن مالك در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
قندوزی حنفی می‌گوید: «چون سر مبارك حسین بن علی‌علیهما السلام را بر ابن زیاد وارد كردند، آن را در تشتی قرار داد و با چوب دستی‌اش شروع به زدن به دندان‌های آن حضرت نمود و می‌گفت: مثل این دندان‌ها را ندیدم. اَنَس نزد او بود، شروع به گریه كرد و گفت: حسین‌علیه السلام شبیه‌ترین مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله است.(223)  
7 - گریه زید بن ارقم در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
ابن ابی الدنیا روایت كرده كه زید بن ارقم نزد ابن زیاد بود، به او گفت: چوبت را بردار، به خدا سوگند! به دفعات دیده‌ام كه رسول خداصلی الله علیه وآله ما بین این دو لب را می‌بوسید. آن گاه شروع به گریه كرد.(224)  
8 - گریه ام‌سلمه در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
چون خبر كشته شدن امام حسین‌علیه السلام به ام‌سلمه رسید، گفت: «أو قد فعلوها؟ ملأ اللَّه قبورهم ناراً، ثم بكت حتی غشی علیها»؛(225) «آیا این كار را كردند؟! خداوند قبرهایشان را از آتش پركند. آن گاه آن قدر گریست تا این‌كه غش كرد.»  
9 - گریه حسن بصری در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
زهری می‌گوید: «لمّا بلغ الحسن البصری قتل الحسین بكی حتی اختلج صدغاه ثم قال: و اذلّ امة قتلت ابن بنت نبیّها...»؛(226) «چون خبر قتل حسین‌علیه السلام به حسن بصری رسید، گریست، به حدّی كه دو گونه‌هایش پر از اشك شد. آن گاه گفت: ذلیل باد قومی كه فرزند دختر پیامبرشان را به قتل رسانده است!...».  
10 - گریه ربیع بن خُثیم در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
از جمله تابعین كه در سوگ مصیبت امام حسین‌علیه السلام گریست ربیع بن خثیم است. سبط بن جوزی نقل می‌كند: «لمّا بلغ الربیع بن خثیم قتل الحسین بكی و قال: لقد قتلوا فتیة لو رآهم رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله لاحبّهم، اطعمهم بیده، و اجلسهم علی فخذه»؛(227) «چون خبر كشته شدن حسین‌علیه السلام به ربیع رسید گریست و گفت: آنان جوانانی را كشتند كه هر گاه رسول خداصلی الله علیه وآله آنان را می‌دید دوست می‌داشت و به دستان خود آنان را طعام می‌داد و بر زانوی خود می‌نشاند.»  
11 - گریه اهل كوفه در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
چون مركب اُسرا به كوفه رسید، مردم همگی به دیدن زنان خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله آمدند. و از هر طرف صدای آه و شیون و سر و صدا و مرثیه‌سرایی بلند بود. زنان كوفه ندبه كنان در حالی كه گریبان چاك می‌دادند، با همراهی مردان بر اسیران می‌گریستند...(228).  
12 - گریه توّابین در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
عایشه بنت الشاطی می‌گوید: «سال شصت و پنج هجری داخل نشده بود كه صیحه توابین به «یالثارات الحسین‌علیه السلام» زمین را زیر پای بنی امیه به لرزه درآورد، و اهل كوفه با اسلحه‌های خود به طرف قبر حسین‌علیه السلام به راه افتادند، در حالی كه این آیه را تلاوت می‌كردند: «فَتُوبُوا إِلَی بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُم»(229). چون نزد قبر رسیدند، همگی صیحه‌ای زدند. و مردم را گریان‌تر از آن روز ندیدند. آنان یك شبانه روز در آن جا اقامت كرده و تضرّع نمودند...».(230)

### بررسی ادله مخالفین‌

كسانی كه از اهل سنت منكر جواز و رجحان گریستن بر اموات هستند، به ادله‌ای چند تمسك كرده‌اند كه آن‌ها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:  
1 - روایات و نهی از گریستن بر میّت   
مسلم و دیگران از عبداللَّه نقل كرده‌اند كه گفت: حفصه بر عمر گریست. عمر به او گفت: آرام باش، ای دختركم! آیا نمی‌دانی كه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ المیّت یعذّب ببكاء اهله علیه»؛(231) «گریه خانواده میت، او را عذاب می‌دهد.»  
و نیز از ابن عمر نقل شده كه چون عمر نیزه خورد بیهوش شد. بر او صدا به شیون بلند نمودند. چون به هوش آمد، گفت: آیا نمی‌دانید كه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ المیت لیعذب ببكاء الحیّ»؛(232) «همانا مرده، بر گریه زنده عذاب می‌شود.»  
پاسخ   
اوّلاً: این احادیث با احادیثی كه قبلاً ذكر شد و همه دلالت بر جواز یا رجحان گریه دارد، معارض است.  
ثانیاً: از احادیث دیگر استفاده می‌شود كه عمر بن خطاب در تطبیق این حدیث نبوی بر موردش اشتباه كرده است، زیرا صهیب می‌گوید: «من بعد از شنیدن این حدیث از عمر، نزد عایشه رفتم و آن چه از عمر شنیده بودم برای او بازگو كردم. عایشه گفت: نه به خدا سوگند! رسول خداصلی الله علیه وآله هرگز نفرمود كه میّت به گریه كسی عذاب می‌شود، بلكه فرمود: «انّ الكافر یزیده اللَّه ببكاء اهله عذاباً، وانّ اللَّه لهو اضحك و أبكی، و لاتزر وازرة وزر اخری»؛(233) «همانا خداوند عذاب كافر را به سبب گریه اهلش زیاد می‌كند. و همانا خداوند می‌خنداند و می‌گریاند، هیچ كسی بار دیگری را حمل نمی‌كند.»  
هشام بن عروه از پدرش نقل می‌كند كه نزد عایشه قول ابن عمر نقل شد كه میت به گریه اهلش بر او عذاب می‌شود، عایشه گفت: خدا رحمت كند اباعبدالرحمن را، او چیزی را شنیده ولی حفظ نكرده است. روزی جنازه مرد یهودی را از كنار رسول خداصلی الله علیه وآله عبور دادند در حالی كه اهلش بر او می‌گریستند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «انتم تبكون و انّه لیعذب»؛(234) «شما گریه می‌كنید و او عذاب می‌شود.»  
ثالثاً: قبلاً به روایتی اشاره كردیم كه عمر نزد پیامبرصلی الله علیه وآله از گریه زنان بر میّت منع كرد، ولی رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «دعهنّ یا عمر! فانّ العین دامعة و القلب مصاب و العهد قریب»؛ «ای عمر! آنان را رها كن، زیرا چشم اشك ریزان و قلب مصیبت‌دیده و عهد قریب است.»  
رابعاً: این روایت با ظاهر آیات قرآن سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «وَ لاتَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری ؛(235) «هیچ گناهكاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌كشد.»  
2 - نهی عمر از گریه بر میّت   
گاهی می‌گویند عمر بن خطاب از گریستن بر اموات نهی می‌كرده است، لذا نهی او دلیل بر عدم جواز است.  
پاسخ   
اوّلاً: نهی او در مقابل نصوصی است كه دلالت بر جواز بلكه رجحان دارد.  
ثانیاً: سنّت عمر نزد ما اعتباری ندارد.  
ثالثاً: نهی او همان گونه كه در روایات به آن اشاره شده، مورد مخالفت پیامبرصلی الله علیه وآله قرار گرفته است.  
رابعاً: چگونه عمر از گریستن بر اموات نهی كرده در حالی كه خودش بر نعمان بن مقرن(236)، زید بن خطاب(237) و خالد بن ولید(238)، گریسته است. و نیز امر به گریه بر خالد بن ولید نموده است.(239)  
تورات، و نهی گریه بر اموات   
با تأملی در كتب یهود پی می‌بریم كه نهی از گریه در سوگ مردگان، ریشه در تورات دارد، و عمر از آن جا كه با اهل كتاب خصوصاً یهود ارتباط داشته و كتاب‌های آنان را قرائت می‌كرده است لذا این حكم را در اسلام به اجرا گذاشته است.  
در كتب یهود می‌خوانیم: «ای فرزند! از تو شهوت دو چشمانت را با یك ضربت می‌گیرم، پس نوحه و گریه مكن و اشكانت را جاری مساز. آرام گرفته و ساكت باش، و نوحه بر اموات نخوان».(240)  
3 - اختصاص روایات گریستن به عصر ظالمان   
محمّد باقر بهبودی در تعلیقه خود بر كتاب «بحارالأنوار» ذیل روایات فضیلت گریه بر امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «توهّم الجهال انّ لهذه الأحادیث اطلاقاً یشمل كل ظرف و زمان، فانكرها بعض اشدّ الإنكار... و الحق انّ هذه الاحادیث - بین صحاح و حسان و ضعاف - مستفیضة بل متواترة لا تتطرق الیها ید الجرح و التأویل، لكنّها صدرت حینما كان ذكر الحسین و البكاء علیه و زیارته و رثائه و انشاد الشعر فیه انكاراً للمنكر و مجاهدة فی سبیل اللَّه، و محاربة مع اعداء اللَّه: بنی امیة الظالمة الغشوم و هدماً لأساسهم و تقبیحاً و تنفیراً من سیرتهم الكافرة بالقرآن و الرسول...  
و امّا فی زمان لا محاربة بین اهل البیت و اعدائهم كزماننا هذا فلا یصدق علی ذكر الحسین و البكاء علیه عنوان الجهاد... فحیث لا جهاد فی البكاء علیه فلا وعد بالجنة، و حیث لا عذاب و لا نكال و لا خوف نفس فلا ثواب كذا و كذا. فلیبك الفسقة الفجرة انّهم مأخوذون بسیی‌ء اعمالهم انّ اللَّه لا یخدع من جنّته...»؛(241) «و حق این است كه در این احادیث روایت صحیح و حسن و ضعیف وجود دارد ولی در عین حال مستفیض بلكه متواتر است كه دست جرح و تأویل در آن‌ها راه ندارد ولی این روایات هنگامی صادر شده كه ذكر حسین و گریه بر او زیارت و مرثیه‌خوانی و قرائت شعر درباره او انكار منكر و مجاهده در راه خدا و جنگ با دشمنان خدا بنی‌امیه ظالم و غاصب به حساب می‌آمده و موجب هدم اساس و بنیان آن‌ها و تقبیح و تنفیر از روش كفرآمیز آن‌ها نسبت به قرآن و رسول به حساب می‌آمده است...  
و امّا در زمانی كه بین اهل بیت و دشمنانشان جنگی نبوده مثل این زمان، دیگر بر ذكر حسین و گریه بر او عنوان جهاد صادق نیست... و چون جهادی بر گریه بر او نیست پس وعده‌ای به بهشت نمی‌باشد، و هنگامی كه عذاب و گرفتاری و ترس بر جان نیست پس ثواب‌هایی هم كه در روایات آمده، نیست. پس باید افراد فاسق فاجر بگریند، آنان به جهت اعمال بدشان مؤاخذه می‌شوند زیرا خداوند در بهشتش فریب نمی‌خورد...».  
پاسخ   
اولاً: روایاتی كه در مورد ثواب گریه بر مصیبت امام حسین‌علیه السلام وارد شده مطلق است و شامل هر زمان و مكان و هر حالتی است.  
امام رضاعلیه السلام به ابن شبیب فرمود: «یابن شبیب! ان سرّك ان تكون معنا فی الدرجات العُلی من الجنان فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا و علیك بولایتنا؛ فلو انّ رجلاً تولّی حجراً لحشره اللَّه معه یوم القیمة»؛(242) «ای پسر شبیب! اگر دوست داری كه با ما در درجات عالی بهشت باشی در حزن ما محزون و در شادی ما شاد باش. و بر تو باد به ولایت ما؛ زیرا اگر كسی سنگی را دوست بدارد خداوند او را در روز قیامت با همان سنگ محشور می‌كند.»  
مسمع بن عبدالملك از امام صادق‌علیه السلام نقل كرده كه فرمود: «رحم اللَّه دمعتك، اما انّك من الذین یعدون من اهل الجزع لنا، و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا»؛(243) «خداوند به جهت اشكانت بر تو رحمت فرستد. آگاه باش! همانا تو جزء كسانی هستی كه برای ما جزع می‌كند و كسانی كه در شادی ما شاد و در حزن ما اندوهناكند.»  
ثانیاً: اگر این گونه روایات مخصوص زمان بنی‌امیه است كه گریه در حكم جهاد بوده است، الان نیز وارثان بنی‌امیه از پیروان مدرسه شام در بین وهابیان وجود دارند كه با اهل بیت‌علیهم السلام دشمن‌اند و لااقل نمی‌خواهند كه از آن بزرگواران یاد و ذكری برده شود و لذا از این جهت در این زمان گریه در سوگ اهل بیت‌علیهم السلام جهاد به حساب می‌آید.  
ثالثاً: پیامبر اكرم‌صلی الله علیه وآله در عصر و زمانی برای امام حسین‌علیه السلام گریه كرده است كه هنوز بنی‌امیه به حكومت نرسیده بود تا گریه در حكم جهاد بر ضدّ آنان به شمار آید.  
حاكم نیشابوری به سندش از ام‌الفضل دختر حارث نقل كرده كه گفت: «انّها دخلت علی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله فقالت: یا رسول اللَّه! انّی رأیت حلماً منكراً اللیلة. قال: و ما هو؟ قالت: انّه شدید. قال: و ماهو؟ قالت: رأیت كأنّ قطعة من جسدك قطعت و وضعت فی حجری. فقال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: رأیت خیراً؛ تلد فاطمة - ان شاء اللَّه - غلاماً فیكون فی حجرك. فولدت فاطمة الحسین، فكان فی حجری، كما قال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله. فدخلتُ یوماً الی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله، فوضعته فی حجره، ثم حانت منّی التفاتة فاذا عیناً رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله تهریقان من الدموع. فقلت: یا نبیّ اللَّه! بأبی انت و امّی، ما لك؟ قال: أتانی جبرئیل علیه الصلاة و السلام، فأخبرنی انّ امّتی ستقتل ابنی هذا. فقلت: هذا؟ فقال: نعم، و اتانی بتربة من تربته حمراء»؛(244) «روزی بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شده، عرض كردم: ای رسول خدا! شب گذشته خواب بدی دیدم. حضرت فرمود: آن خواب چیست؟ عرض كردم، خواب بدی است. حضرت فرمود: چیست؟ عرض كردم: در عالم رؤیا دیدم گویا قسمتی از بدن شما جدا شده و در دامان من قرار گرفت. پیامبر فرمود: خواب خوبی دیده‌ای. فاطمه (دخترم) اگر خدا بخواهد پسری به دنیا خواهد آورد كه در دامان تو بزرگ خواهد شد.  
ام‌الفضل می‌گوید: فاطمه‌علیها السلام حسین‌علیه السلام را به دنیا آورد و او در دامان من بود، همان گونه كه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود، تا آن كه بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شدم و حسین‌علیه السلام را در دامنش گذاردم. به حضرت توجه كردم، ناگهان دیدم كه اشك از چشمانش سرازیر شد. عرض كردم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، چه شده كه شما را گریان می‌بینم؟ حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد كه امتم به زودی او را به شهادت می‌رسانند. عرض كردم: این فرزند را؟ حضرت فرمود: آری. آن گاه قسمتی از تربت خونین آن حضرت را به من داد.»  
رابعاً: همچنین مطابق برخی از روایات، بسیاری از صحابه قبل از برپایی دولت بنی‌امیه در سوگ امام حسین‌علیه السلام گریستند كه به طور حتم نمی‌توان آن را حمل بر مسائل سیاسی نمود.  
ابن عساكر از نجی نقل می‌كند كه من با علی‌علیه السلام حركت كردیم. چون به نینوا كه در راه صفین بود رسید، حضرت ندا داد: صبر كن ای اباعبداللَّه! صبر كن ای اباعبداللَّه در شطّ فرات. راوی می‌گوید: عرض كردم: برای چه؟ حضرت فرمود: روزی بر پیامبر وارد شدم در حالی كه دو چشمش گریان بود. عرض كردم: ای پیامبر خدا! آیا كسی تو را به غضب درآورده است؟ چه شده كه چشمانتان اشكبار است؟ حضرت فرمود: لحظاتی قبل جبرئیل اینجا بود و مرا خبر داد كه حسین‌علیه السلام در كنار شطّ فرات به قتل خواهد رسید.  
نجی می‌گوید: حضرت به من فرمود: آیا می‌خواهی از تربتش به تو دهم تا استشمام نمایی؟ عرض كردم: آری. آن گاه دست خود را دراز كرده و مشتی از خاك برداشت و به من عطا نمود. من نتوانستم جلوی خود را بگیرم، لذا اشكانم جاری شد.(245)  
سبط بن جوزی نقل كرده است: چون حسین‌علیه السلام كشته شد، دائماً ابن عباس بر او می‌گریست تا این كه چشمش كور شد.(246)  
قندوزی حنفی می‌گوید: «چون سر مبارك حسین بن علی‌علیهما السلام را بر ابن زیاد وارد كردند، آن را در تشتی قرار داد و با چوب دستی‌اش شروع به زدن به دندان‌های آن حضرت نمود و می‌گفت: مثل این دندان‌ها را ندیدم. اَنَس نزد او بود، شروع به گریه كرد و گفت: حسین‌علیه السلام شبیه‌ترین مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله است.(247)  
ابن ابی الدنیا روایت كرده كه زید بن ارقم نزد ابن زیاد بود، به او گفت: چوبت را بردار، به خدا سوگند! به دفعات دیده‌ام كه رسول خداصلی الله علیه وآله ما بین این دو لب را می‌بوسید. آن گاه شروع به گریه كرد.(248)  
چون خبر كشته شدن امام حسین‌علیه السلام به ام‌سلمه رسید، گفت: آیا این كار را كردند؟! خداوند قبرهایشان را از آتش پركند. آن گاه آن قدر گریست تا این كه غش كرد.(249)  
خامساً: مطابق برخی از روایات امام زمان‌علیه السلام خبر از گریه خود در مصیبت امام حسین‌علیه السلام داده است آن‌جا كه می‌فرماید: «و لأبكینّ علیك بدل الدموع دماً»؛(250) «و به تحقیق كه برای تو به جای اشك خون گریه می‌كنم.»  
سادساً: مگر امام رضاعلیه السلام كه در عصر خلفای عباسی زندگی می‌كرده به گریه زیاد خود در مصیبت جدش امام حسین‌علیه السلام اشاره نكرده است؟ آنجا كه می‌فرماید: «انّ یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض كرب و بلا، و اورثنا الكرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛(251) «همانا روز حسین‌علیه السلام پلك‌های ما را زخم كرده و اشكان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین كرب و بلا ذلیل كرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است...».

### جزع در سوگ امام حسین‌علیه السلام‌

«جزع» نقیض صبر و به معنای اظهار حزن و درد و مصیبت است.  
ابن منظور می‌گوید: «و الجزع نقیض الصبر»؛(252) «و جزع نقیض صبر است.»  
در «اقرب الموارد» در تفسیر «جزع» آمده است: «لم یصبر فاظهر الحزن»؛(253) «او صبر نكرده و اظهار حزن نموده است.»  
در «المنجد» نیز به همین معنا تفسیر شده است.  
اظهار حزن دارای انواع و اقسامی است:  
1 - بلند كردن صدا به همراه گریه كه به آن نوحه‌سرایی می‌گویند.  
2 - گریه همراه شیون كه به آن عویل می‌گویند.  
3 - گریه همراه با شمردن محاسن شخص از دنیا رفته كه به آن ندبه می‌گویند.  
4 - گاهی هم با قول است مثل گفتن واویلا و... .  
5 - گاهی هم همراه با عمل است به این‌كه دستش را بر پیشانی یا صورت و یا سینه‌اش می‌زند و جزع می‌كند.  
در هر حال هر كردار و گفتاری كه از آثار غلبه حزن و اظهار آن باشد از مصادیق جزع است و این مطلبی است كه در روایات نیز به آن اشاره شده است.  
جابر می‌گوید: به امام باقرعلیه السلام عرض كردم: جزع چیست؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل و العویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر من النواصی...»؛(254) «شدیدترین جزع فریاد به واویلا و زدن به صورت و سینه و كندن مو از جلوی سر است...».  
جزع در سوگ امام حسین‌علیه السلام از دیدگاه اهل بیت‌علیهم السلام   
معاویة بن وهب از امام صادق‌علیه السلام نقل كرده كه فرمود: «كلّ الجزع و البكاء مكروه سوی الجزع و البكاء علی الحسین‌علیه السلام»؛(255) «تمام انواع جزع و گریه مكروه است به جز جزع و گریه بر حسین‌علیه السلام.»  
علیّ بن حمزه از امام صادق‌علیه السلام نقل كرده كه فرمود: «انّ البكاء و الجزع مكروه للعبد فی كل ما جزع ما خلا البكاء و الجزع علی الحسین بن علیّ‌علیهما السلام، فانّه فیه مأجور»؛(256) «همانا گریه و جزع برای انسان در هر چه جزع می‌شود مكروه است به جز گریه و جزع بر حسین بن علی‌علیهما السلام كه در این مورد ثواب دارد.»  
خالد بن سدیر از امام صادق‌علیه السلام نقل كرده كه فرمود: «... و لقد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی‌علیهما السلام، و علی مثله تلطم الخدود و تشقّ الجیوب»؛(257) «... و همانا زنان فاطمی گریبان را برای حسین بن علی‌علیهما السلام چاك داده و بر صورت زدند، و بر مثل او باید بر صورت‌ها زد و گریبان‌ها چاك داد.»  
مسمع بن عبداللَّه كردین بصری می‌گوید: امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: «اما تذكر ما صُنع به - الحسین‌علیه السلام - ؟ قلت: نعم. قال: فتجزع؟ فقلت: ای واللَّه، واستعبر لذلك، حتی یری اهلی اثر ذلك علیّ، فامتنع عن الطعام حتی یستبین ذلك فی وجهی. قال: رحم اللَّه دمعتك، اما انّك من الذین یُعدّون من اهل الجزع لنا و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یخافون لخوفنا و یأمنون اذا أمنّا»؛(258) «آیا آنچه را كه بر حسین‌علیه السلام وارد شده یاد می‌كنی؟ عرض كردم: آری به خدا سوگند و از آن اندوهناك می‌شوم به حدّی كه اهل بیتم اثر آن را در من مشاهده می كنند و لذا از غذا دست می‌كشم و اثر این كار در صورتم نمایان می‌شود. حضرت فرمود: رحمت خدا بر اشكانت، آگاه باش! تو از كسانی به حساب می‌آیی كه برای ما جزع می‌كنند و كسانی كه در شادی ما شاد و در حزن ما محزونند و به خوف ما خائف و هنگامی كه ما در امن و امانیم در امانند.»  
معاویة بن وهب می‌گوید: «استأذنت علی ابی عبداللَّه‌علیه السلام فقیل لی: ادخل فدخلت فوجدته فی مصلاه فی بیته، فجلست حتی قضی صلاته، فسمعته و هو یناجی ربّه و هو یقول: اللّهمّ یا من خصّنا بالكرامة...»؛(259) «از ابوعبداللَّه اجازه گرفتم تا بر او وارد شوم، اجازه ورود داده شد. من وارد شدم و حضرت را در حجره در محرابش مشاهده كردم. نشستم تا نمازشان تمام شود از او شنیدم كه در مناجات با پروردگارش عرضه می‌داشت: بارخدایا! ای كسی كه ما را به كرامت اختصاص دادی... بر آن چشم‌هایی كه به جهت رحمت بر ما اشكشان جاری شده رحم كن. و نیز بر آن قلب‌هایی كه جزع كرده و برای ما سوخته است رحمت فرست و آن فریادها و شیون‌هایی را كه برای ما زده شده مشمول رحمت خود فرما.»  
امام سجادعلیه السلام به «زائده» می‌فرماید: «... فانّه لمّا اصابنا بالطفّ ما اصابنا و قتل ابی‌علیه السلام و قتل من كان معه من ولده و اخوته و سائر اهله و حملت حرمه و نساؤه علی الأقتاب، یراد بنا الكوفة، فجعلتُ انظر الیهم صرعی و لم یواروا، فعظم ذلك فی صدری و اشتدّ لما اری منهم قلقی، فكادت نفسی تخرج، و تبیّنت ذلك منّی عمّتی زینب الكبری بنت علیّ‌علیها السلام فقالت: مالی اراك تجود بنفسك یا بقیة جدّی و ابی و اخوتی؟ فقلت: و كیف لا اجزع و اهلع و قد اری سیّدی و اخوتی و عمومتی و ولد عمّی و اهلی مصرّعین بدمائهم، مرمّلین بالعری، مسلّبین، لا یكفنون و لایوارون...»؛(260) «... چون آن مصیبت بزرگ بر ما در كربلا وارد شد و پدرم و كسانی كه از اولاد و برادران و سایر اهل بیتش به شهادت رسیدند و اهل حرم و زنانش بر شتران به اسارت برده شدند تا آن‌ها را به كوفه وارد كنند، من به جنازه‌ها نظر می‌كردم كه بر روی زمین افتاده و دفن نشده بودند. این موضوع بر سینه‌ام سنگینی كرد و چون آنان را این گونه دیدم امر برایم گران آمد و نزدیك بود كه جان از تنم خارج شود. عمه‌ام زینب دختر علی‌علیهما السلام چون این حالت را از من مشاهده كرد عرضه داشت: تو را چه شده كه با جان خود بازی می‌كنی ای باقیمانده جد و پدر و برادرانم؟ من گفتم: چگونه جزع و فزع نكنم در حالی كه آقا و برادران و عموها و پسرعموها و اهل بیتم را می‌بینم كه به خون غلطیده و در سرزمین كربلا به خاك افتاده‌اند و لباس‌های آن‌ها را به غارت برده و كسی نیست كه آن‌ها را كفن كند و دفن نماید...».  
معنای عدم كراهت جزع در سوگ امام حسین‌علیه السلام   
شیخ یوسف بحرانی در شرح روایت معاویة بن وهب از امام صادق‌علیه السلام كه فرمود: همه انواع جزع و گریه مكروه است مگر جزع و گریه در شهادت امام حسین‌علیه السلام می‌فرماید: «فالظاهر انّ المراد بالكراهة هنا عدم ترتب الصواب و الأجر علیه مجازاً، لا الكراهة الموجبة للذمّ، و ذلك فانّه لیس فی شی‌ء من افراد البكاء مایوجب الثواب الجزیل و الأجر الجمیل مثل البكاء علیه و البكاء علی آبائه و ابنائه: و قصاری البكاء علی غیرهم انّ سبیله سبیل المباحات»؛(261) «پس ظاهر آن است كه مراد به كراهت در آنجا مجازاً عدم ترتّب ثواب و اجر بر گریه باشد، نه كراهتی كه موجب مذمت گردد و جهت آن این است كه در هیچ نوع گریه چیزی كه موجب ثواب ارزشمند و اجر زیبا شود نیست، همانند گریه بر امام حسین‌علیه السلام و گریه بر پدر و اجداد و فرزندان اوعلیهم السلام كه چنین ثواب و اجری دارد. و نهایت حكمی كه مترتب بر گریه بر دیگران می‌شود آن است كه مباح باشد.»

### تباكی در سوگ اولیای الهی‌

برخی به خاطر وضعیّت خاصی كه قلبشان دارد كمتر می‌توانند گریه كنند. اینان اگر تباكی هم كنند به ثواب و ارزش گریه خواهند رسید.  
در حدیثی از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت شده كه آن حضرت آخر سوره زمر «فَسیقَ الَّذینَ كَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ زُمَراً» را بر جماعتی از انصار تلاوت كرد. همگی به جز جوانی از آنان گریستند. جوان عرض كرد: از چشم من قطره‌ای بیرون نیامد، ولی تباكی كردم. حضرت فرمود: «من تباكی فله الجنّة»؛(262) «هر كس تباكی كند برای او بهشت است.»  
جریر از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل كرده كه فرمود: «انّی قارئ علیكم «ألْهكُمُ التَّكَاثُرْ» من بكی فله الجنّة و من تباكی فله الجنّة»؛(263) «همانا من بر شما سوره «أَلْهكُمُ التَّكَاثُرْ» را می‌خوانم، هر كس گریست بهشت بر او واجب می‌شود و هر كس تباكی هم كرد نیز بر او بهشت واجب است.»  
شیخ محمّد عبده می‌گوید: «تباكی آن است كه انسان خود را با زحمت به گریه وادارد، ولی بدون ریا».(264)  
میر سید شریف جرجانی می‌گوید: «اصل در تباكی قول پیامبرصلی الله علیه وآله است كه فرمود: «ان لم تبكوا فتباكوا»؛ «اگر گریه نمی‌كنید پس تباكی كنید.» مقصود از این جمله تباكی از كسی است كه مستعدّ گریه است، نه تباكی غافل و كسی كه از روی لهو این چنین می‌كند».(265)  
از روایات اهل بیت‌علیهم السلام استفاده می‌شود كه تباكی با توجه نیز مطلوبیت دارد.  
امام صادق‌علیه السلام فرمود: «من تباكی فله الجنّة»؛(266) «هر كس تباكی كند برای او بهشت است.»  
و نیز فرمود: «... و من أنشد فی الحسین شعراً فتباكی فله الجنة»؛(267) «... و هر كس درباره حسین‌علیه السلام شعری بخواند و تباكی كند بهشت بر او واجب است.»

### روان‌شناسی گریستن‌

#### توضیح‌

بیشترین و مهم‌ترین تأثیری كه مراسم عزاداری بر شركت كنندگان دارد تأثیرات روانی است و بیشتر شركت كنندگان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. لذا برخی می‌گویند: عزاداری و گسترش این مراسم در طول سال و به مناسبت‌های مختلف باعث می‌شود كه جامعه از شادی‌ها دور باشد و بیشتر احساس غمگینی كند و در نتیجه باعث افزایش افسردگی در جامعه شود.

#### مراتب گریه

گریه دارای یك ظاهر است و یك باطن. ظاهر آن یك امر فیزیولوژیك است؛ یعنی باید تأثیرات روانی از طریق محرّك‌های بیرونی یا درونی مثل تفكّر شكل گیرد، سپس این تأثرات وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب شود. در این هنگام بخش خاصی از مغز فعّال شده و غدد اشكی چشم را فرمان فعالیت می‌دهد، و در نهایت قطرات اشك جریان پیدا می‌كند كه ما آن را گریه می‌نامیم. باطن گریه همان تأثّرات درونی است. نگاه روان‌شناختی و داوری ما در باب پیامدهای گریه نیز دایرمدار تأثرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است كه گریه كردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن در مراسم عزای حسینی منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثرات درونی نظر دارد وگرنه به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی هم می‌توان، چشمانی گریان داشت. باطن گریه بر چهار نوع تقسیم می‌شود كه یك نوع آن معطوف به خود و نیازهای سركوب شده خود است و می‌تواند با افسردگی هم‌بستگی مثبت داشته باشد كنش و واكنش ورا اجتماعی فرد را مختل سازد، امّا سه نوع دیگر، امیدبخش است و حركت آفرین و رابطه معكوس با افسردگی دارد؛ نوع اوّل ناشی از مرگ واقعی است، امّا سه نوع دیگر سوگ واقعی نیستند اگر چه در مراسم سوگواری انجام می‌پذیرد. این چهار نوع عبارتند از:  
1 - گریه ناشی از ارتباط و علاقه  
این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می‌شود و اختیاری نیست، و معمولاً بی‌اراده جاری می‌گردد. این گریه به اصطلاح روان شناسان و روان درمان‌گران، تخلیه روانی - هیجانی است و به خود فرد و نیازهای سركوفته شده او بازمی‌گردد.  
2 - گریه ناشی از عقیده   
این نوع گریه مثل اشكی است كه هنگام مناجات از انسان جاری می‌شود. كه ناظر به حال و آینده است. این نوع گریه ریشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس‌های دنیوی و زندگی روزمرّه نیست.  
3 - گریه ناشی از كمال خواهی   
برخی از گریه‌ها ناشی از فضیلت‌طلبی و كمال خواهی است، مثل گریه‌ای كه در فقدان معلّم و مربّی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این نوع از آن جهت است كه ما در عمق وجودمان كمال و رشد را تحسین می‌كنیم و از بودن آن كمالات، ذوق‌زده می‌شویم و از فقدان آن‌ها ناراحت می‌گردیم. گاهی در مراسم عزاداری گریه‌هایی از این نوع وجود دارد.  
4 - گریه بر مظلوم   
مثل این كه بر رسول خداصلی الله علیه وآله و امامان مخصوصاً سالار شهیدان و مصایبی كه بر آنان وارد شده می‌گرییم.

#### تحوّل مذهبی با گریه در سوگ امام حسین‌علیه السلام‌

##### اشاره

واقعه كربلا نه تنها منشأ تأثیر در قلوب عموم بشریّت شده است، بلكه باعث شده تا كسانی كه داخل در آیین آن حضرت نبوده‌اند را به سوی آن رهنمون سازد و از دین و آیین معاویه خارج كرده و به سوی آن حضرت سوق دهد.  
اینك به برخی از كسانی كه با خواندن یا شنیدن واقعه عاشورا تحوّل مذهبی در آنان پیدا شده و موجب استبصارشان شده اشاره می‌كنیم:

##### 1 - استاد مصری، ابوشریف، معروف عبدالمجید

او در نامه‌ای به یكی از خطبای حسینی می‌نویسد: «ذات یوم كنت ابحث عن إذاعة القاهرة و فی یدی مذیاع صغیر و انا جالس وحدی فی غرفتی، كنت أعیش حینها خارج مصر، و كان الشوق الیها یغمز قلبی و یستولی علی مشاعری و لم تكن الفضائیات قد ظهرت بعد.  
و فجأة تناهی الی اذنی صوت رخیم عذب، فاوقفت مؤشر المذیاع، كان الأداء مختلفاً تماماً عن كل اداء سمعته من قبل، فازدادت دهشتی. كان الرجل یتحدث عن الامام الحسین‌علیه السلام و عن الكارثة المریعة التی وقعت فی كربلاء، لا ادری فی ایّ شهر من الشهور كنّا، و ربّما كنّا فی شهر محرم.  
فی تلك الأیام لم اكن قد عرفت بعدُ البكاء علی الحسین‌علیه السلام و معنی هذا البكاء و لكنّنی وجدت نفسی قد غمرها حزن شدید، فاجهشت بالبكاء، و فاضت الدموع من عیونی بغزارة و حرارة دون ارادة، و رحت ابكی بمرارة و حرقة لم اعهدها من قبل، الی ان انتهی الحدیث الذی استولی علی جوانحی قادماً عبر الأثیر، و قد تجسدت أمامی مصیبة اهل البیت الأطهارعلیهم السلام اعلن المذیع بانّ الإذاعة هی اذاعة طهران، و لكنّه لم یذكر اسم المتحدث، و لعلّه بالطبع كان قد ذكره فی البدایة، فشعرت بالأسف الشدید؛ لأنّنی كنت فی شدة الشوق لمعرفة صاحب هذا الصوت القادم من خلف الحجب و الأستار...  
و كان ان انفتحت امام بصیرتی آفاق جدیدة واسعة علی قتیل العبرات الامام الحسین‌علیه السلام»؛(268) «یك روز در حالی كه در دستانم رادیوی كوچكی بود به دنبال موج قاهره بودم. تنها در اتاقم نشسته بودم، در همان حال كه موج را می‌چرخاندم ناگهان صدایی گوارا و دل‌انگیز به گوشم خورد، موج رادیو را بر آن نگه داشتم. این صدا با تمام صداهایی كه قبلاً شنیده بودم فرق می‌كرد. كم كم توجّه‌ام را به خودش جلب كرد. دقت كردم، فهمیدم شخصی درباره امام حسین‌علیه السلام و از حادثه تلخی كه در كربلا به وقوع پیوست سخن می‌گوید. نمی‌دانم در چه ماهی از ماه‌های سال بود، گمانم در ماه محرّم بود.  
آن ایام من هنوز مسأله گریه بر امام حسین‌علیه السلام را نمی‌دانستم. ولی با شنیدن بخشی از واقعه كربلا از آن خطیب در دلم حزنی شدید احساس نمودم. در آن هنگام زار زار گریستم و اشكانم از دیدگانم بدون اراده و با شدّت و حرارت، جوشش داشت. من چنان گریه‌ای تلخ و با سوزش داشتم كه هرگز در طول عمرم مثل آن را یاد ندارم، این حالت در وجود من تا آخر كلام خطیب ادامه داشت، حالتی كه تمام وجود مرا در برگرفته و در آن تأثیر گذاشت و مصیبت اهل بیت اطهارعلیهم السلام را در جلوی من مجسم ساخت. رادیو اعلام كرد كه این صدا صدای تهران است، ولی اسم سخنران را ذكر نكرد و گویا نام او را از ابتدا برده بود. من در خود تأسف شدیدی احساس كردم؛ زیرا اشتیاق زیادی داشتم كه صاحب این صدا را از پشت این حجاب‌ها و پرده‌ها بشناسم...  
بعد از این زمان بود كه افق‌های جدید و گسترده در پیش چشمانم نسبت به كشته شده اشك‌ها، امام حسین‌علیه السلام باز شد.»  
او بعد از آن واقعه، تشیّع را انتخاب كرده و با سفر به ایران یكی از مجریان تلویزیون می‌شود.

##### 2 - استاد صائب عبدالحمید

او در كتاب خود «منهج فی الانتماء المذهبی» قصه استبصار خود را چنین بازگو می‌كند: «نعم، هكذا كانت البدایة، مع الحسین مصباح الهدی كانت البدایة، و مع الحسین سفینة النجاة كان الشروع. بدایة لم اقصدها انا و انّما هی التی قصدتنی فوفّقنی اللَّه لحسن استقبالها و اخذ بیدی الی عتباتها...  
ذلك كان یوم ملك علیّ مسامعی صوت شجیّ، ربّما كان قد طرقها من قبل كثیراً فأغضتْ عنه و مالت بطرفها و اسدلت دونه ستأئرها و أعصت علیه، حتی دعانی هذه المرة و انا فی خلوة او شبهها، فاهتزت له مشاعری و منحته كل احساسی و عواطفی من حیث ادری و لا ادری... فجذبنی الیه، تتبادلنی امواجه الهادرة، و السنة لهیبه المتطایرة، حتی ذابت كبریائی بین یدیه و انصاع له عتویّ علیه، فرحت معه اعیش الأحداث و اذوب فیها، اسیر مع الراحلین و احطّ اذا حطّوا، و اتابع الخطی حتی النهایة. تلك كانت قصة مقتل الامام الحسین‌علیه السلام بصوت الشیخ عبدالزهراء الكعبی؛ فی العاشر من محرّم الحرام من سنة 1402 للهجرة. فاصغیت عنده ایّما اصغاء لنداءات الامام الحسین‌علیه السلام و ترتعد جوارحی مع الدمعة و العبرة و شی‌ء فی دمی كأنّه الثورة، و هتاف فی جوارحی: لبیك یا سیدی یابن رسول اللَّه! و تنطلق فی ذهنی اسألة لا تكاد تنتهی و كانّه نور كان محجوباً، فانبعث یشقّ الفضاء الرحیب دفعة واحدة. انطلاقة یؤمها الحسین، بقیة المصطفی، و رأس الأمّة و علم الدین. انطلاقة الاسلام كلّه تنبعث من جدید و رسول اللَّه یقودها من جدید، بشخص ریحانته و سبطه الحسین‌علیه السلام.  
و هذه نداءات الاسلام یبثّها اینما حلّ و الجمیع یعرفها و لا یعرف للاسلام معنی فی سواها.  
و مصارع ابناء الرسول!...»؛(269) «آری این چنین بود شروع آن، با حسین‌علیه السلام چراغ هدایت، شروع آن بود. و با حسین‌علیه السلام كشتی نجات شروع شد. شروعی كه من آن را قصد نكرده بودم، بلكه او مرا قصد نمود، و خداوند مرا به حسن استقبال از آن موفّق گردانید و دست مرا گرفته و به عتبه‌های آن رسانید... و آن، روزی بود كه صدایی حزین به گوشم خورد. چه بسا آن صدا قبل از آن نیز بارها به گوشم رسیده بود ولی از آن بی توجّه گذر كرده بودم و بر روی آن پرده‌ها انداختم، او نیز به من بی توجّهی كرد. ولی این بار مرا به خود دعوت نمود در حالی كه من در جای خلوتی یا شبیه آن بودم. به جهت آن صدا تمام مشاعر و حواسّ من به لرزه درآمد و من نیز تمام احساس و عواطفم را بی اختیار در اختیار او قرار دادم... .  
آن صدا مرا به سوی خود جذب كرد... و امواج متلاطم و زبانه‌های شعله پراكنده‌اش هر لحظه بر من اصابت می‌نمود. تا به حدّی كه كبریای وجودم را نزد خود ذوب نمود و تمام وجودم را سراسر گوش كرده و به خود متوجّه ساخت. من با آن صوت به حركت درآمدم و با وقایعی كه نقل می‌كرد زندگی كرده، در آنها ذوب می‌شدم... و با آن قافله سیر می‌نمودم، و هر كجا كه فرود می‌آمدند، من نیز فرود می‌آمدم و به دنبال آنان تا به آخر، گام‌های خود را برداشته و راه را پیمودم.  
آن واقعه، قصه مقتل امام حسین‌علیه السلام با صدای شیخ عبدالزهرا كعبی؛ در روز دهم از ماه محرّم الحرام سال 1402 هجری بود. من به تمام نداهای امام حسین‌علیه السلام گوش می‌دادم و تمام جوارحم از آن می‌لرزید، و این حالت همراه با اشك و عبرت بود، و چیزی در خونم... گویا انقلاب و ندایی در جوارحم... كه لبیك یا سیدی، یابن رسول اللَّه!...  
در ذهنم سؤال‌هایی بی‌پایان بود، و گویا نوری كه از قبل محجوب و مستور بوده است. این نور برافروخت و یك دفعه تمام فضا را شكافت. فروزشی كه پیروی و اقتداء به حسین‌علیه السلام را در بر داشت، حسینی كه یادگار مصطفی و بزرگ امّت و از رهبران دین بود.  
فروزشی از اسلام به تمام معنا كه از نو برانگیخت و پیامبر خداصلی الله علیه وآله آن را به توسّط شخص ریحانه و سبطش حسین‌علیه السلام از نو رهبری نمود.  
این نداهای اسلام است كه هر كجا فرود آید پراكنده می‌شود و همه آن‌ها را می‌شناسند! و برای اسلام معنایی به جز آن شناخته نمی‌شود.  
آری، مكان‌های بر زمین خوردن فرزندان رسول خدا!...».

##### 3 - استاد ادریس حسینی مغربی‌

او در كتاب خود «لقد شیّعنی الحسین‌علیه السلام» می‌نویسد: «قال لی احد المقربین یوماً: من الذی شیّعك و ایّ الكتب اعتمدتها؟ قلت له: امّا بالنسبة لمن شیّعنی، فانّه جدّی الحسین و مأساته الألیمة. و امّا عن الكتب فقد شیّعنی صحیح البخاری و الصحاح الأخری.  
قال: كیف ذلك؟ قلت له: اقرأها و لا تدع تناقضاً الّا احصیته و لا رطانة الّا وقفت عندها ملیاً... اذ ذاك ستجد بُغیتك! انّ الأمّة التی قتلتِ الحسین‌علیه السلام و سبت اهله الطاهرین لا یمكننی الثقة بها مطلقاً، و لا یمكننی ان أووّل هذه الأحداث لصالح الفكر السائد، مثلما لا استطیع تأویل الدم الطاهر بالماء الطبیعی. هذه الدماء التی سالت لیست میاه نهریّة، انّما هی دماء اشرف من اوصی بهم النبیّ‌صلی الله علیه وآله فی هذه الأمة، أفقدتنی الأمة الثقة فی نفسها، و مهما قالوا فانّهم لن یقنعونی بانّ دم الحسین‌علیه السلام لم یُرَق بید مسلمین حكموا الأمة الاسلامیة، و كان تعامل ائمة السنة و الجماعة معهم تعاملاً حسناً. الامة التی لم ترع ابناء الرسول‌صلی الله علیه وآله بعده لا یمكن ان ترع سنّته بعده، قل ما شئت. قل: انّ المسلمین فی العهد الأول اجتهدوا فی قتل اهل البیت‌علیهم السلام و قل: انّ هذه الأفكار التی وردت فی كتب الشیعة دخیلة و لا حقیقة لها فی التاریخ الاسلامی، لكن هل یستطیع واحد من المسلمین من المحیط الی المحیط ان یدّعی انّ الحسین‌علیه السلام لم یَمت شهیداً مظلوماً بأمر من امیرالمؤمنین یزید بن معاویة و بفتوی رسمیة من شریح القاضی و سیوف الجیش الأموی الحاقد، فی بیعة ترعرع فیها فكر العامة و علی إثر حدث فرید من نوعه فی تاریخ الاسلام هو حدث تحویل الخلافة الی مُلك عضوض، حیث یُنصب یزید بن معاویة غصباً علی المسلمین... كلّا و الف كلّا، فلا احد یستطیع ذلك؛ لانّ التاریخ أبی الّا ان یبقی امیناً لقضایا المستضعفین و لو كره المفسدون»؛(270) «یك نفر از نزدیكانم به من گفت: چه كسی تو را شیعه نمود، و به چه كتاب‌هایی اعتماد نمودی؟ من در جواب او گفتم: امّا نسبت به این سؤال كه چه كسی مرا شیعه نمود باید بگویم: آن شخص جدّم حسین‌علیه السلام و فاجعه ناگواری بود كه بر او اتفاق افتاد. و امّا نسبت به این سؤال كه به چه كتابی در این باره اعتماد كردم، باید بگویم كه مرا صحیح بخاری و صحاح دیگر اهل سنت، شیعه نمودند. او سؤال كرد: این چگونه ممكن است؟ به او گفتم: صحاح را مطالعه كن، و از تناقضات آن مگذر جز آن كه آن‌ها را شماره نمایی. و نیز از كلامی مگذر جز آن كه در آن تأمّل نمایی... در این هنگام به آرزوی خود خواهی رسید.  
به طور حتم امّتی كه حسین‌علیه السلام را به قتل رساند و اهل بیت طاهرین او را به اسارت برد هرگز قابل اعتماد نیست. و هرگز برای فكر آزاد و بی تعصّب امكان ندارد تا این حوادث را توجیه كند، همان گونه كه من نمی‌توانم خون پاك را با آب طبیعی تأویل نمایم. این خون‌هایی كه جاری شد آب‌های نهر نبود، بلكه خون‌های شریف‌ترین كسانی بود كه پیامبرصلی الله علیه وآله بر آنان در این امّت وصیّت نموده بود. این امّت خود باعث شدند كه اعتبارشان را از دست بدهند، و هر چه بگویند نمی‌توانند مرا قانع كنند كه چگونه خون حسین‌علیه السلام به دست افرادی بر زمین ریخته شد كه بر امّت اسلامی حكمرانی می‌كرده‌اند و علمای اهل سنت و جماعت با آنان رفتار خوبی داشتند!  
امّتی كه رعایت حال فرزندان پیامبرش را بعد از او ندارد هرگز نمی‌تواند مراعات سنّتش را بعد از او كند، هر چه می‌خواهی در توجیه این عمل بگو، بگو كه مسلمانان در عهد اوّل در كشتن اهل بیت‌علیهم السلام اجتهاد كردند! و بگو: این افكار كه در كتب شیعه وجود دارد همگی ساختگی است و در تاریخ اسلام حقیقتی ندارد، ولی آیا یك نفر از مسلمانان از این طرف اقیانوس تا آن طرف اقیانوس می‌تواند انكار كند كه امام حسین‌علیه السلام مظلومانه به امر یزید بن معاویه و به فتوای رسمی از شریح قاضی و شمشیرهای لشكر اموی كینه‌توز كشته شد جامعه‌ای كه در آن فكر عامه رشد كرده و در پی حادثه‌ای منحصر به فرد از نوع خود در تاریخ اسلام به وقوع پیوست، حادثه‌ای كه عبارت از تحویل خلافت به پادشاهی و سلطنت بود. كه بعد از آن یزید بن معاویه به طور غاصبانه بر مسلمانان منصوب شد...  
هرگز، و هزار هرگز... هیچ كس جرأت و توان ندارد كه این موضوع را انكار یا توجیه نماید؛ زیرا سنّت تاریخ آن است كه نسبت به وقایع و قضایایی كه بر مستضعفین وارد شده كوتاهی نكند، گرچه مفسدین كراهت داشته باشند.»  
او نیز می‌گوید: «كان الحسین‌علیه السلام یرید ان ینتشل الأمة من جمودها، و یحرّكها للثورة ضدّ الكیان الأموی الجاثم علی السلطة، و لابدّ من تضحیة، و لابدّ من دم شریف یُراق؛ لیُحدثَ فی نفوس القوم الذین خذلوا قضیته و مازالوا یخذلون»؛(271) «خواست امام حسین‌علیه السلام این بود تا امّت را از جمودی كه پیدا كرده برهاند و او را برای انقلابی بر ضدّ كیان اموی كه بر سلطه تكیه زده تحریك نماید. و این كار احتیاج به جانفشانی و فداكاری داشت، و احتیاج به خونی بود كه ریخته شود، تا انقلابی را در نفوس مردم پدید آورد...».  
وی اضافه می‌كند: «كان الامام الحسین‌علیه السلام یحرص علی كرامة الأمة و مصلحتها، و یحول دون یزید و اذلالها... لقد خُذل الحسین‌علیه السلام و هو فی امسّ الحاجة الی من ینصره»؛(272) «امام حسین‌علیه السلام حریص بر كرامت امت و مصلحت آنان بود و در مقابل یزید و گمراهی‌های او می‌ایستاد... آری حسین‌علیه السلام خوار شد در حالی كه احتیاج شدید به كسانی داشت تا او را یاری كنند».  
او بعد از تبیین واقعه عاشورا به صورت اختصار به این نتیجه می‌رسدكه «لقد شیّعنی الحسین‌علیه السلام» حسین‌علیه السلام مرا شیعه نمود. و سپس می‌گوید: «... و لعمری، انّه المشهد الذی لا یزال صداه یتحرّك فی اقدس قداساتی، یُمنّینی بالأحزان فی كلّ حركة أتحرّكها. ما ان خلصت من قراءة مذبحة كربلاء بتفاصیلها المأساویة حتی قامت كربلاء فی نفسی و فكری، و من هنا بدأتْ نقطة الثورة، الثورة علی كل مفاهیمی و مسلّماتی الموروثة، ثورة الحسین‌علیه السلام داخل روحی و عقلی...  
لقد جاء اهل الشام و الكوفة بالسیف، و جاء الحسین‌علیه السلام بالدم و انتصر الدم علی السیف، بل و انتصر علی التاریخ البلاطوی، فكان الحسین‌علیه السلام نوراً لم تغطّه ظُلَم التحریف.  
و نحن ننعی هذه المأساة و نعلم انّ الامام الحسین‌علیه السلام قد مضی علی حقّ، و انّ قطرة من نعیمه قد أَنْسَتْهم كلّ معاناته، الّا انّنا نبكی اولئك المغفّلین الذین اتخذوا من قاتلی الحسین‌علیه السلام و انصارهم و خاذلیه قدوة لهم و اسوة و نماذج من الورع یقتدی بها. و ما اكثر الطبول التی قُرعت و المزامیر التی عُزفت مدحاً لشخصیات تاریخیة كانت من بین اولئك الذین اشتركوا فی احتراز رأس الحسین‌علیه السلام و نهب متاعه بخسّة!  
الذین قتلوا الحسین‌علیه السلام و هم یعلمون انّه خیر من امیرهم و سید العرب و المسلمین، و ماقتلوه الّا طمعاً فی الحطام الذی أمناهم به یزید، الیسوا قادرین علی تحریف الاسلام و اختلاق الأحادیث بحثاً عن نفس الحطام؟  
لقد شیّعنی الحسین‌علیه السلام من خلال المأساة التی شاهدها هو و اهل البیت‌علیهم السلام، شیّعنی بدمائه العبیطة، و هی تنساب علی الرمل الأصفر بارض الطفوف وبصراخ الأطفال و نواح النساء. یومها نادیت و قد انسكبت من عینی دمعة حزینة و رقیقة، قلت و القلب تمزّقه الأحزان:  
و یَرثی ربابك دنیا الشجون   
و دمع النواح و فیض الرسا  
و ایّ شی‌ء صنع الأعداء بموته سوی ان حفروا قبورهم و دقّوا نعوشهم بالمسامیر لیدخلوا مقبرة التاریخ صاغرین، و مازلت اراه - اباعبداللَّه - كبیراً فی عین التاریخ، لقد نوّر الحیاة بدمه الزكیّ العطر؛  
سطعت بریقاً كوَمْض الشموس   
و شاع سناك كبرق السماء  
و ما إن أقرأ عن تفاصیل كربلاء حتی تأخذنی الجذبة بعیداً، ثم تعود انفاسی الی انفاسی، و الحسین‌علیه السلام الفاه لدیها قد تربع بدمائه الطاهرة.  
فیالیتنی كنت معه، فأفوز فوزاً عظیماً. و فی تلك هناك من یَفهمنی و قد لا یفهمنی من لا یری للجریمة التاریخیة وقعاً فی نفسه و فی مجرّبات الأحداث التی تلحقها.  
فكربلاء مدخلی الی التاریخ، الی الحقیقة، الی الاسلام، فكیف لا أُجذب الیها جذبة صوفی رقیق القلب، او جذبة ادیب مرهف الشعور، و تلك هی المحطّة التی اردت ان أُنهی بها كلامی عن مجمل معاناة آل البیت‌علیهم السلام و ظروف الجریمة التاریخیة ضدّ نسل النبیّ‌صلی الله علیه وآله»؛(273) «... به جان خودم سوگند! این مشهد كسی است كه همیشه فریاد او در مقدّس‌ترین مقدسات من به صدا درآمده و در حركت است. و در تمام حالات و حركاتم مرا محزون نموده است.  
من از قرائت كشتار كربلا با تفاصیل جانكاهش خلاصی نیافتم جز آن كه كربلا در نفس و فكرم قیام نمود. و از این جا نقطه انقلاب شروع شد، انقلابی بر ضدّ تمام مفاهیم و مسلّمات به ارث گذاشته برای من از گذشتگان، آری، انقلاب حسین‌علیه السلام داخل روح و عقلم... .  
اهل شام و كوفه با شمشیر آمدند، ولی امام حسین‌علیه السلام با خون خود آمد، و خون بر شمشیر پیروز شد، بلكه بر تاریخ انحراف پیروز گشت، لذا حسین‌علیه السلام نوری است كه تاریكی‌های تحریف، او را نخواهد پوشانید. ما این مصیبت و فاجعه را گرامی می‌داریم و می‌دانیم كه امام حسین‌علیه السلام به حق كشته شد و تنها قطره‌ای از خون او تمام آنان را به بوته فراموشی تاریخ سپرد، ولی ما بر افراد غافلی می‌گرییم كه قاتلان و خواركنندگان حسین‌علیه السلام و انصار او را الگو و رهبر خود قرار داده، و نمونه‌ای از ورع پنداشته‌اند و به آنان اقتدا می‌نمایند... كسانی كه حسین‌علیه السلام را به شهادت رساندند در حالی كه می‌دانستند او از امیرشان بهتر است، او سیّد عرب و مسلمانان است. آنان حسین‌علیه السلام را نكشتند جز به خاطر هدایایی كه یزید بشارتش را به آنان داده بود. آیا آنان قدرت بر تحریف اسلام و جعل احادیث را به جهت رسیدن به هدایای یزید نداشتند؟  
آری، این حسین‌علیه السلام بود كه مرا از لابه‌لای این مصیبتی كه او و اهل بیتش به آن مبتلا شدند، شیعه نمود. مرا با خون‌های تازه‌اش شیعه نمود. خون‌های تازه‌ای كه بر روی سنگ ریزه‌های زرد در سرزمین طف (كربلا) بر زمین ریخت. او مرا با صدای اطفال و نوحه‌های زنان شیعه نمود. من به یاد آن روز فریاد برآوردم در حالی كه از دیدگانم اشكی همراه با حزن و رقّت قلب جاری بود. و با قلبی كه اندوه‌ها آن را پاره می‌نمود گفتم:  
و یَرثی ربابك دنیا السّجون   
و دمع النواح و فیض الدما  
«و مرثیه سرایی می‌كند رباب تو از دنیایی كه زندان مؤمن است در حالی كه اشكِ نوحه گرانه‌اش ریزان و خونش در جوشش می‌باشد».  
با مرگ حسین‌علیه السلام دشمنان او چه كردند، جز آن كه گورهای خود را كنده و نعش‌های خود را با لگد خورد كردند تا با خواری و ذلّت در مقبره تاریخ دفن شوند. ای اباعبداللَّه! من همیشه تو را در چشم تاریخ بزرگ می‌بینم. حیات زندگی به خون پاك و معطّر تو نورانی شد.  
سطعتَ بریقاً كوَمْضِ الشموس   
و شاعَ سناك كبر السما  
«نور تو ساطع شد در برابر شعاع اندك خورشیدها و شعاع نور تو پهنه گسترده آسمان را فراگرفت».  
من هر گاه تفاصیل كربلا را قرائت می‌كنم از دور جذبه‌ای مرا به سوی خود می‌برد، آن گاه نفس‌هایم به تپش درمی آید و حسین را در كنار خود می‌یابم كه به خون پاكش غوطه ور است. ای كاش من با او بودم و به فوز عظیم نائل می‌گشتم!. و در آن جذبه و كشش محو می‌شدم!. آری در آن جا كسی است كه آنچه را كه من فهمیدم می‌فهمد، و ممكن است كسی باشد كه آن چه من فهمیدم نفهمد و آن واقعه عظیم تاریخی در نفس او اثری نگذارد...  
آری، كربلا محلّ و زمان ورود من به تاریخ است، ورود به حقیقت و ورود به اسلام است. چگونه همانند جذبه صوفی رقیق القلب به این حقیقت جذب نشوم، یا همانند جذبه ادیبی كه شعورش به هیجان آمده است فانی نگردم. آری این واقعه‌ای است كه بر آن فرود آمدم و به طور مختصر و اجمال از مصایب آل بیت‌علیهم السلام و جرم تاریخ بر ضدّ نسل پیامبرصلی الله علیه وآله سخن گفتم و الآن می‌خواهم كلامم را به پایان رسانم.»

##### 4 - دكتر محمد تیجانی تونسی‌

او در كتاب خود «ثمّ اهدیت» می‌نویسد: «جاء صدیقی منعم و سافرنا الی كربلاء، و هناك عشنا محنة سیّدنا الحسین‌علیه السلام كمایعیشها شیعته، و علمت وقتئذ بانّ سیدنا الحسین‌علیه السلام لم یمت، فالناس یتزاحمون و یتراصّون حول ضریحه كالفراشات و یبكون بحرقة و لهفة لم اشهد مثیلاً، فكانّ الحسین‌علیه السلام استشهد الآن.  
و سمعت الخطباء هناك یثیرون شعور الناس بسردهم لحادثة كربلاء فی نواح و نحیب و لا یكاد السامع لهم ان یمسك نفسه و یتماسك حتی ینهار.  
فقد بكیت و اطلقت لنفسی عنانها و كأنّها كانت مكبوتة و احسست براحة نفسیة كبیرة ما كنت اعرفها قبل ذلك الیوم، و كانّی كنت فی صفوف اعداء الحسین‌علیه السلام و انقلبت فجأة الی اصحابه و اتباعه الذین یفدونه بارواحهم.  
و كان الخطیب یستعرض قصة الحرّ و هو احد القادة المكلّفین بقتال الحسین‌علیه السلام و لكنّه وقف فی المعركة یرتعش كالسعفة، و لمّا سأله بعض اصحابه: اخائف انت من الموت؟ اجابه الحرّ: لا واللَّه، و لكنّنی اخیّر نفسی بین الجنّة و النار. ثم همز جواده و انطلق الی الحسین‌علیه السلام قائلاً: هل من توبة یابن رسول اللَّه؟صلی الله علیه وآله   
ولم اتمالك عندسماع هذا ان سقطت علی الأرض باكیاً، و كأنّی أمثّل دور الحرّ، و اطلب من الحسین‌علیه السلام: هل من توبة یابن رسول اللَّه؟ سامحنی یابن رسول اللَّه.  
و كان صوت الخطیب مؤثراً، و ارتفعت اصوات الناس بالبكاء و النحیب. عند ذلك سمع صدیقی صیاحی و انكبّ علیّ معانقاً، باكیاً، و ضمّنی الی صدره، كما تضمّ الأم ولدها و هو یردّد: یا حسین، یا حسین. كانت دقائق و لحظات عرفت فیها البكاء الحقیقی، و احسست و كأنّ دموعی غسلت قلبی و كلّ جسدی من الداخل»؛(274) «... دوستم منعم آمد و با هم به كربلا مسافرت كردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین - مانند شیعیان - پی بردم و تازه فهمیدم كه حضرت حسین‌علیه السلام نمرده است. مردم ازدحام می‌كردند و گرداگرد آرامگاهش پروانه‌وار می‌چرخیدند و با سوز و گدازی كه نظیرش هرگز ندیده بودم، گریه می‌كردند و بیتابی می‌نمودند كه گویی هم‌اكنون حسین‌علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می‌شنیدم كه با بازگو كردن فاجعه كربلا احساسات مردم را برمی‌انگیختند و آنان را به ناله و شیون و سوگ وا می‌داشتند و هیچ شنونده‌ای نمی‌تواند این داستان را بشنود و تحمل كند، بلكه بی‌اختیار از حال می‌رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم كه گویی سال‌ها غصّه در گلویم مانده بود، و اكنون منفجر می‌شود.  
پس از آن شیون، احساس آرامشی كردم كه پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین‌علیه السلام بوده‌ام و اكنون در یك چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت كه جان خود را نثارش كردند، قرار می‌گرفتم. و چه جالب كه در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می‌كرد. حرّ یكی از سران سپاه مخالف بود كه به جنگ با حسین‌علیه السلام آمده بود، ولی یكباره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال كردند كه تو را چه شده است؟ نكند كه از مرگ می‌هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیّر می‌بینم كه بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین‌علیه السلام حركت داد و به دیدار او شتافت و گریه‌كنان عرض كرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا راه توبه برایم هست؟».  
درست در همین لحظه بود كه دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون‌كنان خود را بر زمین افكندم، و گویا نقش حر را پیاده می‌كردم و از حسین‌علیه السلام می‌خواستم كه «ای فرزند رسول خدا، آیا توبه‌ای برایم هست؟ یابن رسول اللَّه! از من درگذر و مرا ببخش». صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود كه گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم كه صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه كرد. همان‌گونه كه مادری فرزندش را دربر می‌گیرد و تكرار می‌كرد: «یا حسین! یا حسین!». لحظاتی بود كه در آنان گریه واقعی را درك كرده بودم، و احساس می‌كردم كه اشك‌هایم قلبم را شست و شو می‌دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می‌كنند.»

##### 5 - خانم هاجر حسینی‌

او كه مسیحی و از اهالی ویرجینیای آمریكا بوده درباره علت مسلمان شدنش می‌گوید: «من با عشق به امام حسین‌علیه السلام جلو رفتم و مسلمان شدم. امام حسین‌علیه السلام را انتخاب كردم چون تمام حقایق را در ایشان خلاصه می‌دیدم. در حدیث نبوی داریم كه حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله فرمودند: من از حسین هستم و حسین از من است؛ یعنی در واقع تمام دین اسلام در ایشان خلاصه می‌شود. منظورم این است كه تمام مشكلات را می‌توان با علاقه به امام حسین‌علیه السلام حل كرد...».(275)

##### 6 - احمد حسین یعقوب اردنی‌

او كه در سفری به مناسبت سالگرد وفات امام خمینی‌رحمه الله به ایران آمده بود می‌گوید: «از جمله برنامه‌های من زیارت ضریح امام خمینی به مناسبت سالگرد وفات او بود. صبح آن روز به زیارت ضریح او رفتم و با انبوهی از جمعیّت كه كمتر از سه میلیون نفر مرد و زن نبود مواجه شدم كه ضریح او را همانند حلقه‌ای در بغل گرفته و دست‌های خود را به سوی آسمان بلند كرده و با هم شعارهایی به فارسی می‌دهند. به مترجم خود گفتم: برای من به طور دقیق ترجمه كن كه این جمعیّت چه می‌گوید؟ او گفت: آنان می‌گویند: ما همانند اشخاصی نیستیم كه امام خود را تنها گذاردند، ما با تو هستیم ای امام!.  
من از گریه منفجر شدم، و فهمیدم امامی كه او را تنها گذاشتند تا لشكر خلافت با او مقاتله كند همان امام حسین‌علیه السلام است!! در آن روز به ذهن و قلبم خطور كرد كه به فكر تألیفی در رابطه با واقعه كربلا برآیم. و به این نتیجه رسیدم كه مطّلع كردن مردم از جزئیات واقعه كربلا ضرورت دارد. و لذا بخشی از وقتم را برای این موضوع نذر كردم و شروع به خواندن و جمع مطالب و بایگانی كردن آنها نمودم تا در نتیجه در این زمینه دست به تألیف بزنم... .  
هنگامی كه مشغول تألیف كتابم در این باره بودم، موقعیت‌هایی بود كه به طور مطلق از همه ایام بیشتر محزون بودم. از اتفاقاتی كه افتاده بود متأثّر می‌شدم، و به دفعات زیاد در طول روز می‌گریستم. و چه انسانی است كه بر بخش‌های مختلف واقعه كربلا نگرید...».(276)  
او از جمله مستبصرینی است كه بعد از انتخاب تشیّع كتاب‌هایی در دفاع از این مذهب تألیف كرده است.

##### 7 - علامه دكتر محمد حسن شحّاته‌

او كه از اساتید سابق دانشگاه الازهر است نیز پس از مطالعات فراوان در رابطه با شیعه امامیه، پی به حقّانیت این فرقه برده و در سفری كه به ایران داشت در سخنرانی خود برای مردم اهواز می‌گوید: «عشق من به امام حسین‌علیه السلام سبب شد كه از تمامی موقعیّت‌هایی كه داشتم دست بردارم».  
او همچنین در قسمت دیگری از سخنانش می‌گوید: «اگر از من سؤال كنند: امام حسین‌علیه السلام را در شرق می‌توان یافت یا غرب؟ من جواب می‌دهم كه امام حسین‌علیه السلام را می‌توان در قلب من دید. و خداوند توفیق تشرّف به ساحت امام حسین‌علیه السلام را به من داده است».(277)

### واقعه عاشورا در اندیشه اهل سنت‌

#### 1 - عباس محمود عقاد

او كه استاد ادبیات عرب در مصر و از نویسندگان به نام عرب به حساب می‌آید درباره امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «باور كنید هنوز آدم را فرزندی به هم نرسیده است كه بتواند به كاری همانند حسین‌علیه السلام روی آورد».(278)  
او نیز می‌گوید: «همه مسلمانان او را یكتا مایه رستگاری و تنها حافظ عواطف انسانی می‌دیده‌اند».(279)  
او نیز می‌گوید: «سرزمین كربلا حرمی است كه مسلمانان برای عبرت و یاد آوری به زیارت آن می‌آیند و غیر مسلمین برای مشاهده و بازدید، ولی اگر بنا باشد كه حقّ این سرزمین ادا شود باید آن را زیارت گاه هر انسانی قرار داد كه برای نوع خود نصیبی از قداست و بهره‌ای از فضیلت قائل است، زیرا ما به یاد نداریم كه قطعه‌ای از زمین به مانند كربلا این چنین دارای فضیلت و منقبت باشد. این نیست مگر به جهت آن كه این سرزمین با اسم كربلا و منزلگاه حسین‌علیه السلام مقرون و عجین شده است».(280)

#### 2 - شیخ محمد عبده‌

او كه نویسنده مصری است درباره قیام امام حسین‌علیه السلام می‌نویسد: «قیام امام حسین‌علیه السلام بر ضد یزید واجب بود؛ زیرا هنگامی كه حكومت عدل برای پیاده كردن دستورات اسلام وجود داشته و حكومت ستم كار آن دستورات را تعطیل كرده باشد بر همه مسلمین واجب است به حكومت عدل كمك كرده و ستم‌كار را از كار بركنار كنند. از این جهت قیام امام حسین‌علیه السلام فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله بر ضدّ پیشوای ظلم و ستم كه امور مسلمین را به دست گرفته بود یعنی یزید بن معاویه كه خداوند او و كمك كارانش را خوار كند، واجب و از بلند همّتی او بود».(281)

#### 3 - شیخ طنطاوی‌

او كه از علمای مصر به حساب می‌آید درباره واقعه عاشورا می‌گوید: «داستان حسینی، عشق آزادگان را به فداكاری در راه خدا برمی‌انگیزد و استقبال مرگ را بهترین آرزوها به شمار می‌آورد، چندانكه برای شتاب به قربانگاه بر یكدیگر پیشی جویند».(282)

#### 4 - عبدالحمید جودة السحار

او كه نویسنده مصری است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌نویسد: «حسین‌علیه السلام نمی‌توانست با یزید بیعت كند و به حكومت او تن دهد؛ زیرا در آن صورت بر فسق و فجور مهر تأیید می‌گذاشت و اركان ظلم و طغیان را محكم می‌ساخت و بر فرمانروایی باطل تمكین می‌نمود. امام حسین‌علیه السلام به این كارها راضی نمی‌شد گرچه اهل و عیالش به اسارت روند و خود و یارانش كشته شوند».(283)  
او نیز می‌گوید: «علاوه بر این، حسین‌علیه السلام زندگی را از دریچه چشم حقیقت‌بین خود بررسی نموده و قضاوت می‌كرد. افرادی كه حبّ ریاست چشم باطنشان را كور و گوششان را كر نموده نمی‌توانند عقیده و راه حسین‌علیه السلام را درك نموده و در راه آن قدم بگذارند. در این نبرد آشتی‌ناپذیر، حتی اهل و عیال امام حسین‌علیه السلام را به عنوان خارجی به اسیری بردند، اما امروز دنیا به حسین‌علیه السلام درود می‌فرستد و نام جاویدان او با احترام ذكر می‌شود، اما نام یزید و جیره خواران و غلامان حلقه به گوش او با ننگ و انزجار همیشگی قرین شده است».(284)

#### 5 - العبیدی‌

او كه مفتی شهر موصل بوده درباره فاجعه كربلا می‌گوید: «فاجعه كربلا در تاریخ بشر نادره‌ای است، همچنان كه مسببین آن نیز نادره روزگارند... حسین بن علی‌علیه السلام سنت دفاع از حق مظلوم و مصالح عموم را بنابر فرمان خداوند در قرآن و به زبان پیامبر اكرم‌صلی الله علیه وآله وظیفه خویش دید، و بدین سبب نیز نزد پروردگار سرور شهیدان محسوب شد و در طول تاریخ پیشوای اصلاح طلبان به حساب آمد و در حقیقت به آنچه خواسته بود بلكه بالاتر از آن دست یافت».(285)

#### 6 - شیخ عبداللَّه علائلی‌

او كه از علمای اهل سنت لبنان است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌نویسد: «برای همه متفكران مسلمان آن روزگار ثابت شده بود كه یزید با توجه به اخلاق خاص و تربیت مشخص آنچنانی، وسیله‌ای است و برای هیچ مسلمانی سكوت در آن موقعیت هرگز جایز نبوده و وظیفه آنان مخالفت و اعتراض آشكار بود. در این صورت قیام حسین‌علیه السلام در حقیقت اعلام نامزدی خود برای حكومت نبود، بلكه ذاتاً و بیش از هر چیز، اعتراض به ولایت یزید به شمار می‌رفت. گواه این ادعا گفتار حسین‌علیه السلام به ولید است كه چون از او خواست بیعت كند گفت: یزید فاسقی است كه فسقش برای خدا آشكار می‌باشد».(286)  
او نیز می‌گوید: «هر كس در زندگی دو روز دارد؛ روز زنده شدن و روز مردن، ولی تو ای حسین تنها یك روز داشتی؛ روز زنده شدن و حیات؛ زیرا هرگز نمردی و تو جان شیرین خود را بر سر عقیده پاك و هدف بزرگ و آرمان مقدس خویش دادی. به همین دلیل تا حق و حقیقت و اسلام در جهان زنده است تو هم زنده‌ای».(287)

#### 7 - خانم بنت الشاطی‌

او كه از نویسندگان مصری است درباره حضرت زینب‌علیها السلام می‌گوید: «زینب خواهر حسین بن علی‌علیه السلام لذت پیروزی را در كام ابن زیاد و بنی امیه تلخ كرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت، و در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا همچون قیام مختار و عبداللَّه بن زبیر و سقوط دولت امویان و برپایی حكومت عباسیان و محكم شدن مذهب تشیع، زینب‌علیها السلام قهرمان كربلا نقش بسزایی داشت».(288)

#### 8 - عبدالرحمن شرقاوی‌

وی كه از نویسندگان و ادیبان و شاعران مصری است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «حسین‌علیه السلام شهید راه دین و آزادگی است نه تنها شیعه باید به نام حسین‌علیه السلام ببالد بلكه تمام آزادمردان دنیا باید به این نام شریف افتخار كنند».(289)

#### 9 - توفیق ابوعلم‌

او كه رئیس اداره مسجد سیده نفیسه در مصر است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «امام حسین‌علیه السلام قصد كربلا كرد تا از یك سو دست به قیام بزند و از سوی دیگر از بیعت با یزید خودداری نماید، هر چند كه برای او روشن بود كه این قیام و امتناع به قتل او منجر خواهد شد؛ زیرا اگر او با یزید بیعت می‌كرد یزید درصدد به وجود آوردن تغییرات اساسی در دین اسلام برمی‌آمد و بدعت‌های زیادی را بنا می‌نهاد. به همین دلیل است كه گفته‌اند: حسین، خود و خانواده و فرزندانش را فدای جدش كرد و اركان حكومت بنی‌امیه هم جز با قتل او متزلزل نمی‌شد».(290)

#### 10 - محمد عبدالباقی‌

او كه نویسنده مصری است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «اگر حسین‌علیه السلام با یزید فاسق بی شخصیت كه شارب خمر و نابكار بود و جایگاه خلافت را به مجلس ساز و آواز و حلقه شراب تبدیل كرده و به گردن سگ‌ها و میمون‌ها طلا آویزان نموده بود در حالی كه صدها هزار مسلمان گرسنه و محروم بودند، به عنوان خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت می‌كرد، این عمل او مهر تایید و رضایتی بود بر تمام كارهایی كه یزید مرتكب می‌شد و حتی سكوت او به عنوان رضایتش به حساب می‌آمد؛ زیرا حسین‌علیه السلام در شبه جزیرة العرب شخص منحصر به فرد بود».(291)

#### 11 - خالد محمد خالد

او كه نویسنده مصری است درباره امام حسین‌علیه السلام و واقعه عاشورا می‌گوید: «چه كسی می‌توانست بهتر از اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام رهبری آزادگان را برعهده گیرد؟... بهترین فرزند از بهترین پدر... برجسته‌ترین وارث از خانواده فداكاری و قهرمانی و بخشش... بنابراین، روزی باید فرارسد كه حسین‌علیه السلام به وظیفه خود جامه عمل بپوشاند و این روز جز عاشورا كدامین روز می‌تواند باشد؟ پس روز عاشورا روز فداكاری است. اگر امروز روز فداكاری نباشد پس چه روز، روز فداكاری است؟!».(292)  
او نیز می‌گوید: «حقیقت قضیه برای هر فردی روشن بود كه حسین‌علیه السلام با بصیرت كامل، تنها به جنگ شخصی مانند یزید نمی‌رفت بلكه هدفش مبارزه با فكر یزید بود، همان‌گونه كه پدر بزرگوارش با فكر معاویه سر جنگ داشت».(293)  
او نیز درباره امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «به عقیده ما، همه عوامل شورش بر ضدّ گمراهی‌ها در نهاد او موجود بود... این تصمیم مولود ادراك صحیح او بود... او می‌دانست كه برای نگهداری دین مبین اسلام، احتیاج به فداكاری و شاید قربانی شدن دارد. او این تصمیم را برای این نگرفت كه مردم كوفه از او دعوت كرده بودند تا با وی بیعت كنند و حتی نمایندگانی برای این منظور به سوی حضرتش فرستاده بودند... البته مردم كوفه می‌خواستند بر ضد یزید شورش كنند و تحت رهبری حسین‌علیه السلام با حكومت وی مبارزه نمایند. آری... حسین‌علیه السلام نمی‌توانست اجازه دهد كه دین خدا و دنیای مردم بازیچه دست یزید باشد. او خود را برای مقاومت و مبارزه با حكومت پلیدان آماده می‌كرد تا ضربت قاطع خود را بزند... خواه مردم كوفه او را دعوت كرده یا نكرده باشند، او مسئولیت خود را به خوبی می‌دانست و به ندای وجدان گوش می‌داد... و هیچ نیروی خارجی هم نبود كه او را تشویق و تحریك كند؛ زیرا احتیاج به تشویق و حتی تایید خارجی هم نداشت...».(294)  
او نیز می‌گوید: «درس بزرگ كربلا در واقع "فداكاری" در راه عقیده است كه باید برای همیشه سرمشق مسلمانان باشد و مورد ستایش قرار گیرد».(295)

#### 12 - شیخ محمد محمود مدنی‌

او كه استاد و رئیس دانشكده شریعت دانشگاه الازهر مصر است می‌گوید: «حسین‌علیه السلام شهید نمونه و برجسته مجاهدان راه خدا مشاهده كرد كه بال و پر حق شكسته و باطل از هر سو راه را بر آن بسته است. خود را دید كه شاخ درخت نبوت پسر آن امام شیر دلی است كه هرگز از بیم ذلت سر به زیر نینداخت.  
خود را دید كه برطرف كردن این حزن و اندوه و از میان بردن این تاریكی‌ها به او حواله داده شده و از او خواسته شده است. صدایی از اعماق وجودش او را ندا می‌داد: تو ای پسر پیامبر! برای رفع این شداید هستی.  
خداوند به واسطه جدّ تو تاریكی‌ها را برطرف و حق را ظاهر و باطل را نابود ساخت تا بر او نازل شد «إِذَا جَآءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» و مردم گروه گروه در دین خدا داخل شدند. پدر تو همان شمشیر برنده و قاطعی بود كه در نیام نرفت تا گردن‌های مشركان را ذلیل توحید كرد.  
برخیز ای اباعبداللَّه مانند پدر و جدت جهاد كن و از دین خدا حمایت نما و ستمكاران را دفع نما و زمین را از پلیدی ظلم و ستم پاك ساز...  
چه كسی برای نجات امت قیام می‌كند اگر تو قیام نكنی ای پسر علی و فاطمه. گویی حسین‌علیه السلام این صدا را از اعماق وجودش می‌شنید كه به این ندا صدا می‌داد و شب و روز بر او اصرار می‌ورزید. پس حسین‌علیه السلام چاره‌ای جز پاسخ به این ندا و اجابت این صدا نداشت، و به كسانی كه او را از قیام باز داشته و می‌ترساندند التفاتی نفرمود و شدت و قساوت دشمن و جسارت و بی‌اعتنایی او به احترام خاندان نبوت او را از جهاد در راه خدا باز نداشت؛ زیرا او مجاهدی بود كه به امر خدا قیام كرد و برای او تفاوتی نداشت كه به ظاهر مغلوب باشد یا منصور؛ چون هر دو صورت برایش شرافت بود «هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلَّا إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ». پس او در راه خدا و حق شهید شد و قاتلانش به لعنت خدا و تمام ملائكه و مردم گرفتار شدند و او به بزرگترین درجات در نزد خدایش رستگار شد. «مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصّالِحِینَ» ».(296)

#### 13 - محمد زغلول پاشا

او كه یكی از شخصیت‌های مصری است در سخنرانی خود در حسینیه ایرانی‌ها می‌گوید: «حسین‌علیه السلام در این كار به واجب دینی و سیاسی خود قیام كرد و این‌گونه مجالس عزاداری، روح شهامت را در مردم پرورش می‌دهد و مایه قوت اراده آن‌ها در راه حق و حقیقت می‌گردد».(297)

#### 14 - دكتر كلیم صدیقی‌

او كه رئیس پارلمان مسلمانان انگلستان است با الهام از قیام حسینی می‌گوید: «نزد اهل تشیع، نخستین گام مؤثر در جهت صحیح، همان اوایل تاریخ آنان برداشته شد و در قالب ردّ و نفی هرگونه سازش با نظام‌های موجود متجلی گردید و ریشه‌های آن به ردّ حاكمیت یزید از سوی امام حسین‌علیه السلام و متعاقب آن شهادت ایشان در كربلا بازمی‌گردد. و باید اذعان كرد كه در میان اهل تسنن این مرحله اصلاحی هنوز آغاز نشده است».(298)

#### 15 - احمد اسكندر

او كه نویسنده‌ای مصری است در مقاله‌ای كه در روزنامه «الجمهوریه» مصر به نام «ثار اللَّه» منتشر كرده می‌نویسد: «حسین كشته شد ولی كلام او رسالتی بزرگ گردید. سرش بریده شد ولی برای همیشه رمز شهادت ماند. خونش به زمین ریخت ولی در عصر خویش و همه عصرها فریادی شد كه در گوش مؤمنان و مبارزان فریاد برآورد... كه چشمان خود را باز كنید و به اشراری كه شما را محاصره كرده‌اند بنگرید و عوامل ضعف و تردید و پستی را از درون خویش ریشه كن سازید».(299)

#### 16 - محمد علی جناح‌

او كه پس از استقلال پاكستان نخستین رئیس حكومت آن كشور گردید درباره امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «نظیر حسین‌علیه السلام در شجاعت و شهامت در سراسر جهان وجود نتوان یافت. به اعتقاد من همه مسلمانان و همه جهانیان باید از این شهید راه خداوند و فدایی بی‌نظیر حق و حقیقت سرمشق و عبرت بگیرند».(300)

#### 17 - فاروق احمد خان لغاری‌

او كه رئیس جمهور پاكستان بود درباره امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «زندگی مبارك امام حسین‌علیه السلام برای ما راه هدایت است و با پیروی از این راه می‌توانیم توطئه‌های دشمنان را خنثی كنیم».(301)

#### 18 - خانم بی‌نظیر بوتو

او كه زمانی نخست وزیر پاكستان بود می‌گوید: «مسلمانان فلسطین، كشمیر و بوسنی باید به سیره امام حسین‌علیه السلام عمل نمایند».(302)

### واقعه عاشورا در اندیشه مسیحیان‌

#### اشاره

یكی از مهم‌ترین مسائل عقیدتی كه فكر اسلامی و مسیحی با هم به نقطه اشتراك و به یك نتیجه رسیده و بر آن تأكید فراوان دارند، مسأله حق و اجابت دعوت و ندای رسالت و فداكاری در راه آن همراه با ایمان و عقیده است. منبع و مصدر این دو خط یكی است و سیر تاریخی آن فرقی ندارد؛ زیرا رسالت آسمانی آن از ناحیه خداست كه به جهت مكارم اخلاق برای بشر فرستاده شده است تا آنان را از جهالت و ظلم برهاند. و از جمله این رسالت‌ها رسالت حضرت مسیح‌علیه السلام و رسالت پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله است كه جهان را به حركت درآورده و تأثیر به‌سزایی گذاشته است. و باید كه چنین باشد، چرا كه این دو هدیه‌ای آسمانی برای نجات بشر است، جامعه و اجتماع همیشه به چنین منبع صافی و خالص محتاج است تا به تمام انواع اخلاق نیك و فضیلت و كرامت و زندگانی گوارا رسیده و از این راه به اهداف عالی خود نایل گردد، و امام حسین‌علیه السلام در دین اسلام و رسالت پیامبرش شخصیتی است كه ادامه دهنده رسالت جدّش محمّد مصطفی‌صلی الله علیه وآله بوده كه با نهضت و فداكاری‌اش مسیر امت را كه به انحراف كشیده شده بود اصلاح نموده، همان‌گونه كه حضرت مسیح‌علیه السلام با رهبری خود كلمه حق را در جامعه آن روز قوم بنی‌اسرائیل پیاده كرد و با فداكاری و جانفشانی كه از خود نشان داد باعث شد تا جهل و ظلم را از آن جامعه بزداید، و لذا تمام مشكلاتی را كه دید به جهت كرامت رسالت آسمانی بود، برخی می‌خواستند تا نور خورشید و حق را با حیله‌های مختلف خاموش كنند كه خداوند نخواست و لذا نتوانستند به اهداف شوم خود نایل آیند. و این گونه بود وضعیت حضرت مسیح‌علیه السلام.  
امام حسین‌علیه السلام نیز با راه و مسیر فداكاری كه در پیش گرفت با شمشیر مصافحه كرده و با نیزه معانقه نمود و در راه عقیده هر چه را كه داشت فدا كرد و از این راه بهره‌ها برد و به اهداف عالی خود كه همان اهداف اسلامی است نایل گشت.

#### 1 - انطوان بارا

او می‌گوید: «اذن كان الحسین‌علیه السلام هو رجل المرحلة الثانیة للإسلام بعد المرحلة الأولی التی بدأها جده الرسول، و كانت مهمّته كبیرة تتصدّی لإعادة مسیرة العقیدة الی الصراط المستقیم. و لِمَ لا؟ ألیس‌علیه السلام هو خامس أهل البیت الذین صرح القرآن الكریم بطهارتهم... و من كان اجدر منه لأن یكون رجل الاستمراریة و اعادة التقویم للإسلام الذی قیل فیه: بدؤه محمّدی و بقاؤه حسینی»؛(303) «در این هنگام حسین‌علیه السلام همان مرد مرحله دوم برای اسلام بعد از مرحله اول است، مرحله‌ای كه جدش رسول آن را شروع كرده است و حسین‌علیه السلام وظیفه و تكلیف بزرگی را به دوش دارد كه همان بازگرداندن عقیده به راه مستقیم است. و چرا چنین نباشد؟ آیا او پنجمین نفر از اهل بیتی نیست كه قرآن كریم به طهارت آن‌ها تصریح دارد... و چه كسی از او سزاوارتر برای این كه مرد استمرار و ادامه دهنده اهداف محمّدی‌صلی الله علیه وآله و بازگرداننده استحكام به اسلام باشد، اسلامی كه درباره آن گفته شده كه شروعش محمّدی و بقائش حسینی است.»  
او نیز می‌گوید: «... غدا حبّ الحسین الثائر واجبا علینا كبشر... و غدا حبّ الحسین الشهید جزءاً من نفثات ضمائرنا، فقد جاءت صیحته‌علیه السلام نبراساً لبنی الانسان فی كلّ عصر و مصر و تحت أیة عقیدة انضوی... اذ انّ اهداف الأدیان هی المحبة و التمسك بالفضائل و الدعوة الی التآخی البشری لتعظیم علاقة الفرد بربّه اولاً و بأخیه ثانیاً»؛(304) «... دوست داشتن این حسین‌علیه السلام انقلابی برای ما به عنوان یكی از افراد بشر واجب شده... و نیز محبت حسین‌علیه السلام شهید جزئی از حالات درونی ماست كه ظهور و بروز دارد. به طور حتم صدای او حقیقت ارزنده‌ای برای نوع انسان‌ها در هر عصر و مكان و تحت هر عقیده‌ای پیچیده است...؛ زیرا اهداف ادیان همان محبت و تمسك به فضائل و دعوت به برادری در سطح جهان به جهت تعظیم علاقه فرد با پروردگارش در مرتبه اول و به برادران هم‌نوعش در مرتبه بعد می‌باشد.»  
او نیز می‌گوید: «فقد كان الحسین‌علیه السلام شمعة الاسلام... اضاءت ممثّلة ضمیر الأدیان الی ابد الدهور»؛(305) «به طور حتم حسین‌علیه السلام همانند مشعلی نورانی برای اسلام بود كه به عنوان نماینده نهاد همه ادیان تا پایان روزگار است.»  
او نیز می‌گوید: «لقد شكلت الحركة المنعطف الروحی، الخطیر الأثر فی مسیر العقیدة الاسلامیة و التی لولاها لكان الاسلام مذهباً باهتاً یركن فی ظاهر الرؤوس لاعقیدة راسخة فی أعماق الصدور و ایماناً یترع فی وجدان كلّ مسلم»؛(306) «به طور حتم حركت عاطفی و روحی اثر ارزشمندی را در مسیر عقیده اسلامی ترسیم كرده و از خود به جای گذاشته است، حركتی كه اگر نبود، اسلام مذهبی صِرف به حساب می‌آمد كه تنها در ظاهر سرها قرار می‌گرفت نه عقیده‌ای راسخ در اعماق سینه‌ها و ایمانی كه در وجدان هر مسلمانی قرار گیرد».  
او نیز می‌گوید: «فأیّة ملحمة هی استمدت وقود احداثها من عترة النبیّ و آل بیته الأخیار... و ایّة انتفاضة رمت الی حفظ كیان امة محمّد وصون عقیدة المسلم و حمایة السنة المقدسة و ذبّ اذی المنتهكین عنها؟ ملحمة ظلت فی خاطر المسلم رمز الكرامة الدینیة، شاهد من خلالها صفحة جدیدة من مسیرة عقیدته، صفحة بیضاء عاریة من اشكال العبودیة و الرقّ و الزّیف، مسطّرة بأحرف مضیئة تهدی وجدانه الی السبل القویمة التی یتوجب علیه السیر فی مسالكها لیبلغ نقطة الأمان الجدیرة به كانسان»؛(307) «پس كدامین حماسه است كه مقدمات و چارچوب حوادثش از عترت پیامبر و اهل بیت برگزیده‌اش نشأت گرفته و استمداد كرده است... و كدامین انقلابی است كه هدفش حفظ كیان امّت محمّدصلی الله علیه وآله و نگهداری عقیده مسلمان و حمایت از سنت مقدس و مقابله آن از آزار كسانی باشد كه هتك حرمت می‌كنند؟ حماسه‌ای كه در خاطره مسلمان به عنوان رمز كرامت دینی به حساب می‌آید و از لابه‌لای آن صفحه جدیدی از مسیر عقیده‌اش را مشاهده كرده است، صفحه‌ای سفید و خالی از شكل‌های بندگی و بردگی و انحراف، حماسه‌ای كه با حروف روشن نوشته شده و هر مسلمانی را به راه‌های محكم هدایت می‌كند، راه‌هایی كه با سیر در آن‌ها به طور حتم او را به نقطه امان و آرامشی كه مستحق انسان است می‌رساند.»  
او نیز درباره نهضت حسینی می‌گوید: «كانت ثورة ضعیفة بتركیبها المادیة، الّا انّ لها صلابة الصخر و المبدأ بتركیبتها الروحیة و الرمزیة، و كان‌علیه السلام یعلم بانّه بالغ بها النصر و الاستمرار للعقیدة مالم یكن لیبلغه بایثار السلامة من مذبحة كربلاء. و الحسین‌علیه السلام عند ما ثار لم یثر لأجل نوال كرسی الحكم؛ اذ لم تكن منطلقاته من قاعدة فردیة او زمنیة، بل كانت اهدافها تتعداه الی الأعقاب و الأجیال القادمة»؛(308) «نهضت او به لحاظ تركیب مادی ضعیف به نظر می‌رسید جز آنكه به لحاظ تركیب روحی و رمزی دارای صلابتی محكم و ریشه‌ای بود. او می‌دانست كه تنها از این راه است كه به نصرت و پیگیری عقیده خواهد رسید، هدفی كه هرگز با سالم بیرون آمدن از معركه كربلا تحقق نخواهد یافت. و حسین‌علیه السلام هنگامی كه نهضت خود را شروع كرد هدفش رسیدن به تاج و تخت خلافت نبود؛ زیرا هدف او فردی یا مربوط به زمان خاص نبود، بلكه اهداف او از شخص خاص و زمان گذشته و برای آیندگان و نسل‌های دیگر بود.»  
او نیز در توجیه حركت امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «و حركة الحسین‌علیه السلام كان لها هدفان لا ثالث لهما؛ الأول: احداث رجّة عنیفة فی كیان الأمة الاسلامیة، و هذا هدف مبدئی و لیس مرحلی او نهایی، و الثانی: وضع الأسس النهائیة و المبادئ الضروریة لحفظ كیان العقیدة الی الأبد محاذراً بها ان تزل او تضعف او تضمحلّ علی ید افراد او سلاطین، و هذا هو هدفها الجوهری و الرئیسی و الأساسی»؛(309) «و حركت حسین‌علیه السلام دارای دو هدف بود و هدف سومی نداشت؛ هدف اول ایجاد حركت تندی در میان امت اسلامی بود، و این هدفی ابتدایی و نه مرحله‌ای یا نهایی به حساب می‌آمد. و دومین هدف او قرار دادن اساس‌های نهایی و مبادی ضروری برای حفظ كیان عقیده به حساب می‌آمد تا به واسطه آن از لغزش یا ضعف یا اضمحلال كیان عقیده به دست افراد یا سلاطین جلوگیری شود، و این همان هدف ریشه‌ای و رئیسی و اساسی نهضت او بود.»  
او نیز می‌گوید: «و قولة الرسول: حسین منّی و أنا من حسین، اللّهم احبّه فانّی احبّه، فیها شهادة و تكلیف؛ شهادة بانّ النبیّ‌صلی الله علیه وآله قد عهد برایة الاسلام الذی انزل علیه الی سبطه الحسین الذی هو بضعة منه. و تكلیف للإبن الذی أحبّه و طلب من ربّه ان یحبّه بالاستشهاد صوناً للعقیدة و دفاعاً عن روح الدین من العبث و الاستهتار الذین كادا یؤدیان الی اضمحلاله فكانت هذه الشهادة و هذا التكلیف هما العنوان الضخم و الرموز الخالد لنهضة الابن فی سبیل الحفاظ علی عقیدة الجدّ، حتی استحق عن جداره مغزی قول "الاسلام بدؤه محمّدی و بقاؤه حسینی"»؛(310) «این كه رسول فرمود: "حسین از من و من از حسینم، بار خدایا! او را دوست بدار زیرا كه من او را دوست دارم" در آن گواهی و تكلیف است؛ گواهی است بر این‌كه پیامبرصلی الله علیه وآله پرچم اسلامی كه بر او نازل شده را به دست نوه‌اش حسین، پاره‌ای از وجودش سپرده است. و تكلیفی است بر عهده فرزندی كه او را دوست دارد و از پروردگارش می‌خواهد تا او را دوست بدارد با شهادت در راه حفظ عقیده و دفاع از روح دین از بیهودگی و انحراف، دو امری كه موجب نابودی آن می‌شود. لذا این گواهی و این تكلیف دو عنوان مهم و رمز جاویدان در نهضت فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله در راه عقیده جدّش می‌باشد؛ و به همین جهت است كه او مستحق كلامی پرمغز است كه: "اسلام شروعش محمّدی و بقائش حسینی است".»  
او نیز می‌گوید: «سید شباب اهل الجنة... اتمّ حجة اللَّه فی خلقه و فی دینه الحنیف و ابرز مظلومیة آل محمّد و اعاد دین النبیّ الذی بشّر به الی صراطه المستقیم، فافنی ذاته و اهله فی هذا السبیل»؛(311) «سرور جوانان بهشتی... كسی كه در خلق خدا و در دین توحیدی حجت را تمام نموده و مظلومیت آل محمّد را ابراز و دین پیامبر را كه به آن بشارت داده شده بود به راه مستقیم بازگرداند، و جان و اهلش را در این راه گذاشت.»  
او نیز می‌گوید: «فها هو شهید المسیحیة عیسی‌علیه السلام یمرّ بأرض كربلا فیُنبئ عن قتل الحسین و یلعن قاتلیه و یصف ارض الطفّ بالبقعة كثیرة الخیر و یوصی من ادرك ایامه بالقتال معه، فیصبح كالشهید مع الأنبیاء مقبلاً غیر مدبر...  
و نبیّ كعیسی ایّده اللَّه بمعجزات خارقة... هل یستطیع علیه الوصول الی كربلاء بطرفة عین؟ و ماهو غیر المعقول فی زیارة شهید المسیحیة الی مسقط رأس شهادة الحسین‌علیه السلام الذی سیأتی بعد قرون لیتمّم شهادة الحق و العدل ...»؛(312) «آری او شهید مسیحیت عیسی‌علیه السلام است كه از سرزمین كربلا گذر می‌كند و خبر از شهادت حسین‌علیه السلام می‌دهد و قاتلانش را لعن می‌نماید و سرزمین طفّ (كربلا) را به زمینی كه دارای خیر بسیار است توصیف می‌كند، و به كسانی كه روزگار او را درك می‌كنند سفارش می‌كند تا به دفاع از او بجنگنند و از این طریق به مانند شهید همراه انبیا شوند كه حمله می‌كرده نه آن كه فرار می‌كرده‌اند...  
و پیامبری همچون مسیح كه خداوند او را به معجزات خارق‌العاده تأیید كرده... آیا می‌توانسته كه با یك چشم بر هم زدن خودش را به كربلا برساند؟ آری، امری غیرمعقول به نظر نمی‌رسد كه شهید مسیحیت به زیارت محلّ شهادت حسین‌علیه السلام رفته باشد، آن شخصیتی كه بعد از قرن‌ها از او خواهد آمد تا شهادت حق و عدالت را تكمیل نماید ...».  
او نیز درباره علت قیام حسینی می‌گوید: «و ثورة الحسین‌علیه السلام لیست ولیدة ساعتها بل هی فی سِفر الوصایا الإلهیة نُقشت علیه قبل نزول الرسالة المحمّدیة، و علم ذلك عند ربّ الأكوان و باعث الرسالات؛ اذ كان یعلم تعالی بما ستتعرض له هذه الرسالة من اهتزاز بعد نزولها علی محمّدصلی الله علیه وآله، فهیأ لها الحسین قبل ان یكون»؛(313) «و نهضت حسین‌علیه السلام خلق الساعه و مولود همان وقت نبود، بلكه آن نهضت در كتاب وصایای الهی قبل از نزول رسالت محمّدی نقش بسته و در علم پروردگار عالم و مبعوث كننده رسالت‌ها ثابت بود؛ زیرا خداوند متعال می‌دانست كه زود است این رسالت بعد از نزولش بر محمّدصلی الله علیه وآله به لرزه درآید، و لذا حسین‌علیه السلام را قبل از آن كه آفریده شود، برای آن آماده كرد.»  
او نیز می‌گوید: «فاذا قیل فی الاسلام: بدؤه محمّدی و بقاؤه حسینی فالأجدر ان یقال ایضاً: ثورة الحسین بدؤها حسینی و استمرارها زینبی»؛(314) «هر گاه گفته می‌شود كه اسلام شروعش محمّدی و بقائش حسینی است پس سزاوار است كه گفته شود: نهضت حسین شروعش حسینی و استمرارش زینبی است.»  
او نیز می‌گوید: «فالحسین البضعة الرسولیة قام بمهمة لاتقلّ خطراً و أهمیة عن مهمة جدّه، فأبقی علی الاسلام كما بشّر به جده الكریم، و اودع فی صدور المسلمین ودیعة ثمینة تنبههم فی نومهم و قعودهم بوجوب الحفاظ علیها كأندر و اغلی مایملكون»؛(315) «حسین‌علیه السلام پاره تن رسول‌صلی الله علیه وآله به كار مهمی قیام كرد كه خطر و اهمیت آن، از كار مهمّ جدّش كمتر نبود و مایه بقای اسلام شد همان‌گونه كه جدّ كریمش به آن بشارت داده بود، و در سینه‌های مسلمانان ودیعه گران‌بهایی را گذاشت كه آنان را از خواب و بی تحركی بیدار نمود و به بهترین وجه ممكن آن‌ها را بر وظایفشان آگاه كرد.»  
او نیز می‌گوید: «صارت كربلاء بعد مقتل الحسین و عترة آل البیت و صحبه الأطهار... الأرض ذات الثری الطاهر و الذریات القدسیة بعد ان كانت صحراء خواء ترتع فی فلاتها العسلان و الذئاب، صارت ملجأ للمعذبین المظلومین بعد ان عُذب و ظلم فوق أرضها البررة الأخیار، فسبحان اللَّه كیف یجعل من ارض العذاب و الظلم ملاذاً للمعذبین و المظلومین»؛(316) «كربلا بعد از شهادت حسین و عترت آل بیت و اصحاب پاك او... سرزمینی دارای افرادی پاك و ذریه مقدس شد بعد از آنكه صحرایی خشك بود و درنده‌ها و گرگ‌ها در آن می‌چریدند، ولی بعدها پناه افراد معذب و مظلوم شد بعد از آنكه بر روی زمین آن افرادی نیك و اهل خیر عذاب دیده و مورد ظلم واقع شدند. منزه است آن خدایی كه زمین عذاب و ظلم را محلّ پناه كسانی قرار می‌دهد كه در عذاب واقع شده و به آن‌ها ظلم شده است.»  
او نیز می‌گوید: «فالدماء الزكیة التی أهرقت فوق ثری كربلاء منذ أربعة عشر قرناً سجلت للبشریة مجدها، و الشهادة التی اقدم علیها الحسین علّمت الانسان كیف یكون مظلوماً حتی ینتصر»؛(317) «خون‌های پاك و پاكیزه‌ای كه روی زمین كربلا قبل از چهارده قرن ریخته شد باعث مجد بشریت شد، و شهادتی كه حسین‌علیه السلام بر آن اقدام نمود به انسان آموخت كه چگونه مظلوم باشد تا پیروز شود.»  
او در آخر كتابش درباره امام حسین‌علیه السلام این دو بیت شعر را می‌آورد:  
و لا تطلبوا رأس الحسین   
بشرق ارض او بغرب   
و دعوا الجمیع و عرّجوا  
نحوی فمشهده بقلبی   
«سر حسین‌علیه السلام را در شرق یا غرب عالم جستجو نكنید، همه را رها نمایید و به سوی من روانه شوید؛ زیرا كه مشهد حسین‌علیه السلام در قلب من است.»

#### 2 - كارل بروكلمان‌

مستشرق آلمانی «كارل بروكلمان» می‌گوید: «الحق انّ میتة الشهداء التی ماتها الحسین قد عجلت فی التطور الدینی لحزب علیّ و جعلت من ضریح الحسین فی كربلاء اقدس محجة»؛(318) «حق آن است كه مرگ شهدا كه با رهبری حسین‌علیه السلام بود در سرعت بخشیدن به پیشرفت حزب علی‌علیه السلام تأثیر بسزایی گذاشت و از ضریح حسین‌علیه السلام در كربلا مقدس‌ترین حجت پدید آمد.»

#### 3 - ولیم لوفتس‌

نویسنده و مورّخ انگلیسی «ولیم لوفتس» می‌گوید: «انّ الحسین بن علیّ قدّم ابلغ شهادة فی تاریخ الانسانیة و ارتفع بمأساته الی قمة البطولة الفذة»؛(319) «همانا حسین بن علی‌علیه السلام بهترین شهادت و جانفشانی را در تاریخ انسانیت تقدیم كرد و با مصیبت‌هایی كه متحمل شد به قلّه جوانمردی صعود نمود و نمونه شد.»

#### 4 - دكتر، ج، هوكار

مستشرق انگلیسی «دكتر، ج، هوكار» می‌گوید: «دلّت صنوف الزوار التی ترحل الی مشهد الحسین فی كربلاء و العواطف التی ماتزال تؤججها فی العاشر من محرم فی العالم الاسلامی بأسره... كل هذه المظاهر استمرت لتدلّ علی انّ الموت ینفع القدیسین اكثر من ایام حیاتهم مجتمعة»؛(320) «دسته‌های زائران كه به سوی مشهد حسین‌علیه السلام به كربلا می‌روند و عواطفی كه در طول تاریخ این نهضت در روز عاشورا از محرم در تمام عالم اسلامی بلند است... تمام این مظاهر استمرار پیدا كرده تا این‌كه نشان دهد كه مرگ بیش از این زندگی به افراد مقدس نفع می‌دهد.»

#### 5 - گوستاو گروینیام‌

مستشرق آمریكایی «گوستاو گروینیام» درباره واقعه كربلا می‌گوید: «انّ وقعة كربلاء ذات اهمیة كونیة، فلقد أثرت الصورة المحزنة لمقتل الحسین؛ ذلك الرجل النبیل الشجاع فی المسلمین تأثیراً لم تبلغه أیة شخصیة مسلمة أخری»؛(321) «همانا واقعه كربلا دارای اهمیت حیاتی است و به طور حتم آن صورت حزن‌انگیز مقتل حسین، آن مرد نمونه و شجاع، در بین مسلمانان تأثیری گذاشته كه هیچ شخصیت مسلمان دیگر چنین تأثیری را از خود به جای نگذاشته است.»

#### 6 - ماربین‌

خانم ماربین، فیلسوف آلمانی می‌گوید: «طلب الحسین‌علیه السلام من اولاده و اخوته و بنی اخوته و بنی اعمامه و خواص صحبه، الانصراف و تركه وحیداً الی رغبته فی فضح بنی امیة... و فی هذا دلالة علی حسن سیاسته و قوة قلبه و تضحیة نفسه و اهله فی سبیل الوصول الی المقصد الذی كانت العنایة الإلهیة تعدّه له»؛(322) «حسین‌علیه السلام از اولاد و برادران و فرزندان برادر و فرزندان عموها و خواص اصحابش خواست تا برگردند و او را در راهی كه در پیش گرفته كه همان مفتضح كردن بنی‌امیه است تنها گذارند... و این روش دلالت بر حسن سیاست و قوت قلب و جانفشانی او و اهل بیتش در راه رسیدن به مقصد و هدفی دارد كه عنایت الهی برای او آماده كرده است.»  
او نیز درباره علت آوردن امام حسین‌علیه السلام حضرت علی اصغرعلیه السلام را به میدان نبرد می‌گوید: «عمل الحسین فی آخر ساعات حیاته عملاً حیّر عقول الفلاسفة و لم یصرف نظره عن ذلك المقصد العالی مع تلك المصائب المحزنة و الهموم المتراكمة و كثرة العطش و الجراحات، و هو قصة عبداللَّه الرضیع، فلمّا كان الحسین یعلم انّ بنی‌امیة لا یرحمون له صغیراً... رفع طفله الصغیر علی یده أمام القوم تعظیماً للمصیبة و طلب الماء له فلم یجیبوه الاّ بالسهم. و یغلب علی الظنّ انّ غرض الحسین من هذا العمل تفهیم العالم بشدة عداوة بنی‌امیة لبنی‌هاشم، و لایظنّ احد انّ یزید كان مجبوراً علی تلك الأعمال المفجعة لأجل الدفاع عن نفسه؛ لانّ قتل الطفل الرضیع فی تلك الحال و بتلك الكیفیة... لیس هو الاّ توحش و عداوة و سبعیة منافیة لقواعد كل دین و شریعة، و هذه كانت كافیة لافتضاحهم و اتهامهم بالسعی بعصبیة جاهلیة الی ابادة آل محمّد ...»؛(323) «حسین‌علیه السلام در آخرین لحظات زندگی‌اش كاری كرد كه عقل‌های فلاسفه را به حیرت واداشت و با آن همه مصیبت‌های حزن‌انگیز و گرفتاری‌های متراكم و عطش فراوان و جراحاتی كه داشت، هرگز نظر خود را از آن هدف بلند باز نداشت، و آن قصه عبداللَّه شیرخوار است. چون حسین‌علیه السلام می‌دانست كه بنی‌امیه به هیچ كودكی رحم نمی‌كنند... لذا طفل كوچك خود را بر دست گرفت و به جهت بزرگ نشان دادن مصیبت جلو قوم دشمن (بنی‌امیه) آورد و برای او تقاضای آب كرد ولی آن‌ها جوابش را تنها با تیر دادند. و گمانم این است كه غرض حسین‌علیه السلام از این كار این است كه به جهانیان بفهماند بنی‌امیه تا چه مقدار با بنی‌هاشم دشمنی دارند. و هیچ كس گمان نمی‌كند كه یزید بر این گونه اعمال دلخراش به جهت دفاع از خود مجبور بوده است؛ زیرا كشتن طفل شیرخوار در آن حال و با آن كیفیت... جز وحشی‌گری و دشمنی و درنده‌خویی نبوده و با قواعد هر دین و شریعتی منافات دارد و این به تنهایی برای مفتضح كردن و اتهام آنان به كوشش در راه تعصبات جاهلیت با كوچ دادن آل محمّد كافی است.»  
او نیز می‌گوید: «اقدام یزید علی قتل الحسین اعظم خطأ سیاسی صدر من بنی‌امیة، فجعلهم نسیاً منسیاً و لم یبق منهم اثر و لاخیر»؛(324) «اقدام یزید به كشتن حسین بزرگ‌ترین اشتباه سیاسی بود كه از بنی‌امیه سرزد، و لذا این كار آن‌ها را به بوته فراموشی سپرد و از آنان اثر و خبری باقی نگذارد.»  
او نیز درباره امام حسین‌علیه السلام و عزاداری برای او می‌گوید: «پیروان علی‌علیه السلام یعنی شیعه درباره حسین‌علیه السلام بیش از آنچه مسیحیان درباره مسیح‌علیه السلام عقیده دارند، معتقدند؛ زیرا همان گونه كه ما می‌گوییم مسیح متحمّل مشقّت‌های بسیاری شد تا عفو و گذشتی از گناهان باشد، همچنین شیعه این مطلب را درباره حسین‌علیه السلام می‌گوید و معتقد است كه او در قیامت شافع مطلق می‌باشد ...».(325)  
او نیز می‌گوید: «تاریخ سراغ ندارد یك روحانی یا صاحب دینی را كه به جهت رسیدن به اهداف بلندش در آینده جان خود را از روی علم و عمد بدهد... ولی واقعه حسین از روی علم و حكمت و سیاست بوده و لذا برای آن نظیری در تاریخ جهان نیست. همانا حسین‌علیه السلام از سال‌های پیش همیشه آماده كشته شدن بود و تمام توجه او به یك مطلب عالی و جدّی بود و تاریخ به یاد ندارد كه كسی غیر از حسین‌علیه السلام جانش را برای تأیید دین از روی علم و عمد بدهد ...».(326)  
او نیز می‌گوید: «و هجوم این بلاهای پیاپی در تاریخ مختص به حسین‌علیه السلام است، به جهت بزرگی مصائب حسین و كشته شدن و اتفاقی كه حزن‌انگیز است و اسارت زنان و دختران او بود كه یك مرتبه اهداف بنی‌امیه منكشف شد و كارهای زشت آن‌ها ظاهر گشت و سیاست و ریشه انقلاب در بین مسلمانان آشكار شد و لذا مخالفت و سركشی بر ضد یزید و بنی‌امیه همه جا را فرا گرفت و مردم فهمیدند كه آنان درصدد نابودی اسلام می‌باشند ...».(327)  
او نیز می‌گوید: «همان‌گونه كه مصیبت‌های حسین‌علیه السلام از تمام مصیبت‌های پیشینیان بزرگ‌تر بود همچنین انقلاب‌هایی كه بعد از قیام عاشورا به وجود آمد دارای مزیّتی بر انقلاب‌های گذشتگان بوده و مدت و آثار آن‌ها بیشتر بوده است، و لذا از این جهت مظلومیت آل محمّدعلیهم السلام نشانه‌ای در تمام جهان شد».

#### 7 - جرجی زیدان‌

او می‌گوید: «لا شك انّ ابن زیاد ارتكب بقتل الحسین جریمة كبری لم‌یحدث أفظع منها فی تاریخ العالم، و لاغرو اذا تظلّم الشیعة لقتل الحسین و بكوه فی كل عام، و مزقوا جیوبهم و قرعوا صدروهم اسفاً علیه؛ لانّه قتل مظلوماً»؛(328) «شكی نیست كه ابن زیاد با كشتن حسین‌علیه السلام جرم بزرگی را مرتكب شد كه فجیع‌تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باكی نیست بر شیعه كه به جهت كشته شدن حسین‌علیه السلام اظهار ظلم كرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاك دهد، و با اظهار تأسّف بر او به سینه‌های خود زند؛ زیرا او مظلومانه كشته شد.»

#### 8 - پروفسور واشنگتن ایروینگ‌

او كه دانشمند و خاورشناس آمریكایی است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «برای امام حسین‌علیه السلام ممكن بود خود را با تسلیم شدن در مقابل اراده یزید نجات دهد، اما مسئولیت پیشوایی و ریاست نهضت هرگز اجازه نمی‌داد یزید را به خلافت بشناسد و برای رهایی مسلمانان از چنگال قهار ظلم و ستم امویان در كمال شهامت و آزادگی همه گونه مشقت و مصیبت را پذیرفت. آری روان تابناك حسین‌علیه السلام سرمدی و جاوید است.  
ای قهرمان بزرگ و ای نمونه شهامت و ای شهسوار آزاده، ای حسین! درود بر تو باد، این روح توست كه در زیر آفتاب سوزان خشك و گرم عربستان فنا ناپذیر و تا ابدیت برپاست. ای پهلوان و ای بزرگ قهرمان من حسین، سلام همه جهانیان نثار روان تو باد».(329)  
او نیز می‌گوید: «كشته شدن حسین‌علیه السلام سرگذشتی است كه به علت ناگواری و هولناكی آن واقعه، دوست ندارم سخن را در موردش طولانی كنم؛ زیرا در اسلام كاری زشت‌تر از آن به وقوع نپیوسته است. اگر چه كشته شدن امیرمؤمنان‌علیه السلام مصیبت بسیار بزرگی به شمار می‌آمد، لیكن سرگذشت حسین‌علیه السلام كشتار فجیع و مثله كردن و اسارت را در برداشت كه از شنیدن آن بدن انسان به لرزه می‌افتد... زیرا كه از مشهورترین مصیبت‌ها است...».(330)

#### 9 - كورت فریشلر

او درباره قیام امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «می‌دانیم كه حسین‌علیه السلام خود را برای كشته شدن آماده كرده بود و او كه عزم داشت خویش را فدا نماید چرا توقف نكرد تا به قتلش برسانند و چرا دائم اسب می‌تاخت و شمشیر می‌زد؟ مگر نمی‌دانست كه اگر به جای دو دست ده دست داشته باشد و با هر ده دست شمشیر بزند نخواهد توانست از سپاهی كه حداقل شماره سوارانش چهار هزار تن بود جان سالم بدر برد؟  
جواب این ایراد این است كه حسین‌علیه السلام دست روی دست گذاشتن و توقف برای كشته شدن را دور از مردانگی و جهاد در راه پر نشیب خود می‌دانست. در نظر حسین‌علیه السلام در یك جا توقف كردن و گردن به قضا دادن تا این كه دیگران نزدیك شوند و او را به قتل برسانند خودكشی محسوب می‌شود».(331)

#### 10 - بولس سلامه‌

او كه شاعری مسیحی و لبنانی است درباره امام علی و امام حسین‌علیهما السلام می‌گوید: «... لم یجتمع لواحد منهم ما اجتمع لعلیّ من البطولة و العلم و الصلاح، و لم یقم فی وجه الظالمین اشجع من الحسین؛ فقد عاش الاب للحقّ و جرّد سیفه للذیاد عنه منذ یوم بدر، و استشهد الابن فی سبیل الحریة یوم كربلاء، و لا غرو فالاوّل ربیب محمّد و الثانی فلذة منه»؛(332) «... برای هیچ یك از جوانمردان تاریخ آنچه از شجاعت و علم و صلاح برای علی‌علیه السلام جمع شده، فراهم نشده است، و در مقابل ظالمین كسی شجاع‌تر از حسین‌علیه السلام نایستاده است؛ آن پدر به جهت حق زندگی كرد و به جهت دفاع از آن از روز بدر شمشیر كشید، و این پسر در راه آزادی روز كربلا به شهادت رسید، و هیچ بعید به نظر نمی‌رسد؛ چرا كه اولی (علی‌علیه السلام) تربیت شده محمد و دومی (حسین‌علیه السلام) پاره تن و جگر گوشه اوست.»

#### 11 - جورج جرداق‌

او كه نویسنده و روزنامه‌نگار سرشناس مسیحی است درباره واقعه عاشورا می‌نویسد: «وقتی یزید مردم را تشویق به قتل حسین و مأمور به خونریزی می‌كرد آن‌ها می‌گفتند: چه مقدار پول می‌دهی؟ اما انصار حسین به او گفتند: ما با تو هستیم، اگر هفتاد بار كشته شویم باز می‌خواهیم كه در ركابت جنگ كنیم و كشته شویم».(333)  
او نیز می‌گوید: «حوادثی كه حسین‌علیه السلام به خود دید ثابت می‌كند كه در مقیاس اخلاقی چون آسمان بلند است، همان‌گونه كه حوادثی كه یزید به وجود آورد ثابت می‌كند از نظر و مقیاس اخلاقی بسیار پست است».(334)

#### 12 - توماس ماساریك‌

او كه یك مستشرق است درباره عظمت مصیبت امام حسین‌علیه السلام می‌گوید: «گرچه كشیشان ما هم از ذكر مصائب حضرت مسیح مردم را متاثر می‌سازند، ولی آن شور و هیجانی كه در پیروان حسین‌علیه السلام یافت می‌شود در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد كه مصائب مسیح در برابر مصائب حسین‌علیه السلام مانند پر كاهی است در مقابل كوه عظیم پیكر».(335)

#### 13 - سر پرسی سایكس‌

او كه خاورشناس و ژنرال انگلیسی است درباره امام حسین‌علیه السلام می‌نویسد: «حقیقتاً آن شجاعت و دلاوری كه این عده قلیل از خود بروز دادند به درجه‌ای بوده است كه در تمام این قرون متمادی هر كسی كه آن را شنید بی‌اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود. این عده مردم دلیر غیرتمند مانند مدافعان ترموپیل، نامی بلند و غیر قابل زوال برای خود تا ابد به جای گذاشتند».(336)

#### 14 - روزولت‌

مجله «لواء الاسلام» كه در قاهره منتشر می‌شود نقل می‌كند: «لقد حدثنا انّ كبار الرجال من الاقطار الشقیقة من غیر الشیعیین انّه التقی بمستر روزفلت الصغیر، فدار الحدیث بینهما علی الحرب و ویلاتها، و اخذ یشرح له ادب الحرب فی الاسلام و یقارنها بوحشیة الحروب بین الدول الغربیة. فقال له روزفلت: مهما بلغ المحاربون من الوحشیة و الاعتداء فانّنا لم یسمع عنّا انّنا قتلنا ابن نبی ننسب الیه و لا جرّدنا النبی و آله من ثیابهم و اخذناهم سبایا غیر مكرمین. قال محدّثنا: فوجمت و لم اتكلم»؛(337) «به ما خبر رسیده كه بزرگان غیر شیعی از كشورهای دوست هنگامی با «مستر روزولت كوچك» ملاقات كردند و بین او و آن‌ها درباره جنگ و آثار آن سخن به میان آمد. علمای سنی مذهب شروع به شرح آداب جنگ از دیدگاه اسلام كرده و با وحشی‌گری‌های دولت‌های غربی در جنگ مقایسه می‌نمودند. روزولت به نماینده آنان گفت: وحشی‌گری و تجاوز جنگجویان ما به هر مقداری كه برسد ولی از ما شنیده نشده كه هرگز فرزند پیامبری را به قتل برسانیم كه خود را به او منسوب می‌كنیم، و نیز لباس از تن پیامبر و آل او درنیاوردیم و آنان را به زور به اسیری نبردیم. سخنگوی ما می‌گوید: ما ساكت شده و هیچ سخنی نگفتیم.»

### پی نوشت ها

#### 1 تا 114

1) منهاج السنة، ج 1، ص 52.  
2) همان، ج 8، ص 151.  
3) كتاب العین ج 1 ص 251  
4) صحاح اللغة، ج 2، ص 699.  
5) قاموس المحیط، ج 2، ص 60.  
6) معجم مقاییس اللغة، ج 3، ص 193و194.  
7) تفسیر قرطبی، ج 12، ص 56.  
8) سوره مائده، آیه 2.  
9) سوره حج، آیه 32.  
10) همان، آیه 36.  
11) سوره بقره، آیه 158.  
12) همان، آیه 198.  
13) سوره حج، آیات 27-30.  
14) سوره توبه، آیه 32.  
15) سوره نور، آیه 36.  
16) سوره توبه، آیه 40.  
17) سوره نساء، آیه 141.  
18) صحاح اللغة، ماده هتك.  
19) برترین هدف در برترین نهاد، ص 121؛ علائلی، ص 88.  
20) الابطال، ص 388، به نقل از او.  
21) مجموعه گلزار بی‌پایان، ج 3، ص 316.  
22) ذخیرة الدارین 170-182.  
23) درسی كه حسین‌علیه السلام به انسان‌ها آموخت، ص 443، به نقل از او.  
24) تاریخ دمشق، ج 14، ص 218.  
25) مقتل خوارزمی، ج 1، ص 184.  
26) بحارالأنوار، ج 44، ص 328.  
27) سنن ابن ماجه، ج 1، ص 51، فضائل اصحاب رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله.  
28) صحیح ترمذی، ج 5، ص 617 ؛ مسند احمد، ج 3، ص 369.  
29) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 10.  
30) همان.  
31) همان، ص 186-189.  
32) اقناع اللائم، سید امین، ص 356.  
33) ذخیرة الدارین، ص 170-182.  
34) عید الغدیر، بولس سلامه، ص 22.  
35) عید الغدیر، ص 22.  
36) فرهنگ عاشورا، ص 280.  
37) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 82، به نقل از او.  
38) ادب الطف، ج 1، ص 19.  
39) سوره توبه، آیه 24.  
40) مستدرك حاكم، ج 3، ص 194.  
41) لسان العرب، ج 11، ص 27-28، ماده اهل ؛ مفردات راغب، ماده اهل.  
42) مستدرك حاكم، ج 3، ص 158، ح 4705 ؛ السنن الكبری، ج 7، ص 63.  
43) مقتل الامام حسین‌علیه السلام، خوارزمی، ج 1، ص 184.  
44) صحیح مسلم، ج 4، ص 1883، ح 2424، كتاب فضائل الصحابة.  
45) مسند احمد، ج 1، ص 185.  
46) سوره شوری، آیه 23.  
47) دُرالمنثور، ج 6، ص 7؛ مستدرك حاكم، ج 3، ص 172؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 168؛ كشاف، ج 4، ص 219.  
48) كافی، ج 8، ص 80، ح 66 ؛ قرب الاسناد، ص 128.  
49) كنزالعمال، ج 16، ص 456، ح 45409 ؛ فیض القدیر، ج 1، ص 225، ح 331.  
50) سنن ترمذی، ج 5، ص 664، ح 3789 ؛ مستدرك حاكم، ج 3، ص 150.  
51) امام حسین‌علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 91، ص 126.  
52) كافی، ج 8، ص 112، ح 98.  
53) كنز العمال، ج 12، ص 105، ح 34206 ؛ در المنثور، ج 6، ص 7.  
54) المحاسن، ج 1، ص 247، ح 461.  
55) نورالابصار، ص 127 ؛ كافی، ج 2، ص 46، ح 3.  
56) المعجم الكبیر، ج 7، ص 86، ح 6416 ؛ امالی صدوق، ص 274، ح 9.  
57) ترجمه امام علی‌علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 2، ص 225، ح 730.  
58) امالی صدوق، ص 455.  
59) عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج 2، ص 62، ح 258.  
60) المعجم الكبیر، ج 11، ص 102، ح 11177.  
61) مستدرك حاكم، ج 2، ص 241.  
62) همان، ج 3، ص 135.  
63) سنن ترمذی، ج 5، ص 635، ح 3717 ؛ جامع الاصول، ج 8، ص 656، ح 6499.  
64) صحیح مسلم، ج 1، ص 86، ح 131 ؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 643.  
65) صحیح بخاری، ج 5، ص 92 ؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 1902.  
66) سنن ترمذی، ج 5، ص 362، ح 3965.  
67) صحیح بخاری، ج 5، ص 100-101، ح 235 ؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 656 ؛ مسند احمد، ج 2، ص 446.  
68) صحیح بخاری، ج 5 ص 102، ح 241 ؛ سنن ترمذی، ح 5، ص 657، ح 3770 ؛ مسند احمد، ج 2، ص 85.  
69) ارشاد الساری، ج 2، ص 393.  
70) السیرة النبویة، ج 3، ص 105.  
71) تهذیب الاحكام، ج 8، ص 325.  
72) كامل الزیارات، ص 260و261.  
73) همان.  
74) بحارالانوار، ج 44، ص 284.  
75) الارشاد، شیخ مفیدرحمه الله، ص 232.  
76) لهوف، ص 112و113 ؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 146.  
77) كامل الزیارات، ص 80 ؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 201.  
78) البدایة والنهایة، ج 8، ص 210 ؛ مقتل الحسین‌علیه السلام، خوارزمی، ج 2، ص 39.  
79) تاریخ طبری، ج 4، ص 319 ؛ كامل ابن اثیر، ج 4، ص 59 ؛ ارشاد مفید، ج 2، ص 94.  
80) ما نظر اهل سنت را در خصوص این موضوع كه بر دامن عایشه بوده صحیح نمی‌دانیم).  
81) مسند احمد، ج 6، ص 274.  
82) حاشیه مسند ابی یعلی، ج 5، ص 63.  
83) تذكرة الخواص، ص 152.  
84) تاریخ النیاحة، ج 2، ص 30، به نقل از جرجی زیدان.  
85) مسند احمد، ج 2، ص 516.  
86) كنز العمّال، ج 2، ص 534.  
87) صحیح بخاری، ح 1220.  
88) فتح الباری، ج 3، ص 195 ؛ شرح كرمانی بر صحیح بخاری، ج 7، ص 88 ؛ ارشاد الساری، ج 2، ص 406 ؛ عمدةالقاری، ج 8، ص 87.  
89) شرح كرمانی بر صحیح بخاری، ج 7، ص 88.  
90) فیض القدیر، ج 5، ص 493.  
91) وسائل الشیعه، ج 2، ص 915، باب كراهة الصراخ بالویل و العویل.  
92) همان.  
93) سوره ممتحنه، آیه 12.  
94) وسائل الشیعه، ج 2، ص 915.  
95) بحارالأنوار، ج 44، ص 289.  
96) همان، ص 285.  
97) كامل الزیارات، ابن قولویه، ص 539، باب 108.  
98) بحارالأنوار، ج 44، ص 289.  
99) من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 252.  
100) وسائل الشیعة، ج 3، ص 281، باب 20، ابواب لباس مصلّی، ح 3.  
101) بحارالأنوار، ج 45، ص 188 ؛ وسائل الشیعة، ج 2، ص 890.  
102) كامل الزیارات، ص 67 و 68 ؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 221 و 222.  
103) شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 22.  
104) مقتل ابی مخنف، ص 222و223.  
105) عیون الاخبار و فنون الآثار، ص 109.  
106) من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 251.  
107) السیرة الحلبیة، ج 1، ص 461.  
108) عقدالفرید، ج 2، ص 31 ؛ مسند احمد، ج 3، ص 197.  
109) عقدالفرید، ج 2، ص 37.  
110) تاریخ طبری، ج 5، ص 157.  
111) مستدرك حاكم، ج 3، ص 173.  
112) مستدرك حاكم، ج 3، ص 176.  
113) مقتل خوارزمی، ج 1، ص 158و159.  
114) الفصول المهمة، ص 154.

#### 115 تا 225

115) الصواعق المحرقه، ص 115.  
116) الخصائص الكبری، ج 2، ص 125.  
117) كنزالعمال، ج 6، ص 223.  
118) مقتل الحسین‌علیه السلام، خوارزمی، ج 1، ص 163.  
119) مسند احمد، ج 3، ص 242و265.  
120) ترجمه امام علی‌علیه السلام از تاریخ ابن عساكر، رقم 229.  
121) مسند احمد، ج 1، ص 283 ؛ مستدرك حاكم، ج 4، ص 397.  
122) مستدرك حاكم، ج 4، ص 19 ؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج 4، ص 340.  
123) مسند احمد، ج 2، ص 60و61.  
124) وقعه صفین، ص 158 ؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 278.  
125) مقتل خوارزمی، ص 162، به نقل از طبرانی.  
126) العقد الفرید، ج 2، ص 8.  
127) مقاتل الطالبیین، ص 85.  
128) مقاتل الطالبیین، ص 115 ؛ كامل ابن اثیر، ج 4، ص 33 ؛ تاریخ طبری، ج 6، ص 256.  
129) تاریخ طبری، ج‌5، ص‌465؛ كامل ابن اثیر، ج‌4، ص‌32؛ البدایة و النهایة، ج‌8، ص‌189.  
130) كامل ابن اثیر، ج‌4، ص‌50؛ مجمع الزوائد، ج‌7، ص‌25؛ انساب الاشراف، ج‌4، ص‌18.  
131) صواعق المحرقه، ص 118 ؛ تذكرة الخواص، ص 231 ؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 349.  
132) تذكرة الخواص، ص 240.  
133) سوره حج، آیه 32.  
134) تاریخ طبری، ج 1، ص 37 ؛ كامل ابن اثیر، ج 1، ص 43.  
135) العقد الفرید، ج 3، ص 218.  
136) الاستیعاب در حاشیه الاصابة، ج 4، ص 312.  
137) الاستیعاب، ج 4، ص 134.  
138) همان، ج 4، ص 98.  
139) الاصابة، ج 4، ص 186.  
140) همان، ص 276.  
141) همان، ج 3، ص 54.  
142) سیره ابن هشام، ج 3، ص 167.  
143) همان، ص 158.  
144) همان، ص 25.  
145) همان، ج 4، ص 384و385.  
146) همان، ص 386.  
147) همان، ج 3، ص 183.  
148) همان، ص 177.  
149) همان، ص 168.  
150) همان، ج 4، ص 54.  
151) همان، ص 296.  
152) همان، ج 3، ص 188.  
153) همان، ص 189.  
154) الاستیعاب، ج 3، ص 630.  
155) همان.  
156) همان، ج 1، ص 102.  
157) العقد الفرید، ج 2، ص 9.  
158) مقاتل الطالبیین، ص 90.  
159) تذكرة الخواص، ص 286.  
160) كامل ابن اثیر، ج 4، ص 91 ؛ مقاتل الطالبیین، ص 91.  
161) معجم الشعراء، ص 232.  
162) تاریخ طبری، ج‌5، ص‌293؛ البدایة و النهایة، ج‌8، ص‌198؛ تذكرةالخواص، ص‌275.  
163) مقتل خوارزمی، ج 2، ص 144.  
164) معارج الوصول، زرندی، ص 80 ؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 2، ص 126.  
165) همان، ص 81.  
166) تذكرة الخواص، ص 373.  
167) الأغانی، ج 16، ص 141و142.  
168) كامل ابن اثیر، ج 4، ص 288.  
169) سوره مائده، آیه 83.  
170) سوره توبه، آیه 82.  
171) سوره اسراء، آیات 108 و 109.  
172) سوره مریم، آیه 58.  
173) سوره نجم، آیات 57-60.  
174) مكارم الأخلاق، طبرسی، ص 317 ؛ بحارالأنوار، ج 90، ص 336.  
175) بحارالأنوار، ج 79، ص 91، ح 43.  
176) مستدرك الوسائل، ج 11، ص 245، ح 36.  
177) من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 360 ؛ بحارالأنوار، ج 70، ص 164، ح 21.  
178) مستدرك الوسائل، ج 11، ص 245، ح 35.  
179) همان، ج 11، ص 240.  
180) امالی، شیخ مفید، ص 11، ح 8.  
181) سفینة البحار، ج 1، ص 197.  
182) چكیده اندیشه‌ها، ص 250.  
183) همان.  
184) تاریخ طبری، ج 1، ص 37.  
185) سوره یوسف، آیه 85.  
186) تفسیر طبری، ج 13، ص 32.  
187) السیرة الحلبیّة، ج 3، ص 105.  
188) همان، ج 2، ص 323.  
189) المصنّف، ج 8، ص 697.  
190) تذكرة الخواص، ص 7.  
191) صحیح بخاری، ج 2، ص 240، كتاب فضائل الصحابه، باب مناقب خالد.  
192) كامل ابن اثیر، ج 2، ص 90.  
193) صحیح مسلم، ج 2، ص 671، كتاب الجنائز، باب 36، ح 108.  
194) ذخائر العقبی، ص 56.  
195) مستدرك حاكم، ج 1، ص 361.  
196) المصنّف، ج 3، ص 268.  
197) مستدرك حاكم، ج‌1، ص‌381؛ سنن نسائی، ج‌4، ص‌190؛ مسند احمد، ج‌2، ص 333.  
198) الفصول المهمة، ص 130.  
199) الامامة و السیاسة، ج 1، ص 110.  
200) تذكرة الخواص، ص 94.  
201) همان، ص 107.  
202) همان، ص 318.  
203) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 35.  
204) تاریخ المدینة المنوّرة، ج 1، ص 103.  
205) كامل ابن اثیر، ج 2، ص 90.  
206) شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 11.  
207) ینابیع المودة، ص 409.  
208) الفتوح، ج 5، ص 110.  
209) تذكرة الخواص، ص 252.  
210) الفتوح، ج 5، ص 145.  
211) ینابیع المودة، ص 414.  
212) كنز العمال، ج 7، ص 265 ؛ حیاة الصحابة، ج 2، ص 371.  
213) تاریخ دمشق، ترجمه امام حسن‌علیه السلام، ص 235.  
214) سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 277 ؛ تاریخ دمشق، ترجمه امام حسن‌علیه السلام، ص 229.  
215) مستدرك حاكم، ج 3، ص 173.  
216) عقد الفرید، ج 2، ص 8 ؛ تذكرة الخواص، ص 213.  
217) اسدالغابة، ج 1، ص 208.  
218) تاریخ ابن كثیر، ج 11، صص 29 و 30؛ تذكرة الحفّاظ، ج 2، ص 164؛ كامل ابن اثیر، ج 5، ص 364؛ مستدرك حاكم، ج 3، ص 176؛ مسند احمد، ج 3، ص 342.  
219) تاریخ دمشق، امام حسین‌علیه السلام، ص 238 ؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص 300 ؛ مسند احمد، ج 1، ص 85 ؛ المعجم الكبیر، ج 2، ص 105.  
220) تاریخ دمشق، ترجمه زین العابدین‌علیه السلام، ص 56 ؛ حلیة الاولیاء، ج 3، ص 138.  
221) الاغانی، ج 7، ص 240.  
222) تذكرة الخواص، ص 152.  
223) ینابیع المودة، ص 389، به نقل از ترمذی.  
224) اسدالغابة، ج‌2، ص‌21؛ سیر اعلام النبلاء، ج‌3، ص‌315؛ كامل ابن اثیر، ج‌3، ص‌434.  
225) صواعق المحرقه، ص 196.

#### 226 تا 337

226) تذكرةالخواص، ص‌265؛انساب‌الاشراف، ج‌3، ص‌227؛المعجم‌الكبیر، ج‌3، ص‌127.  
227) تذكرة الخواص، ص 268.  
228) موسوعة آل النبی‌صلی الله علیه وآله، دكتر عایشه بنت الشاطی، ص 734.  
229) سوره بقره، آیه 54، پس توبه كنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید و خود را (یكدیگر را) به قتل برسانید، این كار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.  
230) موسوعة آل النبی‌صلی الله علیه وآله، ص 764 ؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 451.  
231) صحیح مسلم، ج 2، ص 639، كتاب الجنائز، باب المیت یعذب ببكاء اهله علیه.  
232) همان.  
233) صحیح بخاری، كتاب الجنائز، ج 1، ص 155؛ صحیح مسلم، كتاب الجنائز، باب 9، ح 22 و 23.  
234) صحیح مسلم، كتاب الجنائز، باب 9، حدیث 25 ؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 156.  
235) سوره فاطر، آیه 18.  
236) المصنّف، ج 3، ص 344.  
237) العقد الفرید، ج 3، ص 191.  
238) كنز العمال، ج 15، ص 731.  
239) المصنّف، ج 7، ص 175.  
240) سِفر حزقیال، اصحاح 24، فقره 16-18.  
241) بحارالأنوار، ج 44، ص 293-296.  
242) وسائل الشیعة، ج 10، ص 393، ح 5، باب 64 از ابواب مزار.  
243) وسائل الشیعة، ج 10، ص 393، باب 66 از ابواب المزار، ح 16.  
244) المستدرك علی الصحیحین، ج 3، ص 194.  
245) تاریخ دمشق، امام حسین‌علیه السلام، ص 238 ؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص 300 ؛ مسند احمد، ج 1، ص 58 ؛ المعجم الكبیر، ج 2، ص 105.  
246) تذكرة الخواص، ص 152.  
247) ینابیع المودة، ص 389، به نقل از ترمذی.  
248) اسدالغابة، ج 2، ص 21؛ سیراعلام النبلاء، ج‌3، ص‌315؛ كامل ابن اثیر، ج‌3، ص‌434.  
249) صواعق المحرقه، ص 196.  
250) كامل الزیارات، ص 260و261.  
251) بحارالأنوار، ج 44، ص 284.  
252) لسان العرب، ج 1، ص 184.  
253) اقرب الموارد، ج 1، ص 120.  
254) وسائل الشیعة، ج 2، ص 915، ح 1، باب 83، از ابواب دفن.  
255) امالی طوسی، ص 162، ح 20، مجلس 6.  
256) كامل الزیارت، ص 201، ح 2، باب 32.  
257) وسائل الشیعة، ج 15، ص 583، ح 1، باب 31، از ابواب كفارات.  
258) كامل الزیارات، ص 203-206، ح 7، باب 32.  
259) كامل الزیارات، ص 228، ح 2، باب 40.  
260) كامل الزیارات، ص 260 - 266.  
261) الحدائق الناضرة، ج 4، ص 164.  
262) كنزالعمال ج 1 ص 147  
263) همان، ص 148.  
264) تفسیر المنار، ج 8، ص 301.  
265) التعریفات، ص 48.  
266) امالی صدوق، ص 86، مجلس 29.  
267) بحارالأنوار، ج 44، ص 282.  
268) دور المنبر الحسینی فی التوعیة الاسلامیة، دكتر مقدسی، ص 112و113.  
269) منهج فی الانتماء المذهبی، صائب عبدالحمید، ص 31و32.  
270) لقد شیّعنی الحسین‌علیه السلام، ادریس مغربی، ص 63-65.  
271) همان، ص 297.  
272) همان، ص 303.  
273) لقد شیّعنی الحسین‌علیه السلام، ص 313-315.  
274) آنگاه هدایت شدم، ص 96-98.  
275) روزنامه جمهوری اسلامی، شنبه، 18 فروردین، 1380، ص 8.  
276) كربلاء، الثورة و المأساة، احمد حسʙƠیعقوب، ص 7و8.  
277) به نقل از روزنامه جمهورɠاسلامی، شماره 6771.  
278) ابوالشهداء، ص 118.  
279) همان، ص 64.  
280) ابوالشهدا، ص 145.  
281) المنار، ج 1، ص 267.  
282) فرهنگ عاشورا، ص 283، به نقل از او.  
283) همان.  
284) حسین‌علیه السلام، پیشوای انسان‌ها، ص 99، به نقل از او.  
285) فرهنگ عاشورا، ص 282، به نقل از او.  
286) برترین هدف در برترین نهاد، علائلی، ص 88.  
287) همان.  
288) فرهنگ عاشورا، ص 281، به نقل از او.  
289) فرهنگ عاشورا، به نقل از او، ص 283.  
290) ابوالشهداء، الحسین بن علی‌علیه السلام، توفیق ابوعلم، ص 119.  
291) الثائر الاول فی الاسلام، ص 79.  
292) فرزندان پیامبرصلی الله علیه وآله در كربلا، خالد محمد خالد، ص 108-110.  
293) همان، ص 41.  
294) همان، ص 104.  
295) همان، ص 35.  
296) چهره درخشان حسین بن علی‌علیه السلام، ص 112، به نقل از او.  
297) فرهنگ عاشورا، ص 283، به نقل از او.  
298) عاشورا در سرزمین‌های قاره اروپا، ج 3، ص 21.  
299) روزنامه الجمهوریه، تاریخ 18/12/1972.  
300) مجموعه گلزار بی‌پایان، ج 3، ص 376.  
301) روزنامه‌جنگ، پاكستان، به‌نقل ازعاشورا درسرزمین‌های ایران وشبه قاره هند، ص‌25.  
302) همان.  
303) الحسین‌علیه السلام، فی الفكر المسیحی، انطوان بارا، صص 453 و 454.  
304) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 66.  
305) همان، ص 65.  
306) همان، ص 452.  
307) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 452و453.  
308) همان.  
309) همان، ص 454.  
310) همان، ص 455.  
311) همان، ص 455.  
312) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 97.  
313) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 101 و 102.  
314) همان، ص 128.  
315) همان، ص 303 و 304.  
316) همان، ص 312.  
317) همان، ص 332.  
318) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 74، به نقل از او.  
319) همان، ص 75.  
320) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 77، به نقل از او.  
321) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 174، به نقل از او.  
322) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 250 به نقل از او.  
323) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 257، به نقل از او.  
324) الحسین فی الفكر المسیحی، ص 275و276، به نقل از او.  
325) سیاست حسینی، ماربین، دكتر ژوزف، ص 58.  
326) همان.  
327) همان.  
328) تاریخ النیاحة، ج 2، ص 30، به نقل از جرجی زیدان.  
329) مجموعه گلزار بی‌پایان، ج 3، ص 375.  
330) تاریخ فخری، ص 5.  
331) امام حسین‌علیه السلام و اسیران، ص 444.  
332) عید الغدیر، بولس سلامه، ص 18 .  
333) فرهنگ عاشورا، ص 281.  
334) امام علی‌علیه السلام، صوت عدالت انسانی، ج 5، ص 49.  
335) فرهنگ عاشورا، ص 280، به نقل از او.  
336) فرهنگ عاشورا، ص 282.  
337) مجله لواء الاسلام، قاهره، شماره هشتم، ربیع الثانی، 1367 ه ، ص 67.

## 5. فلسفه عزاداری امام حسین علیه السلام

### مشخصات كتاب

نویسنده : عبدالحكیم سلیمی  
ناشر : عبدالحكیم سلیمی

### مقدمه‌

مبارزه عامل عزت و اقتدار است.تنبلی و تن پروری به ذلت و زبونی می‌انجامد. ازنوع مبارزات مقدس‌ترین آن، مبارزه برای اعلای كلمه حق ونابودی باطل است. چنین‌مبارزه مكتبی نیازمند منبع فیاضی است تا بتواند با سرمشق گرفتن از آن روند تكاملی‌اش را به خوبی طی كند. قیام عاشورا الگوی حسنه‌ای است كه همواره الهام بخش‌حق خواهان بوده و آنان را در حركت مبارزاتی‌شان در برابر كفر و ظلم و نفاق رهبری می‌كند. قیامی كه صورت فرا زمانی وفرا مكانی پیدا كرده، همه ساله در ایام محرم در اذهان و اعماق روح حسینیان و آزادگان جهان تجلی می‌یابد.با توجه به عظمت این قیام الهی و نقش مراسم عزاداری در بازسازی آن، بدخواهان تلاش می‌كنند با ایجاد بدعت‌ها و القای شبهات از قداست و اسوه بودن آن بكاهند. چرا باید برای حادثه‌ای كه قرن‌ها از وقوع آن گذشته، عزاداری كنیم؛ سیاه پوش‌كردن كوچه و بازار و محافل و بر سر و سینه زدن تاكی؟تكرار این گونه مراسم چه نفعی به‌حال اجتماع دارد؟ آیا نمی‌شود یاد حادثه عاشورا را با شیوه‌های نو همانند برگزاری همایش‌و كنفرانس مطبوعاتی و... گرامی داشت؟ اصولا فلسفه عزاداری سیدالشهدا چیست؟ این‌پرسش‌ها ممكن است در نزد بیشتر كسانی كه با حقیقت عزاداری آشنا نیستند مطرح‌باشد.هر چند عاشورا خورشیدی است كه در آفاق ارزش‌های انسانی تابیده؛ هنوز قیام امام حسین و عزاداری آن‌چنان كه باید شناخته نیست. مهم‌ترین رسالت خواص تبیین حقیقت عاشورا و فلسفه عزاداری آن است.امام صادق(ع) فرمود: «در هر برهه‌ای از زمان انسان‌های عادل بار مسئولیت این دین را بر دوش می‌كشند، تأویل اهل باطل و تحریف افراط‌گرایان نادان رااز آن دفع می‌كنند»در این نوشتار، نقش عزاداری در بازسازی قیام عاشورا و آثار آن در زمینه‌های گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

### نقش عزاداری در بازسازی قیام عاشورا و آثار آن در زمینه‌های گوناگون

#### افزایش ایمان و معنویت‌

عبادت در مكتب عاشورا سر لوحه آموزه‌های دینی و معنویت روح جامعه اسلامی است.عزت مسلمانان در گرو ایمان و معنویت آنان است. امام حسین(ع) در كربلا آمد تا اعلام كند، مهم‌ترین خطری كه جامعه اسلامی را تهدید می‌كند كم رنگ شدن ایمان و معنویت و جابه‌جایی ارزش‌هاست. عاشورا پیامد «قداست زدایی» و «حریم شكنی»است. مسلمانان می‌دانند یزیدیان امام حسین را خارجی خواندند تا یزید را امام مسلمانان معرفی كنند. احكام خدا را منزوی كردند تا اهداف شوم خود را پیاده كنند. این همان شبیخون فرهنگی است كه به صورت جریان مستمر در فعالیت بوده و هست. امروزنیز ادعا دارند تقدس خلاف علم و عقل است، عقل و علم را آن می‌دانند كه خودشان دارندتا عبادت و معنویت را به قربانگاه ببرند. عزاداری را زیر سؤال می‌برند تا پرتو عظمت قیام‌حسینی را از مسلمانان بگیرند، غافل از آن كه عاشورا تجلی عبادت، توحید، معنویت،عزت، عدالت، ایثار و تبلور ایمان و ارزش‌هاست. عزاداری بزرگداشت عاشوراست.در فرهنگ شیعه برپایی مراسم سوگواری پیشوایان دین و به ویژه امام حسین و یارانش عبادت است.نماز گلواژه شب عاشورا و سبب افزایش ایمان و معنویت آثار فردای آن است. عزاداری باعث شكوفایی معنویت است،چرا كه عزادار امام حسین هم‌نشین با حضرت است. عزاداری راه كربلاست، كربلا كعبه عاشقان و شیفتگان‌است.عزادار باشركت در این مراسم با امامت اتصال پیدا می‌كند، این پیوند انسان‌ها را حسینی می‌كند،كسی كه با او بیعت كند از صف یزیدیان جدا می‌شود، این كار خود عبادت است، چنان كه نماز ارتباط با خدا و بریدن از غیر خداست.امام صادق(ع) فرمود:نفس المهموم لحزننا اهل البیت تسبیح... یجب أن تكتب هذا الحدیث بماءِ الذهب؛ «سوگواران بر مظلومیت ما خاندان نفس كشیدن‌شان عبادت است... شایسته است این حدیث با آب طلا نوشته شود.» اشكی كه برای امام حسین می‌ریزیم اگر در جهت هماهنگی روح ما باشد، پرواز كوچكی است كه روح ما با روح حسینی می‌كند.اگر ذرّه‌ای از همت و غیرت، حرّیت و ایمان، تقوا و عبادت حسینی در انسان بتابد و اشكی از دیدگانش جاری شود، آن اشك بی نهایت ارزش دارد. اشكی كه برای عظمت حسین باشد، اشكی كه نشانه‌ای از هماهنگی با اهداف امام حسین باشد عامل نجات است و در مواقف حساس چون هنگامه مرگ و فشار قبر، برزخ و قیامت و در موقع حسابرسی دست انسان را می‌گیرد. عاشورا دست نوازش حق است بر جویندگان‌آن؛ عزاداری واسطه فیض الهی و عامل كمال انسانی است. عزاداری تبلور عاشورا و یادآورخاطره‌های ماندگار كربلاست، خاطره‌هایی كه در اعماق قلب خونسردترین افراد جوش و خروش ایجاد می‌كند، و احساسات را تحریك می‌سازد. عزاداری یاد خداست، بزرگداشت عاشورا انسان را به سوی خدا پرواز می‌دهد. از منظر قرآن كریم، مراسم سوگواری از شعائر الهی است،تعظیم آن نشانه تقواست. (و من یعظّم شعائر الله فأنّها من تقوی القلوب) و هركس شعائر الهی را بزرگ دارد این كار نشانه تقوای دل‌هاست. شرط ورود در صف عزاداران حسینی آمادگی قلبی است، دلی كه تقوا دارد در این مصیبت عزادار می‌شود، از طرف دیگر عزاداری باعث افزایش تقواست، چرا كه برپایی این مراسم، نشانه ایمان و عمل صالح است. (كسانی كه ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، خداوند مهربان آنان را محبوب قرار می‌دهد).بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش‌جامعه‌ای كه عاشورا دارد عزت دارد، چرا كه ایمان و معنویت دارد.در چنین جامعه‌ای دشمنان نمی‌توانند توطئه كنند. شیاطین می‌توانند انسان‌ها را گمراه كنند، اما مخلصان را هرگز. می‌توان گفت عزاداری واقعی بیمه ایمان و معنویت است.

#### اقتدا به پیشوایان دین‌

عزاداری وسوگواری بر كسان از دست رفته امری طبیعی است. انسان با عاطفه زنده است، گاه احساسات جریحه دار می‌شود و دل می‌سوزد، آثار آن به صورت اشك تبلور می‌یابد. پیشوایان دین نیز در مصائب عزیزانشان سوگوار شدند، مراسم عزاداری به پاكردند. در فرهنگ ما عزاداری انبیا و اولیای الهی پسندیده است چنان كه عزاداری در مصیبت عزیز از دست رفته بشرطی مشكل ندارد كه مخالف دستورات شریعت نباشد.رفتار و كردار پیامبر اسلام (ص) در همه زمینه‌ها الگوی ماست. حضرت در شهادت حمزه سیدالشهدا با تعبیر تحریك‌آمیزی می‌فرماید: «لكن حمزة لا بواكی له؛اما حمزه گریه كننده‌ای ندارد». مسلمانان با شنیدن این سخن برای حمزه مراسم عزاداری به پاكردند. ایشان در شهادت جعفر بن ابی‌طالب فرمود:«علی مثله فلتبك‌البواكی» «گریه كنندگان باید برای امثال جعفر گریه كنند». در سوگ خدیجه‌ام‌المؤمنین و ابوطالب عموی گرامی‌اش یك سال را در غم و اندوه گذراند (عام الحزن).گریه‌های حضرت فاطمه‌3 در بیت الاحزان یادگار تاریخ اسلام است. امام علی (ع) درباره شهادت مالك اشتر همان تعبیری را به كار برد كه پیامبر اسلام درباره جعفر فرمود.ایشان پس از توصیف آن فرمانده دلاور اسلام می‌فرماید: «علی مثل مالك فلتبك البواكی؛ گریه كنندگان باید بر امثال مالك گریه كنند».حادثه عاشورا یك اتفاق عادی و زودگذر نبوده، بلكه طراحی الهی است. حادثه‌ای نیست كه فقط ما بر آن گریه و عزاداری كنیم، زمین و آسمان و رسول‌الله و بسیاری از انبیای الهی پیش از وقوع حادثه عزادار شدند و گریستند. به دور از انصاف است درحادثه‌ای كه انبیا و اولیای الهی گریه كردند و اشك ریختند عده‌ای در سوگواری برآن امام همام دچار شك و تردید شوند.پیشوایان دین از زمان پیامبر اكرم (ص) و ائمه اطهار (ع) توصیه كرده‌اند كه مصیبت امام حسین (ع) باید زنده بماند و همه ساله تجدید گردد. چرا ائمه دین به این حادثه اهتمام داشتند، چرا برپایی مراسم عزاداری امام حسین را این همه مورد تأكید قرار داده‌اند.فلسفه این مسئله كاملاً روشن است. هدف این بود كه مكتب عاشورا زنده بماند.زنده ماندن عاشورا تجلی حیات مجدد اسلام است. خدا می‌داند اگر نبود این گریه‌ها و عزاداری‌ها چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد می‌آورند.امویان پس از شهادت امام‌حسین (ع) تلاش كردند تا خودشان را بر حق، امام حسین و یارانش را مهاجم و طغیانگر معرفی كنند، حتی احادیثی جعل كردند مبنی بر این كه عاشورا روز عید و بركت است وتوسط علمای درباری فتوای جشن و شادمانی صادر كردند. طبیعی است وقتی روز عاشورااز زبان شخص رسول‌الله (ص) به عنوان روز عید معرفی شود، با گذشت یكی دو نسل،مسلمانان بر اثر غفلت و تقلید از گذشتگان، این روز را جشن می‌گیرند و آن را از اعیاددینی به حساب می‌آورند.كم‌ترین اثر این تلاش‌ها آن بود كه مردم باور كنند امام حسین (ع) از دین بیگانه بوده است. امام حسین(ع) با آینده‌نگری، پدید آمدن چنین فضای آلوده و مسموم را به خوبی پیش‌بینی كرده بود؛ لذا در وصیتنامه سیاسی ـ الهی‌اش پس از بیان عقیده خویش درباره توحید و نبوت و معاد بر این مسئله تاكید می‌كند:«و أنی لم اخرج اشراً و لابطرا و لا مفسدا و لا ظالماً انّما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدّی (ص) ارید أن آمر بالمعروف و انهی عن المنكر و اسیر بسیرة جدّی و ابی علی بن ابی طالب؛ من نه از روی خودخواهی یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می‌گردم، بلكه هدف من امر به معروف و نهی از منكر است و خواسته‌ام از این حركت، اصلاح مفاسد امت و زنده كردن سنت پیامبر(ص) و راه و رسم پدرم علی بن ابی‌طالب است».پیشوایان دین بعد از شهادت امام حسین (ع) فعالیت وسیعی به راه انداختند وحكیمانه‌ترین چاره اندیشی‌ها را به كار بستند تا توطئه خطرناك دشمن را خنثی كنند.این رسالت با سنت روضه خوانی عزاداری و زیارت كربلا دنبال شد. وصیت امام محمد باقر (ع) به اقامه عزاداری در منی در ایام حج و سفارش امامان دین به رفتن زیارت امام حسین (ع) و از نظر پاداش آن را با حج برابر دانستن یا برتر فرض كردن آن بر حج،انشای زیارتنامه‌ها در ماندگاری و اسوه‌سازی قیام عاشورا نقش داشته‌اند.ابوهارون مكفوف می‌گوید: من روزی به محضر امام جعفر صادق (ع) شرفیاب شدم. حضرت به من فرمود: شعری در رثای حسین (ع) بخوانم. من شروع كردم به خواندن. امام فرمود: این طور نه، همان گونه كه در بین خود و در كنار قبر امام مرثیه سرایی می‌كنید بخوان، یعنی با سوز و گداز بخوان. من خواندم و امام گریست. در آخر حضرت مطالبی درباره ثواب و پاداش روضه خوانی و سوگواری فرمودند، از جمله این كه هر كس در رثای حسین شعری بخواند و ده نفر را بگریاند بهشت جای اوست.در حدیثی از امام رضا (ع) نقل شده كه فرمود: همانا روز شهادت امام حسین قلب‌ما را مجروح و اشك ما را روان ساخت، عزیز ما را در سرزمین «كرب و بلا» خوار كرد و تا قیامت برای ما اندوه و بلا بر جای گذاشت، پس باید گریه كنندگان بر انسان مظلومی چون حسین بگریند... فرمود «چون ماه محرّم فرا می‌رسید، دیگر پدرم خندان دیده نمی‌شد و از روز اول محرم تا دهم مرتب غم و اندوهش بیشتر می‌شد. روز عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه او بود و پیوسته می‌فرمود روزی است كه حسین كشته شد...»حضرت فرمود: «گریه كنندگان بر امثال حسین باید گریه كنند و گفت پدرم از زمان حلول‌محرّم مرتب گریه می‌كرد تا روز دهم و این روز اوج مصیبت و غم و اندوه او بود، روزی كه حسین(ع) كشته شد». امام زمان (عج) در سوگنامه مفصلی منسوب به حضرت در فرازی از آن می‌فرماید:«جد بزرگوارم، هر چند روزگار مرا از تو دور كرده و در كربلا نبودم كه با دشمنانت نبرد كنم، اما هر صبح و شام در سوگ تو عزادارم و به جای اشك بر مصیبت تو خون می‌گریم».تمام این مقدمات، زمینه سازی برای جاودانه كردن حادثه كربلا و همراه ساختن شیعه با اهداف قیام عاشورا بوده است. در زیارت عاشورا كه بیانگر اهداف امام حسین و بهترین وسیله ارتباط امت به امام‌شان است به خوبی فلسفه سیاسی این قیام را می‌یابیم:«بأبی انت و امّی لقد عظم مصابی بك فاسئل الله الذی اكرم مقامك و اكرمنی بك‌َ ان یرزقنی طلب ثارك مع امام‌ٍ منصور من اهل بیت محمّدٍ؛ «پدر و مادرم فدای تو باد، تحمل حزن و مصیبت تو بر من (و تمام شیعیان) به سبب ظلم و ستمی كه بر شما رفت، دشوار است پس از خدایی كه مقام تو را گرامی داشت، و مرا هم به سبب تو عزت‌بخشید درخواست می‌كنم كه روزی من گرداند تا با امام منصور از اهل بیت محمد (ص) -امام عصر (عج) - خون خواه تو باشم».در این نگاه، نهضت حسینی به صورت یك ثار دایم مطرح است ثاری كه یك شیعه باید در هر زمان و در هر مكان در گرفتن آن اهتمام ورزد یعنی در مبارزه پیگیر حق و باطل، قیام عاشورا یك قیام اسوه است و چنان تصویر شده كه گویی همه اهل باطل دراین خون ریزی نقش داشته‌اند و باید از آنان انتقام گرفت. پس عزاداری تبعیت از سیره‌پیشوایان دین است. شیعیان امام حسین و هر كسی كه برای انسان شرافتی و عظمتی قایلند همه ساله قیام عاشورا و شهادت سالار شهیدان را با برپایی عزاداری گرامی، و خلوص خویش را با گریه و سوگواری بر مصیبت جانگداز كربلائیان ابراز می‌دارند.امام صادق (ع) این مجالس را دوست می‌دارد، فرمود: «ان‌ّ تلك المجالس احبّها فاحیوا امرنا فرحم الله من احیا امرنا؛ من این مجالس را دوست می‌دارم، پس امر ما رازنده نگه دارید، خداوند رحمت كند كسی را كه امر ما را زنده می‌كند». اگر امام (ع) این مجالس را دوست می‌دارد شركت كنندگان در آن را نیز مورد محبت قرار می‌دهد. محبت امام صادق (ع) اكسیر زندگانی است.

#### احیای شخصیت و اهداف امام‌

امام حسین(ع) در نزد آگاهان از آرمان‌های والای او، نمادِ هدایت و الگوی انسانیت و سرلوحه شریعت رمز و قهرمانی و اسوه ایثار و فداكاری در راه دین است، چنان كه كلمه «یزید» مظهر فساد و تباهی و فسق و فجور و تهاجم فرهنگی و نشر بدی‌هاست.عزاداری و روضه خوانی، باز سازی خاطره فداكاری و جانبازی امام حسین و یارانش در راه پاسداری از حق و عدالت است. عزاداری باعث زنده كردن اهداف امام‌حسین (ع) است. چرا كه «من ورّخ مومنأ فقد احیاه؛ بازگو نمودن تاریخ زندگانی مؤمنی درحقیقت زنده كردن اوست» و زندگی مؤمن در گرو زنده ماندن اهداف والای اوست.كسی كه فردی را زنده كند گویا همه مردم را زنده كرده است.یاد حسین و اهداف والای او، ملت‌ها را زنده می‌كند، ترویج اندیشه حسینی توسعه حیات و زندگانی است. این نام و این قیام همیشه فریادی پر طنین در برابر هر ستمگری است. توسل به عاشورا طریق هدایت و عامل نجات است. اسلام بیمه عاشورا است،عاشورا بیمه عزاداری‌ها. امام باقر(ع) وصیت می‌كند در «مِنی» مراسم عزاداری به پاكنند، كه چرا. سفارش حضرت، مشتمل بر نكته مهم سیاسی - روانی است. مردم را به مظلومیت اهل بیت متوجه می‌كند. توجه مردم به این امر مهم، زمینه احیای اهداف امام (ع) است. این عزاداری هاست كه افكار حسینی را در اعماق جان و اندیشه مردم نفوذ می‌دهد، عواطف و احساسات را به شور می‌آورد، و حركت می‌آفریند. «روضه سیدالشهدا برای حفظ مكتب سیدالشهداست. آن كسانی كه می‌گویند روضه سیدالشهدا را نخوانید،اصلا نمی‌فهمند مكتب سیدالشهدا چه بوده و نمی‌دانند یعنی چه. این گریه‌ها و این روضه‌ها این مكتب را حفظ كرده است... اینها خیال می‌كنند حالا ما باید (به جای روضه) حرف روز بزنیم. حرف سیدالشهدا همیشه حرف روز است، اصلاً حرف روز را سیدالشهدا آورده، دست ما داده... این مجالس و عزاداری اباعبدالله الحسین یك متینگ و فریادی است برای احیای مكتب سیدالشهدا...».تاریخ بعد از عاشورا را مطالعه كنید. متوكل عباسی و دیگر زمامداران آن روز چه تعداد از شیعیان امام حسین(ع) را به جرم بر پا نمودن مواكب و عزاداری و زیارت مرقد مطهر آن حضرت به صورت فجیع و ظالمانه‌ای به شهادت رساندند. دیده‌بان هایی را درمسیر كربلا قرار داده بودند تا زواران امام را دستگیر و به قتل برسانند، چرا این گونه عمل می‌كردند. این كارها دلیلی نداشت جز این كه آنها از احیای مكتب امام حسین احساس خطر می‌كردند.در برابر حركت ویرانگر دشمنان اسلام، پیشوایان دین بر عزاداری و روضه خوانی و زنده نگه داشتن عاشورا اهتمام ورزیدند. فلسفه آن روشن است. حسین یك سمبل است باید به صورت الگو زنده بماند. هر سال كه محرم طلوع می‌كند، امام حسین(ع) با آن افكار والا و فریادهای شورانگیزش ظهور می‌كند و ندا در می‌دهد:«الا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاءِ الله محقاً» آگاه باشید، ای مردم نمی‌بینید كه به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد و نتیجه آن این است كه مؤمن به شهادت در راه حق تشویق شود و با تمام وجودش به امام حسین اقتدا كند: لااری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برما؛ «زندگی [در چنین وضعی] باستمكاران برای من ننگ‌آور است، مرگ در نظر من جز سعادت چیزی نیست».عزادارن بر بلندای محافل‌شان این شعار را نوشته‌اند:«الموت خیر من ركوب‌العار؛ مرگ از زندگی ذلت بار بهتر است».آنچه در مراسم عزاداری بازخوانی می‌شود، شعارهای زندگانی است. سوگواری تداوم راه و اهداف عاشورا است. در فرهنگ شیعه، عالم همان گونه كه محضر خداست تجلی اندیشه عاشورا و عزت عاشورائیان نیز هست. همه محراب و منبرها از امام حسین (ع) است. پس اگر از ما بپرسند چرا در روز عاشورا عزاداری می‌كنید،حسین حسین می‌گویید و بر سر و سینه می‌زنید درپاسخ می‌گوییم می‌خواهیم با امام خود تجدید بیعت كنیم، فریاد او را كه در جهان طنین‌انداز است بشنویم، ما هر سال می‌خواهیم تجدید حیات بكنیم.روز عاشورا روز تجدید حیات ماست. عاشورا روح اسلام است می‌خواهیم آن را از نو به جامعه تزریق كنیم، عاشورا تجلی احساس جهاد و شهادت و فداكاری در راه حق و امر به معروف و نهی از منكر است، می‌خواهیم با عزاداری این احساس را در خود زنده نگه‌داریم. عزاداری لبیك به امام حسین(ع) است و این سفارش قرآن كریم است كه (یا ایهاالّذین آمنوا استجیبوا لله و للرّسول اذا دعاكم لما یحییكم) ای كسانی كه ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیغمبر را اجابت كنید، هنگامی كه شما را به سوی چیزی می‌خواند كه شما را حیات می‌بخشد». عاشورا زنده نگه داشتن روحیه فداكاری در اجتماع است. شعار عاشورا،شعار احیای اسلام است گویا ندای امام حسین بلند است: چرا بیت المال مسلمانان‌حیف و میل می‌شود، چرا حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می‌كنند، چرا در برابرتوهین كنندگان به مقدسات سكوت می‌كنید، چرا فقر و تبعیض در جامعه اسلامی رو به افزایش است، عاشورا و عزاداری از یك سو زنده نگه داشتن روحیه امر به معروف و نهی از منكر و از سوی دیگر پاسخ به این چراهاست.به عقیده امام راحل (ره) این یك دستور است به این كه هر روز و در هر جا باید همان نهضت و همان برنامه را ادامه بدهید. امام حسین(ع) با عده كم همه چیزش را فدای اسلام كرد و مقابل یك امپراطوری بزرگ ایستاد و «نه» گفت... و این مجالس به دنبال همین است كه این «نه» محفوظ بماند. كسانی كه می‌گویند روضه نخوانید نمی‌دانند كه گریه كردن بر عزای حسین زنده نگه‌داشتن نهضت است. آنهایی كه به شماملت بیهودگی گریه را می‌قبولانند. بزرگ‌هایشان و اربابانشان از این گریه‌ها می‌ترسند.در جای دیگر تأكید می‌كنند كه «... آن روضه‌های سنّتی و آن مصیبت‌ها را زنده نگه داریدكه بركاتی كه به ما می‌رسد از آنهاست، این بركات از كربلاست. كربلا و نام مبارك سیدالشهدا را زنده نگه دارید كه با زنده بودن او اسلام زنده نگه داشته می‌شود».با این تبیین روشن می‌شود كه عاشورا نه پایان است و نه آغاز، واقعه‌ای است محصول علت‌های تاریخی خود و حادثه‌ای است مشحون از عبرت برای بعد از آن.

#### نجات اسلام‌

عاشورا كامل كننده رسالت است. آن گاه كه رسول خدا (ص) ندای توحید سر داد و به‌اذن‌ِ الهی مردم را به اسلام دعوت كرد، صورت آن در تاریخ اسلام شكل گرفت و در كربلاكامل شد. تعبیر پیامبر اكرم (ص) «حسین از من و من از حسینم» تجلّی نقش قیام‌حسینی در این زمینه است. امام حسین با قیام الهی‌اش اسلام را از انحصار توطئه‌های بنی امیه نجات داد. برای پی بردن به عظمت این قیام كافی است به خطراتی كه در آن زمان اسلام را تهدید می‌كرد توجه شود. سرنوشت امت اسلام به گونه‌ای رقم خورد كه یزید فرماندار جهان اسلام شد، یزیدی كه فسق و فجورش شهره جهان بود. امام حسین در پاسخ به مروان بن حكم والی مدینه كه او را به بیعت با یزید فرا می‌خواند فرمود«سمعت جدّی رسول الله(ص) یقول: الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان فاذا رأیتم معاویة‌علی منبری فابقروا بطنه و لقد راه اهل المدینة علی منبر رسول الله فلم یفعلوا به ما امروا فابتلا هم بابنه یزید؛ شنیدم از جدم رسول خدا كه فرمود خلافت بر خانواده ابوسفیان حرام است و اگر روزی معاویه را بر بالای منبر من دیدید او را بكشید، ولی مردم مدینه او را در منبر رسول دیدند و نكشتند و اینك خداوند آنان را به فرزندش یزید فاسق مبتلا كرده است». یزید كسی بود كه علناً تمامی مقدسات را هتك كرد.به نمونه‌ای از گفتار كفرآمیز او توجه كنید:«محمد با ملك و حكومت بازی كرد، نه‌وحی بر او نازل شده بود، نه از آسمان خبری داشت، من از قبیله خود نیستم اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم... اگر پدران من می‌دیدند آنچه كه من با فرزندان احمد در كربلا انجام دادم هر آینه از كثرت شادی و سرور فریاد بر می‌آوردند و می‌گفتند دست مریزاد ای‌یزید». شرایط به گونه‌ای بود كه:«علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الأمة براع‌ٍ مثل یزید؛فاتحه اسلام را باید خواند آن گاه كه امت به فرمانروایی چون یزید گرفتار آید».اگر قیام امام حسین نبود «نه از تاك، نشان بود و نه از تاك نشان». این نهضت‌ِ الهی اسلام را نجات داد. امام حسین تصمیم گرفت از انحرافات فكری و دینی امت جلوگیری كند و معنای دین و خلافت و حكومت اسلامی و هدف رسالت رسول خدا را به جهانیان معرفی كند، اقبال لاهوری با اشعار زیبای خودش نقش‌ِ قیام امام حسین (ع) را این گونه به تصویر می‌كشد:چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت را زهر اندر كام ریخت‌خاست آن سرجلوه خیر الامم چون سحاب قبله باران در قدم‌بر زمین كربلا بارید و رفت لاله در ویران‌ها كارید و رفت‌تا قیامت قطع استبداد كرد موج خون او چمن ایجاد كردبهر حق در خاك و خون گردیده است پس بنای «لا اله» گردیده است‌امام حسین (ع) چهره یزید و یزیدیان را به مردم شناساند و حساب آنان را از حساب دین و قرآن جدا كرد.امام راحل (ره) دراین رابطه می‌فرماید «یكی از رمزهای بزرگ كه بالاترین رمز است قضیه سیدالشهداست. سیدالشهدا (ع) مذهب را بیمه كرد، با عمل‌خودش اسلام را بیمه كرد و نگه داشت... آن نهضت باید حفظ شود، اگر ما بخواهیم مملكت‌مان مستقل و آزاد باشد باید این رمز را حفظ كنیم». از دیدگاه شهید مطهری بزرگ‌ترین اثر حادثه كربلا این است كه پرده نفاق را درید و حساب سلطنت عملاً از حساب دین جدا شد، اگر نهضت عاشورا نبود، امویان به نام دین بر مردم حكومت می‌كردند، البته چسبیدن آنها به دین در نظر عده‌ای آنها را تبرئه می‌كرد و در نظر عده‌ای‌دین را ملوث می‌كرد.امام حسین (ع) در كربلا آمد تا برای ابد بر پیشانی باطل، اگر چه رنگ حق خورده باشد مهر بطلان بزند و خون خود و یارانش و اسارت اهل بیتش را مایه رسوایی آنان سازد و تصمیم گرفت راه را به حق جویان بنمایاند كه مثلی لا یبایع مثله: حسینیان هرگز با یزیدیان بیعت نمی‌كند.عزاداری امام حسین (ع) یعنی تعقیب گام به گام رفتار آن حضرت در راستای احیای اسلام. عزاداری مقابله با تهاجم فرهنگی دشمنان دین از یك سو و پاسداری از ارزش‌های دینی از سوی دیگر است.آموزه‌های مجالس عزاداری امام‌حسین (ع) دو سویه است،شركت كنندگان و شاگردان این مكتب می‌آموزند كه حریم دین را باید پاس دارند و در برابر توطئه‌های بیگانگان و دیگر اندیشان به مقابله برخیزند تاعزت و سعادتشان كه در دین متجلّی است حفظ گردد و یاد می‌گیرند كه در دنیای غوغاسالارِ امروز تنها راه موفقیت آن است كه به امام حسین اقتدا و روحیه حسینی پیدا كنند.چون «حسین بن علی یك سوژه بزرگ اجتماعی است. حسین بن علی در آن زمان یك سوژه بزرگ بود.هر كس می‌خواست در برابر ظلم قیام بكند شعارش یالثارت الحسین بود،امروز هم حسین بن علی یك سوژه بزرگ است،سوژه‌ای برای امر به معروف و نهی از منكر، برای اقامه نماز، برای زنده كردن اسلام، برای این كه احساسات و عواطف اسلامی در وجود ما احیا بشود».خلاصه آن كه اگر قیام عاشورا نبود اسلام و امویت آن‌چنان به هم پیوند می‌خورد كه تفكیك آنها ناممكن می‌شد و با زوال امویان اسلام نیز سقوط می‌كرد. عزاداری درس «دیانت عین سیاست» است. خوف دشمنان اسلام از مجالس سوگواری دقیقاً به این علت است، كه این مراسم ضامن بقای اسلام است. عاشورا تداوم اسلام است و اسلام زنده عاشورا. عزداری دژ نگهبانی آموزه‌های وحی است در گستره زمان. عزاداری تجسم اعلای اندیشه حسینی و تفكر ناب اسلامی است و این گونه مراسم عزاداری باعث عزت مسلمانان و تجلی اقتدار ایمان است.

#### احیای تفكر دینی‌

پیكار حق و باطل، پیكاری است مستمر. در این میدان كسانی در صف حق پایدارند كه بصیرت دینی دارند و بر طریق حق صابرند.رمز بریدن از حق و پیوستن به باطل نداشتن‌ِ تفكر اسلامی و بی‌صبری است.امام علی(ع) می‌فرماید:«الا و لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحق؛ بدانید كه پرچم مبارزه با باطل و كفر را جز آنها كه اهل بصیرت و صبر هستند و به جایگاه و موضع حق علم دارندنمی‌توانند بر دوش بكشند».بدخواهان نیز با اطلاع از نقش تفكر دینی همواره سعی كرده‌اند جامعه را از شعور دینی تهی كنند و این آفتی است كه همیشه جامعه اسلامی را تهدید می‌كند و همانند بیماری سرطان پیكر اجتماع را فرا می‌گیرد، روحیه ذلت و خواری و انظلام در افراد پیدا می‌آید و آنان را از عكس‌العمل در برابر مظالم باز می‌دارد، سرانجام دشمنان اسلام خواسته‌های خود را بر آنان تحمیل می‌كنند و آنان نیز پذیرا می‌شوند.در صدر اسلام پس از دوران رسالت،تهاجم فرهنگی دشمن به هدف نابود كردن اندیشه دینی آغاز شد.به تدریج صفات ممتاز و برجسته مسلمانان عصر پیامبر از بین رفت. «در آن جامعه كسی هم كه برای مردم معارف می‌گوید كعب الاحبار است، یهودی تازه مسلمانی كه پیامبر را هم ندیده است... او در مجلس عثمان نشسته بود كه جناب ابوذر وارد شد، چیزی گفت كه ابوذر عصبانی شد و گفت:تو حالا داری برای ما از اسلام و احكام اسلامی سخن می‌گویی؟این احكام را خودمان از پیامبر(ص) شنیده‌ایم. وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزش‌ها ضعیف شد... آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین كسی سر رشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی می‌شود.كسی كه تازه مسلمان است و هر چه خودش بفهمد می‌گوید - نه آنچه كه اسلام گفته است». این روند تهاجم فرهنگی ادامه پیدا كرد. بر اثر تبلیغات امویان و تعطیل اجرای برنامه‌های اسلام،ممنوعیت ترویج ارزش‌های صحیح، انزوای شایستگان و دانش وران، شعورِ دینی مردم ضعیف، و اندیشه به انحطاط گرایید.قیام عاشورا همان گونه كه فرسودگی پیكر امت اسلام را از بی بصیرتی به نمایش گذاشت فرو پاشی نظام آلوده به اسلام‌ِ ابوسفیانی را فریاد كرد. امام حسین قیام كرد و به مردم عشق و ایدآل داد، ركن اصلی زنده شدن ملتی همین است، مردمی كه احساس دینی دارند شخصیت دارند. شخصیت امام حسین(ع) حیات تازه‌ای در عالم اسلامی دمید و به آنها شخصیت داد. شخصیت دادن یك ملت به این است كه به آنها عشق و ایده آل داده شود و اگر عشق‌ها و ایدآل‌هایی دارند رویش را غبار گرفته است، آن گرد و غبار را زدود و دو مرتبه آن را زنده كرد».امام حسین(ع) در كربلا آمد تا اعلام كند كه اگر كعب الاحبار (یهودی تازه مسلمان) و تمیم الداری(مسیحی تازه مسلمان) و امثال آنان در عرصه فرهنگی جامعه راه پیدا كنند و معارف اسلامی از زبان شوم آنان تبلیغ شود تفكر اسلام ناب مسخ می‌شود و شعور دینی مردم زائل می‌گردد. امام حسین(ع) خواست عزت فرهنگی و شعور دینی را احیا و رسالت دینی مسلمانان را برای همیشه تاریخ یادآوری كند كه:تیغ بهر عزت دین است و بس مقصد او حفظ آئین است و بس‌ما سوالله را مسلمان بنده نیست پیش فرعونی سرش افكنده نیست‌خون او تفسیر این اسرار كرد ملت خوابیده را بیدار كردتیغ لا چون از میان برون كشید از رگ ارباب باطل خون كشیدنقش الا الله بر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت‌رمز قرآن از حسین آموختیم زاتش او شعله‌ها اندوختیم‌شوكت شام و فرّ بغداد رفت سطوت غرنا طه از یاد رفت‌تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز تازه از تكبیر اوایمان هنوزای صبا ای پیك دور افتادگان اشك ما بر خاك پاك او رسان‌پیروان امام حسین در مكتب عاشورا و در مجالس عزاداری، با حقیقت دین آشنا می‌شوند، تفكر دینی‌شان باز سازی می‌گردد و با اشك دیدگانشان حدیث «حسین منّی و أنا من حسین» را تفسیر می‌كنند.عزاداری تجلی بیعت عاشقانه با تفكر حسینی است؛سوگواری و توسل مكتب عالی سازندگی اندیشه دینی است.بازگویی تاریخ عاشورا، ایمان را استحكام،اخلاق را نیك و همت را بالا می‌برد. اگر برای ترغیب مردم به فضایل انسانی و زنده كردن تفكر دینی مؤثّرترین راه،ارائه الگوهای عملی است، چه كسی سزاوارتر از امام حسین (ع) و یاران حضرت؟موریس دوكبری در پاسخ به مخالفان عزاداری می‌گوید:اگر آنان حقیقت عاشورا رامی‌دانستند این عزاداری‌ها را مجنونانه نمی‌پنداشتند، زیرا پیروان حسین در این مراسم یاد می‌گیرند كه پستی و زیر دستی و استعمار و استثمار را نباید قبول كرد، زیرا شعار رهبرشان ندادن تن به زیر بار ظلم و ستم بود... ملتی كه از گهواره تا گور تعلیماتش چنین است، همه سربازان حقیقی عزت و شرافتند. امروز اگر استقلالی در مسلمانان مشاهده می‌شود عامل اصلی آن پیروی از دستورات قرآن و اسلام است و خواهیم دید روزی را كه مسلمانان عالم در سایه اتحاد واقعی مانند صدر اسلام شرق و غرب و عالم را مطیع اوامرخود سازند. عزاداری عزت دینی است،چرا كه:درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین بذر همت در جهان افشاند افكار حسین‌با قیام خویش بر اهل جهان معلوم كرد تابع اهل ستم گشتن بود عار حسین‌زندگی پیكار باشد در ره اندیشه‌ها باشد این گفتار شیرین و گهربار حسین

#### تولا و تبرا

دو گروه در كربلا در برابر هم ایستادند، یكی در اوج عداوت و دیگری در بلندای محبت نسبت به دین. عاشورا نتیجه این رویارویی است.عاشورا نمایش تولا و تبرا است.در یك طرف حسین و حسینیانند كه در رفتار و كردارشان دیانت و حق پرستی موج می‌زند به گونه‌ای كه انسان به آن افتخار می‌كند، در طرف دیگر یزید و یزیدیانند كه تجسم جنایت و خباثت هستند، بشر از عملكرد آنان سرافكنده است.امام حسین (ع) در كربلا حدیث شریف «هل الدین الا الحب‌ّ و البغض» را با خون تفسیر كرد و شیوه محبّت و عداوت را به جهانیان شناساند. از آن‌گاه كه امام حركت را آغاز كرد تا روز عاشورا حتی در لحظه‌های شهادت بر این اصل تأكید كرد كه «مثلی لا یبایع مثله»؛ «حسینیان با یزیدیان بیعت نمی‌كنند». امر به معروف و نهی از منكر كه از اهداف اصلی قیام امام حسین (ع) است بیانگر اهتمام ایشان در امر ولایت و برائت است.در روایات متعددی از پیشوایان دین نقل شده كه دین چیزی جز محبت نیست.در جامعه‌ای كه دین حاكمیت ندارد،طبیعی است از محبت دینی نیز اثری نخواهدبود.عزاداری ترویج محبت است و گریه در مجالس عزاداری اكسیری است كه دل‌ها را حسینی می‌كند،عشق سازی می‌كند،و این عشق‌است كه دل را دل می‌سازد. بر پایی مجالس عزاداری نماد «تولّی و تبری» است بی تفاوت ماندن مؤمن در برابر موافقان و مخالفان‌ِ عقیدتی عیب و گناه است.شیعه عاشق است، مذهب او بر مبنای محبت و عشق‌استوار است. بذر این كیمیای زندگانی در عصر رسالت كاشته شد.كارآیی ایمان در مرحله‌عمل و تحرك هنگامی است كه با محبت و عشق و پیوند عاطفی همراه باشد. و در تفكردینی ما محبت واقعی و عشق و علاقه به اهل بیت (ع) است كه اوج آن در عاشورا تجلی می‌یابد.ابن عساكر از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌كند:روزی در محضر پیامبر (ص) بودیم،علی (ع) وارد شد،حضرت فرمود «و الّذی نفسی بیده أن هذا و شیعته هم الفائزون؛سوگند به كسی كه جانم در دست اوست این مرد (علی (ع)) و شیعیانش در روز قیامت ازرستگارانند».امام صادق (ع) فرمود «أن شیعتنا منّا خلقوا من فاضل طینتنا... یفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا؛ شیعیان از هستند از طینت ما آفریده شده‌اند، در شادی ما مسرور و درگرفتاری ما محزون و گرفتارند».در قرآن كریم محبت‌ِ اهل بیت اجر رسالت است (قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی)؛ بگو ای پیامبر، من از شما اجر و مزدی درخواست نمی‌كنم،مگر دوستی خویشاوندانم، بر اساس نقل شیعه و سنّی در روایات زیادی پیامبر گرامی اسلام نشان می‌دهد منظور از «قربی» اهل بیت و نزدیكان و خاصان حضرت هستند. آن‌گاه كه آیه مودت نازل گشت اصحاب عرض كردند یا رسول الله(ص) خویشاوندان تو كه محبت آنان بر ما واجب است كیانند؟ فرمود:علی و فاطمه و فرزندانشان، (این سخن را سه بار تكرار كرد). این حدیث را حدود پنجاه كتاب از اهل سنّت نقل كرده‌اند.برپایی مراسم عزاداری مفاد حدیث «هل الدّین الا الحب و البغض»است.به بیان دیگر حب و بغض دینی وجود چنین مجالسی را ایجاب می‌كند تا شركت كنندگان عملا تولا و تبرا را به جهانیان نشان دهند.عزاداری از یك طرف ابراز محبت است به پاك‌ترین اهداف انسانی و الهی و عرض ارادت به پیشگاه سالار شهیدان، از طرف دیگر اظهارِ انزجار و تنفر از همه پلیدی‌ها و زشتی‌ها و اعلام برائت از یزید و یزیدیان در همه زمان‌ها و مكان‌ها. این محبت و برائت اگر اساسی باشد فقط در علاقه خلاصه نمی‌شود، بلكه آثار آن در عمل خود را نشان می‌دهد محب‌ّ را با محبوب پیوند می‌دهد،به گونه‌ای كه در مسیرخواسته و اهداف اوگام برمی‌دارد و این گونه اعلام حضور می‌كند:«أنی سلم لمن سالمكم و حرب لمن حاربكم و ولی لمن والاكم و عدوّ لمن عاداكم فاسئل الله الّذی اكرمنی بمعرفتكم و معرفة اولیائِكم و رزقنی البرائة أن یجعلنی معكم فی‌الدنیا و الا´خرة و ان یثبت لی عندكم قدم صدق‌ٍ فی الدنیا و الا´خرة؛ [ای عاشورائیان] من با دوستان شما در صلح و با دشمنان شما در جنگ و ستیزم، دوستان شما را دوست دارم و دشمنان شما رادشمن می‌دانم و از كرم حق درخواست می‌كنم كه با معرفت شما و دوستان شما مرا گرامی سازد و به من لطف نماید و همیشه بیزاری از دشمنان شما را روزی من كند و مرا در دنیا و آخرت با شما همنشین قرار دهد و در دو عالم به مقام صدق و صفای شما مرا ثابت قدم نگه دارد».این دعا و زیارت چه می‌خواهد برای ما بیان كند،یك توجه باطنی به آن ما را به نقش عزاداری رهنمون می‌سازد. عزاداری یعنی كمال جویی،عزادار عاشق حسین است چون كمال انسانی را در وجود او می‌یابد و راه رسیدن به كمال نهایی (قرب الی الله) را در كربلا می‌بیند.گریه در مجالس عزاداری گاه از سر شوق است. بسیاری از قضایای كربلا به سبب روح‌ِ حماسی داشتن‌ِ آن شوق آفرین است و شورانگیز. داستان شب عاشورا را به یاد آورید،آن‌گاه كه امام بیعت را از یارانش برمی‌دارد، می‌فرماید: ای یاران من از تاریكی شب استفاده كنید بروید، زیرا اینان به جز من به كسی كار ندارند... سكوت عجیبی بر مجلس حاكم بود یاران با وفا، یكی پس از دیگری و به نوبت با تعبیرات زیبایی اعلام حضوركردند:«و لَم نفعل ذلك؟ لنبقی بعد ذلك،لا ارانا الله ذلك ابداً؛ برای چه تو را بگذاریم وبرویم، آیا برای این كه بعد از تو زنده بمانیم، خدا هرگز چنین روزی را نیاورد»، این سخن‌عزت آفرین را نخست حضرت عباس (ع) گفت، دیگران نیز او را متابعت كردند.مسلم بن‌عوسجه می‌گوید: ای پسر پیغمبر خداوند زندگی بعد از تو را نصیب من نگرداند، می‌جنگم تا نیزه و شمشیرم را در سینه دشمنانت فرود آورم، اگر وسیله‌ای نداشته باشم با سنگ مبارزه می‌كنم و از تو دور نمی‌شوم تا با تو بمیرم. سعید بن عبدالله عرض می‌كند. ای فرزند پیامبر، اگر بدانم در راه تو كشته می‌شوم و سپس زنده می‌گردم و زنده زنده می‌سوزم و بدانم كه هفتاد بار با من چنین می‌شود از تو جدا نمی‌شوم تا قبل از تو مرگ خویش راببینم.پس از آن زهیر بن قین برخاست و گفت:ای پسر پیامبر، دوست دارم هزار بار كشته و باز زنده شوم و خداوند تو را و اهل بیت تو را زنده بدارد. هر یك از یاران و اصحاب امام حسین (ع) در آن شب عشق و عزت با بهترین تعبیرات ممكن اعلام وفاداری كردند.چرا چنین نباشد، كسانی كه می‌دانند مرگ یك مرتبه بیش نیست، اما فداكاری و جانبازی در راه امام حسین عزت و سعادت جاودانی را در پی دارد. عزاداری یادآوری چنین صحنه‌های عزت آفرین و شورانگیزی است كه تأثیر آن را در وجدان‌های پاك فقط در قطره‌های اشك می‌توان دید و تفسیر كرد.گریه و عزاداری گاه جنبه عاطفی دارد.انسان با عاطفه زنده است، آنچه در درون قفسه سینه او قرار دارد، قلب است نه سنگ. اگر قلبی با شنیدن مناظر تكان دهنده كربلا به درد آید،احساسش جریحه‌دار گردد و شراره‌های آتشین خود را به صورت قطره‌های اشك به خارج پرتاب كند این نشانه قوت و سلامت دل است، نه علامت ضعف. درمجالس عزاداری، صحرای رنگین كربلا، بدن‌های قطعه قطعه شده شهیدان، سرهای‌عزیزان پیامبر خدا بر نیزه‌ها و خیمه‌های سوخته، گوش‌های پاره،بدن‌های تازیانه خورده،خرابه شام، تازیانه و لب‌های مبارك امام حسین (ع) هلهله و شادمانی مردم كوفه و شام،جسارت به خاندان عصمت و طهارت، موهای سفید شده و قد خمیده زینب، و مصایب امام سجاد (ع)... باز سازی و یادآوری می‌گردد.امكان ندارد انسانی از شنیدن این مصائب به شور و هیجان نیاید و بر یزیدیان نفرین نكند عملكرد آنان را مورد اعتراض قرار ندهد. به این ترتیب، گریه بر امام‌حسین (ع) و یارانش در نهایت تبدیل به گریه و اعتراض و پرخاش می‌گردد.گریه‌ای كه تجسم اهداف كربلا بر گونه‌هاست تأثیر این گریه‌ها به مراتب بیشتر از حرف و ساز وكارهای امروزی است. این اشك‌ها اساس دشمنان را می‌لرزاند.گریه حضرت فاطمه زهرا (س) در بیت الاحزان پیام داشت برای آیندگان، برای‌همین بدخواهان سعی می‌كردند او را از این عمل باز دارند. امام راحل (ره) با درك تأثیرِاین گریه‌ها توصیه می‌كنند «در سرتاسر كشور مجلس روضه باشد، همه روضه بخوانند وهمه گریه كنند».پیروان‌مكتب عاشورا می‌توانند از طریق شعار دادن، سرود خواندن، برگزاری همایش‌ها و... پیوندشان را با اهداف عاشورا ابراز نمایند، اما عزاداری و سوگواری صادقانه‌تر می‌تواند بیانگر این پیوند باشد، چرا كه به قول معروف شنیدن كی بود ماننددیدن. مجالس عزاداری بازسازی مصائب كربلا و تجسم افتخارات عاشورائیان است.فرض كنیم كه همه مردم می‌دانند در كربلا چه گذشت، این دانستن تأثیر دارد، اما اگرصحنه‌های عاشورا بازسازی شود، شهر سیاه‌پوش گردد، دسته‌های عزاداری راه بیفتد، به‌مراتب تأثیر بیشتری دارد.این اقدامات اعلام وفاداری به اهداف والای امام حسین است.حال می‌دانیم چرا امام حسین از حلقوم بریده فریاد كرد «او سمعتم بغریب‌ٍ او شهیدٍ فاندبونی؛ اگر خبر غریب یا شهیدی را شنیدید بر من گریه كنید» چون گریه برشهید هماهنگی با روح او، شركت در حماسه، و حركت در موج اوست. عزاداری بازسازی صحرای خاطره‌آلود كربلاست.یادآوری آن در اعماق قلب خونسردترین افراد جوش و خروش برمی‌انگیزد، حزن و اندوه و هیجان شدید پدید می‌آورد و روح را در معارج كمال چنان پرواز می‌دهد كه همه دنیا در برابر آن ناچیز جلوه می‌كند. ادوارد برون خاورشناس انگلیسی می‌گوید «كیست كه عزاداری شیعیان را ببیند، ولو این كه پیرو مذهب دیگری باشد و حقیقت آن مراسم را كه از مظاهر عالیه احساسات مذهبی آنان است و اهمیتی راكه این سوگواری نزد شیعیان دارد تا حدی در ضمیر خود احساس نكند؟»آری، عزاداری رمز محبت است، هیچ قدرتی نمی‌تواند این محبت خالص و ارادات بی‌شائبه را كه شیعیان به ساحت پیشوای امام شهیدان تاریخ ابراز می‌دارند از دل آنان بیرون كند. این محبت ما را زنده می‌دارد و امید می‌دهد، زیرا این نماد (الگو) راه را به‌محبانش نشان می‌دهد و وجود آنان را از آرمان‌های والا سرشار می‌سازد. عزاداری عرض‌تسلیت به محضر پیامبر گرامی اسلام است چون به گفته سید رضی (ره) «لو رسول الله یحیی بعده قعد الیوم علیه للعزا» اگر پیامبر خدا پس از روز عاشورا زنده بود همواره دراین روز به عنوان صاحب عزا می‌نشست تا همه بیایند و به او تسلیت بگویند.

#### گسترش آگاهی و اندیشه ناب‌

نقش عزاداری در بالا بردن سطح فكری مسلمانان در ابعاد گوناگون فرهنگی و اجتماعی سیاسی و اخلاقی بر كسی پوشیده نیست. به جرأت می‌توان گفت مجالس عزاداری یك دانشگاه است. اگر اموال و پول‌های هنگفت را مخصوص ترویج تعلیمات اخلاقی و اجتماعی قرار دهند و مكتب‌هایی در طول سال فعال باشد به اندازه عزاداری ازثبات برخوردار نبوده و مورد حسن استقبال قرار نمی‌گیرد. امام حسین با سرمایه اخلاص وایثار معنویت، مدرسه‌ای بنیان گذاشت كه حدود چهارده قرن فعال بوده و رو به گسترش‌است و در جهان اسلام به ویژه در جامعه شیعی توسعه روزافزون این مراسم در خور توجه می‌باشد و این توسعه فكری و رشد دینی مسلمانان در عمل موجب گسترش اسلام است.در این زمینه، بهتر است نقش عزاداری را در توسعه اسلام ناب از زبان دیگران بشنویم. ناپلئون می‌گوید:ما اگر یك امر اجتماعی یا سیاسی داشته باشیم. باید ده‌ها هزار كارت چاپ كرده و با زحمات زیادی آنها را به دیگران می‌رسانیم تازه از آن تعداد، حدودهزار نفرشان حاضر می‌شوند لیكن این مسلمانان و شیعیان با نصب یك پرچم سیاه برسر در خانه‌ای اعلام می‌كنند خواهیم برای حسین عزیزمان عزاداری كنیم، ده‌ها هزار نفرشان در ظرف دو ساعت در مجلس جمع می‌شوند و تمام مسایل سیاسی و اجتماعی و مذهبی خود را در آن مجلس حل و فصل می‌كنند؛ این یكی از آثار قیام امام‌حسین (ع) است.مسیو ماربین فیلسوف و خاورشناس آلمانی در كتاب سیاست اسلامی می‌نویسد«بی اطلاعی بعضی از تاریخ نویسان ما موجب شده كه عزاداری شیعه را به جنون و دیوانگی نسبت دهند ولی اینان گزافه گفته و به شیعه تهمت زده‌اند. ما در میان اقوام و ملت‌ها مردمی مانند شیعه پرشور و زنده ندیده‌ایم، زیرا شیعیان به واسطه برپا كردن عزاداری حسین سیاست‌های عاقلانه‌ای را انجام داده و نهضت‌های مذهبی ثمربخشی را به وجود می‌آورند. كسی كه سیر تكاملی شیعه را بررسی كند و زندگی آنانی را كه عزای‌حسین را به پا می‌كنند در مدت صد سال آخر مورد مطالعه قراردهد می‌فهمد كه شیعه به‌آخرین مرحله تكامل خود رسیده است. صد سال پیش شیعیان و پیروان علی و حسین در هند انگشت شمار و كم بودند، ولی امروز شیعیان هند در مرتبه سوم از نظر مذهبی قرار گرفته‌اند و هم چنین است در سائر نقاط جهان.بر تاریخ نویسان ما لازم است كه درباره شیعه تحقیق بیشتری كنند و كار آنان را به دیوانگی و جنون نسبت ندهند. من معتقدم كه رمز بقا و پیشرفت اسلام و تكامل مسلمانان به خاطر شهادت حسین بن علی و آن رویدادهای غم‌انگیز می‌باشد و یقین دارم كه سیاست عاقلانه مسلمانان و اجرای برنامه زندگی ساز آنان به واسطه عزاداری حسین بوده است. مادامی كه این روش و خصلت در میان مسلمانان وجود دارد هرگز آنان‌تن به خواری نمی‌دهند و تحت اسارت كسی نمی‌روند... من خودم چند بار در استامبول درمجالس عزادرای حسین شركت كردم و به واسطه مترجم شنیدم كه می‌گویند: حسینی كه‌بر ما طاعتش واجب است، هرگز زیر بار ظلم و ستم نرفت و با یزید جنایتكار سازش نكرد.از خود، خاندان و اموالش گذشت تا شرافت و بلندی حسب و مقام خود را حفظ كند وبه این‌واسطه بود كه به نام نیكی رسید و شهرت بسزایی در دنیا پیدا كرد، به مقام قرب الهی‌رسید. و حایز مقام شفاعت در قیامت گشت، ولی دشمنان او در دنیا و آخرت به بدبختی وزیانكاری دچار شدند.من از آن پس فهمیدم كه شیعیان در حقیقت از این راه به همدیگر درس جوانمردی و شجاعت می‌آموزند و به همدیگر می‌گویند: اگر شما شیعه هستید و اصحاب شرف می‌باشید و خواهان سیادت و بزرگی هستید، پس به زیر بار یزید و یزیدیان نروید،ذلت و خواری قبول نكنید، بلكه مرگ با عزت را بر زندگی ذلت‌بار برگزینید. تا در دنیا وآخرت رستگار باشید. پر روشن است امتی كه از گهواره تا گور چنین تعالیم عالیه رامی‌آموزد به چه درجه‌ای از افكار نغز و سجایای عالی خواهند رسید، آری چنین ملتی‌سزاوار است كه به عالی‌ترین درجه سعادت و شرافت برسند و آنان هستند كه از حریم شرافت و حماسه‌های خود به خوبی پاسداری می‌كنند و از این راه به تمدن عالی روز می‌رسند و این مكتب است كه حقوق انسانی را آموزش داده و اصول سیاست را یادمی‌دهد.گاندی رهبر فقید هند می‌گوید «من برای مردم هند چیزی تازه‌ای نیاورده‌ام فقط نتیجه‌ای راكه از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگانی قهرمان كربلا به دست آورده بودم ارمغان ملت هند كردم، ما اگر بخواهیم هند را نجات بدهیم، باید همان راهی را بپیماییم كه حسین بن علی پیمود».ژوزف، خاورشناس فرانسوی در كتابش به نام «اسلام و مسلمانان» تحت عنوان «شیعه و پیشرفت‌های خیره كننده آن» می‌نویسد: «آماری كه اخیراً - در زمان حیات‌مؤلف - دولت فرانسه ارائه داد، نشان می‌دهد یك ششم مسلمانان جهان را شیعیان تشكیل می‌دهند... می‌توان گفت پس از یك یا دو قرن دیگر بر سایر فرقه‌های اسلامی پیشی خواهد گرفت. بزرگترین علتی كه در این پیشرفت مؤثر است به پاكردن عزاداری حسین است كه دیگران را به سوی مذهب شیعه دعوت می‌كند. امروز همه شیعیان عزای حسین را به پامی‌كنند...اگر می‌بینیم در هند شیعیان بسیاری وجود دارد، بر اثر اقامه ماتم و عزاداری است.آری شیعه مذهب خود را به واسطه زور شمشیر به پیش نبرده است... بلكه شیعه به وسیله نیروی سخن و تبلیغ كه اثرش از شمشیر بالاتر است به این درجه و مقام رسیده است. شیعیان در اثر اهمیت دادن به انجام مراسم مذهبی به جایی رسیده‌اند كه دو سوم مسلمانان از روش آنان پیروی كرده، بلكه شریك آنها شده‌اند. به زودی شیعه از نظر عدد و عظمت بر فرقه‌های دیگر اسلامی برتری پیدا خواهد كرد. این مراسم باعث شده كه شیعیان به درخواست‌های زمان و تمدن آشنا گردند. زندگی مسالمت‌آمیز آنان سبب شده كه دیگران با شركت در محافل‌شان با آموزه‌های شیعه آشنا گردند و در نهایت به مذهب آنان بگروند. سیاستمداران غربی از روش شیعیان در ترویج و تبلیغ دین پیروی كرده و برای پیشرفت آئین كلیسا مخارج زیادی را به مصرف می‌رسانند».یكی دیگر از مورخان غربی در زمینه تأثیر نقش قیام عاشورا و عزاداری در مقدرات جهان اسلام چنین می‌نویسد: «فاجعه كربلا نه تنها مقدرات خلافت، بلكه مقدرات ممالك پادشاهی اسلامی را مدتی بعد از انقراض خلافت تعیین كرد. كیست كه آن عزاداری پرشور و پرهیجان را ببیند و بداند كه هر سال مسلمانان جهان چگونه از شام تا بام سینه می‌كوبند و با آهنگ موزون و محزون خود بی‌آن كه خسته شوند دیوانه‌وار فریاد می‌زنند: حسین، حسین، حسین! و حربه كشنده و شمشیر برنده و دودمی را كه امویان به دشمنان خود داده‌اند تشخیص ندهد؟»آری، امام حسین در كربلا آمد تا راه را برای قیام‌های بعد از خودش نشان دهد.او قیام كرد تا اصل «كل یوم عاشورا و كل ارض‌ٍ كربلا» را در آفاق ارزش‌های انسانی با خون حك كند. زینب و اهل بیت به اسارت رفتند تا آن را تفسیر و جاودانه سازند.

### نتیجه‌

قیام عاشورا یك قیام اسوه و عزاداری تجلی آن در همه زمان‌ها و مكان‌هاست.عزاداری اقتدا به پیشوایان دین، تجدید بیعت با امام حسین و برائت از یزید و یزیدیان،عامل افزایش ایمان و معنویت، در نهایت باعث نجات و پیشرفت اسلام و توسعه فكری مسلمانان است. عزاداری مصاف پایداران در ایمان است با مذبذبین كه همواره سرگردانند. عزاداری در ایام محرّم ظهور دوباره امام حسین (ع) با آن فریاد شورانگیز و امیدبخش حضرت است. عزاداری نسخه شفابخشی است در دست عاشورائیان،وسیله‌ای است بین امت و امام قطره‌های زلال‌ِ اشك‌ِ دیدگان عزادار فرشته نجات است.عزاداران سربازان حقیقی عزت و شرافتند. كسانی كه در این عرصه ایجاد شبهه می‌كنند یا از فلسفه واقعی عزاداری و نقش آن در بازسازی صحنه‌های عاشورا بی‌اطلاع‌اند یا مغرضانه در صدد حریم شكنی هستند، ارزش‌ها و مقدسات مردم را زیر سؤال می‌برند تا به اهداف شوم خودشان برسند. در هر حال، برخواص امت است كه در راه تبلیغ فلسفه قیام حسینی و عزاداری آن همت كنند.اللّهم ارزقنا شفاعة الحسین یوم الورود و ثبت لنا قدم صدق‌ٍ عندك مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون الحسین (ع).

## 6. عزاداری؛ بدعت یا سنت؟

### مشخصات كتاب

رضا بابایی  
شماره كتابشناسی ملی : ایران۸۲-۵۲۷۳۵  
سرشناسه : حاجی‌بابایی، رضا  
عنوان و نام پدیدآور : عزاداری، بدعت یا سنت؟/ حاجی‌بابایی، رضا  
منشا مقاله : ، خردنامه همشهری، ش ۱۵، (۶ اسفند ۱۳۸۲): ص ۱۱ - ۱۳.  
توصیفگر : سوگواریها  
توصیفگر : حسین‌بن‌علی(ع)، امام سوم  
توصیفگر : قیام عاشورا  
توصیفگر : ماه محرم‌

### چكیده

عزاداری از مصادیق بارز شعائر است كه به تعظیم آن در روایات بسیاری سفارش شده است. و علی‌رغم دیدگاه مخالفان عقاید شیعی مبنی بر نامشروع بودن و مكروه بودن گریه بر درگذشتگان، گریه بر امام حسین‌علیه السلام امری پسندیده دانسته شده است.با این كه مخالفان، گاه از موضع شرعی و گاه از موضع سیاسی و گاه عرفانی به تقبیح عمل شیعه پرداخته، آن را بدعت شمرده‌اند؛ امّا نصوص معتبری از سنت و سیره نبوی در دست است كه نشان می‌دهد ماجرای گریه و عزاداری شیعه برای امام حسین‌علیه السلام علاوه بر آن كه ثبوتاً، حق و مطابق با سمت و سوی اسلام است، اثباتاً نیز فواید بسیاری را نصیب دین و دینداری كرده است.كلیدواژه‌ها: عزاداری، بدعت، گریه، شعائر الهی، وهابیت، عرفا.گریه و عزاداری برای سیّد و سالار شهیدان، حضرت ابا عبداللَّه الحسین علیه السلام ریشه در همه ابعاد اسلام دارد. این سنّت شگفت و روحمند، اگر چه در میان شیعیان، رواج و اعتبار بیشتری دارد، اختصاص به مذهب خاص و نصوص ویژه‌ای ندارد؛ زیرا از لابه‌لای متون كهن و نصوص اوّلیه و فتاوای عالمان مذاهب مختلف، می‌توان برای آن حجّت آورد. در این‌جا به احادیث و اخباری كه در كتب شیعی آمده است، نمی‌پردازیم؛ زیرا برای اثبات موضوعی مربوط به مذهبی خاص، نمی‌توان و نباید به منابع آن مذهب اكتفا كرد. گذشته از این، روایات مربوط به صحّت و صواب گریه بر سیّدالشهدا از طریق مذهب امامیه، در مجموعه‌های مختلفی گرد آمده است و نیازی به تكرار آنها در این مختصر نیست. آنچه در این مختصر، وجهه اهتمام نویسنده است، ردّ «بدعت‌انگاری عزاداری برای امام حسین علیه السلام» است. در این باره می‌توان از نقطه‌های دور آغاز كرد و مثلاً از «فواید گریه» و «آثار عزاداری» نیز سخن گفت؛ امّا می‌كوشیم از نزدیك‌ترین منزل، به سوی مقصد ره بسپاریم و پاره‌ای از مقدّمات را، كه در جای خود ضروری نیز هست، رها می‌كنیم.

### عزاداری از مصداق‌های شعائر

عزاداری و گریه بر مصائب اولیای خدا، اگر چه نه از اصول و نه از فروع دین است، امّا بی ارتباط و التزام با برخی از اصول و فروع دین نیست. نخستین گام، نشان دادن جایگاه این سنّت دیرینه را در مجموعه دین و روشن كردن این مطلب است كه عزاداری برای اولیای خدا، عموماً، و برای سیّدالشهدا، خصوصاً، چه جایگاهی در اسلام دارد. پاسخ به این سؤال، نزد شیعه، سهل است و آنان نیاز چندانی به كاوش در این باره ندارند. زیرا اصل امامت، توابع و لوازمی دارد كه احیای نام و یاد امامان، از آن جمله است، و احیای مرام و منش ائمه علیهم السلام جز از رهگذر تولّا و تبرّا ممكن نیست. نیاز به یادآوری نیست كه عزاداری برای امام حسین علیه السلام بارزترین تجسّم عینی تولّا و تبرّا است. بنابر این، عزاداری و گریه، نقطه آغازی است كه به احیای اصل امامت می‌انجامد و از آن‌جا اساس دین را استحكام می‌بخشد.جز آنچه گفته شد، شایسته‌ترین عنوانی كه می‌توان از قرآن برای عزاداری برای امام حسین علیه السلام، نشان داد، «تعظیم شعائر الهی» است. «وَ مَن یُعَظِّمْ شَعَل-ِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ». [1] «شعائر»، جمع شعیره، به معنای علامت و نشانه است. قرآن كریم، خود برخی از مصادیق این نشانه‌ها را بر شمرده است كه: «صفا» و «مروه» [2] ، و «شتری كه برای ذبح در منی می‌برند» [3] از آن جمله است. وقتی ذبیحه حج در منطقه مقدّس (صفا و مروه)، به دلیل ارتباط و انتساب آنها به خدا، از نشانه‌های او محسوب می‌شوند، به تنقیح مناط و به طریق اولویت، اولیای خدا، به دلیل ارتباط و انتساب بیشتر، مصداق‌های روشن‌تری برای شعائر الهی‌اند. از سوی دیگر تعظیم شعائر، طرقی دارد كه شادمانی در ایّام سرور اولیا، و حزن و عزاداری در سال روز مصائب آنان، از آن جمله است. اگر كعبه و صفا و مروه و منی و عرفات، كه جملگی از جمادات‌اند، به حرمت ارتباط با آیین خدا و انتساب به او، احترام می‌یابند، آیا بزرگداشت دوستان و اولیای او، تعظیم شعائر الهی نیست؟غیر از سفارش به تعظیم شعائر الهی، توصیه پیامبر صلی الله علیه وآله در قرآن به دوستی با خویشاوندان او، ریشه‌ای دیگر برای عزاداری است. خداوند در قرآن مجید از زبان پیامبرش و خطاب به مؤمنان می‌گوید: «قُل لَّآ أَسَْلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی». [4] بدین ترتیب اجر رسالت، دوستی با خویشان پیامبر است و اقتضای این دوستی، گریستن در مصیبت آنان و شادمانی در سرور آنان است.

### حكم كلی گریه و عزاداری

حزن و گریه، از امور اختیاری نیستند تا مورد امر و نهی قرار گیرند. همان‌گونه كه انسان‌ها - نوعاً - نمی‌توانند به اختیار و از سر عزم و تعهّد، بگریند، وقتی مقدّمات گریه در آنان حاصل شد، گریزی از گریستن ندارند. نهی از گریه، از جمله نهی‌های عبث و بی‌وجه است؛ مانند نهی از گذشت زمان. مقدّمات گریستن و در وضع و مكان گریه قرار گرفتن، در اختیار انسان است و بدین‌رو، می‌تواند مورد امر و نهی باشد؛ بنابر این در این‌جا مراد از نهی از گریستن، نهی از مقدمات آن است.اصلِ گریه و عزاداری برای مردگان، مشمول اصل اباحه است و موضوع هیچ یك از نهی‌های شریعت نیست. غیر از آنچه در سیره نبوی آمده است، شواهد و دلایل روشنی بر تأیید این نوع از گریستن، در تاریخ اسلام دریافت می‌شود. در كتاب صحیح بخاری، روایاتی نقل شده است كه بر اساس آنها، مردگان به جرم گریستن خویشانشان بر آنان، معذّب می‌شوند: «إنّ المیّت لَیُعذّب بِبُكاءِ اَهلِه علیه». [5] این روایت را خلیفه دوم از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل كرده است. او با نقل این حدیث، عایشه را از گریستن در عزای پیامبر صلی الله علیه وآله پرهیز می‌داد. روایت دیگری نیز به پیامبر نسبت داده‌اند كه در آن نیز مرده، به جرم نوحه بازماندگانش عذاب می‌شود: «یُعذّب فی قبرهِ بالنّیاحهِ علیه». [6] این روایت را نیز عبداللَّه بن عمر، خطاب به عایشه در عزای شویش، نقل می‌كند. در كتب روایی، پاسخ عایشه به خلیفه دوم و فرزندش نقل شده است. عایشه، در پاسخ به آن دو، آیه 164 سوره انعام را می‌خواند: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی». بدین ترتیب، عایشه به آنان می‌گوید: اگر عمل عزادار خطاست، نباید میّت را عذاب كنند، و چون این سخن با نخستین قواعد عقلی و عدل الهی سازگار نیست، پس به حتم، سخن رسول اللَّه نیست. فاضل نووی، از عالمان برجسته شافعی، در این باره می‌نویسد:«تمام این روایات از عمر بن خطاب و فرزندش عبداللَّه نقل شده است. عایشه سخن آن دو را انكار می‌كرد و آنان را به فراموشی و خطا [در نقل روایت نبوی] منسوب می‌كرد و در این باره به این آیه استناد می‌كرد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی»». [7] .مرحوم سیّد عبد الحسین شرف الدین پس از نقل سخن فاضل نووی، می‌افزاید: «ابن عبّاس نیز این روایات را انكار كرده و بر خطای راویانش حجّت آورده است. تفصیل این مطلب در صحیح بخاری و صحیح مسلم و شروح آن دو آمده است. عمر و عایشه در این موضوع، پیوسته، مخالف یكدیگر بودند. طبری در نقل حوادث مربوط به سال 13 هجری در جلد چهارم تاریخ خود، به نقل از سعید بن مسیّب چنین آورده است: چون ابوبكر وفات یافت، عایشه برای او مجلس سوگواری و گریه ترتیب داد. عمر بر در خانه او ایستاد و آنان را از گریه و عزاداری برای ابوبكر نهی كرد. زنان سوگوار از این نهی سرپیچیدند. عمر به هشام بن ولید گفت: وارد خانه شو و دختر ابوبكر را به نزد من بیاور. عایشه، چون این سخن عمر را شنید، گفت: اجازه ورود به خانه‌ام را به تو نمی‌دهم. عمر به هشام گفت: وارد شو، من به تو اذن می‌دهم. هشام وارد خانه شد و امّ فروه، دختر ابوبكر، را به نزد عمر آورد. عمر او را به ضرباتی فرو كوفت و عزاداران چون چنین دیدند، پراكنده شدند». [8] .نویسنده المجالس الفاخره، پس از نقل حوادث پیش گفته، چنین قضاوت می‌كند: «گویا عمر نمی‌دانست كه پیامبر در ماجرای جنگ احد، گریه زنان انصار را شنید و مخالفتی نكرد و حتّی گفت كه حمزه، عمویم امروز گریه كننده‌ای ندارد. گویا عمر این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله را نشنیده بود كه فرمود: برای كسی مانند جعفر باید گریست و گویا عمر فراموش كرده بود كه پیامبر صلی الله علیه وآله او را از زدن زنان گریان در عزای رقیه، دخترش منع فرمود». [9] .غیر از همه اینها، كتب تاریخی و منابع روایی، مشحون است از فعل و قول و تقریر نبی كه در آنها وجهی برای جواز گریه در عزای مؤمنانِ درگذشته هست. از جمله، گریه آن حضرت در روز مرگ عمّ بزرگوارش، ابو طالب [10] ، و در روز شهادت حمزه سیّدالشهدا [11] ، و جعفر [12] و زید بن حارثه [13] و عبداللَّه بن رواحه. [14] در بسیاری از منابع، درباره شدّت گریه پیامبر صلی الله علیه وآله در عزای حمزه، آمده است كه آن بزرگوار چنان گریست كه حالت غشی در او پیدا شد. [15] .همچنین در روز مرگ فرزندش، ابراهیم، بر جنازه او گریست. در آن حال، عبد الرحمن بن عوف گفت: «آیا شما نیز گریه می‌كنید؟» پاسخ پیامبر به او، پاسخ به همه آنانی است كه گریه و عزاداری را ناپسند و بدعت می‌شمارند؛ فرمود: «قلب، اندوهگین می‌شود و چشمْ گریان و ما [در هنگام عزاداری] سخنی نمی‌گوییم كه خدا را ناخشنود كند». بنابر این، گریه چشم، تابعی از حزن قلب است. نمی‌توان قلبی محزون داشت، امّا نگریست. [16] روایاتی نیز درباره گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر قبر مادرش، آمنه، وارد شده است. [17] حاكم در مستدرك از گریه هر جمعه فاطمه علیها السلام بر قبر حمزه خبر می‌دهد و می‌نویسد: «فاطمه - رضی اللَّه عنها - در هر روز جمعه به زیارت مزار عمویش حمزه می‌رفت، نماز می‌گزارد و می‌گریست». [18] .این سنّت انسانی و دینی در زمان زندگانی پیامبر صلی الله علیه وآله چنان مرسوم و رایج بود كه كسی در جواز و استحباب آن شك نمی‌كرد؛ چنان‌كه نوشته‌اند پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه وآله، مردم می‌آمدند و بر سر قبر آن بزرگوار سخت می‌گریستند و كسی از یاران و پیروان آن حضرت، مردم را نهی نمی‌كرد.این روایات فراوان و سیره منقول، دست محدّث و محقّق را برای توجیه یا تضعیف روایاتی كه بر كراهت گریه و عزاداری بر مردگان و شهیدان دلالت می‌كنند، باز می‌گذارد. [19] .

### ادله و انواع مخالفان

#### اشاره

مخالفانی كه برای گریه بر امام حسین علیه السلام وجهی شرعی نمی‌شناسند و به همین جهت، گریه و عزاداری برای آن سرور جوانان اهل بهشت را مكروه و مخالف با روح دین می‌دانند، همه در یك موضع نیستند. در این‌جا، گروه‌های مخالف با عزاداری را در سه دسته قرار می‌دهیم و درباره هر گروه، جداگانه، سخن می‌گوییم. گروه نخست، كسانی هستند كه از موضع سلفی‌گری سخن می‌گویند و برای مخالفتِ خود با عزاداری، وجوه شرعی، تاریخی و روایی می‌تراشند. گروهی نیز برای گریه و عزاداری در مصائب امام حسین علیه السلام توابع و پیامدهای سوء سیاسی می‌بینند. مخالفت گروه سوم از مواضع تفسیرهای عرفانی و صوفیانه است. شرح و تفصیل عقاید گروه‌های پیش گفته، بدین قرار است:

#### مخالفت از موضع شرعی

پیروان مذهب وهّابیت و شاگردان ابن تیمیه بر آنند كه گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام یا هر متوفای دیگر، بدعت در دین و انحراف از سنّت نبوی و سیره سلف است. ابو العبّاس احمد بن عبد الحلیم، معروف به «ابن تیمیه»، از عالمان حنبلی، با استناد به برخی آیات و گوشه‌هایی از سیره پیامبر صلی الله علیه وآله و اصحاب نامدار او، به مخالفت با بسیاری از عقاید شیعی برخاست. پس از او شاگردش، «ابن القیم»، عقاید وی را رواج داد و در كتاب زاد المعاد فی هدی خیر العباد بر حجم و نفوذ اندیشه‌های استاد افزود. از همان زمان، كتاب‌های بسیاری در نقد و ردّ افكار ابن تیمیه، از سوی عالمان شیعه و سنّی نوشته شد. از آثار عالمان شیعی می‌توان از إحقاق الحق قاضی نور اللَّه شوشتری، عبقات الأنوار میر حامد حسین، الغدیر علّامه امینی و المراجعات سیّد عبد الحسین شرف الدین یاد كرد. دانشمندان اهل سنّت نیز كتاب‌های بسیاری در نشان دادن انحرافات فكری ابن تیمیه نگاشتند كه یادكرد آنها در این مختصر نمی‌گنجد. به هر روی ابن تیمیه و پیروان او، (معروف‌ترین آنها محمّد بن عبد الوهّاب (1115 - 1206 ق)) از سر سخت‌ترین مخالفان گریه و عزاداری برای شهیدان، بویژه حضرت سیّدالشهدا هستند.آنچه پیش از این گفته آمد و پاره‌های روشنی از سنّت نبوی و پاسخ‌های متین مؤلّفان شیعی و سنّی به عقاید سلفی‌ها، این قلم را از شرح و بسط بیشتر معاف می‌كند. همین قدر می‌افزاییم كه مخالفت با گریه، عزاداری، توسّل، زیارت و شفاعت خواهی، در واقع منازعه با بخش‌های مهم و محكمی از شریعت است كه ریشه در قرآن و سنّت دارند. ابن تیمیه و شاگردان او در توجیه افكار خود، به بخش‌های ضعیفی از سنّت و سیره سلف تمسّك می‌كنند؛ امّا آنان اگر بخواهند بر عقاید خود باقی بمانند، باید بخش‌های بیشتر، مهم‌تر و مستندتری از سیره و سنّت نبوی را انكار كنند.مهم‌ترین و اساسی‌ترین سخن این گروه، آن است كه گریه و نوحه برای كسی از مردگان یا شهیدان، بدعت است و هیچ سابقه و سائقه دینی - نه در نصوص و نه در سیره سلف - وجود ندارد. روشن است كه حتّی اگر یك سخن مستند و یا یك واقعه تاریخی، نقل و اثبات شود كه در آن بر تعزیت و نوحه‌گری بر شهیدی از شهیدان یا مرده‌ای از مردگان، صحّه گذاشته شده باشد، فرضیه بدعت‌انگاری آنان مخدوش و سست خواهد شد. حال آن‌كه همه تاریخ اسلام، بنابر كهن‌ترین منابع و واثق‌ترین راویان، شاهد وقوع چنین نوحه‌گری‌ها و عزاداری‌ها از سوی اولیا و حتّی پیامبر خدا بوده است. باید در نظر داشت كه این گروه قائل به حرمت‌اند و قائلان به حرمت باید دلایل بسیاری اقامه كنند. در مقابل، كسانی قرار دارند كه می‌توانند ضمن تمسّك به اصل «اباحه»، به یك دلیل نقلی نیز بسنده كنند. حال آن‌كه صدها و هزاران دلیل و برهان بر این قضیه دارند.از آن‌جا كه درباره این‌گونه مخالفت‌ها و این دسته از مخالفان، آثار و تصنیفات فراوانی به قلم عالمان برجسته اسلامی نوشته شده است، نقد و بررسی آرای گروه نخست را همین‌جا وا می‌نهیم و خوانندگان را به مطالعه آثاری همچون إحقاق الحق، المراجعات و المجالس الفاخره ارجاع می‌دهیم.

#### مخالفان سیاسی

گروهی از مخالفان گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام، مخالفت خود را بر اقتضائات و احكام و عقاید شرعی بنا نمی‌كنند؛ بلكه برای ذكر مصائب آن حضرت علیه السلام، پیامدهای سوئی بر می‌شمارند (!) كه احتراز از آن را برای حفظ وحدت كیان اسلامی واجب می‌دانند. این گروه معتقدند برگزاری مجالس عزا، به ایراد سخنرانی می‌انجامد كه در آنها طعن و لعن برخی اصحاب وجود دارد و همین مایه اختلاف و نزاع بین مسلمین می‌شود. ابن حجر در الصواعق المحرقه از غزالی نقل می‌كند كه گفته است: «بر واعظ، و غیر واعظ، نقل كشته شدن حسین و حكایات مربوط به آن و نیز نقل مشاجرات و مخاصمات میان صحابه پیامبر، حرام است؛ چرا كه این كار موجب گستاخ شدن بر برخی صحابه و طعن بر ایشان می‌شود، در حالی كه آنان از بزرگان دین‌اند...». [20] .بدین ترتیب نباید از مصائب اهل بیت علیهم السلام و قصه پر آبِ چشم عاشورا سخن گفت؛ چرا كه در این سخن، قدح اصحاب هست و ذمّ بسیاری از راویان و مشاهیر صدر اسلام!در روزگار ما نیز این سخن به گونه‌هایی گفته می‌شود. كسانی از سَرِ دلسوزی یا غفلت، بر این باورند كه برای حفظ وحدت مسلمین و یكپارچگی جهان اسلام، باید از ذكر و نقل پاره‌ای از حوادث صدر اسلام، چشم پوشید و اصلِ «تبرّا» را یكسره به كناری نهاد. این سخن، اگر چه یكسره باطل نیست و گاه باید به اقتضای زمان و مكان، شیعیان به عزاداری‌های خود، شكلِ معتدل‌تری دهند؛ امّا نمی‌توان آن را تا آن‌جا پذیرفت كه حقایق تاریخی و گوهر دین و مسلّمات شرعی را از یاد برد. امامان علیهم السلام و بزرگان شیعه، در حسّاس‌ترین سال‌ها و قرون تاریخ، ذكر مصائب ابا عبداللَّه علیه السلام را متوقف نكردند و هماره به تناسب و اقتضای زمانه و زمینه، به وظیفه عزاداری خود برای امام حسین علیه السلام عمل كردند. البته باید پذیرفت كه شكل‌هایی از عزاداری و تعزیه‌خوانی برای حضرت سیّدالشهدا نه منفعت، كه زیان‌های بسیاری در پی داشته است؛ امّا همه این زیان‌ها، ناشی از شكل خاصّ عزاداری بوده است، نه اصل آن.امّا درباره سخن غزالی، كه روایت مقتل حسین علیه السلام را بر اهل خطابه تحریم كرده و فتوای خود را به حفظ حرمت صحابه و قوام دین مستند نموده است، سخن بسیار می‌توان گفت؛ از جمله این‌كه اگر این استدلال را بپذیریم، آن‌گاه باید در هر مسئله‌ای كه میان مسلمین پدیدار می‌گردد و نزاعی بر می‌انگیزد، سكوت كرد و از بیم اختلاف و منازعه، حق را تنها گذاشت. قصه دردناك كربلا، ثمره همین سكوت‌ها و مجامله‌هاست. اگر مسلمانان می‌ایستادند و جبهه حق را از حضور و سلحشوری خود می‌آكندند، هرگز كار به عاشورا نمی‌كشید و اگر شیعه نیز از عاشورا به بعد، همان‌گونه رفتار می‌كرد كه مسلمانان نخستین در سقیفه و جمل صفّین عمل كردند، تاریخ پر از جنایات و خباثت باطل گرایان می‌شد.دیگر آن‌كه شیعیان به اختیار و اجتهاد خود به این موضع و عملكرد نیفتادند كه به اختیار و اجتهاد خود از آن دست كشند. بلكه روایت‌ها و اخبار بسیار در تأكید و توصیه به ذكر مصائب امام حسین علیه السلام مستند آنان بوده است.از همه اینها گذشته، مجالس عزای حسینی، در طول تاریخ، به مثابه كلاس‌های درس برای توده‌های مردم بوده و آنان را با احكام و عقاید دینی، تاریخ، رجال، سیاست و صدها موضوع دینی و غیر دینی دیگر آشنا می‌كرده است. این مجالس، مهد پرورش انسان‌های تقوا پیشه، خداترس و حق طلب است و تعطیل كردن آنها، به معنای حذف بخش مهمّی از دستگاه‌آموزش دینی است. در عین حال نباید به گونه‌ای عمل كرد كه دشمنان اسلام و انسانیت، سوء استفاده كنند و همین مقدار همدلی و وحدتی كه میان مسلمان‌ها است، منهدم گردد. باید پذیرفت كه برخی انواع عزاداری، در نهایت به سود دشمنان اسلام تمام می‌شود و آب در جوی كسانی می‌ریزد كه نه به ادامه حیات شیعه راضی‌اند و نه از وجود دیگر شاخه‌های مسلمین، دلِ خوش دارند.از سویی، كسانی مانند غزالی، كه چنین نصیحت‌های عامه پسندی را در آثار خود بسیار دارند، آن‌جا كه به نزاع با فرقه‌های مخالف خود بر می‌خیزد، هیچ یك از این دست ملاحظات و آسان‌گیری‌ها را روا نمی‌دارند. آگاهان به مباحث كلامی و آشنایان با تاریخ تمدّن اسلامی، نیك می‌دانند كه غزالی و هم فكرانش، در مبارزه با عقاید شیعی - بویژه فرقه اسماعیلیه - از هیچ تلاش و ترفندی دریغ نكردند. اگر نسخه تسامح و مداهنه سود بخش است، او نباید این همه در ردّ روافض و قائلان به امامت، كتاب می‌نوشت و آنها را به خلیفه عبّاسی یا سلطان سلجوقی تقدیم می‌كرد.به هر روی، نگارنده نیز بر این عقیده است كه در حال حاضر هیچ اصل و فرعی، به اندازه حفظ وحدت مسلمین، اهمیّت و رواج ندارد؛ امّا بر این گمان نیست كه ذكر مصائب امام حسین علیه السلام و برپایی مجالس عزاداری در برخی از شكل‌های آن، موجب هدم وحدت و از هم‌گسیختگی شیرازه امّت اسلام است.

#### مخالفت از موضع عرفان

گروهی گریه و اقامه مجلس عزا را برای مرده - هر قدر كه بزرگ باشد - انحراف در عقیده می‌دانند و استدلال می‌كنند كه چنانچه انسانی از بند تن رست و به جوار حق پیوست، جا دارد كه برای او شادمانی برپا كرد و وصال او را جشن گرفت؛ زیرا مرگ یا شهادت، او را به آرزوی دیرینه‌اش، كه همانا اتّصال به عالم معنا و آرمیدن در جوار حق است، رسانده است؛ چنان‌كه مسیحیان روز شهادت عیسی علیه السلام را جشن می‌گیرند و شادمانی می‌كنند. این عمل مسیحیان، نشان می‌دهد كه شهادت را برای عیسی علیه السلام خیر و موفقیت می‌دانند، نه شكست و نا فرجامی.سخنگوی این دیدگاه، در میان علمایِ اسلامی، مولوی است. وی در دفتر ششم مثنوی، حكایت شاعری را نقل می‌كند كه روز عاشورا وارد شهر حلب شد و چون از آداب و رسوم مردم آن شهر بی‌خبر بود، از نوحه و عزای آنان در ماتم امام حسین علیه السلام در شگفت ماند. تا این‌كه از مردم پرسید و خواست كه این بزرگی را كه برای او چنین ماتم گرفته‌اند، به او بشناسانند. قصد شاعر، آن بود كه برای آن عزیز از دست رفته، مرثیه‌ای بسازد. مردم به شاعر غریب گفتند كه امروز، سال روز شهادت حسین بن علی علیهما السلام است. مرد شاعر گفت: او كه قرن‌ها است مرده است؛ گذشته از آن، اگر ماتم می‌گیرید و عزاداری می‌كنید، برای خود كنید كه او در چنین روزی، شادمانه‌ترین واقعه زندگی خود را تجربه كرده است:پس عزا بر خود كنید ای خفتگان ز آن‌كه بد مرگی است این خواب گرانروح سلطانی ز زندانی بجَست جامه چه دْرانیم و چون خاییم دستچون كه ایشان خسرو دین بوده‌اند وقت شادی شد چو بشكستند بندسوی شادُروانِ دولت تاختند كُنده و زنجیر را انداختند [21] .به اقتضای این عقیده شگفت و شاذ، باید برای همه كسانی كه دنیا را پشت سر گذاشته‌اند، شادمانی كرد.در برابر این عقیده باید گفت كه اوّلاً «دنیای مسیحی كه این شهادت را جشن می‌گیرد، روی همان اعتقاد خرافی است كه می‌گوید عیسی كشته شد تا بار گناه ما را بر دوش كشد؛ بنابر این، مرگ او موجب سعادت و متضمّنِ خوشبختی ما در آخرت است؛ ثانیاً این همان فرق اسلام و مسیحیتِ تحریف شده است. اسلام دینِ اجتماعی است و مسیحیت، دینی است كه همه آن چیزی كه دارد، اندرز اخلاقی است. از طرف دیگر، گاه به یك حادثه‌ای از نظر فردی نگاه می‌كنیم و گاه از نظر اجتماعی. از نظر اسلام، شهادت حسین بن علی علیه السلام از دیدگاه فردی، برای شخص امام علیه السلام یك موفقیت بود و خود حضرت می‌فرمود: "خُطّ الموت علی وُلد آدم، مخطّ القلادةِ علی جید الفتاة وما أولهنی إلی أسلافی اشتیاق یعقوبَ إلی یوسف". [22] از نظر شهید، شهادت، موفقیت است. امام علی علیه السلام آن‌گاه كه تیغ خوارج بر فرق مباركش فرود آمد، فرمود: "واللَّه ما فجأنی من الموت واردٌ كرهْته أو طالعٌ أنكرتُه وما كنتُ إلّا كقاربِ وردٍ وطالب وجدٍ". [23] امّا اسلام، طرف دیگر را هم لحاظ می‌كند و قضایا را همیشه از منظر شخصی نمی‌نگرد. آیا جنبه اجتماعی عاشورا از جنبه شخصی آن تفاوت نمی‌كند؟ حادثه عاشورا از جنبه اجتماعی و نسبت به كسانی كه مرتكب آن شدند، مظهر یك انحطاط در جامعه اسلامی بود. لذا هماره باید زنده بماند و یادآوری شود تا دیگر تكرار نگردد». [24] .افزون بر همه اینها، مسلمانان چگونه و به چه بهانه‌ای می‌توانند در شهادت فرزند پیامبرشان به عزا ننشینند و آن را زنده نگه ندارند، در حالی كه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله حتّی هنگام ولادت حسین علیه السلام و سال‌ها پیش از وقوع حادثه عاشورا، بر او گریست و بنا بر اخبار بسیاری كه در كتب فریقین جمع است، بارها حالت حزن و اندوه از خود نشان داده است: ابن سعد از شعبی چنین روایت كرده است: علی در راه صفّین از كربلا می‌گذشت و چنان گریست كه خاك از اشكش نمناك شد. فرمود: به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتم در حالی كه می‌گریست. گفتم: پدر و مادرم قربانت ای رسول خدا، چرا می‌گریی؟ پیامبر فرمود: جبرئیل هم اینك نزد من بود و مرا خبر داد كه فرزندم حسین بر كناره فرات و در سرزمینی به نام "كربلا" كشته می‌شود. آن‌گاه جبرئیل، مشتی از خاك كربلا را فرا آورد و به من بویاند». [25] .بنابر این، شیعه برای گریه بر حسین و عزاداری و اقامه مجالس نوحه برای آن سیّد و سالار شهیدان، نه تنها مستظهر به روح و اندیشه‌های دینی است، بلكه برای توجیه و تصحیح عمل خود، نصوص بسیاری را می‌تواند از سنّت و سیره نبوی نشان دهد.سخن آخر در این باره آن است كه ماجرای گریه و عزاداری شیعه برای امام حسین علیه السلام، علاوه بر آن‌كه ثبوتاً، حق و مطابق با سمت و سوی اسلام است، اثباتاً نیز فواید بسیاری را نصیب دین و دینداری كرده است. این موضوع، یعنی فلسفه و فواید عزاداری برای امام حسین علیه السلام، خود مقوله دیگری است كه نیاز به فحص و مجال فراخ‌تری دارد. آنچه تاكنون گفته آمد، نشان دادن ریشه‌های این مسئله در متون روایی و نصوص دینی و پاسخ به انواع مخالفان آن بود.

### پاورقی

[1] سوره حج، آیه 32.  
[2] سوره بقره، آیه 158.  
[3] سوره حج، آیه 36.  
[4] سوره شوری، آیه 23.  
[5] صحیح بخاری، ج 2، ص 80.  
[6] سنن نسایی، ج 4، ص 16.  
[7] شرح صحیح مسلم المطبوع فی هامش شرحی القسطانی وزكریا الانصاری، مجلد الخامس، ص 318، به نقل ازعبد الحسین شرف الدین، المجالس الفاخرة، ص 17؛ و منتهی الآمال، تاریخ حضرت سیّدالشهدا، خاتمه.  
[8] المجالس الفاخره، ص 17.  
[9] همان. [  
[10] ر. ك: سیره حلبی، باب ابی طالب و خدیجه، ص 462، به نقل از المجالس الفاخره، ص 13. مؤلف المحاسن، منابع بسیاری برای این خبر و خبرهای پس از آن نقل می‌كند.  
[11] سیره حلبی، جزء 2، ص 323، به نقل از همان.  
[12] همان.  
[13] همان.  
[14] همان.  
[15] همان.  
[16] صحیح بخاری، الجزء الاول، ابواب الجنائز، ص 155. تشبیه گریه چشم به حزن قلب، برای آن است كه معلوم شود آن دو در حكم (جواز) یكسانند و چنان‌كه بر یكی (حزن قلب) حرجی نیست، دیگری نیز همین حكم را دارد.  
[17] حاكم نیشابوری، المستدرك علی الصحیحین، ج 1، ص 377؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ج 2، ص 112.  
[18] وفاء الوفاء، تج 4، ص 1361.  
[19] مرحوم علامه امینی در الغدیر، سیّد شرف الدین در المجالس الفاخره و آیت اللَّه سیّد جعفر سبحانی در آیین وهّابیت، به پاره‌ای از این روایات اشاره كرده و پاسخ گفته‌اند.  
[20] الصواعق المحرقه، ص 223.  
[21] مثنوی معنوی، نسخه نیكلسون، دفتر ششم، ابیات 796 - 799.  
[22] بحارالأنوار، ج 44، ص 366؛ اللهوف، ص 25؛ مقتل الحسین الخوارزمی، ج 22، ص 5؛ كشف الغمه، ج 2، ص 29.  
[23] بحارالأنوار، ج 42، ص 254؛ فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص 875.  
[24] شهید مطهری، حماسه حسینی، ج 1، ص 128، با تلخیص و تصرّف.  
[25] قندوزی، ینابیع المودّه، باب 60، احادیث وارده در شهادت امام حسین علیه السلام.

## 7. شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟

### مشخصات كتاب

سرشناسه : كاشانی، حسن، ۱۳۶۲ -  
عنوان و نام پدیدآور : شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟: یادداشتهایی از سلسله مباحث آیت‌الله محمد سند/ حسن كاشانی.  
مشخصات نشر : قم: دلیل ما، ۱۳۸۸.  
مشخصات ظاهری : [۱۳۱] ص.  
فروست : مجموعه عاشورا‌پژوهی؛ ۱.  
شابك : ۱۴۰۰۰ ریال : 978-964-397-460-2 ؛ ۱۴۰۰۰ ریال (چاپ دوم)  
وضعیت فهرست نویسی : فاپا  
یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۸.  
یادداشت : كتابنامه: ص. [۱۱۵] - ۱۱۸؛ همجنین به صورت زیرنویس.  
یادداشت : نمایه.  
موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سوگواری‌ها  
موضوع : سوگواری‌ها -- نقد و تفسیر  
شناسه افزوده : سند، محمد، ۱۳۴۰ -   
رده بندی كنگره : BP۲۶۰/ك۲ش۹ ۱۳۸۸  
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۴  
شماره كتابشناسی ملی : ۱۶۸۵۱۲۷

### كلمة الاستاذ

بسم اللَّه الرحمن الرحیم  
الحمد للَّه‌رب العالمین و الصلاة والسلام علی أفضل المرسلین  
و خاتم النبیین محمد وعلی آله الائمّة المیامین.  
و بعد، فقد قال تعالی: «وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوب» «1»  
، فأمر بتعظیم وهو إحیاء و تقدیس للشعائر الدینیّة وعلی رأسها الشعائر الحسینیّة التی أبقت وحافظت علی حیاة الدین، حیث أشار النبی صلی اللَّه علیه وآله الی ذلك بقوله: «حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْن» «2».  
ولذلك انطمس دین الإسلام الذی أبلغه آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی وسائر الأنبیاء علیهم السلام إلی دیانات أخری قام بتحریفه أتباعهم بعدهم، إذ «انَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلام» «3»  
وإن اختلفت شرایع الأنبیاء  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 12  
«لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجا» «1»  
، ولكن لم یحدث ذلك بعد خاتم النبیین، كلّ ذلك بفضل إستشهاد سیّد شباب أهل الجنّة الحسین علیه السلام.  
فالعزاء الذی یقام علی مصابه لیس حفظ لجهود خاتم النبییّن و بعثته، بل لجهود كافّة الأنبیاء علیهم السلام، وبعثاتهم مدیون لنهضة كربلاء. ومن ذلك یعلم عظم خطورة العزاء الحسینی فی إبقاء خطّ رسالات الأنبیاء والأوصیاء.  
كما أنّ ما قام به سیدالشهدا إبطال لمرجعیّة ماوراء الكتاب والعترة من الأمور التی أرید اصطناعها سنن مصدر ومنبع للتشریع الدینی، ولولا الشعیرة الحسینیّة لكانت سنّة معاویة ویزید من مصادر التشریع عند المسلمین.  
ولایخفی أنّ البحث فی قاعدة الشعائر من أعقد البحوث فی القواعد الفقهیّة وأصعبها، مع ندرة بحوث المطولات الفقهیّة فیها فضلًا عن غیرها. ومن ثمّ یتطلّب البحث فیها إلی المزید من الدقّة والعمق والصناعة والتتبّع فی موادّ الإستدلال من الآیات والروایات والجهات الموضوعیّة البیئیّة الاجتماعیّة.  
وفی الختام أجزل من الشكر الوافر لسماحة الفاضل اللوذعی الشیخ حسن كاشانی علی ما رقمته یراعته من نبذ فی هذه البحث، وأرجو له المزید من التوفیق.  
محمد سند  
18 محرم الحرام 1430  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 13

### سخن استاد

بسم اللَّه الرحمن الرحیم  
الحمد للَّه‌رب العالمین و الصلاة والسلام علی أفضل المرسلین  
و خاتم النبیین محمد وعلی آله الائمّة المیامین.  
خداوند متعال فرموده: «هر كه شعائر خدا را تعظیم كند این كار نشانه تقوای قلبهاست» «1»، در این آیه خداوند امر كرده كه شعائر دینی را بزرگ شمرده، تعظیم كنیم كه این به معنای زنده نگه داشتن ومقدّس دانستن آنهاست. در رأس آن شعائر شعائر حسینی قرار دارد، همان چیزی كه دین را زنده وپایدار نگه داشته است، پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله نیز به همین مطلب اشاره كرده آنجا كه می‌فرماید: «حسین از من و من از حسینم». «2»  
دقیقاً به همین علت آن دین اسلامی كه آدم ونوح وابراهیم وموسی  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 14  
و عیسی وسایر انبیا علیهم السلام آن را ابلاغ نمودند از بین رفت وبه دینهای دیگر تبدیل شد، وپس از رفتن این پیامبران امتشان دین اسلام را تحریف كردند، زیرا «دین در نزد خدا فقط اسلام است» «1» هر چند شرایع انبیاء متعدد است، «وبرای هر كدام از شما شریعت و راهی قرار دادیم» «2». ولی این تحریف وتبدیل بعد از پیامبر خاتم اتفاق نیفتاد، این به بركت شهادت سرور جوانان بهشتی امام حسین علیه السلام است.  
از این رو عزایی كه بر مصیبتهای او برگزار می‌شود تنها حافظ زحمات و بعثت خاتم النبیین نیست، بلكه حافظ و نگهدارنده زحمات تمامی پیامبران بوده، وبعثتهای آنان همگی مدیون نهضت كربلاست. از اینجا میتوان پی به اهمیت فوق العاده عزای حسینی برد، چه اینكه این عزاداری‌ها رشته رسالتهای پیامبران الهی را نگه داشته و حفظ می‌كند.  
یكی دیگر از بركات قیام سیدالشهدا علیه السلام این است كه آن حضرت با نهضت خود بر مرجعیت هر چه غیر از قرآن وعترت است خط بطلان كشید، چیزهایی كه برخی می‌خواستند آنها را به عنوان سنت و مصدر ومنبع برای دین وقوانین دینی قرار دهند. اگر شعائر حسینی نبود اكنون راه وروش معاویه ویزید از جمله مصادر و منابع تشریع دینی نزد مسلمانان قرار می‌گرفت.  
باید بدانیم كه قاعده شعائر یكی از پیچیده‌ترین ودشوارترین مباحث در میان قواعد فقهی است، واز طرفی در كتابهای مفصّل فقهی بسیار  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 15  
اندك در مورد آن بحث شده، چه برسد به كتابهای دیگر. از این رو این بحث نیازمند دقّت وتعمق ونیز به كار بردن صناعت علمی بیشتری می‌باشد، وهمچنین نیازمند تتبّع فراوان در آیات و روایات است كه مواد استدلال را تشكیل میدهند، همینطور تأمل در زمینه‌های بستر اجتماع كه مربوط به جهات موضوع می‌باشد.  
در پایان از جناب مستطاب فاضل گرامی شیخ حسن كاشانی بسیار سپاسگذارم كه مقداری از این مباحث را با انگشتانش به رشته تحریر در آورده، وبرای او توفیقات بیشتر را آرزومندم.  
محمد سند  
18 محرم الحرام 1430  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 17

### سرآغاز

از آنجا كه عزاداری سید و سالار شهیدان عالم حضرت ابی‌عبداللَّه الحسین علیه السلام ركن ركین دین و سبب بقاء اسلام و حافظ مذهب است، و در طول تاریخ علت اصلی بقاء هویّت دینی شیعیان بوده، و از طرفی با گذر زمان شیوه‌های جدیدی برای عزاداری از سوی مردم اختراع میشود، و در هر برهه‌ای از زمان در هر منطقه و اقلیمی گونه تازه‌ای به عنوان عزاداری و یا وسیله جدیدی برای اقامه عزا مرسوم می‌شود، بر آن شدیم تا حقیقت این عزاداری‌های نوظهور را بررسی كرده و نظر شرع را در مورد آن جویا شویم؛ كه آیا مومنین اجازه چنین كاری دارند یا خیر، اگر دارند شرایط و حدود آن چیست، و آیا اساساً چنین كاری بدعت گذاری در دین محسوب می‌شود یا خیر.  
می دانیم كه عزاداری سالار شهیدان یكی از اقسام شعائر الهی است، از این رو برای بررسی این موضوع حساس باید به بررسی حكم شعائر  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 18  
در دین اسلام بپردازیم، و پس از بیان ماهیت و حقیقت شعائر نظر شارع را در مورد آن جویا شویم كه آیا دست مردم را در ایجاد شیوه‌های جدید شعائر باز گذاشته یا نه.  
پس از بیان این مطلب نیم نگاهی خواهیم انداخت به برخی از اعتراضاتی كه در این رابطه مطرح شده، اعتراضاتی از قبیل: بدعت گذاری در دین، لزوم تغییر دین، خرافه گرایی در عزاداری، وهن مذهب، و اضرار به نفس.  
لازم به ذكر است در این نوشتار بهره‌های فراوانی از استاد بزرگوارم آیة اللَّه شیخ محمد سند برده‌ام، و راهنمایی‌ها و اشارات و محبت‌های ایشان منجر به ایجاد این مكتوب شد. از خداوند بزرگ می‌خواهم استاد ارجمند را در خدمت به مكتب اهل بیت علیهم السلام بیش از پیش موفق گرداند، به این امید كه این نوشتار مورد قبول سالار شهیدان واقع شده و خدمتی ناچیز در راه احیای شعائر حسینی به حساب آید.  
حسن كاشانی  
قم- محرم 1430  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 21

### فصل اول: ماهیت شعائر/ 19

#### 1- سخن لغت شناسان … ص: 21

خلیل بن احمد فراهیدی در كتاب العین می‌گوید:  
«الشعار: یُقال للرجل: أنت الشِّعار دون الدِّثار، تصفه بالقُرب والمودة، وأَشْعَرَ فلانٌ قلبی همّاً، ألبسه بالهمّ حتی جعله شعاراً.. ویقال: لیت شعری، أی‌عِلمی.. ویقال: ما یُشْعِرُكَ: وما یدریك.. وشعرتُه: عقلتُه وفهمتُه.. والمشعَر:  
موضع المنسك من مشاعر الحجّ. وكذلك: الشعار من شعائر الحجّ.. والشعیرة من شعائر الحجّ». «1»  
در این عبارت خلیل به دو چیز شعیره می‌گوید: یكی آنچه جنبه ابراز و اظهار داشته باشد همان گونه كه به لباس رو در مقابل لباس زیر شعار می‌گویند، و دیگر آنچه جنبه اعلام و افهام داشته باشد، البته این دو امر با یكدیگر متلازمند. سپس می‌گوید:  
«والشعیرة البُدن، وأشعرتُ هذه البُدن.. نُسكاً.. أی  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 22  
جعلتُها شعیره تُهدی، وإشعارها أن یُوجأ سِنامها بسكّین فیسیل الدم علی جانبها فتُعرف أنّها بدنةُ هَدْی.. وسبب تسمیة البُدن بالشعیرة أو بالشعار أنّها تُشعَر- أی‌تُعلَّم- حتّی یُعلم‌أنّها بُدن للهَدی». «1»  
خلیل می‌گوید: به قربانی در حج قِران شعیره گفته می‌شود، زیرا بر این قربانی علامتی نهاده شده كه به سبب آن شناخته می‌شود. او علّت این نام‌گذاری را در علامت دار كردن این حیوان می‌داند ومی‌گوید: اشعار یعنی علامت گذاری، تا از هر جا گذر كند همه بفهمند كه این برای حج است. «2»  
جوهری در صحاح گوید:  
«والشعائر أعمال الحجّ، وكلّ ما جُعل عَلَماًلطاعة اللَّه تعالی، والمشاعر: مواضع المناسك، والمشاعر الحواسّ؛ والشَعار ماولی الجسد من الثیاب، وشعار القوم فی الحرب: علامتهم لیعرف بعضهم بعضاً، وأشعر الرجل هماً، إذا لزق بمكان الشعار من الثیاب فی الجسد..  
وأشعرتُه فشَعر، أی أدریتُه فدری». «3»  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 23  
جوهری در این عبارت شعیره و شعائر را به معنی چیزی می‌داند كه عَلَم و علامت بوده و همانند لباس رو معرّف انسان باشد، و سبب حصول معرفت گردد. او هر چیزی را كه مایه شناخت و بر افراشتن پرچم خدا پرستی باشد را شعار دین میداند همانند اعمال حج كه جنبه بروز و ظهور و اعلام برای مسلمانان دارد.  
فیروزآبادی در قاموس گوید:  
«أشعَرَه الأمر أی‌أعلمه، وأشعرَها: جعل لها شعیره، وشعار الحجّ مناسكه وعلاماته، والشعیرة والشعارة والمشعرموضعها.. أو شعائره: معالمه الّتی ندب اللَّه الیها وأمر بالقیام بها». «1»  
فیروزآبادی نیز درعبارت خود همانند جوهری قوام شعائر را به علامت بودن و اعلام وابراز آن می‌داند.  
ابن فارس در مقاییس اللغة گوید:  
«والإشعار: الإعلام من طریق الحسّ.. ومنه المشاعر:  
المعالم، واحدها مَشعر، وهی المواضع التی قد أُشعرت بعلامات». «2»  
او نیز اشعار را اعلام و اظهار حسی میداند و می‌گوید: مشاعر مكانهای است كه با علائمی مشخص شده‌اند تا از سایر مواضع ممتاز شوند.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 24  
خلاصه كلمات اهل لغت این است كه: شعیره به معنی علامت و نماد و چیزی است كه جنبه اعلام حسی برای مكتب یا مذهب یا هرچیز دیگر را داشته باشد. قوام شعیره به جنبه اعلام و اظهار و ابراز آن است.  
چیزی كه یك عدّه، یا یك مكان، یا یك زمان و یا یك مكتب ومذهب را به وسیله علامتی محسوس از غیر آن متمایز می‌سازد، وسبب اعلاء و عظمت و بزرگی آن در نظرها می‌شود. این اعلام حسی در مقابل اعلام فكری قرار دارد.  
از این كلمات و غیر آن به خوبی به دست می‌آید كه ركن ركین در شعیره و شعائر جنبه اعلام و اظهار و اعلاء است. همیشه عقلاء با قرار دادن یك شعار برای مكتب و مذهب ومرام و منش خود، سایرین را از مضمون مكتب و مذهب و مرامشان مطلع می‌نمایند، و آن شعار را نمادی برای خود به حساب می‌آورند، و از این رهگذر سعی در تعالی منویات و مكتب خود دارند. حتی گروهها و موسسات و شركتهای تجاری و غیر تجاری نیز برای خود شعار و آرم و علامتی را قرار می‌دهند، تا معرّف آنها بوده و آنها را از دیگران متمایز سازد. فرقی نمی‌كند كه آن شعار از سنخ كلمات باشد یا نقوش یا اعمال خاصی كه انجام آن به معنی اظهار وجود و اعلام حیات برای آن مكتب یا شركت یا موسسه و طیف خاص به حساب آید.  
بنابراین شعائر همانند كلمات و نقوش و رسوم از سنخ دوال است یعنی چیزهایی كه بازگو كننده معنایی دیگر میباشند، از این رو هر چیزی كه در آن مبارزه مذهبی بوده و جنبه تبلیغی و اعلامی برای دین  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 25  
داشته باشد و یكی از معانی دین را به دیگران منتقل كند شعائر دین به حساب می‌آید.

#### 2- فرق شعائر با مناسك … ص: 25

مناسك به اعمال و تكالیف شرعیه گفته می‌شود، این اعمال تكالیف به دو دسته تقسیم می‌شوند: یكی آنكه علاوه بر اینكه واجب یا مستحب است جنبه شعاریت نیز دارد یعنی باز گو كننده و دال بر یكی دیگر از معانی دینی می‌باشد. دسته دوم آنكه این جنبه را نداشته باشد.  
بنابراین هر مناسك و اعمال دینی لازم نیست شعار دین هم باشد، بلكه برخی از مناسك هستند كه این جنبه در آنها وجود دارد كه حیثیتی عارضی و اضافه بر اصل وجوب آنهاست. همانطور كه شعار یك دولت غیر از خود آن دولت و شعار یك موسسه غیر از خود آن موسسه است.  
همینطور كه انذار و ابلاغ احكام دین غیر از خود احكام است، شعار و علامت یك مطلب دینی نیز غیر از خود آن مطلب است. شعائر به آن چیزی می‌گویند كه جنبه اعلام و تبلیغ دین را داشته باشد، چنین چیزی ممكن است به غیر از جهت تبلیغ مصلحت دیگری نیز در خود داشته باشد.  
مثلًا فرق نماز جماعت با نماز فرادی در این است كه نماز جماعت علاوه بر آنكه جنبه فردی داشته و مسقط تكلیف است، مایه ابهت و عظمت مسلمین و شكوه نماز و نشانه رعایت كردن حق نماز است. مناسك حج از آن دسته اعمالی است كه جنبه شعار و اعلام و اظهار دارد ومایه  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 26  
شكوه وابهت مسلمین ونشانه جدایی آنها از سایر انسانها است، از این رو به مناسك حج شعائر اطلاق می‌شود، ولی باید توجه داشت شعار بودن مناسك حج حیثیتی اضافه بر اصل مناسك بودن آن است.

#### 3- وجود تكوینی و وجود اعتباری … ص: 26

وجودات اشیاء به دو گونه است:  
نوع اول: وجود تكوینی مانند وجود سنگ یا درخت یا آسمان وزمین.  
نوع دوم: وجود اعتباری مانند وجود اكثر معاملات عقلائیه مانند بیع و اجاره و صلح و هبه و نكاح و طلاق، كه اینها وجودی تكوینی ندارند بلكه تنها عقلا در افق اعتبار و فرض آن را اعتبار میكنند.  
فرق این دو گونه در این است كه در نوع اول وجود آن چیز متوقف بر اعتبار عقلاء نیست، چه عاقلی در دنیا باشد و چه نباشد، و چه اعتبار و قراری بگذارد یا نه آن چیز وجود دارد، اما در نوع دوم تا كسی نباشد كه آن چیز را اعتبار كند آن چیز وجود نخواهد داشت.  
هر گاه یكی از چیزهایی كه نزد عقلا اعتبار دارد و آنها در زندگی روزمرّه خود به آن عمل می‌كنند مورد امضای شارع قرار گرفت، و شارع هیچ تصرفی در آن نكرد همان چه كه نزد عقلا بوده اعتبار پیدا خواهد كرد. مثلًا وقتی شارع می‌گوید: «احل اللَّه البیع» «1»  
یعنی همان بیع و معامله‌ای كه نزد عقلا معتبر بوده حلال و صحیح است، نه اینكه  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 27  
حكم به حلیّت بیع و معامله‌ای كند كه نزد شارع است. زیرا معامله شرعی كه از اساس حلال بوده و نیاز به جعل حلیّت مجدّد ندارد، بلكه حكم به حلیّت آن تحصیل حاصل است.  
اكنون در مورد شعائر میگوییم: ماهیت شعائر و شعار و شعیره به علامت بودن آن بستگی دارد؛ یعنی علامتی حسی برای ابراز و اعلام یك امری. این ارتباطی كه بین این علامت و آن امر وجود دارد ارتباطی اعتباری است. یعنی چنین ارتباطی میان آن دو ذاتی و تكوینی نیست، بلكه به خاطر وضع و جعل و یا كثرت اقتران آن دو چنین ارتباطی در ذهن عقلا ایجاد شده كه از دیدن این علامت پی به آن میبرند.  
بنابر این شعائر و شعیره و علامت از نوع دوم است، یعنی ماهیت شعائر و شعار و شعیره امری اعتباری است. نمی‌گوییم خود ذات شعیره اعتباری است، بلكه وصف شعیره بودن و علامت بودن آن اعتباری و وابسته به جعل است، یعنی تا اعتبار نشود هرچند وجود داشته باشد اما شعار نخواهد بود. مثلًا تا پرچم كشوری به عنوان علامت آن كشور اعتبار نشود باز گو كننده آن كشور نخواهد بود، هر چند تكویناً وجود داشته باشد.

#### 4- شعیره شدن یك چیز در غالب معلول وضع و جعل است … ص: 27

##### اشاره

پس از آنكه معلوم شد شعیره از سنخ دوال است، یعنی چیزهایی كه از خود معنایی نداند و تنها بازگو كننده مدلول خود هستند، و نكته حساس در آنها دلالت آنهاست؛ می‌گوییم:  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 28  
هر دالی ممكن است به یكی از این سه گونه بر مدلول خود دلالت كند: یا دلالت عقلی است یا طبعی و یا وضعی.  
دلالت عقلی یعنی عقل انسان با دیدن دال به مدلول منتقل می‌شود به جهت ملازمه ذاتی میان آن دو، مانند اینكه از دیدن سنگی كه به هوا پرتاب میشود پی به وجود پرتاب كننده آن می‌برد.  
دلالت طبعی یعنی طبع انسان از دیدن چیزی پی به وجود چیز دیگر می‌برد، مانند اینكه از دیدن انسانی كه خمیازه می‌كشد پی به خستگی او می‌برد، یا از سرخ شدن رنگ چهره به شرمندگی، هر چند عقلًا میان این دو امر تلازمی نباشد.  
دلالت وضعی یعنی ارتباط بین دال و مدلول وابسته به جعل و قرار داد و وضع است، و عقل و طبع به خودی خود به این ارتباط پی نمی‌برد. مانند دلالت حروف و كلمات بر معانی خود یا برخی از علائم راهنمایی و رانندگی، در این قسم تا وضع و جعلی نباشد و تا انسان عالم به آن قرارداد نباشد این دلالت صورت نمی‌گیرد.  
شعائر غالباً از نوع دلالتهای وضعی است، یعنی این ارتباطی كه بین این شعیره و مدلول آن وجود دارد در غالب معلول وضع و جعل و قرارداد است، تا جعل نباشد انسان از طریق عقل و یا طبع پی به دلالت آن نمی‌برد. مثلًا مسلمانها در جنگ بدر «یا منصور امت» را شعار خود قرار داده بودند، این جمله كه به معنی طلب یاری از خدا برای هلاك كفار است آن زمانی شعار مسلمانان شد كه چنین قراری بین آنها گذاشته شد وقبل از آن دلالتی بر جبهه مسلمانان نداشت.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 29  
همینطور است اكثر نمادها و شعارها و علامتهایی كه برای امری وضع می‌شود، یا اعمال و رفتار وآیینهای خاصی كه هر ملتی برای خود دارند. هیچ گاه شعار یك دولت یا یك موسسه و یا آیینها و رسوم یك ملت قبل از قرار دادن و وضع، به خودی خود شعار و علامت نیستند ودلالتی بر آن ملت یا موسسه ندارند، و اگر این وضع و قرار داد و اعتبار نباشد هیچ گاه انسان به عقل خودش یا به طبع نمی‌فهمد كه این شعار چه چیزی است، زیرا دلالت آن عقلی و طبعی نیست بلكه دلالت آن وابسته به وضع و قرارداد است.  
پس ماهیت شعائر دین علامتی حسی برای یكی از معانی دین است ولی این علامت نه تكوینی است و نه طبعی بلكه دلالتی است وضعی و قرار دادی. بنابر این هر چیزی را كه عقلا در طول زمان جعل كنند كه دلالتی بر یكی از معانی دینی داشته باشد، یا به هر نحو دیگری چنین دلالتی پیدا شود آن چیز شعیره دینی خواهد بود. و پس از آنكه شعیره دینی شد امر به تعظیم شعائر شامل آن خواهد شد. زیرا همانطور كه گفتیم در اموری اعتباری شارع تنها آن چیزی كه نزد عقلا موجود است را امضا میكند، نه اینكه خود وجودی برای آن درست كند.  
قابل توجه این است كه: عقلا با وضع و جعل چیزهای به عنوان شعار و علامت تنها برای حكم شرعی موضوع درست می‌كنند، نه اینكه جعل حكم به دست آنها باشد. وقتی عقلا برای یكی از معانی دینی علامتی را وضع كردند آن چیز شعیره و شعار و علامت دین خواهد شد، وعلامت بودن و شعیره بودن آن نیازی به امضای شارع ندارد،  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 30  
زیرا گفتیم وجود شعیره اعتباری و قرار دادی است. همانطور كه وقتی عقلا اسمی را برای چیزی وضع كردند یا علامتی را برای امری قرار دادند، آن اسم، اسم آن چیز، و آن علامت، علامت آن امر خواهد شد، اسم شدن و علامت شدن آن نیازی به امضای شارع ندارد. بله پس از اینكه امری با وضع و اعتبار عقلاء نماد و علامت دین وشعیره دینی شد باید دید نظر شارع راجع به شعیره دینی چیست، و همانطور كه خواهد آمد شارع امر كرده كه آن شعیره را تعظیم نموده و به آن اهانت نكنیم.  
البته ممكن است كه برخی از شعارها علامتها طبعی یا مخلوطی از طبعی و وضعی باشند؛ مانند اینكه عقلا برای بازگو كردن معانی بلند شهادت و ایثار از رنگ سرخ و خون و یا گل لاله استفاده می‌كنند وآن را علامت و شعار خود قرار می‌دهند، چه آنكه دلالت خون بر شهادت و ایثار طبعی است نه وضعی.

##### برخی از شعائر را خود شارع وضع میكند، و این به معنی … ص: 30

##### انحصار واضع در شارع نیست … ص: 30

لازم به ذكر است كه: در برخی از موارد خود شارع چیزی را به عنوان شعیره دین قرار می‌دهد، و پس از این جعل و وضع شرعی آن چیز علامت و نماد و رمز دین شده و یكی از شعائر اللَّه به حساب می‌آید، مانند مناسك حج. اما این به معنی آن نیست كه تنها شارع می‌تواند چنین وضعی انجام دهد. زیرا همانطور كه گفتیم ماهیت شعیره وابسته به آن ارتباط و علقه ایست كه میان دال و مدلول وجود دارد. هر گاه  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 31  
چنین ارتباطی در ذهن ایجاد شد آن چیز خود به خود علامت خواهد بود. تنها كاری كه شارع در این موارد انجام داده این است كه میان علامت و صاحب علامت ارتباط ایجاد كرده، اما در سایر موارد این ارتباط را عقلا ایجاد میكنند. تمام ماهیت شعیره به جنبه علامت بودن آن است نه اینكه چه كسی این علامت را علامت كرده است.  
به عبارت دیگر: ایجاد كننده ارتباط میان دال و مدلول دخلی در ماهیت دلالت و دال ندارد، هر گاه به هر دلیل میان دو امر ارتباط ایجاد شد كه از یكی به دیگری پی برده می‌شد، آن چیز دال و علامت خواهد بود و شخصیت ایجاد كننده این علامت دخلی در خود علامت ندارد.

#### 5- شعائر خاكی و شعائر آسمانی … ص: 31

هر گاه علامت یا شعاری شعار یك ملت باشد به آن شعار ملی گفته می‌شود، و هر گاه شعار یك موسسه یا جریان فكری باشد شعار و علامت آن موسسه یا جریان فكری نامیده می‌شود، و همینطور شعار دولت یا یك گروه ورزشی و یا هر چیز دیگر. اختلاف شعائر در اختلاف آن چیزی است كه این شعار شعار آن شده است.  
اگر آن معنی و مفهومی كه این شعیره بر او دلالت می‌كند امری بالا، آسمانی، عرشی، و ملكوتی باشد آن شعار هم شعاری بالا آسمانی عرشی و ملكوتی خواهد شد. اما اگر آنچه كه این نماد و شعار و آیین بازگو كننده آن است امری زمینی، پست و بی‌ارزش باشد به همان نسبت آن شعار نیز بی‌ارزش خواهد شد.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 32  
خلاصه آنكه: این شعار به خودی خود معنی و مفهومی ندارد و از مدلول خود كسب معنی و مفهوم می‌كند، و به عبارت دیگر فانی در معنی و مفهوم خود می‌شود، همانند الفاظ كه از معنی خود كسب شرافت یا دنائت می‌كند.  
بنا براین اگر شعار و یا علامتی بازگو كننده یكی از معانی دینی و مایه اظهار و تبلیغ دین باشد به آن شعائر دینی گفته می‌شود، و به همان نسبت كسب ارزش و اعتبار می‌كند. این شعائر ممكن است نشانه‌هایی جغرافیایی مانند مكان بدر یا غدیر خم، یا نشانه‌های زمانی مانند زمان تولد پیامبر اكرم و هجرت او و زمان وقوع وقایع مهم، و یا نشانه‌هایی دیگر مانند یك سری آیینها و رسوم و تقالیدی كه ریشه در فرهنگ دینی و اسلامی دارد. هر كدام از این شعائر به نسبت ارتباطی كه با آن معنی دینی دارند كسب ارزش و اعتبار میكنند و اهانت به این شعیره اهانت به آن معنی دینی محسوب می‌شود.  
ممكن است خود این نماد و یا آیین و یا اثر ارزشی نداشته باشد اما چون به عنوان رمز و نشانه ارتباط با امری والا و بالا و خدائی قرار گرفته است اهانت به آن اهانت به معنی و مفهومی است كه در بر دارد.  
همانطور كه در آثار ملّی و باستانی یك كشور و ملت به ارزش خود آن اثر نگاه نمی‌كنند، بلكه به آن چیزی می‌نگرند كه آن اثر معرف اوست.  
از این رو برخی اشیائی كه از نظر ظاهر هیچ قیمتی ندارند به جهت اینكه شعار ملیّت و رمز هویّت شده‌اند از ارزش بسیار بالایی برخوردار می‌شود.  
هر چه این ارتباط قویتر و بیشتر باشد ارزش و اعتبار شعیره بالاتر  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 33  
می رود. همینطور هر چه آن مطلب دینی مهم‌تر و اساسی‌تر باشد شعار آن نیز مهم‌تر خواهد بود. مثلًا شعار نماز بسیار مهم‌تر از شعار وعلامت یكی از مستحبات فرعی است.  
از این رو شعائر حسینی كه علامت عزای ابی عبد اللَّه الحسین علیه السلام است، بسیار مهم‌تر و بالاتر و با ارزش‌تر از علامت و شعار سایر مطالب فرعی دین خواهد بود، به ههمان نسبت كه امامت و ولایت وسید الشهدا اساس سایر مطالب دینی محسوب می‌شود. در حدیث آمده كه اسلام بر پیج پایه استوار است: نماز، روزه، حج، جهاد و ولایت و سپس فرموده‌اند:  
«لَمْ یُنادِ بِشَی‌ءٍ كَمَا نُودِیَ بِالوِلایِةِ» «1»  
هیچ چیزی به مانند ولایت مورد اهمیت قرار نگرفته است.

#### 6- شعائر یا پل ارتباطی … ص: 33

هر ملت و قومی برای خود چیزهایی دارند كه نشان دهنده هویّت و ملیّت آنهاست و به عنوان رمز و نماد آن ملت به حساب می‌آید. این امور ممكن است علائم یا آداب و رسوم و آیینهای خاص و یا حتی برخی آثار باستانی آنها باشد كه نشان از تمدن آنها در گذشته تاریخ دارد. از بین بردن این نشانه‌ها به معنی جدا كردن آن ملت از هویّت ملّی آنها و فاصله انداختن بین آنها و تمدّن آنهاست. واز طرفی این آیین‌ها  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 34  
و شعائر ملی غالباً یك دفعه به وجود نمی‌آید بلكه معلول تجارب انسانها در چندین قرن متمادی است، واز بین بردن آنها از بین بردن تلاشهای انسانها در مرور قرنهای متمادی است. از این رو ملّتها به این نمادها و نشانه‌های ملّی خود بسیار اهمیت داده و اهانت به آن را اهانت به خود و ملیّت و اصل و نسب و خاك و وطن خود می‌دانند.  
یك سلسله آداب و رسوم آیینها و شعائری نیز هست كه باز گو كننده هویّت آسمانی انسانهاست و به عنوان رمز وعلامت و نماد آسمانیّت آنها به حساب می‌آید، اینها ممكن است آثاری تاریخی باشد كه از آسمانیان باقی مانده،. و یا نشانها و نمادهای مخصوص، و یا آیین‌های خاصی كه این اعمال و رسوم نشانگر ارتباط آنها با عرش و ملكوت است. سعی در از بین بردن این آداب و تقالید و نشانه‌ها و رسوم و آثار، به معنی سعی در قطع ارتباط انسانها با آسمان و از بین بردن هویّت عرشی و ملكوتی آنهاست، و این جنایتی نابخشودنی است.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 37

### فصل دوم: مشروعیت شعائر نو ظهور

#### 1- امر به تعظیم شعائر الهی و نهی از سبك شماردن آن … ص: 37

در هر حكمی سه چیز وجود دارد: حكم، متعلق، موضوع. مثلًا در نماز ظهر حكم وجوب است و متعلق این حكم اقامه نماز و موضوع آن مكلفی كه در هنگام ظهر دارای همه شرائط تكلیف باشد. با توجه به این مطلب می‌گوییم:  
در مورد شعائر ادلّه فراوانی وجود دارد، مفاد برخی از این ادلّه حكم لزومی یا استحبابی و برخی دیگر حكم تحریمی یا تنزیهی است. در ادلّه زیادی تعظیم و تكریم و حفظ و احترام آن شعائر واجب شده وآن را نشان ایمان، تقوی و رضایت پرودگار می‌داند. و نیز در ادلّه فراوانی از هتك و بی‌احترامی و سبك شمردن این شعائر نهی شده است. در دسته اول:  
حكم: وجوب یا استحباب  
متعلق: تعظیم و تكریم  
موضوع: هر چیزی است كه شعار و علامت یكی از معانی دینی شده، و از این رهگذر منسوب به خدا باشد.  
در دسته دوم:  
حكم: تحریم  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 38  
متعلق: اهانت و هتك  
موضوع: هر چیزی كه شعار و علامت دین باشد.  
اینك به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:  
«ذلِكَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوب» «1»  
«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّه» «2»  
«إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّه» «3»  
«وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّه» «4»  
«فی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْكَرَ فیهَا اسْمُه» «5»  
در آیه اول محبوبیت تعظیم شعائر به بهترین وجه بیان شده است، چه آنكه به اقامه شعائر امر نشده، بلكه تعظیم شعائر متعلق امر قرار گرفته است.  
در سایر واجبات چنین بیانی وارد نشده نیامده. مثلًا در مورد نماز مأمور به اقامه آن، ودر روزه مأمور به امساك هستیم. اما تعظیم مطلب دیگری است؛ یعنی آن را بزرگ و مهم بدانید و بر چیزهای دیگر آن را مقدّم كنید.  
در آیه دوم خداوند به صراحت از بی‌احترامی و حرمت شكنی و سبك شماری شعائر نهی كرده است، نباید به دید حفت به آن نگاه كرد، نباید آن را به دست كم گرفت وبه آن توهین نمود.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 39  
بنابراین هم امر به تعظیم شعائر شده و هم نهی از توهین به آن، چنین بیانی اهمیت فراوان این شعائر نزد شارع را به خوبی می‌رساند.  
در آیه سوم و چهارم به دو مصداق از مصادیق شعائر اشاره كرده، و با آوردن لفظ «مِنْ» بیان كرده كه شعائر الهی منحصر به این دو نیست بلكه اینها برخی از شعائر هستند. باید توجه داشت كه شعیره بودن صفا و مروه و یا قربانی در حج وصفی عارضی بر آنها است به این معنی كه حكم شعیره بودن آن جدای از حكم خود آنهاست.  
در آیه چهارم هر چند لفظ شعیره نیامده اما بیانگر این است كه بیوت و خانه‌هایی كه در آیه مطرح است، كه آنها خانه‌های كسانی است كه در آیه قبل و بعد اوصاف آنها را بیان كرده، باید بزرگ شمرده شده وتعظیم شوند، همانطور كه خداوند آنها را تعظیم نموده است. این خانه‌ها به عنوان نماد توحید و ذكر خدا باید تكریم و تعظیم شود همان مطلبی كه از آیه اول استفاده می‌شود.  
آیات دیگری نیز موجود است كه در آنها لفظ شعائر نیامده اما بیانگر حكم آن شده است، ما به همین مقدار اكتفا می‌كنیم.  
روایات بسیاری نیز به بینهای گوناگون رسیده كه از مجموع آنها همین حكم استفاده میشود. مانند كلام امام صادق علیه السلام:  
«رَحِمَ اللَّه مَنْ أَحْیَا أَمْرَنَا» «1»  
«خدا رحمت كند كسی كه امر ما را احیاء بنماید».  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 40  
و یا حدیث پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله كه فرمود:  
«یَا عَلِی مَنْ عَمَّرَ قُبُورَكُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّمَا أَعَانَ سُلِیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلی بَنَاءِ بِیْتِ المَقْدِسِ»  
«علی جان؛ هركه قبرهای شما را بسازد و آنها را نگهداری كند همانند كسی است كه به سلیمان در ساخت بیت المقدس كمك كرده است» «1».  
نظایر این تعبیرات در روایات ما فراوان به چشم میخورد كه ما به جهت رعایت اختصار، و اینكه خلافی در حكم شعائر و لزوم تعظیم و تكریم و حرمت اهانت به آن نیست و همه در آن متفقند از ذكر تفصیلی آنها صرف نظر می‌كنیم.

#### 2- اصل بقاء عناوین شرعی بر معانی لغوی … ص: 40

هر گاه شارع عنوانی را موضوع حكم خود قرار داد آن موضوع به به معنی لغوی خود باقی خواهد ماند، و همان معنایی كه به ذهن عرف عارف به لغت می‌رسد موضوع حكم شرع خواهد بود. بله اگر شارع در موضوع تصرف كند و حدود و قیودی برای آن در نظر بگیرد باید از همان حدود و قیود تبعیت كرد؛ اما تا مادامی كه به چنین مطلبی تصریح نكرده همان معنای لغوی باقی خواهد ماند وهمان موضوع حكم شرعی خواهد بود.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 41  
از باب نمونه: نكاح و یا طلاق نزد عقلا معنای خاصی دارد، و شارع نیز همان معنی را موضوع حكم خود قرار داده، اما قیود و شروطی را در آن لحاظ كرده كه عقلا آن را در عرفهای خود ملاحظه نمی‌كنند. در این صورت نكاح و یا طلاق فاقد این شرائط هر چند در نظر عرف و لغت نكاح و طلاق هست، اما از نظر شارع نكاح و طلاق به حساب نمی‌آید و موضوع حكم شرعی نیست.  
اما هر جا شارع در موضوعی از موضوعات تصرفی نكرد و آن را به حال خود باقی گذاشت آن موضوع با همان وسعتی كه در لغت و عرف دارد موضوع حكم شرعی خواهد بود. مثلًا یكی از قیود موضوع حكم وجوب نماز ظهر زوال خورشید است، و چون شارع در معنی زوال تصرفی نكرده به همان معنی لغوی خود باقی خواهد ماند.  
شعائر- همانطور كه مفصلا بیان شد- معنی لغوی خاصی دارد، و همین شعائر موضوع احكامی در شرع قرار گرفته است، طبیعی است كه این موضوع با همان معنای لغوی و همان وسعتی كه در عرف برای آن هست موضوع این احكام قرار خواهد گرفت. زیرا شارع وضع جدیدی برای شعائر نكرده و معنای خاصی برای آن در نظر نگرفته وآن را به همان معنای لغوی خود باقی گذاشته است.  
از این رو هرگاه متشرعه علامتی جدید برای یكی از معالم دینی، و از همه مهم تر برای عزای سید مظلومان عالم قرار بدهند، به طوری كه آن علامت و رمز و نماد و شعار دین محسوب شود، ونزد عرف میان آن علامت با آن معنای دینی ارتباط برقرار شود، چنین چیزی از حیث  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 42  
لغت وعرف شعیره دین خواهد بود و موضوع احكام وجوبی و تحریمی فوق خواهد شد.  
به بیان دیگر: شارع نفرموده تنها شعائری كه فلان قید را داشته باشند باید تعظیم شوند، بلكه تنها چیزی كه موضوع حكم شرعی قرار گرفته عنوان شعار دین است، یعنی هر چه كه عرفاً علامت برای یكی از معانی دینی باشد.  
از باب نمونه خداوند متعال نیكی كردن به والدین را لازم دانسته، اما قیدی برای آن نگذاشته است، هر چیزی كه عرفاً نیكی كردن به والدین باشد مشمول امر خدا خواهد بود. البته ممكن است شارع برخی از انواع نیكی‌ها را به خصوص واجب كرده باشد، مانند نفقه دادن به والدین در صورت فقر آنها، اما این به معنی مقیّد كردن عنوان بِرّ ونیكی واحسان در همان مورد نیست، بلكه هر چیزی كه بر او احسان و نیكی صدق كند- به حسب درجاتش- مطلوب شارع ومورد امر خواهد بود.  
همینطور ممكن است شارع برخی از افراد شعائر را به خصوص واجب كند، مانند مناسك حج، اما این به معنی مقیّد كردن عنوان شعائر در آن فرد نیست، بلكه هر فردی كه عرفاً و لغة شعار دین باشد حتی اگر بعد از عصر معصوم نیز پدید آید مشمول امر شارع خواهد بود.

#### 3- وجود اعتباری شعیره و دلالت وضعی آن … ص: 42

گفتیم كه شعائر و شعیره نزد عقلا وجودی اعتباری دارد كه در غالب معلول وضع و قرارداد آنها میباشد. از آن طرف اختلاف شعائر به اختلاف  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 43  
متعلق آن است، اگر چیزی علامت یك ملت باشد شعار ملی و اگر علامت دین باشد شعار دینی محسوب خواهد شد. از این رو هر گاه آئین یا كار یا نماد و یا علامت و هر چیز دیگری باز گو كننده و دال بر یكی از معانی دینی باشد، آن چیز شعیره دینی خواهد بود. هر چه آن معنی دینی مهم تر باشد علامتی كه برای آن قرار گرفته نیز مهم تر خواهد بود.  
گفتیم كه شخصیت واضع در حقیقت شعیره دخالتی ندارد. مهم نیست چه كسی واضع باشد، مهم این است كه وقتی وضع شد و این ارتباط اعتباری میان این شعیره و معنی و مفهوم آن كه یكی از ثاتبات دین حنیف است برقرار شد، چنین چیزی شعیره خواهد بود و مشمول ادلّه شعائر می‌شود.  
از این رو دست عرف برای وضع شعائر جدید باز است، زیرا آنها با وضع علامت و شعیره نو تنها موضوع برای حكم شرعی ایجاد می‌كنند و بعد از تحقق موضوع قهرا حكم بر آن مترتب خواهد شد.

#### 4- تعلق حكم به مطلق شعائر … ص: 43

هر گاه شارع به طور مطلق عنوانی را موضوع حكم خود قرار دهد و آن را مقید به فردی نكند، تمامی افراد آن عنوان متعلق امر شارع خواهد شد. مثلًا وقتی مولی به عبدش بگوید: «اكرم العلماء» «به دانشمندان احترام گذار» و این موضوع را مقید به فردی ننماید تمامی افراد عالم و دانشمند باید اكرام شوند. در مورد شعائر نیز شارع تعظیم تمامی شعائر الهی را به طور مطلق لازم و هتك آن را حرام كرده، و قیدی در آن لحاظ  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 44  
نكرده است. از این رو هر فردی كه عنوان شعیره دینی بر او صدق كند- كه صدق این عنوان را عرف تشخیص می‌دهد- جزو افراد شعائر اللَّه خواهد بود و احكام شعیره شامل آن می‌شود.

#### 5- محال است حكم از موضوع خود تخلف كند … ص: 44

هر گاه یك فرد از افراد شعیره ایجاد شد و بر یكی از معانی دینی دلالت كرد، آن فرد مشمول ادلّه شعائر خواهد شد، و حكم لزوم تعظیم و حرمت اهانت به آن تعلق می‌گیرد. پس از تحقق موضوع محال است كه حكم روی آن نرود، و یا بعد از تعلّق حكم از او سلب شود. زیرا موضوع و حكم همانند علت و معلول می‌باشند؛ هر گاه موضوع آمد حكم هم قهرا خواهد آمد، و هر گاه موضوع باقی بود حكم هم باقی خواهد بود، و هر گاه موضوع منتفی شد حكم هم منتفی خواهد شد.  
محال است با وجود موضوع حكم بر آن مترتب نشود و یا با زوال موضوع حكم باقی بماند.  
مثلًا وقتی شارع مطلق مسكر را موضوع حرمت قرار داد، محال است مسكری وجود داشته باشد اما حرام نباشد، تخلف حكم از موضوع محال، و مخالف فرض موضوعیّت موضوع است.  
با توجه به آنچه تا كنون گفته شد از این اوامر و احكامی كه نسبت به لزوم تعظیم وتكریم، وحرمت اهانت به شعائر وارد شده استفاده می‌شود كه:  
دست عرف برای تطبیق این حكم بر هر مصداقی از مصادیق شعیره  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 45  
باز است، و از آنجا كه از اطلاق لفظ شعیره دینی و شعائر دین معنی خاصی به ذهن عارف به لغت تبادر می‌كند- یعنی علامتی حسی برای رساندن یكی از معانی دینی-، و حكم نیز روی تمام افراد طبیعت رفته نه روی حصه خاصی از آن، هر كار یا عملی كه عرفاً شعیره دین به حساب بیاید یعنی بازگو كننده یكی از معانی والای دین باشد- به درجه اهمیتش- مصداق احكام وجوبی و تحریمی فوق خواهد بود؛ وجوب تعظیم آن و حرمت اهانت به آن.

#### 6- فرق بین تطبیق و تشریع … ص: 45

در حقیقت گونه‌های مختلف شعیره وكیفیت‌های جدید آن همگی مصادیقی برای آن عنوان كلّی به حساب می‌آیند. مكلّف تنها با انتخاب نوع شعیره آن حكم كلی را منطبق بر مصادیقش می‌كند، به چنین كاری تطبیق می‌گویند نه تشریع. یعنی مكلّف حكم جدیدی اختراع نكرده، بلكه آن حكم موجود را بر مصادیقش تطبیق داده است.  
مانند اینكه وقتی شارع امر به نیكی به والدین كرد، گونه‌ها و كیفیت های مختلف نیكی كردن هر چند در گذشته زمان معمول نبوده مصداق آن حكم كلی خواهند بود، و اینكه دست فرزند برای اختیار كردن نوع نیكی باز است به هیچ وجه تشریع و بدعت محسوب نمی‌شود، بلكه تطبیق آن حكم كلی بر مصادیق به حساب می‌آید. حتی اگر كاری در گذشته نیكی و احسان محسوب نمی‌شده اما امروزه احسان محسوب شود نیز شامل دلیل نیكی و احسان به والدین خواهد بود. هرگز فقیهی به خود  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 46  
اجازه نمیدهد كه بگوید تنها شیوه‌هایی از نیكی مطلوب شارع است كه در زمان ائمه علیهم السلام متداول بوده و حكم به وجوب یا استحباب شیوه‌های نوین آن بدعت و حرام است.  
مثال دیگر: احترام كردن به كسی كه از راه می‌رسد حكمی است كه همه عقلا در جوامع خود به آن عمل می‌كنند، این كار در شرع ما نیز پسندیده است. اما در هر اجتماعی احترام به او شیوه خاصی دارد، گاه به بلند شدن در مقابل اوست، وگاهی به خم شدن در مقابل او، یا دست دادن یا دست را به سینه نهادن، ودر بعضی از جوامع به برداشتن كلاه خود. اینها در حقیقت عناوین ثانویه ایست كه بر موضوع عارض می‌شود و همگی از مصادیق احترام به كسی كه وارد می‌شود هستند، وتمامی آنها در ذیل همان حكم كلی عام قرار دارند. «1»

#### 7- طبیعت قانون عمومی منوط به سریان اوست … ص: 46

قانون آنگاه قانون می‌شود كه قابل انطباق بر افراد بیشماری باشد، به این معنی كه افراد آن منحصر در چند فرد معدودی كه در خارج موجود هستند نباشد، بلكه تا هر زمانی هر فرد تازه‌ای كه به وجود آید قانون آن فرد را نیز شامل می‌شود.  
به تعبیر اصولی قوانین و احكام شرعی به شكل قضایای حقیقیه هستند، یعنی هیچگاه قانون عمومی برای یك مورد خاص وضع نمی‌شود  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 47  
به گونه‌ای كه در موارد مشابه قابل انطباق نباشد. زیرا ماهیت حكم و تشریعی كه به صورت قانون در می‌آید سریان و جریان آن بر تمام افرادی است كه ممكن است به وجود بیایند. به تعبیر دیگر: حكم برای افراد مفروض الوجود جعل شده نه افراد محقّق الوجود، یعنی این حكم جعل می‌شود برای هر فردی كه فرض وجودش شود، و اگر بی نهایت فرد هم برای او فرض شود این حكم تمامی آن افراد را میگیرد.  
مثلًا اگر بی‌نهایت خمر فرض شود تمامی آنها حرام خواهد بود.  
حرمت خمر و مسكرات وقتی به صورت یك قانون عمومی در می‌آید كه این حرمت منحصر به یك خمر یا یك مسكر معین ومشخص كه در خارج وجود دارد نباشد، بلكه این حرمت عمومی وفراگیر بوده وهر چیزی كه فرض اسكار در آن شود را در بر گیرد. حتی اگر بعد از گذشت زمان جعل این قانون نیز مست كننده‌ای ایجاد شود كه سابقه نداشته باز حرام خواهد بود، وحرمت مسكرات شامل آن نیز می‌شود.  
به چنین چیزی قانون عمومی گفته می‌شود، و این مطلب بین قوانین بشری و الهی مشترك است. جمود قانون بر یك فرد خاص یا افرادی كه تنها در زمان وضع قانون وجود دارند با هدف از وضع قانون منافات دارد. هدف قانون گذار این نیست كه قانون به صورت جامد در یك مصداق باقی بماند، بلكه هدف آن است كه این قانون و حكم در هر جا كه موردی پیدا كرد جاری شده، وملاكات و اهدافی كه قانون گذار اراده كرده در آن رعایت شود.  
بنابراین وقتی شارع مقدس امر به تعظیم و اقامه شعائر دینی كرد  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 48  
و نهی از اهانت و بی‌توجهی به آن نمود، این قانون الهی طبیعتی ساری و جاری دارد و بر هر شعیره و شعاری كه فرض وجودش شود، و نیز هر فردی كه پس از گذشت عصر تقنین شعیره محسوب شود منطبق خواهد بود، هر چند آن شعیره در عصر معصوم به عنوان شعیره دین مطرح نبوده است.

#### 8- مصداق شعائر فقط نباید حرام باشد … ص: 48

وقتی شارع امر به یك طبیعت كلی نمود و آن طبیعت افراد متعددی داشت و بعضی از این افراد حرام بود، طبیعی است كه فرد حرام نمی‌تواند به عنوان مصداق آن طبیعت كلی قرار گیرد. زیرا این فرد مفسده ذاتی دارد، واز طرفی افراد آن طبیعی منحصر در این فرد نیست بلكه افراد مباح دیگری نیز دارد. خود به خود افراد آن طبیعت كلی مقیّد به غیر از این فرد حرام میشود.  
به این جهت فقها نماز در مكان غصبی را باطل دانسته‌اند، زیرا طبیعی نماز از حیث مكان افراد گوناگونی دارد كه در برخی از آنها هیچ حرمت و مفسده‌ای نیست، مانند نماز در مسجد یا خانه و یا نماز در راه و زمینهایی كه مالك شخصی ندارند. از این رو مكلف مضطر به نماز خواندن در مكان غصبی نیست، فلذا این فرد از نماز از تحت عموم ادلّه صلاة خارج می‌شود. اما اگر مضطر به توقف در مكان غصبی بود و فرد دیگری از نماز برایش امكان نداشت نماز او در آن مكان مانعی ندارد.  
از مرز حرام كه بگذریم تمامی افراد دیگر می‌توانند فردی از افراد  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 49  
آن طبیعت كلی شوند و متعلق امر قرار گیرند، چه آن فرد فی نفسه واجب و یا مستحب و یا مباح و یا حتی مكروه باشد. به همین جهت نماز در بعضی از مواضع با اینكه مكروه است- مانند نماز در حمام و یا مقابل انسان و محل رفت و آمد- اما صحیح بوده و امر به طبیعت صلاة آن را شامل میشود، چه امر وجوبی و چه امر استحبابی. كراهت موجود در آن سبب از بین بردن رجحان شرعی آن نمی‌شود بلكه تنها اثری كه دارد ثواب آن را نسبت به نماز در غیر این مكان كمتر می‌كند، نه اینكه به طور كلی ثواب و رجحان را از بین ببرد.  
در شعائر نیز قضیه از همین قرار است، تنها باید مصداق شعیره حرام نباشد، اما از حرام كه بگذریم چه واجب، چه مستحب، چه مباح و چه مكروه همگی می‌توانند مصداق شعائر قرار گیرند، و بعد از آنكه شعیره شدند حكم به لزوم تعظیم و حرمت اهانت آن مصداق پیدا می‌كند.  
از این رو فقها فرموده‌اند: حتی اگر در مورد برخی از شعائر كه فی نفسه مكروه هستند- مانند پوشیدن لباس مشكی در عزای اهل‌بیت علیهم السلام- دلیلی بر استثناء پیدا نشود، باز حكم به استحباب آن خواهد شد، زیرا پس از آنكه به عنوان شعار و رمز عزای اهل بیت قرار گرفت، و شعار چنین مطلبی از مطالب والای دینی شد، تعظیم آن لازم و هتك آن حرام خواهد بود.

#### 9- ایجاد شعائر جدید پایه گذاری سنت حسنه است … ص: 49

بنابر آنچه گفته شد ایجاد شعائر نوین كه سابقه نداشته است مانند ارائه گونه‌های جدیدی برای عزاداری سالار شهیدان، و یا شیوه‌های  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 50  
نوین برای ابراز و اعلان معانی والای نهضت حسینی پایه گذاری یك سنت حسنه و نیكویی است كه اجر عاملان به این سنت برای پایه گذار آن نیز خواهد بود.  
زیرا گفتیم: شعیره یعنی یك سلسله آیین‌ها و یا نشانه‌ها و علامت هایی كه نشانگر یكی از معانی والای دین باشد و آن را ابراز و اظهار كند. و هر گاه شعیره‌ای به عنوان شعیره دین و شعار دین و علامتی كه از آن طریق یكی از معانی والای دینی منتشر می‌شود قرار گرفت،- حتی بعد از زمان معصومین علیهم السلام ایجاد شده باشد-، احكام شعیره و شعائر شامل آن می‌شود. و این شیوه نو ظهور مورد امر و نهی قرار می‌گیرد؛ امر به تعظیم و تكریم و تقدیس آن و نهی از اهانت و سبك شمرده آن، و وقتی مصداق شعیره شد عمل به آن مصداق تعظیم شعائر اللَّه است، و هتك آن هتك شعائر اللَّه خواهد بود.  
گذشت كه دلالت غالب شعائرها از نوع دلالتهای وضعی است و تا وقتی كه عرف یك چیزی را به عنوان شعیره قرار ندهد ادلّه شعائر شامل آن نمی‌شود، همانطور كه تا اسمی را برای كسی یا منطقه‌ای قرار ندهند این اسم بر آن شخص یا منطقه دلالت نمی‌كند. و بعد از وضع چنین دلالتی ایجاد شده و تكریم و اهانت به آن اسم تكریم و اهانت به صاحب آن محسوب می‌شود. همینطور است پرچم و علامت یك كشور كه تا به عنوان پرچم آن كشور قرار نگیرد اعتباری ندارد اما بعد از آن معتبر می‌شود. در هر جنگی مسلمانان برای خود شعار و رمزی قرار می‌دادند، و تا وقتی این شعار از طرف مسلمانان وضع نمی‌شد هیچ  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 51  
دلالت و اعتباری نداشت اما بعد از وضع دلالت واعتبار پیدا می‌كرد.  
همینطور است در هر جنگی كه مسلمانان بعد از زمان معصوم انجام می‌دهند و برای آن شعار و رمزی وضع می‌كنند.

#### 10- نتیجه بحث … ص: 51

نتیجه این مبحث این شد كه: شیوه‌های نوین عزاداری در صورت دارا بودن دو شرط مشروع بوده وتعظیم آنها لازم و هتك آنهاحرام است:  
یكی اینكه عرفاً علامت عزای سید الشهدا باشند، یعنی دلالت بر یكی از شؤون عزای آن مظلوم نمایند ووقتی عرف عارف به عزاداری آن را ببینند به یاد آن امام و عزای او بیفتند، هر چند چنین شیوه‌ای نو بنیاد بوده وسابقه نداشته باشد.  
شرط دوم آن است كه این كار فی نفسه حرام نباشد.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 53

### فصل سوم: پاسخ به اعتراضات‌

#### اشاره

1- تغییر و تبدیل دین 2- توقیفیت شعائر  
3- بدعت گذاری در دین 4- خرافه پرستی  
5- وهن و استهزاء 6- اضرار به نفس  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 55

#### 1- تغییر و تبدیل دین … ص: 55

گاه گفته می‌شود: اگر تعیین و تشخیص مصادیق شعائر به دست عرف باشد لازمه اش تغییر و تبدیل و تحریف دین است، زیرا ممكن است متشرعه در هر زمانی شیوه جدیدی اختراع كنند و اگر ما بخواهیم آن شیوه را به حساب دین بگذاریم، و عنوان دینی به آن بدهیم رفته رفته دین خدا دستخوش تغییر و تحریف می‌شود.  
در پاسخ می‌گوییم: این تغییر و تبدیل و وسعت دادن در چه چیزی صورت می‌گیرد؟  
آیا در ثوابت دین تغییر و تبدیل صورت گرفته یا در وسیله ابراز و اظهار آن ثوابت؟  
اگر در ثوابت و معانی دینی تغییر صورت گیرد و آنها وسعت پیدا كند دین تحریف شده است، اما اگر ثابتات دینی حفظ شود ولی همان ثابتات با شیوه‌هایی نوین عرضه گردد دین تحریف نشده، بلكه بیش از پیش منتشر شده است.  
همانطور كه در تحلیل ماهیت شعائر گفته شد شعائر از نوع دوم است؛  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 56  
یعنی ابزارهای اعلامی و اعلانی دین، و آنچه كه به عنوان شعار و علامت و نماد برای یكی از معانی والای دینی قرار می‌گیرد، بنابراین هر چه در این ابزارهای اعلامی و تبلیغی بیشتر پیشرفت كنیم ثوابت دینی را بهتر و بیشتر می‌توانیم به دیگران برسانیم.

#### 2- توقیفیّت شعائر … ص: 56

گفته شده: شعائر توقیفی است، یعنی باید خود شارع چیزی را به عنوان شعار دین قرار دهد تا آن چیز شعار دین بشود، متشرعه حق ندارند از پیش خود چیزی را به عنوان شعار و علامت و نماد دین قرار دهند.  
پاسخ این است كه: شعائر از سنخ دوال است، یعنی چیزی كه بر چیز دیگر دلالت می‌كند و از خود هیچ معنی مستقلّی ندارد، بلكه تنها معنای حرفی و ربطی دارند كه بین مخاطب و آن معنی ارتباط ایجاد می‌كنند. اگر منظور مستشكل این است كه آن معانی و مدلولها توقیفی است و متشرعه حق ایجاد یك معنی جدید دینی و شرعی ندارند كاملا سخن متینی است، و ما نیز آن را قبول داریم و اصرار می‌كنیم كه نباید ثابتات دین تغییر كند.  
اما اگر منظور او این است كه دوال بر آن معانی نیز توقیفی است و تا شارع چیزی را دالّ بر یكی از معانی دینی قرار ندهد آن چیز دلالتی بر آن مطلب دینی نخواهد داشت، چنین سخنی بسیار دور از تحقیق است. زیرا؛ در مبحث دلالتها در علم اصول به طور كامل منقّح شده كه دلالتها یا عقلی است یا طبعی و یا وضعی، و هیچ كدام از اینها متوقف بر امر شرعی نیست:  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 57  
اما دلالت عقلی كه واضح است زیرا ارتباط بین آن دال و مدلول ذاتی و تكوینی است نه جعلی و شرعی.  
دلالت طبعی نیز بستگی به طبع مردم دارد نه جعل و وضع.  
در دلالت وضعی نیز دلالت مرهون وضع واضع است، وقتی وضع صورت گرفت خود به خود برای كسی كه عالم به وضع باشد چنین دلالتی دلالت حاصل میشود، چه شارع امر بكند یا نه.  
گفتیم كه دلالت شعائر در در غالب وضعی یا مخلوطی از طبعی و وضعی است، و گفتیم كه شخصیّت واضع دخلی در حقیقت وضع و دلالت شعیره برمدلولش ندارد.  
گذشته از آنكه در حقیقت وضع مبانی متعددی است، و بر طبق هیچ یك از آن مبانی توقیفیت درحقیقت وضع دخلی ندارد. معمولا وضع از كثرت اقتران دو امر با یكدیگر حاصل می‌شود، و وقتی چنین اقترانی بین آن دو امر واقع شد، خود به خود از دیدن دال پی به مدلول برده می‌شود.  
همانطور كه اگر چندین بار بعد از بردن لفظ آب همان مایع مخصوص را به طفل نشان دهیم او پس از شنیدن آن لفظ منتقل به حقیقت آب می‌شود، بدون آنكه از شارع و شرع و تشریع خبری داشته باشد.  
بنابراین وقتی یك كار، یا آیین، یا لباس، یا نماد یا عَلَم وعلامتی از هر جنس كه باشد- آهنی باشد یا چوبی یا پارچه‌ای یا هر چیز دیگر، و به هر شكلی كه باشد- هرگاه برای رساندن یكی از معانی دینی وضع شد، یعنی ذهن مخاطب را منتقل به آن معنی دینی كرد، آن چیز علامت دین بوده وشعیره دین محسوب می‌شود، و هتك آن حرام خواهد بود.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 58  
این وضع به هر گونه كه باشد ربطی به جعل شرعی ندارد، و هرگز توقیفی نیست.  
البته ممكن است خودشارع برخی از چیزها را به عنوان شعائر قرار دهد، اما ین به معنای حصر شعائر در آن نیست، بلكه یكی از مصادیق آن محسوب خواهد شد. همانطور كه فرموده: «وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّه» «1».

#### 3- بدعت گذاری در دین … ص: 58

گفته شده: ایجاد شیوه‌های جدید عزاداری و داخل كردن آن در دین بدعت گذاری در دین است و حرام خواهد بود، و ما حق نداریم شیوه نوینی از عزاداری كه در زمان ائمه علیهم السلام مرسوم نبوده را انجام دهیم، زیرا چنین كاری «ادخال مالیس فی الدین، فی الدین» است.  
گاه این اشكال به صورت دیگری مطرح میشود: ائمه ما صلوات اللَّه علیهم اجمعین در طول زندگی خود بارها برای سید مظلومان ابی عبد اللَّه الحسین علیه السلام عزاداری كرده و مجالس عزا بر پا كرده‌اند، و ما باید تنها گونه‌هایی از عزاداری را انجام داد دهیم كه در سیره اهل‌بیت علیهم السلام مشاهده شده، و اگر در سیره اهل بیت علیهم السلام گونه‌ای از عزاداری دیده نشد یا دلیل محكمی نبود كه ائمه اینطور عزاداری میكردند نباید به آن شیوه عزاداری كرد. این اشكال نیز به بدعت گذاری در دین باز می‌گردد.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 59  
در پاسخ به این اشكال می‌گوییم: لازم است ابتدا معنی بدعت روشن شود. بدعت یعنی: «داخل كردن در دین آنچه را كه از دین نیست» و یا «نسبت دادن به خدا آنچه را تشریع نكرده».  
بنابراین نمی‌توان حكم به بدعت بودن مطلبی كرد مگر بعد از احاطه و اطلاع به مجموعه قوانین و مقررات دین و موازین و اساس تشریع، در این صورت است كه می‌توانیم بگوییم این مطلب از دین نیست. زیرا تا از همه زوایای دین مطلع نباشیم چگونه می‌توانیم بگوییم این مطلب از دین نیست؟ و از آنجا كه دین مشتمل بر قوانین كلیه و احكام و عناوین حقیقیه می‌باشد، اگر این شیوه نوین عزاداری داخل در یكی از آن عناوین كلیه باشد جزو دین خواهد بود نه خارج از دین.  
پس از آنكه ثابت شد ادلّه شعائر به نحو قضیه حقیقیه است و حكم آن متعلق به مطلق شعیره است كه ساری و جاری در هر فردی می‌باشد- به غیر از افراد حرام-، دیگر جایی برای این اعتراض باقی نمی‌ماند؛ زیرا سریان حكم مطلق به افرادش قهری است، و تطبیق حكم كلی بر مصادیق و تخییر عقلی در تعیین افراد طبیعی هیچ ربطی به بدعت ندارد.  
همانطور كه مكلف به طبیعی نماز مختار است این طبیعی را در ضمن هر فردی از افراد محلله ایجاد كند، و یا حكم احسان به والدین و صله رحم می‌تواند به هر صورتی كه عنوان احسان و صله صدق كند انجام شود هر چند در زمان معصومین معمول نبوده است.  
اینكه مكلف آزاد باشد و بتواند هر فردی را كه می‌خواهد مصداق واجب قرار بدهد تشریع و بدعت نیست، بلكه تطبیق كلی است بر افرادش.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 60  
مثلًا اگر مكلف نماز ظهر را در این مسجد بخواند نه در آن مسجد، یا نماز را با لباس و بدن معطر، یا در اول وقت یا وسط وقت بخواند، همان فردی كه او اختیار كرد مسقط تكلیف خواهد بود، زیرا شارع محدوده تكلیف و طبیعی را برای مكلف معین كرده، و در حدود مشخص شده آن طبیعت دست او را باز گذاشته كه هر كدام از افراد آن را كه می‌خواهد بیاورد، و به محض اینكه مكلف یكی از آن افراد را ایجاد كرد حكم شارع آن را شامل می‌شود.  
به این آزادی در تطبیق و تخییر مكلف در تعیین مصداق تشریع و بدعت گذاری گفته نمی‌شود، زیرا فرض این است كه خود شارع دست او را باز گذاشته و تنها طبیعی را از او خواسته و امر خود را مقیّد به فرد خاصی نكرده است.  
اتهام بدعت گذاری در دین حربه پوسیده ایست كه گاه برخی از گروهها تندروی وهابی برای نابود كردن دیگران به كار می‌برند، و به مجردی كه كاری در زمان پیامبر مرسوم نبوده آن را بدعت در دین می‌دانند، هر چند داخل در یكی از عناوین وجوبی یا استحبابی دین باشد.  
به عبارت دیگر آنها می‌گویند: وقتی شارع حكمی را جعل كرد باید موارد و مصادیق انطباق آن حكم را نیز خود تعیین كند و ما نمی‌توانیم از پیش خود برای آن قانون كلی جعل مصداق كنیم. بازگشت این سخن به محو كردن ماهییت قانون و حكم، ولازمه آن از بین بردن شریعت ختمیّه است، زیرا اگر تنها مواردی شامل ادلّه و احكام شرعیه باشند كه در زمان پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله بوده‌اند به مرور زمان كه آن افراد و موارد جای  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 61  
خود را به افراد دیگر میدهند، دیگر احكام شرع مصداقی پیدا نخواهد كرد و به مرور زمان منقرض شده و از بین می‌رود. به همین جهت آنها حكم به حرمت دوچرخه سواری، استفاده از تلفن، تلویزیون و …  
كرده‌اند، و این گویای نهایت بی‌فكری و جهالت آنهاست.  
از اینجا می‌توان پی به سر خلود دین اسلام و ختمیت شریعت سید المرسلین برد، كه هر چه دانش بشر پیشرفت كند و هر چه ابزار و وسائل جدید پیدا شود تمامی آنها مشمول همان قوانین و احكام كلیه اسلام خواهد بود، و نبودن این فرد در زمان معصوم دلیل بر شامل نشدن حكم شرعی نمی‌شود.  
وقتی شارع مقدس امر به انذار مردم و تبلیغ دین نمود، هر وسیله وابزار جدیدی كه با استفاده از آن بتوان این انذار و تبلیغ را انجام داد، مورد امر شارع قرار خواهد گرفت، هر چند این شیوه تبلیغی در زمان اهل بیت علیهم السلام نبوده است. مانند استفاده از اینترنت، ماهواره و سایر وسائل ارتباط جمعی، و یا استفاده از فیلم، انیمیشن و سایر كارهای هنری. تمامی اینها مادامی كه حرام نباشد مصداق انذار و تبلیغ دین محسوب می‌شوند. شعائر نیز از سنخ همین كارهاست كه باز گو كننده معنی دین و رمز و شعار و علامت برای معانی عالیه مذهب است.  
نكته دیگری كه نباید از آن غفلت كرد این است كه ائمه ما علیهم السّلام در زمان و شرائط تقیه می‌زیسته‌اند، وامكان انجام دادن برخی از شیوه‌های عزاداری برای آنها نبوده است. بنابراین نبودن یك شیوه عزاداری در زمان ائمه دلیل بر حرمت آن نخواهد بود.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 62

#### 4- خرافه پرستی … ص: 62

##### اشاره

گفته شده: لازمه این حرف دعوت به خرافه پرستی و اعتقاد به چیزهای بی‌اساس است، هر روز كسی چیزی را به عنوان دین می‌تراشد و به خورد مردم می‌دهد و مردم را از واقعیات دور می‌كند.

##### فرق خرافه با تخیّل و توهم … ص: 62

در پاسخ لازم است ابتدا معنی خرافه روشن شود؛ خرافه به هر چیز وهمی و تخیلی گفته می‌شود كه واقعیت نداشته باشد.  
یكی از قدرتهای روح انسان قدرت تخیّل و توهم است، او می‌تواند هر چیزی را چه حق و چه باطل، چه صحیح و چه ناصحیح تخیّل كند، و پس از آن بر طبقش عمل نماید. یعنی آن چیزی را كه تصور كرد مبنای تصمیم گیری‌هایش قرار دهد، و به آن اذعان كرده و آن را بپذیرد. هر گاه این توهم در اختیار عقل باشد یعنی عقل انسان از آن قدرت روح استفاده كرده و آن را هدایت نماید، آن تخیّل و توهّم در مسیر حقیقت و واقعیت قرار می‌گیرد. اما اگر از پیش خود و بدون راهنمایی عقل دست به تخیل و توهم زده و بر طبقش عمل كند تبدیل به خرافه و خرافه پرستی می‌شود.  
بنابراین هر امر تخیّلی و توهّمی خرافه نیست، بلكه گاه قدرت تخیّل و توهّم آن چنان در خدمت عقل قرار میگیرد و منشأ رسیدن به حقائق و پیشرفتهای علمی می‌شود، به طوری كه اگر آن قدرت در روح  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 63  
انسان نبود هیچگاه نمی‌توانست به چنین حقایقی دسترسی پیدا كند.  
هر مكتشف و مخترع نظریه پردازی در علوم بشری ابتدا قبل از آنكه نظریه خود را ابراز كرده و به دنبال دلیل برای آن بگردد، و قبل از مشاهده آثار و نتایج اختراع خود، ابتدا آنها را تصور و توهم می‌كند.  
یعنی ابتدا می‌اندیشد كه اگر این نظریه صحیح باشد چه آثاری خواهد داشت و چه اتفاقاتی خواهد افتاد، و با بررسی آن آثار قبل از تحقّق آنها به تكاپوی علمی خود ادامه می‌دهد. تمامی این كارها توسط قدرت تخیّل و توهّم صورت می‌گیرد.  
آیا می‌توان گفت تمامی این دانشمندان و دانشهایشان خرافه و خرافه پرستی است؟  
اگر انسان معانی غیر محسوس را به صورت معانی محسوس تصور كند و در قالب شعر و یا غیر آن ابراز نماید هیچگاه خرافه نخواهد بود، مادامی كه آن معانی غیر محسوس معانی واقعی و صحیحی باشند. گاه شاعر برای رساندن مراد خود هیچ چاره‌ای جز تخیّل و توهّم ندارد خصوصاً در غزلیات. اگر نیم نگاهی به غزلیات حافظ یا دیگران بیندازید خواهید فهمید كه چه قدرت زیادی در به تصویر كشیدن حقایق نامحسوس داشته‌اند و با استخدام چنین قدرتی معانی مورد نظر خود را به دیگران منتقل كرده‌اند. اگر آن معانی واقعی و صحیح باشد استفاده از تخیل در مسیر هدایت وصادق خواهد بود، اما اگر آن معانی باطل و خلاف واقع باشد استفاده از تخیل در راه گمراهی وكاذب خواهد بود.  
بنابراین خرافه از یك تصوّر و تخیّل اشتباه و بدون هدایت عقل  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 64  
نشأت می‌گیرد، كه در پی آن نفس انسان به آن اذعان كرده و آثاری بر آن مترتب كند وآن را مبنای كارهایش قرار دهد.

##### خرافه و شعائر در دو جهت متقابل … ص: 64

اكنون كه معنای خرافه روشن شد می‌گوییم: شعائر دینی و خرافه در دو نقطه كاملا متضاد قرار دارند و به هیچ وجه امكان ندارد شعائر دین خرافه باشد، همانطور كه هیچ خرافه‌ای ممكن نیست شعیره دین محسوب شود، و موردی نیست كه عنوان شعائر با خرافه جمع شود.  
زیرا: شعائر- همانطور كه سابقا توضیح دادیم- عبارت است از علامت و علم و نشانه برای یكی از معانی دینی، و به خصوص علامتی برای ابراز یكی از شوون عزای سالار شهیدان علیه السلام. بطلان و خرافه و غیر واقعیت آیا در خود این علامت و شعیره است، یا در آن معنی و مفهومی كه این شعیره ما را به آن منتقل می‌كند؟  
بطلان و خرافه در علامت به معنی علامت نبودن و دلالت نداشتن آن چیزی است كه به عنوان علامت شناخته شده، و چنین فرضی با حقیقت شعائر منافات دارد، یعنی اگر دلالتی نداشته باشد، شعیره وعلامت نخواهد بود و سالبه منتفی به انتفاء موضوع است. پس نمی‌شود كه چیزی هم شعیره باشد و هم خرافه.  
مگر اینكه آن معنی و مدلولی كه این شعیره ما را به آن منتقل می‌كند باطل و غیر واقعی فرض شود. ولی ما گفتیم كه آن معنی یكی از معانی ثابته و حقیقی دین حنیف و یا یكی از شؤون عزای سرور بهشتیان  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 65  
است كه از ثابتات و واقعیات دین می‌باشد، و به هیچ عنوان بطلان در آن راه ندارد.

##### عَلَم و پرچم و كتیبه و … ص: 65

بنابراین اگر یك امر خیالی و وهمی شعار دین شد به هیچ عنوان خرافه نمی‌تواند باشد، زیرا توضیح دادیم كه خرافه به تخیل غیر واقعی می‌گویند و این شعار دینی واقعیت دار واصیل است.  
گاه در برخی از شیوه‌های عزاداری از وسائلی استفاده می‌شود كه مخاطب را وادار به تخیل صحنه كربلا می‌كند و جوّ روحی افراد را دگرگون ساخته و آماده ابراز عواطف و گریه می‌نماید. مانند عَلَم كه در هیئتها به دست كسی بر افراشته شده و از این رهگذر ابهت و شكوه لشكریان كه همگی با ساز و برگ جنگی و نیزه‌ها و شمشیرهای افراشته از دور در چشم مینماید را به مخاطبان منتقل سازد، تا آنها را وادار به تخیّل و تصوّر صحنه عاشورا بنماید. چنین كاری ممكن نیست خرافه و یا غیر و اقعی باشد زیرا شعار و رمز و علامت عزای حسینی قرار گرفته است. هر كس اندك آگاهی از عزاداری داشته باشد از دیدن آن به یاد هیئت و روضه و عزا می‌افتد، بنا براین دلالت و ارتباط میان آن دو قهری است و نمی‌توان آن را انكار كرد.  
در برخی از شیوه‌ها نمایی از خیمه‌های مطهر ابی عبد اللَّه علیه السلام را نشان می‌دهند كه در شعله‌های آتش می‌سوزد، چنین كاری برای تخیّل و تصوّر كردن صحنه عصر عاشورا بسیار موثر است.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 66  
گاهی نمایشنامه‌ای از جریان‌های عاشورا انجام می‌دهند كه تعزیه خوانی و یا شبیه خوانی نام دارد.  
هنگامی كه از آیة اللَّه العظمی بروجردی سوال شد كه در منطقه ایی روز عاشورا چهار پایه‌ای چوبی و بزرگ كه اطراف آن با پارچه پوشیده شده را به عنوان نخل و یا ضریح بیرون می‌آورند، ایشان فرمود: در هر منطقه‌ای هر رسمی برای عزای سیدالشهدا هست باید همانطور انجام شود.  
تمامی اینها استفاده منطقی و عقلانی از قوه تخیّل و توهّم برای باز گو كردن مهمترین حقیقت عالم یعنی عزای فرزند پیغمبر خداست، كه در عزای او پایه‌های عرش- كه از مهم ترین حقائق است- به لرزه درآمده «1» و ملائكه در ملا اعلی- كه محیط به واقعیات هستند- برایش گریسته‌اند. «2»

##### تخیّل در نقل مصیبت … ص: 66

یكی دیگر از جاهایی كه استفاده منطقی و صحیح از قوّه واهمه ومخیّله در عزای سالار شهیدان بسیار موثر است؛ نقل مصیبتهای آن امام مظلوم است. وقتی ناقل مصیبت مصیبتهای بزرگ و عظیم سید الشهدا علیه السلام را كه قابل درك نیستند در قالب محسوسی بیان كند، و با استفاده از تخیّل و توهّم آن معانی حقیقی و ثابت را به صورت خیالی بكشد اثر مضاعفی در افراد خواهد داشت.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 67  
مثلًا وقتی محتشم می‌گوید:  
این ماهی فتاده به دریای خون كه هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست  
و یا دعبل در محضر امام رضا علیه السلام می‌سراید:  
أفاطم لو خلت الحسین مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات  
اذا للطمت الخد فاطم عنده واجریت دمع العین فی الوجنات «1»  
بسیار بهتر و رسا تر عمق مصیبت را به مخاطبانش منتقل می‌كند، هر چند چنین واقعه‌ای بعینه اصلًا رخ نداده باشد.  
بسیار غلط و ناروا است كه بگوییم حتما باید تمامی الفاظ ناقل مصیبت به سند معتبر به او رسیده باشد، زیرا شیوه بیان یك معنی و مفهوم گونه‌های مختلفی دارد.  
آیا رساندن معنای عشق و محبت با تصاویر خیالی خرافه پرستی است؟  
آیا بیان شوق و علاقه زیاد در ظاهر قالبی توهمی خرافه است؟  
آیا بیان شدت مصیبت و حزن با به تصویر كشیدن صورتی خیالی باطل و باطل پرستی است؟  
در این صورت باید یكی از عوامل بسیار موثر و سازنده كه حیات  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 68  
علمی و انسانی جوامع بشری مبتنی بر آن است را كنار بگذاریم؛ روشهایی مانند ساختن رمان فیلم نمایش شعر و …، كه تمامی آنها مبتنی بر تخیل و توهم است. اگر این روشها برای رساندن معانی زشت و باطلی استفاده شود باطل و غلط خواهد بود، اما اگر برای رساندن معانی حق و صحیح و ارزشی استفاده شود بسیار صحیح و حق خواهد بود.  
خلاصه آنكه: در این اسلوب از نقل ماجرا و بیان مطلب لازم نیست عین الفاظ داستان و یا عین نمایش و فیلم مطابق با آن چیزی باشد كه واقع شده، بلكه تنها باید آن معنی و مفهومی كه از این اسلوب تخیّلی استفاده میشود حق و حقیقت باشد. ملاك و معیار صدق و كذب در این نوع از نقل متفاوت از سایر انواع است. هیچگاه به فیلم یا رمانی كه ساخته شده و باز گو كننده یك حقیقت مهم است نسبت كذب و خلاف واقع نمی‌دهند به این بهانه كه عین جریانات مذكوره در خارج رخ نداده و این گزارشی خیالی و ناصحیح است، بلكه چون معنی و مفهوم آن حق است این فیلم یا رمان صادق خواهد بود.  
زبان حال از این سنخ است كه راوی جریان با ملاحظه شرایط و حالات مختلف چیزی را استنباط كرده و ابراز می‌كند. البته چون فهم شرائط حال و مقتضیات واقعه نیاز به فهم و خبرویت كامل دارد، وكاری استنباطی و اجتهادی است از عهده هر كسی بر نمی‌آید. چه بسیار كسانی كه به گمان ناقص خود زبان حالی برای امام علیه السلام نقل می‌كنند كه شان والای امام از آن منزّه است، و ناقل در اثر ضعف معرفت خود به مقام شامخ امام، آن حضرت را در حد یك انسان معمولی تنزّل  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 69  
داده وحكایت از حال او می‌كند. در حقیقت این زبان حال امام نیست چون او چنین حالی ندارد.  
از این رهگذر نادرست بودن بسیاری از اعترضات بر شعائر حسینی روشن می‌شود، اعتراضاتی كه مبتنی بر عدم درك صحیح از زبان شعر وحماسه واحساسات است. گاهی مطلبی به زبان شعر بیان می‌شود كه اصلا در خارج رخ نداده است، اما بیانگر یكی از معانی واقعی می‌باشد كه شاعر با استفاده از قدرت تخیّل آن را به تصویر كشیده، واز این رهگذر اثر مضاعفی بر شنونده می‌گذارد.  
از باب نمونه وقتی حافظ می‌گوید:  
اگر آن ترك شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را  
او واقعاً نمی‌خواهد سمرقند و بخارا را پیشكش یك خال هندو كند، او كه گاهی محتاج نان شب بوده چگونه می‌خواهد این دو منطقه ثروتمند را یكجا به كسی ببخشد؟! قصد واقعی او بیان شدّت علاقه واشتیاق به معشوق ووصال اوست كه در این قالب بیان شده است.  
شاعر دیگری از همین شیوه استفاده كرده واشتیاق فراوان جناب لیلا به فرزندش حضرت علی اكبر علیه السلام را- بر فرض بودن آن جناب در كربلا- این چنین به تصویر كشیده است:  
نذر علیَّ لإن عادوا وإن رجعوا لأزرعنّ طریق الطفّ ریحانا  
یعنی: من نذر می‌كنم كه اگر علی اكبر و امام حسین سالم از معركه برگردند راه كربلا را گل بكارم.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 70  
واضح است شاعر نمی‌خواهد بگوید كه او واقعاً نذر كرده ویا قصد انجام چنین كاری را دارد، بلكه مقصود بیان شدّت اشتیاق مادر به دیدار فرزند است، كه این خود سبب بیدار كردن عواطف مردم در طول نسلهای متمادی است.  
بنابراین آنچه گاه گفته می‌شود كه این شعر دروغ ویكی از تحریفات عاشورا است، زیرا گل كاشتن در سیصد فرسخ راه از مدینه تا كربلا بی عقلی وبی شعوری است، خالی از اشكال نیست. «1» البته همانطور كه گفته شد این بدان معنی نیست كه هر كسی هر آن چه در ذهنش آمد پرداخته و به بهانه زبان حال به اهل بیت عصمت علیهم السلام نسبت دهد. چه بسا چنین زبان حالی مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام را در دیدگان پایین آورد. فهم مقتضیات حال نیازمند خبرویّت كامل بوده وكاری كاملًا تخصّصی است.  
اسلوب شعر بر تخیل و حماسه و تحریك عواطف استوار است، اساس بلاغت در اینجا بر تصویر كشیدن غیر متصورها و محسوس كردن چیزهای نامحسوس است، در اینجا به مدلول مطابقی لفظ نگاه نمی‌كنند بلكه تمام نظر به آن معنی و مفهومی است كه در ورای این الفاظ گنجانده شده است. چنین شیوه بیان مصیبت استفاده منطقی و عقلانی از قدرت تخیل و توهم می‌باشد، و در حقیقت این قدرت روح در اختیار عقل قرار گرفته است.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 71

#### 5- وهن و استهزاء … ص: 71

##### اشاره

یكی دیگر از اعتراضاتی كه بر برخی از گونه‌های عزاداری وارد می‌شود این است كه: این شیوه‌های عزاداری سبب وهن مذهب و استهزاء دیگران به مذهب حقّه می‌شود. وقتی غیر مسلمانان و یا حتی برخی از مسلمانان چنین شیوه عزاداری را مشاهده می‌كنند از آن متنفّر شده و به مذهب بدبین می‌شود.  
بد اندیشان نیز از این فرصت استفاده كرده و انتشار تصاویر و گزارشهای آن را- كه امروزه بسیار آسان و سریع انجام می‌شود- دست‌مایه تبلیغ علیه مذهب قرار می‌دهند، در نتیجه شعائر كه بنا بود سبب تبلیغ و ترویج دین شود مانع از تبلیغ و ترویج و موجب وهن آن خواهد شد. بنابراین این نوع از عزاداری به عنوان ثانوی حرام و مایه ضرر رساندن به اصل مذهب و دین است و چنین اضراری- بر خلاف اضرار جزئی انسان به بدن خودش- قابل بخشیدن و اغماض نیست، زیرا این اضرار به پیكره مسلمانان و از بین بردن اصل مذهب است.

##### اقسام استهزاء … ص: 71

برای بررسی موضوع می‌گوییم:  
استهزاء همیشه ملازم با هتك و وهن نیست، یعنی اینطور نیست كه هر تمسخر و ریشخندی سبب سستی مذهب و نشانگر ضعف آن باشد.  
همیشه استهزاء كننده ابتدااز آن كاری كه آن رامسخره می‌كند متنفّر شده  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 72  
وبدش می‌آید وبه اصطلاح آن كار را تقبیح كرده وزشت می‌داند، سپس شروع به استهزاء و تمسخر می‌نماید. تقبیح وتحسین یكی از كارهایست كه نفس انسان انجام می‌دهد، وقتی چیزی به نظر انسان بد آمد و زشت جلوه كرد آن را تقبیح كرده و در پی آن تمسخر می‌كند.  
چنین كاری ممكن است به یكی از این سه جهت زیر انجام شود:  
1- استهزاء باطل و نادرست كه انسانهای دور از ادب و اخلاق وفرهنگ انجام میدهند، همانند مشركین كه در طول تاریخ مسلمانها را به خاطر انجام فرائض دینی مسخره میكردند، خداوند در وصف حالشان چنین فرموده:  
«وَ یَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كُلَّما مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَما تَسْخَرُونَ» «1»  
«الَّذینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعینَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ فِی الصَّدَقاتِ وَ الَّذینَ لا یَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ» «2»  
«زُیِّنَ لِلَّذینَ كَفَرُوا الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ یَسْخَرُونَ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا وَ الَّذینَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَة» «3»  
بدیهی است كه تمسخر چنین كسانی كاشف از كجی و كاستی نیست و مستلزم هتك و وهن نخواهد بود. چنین استهزائی نباید كوچكترین  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 73  
تاثیری در انسان داشته باشد، بلكه باید با عزمی راسختر و همتی جدیتر به آن راهی كه پسندیده است ادامه داد. سرزنش سرزنش كنندگان نباید انسان را از ادامه مسیر سست نماید، كه این خود علامت قوّت ایمان است. همان طور كه مومنین در طول تاریخ هیچ اعتنایی به تمسخر واستهزاء این انسانهای دور از فرهنگ نمی‌كردند وبسان كوهی استوار مسیر خود را ادامه می‌دادند.  
یكی از اوصاف امیرالمومنین علیه السلام این است كه: «لاتَأْخُذُهُ فِی اللَّه لَومَةُ لائِمٍ» «1»  
یعنی سرزنش سرزنش كنندگان او را از راه خدا باز نمی‌داشت.  
2- گاهی استهزاء و تقبیح از اختلاف دو عرف و دو دیدگاه ناشی می‌شود، كاری كه در یك عرف و از یك منظر زیبا و پسندیده است اما در عرف دیگر زشت و ناپسند جلوه می‌نماید. در هر منطقه و جامعه‌ای یك امری به عنوان شعار و علامت یك معنای والای قرار گرفته، ولی ممكن است كسانی كه با آن جامعه و آداب و رسوم آنها آشنایی ندارند، از آن علامت معانی اشتباه دیگری به ذهنشان برسد.  
چنین تقبیح و استهزائی نیز مستلزم وهن و هتك مذهب نیست ومانع از انجام دادن آن شعیره و آیین خاص نمی‌باشد. چه آنكه اگر بنا باشد جامعه‌ای از خود هیچ صلابتی نداشته و هر چه را جوامع دیگر خوششان می‌آید انجام دهند، دیگر برای آنها هویّت و ملیّتی باقی نخواهد ماند، بلكه هویّت آنها در هویّت دیگران ذوب شده واز بین می‌رود، و هویّت اجنبی جای اصالت آنها را خواهد گرفت.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 74  
حال اگر بنا باشد شعائر الهی كه نگهدارنده هویّت آسمانی انسانهاست، و رمز ارتباط آنها با ملكوت و عرش است، دستخوش خوش آمد و نیامد عرفهای بیگانه با فرهنگ اسلامی‌شود، و به خاطر استهزاء آنها كه آگاهی از واقعیت این كار ندارند كنار گذاشته شود، در این صورت ارتباط مردم با آسمان بریده خواهد شد و هویّت دینی آنها از بین می‌رود.  
3- گاهی استهزاء و تقبیح ناشی از جهات واقعی است، یعنی این كار واقعا زشت و قبیح است و به این خاطر تقبیح می‌شود. چنین تقبیحی مانع از شعائر بوده و مستلزم هتك و وهن مذهب می‌باشد.  
در نتیجه: تنها یك قسم از تمسخر و استهزاء مانع قاعده شعائر است و دو قسم دیگر- كه غالب تمسخرها نیز از آن دو قسم است- هیچ ممانعتی از این قاعده نخواهد داشت و مستلزم وهن مذهب و هتك آن نیست.  
بلكه تمسخر و تقبیح به معنی سوم نیز ماهیت شعائر را از بین میبرد وسالبه منتفی به انتفاء موضوع خواهد شد، نه اینكه شعیره‌ای باشد ولی عمل به آن جایز نباشد؛ زیرا چنانكه گفتیم شعیره به معنی علامت و نشانه ایست كه دلالت بر یكی از معانی عالیه دین می‌كند، وبا تحفّظ بر این موضوع هرگز جهت قبح و زشتی در آن نمی‌تواند باشد.

##### خطر تاثیر اهانت و استهزاء بر عقل اجتماعی … ص: 74

انسان به بركت بهرمندی از نور مقدس عقل حسن و قبح ذاتی اشیاء را درك می‌كند، و پس از درك آن كار حسن را تحسین و كار قبیح را تقبیح مینماید. تحسین و تقبیح اگر ناشی از حسن و قبح واقعی باشد  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 75  
صادق و باعث رشد و تعالی انسان خواهد بود، ولی اگر ناشی از جهات غیر واقعی باشد مانع از رشد و موجب سقوط خواهد بود.  
به بیان دیگر: تا كاری واقعا حسن و نیكو، و یا قبیح و زشت نباشد تحسین و تقبیح آن صادق و مستند به عقل نخواهد بود، بلكه چنین تحسین و تقبیحی كاذب و سبب وقوع در كارهای زشت و ترك كارهای نیكو می‌شود.  
بنابراین اگر استهزاء و مسخره كردن دیگران نسبت به گونه‌های مختلف عزاداری كه جزو شعائر و سبب بقاء دین است از قسم اول و دوم باشد، خصوصا اگر وسائل ارتباط رسانی جهانی و رسانه‌های گوناگون بین المللی در خدمت چنین رفتار دور از عقل و خرد باشد، و تبلیغات گسترده‌ای در این زمینه صورت گیرد، كم كم مسلمانها و مومنان را گرفتار یك جوّ اشتباه كرده، و سبب میشود چیزی را كه در واقع نیكو است زشت بپندارند و چیزی كه در واقع زشت است نیكو بدانند. چنین حالتی بدترین حالتی است كه ممكن است یك جامعه گرفتار آن شود، این همان است كه در روایات متعددی نسبت به وقوع آن هشدار داده‌اند یعنی اینكه معروف منكر و منكر و معروف شود.  
وقتی افراد جامعه‌ای كار خوب و معروف و حسن را، منكر و زشت و بد بدانند، و كار زشت و منكر را، معروف و نیكو دیگر فاصله‌ای با سقوط در هلاكت ابدی ندارند و برای از بین بردن آنها نیاز به هیچ چیزی نیست، بلكه آنها شتابان به سوی زشتی‌ها به نام خوبی‌ها می‌دوند.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 76  
چنین حالتی حالت اسارت عقل است كه امیرالمومنین فرمود:  
«كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِیرٍ تَحْتَ هَوَی أَمِیر». «1»  
«چه بسیار عقلهایی كه زیر یوق هوای نفس اسیر شده‌اند»  
مصیبت شدیدتر آن است كه در چنین حالتی این عقل فردی نیست كه گرفتار اسارت شده و زشت را زیبا، و زیبا را زشت می‌بیند، بلكه این عقل جمعی و عقل اجتماعی و عقل جامعه انسانی است كه در چنگال چنین اوهامی اسیر میباشد. وقتی عقل جوامع بشری، و عقل مجموعی بشر در چنین وضعیتی قرار گرفت، بشریت به سوی زشتی‌ها به اسم نیكی‌ها شتابان شده، و از نیكی‌ها به اسم بدی‌ها گریزان می‌شوند، دقیقاً همان حالتی اتفاق می‌افتد كه از نشانه‌های آخر الزمان شمرده شده است.  
امام صادق علیه السلام از پیامبر اكرم نقل كردند كه آن حضرت فرمودند:  
«كَیْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَقِیلَ لَهُ: وَ یَكُونُ ذَلِكَ یَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ. كَیْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَیْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ فَقِیلَ لَهُ: یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ یَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ. كَیْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَیْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَراً وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفاً؟» «2»  
«چگونه خواهد بود حال شما در روزگاری كه زنهای شما  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 77  
فاسد شده وجوانانتان گناهكار شوند وشما امر به معروف ونهی از منكر را ترك كنید؟ گفته شد: ای رسول خدا آیا چنین وضعیتی پیش خواهد آمد؟ فرمود: بله، بدتر از این خواهد شد. چگونه است حال شما زمانی كه امر به منكر و نهی از معروف كنید؟ گفته شد: آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، بدتر از این نیز می‌شود. چگونه خواهید بود زمانی كه خوب را بد، و بد را خوب ببینید؟»  
نمونه‌های از این پیشگویی را امروزه در جوامع بشری خصوصا در جوامع اسلامی مشاهده میكنیم، بسیاری از كارهای خوب و پسندیده كه عقل هر انسانی پی به نیكی و خوبی آن می‌برد، در جامعه اسلامی به صورت كارهایی زشت و تنفر آمیز در آمده است، و بسیار از كارهای زشت و ناپسند در جامعه اسلامی به صورت كارهایی زیبا و پسندیده.

##### دایره‌های مختلف شعائر … ص: 77

یكی از جهات بسیار مهمی كه باید در قاعده شعائر مورد توجه قرار داد این است كه هر شعیره و شعاری یك سری مخاطبان خاصی دارد كه آگاه از وضع آن و معنایی كه می‌رساند هستند، و در اثر چنین علم و آگاهی آثار خوب و نیكوی خود را بر آنها خواهد گذاشت. آثاری از قبیل اصلاح جامعه، ثبات هویّت دینی، جلوگیری از انحراف عقل جمعی.  
اما اگر همین شعیره از دایره خود فراتر رود و برای دیگران كه مخاطب واقعی آن نیستند انجام شود چه بسا اثرات معكوسی خواهد داشت.  
برخی از شعائر دینی جنبه عمومی دارد و مخاطب آنها یك طیف  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 78  
خاصی نیستند، بلكه برای تبلیغ و نشر دین و دعوت تمامی ملتها و ادیان وضع شده است.  
برخی دیگر از شعائر برای حظ هویّت و فرهنگ اسلامی در داخل مسلمانها جعل شده و فایده آن تنها به مسلمانها- اعم از شیعه و سنی- می‌رسد.  
نوع سوم شعائر تنها برای جامعه شیعی و ایمانی وضع شده است تا سبب حفظ هویّت ولائی و شیعی آنها شده و مانع رسوب افكار منحرف در بین آنها شود.  
نكته مهم این است كه: باید بین این اقسام فرق گذاشت و برای هر مخاطبی شعیره مناسب با او را ارائه كرد، باید دید آیا این شعیره برای محیطهای غیر اسلامی وضع شده یا برای محیطهای اسلامی و یا محیطهای ایمانی. «1» جابجایی این شعائر نقض غرض از تشریع شعائر و مانع از نشر دین می‌شود. این مطلب یكی از موارد حكم كلی است كه در روایات مستفیض بلكه متواتر وارد شده كه ائمه ما فرموده‌اند: به اندازه درجه ایمانی هر كسی از او توقع پذیرفتن داشته باشید و فوق طاقت كسی بر او تحمیل نكنید، كه در چنین صورتی آنها تكذیب و انكار خواهند كرد و شما مسئول این تكذیب آنها هستید. «2»  
از باب نمونه شعیره لعن دشمنان خدا برای محیطهای شیعی وضع شده كه تاثیرات بسیار مهمی بر این محیط می‌گذارد و بسیار مطلوب  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 79  
است. اما استفاده از همین شعیره در محیطهای غیر شیعی سبب تنفر خواهد شد. دعوت غیر مسلمانان به راه خدا و نشر دین اسلام در محیطهای غیر اسلامی باید با استفاده از شیوه‌ها و روشهایی باشد كه مورد پسند آنهاست و برایشان جذابیّت دارد. اما این دلیل نمی‌شود كه برای نشر دین در محیطهای اسلامی و برای حفظ هویّت و كیان آسمانی مسلمانان نیز فقط باید از همان شیوه‌ها استفاده كرد.  
بی‌شك مناسك حج یكی از شعارهای دین مقدس اسلام است كه در ضمن آن معانی بسیار بالای دینی نهفته است، و سبب حفظ هویّت ملكوتی مسلمانان و راز ارتباط با معبود و سر تسلیم در مقابل محبوب نهادن است. آثار و بركات این شعیره الهی برای مسلمانان قابل انكار نیست.  
اما همین شعیره الهی برای برخی از محیطهای غیر اسلامی زشت و بیهوده و تنفر آمیز است؛ برای آنها معنی ندارد جمعیتی با مشقتهای فراوان از اطراف كره خاكی جمع شوند، تمامی لباسهایشان را در آورند و تنها با دو پارچه سفید بر گرد یك خانه سنگی بگردند، پس از آن بین دو كوه هفت بار رفت و آمد كنند و در مكان خاصی هروله نمایند، آن هم در آن سیل جمعیت كه تحمل فشار آنها بسی دشوار می‌نماید. سپس در زمان خاصی همگی در بیابانی جمع شوند، بعد از این بیابان به بیابان دیگر بروند و همینطور، به ستون سنگی هفت بار سنگ بزنند و در این راستا سر و جان عده‌ای را فدای باران سنگ كنند، و این كار را چند روز و در چند مرحله تكرار نمایند، سر بتراشند و میلیونها گاو و گوسفند و شتر سر ببرند بی‌آنكه نیازی به گوشتشان داشته باشند و آن را نشانه قبولی  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 80  
حجشان بدانند. تمامی این كارها برای غیر مسلمانی كه از رمز و راز این مناسك بزرگ الهی آگاه نیست بیهوده و زشت و تنفّر زاست. اما آیا به خاطر اینكه آنها اسرار این مناسك عظیم الهی را نمی‌دانند باید دست از آن شست، و به بهانه وهن مذهب آن را كنار گذاشت؟  
تمام نكته این است كه دایره این شعائر مربوط به محیط داخلی مسلمانان است نه محیط بیرونی، به همین جهت خداوند میفرماید:  
«وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّه» «1»  
. یعنی ما قربانی را برای شما از شعائر خدا قرار دادیم نه برای دیگران؛ محدوده این شعیره محدود به داخل مسلمانان است نه بیرون آنها. هیچگاه برای دعوت غیر مسلمانان به اسلام از شعیره حج استفاده نمی‌شود بلكه باید از شیوه‌هایی بهره جست كه در سطح عقل و خرد آنها بوده ومقبولیّت داشته باشد. «2»  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 82  
وقتی روشن شد كه دایره بسیاری از شعائر دینی محدود به داخل مسلمانان و مومنان است و در همان محیط نیز اثر بسیار خوب خود را می‌گذارد، نباید به خاطر استهزاء دیگران كه ناشی از عدم درك صحیح این شعائر است از آن دست شست، زیرا اصلا آنها مخاطب نیستند و این شعائر برای آنها وضع نشده است. همانطور كه آنها دست از آیینهای داخلی خود- كه برای ما بسیار پوچ و بیهوده به نظر می‌رسد- بر نمی‌دارند.  
آری برای دعوت آنها به ایمان باید از شیوه‌های دیگری بهره جست، شیوه‌هایی كه در حد فهم و درك آنها بوده وآنها را فریفته این آیین الهی نماید؛ مانند تركیز بر اخلاق حسنه ومبادی عالیه اسلامی كه دلها را مجذوب خود میكند مانند وفای به عهد، اداء امانت، خوشروئی و راستگویی، همانطور كه امامان ما دستور داده‌اند. امام صادق علیه السلام فرمودند:  
«كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَیْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِیَرَوْا مِنْكُمُ الاجْتِهَادَ وَالصِّدْقَ وَ الْوَرَعَ». «1»  
«مردمان را با غیر زبانتان دعوت كنید تا ببینند كه شما اهل تلاش جدی در راه خدا ودوری از گناهان وراستگو هستید»  
در جای دیگر امام ششم علیه السلام به یكی از اصحابشان به نام زید شحام  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 83  
چنین سفارش می‌كنند:  
«اقْرَأْ عَلَی مَنْ تَرَی أَنَّهُ یُطِیعُنِی مِنْهُمْ وَ یَأْخُذُ بِقَوْلِیَ السَّلَامَ وَ أُوصِیكُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْوَرَعِ فِی دِینِكُمْ وَ الِاجْتِهَادِ للَّهِ وَ صِدْقِ الْحَدِیثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ طُولِ السُّجُودِ وَ حُسْنِ الْجِوَارِ فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صلی اللَّه علیه و آله أَدُّوا الْأَمَانَةَ إِلَی مَنِ ائْتَمَنَكُمْ عَلَیْهَا بَرّاً أَوْ فَاجِراً فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللَّه علیه و آله كَانَ یَأْمُرُ بِأَدَاءِ الْخَیْطِ وَ الْمِخْیَطِ صِلُوا عَشَائِرَكُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَأَدُّوا حُقُوقَهُمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرِعَ فِی دِینِهِ وَ صَدَقَ الْحَدِیثَ وَ أَدَّی الْأَمَانَةَ وَ حَسُنَ خُلُقُهُ مَعَ النَّاسِ قِیلَ هَذَا جَعْفَرِیٌّ فَیَسُرُّنِی ذَلِكَ وَ یَدْخُلُ عَلَیَّ مِنْهُ السُّرُورُ وَ قِیلَ هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ وَ إِذَا كَانَ عَلَی غَیْرِ ذَلِكَ دَخَلَ عَلَیَّ بَلَاؤُهُ وَعَارُهُ وَقِیلَ هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ فَوَ اللَّهِ لَحَدَّثَنِی أَبِی علیه السلام أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ یَكُونُ فِی الْقَبِیلَةِ مِنْ شِیعَةِ عَلِیٍّ علیه السلام فَیَكُونُ زَیْنَهَا آدَاهُمْ لِلْأَمَانَةِ وَأَقْضَاهُمْ لِلْحُقُوقِ وَأَصْدَقَهُمْ لِلْحَدِیثِ إِلَیْهِ وَصَایَاهُمْ وَ وَدَائِعُهُمْ تُسْأَلُ الْعَشِیرَةُ عَنْهُ فَتَقُولُ مَنْ مِثْلُ فُلَانٍ إِنَّهُ لآَدَانَا لِلْأَمَانَةِ وَ أَصْدَقُنَا لِلْحَدِیثِ». «1»  
«به هر كسی كه گمان می‌كنی گوش به حرف من می‌دهد و از سخنان من پیروی می‌كند سلام مرا برسان، من شما را به  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 84  
رعایت تقوی خدا ودوری از گناهان در دینتان، وتلاش جدی برای خدا وراستگویی واداء امانت وسجده‌های طولانی وخوش همسایگی سفارش می‌كنم، كه پیامبر چنین آیینی را آورده است. هر كه به شما اعتماد كرد و امانتی نزد شما گذاشت امانتش را به او بر گردانید چه او انسان خوب یا انسان بدی باشد، هر آینه رسول خدا می‌فرمود نخ وسوزنی را اگر كسی به امانت نزد شما گذاشت به او برگردانید. به قومتان نیكی كرده و به داد آنها برسید، به تشییع جنازه آنها بروید واز مریضهایشان عیادت كنید وحقوقشان را به آنها بپردازید. اگر یكی از شما در دینش پرهیزكار بوده، راستگو وامانتدار باشد، اخلاقش با مردم خوب باشد می‌گویند این جعفری است ومن به خاطر او خوشنود می‌شوم، گفته می‌شود این تربیت جعفر است. ولی اگر این طور نباشد بلا وعارش بر من خواهد بود ومی‌گویند این تربیت جعفر است. به خدا قسم پدرم برایم نقل كرد: كه شیعیان علی علیه السلام در قبیله‌ای كه بودند مایه زینت آن قبیله بوده، از همه امانتدارتر واز همه بیشتر مراعات حقوق مردم را می‌كردند واز همه راستگوتر بودند، همه او را وصی خود قرار می‌دادند و سفارش‌های خود را به او می‌كردند، و امانت‌های خود رابه او می‌سپردند. وقتی از اهل قبیله سوال می‌كردی می‌گفتند: چه كسی مانند فلانی است به راستی كه او از همه ما امانتدارتر و راستگوتر است».  
كوتاه سخن آنكه: بسیاری از مشكلاتی كه برای شعائر پیش می‌آید و سبب استهزاء دیگران میشود ناشی از خلط دایره‌های شعائر است، باید  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 85  
متخصصان و كارشناسان در علوم و فنون مختلف مانند شاعران، ادیبان، گویندگان، مداحان، و كسانی كه در امور فرهنگی و مجالس مذهبی دست اندر كارند با دقت بررسی كنند كه مخاطب هر نوع شعیره ای چه كسانی هستند و از چه ابزاری برای جذب آنها میتوان بهره جست. به شرط اینكه آن ابزار تنها بازگو كننده معالم دین باشد نه اینكه بازگو كننده چیزهایی خارج از دین، كه ركن شعیره نیز همین است؛ یعنی علامت حسی كه بازگو كننده و دال بر یكی از معانی ثابت و واقعی دین است.

##### حفظ هویّت داخلی مومنان در گرو تعظیم شعائر ایمانی … ص: 85

اكثر شعائر دینی برای محیطهای داخلی مسلمانان یا مومنان جعل شده است، و هدف از آن تقویت و حفظ هویّت الهی و ملكوتی آنهاست، تا در دیگران ذوب نشوند و اصالت ایمانی و اسلامی آنها محفوظ بماند.  
به همین جهت می‌بینیم كسانی كه مدتی از این شعائر فاصله گرفته‌اند مانند كسانی كه در محیطهای غیر اسلامی و غیر ایمانی زندگی میكنند؛ كه نه صدای اذان می‌شنوند و نه نماز جماعت می‌بینند، نه اسمی از خدا به گوششان میخورد و نه مسجد و محراب و مظهری از مظاهر اسلامی را می‌بینند، نه مجلس روضه میروند و نه علم و پرچم و مشعل و خیمه عزای سید مظلومان را می‌بینند و نه صدای روضه را میشنوند، نه ماه رمضان می‌بینند و نه صدای دعا و مناجات سحر و افطار را میشنود، نه صوت كمیل و نه نوای ندبه به گوششان می‌رسد؛ آرام آرام روح ایمانی و اسلامی آنها میمیرد و هویّت دینی و ملكوتی و آسمانیشان از بین رفته و در دیگر هویّت‌ها ذوب شده و اصالت دینی خود را از دست میدهند.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 86  
از این رو دین اسلام برای شعائر اهمیت ویژه‌ای قائل شده و تنها به اقامه آن اكتفا ننموده بلكه امر به تعظیم آن كرده و اهانت به آن را گناه نابخشودنی شمرده است، چون تمام دین مبتنی بر شعائر است و اگر نباشد روحیه ایمانی باقی نمی‌ماند تا سایر تعالیم دینی كاربرد داشته باشد.

##### وهن مذهب یا نابودی مذهب؟ … ص: 86

معلوم شد تاثیر پذیری جوامع شیعی از فرهنگها، و خوش آمد و نیامدهای غیر مسلمانان و یا غیر شیعیان چقدر خطرناك و فاجعه بار است، زیرا این به معنای از دست دادن هویّت ایمانی و قطع ارتباط با ملكوت و ذوب شدن فرهنگ عرشی آنها در سایر فرهنگهای فرشی است. و از طرفی وقتی- در اثر تبلیغات گسترده دیگران- عقل جمعی و اجتماعی دست خوش چنین بینش نادرستی شد كه خوب را بد، و بد را خوب دانست بدترین حالت برای یك جامعه پیش خواهد آمد؛ یعنی هنجار به ناهنجار و ناهنجار به هنجار تبدیل می‌شود.  
از بین رفتن شعائر الهی به معنی از بین رفتن روحیه ایمانی مردم جامعه است، و وقتی این روحیه از بین رفت و ارتباط آنها با آسمان بریده شد دیگر هیچ یك از تعالیم دینی برای آنها مفید و موثر نخواهد بود؛ نه توحید و نه عدل و نه نبوت و نه امامت و نه معاد، نه احكام و نه اخلاق و نه مكارم و مناقب، و نه هیچ چیز دیگر. چنین جامعه‌ای حالت زمان جاهلیت را به خود خواهد گرفت یعنی بریده شدن دست مردم از تعالیم پیامبران و فرو رفتن در توحّش حیوانی و بلكه پست تر از آن.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 87  
چنین جامعه‌ای گرفتار دام خرافات كاهنان ومرتاضان وتوهمات وجادوگران وشعبده بازان وحیله فروشان- كه گاه در شیطان پرستی جمع می‌شوند وگاه در لباس دیگر جلوه می‌كنند-، خواهد شد. هجوم بشریت به سمت وسوی خرافات شیطانی واسارت آنها در دام توهمات جاهلی در عصر حاضر- خصوصاً در فرهنگ غربی-، معلول تهی بودن روح آنها از سرچشمه جوشان و زلال معارف الهی است كه در اثر قطع ارتباط با ملكوت وملكوتیان، عرش وعرشیان، آسمان وآسمانیان به وجود آمده است، این ارتباط توسّط همین شعائر ومظاهر دینی كه در رأس آنها شعائر حسینی است انجام می‌شود. از این رو كم رنگ كردن برخی از شعائر به بهانه وهن مذهب در حقیقت نابود كردن اصل مذهب است.  
گرفتار شدن غیر شیعیان- اعم از سایر مذاهب اسلامی وغیر مسلمانان- در دام خرافات و توهمات ضد عقل كه مهم‌ترین كتابهای دینشیان پر از آنهاست، به جهت نبودن همین شعائر حسینی در میان آنهاست، این شعائر حلقه ارتباط میان مردم و امام زمان كه حافظ دین است می‌باشد، وقتی این ارتباط بریده شد و با اهل بیت علیهم السلام فاصله گرفتند قهراً شیطان وشیطانیان با آنها مرتبط خواهند شد وتاریكی‌هایشان را به نام نور به خورد آنها می‌دهند.  
چه توهماتی وچه خرافاتی!  
خدای حی قادر را بسان عاجزی پست وبی‌مقدار وجاهل ونادان نموده‌اند كه قدش كوتاه‌تر از درخت بوده وانسان پشت درخت را  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 88  
نمی‌بیند، «1» آدرس خانه‌ها را اشتباه می‌كند! «2» گاه با پیغمبرش كشتی می‌گیرد، «3» بر عرشش نشسته و از سنگینیش عرش می‌نالد! «4» گاه سوار بر قاطرش شده و بر بام كعبه فرود می‌آید! پایش را در جهنم فرو می‌برد ومردم ساق پای او را می‌ینند! «5» از كردار خود پشیمان می‌شود! «6» می‌زاید وزاده میشود!  
پیام آورش نیز گاهی كفر می‌گوید، «7» بت می‌پرستد وبتخانه می‌سازد، «8» وگاه با نیرنگ و فریب نبوّت را از خدا می‌دزدد! «9» آنقدر جاهل است كه نمی‌داند آیا جبرئیل بر او نازل شده یا شیطان او را به بازی گرفته! «10» آنقدر از آداب انسانی به دور است كه جلوی دیگران  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 89  
كارهایی می‌كند كه هر انسانی از انجام آن شرم دارد! «1»  
احكام وآدابشان هم پوچتر وبیهوده‌تر؛ باید نان آغشته به خون یا ماده قرمز رنگ دیگری را بخورند تا خدا با گوشت وپوستشان مخلوط شود واز این راه فرزند خدا شوند! «2» ویا اینكه بی‌چون وچرا از هر حاكم زورگو وستمگری فرمان ببرند كه اگر چنین نكنند از دین بیرون رفته‌اند! «3» در نماز باید آب دهانشان را به زیر پایشان بیندازند نه به سمت قبله، مبادا به صورت خدایشان بریزد! «4» كسی حق ندارد هنگام نماز از جلوی آنها رد شود، اگر رد شد حق دارند او را بكشند زیرا این كار ارتباط آنها را با خدایشان- همان بتی است كه در مقابلشان نشسته- قطع می‌كند! «5»  
این خرافات وصدها مانند اینها كه در افكار و اندیشه‌های دیگران رسوخ كرده، وبه عنوان مطالب علمی استوار ومحكم در ذهنشان جا  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 90  
گرفته، وبه آن معتقد شده‌اند، همگی معلول جدا شدن آنها از رشته امامت الهی و خلافت ربانی است كه رمز این اتصال در شعائر حسینی نهفته است.  
به همین خاطر شعائر ركن ركین دین وسبب بقاء تمامی مجموعه دین است، واز بین بردن شعائر سبب تضعیف دین شده وآن را در خطر زوال ونابودی قرار می‌دهد، و در عوض راههای بیهودگی ومادی ودنیا پرستی وشیطان پرستی را تقویت می‌كند. اگر در محیطی تمامی مظاهر محسوس اسلامی و ایمانی از بین برود اعم از مظاهر سمعی یا بصری و غیر آن، دیگر برای اهالی آن منطقه دینی باقی نخواهد ماند وارتباط آنها با آسمان به كلی قطع خواهد شد.  
به همین خاطر از شیخ بهائی نقل شده كه اگر در شهری صدای اذان از مأذنه‌ها بلند نشود باید حاكم مسلمین به آنهااعلان جنگ كند، زیرا این رمز ارتباط مردم این شهر با دین ومذهب است.

#### 6- اضرار به نفس … ص: 90

##### اشاره

یكی دیگر از اشكالاتی كه گاه به برخی از گونه‌های عزاداری وارد می‌كنند این است كه: این شیوه‌ها مستلزم ضرر رساندن به نفس است و اضرار به نفس- اگر ضرر مهم ومعتنی به باشد- حرام بوده، بنابراین هر چند اینها به عنوان اولی حلال باشد اما به عنوان ثانوی حرام خواهد بود.  
در پاسخ به این اشكال می‌گوییم: ادلّه حرمت اضرار به نفس نمی‌تواند شامل ضرری كه انسان در راه فضیلتی تحمل می‌كند بشود. توضیح این مطلب نیازمند بحث مبسوط فقهی و اصولی است ولی برای  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 91  
تكمیل بحث به سه مطلب اشاره می‌كنیم.

##### مطلب نخست: تحمّل ضرر در مسیر كسب فضائل … ص: 91

ادلّه حرمت اضرار به نفس، مانند حرمت قتل نفس و یا حرمت القاء در هلاكت از شمول چنین ضرری انصراف دارد وبه هیچ عنوان شامل آن نمی‌شود. هرگاه برای رسیدن به چیزی كه شرعا راجح وپسندیده است انسان متحمل ضرری بشود چنین ضرری مورد ادلّه حرمت اضرار نیست.  
این ضرر حتی اگر منجر به نقص عضو و یا از دست دادن جان نیز بشود مادامی كه در راه كسب فضیلت، و اثبات فضیلت در جامعه، وجلو گیری از رسیدن مفسده‌ای به آنها باشد مشمول ادلّه حرمت اضرار نخواهد شد، بلكه مورد آنها منحصرا اضراری است كه در راه تحصیل فضائل نباشد. شواهد زیادی بر این مطلب وجود دارد كه به برخی از آنها اشاره می‌كنیم:  
1- آنچه در لزوم و یا جواز و رجحان دفاع از مال و عرض و جان وارد شده است، تا آنجا كه نبی مكرم اسلام فرموده است:  
«مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالَهِ فَهِوَ بَمَنْزِلَةِ الشَهِیْدِ». «1»  
«هر كس در راه دفاع از مالش كشته شود همانند شهید است».  
همگی فقها در جواز یا وجوب چنین دفاعی كه در آن احتمال از بین رفتن جان و یا عضو وجود داشته باشد تردیدی ندارند. «2»  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 92  
بنابراین در راه حفظ مال دنیا و یا عرض و جان شخصی تحمل ضرر ممنوع نبوده بلكه راجح و یا واجب است. شاید به این جهت باشد كه در این موارد امر دائر بین حفظ جان و حفظ فضیلت است؛ فضیلت عزت و زیر بار ذلت نرفتن و در مقابل ظالم تسلیم نشدن هر چند منجر به قتل شود، كه این یك نوع نهی از منكر است. اگر چنین است پس چگونه در مورد شعائر حسینی كه سبب بقاء اسلام و قوام تمامی دین است ضرر شخصی مانع حكم اولی آن شده و رحجان اولیه را تبدیل به حرمت ثانویه می‌كند؟  
2- در قرآن كریم وارد شده كه حضرت یعقوب آنقدر در فراق یوسف گریست تا اینكه چشمش- كه اشرف اعضای بدن است- را از دست داد، و جالب اینكه او می‌دانست چنین گریه‌ای منجر به از دست دادن چشم می‌شود، اما با این وجود دست از این كار بر نداشت و اشرف اعضای بدنش را در این را از دست داد. حتی گریه او جانش را در خطر قرار داده بود كه پسرانش او را از چنین خطری بر حذر داشتند. «1» كار آن پیغمبر معصوم را قرآن به عنوان عبرت و موعظه برای ما نقل میكند. «2» و امام سجاد علیه السلام نیز به كار او استشهاد میكند. «3» این گریه و حزن به  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 93  
خاطر از دست دادن یوسف كه جامع فضائل و دارای مقام نبوت است هیچ منقصتی را برای یعقوب ثابت نكرده بلكه قرآن از او یاد كرده و از این كارش تمجید می‌كند.  
3- امام چهارم آنقدر در عزای پدر مظلومش می‌گریست كه ممكن بود در اثر این گریه جانش را از دست بدهد، یعنی او در معرض وقوع در تلف نفس بود، همانطور كه در برخی از روایات آمده كه به آن حضرت می‌گفتند:  
«انِّی أِخِافُ عَلَیْكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِیْنَ».  
یعنی خوف آن می‌رود كه در اثر شدن گریه جان خود را از دست بدهید.  
آن حضرت در پاسخ می‌فرمود:  
««إِنَّما أَشْكُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» إِنِّی لَمْ أَذْكُرْ مَصْرَعَ بَنِی فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقَتْنِی لِذَلِكَ عَبْرَة» «1»  
«من از اندوه وناراحتیم را فقط به خدا شكوه می‌كنم واز خدا چیزی می‌دانم كه شما نمی‌دانید، من هیچ گاه به یاد شهادت اولاد فاطمه نمی‌افتم مگر آنكه گریه راه گلویم را می‌بندد».  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 94  
با این وجود حضرت دست از گریه در راه این فضیلت بر نمی‌داشتند وضرر شخصی را بر آن مقدّم نمی‌كردند. نمونه این رفتار در زندگانی ائمه علیهم السلام به وفور یافت می‌شود، مثل اینكه گاه در هنگام ذكر مصیبت بی‌تاب شده وبیهوش می‌شده‌اند، با اینكه بیهوشی انسان را در معرض فوت قرار میدهد و چنین گریه‌ای نیز غیر اختیاری نیست.»  
4- اغماء امیرالمومنین و سایر ائمه علیهم السلام در دعا و مناجات با خدا كه عامه و خاصه به وفور نقل كرده‌اند، با اینكه گفتیم در اغماء معرضیّت فوت وجود دارد. حتی در برخی از موارد كسانی كه نظاره‌گر بودند یقین میكردند كه آن حضرات از دنیا رفته‌اند. مانند جریان معروف ابوالدرداء كه امیرالمومنین علیه السلام را در نخلستان در حال مناجات مشاهده كرد، وپس از آنكه حضرت بیهوش شده ومانند چوب خشك روی زمین افتاد وهر چه آن حضرت را تكان داد از خود حركتی نشان نمی‌داد، سراسیمه به خانه آن حضرت مراجعه كرده تا همسرش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را از فوت امیرالمؤمین علیه السلام با خبر كند. «2»  
5- آنچه امیرالمومنین در آخر خطبه همّام فرمودند، پس از آنكه همام در اثر شنیدن اوصاف متقین شهقه‌ای زد و از دنیا رفت آن جناب فرمود:  
«هكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ البَالِغَةِ بِأَهْلِهَا» «3»  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 95  
یعنی موعظه‌های رسا چنین اثری را در اهلش می‌گذارد، با آنكه حضرت می‌دانستند او در معرض وقوع در چنین هلاكتی است، و به همین جهت ابتدا از بیان اوصاف متقین طفره میرفتند و پاسخ او را نمی‌دادند، و وقتی او اصرار كرد حضرت چنین بیان شیوایی فرمود كه جان او را گرفت.  
6- وقتی لشكریان معاویه به انبار حمله كردند و به غارت آن مناطق پرداختند امیرالمومنین علیه السلام خطبه‌ای خواندند و در ضمن آن فرمودند:  
وارد خانه زن مسلمان و زن كافری، 24 «خبر به من رسیده كه یكی از سربازان معاویه وارد خانه زن مسلمان و زن كافری كه در پناه اسلام است شده، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره‌های آنها را به غارت برده است، در حالی كه هیچ وسیله‌ای برای دفاع جز گریه و التماس كردن نداشته‌اند. لشكریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینكه حتی یك نفر از آنها زخمی بردارد و یا قطره خونی از ایشان ریخته شود. اگر برای این حادثه مسلمانی از روی تأسف بمیرد ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار است.» «1»  
باید بدانیم كه امیرالمومنین علیه السلام میزان حق است و اهل مبالغه گویی نیست، تا همانند سیاستمداران چپاول‌گر با بزرگ كردن چیزی كه بزرگ نیست مردم را ترغیب به جنگ كند. سخن او عین حق و حقیقت است. او می‌فرماید هتك حرمت حكومت اسلامی و شكستن حد و مرز  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 96  
حكومت علوی حتی به اندازه اهانت به زن كافری كه پناهنده به این حكومت شده، آن قدر مهم است كه جان دادن یك مسلمان كامل الایمان برای آن مصیبت سزاوار است.  
آیا در این جریان بیشتر حرمت اسلام و قرآن و ولایت هتك شده یا در آنچه در كربلا اتفاق افتاد؟  
آیا جان دادن برای كندن خلخال از پای یهودیه در پناه اسلام سزاست ولی جان دادن برای كندن خلخال از پای نوامیس وحی ناسزا؟  
در اینجا شواهد بسیار زیاد دیگری وجود دارد كه به جهت رعایت اختصار از ذكر آنها صرف نظر می‌كنیم. تمامی آنها گواه بر این مطلب است كه ادلّه حرمت اضرار به نفس به طور كلی منصرف از مواردی است كه معرضیت وقوع در ضرر در مسیر فضیلتی از فضائل باشد.

##### مطلب دوم: شعائر حسینی مهم‌تر از ضرر شخصی … ص: 96

تقدّم ادلّه حرمت اضرار به نفس و القاء نفس در هلاكت بر احكام اولیه- لبّاً- بازگشت به تزاحم دارد؛ یعنی باید ملاحظه كرد كه آیا آن ضرری كه متوجه انسان است مهم‌تر است، یا آن چیزی كه در آن معرضیّت ضرر وجود دارد، هر كدام مهم تر بود مقدّم خواهد شد.  
مثلًا حكم به وجوب وضو و غسل با خوف ضرر اندكی همچون تب مختصر و یا سرماخوردگی برداشته می‌شود، اما حرمت اكل میته و گوشت خوك تنها در صورتی برداشته میشود كه ضرر به حدی برسد كه خوف از دست دادن جان برود. بنابراین ممكن است یك مقدار از ضرر بتواند  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 97  
یكی از احكام فرعی دین را بردارد، اما همان مقدار از ضرر بعینه نمی‌تواند یكی از احكام ركنی واصلی دین را رفع كند.  
به همین جهت حكم جهاد در راه خدا با اینكه در آن خوف كشته شدن است به خاطر ضرر برداشته نمی‌شود چون ملاك جهاد به مراتب اقوی از ملاك حفظ جان یك و بلكه چندین نفر است. گر چه با توجه به مطلب قبل و نیز آنچه می‌آید اصلا ادلّه ضرر شامل ابوابی مانند جهاد نمی‌شود تا نوبت به تزاحم و حكومت برسد.  
اكنون كه این مطلب روشن شد می‌گوییم: ملاك اقامه شعائر سیدالشهدا علیه السلام آنقدر مهم است كه ضرر شخصی هیچ گاه مانع از آن نخواهد شد. شواهد زیادی در روایات بر این اهمیت فوق العاده شعائر حسینی در دست می‌باشد. این شعائر علت اصلی بقاء اسلام و دین و توحید و نبوت و امامت و معاد و همه شریعت بلكه تمامی شرایع، و سبب بقاء تمامی فضائل در جهان، و مانع رشد رذائل و سقوط جامه انسانی در گرداب جاهلیت است. طوائف مختلفی از روایات چنین اهمیت فوق العاده‌ای را در شعائر حسینی بازگو می‌كند. ما تنها به دو دسته از آنها كه هر كدام بالغ بر چند صد حدیث دارد اشاره می‌كنیم:  
دسته اول: روایات زیادی كه در تشویق و ترغیب به زیارت قبر امام حسین علیه السلام وارد شده. در این روایات حضرات معصومین علیهم السلام با لحنهای بسیار تند شیعیان را وادار به زیارت آن جناب می‌نمودند، با اینكه می‌دانیم در آن دوران زیارت سیدالشهدا مساوی بود با قتل و غارت و قطع عضو و …، همچنانكه متوكّل و غیر او بارها كمر بر هدم قبر مطهر  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 98  
آن حضرت بستند. جالب اینكه در زمان همین متوكل امام هادی علیه السلام كسی را می‌فرستند تا در حائر حسینی برای آن حضرت دعا كند. «1»  
معرضیّت وقوع در خطر هنگام رفتن به زیارت در آن دوران قابل انكار نیست، و همینطور تحریض و تشویق شدید ائمه بر رفتن به زیارت در همان شرائط. حتی در برخی از آنها تصریح شده كه با وجود ترس از قتل و حبس نباید این زیارت ترك شود. اگر این دسته از روایات نیز نبود خود امر به زیارت رفتن با آن مضامین بالا آن هم در آن شرائط به وضوح گویاست كه حفظ شعائر حسینی- كه زیارت یكی از آنهاست- به مراتب مهم تر از حفظ جان و سلامت انسان است.  
از این قبیل روایات در مجامع حدیثی ما بسیار زیاد موجود است «2».  
برای نمونه به برخی از این مضامین اشاره می‌كنیم:  
1- زراره گوید: از امام باقر پرسیدم: چه می‌فرمایید در مورد كسی  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 99  
كه با ترس و وحشت به زیارت پدرتان برود. آن حضرت فرمود:  
«یُؤْمِنُهُ اللَّهُ یَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَ تَلَقَّاهُ الْمَلَائِكَةُ بِالْبِشَارَةِ وَ یُقَالُ لَهُ لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ هَذَا یَوْمُكَ الَّذِی فِیهِ فَوْزُك». «1»  
«خداوند او را روز وحشت و واهمه بزرگتر (قیامت) در امان قرار می‌دهد، وملائكه با بشارت به استقبال او می‌روند و می‌گویند:  
نترس و محزون مباش كه امروز روز رستگاری توست».  
2- ابن بكیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: من در ارّجان منزل دارم و دلم بسیار می‌خواهد كه به زیارت قبر پدرتان بروم، اما از وقتی كه به قصد زیارت بیرون روم تا وقتی بر می‌گردم دائما دلم در اضطراب وترس ووحشت است، از پادشاه وجاسوسان او وسربازان مسلحی (كه در را وجود داردند). حضرت فرمودند:  
«یَا ابْنَ بُكَیْرٍ أَ مَا تُحِبُّ أَنْ یَرَاكَ اللَّهُ فِینَا خَائِفاً؟ أَ مَا تَعْلَمُ أَنَّهُ مَنْ خَافَ لِخَوْفِنَا أَظَلَّهُ اللَّهُ فِی ظِلِّ عَرْشِهِ وَ كَانَ مُحَدِّثُهُ الْحُسَیْنَ علیه السلام تَحْتَ الْعَرْشِ وَ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ أَفْزَاعِ الْقِیَامَةِ یَفْزَعُ النَّاسُ وَ لَا یَفْزَعُ، فَإِنْ فَزِعَ وَقَّرَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ سَكَّنَتْ قَلْبَهُ بِالْبِشَارَةِ». «2»  
«ای فرزند بكیر آیا دوست نداری كه خدا تو را در زمره كسانی ببیند كه برای ما ترسان شده‌اند؟ آیا نمی‌دانی كسی كه به خاطر ترس ما ترسان شود خداوند او را در سایه عرشش «2»  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 100  
جای خواهد داد، ودر زیر عرش حسین علیه السلام هم دم و هم صحبت او خواهد بود. وخداوند او را از اضطراب و وحشتهای روز قیامت در امان قرار می‌دهد، همه مردم در اضطراب و وحشتند اما او هیچ اضطرابی ندارد، اگر هراسان شود ملائكه او را آرام كرده و قلبش را با بشارت راحت می‌كنند».  
3- سلیمان بن خالد گوید: شنیدم كه امام صادق علیه السلام می‌فرمود:  
«عَجَباً لِأَقْوَامٍ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ شِیعَةٌ لَنَا یُقَالُ إِنَّ أَحَدَهُمْ یَمُرُّ بِهِ دَهْرَهُ لَا یَأْتِی قَبْرَ الْحُسَیْنِ علیه السلام جَفَاءً مِنْهُ وَ تَهَاوُناً وَ عَجْزاً وَ كَسَلًا! أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ یَعْلَمُ مَا فِیهِ مِنَ الْفَضْلِ مَا تَهَاوَنَ وَ لَا كَسِلَ … ». «1»  
«تعجب است از گروهی كه گمان می‌كنند شیعه ما هستند، می‌گویند عمر یكی از آنها می‌گذرد و به زیارت قبر حسین نمی‌رود! این كار به خاطر جفا وبی اهمیت دانستن وسستی وتنبلی اوست. به خدا قسم اگر می‌دانست چه فضیلتی در زیارت اوست نه آن را بی‌ارزش می‌پنداشت و نه سستی می‌كرد».  
4- ابن خارجه گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از كسی كه بدون علت زیارت قبر امام حسین علیه السلام را ترك كرده است. فرمود:  
«هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النَّارِ». «2»  
«این مردی از اهل آتش است».  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 101  
5- امام صادق علیه السلام فرمود:  
«لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ یَزُرِ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام لَكَانَ تَارِكاً حَقّاً مِنْ حُقُوقِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللَّه علیه و آله لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَرِیضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاجِبَةٌ عَلَی كُلِّ مُسْلِم». «1»  
«اگر یكی از شما همه عمرش را به حج برود و حسین بن علی علیه السلام را زیارت نكند یكی از حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترك كرده است، زیرا حق حسین علیه السلام فریضه‌ای واجب از طرف خدا بر گردن هر مسلمانی است».  
6- امام رضا علیه السلام فرمودند:  
«مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَیْنِ علیه السلام بِشَطِّ فُرَاتٍ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ». «2»  
«هر كس قبر حسین علیه السلام را در كنار شط فرات زیارت كند همانند كسی است كه خدا را بالای عرشش زیارت كرده»  
دسته دوّم: روایات متعددی است كه شیوه‌های مختلف عزاداری را بیان می‌كند. بیش از پانصد حدیث در این زمینه موجود است، وحدود پنجاه عنوان در مورد عزای آن امام مظلوم وارد شده است، كه بسیاری از این عناوین مستلزم اضرار به نفس ومعرضیت وقوع در هلاكت است.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 102  
برخی از این عناوین به قرار زیر است:  
لَطْم، لدم، قلق، هلع، جزع، بكاء، نوح، ندبه، صیحة، صرخه، حزن، تفجّع، تألّم، مجروح شدن پلك چشم، هیجان، چاك دادن گریبان وغیر آن.  
جزع به معنی بی‌تابی است، یعنی انسان در اثر مصیبت كنترل خود را از دست بدهد و تاب نیاورد و كارهایی انجام دهد كه اگر تاب می‌آورد آن كارها را انجام نمی‌داد.  
لطم یعنی به صورت سیلی زدن. لدم یعنی بر صورت و سینه كوفتن تا خون جاری شود. قلق یعنی مضطرب شدن ودر كنترل نبودن كه در چنین حالتی هر اتفاقی ممكن است برای انسان بیفتد. هلع به معنی جزع و بی‌تحملی است. صیحه یعنی شیون بلند. صرخه یعنی صیحه بلند.  
همانطور كه مشاهده می‌كنید این عناوین با حفظ نفس وجان سازش ندارد. اگر اضرار به نفس در عزای مظلوم حرام باشد هیچ گاه نباید در این مصیبت بی‌تاب شد به حدی كه انسان به اضطراب افتاده و هیجان زده شده وافعالش از تحت كنترل او خارج شود.  
البته این بدان معنی نیست كه هر كسی به هر گونه كه مضطرب شد وخونی از خود جاری كرد واقعا عزاداری كرده باشد وكار او از شعائر حسینی محسوب شود، بلكه باید شرائطی كه تاكنون مطرح شد در آن رعایت شود كه از آن جمله دلالت عرفی این عمل بر عزای سالار شهیدان وعدم انطباق عنوان حرام بر آن است.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 103  
اكنون به برخی از این مضامین نیز اشاره می‌كنیم:  
1- امام صادق علیه السلام فرمودند:  
«كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ مَا خَلَا الْجَزَعَ وَ الْبُكَاءَ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ علیه السلام». «1»  
«هر بی‌تابی وگریه‌ای مكروه است مگر بی‌تابی وگریه برای شهادت حسین علیه السلام»  
2- امام صادق علیه السلام از مسمع كردین پرسیدند: آیا تو به یاد مصیبتهای امام حسین می‌افتی و برای آن جزع و بی‌تابی می‌كنی؟ گفتم: آری به خدا آنقدر می‌گریم كه اهلم اثر آن را در چهره‌ام می‌بینند ودیگر نمی‌توانم غذا بخورم وآب بیاشامم، به حدی كه از فرط گرسنگی وتشنگی وضع چهره‌ام تغییر می‌كند. حضرت فرمود:  
«رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِینَ یُعَدُّونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا» … «2»  
«خدا به اشك چشمت رحم نماید، هرآینه تو از كسانی هستی كه از اهل جزع و بی‌تابی بر ما محسوب می‌شوند».  
3- امام باقر علیه السلام روز عاشورا به تمامی اهل خانه كه از آنها تقیّه نمی‌كرد می‌فرمود بر آن حضرت گریه كنند ودر خانه‌اش مجلس عزا بر پا كرده و اظهار جزع كنند، یعنی بی‌تابی خود را آشكار كرده و نشان دهند. «3»  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 104  
4- امام رضا علیه السلام فرمودند:  
«إِنَّ یَوْمَ الْحُسَیْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا». «1»  
«روز حسین پلكهای چشم ما را زخم كرده و اشك‌های ما را ریزان نموده است».  
6- در زیارت ناحیه وارد شده است كه:  
«وَ أُقِیمَتْ لَكَ الْمَأْتَمُ فِی أَعْلَی عِلِّیِّینَ وَ لَطَمَتْ عَلَیْكَ الْحُورُ الْعِین». «2»  
«برای تودر اعلی علیین مجالس عزا و ماتمكده‌ها بنا شده وحور العین به خاطر تو به صورت خود لطمه زده است».  
اینها قطره‌ای از دریای روایات فراوانی است كه در این باب وارد شده وتمامی آنها گویای یك مطلب است، وآن این كه ملاك شعائر حسینی و عزای بر مظلوم بسیار مهم‌تر وقوی‌تر از بسیاری از احكام دیگر است. بنا براین اگر تزاحمی میان این دو رخ داد شعائر حسینی بی‌چون و چرا مقدم خواهد بود.  
وجه اهمیت این است كه این شعائر مرتبط با ولایت است كه «لَمْ یُنادِ بِشَی‌ءٍ كَمَا نُودِیَ بِالوِلایِةِ» «3»  
، و مرتبط با سیدالشهداست كه او نفس رسول خدا و چراغ هدایت و كشتی نحات است، اگر شعائر ا از بین  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 105  
برود بشریت تا ابد هلاك شده و نجات نخواهند یافت و چراغی برای هدایت نخواهند داشت. از این رو از دست دادن جان یك یا چند نفر در مقابل حیات معنوی همه بشریت ارزشی ندارد.

##### مطلب سوم: كدامین ضرر؟ … ص: 105

ضرر و هلاكت و از دست دادن، به چیزی می‌گویند كه گتره و بیهوده از دست انسان برود. وقتی انسان چیز با ارزشی را بیهوده از دست بدهد و در مقابلش هیچ بهره و نتیجه‌ای وجود نداشته باشد او ضرر كرده است. اما اگر انسان چیزی را از دست داد ولی در مقابل چیز بهتری به دست آورد، در هیچ منطقی او را متضرر حساب نمی‌كنند. مثلًا اگر پول شما بیهوده از دست شما برود و در مقابلش چیزی عائدتان نشود ضرر كرده‌اید، اما اگر در ازای از دست دادن پول به چیز ارزشمند دیگری برسیده‌اید هیچ ضرری نكرده‌اید.  
همینطور از دست دادن یكی از اعضای بدن برای محافظت از سایر اعضا ضرر نبوده بلكه جلوگیری از ضرر است، و یا حجامت و گرفتن مقداری از خون سر یا كمر برای حفظ سلامت بدن. از این رو از دست دادن هر چیزی ضرر نیست بلكه باید دید در مقابل از دست دادن آن چیز چه چیزی به دست آمده است.

##### ضرر دنیوی و نفع اخروی … ص: 105

وقتی در مقابل از دست دادن یكی از امور دنیوی نفع آخرتی نصیب انسان بشود موضوع ضرر منتفی خواهد شد. مرحوم محقق نراقی در  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 106  
عوائد الأیام نیز به این مطلب اشاره كرده «1»، و در مستند الشیعه فروع زیادی را بر آن مترتب نموده است.  
به همین جهت جهاد در راه خدا با اینكه در آن تلف نفس و عضو هست اما ضرر نیست، چون در ازای از دست دادن آن بهره‌های فراوانی عائد خود مجاهد و جامعه اسلامی میشود، و جان شهید بیهوده تلف نشده تا هلاكت باشد. همچنین است از دست دادن هر امر دنیوی برای به دست آوردن امر اخروی.  
وقتی امام امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید جان دادن مسلمان در مصیبت اهانت به مرز و بوم اسلامی- حتی به اندازه كندن خلخال از پای یهودیه در پناه اسلام- كاری به جا وسزاست به آن معنی است كه جان آن شخص بیهوده تلف نشده بلكه در راه فضیلت بوده و هیچ ملامتی متوجه او نیست.  
در حقیقت این اشكال ناشی از دید كوتاه دنیا پرستان و مادیین است كه تمام خیر و شر را در این دنیا می‌بینند و اصلا اعتقادی به فضائل و كمالات و مقامات اخروی ندارند، قرآن حال آنان را اینگونه حكایت می‌كند:  
«وَ قالُوا ما هِیَ إِلَّا حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ وَما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا یَظُنُّون». «2»  
اما اگر اعتقادی به جهان آخرت باشد و انسان یقین داشته باشد كه در مقابل از دست دادن این چیز به چیزهای زیادی دست پیدا میكند هیچ وقت آن را ضرر به حساب نمی‌آورد.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 107  
بله البته ممكن است شارع مقدس به لحاظ اینكه گاه تحمل یك ضرر دنیوی در راه رسیدن به یك كمال و فضیلت، انسان را از تحصیل كمالات فراوان دیگری باز می‌دارد، ودیگر نمی‌تواند در این راه ادامه مسیر دهد، به خاطر وجود ضرر در یكی از تكالیفش دست از وجوب آن تكلیف و یا حتی از جواز آن بردارد، و بر مكلف لازم كند كه مراعات ضرر را نموده و متحمل ضرر نشود هر چند این فضیلت از او فوت شود. همانند اینكه با وجود ضرر حكم وجوب روزه و وضو وغسل برداشته می‌شود، چه رفع حكم رخصت باشد یا عزیمت. ولی تمام نكته در این است كه در چنین موردی لزوم تحمل ضرر نه به خاطر اقوی بودن ملاك آن ضرر شخصی دنیوی از ملاك حكم شرعی است، بلكه به خاطر محروم شدن مكلف از ادامه مسیر و درك سایر كمالاتی است كه در نظر شارع اهم از فوت ملاك این حكم فرعی است.

##### منافع دنیوی و اخروی بیشمار شعائر حسینی مانع از تحقّق ضرر در آن است … ص: 107

اكنون می‌گوییم: عزاداری بر سالار شهیدان عالم كه سبب بركات فراوان دنیوی و اخروی، در شخص و جامعه، در اخلاق و عقائد، در تربیت اجتماعی و … دارد، در مقابل این همه نفع تلف عضو و یا تلف نفس ضرر محسوب نمی‌شود و ضرر در اینجا تخصّصاً و موضوعاً منتفی است.  
چگونه ضرر باشد در حالی كه علت بقاء اسلام و مانع تحریف این آیین آسمانی- همانند سایر ادیان- شده است؟  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 108  
چگونه ضرر باشد در حالی كه از توحید تا معاد، از طهارت تا دیات، از اخلاق وآداب همگی وابسته به اوست؟ واگر این شعائر از بین برود تمامی دین از بین خواهد رفت وچیزی از آن نخواهد ماند، مگر مشتی خرافات وظلمات، همان چیزی كه در سایر ادیان تحریف شده مشاهده می‌كنیم.  
چگونه ضرر باشد و حال آنكه این شعائر حیات طاغوتهای روزگار را به چالش كشیده، و آنها را همیشه هراسان از این عزاداریها نگه داشته است، و به همین سبب از گذشته زمان تا به امروز با تمام قوا سعی در كمرنگ كردن این شعائر و عزاداری‌ها و زیارت رفتن‌ها هستند؟  
چگونه ضرر باشد و حال آنكه چنین شعائری سبب تقویت روحیه سربلندی و عزت و زیر بار ظلم نرفتن در جوامع ایمانی است كه داد مستكبران عالم را در آورده است؟  
چگونه ضرر باشد و حال آنكه سبب تقویت روحیه ایمانی جوامع بوده و سد محكمی در برابر تهاجمات روز افزون فرهنگی دشمنان است؟  
چگونه ضرر در این شعائر صدق كند و حال آنكه قوام دین به این شعائر است، و تمام دین را همین شعائر حفظ میكند؟  
این شعائر علاوه بر منافع لایتناهی اخروی منافع بیشمار دنیوی نیز دارد. از این رو حتی اگر قاعده فوق را نسبت به منافع اخروی نپذیریم و ملاك نفع و ضرر را تنها منافع دنیوی بدانیم، به هیچ وجه نمی‌توان از منافع بیشمار دنیوی این شعائر چشم پوشی كرد. پس در این شعائر- با تحفظ بر عنوان شعیره بودن- ضرر موضوعاً منتفی است چه به لحاظ  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 109  
نفع اخروی وچه به لحاظ منافع بیشمار دنیوی.

##### شعائر حسینی برای از خود گذشتن‌است نه‌خود را حفظ كردن … ص: 109

اساس شعائر حسینی بر ایجاد روحیه حماسی وفداكاری وایثار واز خود گذشتگی است، نه مراعات جان وحفظ خود وخود خواهی، اساس بر جهاد وجانفشانی است نه نگه داشتن جان، اساس بر جانبازی است نه تن پرستی.  
اصلا حسین علیه السلام یعنی فداكاری، یعنی از خود گذشتن، یعنی به فكر خود نبودن، یعنی جانفشانی در راه محبوت را شیرین‌تر از عسل دانستن، یعنی ندیدن خود ودیدن او.  
كربلا یعنی تیر را به چشم و جان خریدن تا خاری به پای حجة اللَّه نخلد، كربلا یعنی قطعه قطعه شدن در راه امام زمان تا تنی از او نرجند، كربلا یعنی مادر، سر بریده فرزند را به طرف دشمن پرتاب كند تا از این رهگذر یك خار از هزاران خار از سر راه فرزند زهرا كنده شود. كربلا یعنی اینكه منتها آرزوی انسان این باشد كه خون آلوده‌اش با خون امامش مخلوط شود تا از این راه كسب آبرو كند. اینها معانی نهضت عاشوراست نه آنكه تمام فكر وذكر انسان این باشد كه خاری در پایش نخلد تا مبادا خونی از او جاری شود ولطمه‌ای ببیند. به همین جهت میرزای قمی شعائر حسینی را در باب جهاد مندرج كرده است. «1»  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 110  
آیا تحمل ضررهای فراوان برای تمرین و آمادگی سربازان فداكاری كه حاضرند سر خود را در راه هدف ببازند ضرر محسوب میشود؟  
همیشه در هر لشكری یك عده سرباز فداكار هستند كه حاضرند در راه هدفشان هر زحمتی را به جان بخرند، چنین كسانی را به تمرینهای سخت و دشواری وا می‌دارند كه دیگران از تحمل آن عاجزند، زیرا اینها قرار است جان بدهند پس نباید از ریختن مقداری از خونشان در هنگام رزمایش وآمادگی نظامی واهمه‌ای داشته باشند. اینها برای اینكه خود را نگه دارند نیامده‌اند، بلكه آمده‌اند تا خود را نگه ندارند وهدفشان را نگه دارند، جانشان را فدا كنند تا هدفشان فدا نشود. گاه در برخی رزمایشهای نظامی جان برخی از این تكاوران نیز از بین می‌رود، اما چه باك از رفتن جان چند نفر در مقابل آمادگی نظامی وتربیت سربازانی كه در راه هدفشان سر می‌بازند.  
معمولا برای بیان چنین معانی والای ایثار وشهادت از رنگ قرمز ویا گل لاله استفاده می‌كنند، زیرا دلالت خون ورنگ سرخ بر شهادت ورشادت دلالتی طبعی است وچنین دلالتی برتر از دلالت‌های وضعی موجود در سایر اقسام شعائر است.  
می‌دانیم عزیزترین چیز برای انسان جان اوست، برخی در راه محبوبشان از بذل مال دریغ ندارند اما صحبت جان كه برسد عقب نشینی می‌كنند. اما عده‌ایی هستند كه حاضرند با صد شور و شعف در راه محبوبشان جان خود را نیز ببازند، همان جان عزیزی كه همه با دوصد حرص وآز آن را حفظ می‌كنند. اینها همان كسانی هستند كه  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 111  
خواب راحت را از چشم بدخواهان محبوبشان ربوده‌اند، وآنها را در دریای گیجی وگنگی وترس واضطراب و واهمه فرو برده‌اند. دست دیگران دیگران را می‌شود با پول بست، یا صدایشان را با تهدید خفه كرد، اما اینها نه چشمی به دنیا دوخته‌اند ونه دلی بر جان.  
صد البته كه رزمایش این گروه فداكار بسیار دیدنی خواهد بود، كه چگونه با عشق و شور از خون دل خود- كه عزیزترین چیزها نزد بعضی می‌باشد- به چه راحتی می‌گذرند واصلا ناراحت نیستند! وصد البته كه چنین رزمایشی برای گروه دیگر بسیار تلخ ونامبارك بوده ومو را بر تنشان راست می‌كند، اینها كه با نام محبوبشان چنین سر می‌بازند اگر او را ببینند وقرار باشد به فرمان او بجنگند چه خواهند كرد؟ در حقیقت این یك تمرین وآمادگی نظامی است برای یاری آن یار سفر كرده كه صد قافله دل همره اوست، چه پس از ظهورش وچه قبل از آن.

##### همانند نیكان باش … ص: 111

البته نمی‌خواهیم بگوییم هر كه در این رزمایش شركت می‌كند از چنین شناخت بالایی برخوردار است، واین كار او نشانه شدت رشادت وفداكاری وعلاقه او در راه محبوبش می‌باشد. اما یكی از اصول مسلمّ در علم اخلاق وتربیت ویكی از بهترین شیوهای كنترل نفس وبه دست آوردن عنان این اسب چموش، همانندی با نیكان است. یعنی كسی كه یكی از فضائل روحی برایش بسیار دشوار می‌نماید، اگر بخواهد نفسش رام شده وبر انجام این فضیلت عادت كند، باید خود را شبیه  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 112  
كسانی كه دارای این فضیلت هستند بنماید، و به اصطلاح عامیانه ادای او وكاریهایش را در بیاورد كه همانندی با نیكان خود یك فضیلیت است. در چنین حالتی كم كم انسان رنگ او را به خود می‌گیرد و مانند او خواهد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:  
«إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِیماً فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ یَكُونَ مِنْهُمْ». «1»  
«اگر بردبار نیستی خود را به شكل بردباران در آور، كه بسیار اندكند كسانی كه خود را شبیه گروهی نمایند مگر آنكه بالأخره از آنها خواهند شد».  
بنابراین یكی از راههای ایجاد روحیه حماسی و جانبازی وفداكاری وایثار واز خودگذشتگی- كه تمامی اینها معانی بلند نهضت عاشورا وكربلاست- همانندی با دارندگان این فضائل است، تا به این واسطه چنین روحیه‌ای در آنها هم ایجاد شود.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 115

### فهرستها/ 113

#### كتاب‌نامه … ص: 115

منابع حدیثی شیعه  
1. اصول و فروع كافی، محمد بن یعقوب كلینی ثقة الاسلام، متوفی 329 قمری. چاپ دار الكتب اسلامیه تهران.  
2. المناقب یا مناقب ابن شهر آشوب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، متوفی 588 قمری. چاپ موسسه انتشارات علامه قم.  
3. امالی شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، متوفی 381 قمری.  
چاپ كتابخانه اسلامیه.  
4. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی علامه، متوفی 1111 قمری. چاپ موسسة الوفاء بیروت.  
5. تهذیب‌الأحكام، محمد بن حسن طوسی شیخ الطائفة، متوفی 460 قمری.  
چاپ دار الكتب اسلامیه تهران.  
6. عیون اخبار الرضا، محمد بن علی بن بابویه قمی، متوفی 381 قمری.  
چاپ انتشارات جهان.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 116  
7. غررالحكم ودرر الكلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، متوفی 550 قمری. چاپ انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.  
8. كامل الزیارات، ابن قولویه قمی، متوفی 367. چاپ انتشارات مرتضویه.  
9. مصباح المتهجّد، محمد بن حسن طوسی شیخ الطائفة، متوفی 460 قمری. چاپ موسسة فقه الشیعة بیروت.  
10. نهج البلاغة، سید رضی، متوفی 406 قمری.  
11. وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، شیخ حر عاملی، متوفی 1104 قمری. چاپ موسسة آل البیت لاحیاء التراث.  
منابع فقهی شیعه  
12. المبسوط، محمد بن حسن طوسی شیخ الطائفة، متوفی 460 قمری. چاپ المكتبة المرتضویة.  
13. تذكرة الفقهاء، حسن بن یوسف بن مطهر علامه حلی، متوفی 726 قمری.  
چاپ موسسة آل البیت لاحیاء التراث.  
14. جامع الشتات، ابوالقاسم بن محمد حسن، میرزای قمی، متوفی 1231 قمری. چاپ موسسه كیهان.  
15. جامع المقاصد فی شرح القواعد، علی بن حسین كركی محقق ثانی متوفی 940 قمری. چاپ موسسه آل البیت لاحیاء التراث.  
16. جواهر الكلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن النجفی، متوفی 1266 قمری. چاپ دار الكتب اسلامیه تهران.  
17. ذكری الشیعة فی احكام الشریعة، محمد بن جمال الدین مكی عاملی شهید اول، متوفی 786 قمری. چاپ موسسة آل البیت لاحیاء التراث.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 117  
18. ریاض المسائل، سید علی طباطبائی، متوفی 1231 قمری. چاپ موسسة النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.  
19. عوائد الأیام، احمد بن محمد مهدی نراقی، متوفی 1245 قمری. چاپ مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامی  
20. كشف اللثام عن قواعد الاحكام، بهاء الدین محمد بن حسن اصفهانی فاضل هندی، متوفی 1137 قمری. چاپ موسسة النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.  
21. مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان، مولی احمد اردبیلی، متوفی 993 قمری. چاپ موسسة النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.  
22. مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، زین الدین بن علی عاملی شهید ثانی، متوفی 965 قمری. چاپ موسسة المعارف الاسلامیة.  
23. مستند الشیعه فی احكام الشریعة، احمد بن محمد مهدی نراقی، متوفی 1245 قمری. چاپ موسسة آل البیت لاحیاء التراث.  
منابع حدیثی سنی  
24. الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، چاپ دار الفكر لبنان.  
25. سنن ابی داوود، سلیمان بن اشعث سجستانی، متوفی 275. چاپ دارالفكر بیروت.  
26. سنن ترمذی، محمد بن عیسی بن سورة، متوفی 279. چاپ دارالفكر بیروت.  
27. سنن كبری، ابوبكر بیهقی، متوفی 458. چاپ دارالفكر بیروت.  
28. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل. چاپ دار الطباعة العامرة استانبول.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 118  
29. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، چاپ دار الفكر بیروت.  
30. كنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، علی المتقی بن حسام الدین الهندی، متوفی 975. چاپ موسسة الرسالة بیروت.  
31. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، علی بن ابی بكر الهیثمی، متوفی 807. چاپ دار الكتب العلمیة بیروت.  
32. ینابیع المودة لذوی القربی، سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، 1294 قمری. چاپ دار الاسوة للطباعة و النشر.  
كتب لغت  
33. العین، خلیل بن احمد فراهیدی، متوفی 175.  
34. القاموس المحیط، فیروزآبادی.  
35. صحاح اللغة، جوهری.  
36. مقاییس اللغة، ابن فارس.  
سایر كتابها  
37. حماسه حسینی، مرتضی مطهری شهید. چاپ انتشارات صدرا تابستان 1368.  
38. فرهنگ نامه مرثیه سرایی وعزاداری سید الشهداء، محمد محمدی ری‌شهری. نشر مشعر.  
39. كتاب مقدس شامل عهد عتیق و عهد جدید.  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 119

#### فهرست آیات … ص: 119

«احل اللَّه البیع» 26  
«الَّذینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعینَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ فِی الصَّدَقاتِ وَ الَّذینَ … » 72  
«انَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلام» 11  
«إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّه» 38  
«إِنَّما أَشْكُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» 93  
«ذلِكَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوب» 38  
«زُیِّنَ لِلَّذینَ كَفَرُوا الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ یَسْخَرُونَ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا» 72  
«فی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْكَرَ فیهَا اسْمُه» 38  
«لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجا» 12  
«وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّه» 38، 58، 80  
«وَ قالُوا ما هِیَ إِلَّا حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِكُنا إِلَّا» 106  
«وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوب» 11  
«وَ یَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كُلَّما مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ» 72  
«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّه» 38  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 121

#### فهرست احادیث … ص: 121

ابْعَثُوا إِلَی الْحَیْرِ ابْعَثُوا إِلَی الْحَیْرِ … 98  
اقْرَأْ عَلَی مَنْ تَرَی أَنَّهُ یُطِیعُنِی مِنْهُمْ وَ یَأْخُذُ بِقَوْلِیَ السَّلَامَ 83  
أُقِیمَتْ لَكَ الْمَأْتَمُ فِی أَعْلَی عِلِّیِّینَ وَ لَطَمَتْ عَلَیْكَ الْحُورُ الْعِین 104  
إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِیماً فَتَحَلَّمْ 112  
انِّی أِخِافُ عَلَیْكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِیْنَ 93  
إِنِّی لَمْ أَذْكُرْ مَصْرَعَ بَنِی فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقَتْنِی لِذَلِكَ عَبْرَة 93  
إِنَّ یَوْمَ الْحُسَیْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا 104  
حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْن 11  
رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِینَ یُعَدُّونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا 103  
رَحِمَ اللَّه مَنْ أَحْیَا أَمْرَنَا 39  
عَجَباً لِأَقْوَامٍ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ شِیعَةٌ 100  
كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ مَا خَلَا الْجَزَعَ 103  
كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِیرٍ تَحْتَ هَوَی أَمِیر 76  
كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَیْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِیَرَوْا مِنْكُمُ الاجْتِهَادَ 82  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 122  
كَیْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ 76  
لاتَأْخُذُهُ فِی اللَّه لَومَةُ لائِمٍ 73  
لَمْ یُنادِ بِشَی‌ءٍ كَمَا نُودِیَ بِالوِلایِةِ 33، 104  
لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ یَزُرِ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ 101  
مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَیْنِ علیه السلام بِشَطِّ فُرَاتٍ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ 101  
مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالَهِ فَهِوَ بَمَنْزِلَةِ الشَهِیْدِ 91  
هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ النَّارِ 100  
هكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ البَالِغَةِ بِأَهْلِهَا 94  
یَا ابْنَ بُكَیْرٍ أَ مَا تُحِبُّ أَنْ یَرَاكَ اللَّهُ فِینَا خَائِفاً 99  
یَا عَلِی مَنْ عَمَّرَ قُبُورَكُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّمَا 40  
یُؤْمِنُهُ اللَّهُ یَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ 99  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 123

#### فهرست اعلام … ص: 123

آدم، 11، 13  
آمدی، 76  
ائمه، 46، 58، 61، 78، 94، 98  
ابراهیم، 11، 13  
ابن بكیر، 99  
ابن خارجه، 100  
ابن شهر آشوب، 93  
ابن فارس، 23  
ابن قولویه، 92، 93  
ابن قولویه قمی، 98  
ابوالدرداء، 94  
ابوالقاسم بن محمد حسن، میرزای قمی، 109  
ابی داوود، 89  
ابی عبد اللَّه الحسین، 33، 58، 65  
ابی‌هاشم الجعفری، 98  
احمد اردبیلی، مقدس، 91  
احمد بن محمد مهدی نراقی، 105، 106  
ادیبان، 85  
الائمّة المیامین، 11، 13  
امام، 68، 69  
امامان، 82  
امام باقر، 83، 84، 98، 103  
امام حسین، 11، 12، 13، 14، 17، 67، 69، 93، 99، 100، 101، 103، 109  
امام رضا، 67، 101، 104  
امام زمان، 87، 109  
امام سجاد، 92  
امام صادق، 39، 76، 82، 83، 84، 99، 100، 101، 103  
امام مظلوم، 66، 101  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 124  
امام هادی، 98  
امیرالمومنین، 40، 73، 76، 83، 84، 94، 95، 112  
انبیاء، 11، 12، 14  
اوصیاء، 12  
اولاد فاطمه، 93  
اهل بیت، 18، 49، 58، 61، 70، 87  
اهل لغت، 24  
أفضل المرسلین، 11، 13  
بخاری، 88، 89  
بروجردی، 66  
بنی فاطمة، 93  
بهائی، 90  
بیهقی، 89  
پادشاه، 99  
پسران یعقوب، 92  
پیامبر اكرم، 11، 13، 14، 32، 40، 60، 76، 83، 84  
پیامبران، 14، 86  
ترك شیرازی، 69  
ترمذی، 88  
جاسوسان، 99  
جبرئیل، 88  
جعفری، 83  
جوهری، 22، 23  
حافظ، 63، 69  
حجة اللَّه، 109  
حر عاملی، 93، 98، 100  
حسن بن یوسف بن مطهر، علامه حلی، 91  
حسن كاشانی، 12، 15، 18  
حسینی، 11، 12، 13، 14، 18، 33، 50، 65، 69، 87، 90، 92، 96، 97، 98، 104، 107، 109  
حضرت فاطمه، 67، 94  
حور العین، 104  
خاتم النبیین، 11، 12، 13، 14  
خلیل بن احمد فراهیدی، 21، 22  
دانشمندان، 63  
دشمنان، 78، 108  
دعبل، 67  
رسول اللَّه، 76، 101  
رسول خدا، 77، 84، 101، 104  
رضی، سید، 76، 94، 95  
زراره، 98  
زن كافر، 95، 96  
زن مسلمان، 95  
زید شحام، 82  
زین الدین بن علی عاملی، شهید ثانی، 91  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 125  
سالار شهیدان، 17، 18، 49، 64، 66، 80، 102، 107  
سربازان، 95، 99، 110  
سرباز فداكار، 110  
سرور بهشتیان، 14، 64  
سلیمان بن خالد، 100  
سلیمان بن داود، 40  
سهل بن زیاد، 98  
سیاستمداران چپاول‌گر، 95  
سیدالشهدا، 12، 14، 66، 97، 104  
سید المرسلین، 61  
سیّد شباب أهل الجنّة، 12  
سید مظلومان، 41، 58، 85  
سیوطی، 88  
شارع، 18، 26، 27، 29، 30، 31، 39، 40، 41، 42، 43، 44، 45، 46، 47، 48، 56، 57، 58، 60، 61، 80، 107  
شاعران، 85  
شیخ حر عاملی، 103  
شیخ صدوق، 94  
شیخ طوسی، 66  
شیعیان، 17، 97  
طاغوتهای روزگار، 108  
عترت، 12، 14  
علامه مجلسی، 73  
علی اكبر، 69  
علی بن بلال، 98  
علی بن حسین كركی، محقق ثانی، 91  
علی طباطبائی، سید، 91  
عیسی مسیح، 11، 14، 89  
غیر شیعیان، 86  
غیر مسلمانان، 71، 79، 80، 86  
فرزند بكیر، 99  
فرزند پیغمبر خدا، 66  
فرزند زهرا، 109  
فقها، 48، 49، 91  
فیروزآبادی، 23  
قندوزی، 94  
كفار، 28  
گویندگان، 85  
لشكریان، 65  
لشكریان شام، 95  
لشكریان معاویه، 95  
لغت شناسان، 21  
لیلا، 69  
متشرعه، 18، 41، 55، 56  
متقی هندی، 88  
متوكل، 97، 98  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 126  
محتشم، 67  
محمد باقر مجلسی، علامه، 11، 13، 39، 40، 67، 82، 93، 98، 99، 100، 101، 104  
محمد بن جمال الدین مكی، شهید اول، 91  
محمد بن حسن اصفهانی، فاضل هندی، 91  
محمد بن حسن طوسی، شیخ الطائفة، 91، 98، 101  
محمد بن حمزة، 98  
محمد بن یعقوب كلینی، 33، 66، 76، 83، 91، 94، 98، 104  
محمد حسن نجفی، صاحب جواهر، 91  
محمد سند، 12، 15، 18  
محمدی ری‌شهری، 70  
مداحان، 85  
مرتضی مطهری، 70  
مستكبران عالم، 108  
مسلم، 88، 89  
مسلمانان، 14، 23، 25، 26، 28، 50، 51، 71، 72، 75، 78، 79، 80، 82، 85، 95، 96  
مسمع كردین، 103  
مسیحیان، 89  
مشركین، 72  
معاویه، 12، 14  
معصوم، 42، 48، 51، 61  
معصومین، 50، 59، 97  
ملائكه، 66، 99، 100  
موسی، 11، 13  
مومنان، 17، 82، 85  
میرزای قمی، 109  
نوامیس وحی، 96  
نوح، 11، 13  
همّام، 94  
هیثمی، 88، 89  
یار سفر كرده، 111  
یزید، 12، 14  
یعقوب، 92، 93  
یوسف، 92، 93  
یهودیه در پناه اسلام، 96  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 127

#### فهرست مكانها و زمانها … ص: 127

ارّجان، 99  
افطار، 85  
الحیر، 98  
العسكر، 98  
انبار، 95  
بخارا، 69  
بدر، 28، 32  
بیابان، 79  
بیت المقدس، 40  
پایه‌های عرش، 66  
حائر حسینی، 98  
خانه سنگی، 79  
خیمه عزا، 85  
خیمه‌های مطهر ابی عبد اللَّه، 65  
دو كوه، 79  
راه كربلا، 69  
روز حسین، 104  
روز وحشت و واهمه بزرگتر، 99  
ستون سنگی، 79  
سحر، 85  
سمرقند، 69  
شط فرات، 67، 101  
صفا، 38، 39  
طریق الطف، 69  
عاشورا، 65، 66، 103، 109، 112  
عصر عاشورا، 65  
غدیر خم، 32  
قبر امام حسین، 97، 98، 99، 100، 101  
قبرهای اهل بیت، 40  
قم، 18  
كربلا، 12، 14، 69، 96، 109، 112  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 128  
كره خاكی، 79  
مجلس روضه، 85  
محراب، 85  
محرم، 12، 15، 18  
مروه، 38، 39  
مسجد، 48، 60، 85  
مشاعر، 21، 22  
مشعر، 21، 23  
ملا اعلی، 66  
هندو، 69  
یوم الحسین، 104  
یوم الفزع الأكبر، 99  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 129

#### فهرست كتابها … ص: 129

اصول كافی، 33، 83، 94، 104  
الدر المنثور،، 88  
العین، 21  
القاموس المحیط، 23  
المبسوط، 91  
المناقب، 93  
بحارالأنوار، 11، 13، 39، 40، 67، 73، 78، 82، 93، 98، 99، 100، 101، 104  
تذكرة الفقهاء، 91  
تهذیب الاحكام،، 66  
تهذیب‌الأحكام، 101  
جامع الشتات، 109  
جامع المقاصد، 91  
جواهر الكلام، 91  
حماسه حسینی، 70  
ذكری الشیعة، 91  
ریاض المسائل، 91  
سنن ابی داوود، 89  
سنن ترمذی، 88  
سنن كبری، 89  
صحاح، 22  
صحاح اللغة، 22  
صحیح بخاری، 88، 89  
صحیح مسلم، 88، 89  
عوائد الأیام، 106  
عیون اخبار الرضا، 94  
غررالحكم، 76  
فروع كافی،، 66  
فروع كافی، 76، 91، 98  
فرهنگ‌نامه مرثیه سرایی وعزاداری سید الشهداء،، 70  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 130  
قاموس، 23  
كامل الزیارات، 92، 93، 98  
كتاب مقدس، 88  
كشف اللثام، 91  
كنز العمال، 88  
مجمع الزوائد،، 88  
مجمع الزوائد، 89  
مجمع الفائدة، 91  
محمد بن علی بن بابویه قمی، شیخ صدوق، 94  
مسالك الافهام، 91  
مستند الشیعه، 106  
مصباح المتهجّد، 98  
معجم مقاییس اللغة،، 23  
مقاییس اللغة، 23  
نهج‌البلاغه، 112  
نهج البلاغة، 76، 94، 95  
وسائل الشیعة، 93، 98  
وسائل‌الشیعة، 100، 103  
ینابیع المودة، 94  
شیوه‌های نوین عزاداری بدعت یا سنت؟، ص: 131

#### فهرست اشعار … ص: 131

اذا للطمت الخد فاطم عنده 67  
أفاطم لو خلت الحسین مجدلا 67  
اگر آن ترك شیرازی به دست آرد دل ما را 69  
این ماهی فتاده به دریای خون كه هست 67  
نذر علی لان عادوا و ان رجعوا 69

## 8. برپایی مراسم جشن و عزا

### مشخصات كتاب

سرشناسه : رضوانی علی‌اصغر، ۱۳۴۱   
عنوان و نام پدیدآور : برپایی مراسم جشن و عزا / تالیف علی‌اصغر رضوانی.  
مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمكران ۱۳۸۵.  
مشخصات ظاهری : ۱۰۷ ص.  
فروست : سلسله مباحث وهابیت.  
شابك : ۴۵۰۰ ریال ؛ ۱۰۰۰۰ ریال چاپ سوم 978-964-973-049-3  
وضعیت فهرست نویسی : فاپا  
یادداشت : چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۸.  
یادداشت : كتابنامه به صورت زیرنویس.  
موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها  
موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها  
موضوع : سوگواری‌ها  
موضوع : شعایر و مراسم مذهبی  
موضوع : جشن‌ها  
شناسه افزوده : مسجد جمكران (قم)  
رده بندی كنگره : BP۲۱۲/۵/ر۵۷ب۴ ۱۳۸۵  
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷  
شماره كتابشناسی ملی : م۸۵-۲۵۶۳۳

### مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمّدی و اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام در طول تاریخ دچار كج اندیشی‌ها و نابخردی‌هایی بوده است كه نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی‌گری می‌توان نظارگر بود، تفكری كه همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می‌دانند. عدّه‌ای اندك كه با كج‌اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشكل كرده و چهره‌ای خشن و كریه از دین رحمت ارائه نموده‌اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌باشد كه تفكّر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی كمتر از یك قرن است كه این تفكّر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می‌گردد. جا دارد متفكرین اسلامی، جریان‌های فكری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی كرده و محور وحدت اسلامی كه همان اسلام ناب محمدی‌صلی الله علیه وآله است را تبیین نمایند، محوری كه براساس محبّت و پیروی از اهل بیت رسول‌گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب‌گذاری به دور است و هیچ سنخیّتی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حركات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است.  
تهاجم استكبار جهانی و صهیونیست‌ها به تفكّر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت كه انقلاب شكوه‌مند اسلامی به رهبری امام خمینی‌رحمه الله در كشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت اللَّه خامنه‌ای دام ظله هدایت گردید.  
از كلیه عزیزانی كه ما را در نشر معارف اهل بیت‌علیهم السلام یاری می‌نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمكران حضرت آیت اللَّه وافی و همكاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی كمال تشكر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حقّ قرار گیرد. ان شاء اللَّه.  
مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمكران حسین احمدی

### برپایی شعائر دینی‌

#### اشاره

از دستورات اكید شرع مقدس اسلام برپایی شعائر دینی است. امری كه تعظیم آن از تقوای قلب شمرده شده است. در اصل این حكم هیچ اختلافی وجود ندارد، ولی اختلاف در آن است كه آیا تطبیق این حكم بر مصادیق آن به شرع واگذار شده است یا آن كه این تطبیق می‌تواند به واسطه عرف متشرعه و عقلا باشد. در این مبحث به این موضوع می‌پردازیم.

#### مفهوم شعائر

1 - خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: «شعرته»؛ یعنی تعقل كردم و آن را فهمیدم...».(1)  
2 - جوهری می‌گوید: «شعائر، اعمال حجّ است، و هر چه كه عَلَم برای اطاعت خداوند متعال باشد جزء شعائر است... و شعار قوم در جنگ، علامت آنان است تا برخی، برخی دیگر را بشناسند... «واشعرته فشعر» یعنی فهماندم او را، او نیز فهمید».(2)  
3 - فیروزآبادی می‌گوید: «اشعره الأمر» یعنی امر را به او اعلام كرد... و شعار حجّ عبارت است از مناسك و علامات حجّ...».(3)  
4 - ابن فارس می‌گوید: «اشعار به معنای اعلام از طریق حسّ است. و مشاعر به معنای معالم و مفرد آن مشعر است، به معنای مواضعی كه توسط علاماتی معلوم شده است».(4)  
5 - قرطبی می‌گوید: «هر چیزی كه برای خداوند متعال است و در آن امری است كه نشانگر اعلام و اشعار می‌باشد به آن شعار یا شعائر می‌گویند. و شعار یعنی علامت و «اشعرت» یعنی اعلام كردم، و «شعیره» به معنای علامت و شعائر خدا به معنای عَلَم‌های دین خداست».(5)  
از مجموع این توضیحات استفاده می‌شود كه لفظ «شعائر» هم در موارد اعلام حسّی به كار می‌رود كه در آن جنبه اعلامی است، و هم مطابق استعمال قرآنی در جنبه اعلام دینی و نشر دین و گسترش نور خداوند به كار می‌رود.  
در این كلمه جنبه دیگری نیز وجود دارد كه همان بُعد إعلاء و سرافرازی است. این بُعد گرچه در ماهیت كلمه (شعائر) یافت نمی‌شود، ولی در ماهیّت متعلّق شعائر وجود دارد.  
نتیجه این كه: شعائر همان نُسك و اعمال حجّ من حیث هو نیست، آری نُسك و اعمال حجّ را مشاعر گویند زیرا در آن‌ها جنبه اعلامی وجود دارد. و به تعبیر دیگر شعائر، دین خدا نیستند، بلكه شعائر اشاره به جنبه اعلاء دین خدا دارد.

#### تنوع شعائر

شعائر دینی كه مورد اعتراض برخی از فرقه‌های اسلامی قرار گرفته است، دارای انواع گوناگون و مختلفی است:  
1 - برپایی یادبود و جشن های میلاد بزرگان دین، همانند پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان از اهل بیت‌علیهم السلام امری كه وهابیان آن را از امور مستحدثه برشمرده و حكم به بدعت و ضلالت آن نموده‌اند.  
2 - اهتمام به روزهایی كه در اسلام به یادماندنی بوده و در آن حوادث مهمّی اتّفاق افتاده است، مثل: روز مبعث، جنگ بدر، جنگ خندق، روز فتح مكه، شب معراج، شب هجرت، روز مباهله و روز غدیر و... .  
3 - درجه‌ای بالاتر از این موارد، به این‌كه قبور اولیای دین را آباد كرده، بر روی آن‌ها گنبد و مناره بنا كنیم، تا در حقیقت اعلان و اشعاری بر وجود امام و رهبری الهی و دعوت به اقتدا به كیش و آیین ایشان باشد.  
4 - اهتمام به مكان‌های جغرافیایی، مكان‌هایی كه در آنجا وقایع مهمّی اتّفاق افتاده است؛ مثل محل غدیر خم، غار حراء، موضع غزوه بدر و مساجدی كه پیامبرصلی الله علیه وآله در آن‌ها نماز به جا آورده است. به این كه در آن مكان‌ها حاضر شده، از آن‌ها تبرّك جوییم.  
5 - برپایی شعائر حسینی‌علیه السلام و اقامه مجالس عزا و روضه خوانی در یادبود اولیای الهی و ذكر مصایب آنان.  
6 - خواندن دعاها و وردهای دسته جمعی و به صورت مشترك، به نیّت برپایی شعائر دینی.

#### بررسی ادلّه رجحان‌

##### توضیح

كسانی كه قائل به جواز و رجحان برپایی شعائر دینی هستند، به انواعی از ادلّه تمسّك كرده‌اند كه به برخی از آن‌ها اشاره می‌كنیم:

##### الف - آیات شعائر

در آیات بسیاری سخن از شعائر الهی به میان آمده است، از قبیل:  
1 - « یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْیَ وَلَا الْقَلائِدَ وَلا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ»؛(6) «ای كسانی كه ایمان آورده‌اید! شعائر و حدود الهی [و مراسم حج را محترم شمرید؛ و مخالفت با آن‌ها] را حلال ندانید؛ و نه ماه حرام، و نه قربانی‌های بی نشان و نشاندار را، و نه آن‌ها را كه به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند.»  
در این آیه دو احتمال داده شده است: یكی آن كه حكم ایجابی باشد و در حقیقت خداوند مؤمنین را امر به تعظیم شعائر الهی نموده است. و دیگر این‌كه حكم تحریمی باشد؛ یعنی در صدد نهی از سستی كردن در برپایی شعائر الهی و مصادیقی كه در این آیه ذكر شده باشد.  
2 - « ذَلِكَ وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»؛(7) «این است [مناسك حج ؛ و هر كس شعائر الهی را بزرگ دارد، این كار نشانه تقوای دل هاست.»  
این آیه از واضح‌ترین آیات برای اثبات رجحان برپایی مراسم است، زیرا به طور صریح دلالت بر محبوبیّت و رجحان تعظیم شعائر الهی به طور عموم دارد.  
3 - « وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِیهَا خَیْرٌ»؛(8) «و شترهای چاق و فربه را [در مراسم حج برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آن‌ها برای شما خیر و بركت است.»  
در این آیه «من» تبعیضیه به كار رفته است كه دلالت دارد بر این‌كه شترهای قربانی در ایام حج نیز از جمله شعائر الهی به حساب می‌آید.  
4 - « إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتِ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُنَاحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمَا»؛(9) «صفا و مروه از شعائر [و نشانه‌های ]خداست؛ بنابراین، كسانی كه حج خانه خدا و یا عمره انجام می‌دهند، مانعی نیست كه بر آن دو طواف كنند؛ [و سعی صفا و مروه انجام دهند. و هرگز اعمال بی رویه مشركان، كه بت‌هایی بر این دو كوه نصب كرده بودند، از موقعیّت این دو مكان مقدس نمی‌كاهد].»  
5 - « فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ»؛(10) «و هنگامی كه از عرفات كوچ كردید خدا را نزد مشعرالحرام یاد كنید.»  
این آیه نیز درصدد بیان شعائر دینی با لفظ «مشعر» شده است.

##### ب - آیات مشابه‌

نوعی دیگر از آیات است كه اشاره به شعائر دینی كرده ولی لفظی غیر از لفظ «شعائر» در آن به كار رفته است.  
1 - « وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ‌ّ یَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَی كُلِ‌ّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ كُلِ‌ّ فَجٍّ عَمِیقٍ \* لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَیَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَآئِسَ الْفَقِیرَ \* ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ \* ذَلِكَ وَمَنْ یُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ»؛(11) «و مردم را دعوت عمومی به حج كن، تا پیاده و سواره بر مركب‌های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند. تا شاهد منافع گوناگون خویش [در این برنامه حیات بخش باشند]؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چارپایانی كه به آنان داده است، [به هنگام قربانی كردن ببرند؛ پس از گوشت آن‌ها بخورید و بینوای فقیر را اطعام نمایید. سپس باید آلودگی‌هایشان را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا كنند، و بر گرد خانه گرامی كعبه طواف كنند. [مناسك حج این است؛ و هر كس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است.»  
علما و مفسرین ذیل آیه فوق را كه اشاره به تعظیم حرمت‌های الهی شده، داخل در برپایی شعائر الهی كرده‌اند؛ زیرا مطابق قاعده همان گونه كه می‌توان استدلال به ادله‌ای كرد كه عنوان خاصی در آن وارد شده، همچنین می‌توان به عناوینی استدلال كرد كه مشابه و مشترك با آن عنوان خاص می‌باشد، و این در صورتی است كه حكم بر یك عنوان نوعی یا جنسی كلی وارد شده كه دارای افراد گوناگون است، وگرنه منجر به قیاس باطل خواهد شد.  
2 - « یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَیَأْبَی اللَّهُ إِلاَّ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛(12) «آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش كنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد كه نور خود را كامل كند، هرچند كافران ناخشنود باشند.»  
از آنجا كه این آیه در سیاق آیات جهاد و دعوت به توحید و نشر و تبلیغ دین آمده، لذا مقصود از دین خدا كه دشمنان اسلام در صدد خاموش كردن آن برآمده‌اند همان «شعائر» الهی است، كه در آیه دیگر « وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ» به آن اشاره شده است.  
3 - « فی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْكَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»؛(13) «[این چراغ پرفروغ در خانه‌هایی قرار دارد كه خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا رود [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد] به خانه‌هایی كه نام خدا در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می‌گویند...».  
این آیه با ملاحظه آیات قبل آن كه از جمله آیه «نور» است دلالت دارد كه مقصود از « فی بُیُوتٍ...» خانه هایی است كه در آن‌ها نور خداست، و مراكزی است كه مصدر و منبع پرتوافكنی نور دین و محلّ هدایت و شریعت است.  
خداوند متعال اراده كرده كه این خانه‌های نوری ترفیع و تكریم شود. و نیز سزاوار است كه به طور مداوم محلّ ذكر خدا و عبادت و طاعت حضرت حق باشد.  
از این آیه به خوبی استفاده می‌شود كه خداوند اراده كرده تا هر محلی كه متكفّل بیان احكام دین اسلام و تعالیم آسمانی است - كه از آن به نور خدا تعبیر شده تعظیم و تكریم شود. و نیز استفاده می‌شود كه «شعائر» اختصاص به بابی خاص ندارد، یعنی مختص به مناسك حجّ یا عبادات مخصوص نیست، بلكه هر چیزی كه در آن، نشر احكام دین شامل می‌شود، و نیز هر موضوعی را كه در آن بیان و تبلیغ معارف اسلامی است در بر می‌گیرد.  
4 - « وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِینَ كَفَرُوا السُّفْلَی وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیَا وَاللَّهُ عَزِیزٌ حَكِیمٌ»؛(14) «و خداوند گفتار [و هدف كافران را پایین قرار داد [و آنان را با شكست مواجه ساخت و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است و خداوند عزیز و حكیم است.»  
از این آیه استفاده می‌شود. هرچه كه بازگشت آن به اعلاء كلمة اللَّه و نابودی كلمة الكفر است از اهداف شرع و از مقاصد دین به حساب می‌آید.  
5 - « وَلَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً»؛(15) «و خداوند هرگز كافران را بر مؤمنان تسلّطی نداده است.»  
در این آیه مباركه به بُعد دیگری از حقیقت «شعائر» اشاره شده است، و آن جنبه ازدیاد سربلندی و عزّت اسلام و مسلمین است. و بُعد دیگر آن، كه قاعده شعائر دینی بر آن دلالت دارد جنبه اعلای كلمة اللَّه و اعزاز كلمه مسلمین است.

#### واگذاری تطبیق به عرف‌

شارع مقدس هنگامی كه در وجود معنای معینی تصرف نمی‌كند، معنای آن این است كه شارع، تطبیق موضوعات و مصادیق آن را به عهده عرف و عقلاً و متشرعه سپرده است. عرف و عقلا و متشرعه را اجازه داده تا هر مصداق از آن معنا را می‌توانند در خارج پیاده كنند.  
عنوان «شعائر دینی» نیز كه شارع مقدّس ترغیب به تعظیم آن نموده است، از همین قرار است. برای روشن شدن بیشتر موضوع به سه نكته اشاره می‌كنیم:  
الف - عناوینی كه در لسان شرع وارد شده و دلیلی بر نقل آن از معنای لغوی به معنای جدید نیست، باید آن عناوین را بر معنای لغوی اوّلی خود باقی گذاشت.  
ب - در مورد كیفیت موضوعات در خارج، اگر شارع تصرفی كرده و به كیفیتی خاص تصریح نموده است آن را اخذ می‌كنیم وگرنه همان معنای عرفی آن را اخذ می‌نماییم.  
ج - وجود اشیا بر دو نحو است: یكی وجود تكوینی و دیگری وجود اعتباری. مثلاً عناوین اغلب معاملات از قبیل بیع، اجاره و... وجودشان اعتباری است.  
در مورد كلمه «شعائر» كه به خدا یا دین اسلام اضافه می‌شود نیز مطلب از این قرار است؛ زیرا معنای حقیقی و اصلی كه در كلمه «شعائر» اخذ شده همان اعلام و انتشار است. و از آنجا كه شارع مصداق خاصی برای آن به طور خصوص تعیین نكرده است لذا آن را در زمینه اوّل و دوّم به حال خود باقی می‌گذاریم، یعنی بر معنای عرفی باقی نموده و درباره كیفیت وجود آن در خارج به عرف متشرعه واگذار می‌كنیم.  
از طرفی دیگر، از آنجا كه «شعائر دینی» علامت و نشانه‌ای بر امور دیگر است - گرچه فی حدّ نفسه از امور تكوینی به حساب می‌آیند لذا دلالت آن‌ها بر معانی اعلامی، اعتباری است نه تكوینی.  
در نتیجه: این امر اعتباری كه شارع در بیان مصداق آن در خارج دخالتی نكرده به عرف متشرعه واگذار شده است.  
خلاصه این كه: هر موردی را كه شارع مقدّس به عنوان شعائر دینی معیّن كرده است آن را اخذ كرده و آن را یكی از مصادیق شعائر دینی می‌پنداریم. ولی به مرور زمان مصادیقی پیدا می‌شود كه عرف متشرعه و عقلا آن را از مصادیق حتمی شعائر دینی به حساب می‌آورند، و در عمل به آن هیچ محذوری نمی‌بینند، آن‌ها نیز به طور قطع داخل در عموم ادله تعظیم شعائر الهی خواهد بود.

#### پاسخ به شبهات‌

##### اشاره‌

در رابطه با برپایی مراسم عزاداری امام حسین‌علیه السلام از ناحیه مخالفین؛ همانند وهابیان شبهات و اشكالاتی وارد شده است كه در این مبحث به آن‌ها می‌پردازیم:

##### 1 - ضرورت جعل از جانب شارع!!

می‌گویند: هر شعاری كه قرار است از جانب دین برپا شود باید از جانب شارع جعل و تشریع شده باشد وگرنه بدعت و ضلالت و افتراء بر خداوند است.

##### پاسخ‌

با توضیحاتی كه قبلاً به آن‌ها اشاره شد دیگر جایی برای این اشكال باقی نمی‌ماند، زیرا:  
اولاً: جعل و تشریع شارع بر دو نوع است: جعل خاص و جعل عام، به جعل خاص تمسّك كرده و در موارد جعل عام و كلی هر مصداقی را كه شارع مشخص كرده، به آن اخذ می‌كنیم و در مواردی كه شارع از آن‌ها اسمی نبرده، ولی عرف متشرعه آن را پذیرفته است به آن‌ها نیز عمل می‌نماییم.  
ثانیاً: در علم اصول اشاره شده كه شارع اگر امر به فعل كلّی كند، مثل امر به نماز، و در به جا آوردن آن قیدی نیاورد، انسان مخیّر است كه مصداق آن را به هر نحوی كه مانع شرعی ندارد انجام دهد. مثلاً نماز را در هر زمان و مكانی كه محظور شرعی ندارد انجام دهد. در مورد تعظیم شعائر دینی نیز حكم از این قرار است.

##### 2 - لزوم تفویض شریعت‌

می‌گویند: اگر شارع مقدّس امر شعائر را به عرف متشرعه واگذار كرده، در نتیجه لازم می‌آید كه امر شریعت به آنان تفویض شده باشد، و این نوع تفویض باطل است.

##### پاسخ‌

تطبیق كلّی بر مصداق جدید آن، تفویض در دین به حساب نمی‌آید. وقتی تفویض صدق می‌كند كه اصل حكم كلّی نیز از ناحیه عرف به دست آمده و به او تفویض شده باشد.  
به بیانی دیگر: عناوین ثانوی بر دو قسمند:  
الف - عناوین ثانوی در ناحیه حكم: كه ملاكشان ثانوی است و لذا حكمشان نیز ثانوی است، از قبیل عنوان ضرر، حرج، نسیان، اكراه، اضطرار و... .  
ب - عناوین ثانوی در ناحیه موضوع: كه عبارت است از حالاتی كه بر موضوع عارض می‌شود نه بر حكم. این حالات عارضی ملاكشان ثانوی نیست بلكه ملاك و حكم آن‌ها اوّلی است، و تنها موضوعش ثانوی است. از قبیل: مصادیق احترام به پدر و مادر و میهمان كه ملاك و حكم آن‌ها اوّلی است، ولی موضوع آن‌ها ثانوی است، یعنی بر موضوع حكم حالت‌های گوناگون عارض می‌شود. در این مورد خاص می‌گوییم: احترام، حكم اوّلی است كه عقل و شرع بر آن حاكم است، ولی مصادیق جدید و حادث از احترام كه در بین مردم مرسوم است، حالات جدیدی است كه در موضوع حكم پدید می‌آید كه امر آن به عرف واگذار شده، مادامی كه منع شرعی خاص بر آن مترتب نشود.

##### 3 - لزوم تحلیل حرام و تحریم حلال!!

می‌گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر و رسوم دینی را به عرف واگذار كند منجر به تحلیل حرام وتحریم حلال خواهد شد؛ زیرا عرف به جهت آن كه معصوم نیست گاهی چیزی راكه حرام است حلال دانسته وگاهی بالعكس كاری راكه حلال است حرام می‌پندارد.

##### پاسخ‌

تحلیل حرام و تحریم حلال اگر به این معنا است كه مكلّف و متشرعه انجام كاری را بدون هیچ دلیل و مدركی حلال و مصداقی را نیز حرام كند، این كار منجر به تحریم حلال و تحلیل حرام می‌شود، و در این صورت اعتراض فوق وارد است، ولی اگر این عمل با استناد به دلیل شرعی ولو عام باشد هیچ اشكالی بر آن مترتب نیست، زیرا محلِّل و محرِّم مدرك و دلیل شرعی است، و كار انسان مكلف تطبیق بر مصادیق است.

##### 4 - بازی با مسلّمات شریعت!!

و نیز می‌گویند: اگر جعل شعائر و برپایی آن‌ها به عرف واگذار شود منجر به عبث كاری و بازی با ثوابت شریعت می‌شود، زیرا موقعیت‌ها مختلف است.

##### پاسخ‌

در مورد این اشكال می‌گوییم: محذوری را كه اشكال كننده از آن خوف دارد توسعه شریعت و گسترش آن است، این امری است كه خود آیات قرآن به آن اشاره دارد.  
خداوند متعال می‌فرماید: « ... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»؛ «خداوند اراده كرده كه نور خود و دین و شریعتش را گسترش داده و منتشر سازد.» و نیز می‌فرماید: « ... وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیا»؛ «خداوند اراده سرافرازی دین و آیین خود را نموده است.»، برپایی مصادیق الهی از قبیل توسعه در اعلاء كلمة اللَّه و تتمیم نور الهی است كه خداوند به نحو كلّی آن را اراده كرده است. و اگر مقصود از توسعه دین و شریعت تغییر و تحوّل حتّی در ثوابت آن دو است، این امر شكی در بطلانش نیست، ولی تطبیق عنوان كلّی شعائر دینی بر موضوعات جدید و مصادیق مختلف از قسم توسعه دین در ثوابت آن نیست.

##### 5 - تعمیم به تمام موارد

می‌گویند: اگر قرار باشد كه برپایی شعائر به مردم واگذار شود چه فرقی بین ابواب و موارد مختلف است؟ چرا در ابواب دیگر؛ مثل نماز، روزه، حجّ، زكات، خمس و ابواب دیگر، عرف و متشرعه حقّ دخالت نداشته باشند و هركس یا گروهی برای خود شرط و قیدی در آن‌ها نگذارند و آن حقیقت را با قیود و شرایط خاص به خود به عنوان شعار دینی معرّفی كنند؟

##### پاسخ‌

فرق آن توقیفی بودن برخی امور است؛ یعنی باید بین حقیقت شرعیه و حقیقت لغویه تفكیك كرد: در موردی كه عنوان، حقیقت شرعی است قاعده توقیفی بودن امور به تمام معنا جاری می‌شود، به خلاف مواردی كه شارع در عناوین و معانی آن‌ها تصرّفی نداشته و معنای لفظ را بر حقیقت لغوی آن باقی گذارده است، كه در این موارد شارع مقدس هنگام تشریع و تقنین حكم، عنوان و معنا را بر اطلاق و كلیّت خود باقی گذارده است. مثلاً در مورد امر شارع به نیكی به پدر و مادر، حقیقت شرعی از خود به جای نگذاشته است، و برای این تكلیف خصوصیات و جزئیّات معیّن نكرده است، لذا آنچه بر انسان واجب است، انجام هر كاری است كه عنوان نیكی به پدر و مادر صدق كند، زیرا شارع این عنوان را تحدید نكرده و بر معنای لغوی آن باقی گذارده است.  
بر خلاف آن مواردی كه شارع از خود حقیقت شرعی به جای گذارده است؛ مانند نماز، حجّ، اعتكاف، روزه و دیگر موضوعات عبادی، كه در این موارد ما نمی‌توانیم از پیش خود قیود و شرایطی را اضافه كنیم، بلكه در اجزا و شرایط تا روز قیامت باید تابع شرع باشیم، گرچه در خصوصیاتی كه از ماهیّت عمل خارج است، خود را مختار می‌بینیم، مثل آن كه نماز را در كدام مكان بخوانیم، مگر آن كه منع شرعی خاص رسیده باشد كه در اصول از آن به تخییر عقلی تعبیر می‌شود.

##### 6 - هتك حرمت مبانی اسلام و اركان شریعت!!

می‌گویند: در صورتی كه امر شرایع دین به مردم واگذار شود، باعث هتك حرمت و اسائه ادب به مبانی اسلام و اركان شریعت خواهد شد كه این كار با مضامین شامخ و تعالیم عالی اسلام سازگاری ندارد.

##### پاسخ‌

هتك در لغت به معنای پاره كردن ستر و امر پوشیده را گویند.(16) و در مورد دین مقصود به آن كشف نقاط ضعف مسلمین است.  
در مورد اشكال فوق می‌گوییم: واگذاری شریعت در امور و تكالیف توقیفی به مردم موجب هتك حرمت دین و شریعت و استهزاء و اسائه ادب به مبانی اسلام و اركان شریعت خواهد بود، ولی در عناوینی كه حقیقت شرعی از ناحیه شارع ندارد، كار پیدا كردن مصداق و تطبیق آن عنوان كلّی بر افراد خارجی به متشرعه و عرف مردم واگذار شده است.

##### 7 - ضرری بودن برخی از شعائر!!

می‌گویند: اقامه برخی از شعائر منجرّ به ضرر بر اسلام یا مسلمین خواهد شد، خصوصاً شعائر حسینی‌علیه السلام كه برپایی آن همراه با تحمّل ضررهای فراوانی است و مطابق دستورات شرع مقدس دفع ضرر به هر درجه‌ای كه باشد واجب است.

##### پاسخ‌

در مورد شعائر دینی كه عنوان كلّی آن از عناوین توقیفی نیست بلكه از قبیل احترام به پدر و مادر غیر توقیفی است تا حدّی بر مصادیق خارجی آن تطبیق می‌كنیم كه منجرّ به حرمت نشود، زیرا ما به طور كلّی ادعا نمی‌كنیم كه هر عنوان غیر توقیفی را می‌توان در هر مصداقی پیاده كرد، بلكه تنها بر مصداقی می‌توان پیاده كرد كه محقّق عنوان كلّی باشد.  
و به تعبیر دیگر شارع، آن مصداق را به خصوصه تحریم نكرده باشد، بلكه تصریح به حلّیّت آن داشته یا داخل در اصالة الحلیة باشد والّا صِرف اقامه عزا و بیان احكام و معارف اسلامی چه ضرری به اسلام می‌رساند؟

##### 8 - به استهزا كشانده شدن شریعت!!

برخی می‌گویند: تفویض مصادیق شریعت به دست عرف به این منجر می‌شود كه مردم عناوین كلّی را بر مصادیقی پیاده كنند كه شریعت به استهزا كشیده شود. و از آنجا كه حفظ كیان و آبروی شریعت واجب است، در نتیجه امر تطبیق شریعت را در تمام موارد باید به دست خود شارع واگذار كرد.

##### پاسخ‌

استهزاء - چه از ناحیه فرقه‌های دیگر اسلامی یا از ملت‌ها و ادیان دیگر - بر چند قسم است:  
1 - استهزای باطل و غیر حق:  
این نوع استهزا هیچ گونه تأثیری نداشته و مانعیّتی ندارد، مثل این كه مردم مذاهب یا ادیان دیگر اعمال عبادی ما را به استهزا بگیرند. این نوع استهزا كاشف از نقص و عیبی در مؤمنین یا در خود دین نیست.  
2 - استهزای عرفی:  
این نوع استهزا نتیجه اختلاف عرف‌ها و محیطهاست. شعارهای هر قومی به جهت دلالت بر معنای بلندی وضع شده است، ولی ممكن است قومی دیگر از آن‌ها معنای دیگری را برداشت كنند، لكن این اختلاف برداشت باعث نمی‌شود كه آن معانی را در قومی كه اختراع كرده منع نماییم.  
3 - استهزای به جهات واقعی:  
برخی از استهزاها جهات واقعی دارند، و لذا موجب هتك حرمت و استهزای واقعی شریعت و دین است. و از آنجا كه این دو عنوان از مصادیق و اصناف حسن و قبح عقلی است و عقل آن را درك می‌كند، لذا اگر در موردی تطبیق عنوان كلّی بر مصداق خارجی منجر به استهزای واقعی شد ما هم آن را تحریم می‌كنیم.

### برپایی مراسم جشن‌

#### برپایی مراسم جشن‌

یكی از اعمالی كه مسلمین در طول تاریخ در موقعیت‌های خاص انجام می‌دهند برپایی مراسم جشن و شادی در روزها یا شب‌های خاصی است. این كار به دلیل اهمیت و مبارك بودن آن موقعیّت انجام می‌شود؛ خواه ولادت امام باشد یا بعثت پیامبر و مانند آن.  
مسلمین به جهت استفاده معنوی در آن اوقات مقدس و كسب فیض از معصومین در چنین مجالسی شركت كرده و با بزرگداشت آن به بركات عظیمی دست می‌یابند، ولی متأسفانه وهابیان در طول تاریخ علاوه بر این‌كه از چنین بركاتی استفاده نمی‌كنند، دیگران را نیز در برپایی چنین مجالسی منع كرده و از این طریق خواست دشمنان اسلام را جامه عمل می‌پوشانند؛ زیرا دشمن هرگز نمی‌خواهد مسلمانان با مقدساتشان تجدید عهد نمایند. به خاطر اهمیت موضوع، آن را در اینجا بررسی می‌كنیم.

#### فتاوای وهابیان‌

1 - ابن تیمیه می‌گوید: «... نوع دوم از ایام، روزهایی است كه در آن اتفاقی افتاده است؛ همانند هجدهم ذی حجه و این‌كه برخی آن روز را عید می‌گیرند اصل و اساسی ندارد؛ زیرا پیشینیان و نیز اهل بیت و دیگران آن روز را عید نگرفتند و اعیاد، شریعتی از شرایع است كه در آن باید از دستور متابعت نمود، نه آن‌كه بدعت‌گذاری كرد، این عمل همانند اعمال نصارا است كه حوادث حضرت عیسی‌علیه السلام را عید می‌گیرند».(17)  
2 - شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «جایز نیست برای پیامبر و غیر پیامبر مراسمی برپا شود و این عمل از بدعت‌های در دین است؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله و خلفای راشدین و دیگران از صحابه و تابعین، این‌چنین عملی انجام نداده‌اند».(18)  
3 - شورای دائمی فتوای وهابیان می‌گویند: «جایز نیست در سوگ انبیا و صالحین و نیز زنده كردن یاد آنان در روز تولدشان و برداشتن عَلَم، چراغانی و شمع نصب كردن بر قبورشان مراسمی برگزار شود؛ زیرا تمام این امور از بدعت‌هایی است كه در دین وارد شده و از موارد شرك است و پیامبرصلی الله علیه وآله و انبیا و صالحینِ گذشته این‌چنین نكرده‌اند. صحابه و هیچ یك از امامان مسلمین هم در طول سه قرن كه بهترین قرن‌هاست چنین نكردند».(19)  
4 - ابن فوزان می‌گوید: «بدعت‌های این عصر زیاد است؛ از جمله برپایی جشن به مناسبت ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله در ماه ربیع‌الاول می‌باشد».(20)  
5 - ابن عثیمین می‌گوید: «برپایی مراسم جشنِ تولد برای فرزند كه در آن تشبّه به دشمنان خداست، از عادت مسلمین نبوده؛ بلكه از دیگران به ارث رسیده است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: هر كس به قومی شبیه شود از زمره آن قوم به حساب می‌آید».(21)

#### برپایی جشن، مظهر حبّ و بغض‌

##### اشاره

حبّ و بغض دو امری است كه بر نهاد انسان عارض شده و از آن دو به میل و عدم میل نفس انسان تعبیر می‌كنند.

##### وجوب محبّت‌

###### توضیح

از ادله عقلی و نقلی استفاده می‌شود كه محبّت به برخی افراد بر انسان واجب است؛ از جمله:

###### 1 - خداوند

خداوند متعال در رأس كسانی است كه محبّت به او اصالتاً واجب است، آن هم به جهت دارا بودن جمیع صفات كمال و جمال و وابستگی همه موجودات به او. لذا خداوند می‌فرماید: « قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِیرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَیْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ»؛(22) «[ای رسول بگو ای مردم اگر شما پدران، پسران، برادران، زنان و خویشاوندان خود و اموالی كه جمع كرده و مال التجاره‌ای كه از كساد شدن آن بیمناكید و منازلی كه به آن دل خوش داشته‌اید را بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خداوند، فسّاق و بدكاران را هدایت نخواهد كرد.»

###### 2 - رسول خداصلی الله علیه وآله‌

از جمله كسانی كه باید به خاطر خدا دوست بداریم، رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله است؛ زیرا او واسطه فیض تشریع و تكوین است. لذا در آیه فوق در كنار نام خداوند از او هم یاد شده و به محبّت او امر شده است.  
پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود: «أحبّوا اللَّه لما یغذوكم وأحبّونی بحبّ اللَّه»؛(23) «خداوند را از آن جهت دوست بدارید كه به شما روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»  
مناقب و فضایل و كمالات آن حضرت نیز از جمله عواملی است كه انسان را به سوی آن حضرت جذب كرده و محبّتش را در دل ایجاد می‌كند.

###### 3 - آل بیت پیامبرعلیهم السلام‌

از جمله كسانی كه محبّت به آن‌ها واجب است، اهل بیت رسول خداعلیهم السلام است؛ زیرا با قطع نظر از آن‌كه آنان مجمع فضایل و كمالات بوده و واسطه فیض تكوین و تشریع الهی‌اند، پیامبرصلی الله علیه وآله به محبّت ورزیدن به آنان امر نموده است؛ مثلاً در همان حدیث فوق پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: «وأحبّوا أهل بیتی لحبّی»؛ «و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.»

#### عوامل لزوم حبّ آل رسول‌علیهم السلام‌

از آنجا كه محبّت به پیامبرصلی الله علیه وآله واجب است، محبّت به آل رسول نیز به جهات زیر واجب و لازم است:  
1 - انتساب آنان به صاحب رسالت. لذا پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «كل سبب ونسب منقطع یوم القیامة إلّا سببی ونسبی»؛(24) «هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است مگر سبب و نسب من.»  
2 - اهل بیت، محبوب خدا و رسولند؛ همان‌گونه كه در حدیث «رایه» و حدیث «طیر» به آن‌ها اشاره شده است.  
3 - حبّ اهل بیت‌علیهم السلام اجر و مزد رسالت محمّدی است؛ همان طور كه خداوند متعال می‌فرماید: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی».(25)  
4 - روز قیامت از محبّت آل رسول سؤال می‌شود: « وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ».(26) سبط بن الجوزی از مجاهد چنین نقل می‌كند: روز قیامت از محبّت علی‌علیه السلام سؤال می‌شود.(27)  
5 - معصومین‌علیهم السلام عِدل كتاب الهی‌اند؛ همان‌طور كه پیامبرصلی الله علیه وآله در حدیث «ثقلین» به آن اشاره فرمود: «إنّی تارك فیكم الثقلین كتاب اللَّه وعترتی».  
6 - محبّت به اهل بیت‌علیهم السلام شرط ایمان است؛ زیرا در احادیث صحیح از طریق شیعه و سنی وارد شده است كه پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به علی‌علیه السلام فرمود: «لایحبّك إلّا مؤمن ولایبغضك إلّا منافق»؛(28) «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»  
7 - اهل بیت‌علیهم السلام كشتی نجات امّتند؛ چنان‌كه پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «مثل أهل بیتی فیكم مثل سفینة نوح من ركبها نجی، ومن تخلّف عنها زخّ فی النار»؛(29) «مثل اهل بیتم در میان شما همانند كشتی نوح است، هر كس سوار بر آن شد، نجات یافته و هر كس از آن تخلف كرد، غرق شده است.»  
8 - حبّ اهل بیت‌علیهم السلام، شرط قبولی اعمال و عبادات است؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به علی‌علیه السلام فرمود: «اگر امّت من آن‌قدر روزه بدارند كه كمرشان مانند كمان خم شده و دل‌ها فرو رود و آن‌قدر نماز بدارند به حدّی كه مانند تارها گردند، ولی تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش جهنّم می‌اندازد».(30)  
9 - اهل بیت‌علیهم السلام امان اهل زمینند؛ همان‌گونه كه پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «النجوم أمان لأهل السمآء وأهل بیتی أمان لأمّتی من الأختلاف، فإذا خالفتها قبیلة من العرب إختلفوا فصاروا حزب إبلیس»؛(31) «ستارگان امان برای اهالی آسمانند و اهل بیت من امان برای امت من از اختلاف می‌باشند. پس هر گاه قبیله‌ای از عرب با اهل بیتم مخالفت كنند بین خودشان اختلاف می‌افتد و در نتیجه از حزب ابلیس می‌گردند.»  
این نكته قابل توجّه است كه محبّت به مثابه نیرو محركه‌ای است كه قوای انسان را تحریك كرده تا به سوی محبوب و اقتدای به او پركشد.  
در جمع‌بندی از این مطالب به این نتیجه می‌رسیم كه برپایی مراسم، جلوه‌ای از جلوه‌های محبّت نسبت به محبوب است؛ زیرا از طرفی می‌دانیم كه مردم در درجات محبّت مختلفند و از طرفی دیگر اثر محبّت تنها اقبال نفس و تحریك نفسانی نیست، بلكه ظهور و بروز داشته و در رفتارهای خارجی هم مؤثر است. البته اثر بیرونی آن هم تنها اطاعت و انقیاد از محبوب نیست - همان‌گونه كه برخی می‌گویند - بلكه آثار و جلوه‌های دیگری نیز دارد كه اطلاق ادله لزوم محبّت تمام آن‌ها را شامل می‌شود، مگر آن‌كه با ادله دیگر معارضه داشته باشد؛ مثل قتل نفس در محبّت محبوب.  
جلوه‌های حب در زندگی انسان عبارتند از:  
1 - اطاعت و انقیاد؛  
2 - زیارت محبوب؛  
3 - تكریم و تعظیم محبوب؛  
4 - برآوردن حاجات محبوب؛  
5 - دفاع از محبوب؛  
6 - حزن و اندوه در فراق محبوب؛ همانند حزن یعقوب در فراق یوسف.  
7 - حفظ آثار محبوب؛  
8 - احترام به فرزندان و نسل او؛  
9 - بوسیدن آنچه به او مرتبط است؛  
10 - برپایی مراسم جشن و مولودی‌خوانی در میلاد محبوب.

#### برپایی مراسم از دیدگاه قرآن‌

##### اشاره

با مراجعه به قرآن پی می‌بریم كه برپایی مراسم و یادبود، از مسائلی است كه اصل آن را قرآن امضا، بلكه بدان ترغیب نموده است؛  
1 - از آیات مربوط به حج پی می‌بریم كه بیشتر آن‌ها در حقیقت برپایی یادبود انبیا و اولیای الهی است، كه به چند نمونه از آن اشاره می‌كنیم:

##### الف) مقام ابراهیم‌علیه السلام‌

خداوند متعال می‌فرماید: « وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ مُصَلّیً»؛(32) «مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خداوند قرار دهید.»  
خداوند متعال امر می‌كند كه مسلمین از جای پای حضرت ابراهیم تبرك جسته و آنجا را به عنوان مصلّی انتخاب كنند تا یاد حضرت ابراهیم‌علیه السلام و بنای كعبه زنده بماند.  
بخاری در صحیح خود نقل می‌كند كه هنگام ساختن خانه خدا، اسماعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم نیز خانه را بنا می‌نمود، تا آن‌كه ساختمان بالا رفت، سنگی را آوردند و ابراهیم بالای آن رفت و هر دو با این حالت ساختمان خانه خدا را به اتمام رساندند.(33)

##### ب) صفا و مروه‌

خداوند متعال می‌فرماید: « إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمَا»؛(34) «صفا و مروه از شعائر دین خداست، پس هر كس حج خانه كعبه یا اعمال مخصوص عمره به جای آورد، پس باكی نیست كه سعی صفا و مروه نیز به جای آورد.»  
خداوند متعال سعی بین صفا و مروه را از مناسك حج قرار داد تا كوشش هاجر بین صفا و مروه در خاطره‌ها زنده بماند.  
بخاری نقل می‌كند: ابراهیم هنگامی كه هاجر و فرزندش اسماعیل را در سرزمین مكه رها نمود، آب تمام شد و عطش شدیدی بر هر دو غلبه نمود، فرزند از شدت عطش به خود می‌پیچید. هاجر به طرف كوه صفا رفت تا این وضعیت فرزند را نبیند و در ضمن سعی كند تا كسی را پیدا نموده و از او آب طلب نماید، ولی مأیوس از كوه پایین آمد و با شتاب به طرف كوه مروه رفت، از كوه بالا رفت تا شاید شخصی را مشاهده نموده و از او آب طلب كند، ولی در این مكان نیز كسی را مشاهده ننمود. این عمل هفت بار تكرار شد. ابن عباس از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می‌كند كه فرمود: به این جهت است كه حجاج هفت بار بین صفا و مروه طواف می‌نمایند.(35)

##### ج) فدیه‌

خداوند متعال می‌فرماید: « فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِیمٍ \* فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قَالَ یَا بُنَیَّ إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَی قَالَ یَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ الصَّابِرِینَ \* فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِینِ \* وَنَادَیْنَاهُ أَنْ یَا إِبْرَاهِیمُ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیَا إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ \* إِنَّ هذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِینُ \* وَفَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ»؛(36) «پس مژده پسر بردباری را به او دادیم. آن‌گاه [كه آن پسر رشدی یافت با او به سعی و عمل شتافت. ابراهیم گفت: ای فرزند گرامی من! در عالم خواب چنین دیدم كه تو را قربانی می‌كنم، نظرت در این واقعه چیست؟ گفت: ای پدر! هر چه مأموری انجام ده، كه ان شاء اللَّه مرا از صابرین خواهی یافت. پس چون هر دو تسلیم امر حق گشتند، او را برای كشتن به روی افكند، ما در آن حال خطاب كردیم كه ای ابراهیم! تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی، ما نیكوكاران را چنین نیكو پاداش می‌دهیم، این ابتلا همان امتحانی است كه حقیقت حال ایمان را روشن می‌كند و ما ذبح بزرگی را فدای او ساختیم.»  
خداوند متعال به پاس این فداكاری، حاجیان را امر نموده تا در منا به حضرت ابراهیم اقتدا كرده و به یادبود آن عمل عظیم و امتحان بزرگ، گوسفندی را در سرزمین منا قربانی نمایند.

##### د) رمی جمرات‌

احمد بن حنبل و طیالسی در مسندهای خود از رسول خداصلی الله علیه وآله چنین نقل می‌كنند: جبرئیل ابراهیم را به سوی جمره عقبه برد، در آن هنگام شیطان بر او نمایان گشت، ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب نمود كه صدای شیطان از آن بلند شد. سپس نزد جمره وسطی آمد، باز شیطان بر او ظاهر شد، در آن هنگام نیز هفت سنگ بر او پرتاب نمود كه صدای او بلند شد. آن‌گاه به سوی جمره قصوی آمد، باز هم شیطان بر او ظاهر شد و حضرت ابراهیم او را با هفت سنگ رمی نمود، به حدّی كه صدایش درآمد.(37)  
مشاهده می‌نماییم كه چگونه خداوند متعال به خاطر یادبود این قضیه، آن عمل را برای حجاج واجب كرده تا یاد آن واقعه، زنده بماند.  
2 - خداوند متعال می‌فرماید: « وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»؛(38) «و هر كس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این صفت دل‌های با تقواست.»  
كیفیت استدلال به این آیه شریفه آن است كه شعائر، جمع شعیره به معنای نشانه است و شعائر خداوند به معنای نشانه‌های خداوند و دین اوست. لذا هر عملی كه مردم را به سوی خدا و دینش رهنمون و یادآوری كند، جزء شعائر الهی است كه یكی از آن‌ها برپایی مراسم جشن مولودی برای انبیا و اوصیا است كه در آن وقت مردم با ذكر فضایل و كمالات آن ولی، به خداوند متعال نزدیك می‌شوند.  
3 - خداوند متعال می‌فرماید: « وَذَكِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ»؛(39) «و یادآوری ده آنان را به روزهای خداوند.»  
مقصود از ایام خدا، ایام غلبه حق بر باطل و ظهور حق است، كه ایام ولادت ولیّ خدا نیز یكی از مصادیق آن است؛ زیرا در روز ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله، خداوند متعال حق را (پیامبر اكرم‌صلی الله علیه وآله) به دنیا آورد تا با او بر باطل غلبه كند.  
4 - خداوند متعال می‌فرماید: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی»؛(40) «[ای رسول خدا به امت بگو: من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم كه مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور دارید.»  
بنابر این با برپایی مراسم مولودی اهل بیت پیامبرعلیهم السلام و ذوی القربی و یادبود آن‌ها مقداری از اجر رسالت نبوی را ادا كرده‌ایم.  
5 - خداوند متعال می‌فرماید: « وَالضُّحَی \* وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَی»؛(41) «قسم به شب تار هنگامی كه جهان را در پرده سیاه بپوشاند.»  
حلبی در «سیره حلبیه» می‌گوید: «خداوند متعال در این آیه به شب میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله قسم یاد كرده است. برخی گفته‌اند كه مراد، شب اسراء است و مانعی ندارد كه قسم به هر دو باشد».(42)  
واضح است كه قسم خوردن به چیزی، حكایت از اهمیت آن دارد. لذا با قسم، یاد آن را در ذهن مردم زنده كرده تا آن را مورد احترام قرار دهند.  
6 - خداوند متعال در تأیید یاری‌رسانان و تعظیم‌كنندگان پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: « فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُوْلئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛(43) «پس آنان كه به او گرویدند و حرمت و عزّت او را نگاه داشتند و یاری‌اش كردند و از نوری كه به او نازل شده پیروی كردند، آن گروه به حقیقت رستگاران عالمند.»  
خداوند متعال در این آیه شریفه، یاری‌كنندگان و تعظیم‌كنندگان پیامبرصلی الله علیه وآله را ستوده و به رستگاری بشارت داده است. حال آیا برپایی مراسم در روز میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله یا مبعث او از مصادیق تكریم و تعظیم پیامبر اكرم‌صلی الله علیه وآله نیست؟  
7 - خداوند متعال در شأن پیامبر می‌فرماید: « وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»؛(44) «نام تو را بلند كردیم.»  
بنابر این برپایی مراسم، نوعی بالا بردن سطح فكری مردم نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله و شناساندن موقعیت پیامبرصلی الله علیه وآله به مردم است.  
اگر كسی اشكال كند كه طبق مفاد آیه شریفه، نصرت و تكریم و تعظیم پیامبرصلی الله علیه وآله اختصاص به خداوند متعال دارد.  
در جواب می‌گوییم: خداوند در جایی دیگر می‌فرماید: « وَیَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً».(45) آیا كسی در این مورد گمان می‌كند كه نصرت پیامبرصلی الله علیه وآله مخصوص به خداوند است و ما در این باره هیچ تكلیف نداریم؟  
8 - همچنین خداوند می‌فرماید: « وَكُلاًّ نَقُصُّ عَلَیْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ»؛(46) «و ما این حكایات و اخبار انبیا را بر تو بیان می‌كنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم.»  
از این آیه به خوبی استفاده می‌شود كه حكمت بیان سرگذشت انبیا برای پیامبرصلی الله علیه وآله تثبیت قلب ایشان است، تا در مشكلات ثابت‌قدم باشد. شكّی نیست كه مسلمانان در این برهه از زمان احتیاج بیشتری به تثبیت قلوب دارند. لذا جا دارد كه به مناسبت‌های خاص؛ همانند روز میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله یا مبعث، مردم را در محلی مقدّس جمع كرده و آنان را به فضیلت آن روز یا شب آگاه ساخته و با سیره و فضایل پیامبرصلی الله علیه وآله آشنا سازیم تا قلوب مردم به دین الهی تقویت شود.  
استاد عیسی بن عبداللَّه بن محمّد بن مانع الحمیری - مدیر كل اداره اوقاف و شؤون اسلامی دُبی - در توضیح آیه فوق می‌گوید: «همان‌گونه كه خداوند متعال قصه‌های انبیا را برای پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله به جهت تثبیت قلب او بیان نمود، ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله نیز مشتمل بر خبرهای پیامبرصلی الله علیه وآله است كه با یادآوری آن‌ها، قلوب مؤمنین تثبیت خواهد شد. لذا این آیه دلالت دارد بر مطلوبیّت تكرار یادبود مولد پیامبرصلی الله علیه وآله و عنایت داشتن به آن».(47)  
9 - و نیز خداوند در قرآن می‌فرماید: « قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْیَفْرَحُوا»؛(48) «بگو ای پیامبر در فضل و رحمت خداوند شادی نمایید.»  
در جایی دیگر در شأن پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: « وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ»؛(49) «ما تو را رحمتی برای همه عالمیان فرستادیم.»  
سیوطی در «درّ المنثور» از ابن عباس درباره این آیه چنین نقل می‌كند: مقصود از فضل خدا علم، و مراد از رحمتش، وجود پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله است.(50)  
آلوسی نیز در ذیل آیه شریفه می‌گوید: یكی از صفات مشهور پیامبرصلی الله علیه وآله رحمت است.(51)  
با جمع بین این دو آیه به این نتیجه می‌رسیم كه باید در روزهایی كه متعلق به پیامبر اكرم‌صلی الله علیه وآله است؛ مانند میلاد و مبعث آن حضرت، با برپایی مراسم جشن، شادی نماییم. البته می‌توان با همین ادلّه و ملاك‌ها حكم برپایی مجالس بزرگداشت را به سایر اولیای الهی نیز تعمیم داد. این نكته قابل تأمل است كه شادی نباید از حدّ مشروع آن تجاوز كند.

#### برپایی مراسم از دیدگاه احادیث‌

با مراجعه به روایات نیز می‌توان به مشروعیت چنین مجالسی پی برد:  
1 - مسلم در صحیحش از ابی قتاده نقل می‌كند: «إنّ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله سئل عن صوم یوم الإثنین فقال: "ذلك یوم ولدت فیه وفیه أنزل عَلیّ"»؛(52) «همانا از رسول خداصلی الله علیه وآله در مورد علّت استحباب روزه روز دوشنبه سؤال شد؟ فرمود: بدان جهت است كه من در آن روز متولد شده و در آن روز بر من قرآن نازل گشت.»  
2 - مسلم همچنین از ابن عباس نقل می‌كند: «لمّا قدم النبیّ‌صلی الله علیه وآله المدینة وجد الیهود یصومون یوم عاشورآء، فسألوا عن ذلك، فقالوا: هو الیوم الّذی أظفر اللَّه موسی وبنی اسرآئیل علی فرعون، ونحن نصوم تعظیماً له. فقال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: "نحن أولی بموسی". وأمر بصومه»؛(53) «هنگامی كه پیامبرصلی الله علیه وآله وارد مدینه شد مشاهده نمود كه یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، از علت آن سؤال نمود؟ گفتند: این روزی است كه خداوند موسی و بنی اسرائیل را بر فرعون پیروز گردانید، لذا آن روز را تعظیم می‌دارند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ما سزاوارتر به این عمل هستیم. لذا دستور داد تا روز عاشورا را روزه بدارند.»  
ابن حجر عسقلانی بنابر نقل سیوطی بدین حدیث بر مشروعیت برپایی مراسم ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله استدلال نموده است.(54)  
3 - حافظ بن ناصرالدین دمشقی می‌گوید: «قد صحّ أنّ أبالهب یخفّف عنه العذاب فی مثل یوم الإثنین، لإعتاقه ثویبة سروراً بمیلاد النبیّ‌صلی الله علیه وآله...»؛(55) «به نقل صحیح وارد شده كه در روز دوشنبه به ابولهب تخفیف عذاب داده می‌شود، به جهت آن‌كه كنیزش ثویبة را در میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله از روی خوشنودی آزاد كرد.»  
از این مورد به طریق اولویت استفاده می‌كنیم كه برپایی مراسم در مولد پیامبرصلی الله علیه وآله و یادبود آن حضرت از طرف یك مؤمن ارزش عظیمی دارد.  
4 - بیهقی از انس نقل می‌كند: «إنّ النبیّ‌صلی الله علیه وآله عقّ عن نفسه بعد النبوّة، مع إنّه قد ورد إنّ جدّه عبدالمطلب عقّ عنه فی سابع ولادته»؛(56) «پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از نبوّتش از طرف خود گوسفندی را عقیقه نمود، با آن‌كه در روایات وارد شده كه ابوطالب برای پیامبر در روز هفتم ولادتش گوسفندی را عقیقه كرده بود.»  
سیوطی می‌گوید: «عقیقه هیچ گاه دو بار تكرار نمی‌شود، لذا باید این عمل پیامبرصلی الله علیه وآله را بر این حمل كنیم كه پیامبر به جهت اظهار شكر از این‌كه خداوند او را آفریده و رحمت برای عالمیان قرار داده است، عقیقه نمود؛ همان‌گونه كه آن حضرت بر خود درود می‌فرستاد و به همین جهت مستحب است كه ما هم به جهت شكرگزاری به درگاه الهی، در روز ولادتش اجتماع نموده و با اطعام دادن و امثال این امور كه جنبه تقرّبی دارد، شكر خدا را اظهار نماییم».(57)  
5 - ترمذی از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می‌كند كه درباره فضیلت روز جمعه فرمود: «وفیه خلق آدم»؛(58) «در آن روز است كه آدم خلق شد.»  
از این‌حدیث استفاده می‌شود كه برخی از ایام به جهت اتفاق خاص و مباركی كه در آن رخ داده، فضیلت دارد؛ چه رسد به روزی كه در آن روز، میلاد پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله باشد.  
6 - احمد بن حنبل و دیگران از اسود بن سریع نقل كرده‌اند كه گفت: به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض كردم: «یا رسول اللَّه! مدحت اللَّه بمدحة ومدحتك بمدحة؟ قال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: هات وابدأ بمدحة اللَّه»؛(59) «ای رسول خدا! من خدا را به گونه‌ای و شما را نیز به گونه‌ای دیگر مدح كرده‌ام. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: بیاور و شروع به مدح خدا كن.»  
پیامبرصلی الله علیه وآله نفرمود: مرا مدح نكن، ولی فرمود: مدح را از خدا شروع نما.  
7 - احمد و دیگران از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل كرده‌اند كه فرمود: «إنّ جبرئیل ذهب بإبراهیم إلی جمرة العقبة، فعرض له الشیطان فرماه بسبع حصیات، فساخ. ثمّ أتی الجمرة الوسطی، فعرض له الشیطان فرماه بسبع حصیات، فساخ، ثمّ أتی الجمرة القصوی فعرض له الشیطان، فرماه بسبع حصیات، فساخ...»؛(60) «جبرئیل ابراهیم را نزد جمره عقبه آورد كه ناگهان شیطان بر او نمایان شد. حضرت او را هفت سنگ زد كه شیطان به صدا درآمد. آن‌گاه ابراهیم‌علیه السلام را نزد جمره وسطی آورد، آنجا نیز شیطان خودش را نمایان ساخت. حضرت هفت سنگ به او پرتاب نمود. كه شیطان به صدا درآمد. باز او را به نزد جمره قصوی برد كه ناگهان شیطان بر او ظاهر گشت. حضرت با هفت سنگ او را نشانه گرفت، كه شیطان به صدا درآمد...».

#### عید میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله نزد اهل سنّت‌

برخی از علمای اهل سنّت برپایی مراسم جشن به مناسبت میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله را ستایش كرده و آن را از اعمال نیك و مستحب برشمرده‌اند كه در ذیل به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌كنیم:  
1 - قسطلانی در «المواهب اللدنیة» می‌نویسد: «در طول تاریخ، مسلمانان در ماه میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله جشن برپا كرده و به مردم اطعام داده و به انواع صدقات، مستمندان را یاری می‌دهند و با اظهار سرور و توجه به قرائت مولودی آن حضرت به او اظهار ارادت می‌نمایند...خداوند رحمت كند كسانی را كه به این عمل عظیم دست می‌زنند».(61)  
2 - ابن عباد می‌گوید: «به نظر من مولود نبوی از اعیاد مسلمین است و هر كس در آن روز شادی و سرور نموده و با پوشیدن لباس فاخر و چراغانی، شادی خود را ابراز نماید، امری مباح انجام داده است».(62)  
3 - سیوطی می‌گوید: «مولودی خوانی در ماه ربیع الاول مورد سؤال واقع شده كه آیا از حیث شرع، امری پسندیده است یا مذموم؟ آیا كسی كه انجام می‌دهد به او ثواب داده می‌شود یا خیر؟  
جواب این است كه اصل مولودی‌خوانی كه عبارت است از اجتماع مردم و قرائت مقداری از قرآن و خواندن روایات در شأن پیامبرصلی الله علیه وآله و در پایان نیز ظرف‌های غذا آورده می‌شود و بین مردم توزیع می‌گردد، عملی است نیكو، كه بانی و شركت‌كننده آن مأجور بوده و به آنان ثواب داده می‌شود؛ زیرا با این عمل، قدر و منزلت پیامبرصلی الله علیه وآله تعظیم شده و در ولادت آن حضرت اظهار شادی می‌شود».(63)  
4 - شیخ عبداللَّه هروی معروف به «حبشی» می‌گوید: «برپایی مراسم و یادبود پیامبر اكرم‌صلی الله علیه وآله از كارهای نیكوست، و دلیلی بر انكار آن وجود ندارد، بلكه سزاوار است كه آن را سنّت حسنه بنامیم».(64)  
5 - دیار بكری می‌گوید: «همیشه در طول تاریخ، اهل اسلام در ماه ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله جشن برپا می‌كنند، و ولیمه آماده می‌سازند و در شب‌های این ماه به انواع صدقات تصدّق می‌دهند، و اظهار سرور كرده و كارهای خیر را زیاد می‌كنند، و اعتنا و اهمیت به قرائت مولود شریف حضرت می‌دهند. و لذا از كرامات حضرت هر فضیلت عظیمی بر آنان ظاهر می‌گردد».(65)  
6 - ابوشامه مقدسی می‌گوید: «و از جمله كارهای خوبی كه در زمان ما پیدا شده، عملی است كه در روز موافق با روز ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله از قبیل صدقات و كارهای خیر به ظاهر كردن زینت و اظهار سرور، انجام می‌دهند. این كارها علاوه بر این‌كه در آن احسان و نیكی به فقرا است، شعار و اعلان محبت به ایشان نیز می‌باشد».(66)  
7 - رفاعی می‌گوید: «ادله جواز احتفال و برپایی مراسم در میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله بسیار است؛ مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:  
الف) برپایی مراسم در میلاد شریف، تعبیری از شادی و سرور به مصطفی‌صلی الله علیه وآله است   
ب) خود حضرت، روز میلاد خود را بزرگ داشته و خدا را در آن روز بر نعمت بزرگش و تفضّلش به جهت به وجود آمدنش شكر كرده است...  
ج) شادی در میلاد حضرت به امر قرآن كریم مطلوب است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: « قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْیَفْرَحُوا». خداوند ما را امر كرده كه در رحمتش شادی كنیم، و پیامبرصلی الله علیه وآله بزرگ‌ترین رحمت خدا است. قرآن می‌فرماید: « وَما أَرْسَلْناكَ إِلّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ».  
د) پیامبرصلی الله علیه وآله همیشه به حوادث دینی مهم كه وقتش گذشته و منقضی شده بود، اهتمام می‌ورزید. و لذا هر گاه وقت آن می‌رسید، مناسب می‌دید تا یادی از آن روز كرده و با انجام طاعتی از طاعات، آن را تعظیم كند...  
ه) در وقت ولادت شریف حضرت‌صلی الله علیه وآله مناسبت و فرصتی است تا انسان درود و سلام بسیاری برای پیامبرصلی الله علیه وآله بفرستد. كاری كه مطلوب خدا است؛ آنجا كه می‌فرماید: « یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیماً».  
و) در وقت ولادت حضرت‌صلی الله علیه وآله انسان یادی از شمایل و معجزات و سیره ایشان می‌كند، امری كه خداوند متعال ما را به شناخت آن سفارش كرده است، آنجا كه می‌فرماید: « لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَالْیَوْمَ الآخِرَ»؛(67) «به طور حتم برای شما در رسول خدا الگوی خوبی است، برای كسانی كه امید رسیدن به خدا و روز قیامت داشته است.»  
ز) برپایی مراسم فرصتی است برای ادای برخی از حقوق بزرگ آن حضرت كه بر گردن ما است؛ زیرا خداوند متعال ما را به واسطه او هدایت كرده و از آتش دوزخ نجات داده و از تاریكی‌ها به نور هدایت كرده است... .  
ح) پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد فضیلت روز جمعه و مزایای آن فرمود: «در آن روز آدم متولد شد». از اینجا استفاده می‌شود، زمانی كه پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله متولد شده به طریق اولی شریف است... .  
ط) علما و مسلمانان از گذشته و حال در تمام شهرها و مناطق، این عمل را حسن شمرده و آن را انجام داده‌اند؛ و لذا بدین جهت شرعاً مطلوب است؛ زیرا ابن مسعود نقل كرده: «ما رآه المسلمون حسناً فهو عند اللَّه حسن، وما رآه المسلمون قبیحاً فهو عند اللَّه قبیح»؛ «آنچه را مسلمانان حسن شمرده‌اند آن عمل نزد خداوند حسن است و آنچه را كه مسلمانان قبیح شمرده‌اند آن عمل نزد خداوند نیز قبیح است.»  
ی) مراسم جشن در حقیقت اجتماع به جهت زنده كردن یاد مصطفی‌صلی الله علیه وآله است، و این امری مشروع در اسلام است، همان‌گونه كه اعمال حج، زنده كردن كارهای پسندیده است... .  
ك) خداوند تبارك و تعالی می‌فرماید: « وَكُلاًّ نَقُصُّ عَلَیْكَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ». از این آیه استفاده می‌شود كه حكمت در قصه‌گویی خبرهای رسولان بر پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت تثبیت قلب شریف حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله است. و شكی نیست كه ما نیز امروز به این مسأله احتیاج داریم تا با قرائت سیره معطّر و جهاد او و... قلوب خود را با ایمان به آن حضرت تثبیت نماییم. و برپایی مراسم نیز در راستای همین هدف است... .  
ل) هر كاری را كه پیشینیان انجام نداده‌اند و در صدر اول نبوده دلیل بر آن نیست كه بدعت منكر و حرام است، بلكه لازم است كه هر چه را حادث می‌شود بر ادله شرع عرضه نمود، آنچه را كه مشتمل بر مصلحت است واجب می‌باشد... .  
م) علما رحمهم الله حدیث «وكلّ بدعة ضلالة»؛ «و هر بدعتی ضلالت است.» را مقیّد به بدعت سیّئه كرده‌اند. و دلیل بر این تقیید، چیزی است كه از بزرگان صحابه و تابعین از امور حادث صادر شده كه در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله نبوده است... .  
ن) و نیز هر نوآوری، بدعت حرام نیست، و اگر چنین بود باید كار ابوبكر و عمر و زید بن ثابت هم حرام باشد كه دستور دادند قرآن جمع و تدوین شود تا با مرگ صحابه قاری آیات خدا از بین نرود! و نیز جمع و تدوین حدیث شریف در كتب صحاح و سنن و دیگر مصادر، صحیح نباشد. و نیز نباید علم فقه و تجوید و توحید و دیگر علوم از علوم شرعی كه بعد از عهد نبوی شریف، تصنیف و ابتكار شد تألیف گردد.  
و در آخر این‌كه: تسامح دینی نشانه دین حنیف ما است كه به آن امر شده‌ایم تا در حال صلح و جنگ، و هنگام مجادله و مناقشه و مخاطبه به آن رجوع نماییم».(68)

#### فواید برپایی مراسم‌

برپایی مراسم و یادبود اولیای الهی آثار و بركاتی دارد كه به برخی از آن‌ها اشاره می‌كنیم:  
1 - هر ساله مسلمانان در آن روز به یاد پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای الهی افتاده و محبتشان نسبت به ایشان زیادتر می‌گردد.  
2 - برخی از كمالات و فضایل آن حضرات، تشریح و توضیح داده می‌شود و مردم نیز با تأسّی به آنان، به خدا نزدیك‌تر می‌شوند.  
3 - با اظهار فرح و شادی، ایمان و ارادت خود را به پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای الهی ابراز داشته و آن را مستحكم می‌سازند.  
4 - در پایان مجلس با اطعام و پخش شیرینی به ثواب اطعام رسیده و گروهی از ضعفا از این مجالس بهره مادی نیز می‌برند.  
5 - در این مجالس یاد خدا زنده شده و مقدار زیادی از آیات قرآن تلاوت می‌شود.  
6 - فرصت مناسبی است كه مردم بیشتر بر پیامبر خود درود بفرستند.  
7 - همچنین موقعیت مناسبی برای دعوت مردم به خدا و دستورات او فراهم می‌گردد.

#### بررسی اشكالات وهابیان‌

##### اشاره

با وجود ادلّه فراوان از آیات، روایات و سیره مسلمین بر جواز، بلكه رجحان برپایی مراسم یادبود، باز هم وهابیان در مقابل عمل مسلمین ایستاده و با انواع ایرادات سست، مانع برپایی این عمل مقدس می‌شوند. اینك به ذكر برخی از ایرادات و پاسخ آن‌ها می‌پردازیم:

##### اشكال اوّل‌

برپایی مراسم و یادبود، نوعی عبادت غیر خدا است.(69)

##### پاسخ‌

در جای خود اشاره شده است كه عنصر مقوّم عبادت، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیّت كسی است كه او را تعظیم می‌نماییم. لذا در صورتی كه تكریم و تعظیمی از این عنصر خالی باشد، اصطلاحاً آن را عبادت نمی‌گویند.

##### اشكال دوم‌

برپایی چنین مراسمی، همراه با اموری است كه غالباً حرام است؛ همانند اختلاط زنان با مردان، قرائت مدح با موسیقی و غنا.(70)

##### پاسخ‌

عمل گناه در هر مكان و زمانی حرام است؛ خواه در این مراسم باشد یا غیر آن، ولی ما نمی‌توانیم عملی ممدوح و پسندیده را به جهت امور جانبی كه گاهی اتفاق می‌افتد مانع شویم، بلكه باید از اعمال خلاف و حرام جلوگیری نمود.(71)

##### اشكال سوم‌

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «خانه‌های خود را قبر و قبر مرا عید قرار ندهید».(72) ابن قیم به این حدیث بر حرمت برپایی مراسم استدلال كرده است.(73)

##### پاسخ‌

اوّلاً: دلیل، اخصّ از مدّعا است؛ زیرا روایت تنها اشاره به قبر پیامبرصلی الله علیه وآله دارد، نه مطلق مكان‌ها.  
ثانیاً: جهت آن شاید این باشد كه انسان باید در محضر پیامبرصلی الله علیه وآله با خضوع و خشوع باشد و این مسئله با اظهار فرح و سرور در كنار قبر سازگاری ندارد، ولی منافاتی ندارد كه در جایی دیگر انجام گیرد.  
سبكی می‌گوید: محتمل است كه معنای حدیث این باشد: قبر مرا مانند روزهای عید قرار ندهید، بلكه در كنار قبر من زیارت و سلام و دعا بخوانید.(74)

##### اشكال چهارم‌

در برپایی مراسم و مولودی‌خوانی، تشبّه به نصارا است.(75)

##### پاسخ‌

اوّلاً: تشبّه از عناوین قصدی است كه در ترتّب حكم بر آن، احتیاج به قصد دارد. حال سؤال می‌كنیم كه آیا احدی از مسلمین در برپایی مراسم، قصد تشبّه به كفار و نصارا را دارد؟ قطعاً جواب منفی است.  
بخاری در كتاب مغازی از صحیح خود در باب غزوه احد نقل می‌كند: ابوسفیان برای تحریك مشركین صدا داد: «اُعل هبل، اُعل هبل»؛ «زنده باد بت هُبل، زنده باد بت هُبل» پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: شما نیز جواب او را بگویید. عرض كردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «اَللَّه أعلی وأجلّ». ابوسفیان بار دیگر شعار دیگری را برای تحریك مشركین به حمله سر داد: «نحن لنا العزّی ولا عزّی لكم»؛ «برای ماست عُزّی و شما عُزّی ندارید». پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: شما نیز جواب او را بدهید. عرض كردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «اللَّه مولانا ولا مولی لكم»؛(76) «خدا مولای ماست و شما مولا ندارید».  
آیا كسی مثل وهابیان می‌تواند به پیامبرصلی الله علیه وآله اعتراض نموده و بگوید: ای رسول خدا! این عمل تو تشبّه به كفار است و جایز نیست؟ مگر خداوند متعال در قرآن كریم نفرموده: « كُتِبَ عَلَیْكُمُ الصِّیَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِكُمْ»؛(77) «بر شما روزه نوشته و حتمی شده؛ همان‌گونه كه بر اقوام قبل از شما نیز نوشته شده بود.» پس مجرد تشابه یك عمل با كردار پیشینیان، دلیلی بر بطلان آن نیست.  
شیخ شلتوت در كتاب «الفتاوی» در جواب سؤال كسی كه از او درباره كلاه‌هایی كه از غرب وارد می‌شود سؤال نمود، می‌گوید: «صحیح نیست كه بگوییم این كلاه‌ها زیّ خاص غیرمسلمین و شعار غیراسلامی است، بلكه مسلمان و غیرمسلمان در آن مساوی است و آنچه كه مسلمانان به سر می‌گذارند به قصد تشبه به غیر مسلمین در خصوصیات دینشان نیست، بلكه به جهت جلوگیری از حرارت خورشید یا سرمای زمستان از آن استفاده می‌كنند. لذا مشكلی ندارد».(78)  
ثانیاً: اساس جواز یك عمل، انطباق آن با كتاب و سنّت است؛ خواه شبیه به عمل دیگران باشد یا نه. و ما مشروعیت آن را با ادله عام و خاص ثابت كردیم.  
ثالثاً: همان‌گونه كه از كلام شیخ شلتوت استفاده شد، مقصود از تشبّه به نصارا، تشبّه در اختصاصیات آنان؛ از قبیل صلیب و زدن ناقوس است، نه در هر عملی.

##### اشكال پنجم‌

سلف صالح این عمل را انجام ندادند.

##### پاسخ‌

اوّلاً: در اصول به اثبات رسیده كه عدم فعل معصوم دلالت بر حرمت، و فعل معصوم دلالت بر وجوب ندارد، بلكه تنها عدم فعل، دلالت بر عدم وجوب و فعل دلالت بر عدم حرمت دارد. پس مجرّد انجام ندادن، دلیل بر حرمت و عدم جواز نیست.  
ثانیاً: سیره و عمل مسلمین تا عصر ابن تیمیه، برپایی مراسم بوده و اهل سنّت تصریح دارند كه اجماع حجّت است.  
ثالثاً: این‌كه در كلام ابن تیمیه آمده: محبت سلف صالح نسبت به رسول خدا بیشتر بوده و اگر جایز می‌بود حتماً این عمل را انجام می‌دادند، این حرف، خلاف احادیث نبوی است؛ زیرا در روایتی از پیامبر اكرم‌صلی الله علیه وآله خطاب به صحابه آمده: «همانا زود است كه اقوامی بیایند كه از شما محبتشان نسبت به من بیشتر باشد».(79)

##### اشكال ششم‌

اختصاص دادن روزی خاص برای اظهار فرح و شادی بدعت است.

##### پاسخ‌

اوّلاً: همان‌گونه كه به اثبات رسیده، گاهی مكانی به جهت مظروفش شرف پیدا می‌كند، زمان نیز این‌چنین است؛ برخی از زمان‌ها به جهت عمل خاصی كه در آن انجام گرفته ارزشمند است؛ همانند شب قدر كه قرآن می‌فرماید: « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُبَارَكَةٍ»؛ «ما قرآن را در شب مباركی نازل كردیم.» پس اگر مراسمی را در وقت خاصی مثل میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله یا غدیر انجام می‌دهیم به جهت مباركی آن زمان خاص است.  
ثانیاً: اوامر شارع گاهی به شیئی به عنوان عام آن تعلق می‌گیرد، كه تطبیقش بر مصادیق بر عهده مكلف است؛ همانند كمك به فقرا، كه حكم بر موضوعی كلّی است (كمك به فقرا)، ولی تطبیق آن بر مصادیق خاص، به عهده مكلف واگذار شده تا هر نوع كمكی كه فقیر لازم دارد و مقدور اوست انجام دهد. در اینجا نیز تطبیق آن بر وقتش به مكلف واگذار شده تا در هر وقتی كه مناسب می‌بیند پیاده نماید.

#### تألیفات درباره برپایی مراسم‌

علمای اهل سنّت درباره جواز بلكه استحباب و رجحان برپایی مراسم جشن ولادت، كتاب‌های مستقلی تألیف كرده‌اند. اینك به اسامی برخی از آن‌ها اشاره می‌كنیم:  
1 - «حسن المقصد فی عمل المولد»، حافظ جلال‌الدین سیوطی.  
2 - «الحاوی للفتاوی»، سیوطی.  
او در یكی از فصول این كتاب بحثی را تحت عنوان «حكم الاحتفال بالمولد النبوی» مطرح كرده است.  
3 - «جامع‌الآثار فی‌مولد النبیّ المختار»،در سه جلد، از ابن كثیر دمشقی.  
4 - «اللفظ الرائق فی مولد خیر الخلائق»، از ابن كثیر.  
5 - «مورد الصادی فی مولد الهادی»، از ابن كثیر.(80)  
6 - «المورد الهنی فی المولد السنّی»، از حافظ عراقی.  
7 - «التبر المسبوك فی ذیل السلوك»، از حافظ سخاوی.  
8 - «المولد الروی فی المولد النبوی»، ملاّ علی قاری.

### عزاداری از دیدگاه عقل‌

#### توضیح

یكی از سؤال‌ها یا اعتراضاتی كه برخی اوقات توسط برخی افراد و یا وهابیان مطرح می‌شود این است كه چرا در سوگ اولیای الهی عزاداری می‌كنیم؟ و چرا در سوگ آن‌ها می‌گرییم و مراسم برپا می‌كنیم؟ چرا به سینه می‌زنیم و مرثیه می‌خوانیم؟ و چرا در مورد گذشته‌ها تجدید خاطره می‌كنیم؟ آیا آن‌ها به عزاداری ما احتیاج دارند یا ما به عزاداری برای آن‌ها محتاجیم؟  
وهابیان این عمل را بدعت می‌دانند و می‌گویند: هیچ دلیل و مدركی برای آن‌ها وجود ندارد و لذا جزء سنت به حساب نمی‌آید و باید ترك شود.  
اینك به بررسی این موضوع در سطوح مختلف می‌پردازیم:

#### 1 - عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا

با مراجعه به عقل سلیم پی می‌بریم كه برپایی مراسم عزای اولیای الهی، خصوصاً سرور و سالار شهیدان امام حسین علیه السلام موافق با عقل است، زیرا احیا و تكریم آنان در حقیقت تكریم شخصیت عظیم و شعارهای آنان است و هر امّتی كه بزرگان خود را تكریم نكند محكوم به شكست و نابودی است. بزرگانند كه تاریخ امّت‌ها را ترسیم كرده و آن را می‌سازند.

#### برخی از شعارهای حسینی‌

1 - «انّی لا أری الموت إلاّ سعادة، و الحیاة مع الظالمین إلاّ برماً»؛(81) «من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و نكبت نمی‌دانم.»  
2 - «لیس الموت فی سبیل العزّ إلاّ حیاة خالدة، و لیست الحیاة مع الذلّ إلاّ الموت الذی لاحیاة معه»؛ «مرگ در راه عزت جز زندگانی جاویدان نیست. و زندگانی با ذلّت جز مرگ نیست.»  
3 - «ألا و إنّ الدعی ابن الدعی قد ركز بین اثنتین، بین السلّة و الذلّة و هیهات منّا الذلّة ...»؛ «آگاه باشید كه زنازاده، پسر زنا زاده [ابن زیاد] مرا بین دو چیز مخیّر ساخته است. یا با شمشیر كشیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت كنم، ولی ذلت از ما بسیار دور است.»  
4 - «« إِنّا للَّهِ‌ِ وَإِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» و علی الاسلام السلام إذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید»؛(82) «ما برای خدا و به سوی او رجوع خواهیم كرد. هنگامی كه امت به رهبری مانند یزید مبتلا است باید با اسلام وداع كرد.»  
5 - «... إنّی لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، و إنّما خرجت لطلب الاصلاح فی أمة جدّی‌صلی الله علیه وآله، أرید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنكر و أسیر بسیرة جدّی و ابی علی بن ابی طالب‌علیه السلام ...»؛(83) «من به جهت طغیان‌گری و ایجاد تفرقه بین مسلمین و فساد و ظلم قیام نكردم، بلكه برای اصلاح در امّت جدّ خود خروج نمودم، می‌خواهم امرِ به معروف و نهی از منكر كرده و به سیره جد و پدرم علی بن ابی طالب عمل كنم.»

#### 2 - ارتباط عاطفی امّت با اولیای الهی‌

یكی از راه‌های اساسی و مهمّ در توجیه مسائل عقیدتی و سیاسی و اجتماعی مردم، راه تحریك عاطفه در وجود انسان است. انسان از این سو، بیشتر تأثیرپذیر است تا جنبه عقلی و جوانب دیگر. به تعبیری دیگر، این روش مؤثرتر از دیگر جوانب است. حال با توجه به قضیه شهادت اولیای الهی خصوصاً سرور و سالار شهیدان، تذكر و توجه دادن مردم به آن واقعه سبب تحریك احساس‌های مردم خواهد شد و از این طریق می‌توانیم آن بزرگواران را به عنوان الگو معرفی كرده، شعارها و دستورهایشان را - كه همان شعارها و دستورهای خداوند است - به مردم برسانیم. بدین دلیل است كه امام زین العابدین‌علیه السلام بعد از واقعه عاشورا تا بیست سال برای شهدای كربلا، خصوصاً پدرش امام حسین‌علیه السلام گریه می‌كرد.  
این مطلب با در نظر گرفتن مدح پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله در مورد آن حضرت بیشتر مشخص می‌شود:  
پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین، أحبّ اللَّه من أحبّ حسیناً»؛(84) «حسین از من است و من نیز از حسینم، خداوند دوست می‌دارد هر كس كه حسین را دوست دارد.»  
هم چنین پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنّة»؛(85) حسن و حسین سرور و سید جوانان اهل بهشتند.»

#### 3 - بهره‌برداری از جوّ معنوی مجالس‌

از آنجا كه روح ملكوتی امام حسین‌علیه السلام و سایر اولیای الهی در این جلسات حاضرند لذا انسان و حتی اطفال نیز با شركت در این مجالس می‌توانند از فیوضات آن بهره‌مند شوند.  
از یكی از بزرگان نقل شده كه می‌فرمود: «... قنداقه نوزادان را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذكر و حسینیّه و محلّ‌های عزاداری كه اسم سیدالشهدا در آن برده می‌شود ببرید، چرا كه نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اوراد و اذكار و قدّوسیت روح امام حسین‌علیه السلام را جذب می‌كند. طفل گر چه زبان ندارد، ولی ادراك می‌كند، و روحش در دوران كودكی اگر در محلّ یا محالّ معصیت برده شود آن جرم و گناه او را آلوده می‌كند، و اگر در محل‌های ذكر و عبادت و علم برده شود آن پاكی و صفا را به خود می‌گیرد.  
او می‌فرمود: شما اطفال خود را در كنار اطاق روضه‌خوانی یا اتاق ذكری كه دارید قرار بدهید، علمای سابق این طور عمل می‌نمودند؛ زیرا آثاری را كه طفل در این زمان اخذ می‌نماید تا آخر عمر در او ثابت می‌ماند و جزء غرایز و صفات فطری او می‌گردد، زیرا كه نفس بچه در این زمان قابلیّت محضه است، گر چه این معنای مهم و این سرّ خطیر را عامّه مردم ادراك نمی‌كنند».

#### 4 - اصلاح و ارشاد جامعه‌

##### اشاره

گر چه مردم در جلساتی كه به نام سیدالشهداعلیه السلام بر پا می‌شود به عشق حضرت شركت می‌كنند، ولی در ضمن با گوش دادن و فراگیری معارف اسلامی و مسائل دینی خود؛ اعم از اعتقادات و احكام و اخلاقیات، به فیض عظمای دیگر نایل شده و از این طریق به كمال و سعادت خواهند رسید. همان هدفی كه امام حسین‌علیه السلام به خاطر آن به شهادت رسید.

##### عزاداری از مظاهر حبّ و بغض‌

حبّ و بغض دو امر متناقض است كه بر خاطر انسان عارض شده و از آن دو به میل و بی میلی نفس به چیزی تعبیر می‌شود.

##### كسانی كه محبّت آن‌ها واجب است‌

###### توضیح

از ادله عقلی و نقلی استفاده می‌شود كه محبّت برخی افراد بر انسان واجب است:

###### 1 - خداوند

خداوند متعال در رأس كسانی است كه محبّت او اصالتاً به جهت دارا بودن همه صفات كمال و جمال، و این كه همه موجودات به او وابسته‌اند، واجب است.  
خداوند متعال می‌فرماید: « قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَأَبْناؤُكُمْ وَإِخْوانُكُمْ وَأَزْواجُكُمْ وَعَشِیرَتُكُمْ وَأَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَمَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فی سَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ»؛(86) «[ای رسول بگو امّت را كه‌ای مردم! اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی كه جمع آورده‌اید و مال التجاره‌ای كه از كسادی آن بیمناكید و منازلی كه به آن دل خوش داشته‌اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خدا فاسقان و بدكاران را هدایت نخواهد كرد.»

###### 2 - رسول خداصلی الله علیه وآله‌

از جمله كسانی كه به خاطر خدا باید دوست بداریم رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله است، زیرا او واسطه فیض تشریع و تكوین است. از همین رو در آیه فوق در كنار نام خداوند از حضرت یاد شده و امر به محبّت او شده است.  
پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «احبّوا اللَّه لما یغذوكم و أحبّونی بحبّ اللَّه ...»؛(87)خداوند را از آن جهت دوست بدارید كه شما را روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»  
از طرف دیگر، مناقب و فضایل و كمالات آن حضرت از جمله عواملی است كه انسان را جذب آن حضرت كرده و محبّتش را در دل می‌آورد.

###### 3 - آل بیت پیامبرعلیهم السلام‌

در قرآن و روایات اسلامی - اعم از شیعی و سنّی - بر مودّت و محبّت اهل‌بیت پیامبرعلیهم السلام تأكید فراوان شده است؛ و این تنها بدان جهت نیست كه آنان ذریه پیامبرصلی الله علیه وآله و از نسل اویند، بلكه از آن جهت است كه آنان دارای فضایل و كمالات، و به عبارت دیگر جامع همه صفات كمال و جمالند؛ به تعبیر دقیق‌تر، مظهر صفات جمال و جلال الهی اند. لذا در حقیقت، دوست‌داشتن آنان با آن جامعیت، محبت به خوبی‌هایی است كه در آنان به نحو كامل تجلّی نموده، و منبع همه این خوبی‌ها خداوند متعال است. پس در حقیقت محبت و اظهار عشق و ارادات قلبی به اهل‌بیت‌علیهم السلام، محبت و اظهار ارادت به خداوند متعال است و از آنجا كه محبّت، نیرویی است كه انسان را به سوی محبوب سوق می‌دهد، پس از جنبه تربیتی، محبت به خوبان، انسان را به خوبی‌ها سوق می‌دهد.

##### اهل‌بیت كیانند؟

با مراجعه به كتاب‌های لغت و اصطلاح علما، و نیز كتاب‌های حدیث پی می‌بریم كه مراد از اهل‌بیت پیامبرصلی الله علیه وآله افراد خاصی هستند و اهل‌بیت، شامل تمام وابستگان نسبی و سببی ایشان نمی‌شود:  
الف - اهل‌بیت در لغت و عرف:  
ابن منظور افریقی در لسان‌العرب می‌گوید: «اهل انسان نزدیك‌ترین مردم است به انسان، و كسانی كه آنان را به نسب یا دین جمع می‌كند».(88)  
ب - اهل‌بیت در قرآن و سنت:  
در قرآن و روایات، اهل‌بیت پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد افراد خاصی به كار رفته كه همان رسول خداصلی الله علیه وآله و امام علیّ و فاطمه زهرا و حسن و حسین‌علیهم السلام است. و بقیه ذریه پاك نیز به آنان ملحقند، كه همان نُه امام معصوم از فرزندان امام حسین‌علیهم السلام هستند.  
ام‌سلمه می‌گوید: هنگامی كه آیه « اِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیراً» بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام را احضار كرده و فرمود:«اینان اهل‌بیت منند.»(89)  
و امام حسین‌علیه السلام فرمود: «انّا اهل‌بیت النبوة»؛(90) «ما اهل‌بیت نبوّتیم.»  
مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌كند: هنگام صبح پیامبرصلی الله علیه وآله از منزل خارج شد، درحالی كه بر دوش او پارچه‌ای بافته شده از موی سیاه به نام «كسا» بود، حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل آن كسا نمود. آن‌گاه حسین‌علیه السلام وارد شد او را نیز داخل آن كرد. سپس فاطمه‌علیها السلام آمد او را نیز داخل كسا كرد، بعد علی‌علیه السلام وارد شد او را نیز داخل نمود. پس این آیه را قرائت نمود: « اِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیراً».(91)  
أحمد بن حنبل می‌گوید: هنگامی كه آیه «مباهله» بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت؛ علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام را خواست، آن‌گاه عرض كرد: «بار خدایا! اینان اهل‌بیت من هستند».(92)

##### دوستی اهل بیت در قرآن كریم‌

خداوند متعال در قرآن كریم می‌فرماید: « قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؛(93) «[ای رسول ما به امت ]بگو من از شما هیچ اجری برای رسالت نمی‌خواهم جز این كه مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور دارید.»  
این آیه معروف به آیه مودّت است كه در اغلب كتاب‌های تفسیر و حدیث و تاریخ، نزول آن را در حق اهل‌بیت‌علیهم السلام می‌دانند.  
سیوطی در تفسیر این آیه به اسناد خود از ابن عباس نقل می‌كند: هنگامی كه این آیه: « قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، صحابه عرض كردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو كیانند كه مودت آنان بر ما واجب است؟ حضرت‌صلی الله علیه وآله فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندان آن‌ها».(94)  
در خطبه‌ای كه امام حسن‌علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین‌علیه السلام ایراد كردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «... و أنا من أهل البیت الذی افترض اللَّه مودّتهم علی كلّ مسلم، فقال تبارك و تعالی: « قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً»فاقتراف الحسنة مودّتنا أهل‌البیت»؛ «... و من از أهل‌بیتی هستم كه خداوند مودّت آنان را بر هر مسلمانی واجب نموده است، پس خداوند تبارك و تعالی فرمود: « قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ...»، پس انجام كار نیك مودت ما اهل‌بیت است.»  
امام صادق‌علیه السلام به أبی‌جعفر احول فرمود: «چه می‌گویند اهل بصره در این آیه: « قُلْ لا اَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ اَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُربی ؟» عرض كرد: فدایت گردم، آنان می‌گویند: این آیه در شأن خویشاوندان رسول خداصلی الله علیه وآله است.  
حضرت فرمود: «دروغ می‌گویند، تنها در حق ما اهل‌بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین اصحاب كسا نازل شده است.»(95)  
می‌دانیم كه حصر در این روایات، اضافی است نه حقیقی، و لذا شامل بقیه امامان نیز می‌شود.

##### دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام در روایات‌

در روایات فریقین همانند قرآن كریم به طور صریح بر محبّت اهل‌بیت‌علیهم السلام تأكید شده است كه به برخی از آن‌ها اشاره می‌كنیم:  
1 - وادار نمودن بر دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام؛  
رسول‌اللَّه‌صلی الله علیه وآله می‌فرمایند: «ادّبوا أولادكم علی ثلاث خصال: حبّ نبیّكم، وحبّ أهل بیته، و قراءة القرآن»؛(96) اولاد خود را بر سه خصلت تربیت كنید: دوستی پیامبرتان، دوستی اهل بیتش، و قرائت قرآن.»  
امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود: «أحسن الحسنات حبّنا، و أسوأ السیئات بغضنا»؛(97) بهترین نیكی‌ها حبّ ما، و بدترین بدی‌ها بغض ما اهل‌بیت‌علیهم السلام است.»  
2 - دوستی اهل‌بیت دوستی رسول خداست؛  
رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أحبّوا اللَّه لما یغذوكم من نعمه، وأحبّونی لحبّ اللَّه، و أحبّوا أهل‌بیتی لحبّی»؛(98) «خدا را دوست بدارید به جهت آن كه از نعمت‌هایش به شما روزی می‌دهد. و مرا به جهت دوستی خدا دوست بدارید، و اهل‌بیتم را نیز به جهت دوستی من دوست بدارید.»  
زید بن ارقم می‌گوید: در خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله بودم كه دیدم فاطمه زهراعلیها السلام داخل حجره پیامبرصلی الله علیه وآله شد، در حالی كه دو فرزندش حسن و حسین با او بودند، و علی‌علیه السلام نیز پشت سر آنان وارد شد، پیامبرصلی الله علیه وآله به آنان نظر كرده، فرمود: «من أحبّ هؤلاء فقد أحبّنی، و من ابغضهم فقد أبغضنی»؛(99) هر كس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر كس كه اینان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»  
امام صادق‌علیه السلام فرمود: «من عرف حقّنا و أحبّنا فقد أحبّ اللَّه تبارك و تعالی»؛(100) هر كس حق ما را شناخته، ما را دوست بدارد در حقیقت خداوند تبارك و تعالی را دوست داشته است.»  
3 - حبّ اهل‌بیت اساس ایمان است؛  
رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أساس الإسلام حبّی و حبّ أهل بیتی»؛(101) «اساس اسلام، دوستی من و اهل‌بیت من است.»  
همچنین فرمود: «لكلّ شی‌ء أساس، و أساس الإسلام حبّنا أهل البیت»؛(102) «برای هر چیزی اساسی است و پایه اسلام حبّ ما اهل‌بیت است.»  
4 - حبّ اهل‌بیت‌علیهم السلام عبادت است؛  
رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حبّ آل محمّد یوماً خیر من عبادة سنة، و من مات علیه دخل الجنّة»؛(103) «یك روز دوستی آل محمّد، بهتر از یك سال عبادت است، و كسی كه بر آن دوستی بمیرد داخل بهشت می‌شود.»  
5 - دوستی اهل‌بیت‌علیهم السلام نشانه ایمان است؛  
رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: «لا یؤمن عبد حتّی أكون أحبّ إلیه من نفسه، و أهلی أحبّ إلیه من أهله، و عترتی أحبّ إلیه من عترته، و ذاتی أحبّ إلیه من ذاته»؛(104) «هیچ بنده‌ای ایمان كامل پیدا نمی‌كند، مگر در صورتی كه من دوست‌داشتنی‌تر نزد او از خودش باشم، و نیز اهل‌بیتم از اهلش محبوب‌تر، و عترتم از عترتش دوست داشتنی‌تر و ذاتم از ذاتش محبوب‌تر باشد.»  
6 - دوستی اهل‌بیت نشانه پاكی ولادت؛  
پیامبرصلی الله علیه وآله اشاره به علی‌علیه السلام كرد و فرمود: «أیّها الناس! إمتحنوا أولادكم بحبّه، فإنّ علیّاً لایدعو إلی ضلالة، و لا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منكم، و من أبغضه فلیس منكم»؛(105) «ای مردم! اولاد خود را به دوستی علی امتحان نمایید، زیرا او شما را به گمراهی دعوت نمی‌كند و از هدایت دور نمی‌سازد. پس هر یك از اولاد شما كه علی را دوست بدارد از شماست، و هر كدام كه او را دشمن بدارد از شما نیست.»  
امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرمود: در وصیّتی كه پیامبرصلی الله علیه وآله به اباذر كرده آمده است: «یا أباذر! من أحبّنا أهل البیت فلیحمداللَّه علی أوّل النعم. قال: یا رسول اللَّه! و ما أوّل النعم؟ قال: طیب الولادة، انّه لا یحبّنا إلّا من طاب مولده»؛(106) «ای اباذر! هر كس ما اهل‌بیت را دوست دارد باید بر اوّلین نعمت، خداوند را ستایش نماید. ابوذر عرض كرد: ای رسول خدا! اولین نعمت چیست؟ فرمود: نیكی ولادت، زیرا دوست ندارد ما را مگر كسی كه ولادتش پاك است.»  
7 - سؤال از دوستی اهل‌بیت در روز قیامت؛  
رسول‌خداصلی الله علیه وآله فرمود: أوّل مایُسأل عنه العبد حبّنا أهل البیت»؛(107) «اولین چیزی كه در روز قیامت از بنده سؤال می‌شود، دوستی ما اهل‌بیت است.»  
و نیز فرمود: «لا تزول قدما عبدٍ یوم القیمة حتّی یُسأل عن أربع: عن عمره فیما أفناه، و عن جسده فیما أبلاه، وعن ماله فیما أنفقه ومن أین كسبه، وعن حبّنا أهل‌البیت»؛(108) «روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی دارد تا آن كه از چهار چیز سؤال شود: از عمرش كه در چه راهی صرف كرده، و از بدنش كه در چه راهی به‌كار گرفته، و از مالش كه در چه راهی خرج كرده و از كجا به دست آورده است، و از دوستی ما اهل‌بیت.»

##### ادلّه خاص‌

روایاتی كه تاكنون ذكر شد، اشاره به دوستی مجموعه اهل‌بیت‌علیهم السلام داشت؛ دسته‌ای دیگر از روایات، اشاره به دوستی و محبّت برخی از اهل‌بیت دارد كه به تعدادی از آن‌ها نیز اشاره می‌كنیم:  
1 - دوستی امام علی‌علیه السلام؛  
پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «برائة من النار حبّ علیّ»؛(109) «تنها راه دوری از آتش جهنم، دوستی علی‌علیه السلام است.»  
و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن احبّك و صدق فیك، و ویل لمن أبغضك و كذب فیك»؛(110) «ای علی! خوشا به حال كسی كه تو را دوست داشته و در حق تو صادق باشد، و وای بر كسی كه تو را دشمن داشته و در حقّ تو كاذب باشد.»  
أم‌سلمه از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می‌كند كه فرمود: «لا یحبّ علیاً منافق، و لا یبغضه مؤمن»؛(111) «منافق، علی‌علیه السلام را دوست ندارد و مؤمن او را دشمن ندارد.»  
امام علی‌علیه السلام فرمود: «والذی فلق الحبة و برأ النسمة، إنّه لعهد النّبی الأمّی إلیّ انّه لا یحبّنی إلّا مؤمن، و لا یبغضنی إلّا منافق»؛(112) «قسم به كسی كه دانه را شكافت، و انسان را آفرید، هر آینه عهدی است از پیامبر امّی به من كه دوست ندارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»  
2 - دوستی فاطمه زهراعلیها السلام؛  
رسول‌خداصلی الله علیه وآله می‌فرمایند: «فاطمة بضعة منّی، من أغضبها فقد أغضبنی»؛(113) «فاطمه پاره تن من است، هر كس او را به غضب آورد، مرا خشمگین كرده است.»  
از عایشه سؤال شد: كدامین شخص از زنان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله محبوب‌تر بوده است؟ گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش.(114)  
3 - دوستی امام حسن و حسین‌علیهما السلام؛  
پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «هذان ابنای الحسن و الحسین، أللّهمّ إنِّی أُحبّهما، أللّهمّ فأحبّهما و أحبّ من یُحبّهما»؛(115) «اینان دو فرزندان من هستند، بار خدایا! من آنان را دوست می‌دارم. بار خدایا! تو نیز آنان و هر كس كه آنان را دوست دارد، دوست بدار.»  
و نیز فرمود: «الحسن و الحسین ریحانتای»؛(116) «حسن و حسین دو دسته گل من هستند.»

##### جلوه‌های حبّ در زندگی انسان‌

انسان كه كسی را دوست دارد این دوستی تنها حالتی نیست كه در نفس باقی بماند بلكه همان گونه كه اشاره شد، اقبال دارد و این اقبال منشأ ظهور و بروز در زندگی انسان است. و اگر محبت در موردی رجحان پیدا كرد به تبع آن مظاهر و بروزات آن نیز راجح می‌گردد و ادله استحباب شامل آن‌ها نیز می‌شود، مگر در مواردی كه مظهر مورد نهی قرار گیرد؛ مثل القاء به هلاكت انداختن خود به جهت محبوب كه این مورد از دلیل استحباب خارج می‌شود. اینك به برخی مظاهر حب اشاره می‌كنیم:  
1 - اطاعت و انقیاد.  
2 - زیارت محبوب.  
3 - تكریم و تعظیم محبوب.  
4 - برآورده كردن حاجت‌های محبوب.  
5 - دفاع از محبوب به انحای مختلف.  
6 - حزن و اندوه در فراق محبوب.  
7 - حفظ آثار محبوب.  
8 - احترام به فرزندان و نسل محبوب.  
9 - بوسیدن آن چه به او مرتبط است.  
10 - برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.  
نتیجه این كه اقامه عزاداری نیز لوازم و مظاهر حبّ اهل بیت‌علیهم السلام است.

### روان شناسی عزاداری‌

#### اشاره

بیشترین و مهم‌ترین تأثیری كه مراسم عزاداری بر شركت كنندگان دارد تأثیرات روانی است و بیشتر شركت كنندگان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. لذا برخی می‌گویند: عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال و به مناسبت‌های مختلف باعث می‌شود كه جامعه از شادی‌ها دور باشد و بیشتر احساس غمگینی كند و در نتیجه باعث افزایش افسردگی در جامعه شود. اینك به بررسی این سؤال و پاسخ به آن می‌پردازیم.

#### مراتب گریه‌

##### توضیح

گریه دارای یك ظاهر است و یك باطن. ظاهر آن یك امر فیزیولوژیك است؛ یعنی باید تأثیرات روانی از طریق محرّك‌های بیرونی یا درونی مثل تفكّر شكل گیرد، سپس این تأثرات وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب شود. در این هنگام بخش خاصی از مغز فعّال شده و غدد اشكی چشم را فرمان فعالیت می‌دهد، و در نهایت قطرات اشك جریان پیدا می‌كند كه ما آن را گریه می‌نامیم. باطن گریه همان تأثّرات درونی است. نگاه روان‌شناختی و داوری ما در باب پیامدهای گریه نیز دایرمدار تأثرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است كه گریه كردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن در مراسم عزای حسینی منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثرات درونی نظر دارد وگرنه به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی هم می‌توان، چشمانی گریان داشت. باطن گریه بر چهار نوع تقسیم می‌شود كه یك نوع آن معطوف به خود و نیازهای سركوب شده خود است و می‌تواند با افسردگی هم‌بستگی مثبت داشته باشد و {000} اجتماعی فرد را مختل سازد، امّا سه نوع دیگر، امیدبخش است و حركت آفرین و رابطه معكوس با افسردگی دارد؛ نوع اوّل ناشی از مرگ واقعی است، امّا سه نوع دیگر سوگ واقعی نیستند اگر چه در مراسم سوگواری انجام می‌پذیرد. این چهار نوع عبارتند از:

##### 1 - گریه ناشی از ارتباط و علاقه

این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می‌شود و اختیاری نیست، و معمولاً بی‌اراده جاری می‌گردد. این گریه به اصطلاح روان شناسان و روان درمان‌گران، تخلیه روانی - هیجانی است و به خود فرد و نیازهای سركوفته شده او بازمی‌گردد.

##### 2 - گریه ناشی از عقیده‌

این نوع گریه مثل اشكی است كه هنگام مناجات از انسان جاری می‌شود. كه ناظر به حال و آینده است. این نوع گریه ریشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس‌های دنیوی و زندگی روزمرّه نیست.

##### 3 - گریه ناشی از كمال خواهی‌

برخی از گریه‌ها ناشی از فضیلت‌طلبی و كمال خواهی است، مثل گریه‌ای كه در فقدان معلّم و مربّی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این نوع از آن جهت است كه ما در عمق وجودمان كمال و رشد را تحسین می‌كنیم و از بودن آن كمالات، ذوق‌زده می‌شویم و از فقدان آن‌ها ناراحت می‌گردیم. گاهی در مراسم عزاداری گریه‌هایی از این نوع وجود دارد.

##### 4 - گریه بر مظلوم‌

مثل این كه بر رسول خداصلی الله علیه وآله و امامان مخصوصاً سالار شهیدان و مصایبی كه بر آنان وارد شده می‌گرییم.

#### مراسم عزاداری و افسردگی‌

اختلالات افسردگی به سه قسم كلّی تقسیم می‌شود:  
1 - اختلال افسردگی عمده.  
2 - اختلال افسردگی خویی.  
3 - اختلال افسردگی موردی كه در آن دو نوع جای نگرفته‌اند.(117)  
اختلال افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است و برخی از نشانه‌های آن عبارت است از:  
الف - احساس غمگینی یا پوچی در بیشتر یا تمام روز.  
ب - كاهش چشم‌گیر علاقه یا لذت نسبت به همه فعالیت‌ها در بخش عمده روز.  
ج - كاهش چشم‌گیر وزن بدن، بدون پرهیز یا وزن غذایی، یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یك ماه.  
د - بی‌خوابی یا خواب‌زدگی تقریباً در همه روز.  
ه - خستگی یا از دست دادن انرژی تقریباً در همه روز.  
و - احساس بی‌ارزشی یا احساس گناه مفرط.  
ز - كاهش توانایی فكری یا تمركزیابی تصمیمی همه روزه.  
ط - افكار مكرر و عود كننده راجع به مرگ.  
از بین این سه نوع افسردگی، نوع اول و سوّم مورد نظر كسانی كه مɢگویند مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است نیست، چون مورد اول بسیار شدید و واضح البطلان است، نه جامعه ایران مبتلا به افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری با ویژگی‌هایی كه می‌دانیم می‌تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود.  
نوع سوّم هم مراد نیست چرا كه مربوط به مواردی خاص از قبیل: اختلال ملال پیش از قائدگی، اختلال افسردگی جزئی، اختلال افسردگی پس از روان‌پریشی ناشی از اسكیزوفرنی و غیره است. پس افسردگی خویی مورد نظر است. اختلال افسردگی خویی نسبتاً خفیف است و دارای نشانه‌های تشخیصی زیر است:  
1 - كم اشتهایی یا پراشتهایی.  
2 - بی‌خوابی یا خواب‌زدگی.  
3 - كمبود انرژی یا احساس خستگی.  
4 - اشكال در تصمیم‌گیری و احساس درماندگی.  
5 - ظهور این نشانه‌ها در بخش عمده روز و در بیشتر روزها به مدت حداقل دو سال.  
6 - این نشانه‌ها ناشی از آثار فیزیولوژیك مثل مصرف ناصحیح دارو و... نباشد.  
7 - این نشانه‌ها موجب اختلال در كاركرد اجتماعی و شغلی او شود.  
اكنون ببینیم آیا مراسم عزاداری نشانه‌های افسرده‌خویی را در انسان فراهم می‌كند، و باعث افسردگی در جامعه می‌شود یا نه؟  
برای روشن شدن این مطلب لازم است به عوامل افسرده خویی از دیدگاه روان‌شناسی توجهی كنیم. برای افسرده خویی سه عامل عمده را شمارش كرده‌اند: زیستی، ارثی و هیجانی - محیطی.(118) تنها عامل افسردگی، عامل محیطی نیست. و از طرفی عامل محیطی تنها در كسانی مؤثر است كه زمینه‌های ارثی و زیستی در وضعیت مغز و كاركرد قسمت‌های مختلف آن دارند. و در بین عوامل محیطی كه استرس زایی شدید دارد جایی برای مراسم عزاداری وجود ندارد. سوگ و داغ واقعی می‌تواند یكی از آن عوامل باشد امّا مراسم عزاداری هیچ سهمی در استرس‌زایی ندارد، بلكه برعكس با توجه به مباحثی كه در روان‌شناسی اجتماعی و كاركرد گروه‌ها و ویژگی‌های گروه‌های مذهبی گفته می‌شود، می‌توان گفت كه مراسم عزاداری كاملاً نقش استرس‌زدایی را دارد و در صورتی كه از مراتب ناشی از عقیده یا كمال‌خواهی یا گریه بر مظلوم باشد می‌تواند ایجاد آرامش در وجود انسان كرده و اضطراب زدایی نماید. برای اثبات این مطلب به نمونه‌ای در این باره اشاره می‌كنیم:  
دكتر تیجانی تونسی می‌گوید: «... دوستم منعم آمد و با هم به كربلا مسافرت كردیم و در آنجا به مصیبت سرورمان حسین - مانند شیعیان - پی بردم و تازه فهمیدم كه حضرت حسین‌علیه السلام نمرده است و این مردم بودند كه ازدحام می‌كردند و گرداگرد آرامگاهش پروانه‌وار می‌چرخیدند و با سوز و گدازی كه نظیرش هرگز ندیده بودم گریه می‌كردند و بیتابی می‌نمودند كه گویی هم‌اكنون حسین‌علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می‌شنیدم كه با بازگو كردن فاجعه كربلا، احساسات مردم را برمی‌انگیختند و آنان را به ناله و شیون و سوگ وا می‌دارند و هیچ شنونده‌ای نمی‌تواند این داستان را بشنود و تحمل كند، بلكه بی‌اختیار از حال می‌رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم كه گویی سال‌ها غصّه در گلویم مانده بود، و اكنون منفجر می‌شود.  
پس از آن شیون، احساس آرامشی كردم كه پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین‌علیه السلام بوده‌ام و اكنون در یك چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت كه جان خود را نثارش كردند، قرار می‌گرفتم. و چه جالب كه در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می‌كرد. حرّ یكی از سران سپاه مخالف بود كه به جنگ با حسین‌علیه السلام آمده بود، ولی یك‌باره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال كردند كه تو را چه شده است؟ نكند كه از مرگ می‌هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیّر می‌بینم كه بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین‌علیه السلام حركت داد و به دیدار او شتافت و گریه‌كنان عرض كرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه برایم هست؟».  
درست در همین لحظه بود كه دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون‌كنان خود را بر زمین افكندم، و گویا نقش حر را پیاده می‌كردم و از حسین‌علیه السلام می‌خواستم كه «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه‌ای برایم هست؟ یابن رسول اللَّه! از من درگذر و مرا ببخش».  
صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود كه گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم كه صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه كرد. همان‌گونه كه مادری فرزندش را دربر می‌گیرد و تكرار می‌كرد: «یا حسین! یا حسین!».  
لحظاتی بود كه در آنان گریه واقعی را درك كرده بودم، و احساس می‌كردم اشك‌هایم قلبم را شست و شو می‌دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می‌كنند. آنجا بود كه معنای روایت پیامبرصلی الله علیه وآله را فهمیدم كه می‌فرمود: «اگر آنچه من می‌دانسستم شما هم می‌دانستید هر آینه كمتر می‌خندیدید و بیشتر می‌گریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوستم می‌خواست مرا تسلّی دهد و دلداری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی به كلّی اشتهایم كور شده بود. از دوستم درخواست كردم كه داستان شهادت امام حسین‌علیه السلام را برایم تكرار كند؛ زیرا چیزی از آن - نه كم و نه زیاد - نمی دانستم...».(119)

### حكم حضور در عزای اولیای الهی‌

#### اشاره

بخاری به سند خود از عایشه نقل می‌كند: «هنگامی كه خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر و عبداللَّه بن رواحه به پیامبرصلی الله علیه وآله رسید، حضرت در حالی كه آثار حزن در صورتش نمایان بود وارد مسجد شد و در آنجا نشست».(120)  
ابن هشام نقل می‌كند: «هنگامی كه پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه بازگشت صدای گریه و نوحه را بر كشته شدگان شنید. آن گاه چشمان پیامبرصلی الله علیه وآله پر از اشك شد و فرمود: ولی حمزه گریه كننده‌ای ندارد. با شنیدن این سخن، زنان بنی اشهل آمدند و بر عموی رسول خداصلی الله علیه وآله گریستند».(121)

#### برپایی عزاداری در راستای وحدت‌

گاهی گفته می‌شود كه برپایی مراسم عزا با وحدت مسلمانان سازگاری ندارد؛ زیرا این مراسم در برگیرنده اعتراض و لعن بر برخی از خلفای مسلمانان است، و لذا به جهت ایجاد وحدت در بین مسلمین ترك آن لازم و ضروری است.  
پاسخ: اولاً: قضیه امام حسین‌علیه السلام نه تنها به مصلحت شیعه است بلكه به مصلحت مسلمانان و عموم آزادی خواهان عالم است، لذا با برپایی مراسم یادبود حضرت اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام و با ایجاد روحیه شهادت‌طلبی در راه تثبیت آزادی و ایمان می‌توان جوامع بشری را از یوغ اسارت و بردگی دیگران رهایی بخشید.  
ثانیاً: در ذكر مصیبت امام حسین‌علیه السلام چندان سخنی از صحابه به میان نمی‌آید. مگر نه این است كه عموم صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله، حضرت امام حسین‌علیه السلام را دوست می‌داشتند و او را احترام می‌نمودند؟ و حتی برخی از آنان در كربلا در ركاب امامشان به شهادت رسیدند كه از آن‌ها می‌توان به حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، بریربن خضیر همدانی، عروه غفاری و دیگران اشاره كرد.  
یادبود عاشورای حسینی هرگز بین مسلمانان ایجاد اختلاف نكرده و نخواهد كرد. آری، یادبود حسینی می‌تواند بین مسلمانان و منافقان دغل‌كاری امثال یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و اتباع آنان تفرقه بیندازد.

#### سینه‌زنی در سوگ امام حسین‌علیه السلام‌

##### توضیح

از برخی روایات شیعه و سنّی استفاده می‌شود كه سینه زدن در سوگ امام حسین‌علیه السلام گر چه موجب قرمز شدن سینه شود، اشكالی نداشته، بلكه امری راجح است.

##### الف - روایات شیعه‌

با مراجعه و تأمّل در روایات اهل بیت‌علیهم السلام استفاده می‌شود كه ایشان انواع عزاداری مشروع از قبیل سینه‌زنی را اجازه داده‌اند. اینك به برخی از این روایات اشاره می‌كنیم:  
1 - شیخ طوسی از امام صادق‌علیه السلام نقل كرده كه فرمود: «لاشی فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار و التوبة، و قد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیّات علی الحسین بن علی‌علیهما السلام و علی مثله تلطم الخدود و تشقّ الجیوب»؛(122) «چیزی در زدن بر صورت به جز استغفار و توبه نیست، زیرا زنان فاطمی در سوگ حسین بن علی‌علیهما السلام گریبان چاك داده و به صورت زدند. و بر مثل حسین باید به صورت زده و گریبان چاك داد.»  
2 - در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «فلمّا رأین النساء جوادك مخزیّاً... برزن من الخدور ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات و بالعویل ناحیات»؛(123)  
«زنان چون اسب زخم خورده تو را دیدند... از پشت پرده‌ها بیرون آمدند در حالی كه موهای خود را پریشان كرده و بر صورت می‌زدند و با صدای بلند نوحه می‌كردند.»  
3 - و نیز در آن زیارت می‌خوانیم كه امام زمان‌علیه السلام خطاب به امام حسین‌علیه السلام عرض می‌كند: «و لأندبنّك صباحاً و مساءاً، و لأبكینّ علیك بدل الدموع دماً»؛(124) «من صبح و عصر بر تو ندبه می‌كنم و به جای اشك‌ها بر تو خون می‌گریم.»  
4 - از امام رضاعلیه السلام روایت شده كه فرمود: «انّ یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض كرب و بلا، و اورثنا الكرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛(125) «همانا روز حسین‌علیه السلام پلك‌های ما را زخم كرده و اشكان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین كرب و بلا ذلیل كرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است.»  
5 - شیخ مفیدرحمه الله نقل می‌كند: چون زینب‌علیهم السلام اشعار برادرش حسین‌علیه السلام را شنید كه می‌گوید: «یا دهر افٍّ لك من خلیل...» سیلی به صورت زد و دست برد و گریبان چاك داد و بیهوش شد.(126)  
6 - سیدبن طاووس نقل كرده: «چون اسیران در بازگشتشان به مدینه به كربلا رسیدند، جابر بن عبداللَّه انصاری را همراه جماعتی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول مشاهده كردند كه برای زیارت قبر حسین‌علیه السلام آمده‌اند. همگی در یك وقت به هم رسیدند و شروع به گریه و حزن كرده و بر خود می‌زدند و چنان عزاداری به پا كردند كه جگرها را می‌سوزاند. زنان آن سرزمین نیز با آنان همنوا شده و چند روز عزاداری بر پا كردند.(127)  
7 - ابن قولویه نقل كرده كه حورالعین در اعلی علیین بر حسین به سینه و صورت زدند.(128)  
8 - كلینی به سند خود از جابر نقل می‌كند كه به امام باقرعلیه السلام عرض كرد: جزع چیست؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل والعویل و لطم الوجه و الصدر...»؛(129) «شدیدترین جزع، فریاد و واویلا و صیحه و زدن به صورت و سینه است...».

##### ب - روایات اهل سنت‌

اهل سنّت نیز روایاتی را نقل كرده‌اند كه دلالت بر رجحان سینه‌زنی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان امام حسین‌علیه السلام دارد. اینك به برخی از آن‌ها اشاره می‌كنیم:  
1 - ابن كثیر نقل كرده كه چون اسیران را بر امام حسین‌علیه السلام و اصحابش مرور دادند زنان شیون كشیده، به صورت خود زدند، و زینب صدا بلند كرد: «یا محمّداه...».(130)  
این در حالی است كه هرگز امام سجادعلیه السلام كه همراهشان بود به عمل آنان اعتراض نكرد.  
2 - زمانی كه امام حسین‌علیه السلام در كربلا چنین رجز خواند:  
یا دهر افّ لك من خلیل   
كم لك فی الاشراق و الاصیل   
صدا به گوش زینب‌علیها السلام رسید. در این هنگام پیراهن خود را چاك داده، بر صورت خود زد و سربرهنه از خیمه بیرون آمد و فریاد برآورد: واثكلاه، واحزناه.(131)  
3 - از جمله ادله عدم حرمت بر سینه و صورت زدن در سوگ انبیا و اوصیا و فرزندان انبیا، خصوصاً كسانی كه بر روی زمین هیچ كس مثل آنان نبوده است، روایتی است كه احمد و دیگران به سند صحیح از عایشه نقل كرده‌اند كه گفت: «... رسول خداصلی الله علیه وآله قبض روح شد[...(132)]، آنگاه سر او را بر بالشتی قرار دادم. در این هنگام من با زنان برخواسته و به خود زده و من به صورت خود می‌زدم...».(133)  
محمّد سلیم اسد درباره سند این حدیث می‌گوید: «این سند صحیح است».(134)  
4 - مجرد زدن انسان به خودش در مصیبتی كه به او وارد شده، دلیلی بر حرمت آن نیست؛ زیرا احمد بن حنبل به سند خود از ابو هریره نقل كرده كه شخصی اعرابی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و شروع به زدن به صورت خود كرد و موی خود را می‌كند و می‌گفت: من خودم را هلاك شده می‌بینم. رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: چه چیز تو را هلاك نموده است؟! او گفت من در ماه رمضان با همسر خود جماع كردم! حضرت به او فرمود: آیا می‌توانی یك بنده آزاد كنی؟.(135)  
در این حدیث مشاهده می‌كنیم كه پیامبرصلی الله علیه وآله بر این كار او اعتراض نكرد و او را از زدن به صورت و كندن مو نهی ننمود.  
5 - ابن عباس قضیه طلاق پیامبرصلی الله علیه وآله و همسران خود را نقل می‌كند كه در آن آمده است: عمر گفت: من بر حفصه وارد شدم در حالی كه ایستاده بود و به خود می‌زد، و همچنین همسران پیامبر نیز ایستاده و به خود می‌زدند. من به حفصه گفتم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله تو را طلاق داده است؟...(136)  
6 - سبط بن جوزی می‌گوید: «چون حسین‌علیه السلام كشته شد، ابن عباس مرتّب بر او می‌گریست تا این كه چشمانش كور شد».(137)  
7 - جرجی زیدان می‌گوید: «شكی نیست كه ابن زیاد با كشتن حسین‌علیه السلام جرم بزرگی را مرتكب شد كه فجیع‌تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باكی نیست بر شیعه كه به جهت كشته شدن حسین‌علیه السلام اظهار ظلم كرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاك دهد، و با اظهار تأسّف بر او به سینه‌های خود زند؛ زیرا او مظلومانه كشته شد».(138)

#### بررسی ادله مخالفین‌

##### اشاره

مخالفین سینه‌زنی به ادله‌ای چند از روایات فریقین تمسّك كرده‌اند:

##### الف - روایات عامه‌

بخاری به سند خود از عبداللَّه نقل كرده كه پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «لیس منّا من لطم الخدود و شقّ الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة»؛(139) «از ما نیست كسی كه به صورت سیلی زده، یقه‌ها چاك دهد و مدّعی دعوای جاهلیّت باشد.»  
برخی به این حدیث تمسّك كرده و از سینه‌زنی و نوحه‌سرایی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام منع كرده‌اند.

##### پاسخ‌

این حدیث ناظر به موردی است كه كسی این افعال را به عنوان اعتراض به قضای الهی در مقابل مرگ عزیزش انجام دهد. و این نكته‌ای است كه بسیاری از شارحان صحیح بخاری؛ از قبیل: عسقلانی، ملا علی قاری، كرمانی، قسطلانی به آن اشاره كرده‌اند.(140)  
كرمانی می‌نویسد: «اگر كسی بگوید: گریبان چاك كردن و به صورت زدن باعث نمی‌شود كه فاعل این دو كار از این امت خارج گردد، پس این نفی چه معنایی دارد؟ در جواب می‌گوییم: این به جهت شدت و تغلیظ است، مگر آن كه ادعای مطالب جاهلیت را به گونه‌ای تفسیر كنیم كه موجب كفر شود، مانند تحلیل حرام یا عدم تسلیم در برابر قضای الهی، كه در این صورت نفی حقیقی است».(141)  
مناوی در ذیل این حدیث می‌نویسد: «این تعبیر دلالت بر عدم رضایت دارد، و سبب آن چیزی است كه این اعمال متضمن آن است كه از آن جمله راضی نبودن به قضای الهی است».(142)  
نتیجه این كه: این حدیث هرگز ناظر بر سینه‌زنی در روز عاشورا و در عزای امام حسین‌علیه السلام و دیگر اولیای الهی نیست، عملی كه به جهت تعظیم دین و شعائر آن و اظهار محبت نسبت به اهل بیت پیامبرعلیهم السلام انجام می‌گیرد.

##### ب - روایات اهل بیت‌علیهم السلام‌

در منابع شیعی روایاتی وجود دارد كه به ظاهر از نوحه‌سرایی و سینه‌زنی نهی كرده است؛  
1 - جابر بن عبداللَّه انصاری می‌گوید: از امام باقرعلیه السلام درباره (جزع) سؤال كردم؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر من النواصی و من اقام النواحه فقد ترك الصبر و اخذ فی غیر طریقة»؛(143) «شدیدترین مرتبه جزع عبارت است از فریاد همراه وای گفتن، زدن به صورت و سینه و كندن مو از جلوی سر، و هركس نوحه‌گری بر پا كند به طور حتم صبر را رها كرده و در راه غیر صبر قرار گرفته است.»  
2 - از امام صادق‌علیه السلام نقل شده كه فرمود: «نهی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله عن الرنة عند المصیبة و نهی عن النیاحة و الاستماع الیها»؛(144) «رسول خداصلی الله علیه وآله از فریاد برآوردن هنگام مصیبت نهی كرده است. و نیز از نوحه‌سرایی و گوش دادن به آن نیز نهی نموده است.»  
3 - عمرو بن ابی مقدام می‌گوید: از امام باقرعلیه السلام شنیدم كه درباره آیه « وَلایَعْصِینَكَ فی مَعْرُوفٍ».(145) فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به دخترش فاطمه‌علیها السلام فرمود: «اذا أنا متّ فلاتخمشی علیّ وجهاً و لاتُرخی علیّ شعراً ولاتنادی بالویل ولاتقیمنّ علیّ نائحة»؛(146) «هر گاه من از دنیا رفتم صورت خود را خراش مده، و موی خود را پریشان مساز و برای من نوحه‌گری نكن.»

##### پاسخ‌

اولاً: این دسته از روایات اصل برپایی مجالس عزا را نهی نمی‌كند، بلكه از هر عملی كه با قضا و قدر الهی منافات داشته باشد جلوگیری كرده است؛ زیرا برخی در فراغ از دست رفته خود شكوه و اعتراض نموده، مقدّرات الهی را زیر سؤال می‌برند، ولی اگر در نوحه سرایی و مرثیه خوانی برای میّت تنها ذكر فضایل و خوبی‌های او گفته شود اشكالی ندارد.  
ثانیاً: روایات ناهیه مربوط به موردی است كه بر نوحه‌گری و مرثیه‌خوانی اثری عقلایی مترتب نگردد، در حالی كه عزاداری برای اولیای الهی دارای آثاری عقلایی است. و نیز به اثبات رساندیم كه می‌توانیم آن را داخل در ادله عام كنیم. خصوصاً آن كه ثابت شد كه سیره رسول خداصلی الله علیه وآله و اهل بیت عصمت و طهارت و صحابه و تابعین و مسلمانان در طول تاریخ بر برپایی مراسم عزا و مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری در سوگ اولیای الهی، خصوصاً امام حسین‌علیه السلام بوده است.  
ثالثاً: در برخی از روایات تصریح به جواز بلكه رجحان نوحه‌گری و جزع در سوگ امام حسین‌علیه السلام شده است:  
1 - در روایتی از امام صادق‌علیه السلام نقل است كه فرمود: «كلّ الجزع و البكاء مكروه سوی الجزع و البكاء علی الحسین‌علیه السلام»؛(147) «هر جزع و گریه‌ای مكروه است به جز جزع و گریه بر امام حسین‌علیه السلام.»  
2 - امام رضاعلیه السلام به پسر شبیب فرمود: «... انّ یوم الحسین‌علیه السلام اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا بأرض كرب و بلا و اورثنا الكرب و البلاء الی یوم الانقضاء...»؛(148) «همانا روز حسین‌علیه السلام پلك‌های ما را زخم كرده و اشك‌های ما را جاری ساخته و عزیز ما را در زمین كرب و بلا ذلیل كرده است. و تا روز انقضاء [دنیا] غصه و بلا را برای ما به ارث گذارده است.»  
3 - امام صادق‌علیه السلام به عبداللَّه بن حماد فرمود: «به من خبر رسیده كه گروه‌هایی از اطراف كوفه و نقاط دیگر و نیز گروهی از خانم‌ها در نیمه شعبان، كنار تربت پاك حسین بن علی‌علیه السلام اجتماع نموده، بر حسین‌علیه السلام نوحه‌سرایی كرده و قرآن تلاوت می‌كنند و گروهی به نقل تاریخ و برخی دیگر به مرثیه‌سرایی می‌پردازند.  
حماد عرض كرد: من خود شاهد چنین مراسمی بوده‌ام. امام فرمود: خدا را سپاس كه برخی از مردم را علاقه‌مند ما قرار داده تا به مدح و ستایش ما پرداخته و برای ما سوگواری كنند، دشمنان ما را مورد سرزنش قرار داده، كارهای زشت و ناپسند آنان را آشكار نمایند».(149)  
4 - ابن قولویه از مسمع كردین روایت كرده كه امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: «... آیا مصایب كربلا را به یاد می‌آوری؟» عرض كردم: آری. فرمود: «... آیا جزع و اظهار ناراحتی می‌كنی؟» گفتم: آری، سوگند به خدا! كه گریه می‌كنم. حضرت فرمود: «خدا گریه ات را بپذیرد. آگاه باش! كه تو از كسانی هستی كه برای مصایب ما اظهار ناراحتی و جزع می‌كنند. تو از كسانی هستی كه در خوشحالی ما خوشحال و در اندوه و حزن ما اندوهناكند...».(150)

### لباس مشكی پوشیدن‌

#### اشاره

شكی نیست كه پوشیدن لباس مشكی خصوصاً در حال نماز نزد مشهور امامیه كراهت دارد، بلكه ادعای اجماع بر آن نیز شده است. ولی بحث این است كه آیا این كراهت ذاتی است، یعنی به لحاظ این كه لباس مشكی است مكروه است یا به جهت این‌كه شعار بنی عباس بوده(151) یا چون لباس اهل جهنم است(152)، مكروه می‌باشد؟  
از ظاهر برخی ادله استفاده می‌شود كه كراهت آن ذاتی نیست و لذا در صورتی كه عنوان دیگری به خود گیرد؛ مثل این كه شعار حزن بر اولیای الهی شود نه تنها كراهت سابق را از دست می‌دهد بلكه داخل در عنوان احیای شعائر الهی شده، مستحب نیز می‌گردد. خصوصاً آن كه با مراجعه اخبار و تواریخ پی می‌بریم كه اهل بیت‌علیهم السلام هنگام عزا در مصیبت فقدان یكی از بزرگان، لباس مشكی را می‌پوشیده،یا پوشیدن آن را امضا كرده‌اند. اینك به نمونه‌هایی كه در كتب شیعه و سنی آمده اشاره می‌كنیم:

#### الف - روایات شیعه‌

1 - برقی به سندش از امام زین العابدین‌علیه السلام نقل می‌كند كه فرمود: «چون جدم حسین‌علیه السلام كشته شد، زنان بنی هاشم در ماتم او لباس سیاه پوشیدند و آن را در گرما و سرما تغییر ندادند. و پدرم علی بن الحسین‌علیهما السلام برای آنان در هنگام عزاداری غذا آماده می‌كرد.(153)  
2 - ابن قولویه به سندش نقل كرده كه فرشته‌ای از فرشته‌های فردوس بر دریا فرود آمد و بال‌های خود را بر آن گسترد. آن گاه صیحه‌ای زد و گفت: «ای اهل دریاها! لباس‌های حزن به تن كنید؛ زیرا فرزند رسول خدا ذبح شده است. آن گاه قدری از تربت او را بر بال‌های خود گذارده و به سوی آسمان‌ها برد. و هیچ فرشته‌ای را ملاقات نكرد جز آن كه آن را استشمام نمود و اثری از آن نزد او ماند.(154)

#### ب - روایات عامّه‌

1 - ابن ابی الحدید از مدائنی نقل می‌كند: چون علی‌علیه السلام وفات یافت، عبداللَّه بن عباس بن عبدالمطلب نزد مردم آمد و گفت: همانا امیرالمؤمنین‌علیه السلام وفات یافت، او كسی را به عنوان جانشین خود قرار داده است، اگر او را اجابت می‌كنید نزد شما می‌آید و اگر كراهت دارید كسی بر دیگری اصراری ندارد؟ مردم گریستند و گفتند: بلكه به سوی ما بیاید. حسن‌علیه السلام در حالی كه لباس مشكی به تن داشت نزد آنان آمد و خطبه‌ای ایراد فرمود.(155)  
2 - ابی مخنف روایت كرده كه نعمان بن بشیر خبر شهادت امام حسین‌علیه السلام را به اهل مدینه ابلاغ نمود... در مدینه زنی نبود جز آن كه از پشت پرده بیرون آمد و لباس مشكی پوشیده، مشغول عزاداری شد.(156)  
3 - عمادالدین ادریس قرشی از ابی نعیم اصفهانی به سندش از امّ‌سلمه نقل كرده كه چون خبر كشته شدن امام حسین‌علیه السلام به او رسید خیمه‌ای سیاه در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله زد و لباس مشكی به تن نمود.(157)  
4 - و نیز ابن ابی الحدید از اصبغ بن نباته نقل می‌كند كه گفت: «بعد از كشته شدن امیرالمؤمنین‌علیه السلام وارد مسجد كوفه شدم، حسن و حسین را مشاهده كردم كه لباس مشكی به تن داشتند.(158)

### فهرست منشورات مسجد مقدّس جمكران‌

1 قرآن كریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی خط نیریزی / الهی قمشه‌ای   
2 قرآن كریم / (وزیری، جیبی، نیم‌جیبی) خط نیریزی / الهی قمشه‌ای   
3 قرآن كریم / نیم‌جیبی (كیفی) خط عثمان طه / الهی قمشه‌ای   
4 قرآن كریم / وزیری (ترجمه زیر، ترجمه مقابل) خط عثمان طه / الهی قمشه‌ای   
5 قرآن كریم / وزیری (بدون ترجمه) خط عثمان طه   
6 صحیفه سجادیه ویرایش حسین وزیری/الهی قمشه‌ای   
7 كلیات مفاتیح الجنان / عربی انتشارات مسجد مقدّس جمكران   
8 كلیات مفاتیح الجنان / (وزیری، جیبی، نیم‌جیبی) خط افشاری / الهی قمشه‌ای   
9 منتخب مفاتیح الجنان / (جیبی، نیم‌جیبی) خط افشاری / الهی قمشه‌ای   
10 منتخب مفاتیح الجنان / جیبی، نیم‌جیبی) خط خاتمی / الهی قمشه‌ای   
11 ارتباط با خدا واحد تحقیقات   
12 آشنایی با چهارده معصوم (1و2)/شعر و رنگ‌آمیزی سیّد حمید رضا موسوی   
13 آئینه اسرار حسین كریمی قمی   
14 آخرین پناه محمود ترحمی   
15 آخرین خورشید پیدا واحد تحقیقات   
16 آقا شیخ مرتضی زاهد محمد حسن سیف اللهی   
17 آیین انتظار (مختصر مكیال المكارم) واحد پژوهش   
18 از زلال ولایت واحد تحقیقات   
19 اسلام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی   
20 امامت، غیبت، ظهور واحد پژوهش   
21 امامت و غیبت از دیدگاه علم كلام علم الهدی / واحد تحقیقات   
22 امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی   
23 امام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی   
24 انتظار بهار و باران واحد تحقیقات   
25 انتظار و انسان معاصر عزیز اللَّه حیدری   
26 اهّمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی   
27 با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی   
28 بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبسی   
29 بهتر از بهار / كودك شمسی (فاطمه) وفائی   
30 پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی   
31 پرچم هدایت محمد رضا اكبری   
32 تاریخ امیر المؤمنین‌علیه السلام / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری   
33 تاریخ پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری   
34 تاریخچه مسجد مقدس جمكران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) واحد تحقیقات   
35 تاریخ سید الشهداءعلیه السلام شیخ عباس صفایی حائری   
36 تجلیگاه صاحب الزمان‌علیه السلام سید جعفر میرعظیمی   
37 جلوه‌های پنهانی امام عصرعلیه السلام حسین علی‌پور  
38 چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی‌علیه السلام حسین گنجی   
39 چهل حدیث /امام مهدی‌علیه السلام در كلام امام علی‌علیه السلام سید صادق سیدنژاد  
40 حضرت مهدی‌علیه السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی   
41 حكمت‌های جاوید محمد حسین فهیم‌نیا  
42 ختم سوره‌های یس و واقعه واحد پژوهش   
43 خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری   
44 خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی   
45 خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه)  
46 دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی   
47 داستان‌هایی از امام زمان‌علیه السلام حسن ارشاد  
48 داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی   
49 در جستجوی نور صافی، سبحانی، كورانی   
50 در كربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / كمره‌ای   
51 دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی   
52 دین و آزادی محمّد حسین فهیم‌نیا  
53 رجعت احمد علی طاهری ورسی   
54 رسول ترك محمد حسن سیف اللهی   
55 روزنه‌هایی از عالم غیب سید محسن خرّازی   
56 زیارت ناحیه مقدّسه واحد تحقیقات   
57 سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی   
58 سرود سرخ انار الهه بهشتی   
59 سقّا خود تشنه دیدار طهورا حیدری   
60 سلفی‌گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی   
61 سیاحت غرب آقا نجفی قوچانی   
62 سیمای امام مهدی‌علیه السلام در شعر عربی دكتر عبد اللهی   
63 سیمای مهدی موعودعلیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه)  
64 شرح زیارت جامعه كبیره (ترجمه الشموس الطالعه) محمّد حسین نائیجی   
65 شمس وراء السحاب/ عربی السیّد جمال محمّد صالح   
66 ظهور حضرت مهدی‌علیه السلام سید اسد اللَّه هاشمی شهیدی   
67 عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی سید خلیل حسینی   
68 عریضه‌نویسی سید صادق سیدنژاد  
69 عطر سیب حامد حجّتی   
70 عقد الدرر فی أخبار المنتظرعلیه السلام / عربی المقدس الشافعی   
71 علی‌علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات   
72 علی‌علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان   
73 غدیرشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی   
74 غدیرخم (روسی، آذری لاتین) علی اصغر رضوانی   
75 فتنه وهابیت علی اصغر رضوانی   
76 فدك ذوالفقار فاطمه‌علیها السلام سید محمد واحدی   
77 فروغ تابان ولایت علی اصغر رضوانی   
78 فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی   
79 فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی   
80 فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها(پخش) حسن صدری   
81 فوز اكبر محمد باقر فقیه ایمانی   
82 كرامات المهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات   
83 كرامت‌های حضرت مهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات   
84 كمال الدین وتمام النعمة (دو جلد) شیخ صدوق‌رحمه الله / منصور پهلوان   
85 كهكشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی   
86 گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی)  
87 گفتمان مهدویت آیت اللَّه صافی گلپایگانی   
88 گنجینه نور و بركت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردكانی   
89 مشكاة الانوار علّامه مجلسی‌رحمه الله   
90 مفرد مذكر غائب علی مؤذنی   
91 مكیال المكارم (دو جلد) موسوی اصفهانی/ حائری قزوینی   
92 منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی‌رحمه الله   
93 منجی موعود از منظر نهج البلاغه حسین ایرانی   
94 منشور نینوا مجید حیدری‌فر  
95 موعودشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی   
96 مهدی‌علیه السلام تجسّم امید و نجات عزیز اللَّه حیدری   
97 مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب   
98 مهدی موعودعلیه السلام، ترجمه جلد 13 بحار - دو جلد علّامه مجلسی‌رحمه الله / ارومیه‌ای   
99 مهر بیكران محمد حسن شاه‌آبادی   
100 مهربان‌تر از مادر / نوجوان حسن محمودی   
101 میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی   
102 ناپیدا ولی با ما / (فارسی ،تركی استانبولی، انگلیسی، بنگالا) واحد تحقیقات   
103 نجم الثاقب میرزا حسین نوری‌رحمه الله   
104 نجم الثاقب(دوجلدی) میرزا حسین نوری‌رحمه الله   
105 نشانه‌های ظهور او محمد خادمی شیرازی   
106 نشانه‌های یار و چكامه انتظار مهدی علیزاده   
107 ندای ولایت بنیاد غدیر  
108 نماز شب واحد پژوهش مسجد مقدّس جمكران   
109 نهج البلاغه/(وزیری، جیبی) سید رضی‌رحمه الله / محمد دشتی   
110 نهج الكرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین‌علیه السلام محمّد رضا اكبری   
111 و آن كه دیرتر آمد الهه بهشتی   
112 واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی   
113 وظایف منتظران واحد تحقیقات   
114 ویژگی‌های حضرت زینب‌علیها السلام سید نور الدین جزائری   
115 هدیه احمدیه / (جیبی، نیم‌جیبی) میرزا احمد آشتیانی‌رحمه الله   
116 همراه با مهدی منتظر مهدی فتلاوی/بیژن كرمی   
117 یاد مهدی‌علیه السلام محمد خادمی شیرازی   
118 یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) محمد حجّتی   
119 ینابیع الحكمة / عربی - پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی   
جهت تهیه و خرید كتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی:  
قم - صندوق پستی 617 ، انتشارات مسجد مقدّس جمكران مكاتبه و یا با شماره تلفن های 7253700 ، 7253340 - 0251 تماس حاصل نمایید.  
كتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می‌گردد.  
سایر نمایندگی‌های فروش:  
تهران: 66939083 ، 66928687 - 021  
یزد: 6246489، 2-6280671 - 0351  
فریدونكار: 14 - 5664212 - 0122

### سلسله كتاب‌های پیرامون وهابیت‌

1 - شناخت سلفی‌ها(وهابیان)  
2 - ابن تیمیه، مؤسس افكار وهابیت   
3 - خدا از دیدگاه وهابیان   
4 - مبانی اعتقادی وهابیت   
5 - موارد شرك نزد وهابیان   
6 - توسل   
7 - زیارت قبور  
8 - برپایی مراسم جشن و عزا

### پی نوشت ها

1) كتاب العین ج 1 ص 251  
2) صحاح اللغة، ج 2، ص 699.  
3) قاموس المحیط، ج 2، ص 60.  
4) معجم مقاییس اللغة، ج 3، ص 193و194.  
5) تفسیر قرطبی، ج 12، ص 56.  
6) سوره مائده، آیه 2.  
7) سوره حج، آیه 32.  
8) همان، آیه 36.  
9) سوره بقره، آیه 158.  
10) همان، آیه 198.  
11) سوره حج، آیات 27-30.  
12) سوره توبه، آیه 32.  
13) سوره نور، آیه 36.  
14) سوره توبه، آیه 40.  
15) سوره نساء، آیه 141.  
16) صحاح اللغة.  
17) اقتضاء الصراط المستقیم، ص 293 - 295.  
18) مجموع فتاوی و مقالات متنوعة، ج 1، ص 183.  
19) اللجنة الدائمة من الفتوی، رقم 1774.  
20) البدعة، ابن فوزان، ص 25 و 27.  
21) فتاوی منار الاسلام، ج 1، ص 43.  
22) سوره توبه، آیه 24.  
23) مستدرك حاكم، ج 3، ص 149.  
24) المعجم الكبیر، ج‌3، ص‌129.  
25) سوره شوری، آیه 23.  
26) سوره صافات، آیه 24.  
27) تذكرة الخواص، ص 10.  
28) صحیح مسلم، ج 1، ص 120 ح 131، كتاب الایمان، صحیح ترمذی، ج 5، ص 601 ح 3736، مسند احمد ج‌1، ص 135، ح 643، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 42، ح 114.  
29) نهایة ابن اثیر، ماده زخ.  
30) تاریخ مدینة دمشق، ج 12، ص 143.  
31) مستدرك حاكم.  
32) سوره بقره، آیه 125.  
33) صحیح بخاری، كتاب الانبیاء، ج 2، ص 158.  
34) سوره بقره، آیه 158.  
35) صحیح بخاری، كتاب الانبیاء، ج 2، ص 158.  
36) سوره صافات، آیات 101 - 107.  
37) مسند احمد، ج 1، ص 306؛ مسند طیالسی، ح 2697.  
38) سوره حج، آیه 32.  
39) سوره ابراهیم، آیه 5.  
40) سوره شوری، آیه 23.  
41) سوره ضحی، آیات 1و2.  
42) السیرة الحلبیة، ج 1، ص 58.  
43) سوره اعراف، آیه 157.  
44) سوره انشراح، آیه 7.  
45) سوره فتح، آیه 3.  
46) سوره هود، آیه 120.  
47) بلوغ المأمول فی الاحتفاء و الاحتقال بمولد الرسول‌صلی الله علیه وآله.  
48) سوره یونس، آیه 58.  
49) سوره انبیاء، آیه 107.  
50) درّ المنثور، ج 4، ص 367.  
51) روح المعانی، ج 10، ص 141.  
52) صحیح مسلم، ج 2، ص 819.  
53) صحیح مسلم، ح 1130؛ صحیح بخاری، ج 7، ص 215.  
54) الحاوی للفتاوی، ج 1، ص 196.  
55) مورد الصادی فی مولد الهادی.  
56) الحاوی، ج 1، ص 196.  
57) همان.  
58) صحیح ترمذی، ح 491.  
59) مسنداحمد، ج‌4،ص‌24؛المصنَّف، ابن‌ابی‌شیبة، ج‌6، ص‌180؛المعجم‌الكبیر،ج‌1، ص‌842.  
60) مسند احمد، ج 1، ص 306؛ مسند طیالسی، ح 2697.  
61) المواهب اللدنیّة، ج 1، ص 148.  
62) القول الفصل فی حكم الاحتفال بمولد خیر الرسل، ص 175.  
63) الحاوی للفتاوی، ج 1، ص 189 و 197.  
64) الروائح الزكیة، ص 33.  
65) تاریخ الخمیس، ج 1، ص 323.  
66) السیرة الحلبیة، ج 1، ص 83و84.  
67) سوره احزاب، آیه 21.  
68) مجله السیاسة الكویتیة، 23 ربیع الاول، سال 1402 ه .ق، شماره 4870.  
69) فتح المجید بشرح عقیدة التوحید، ص 154 و 155، در حاشیه.  
70) المدخل، ابن الحاج، ج 2، ص 2.  
71) الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج 1، ص 19.  
72) مسند احمد، ج 2، ص 246.  
73) حاشیه عون المعبود، ج 6، ص 32.  
74) كشف الارتیاب، ص 449.  
75) اقتضاء الصراط المستقیم، ص 294.  
76) صحیح بخاری، ح 4043؛ البدایة و النهایة، ج 4، ص 28.  
77) سوره بقره، آیه 183.  
78) الفتاوی، شلتوت، ص 88.  
79) مجمع الزوائد، ج 10، ص 66؛ كنز العمال، ج 2، ص 374.  
80) ر.ك: كشف الظنون.  
81) تاریخ دمشق، ج 14، ص 218.  
82) مقتل خوارزمی، ج 1، ص 184.  
83) بحارالأنوار، ج 44، ص 328.  
84) سنن ابن ماجه، ج 1، ص 51، فضائل اصحاب رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله.  
85) صحیح ترمذی، ج 5، ص 617؛ مسند احمد، ج 3، ص 369.  
86) سوره توبه، آیه 24.  
87) مستدرك حاكم، ج 3، ص 194.  
88) لسان العرب، ج 11، ص 27 - 28، ماده اهل؛ مفردات راغب، ماده اهل.  
89) مستدرك حاكم، ج 3، ص 158، ح 4705؛ السنن الكبری، ج 7، ص 63.  
90) مقتل الامام حسین‌علیه السلام، خوارزمی، ج 1، ص 184.  
91) صحیح مسلم، ج 4، ص 1883، ح 2424، كتاب فضائل الصحابة.  
92) مسند احمد، ج 1، ص 185.  
93) سوره شوری، آیه 23.  
94) در المنثور، ج 6، ص 7؛ مستدرك حاكم، ج 3، ص 172؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 168؛ كشاف، ج 4، ص 219.  
95) كافی، ج 8، ص 79، ح 66؛ قرب الاسناد، ص 128.  
96) كنزالعمال، ج 16، ص 456، ح 45409؛ فیض القدیر، ج 1، ص 225، ح 331.  
97) غررالحكم، ج 1، ص 211، ح 3363.  
98) سنن ترمذی، ج 5، ص 664، ح 3789؛ مستدرك حاكم، ج 3، ص 150.  
99) امام حسین‌علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 91، ص 126.  
100) كافی، ج 8، ص 112، ح 98.  
101) كنز العمال، ج 12، ص 105، ح 34206 ؛ در المنثور، ج 6، ص 7.  
102) المحاسن، ج 1، ص 247، ح 461.  
103) نورالابصار، ص 127؛ كافی، ج 2، ص 46، ح 3.  
104) المعجم الكبیر، ج 7، ص 86، ح 6416؛ امالی صدوق، ص 274، ح 9.  
105) ترجمه امام علی‌علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 2، ص 225، ح 730.  
106) امالی صدوق، ص 455.  
107) عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج 2، ص 62، ح 258.  
108) المعجم الكبیر، ج 11، ص 102، ح 11177.  
109) مستدرك حاكم، ج 2، ص 241.  
110) همان، ج 3، ص 135.  
111) سنن ترمذی، ج 5، ص 635، ح 3717؛ جامع الصول، ج 8، ص 656، ح 6499.  
112) صحیح مسلم، ج 1، ص 86، ح 131؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 643.  
113) صحیح بخاری، ج 5، ص 92؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 1902.  
114) سنن ترمذی، ج 5، ص 701، ح 3874.  
115) صحیح بخاری، ج 5، ص 100-101، ح 235؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 656؛ مسند احمد، ج 2، ص 446.  
116) صحیح بخاری، ج 5 ص 102، ح 241؛ سنن ترمذی، ح 5، ص 657، ح 3770؛ مسند احمد، ج 2، ص 85.  
117) انجمن روانشناسی آمریكا، ص 602.  
118) انجمن پزشكی آمریكا، ترجمه مهدی گنجی، ص 67-88.  
119) آنگاه هدایت شدم، ص 96-98.  
120) ارشاد الساری، ج 2، ص 393.  
121) السیرة النبویة، ج 3، ص 105.  
122) تهذیب الاحكام، ج 8، ص 325.  
123) كامل الزیارات، ص 260و261.  
124) همان.  
125) بحارالانوار، ج 44، ص 284.  
126) الارشاد، شیخ مفیدرحمه الله، ص 232.  
127) لهوف، ص 112و113؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 146.  
128) كامل الزیارات، ص 80؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 201.  
129) وسائل الشیعه، ج 2، ص 915.  
130) البدایة والنهایة، ج 8، ص 210؛ مقتل الحسین‌علیه السلام، خوارزمی، ج 2، ص 39.  
131) تاریخ طبری، ج 4، ص 319؛ كامل ابن اثیر، ج 4، ص 59؛ ارشاد مفید، ج 2، ص 94.  
132) در حالی كه در دامن من قرار داشت، (ما نظر اهل سنت را در خصوص این موضوع كه بر دامن عایشه بوده صحیح نمی‌دانیم.)  
133) مسند احمد، ج 6، ص 274.  
134) حاشیه مسند ابی یعلی، ج 5، ص 63.  
135) مسند احمد، ج 2، ص 516.  
136) كنز العمّال، ج 2، ص 534.  
137) تذكرة الخواص، ص 152.  
138) تاریخ النیاحة، ج 2، ص 30، به نقل از جرجی زیدان.  
139) صحیح بخاری، ح 1220.  
140) فتح الباری، ج 3، ص 195؛ شرح الكرمانی علی البخاری، ج 7، ص 88؛ ارشاد الساری، ج 2، ص 406؛ عمدةالقاری، ج 8، ص 87.  
141) شرح كرمانی بر بخاری، ج 7، ص 88.  
142) فیض القدیر، ج 5، ص 493.  
143) وسائل الشیعه، ج 2، ص 915، باب كراهة الصراخ بالویل و العویل.  
144) همان.  
145) سوره ممتحنه، آیه 12.  
146) وسائل الشیعه، ج 2، ص 915.  
147) بحارالأنوار، ج 44، ص 289.  
148) همان، ص 285.  
149) كامل الزیارات، ابن قولویه، ص 539، باب 108.  
150) بحارالأنوار، ج 44، ص 289.  
151) من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 252.  
152) وسائل الشیعة، ج 3، ص 281، باب 20 از ابواب لباس مصلّی، ح 3.  
153) بحارالأنوار، ج 45، ص 188؛ وسائل الشیعة، ج 2، ص 890.  
154) كامل الزیارات، ص 67و68؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 221و222.  
155) شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 22.  
156) مقتل ابی مخنف، ص 222و223.  
157) عیون الاخبار و فنون الآثار، ص 109.  
158) شرح ابن ابی الحدید.

## 9. نگاهی روان شناختی - دینی به مراسم عزاداری حسینی

### مشخصات كتاب

نگاهی روان‌شناختی - دینی به مراسم عزاداری حسینی  
محمد كاویانی

### پیشگفتار

تحولات پرشتاب فرهنگ، ارتباطات و اطلاعات، در دهه‌های اخیر، هر روز، پرسش‌های تازه‌ای را فراروی جوامع قرار داده است. برخی از این پرسش‌ها از روی كنجكاوی و بعضی نیز با اهداف و انگیزه‌های تغییر در باورهای اعتقادی، مطرح می‌شود كه بی‌تردید، پاسخ به آنها ضرورتی است كه امروزه اهمیت آن بیش از پیش آشكار شده است. از جمله‌ی این پرسش‌ها، شبهه‌هایی است كه درباره‌ی سنت و مراسم پسندیده‌ی عزاداری، در جامعه‌ی ما مطرح می‌شود.برخی با تمسك به آیات قرآنی (از جمله، آیه‌ی 156 سوره‌ی بقره) مدعی شده‌اند كه نه تنها دلیلی از متن دین، برای عزاداری وجود ندارد، بلكه برگزاری این مراسم، مخالف قضا و قدر الهی بوده، جامعه را از شادی و نشاط دور می‌سازد و موجب گسترش افسردگی در آن می‌شود.نوشته‌ی حاضر، با بهره‌گیری از دانش روان‌شناسی، به تجزیه و تحلیل واقع‌گرایانه از عزاداری می‌پردازد تا شبهه‌ی یاد شده را از دیدگاه این دانش، ارزیابی كند؛ هم چنین درصدد اثبات این فرضیه است كه نه تنها عزاداری، مخالف با قرآن و تعالیم دینی نیست، بلكه مطابق سنت و سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام است و از دیدگاه روان‌شناسانه، یكی از هنجارهای بسیار مناسب یك جامعه‌ی مطلوب انسانی است.در پایان، توضیح این نكته ضروری است كه با توجه به فرصت كم و بی‌سابقه بودن این موضوع، در پژوهش‌های قرآنی و نیز تأكید بر شناخت دقیق و بهتر چگونگی تأثیر مثبت عزاداری دینی، بر جوامع انسانی، ناچار محقق محترم، پژوهش را از مقدمات بعید آغاز كرده، در موارد مناسب، از استناد به آیات قرآنی غافل نمانده است كه می‌توان آن را آغاز خوبی برای ورود به مباحث قرآنی تلقی كرد، اگرچه لازم است متخصصان فن، به مطالعات گسترده‌تری در این‌باره بپردازند.به هر حال، با توجه به اهمیت مسئله و نیز ضرورت گشودن فصل‌های نو و تازه در پژوهش‌های قرآنی، به این اندازه از طرح بحث اكتفا می‌شود تا در آینده‌ای نزدیك، بستر گسترش تحقیقات دامنه‌دار، به وسیله‌ی محققان و قرآن پژوهان كشور فراهم شود.مركز فرهنگ و معارف قرآن

### مقدمه

مدت‌ها است در نظر داشته‌ام كه تحلیلی روان شناختی [1] از مراسم مذهبی [2] شیعه بنویسم؛ اما اكنون از یك‌سو، مناسبت نام‌گذاری سال جاری، به نام مبارك امام حسین علیه‌السلام و از سوی دیگر، فرصت ناكافی برای آن تفصیل، تشویقی شد تا در حد یك مقاله، درباره‌ی عزاداری و عزت و افتخار حسینی، مطالبی را بنویسم.تحلیل روان‌شناختی، مشتمل است بر توصیف [3] ، تبیین [4] ، پیش‌بینی [5] و تغییر و اصلاح [6] ؛ آن هم در سه بعد شناختی [7] ، عاطفی [8] ، و رفتاری [9] .اگر بررسی‌های چهارگانه در ابعاد سه گانه ضرب شود، گستره‌ی كار معلوم می‌شود و اگر این بررسی‌ها، بخواهد درباره‌ی همه‌ی مراسم مذهبی شیعه (اعم از فردی یا جمعی مقطعی یا همیشگی، شادی یا سوگواری و...)، انجام شود، معلوم است كه چه اندازه فرصت و تلاش می‌طلبد. بر این اساس، تحلیل روان‌شناختی را به «نگاهی روانشناختی» و مراسم مذهبی شیعه را به «مراسم عزاداری حسینی علیه‌السلام»، تغییر دادم تا عذر تقصیری باشد نزد آنان كه بیش از این را می‌طلبند.در این مختصر، نخست، توضیحی درباره‌ی «عزاداری و سوگ [10] واقعی» و «مراسم عزاداری» [11] ، و تفاوت آن‌دو با هم ارائه شود. پس از آن از دیدگاه یك روان‌شناس اجتماعی [12] ، آن مراسم را یك گروه اجتماعی [13] ، تلقی كرده، به آثار و پیامدهای آن می‌نگریم و سپس به هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری، مانند غم و اندوه [14] ، افسردگی [15] ، شادی [16] ، عزت نفس [17] و... خواهیم پرداخت. سرانجام، از دیدگاه متون دینی، به بررسی این مراسم خواهیم پرداخت (البته مناسب‌تر این است كه از باب تیمن و تبرك و اولویت تشریفی، بحث را با متون دینی، به ویژه قرآن آغاز كنیم؛ اما از آن‌جا كه اولا، مفاهیم عزاداری و سوگ، مفاهیم شرعی و قرآنی نیستند، بلكه بیش‌تر، فرهنگی و اجتماعی‌اند و ثانیا، شبهه‌ها و اشكالهایی كه متوجه آنها شده است، با زبان علمی و اجتماعی است، نه قرآنی، از این‌رو، ترجیح داده شد كه با آن مباحث، آغاز شود). پس از مباحث دینی، نگاهی بسیار مختصر نیز به آسیب‌شناسی مراسم عزاداری خواهیم كرد.

### عزاداری چیست

عزاداری در عرف عام، به دو معنا به كار می‌رود:الف) داغ‌دیدگی و عزاداری شخصی و بالفعلب) مراسم عزاداری كه به صورت سنتی، برای بزرگان دینی و دیگران برگزار می‌شود.این دو معنا، از دیدگاه روان‌شناسی، كاملا متفاوتند. داغ‌دیدگی واقعی، امری است غیر اختیاری. افراد داغدار از مدار زندگی عادی خارج می‌شوند و باید به تدریج به زندگی عادی برگردند؛ امام مراسم عزاداری، كاملا اختیاری و برنامه‌ریزی شده است و بخشی از برنامه‌های زندگی عادی افراد محسوب می‌شود. داغ‌داری حالتی روانی و درونی است؛ ولی مراسم عزاداری، معمولا به صورت اجتماعی صورت می‌گیرد. برای عادی شدن زندگی فرد داغ‌دار، عواملی به كمك می‌آیند، كه از جمله‌ی آنها مراسم عزاداری است. داغ‌دیدگی ممكن است به صورت ناگهانی و بدون آمادگی باشد؛ مانند این كه عزیزی را در تصادف اتومبیل از دست بدهند و ممكن است با پیش‌بینی و آمادگی قبلی باشد؛ مانند این كه عزیزی پس از یك دوره‌ی سخت بیماری، از دنیا برود. در هر دو صورت، داغ‌دیدگی صدق می‌كند؛ اما آن كه ناگهانی است، سخت‌تر است.داغ‌دیدگی: [18] فقدان‌های مختلف، بارهای داغ‌دیدگی‌های متفاوتی دارند. [19] مرگ همسر، از پر فشارترین وقایع زندگی است، هم برای زنان و هم برای مردان. برنل [20] و برنل (1989)، بر اساس مصاحبه‌هایشان با بیش از صد خانواده‌ی داغ‌دیده، راهنمایی‌های زیر را به فرد داغ‌دیده ارائه كردند.1. حداقل تا شش ماه از گرفتن تصمیمات ناگهانی، پس از فقدان، خودداری كنند. (مانند خرید و فروش خانه و وسایل آن، تغییر شغل و ازدواج مجدد).2. فرد داغ‌دیده باید اطمینان داشته باشد كه تجربه‌ی فقدان، مراحلی دارد و طی خواهد شد.3. در حالت‌های خیلی شدید روحی، در روزهای نخستین، استفاده از آرام‌بخش‌های ضعیف، هنگام خواب اشكال ندارد.4. توسط یك مشاور، در یك فضای هم‌دلانه، فرایند مرگ، برای داغ‌دیده، بیان شود.5. در مواردی كه لازم است، از مددكار اجتماعی استفاده شود؛ مانند مردی كه همسر خود را از دست داده است و فرزند خردسال دارد.فقدان والدین و فرزندان: این نیز از سوگ‌های شدید است، به ویژه برای مادران. پدر زودتر به زندگی عادی برمی‌گردد؛ اما مادر چه بسا از پدر متعجب می‌شود كه چه زود، رفتار او عادی شده است. در این موقعیت، پدر باید بسیار به وضعیت مادر توجه و او را حمایت كند.در سوگ فرزند، نكته‌ی مهم این است كه روابط والدین، خدشه‌دار و ناسالم نشود. والدین سعی كنند یك‌دیگر را درك و حمایت كنند، فهم و تبیین خوبی از مرگ داشته باشند، فلسفه‌ی منسجمی از زندگی داشته باشند و از اعتقادات ایمانی خود بهره بگیرند. متخصصان داغ‌دیدگی می‌گویند: فرد، با فقدان والدین، گذشته را، و با فقدان همسر، حال را و با فقدان فرزند، آینده را از دست می‌دهند (برنل و برنل، 1989).در هر صورت، فرد داغ‌دیده، فشارهای بسیاری را تحمل می‌كند. لایندمن [21] (1944) در مطالعات روان‌پزشكی خود، 101 فرد داغ‌دیده را مورد مطالعه قرار داد.او واكنش‌هایی، مانند گریستن [22] ، اضطراب [23] ، بی‌قراری [24] ، بی‌خوابی [25] و بی‌اشتهایی [26] را گزارش كرد. كوبلر راس (1981) [27] میگوید: همه به عزا و فقدان، واكنش نشان می‌دهند؛ اما هر كس به شیوه‌ی خاص خود.در مجموع، آثار داغ‌دیدگی را در سه بعد فیزیكی [28] ، روان‌شناختی [29] و جامعه‌شناختی [30] می‌توان بررسی كرد. در بعد فیزیكی، اثراتی مانند بیماری‌های جسمانی، تشدید علایم بیماری‌های قبلی، ایجاد شكایات جدید و افزایش مراجعه به پزشك، در خور توجه است. در مطالعه‌ای كه هلسینگ (1982) و برنل وبرنل (1989)، در دو گروه مردان همسر از دست داده، انجام دادند، نتیجه گرفتند كه مرگ و میر در والدین داغ‌دار، 34/3 درصد بیش‌تر از والدین دیگر بود. برنل وبرنل (1989)، اثراتی مانند احساس گرفتگی شانه‌ها، ضعف ماهیچه‌ها، گرفتگی گلو (بغض)، خشكی دهان، فقدان انرژی، تنگی نفس و آه كشیدن را مشاهده كردند.آثار روان‌شناختی، به متغیرهای بسیاری ارتباط دارد؛ مانند سن، جنس، سلامت جسمانی قبلی، سازگاری قبلی، متغیرهای شخصیتی فرد، عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نوع رابطه‌ی داغ‌دیده و متوفا، چگونگی فوت، سابقه‌ی متوفا و سابقه‌ی داغ‌دار در اموری مانند مواد مخدر، مشروبات الكلی، سیگار و... پاكز (1983) در مطالعه‌ای به دست آورد كه اگر افراد داغ‌دیده، گرفتار مشكلات شدید روان‌پزشكی شوند، در سال اول خواهند شد، نه بعد از آن؛ اما در هر صورت، افراد، كم و بیش گرفتار ناباوری، گیجی، دل‌مشغولی با افكاری درباره‌ی متوفا، توهمات بینایی، شنوایی و...، انكار، غم، افسردگی، احساس گناه، خشم و اضطراب می‌شوند.آثار اجتماعی داغ‌دیدگی، بویژه در بین زنان بیوه، بسیار است. رفت و آمدها تغییر می‌كند، نگاه‌ها عوض می‌شود، اموری مانند فقدان شغل، تعارضات خانوادگی و بازنشستگی نیز، در این جهت ایفای نقش می‌كنند.فرد داغ‌دیده، در یك مرگ طبیعی، چهار مرحله را طی می‌كند:1. پذیرش واقعیت فقدان: [31] گاهی فرد داغ‌دیده، آن‌چنان ضربه‌ی روحی می‌بیند كه فقدان را انكار می‌كند و می‌گوید او نمرده است. گاهی افراد گرفتار فراموشی می‌شوند. وردن (1982) نقل می‌كند كه فردی در دوازده سالگی، پدرش را از دست داد و برای سالیان متمادی، همه چیز را درباره‌ی پدرش فراموش كرد، حتی صورت پدرش را نیز به خاطر نمی‌آورد.2. تجربه‌ی دردناكی فقدان: [32] این تجربه، جزئی از فرایند عزا است و بدون آن، فرایند عزا، به گونه‌ی سالم طی نمی‌شود. در این مرحله، جامعه نقش مهمی بر عهده دارد. بالبی (1980) [33] می‌گوید: اگر كسی از این مرحله امتناع كند، دیری نمی‌پاید كه غالبا به درجاتی از افسردگی دچار می‌شود.3. سازگاری با شرایط جدید: این مرحله هم، به ویژه برای زنان بیوه مشكل است. مدت‌ها طول می‌كشد كه دریابند چگونه زندگی كنند و چگونه جای خالی نقش‌های متوفا را پر كنند.4. سرمایه‌گذاری در ارتباطات جدید: باید انرژی عاطفی فرد داغ‌دیده، بر ارتباطات جدید متمركز شود. به اصطلاح عامیانه، باید از فرد متوفا دل بكند و به زنده‌ها دل بسپارد. برای عده‌ای، این امر، بسیار سخت است. گروهی می‌پندارند كه این، بی‌اعتنایی به متوفا است. بعضی از افراد می‌پندارند كه اگر مثلا دوباره ازدواج كنند، فرزندانشان دچار تعارض خواهند شد. برای ایجاد رابطه‌ی جدید، در سطح ازدواج مجدد، حدود یك تا دو سال وقت لازم است.مراسم عزاداری: عزاداری در متون اسلامی، یك اصطلاح شرعی نیست، بلكه مسلمانان آن را به كار برده‌اند. لذا از این‌رو، باید در فرهنگ لغات، به دنبال كاربردهای آن گشت. عزا به معنای شكیبایی در ماتم و به معنای سوگ و مصیبت آمده است. [34] «عزی» از باب تفعیل به كار رفته است. «تعزیه الرجل» یعنی تسلی دادن و توصیه به صبر كردن. «عزی بعضهم بعضا»، یعنی یكدیگر را توصیه به صبر كردند. «احسن الله عزاك»، یعنی خداوند به تو صبر و نیكی عطا كند. [35] .همان‌گونه كه از معنای لغوی به دست می‌آید، عزاداری، در اصل برای تسلی دادن به داغ‌دیده است. برای آرامش‌بخشی به داغ‌دیده از عوامل متعددی می‌توان سود جست؛ از جمله:1. هنجارهای اجتماعی و هم‌دردی‌ها.2. هم‌سان‌سازی با بزرگان دینی و تاریخی مورد علاقه‌ی مردم.3. تفكر منطقی بر این نكته كه لاجرم باید به زندگی عادی باز گردیم و نمی‌توان زندگی را تعطیل كرد.4. گریه كردن و برون‌ریزی عاطفی.5. ذكر كردن غم و غصه‌ها با دیگران (راه دیگری از برون‌ریزی).6. خواندن اشعار غمناك و معنادار.7. اعتقاد به معاد و یادآوری آن.نكته‌ی در خور توجه، این است كه همه‌ی عوامل هفت‌گانه، در ضمن مراسم عزاداری و با كمك دیگران، برای فرد داغ‌دیده حاصل می‌شود. در قالب دید و بازدیدها، اظهار هم‌دردی‌ها، شركت در مراسم و ادای احترام به متوفا و بازماندگان، مداحی كردن از بزرگان دینی و ذكر مصایب آنان، خواندن قرآن و آیات مناسب و تسلی‌بخش، ایراد سخنرانی‌های مناسب با موقعیت و شرایط و ارائه‌ی شناخت لازم برای داغ‌دیده و دیگر مخاطبان، همه و همه، در ضمن مراسم عزاداری به دست می‌آید. جالب‌تر این كه بسیاری از اینها، اختصاص به مراسم جمعی دارد و در تنهایی و نشست‌های خانوادگی حاصل نمی‌شود.در جوامع مختلف، شیوه‌های نسبتا مشابهی برای این مراسم وجود داشته و دارد. مراسم عزداری و ختم در سه روز اول، هفتم، چهلم و گاه سالگرد (در جامعه‌ی ما)، به سازگاری داغ‌دیده با شرایط جدید كمك می‌كند. با گرفتن مراسم سالگرد، به بازماندگان كمك می‌شود كه ضمن گرامی داشت یاد متوفا، كه آن را به خاطرات عزیز و تكرارنشدنی تبدیل كنند. به طور كلی، دو عامل «فراموشی» و «گذشت زمان»، از جمله‌ی عوامل سازگاری هستند.در دیگر ادیان نیز چنین هنجارها و مراسمی وجود دارد؛ مانند مراسم یادآوری از مصلوب شدن حضرت عیسی، در دین مسیحیت. در فرهنگ ایرانی پیش از اسلام نیز «خون سیاوش» و «مرگ سهراب»، اگرچه به نوعی افسانه می‌ماند، ولی در كاهش غم و غصه‌های داغ‌داران، ایفای نقش می‌كرده است. تیشه بر سر زدن فرهاد، بیابان‌گردی مجنون، ناكامی ذلیخا، صبر یعقوب در غم فرزندش یوسف، بردار رفتن حلاج و...، همه و همه، عناصری نمادین از غم و اندوه برای درك این معنا و كنار آمدن با غم است.

### مراسم عزاداری یك گروه اجتماعی

انسان موجودی است اجتماعی و بخش بزرگی از زندگی خود را در گروه ها می‌گذارند. گروه‌های خانواده، مدرسه، هم‌بازی‌ها، هم‌سالان، هم‌كاران، گروه‌های مذهبی، سیاسی، اجتماعی و..، از گروه‌هایی هستند كه ما معمولا بخش درخور توجهی از زندگی خود را با آنها می‌گذرانیم. گروه‌های مذهبی نیز در همین ردیفند و می‌توان آنها را به عنوان یك گروه، بررسی كرد. گروه، متشكل از دو یا چند نفر است كه با هم تعامل دارند، در اهدافی مشتركند، روابط پایداری با هم دارند، به گونه‌ای به هم وابسته‌اند و خود را عضوی از گروه تلقی می‌كنند (بارون [36] و بایرون (1997) [37] .گروه، با این تعریف و ویژگی‌هایی كه بیان شد، كاركردهای روان‌شناختی [38] متعددی دارد. بعضی از آن كاركردها عبارتند از:1. بخشی از نیاز روانی ما به تعلق داشتن [39] را برآورده می‌سازد.2. با راحتی بیش‌تری به اهداف مشترك می‌رسیم.3. دانش و اطلاعاتی به دست می‌آوریم كه در بیرون گروه، برایمان ممكن نیست.4. در برابر دشمن مشترك، احساس امنیت [40] بیشتری ایجاد می‌شود.5. باعث استحكام و تثبیت هویت اجتماعی [41] ما می‌شود.6. در ایجاد و تغییر احساسات و عواطف، باعث تسهیل اجتماعی [42] ما می‌شود.7. ویژگی جمعی بودن بعضی برنامه‌ها، باعث استمرار آنها می‌شود.8. به اعتماد نفس [43] بیشتر فرد كمك می‌كند.9. به افراد، به ویژه كودكان، در فرایند اجتماعی شدن [44] كمك می‌كند.10. فواید جانبی‌اش آن، مانند مشاوره، دوست‌یابی، شغل‌یابی، قرض‌الحسنه و دید و بازدیدها به هنگام بیماری و مشكلات، نیز از طریق گروه‌های مذهبی حاصل می‌شود.11. هنجارهای گروه [45] (خوب یا بد)، معمولا مورد پذیرش همه‌ی اعضاء قرار می‌گیرد (افراد به علت اهمیتی كه برای گروه قائلند، از اختلاف‌های كوچك می‌گذرند و گاهی در واقع، تغییر نگرش [46] می‌دهند.12. این گروه‌ها می‌توانند آغاز و مبانی باشند برای شروع و شكل‌دهی كارهای تشكیلاتی آشكار و مخفی و انجام دادن كارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و گاهی نظامی. انواع مختلفی از شبكه‌های ارتباطی [47] ، خطی [48] ، حلقوی [49] ، چرخی [50] و...، ممكن است از طریق گروه‌های اجتماعی شكل بگیرد. [51] یكی از نمونه‌های این حركت، اقدامات سید جمال الدین اسد آبادی بود. او از مراسم ساده‌ی مذهبی شروع كرد و سرانجام، تشكیلاتی را شكل داد كه حكومت مصر ناچار به اخراج ایشان از آن كشور شد.همه‌ی كاركردهایی كه ای گروه‌های اجتماعی بیان شد، در گروه‌های مذهبی نیز وجود دارد. مراسم عزاداری، یك گروه به تمام معنا است و بر روان‌شناسان اجتماعی است كه به تفصیل، آن را بررسی كنند. بسیاری از هدایت‌های فرزندان خردسال و نوجوان، در قالب همین گروه‌ها شكل می‌گیرد. كسی كه عضو این هیأت‌ها می‌شود، تا آخر عمر، خاطرات هیأت و بچه‌های هیئت را با خود دارد، نگرش‌هایش تحت تأثیر آن روابط است، احساسات و عواطف او جهت می‌گیرد و همان‌گونه باقی می‌ماند.درباره‌ی گروه‌های مذهبی و مراسم عزاداری، سخن بسیار است؛ ولی برای اجتناب از تفصیل، به توضیح آن نمی‌پردازیم. اما بسیاری از آن كاركردها را در قالب یك حدیث، در سخنان امام علی علیه‌السلام می‌خوانیم: [52] آن حضرت می‌فرماید:هرگاه كسی به مسجد رفت و آمد كند، یكی از بهره‌های هشت‌گانه را نصیب خود خواهد كرد.1. یافتن برادر دینی و دوستی كه در مسیر الهی با او همراه باشد.2. علمی جدید بر علوم او اضافه خواهد شد.3. نشانه‌ای از نشانه‌ها و آیات محكم الهی بر او روشن خواهد شد.4. رحمت مورد انتظارش را از خدا دریافت خواهد كرد.5. سخنی را می‌شنود كه موجب هدایت او به راه راست خواهد شد.7. گناهی را از خوف الهی ترك می‌كند.8. حجب و حیای او پیش دیگران، او را از گناه باز خواهد داشت.

### هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری‌

بیش‌ترین و مهم‌ترین تأثیری كه مراسم عزاداری بر شركت كنندگان دارد، تأثیرات روانی [53] است و بیش‌تر شركت‌گان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. احساس لذتی خاص به آنان دست می‌دهد، آرامشی می‌یابند كه در كم‌تر مجلسی و گروهی از نوعدیگر، حاصل می‌شود. چهره‌ی افراد عزادار، در مجالس عزاداری، غم‌بار می‌شود، گریه می‌كنند یا حالت گریه به خود می‌گیرند، اما این غم، از نوعی دیگر و متفاوت با غم و غصه‌های زندگی روزمره است. غم معنویت است، غم آخرت است، غم مظلومیت مظلومان است، غمی است كه منشأ حركت است و كنش‌وری اجتماعی [54] افراد را افزایش می‌دهد، نه كاهش، عاملی نابه‌هنجار [55] در زندگی افراد نمی‌شود، بلكه در مواردی نقش درمانی [56] ایفا می‌كند و برای زندگی نشاط می‌آفریند.بدیهی است كسانی كه خود به صورت مستمر یا مقطعی، در زمان‌های خاصی از سال، در این گروه‌ها و مراسم شركت می‌كنند و بیش‌تر مردم مذهبی (شیعه)، با این مراسم موافق هستند و آن را می‌پسندند و از آن استقبال می‌كنند.افرادی نیز هستند كه با عزاداری مخالفند و برای این مخالفت، استدلال‌هایی نیز دارند. در این‌جا بعضی از دلیل‌های آن را می‌آوریم:1. ما دلیلی از متن دین، برای عزاداری نداریم و این، نوعی بدعت محسوب می‌شود.2. بر فرض این كه دلایلی كلی و عام بر جواز عزاداری داشته باشیم، اما چه لزومی دارد كه برای كسانی عزاداری كنیم كه قرن‌ها پیش شهید شده، به مقام والایی رسیده‌اند؟3. عزاداری كردن، مخالفت با قضا و قدر الهی است. ما باید بپذیریم و تسلیم باشیم. [57] .4. گاهی در عزاداری‌ها، كارهای خلاف شرع و غیر اخلاقی رخ می‌دهد؛ مانند اضرار به نفس، یقه پاره كردن، صورت‌ها را خونی كردن، پریشان كردن مو و بلند گریه كردن، كه در برخی از روایات، از آنها منع شده است.5. عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال، به مناسبت‌های مختلف، باعث شده است كه جامعه از شادی‌ها به دور باشد و بیش‌تر احساس غمگینی كند و در نتیجه، باعث افزایش افسردگی در جامعه بشود. این اشكال، گاهی از زبان و قلم بعضی از صاحب‌نظران روان‌شناسی، در كلاس‌های درس و در مقالات نیز مطرح شده است.ما با بررسی مختصری كه درباره‌ی بعضی هیجان‌های روانی، مانند اندوه و گریه،شادی و خنده، افسردگی و عزت نفس و تأثیر مراسم عزاداری بر روی آنها، انجام می‌دهیم، در باب اشكالات روان‌شناختی مطرح شده است، اظهار نظر خواهیم كرد درباره‌ی مورد اشكال‌های دینی مطرح شده، موضع می‌گیریم.مراسم عزاداری و گریه: گریه یك ظاهر دارد و یك باطن: ظاهر آن، امری فیزیولوژیك [58] است، باید تأثیرات روانی [59] ، از طریق محرك‌های بیرونی [60] یا درونی [61] مانند تفكر، شكل بگیرد. سپس این تأثیرات، وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب بشود، بخش خاصی از مغز فعال شده، غدد اشكی چشم را فرمان فعالیت بدهد و در نهایت، قطرات اشك جریان یابند، كه ما آن را گریه می‌نامیم.این مطلب كه بعضی اشك فراوان دارند و بعضی غدد اشكی كم‌اشك و خشك دارند، گویای مطلبی قطعی درباره‌ی باطن گریه نیست؛ یعنی ممكن است دو نفر از نظر تأثیرات روانی، به شدت متأثر شوند، اما یك نفر، اشك فراوان بریزد و دیگری اشك كم‌تر. البته اگر در موردی، از سلامت فیزیولوژیك و پراشك بودن چشم كسی، اطمینان داشته باشیم و او در موقعیتی خاص، گریه نكند، می‌توان نتیجه گرفت كه او تأثیر روانی پیدا نكرده است. خلاصه، در شرایط به هنجار و سلامت فرد، گریه سوپاپ تأثیرات درونی است و به حسب تنوع تأثیرات درونی، گریه هم متنوع می‌شود. از دیدگاه عرفا، زیباترین جلوه تزلل، گریه است. علامه جعفری رحمه‌الله انواعی از گریه را بیان می‌كند. [62] .باطن گریه، همان تأثیرات درونی است. نگاه روان‌شناختی و داوری ما درباره‌ی پیامدهای گریه نیز دائر مدار همان تأثیرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است كه گریه كردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن، در مراسم عزای حسینی، منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثیرات درونی نظر داد و الا می‌شود به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی، چشمانی گریان داشت. ما در این جستار، باطن گریه را به چهار نوع تقسیم می‌كنیم، [63] كه فقط یك نوع آن، معطوف به خود و نیازهای سركوب شده خود است و می‌توان با افسردگی، هم‌بستگی مثبت داشته باشد و كنش‌وری اجتماعی فرد را مختل كند؛ اما سه نوع دیگر، امیدبخش است و حركت‌آفرین و رابطه‌ی معكوس با افسردگی دارد. نوع اول، ناشی از مرگ واقعی است؛ اما سه نوع دیگر، سوگ واقعی نیستند، اگر چه در مراسم سوگواری حاصل می‌شوند.الف) گریه‌ی ناشی از علاقه‌ی طبیعی انسان به خود و متعلقات خود: این گریه، به هنگام غم و مصیبت و داغ‌دیدگی حاصل می‌شود، اختیاری نیست و معمولا بی‌اراده، اشك جاری می‌شود. تأثیرات فرد، ناظر به گذشته است، مصیبتی رخ داده و اثراتی گذاشته است و اكنون به اصطلاح عامیانه، عقده‌ها گشوده می‌شود و اشك می‌ریزد. این گریه، به اصطلاح نظریه عمومی سیستم‌ها [64] ، مربوط به اكولوژی حفظ و نگهداری [65] است و به اصطلاح روان‌شناسان و روان‌درمان‌گران [66] ،تخلیه‌ی روانی - هیجانی [67] است. این گریه، به خود فرد و نیازهای سركوفته [68] شده او بر می‌گردد.اگرچه سه نوع دیگر گریه هم، در واقع، تخلیه هیجانی است، ولی به اكولوژی متعالی [69] فرد مربوط است. انسان می‌خواهد در اوج كمال باشد، اما نیست. این را درك می‌كند و هیجانی می‌شود. می‌خواهد ستمی در بین نباشد، اما هست. آن را می‌بیند و متأثر می‌شود. این تأثر، مربوط به خودش ظلم نشده است، بلكه بر دیگران شده است. یا در نوع دیگری از گریه، انسان باید با یادآوری رحمت‌های الهی و بركات و نعماتی كه در اختیار بشر قرار داده است، هیجانی می‌شود. این هیجان، از جنس غم و اندوه نیست، بلكه از جنس شوق و شادی است؛ اما گروهی باعث جریان اشك می‌شود.ب) گریه‌ای كه ریشه در اعتقادات دارد: مانند آن‌چه در حال مناجات حاصل می‌شود. انسان خود را در محضر خدا می‌یابد و رفتار و كردار خود را ضبط شده می‌داند و خود را گناه‌كار و...؛ مثلا دعای امام سجاد علیه‌السلام در وداع با ماه رمضان و یادآوری رحمت‌های خداوندی، از این نوع است. این نوع گریه، ناظر به آینده و حال است و آن‌چه روی خواهد داد. این‌كه امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «محبوب‌ترین قطره نزد خداوند متعال، قطره‌ی اشكی است كه مخلصانه، در تاریكی شب و از ترس خدا ریخته شود»، [70] ریشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس‌های دنیایی و زندگی روزمره نیست. بیش‌تر گریه‌ها در مناجات‌های امامان معصوم علیهم السلام از این نوع است.ج) گریه‌ای كه از فضیلت‌طلبی و كمال‌خواهی ناشی می‌شود: مانند گریه‌ای كه در فقدان معلم و مربی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این گریه، از این روی است كه ما در عمق وجودمان، كمال و رشد را تحسین می‌كنیم و از بودن آن كمالات، ذوق زده می‌شویم و از فقدان آنها ناراحت. گاهی در مراسم عزاداری، گریه‌هایی از این نوع نیز وجود دارد؛ مثلا درباره‌ی شجاعت و وفاداری حضرت عباس علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام، سخن گفته می‌شود و ما با شنیدن آن، اشك می‌ریزیم. پس از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ام‌ایمن گریه می‌كرد، خلیفه دوم از او پرسید: چرا گریه می‌كنی، مگر نه اینكه رسول‌خدا در پیشگاه خداوند است؟ ام‌ایمن پاسخ داد: گریه من به خاطر آن است كه دست ما از اخبار آسمان و وحی كوتاه شده است. [71] .د) گریه بر مظلوم: مانند گریه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بر امام علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، پیش از شهادت آنان و مانند گریه و عزاداری مسلمانان، در شهادت‌های ائمه دین، كه به صورت مظلومانه شهید شدند و مانند گریه به هنگام روضه‌خوانی حضرت رقیه، و حضرت علی‌اكبر، حضرت فاطمه و دیگر مصایب اهل بیت و.گاهی نوعی دیگر از گریه را نیز تحت عنوان «گریه‌ی سیاسی» نام می‌برند.امام خمینی رحمه‌الله می‌فرماید:زنده نگه‌داشتن عاشورا، یك مسئله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری كردن برای شهیدی كه همه چیز را در راه اسلام داده است، یك مسئله سیاسی است؛ [72] امام در واقع، از دیدگاه روان‌شناسی، این گریه، نوعی مستقل نیست، بلكه به یكی از انواع مذكور بر می‌گردد و در اهداف سیاسی، جهت‌دهی می‌شود. این یكی از كاربردهای انواع گریه است.گریه در مراسم عزاداری، از هر كدام از انواع چهارگانه كه باشد، كاركردهایی دارد:الف) در هر صورت، نوعی تخلیه‌ی هیجانی است و آرامشی را به دنبال دارد و باعث جلای قلب می‌شود. این نكته، بسیار مهم و ارزشمند است.ب) هیجان‌ها و تأثیرات روانی، در بعد شناختی [73] اثر گذاشته، كنجكاوی و در نهایت، شناخت فرد، درباره‌ی موضوع مورد نظر را تقویت می‌كند.ج) با تقویت عواطف و شناخت‌ها، آمادگی رفتاری [74] فرد، به تناسب آن شناخت‌ها و عواطف، بیش‌تر می‌شود و نگرش [75] فرد به آن موضوع، تقویت می‌شود.د) باعث همانندسازی با افراد و موضوعات مورد علاقه می‌شود؛ مثلا كسی كه در شنیدن شجاعت حضرت عباس، اشكی می‌ریزد، ناخودآگاه، در شجاعت، درحد توان خود، با آن‌حضرت همانندسازی می‌كند و.ه) همه‌ی انواع گریه‌ها می‌تواند جهت‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی، دینی و... داشته باشند و از آنها حسن استفاده یا سوء استفاده بشود (توسط خود فرد یا اداره‌كنندگان مجالس عزاداری).و) علاقه و محبت فرد به موضوع مورد نظر، افزایش می‌یابد.مراسم عزاداری و شادی [76] جامعه: شادی چیست؟ چه عواملی باعث شادی جامعه می‌شوند؟ مراسم عزاداری مذهبی، چه رابطه‌ای با شادی افراد و جامعه دارد؟برای شادی، تعاریف مختلفی ارائه شده است. ارسطو معتقد است كه دست كم سه نوع شادی وجود دارد:الف) حالتی كه همراه با لذت حاصل می‌شود.ب) حالتی كه به دنبال عملكرد خوب، برای فرد حاصل می‌شود.ج) حالتی كه بر اثر زندگی متفكرانه حاصل می‌شود.از دیدگاه ارسطو، نوع اول، سطح نازل و زودگذر شادی است. نوع دوم، سطح متوسط و میان مدت شادی و نوع سوم، سطح عالی و دراز مدت شادی است.فیلسوفانی مانند جان‌لاك [77] و جرمی بنتام، [78] گفته‌اند كه شادی به تعداد لذات زندگی بستگی دارد.این تعاریف، منطبق با تعریف توده مردم از شادی نیست. از دیدگاه مردم، شادی یعنی انبساط خاطر. یك فرد ممكن است یك روز صبح شاد باشد و بعدازظهر غمگین، با شنیدن یك خبر، شاد شود و با خبری دیگر، غمگین. در بعضی از كتاب‌ها، انگیزش [79] و هیجان [80] نیز همین گونه تعریف شده است. [81] بر این اساس، حتی اگر با مصرف دارو و هم، انبساط خاطری حاصل شود، نام آن شادی است.وقتی ما از شادی اجتماعی سخن می‌گوییم، نه آن شادی سطح اعلای ارسطویی را در نظر داریم و نه شادی زودگذر و مبتذلی كه حتی با مصرف دارو ممكن است حاصل شود. پس شادی مورد نظر چیست؟ امروزه از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی، شادی برابر است با حاصل جمع رضایت و سطح لذت. [82] .این تعریف، با تصور توده‌ی مردم از شادی نیز منطبق است.بر اساس این تعریف، شادی هم با فعالیت یا موضوع لذت‌آفرین بالفعل مرتبط است، كه با مؤلفه‌ی سطح لذت، آن را بیان كردیم و هم با وضعیت روانی فرد، كه ناشی از تجربه‌ها، [83] انتظارات [84] و آرزوها [85] و... است، ارتباط مستقیم دارد، كه آن را با مؤلفه‌ی رضایت بیان كردیم و هر دو مؤلفه، اموری غیر ثابت و غیر مطلق هستند.بدین ترتیب، دانسته می‌شود كه برای بالا بردن سطح شادی در فرد و جامعه، باید به آن دو مؤلفه (سطح لذت و رضایت) توجه كرده، و آنها را تقویت كنیم و این دو مؤلفه، از مراسم عزاداری، اثر منفی نمی‌پذیرند. این‌گونه نیست كه مراسم عزاداری، با سطح لذت و سطح رضایت افراد، هم بستگی منفی داشته باشند، بلكه شواهدی بر هم‌بستگی مثبت وجود دارد.قطعا كسانی كه با علاقه و انتخاب خود، به مراسم عزاداری می‌روند، از آن لذت می‌برند و احساس رضایت می‌كنند. كسانی كه نگران آمار بالای افسردگان در جامعه هستند و جامعه را غمگین می‌یابند، از دیدگاه روان‌شناسی باید به دنبال فریضه‌های دیگری باشند، فرضیه‌هایی مانند پیامدهای جنگ تحمیلی، محاصره اقتصادی، عدم توسعه‌ی علمی و فرهنگی و سیاسی و اخلاقی و... اگر جامعه غمگین است، باید به صورت علمی تلاش كرد و نتیجه گرفت و سخن گفت نه این كه از روی حدس و گمان، فرضیه اثبات نشده‌ای را مطلبی علمی معرفی و با عناوین روان‌شناسی، در مطبوعات مطرح كرد، به ویژه آن‌گاه كه به مقدسات مردم نیز مرتبط باشد.عده‌ای از روان‌شناسان، از جمله، روان‌شناس آمریكایی، مایكل فوردیس، [86] ، برنامه‌ای برای افزایش شادی تهیه كردند. به نظر فوردیس، بهترین راه این است كه افراد، خود برای شاد بودن اقدام كنند. او یك برنامه چهارده عنصری تهیه و ارائه كرد كه به اختصار در زیر می‌آید.1. خود را مشغول نگه دارید و فعال‌تر باشید.2. وقت بیش‌تری را به روابط اجتماعی اختصاص دهید.3. در كارهای با معنا شركت كنید.4. امور زندگی را به بهترین روش، طرح‌ریزی و سازمان‌دهی كنید.5. حتی‌المقدور از نگرانی دست بردارید.6. سطح انتظارات و آرزوهایتان را پایین بیاورید.7. تفكر مثبت و خوش‌بینانه را در خود بپرورانید.8. در زمان حال زندگی كنید.9. سعی كنید شخصیتی سالم داشته باشید.10. برون‌گرا و اجتماعی باشید.11. خودتان باشید.12. احساسات منفی و مسائل منفی را بیرون ببرید.13. با داشتن روابط نزدیك، خود را شاد كنید.14. شادی را در درجه‌ی نخست اولویت قرار دهید.در یك برسی، 89% از شركت كنندگان گفتند كه این برنامه، به آنان كمك كرده است تا خلق غمگین خود را متوقف و با آن مقابله كنند یا آن را تأخیر اندازند. 80% نشان دادند كه این برنامه، سطح شادی‌شان را افزایش داده است، 36% مدعی بودند كه افزایش شادی آنها خیلی زیاد بوده است. [87] .با توجه به این برنامه و دقت در كاركرد تك‌تك توصیه‌های آن، نیز می‌توان رابطه‌ی مراسم عزاداری و شادی را تشخیص داد. آیا در مراسم عزاداری، تعداد درخور توجهی از این توصیه‌ها اجرا نمی‌شود؟ افراد فعال‌تر نیستند؟ روابط اجتماعی‌شان بیش‌تر نمی‌شود؟ عزاداری كار بامعنایی نیست؟ سطح انتظارات و آرزوها را تعدیل نمی‌كند؟ تفكر خوش‌بینانه القا نمی‌كند؟ برون‌گرایی را رشد نمی‌دهد؟با اطلاعات دینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی كه به افراد می‌دهد، آنان را در زمان حال قرار نمی‌دهد.پاسخ همه این پرسش‌ها مثبت است و عزاداری در واقع، برای جامعه و افراد، شادی حقیقی می‌آفریند، نشاط و تحرك می‌آورد و... البته آسیب‌هایی نیز مراسم عزاداری را تهدید می‌كند كه به آنها اشاره خواهیم كرد؛ اما آن آسیب‌ها از لوازم این مراسم نیست، بلكه اموری عارضی كه باید زدوده شود.گفتنی است كه بروز و ظهور شادی، فقط در قالب كلمات نیست، بلكه رفتارهای غیر كلامی [88] ، مانند ابراز چهره‌ای [89] ، ژست، وضعیت بدنی [90] ، حركات چشم و تن [91] ، صدا [92] ، نیز علایم بسیار خوبی برای شاد بودن یا نبودن هستند. گاهی امكان خلاف‌گویی از طریق زبان وجود دارد؛ اما رفتارهای غیر كلامی، معمولا این‌گونه نیستند. زیگموند فروید [93] شخص نیرنگ‌باز را این‌گونه توصیف می‌كند: «اگر لب‌هایش خاموش باشد، با انگشتانش حرف می‌زند، همه اعضای بدنش او را لو می‌دهند.» [94] .مراسم عزاداری و افسردگی: تعریف مراسم عزاداری را دانستیم. اكنون ببینیم افسردگی چیست و چه رابطه‌ای بین این دو برقرار است؟ آیا این سخن كه مراسم عزاداری، باعث افزایش افسردگی در جامعه شده است، وزنی علمی دارد یا نه؟ اختلالات افسردگی به سه دسته كلی تقسیم می‌شود.1. اختلال افسردگی عمده. [95] .2. اختلال افسرده خویی. [96] .3. اختلال‌های افسردگی موردی، كه در آن دو نوع جای نگرفته‌اند. [97] .اختلال افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است. بعضی از نشانه‌های آن عبارتند از:الف) احساس غمگینی یا پوچی، در بیش‌تر یا تقریبا تمام روز.ب) كاهش قابل ملاحظه علاقه یا لذت از تقریبا همه‌ی فعالیت‌ها در بیش‌تر روز.ج) كاهش قابل ملاحظه وزن بدن، بدون پرهیز یا رژیم غذایی (یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یك ماه).د) بی‌خوابی یا خواب‌زدگی، تقریبا در همه‌ی روز.ه) بی‌قراری یا كندی روانی - حركتی، تقریبا در همه‌ی روز.و) خستگی یا از دست دادن انرژی، تقریبا در همه‌ی روز.ز) احساس بی‌ارزشی یا احساس گناه مفرط.ح) كاهش توانایی فكری یا تمركزیابی یا بی‌تصمیمی همه روزه.ط) افكار مكرر و عودكننده درباره‌ی مرگ.اختلال افسرده‌خویی، نسبتا خفیف است و دارای نشانه‌های تشخیصی زیر است:الف) دو یا چند مورد نشانه‌های كم‌اشتهایی یا پراشتهایی، بی‌خوابی یا خواب‌زدگی، كمبود انرژی یا احساس خستگی، عزت نفس پایین، تمركز ضعیف یا اشكال در تصمیم‌گیری و احساس درماندگی در فرد وجود داشته باشد.ب) این نشانه‌ها بیش‌تر روزها، به مدت دست كم دو سال گزارش شوند.ج) طی یك دوره دو ساله، شخص هرگز به مدت بیش از دو ماه، خالی از نشانه‌های بالا نباشد.د) در طی این دو سال، افسردگی عمده وجود نداشته باشد.ه) هرگز ملاك‌های اختلال ادواری خویی وجود نداشته باشد.و) این نشانه‌ها ناشی از اثرات فیزیولوژیك (مانند مصرف نا صحیح دارو و...) نباشد.ز) این نشانه‌ها موجب اختلال در كاركرد اجتماعی، شغلی و... شوند.افسردگی نوع سوم، مربوط به مواردی خاص است؛ مانند:الف) اختلال ملال پیش از قاعدگی.ب) اختلال افسردگی جزئی.ج) اختلال افسردگی، پس از روان‌پریشی ناشی از اسكیزوفرنی و....از بین این سه نوع افسردگی، نوع اول و سوم، مورد نظر كسانی كه می‌گویند:مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است، نیست؛ زیرا نوع اول، بسیار شدید و واضح البطلان است. نه جامعه‌ی ایران، دچار افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری، با ویژگی‌هایی كه شناختیم، می‌تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود. نوع سوم هم مراد نیست؛ زیرا كه مربوط به مواردی خاص است كه بعضی را نام بردیم. پس افسرده‌خویی مورد نظر است.اكنون ببینیم آیا مراسم عزاداری، نشانه‌های افسرده‌خویی را ایجاد می‌كند و باعث افزایش افسردگی در جامعه می‌شود؟ برای روشن شدن این مطلب، لازم است به عوامل افسرده‌خویی، از دیدگاه روان‌شناسی، توجه كنیم. برای افسرده‌خویی، سه عامل مهم را بر شمرده‌اند: [98] زیستی، [99] ، ارثی [100] و هیجانی و محیطی. [101] عوامل زیستی، به وضعیت مغز و كاركرد قسمت‌های مختلف آن، ناقل‌های عصبی [102] انتقال عصبی، [103] سیناپس‌ها [104] و... اشاره دارد. بسیاری از نشانه‌های افسردگی، جایگاه خاصی را در مغز به خود اختصاص داده‌اند. تا كنون بیش از سی ناقل عصبی شناخته شده است؛ اما سه ناقل نوراپی نفرین، [105] سروتونین [106] و دوپامین، [107] باعث بعضی از نشانه‌های افسردگی می‌شوند. عامل ارثی، سال‌ها است كه مورد توجه قرار گرفته است و افسردگی را یك بیماری خانوادگی دانسته‌اند. و امروزه ژن و توارث را عامل مهمی برای افسردگی می‌دانند و به دنبال شناسایی ژن آن نیز هستند. بعضی از مطالعات آماری، خانوادگی و ارثی بودن افسردگی را تقویت كرده است.عوامل محیطی و هیجانی، همواره و پیش از عوامل زیستی و ارثی، مورد توجه روان‌شناسان و پزشكان بوده است. آنان می‌دانستند كه رویدادهای محیطی می‌توانند ذهن و احساسات ناشی از آن را تحت تأثیر قرار دهند. روابط با دیگران، تربیت خانوادگی، فقدان‌ها و بحران‌ها، همه می‌توانند بر ذهن مؤثر باشند. به این ترتیب، افسردگی نیز می‌توانست تحت تأثیر عوامل محیطی قرار بگیرد؛ اما این دیدگاه، به تدریج دقیق‌تر شد. اكنون پژوهش‌گران معتقدند:1. بعضی افراد، پس از رویدادهای استرس‌زای شدید، دچار افسردگی می‌شوند.2. نمونه‌های فراوانی نیز بوده است كه بدون هیچ‌گونه استرس، دچار افسردگی شده‌اند. از این‌رو، بعضی پژوهش‌گران بر این باورند كه تجربه‌های استرس‌زای محیطی، فقط غیر مستقیم و فقط در كسانی كه آمادگی زیستی و وراثتی دارند، باعث افسردگی می‌شود و كسانی كه آن زمینه‌ها را ندارند، استرس‌ها باعث افسردگی نمی‌شود [108] .بعضی از عوامل استرس‌زا، كه زمینه‌های زیستی و ارثی را فعال می‌كنند، عبارتند از: از دست دادن شغل، قطع یك رابطه، مرگ یكی از بستگان، طلاق، ازدواج ناموفق و مشكل اقتصادی جدی.اكنون با آنچه گذشت، معلوم است كه:الف) تنها عامل افسردگی، عوامل محیطی نیست.ب) عامل محیطی فقط در كسانی موثر است كه زمینه‌های ارثی و زیستی دارند.ج) در بین عوامل محیطی، كه استرس‌زایی شدید دارند، جایی برای مناسك و مراسم اسمی عزاداری پیدا نمی‌كنیم. آن عوامل، متعددند. سوگ و داغ واقعی می‌تواند یكی از عوامل باشد؛ اما مراسم عزاداری، هیچ سهمی در استرس‌زایی ندارد.د) با توجه به مباحثی كه در روان‌شناسی اجتماعی و كاركرد گروه‌ها و ویژگی‌های گروه‌های مذهبی گفته می‌شود، می‌توان گفت كه مراسم عزاداری كاملا نقش استرس‌زایی دارد.مراسم عزاداری و عزت نفس: موضوع عزت نفس، هم از دیدگاه دینی، یك مفهوم محوری و مهم است و هم از دیدگاه روان‌شناسی، در گرایش‌هایی مانند رشد، بالینی، شخصیت و اجتماعی، به آن توجه فراوان شده است. عزت نفس یكی از مؤلفه‌های به‌هنجاری محسوب می‌شود (اتكینسون و هم‌كاران 1983).مراسم عزاداری را از هر دیدگاهی (دینی یا روان‌شناسی) كه مطالعه كنیم، رابطه‌ی منفی با عزت نفس ندارد، بلكه زمینه‌های عزت نفس بیش‌تر را در افراد فراهم می‌آورد.ارزیابی ما از خود پنداری خویش، بر حسب ارزش كلی آن، عزت نفس نامیده می‌شود. به بیان دیگر می‌توان عزت نفس را میزان ارزشی كه ما برای خود قائل هستیم، در نظر گرفت. مطالعات، حاكی از این است كه آگاهی یا برداشت ما از خود، بیش‌تر ناشی از تجربه‌های اجتماعی ما است. ما خود را آن‌گونه می‌بینیم كه فكر می‌كنیم دیگران ما را می‌بینید. [109] ایلین شیهان (1998) [110] [111] ، می‌گوید: طی ملاقات‌هایی كه در طول سالیان، با مراجعان مختلف داشته‌ام، افرادی را دیده‌ام كه عزم خود را جزم كرده بودند كه عزت نفس خود را بالا ببرند و از این رهگذر، آثار مثبت متعددی را نصیب خود كردند. بعضی از آن آثار، به ترتیب زیر است:1. پذیرش هرچه بیش‌تر خود و دیگران.2. آگاهی بیش‌تر از آن‌چه در زندگی می‌خواهیم.3. آرامش و آمادگی بیش‌تر برای مهار استرس.4. مثبت بودن و احساس شاد بودن.5. اشتیاق به داشتن مسؤلیت بیش‌تر.6. توجه بهتر به دیگران.7. احساس راحتی در موقعیت‌های اجتماعی.8. احساس متعادل بودن.9. اتكا به خود و خلاقیت بیش‌تر.10. بهبود ظاهر و احساس سرزندگی.11. آمادگی بیشتر برای دریافت محبت و محبت كردن به دیگران.12. ملایم‌تر بودن با خود و توانایی دست زدن به خطرهای بیش‌تر.13. توانایی تبریك‌گویی به دیگران، بدون حسادت.14. اطمینان داشتن به خود، در همه‌ی فعالیت‌ها.15. تبدیل كردن مشكلات، به مبارزه‌جویی‌ها.16. تمایل بیش‌تر برای در میان گذاشتن احساسات با دیگران.17. توانایی بیان صادقانه نارسایی‌ها در كارهای خود.18. اشتیاق، انگیزه و علاقه‌مندی بیشتر به زندگی. [112] .كمبود عزت نفس در رفتار اجتماعی فرد نیز اثر منفی می‌گذارد.. گرنی [113] (1988)، مطالعات بسیاری را در مدارس انجام داد. او فهرستی از رفتارهای اجتماعی متأثر از عزت نفس پایین را برشمرده است:1. كوچك‌تران را آزار می‌دهد.2. با هم‌سالانش پرخاش‌گر است.3. به غریبه‌ها اعتماد نمی‌كند.4. دیدگاه دیگران را درك نمی‌كند.5. به نظرات مراجع قدرت بسیار وابسته است.6. اطلاعات كمی از خود بروز می‌دهد.7. از نقش‌های رهبری اجتناب می‌كند.8. به ندرت داوطلب می‌شود.9. به ندرت توسط هم‌سالانش انتخاب می‌شود.10. بیش‌تر كناره‌گیر و منزوی می‌شود.11. رفتارهای متناقض دارد.12. مطیع است و ابراز وجود نمی‌كند.13. به ندرت می‌خندد.14. توجهش به خودش است.15. هم‌سالانش را بی‌ارزش تلقی می‌كند.16. فعالیت‌هایش توسط دیگران تعیین می‌شود [114] .در متون دینی، از این موضوع، با عناوین متعددی، مانند عزت نفس، [115] كرامت نفس، [116] مردانگی [117] و آزادگی [118] یاد شده است. از دیدگاه دین، مؤمن، عزت و احترام خاصی دارد؛ [119] یعنی افزون بر عزت نفس، باید مؤمنان دیگر را نیز عزیز بداریم؛ مثلا قرآن می‌فرماید: «اگر به نیازمند مؤمنی كمك مالی كردید، آن را با اذیت كردن و منت گذاشتن همراه نكنید وگرنه، اصلا صدقه ندهید و اگر كلماتی خوب بر زبان جاری كنید، بهتر است...» و «ای كسانی كه ایمان آورده‌اید!صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت كردن، باطل نكنید». [120] در روایات متعددی نیز آمده است كه حرمت نفس مؤمن، از حرمت مقدساتی چون كعبه نیز بیش‌تر است و تحقیر وی هرگز بخشودنی نیست. [121] .درباره‌ی عزت نفس نیز در متون دینی، در دو سطح نگاه می‌شود: عزت نفس شخص و عزت نفس انسانی. در روان‌شناسی اگر از عزت نفس سخن به میان می‌آید، فقط به خود شخصی نظر دارد؛ یعنی توجه كردن و مهم شمردن استعدادهای نهفته در وجود فرد؛ اما در دین، باید افزون بر احیا كردن استعدادهای درونی، نفس انسانی را نیز عزیز داشت و در مقابل نفس حیوانی، آن را پرورش داد. [122] باید حتی‌المقدور دست نیاز پیش دیگران دراز نكرد. [123] بر اساس بسیاری از روایات، خداوند كارهای مؤمن را به خود وی واگذار كرده است، ولی اجازه ذلت‌پذیری به او نداده است. [124] این امر آن‌قدر مهم است كه حتی انجام دادن واجبات الهی نیز عذری برای پذیرش منت و ذلت دیگران نیست. برای انجام دادن یك واجب الهی می‌توان از مال و حتی جان، مایه گذاشت؛ اما از آبروی مؤمن نمی‌شود. اگر كسی مؤمنی را دعوت كند كه با هزینه او به حج برود و شائبه‌ای از منت‌گذاری در بین باشد، لازم نیست بپذیرد. حتی مبارزه با نفس، كه به معنای صحیح خود، بسیار ضروری و لازم است، نباید موجب نادیده گرفتن عزت نفس شود. ممكن است كسی گمان كند كه با تحقیر خود نزد دیگران، بهتر می‌تواند با نفس خویش مبارزه كند؛ اما اسلام این را اجازه نمی‌دهد.برخی از اهل تصوف، كه كم‌تر با منابع غنی اسلام آشنایی داشته‌اند، گرفتار چنین خطایی شده‌اند. [125] مؤمن نباید كاری كند كه پس از آن، مجبور به معذرت‌خواهی بشود؛ چون این، نوعی ذلت‌پذیری است. [126] نباید در مسافرت، با كسانی كه فاصله‌ی اقتصادی بسیاری با او دارند، هم‌سفر شود؛ چون اگر ضعیف‌تر باشد، خودش اذیت می‌شود و اگر غنی‌تر باشد، موجب اذیت هم‌سفر خود می‌شود. [127] .بین عزت نفس و رفتار اخلاقی مثبت، رابطه‌ی مستقیم وجود دارد. كسی كه عزت نفس داشته باشد، كم‌تر گرفتار خطاهای اخلاقی می‌شود، بیش‌تر می‌توان از او انتظار داشت. [128] بر عكس، كسی، كه نفس خود را سبك بشمارد، نباید از او انتظاری داشت [129] و نباید خود را از شر او ایمن بدانیم. [130] هیچ‌كس برای دیگران تكبر نمی‌كند، مگر این كه ذلتی را در خود احساس كرده است. [131] كسی كه نفاق می‌ورزد، ناشی از ذلت درونی‌اش است [132] و كسی كه غیبت می‌كند، به علت عجز او است. [133] .هم‌بستگی بین عزت نفس بالا و فضایل اخلاقی را از راه یك قانون مسلم روان‌شناختی نیز می‌توان نتیجه گرفت و آن عبارت است از نظریه «هماهنگی شناختی» [134] فستینگر. [135] چكیده‌ی این نظریه، این است كه اگر متوجه شویم كه دو شناخت ما با یكدیگر یا شناخت و رفتار ما با یكدیگر، ناهماهنگ است، دچار ناراحتی می‌شویم و تلاش می‌كنیم كه حتی‌المقدور، آن ناهماهنگی را بر طرف سازیم.طبیعی و آشكار است كه در مراسم عزاداری حسینی علیه‌السلام اولا، در محتوای آن، تبلیغ و ترویج دینی می‌شود كه حسین علیه‌السلام پیرو آن بوده است و به جایگاه عزت نفس در این دین پی می‌بریم. ثانیا، حركت، سخنان و پیام‌های ایشان كه در مراسم عزاداری از آنها یاد می‌شود، از ابتدا تا انتها، پر است از عزت نفس و تأكید بر آن. پیام «هیهات منا الذله» [136] امام حسین علیه‌السلام و حركت ایشان ضرب‌المثل شده است. در سراسر دنیا هر كس كه نام حسین را بشنود یا بخواند، فورا همراه آن، نام عاشورا و نهضت حسینی و ظلم‌ستیزی ایشان مطرح می‌شود. ثالثا، روان‌شناسان برای رشد عزت نفس، عواملی را بر می‌شمرند. كوپر اسمیت (1967) [137] تحقیقات انجام شده درباره‌ی عزت نفس را بازخوانی كرد و به این نتیجه رسید كه چهار عامل، اهمیت ویژه‌ای در رشد عزت نفس دارند:1. میزان پذیرشی كه دیگران برای او قائلند.2. موفقیت‌های فرد و موقعیتی كه برای او در جامعه قائلند.3. تفسیری كه فرد از ارزش و آرزوهای خود داشته و دارد.4. روش یا روش‌هایی كه فرد، تفسیر خود را به اجرا درمی‌آورد. [138] .با اندكی تأمل در این چهار عامل، متوجه می‌شویم كه مراسم عزاداری، باعث رشد این عوامل و در نتیجه، رشد عزت نفس می‌شود. افراد، در مراسم عزاداری، به درستی و كامل، یكدیگر را می‌پذیرند. در این مراسم، عزاداران و برگزار كنندگان، به احترام حسین علیه‌السلام هر كس را كه در این مراسم وارد شود (حتی اگر اشتهار به بزه‌كاری هم داشته باشد) عزیز می‌شمارند و آن را مهمان امام علیه‌السلام می‌دانند. كسانی كه اهل مراسم عزاداری حسینی هستند، در جامعه‌ی اسلامی، جایگاه خاصی دارند. مردم هیأتی‌ها و مسجدی‌ها را دوست دارند و آن را به صورت خودآگاه و ناخودآگاه، یكی از معیارهای گزینش خود در امور مهم زندگی، مانند ازدواج و مشاركت مالی می‌دانند. تفسیری كه فرد از ارزش‌ها و آرزوهای خود دارد، هم چنین شیوه‌ای كه فرد، آن آرزوها و ارزش‌ها را عملی می‌كند، تحت تأثیر مستقیم شناخت‌ها و عواطف ناشی از مراسم عزاداری است.

### مراسم عزاداری از دیدگاه متون دینی

در قرآن، آیاتی كه به طور صریح و مستقیم، بیان‌گر حكم عزاداری باشد، وجود ندارد؛ اما آن‌چه اكنون تحت عنوان مراسم عزاداری انجام می‌شود، دست تأیید چند گروه از آیات را بالای سر خود دارد:الف) آیاتی كه به فریاد كردن علیه ظلم، امر می‌كنند یا مجوز می‌دهند. [139] .ب) آیاتی كه تحكیم ولایت را هدف خود قرار داده‌اند. [140] .ج) آیاتی بر مودت اهل بیت تأكید كرده‌اند. [141] .د) آیاتی كه دلالت بر سوگواری بعضی از انبیا یا دیگر اولیای الهی داشته‌اند؛ مانند سوگواری حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف. [142] .ه) آیاتی كه بزرگ‌داشت شعائر الهی را تأكید می‌كنند. [143] .آیات بسیاری نیز هستند كه از طریق روایات معصومین علیهم السلام، به نوعی، با امام حسین علیه‌السلام مرتبط شده‌اند؛ اما از آن‌جا كه در این باب نیستند، به آنها نمی‌پردازیم؛ مانند آیه‌ی مباهله، [144] كه آن‌حضرت علیه‌السلام یكی از مصادیق آن است، یا آیه‌ی نفس مطمئنه، [145] كه به امام حسین علیه‌السلام تفسیر شده است؛ یا آیه‌ای كه خداوند از بندگانش، درباره‌ی خون‌ریزی و... پیمان می‌گیرد. [146] در تفسیر برهان، ذیل این آیه‌ی آمده است:وقتی این آیه‌ی نازل شد، پیامبر فرمود: «یهود، عهد خدا را نقض و رسولان او را تكذیب كردند و اولیای الهی را كشتند. آیا به شما خبر بدهم به مشابه آنان از یهود این امت؟» گفتند: بله یا رسول‌الله! حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «قومی از امت من، كه خود را از اهل ملت من می‌دانند، افاضل ذریه مرا می‌كشند، شریعت و سنت مرا عوض می‌كنند، فرزندانم حسن و حسین را می‌كشند، همان‌گونه كه یهود، زكریا و یحیی را كشتند». [147] .روایات بسیاری نیز داریم كه دلالت بر جواز گریه و عزاداری می‌كنند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:بانوان در مصیبت‌ها، نیاز به نوحه‌سرایی و شیون و زاری دارند و باید اشك‌هایشان جاری شود؛ اما نباید سخنان باطل و بیهوده بگویند... [148] .آن‌حضرت در جای دیگر می‌فرماید:گریه‌كنندگان پنج نفر بودند: آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه، بنت محمد و علی بن الحسین. گریه‌ی آدم به علت خطا و اخراج از بهشت، یعقوب در فراق یوسف و یوسف در دوری پدر و حضرت زهرا برای پدرش و امام سجاد علیه‌السلام نیز برای شهادت پدرش گریه می‌كردند. [149] .امام صادق علیه‌السلام به فرزندش سفارش می‌كند كه برایش مجالس عزاداری برگزار كند. [150] روایاتی از این نوع، بسیارند و مهم‌ترین اهدافشان، مبارزه با ستم بنی‌امیه و بنی‌عباس بوده است. [151] .البته بعضی از روایات اهل سنت، با عزاداری مخالفت كرده‌اند؛ اما از روایات خود اهل سنت نیز پاسخ آنها داده شده است. پاسخ این است كه این روایات، قابل جمع هستند و وجه جمع آنها این است كه روایات مخالف، برای نفی بعضی از كارهای نادرست، كه در عزاداری‌ها انجام داده می‌شود، آمده است؛ مانند داد و فریاد كردن، گریبان دریدن و سخن باطل گفتن؛ اما آنها كه موافق هستند، نظر به اصل عزاداری دارند. [152] .در سیره معصومین علیهم‌السلام و سیره‌ی مسلمانان نیز عزاداری، دارای سابقه بوده است.مسلمانان در جنگ احد، هفتاد شهید دادند. در مدینه، هر كس برای بستگان شهید خود گریه می‌كرد. چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن این صحنه، پر از اشك شد و فرمود: «عمویم، حمزه گریه‌كننده ندارد». [153] ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در سوگ حمزه بسیار گریه كرد. جنازه حمزه را رو به قبله نهاد و ایستاد و با صدای بلند گریه كرد و صفات خوب حمزه را بر شمرد. [154] اسماء، همسر جعفر بن ابی‌طالب، كه از زنان باایمان و فداكار صدراسلام بود، می‌گوید: جعفر در جنگ موته به شهادت رسید. بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم، ایشان فرمود: «ای اسماء! فرزندان جعفر كجایند؟». آنان را پیش آن حضرت آوردم. آنان را در آغوش كشید و گریه كرد و گفت: «جعفر امروز به شهادت رسید». [155] .پیامبر بارها و بارها در سوگ یارانش، از جمله، در عیادت آخر و بیماری احتضار سعد بن عباده، رئیس قبیله خزرج، در كنار مزار دختر خود، در مدینه، در سوگ فرزندش، ابراهیم (با بیان این كه قلب از شدت اندوه می‌سوزد؛ اما سخنی بر خلاف رضای حق نمی‌گویم)، در سوگ عثمان بن مظعون، در مدینه، در كنار مزار مادرشان، در ابواء (پس از گذشت سالیان دراز و مبعوث شدن آن حضرت به نبوت)، به هنگام یادآوری شهادت امام علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، حتی در هنگام ولادت امام حسین علیه‌السلام و در مكان‌های مختلف، مانند منزل‌های ام‌المومنین ام‌سلمه، ام‌المومنین زینب، ام‌المومنین عایشه و در خانه امام علی علیه‌السلام، گریه كردند. پس از پیامبر نیز، صحابه عزاداری می‌كردند. غیر از گریه مستمر حضرت زهراء علیهم‌السلام كسان دیگری، مانند بلال، قیس، ام‌ایمن، خلیفه اول و دوم نیز در سوگ پیامبر گریه كردند. [156] .زنان بنی‌هاشم در شهادت امام حسن و امام حسین، عزاداری و گریه كردند. ام‌سلمه، در رؤیا، از شهادت امام حسین باخبر شد و پس از بیداری، به عزاداری پرداخت. زنان هاشمی را نیز به عزاداری برای امام حسین دعوت كرد. جابر بن عبدالله انصاری، پس از غسل در فرات و پوشیدن لباس تمیز، پابرهنه و اندوهگین، به سوی مزار امام حسین رفت و گریه فراوان كرد، انس بن مالك و زید بن ارقم، از یاران پیامبر، در سوگ امام حسین گریه كردند. مختار ثقفی در عزای امام حسین گریه كرد و قسم خورد كه انتقام بگیرد. توابین با شعار «یا لثارات الحسین»، به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی، برای انتقام جمع شدند و بر مزار امام حسین رفته، گریه و ناله كردند. مردم كوفه و شام و مدینه، پس از شهادت امام حسین عزاداری كردند.شعرا و سرایندگان عرب، اشعار فراوانی را در سوگ آن حضرت سروده‌اند.گفتنی است كه بعضی از مواردی كه از سیره‌ی معصومین و مسلمانان ذكر شد، ناظر به مراسم عزاداری نبوده است، بلكه سوگ و داغ‌دیدگی واقعی بوده است؛ اما موارد متعددی هم بوده است كه در سوگ واقعی نبوده است، بلكه مراسم عزاداری بوده، با هدف تبلیغی و سیاسی انجام می‌شده است. همه‌ی ائمه پس امام حسین علیه‌السلام، برای آن حضرت عزاداری كرده‌اند و مصیبت را تازه نگه داشته‌اند، به ویژه امام صادق مجلس بر پا می‌كرد و افراد جمع می‌شدند و ذكر مصیبت می‌شد و گریه می‌كردند. [157] .پس از زمان ائمه علیهم‌السلام نیز شیعیان عزاداری امام حسین را بر پا می‌كردند؛ اما تا پیش از قرن چهارم، به صورت پنهان بود، همان‌گونه كه جشن و سرور، در روز عید غدیر (هجدهم ذیحجه) نیز پنهان بود و از آن پس آشكار شد. معز الدوله دیلمی، از سلاطین بزرگ و مقتدر آل‌بویه بود كه در آشكار ساختن شعائر شیعه، نقش اساسی داشت و مردم بغداد را به عزاداری برای امام حسین تشویق می‌كرد. در سال‌های بین 352 تا اواسط قرن پنجم، مراسم عاشورا، مهم تلقی و اجرا می‌شد. در همین سال‌ها، فاطمیه و اسماعیلیه، مصر را به تصرف در آوردند و شهر قاهره را بنا نهادند و مراسم عاشورا در مصر نیز برگزار می‌شد. مراسم عزاداری، به دیگر كشورهای اسلامی، شمال آفریقا، ایران و برخی كشورهای عربی رسوخ كرد. در ایران، از قرن اول و دوم، تعزیه رایج بود؛ ولی بعدها گسترش بیش‌تر یافت.اكنون نیز نه تنها شیعیان، بلكه حتی بسیاری از غیر شیعیان و غیر مسلمانان، امام حسین و مراسم عزادرای حسینی را به خوبی می‌شناسند و برای آن‌احترام قائلند. امروزه به بركت جمهوری اسلامی ایران، مراسم عزادرای، به همان شیوهای مرسوم در ایران (سخنرانی، روضه‌خوانی، مداحی، سینه‌زنی، تشكیل دادن دسته‌های عزاداری و...) به زبان‌های مختلف دیگری، مانند انگلیسی، آلمانی، چینی، و ژاپنی نیز رواج یافته است.ملت‌های دیگر، حضور و اثر گذاری این مراسم، در پدیده‌های اجتماعی و سیاسی شیعیان را دیده‌اند. هر كس اندك تأملی كرده باشد، نقش امام حسین و عزاداری حسینی را در دفاع مقدس، به خوبی می‌شناسد. امام حسین در انحصار شیعیان نیست. گاندی، رهبر فقید هند، نهضت‌های بوسنی و هرزگوین، لبنان، فلسطین و... از امام حسین علیه‌السلام بهره گرفته‌اند.كسانی می‌توانند به خوبی مراسم عزاداری را درك كنند كه اولا، شناخت‌های لازم درباره‌ی آن داشته باشند و ثانیا، در آن شركت، آثار عاطفی آن را تجربه درونی كرده باشند برای شناخت این پدیده، علم حصولی و تحصیلی عقلی، لازم اما ناكافی است.

### آسیب‌شناسی مراسم عزاداری

اگر مراسم عزاداری، این اندازه اهمیت دارد، باید همانند یك گوهر گران‌بها از آن محافظت شود. فریادهای بعضی از علمای دینی، مانند شهید مطهری، كه در سه جلد كتاب حماسی حسینی و تحریف‌های عاشورا گرد آمده است، ناظر به همین امر است. برای آسیب‌شناسی این مراسم، لازم است مطالعاتی مستقل و مفصل، با شیوه‌های مختلف پژوهشی، انجام شود؛ اما در این مختصر، فقط با یك نگاه نظری به این مراسم، بعضی از نكات آسیب‌شناسی را بیان می‌كنیم و از خداوند متعال می‌خواهیم كه این آسیب‌ها، در مراسم عزاداری امام حسین علیه‌السلام به حداقل برسد:الف) رقابت‌های شدیدی كه گاهی بین گروها و هیأت‌های مذهبی ایجاد می‌شود. [158] .ب) همراه شدن مراسم عزاداری، با خرافات و امور نادرستی از فرهنگ عمومی مردم.ج) اصالت یافتن بعضی از فواید جانبی و فرعی، كه از طریق هر گروه اجتماعی، ممكن است حاصل شود؛ مانند دید و بازدید.د) فراهم آوردن آزار و اذیت‌هایی برای دیگران، مانند صدای بلندگو و بسته شدن خیابان‌ها، كه اگر تكرار شود، ممكن است افرادی را منزجر كند.ه) استفاده از اشعار و موسیقی‌هایی كه در شأن عزاداری حسینی نیست و گاهی ممكن است خلاف شرع باشد. (البته گفتنی است كه مراسم آهنگین عزاداری و مولودی‌ها، كه در جامعه‌ی ما رواج دارد، سهم به‌سزایی در ارضای نیاز به موسیقی، به ویژه در كودكان و نوجوانان دارد و چه بسا آنان را از جذب شدن به موسیقی‌های مبتذل باز می‌دارد).و) غلبه كردن بعد عاطفی و غفلت از بعد شناخت دینی، در این مراسم. این آسیب بسیار جدی است و در درازمدت می‌تواند تخریب‌گر باشد.ز) ایجاد رابطه‌های مرید و مرادی [159] بین افراد معمولی. گاهی ممكن است افرادی در لفافه و ناآشكار، به جای دعوت به دین، دعوت به خود كنند.ط) تكراری بودن محتوا و شیوه‌های جاری، مانند سخنرانی‌ها و اشعار. [160] .ی) ساختن یا استفاده كردن از روضه و مطالبی كه مستند نیست، اما تأثیر عاطفی ایجاد می‌كند.ك) انجام دادن بعضی رفتارها، مانند نواختن شیپور و اجرای آهنگ‌های مبتذل. [161] .ل) آسیب رساندن به بدن، مانند قمه‌زنی، كه مبنای دینی ندارد. [162] .م) قرار گرفتن مجالس عزاداری در اختیار افراد كم‌سواد. [163] .ن) خواندن بعضی از اشعار غلوآمیز، كه خلاف اعتقادات دینی است. [164] .

### پاورقی

[1] Psychological Analysis.  
[2] Religious Ceremonies.  
[3] Description.  
[4] . Explanation.  
[5] Prediction.  
[6] Modification.  
[7] Cognitive.  
[8] Affective.  
[9] Behavioral. [  
[10] Mourning.  
[11] Mourning Ceremonies.  
[12] Social Psychologist.  
[13] Social Group.  
[14] Grief.  
[15] Depression.  
[16] Happiness.  
[17] Self - esteem.  
[18] Beravement.  
[19] زهره خسروی، روان‌درمانی داغ‌دیدگی.  
[20] Bernel.  
[21] Lindman.  
[22] Te weep.  
[23] Anxiety.  
[24] Agitation.  
[25] Aleeplessness.  
[26] Loos Of Appetitc.  
[27] Ros.  
[28] Physical.  
[29] Psychological.  
[30] Socialogoical.  
[31] Accepting The Reality Of Loss.  
[32] Affliction Of Loss.  
[33] Boulby.  
[34] فرهنگ عمید، واژه‌ی «عزا».  
[35] مصباح‌المنیر، ص 504.  
[36] Baron.  
[37] Byrne.  
[38] Psychological Function.  
[39] Belonging.  
[40] Security.  
[41] Social Identity.  
[42] Social Facilitation.  
[43] Self Confidence.  
[44] Socialization.  
[45] Group Norms.  
[46] Attitude Change.  
[47] Communication Network.  
[48] Chain Network.  
[49] Circular Network.  
[50] Wheel Network.  
[51] Baron & Byrne , Social Psychology.  
[52] عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام، انه كان یقول: «من اختلف الی المسجد اصاب احدی اثمان، اخا مستفادا فی الله، او علما مستطرفا او آیة محكمة او رحمة منتظرة، او كلمة ترده عن الردی او یسمع كلمة تدله علی هدی، او یترك ذنبا خشیة او حباء». (بحارالانوار، ج 83، ص 351، باب 8، روایت 4).  
[53] Psychological.  
[54] Social Function.  
[55] Abnormal.  
[56] Therapeutic.  
[57] (الذین اذا أصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون...) (بقره (2) آیه‌ی 156).  
[58] Psychologic.  
[59] Psychological.  
[60] External Stinulus.  
[61] Internal Stinulus.  
[62] ر.ك: محمد تقی، جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج 2، ص 272 - 263.  
[63] ر.ك: حسین رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص 20.  
[64] General System Theory.  
[65] Maintenance Ecology.  
[66] Psychotherapist.  
[67] Catharsis.  
[68] Repressed.  
[69] Transcendental Ecology.  
[70] بحارالانوار، ج 90، ص 329، باب فضل البكاء.  
[71] دلایل النبوه، ج 7، ص 266.  
[72] صحیفه‌ی نور، ج 13، ص 154.  
[73] Cognetive.  
[74] Behavioral.  
[75] Attitude.  
[76] Happiness.  
[77] John Locke.  
[78] Jeremy Bentham.  
[79] Motivation.  
[80] Emotion.  
[81] ذبیح‌الله فرجی، انگیزش و هیجان، ص 167.  
[82] آیزنك، مایكل، رواشناسی شادی، ترجمه‌ی مهرداد فیروزبخت، ص 19-16.  
[83] Experiences.  
[84] Expectations.  
[85] Wishes.  
[86] Miclel Fordice.  
[87] همان، ص 189-187.  
[88] Nonverbal.  
[89] Facial Assertion.  
[90] Posturing.  
[91] Eye - Movements.  
[92] Sonoity.  
[93] Freud.  
[94] Baron & Byrne , Social Psychology.  
[95] Major Depression.  
[96] Dysthymia.  
[97] انجمن روان‌شناسی آمریكا، چهارمین بازنگری از راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی (DSMIV) ص 602-564.  
[98] انجمن پزشكی آمریكا، ترجمه مهدی گنجی، ص 88 - 67.  
[99] Biological. [  
[100] Heritable.  
[101] Emotional.  
[102] Neurotrasmitter.  
[103] Trasmission.  
[104] Synapse.  
[105] Norepinephrine.  
[106] Serotonine.  
[107] Dopamine.  
[108] همان، ص 96 - 88.  
[109] Atkinson R.L.  
[110] ایلین شیهان، عزت نفس، ترجمه مهدی گنجی، ص 10.  
[111] Sheehen.Elan.  
[112] همان ص 20.  
[113] Gurney.  
[114] سید جلال صدرالسادات، عزت نفس در افراد با نیازهای ویژه، ص 61.  
[115] (كزرع أخرج شطاء فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الكفار...) (فتح (48) آیه‌ی 29).  
[116] (ان أكرامكم عند الله أتقاكم) (حجرات (49) آیه‌ی 12).  
[117] (انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی) (كهف (18) آیه‌ی 13).  
[118] (الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون أحدا الا الله) (احزاب (33) آیه‌ی 39).  
[119] (... ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین) (منافقون (63) آیه‌ی 8).  
[120] (قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها أذی.. یا ایها الذین آمنوا لا تبطوا صدقاتكم بالمن و الأذی) (بقره (2) آیه‌ی 264-262).  
[121] بحارالانوار، ج 67، ص 71؛ ج 68، ص 16.  
[122] «أكرم نفسك عن كل دنیة و ان ساقتك الی الرغائب...» (نهج‌البلاغه، نامه‌ی 31).  
[123] (یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف) (بقره (2) آیه‌ی 273).  
[124] عن الحسین علیه‌السلام: «خیر الغنی غنی النفس» (وسائل الشیعه، ج 11، كتاب امر به معروف و نهی از منكر).  
[125] برای مطالعه بیش‌تر، ر.ك: مرتضی مطهری، فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی تعلیم و تربیت در اسلام.  
[126] وسائل الشیعه، ج 11، ص 425، باب 13.  
[127] بحارالانوار، ج 76، ص 269، ح 19، 18، 11، 10 و 20.  
[128] «من كرمت علیه نفسه، هانت علیه شهوته» (نهج‌البلاغه، كلمات قصار، شماره 449).  
[129] من هانت علیه نفسه، فلاترج خیره (شرح غرر و درر، ج 1، ص 394).  
[130] من هانت علیه نفسه، فلاتأمن من شره» (تحف العقول، ترجمه‌ی كمره‌ای، ص 512).  
[131] بحارالانوار، ج 73، ص 225.  
[132] نفاق المرء من ذل نفسه» (جمال خوانساری، شرح غرر و درر آمدی، ج 6، ص 181).  
[133] «الغیبة جهد العاجز» (نهج‌البلاغه، كلمات قصار، شماره 453).  
[134] Cognitive Dissonance.  
[135] Festinger.  
[136] «ألا ان الدعی ابن الدعی قد ركز بین اثنتین، بین السلة و الذله، و هیهات منا الذلة، یابی الله لنا حجور طابت و طهرت...».  
[137] Cooper smith.  
[138] عزت نفس در افراد با نیازهای ویژه، ص 15.  
[139] مثل (لا یحب الله الجهر بالسؤء من القول الا من ظلم) (نساء (4) آیه‌ی 148) و نیز شعراء (26) آیه‌ی 227؛ هود (11) آیه‌ی 113؛ حج (22) آیه‌ی 39.  
[140] مثل: (انما ولیكم الله و رسوله والذین...) (مائده (5) آیه‌ی 55) و نیز نساء (4) آیه‌ی 59؛ بقره (2) آیه‌ی 254.  
[141] (قل لا أسألكم علیه أجرا الا المودة فی القربی...) (شوری (42) آیه‌ی 23).  
[142] مثل (و قال یا أسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو كظیم) (یوسف (12) آیه‌ی 85-84).  
[143] مثل (و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب) (حج (22) آیه‌ی 32).  
[144] (فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم) (آل‌عمران (3) آیه‌ی 61).  
[145] (یا أیتها النفس المطمئنة - ارجعی الی ربك راضیة مرضیة - فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی) (فجر (89) آیه‌ی 30-27).  
[146] (و اذ أخذنا میثاقكم لا تسفكون دماءكم و لا تخرجون أنفسكم من دیاركم...) بقره (2) آیه‌ی 84).  
[147] برای مطالعه‌ی بیش‌تر درباره‌ی این‌گونه آیات، ر.ك: الحسین علیه‌السلام، من خلال القرآن الكریم.  
[148] «انما تحتاج المرأة فی الماتم الی النوح لتیل دمعتها و لا ینبغی ان قتول هجرا..» (وسائل الشیعه، ج 12، ص 90، باب جواز الكسب النائمه الحق لا بالباطل).  
[149] وسائل الشیعه، ج 2، ص 922.  
[150] بحارالانوار، ج 44، ص 289، باب ثواب البكاء علی مصیبة الحسین علیه‌السلام.  
[151] حسین، رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص 87.  
[152] همان، ص 101-90.  
[153] سیرة الحلبیه، ج 2، ص 206.  
[154] همان، ص 60.  
[155] ابن‌سعد، طبقات، ج 8، ص 282.  
[156] پاسخ به شبهات عزاداری، ص 61-50.  
[157] همان، ص 120-111.  
[158] در تعارض با آیاتی مانند: (تعاونوا علی البر و التقوی) (مائده(5) آیه‌ی 2) و آیات دیگر.  
[159] (قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونی یحببكم الله) (آل‌عمران (3) آیه‌ی 31) و آیاتی دیگر مانند: یوسف (12) آیه‌ی 108.  
[160] (لا یسمعون حسیسها و هم فیما اشتهت أنفسهم خالدون) (انبیاء (21) آیه‌ی 102).  
[161] (و اجتنبوا قول الزور) (حج (22) آیه‌ی 30).  
[162] (و ما نها كم عنه فانتهوا) (حشر (59) آیه‌ی 7).  
[163] (فاسألوا أهل الذكر ان كنتم لا تعلمون) (انبیاء (21) آیه‌ی 7).  
[164] (و اجتنبوا قول الزور) (حج (22) آیه‌ی 30).

## 10. نگاهی به عزاداری‌های حسینی

### مشخصات كتاب

نگاهی به عزاداری‌های حسینی  
سید محمد علی ایازی

### مقدمه

همه می‌دانیم كه مجالس یادبودی به نام حسین بن علی‌علیه السلام و نهضت عاشورا زیر نام «سوگواری» و «عزاداری» و «مرثیه‌سرایی» در طول تاریخ پس از حادثه كربلا برگزار گردیده و می‌گردد، و این مجالس یكی از مظاهر بزرگ و یكی از سمبل‌های حیات مذهبی و معنوی علاقه‌مندان به اهل بیت عصمت‌علیهم السلام بوده است. و این مجالس و اجتماعات در بیداری و آگاهی و نشر فرهنگ اسلامی و توجه به حقایق دین تأثیر بسزایی داشته و نقش حیاتی و بزرگی را ایفا كرده است. زیرا حادثه كربلا حماسه جاودانه‌ای است كه در اعماق وجود ملت ما اثر گذاشته و با پوست و گوشت مردم ما عجین شده است، به گونه‌ای كه مردم در طول زندگی بارها و بارها آن را می‌شنوند، تكرار می‌كنند، مجالس برگزار می‌كنند، ساعت‌ها از وقت مردم صرف شنیدن همان حادثه با ذكر خصوصیات آن می‌شود و دوست دارند برای برپایی چنین امری روزهایی در سال وقت بگذارند و آنان از این كار نه تنها خسته نمی‌شوند و احساس تكرار نمی‌كنند؛ بلكه با شنیدن آن قلب‌ها به تپش می‌افتد، دل‌ها به سوز می‌آید، و چشم‌ها اشكبار می‌شود.از طرف دیگر، مردم به عشق حسین، چه مخارجی را هزینه می‌كنند، ساختمان‌ها به نام حسین می‌سازند، مجالس كوچك و بزرگی به پا می‌كنند، دسته‌ها و هیئت‌ها به راه می‌اندازند، امكانات عظیمی را در یاد این حادثه و تعظیم و تكریم آن به كار می‌گیرند، حتی كسانی كه از امام حسین‌علیه السلام تجلیل می‌كنند و ذاكر و مداح و واعظ می‌شوند به بركت آن حضرت مورد احترام خاصی قرار می‌گیرند. همه اینها نشان از سترگی كار حسینی و عظمت تأثیر آن در دل‌ها و قلب‌ها و عظمت تأثیر اجتماعی آن در طول تاریخ است.بحث و تبیین از همه ابعاد این قضیه در این وجیزه ممكن نیست، آنچه مطرح است و مناسب پیگیری و ارائه بحثی را می‌طلبد این است كه آیا تمام این حركت‌ها به خوبی انجام می‌گیرد و عزاداری و مرثیه‌سرایی مطابق با روح و فلسفه قیام حسینی است و نیازمند ارزیابی نیست؟ به تعبیر دیگر، آیا نتیجه مطلوب از همه این مجالس گرفته می‌شود و این امكانات عظیم و وصف‌ناشدنی همه ساله و همه ماهه و همه روزه این كشور و آن كشور، این شهر و آن شهر، این حسینیه و آن حسینیه و این خانه و آن خانه، در جهت مطلوب به كار گرفته می‌شود، و اگر به كار گرفته نمی‌شود آیا راه حلی و پیشنهادی موفق برای بهبود كار وجود دارد، و آیا می‌توان این موضوع را به خوبی بررسی و تحلیل كرد و راهكار مناسبی را ارائه داد، یا باید این كار را رها كرد و از اصلاح و بهبود و بازسازی و ارزیابی جدید آن دست كشید و كار را همین‌طور رها كرد، و هر چه پیش آمد خوش آمد!این نوشته كوتاه در پی تبیین این موضوع است، و نویسنده آن درد و داعیه ضرورت ارزیابی نسبت به حركت را دارد و معتقد به لزوم اصلاح مجالس عزاداری حسینی است. اما این نگرانی را هم دارد كه مبادا طرح، ارزیابی و اصلاح آن به كلیت عزاداری و اقامه مجالس آسیب رساند و عظمت حركت شكوهنده و مثبت عزاداری حسینی را زیر سؤال برد، لذا معتقد است كه باید گام به گام حركت كرد و طرح مسائل را به گونه‌ای عنوان كرد كه این شبهه پیش نیاید كه منظور از این بحثها تردید در بر پا كردن مجلس و محافل و دسته‌ها و یا كم‌رنگ كردن آنها است، یا این مشكل همه جایی است و شامل همه محافل می‌شود و یا گریستن و گریاندن كم شأنی در بزرگداشت حماسه كربلا دارد.در حقیقت این وجیزه تنها در جهت بهبود این روند با زبان ارزیابی و بررسی در ابعاد مسئله، و یافتن راه حلی برای معقول و منطقی كردن این حركت و اصلاح آن است. طبعاً این حركت اگر به خوبی انجام گیرد و مقدمات آن مورد توجه قرار گیرد، موجب پیشگیری از سوء استفاده دشمنان و شبهه‌دار نشدن نیروهای جوان و تحصیل كرده خواهد شد، و امكانات به كار رفته در جهت مطلوب صرف خواهد شد، بگذریم از این نكته بسیار مهم كه حماسه عاشورا و عزاداری حسینی اختصاصی به شیعه ندارد و نباید آن را منحصر در مذهبی خاص كرد، اما گاه حركت و رفتار ما به گونه‌ای است كه از توجیه منطقی آن عاجزیم و از تطبیق دادن عزاداری با فلسفه حماسه عاشورا غافل، و لذا نمی‌توانیم آن را به همه ملت‌ها گسترش دهیم.

### گفتاری از مصلحان معاصر در باب اصلاح عزاداری‌ها

#### اشاره

پیش از ورود در بحث به آهنگ تمهید چند گفتاری از اندیشمندان و مصلحان معاصر نقل خواهیم كرد و نگرانی آنان را نسبت به وضعیت موجود به عنوان مثال می‌آوریم تا روشن شود كه این نگرانی همگانی است و مصلحان و بزرگان ما نسبت به این وضعیت خشنود نبوده و نیستند و اگر كمتر سخن گفته‌اند، دلایل دیگری داشته است.پیش از دوران ما مرحوم میرزا حسین نوری - از دانشمندان قرن سیزدهم - از پیشگامان تصحیح مرثیه‌سرایی است. وی كتابی دارد به نام لؤلؤ و مرجان كه در این كتاب به لزوم توجه به صحت نقل تاریخ و دقت در استناد صحیح عزاداری‌ها تأكید می‌كند و نگران وضعیت روضه‌خوانی‌هاست.پس از وی مرحوم حاج شیخ عبدالكریم حائری بنیانگذار حوزه علمیه قم و مرحوم آیت‌اللَّه بروجردی هستند كه در این زمینه تلاش وافری نشان دادند و نسبت به شكل برخی از عزاداری‌ها و اداره مجالس اعتراض داشتند و در این زمینه اقدامات عملی نیز انجام دادند.حضرت امام خمینی‌رحمه الله در عصر ما از كسانی است كه نهضت خود را بسیار متأثر از قیام عاشورا می‌دانست و نسبت به برگزاری مجالس و محافل مرثیه‌خوانی و حركت هیئت‌ها و تحفظ بر آنها تأكید بسیار می‌كرد و در موارد گوناگون به این موضوع سفارش می‌نمود، تا آنجا كه می‌فرمود:مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان كه مجالس غلبه سپاه عقل بر جهل و عدل بر ظلم و امانت بر خیانت و حكومت اسلامی بر حكومت طاغوت است هر چه باشكوه‌تر و فشرده‌تر بر پا شود و بیرق خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم از ظالم، هر چه بیشتر افراشته شود. [1] .و نیز تأكید می‌كردند كه باید جهت این عزاداری‌ها هم مشخص شود و ابعاد سیاسی نهضت حسینی فراموش نشود:مجلس عزا، نه برای این است كه گریه بكنند برای سید الشهداء و اجر ببرند - البته این هم هست - و دیگران را اجر اخروی نصیب كنند؛ بلكه مهم آن جنبه سیاسی است كه ائمّه ما در صدر اسلام نقشه‌اش را كشیده‌اند كه تا آخر باشد و آن، این اجتماع تحت یك بیرق، اجتماع تحت یك ایده، و هیچ چیز نمی‌تواند این كار را به مقداری كه عزای حضرت سید الشهداء در او تأثیر دارد، تأثیر بكند. [2] .اما همین امام بارها بر خطبا و وعاظ و ذاكرین سفارش می‌كردند كه وضعیت مجالس را دگرگون كنند و مجالس را در جهت هدایت و ذكر احكام و بیان فلسفه قیام تغییر دهند و از كارهای ناروا در هیئت‌ها پرهیز كنند و قضایای خلاف واقع را بازگو نكنند، و دست افراد بی‌اطلاع از مسائل اسلام را از این مجالس كوتاه كنند، و لازم است جهات شرعی در دستجات محفوظ بماند، به نمونه‌ای از این سخنان توجه شود:اینجا باید یك سخنی هم در خصوص عزاداری و مجالسی كه به نام حسین بن علی به پا می‌شود بگوییم: ما و هیچ یك از دینداران نمی‌گوییم كه با این اسم هر كس هر كاری می‌كند خوب است. چه بسا علمای بزرگ و دانشمندان، بسیاری از این كارها را ناروا دانسته و به نوبت خود از آن جلوگیری كردند، چنانچه می‌دانیم كه در بیست و چند سال پیش از این، عالم عامل بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالكریم حائری كه از بزرگ‌ترین روحانیون شیعه بود در قم شبیه‌خوانی را منع كرد و یكی از مجالس بسیار بزرگ را مبدل به روضه‌خوانی كرد، و روحانیون و دانشمندان دیگر هم چیزهایی كه برخلاف دستور دین بوده منع كرده و می‌كنند. [3] .و در جایی دیگر تأكید می‌فرمایند كه چیزهای ناروا باید از نهضت حسینی تصفیه شود و دست افراد بی‌اطلاع از اسلام كوتاه شود:باید بدانید كه اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنّت‌ها را حفظ كنید، البته اگر چنانچه چیزهای ناروایی بوده است سابق، و دست اشخاص بی‌اطلاع از مسائل اسلام بوده، آنها باید تصفیه بشود. [4] .مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری از كسانی است كه چنین احساسی را داشته و از اصلاح و بازسازی مراسم و محافل عزاداری سخن می‌گوید و در سخنرانی‌های خود بارها و بارها نسبت به دگرگونی مجالس و كنترل نقلیات مرثیه‌ها سخن گفته است، و در كتاب حماسه حسینی این اندیشه كاملاً مشهود است. ایشان در جایی می‌گوید:از طرف اولیاء دین پیشنهاد شده كه اقامه عزای حسین بن علی‌علیه السلام بشود و قبرش زیارت بشود و او به عنوان یك فداكار بزرگ، همیشه نامش زنده و پاینده باشد. این موضوع تدریجاً سبب شد كه بعضی مرثیه‌خوانان حرفه‌ای پیدا شوند و كم‌كم مرثیه‌خوانی به صورت یك فن و هنر از یك طرف، و وسیله زندگی از طرف دیگر درآید. از طرفی فكری پیدا شود كه چون گریاندن برای اباعبداللَّه ثواب جزیل و اجر عظیم دارد، پس به حكم: «الغایاتُ تُبَرِّرُ الْمَبادِی» هدف وسیله را مباح می‌كند، از هر وسیله‌ای می‌شود استفاده كرد. اینجاست كه جعل و دروغ در نظر عده‌ای مشروع می‌شود. [5] .در جایی دیگر ایشان مبارزه با دروغ‌زنی را وظیفه علمای اسلام می‌داند و برخورد با شیوه‌های غلط و نامشروع را از نمونه‌های امر به معروف و نهی از منكر و مبارزه با بدعت‌ها می‌داند.وظیفه علمای امت در این باب به طور عموم و در این حادثه به طور خصوص [این است] كه: «إِذا ظَهَرَتِ الْبَدَعُ فَعَلَی الْعاِلِم اَنْ یُظْهِرَ عِلْمَهُ وَ اِلّا فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»،[هر آنگاه كه بدعت‌ها در میان مردم رواج پیدا كرد، بر علما و دانشمندان است كه علم خود را آشكار كنند و حق را بگویند، وگرنه به لعنت خدا گرفتار می‌شوند]، «وِ اِنَّ لَنا فِی كُلِّ خَلَفٍ عُدُولاً یَنْفُونَ عَنّا تَحْریفَ الغالِینَ وَ انْتِحالِ الْمُبْطِلینَ» [6] و وظیفه ملت مسلمان در این باب به طور عموم و در این حادثه به طور خصوص از نظر حرمت شركت در استماع و لزوم مبارزه عملی و نهی از منكر است. [7] .استاد محمّدرضا حكیمی با تأثری شدید این مشكل را مطرح كرده‌اند و از نابسامانی و بی‌محتوا شدن مجالس عزاداری و در دست ناآگاهان افتادن این محافل اظهار تأسف كرده‌اند:با كمال تأسف و تأثر اشعار مرثیه و عزا راه انحطاط عجیبی پیموده است... اكنون كمتر اثری از مفاهیم مقاومت و تعهد و پرخاشگری علیه ستم و ستمگران و درگیری با جباران و طاغوتان روزگار در اشعار و نوحه‌های مذهبی به چشم می‌خورد، كمتر در آن درس ایمان و اخلاق و روش زندگی دیده می‌شود. اشعار با تكرار جملات مهمل و بی‌خاصیت و بی‌معنا رونق‌بخش بسیاری از مجالس عزا و مصیبت شده است. عزاداری و سینه‌زنی و زنجیرزنی هیئت‌های مذهبی در خدمت كارهای بی‌محتوا و در دست افراد ناآگاه و غیر دانا به امور دین و مذهب واقع شده است. در اینجا كسی نیست كه بگوید، عزاداری و مرثیه‌سرایی و ذكر حماسه حسینی برای هدف و فلسفه‌ای بوده است كه اگر آن هدف و فلسفه و محتوا نباشد، فایده و اثری بر آن مترتب نخواهد بود. اگر مجالس در آن تعلیم دین و بیان معارف اسلامی و درس اخلاق و انسانیت نباشد، خاصیت نخواهد داشت. [8] .استاد شهید هاشمی‌نژاد نیز تأثر خود را نسبت به تشكیل برخی انجمن‌ها و محافل مرثیه‌خوانی با شكل منحرف شده ابراز می‌دارد و این روند را غم‌انگیز و مبتذل و ذلت‌آور یاد می‌كند، وی در كتاب خود می‌نویسد:در این انجمن‌ها كه به نام رهبر آزادگان جهان تشكیل می‌گردد، متأسفانه گاهی نه تنها در راه نشر اصول و معارف اسلام و روشن ساختن هدف اصلی نهضت قدمی برداشته نمی‌شود، بلكه مطالب و سخنانی ایراد می‌گردد كه با حقایق دین و واقعیات اسلام و مقصد اصلی حسین بن علی‌علیه السلام فرسنگ‌ها فاصله دارد و درست نقطه مخالف نهضت حسینی است.آیا این غم‌انگیز نیست كه خاطره‌های حیات‌بخش نینوا را كه بر كالبدهای اجتماعات مرده و ملت‌های ستمدیده روح آزادی و زندگی می‌دهد و حوادثی كه در آن سرزمین عدل و آزادی واقع شد كه هر یك عالی‌ترین درس عزت و آزادگی و فضیلت را به جهان انسانیت می‌دهد، به صورت بسیار مبتذل و ذلت‌آوری یاد كنیم و مثلاً به بهانه زبان حال از قول سالار شهیدان بخوانیم: «شدم راضی كه زینب خوار گردد». حسین كه خود در روز عاشورا ضمن گفتارهای گرم و آتشین فریاد می‌زد: هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّة... آیا با این منطق سازش دارد كه ما به آن حضرت و یاران عزیزش نسبت خواری و ذلت بدهیم. [9] .موارد تأثر و برخورد ارشادی نسبت به وضعیت موجود عزاداری از ناحیه اندیشمندان و آگاهان كم نیستند، و نمی‌توان در این نوشته كوتاه یكایك آنان را نقل نمود و نگرانیشان را منعكس كرد، و ما تنها به چند مورد اشاره كردیم، تا پیش‌درآمدی باشد برای ورود در بحث و تحلیل و تفسیر از چگونگی برگزاری مجالس و محافل عزاداری و تعظیم حماسه حسینی.پیش از ورود در آن مباحث، در آغاز اشاره‌ای خواهیم داشت به تاریخچه و چگونگی شكل‌گیری مجالس عزاداری و اینكه چگونه شد كه عزاداری پس از قضیه عاشورا به تحقق پیوست، و اصولاً فلسفه عزاداری اباعبداللَّه چه بود و چه شد كه ائمّه معصومین‌علیهم السلام دستور به مرثیه‌سرایی دادند، و استوانه‌های تعظیم و تجلیل در این عزاداری‌ها چیست؟ نقش گریه و توجه به احساسات چیست و ابعاد عقلانی و محتوا و هسته اصلی در عزاداری‌ها كدام است؟ آنگاه به بحث خود یعنی چگونگی برگزاری عزاداری حسینی خواهیم پرداخت، زیرا در سایه فهم تاریخچه و فلسفه عزاداری، این چگونگی‌ها روشن می‌گردد و نگرانی‌های موجود واضح می‌شود.

### تاریخچه شكل گیری مجالس عزاداری

حكومت بنی‌امیه پس از شهادت امام علیه السلام در تنگنایی دشوار قرار گرفته بود، از طرفی می‌بایست نشان دهد كه با هر حركت انقلابی برخورد می‌كند و آن را سركوب می‌كند و از طرفی اعتراف به قتل فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله دشواری‌هایی را برای او به وجود می‌آورد، بدین جهت سعی نمود تا نشان دهد كه آن حضرت یك فرد مهاجم و طغیانگر بوده است و یزید برای حفظ نظم و به هم نخوردن نظم اجتماعی و حفظ كیان اسلام دست به چنین كاری زده است. بدیهی است كه این تبلیغات دامنه‌دار و گسترده در كوفه و شام و دیگر بلاد اسلامی به وسیله دستگاه‌های دولتی و با صرف مخارج هنگفت و بی‌حساب مملكت می‌توانست تا حدی كارساز باشد و در آغاز تأثیر چشمگیری در محیط خفقان و ترس‌آور آن زمان داشته باشد. افزون بر آن، حكومت گروهی از جاعلان اخبار و دنیاپرستان قدرت‌مدار و ظاهرفریب را مأمور جعل حدیث كرده بود تا روز عاشورا را روز عید و بركت و شادی معرفی كنند و از زبان پیامبر چنین نقل كنند:كسانی كه این روز را روز عید و جشن قرار دهند، پاداش نیكو به وی خواهند داد. [10] .هدف از این تبلیغات و جعل حدیث این بود كه مردم را از توجه به حادثه غم‌انگیز و حزن‌آور كربلا دور سازند و از آثار تخریبی كار زشت خود جلوگیری كنند. و طبیعی بود كه با عید شدن روز عاشورا دیری نمی‌پایید كه مسلمانان، ناآگاه از همه جا، روز عاشورا را روز عید مذهبی بشناسند و آن روز را شادی كنند، و حوادث عاشورا را به فراموشی سپارند. در چنین محیط مسموم آكنده از تبلیغات، اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله به روشن كردن افكار پرداختند و تبلیغات و فریب‌كاری آنها را به شكل‌های گوناگون خنثی ساختند، كه یكی از آن روش‌ها دستور برگزاری مجالس ذكر مصیبت اباعبداللَّه و مرثیه‌خوانی و ذكر اشعار و بیان وقایع روز عاشورا و معرفی كردن روز عاشورا به عنوان روز عزا و مصیبت و فضیلت گریه كردن و گریاندن بود.این روش كار خود را كرد و تأثیر بسزایی در جامعه مسلمین آن زمان بویژه در میان علاقه‌مندان به اهل بیت داشت، به گونه‌ای كه تبلیغات یزیدیان را بر باد داد و مجالس و محافل عزا در روز عاشورا بر آن شادی‌های دروغین و ساختگی چیرگی یافت و خود حماسه‌ای دیگر شد، زیرا مجالس عزاداری پایگاه نگهداری از نهضت و قیام حسینی شد و آن نقشه شوم فراموش‌سپاری نهضت حسینی خنثی شد. این حركت از دو جهت قابل توجه بود، یكی از آن جهت كه می‌توانست این مشعل را همیشه پر فروغ و سوزان نگه دارد، و دوم، از این جهت كه حسین‌علیه السلام الگو و سمبل مبارزه با ستمگران شود و محافل و مجالس حسینی كانون مبارزه و عدالت‌خواهی گردد، و علاقه‌مندان به اهل بیت را به طور طبیعی و هماهنگ دور هم جمع نماید. در توصیف این حركت گفته شده است:ائمّه اطهار از این جهت گفتند عاشورا زنده بماند كه این مكتب زنده بماند. برای اینكه اگرچه شخص حسین بن علی‌علیه السلام نیست، ولی حسین بن علی‌علیه السلام باید به قول امروز یك سمبل باشد، به صورت یك نیرو زنده باشد. حسین اگر خودش نیست، هر سال محرم كه طلوع می‌كند، یك مرتبه مردم از تمام فضا بشنوند: «أَلا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لا یُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْباطِلَ لا یُتَناهی عَنْه»؛ برای اینكه از راستی و حقیقت، شور و حیات، شور امر به معروف، شور نهی از منكر، شور اصلاح مفاسد امور مسلمین در میان مردم شیعه پیدا بشود. [11] .حضرت امام خمینی در توصیف این حركت با نگاهی دیگر ریشه تاریخی عزاداری را تحلیل كرده‌اند:عمق ارزش مجلس‌های عزاداری كم معلوم شده است، و شاید پیش بعضی هیچ معلوم نشده است. اینكه در روایات ما برای یك قطره اشك برای مظلوم كربلا آنقدر ارزش قائلند، حتی برای تباكی (به صورت گریه درآمدن) ارزش قائلند، نه از باب این است كه سید مظلومان احتیاج به این كار دارد، به این است كه فقط برای ثواب بردن شما و مسلمین باشد - گرچه همه ثواب‌ها هست - لكن چرا این ثواب را برای این مجالس عزا آنقدر عظیم قرار داده شده است... كم‌كم این مسئله از دید سیاسی‌اش معلوم می‌شود... آن روزی كه این روایات صادر شده است، روزی بوده است كه این فرقه ناجیه مبتلا بودند به حكومت اموی و بیشتر عباسی و یك جمعیت بسیار كمی، یك اقلیت كمی در مقابل قدرت‌های بزرگ. در آن وقت برای سازمان دادن به فعالیت سیاسی این اقلیت، یك راهی درست كردند كه این راه خودش سازمانده است. و آن، نقل از منابع وحی، به اینكه برای این مجالس این قدر عظمت هست، و برای این اشك‌ها آنقدر، در حول و بر این اشك‌ها و عزاداری‌ها: شیعیان با اقلیت آن وقت اجتماع می‌كردند، و شاید بسیاری از آنها نمی‌دانستند مطلب چه هست، ولی مطلب سازماندهی به یك گروه اقلیت در مقابل آن اكثریت‌ها، و در طول تاریخ، این مجالس عزا كه یك سازماندهی سرتاسری كشورها هست... در مقابل حكومت‌هایی كه پیش می‌آمدند و بنای بر این داشتند كه اساس اسلام را از بین ببرند. [12] .آری رفته رفته این محافل تبدیل به كانون هماهنگی شد، پایگاه تبلیغ شد، مجالسی شد كه در آن تفسیر قرآن گفته می‌شد، مسائل دین تعلیم داده می‌شد، اصول عقاید بیان می‌گشت، پند و اندرز می‌دادند، سیره علمی بزرگان توصیف می‌شد، روح حمایت از مظلوم و دشمنی با ستمگر در بین مردم زنده می‌شد. علو همت، احساس شخصیت، درس غیرت، مساوات و برابری، عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی، روحیه ایثار و از خود گذشتگی، درس اقامه نماز، امر به معروف و نهی از منكر، عفت و عصمت برای زنان، مروت و مردانگی، درس‌هایی بودند كه از نهضت حسینی به جامعه دینی و محافل عزاداری انتقال می‌یافت.و خلاصه در جهان تشیع اگر احكام اسلام تبلیغ می‌شود، اگر اخلاق و عقاید دینی تشریح می‌گردد، و اگر ندای قرآن تا دورترین روستاها و حتی در بین عشایر خانه به دوش طنین می‌افكند همه اینها به بركت مجالس حسینی است، و زیر لوای آن حضرت و به نام آن حضرت تشكیل می‌گردد و این جاذبه شخصیت با عظمت حسینی و مكتب انسان‌ساز اوست كه علاقه‌مندان به اهل بیت را به سوی خود جلب كرده است. و به بركت این دستور، محافل دینی را به صورتی پویا و پرتحرك و بانشاط درآورده است.

### فلسفه عزاداری

#### اشاره

منظور از عزاداری و مرثیه‌سرایی و ایجاد توجه به مصیبت اهل بیت چیست؟ اینكه در روایات آمده است كه گریه بر اباعبداللَّه ثواب دارد، به چه معناست؟ آیا منظور از آن امر مخفی است و چون در روایات آمده است باید گریه كرد و گریاند بدون چون و چرا و كاری به فایده و حكمت و هدف از عزاداری نداشت و در جستجوی ثواب بود و یا آن دستورات بدین دلیل آمده است كه جلب توجه به عزاداری نداشت و در جستجوی ثواب بود و یا آن دستورات بدین دلیل آمده است كه جلب توجه به اهداف بلند آن حماسه‌سازان و راه آنان بشود و ثوابش در سایه چنین توجهی حاصل می‌گردد؟به عبارت دیگر، ما در نماز دو مرحله داریم، مرحله «صحّت» و مرحله «قبول»، در مرحله صحت اگر كسی اركان و واجبات نماز را انجام داد نمازش صحیح است، اگرچه با حضور قلب و توجه به معبود نباشد، اما مرحله قبول و تأثیر و جلوگیری از گناه در آنجایی است كه افزون بر رعایت شرایط باید نماز با حضور قلب باشد، تا «تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ» باشد. «الصَّلوةُ مِعْراجُ كُلِّ تَقِّیٍ» در جایی است كه مقدمات و مقارنات با صفای دل انجام بگیرد و انسان با توجه به فلسفه نماز در پیشگاه خدا قرار گیرد، در این مرحله است كه هم نماز صحیح است و هم مقبول. آیا گریستن و عزاداری بر اباعبداللَّه چنین است كه هر كسی قطره‌ای اشك ریخت، هر كس كه بود و به هر شكل كه ریخت ثواب دارد و گناهانش بخشیده می‌شود، یا چنین نیست و عزاداری مشروط به شرایطی است و عزاداری دارای حكمت و علتی است و غرض از این دستور ثواب بردن نیست، گرچه كسی كه آگاهانه و با توجه این محافل را ترتیب می‌دهد و در این مجالس شركت می‌كند و از این مجالس بهره‌گیری می‌كند ثواب دارد و لذا باید برای خدا انجام دهد و قصد قربت شرط است؟برای پاسخ به این سؤال، لازم است ما كنكاشی در فلسفه عزاداری داشته باشیم و در این جهت به روح تعالیم اسلام توجه كنیم و دستگاه امام حسین را در راستای دستگاه خدا و سنّت‌های او بدانیم. در آن صورت است كه پاسخ یاد شده روشن می‌گردد.بدون شك، فلسفه عزاداری حسین از فلسفه قیام حسینی جدا نیست، چنان كه شناخت سیر تطور و تحول عزاداری و ریشه‌ها و علل عزاداری در دوران ائمّه به ما چنین چیزی را می‌آموزد. دقیقاً همان عاملی كه باعث شد حسین بن علی قیام كند و شهادت را با افتخار بپذیرد، دلیل و فلسفه‌ای است برای اقامه عزاداری او. اگر حسین به علی‌علیه السلام برای احیای اسلام و دفاع از قرآن و اقامه امر به معروف و نهی از منكر قیام كرد، عزاداری وی باید وسیله‌ای باشد برای ترویج اسلام و دفاع از قرآن واقامه عدل و ترویج امر به معروف و نهی از منكر. عزاداری كه روح و بطن آن، این اهداف را به دنبال نداشته باشد و از محتوا و جهت‌گیری صحیح خالی باشد، نمی‌تواند با اهداف حسینی منطبق باشد.در جایی كه امام صادق‌علیه السلام در زیارتی كه خطاب به آن حضرت است، می‌فرماید: «لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الضَّلالَةِ وَ الْجَهَالَةِ وَ الْعَمَی وَ الشَّكِّ؛ [13] او كسی است كه با قیام خود سنّت بندگان خدا را از گمراهی و نادانی و كوری و شك نجات داد».باید عزاداری او هم چنین اثری داشته باشد و مرثیه او ما را از گمراهی و نادانی به هدایت رهنمون كند. امام باقرعلیه السلام در بیانی در توصیف این اجتماعات دقیقاً همین مسئله را بیان می‌كند و فلسفه عزاداری را در راستای احیای دین و اهل بیت و دستورات آنان می‌داند: «فَاِنَّ فِی اجْتِمَاعِكُمْ وَ مُذَاكَرَتِكُمْ إِحْیَاؤُنا، وَ خَیْرُ النَّاسِ مِنْ بَعْدِنَا مَنْ ذاكَرَ بِأَمْرِنَا وَ عَادَ اِلَی ذِكْرِنَا». [14] .به درستی كه در گرد آمدن شما و سخن گفتن شما احیای ما است و بهترین مردم پس از ما كسی است كه ما را در یادها قرار دهد و امر ما را در آن محافل مطرح كند و مردم را به سوی اهل بیت بخواند.بنابراین، محافل و مجالس عزاداری حسین احیای اندیشه اهل بیت و یادكرد فرهنگ آنان است. بزرگداشت ارزش‌های آنها و ترویج فكر و راه آنهاست. ثواب مرثیه‌داری و تحقق عزاداری با چنین فلسفه و مقصدی قابل حصول است.در جمله‌ای دیگر امام صادق نیز به فضیل بن یسار می‌فرماید:«اَ تَجْلِسُونَ وَ تَتَحَدَّثُونَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ‌علیه السلام: اَما اِنّی اُحبُّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ فَأَحْیُوا أَمْرَنَا، فَاِنَّ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا یُحْیی فیهِ اَمْرُنا لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یَوْمَ یَمُوتُ الْقُلُوبُ». [15] .آیا شما در این مجالس مرثیه‌سرایی می‌نشینید و حدیث می‌كنید؟ گفتم: بلی. حضرت فرمود: بدانید كه من البته این مجالس را دوست دارم. پس امر ما را زنده كنید، زیرا كسی كه در این مجالس می‌نشیند [و فرهنگ و شعار و ارزش‌ها] و امر ما را در آن زنده می‌كند، هرگز قلب او نخواهد مرد در روزی كه قلب‌ها می‌میرند.بنابراین، این دو حدیث - و دیگر احادیثی كه در بیان ترویج این مجالس و محافل است - به ما یاد می‌دهد كه احیای امر اهل بیت و زنده كردن نام آنها كه طبعاً ارزش‌ها و دستورات و سیره و روش زندگی آنهاست به عنوان فلسفه برگزاری مجالس خواهد بود.در جمله‌ای دیگر كه منسوب به خود سالار شهیدان و مشهور است: «أَنَا قَتِیلُ الْعَبْرَةِ»؛ [16] من كشته عبرت هستم و در دعای حضرت هم از قول معصومین وارد شده است و جمله در جایی این طور نقل شده است: «أَنَا قَتِیلُ الْعَبْرَةِ لا یَذْكُرُنِی مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ؛ [17] من كشته عبرت هستم، مؤمنی من را یاد نمی‌كند مگر آنكه از این حادثه پند می‌گیرد». از این جمله به خوبی استفاده می‌شود كه ذكر مصیبت و یاد آن حضرت و مرثیه‌سرایی و گریه كردن و راه انداختن دسته‌های عزاداری باید با این هدف باشد و چنین ثمره‌ای داشته باشد، و یادكرد وی در صورتی ارزشمند و ستودنی است و در شأن مؤمن است كه مایه عبرت و درس گرفتن باشد.مرحوم شهید هاشمی‌نژاد در این باره می‌نویسد:خون حسین ریخته شد و نهضت مقدس او انجام گردید تا آن عباد گمراه، آن اجتماع سرگردان، آن ملت نادان و بی‌خبر از آن وضع دردناك خلاصی یابد، تا امت بصیرت پیدا كند و دانا شود، از گمراهی و ضلالت نجات یابد تا بداند چه می‌كند و به كجا می‌رود، به چه كسی بار می‌دهد و نیروی انسانی خود را در اختیار چه قدرتی می‌گذارد. آری اینهاست آن هدف‌هایی كه امام صادق می‌گوید خون حسین‌علیه السلام به خاطر این هدف‌ها ریخته شد: «لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَیْرةِ الضَّلالَةِ» و باید دوستان آن حضرت به این هدف‌ها آشنا گردند و برای رسیدن به آنها كوشش كنند. [18] .البته همین شیوه پس از دوران غیبت سیره علما و دانشمندان بوده است و مجالس و محافلی را كه برگزار می‌كرده‌اند با چنین اهدافی دنبال می‌شده است و عزاداری را برای عزاداری نمی‌خواسته‌اند، عزاداری را برای كسب فضیلت، احیای فرهنگ حسینی می‌خواسته‌اند، اما در دوران‌های اخیر اندیشه‌های انحرافی در میان برخی از عوام و شبه عوام رسوخ كرده و این فكر خواه ناخواه مرتبط به عزاداری و گریستن شده است. این گروه گمان كرده‌اند كه امام حسین‌علیه السلام قیام كرد و كشته شد تا گناهان ما به وسیله گریه بخشوده شود و یا در مجموع چنین وانمود می‌كنند كه هدف از كشته شدن اباعبداللَّه شفیع شدن امام‌علیه السلام برای ما انسان‌های بیچاره و معصیت‌كار است و ما با عزاداری زمینه این شفاعت را فراهم می‌سازیم. و یا گریستن برای خوشحال كردن دل حضرت زهراعلیها السلام است و چیزهایی از این قبیل كه توسط عده‌ای بی‌سواد و كاسب‌كار و برای رونق تصنعی مجالس ترویج می‌شود. در حقیقت این اندیشه، بیراهه بردن فلسفه عزاداری و فلسفه نهضت عاشورا است و چیزی است كه نه با عقل جور درمی‌آید و نه با شرع، و نه هیچ یك از علما تفوه به این كلمات كرده‌اند و دقیقاً بر خلاف آن چیزی است كه از معصومان رسیده است. مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد:ما با این سؤال مواجه هستیم كه چرا ائمّه دین دستور دادند كه عزای امام حسین‌علیه السلام همیشه اقامه شود و در نتیجه ما وقت‌ها و عمرها و پول‌ها و نیروها و انرژی‌ها هر سال در دو ماه محرم و صفر و بلكه در غیر این دو ماه صرف كنیم؟... دوستان نادان گفته‌اند كشته شد كه گناهان امت بخشیده شود. جنبه آسمانی و خیالی به قضیه دادند، آن را گفتند كه نصاری درباره مسیح گفته بودند. حقیقت همان است كه خود امام حسین‌علیه السلام فرمود... باید گفت تكالیف شرعی بدون حكمت نیست. منظور این نبوده كه همدردی و تسلیتی باشد برای خاندان پیغمبر، به قول روضه‌خوان‌ها زهرا را خوشحال بكنیم. خیال می‌كنیم هر اندازه ما گریه بكنیم، تسلی خاطر بیشتری برای حضرت رسول و حضرت زهرا هست. چقدر در این صورت ما حضرت رسول و حضرت زهرا و حضرت امیر را كه همیشه آرزوی شهادت می‌كشیدند و فخر خود می‌دانستد كوچك كردیم و خیال می‌كنیم هنوز بعد از هزار و سیصد و بیست سال در حال جزع و فزع می‌باشند، بلكه مقصود این است كه داستان كربلا به صورت یك مكتب تعلیمی و تربیتی همیشه زنده بماند. [19] .پس این انحراف است كه ما هدف حسین را آنچنان كوچك كنیم كه او برای شفاعت افراد آلوده و گناهكار در قیامت قیام كرده است. این تحریف نهضت حسینی است كه حسین را «فدایی امت گنهكار» معرفی كنیم و مقصد اصلی آن بزرگوار را در این درجه تنزل دهیم كه مجالس سوگواری برای بخشیده شدن گنهكاران برگزار شده است. این بیراهه بردن مقصد بزرگ حسین است كه جمعی از بوالهوسان و بندگان هوی و شهوت هر كاری خواستند انجام دهند و هر گناهی را كه اراده كردند مرتكب شوند و با این حال آسوده خاطر باشند كه با چند قطره اشك تمام گناهان آنان بخشیده شود، و تمام آن اعمال ننگین برطرف می‌گردد. اگر كسانی در صراط حسین قرار گیرند و حسینی شوند، امید است كه خداوند گناهان آنها را ببخشد، اما نه اینكه حسین برای این امر به شهادت رسیده است و مجالس عزا برای چنین مقصدی به پا می‌شود، و هدف از اقامه عزا برای چنین چیزهایی است.

#### استوانه‌های تعظیم و تجلیل

##### اشاره

در پیش گفتیم كه چگونه عزاداری‌ها به پا شد و دلیل و فلسفه آن عزاداری‌ها چه بود. در اینجا بحث دیگری را مطرح می‌كنیم كه پایه‌ها و اركان اصلی این مجالس چیستند، و از چه استوانه‌ای تشكیل می‌گردند. اگر این بحث به خوبی تبیین شود، هم تا اندازه‌ای فلسفه عزاداری و گریستن بر اباعبداللَّه روشن می‌شود، و هم جهت‌گیری آن مشخص می‌شود، و موضوع بحث ما را كه اصلاح وضعیت محافل و مجالس و هیئت‌های مرثیه‌خوانی باشد آشكار می‌كند.واقع آن است كه عزاداری حسین‌علیه السلام بر دو پایه اساسی استوار است. استوانه بعد عاطفی، و استوانه جهت‌گیری عقلانی. آنچه موجب حیات و دوام نهضت می‌گردد و موجب فراموش نشدن عاشورا می‌شود و جنبه حماسه و پیام حسین‌علیه السلام را تضمین می‌كند، روضه‌خوانی و عزاداری و ذكر مصیبت و بعد عاطفی است و آنچه هویت نهضت را تشكیل می‌دهد و روح و حقیقت قیام حسینی است و در فلسفه قیام اباعبداللَّه آمده است و اصل و اساس آن است، حفظ دین و عدالت و آزادگی و مبارزه با ستم و تنفر از آشتی‌پذیری و هجوم به دشمن است كه در مجموع در بعد عقلی و جهت‌گیری عقلانی عزاداری خلاصه می‌گردد.این دو مكمل یكدیگرند و هیچ‌كدام بدون یكدیگر این هدف را به مقصد نمی‌رساند. برای اینكه بتوانیم این موضوع را بهتر بازگو كنیم به توضیح یكایك آنها می‌پردازیم:

##### ابعاد عاطفی

###### اشاره

از آنجا كه دستور رسیده است كه اقامه عزا شود، گریه بر مظلومیت حسین بشود، مرثیه‌سرایی و نوحه‌خوانی بشود، حتی اگر كسی نمی‌تواند گریه كند، خود را به گریه درآورد، فهمیده می‌شود كه باید نسبت به قضیه كربلا احساسات و عواطف متوجه گردد. برای تعظیم، آگاهی و توجه به حماسه كافی نیست، تأثر و دل سوختن و تصویر كردن آن حوادث در دل لازم است.اكنون این سؤال مطرح است، چرا چنین دستور داده شده است و چرا از عاطفه بهره‌گیری شده است، و لازم شمرده شده و اصولاً چه نقش و اثری در این كار است؟برای روشن شدن این موضوع ناچاریم با مقدمه‌ای نقش عاطفه در زندگی انسان و اجتماع و رابطه عاطفه و انفعالات انسان از عاطفه را بیان كنیم، و نشان دهیم چگونه عاطفه راه را برای یك حركت عقلانی هدفمند فراهم می‌سازد، در آن صورت نقش گریه و تأثیر آن روشن می‌گردد.عاطفه از مهم‌ترین عناصر شخصیت آدمی است. عاطفه است كه راه و روش و رفتار انسان را تعیین می‌كند، از این رو عواطف دارای نقش اساسی در طرز زندگی است.به عبارت دیگر، عواطف چاشنی زندگی و نیروی محرك فعالیت‌های روانی انسان به شمار می‌رود. اگر فرمان عاطفه و مهر و محبت نبود كمتر مادری شب‌ها را در جوار گاهواره فرزند تا صبح بیدار می‌نشست. كمتر قهرمانی برای سرافرازی و نجات ملت خویش به فداكاری و جانبازی مبادرت می‌ورزید. نیروی شدید و عظیم عواطف است كه كاشفین بزرگ را به قعر اقیانوس‌ها و فراز آسمان‌ها می‌كشاند. انسان دوستان بزرگ و منجیان ناستوده بشریت، همه نیروی استقامت و بردباری و فداكاری خویش را مدیون نیروی شگرف «حیات عاطفی» و احساسات ارجمند خویشتن‌اند.عاطفه طبق تعریف روانشناسی جدید، عبارت از یك استعداد روانی است كه از تمركز یافتن گروهی از انفعالات پیرامون موضوع مشخصی در نتیجه تكرار برخورد و ارتباط فرد با موضوع پدید می‌آید. زیرا در گنجور آگاهی‌های فرد انگیزه‌ای برای تمایلات مختلف وجود دارد و فرد از رهگذر و تكرار این انگیزش برای نشان دادن نوعی از واكنش و انفعال آمادگی می‌یابد، كه این واكنش‌ها بر حسب اوضاع و شرایطی كه فرد در آن شرایط متولد می‌شود، متفاوت می‌باشد. [20] .عاطفه با چنین برداشتی عبارت است از روی آوردن وجدان به طرف موضوع معینی، كه این روی آوردن از طریق آگاهی‌ها و یادگیری صورت می‌گیرد. عاطفه یك توده به هم پیوسته روانی است كه انفعالات گوناگونی در آن تجمع می‌یابند. مثلاً علاقه به دین یا كشور و یا قهرمان، یك توده پیوند یافته روانی است كه شماری از حالات وجدانی در آن فراهم می‌آیند و پی‌آمد تجمع این حالات كه ما به دین و میهن و یا قهرمان دینی و ملی خود مباهی هستیم و به خاطر آن می‌جنگیم و خود را به كشتن می‌دهیم، در خود نسبت به آن احساس دلبستگی می‌نماییم و نسبت به آن در نگرانی به سر می‌بریم، و در ایفای وظایف مربوط به آن می‌كوشیم. پس هسته مركزی عاطفه دین، میهن یا قهرمان و یا هر چیزی كه مورد توجه ماست قرار می‌گیرد، و بر اساس آن فعل و انفعالات به وجود می‌آورد. همین طور در باب نوع دوستی و انسانیت كه عاطفه انسان نسبت به برادر انسانی و یا دینی خود به هم می‌رسد. عاطفه انسانی، نوعی از علاقه انسان نسبت به انسان‌های دیگر است، كه در سطح مختلف به ثمر می‌رسد و انسان در سایه آن به مشاركت و همیاری خود نسبت به وی در خوشی و ناخوشی و در مسائل و حوادث آنی و آتی استمرار می‌بخشد.چنین حالتی نسبت به «حب خدا» ایجاد می‌شود و توابعی همچون مطیع و منقاد شدن، تحمل سختی‌ها را كردن، ایثار و فداكاری نمودن و یكسری لوازم را به دنبال خواهد داشت.پس این تمایلات است كه پایه و اساس عاطفه را پی‌ریزی می‌كند، زیرا عواطف آدمی را تحت تأثیر تفكر و دقت و تجربه‌های مختلف انفعالی رو به رشد می‌گذارد. بدین‌سان علاقه و دلبستگی به افراد جامعه یا عشق به خدا و انس به او به عنوان اساس تمایلات قرار می‌گیرد.از جمله عواملی كه به تكوین عاطفه مدد می‌رساند، تكرار و تلقین است، كه این خود محرك فعالیت‌های عاطفی انسان می‌گردد.با توجه به این مقدمه، اهمیت عزاداری و فلسفه آن و جایگاهی كه می‌تواند در زندگی انسان داشته باشد روشن می‌شود. زیرا برگزاری عزاداری و استماع حوادث غم‌انگیز عاشورا و حماسه فداكاری حسین بن علی‌علیه السلام و یاران او چنین نقشی ایفا می‌كند، و محرك فعالیت‌های شگرف و احساسات ستایش‌آمیز می‌شود، بویژه اگر این داستان بارها و بارها تكرار و تلقین شود، در آن صورت در عاطفه انسان رسوخ می‌كند و تمایلات و سرافرازی و شادمانی در گرایش به آن ارزش‌ها در او ایجاد می‌گردد و شجاعت‌ها و شهامت‌های بازگو شده در او شهود عینی پیدا می‌كند.البته و صد البته این تأثیرها بسته به این است كه در بازگویی آن حوادث چه گفته شود، اگر از حماسه عاشورا و فداكاری و عزت نفس و ایثار و مناعت طبع وعدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی گفته شود، عاطفه شنونده به همان سمت تمایل پیدا خواهد كرد و شنیدن و تصویر كردن آن حوادث، تمایلات آن ارزش‌ها را در دل انسان به بار خواهد آورد، و اگر چیز دیگر گفته شود، مثل آنچه برخی نوحه‌سرایان ما از خود می‌سازند و خواهش و تمنای حسین برای نوشیدن جرعه‌ای آب ذكر می‌كنند و یا ذلت زینب و عجز و لابه وی را در برابر لشگریان دشمن ذكر می‌كنند، همان در دل رسوخ می‌كند.اكنون كاری به این بحث نداریم، فقط اشاره كردیم و آنچه مورد نظر ماست، تأثیر شگرف عاطفه و شور و هیجانی است كه این شكل از برخورد در زندگی انسان بجای می‌گذارد، چیزی كه از درك عقلی برنمی‌آید و كارسازی ندارد، و امامان معصوم خواسته‌اند با تشكیل مجالس و محافل عزا این حركت حسینی را بیمه كنند و برای همیشه در خاطره‌ها جاودان سازند.در تأیید این روش و به همین دلیل علمای اخلاق اهتمام عظیمی دارند كه با بهره‌گیری از حیات عاطفی درس اخلاق و تزكیه نفس را در دل‌ها جای دهند و محیطی را فراهم می‌آوردند كه در آن عواطف عالی و شایسته به وجود آید، و خودسازی به ثمر رسد. در این كانون‌ها و مجالس وعظ، افزون بر ذكر تجربه خودسازی، یاد سالكان و عارفان گرمی‌بخش آن محافل است. سالكان و عارفان بزرگی كه در كار خود موفق بوده‌اند و با تصرفات غیر طبیعی و كرامت‌ها قدرت فوق‌العاده خود را به منصه ظهور رسانده‌اند.بنابراین، هر قدر شناخت و معرفت انسان نسبت به موضوعی افزایش یابد، و ذهن‌ها به آن سمت تمركز داده شود، عواطف كه محور و هسته مركزی برای آن موضوع است، رو به شدت و فزونی می‌گذارد، و نیرو بخش درك انسان می‌گردد و گرمی و شادابی در كار به وجود می‌آورد كه از توان عقل و استدلال چوبین برنمی‌آید.از نكات قابل توجه در حیات عاطفی، انتقال و جابجایی از یك موضوع به موضوع دیگر و از یك مرحله به مرحله دیگر در زندگی انسان است. مثلاً علاقه به قهرمانی، موجب محبت به متعلقات آن قهرمان می‌گردد و این انتقال و جابجایی را به همه جوانب آن به وجود می‌آورد و عاطفه و دوستی را قوت می‌بخشد و به عشق و دلباختگی مبدل می‌شود. از این رو كسی كه خدای متعال را دوست می‌دارد، هر امری را كه متعلق به اوست دوست می‌دارد، و كسی كه قهرمانی را دوست می‌دارد، تمام متعلقات او را دوست می‌دارد.

##### نقش گریه در تحریك احساسات

با توجه به آنچه در باب حیات عاطفی گفته شد، و جایگاه حیات روانی وجدانی و عاطفی بیان شد، تأثیر و نقش گریه در تحرك و زنده ماندن خاطره حماسه‌سازان عاشورا روشن می‌گردد، زیرا تأكید بر گریه (گریستن و گریاندن) و اقامه مجالس و مرثیه‌خوانی چنین نقشی ایفا می‌كند، و حیات عاطفی را در چنین جامعه‌ای نهادینه می‌كند و انتقال و جابجایی از موضوع به موضوعات وابسته به قیام اباعبداللَّه‌علیه السلام را فراهم می‌سازد و علاقه و عشق به حسین، عشق به عزت، فداكاری، ستم‌ستیزی، احیای دین و همه ارزش‌های منشور نهضت حسینی را به ارمغان می‌آورد.در اینجا مناسب است كه به اشكالی كه در باب گریه شده پرداخته شود:برخی از مخالفان گریه، چنین گفته‌اند: شیعه شده مذهب گریه، هر جا كه می‌روی و هر محفل كه برگزار می‌گردد، به گریه ختم می‌شود! اگر حسین پیروز شد و یزید مغلوب، باید شادمانی و خوشحالی كرد، چنانچه مسیحیان پس از مرگ و صلیب كشیدن عیسی (طبق عقیده خود) شادی و خوشحالی می‌كنند و مرگ او را وسیله سعادت و شفاعت خود می‌دانند. بنابراین، شهادت حسین وسیله سعادت و موجب خوشحالی ماست نه گریه و عزا.از طرف دیگر می‌گویند: گریه و زاری ما آرام‌بخش رنج‌ها و مصیبت‌های آنها نخواهد شد، و سودی به آنان و ما نخواهد رسانید و اگر در زمان خود آنان، گریه نوعی همدلی و همراهی با اهل بیت تلقی می‌شده، در این عصر دیگر این معنا نتیجه‌ای ندارد و اعتراض بجایی ندارد.در پاسخ باید بگوییم: همان‌طوری كه در آغاز در بحث حیات عاطفی اشاره كردیم، زندگی عقلانی بدون عاطفه انسان را گرفتار جمود می‌كند و از حالت پویندگی و حیات و نشاط و شادابی تبدیل به جمود و افسردگی می‌سازد، عاطفه بدون عقل و منطق انسان را دچار تعصب و خودسری و چموشی و عصیان و حركت‌های كور و بی‌هدف و دچار كارهای بی‌محتوا و بی‌خاصیت می‌كند. شیعه اگر بر حسین بن علی‌علیه السلام می‌گرید، نشانه تأثر نسبت به مظلومیت حسین و خاندان نبوت و اعتراض به ستمی است كه به آنان روا شده است و این اعتراض نه تنها بر یزید است، بلكه بر یزیدیان تاریخ است، و در حقیقت گریه بر حسین، اظهار محبت بر آرمان والا و ایده عالی حسین است، نوعی عشق و علاقه و پیوستگی با راه و هدف مقام ولایت و عصمت است.اما اینكه گفته می‌شود گریه روح ملت‌های مسلمان را خمود و شكسته بار می‌آورد و آنها را افسرده‌خاطر و سرافكنده می‌كند و زمینه تحمل ستم را فراهم می‌سازد، چون اعصاب آنها با گریه و زاری تخدیر شده؛ درست نیست، زیرا همه گریه‌ها برخاسته از عجز و ذلت نیست. اشك‌ها برخی نشانه محبت و جذبه و عشق و موالات و برخی نشانه شوق و خوشحالی است و در عزاداری امام حسین‌علیه السلام، نشانه همدلی و همراهی است نه سرافكندگی و افسردگی؛ اشك‌ها و ناله‌ها بیانگر محبت قلبی و عشق و جذبه و ارتباط قلبی با خاندان پیامبر است.اما اینكه گفته شد زمینه تحمل ستم حكومت‌های ستمگر را فراهم می‌كند، این كلام به شهادت تاریخ خلاف واقعیت است. اگر عزاداری‌ها درسی برای شهامت و فداكاری باشد، اگر دعوت برای رهایی از ستم ستمگران باشد، نه تنها زمینه پذیرش زورگویان را از بین می‌برد، بلكه كانون وحدت و هماهنگی برای مبارزه و قیام و معهد آموزش و هدایت دین است.قبول داریم كه همیشه گریه‌ها چنین نیستند و گریه می‌تواند جهت خوب و بد داشته باشد، اما اتفاقاً آنچه در فلسفه قیام حسین و عزاداری حسین آمده است گریه لذت‌بخش و درس‌آموز و روشنگر دل‌هاست. فرق است بین مكتبی كه گمان می‌كند عیسی برای بخشیدن گناهان مسیحیان به دار آویخته شده است، و عقیده بخشایش گناه با آن تراژدی توصیف شده را عنوان می‌كند با مكتبی كه اهداف و فلسفه قیام حسینی را درس مبارزه و قیام می‌داند و معتقد است با گریه همیشه شعله نهضت فروزان‌تر می‌شود.در باب گریه و جایگاه آن سخنان و اشعار بسیاری است، حافظ می‌گوید:دل سنگین تو را اشك من آورد به راه سنگ را سیل تواند به لب دریا بردبیارای شمع اشك از چشم خونین كه شد سوز دلت بر خلق روشنیا شاعری دیگر می‌گوید:گریه بر هر درد بی‌درمان دواست چشم گریان چشمه فیض خداستبنابراین، گرچه ما مسائل اصلی محافل عزاداری را گریه نمی‌دانیم و معتقدیم باید این انجمن‌ها كانون فكر و اندیشه و بیان احكام و هدایت جامعه و ذكر فلسفه قیام حسین باشد، اما محفل حسینی هم نمی‌تواند بدون گریه و اشك ریختن بر حسین باشد و گرنه قابل تداوم نخواهد بود، آن اثرات و نتایج هدایتی را به وجود نخواهد آورد. بدون شك، مظاهر و مناسك و اعمال دینی و روح معنوی در سایه مرثیه‌سرایی و حضور حیات عاطفی تداوم‌بخش است، زیرا اگر علم و عقل نقشه می‌كشند، و راهنمایی می‌كنند، اما حركت و جوشش و خروش نخواهند داشت و درس ایستادگی و مقاومت نخواهند داد، آنچه حركت و جنبش می‌دهد، عاطفه و احساس است و گریه انعكاسی از عاطفه انسان و بیانگر علاقه و تماس روحی فرد با حادثه غم‌انگیز و یا شورانگیز است. با نگاهی به این مجامع و محافل و حجم انبوه حركت‌های انقلابی این نكته كاملاً مشهود و نیازی به پیش از این بیان نیست.

#### ابعاد عقلانی

آنچه تاكنون گفته شد در ابعاد عاطفی حماسه عاشورا بود، و گفتیم تعظیم و گرامی‌داشت عاشورا نوعی بهره‌گیری از عاطفه است و عاطفه از مهم‌ترین عناصر شخصیت آدمی است، و عاطفه در طرز رفتار و ادراك و تفكر و یادآوری و تداعی افكار و ایجاد معتقدات و تعدیل آنها ظاهر می‌شود، حتی عواطف اثر خود را روی حكمی كه انسان صادر می‌كند و روی داوری‌های او بجای می‌گذارد، به همین دلیل عاطفه به تنهایی كافی نیست و این عقل و شرع است كه همچون چراغ باید راه را برای عاطفه روشن كند و او را با منطق سازگار كند.به عبارت دیگر، سخن از برگزاری مجالس عزاداری حسینی و سخن از تعادل عواطف است. بحث از عقلانی كردن عزاداری‌ها و جهت صحیح دادن و شرع‌پسند كردن نوع عزاداری‌ها است. عواطف با همه فوائد و لزومی كه دارند، اگر از قاعده طلایی «حد وسط» خارج شوند و اعتدال خود را از دست بدهند و به سلاح عقل و شرح مسلح نشوند، دچار افراط و تفریط می‌گردند و سخت زیانبخش و خطرناك خواهند شد. یا از آن طرف آنچنان می‌شود كه منكر لزوم عزاداری می‌شود، و یا برای تحقق عزاداری دست زدن به هر كاری را جایز می‌شمارد. برای گریاندن خلق اللَّه هردروغی را جایز می‌شمارد. آسیب رساندن به خود را نوعی عزاداری و تعظیم شعائر می‌شمارد، پیروی كردن از سنّت‌های غلط فرهنگ‌های دیگر برای نمایش عزاداری را نوعی ابراز عواطف می‌داند.در اینجا چه بكنیم كه از تسلط و حكومت مطلق عواطف به دور شویم و دچار عقاید و افكار آشفته و توأم با تعصب نشویم، دچار عقاید و رفتاری نشویم كه دلیلی منطقی و شرعی بر آن نداریم كه هیچ، موجب سخریه و استهزاء دیگران می‌گردد و سلاح برنده‌ای بر علیه شیعه و علاقه‌مندان به اهل بیت پیغمبر می‌شود. آیا واقعاً چه می‌شود كه گمان می‌شود قمه زدن و خود را سراپا خون‌آلود كردن جزء عزاداری حسین است و از مظاهر شعائر دینی و اسلامی است. این چه نوع احساساتی است كه نه با منطق جور درمی‌آید و نه با شرع.به گمان می‌رسد، مشكل اصلی این انحرافات و بها دادن بیش از اندازه به عواطف به هر قیمتی كه شده، تابع عوام شدن است. دور شدن از اهداف نهضت حسینی و ناآگاهی از روح این حركت و بی‌توجهی به پیام‌های حضرت اباعبداللَّه‌علیه السلام و ندانستن فلسفه عزاداری سلحشوران كربلاست.آری بی‌توجهی به ابعاد عقلانی حماسه عاشورا است كه موجب دور افتادن از فلسفه قیام می‌گردد و ما را گرفتار عواطف كور و بی‌منطق و كردارهای بی‌محتوا و زیان‌آور می‌سازد. و وسیله‌ای برای تهاجم دشمنان علیه تشیع و عقاید راستین آن می‌گردد.از همین‌جا روشن می‌شود كه گرچه بعد عاطفی در مسئله عزاداری بسیار مهم است، اما استوانه عقلانی كردن جهت عزاداری‌ها اصل و اساس است، و اگر اعمال و كارهای ما در عزاداری مجموعاً منطبق با روح نهضت نباشد و با هدف و مقصد عزاداری سازگار نباشد، بعد عاطفی ارزش و فایده‌ای ندارد، به همین دلیل حضرت امام خمینی‌رحمه الله با آن همه تأكیداتی كه روی عزاداری حسینی دارند و برای گریه نقش فوق‌العاده‌ای قایلند، اما تأكید دارند كه ما باید جهت گریه را روشن كنیم و برای عزاداری حسین هدف و مقصدی داشته باشیم، و گریه هدف نیست:شما انگیزه این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نكنید كه فقط این است كه ما گریه كنیم برای سیدالشهدا، نه سید الشهدا احتیاج به این گریه‌ها دارد، و نه این گریه خودش فی‌نفسه یك كاری از آن برمی‌آید. لكن این مجلس‌ها مردم را همچون مجتمع می‌كنند و یك وجهه می‌دهند، سی میلیون، سی و پنج میلیون جمعیت در دو ماه محرم و صفر و خصوصاً دهه عاشورا یك وجهه، طرف یك راه می‌روند. بی‌خود بعضی از ائمّه ما نمی‌فرمایند كه برای من در منابر روضه بخوانند. بیخود نمی‌گویند ائمّه ما به اینكه هر كس كه بگرید، بگریاند یا صورت گریه و گریه كردن به خودش بگیرد اجرش فلان و فلان است. مسئله، مسئله گریه نیست، مسئله، مسئله تباكی نیست، مسئله، مسئله سیاسی است كه ائمّه ما با همان دید الهی كه داشتند، می‌خواستند كه این ملت‌ها را با هم بسیج كنند و یكپارچه كنند، از راه‌های مختلف، اینها را یكپارچه كنند تا آسیب‌پذیر نباشد. [21] .البته حضرت امام در این سخنرانی به یكی از فواید عزاداری اشاره كرده‌اند و گرنه جنبه‌های دیگر عزاداری مانند بیان احكام، آگاهی سیاسی، كسب فضیلت‌ها و احیای اسلام از اموری هستند كه در فلسفه و فواید عزاداری نهفته است. در هر صورت، آنچه مهم است و باید مورد توجه قرار گیرد، این است كه گریه هدف نیست، گریه اصل و اساس نیست، اصل و اساس اهدافی است كه حسین به خاطر آن قیام كرد و شهید شد و معیار و ملاك برای انطباق دادن عزاداری بر قواعد شرعی و عقلی است و به تعبیر استاد محمّدرضا حكیمی:روضه‌خوانی و عزاداری، مظهر بعد سوم عاشورا است، یعنی مصیبت جنبه احساسی و عاطفی دارد، و برای فراموش نشدن عاشوراست، تا جنبه حماسه و پیامش زنده بماند. پس این بعد هنگامی ارزش دارد كه با منشأ اصلی آن، از هر حیث مطابق باشد، بنابراین، همان‌گونه كه مصیبت عاشورا در خدمت حماسه دین و عدالت بوده است، باید مجالس ذكر مصیبت نیز در خدمت همان حقیقت والا باشد تا معنا دهد، و به مسخ ماهیت عاشورا نینجامد، و مورد رضای خدا و قبول امام باشد. [22] .استاد شهید مطهری نیز به همین معنا اشاره می‌كند و اصل و اساس را در عزاداری بهره‌گیری از حماسه حسینی می‌داند:اینكه من تأكید می‌كنم كه حماسه حسینی و حادثه كربلا و عاشورا باید بیشتر از این جنبه مورد استفاده قرار گیرد، به خاطر درس‌های بزرگی است كه این قیام می‌تواند به ما بیاموزد. من مخالف رثا و مرثیه نیستم، ولی می‌گویم این رثا و مرثیه باید به شكلی باشد كه در عین حال آن حس قهرمانی حسینی را در وجود ما تحریك و احیا بكند. حسین بن علی یك سوژه بزرگ اجتماعی است. حسین بن علی در آن زمان یك سوژه بزرگ بود. هر كسی كه می‌خواست در مقابل ظلم قیام بكند، شعارش «یا لثارات الحسین» بود. امروز هم حسین بن علی‌علیه السلام یك سوژه بزرگ است، سوژه‌ای برای امر به معروف و نهی از منكر، برای اقامه نماز، برای زنده كردن اسلام، برای اینكه احساسات و عواطف عالیه اسلامی در وجود ما احیا بشود. [23] .

### چگونگی برگزاری عزاداری‌ها و مشكلات آنها

منظور در اینجا برگزاری همه نوع محافل و مجالس، دسته‌ها و هیآت و نمایش‌ها و هر كاری است كه به نوعی یادآور خاطره غم‌انگیز و حماسه‌آور كربلا باشد.پیش از آنكه معیارهای صحیح و راه حل این چگونگی را بیان كنیم، باید جمع‌بندی نسبت به بحثهای پیشین داشته باشیم. و نگرانی خود را از به انحراف كشیده شدن و وارونه جلوه‌گر شدن قضیه عاشورا در ابعاد مختلف را بازگو كنیم. تأكید می‌شود: اگر شهادت حسین بن علی‌علیه السلام صرفاً یك جریان تاریخی سوگمندانه و حزن‌آور بود، اگر این حادثه، همانند دیگر حوادث تاریخی زندگی انسان بود، این نگرانی نبود و بحث از وارونه شدن آن مطرح نبود، اما چون طبق تعالیم ائمّه این حادثه وسیله‌ای برای عبرت و درس‌آموزی است و نهضت حسینی مظهر یك حركت حماسی در روح انسانی و جولان و هیجان در جهت سلحشوری و مقاومت و ایستادگی و دفاع از عقیده است، نمی‌توان انحراف از آن را نادیده گرفت، گرچه در بخش اندكی از جامعه باشد، گرچه در آغاز كوچك باشد. اما خواه ناخواه تأثیر آن عمومی و ضایعه آن آفت‌خیز است.حال این وارونگی می‌تواند در چند جهت انجام گیرد:1. تحریف در شكل بیان حادثه و دگرگون كردن قضایا و مقدمات حادثه كربلا. یكی از مشكلات عزاداری‌ها، توصیف غلط و ناصحیح از حادثه كربلا و مبتلا شدن به تحریف‌های لفظی و وارونه شدن حوادث است. به این معنا كه مرثیه‌خوان برای اینكه مجلس را گرم كند و شور و ویلا در جلسه راه بیندازد و مردم را به گریه درآورد، چیزهای ساختگی را از كتاب‌های ضعیف و غیر قابل اعتماد نقل می‌كند، و یا اشعاری را به زبان حال می‌خواند كه هرگز نمی‌تواند با شرایط و موقعیت امام و یارانش و قهرمان كربلا یعنی زینب كبری سازش داشته باشد و گاهی این تراژدی خیلی عجیب می‌شود، گوینده از خواب استفاده می‌كند و خواب‌هایی را نقل می‌كند، كه هرگز با فرهنگ عاشورا سازگاری ندارد، در نتیجه حادثه كربلا شكلی مشوّش به خود می‌گیرد، حوادث در شكل مبالغه‌آمیز و اسطوره‌ای درمی‌آید و قهراً چهره نورانی و باعظمت حسین و یاران گرانقدرش، تاریك و ظلمانی جلوه‌گر می‌شود و حوادث و قضایا به شكل افسانه‌ای درمی‌آید.نمونه این تحریفات را برخی از محققین و محدثین نقل كرده‌اند و مرحوم استاد شهید مطهری در كتاب حماسه حسینی در بحث مفصل «تحریفات عاشورا» آورده است و برخی از محققان معاصر نیز این حركت را تكمیل كرده و موارد دیگری را به آن افزوده‌اند، كه اینجا جای تفضیل و ذكر موارد آن نیست. [24] .2. تحریف در تفسیر این حادثه. از مشكلات دیگر، تحریف در تفسیر این حادثه است، بدین گونه كه برخی آنچنان این حادثه را توصیف می‌كنند كه حضرت شخصی مظلوم و بی‌جهت كشته شد و برنامه و جهت معینی نداشت، و نفله شد و ضایع گشت و خونش به هدر رفت و یا می‌گویند: از طرف خداوند مأمور بود و دستور خصوصی برای مبارزه داشت و ما چه می‌دانیم برای چه مبارزه كرد، این مربوط به علم امام است و به ما ربطی ندارد، در نتیجه قیام امام حسین جوری تفسیر می‌گردد كه از حوزه عمل بشری و قابل اقتدا بودن خارج بشود و گریزگاهی باشد برای فرار از مسؤولیت‌های اجتماعی و تحلیلی غلط از تفاوت صلح امام حسن و قیام امام حسین.و یا در فلسفه قیام حسینی این تحریف در تفسیر را مواجه هستیم كه حركت آن سلاله نبوت را برای فدایی شدن امت گنهكار معرفی می‌كنند و مقصد اصلی آن بزرگوار را شفاعت افراد آلوده و گناهكار در قیامت توضیح می‌دهند.طبعاً این نوع تفسیرها كه حركت قیام ابا عبدللَّه را مبهم و غیر قابل دسترسی می‌داند و از آن نوعی اختصاصی بودن و غیر قابل پیروی بودن استشمام می‌شود و یا حركت قیام برای شفاعت، كفاره گناهان و یا رفع مشكلات شخصی و برآوردن حاجات مادی و مانند آن معرفی می‌شود، بدآموزی‌هایی را به دنبال خواهد داشت و اثرات آن، حركت بزرگ نهضت را خنثی خواهد كرد.البته این نكته را هم بگوییم كه این عقاید در دوران اخیر بسیار كاهش یافته و بر اثر رشد فكری جامعه ما جایگاهی ندارد، و كسانی كه ناخودآگاه این تفسیرهای باطل را بیان می‌كنند اندكند و بیشتر در محیطهای عوام‌زده و تابع خرافات مطرح می‌شود، اما در هر صورت رسوبات این افكار هنوز در برخی از مرثیه‌سرایان ما وجود دارد و ما نباید به دلیل اینكه این انحرافات نادر و ضعیف‌اند، بی‌تفاوت باشیم و از مبارزه با كژی‌ها غفلت كنیم، زیرا باطل، باطل است و باید در هر صورت از آن پیشگیری كرد و نگذاشت در جامعه ما رسوخ كند و یا وسیله‌ای برای تبلیغات دشمنان اسلام گردد.3. یكی دیگر از كژی‌ها كه وارونگی در توصیف این حادثه را نشان می‌دهد، جهت دادن به قضایای جنبی و كم‌رنگ نشان دادن فلسفه حماسه كربلا و یا بی‌توجهی به آموزه‌های حادثه است.ممكن است برخی از حوادثی كه مطرح می‌شود درست باشد، حقیقت هم داشته باشد، جزو معتقدات هم باشد، اما «وضع الشی‌ء فی موضعه» نباشد. هر چیزی در جایگاه خود نباشد.اینكه حسین‌علیه السلام و دستگاه عزاداری او وسیله‌ای برای قضای حوائج و مشكلات ماست، اینكه گریه بر حسین حقاً دارای خواص و آثار گوناگون است، اینكه اطعام و انفاق در راه خدا و در مجالس عزاداری چنین و چنان می‌كند، منكر ندارد، اما همه مسائل نهضت عاشورا اینها نیست و توصیف كردن نهضت عاشورا و محدود كردن آن به این مسائل و غافل شدن از مسائل اصلی و درس‌های بزرگ نهضت، نوعی كژی و بی‌راهه رفتن و كم‌رنگ نشان دادن فلسفه حماسه كربلاست و طرح آن موجبات زدگی و بی‌اعتقادی را به بار آورد.ممكن است محافلی و مجالسی كه برگزار می‌شود، در جهت نفی آن حقایق بزرگ نباشد، اما غفلت و اهتمام فوق‌العاده به مسائلی كه اشاره شد و از یاد بردن فلسفه عزاداری خود نوعی تحریف باشد، چون در توصیف واقعیت، اگر كسی بخشی از واقعیت را گفت و بقیه را نگفت و یكی را كم‌رنگ و دیگری را پررنگ جلوه داد، خود نوعی تحریف است «حَفِظْتَ شَیْئًا وَ غابَتْ عَنْكَ اَشْیاءُ».شاید - همان طوری كه اشاره شد - حجم كژی‌های دسته اول و دوم در زمان ما كم باشد و اهل اطلاع و فن، بیش از گذشته نسبت به تحریفات لفظی و معنوی حماسه حسینی حساسیت نشان داده باشند، امام سوگمندانه این نگرانی سوم بیشتر است، گرچه تحریف در نقل حوادث و تحریف در تفسیرهای تاریخی خود خطرناك است اما كم‌رنگ نشان دادن اصل و اساس فلسفه نهضت و توجه به جهت غم‌زایی حادثه و تمام داستان عاشورا را در قالب ناله و غم و اندوه و ضجه قرار دادن - به قول استاد شهید مطهری - نگران‌كننده است:اگر شهادت حسین بن علی‌علیه السلام صرفاً یك جریان حزن‌آور بود، اگر صرفاً یك مصیبت می‌بود، اگر صرفاً این می‌بود كه خونی به ناحق ریخته شده است، و به تعبیر دیگر صرفاً نفله شدن یك شخصیت می‌بود ولو شخصیت بسیار بزرگی، هرگز چنین آثاری به دنبال خود نمی‌آورد. شهادت حسین بن علی، از آن جهت این آثار را به دنبال خود می‌آورد... كه نهضت او یك حماسه بزرگ اسلامی و الهی بود. از این جهت كه این داستان و تاریخچه تنها یك مصیبت و یك جنایت و ستمگری از طرف یك عده‌ای جنایتگر و ستمگر نبود، بلكه یك قهرمانی بسیار بسیار بزرگ از طرف همان كسی بود كه جنایت‌ها را بر او وارد كردند. شهادت حسین بن علی، حیات تازه‌ای در عالم اسلام دمید. [25] .و در جایی دیگر دقیقاً این نگرانی را نسبت به محافل عزاداری مطرح می‌كند و می‌گوید:شعارهای ما در مجالس، در تكیه‌ها و در دسته‌ها باید محیی باشد نه مخدر، باید زنده‌كننده باشد نه بی‌حس‌كننده، اگر بی‌حس‌كننده باشد نه تنها اجر و پاداشی نخواهیم داشت، بلكه ما را از حسین دور می‌كند. این اشك برای حسین ریختن خیلی اجر دارد، اما به شرط اینكه حسین در دل ما وارد شود، آنچنان كه هست در دل ما وارد بشود: «اِنَّ لِلْحُسَیْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ» اگر در دلی ایمان باشد، نمی‌تواند حسین را دوست نداشته باشد، چون حسین مجسمه‌ای است از ایمان. [26] .البته از آن طرف نگرانی هست، نگرانی از تفریط است، یعنی همان طوری كه گروهی از سر افراطكاری نسبت به عزاداری حسین به جنبه‌های معنوی و هدایتی توجه نكنند، از آن طرف به مرثیه‌سرایی و گریه بی‌توجه باشند و اهتمام به بیان احكام و ارشادات و مسائل روز آنها را از ذكر مصیبت غافل كند و شور و هیجان و اقامه عزا به دست فراموشی سپرده شود.

### پیشنهادات عملی

با توجه به آنچه در باب نگرانی‌ها گفته شد، ضرورت عنایت خاص به چگونگی برگزاری مجالس و نقش علما و دانشمندان و افراد آگاه در این میان روشن می‌گردد. زیرا این فرزانگان هستند كه نباید بگذارند عوام هر كاری كه می‌خواهند بكنند، به گونه‌ای كه در قضیه عزاداری احیاناً خواص تابع عوام گردند، نگذارند كه دروغ و داستان‌های ساختگی و بی‌محتوا و مخالف با شأن ائمّه در مجالس و اشعار راه یابد و از حركات مخالف شریعت مانند قمه‌زنی، پریدن از آتش و ریخت و پاشهای اسراف‌گونه، جلوگیری شود.در این راستا چند حركت لازم است:1. معرفی منابع معتبر و قابل استفاده در قیام حسینی. همچنین نقد و بررسی كتاب‌هایی كه به نقل جعلیات و خرافات پرداخته‌اند.2. توجیه مردم از طریق بیانیه‌ها و دستگاه‌های ارتباط جمعی و ایجاد حساسیت لازم نسبت به وقایع دروغ و ساختگی. تا خود مردم نسبت به حركت‌های منفی حساسیت نشان دهند و از شركت در مجالس این چنینی خودداری كنند.3. تأكید بر حداكثر استفاده از مجالس عزاداری در جهت ارشاد و هدایت مردم بویژه در روزهای تاسوعا و عاشورا كه اجتماعات بیشتر است و فرصت تبلیغ ممكن و استثنایی است.4. رعایت احكام و مقررات اسلام و توجه به اهمیت آن در عزاداری‌ها حتی دستورات مستحبی از قبیل: نماز اول وقت و نماز جماعت و نپوشیدن لباس‌های بدن‌نما در مجامع عمومی، و رعایت حال فقرا و مستمندان در اطعام‌ها.5. مبارزه تبلیغاتی نسبت به حركات مخالف شئون اسلام مانند قمه‌زنی و از آتش پریدن و یا برخی از شبیه‌خوانی‌ها.6. برگزاری جلسات و مجامع توجیهی در چند نوبت در سال برای مداحان و ذاكرین و روضه‌خوان‌ها و آشنا ساختن آنان به اهداف و فلسفه حسینی و بازگو كردن خطرات انحراف از فلسفه عزاداری. همچنین دعوت از رؤسای هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری در جهت تبیین اهداف و پیشگیری از كارهای دون شأن امام حسین وعزاداری.7. برگزاری جلسات توجیهی برای طلاب حوزه‌های علمیه و یادآوری نكات یاد شده.8. تشویق شاعران در ارائه اشعار سوزناك با معانی بلند و مطابق با روح نهضت حسینی.بنابراین بهترین پیشنهاد برای اصلاح و بهبود وضعیت عزاداری‌ها، افزون بر بهره گرفتن از صدا و سیما و دستگاه‌های ارتباط جمعی و تأكید بر آشنایی با فلسفه عزاداری، ارائه راه‌حل‌های صحیح به طور مثبت است. یعنی روش صحیح و درست به مردم و مداحان و ذاكرین و وعاظ ارائه شود و به طور هماهنگ در همه مجامع اهداف نهضت حماسه حسینی بازگو شود و این حركت تدریجی و آرام و ارشادی باشد و به گونه‌ای نباشد كه خود این مبارزه عكس‌العمل منفی ایجاد كند و نتیجه زیانبار به بار آورد و یا تردیدهایی نسبت به اصل عزاداری به وجود آورد.

### پاورقی

[1] صحیفه نور، ج 3، ص 226، پیام امام به ملت شجاع ایران به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم.  
[2] همان مدرك، ج 16، ص 218، بیانات امام در جمع گروهی از علما، تهران، سازمان مدارك علمی و فرهنگی، 1367.  
[3] صحیفه نور، ج 15، ص 205، بیانات امام در جمع گویندگان، وعاظ و خطبای مذهبی.  
[4] كشف الاسرار، ص 173، تهران، بی‌تا.  
[5] حماسه حسینی، ج 3، ص 282، تهران، انتشارات صدرا، چاپ دوم، 1363ش.  
[6] ما را در هر نسلی عادلانی است كه تحریف افراط گران و دروغزنی باطل گرایان را دور می‌سازند.  
[7] حماسه حسینی، ج 3، ص 277.  
[8] تفسیر آفتاب، ص 265، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌تا.  
[9] درسی كه حسین به انسان‌ها آموخت، 392.  
[10] بحارالانوار، ج 44، ص 270.  
[11] حماسه حسینی، ج 3، ص 278.  
[12] صحیفه نور، ج 16، ص 218، بیانات امام خمینی در جمع گروهی از علما و ائمّه جماعات...  
[13] بحارالانوار، ج 98، ص 177، از چاپ بیروت.  
[14] مقتل الحسین، عبد الرزاق مقرم، ص 100، قم، انتشارات بصیرتی، بی‌تا.  
[15] همان مدرك.  
[16] عِبْرَت: به كسر عین به معنی پند و اندرز، و به فتح عین به معنی اشك و اندوه است، لذا بعضی به گونه اوّل و بعضی به گونه دوم آن را معنی و توجیه كرده‌اند.  
[17] همان مدرك، ج 103.  
[18] درسی كه حسین به انسان‌ها آموخت، ج 398.  
[19] حماسه حسینی، ج 3، ص 90.  
[20] روانشناسی از دیدگاه غزالی،سید محمّد باقر حجتی، ج 2، ص 161.  
[21] صحیفه نور، ج 13، ص 153، بیانات امام در جمع وعاظ و خطبای مذهبی.  
[22] تفسیر آفتاب، 264.  
[23] حماسه حسینی، ج 1، ص 175.  
[24] نگاهی به حماسه حسینی، صالحی نجف‌آبادی، این كتاب در ادامه و تكمیل و تحلیل نظرات و در برخی موارد نقد كتاب استاد شهید مرتضی مطهری نگاشته شده است.  
[25] حماسه حسینی، ج 1، ص 162.  
[26] همان مدرك، ج 2، ص 210.

## 11. عزاداری، میتینگ و فریادی برای مكتب سیدالشهدا

### مشخصات كتاب

نویسنده : پروین تركمنی آذر  
ناشر : پروین تركمنی آذر

### چكیده‌

قیام امام حسین (ع) خط بطلانی بر عقیده جدایی دین از سیاست است. امام درس مقاومت در مقابل ظلم و ستم و حكومت جابران را آموختند. حرف امام، در همیشه تاریخ، حرف روز است.ائمه ما در صدر اسلام برای حفظ دین نیاز به سازماندهی امت اندك خود داشتند و عزاداری بهترین وسیله در این راه به شمار می‌آمد. گریه در عزاداریها مبارزه‌ای سیاسی روانی و انسانی است كه ظلم را منهدم و مظلوم را تقویت می‌كند. نتایج حاصل از عزاداریها، سازندگی فرد و جامعه است. ساختن جوانان و مادران شجاع و با ایمان، سازماندهی امت مسلمان و بالاخره زایش روزهای تاریخی اسلام.تاریخ شروع عزاداریها به زمان معزالدوله دیلمی می‌رسد. او پس از تسلط بر بغداد و خلیفه عباسی در سال 352 ه. ق دستور بر پایی عزاداری برای سیدالشهدا را داد و دولت صفویه با رسمی كردن مذهب شیعه در گسترش این مراسم نقش مؤثری داشت. اقدامات رضا خان در قبل و بعد از رسیدن به قدرت و واكنش حكومت محمد رضا پهلوی در مقابل عزاداریها بیانگر این مطلب است و بالاخره پیروزی انقلاب، مدیون همین عزاداریهاست.ادبیات فارسی از طریق مقتل نویسی، مرثیه سرایی و تعزیه گردانی در پربارتر كردن این مراسم، خدمات شایانی انجام داده است.عزاداری، میتینگ و فریادی برای احیای مكتب سیدالشهدا (ع) - امام خمینی «ره».یاران عزای كیست كه دلها پر از غم است جن و ملك به ماتم او دیده پر غم استنه گنبد سپهر ازین ماجرا خم است باز این چه شورش است كه بر خلق عالم استباز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

### مقدمه

قیام امام حسین (ع) دارای ابعاد مذهبی، سیاسی، اجتماعی، و در حقیقت، عمل امام حسین (ع) خط بطلانی بر عقیده جدایی دین از سیاست است.اگر امام حسین (ع) فقط به بقای نام دین می‌اندیشید و برپایی و گسترش صحیح آن را جدا از چگونگی اندیشه سیاسی حكومتگران می‌دید، هیچگاه به نبرد نابرابر در مقابل دشمن اقدام نمی‌كرد. نبرد با دشمنی كه تمام هستی و عزیزان او را نشانه گرفته بود و امام مطمئن بودند كه تیر دشمن به هدف اصابت خواهد كرد. اندیشه و هدف امام از چنین جنگی جز با فلسفه وابستگی متقابل دین و سیاست توجیه پذیر نیست. در حقیقت، راه امام حسین (ع) تداوم راه جدش، پیامبر (ص) و پدرش، امام علی (ع) است. آنان نیز برای برپایی حق و استمرار آن، راهی جز سرنگونی حكام ظالم و سدجو نمی‌دیدند و همینگونه عمل كرد كه آنان عمل كردند. پس از عاشورا نیز عمل و نیات امام، راهگشای طالبان حق و اسوه مقاومت در مقابل ظلم حاكمان متكی به زور و زر گردید.حضرت سیدالشهدا به همه آموخت كه در مقابل ظلم، در مقابل حكومت جابران چه باید كرد، چون یزید اسلام را دگرگون و تحریف كرد، سیدالشهدا برای نجات اسلام به پاخاست. حرف امام، در همیشه تاریخ، حرف روز است.

### ابعاد سیاسی عزاداری

ائمه ما در صدر اسلام با برقراری این مراسم خواسته‌اند مبارزه با ظلم را زنده نگاه دارند و اجتماع مسلمانان را تحت پرچم الهی و تفكر توحیدی گرد آورند و حفظنمایند.در آن روزها حاكمان اموی و عباسی بر مسند قدرت بودند و امتی اندك پیرو ائمه. ائمه برای رویارویی با چنین قدرتهای ستمگر، باید امت اندك را سازماندهی می‌كردند و بهترین وسیله برای جمع آوری امت و رساندن پیامها و تبلیغ، همین عزاداریها بود. امت شیعه نیز هر ساله با برپایی این مراسم، حضور خود را در صحنه‌های سیاسی، مذهبی اعلام داشته‌اند و می‌دارند. در همه حال، شعار امت مسلمان، فداكاری در میدان و تبلیغ در خارج میدان است.حركت دسته‌های عزاداری، در حقیقت، راهپیمایی با محتوای سیاسی است و نوحه‌خوانیها و سینه‌زنیها رمز پیروزی ماست. مجالس عزا، عامل هماهنگی میان امت مسلمان در برابر دشمنان است. نمود ارزشگذاری دیگر مراسم عاشورا، گریه است. گریه در عزاداریها موجب برانگیختن ترس در ظالم است. این گریه‌ها، گریه بر مظلوم است، فریاد در مقابل ظالم است. گریه در این مجالس، مبارزه‌ای سیاسی، روانی و انسانی است. گریه بر شهید حفظ نهضت شیعه است. این گریه‌ها ملت را به مكتب اسلام و انهدام ظلم و تقویت مظلوم نزدیكتر می‌كند.«ما ملت گریه سیاسی هستیم ما ملتی هستیم كه با همین اشكها سیل جریان می‌دهیم و خرد می‌كنیم، سدهایی را كه در مقابل اسلام ایستاده است.» [1] امام خمینی «ره».

### نتایج عزاداری

«این خون سیدالشهداست كه خون همه ملتهای اسلامی را به جوش می‌آورد و این دستجات عزیز عاشور است كه مردم را به هیجان می‌آورد و برای اسلام و برای حفظ مقاصد اسلامی مهیا می‌كند.» [2] .نتیجه اصلی مراسم عزاداری، سازندگی و آماده سازی فرد و جامعه برای احیای افكار مذهبی - سیاسی امام حسین (ع) است. این مراسم، سازنده جوانان غیور و شهادت طلب است؛ سازنده مادران شجاع و با شهامتی است كه عزیزان خود را قربانی می‌كنند. این مراسم، فعالیتهای سیاسی امتی مكتبی را سازماندهی می‌كند و سرانجام، این مراسم، سازنده و تداوم دهنده تاریخ اسلام است؛ سازنده 15 خردادها و 22 بهمن هاست.

### تاریخچه عزاداری

این مراسم نابود كننده قدرتهای توطئه‌گر و مكاری است كه از همه سو به ملل اسلامی هجوم آورده‌اند؛ این مراسم بیمه كننده اسلام است.لازم است مروری بسیار مختصر بر تاریخچه مراسم عزاداری بشود: آغاز برگزاری مراسم عزاداری به طور رسمی در زمان معز الدوله دیلمی صورت گرفت. چون معزالدوله بر بغداد و خلیفه عباسی تسلط یافت در ماه محرم سال 352 ه. ق دستور داد مردم كسب و كار را تعطیل كنند و جامه سیاه بپوشند و در عزای شهادت امام حسین (ع) شركت كنند. در دوره آل بویه، شیعیان، در كوچه و بازار به راه می‌افتادند و بر سینه زنان به عزاداری سیدالشهدا می‌پرداختند. [3] .با روی كار آمدن دولت صفویه (907 ه. ق) و رسمیت یافتن مذهب تشیع، مراسم دهه محرم جنبه رسمی یافت. دسته‌های سینه‌زن و زنجیر زن و نوحه‌خوان كه در كوچه و بازار به راه می‌افتادند و در سوگ واقعه «كربلا» عزاداری می‌كردند، گسترش یافت. حمل علم و اسب و نعش و طبل برای مملوستر كردن واقعه «كربلا» رایج گردید.نوحه‌خوانی با شعارهایی چون شاه حسین، همراه می‌شد.پیترودلاواله سیاحی كه در دوره صفویه از ایران دیدن كرده است در مورد مراسم روضه خوانی می‌نویسد: «مراسم، روزها در مساجد و شبها در جاهای عمومی و بعضی خانه‌ها كه با چراغهای فراوان و علامات عزاداری و پرچمهای سیاه مشخص شده‌اند، تكرار می‌شود و روضه خوانی با شدت هر چه تمامتر ادامه دارد و مستمعین با صدای بلند گریه و زاری می‌كنند. بخصوص زنان به سینه خود می‌كوبند و با نهایت حزن و اندوه و همه با هم آخرین بند مرثیه‌ای را كه خوانده می‌شود تكرار می‌كنند و می‌گویند: آه حسین... شاه حسین.» [4] .دسته‌های عزاداری در طول تاریخ با مسائل سیاسی آمیخته بود.رضا خان قبل از تحكیم قدرتش برای فریب مردم و جلب روحانیون گل به سر می‌مالید و در مراسم عزاداری شركت می‌كرد و خود نیز مجالس عزاداری تشكیل می‌داد ولی پس از رسیدن به قدرت عزاداری سیدالشهدا را ممنوع كرد.اهمیت سیاسی عزاداریها در زمان محمد رضا از برخورد حكومت با این مراسم به خوبی آشكار است. در این دوره سخنرانی خطبا و روحانیون به سه شرط موكول شد:1- علیه شخص اول مملكت سخن نگویند.2- علیه اسرائیل سخنی به میان نیاورند.3- مرتب به گوش مردم نخوانند كه اسلام در خطر است. هراس حكومت از اهداف بانیان عزاداری، نقش مؤثر این مراسم را آشكار می‌كند.امام در سال 42، در یكی از سخنرانیهای خود می‌فرمایند: «آقایان بدانند كه خطر امروز بر اسلام كمتر از خطر بنی‌امیه نیست. دستگاه جبار با تمام قوا با اسرائیل و عمال آنها همراهی می‌كند. خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذكر دهید. در نوحه‌های سینه‌زنی از مصیبتهای وارده بر اسلام و مراكز فقه و دیانت و انصار شریعت یادآور شوید.» [5] .حبس و تبعید روحانیون و رهبر انقلاب در سال 43 -42 برای چند سال آرامش ظاهری حكومت را به همراه داشت. البته، مسلمانان انقلابی هر ساله با برپایی و شركت در عزاداری امام حسین (ع)، زنجیرهای عقیدتی دین خود را به هم می‌بافتند و پیوند خود را با الهام از انقلاب امام حسین (ع) و بیانات و رهنمودهای رهبرشان محكمتر می‌كردند.در سال 56 و 57 كه لشكر ایران اسلامی به سرزمین كربلای حسینی نزدیكتر می‌شد و «كل ارض كربلا و كل یوم عاشورا» به تحقق پیوست و جوانان شوریده حسینی، پرچم احقاق حق به دست گرفته، پای در قتلگاه حسین (ع) گذاشتند، روح عاشورا و تداوم آن در سرزمینهای اسلامی شیعه ایران متجلی شده بود و این بوی خون حسین بود كه همه را مدهوش ساخته بود. تمام مراسم تظاهرات و اعتصابات با نشانی از حسین و به نام او آغاز و انجام می‌یافت.در دهر این مصیبت عظمی جدید نیست صاحب عزا به غیر خدای مجید نیستهرگز تهی زمین وفا از شهید نیست گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیستاین رستخیز عام كه نامش محرم است

### عزاداری در ادب فارسی

ادبیات فارسی نیز برای باروری مراسم عزاداری، خدماتی شایان به انقلاب عاشورا كرده است.مقتل نویسی از جمله آنهاست و نمونه آشكار و كهن آن «مقتل الحسین» خوارزمی است و گسترش این هنر را در روضة الشهداء تألیف ملا حسین كمال واعظ كاشفی سبزواری می‌یابیم. با تألیف این كتاب، مجالس روضه‌خوانی آغاز گردید. در مراسم و مجالس عزاداری مطالبی از روضة الشهداء خوانده می‌شد و خواننده آن را روضه‌خوان می‌نامیدند و به همین جهت به مراسم عزاداری روضه‌خوانی نیز می‌گویند.مرثیه‌سرایی نیز در اوایل عهد صفوی توسط شاعرانی نظیر محتشم كاشانی رونق یافت. منبع الهام در این نوع شعر، واقعه «كرب و بلا» است. تعزیه‌خوانی نیز نوعی نمایش مذهبی است كه جلوه‌های شگفت نهضت كربلا را به نمایش درمی‌آورد و هر یك از آنها غمنامه‌ای در سوگ شهیدان كربلاست.سرایندگان مرثیه و تعزیه، بیشتر به برانگیختن احساسات مردم و زنده كردن وقایع «كرب و بلا» علاقمند بوده‌اند و مسلما زبانی كه برای بیان احساسات و بهره‌مندی بیشتر مردم به كار می‌رود، باید زبانی همه‌فهم و ساده و زود فهم باشد و به همین جهت، شعر تعزیه براحتی با مردم رابطه برقرار كرد و در دلها جایگزین شد.در پایان به جمله‌ای از وصیت‌نامه سیاسی - الهی رهبر كبیر انقلاب اسلامی در مورد قیام امام حسین (ع) اشاره می‌كنم:«حماسه تاریخی اسلام، فریاد قهرمانانه ملتهاست بر سردمداران ستم‌پیشه در طول تاریخ، الی‌الابد.».

### پاورقی

[1] صحیفه نور، ج 13، ص 156.  
[2] همان، ج 15، ص 204.  
[3] الكامل فی التاریخ، ج 8، ص 542.  
[4] سفرنامه پیترودلاواله، ص 125 - 124.  
[5] صحیفه نور، ج 1، ص 52.

## 12. دفاع از روایات عزاداری و پاسخ به شبهات

### مشخصات كتاب

پدیدآورندگان : نویسنده مهدی حسینیان قمی  
عنوان اصلی دفاع از روایات عزاداری و پاسخ به شبهات  
نشریه : فصلنامه فرهنگ اندیشه  
صفحه : 9-39  
زبان : فارسی  
پیاپی : 17  
تاریخ : 1385 شمسی  
ارتباط محتوایی :  
كد پارسا : 12073813

### چكیده

برخی از افراد شبهاتی را نسبت به روایات مربوط به گریه بر امام حسین‌علیه السلام مطرح ساخته‌اند و ترتّب ثواب بر گریه و نوحه بر سالار شهیدان را مورد تردید قرار داده‌اند. در این مقاله به هفت شبهه پاسخ گفته و از روایات مربوط دفاع شده است.فراوانی ثواب برای گریه، برپایی جشن و سرور برای شهادت، علم امام حسین‌علیه السلام، ناپسند بودن فراوانی عزا و انتقام به جای گریه موضوع برخی از شبهات مطرح شده است. نویسنده با مطرح ساختن روایات مربوط به این موضوع در صدد رفع ایرادهای مطرح شده برآمده است.... فلئن أخّرتنی الدهور، وعاقنی عن نصرك المقدور، ولم أكن لمن حاربك محارباً، ولمن نصب لك العداوة مناصباً، فلأندبنّك صباحاً ومساءً، ولأبكینّ لك بدل الدموع دماً، حسرة علیك وتأسّفاً علی ما دهاك وتلهّفاً، حتّی أموت بلوعة المصاب و غصّة الاكتیاب...؛ [1] .اگرچه روزگار، حضورم را به تأخیر انداخت و مقدّر الهی [در آفرینش من] مرا از یاری تو بازداشت و نبودم كه با آن كس كه با تو جنگید، بجنگم و با آن كس كه با تو پرچم دشمنی برافراشت، دشمنی كنم؛ ولی در حسرت از دست دادن تو و در سوز و اندوه بر آنچه به تو رسید، صبح و شام بر تو ندبه می‌كنم و به جای اشك، خون بر تو می‌گریم تا آن‌كه با سوزش اندوه مصیبت و گلوگیر شدن این غم، جان دهم و بمیرم.در روایت‌های بسیاری گریه بر امام حسین‌علیه السلام و عزاداری برای آن حضرت، مورد تأكید و توصیه پیشوایان دینی قرار گرفته است و این امر یكی از بهترین عبادت‌ها و قربات الهی به شمار می‌رود. به روایت‌های منقول از امام صادق‌علیه السلام، [2] امام رضاعلیه السلام [3] و نیز سخنرانی امام سجاد علیه السلام پیش از ورود به مدینه [4] و زیارت ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام نگاهی بیفكنید.امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:كلّ الجزع والبكاء مكروه سوی الجزع والبكاء علی الحسین علیه السلام؛هر نوع بی‌تابی و گریه ناپسند است، جز بی‌تابی و گریه بر امام حسین علیه السلام.امام رضا علیه السلام پس از بر شمردن مصائب شكیب‌بر عاشورا، از كشتن و هتك حرمت كردن و به اسارت بردن فرزندان و زنان و آتش زدن خیمه‌ها و غارت اموال آل اللَّه و عدم رعایت حرمت و احترام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می‌فرماید:إنّ یوم الحسین أقرح جفوننا وأسبل دموعنا وأذلّ عزیزنا بأرض كرب وبلاء؛روز امام حسین علیه السلام پلك‌های چشم ما را مجروح ساخت و اشك‌های ما را فرو ریخت و عزیز ما را در سرزمین كربلا به ذلّت كشاند.و با صراحت می‌فرماید:و اندوه و بلا را تا روز قیامت ارث ما كرد.و سپس در یك توصیه جدّی می‌فرماید:فعلی مثل الحسین فلیبك الباكون؛بر چون حسین علیه السلام باید گریه كنندگان بگریند.سپس در پایان به سیره پدرشان امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره عزاداری بر سالار شهیدان در دهه عاشورا اشاره می‌كند و می‌فرماید:پدرم چون محرّم می‌رسید، دیگر خندان دیده نمی‌شد و اندوه و غم حالت عمومی او بود تا آن‌كه این دهه را پشت سر بگذارد و چون روز عاشورا می‌شد، دیگر روز مصیبت و حزن و گریه‌اش بود و می‌فرمود: امروز روزی است كه امام حسین‌علیه السلام در آن به شهادت رسیده و كشته شده است.آری عزاداری، گریه، نوحه و ندبه بر سالار شهیدان، در حقیقت یك نوع حضور ما بازماندگان از حادثه عاشورا است كه با گریه و ندبه و برپایی عزا، خود را در مصیبت آنان شریك می‌سازیم و بر از دست دادن آن مظلومان حسرت می‌خوریم و از ظلمی كه به آنان رفته است، ابراز انزجار می‌كنیم و پیوند خویش را با اهداف و آرمان‌های آنان و پیروی خود از رفتار و منش آنان را اعلام می‌داریم و بالاتر این‌كه در پی آن هستیم تا عزا را به انتقام و گریه را به حق‌گیری برای آنان وصل كنیم.چنان این گریه و عزاداری و اظهار همدردی فطری و ضروری است كه هیچ كس با تصوّر و تعقّل آن، نسبت به آن بی‌تفاوت نمی‌شود. و در برابر این بداهت، شبهات هیچ‌گاه دوام نمی‌آورد.اگر بر امام حسین‌علیه السلام و مظلومیت او و یاران باوفایش نگرییم، بر چه چیزی باید گریست. اگر بر ظلمی كه بر آن بزرگوار و یارانش در عاشورای آنها رفته، و در حقیقت ظلم به همه بشریت است كه محروم از حسین علیه السلام شده است، نگرییم و فریاد دادخواهی و مظلومیت سر ندهیم، پس بر چه ظلمی فریاد كنیم.با این همه تأكید و سفارش معصومان‌علیهم السلام بر گریه و عزاداری برای سیّدالشهداعلیه السلام شبهه‌هایی در این باره مطرح شده‌اند كه می‌باید مورد بررسی قرار گیرند. ما در این نوشتار به هفت شبهه و پرسش پرداخته و آنها را مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهیم.1. خدشه در روایات گریه و عزاداری و ثواب فراوانی كه بر آن مترتّب است.طرفداران این شبهه، در ترتّب چنین ثواب ارجمند و اوجمند بر گریه و عزاداری استبعاد می‌كنند و در نتیجه یا این روایات را نمی‌پذیرند و یا به توجیه و تأویل آن می‌پردازند و به گونه‌ای ویژه، آن را تفسیر می‌كنند.در این شبهه، ما به كلام آقای سیّد هاشم معروف الحسنی در كتاب الموضوعات فی الآثار و الأخبار و نیز به كلام آقای محمّد باقر بهبودی در پاورقی جلد 44 بحارالأنوار می‌پردازیم. و متن كلام این دو را آورده، به اختصار به آنها پاسخ می‌دهیم.2. برپایی جشن و سرور برای شهادت، به جای گریه و عزا و ماتم.این شبهه، هم در كلام سیّد هاشم حدّاد، به نقل از آیت اللَّه سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی در كتاب روح مجرّد آمده است و هم در كلام سیّد بن طاووس قدس سره در مقدمه كتاب لهوف.البته آنچه در سخن سیّد هاشم حدّاد است، سخت‌تر و شدیدتر است؛ ولی سیّد بن طاووس قدس سره لطیف‌تر و نرم‌تر مطرح ساخته است.سید هاشم حدّاد گریه و عزا را كار مردم عوام دانسته و می‌گوید: اگر این عوام می‌دانستند، جشن و سرور و شادمانی می‌كردند نه گریه و ماتم و عزا؛ كه این، تعبیر بسیار تندی است. ولی سیّد بن طاووس می‌نویسد: اگر خداوند، به برپایی سوگواری برای سالار شهیدان امر نكرده بود، در پی شهادت آن حضرت جشن می‌گرفتیم و به ابراز شادمانی و سرور می‌پرداختیم.ما متن سخن هر دو بزرگوار را می‌آوریم و ملاحظات خود را درباره آن مطرح می‌سازیم.3. شیعه خودش امام حسین علیه السلام را كشته است و هم اكنون باز خودش بر این كشته، می‌گرید.4. ادامه عزا و ماتم و گریه به این اندازه و تا این حد، پسندیده نیست.5. چرا دهه عاشورا را عزاداری می‌كنید و پس از كشته شدن و گذشت سوم امام، دیگر این موضوع خاتمه می‌یابد.با این‌كه عزاداری پس از كشته شدن باید ادامه یابد. در این باره متن كلام سیّد بن طاووس را از اقبال می‌آوریم كه به شبهه و پاسخ آن پرداخته است.6. شما باید در فكر انتقام‌گیری باشید، چرا به جای انتقام گریه می‌كنید؟7. ایراد به برخی از انواع عزاداری‌ها.اینها تعدادی از شبهات است كه به شبهه اول، دوم و پنجم به تفصیل می‌پردازیم و پاسخ دیگر شبهات از آنها بدست می‌آید و تأكید می‌كنیم كه باید در روایات وارده درباره عزاداری بیشتر نگریست، چرا كه نگاه روایات به عزای حسینی چنان است كه راه را بر هر شبهه‌ای می‌بندد.

### شبهه 01

محققان و كارشناسان روایت و حدیث، به خوبی می‌دانند كه روایات گریه و عزا، چنان فراوان و گسترده است كه جای هیچ‌گونه انكاری ندارد.از گریه انبیا گرفته تا فرشتگان، از آسمانیان كه اشكشان خشك نمی‌گردد تا زمینیان كه به جای اشك خون می‌گریند، از ابتدای آفرینش گرفته تا پایان دنیا و حتّی در آن سرای جاوید. روایات فراوانی بر گریه آسمان و زمین، دریا و صحرا، حیوانات و ماهیان دریا دلالت دارد. خورشید بر او گریسته و هر سنگی بر او خون می‌گرید.روایات گسترده‌ای، دعوت به برپایی عزا نموده و امامان اهل بیت علیهم السلام ماتم عزا به پا كرده‌اند و در سوگ از دست دادن سیّد شهیدان شدیداً گریسته‌اند.حتّی جزع كه در مصیبت‌های بزرگ، مذموم و مكروه است و همیشه در مصیبت‌ها دعوت به صبر و شكیب می‌شود و از جزع و بی‌تابی نكوهش می‌گردد؛ ولی در مورد تنها این مصیبت بزرگ از ما خواسته‌اند تا جزع و بی‌تابی كنیم.در روایت مسمع آمده كه امام به مسمع فرمود: آیا هم اكنون كه نمی‌توانی به زیارت حسین علیه السلام بروی، از او و ظلمی كه به او رفته، یاد می‌كنی؟ او می‌گوید: آری. سپس امام می‌پرسد: آیا جزع و بی‌تابی هم داری. مسمع می‌گوید: آری، به خدا سوگند گریه می‌كنم تا این‌كه خانواده‌ام آثارش را بر من می‌نگرند و از خوراك امتناع می‌كنم تا این‌كه اثرش بر چهره‌ام آشكار می‌گردد.در این‌جاست كه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند، اشكت را مورد رحمت خویش قرار دهد. هشدار كه تو از كسانی هستی كه در زمره اهل جزع بر ما محسوب می‌شوند....بنابر این، پذیرش این روایات و عدم مناقشه سندی در آن، مورد اتّفاق همگان است و كسی نمی‌تواند این مجموعه گسترده را نادیده بگیرد. البته در تفسیر و تحلیل این روایات سخن گفته‌اند، گرچه محتوی و مفاد روایات هم روشن و واضح است و جای هیچ‌گونه دغدغه‌ای را ندارد. نه می‌توان از این روایات، به برداشت غلطی دست زد و به تعبیر ما از آن سوء استفاده كرد و نه می‌توان این روایات، را از بازگو كردن ارزش گریه و عزاداری انداخت.درباره روایات گریه و عزاداری - كه به تواتر رسیده و حتّی نیازی به بحث سندی در این مجموعه از روایات نیست -، سه نظر وجود دارد:1. نظری مشابه نظر آقای معروف حسنی، در كتاب الموضوعات فی الآثار والأخبار، ص 170 و ص 173.وی این روایات را در زمره روایات جعلی معرّفی می‌كند و دلیلش بر جعلی بودن، همان ثواب و پاداش بسیاری است كه در روایات برای یك قطره گریه و یا تر شدن چشم، بیان گردیده است.استبعاد وی از ترتّب این پاداش بزرگ، بر این عمل كوتاه و ناچیز، دلیلی است كه در جهت جعلی بودن این روایات ارائه می‌شود. متن كامل عبارات وی، در صفحات بعد خواهد آمد.2. نظری مشابه نظر آقای محمّد باقر بهبودی در پاورقی بحارالأنوار، ج 44، ص 293.وی با تعبیر تندی، نظر خود را به این مضمون بیان می‌دارد: جاهلان می‌پندارند این روایات، مطلق است و یك قطره گریه در هر زمان و در هر شرایطی، این اندازه ارجمند است و لذا برخی منكر می‌شوند و مدّعی وضع و جعل می‌گردند. و برخی با چشم بسته می‌پذیرند و باور می‌كنند.آن‌گاه وی خودش این نظر را می‌پذیرد كه اصلاً این روایات، اطلاق ندارد و چنین نیست كه گریه به طور مطلق، چنین پاداش بزرگی داشته باشد؛ بلكه گریه در شرایط سخت كه عنوان جهاد در راه خدا بر آن مترتّب است، چنین پاداشی را دارد ولی در شرایط عادی اصلاً از این خبرها نیست. متن كامل كلام وی، در صفحات بعدی خواهد آمد.3. پذیرش این روایات به طور مطلق و عدم تخصیص آن، به موردی كه شرایط سخت باشد. گرچه هر عبادتی با توجّه به شرایط، اوج و حضیضی پیدا می‌كند ولی معنایش این نیست كه در شرایط عادی مثلاً نماز از ارزش بیفتد و یا در زمان جوانی و قدرت، روزه بی‌ارزش گردد و یا با توانایی و مكنت، حج ارجمندی نداشته باشد. نه چنین نیست؛ همه عبادات از ارزش و ارجمندی والایی برخوردارند. البته شرایط ویژه، این ارجمندی را به اوج می‌رساند.به این شكل گریه و عزای امام حسین‌علیه السلام همان ارجمندی را دارد. گرچه در شرایط سخت ارجمندی‌اش مضاعف می‌گردد و غفلت همیشه از این جهت می‌شده كه ارزش عقیده و اعتقاد نادیده گرفته شود. و یا بعضی گویا نمی‌توانند بین عقیده درست و عمل نادرست جمع كنند و چنین می‌پندارند كه هر كس عقیده‌اش درست بود، حتماً همه رفتار و كردارش درست خواهد شد با این‌كه چنین نیست.هر كس كه به زندگی شخصی خود بنگرد، خطاها و لغزش‌های فراوانی را در خود سراغ دارد كه همه با عقیده او جمع شده‌اند. هم به خدا اعتقاد داریم و هم در مواقع بسیاری، لغزش‌های بزرگ و كوچكی از او سر می‌زند؛ گویا كه خدا را نمی‌شناسد.بنابر این باید به دو جهت بسیار توجّه كرد:الف - ارزش عقیدهما عقیده را جزو عمل نمی‌دانیم با این‌كه عقیده خوب، خود ارزش والایی دارد. كسی كه امام حسین‌علیه السلام را در این میان شناخته و قلباً به او گرایش دارد. این ارزش بزرگی است، گرچه این فرد به دلایلی آلوده به گناهان بسیار می‌باشد.كسی كه پیامبران را دوست دارد و امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان حجّت و نماینده خدا در زمین می‌شناسد و از دشمنان آنان بیزاری می‌جوید و به دلایلی آلوده به گناهانی گشته است، ارزش این فرد بسیار است و گاه تا جایی است كه می‌توان گفت: عقیده خوبش بر تمام كارهای بدش ترجیح دارد و آنها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد (دقت شود).ب - بعضی می‌گویند: كسی كه عقیده‌اش خوب است، گناه نمی‌كند. آری، عقیده خوب، آن هم در درجات بالا چنین پیامدی را دارد؛ ولی عقیده‌های خوب در درجات پایینش كه بسیاری دارند، چنین پیامد جدّی را ندارد؛ بلكه گاه گاه با گناه و گاه بسیار با گناه جمع می‌شود.فردی است امیر المؤمنین علیه السلام را شناخته و حتّی انتخاب كرده ولی به دلایل شرایط محیطی و نفسی خود، به گناهانی آلوده است. چنین افرادی بسیارند.ما همه می‌خواهیم كه حق، حاكم باشد و راه بر گناه بسته شود و در ارتباط با فرهنگ ما و جامعه بیشتر كار شود و زمینه دستیابی به مصونیت برتر برایمان حاصل گردد.ولی از آن‌جا كه حق در جهان حاكم نیست و باطل اكثر میدان‌ها را تسخیر كرده و اهل باطل آنها را زیر پا دارند. و ما در اقلیت هستیم لذا نمی‌توانیم آن‌گونه كه عقیده داریم پاك بمانیم. و آلودگی‌های بسیاری برایمان پدید می‌آید. این آلودگی‌های ما كاملاً متفاوت از آلودگی‌های دشمنان ماست.آنان خواسته و رسیده‌اند، ما ناخواسته مبتلای به آن شده‌ایم. و لذاست كه شاید در برخی از روایات، شیعه آلوده به گناه بر دیگرانی كه حتّی به گناه آلوده نیستند، ترجیح داده شده‌اند و بالاتر حتّی گناه اینان را به پای آنان گرفته‌اند.اینها اشاره به همان حقیقتی دارد كه ما به اجمال در این‌جا به آن پرداختیم (دقّت كنید).بنابر این دلدادگی و گریه و عزاداری، پذیرش امام حسین علیه السلام و راه او و دفاع از یاد و نام امام حسین كاملاً ارزشمند است در هر شرایطی.البته گاه گریه و عزا كم كم چیزی دروغی می‌شود و فریبكاری محسوب می‌گردد. چنین گریه و عزایی بی‌ارزش است؛ ولی اگر درصد راستی و درستی مطلوب را داشته باشد، گرچه شخصی آلوده است، موجب می‌گردد كه پاك گردد و بسیاری از آلودگی‌هایش كم كم، كم رنگ گردد. آن‌گونه كه مشاهده می‌شود.و كوتاه سخن این‌كه این نقطه سپید و روشن در قلب یك فرد، بسیار ارزشمند است و می‌تواند همه بدی‌ها را محو سازد.

### شبهه 02

آقای سید محمّد حسین حسینی طهرانی قدس سره درباره استادش جناب حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد قدس سره چنین می‌آورد:در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حدّاد بسیار منقلب بود، چهره سرخ می‌شد و چشمان درخشان و نورانی، ولی حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی‌شد، سراسر ابتهاج و مسرّت بود.می‌فرمود: چقدر مردم غافلند كه برای این شهید جان باخته غصّه می‌خورند و ماتم و اندوه به پا می‌دارند؟ صحنه عاشورا، عالی‌ترین مناظر عشق‌بازی است و زیباترین مواطن جمال و جلال الهی و نیكوترین مظاهر اسمای رحمت و غضب، و برای اهل بیت علیهم السلام جز عبور از درجات و مراتب و وصول به اعلی ذروه حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقّق به اصل ظاهر، و فنای مطلق در ذات احدیت، چیزی نبوده است.تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت‌علیهم السلام است؛ زیرا روز كامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و حرم امن و امان اوست. روز عبور از جزئیت و دخول در عالم كلّیت است. روز پیروزی و نجاح است. روز وصول به مطلوب غایی و هدف اصلی است. روزی است كه گوشه‌ای از آن را اگر به سالكان و عاشقان و شوریدگان راه خدا نشان دهند، در تمام عمر از فرط شادی مدهوش می‌گردند و یكسره تا قیامت برپا شود، به سجده شكر به رو در می‌افتند.حضرت آقای حدّاد می‌فرمود: مردم خبر ندارند و چنان محبّت دنیا چشم و گوش‌شان را بسته كه بر آن روز تأسف می‌خورند، و همچون زن فرزند مرده می‌نالند! مردم نمی‌دانند كه همه آنها فوز و نجاح و معامله پربها و ابتیاع اشیای نفیسه و جواهر قیمتی در برابر خزف بوده است. آن كشتن مرگ نبود، عین حیات بود. انقطاع و بریدگی عمر نبود، حیات سرمدی بود.می‌فرمودند: شاعری وارد بر مردم حلب گفت:گفت: آری، لیك گو دور یزید كِیْ بُد است آن غم، چه دیر این‌جا رسیدچشم كوران آن خسارت را بدید گوش كرّان این حكایت را شنیددر دهه عاشورا حضرت آقای حدّاد بسیار گریه می‌كردند ولی همه‌اش گریه شوق بود و بعضی اوقات از شدّت وجد و سرور چنان اشك‌هایشان متوالی و متواتر می‌آمد كه گویی ناودانی است كه آب رحمت باران عشق را بر روی محاسن شریفشان می‌ریزد. چند بار از روی كتاب مولانا محمّد بلخی رومی، این اشعار را با چه صوت و آهنگ دل‌نوازی می‌خواندند كه هنوز كه هنوز است، آن صدا و آن آهنگ و آن اشك‌های سیلاب‌وار در خاطره مجسّم، و تو گویی اینك حدّاد است كه در برابر نشسته و كتاب مثنوی را در دست دارد.آن‌گاه آقای حسینی طهرانی كامل اشعار مثنوی را درباره آن شاعری كه بر مردم حلب وارد شد و مردم را در حال عزاداری دید و... آورده است.سید بن طاووس قدس سره در كتاب لهوف پس از مقدّمه‌ای كوتاه مبنی بر این‌كه خداوند بر بندگانش تجلّی می‌كند، آنان را از دنیا، پاك می‌سازد و سرورهای معنوی را برایشان فراهم می‌سازد، و این برخورد با جمعی از بندگان، به آن جهت است كه اینان پذیرش الطاف الهی را در خود پدید آورده و شایسته این توجّه الهی شده‌اند. در نتیجه خداوند نمی‌خواهد كه این انسان‌ها عمرشان را بیهوده سپری كنند؛ بلكه آنان را توفیق دهد تا به بهترین كارها بپردازند تا جایی كه از غیر خدا دل ببرند و تنها رضای او را طلب كنند.اینان را می‌بینی كه چون كسانی كه قیامت را پذیرفته‌اند شادند و بیمی در آنان مشاهده می‌كنی كه ترس از دیدار برایشان رقم زده است.اینان پیوسته مشتاق چیزی هستند كه آنان را به مراد و مقصود خدا نزدیك سازد و بر پایه میل الهی و آن‌گونه كه او می‌خواهد ورود و خروج داشته باشند.اینان گوش به شنیدن اسرار حق داده‌اند و دل به شیرینی یاد حق سپرده‌اند و خداوند هم به اندازه پذیرش اینان، به آنان توجّه و محبّت دارد.هر چه آنان را از خدا باز دارد و یا دور سازد، از نظر اینان كوچك و خوار و بی‌مقدار است. و تنها از انس با خدا بهره‌مندند.اینان اگر ببینند كه زندگی و ماندنشان، مانع از پیگیری خواسته‌های الهی است، لباس بقا را از تن در آورند و درهای دیدار با خدا را با بذل جسم و جان بكوبند و خود را به شمشیرها و نیزه‌ها بسپارند. و كربلایی‌ها به این مقام بلند رسیدند تا آن‌جا كه برای درك شهادت از یكدیگر سبقت می‌گرفتند.آن‌گاه سیّد بن طاووس نظر خود را بدین شكل بیان می‌دارد:ولولا امتثال أمر السنّة والكتاب فی لبس شعار الجزع والمصاب لأجل ما طمس من أعلام الهدایة واُسّس من أركان الغوایة وتأسّفاً علی ما فاتنا من تلك السعادة وتلهّفاً علی أمثال تلك الشهادة وإلّا كنّا قد لبسنا لتلك النعمة الكبری أثواب المسرّة والبشری.وحیث فی الجزع رضی لسلطان المعاد و غرضاً لأبرار العباد فها نحن قد لبسنا سربال الجزوع وأنسنا بإرسال الدموع وقلنا للعیون جودی بتواتر البكاء و للقلوب جدّی جدّ ثواكل النساء.فإنّ ودائع الرسول صلی الله علیه وآله الرؤوف اُبیحت یوم الطفوف ورسوم وصیّته بحرمه وأبنائه طمست بأیدی اُمّته وأعدائه؛و اگر نبود امتثال دستور قرآن و سنّت، درباره پوشیدن شعار بی‌تابی و مصیبت‌زدگی چون نشانه‌های هدایت محو شده و پایه‌های گمراهی استوار شده و به دلیل حسرت بر فوت سعادت، از ما و اندوه و سوز بر چنین شهادتی (ما چنین نمی‌كردیم) و به پاس این نعمت بزرگ، لباس‌های شادی و بشارت بر تن می‌نمودیم ولی چون در جزع و بی‌تابی خشنودی مالك قیامت (خداوند) و منظور پاكان از بندگان است. هم اكنون ما لباس بی‌تابی‌ها را بر تن می‌پوشیم و با فرو ریختن اشك‌هایمان انس می‌گیریم و به چشمانمان می‌گوییم كه پیوسته گریه كنید و به دل‌هایمان می‌گوییم چون زنان فرزند مرده در ناله و نوحه بكوشید؛ چرا كه امانت‌های پیامبر رؤوف در روز طفّ مباح شمرده شده و خطوط وصیت او درباره حرم و فرزندانش با دست‌های امّت و دشمنانش از بین رفت.آن‌گاه سیّد بن طاووس به مصائب سیّدالشهدا اشاره می‌كند و از كشته شدن ایشان به آن شكل فجیع یاد می‌كند. و می‌نویسد: كاش فاطمه علیها السلام و پدرشان بودند و می‌دیدند كه....سپس مردم روشن ضمیر را مخاطب قرار می‌دهد و از آنان می‌خواهد كه از این كشتگان یاد كنند و بر عزیز پیامبر صلی الله علیه وآله و زهرا علیها السلام ناله و نوحه سر دهند....وی در ادامه با خطاب به وفاداران نسبت به خاتم پیامبران می‌نویسد: چرا با پیامبر در گریه همراهی نمی‌كنید و مخاطبان را سوگند می‌دهد كه با حضرت زهرا علیها السلام در گریستن بر فرزندش هم نوحه شوید تا به پاداش كسی كه با آنان همراهی كرده است، دست یابید.آن‌گاه به روایتی درباره فضیلت گریستن، گریاندن و حتّی تباكی اشاره می‌كند.در پاسخ به این شبهه گفتنی است:كشته شدن سالار شهیدان و اهل بیت باوفا و یاران فداكار آن حضرت چون سكّه‌ای است كه دو رو دارد. برای آنان همه‌اش قرب، وصال، سرور و شادمانی است. آنان با شهادت و شكسته شدن به خواسته‌های الهی خویش رسیده‌اند و مقامی یافته‌اند كه جز با شهادت بدان نمی‌رسیده‌اند. ولی برای ما كه آنان را از دست داده‌ایم و شاهد آن فاجعه سخت و ناگوار بوده‌ایم، غم و سوگ و عزا و گریه است.این، دو روی سكّه است. لذا در زیارت عاشورا می‌خوانیم كه بأبی أنت واُمّی لقد عظم مصابی بك، پدر و مادرم به فدایت كه مصیبت شما بر ما بزرگ و سخت است.و به بیان دیگر كه صعصعه هم درباره شهادت امیر المؤمنین علیه السلام گفت: دنیا با فقدان شما تاریك می‌گردد؛ ولی آخرت با نور شما روشن می‌شود.و ما زمینیان بر این فقدان می‌گرییم. به علاوه كه این فقدان همراه با خشونت دشمن و رفتار وحشیانه‌ای است كه قلب انسان را كباب می‌كند.در این‌جا بد نیست در پاسخ به این شبهه، از سخن حسینی طهرانی مدد بگیریم. وی برای توجیه رفتار و گفتار استادش سیّد هاشم حدّاد در رابطه با عزای حسینی چنین می‌نویسد:باید دانست كه: آنچه را كه مرحوم حدّاد فرموده‌اند: حالات شخصی ایشان، در آن اوان بوده است كه از عوالم كثرت عبور نموده و به فنای مطلق فی اللَّه رسیده بودند و به عبارت دگر: سفر الی اللَّه به پایان رسیده؛ اشتغال به سفر دوم كه فی اللَّه است، داشته‌اند. همان‌طور كه در احوال ملّای رومی در وقت سرودن این اشعار و احوال آن مرد شاعر شیعی وارد در شهر حلب نیز بدین‌گونه بوده است؛ و از درجات نفس عبور كرده در حرم عزّ توحید و حریم وصال حق متمكّن گردیده‌اند.امّا سایر افراد مردم كه در عالم كثرت گرفتارند و از نفس برون نیامده‌اند، حتماً باید گریه و عزاداری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی كنند تا بدین طریق بتوانند راه را طی كنند، و بدان مقصد عالی نائل آیند. این مجاز قنطره‌ای است برای آن حقیقت همچنان كه در روایات كثیره مستفیضه، ما را امر به عزاداری نموده‌اند تا بدین وسیله، جان خود را پاك كنیم و با آن سروران در طیّ این سبیل هم‌آهنگ گردیم.و تازه وقتی كه اسفار اربعه طی شد، از لوازم بقاء باللَّه بعد از مقام فناء فی اللَّه متشكّل شدن به عوالم كثرت و حق هر عالم را كما هو حقّه رعایت نمودن است كه با خداوند در عالم خلق بودن و متّصف به صفات خلقی در عین وحدت ربوبی گردیدن كه هم عشق است و هم عزا. هم توحید است و هم كثرت. چنان‌كه عین خود این حالات در حضرت آقای حدّاد در اواخر عمر مشاهده می‌شد كه پس از مقام فنای صرف و تمكّن در تجرّد دارای مقام بقا بوده‌اند. توأم با همان عشق شدید، در مجالس سوگواری، گریه و عزاداری ناشی از سوز دل و رقّت قلب از ایشان مشهود بود.خود حضرت سیّدالشهدا علیه السلام هم به حضرت سكینه دختر عزیزشان فرمودند: لا تحرقی قلبی بدمعك حسرة مادام منّی الروح فی جثمانی؛ قلب مرا با سرشكت آتش نزن. این سرشكی كه از روی حسرت می‌ریزد، تا وقتی كه جان در بدن دارم.و به عبارت مختصر و كوتاه: داستان كربلا، داستان بسیار غامض و پیچیده‌ای است عیناً مانند سكه دو رو یك روی آن عشق و شور و نیل و فوز حضرت سیّدالشهدا علیه السلام می‌باشد به آن عوالم و روی دیگر آن غصه و اندوه و عذاب و شكنجه و گریه می‌باشد. امّا كسی می‌تواند آن روی سكه را تماشا كند كه این رو را دیده و تماشا كرده و از آن عبور نموده باشد لمثل هذا فلیعمل العاملون.لفظ فنا بیشترین لفظی بود كه بر زبان حدّاد عبور می‌كرد و هیچ چاره و گریزی را بالاتر از فنا نمی‌دید و رفقای خود را بدان دعوت می‌نمود. [8] .درباره گفته سیّد هاشم حدّاد و بیان حسینی طهرانی در توجیه سخن حدّاد، ما علاوه بر توصیه به دقّت در بیان حسینی طهرانی، تنها به این نكته اشاره می‌كنیم كه گریه بر مظلوم، آن هم مظلومی چون سالار شهیدان و همراهان به خون غلطان وی همیشه تا قیامت و برای همه تا همه مراحل پسندیده و الزامی است.و تنها یك نگاه به گفته حضرت مهدی سلام اللَّه علیه در زیارت ناحیه، كافی است كه ما را با حقیقت امر آشنا سازد، بنگرید:... فلأندبّنك صباحاً ومساءً ولأبكینّ علیك بدل الدموع دماً حسرة علیك وتأسّفاً علی مادهاك وتلهّفاً حتّی أموت بلوعة المصاب وغصّة الاكتیاب.و یا جمله حضرت رضا علیه السلام كه: إنّ یوم الحسین أقرح جفوننا وأسبل دموعنا وأذلّ عزیزنا بأرض كرب وبلاء أورثتنا الكرب والبلاء إلی یوم الانقضاء فعلی مثل الحسین فلیبك الباكون....و بقیه توجیه‌ها برای بسیاری مفهوم نیست؛ لذا نیازمند آن‌كه به جواب آن بپردازیم، نیست.گریه و عزاداری بر سالار شهیدان و توجّه به مصیبت از دست دادن آن سرور و مصائب آن حضرت، چیزی نیست كه با این گفته‌ها مورد خدشه قرار گیرد.در پایان گفتنی است كه كلام سیّد بن طاووس هم گرچه لطیف‌تر و نرم‌تر بیان شده است ولی روح همان گفته سیّد هاشم حدّاد است و ظاهراً باید هر دو روی سكّه را حتّی به چند معنی كه متصوّر است، دید و از هیچ سو غفلت نورزید.البته ما گاه می‌خواهیم شخص را متوجّه یك روی دیگر سكه كنیم می‌گوییم اگر درست به آن روی دیگر توجّه شود، این رو مثلاً نادیده گرفته می‌شود ولی هر دو رو مهم است و باید ملحوظ باشد.در این زمینه بیش از این باید كار كرد.

### شبهه 03 - گفتار سید هاشم معروف الحسنی

وی، نظر خود را چنین اعلام می‌دارد:وقد أمعن القصّاص والوعّاظ فی الكذب علی الرسول فنسبوا إلیه وعوداً وأقوالاً فی الزهد فی الدنیا وفضل البلاء والفقر والمرض والجوع والأیّام والساعات والأذكار والأدعیة وأسرفوا فی عرضهم للمكافاة التی یلقاها الإنسان إذا صلّی ركعتین فی بعض اللیالی أو الأیّام أو صام یوماً أو أكثر من بعض الشهور أو سعی لزیارة بعض الأولیاء والأتقیاء فأعطوه علی كلّ ركعة مئات القصور وآلاف الحور والولدان والأثاث المصنوع من الزبرجد والیاقوت والمرجان وعلی كلّ یوم صامه أو خطوة مشاها إلی زیارة ولیّ أو عیادة مریض آلاف الحسنات وأسقطوا عنه آلاف السیّئات وكان له أجر ألف حاج وألف معتمر وثواب من صبر وأحسن عملاً كأیّوب وأمثاله من النبیّین والصدّیقین كما جاء فی بعض المرویّات وفرشوا له طریق الجنّة بالورود والریاحین حتّی ولو لم یفعل بعد ذلك من الطاعات شیئاً بل وحتّی لو فعل المنكرات كما تصرّح بذلك بعض مرویّاتهم.قصّه‌گویان و واعظان، بسیار بر رسول خدا دروغ بسته‌اند و به پیامبر صلی الله علیه وآله وعده‌ها و گفته‌هایی را درباره زهد در دنیا و فضیلت بلا، فقر، مرض، گرسنگی، روزها، ساعت‌ها، ذكرها و دعاها نسبت داده‌اند.و در مورد پاداش و جزایی كه انسان به آن می‌رسد، اگر دو ركعت نماز در برخی از شب‌ها یا روزها بخواند، و یا یك روز یا بیشتر را از برخی ماه‌ها روزه بدارد و یا برای زیارت برخی از اولیا و اتقیا برود، اسراف و زیاده روی كرده‌اند. به آن شخص، بر هر ركعتی صدها كاخ و هزارها حوریه و پسران بهشتی و اثاثیه بافته شده از زبرجد و یاقوت و مرجان داده‌اند و بر هر روز و یا هر گامی كه تا زیارت ولی خدا یا عبادت كردن یك مریض بر می‌دارد، هزارها حسنه داده و از او هزارها گناه را ساقط نموده‌اند و برای او پاداش هزار حاجی و هزار عمره كن و پاداش كسانی كه صبر كرده‌اند و كار نیكو انجام داده‌اند چون ایّوب و مانند او از پیامبران و صدّیقان داده‌اند.آن‌گونه كه در بعضی از روایات آمده است و راه بهشت را برای او با گل‌ها و ریاحین فرش كرده‌اند، حتّی اگر بعد از آن عمل، هیچ طاعتی انجام ندهد و یا حتّی اگر كارهای گناه و منكر را مرتكب گردد، آن‌گونه كه برخی از روایاتشان بدان تصریح می‌كند.سپس وی در این باره می‌نویسد:وجاء فی تفسیر علی بن ابراهیم انّ الامام جعفر بن محمّد قال: من ذكرنا أو ذكرنا عنده فخرج من عینیه دمع مثل جناح البعوضة غفر اللَّه له ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر إلی غیر ذلك من المرویّات التی سنعرض بعضها حسب المناسبات فی الفصول الآتیة من هذا الكتاب؛ [5] .و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است كه امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر كس كه ما را یاد كند و یا از ما نزد او یاد شود و از دو چشمش، اشكی چون بال پشه بیرون آید، خداوند گناهانش را می‌آمرزد گرچه چون كف دریا باشد.و دیگر روایاتی كه برخی از آنها را در فصول آینده این كتاب [الموضوعات فی الآثار والأخبار]، بر حسب مناسبت‌ها می‌آوریم.وی در چند صفحه بعد چنین ادامه می‌دهد:... وفی الوقت ذاته ربمّا یحذّر السامع عن العمل ویبعث فی نفسه روح الاتّكال علی الثواب الموعود به عند ما یسمع انّ الدمعة التی لا تزید عن جناح بعوضة إذا خرجت من عینه حزناً علی ما أصاب أهل البیت علیهم السلام یغفر اللَّه له بسببها جمیع ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر كما جاء فی روایة علی بن إبراهیم عن الإمام جعفر بن محمّد علیه السلام...؛ [6] ... و در عین حال، چه بسا شنونده را نسبت به عمل تحذیر می‌كند و روح تكیه بر پاداش وعده داده شده را در او بر می‌انگیزد. آن زمان كه می‌شنود یك قطره اشك كه بیش از یك بال پشه نیست اگر از چشمش از روی اندوه بر مصائب اهل بیت علیهم السلام بیرون آید، خداوند به سبب آن یك قطره، همه گناهانش را می‌آمرزد، گرچه به اندازه كف دریا باشد، آن‌گونه كه در روایت علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام آمده است.

### شبهه 04 - گفتار بهبودی

او نظر خود را در این باره بدین شكل بیان می‌دارد:توهّم الجهّال أنّ لهذه الأحادیث اطلاقاً یشمل كلّ ظرف وزمان فأنكرها بعض أشدّ الإنكار وقال لو صحّ هذه الأحادیث لاتی علی بنیان المذهب وقواعده ولأدیّ إلی تعطیل الفرائض والأحكام وترك الصلاة والصیام كما نری الفسّاق والفجّار یتّكلون فی ارتكاب السیّئات والاقتحام فی جرائمهم الشنیعة علی ولاء الحسین ومحبّته والبكاء علیه من دون أن ینتهوا عن ظلمهم وغیّهم واعتسافهم.فلیس هذه الأحادیث إلّا موضوعة من قبل الغلاة دسّهم فی أخبار أهل البیت ترویجاً لمرامهم الفاسد ومسلكهم فی أنّ ولاء أهل البیت إنّما هو محبّتهم لا الدخول تحت سلطانهم وأمرهم ونهیهم علی ما هو الصحیح من معنی الولایة.وبعضهم الآخر الذین یروون الحدیث ولا یعقلون فیه ولا یتدبّرون أخذ بالإطلاق وادّعی أنّ «من بكی علی الحسین أو أبكی أو تباكی فله الجنّة» حتّی فی زماننا هذا وعصرنا كائناً من كان ثمّ شد علی المنكرین بأنّهم كفروا وخرجوا عن المذهب ولم یعرفوا الأئمة حقّ معرفتهم و... ثم إذا ألزم بالاشكال أخذ فی تأویل الأحادیث وأخرجها عن معانیها ومغزاها او سرد فی الجواب بعض الاقاصیص والرؤی.والحقّ أنّ هذه الأحادیث بین صحاح وحسان وضعاف مستفیضة بل متواترة لا تتطرّق إلیها ید الجرح والتأویل لكّنها صدرت حینما كان ذكر الحسین والبكاء علیه وزیارته ورثاؤه وإنشاد الشعر فیه إنكاراً للمنكر ومجاهدة فی ذات اللَّه ومحاربة مع أعداء اللَّه بنی اُمیة الظالمة الغشوم وهدماً لأساسهم وتقبیحاً وتنفیراً من سیرتهم الكافرة بالقرآن والرسول ولذلك كانت الأئمّة علیهم السلام یرغبون الشیعة فی تلك الجهاد المقدّس بإعلاء كلمة الحسین وإحیاء أمره بأیّ نحو كان بالرثاء والمدیح والزیارة والبكاء علیه وفی مقابلهم بنو اُمیّة تعرج علی إماتة ذكر الحسین ویمنع من زیارته ورثائه والبكاء علیه فمن وجد ویفعل شیئاً من ذلك أخذوه وشردوه وقتلوه وهدموا داره ولأجل تلك المحاربة القائمة بین الفریقین، انصار الدین وأنصار الكفر أباد المتوكل قبر الحسین وسوّاه مع الأرض وأجری الماء علیه لیطفئ نور اللَّه واللَّه متمّ نوره ولو كره الكافرون.فمن كان یبكی علی الحسین أو یرثیه أو یزوره فی ذاك الظرف لم یكن فعله ذلك حسرة وعزاء وتسلیة فقط بل محاربة لأعداء الدین وجهاداً فی سبیل اللَّه مع ما یقاسونه من الجهد والبلاء والتشرید والتنكیل فحقّ علی اللَّه أن یثیب المجاهد فی سبیله ویرزقه الجنّة بغیر حساب.ذلك بأنّهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل اللَّه ولا یطاؤن موطئاً یغیظ الكفّار ولا ینالون من عدوّ نیلاً إلّا كتب لهم به عمل صالح إنّ اللَّه لا یضیع أجر المحسنین.ففی مثل ذاك الزمان - كما رأینا قبل عشرین سنة فی إیران - لم یكن لیبكی علی الحسین وینشد فیه الرثاء إلّا كلّ مؤمن وفی أهل التقوی والیقین لما فی ذلك من العذاب والتنكیل لاكلّ فاسق وشارب حتّی یستشكل فی الأحادیث.بل كان هؤلاء الفسّاق - فی ذاك الظرف - مستظهرین بسلطان بنی اُمیة منحازین إلی الفئة الباغیة یتجسّسون خلال الدیار لیأخذوا علی أیدی الشیعة ویمنعوهم من إحیاء ذكر الحسین كما اقتحموا دار أبی عبداللَّه الصادق بعد ما سمعوا صراخ الویل والبكاء من داره علیه السلام.وأمّا فی زمان لا محاربة بین أهل البیت وأعدائهم كزماننا هذا فلا یصدق علی ذكر الحسین والبكاء علیه عنوان الجهاد كما أنّه لا یلقی ذاكر الحسین إلّا الذكر الجمیل والثناء الحسن بل یأخذ بذلك أجرة والباكی علی الحسین یشرف ویكرم ویقال له قدمت خیر مقدم ویقدح إلیه ما یشرب ویتفكّه.فحیث لا جهاد فی البكاء علیه فلا وعد بالجنّة وحیث لا عذاب ولا نكال ولا خوف نفس فلا ثواب كذا وكذا فلیبك الفسقة الفجرة أنّهم مأخوذون بسیئی أعمالهم انّ اللَّه لا یخدع عن جنّته ولیمیز الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیركمه جمیعاً فیجعله فی جهنّم اولئك هم الخاسرون؛ [7] جاهلان می‌پندارند كه این روایات گریه و عزاداری، اطلاق دارد و هر زمان و شرایطی را شامل می‌شود. در نتیجه، برخی این روایات را با شدیدترین شكل انكار كرده‌اند و گفته‌اند: اگر این روایات درست باشد، اساس مذهب و پایه‌های آن از بین می‌رود و به تعطیل احكام و واجبات و نیز ترك نماز و روزه می‌انجامد، آن‌گونه كه می‌بینیم.و فاسقان و فاجران برای انجام گناهان و فرو رفتن در كارهای زشتشان بر ولای امام حسین، دوستی و گریه بر او تكیه می‌كنند بی‌آن‌كه از ستم، گمراهی و انحرافشان دست بكشند.بنابر این، این روایات تنها از سوی غالیان جعل گردیده و آنان این روایات را برای ترویج از مرام فاسد و مسلكی كه دارند وضع كرده و در روایات ما داخل كرده‌اند. مسلكشان همان است كه ولای اهل بیت‌علیهم السلام تنها به معنای دوستی آنان است نه خویش را زیر نفوذ و ولایت آنان قرار داده و خود را تسلیم اوامر و نواهی آنان نمودن كه این معنای درست ولایت اهل بیت علیهم السلام است.و برخی دیگر كه روایت را نقل می‌كنند، ولی در آن نمی‌اندیشند و تدبّر نمی‌كنند، اینان اطلاق روایات گریه و عزاداری را می‌گیرند و ادّعا می‌كنند كه هر كس بر امام حسین بگرید یا بگریاند و یا حتّی خودش را به گریه بزند، بهشت برای او ثابت است. حتّی در زمان ما و هر كس كه باشد، اینان بر منكران این روایات سخت حمله می‌كنند و می‌گویند كه آنان كافرند، از مذهب بیرون رفته‌اند و آن‌گونه كه شایسته امامان است، آنان را نمی‌شناسند و....و هر زمانی كه در برابر این اشكال گیر می‌كنند و می‌مانند، شروع به تأویل روایات می‌كنند و آنها را از معانی و محتوا می‌اندازند و یا این‌كه در پاسخ، بعضی از قصّه‌ها و خواب‌ها را بازگو می‌كنند. ولی حق آن است كه این روایات كه هم صحیح و هم حسن و هم ضعیف، در آن است در حدّ استفاضه و بلكه متواتر هست و دست ردّ و تأویل بدان راه نمی‌یابد.امّا صدور این روایات در زمانی است كه یاد امام حسین‌علیه السلام و گریه بر او و زیارت و خواندن شعر برای ایشان، انكار منكر و مجاهده در راه خدا و جنگ با دشمنان خدا یعنی بنی امیه ستمگر بود و این یاد و گریه، پایه‌های حكومت بنی امیه را منهدم می‌ساخت و موجب تقبیح و منفور ساختن روش كفر آمیز آنان به قرآن و پیامبرصلی الله علیه وآله بود.و بر همین اساس بود كه امامان علیهم السلام، شیعه را به شركت در این جهاد مقدّس با بالا بردن نام حسین و احیای امر حسین به هر شكل كه بود، چه با مرثیه‌سرایی یا مدیحه‌سرایی و یا زیارت و گریه، ترغیب می‌كردند.و در برابر اهل بیت علیهم السلام، بنو امیّه می‌خواستند تا یاد حسین را از بین ببرند و از زیارت، مرثیه‌خوانی و گریه بر حسین باز دارند و لذا هر كس را می‌دیدند كه به یكی از از این كارها دست می‌زند، او را می‌گرفتند، تبعید می‌كردند، می‌كشتند و خانه‌اش را خراب می‌نمودند.و روی همین جنگ استوار میان دو گروه یاران دین و یاران كفر متوكل قبر امام حسین را از بین برد و آن را با زمین صاف كرد و آب را بر آن روان نمود تا نور خدا را خاموش سازد؛ ولی خداوند نورش را تمام می‌كند، گرچه كافران نخواهند.پس هر كس كه بر امام حسین علیه السلام بگرید یا مرثیه بخواند یا او را در آن شرایط زیارت كند، كار وی تنها اظهار حسرت و عزا و تسلیت نیست؛ بلكه جنگ با دشمنان خدا و جهاد در راه خدا محسوب می‌شود، با توجّه به رنج و بلا و تبعید و تعذیبی كه می‌بینند. لذا بر خداوند است كه به مجاهد در راه خود پاداش دهد و او را بی‌حساب بهشتی سازد.این به خاطر آن است كه هیچ تشنگی، خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و هیچ گامی كه موجب خشم كافران می‌شود، بر نمی‌دارند و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر این‌كه به خاطر آن، عمل صالحی برای آنان نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیكوكاران را تباه نمی‌كند.پس در چنین زمانی - كه ما بیست سال پیش در ایران دیدیم - تنها مؤمنان باوفا اهل تقوی و یقین بر حسین می‌گریند و مرثیه برای او می‌خوانند چون در مرثیه و گریه بر او شكنجه و تعذیب است نه هر فاسق و شرابخواری تا به روایات اشكال وارد شود.بلكه آن فاسقان - در آن شرایط سخت - از قدرت بنی امیه كمك می‌گیرند و به آن ستمگران می‌پیوندند و در شهرها جاسوسی می‌كنند تا شیعیان را بگیرند و آنان را از احیای یاد حسین باز دارند، آن‌گونه كه در خانه امام صادق علیه السلام پس از آن‌كه صدای گریه و واویلا را شنیدند، ریختند.ولی در زمانی كه میان اهل بیت و دشمنانشان جنگی نیست؛ چون این زمان ما، در این مورد عنوان جهاد بر یاد امام حسین علیه السلام و گریه بر امام حسین تطبیق نمی‌كند. آن‌گونه كه با ذاكر امام حسین علیه السلام جز با یاد نیك و ستایش نیك برخورد نمی‌شود. بالاتر كه برای یاد و گریه مزد هم می‌گیرد و گریه كننده بر امام حسین علیه السلام مكرّم و معزّز است و به او می‌گویند: خوش آمدی و به او نوشیدنی و میوه تعارف می‌كنند.و چون در گریه بر امام حسین علیه السلام جهاد نیست، دیگر وعده بهشت نخواهد بود و چون شكنجه و رنج و ترس از كشته شدن نیست، دیگر ثواب‌های چنانی نخواهد بود.بنابر این فاسقان فاجر بگریند آنان در برابر كارهای بدشان مؤاخذه می‌شوند؛ چرا كه خداوند را درباره بهشتش نمی‌توان فریب داد و باید كه پلید از پاك جدا گردد و خداوند پلیدها را روی هم جمع كند و در جهنّم قرار دهد و اینان زیانكاران‌اند.پاسخ‌های كوتاه به عدم پذیرش روایات گریه و عزاداری و یا پذیرش مشروط آن1. در زمان‌های سخت، گاه بسیاری از اهل تقوی هم جا می‌زنند و عقب می‌كشند. آیا این دلیل می‌شود كه گریه آنان هم بی‌ارزش است؟2. در زمان‌های سخت، گاه برخی از همان فسّاق به اصطلاح شما ممكن است پایدار بمانند و دست از عزای امام حسین علیه السلام برندارند و حتّی در این راه كشته شوند.شما آیا آن روایات را در حقّ اینان جاری می‌دانید یا چون فسق مرتكب شده‌اند دیگر مشمول آن روایات نیستند.3. گریه دروغین بر سیّدالشهدا نتیجه‌ای ندارد؛ ولی اگر كسی به راستی بر سیّدالشهدا بگرید چرا كه به آن امام خوبان ستم رفته است و مظلومیت او را فریاد كند ولی در كنار گریه آلوده به گناه باشد آن‌گونه كه اكثر ما هستیم، گمان نمی‌كنم كه برای گریه‌اش مشكلی پدید آید.4. اگر خداوند باب توبه را باز كرد و یا شفاعت دستگیر مؤمنان در قیامت خواهد شد، این موجب جسارت و جرأت گنهكاران می‌شود. پس بهتر است كه شما راه بازگشت به سوی خدا را ببندید تا كسی از راه خدا بر نگردد. و به تعبیر دیگر، از هر آموزه دینی می‌توان برداشت بدی داشت ولی معنایش این نیست كه آن آموزه غلط است. گریه بر امام حسین علیه السلام، توبه، شفاعت، گریه از خوف خدا همه همین طور است، انسان آلوده‌ای كه به حق گریه كند و به حق توبه كند، به آثار والای آن دست می‌یابد.درباره استبعاد از پاداشی كه برای گریه و عزاداری آمده، گفتنی است:استبعاد دلیلی است كه بسیاری به هنگام بحث بدان تمسّك می‌جویند و سخن خویش را بر پایه آن استوار می‌سازند ولی:1. استبعاد دلیل نیست، در برابر این استبعاد كه «آیا مگر می‌شود؟» پاسخ می‌دهیم: «آری. قطعاً می‌شود». پس استبعاد دلیل نیست تا نیازمند جواب باشد.2. این استبعاد منحصر به ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام و عزاداری بر آن سرور شهیدان نیست. بسیاری از عمل‌های به ظاهر كوچك در دین ثواب‌های بزرگی را به خود اختصاص داده‌اند. شما هر جوابی كه در آن موارد دادید، ما هم در مورد ثواب گریه و عزاداری می‌دهیم.3. كسی مپندارد كه یك قطره چیزی نیست. گاه كاری از نظر حجم فیزیكی كم است ولی ارزش بالایی دارد. همین نماز كه در واجبات مهم‌ترین واجب محسوب می‌شود، مگر چند قیام و قعود و چند ذكر و دعا و سوره بیشتر است یا گناه ابلیس مگر تنها یك سجده نكردن بیشتر بود؟ بنابر این حجم فیزیكی عمل تنها مورد نظر نیست. آنچه ملاك ارزش یك عمل است، روح و حقیقتی است كه در آن عمل و اثری است كه بر آن مترتّب می‌گردد.4. ثواب‌هایی كه خداوند بر عمل‌ها به بندگان می‌دهد، همه از روی تفضّل است؛ مانند جایزه‌هایی كه گاه برای یك عمل مختصر می‌دهند. بنابر این نباید استبعاد كرد كه یك عمل ساده، ثواب بزرگی داشته باشد.5. اگر كسی درباره همین یك قطره اشك كه از سر اخلاص و محبّت در سوگ سالار شهیدان ریخته می‌شود، بحث و بررسی كند و آن را موضوع تحقیق خویش سازد و از جهات گوناگون به آن بپردازد و در ابعاد و جهات این قطره اشك عمیق شود، خواهد فهمید كه این یك قطره چیز كمی نیست. یك دنیا ارادت قلبی پشت این یك قطره خوابیده كه یك دنیا سخن گاه در پدید آوردن این یك قطره عاجز می‌ماند.یك دنیا فهم و درك، پشت این یك قطره نهفته است و این یك قطره از آن اقیانوس برگرفته شده است و گاه همه مردم از پدید آوردن این یك قطره عاجز می‌مانند. یك دنیا اثر و بركت، بر این یك قطره مترتّب است كه گاه هیچ چیز دیگر جایگزین این یك قطره در پدید آوردن آن آثار و بركات نیست.یك قطره است ولی تو را به انبیا، اولیا، پاكان و نیكان گره و پیوند می‌زند. یك قطره است ولی نتیجه تلاش‌های پیامبران، پاكان و نیكان است. یك قطره است ولی از یك عمق فهم و درك و ارادت و دلدادگی حكایت دارد.

### شبهه 05

سید بن طاووس شبهه پنجم را مطرح كرده و خود پاسخ داده است. با ما همراه باشید و متن كلام سیّد را در اقبال ملاحظه كنید.سید بن طاووس می‌نویسد:أقول: ولعلّ قائلاً یقول هلّا كان الحزن الذی یعملونه من أوّل عشر المحرّم قبل وقوع القتل یعملونه بعد عاشورا لأجل تجدّد القتل فأقول: إنّ أوّل العشر كان الحزن خوفاً ممّا جرت الحال علیه فلمّا قتل صلوات اللَّه علیه وآله دخل تحت قول اللَّه تعالی: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَ تَام بَلْ أَحْیَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ - فَرِحِینَ بِمَآ ءَاتَلهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ‌ی وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ».فلما صاروا فرحین بسعادة وجب المشاركة لهم فی السرور بعد القتل لتظفرهم بالسعادة.فإن قیل فعلام تجدّدون قرائة المقتل والحزن كلّ عام فأقول لأنّ قرائته هو عرض قصّة القتل علی عدل اللَّه جلّ جلاله لیأخذ بثاره كما وعد من العدل.وأمّا تجدّد الحزن كلّ عشر والشهداء صاروا مسرورین فلأ نّه مواساة لهم فی الأیّام العشر حیث كانوا فیها ممتحنین ففی كلّ سنة ینبغی لأهل الوفاء أن یكونوا وقت الحزن محزونین ووقت السرور مسرورین؛ [9] .می‌گویم: شاید كسی بگوید چرا اندوهی را كه از روز نخست محرّم به كار می‌گیرند، پس از عاشورا و به دلیل پدید آمدن شهادت انجام نمی‌دهند.(در پاسخ به این شبهه) می‌گویم: از روز نخست دهه محرّم حزن و اندوه به دلیل بیم از حوادثی است كه بر حضرت جاری می‌گردد ولی چون حضرت كشته می‌گردد و به شهادت می‌رسد، دیگر مشمول گفته خداوند متعال است كه: «ای پیامبر! هرگز گمان مبر كسانی كه در راه خدا كشته شدند، مردگانند! بلكه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. آنها به خاطر نعمت‌های فراوانی كه خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و به خاطر كسانی كه هنوز به آنها ملحق نشده‌اند [= مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند، و می‌دانند) كه نه ترسی بر آنهاست و نه غمی خواهند داشت.پس چون آنان به سعادت شهادت شادمان می‌گردند، لازم است كه پس از كشته شدن و شهادتشان با آنان در شادمانی همراه شد، چرا كه به سعادت رسیده‌اند.اگر گفته شود: پس چرا شما خواندن مقتل حضرت سیّدالشهدا علیه السلام و حزن و اندوه برایشان را در هر سال تكرار می‌كنید (اگر آنان به شهادت رسیده‌اند و مسرور گشته‌اند، تكرار در عزا و ماتم، در سال‌های بعد وجهی ندارد).می‌گویم: چون خواندن مقتل، عرضه كردن داستان شهادت حضرت بر عدل الهی است تا خداوند انتقام خون وی را بگیرد، آن‌گونه كه خود وعده عدالت داده است.و امّا تكرار حزن و اندوه در هر دهه محرم با این‌كه شهیدان (پس از شهادت) به سرور شهادت دست یافته‌اند. این بدان جهت است كه با آنان در دهه محرم همراهی كنیم. چون آنان در دهه محرم مبتلای به محنت‌ها و بلاها بوده‌اند. بنابر این در هر سال وفاداران باید كه در هنگام حزن و اندوه، اندوهگین و به هنگام شادمانی شاد و مسرور باشند.در ادامه مقاله، باز به چند روایت دیگر می‌پردازیم.ما بر این باوریم كه با تأمّل در مجموعه روایات آمده در این مقاله، دیگر نیازی به پاسخ‌های جداگانه از شبهات نیست. این روایات خود به خوبی از گریه و عزاداری، جزع و بی‌تابی بر سالار شهیدان دفاع می‌كند و تحلیل‌های مناسبی ارائه می‌دهد.... عن أبی عمارة المنشد قال: ما ذكر الحسین بن علیّ عند أبی عبداللَّه فی یوم قطّ فرئی أبو عبداللَّه علیه السلام متبسّماً فی ذلك الیوم إلی اللّیل. [10] .ابو عماره گوید: مرثیه امام حسین علیه السلام هیچ‌گاه نزد امام صادق علیه السلام خوانده نمی‌شد كه حضرت در آن روز تا شب با تبسّم دیده شود.... عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال: سمعته یقول: إنّ البكاء والجزع مكروه للعبد فی كلّ ما جزع، ما خلا البكاء علی الحسین بن علی علیهما السلام فإنّه فیه مأجور. [11] .از امام صادق علیه السلام شنیدم كه می‌فرمود: گریه و بی‌تابی برای بنده درباره هر چه كه باشد، ناپسند است جز گریه بر امام حسین علیه السلام كه گریه كننده مأجور است.... عن معاویة بن وهب، عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال: كلّ الجزع والبكاء مكروه سوی الجزع والبكاء علی الحسین علیه السلام. [12] .امام صادق علیه السلام فرمود: هر بی‌تابی و گریه ناپسند است جز بی‌تابی و گریه بر امام حسین علیه السلام.رأیت فی بعض تألیفات بعض الثقات من المعاصرین: روی أنّه لمّا أخبر النبی صلی الله علیه وآله ابنته فاطمة بقتل ولدها الحسین وما یجری علیه من المحن بكت فاطمة بكاءً شدیداً وقالت: یا أبت متی یكون ذلك؟ قال: فی زمان خال منّی ومنك ومن علیّ فاشتدّ بكاؤها وقالت: یا أبت فمن یبكی علیه، ومن یلتزم بإقامة العزاء له؟فقال النبی صلی الله علیه وآله: یا فاطمة! انّ نساء اُمّتی یبكون علی نساء أهل بیتی ورجالهم یبكون علی رجال أهل بیتی ویجدّدون العزاء جیلاً بعد جیل فی كلّ سنة فإذا كان القیامة تشفعین أنت للنساء وأنا أشفع للرجال وكلّ من بكی منهم علی مصاب الحسین أخذنا بیده وأدخلناه الجنّة.یا فاطمة! كلّ عین باكیة یوم القیامة إلّا عین بكت علی مصاب الحسین فإنّها ضاحكة مستبشره بنعیم الجنّة. [13] .روایت شده است كه چون پیامبر صلی الله علیه وآله به دخترشان فاطمه علیها السلام شهادت فرزندش حسین و بلاهایی را كه بر او می‌رود، خبر داد، حضرت فاطمه علیها السلام به شدّت گریست و گفت: پدر جان! كِی چنین می‌شود؟ حضرت فرمود: در زمانی كه نه من و نه تو و نه علی هیچ‌كدام نیستیم. گریه فاطمه علیها السلام شدّت بیشتر گرفت. گفت: پدر جان! چه كسی بر حسین می‌گرید و چه كسی خود را موظّف به اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام می‌داند؟ حضرت فرمود: ای فاطمه! زنان امّت من بر زنان اهل بیتم و مردانشان بر مردان اهل بیتم می‌گریند و نسلاً بعد نسل در هر سال، عزای حسین را تجدید می‌كنند و چون قیامت شود، تو برای زنان و من برای مردان شفاعت می‌كنم و هر كدام از آنان كه بر مصیبت حسین گریه كنند دستشان را می‌گیرم و به بهشت وارد می‌كنم.روی عن الصادق علیه السلام أنّه قال: زین العابدین بكی علی أبیه أربعین سنة صائماً نهاره قائماً لیله فإذا حضر الإفطار جاء غلامه بطعامه وشرابه فیضعه بین یدیه، فیقول: كل یا مولای فیقول: قتل ابن رسول اللَّه جائعاً قتل ابن رسول اللَّه عطشاناً فلا یزال یكرّر ذلك ویبكی حتّی یبل طعامه من دموعه ثمّ یخرج شرابه بدموعه فلم یزل كذلك حتّی لحق باللَّه عزّ وجلّ.وحدّث مولی له علیه السلام انّه برز یوماً إلی الصحراء قال:....فقلت: یا سیّدی! امّا آن لحزنك أن ینقضی ولبكائك أن تقلّ؟ فقال لی: ویحك إنّ یعقوب بن إسحاق ابن إبراهیم علیه السلام كان نبیّاً ابن نبی كان له اثنا عشر ابناً فغیّب اللَّه سبحانه واحداً منهم فشاب رأسه من الحزن واحدودب ظهره من الغم وذهب بصره من البكاء وابنه حیّ فی دار الدنیا وأنا فقدت أبی وأخی وسبعة عشر من أهل بیتی صرعی مقتولین فكیف ینقضی حزنی ویقلّ بكائی؟ [14] .از امام صادق علیه السلام روایت شده كه فرمود: حضرت زین العابدین علیه السلام بر پدرشان چهل سال گریستند. روزها را روزه می‌داشتند و شب‌ها را به عبادت سپری می‌كردند و چون زمان افطار می‌شد، غلامشان غذا و نوشیدنی می‌آورد و در پیش روی حضرت می‌نهاد. حضرت می‌فرمود: ای غلام بخور. پس از آن می‌فرمود: فرزند رسول خدا گرسنه كشته شد؛ فرزند رسول خدا تشنه كشته شد؛ پیوسته این سخن را تكرار می‌نمود تا غذایش از اشك چشمش تر گردد و پس از آن نوشیدنی‌اش با اشك‌هایش ممزوج شود و پیوسته چنین بود تا به دیدار خداوند عز وجل نایل آمد.و غلام حضرت گوید كه امام سجّاد روزی به صحرا رفت....غلام گوید: به امام عرض كردم: ای سرورم! آیا زمان آن نرسیده كه اندوه شما پایان پذیرد و گریه شما كم گردد؟ حضرت به من فرمود: وای بر تو! یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام پیامبر و پسر پیامبر بود. دوازده پسر داشت، خداوند یكی از آنان را از چشم او دور ساخت. موی سرش از اندوه سپید گشت و پشتش از غم خمیده گشت و چشمش از گریه نابینا شد، در حالی كه پسرش زنده در دنیا بود. ولی من پدرم، برادرم و هفده نفر از خویشانم را از دست دادم در حالی كه همه كشته روی زمین افتاده بودند. چگونه اندوهم پایان گیرد و گریه‌ام كم گردد؟... إنّ الحسین بن علی علیهما السلام دخل یوماً إلی الحسن علیه السلام فلمّا نظر إلیه بكی فقال له: ما یبكیك یا أبا عبداللَّه قال: أبكی لما یصنع بك فقال له الحسن علیه السلام: ان الذی یوتی الی سمّ یدس إلیّ فاقتل به ولكن لا یوم كیومك یا أبا عبداللَّه یزدلف إلیك ثلاثون ألف رجل یدّعون أنّهم من اُمّة جدّنا محمّد صلی الله علیه وآله وینتحلون دین الاسلام فیجتمعون علی قتلك وسفك دمك وانتهاك حرمتك وسبی ذراریك ونساءك وانتهاب ثقلك. فعندها تحلّ ببنی امیّة اللعنة وتمطر السماء رماداً ودماً ویبكی علیك كلّ شی‌ء حتّی الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار. [15] .... امام حسین علیه السلام روزی خدمت امام حسن علیه السلام رسیدند. چون به آن حضرت نگریستند، گریستند. امام حسن علیه السلام به ایشان فرمود: ای ابا عبداللَّه! برای چه می‌گریی؟ امام حسین علیه السلام گفت: برای آنچه كه با شما می‌شود.امام حسن علیه السلام به ایشان فرمود: آنچه با من می‌شود، تنها سمّی است كه با حیله و تزویر به من می‌دهند و من با آن كشته می‌شوم ولی روزی چون روز تو نیست ای ابا عبداللَّه! به تو نزدیك می‌شوند سی هزار مرد كه همه مدّعی‌اند كه از امّت جدّ ما حضرت محمّد صلی الله علیه وآله هستند. دین اسلام را به خود می‌بندند و بر كشتن تو و ریختن خونت و هتك حرمت تو و اسارت فرزندان و زنان تو و غارت اثاث و اموال تو اجتماع می‌كنند.در آن زمان لعنت خدا بنی امیه را می‌گیرد و آسمان خاكستر و خون می‌بارد و همه چیز حتّی حیوانات صحرا و ماهیان دریا بر تو می‌گریند.عن معاویة بن وهب قال: كنت جالساً عند جعفر بن محمّد علیهما السلام إذ جاء شیخ قد انحنی من الكبر فقال: السلام علیك ورحمة اللَّه. فقال له أبو عبداللَّه: وعلیك السلام ورحمة اللَّه یا شیخ ادن منّی فدنا منه وقبّل یده وبكی فقال له أبو عبداللَّه علیه السلام: وما یبكیك یا شیخ! قال له: یابن رسول اللَّه أنا مقیم علی رجاء منكم نحو من مائة سنة. أقول: هذه السنة وهذا الشهر وهذا الیوم ولا أراه فیكم فتلومنی أن أبكی قال: فبكی أبو عبداللَّه علیه السلام ثمّ قال: یا شیخ إن أخّرت منیّتك كنت معنا وإن عجّلت كنت یوم القیامة مع ثقل رسول اللَّه صلی الله علیه وآله.فقال الشیخ: ما اُبالی مافاتنی بعد هذا یابن رسول اللَّه. فقال له أبو عبداللَّه: یا شیخ إنّ رسول اللَّه قال: إنّی تارك فیكم الثقلین ما إن تمسّكتم بهما لن تضلّوا كتاب اللَّه المنزل وعترتی أهل بیتی تجیئی وأنت معنا یوم القیامة.ثمّ قال: یا شیخ ما أحسبك من أهل الكوفة. قال: لا. قال: فمن أین؟ قال: من سوادها جعلت فداك. قال: أین أنت من قبر جدّی المظلوم الحسین؟ قال: إنّی لقریب منه. قال: كیف اتیانك له؟ قال: إنّی لآتیه واُكثر. قال: یا شیخ ذاك دم یطلب اللَّه تعالی به ما اصیب ولد فاطمة ولا یصابون بمثل الحسین ولقد قتل علیه السلام فی سبعة عشر من أهل بیته نصحوا للَّه وصبروا فی جنب اللَّه فجزاهم اللَّه أحسن جزاء الصابرین انّه إذا كان یوم القیامة أقبل رسول اللَّه و معه الحسین ویده علی رأسه یقطر دماً فیقول یا ربّ سل اُمّتی فیم قتلوا ابنی؟ وقال علیه السلام: كلّ الجزع والبكاء مكروه سوی الجزع والبكاء علی الحسین. [16] .معاویة بن وهب گوید: خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم كه پیرمردی كه از پیری، قد خمیده شده بود، آمد. او گفت: سلام بر تو باد و رحمت خدا. امام صادق علیه السلام به او فرمود: و بر تو باد سلام و رحمت خدا ای پیرمرد نزدیك بیا. او به امام نزدیك شد و دست ایشان را بوسید و گریست.امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای شیخ چرا می‌گریی؟ او به امام گفت: ای فرزند رسول خدا من حدود صد سال است كه به امید شما هستم. می‌گویم: امسال، این ماه و امروز ولی آن را در دست شما نمی‌بینم. حال مرا ملامت می‌كنید كه گریه می‌كنم.معاویة بن وهب گوید: امام صادق علیه السلام گریست. سپس فرمود: ای پیرمرد اگر مرگت به تأخیر بیفتد (تا زمان حكومت ما برسد)، تو با ما هستی و اگر زودتر فرا رسد، در روز قیامت با اهل رسول خدا صلی الله علیه وآله هستی.شیخ گفت: ای فرزند رسول خدا پس از این سخن، دیگر باكی ندارم از آنچه كه از دست برود. امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد! رسول خدا فرمود: من در میان شما دو چیز سنگین و گران‌بها می‌گذارم؛ تا زمانی كه به آن دو چنگ بزنید، گمراه نمی‌شوید: كتاب مُنزل خدا و عترت من یعنی اهل بیتم. ای شیخ! تو می‌آیی در حالی كه با ما هستی در قیامت.سپس حضرت فرمود: ای پیرمرد! گمان نمی‌كنم كه از اهالی كوفه باشی. او گفت: نه. حضرت فرمود: پس از كجایی؟ او گفت: از حوالی كوفه فدایت گردم. حضرت فرمود: تو در رابطه با قبر جدّ مظلومم حسین علیه السلام چگونه‌ای؟ او گفت: من به قبر ایشان نزدیك هستم. حضرت فرمود: چگونه است به زیارت قبر رفتن تو؟ او گفت: من به دیدار قبر می‌روم و فراوان هم می‌روم.حضرت فرمود: ای پیرمرد! آن خونی است كه خداوند پیگیری آن را می‌كند (در پی آن خون است) نه در گذشته و نه در آینده فرزندان فاطمه مصیبتی چون مصیبت حسین را ندیده و نمی‌بینند و امام حسین علیه السلام همراه با هفده نفر از خانواده‌اش دوستی‌شان را برای خدا خالص كردند و در كنار خدا صبر نمودند. خداوند به آنان بهترین پاداش صابران را بدهد.چون روز قیامت شود، پیامبر خدا می‌آید در حالی كه حسین همراه اوست و دست پیامبر بر سر حسین است و از سر امام حسین‌علیه السلام خون می‌چكد. حضرت می‌گوید: پروردگار من! از امّتم بپرس برای چه فرزندم را كشتند.و حضرت فرمود: هر بی‌تابی و گریه‌ای ناپسند است، جز بی‌تابی و گریه بر امام حسین علیه السلام.خدایا ما را از كسانی قرار بده كه با معرفت در شهادت سالار شهیدان جزع و بی‌تابی كنیم.پروردگارا! به ما توفیق ده تا در ركاب مولایمان حضرت مهدی ارواحنا فداه انتقام خون سالار شهیدان را بگیریم و در كنار ایشان برای حاكمیت دین و عدل بكوشیم.بأبی أنت واُمّی لقد عظم مصابی بك فأسئل اللَّه الذی أكرم مقامك وأكرمنی بك أن یرزقنی طلب ثارك مع إمام منصور من أهل بیت محمّد صلی الله علیه وآله.

### پاورقی

[1] المزار الكبیر، ص 501.  
[2] ر. ك: روایت مسمع كردین از امام صادق‌علیه السلام و روایت بكر بن محمّد ازدی (بحارالأنوار، ج 44، ص 283 و 289).  
[3] ر. ك: روایت ابن مسرور از امام رضاعلیه السلام (بحارالأنوار، ج 44، ص 283).  
[4] بحارالأنوار، ج 45، ص 148.  
[5] الموضوعات فی الآثار والأخبار، ص 170.  
[6] همان، ص 173.  
[7] بحارالأنوار، ج 44، ص 293، پاورقی.  
[8] روح مجرّد، ص 91.  
[9] إقبال الأعمال، ص 583. [  
[10] بحارالأنوار، ج 44، ص 280.  
[11] همان، ص 291.  
[12] همان، ص 280.  
[13] همان، ص 292.  
[14] همان، ج 45، ص 149.  
[15] بحارالأنوار، ج 45، ص 218.  
[16] همان، ص 313، ح 14.

## 13. عزادار حقیقی

### مشخصات كتاب

‏سرشناسه : شجاعی، محمد، ۱۳۴۳ -  
‏عنوان و نام پدیدآور : عزادار حقیقی/ محمد شجاعی.  
‏مشخصات نشر : قم : محیی‌‏ ، ۱۳۸۵.  
‏مشخصات ظاهری : ‏[‏۲۱۲] ص.  
‏شابك : ‏۱۸۰۰۰ریال‏: چاپ چهارم‏964-92569-8-9 : ؛ ‏۱۸۰۰۰ ریال (چاپ ششم) ؛ ‏۳۰۰۰۰ ریال (چاپ هشتم) ؛ ‏۳۵۰۰۰ ریال ( چاپ نهم ) ؛ ‏۳۵۰۰۰ ریال (چاپ دهم) ؛ ‏۳۵۰۰۰ ریال( چاپ یازدهم)  
‏یادداشت : چاپ قبلی: محیی، ۱۳۸۳(۱۸۸ص).  
‏یادداشت : چاپ چهارم.  
‏یادداشت : چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۵.  
‏یادداشت : چاپ نهم : ۱۳۸۸.  
‏یادداشت : چاپ هشتم : ۱۳۸۷.  
‏یادداشت : چاپ دهم: زمستان ۱۳۸۸.  
‏یادداشت : چاپ یازدهم : ۱۳۸۹.  
‏یادداشت : ‏عنوان روی جلد: عزادار حقیقی: مراتب پنج‌گانه سیر و سلوك عزادار.  
‏یادداشت : كتابنامه: ص.[۲۰۸ - ۲۰۹] ؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
‏یادداشت : نمایه.  
‏عنوان روی جلد : ‏ عزادار حقیقی: مراتب پنج‌گانه سیر و سلوك عزادار.  
‏موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سوگواری‌ها  
‏موضوع : سوگواری‌ها  
‏رده بندی كنگره : ‏BP۲۶۰/۳‏ ۱۳۸۵‏/ش‌۳ع‌۴  
‏رده بندی دیویی : ‏۲۹۷/۷۴  
‏شماره كتابشناسی ملی : ۱۱۶۴۰۹۷

### پیشگفتار

موضوع زیارت قبور مطهر و مقدس معصومین علیهم‌السلام و اولیای دین و نیز توسل به آنها و سوگواری در ایام شهادت و نیز بزرگداشت ایام میلادشان، و یا ایامی كه به نحوی به آن انوار طیبه مربوط است، و به خصوص در مورد وجود مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام، از مهم‌ترین موضوعاتی است كه در فرهنگ اسلامی، جایگاه بسیار رفیعی دارد. هر چند سایر فرهنگ‌ها نیز از آن بی‌بهره نیستند.بررسی آیات و روایات این حقیقت را نشان می‌دهد كه هیچ خلقی نزد خداوند تبارك و تعالی محبوب‌تر از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وجود نداشته و ندارد.همه آنها نور واحد هستند و یك حقیقت بیشتر نیستند.با این وجود، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به دلیل شرایط زمانی و مكانی‌اش و به دلیل مأموریت ویژه‌ای كه از سوی خداوند تبارك و تعالی به عهده داشته است، دارای درخشش و تجلی خاصی است و همین تجلی و درخشش خاص برای او موقعیتی ویژه و جایگاه خاصی در قلوب همه انسان‌ها و به خصوص مؤمنین ایجاد كرده است.به دلیل جایگاه خاص و نقشی كه امام حسین علیه‌السلام و عزاداری او در هدایت انسان‌ها به راه مستقیم الهی دارد، خداوند تبارك و تعالی اراده [ صفحه 2] كرده است كه نام مقدس او و حماسه او در طول تاریخ مطرح باشد [1] و نیز در همه اقوام و ملل و نقاط مختلف جهان عزاداری او برپا باشد.این حقیقت كه سیدالشهداء محبوب‌ترین شخصیت انسانی در بین همه اقوام جهان، با همه تنوع و تعدد مذاهبشان است، و نیاز چندانی به اثبات ندارد. برای درك بهتر این حقیقت كافی است در ایام محرم و صفر به گستردگی مجالس عزای حسینی در داخل و خارج كشورمان نظری بیندازیم تا ببینیم در همه جای جهان و نزد پیروان همه مذاهب مختلف، سوگواری برای سالار شهیدان برپاست. هرگز بشریت شخصیتی نظیر امام حسین علیه‌السلام ندیده است كه پیروان همه مذاهب اینگونه از او یاد كنند و برای او عزاداری نمایند.اینكه از ناحیه ذات اقدس الهی در احادیث قدسی و نیز از سوی چهارده معصوم علیهم‌السلام سفارش زیادی به عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام شده است، حاكی از نقش عظیم این كار در احیای دین و زنده نگه داشتن آن است.هیچ عملی به اندازه برپایی عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام در حفظ دین از انحراف و از هجوم بی‌امان دشمنان اسلام برای نابودی دین و همچنین توسعه فرهنگ دینی مؤثر نبوده و نیست. به عبارت دیگر می‌توان چنین مجالسی را مهمترین «وسیله» برای صیانت از كیان دین و جامعه اسلامی و نیز بسط روح دین و دینداری دانست. چه زیبا فرمود رهبیر كبیر انقلاب حضرت امام خمینی قدس سره:«امام حسین علیه‌السلام نجات داد اسلام را، ما برای یك آدمی كه نجات داده اسلام را و رفته و [ صفحه 3] كشته شده، هر روز باید گریه كنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مكتب. محرم و صفر است كه اسلام را زنده نگه داشته است. فداكاری سیدالشهداء است كه اسلام را برای ما زنده نگه داشته است. [2] .»هر ساله دهها میلیون نفر از مردم ایران و نیز دهها میلیون نفر از سایر كشورهای جهان - حتی در بین ملل غیر مسلمان - میلیاردها تومان و میلیاردها ساعت وقت خود را به این امر مقدس اختصاص می‌دهند.متأسفانه عزاداری‌ها با همه اهمیت و جایگاه مهمی كه در فرهنگ اسلامی دارند، در طول زمان دچار آفات، و خطرات و انحرافاتی شده است كه نقش این «وسیله» مهم را تا حدودی كمرنگ كرده است.این آفات موجب شده تا عزاداری‌ها و اساسا بزرگداشت‌ها، نتوانند همه كاركردها و توانایی‌های خود را بروز و ظهور دهند. یه عبارت دیگر برگزاركنندگان این مجالس نتوانسته‌اند از همه آثار مقدس و مهمی كه مورد توجه و مقصود خداوند و اولیای دین در سفارش حكیمانه و اكیدشان به برپایی چنین مجالسی بوده است، بهره‌برداری لازم و كافی را كنند.قدرت سازندگی و آثار یك عزاداری صحیح و منطبق با هدف اصلی قیام سیدالشهداء علیه‌السلام به قدری زیاد است كه عزاداران حسینی از این «وسیله» بسیار قدرتمند استفاده لازم و صحیح می‌كردند و مانع نفوذ این همه آفات در آن می‌شدند، جامعه اسلامی و جهان اسلام وضعیتی كاملا متفاوت با آنچه امروز دچار آن است، داشت.اگر شیعیان به پیام‌های عاشورا توجه جدی می‌كردند و از آن به خوبی الگو می‌گرفتند، امروز به پیشرفته‌ترین جامعه از لحاظ مادی و [ صفحه 4] معنوی تبدیل شده بودند و این همه مشكلات و معضلات گوناگون، جامعه اسلامی را رنج نمی‌داد.اگر پیام عاشورا جدی گرفته می‌شد و مسیر عزاداری‌ها و سوگواری‌ها به سمتی كه معصومین علیهم‌السلام خواسته بودند، هدایت می‌شد، پس از گذشت بیست و پنج سال از انقلاب باشكوه اسلامی، شاهد این همه مظاهر زشت و تأسف‌برانگیز فساد، فقر، تبعیض و عقب‌ماندگی نبودیم.اگر در سوگواری‌ها به درس‌های كربلا توجه می‌شد، این همه بودجه و امكانات مملكت ما، صرف مبارزه با ناهنجاری‌های گوناگون و آثار طولانی مدت آنها نمی‌شد و دشمنان اسلام در شبیخون فرهنگی خود، این همه پیروزی‌های چشمگیر به دست نمی‌آوردند.هیچ دینی و هیچ ملتی در جهان، چنین «وسیله قدرتمندی را برای پیشرفت و سعادت در دست ندارد. افسوس كه جامعه اسلامی به خوبی و به درستی از این قدرتمندترین «وسیله» استفاده نكرد.افسوس كه تنها بهره كمی از این سرمایه گران عظیم نصیب اسلام و مسلمین و نیز هدف اصلی قیام امام حسین علیه‌السلام می‌شود.به عبارت دیگر تنها بخش كوچكی از این میلیاردها ساعت وقت و میلیاردها تومان بودجه با هدف اصلی عزاداری و مقاصد مهمی كه اهل بیت علیهم‌السلام از ترغیب و تأكیدشان به اقامه عزا و برپایی مجالس بزرگداشت آنها داشتند، منطبق است. جامعه اسلامی در هیچ زمانی مانند زمان كنونی نیازمند استفاده از قدرت عظیم و بی‌مانند مجالس عزا و بزرگداشت معصومین علیهم‌السلام و استفاده دقیق و درست از درس‌ها و پیام‌های عاشورا نیست.نگارنده كه از سال 1370 در جلسات متعدد به بیان فلسفه عزاداری و [ صفحه 5] نیز شرح زیارت عاشورا پرداخته است، از اینكه جامعه اسلامی هنوز نتوانسته است از این «وسیله» باعظمت استفاده كافی و لازم را برای پیشبرد اهداف مقدس دین و مبارزه با دشمنان خونین آن بنماید، در رنج بوده است.همیشه فكر می‌كردم شاید نوشتن یك كتاب مفصل درباره اهمیت و جایگاه عزاداری و آثار گوناگون آن، به خصوص آثار سیاسی و اجتماعی و بالاخص آثار عرفانی و توحیدی آن مفید باشد، ولی كثرت مشغله مانع از پرداختن به چنین كاری می‌شد. هر چند در سلسله بحث‌های شرح زیارت عاشورا تا حدودی به این ابعاد پرداخته است. [3] به این فكر افتادم حال كه توفیق و لیاقت چنین كار مبسوط و مفصلی را ندارم، بهتر است كتابی كوچك تهیه و در اختیار عموم مردم و محبان خاندان وحی، به ویژه ارادتمندان و عاشقان سیدالشهداء قرار دهم، تا قدمی هر چند كوچك در راه بهره‌وری بهتر و بیشتر از این مجالس نورانی و سازنده برداشته باشم و به این فرمایش نورانی أمیرالمؤمنین عمل كرده باشم كه: «اذا لم یكن ما ترید فاترد ما یكون [4] - هر گاه آنچه را می‌خواهی، نیست. پس آنچه را كه هست، بخواه».امید است خداوند توفیق تكمیل این را نیز عطا نماید.در این كتاب مراحل پنج گانه سیر و سلوك و رشد یك عزادار و كیفیت ارتباط او با «گریه و عزاداری» به عنوان یك «وسیله» و همچنین آفات عزاداری‌ها، خطرات و انحرافاتی كه زمانه حاضر پیدا كرده، به طور مختصر بررسی شده است. همچنین عالی‌ترین نوع بهره‌برداری از [ صفحه 6] مجالس سوگواری سالار شهیدان علیه‌السلام و مهمترین اهداف از برپایی چنین مجالسی به طور مبسوط، مورد بررسی قرار گرفته است.همچنین به تشریح انواع مصائب اهل بیت علیهم‌السلام و نیز وظایفی كه در قبال هر یك از آنها داریم، پرداخته‌ایم. ان‌شاءالله مقبول درگاه الهی و خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام قرار گیرد و برای خوانندگان عزیز مفید باشد.در پایان لازم می‌دانم از همسر عزیز و فداكارم كه در ویراستاری و تنظیم این اثر همچون آثار دیگر قبول زحمت كردند و نیز از همكاری برادر عزیز آقای رضا قریبی و خواهران گرامی، خانم‌ها: نجمه سادات مشهدی، زهرا براری و مریم جوادیان در آماده‌سازی این اثر كمال تشكر و قدرانی را بنمایم.الحمد الله رب العالمینقم - محمد شجاعیزمستان 83 [ صفحه 9]

### مراتب عزاداری و عزاداران

#### اشاره

در این تقسیم‌بندی بیشتر به جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی با درون‌مایه‌های عقیدتی توجه شده است.عزاداران، همانند مؤمنان دارای درجات و مراتب مختلفی هستند كه هر مرتبه،درجه و جایگاه عزادار را در نظام انسانیت و در نزد خداوند و نیز میزان قرب او را به سیدالشهدا علیه‌السلام نشان می‌دهد.البته تمامی درجات عزاداری دارای اجر و ثواب الهی است و هر مرتبه خیر و ثوابی را نصیب عزادار می‌كند.به طور كلی عزاداران حسینی را می‌توان به شش دسته تقسیم كرد كه پنج دسته را در این كتاب معرفی و بررسی می‌كنیم و دسته ششم را كه مربوط به مسائل اخلاقی و عرفانی است، ان‌شاءالله در فرصتی دیگر بررسی خواهیم كرد.

#### مرتبه اول عزاداری

در این مرتبه عزادار در قلب خود از مصیبت وارده به سیدالشهداء علیه‌السلام، غمگین و ناراضی است؛ بدون اینكه غم و نارضایتی خود را معمولا بروز دهد. این مرتیه كمترین درجه عزاداری است؛ و پایین‌تر از آن، مرتبه [ صفحه 10] دشمنان حضرت است یعنی مرتبه‌ای كه شخص به مصائب حسینی آگاه شود و ناراحت نگردد و به آن راضی باشد. درباره این گروه در زیارت وارث چنین می‌خوانیم:«لعن الله أمة قتلتك و لعن الله أمة سمعت بذلك فرضیت به [5] - خداوند لعنت كند امتی را كه تو را كشتند و به تو ظلم كردند؛ و خدا لعنت كند امتی را كه خبر چنین جنایتی را شنیدند و به آن راضی شدند».كسانی كه در مرتبه اول عزاداری هستند، و از هر دین و آیینی كه باشند، به خاطر اندوه قلبی‌شان برای مصیبت امام حسین علیه‌السلام در نزد خداوند از ثواب و پاداشی به تناسب عقیده‌شان برخوردار هستند. [6] در این باره مناسب است كه خاطره‌ای را از حضرت آیت‌الله بهجت حفظه الله تعالی نقل كنیم:«در نزدیكی نجف اشرف، در محل تلاقی دو رودخانه فرات و دجله، آبادی است به نام «مصیب»، كه مردی شیعه هر شب جمعه برای زیارت مولای متقیان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام ]به آنجا[ می‌رفت. مردی از اهل سنت كه در سر راه مرد شیعه خانه داشت، چون می‌دانست وی به زیارت حضرت علی علیه‌السلام می‌رود، همواره هنگام عبور وی، او را مسخره می‌كرد، حتی یك بار به ساحت مقدس علی علیه‌السلام جسارت كرد، و مرد شیعه خیلی ناراحت شد. چون خدمت آقا مشرف شد خیلی بی‌تابی كرد و ناله زد كه: تو می‌دانی این مخالف چه می‌كند.آن شب آقا را در خواب دید و شكایت كرد. آقا فرمودند: او بر ما حقی دارد كه هر چه بكند در دنیا نمی‌توانیم او را كیفر بدهیم. شیعه می‌گوید، عرض كردم: آری، لابد به خاطر آن جسارتهایی كه او می‌كند بر شما حق پیدا كرده است؟! حضرت فرمودند: نه، بلكه او روزی در محل تلاقی آب فرات و دجله نشسته بود و به فرات نگاه می‌كرد، ناگهان جریان كربلا و منع آب از حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام به خاطرش افتاد و پیش خود گفت: «عمر بن سعد كار خوبی نكرد كه آنها را تشنه كشت، خوب بود به آنها آب می‌داد، بعد همه را می‌كشت»! [ صفحه 11] و ناراحت شد و یك قطره - اشك - از چشم او ریخت، از این جهت بر ما حقی پیدا كرد كه نمی‌توانیم او را جزا بدهیم.آن مرد شیعه می‌گوید: از خواب بیدار شدم و حركت كردم، هنگام برگشتن در سر راه، آن سنی با من برخورد كرد و با تمسخر گفت: آقا را دیدی و از طرف ما پیام رساندی؟! مرد شیعه گفت: آری پیام رساندم و نیز پیامی دارم. او خندید و گفت: بگو چیست؟ مرد شیعه جریان را تا آخر بازگو كرد. وقتی فرمایش امام علیه‌السلام را كه وی به آب نكاهی كرد و به یاد كربلا افتاد و... بازگو كرد، مرد سنی تا شنید سر به زیر افكند و كمی به فكر فرورفت و گفت: خدایا، در آن زمان هیچ كس در آنجا نبود و من این را به كسی نگفته‌ام، آقا از كجا فهمید. بلافاصله گفت:«اشهد ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله، و ان علیا أمیرالمؤمنین ولی الله و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و شیعه شد.» [7] .عظمت مقام اهل بیت علیهم‌السلام به قدری است كه كوچكترین كاری كه برای آنها صورت گیرد، با پاداش‌های بزرگی از ناحیه آنها جبران خواهد شد. حال اگر یك كافر هم خدمتی به آنها كند و یا ادبی را نسبت به آنها رعایت نماید، چون شخص كافر در آخرت اهل نجات نیست، پاداش او را در دنیا به او می‌دهند و اگر شخص كوچكترین سنخیت و آمادگی را داشته باشد، چه بسا پاداش اهل بیت علیهم‌السلام موجب هدایت او نیز شود. هر چند بعضی از كارهای خیر و یا خدماتی كه از سوی كفار نسبت به دین و اهل بیت علیهم‌السلام صورت می‌گیرد، در صورتی كه لیاقت هدایت را نداشته باشند، به صورت كاهش عذاب آخرتی نیز جبران می‌شود.

#### مرتبه دوم عزاداری

در این مرتبه عزادار غم و نارضایتی خود را به شكل‌های گوناگون از قبیل گرفتگی چهره، گرفتن حالت بغض و گریه (تباكی)، گریه كردن، پوشیدن لباس عزا به سینه و سر زدن و... بروز می‌دهد و در این كار گاهی [ صفحه 12] تنها و گاهی به همراه دیگران عزاداری می‌كند.در این مرتبه عزادار در درون خود با حس غریبی روبروست كه بین او و امام حسین علیه‌السلام پیوند و رابطه ویژه‌ای برقرار می‌كند. عزادار در این مرتبه نوعی انس و الفت و نیز نوعی كشش و نیاز به آن حضرت پیدا می‌كند و همین یافت درونی و نیز نسبت و انس غریب، او را وادار می‌كند كه برای آن حضرت گریه كند و نیز در عزاداری ایشان شركت كند.گرایش عزاداران كلیمی، مسیحی و پیروان سایر مذاهب - كه برای امام حسین علیه‌السلام گریه می‌كنند - و نیز احساسی كه به آن حضرت دارند، نشان‌دهنده این حقیقت است كه حضرت برای آنها یك «غریب آشنا» است.حقیقت این است كه همه معصومین علیهم‌السلام به خصوص وجود مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام در وجود همه انسان‌ها حضور و پرتویی دارند كه ما در این باره در مربته چهارم عزاداری توضیح كافی و مبسوط داده‌ایم.معمولا نفوذ این «غریب آشنا» به درون قلب عزادار و ایجاد محبت و شدت گرفتن آن، رفته رفته او را به سوی مرتبه سوم عزاداری می‌كشاند.

#### مرتبه سوم عزاداری

در این مرتبه كه شیعیان حضرت بیشترین اعضای آن را تشكیل می‌دهند، عزادار تنفر و اعتراض خود را نسبت به عاملین مصیبت و جنایت‌كاران در حق سیدالشهداء علیه‌السلام و یارانش و به طور كلی همه اهل بیت علیهم‌السلام اظهار می‌كند و بر آنها لعن و نفرین نثار می‌كند؛ آنچه موجب شده كه عزادار از مرتبه دوم به مرتبه سوم ترقی كند، شناخت و معرفتی است كه عزادار به وجود مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام پیدا كرده و [ صفحه 13] اعتقاد بالاتری است كه نسبت به آن حضرت و آیین او یافته است.شناخت بیشتر سیدالشهداء علیه‌السلام و اعتقاد بالاتر و بیشتر به مقام آن حضرت و فهم محدود و نسبی درباره قیام ایشان در برابر یزید و یزیدیان، موجب گشته كه عزادار از مرتبه دوم به مرتبه سوم ترقی پیدا كند. همچنین علاوه بر عوامل ذكر شده، شدت یافتن انس و محبت به آن حضرت، عواطف و احساسات عزادار را رقیق‌تر و بیشتر نموده است؛ و تا جایی كه عزادار در درون خود از یك سو به عنایت حضرت و از سوی دیگر به گریه و آه و سوز و برای ایشان و نیز اعلان برائت و بیزاری از قاتلان او احساس نیاز بیشتری می‌كند. در این مرتبه عزاداری به نیت كسب ثواب، برآورده شدن حاجت‌ها و عرض ادب صورت می‌گیرد.از بررسی این سه مرتبه به خوبی فهمیده می‌شود كه عنصر اصلی این سه مرتبه، عنصر عواطف و احساسات است. بررسی دقیق آثار هنری، نوحه‌ها و اشعار عاشورایی به خوبی نشان می‌دهد كه عزاداری در این سه مرحله غالبا در سطح عواطف و احساسات است و عزادار به مراحل مراتب بالاتر راه پیدا نكرده است.

#### عزاداری و آفت‌های آن

در اینحا باید اعتراف كنیم كه حذف شدن عنصر معرفت از عزاداری‌ها و محوریت مسایل عاطفی و تكیه بر ظواهر و رها كردن فلسفه و حكمت عزاداری‌ها و بزرگداشت‌ها، و نیز تبدیل شدن گریه و سوگواری از یك «وسیله خوب و كارآمد» به یك «هدف اصلی» موجب شده كه این گونه مجالس خاصیت و كاركرد اصلی خود را از دست بدهد و به یك سنت تكراری و یك عادت مذهبی تبدیل شود. یك عمل خوب و سازنده مذهبی از قبیل عزاداری، نماز، روزه، قرائت قرآن، حج و... وقتی [ صفحه 14] به صورت عادت دربیاید و از كاركرد اصلی آن غفلت شود دراین حال برای فرد و اجتماع خطرناك است.شكی نیست كه هر دستوری كه خداوند و معصومین علیهم‌السلام به ما داده‌اند به خاطر خود ما بوده است و به این علت بوده كه رعایت آن دستور و انجام آن وظیفه نوعی سازندگی و رشد برای ما ایجاد می‌كند. اما نباید غفلت كرد كه هر چیز سازنده و خوبی دارای آفت یا آفاتی است كه اگر در آن چیز خوب نفوذ كند، نه تنها سازندگی خود را از دست خواهد داد، بلكه به چیزی مخرب و مضر تبدیل خواهد شد.امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این هشدار مهم و سازنده را به همه داده‌اند كه: «لكل شی‌ء آفة [8] - برای هر چیزی آفتی است.»در اینكه ما باید طالب خوبی‌ها و امور مثبت باشیم شكی نیست. ولی این هشدار مهم نباید فراموش شود و اگر ما به هر چیز خوب و سازنده و ارزشمندی دست یافتیم باید مواظب آفت یا آفت‌های آن نیز باشیم و الا برای پیروزی و رشد، از هدف خود بازخواهیم ماند و نتیجه عكس و منفی خواهیم گرفت.

#### شرایط یك عمل خوب و سازنده از نظر اسلام

1 - هر عمل باید با لوازم و شرایط خاص خودش انجام شود. بدیهی است تنها خداوند عزاداری - به عنوان سازنده و خالق - و معصومین علیهم‌السلام - به عنوان متخصص و نماینده حقیقی خداوند - می‌توانند به طور كامل شرایط خاص یك عمل سازنده و خوب را بیان كنند.لوازم و شرایط خاص یعنی مجموعه مقررات و آدابی كه سازندگی و تأثیرگذاری آن عمل را تضمین می‌كنند. [ صفحه 15] 2 - لوازم و شرایط باید به گونه‌ای باشد كه امكان نفوذ آفت را قبل و حین عمل از بین ببرد. از نظر اسلام تنها انجام خوب یك عمل كافی نیست. چه بسا یك عمل خوب و سازنده با همه لوازم و شرایطش انجام گیرد و اثر خوب و سازنده‌ای را هم ایجاد كند، آنچه كه مهم است این است كه این اثر خوب و سازنده پایدار و ثابت باشد. ممكن است ما یك اثر خوب و سازنده را از یك عمل به دست بیاوریم، ولی آفت یا آفت‌هایی پس از مدتی آن اثر خوب و سازنده را از بین ببرند و آن را به یك ضد ارزش و یك چیز مخرب تبدیل كنند. پس صرف داشتن یا تحصیل یك كمال، انجام یك عمل خوب، داشتن یك نعمت یا قدرت روحی و... كافی نیست. مهم این است كه بتوانیم آنها را نگه داریم و نگذاریم در اثر آفت‌زدگی به ضد خودشان تبدیل شوند.از آنچه كه گفت شد نتیجه می‌گیریم كه هر چیز سازنده و خوبی دارای سه نوع آفت است: آفت قبل، آفت همراه و آفت بعد از آن.بحث آفت‌شناسی، بحث مستقل و پردامنه‌ای است كه این نوشته مختصر گنجایش آن را ندارد، اما آنچه كه ضروری است این است كه بدانیم عزاداری هم مانند سایر واجبات و مستحبات دارای آفت‌هایی است كه اگر در آن نفوذ كنند، نه تنها به آثار مثبت و سازنده آن نمی‌رسیم، بلكه به نتایجی خلاف آنچه كه در عزاداری دنبال می‌كردیم، دست خواهیم یافت و دچار آثار مخرب و خطرناك خواهیم شد و یا حداقل به همه آنچه كه معصومین علیهم‌السلام در امر به عزاداری برای فرد و جامعه در نظر داشتند، نخواهیم رسید و عزاداری ما از كیفیت و سازندگی لازم برخوردار نخواهد شد.در اینجا قصد نداریم به یك بررسی جامع درباره آفات عزاداری و یا [ صفحه 16] سایر عبادات بپزداریم. اما به یك آفت اساسی كه مبدأ و ریشه بسیاری از آفات است، اشاره مختصری خواهیم كرد.

#### مادر همه آفات

شرط اصلی برای سازندگی یك عمل آن است كه مقرارت و آداب ویژه آن عمل كه تضمین كننده سازندگی و تأثیرات مثبت آن است، كاملا رعایت شود. بنابراین بزرگترین اشتباه و اصلی‌ترین آفت كه مادر همه آفات است، این است كه ما بدون شناخت كامل و دقیق آن مقرارت و آداب، شروع به انجام عمل و ادامه آن برای مدت طولانی كنیم. باید توجه داشته باشیم كه عزاداری و سایر واجبات و مستجبات هیچ كدام هدف نیستند، بلكه همه آنها وسیله‌ای برای رشد و ترقی انسان هستند. بدیهی است هر وسیله‌ای تنها با شرایط و لوازم خاصی می‌تواند ما را به مقصد برساند و دارای آثار مثبت و سازنده باشد.این طور نیست كه هر عمل نیك و پسندیده‌ای اعم از واجب و مستحب در هر شرایطی موجب رشد ما شود. شرع مقدس و هیچ عقل سلیمی چنین حكمی نمی‌كند و چنین ادعایی را نمی‌پذیرد.برای روشن شدن بیشتر مطلب و اینكه هیچ عملی بدون شناخت نسبت به فلسفه و شرایط و لوازم آن، نمی‌تواند مفید باشد، به این روایت توجه فرمایید.امام صادق علیه‌السلام فرمودند:«لا یقبل الله عملا الا بمعرفة [9] - خداوند هیچ عملی را جز با شناخت نپذیرد».همان طور كه گفتیم عدم شناخت نسبت به كاركرد اصلی و یا فلسفه یك عمل و نیز نشناختن شیوه و مقررات صحیح انجام آن عمل، موجب پدید آمدن آفت‌های گوناگونی خواهد شد. [ صفحه 17]

#### ضعف عوامل اجرایی

عزاداری به عنوان یكی از قوی‌ترین و بهترین عوامل حیات دین و مكتب اهل بیت علیهم‌السلام، كاری دقیق، ظریف و تخصصی است كه فقط زمانی آثار مورد انتظار اهل بیت علیهم‌السلام را بروز خواهد داد كه با آگاهی همه جانبه به ابعاد گوناگون آن و مقررات و شرایط خاص خودش انجام گیرد. اگر گردانندگان و عوامل اجرایی عزاداری جاهل به این ابعاد و شرایط خاص باشند، نمی‌توانند آن نتیجه مطلوب را از عزاداری بگیرند و اگر نتیجه نامطلوب و خطرناكی هم نگیرند، حداقل عزاداری را به یك امر ضعیف و كم‌اثر تبدیل می‌كنند. امام علی علیه‌السلام ناتوانی مجریان و عوامل اجرایی یك كار را آفت آن كار می‌دانند و چنین می‌فرمایند:«آفة الاعمال عجز العمال [10] - آفت كارها، ناتوانی مجریان است.»

#### تبدیل شدن عمل به عادت

آفت مهم دیگری كه علاوه بر ناتوانی مجریان در اثر جهل و نادانی به وجود می‌آید، و آثار مهم و سازنده یك عمل خوب را از بین می‌برد، تبدیل شدن آن عمل به یك عادت است. وقتی مجریان با شرایط خاص یك عمل و فلسفه و آن خوب آشنا نباشند، ناتوان و عاجز خواهند بود و این ناتوانی و عجز موجب می‌شود كه آن عمل بدون توجه به بایدها و نبایدهای ویژه خود انجام گیرد و صرفا به یك رسم، عادت و سنت كم‌محتوا و یا خدای ناكرده یك عادت خطرناك و مضر تبدیل شود. أمیرالمؤمنین علیه‌السلام یكی از مهمترین آفتهای یك كار را كه در اثر جهالت انجام می‌شود، غلیه عادت در انجام كار می‌دانند. [11] .عزاداری وقتی كه برای مجریان و شركت كنندگان تبدیل به یك عادت [ صفحه 18] شود دیگر هیچ كس كاری ندارد كه كیفیت و هدف عزاداری چگونه باید باشد و چرا اهل بیت علیهم‌السلام امر به برپایی عزاداری كرده‌اند و عزاداری چه خواص و آثاری باید ایجاد كند.این حالت موجب می‌شود تا عزاداری به جای اینكه حركت‌آفرین و رشددهنده باشد، غفلت‌زا و كندكننده حركت شود. به جای اینكه وسیله باشد، به هدف تبدیل شود. وقتی كه عزاداری به هدف تبدیل شود، از آثار مورد انتظار معصومین علیه‌السلام دور می‌شود و خود به یك ارزش مستقل بدون آن خواص و آثار تبدیل خواهد شد. در چنین حالتی مجریان و شركت‌كنندگان خیال می‌كنند عزاداری به تنهایی در مقابل سایر اعمال، مثل نماز، یك عمل مستقل است و اگر به نماز و یا سایر واجبات لطمه وارد سازد، هیچ اشكالی ندارد و اگر دچار انواع آفت‌ها شد همین كه صورت عزاداری برقرار باشد، كافی است. عزاداری در این صورت یك ثواب و عبادت و یك هدف مهم تلقی می‌شود هر چند توأم با انواع دروغ‌ها، تحریف‌ها، گناهان و اختلافات باشد.این نوع عزاداری مجریان و شركت كنندگان را به شدت پرتوقع و طلب‌كار از خدا و اهل بیت علیه‌السلام بار می‌آورد. یعنی به جای اینكه از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام سپاسگزار باشند كه به آنها توفیق برپایی چنین مجالس و شركت در این مجالس را داده‌اند، آنها را منت‌گذار و طلب‌كار از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام می‌كند. چنین كسانی خیال می‌كنند اگر در سایر وظایف واجب، اعم از حق الله و حق الناس كوتاهی كنند، همین كه در دستگاه امام حسین علیه‌السلام مشغول كار هستند، كافی است و كار در دستگاه اهل بیت علیهم‌السلام هر چند با اهداف آنها سازگار نباشد، مجوز هر نوع كم‌كاری در سایر وظایف را به انسان می‌دهد و انسان را از ملامت و توبیخ به خاطر [ صفحه 19] تقصیر در سایر واجبات معاف می‌كند.البته خطر تبدیل شدن به یك عادت و خالی شدن از محتوا فقط به عزاداری‌ها اختصاص ندارد بلكه هر عمل واجب و مستحب كه بدون توجه به كاركرد اصلی آن و بدون توجه و به شرایط و مقررات ویژه‌اش انجام شود، نه تنها فلسفه وجودیش را از دست خواهد داد و دیگر سازندگی نخواهد داشت، بلكه آثار مخرب و مضر گوناگونی را ایجاد خواهد كرد. چنانكه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر كس كه نمازش او را از كار زشت و ناپسند بازندارد، جز بر دوری او از خدا افزوده نشود». [12] .

#### وجود آفت موجب ترك عمل نمی‌شود

نباید چنین تصور شود كه چون عزاداری و هر عمل دیگری ممكن است دچار آفت شود و یا ما آفات آن را نمی‌دانیم، پس باید تعطیل و یا ترك شود. این نتیجه یك وسوسه شیطانی و یك خطر غیرقابل جبران است. ممكن است شیطان و یا افرادی كه با عزاداری و یا عبادت‌های دیگر مخالف هستند این حرف‌ها را بهانه‌ای قرار دهند و بگویند پس عزاداری‌ها بیهوده هستند.اساسا شناخت آفات و موانع و برطرف كردن آنها در حین عمل و به مرور زمان صورت می‌گیرد و همان‌طور كه در این كتاب خواهیم گفت سیر رشد و ترقی عزادار و مجلس عزاداری سیر چند مرحله‌ای و تدریجی است. تا یك عمل شروع نشود، آفات آن شناخته و برطرف نخواهد شد. جامعه اسلامی، به همه مراتب عزاداری، از عزاداری كودكان و خردسالان در كوچه‌ها و عزاداری اقلیت‌های مذهبی گرفته تا مرتبه پنجم عزاداری و بالاتر از آن احتیاج دارد. معمولا مراتب عالی [ صفحه 20] عزاداری مثل مراتب عالی هر عمل سازنده و هر عبادت دیگری از دل مراتب پایین آن به وجود می‌آید. به عبارت دیگر معمولا بدون درك و عبور مراتب پایین، مراتب بالاتر و عالی‌تر حاصل نمی‌شود.

#### آفات عزاداری در مرتبه سوم

متأسفانه در مرتبه سوم، تحریف‌ها، روش‌های ناپسند و بدعت‌های خطرناكی كه با فلسفه عزاداری و روح حماسه حسینی در تضاد هستند، به وجود آمده است. بیان ماجراهای جعلی و یا تحریف شده، خواندن نوحه‌ها و اشعار كفرآمیز كه از سوی مراجع عظام تقلید تحریم شده‌اند؛ نوحه‌ها و اشعار ضعیف، موهن و منافی با شخصیت امام حسین علیه‌السلام و حماسه او؛ انجام حركات سبك و انجام اعمال ضد تبلیغ كه موجب سوءاستفاده دشمنان قسم خورده اسلام و تشیع و نیز تبلیغ علیه شیعیان و نظام اسلامی می‌شود، از این قبیل تحریف‌ها و روش‌های خطرناك هستند.آنچه بیشتر مایه تأسف و تأثر است، این است كه سنت‌سازی‌های غلط و مخالف با روح دین، به اسم امام حسین علیه‌السلام انجام می‌شود، آن هم با این توجیه كه چون در راه امام حسین علیه‌السلام و به خاطر او است، دارای اجر و ثواب و موجب خشنودی آن حضرت است. مسئله مهم این است كه عامل اصلی حضور این همه باطل در مراسم بزرگداشت شهید راه حق چیست و كیست؟نگارنده معتقد است یكی از دلایل عمده و اصلی این گونه روش‌ها، [ صفحه 21] بدعت‌ها و تحریف‌ها، همان متوقف ماندن این مرتبه از عزاداری در سطح احساسات و اتكای محض به گریه و عواطف است.در این مرتبه گریه كردن و گریاندن - و نه چیز دیگر - نقش اصلی را دارد و انگیزه اصلی عزاداری است و جنبه‌های حماسی و معرفتی یا اصلا سهمی ندارند و یا سهمی بسیار ناچیز دارند. زیرا در این مرتبه بیشتر تشریح چگونگی حادثه عاشورا اهمیت دارد، نه درسها و پیامهای آن. بدیهی است كه وقتی گریه كردن و گریاندن علت و هدف اصلی عزاداری شد، شیطان و نفس وسوسه‌گر، در دروغ‌پردارزی و تحریف و نیز اختراع حركات، روش‌ها و اشعار ناپسند و غیرمنطبق با حقیقت دین و قیام امام حسین علیه‌السلام تأثیرگذار هستند.وقتی گریه به عنوان یك «وسیله» خوب و كارآمد، به «هدف» تبدیل شد، زمینه انحراف و دور شدن از هدف اصلی عزاداری [13] فراهم می‌شود.در این مرتبه برای عزاداران و سایر دست‌اندركاران مجالس سوگواری، اصلا اهمیت ندارد كه چرا معصومین علیهم‌السلام به عزاداری و بزرگداشت خودشان و نیز سایر مناسبت‌های مقدس توصیه كرده‌اند. به عبارت دیگر در این گونه مجالس، هم هدف قیام امام حسین علیه‌السلام و هم فلسفه عزاداری برای ایشان و سایر اهل بیت علیهم‌السلام مورد غفلت قرار می‌گیرد.عزاداران در این مرتبه، با تكیه بر احادیث فراوانی كه درباره اهمیت و ارزش عزاداری و گریه بر امام حسین علیه‌السلام وارد شد است، سوگواری و گریه را عمل مستقلی می‌دانند كه به تنهایی و بدون توجه به هدف عزاداری و نیز بدون توجه به ضرورت پرهیز از محرمات و انجام واجبات، نجات‌بخش انسان است. [ صفحه 22] چه بسا برای برگزاری چنین مجالسی، از هر وسیله‌ای هر چند حرام، استفاده می‌كنند و اگر لازم باشد، واجبی را ترك می‌كنند.متفكر شیعه حضرت آیت‌الله مطهری (رحمة الله علیه) در این باره چنین می‌گوید:«گریستن بر امام حسین علیه‌السلام كار خوبی است و باید گریست. به چه وسیله بگریانیم؛ به هر وسیله كه شد؟ هدف كه مقدس است، وسیله هر چه شد، اگر تعزیه درآوردیم؛ یك تعزیه اهانت‌آور. همین قدر كه اشك جاری شد، اشكال ندارد! شیپور بزنیم. طبل بزنیم. معصیت كاری بكنیم. به بدن مرد لباس زن بپوشانیم. عروسی قاسم درست كنیم. جعل كنیم. تحریف كنیم...! در نتیجه افرادی دست به جعل و تحریف زدند كه انسان تعجب می‌كند...». [14] .در این مرتبه بعد عاطفی، گریه و سوگواری جای حماسه، عمل و معرفت را گرفته است. لذا هیچ خطری از این مجالس، دشمنان امام حسین و امام زمان علیهماالسلام را تهدید نمی‌كند. به همین علت است كه در طول تاریخ طاغوت‌ها و ستمگران نه تنها از این مجالس ترس نداشتند، بلكه خود نیز به برپایی چنین مجالسی اقدام می‌كردند تا با عوام‌فریبی، باطن زشت و ظلم‌های خود را در پشت صورت مقدس عزاداری برای سالار شهیدان بپوشانند. تاریخ این كشور پر است از مجالس بزرگی كه با امكانات و پول‌های طاغوت‌ها و دشمنان دین و آیین امام حسین علیه‌السلام برپا شده است. در حالی كه خود را شیعه و دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام معرفی می‌كردند.به جز این دو گروه یعنی دوستان و شیعیان نادان و حاكمان ظالم و مدعی محبت اهل بیت علیهم‌السلام، دسته سومی نیز از این گونه مجالس كم‌خاصیت و تحریف شده سود می‌برند، و آن گروه كفار و مستكبرین هستند كه علاوه بر دشمنی دین حق و تشیع، دشمن این مملكت نیز هستند. [ صفحه 23] ساده‌اندیشی است كه اگر گمان كنیم آنها از قدرت حقیقی مجالس عزاداری و بزرگداشت اهل بیت علیه‌السلام خبر ندارند. زیرا گاه گاهی در طول تاریخ از مجالس عزاداری حقیقی و عزاداران حقیقی ضربه‌های مهلك و كوبنده‌ای خورده‌اند. از مجالسی كه برپاكنندگان آنها از فلسفه قیام سیدالشهداء علیه‌السلام و فلسفه عزاداری برای آن حضرت به خوبی آگاه بودند و مجالس خود را بر پایه شناخت عمیق و صحیحشان برپا نموده‌اند و از همه قدرت و تأثیر آن مجالس برای مبارزه با كفر و شرك و ظلم استفاده كرده‌اند.آری كفار از برپایی مجالس سوگواری حقیقی تجربه‌های بسیار تلخی دارند. نمونه بسیار شاخص و زیبای این مجالس در تاسوعا و عاشورای سال 1357 (ه. ش) برگزار گردید. كه در این دو روز میلیون‌ها عزادار با همان شیوه سنتی به خیابان‌ها ریختند و برائت و بیزاری خود را از یزیدیان زمان و رژیم خون‌ریز پهلوی و نیز حمایت خود را از نائب امام زمان، اعلام نمودند و نقش این عزاداری حقیقی در سقوط طاغوت ایران و سرنگونی رژیم پهلوی بر هیچ كس پوشیده نیست.نمونه زیبا و كامل دیگر این مجالس، مجالس عزاداری دوران دفاع مقدس در كربلای ایران بوده، كه از طرفی سوز و گریه و سوگواری و از طرف دیگر حماسه و جهاد علیه دشمنان اسلام و ایران بود. به طوری كه گریه‌ها، سوزها و ناله‌ها همه در جهت تقویت روح حماسه و جهاد و نیز ایجاد روح حسینی علیه یزیدیان زمان بود.بدیهی است دشمنی كه از مجالس حقیقی امام حسین علیه‌السلام این چنین سیلی خورده است، هرگز خاموش نمی‌نشیند و سعی در خنثی كردن آثار شگفت‌انگیز و بزرگ آن می‌كند. چنین دشمنی با توطئه و دسیسه‌های [ صفحه 24] مختلف و صرف هزینه‌های هنگفت سعی در تغییر مسیر عزاداری‌ها و بزرگ كردن بعد سوگواری و عاطفی آن و از بین بردن بعد معرفتی و حماسی آن كرده و می‌كند.

#### اعتراف دشمن به ضدیت با مجالس عزاداری

دكتر «مایك برانت» - یكی از معاونان سازمان «سیا» در كتابی با عنوان «نقشه‌ای برای جدایی مكتب الهی» پرده از طرح توطئه بزرگ استكبار جهانی علیه تشیع برداشت و نوشت: «در یك گردهمایی كه با حضور مقامات سازمان اطلاعات مركزی (سیا) برگزار شد و در آن نماینده‌ای از سرویس اطلاعات انگلیس به علت تجارب زیاد این كشور در جوامع اسلامی نیز حضور داشت، این نتیجه حاصل شد كه شیعیان بیشتر از دیگر مذاهب اسلامی فعال و پویا هستند.»وی در همان كتاب آورده است: «در این گردهمایی تصویب شد كه روی این مذهب تحقیقات بیشتری صورت گیرد و طبق این تحقیقات برنامه‌ریزی‌هایی داشته باشند. به همین منظور 40 میلیون دلار برای آن اختصاص داده شد»....وی درباره راه‌حل‌های متكی بر این تحقیق، می‌نگارد: «این تحقیقات ما را به این نتیجه رساند كه به طور مستقیم نمی‌توان با مذهب شیعه رودررو شد و امكان پیروزی بر آن بسیار سخت است و باید پشت پرده كار كنیم.»این مقام ارشد سازمان سیا می‌نویسد: «ما برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای را برای سیاست‌های بلند مدت خود طرح كردیم.تبلیغات گسترده علیه مراجع دینی به منظور زوال مقبولیت آنها در میان مردم، حمایت از سخنرانان و مداحان سودجود و شهرت‌طلب و معرفی شعه به عنوان یك مسلك خرافی و در نهایت زدن تیر خلاص به این مذهب از جمله برنامه‌های ما در این عرصه است»... مقام ارشد سازمان سیا در همان كتاب می‌آورد: «یكی از مواردی كه باید روی آن كار می‌كردیم، موضوع فرهنگ عاشورا و شهادت‌طلبی بود كه هر ساله شیعیان با برگزاری مراسمی این فرهنگ را زنده نگاه می‌دارند. ما تصمیم گرفتیم با حمایت مالی از برخی سخنرانان و مداحان و برگزاركنندگان اصلی این گونه مراسم كه افرادی سودجو و شهرت‌طلب هستند، عقاید و بنیان‌های شعیه و فرهنگ شهادت‌طلبی را سست و متزلزل كنیم و مسائل انحرافی در آن بوجود آوریم.»ساموئل هانتینگتون - نظریه‌پرداز آمریكایی - در گفتگو با روزنامه فرانسوی لوپوان گفته [ صفحه 25] است: «امروز تمدن اسلام مهم‌ترین بلوك ایدئولوژیكی است كه سر راه تمدن غرب قد علم كرده است و این تمدن را مجبور كرده است از جاه‌طلبی جهان شمول دست بردارد.» [15] .انگیزه دو گروه اخیر یعنی حاكمان ظالم و به ظاهر مسلمان و نیز دشمنان كافر اسلام، مشخص و بیان شد. اما انگیزه دسته اول یعنی محبین اهل بیت علیهم‌السلام چیست؟درباره این گروه باید گفت كه همه آنها دارای یك انگیزه واحد نیستند. در یك تقسیم‌بندی ساده و اولیه می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم كرد.دسته اول، شیعیان و محبین ساده‌لوح و جاهلی هستند و كه از روی اخلاص و دلسوزی و نشناختن بعد دیگری غیر از جنبه عاطفی برای حماسه حسینی، دچار چنین لغزش‌هایی می‌شوند. این دسته اطلاع درستی از تاریخ اسلام و تاریخ حماسه حسینی ندارند و با هدف قیام سیدالشهدا علیه‌السلام و نیز فلسفه عزاداری آشنا نیستند و به عزاداری به عنوان یك رسم و سنت رسیده از پدران خود نگاه می‌كنند.دسته دوم، كسانی هستند كه از سادگی و بی‌خبری دسته اول سوءاستفاده می‌كنند. اینها كسانی هستند كه این مجالس برای آنها تبدیل به محلی برای كسب درآمدهای سرشار شده است.استقبال و جهالت دسته اول و شیطنت‌های دسته دوم موجب شده است تا این گروه در بیشتر گریاندن مردم و مشغول كردن آنها به جنبه‌های مظلومیت و غم‌انگیز واقعه‌ی عاشورا و سایر مناسبت‌های مربوط به اهل بیت علیهم‌السلام سعی زیادی كنند.بدیهی است كه با این كار جنبه اصلی قیام امام حسین علیه‌السلام و فلسفه عزاداری حقیقی بر مردم عزادار پوشیده می‌ماند و مورد غفلت همگان قرار خواهد گرفت. [ صفحه 26] این دسته به خوبی می‌دانند كه هر چه بیشتر بتوانند از مردم اشك و ناله بگیرند، محبوبیت و پول بیشتری نصیب آنان خواهد شد و بنابراین تضمین بیشتری برای كسب شهرت و پول در آینده به دست خواهند آورد.بعضی از آنها حتی از شهوت پول نیز می‌گذرند و انگیزه آنان ارضای شهرت‌طلبی و شهوت محبوبیت است. چه بسا برای اینكه نام آنها بر سر زبان‌ها بیفتد، پول‌هایی نیز خرج كنند.در بعضی از شهرها بعضی از مداحان یا بهتر بگویم كاسبان حرفه‌ای برای یك مجلس بیش از یك میلیون تومان دریافت می‌كنند.و نیز خود دیده‌ام بعضی از مداحان كه اشعار موهن و كفرآمیز زیادی را خوانده‌اند و سنت‌های خطرناكی را در عزاداری‌ها به وجود آورده‌اند، با صرف پول‌های زیادی، نوارهای كاست، ویدئوی و لوح‌های فشرده (سی دی) مجالس خود را به رایگان و در سطح وسیعی در كشور توزیع می‌كنند.به راستی كه وجود چنین افرادی، یك مصیبت بزرگ برای مجالس سوگواری حقیقی و یك عامل بزرگ در مظلوم‌تر شدن امام حسین علیه‌السلام و مجالس او است.این مصیبت وقتی بزرگتر و بیشتر می‌شود كه چنین افرادی برای كسب پول بیشتر یا شهرت به رقابت با یكدیگر می‌پردازند و هر كدام در ساختن و بافتن مطالب نادرست و تحریف حماسه حسینی بر هم سبقت می‌گیرند. ای كاش مصیبت در همین حد متوقف می‌ماند. مصیبت بالاتر اینكه هر یك برای بیرون كردن حریف از میدان به جوسازی علیه دیگری می‌پردازند و با عقیده مردم ساده‌لوح و پاكدل به راحتی بازی می‌كنند. [ صفحه 27] از همه بدتر اینكه این گروه خود را متولی و قیم دین مردم می‌دانند و به راحتی به خود اجازه می‌دهند در عین نادانی، در امور تخصصی دین كه به علما و دانشمندان دین مربوط است، دخالت و اظهارنظر كنند و برای مردم و مستمعین خود تكلیف شرعی تعیین كنند. این گروه به علما و دانشمندان راستین اسلام اهمیت نمی‌دهند و نظرات مراجع و علمای دین را تا جایی قبول دارند كه با مطامع و سلیقه‌های آنها همخوانی داشته باشد. تاریخ عزاداری از مقاومت چنین افرادی در مقابل مراجع و رهبران دینی نمونه‌های زیادی را به یاد دارد.برای آنها مهم نیست آنچه را می‌خوانند یا ترویج می‌دهند، حقیقت داشته‌است یا نه. بلكه همین كه بتوانند اشكی از مردم بگیرند و دل مردم و بانیان مجالس و پرداخت كنندگان پول را به دست آورند، كافی است كه هر مطلب دروغ، ضعیف و یا تحریف‌شده‌ای را به زبان بیاورند و به معصومین علیهم‌السلام و یاران آنها نسبت دهند. البته این نسبت دادن‌ها یا به طور مستقیم است و یا به بهانه بیان زبان حال صورت می‌گیرد.چنین اشخاصی نه به مصالح اسلام و جهان اسلام اهمیت می‌دهند و نه با نظرات مراجع و رهبران دینی كاری دارند. برای آنها مهم نیست كه سخنان و كارهای آنها با مصالح كنونی اسلام و مسلمین سازگار است یا نه. برای آنها اهمیت ندارند كه گفته‌ها و كارهای آنها با حقیقت قیام و شخصیت سیدالشهداء علیه‌السلام سازگاری دارد یا نه. آنها كاری با رسالت اصلی عزاداری‌ها و بزرگداشت‌ها ندارند. آنها كاری با وظیفه و جهت شایسته مجالس اهل بیت علیهم‌السلام و نوع انتظاری كه از این مجالس در دفاع از اسلام و مملكت اسلامی می‌رود، ندارند. آنها برای مجالس اهل بیت علیهم‌السلام یك رسالت و یك وظیفه بیشتر نمی‌شناسند و نمی‌خواهند كه بشناسند و آن [ صفحه 28] هم گریاندن مردم و طرح مسائل غمبار حماسه حسینی بدون در نظر گرفتن روح این حماسه و پیام آن برای انسان‌های امروز است.این هم فریادی دیگر از شهید راه مبارزه با تحریف‌ها، استاد شهید مطهری (رضوان الله تعالی علیه):«اگر می‌خواهیم به عزاداری حسین بن علی ارزش بدهیم. باید فكر كنیم كه اگر حسین بن علی امروز بود و خودش می‌گفت برای من عزاداری كنید، می‌گفت چه شعاری بدهید؟ آیا می‌گفت بخوانید: نوجوان اكبر من، یا می‌گفت بگویید، زینب مضطرم الوداع الوداع؟! چه چیزهایی كه من امام حسین در عمرم، هرگز به این جور شعارهای پست و كثیف ذلت‌آور تن ندادم و یك كلمه از این حرفها را نگفتم، اگر حسین بن علی بود می‌گفت... شمر هزار و سیصد سال پیش مرد، شمر امروز را بشناس...».در این مرتبه دست‌اندركاران عزاداری با نقش‌های گوناگون و مسئولیت‌های مختلف سعی در هر چه مظلوم‌تر نشان دادن سیدالشهداء و یاران و خاندان وی دارند، ولی نادانسته بر مظلومیت آنها می‌افزایند. زیرا مسیر اصلی عزاداری‌ها را تغییر می‌دهند و مردم را از هدف اصلی عزاداری دور می‌كند. در این مرحله مداح و سخنرانی موفق‌تر است كه بتواند اشك بیشتری از مردم بگیرد و آنها را بیشتر بگریاند. هیئت و حسینیه‌ای موفق‌تر است كه در آن اشك بیشتری ریخته شود. تكیه بر جنبه‌های ظاهری از قبیل تعداد عزادار، طول دسته عزاداری، تعداد دیگ‌های غذا، نوع پرچم‌ها و علامت‌ها و تعداد تیغه‌ی علامت‌ها، وسایل صوتی و تصویری، نوع آلات موسیقی، نوع غذا و مقدار ساعت عزاداری، گردش در كوچه‌ها و خیابان‌ها و میزان جمعیت تماشاچی و مشایعت كننده‌ی دسته‌جات، از دیگر آفات این مرحله از عزاداری است. این آفات گاهی زمینه آلوده شدن عزاداران و هیئت‌ها را به امور حرام و گناهان كبیره نیز فراهم می‌كند. [ صفحه 29]

#### اهمیت نماز اول وقت در نظر امام حسین و بی توجهی عزاداران به آن

در روز عاشورا وقتی ابوثمامة صاعدی به حضرت چنین عرض كرد: «دوست دارم پروردگار خود را در حالی دیدار كنم كه این نمازی را كه وقتش رسیده خوانده باشم.» امام فرمودند: «نماز را یاد آوردی خدا تو را از نمازگزارانی كه در یاد اویند قرار دهد. بخواهید از ما دست بردارند تا نماز گزاریم». وقتی با مقاومت دشمن روبرو شد، فرمودند: «وای بر تو ای عمر سعد! آیا آیین‌های اسلام را از یاد برده‌ای؟! چرا دست از جنگ نمی‌كشی تا نماز گزاریم و به جنگ برگردیم؟!» [16] .آری امام حسین علیه‌السلام جنگ را به خاطر نماز كه ستون دین است، متوقف كرد و به نماز اول وقت پرداخت؛ ولی بسیاری از عزاداران در هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری حاضر نیستند، عزاداری را برای نماز متوقف كنند و گاهی دیده می‌شود تا ساعت‌ها پس از اذان هم به عزاداری ادامه می‌دهند. از این زشت‌تر و بدتر آنكه به نصحیت و تذكر عزاداران اهل نماز كه به هر چیز در جایگاه خودش اهمیت می‌دهند، توجه نمی‌كنند و بلكه از این تذكر هم ناراحت می‌شوند. چون فلان مقدار سینه‌زنی یا گریه را و یا خواندن فلان مقدار شعر و نوحه را و یا فلان مقدار شور گرفتن را واجب!!! می‌دانند. آن هم واجبی كه نباید به هیچ وجه به تأخیر بیفتد تا مبادا به حال مجلس لطمه‌ای وارد شود. چشم و گوش خود را به تذكر افراد خیرخواه می‌بندند و این واجب بزرگ الهی را با بهانه‌هایی بی‌اساس سبك می‌شمرند. اگر بخواهیم به میزان زشتی این كار بیشتر پی ببریم، باید به این دو روایت از پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله توجه كنیم.1 - «اما شفاعتی ففی اصحاب الكبائر ما خلا اهل الشرك و الظلم» [17] - شفاعت من درباره مرتكبان گناهان كبیره است، به جز مشركان و ستمگران». [ صفحه 30] 2 - «لا ینال شفاعتی من استخف بصلاته و لا یرد علی الحوض لا و الله [18] - كسی كه نماز را سبك بشمارد به شفاعت من دست نیابد و به خدا سوگند كه در كنار حوض (كوثر) بر من وارد نشود.»از اینكه پیامبر صلی الله علیه و آله كسی را كه مرتكب گناه كبیره شده شفاعت می‌كند ولی سبك شمارنده نماز را شفاعت نمی‌كند، معلوم می‌شود كه سبك شمردن نماز از سایر گناهان كبیره‌ای كه مورد شفاعت پیامبر و آلش علیهم‌السلام قرار می‌گیرند، بزرگ‌تر و آثار آن برای روح انسان، خطرناك‌تر است.

#### در اسلام هر مستحبی كه به واجب ضرر بزند حرام است

به همین دلیل عزاداری تا زمانی پسندیده است كه به وقت نماز ضرر نزند. سیدالهشداء علیه‌السلام هرگز راضی نیست كه به قیمت سبك شمردن یكی از مهمترین واجبات الهی كه ستون دین است، برای او عزاداری شود.عزاداری و مجلسی كه به نماز و سایر واجبات الهی لطمه بزند، عبادتی است كه تحت ولایت شیطان و به حكم هوای نفس انجام می‌شود نه حكم خدا.گفتیم كه بنابر فرمایش پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله كه رحمة للعالمین است، سبك شمردن نماز انسان را از شفاعت ایشان و اهل بیت علیهم‌السلام محروم می‌نماید. با اینكه شفاعت ایشان برای صاحبان گناهان كبیره ذخیره شده است.این به معنای آن است كه این كار از بزرگترین منكرات است. منكر یعنی زشتی و گناهی كه از آن نهی شده‌ایم.حال می‌گوییم تكیه بر جنبه عاطفی و احساسی در عزاداری‌ها و غفلت از وظایف اصلی‌مان كه فلسفه حقیقی عزاداری هستند، موجب می‌شود كه انسان در منكرات زیادی سقوط كند. یعنی درست همان چیزهایی كه [ صفحه 31] سیدالشهداء علیه‌السلام برای نهی از آنها كشته شده است. او خود هدف از قیامش را امر به معروف و نهی از منكر، احیای احكام دین و نیز عمل به حق و نهی از باطل معرفی می‌كند. این نوع عزاداری‌ها یك ظلم آشكار و عمیق در حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است كه موجب آزار و اذیت آنها می‌شود.عامل اصلی قیام سیدالشهداء علیه‌السلام احیای دین خدا و مبارزه با بدعت‌ها و انحرافاتی است كه در دین و جامعه اسلامی پدید آمده بود، بزرگترین مصیبت در نزد همه انبیای الهی و چهارده معصوم علیهم‌السلام ضعیف شدن دین در جامعه و محرومیت مردم از آموزش‌های دین است.آیا عزاداران امام حسین علیه‌السلام كه برای احیای حق و مبارزه با باطل قیام كرد، این اجازه را دارند كه در عزاداری‌ها، حق و دستورات حق را زیر پا بگذارند و امور باطل را رواج دهند. در مجالس امام حسین علیه‌السلام كه شهید راه حق است، اشعار و نوحه‌های باطل، ابزار و آلات باطل و، آداب و رسوم باطل، چه می‌كند؟

#### پیام سیدالشهداء به همه پیروان حضرتش

امام علیه‌السلام پرده از روی آن درد رنج‌آوری كه روح مقدسش را شدیدا می‌آزرد و همان باعث نهضتش شده است، برداشت و فرمودند:«الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه - آیا نمی‌بینید كه به حق عمل نمی‌شود و از باطل خودداری نمی‌گردد؟!»لیرغب المؤمن فی لقاء الله محقا - باید در چنین وضعی انسان مؤمن آرزومند مرگ و حقا دوستدار شهادت و لقاء خدا باشد.»«فانی لا اری الموت الا سعادة و لا الحیاة مع الظالمین الا برما - من (كه در این وضع اسفناك) مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ملال و افسردگی نمی‌بینیم».اینجا لازم است توجه به این نكته داشته باشیم كه: آیا این گفتار امام، مولای عزیزمان حسین علیه‌السلام تنها مربوط به مردم زمانش بوده و درد رنج‌آور روحی خود را فقط برای آنها بیان [ صفحه 32] كرده و از آنها خواسته كه تكان بخورند و در مقام عمل به حق و خودداری از باطل برآیند؟ یا پیامی برای ما نیز هست و گویی هم اكنون مقابل ما ایستاده و با روحی افسرده و ملول می‌گوید: شما ای مدعیان محبت من، اگر راست می‌گویید و جدا دوستدار من هستید؛ درد دلم را بشناسید و به داد دلم برسید.«الا ترون أن الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه - آیا نمی‌بینید كه به حق عمل نمی‌شود و از باطل خودداری نمی‌گردد؟!»درد دل من همین است. آیا شما خودتان چگونه‌اید و با حق و باطل چگونه عمل می‌كنید؟ نكند در عین حال كه برای من بر سر و سینه‌ی خود می‌زنید، در تمام شؤون زندگی خود حق را زیر پا و باطل را روی سر بنشانید و حدود حلال و حرام خدا را رعایت ننمایید؟! به راستی كه ما باید شدیدا مراقب رفتار و گفتار خود باشیم و حداقل حسناتمان را تبدیل به سیئات ننمایم! ما موظفیم همین عزاداری امام حسین علیه‌السلام را كه عبادت بسیار بزرگ ماست، آلوده به گناه نكنیم. بدانیم كه هر عبادتی آفتی دارد و آن را بی‌اثر می‌كند. نماز و روزه و حج آفت دارند و اگر با ریا انجام بشود؛ نه تنها باطل و بی‌اثر بلكه عنوان شرك و معصیت نیز به خود می‌گیرند. همین سینه‌زنی‌ها و تشكیل مجلس دادن‌ها و منبر رفتن‌ها، آفات بسیاری دارند. اگر رعات حدود نكنیم از آثار معنوی آنها بی‌بهره خواهیم بود و در روز جزا علاوه بر آتش حسرت و ندامت؛ در آتش قهر خدا خواهیم سوخت؛ كه خدا فرموده است:(و أنذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون [19] - آنها را از روز حسرت - روز رستاخیز عظم قیامت - كه همه چیز پایان گرفته - و دیگر راه جبران و بازگشتن نیست - بترسان كه عمر خود را در دنیا به غفلت سپری كرده و ایمان به حقیقت نیاورده‌اند.)بزرگوارانی كه در مسیر ارشاد و هدایت مردم شغل مقدس سخنرانی دینی یا مداحی اهل بیت علیهم‌السلام را دارند، چه بسا سزاوارتر است كه عظمت كار خود را بشناسند و از آفات این عبادت بزرگ آگاه و سخت مراقب باشند كه به حریم اقدس اهل بیت علیهم‌السلام اسائه‌ی ادبی نشود و هتك حرمتی نگردد. [20] . [ صفحه 33]

### شناخت معصومین و انواع مصائب آنها

#### اشاره

اساسا آنچه عزادار را از مرتبه سوم كه مرتبه «مشترك» بین مسلمین و غیر مسلمین است، بالاتر می‌برد و در گروه عزاداران و شیعیان حقیقی معصومین علیهم‌السلام وارد می‌سازد، صفای باطن و بالا رفتن میزان محبت و معرفت او نسبت به حقایق جهان است.عزادار در مرتبه سوم با تجلیات گوناگونی از عظمت امام حسین علیه‌السلام و خاندان و اصحابش آشنا می‌شود. در این حال احساس می‌كند كه ماندن در مرتبه سوم او را اشباع و راضی نمی‌كند و به همین خاطر در این مرتبه عطش و ظرفیت بیشتری برای درك عظمت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و به خصوص سیدالهشداء علیه‌السلام در خود احساس می‌كند، كه دیگر توجیه‌ها توضیح‌های مداحان و بعضی گویندگان و نویسندگان كه خود نیز در مرحله سوم قرار دارند، روح تشنه او را سیراب و قانع نمی‌كند، چرا كه آنها به اندازه فهم خود، از امام حسین و سایر معصومین علیهم‌السلام می‌گویند و می‌خوانند. ولی عزادار به خوبی و به درستی احساس می‌كند كه حقیقت، بالاتر از چیزی است كه آنها می‌گویند. در این حال تلاش او برای رسیدن معرفت جدید و عمق بیشتر آغاز می‌شود و برای برطرف كردن عطش خود به معرفت جدید و رفع مجهولاتش، حركت می‌كند. [ صفحه 36] او در افكار خود یا به كمك دیگران، به این نتیجه می‌رسد كه هر كس هر چه درباره محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و به خصوص سیدالشهداء علیه‌السلام و حماسه حسینی گفته و می‌گوید براساس درك و فهم خود از آنها بوده است و درك و فهم خوانندگان، گویندگان و نویسندگان، محدود است. چگونه می‌توانند درباره وجود باعظمت این انوار طیبه علیهم‌السلام آن طور كه شایسته است، بگویند و بنویسند. هیچ كس به جز خداوند عظیم و اعلی نمی‌تواند وجود معصومین علیهم‌السلام را آن طور كه شایسته است، معرفی و توصیف نماید. بنابراین عزادار پس از مدتی كه از سلوكش در مرتبه سوم می‌گذرد و مجهولات و پرسش‌هایش به اوج می‌رسد، و او را تحت فشار قرار می‌دهد، به سراغ خداوند تبارك و تعالی كه خالق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است و نیز به سراغ خود حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌رود و از آنها استمداد می‌كند تا او را به معرفت جدید برسانند و عطش او را برطرف نمایند. او پس از جستجوی صادقانه و با پرهیز از تنبلی و كسالت و تلاش پی‌گیر و نیز مشورت با اهل علم و دانش، به خصوص روحانیت و علمای دین، كه آشناترین مردم به خدا و دین خدا و معصومین علیهم‌السلام هستند - و خود مراتب چهارم و پنجم را طی كرده‌اند - به منابع معرفتی و اطلاعاتی مهمی دست می‌یابد.

#### مهمترین منابع شناخت معصومین

##### قرآن كریم

قرآن كریم كتاب آسمانی است كه از سوی خداوندی نازل شده كه آفریننده انوار طیبه معصومین علیهم‌السلام و آفریننده دنیا و آخرت است. خداوندی كه همه آسمانها و زمین را خلق كرد و انسان را با پرتوی ویژه خویش و برای بالاترین هدف زندگی، كه مظهریت همه اسماء و صفات [ صفحه 37] خداوندی است و با مقام خلافت الهی و ولی الله شدن می‌باشد، آفرید.آری قرآن كریم، كلام چنین خدایی است و برای هدفی چنین والا نازل شده است. كتابی كه هیچ كتاب و اندیشه‌ای قادر به خودنمایی در مقابل او نیست. رسول اكرم صلی الله علیه و آله یعنی انسانی كه قلب مقدس او شایستگی و ظرفیت نزول قرآن و دریافت این كاتب باعظمت الهی را داشته است؛ و بهتر از هر كس دیگری قرآن را می‌شناسد، درباره آن فرمودند:«فضل القرآن علی سائر الكلام كفضل الله علی خلقه [21] - برتری قرآن بر دیگر سخنان، همچون برتری خداوند بر خلق او است».در این كتاب آسمانی كه براساس نظام خلقت انسان و جهان و سیر بازگشت انسان به سوی خداوند متعال و مراتب كمالی وی نازل شده، بارها از علم الهی سخن به میان آمده و اینكه هیچ كسی بهتر از خداوند تبارك و تعالی نظام خلقت و انسان را نمی‌شناسد.در سوره اسراء می‌فرماید:(ربكم اعلم بكم [22] - پروردگار شما به شما آگاه‌تر از خود شماست.)و در جای دیگری می‌فرماید:(الله اعلم حیث یجعل رسالته [23] - خدا بهتر می‌داند كه در كجا رسالت خود را مقرر دارد.)بنابراین اگر كسی بخواهد معصومین علیهم‌السلام را بشناسد، بی‌شك بدون مراجعه به قرآن كریم و استمداد از خداوند، نمی‌تواند به شناخت صحیحی دست یابد. [24] . [ صفحه 38] امام باقر علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند:«نزل القرآن اربعة ارباع، ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احكام [25] - قرآن در چهار قسمت نازل شده است، یك چهارم آن درباره ماست و یك چهارم درباره دشمنان ما و یك چهارم درباره سنت و امثال و یك چهارم در واجبات و احكام است.»

##### زیارت عاشورا

مشهور بین اولیای خدا و علما این است كه زیارت عاشورا حدیث قدسی است [26] و از سوی خداوند تبارك و تعالی به جهت عظمت سیدالهشداء و واقعه عاشورا و نیز ضرورت شناخت ابعاد مختلف این روز عظیم و وظیفه‌ای كه بندگانش در قبال امام و عاشورا دارند، توسط فرشته وحی جبرئیل علیه‌السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعطا شده است و به وسیله امام باقر علیه‌السلام پس از واقعه كربلا در اختیار مردم قرار گرفته است.زیارت عاشورا منشور و آیین‌نامه‌ی زندگی یك شیعه و عزادار حقیقی و یك مؤمن راستین است.در این زیارت با عالی‌ترین معارف الهی در شناخت معصومین به ویژه امام حسین علیه‌السلام و نیز شناخت رابطه وجودی مردم با معصومین علیهم‌السلام و مباحث انسان‌شناسی و همچنین وظایفی كه یك شیعه حقیقی و یك عزادار صادق در قبال سیدالشهداء علیه‌السلام و نهضت او دارد، آشنا می‌شویم. عنایت ویژه‌ای كه به این زیارت شریف شده است، نشانگر اهمیت آن و كلیدی بودن مضامین آن در نوع رابطه‌ای كه باید هر انسانی با امام حسین علیه‌السلام و فرزندش حضرت حجت - ارواحنا فداه - و به طور كلی با حماسه حسینی برقرار نماید، می‌باشد. این زیارت از چنان جایگاه [ صفحه 39] معرفتی بسیار بلندی برخودار است كه از زمان ائمه اطهار علیهم‌السلام تاكنون نه تنها از برنامه عبادی هیچ یك از ائمه و یارانشان و نیز علمای راستین اسلام حذف نشده است؛ بلكه روز به روز به تأكیداتشان به اهمیت آن و مداومت بر خواندن آن بیشتر شده است.

##### جامعه كبیره

این زیارت كه از معتبرترین زیارات است. عالی‌ترین و كاملترین متن امام‌شناسی است كه توسط وجود مقدس امام هادی علیه‌السلام در اختیار شیعیان قرار گرفته است.مرحوم شیخ عباس قمی در كتاب شریف مفاتیح الجنان پس از نقل زیارت جامعه كبیره، داستان جالب و آموزنده‌ای به نام «حكایت سید رشتی» آورده است كه از آن اهمیت و جایگاه زیارت عاشورا و نیز زیارت جامعه كبیره در نزد وجود مقدس حضرت بقیة الله الاعظم - ارواحنا فداه - به خوبی فهمیده می‌شود.

##### زیارت ناحیه مقدسه

این زیارت، سوگنامه‌ی تنها بازمانده آل محمد صلی الله علیه و آله و منتقم اصلی آنها یعنی وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام برای جد مظلوم و غریبش و شهدا و بازماندگان كربلاست.در این زیارت با ابعاد گوناگون مصائب اهل بیت علیهم‌السلام آشنا می‌شویم. این زیارت در حقیقت گزارشی مبسوط درباره واقعه كربلاست و به نحوی می‌توان آن را شرح زیارت عاشورا دانست كه اطلاعات و روشن‌گری‌های بسیار باارزش و دقیقی از حماسه حسینی در اختیار ما قرار می‌دهد.عزادار با استفاده از منابع چهارگانه مذكور و نیز با استفاده از سایر [ صفحه 40] فرمایشات معصومین علیهم‌السلام به شناخت جدیدتر و بالاتری از «خود» و «رابطه شایسته»ای كه باید با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد، می‌رسد و در سایه این شناخت جدید و بالا، به درك جدیدتری از «مصیبت‌های» محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و «عزاداری شایسته» برای آنها می‌رسد.«عزادار حقیقی در سایه معرفتی كه از منابع اصیل اسلامی و با راهنمایی علمای دین‌شناس به دست آورده، به درك دو نوع «مصیبت» برای حضرات معصومین علیهم‌السلام، به خصوص وجود مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام، نایل می‌شود كه هر چند هر دو بزرگ هستند؛ ولی یكی از دیگری بزرگتر است.

#### انواع مصائب

##### اشاره

یكی مثبت و نزدیك‌كننده و دیگری منفی و دوركننده است. ما در اینجا این دو مصیبت را با نام‌های «مصیبت عظیم» و «مصیبت اعظم» شرح خواهیم داد.«عزادار حقیقی» هر دو مصیبت را با تمامی زوایای آنها به خوبی می‌شناسد و در مقابل هر یك از آنها موضع‌گیری و عكس‌العمل مناسب نشان می‌دهد.

#### مصیبت عظیم

##### اشاره

یا همان مصیبتی كه به وجود مقدس و نورانی آنها رسیده است. یعنی جنایت‌ها و ظلم‌هایی كه در به شهادت رساندن آنها و خاندان مكرمشان بر آنان وارد شده است.جفا و مصایبی كه به وجود نازنین و نورانی رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان حیات و حین ارتحالشان وارد شد.مصیبت‌های جانكاهی كه به وجود مقدس أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت زهراء علیهاالسلام در زمان حیات پیامبر و نیز پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و هنگام شهادتشان بر آن حضرات وارد گردید. [ صفحه 41] مصیبت مسمومیت‌های مكرر امام حسن علیه‌السلام و تیرباران بدن نورانی و مطهرش بعد از شهادت ایشان و هر كدام از حضرات؛ به خصوص مصائب عظیم امام حسین علیه‌السلام و خانواده و خاندان و یارانش علیهم‌السلام در ماجرای كربلا و پس از آن و بالاخره مصائب و جنایاتی كه در حق ائمه علیهم‌السلام پس از واقعه كربلا روا داشته شد، همه و همه از نوع مصیبت عظیم هستند.اما «شیعه و عزادار حقیقی» نسبت به این مصیبت‌های عظیم چه نوع عكس‌العملی نشان می‌دهد؟ آیا مانند مرتبه سوم به یك عزاداری منفعلانه و تحت‌تأثیر عواطف و احساسات محض، آن هم با وجود آن همه آفات، تحریفات و بدعت‌ها روی می‌آورد؟ و یا به گونه دیگری عمل می‌كند؟بهتر می‌دانیم پاسخ به این پرسش را پس از بحث «مصیبت اعظم» بدهیم.

##### مصیبت اعظم

###### اشاره

یا همان مصیبتی كه به جامعه انسانی در طول تاریخ به علت محرومیت از حقیقت دین و نیز محرومیت از وجود مقدس رهبران الهی، به خصوص ائمه معصومین علیهم‌السلام وارد گردیده است. این مصیبت به علت كنار گذاشته شدن معصومین علیهم‌السلام از مقام و مرتبه‌ای است كه خداوند برای آنان در رهبری و هدایت جامعه انسانی در نظر گرفته است. برای توضیح بیشتر این دو مصیبت و روابطی كه بین آنها وجود دارد، همچنین وظیفه یك «عزادار و شیعه حقیقی» در قبال هر یك از آنها، ناچار به ذكر چند مقدمه هستیم:

###### جایگاه دین در حیات بشری

اشاره

خداوند كه خالق انسان و جهان است و رب العالمین و مالك و [ صفحه 42] تدبیركننده نظام خلقت می‌باشد، بهتر از هركس دیگری حتی بهتر از خود انسان‌ها، آنها را می‌شناسد. [27] او در قرآن كریم برای انسان‌ها دو نوع حیات و زندگی معرفی می‌نماید:

###### حیات طبیعی، كه شامل مراحل چهارگانه ذیل است

1- بعضی از انسان‌ها دارای ارزش حیات جمادی هستند.(ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهی كالحجارة [28] - سپس قلب‌های شما بعد از این سخت شد، پس مانند سنگ شد.)2 - بعضی‌ها از نظر حیات حتی از سنگ (جماد) نیز پایین‌تر هستند.(او اشد قسوة [29] - قلب‌های شما از سنگ نیز سخت‌تر شد.)3 - حیات بعضی‌ها فقط در حد حیوانات و چهارپایان است.(اولئك كالانعام [30] - آنان مانند چهارپایان هستند.»4 - بعضی‌ها از چهارپایان نیز پست‌تر هستند.(بل هم اضل [31] - بلكه پست‌تر از چهارپایان هستند.»در یك تقسیم‌بندی دیگر مراحل چهارگانه را می‌توان به حیات پست‌تر از جمادی، حیات جمادی، حیات گیاهی و حیات حیوانی تقسیم كرد. [32] .

###### حیات انسانی یا فطری

انسان علاوه بر بعد طبیعی و حیوانی خود دارای بعدی انسانی و روحی الهی است. چنانكه خداوند از این مرحله از حیات او به دمیدن روح خدا در انسان یاد كرده است. آنجا كه خطاب به فرشته‌ها می‌فرمایند: [ صفحه 43] (فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین» [33] - هر هنگامی كه او را (از نظر بدن) متعادل و استوارش ساختم و از روح خود در او دمیدم، پس شما به او سجده كنید.)در زبان دین از این روح الهی، با عنوان «فطرت» یاد شده است. انسان به واسطه داشتن این بعد است كه انسان نامیده شد، و برتر از ملائكه و لایق سجده آنان شده است.این بعد از وجود انسان نیز تنها با هدایت و تربیت خداوند شكوفا می‌شود و رشد می‌یابد. خداوند نیز دین خود را مطابق با فطرت انسانی و حیات و رشد فطرت او تنظیم كرده است.(فاقم وجهك للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدین القیم و لكن اكثر الناس لا یعلمون [34] - پس تو ای رسول (با همه پیروانت) مستقیم رو به جانب آئین پاك اسلام بیاور و پیوسته از طریق دین خدا كه فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی كن كه هیچ تغییری در خلقت خدا نباید داد و این است آئین استوار حق و لیكن اكثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند.»انبیاء نیز كه انسان‌های كامل هستند، مأمور تبلیغ دین خدا و هدایت انسان‌ها به سوی كمال ویژه انسانی آنها هستند. جز انبیاء و دین خدا هیچ عاملی قادر به تربیت الهی انسان و ایجاد و شكوفایی حیات فطری او نیست. درست به همین دلیل است كه خداوند كه خالق او است، تحقق حیات انسانی او را فقط و فقط در گرو تسلیم شدن او در مقابل دستورات حیات‌بخش انبیاء و دین الهی محقق می‌داند. آنجا كه فرمود: [ صفحه 44] (استجیبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما یحییكم [35] - اجابت كنید خدا و رسول صلی الله علیه و آله را هنگامی كه شما را به چیزی دعوت می‌كنند بر آن چیز كه به شما حیات می‌دهد.)به عبارت دیگر آنچه كه به انسان حیات می‌دهد، همان چیزی است كه خدا و رسولش صلی الله علیه و آله انسان را به آن دعوت می‌كنند یعنی «دین حق». پس با اجابت دستورات حیات‌بخش آیین خدا است كه انسان‌ها به حیات طیبه انسانی می‌رسند و بدون اجابت دین، از آن حیات محروم هستند. امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند:(لا حیاة الا بالدین [36] برای انسان حیاتی نیست مگر با دین).بدیهی است كه منظور از این حیات، همان حیات انسانی است.دین خدا نیز دارای اصول و فروعی است كه اعتقاد و باور قلبی نسبت به آن اصول، و عمل برطبق آنها و نیز باور همه دستورات اخلاقی و عملی دین، و عمل برطبق آنها است كه حیات طیبه ابدی انسانی را برای او به وجود می‌آورد.بنابراین مهمترین نیاز انسان برای حیات انسانی، عبارت است از ارتباط با خالق و پروردگار خود و بهره‌مندی از هدایت ویژه او كه با اصول و فروع دین تأمین می‌شود.از آنچه تاكنون گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم كه مصیبت اعظم برای انسان‌ها همان محرومیت از دین خدا است. بدون دین خدا هیچ انسانی از مرحله طبیعی حیات به مرحله فطری و انسانی حیات راه پیدا نمی‌كند.انسان‌ها فقط با تمسك به دین خدا و بهره‌مندی از هدایت الهی به سعادت دنیایی و ابدی نایل می‌شوند. هیچ راه و آیینی جز صراط مستقیم [ صفحه 45] و آیین حیات‌بخش الهی، نمی‌تواند انسان را به هدف خلقت و كمال لایق او برساند. لذا هدف از بعثت انبیاء و نزول كتاب‌های آسمانی، هدایت مردم به دین خدا و راه حق و نیز حاكمیت آیین خدا بر همه دین‌ها و راه‌های باطل بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چیزی جز هدایت مردم و حاكمیت دین خدا در جامعه انسانی نمی‌خواستند. این هدف كه انسان‌ها [37] و نیز همه موجودات عالم و همه آسمان‌ها و زمین، برای آن خلق شده‌اند، آنقدر بزرگ بوده است كه هزاران تن از پیامبران الهی و نیز چهارده معصوم علیهم‌السلام حاضر بوده‌اند به خاطر آن به شهادت برسند. میلیون‌ها انسان صالح و برجسته از زن، مرد، جوان، نوجوان و حتی كودكان، به خاطر حاكمیت دین خدا تن به شهادت‌ها، اسارت‌ها، شكنجه‌ها، تبعیدها، گرسنگی‌ها، فقر و سایر مصائب داده‌اند.بنابراین هدایت انسان‌ها و حاكمیت دین خدا و راه مستقیم او بر جامعه انسانی كه موجب پرورش انسان‌های حقیقی می‌شود، از بالاترین اهداف زندگی، تلاش‌ها و مبارزات رهبران الهی و پیروان آنها بوده است و تمامی آن مصیبت‌ها (مصیبت عظیم) مقدمه و لازمه آن می‌باشد.به همین دلیل می‌گوییم مصیبت اعظم، ناكامی رهبران الهی در حاكمیت بر جامعه و یا محرومیت انسان و جامعه جهانی از حاكمیت دین خدا است.

##### جایگاه رهبر متخصص و معصوم در حیات بشری

دینداری بدون ارتباط با راهنمایی متخصص و معصوم و سودای هدایت و نجات، خیالی بیش نیست. دینداری بدون معصوم، مثل آموزش بودن معلم و نیز بهداشت و درمان بدون پزشك است. برای [ صفحه 46] اینكه درك بهتری از معنای مصیبت اعظم داشته باشیم، می‌بایست رابطه بین دین با رهبر معصوم و دین‌شناس و نیز رابطه بین رهبر معصوم و سایر انسان‌ها روشن شود.

### اصل اصالت تخصص

از سطر چهاردهم این صفحه تا پایان صفحه 62 از كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام نقل شده است.این اصل كه یك اصل فطری و عقلی است به ما می‌گوید: انسان در برخورد با هر مجموعه یا دستگاه نظام‌مند و در چهار مرحله‌ی تعریف، راه‌اندازی، بهره‌برداری و اصلاح و تعمیر بعد از خرابی، در درجه اول به راهنمایی سازنده و در درجه دوم به متخصص نیازمند است. بدیهی است كه هر چه پیچیدگی و حساسیت آن مجموعه یا دستگاه بیشتر باشد، نیاز ما به سازنده و متخصص بیشتر است.اصل اساس و فطری پذیرفته شده در بین همه‌ی انسان‌ها، تبعیت محض و بی‌چون و چرا از متخصص در هر كاری است. همه‌ی انسان‌ها فطرتا و عقلا به این قانون الهی مجهز هستند كه در هر كاری كه خود درباره‌ی آن، آگاهی و تخصص ندارند، به سراغ متخصص آن كار می‌روند، در درمان بیماری‌ها به متخصص بلكه بالاترین متخصصص ویژه‌ی آن بیماری می‌روند. در تعمیر دستگاه‌ها و اصلاح خرابی‌ها به سراغ متخصص‌ترین كسی كه از آن دستكاه آگاهی دارد؛ یعنی سازنده‌ی آن می‌روند و.... انسان حاضر نیست، در هیچ زمینه‌ای به سراغ غیرسازنده و متخصص اصلی در هر كاری و چیزی برود و اگر تحت تأثیر عوامل مختلفی از قبیل تشخیص غلط متخصص یا تبلیغات دروغین یا سهل‌انگاری در شناخت متخصص به سراغ غیرمتخصص رفت و بعد متوجه چنین اشتباهی شد، فورا او را رها می‌كند و به سراغ متخصص اصلی و حقیقی می‌رود. اگر با وجود چنین اصل عقلی و نیز امكان شناخت متخصص اصلی در شناخت و یافتن او كوتاهی كند یا پس از شناختنش، از او سرپیچی نماید، این كار نزد همه‌ی انسان‌ها كاری احمقانه و خیانت آشكار و عمدی به خود تلقی می‌شود، زیرا با چنین كاری انسان خود را از راه و روش درست و حق محروم كرده، راه غلط را كه هرگز به مقصد نمی‌رسد و نمی‌رساند، [ صفحه 47] انتخاب كرده است. چنین كسی حتی نزد خودش نیز محكوم است و اگر از او سؤال شود كه چرا متخصص و اهل فن را رها كرده و به سراغ غیر آن رفته، هیچ جوابی برای خودش و سؤال كننده نیز ندارد.لزوم پیروی از متخصصین كه اصلی عقلی و ثابت است، در مورد مهم‌ترین حركت و عمل انسان یعنی حركت به سوی ابدیت و كمال لایق انسانی و تأمین سعادت دنیایی و ابدی او نیز جریان دارد، مهم‌ترین حركت انسان تابع همان اصل عقلی است و در قیامت خداوند ما را با همین اصل محاكمه خواهد كرد، به ویژه كه این حركت، یعنی تأمین سعادت دنیا و آخرت نیاز به بیشتر ین حجم اطلاعات تخصصی یعنی اطلاعات هفت گانه [38] دارد كه در دست هیچ یك از افراد انسان - به غیر از كسانی كه آن اطلاعات را مستقیما از خداوند فراگرفته‌اند و خداوند، شخصا آنها را تأیید و معرفی كرده - نیست. هیچ یك از كارهای انسان از اول خلقت تا روز قیامت به اندازه حركت او به سوی كمال لایق و تأمین سعادت دنیا و آخرت، این گونه نیاز به اطلاعات تخصصی ندارد. بنایراین كوتاهی در شناخت متخصص و راه حقیقی موجب هلاكت و بدبختی انسان خواهد بود و پیمودن هر راهی غیر از راهی كه خداوند، خالق انسان و جهان به دست رهبران معصوم و متخصص نشان می‌دهد، باطل و مبتنی بر جهل و به دور از تخصص‌های هفت گانه‌ی لازم است، لذا راهی پوچ و باطل و آیین جاهلی است.به همین علت است كه قرآن كریم هر نوع آیین و روشی را غیر از آیینی كه خداوند برای بشر معین كرده است، آیین باطل و جاهلی معرفی می‌كند:(افحكم الجاهلیة یبغون و من احسن من الله حكما [39] - آیا مردم به دنبال آیین جاهلیت هستند و كدام حكم از حكم خدا بهتر است.»همچنین تنها هدایت و آیین خدایی را مناسب و لایق مقام انسانیت می‌داند:(قل ان هدی الله هو الهدی [40] - بگو فقط هدایت خدا، هدایت حقیقی است.)بنابراین جز خداوند هیچ كس نمی‌تواند این موجود باعظمت را به راه سعادت هدایت نماید. [ صفحه 48]

### متخصص كیست؟

حال باید كه خداوند چگونه انسان را هدایت نموده و اطلاعات مربوط به پیمودن مسیر دنیا تا آخرت (ابدیت) را در اختیار وی قرار داده است؟ خداوند بزرگ و مهربان هدایت خود را از طریق انسان‌های برگزیده‌ای كه دارای عمل الهی لازم برای هدایت بشر و نیز عصمت هستند، انجام داده است. علم و عمصت همان دو چیزی است كه همه‌ی این انسان‌های برگزیده بدان نیازمندند و عقل نیز ضرورت آن دو را حكم می‌كند، زیرا از طرفی وجود انسان بسیار پیچیده، حساس و باعظمت است كه نزدیك شدن به آن و دستكاری كردن آن و تعیین بایدها و نبایدها برای آن، نیاز به تخصص و علم الهی دارد و از طرف دیگر در رساندن این علم به سایر انسان‌ها و به دست گرفتن جریان هدایت مردم نباید هیچ گونه خطا و لغزشی صورت گیرد كه در صورت وقوع هر گونه خطا و لغزش جریان هدایت مختل می‌شود.پس در حقیقت هدایت انسان فقط و فقط به دست خداوند است و معصومین علیهم‌السلام مجرای این هدایت می‌باشند. از آنجا كه فقط هدایت الهی، هدایت حقیقی است، وقتی این جریان به دست رهبران الهی سپرده می‌شود تا به عنوان مظاهر خداوند با مردم تماس مستقیم داشته باشند، علم و توانایی آنها باید به گونه‌ای باشد كه مردم یقین كنند كه این هدایت، هدایت خداوند است تا با جان و دل خود را به رهبران الهی بسپارند و بدون هیچ گونه چون و چرایی آنها را اطاعت كنند، لذا رهبران الهی باید به معدن علم خداوند متصل باشند و از مقام عصمت نیز برخوردار باشند تا هیچ گونه اشتباه و خطایی در مسیر هدایت مردم پیش نیاید.همان‌طور كه قبلا گفته شد، با توجه به اینكه انسان دارای اختیار است و راه خود را با خواست و اختیار خود انتخاب و طی می‌كند. آنچه بر خداوند است، این است كه فقط راه را به انسان ارائه كند و توانایی‌های لازم برای پیمودن آن را، به انسان عطا كند. خداوند برای این منظور اموری را ترتیب داده است كه عبارتند از:1. علاوه بر اینكه انسان را حامل روح خود قرار داده كه همان روح، انسان را به طرف مبدأ و اصل خود، سوق می‌دهد، قدرت تشخیص حق و باطل و خوب و بد را نیز به او عطا كرده است تا با این نور الهی آنچه را كه در مسیر سعادت برای او مانع و خطر است، بشناسد و از گرفتاری در آن، ایمن باشد. آنچه را كه مطابق سعادت او است، بشناسد و به آن، پیوند برقرار كند. قرآن كریم در این‌باره می‌فرماید:(و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها» [41] قسم به نفس انسان و آنكه او را به حد كمال بیافرید و به او شر و خیرش را الهام كرد.)2. فرستادن كتاب آسمانی و آیین حق كه منطبق با ساختار وجودی انسان و فطرت او است تا انسان بتواند به راحتی آن را بپذیرد و به سهولت مسیر هدایت را طی كند. [ صفحه 49] 3. تعیین رهبران الهی معصوم كه متصل به منبع علم الهی و متخلق به اخلاق الهی و تربیت شده‌ی خداوند هستند تا به طور مستقیم در بین مردم باشند و آنها را هدایت كنند.با توجه به آنچه كه درباره‌ی عظمت انسان و بزرگی و حساسیت سیر بازگشت او به سوی ابدیت و خداوند و پیچیدگی ابعاد او به عنوان بزرگترین و كامل‌ترین مخلوق خداوند و نیز ضرورت تخصص‌های هفت‌گانه برای هدایت او به سوی سعادت حقیقی و كمال لایقش گفته شد، نتیجه می‌گیریم كه این حق مسلم انسان بر خداوند است كه برای او رهبری متخصص و معصوم و آیینی قابل اعتماد تعیین و معرفی كند تا جریان هدایت او تضمین شده باشد و بتواند خود را به اهداف وجودی خود و كمال و سعادت مطلوبش برساند. نبودن رهبران متخصص و معصوم و نبودن دینی قابل اعتماد و شفاف خلاف حكمت خداوند و خلاف هدف خلقت انسان است؛ یعنی بدون وجود رهبر و دین قابل اعتماد، نظام خلقت انسان پوچ و بیهوده است و خداوند از چنن خلقتی و چنین كاری منزه و مبراست. با توجه به این حق مسلم انسان، خداوند در تمام تاریخ حیات او بر روی زمین، همیشه رهبرانی معصوم و متخصص در اختیار او قرار داده است تا هیچ كس حجتی بر خدا نداشته باشد.قرآن درباره‌ی این حقیقت كه هر انسان و قومی نیاز به راهنمای لایق دارد و این نیاز را فقط و فقط باید خداوند تأمین كند، چنین می‌فرماید:(انما انت منذر و لكل قوم هاد [42] - همانا تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر مردمی رهبری است.)(رسول الله المنذر و لكل زمان منا هاد یهدیهم الی ما جاء به نبی الله ثم الهداة من بعده علی ثم الاوصیاء واحد و بعد واحد [43] - رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم‌دهنده است و در هر دورانی از ما رهبری است كه مردم را بر آنچه كه پیامبر خدا آورده رهبری كند، سپس رهبران پس از وی، علی علیه‌السلام و اوصیای پس از او هستند یكی پس از دیگری).اما علت اینكه رهبر را با لفظ «منذر» به معنای ترساننده و بیم‌دهنده معرفی می‌كند، این است كه مردم را به خطر پیروی نكردن از آیین خدا كه مبتنی بر شناخت انسان و جهان است و تنها راه سعادت انسان است و همچنین به خطر پیروی نكردن از رهبر متخصص و معصوم هشدار دهد. [ صفحه 50]

### چرا به شناخت اهل بیت نیازمندیم؟

بدون شناخت اهل بیت علیهم‌السلام امكان برقراری یك ارتباط صحیح بین ما و آنها وجود ندارد و بدون برقراری یك ارتباط صحیح هرگز نمی‌توان راه راست و طریق خوشبختی را كه باید مبتنی بر تخصص‌های هفت‌گانه باشد، پیمود.امكان ندارد كه كسی اهل بیت علیهم‌السلام را به طور صحیح بشناسد و برای خود رهبر و الگوی دیگری انتخاب كند. اگر می‌بینیم انسان‌های زیادی در اطراف ما هنوز موفق به برقراری یك ارتباط زنده با اهل بیت علیهم‌السلام نشده‌اند، به علت آن است كه شناخت صحیحی از اهل بیت علیهم‌السلام و فرهنگشان ندارند. حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرمایند:«ان الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا [44] - اگر مردم حسن كلام ما را بدانند حتما از ما تبعیت می‌كنند.»و به همین علت در پیدا كردن الگو و روش زندگی دچار بحران و آشفتگی زیادی هستند و دائما بین شخصیت‌های مختلف، با عناوین مختلف كه همگی آنها نسبت به انسان و ابعاد وجودی‌اش جاهل هستند، در تردید می‌باشند. گاهی فلان نویسنده را الگو قرار می‌دهند و گاهی فلان ورزشكار را و گاهی فلان هنرپیشه را و گاهی فلان شخصیت خارجی را و گاهی فلان فلسوف را و... و در نهایت وقتی به خود می‌آیند، می‌بینند كه عمر عزیز و شریف خود را كه باید در روز قیامت نسبت به لحظه لحظه‌اش پاسخگو باشند، در سراب رفت و آمد بین الگوهای قلابی و موقت تلف كرده‌اند؛ بدون اینكه به چیزی قابل اعتنا و خوشبختی ماندگار و حقیقی رسیده باشند. در این جاست كه دچار غم كشنده و جانكاهی می‌شوند كه شاید هیچ گاه تمام نشود، چرا كه بزرگترین و باارزش‌ترین سرمایه‌ی زندگی یعنی عمر، جوانی و نشاط خود را به پای معشوق‌ها و الگوهای قلابی ریخته و هدر داده‌اند.بنابراین، به شناخت معصومین نیاز داریم، چون ذاتا به رهبر و الگوی معصوم نیازمندیم. شأن انسان به قدری بالا و باارزش است كه خداوند برای هدایت او به كمتر از معصوم راضی نیست و هر كس خود را به كمتر از معصوم بسپارد، در حق خود جفا و خیانت بزرگی كرده است و هر كس به دیگری رهبر و الگویی غیر معصوم نشان دهد، هم به خود و هم به او جفا و خیانت بزرگی كرده است.پس به شناخت معصوم نیاز داریم، چون كمتر از آن، لایق ما نیست.به شناخت معصوم نیاز داریم، چون نمی‌خواهیم و نباید عمر خود را تلف كنیم و از [ صفحه 51] سردرگمی و بحران بیزاریم. بنابراین مهم‌تربن وظیفه ما قبل از هر چیز شناخت رهبران الهی و امامان هدایت و به خصوص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است كه بدون پیوند با او وامانده و درمانده از راه و گمشده و حیرانیم و بدون پیوند با او كارها و زحمات ما بی‌نتیجه و عقیم است. چنانكه در زیارت ایشان به محضرش چنین عرض می‌كنیم:«السلام علیك یا سبیل الله الذی من سلك غیره هلك [45] - سلام بر تو ای راه خدا كه هر كس غیر از آن را پیمود، هلاك شد.»خداوند تبارك و تعالی برای اینكه انسان‌ها به زحمت و سختی نیفتند و راه سعادت را به راحتی و سلامت طی كنند، آنها را به پیروی از معصومین علیهم‌السلام امر فرموده است، و نیز از اینكه به جای معصومین علیهم‌السلام كه تنها رهبران متخصص در امر هدایت تا بی‌نهایت هستند، كسان دیگری را كه هیچ گونه تخصص و تسلطی نسبت به راه بسیار باعظمت انسانیت ندارند، انتخاب كنند، برحذر داشته و می‌فرمایند:(اتقوا الله و كونوا مع الصادقین [46] - از خداوند بترسید و با راستگویان باشید.»از حضرت باقر علیه‌السلام درباره‌ی این آیه سؤال كردند، فرمودند: «مقصود ما هستیم». [47] .ذكر عبارت «از خدا بترسید» قبل از دستور به همراهی با راستگویان از معنای خاصی برخوردار است. این عبارت تهدیدی از خداوند است در مورد اینكه اگر مردم از همراهی و سپردن خود به امامان حق و الهی سرباز زنند، از مسیر حقیقی سعادت منحرف و به فساد و تباهی كشیده شده، در نهات به عذاب دچار می‌شوند.عذابی كه خود فراهم كرده‌اند یعنی عذاب نرسیدن به كمالات لایق وجودی و محروم كردن خود از آنچه مورد نیاز است و برای خوشبختی ضروری و لازم است.امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:«قال الله تبارك و تعالی: لاعذبن كل رعیة فی الاسلام دانت بولایة كل امام جائر لیس من الله و ان كانت الرعیة فی اعمالها برة تقیة و لاعفون عن كل رعیة فی الاسلام دانت بولایة كل امام عادل من الله و ان كانت الرعیة فی انفسها ظالمة [ صفحه 52] مسیئة [48] - خدای تبارك و تعالی فرموده است: هر آینه عذاب می‌كنم هر رعیتی را كه در اسلام با پیروی از امام ستمگری كه از جانب خدا نیست، دینداری كند، اگر چه آن رعیت نسبت به اعمال خود نیكوكار و پرهیزگار باشد و هر آینه درمی‌گذرم از هر رعیتی كه در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری كند، اگر چه آن رعیت نسبت به خود ستمگر و بدكردار باشد.»با توضیح امام باقر علیه‌السلام معنای عبارت «بترسید از خدا» قبل از دستور به همراهی با امامان راستگو و كسب دستور از ایشان روشن‌تر شد. با این توضیحات معلوم شد كه مهم‌ترین چیز در تأمین سعادت دنیا و آخرت داشتن یك رهبر الهی متخصص و یك الگوی كامل و معصوم است، به طوری كه اگر از این الگو محروم باشیم، هر قدر هم كه تلاش كنیم تا كارهای خوب و خیر انجام دهیم، به نتیجه نمی‌رسیم، ولی با وجود الگوی معصوم حتما به نتیجه می‌رسیم، اگر چه در كارهایمان اشتباهاتی هم وجود داشته باشد.قرآن كریم می‌فرماید:«و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله [49] - و چه كسی گمراه‌تر از آنكه پیرو امیال نفسانی خود بوده و بدون راهنمایی الهی باشد.»پس انسان‌ها یا تابع تخصص و علم و راهنمایی خداوند هستند كه در این صورت هدایت یافته و خوشبخت خواهند بود، یا تابع هوای نفس و بدون بهره‌مندی از راهنمایی الهی هستند كه در این صورت گمراه و بدبخت خواهند بود.امام كاظم علیه‌السلام درباره این آیه می‌فرمایند:«من اتخذ دینه رأیه بغیر امام من أئمة الهدی [50] گمراه‌تر از همه كسی است كه بدون امام از ائمه‌ی راهنما، دین خود را با رأی و نظر خود بگیرد.»امام باقر علیه‌السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:«هر كه خواهد مانند پیغمبران زندگی كند و مانند شهیدان بمیرد و در بهشتی كه خدای رحمان آفریده، ساكن شود، باید از علی پیروی كند و با دوست او دوستی كند و به امامان پس از وی اقتدا كند، زیرا ایشان عترت من هستند و از طینت من [ صفحه 53] آفریده شده‌اند. خدایا فهم و علم مرا به ایشان روزی كن. وای بر كسانی از امت من كه مخالف ایشان باشند. خدایا شفاعت مرا به آنها مرسان.» [51] .همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله از قول خدای تبارك و تعالی می‌فرمایند:«حجت من بر اشقیای امت تو كامل و تمام است؛ همان‌هایی كه ولایت علی را ترك گفته و با دشنمانش دوستی نموده، فضیلت او و اوصیای بعد از او را انكار كردند، زیرا فضیلت تو فضیلت ایشان است و اطاعت تو اطاعت ایشان و حق تو حق ایشان و نافرمانی تو نافرمانی ایشان. آنها امامان راهبر بعد از تو هستند، روح تو در كالبد ایشان است و روح تو همان است كه از طرف پرورگارت در تو دمیده شده و ایشان عترت تو می‌باشند و از طینت و گوشت و خون تو سرشته شده‌اند خدای عزوجل سنت و روش تو و پیغمبران پیش از تو را در ایشان جاری داشته، ایشان پس از تو خزانه‌دار علم من هستند. اینها حقی است بر من. ایشان را برگزیدم و انتخاب كردم و پاك ساختم و پسندیدم. هر كه ایشان را دوست دارد و از آنها پیروی كند و به فضیلت آنها معترف باشد، نجات یافته است. همانا جبرئیل علیه‌السلام نام ایشان و نام پدرانشان و دوستانشان و معترفین به فضیلت ایشان را برای من آورده است.» [52] .امام باقر علیه‌السلام از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:«همانا نسیم رحمت و آسودگی و پیروزی و كمك و كامیابی و بركت و بزرگواری و آمرزش و ایمنی و توانگری و مژده و روضان و تقرب و یاری و توانایی و امید و دوستی خدای عزوجل، برای كسی است كه علی را دوست بدارد و اطاعتش كند و از دشمنش بیزاری جوید و به فضیلت او و جانشینانش معترف باشد، بر من است كه ایشان را در شفاعتم درآورم و بر پروردگار من است كه شفاعت مرا نسبت به ایشان بپذیرد، زیرا آنها پیرو من هستند و هر كه از من پیروی كند، از من است.» [53] .(هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذكر اولوا الالباب [54] - آیا [ صفحه 54] كسانی كه می‌دانند با كسانی كه نمی‌دانند برابرند. تنها خردمندان متذكر می‌شوند.)امام باقر علیه‌السلام درباره این آیه شریفه فرمودند:«انما نحن الذین یعلمون و الذین لا یعلمون عدونا و شیعتنا و اولوا الالباب [55] - تنها ما هستیم كسانی كه می‌دانند و آنها كه نمی‌دانند دشمنان مایند و شیعیان ما خردمندانند.»آری خردمند یعنی كسی كه در هیچ كاری به غیر متخصص مراجعه نمی‌كند. شیعیان به این دلیل خردمند هستند كه خود را به كمتر از معصوم علیه‌السلام نمی‌سپارند و كمتر از معصوم علیه‌السلام را به رهبری و الگو بودن نمی‌پذیرند. خردمند یعنی كسی كه قدر خود و عمر و جوانی را می‌داند و حاضر نیست، موش آزمایشگاهی مدعیان علم و هدایت انسان باشد و خود را به كسانی بسپارد كه بدون اینكه لیاقت و آگاهی داشته باشند، تحت فشار شهوت و قدرت، ادعای رهبری جوامع انسانی را دارند.تاریخ خونین شیعه، نشان می‌دهد كه در طول تاریخ، شیعیان هرگز ولایت طاغوت‌ها را پذیرا نبوده‌اند.

### معصومین راسخان در علم و عالمان به تأویل كتاب خدا هستند

(... و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم... [56] - و جز خدا و راسخان در علم، تأویل قرآن را نمی‌دانند.)امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی این آیه می‌فرمایند:«نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله [57] - ماییم راسخان در علم و ما تأویل قرآن را می‌دانیم».

### سینه معصومین جایگاه حقیقت قرآنی است

(بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم... [58] - بلكه قرآن آیه‌هایی است روشن، در سینه‌ی كسانی كه به آنها علم داده‌اند.» [ صفحه 55] امام باقر علیه‌السلام این آیه را تلاوت فرموده و با دست به سینه‌ی خود، اشاره فرمودند [59] و امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی كسانی كه علم به آنها داده شده، در این آیه فرمودند:«هم الأئمة خاصة [60] آنها تنها ائمة هستند».امام باقر علیه‌السلام در عظمت و شأن علمی معصومین علیهم‌السلام چنین فرمودند:«اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و تنها یك حرف آن نزد آصف بود، آصف آن یك حرف را گفت و زمین میان او و تخت بلقیس را درهم نوردید تا او تخت را به دست گرفت، سپس زمین به حالت اول بازگشت و این عمل در كمتر از یك چشم به هم زدن انجام شد و ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را داریم و یك حرف هم نزد خداست كه آن را در علم غیب برای خود مخصوص ساخته است.». [61] .

### معصومین نعمت ظاهر و باطن خداوند هستند

قرآن كریم درباره‌ی نعمت‌های خداوند چنین می‌فرماید:(و اسبغ علیكم نعمه ظاهرة و باطنة [62] - خداوند نعمت‌های ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان نمود.)«قال سألت سیدی موسی بن جعفر علیهماالسلام عن قول الله عزوجل: «و أسبغ علیكم نعمه ظاهرة و باطنة) فقال: النعمة الظاهرة الامام الظاهر و الباطنة الامام الغائب فقلت له: و یكون فی الائمة من یغیب؟ قال: نعم، یغیب عن أبصار الناس شخصه و لا یغیب عن قلوب المؤمنین ذكره و هو الثانی عشر منا [63] - محمد بن زیاد ازدی می‌گوید: از سید خود امام موسی بن جعفر علیهماالسلام درباره‌ی فرمایش خدا (و اسبغ علیكم نعمه ظاهرة و باطنة) پرسیدم، امام فرمودند: نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی امام غایب است و از ایشان پرسیدم: در امامان كسی هست كه [ صفحه 56] غایب شود؟ فرمودند: بله، از چشم مردم شخص او غایب می‌شود، ولی یاد او از دل‌های مردم غایب نمی‌شود و او دوازدهمین از ما است.»«خدا برای او هر مشكلی را آسان می‌كند و هر سختی را راحت، برای او همه‌ی گنج‌های زمین آشكار و هر امر دوری برای او نزدیك می‌شود. به وسیله‌ی او هر ستمگر با عنادی ذلیل و به دست او هر شیطان متمردی هلاك می‌شود... تا وقتی كه خدا او را ظاهر كند و زمین را به وسیله‌ی او پر از عدل و داد كند، همان‌طور كه پر از ظلم و جور شد» [64] .نعمت‌های خداوند بیكران است و همان طور كه فرموده است، هیچ كس نمی‌تواند آنها را شمارش كند. اگر به انسان با همه‌ی ابعاد وجودی او نگاه كنیم و او را همان‌طور كه خالقش معرفی می‌كند، یك وجود ممتد از دنیا تا آخرت (ابدیت) ببینیم؛ به گونه‌ای كه سعادت ابدی او در گرو زندگی انسانی و صحیح او در دنیاست و با این نگاه نعمت‌هایی را كه خداوند به او ارزانی داشته، بررسی كنیم، قطعا بالاترین و مهم‌ترین و بزرگترین نعمت را، داشتن امام و رهبران معصوم علیهم‌السلام خواهیم یافت. برای چنین موجودی هیج نعمتی مهم‌تر و بالاتر از داشتن الگو و رهبری معصوم نیست، بلكه اساسا سایر نعمت‌ها در برابر این نعمت قابل مقایسه و ذكر نیستند. اگر انسان از همه‌ی نعمت‌های الهی به جز نعمت ولایت و امامت برخوردار باشد، هرگز روی خوشبختی را چه در دنیا و چه در آخرت نخواهد دید. افسوس كه برخورداران از این نعمت عظیم و بی‌مانند كمتر قدر آن را می‌دانند و كمتر شكر آن را به جای می‌آورند.

### رابطه وجودی ما و اهل بیت

با این توضیحات مختصر درباره‌ی وجود باعظمت معصومین علیهم‌السلام تا حدودی نسبت آنها و به خصوص امام زمان علیه‌السلام با خداوند روشن شد. حال بهتر می‌توانیم نسبت آنها را با خودمان و وظیفه‌ی ما را نسبت به آنها بشناسیم.معلوم شد كه بدون شناخت معصومین علیهم‌السلام هرگز نه به سعادت دنیا می‌رسیم و نه به سعادت آخرت. نیز دانستیم كه آنها اصل و حقیقت ما هستند. رابطه ما با آنها یك رابطه وجودی است. آنها همان روح خداوند هستند كه در همه انسان‌ها پرتو و تجلی دارند و همه [ صفحه 57] ما ذاتا سهمی از وجودمان از سنخ وجود آنها و تابش و تجلی آنها است. در زیارت جامعه كبیره می‌خوانیم:«ارواحكم فی الارواح و انفسكم فی النفوس - روح‌های شما در روح‌ها و جان‌های شما در جان‌هاست».درباره‌ی رابطه‌ی وجودی ما با معصومین علیهم‌السلام چند روایت را ذكر می‌كنیم؛ امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:«ان الله خلقنا من اعلی علیین و خلق قلوب شیعتنا مما خلقنا و خلق ابدانهم من دون ذلك، قلوبهم تهوی الینا، لانها خقلت مما خلقنا [65] - همانا خدا ما را از اعلی علیین آفرید و دل‌های شیعیان ما را از آنچه ما را آفریده، آفرید و پیكرهایشان را از درجه‌ی پایینش آفرید. از این‌رو دل‌های شعیان به ما متوجه است، زیرا از آنچه ما آفریده شده‌ایم، آفریده شده‌اند».امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند.«نزد ما سری از سر خدا و علمی از علم خدا است كه ما را به تبلیغش مأمور فرمود و ما آن را از جانب خدای عزوجل تبلیغ كردیم و برایش محلی و اهلی و پذیرنده‌ای نیافتیم تا آنكه خدا برای پذیرش آن مردمی را از همان طینت و نوری كه محمد و آل و ذریه‌ی او را آفریده بود، خلق كرد و آنها را از فضل و رحمت خود ساخت، چنانكه محمد و ذریه‌ی او را ساخت، پس چون ما آنچه را از جانب خدا به تبلیغش مأمور بودیم، تبلیغ كردیم، آنها پذیرفتند و تحمل كردند و یاد ما به آنها رسید، پس دل‌های ایشان به شناسایی و به حدیث ما متوجه گشت، اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی‌شدند، این چنین نبودند، نه به خدا قسم آن را تحمل نمی‌كردند» [66] .امام زمان علیه‌السلام درباره رابطه وجودی بندگان خدا با اهل بیت علیهم‌السلام و نیز اینكه آنها اصل و ریشه مردم هستند چنین می‌فرمایند: [ صفحه 58] «نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائعنا [67] - ما ساخته‌شدگان خدا هستیم و خلق ساخته‌شده‌ی ما هستند.»

### فطری بودن دین و روح تشیع

نكته‌ی قابل ذكر این است، همان‌طور كه در گذشته نیز اشاره شد، همه‌ی مردم دارای نفخه و فطرت الهی‌اند كه همان تجلی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله است؛ یعنی در درونشان چیزی دارند كه با دین محمد صلی الله علیه و آله و آموزه‌های آل محمد علیهم‌السلام سنخیت دارد. خداوند دین خود را فطری معرفی می‌كند، یعنی همان چیزی كه مردم در ذات و درون خود، حامل آن هستند.(فاقم وجهك للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدین القیم و لكن اكثر الناس لا یعلمون [68] - پس روی خود به سوی دین حنیف كن كه مطابق فطرت خدا است، فطرتی كه خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست. این است دین پابرجا، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.)بنابراین به شهادت و گزارش قرآن كریم، بین ساختار همه‌ی انسان‌ها و دین اسلام كه دین اعتدال و دین خدا است و رهبران آن، چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند، سنخیت و هماهنگی وجود دارد. هر كس كه به دستور این دین عمل كند، آن نفخه‌ی الهی و فطرت دین‌پذیر او فعال‌تر و شكوفاتر می‌شود؛ یعنی همان تجلی پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله كه در درون او است، با فعال‌تر شدن و شكوفاتر شدن تجلی معصومین علیهم‌السلام در درون، شخص به پیامبر و آل ایشان نزدیك می‌شود، زیرا با اجابت دستورهای دینی سنخیت بیشتری با آنها برقرار می‌شود. درست به همین دلیل است كه هر كس در هر كجای جهان به شناخت صحیح و دقیقی از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله می‌رسد (نه اسلام‌های آمریكایی و من درآوردی مثل اسلام وهابیت) بسیار سریع محبت پیامبر و آل ایشان در قلب او شكوفا می‌گردد. نگارنده خود، در برخورد با خارجی‌های تازه مسلمان - چه در داخل كشور و چه در سفرهای تبلیغی خارجی - این حقیقت و رخداد را بسیار شاهد بوده است. اگر سنخیتی بین انسان‌ها و پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله وجود نداشت، پیدایش چنین محبت و مودتی آن هم با این سرعت محال بود؛ مودت و محبتی كه تا سرحد عشق و جانبازی و شهادت‌طلبی، انسان‌های تازه مسلمان را به پیش می‌برد. [ صفحه 59] بنابراین اگر در روایت، قشر خاصی، یعنی شیعیان را گروه انتخاب شده، برای پذیرش آیین و دستورهای اهل بیت علیهم‌السلام معرفی می‌نماید، به این معنا است كه هر انسانی كه روح حق‌طلبی را در خود تقویت كرده، تعصب را كنار بگذارد، همان روح حق‌طلب او را به تشیع و مكتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌رساند.همه انسان‌ها اهل بیت علیهم‌السلام را در وجود خود دارند، فقط باید آن مایه‌ی فطری و آن نفخه‌ی الهی را در خود تقویت كنند تا پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله در وجود او بیدار و زنده شوند و پرتو آنها در وجودشان تجلی كند و هر كس این كار را كرد، به تشیع یعنی حاكمیت روح الهی و فطرت بر روح حیوانی و طبیعت می‌رسد؛ یعنی موفق به تحمل آیین اهل بیت علیهم‌السلام و پذیرش ولایت و رهبری آنها می‌شوند و الگوهای باطل و غیر متخصص را كنار می‌گذارند و لیاقت ورود به مكتب تخصصی و داشتن الگوهای حق و متخصص را كه مجهز و مسلح به تعلیم مستقیم الهی هستند، پیدا می‌كنند. پس همه‌ی انسان‌ها با داشتن پرتو اهل بیت علیهم‌السلام نفخه و فطرت الهی راه ورودشان به دین حق باز است و اینكه آیا به دین حق وارد می‌شوند یا نه، بستگی به این دارد كه پس از دریافت اطلاعات لازم از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله تا چه حد تعصب را كنار بگذارند و حق‌گرایی را پیشه‌ی خود كنند.

### اهل بیت پدران حقیقی ما هستند

نسبت آنها به ما از نسبت پدر و مادر به ما بسیار نزدیك‌تر و شدیدتر و قوی‌تر است. والدین ما اصل و ریشه‌ی جسمانی و بعد حیوانی و مادی و دنیایی ما هستند، در حالی كه آنها اصل ما و حقیقت روح و ذات ما و ریشه‌ی بعد انسانی و الهی و ابدی ما هستند و به همین دلیل پس از خداوند از همه كس حتی والدین و تمام عزیزان ما، در دنیا برای ما عزیزتر و مهم‌تر هستند. آنها اصل و والدین قدسی و آسمانی ما هستند كه واسطه‌ی عشق ما به خداوند و رساننده‌ی ما به حق تعالی هستند. معصومین علیهم‌السلام كسانی‌اند كه بدون پیوند با آنها و بدون شروع از آنها پیوند ما و اتصال حقیقی ما با خداوند محال است. چنانكه در زیارت جامعه‌ی كبیره این حقیقت را این گونه می‌خوانیم:«من اراد الله بدء بكم - هر كسی كه اراده‌ی رسیدن به خدا را كرد، از شما شروع می‌كند».آنها صراط مستقیم الهی و باب الله هستد. برای همین است كه حاضریم در صورت نیاز همه چیزمان را فدای رسیدن به آنها و پیمودن راهشان كنیم تا جایی كه خطاب به آنها می‌گوییم: «بأبی أنتم و أمی» یعنی حاضریم آنچه مربوط به جنبه‌ی زمینی و طبیعی ما می‌شود، [ صفحه 60] فدا كنیم تا به حقیقت قدسی و الهی و آسمانی خود برسیم؛ یعنی دلبستگی و داشتن رابطه‌ی عاطفی با موجودات و قوم و خویش در دنیا هرگز مانع پرواز به سوی اصل ابدی و والدین حقیقی و خویش اصلی و وطن حقیقی ما نمی‌شود.رسول اكرم صلی الله علیه و آله كه رحمة للعالمین است در این‌باره چنین می‌فرماید:«لا یؤمن عبد حتی آكون احب الیه من نفسه و یكون عترتی احب الیه من عترته و یكن اهلی احب الیه من اهله و تكون ذاتی احب الیه من ذاته [69] - هیچ بنده‌ای ایمان به خداوند ندارد، تا اینكه من محبوب‌تر از خودش در نزد او باشم و عترت مرا بیش از عترت خودش و خانواده‌ام را بیش از خانواده خودش و ذات مرا بیش از ذات خودش دوست داشته باشد.»با توجه به اینكه پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله كه همان نفخه‌ی الهی هستند، ذات حقیقی ما هستند، معنای این عبارت كه «ذات مرا بیش از خودش دوست داشته باشد» چنین می‌شود كه ذات اصلی، قدسی، الهی و آسمانی خود را بیش از ذات فرعی، زمینی، طبیعی و حیوانی خود كه موقتا با او است و با مرگ از او جدا می‌شود، دوست داشته باشد.و به عبارت دیگر ایمان به خداوند و آخرت و حیات ابدی بدون ترجیح اصل خدایی و ابدی بر اصل زمینی و موقت و طبیعی ممكن نبوده، دروغی بیش نیست.آری آنها اصل و ریشه‌ی ما هستند كه بازگشت همه‌ی ما به سوی آنها و حساب همه‌ی ما با آنها است. ما با اتصال به اصلمان و رسیدن به وطنمان است كه آرامش داریم و خوشبخت هستیم.

### اهل بیت بزرگترین خویشاوند ما هستند

می‌دانیم كه در اسلام صله‌ی ارحام و پیوند با خویشان از واجبات الهی و ترك آن از گناهان كبیره است و خداوند به كسی كه پیوند خود را با خویشان قطع كند وعده‌ی عذاب داده و در قرآن كریم نیز آیاتی را به این موضوع اختصاص داده است. در سوره‌ی رعد در توصیف صاحبان خرد چنین می‌فرماید:(و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل... [70] - كسانی كه با آنچه كه خداوند به پیوستن با آن، امر كرده، پیوند برقرار می‌كنند.)امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی این آیه می‌فرمایند: [ صفحه 61] «من ذلك صلة الرحم و غایة تأویلها صلتك ایانا [71] - یكی از مصادیق پیوند، صله‌ی رحم است و غایت تأویل آیه، پیوند تو با ماست.»یعنی ما اهل بیت بالاترین خویش تو هستیم كه بر تو واجب است با ما پیوند داشته باشی. به عبارت دیگر «ما هیچ كسی نزدیك‌تر، بالاتر و مهربان‌تر از اهل بیت علیهم‌السلام در دنیا نداریم.»

### بزرگترین ظلم، بزرگترین خیانت

از آنچه تاكنون درباره‌ی رابطه‌ی انسان با خداوند و نیز حركت تكاملی آدمی به سوی خداوند برای اینكه مظهر و خلیفه خداوند شود و با رسیدن به كمال بی‌نهایت و مطلق، خود نیز به سعادت بی‌نهایت و مطلق برسد، همچنین با توجه به نقش معصومین علیهم‌السلام در این زمینه و جایگاه و نسبت آنها با خداوند و ما گفته شد، به چند نتیجه می‌رسیم:1. بزرگترین نیاز انسان و اساسی‌ترین عامل خوشبختی او پیوند با اصل و ریشه‌ی حقیقی و خود، یعنی خداوند بزرگ و مهربان است كه هم خلقت انسان و جهان به دست او است و هم هدایت انسان و جهان در انحصار او است. درحقیقت و در درجه‌ی اول هیچ كسی جز او این توانایی و حق را ندارد. بنابراین قطع پیوند با خداوند عین ساقط شدن و هلاك و انحراف انسان است. لذا، بزرگترین ظلمی كه ممكن است، یك انسان در حق خود یا دیگری انجام دهد، قطع كردن یا ضعیف كردن رابطه‌اش با خالق و هادی و نیز مقصود حقیقی است. به همین دلیل در كلام خداوند و فرهنگ قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام به گناه و سرپیچی یا هر پیوند و رابطه‌ای كه موجب قطع و یا ضعیف شدن رابطه بین انسان و حقیقت و اصل او شود، لفظ «ظلم» یعنی خارج شدن از راه و شأن حقیقی و لایق، اطلاق شده است.2. معصومین علیهم‌السلام تنها رهبران مورد تأیید خداوند و مظاهر تام خدا و جانشینان برحق خدا در بین مردم و تنها متخصصان راه رسیدن به خداوند هستد. خداوند به همه‌ی انسان‌ها دستور داد تا برای رسیدن به او از رهبران، واسطه‌ها و وسیله‌های مطمئن و به خصوصی كه معصومین علیهم‌السلام باشند، استفاده شود. همان طور كه از آیات متعدد قرآن فهمیده می‌شود. به خصوص آیه‌ی:(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة [72] - ای اهل ایمان، از خدا بترسید و در جستجوی وسیله برای نزدیك شدن به او باشید.) [ صفحه 62] همچنین آنچه از فرمایش معصومین علیهم‌السلام نقل شد، مصداق كامل وسیله، تنها و تنها معصومین علیهم‌السلام هستند كه خداوند ما را پس از خلق آنها و از نور آنها خلق كرده است و تجلی و پرتو آنها را در ما قرار داده تا بدین وسیله امكان برقراری ارتباط با خداوند به وسیله‌ی شناخت و تبعیت از آنها برای همه‌ی انسان‌ها فراهم شود.3. با توجه به تعریفی كه از «ظلم» شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت كه قطع یا ضعیف شدن ارتباط انسان با معصومین علیهم‌السلام - كه راه محض و ویژه به سوی خداوند هستند و خداوند به راهی غیر از آنان و به الگو و رهبری كمتر از آنان برای ما راضی نیست - مانند همان ظلمی است كه در رابطه‌ی خداوند و انسان تحقق می‌یابد. به عبارت دیگر هر كسی رابطه‌ی خود یا دیگری را عمدا با معصومین علیهم‌السلام قطع یا تضعیف كند، مرتكب بزرگترین ظلم شده است. چون دست خود و دیگران را از ریسمان و عامل پیوند با خدا قطع كرده است.4. نتیجه‌ی مهم دیگری كه می‌توان از بندهای قبلی گرفت، این است كه بزرگترین خیانت و جنایتی كه در تاریخ بشر اتفاق افتاده است دور كردن مردم از رهبران الهی و معصومین علیهم‌السلام بوده و هست.حذف معصوم یعنی حذف متخصص و عالم حقیقی و افتادن كار هدایت و هبری انسان با همه‌ی پیچیدگی ابعاد وجودی و بزرگی روح و نیز اهمیت و حساسیت و مسیر حركت و سعادت آدمی، به دست افراد جاهل و غیر متخصص و این كار یعنی ایجاد بزرگترین نوع ظلم و انحراف در زندگی انسان‌ها.هیچ مسأله‌ی در زندگی انسان‌ها به حكم عقل و شرع، اساسی‌تر و ضروری‌تر از مسأله‌ی هدایت و رهبری به راه حق و سعادت، وجود ندارد.آنچه درباره‌ی ضرورت پیوند با معصومین علیهم‌السلام و به خصوص ضرورت شناخت امام زمان و پیوند با ایشان و نیز مسؤولیت آخرتی انسان‌ها در قبال امام زمانشان در دنیا و آخرت و به طور كلی مسأله‌ی ولایت در آموزش‌های قرآنی و نیز كلام رهبران الهی آمده است، همه و همه نشانگر اهمیت غیرقابل انكار و درجه‌ی اول موضوع «هدایت» است.5. بزرگترین جنایتی كه پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد كه هنوز بشریت در حال پرداختن تاوان آن و چشیدن آثار این جنایت است، حذف خاندان رسالت و اهل بیت علیهم‌السلام از رهبری و هدایت كامل مردم بود. با حذف آنها بشریت دچار بزرگترین خسران و مصیبت شد؛ چرا كه جریان هدایت انسان‌ها به طور كلان و فراگیر از دست رهبران متخصص و معصوم الهی خارج شد و به دست افراد جاهل و جاه‌طلب افتاد كه روند آن، متأسفانه تاكنون ادامه داشته و دارد. هیچ خسارتی و هیچ بدبختی و نكبتی برای حیات بشری بالاتر از محرومیت از جریان هدایت الهی كه مبتنی بر شناخت كامل انسان در مراحل سه‌گانه [ صفحه 63] وجودش و نیز شناخت عالم طبیعت هست، وجود نداشته و ندارد. جریانی كه فقط و فقط باید به دست امامان برحق و معصوم كه به خزانه‌ی علم الهی متصل هستند و هیچ نكته‌ی مجهول و مبهمی برای آنها وجود ندارد، می‌افتاد.با توجه به آنچه گفته شد معنای مصیبت اعظم كه حذف معصومین علیهم‌السلام از جایگاه حاكمیت و رهبری بر جامعه جهانی است، بهتر فهمیده می‌شود.

### كشف وظیفه در قبال هر دو مصیبت

پس از آنكه عزادار با استفاده از منابع اصیل اسلامی به شناخت عمیق‌تر و دقیق‌تری دست یافت و توانست مصیبت عظیم و اعظم را تا حدودی بشناسد، نوبت به كشف وظیفه می‌رسد، برای عزادار واقعی این سؤال مطرح است كه در برابر ضایعه و فاجعه فقدان اهل بیت علیهم‌السلام كه اصل و ریشه او هستند، چه وظیفه‌ای دارد؟در دو فصل بعدی به تبیین وظیفه فردی و اجتماعی‌مان در قبال هر یك از این دو مصیبت می‌پردازیم. [ صفحه 67]

### وظیفه شناسی در برابر مصیبت عظیم

#### وظیفه‌ی ما در قبال پدرانمان

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین می‌فرمایند:«یا علی انا و انت ابوا هذه الأمة و من حقوق الاباء و الامهات ان یترحموا علیهم فی الاوقات لیكون فیهم اداء حقوقهم [73] - ای علی! من و تو پدران این امت هستیم و از حقوق پدران و مادران به فرزندان این است كه در اوقات مقتضی بر پدر و مادرشان رحمت آورند تا ادای حقوقشان نموده باشند.»شایسته است كه خواننده‌ی عزیز در این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار دقت فرماید كه چگونه نسبت خود و اهل بیتش علیهم‌السلام را با افراد این امت بیان می‌دارند و چگونه از امت می‌خواهند كه به حقیقت پدری آنها و حقوقی كه به عنوان پدر بر امت دارند، توجه داشته باشند. طبق این فرمایش اوقات و زمانی خواهد رسید كه بر همه‌ی امت واجب است كه همه‌ی رحمت خود را متوجه پدران معنوی خود نمایند و به ادای حقوق و وظیفه‌ای كه بر عهده‌شان به عنوان فرزند وجود دارد، بپردازند، ولی افسوس كه امت اسلامی هیچ گاه به آن اوقات توجه نكرد و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت عزیز او یكی پس از دیگری در برابر بی‌توجهی و قساوت مردم به شهادت رسیدند و جز عده‌ای اندك، هیچ كس به وظیفه‌ی فرزندی خود عمل نكرد. سؤال و دغدغه‌ی اصلی و مهم این است كه در حال حاضر ما با پدر حقیقی و مظلوممان چه می‌كنیم؟ آیا به وظیفه‌ی فرزندی كه پیامبر صلی الله علیه و آله از ما می‌طلبد، عمل می‌كنیم؟!امام حسن عسكری علیه‌السلام می‌فرمایند:«افضل والدیكم و احقهما بشكركم محمد و علی و قال علی بن ابیطالب علیه‌السلام: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: انا و علی بن ابیطالب ابوا هذه الامة و لحقنا علیهم [ صفحه 68] اعظم من حق والدیهم، فانا ننقذهم ان اطاعونا من النار الی دار القرار و نلحقهم من العبودیة بخیار الاحرار [74] - بالاترین پدران شما، و سزاوارترین آنها به سپاس و شكر شما حضرت محمد و علی علیهماالسلام می‌باشند و علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام فرمودند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: من و علی دو پدر این امتیم و البته كه حق ما بر آنها برتر و عظیم‌تر از حق پدر و مادرشان می‌باشد، زیرا چنانچه از ما فرمان برند؛ آنان را از آتش رهانیده و در خانه‌ی جاویدان بهشت مستقر كرده، آنها را از عبودیت و بردگی به جمع بهترین آزادگان ملحق سازیم.»پدران حقیقی كسانی هستند كه انسان را از طبیعت و تاریكی‌های آن نجات دهند و به جایگاه اصلی و وطن حقیقی و ابدی برسانند. بدون چنین پدرانی انسان هرگز رنگ سعادت را نخواهد دید. به همین دلیل پیامبر و آل ایشان صلی الله علیه و آله بالاترین پدران ما هستند كه حقشان از حق پدر و مادر و هر كس دیگری بزرگتر است.تا اینجا دانستیم كه اهل بیت علیهم‌السلام با ما رابطه وجودی دارند و آنها پدران و بزرگترین خویشان ما هستند كه پس از خداوند تبارك و تعالی، هیچ كس با ما پیوندی عمیق‌تر و نزدیك‌تر از آنها ندارد. و پس از خداوند تبارك و تعالی نیز هیچ كس به اندازه آنها نسبت به ما رئوف و مهربان نیست بلكه اساسا آنها از آن جهت كه جانشین خداوند روی زمین هستند، مظهر رحمت و رأفت الهی نسبت به ما و همه انسان‌ها می‌باشند. بنا به فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله ما نیز به عنوان فرزندان آنها وظایفی برعهده داریم كه حضرت آن وظایف را در یك جمله كامل و رسا یعنی «رحمت به آنها در اوقات و شرایط مقتضی» بیان فرمودند. «اوقات» جمع «وقت» است یعنی زمان و موقع. همین جمع بودن می‌رساند كه شرایط و مواقعی كه ما باید با نظر رحمت و قلب پر از مودت به انجام وظایفمان نسبت به آنها اقدام كنیم، متعدد و متفاوت است. حال می‌گوییم اگر بخواهیم همه آن شرایط و مواقع را جمع كنیم می‌توانیم آنها را در دو مورد جمع نماییم: [ صفحه 69] 1 - وظیفه ما در شرایط و مواقعی كه با مصیبت عظیم آنها روبرو می‌شویم.2 - وظیفه ما در شرایط و مواقعی كه با مصیبت اعظم آنها روبرو می‌شویم.برای درك عمیق‌تر نسبت به این دو وظیفه، ابتدا بهتر است رابطه و نسبت بین مصیبت عظیم و مصیبت اعظم را بررسی كنیم.

### رابطه یا نسبت‌های موجود بین مصیبت عظیم و اعظم

بین مصیبت عظیم و اعظم روابط و تعامل وجود دارد كه شناخت آن، كمك بسیار خوبی به ما در موضع‌گیری و انجام وظایف‌مان در قبال هر یك از این دو مصیبت می‌كند.1 - هر دو مصیبت بزرگ و تلخ هستند، ولی مصیبت ناكامی رهبران الهی در حاكم كردن دین خدا در روی زمین و مصیبت محرومیت مردم جهان از حاكمیت رهبران معصوم و متخصص الهی بزرگتر است. زیرا تن دادن رهبران الهی و پیروان آنها به مصیبت عظیم و تحمل انواع و اشكال گوناگون مصیبت عظیم برای «جلوگیری» از وقوع مصیبت اعظم بوده است.در حالی كه تحمیل مصیبت عظیم بر رهبران الهی و سایر فطرت‌گراها، از سوی طاغوت‌ها و ظالمین به خاطر «ایجاد» مصیبت اعظم بوده است.فطرت‌گراها، مصیبت عظیم را به جان خریده‌اند تا «مانع» مصیبت اعظم شوند و با آن مبارزه كنند. ولی طبیعت‌گراها مصیبت عظیم را ایجاد و تحمیل كرده‌اند تا راه برای مصیبت اعظم باز شود. مصیبت اعظم یعنی دوری مردم از دین خدا و آلوده شدن به كفر و شرك و نفاق «گسترش» یابد. به عبارت دیگر مصیبت اعظم نتیجه و مولود مصیبت عظیم است. پس مصیبت اعظم منفور خدا و فطرت‌گراها و محبوب شیطان و طبیعت‌گراهاست.2 - مصیبت عظیم دارای دو جهت و دو چهره تلخ و شیرین است. ولی مصیبت اعظم فقط یك چهره و آن هم چهره منفی دارد. [ صفحه 70]

### اثر تلخ و گزنده مصیبت عظیم

#### اشاره

اثر تلخ مصیبت عظیم، اثری عاطفی و غم‌انگیز است كه از شهادت مظلومانه و یا رسیدن بلا به خاندان عصمت و طهارت و اصحاب باوفایشان در انسان ایجاد می‌شود.به طور طبیعی هر انسانی با دیدن و یا شنیدن صحنه‌های دلخراش و یا انسان مصیبت‌زده و یا كشته شدن مظلومانه انسان دیگر، دچار اندوه و تأثیر می شود. حال اگر شخص مصیبت‌زده نزدیك‌تر از هر كس دیگر به انسان باشد و برای انسان مقدس‌ترین و محبوب‌ترین باشد، میزان تأثیر و غم بیشتر می‌شود. این حالت اندوه و تأثیر به شكل‌های مختلفی ظهور می‌كند.- گاهی صرفا یك تأثیر و اندوه قلبی به انسان دست می‌دهد.- گاهی این اندوه در چهره انسان نیز نمایان می‌شود.- گاهی زبان نیز تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد و انسان با زبان، اندوه خود را اظهار می‌كند كه این مراتب مختلفی از قبیل صرف اظهار و اعتراض زبانی، بكارگیری كلماتی كه شدت اندوه را می‌رساند؛ سردادن گریه، ناله ضجه، نوحه، حركات بدنی مثل به سینه و سر زدن و یا شدیدتر از آن دارد.علاوه بر عوامل عاطفی و معرفتی كه در بحث از آثار اجتماعی مصیبت عظیم گفته شد، میزان رقت قلب افراد و پاكی و صفای دل آنها و نیز شدت و ضعف این غم و اندوه، مؤثر است.اثر تلخ و گزنده مصیبت عظیم در شدیدترین حالت خود، منجر به حالت «عزاداری» آن هم در شكل‌های مختلف می‌گردد؛ كه خود سرآغاز ظهور آثار فردی و اجتماعی مصیبت عظیم است. [ صفحه 71] یك چهره مصیبت عظیم، مطلوب و سازنده و چهره دیگرش، گزنده و غم‌انگیز است. چهره شیرین، مطلوب و سازنده مصیبت عظیم به دلیل آثار مثبت فردی و اجتماعی آن است كه در ذیل به طور مختصر به بیان آن می‌پردازیم.

### اثر فردی مصیبت عظیم

#### اشاره

«اثر فردی» مصیبت عظیم، مربوط به شخص مصیبت‌زده و مظلوم است. جهاد و شهادت؛ زندان و اسارت؛ تحمل شكنجه؛ گرسنگی و تشنگی؛ تحقیر شدن و مورد تهمت قرار گرفتن و در راه خدا برای انسان مقام و شرافت است. به طور كلی تحمل هر نوع سختی و مصیبت در راه خدا سازنده‌ی روح و عامل تكامل و نیز مایه سعادت دنیا و آخرت انسان است. فداكاری به خاطر معشوق و معبود حقیقی، و نیز تحمل سختی‌ها برای او، مهمترین راه اثبات و اظهار عشق و ایمان حقیقی است.چون بحث درباره اثر فردی مصیبت عظیم به دلیل اهمیت موضوع و گستردگی آن مجال بیشتر و ویژه‌ای می‌طلبد و نیز با رویكرد این كتاب كه تمركز و تأكید بر جنبه سیاسی و اجتماعی حماسه حسینی می‌باشد، تناسب ندارد. بحث در این باره را به فرصت دیگری موكول می‌كنیم. [75] .

#### آثار اجتماعی مصیبت عظیم

#### بیدار سازی و الهام بخشی مبارزه با مستكبران

بدون شك «خون» و «مظلومیت» در چهره‌های مختلف، وقتی توأم با «حقانیت» باشد، روح‌های ضعیف را قدرتمند و جان‌های خفته را بیدار [ صفحه 72] می‌سازد و آنها را برای مبارزه، با ظالمین و مستكبران به شدت تحریك و تشویق می‌كند و نیز روح آزادی‌خواهی و آزادگی و همچنین روح انتقام از جنایت‌كاران را به وجود می‌آورد. میزان این اثربخشی قدرت‌زایی و تحریك كنندگی به عوامل ذیل بستگی دارد:- ارزش، محبوبیت و آثار وجودی شخص مطلوم و خون ریخته شده؛- میزان تقدس شخص مظلوم و خون ریخته شده؛- شدت و عمق مظلومیت؛- نسبت و رابطه‌ای كه مردم با آن شخص مظلوم و خون ریخته شده دارند؛- میزان منفور بودن ظالمین و شناختی كه از شخصیت منفی آنها و نیز اهداف و برنامه‌های پلیدشان در تحمیل مصیبت عظیم وجود دارد؛- میزان شناختی كه از عوامل پنج‌گانه بالا در بین طرفداران و اولیای دم شخص مظلوم وجود دارد.قدرت و شدت تأثیرگذاری این عوامل گاهی به قدری زیاد است كه منجر به یك انقلاب عظیم و سرنگونی حكومت‌های جائر می‌شود.با دقت در این عوامل به این نتیجه می‌رسیم كه آنها به دو دسته تقسیم می‌شوند: 1 - عوامل احساسی و عاطفی، 2 - عوامل معرفتی و عقلانیتوضیح بیشتر درباره این دو دسته و میزان و تأثیر آنها را در مباحث بعدی مطرح خواهیم كرد.

#### محدود كردن قدرت طاغوت‌ها و باز كردن فضای آزاد و مناسب...

محدود كردن قدرت طاغوت‌ها و باز كردن فضای آزاد و مناسب - ولو به طور نسبی - برای فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، عملی و معنوی فطرت‌گراها و نیز پرورش انسان‌های حقیقی و افراد صالح.این اثر، نتیجه اثر قبلی یعنی قیام و انقلاب علیه طاغوت‌ها و مستكبران می‌باشد. هر قدر عوامل «احساسی و عاطفی» و نیز عوامل «معرفتی [ صفحه 73] و عقلانی» قوی‌تر و عمیق‌تر عمل كنند، اثر دوم یعنی محدود شدن قدرت مستكبرین و یا حتی نابود شدن آنها - هر چند در زمان و مكان محدود - بیشتر خواهد بود.به عبارت دیگر، هر چه اثر اول - از آثار اجتماعی مصیبت عظیم - بهتر عمل كند و قوی‌تر باشد، اثر دوم بیشتر ظهور خواهد كرد.

#### رشد و كمال

وقتی همه افراد یا جوامع در اثر تأثیر عوامل «احساسی و عاطفی» و نیز «معرفتی و عقلانی» دست به انتقام‌جویی و مبارزه علیه طاغوت‌ها و ظالمین زدند، خود به خود در اثر مقاومت طاغوت‌ها و ظالمین و عكس‌العمل و آنها، به مصایبی از نوع مصیبت عظیم دچار می‌شوند و همین مصائب، موجب رشد و كمال آنها و حركت در جهت هدف خلقت می‌گردد و به نوبه خود دور جدیدی از آثار فردی و اجتماعی را با قدرت بیشتری ایجاد می‌كند.

### چهره تلخ مصیبت اعظم

چهره تلخ مصیبت اعظم در همه آثاری كه از محرومیت جامعه بشری از رهبری و حاكمیت متخصصان معصوم علیهم‌السلام به وجود آمده، نمایان است. همه جنگ‌ها، ظلم‌ها، فسادها، تباهی‌ها و نكبت‌هایی كه دامن جامعه بشری را در طول تاریخ گرفته است، ناشی از مصیبت اعظم بوده و هست.حال پس از آگاهی نسبت به روابط متقابل مصیبت عظیم و اعظم و آثار هر یك از آنها، بهتر می‌توانیم به وظیفه واجب الهی و انسانی خود در قبال هر یك از این دو مصیبت پی ببرییم.كشف وظیفه در آن هنگام كه با مصیبت عظیم آنها روبرو هستیم خیلی دشوار نیست، بسیار طبیعی و بدیهی است كه هر انسانی - نه فقط [ صفحه 74] شیعیان - وقتی كه نسبت به عزیزترین كسانش آن همه جنایت، جسارت و قساوت روا می‌دارند، ابتدایی‌ترین اثری كه در وجودش ظاهر می‌شود، سوز دل، تأثر شدید، گریه و ماتم است.به همین دلیل گریه بر سیدالشهداء علیه‌السلام مخصوص شیعیان آن حضرت نیست و آن حضرت در بین مسیحیان، كلیمیان، پیروان سایر ادیان و مكاتب آسمانی و به طور كلی هر كسی كه با حسین علیه‌السلام و مصائب او آشناست، عزاداران زیادی دارد. این امر شاید در نگاه اول شگفت‌انگیز باشد كه برای هیچ كس در جهان به اندازه سیدالهشداء علیه‌السلام گریه و عزاداری صورت نگرفته است. در هیچ كجای جهان چنین نیست كه پیروان مكاتب گوناگون برای رهبر یك مكتب خاص كه غیر از مكتب خودشان است، این چنین عزاداری و گریه كنند. ولی اگر كمی در آنچه كه تاكنون از جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص سیدالهشداء علیه‌السلام در نظام وجودی عالم و نیز رابطه وجودی آنها با همه انسان‌ها گفته شده دقت كنیم، به خوبی به علت چنین امر استثنایی و بی‌سابقه‌ای پی خواهیم برد.در وجود همه انسان‌ها پرتویی از نور امام حسین علیه‌السلام وجود دارد به عبارت دیگر هر كسی با حسین علیه‌السلام و حماسه او آشنا می‌شود اعم از آنكه مسلمان باشد یا غیر مسلمان، بی‌اختیار محبت او و حزن بر مصیبت او بر وجودش غلبه می‌كند، مگر كسانی كه تحت‌تأثیر محیط آلوده و تبلیغات سوء دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام قرار گرفته باشند. به دیگر سخن، آنها ناخودآگاه برای حقیقتی كه در وجودشان از حسین بن علی علیهماالسلام دارند محزون می‌شوند. آنها همگی برای پدر حقیقی‌شان عزادار هستند.بنابراین گریه و عزاداری طبیعی‌ترین عكس‌العمل در قبال مصیبت عظیم است. اما اینكه چرا عزاداری یك وظیفه شده و به حفظ آن [ صفحه 75] سفارش زیادی شده است، سؤالی است كه پاسخ آن به طور اجمال در بحث از روابط متقابل مصیبت عظیم و اعظم گفته شده است.از آن جهت كه عزاداری در درجه اول به تقویت عوامل «احساسی و عاطفی» و در درجه بعدی به تقویت عوامل «معرفتی و عقلانی» منجر می‌شود و در نتیجه به ظهور آثار فردی و اجتماعی مصیبت عظیم، و نیز مبارزه با مصیبت اعظم كمك اساسی می‌كند، بسیار مورد توجه رهبران الهی بوده و هست و جایگاه ویژه و بلندی در دین دارد. به دلیل همین اهمیت به توضیح بیشتری درباره ماهیت عزاداری و كیفیت تأثیرگذاری آن بر عوامل عاطفی و معرفتی می‌پردازیم.

### عزاداری چیست؟

#### اشاره

عزاداری از مقوله یاد و ذكر است. یاد كسی كه به مصیبتی دچار شده است و یاد كسی كه به علل طبیعی یا غیر طبیعی از قبیل قتل، حادثه و امثال اینها از دنیا رفته است.شكی نیست كه انسان موجودی است كه طبیعتا فرمواش‌كار است و نسبت به چیزهایی كه توجه به آنها برایش مفید است، دچار غفلت می‌شود. در این مواقع یادآوری و تذكر آن چیز انسان را از ابتلا به حوادثی كه برایش مضر و هلاك‌كننده است، نجات می‌دهد و از آثار خوب توجه به آن چیز مفید، بهره‌مند می‌سازد.یك اصل كلی و یكی از قوانین مهم خلقت این است كه هر چیزی كه برای سعادت دنیا و آخرت انسان مفید، لازم و ضروری باشد، غفلت از آن انسان را دچار خسران دنیایی و یا آخرتی می‌كند و به همین دلیل لازم است به هر وسیله‌ی ممكن او را متوجه آن چیز مهم كرد و غفلت او را برطرف ساخت. [ صفحه 76]

#### دلایل قرآنی لزوم عزاداری

#### یاد ایام الله و معنای آن

قرآن كریم موارد متعدد از اموری كه توجه به آن برای انسان در مسیر تعالی ضروری و سازنده است، ذكر فرموده است. این امور عبارت است از: خداوند و اسما و صفات او، نعمت‌های الهی، هدف خلقت، آخرت و ابدیت، مرگ، برزخ، قیامت و محاسبه اعمال، بهشت و جهنم، واجبات و محرمات، رهبران الهی و وظایفی كه در قبال آنها داریم، شیطان و اعوان و انصار او و خدعه‌ها و فریب‌هایش و امثال این امور. قرآن كریم تصریح كرده است كه انسان ممكن است نسبت به این امور دچار غفلت و فراموشی شود و نسبت به ضرورت یادآوری و تذكر به عنوان یك اصل كلی و یك سنت لا یتغیر الهی، تصریح فرموده است.گاهی این یادآوری را خداوند با ایجاد حوادث مختلف در زندگی انسان انجام می‌دهد. و گاهی از پیامبران الهی خواسته كه انسان‌ها را به یاد آن امور مهم و ضروری بیندازند و گاهی از خود انسان‌ها خواسته است كه به یاد آن امور مهم بوده و مواظب باشند نسبت به آن امور دچار فراموشی و غفلت نشوند و بلكه بالاتر یكدیگر را به صورت‌های مختلف به یاد آن امور مهم و ضروری بیندازند. به عنوان مثال یكی از چیزهایی كه خداوند به انبیاء دستور داده است كه مردم را به یاد آن بیندازند «ایام الله» است یعنی روزهای خدا.(و لقد أرسلنا موسی بآیاتنا أن أخرج قومك من الظلمات الی النور و ذكرهم بأیام الله ان فی ذلك لآیات لكل صبار شكور [76] - به راستی كه ما موسی را با آیات (معجزه‌های) خویش فرستادیم كه (ای موسی) قوم خود را از تاریكی‌ها [ صفحه 77] به سوی نور خارج كن و روزهای خدا را به یاد آنها بیاور كه در این كار برای هر صبور و شكرگزاری نشان‌ها (و عبرت) است.)بدیهی است كه یادآوری ایام الهی خود از مصادیق و روش‌های خارج كردن مردم از ظلمت به سوی نور است.مرحوم علامه طباطبائی درباره «ایام الله» چنین می‌فرمایند:«شكی نیست كه مراد از «ایام»، ایام مخصوصی است، و نسبت دادن ایام مخصوص به یاد خدا با اینكه همه ایام و همه موجودات از خدا است، حتما به خاطر حوادثی است كه در آن ایام مخصوص به وجود آمده و امر خدای تعالی را ظاهر ساخته است، كه در دیگر ایام چنین ظهوری رخ نداده است، پس به طور مسلم مقصود از ایام خدا، آن زمان‌هایی است كه امر خدا و آیات وحدانیت و سلطنت او ظاهر شده، و یا ظاهر می‌شود، مانند روز مرگ، كه در آن روز سلطنت آخرتی خدا هویدا می‌گردد، و اسباب دنیوی از سببیت و تأثیر می‌افتد، و نیز مانند روز قیامت كه هیچ كس برای دیگری مالك چیزی نیست و برای كسی كاری نمی‌تواند بكند، و همه امور، تنها به دست خدا است، و نیز مانند ایامی كه قوم نوح و عاد و ثمود در آن ایام به هلاكت رسیده‌اند، چون این گونه ایام؛ ایامی هستند كه قهر و غلبه الهی در آن ظاهر گشته، و عزت خدایی، خودنمایی كرده است.ممكن هم هست ایام ظهور رحمت و نعمت الهی، جزء این ایام بوده باشد، البته آن ایامی كه نعمتهای الهی آن چنان ظهوری یافته كه در دیگر ایام به آن روشنی نبوده است، مانند روزی كه حضرت نوح و یارانش از كشتی بیرون آمدند و مشمول سلام و بركات خدا شدند، و روزی كه ابراهیم علیه‌السلام از آتش نجات یافت، و امثال اینها؛ زیرا این گونه ایام، مانند ایام مذكور دیگر، در حقیقت نسبتی به غیر خدا نداشته، بلكه ایام خدا و منسوب به اویند، همچنانكه ایام امتها و اقوام را به آنها نسبت داده، كه از آن جمله است ایام عرب، مانند «روزی ذی قار» و «روز فجار» و «روز بغاث» و امثال اینها [77] «سپس حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌كنند كه حضرت درباره ایام الله فرمودند: «ایام الله نعمت‌ها و بلاهای خدا است.» [78] .ایام میلاد و یا شهادت معصومین علیهم‌السلام قطعا از «ایام الله» است كه یادآوری آنها برای سازندگی و خروج انسان از تاریكی به سوی نور لازم و [ صفحه 78] سازنده است. عزاداری برای معصومین علیهم‌السلام نیز از آن جهت كه انسان را به یاد آنها و دستورات و خواسته‌هایشان از ما و نیز وظایف ما در قبال آنها و مصایبی كه به آنها رسیده، می‌اندازد، از مصادیق «یاد ایام الله» است.

#### تعظیم شعائر الهی

نكته دیگر درباره بزرگداشت ایام میلاد و شهادت معصومین علیهم‌السلام این است كه این بزرگداشت‌ها از مصایق تعظیم و بزرگداشت و شعائر الهی است كه قرآن كریم ما را امر به آن فرمود و آن را از نتایج تقوای قلب دانسته است.(و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب [79] - كسی كه نشانه‌های خدا را بزرگ شمارد، این بزرگداشت نشانه تقوای دل‌هاست.)«شعائر الهی» یعنی هر علامت و هر چیزی كه انسان را به یاد خدا می‌اندازد و به سوی او دعوت می‌كند كه اهل بیت علیهم‌السلام از بزرگترین نشانه‌های خداوند هستند و تعظیم آنها، در حقیقت تعظیم خدا است. علامه طباطبایی می‌فرماید:دوستی دوستان خدا و پیروی از آنان، مانند پیغمبر اكرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و علما و بزرگان دین و قرآن و اخبار، خلاصه آنچه انسان را به یاد خدا می‌اندازد، در حقیقت دوستی و اخلاص نسبت به خدا است و ابدا شرك نیست. بنابراین تقرب به آنها، تقرب به خدا و تعظیم آنها به تقوا است... زیرا شعائر خدا همان علائمی است كه به سوی خدا دعوت می‌كند و در این آیه هیچ گونه قید و شرطی نیست. بلكه مطلق چیزهایی كه از آیات و علائم خدا هستند و انسان را به یاد او می‌اندازد، مشمول آن می‌باشد و احترام و تعظیم آنها دلیل بر تقوا است [80] ، بنابراین تمام آیاتی كه در قرآن مجید مردم را به تقوا دعوت می‌كند، اینا را نیز شامل می‌شود.ولی البته هیچ عاقلی منكر نیست كه اعتقاد به استقلال آنها در مقابل خدا و مالك نفع و ضرر و مرگ و زندگی بودن آنها، موجب می‌شود كه از شعائر و آیات الهی بودن، خارج شوند. البته چنین اعتقادی تجاوز به حریم مقدس الوهیت و شرك به خدا است. [81] . [ صفحه 79] بنابراین عزاداری برای اهل بیت علیهم‌السلام و اولیای الهی از آن جهت كه انسان را به یاد بزرگترین نشانه‌های خداوند [82] می‌اندازد، از مهمترین مصادیق بزرگداشت و تعظیم نشانه‌های خدا و از بزرگترین دلایل تقوای دل است.مجالس عزاداری موجب زنده ماندن یاد اهل بیت علیهم‌السلام و مكتب آنان در دل‌ها است.

#### وجوب مودت اهل بیت

تا اینجا دو دلیل قرآنی بر اهمیت و لزوم عزاداری را ذكر كردیم كه عبارت بودند از لزوم یاد ایام الله و لزوم تعظیم شعائر الهی، دلیل سومی كه بر لزوم عزاداری دلالت می‌كند لزوم مودت نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام‌است. قرآن كریم مودت نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام را به عنوان مزد رسالت حضرت از سوی امت بر همه مسلمین واجب ساخته است:(قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی [83] - بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهم كه مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید.)بدهی است كه عزاداری و اعلام محبت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و اعلام انزجار از قاتلین و دشمنان آنان از كمترین مراتب مودت [84] نسبت به آنان است. اما نباید چنین تصور شود كه مودت مسلمین نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و از جمله عزاداری برای آنها چیزی است كه آنها به آن احتیاج داشته باشند بلكه این مودت و عزاداری كه از كمترین مراتب مودت است، چیزی است كه جامعه اسلامی به آن نیاز دارد. خداوند. [ صفحه 80] تبارك و تعالی كه در قرآن كریم مودت اهل بیت علیهم‌السلام را بر همه مسلمین واجب كرده است، آن را به عنوان یك نیاز حیاتی برای جامعه اسلامی معرفی فرموده است: «قل ما سئلتكم من اجر فهو لكم [85] بگو آنچه كه به عنوان اجر از مشا خواستم (مودت خاندانم) پس به نفع خودتان است.)مودت اهل بیت علیهم‌السلام كلید و عامل سعادت دنیا و آخرت جامعه اسلامی بلكه جامعه جهانی است و مودت آنها یعنی دوستی و پذیرش حاكمیت و سرپرستی متخصصان معصوم كه مظاهر و جانشینان خداوند هستند و نیز تلاش برای برقراری مكتب و حاكمیت آنها بر همه مردم جهان. افسوس كه اكثر مسلمین در گذشته و حال این آیه شریفه و این دستور خداوند را نادیده گرفتند و اقلیت شیعه نیز بیشتر مودت را در پایین‌ترین مرتبه‌اش یعنی محبت معنا كردند و در یاری عملی اهل بیت علیهم‌السلام كوتاهی كردند و آنها را در برابر دشمنان تنها گذاشته تا یك یك آنها در تنهایی، غربت و مظلومیت به شهادت رسیدند و آخرین آنها بیش از هزار و صد و شصت سال است كه به فرمایش أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، تنها و آواره و طرد شده است و جامعه اسلامی بلكه جهان بشریت در دوری آنها دچار انواع ظلم، نكبت، مفاسد و غم‌ها شده است.بدیهی است كه عزاداری برای اهل بیت علیهم‌السلام از كمترین وظایفی است كه نسبت به دستور صریح قرآن درباره مودت آنها انجام می‌شود.آنچه در اینجا لازم است كه بیان شود این است كه این سه دلیل قرآنی صرفا بر لزوم عزاداری دلالت نمی‌كنند بلكه بر لزوم هر نوع بزرگداشتی كه به اهل بیت علیهم‌السلام مربوط شود، از قبیل جشن میلاد یا امامت و و لایت آنها نیز دلالت می‌كند. [ صفحه 81]

#### معصومین و روشهای مختلف تشویق به عزاداری

##### اشاره

به همین دلیل است كه معصومین علیهم‌السلام به گریه بر خود و اقامه مجالس عزا برای سایر معصومین امر كرده‌اند و خود نیز عملا با گریه و اقامه مجالس عزا برای یكدیگر اهمیت این امر را نشان می‌دادند و آن را در جامعه اسلامی تثبیت می‌كردند.روش‌هایی كه معصومین علیهم‌السلام در این كار مهم بكار گرفته‌اند، مختلف بوده است. ما در اینجا به برخی از این روش‌ها اشاره می‌كنیم.

#### عزاداری قبل از شهادت

گاهی قبل از آنكه معصومی از دنیا رود و به شهادت برسد، با ذكر زمان، مكان و كیفیت شهادت خویش و یا معصوم دیگر، می‌گریستند و دیگران را نیز به گریه می‌انداختند تا شیعیان را نسبت به اهمیت آن حادثه و وظایفشان در قبال آن آگاه سازند.پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله به مناسبت‌های مختلف از قبیل تولد امام حسین علیه‌السلام و غیره مصائب حضرت را به یاد می‌آورد و برای دیگران نیز نقل می‌كرد. خود می‌گریست و دیگران را نیز می‌گریاند.امیرالمؤمنین و حضرت زهراء علیهماالسلام نیز چنین می‌كردند. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به دختر گرامیشان چنین فرمودند:«یا فاطمة! كل عین باكیة یوم القیامة الا عین بكت علی مصاب الحسن فانها ضاحكة مستبشرة بنعیم الجنة [86] - فاطمه جان! روز قیامت هر چشمی گریان است؛ مگر چشمی كه در مصیبت و عزای حسین گریسته باشد؛ كه آن چشم در قیامت خندان است و به نعمتهای بهشتی مژده داده می‌شود.» [ صفحه 82]

#### عزاداری پس از شهادت

گاهی با اقامه مجالس عزا عملا به شعیان درس عزاداری می‌دادند.امام رضا علیه‌السلام می‌فرمایند.:«كان ابی اذا دخل شهر المحرم لا یری ضاحكا و كانت الكئابة تغلب علیه حتی یمضی منه عشرة ایام، فاذا كان الیوم العاشر كان ذلك الیوم یوم مصیبته و حزنه و بكائة... [87] - هرگاه ماه محرم فرامی‌رسید، پدرم (موسی بن جعفر علیهماالسلام) دیگر خندان دیده نمی‌شد و غم و افسردگی بر او غلبه می‌یافت تا آنكه ده روز از محرم می‌گذشت، روز دهم محرم كه می‌شد، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه پدرم بود.»و امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:«بكی علی بن الحسین علیهماالسلام عشرین سنة و ما وضع بین یدیه طعام الا بكی [88] - امام زین‌العابدین علیه‌السلام بیست سال (به یاد عاشورا) گریست و هرگز طعامی پیش روی او نمی‌گذاشتند، مگر اینكه گریه می‌كرد.»

#### اختصاص هزینه برای عزاداری

##### اشاره

گاهی با اختصاص بودجه برای عزاداری هم اهمیت آن را می‌فهماندند و هم به شیعیان برای اختصاص بودجه جهت عزاداری‌ها و هزینه كردن در این راه بسیار مهم، الگو می‌دادند.امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:«قال لی ابی: یا جعفر! اوقف لی من مالی كذا و كذا النوادب تندبنی عشر سنین بمنی ایام منی [89] - پدرم امام باقر علیه‌السلام‌به من فرمودند: ای جعفر! از مال خودم فلان مقدار وقف نوحه‌خوانان كن كه به مدت ده سال در «منا» در ایام حج، بر من نوحه‌خوانی و سوگواری كنند. [ صفحه 83]

##### تشویق به عزاداری با ذكر ثواب آن

###### اشاره

گاهی سیاست تشویق را پیش می‌گرفتند و برای ترغیب مردم ثواب‌های فراوانی را از طرف خداوند، تضمین می‌كردند.

##### گریستن، گریاندن، حزن و اندوه

امام رضا علیه‌السلام می‌فرمایند.«من كان یوم عاشورا یوم مصیبته و حزنه و بكائه جعل الله عزوجل یوم القیامة یوم فرحه و سروره [90] - هر كس كه عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه‌اش باشد، خداوند روز قیامت را برای او روز شادی و سرور قرار می‌دهد.»حضرت سجاد علیه‌السلام‌می‌فرمایند:«ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین بن علی دمعة حتی تسیل علی خده و بوأه الله بها فی الجنة غرفا [91] - هر مؤمنی كه چشمانش برای كشته شدن حسین بن علی علیهماالسلام اشكبار شود و اشك بر صورتش جاری گردد، خداوند او را در غرفه‌های بهشتی جای می‌دهد».امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند.:من ذكرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار [92] نزد هر كس كه از ما (و مظلومیت ما) یاد شود و چشمانش پر از اشك گردد، خداوند چهره‌اش را بر آتش دوزخ حرام می‌كند.»امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند.:«من دمعت عینه فینا دمعة لدم سفك لنا او حق لنا نقصناه او عرض انتهك لنا او لأحد من شعیتنا بوأه الله تعالی بها فی الجنة حقبا [93] - هر كس كه چشمش در راه ما گریان شود، به خاطر خونی كه از ما ریخته شده است، یا حقی كه از ما [ صفحه 84] گرفته‌اند، یا آبرویی كه از ما یا یكی از شیعیان ما برده و هتك حرمت كرده‌اند، خدای تعالی به همین سبب، او را در بهشت جاودان، برای ابد جای می‌دهد».و نیز فرمودند:«لكل شیئی ثواب الا الدمعة فینا» [94] هر چیزی پاداش و مزدی دارد، مگر اشكی كه برای ما ریخته شود (كه چیزی با آن برابری نمی‌كند و مزد بی‌اندازه دارد)».و نیز فرمودند:«ما من عین بكت لنا الا نعمت بالنظر الی الكوثر و سقیت منه [95] - هیچ چشمی نیست كه برای ما بگرید، مگر اینكه برخوردار از نعمت نگاه به «كوثر» می‌شود و از آن سیراب می‌شود».و نیز فرمودند:«كل الجزع و البكاء مكروه سوی الجزع و البكاء علی الحسین علیه‌السلام [96] - هر نالیدن و گریه‌ای مكروه است، مگر ناله و گریه بر حسین علیه‌السلام».و نیز فرمودند:«نفس المهموم لظلمنا تسبیح [97] نفس كسی كه به خاطر مظلومیت ما غمگین شود، تسبیح است».امام رضا علیه‌السلام می‌فرمایند:«فعلی مثل الحسین فلیبك الباكون فان البكاء علیه یحط الذنوب العظام [98] - گریه كنندگان باید بر كسی همچون حسین علیه‌السلام گریه كنند، چرا كه گریستن برای او، گناهان بزرگ را فرومی‌ریزد».و نیز فرمودند:«یابن شبیب! ان بكیت علی الحسین علیه‌السلام حتی تصیر دموعك علی خدیك [ صفحه 85] غفر الله لك كل ذنب اذنبته صغیرا كان او كبیرا قلیلا كان او كثیرا [99] - ای پسر شبیب! اگر بر حسین علیه‌السلام آن قدر گریه كنی كه اشكهایت بر چهره‌ات جاری شود، خداوند همه گناهانت را كه مرتكب شده‌ای می‌آمرزد؛ كوچك باشد یا بزرگ، كم باشد یا زیاد».

##### سرودن شعر در رثاء و مظلومیت و یا فضایل اهل بیت

امام صادق علیه‌السلام‌می‌فرمایند:«ما من احد قال فی الحسین شعرا فبكی و ابكی به الا اوجب الله له الجنة و غفر له [100] - هیچ كس نیست كه درباره حسین علیه‌السلام شعری بسراید و بگرید و با آن بگریاند مگر آنكه خداوند، بهشت را بر او واجب می‌كند و او را می‌آمرزد».و همچنین می‌فرمایند:«من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتا فی الجنة [101] - هر كس در راه ما و برای ما یك بیت شعر بسراید، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت، بنا می‌كند».و همچنین می‌فرمایند:«یا دعبل! احب ان تنشدنی شعرا فان هذه الأیام ایام حزن كانت علینا اهل البیت علیهم‌السلام [102] - ای دعبل! دوست دارم كه برایم شعری بسرایی و بخوانی، چرا كه این روزها (ایام عاشورا) روز اندوه و غمی است كه بر ما خاندان رفته است.»

##### دستور به برپایی مجالس بزرگداشت اهل بیت

امام رضا علیه‌السلام فرمودند:«من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب [103] - هر كس در مجلسی بنشیند كه در آن، امر (و خط و مرام) ما احیاء می‌شود، دلش در روزی كه دلها می‌میرند، نمی‌میرد». [ صفحه 86] و ابوهارون مكفوف می‌گوید:«دخلت علی ابی‌عبدالله علیه‌السلام فقال لی: انشدنی، فأنشدته فقال: لا، كما تنشدون و كما ترثیه عند قبره... [104] - خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم. امام به من فرمودند: برایم شعر بخوان پس برایش اشعاری خواندم. فرمودند: اینطور نه، همان‌طور كه (برای خودتان) شعرخوانی می‌كنید و همان‌گونه كه نزد قبر حضرت سیدالهشداء مرثیه می‌خوانی».همان طور كه ملاحظه می‌فرمایید امام صادق علیه‌السلام دوست داشت كه برای او به همان شیوه نوحه‌خوانی سنتی، شعر بخوانند و این چیزی است و كه با ذائقه و روح مردم مناسب‌تر است.امام باقر علیه‌السلام نسبت به كسانی كه در روز عاشورا نمی‌توانند به زیارت آن حضرت بروند، این گونه دستور عزاداری دادند و فرمودند:«ثم لیندب الحسین و یبكیه و یأمر من فی داره بالبكاء علیه و یقیم فی داره مصیبته باظهار الجزع علیه و یتلاقون بالبكاء بعضهم بعضا فی البیوت و لیعز بعضهم بعضا بمصاب الحسین علیه‌السلام [105] - بر حسین علیه‌السلام ندبه و عزاداری و گریه كند و به اهل خانه خود دستور دهد كه بر او بگریند و در خانه‌اش با اظهار گریه و ناله بر حسین علیه‌السلام مراسم عزاداری برپا كند و یكدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت‌گویی در سوگ حسین علیه‌السلام در خانه‌هایشان ملاقات كنند».امام صادق علیه‌السلام فرمودند:«تزاوروا و تلاقوا و تذاكروا و احیوا امرنا [106] به زیارت و دیدار یكدیگر بروید، با هم به سخن و مذاكره بنشینید و امر ما را (كنایه از حكومت و رهبری) زنده كنید». [ صفحه 87] امام صادق علیه‌السلام از فضیل پرسیدند:«تجلسون و تحدثون؟ قلت: نعم، قال: ان تلك المجالس احبها فأحیوا امرنا، فرحم الله من احیی امرنا [107] - آیا (دور هم) می‌نشینید و حدیث و سخن می‌گویید؟ گفتم: آری. فرمودند: اینگونه مجالس را دوست دارم، پس امر (امامت) ما را زنده بدارید. خدای رحت كند كسی را كه امر و راه ما را احیا كند».گفتیم كه عزاداری و بزرگداشت اولیای دین از مهمترین و بزرگترین مصادیق تعظیم شعائر الهی (بزرگداشت نشانه‌های خدا) است كه بنابر فرمایش قرآن كریم خود از نشانه‌های تقوای دل است.(و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب [108] هر كس نشانه‌های خدا را تعظیم كند، اینكار از تقوای دل‌هاست)مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه شریفه در بیان اینكه چرا بزرگداشت نشانه‌های خدا دلیل تقوای دل‌ها است، چنین می‌فرمایند:«اضافه تقوا به قلوب اشاره است به اینكه حقیقت تقوا، و احتراز و اجتناب از غضب خدای تعالی، و پرهیز از محارم او، امری است معنوی، كه قائم است به دل‌ها، و منظور از قلب، و دل، نفوس است. پس تقوا قائم به اعمال كه عبارت است از حركات و سكنات بدنی نیست، چون حركات و سكنات در اطاعت و معصیت مشترك است، مثلا دست زدن، و لمس كردن بدن جنس مخالف، در نكاح و زنا؛ و همچنین بی‌جان كردن در جنایت و قصاص؛ و نیز نماز برای خدا و برای ریا؛ و امثال اینها از نظر اسكلت ظاهری یكی است، پس اگر یكی حلال و دیگری حرام، یكی زشت و دیگری معروف است به خاطر همان امر معنوی دورنی و تقوای قلبی است، نه خود عمل و نه عناوینی كه از افعال انتزاع می‌شود؛ مانند احسان و اطاعت و نحو آن» [109] .

##### بیان ثواب و فضلیت زیارت قبور اهل بیت و سایر اولیای الهی

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:«لو یعلم الناس ما فی زیارة قبر الحسین من الفضل لماتوا شوقا [110] - اگر مردم [ صفحه 88] می‌دانستند كه چه فضیلتی در زیارت قبر حسین است، از شوق زیارت می‌مردند».امام صادق علیه‌السلام:«ان ایام زائری الحسین بن علی لا تعد من آجالهم [111] - همانا زمانی كه زائران صرف زیارت حسین بن علی علیهماالسلام می‌كنند از مدت عمرشان محسوب نمی‌شود.»از امام صادق علیه‌السلام درباره كسی كه زیارت امام حسین علیه‌السلام را ترك كند با آنكه توانایی زیارت را داشته باشد، سؤال شد، فرمودند:«انه قد عق رسول الله صلی الله علیه و آله و عقنا و استخف بأمر هو له [112] همانا چنین شخصی نافرمانی رسول خدا و و ما اهل بیت را كرده است و دستوری را كوچك شمرده كه توانایی انجامش را داشته است.»امام صادق علیه‌السلام فرمودند:«ان فاطمة بنت محمد تحضر زوار قبر ابنها الحسین فتستغفر لهم [113] - همانا فاطمه دختر پیامبر بر زیارت‌كنندگان قبر پسرش حسین عنایت دارد و برای آنها طلب آمرزش می‌كند.»و نیز فرمودند:«من اتی الحسین عارفا بحقه كتبه الله عزوجل و فی اعلی علیین [114] - هر كس كه به زیارت حسین رود در حالی كه به حقش شناخت دارد، خداوند نام او را در اعلی علیین ثبت می‌كند».امام رضا علیه‌السلام می‌فرمایند:«من زار قبر ابی‌عبدالله بشط الفرات كمن زار الله فوق عرشه [115] - هر كس قبر امام حسین علیه‌السلام را در كنار شط فرات زیارت كند، مانند كسی است كه خدا را فوق عرش او زیارت كرده است». [ صفحه 89] امام صادق علیه‌السلام فرمودند:«زوروا قبر الحسین و لا تجفوه فانه سید شباب اهل الجنة عن الخلق و سید شباب الشهداء [116] - زیارت كنید قبر حسین را و به او جفا نكنید. به درستی كه او آقای جوانان اهل بهشت و جوانان شهید است».و نیز فرمودند:«السجود علی تربة الحسین یخرق الحجب السبع [117] سجده بر تربت حسین علیه‌السلام حجاب‌های هفت‌گانه را پاره می‌كند».و نیز فرمودند:«من بات عند قبر الحسین لیلة عاشورا لقی الله یوم القیامة ملحظا بدمه كأنما قتل معه فی عرصة كربلاء [118] - هر كس كه شب عاشورا در كنار مرقد حسین سحر كند، روز قیامت خداوند را در حالی ملاقات كند كه آغشته به خونش باشد، مانند كسی كه در میدان كربلا و در كنار حسین كشته شده باشد.»ه - دعا در حق شیعیانی كه به بزرگداشت اهل بیت علیهم‌السلام و زیارت قبور آنها اهمیت می‌دادند:امام صادق علیه‌السلام فرموند:«الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی لنا [119] - خدا را سپاس كه در میان مردم، كسانی را قرار داد كه به سوی ما می‌آیند و بر ما وارد می‌شوند و ما را مدح و مرثیه می‌گویند».امام صادق علیه‌السلام، به «مسمع» كه از سوگواران و گریه‌كنندگان بر عزای حسینی بود، فرمودند:«رحم الله دمعتك، أما انك من الذین یعدون من اهل الجزع لنا و الذین یفرحون [ صفحه 90] لفرحنا و یحزنون لحزننا، أما انك ستری عند موتك حضور آبائی لك... [120] - خدای، اشك تو را مورد رحمت قرار دهد. آگاه باش، تو از آنانی كه از دلسوختگان ما به شمار می‌آیند، و از آنانی كه با شادی ما شاد می‌شوند و با اندوه ما غمگین می‌گردند. آگاه باش! تو هنگام مرگ، شاهد حضور پدارنم بر بالین خویش خواهی بود...».امام صادق علیه‌السلام در مناجات خود بعد از نماز چنین می‌فرمایند:ای كسی كه ما را به كرامت خود ویژه گردانیدی و به ما وعده شفاعت داده‌ای... من و براداران من و زائران قبر پدرم حسین بن علی علیهماالسلام را بیامرز... بار خدایا! دشمنان ما از رفتن اینان به زیارت خرده گرفتند. اما این خرده‌گیری‌ها، علی‌رغم میل دشمنان، آنان را از برخاستن و آمدن به سوی ما بازنداشت. پس، این چهره‌های آفتاب سوخته را و این گونه‌هایی را كه بر قبر پدرم ابی‌عبدالله به خاك مالیده می‌شود و این چشمهایی را كه از سر دلسوزی برای ما اشكهایشان سرازیر می‌گردد و این دلهایی را كه در غم مصیبت ما بی‌تاب و سوزان است و این ناله و شیون‌هایی را كه برای ما می‌شود، مشمول رحمت خویش بفرما. بار خدایا! من این جانها و این پیكرها را به تو می‌سپارم تا در آن روز تشنگی از حوض (كوثر) سیرابشان كنی. [121] .از مجموع آنچه درباره عزاداری گفته شد، نتایجی به دست می‌آید كه آنها را به اختصار شرح خواهیم داد. [ صفحه 91] 1 - هیچ، عاملی به اندازه مجالس عزاداری و بزرگداشت معصومین علیهم‌السلام، عوامل «عاطفی» و «معرفتی» را كه معلول مصیبت عظیم هستند، تقویت نمی‌كند و گسترش نمی‌دهد.عزاداری بهترین، مهمترین و قوی‌ترین وسیله برای زنده نگه‌داشتن دین حق و برقراری پیوند مردم با رهبران الهی است. به طوری كه هیچ جایگزینی كه بتواند جای آن را از نظر قدرت و گستردگی شعاع تأثیر بگیرد، وجود ندارد. به همین دلیل رهبران الهی حتی قبل از شهادت خود با ذكر حوادثی كه در آینده اتفاق می‌افتد و خبر دادن از مصایبی كه بعدها بر آنان وارد می‌شود، اقدام به عزاداری می‌كردند، تا با وقوع حوادث، مردم در عزاداری كوتاهی نكنند و در نتیجه آثار «عاطفی» و «معرفتی» ایجاد و گسترش یابد.ذكر مصائب امام حسین علیه‌السلام به وسیله معصومین قبل از ایشان، اختصاص هزینه برای عزاداری و گریه بعد از شهادتشان و نیز سفارش امام رضا علیه‌السلام به گریه بر او هنگام خروج از مدینه و حركت به سوی ایران، همه به همین قصد انجام شده است.2 - عزاداری معصومین علیهم‌السلام برای شهادت و مظلومیت پدران طاهرینشان علیه‌السلام آموزش و اقدامی عملی برای زنده نگه داشتن عزاداری و در نتیجه آثار مهم آن است.3 - هزینه كردن برای اقامه مجالس عزا و بزرگداشت معصومین علیهم‌السلام از بهترین و ماندنی‌ترین كارها است.4 - رمز عظمت عزاداری و قدرت شگرفش كه آن را به یك وسیله بی‌نظیر برای احیای دین تبدیل كرده است، وجود عنصر «عاطفه و احساس» در آن است. وجود كلماتی از قبیل، گریه، مصیبت، حزن، مظلومیت، غم، [ صفحه 92] عزا، در كلما معصومین علیهم‌السلام همه حكایت از جایگاه بلند و قدرتمند عوامل عاطفی و احساسی در سازندگی انسان دارد.اینكه امام صادق علیه‌السلام به «ابوهارون» می‌فرماید به همان شكل سنتی شعر بخوانید، نشان می‌دهد كه صوت حزین، نوا و آهنگ تأثیری دارد كه صرف خواندن شعر به طور معمولی ندارد. یعنی محتوا فقط كافی نیست؛ بلكه قالب و ظرف نیز مهم است. به عبارت دیگر قالب و ظرف باید بتواند بار احساسی و عاطفی ایجاد كند تا قلب انسان تأثیر پذیرد.5 - ابزار شعر آن هم با نوا و آهنگ مخصوص، عنصر انحصاری در عزاداری نیست. بلكه هر وسلیه مشروع و معقولی كه محتوا را بهتر به دل‌ها برساند و مظلومیت و جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام را بهتر نشان دهد، می‌تواند در عزاداری شركت كند. عنصر هنر در تمامی صورت‌های مشروع و معقول آن از قبیل نقاشی، موسیقی، نمایش و... نقش اساسی در بقای یك مكتب دارد.6 - از آنجا كه عزاداری به علت آثار بزرگش یك وسیله كلیدی و اصلی و غیرقابل جایگزین در احیای دین و پیشرفت آن می‌باشد، و ارزش آن فوق تصور و محاسبه است، ثواب‌های بسیار زیادی برای آن ذكر شده است. ذكر این همه ثواب و پاداش برای چنین وسیله بی‌نظیری كه «حیات مكتب» وابسته به آن است، عجیب و دور از انتظار نیست بلكه بسیار معقول و منطقی است.توضیح اینكه اعمال یك انسان گاهی از آن جهت كه تأثیری مثبت در روح و نظام وجودی خودش دارد، دارای ارزش و ثواب است. بدیهی است میزان ثواب اعمال بستگی به میزان تأثیری دارد كه بر روی شخص می‌گذارد و نیز میزان تغییری است كه در شخص ایجاد می‌كند و گاهی از [ صفحه 93] جهت نوع تأثیری كه در مجموع نظام انسانی و اجتماع دارد، دارای اجر و ثواب می‌باشد.عزاداری، هم از جهت نوع سازندگی فردی دارای ثواب است و هم از جهت تأثیری كه در نظام اجتماعی دارد، ارزش مستقل و ویژه‌ای دارد. به همین دلیل حتی اگر یك غیر شیعه و یا یك غیر مسلمان نیز در عزاداری سیدالشهدا علیه‌السلام شركت كند و یا برای مظلومیت آقا اشكی بریزد، از آن جهت كه این اشك و آن شركت در مجلس، به رونق «عامل حیات دین حق» كمك نموده است. دارای ثواب و ارزش مستقلی است و پاداش آن به صورت رفع حوائج دنیایی و در بسیاری از موارد به صورت هدایت، توبه و ایمان؛ به گریه كننده بازمی‌گردد. زیرا چنین گریه و كششی در واقع حاكی از نوعی سنخیت در عین عدم شناخت علمی (و نه قلبی) نسبت به ساحت مقدس امام حسین علیه‌السلام می‌باشد، كه در پاره‌ای از موارد منجر به توبه و نجات از كفر و هدایت به ایمان می‌گردد. نمونه بارز این حالت، هزاران مورد از عزادارهای عزیزان مسیحی، كلیمی و غیره در سراسر جهان می‌باشد كه منجر به شفای مریضان لاعلاج، حل معضلات بزرگ زندگی و یا هدایت آنها گردیده است و ما در ایران صدها نمونه از این آثار را در خانواده‌های محترم مسیحی و كلیمی دیده‌ایم.گریه بر امام حسین علیه‌السلام، گریه بر حقیقت انسانیت و گریه بر خلیفه خداوند و مظهر تمامی اسما و صفات حق تعالی است و در حقیقت نوعی بازگشت به اصل خویش و حقیقت الهی خویش است و از این جهت مانند توبه‌ای بزرگ است كه یك قطره از آن اشك، دریاهای عظیمی از جهنم را خاموش می‌كند و موجب نجات و بازگشت انسان می‌شود. [ صفحه 94]

### نظر علامه طباطبائی درباره ثواب عزاداری

مرحوم علامه طباطبائی كه خود بسیار اهل گریه و عزاداری بودند در پاسخ به این سؤال كه چگونه طبق فرمایش امام صادق علیه‌السلام یك قطره از اشك عزادار آتش جهنم را فرومی‌نشاند، [122] می‌فرمایند:«چه مانعی دارد كه قطره اشكی به اذن و خواست خدا، آتش جهنم را خاموش گرداند، در واقع قطره اشك نظیر توبه است كه باعث آمرزش گناه و محو آثار و از بین بردن عذاب می‌شود، و نیز در نقطه مقابل آن كفر، باعث حبط و نابودی حسنات و نعمت‌های بهشتی و سبب افروختن آتشی می‌گردد». [123] .

### دفع یك توهم (گریه توجیه كننده گناه نیست)

با توضیحی كه داده شد، این توهم كه گریه بر امام حسین علیه‌السلام عامل توجیه و تكیه‌گاهی برای گناهان است، نیز برطرف می‌شود. بعضی گمان كرده‌اند كه صرف گریه بر امام حسین علیه‌السلام آنها را از عمل خالصانه و تقوا بی‌نیاز می‌كند و اگر هر عملی انجام دادند، و هر رذیلت اخلاقی داشته باشند، دیگر اهمیتی ندارد و همین كه اهل گریه بر امام حسین علیه‌السلام باشند، اهل نجات هستند.در این باره به دلیل اهمیت بیش از اندازه این موضوع به ذكر دو نكته مهم ناگریزیم:الف - آثار گریه: گریه بر سیدالشهدا علیه‌السلام دارای آثاری است كه رمز چنین ثواب‌هایی را باید در این آثار جستجو كرد. این آثار عبارت است از:1 - گریه بر حضرت از آن جهت كه نشانه نوعی محبت به حضرت و تنفر نسبت به ظلمی كه بر ایشان شده است و همچنین تنفر از دشمنان حضرت است، موجب می‌شود كه در وجود عزادار نوعی پیوند قلبی و [ صفحه 95] سنخیت با وجود مقدس آن حضرت ایجاد شود كه این پیوند به نوبه خود محبت به ایشان را افزایش می‌دهد.2 - گریه بر حضرت در مرحله بعد و بالاتر، روح ظلم‌ستیزی و تنفر از دشمنان حضرت و طاغوت‌ها را افزایش می‌دهد و موجب می‌شود كه عزادار از اعمال و اخلاق زشت آنها و پیروانشان و انحرافاتی كه به آن دچار هستند، دوری گزیند. او به طور فطری و از درون خود این حقیقت را درك می‌كند كه رفتار و اخلاق منحرفین با آنچه كه مورد رضای معصومین علیهم‌السلام است فاصله زیادی دارد و چون می‌داند كه آنها برای مبارزه با ظلم و فساد در اخلاق، اعمال و عقاید به شهادت رسیده‌اند، سعی می‌كند خود را از منحرفین دور و به خلق و خوی اهل بیت علیهم‌السلام نزدیك كند.3 - گریه بر سیدالشهدا موجب سنخیت و شباهت با اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود و اینكه عزادار مورد پسند و رضای خدا و اهل بیت علیهم‌السلام قرار گیرد، به الگوگیری از زندگی آنها می‌پردازد و در سایه این الگوگیری به خودسازی، و سازندگی‌های زیادی دست می‌زند.بنابراین گریه بر حضرات معصومین علیهم‌السلام صرف یك عمل احساسی و عاطفی نیست. بلكه یك روند عاطفی و معرفتی است كه مرحله به مرحله، و قدم به قدم، عزادار را از مرتبه اول به مراتب بالاتر راهنمایی می‌كند. به عبارت دیگر عزاداری یك سیر و سلوك و یك مكتب انسان‌سازی است.ب - تبعیت و تقوا، لازمه محبت: گریه بر اهل بیت علیهم‌السلام زمانی سازندگی و اثر خواهد داشت و انسان را نجات خواهد داد كه شخص در درون خویش تصمیم و علاقه به خوب بودن و پاك شدن داشته باشد و از طرف دیگر اصرار بر گناهان و مخالفت و با امر خدا نداشته باشد. ولی اگر [ صفحه 96] در درون خود هیچ علاقه و تصمیمی به خوب بودن و پاك شدن و پاك ماندن نداشته باشد، و همچنان بر گناهانش اصرار داشته باشد و مخالفت با امر خدا را همچنان ادامه دهد، نه تنها با این گریه‌ها و سایر عبادات نجات پیدا نمی‌كند، بلكه دچار قساوت قلب بیشتر و دوری از خدا و اهل بیت علیهم‌السلام خواهد شد.چنانكه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نماز كه به تعبیر قرآن كریم انسان را از فحشا و منكرات بازمی‌دارد، [124] چنین فرمودند:«من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنكر لم یزدد من الله الا بعدا» [125] - هر كس كه نمازش او را از كار زشت و ناپسند بازندارد، جز بر دوری او از خدا افزوده نشود».قرآن كریم پذیرش توبه از سوی خداوند را تنها شامل كسانی می‌داند كه به دلیل جهالت - نه از روی آگاهی و با اصرار - مرتكب گناهی شده‌اند و پس از آگاهی، خیلی زود منصرف شده و توبه كنند:(و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن و للذین یموتون و هم كفار اولئك اعتدنا لم عذابا الیما [126] - كسی كه به اعمال زشت تمام عمرش اشتغال ورزد تا آن گاه كه به یقین مشاهده مرگ كند در آن ساعت پشیمان شود و گوید: اكنون توبه كردم، توبه چنین كس پذیرفته نخواهد شد چنانكه هر كس به حال كفر بمیرد توبه‌اش قبول نشود، بر این گروه عذابی بس دردناك مهیا ساختیم).قرآن كریم همچنین مغفرت الهی را شامل كسانی می‌داند كه هرگاه مرتكب كاری زشت شوند یا به خود ستمی كنند، ضمن یاد خدا و طلب آمرزش، اصرار بر انجام گناه نداشته باشند. [ صفحه 97] (والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون [127] - نیكان آنها هستند كه هرگاه كار ناشایسته‌ای از ایشان سر زند یا ظلمی به نفس خویش كنند، خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار كنند. كه جز خدا هیچكس نمی‌تواند گناه خلق را بیامرزد و آنها هستند كه اصرار در كار زشت نكنند در حالی كه به زشتی معصیت آگاهند)امام باقر علیه‌السلام درباره این فرمایش قرآن كریم و معنی اصرار بر گناه می‌فرمایند:«الاصرار ان یذنب العبد و لا یستغفر و لا یحدث نفسه بالتوبة [128] - اصرار بر گناه این است كه بنده گناه كند و آمرزش نطلبد و در فكر به هم نباشد».امام صادق علیه‌السلام نیز در این‌باره می‌فرمایند:«الاصرار امن و لا یأمن مكر الله الا القوم الخاسرون [129] - اصرار بر گناه - به معنای ایمن - دانستن خود از عذاب خدا است و كسی جز زیانكاران، خود را از مكر خداوند ایمن ندارد.»امام علی علیه‌السلام چنین می‌فرمایند:«اعظم الذنوب عندالله ذنب اصر علیه عامله [130] - بزرگترین گناه نزد خدا، گناهی است كه مرتكبش بر آن اصرار كند».بنابراین گریه بر اهل بیت علیهم‌السلام هرگز موجب توجیه گناهان و اصرار بر آنها نیست. چگونه چنین باشد در حالی كه سیدالشهدا علیه‌السلام برای مبارزه با گناهان و منكرات قیام نمودند.گریه بر سیدالشهداء علیه‌السلام با آن همه ثواب و نیز هر عمل صالح و عبادت [ صفحه 98] دیگری، اگر موجب غرور انسان و تكیه‌گاهی برای گناهان شود، فایده و اثر خود را از دست خواهد داد. زیرا گریه و عبادت و عمل صالح برای پاك شدن و تقرب به خدا است نه وسیله‌ای برای توجیه معصیت و مخالفت با اوامر او.پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:«یابن مسعود، لا تغترن بالله، و لا تغترن بصلاحك و علمك و عملك و برك و عبادتك [131] - ای پسر مسعود، به خدا مغرور مشو و به پاكی و علم و عمل و نیكی و عبادت خود، فریفته نشو.امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:«ان من الغرة بالله ان یصر العبد علی المعصیة و یتمنی علی الله المغفرة [132] - پافشاری كردن بنده در معصیت و آرزوی آمرزش داشتن از خدا، مغرور شدن به خدا است».كسی كه به صرف شركت در عزاداری به شفاعت امام حسین علیه‌السلام مغرور می‌شود و با طمع و تكیه بر محبت و شفاعت آن حضرت نسبت به واجبات الهی و شرعی سستی و بی‌توجهی می‌كند و با تكیه بر همین محبت و شفاعت خیالی، به راحتی مرتكب محرمات شرعی می‌شود، نه امام حسین علیه‌السلام را شناخته است و نه حقیقت محبت و شفاعت را. زیرا شفاعت در آخرت بی‌ارتباط و گسسته از شفاعت در دنیا نیست. كسی كه در دنیا محبت او شفیع او نشود و او را از جهنم گناه و آلودگی نجات ندهد، در حقیقت محبت واقعی نداشته است. محبتی كه قدرت دور نگه داشتن انسان را از گناهان در دنیا ندارد، در آخرت نیز قدرت نجات انسان را از جهنم ندارد. محبتی كه انسان را در مقابل معشوق قرار دهد و او را وادار به [ صفحه 99] معصیت و مخالفت با معشوق كند، خیالی باطل و دروغی بیش نیست.امام حسین علیه‌السلام همه‌ی ارزش و عظمت و خود را از عبودیت و اجرای فرامین الهی دارد و هدف از قیام خود را امر به معروف و نهی از منكر و مبارزه با باطل معرفی می‌كند.این نوع برداشت‌های غلط و افراطی از عزاداری و ثواب آن و نیز ثواب یك سلسله اعمال و اذكار، ناشی از مطالعات سطحی و نیز آموزش‌های غلط مبلغین كم‌سواد و سطحی‌نگر است كه دچار عوام‌زدگی بوده و برای بازار گرمی چنین مطالبی را به اذهان مخاطبین خود القا می‌كنند. چنین مبلغینی مورد مذمت اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند و اهل بیت علیهم‌السلام همیشه آنها را از چند چیز منع كرده‌اند از جمله: زیاده‌روی در گفتن ثواب اعمال، كیفیت غلط شفاعت اهل بیت علیهم‌السلام و مغرور كردن مردم به اهل بیت علیهم‌السلام و نیز شجاعت دادن به آنها در گناهان با تكیه بر شفاعت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام. امام سجاد علیه‌السلام دراین باره می‌فرمایند:«حدثوا الناس بما یعرفون و لا تحملوهم ما لا یطیقون فتغرونهم بنا [133] - با مردم براساس - فهم - و شناختشان سخن بگویید و بر آنها آنچه را تحمل - فهم - آن را ندارند، تحمیل نكنید تا بدین وسیله آنها را به ما مغرور كنید».امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:«والله، ما معنا من الله براءة، و لا بیننا و بین الله قرابة، و لا لنا علی الله حجة، و لا نتقرب الی الله الا بالطعاعة، فمن كان منكم مطیعا لله تنفعه ولایتنا، و من كان منكم عاصیا لله لم تنفعه ولایتنا. ویحكم لا تغتروا! ویحكم لا تغتروا! [134] - به خدا قسم ما از جانب خدا برائتی نداریم و میان ما و خداوند خویشاوندی نیست. ما را بر خداوند حجتی نیست و جز با طاعت به خدا نزدیك نمی‌شویم. پس هر كس از [ صفحه 100] شما مطیع خداوند باشد، ولایت ما به سودش خواهد بود و هر كس از شما نافرمانی كند: ولایت ما سودی برایش ندارد. وای بر شما، فریب نخورید! وای بر شما، فریب نخورید!»وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام این گونه شیعیان را از گناه پرهیز می‌دهند:«فیما ورد عنه الی الشیخ المفید: فلیعمل كل امرء منكم بما یقرب به من محبتنا و لینجنب ما یدنیه من كراهتنا و سخطنا، فان امرنا بغتة فجأة حین لا تنفعه توبة و لا ینجیه من عقابنا ندم علی حوبة [135] - هر یك از شما باید كاری كند كه وی را به محبت و دوستی ما نزدیك می‌نماید؛ و از آنچه كه خوش‌آیند ما نبوده و باعث كراهت و خشم ما است، دوری گزیند، زیرا امر ما ناگهان فرامی‌رسد، در هنگامی كه توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی او از گناه، از كیفر ما نجاتش نمی‌بخشد.»وجود مقدس سیدالشهداء علیه‌السلام محبت بدون تبعیت را قبول ندارد و در یكی از نورانی‌ترین فرمایشاتشان چنین می‌فرمایند: «هر كس ما را دوست بدارد از ما اهل بیت به شمار می‌آید» آنها كه شنیدند با تعجب پرسیدند: از شما به شمار می‌آید؟! فرمودند: «آری از ما اهل بیت به شمار می‌آید» و سه بار این جمله را تكرار كردند. سپس فرمودند: «مگر این سخن ابراهیم خلیل - در قرآن - را نشنیده‌اید كه فرمودند: «هر كس مرا تبعیت كند پس او از من است [136] « [137] بنابراین محبت از نظر سیدالشهدا علیه‌السلام همان تبعیت است.محب حقیقی در دنیا تابع و پیرو اهل بیت علیهم‌السلام و درآخرت نیز پشت سر اهل بیت علیهم‌السلام وارد بهشت می‌شود همان‌طور كه امام متقین چنین می‌فرمایند: [ صفحه 101] «اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله: ان اول من یدخل الجنة انا و فاطمة و الحسن و الحسین. قلت یا رسول الله فمحبونا؟ قال: من وارئكم [138] - علی علیه‌السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد كه: اولین كسانی كه داخل بهشت می‌شود من و فاطمة و حسن و حسین هستیم. گفتم یا رسول الله پس دوستداران ما چه می‌شود؟ فرمودند: بعد ازشما - وارد بهشت می‌شوند».و نیز فرمودند:«أنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و معی عترتی و سبطی علی الحوض، فمن أرادنا فلیأخذ بقولنا، و لیعمل عملنا - من همراه رسول الله هستم و خاندان و نوادگانم همراه من در كنار حوض كوثر هستیم پس هر كس ما را می‌خواهد باید گفته‌ی ما را بپذیرد و به كردار ما رفتار كند.»بنابراین ثواب‌هایی از قبیل آمرزش همه گناهان صغیره و كبیره و نیز خاموش شدن جهنم با قطره‌ای از اشك و...، شامل كسی كه اهل گناه است و بر انجام آن اصرار دارد و قصد پاك شدن و توبه هم ندارد، نمی‌شود. به همین دلیل است كه در پاره‌ای از روایات، این آثار و ثواب‌ها را برای شخص مؤمن ذكر كرده‌اند. چنانكه روایت آن از قول امام سجاد علیه‌السلام گذشت كه فرمودند:«ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین بن علی دمعته حتی تسیل علی خده بوأه الله بها فی الجنة غرفا [139] - هر مؤمنی كه چشمانش برای كشته شدن حسین بن علی علیهماالسلام اشكبار و اشك بر صورتش جاری گردد، خداوند او را در غرفه‌های بهشتی جای می‌دهد».ج - ممكن است گاهی اوقات ذكر آثار و ثواب به اعتبار حال شخص در آینده باشد. یعنی همان طور كه مرحوم علامه طباطبایی فرمودند: [ صفحه 102] «در واقع این قطره اشك، نظیر توبه است كه باعث آمرزش گناه و محو آثار و از بین بردن عذاب می‌شود.»به عبارت دیگر ماهیت این گریه، مثل توبه راستین است كه منجر به ترك گناه و جبران گذشته و از بین بردن آثار گناهان از نفس انسان خواهد شد.توضیح بیشتر اینكه گاهی اوقات بعضی از اعمال خیر دارای آثاری هستند كه اگر یك نفر اهل گناه آنها را انجام دهد، نور هدایتی در دلش روشن می‌شود و موجب می‌شود تا شخص رفته رفته، رشد نماید و بجایی برسد كه توبه حقیقی كند و دست از همه گناهان بردارد و گذشته خود را جبران نماید.یكی از این اعمال صالح، نماز است كه شخص گناهكار اگر به نماز خواندن ادامه دهد، چه بسا همین نماز خواندن، رفته رفته موجب تأثر قلبی او شود، و زمینه را برای توجه و بیداری و نیز آشتی او با خدا، فراهم سازد. هر یك از ما در عمر خود تعدادی از این افراد را دیده‌ایم.پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مردی كه با آن حضرت نماز می‌خواند و در عین حال مرتكب كارهای زشت می‌شد، فرمودند:«ان صلاته تنهاه یوما ما [140] - نمازش، روزی او را - از كار زشت - باز خواهد داشت». پس دیری نگذشت كه آن مرد توبه كرد.و نیز درباره مردی كه روز نماز می‌خواند و شب دزدی می‌كرد، فرمودند:«ان صلاته لتردعه [141] - نمازش او را از این كار باز خواهد داشت.»گریه بر امام حسین علیه‌السلام از جمله این كارهای صالح است كه اگر گناهكاری با وجود آلودگی، اهل گریه بر آن حضرت بود، بالاخره همین [ صفحه 103] گریه‌ها او را نجات خواهد داد. تاریخ عزاداری امام حسین علیه‌السلام مملو از چنین افرادی است. نمونه بارز و بسیار برجسته آن رسول ترك است كه مطالعه سرنوشت او را به همه خوانندگان توصیه می‌كنیم. [142] .بسیار دیده یا شنیده‌ایم كه افرادی از محبین معصومین كه اهل گناه بود و به فحشاء و منكرات مشهور بوده‌اند، و در عین حال به شركت در مجالس امام حسین علیه‌السلام اهتمام داشته‌اند و چه بسا زحماتی را در اقامه مجالس عزای حسینی تحمل كرده‌اند، پس از مدتی منقلب شده‌اند و توبه حقیقی نموده‌اند.و نیز بسیار شنیده و دیده‌ایم كه حتی غیر مسلمانان در داخل و خارج از كشور، به دلیل گریه و یا توسل و یا نوعی خدمت به مكتب باعظمت و باشكوه سیدالشهداء علیه‌السلام، هدایت شده‌اند و به مكتب نورانی اهل بیت علیهم‌السلام مشرف گردیده‌اند. البته توفیق گریه یا عرض ارادت به ساحت مقدس معصومین علیهم‌السلام خصوصا سیدالشهدا علیه‌السلام كه به نوبه خود توفیق توبه و هدایت را به دنبال خواهد داشت، شامل هر غیر مسلمانی نمی‌شود. این توفیق شامل حال كسانی است كه در همان عالم غیر مسلمانی خود، نوعی پاكی قلبی و سنخیت با راه و هدف سیدالشهدا علیه‌السلام را دارند. به همین دلیل چنین توفیقی نصیب اكثر غیر مسلمین نخواهد شد. [143] كما اینكه نصیب بعضی از مسلمانان نیز نخواهد شد. این عظمت سیدالشهدا علیه‌السلام را می‌رساند كه كمترین خدمت در این دستگاه، بالاترین و بزرگترین پاداش‌ها را دارد. آری اگر خداوند [ صفحه 104] تبارك و تعالی برای گریه‌كنندگان بر كسی كه خون پاكش ضامن بقای دین اوست، بزرگترین پاداش‌ها را عطا می‌كند، چیز عجیبی نیست. مرحوم عمان سامانی رمز این عظمت را چه زیبا سروده است:جبرئیل آمد كه ای سلطان عشق یكه‌تاز عرصه‌ی میدان عشق‌دارم از حق بر تو ای فرخ امام هم سلام و هم تحیت هم پیام‌گوید ای جان حضرت جان‌آفرین مر ترا برجسم و بر جان، آفرین‌محكمی‌ها از تو میثاق مراست روسپیدی از تو عشاق مراست‌این دویی باشد ز تسویلات ظن من توام، ای من تو، در وحدت تو من‌چون خودی را در رهم كردی رها تو مرا خون، من ترایم خونبهاهر چه بودت داده‌ای اندر رهم در رهت من هر چه دارم می‌دهم [144] .

### موضع گیری امام زمان در برابر مصیبت عظیم

حال به سراغ تنها بازمانده آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی خاتم الوصیین حضرت حجة ابن الحسن العسكری علیه‌السلام كه منتقم حقیقی خون جدش حسین علیه‌السلام است برویم و ببینیم كه این وجود نازنین و نورانی چگونه [ صفحه 105] احساسات و عواطف پاكش را درباره شهادت جدش و خاندان و یاران او و اسارت خانواده‌اش نشان می‌دهد. بررسی موضع‌گیریهای امام زمان علیه‌السلام درباره حماسه حسین علیه‌السلام خود كتاب مستقلی را می‌طلبد ما در اینجا فقط به مهمترین موضع‌گیری ایشان می‌پردازیم. گفتیم كه زیارت ناحیه مقدسه را می‌توان به نوعی شرح و تفسیر قسمت‌هایی از زیارت عاشورا كه مورد عنایت ویژه و سفارش و تأكید امام زمان علیه‌السلام است [145] ، دانست با مطالعه این زیارت و دقت در آن به روشنی درمی‌یابیم كه هیچ شخص عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام بزرگتر از امام زمان علیه‌السلام وجود ندارد و هیچ كسی بیشتر و شدیدتر از ایشان برای آن حضرت عزاداری نكرده و نمی‌كند.او كه خود مظهر خدا و حجت الهی و فرزند حسین علیه‌السلام است، بهتر از هر كس دیگر حسین علیه‌السلام و كربلای او را می‌شناسد.هیچ كس چون او برای جدش، مرثیه‌خوانی نكرده است. او معدن علم الهی است و زمان و مكان برایش حجاب نیست. برای او گذشته، و حال و آینده یكی است. علم او به گذشته و آینده همانند علمش به حال است. او به تمامی جزئیات حادثه كربلا احاطه و اشراف وجودی دارد و با دیدن تمامی صحنه‌های آن و سوختن و گریستن در كنار هر صحنه، به مرثیه‌خوانی و عزاداری پرداخته است. او تمامی مظلومیت‌ها و مصیبت‌های وارده بر مادرش و نیز پدران معصومش علیهم‌السلام و خاندان و یاران آنها، به خصوص مصیبت‌های جدش حسین علیه‌السلام را با گوشت و پوست و خونش و ذره و ذره‌ی جسم و جانش چشیده است. مگر نه اینكه [ صفحه 106] آنها روح واحد و نور خدا هستند.او یك بار با بدن رسول الله صلی الله علیه و آله غریبانه جان داد و یكبار دیگر با مادرش بین در و دیوار ماند و در كوچه تنگ بنی‌هاشم سیلی خورد.و بار دیگر دست بسته و طناب به گردن و برای بیعت به مسجد كشانده شد. پس از آن با مادرش غریبانه و مظلوم به شهادت رسید و با جدش علی دوران بیست و پنج ساله تنهایی و مظلومیت را در حالی كه خار در چشم و استخوان در گلو داشت، طی كرد. تا اینكه با امام مجتبی علیه‌السلام بارها زهر نوشید و جنازه‌اش مطهرش تیرباران شد و به همراه حسین و ابوالفضل و زینب علیهماالسلام بغضش را برای مصالح اسلام و مسلمین در سینه حبس كرد و با این سه بزرگوار به كربلا آمد. در كربلا با یكایك مجاهدان زخم تیر و نیزه و شمشیر را لمس كرد و تشنگی كشید و با اسرا به اسیری و غربت رفت و تازیانه و كتك خورد و زخم‌زبان‌ها و سنگ‌های كوفیان و شامیان و شماتت‌های ابن‌زیاد و یزید را تحمل كرد. مرثیه‌های امام زمان علیه‌السلام به گونه‌ای است كه هیچ كس جز با حضور و مشاهده جزئیات وقایع، نمی‌تواند این گونه مرثیه‌خوانی كند:ولی با تو به دشمنی و مقابله برخاستند. پس تو نیز پس از ترساندن آنان - از عذابهای الهی - و تأكید بر حجت الهی با ایشان مبارزه كردی. پس پیمانها و بیعت تو را شكستد و پروردگارت را و جدت را به خشم آوردند. جنگ با تو را آغاز كردند. پس تو برای وارد كردن ضربات نیزه و شمشیر بپاخاستی و لشكریان بدكاره را هلاكت كردی و چنان با ذوالفقار به گرد و غبار میدان جنگ فرورفتی كه گویی تو همان علی برگزیده حقی. پس چون تو را استوار و قوی‌دل، بدون هیچ گونه ترس و هراس دیدند، دامهای مكرشان را سر راهت نهادند و با نیرنگ و شرارت به جنگ با تو برخاستند و آن ملعون به لشكریانش فرمان داد تا تو را از آب و ورود بر آب [ صفحه 107] بازداشتند و به مبارزه با تو شتافتند و در جنگ، از شترها پیاده و بر اسبها سوار شدند و در سینه به سینه جنگیدن با تو شتاب ورزیدند و تیرباران و سنگ‌بارانت كردند و دست‌های بلاخیز بنیاد براندار را به سویت گشودند و در كشتن دوستانت و غارت بردنت نه حرمت و حقی را رعایت كردند و نه از هیچ حرام و گناهی نسبت به تو ترسیدند و تو همچنان در گرد و غبار میدان به پیش می‌تاختی و ناملایمات را تحمل می‌كردی. تا آنجا كه فرشتگان آسمانها از صبر تو شگفت‌زده شدند پس دشمنان از هر سو گرد تو حلقه زدند و با زخم‌های فراوان تو را از پای انداختند و راه نجات را بر تو بستند و برای تو یاری باقی نمانده بود و تو همه چیز را به حساب خدا گذاشته، صبر می‌كردی و از زنان حرم و فرزندانت دفاع می‌نمودی؛ تا اینكه تو را از اسبت سرنگون كردند و با بدنی سرتاسر مجروح بر خاك افتادی در حالی كه اسب‌ها تو را لگدكوب می‌كردند و تجاوزگران تو را با شمشیرها می‌زدند، عرق مرگ بر پیشانی - مباركت - نشست و راست و چپ تو به طور متناوب بالا و پایین می‌رفت و تو آرام با گوشه چشم به سوی خیمه‌های حرم نگاه می‌كردی. در حالی كه آنچه بر تو می‌گذشت تو را از فرزندان و اهل بیت بازمی‌داشت و اسب - جوانمرد - تو، از تو دور شده و شیهه‌كنان و گریه‌كنان به قصد خیمه‌هایت سرعت گرفت. همین كه زنان حرم اسب تو را بلازده و خواری رسیده دیدند و زین تو را بر آن واژگون یافتند از خمیه‌ها بیرون آمدند در حالیكه گیسوانشان را بر چهره‌ها پریشان ساخته و نقاب از چهره انداخته و سیلی بر صورت‌هایشان می‌زدند و بعد از عمری عزت به ذلت و خواری گرفتار شده؛ به سوی قتلگاه تو می‌شتافتند و شمر به روی سینه تو نشسته و حریصانه شمشیرش را بر گلوگاه تو گذاشته بود با دست - پلیدش - محاسن تو را گرفته و با شمشمیر سر از بدنت جدا می‌كرد! حواس تو آرام شد و نفس‌های تو نهان گشت و سرت به بالای نیزه رفت و اهل و عیالت مانند بردگان به اسیری گرفته شدند و در غل و زنجیر بر بالای شتران به بند [ صفحه 108] كشیده شدند. حرارت آفتاب چهره‌هایش را می‌سوزاند؛ در صحراها و بیابان‌ها رانده می‌شدند؛ دست‌هایشان با زنجیر به گردن‌هایشان بسته شده بود؛ در بازاها چرخانده می‌شدند.آری او شاهد یكایك صحنه‌های مظلومیت و غربت جد شهیدش و خاندان و یاران او بوده است كه این گونه بر آن صحنه‌ها سلام می‌دهد:«السلام... - سلام بر آن كسی كه حرمت خمیه‌گاهش شكسته شد!... سلام به غریب غریبان! سلام بر شهید شهیدان! سلام بر كسی كه به دست زنازادگان كشته شد!... سلام بر كسی كه فرشتگان آسمان بر او گریستند!... سلام بر آن گریبانهای چاك شده! سلام بر آن لب‌های خشكیده! سلام بر آن جان‌های بلا رسیده!... سلام بر آن جسدهای برهنه مانده! سلام بر آن پیكرهای تغییر رنگ یافته! سلام بر آن خون‌های جاری شده! سلام بر آن اعضای قطعه قطعه شده! سلام بر آن سرهای به نیزه بالا رفته شده!... و سلام بر شیرخوار كوچك!سلام بر بدن‌های غارت شده...! سلام بر به خاك افتادگان در بیابان‌ها! سلام بر دورافتادگان از وطن‌ها! سلام بر دفن‌شدگان بی‌كفن! سلام بر سرهای جداافتاده از بدن!... سلام بر آن ستمدیده بی‌یاور!... سلام بر كسی كه جبرئیل به او افتخار می‌كرد! سلام بر كسی كه میكائیل با او در گهواره سخن می‌گفت! سلام بر كسی كه پیمانش شكسته شد! سلام بر كسی كه هتك حرمت شد! سلام بر كسی كه خونش به ستم ریخته شد! سلام بر كسی كه با خون جراحت‌هایش غسل داده شد! سلام بر كسی كه جرعه نوش جام نیزه‌ها شد! سلام بر كسی كه خونش مباح شد! سلام بر كسی كه سرش از قفا بریده شد! سلام بر كسی كه روستانشینان بدنش را دفن كردند! سلام بر كسی كه شاهرگش بریده شد! سلام بر كسی كه در حمایت از دین بی‌یاور ماند! سلام بر كسی كه محاسنش به خون خضاب شد! سلام بر گونه‌ی به خاك آلوده!سلام بر بدن به غارت رفته (جامه به غنمیت رفته)! [ صفحه 109] سلام به دندانی كه با چوپ - خیزران - كوبیده شد!... سلام بر پیكرهایی كه در بیابان‌ها برهنه ماند كه گرگ‌های تجاوزگر تكه و پاره‌شان كردند و درندگان خون‌خوار اطرافشان رفت و آمد كردند!... سلام كسی كه قلبش از مصیبت تو جریحه‌دار است و موقع یاد كردن تو، اشكش جاری است! سلام مصیبت‌زده‌ی محزون سرگشته‌ی بیچاره». [146] .آری یكایك این صحنه‌های جان‌خراش كه امام زمان علیه‌السلام دیده و ترسیم كرده و قلب مباركش را جریحه‌دار نموده است تا جایی كه او خود را «مصیبت‌زده محزون سرگشته بیچاره» می‌خواند، نشان دهنده بزرگی و شدت مصیبت حسین علیه‌السلام است كه اگر برای هر یك از آنها یك عمر گریان باشیم و همچون مولایمان مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مصیبت‌زده‌ی محزون سرگشته‌ی بیچاره باشیم، نه تنها زیاده‌روی نكرده‌ایم، كه اگر برای هر یك از آن مصائب، بمیریم نیز، حق داریم. چگونه جان دادن در غم این همه [ صفحه 110] مصیبت شایسته و حق نباشد، در حالی كه امام زمام علیه‌السلام خطاب به جد مظلوم و غریبش چنین خطاب می‌كند:«فلأندبنك صباحا و مساء، و لأبكین لك بدل الدموع دما، حسرة علیك، و تأسفا علی مادهاك، و تلهفا حتی أموت بلوعة المصاب، و غصة الاكتیاب [147] - پس صبح و شام برایت ناله می‌كنم و به جای اشك برایت خون می‌گریم، به خاطر حسرت بر تو و اندوه و تأسف بر آنچه تو را گرفتار كرد. شعله‌ور در سوز و گدازم تا اینكه از بیقراری سختی‌ها و مصیبتها و غصه‌ی اندوهگینی بمیرم.»پس وظیفه مهم ما در قبال مصیبت عظیم، و نیز هنگام یادآوری جنایاتی كه در حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله شده، همان است كه امام زمان علیه‌السلام فرمودند. یعنی نشان دادن گریه، مصیبت‌زدگی، حزن و اندوه و سرگشتگی و بیچارگی و مردن اما چرا با اینكه مردن، در مصیبت جانكاه حسین علیه‌السلام حق است، زینب كبری كه ام‌المصائب است و حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام و یكایك خاندان سیدالشهداء علیه‌السلام كه در كربلا بودند و آن صحنه‌ها را دیدند از غصه نمردند؟ چرا با اینكه امام زمان علیه‌السلام گریه و ندبه بلكه خون گریه كردن را تا رسیدن به مرگ حق می‌داند، و نمرده است؟ جواب این سؤال را باید در بحث از مصیبت اعظم جستجو كنیم تا به این راز بزرگ پی ببریم و به سر عزاداری راه یابیم تا اینكه در زمره عزادار حقیقی قرار گیریم. [ صفحه 113]

### وظیفه شناسی در برابر مصیبت اعظم

### وظیفه ما در قبال مصیبت اعظم

هر چند از آنچه تاكنون درباره جایگاه معصومین علیهم‌السلام در نظام خلقت، رابطه وجودی ما با آنها و نیز روابط متقابل عظیم و اعظم گفته شد، وظیفه ما در قبال مصیبت اعظم تا حدود زیادی روشن می‌شود ولی به جهت اهمیت فوق‌العاده موضوع چند نكته را به طور مختصر بیان می‌كنیم.

### معنای ثار الله

توجه به آنچه كه درباره جایگاه معصومین علیهم‌السلام و رهبران الهی در نظام خلقت انسان و جهان و نیز رابطه وجودی ما با آنها و همچنین معنای مصیبت اعظم بیان شد به ما كمك می‌كند تا درك بهتری از عبارت «ثار الله» پیدا كنیم این عبارت در زیارت عاشورا و سایر زیارات سیدالشهدا علیه‌السلام درباه آن حضرت و نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام به كار برده شده است: «السلام علیك یا ثار الله و ابن ثاره - سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا» خون خدا در كجا جریان دارد؟ خون، عامل حیات است؛ اما عامل حیات چه چیزی؟ در كجا و كدام رگ جریان دارد؟ این خون در رگ همه ما است.همان طور كه انسان برای بقای حیات طبیعی و حیوانی خود به خون بدن نیاز دارد برای حیات انسانی و الهی خود نیز به عامل حیات نیازمند است. [ صفحه 114] «خون خدا» یك تشبیه بسیار ظریف، دقیق و لطیف است كه فهم معنای آن منوط به انسان‌شناسی دینی و قرآنی است. بدون فهم معنای حیات انسانی و فوق حیوانی، معنای «ثار الله» فهمیده نمی‌شود. همان طور كه گفته شد دین خدا عامل حیات حقیقت انسان و بخش فوق حیوانی وجود او است اما همین دین خود یك عامل حیات و بقا دارد و آن عبارت است از امام معصوم كه مظهر خدا است هم عامل حیات انسانی ما و هم عامل حیات دین و حیات حقیقی اجتماع است.به همین دلیل حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام حذف امام از مقام رهبری سیاسی و معنوی جامعه و حاكمیت امثال یزید - نه فقط شخص یزید - را برابر با نابودی دین معرفی می‌نماید:«علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید [148] باید با اسلام خداحافظی كرد كه امت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار شده است.»رابطه امام حسین علیه‌السلام و سایر معصومین علیهم‌السلام با جامعه انسانی مانند رابطه خون با پیكر انسان است. آنان عامل حیات انسانی همه مردم دنیا و عامل بقای دین خدا و تنها ضامن حیات طیبه الهی در جامعه انسانی هستند. بدون محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نه خدایی شناخته می‌شد و نه دین وجود می‌داشت. بدون محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله عبادت حقیقی خداوند ممكن نبود. آنان همان خلفای الهی و مظاهر كامل خداوند و آیینه‌ی تمام نمای او هستند آنان حجت خدا هستند كه بدون آنها خلقت آسمان و زمین و خلقت انسان‌ها پوچ و عبث می‌باشد. [149] بدون آنان زمین اهل خود را فرومی‌برد. [150] . [ صفحه 115] هیچ كسی جز خداوند و خود آنها نمی‌تواند آنها را به طور كامل معرفی و توصیف كند و یا بشناسد.امام هادی علیه‌السلام در زیارت جامعه كبیره كه بزرگترین و كامل‌ترین متن امام‌شناسی است، انوار طیبه معصومین علیهم‌السلام را چنین معرفی می‌فرمایند:«... معدن رحمت و خزانه‌داران دانش،... درهای ایمان،... پناه مردم، وارثان پیامبران... حجت‌های خدا براهل دنیا و آخرت... پایگاه‌های شناخت خداوند و ساكن بركت خدا و معادن حكمت خدا و حافظان اسرار الهی و حاملان كتاب خدا،... و اعیان به سوی خدا و راهنمایان به رضایت‌مندی‌های خدا،... حجت و نور و برهان خدا».دینداری بدون ارتباط با معصوم علیه‌السلام خیالی خام بیش نیست. وجود مقدس آقا امام زمان علیه‌السلام در مرثیه جانسوزش برای جد مظلوم و بزرگوارش، سیدالشهدا علیه‌السلام خطاب به ایشان چنین عرض می‌كند:«لقد قتلوا بقتلك الاسلام و عطلوا الصلاة و الصیام و نقضوا السنن و الاحكام و هدموا قواعد الایمان و حرفوا آیات القرآن [151] - ای حسین! وقتی تو را كشتند، در حقیقت با قتل تو اسلام را كشتند و نماز و روزه - حقیقی - را تعطیل و نابود كردند، سنت‌های - الهی - و احكام - دین - را از بین بردند و پایه‌های ایمان را نابود كردند و آیات قرآن را تحریف كردند».این تعبیرات درباره وجود مقدس امام حسین علیه‌السلام نیز، مانند تعابیر جامعه كبیره از عظمت آن وجود مقدس و اساسا عظمت و جایگاه معصومین علیهم‌السلام حكایت می‌كند كه هر یك به تنهایی معادل اسلام، نماز، روزه، سنت‌های الهی، احكام، پایه‌های ایمان و قرآن هستند. بدیهی است كه قطع ارتباط با معصوم علیه‌السلام، محرومیت حقیقی از حقیقت همه این امور است. [ صفحه 116] «چه تعبیر بلند و لطیفی! قرآن كریم حضرت ابراهیم را امت نامیده است و امام زمان علیه‌السلام، سیدالهشدا علیه‌السلام را فرای امت و به عنوان اركان دین دانسته است؛ یعنی او را 1 - اسلام 2 - قرآن 3 - نماز 4 - روزه 5 - سنت‌های الهی و احكام دین 6 - پایه‌های ایمان 7 - آیات قرآن دانسته است. مردم هم وقتی اطلاعات پیدا كرده و قیام امام حسین علیه‌السلام را روشنفكرانه تحلیل می‌كنند، به استناد بعضی ظواهر می‌گویند: امام حسین علیه‌السلام برای زنده ماندن اسلام، قیام كرد. ولی در زیارت ناحیه، از افقی بالاتر می‌گوییم: ای حسین! با كشتن تو، اسلام را كشتند و نماز و روزه را ضایع كردند. اینجا هم مثل بقیه جاها و باطن داریم. در عالم ظاهر، اسلام یك چیز است و امام حسین چیز دیگر و در این عالم، امام حسین علیه‌السلام فرمانده دین است. «السلام علی یعسوب الدین» و حامی دین است «السلام علی المحامی بلا معین». و پشتوانه قرآن است «و للقرآن سندا».در عالم باطن، این دوگانگی‌ها و تفاوت‌ها و افتراق‌ها رخت برمی‌بندد و وحدت جایگزین آن می‌شود. بر همین اساس، در عالم باطن، امام حسین علیه‌السلام، خود اسلام و احكام و نماز و روزه و... است. از این‌رو در زیارت ناحیه می‌خوانیم كه: ای حسین! با كشتن تو اسلام را كشتند و نمی‌گوییم رهبر دین را كشتند. (دقت كنید) و می‌گوییم و نماز و روزه را ضایع كردند و نمی‌گوییم نمازخوان را كشتند و... بعضی تصور می‌كنند كه جمله حرفوا... حكایت از تحریف آیاتی می‌كند كه در شأن امام حسین علیه‌السلام است. ولی براساس توضیحات فوق روشن می‌شود كه امام حسین علیه‌السلام، خودش، آیات قرآن است و منظور از تحریف آیات قرآن، كشتن امام حسین علیه‌السلام است؛ یعنی چون حسین علیه‌السلام آیات قرآن است، كشتن او، كشتن و تحریف قرآن است». [152] .

### معنای وتر و موتور

تعبیر دیگری كه در زیارت عاشورا پس از عبارت «ثار الله و ابن ثاره» شده، عبارت «و الوتر الموتور» است كه به معنای مصیبت‌زده و مظلومی است كه انتقام او گرفته نشده باشد. ممكن است این سؤال مطرح شود كه مگر مختار ثقفی با كشتن قاتلین امام حسین علیه‌السلام انتقام خون آن حضرت را نگرفت؟ مگر آنها در جهنم به عقوبت الهی و شدیدترین عذاب‌ها كه فوق تصور ما است، گرفتار نیستند؟ [ صفحه 117] آیا اگر دست ما به آنها می‌رسید می‌توانستیم آنها را به عذابی شدیدتر از آنچه كه الان گرفتار آن هستند عقوبت كنیم؟ آیا باز هم این تعبیر درباره امام حسین علیه‌السلام صدق می‌كرد؟جواب سؤال از آنچه تاكنون درباره جایگاه امام معصوم در نظام خلقت و رابطه وجودی او با سایر انسان‌ها و همچنین معنای «ثار الله» بودن حضرات معصومین علیهم‌السلام گفته شد به خوبی روشن می‌شود.توضیح مجدد اینكه آنچه در كربلا و نیز در زمان شهادت سایر معصومین علیهم‌السلام اتفاق افتاده دو چیزاست: 1- مصیبت عظیم یا شهادت مظلومانه ایشان كه با ریخته شدن خون مطهر و شریفشان و یا مسموم شدن آنها به دست دشمنان صورت گرفته است در مقابل چنین مصیبتی كشته شدن ابن‌ملجم و ابن‌سعد و شمر و... و گرفتار شدن آنها به عذاب الهی به عنوان قصاص خون كافی است. 2-مصیبت اعظم كه همان محرومیت جامعه انسانی از رهبری و حاكمیت خلیفه خدا و امام معصوم و متخصص الهی با كنار زدن آنها از مقامی كه خداوند برای آنها تعیین كرده است. شكی نیست نسبت به این ظلم و جنایت بزرگ هرگز انتقام آنها گرفته نشده و جنایت و خسارت عظیمی كه بر جامعه انسانی در طول تاریخ شده است، هرگز جبران نشده است.آنچه كه مختار انجام داد، انتقام خون بدن امام حسین علیه‌السلام به عنوان شخص حقیقی - و نه به عنوان امام و خلیفه خدا - بود.به همین دلیل وقتی سر بریده عمر سعد و پسرش را در مقابل مختار قرار دادند، گفت «آن به جای حسین و این به جای علی بن حسین» و بعد گفت: «هرگز مساوی نیستند به خدا قسم اگر سه چهارم قریش را بكشم، به جای یك بند انگشت از انگشتان او نیز نمی‌شود». [153] . [ صفحه 118] اما انتقام مصیبت اعظم گرفته نشده است. چرا كه اثرات و عواقب این مصیبت هنوز در جامعه انسانی وجود دارد و سالیان درازی است كه جامعه جهانی از رهبری و حاكمیت سیاسی و معنوی یك امام معصوم و متخصص در امر هدایت انسان به سوی هدف خلقتش محروم بوده و هست.

### پیدایش روح انتقام

عبارت «و الوتر الموتور» نشان می‌دهد كه ماجرای عاشورا یك امر شخصی و تاریخی نبوده است كه تمام شده باشد بلكه امری مربوط به همه جامعه انسانی و همه زمانها است و انتقام سیدالشهدا علیه‌السلام با كشته شدن قاتلین حضرت گرفته نشده است. سخن از خون بدن حضرت نیست بلكه سخن از «خون خدا» است كه در وجود همه انسانها جریان دارد. سخن از حسین علیه‌السلام به عنوان یك شخص حقیقی نیست بلكه سخن از مظهر خدا و خلیفه و نماینده او در روی زمین و یك شخصیت حقوقی است كه به مردم روی زمین تعلق دارد. حسین علیه‌السلام و همه اهل بیت علیهم‌السلام همان روح و نفخه خداوند هستند كه در وجود همه انسانها دمیده شده است. [154] همان طور كه قبلا نیز گفته شد همه انسان‌ها در درون خود پرتوی از حسین علیه‌السلام و نیز سایر اهل بیت علیهم‌السلام را دارند. به قول مرحوم میرزا اسماعیل دولابی (رحمة الله علیه): «فرمود: همه زمین‌ها كربلا و همه روزها عاشورا است ولی نفرمود همه شما امام حسینید. گذاشت خودتان درك كنید... پس بگرد و در خودت امام حسین را پیدا كن». [155] .به همین علت است كه در زیارت عاشورا از خداوند می‌خواهیم كه [ صفحه 119] انتقام خون خودمان را همراه حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه شریف) روزیمان كند و چنین عرض می‌كنیم «فاسئل الله الذی اكرم مقامك و اكرمنی بك ان یرزقنی طلب ثاری مع امام هدی ظاهر ناطق بالحق منكم»انتقام حسین علیه‌السلام به كشتن شمر و هم‌دستان شمر نیست بلكه به ریشه‌كن كردن ظلم از سراسر جهان و نابود كردن طاغوت‌ها و یزیدیان زمان است. اینكه گفته‌اند كل یوم عاشورا و كل ارض كربلا یعنی ما همیشه حسین علیه‌السلام داریم. اگر ما خودسازی كرده باشیم مثل حسین علیه‌السلام و با روح حسینی عمل كنیم، ملحق به حسین علیه‌السلام هستیم. اگر سفارش به عزاداری حسین علیه‌السلام شده است، بدین معنا است كه امكان ظهور «حسین»ها در تمام زمان‌ها وجود دارد. یعنی كسانی كه مثل حسین علیه‌السلام عمل كنند و این جز با سنخیت و برخورداری از روح حسینی امكان‌پذیر نیست.انتقام حسین علیه‌السلام یعنی بازگرداندن خون خدا در رگ‌های جامعه، یعنی قرار گرفتن خلیفه خدا در رأس حاكمیت جامعه جهانی. به همین علت هم انتقام باید همراه امام زمان علیه‌السلام و به دست او انجام گیرد. وظیفه ما مقدمه‌سازی ظهور و برداشتن موانع ظهور برای همراهی با حضرت در عملیات انتقام است كه جز با داشتن «روح انتقام» انجام این وظیفه ممكن نیست.در فصل سوم، حدیث شریف، مهم و تكان‌دهنده‌ای را از پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله نقل كردیم كه خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین فرمودند:«ای علی! من و تو پدران این امت هستیم و از حقوق پدران و مادران به فرزندان این است كه در اوقات مقتضی بر پدر و مادرشان رحمت آورند تا ادای حقوقشان نموده باشند». طبق این فرمایش رابطه ما با معصومین علیهم‌السلام رابطه حقیقی فرزند با پدران خودش است. یعنی این رابطه یك رابطه دو طرفه است و [ صفحه 120] هر یك از طرفین نسبت به هم وظایفی دارند از جمله این وظایف مهرورزی و عطوفت نسبت به یكدیگر است. در اینكه آنها به وظایف الهی خود از جمله مهرورزی و عطوفت نسبت به ما عمل كرده و می‌كنند هیچ شك و تردیدی وجود ندارد.طبق فرمایش پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله برای ما فرزندان آن حضرات اوقات و شرایطی پیش خواهد آمد كه باید در آن اوقات و شرایط برای ادای حقوق واجب نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام كه پدران حقیقی و بزرگترین خویشان ما هستند، با رحمت و مهربانی با آنها برخورد كنیم. یعنی ببینیم كه در آن اوقات و شرایط آنها چه كمكی و چه كاری از ما انتظار دارند به عبارت دیگر ما به وظیفه الهی مودت، چگونه نسبت به آنها در شرایط گوناگون عمل می‌كنیم.در فصل سوم به این نتیجه رسیدیم كه وظیفه الهی و انسانی ما در قبال مصبیت عظیم، عزاداری كردن به خاطر جنایات بزرگی است كه در حق آنها روا داشته شد. دعا و شعار ما در این مرحله این است كه بگوییم: «اعظم الله اجورنا و اجوركم بمصابنا بالحسین علیه‌السلام [156] - خداوند اجر ما و شما را در مصیبتمان برای حسین علیه‌السلام عظیم كند».در این فصل به این نتیجه رسیدیم كه وظیفه اصلی ما در قبال مصیبت اعظم «انتقام» است انتقام از كسانی كه جامعه جهانی را از پدر حقیقی خود و امام معصوم و هادی متخصص محروم كرده‌اند. [157] . [ صفحه 121] دعا و شعار ما در این مرحله این است كه بگوییم:«جعلنا و ایاكم من الطالبین بثاره مع ولیه المهدی من آل محمد صلی الله علیه و آله [158] - خداوند ما و شما را از انتقام‌گیرندگان حسین همراه ولی خودش مهدی از آل محمد صلی الله علیه و آله قرار دهد» پس وظیفه اصلی شیعه و شعار اصولی او در برخورد با مصیبت اعظم همراهی با منتقم اصلی در عملیات انتقام است كه باید تحقق یابد.حال می‌گوییم اگر به این وظیفه كه بسیار مهم‌تر از وظیفه‌ای است كه در قبال مصیبت عظیم داریم، عمل نكنیم، نهایت بی‌وفایی و قساوت را در حق آنها روا داشته‌ایم و به وظیفه رحمت نسبت به پدرانمان كه پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما واجب كرده و نیز نسبت به وظیفه مودتی كه قرآن كریم بر ما واجب نموده است، [159] ، عمل نكرده‌ایم.نمی‌توان به امام زمان علیه‌السلام گفت كه: ما در مصیبت عظیم همراه تو برای جد غریبت گریه می‌كنیم ولی در مصیبت اعظم از همراهی تو برای انتقام و بازگرداندن «خون خدا» به پیكر جامعه معذور و معاف هستیم، آنچه كه حضرت در این مرحله از ما می‌خواهد شركت در عملیات انتقام است نه صرف گریه و عزاداری.عزادار در مرتبه چهارم با دست یافتن به معرفتهای جدیدتر و بالاتر دارای «روح انتقام» از كسانی می‌شود كه معصومین را از مقام و جایگاهی كه خداوند برای آنها در نظر گرفته است، كنار زدند و همچنین انتقام از كسانی كه غاصبین «مقام امامت و هدایت» جامعه را در تحمیل این بزرگترین جنایت بر مردم جهان یاری كردند. [ صفحه 122] عزادار در این مرحله، گریه كردن و گریاندن را هر چند وظیفه‌ی مهمی هستند، كافی نمی‌داند. او در سایه مودتی كه پیدا كرده است به مقام عضویت در حزب امام حسین علیه‌السلام كه همان «حزب الله» است نایل می‌شود.مؤمن در این مرتبه فرمان الهی در قرآن كریم را كه همه مؤمنان را به مودت نسبت به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خواند، لبیك می‌گوید. به عبارت دیگر او را از مقام «محبت» به مقام «مودت» نایل می‌گردد. «مودت به معنای محبتی است كه اثرش در مقام عمل ظاهر باشد» [160] او طبق فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله خود را فرزند و محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می‌داند. [161] . لذا خود را عضو خانواده آن حضرت علیه‌السلام و «ولی دم» او می‌بیند كه انتقام خون همه شهدای آل محمد صلی الله علیه و آله بر او واجب گشته است.عزادار در این مرتبه به «ایمان حقیقی» دست می‌یابد و نوع احساس و نگاه و محبت او به پیامبر و آلش علیهم‌السلام همان گونه می‌شود كه رسول خدا صلی الله علیه و آله خواسته است، آنجا كه فرمودند:«لا یؤمن عبد حتی اكون احب الیه من نفسه و یكون عترتی احب الیه من عترته و یكون اهلی احب الیه من اهله و تكون ذاتی احب الیه من ذاته [162] - هیچ بنده‌ای ایمان به خداوند ندارد، تا اینكه من محبوب‌تر از خودش در نزد او باشم و عترت مرا بیش از عترت خودش و خانواده‌ام را بیش از خانواده خودش و ذات مرا بیش از ذات خودش دوست داشته باشد».بنابراین همان طور كه اگر كسی به پدر و مادر طبیعی و بدنی عزادار حقیقی و یا سایر اعضای خانواده او ظلم و جنایتی كند، تنها به گریه و [ صفحه 123] عزاداری بسنده نمی‌كند و تا انتقام نگیرد، آرام نمی‌گیرد، همچنین جان او از ظلم عظیمی كه به محمد و آلش به خصوص ظلمی كه به امام حسین علیه‌السلام و خاندان و اصحابش شده، پیوسته در آتش غم حضرت می‌سوزد و همواره داغدار و گریان و عزادار است تا اینكه انتقام خون آنها را بگیرد. این روح انتقام علاوه بر اینكه از عمق جان عزادار به خاطر نسبتی كه با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله دارد، می‌جوشد، تكلیفی الهی است كه در زیارت عاشورا و در سایر زیارات ما را به آن امر كرده‌اند. روح انتقام همان مقامی است كه از آن به «طلب ثار» یا «طلب ثار حسین علیه‌السلام» یاد شده است. [163] .از آنچه كه درباره انتقام و روح انتقام گفته شد، به خوبی روشن می‌شود كه رسیدن به روح انتقام و داشتن چنین روحی یك مقام و یك مرتبه بسیار بالا و ارزشمند است. زیرا اگر كسی دارای چنین روحی شود، به معنای آن است كه فرزند حقیقی اهل بیت علیهم‌السلام است و ولی دم آنها است كه گرفتن انتقامشان بر او واجب شده است، یقین پیدا كرده است و عضو حقیقی حزب امام حسین علیه‌السلام و خانواده اهل بیت علیهم‌السلام شده است به شرط اینكه صرفا به داشتن روح انتقام اكتفا نكند، بلكه به مقتضای آن عمل كند به عبارت دیگر انتقام خود را عملی كند و وارد مرحله عملیات انتقام یا مرتبه پنجم عزاداری شود.

### مجالس عزاداری در مرتبه چهارم

عزاداری در این مرتبه وسیله‌ای برای احیا و حفظ ارزش‌های مقدس است كه اهل بیت علیهم‌السلام به خاطر آنها به شهادت رسیدند. این مراسم از [ صفحه 124] دروغ، حرام، تحریف و اختلافات به دور است و مردم با شركت در این مجالس بیش از پیش با دین و وظایف خود آشنا می‌شوند.مجالس عزاداری و بزرگداشت معصومین علیهم‌السلام در مرتبه چهارم محل «شناخت و نیز پیدا كردن روح انتقام» است. در این مجالس شخصیت الهی سیدالشهدا علیه‌السلام و جایگاه او در نظام خلقت مورد توجه و شناخت قرار می‌گیرد. معنای «ثار الله بودن و عامل حیات بودن» آن حضرت برای اسلام، در كیفیت برگزاری مجالس عزا بسیار مهم و مورد توجه خواهد بود. همان طور كه در زیارت سیدالهشداءعلیه‌السلام می‌خوانیم:«بذل مهجته فیك لیستنقذ عبادك من الجهالة و حیرة الضلالة [164] - خون جگر خود را در تو راه تو - ای خدا - نثار كرد تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد».مراسم عزاداری در مرتبه چهارم، رنگ و بوی سیدالشهدا علیه‌السلام دارد. روح و حقیقت سیدالشهدا علیه‌السلام بر آن حاكم است. این نوع مجالس، از طرفی مردم را با حقیقت و جایگاه سیدالشهدا علیه‌السلام در نظام خلقت جهان و انسان آشنا می‌كند و از طرفی همان كاری را می‌كند كه سیدالشهدا علیه‌السلام در كربلا كرد. یعنی آثار وجودی حضرت را به مردم منتقل می‌كند و بین مردم و حضرت سنخیت و شباهت به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر همان طور كه وجود مقدس سیدالشهدا علیه‌السلام برای نجات مردم از جهالت و خروج از گمراهی به شهادت رسید، مجالس عزای حضرت نیز همان اثر وجودی حضرت یعنی نجات مردم از جهالت و خروج از گمراهی و تاریكی را دارد و این مهمترین علت توصیه بزرگان دین به برپایی مجالس عزای خودشان و به خصوص برای امام حسین علیه‌السلام است. [ صفحه 125] در مرتبه چهارم معیار بهترین مجلس، دیگر میزان گریه و ناله، تعداد جمعیت و شام و ناهار آنها، طول دسته عزاداری، ساختمان و محل عزاداری، امكانات و وسایل، شهرت مداح و سخنران و... نیست. بلكه معیار بهترین مجلس، میزان شناخت و سنخیتی است كه در مجلس نصیب عزادار می‌گردد. از نظر عزدار حقیقی در مرتبه چهارم، اصیل‌ترین و بهترین مجلس عزاداری، مجلسی است كه بتواند روح حسینی و سنخیت با وجود مقدس امام حسین علیه‌السلام را در عزادار به وجود آورد.عزادار در این مرتبه با روح قیام سیدالشهدا علیه‌السلام و فلسفه‌ی نهضت او كه از زبان خود ایشان بیان شده است [165] ، آشنا می‌شود و خود را برای پیاده كردن اهداف قیام آن حضرت آماده می‌كند.گریه برای عزادار در این مرتبه صرفا یك عمل احساسی نیست. او به خوبی دریافته است كه دستور اهل بیت علیهم‌السلام به گریه كردن هدفی بالاتر و مهمتر از یك تخلیه عاطفی و بروز احساسات دارد.در این مرتبه گریه و عزاداری، دیگر هدف نیست، بلكه وسیله‌ای برای زنده نگه‌داشتن پیام عاشورا برای نسل امروز است.گریه كردن و ابراز احساسات و عواطف یك «وسیله» بسیار مهم بلكه مهمترین وسیله است. در این مرتبه مداح و سخنران هر دو به عواطف و احساسات و نیز گریه كردن و گریاندن اهمیت می‌دهند اما نه به عنوان یك هدف بلكه به عنوان یك وسیله بسیار خوب برای بالا بردن فهم و درك مردم.گریه وسیله خوبی برای بالا بردن سطح معرفت مردم و پیوند آنها با اهل بیت علیهم‌السلام است. با بالا بردن سطح معرفت و پیوند با رهبران معصوم [ صفحه 126] الهی، روح تعهد و مسئولیت نسبت به آنها و راه آنها، در عزادار ایجاد می‌شود.در این مرتبه گریه كردن و گریاندن موجب می‌شود تا روح حسینی یعنی روح حماسه و فداكاری عاشقانه برای دین خدا در عزادار دمیده شود. به طوری كه هر لحظه آروز می‌كند كه ای كاش در كربلا و در كنار یكایك اهل بیت علیهم‌السلام حضور داشت و همان كاری را می‌كرد كه آنها انجام دادند. شعار و دعا و آرزوی او در این مرتبه این است:«یا لیتنی كنت معكم فافوز فوزا عظیما [166] - ای كاش با شما بودم تا به رستگاری عظیم دست می‌یافتم».به فرموده شهید مطهری كه خود بسیار اهل گریه و عزاداری حقیقی بود، «گریه‌ی بر شهید، شركت در حماسه‌ی او است». گریه‌ی عزادار در این مرتبه به تبعیت از گریه‌های حضرت زهرا علیهاالسلام گریه‌ای سیاسی و جهت‌دار است. گریه او غاصبین خلافت و دشمنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را آزار می‌داد و تهدید می‌كرد. به طوری كه چنان احساس خطر كردند كه به سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفته، ازاو خواستند تا گریه‌های آن بانوی مجاهد را محدود كند. وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواسته آنها را به اطلاع حضرت رساند، خانم در جواب ایشان فرمودند:«یا اباالحسن! ما اقل مكثی بینهم و ما اقرب مغیبی من بین أظهرهم فوالله لا اسكت لیلا و لا نهارا او ألحق بأبی رسول الله صلی الله علیه و آله [167] - ای ابوالحسن! چقدر كم است ماندن من در بین آنها و چه نزدیك است پنهان شدن من از جمع آنها. به خدا سوگند هرگز ساكت نخواهم شد نه در شب و نه در روز تا اینكه به پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله ملحق شوم.» [ صفحه 127] امام امت علیه‌السلام درباره گریه‌های مردم ایران در عزاداری‌هایشان چنین فرمودند:«مسئله، مسئله‌ی گریه نیست، مسئله، مسئله‌ی تباكی نیست، مسئله، مسئله‌ی سیاسی است كه ائمه با همان دید الهی كه داشتند، می‌خواستند كه این ملت‌ها را با هم بسیج كنند و یكپارچه كنند، از راه‌های مختلف اینها را یكپارچه كنند تا آسیب‌پذیر نباشند... [168] گریه كردن بر شهید نگه‌داشتن، زنده نگه‌داشتن نهضت است [169] ««هر مكتبی هیاهو می‌خواهد، باید پایش سینه بزنند، هر مكتبی تا پایش سینه‌زنی نباشد، حفظ نمی‌شود... این نقش، یك نقشی است كه اسلام را همیشه زنده نگه داشته، آن گلی است كه هی به آن آب می‌دهند. زنده نگه داشتن این گریه‌ها، زنده نگه داشته مكتب سیدالشهدا را [170] «.در مرتبه چهارم شدت گریه و عزاداری و نیز عمق و دوام آن بیشتر از آنكه صرفا به احساسات و عواطف، تكیه داشته باشد، به معرفت از معصوم و مقام او و نیز مقام یارانش تكیه دارد. به عبارت دیگر هر قدر سطح معرفت عزادار نسبت به معصومین علیهم‌السلام و سایر اولیای الهی بیشتر می‌شود گریه و ناله او برای آنان و مصایبی كه به آنان رسیده، بیشتر، عمیق‌تر و جان‌سوزتر است. چنانكه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام كه بیشتر از هر كس دیگری رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌شناخت و از ارزش و آثار وجودی او آگاه بود پس از رحلت آن حضرت خطاب به ایشان چنین گفت: «ان الصبر لجمیل الا عنك و ان الجزع لقبیح الا علیك و ان المصاب بك لجلیل، و انه قبلك و بعدك لجلل [171] - همانا صبر زیباست، جز در غم از دست دادن تو و بی‌تابی ناپسند است جز در اندوه مرگ تو، مصیبت فقدان تو بزرگ و مصیبت‌های پیش از تو و پس از تو ناچیزند».گریه نقش بسیار بالایی در كم كردن مقاومت‌ها و سرسختی‌ها و ایجاد ظرافتها و لطافتها دارد. [ صفحه 128] گریه می‌تواند عواطف، محبت، قدرت و سرعت پرواز عزادار را به سوی هدف خلقت او، و نیز كمالات لایق او، به طرز شگفت‌انگیزی افزایش دهد.هر قدر عزادار با مقام الهی اهل بیت علیهم‌السلام و نیز علم، نورانیت، معنویت، روحانیت، كرامت و بزرگواری، عطوفت و مهربانی با خلق خدا و سایر كمالات وجودی آنان آشناتر می‌شود، محبت و مودت او نسبت به آنان بیشتر و عمیق‌تر و گریه‌ی او در هنگام یادآوری مصائب آنها جانسوزتر و دردناكتر می‌شود به همین دلیل گریه در این مرتبه عامل مهمی در به وجود آمدن روح جهاد با دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و نیز روح انتقام از دشمنان آنها می‌باشد.از سوی دیگر گریه برای عزادار در این مرتبه حكم صیقلی را دارد كه لحظه به لحظه روح او را پاك‌تر و لطیف‌تر می‌كند و او را برای پذیرش دستورات خدا و اهل بیت علیهم‌السلام آماده‌تر و نرم‌تر می‌كند.در اثر این لطافت و آمادگی، توان عزادار برای انجام دستورات دینی بالاتر و روح او برای اجرای قوانین الهی قوی‌تر می‌شود. به همین دلیل میزان پذیرش او نسبت به اخلاق الهی بالاتر و سرعت او در حركت به سوی هدف خلقتش بیشتر می‌شود. زیرا هر قدر مقاومت و سرسختی انسان نسبت به اجرای دستورات الهی كمتر شود، قدرت و سرعت او در طی مسیر انسانیت بیشتر خواهد شد.گریه از آن جهت كه كار دل است و با حریم دل سروكار دارد، بر روی همه امور قلبی تأثیرگذار است. چه امور قلبی مثبت و چه امور قلبی منفی. عمل گریه، در دل یك عمل دو سویه است. هم بر ارزشها و هنجارها تأثیر می‌گذارد و هم بر ضدارزشها و ناهنجارهایی كه به درون [ صفحه 129] دل راه پیدا كرده است. گریه هم با تقوا كه محلش در قلب است كار دارد و هم با فجور و معصیت، گریه هم بر فطرت اثر می‌گذارد و هم بر طبیعت. گریه‌ی عزادار حقیقی، فطرت او را تقویت؛ و طبیعت و بعد حیوانی او را تضعیف می‌كند. شجاعت او را زیاد و ترس او را كم می‌كند. سخاوت و كرم او را تقویت، و بخل او را تضعیف می‌كند. گریه محبت و مودت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام را افزایش می‌دهد و احساس مسئولیت نسبت به آنها را ایجاد و تقویت می‌كند. از سوی دیگر تنفر و برائت از دشمنان آنها را بالا می‌برد. انسان را از فرهنگ و منش آنها دور می‌سازد. آری گریه‌ی همراه با معرفت غیرسوز و غیرت‌ساز است.

### محتوای مجالس از نظر امام حسین

وجود مقدس امام حسین علیه‌السلام، خود بهترین كس برای تعیین كیفیت و محتوای مجالس است. در یكی از فرمایشات نورانی‌شان چنین می‌فرمایند:«من اتانا لم یعدم خصلة من اربع: آیة محكمة و قضیة عادلة و اخا مستفادا و مجالسة العلماء [172] - هر كس به سوی ما آید - در مجالس ما شركت كند - حداقل یكی از چهار چیز را از دست نمی‌دهد: اصول عقاید و جهان‌بینی اسلامی، قوانین اخلاقی، برادری سودمند و همنشینی با علماء».بنابراین مجالس اهل بیت علیهم‌السلام جای آشنایی مردم با اصول دین و اعتقادات، اخلاقیات و نیز احكام و فروع دین است. یعنی همان سه علمی كه رسول الله صلی الله علیه و آله یادگیری آن را بر هر مسلمانی واجب فرموده است. ایشان در فرمایش نورانی ابتدا طلب علم را بر هر مسلمانی واجب نموده است؛ و چنین فرمودند «طلب العلم فریضة علی كل مسلم [173] - طلب علم بر هر مسلمانی واجب است». [ صفحه 130] بدیهی است علمی كه یادگیری آن بر همگان واجب باشد و به عبارت دیگر تحصیل آن واجب عینی است، نمی‌تواند از نوع علوم روزمره باشد. بلكه علمی است كه با ساختار وجودی انسان و هدف خلقت او و نیز سعادت دنیا و آخرت او ارتباط مستقیم دارد. آنگاه حضرت در مرحله بعد، علمی را كه، تحصیلش بر هر كس واجب است چنین تشریح می‌نمایند:«انما العلم ثلاثة آیة محكمة او فریضة عادلة او سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل [174] - علم حقیقی سه چیز است اصول عقاید، اخلاق و احكام و غیر از اینها فضل است».بنابراین نتیجه می‌گیریم كه مجلس مورد رضایت امام حسین علیه‌السلام مجلسی است كه در آن عزاداران با حقیقت دین و معارف الهی و انسانی و نیز وظایفشان به عنوان یك مؤمن و عزادار حقیقی و یك انسان و شیعه راستین آشنا می‌شوند.وقتی برپاكننده مجلس سیدالشهدا علیه‌السلام خود به مرحله چهارم نرسیده باشد، در تنظیم برنامه‌ها اصالت و عمده وقت مجلس را به مداحی و سینه‌زنی اختصاص می‌دهد و نسبت به سخنرانی و سخنران یا اصلا توجهی ندارد و یا كم‌توجه می‌باشد و بیشتر وقتها، اگر سخنرانی دعوت می‌كنند، به جای اینكه مطالب و مواردی را كه سیدالهشدا علیه‌السلام شایسته مجالس خود دانسته، از او بخواهند، بیشتر از او توقع دارند كه از جمعیت اشك و ناله بگیرد. اساسا این چنین بانیانی علاقه زیادی به دعوت از سخنرانان عالم و ورزیده ندارند. بلكه بیشتر كسانی را دعوت می‌كنند كه بتوانند زمینه مناسب را برای مداحان و شورگرفتن در مجلس فراهم كنند. [ صفحه 131] از طرفی دیگر عزادارانی هم كه در مرتبه سوم مانده‌اند و به مرتبه چهارم راه پیدا نكرده‌اند، علاقه‌ای به استماع سخنرانی و آشنا شدن با معارف الهی و آیین زندگی دینی و وظایفشان ندارند. آنها بیشتر ترجیح می‌دهند كه هنگام سخنرانی وقت خود را در آبدارخانه یا بیرون مجلس با چای خوردن و گپ زدن بگذرانند و اگر ناچار باشند در مجلس بنشینند، با بی‌حوصلگی به سخنرانی گوش می‌دهند و ترجیح می‌دهند زودتر عزاداری و شورگرفتن آغاز شود و چه بسا به صورت‌های مختلف این بی‌حوصلگی را به اطلاع سخنران می‌رساند.

### خطر جهل به دین و آخرت

گفتیم كه پیامبر صلی الله علیه و آله دین‌شناسی را بر هر مسلمانی واجب فرموده و بر آن تأكید نموده است. علاوه بر این كسانی را كه در این امر واجب كوتاهی كنند، چنین توبیخ فرموده‌اند:«ان الله تبارك و تعالی یبغض كل عالم بالدنیا جاهل بالآخرة [175] - به درستی كه خداوند تبارك و تعالی هر عالم به دنیایی را كه جاهل به آخرت است، دشمن می‌دارد».از نظر حضرت هر كس آخرت را كه جایگاه ابدی انسان است، نشناسد، هر چند علوم دنیایی را بداند، مبغوض خدا است. زیرا كسی كه آگاهی به آخرت و خانه ابدیت خود نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند خود را برای آن آماده كند. بدیهی است آماده شدن برای آخرت به وسیله علوم دنیایی حاصل نمی‌شود. بلكه فقط به وسیله شناخت دین و معارف دینی است كه می‌توان آخرت‌شناس شد و خود را برای آن آماده كرد. به همین دلیل معصومین علیهم‌السلام شیعیانی را كه به یادگیری دستورات [ صفحه 132] دینی و معارف الهی نمی‌پردازند، بشدت مذمت و توبیخ كرده‌اند. رسول اكرم صلی الله علیه و آله در این‌باره می‌فرمایند:«لیس منی الا عالم او متعلم [176] - از من نیست مگر عالم یا كسی كه در حال یادگیری است.امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرمایند:«لست احب ان اری الشاب منكم الا غادیا فی حالین: اما عالما او متعلما فان لم یفعل فرط، فان فرط ضیع فان ضیع اثم، و ان اثم سكن النار و الذی بعث محمدا بالحق [177] - دوست ندارم جوانی از شما را ببینم مگر اینكه در یكی از دو حالت صبح كند. یا عالم باشد و یا در حال یادگیری؛ پس اگر چنین نكند كوتاهی كرده است؛ و اگر كوتاهی كند، ضایع كرده است؛ و اگر ضایع كند، گناه كرده است؛ اگر گناه كند، قسم به كسی كه محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث كرده است، ساكن آتش می‌شود».آری جهل به دین و دستورات آن موجب می‌شود كه انسان غافل سر از جهنم درآورد، به همین دلیل است كه حضرت در كلام دیگری چنین می‌فرماید:«لو اوتیت بشاب من شباب الشیعة لا یتفقه، لادبته [178] - اگر جوانی از جوانان شیعه را نزد من آورند، كه در دین تفقه [179] نمی‌كند، او را ادب خواهم كرد».و همچنین آن حضرت آرزو می‌كند كه اصحاب و شیعیانش حلال و حرام دین را به دقت بشناسند تا سر از كوتاهی و تقصیر و گناه و عذاب درنیاورند، لذا چنین می‌فرمایند: [ صفحه 133] «لیت السیاط علی رؤوس اصحابی حتی یتفقهوا فی الحلال و الحرام [180] - ای كاش با تازیانه‌ها بر سر اصحابم می‌زدند تا اینكه حلال و حرام دین را خوب بفهمند».بدون فهم حلال و حرام دین، دینداری ممكن نیست و بدون دینداری سعادت دنیا و آخرت محال است به همین دلیل برای شناخت حلال و حرام باید زحمت كشید تا دچار عذاب و نكبت دنیا و آخرت نشویم. حتی اگر این زحمت به قیمت تازیانه خوردن باشد. ببینیم كه امام سجاد علیه‌السلام چگونه شیعیان را به تحمل سختی در راه فهم درست و دقیق دین تشویق می‌فرمایند:«لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفك المهج و خوض اللجج [181] - اگر مردم بدانند در طلب علم چه فایده‌ای است آن را می‌طلبند اگر چه با ریختن خون دل و فرورفتن در گرداب‌ها باشد».و برای تأكید بیشتر ببینیم كه حضرت كاظم علیه‌السلام چگونه خطر دینداری سطحی و ضعیف و محروم بودن از فهم دقیق دین را گوشزد می‌فرمایند:«من لم یتفقه فی دینه لم یرض الله له عملا [182] - هر كس كه آگاهی عمیق از دین نداشته باشد خداوند از هیچ عمل او خرسند نمی‌شود».امام علی علیه‌السلام درباره دین بدون فهم عمیق چنین می‌فرمایند:أیها الناس! لا خیر فی دین لا تفقه فیما [183] - ای مردم! در دینی كه فهم عمیق در آن نیست، هیچ خیری وجود ندارد».دینی كه نسبت به آن شناخت دقیق و صحیح نداریم نمی‌تواند خوشبختی انسان را در دنیا و آخرت تأمین كند. بسیاری از مشكلات و [ صفحه 134] رنج‌های زندگی مسلمانان به علت عدم شناخت صحیح آنها از دین و عمل نكردن به دستورات حیات‌بخش آن است. دینداری سطحی و ناآگاهی، هیچ رشد و كمالی را در انسان به وجود نمی‌آورد، هر چند با عمل و عبادت فراوان توأم باشد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام كه میزان اعمال ما در قیامت است، چنین می‌فرمایند:«المتعبد علی غیر فقه كالحمار الطاحونة یدور و لا یبرح [184] - عبادت‌كننده ناآگاه از دین همچون خر آسیاب است، كه دور خود می‌چرخد ولی از جایی كه هست پیشتر نمی‌رود».اساسا در اسلام ارزش هر انسانی در درجه اول به میزان شناخت صحیح و عمیقی است كه از دین دارد، چنانكه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین می‌فرمایند:«اكثر الناس قیمة اكثرهم علما و اقل الناس قیمة اقلهم علما [185] - باارزش‌ترین مردم عالم‌ترین آنها است و كم‌ارزش‌ترین مردم كم‌علم‌ترین آنها است».صرف ادعای شیعه بودن، بدون شناخت صحیح و دقیق دین نه تنها مفید و كافی نیست، بلكه برای شخص و برای اصل دین بسیار خطرناك و خطرساز است.

### نقش شیعیان در خانه نشینی و تنهایی اهل بیت

هر ظلم و جنایتی كه در حق اهل بیت علیهم‌السلام شده است، در اثر كوتاهی‌های شیعیان جاهل و احمق بوده است.حضرت علی علیه‌السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای گرفتن حق غصب شده خود یعنی امامت امت، شبها فاطمه زهرا علیهاالسلام را سوار بر مركبی می‌كرد و با حسنین علیهماالسلام به در خانه انصار می‌رفت و از آنها كمك [ صفحه 135] می‌خواست، ولی مردم برای حضرت عذرهای بدتر از گناه و دلایل نامربوط می‌آوردند. فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز در یاری همسرش و امامش بیعت آنها با حضرت را در غدیر به یادشان می‌انداخت و می‌فرمودند: «آیا پدرم در روز غدیر عذری برای كسی باقی گذاشت». [186] .بعدها معاویه با ذكر همین واقعه در نامه‌ای به حضرت علی علیه‌السلام به او زخم‌زبان زد و چنین نوشت: «تو همسرت را سوار بر مركب می‌كردی و دست حسن و حسینت را می‌گرفتی و در خانه انصار را می‌زدی و از آنها یاری می‌خواستی ولی جز چهار پنج نفر تو را یاری نكردند. اگر در ادعایت راست‌گو بودی مردم تو را یاری می‌كردند» بعد از این زخم‌زبان در ادامه این‌گونه نمك به زخم حضرت می‌پاشد: «اگر همه چیز را فراموش كنم، یك چیز را فراموش نمی‌كنم و آن اینكه تو به پدرم گفتی اگر چهل نفر صادقانه مرا یاری كنند، دست به قیام می‌زنم. یك روز هم مسلمانان با تو نبوده‌اند». [187] .حضرت علی علیه‌السلام درباره تنهایی و مظلومیت خود در آن زمان چنین می‌فرمایند:«خدایا برای پیروزی بر قریش و یارانشان از تو كمك می‌خواهم، كه پیوند خویشاوندی مرا بریدند، و كار مرا دگرگون كردند، و همگی برای مبارزه با من در حقی كه از همه آنان سزاواترم، متحد گردیدند و گفتند: «حق را اگر می‌توانی بگیر، و یا اگر تو را از حق محروم دارند، یا با غم و اندوه صبر كن، و یا با حسرت بمیر!» به اطرافم نگریستم دیدم كه مایل نبودم جانشان به خطر افتد. پس خار در چشم فرورفته، دیده بر هم نهادم، و با گلوی استخوان در آن گیر كرده، جام تلخ را جرعه جرعه نوشیدم، و در فروخوردن خشم در امری كه تلخ‌تر از گیاه حنظل، و دردناك‌تر از فرورفتن تیزی شمشیر در دل بود شكیبایی كردم!» [188] . [ صفحه 136] پس از رسیدن به خلافت نیز مردم كه خود به سراغ او رفته بودند و با اصرار فراوان حضرت را به پذیرش حاكمیت وادار ساخته بودند، در صحنه عمل و هنگامی كه حضرت آنها را به یاری و فرمانبرداری فرامی‌خواند، او را تنها گذاشتند. حضرت در صحنه‌ها و زمانهای مختلف از بی‌وفایی و پستی یاران خود و تنهایی و مظلومیت خود شكایت‌های جان‌سوزی كرده است.

### شكایت امیرالمؤمنین از شعیان جاهل و سست عقیده

#### اشاره

در نهج‌البلاغه بیش از 20 خطبه - غیر از نامه‌ها و حكمت‌ها - وجود دارد كه حضرت یاران خود را مورد سرزنش قرار داده كه چرا او را تنها می‌گذارند و فرمانش را نمی‌برند. ما در اینجا چند نمونه مختصر را ذكر می‌كنیم:«ای مردم عراق! همانا شما به زن بارداری می‌مانید كه در آخرین روزهای باداری جنین خود را سقط كند، و سرپرستش بمیرد، و زمانی طولانی بی‌شوهر ماند، و میراث او را خویشاوندان دور غارت كنند. آگاه باشید! من با اختیار خود به سوی شما نیامدم بلكه به طرف دیار شما كشانده شدم، به من خبر دادند كه می‌گویید علی دورغ می‌گوید! خدا شما را بكشد، بر چه كسی دروغ روا داشته‌اید... [189] آگاه باشید! من شب و روز پنهان و آشكار، شما را به مبارزه با شامیان دعوت كردم و گفتم پیش از آنكه آنها با شما بجنگند با آنان نبرد كنید، به خدا سوگند، هر ملتی كه درون خانه‌ی خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد. [ صفحه 137] اما سستی به خرج دادید، و خواری و ذلت را پذیرفتید، تا آنجا كه دشمن پی‌درپی به شما حمله كرد و سرزمین شما را تصرف نمود. شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌كند كه شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرقید. زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید كه آماج تیر بلا شدید! به شما حمله می‌كنند، شما حمله نمی‌كنید؟! با شما می‌جنگند، شما نمی جنگید؟! این گونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید؟ وقتی در تابستان فرمان حركت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه كه در زمستان فرمان جنگ می‌دهم، می‌گویید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود. همه‌ی این بهانه‌ها برای فرار از سرما و گرما بود؟ وقتی شما از گرما و سرما فرار می‌كنید، به خدا سوگند كه از شمشیر بیشتر گریزانید!ای مردنمایان نامرد! ای كودك‌صفتان بی‌خرد كه عقل‌های شما به عروسان پرده‌نشین شباهت دارد! چقدر دوست داشتم كه شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم! شناسایی شما - سوگند به خدا - كه جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی هم بار سرانجام آن شد. خدا شما را بكشد كه دل من از دست شما پرخون، و سینه‌ام از خشم شما مالامال است! كاسه‌های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه كردید... [190] بدن‌های شما در كنار هم، اما افكار و خواسته‌های شما پراكنده است؛ سخنان ادعایی شما، سنگ‌هایی سخت را می‌شكند، ولی رفتار ست شما دشمنان را امیدوار می‌سازد؛ در خانه‌هایتان كه نشسته‌اید، ادعاها و شعارهای تند سر می‌دهید و اما در روز نبرد می‌گویید ای جنگ از ما دور شو، و فرار می‌كنید. آن كسی كه از شما یاری خواهد، ذلیل و خوار است، و قلب رها كننده‌ی شما آسایش ندارد. [ صفحه 138] بهانه‌های نابخردانه می‌آورید، چون بدهكاران خواهان مهلت، از من مهلت می‌طلبید و برای مبارزه سستی می‌كنید بدانید كه افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی‌توانند ظلم و ستم را دور كنند، و حق جز با تلاش و كوشش به دست نمی‌آید، شما كه از خانه‌ی خود دفاع نمی‌كنید چگونه از خانه‌ی دیگران دفاع می‌نمایید؟ و با كدام امام پس از من به مبارزه خواهید رفت؟ به خدا سوگند! فریب خورده، آن كس كه به گفتار شما مغرور شود، كسی كه به امید شما به سوی پیروزی رود، با كندترین پیكان به میدان آمده است، و كسی كه بخواهد دشمن را به وسیله‌ی شما هدف قرار دهد، با تیری شكسته تیراندازی كرده است! به خدا سوگند! صبح كردم در حالی كه گفتار شما را باور ندارم، و به یاری شما امیدوار نیستم، و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی‌كنم. راستی شما را چه می‌شود؟ دارویتان چیست؟ و روش درمانتان كدام است؟ مردم شام هم مانند شمایند آیا سزاوارست شعار دهید و عمل نكنید؟... [191] - نفرین بر شما كوفیان! كه از فراوانی سرزنش شما خسته شدم. آیا به جای زندگی جاویدان و قیامت به زندگی زودگذر دنیا رضایت دادید؟ به جای عزت و سربلندی، بدبختی و ذلت را انتخاب كردید؟ هر گاه شما را به جهاد با دشمنتان دعوت می‌كنم، چشمانتان ازترس در كاسه می‌گردد، گویا ترس از مرگ عقل شما را ربوده و چون انسان‌های مست از خود بیگانه شده، حیران و سرگردانید گویا عقل‌های خود را از دست داده و درك نمی‌كنید.من دیگر هیچ گاه به شما اطمینان ندارم، و شما را پشتوانه خود نمی‌پندارم، شما یاران شرافتمندی نیستید كه كسی به سوی شما دست دراز كند. به شتران بی‌ساربان می‌مانید كه هر گاه از یك طرف جمع‌آوری گردید، از سوی دیگر پراكنده می‌شوید.به خدا سوگند، شما بدوسیله‌هایی برای افروختن آتش جنگ هستید؛ شما را [ صفحه 139] فریب می‌دهند اما فریب دادن نمی‌دانید، سرزمین شما را پپایی می‌گیرند و شما پروا ندارید، چشم دشمن برای حمله شما خواب ندارد ولی شما در غفلت به سر می‌برید. بخدا سوگند، شكست برای كسانی است كه دست از یاری یكدیگر می‌كشند. سوگند بخدا، اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ شما را دربرگیرد، از اطراف فرزند ابوطالب، همانند جدا شدن سر از تن، جدا و پراكنده می‌شوید... [192] - گرفتار كسانی شده‌ام كه چون امر می‌كنم فرمان نمی‌برند، و چون آنها را فرامی‌خوانم اجابت نمی‌كنند. ای مردم بی‌اصل و ریشه، در یاری پروردگارتان برای چه در انتظارید؟ آیا دینی ندارید كه شما را گرد آورد؟ و یا غیرتی كه شما را به خشم وادارد؟در میان شما به‌پا خاسته فریاد می‌كشم، و عاجزانه از شما یاری می‌خواهم، اما به سخنان من گوش نمی‌سپارید، و فرمان مرا اطاعت نمی‌كنید، تا آنكه پیامدهای ناگوار آشكار شد، نه با شما می‌توان انتقام خونی را گرفت، و نه با كمك شما می‌توان به هدف رسید.شما را به یاری برادرانتان می‌خوانم، مانند شتری كه از درد بنالد، ناله و فریاد سرمی‌دهید، و یا همانند حیوانی كه پشت آن زخم باشد حركتی نمی‌كنید. تنها گروه اندكی به سوی من آمدند كه آنها نیز ناتوان و مضطرب بودند». [193] .دیدیم كه شعیان جاهل و احمق چگونه امام خود را تنها گذاشتند. شعیه‌ی جاهل و احمق است كه به فرموده امام زمان علیه‌السلام بال پشه از ایمان او محكم‌تر است. اگر شیعیان همگی دین و وظایف دینی خود را به خصوص در قبال امامانشان خوب می‌شناختند، تاریخ هرگز شاهد این همه مظلومیت و غربت و اهل بیت علیهم‌السلام و این همه ظلم و جنایت نمی‌بود. [ صفحه 140] اگر شیعیان، امامان خود را به خصوص امام زمان علیه‌السلام را خوب می‌شناختند و به وظایفی كه در قبال او دارند، آگاه بودند، امام زمان علیه‌السلام بیش از هزار و صد و شصت سال، در تنهایی و مظلومیت، گرفتار غیبت و خون دل و اضطرار نمی‌شد.ببینیم آن وجود نازنین كه عزادار حقیقی جد بزرگوارش و منتقم اصلی خون او می‌باشد، هزار سال پیش چگونه از بی‌وفایی و عدم همدلی شیعیانش كه ناشی از جهالت و بی‌همتی آنها است، شكایت می‌كند:«و لو ان أشیاعنا - وفقهم الله لطاعته - علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا، و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا علی حق المعرفة و صدقها منهم بنا، فما یحبسنا و عنهم الا ما یتصل بنا مما نكرهة و لا نوثره منهم [194] - اگر شیعیان ما - كه خداوند بر انجام طاعت موفقشان بدارد - در وفا كردن به عهد ما همدل بودند، مباركی ملاقات ما از آنها به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار همراه با معرفت ما به سوی آنها می‌شتافت. پس ما را از آنها پوشیده نمی‌دارد، مگر همان چیزهایی كه از آنها به ما می‌رسد و ما دوست نداریم و از آنها انتظار نداریم.»شعیان جاهل و احمق بودند كه با وجود علم به حقانیت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، تحت‌تأثیر تهدیدها و تطمیع‌های معاویه و تبلیغات او علیه امام قرار گرفتند و آن حضرت را تنها گذاشتند و وادار به صلح با معاویه كردند.امام امت علیه‌السلام كه به تصریح خودشان بیشترین خون دل را از احمقان و جاهلان خورده‌اند، درباره مظلومیت امام حسن مجتبی علیه‌السلام در بین دوستانش چنین می‌فرمایند:«امام حسن علیه‌السلام آن قدر گرفتاری كه از این دوستان و اصحابش داشت، از دیگران نداشت. اصحابی كه توجه نداشتند كه امام زمانشان روی چه نقشه‌ای دارد عمل می‌كند، با خیال‌های كوچكشان با افكار ناقصشان، در مقابلش می‌ایستادند و غارتش كردند، اذیتش [ صفحه 141] كردند و عرض كنم كه شكستش دادند، معاهده با دشمنش كردند و هزار جور بساط درست كردند.» [195] .آری خون دلی كه اهل بیت علیهم‌السلام از دست شیعیان و دوستان جاهلشان خوردند هرگز از دشمنان نخوردند و بلكه هر خون دلی كه از دست دشمنانشان خوردند و هر اذیت، توهین و ظلمی كه دیدند، ناشی از عملكرد بد شیعیان بی‌معرفت آنها بوده است. درست به همین دلیل است كه معتقدیم شیعه تا به مرحله چهارم عزاداری نرسیده است، نه تنها عزادار حقیقی نیست بلكه چه بسا در مصیبت‌هایی كه به امام زمان علیه‌السلام می‌رسد، شریك باشد.وقتی شیعه ناآگاه نمی‌تواند عزادار حقیقی باشد، به طریق اولی منتظر حقیقی امام زمان علیه‌السلام نیز نیست. [196] .منتظر حقیقی می‌داند بدون فهم دین و آشنایی با حلال و حرام الهی نه تنها به خداوند و حضرت بقیة الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - نمی‌توان نزدیك شد، بلكه ضعف در دین و فهم آن انسان را از آنها دورتر می‌كند و بیشتر به گناه می‌اندازد. كسانی كه صرفا به ظواهر دین می‌پردازند و در تطبیق اعمال و عباداتشان با حكم شرع و دستورهای خداوند بی‌توجهی و بی‌مبالاتی می‌كنند و به میل و سلیقه خود دینداری می‌كنند، به جای كمك به امام زمان علیه‌السلام، آن حضرت را رنج می‌دهند و دل مبارك حضرت را خون می‌كنند.وای بر كسی كه امامش از او شكایت كند. پناه بر خداوند كه انسان ادعای دین و محبت به حضرت كند، ولی دینداری و رفتار او و محبت‌های او حضرت و سایر معصومین علیهم‌السلام را آزار دهد و به جای جلب محبت و نزدیكی به آنها راه خشم و دوری از آنها را طی كند و مورد لعنت و غضب آنها قرار گیرد.دانش اندوز و ادب ورز كه در مجلس او هر كه را نیست ادب، لایق صحبت نبود [197] . [ صفحه 142] بنابراین منتظر حقیقی كسی است كه سعی زیادی در تطبیق همه‌ی رفتارها، اخلاق و عقاید خود با حقیقت دین و آنچه معصومین علیهم‌السلام به او آموخته‌اند می‌كند، او در دینداری سلیقه‌ای عمل نمی‌كند و تابع هوی و هوس خود و دیگران نیست، بلكه در هر كاری به دنبال این است كه بداند دستور دین در آن مورد چیست؟ منتظر حقیقی رفتارش براساس رساله عملیه است و از رفتارهای من‌درآوری و جاهلانه به شدت دوری می‌كند تا دین او و همه‌ی شؤون زندگی او مورد رضا و قبول مولایش قرار گیرد و بتواند در ردیف دوستان و یاران حقیقی حضرت قرار گیرد.گر طالب لقای امامی به علم كوش اهل نظر معامله با آشنا كنند [198] .منتظر، نهایت بینش و بصیرت خود را به كار می‌گیرد تا آنچه را در دین نیست، به اسم دین نپذیرد و آنچه در دین است، رها و طرد نكند و در این راه از علمای ربانی مدد می‌جوید و هرگز خود را از جمع علما و اهل دین كه با بصیرت دین‌داری می‌كنند، جدا نمی‌كند. او تشنه‌ی مطالعه و فهم بیشتر و روزافزون دین است و از جاهلان و بی‌خردان به شدت دوری می‌كند، مگر آنكه بخواهد به آنها چیزی بیاموزد؛ بدون اینكه خود اثر بدی بپذیرد. [199] .

#### عملیات انتقام

##### اشاره

عزادار در این مرتبه كه مرتبه كامل شده‌ی همان مرتبه چهارم است. از صفای باطن بالاتر و معرفتی عمیق‌تر برخوردار است. در این مرتبه «عزادار حقیقی» كه در سایه معرفت بالاتری كه تحصیل كرده است، به مودت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و نیز به حس انتقام نسبت به دشمنان آنها دست یافته است، بیشتر به «عمل» روی می‌آورد. عملی كه زاییده مودت و مبتنی بر عقیده و بینش عمیق و الهی است.عزادار حقیقی كسی است كه اگر برای مصیبت عظیمی كه بر امام حسین علیه‌السلام وارد شده است، گریه و ناله سر می‌دهد، در برابر مصیبت اعظم بیشتر عزادار است. [ صفحه 143] رسول اكرم صلی الله علیه و آله فرمودند:«ان لقتل الحسین علیه‌السلام حرارة فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا [200] - به درستی كه برای قتل حسین علیه‌السلام حرارتی در دل‌های مؤمنان است كه هرگز سرد نمی‌شود».عزادار حقیقی اگر از كشته شدن حضرت و اصحابش كه مصیبت عظیم است، آتش و حرارتی سردنشدنی در دل دارد، از كنار گذاشته شدن حضرت از مقامی كه خداوند برای او ترتیب داده بود، به مراتب بیشتر می‌سوزد. زیرا در وجود او نفخه و روح حسینی قرار دارد.او فرزند حقیقی سیدالشهدا علیه‌السلام است كه خداوند او را ولی‌دم آن حضرت قرار داده است، در دل او آتش كینه و انتقامی هست كه هرگز خاموش نمی‌شود و همین آتش كینه مقدس از دشمنان خدا و انسانیت است كه او را به مرتبه پنجم عزاداری یعنی مرتبه عملیاتی شدن و جهاد و مبارزه با دشمنان حسین وارد می‌سازد.دعای او در این مرحله همان طور كه در زیارت عاشورا و سایر زیارات به او تعلیم شده است، این است كه:«فاسئل الله الذی اكرم مقامك و اكرمنی بك ان یرزقنی طلب ثارك مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله [201] - از خدایی كه تو را گرامی داشت و مرا هم به وسیله تو گرامی داشت، می‌خواهم كه خون‌خواهی تو را همراه امام منصور از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله روزی من گرداند».و در فقره دیگری خطاب به سیدالشهدا علیه‌السلام چنین عرض می‌كند:«فاسئل الله الذی اكرم مقامك و اكرمنی بك ان یرزقنی طلب ثاری مع امام هدی [202] ظاهر ناطق بالحق منكم [203] - از خدایی كه... می‌خواهم خون‌خواهی [ صفحه 144] خودم را همراه امام هدایت شونده‌ی ناطق به حق كه از شماست، نصیب من گرداند».مرتبه پنجم، مرتبه عملیاتی شدن و اقدام علیه دشمنان دین و اهل بیت علیهم‌السلام و عاملین مصیبت اعظم است. به عبارت دیگر این مرتبه لازمه فهم درست از مصیبت اعظم است. مصیبت اعظم هیچ عكس‌العملی جز جهاد و مبارزه نمی‌طلبد.

##### مراحل سه گانه عملیات انتقام

###### اشاره

هر چند از آنچه تاكنون گفته شد می‌توان به طور كلی به وظیفه عزادار در عملیات انتقام دست یافت ولی به علت اهمیت زیاد موضوع این وظیفه را با یك تقسیم‌بندی كلی عرض می‌كنیم. آنچه در عملیات انتقام بر عزادار واجب است همان‌طور كه از نام این مرحله پیداست انجام یك سلسله عملیات است. یعنی وظیفه‌ای فراتر از قلب و احساس و عقل و ادراك بر عهده اوست.آنچه از مجموع تعالیم قرآن كریم و معصومین علیهم‌السلام به دست می‌آید. این است كه مؤمن در این مرحله سه وظیفه عملی بر عهده دارد كه به ترتیب عبارتند از: لعن و برائت زبانی؛ برائت عملی؛ جهاد با دشمنان.

##### لعن و برائت زبانی

از آنجا كه قطع یا ضعیف كردن رابطه‌ی انسان‌ها با خداوند و معصومین علیهم‌السلام بزرگترین جنایت و خیانت در زندگی آدمیان است، تمامی كسانی كه در طول تاریخ بشر تاكنون در این جنایت و ظلم بزرگ دست داشته‌اند، خداوند و پیامبران و فرشته‌های الهی آنها را مورد لعن قرار داده‌اند.لعن به معنای دور بودن از رحمت و هدایت الهی و جدا بودن از راه خوشبختی است. مسلم است، كسانی كه دست خود و دیگران را از دست خداوند و دامان رهبران معصوم علیهم‌السلام جدا كرده‌اند خود و دیگران را از رحمت و هدایت محروم و از راه خوشبختی دور كرده‌اند، ملعون هستند، شخص ملعون یعنی شخصی كه از مسیر هدایت صحیح منحرف شده است و به بیراهه می‌رود. [ صفحه 145] لعنت كردن انسان‌هایی كه عامل دور افتادن خود و دیگران از راه هدایت الهی هستند، در واقع شهادت دادن و گزارشی از یك واقعیت خارجی و بسیار تلخ و وحشتناك است و آن، اینكه افرادی كه مورد لعن قرار می‌گیرند، در حقیقت و در عالم خارج، خود و دیگران را از حركت به طرف كمال لایق انسانی و خوشبختی دنیا و آخرت محروم كرده‌اند و بایستی نتیجه‌ی این محرومیت را كه بدبختی و شقاوت و دچار شدن به انواع گرفتاری‌ها و عذاب‌ها در دنیا و آخرت است، بپذیرند، زیرا خود چنین سرنوشتی را برای خود، رقم زده‌اند.معنای دیگر لعن در اصطلاح مردم كه به معنای اول بازمی‌گردد، طلب عذاب و نفرین برای عاملین چنین جنایت عظیمی است. دلیل چنین لعن و نفرین نیز بسیار روشن است و آن، تنفر برحقی است كه هر كس از عامل این خیانت در درونش ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر هر كسی كه چیزی یا كسی را سد راه سعادت خود و دیگران می‌بیند، از آن متنفر می‌شود و از خداوند دور كردن آن را می‌طلبد. اگر آن عامل یك عامل انسانی و مختار باشد، با توجه به تأثیرات زشت و منفی آن عامل در روند سعادت انسان‌ها و ایجاد انواع مشكلات دنیایی و آخرتی برای دیگران، مستحق نفرین و عذاب و تنبیه الهی و رسیدن به سزای اعمال زشت و جنایتكارانه است و طبیعی است كه چنین شخصی نزد همه‌ی طالبان خوشبختی و همه‌ی عاشقان، خوبی‌ها و زیبایی‌ها، مستحق نفرین و تنفر باشد. [204] .به همین دلیل در قرآن كریم و زبان اهل بیت علیهم‌السلام به خصوص در زیارات آن حضرات، اشخاص یا عواملی كه مانع خوشبختی و آسایش مردم در دنیا و آخرت شده و می‌شوند، مورد لعن قرار گرفته‌اند. [205] .اعلام برائت زبانی كمترین كار در مراحل عملیات انتقام است كه خود بسیار كار بزرگ و مهمی است. این مرحله دارای آثار مهم و متعددی است كه در اینجا فرصت پرداختن به آن نیست. شاید نتوان هیچ زیارتی [ صفحه 146] از زیارت‌های وارده از اهل بیت علیهم‌السلام را یافت كه در آن دشمنان مورد لعن و برائت زبانی قرار نگرفته باشند. در قرآن كریم نیز دشمنان دین خدا بارها و بارها مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند.در زیارت عاشورا و بسیاری از زیارت‌های ائمه علیهم‌السلام هر جا اعلام محبت و ولایت است، اعلام برائت و دشمنی با دشمنان آنان نیز هست.در زیارت عاشورا سه گروه از دشمنان مورد لعن و برائت زبانی قرار گرفته‌اند كه عبارتند از:الف) دشمنانی كه با تغییر مسیر خلافت و غصب آن، ظلم‌های بعدی از جمله جنایاتی كه در عاشورا بر اهل بیت علیهم‌السلام و سایر شیعیان و جامعه اسلامی رفت را پایه‌گذاری كردند.در زیارت عاشورا، مصیبت امام حسین علیه‌السلام را ناشی از انحرافی می‌داند كه در صدر اسلام با غصب خلافت و رهبری امیرالمؤمنین علیه‌السلام صورت گرفت. پس از بیان عظمت مصیبت سیدالشهدا علیه‌السلام ابتدا كسانی را لعن می‌كند كه در صدر اسلام بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، مسیر حاكمیت و هدایت مردم را منحرف كردند و با این انحراف بذر گمراهی و نفاق سهمگین كاشته شد كه نتیجه آن، شجره‌ی ملعونه بنی‌امیه شد.از رشد این شجره ملعونه، فاجعه عاشورا اتفاق افتاد كه باز منجر به حذف امام و محرومیت جامعه انسانی از رهبری معصوم شد.ب) دشمنانی كه امام حسین علیه‌السلام و اصحابش را به شهادت رساند و یا مقدمه آن جنایت را با سكوت و یا همكاری با لشكر دشمن فراهم كردند.ج) دشمنانی كه بعد از روز عاشورا به وجود خواهند آمد تا روز قیامت.در بحث لعن علاوه بر لزوم لعن دسته اول و دوم دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام آنچه كه هم اكنون مهم‌تر و لازم‌تر است، لعن و اعلان برائت [ صفحه 147] در دشمنان كنونی اهل بیت به خصوص دشمنان امام زمان علیه‌السلام كه موانع اصلی ظهور هستند، می‌باشند. كسی كه اهل لعن دشمنان كنونی امام زمان علیه‌السلام نیست و نمی‌تواند كینه مقدس و دشمنی خود را با آنها به طور صریح اعلام كند، باید در دوستی و ایمان خود نسبت به آنها شك كند.در این سال‌ها زیاد شاهد آن بودیم كه عده‌ای به ظاهر مؤمن و متدین، مردم را به بهانه‌های واهی از اعلان برائت زبانی و لعن نسبت به شیطان بزرگ آمریكا و سایر قدرت‌های جهانی كه منشأ همه‌ی جنایت‌ها و نیز دشمن درجه یك اسلام و امام زمان علیه‌السلام هستند، بازداشته و می‌دارند و به خصوص ملت را از شعار مرگ بر آمریكا و مرگ بر اسرائیل منع می‌كنند. همچنین بسیار دیده شده و می‌بینیم كه عده‌ای مقدس‌نما با مراسم اعلان برائت در حج مخالفت می‌كنند.امام خمینی قدس سره بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران یعنی كشوری كه مردمش به فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله [206] مقدمه‌سازان ظهور امام زمان علیه‌السلام هستند در وصیت‌نامه سیاسی الهی خود رمز لعن‌هایی را كه در مجالس اهل بیت علیهم‌السلام نثار دشمنانشان می‌كنیم چنین تشریح می‌كنند:«به ملت عزیز ایران توصیه می‌كنم كه از... مراسم عزاداری ائمه اطهار و بویژه سید مظلومان و سرور شهیدان حضرت ابی‌عبدالله الحسین صلوات وافر الهی و انبیاء و ملائكة الله و صلحاء بر روح حماسی او باد هیچگاه غفلت نكنند. و بدانند آنچه دستور ائمه علیهم‌السلام برای بزرگداشت این حماسه تاریخی اسلام است و آنچه لعن و نفرین بر ستمگران آل بیت است تمام فریاد قهرمانانه‌ی ملتها است بر سردمداران ستم‌پیشه در طول تاریخ الی الابد. و می‌دانید كه لعن و نفرین و فریاد از بیداد بنی‌امیه لعنة الله علیهم با آنكه آنان منقرض و به جهنم رهسپار شده‌اند فریاد بر سر ستمگران جهان و زنده نگهداشتن این فریاد ستم‌شكن است. و لازم است در نوحه‌ها و اشعار ثنای از ائمه حق علیهم‌السلام به طور كوبنده فجایع و ستمگری‌های ستمگران هر عصر و مصر یادآوری شود و در این عصر مظلومیت جهان اسلام [ صفحه 148] به دست آمریكا و شوروی و سایر وابستگان به آنان و از آن جمله آل سعود این خائنین به حرم بزرگ الهی لعنة الله و ملائكته و رسله علیهم است به طور كوبنده یادآوری و لعن و نفرین شود». [207] .و نیز می‌فرمایند:«اعلان برائت در حج تجدید میثاق مبارزه و تمرین تشكل مجاهدان برای ادامه نبرد با كفر و شرك و بت‌پرست‌هاست و به شعار هم خلاصه نمی‌شود كه سرآغاز علنی ساختن منشور مبارزه و سازماندهی جنود خدای تعالی در برابر جنود ابلیس و ابلیس‌صفتان است و از اصول اولیه توحید به شمار می‌رود». [208] .همچنین درباره‌ی شعار مرگ بر آمریكای مردم ایران می‌فرمایند:«گفتنی است كه شعار مرگ بر آمریكا و آتش زدن پرچم این كشور و امثال آن به هیچ وجه توهین به مقدسات مردم آمریكا (از قبیل عقاید و آموزه‌های مسیحیت، انجیل، كلیساهای كاتولیك، پروتستان، ارتدوكسی، كشیشان و...) نمی‌باشد بلكه انزجار و نفرت از سیاست‌های ظالمانه و سلطه‌طلبانه دولتمردان آمریكا است. مردم ایران، انزجار خود را در قالب شعار مرگ بر آمریكا و آتش زدن پرچم این كشور نمایان می‌سازد».

##### برائت عملی

برائت عملی یعنی دوری كردن از فرهنگ و تسلط فرهنگی دشمنان و پرهیز از اخلاق و عقاید آنان.بدیهی است كه ابزار محبت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام با پذیرش فرهنگ و اخلاق دشمنان آنان سازگار نیست. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند:«نحن اصل كل خیر و من فروعنا كل بر فمن البر التوحید و الصلاة و الصیام و كظم الغیظ و... و عدونا اصل كل شر و من فروعهم كل قبیح و فاحشة فمنهم الكذب و البخل و النمیمة و القطعیة و اكل الربا و... فكذب من زعم انه معنا و هو متعلق بفروع غیرنا [209] - ما اصل هر خیر - و خوبی - هستیم و هر چه خوبی است از [ صفحه 149] فروع ماست. در شمار خوبی‌هاست: توحید و نماز و روزه و فروبردن - غلبه بر - خشم و... و دشمنان ما ریشه هر بدی هستند و چه هر چه پلیدی و زشتی است از فروع آنهاست. پس از آنهاست دروغ و بخل و سخن‌چینی و قطع رحم و رباخواری و... بنابراین دروغ گفته هر كس كه می‌پندارد كه با ماست - و از ماست - در حالی كه به فروع غیر ما - و بدی‌ها - تعلق دارد».آری دروغ می‌گوید كسی كه خود را از اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند ولی اخلاق دشمنان آنان را دارد و با گرفتن و دادن ربا، بداخلاقی و بددهنی و سخن‌چینی و نیز با گرانفروشی و بخل و تقلب و فریب با شیعیان آنان رفتار می‌كند. دروغ می‌گوید كسی كه خود را محب اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند و اهل برائت از دشمنان دین و فرهنگ فاسد و ضدبشری آنها نیست و با بدحجابی، بی‌حجابی، بی‌نمازی و بی‌غیرتی نسبت به ناموس و نیز تربیت غیر مذهبی و غلط فرزندان و، خون به دل امام زمان علیه‌السلام و سایر اهل بیت علیهم‌السلام می‌كند. دروغ می‌گوید كسی كه خود را دوست‌دار اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند و بالای درب منزل خود پرچم «یا حسین» را نصب می‌كند و برای اقامه عزای اهل بیت علیهم‌السلام منزل خود را سیاه‌پوش می‌كند و خود نیز در ایام عزای اهل بیت علیهم‌السلام لباس سیاه بر تن می‌كند، اما در دل محبت به دشمنان امام زمان و شیفتگی نسبت به آنها و فرهنگ كثیفشان را می‌پروراند و در بالای بام منزلش علم بندگی و اسارت فكری و فرهنگی نسبت به دشمنان یعنی آنتن ماهواره را نصب كرده است.محبت با ضعف برائت و ضعف در دشمنی با فرهنگ دشمنان سازگار نیست. امام صادق علیه‌السلام در جواب كسی كه به ایشان گفت: فلانی شما را دوست دارد. ولی در برائت از دشمنان شما ضعیف است، چنین فرمودند: [ صفحه 150] «هیهات، كذب من ادعی محبتنا و لم یتبرأ من عدونا [210] - هرگز! دروغ می‌گوید كسی كه ادعای دوستی ما را می‌كند و از دشمن ما برائت نمی‌جوید».خلق زبان به دعوی عشق گشوده‌اند ای من غلام آنكه دلش با زبان یكی است‌ائمه طاهرین علیهم‌السلام نور واحد هستند و هدف همه‌ی آنها یكی است (كه عبارت است از تلاش، كوشش، نثار و ایثار برای احیای دین و روشن نگه داشتن چراغ مكتب) از این رو زنده نگه داشتن نام و یاد هر كدامشان باعث زنده ماندن اصل مكتب الهی است. لیكن سالار شهیدان علیه‌السلام خصوصیتی دارد كه زنده نگه داشتن نام و یاد او تأثیر به سزایی در زنده نگه داشتن مكتب اسلام دارد...سر اینكه سفارش كرده‌اند هر روز زیارت عاشورا بخوانید و نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام تولی داشته و بر آنان صلوات و درود بفرستید و از دشمنانشان تبری بجویید، برای آن است كه طرز فكر معاندان ایشان منفور شود و گرنه هم اكنون سخن از معاویه و یزید نیست تا آنها را لعنت كنیم. نام و یاد آنها رخت بربسته و قبرشان نیز زباله‌دانی بیش نیست، الآن سخن از فكر و راه یزید و یزیدیان عصر است. زن فرعون وقتی كه به درگاه الهی دعا كرد، نگفت خدایا مرا فقط از فرعون نجات بده بلكه گفت: (رب ابن لی عندك بیتا فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین. [211] - بارالها! تو خانه‌ای برای من در بهشت بنا كن و مرا از شر فرعون كافر و كردارش و از قوم ستمكار نجات بخش) یعنی مرا از فرعون و فرعونیان، كه طرفداران سنت سیئه و رفتار ناپسند او هستند، نجات بده. تفكر برای همیشه باقی می‌ماند هر چند كه اسم و عنوانش تغییر پیدا كند.بعد از تار و مار شدن خوارج در نهراون و خارج شدنشان از صحنه حیات و زندگی، به علی ابن ابیطالب علیه‌السلام عرض شد: این مقدس‌های خشك از بین رفتند. فرمودند:«كلا؛ والله انهم نطف فی أصلاب الرجال، و قرارات النساء كلما نجم منهم قرن قطع، حتی یكون آخرهم لصوصا سلابین [212] - اینها نطفه‌هایی هستند در پشت مردان و قرارگاه زنان. هر گاه مقداری از اینها از بین بروند، عده‌ای دیگر ظهور [ صفحه 151] می‌كنند تا اینكه سرانجام كار، سارقان مسلح و رهزنان غارتگر خواهند شد».اكنون نیز، هم راه سالار شهیدان زنده است و هم مرام و مسلك اموی و مروانی و عباسی وجود دارد. اینكه سفارش فراوان به اشك ریختن و عزاداری كردن نموده‌اند برای آن است كه اشك بر شهید اشتیاق به شهادت را به همراه دارد، خوی حماسه را در انسان زنده و طعم شهادت را در جان او گوارا می‌گرداند. چون اشك رنگ كسی را می‌گیرد كه برای او ریخته می‌شود و همین رنگ را به صاحب نیز می‌دهد. از این رو انسان حسینی‌منش، نه ستم می‌كند و نه ستم می‌پذیرد. اینكه عده‌ای به فكر ظلم كردن یا ظلم‌پذیری هستند برای آن است كه خوی حسینی در آنها نیست و گرنه شیعه‌ی خاص حسین بن علی علیهماالسلام نه ظلم می‌كند و نه ظلم می‌پذیرد. آن كسی كه ظلم‌پذیر است اموی مسلك است چنانكه ظالم هم اموی‌صفت است، هر چند كه زمزمه‌ی «یا حسین» بر لب داشته باشد. و در قیامت كه هر كسی را به نام زمامدارش صدا می‌زنند: (یوم ندعوا كل أناس بامامهم) شخص ستمگر در صف امویان شركت می‌كند لذا اگر انسان بخواهد بفهمد كه راهی راه حضرت حسین بن علی علیهماالسلام است یا راهی راه امویان، باید ببیند كه در او خوی ستم‌پذیری یا سلطه‌گری وجود دارد یا نه. اگر گرایش به این خصلت‌های زشت را در خود دید باید در اخلاق خود تجدیدنظر كند. [213] .

##### جهاد با دشمنان و ضربه زدن به آنها و محدود كردن قدرت آنها تا نابودی كاملشان

اگر بر اثر تهاجم فرهنگی و تبلیغ سوء، بت‌پرستی و شرك رواج یافت و در نتیجه حق مسلم فطرت، كه توحید ناب است، آسیب دید باید برای احقاق این حق قیام و اقدام مسلحانه كرد. لیكن، روح این قیام، دفاع است هر چند كه به ظاهر فقه آن را جهاد ابتدایی می‌نامد. سر اینكه «توحید» حق مسلم فطرت بشری شمرده شده، آن است كه توحید مایه حیات فرد و جامعه است. همان‌طور كه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده:«التوحید حیاة النفس» [214] .و قرآن كریم نیز كافر را به خاطر محرومیت وی از توحید، مرده می‌داند و او را در مقابل «زنده» ذكر می‌كند:(لینذر من كان حیا و یحق القول علی الكافرین [215] - تا هر كه زنده «دل» است او را به آیاتش پند دهد- و از خدا و قیامت بترساند - و بر كافران وعده عذاب «بعد از اتمام حجت» حتمی و لازم گردد.) [ صفحه 152] مجموع آیات و روایات نشان می‌دهد كه: اولا توحید مایه حیات معنوی فرد و جامعه انسانی است، ثانیا این مایه حیات، حق مسلم همه بشریت است و تمام انسان‌ها حق استفاده از آن را دارند. افزون بر این، حیات چون حقی است كه خالق بشریت آن را هبه كرده (نه آنكه بشر با پشتكار و ابتكار خود به آن رسیده باشد) نه تنها نمی‌توان دیگران را از آن بازداشت، بلكه خود را نیز نمی‌توان با انتحار و خودكشی به خطر انداخت.بنابراین، دفاع از حق فطری انسان‌ها لازم و مبارزه با عامل كفر و شرك ضروری است. یعنی همان طور كه اگر فرد یا گروهی خواستند به حیات ظاهری فرد یا جامعه‌ای آسیب برسانند و آنها را از بین ببرند دفاع لازم است، به همان صورت اگر فرد یا گروهی درصدد بودند تا حیات معنوی فرد یا جامعه‌ای را مصدوم نموده و آنها را كافر كنند یا جلوی اسلام آنان را بگیرند، دفاع لازم خواهد بود. چنانكه اگر كسی نیز قصد انتحار داشت و خواست خود را از بین ببرد، مقابله با خودكشی او به منظور حفظ حیات وی واجب است؛ جلوگیری از انتحار معنوی و روحی او، كه همان شرك ورزیدن و به وادی كفر غلطیدن است، لازم و ضروری است. [216] .قرآن كریم این مطلب آموزنده و حیاتی را در سه محور تبیین فرموده است: اول - خصلت و ویژگی تبهكاران این است كه نه تنها خود از نور الهی بهره نمی‌گیرند و نه تنها نمی‌گذارند دیگران از روشنایی آن بهره‌مند شوند بلكه همواره سعی در خاموش كردن نور دین داشته و تلاش می‌كنند زمینه استفاده از آن را نابود كنند:(یریدون ان یطفؤوا نور الله بافواهم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو كره الكافرون [217] - كافران می‌خواهند كه نور خدا را به نفس تیره و گفتار جاهلانه خود خاموش كنند و خدا نگذارد و تا آنكه نور خود را در منتهای ظهور و اعلای كمال برساند هر چند كافران ناراضی و مخالف باشند.)(و هم ینهون عنه و ینأون عنه و ان یهلكون الا أنفسهم و ما یشعرون [218] - و اینهایند كه هم مردم را از فیض آیات خدا بازمی‌دارند و هم خود را از آن محروم می‌كنند و غافل از آنند كه تنها خود را به هلاك می‌افكند.)از این دو آیه استفاده می‌شود كه كافران درصدد خاموش كردن نور الهی هستند ولی ناكام [ صفحه 153] خواهند ماند. علاوه بر اینكه هم مردم را از دین الهی دور نگه می‌دارند و آنها را از بهره‌وری نهی می‌كنند و هم خود از آن نائی و دورند. كسی كه هم ناهی است و نائی، مانند سنگ دهنه نهر آب است كه نمی‌گذارد آب حیات معنوی به تشنه‌كامان برسد و خود نیز از آن محروم است و بهره‌ای نمی‌برد. دوم - دفع این گونه از خارهای راه را برخاسته از رحمت می‌داند و آن را مطابق با خطوط كلی و ترسیم شده جهان آفرینش معرفی می‌كند:(لولا دفع الله الناس بعضهم و ببعض لفسدت الارض و لكن الله ذو فضل علی العالمین [219] - و اگر خداوند بعضی از مردم را در برابر بعضی دیگر برنمی‌انگیخت فساد روی زمین را فرامی‌گرفت و لیكن خدای متعال خداوند فضل و كرم بر همه عالم است.)(لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذكر فیها اسم الله كثیرا [220] - و اگر خدا رخصت جنگ ندهد و دفع بعضی از مردم را با بعضی دیگر نكند همانا صومعه‌ها و دیر و كنشتها و مساجدی كه در آن نماز و ذكر خدا بسیار می‌شود همه خراب و ویران می‌شد و هر كه خدا را یاری كند البته خدا او را یاری خواهد كرد كه خدا را منتهای اقتدار و توانایی است.)و چون حفظ زمین از تباهی و صیانت مراكز مذهب از ویرانی، رحمتی است كه بدون دفع مهاجم و طرد مزاحم ممكن نخواهد بود، دفع این گونه از موانع و برداشتن این خارهای راه و رجم و رمی رهزنها جزو كارهای خیر و از مصادیق بارز رحمت الهی به شمار خواهد آمد. سوم - خداوند به انجام آنچه كه به حساب نظام احسن جهان رحمت محسوب می‌شود، ملتزم است و در اعمال آن كوتاهی نخواهد كرد.از این رو در ذیل آیه اول پس از اینكه فرمودند: اگر خداوند دفع طاغیان را به وسیله مردم صالح انجام ندهد فساد زمین را فرامی‌گیرد، فرمودند: (و لكن الله ذو فضل علی العالمین) یعنی فضل و رحمت خدا اجازه نمی‌دهد كه طاغوتیان، زمین را به فساد و تباهی بكشند و در ذیل آیه دوم پس از اینكه فرمودند: اگر دفع مزبور حاصل نشود مراكز دینی و مجامع مذهبی ویران می‌گردد، فرمودند: (و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز) یعنی تفضل الهی و قدرت و عزت خداوندی اقتضا می‌كند كه به طرد طاغیان توجه كند و با دفع خارهای راه تكامل، رحمت خود را ارائه نماید. [ صفحه 154] نیز آیات 203 تا 207 سوره مباركه «بقره» دلالت می‌كند بر اینكه: گرچه گروهی جامعه را به سوی فساد سوق می‌دهند و برخی نیز به نثار و ایثار می‌پردازند لیكن اقدام گروه ایثارگر و فداكار همانا در پرتو رأفت خداوند به بندگان خود است. یعنی چون خداوند براساس رحمت رفتار می‌كند، لذا عده‌ای را می‌آفریند و آنها را می‌پروراند تا بذل نفس هر گونه مانع را برطرف كنند:(و من الناس من یشری نفسه ابتغآء مرضات الله و الله رءؤف بالعباد [221] - بعضی مردانند (مراد علی علیه‌السلام) كه از جان خود درگذرند (مانند شبی كه علی علیه‌السلام به جای پیغمبر در بستر خوابید) و خداوند دوستان چنین بندگانی است.)و چون هندسه همه امور را رحمت خدای سبحان ترسیم می‌كند نتیجه آن نیز به او انتساب دارد. بدان جهت در ماجرای داود و جالوت می‌فرمایند:(فهزموهم باذن الله و قتل داوود جالوت و اتاه الله الملك [222] یعنی مجاهدان راه حق به اذن و دستور خداوند، بیگانگان را شكست دادند. چنانكه اصل قتل مهاجمان، كه بارزترین مصداق رحمت الهی است، به خداوند منسوب است: فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم [223] ( [224] .... همان طور كه روح در بدن مایه حیات آن و سبب زنده بودن همه اعضا و جوارح می‌گردد و آنها را از فاسد شدن حفظ می‌كند، دین نیز در زندگی اجتماعی، عامل حیات معنوی آن بوده و موجب برخورداری همه شئون و جهات و متعلقات آن، از زندگی معنوی می‌گردد. در نتیجه هر كدام از شئون و جهات آن صبغه دینی یافته و محكوم به حكم الهی خواهند شد. از این رو كشوری كه ساكنان آن مؤمن به خدا و معتقد به وحی و رسالت و مقر به قیامت باشند آن سرزمین محكوم به حكم اسلام است و لذا حفظ آن لازم، دفاع از آن واجب و جنگ در راه صیانت آن، جهاد در راه خدا خواهد بود.برخلاف وطن كافران كه دفاع از آن جهاد در راه خدا نیست؛ زیرا حفظ سرزمین شرك هرگز صبغه الهی ندارد و دفاع از آن، جهاد دینی محسوب نمی‌شود. قرآن كریم درباره گروهی از بنی‌اسرائیل كه از پیامبرشان خواستند تا فرمانده لشكر و رهبر نظامی برای آنان تعیین كند تا به رهبری او در راه خدا مبارزه كنند، می‌فرمایند: پیامبرشان فرمودند: شاید در صورت وجوب جنگ، شما از امتثال آن خودداری كرده و روی برگردانید. آنان در جواب گفتند: [ صفحه 155] (و ما لنا ألا نقاتل فی سبیل الله و قد أخرجنا من دیارنا و أبنائنا [225] - یعنی چگونه ممكن است كه ما در راه خدا مبارزه نكنیم در حالی كه از سرزمین خود بیرون رانده و از فرزندانمان دور شده‌ایم؟)پیام مهم این آیه آن است كه دفاع از میهن اسلامی و فرزندان و عائله و تحت تكفل، به منظور وصول به سرزمین و دیدار عائله - در صورتی كه از شئون مردم مسلمان محسوب گردد - همانا جهاد در راه خدا خواهد بود. چنانچه امروز نیز جهاد مسلمانان فلسطینی كه برای صیانت میهن اسلامی خود با اشغالگران صهیونیست به مبارزه برخاسته‌اند، جهاد در راه خدا است. [226] .

### حاكمیت روح رحمت بر عملیات انتقام

عزادار در این مرتبه به بركت تقرب به معصومین علیهم‌السلام كه معادن رحمت الهی و كانون مهر و محبت هستند، علاوه بر قوی شدن در عاطفه و مهر حیوانی، در عاطفه و مهر انسانی نیز قدرتمند و بزرگ شده است. توضیح اینكه همان طور كه در بحث مراتب حیات انسانی گفته شد، انسان دارای دو مرتبه كلی حیات حیوانی و حیات انسانی است كه در هر دو مرتبه دارای خصوصیات و كمالاتی ویژه می‌باشد، در مرتبه حیوانی، انسان یك حیوان است و همان‌طور كه در حیوانات نسبت به یكدیگر محبت و عاطفه وجود دارد و در سایه این عاطفه در مسیر زندگی و در برابر ناملایمات به یكدیگر كمك می‌كنند، انسان نیز در سایه مهر و عاطفه حیوانی، به انسان‌هاس دیگر كمك می‌كند و در برابر ناملایمات از آنها دفاع می‌كند. اما این مساعدت و دفاع مربوط به مرتبه طبیعی و حیوانی زندگی است و با روح حیوانی انجام می‌گیرد.مثلا تحمل مریض شدن، درد كشیدن، مجروح شدن، كشته شدن و غم انسان‌های دیگر را ندارد و با هر چیزی كه یكی از این موارد را برای [ صفحه 156] انسان‌ها به وجود آورد، مبارزه می‌كند و در صورتی كه انسان به یكی از این موارد یا سایر موارد مشابه دچار شود، برای او دلسوزی می‌كند. در صورت توان به او كمك می‌كند و سعی در كاهش مصیبت و غم و اندوه او می‌كند و چه بسا از رفاه و آسایش خود برای كاهش درد و غم دیگران سرمایه می‌گذارد. این نوع مهرورزی و عاطفه در زندگی حیوانات به كرات و به وفور دیده می‌شود. بسیار دیده شده است كه یك حیوان تحت‌تأثیر عاطفه حیوانی‌اش، برای نجات یك انسان و یا حیوانی دیگر اعم از فرزند، جفت و همنوع، خود را به خطر انداخته است. اما همه این مهرورزی‌ها در محدوده حیات طبیعی و حیوانی و برای نجات حیات طبیعی و عمر محدود دنیایی بوده و هست.در مرتبه انسانی، انسان دارای نگاه انسانی و ابدی به خود و دیگران است. عاطفه و محبت او به خود و دیگران تابع نوع نگاهی است كه به انسان به عنوان یك انسان و اشرف مخلوقات - و نه به عنوان یك حیوان با عمر و كمالات محدود و دنیایی - دارد.در این نگاه، انسان به واسطه برخورداری از روح و نفخه خدایی، از فرشتگان برتر و اشرف مخلوقات است و برای گذران حیات ابدی و انسانی خود به انبیاء و كتابهای آسمانی و دین نیازمند است. دین یعنی مجموعه‌ای از قوانین و معارف الهی كه براساس ساختار وجودی انسان و مراحل حیات سه‌گانه او و نیز با توجه به تخصص‌های هفت‌گانه [227] مورد نیاز برای هدایت انسان، از طرف رب العالمین كه مالك و مدبر انسان و جهان است به وسیله انبیاء آورده شده است. [ صفحه 157] در این نگاه حیات انسان محدود به دنیا و عالم طبیعت نیست؛ بلكه شامل سه مرحله می‌باشد كه حیات دنیا، مرحله دوم و مرتبه میانی حیات او است.مراحل حیات انسان عبارت است از:1 - قبل از دنیا 2 - در دنیا 3 - بعد از دنیا (آخرت یا ابدیت)انسان با برخورداری از روح خدایی به این دنیا آمده و مدتی در این دنیا زندگی می‌كند [228] و سرانجام به سوی خدا و عالم ابدیت و آخرت می‌رود [229] براساس این دیدگاه، نمودار خطی حیات و حركت انسان چنین است:در مرتبه انسانی مهر و محبت انسان به همه ابعاد وجودی انسان و با توجه به همه مراحل حیات او، به خودش و دیگران تعلق می‌گیرد. او خود و دیگران را دوست دارد اما نه به اندازه یك دنیا كه محدود و كم است، بلكه به اندازه ابدیت و بی‌نهایت.عزادار حقیقی نه تنها در بعد حیوانی و در فضای زندگی دنیا و حیات طبیعی دارای عالی‌ترین و قوی‌ترین محبت‌ها و عاطفه‌ها نسبت به سایر [ صفحه 158] انسان‌ها و نیز حیوانات، گیاهان و حتی جمادات است و همه چیز برای او محترم و دوست‌داشتنی است بلكه نسبت به حیات انسانی و ابدی دیگران عالی‌ترین و قوی‌ترین محبت و عاطفه را دارا است.در مرحله پنجم، عزادار با نگاه ابدی و صحیحی كه به انسان از یك طرف، و به دین و رهبران معصوم علیهم‌السلام از سوی دیگر دارد و در سایه آگاهی دقیق نسبت به زمان خود، دشمنان حیات انسانی و ابدی انسان‌ها و موانع حقیقی رشد و سعادت آنها را می‌شناسد و مبارزه‌ای مبتنی بر محبت ابدی به انسان‌ها را برای نابودی آفات و موانع حیات‌الهی و انسانی، آغاز می‌نماید.عزادار به علت نگاه ابدی و محبت ابدی به همه موجودات، با هیچ كس خصومت و كینه شخصی و دشمنی ندارد، مبارزه و جنگ او، مبتنی بر دوستی انسان و در اثر محبت سرشار و ابدی به ایشان و تحت نام مقدس «جهاد» و برای خدا و در راه خدا و به فرمان خدا صورت می‌گیرد.جهاد او انگیزه‌های الهی و آسمانی دارد و هرگز تحت‌تأثیر عواملی چون غیظ و غضب شخصی، خشم حیوانی، شهوت قدرت و حكومت و نیز جاه‌طلبی و برتری‌جویی نیست.

### فلسفه نهضت امام حسین و انگیزه‌های جهاد در كلام و نگاه حضرت

عزادار در این راه پیرو امام و مولای خویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است كه ضرورت جهاد و جایگاه آن در اندیشه اسلامی و انگیزه خود از نهضت مقدسش را چنین بیان می‌فرمایند:1- حضرت در منی در جمع صدها نفر از بزرگان و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرمودند: «شگفتا! و چرا در شگفت نباشم كه دیار [ صفحه 159] اسلامی در اختیار فریبكاری نابكار و مالیات‌بگیری ستمگر و فرمانروای بی‌رحم بر مؤمنان است، پس خدا در آنچه ما كشمكش داریم، حاكم است و در آنچه اختلاف داریم داوری می‌كند.خدایا! تو می‌دانی كه آنچه از ما سرزد، برای رقابت در فرمانروایی و نیز دسترسی به مال بی‌ارزش دنیا نبود، بلكه از آن روست كه نشانه‌های آیین تو را بنمایانیم و سروسامان‌بخشی را در سرزمینهایت آشكار سازیم تا بندگان ستمدیده تو آسوده گردند و به فرایض و سنن و احكام تو عمل كنند. و شما (ای مردم!) اگر ما را (در این راه مقدس) یاری نرسانید و در خدمت ما نباشید، ستمگران (بیش از پیش) بر شما نیرو گیرند و در خاموش كردن نور پیامبر شما بكوشند. خدا ما را بس است و بر او توكل داریم و به سوی او بازگردیم و سرانجام به سوی او است» [230] .2- در پاسخ به دلسوزی‌ها و خیرخواهی‌های بردارش محمد بن حنفیه فرمودند: «برادرم! به خدا سوگند اگر در دنیا هیچ پناهی نداشته باشم باز هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم كرد. كه رسول خدا صلی الله علیه و آله - درباره او - فرمودند: خدایا! یزید را بركت و خیر مده!» [231] سپس وصیت‌نامه‌ای نوشت و به دست برادرش داد و در آن چنین مرقوم فرمودند: «من از روی هوس و سركشی و تبهكاری و ستمگری قیام نكردم، تنها به انگیزه سامان‌بخشی در امت جدم برخاستم، می‌خواهم به نیكیها فرمان دهم و از بدیها بازدارم و روش جد خود و پدرم علی ابن ابی‌طالب علیهماالسلام را دنبال كنم. [ صفحه 160] هر كس دعوت مرا از آن رو كه حق است، پذیرفت، خدا به حق نزدیكتر است - و پاداشش با او است - و هر كس دعوت مرا نپذیرفت، صبر می‌كنم تا خدا میان من و این مردم به حق داوری كند كه او بهترین داوران است» [232] .3- حضرت در چند نوبت خطاب به حر و لشكر او چنین فرمودند: «كار ما به اینجا كشیده است كه می‌بینید. چهره‌ی دنیا دگرگون و ناسازگار شده، نیكی‌اش پشت كرده، با شتاب درگذر است و از آن جز اندكی همچون ته‌مانده ظروف بیش نمانده است كه آن نیز زندگی پستی است همچون چراگاهی سخت و پرخطر. آیا نمی‌بینید كه به حق عمل نمی‌كنند و از باطل بازنمی‌دارند؟! در چنین شرایطی مؤمنان را بایسته است كه خواهان دیدار خدا - و شیفته شهادت - باشند كه من چنین مرگی را جز - سعادت و - شهادت و زندگی در كنار ظالمان را جز ننگ و خواری نمی‌بینم» [233] و «حقا كه مردم بندگان دنیایند و دین ناچیزی بی‌جان بر زبانشان است كه بر گردش تا آنجا حلقه می‌زنند كه دنیایشان در فراخ باشد و هر گاه با بلا آزموده شوند دینداران اندك گردند» [234] و نیز چنین فرمودند: «اما بعد. هان ای مردم! اگر از خدا بترسید و حق را از آن صاحبانش بدانید این نزد خدا پسندیده‌تر است. ما خاندان (پیامبر صلی الله علیه و آله) به امامت جهان اسلام از این مدعیان دروغین كه با ستم و تجاوز در میان شما رفتار می‌كنند سزاوارتریم. اگر از ما ناخرسندید و حق را نمی‌شناسید و رأی شما جز آن است كه در نوشته‌های خود آورده‌اید و فرستاده‌ها می‌گفتند، برمی‌گردم». [235] . [ صفحه 161] و نیز فرمودند: «من آن نیستم كه از مرگ بترسم، هر مرگی در راه رسیدن به عزت و احیای حق چه آسان است، مرگ در راه عزت اسلام جز زندگی جاوید نیست و زندگی با ذلت جز مرگی كه از زندگی تهی است نخواهد بود.آیا از مرگ بیم می‌دهی؟! هیهات كه نشانت نگرفت و پندارت ناكام ماند. من آن نیستم كه از مرگ بهراسم. روحم برتر و همتم والاتر از آن است كه از بیم مرگ به زیر بار ستم روم. آیا شما به بیشتر از كشتن من توان دارید؟! خوشا به مرگ در راه خدا، شما نمی‌توانید مجد و عزت و شرف مرا نابود كنید. پس مرا از كشته شدن چه باك! [236] و نیز فرمودند: «هر كه فرمانروایی ستمگر را ببیند كه حرام‌های خدا را حلال می‌شمرد، پیمان خدا را می‌شكند، با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت كرده در میان بندگان خدا با گناه و تجاوز رفتار می‌كند و او با كردار و گفتار خود بر او نشورد، بر خدا است كه او را در جایگاه (پست و عذاب‌آور) آن ستمگر درآورد.بدانید اینان به پیروی شیطان چسبیده اطاعت خدای رحمان را ترك گفته، تباهیها را آشكار ساخته، حدود خداوندی را تعطیل كرده، بیت‌المال را در انحصار خود درآورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند و من از هر كس دیگر سزاوارترم كه بر اینان شوریده در برابرشان بایستم.نامه‌های شما به دستم رسید و فرستاده‌های شما (پی‌درپی) درآمدند كه شما با بیعت خود مرا به دشمن نسپرده رهایم نمی‌كنید. اگر بر بیعت خود بمانید به رشد (و كمال) خود می‌رسید. اكنون من حسین بن علی فرزند دخت [ صفحه 162] رسول خدا صلی الله علیه و آله، خودم با شمایم و خاندانم با شماست من الگو برای شما هستم». [237] .4 - در مناجاتی كه در آخرین لحظات حیات مباركشان با حق تعالی داشتند چنین می‌گوید: «معبودا! سرورا! دوست دارم در راه فرمانبری و محبت تو هفتاد هزار بار كشته و زنده می‌شدم؛ مخصوصا كه در كشته شدنم یاری دین و احیای امر و حفظ ناموس شریعت تو نهفته باشد و (الها!) پس از كشته شدن این دوستان و جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله دیگر از زندگی خسته‌ام». [238] .5- امام حسین علیه‌السلام به مقام و منزلتی كه خداوند برای او و خاندانش علیهم‌السلام در نظر گرفته بود یعنی جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله و حكومت بر مردم توجه بسیار داشت و از میان رفتن این مقام را كه برابر با مهجوریت و حذف دستورات اسلام است، بزرگترین مصیبت می‌دید و به همین دلیل وقتی كه معاویه مرد، ولید حاكم مدینه به سراغ امام حسین علیه‌السلام فرستاد تا از حضرت برای یزید بگیرد، حضرت در جواب سؤال ابن‌زبیر كه گفت: «اگر تو را به بیعت با یزید فراخوانند چه خواهی كرد»؟ فرمودند: «من هرگز با او بیعت نخواهم كرد، زیرا پس از برادرم حسن علیه‌السلام امر (ولایت) با من است، معاویه كار خود را كرد. او برای برادرم سوگند یاد كرد كه پس از خود خلافت را در هیچ یك از فرزندان خود قرار ندهد و آن را اگر من زنده بودم به من واگذارد اكنون او [ صفحه 163] از دنیا رفت و به سوگند خود وفا نكرد، به خدا سوگند برای ما حادثه‌ای رخ داده كه با آن هیچ آرامشی نداریم. ابوبكر! ببین، آیا من با یزید بیعت كنم، با اینكه او مردی فاسق است كه آشكارا گناه می‌كند و شراب می‌خورد و با سگان و یوزپلنگان بازی می‌كند و بازماندگان آل رسول را دشمن می‌دارد، نه به خدا سوگند هرگز چنین نخواهد شد» [239] .6 - حضرت خطاب به حاكم مدینه چنین فرمودند:«جناب امیر! ما خاندان نبوت و معدن رسالت و موضع رفت و آمد فرشتگان و محل رحمت خداوندیم و خدا به ما آغاز فرمود و به ما نیز ختم كرد، یزید مردی است تبهكار، می‌آشام و كشنده انسان‌های محترم (و پاك)، كه آشكارا گناه می‌كند، و مثل من با چون اویی بیعت نخواهد كرد، لكن ما صبح می‌كنیم و شما نیز صبح می‌كنید، ما انتظار می‌كشیم و شما نیز انتظار می‌كشید تا (ببینیم) كدام یك به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله به بیعت سزاوارتریم؟!» [240] و نیز خطاب به او فرمودند: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است. چگونه با خاندانی بیعت كنم كه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی آنان چنین فرموده است؟!» [241] .7- حضرت در جواب مروان بن حكم كه او را به بیعت با یزید فرامی‌خواند چنین فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون، بنابراین باید با اسلام خداحافظی كرد كه امت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار آمده است». [242] و [ صفحه 164] نیز فرمود «از من دور شو ای دشمن خدا! ما خاندان رسول خداییم و حق در ماست و زبان ما به حق گویاست». از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمودند: خلافت بر دودمان ابوسفیان و طلقاء و فرزندان طلقاء حرام است. اگر معاویه را بر منبر من دیدید شكمش را بشكافید. «به خدا سوگند اهل مدینه او را بر منبر جدم دیدند و به فرمانش عمل نكردند، از این رو خدا آنان را به فرزندش یزید گرفتار كرد. خدا عذابش را در آتش بیفزاید». [243] .8- ام‌سلمه همسر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت چنین عرض كرد: «فرزندم با رفتن به عراق مرا محزون نكن. از جد تو (رسول الله صلی الله علیه و آله) شنیدم فرمودند: فرزندم حسین در دیار عراق در سرزمینی به نام كربلا كشته خواهد شد.» امام علیه‌السلام فرمودند: «مادرجان! به خدا سوگند من نیز این را می‌دانم من به ناچار كشته خواهم شد گریزی نیست. به خدا سوگند آن روزی را كه در آن كشته می‌شوم و نیز كسی كه مرا می‌كشد و مكانی كه در آن دفن می‌شوم همه را می‌شناسم و نیز كسانی كه از خاندان و نزدیكان و پیروانم كشته می‌شوند می‌شناسم.مادرجان! اگر مایل باشی قبر و مرقد خود را به تو بنمایانم» [244] و نیز فرمودند: «مادر جان! خواست خدای عزیز و باجلال است كه مرا از ظلم و عدوان ظالمان كشته و سر بریده و نیز خاندان و خویشان و زنان مرا (از دیار خود) رانده و دورافتاده و هم كودكانم را سر بریده و ستمدیده و در رنجیر اسارت گرفتار ببیند در حالی كه فریادرس می‌خواهند و یار و یاوری نمی‌یابند». [245] . [ صفحه 165] 9 - هنگام خروج از مكه به سوی كربلا در خطبه‌ای چنین فرمودند: «همه ستایش‌ها از آن خدا است، آنچه او خواهد (پدید آید) و جز به او هیچ توانی نیست. مرگ همچون گردن‌بند دختران، آویزه گلوی بنی‌آدم است و من چونان اشتیاق یعقوب به یوسف، دیدار گذشتگان خود را چه مشتاقم! و شهادتگاهی برایم گزیده‌اند كه (ناچار) آن را دیدار كنم. گویا گرگهای حریص دشتهای نواویس و كربلا را می‌بینم كه بند بند جسمم را از هم گسسته شكمبه‌های تهی و مشكهای خالی خود را از آن انباشته كنند. از آنچه با قلم تقدیر الهی رقم خورده، گریزی نیست خشنودی خدا خشنودی ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است بر بلای او شكیباییم كه او پاداش كامل صابران را به ما عطا كند. ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله از او جدا نخواهد شد. آنان در حریم قدس كبریایی نزد او گرد آیند، چشم او به دیدارشان روشن شود و وعده خود را در حقشان وفا كند.هر كس خون خویش را در راه ما (كه راه خدا است) می‌بخشد و خود را آماده دیدار خدا كرده است، با ما رهسپار شود كه من - به خواست خدا - فردا رهسپارم». [246] .10 - سید بن طاووس از امام جفعر صادق علیه‌السلام نقل كرده كه فرمودند:«محمد بن حنفیه در آن شبی كه امام حسین علیه‌السلام در فردای آن آهنگ مكه را داشت نزد او آمده عرض كرد: برادرجان! تو از نیرنگ كوفیان در حق پدر و برادر خود آگاهی. نگرانم كه سرانجام تو نیز مانند آنان شود. اگر نظرتان باشد در مكه بمان كه در اینجا عزیزتر و محفوظتری». فرمودند: «برادر! نگرانم یزید بن معاویه خونم را در حرم بریزید و به این سبب حرمت این خانه بشكند.» [ صفحه 166] عرض كرد: اگر چنین است پس شبانه به یمن یا برخی نواحی (ناشناخته) این دشت كوچ كن كه تو در آنجا محفوظتری و كسی بر تو دست نیاید.فرمودند: «در این باره فكر می‌كنم.».هنگام سحر امام علیه‌السلام از مكه كوچ كرد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید، بی‌تابانه آمد و مهار ناقه امام علیه‌السلام را - كه بر آن سوار بود - گرفت و عرض كرد: برادرجان! آیا نفرمودی كه در این باره فكر كنم؟!فرمودند: «چرا».عرض كرد: پس چرا با این شتاب رهسپاری.فرمودند: «چون از تو جدا شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدم آمده، فرمودند: حسین جان! رهسپار شو كه خدا خواسته تو را كشته ببیند.»محمد گفت: انا لله و انا الیه راجعون... اگر چنین است پس چرا این بانوان را با خود می‌بری؟!فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خدا خواسته آنان را اسیر ببیند» [247] .11- در بین راه هنگامی كه خبر شهادت برادر رضاعی حضرت و نیز خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی ابن عروه را به ایشان دادند چنین فرمودند: «هان ای مردم! هر كه به تیزی شمشیرها و زخم‌ها و نیزه‌ها بردبار است با ما باشد و گرنه برگردد». [248] .12- در روز عاشورا خطاب به لشكریان دشمن چنین فرمودند: «آگاه باشید! كه زنازاده‌ی فرزند زنازاده مرا میان شمشیر كشیدن و خواری دیدن مخیر كرده است! و چه دور است آن از من! چه دور است كه ما ذلت را بپذیریم! خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان و دامنهای پاك و نیكان پیراسته ما آن را برای ما نپسندند [ صفحه 167] (آری) نخواهند پذیرفت كه پیروی فرومایگان بر قتلگاه بزرگواران ترجیح داده شود! بدانید! كه من با این یاران اندك خود و فراوانی دشمن، با شما پیكار می‌كنم!» [249] .آری عزادار حقیقی در جهاد و عمل خود تابع سیدالشهدا علیه‌السلام و انگیزه‌های مقدس او می‌باشد.

### خطر نداشتن روح جهاد

اهل بیت علیهم‌السلام و همه رهبران معصوم الهی در طول تاریخ بشریت، مصائب عظیم را تحمل كردند، تا حیات حقیقی انسان‌ها با دین خدا حفظ شود. هرگاه حیات انسانی یا عامل آن یعنی دین خدا به خطر بیفتد، اهل دین و مؤمنان حقیقی، تمامی تلاش خود را برای نجات انسان‌ها به كار می‌گیرند.كسانی كه به دستور «جهاد» در اسلام انتقاد می‌كنند و آن را خشونت می‌دانند نه خود حیات انسانی دارند و نه از حیات انسانی و ارزش آن خبری دارند. احمقانه‌ترین حرف و عقیده آن است كه ما باید برای حیات طبیعی و دنیایی‌مان ارزش قایل باشیم و اگر چیزی آن را تهدید كرد، باید با آن مبارزه كرد و آن را نابود ساخت ولی اگر چیزی حیات انسانی، انسان‌ها و سعادت ابدی آنها را به خطر انداخت، مبارزه با آن خشونت است! همان طور كه به خطر انداختن حیات طبیعی و حیوانی انسان و سایر موجودات، ضربه زدن به زندگی دنیایی مردم خشونت است، به خطر انداختن حیات انسانی و ابدی انسان‌ها و ضربه زدن به آن [ صفحه 168] خشونت، خیانت و ظلم است. بلكه این ظلم بالاتر و خطرناكتر از تهدید حیات طبیعی مردم است.آری جهاد برای دفاع از دین و حفظ آن نه تنها امری انسانی، معقول و پسندیده است، بلكه امری واجب است كه اگر روح آن در كسی وجود نداشته باشد، بدین معنا است كه روح او فاقد مرتبه انسانی است و از سعادت ابدی بسیار دور می‌باشد.نداشتن روح جهاد در واقع تأیید و تجویز هر گونه ظلم و جنایت است كه با روح انسانی سازگار نیست.به همین دلیل رسول اكرم صلی الله علیه و آله كه پیامبر رحمت و به تعبیر قرآن كریم برای همه عالمیان رحمت است، درباره كسی كه روح جهاد ندارد، چنین می‌فرمایند:«من مات و لم یعز و لم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبة من نفاق [250] هر كسی بمیرد و در جنگ شركت نكند و به فكر جنگ نباشد، بر شاخه‌ای از نفاق مرده است».به عبارت دیگر چنین كسی مؤمن و انسان حقیقی نیست. زیرا جهاد است كه سلامت دین و حیات و امنیت مردم را حفظ می‌كند و كسی كه به فكر امنیت و سعادت دنیا و آخرت مردم نیست نه انسان حقیقی است و نه مؤمن واقعی. به همین دلیل است كه معتقدیم عزاداری كه روح انتقام از دشمنان امام حسین و به خصوص حسین زمان یعنی مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را ندارد و طبق فرمایش پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله نه تنها عزادار حقیقی و راستین نیست، بلكه گرفتار نوعی نفاق است. [ صفحه 169]

### پیوند عزادار حقیقی با منتقم خون حسین در عملیات انتقام

پس از آنكه عزادار به این حقیقت دست یافت كه انتقام حسین علیه‌السلام جز با آمدن منتقم اصلی و حاكمیت او بر جهان ممكن نیست، این معرفت و سوزدلی كه از مصیبت عظیم بر وجودش حاكم شده، او را با تمام وجود به سوی وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام ایجاد می‌كنند. این كشش مستمر موجب می‌شود تا عزادار كه قبلا در سایه معرفت، نسبت به جایگاه معصومین علیهم‌السلام در نظام خلقت و رابطه وجودی خود با آنها، به حقایقی دست یافته است، معرفت خود را نسبت به امام زمانش و وظیفه‌ای كه در قبال او دارد، بیشتر كند. با تكمیل این معرفت كه خود عامل عاطفی و محبت را افزایش می‌دهد. عزادار به یكی از مهمترین و بالاترین مقاماتی كه ممكن است یك انسان به آن برسد، نایل می‌شود و آن مقام «انتظار» است. [251] .در این مرتبه عشق به مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و روح خدمت به او، چنان وجود عزادار - كه حالا دیگر «منتظر» شده است - را فرامی‌گیرد كه دیگر هیچ انگیزه‌ای برای زنده ماندن و زندگی كردن، جز پیوند با او و كسب رضایت او كه رضایت خداوند است، نخواهد داشت. او به این حقیقت دست می‌یابد كه همه سختی‌ها و نكبت‌ها، و همه بی‌عدالتی‌ها و جنایاتی كه جامعه بشری به آنها دچار گشته است، ناشی از غیبت این رهبر الهی و معصوم است. [ صفحه 170] او با علاقه و محبت ابدی كه به خود و مردم جهان دارد و با محبت و عشق روزافزونی كه به گل نرگس - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پیدا كرده است؛ و همچنین با وجود مسئولیت و رسالت الهی كه در قبال امام زمانش دارد، دست بكار شده و وارد مرحله «عمل و جهاد» می‌گردد.اما عمل و جهاد او جهت‌دار و هدفمند است، او به این نتیجه درست رسیده است كه عبادت و خدمت بدون جهت برای اسلام كافی نیست، بلكه همه عبادت‌ها و خدمت‌هایی كه برای اسلام انجام می‌شود، همگی باید یك جهت داشته باشد و آن حركت به سوی خلیفه و مظهر خداوند، و نیز پیوند ناگسستنی با او است. او دیگر به یك سلسله اعمال خیر و صالح و نیز خدمت صرف نمی‌پردازد بلكه همه اعمال خیر و صالح وی، و همه خدماتی كه به اسلام و مسلمین انجام می‌دهد، با یك روح خالص و یك هدف خاص همراه است و آن «روح انتظار» و «روح خدمت در انتظار» [252] است.از این لحظه به بعد هرگونه فعالیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، عبادی و عرفانی، فرهنگی و علمی كه عزادار حقیقی و منتظر به آنها می‌پردازد، همگی یك سو و یك جهت دارند و آن حركت به سوی ظهور موعود و منجی جهان و استقرار حكومت جهانی او است. هر فعالیتی كه این جهت و این هدف را نداشته باشد، اتلاف استعدادهای فردی و اجتماعی و نیز خیانت به خداوند و معصومین علیهم‌السلام و نیز خیانت به اسلام و مسلمین است. دم از خدا و اسلام زدن، و مشغول كردن خود با یك سلسله كارهای مقدس و مذهبی، بدون در نظر گرفتن روح اسلام و [ صفحه 171] حركت در مسیر خلیفه و حجت خدا و ولی الله الاعظم - ارواحنا فداه -، مغرور شدن و فریب خوردن از شیطان با صور مقدس است.اسلامی كه در آن حجت خدا و وظایفی كه در قبال او به عهده داریم، مورد غفلت و فراموشی قرار گیرد، اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله نیست؛ بلكه اسلام آمریكایی و اسلام تحت ولایت شیطان است. [253] .اسلام تحت ولایت طاغوت‌ها و تحت ولایت شیطان است كه موجب شده تا مردم قرنها از امام زمانشان غفلت كنند و او را در تنهایی، آوارگی، مظلومیت، غربت، ترس و اضطراب [254] ، رها و طرد كنند.

### ظهور امام زمان پایان همیشگی و قطعی مصیبت اعظم و آغاز حاكمیت متخصصان معصوم بر جهان

امام زمان علیه‌السلام وارث همه مظلومیت‌های سیزده معصوم دیگر بلكه همه رهبران الهی در طول تاریخ است.او پایان‌دهنده به همه ظلم‌هایی است كه در حق پدران پاكش علیهم‌السلام و نیز مادر گرامی‌اش علیهاالسلام و نیز همه مردم جهان شده است.چنانكه جد بزرگوارش حضرت امام صادق علیه‌السلام درباره‌اش چنین فرمودند:«لیبعثن الله رجلا من ولدی، فی آخر الزمان یطالب بدمائنا [255] - خداوند مردی از فرزندانم را برمی‌انگیزد كه خون ما اهل بیت را مطالبه و قصاص می‌كند».با آمدن او همه مظلومیت‌ها، گمراهی‌ها، جهالت‌ها و غم‌ها جای [ صفحه 172] خود را به عدالت، هدایت و رشد، عقلانیت و شادی و آرامش می‌دهند.با ظهور امام زمان علیه‌السلام كه نابودی دشمنان خدا را در پی خواهد داشت دوران نورانی و همیشگی حاكمیت دین خدا و متخصصان معصوم بر جهان آغاز خواهد شد.مرحوم علامه طباطبائی (رحمة الله علیه) در این باره می‌فرمایند:«در بعضی از اخبار رجعت نیز آمده: عمر عالم صد هزار سال است، هشتاد هزار سال از آن حكومت آل محمد صلی الله علیه و آله و بیست هزار سال حكومت دیگران است» [256] .قرآن كریم در این باره چنین بشارت می‌دهد:(و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم و أئمة و نجعلهم الوارثین [257] - و ما چنین اراده كرده‌ایم كه بر مستضعفان زمین منت نهاده و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم.)آیا می‌توان ادعا كرد كه محب اهل بیت علیهم‌السلام و عزادار حقیقی آنها هستیم در حالی كه هیچ تلاشی برای حكومت آل محمد صلی الله علیه و آله و وراثت مستضعفان بر زمین نكنیم و به مصیبت اعظم راضی باشیم؟

### گناه رضایت به مصیبت اعظم

گفته شد كه دین خدا كه همان توحید راستین است، تأمین كننده حیات انسانی ما است كه بدون آن، مرده‌ای بیش نیستیم. امام و رهبر معصوم نیز كه از ناحیه خداوند بعنوان مجری دین برگزیده شده، عامل حیات و بقای دین است. بدون امام، دینی نیست و بدون دین، حیاتی نیست.در زیارت وارث كسانی كه به مصیبت عظیمی كه بر امام حسین علیه‌السلام وارد شده راضی باشند، مورد لعنت قرار گرفته‌اند. [ صفحه 173] پس رضایت به مصیبت اعظم جرم و جنایت بالاتری محسوب می‌شود و كسانی كه به نبودن معصوم در رأس حاكمیت بر جامعه انسانی و محرومیت مردم از نور هدایت آنها راضی باشند و غیر معصوم را تأیید كنند و به دینی غیر از دین خدا رضایت دهند، ملعون‌تر و منفورتر هستند.عزادار حقیقی در سایه معرفتی كه كسب كرده به خوبی می‌داند كه تا وقتی منتظر حقیقی [258] ، طالب ظهور امام زمان علیه‌السلام نباشد، عزادار حقیقی و جزو منتقمان امام حسین علیه‌السلام نیست بلكه بالاتر به این نتیجه می‌رسد كه اگر برای ظهور منتقم اصلی و برطرف شدن موانع ظهور عمل و تلاش نكند، به آن حضرت ظلم كرده است. تنها گذاشتن امام زمان علیه‌السلام، همان عمل مردم كوفه در تنها گذاشتن سیدالشهدا است.بیقرار نبودن و دل تنگ نشدن برای حضرت، عین قهر و بی‌وفایی نسبت به ایشان است. بی‌وفایی شیعیان و فراموشی حضرت، همان عاملی است كه امام زمان علیه‌السلام از آن شكایت‌ها و ناله‌ها دارد و همان عاملی است كه تاكنون حضرت را در پس پرده غیبت نگه داشته است و جریان انتقام الهی از شهادت امام حسین علیه‌السلام و سایر معصومین علیهم‌السلام را به تأخیر انداخته است.همان طور كه قبلا گفتیم وجود مقدس حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در نامه‌ای كه حدود هزار سال پیش برای شیخ مفید (رحمة الله علیه) نوشته است، دو عامل و دو ضعف عمده شیعیان را موجب تأخیر در ظهور معرفی می‌نماید كه عبارتند از: بی‌وفایی به حضرت و همدل نبودن برای برطرف كردن موانع ظهور. [ صفحه 174] چنین شیعیانی از آن جهت كه در انجام وظیفه‌ای كه نسبت به امام زمانشان دارند، كوتاهی كرده‌اند، جزو آن دسته هستند كه ایشان را آزار و اذیت كرده و می‌كنند و حضرت این گونه از دست آزارهای آنان شكایت می‌كند:«قد آذانا جهلاء الشیعة و حمقائهم و من دینه جناح البغوضة ارجح منه - بدون شك، شیعیان جاهل و كم‌خرد آنها و كسانی كه بال پشه از دین آنها محكم‌تر است، ما را آزار می‌دهند». [259] .عزادار حقیقی هرگز نمی‌خواهد از كسانی باشد كه امام زمانشان را اذیت می‌كنند و در جرم دشمنان حضرت كه برای ظهورش مانع ایجاد نموده‌اند، شریك باشد. كوتاهی در شناخت حضرت و انجام وظایفی كه نسبت به ایشان به عهده ماست، موجب می‌شود كه ما هرگز تمنایی برای آمدن ایشان نداشته باشیم و تلاش و جهادی برای كنار زدن دشمنان و موانع ظهورش نكنیم و عملا در زمره كسانی قرار گیریم كه در كنار گذاردن امام علیه‌السلام از مرتبه و مقامی كه خداوند برای ایشان خواسته است، یعنی حاكمیت بر جهان بشریت، شریك باشیم و خدای ناكرده مشمول لعنت خدا قرار گیریم. آری اگر نخواهیم كه امام زمان علیه‌السلام ظهور كند و برای ظهورش به جهاد و مبارزه نپردازیم، ملعون هستیم. اگر لحظه‌ای تأخیر در ظهور را بخواهیم و به وضعیتی غیر از حاكمیت امام زمان علیه‌السلام بر جامعه جهانی حتی برای یك ساعت راضی باشیم و به شرایطی غیر از شرایط حاكمیت ایشان دلخوش باشیم، ملعون خداوند و همه لعنت‌كنندگانی كه زیارت عاشورا می‌خوانند و ملعون انبیای الهی و همه فرشتگان الهی خواهیم بود. زیرا بزرگترین ظلم را به امام زمان علیه‌السلام كرده‌ایم. [ صفحه 175]

### عزادار حقیقی و عمل به وظیفه‌اش در قبال امام زمان

عزادار حقیقی به خوبی می‌داند كه سوگواری و برپایی مجالس بزرگداشت برای اهل بیت علیهم‌السلام فقط قسمت كوچكی از وظیفه الهی او نسبت به آنان است بلكه وظیفه بالاتر توجه به درس‌ها و عبرت‌های عاشورا و عمل به آنها است.عمل به تكلیف از جمله درس‌هایی است كه عزادار حقیقی از عاشوراییان فراگرفته است. او خود را نسبت به امام زمانش مكلف و مسئول می‌داند. همان طور كه قرآن كریم هر كس را نسبت به امام زمانش مسئول و مكلف می‌داند. [260] عزادار نیك می‌داند كه باید به تنهایی در دادگاه عدل الهی نسبت به رفتار خود با امام زمانش پاسخگو باشد لذا، برای عمل به وظیفه‌اش منتظر هیچ كس نمی‌ماند، منتظر سازمان‌ها، نهادها و اشخاص نیست. او خودش به تنهایی برای خارح كردن امام زمان علیه‌السلام از تنهایی، غیبت، اضطرار و آوارگی تلاش می‌كند. او مانند شهدای كربلا كه هرگز به كمی نفراتشان توجه نكردند و هر یك فقط و فقط به فكر انجام وظیفه‌اش در قبال امام مظلوم و تنهایش بود و كاری به نتیجه و تأیید دیگران نداشت، عمل می‌كند مانند عبدالله بن حسن علیه‌السلام كه وقتی دید عمویش تنها و مجروح به روی زمین افتاده است و دشمن دور او را گرفته است، خود را به عمویش رساند و هنگامی كه ابجر بن كعب شمشیرش را فرود آورد كه امام را بكشد، دست خود را در مقابل شمشیر او گرفته تا از امامش دفاع كند و دستش قطع شد و در آغوش عمویش حسین علیه‌السلام افتاد تا اینكه حرمله او را با تیر به شهادت رساند. [261] . [ صفحه 176] عزادار حقیقی یا «منتظر حقیقی» در این مرحله می‌داند كه اگر بخواهد رضایت خدا را جلب كند و به هدف خلقت و كمال نهایی و غایی وجودش نایل شود، باید به این «تنها موعظه» خداوند تبارك و تعالی در قرآن كریم عمل كند كه فرمود:(قل انما اعظكم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی [262] - ای رسول ما، به امت بگو كه من به یك سخن شما را موعظه می‌كنم و آن سخن این است كه شما خالص دو نفری و یا به تنهایی برای خدا قیام كنید.)امام امت درباره این موعظه خداوند چنین می‌فرماید:«خدای تعالی در این كلام شریف، از سر منزل تاریك طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان كرده و بهترین موعظه‌هایی است كه خدای عالم از میانه تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یك كلمه را پیشنهاد بشر فرموده، این كلمه تنها راه اصلاح دو جهان است. قیام برای خدا است كه ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلت رسانده و از جلوه‌های گوناگون عالم طبیعت رهانده.خلیل آسا در علم الیقین زن ندای لا احب الآفلین زن‌قیام لله است كه موسای كلیم را با یك عصا به فرعونیان چیره كرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صعق و صحرا كشاند. قیام برای خدا است كه خاتم النبیین صلی الله علیه و آله را یك تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین او ادنی رساند.خودخواهی و ترك قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره كرده و كشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران درآورده... موعظت خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را كه پیشنهاد فرموده بپذیرید و ترك نفع‌های شخصی كرده تا به همه‌ی سعادت‌های دو جهان نائل شوید و با زندگانی شرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید». [263] .آری خودخواهی ما و ترك قیام برای خدا است كه ما را به روز سیاه [ صفحه 177] غیبت امام زمان علیه‌السلام و تنهایی و غربت حضرت كشانده و مستكبران را بر كشورهای اسلامی حاكم كرده است. همان طور كه خود آن حضرت فرموده: «اگر شیعیان نسبت به ما وفادار و همدل بودند ظهور ما به تأخیر نمی‌افتاد.» [264] راه چاره همان است كه امام امت فرمود یعنی موعظه خدای جهان را بخوانیم و یگانه راه اصلاحی را كه پیشنهاد فرموده، بپذیریم و ترك نفع‌های شخصی كنیم و با منتقم اصلی حسین علیه‌السلام آشتی كنیم و با وفاداری نسبت به او، برای رفع موانع ظهورش و نبرد با دشمنانش قیام لله كنیم و از این حالت دنیازدگی و انفعالی خارج شویم و با كنار گذاشتن نفع‌های شخصی و جیفه‌ی گندیده‌ی دنیا، برای ظهورش عملیاتی شویم. [265] امام خمینی قدس سره در جای دیگر می‌فرمایند:«خدا فرموده است:(انما اعظكم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی)نگویید تنها هستیم، تنهایی هم باید قیام بكنیم، اجتماعی هم باید قیام كنیم، با هم باید قیام كنیم. همه موظفیم به اینكه برای خدا قیام كنیم». [266] .همچنین می‌فرمایند:«موعظه خدا را یادآور می‌شویم:(ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفكروا) برای خدا قیام كنید و از تنهایی و غربت نهراسید». [267] .در زیارت عاشورا پس از اعلام برائت از بنیانگذارن ظلم به اهل بیت علیهم‌السلام و نیز كسانی كه آنها را از مقامشان كنار زدند و همچنین كسانی كه مقدمات جنایات ظالمان را فراهم كردند. نسبت به پیروان و [ صفحه 178] تابعین و دوستان آنها نیز اعلام برائت می‌شود یعنی از همه كسانی كه در طول تاریخ در مصیبت اعظم به خصوص در غیبت امام زمان علیه‌السلام نقش داشته و كار آنها به نحوی مانعی بر سر راه ظهور منجی بشریت بوده است.برای همین است كه بلافاصله خطاب به سیدالشهدا علیه‌السلام چنین عرض می‌كنیم:«یا اباعبدالله انی سلم لمن سالكم و حرب لمن حاربكم الی یوم القیامة [268] - ای اباعبداله من تا قیامت با كسانی كه با شما در سلم و صلح هستند در صلحم و با كسانی كه با شما در جنگ هستند، در جنگم».به این ترتیب نظام دوستی و دشمنی عزادار حقیقی به طور كامل روشن و مشخص است. او با همه كسانی كه شیعه و محب اهل بیت علیهم‌السلام هستند و با آنها دشمنی ندارند، در صلح و دوستی است و با همه كسانی كه دشمن اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص امام زمان علیه‌السلام هستند در جنگ است. و این دوستی و دشمنی تا قیامت ادامه دارد. اگر دشمنان امام زمان تا قیامت هم با حضرت مخالفت و دشمنی داشته باشند، عزادار حقیقی هرگز از مبارزه و جهاد علیه آنها خسته و ناتوان نمی‌شود. لذا پس از اعلام جنگ با دشمنان آنها، ابتدا بنیانگذاران ظلم بر آنها را مورد لعن قرار می‌دهیم و پس از این كار انتقام حسین علیه‌السلام را به همراه امام زمان علیه‌السلام آرزو می‌كنیم. چرا كه مبارزه با دشمنان اهل بیت بدون همراهی با امام زمان علیه‌السلام فایده ندارد و انتقام از آنان بدون آن حضرت ممكن نیست. بنابراین عنصر جهاد و مبارزه هرگز از زندگی عزادار حقیقی حذف نمی‌شود. او تا وقتی كه با مصبیت اعظم غیبت امام زمان علیه‌السلام آن [ صفحه 179] هم در اوج غربت و مظلومیت و تنهایی روبه‌روست، هرگز آرام و قرار ندارد.او تا لحظه باشكوه ظهور و از بین رفتن این مصیبت اعظم به مبارزه با دجال‌ها و موانع ظهور ادامه می‌دهد. و پس از ظهور نیز به جهاد در راه امامش برای انتقام امام حسین علیه‌السلام و سایر اهل بیت علیهم‌السلام ادامه می‌دهد و رمز اینكه این مبارزه و جهاد همیشگی و طولانی است، این است كه قرآن كریم به همه مسلمین دستور داده است كه تا رفع فتنه و مصائب از جهان و حاكمیت دین خدا در سراسر جهان به جهاد مقدس خود ادامه دهند:(و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و یكون الدین كله لله [269] - با كافران جهاد كنید كه دیگر فتنه‌ای باقی نماند و آیین همه ما در دین خدا باشد.)كدام فتنه و مصیبت برای جامعه انسانی بالاتر از غیبت امام زمان علیه‌السلام و محرومیت جامعه جهانی از رهبر معصوم و متخصص الهی و مظهر خدا است.عزادار حقیقی در این مقطع حساس و سرنوشت‌ساز با تشخیص وظیفه الهی جهاد، بدون فوت وقت تا رفع این بزرگترین فتنه، و تا رسیدن به امام خود و جهاد در ركاب او، به مبارزه می‌پردازد.او نیك می‌داند بهترین زمان برای سربازی و خدمت و تقرب نسبت به امام زمان علیه‌السلام زمان كنونی است. نه زمان ظهور كه زمان پیروزی است. چنانكه قرآن كریم می‌فرماید:(لا یستوی منكم من أنفق من قبل الفتح و قاتل اولئك أعظم درجة من الذین أنفقوا من بعد و قاتلوا و كلا وعد الله الحسنی و الله بما تعملون خبیر [270] - آن مسلمانانی كه پیش از فتح مكه در راه دین انفاق و جهاد كردند با دیگران برابر [ صفحه 180] نیستند، آنان درجه‌ای عظیم‌تر دارند، تا كسانی كه بعد از فتح انفاق و جهاد كردند، البته خدا به هر دو طایفه وعده احسان داد. و خدا به آنچه می‌كنید آگاه است.)قیام و جهاد برای برطرف كردن موانع ظهور ارزش و اهمیت بیشتری نسبت به سربازی و جهاد در ركاب آن حضرت را دارد. زیرا قرآن كریم همراهی با امام را قبل از پیروزی باارزش‌تر و مهم‌تر می‌داند.بزرگترین گناه برای عزادار در مرتبه پنجم تنها گذاشتن امام زمان علیه‌السلام است. عزادار كه در این مرتبه آگاهی زیادی نسبت به درس‌ها و پیام‌های عاشورا دارد، به وفاداری و همدلی نسبت به امام زمانش بیشترین توجه و اهتمام را دارد. او از اصحاب عاشورا درس بزرگ وفاداری نسبت به امام زمان خویش را به خوبی آموخته است. وفاداری یعنی پای‌بند بودن به عهد و پیمانی كه بسته‌ایم. وفای به عهد به خصوص نسبت به امام و رهبر معصوم از بزرگترین واجبات است و پیمان‌شكنی و بی‌وفایی از بزرگترین محرمات می‌باشد. قرآن كریم و روایات معتبر اسلامی مملو از توصیه اكید به رعایت عهد و وفاداری و پرهیز از عهدشكنی و بی‌وفایی است.سیدالشهدا در روز عاشورا درباره دو گروه دوستان و دشمنان سخن گفت. دوستان خویش را به وفاداری ستود و دشمنانش را به خاطر بی‌وفایی‌شان مورد نكوهش و سرزنش قرار داد. در مورد دوستانش فرمودند:«فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی [271] - من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحابم نمی‌شناسم».در روز عاشورا وقتی بر بالین مسلم بن عوسجه آمد، این آیه شریفه را خواند: [ صفحه 181] (فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا [272] - از مؤمنین مردانی هستند كه به عهد خویش با خدا صادق بودند، برخی‌شان به عهد خود وفا كرده و جان باختند، برخی هم منتظرند و عهد و پیمان را هیچ دگرگون نساختند.)درباره دشمنانش نیز چنین فرمودند: «اگر اهل وفا به پیمان نیستید و عهد خویش را شكسته و بیعت مرا از گردن خود كنار نهاده‌اید، به جانم سوگند، با پدرم، با برادرم، و با پسرعمویم مسلم بن عقیل نیز همین كار را كردید». [273] .در زیارت اربعین خطاب به خود آن حضرت چنین عرض می‌كنیم:«اشهد انك وفیت بعهد الله و جاهدت فی سبیله حتی اتیك الیقین - شهادت می‌دهم كه تو به عهد خود وفا كردی و تا رسیدن به یقین (و شهادت) در راه او جهاد كردی».

### بزرگترین آرزوی یك منتظر و عزادار حقیقی

حس و روح انتقامی كه در یك عزادار وجود دارد و نیز روح مبارزه و جهادی كه بر وی حاكم است ناشی از معرفت صحیح و دقیق و یك محبت عمیق است.معرفت او نسبت به اینكه از كجا آمده و در كجا هست و به كجا می‌رود، معرفت به اینكه رابطه و نسبت او با اهل بیت علیهم‌السلام چیست؟معرفت به حقیقت و ارزش انسانیت و حیات انسانی و همچنین مودتی كه به اهل بیت علیهم‌السلام دارد، همه و همه موجب می‌شود تا عزادار از خداوند بخواهد كه انتقام از دشمنان امام حسین علیه‌السلام را همراه با منتقم حقیقی روزی او گرداند. اما این آرزو تنها و بزرگترین خواسته یك منتظر و عزادار حقیقی نیست. [ صفحه 182] بزرگترین آرزوی یك منتظر عزادار این است كه خداوند او را در دنیا و آخرت همراه محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله قرار دهد و لحظه‌ای بین او و آنها جدایی نیندازد.دعای او در این مرتبه این است كه:«فاسئل الله الذی اكرمنی بمعرفتكم و معرفة اولیائكم و رزقنی البرائة من اعدائكم ان یجعلنی معكم فی الدنیا و الآخرة [274] - از خدایی كه مرا به شناخت شما و دوستانتان گرامی داشت و دوری از دشمنانتان را نصیب من كرد، می‌خواهم كه مرا در دنیا و آخرت با شما قرار دهد.»بنابراین آنچه انسان را به اینجا می‌رساند كه لیاقت چنین درخواستی و آرزوی چنین مقامی را داشته باشد، عبارت است از معرفت اهل بیت علیهم‌السلام و دوستان آنها و نیز دوری و دشمنی نسبت به دشمنان آنها».

### چگونه می‌توان محبوب و مقرب امام زمان و همراه او در دنیا و آخرت بود؟

گفتیم كه یك منتظر و عزادار حقیقی اگر بخواهد به بزرگترین آرزویش كه همراهی با محمد و آلش علیهم‌السلام در دنیا و آخرت است برسد باید چند چیز را در وجودش ایجاد كند كه عبارتند از:- معرفت نسبت به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و دوستان آنها؛- مودت و دوستی با آنها و دوستانشان؛- برائت و دشمنی با دشمنانشان؛با صرف‌نظر از عامل اول یعنی معرفت كه به فكر و قلب انسان مربوط می‌شود. دو عامل دیگر یعنی مودت و برائت هر چند جایگاهشان در قلب انسان است. اما شرط پذیرفته شدنشان عملی شدن آنها و ظهور [ صفحه 183] خارجی آنها است. اساسا همان‌طور كه قبلا نیز گفته شد، مودت عبارت از محبتی است كه ظهور خارجی دارد و در عمل نشان داده می‌شود.برائت و دشمنی با دشمنان آنها نیز امری است كه باید در عمل نشان داده شود و ظهور خارجی داشته باشد.سؤال اساسی و مهم این است كه عملی شدن مودت و برائت و میزان ظهور خارجی آنها چیست؟آیا همین كه برای مصائب اهل بیت گریه كنیم و مجالس بزرگداشت برپا كنیم و یا دشمنان آنها را لعن كنیم كافی است؟بهتر است جواب را از خود امام زمان علیه‌السلام بگیریم، ایشان در زیارت آل یاسین فرمودند: هرگاه خواستید به زیارت ما بیایید و به خدا و ما توجه كنید، چنین بگویید:«نصرتی معدة لكم و مودتی خالصة لكم - یاری من برای شما مهیا و آماده است و مودتم نسبت به شما خالص است».بنابراین از نظر مبارك و شریف امام زمان علیه‌السلام آنچه كه یك منتظر و شیعه حقیقی در هنگام زیارت و ملاقات با امام زمانش علاوه بر جنبه معرفتی باید داشته باشد، دو چیز است.:1- آمادگی كامل 2- مودت خالصآمادگی كامل یعنی تمامی شرایط یك منتظر حقیقی را داشته باشی. باید خود را حقیقتا «وقف» اهل بیت علیهم‌السلام كنی. در درجه اول باید همه دل‌مشغولی‌ها و دل‌بستگی‌ها را كه مانع ملحق شدن تو به امام زمان علیه‌السلام می‌شوند، از بین ببری. و بعد باید با همه موانعی كه مانع ظهور امام زمان علیه‌السلام می‌شوند، در حد توان خود بجنگی. سرباز امام زمان علیه‌السلام به كسی می‌گویند كه معنی یك سرباز را در خود تحقق داده باشد یعنی [ صفحه 184] گوش به فرمان بودن و آمادگی برای سر دادن در راه فرمان مولا. در دعای روز سه‌شنبه از خداوند تبارك و تعالی چنین درخواست می‌كنیم:«اللهم اجعلنی من جندك فان جندك هم الغالبون و اجعلنی من حزبك فان حزبك هم المفلحون و اجعلنی من اولیائك فان اولیائك لا خوف علیهم و لا هم یحزنون». باید دانست كه بدون آمادگی و مودت خالص نمی‌توان سرباز خدا و از دوستان خدا و امام زمان علیه‌السلام بود.آمادگی كامل یعنی حاضر باشی كه همچون حسین بن علی علیه‌السلام از همه چیز خود برای امام زمانت بگذری.آمادگی كامل یعنی مثل فاطمه زهرا علیهاالسلام یك تنه به دفاع از امام زمانت قیام كنی. مثل او كه نه زن بودن، نه باردار بودن، نه تنها بودن، نه بچه‌داری و نه هیچ چیز دیگری مانع از تن دادن به مصیبت‌های عظیم و جهاد با عاملین مصیبت اعظم و دشمنان امام زمانش نشد. فاطمیون حقیقی كسانی هستند كه حضرت زهرا علیهاالسلام را كه مادر حقیقی همه شیعیان است، در زندگی و در ارتباط با امام زمانش و در دفاع از او الگوی خویش قرار دهند و برای دفاع از امام زمان و دل‌بستگی به دنیا و مظاهر آن را در وجودشان از بین ببرند تا به مقام سربازی امام زمان علیه‌السلام برسند. ای كاش در ایام عزاداری حضرت زهرا علیهاالسلام یعنی ایام فاطمیه عزاداران قدری هم به درس‌های حضرت زهرا علیهاالسلام به شیعیانش و انتظار و توقع او از خودشان توجه كنند.مودت خالص یعنی محبتی كه در راه خدمت به آنها تو را از همه تعلقات آزاد كند. به طوری كه به راستی با كمال صداقت بتوانی به حضرت و اجداد طاهرینش چنین خطاب كنی: [ صفحه 185] بأبی أنتم و أمی و اهلی و مالی و اسرتی [275] - پدرم و مادرم و اهل و مال و خویشانم فدای شما باد».مودت خالص یعنی حضرت و اهداف مقدسش را بر هر چیز ترجیح دهی و چیزی مانع خدمت صادقانه‌ی تو به او و نیز دشمنی حقیقی، مؤثر و عملی تو با دشمنانش نشود.مؤدت خالص یعنی برای خدمت به حضرت و مبارزه با موانع ظهورش، منتظر تأیید و تشویق كسی نباشی و حاضر باشی به تنهایی و بدون یاری دیگران و با تحمل غربت و تنهایی و مظلومیت و حتی طرد شدن از سوی كسانی كه از آنها انتظار یاری و محبت داری، از جمله كسانی كه ادعای ایمان و تقدس و ادعای محبت به حضرت را می‌كنند، به وظیفه الهی خود در قبال حضرت عمل كنی و هر گونه فشار، تهمت و سختی را با شیرینی به جان بخری و شكایت و گله‌ای نكنی.مودت خالص یعنی خدمت كردن و توقع نداشتن از هیچ كس یعنی سختی‌ها را به جان خریدن و منت نگذاشتن.مودت خالص یعنی هرگز به خاطر خدمات خود و سختی‌هایی كه تحمل می‌كنی و ضربه‌هایی كه می‌خوری، از هیچ كس حتی از خود حضرت طلب‌كار نباشی و بر هیچ كس عجب و تكبر نورزی و تواضع و فروتنی را در برابر كمترین بندگان خدا از دست ندهی و خود را از كسانی كه در مراتب پایین‌تر عزاداری و ایمانی هستند، برتر نبینی و به آنها به دیده تحقیر نگاه نكنی و آنها را از صمیم قلب دوست داشته باشی. چرا كه آنها به اندازه وسع خویش به حضرت محبت دارند و با همان عزاداری و محبت ناقصشان نام و یاد و معشوق و محبوب تو را زنده نگه می‌دارند. [ صفحه 186] مودت خالص یعنی در قبال خدمات و تحمل سختی‌ها و محرومیت‌ها، از حضرت جز لبخند شیرین و زیبای رضایتش را نخواهی و جز به همراهی با او در دنیا و آخرت به چیزی نیندیشی. مودت خالص یعنی اینكه بدانی هر خدمتی كه می‌كنی و زحمتی كه می‌كشی و هر فرصتی كه برای صرف عمر و مال و استعدادت در راه حضرت پیدا می‌كنی، همگی از توفیقات الهی و توجهات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و اگر لطف و عنایت آنها نباشد، هرگز به این راه كشیده نمی‌شدی و به همین خاطر به جای منت گذاشتن و متوقع بودن، شكرگزار و ممنون باشی و به جای تكبر نسبت به بندگان خدا، با آنها مهربان و نسبت به آنها متواضع باشی و به جای عجب و خودپسندی و غروری كه ممكن است از این كارها به سراغت بیاید، از كوتاهی‌ها و غفلت‌ها و كم‌كاری‌ها و راحت‌طلبی‌های خود و نیز تلف كردن فرصت‌ها و نعمت‌ها شرمسار و خجل باشی.بنابراین عزاداری موفق‌تر و به مقام منتظر نزدیك‌تر است كه در درجه اول در خودسازی موفق باشد، زیرا كسی كه پیام عاشورا را فهمیده باشد، خوب می‌داند كه كسی به سیدالشهدا علیه‌السلام نزدیك‌تر است كه از شباهت و سنخیت بیشتری نسبت به آن حضرت برخوردار باشد، به علاوه خودسازی نوعی انتقام عملی از دشمنان امام حسین علیه‌السلام است. هر قدر در یك جامعه تعداد انسان‌هایی كه بیشترین شباهت را به امام حسین علیه‌السلام داشته باشند و بیشتر پیرو مكتب آن حضرت باشند، بیشتر باشد، دشمنان امام حسین و امام زمان علیهماالسلام خشمگین‌تر، ضعیف‌تر و منزوی‌تر می‌شوند و زمینه برای ظهور منتقم اصلی مهیاتر می‌شود. در درجه بعدی عزاداری موفق‌تر و به مقام منتظر نزدیك‌تر است كه برای اهداف امام زمان علیه‌السلام قوی‌تر و مفیدتر باشد. [ صفحه 187] عزادار حقیقی كینه مقدس خود را نسبت به دشمنان امام حسین و منتقم خون او در عمل نشان می‌دهد. هر قدر كینه مقدس عزادار نسبت به دشمنان بیشتر باشد او را در خودسازی و اجرای عملیات انتقام قوی‌تر و در مبارزه با موانع ظهور منتقم اصلی جدی‌تر و پرتلاش‌تر می‌كند و به عبارت دیگر میزان صداقت یك عزادار در عمل ثابت می‌شود تا در شعار.برائت و كینه مقدس نسبت به دشمنان امام زمان علیه‌السلام كه مانع اصلی ظهور او هستند، همان چیزی است كه عزادار حقیقی به آن نیاز دارد. امام خمینی قدس سره كه غفلت از امام زمان علیه‌السلام و تشكیل حكومت جهانی او را خطری بزرگ و خیانتی سهمگین می‌دانست در این باره می‌فرمایند:«جمهوری اسلامی ایران نباید تحت هیچ شرایطی از اصول و آرمان‌های مقدس و الهی خود دست بردارد. ان‌شاءالله مردم سلحشور ایران كینه و خشم انقلابی و مقدس خویش را در سینه‌ها نگه داشته و شعله‌های ستم‌سوز آن را علیه شوروی جنایتكار و آمریكای جهانخوار و اذناب آنان به كار خواهند گرفت تا به لطف خداوند بزرگ پرچم ناب محمدی صلی الله علیه و آله بر بام همه عالم قد برافرازد و مستضعفان و پابرهنگان و صالحان، وارث زمین گردند». [276] .هر قدر یك عزادار به وظایفی كه نسبت به منتقم اصلی و منجی عالم دارد، بیشتر عمل كند [277] به خلوص و صداقت نزدیك‌تر است زیرا عزاداری و زندگی او از عنصر انتقام بیشتر برخوردار است و در غیر این صورت عزاداری او توأم با ضعف و ذلت است. شكی نیست كه سیدالشهدا و امام زمان علیهماالسلام از دیدن قدرت و قوت و شجاعت در عمل، [ صفحه 188] در عزاداران و محبان خود خشنود و خرسند و از دیدن ضعف و ذلت و غفلت و ترس در آنان بیزار هستند.عزادار حقیقی درس شجاعت و قدرت و ضربه زدن به دشمن و خطرناك بودن برای او را خیلی خوب از اصحاب عاشورا یاد گرفته است. عزاداری كه وجودش برای استكبار جهانی و دشمنان امام زمان علیه‌السلام خطرناك نیست، عزاداری كه شجاعت مبارزه با موانع ظهور حضرت و ضربه زدن به آنها را ندارد و یا اصلا چنین دغدغه و هدفی را ندارد باید در صداقت و محبت خود نسبت به آنها شك كند.در این مرتبه، عزادار حقیقی این حقیقت را با عمق وجودش درك كرده است كه محبت به اهل بیت علیهم‌السلام بدون دشمنی با دشمنان آنان و ضربه زدن به دشمنانشان، دروغی بیش نیست.آری برای همراهی با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله باید مثل آنها از همه چیز در راه خدا بگذری در این راه جان دادن آسان‌ترین كار است. باید از مال و آبرو، و از شهرت و مقام و از همه اعتباریات فانی دنیا گذشت.درست به همین علت است كه عزادار سالك بلافاصله پس از درخواست همراهی با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله از خداوند، چنین می‌گوید:«و ان یثبت لی عندكم قدم صدق فی الدنیا و الآخرة - و اینكه گامهای صدق و راستی را برایم در نزد شما استوار گرداند».در چنین شرایطی است كه به مودت خالص دست یافته‌ایم و لایق محضر آنها و محبوب و مقرب امام زمان علیه‌السلام خواهیم شد.

### عزادار و مقاومت در عملیات انتقام

عزادار در راه وفاداری و همدلی با امام زمانش چنان قدرتمند و استوار است كه خود را برای هر سختی و بلایی آماده كرده است. او [ صفحه 189] درس استقبال عاشقانه از بلا و شهادت را از امام حسین علیه‌السلام و اصحاب عاشق و باوفای او به خوبی فراگرفته است و این سخن سیدالشهدا علیه‌السلام را با یقین و شیرینی پذیرفته است كه خطاب به یكی از یارانش فرمودند:«و الله البلاء و الفقر و القتل اسرع الی من احبنا من ركض البراذین، و من السیل الی صمره، قلت و ما الصمر؟ قال: منتهاه و لولا أن تكونوا كذلك لرأینا أنكم لستم منا. [278] - به خدا سوگند، بلا و فقر و قتل به سوی دوستان ما از حركت اسبان تیزپا و جریان سیل در صمرش سریع‌تر است. عرض كردم صمر چیست؟ فرمودند: منتها الیه سیل (قرارگاه سیل) اگر چنین نبود هر آینه ما شما را از خود نمی‌دانستیم».آری اگر ما مثل حسین علیه‌السلام اهل جهاد و شهادت و اهل صبر بلاها و دشمنی‌ها و اذیت‌ها در راه دین نباشیم، حضرت ما را از خودشان نمی‌دانند. مگر می‌توان از خدا خواست كه در دنیا و آخرت با محمد و آل محمد علیهم‌السلام باشیم بدون آنكه سنخیت و شباهتی در خود نسبت به آنان ایجاد كرده باشیم. میزان همراهی ما با آنها در دنیا و آخرت به میزان عشق ما به خداوند و پایبندی به دین او و نیز میزان آمادگی ما برای جانفشانی در راه دین و مكتب اهل بیت علیهم‌السلام بستگی دارد. برای عزادار تحمل هر رنج و سختی برای خدمت به پدر تنها، مظلوم و محبوب‌تر از جانش، شیرین و آسان است. زیرا بزرگترین رنج و بلا برای او دور بودن از خود حضرت است.نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بلاكش باشد(حافظ) [ صفحه 190] ای كه از كوچه‌ی معشوقه‌ی ما می‌گذری برحذر باش كه سر می‌شكند دیوارش(حافظ)در زلف چون كمندش ای دل مپیچ كانجا سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت(حافظ)راه و منش او از راه مردمی كه سیدالشهدا علیه‌السلام این گونه آنها را مذمت می‌كند، جداست:حقا كه مردم بندگان دنیایند و دین ناچیزی بی‌جان بر زبانشان است كه بر گردش تا آنجا حلقه می‌زنند كه دنیایشان در فراخ باشد و هر گاه با بلا آزموده شوند دینداران اندك گردند. [279] .

### عزاداری در مرتبه پنجم

در مرتبه پنجم، عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام، بدون داشتن روح انتقام و بدون پیوند داشتن با منتقم حقیقی خون او، برای یك شیعه جرم كمی نیست.برپایی مجالس عزاداری برای اهل بیت علیهم‌السلام، بدون حركت برای ظهور و بدون خدمت و كمك به امام زمان علیه‌السلام در برداشتن موانع ظهور، فریبی بزرگ و یك غرور بیجا و یك ظلم عظیم در حق همه اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص منتقم خون آنها، و یك خیانت در حق همه مظلومان عالم است.امام خمینی آن سلاله پاك رسول الله صلی الله علیه و آله و آن فرزند شایسته [ صفحه 191] حسین بن علی علیهماالسلام و آن نائب برحق امام زمان علیه‌السلام به عنوان معمار و رهبر كبیر انقلاب بزرگ و اسلامی ملت ایران از یك سو ایران را كشور امام زمان علیه‌السلام معرفی و اعلام می‌كنند و از طرفی غفلت مسئولان از سازماندهی قوای كشور برای حركت به سوی ظهور امام زمان علیه‌السلام و تشكیل حكومت جهانی ایشان را یك خیانت سهمگین و خطری بزرگ می‌دانند [280] و چنین می‌فرمایند:«مسؤولان ما باید بدانند كه انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه‌ی شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت - ارواحنا فداه - است كه خداوند بر همه‌ی مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسایل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسؤولین را از وظیفه‌ای كه بر عهده دارند، منصرف كند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره‌ی هر چه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست كه آنها را از اهداف عظیم انقلاب كه ایجاد حكومت جهانی اسلام است، منصرف كند».عزاداری برای یك شیعه بدون تمنای منتقم اصلی و بدون جهاد و مبارزه با دشمنان و موانع ظهور ایشان، مسخره كردن خود و یك دروغ بزرگ بلكه یك نفاق عظیم است.امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام چنین فرمودند:«صاحب هذا الامر، الشرید الطرید الفرید الوحید [281] صاحب این امر آوازه‌ی طرد شده‌ی یگانه‌ی تنها است».این حالت همان مصیبت اعظم است كه جهان در جهل و گمراهی غرق شده و تشنه دین حق و رهبر الهی باشد، و چنین رهبری آواره و تنها و مظلوم باشد. [ صفحه 192] برای یك عزادار حقیقی دردمندانه این سؤال بزرگ تؤام با تعجب مطرح است كه چه كسانی امام زمان علیه‌السلام را آواره و طرد كرده‌اند؟ و چه كسانی عامل طول كشیدن غیبت هستند؟شیعیان جاهل و احمقی كه بال پشه از دین آنها محكم‌تر است و حضرت از آزار و اذیت آنها شكایت كرده است، چه كسانی هستند؟آیا فقط اهل كوفه، كه علی و حسین علیهماالسلام را تنها گذاشتند ملعون و محكوم هستند؟مگر امام زمان علیه‌السلام نیز بیش از هزار و صد و شصت سال، به تعبیر پدر بزرگوارشان، تنها و آواره و طرد شده نیست؟گناه این تنهایی و مظلومیت به گردن كیست؟امام زمان علیه‌السلام چه كسانی را عامل این همه مظلومیت و تنهایی می‌داند؟ دشمنان یا دوستان نادان را؟اینجاست كه عزادار حقیقی به این نتیجه می‌رسد كه در بسیاری از مجالس عزاداری مظلوم‌تر از امام زمان علیه‌السلام وجود ندارد.مجالسی كه گریه بر حسین و مظلومیت و تنهایی‌اش را بهانه‌ای برای فراموشی مظلومیت و تنهایی امام زمان علیه‌السلام قرار داده‌اند.مجالسی كه در آن با گریه بر امام حسین علیه‌السلام سال 61 هجری قمری، غربت و تنهایی حسین زمان و رجزخوانی‌ها و جنایات یزیدیان زمان فراموش می‌شود، مجالسی كه اگر كسی بخواهد در آن مجالس مردم را به یاد دشمنان حضرت و استكبار جهانی و لزوم مبارزه با آنها بیندازد، او را به شدت منع می‌كنند كه نباید مجلس امام حسین علیه‌السلام را سیاسی كرد و حال و شور مجلس را خراب كرد!!!مجالسی كه بانیان و شركت‌كنندگان در آنها، ترجیح می‌دهند [ صفحه 193] ساعت‌ها از حسین، زینب و علی‌اكبر، علی‌اصغر و رقیه بگویند و بخوانند، اما چند دقیقه درباره منتقم اصلی خون اینها و یزیدیانی كه مانع ظهور ایشان هستند، چیزی نگویند و نشنوند، زیرا شنیدن در این باره مسئولیت جهاد و مبارزه‌ای سخت و نفس‌گیر را در پی خواهد داشت؛ اما خواندن و شنیدن درباره حسین سال 61 قمری چنین نیست، بانیان بعضی از این مجالس میلیون‌ها تومان صرف تشریفات مجلس می‌كنند، ولی در دلشان برای برقراری رابطه با آمریكا و شیطان بزرگ كه دشمن اصلی امام زمان علیه‌السلام و بزرگترین مانع ظهور و نیز دجال زمان است، مشتاقانه روزشماری می‌كنند. اینان به ظاهر دم از حسین و محبت او می‌زنند، ولی در باطن روح یزیدی دارند.متأسفانه در بین عزاداران كم نیستند كسانی كه در عین عزاداری و صرف وقت و مال خود برای برگزاری مجالس اهل بیت علیهم‌السلام، به محبت دشمنان امام زمان علیه‌السلام و پذیرش فرهنگ ضد دینی و ضد اسلامی آنها دل سپرده‌اند و مقلد و مروج فرهنگ بیگانگان، به خصوص فرهنگ ضد انسانی و فاسد آمریكا و سایر قدرتهای ضد اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله هستند. امیرالمؤمنین درباره چنین اشخاص می‌فرمایند:«و لن یحبنا من یحب مبغضنا ان ذلك لا یجتمع فی قلب واحد و (ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه) [282] یحب بهذا قوما و یحب بالآخر عدوهم، والذی یحبنا فهو یخلص حبنا كما یخلص الذهب لا غش فیه [283] - كسی كه دشمن ما را دوست بدارد، هرگز ما را دوست نداشته است. - محبت ما و دوستی با دشمن ما - در یك قلب جمع نمی‌شود (خداوند در دورن یك مرد دو قلب قرار نداده است.) كه با یك قلب گروهی را دوست داشته باشد و با قلب دیگر دشمنان آنها را دوست داشته باشد. [ صفحه 194] كسی كه ما را دوست داشته باشد، دوستی‌اش را خالص می‌كند. همان طور كه طلای ناب خالص می‌شود».عزاداری برای سیدالشهدا علیه‌السلام و برگزاری مجالس آن حضرت با پذیرش سلطه فكری، فرهنگی و سیاسی دشمنان امام زمان علیه‌السلام سازگار نیست.برای عزادار در این مرتبه این سؤال و دغدغه اساسی وجود دارد كه چرا پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام، شیعیان درس و عبرت لازم از عاشورا نگرفتند و وفاداری و همدلی لازم برای انتقام از دشمنان حضرت نداشتند. تا جایی كه ائمه بعدی نیز در كمال مظلومیت و غربت یكایك به شهادت رسیدند. تا حتی آخرین آنها مجبور به غیبت شد.چرا از زمان غیبت تاكنون این همه عزاداری و سوگواری و بزرگداشت نتوانسته است وفاداری و همدلی لازم را در شیعیان برای فراهم كردن ظهور منجی بشریت و منتقم اصلی امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام ایجاد نماید. چرا با وجود این همه عزاداری و خواندن زیارت عاشورا و بزرگداشت، هنوز امام زمان علیه‌السلام در غیبت و تنهایی و آوارگی به سر می‌برد و دست ما از دامان او كوتاه است. آیا نباید در نوع عزاداری و كیفیت مجالسمان تجدیدنظر كنیم [284] تا به وفاداری و همدلی لازم برای ظهور آن عزیز تنها و غریب دست یابیم؟ تا كی می‌خواهیم بر غربت و مظلومیت حسین شهید سال 61 هجری سوگواری كنیم و به غربت و تنهایی و مظلومیت حسین زمان بی‌توجه باشیم تا كی می‌خواهیم برای ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام حسین علیه‌السلام در سال 61 هجری آه و ناله [ صفحه 195] سر بدهیم و بگوییم: ای كاش من با شما بودم ولی نسبت به ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمانمان غافل و بی‌توجه باشیم؟ آیا این یك شعار بی‌اساس و یك دروغ و نفاق بزرگ نیست كه به امام حسین علیه‌السلام عرض كنیم كه ای كاش با شما بودم و به رستگاری عظیم نایل می‌شدم ولی امام زمان علیه‌السلام را تنها بگذاریم و به یاریش نرویم و وظیفه‌ای كه در زمان كنونی نسبت به او داریم عمل نكنیم؟در این مرتبه گریه صرفا از روی عاطفه نیست بلكه از روی معرفت است و چنین گریه‌ای در ابتد محبت را در دل گریه كننده ایجاد و با این گریه توان گریه كننده بالا می‌رود و بر قوای نفسانی وجودش غلبه می‌كند و راه تبعیت از امام حسین علیه‌السلام برای او باز می‌شود و با این تبعیت به مقام «منا اهل البیت» می‌رسد. به همین دلیل سیدالشهدا علیه‌السلام فرمودند:«أنا قتیل العبرة [285] - من كشته اشك هستم». اگر مصیبت عظیم نباشد گریه‌ای نیست و اگر گریه‌ای نباشد، محبت و فدرت و تبعیتی نیست و اگر قدرت و تبعیت نباشد، پیروی از حسین علیه‌السلام در جهاد با یزیدیان زمان وجود نخواهد داشت و اگر چنین شد، مصیبت اعظم یعنی اسارت امام زمان علیه‌السلام در زندان غیبت ادامه خواهد داشت و مردم در چنگال فساد و ظلم و تباهی خواهند ماند.در این مرتبه به جای تكیه بر كلماتی چون، تشنگی، اسارت، گریه و غم، بیشتر بر لعن، انتقام، امام زمان علیه‌السلام، سلم و حرب تكیه می‌شود و اگر از كلمات دسته اول اسمی آورده می‌شود، برای رسیدن به كلمات دسته دوم است. به عبارت دگیر جنبه عاطفی و احساسی برای رسیدن به معرفت، حماسه و عمل است و عنصر اصلی عزاداری در این مرتبه حماسه و جهاد است. [ صفحه 196]

### مبارزه عزادار با آفات و ضعف‌های عزاداری

عزادار در این مرتبه همان طور كه طبق دستور اهل بیت علیهم‌السلام، موظف به زنده نگه داشتن حماسه حسینی و اقامه عزاداری برای آنان است، همان طور نیز خود را موظف به حفظ این مجالس از دروغ‌ها و تحریف‌ها، خرافات و محرمات می‌بیند و برای چنین وظیفه مهمی تلاش می‌كند.در رأس این تلاش‌ها، روشن‌گری و آشنا كردن مردم و به خصوص جوانان با فلسفه قیام امام حسین علیه‌السلام و فلسفه عزاداری برای آن حضرت را، مورد عنایت و توجه قرار می‌دهد.در حقیقت قسمت مهم مبارزه‌ی عزادار در مرتبه پنجم، مبارزه فرهنگی است و قسمت مهمی از همین مبارزه فرهنگی، مبارزه با آفات عزاداری و عوامل تضعیف كننده آن است.عزادار حقیقی به خوبی با آفات عزاداری و خطراتی كه این آفات ایجاد می‌كنند، آشناست. او خوب می‌داند كه اگر عزاداری به یك عادت تبدیل شود و صرفا مبتنی بر عواطف و احساسات باشد و عنصر معرفت در آن غایب باشد نه تنها بیداركننده و حركت‌آفرین نیست بلكه می‌تواند غفلت‌زا و خواب‌كننده باشد.او هرگز اجازه نمی‌دهد چنین مراسم مقدس و مهمی با آن همه كاركردها و قدرت‌ها و تأثیرگذاری‌های شگرف به وسیله عده‌ای جاهل و یا مغرض، آلوده‌ی آفت‌های گوناگون شود و در نتیجه از تأثیرگذاری و الهام‌بخشی و قدرت‌آفرینی دور شود.او ضمن احترام به همه عزاداران حسینی، در هر مسجد و حسینیه و در هر تكیه و منزلی كه عزای حسینی اقامه می‌شود، و او در آنها حضور می‌باید، به مبارزه با آفات عزاداری و روشن‌گری نسبت به عزاداری [ صفحه 197] حقیقی و ترسیم چهره عزاداری حقیقی می‌پردازد، تا به قسمتی از وظایف خود در حراست و صیانت از عامل حیات مكتب امام حسین علیه‌السلام عمل كرده باشد. او كه در سایه ارتباط با منابع اصیل و معتبر اسلامی به درجه بالایی از معرفت رسیده است، خود را در قبال این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله مسؤول می‌داند كه فرمودند:«اذا ظهرت البدع فی امتی، فلیظهر العالم عمله و الا فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین - هر گاه در بین امت من بدعت‌ها ظهور كرد، پس بر عالم واجب است كه علم خود را آشكار كند (با بدعت‌ها مبارزه كند) وگرنه خداوند و فرشتگان و همه مردم او را لعنت می‌كنند».«اگر افراد عادی به حال خود وانهاده شوند، از راه راست منحرف خواهند شد؛ هر چند در صنعت و تكنولوژی به جایی رسیده باشند كه زیر دریایی بسازند و ایستگاه‌های فضایی به آسمان بفرستند. مردم ژاپن و چین با آن همه پیشرفت‌های علمی و صنعتی، زیر خط فقر فرهنگی هستند؛ زیرا همچنان در برابر بت كه مصنوع بشر است، كرنش می‌كنند. برخی از غربیان به ظاهر متمدن نیز هنوز به فالگیری و خرافات عقیده دارند.هنگامی كه گروه طالبان، مجسمه بودا را نابود كردند،، ژاپن و ایران اعتراض كردند. اعتراض ژاپنی‌ها بدین دلیل بود كه برای مجسمه و بت، كرامت عبادی قائل هستند و آن را مقدس می‌شمارند؛ ولی اعتراض ایران بدان علت بود كه مجسمه مانند سایر میراث‌های فرهنگی مستور در زیر زمین است و باید حفظ شود؛ مانند كوزه‌ها و ظروف كهن و سفال‌های باستانی كه به سبب آثار هنری و قدمت تاریخی باید حفظ شود و نباید از بین رود.در گذشته، مردم، بالای در خانه‌ها، مغازه‌ها و گرمابه‌ها نعل اسب می‌آویختند و به این كار اعتقاد داشتند، بی‌آنكه از پیشینه‌ی این باور غلط آگاه باشند، ریشه‌ی منحوس آن این بود كه پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام به فرمان عمر بن سعد، گروهی برای تفاخر برسم اسب‌هایشان نعل تازه زدند و با آنها بر روی بدن‌های مطهر شهیدان تاختند و بدین‌سان سینه و پشت شهیدان زیر سم اسبان نرم شد. هنگام بازگشت اسب‌تازان به كوفه، عده‌ای بر آن نعل‌ها بوسه زدند و آنها را بر دیده نهادند و برای تبرك، بالای در خانه‌هایشان آویختند.بعدها بزرگانی چون «ابوریحان بیرونی» پرده از راز این كار نابخردانه برداشتند و مردم را آگاه كردند. متأسفانه تا حدود پنجاه سال پیش نیز این كار رایج بود و چیزی كه نحس محض و [ صفحه 198] پلیدی صرف بود، مایه‌ی تیمن و پایه‌ی تبرك تلقی می‌شد تا اینكه با رونق یافتن حسینیه‌ها و مسجدها و تلاش عالمان آگاه، این سنت خرافی از میان برداشته شد.با رونق منبرها و حسینیه‌ها و سخنان عالمانه‌ی دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله، راه جهل و خرافه بسته می‌شود؛ وگرنه خرافات و باورهای غلط، به نام سنت‌های باستانی گرامی شمرده خواهد شد؛ باورهایی چون نحس بودن عدد سیزده و گرامیداشت سیزده بدر و چهارشنبه سوری و درنگ كردن پس از تك عطسه كه هیچ دلیل و سندی برای اعتقاد به آنها وجود ندارد.اكنون نیز برخی سنت‌های نادرست، در عزاداری سالار شهیدان راه یافته است و در دسته‌روی‌ها علم سنگین و بی‌خاصیت بر دوش كشیده می‌شود. این كار، نه خردمندانه است و نه در قرآن و روایات به آن توصیه شده است. در ماتم امام حسین علیه‌السلام اشك و آه و ناله و بر سر و سینه زدن آگاهانه، انسان‌ساز است و از آهن سنگین و سرد، كاری برنمی‌آید.لازم است رهبران فكری حوزه و دانشگاه و متدینان اصناف و حرف، هر چه بهتر و كامل‌تر مراسم سالار شهیدان علیه‌السلام را اقامه نمایند؛ به طوری كه مردانه هزینه كنند و زنانه بنالند؛ كه هم آن هزینه مقبول است، هم این ناله‌ی جانسوز كارساز». [286] .مجالس در این مرتبه وسیله‌ای برای بالا بردن بصیرت عزاداران نسبت به هدف خلقت و وظایفی است كه در راه رسیدن به این هدف والا به عهده دارند، كه از جمله این وظایف پیوند راستین با منتقم اصلی حسین علیه‌السلام است.در این مرتبه جوهره اصلی عزاداری توجه به تنهایی و مظلومیت امام زمان علیه‌السلام و وظیفه‌ای كه هر یك از عزاداران در قبال حضرت دارند، می‌باشد.برای عزادار در این مرتبه، عواطف و احساسات وسیله‌ای برای تحریك غیرت و روح حماسه و جانفشانی برای انتقام، آن هم همراه منتقم حقیقی است.شدت اتصال روح یك شیعه حقیقی با اهل بیت علیهم‌السلام به طوری است كه وقتی ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌كند كه چرا گاهی بدون [ صفحه 199] علت غمگین یاد شاد می‌شود، حضرت در جواب می‌فرماید: «در حقیقت این حزن و شادی از ناحیه‌ی ما به شما می‌رسد. زیرا هر گاه حزن و یا سروری بر ما وارد شود، بر شما نیز وارد می‌شود. زیرا ما و شما از نور خدای عزوجل هستیم». [287] .شیعه حقیقی با شادی اهل بیت علیهم‌السلام شاد می‌شود و با غم آنها غمگین می‌شود. آیا در زندگی شیعه غمی بالاتر از غم تنهایی، مظلومیت و طرد شدن امام زمان علیه‌السلام وجود دارد. اگر مصیبت‌های وارده بر اهل بیت علیهم‌السلام عظیم است، آیا مصیبت خانه‌نشینی و غیبت منتقم آنها عظیم‌تر نیست. اگر برای عزای حسین و سایر اهل بیت علیهم‌السلام باید این همه گریه و ناله و ماتم سر داد، برای مصیبت اعظم غیبت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آنها چه وظیفه‌ای به عهده ماست؟ دل یك شیعه با داغ دل اهل بیت علیهم‌السلام داغدار می‌شود، اما باید ببینیم كدام مصیبت داغ بیشتری بر دل اهل بیت علیهم‌السلام گذاشته است؟ مصیبت عظیم یا مصیبت اعظم؟اگر برای مصیبت عظیم این همه همدلی، اجتماع و صرف وقت و هزینه لازم است؟ یا برای دفع مصیبت اعظم نیاز به همدلی، اجتماع و صرف وقت و هزینه و در یك كلام برنامه‌ریزی و اجرای كامل و دقیق آن نیست؟او نباید تنها به توان خود تكیه كند، بلكه باید با استمداد از حول و قوه الهی و توسل به اهل بیت علیهم‌السلام نیروهای عظیم مردمی را برای مبارزه با دشمنان حضرت و موانع ظهورش تحریك نماید تا وحدت و همدلی مورد نیاز برای ظهور حضرت كه از فقدان آن در شیعیان گله و شكایت داشته و دارد، به وجود آید. [ صفحه 200]

### گسترش مجالس عزاداری و بزرگداشت اهل بیت

عزادار حقیقی خوب می‌داند كه اگر شیعیان از عاشورا درست استفاده می‌كردند و از آن الگو می‌گرفتند، امروز امام زمان علیه‌السلام در تنهایی و مظلومیت و آوارگی نبود. افسوس كه شیعه عاشورا را فقط وسیله‌ای برای عزاداری قرار داد و كمتر از آن الگو گرفت.حادثه عاشورا بهترین درس‌ها و بیشترین نیرو و انرژی را برای رفع مصیبت اعظم و حضور و حاكمیت ائمه معصومین علیهم‌السلام در جامعه ایجاد كرد. همین اصالت دادن به سوگواری و مصیبت، و غفلت از حماسه و عمل است كه موجب شد امام زمان علیه‌السلام از جامعه اسلامی طرد شود و كنج غربت و تنهایی، منتظر غیرت و همت شیعیان باشد.عزادار كه خود بهترین درسها را از دانشگاه عاشورا گرفته و خود را به مرتبه پنجم یعنی مرتبه «منتظر» رسانده است، بهتر از هر كس دیگری از قدرت و آثار شگفت‌انگیز گریه و عزاداری به طور كلی مجالس بزرگداشت اهل بیت علیهم‌السلام آگاه است، در جهاد فرهنگی خود بیشترین تلاش را برای برپایی مجالس بزرگداشت اهل بیت علیهم‌السلام، به خصوص مجالس عزاداری پیشرفته و قوی مبتنی بر معرفت و حماسه می‌كند چنین مجالسی روح حسینی را در عزاداران ایجاد می‌كند و از عزادار یك سرباز قوی برای امام زمان علیه‌السلام و یك منتقم قدرتمند می‌سازد كه بیشترین خدمت را به امام زمان علیه‌السلام كند و بیشترین ضربه را به دشمنان او و موانع اصلی ظهور او بزند. چنین مجالسی بیشترین تأثیر را در سازندگی روحی و معنوی عزادار و ایجاد سنخیت و نزدیكی بین او و اهل بیت علیه‌السلام دارد، چرا كه این مجالس مركز آشنایی عمیق با اهل بیت علیهم‌السلام و شناخت معارف بلند دینی از زبان قرآن و عترت علیهم‌السلام می‌باشد یعنی همان [ صفحه 201] مجالسی كه سیدالشهدا علیه‌السلام فرموده [288] و انتظار دارد.عزادار در این مرتبه مجالس عزاداری را به مجلسی برای یاری امام زمان علیه‌السلام تبدیل می‌كند. مجالس عزاداری در این مرتبه محلی برای اجتماع و همدلی جهت برطرف كردن موانع ظهور و كمك به حسین مضطر و مظلوم زمان است. در این مجالس اگر دستی به سر و سینه می‌خورد، دست‌های زیادی به سر و روی دشمن خواهد خورد. اگر ساعتی به گریه و عزاداری می‌گذرد، ساعت‌های زیادی به عملیات انتقام و فشردن گلوی دشمنان حسین زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می‌گذرد.چنین مجالسی مورد عنایت ویژه‌ی حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - است زیرا حضرتش در نهایت غربت و تنهایی درباره این گونه مجالس و اینگونه افراد چنین فرموده است: «انی لادعو لكل مؤمن یذكر مصیبة جدی الشهید، ثم یدعو لتعجیل الفرج - من برای هر مؤمنی كه مصیبت جد شهیدم را یاد كند و سپس برای تعجیل در فرج دعا كند، دعا می‌كنم».چنین مجالسی كه دل مبارك سیدالشهدا و اصحاب عاشورا و منتقم اصلی خون او و نیز دل مبارك حضرت زهرا علیهاالسلام و همه اهل بیت علیهم‌السلام را شاد می‌كند و دعای ویژه آنان را در حق عزاداران حقیقی موجب می‌شود. در واقع این گونه مجالس آتش غیرت و مودت را چنان در عزادار زنده می‌كند، كه هرگاه نام مبارك سیدالشهدا علیه‌السلام برده شود، با دلی سوزان و چشمی گریان و قلبی مملو از غیرت و مودت، به یاد منتقم اصلی او می‌افتد و چنین عرض می‌كند:«از خدایی كه تو را گرامی داشت و مرا هم به وسیله تو گرامی داشت، می‌خواهم كه خون‌خواهی تو را همراه امام منصور از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله روزی من گرداند». [289] . [ صفحه 202] و در فقره دیگری خطاب به سیدالهشدا علیه‌السلام چنین عرض می‌كند:«از خدایی كه... می‌خواهم خون‌خواهی خودم را همراه امام هدایت ظاهر شونده‌ی ناطق به حق كه از شماست، نصیب من گرداند». [290] .آری گریه حقیقی و از روی معرفت غیرسوز و غیرت‌ساز است؛ طبیعت‌سوز و فطرت‌ساز است؛ حیوان‌سوز و انسان‌ساز است؛ غافل‌سوز و منتقم‌سازاست؛ منتقم‌ساز و منتظرساز است.زنده باد گریه و زنده باد مجالس گریه حقیقی و سازنده.والحمد الله رب العالمین

### پاورقی

[1] برای مطالعه درباره آگاهی پیامبران پیشین از ماجرای سیدالشهداء علیه‌السلام از طریق وحی الهی و گریه آنها برای حضرت، به الدر المنضود، ص 151/ نفس المهموم، ص 20 و محن الابرار، ص 49 و وسایل المحبین مراجعه شود.  
[2] صحیفه نور، ج 8 ص 69.  
[3] این مباحث هم اكنون در حرم مقدس حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام برقرار می‌باشد.  
[4] غرر الحكم، ج 3 ص 135.  
[5] مفاتیح الجنان.  
[6] درباره كیفیت ثواب و پاداش عزاداران غیر مسلمان در بحث از چیستی عزاداری توضیح بیشتری خواهد آمد.  
[7] بهجت عارفان ص 170.  
[8] غرر الحكم ج 5 ص 19.  
[9] اصول كافی، ج 1، ص 44.  
[10] غرر الحكم ص 345.  
[11] همان، ج 3، ص 104.  
[12] بحارالانوار، ج 79، ص 198.  
[13] درباره هدف اصلی عزاداری در مرتبه چهارم و پنجم توضیح خواهیم داد.  
[14] حماسه حسینی، ج 1، ص 49.  
[15] روزنامه جمهوری اسلامی، سه‌شنبه 15 دی 1383، شماره 7388، سال بیست و ششم.  
[16] «ویلك یا عمر بن سعد انسیت شرایع الاسلام، الا تقف عن الحرب حتی نصلی و تصلون و نعود الی الحرب» موسوعة كلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص 444.  
[17] مستدرك الوسائل، ج 11، ص 364.  
[18] اصول كافی، ج 6، ص 400.  
[19] سوره مریم، آیه 39.  
[20] صفیر هدایت شماره 26، صص 16 - 17 (از فرمایشات حضرت آیت‌الله ضیاءآبادی).  
[21] مستدرك الوسایل، ج 4، ص 237.  
[22] سوره اسراء، آیه 54.  
[23] سوره انعام، آیه 124.  
[24] درباره جایگاه معصومین علیهم‌السلام در قرآن كریم و آیاتی كه درباره آنها نازل شده، كتب زیادی تألیف شده كه علاقه‌مندان می‌توانند به آنها مراجعه كنند.  
[25] اصول كافی، ج 2، ص 627.  
[26] مصباح المتهجد، ص 780.  
[27] (ربكم اعلم بكم - پروردگار شما به شما آگاه‌تر است.) سوره اسراء، آیه، 54.  
[28] سوره بقره، آیه 74.  
[29] همان.  
[30] سوره اعراف، آیه 179.  
[31] همان.  
[32] برای توضیح بیشتر در این‌باره به كتاب «كمالات وجودی انسان» از نگارنده مراجعه فرمایید.  
[33] سوره حجر، آیه 29.  
[34] سوره روم، آیه 30  
[35] سوره انفال، آیه 24.  
[36] بحارالانوار، ج 74، ص 420.  
[37] از جمله همه انبیاء و امامان علیهم‌السلام.  
[38] درباره تخصص‌های هفت گانه به بخش اول كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام، ص 13 از همین نویسنده مراجعه شود.  
[39] سوره مائده، آیه 50.  
[40] سوره بقره، آیه 120.  
[41] سوره شمس، آیات 7 و 8.  
[42] سوره رعد، آیه 7.  
[43] اصول كافی، ج 1، ص 191.  
[44] وسائل الشیعه، ج 27، ص 92.  
[45] مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه‌السلام.  
[46] سوره توبه، آیه 119.  
[47] اصول كافی، ج 1، ص 208.  
[48] اصول كافی، ج 1، ص 376.  
[49] سوره قصص، آیه 50.  
[50] اصول كافی، ج 1، ص 374.  
[51] همان ج 1، ص 208.  
[52] همان.  
[53] اصول كافی، ج 1، ص 300.  
[54] سوره زمر، آیه 9.  
[55] اصول كافی، ج 1، ص 212.  
[56] سوره آل عمران، آیه 7.  
[57] اصول كافی، ج 1، ص 213.  
[58] سوره عنكبوت، آیه 49.  
[59] اصول كافی، ج 1، ص 213.  
[60] وسایل الشیعه، ج 27، ص 180.  
[61] اصول كافی، ج 1، ص 230.  
[62] سوره لقمان، آیه 20.  
[63] بحارالانوار، ج 51، ص 150.  
[64] همان، ص 105.  
[65] اصول كافی، ج 1، ص 390.  
[66] همان، ص 402.  
[67] بحارالانوار، ج 53، ص 178.  
[68] سوره روم، آیه 30.  
[69] بحارالانوار، ج 27، ص 86.  
[70] سوره رعد، آیه 21.  
[71] مستدرك الوسایل، ج 15، ص 236.  
[72] سوره مائده، آیه 35.  
[73] بحارالانوار، ج 36، ص 11.  
[74] بحارالانوار، ج 36، ص 9.  
[75] به همه خوانندگان عزیز توصیه می‌شود كه برای آشنایی بیشتر با جنبه‌های اخلاقی، عقیدتی و عرفانی نهضت حسینی، كتاب ارزشمند و پرمحتوای «پیام‌های عاشورا» نوشته دانشمند محترم، جناب حجةالاسلام و المسلمین آقای جواد محدثی را مطالعه نمایند.  
[76] سوره ابراهیم، آیه 5.  
[77] تفسیر المیزان، جلد 12، ص 22 و 23.  
[78] همان، جلد 12، ص 24.  
[79] سوره حج، آیه 32.  
[80] درباره علت اینكه تعظیم نشانه‌های خدا دلیل بر تقوا است بعدا توضیح بیشتری خواهیم داد.  
[81] تفسیر المیزان، جلد 1، صص 580 - 1.  
[82] امیرالمؤمنین علیه‌السلام در وصف خودشان چنین فرمودند: «انا الحجة العظمی و الآیة الكبری و المثل الاعلی - من عظیم‌ترین حجت و بزرگترین نشانه و عالی‌ترین نمونه (از خدا) هستم». بحارالانوار، ج 39، ص 335.  
[83] سوره شوری، آیه 23.  
[84] توضیح بیشتر درباره مودت را در مرتبه پنجم عزاداری ملاحظه فرمایید.  
[85] سوره‌ی سبأ، آیه 47.  
[86] بحارالانوار، ج 44، ص 293.  
[87] امالی صدوق، ص 128.  
[88] بحارالانوار، ج 46، ص 108.  
[89] بحارالانوار، ج 46، ص 220.  
[90] همان، ج 44، ص 284.  
[91] بحارالانوار، ج 44، ص 285.  
[92] بحارالانوار، ج 44، ص 285.  
[93] بحارالانوار، ج 44، ص 279.  
[94] وسائل الشیعة، ج 14، ص 597.  
[95] وسائل الشعیة، ج 14، ص 507.  
[96] بحارالانوار، ج 45، ص 313.  
[97] امالی شیخ مفید، ص 338.  
[98] بحارالانوار، ج 44، ص 284.  
[99] امالی صدوق، ص 129.  
[100] رجال شیخ طوسی، ص 289.  
[101] بحارالانوار، ج 26، ص 231.  
[102] مستدرك الوسایل، ج 10، ص 386.  
[103] بحارالانوار، ج 44، ص 278.  
[104] همان، ج 44، ص 287.  
[105] كامل الزیارات، ص 175.  
[106] بحارالانوار، ج 44، ص 285.  
[107] وسائل الشیعة، ج 12، ص 20.  
[108] سوره حج، آیه 32.  
[109] تفسیر المیزان، ج 14، ص 528.  
[110] كامل الزیارات، ج 2، ص 142.  
[111] التهذیب، ج 6، ص 36.  
[112] همان، ج 2، ص 38، ح 96.  
[113] بحارالانوار، ج 98، ص 55، ح 14.  
[114] من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 342، ح 16.  
[115] التهذیب، ج 6، ص 38، ح 96.  
[116] بحارالانوار، ج 98، ص 1، ح 2.  
[117] همان، ج 82، ص 153، ح 14.  
[118] همان، ج 95، ص 340، ح 2.  
[119] وسائل الشیعه، ج 14، ص 599.  
[120] وسائل الشیعة، ج 14، ص 507.  
[121] یا من خصنا بالكرامة، و وعدنا الشفاعة... اغفرلی و لاخوانی و زوار قبر أبی الحسین بن علی صلوات الله علیهما... اللهم، ان أعداءنا عابوا علیهم خروجهم فلم ینههم ذلك عن النهوض و الشخوص الینا خلافا علیهم، فارحم تلك الوجوه التی غیرتها الشمس، و ارحم تلك الخدود التی تقلب علی قبر أبی‌عبدالله علیه‌السلام، و ارحم تلك الأعین التی جرت دموعها رحمة لنا، و ارحم تلك القلوب التی جزعت و احترقت لنا، و ارحم تلك الصرخة التی كانت لنا، اللهم انی أستودعك تلك الأنفس و تلك الأبدان حتی ترویهم من الحوض یوم العطش. (البحارالانوار: 30/8/101).  
[122] «فلو ان قطرة من دموعه سقطت فی جهنم، لاطفأت حرها حتی لا یوجد لها حر» وسایل الشیعه، ج 14، ص 507.  
[123] در محضر علامه طباطبائی، ص 182.  
[124] سوره عنكبوت، آیه 45.  
[125] مستدرك الوسایل، ج 4، ص 114 - بحارالانوار، ج 79، ص 198.  
[126] سوره نساء، آیه 18.  
[127] سوره آل عمران، آیه 135.  
[128] مستدرك الوسایل، ج 11، ص 367.  
[129] بحارالانوار، ج 75، ص 209.  
[130] مستدرك الوسایل، ج 11، ص 368.  
[131] مكارم الاخلاق، ج 2، ص 451.  
[132] وسائل الشیعة، ج 7، ص 137.  
[133] بحارالانوار، ج 2، ص 78.  
[134] وسایل الشعیة: ج 11، ص 185، ح 4.  
[135] احتجاج، ج 2، ص 599.  
[136] من اتبعنی فانه منی. سوره ابراهیم، آیه 36.  
[137] نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 85، ح 19.  
[138] بحارالانوار، ج 65، ص 127، ح 56.  
[139] بحارالانوار، ج 44، ص 285.  
[140] بحارالانوار، ج 79، ص 198.  
[141] همان، ج 79، ص 198.  
[142] برای مطالعه شرح حال او به كتاب رسول ترك نوشته محمدحسن سیف‌الهی از انتشارات مسجد جمكران مراجعه شود.  
[143] آنهایی هم كه هدایت نشده‌اند حداكثر به پاداش‌های دنیایی از قبیل شفای بیماری خود و خویشان، حل مشكلات مالی و غیره رسیده‌اند و اما از آن هدایت حقیقی محروم مانده‌اند.  
[144] گنجینة الاسرار، صص - 167 - 168.  
[145] به حكایت سید رشتی در مفاتیح الجنان كه پس از زیارت جامعه كبیره آمده است مراجعه كنید و منابع دیگر.  
[146] و واجهوك بالظلم و العدوان، فجاهدتهم بعد الایعاز لهم (الایعاذ الیهم) و تأكید الحجة علیهم، فنكثوا ذمامك و بیعتك و أسخطوا ربك وجدك، و بدءوك بالحرب، فثبت للطعن و الضرب، و طحنت جنود الفجار، و اقتحمت قسطل الغبار، مجالدا بذی الفقار، كأنك علی المختار، فلما رأوك ثابت الجأش، غیر خائف و لا خاش، نصبوا لك غوائل مكرهم و قاتلوك بكیدهم و شرهم، و أمر اللعین جنوده، فمنعوك الماء و وروده، و ناجزوك الفتال، و عاجلوك النزال، و رشقوك بالسهام و النبال، و بسطوا الیك أكف ألاصطلام، و لم یرعوا لك ذماما، و لا راقبوا (راغبوا) فیك أثاما، فی قتلهم اولیائك و نهبهم رحالك، و أنت مقدم فی الهبوات، و محتمل للأذیات، قد عجبت من صبرك ملائكة السماوات، فأحدقوا بك من الجهات، و أثخنوك بالجراح، و حالوا بینك و بین الرواح، و لم یبق لك ناصر، و أنت محتسب صابر، تذب عن نسوتك و أولادك حتی نكسوك عن جوادك (جوارك)، فهویت الی الارض جریحا، تطؤك الخیول بحوافرها أو (و) تعلوك الطغاة ببواترها. قد رشح للموت جبینك، و اختلفت بالانقباض و الانبساط شمالك و یمینك تدیر طرفا خفیا الی رحلك و بیتك، و قد شغلت بنفسك عن ولدك و أهالیك و أسرع فرسك شادرا، الی خیامك قاصدا، محمحما باكیا. فلما رأین النساء جوادك مخزیا، و نظرن (نظرت) سرجك علیه ملویا، برزن من الخدور، ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات للوجوه سافرات، (و) بالعویل داعیات و بعد العز مذللات، و الی مصرعك مبادرات. و الشمر جالس علی صدرك، و مولغ (مولع) سیفه علی نحرك، قابض علی شیبتك بیده، ذابح لك بمهنده، قد سكنت حواسك، و خفیت أنفاسك، و رفع علی القناة (القنا) رأسك، و سبی أهلك كالعبید، و صفدوا فی الحدید، فوق اقتاب المطیات، تلفح وجوههم حر الهاجرات، یساقون فی البراری و الفلوات، أیدیهم مغلولة الی الأعناق یطاف بهم فی الأسواق. بحارالانوار، ج 98، ص 321 و 322.  
[147] همان، ج 98، ص 320.  
[148] بحارالانوار، ج 44، ص 326.  
[149] لولاك لما خلقت الافلاك همان، ج 16، ص 405.  
[150] لو بقیت الارض یوما بلا امام منا لساخت بأهلها و لعذبهم الله بأشد عذابه (الباقر علیه‌السلام) همان، ج 23، ص 37. انی لامان لأهل الارض كما ان النجوم أمان لاهل السماء (المهدی علیه‌السلام) همان، ج 52، ص 92.  
[151] همان، ج 98، ص 241.  
[152] سید هدایت‌الله طالقانی، همره نور، ص 165.  
[153] و لا سواء والله لو قتلت به ثلاثة ارباع قریش ما وفوا انملة من انامله. تاریخ طبری، ج 4، ص 532.  
[154] (و نفخت فیه من روحی - از روح خودم در آن دمیدم) سوره حجر، آیه 29 - سوره سجده، آیه 9 - سوره ص، آیه 72.  
[155] مصباح الهدی، ص 300.  
[156] بلد الامین، ص 269.  
[157] ممكن است این سؤال پیش آید كه اگر مقام امامت و هدایت جامعه جهانی را خدا برای ائمه علیهم‌السلام در نظر گرفته است، پس چرا آنها نتوانستند این مقام را برای خود حفظ كنند و یا چرا دشمنان آنها توانستند این مقام را از آنها بگیرند؛ تا در نتیجه وضعیت مسلمانان و جامعه جهانی به اینجا برسد؟ پاسخ این سؤال به طور مبسوط در بخش دوم كتاب آشتی باامام زمان علیه‌السلام آمده است.  
[158] بلد الامین، ص 269.  
[159] (قل لا اسئلكم علیه أجرا الا المودة فی القربی) سوری شوری، آیه 23.  
[160] تفسیر المیزان، ج 16، ص 263.  
[161] ای علی! من و تو پدران این امت هستیم. بحارالانوار، ج 36، ص 11.  
[162] همان، ج 27، ص 86.  
[163] «ان یرزقنی طلب ثارك مع امام منصور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله - اینكه روزیم كند كه انتقام تو را همراه امام منصور از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله بگیریم».  
[164] زیارت اربعین.  
[165] فرمایشات حضرت درباره‌ی علت قیام مقدسش را در مرتبه‌ی پنجم عزاداری ملاحظه فرمایید.  
[166] مفاتیح الجنان، زیارت مخصوص امام حسین علیه‌السلام.  
[167] بحارالانوار، ج 43، ص 177.  
[168] صحیفه نور، ج 13، ص 153.  
[169] همان، ج 10، ص 31.  
[170] همان، ج 8، ص 69.  
[171] نهج‌البلاغه، حكمت، ص 292.  
[172] بحارالانوار، ج 44، ص 195.  
[173] اصول كافی، ج 1، ص 30.  
[174] همان، جلد 1، ص 32.  
[175] كنز العمال، ح 28982.  
[176] العلم و الحكمه فی الكتاب و السنة، ص 209.  
[177]  
[178] خصال صدوق، ج 1، ص 173.  
[179] شرح نهج‌البلاغة ابن‌ابی‌الحدید، ج 1، ص 219.  
[180] اللهم انی استعدیك علی قریش و من أعانهم؛ فانهم قد قطعوا رحمی و أكفوا انائی، و أجمعوا علی منازعتی حقا كنت أولی به من غیری، و قالوا: ألا ان فی الحق أن تأخذه، و فی الحق أن تمنعة، فاصبر مغموما، أومت متأسفا. فنظرت فاذا لیس لی رافد، و لا ذاب و لا مساعد، الا أهل بیتی؛ فضننت بهم عن المنیة فاغضیت علی القذی، و جرعت ریقی علی الشجا، و صبرت من كظم الغیظ علی أمر من العلقم، و آلم للقلب من وخز الشفار، نهج‌البلاغة؛ محمد دشتی، ص 445، خطبه 217.  
[181] همان، خطبه 71، ص 121.  
[182] نهج‌البلاغه، خطبه 27، صص 75 - 77.  
[183] نهج‌البلاغه، خطبه 29، صص 79 - 80.  
[184] نهج‌البلاغه، خطبه 34، ص 87.  
[185] همان، خطبه 39، ص 93 و نیز به خطبه‌های 238 - 208 - 182 - 180 - 131 - 129 - 121 - 119 - 116 - 108 - 106 - 97 - 77 مراجعه نمایید.  
[186] توقیع شریف حضرت مهدی علیه‌السلام خطاب به شیخ مفید، بحارالانوار، ج 53، ص 176.  
[187] صحیفه نور، ج 8، ص 89.  
[188] برای آگاهی از خصوصیات منتظر حقیقی، مقام و وظایف او به بخش چهارم كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.  
[189] شوق مهدی، فیض كاشانی، ص 125.  
[190] شوق مهدی، فیض كاشانی ص، 124.  
[191] آشتی با امام زمان علیه‌السلام، ص 287 - 8.  
[192] مستدرك الوسایل، ج 10، ص 318.  
[193] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.  
[194] در نسخه زیارت عاشورای مرحوم میرزا علی آقا قاضی به جای «امام هدی»، «امام مهدی» آمده است.  
[195] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.  
[196] «و لعن الله امة دفعتكم عن مقامكم و ازالتكم عن مراتبكم التی رتبكم الله فیها - خدا لعنت كند كسانی را كه شما را از مقامتان كنار زدند و از مراتبی كه خدا برای شما ترتیب داده بود - مقام حاكمیت و رهبری جامعه - دور ساختند».  
[197] آشتی با امام زمان علیه‌السلام ص، 51.  
[198] كشف الغمه، ج 2، ص 477.  
[199] وصیت‌نامه سیاسی الهی حضرت امام خمینی، مقدمه.  
[200] صحیفه‌ی نور، ج 20، ص 112.  
[201] اصول كافی، ج 8، صص 243 - 242.  
[202] بحارالانوار، ج 27، ص 58.  
[203] سوره تحریم، آیه 11.  
[204] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 60.  
[205] حماسه و عرفان، صص 310 - 312.  
[206] شرح غرر الحكم، ج 1، ص 145.  
[207] سوره یس، آیه 70.  
[208] حماسه و عرفان، ص 24.  
[209] سوره توبه، آیه 32.  
[210] سوره انعام، آیه 26.  
[211] سوره بقره،آیه 251.  
[212] سوره حج، آیه 40.  
[213] سوره بقره، آیه 207.  
[214] سوره بقره، آیه 251.  
[215] سوره انفال، آیه 17.  
[216] حماسه و عرفان، ص 28.  
[217] سوره بقره، آیه 246.  
[218] خماسه و عرفان، ص 32.  
[219] برای اطلاع از تخصص‌های هفت‌گانه به بخش نخست كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام، مراجعه كنید.  
[220] و لكم فی الارض مستقر و متاع الی حین، سوره بقره، آیه 36.  
[221] انا لله و انا الیه راجعون همان، آیه 156.  
[222]الا[ تنصرونا قوی الظلمة علیكم، و عملوا فی اطفاء نور نبیكم، و حسبنا الله و علیه توكلنا و الیه انبنا و الیه المصیر. موسوعة كلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص 276.  
[ تنصرونا قوی الظلمة علیكم، و عملوا فی اطفاء نور نبیكم، و حسبنا الله و علیه توكلنا و الیه انبنا و الیه  
[223] یا اخی والله لو لم یكن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی، لما بایعت یزید بن معاویة ابدا. همان، ص 289. [224] فمن قبلنی بقبول  
[224] فمن قبلنی بقبول الحق فالله اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاكمین. [225] انه قد نزل من الامر ما قد ترون، و ان الدنیا قد تغیرت و تنكرت و ادبر معروفها، و استمرت جدا و لم یبق منها الا صبابة كصبابة الاناء، و خسیس عیش كالمرعی الوبیل، ألا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل  
[225] انه قد نزل من الامر ما قد ترون، و ان الدنیا قد تغیرت و تنكرت و ادبر معروفها، و استمرت جدا و لم یبق منها الا صبابة  
[226] ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معائشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون همان، ص 356. [227] اما بعد أیها الناس فانكم ان تتقوا و تعرف الحق لاهله یكن ارضی لله، و نحن اهل بیت اولی بولایة هذا الامر علیكم من هولاء المدعین ما لیس لهم و السائرین فیكم بالجور و العدو  
[227] اما بعد أیها الناس فانكم ان تتقوا و تعرف الحق لاهله یكن ارضی لله، و نحن اهل بیت اولی بولایة هذا الامر علیكم من هولاء المدعین ما لیس لهم و السائرین فیكم بالجور و العدوان، و ان انتم كرهتمونا و جهلتم حقا، و كان رأیكم الان غیر ما اتتنی كتبكم و قدمت به علی رسلكم انصرفت عنكم. همان، ص 356. [228] لیس شأنی شأن من یخاف الموت،ما اهون الموت علی سبیل نیل العز و احیاء الحق، لیس الموت فی سبیل العز الا حیاة خالدة و لیست الحیاة مع  
[228] لیس شأنی شأن من یخاف الموت،ما اهون الموت علی سبیل نیل العز و احیاء الحق، لیس الموت فی سبیل العز الا حیاة خالدة و لیست الحیاة مع الذل الا الموت الذی لا حیاة معه، افبالموت تخوفنی، هیهات طاش سهمك و خاب ظنك لست اخاف الموت، ان نفسی لابكر و همتی لأعلی من أن احمل الضیم خوفا من الموت و هل تقدرون علی اكثر من قتلی؟! مرحبا بالقتل فی سبیل الله، و لكنكم لا تقدرون علی هدم مجدی و محو عزی و شرفی فاذا لا ابالی بالقتل. همان، ص 460. [229] من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناكثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول، كان حقا  
[229] من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناكثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول، كان حقا علی الله ان یدخله مدخله الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان، و ترك  
[230] الهی و سیدی وددت ان اقتل و احیی سبعین الف مرة فی طاعتك و محبتك، سیما اذا كان فی قتلی نصرة دینك و احیاء امرك و حفظ ناموس شرعك، ثم انی قد سئمت الحیاة بعد قتل الأحبة و قتل هؤلاء الفتیة من آل محمد صلی الله علیه و آله. [231] اصنع انی لا ابایع له ابدا، لان الامر انما كان لی من بعد اخی الحسن علیه‌السلام، فصنع معاویة ما صنع و حلف لاخی الحسن علیه‌السلام انه لا یجعل الخلافة لاحد من بعده من ولده ان یردها الی ان كنت حیا، فان كان معاویة قد خرج من دنیاه و لم یفی‌ء و لی و لا لأخی  
[231] اصنع انی لا ابایع له ابدا، لان الامر انما كان لی من بعد اخی الحسن علیه‌السلام، فصنع معاویة ما صنع و حلف لاخی الحسن علیه‌السلام انه لا یجعل الخلافة لاحد من بعده من ولده ان یردها الی ان كنت حیا، فان كان معاویة قد خرج من دنیاه و لم یفی‌ء و لی و لا لأخی الحسن علیه‌الس  
[232] ایها الامیر! انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و محل الرحمة و بنا فتح الله و بنا ختم، و یزید رجل فاس  
[233] ان الخلافة محرمة علی ولد ابی‌سفیان و كیف ابایع اهل بیت قد قال فیهم رسول الله صلی الله علیه و آ  
[234] انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید. همان، ص 284. [235] الیك عنی یا عدو الله؟ فانا اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و الحق فینا و بالحق تنطق السنتنا، و قد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: الخلافة محرمة علی آل ابی‌سفیان و علی الطلقاء و ابناء فاذا رأیتم معاویة علی منبری فابتروا بطنه فوالله لقد رآه اهل المدینة عل  
[235] الیك عنی یا عدو الله؟ فانا اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و الحق فینا و بالحق تنطق السنتنا، و قد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: الخلافة محرمة علی آل ابی‌سفیان و علی الطلقاء و ابناء فاذا رأیتم معاویة علی منبری فابتروا بطنه فوالله لقد رآه اهل الم  
[236] یا اماه و انا والله اعلم ذلك، و انی مقتول لا محالة، و لیس لی من هذا بد، و انی والله لأعرف الیوم الذی اقتل فیه، و اعرف من یقتلنی، و اعرف البقعة التی ادفن فیها، و انی اعرف من یقتل من اهل بیتی و قرابتی و شیعت  
[237] یا اماه قد شاءالله عزوجل ان یرانی مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا، و قد شاء ان یری حرمی و رهطی و نسائی مشردین، و اطفالی مذبوحین مظلومین مأسورین مقیدین، و هم یستغیثون فلا یجدون ناصرا و لا معینا. همان، ص 292. [238] الحمد الله و ما شاء الله، و لا قوة الا بالله، خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة، و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع و انا لاقیه كانی اوصالی یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و كربلاء فیملأن منی اكراشا جوفا و اجربة سغبا، لا محیص عن یوم خط بالقلم، رضی الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین لن تشذ  
[238] الحمد الله و ما شاء الله، و لا قوة الا بالله، خط الموت عل  
[239] قد قال لی: ان الله قد شاء ان یریهن سبایا. همان، ص 329. [240] ایها الناس فمن كان منكم یصبر علی حد  
[240] ایها الناس فمن كان منكم یصبر علی حد السیف و طعن الاسنة فلیقم معنا و الا فلینصرف عنا. همان، ص 390. [241] ألا و ان الدعی قد تركنی بین السلة و الذلة، و هیهات له ذلك منی! هیهات منا الذلة!! ابی الله ذلك لنا و رسوله و المؤمنون، و حجور طهرت و جدود طابت، ان یؤثر طاعة اللئام علی مصارع الكرام، ألا و انی زاحف بهذه الأسرة و علی قلة العدد، و كثرة العدو. همان، ص 425.  
[242] كنز العمال، ج 4، ص 293، ح 10558.  
[243] درباره انتظار و مقام منتظر و علت عظمت این مقام به بخش چهارم كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.  
[244] برای اطلاع بیشتر درباره «روح انتظار» و نیز استراتژی «خدمت در انتظار» كه امام خمینی قدس سره آن را مطرح كرده‌اند به بخش چهارم كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.  
[245] برای اطلاع بیشتر از انواع غفلت‌ها و خیانت‌هایی كه در ابعاد مختلف سیاسی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و عبادی نسبت به امام زمان علیه‌السلام صورت گرفته و می‌گیرد به قسمت «غم‌نامه و آشتی» در بخش دوم كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.  
[246] همه این تعابیر و تعابیر نظیر اینها از سوی معصومین علیهم‌السلام درباره وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام آمده است.  
[247] بحارالانوار ج، 51، ص 112.  
[248] در محضر علامه، ص 192.  
[249] سوره قصص، آیه 5.  
[250] درباره خصوصیات منتظر حقیقی و وظایف آن، به خصوص در زمان كنونی به بخش چهارم كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.  
[251] الاحتجاج، ج 473، 2.  
[252] (یوم ندعوا كل اناس بامامهم - روزی كه ما هر گروهی از مردم را با پیشوایان دعوت می‌كنیم.) سوره اسراء، آیه 71.  
[253] بحارالانوار، ج 45، ص 53.  
[254] سوره سبأ، آیه 46.  
[255] صحیفه‌ی نور، ج 1، ص 3.  
[256] بحارالانوار، ج 53، ص 177.  
[257] برای آشنایی بیشتر با كیفیت عملیاتی شدن به بخش چهارم كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.  
[258] صحیفه‌ی نور، ج 16، ص 201.  
[259] همان، ج 127، 20.  
[260] زیارت عاشورا.  
[261] سوره انفال، آیه 39.  
[262] سوره حدید، آیه 10.  
[263] موسوعة كلمات الامام الحسین، ص 395.  
[264] سوره احزاب، آیه 23.  
[265] موسوعة كلمات الامام الحسین، ص 361.  
[266] مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.  
[267] زیارت جامعه كبیره.  
[268] صحیفه نور، ج 21 - بحث در رابطه انقلاب اسلامی و حكومت جهانی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نیز روحیه خدمت در انتظار را در بخش چهارم كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام دنبال نمایید.  
[269] برای اطلاع بیشتر از وظایفی كه نسبت به منتقم اصلی و منجی عالم به عهده داریم، به بخش چهارم كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام مراجعه شود.  
[270] بحارالانوار، ج 64، ص 249، ح 85.  
[271] ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معائشهم فاذا محصوا بالبلاء، قل الدیانون. موسوعة كلمات الحسین علیه‌السلام، ص 356.  
[272] بحث بیشتر درباره خیانت مسئؤولین و خیانت مردم نسبت به امام زمان علیه‌السلام را در صفحات 108 تا 146 و نیز صفحات 193 تا 208 كتاب آشتی با امام زمان علیه‌السلام دنبال نمایید.  
[273] بحارالانوار، ج 51، ص 120.  
[274] سوره احزاب، آیه 4.  
[275] امالی طوسی، ص 148.  
[276] البته خواننده عزیز با توجه به مطالب گذشته به خوبی می‌داند كه منظور ما از تجدیدنظر در عزاداری‌ها حذف ذكر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص سیدالشهدا علیه‌السلام نیست بلكه استفاده صحیح از این ذكر مصیبت‌ها و توجه به مصیبت اعظم با ذكر مصیبت عظیم است.  
[277] امالی شیخ صدوق، ص 118.  
[278] شكوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، صص 254 - 255، آیت‌الله جوادی آملی.  
[279] عن ابی‌بصیر: دخلت علی ابی‌عبدالله علیه‌السلام و معی رجل من أصحابنا فقلت له: جعلت فداك یابن رسول الله، انی لاغتم و أحزن من غیر أن أعرف لذلك سببا،فقال ابوعبدالله علیه‌السلام ان ذلك الحزن و الفرح یصل الیكم منا: اذا دخل علینا حزن أو سرور كان ذلك داخلا علیكم لانا و ایاكم من نور الله عزوجل. بحارالانوار، ج 5، ص 242.  
[280] بحارالانوار، ج 44، ص 195.  
[281] زیارت عاشورا.  
[282] زیارت عاشورا.

## 14. عزاداری در چند پرسش و پاسخ

### مشخصات كتاب

نویسنده : نهاد نمایندگی مقام معظّم رهبری در دانشگاه‌ها  
ناشر : قم، دفتر نشر معارف، 1382

### فلسفه عزاداری

این مقاله از پرسش‌ها و پاسخ‌های برگزیده ویژه محرّم؛ گروه مؤلفان، تنظیم و نظارت نهاد نمایندگی مقام معظّم رهبری در دانشگاه‌ها. چاپ اوّل: قم، دفتر نشر معارف، 1382، گرفته شده است.آیا پرسش از فلسفه عزاداری امر معقولی است یا خیر؟با توجه به پدیدار شدن رویكردهای نوین نسبت به تحلیل و تبیین مسائل، انسان معاصر در پی كنكاش و كالبدشكافی مسائل، مفاهیم و حقایقی است كه با آنها زندگی می‌كرده و نسبت به آنها باورهایی داشته است. در واقع پرداختن به موضوع با نگاهی بیرونی، از ویژگی‌های انسان معاصر است. بر این اساس، آدمی می‌خواهد از بیرون، به مسئله عزاداری بنگرد و آن را مورد بررسی قرار دهد. در حقیقت، عقل وی تا وقتی كه توجیهی مقبول از عزاداری به دست نیاورد و یا حداقل آن را خردستیز نداند - هرچند خردپذیر نباشد - نمی‌تواند در درون این پدیده قرار گرفته و آن را باور كند.این نوع نگاه به مسائل، بسیار مبارك است؛ چه اینكه بنیان‌های معرفتی انسان را به مسائل اسلامی و مؤلفه‌های فرهنگ شیعی، تقویت می‌كند و نباید فراموش كرد كه در پرتو این پشتوانه نظری، ایمان آدمی نیز تعالی می‌یابد؛ زیرا ایمان بر پایه معرفت و خردورزی شكل می‌گیرد. از این رو اگر توجیه و تبیین موجهی از عزاداری ارائه گردد؛ پایه‌های باور جوانان و نسل معاصر، نسبت به این موضوع تقویت خواهد شد.فلسفه عزاداری بر اهل بیت‌علیهم السلام و فواید آن چیست؟فلسفه و حكمت عزاداری را می‌توان در امور ذیل، رهیابی كرد:الف. محبت و دوستی: قرآن و روایات، دوستی خاندان رسول اكرم‌صلی الله علیه وآله و اهل بیت‌علیهم السلام را بر مسلمانان واجب كرده است. [1] روشن است كه دوستی لوازمی دارد و محب صادق، كسی است كه شرط دوستی را - چنان كه باید و شاید - بجا آورد. یكی از مهم‌ترین لوازم دوستی، هم‌دردی و هم‌دلی با دوستان در مواقع سوگ یا شادی آنان است؛ [2] از این رو در احادیث، بر برپایی جشن و سرور در ایام شادی اهل بیت‌علیهم السلام و ابراز حزن و اندوه در مواقع سوگ آنان، تأكید فراوان شده است.حضرت علی‌علیه السلام در روایتی می‌فرماید:شیعه و پیروان ما در شادی و حزن ما شریكند؛ یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا. [3] .امام صادق‌علیه السلام نیز فرمودند:شیعَتُنا جُزْءٌ مِنّا خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طینَتِنا یَسُوؤُهُمْ ما یَسُؤُنا وَ یَسُرُّهُمْ ما یَسُرُّنا؛ [4] شیعیان ما پاره‌ای از خود ما بوده و از زیادی گل ما خلق شده‌اند؛ آنچه كه ما را بدحال یا خوشحال می‌سازد، آنان را بدحال و خوشحال می‌گرداند.جز این وظیفه عقلانی و شرعی، ایجاب می‌كند كه در ایام عزاداری اهل‌بیت‌علیهم السلام، حزن و اندوه خود را به «زبان حال»؛ یعنی، با اشك، آه و ناله و زاری، از نظر خوراك، با كم‌خوردن و كم‌آشامیدن مانند افراد غم‌زده [5] و از نظر پوشاك، با پوشیدن لباسی كه از حیث جنس و رنگ و نحوه پوشش در عرف، حكایت‌گر اندوه و ناراحتی است، آشكار سازیم.ب. انسان‌سازی: از آنجا كه در فرهنگ شیعی، عزاداری باید از سر معرفت و شناخت باشد؛ هم‌دردی با آن عزیزان، در واقع یادآوری فضایل، مناقب و آرمان‌های آنان بوده و بدین شكل، آدمی را به سمت الگوگیری و الگوپذیری از آنان سوق می‌دهد.فردی كه با معرفت در مجالس عزاداری، شركت می‌كند؛ شعور و شور، شناخت و عاطفه را درهم می‌آمیزد و در پرتو آن، انگیزه‌ای قوی در او پدیدار گشته و هنگام خروج از مراسم عزاداری، مانند محبی می‌شود كه فعال و شتابان، به دنبال پیاده كردن اوصاف محبوب در وجود خویشتن است.ج. جامعه‌سازی: هنگامی كه مجلس عزاداری، موجب انسان‌سازی گشت؛ تغییر درونی انسان به عرصه جامعه نیز كشیده می‌شود و آدمی می‌كوشد تا آرمان‌های اهل بیت‌علیهم السلام را در جامعه حكم‌فرما كند.به بیان دیگر، عزاداری بر اهل بیت‌علیهم السلام؛ در واقع با یك واسطه زمینه را برای حفظ آرمان‌های آنان و پیاده كردن آنها فراهم می‌سازد. به همین دلیل می‌توان گفت: یكی از حكمت‌های عزاداری، ساختن جامعه براساس الگوی ارائه شده از سوی اسلام است.د. انتقال‌دهنده فرهنگ شیعی به نسل بعد: كسی نمی‌تواند منكر این حقیقت شود كه نسل جدید در سنین كودكی، در مجالس عزاداری با فرهنگ اهل بیت‌علیهم السلام آشنا می‌شوند. به راستی عزاداری و مجالس تعزیه، یكی از عناصر و عوامل برجسته‌ای است تا آموزه‌های نظری و عملی امامان راستین، به نسل‌های آینده منتقل شود. مراسم عزاداری، به دلیل قالب و محتوا، بهترین راه برای تعلیم و تربیت نسل جدید و آشنایی آنان با گفتار و كردار اهل بیت‌علیهم السلام است.فلسفه و حكمت عزاداری بر امام حسین‌علیه السلام چیست؟مسئله انسان‌سازی، جامعه‌سازی و انتقال فرهنگ شیعی به نسل بعد در مجالس امام حسین‌علیه السلام، قوی‌تر نیز می‌باشد؛ زیرا ماهیت قیام امام حسین‌علیه السلام و نیز آموزه‌های تربیتی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی عاشورا، در تعالی و بالندگی انسان و جامعه چشم‌گیر بوده و عناصر رویداد كربلا، مؤلفه‌های اساسی و اصلی را در ترسیم فرهنگ شیعی رقم زده است كه توسط مراسم سوگواری به نسل بعد منتقل می‌شود.با توجه به بیانات، سخنان و شعارهای عاشورا، می‌توان عناصر انسان‌ساز، جامعه‌ساز و فرهنگ‌ساز را ملاحظه كرد؛ مواردی چون:عبادت، ایثار، شجاعت، توكل، صبر، امر به معروف و نهی از منكر، نابودی اسلام در شرایط سلطه یزیدیان، حرمت بیعت با كسی چون یزید، شرافت مرگ سرخ بر زندگی ذلت‌بار، اندك بودن انسان‌های راستین در صحنه امتحان، لزوم شهادت‌طلبی در عصر حاكمیت باطل، زینت بودن شهادت برای انسان، تكلیف مبارزه با سلطه جور و طغیان، اوصاف پیشوای حق، تسلیم و رضا در برابر خواسته خدا، همراهی شهادت‌طلبان در مبارزات حق‌جویانه، حرمت ذلت‌پذیری برای آزادگان و فرزانگان مؤمن، پل بودن مرگ برای عبور به بهشت برین، آزادگی و جوانمردی، یاری‌خواهی از همه و همیشه در راه احقاق حق. [6] .درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین بذر همت در جان افشاند، افكار حسینگر نداری دین به عالم، لااقل آزاده باش این كلام نغز می‌باشد ز گفتار حسینمرگ با عزت ز عیش در مذلت بهتر است نغمه‌ای می‌باشد از لعل درربار حسیندر عین حال موارد ذیل علاوه بر موارد پیش گفته، می‌توانند حكمت عزاداری بر امام حسین‌علیه السلام را تبیین كنند:1. نوعی اعتراض به ظالمان زمان و حمایت از مظلومان جهان؛2. عامل تقویت حس عدالت‌خواهی و انتقام‌جویی از ستمگران؛3. زمینه‌ساز اجتماع شیعیان جهت پیروی و دفاع از حق؛

### عزاداری در روایات

آیا در مورد برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت‌علیهم السلام روایتی وجود دارد؟روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ به سه روایت در خصوص توصیه ائمّه‌علیهم السلام به برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت‌علیهم السلام بسنده می‌كنیم:1. امام صادق‌علیه السلام فرمودند:رَحِمَ اللَّهُ شِیعَتَنَا، شِیعَتُنا وَ اللَّهِ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ فَقَدْ وَ اللَّهِ شَرَكُونَا فِی الْمُصِیبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ؛ [7] .خداوند شیعیان ما را مشمول رحمت خویش سازد. به خدا قسم، شیعیان ما همان مؤمنین‌اند، آنان به خدا قسم! با حزن و حسرت طولانی خویش [در عزای ما] شریك و هم‌درد مصیبت‌های ما خاندانند.2. امام رضاعلیه السلام می‌فرماید:مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابَنَا وَ بَكَی لِمَا ارْتُكِبَ مِنَّا كَانَ مَعَنَا فِی دَرَجَتِنَا یَوْمَ الْقِیَامَةِ، وَ مَنْ ذَكَرَ بِمُصَابِنَا فَبَكی وَ اَبْكی لَمْ تَبْكِ عَیْنُهُ یَوْمَ تَبْكِی الْعُیُونُ وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً یُحْیی فِیهِ أُمْرُنَا لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ؛ [8] .كسی كه متذكر مصایب ما شود و به جهت ستم‌هایی كه بر ما وارد شده، گریه كند، در روز قیامت با ما خواهد بود و مقام و درجه ما را خواهد داشت و كسی كه مصیبت‌های ما را بیان كند و خود بگرید و دیگران را بگریاند؛ در روزی كه همه چشم‌ها گریان است، چشم او نگرید و هر كسی در مجلسی بنشیند كه در آن مجلس، امر ما را زنده می‌كنند؛ روزی كه قلب‌ها می‌میرند، قلب او نخواهد مرد.3. امام صادق‌علیه السلام به فضیل فرمود:تَجْلِسُونَ وَ تُحَدِّثُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ اُحِبُّهَا فَأَحْیُوا أَمْرَنَا یَا فُضَیْلُ، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْیی أَمْرَنَا یَا فُضَیْلُ مَنْ ذَكَرَنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَیْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ؛ [9] .آیا مجالس عزا برپا می‌كنید و از اهل بیت و آنچه بر آنان گذشته است، صحبت می‌كنید؟ فضیل گفت: آری قربانت گردم، امام فرمود: این‌گونه مجالس را دوست دارم. پس امر ما را زنده گردانید كه هر كس امر ما را زنده كند، مورد لطف و مرحمت خدا قرار می‌گیرد. [ای] فضیل: هر كس از ما یاد كند یا نزد او از ما یاد كنند و به اندازه بال مگسی اشك بریزد، خدا گناهانش را می‌آمرزد، اگرچه بیش از كف دریا باشد.

### پیشینه عزاداری

آیا عزاداری برای امام حسین‌علیه السلام، در زمان امامان‌علیهم السلام سابقه دارد؟بلی، در اینجا تنها به ذكر نمونه‌های اندكی از آنچه كه در تاریخ نقل شده، بسنده می‌كنیم:1. عزاداری بنی‌هاشم در ماتم سید الشهدا؛ از امام صادق‌علیه السلام روایت شده است:پس از حادثه عاشورا هیچ بانویی از بانوان بنی‌هاشم، سرمه نكشید و خضاب ننمود و از خانه هیچ یك از بنی‌هاشم دودی كه نشانه پختن غذا باشد، بلند نشد تا آنكه ابن زیاد به هلاكت رسید. ما پس از فاجعه خونین عاشورا پیوسته اشك بر چشم داشته‌ایم. [10] .2. عزاداری امام سجادعلیه السلام؛ حزن امام سجادعلیه السلام بر آن حضرت به صورتی بود كه دوران زندگی او، همراه با اشك بود. عمده اشك آن حضرت بر مصائب سید الشهداعلیه السلام بود و آنچه بر عموها، برادران، عموزاده‌ها، عمه‌ها و خواهرانش گذشته بود تا آنجا كه وقتی آب می‌آوردند تا حضرت میل كند، اشك مبارك‌شان جاری می‌شد و می‌فرمود: چگونه بیاشامم در حالی كه پسر پیامبر را تشنه كشتند؟ [11] و می‌فرمود: «هرگاه شهادت اولاد فاطمه زهراعلیها السلام را به یاد می‌آورم، گریه‌ام می‌گیرد». [12] .امام صادق‌علیه السلام به زراره فرمود:جدم علی بن الحسین‌علیه السلام هرگاه حسین بن علی‌علیه السلام را به یاد می‌آورد، آن قدر اشك می‌ریخت كه محاسن شریفش پر از اشك می‌شد و بر گریه او حاضران گریه می‌كردند. [13] .3. عزاداری امام محمّد باقرعلیه السلام؛ امام باقرعلیه السلام در روز عاشورا برای امام حسین‌علیه السلام مجلس عزا برپا می‌كرد و بر مصائب آن حضرت گریه می‌كردند. در یكی از مجالس عزا، با حضور امام باقرعلیه السلام كمیت شعر می‌خواند، وقتی به اینجا رسید كه: «قَتیلٌ بِالطَّفِّ...»، امام باقرعلیه السلام گریه زیاد كرده، فرمودند:ای كمیت! اگر سرمایه‌ای داشتیم، در پاداش این شعرت به تو می‌بخشیدیم؛ اما پاداش تو همان دعایی است كه رسول خداصلی الله علیه وآله درباره حسان بن ثابت فرمودند كه همواره به جهت دفاع از ما اهل بیت‌علیهم السلام، مورد تأیید روح‌القدس خواهی بود. [14] .4. عزداری امام صادق‌علیه السلام؛ امام موسی كاظم‌علیه السلام می‌فرماید:چون ماه محرم فرا می‌رسید، دیگر پدرم خندان نبود؛ بلكه اندوه از چهره‌اش نمایان می‌شد و اشك بر گونه‌اش جاری بود، تا آنكه روز دهم محرم فرا می‌رسید. در این روز مصیبت و اندوه امام به نهایت می‌رسید. پیوسته می‌گریست و می‌فرمود: امروز، روزی است كه جدم حسین بن علی‌علیه السلام به شهادت رسید. [15] .5. عزاداری امام موسی كاظم‌علیه السلام؛ از امام رضاعلیه السلام نقل شده است كه فرمود:چون ماه محرم فرا می‌رسید، كسی پدرم را خندان نمی‌دید و این وضع ادامه داشت تا روز عاشورا، در این روز پدرم را اندوه و حزن و مصیبت فرا می‌گرفت و می‌گریست و می‌گفت: در چنین روزی حسین را كه درود خدا بر او باد، كشتند. [16] .6. عزاداری امام رضاعلیه السلام؛ گریه امام رضاعلیه السلام در حدی بود كه فرمودند:همانا روز مصیبت امام حسین‌علیه السلام پلك چشمان ما را مجروح نموده و اشك ما را جاری ساخته است. [17] .دعبل خدمت حضرت رضاعلیه السلام آمد. آن حضرت درباره شعر و گریه بر سید الشهداعلیه السلام كلماتی چند فرمودند؛ از جمله اینكه:ای دعبل! كسی كه بر مصایب جدم حسین‌علیه السلام گریه كند، خداوند گناهان او را می‌آمرزد. آنگاه حضرت بین حاضران و خانواده خود پرده‌ای زدند تا بر مصایب امام حسین‌علیه السلام اشك بریزند.سپس به دعبل فرمودند:برای امام حسین‌علیه السلام مرثیه بخوان، كه تا زنده‌ای تو ناصر و مادح ما هستی، تا قدرت داری از نصرت ما كوتاهی مكن.دعبل در حالتی كه اشك از چشمانش می‌ریخت، قرائت كرد:أَ فَاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَیْنَ مُجَدَّلاً وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَاناً بِشَطِّ فُرَات[ای فاطمه! آیا گمان می‌كردی حسین را افتاده بر خاك؟ در حالی كه شهید شد با لب تشنه در كنار رود فرات].صدای گریه امام رضاعلیه السلام و اهل بیت آن حضرت بلند شد. [18] .7. عزاداری امام زمان (عج)؛ بنابر روایات، امام زمان (عج) در زمان غیبت و ظهور بر شهادت جدشان گریه می‌كنند. آن حضرت خطاب به جد بزرگوارشان سید الشهداعلیه السلام می‌فرمایند:فَلَئِنْ أَخَّرَتْنِی الدُّهُورُ وَ عَاقَنِی عَنْ نُصْرَتِكَ الْمَقْدُورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِباً وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً فَلأََنْدُبَنَّكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لأََبْكِیَنَّ لَكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً، حَسْرَةً عَلَیْكَ وَ تَأَسُّفاً عَلَی مَا دَهَاكَ؛ [19] .اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و دور ماندم از یاری تو و نبودم تا با دشمنان تو جنگ كنم و با بدخواهان تو پیكار نمایم؛ هم‌اكنون هر صبح و شام بر شما اشك می‌ریزم و بجای اشك در مصیبت شما خون از دیده می‌بارم و آه حسرت از دل پر درد بر این ماجرا می‌كشم.در سوگ تو با سوز درون می‌گریم از نیل و فرات و شط، فزون می‌گریمگر چشمه چشم من، بخشكد تا حشر از دیده بجای اشك، خون می‌گریم [20] .آیا مراسم عزاداری از دوران صفویه رواج یافت؟عزاداری بر امام حسین‌علیه السلام از زمان شهادت او بوده است؛ ولی تا زمان آل‌بویه (در سال 352 ق) این عزاداری مخفی بود. قبل از قرن چهارم، عزاداری برای امام حسین‌علیه السلام، علنی نبود و نهانی در خانه‌ها انجام می‌گرفت؛ اما در نیمه دوم قرن چهارم، سوگواری در روز عاشورا آشكار و در كوچه و بازار انجام می‌یافت. عموم مورخان اسلامی - مخصوصاً مورخانی كه وقایع را به ترتیب سنواتی نوشته‌اند؛ از قبیل ابن الجوزی در كتاب منتظم و ابن اثیر در كتاب الكامل و ابن كثیر در كتاب البدایة والنهایة و یافعی در مرآت الجنان و ذهبی و دیگران - در ضمن ذكر وقایع سال 352 و سال‌های بعد از آن، كیفیت عزاداری شیعه را در روز عاشورا نوشته‌اند.از جمله ابن الجوزی گفته است: در سال 352 معز الدوله دیلمی، دستور داد مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن كنند. در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نكردند، هریسه‌پزها، هریسه (هلیم) نپختند، مردم آب ننوشیدند، در بازارها خیمه به پا كردند و به رسم عزاداری بر آنها پلاس آویختند، زنان به سر و روی خود می‌زدند و بر حسین‌علیه السلام ندبه می‌كردند. [21] .به قول همدانی: در این روز، زنان موی پریشان در حالی كه [به رسم عزاداری] صورت‌های خود را سیاه كرده بودند، در كوچه‌ها به راه افتادند و برای عزای امام حسین‌علیه السلام سیلی به صورت خود می‌زدند. [22] .بنابر گفته یافعی: این نخستین روزی بود كه برای شهیدان كربلا سوگواری می‌شد. [23] ابن كثیر در ضمن وقایع سال 352 گفته است: كه اهل تسنن قدرت منع شیعه را از این اعمال نداشتند؛ زیرا شماره شیعه بسیار و نیروی حكومت نیز با ایشان بود.از سال 352 تا اواسط قرن پنجم - كه آل‌بویه از میان رفتند - در بیشتر سال‌ها مراسم عاشورا به ترتیب مزبور، كم و بیش انجام می‌گرفت و اگر عاشورا با عید نوروز یا مهرگان مصادف می‌گردید، انجام مراسم عید را به تأخیر می‌انداختند. [24] .در همین سال‌ها كه فاطمیه و اسماعیلیه، تازه مصر را به تصرف آورده و شهر قاهره را بنا نهاده بودند، مراسم عاشورا در مصر انجام می‌یافت. بنا بر نوشته مقریزی: در روز عاشورای 363، جمعی از شیعه مطابق معمول خود (از این جمله معلوم می‌شد كه مراسم مزبور در سال‌های قبل نیز معمول بوده است)، به مشهد كلثوم، و نفیسه (از فرزندان امام حسن‌علیه السلام) رفتند و در آن دو مكان، شروع به نوحه‌گری و گریه بر امام حسین‌علیه السلام كردند. مراسم عاشورا در زمان فاطمیان هر سال برپا می‌شد: بازارها را می‌بستند و مردم دسته‌جمعی در حالی كه با هم ابیاتی در مصیبت كربلا می‌خواندند و نوحه‌گری می‌كردند؛ به مسجد جامع قاهره می‌رفتند. [25] .بعد از آن به دلیل در انزوا قرار گرفتن تشیع، مراسم عزاداری خیلی علنی نبود، هرچند وضعیت بهتر از قبل زمان آل‌بویه بود. آنچه از بعضی منابع به دست می‌آید - خصوصاً كتاب روضة الشهداء كاشفی - قبل از زمان صفویه نیز مجالس سوگواری برای اباعبداللَّه‌علیه السلام برپا می‌شده است. [26] پس از صفویه به دلیل ترویج تشیع، عزاداری شكل عام و علنی‌تری به خود گرفت.منشأ زنجیرزنی، سینه‌زنی، تعزیه و علامت از كدام فرهنگ و ملل است؟«زنجیرزنی»، از هندوستان و پاكستان به ایران آمده است. از آنجا كه برخی به وضع نامناسبی با زنجیر عزاداری كرده و موجب زخمی شدن بدن و خون آمدن آن می‌گشت، برخی از علما به حرمت آن فتوا دادند؛ ولی اگر این عمل به شیوه‌ای انجام شود كه موجب صدمه به بدن و تقبیح عاقلان نگشته و زمینه را برای وهن آموزه‌های عاشورا فراهم نسازد، اشكالی ندارد؛ چنان كه در عموم عزاداری‌های ایران در خصوص زنجیرزنی، به دلیل رعایت شؤون عزاداری این نوع سوگواری رایج است. [27] .اصل سنّت «سینه‌زنی» در میان عرب‌ها رایج بوده و بعدها به صورت موجود درآمده است كه با انتخاب نوحه‌های سنگین، حركات دست بر سینه می‌خورد. این گونه عزاداری ابتدا به صورت فردی بوده و زمانی كه سوگواری علنی و گسترده شد - خصوصاً در زمان صفویه - به شكل گروهی درآمده است. [28] .«تعزیه»، عبارت است از مجسم كردن و نمایش دادن واقعه جانسوز عاشورا، ظاهراً این نوع عزاداری در دوره كریم‌خان زند در ایران معمول و در زمان صفویه رایج شد و در زمان ناصرالدین شاه گسترش یافت. منشأ آن هم مشاهدات شاه در سفرهای خود از تئاترهای اروپا بوده كه این امر، نمایش‌دهی را در واقعه عاشورا عینی ساخته است. باید توجه داشت كه اجرای تعزیه، مخصوص ایران نبوده و در كشورهای اسلامی و شیعی دیگری نیز این سنّت مورد توجه بوده است و با سبك‌های گوناگون و اعتقادات و مراسم مختلف و ابزار و ادوات دیگری اجرا می‌شود؛ از جمله در هند و پاكستان كه رواج بیشتری دارد. [29] .«علامت»، از ابزار و وسایل عزاداری امام حسین‌علیه السلام است كه در هیئت‌ها و دسته‌های مذهبی به كار گرفته می‌شود. این ابزار پس از ارتباط ایران با اروپایی‌ها در عصر قاجار، از آیین‌های مذهبی مسیحیت اقتباس شده است. این ابزار، نماد و مظهری است كه گاهی عزاداران را از محتوا و اصل عزاداری و اقامه شعائر دینی بازمی‌دارد. [30] .آیا شیوه‌های عزاداری كه در زمان صدر اسلام وجود نداشته است، یك نوع بدعتگذاری در دین نیست؟یكم. باید توجه كرد كه شیوه‌های عزاداری، غیر از ماهیت عزاداری است. در واقع عزاداری یك اصلی است كه به گونه‌های متفاوت و در شكل‌های مختلف، ظهور می‌كند؛ بنابراین آنها صرفاً یك ابزارند نه بیشتر.دوم. ابزار و اظهار ماهیت باید با محتوای عزاداری و مغز پیام متناسب باشد؛ به صورتی كه بتواند با بهترین، شیواترین، نافذترین و نافع‌ترین وجهی، پیام و درس و آموزه را به دیگران منتقل كند. به بیان دیگر، باید لباسی باشد كه به قامت آن راست آید؛ نه كوچك‌تر و نه بزرگ‌تر. اگر كوچك باشد، كه همه پیام را پوشش نمی‌دهد و اگر بزرگ‌تر باشد، ذهن مخاطب را منحرف می‌كند و او را از اصل فهم حقیقت بازمی‌دارد.سوم. می‌توان برای ابلاغ محتوای پیام، از ابزارهایی كه در فرهنگ و تمدن ملل گوناگون وجود دارد سود جست و آنها را به خدمت گرفت؛ چنان كه اسلام زبان اردو را در هند به خدمت گرفت و آن را ابزاری برای صدور اسلام به شبه قاره قرار داد. یا فلسفه را از یونان گرفت و آن را در خدمت آموزه‌های وحیانی گذاشت و....چهارم. اسلام به آداب و رسوم ملل تا زمانی كه با آموزه‌های اصلی و گوهر اسلام در تضاد و تهافت نباشد، احترام گذاشته و هیچ منعی نسبت به آنها روا نمی‌دارد؛ مثلاً اسلام هیچ گاه برای زبان و رنگ لباس و كیفیت غذای ملل مختلف، فنون، صنایع و علوم - مادامی كه با روح اسلام منافات نداشته باشد - محدودیتی قائل نیست.با توجه به آنچه گفته شد، از دیدگاه اسلام «عزاداری و سوگواری» اهل بیت‌علیهم السلام، می‌تواند در قالب‌ها، فرم‌ها و ابزاری كه در میان ملل و اقوام مختلف مرسوم بوده، محقق می‌شود و به شیوه‌های گوناگون تجلی یابد. این تا زمانی است كه قالب‌ها؛ شكل‌ها، شیوه‌ها و گونه‌ها، به اصل پیام و محتوا لطمه وارد نسازد؛ بلكه به بهترین نحو پیام را در ذهن و جان مخاطب جای دهد. از این رو استفاده از شیوه‌های عزاداری كه در زمان صدر اسلام نبوده (مانند زنجیرزنی، سینه‌زنی، تعزیه و...) نه تنها بدعت در دین نیست؛ بلكه مددكار اسلام بوده و می‌تواند در حد خود، شعارهای عاشورا و اهل بیت‌علیهم السلام را به گوش انسان معاصر رسانده و قلب او را به سمت باور بدان‌ها سوق دهد.در هر حال تأكید می‌كنیم كه اینها تنها ابزارند نه بیشتر و باید همواره جنبه ابزاری آنها حفظ شود؛ نه آنكه خدای ناكرده ابزار بر جان مسئله فائق آید! ابزار تنها پلی برای گذشتن و رسیدن به بن و مایه مطلب است و هیچ گاه هدف اولی نمی‌باشد. آنچه گاهی مشاهده می‌شود، متأسفانه همین قصه تلخ است كه عده‌ای از روی نادانی، به ظاهر بیش از باطن اهمیت می‌دهند و اصل موضوع را مغفول می‌گذارند.چرا عزاداری سایر امامان‌علیهم السلام، مانند عزاداری امام حسین‌علیه السلام نیست؟این به دلیل گستره كمی و كیفی واقعه عاشوراست. وضعیت خاص جهان اسلام و مسلمانان، حالات حاكمان مسلمان و ظلم‌های فراوان آنان، دربند كشیده شدن انسانیت و آزادی، تحقیر امت اسلامی، سلب امنیت، تشدید ظلم علیه شیعیان، فراموشی آموزه‌هایی چون امر به معروف و نهی از منكر، شیوع بدعت‌ها و ورود آنها به دین، اخلال در وحدت مسلمانان، فراموشی اخلاق اسلامی و انسانی و... از یك سو و موقعیت ویژه اباعبداللَّه‌علیه السلام از جهت مظلومیت و تنهایی، كیفیت برخورد مسلمانان به ظاهر دوست با حضرت، نوع جنگ و برخورد فیزیكی با آن حضرت و اصحاب و اهل و عیالش، آموزه‌ها و درس‌های تربیتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی به خصوص امام حسین‌علیه السلام از سوی دیگر؛ [31] همه و همه شكل خاصی به این حادثه داده است كه ابعاد گوناگون، پیچیده و ژرف آن، موضوعات و مسائل فراوانی را برای تحقیق و پژوهش فراروی محققان قرار داده است و این با توجه به وجود هزاران كتابی است كه تاكنون در زمینه این رویداد، به نگارش درآمده است.حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله امام علی‌علیه السلام، حضرت زهراعلیها السلام، امام حسن مجتبی‌علیه السلام و معصومان پس از اباعبداللَّه‌علیه السلام؛ به دلیل همین ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد قصه كربلا، این همه بر احیای یادكرد آن در قالب عزاداری تأكید فرموده‌اند. [32] .به هر روی نفس حوادث عاشورا و ابعاد گوناگون آن، آن را واقعه‌ای بی‌نظیر در تاریخ ساخته است؛ چنان كه امام صادق‌علیه السلام فرمود: «لا یَوْمَ كَیَوْمِكَ یا أباعَبْدِاللَّهِ» [33] و روشن است كه نكوداشت هر واقعه‌ای، به گستردگی آن بستگی دارد و چون حادثه عاشورا چنین است، عزاداری آن نیز كماً و كیفاً با عزاداری برای واقعه‌های دیگر قابل مقایسه نیست.

### روش عزاداری

عزاداری برای امام حسین تا چه اندازه مجاز است؟با توجه به حكمت عزاداری بر اهل بیت‌علیهم السلام - به خصوص امام حسین‌علیه السلام - حد عزاداری را شرع و عقل تعیین می‌كنند. اگر عزاداری در شیوه‌هایی اجرا شود كه شور را بر شعور غالب سازد و به نوعی موجب انحراف از فلسفه عزاداری گردد؛ خارج از حدود عزاداری مشروع، مقبول، موجه و معقول است. اگر قالب‌های عزاداری به گونه‌ای باشد كه عقلای جامعه، آن را تقبیح كرده، آن را موجب وهن مذهب و آموزه‌های اصلی عاشورا می‌دانند، قطعاً حد غیر مجاز عزاداری خواهد بود.گفتنی اینكه شكل و صورت عزاداری، باید به گونه‌ای باشد كه بتواند هسته و محتوای اصلی پیام عاشورا را به مردم ابلاغ كند و باور انسان‌ها را نسبت به آنها تقویت نماید، ولی اگر این ظاهر به صورتی درآید كه نه تنها باطن و مغز را نشان ندهد، بلكه باعث گردد اصل مسئله و موضوع خدشه‌دار شود، شكل و صورت مناسبی نخواهد بود و این لباس بر قامت این تن رعنا، راست نخواهد آمد.[34] .با توجه به ابهت و شوكتی كه حضرت امام حسین‌علیه السلام داشتند، چرا در برخی مراسم و مجالس، چهره مظلوم و خوار، از ایشان ترسیم می‌كنند چگونه توجیه می‌شود؟عزت - به معنای سخت، محكم و استوار بودن - صفت پسندیده‌ای است كه در برخی آیات قرآنی بر آن پافشاری شده و آن را زیبنده خداوند، و رسولش و مؤمنان دانسته است. [35] .امام حسین‌علیه السلام و اصحاب ایشان، با تأسی به این آموزه قرآنی در گفتار و عمل همواره پیش قدم بودند و هیچ گونه زبونی و ذلت را تاب نیاوردند تا آنجا كه «هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ» به یكی از شعارهای اصیل نهضت عاشورایی تبدیل شد.اما متأسفانه در بعضی از منابع و نوشته‌ها - كه دستمایه برخی از مجالس عزاداری نیز هست - عنصر عزت در سیره نهضت سید الشهداعلیه السلام مفقود و مغفول است.ریشه و عامل روانی این شیوه، در این نكته نهفته است كه برخی از مبلغان نهضت حسینی، بجای آنكه سعی و تلاش خود را در افزایش شناخت مردم با ابعاد گوناگون این واقعه عظیم قرار دهند؛ تنها به تحریك احساسات و عواطف آنان پرداخته و برای این منظور به نقل مطالب از هر منبع غیر موثق و غیر مستند روی می‌آورند و چهره‌ای ذلیلانه از نهضت اباعبداللَّه‌علیه السلام برای مردم ترسیم می‌كنند!به هر روی، بیان پاره‌ای از مطالب - كه صورتی رقت‌بار و به دور از عزت برای امام حسین‌علیه السلام و اصحاب و همراهان وی مطرح می‌سازد - با اصل غیرتمندی دین اسلام و سیره نبوی و علوی و اهل بیت‌علیهم السلام ناسازگار و كاری غیر موجه است.البته روایت «مظلومیت اباعبداللَّه‌علیه السلام»؛ به معنای تحلیل ظلم‌های مستندی كه بر حضرت و صحابه او رفت، هیچ منافاتی با عزتمندی آن شخصیت عظیم ندارد؛ بلكه عزت سید الشهدا و همراهانش را بیشتر روشن می‌سازد؛ زیرا با تبیین ظلم دشمنان آن حضرت و چگونگی برخورد اباعبداللَّه‌علیه السلام با آن و تشریح ابعاد ظلم‌ستیزی ایشان، مشخص می‌گردد كه روحیه عزیزانه چگونه و در چه قالبی می‌تواند در برابر ظلم ایستادگی كند.چرا برای بزرگداشت عاشورا به روش بحث و گفت‌وگو اكتفا نمی‌شود؟ آیا زنده نگه داشتن یاد عاشورا فقط منحصر به این است كه انسان سینه‌زنی و گریه كند، شهر را سیاه‌پوش كند، مردم تا نیمه‌های شب به عزاداری بپردازند و حتی گاهی روزها كار و زندگی خود را تعطیل كنند؛ مخصوصاً با توجه به اینكه این امور ضررهای اقتصادی به دنبال دارد.آیا ممكن‌نیست این خاطره‌ها به گونه‌ای تجدید شود كه ضررهای اقتصادی و اجتماعی كمتری داشته باشد، مثلاً جلسات بحث، میزگرد یا سمینارهایی ترتیب داده شود، و با تماشای بحث و گفت‌وگو خاطره این حادثه برای مردم تجدید شود؟بحث درباره شخصیت سید الشهداعلیه السلام در قالب تشكیل میزگردها، كنفرانس‌ها، سخنرانی‌ها، نوشتن مقالات و امثال این قبیل كارهای فرهنگی، علمی و تحقیقات، بسیار مفید و لازم است و البته در جامعه ما نیز انجام می‌شود و به بركت نام سیدالشهداعلیه السلام و عزاداری آن حضرت، بحث، گفت‌وگو و تحقیقات زیادی درباره این امور صورت می‌گیرد و مردم نیز معارف را فرا می‌گیرند.این فعالیت‌ها بجای خود لازم است، اما آیا برای اینكه ما از حادثه عاشورا بهره‌برداری كامل كنیم، این اقدامات كافی است؟ یا اینكه امور دیگری نیز مثل همین عزاداری‌ها بجای خود لازم است؟جواب دادن به این سؤال متوقف بر این است كه ما نظری روان‌شناسانه به انسان بیندازیم و ببینیم عواملی كه در رفتار آگاهانه ما مؤثر است، فقط عامل شناختی و معرفت است یا عوامل دیگری هم در شكل دادن رفتارهای اجتماعی ما مؤثر است.هنگامی كه در رفتارهای خود دقت كنیم، درمی‌یابیم كه در رفتارهای ما دست‌كم دو دسته از عوامل نقش اساسی ایفا می‌كنند. یك دسته عوامل شناختی كه موجب می‌شود انسان مطلبی را بفهمد و بپذیرد. طبعاً مطلب مورد نظر از هر مقوله‌ای كه باشد، متناسب با آن از استدلال عقلی، تجربی و یا راه‌های دیگر استفاده می‌شود.قطعاً شناخت در رفتار ما تأثیر زیادی دارد، اما یگانه عامل مؤثر نیست. عوامل دیگری هم هستند كه شاید تأثیر آنها در رفتار ما بیشتر از شناخت باشد. این عوامل را به طور كلی احساسات و عواطف، تمایلات، گرایش‌ها می‌نامند. اینها سلسله‌ای از عوامل درونی و روانی است كه در رفتار ما مؤثر است.هرگاه شما رفتار خود را تحلیل كنید، - خواه رفتار مربوط به زندگی فردی و خانوادگی، خواه رفتار اجتماعی و یا سیاسی شما باشد - خواهید دید، عامل اصلی كه شما را به انجام آن رفتار واداشته، چه بسا عوامل تحریك‌كننده و برانگیزاننده باشد.مرحوم شهید استاد مطهری در این باره می‌فرمایند:عاملی باید در درون ما باشد تا ما را برانگیزاند. باید برای هر كاری میلی داشته باشیم تا آن كار را انجام دهیم. باید شور و شوقی نسبت به انجام آن كار پیدا كنیم، علاقه‌ای نسبت به آن كار داشته باشیم تا بر انجام آن اقدام كنیم. فقط شناختْ كافی نیست تا ما را به حركت درآورد. عامل روانی دیگری نیاز داریم تا ما را به سوی كار برانگیزاند و به طرف انجام كار سوق دهد. این‌گونه عوامل را انگیزه‌های روانی، احساسات و عواطف و مانند آنها می‌نامند. این عوامل در مجموع، میل به حركت را در انسان به وجود می‌آورد، عشق به انجام كار را ایجاد می‌كند و شور و هیجان به وجود می‌آورد. تا این عوامل نباشد كار انجام نمی‌گیرد. حتی اگر انسان به یقین بداند كه فلان ماده غذایی برای بدن او مفید است، اما تا اشتها نداشته باشد و یا تا اشتهای او تحریك نشود، به سراغ خوردن آن غذا نمی‌رود. اگر فرضاً اشتهای كسی كور شود و یا به بیماری مبتلا شود كه اشتها پیدا نكند، هر چه به او بگویند كه این ماده غذایی برای بدن او خیلی مفید است، تمایلی به خوردن آن پیدا نمی‌كند؛ پس غیر از آن دانستن، باید این میل و انگیزه نیز در درون انسان باشد. مسائل اجتماعی و سیاسی هم همین حكم را دارد. هر چه شخص بداند فلان حركت اجتماعی خوب و مفید است، تا انگیزه‌ای برای انجام آن حركت نداشته باشد، حركتی انجام نمی‌دهد.حال، بعد از اینكه پذیرفتیم برای حركت‌های آگاهانه و رفتارهای انسانی، دو دسته عوامل شناختی و انگیزشی یا عواطف و احساسات لازم است و بعد از اینكه دانستیم حركت سید الشهداعلیه السلام چه نقش مهمی در سعادت انسان‌ها داشته است، متوجه خواهیم شد این شناخت خود به خود برای ما حركت‌آفرین نمی‌شود. هنگامی دانستن و به یاد آوردن آن خاطره‌ها ما را به كاری مشابه كار امام و به پیمودن راه او وامی‌دارد كه در ما نیز انگیزه‌ای به وجود آید و براساس آن، ما هم دوست داشته باشیم آن كار را انجام دهیم.خودِ شناخت، این میل را ایجاد نمی‌كند؛ بلكه باید عواطف ما تحریك شود و احساسات ما برانگیخته شود تا اینكه ما هم بخواهیم كاری مشابه كار او انجام دهیم.جلسات بحث و گفت‌وگو و سخنرانی‌ها می‌تواند آن بخش اول را تأمین كند؛ یعنی، شناخت لازم را به ما بدهد، اما عامل دیگری هم برای تقویت احساسات و عواطف لازم داریم، البته خود شناخت، یادآوری و مطالعه یك رویداد می‌تواند نقشی داشته باشد، اما نقش اساسی را چیزهایی ایفا می‌كند كه تأثیر مستقیمی بر احساسات و عواطف ما داشته باشد.هنگامی كه صحنه‌ای بازسازی می‌شود و انسان از نزدیك به آن صحنه می‌نگرد، این مشاهده با هنگامی كه انسان بشنود چنین جریانی واقع شده، یا اینكه فقط بداند چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده است، بسیار تفاوت دارد.نمونه این مسئله را شما خود بارها تجربه كرده‌اید. مكرراً حوادث عاشورا را شنیده‌اید و در ذهن شما جای گرفته است. می‌دانید امام حسین‌علیه السلام روز عاشورا چگونه به شهادت رسید، اما آیا دانسته‌های شما اشك شما را جاری می‌كند؟ وقتی در مجالس شركت می‌كنید و مرثیه‌خوان مرثیه می‌خواند، مخصوصاً اگر لحن خوبی هم داشته باشد و به صورت جذابی داستان كربلا را برای شما بیان كند، آنگاه می‌بینید كه بی‌اختیار اشك شما جاری می‌شود.این شیوه می‌تواند در تحریك احساسات شما تأثیر داشته باشد كه خواندن و دانستن، چنان اثری را ندارد. به همین نسبت آنچه دیده می‌شود، به مراتب مؤثرتر از شنیدنی‌هاست. منظور از این توضیحات آن بود كه ما علاوه بر اینكه باید بدانیم چرا اباعبداللَّه‌علیه السلام قیام كرد، بدانیم كه چرا مظلومانه شهید شد، باید این مطلب به گونه‌ای برای ما بازسازی شود تا عواطف و احساسات ما برانگیخته‌تر شود. هر اندازه اینها در برانگیخته‌تر شدن عواطف و احساسات ما مؤثرتر باشد، حادثه عاشورا در زندگی ما مؤثرتر خواهد بود.بنابراین صِرف بحث و بررسی عالمانه واقعه عاشورا، نمی‌تواند نقش عزاداری را ایفا كند. باید صحنه‌هایی در اجتماع به وجود آید كه احساسات مردم را تحریك كند. همین كه صبح از خانه بیرون می‌آیند، می‌بینند شهر سیاه‌پوش شده است، پرچم‌های سیاه نصب شده است... خود این تغییر حالت، دل‌ها را تكان می‌دهد.گرچه مردم می‌دانند فردا محرم است، اما دیدن پرچم سیاه، اثری را در دل آنان می‌گذارد كه دانستن اینكه فردا اول محرم است، آن اثر را نمی‌گذارد. راه انداختن دسته‌های سینه‌زنی با آن شور و هیجان خاص خود می‌تواند، آثاری را به دنبال داشته باشد كه هیچ كار دیگر آن آثار را ندارد.اینجاست كه متوجه می‌شویم چرا حضرت امام‌رحمه الله بارها می‌فرمود آنچه داریم از محرم و صفر داریم. چرا این همه اصرار داشت كه عزاداری به همان صورت سنتی برگزار شود؟ چون در طول سیزده قرن تجربه شده بود كه این امور نقش عظیمی در برانگیختن احساسات و عواطف دینی مردم ایفا می‌كند و معجزه می‌آفریند.تجربه نشان داده كه بیشتر پیروزی‌هایی كه در دوران انقلاب و یا در دوران جنگ در جبهه‌ها حاصل شد، در اثر شور و نشاطی بود كه مردم در ایام عاشورا و به بركت نام سیدالشهداعلیه السلام حاصل می‌كردند. این تأثیر كمی نیست. با چه قیمتی می‌شود چنین عاملی را در اجتماع آفرید كه این همه شور و حركت در مردم ایجاد كند؟ این همه عشق مقدس بیافریند، تا جایی كه افراد را برای شهادت آماده كند؟ اگر بگوییم در هیچ مكتبی و یا در هیچ جامعه‌ای چنین عاملی وجود ندارد، سخن گزافی نگفته‌ایم.

### پاورقی

[1] ر. ك: سوره شوری، آیه 23؛ سوره هود، آیه 29؛ میزان الحكمه، ج 2، ص 236.  
[2] ر. ك: المحبة فی الكتاب و السنة، ص 170 - 169 و 182 - 181.  
[3] بحارالانوار، ج 44، ص 287.  
[4] امالی، ص 305.  
[5].  
[6] در این خصوص ر. ك: فرهنگ عاشورا، ص 271 - 268؛ حسین، عقل سرخ، ص 119 - 77؛ امام حسن و امام حسین‌علیه السلام، ص 121 - 116.  
[7] بحارالانوار، ج 43، ص 222.  
[8] همان، ص 278.  
[9] همان، ص 282 و 289.  
[10] ر. ك: امام حسن و امام حسین‌علیه السلام، ص 145.  
[11] بحارالانوار، ج 44، ص 145.  
[12] خصال، ج 1، ص 131.  
[13] بحارالانوار، ج 45، ص 207.  
[14] مصباح المتهجد، ص 713.  
[15] امام حسن و امام حسین‌علیه السلام، ص 143.  
[16] حسین، نفس مطمئنه، ص 56.  
[17] بحارالانوار، ج 44، ص 284.  
[18] همان، ج 45، ص 257 «مُجَدَّل» یعنی بر خاك افتاده شده.  
[19] بحارالانوار، ج 101، ص 320.  
[20] مصطفی آرنگ به نقل از اشك حسینی، سرمایه شیعه، ص 66.  
[21] المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، ج 7، ص 15.  
[22] تكملة تاریخ الطبی، ص 183.  
[23] مرآت الجنان، ج 3، ص 247. مقصود عزاداری به طور علنی است.  
[24] النجوم الزاهرة فی ملوك مصر و قاهرة، ج 4، ص 218.  
[25] الخطط، مقریزی، ج 2، ص 289. و نیز ر. ك: النجوم الزاهرة، ج 4، ص 126، (بخش وقایع سال 366)؛ اتعاظ الحنفاء، مقریزی، ج 2، ص 67 به نقل از: سیاهپوشی در سوگ ائمّه نور، ص 162 - 161.  
[26] در این خصوص ر. ك: مقالات تاریخی، رسول جعفریان، ج 1، ص 206 - 201،185 - 183.  
[27] موسوعة العتبات المقدسة، ج 8، ص 378.  
[28] موسیقی مذهبی ایران، ص 26.  
[29] همان، ص 35-33 و درآمدی بر نمایش و نیایش در ایران، ص 86، كیهان فرهنگی، مهر 63، ص27.  
[30] فرهنگ عاشورا، ص 346.  
[31] در این خصوص ر. ك: حسین، نفس مطمئنه، ص 18 - 5.  
[32] ر. ك: بحارالانوار، ج 44، ص 293،291،289،282،281،245،244،243،223 و....  
[33] شیخ صدوق، امالی، ص 77.  
[34] در این خصوص ر. ك: پیرامون عزاداری عاشورا، (مجموعه سخنان، استفتائات و جواب‌های مقام معظم رهبری در خصوص عاشورا).  
[35] ر. ك: سوره نساء، آیه 139؛ سوره منافقون، آیه 8. و در روایات نیز بر این مهم تأكید شده است ر. ك: نهج‌البلاغه، حكمت 113 و 371؛ منتخب میزان الحكمه، ص 346 و....

## 15. تحلیلی جامعه شناختی از سنت عزاداری امام حسین (ع)

### مشخصات كتاب

‏شماره كتابشناسی ملی : ایران۷۶-۱۲۵۷۴  
‏سرشناسه : میرسپاه اكبر، حجت‌الاسلام   
‏عنوان و نام پدیدآور : تحلیلی جامعه‌شناختی از سنت عزاداری امام حسین میرسپاه اكبر، حجت‌الاسلام   
‏منشا مقاله : ، معرفت ش ۲۰، (بهار ۱۳۷۶): ص ۸۵ ـ ۸۷.  
‏توصیفگر : سوگواریهای ماه محرم   
‏توصیفگر : جامعه‌شناسی‌

### تحلیلی جامعه شناختی از سنت عزاداری امام حسین

«حرم سیدالشهداء مزار انبیا و ملائكه است «زیارت سیدالشهدا (ع) موجب برآورده شدن حوایج دنیوی و به دست آوردن ثواب‌های اخروی و استكمالات معنوی می‌شود».راه انداختن دسته‌های سینه‌زن و زنجیر زن، پوشیدن لباس سیاه، حمل پرچم‌های رنگارنگ، علم، علامت و مانند اینها، همه برای زنده نگه‌داشتن فرهنگ عاشورا، امر ضروری است و مبارزه با اینها یا ناشی از اغراض سوء است و یا از كمال بی‌خبری و بی‌سلیقگی.«كنش اجتماعی را می‌توان به عنوان ساده‌ترین عنصر زندگی اجتماعی انسان در نظر گرفت. از «كنش اجتماعی چنین تعبیر كرده‌اند: «حركت‌بارزی كه از یك انسان برای حصول هدفی نسبت‌به انسان دیگر، صادر می‌شود.» وقتی «كنش اجتماعی استمرار یابد «تحریك متقابل اجتماعی روی می‌دهد و این تحریك به «ارتباط متقابل اجتماعی منجر می‌شود.براثر «ارتباط متقابل اجتماعی كنش‌های اجتماعی یك انسان با كنش‌های اجتماعی انسان‌های دیگری كه در پیرامون او هستند، می‌آمیزند و از این آمیزش، «كنش‌های متقابل اجتماعی به وجود می‌آیند. از «كنش‌های متقابل اجتماعی ، كه یكی از مفاهیم محوری در جامعه‌شناسی است، می‌توان چنین تعبیر كرد: كنش‌هایی هستند كه بین دو یا چند انسان واقع می‌شوند و در میان آنان نوعی هماهنگی به وجود می‌آورند.كنش‌های متقابل اجتماعی در تقسیم نخستین، بر دو قسم‌اند: پیوسته و گسسته.كنش‌های متقابل اجتماعی پیوسته آنهایی است كه در جهت یگانه‌ای صورت می‌گیرند؛ مانند گفتگو برای كشف یك حقیقت و یا تعاون برای تحقق یك امر خیر.كنش‌های متقابل اجتماعی گسسته آنهایی است كه جهت یگانه‌ای ندارند؛ مانند رقابت و ستیز.دوام و استحكام زندگی اجتماعی به آمیختن كنش‌های متقابل پیوسته و گسسته بستگی دارد و بدین‌گونه است كه مفهوم «همسازی مطرح می‌شود.«همسازی كوششی برای رفع اختلاف كنش‌های متقابل پیوسته و گسسته است. صورت كامل همسازی «سازگاری می‌باشد كه نه «سازش است و نه «توافق ؛ زیرا در این دو، تنزل از مواضع مطرح می‌باشد، در حالی كه در سازگاری اصلا سخن از تنزل نیست، هر چند ممكن است در مواردی هم تنزلی رخ دهد، بلكه سخن در این است كه می‌دانند به هم نزدیك می‌شوند و می‌خواهند كه به هم نزدیك شوند. بدین دلیل، از «سازگاری به همسازی‌ای كه با خواست و آگاهی شخصی صورت می‌گیرد، تعبیر شده است. از همسازی كنش‌های متقابل پیوسته و گسسته، «گروه اجتماعی پدید می‌آید.«گروه اجتماعی نیز یكی دیگر از مفاهیم محوری جامعه‌شناسی است و از آن به دو یا عده بیشتری از انسان‌ها تعبیر می‌شود كه كنش‌های متقابلی بین آنان روی می‌دهد و از همسازی برخوردارند.كنش‌های متقابل اعضای گروه و خرده‌گروه‌ها موجب «پویایی گروهی می‌شود و بر اثر آن، اعضای گروه در زندگی یكدیگر رخنه می‌كنند و به یكدیگر وابسته می‌شوند و در نتیجه، به اتحاد بیشتری دست می‌یابند. «نفوذ متقابل گروهی و «اتكای متقابل گروهی از این طریق حاصل می‌شود. از هماهنگی و سنخیتی كه بدین منظور در رفتار اعضای گروه پدید می‌آید «رفتار گروهی ظاهر می‌شود.گونه‌ای از «رفتار گروهی ، كه جنبه عاطفی شدید دارد و بر كنش‌ها و یا واكنش‌های متقابل دورانی استوار است، «رفتار جمعی نامیده می‌شود.كنش‌ها یا واكنش‌های مزبور به «واگیری اجتماعی می‌انجامد؛ یعنی بر اثر آنها، اعضای گروه به سرعت و با شدتی فزاینده، رفتار عاطفی یكدیگر را فرامی‌گیرند و در نتیجه، از نوعی مسانخت عاطفی برخوردار می‌شوند.گروه برخوردار از «رفتار جمعی را «جمع می‌نامند.جامعه‌شناسان معمولا از مفهوم «جمع ، خود را به مفهوم «جماعت ، كه مهم‌ترین نوع جمع است، می‌رسانند و آنگاه تحقیق خود را روی «جماعت متمركز می‌كنند. «جماعت جمعی است پرمسانخت، مركب از اشخاصی كه معمولا در یك‌جا گرد نمی‌آیند، با یكدیگر «ربط می‌یابند و به «جنب و جوش می‌افتند.«ربط رابطه عاطفی عمیقی است كه دو یا چند تن را به یكدیگر پیوند می‌دهد، به طوری كه آنان به راحتی و خودبه خود با یكدیگر هماهنگ می‌شوند. «جنب و جوش رفتار عاطفی آشكاری است كه بر اثر ربط اشخاص روی می‌دهد؛ مانند كف زدن و یا تكبیر گفتن. یكی از انواع جماعت، كه با سایر انواع آن فرق بسیار دارد و از این‌رو، می‌توان آن را جمعی مستقل از جماعت‌به شمار آورد، «جماعت نامجاور» یا «عامه است. «عامه جمعی است كم تشابه و تسانخ، مركب از افرادی كه معمولا در یك جا گرد نمی‌آیند، ولی به سبب مصالح مشترك خود با یكدیگر ارتباط پیدا می‌كنند و موجد «عقیده عمومی و «وفاق عمومی می‌شوند.مقصود از «عقیده عمومی قضاوتی است كه مورد قبول عامه باشد؛ مانند قضاوت عامه كتابخوان كه «كتاب در وضع فعلی از عرضه و تقاضای متناسبی برخوردار نیست و یا قضاوت عامه ورزشكار كه «مسؤول امور ورزشی كشور، درایت كافی ندارد.» منظور از «وفاق عمومی نیز عقیده‌ای است‌سخت دامنه‌دار و ریشه‌دار مانند عقیده عامه كتابخوان كه «كتاب، ناصح مشفق و انیس كنج تنهایی است و یا مانند عقیده عامه ورزشكار كه «تواضع و جوانمردی دو ویژگی جدایی‌ناپذیر ورزشكار واقعی است.»اكنون نوبت آن است كه بحث را به گونه‌ای هدایت كنیم تا مناسبت طرح این مفاهیم جامعه‌شناختی را با آنچه قصد ادای آن را داریم، روشن سازد:هر جامعه انسانی [1] را مورد مداقه قرار دهیم، متوجه می‌شویم به طور عمده از چندین «عامه تشكیل شده است و هر «عامه ای را مورد بررسی قرار دهیم، متوجه می‌شویم كه بر اساس «عقیده عمومی و «وفاق عمومی از خویش، عمل و عكس‌العمل بروز می‌دهد. بنابراین، می‌توانیم بگوییم: هر جامعه‌ای بر اساس عقاید و وفاق‌های عمومی به حیات اجتماعی‌اش ادامه می‌دهد.از سخن فوق، می‌توان چنین استفاده كرد كه: نفوذ در عقاید و وفاق‌های عمومی و تغییر آنها مساوی با نفوذ و تغییر حیات اجتماعی است. به همین دلیل، «عقیده عمومی و «وفاق عمومی به شدت مورد توجه جامعه‌شناسان و علمای سیاست قرار دارد.اگر بخواهیم جامعه‌ای را در راستای یك مكتب قرار دهیم باید چاره‌ای بیندیشیم تا عقیده عمومی در این راستا قرار گیرد. برای این كار، به طور كلی، از چهار شیوه بهره گرفته می‌شود:الف - تطمیع؛ب - تهدید؛ج - تخریب؛د - تبلیغ؛در میان این چهار شیوه، تقریبا همه محققان قبول دارند كه چهارمین شیوه از همه كارسازتر و مؤثرتر و بنابراین، مهم‌تر است. [2] و باز به همین دلیل، جامعه‌شناسان و علمای سیاست، تحقیقات وسیعی در این زمینه انجام داده‌اند كه هنوز هم این تحقیقات به گونه‌هایی ادامه دارد. متاسفانه به سبب گستردگی آن تحقیقات و عدم مجال، در اینجا، ذكر گزارشی - هرچند اجمالی - از آنها مقدور نیست. بنابراین، فقط به چند مطلب، كه با این بحث تناسب بیشتری دارد، اشاره می‌كنیم:یكی از شیوه‌های بسیار مؤثر تبلیغی، تشكیل جلسات «تذكر» درباره امری است كه ترویج آن مورد نظر است. در این جلسات به طور عمده، از مكانیسم «كنش و یا واكنش متقابل دورانی استفاده می‌شود؛ بدین صورت كه افراد گرد آمده، به وسیله «ذاكر» تحریك می‌شوند. این تحریك، واكنشی در افراد به وجود می‌آورد. این واكنش در «ذاكر» مؤثر می‌افتد و واكنش شدیدتری را موجب می‌شود. این واكنش شدیدتر، خود تحریكی مجدد نسبت‌به آن افراد خواهد بود و باز واكنش و تحریكی دیگر. به این طریق، همواره بر شدت واكنش متناسخ آن افراد افزوده می‌شود و این همان است كه از آن اینچنین تعبیر می‌شود: كنش‌های متقابل و واكنش‌های درونی اینچنین، به واگیری اجتماعی می‌انجامد.جلسات عزاداری امام حسین علیه‌السلام را در این ارتباط می‌توان مورد مداقه قرار داد. عزاداری امام حسین علیه‌السلام از ابعاد گوناگون قابل بحث و بررسی است. بحمدالله، بسیاری از این ابعاد، توسط علمای دین تا حدودی مورد بررسی قرار گرفته است، اما در این بحث، بعدی كه ذكر شد، مد نظر است.وقتی از این زاویه نیز در توصیه‌های ائمه اطهارعلیهم‌السلام به تشكیل جلسات عزاداری امام حسین علیه‌السلام نگاه كنیم این كار را بسیار حكیمانه می‌یابیم، به گونه‌ای كه موجب می‌شود بیش از پیش به این انوار طیبه‌علیهم السلام ارادت ورزیم.یكی دیگر از شیوه‌های مؤثر تبلیغی، تعیین «اسوه برای مردم است. لازم است بیندیشیم كه در عین اسوه بودن و هادی بودن همه ائمه اطهارعلیهم‌السلام چرا امام حسین علیه‌السلام به عنوان مصباح هدایت و كشتی نجات، مطرح می‌شود؟ چرا تربت مرقد او از ویژگی و حرمت‌برخوردار است؟آیا غیر از این است كه دقیق‌ترین ابعاد یك اسوه، در امام حسین علیه‌السلام تجلی تام یافته است.از دیگر شیوه‌های مؤثر، در مرحله نخست، جعل شعایر و در مرحله بعد، تثبیت و ترویج آن شعایر می‌باشد؛ زیرا در صورت انجام گرفتن این كار، آن ایده مطلوب، تثبیت و ترویج‌شده‌است.راه انداختن دسته‌های سینه‌زن و زنجیر زن، پوشیدن لباس سیاه، حمل پرچم‌های رنگارنگ، علم، علامت و مانند اینها، همه برای زنده نگه‌داشتن‌فرهنگ عاشورا، امر ضروری است و مبارزه با اینها یا ناشی از اغراض سوء است و یا از كمال بی‌خبری و بی‌سلیقگی. آری، برخورد اصلاحی و تكمیلی و تحسینی از سوی فرزانگان آشنا با مذاق شرع، نه تنها صحیح است، بلكه لازم هم می‌باشد و اعتراض به مغرضان یا بی‌خبرانی است كه با این شعایر بر خورد حذفی می‌كنند.از جمله شیوه‌های قابل ملاحظه، تعیین مكان‌هایی برای انجام دادن مناسك ویژه می‌باشد تا افراد با رو آوردن به آن مكان‌ها و انجام آن مناسك، تجدید عهدی با اعتقاد و ایده مطلوب كرده باشند و با این كار، دل‌ها هرچه بیشتر با آن ایده گره بخورد.در این ارتباط، توجه به روایاتی كه حاوی مضامین ذیل است، مفید به نظر می‌رسد:«حرم سیدالشهداعلیه‌السلام مزار انبیا و ملائكه است . [3] .«زیارت سیدالشهداعلیه‌السلام را ترك نكنید». [4] .«زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام موجب برآورده شدن حوایج دنیوی و به دست آوردن ثواب‌های اخروی و استكمالات معنوی می‌شود». [5] .برای تكمیل این بحث‌به نظر می‌رسد تذكر دو مطلب ضروری باشد:1- ممكن است تصور شود نفوذ در عقیده عمومی عملی ناپسند است و تغییر آن را باید نوعی خیانت‌به مردم تلقی كرد؛ اما این تصور هیچ اساسی ندارد و حقیقت، آن است كه صرف نفوذ در عقیده عمومی و تغییر آن را نه می‌توان خوب شمرد و نه بد. این بدان بستگی دارد كه ببینیم نفوذ به چه قصدی و تغییر از چه چیز به چه چیزی است.(دقت‌شود.)2- بعضی عقیده دارند كه اصلا برخورد تبلیغاتی امر پسندیده‌ای نیست، بلكه باید فقط با روش‌های برهانی، مردم را به تشخیص حق از باطل موفق ساخت. هرچند بررسی انتقادی این سخن مجال دیگری می‌طلبد، اما اجمالا در حد اعلان موضع باید یادآور شویم كه:اولا، هرگز روش‌های برهانی در سطح عمومی جامعه، ما را از برخوردهای تبلیغاتی مستغنی نمی‌كند و باید گفت: هریك به جای خویش نیكوست.ثانیا، حتی فرزانگان و خواص جامعه نیز نیازمند تبلیغات حساب شده و فنی‌اند تا علاوه بر تشخیص حق، انگیزه كافی برای عمل بر طبق آن داشته باشند این مطلب دقیق و لطیف، مربوط به فلسفه اخلاق و روان‌شناسی تربیتی است و باید همان‌جا مورد بحث قرار گیرد كه صرف اقناع عقلی نمی‌تواند محرك انسان به سوی عمل باشد؛ اگرچه ظاهر رای افلاطون مقابل این است.این بحث را با ذكر فرازهایی از بیانات رهبر كبیر انقلاب، حضرت امام خمینی‌قدس سره به پایان می‌بریم:«در آن وقت، یكی از حرف‌ها كه هی رایج‌بود می‌گفتند: ملت گریه؛ برای اینكه مجالس روضه را از دستشان بگیرند. این كه همه مجالس روضه را آن وقت تعطیل كردند، آن هم به دست كسی كه خودش در مجالس روضه می‌رفت و آن بازی‌ها را در می‌آورد، قضیه مجلس روضه بود یا از مجلس روضه آنها یك چیز دیگر می‌فهمیدند و آن را می‌خواستند از بین ببرند؟» [6] .«امروز ما به مجالس تعزیه و روضه بیشتر از سابق احتیاج داریم.» [7] .«زنده نگه‌داشتن عاشورا یك مساله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری كردن برای شهیدی كه همه چیز را در راه اسلام داد یك مساله سیاسی است. یك مساله‌ای است كه در پیشبرد انقلاب اثر بسزا دارد. ما از این اجتماعات استفاده می‌كنیم. [8] .»«مجالس عزا را با همان شكوهی كه پیش‌تر انجام می‌گرفت و بیشتر از آن، حفظ كنید و اهل منبر - ایدهم‌الله تعالی - كوشش كنند در این كه مردم را سوق بدهند به مسائل اسلامی و مسائل سیاسی اسلامی، مسائل اجتماعی اسلامی و از روضه دست‌برندارید كه ما با روضه زنده هستیم.» [9] .

### پاورقی

[1] غیر از جوامع ابتدایی؛ زیرا در آنها عامه وجود ندارد.  
[2] هر چند در بینش اسلامی، تقدیم و تاخیر این شیوه‌ها وابسته به یك سلسله معیارهای ارزشی ویژه این فرهنگ الهی است و از این حیث، باید در فرصت مناسبت دیگری به بحث پرداخت، لكن در این مقال، این بررسی از حیث تحلیل جامعه‌شناسانه مدنظر است.  
[3] ر. ك. به: محمد تقی مجلسی، بحارالانوار، ابواب ما یختص بتاریخ الحسین‌بن‌علی علیهماالسلام، باب‌34، باب‌ثواب‌البكاء علی مصیبته و مصائب سائر الائمة علیهم‌السلام و فیه ادب الماتم یوم عاشوراء، ج 44، ص 278 -296 .  
[4] ر. ك. به: كامل الزیارات، باب 38، روایت 1 و 4 و نیز باب 10 روایت 1 .  
[5] پیشین، باب 41، روایت‌3 .  
[6] پیشین، باب‌46، روایت 1 و 2؛ باب‌49 و روایت 1، 2 و 5 ، باب 51؛ روایت 1 باب‌56؛ روایت‌3 ، باب‌59؛ روایت 2، باب‌49؛ روایت‌6 ، باب 22؛ روایت 1 و 2 ، باب 44؛ روایت 1 ، باب 50؛ روایت 1 و 2 ، باب 52؛ روایت 1 و 2، باب 54؛ روایت‌17 و باب‌ها و روایات دیگری در همان كتاب .  
[7] روح الله موسوی (رهبر كبیر انقلاب قدس سره)، صحیفه نور، ج 8، بیانات در جمع وعاظ و خطبای مذهبی به مناسبت‌حلول ماه محرم.  
[8] روح الله موسوی (رهبر كبیر انقلاب‌قدس سره)، صحیفه نور، ج 8، بیانات در جمع وعاظ و خطبای مذهبی به مناسبت‌حلول ماه محرم.  
[9] روح الله موسوی (رهبر كبیر انقلاب قدس سره)، صحیفه نور، ج 8، بیانات در جمع وعاظ و خطبای مذهبی به مناسبت حلول ماه محرم.

## 16. بایدها و نبایدهای عزاداری

### مشخصات كتاب

نویسنده : ناصر باقری بیدهندی  
ناشر:ناصر باقری بیدهندی

### سوگواری در اسلام

عزاداری و سوگواری هدفمند بر عزیزان از دست رفته، طبیعی بشر است و از مهر و محبت سرچشمه می‌گیرد و از آغاز آفرینش تا عصر حاضر رواج داشته است، لكن در این نوشته به رویكرد اسلام در این باره پرداخته می‌شود.با مراجعه به منابع معتبر می‌توان دریافت كه پیامبر خاتم‌صلی الله علیه وآله در مرگ بسیاری از افراد گریست؛ مانند گریستن بر حمزه، جعفر، ابراهیم و عثمان بن مظعون. [1] سال وفات حضرت خدیجه و جناب ابوطالب را در مكه، عام الحزن، یعنی سال عزا نامید و سفارش به برگزاری مجالس عزا فرمود. [2] و مسلمانان نیز برای شهدای صدر اسلام سوگواری كرده و مرثیه‌خوانی كردند و پیامبرصلی الله علیه وآله نه تنها آنان را از این كار نهی نفرمود، بلكه عمل آنان را تأیید فرمود.به دنبال ارتحال حضرت محمّدصلی الله علیه وآله، صحابه بزرگوار آن حضرت از دوری او به شدت گریستند، و در رثای حضرت سرودهایی انشاء كردند؛ [3] چنانكه عایشه در مصیبت وفات پیامبرصلی الله علیه وآله بر صورت خود سیلی زد. [4] و اما از سال 61 هجری كه پیشوای آزادگان حضرت اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام با یاران و اهل بیت ایثارگرش، در سرزمین كربلا با لب تشنه در كنار فرات با وضعیتی دلخراش و بی‌سابقه و به گونه‌ای مظلومانه به شهادت رسید، سوگواری به مدرسه سیار عمومی تبدیل شد تا برای تربیت و احیای امر پیامبر و ائمّه‌علیهم السلام به صورت الهام درآید و وسیله‌ای برای روشن شدن حق از باطل و شناخت حسینیان از یزیدیان باشد.

### حكم عزاداری

در خصوص جواز اشك ریختن در غم از دست رفتگان، همه مذاهب اسلامی اتفاق نظر دارند. اما درباره گریه با صدای بلند، شیعه، شافعیان و حنبلیان حكم به جواز كرده‌اند. [5] (گرچه در مقام عمل و در مرحله انجام بیشتر اهل سنّت به گریه كردن شیعه خرده می‌گیرند.)فقیه ماهر، صاحب جواهر در اثر گرانسنگ خود جواهر الكلام می‌نویسد: بدون شك گریستن بر متوفا به دلیل روایات متعددی كه به حد تواتر معنوی رسیده و فتاوای فقها جایز است. و آنگاه به روایات گریستن رسول خداصلی الله علیه وآله بر حمزه سید الشهداء و فرزندش ابراهیم و جز آنان عثمان بن مظعون [و نیز گریه حضرت فاطمه‌علیها السلام بر پدر بزرگوار و خواهرش رقیه] و گریه ممتد و طولانی امام زین‌العابدین بر پدر بزگوارش، اشاره می‌كند و سپس می‌فرماید: تمام این موارد نشان دهنده این واقعیت است كه ندبه و نوحه‌سرایی برای كسانی كه دارای ویژگی‌های برجسته‌اند، مانعی ندارد، بلكه مستحب است تا در پرتو مجالس عزا، فضایل و مكارم آنان نشر یابد و دیگران سرمشق و الگو بگیرند.صرف‌نظر از لزوم یاد ایام اللَّه، و لزوم تعظیم شعائر الهی [6] و لزوم مودت نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام و مواسات با اهل بیت و اخبار و احادیث متعدد و عمل پیامبرصلی الله علیه وآله و رفتار ائمّه معصومین‌علیهم السلام و سیره مستمر كه بر مشروعیت عزاداری در دست است می‌توان گفت برپایی این گونه مجالس امری عقلایی و در تمام مناطق جهان معمول است كه در برابر حوادث شخصی و یا اجتماعی مراسمی تشكیل داده و به سوگ می‌نشینند.بنابراین عزاداری نه تنها جایز بلكه با توجه به آثار مترتبه و فوائد آن امری است رایج و مورد قبول تمامی خردمندان و اهل دانش می‌باشد.مؤمنان با شهادت امام حسین‌علیه السلام عزادار شدند گریستند [7] مرثیه گفتند و به زیارت مزار شهیدان شتافتند. و تا زمانی كه اسلام در صحنه است و پیامبر خاتم پیرو دارد این عزاداری باقی خواهد ماند، زیرا لازمه محبت بر آل پیامبر و ادای حقوق آنان، عزاداری است و مراسم سینه زدن و زنجیر زدن و حركت دسته‌های سینه‌زنی در خیابان‌ها و بازارها و روشن كردن چراغ‌ها و بلند كردن علم‌ها و پرچم‌ها قرن‌هاست كه جریان داشته است و مورد تأیید علما و مراجع بزرگ در مقام فتوی و عمل بوده است. اگر این مراسم جایز نبود بزرگان دین خاصه آنان كه دارای نفوذ و قدرت بودند از آن نهی می‌كردند. سكوت آن گرامیان و حضورشان در این مراسم، دلیل تأیید آنان است.فقهای اسلام‌شناس بقای عاشورا را ضامن بقای اسلام و عزت مسلمین می‌دانستند و لذا توصیه می‌كردند عاشورا را زنده نگه دارید.

### تاریخچه مجالس عزاداری حسینی

از روزگار نخست خلقت آدم‌علیه السلام تا زمان وقوع حادثه جانگداز كربلا، جریان شهادت سید و سالار شهیدان امام حسین‌علیه السلام به طرق مختلف مطرح گردیده است.برای آن امام همام، انبیاء و امامان گریسته و یا متألم شده‌اند و از ضجیج فرشتگان و بكاء آنان در كتب مشهور، سخن به میان آمده است!صحابه بزرگوار رسول خداصلی الله علیه وآله نیز پس از آگاهی از حوادثی كه در آینده اتفاق خواهد افتاد برای امام حسین‌علیه السلام گریه كرده‌اند در حالی كه آن بزرگوار هنوز چشم به جهان نگشوده بود.پس از وقوع حادثه كربلا اولین كسانی كه این مصیبت عظما را با چشمانی اشكبار و دلی تافته از غم و حزن گزارش می‌كردند و بر خرمن هستی هر جنبنده‌ای آتش می‌افكندند، حضرت سجادعلیه السلام و عقیله بنی‌هاشم، زینب كبری‌علیها السلام و دیگر بازماندگان عاشورا بودند. آنان گاهی در كنار اجساد قطعه‌قطعه شده شهیدان، زمانی در بازار و كنار دروازه‌ها، گاهی در مجالس عمومی، زمانی در مسجد و در جمع نمازگزاران و گاهی در حضور حاكمان و فرمانروایان ستمگر و ظالمی همچون عبیداللَّه بن زیاد به بیان مصائب و ظلمی كه بر شهیدان رفته بود مبادرت می‌ورزیدند.امام زین‌العابدین‌علیه السلام پیوسته سوگوار عاشورا بود و در این مصیبت بزرگ مدت سی و پنج سال گریست و اهتمامش بر این بود كه واقعه كربلا را در برابر دیدگان مردم مجسم سازد و آن را زنده نگاه دارد.امام باقرعلیه السلام كه در واقعه غم‌انگیز كربلا حضور داشت ذكر مصیبت عاشورا را در صحرای عرفات نیز توصیه می‌نمود. و امام صادق‌علیه السلام فرمود: پدرم هرگاه از مصیبت سیدالشهداءعلیه السلام یاد می‌كرد، اشك از دیدگانش جاری می‌شد. ایشان در بیت شریف خود فضا و مقدمات گریستن را مهیا می‌ساخت. محرم الحرام ماه حزن اهل بیت‌علیهم السلام بود و در این ایام غم و اندوه بر امام كاظم‌علیه السلام چیره می‌شد. امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام نیز اهمیت فراوانی به عزاداری امام حسین‌علیه السلام می‌داد. قصیده دعبل كه در حضور آن جناب در رثای ابا عبداللَّه‌علیه السلام خوانده شده بسیار معروف است. و نیز آن امام همام به بازماندگان در شهر مدینه، ادامه این راه را توصیه می‌نمود. و دیگر امامان معصوم‌علیهم السلام هر یك در زمان خود در ترویج این سنّتِ سَنِیّة كوشا بودند و گاه خود از مصائب جدشان یاد كرده، به شدت می‌گریستند و دیگران را می‌گریاندند و ابراز احساسات در رابطه با مصائب جانسوز كربلا را از عالی‌ترین عبادات و ارزش‌ها می‌دانستند. اگر حادثه عاشورا یكی از روشن‌ترین فصول تاریخ شیعه است از این روست كه اهل بیت در هر فرصتی به گزارش حادثه پرداخته و جزئیات واقعه را تشریح كرده‌اند.پس از زمان ائمّه‌علیهم السلام هادیان امت به تأسی از مقامات عصمت و طهارت این راه را با پیگیری و پایداری پیموده‌اند و عزاداری امام حسین‌علیه السلام توسط وارثان مكتب اهل بیت، رونق خود را حفظ كرده است.پیروان صادق آن بزرگواران (خواص شیعیان) و عارفان به مقام امامت نیز با تأسی به انبیاء و اولیاء و تبعیت از رویه مراجع بزرگ تقلید شیعه به این سیره حسنه عمل كرده‌اند و هرگاه شرایط مهیا شده، آشكارا به عزاداری پرداخته‌اند.بنا بر گزارشهای تاریخی در عصر مأمون و بعضی دیگر از خلیفگان عباسی كه شیعیان آزادی عمل مختصری داشتند به طور آشكار به عزاداری سرور شهیدان می‌پرداختند. اما بعد از معتصم به دلیل سختگیری حاكمان ستمگر، عزاداری غالباً به صورت مخفی انجام می‌شد تا در سال 352 هجری معزالدوله دیلمی - یكی از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه - عزاداری روز عاشورا را به طور رسمی در بغداد معمول ساخت. [8] .و در مصر نیز خلفای فاطمی به عزا و ماتم می‌پرداختند. [9] در شهره قاهره كه تازه آن را بنا كرده بودند، مانند بغداد، در روز عاشورا دسته عزاداری راه می‌افتاد. و از آن زمان به بعد مراسم عزاداری با شدت و ضعف ادامه یافت. تا زمان تیموریان كه رونقی جدی گرفت و چنین بود كه این حركت به سایر كشورهای آسیایی نظیر ایران، برخی كشورهای عربی و شمال آفریقا رسوخ كرد و در عصر صفویه رونق كامل یافت. توجه مردم ایران به عزای حسینی زبانزد خاص و عام بوده و هست و ان شاء اللَّه تعالی خواهد بود.از بركت خون امام حسین و یاران جان‌باخته‌اش امت مسلمان هر سالی پر شورتر از سال قبل، یاد و خاطره سالار شهیدان و فداكاری‌هایشان را پاس داشته‌اند. در بلاد شیعه آن اندازه كه مجلس تذكر به یاد اولیای الهی، خصوصاً به یاد فداكاری بی‌نظیر سید الشهداءعلیه السلام تشكیل می‌شود هیچ مجلسی دینی و سیاسی و ادبی و اجتماعی دیگری منعقد نمی‌گردد.اهمیت عاشورا به اندازه‌ای است كه نه تنها شیعیان، بلكه بسیاری از اهل سنّت نیز در آن روز عزاداری می‌كنند [10] زیرا محبت ذوی القربای پیامبرصلی الله علیه وآله تنها اختصاص به شیعیان ندارد. حتی پیروان دیگر ادیان و مذاهب الهی، برای امام حسین‌علیه السلام و مراسم سوگواری آن حضرت احترام قائلند و وقتی نام مقدسش را می‌شنوند در خود احساس همبستگی و ارتباط و گاه شیدایی می‌كنند و در تشكیل مجالس عزا، بویژه در عاشورای حسینی، اهتمام می‌ورزند و بخشی از ثروت و ساعت‌ها از وقت خود را به این امر مقدس اختصاص می‌دهند و در ماه حزن و اندوه آل محمّدصلی الله علیه وآله محزون‌اند و از مدرسه عشق و ایثار او بهره می‌برند. گمان نمی‌كنم كسی در میان مدافعان حق و حقیقت و شهدای راه فضیلت شخصی نظیر امام حسین‌علیه السلام دیده باشد كه پیروان همه مذاهب این گونه از او یاد كنند. و نیز هیچ حادثه‌ای را در عالم نمی‌توان نشان داد كه چنین تأثیری داشته باشد و ملت‌های مختلف را تحت تأثیر قرار داده باشد.حادثه جانگداز طف چنان اثر عمیقی بر اركان تشیع گذاشت كه اقشار مختلف به فراخور حال و درجه كمال، به ایفای رسالت پرداختند:تاریخ‌نگاران و نویسندگان متعهد و آگاه در بعد نظری و عملی و جنبه‌های حماسی قیام عاشورا در حد توان بعدی از ابعاد آن را دیده و كاویده و از آن دریا سبویی به ارمغان آورده و كتاب‌ها و رساله‌های بیشماری نگاشته‌اند. [11] .عاشقان دلباخته نهضت عاشورا مجالس ذكر اهل بیت برپا داشته، شاعران مكتب آل اللَّه با سروده‌های آتشین، ضمن ابراز سوز و گداز درونی خویش، حماسه و خروش دلاورمردان عرصه طف را به بهترین وجه و مهیج‌ترین شكل به تصویر كشیده‌اند. اشعار ارزنده و دلنشین این قشر همواره در خاطره‌ها جاوید و باقی است.واعظان متعظ و ذاكران متعهد با ایراد سخنرانی‌های پرشور و حزن‌انگیز، شراره‌های غم و اندوه به خرمن دل‌های عاشقان حسینی زده، با تواضع و خاكساری تمام به روضه جانكاه شهیدان دشت كربلا دست یازیده، و مرثیه‌سرایی نمودند و با ذكر مصیبت‌های عاشوراییان، و اشك و آه شیعیان حاضر در مجلس رنگ و بوی خاصی به محافل بخشیدند كه هر كدام در حد اخلاص خود، مثاب و مأجور خواهند بود.در یك سخن هیئت‌های مذهبی، چنان عظمت و جاذبه‌ای داشته كه قلوب توده‌های وسیعی از علاقه‌مندان به آن پركشیده و خواهد كشید.آری این گونه بود كه یاد محرم 61 ه و حماسه‌سازان قیام خونین عاشورا پا به پای عصرها و نسل‌ها در بستر تلاطم تاریخ شكوفا ماند و فراز و نشیب‌های تاریخی آن را محو نكرده بلكه به عنوان عنصری زنده و پویا و نقطه عطفی درخشان، نقش‌آفرینی می‌كند.

### اهداف برپایی مراسم

#### اشاره

این مراسم بابركت از دیر باز نقشی فعال در رشد باورهای مذهبی و فضایل و كرامت‌های انسانی و فراموش نشدن خاطره سلحشوران عاشورا و شناساندن مقام پیشوایان بزرگ اسلام و افشاگری جنایت‌های بیدادگران، ایفا كرده است كه ما در اینجا به شماری از آثار و فواید آن اشاره می‌كنیم!اقامه عزای حسینی بزرگداشت شعائر الهی و نمایش جلوه تام و تمام تولّی و تبرّی است.هدف امامان اهل بیت‌علیهم السلام از این همه پافشاری بر زنده نگهداشتن نام و یاد و خاطره مقاومت بزرگ حامی حق، امام حسین‌علیه السلام احیای اهداف و مقاصد والای آن حضرت و ابلاغ مظلومیت آل علی‌علیه السلام به گوش تاریخ بوده است. و هر جمعیتی كه از فداكاران و شخصیت‌های خدوم خویش تكریم نكند محكوم به زوال و نابودی است.این امر عزاداری و مجالس حسینی به دلیل قالب و محتوای جذابی كه دارد، بهترین راه انتقال معارف اسلامی و احكام الهی و صیانت دین از انحراف و از هجوم بی‌امان دشمنان قسم خورده است. كه به عنوان یك حركت تبلیغی در عرصه‌های گوناگون، در برابر اندیشه‌هایی كه از طریق جریان‌های لائیك یا از سوی ابزارهای استكبار جهانی رو در روی اسلام می‌ایستند مقاومت می‌كند.و همین است معنای «إِنَّ الْحُسَیْنَ مِصْباحُ الْهُدی وَ سَفِینَةُ النَّجاةِ» [12] اگر قیام شكوهمند و خوبنار حسینی نبود، در همان قرن اول خورشید اسلام افول می‌كرد، و از شریعت نبوی اثری بر جای نمی‌ماند.تعبیر بلند پیامبر اكرم‌صلی الله علیه وآله كه فرمود «حسین از من و من از حسینم» [13] تجلی نقش قیام حسینی در بقای اسلام است و جمله‌ای كه می‌فرماید: «إِنَّ الإِْسْلامَ مُحَمَّدِیُّ الْحُدُوثِ وَ حُسَیْنِیُّ الْبَقاءِ» [14] در همین راستا قرار می‌گیرد.اگر اسلام در وجود و حدوثش مدیون محمّدصلی الله علیه وآله بود، در تداوم و پایداریش مرهون سالار مدافعان حریم حقیقت، حسین‌علیه السلام است. پس نباید فراموش كرد كه ما هرچه داریم از حسین‌علیه السلام داریم، زیرا شهادت اوست كه تا دامنه قیامت دستورات اسلام را برای ما زنده نگه می‌دارد.همچنین با تشكیل چنین اجتماعی، روحیه فداكاری و ایثار در اجتماع و حس عدالت‌خواهی و انتقام‌جویی از ستمگران زنده نگاه داشته و تقویت می‌شود و صبر و خویشتنداری در مشكلات و ناهنجاری‌ها افزون می‌گردد.و نیز یادآوری نهضت حسینی نیرومندترین انگیزه‌ها را در جهت توسعه امر به معروف و جلوگیری از زشتی‌ها ایجاد می‌كند، و آتش انقلاب‌های خونین بر علیه ستمگران را برافروخته می‌سازد.در این گونه مجالس با امامان تجدید بیعت شده و اجر رسالت طاقت‌فرسای نبوی تا حدودی ادا می‌گردد، چرا كه حضور در این مجالس، تأیید ضمنی افكار و اهداف والای حضرت اباعبداللَّه‌علیه السلام كه همان منویات پیامبر عظیم‌الشأن‌صلی الله علیه وآله می‌باشد، محسوب می‌گردد.امروزه مجالس امامان اهل بیت‌علیهم السلام همچون حج ابراهیمی یكی از عوامل مهم اتحاد عاطفی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مسلمانان است، [15] اتحادی كه فراهم ساختن آن با پول و امكانات مادی، دشوار و بلكه نزدیك به محال است.برپایی مجالس عزاداری حسینی به نمایش گذاردن زیباترین تصاویر از كرامت‌های انسانی است كه با دست توانای ولایت ترسیم شده است.در این مجالس روح و روان انسان با یاد شهیدان آزاده و شنیدن شرح از خود گذشتگی آنها به اهتزاز درمی‌آید و آسمانی می‌شود.دوستدار ابا عبداللَّه الحسین‌علیه السلام اگر از معرفت لازم برخوردار باشد، در صدد برمی‌آید تا حد امكان صفات و سجایای خویش را مانند محبوبش كند، آینه رخسارش شود و روز به روز به شفافیت خویش بیفزاید، تا جمال دلارای محبوب در آن بهتر نمایان گردد. به قول مقام معظم رهبری:حركت موكب‌های حسینی در دهه اول ماه محرم به مانند جاری شدن آب باران است كه تمام پلیدی‌ها و تلقینات فاسد دشمنان را از محیط جامعه می‌زداید و به آن روح تازه‌ای از عشق و ایمان الهی می‌دمد.همین اشك‌ها در مجالس عزا بوده كه در طی چند قرن هزاران نفر را به آغوش اسلام ناب محمّدی رهنمون شده است. [16] در پرتو این مجالس كه خود از شعائر اسلامی است، بسیاری از شعائر دین احیا می‌گردد.مردم شهیدپرور ایران شاهد بودند كه انقلاب اسلامی ایران از این مجالس و این تاریخ پر عظمت و از عاشوراها و تاسوعاها سرچشمه گرفت. [17] و انقلابیون، از نهضت امام حسین‌علیه السلام و ماجرای خونین كربلا، الهام گرفته در راه پایداری در برابر كفر و ستم را از آن حضرت آموختند.آری بی‌جهت نبوده كه بزرگ مرجع تقلید شعیه در عصر خود مرحوم آیت اللَّه العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی - اعلی اللَّه مقامه - ثلث مال خود را وقف اقامه مجالس عزاداری امام حسین‌علیه السلام نمود تا همه ساله با نظارت اوصیاء ایشان مصرف شود. [18] .حال كه سوگ حسینی، تا این درجه بركت و اهمیت دارد، باید آن را مغتنم شمرد و رسم و رسومش را باشكوه‌تر و سازنده‌تر برگزار نمود و همچون گوهری گرانبها از آنها محافظت نمود.فریادهای بعضی از عالمان شیعه مانند: محدث والا مقام میرزا حسین نوری در كتاب لؤلؤ و مرجان علّامه سید محسن امین در رساله التنزیه لاعمال الشبیه و استاد شهید آیت اللَّه مرتضی مطهری در كتاب حماسه حسینی را نباید فراموش كرد كه هر یك در اصل ناظر به همین نكته بنیادین است.اگر بعضی مقتل‌نویسان در مورد برخی بدعت‌ها و تحریف‌ها پیرامون عزاداری حضرت ابا عبداللَّه الحسین‌علیه السلام كوتاهی نمی‌كردند و فقیهان و سخنوران برجسته - كثراللَّه امثالهم - مانند گذشته مجالس حسینی را اداره می‌كردند و روضه‌خوانی و ذكر مصیبت را با مقام علمی خود در تعارض نمی‌دیدند و توصیه‌های راهبردی محدث نوری‌ها، علّامه بیرجندی‌ها، محدث قمی‌ها، شهید مطهری‌ها و مراجع عظام تقلید [19] مورد توجه قرار می‌گرفت، و مسیر عزاداری‌ها به سمتی كه معصومین‌علیهم السلام خواسته بودند، هدایت می‌شد و مرثیه‌خوانان به قیمت گرمی یك مجلس، دروغ‌های سرد به كربلا نمی‌بستند، و جامعه محترم مداحان نظارت مستمر بر روند اجرای مداحی‌ها داشتند. و رشد فكری مردم ولایی بدان پایه بود كه ضرورت بازنگری در مجالس حسینی را باور می‌كردند، همه آثار مقدس و مهمی كه مورد توجه پیشوایان شیعه در ترغیب به تعزیت و تشویق به سوگواری و تحضیض به عزاداری و تحریص به اقامه مراسم تأبین بوده است، بهره‌برداری می‌شد.اكنون نیز می‌توان با زودن آفات و پالایش و پیراستگی آن از سنّت‌های غلط از این گوهر گرانبها محافظت نمود و از قدرت سازندگی بسیار بالای آن برخوردار شد. و تحول بزرگی در برابر كفر و استكبار به وجود آورد.

#### عوامل مؤثر در جاودانگی، گسترش و تحول مراسم عزاداری

##### تشویق و ترغیب شاعران آیینی به مرثیه سرایی

نك: كامل الزیارات، ص 114-111.امامان معصوم - كه درود خدا بر آنان بود - هنگامی كه شاعران متعهد و مرثیه‌سرایان خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله به حضورشان شرفیاب می‌شدند آنان را مورد تشویق و دلجویی قرار می‌دادند و از ایشان می‌خواستند سروده‌های خود را در رثای سید الشهداءعلیه السلام در حضورشان بخوانند. [20] .زید شحام گوید: با گروهی در حضور امام صادق‌علیه السلام بودم كه جعفر بن عفان طائی (م: 15 ه. ق) از مرثیه‌سرایان بنام شیعی وارد شد. حضرت احترام شایانی كرده او را نزد خویش نشاند و فرمود: شنیده‌ام در رثای حضرت حسین‌علیه السلام اشعار شایسته‌ای سورده‌ای، آیا درست است؟او گفت: آری.فرمود: بخوان.او اشعار خود را قرائت كرد و امام‌علیه السلام و حاضران متأثر شده، گریه كردند و قطرات اشك از گونه‌های امام سرازیر شده آنگاه فرمود: ای جعفر، سوگند به خدا، فرشتگان مقرب الهی در این مجلس حاضر شدند و سروده تو را در مورد حسین‌علیه السلام شنیدند. آنان بیش از ما گریستند. خداوند در این زمان بهشت را بر تو واجب ساخت و تو را آمرزید. و در پایان فرمود: هر كه شعری در مرثیه حسین‌علیه السلام بسراید و گریه كند و بگریاند خداوند بهشت را بر سراینده واجب كرده او را می‌آمرزد. [21] .شایان ذكر آنكه گاهی خود امامان اهل بیت مرثیه‌های بلند و شیوایی انشاء می‌كردند. [22] و گاه علاوه بر بزرگداشت معنوی شاعران، با دادن صله، آنان را تشویق و تكریم می‌كردند.یا عطایای امام باقرعلیه السلام به كمیت، و هدایای امام صادق‌علیه السلام به اشجع سلمی و تشكرش از سید حمیری و همچنین صله دادن امام هشتم‌علیه السلام به دعبل خزاعی و ابراهیم بن عباس همه و همه حاكی از این حقیقت است و نشان می‌دهد كه برپایی مراسم ماتم داری برای شهیدان كربلا در سیره آن بزرگان اهمیت وافری داشته است.این اهتمام‌ها و تشویق‌ها سبب شد كه رخداد بی‌بدیل كربلا همواره زنده و پویا بماند و نام نامی سیدالشهداءعلیه السلام شعار بنیادین انقلابیون علیه ظلم گردد و به تعداد شاعران متعهد و انقلابی روز به روز اضافه گردد.هدایایی كه امام سجادعلیه السلام به فرزدق داد و دعایی كه در حق كمیت اسدی كرد.

##### گریستن و گریانیدن

اشك و ندبه مثبت در مصیبت سیدالشهداء و [23] برادران و یارانش شیوه دیگری است كه كارایی بسزایی در جاودانگی نهضت حسینی داشته و مورد تأكید عترت طاهره بوده است. آن بزرگواران در سوگ امام شهیدان و اصحابش هم خود اشك ریخته و گریه می‌كردند [24] و هم دیگران را بر گریه و ندبه و تباكی [25] تشویق می‌كردند. زیرا در بسیاری از روایات به طرق مختلف به گریستن و گریاندن توصیه شده است. از جمله امام علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحیة و الثنا - به ریان بن شبیب (دایی معتصم) فرمود: اگر می‌خواهی بر چیزی بگریی، بر حسین بن علی‌علیه السلام مویه كن چرا كه سر آن بزرگوار از بدن جدا شد. [26] .این گونه احادیث انگیزه‌ای قوی برای شیفتگان امام حسین‌علیه السلام ایجاد نمود تا خود را از این بارش مغفرت و ریزش رحمت رحمانی محروم نسازند.اگر این گریه‌ها و یادها نبود، چه بسا حادثه نینوا از خاطره‌ها محو می‌شد و یا از طراوت و نشاط می‌افتاد. و كسی امروز امام حسین‌علیه السلام را نمی‌شناخت و راه حسین گم شده بود.

##### توصیه و ترغیب به زیارت سرزمین كربلا و سالار شهیدان

از شیوهایی كه مرزبان آیین برای ماندگاری حماسه عاشورا به كار گرفتند، توجه فراوان به زیارت امام حسین‌علیه السلام بود. به طوری كه حجم قابل توجهی از روایات كتاب پرارج كامل الزیارات، و كتاب‌های مزار به عبارت‌های مختلف این مطلب را می‌رساند. در اعیاد، در ایام عزا، در شب‌های قدر و ایام و لیالی مخصوص عبادت و شب‌ها و روزهای جمعه به زیارت سیدالشهداءعلیه السلام توصیه شده و برای آن ثواب‌های بی‌حدی ذكر نموده‌اند. در سایه توصیه و ترغیب و تشویق عاشقان برای زیارت، خاطره عاشورا و فداكاری‌های حسین‌علیه السلام و یارانش زنده نگاه داشته شده است. [27] .

##### ارج نهادن به خاك كربلا و سجده نمودن بر تربت آن حضرت

از شیوه‌های دیگر ائمّه‌علیهم السلام برای احیای حماسه حسینی، نگاهداری تربت و توصیه به سجده بر خاك آسمانی سید الشهداءعلیه السلام است كه در آن نشانه‌های توحید و عشق و ایثار در راه معبود وجود دارد و نماز گزار را در حال سجده به یاد ارواح پاك و طیب و طاهری می‌اندازد كه جان‌های خود را در راه محبوب نثار كرده‌اند كه دل و روح انسان را با فرهنگ عاشورا آشنا و مأنوس می‌كند. این چنین الگوها اثر تربیتی و معنوی عجیبی در جان و روان انسان خواهد گذاشت. [28] .

##### تشویق به برگزاری مجالس ذكر مصیبت و تبیین اهداف نهضت حسینی

نك: اقناع اللائم علی اقامة المآتم؛ احسن الجزاء فی اقامة العزاء، علی سید الشهداءعلیه السلام؛ تاریخ النیاحة علی الامام الشهید حسین بن علی؛ سیرتنا و سنتنا؛ مجالس الفاخرة فی مأتم العترة الطاهرة.امامان شیعه علاوه بر آنكه خاطره عاشورا را زنده نگه می‌داشتند [29] همواره پیروان خود را ترغیب به این مهم می‌كردند كه هر ساله با سوز و گداز و همراه با گریه و زاری به عزاداری بپردازند.عالمان دین نیز با پیروی از شیوه رفتاری پیشوایان معصوم در گسترش این فرهنگ كوشیدند و همواره شیعیان را بر ادامه این امر مقدس توصیه می‌فرمودند.عوامل یادشده سنتی را پایه‌گذاری كرد كه برای همیشه نام و یاد حماسه‌آفرینان عاشورا در خاطره‌ها زنده ماند و به الگویی جاودانه تبدیل شد و مردم به وظایف خود در برابر طاغوت‌های زمان آشنا شدند و دریافتند كه: با شعار «یا مظلوم» می‌توان هر ظالمی را رسوا كرد.و بدین گونه حادثه كربلا با عمق جان و دل با باورهای اعتقادی، اجتماعی انسانی مردم گره خورد و نفرتی عمیق و دائمی از ستمگران در دل‌ها كاشت و دین اسلام را شاداب و خرم نگاه داشت. و مجالس حسینی آثار و بركات فراوانی داشت. بی‌جهت نیست (مارتین) نویسنده آلمانی، منبرهای حسینی را - در صورتی كه خوب تنظیم و از آنها استفاده شود - از مهم‌ترین عوامل پیشرفت مسلمین می‌داند.سوگمندانه امروز عاشورا با همه اهمیت و جایگاه مهمی كه در فرهنگ اسلامی دارد عمق و محتوایش را از دست داده و پیام اصلی آن (ظلم‌ستیزی و عدالت‌جویی) فراموش گشته است. برای همین «مسائل عاشورا» جای خود را به «مصائب عاشورا» داده و بعد عاطفی غالب و بعد معرفتی آن فراموش شده، و مرثیه‌ها نیز بعضاً بی‌محتوا و سبك گشته و هماهنگی كامل با فكر و اندیشه امام حسین‌علیه السلام و قیام او ندارد و پیام عاشورا در آنها كم‌رنگ است و یا اصلاً مشهود نیست. و آنچه در غالب مجالس سوگواری مشاهده می‌شود، اصوات موزون مداحان و لوازمات جانبی آن است كه از سوی مستمعان ایجاد می‌گردد. اگر شیعیان به محتوای قیام و پیام‌ها و درس‌های آن نیز توجه می‌كردند و از آن به خوبی الگو می‌گرفتند، جامعه ولایی آنان جزو پیشرفته‌ترین جوامع بود.افسوس كه با راه رفتن آفات به عزاداری بهره در خوری از آن نصیب تشیع نمی‌شود. [30] برای اینكه عزاداری‌ها رشد و بالندگی افزون‌تری پیدا كند ضروری است عزاداری‌ها در پرتو رهنمودهای مراجع بزرگوار تقلید و روحانیت متعهد و متخصص و آگاه با آفاتی كه رهاورد عاشورا را تهدید می‌كند، مبارزه شود و به آن محتوای سازنده داده شود. و اركان تشكیل‌دهنده این مجالس با مسؤولیت‌های خویش آشنا شوند و به اندازه توان، نقش خویش را ایفا كنند.

### وظایف شیعیان

امت اسلامی نسبت به عاشورا مدیون است و ادای دین، مسؤولیت‌هایی را ایجاب می‌كند. گذشتگان از شیعیان و علویان در عصر و زمان خود مسؤولیت‌هایی داشتند كه آن را انجام دادند و اینك زمان و فرصتی دیگر و مسؤولیتی دیگر برای حاضران است كه برای گرامیداشت عاشورا و یاد شهیدان و بیان هدف و معرفی آرمان شهیدان از جان بكوشند. مسؤولیت و تكلیف شیعیان در قبال عاشورای حسینی به قرار زیر است:1. شكرگزاری بر نعمت ولایت و تربیت بر طریق مكتب اهل بیت‌علیهم السلام و بر توفیق شركت و درك مجالس اهل بیت‌علیهم السلام و درخواست دوام آن.2. قدرشناسی و دعا به والدین و مربیانی كه آنان را با مجالس حسینی مأنوس كردند و یادكرد كسانی كه مجالس حسینی را به پاد داشتند.3. قدر مسلم پیروان راستین امام حسین‌علیه السلام - اگر متعهد باشند - خود را موظف به شناخت كامل از فلسفه قیام حضرت می‌دانند و در رساندن پیام‌های عاشورا ساعی و كوشا هستند و در این راستا برای خنثی كردن دسیسه عاشورا ستیزان از هیچ گونه اقدام مالی و جانی دریغ نمی‌ورزند و تا مرز ایثار پیش می‌روند.4. هم و حزن قلبی كه اولین مرتبه عزاداری است. به این معنا كه عزاداران امام حسین‌علیه السلام مصیبت اهل بیتش را به مراتب بزرگ‌تر از مصائب خود و خانواده‌اش به حساب آورند.5. عزاداری و ابراز حزن و اندوه در ایام حزن آل محمّد كه مرتبه دوم عزاداری است.ریان بن شبیب گوید: در نخستین روز ماه محرم به محضر امام هشتم رسیدم به من فرمود: «یَابْنَ شَبیب، إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنا فِی الدَّرَجاتِ الْعَلی مِنَ الْجَنّاتِ فَاحْزُنْ لِحُزْنَنا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنا وَ عَلَیْكَ بِولایَتِنا فَلَوْ أَنَّ رَجُلاً تَولّی حَجَراً لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ. [31] پسر شبیب، اگر دوست داری با ما در درجات عالی بهشت باشی، در حزن و اندوه ما اندوهگین و در شادی ما شادمان باش و محبت و دوستی ما پیشه كن كه اگر انسان در این جهان سنگی را دوست داشته باشد، خدای متعال او را در روز قیامت با همان محشور می‌كند».6. سیاه پوشیدن و سیاه پوش كردن در و دیوار منازل، حسینیه‌ها، تكیه‌ها و مجالس عزاداری كه نشانه حزن و اندوه و كاشف از جوش عشق و علاقه شیعیان به مقام ولایت است.7. تشكیل مجالس عزا و شركت در محافل سوگواری به منظور رونق بخشیدن به مجلس و آشنایی به وظایف و احكام شرعی و شناخت راه و روش سرور آزادگان.8. دیگران را نیز به برگزاری مجالس هفتگی، ماهانه تشویق كند زیرا افراد هر چند متدین نباشند، در جلسات خانوادگی شركت می‌كنند. در حدیث است كه امام صادق‌علیه السلام با لحنی تشویق‌گونه خطاب به فضیل بن یسار می‌فرماید: آیا مجلس تشكیل می‌دهید و با هم درباره ما سخن می‌گویید؟فضیل می‌گوید: آری. حضرت می‌فرماید: من مجالسی را كه در آن از ما یاد شود دوست دارم پس یاد ما را زنده بدارید. [32] .9. بهره‌برداری بهینه از مجالس با رعایت حریم و حقوق دیگران با خودداری از آزار و در تنگنا قرار دادن دیگران. در قرآن می‌خوانیم: «یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ إِذَا قِیلَ لَكُمْ تَفَسَّحُواْ فِی الْمَجَلِسِ فَافْسَحُوا...». [33] .10. حزن و گریه به هنگام ذكر مصیبت كه جزو برترین اعمال در عزاداری و دژ محافظی در برابر سختی‌های روز قیامت است.11. با كمال ادب و فروتنی در مجالس حاضر شدن و خدای بزرگ را ناظر بر خود دانستن.12. شركت در مجالسی كه خطبای صالح و مصلحت‌اندیش و محقق دارد تا از وقتی كه در اختیار می‌گذارد بهترین استفاده را ببرد.13. توجه اساسی به عمق مجلس و پرهیز از رغبت به مجالس و مداحی‌های پرهیاهو و بی‌محتوا یا كم‌محتوا.14. سلام كردن بر سلاله نور و حماسه‌ساز اعصار و قرون مولی الكونین، حضرت ابا عبداللَّه الحسین‌علیه السلام در هر روز كه از بزرگ‌ترین توفیق‌ها و ارزشمندترین نعمت‌ها است.15. اعلام تنفر و دوری از دشمنان و پلیدانی كه زمینه قتل ائمّه‌علیهم السلام را آماده كردند و كشندگان و ظلم‌كنندگان به اهل بیت عصمت و طهارت كه آثار مثبت بسیاری دارد.16. تسلیت‌گویی به امام عصرعلیه السلام و به یكدیگر در ایام عزاداری خصوصاً عزای سیدالشهداءعلیه السلام طبق نقلی از امام باقرعلیه السلام این گونه بگوید: «خداوند، پاداش ما را در مصیبت ما نسبت به حسین‌علیه السلام افزون بدارد و ما و شما را از خونخواهان او قرار دهد، در ركاب ولی خود، مهدی آل محمّد». [34] .17. پرهیز از هر رفتاری كه خارج از ضوابط اسلامی باشد.18. بهره‌برداری بهینه از این گونه مجالس در راستای افزایش سطح آگاهی دینی و در میان گذاردن مسائل شرعی، سؤالات اعتمادی، اخلاقی و... با سخنرانان مجلس.19. شناخت و مبارزه فرهنگی با آفات عزاداری با توجه به رهنمودهای مراجع تقلید.20. اقامه امر به معروف و نهی از منكر.اگر حاضران در مجلس شاهد منكری در عزاداری بودند (مانند غناخوانی مداح، به كار بردن آلات لهو و لعب) نبایستی از وظیفه امر به معروف و نهی از منكر غفلت كنند و اجازه دهند در چنین مجالس مقدسی كار منكر انجام شود. تا همچون كسانی كه پیشتر به خاطر كوتاهی در انجام این مسؤولیت مورد نفرین قرار گرفتند، مورد نفرین واقع نشوند «لُعِنَ الَّذِینَ كَفَرُواْ مِن‌م بَنِی إِسْرَ ءِیلَ عَلَی لِسَانِ دَاوُودَ وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذَ لِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ یَعْتَدُونَ، كَانُواْ لَا یَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ یَفْعَلُونَ». [35] .21. احترام به خادمان و ذاكران و روحانیون و كلیه كسانی كه منتسب به هیئت حسینی هستند و حسین‌علیه السلام را دوست دارند زیرا محب حسین‌علیه السلام محبوب خدای بزرگ است.22. یاری رساندن به گرداننده و یا گردانندگان اصلی آن و بانوان برای پذیرایی از بانوان داوطلب همكاری شوند.23. قدردانی و تشكر از برپا دارندگان و دست‌اندركاران مجلس.24. در صورتی كه هیئت در منزل برگزار می‌شود پس از صرف غذا زودتر پراكنده شوید و مشكل برای بانیان فراهم نیاورید.25. دست كشیدن از كار در عاشورا برای برپا داشتن آیین عزاداری، زیرا امام رضاعلیه السلام فرمود: آن كس كه روز عاشورا كارهای خویش را تعطیل كند، خدا حوائج دنیا و آخرتش را برآورد. [36] .26. قدردانی محترمانه از ذاكران و روحانیون، دانشمندان و پاسداران فرهنگ عاشورا.27. مواظبت بیشتر درباره امور شرعی پس از خروج از مجالس حسینی.28. شركت فعال در ساختن حسینیه‌ها و تكیه‌های مذهبی كه گامی است در جهت گسترش آیین عزاداری.

### وظایف بنیانگذاران و گردانندگان

#### اشاره

برگزاركننده مجالس اهل بیت كه بخشی از عمر خود را وقف خدمت به اهل بیت نموده و در این راه از استعدادها، توانایی‌ها و امكانات خود حداكثر استفاده را كرده‌اند و در این راه از بذل مال و صرف عمر و تحمل رنج و زحمت دریغ نمی‌ورزند - در صورتی كه با رعایت ملاك‌ها و موازین شرعی باشد در زمره رواج دهندگان خیر و مسببان تبلیغ دین و احیای امر اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله هستند و علاوه بر پاداش عمل خود، در ثواب دیگران نیز شریك‌اند، مشروط بر آنكه مجالس خود را برپایه شناخت عمیق و صحیح برپا نمایند و با رعایت شرایط و آداب به انجام این كار دقیق و ظریف بپردازند. زیرا اگر بانیان و عوامل اجرایی، جاهل به هدف عزاداری و ظرافت‌های مخصوص آن باشند، و رعایت حدود را نكنند نمی‌توانند نتیجه در خوری از مجالس خود بگیرند. و یكی از دلایل مهمی كه فرهنگ عاشورا به طور كامل نتوانسته است نقش خود را ایفا كند و آموزه‌های اصلاحی و احیاگرانه قیام عاشورا را بازتاب دهد، همین موضوع است.پس این عزیزان به منظور بالا بردن میزان اثر بخشی مجالس و بهره‌وری بیشتر از نعمت عزاداری بایستی امور زیر را رعایت كنند:1. رعایت اخلاص در عمل پرهیز جدی از ریا و خودنمایی - كه آفت هر عمل عبادی است زیرا عزاداری از مصادیق عبادت است و قوام عبادت به خلوص نیت است. [37] و بدون نیت خالصانه این فعالیت‌ها ثمر چندانی برای انجام دهندگان آنها نخواهد داشت.2. اموالی هزینه كنند كه حقوق شرعی آن - مثل خمس و زكات - ادا شده باشد.3. اگر از هدایای دیگران استفاده می‌كنند توجه و عنایت به حلیت آن داشته باشند.4. تلاش كنند عمل خود را از هر جهت صحیح انجام دهند و بیش از آنكه به زرق و برق و تداركات مادی مجالس و جنبه‌های ظاهری آن بیندیشند به محتوا و كیفیت آن فكر كنند و معناگرایی را بر شكل‌گرایی برتری دهند و در انتخاب سخنران شایسته و ذاكران نكونام دقت داشته و با عالمان وارسته حوزوی مشورت كنند تا ضایع‌كننده اوقات و نیروهای مالی و انسانی نشوند و به اجرای تشریفات خشك و كم‌اثر و یا مجالس دور از آگاهی دل خوش ندارند. و از گویندگانی دعوت كنند كه برخوردار از مراتب علم و فضل و پارسایی و پایبند به اصول اخلاقی باشند و بتوانند معارف و احكام اسلام و اهداف والای حسینی را به درستی تبیین كند.كاملی باید در این راه شگرف تا كند غواصی این بحر ژرفباید به این نكته توجه كرد كه هر كس با حفظ چند قطعه شعر و چند حكایت و برخورداری از صدای خوب و اندكی هم قدرت لفاظی كه نام مداح بر خود نهاد، مداح نیست.نه هر كه چهره بر افروخت دلبری داند نه هر كه آینه سازد سكندری داندهزار نكته باریك‌تر زمو اینجاست نه هر كه سر بتراشد، قلندری داند!پس باید از نوحه‌خوان‌های امام‌شناس، خوش‌نام، متدین، متعهد، معروف به تقوا و راستگویی و امانتداری - كه به فضل خدا بسیار داریم - دعوت كنند تا از مجلس بهترین استفاده به عمل آید. عارف واصل، عالم ربانی آیت اللَّه میرزا جواد آقا ملكی تبریزی - كه رضوان خدا بر او باد - در این باره می‌فرماید: كسی را برای خواندن مصیبت دعوت كنند كه باتقوا و در خواندن مصیبت راستگو باشد.برای اینكه عزاداران محترم با فلسفه قیام و شهادت و اهداف والا و مقدس پیشوای شهیدان بیشتر آشنا شوند بهتر است تمام تلاش و كوشش بر این مطلب استوار باشد كه مداحان عزیز مانند گذشته با پیشخانی، مجلس را برای سخنران مجلس آماده كنند و بیشترین وقت در اختیار منبری باشد. بویژه در هنگامه فتنه‌ها و به هنگام مشوش شدن افكار و باورهای مردم، برخورد عاطفی صرف با مقوله عزاداری و خالی از محتوا كردن مجالس مذهبی و مداح سالاری و در حاشیه قرار دادن منبر و وعظ و فرعی شدن مسائل اصلی كه امروزه رایج شده است نه تنها مردم را در سطحی نازل از ایمان و آگاهی قرار می‌دهد، و اعتقاد و باور آنها را نیز بسیار شكننده و آسیب‌پذیر می‌سازد، بلكه جدی‌ترین عامل ورود آفت‌های بسیار در بنیاد و بنیان فرهنگ عاشورا و تجلی اسلام منهای روحانیت است كه بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام وارد می‌نماید. و مسلماً صاحب شریعت و حضرت امام حسین‌علیه السلام بدان راضی نیستند. زیرا بی‌توجهی به شرح و بسط ماجرای كربلا و اهداف سازنده آن، زمانی پیش می‌آورد كه خدای ناخواسته اهداف آن نادیده گرفته شود و حتی اصل حادثه نیز مورد انكار قرار گیرد. و نیز رویكرد به دین بدون تفقه، موجب آسیب‌دیدگی دین و دینداری می‌شود. بنابراین اگر بانی محترم می‌خواهد كه مردم «اسلام خواه» ما «اسلام دان» هم بشوند و بذرهای دین گریزی و احیاناً دین‌ستیزی از مغرب زمین در جوامع ولایی پاشیده نشود باید با هوشیاری از منبر حسینی استقبال بكند.5. تأمین و اعطای هدایای سخنرانان و ستایشگران آل محمّد به نحو شایسته آن هم به صورت مخفیانه به منظور پاسداشت بیشتر عزت و مقام رفیع آنان.6. برخورد یكسان با شركت‌كنندگان مگر نسبت به افراد خاصی كه از احترام بیشتری برخوردارند، از جمله پیش‌كسوتان هیئت‌های عزاداری و صاحبان فضل و كمال.7. پرهیز از منكرات در عزاداری.فقیه نامی میرزای نایینی (قده) در پاسخ به استفتای اهالی بصره و اطراف آن در خصوص حركت دسته‌جات عزاداری مرقوم داشته‌اند:راه افتادن دسته‌های عزاداری در دهه عاشورا و روزهای مانند آن در كوچه‌ها و خیابان‌ها، از آشكارترین مصادیق عزاداری و رسانیدن پیام حسینی به دور و نزدیك است و اشكالی ندارد. در عین حال لازم است، این شعار بزرگ را از هر كار ناپسند كه شایسته برای چنین عبادتی نیست، پیراست. از خوانندگی حرام و به كارگیری ابزار لهو و رقابت دسته‌جات در جلو و عقب افتادن از یكدیگر باید پرهیز شود. اگر این قبیل اتفاقات و كارهای ناپسند رخ دهد، حرام است، هر چند حرام بودن آن به حركت دسته برای عزاداری سرایت نمی‌كند [38] همچون نگاه كردن به زن نامحرم در حال نماز است كه خود عملی حرام است ولی نماز را باطل نمی‌كند. [39] .8. برگزاری مجالس در ساعت مقرر و مناسب و پرهیز از طولانی كردن آنها و سلب آسایش همسایگان. برای توفیق در این امر به سخنران و مداح تأكید نمایند در صورت امكان سر وقت در جلسه حضور یابند.9. میانه‌روی و اعتدال. رعایت اصل اعتدال، از جمله مسائلی است كه هیئت‌داران باید سرلوحه كار خود قرار دهند.10. دوری جستن از مزاحمت و ایجاد صداهای گوشخراش.11. رعایت نكات بهداشتی در آشپزخانه، و پاك كردن خون حیواناتی كه جلوی دسته‌ها سر می‌برند.12. چون برپایی عزای حسینی اعلان انتظار ظهور منتقم الهی است از خدای بزرگ بخواهد همراهی با امام عصر(عج) در طلب خون سیدالشهداءعلیه السلام را روزی او گرداند.أَسْئَلُ اللَّهَ أَنْ یَرْزُقَنِی طَلَبَ ثارِكُمْ مَعَ اِمامٍ مَنْصور ظاهرٍ ناطقٍ مِنْكُمْ. [40] .13. سیاه‌پوش كردن بخشی از محیط برای نشان دادن شدت مصیبت و غم و اندوه و استفاده از تبلیغات نمادین در بخش‌های دیگر. و نصب اشعار محتشم كاشانی و اشعار دعبل خزاعی (اَفاطِمُ قَوْمی یا ابْنَةَ الْخَیْرِ فَانْدُبِی)14. بهره‌گیری از تراكت در مسیر رفت و آمد به مجلس.15. نصب تراكت [41] سلام بر حسین‌علیه السلام در آبخوری مجلس و الصاق عكس حرم مطهر امام حسین‌علیه السلام و پرهیز از الصاق عكس‌های دروغین كه به نام امام حسین‌علیه السلام و قمر بنی‌هاشم‌علیه السلام در بازار عرضه می‌شود.16. استفاده از پارچه نوشته‌هایی با خط زیبا كه نام شهدای سرافراز كربلا در آن آمده است.17. اهداء كتاب‌های مفید به عزاداران در یكی از شب‌ها.18. جدا كردن در ورودی خانم‌ها و آقایان و محل استقرار آنان.19. توجه به دیدگاه و نظرات مراجع تقلید. اینها بخشی از انتظاراتی است كه هر فرد دلسوخته و علاقه‌مندان به مجالس حسینی در این ایام از اداره كنندگان مجالس مذهبی دارد.از بانیان محترم استدعا دارم كه در ضرورت امور فوق حقیقتاً بیندیشند و در جهت تحقق آنها تلاش نمایند.

#### وظایف اهل منبر

##### اشاره

قیام عاشورا، و مجالس و محافلی كه مورد توجه وجود مقدس بقیة اللَّه الاعظم حضرت مهدی (عج) هستند، همچون سلاحی نیرومند و كارآمد در دست عالمان دینی و گویندگان مذهبی و ذاكران حسینی است. نقش اینان كه در راه حفظ این گوهر گرانبها و گسترش آن تلاش و ایثار می‌نمایند، همچون نقش انبیاء [42] در ابلاغ پیام الهی خویش رقم زده شده است. لذا رسالت این فرزانگان در جامعه ولایی بهره‌برداری مناسب از عاشورا به تناسب زمان و مكان است.بقاء دین در طول تاریخ و درخشان ماندن چهره آن عمدتاً مدیون روشنگری و تحریف‌زدایی همین گروه است.این همه آثار نیك از بناهای خیر عام‌المنفعه، مانند بیمارستان‌ها، پل‌ها، آب انبارها... و موقوفات برای نگهداری ایتام و اطعام بی‌نوایان و بسیاری از كارهای خیر دیگر، نتیجه بهره‌برداری صحیح روحانیون حقیقی از مجالس حسینی است. امروز نیز آن گرامیان باید ضمن معرفی رهبران دین و عرضه معارف اسلام و استفاده شایسته از عواطف پاك مردم و جهت دادن به آنها در مسیر تقوا، به حفظ و انتقال روحیه جهادگری و «فرهنگ شهادت‌طلبی» از طریق یاد شهدای كربلا بپردازند و مردم را به طاعت خدای رئوف و مهربان ترغیب و از معصیت دور نمایند. و معلوم است كه گذاردن وظیفه‌ای چنین سنگین و خطیر، جز از بزرگمندان دین‌شناس و تقواپیشه برنمی‌آید.

#### صلاحیت‌های علمی و عملی

تبلیغ دین علاوه بر ایمان و باور درونی دعوتگر، نیازمند تفقه (فهم عمیق) در دین و مجهز شدن به علوم و دانش‌هایی است كه به نوعی شناسایی و شناساندن آن به دیگران با بهترین شیوه و نیكوترین روش دخیل است. در واقع بدون تردید علم و دانش مهم‌ترین سرمایه مبلغ و بی‌مایگی در علوم دینی مشكل‌ساز است. و اگر مبلغی استاد ندیده باشد و مطالعه مستمر نداشته باشد نمی‌تواند معارف ژرف و در عین حال بلند قرآن و اهل بیت‌علیهم السلام را به خوبی درك كند و كسی كه خود مطلبی را به خوبی درك نكرده، قادر نیست آن را درست به دیگران تفهیم نماید. به تعبیر شاعر:ذات نایافته از هستی‌بخش كی تواند كه شود هستی‌بخشخشك ابری كه بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهیبنابراین پیش از كسب مهارت‌های لازم و فراگیری فن خطابه و سخنوری همان به كه از قبول سخنرانی خودداری نمایند. به قول مولوی:مدتی می‌بایدت لب دوختن وز سخندانان سخن آموختنتا نیاموزد نگوید صد یكی ور بگوید، حشو گوید بیشكی

#### آگاهی از موضوع

آگاهی و تسلط كافی به موضوع سخنرانی و ابعاد و اطراف آن توان بازپروری داده‌های تاریخی. بنابراین مطلبی را كه علم و آگاهی كامل بدان ندارد، نباید تبلیغ كند. چه، اگر مطلبی را ندانسته و درك نكرده بیان كند، كارش جز ضربه زدن به اسلام چیز دیگری نیست، چنان كه قرآن می‌فرماید: «وَ لَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَكَ بِهِ‌ی عِلْمٌ»؛ [43] آنچه را كه بدان علم نداری پیروی مكن. تحكیم منطق تبلیغ براساس حكمت و موعظه و گفتگوهای آرام.

#### برخورداری از كردار نیك و اخلاق رفیع اسلامی

مبلّغ اسلامی باید خود را به ادب نفس بیاراید و در امر تزكیه و تهذیب نفس كوشیده و مراحل مختلف صعود به قله تقوا و خویشتنداری را طی كرده باشد تا از كارایی لازم برخوردار بوده و بتواند در زمینه فراخوانی مردم به راه خدا و برخورد با انسان‌هایی كه از روحیه‌های متفاوتی برخوردارند، موفقیت و پیروزی به دست آورد. مبلّغان بزرگ، به وسیله اخلاق بلند پسندیده و اندرون تهی از رزایل و مالامال از فضائل اخلاقی، توانستند به موفقیت‌های بزرگ نایل شوند.مهم‌ترین اخلاق و صفاتی كه یك مبلغ باید به آنها آراسته باشد عبارتند از: خوش‌خویی، مهربانی، فروتنی، نرمخویی، بردباری، شهامت حق‌گویی، عفت، عزت نفس و صداقت، روشنی و وسعت اندیشه، قدرت استدلال، رعایت نظم مطالب، گیرایی بیان.

#### محبوبیت

مبلّغی كه در دل‌ها نفوذ كرده و از محبوبیت والا در جامعه برخوردار است حرفش بیشتر موثر واقع می‌شود، پس هر كس می‌خواهد با سخنوری مسؤولیت الهی خود را انجام دهد و می‌خواهد از سخنرانی‌های خود نتایج مثبت و سودمندی بگیرد باید چنان زندگی كند كه در بین مردم محبوب باشد. عوامل محبوبیت به طور فهرست‌وار عبارتند از: خودشناسی و خودسازی، ساده زیستن، خدمت به مردم، تواضع به‌جا و نرمخویی، دفاع از ستمدیدگان، عمل به گفته‌ها، و كرامت و عزت نفس، جلب رضایت حق، استقامت، داشتن شرح صدر، برخورداری از حیا و عفت، داشتن مطالعه در زمینه‌های مختلف؛ صراحت لهجه، واقع‌بینی و حقیقت‌گرایی، مقدم داشتن منافع ملی و مصالح میهنی بر اغراض و منافع شخصی، بی‌طمعی.

#### تطابق كردار و گفتار

حاملان پرچم رسالت آسمانی باید خود پایبند گفته‌ها و الگویی از موعظه خویش باشند. این حقیقی است كه مردم همواره از واعظان انتظار دارند، خود پایبند گفته‌هایشان باشند و آنچه را می‌گویند، به كار بندند و از آنچه باز می‌دارند، باز ایستند [44] .در این صورت است كه می‌توانند به ژرفای وجود مخاطبان راه یابند.دل و زبان چو یكی شد سخن بلند شود به هیچ جا نرسد طائری كه یك بال استاگر گوینده‌ای بد عمل كند و یا خلاف آنچه به آن دعوت كرده رفتار نماید، سخت‌ترین آسیب‌ها به دین و دینداری وارد می‌شود! و اضافه بر این اگر ناطقی اخلاق و ملكات خویش را اصلاح نكرد و از فضایل اخلاقی برخوردار نبود سخنانش در دیگران اثر قابل توجهی نگذاشته و مجالس او ارزش خود را از دست خواهد داد و بجای هدایت، ضلالت‌آور خواهد شد. اگر قرار باشد كه شخصی چیزی بگوید و خود بدان عمل نكند، علاوه بر تمام آثار سوء این كار، گناه بزرگی مرتكب شده و لااقل اثر آن این است كه نوعی بدبینی نسبت به اسلام و تبلیغ‌كنندگان آن در میان مردم به وجود می‌آورد و مشمول این عتاب الهی خواهد بود كه: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ» [45] آیا مردم را به نیكی امر می‌كنید و خویشتن را فراموش می‌كنید؟

#### راستی و راستگویی

سفارش امام علی‌علیه السلام در این باره اساسی و كلیدی است: صدق و راستگویی یكی از فضائل اخلاقی است كه برای همه خاصه گویندگان و مداحان، - كه مردم آنها را به خیر و صلاح می‌شناسند - واجب و لازم است. زیرا بنیان فرهنگ عاشورایی امام حسین‌علیه السلام بر صداقت، راستی و درستی استوار است و دروغ و جمل، دقیقاً در مقابل این فرهنگ قرار دارد.قرآن در مقام ستودن اوصاف پیامبران، بر راستگویی آنان تكیه كرده است. [46] و از امام صادق‌علیه السلام روایت شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبِیًّا إِلّا بِصِدْقِ الْحَدیثِ وَ أَداءِ الأَْمانَةِ اِلَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ؛ [47] همانا خدای باعزت و جلال هیچ پیغمبری را مبعوث به رسالت نفرمود مگر با دستور به راستگویی و برگرداندن امانت‌گذاران، چه نیك و چه بد».واعظان و ذاكران باید از خواندن روضه‌ها و اشعار دروغین به انگیزه گریاندن مستمعان بپرهیزند. اگر در مجالس ذكر و مرثیه، دروغ رایج گردد، شنوندگان به تدریج ایمان و اعتماد خود را به اشعار و روضه‌ها از دست خواهند داد.از سوی دیگر ناطق و مداحی كه هنجارهای شرعی را رعایت نكرده و با رویكردی كاذبانه به گرم كردن مجلس خویش دست می‌زند، هم به رزاقیت خدای فیاض ایمان ندارد و هم با ایمان و عقیده مردم بازی می‌كند.برخلاف تصور آنان كه به عامل دروغ به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به متاع دنیوی چنگ می‌زنند، دروغ روزی را كم می‌كند. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «دروغ روزی انسان را كم می‌كند». [48] و علی‌علیه السلام فرمود: «اعتیاد به دروغ موجب فقر و بدبختی می‌شود». [49] .گویندگان و مرثیه‌سرایان بر پایه آیه شریفه «مَّا یَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ» [50] می‌دانند آدمی، در رستاخیز مسؤول گفتار خود است، بنابراین بایستی از ذكر رخدادها و تحلیل‌های غلط كه شاهدی بر صحت آنها وجود ندارد، خودداری كند، زیرا مطالب بی‌پایه و برداشت نادرست، آثار مخرب از خود بجا می‌گذارد و حداقل جامعه را برخلاف هدف امام حسین‌علیه السلام دچار ركود و رخوت می‌نماید. رسول خداصلی الله علیه وآله به اباذر فرمود: «ما مِنْ خَطیبٍ یَخْطُبُ إِلّا عُرِضَتْ عَلَیْهِ خُطْبَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ ما أرادَ بِها». [51] .«هیچ سخنگویی نیست كه سخنی بگوید مگر آنكه روز قیامت سخنش و مراد و مقصودش را از آن به او عرضه می‌كنند».7. حفظ دین و احیای ارزش‌های اصیل اسلام و تشیع در برابر بدعت‌ها، تحریف‌ها، مسخ ارزش‌ها.8. سعی و كوشش در توجه دادن مردم به قرآن و بهره‌گیری از آیات و روایات، و تفسیر و تحلیل زمینه‌های پیدایش عاشورا و تشریح اهداف و فلسفه قیام حسینی و پیام‌ها و عبرت‌های عاشورا و پرهیز از افسانه‌پردازی.از حسین، اكتفا به نام حسین نبود در خور مقام حسینبلكه باید، كه خلق دریابند علت اصلی قیام حسینشد مكرر عزای او، كه شود هر كسی واقف، از مرام حسین [52] .9. الگو ساختن پیشوایان معصوم برای جامعه.10. چون پیرایش، پالایش و آرایش فرهنگ عمومی مردم، وظیفه گویندگان آگاه است، لذا داشتن شجاعت معنوی برای ابهام‌زدایی و خنثی‌سازی تبلیغات دشمنان و صیانت از عقاید اسلامی و جلوگیری از تحریف اهداف و ابعاد نهضت حسینی و تصحیح انحراف‌های فكری و توجیهی با اتكاء بر منابع موثق و با ارائه طریق، وظیفه سخنران مجلس است.11. مرزبانی و خرافه‌زدایی و نفی و طرد اهل بدعت و اندیشه‌های باطل و آراء اختراعی و عدم استفاده از كتاب‌های ضعیف و تحریف‌گستر و توصیف صحنه كربلا و نقل حوادث عاشورا آن گونه كه واقع شده است. زیرا دل‌ها به دست مقلب القلوب است، و اوست كه رقت قلب ایجاد كرده و اشك‌ها را روان می‌سازد.12. از ذكر فضائل و معجزات و مطالبی كه اثبات و قبول آن برای عوام مردم دشوار یا غیر ممكن است. گرچه حق باشد - و چیزهایی كه اثبات نشده و تنها برای برانگیختن احساسات مطرح گردیده است بایستی پرهیز كرد كه خاتم انبیاءصلی الله علیه وآله فرمود: «لا تُحَدِّثُوا النّاسَ بِما لا یَعْرِفُونَ، أَتُحِبُّونَ أَنْ یُكَذِّبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ». [53] .13. درك شرایط زمانی و در غیر ایام عاشورا ذكر مصیبت‌های سخت ننمایند كه دل‌ها رمیده نشود.14. تقویت اخلاص زیرا اخلاص در واقع عمود خیمه تقرب به خدا و نور كلام واعظان محسوب می‌گردد. مداحی و سخنرانی وقتی ارزش پیدا می‌كند و تقدس می‌یابد كه با اخلاص انجام شود.علّامه نوری طبرسی ضمن تأكید فراوان بر این مسئله می‌نویسد:البته (مرثیه‌خوانان و روضه‌خوانان) باید بدانند و ملتفت بشوند كه این عبادت، مانند سایر عبادات است و این عمل، آنگاه عبادت شود كه در هنگام بجای آوردن آن، جز رضای خداوند و خشنودی رسول و ائمّه هدی‌علیهم السلام غرض و مقصدی نداشته باشد و اگر دارد، همان مجرد یافتن ثواب‌های موعود و پاك شدن از گناهان مهلكه باشد كه با اخلاص در عمل منافاتی ندارد.چه عمل باز برای فرمانبرداری (از) فرمان حضرت باری تعالی است كه به وسیله آن، ثواب‌ها برسد و از شر گناهانش ایمن شود. [54] .اگر انگیزه سخنران عشق و ایمان به خدای مهربان باشد بی‌تردید در نزد پروردگار مأجور خواهد بود و در نزد خلق هم ارج و ارزش زیادی پیدا می‌كند. اگر زندگی خطیبانی را كه خدمتشان چشمگیر و نامشان درخشان مورد بررسی قرار دهیم، متوجه می‌شویم یكی از عوامل موفقیت و پیشرفت آنها، اخلاص بوده است.سخن كز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل15. من نخواهم مزد پیغام از شما.عدم چشم داشت به اموال مردم و نفروختن این خدمت مقدس به بهای ارزان یكی از پیش‌شرطهای گام نهادن در میدان تبلیغ است.زیان می‌كند مرد تفسیردان كه علم و ادب می‌فروشد به نانكجا عقل، یا شرع فتوی دهد كه اهل خرد دین به دنیا دهدالبته این بدان معنا نیست كه اینان از سر عجب و تكبر هدایای مردمی را نپذیرند. مراد این است كه وعظ و ارشاد و مداحی به عنوان شغل ارادتمندان اهل بیت‌علیهم السلام قرار نگیرد.16. داشتن ظاهری آراسته.می‌دانیم كه آراستگی و خوشبویی موجب رضای خدا و رغبت مردم است و رابطه‌ها را صمیمی‌تر می‌سازد، همان‌گونه كه افراط در رسیدگی به سر و صورت و لباس و غذا، دافعه دارد، بی‌تناسبی بین موهای سر و ریش نیز دافعه دارد. آراستگی با سادگی نیز جمع می‌شود.17. در تنویر عقول و تطهیر نفوس بكوشد و فرهنگ دینی را قوت و عمق بخشد. و مجلس را در مسیر برپایی نماز و ادای زكات و امر به معروف و نهی از منكر و عبادت خدا برای رسیدن به یقین و معرفت الهی جهت دهد. و رفتار مخاطبان را به وسیله التزام به عدالت و احسان و مكارم اخلاق تعالی بخشد.18. شناخت مردم و زمان، با رعایت مقتضای حال به تبیین اصول اسلام و تعلیم عوام و بیان حقایق مكتب با بیانی متناسب با فاهمه شنوندگان و ظرفیت مخاطبان بپردازد و از بیان سخنان پیچیده و نامأنوس و ارائه مطالب عقل‌ناپذیر - چه در حوزه روایت واقعه كربلا و چه در ساحت درایت آن - خودداری نماید كه علی‌علیه السلام فرمود: «كَلِّمُوا النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولهِمْ؛ أَتُریدُونَ أَنْ یُكَذِّبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ».19. تعمیق محبت عزاداران به امامان اهل بیت‌علیهم السلام برای مصون ماندن از آفات راه.20. تكراری نبودن! چون در عصر ارتباطات و انفجار اطلاعات كمتر كسی مایل است به توضیح واضحات و مطالب تكراری گوش فرا دهد لذا یك مبلغ موفق همیشه مطالب نو برای مخاطبان خویش بیان می‌نماید و آنان را در یك جریان مستمر فرهنگی پیش می‌برد.سخنور نامدار و شاعر خوش‌گفتار سعدی چه شیرین سروده است:سخن گرچه دلبند و شیرین بود سزاوار تصدیق و تحسین بودچو یك بار گفتی، مگو باز پس كه حلوا چو یك بار خوردند، بس21. پرهیز از اطاله كلام و اطناب ملال‌آور كه باعث خسته شدن شنوندگان است.رایموندد ونكن گوید: «اگر شما شنوندگانتان را ترك كنید، بهتر از آن است كه شنوندگانتان شما را ترك كنند». [55] .22. مبادرت به تصحیح اشتباه بعد از وقوع.23. توقف كوتاه پس از اتمام سخنرانی برای پاسخگویی به مستمعان.24. پرهیز از بیان مطالب بی‌اساس و نوآوری‌های بی‌بنیاد نهراسیدن از گفتن «نمی‌دانم» كه این سخن نشانه بزرگواری و پارسایی و نیمی از دانش است. هیچ كس از یك گوینده انتظار ندارد كه همه چیز را بداند ولی امید آن را دارد كه اگر چیزی را نمی‌داند، صادقانه بگوید نمی‌دانم. [56] .25. اگر مجتهد نیست، در زمینه احكام فتوا ندهد زیرا در آیات فراوان از فتوای بدون علم نكوهش شده است از جلمه طبق نقل تحف العقول پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود: «كسی كه بر مردم، بدون علم فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت می‌كنند».26. تذكر و نقد كار مداح تازه كار در جلسه خصوصی در صورت نیاز.27. پرهیز از خودستایی و به كار نبردن كلمه «من».28. احترام به دیگر خطیبان مجلس.29. بدون وضو بر منبر قرار نگیرد.30. ذكر مصیبت در خاتمه مجلس، ولو از روی مقتل. زیرا خداوند و جبرئیل و فرشتگان و بسیاری از انبیاء روضه‌خوان و گریه كننده بر امام حسین‌علیه السلام بوده‌اند و ترك آن، دوری از راه خدا و فرشتگان و پیشوایان دین است.متأسفانه عدم توجه به این امر مهم كه نزد ائمّه‌علیهم السلام اهمیت فراوانی داشته، مقدمه پیدایی بعض آفات مداحی شده است.31. صبر در راه تبلیغ دین.ادای وظیفه تبلیغ به دلیل شرایط فرهنگی خاص حاكم بر برخی از محیطها چندان ساده نیست و قطعاً مسائل و مشكلاتی را به همراه خواهد داشت. لازمه‌اش تحمل سختی‌ها و بر خویشتن هموار كردن رنج است.آنچه را آدمی در دوران نوجوانی درباره موضوعی شنیده و به عنوان یك حقیقت و اصل مسلم پذیرفته به آسانی از آن دل نمی‌كند لذا برای قبولاندن نظریه صحیح به زبان و دقت بیشتر و شرح صدر احتیاج دارد و بدون صرف رقت و بردباری به موفقیت نمی‌رسد. افزون بر این گاه، مورد بی‌مهری مخاطبان واقع می‌شوند.32. آغاز منبر با نام نامی و یاد گرامی حضرت بقیة اللَّه - ارواحنا فداه - و ختم مجلس با دعا و نیایش برای سلامتی و تعجیل در امر فرج آن حضرت.

### نوای شاعران حسینی

توصیه‌های امامان اهل بیت‌علیهم السلام مبنی بر بزرگداشت واقعه دلخراش طف و عمق و شدت تراژدی عاشورا از عواملی است كه بسیاری از ادیبان متعهد را از دوره‌های خفقان‌بار اموی و عباسی تاكنون تحت تأثیر قرار داد و عواطفشان را شعله‌ور ساخت و آنان سوگ سروده‌هایی از خود پیرامون واقعه كربلا بجای گذاشته‌اند. [57] .شاعران پرشور آیینی با انشای اشعار نغز و بلند و دلنشین كه بیانگر عزت و مظلومیت حسینی است قیام عاشورا و یاد حسین‌علیه السلام و مظلومیت آل علی و شهیدان راه حق و كشتگان نینوا را ترسیم می‌نمودند. و حكام و سلاطین اسلامی را به انتقام گرفتن از بنی‌امیه، كه عامل حادثه هولناك طف بودند، سخت تحریك می‌نمودند.اگر مضمون‌پردازی متناسب با شأن اهل بیت و اهداف والای امامان به ادبیات عاشورا زیبایی و غنای خاص نمی‌بخشید، این مجالس كمتر می‌توانست در جان سوگواران شور و انقلاب بر پا كند و آنان را متأثر سازد و شور درونی آنان را بر آشوبد، و شعور ناب را در آن فعال سازد.نقش شاعران بامعرفت آیینی - كه خامه خویش را در جوهر، عاشورا فرو برده و مظلومیت و عشق و حماسه را با خوش‌ترین واژگان و شكوهمندترین سوگ سروده‌ها نمایانده‌اند - در زنده نگاه داشتن و پایایی حماسه عاشورا و ترویج فضائل اهل بیت‌علیهم السلام و تعمیق محبت و معرفت این اسوه‌های زندگی اساسی و تحسین برانگیز است و شاعران اهل بیت منزلت والایی دارند. زیرا الگوهای بی‌بدیل آسمانی را كه خالق هستی ستوده است، مدح می‌نمایند.آنچه شعرای اهل بیت باید مورد توجه قرار دهند بدین قرار است:1. داشتن غیرت دینی و پاسخ به اشعاری كه به سفارش دشمن سروده شده است.2. مطالعه مقاتل صحیح و تاریخ‌های معتبر تا شعری كه انشاء می‌شود اتكا به متون صحیح داشته باشد.امام حسین‌علیه السلام را صادقانه و عارفانه توصیف كند و منزه از هون و وهن و مبرای از تحجر باشد و فقط بر غم و اندوه و اشك و آه اقتصار ننموده، تصویری راستین از ستمكاری جاری شده بر علویان ارائه دهد. و از محتوای معتبر و آرمان‌گرا و قالب‌های وزین و سنگین و در عین حال زیبا و جذاب برخوردار باشد.3. آگاهی از تحریفات تاریخ عاشورا داشته باشد تا از گزند آفات این مسیر دور بماند.4. دور بودن از عقاید و افكار غلوآمیز را وظیفه خود بداند. زیرا ریشه‌های فكری امامیه كه از قرآن كریم و سنّت صحیح مایه گرفته است با تصورات غالیانه سر ستیز دارد.شاعر مخلص اهل بیت در مدح پیشوایان دین نبایستی راه افراط و زیاده‌روی را بپیماید و از محدوده‌ای كه دین مبین تعیین فرموده، خارج شود. و اگر چه پیامبر اكرم و ائمّه اطهارعلیهم السلام انسان‌هایی نمونه هستند، كه باید فضایل و مقامات و درجات بلند آنان را گفت و تصدیق كرد، اما افراط مقوله دیگری است كه به شدت مورد نهی و نكوهش قرار گرفته است و پیشوایان با تمام تلاش خود را برای اصلاح این انحرافات و نجات آلوده‌شدگان به كار گرفته‌اند. علی‌علیه السلام درباره خود فرمود: «هَلَكَ فِیَّ رَجُلانِ: مُحِبٌّ غالٍ وَ مُبْغِضٌ قالٍ؛ [58] دو مرد (دو طرز تفكر) درباره من تباه و نابود شدند، (یكی) دوست افراطگرا و (دیگری) دشمنی كه در دشمنی، زیاده‌روی نماید». آن حضرت در سخنی دیگر در پرهیز از غلو درباره اهل بیت‌علیهم السلام فرمود: «إِیّاكُمْ وَ الْغُلُوَّ فِینا؛ [59] از غلو و زیاده‌روی درباره اهل بیت بپرهیزید». امام صادق‌علیه السلام در ضمن روایتی فرمود: «إِنَّ قَوْمًا یَقُولُونَ مالا نَقُولُ فِی أَنْفُسِنا، نَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ مِنْهُمْ؛ [60] گروهی درباره ما (خاندان نبوت) چیزهایی می‌گویند كه ما خود نمی‌گوییم، از اینان بیزاری می‌جوییم و به خدا پناه می‌بریم».امثال این‌گونه روایات در كتب شیعه، فراوان یافت می‌شود و بزرگان شیعه نیز همین روش را پی گرفته‌اند؛ لذا پیروان آگاه ابا عبداللَّه‌علیه السلام به گوینده‌ای كه اشعار غیر صحیح كه از آن بوی كفر و شرك استشمام می‌شود، استفاده می‌كند، اجازه نمی‌دهند در مجالس حسینی به اجرای برنامه بپردازد.ممكن است برخی با دستاویز قرار دادن برخی از احادیث مثل: «نَزِّلُونا عَنِ الرُّبُوبِیَّةِ وَ قُولُوا فِی فَضْلِنا ما شِئْتُمْ» [61] سروده‌های غلوآمیز شاعران را موجه جلوه دهند، اما این پندار بر پایه درستی استوار نیست. زیرا همان‌گونه كه یكی از فقهای عالیقدر معاصر مرقوم فرموده‌اند «اعتبار این حدیث محقق نیست و ضعیف است». [62] .5. شعرش بدآموزی نداشته باشد. در بعضی یادداشت‌ها آمده است، شاعری زبردست و ولایی كه حاجب تخلص داشت، در وصف امیر مؤمنان‌علیه السلام شعر نامناسب زیر را سرود:حاجب اگر معامله حشر با علی‌است من ضامنم، تو هر چه بخواهی گناه كناین محبت كاذب كه در این بیت ترویج شده بسیار خطرناك و چراغ سبزی برای بزهكاران است. شنونده یا خواننده اسیر دام هوس به واسطه اعتماد بر مضمون این بیت، دیگر اهمیتی به سیئات و گناهان نمی‌دهد و عملاً بی‌تقوایی و بی‌پروایی از خدا را پیشه خود می‌سازد در حالی كه امام حسین‌علیه السلام كشته نشد كه به دست ما در گناه باز باشد بلكه به شهادت رسید تا ریشه گناه سوزانده شود.جالب توجه آنكه شاعر مزبور شبی در عالم رؤیا علی‌علیه السلام را دید، امام به او فرمود: حاجب این چه شعری است كه گفته‌ای؟ شاعر گفت: چگونه بسرایم؟ امام‌علیه السلام پاسخ داد:حاجب اگر معامله حشر با علی است شرم از رخ علی كن و كمتر گناه كن6. رعایت ادب و احترام به اهل بیت‌علیهم السلام. از آنجا كه ستایشگران و شاعران آیینی در خدمت ذوات مقدس مثل اعلای انسانیت و تندیس اخلاق هستند، بایستی در نهایت ادب و فروتنی از آنان سخن بگویند.در به كار بردن كلمات احترام‌آمیز نسبت به آن بزرگواران نهایت دقت را داشته و بدین سان حرمت و عصمت آنان را پاس بدارند. و از به كارگیری عبارات خارج از شأن والای ائمّه هدی‌علیهم السلام و مضامین واهی و یا مجعول كه نوعی تحقیر و كوچك شمردن ایثارگران كربلا و نشانگر ضعف و ناتوانی و ذلت‌پذیری و خواهش امام حسین‌علیه السلام و یارانش در مقابل دشمن است و باكیان ذاتی این شخصیت استثنایی در تعارض است، جداً پرهیز كنند.در برخی موارد توجه افراطی مرثیه‌سرایان و نوحه‌خوانان به عناصر عاطفی برای گرفتن اشك از مخاطبان منجر به اشعاری بس منفعلانه از اعمال و رفتار قهرمان عاشورا در برابر دشمنانشان شده است. عالم متقی مرحوم محدث قمی نوشته است:مطلبی را كه ذلت امام حسین‌علیه السلام و اهل بیت گران‌مقامش را برساند، نگو زیرا آن جناب آقا و بزرگ سرافرازان و غیرت‌مداران بود. جان دادن زیر شمشیر را بر خواری و ذلت برگزید و با ندای بلند و آتشین روز عاشورا فریاد كرد: «أَلا وَ اِنَّ الدَّعِیَّ اِبْنَ الدَّعِیِّ قَدْرَكَزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ: بَیْنَ السِّلَّةِ وَ الذِّلَّةِ وَ هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ یَأْبَی اللَّهُ لَنا ذلِكَ وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ». [63] ناپاك پسر ناپاك (ابن زیاد) مرا بر سر دو راهی نگه داشته است مرگ یا ذلت. هرگز تن به ذلت نمی‌دهم. هیهات كه زبونی را قبول كنم. خدا آن را برای ما نمی‌پذیرد پیامبر و مردان با ایمان نیز از پذیرش آن ابا دارند.بر ما گمان بردگی زور برده‌اند ای مرگ همتی كه نخواهیم این قیوداكنون كه دیده هیچ نبیند به غیر ظلم باید ز جان گذشت كزین زندگی چه سوداستاد محدث متبحر حاج میرزا حسین نوری - خدا مرقدش را نور باران كند - در «دارالسّلام»، حكایتی دارد كه گزیده آن چنین است:یكی از سادات اهل منبر در خواب دید، رستاخیز برپا شده است و مردم وحشت‌زده‌اند و هر كس به احوال خویش مشغول است. كارگزاران و موكلان حساب، مردم را به پای حساب می‌برند و با هر فردی گواه و مأمور جلبی است، تا اینكه مرا به پای حساب بردند.در آنجا منبری بود بسیار بلند و پرپلّه. سیّد المرسلین،صلی الله علیه وآله بر بالای منبر نشسته و علی‌علیه السلام بر پلّه اوّل بود و مردم را حساب می‌رسید. همه در برابر او صف كشیده بودند. نوبت به من رسید با عتاب به من فرمود: چرا فرزند عزیزم حسین را به خواری نام بردی و او را به خواری نسبت دادی؟ من در جواب آن حضرت حیران شدم و چاره‌ای جز انكار ندیدم.ناگاه در بازوی خود دردی احساس كردم، گویا میخی بر آن فرو كردند.چون به پهلوی خود نگاه كردم، دیدم مردی طومار در دست دارد. آن مرد طومار را به من داد. طومار را گشودم، تمام صورت مجلس‌ها و منابر من در آن، به طور مفصل، ثبت شده بود. آنچه از من پرسش شده بود و من منكر گشتم در آن درج شده بود. آن خواب سبب گردید كه آن سیّد منبر و موعظه را رها كند. [64] .سیّد حمیری كه از شاعران متعهد است روزی با جعفربن عفان برخورد كرد، سید حمیری به وی گفت: وای بر تو آیا درباره آل محمّدصلی الله علیه وآله این‌گونه شعر می‌سرایی؟ما بالَ بَیْتُكُمْ تَخْرُبُ سَقْفُهُ وَ ثِیابُكُمْ مِنْ أَرْذَلِ الأَْثْوابِچه شد خانه‌تان كه سقفش خراب است چرا جامه‌تان پست‌ترین جامه‌ها شدجعفر در پاسخ گفت: مگر غیر از این بود؟ سید حمیری با ناراحتی گفت: اگر از مدح نیكوی آنها ناتوانی، لب فروبند. آیا آل محمّدعلیهم السلام، را این‌گونه وصف می‌كنند؟ من تو را معذور می‌دارم، طبع تو چنین است و سطح فكرت همین قدر است ولی من مدحی گفته‌ام كه ننگ مدح تو را از دامن پاك آنان می‌زداید و آن این است:أُقْسِمُ بِاللَّهِ وَ آیاتِهِ وَ الْمَرْءُ عَمّا قال مَسْئُولٌإِنَّ عَلِیَّ بْنَ أبِی‌طالبٍ عَلَی التُّقی وَ الْبِرِّ مَجْبُولٌوَ إِبْنُهُ كَانَ الإِمَامَ الَّذِی لَهُ عَلَی الأُمَّةِ تَفْضِیلٌیَقُولُ بِالْحَقِّ وَ یَعْنِی بِهِ وَ لا تُلْهِیهِ الأَْبَاطِیلُیَمْشِی إِلَی الْقَرْنِ وَ فِی كَفِّهِ أَبْیَضَ مَاضِی الْحَدِّ مَصْقُولٌمَشْیَ الْعَفَرْنَی [65] بَیْنَ أَشْبَالِهِ أَبْرَزَهُ لِلْقَنَصِ الْغِیلُذَاكَ الَّذی سَلَّمَ فِی لَیْلَةٍ عَلَیْهِ مِیكَالٌ وَ جِبْرِیلُمِیكَالُ فِی أَلْفٍ وَ جِبْرِیلُ فِی أَلْفٍ وَ یَتْلُوهُمْ سَرَافِیلُلَیْلَةَ بَدْرٍ مَدَداً أُنْزِلُوا كَأَنَّهُمْ طَیْرٌ أَبَابِیلُفَسَلَّمُوا لَمَّا أَتَوْا حَذْوَهُ وَ ذَاكَ إِعْظَامٌ وَ تَبْجِیلٌآری، درباره آن بزرگان چنین باید شعر گفت سروده تو لایق تنگدستان و درماندگان است.سوگند به خدا و به نعمت‌هایش همانا آدمی مسؤول چیزی است كه می‌گوید. همانا علی بن ابی‌طالب بر نیكی و پرهیزگاری سرشته شده است. او پیشوای هدایتگری است كه بر همه امت برتری دارد. همواره سخن حق می‌گوید و به حق متوجه است و هیچ گاه كارهای باطل او را به خود مشغول نمی‌سازد. آنگاه كه میدان جنگ را نیزه‌ها فرو گرفت و پهلوانان از آن می‌گریختند. او به سوی هماورد خود می‌رفت در حالی كه شمشیری بران و صیقل خورده در دست او بود. به شیری می‌ماند كه در میان بچه شیران به راه افتاده و بیشه‌زارها او را برای شكار تهییج نموده است.او همان بزرگی است كه در یك شب میكائیل و جبرئیل و اسرافیل و هزار فرشته بر او درود فرستاده‌اند. در شب بدر مانند طیر ابابیل آن فرشتگان برای یاری او فرود آمدند و چون در برابر علی رسیدند از روی تكریم و بزرگداشت بدرود فرستادند.جعفر، پیشانی او را بوسید و با ادب و احترام گفت: تو ای ابا هاشم به حق سرور شاعران و ما پیروان توییم. [66] .بنابراین شاعران و مداحان باید شیوه شاعران پرشور شیعی چون كمیت‌ها، سید حمیری‌ها، عبد كوفی‌ها سید رضی‌ها و سید حیدر حلی‌ها و... را برگزینند. و شعری را كه نماد حقیقت نهضت حسینی و ارزش آن باشد بسرایند و بخوانند و از خواندن اشعار ضعیف، سست و بی‌مدرك در مدح و رثای اهل بیت نبوت پرهیز كنند و از دروغ و جعلیات كه موجب وهن مقام معصومین می‌شود دوری نمایند.شاعر ستایشگر بنام آیینی و مداح با اخلاص اهل بیت، جناب آقای غلامرضا سازگار (میثم) می‌گفت: روزی به دیدار مرحوم حجّة الاسلام علی‌اكبر صلح‌خواه متخلص به «خوشدل تهرانی» كه تبیین اهداف مقدس نهضت حسینی را وجهه همت خود قرار داده بود، رفتم، گفت: حضرت امام، فرزند خود جناب حاج احمد آقا را با انعامی نزد من فرستاد و این انعام به خاطر این قطعه بود:بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است كه مرگ سرخ به از زندگی ننگین استحسین، مظهر آزادگی و آزادی است خوشا كسی كه چنینش مرام و آئین استنه ظلم كن به كسی، نی به زیر ظلم برو كه این مرام حسین است و منطق دین استهمین نه گریه بر آن شاه تشنه لب كافی است اگر چه گریه بر آلام قلب، تسكین استببین كه مقصد عالی وی چه بُد ای دوست كه درك آن سبب عزّ و جاه و تمكین استز خاك سرخ شهیدان كربلا خوشدل دهان غنچه و دامان لاله رنگین است [67] .

### رسالت مقدس و بایدهای مداحی

از آنجایی كه مداحی در ایام سرور و شادی و مرثیه‌خوانی در عزای معصومان مظلوم - كه درود خدا بر آنان باد - هنری مقدس و حرفه‌ای بس والا و ارزشمند است و در صورتی كه توأم با قصد قربت، باشد و همراه با رفتارهای خلاف شرع نباشد جزو كارهای عبادی است و برای تصدی آن شروط و قیودی وجود دارد، بر آنان كه قصد پیوستن به جمع خدمتگزاران آستان والای امام حسین‌علیه السلام و مداحان با اخلاص اهل بیت‌علیهم السلام را دارند لازم است، اموری را پاس دارند تا در زمره بزرگ‌شماران شعائر الهی قرار گرفته، و بر ارشاد و هدایت بندگان خدا، و تبلیغ بالاترین ركن دین یعنی «محبت و ولایت» توفیق یابند و به پاداشهای فراوان دست یابند. بر آنان لازم است علاوه بر پیراستگی از بدی‌ها و تحصیل قداست روح و نزاهت جان و برخورداری از كردار نیك و اخلاق رفیع اسلامی (وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إِلَی اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحًا.) [68] و رعایت تقوا از تمام آلودگی‌ها دوری كنند و به اوامر و نواهی خداوند پایبند باشند و به خاطر سالم ماندن از خطرات به خدا پناه برده و از او كمك بخواهند.و خداوند را شاكر باشند كه مهر آل علی و عشق رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و اهل بیت آن حضرت را به عنوان بهترین سرمایه در دلشان قرار داد، آنان را به ولایت چهارده معصوم هدایت كرد و به آنان توفیق داد تا در زیِّ شریف مداحان درآیند و احساس و زبان و هنر خود را در خدمت پیشوایان دین نهاد و عمری را در جهت عشق به اهل بیت‌علیهم السلام با حضور در جلسات مذهبی به ذكر ائمّه اطهار بویژه گلگون كفن صحرای كربلا و یارانش بگذارنند و قلب‌ها را عاشق شیدای چهره‌های پاك اهل بیت بسازند. از خدا بخواهند این منصب ارادتشان حفظ گردد.نماد خادمان ولایی1. مداح موفق برای ایفای نقش مهم مداحی قبل از اجرای برنامه می‌كوشد با شركت در كلاس‌های مربوطه بر مجموعه‌ای از معارف علمی و تاریخی آگاهی پیدا كند تا معرفت خود را نسبت به ممدوحان بالا ببرد و با معرفت به منزلت واقعی آنان و توانایی برای مجلس‌داری به ستایشگری روی آورد. و ضمن مطالعه كتاب‌های معتبر در باب زندگی پیشوایان اسلام و خواندن مقاتل معتبر و استفاده از تجربیات اساتید و پیش‌كسوتان از متون ادبی هدفمند، اشعاری را دست‌مایه كار خود قرار دهد كه جمال صورت را با كمال مضمون، یكجا داشته باشد و به دیگر عبارت افزون بر خصایص عاطفی و خیال، و به كارگیری صنعت‌های بلاغی، بار اعتقادی و پیام داشته باشد. و معرف مقام پیامبرصلی الله علیه وآله، اهل بیت‌علیهم السلام، حقانیت، عزت و كرامت و در عین حال مظلومیت آنان باشد.مداحان جوان می‌توانند نیازهای ضروری كار خود را از مجموعه‌های شعری زیر برآورده سازند كه مشتمل است بر مرثیه‌های آگاهی‌دهنده و متین و پرمحتوا كه سرایندگان آنها ظرافت لفظ را با صلابت و اتقان معنا چون شیر و شكر در هم آمیخته‌اند و فراهم آورندگان در سیاحتی روحانی گوهرهای درخشان از دل دریای ادب عاشورایی به دست آورده و سخاوتمندانه تقدیم خوانندگان خویش كرده‌اند.مجموعه‌های شعری كه توسط آقای احمد احمدی بیرجندی، و مجموعه‌هایی كه به انتخاب و اهتمام آقای محمّد علی مجاهدی (پروانه)، و مجموعه‌هایی كه به كوشش آقای محمّد علی مردانی و نیز مجموعه‌ای كه توسط آقای حاج علی انسانی و شاعر مجاهد و هدفمند، آقای حاج صادق تائب گزینش شده است.روشن است مداحی كه استاد ندیده و در جهت غنای فكری و محتوایی برنامه خویش نمی‌كوشد و با علمای صالح ارتباط ندارد، نمی‌تواند مطالبی را در اختیار مداح گذاشته‌اند گرانبهاتر باشد. و نمی‌تواند كلمات عربی را كه گاه جابجایی یك حركت اعراب، معنی را خراب می‌كند صحیح تلفظ كند.2. اصلاح نیت و جلب رضایت خدای مهربان یكی از مسائل با اهمیتی كه برای مدیحه‌سرایان و مداحان توجه به آن ضروری و ارزش‌آفرین است پاكسازی نیت و دوری از ریا و ظاهرسازی است. چون عزاداری برای عزیزان درگاه خدا، امری عبادی (نه توصلی) است [69] و عبادت بدون قصد قربت و خلوص نیت مورد پذیرش واقع نمی‌شود، از این رو بایسته است مداح و ذاكر اهل بیت‌علیهم السلام اخلاص را كه جوهر، خدایی است در خود پدید آورد و فقط برای رضایت خداوند و خشنودی پیامبرصلی الله علیه وآله و امامان پاك مداحی كند تا عمل بی‌شائبه او نزد خدا و خلق و در پیشگاه ارواح طیبه معصومان مقبول واقع شود. در غیر این صورت هیچ تأثیری در قلوب بر جای نخواهد گذاشت و خواندنش تنها در بستر شنیدن جاری است و بس.علّامه نوری طبرسی ضمن تأكید فراوان بر این مسئله می‌نویسد:البته (مرثیه‌خوانان) و روضه‌خوانان باید بدانند و ملتفت شوند كه این عبادت، مانند سایر عبادات است و این عمل آنگاه عبادت شود كه در هنگام بجای آوردن آن، جز رضای خداوند و خشنودی رسول و ائمّه هدی‌علیهم السلام غرض و مقصدی نداشته باشد و اگر دارد، همان مجرد یافتن ثواب‌های موعوده و پاك شدن از گناهان مهلكه باشد كه با اخلاصی در عمل منافاتی ندارد. چه عمل باز برای فرمان‌برداری از فرمان خود حضرت باری تعالی است كه به وسیله آن، به آن ثواب‌ها برسد و از شر گناهانش ایمن شود. [70] .3. قبل از اجرای برنامه با دعا و خواندن آیة الكرسی، دادن صدقه و استعاذه واقعی خود را به خدای توانا بسپارد و با استمداد از روح بلند چهارده معصوم پاك، برنامه خود را با نام خدای سبحان آغاز كند و بعد از آن درود و صلوات بر سرور عالمیان و آل پاك او بفرستد.4. هدف كلی او احیای امر و اندیشه امامان و ارزش‌های دینی، معنوی و فرهنگی و احیای روحیه جهاد و شهادت‌طلبی و زنده داشتن یاد و تاریخ پرشكوه نهضت حسینی و حماسه‌آفرینان آن باشد. و از عواطف پاك دوستداران اهل بیت و جهت دادن به آنها در مسیر تهذیب نفس و آراستگی اخلاقی نیكو به نحو شایسته استفاده كند. و در بالا بردن سطح مطالبات بانیان و شنوندگان از كیفیت شعرها، شأنیت سبك‌ها و نغمه‌ها، تلاش كند.5. نغمه‌ها و سبك‌های زیبای سنتی نبایستی غناآور باشد و هیچ گونه شبهه و شباهتی مستقیم با نغمات لهو و لعب نداشته باشد.مداحان، به لحاظ آنكه كارشان بر دو عنصر «صدا»، «شعر» متكی است، باید مواظب باشند غنا نخوانند زیرا در حرمت غنا میان عالمان شیعه خلاف نیست. [71] و ادله منع، و عدم ثبوت مخصص، غنا كردن در مجالس حسینی نیز حرام است و از قداست و موقعیت آن می‌كاهد. در این بند از كلام سخن یكی از علمای بزرگ را نقل می‌كنیم كه فرموده است:اعانت غناء بر بكاء و تفجع ممنوع است، چه دانستی كه غنا، صوت لهوی است و لهو را با بكاء و تفجع مناسبتی نیست، بلكه بنابر ظاهر تعریف مشهور كه او را ترجیع مطرب دانسته‌اند همچنین است، چه طرب، مطلق اختلاف حالت است و طربی كه حاصل می‌شود از او اگر سرور باشد منافی تفجع است نه معین بر او، و اگر حزن باشد به جهت آن است كه در نفوس حیوانیه از فقد مشتهیات نفسانیه مركوز است نه به جهت آنچه به سادات زمان و عترت خاتم پیغمبران رسیده، بر فرض كه اعانت كند توقف مستحبی یا مباحی بر امری دلیل بر اباحه او نیست، بلكه لابد باید ملاحظه دلیل حرمت كرد، اگر بود بسیار خوب و الا به حكم اصل، محكوم به اباحه خواهد شد. به هر صورت جایز نیست تمسك در اباحه به اینكه مقدمه امر غیر حرام است.و آنچه از كلام او ظاهر می‌شود كه فرموده در مراثی طرب نیست، نظر به مثل مراثی متعارفه نزد اهل دیانت است كه مقصود ایشان از مرثیه جز تفجع نیست. و گویا حادث نشده بوده در عصر او مراثی آن چنانی كه اكتفا می‌كنند اهل لهو و خوش‌گذران‌ها از مردان و زنان به آن مراثی از حضور مجالس لهو و ضرب اعواد و اوتار و تغنی به قصب و مزمار، چنانچه شایع است در زمان ما، و چنانچه خبر داده پیغمبرصلی الله علیه وآله به نظیر او در آنجا كه فرموده: یَتَّخِذُونَ الْقُرآنَ مَزامِیرَ.چنانچه زیارت حضرت سید الشهداءعلیه السلام سفرش از اسفار لهو و نزهت شده برای كثیری از مترفین.و همانا پیغمبرصلی الله علیه وآله خبر داده به نظیر او در سفر حج و فرموده: اغنیای امت من برای نزهت حج می‌كنند، و اوساط برای تجارت، و فقرا برای سمعه و گویا كلام آن حضرت مثل كتاب عزیز است كه وارد است در موردی و جاری است در نظیر او.6. مداحی را وسیله كسب خویش نسازد. برگزاركنندگان مجالس حسینی ذاكر منیع الطبعی كه رعایت انتساب خود را به خاندان وحی می‌كند و عزت نفس دارد، بسیار دوست داشته و او را بیشتر تحویل می‌گیرند و به عنوان گوشه‌ای از ارادت و عشق به ائمه هدی‌علیهم السلام از پرداخت وجه به آنان مضایقه نداشته و ندارند، لیكن تبدیل شدن این فرهنگ به نوعی كسب و كار سودآور و تعیین پیش‌شرطها و پیش پرداخت‌های مالی و حرفه‌ای شدن، وجهه مداحان عزیز را ملكوك می‌سازد.در حدیثی حال این گونه مردم چنین بیان شده، گفته‌اند: یَطْلُبُونَ الدُّنْیا بِاَعْمالِ الآْخِرَةِ؛ [72] با كار آخرتی دنیا را می‌جویند.امام علی‌علیه السلام در نكوهش افرادی كه از راه استفاده بی‌مورد از علاقه‌های دینی مردم امرار معاش می‌كنند فرموده است: «الْمُسْتَأْكِلُ بِدِینِهِ حَظُّهُ مِنْ دِینِهِ ما یَأْكُلُهُ. [73] كسی كه نان به دین می‌خورد، بهره او از دینش همان است كه می‌خورد».تجربه نیز این واقعیت را تأیید می‌كند. اگر بانیان مجالس و مستمعان ببینند مداحی همواره دم از پول می‌زند و خدای ناخواسته در رفتارش بی‌مبالاتی وجود دارد، عزت او از دست رفته و از نفوذ كلامش كاسته می‌شود و اسباب غیبت و تهمت علیه خود را نیز فراهم می‌سازد و این به هیچ وجه لایق شأن مداحان مذهبی نیست. چه بسیار افرادی كه به واسطه عملكرد ناصحیح برخی از مداحان، از جمع این نوكرهای با اخلاص حسینی دلسرد شده‌اند.مرحوم آیت‌اللَّه بیرجندی می‌نویسد: «احوط بلكه متعین آن است كه شرط اجرت ننماید. چه موعظه و ذكر فضائل و مراثی اولیاء اللَّه از عمده مستحبات است. و عمل واجب و مستحب شرعی آن است. كه حق خداوند عزوجل است كه آن را بجای بیاورد. پس بجای آوردن آن برای اجرت منافی با بودن آن است اداء حق الهی هر چند قصد قربت در آن شرط نباشد». [74] .7. پذیرش دعوت بانیان بدون تبعیض. یكی دیگر از بایسته‌های مرثیه‌خوانی و ذكر مصیبت خاندان وحی این است كه ذاكران و مداحان بدون تبعیض هر جا كه فرا خوانده می‌شوند، حضور یابند و به ارادت خالصانه مردم پاسخ مثبت بدهند و بین ثروتمند و مستمند، مسؤول و غیر مسؤول، شهری یا روستایی فرق نگذارند.بوده‌اند مبلغان و ذاكران بزرگواری كه دست رد به سینه هیچ مشتاقی ننهاده‌اند. و وقتی امر دایر شده، كه در ساعتی معین در منزل كارگر فقیری انجام وظیفه كنند یا فردی ثروتمند، فقیر را ترجیح داده‌اند و معتقد بودند شاید امام زمان(عج) جلسه پر جمعیت فلان هیئت را نادیده بگیرد و در كوچه پس كوچه‌های شهر در جلسه كهنسال مخلصی كه با حضور چند نفر محفل كوچك و بی‌ریایی تشكیل داده شركت نماید.8. احیای نام یاران امام. به یاد كرد همه یاران پاكباز و اصحاب فداكار امام حسین‌علیه السلام و اسیران سرافراز كربلا توجه داشته باشد.تنها به ذكر مصیبت برخی از آنان بسنده نكند، زیرا در نمایش عاشورا همه سرباز - به معنی واقعی كلمه - بودند. نقش قهرمان را تنها بعضی از اصحاب بازی نكرده‌اند، بلكه هر یك در جای خود و بجای خود، سرباز و قهرمان بودند.9. یاد كرد از منتقم حقیقی. مجالس خود را با یاد حضرت مهدی (عج) - كه منتقم حقیقی واقعه كربلا است - پیوند زنند و توسل به آن حضرت و دعا برای فرج حضرتش را در برنامه خود قرار دهند.10. رعایت احترام پیش‌كسوتان. هر قوم و ملت و صنفی پیش‌كسوتانی دارد كه باید از تجربیات آنها استفاده كرد و به شخصیت آنان احترام گذاشت زیرا ایشان نیز همان رسالتی را به دوش كشیده‌اند كه او ادامه‌دهنده آن است مگر نه این است كه قرآن می‌فرماید: «وَ السَّبِقُونَ السَّبِقُونَ، أُوْلَل-ِكَ الْمُقَرَّبُونَ». [75] .11. نیز بایستی به گویندگان، سرایندگان، خدمتگزاران مجالس حسینی احترام بگذارد، چرا كه احترام به آنان، به نوعی احترام به امام حسین‌علیه السلام است.12. متانت و وقار توأم با تواضع: مداح مخلص ائمّه‌علیهم السلام در مجلس حسینی جانب متانت و وقار را نگه می‌دارد و از به كار بردن عبارت‌های مستهجن و قبیح در جلسات شادی و سرور می‌پرهیزد و مخاطبان را با تعبیرهای وزین مورد خطاب قرار می‌دهد زیرا می‌داند اگر عفت كلام و ادب را در این گونه مجالس مراعات نكند، مورد احترام مردم قرار نمی‌گیرد و به هدف خود كه اقناع و ترغیب مستمعان است نمی‌رسد.13. مستند گویی. استوار بودن سخن براساس منابع و مآخذ قابل قبول و مورد اطمینان، خاصه در ماه مبارك رمضان. به قول حافظ:در بساط نكته‌دانان خودفروشی شرط نیست یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد یا خموشو زدودن مطالب ضعیف و باورهای نادرست مربوط به حادثه عاشورا.14. اندازه نگهدار كه اندازه نكوست. در ذكر مصائب اندازه نگاه دارند و از خواندن روضه‌های دلخراش و مصیبت‌های بسیار فجیع پرهیز كنند.هنرمند كسی است كه بتواند از كنار مصیبت رد شود و مردم را به شور آورد. «كنایه» در ذكر مصیبت بهتر از صراحت است.15. اصلاح خطا. اگر در خواندن مرثیه اشتباهی كرد، در همان جلسه و اگر نتوانست در جلسه بعد، آن اشتباه را تصحیح نماید.16. مختصر و مفید. با رعایت زمان معین، مداحی را طولانی نكند خاصه در محافلی كه علاقه و زمینه كمتری نسبت به مداحی در آنها وجود دارد. به تعبیر شاعر:حكیم و عاقل و دانا كسی بود كه سخن به فهم گوید و كم گوید و نكو گوید [76] .17. استیذان. در مجالس خصوصی بدون اذن صاحب مجلس، به مداحی نپردازد. و در مكان‌های وقفی كه متولی شرعی دارد، از متولی اجازه بگیرد.18. دوری از غرور. گاه كثرت مستمعان یا تعریف و تمجیدهای آنان و گاه عوامل دیگر سبب غرور مداح می‌شود كه با دانش اندك ادعای دانایی تا عرش می‌كند! این روحیه اگر با تقوا و تزكیه نفس ریشه‌كن نشود، آفتی است بزرگ و مانع رشد و تكامل و اصلاح جان او.19. پرهیز از غلو. یكی از پی‌آمدهای بسیار زیان‌بار غلو در مقوله عزاداری، بالا رفتن ظرفیت سوء استفاده دشمنان از این گونه مراسم است؛ لذا یك مداح خوب از غلو دوری می‌گزیند. یعنی امام حسین‌علیه السلام را در جایگاه واقعی خودش معرفی كند نه كمتر و نه بیشتر، چون هر چیزی كه از حد اعتدال خارج شود، موجب انحراف خواهد شد. محبت به معصومان نیز از این مطلب مستثنا نیست. همان طور كه این انحراف در تاریخ رخ داد و موجب پیدایش غالیان شد.با كمال تأسف شنیده شده بعضی از مداحان به علت محبت خارج از حدی كه تابع احساسات و تخیلات است، در حال مداحی از راه اصلی منحرف شده و سخنانی مطرح كرده‌اند كه تا سر حد شرك بوده است! در این باب سخن‌ها دارم، ولی ناگفته اولی. برای در امان ماندن از غلو در مداحی، لازم است، همواره دیدگاه‌ها و نظرات مراجع عالی‌قدر تقلید و بزرگان حوزه علمیه را مد نظر داشته باشند و از انجام هر نوع فعالیت مغایر با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های ایشان پرهیز كنند.20. پرهیز از به كار بردن القابی كه به شدت از مقام ائمّه‌علیهم السلام می‌كاهد. اغلب مشاهده می‌شود مداحان یا مرثیه‌سرایانی كه به منظور عظمت دادن به حضرت امام زمان (عج) در مدیحه‌سرایی ایشان را به لقب «اعلی‌حضرت» می‌خوانند. این دلیل بر این است كه فرهنگ واژگانی این مدیحه سرا آنچنان محدود است كه تصور نمی‌تواند بكند كه همان لقب «امام» هزارها بار والاتر و بالاتر از این نوع القاب ساخته شده به دست بادمجان دور قاب‌چینان درباری است و هرگز در شئونات این حضرات مقدس نیست كه حضرت رضا ثامن الائمه‌علیه السلام را شاهنشاه بخوانند، در حالی كه مرتبه شاهی بسی نازل‌تر از مقام امامت و ولایت است. [77] همین جا باید افزود كه كاربرد نامناسب اسامی معصومان در مداحی‌های امروزی موجب هتك حرمت امام و وهن عزاداری‌هاست.21. برپایی مجالس. مدیحت پرداز اهل بیت‌علیهم السلام نه تنها در جلساتی كه دیگران تشكیل می‌دهند با اخلاص شركت می‌كند و به هنگام استماع روضه حالت بكاء یا تباكی می‌یابد بلكه خود نیز در صورت توان اقدام به تشكیل جلسات به مناسبت ولادت و شهادت پیشوایان دینی می‌نماید و از وعاظ فاضل دعوت به عمل می‌آورد. و نیز در صورتی كه مجلس نداشته باشد پای سخنان گوینده مجلس می‌نشیند.22. تنفر از تملق گویی. مداح چاپلوس كسی است كه به انگیزه طمع برخلاف عقیده باطنی خود، لب به تمجید از صاحب مجلس می‌گشاید و با ثناگویی نابجا، شخصیت و ارزش انسانی خود را پایمال می‌كند. بنابراین یك مداح خوب اگر در مواردی لازم است از صاحب مجلس و دست‌اندركاران مجلس روضه‌خوانی و خدمات مفید و انسانی آنها از باب «مَنْ لَمْ یَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ یَشْكُرِ الْخالِقَ» [78] تشكر كند، حد اعتدال را مراعات كرده از افراط و گزاف گویی و تعریف‌های غیر واقعی و توصیف‌های اغراق‌آمیز و چاپلوسی‌های گدامنشانه اجتناب نمایند كه از علی‌علیه السلام روایت كرده‌اند: «كِثْرَةُ الثَّناءِ مَلَقٌ یُحْدِثُ الزَّهْوَ وَیُدْنِی مِنَ الْعِزَّةِ» [79] از زیاده‌روی در مدح دیگران، چاپلوسی است كه تكبر را به دنبال دارد. و شخصیت انسان را پایین می‌آورد.23. پرهیز از سوگند. خداوند حمید در قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلُواْ اللَّهَ عُرْضَةً لِاَّیْمَنِكُمْ» [80] خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید.امام صادق‌علیه السلام فرمود: «وَلا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ صادِقینَ وَ كاذِبینَ». [81] .به خدا سوگند مخورید چه راستگو باشید و چه دروغگو. زیرا قسم خوردن به اللَّه جز برای اثبات حق در محكمه قضایی مكروه یا حرام است.24. دعوت میزبان خوشنام را در روستاها برای میهمانی بپذیرد.25. با طرح مسائل اختلاف‌انگیز خود را درگیر اختلافات دیگران نكند.26. در حركت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دقت كند كه به دم یا قلم و قدم از سداد و وداد اعراض نكنند و خلاف شأن عمل نكنند و از زِیِّ ذاكران اهل بیت خارج نشود.27. هیئت ظاهری این طایفه جلیل، با مكانت او هماهنگ باشد.28. مداح باید كوشش كند از مواضع تهمت دوری گزیند، كه گفته‌اند: «إِتَّقُوا مَواقِفَ الرَّیْبِ». در صورت عدم اجتناب از زمینه‌سازی اتهام خود و عموم مردم به خاطر سوء تفاهمی كه پیدا می‌شود گرفتار سوء ظن و دیگر گناهان خواهند بود.29. پوشیدن لباس سیاه در دو ماه عزا (محرم، صفر)، دست كم در دهه محرم، بویژه روزهای تاسوعا و عاشورا.30. مراقب باشند كه آلت دست و وسیله اجرای مقاصد پست مغرضان و مفسدان و افراد فرصت‌طلب واقع نشوند و در حدود وظایف و تكالیف شرعیه خود به مداحی بپردازند.31. تكرار و تمرین داشته باشد تا مراثی و اشعار در ذهنش نقش ببندد و بتواند خود را تحت مراقبت‌های لازم قرار دهد.32. به مناسبت بخواند.33. خصوصیات منطقه‌ای و جغرافیایی منطقه‌ای كه برای مداحی به آنجا می‌رود بشناسند و اهتمام به شكسته نشدن سنّت‌های صحیح اجتماعی داشته باشند.34. مداحان عزیز كه در منظر و مرآی مردمان وابسته به مكتب امام حسین‌علیه السلام شناخته می‌شوند، باید الگو و سمبل همه خوبی‌ها باشند. درست به خاطر همین وابستگی مردم انتظار دینداری تام و تمام از آنها دارند. از این رو آنان بیشتر از دیگران باید پایبند به دستورات و تعالیم اسلام باشند.گناه آنان با دیگران فرق دارد. زیرا هرگاه اینان بد عمل نمایند، خطر سست شدن مردم كم ظرفیت و كاهش پایبندی آنان به عزای امام حسین‌علیه السلام و حتی رویگردانی از اسلام جدی است. مردم نیز متوجه باشند كه نمونه‌های فاسدی كه در جمع مداحان وارد شده‌اند به ماهیت حقیقی آنها پی برده و آنها را به حساب دین و امام حسین‌علیه السلام نگذارد.35. انتقادپذیری. انتقادناپذیری نشان عجب و خودخواهی و دلیل كم‌دانشی است لذا مداحان مخلص به انتقاد صحیح به شیوه كارش با كمال میل توجه كرده و در صدد رفع نواقص برمی‌آیند و برای نظر، انتقاد و پیشنهاد مردم ارزش و احترام قائل می‌شوند.36. بی‌تكبر باشد تا مردم جذب او شوند.37. دارای اخلاق نیكو باشد. اخلاق نیكو از عوامل بسیار مؤثر در اثرگذاری پیام‌های مداحی است.

### پاورقی

[1] نك: صحیح بخاری، ج 1، ص 158، كتاب الجنائز، باب قول النبی انابك المحزون، و ص 204، كتاب اصحاب النبی، باب مناقب خالد بن ولید؛ طبقات ابن سعد، ج 3، ص 11، مغازی واقدی، ج 1، ص 317 - 315؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 211، سیره ابن هشام، ج 3، ص 99، الاستیعاب، ج 1، ص 313؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 43؛ السیرة الحلبیة، ج 1، ص 461.  
[2] مسند احمد حنبل، ج 2، ص 40؛ طبقات ابن سعد، ج 2، ص 11،جواهر الكلام، ج 4، ص 364.  
[3] انساب الاشراف، بلاذری، ج 2، ص 276، الاستیعاب، ج 4، ص 238، اخبار مكه، فاكهی، ج 3، ص 80.  
[4] السیرة النبویة، ج 3، ص 171.  
[5] الفقه علی المذاهب الاربعة، ج 1، ص 502.  
[6] به آورده فقیه نامی ملا احمد نراقی‌رحمه الله برخی فقها و مفسران را عقیده برآنست كه آیه 32 مجادله «و من یعظم شعائر اللَّه فانها من تقوی القلوب» عمومیت و شمول دارد. عواید الایام، ص 31.  
[7] نمونه را نك: تاریخ طبری، ج 3، ص 342، الاغانی، ج 24، ص 163؛ العقد الفرید، ج 4، ص 383.  
[8] المنتظم، ج 7، ص 15،آل بویه از فقیهی، ص 466؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ذیل حوادث سال 352؛ تاریخ ابن الوردی، ج 1، ص 280، عضدالدوله، ص 119.  
[9] خطط، ج 1، ص 427، چاپ بولاق؛ فاطمیان در مصر، ص 116. [  
[10] نك: الفرق بین الفرق، ص 36، ابن تیمیه، القرآن و السیف، المنتخب من مدونات التراث، ص 372، بدایع الوقایع، 1356؛ النقض، ص 373 - 370؛ شیخ محمود شلتوت طلایه‌دار تقریب، ص 30.  
[11] از باب نمونه تنها در كتاب‌شناسی امام حسین‌علیه السلام‌اثر آقای نجفقلی حبیبی 878 عنوان كتاب درباره حسین بن علی‌علیه السلام معرفی شده است و نیز نك: كتاب‌شناسی تاریخی امام حسین‌علیه السلام از محمّد اسفندیاری و كتاب‌شناسی اختصاصی امام حسین‌علیه السلام از حشمت‌اللَّه صفرعلی‌پور.  
[12] عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج 1، ص 60؛بحارالانوار، ج 36، ص 205، ج 94، ص 184.  
[13] بحارالانوار، ج 43، ص 261، صحیح ترمذی، ج 2، ص 307؛ صحیح ابن ماجه، باب فضائل اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله؛ مستدرك الصحیحین، ج 3، ص 177؛ فضائل الخمسه، ج 3، ص 262.  
[14] آغاز اسلام به وسیله محمّدصلی الله علیه وآله، و بقاء آن به همت حسین‌علیه السلام می‌باشد.  
[15] نیز نك: صحیفه نور، ج 21، ص 173.  
[16] دور المنبر الحسینی فی التوعیة الاسلامیة، ص 113 - 112؛ منهج فی الانتماء المذهبی، ص 32 - 31؛ لقد شیعنی الحسین‌علیه السلام، ص 65 - 63 و 315 - 313؛ آنگاه هدایت شدم، ص 98-96 به نقل از واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات.  
[17] نك: صحیفه نور، ج 2، ص 11 و ج 16، ص 219 و ج 17، ص 255.  
[18] زندگی آیت اللَّه بروجردی، ص 146.  
[19] نك: راه و رسم تبلیغ، كبریت احمر.  
[20] نك: عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ص 368؛ الامالی، ص 214؛ معاهد التنصیص، ص 16؛ الغدیر، ج 2، ص 1920 - 193،36؛ نفس المهموم؛ مثیرالاحزان، ص 44؛ ادب الطف، ص 53 - 52.  
[21] وسائل الشیعه، چ آل بیت، ج 14، ص 594-592؛ رجال كشی، ج3، ص187؛ بحارالانوار، ج44، ص183.  
[22] نمونه‌هایی از سوگ سروده‌های معصومان‌علیهم السلام در این منابع آمده است: سفینة البحار، ج 3، ص 304 - 302؛ ادب الطف، ج 3، ص 304 - 300 و ج 7، ص 621 - 620؛ روائع الاشعار من دیوان الائمة الاطهار، ص 417 - 402،398 - 395.  
[23] نك: البكاء للحسین‌علیه السلام از میر جهانی.  
[24] نك: بحارالانوار، ج 93، ص 434. تباكی یعنی خود را به گریه واداشتن و تعاون و همراهی و همیاری در آن.  
[25] امالی شیخ صدوق، ص 112.  
[26] بحارالانوار، ج 44، ص 286. ج 101، ص 103 به نقل از عیون الاخبار، ج 1، ص 299 و امالی صدوق، ص 129.  
[27] درباره این موضوع در كتاب راهیان كوی یار سخن گفته‌ایم. نیز نك: نورالعین فی المشی الی زیارة قبرالحسین‌علیه السلام.  
[28] نك: الارض و التربة الحسینیة، ص 32؛ مقتل الحسین‌علیه السلام از مقرم، ص 131.  
[29] نك، تاریخ النیاحة علی الامام الشهید، ص 120؛ المجالس السنیه، ج 5، ص 123.  
[30] درست است كه فرهنگ عاشورا كه گنجینه عظیمی برای جستجوی اسلام ناب است اما به دست دشمنان دانا و دوستان نادان دچار آفت شده و منبر گرانقدر با همه ظرفیت‌هایش در اختیار بعضی از مداحان و سخنرانانی قرار گرفته كه یا از توان علمی قبل اتكایی برخوردار نیستند یا به هیچ روی، مصالح جهان اسلام و نظام اسلامی را نمی‌شناسد و پاس نمی‌دارند! و مدیریت آیین عزاداری گاه در دست كسانی افتاده است كه نه با حقایق دینی آشنایی عمیق دارند و نه اوضاع زمانه و مصالح مهم‌تر را می‌شناسند. و بهره‌برداری غلط و بسنده كردن به گریستن و گریاندن آن هم به هر نحوی و با استفاده از هر امكانی ولو غیر شرعی در خور مجالس حسینی نیست، اما باید قبول كرد كه این امور دلیل نمی‌شود كه اصل آن و نقش هدایتگرانه و ظرفیت بهره برادری آن را نادیده بگیریم و از مجالسی كه می‌تواند سازنده باشد جلوگیری كنیم. بلكه لازم است زعمای ذاكران، مداحی را تحت تشكیلات مخصوصی درآورند و آگاهان و آگاهی‌بخشان با آشنایی به وظائف خود محتوای این برنامه‌ها را به نفع مكتب تشیع و آرمان شهیدان تغییر دهند و از این فرصت گرانبها كه بیش از هر موقعیت دیگری، شیفتگان اهل بیت را گرد هم می‌آورد، و دل‌های آنان را نرم و پذیرای مواعظ و معارف می‌نماید، در جلوگیری از مفاسد فردی و اجتماعی مسلمانان و تجهیز نیروهای مردمی در راه دفاع از مرزهای جغرافیایی و دین مسلمانان بهره كافی بگیرند و در قبال مواریث عظیم و گرانقدر عاشورا رفتارهای بسامان‌تر و سنجیده‌تری صورت دهند تا دشمنان فرصت‌طلب شیعه نتوانند از آن استفاده سوئی ببرند و این نور را خاموش كنند. مرجعیت شیعه می‌تواند در نظارت بر این راه مؤثر باشد.  
[31] امالی صدوق، مجلس 27؛ بحارالانوار، ج 44، ص 285؛ عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج 1، ص 300 - 299.  
[32] وسائل الشیعة، ج 14، ص 501.  
[33] سوره مجادله، آیه 11.  
[34] وسائل الشیعة، ج 14، ص 509.  
[35] سوره مائده، آیات 79 - 78.  
[36] امالی صدوق، مجلس 27، ح 4.  
[37] بزرگی گفته است: «اخلاص آن است كه چون عمل كنی، دوست نداری تو را بدان یاد كنند و... بزرگ دارند. و طلب نكنی ثواب عمل خویش از هیچ كس، مگر از حق تعالی». تذكرة الاولیاء، ص 412.  
[38] نك: الشعائر الحسینیه فی المیزان الفقهی از عبدالحسین حلی، تحقیق نزار حائری، ص 212-211.  
[39] این جوابیه، در تاریخ پنجم ربیع الاول سال 1345 مرقوم شده است. نك: فتاوی علماء الدین حول الشعائر الحسینیة، ص 24 - 21.  
[40] زیارت عاشورا، بحارالانوار، ج 101، ص 295.  
[41] تراكت عبارت است از كاغذهایی در یك قطع كه جملات یا طرح‌هایی بر آن نقش بسته است.  
[42] خداوند در قرآن مجید منصب عظیم وعظ را به رسول خداصلی الله علیه وآله اعطا نموده و فرموده: قل انما اعظكم بواحدة (سوره سبأ، آیه 46)؛ ادع الی سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة (سوره نحل، آیه 125).  
[43] سوره اسراء، آیه 36.  
[44] من نصب نفسه للناس اماما فلیبدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره، و لیكن تأدیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه، و معلم نفسه و مودبها احق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم. نهج البلاغه، حكمت، ج 73. سعدی گوید: راستی كردند و فرمودند مردان خدای ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را.  
[45] سوره بقره، آیه 44.  
[46] سوره مریم، آیه 41، سوره تحریم، آیات 5 و 59 - 56، سوره یوسف، آیه 46.  
[47] سفینة البحار، ج 2، ص 473.  
[48] جامع السعادات، ج 2، ص 17 - 3.  
[49] سفینة البحار، ج 2، ص 473.  
[50] سوره ق، آیه 18.  
[51] مجموعه ورام، ج 2، ص 55؛ امالی شیخ طوسی، ج 2، ص 143.  
[52] صابر همدانی، حسین پیشوای انسان‌ها، ص 53.  
[53] غیبت (نعمانی)، ص 34.  
[54] لؤلؤ و مرجان، ص 14.  
[55] عطر اندیشه‌های بهاری، حسین سیدی، ص 135.  
[56] وَلا یَسْتَحِیَنَّ اَحَدٌ مِنْكُمْ اِذا سُئِلَ عَمّا لا یَعْلَمُ اَنْ یَقُولَ لا اَعْلَمُ، نهج‌البلاغه صبحی صالح، حكمت 82؛ غرر الحكم، ص 805.  
[57] استاد جواد شبر، بخشی از مراثی سیدالشهداء را در فرهنگی قطور به نام ادب الطف در زیاده از یازده جلد فراهم آورده است.  
[58] نهج البلاغه، صبحی صالح، حكمت ش 117. و چاپ فیض الاسلام، حكمت ش 113.  
[59] غرر الحكم و درر الكلم، ص 324.  
[60] بحارالانوار، ج 25، ص 286.  
[61] اللمعة البیضاء فی شرح خطبة الزهراءعلیها السلام، ص 64.  
[62] ولایت تكوینی و ولایت تشریعی، از آیت اللَّه صافی گلپایگانی.  
[63] مثیرالاحزان، ص 55؛ تحف العقول، ص 171؛ مقتل خوارزمی، ج 2، ص 7 و 8.  
[64] دارالسلام، ج 2، ص 234.  
[65] اَسَدٌ عَفَرنی: ای شدید.  
[66] دیوان السید الحمیری؛ چاپ دار صادر بیروت، ص 132 - 131 و الغدیر، الجزء الثانی (جلد 3 چاپ جدید)، ص 382.  
[67] دیوان خوشدل تهرانی، 745؛ اشك خون، ص 221.  
[68] سوره فصلت، آیه 23: چه كسی خوش‌گفتارتر است از آن كسی كه به سوی خدا دعوت كند و عمل شایسته انجام دهد.  
[69] نك: اكسیر السعادة فی اسرار الشهادة از فاضل دربندی، ص 22-17.  
[70] لؤلؤ و مرجان، ص 14.  
[71] نك: كافی، ص 431، ح 4 و 5، ص 434، وسائل الشیعه، ج 17، ص 305 - 303، ح 22599،22594 و 22600؛ تهذیب، ح 6، ص 1018 - 356، ص 357، ح 101020 - 10119، استبصار، ج 3، ص 61، ح 203؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 128؛ من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 58. شیخ طوسی در خلافی و ابن ادریس در سرائر، ج 2، ص 222، با جمعی دیگر در تحریم مطلق غنا نقل اجماع كرده‌اند و جمعی مانند محقق در شرایع الاسلام، ج 2، ص 10، و علّامه درالتحریر، ج 1، ص 161 - 160، قواعد الاحكام، ج 1، ص 120 و شهید ثانی در الروضة البهیة، ج 3، ص 213 - 212، تصریح به شمول تحریم غنا در قرائت قرآن و مطلق شعر فرموده‌اند و به مقتضای عموم احادیث.  
[72] بحارالانوار، ج 75، ص 63.  
[73] همان، ج 78، ص 63.  
[74] كبریت احمر، ص 37.  
[75] واقعه، 11 - 10.  
[76] كلیات سعدی، ص 164.  
[77] هگمتانه تا همدان، ص 400.  
[78] آنكه از آفریده تشكر نكند، شكر آفریدگار را هم به‌جا نیاورده است.  
[79] غرر الحكم، 563.  
[80] سوره بقره، آیه 224؛ تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 218.  
[81] وسائل الشیعة، ج 12، ص 37.

## 17. روان شناسی عزاداری‌

### مشخصات كتاب

نوع: مقاله  
پدیدآور: كاویانی، محمد  
عنوان و شرح مسئولیت: روانشناسی عزاداری [منبع الكترونیكی] / محمد كاویانی  
ناشر: محمد كاویانی  
توصیف ظاهری: 1 متن الكترونیكی: بایگانی HTML؛ داده های الكترونیكی (10 بایگانی: 81.7KB)  
موضوع: سوگواریها  
روانشناسی دین

### مقدمه‌

در این مختصر، ابتدا، توضیحی در باب عزاداری از دیدگاه متون دینی خواهیم داد.سپس «عزاداری و سوگ واقعی» و «مراسم عزاداری»، را از دیدگاه روان شناسی معرفی می‌كنیم؛ بعد از آن از منظر یك روان شناس اجتماعی، آن مراسم را یك گروه اجتماعی، تلقی كرده و به آثار و پیامدهای آن می‌نگریم و در انتها به هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری مثل غم و اندوه، افسردگی، شادی، عزت نفس و... پرداخته و از این رهگذر به بعضی اشكالات علمی مطرح شده، در این موضع خواهیم پرداخت. در نهایت به آسیب‌شناسی مراسم عزاداری اشاره‌ای مختصر خواهیم كرد.

### مراسم عزاداری از دیدگاه متون دینی‌

در قرآن، آیاتی كه به طور صریح و مستقیم، بیان كننده حكم عزاداری باشد، وجود ندارد، اما آنچه اكنون تحت عنوان مراسم عزاداری انجام می‌شود، دست تأیید چند گروه از آیات را بالای سر خود دارد: الف) آیاتی كه به فریاد كردن علیه ظلم، امر می‌كند یا مجوز می‌دهد؛ ب) آیاتی كه تحكیم ولایت را هدف خود قرار داده‌اند؛ ج) آیاتی كه مودت اهل‌بیت را تأكید كرده‌اند؛ د) آیاتی كه دلالت بر سوگواری بعضی از انبیا یا دیگر اولیای الهی داشته‌اند، مثل سوگواری حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف؛ ه) آیاتی كه بزرگداشت شعائر الهی را تأكید می‌كنند.آیات بسیار زیادی از قرآن نیز هست كه از طریق روایات معصومان، به گونه‌ای درباره امام حسین است؛ اما از آن جا كه در باب نیست، به آن‌ها نمی‌پردازیم. مثل آیه‌مباهله، كه آن حضرت (ع) یكی از مصادیق آن هستند، یا آیه نفس مطمئنه كه به‌امام حسین (ع) تفسیر می‌شود؛ یا آیه‌ای كه خداوند از بندگانش، درباره خون ریزی و...پیمان می‌گیرد، در تفسیر برهان در ذیل این آیه آمده است كه وقتی این آیه نازل شد،پیامبر فرمود: یهود، عهد خدا را نقض و رسولان او را تكذیب كردند و اولیای الهی راكشتند، آیا به شما خبر بدهم به مشابه آنان از یهود این امت؟ گفتند بله یا رسول الله،حضرت رسول(ص) فرمود: قومی از امت من كه خود را از اهل ملت من می‌دانند، افاضل ذریه مرا می‌كشند، شریعت و سنت مرا عوض می‌كنند، فرزندانم حسن و حسین را می‌كشند، همان طور كه یهود، زكریا و یحیی را كشتند.روایات زیادی نیز داریم كه دلالت بر جواز گریه و عزاداری می‌كنند؛ امام صادق (ع) می‌فرماید: بانوان در مصیبت‌ها، نیاز به نوحه سرایی و شیون و زاری دارند و باید اشك‌هایشان جاری شود، اما نباید سخنان باطل و بیهوده بگویند... آن حضرت در جای دیگر می‌فرمایند: گریه كنندگان پنج نفر بودند، آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد و علی بن الحسین. گریه‌ی آدم به جهت خطا و اخراج از بهشت، یعقوب در فراق یوسف و یوسف در دوری پدر و حضرت زهرا برای پدرش و امام سجاد (ع) نیز برای شهادت پدرش‌گریه می‌كردند؛ امام صادق (ع) به فرزندش سفارش می‌كند كه برایش مجالس عزاداری برگزار نماید.روایاتی از این نوع، بسیار فراوان است و مهم‌ترین اهدافش، مبارزه با ظلم وستم بنی امیه و بنی عباس بوده است.البته بعضی از روایات اهل سنت با عزاداری مخالفت كرده‌اند، اما از خود روایات اهل سنت، پاسخ آن‌ها نیز داده شده است. پاسخ این است كه این روایات جمع شدنی هستند، و وجه جمع آن‌ها این است كه روایات مخالف، برای نفی بعضی از كارهای ناصحیح كه در عزاداری انجام می‌شود، آمده است؛ مثل داد و فریاد كردن، گریبان دریدن،سخن باطل گفتن...، اما آن‌ها كه موافق هستند، نظر به اصل عزاداری دارند.در سیره معصومان (ع) و سیره مسلمانان نیز عزاداری، دارای سابقه بوده است.مسلمانان در جنگ احد 70 شهید دادند؛ در مدینه، هر كسی برای بستگان شهید خود گریه می‌كرد. چشمان پیامبر (ص) با دیدن این صحنه، پر از اشك شد و فرمودند: «اما عمویم حمزه گریه كننده ندارد». ابن مسعود می‌گوید: «پیامبر (ص) در سوگ حمزه بسیار گریه كرد، جنازه حمزه را رو به قبله نهاد و ایستاد و با صدای بلند گریه كرد و صفات خوب حمزه را برشمرد». اسماء، همسر جعفر بن ابی طالب كه از زن‌های با ایمان و فداكار صدر اسلام بوده است، می‌گوید:«جعفر در جنگ موته به شهادت رسید؛ بر رسول خدا (ص) وارد شدم، ایشان فرمودند: ای اسماء فرزندان جعفر كجا هستند؟ آنان را پیش آن حضرت‌آوردم، آنان را در آغوش كشید و گریه كرد و گفت: جفعر امروز به شهادت رسید».پیامبر به دفعات فراوانی در سوگ یارانش از جمله: در عیادت آخر و بیماری احتضار سعد ابن عباده، رئیس قبیله خزرج، در كنار مزار دختر خود در مدینه، در سوگ فرزندش ابراهیم، (با بیان این كه قلب از شدت اندوه می‌سوزد، اماسخنی بر خلاف رضای حق نمی‌گویم)، در سوگ عثمان بن مظعون در مدینه، در كنار مزار مادرشان در ابواء، (پس ازگذشت سالیان دراز و مبعوث شدن آن حضرت به نبوت)، به هنگام یادآوری شهادت امام علی (ع) و امام حسین (ع)، حتی در هنگام ولادت امام حسین (ع) و در مكان‌های مختلف؛ مثل منزل‌های ام المؤمنین ام سلمه، ام المؤمنین زینب، ام المؤمنین عایشه، و در خانه امام علی (ع) و...، گریه كرده‌اند. پس از پیامبر نیز، صحابه عزاداری می‌كردند،علاوه بر گریه مستمر حضرت زهرا (س)، كسان دیگری؛ مثل بلال، قیس، ام ایمن، خلیفه اوّل و دوم نیز در سوگ پیامبر گریه كردند.زنان بنی هاشم در شهادت امام حسن و امام حسین، عزاداری و گریه كردند؛ ام‌سلمه، ام المؤمنین، در رؤیا، از شهادت امام حسین با خبر می‌شود و پس از بیداری به عزاداری می‌پردازد و زنان هاشمی را نیز به عزاداری بر حسین دعوت می‌كند؛ جابر ابن عبد الله انصاری، پس از غسل در فرات و پوشیدن لباس تمیز، به صورت پابرهنه و اندوهگین به سوی مزار امام حسین می‌رود و گریه فراوان می‌كند؛ انس ابن مالك و زیدابن ارقم، از یاران پیامبر، در سوگ امام حسین گریه كردند؛ مختار ثقفی در عزای امام حسین گریه كرد و قسم خورد كه انتقام بگیرد؛ توابین با شعار یالثارات الحسین، به رهبری سلیمان ابن صرد خزاعی، برای انتقام جمع می‌شوند و بر مزار امام حسین رفته و گریه وناله می‌كنند، مردم كوفه و شام و مدینه، پس از شهادت امام حسین عزاداری می‌كنند؛شعرا و سرایندگان عرب، اشعار فراوانی در سوگواری سروده‌اند.یادآوری می‌شود كه بعضی از موارد ذكر شده از سیره معصومان و مسلمانان، ناظر به مراسم عزاداری نبوده است بلكه سوگ و داغ دیدگی واقعی بوده است، اما موارد متعددی هم بوده است كه سوگ واقعی نبوده است، بلكه مراسم عزاداری بوده و با هدف تبلیغی و سیاسی نیز انجام می شده است. ائمه پس از امام حسین، همه آنان برای آن حضرت عزاداری كرده‌اند و مصیبت آن حضرت را تازه نگه داشته‌اند، به ویژه امام صادق مجلس می‌گرفت و افراد جمع می‌شدند و ذكر مصیبت می‌شد و گریه می‌كردند.پس از زمان ائمه (ع) نیز عزاداری امام حسین توسط شیعیان انجام می‌شد، اما تاپیش از قرن چهارم به صورت پنهان بود، همان طور كه جشن و سرور در روز عید غدیر (18 ذیحجه) نیز پنهان بود و از آن پس آشكار شد.معز الدوله دیلمی، از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه بود كه در آشكار ساختن شعائر شیعه، نقش اساسی داشت و مردم بغداد را به عزاداری حسین تشویق می‌كرد. در سال‌های بین 352 تا اواسط قرن پنجم، مراسم عاشورا، مهم تلقی می‌شد و اجرا می‌شد.در همین سال‌ها، فاطمیه و اسماعیلیه، مصر را به تصرف درآوردند و شهر قاهره را بنا نهادند و مراسم عاشورا در مصر نیز برگزار می‌شد. مراسم عزاداری، به سایر كشورهای اسلامی، شمال آفریقا، ایران و برخی كشورهای عربی رسوخ كرد. در ایران از قرن اول و دوم، تعزیه رایج بود، ولی گسترش بیشتر یافت.اكنون نیز نه تنها شیعیان، بلكه حتی بسیاری از غیر شیعیان و غیر مسلمانان نیز،امام حسین و مراسم عزاداری حسینی را به خوبی می‌شناسند و برای آن احترام قائلند،امروزه به بركت جمهوری اسلامی ایران، مراسم عزاداری، به همان شیوه‌های مرسوم در ایران (سخنرانی و روضه خوانی و مداحی و سینه زنی و تشكیل دادن دسته‌های عزاداری و...) به زبان‌های مختلف دیگری؛ مثل انگلیسی، المانی چینی، ژاپنی و...، نیز رواج یافته است.ملت‌های دیگر، حضور و اثر گذاری این مراسم، در پدیده‌های اجتماعی و سیاسی شیعیان را مشاهده كرده‌اند. هر كسی اندك تأملی كرده باشد، نقش حسین و عزاداری حسینی را در دفاع مقدس، به خوبی می‌شناسد، حسین در انحصار شیعیان نیست؛ رهبر فقید هند، گاندی، از حسین بهره گرفته؛ نهضت‌های بوسنی و هرزگوین، لبنان، فلسطین،و... از حسین بهره گرفته‌اند.كسانی، می‌توانند به خوبی، مراسم عزاداری را درك كنند كه اولاً شناخت‌های لازم درباره آن را داشته باشند، و ثانیا در آن شركت كرده و آثار عاطفی آن را تجربه درونی كرده باشند. برای شناخت این پدیده، علم حصولی و تحلیل عقلی، لازم است اما بسنده نیست.

### چیستی عزاداری‌

#### اشاره

عزاداری در عرف عام به دو معنا اطلاق می‌شود: الف) داغ دیدگی و عزاداری شخصی و بالفعل؛ ب) مراسم عزاداری كه به صورت سنتی برای بزرگان دینی و دیگران برگزار می‌شود. این دو، از دیدگاه روان‌شناسی كاملا متفاوت هستند. داغ دیدگی واقعی امری است غیر اختیاری و افراد داغ دار از مدار زندگی عادی خارج می‌شوند و باید به تدریج به زندگی عادی برگردند. اما مراسم عزاداری، كاملاً اختیاری و برنامه ریزی شده است و بخشی از برنامه‌های زندگی عادی افراد محسوب می‌شود. داغ داری حالتی روانی و درونی است، ولی مراسم عزاداری معمولاً به صورت اجتماعی صورت می‌گیرد. برای عادی شدن زندگی فرد داغ دار، عواملی به كمك می‌آیند، كه از جمله آن‌ها مراسم عزاداری است. داغ دیدگی ممكن است به صورت ناگهانی و بدون آمادگی باشد؛ مثل این‌كه عزیزی را در تصادف اتومبیل از دست بدهند و ممكن است با پیش بینی و آمادگی قبلی باشد، مثل این كه عزیزی پس از یك دوره سخت بیماری لاعلاج، از دنیا برود. در هر دو صورت، داغ دیدگی صدق می‌كند، اما ناگهانی بودن سخت‌تر است.داغ دیدگی: فقدان‌های مختلف، بار داغ دیدگی‌های متفاوت دارند. مرگ همسر یكی از پرفشارترین وقایع زندگی است، هم برای زنان و هم برای مردان. بونل و برنل (1989)، بر اساس مصاحبه هایشان با بیش از 100 خانواده داغ دیده،راهنمایی‌های زیر را به فرد داغ دیده ارایه كردند:1) حداقل تا 6 ماه از تصمیمات ناگهانی پس از فقدان، خودداری كنند؛ (مانند خرید و فروش خانه و وسایل آن، تغییر شغل، ازدواج مجدد و...)؛ 2) فرد داغ دیده باید اطمینان داشته باشد كه تجربه فقدان، مراحلی دارد و طی خواهد شد؛ 3) در حالت‌های خیلی شدید روحی، در روزهای اولیه، استفاده از آرام بخش‌های ضعیف در هنگام خواب‌اشكال ندارد؛ 4) توسط یك مشاور، در یك فضای همدلانه، فرآیند مرگ برای داغ دیده،بیان شود؛5) در مواردی كه لازم است از مددكار اجتماعی استفاده شود، مانند مردی كه همسر خود را از دست داده و فرزند خردسال دارد.

### فقدان والدین و فرزندان‌

نیز از سوگ‌های شدید است، به ویژه برای مادران؛ پدر زودتر به زندگی عادی برمی‌گردد، اما مادر چه بسا از پدر متعجب می‌شود كه چه زود، عادی شده است. در این موقعیت، پدر باید بسیار به وضعیت مادر توجه كند و او را حمایت كند.در سوگ فرزند، نكته مهم این است كه روابط والدین خدشه دار و ناسالم نشود.والدین سعی كنند یكدیگر را درك و حمایت كنند، فهم و تبیین خوبی از مرگ داشته باشند، فلسفه منسجمی از زندگی داشته باشند، از اعتقادات ایمانی خود بهره بگیرند.متخصصان داغ دیدگی، می‌گویند، فرد، با فقدان والدین، گذشته را، و با فقدان همسر،حال را و با فقدان فرزند، آینده را از دست می‌دهد. (بونل و برنل، 1989).در هر صورت فرد داغ دیده، فشارهای زیادی را تحمل می‌كند. لایندمن (1944) در مطالعات روان پزشكی خود، 101 فرد داغ دیده را مورد مطالعه قرار داد. او واكنش هایی مثل گریستن، اضطراب، بی قراری، بی خوابی، و بی اشتهایی، را گزارش كرده است.كوبلر راس (1981) می‌گوید، همه به عزا و فقدان، واكنش نشان می‌دهند، اما هر كسی به شیوه خاص خود.در مجموع، آثار داغ دیدگی در سه بعد فیزیكی، روان شناختی، و جامعه شناختی بررسی می‌شود. در بعد فیزیكی، آثاری؛ مثل بیماری‌های جسمانی، تشدید علایم بیماری‌های قبلی و ایجاد شكایات جدید و افزایش مراجعه به پزشك، توجه كردنی است. بونل و برنل (1989)، آثاری؛ مثل احساس گرفتگی شانه‌ها، ضعف ماهیچه‌ها، گرفتگی گلو (بغض)، خشكی دهان، فقدان انرژی، تنگی نفس و آه كشیدن رامشاهده كرده‌اند.آثار روان شناختی، به متغیرهای بسیاری ارتباط دارد؛ مثل سن، جنس، سلامت جسمانی قبلی، سازگاری قبلی، متغیرهای شخصیتی فرد، عوامل اجتماعی، اقتصادی،فرهنگی، نوع رابطه داغ دیده و متوفی، چگونگی فوت، سابقه متوفی و سابقه داغ دار در اموری؛ مثل مواد مخدر، مشروبات الكلی، سیگار و...پاكز(1983) در مطالعه‌ای به دست آورد كه اگر افراد داغ دیده گرفتار مشكلات شدید روان پزشكی بشوند، در سال اوّل خواهند شد، نه بعد از آن. اما در هر صورت افراد كم و بیش گرفتار ناباوری، گیجی، دل مشغولی با افكار راجع به متوفی، توهمات بینایی،شنوایی و...، انكار غم، افسردگی، احساس گناه، خشم و اضطراب می‌شوند.آثار اجتماعی داغ دیدگی به ویژه در بین زنان بیوه زیاد است. رفت و آمدها تغییر می‌كند، نگاه‌ها عوض می‌شود،اموری مثل فقدان شغل، تعارضات خانوادگی، بازنشستگی و... نیز، در این جهت ایفای نقش می‌كنند.فرد داغ دیده، در مرگ طبیعی، چهار مرحله را طی می‌كند:1) پذیرش واقعیت فقدان؛ گاهی فرد داغ دیده، آن چنان ضربه روحی می‌بیند كه فقدان را انكار می‌كند،می‌گوید او نمرده است. گاهی افراد گرفتار فراموشی می‌شوند. وردن (1982)، نقل می‌كند كه فردی در 12 سالگی پدرش را از دست داد و برای سالیان متمادی، همه چیز را درباره‌پدرش فراموش كرد، حتی صورت پدرش را نیز به خاطر نمی‌آورد. 2) تجربه دردناكی‌فقدان؛ این تجربه، جزئی از فرایند عزاست، و بدون آن، فرایند عزا، به طور سالم طی‌نمی‌شود. در این مرحله، جامعه نقش مهمی به عهده دارد. بالبی (1980) می‌گوید اگركسی از این مرحله امتناع كند، دیری نمی‌پاید كه غالباً به درجاتی از افسردگی دچار می‌شود. 3) سازگاری با اوضاع جدید؛ این مرحله هم، به ویژه برای زنان بیوه مشكل است.مدت‌ها طول می‌كشد كه دریابند چگونه زندگی كنند، و چگونه جای خالی نقش‌های متوفی را پر كنند.4) سرمایه گذاری در ارتباطات جدید؛ باید انرژی عاطفی فرد داغ دیده،بر ارتباطات جدید متمركز شود. به اصطلاح عامیانه، باید از فرد متوفی دل بكند و به زنده‌ها دل بسپارد. برای عده‌ای، این خیلی سخت است، گروهی می‌پندارند این بی‌اعتنایی به متوفی است.بعضی از افراد می‌پندارند اگر مثلاً ازدواج مجدد كنند، فرزندانشان دچار تعارض خواهند شد. برای ایجاد رابطه جدید، در سطح ازدواج مجدد، حدود یك تا دوسال وقت لازم است.

### مراسم عزاداری‌

عزاداری، در متون اسلامی، یك اصطلاح شرعی نیست، بلكه مسلمانان آن را به كار برده‌اند، لذا باید در فرهنگ لغات، به دنبال كاربردهای آن گشت. عزا به معنای صبر و شكیبایی در ماتم و به معنای سوگ و مصیبت آمده است. «عزّی»؛ از باب تفعیل به كار رفته است، «تعزیه الرجل»؛ یعنی تسلی دادن و توصیه به صبر كردن، «عزّی بعضهم بعضاً»؛ یعنی یكدیگر را توصیه به صبر كردند. «حسن الله عزاك»؛ یعنی خداوند به تو صبر و نیكی عطا كند.همان گونه كه از لغت به دست می‌آید، عزاداری، در اصل برای تسلی دادن به داغ‌دیده است. برای آرامش بخشی به داغ دیده از عوامل متعددی می‌توان سود جست، از جمله:1) هنجارهای اجتماعی و هم دردی‌ها.2) همسان سازی با بزرگان دینی و تاریخی مورد علاقه مردم. 3) تفكر منطقی، براین نكته كه لاجرم باید به زندگی عادی برگردیم، نمی‌شود زندگی را تعطیل كرد. 4) گریه‌كردن و برون ریزی عاطفی. 5) ذكر كردن غم و غصّه‌ها با دیگران (راه دیگری از برون‌ریزی) 6) خواندن اشعار غم ناك و معنا دار. 7) اعتقاد به معاد و... و یادآوری آن‌ها.نكته جالب توجه این است كه همه عوامل هفت گانه، در ضمن مراسم عزاداری، و با كمك دیگران، برای فرد داغ دیده، حاصل می‌شود. در غالب دید و بازدیدها، اظهار هم‌دردی‌ها، شركت در مراسم و ادای احترام به متوفی و بازماندگان، مداحی كردن از بزرگان دینی و ذكر مصایب آنان، خواندن قرآن و آیات مناسب تسلی بخش، اجرای سخنرانی‌های مناسب با موقعیت و اوضاع و ارایه كردن شناخت‌های لازم برای داغ دیده و دیگر مخاطبان، و... این‌ها همه در ضمن مراسم عزاداری حاصل می‌شود، و جالب توجه‌تر این كه بسیاری از این‌ها، اختصاص به مراسم جمعی دارد و در تنهایی و نشست‌های خانوادگی حاصل نمی‌شود.در جوامع مختلف، شیوه‌های نسبتاً مشابهی برای این مراسم وجود داشته و دارد.مراسم عزاداری و ختم در سه روز اوّل، هفته، چهلم، و گاه سالگرد (در جامعه ما)، به‌سازگاری داغ دیده با اوضاع جدید كمك می‌كند. با گرفتن مراسم سالگرد، به بازماندگان كمك می‌شود كه ضمن برگزاری گرامی داشت یاد متوفی، آن را به خاطرات عزیز و تكرار نشدنی تبدیل كنند. به طور كلی دو عامل «فراموشی» و «گذشت زمان» از جمله عوامل سازگاری است.در سایر ادیان نیز چنین هنجارها و مراسمی وجود دارد؛ مثل مراسم یادآوری از مصلوب شدن حضرت عیسی در دین مسیحیت. در فرهنگ ایرانی قبل از اسلام نیز «خون سیاوش» و «مرگ سهراب»، اگر چه به نوعی افسانه می‌ماند، ولی در كاهش غم و غصه‌های داغ داران ایفای نقش می‌كرده است. تیشه بر سر زدن فرهاد، بیابان گردی مجنون، ناكامی زلیخا، صبر یعقوب در غم فرزندش یوسف، بردار رفتن حلاج، و...، همه وهمه، عناصری نمادین از غم و اندوه برای درك این معنی و كنار آمدن با غم است.

### مراسم عزادری یك گروه اجتماعی‌

#### اشاره

انسان موجودی اجتماعی است و بخش بسیاری از زندگی خود را در گروه‌ها می‌گذراند. گروه‌های خانواده، مدرسه، هم بازی‌ها، هم سالان، هم كاران، گروه‌های مذهبی، سیاسی، اجتماعی و...، از گروه‌هایی هستند كه ما معمولاً بخش جالب توجهی اززندگی خود را با آن‌ها می‌گذرانیم. گروه‌های مذهبی نیز در همین ردیف است و به عنوان یك گروه بررسی می‌شود.

### تعریف گروه‌

گروه متشكل از دو یا چند نفر است كه با هم تعامل دارند، در اهدافی مشتركند، روابط پایداری با هم دارند، به نحوی به هم وابسته‌اند و خود را عضوی از گروه تلقی می‌كنند (بارون و بایرن، 1977)، از این تعریف چند ویژگی برای گروه به دست می‌آید:1) تعامل دارند. 2) وابسته‌اند، به نحوی كه آن چه برای یك فرد اتفاق می‌افتد، بر دیگران نیز موثر است.3) روابط آن‌ها پایدار است و چه بسا روزها و هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها ادامه‌دارد و منشأ آثاری در جنبه‌های دراز مدت زندگی مثل ازدواج هم می‌شود. 4) اهداف مشترك دارند كه برای رسیدن به آن با هم تلاش و همكاری می‌كنند. 5) این تعامل درقالب گروه، معمولاً به گونه‌ای نظام‌مند است كه هر عضو، جایگاهی دارد و خودش و دیگران، او را در آن جایگاه می‌شناسند. 6) خود را بخشی از گروه می‌دانند.گروه با این تعریف و ویژگی‌هایی كه ذكر شد، كاركردهای روانشناختی متعددی دارد. بعضی از آن كاركردها عبارتند از:1) بخشی از نیاز روانی ما به تعلق داشتن رابرآورده می‌سازد. 2) با راحتی بیشتری به اهداف مشترك می‌رسیم. 3) دانش و اطلاعاتی‌به دست می‌آوریم كه در بیرون گروه بر ایمان میسر نیست. 4) در مقابل دشمن مشترك‌احساس امنیت بیشتر بر ایمان حاصل می‌شود. 5) باعث استحكام و تثبیت هویت‌اجتماعی ما می‌شود. 6) در ایجاد و تغییر احساسات و عواطف، باعث تسهیل اجتماعی ما می‌شود. 7) ویژگی جمعی بودن بعضی برنامه‌ها، باعث استدامه و استمرار برنامه‌می‌شود. 8) به اعتماد نفس بیشتر فرد كمك می‌كند. 9) به افراد به ویژه كودكان در فرایند اجتماعی شدن كمك می‌كند. 10) فواید جانبی‌اش مثل مشاوره‌ها، دوست یابی‌ها،شغل یابی‌ها، قرض الحسنه‌ها، دید و بازدیدها به هنگام بیماری و مشكلات، نیز از طریق گروه‌های مذهبی، حاصل می‌شود. 11) هنجارهای گروه (خوب یا بد)، معمولاً مورد پذیرش همه اعضاء قرار می‌گیرد (افراد به جهت اهمیتی كه برای گروه قائل هستند، از اختلافات كوچك می‌گذرند و گاهی به واقع، تغییر نگرش می‌دهند. 12) این گروه‌هامی‌تواند شروع و مبنایی باشد برای شروع و شكل دهی كارهای تشكیلاتی آشكار ومخفی و انجام دادن كارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و گاهی نظامی.یكی از نمونه‌های این حركت، اقدامات سید جمال الدین اسد آبادی بود، او ازمراسم ساده مذهبی شروع كرد و در نهایت تشكیلاتی شكل داد كه حكومت مصر ناچار به اخراج ایشان از كشور مصر شد.تمام كاركردهایی كه برای گروه‌های اجتماعی ذكر شد، در گروه‌های مذهبی نیزوجود دارد. برای اجتناب از تفصیل، به توضیح آن‌ها نمی‌پردازیم. اما بسیاری از آن كاركردها را در قالب یك حدیث در سخنان امام علی (ع) می‌خوانیم: آن حضرت می‌فرمایند هر گاه كسی به مسجد رفت و آمد كند، یكی از بهره‌های هشت گانه را نصیب‌خود خواهد كرد:1) یافتن یك برادر دینی و دوستی كه در مسیر الهی با او همراه باشد. 2) علمی جدید بر علوم او اضافه خواهد شد.3) نشانه‌ای از نشانه‌ها و آیات محكم الهی بر او روشن خواهد شد. 4) رحمت مورد انتظارش را از جانب خدا دریافت خواهد كرد.5) سخنی می‌شنود كه باعث دوری و اجتناب او از پستی‌ها می‌شود. 6) یا سخنی كه موجب هدایت اوبه راه راست خواهد شد.7) یا باعث ترك گناهی از خوف الهی می‌شود.8) یا حجب وحیای او پیش دیگران، او را از گناه باز خواهد داشت.

### هیجان‌های روانی ناشی از عزاداری‌

#### اشاره

بیشترین و مهم‌ترین تأثیری كه مراسم عزاداری بر شركت كنندگان دارد، تأثیرات روانی است و اكثر شركت كننده‌ها نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. احساس لذتی خاص به آن‌ها دست می‌دهد، آرامشی می‌یابند كه در كمتر مجلسی و گروهی از نوع دیگر،حاصل می‌شود. چهره افراد عزادار، درمجالس عزاداری، غم بار می‌شود، گریه می‌كنند یا حالت گریه به خود می‌گیرند، اما این‌غم از نوعی دیگر و متفاوت با غم و غصه‌های زندگی روزمره است. غم معنویت است، غم آخرت است. غم مظلومیت مظلومان است. غمی است كه منشأ حركت است و كنش وری اجتماعی افراد را افزایش می‌دهد نه كاهش،عامل نابهنجار در زندگی افراد نمی‌شود، بلكه در مواردی نقش درمانی ایفا می‌كند.برای زندگی نشاط می‌آفریند.بدیهی است، كسانی كه خود به صورت مستمر و یا به صورت مقطعی، درزمان‌های خاصی از سال در این گروه‌ها و مراسم شركت می‌كنند و اكثر قریب به اتفاق مردم مذهبی (شیعه)، با این مراسم موافق هستند و آن را می‌پسندند و از آن استقبال می‌كنند.افرادی نیز هستند كه با عزاداری مخالفند و بر این مخالفت، استدلال‌هایی نیزدارند؛ به بعضی از دلیل‌های آن‌ها اشاره می‌كنیم:1) ما دلیل و برهانی از متن دین، برای‌عزاداری نداریم و این نوعی بدعت محسوب می‌شود.2) بر فرض این كه دلایلی كل وعام بر جواز عزاداری نیز داشته باشیم، اما چه لزومی دارد كه برای كسانی عزاداری كنیم كه‌قرن‌ها پیش شهید شده و به مقام والایی رسیده‌اند؟ 3) عزاداری كردن، مخالفت با قضا وقدر الهی است. ما باید بپذیریم و تسلیم باشیم. 4) عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول‌سال به مناسبت‌های مختلف، باعث شده است كه جامعه از شادی‌ها به دور باشد و بیشتر احساس غمگینی كند و در نتیجه باعث افزایش فراوانی افسردگی در جامعه بشود. این اشكال، گاهی از زبان و قلم بعضی از صاحب نظران روان‌شناسی در كلاس‌های درس و در مقالات نیز مطرح شده است.ما با بررسی مختصری كه در باب بعضی هیجان‌های روانی؛ مثل اندوه و گریه،شادی و خنده، افسردگی، عزت نفس و... و تأثیر مراسم عزاداری بر روی آنها، انجام می‌دهیم، در باب اشكالات روان شناختی مطرح شده اظهار نظر خواهیم كرد و نیز با بررسی ای كه در متون دین انجام خواهیم داد، در مورد اشكالات دینی مطرح شده، اتخاذ موضع می‌كنیم.

### مراسم عزاداری و گریه‌

گریه دارای یك ظاهر است و یك باطن. ظاهر آن یك امر فیزیولوژیك است،باید تأثیرات روانی، از طریق محرك‌های بیرونی یا درونی مثل تفكر، شكل بگیرد.سپس این تأثرات، وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب بشود، بخش خاصی از مغز فعال شده و غدد اشكی چشم را فرمان فعالیت بدهد و در نهایت قطرات اشك جریان پیدا كند و ما آن را گریه بنامیم.باطن گریه همان تأثرات درونی است. نگاه روان شناختی ما و داوری ما در باب‌پیامدهای گریه نیز دایر مدار تأثرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است كه گریه كردن‌و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن، در مراسم عزای حسینی، منشأ اثر دنیوی و اخروی‌است، به تأثرات درونی نظر دارد و گرنه می‌شود به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی،چشمانی گریان داشت. ما در این جستار، باطن گریه را به چهار نوع تقسیم می‌كنیم. كه فقط یك نوع آن، معطوف به خود و نیازهای سركوب شده خود است و می‌تواند با افسردگی هم بستگی مثبت داشته باشد، و كنش وری اجتماعی فرد را مختل كند، اما سه نوع دیگر،امید بخش است و حركت آفرین و رابطه معكوس با افسردگی دارد. نوع اول، ناشی از مرگ واقعی است اما سه نوع دیگر، سوگ واقعی نیستند، اگر چه در مراسم سوگواری حاصل می‌شوند.الف) گریه ناشی از علاقه طبیعی انسان به خود و متعلقات خود: این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می‌شود و اختیاری نیست، معمولاً بی اراده، اشك جاری می‌شود. تأثرات فرد ناظر به گذشته است، مصیبتی رخ داده و آثاری گذاشته و اكنون به اصطلاح عامیانه، عقده‌ها گشوده می‌شود و اشك می‌ریزد. این گریه به اصطلاح روان‌شناسان و روان در مان گران، تخلیه روانی - هیجانی است و به خود فرد و نیازهای سركوفته شده او بر می‌گردد.ب) گریه‌ای كه ریشه در اعتقادات دارد: مثل آنچه در حال مناجات حاصل می‌شود،فرد خود را در محضر خدا می‌یابد و رفتار و كردار خود را ضبط شده می‌داند و خود را گناه كار و... به عنوان مثال دعای امام سجاد (ع) در وداع با ماه رمضان و یادآوری رحمت‌های خداوندی از این نوع است. این نوع گریه ناظر به آینده و حال است و آنچه روی خواهد داد.این كه امام سجاد (ع) می‌فرمایند: «محبوب‌ترین قطره در نزد خداوند متعال، قطره‌اشكی است كه مخلصانه، در تاریكی شب و از ترس خدا ریخته شود»، این ریشه در اعتقادات دارد. مربوط به ترس‌های دنیایی و زندگی روزمره نیست. اكثر گریه‌ها درمناجات‌های امامان معصوم (ع) از این نوع است.ج) گریه‌ای كه از فضیلت‌طلبی و كمال خواهی ناشی می‌شود: مثل گریه‌ای كه درفقدان معلم و مربی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می‌دهد. این گریه از این روی است كه مادر عمق وجودمان كمال و رشد را تحسین می‌كنیم و از بودن آن كمالات، ذوق زده می‌شویم و از فقدان آن‌ها نارحت. گاهی در مراسم عزاداری، گریه‌هایی از این نوع نیز وجود دارد. مثلاً؛ در باب شجاعت و وفاداری حضرت عباس (ع) به امام حسین (ع)، بسط سخن داده می‌شود، و ما با شنیدن آن، اشك می‌ریزیم. پس از وفات حضرت رسول (ص)،ام ایمن گریه می‌كرد، خلیفه دوم از او پرسید، چرا گریه می‌كنی؟ مگر نه این كه رسول خدادر پیش گاه خداوند است؟ ام ایمن پاسخ داد: گریه من برای آن است كه دست ما از اخبارآسمان و وحی كوتاه شده است.د) گریه بر مظلوم: مانند گریه رسول خدا (ص) بر علی (ع) و حسین (ع)، پیش ازشهادت آن‌ها و مثل گریه و عزاداری مسلمانان در شهادت‌های ائمه دین كه به صورت مظلومانه شهید شدند؛ مثل گریه به هنگام روضه خوانی حضرت رقیه، و حضرت علی اكبر و حضرت فاطمه و دیگر مصایب اهل بیت و....- گاهی نوعی دیگر از گریه را نیز تحت عنوان «گریه سیاسی» نام می‌برند. مثلاً امام خمینی می‌فرمایند: «زنده نگه داشتن عاشورا، یك مسئله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری كردن برای شهیدی كه همه چیز را در راه اسلام داده است یك مسئله سیاسی است.» اما در واقع از دیدگاه روان‌شناسی، این گریه، نوعی مستقل نیست، بلكه به یكی از انواع مذكور بر می‌گردد. و در اهداف سیاسی، جهت دهی می‌شود.این یكی از كاربردهای انواع گریه است.گریه در مراسم عزاداری، از هر كدام از انواع چهارگانه كه باشد، كاركردهایی دارد:الف) در هر صورت نوعی تخلیه هیجانی است و آرامشی را به دنبال دارد و باعث جلای قلب می‌شود و این نكته بسیار مهم و ارزش‌مند است. ب) هیجان‌ها و تأثرات روانی، در بعد شناختی اثر گذاشته و كنجكاوی و در نهایت شناخت فرد، در موضوع مورد نظر را تقویت می‌كند. ج) با تقویت عواطف و شناخت‌ها، آمادگی رفتاری فرد به تناسب آن‌شناخت‌ها و عواطف، بیشتر می‌شود و نگرش فرد نسبت به آن موضوع تقویت می‌شود.د) باعث همانند سازی با آن افراد و موضوعات مورد علاقه می‌شود. كسی كه در شنیدن‌شجاعت حضرت عباس، اشكی می‌ریزد، به طور ناخودآگاه، در شجاعت، درحد توان‌خودش، با آن حضرت همانندسازی می‌كند و....ه) تمام انواع گریه‌ها می‌تواند جهت‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی، دینی و... داشته باشد و از آن‌ها حسن استفاده یا سوء استفاده بشود (توسط خود فرد یا توسط اداره كنندگان مجالس عزاداری). و) علاقه و محبت فرد نسبت به موضوع مورد نظر افزایش می‌یابد.

### مراسم عزاداری و شادی جامعه‌

شادی چیست؟ چه عواملی باعث شادی جامعه می‌شوند؟، مراسم عزاداری مذهبی، چه رابطه‌ای با شادی افراد و جامعه دارد؟ در این موارد به اختصار سخن می‌گوییم. برای شادی تعاریف مختلفی شده است؛ ارسطو معتقد است، حداقل سه نوع شادی وجود دارد: الف) حالتی كه همراه با لذت حاصل می‌شود. ب) حالتی كه به دنبال عمل كرد خوب برای فرد حاصل می‌شود. ج) حالتی كه بر اثر زندگی متفكرانه حاصل‌می‌شود. از دیدگاه ارسطو، نوع اوّل سطح نازل و زودگذر شادی است؛ نوع دوم، سطح‌متوسط و میان مدت شادی و نوع سوم سطح عالی و دراز مدت شادی است. فیلسوفانی‌مثل جان لاك و جرمی بنتام، گفتند شادی بستگی به تعداد لذات زندگی دارد.این تعاریف، منطبق با تعریف توده مردم از شادی نیست. از دیدگاه مردم، شادی یعنی انبساط خاطر، یك فرد ممكن است یك روز صبح شاد باشد و بعد از ظهر غمگین باشد، با شنیدن یك خبر، شاد و با خبری دیگر غمگین بشود. در بعضی از كتاب‌های انگیزش و هیجان نیز همین گونه تعریف شده است، بر این اساس، حتی اگر با مصرف دارو هم،انبساط خاطری حاصل شود، نام آن شادی است.وقتی ما از شادی اجتماعی سخن می‌گوییم، نه آن شادی سطح اعلای ارسطویی را در نظر داریم و نه شادی زودگذر و مبتذلی كه حتی با مصرف دارو ممكن است حاصل شود؛ پس شادی مورد نظر چیست، امروزه از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، شادی برابراست با حاصل جمع رضایت و سطح لذت: سطح لذت رضایت = شادی‌این نوع تعریف با تصور توده مردم از شادی، منطبق است و بر این اساس، شادی هم با فعالیت یا موضوع لذت افرین بالفعل مرتبط است، كه با مؤلفه سطح لذت، آن را بیان كردیم و هم با وضعیت روانی فرد كه ناشی از تجربه‌ها، انتظارات و آرزوها، و... است، ارتباط مستقیم دارد كه آن را با مؤلفه رضایت بیان كردیم؛ و هر دو مؤلفه، اموری غیر ثابت و غیر مطلق هستند.آنگوس كمپبل، ویلارد رادجرز، و فیلیپ كانورس، محققان امریكایی،تلاش كردند كه رابطه 10 متغیر (سن، نژاد، اشتغال، بیكاری، درآمد خانواده، اشتغال رئیس خانه، تحصیلات، مذهب، جنس، شهرنشینی، تجرد، تأهل بدون فرزند، تأهل با فرزند) را با میزان شادی بسنجند، آنان 2144 آزمودنی را آزمودند، با لحاظ كردن همه این عوامل، توانستند فقط 10 درصد تفاوت شادی‌های بین افراد را به این امور، نسبت بدهند،و در نهایت نتیجه گرفتند كه عمدتاً شادی به نوع شخصیت یا منش افراد بستگی دارد.بدین ترتیب معلوم می‌شود كه برای بالا بردن سطح شادی در فرد و جامعه، باید به آن دو مؤلفه (سطح لذت و رضایت) توجه كرده و آن‌ها را تقویت كنیم؛ و آن دو مؤلفه از مراسم عزاداری، اثر منفی نمی‌پذیرند. این گونه نیست كه مراسم عزاداری، با سطح لذت‌و سطح رضایت افراد، همبستگی منفی داشته باشند، بلكه شواهدی برای همبستگی مثبت وجود دارد.قطعاً كسانی كه با علاقه و انتخاب خود به مراسم عزاداری می‌روند، از آن لذت می‌برند و از آن احساس رضایت می‌كنند.عده‌ای از روان شناسان از جمله روان شناس آمریكایی مایكل فوردیس،برنامه‌ای برای افزایش شادی تهیه كردند. به نظر او، بهترین راه این است كه افراد، خود،برای شاد بودن اقدام كنند. او یك برنامه چهارده عنصری تهیه و ارایه كرد كه به اختصار در زیر می‌آید:1) خود را مشغول نگه دارید و فعال‌تر باشید.2) وقت بیشتری را به روابط اجتماعی‌اختصاص دهید.3) در كارهای با معنی شركت كنید. 4) امور زندگی را به بهترین نحو طرح‌ریزی و سازماندهی كنید.5) حتی المقدور از نگرانی دست بردارید.6) سطح انتظارات وآرزوهایتان را پایین بیاورید.7) تفكر مثبت و خوش بینانه را در خود بپرورانید.8) در زمان‌حال زندگی كنید. 9) سعی كنید شخصیتی سالم داشته باشید.10) برون گرا و اجتماعی‌باشید. 11) خودتان باشید.12) احساسات منفی و مسایل منفی را بیرون ببرید.13) باداشتن روابط نزدیك خود را شاد كنید. 14) شادی را در درجه نخست اولویت قرار دهید.در یك بررسی، 89 درصد از شركت كنندگان گفتند كه این برنامه به آن‌ها كمك كرده است، تا خلق غمگین خود را متوقف كنند، با آن مقابله كنند، یا آن را تأخیر اندازند.80 درصد نشان دادند كه این برنامه، سطح شادی شان را افزایش داده است، 36 درصد مدعی بودند كه افزایش شادی آن‌ها خیلی زیاد بوده است.با توجه به این برنامه و دقت در كاركرد تك تك توصیه‌های آن، نیز می‌توان رابطه مراسم عزاداری و شادی را تشخیص داد. آیا در مراسم عزاداری تعداد جالب توجهی از این توصیه‌ها، اجرا نمی‌شود؟! افراد فعال‌تر نیستند؟ روابط اجتماعی شان بیشتر نمی‌شود؟ عزاداری كار با معنایی نیست؟ سطح انتظارات و آرزوها را تعدیل نمی‌كند؟ تفكر خوش بینانه القاء نمی‌كند؟ برون گرایی را رشد نمی‌دهد؟ با اطلاعات دینی،سیاسی، فرهنگی اجتماعی كه افراد می‌دهد، آن‌ها را در زمان حال واقع نمی‌كند؟ و... پاسخ به همه این سؤالات، مثبت است و عزاداری در واقع برای جامعه و افراد، شادی‌حقیقی می‌آفریند، نشاط و تحرك می‌آورد و....البته آسیب هایی نیز مراسم عزاداری را تهدید می‌كند كه به آن‌ها اشاره خواهیم كرد، اما آن آسیب‌ها از لوازم لاینفك این مراسم نیست، بلكه اموری عارضی است كه باید زدوده شود.

### مراسم عزاداری و افسردگی‌

اختلالات افسردگی به سه قسم كلی تقسیم می‌شود. 1) اختلاف افسردگی عمده. 2) اختلال افسرده خویی. 3) اختلال‌های افسردگی موردی كه در آن دو نوع جای نگرفته‌اند.اختلاف افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است. و بعضی از نشانه‌های آن‌عبارتند از: الف) احساس غمگینی یا پوچی در بخش عمده یا تقریباً تمام روز. ب) كاهش چشم گیر علاقه یا لذت نسبت به تقریباً همه فعالیت در بخش عمده روز. ج) كاهش چشم گیر وزن بدن، بدون پرهیز یا رژیم غذایی (یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض‌یك ماه). د) بی خوابی یا خواب زدگی در تقریباً همه روز. ه) بی قراری یا كندی روانی - حركتی تقریباً در همه روز. و) خستگی یا از دست دادن انرژی تقریباً در همه روزه. ز) احساس بی ارزشی یا احساس گناه مفرط. ح) كاهش توانایی فكری یا تمركزیابی یا بی‌تصمیمی همه روزه. ط) افكار مكرر و عود كننده راجع به مرگ.از بین این سه نوع افسردگی، نوع اوّل و سوم مورد نظر كسانی كه می‌گویند، مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است، نیست؛ چرا كه نوع اوّل بسیار شدید و واضح البطلان است. نه جامعه ایران مبتلا به افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری باویژگی هایی كه شناختیم، می‌تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود. نوع سوم هم مرادنیست. چرا كه مربوط به مواردی خاص؛ مثل: الف) اختلال ملال پیش از قاعدگی ب)اختلال افسردگی جزئی. ج) اختلال افسردگی پس از روان پریشی ناشی از اسكیزوفرنی و... است. پس افسرده خویی مورد نظر است.اختلال افسرده خویی، نسبتاً خفیف است و دارای نشانه‌های تشخیصی زیر است:الف) دو یا چند مورد از نشانه‌های كم اشتهایی یا پر اشتهایی، بی خوابی یا خواب زدگی،كمبود انرژی یا احساس خستگی، عزت نفس پایین، تمركز ضعیف یا اشكال در تصمیم‌گیری و احساس درماندگی در فرد وجود داشته باشد. ب) این نشانه‌ها در بخش‌عمده روز و در بیشتر روزها، به مدت حداقل 2 سال گزارش شوند. ج) طی یك دوره دوساله، شخص هرگز به مدت بیش از دو ماه خالی از نشانه‌های بالا نباشد. د) در طی این دو سال افسردگی عمده وجود نداشته باشد. ه) هرگز ملاك‌های اختلال ادواری خویی وجودنداشته باشد. و) این نشانه‌ها ناشی از آثار فیزیولوژیك (مثل مصرف ناصحیح دارو و...نباشد. ز) این نشانه‌ها موجب اختلال در كاركرد اجتماعی، شغلی و... بشوند.اكنون ببینیم آیا مراسم عزاداری، نشانه‌های افسرده خویی را ایجاد می‌كند و باعث افزایش افسردگی در جامعه می‌شود؟ برای روشن شدن این مطلب لازم است به عوامل افسرده خویی از دیدگاه روانشناسی، توجهی بكنیم. برای افسرده خویی سه عامل عمده را شمارش كرده‌اند الف) زیستی؛ ب) ارثی؛ ج) هیجانی و محیطی.عوامل زیستی به وضعیت مغز و كاركرد قسمت‌های مختلف آن و ناقل‌های عصبی و انتقال عصبی و سیناپس‌ها و... اشاره دارد. بسیاری از نشانه‌های افسردگی،جایگاه خاصی در مغز را به خود اختصاص داده‌اند. تا كنون بیش از 30 ناقل عصبی شناخته شده اما سه ناقل نوراپی نفرین، سروتونین، و دوپامین، باعث بعضی از نشانه‌های افسردگی می‌شوند.عامل ارثی، سالهاست مورد توجه واقع شده است و افسردگی را یك بیماری خانوادگی دانسته‌اند، و امروزه، ژن و توارث را عامل مهمی برای افسردگی می‌دانند و به دنبال شناسایی ژن آن نیز بوده‌اند. بعضی از مطالعات آماری، خانوادگی و ارثی بودن افسردگی را تقویت كرده است.عوامل محیطی و هیجانی، نیز همواره و پیش از عوامل زیستی و ارثی، مورد توجه روان شناسان و پزشكان بوده است. آنان می‌دانستند كه رویدادهای محیطی، می‌تواند ذهن و احساسات ناشی از آن را تحت تأثیر قرار دهند. روابط با دیگران، تربیت خانوادگی،فقدان‌ها و بحران‌ها، همه می‌توانند بر ذهن مؤثر باشند. به این ترتیب افسردگی نیز می‌توانست تحت تأثیر عوامل محیطی قرار بگیرد، اما این دیدگاه به تدریج دقیق‌تر شد؛اكنون پژوهش گران معتقدند كه: 1) بعضی افراد، پس از رویدادهای استرس زای شدید،مبتلا به افسردگی می‌شوند. 2) نمونه‌های فراوانی نیز بوده كه بی هیچ گونه استرس‌شدیدی، مبتلا به افسردگی شده‌اند. لذا بعضی پژوهش گران بر این باورند كه تجربه‌های استرس زای محیطی، فقط به طور غیر مستقیم و فقط در كسانی كه آمادگی زیستی و وراثتی را دارند، باعث افسردگی می‌شود. و كسانی كه آن زمینه‌ها را ندارند، استرس‌ها باعث افسردگی شان نمی‌شود. بعضی از عوامل استرس زا كه زمینه‌های زیستی و ارثی را فعال می‌كنند، عبارتند از: از دست دادن شغل، قطع یك رابطه، مرگ یكی از بستگان،طلاق، ازدواج ناموفق، مشكل اقتصادی جدی، و....اكنون با آن چه گذشت، معلوم است كه: الف) تنها عامل افسردگی، عامل محیطی نیست. ب) عامل محیطی فقط در كسانی موثر است كه زمینه‌های ارثی و زیستی دارند.ج) در بین عوامل محیطی كه استرس زایی شدید دارند، جایی برای مناسك و مراسم اسمی عزاداری پیدا نمی‌كنیم. آن عوامل متعدد بود، سوگ و داغ واقعی می‌تواند یكی از آن عوامل باشد، اما مراسم عزاداری هیچ سهمی در استرس زایی ندارند. د) بلكه برعكس با توجه به مباحثی كه در روان‌شناسی اجتماعی و كاركرد گروه‌ها و ویژگی‌های‌گروه‌های مذهبی، گفته می‌شود، می‌توان گفت كه مراسم عزداری كاملاً نقش استرس‌زدایی دارد.

### مراسم عزاداری و عزت نفس‌

موضوع عزت نفس، هم از دیدگاه دینی، یك مفهوم محوری و مهم است و هم ازدیدگاه روان شناسی، در گرایش هایی مثل رشد، بالینی، شخصیت و اجتماعی، به آن توجه فراوان شده است، عزت نفس یكی از مؤلفه‌های بهنجاری محسوب می‌شود (انكینسون و همكاران 1983).مراسم عزاداری را از هر دیدگاهی (دینی یا روانشناسی) مطالعه كنیم، رابطه منفی با عزت نفس ندارد. بلكه زمینه‌های عزت نفس بیشتر را در افراد فراهم می‌آورد.ارزیابی ما از خود پنداره خویش بر حسب ارزش كلی آن، عزت نفس نامیده می‌شود؛ به عبارت دیگر، می‌توان عزت نفس را هم چون میزان ارزشی كه ما برای خود قائل هستیم، در نظر گرفت. مطالعات، حاكی از این است كه آگاهی یا برداشت ما از خود،بیشتر ناشی از تجربه‌های اجتماعی ماست. ماخود را آن گونه می‌بینیم كه فكر می‌كنیم دیگران ما را می‌بینید.ایلین شیهان‌و می‌گوید، طی ملاقات‌هایی كه در طول سالیان، با مراجعان مختلف داشته‌ام، افرادی را دیده‌ام كه عزم خود را جزم كرده بودند كه عزت نفس خود را بالا ببرند و از این ره گذر آثار مثبت متعددی را نصیب خود كردند، بعضی از آن آثار به ترتیب زیر است: 1) پذیرش هر چه بیشتر خود و دیگران 2) آگاهی بیشتر از آنچه در زندگی می‌خواهیم. 3) آرامش بیشتر و آمادگی بیشتر برای كنترل استرس 4) امنیت بودن و احساس شاد بودن. 5) اشتیاق به داشت مسئولیت بیشتر. 6) توجه بهتر به دیگران.7)احساس راحتی در موقعیت‌های اجتماعی. 8) احساس متعادل بودن. 9) اتكا به خود وخلاقیت بیشتر. 10) بهبود ظاهر و احساس سر زندگی. 11) آمادگی بیشتر برای دریافت‌محبت و محبت كردن به دیگران. 12) ملایم‌تر بودن با خود، توانایی دست زدن به‌خطرهای بیشتر. 13) توانایی تبریك گویی به دیگران بدون حسادت. 14) اطمینان‌داشتن به خود در همه فعالیت‌ها. 15) تبدیل كردن «مشكلات» به مبارزه جویی‌ها.16)تمایل بیشتر برای در میان گذاشتن احساسات با دیگران. 17) توانایی بیان صادقانه‌نارسایی‌ها در كارهای خود. 18) اشتیاق، انگیزه و علاقه‌مندی بیشتر به زندگی.از سوی دیگر عزت نفس پایین نیز، مشكلات فراوانی را برای فرد ایجاد می‌كند،بعضی از آن‌ها عبارتند از:1) عدم پذیرش خود و دیگران: كارل راجز می‌گوید هر چه افراد خود را بیشتربپذیرند، احتمال پذیرش دیگران نیز برایشان بیشتر است و بر عكس. 2)ترس از ترك‌شدن: بسیاری از افراد، از ترس این كه ترك شوند، به روابط مخرب خود و دیگران ادامه‌می‌دهند، گاهی وابستگی را با محبت و عشق اشتباه می‌گیرند. 3) كمال گرایی افراطی:اگر در كمال گرایی، همواره خود را با موفق‌ترها مقایسه كنیم و توقع بالاتر داشته باشیم، ازهمسر خوب دوست خوب، انجام دادن كارهای خوب و...، محروم خواهیم ماند. 4) استفاده‌از مكانیزم انكار: مثلا زنی كه عزت نفس پایین دارد، اگر شوهرش از زیبایی اش بگوید،می‌گوید او فقط برای خوشحالی من این طور می‌گوید.5) گاهی مكانیزم‌های دیگری مثل‌سركوبی، فرافكنی، واكنش وارونه، و... نیز ناشی از كمبود عزت نفس است. 6) بعضی‌اعتیادها در زندگی روزمره، مثل پرخوری، كم خوری، سیگار كشیدن، مصرف الكل و موادمخدر، كار، نظافت، قمار، مسائل جنسی، احساسات عقل گرایانه، سرزنش دیگران، و...نیز گاهی ناشی از عزت نفس پایین هستند. 7) عزت نفس پایین، با خود انگاره ضعیف ومبهم، و عزت نفس بالا، با شناخت روشن‌تر از خود، همراه است. 8) پیش قدم شدن درارتباط با دیگران، در افراد با عزت نفس پایین كمتر است.كمبود عزت نفس در رفتار اجتماعی فرد نیز اثر منفی می‌گذارد. گرنی (1988)، مطالعات زیادی را در مدارس انجام داد؛ او فهرستی از رفتارهای اجتماعی متأثر از عزت نفس پایین را شمارش كرده است: 1) كوچك‌تران را آزار می‌دهد. 2) با همسالانش پرخاش كننده است.3) به غریبه‌ها اعتماد نمی‌كند. 4) دیدگاه دیگران را درك نمی‌كند.5) به نظریات مراجع قدرت خیلی وابسته است.6) اطلاعات كمی از خودش بروز می‌دهد.7) از نقش‌های رهبری اجتناب می‌كند. 8) به ندرت داوطلب می‌شود. 9) به ندرت توسط همسالانش انتخاب می‌شود.10) غالبا كناره گیر و منزوی می‌شود.11) رفتارهای متناقض دارد.12) مطیع است و ابراز وجود نمی‌كند.13) به ندرت می‌خندد. 14) توجه‌اش به خودش است.15) همسالانش را بی ارزش تلقی می‌كند. 16) فعالیت هایش توسط دیگران تعیین می‌شود.در متون دینی، از این موضوع با عنوان‌های متعددی؛ مثل عزت نفس، كرامت نفس، مردانگی و آزادگی و... یاد شده است. از دیدگاه دین، اصولاً برای مؤمن، عزت و احترام خاصی هست. یعنی علاوه بر عزت نفس، باید مؤمنان دیگر را نیز عزیز بداریم؛به عنوان مثال قرآن می‌فرماید؛ «اگر به نیازمند مؤمنی كمك مالی كردید، آن را با اذیت‌كردن و منت گذاشتن همراه نكنید، و اگر غیر از این است، اصلا صدقه ندهید و كلماتی خوب بر زبان جاری كنید، بهتر است». «و ای كسانی كه ایمان آورده‌اید، صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت كردن باطل نكنید.» در روایات متعددی نیز آمده است كه حرمت نفس مؤمن از حرمت مقدساتی مثل كعبه نیز بیشتر است. و تحقیر وی به هیچ وجه بخشودنی نیست.در باب عزت نفس نیز در متون دینی، در دو سطح نگاه می‌شود: یكی عزت نفس شخصی و دیگری عزت نفس انسانی. در روان‌شناسی اگر از عزت نفس سخن به میان می‌آید، فقط به خود شخصی نظر دارد؛ یعنی توجه كردن و مهم شمردن استعدادهای نهفته در وجود فرد. اما در دین، باید علاوه بر احیا كردن استعدادهای درونی، نفس انسانی را عزیز داشت و در مقابل نفس حیوانی، آن را پرورش داد. باید حتی المقدور دست نیازپیش دیگران دراز نكرد، بر اساس بسیاری روایات، خداوند كارهای مؤمن را به خود وی واگذار كرده است، ولی اجازه ذلت پذیری به او نداده است. این امر آن قدر مهم است كه حتی انجام دادن واجبات الهی نیز، عذری برای پذیرش منت و ذلت دیگران نیست، برای‌انجام یك واجب الهی می‌توان از مال و حتی از جان، مایه گذاشت، اما از آبروی مؤمن نمی‌شود. اگر كسی مؤمنی را دعوت كند كه به هزینه او به حج برود، و شائبه‌ای از منت گذاری در بین باشد، لازم نیست بپذیرد.حتی مبارزه با نفس كه به معنای صحیح خود، بسیاری ضروری و لازم است. نباید موجب نادیده گرفتن عزت نفس بشود. كسی ممكن است خیال كند كه با تحقیر خود پیش دیگران، بهتر می‌تواند با نفس خویش مبارزه كند، اما اسلام این را اجازه نمی‌دهد.برخی از اهل تصوف كه كمتر با منابع غنی اسلام آشنایی داشته‌اند، گرفتار چنین خطایی شده اند، مؤمن نباید كاری كند كه پس از آن مجبور به معذرت خواهی بشود چون این نوعی ذلت پذیری است. نباید در مسافرت، با كسانی كه فاصله اقتصادی بسیار با او دارند، همسفر بشود، چون اگر ضعیف‌تر باشد، خودش اذیت می‌شود و اگر غنی‌تر باشد موجب اذیت هم سفر خود می‌شود.بین عزت نفس و رفتار اخلاقی مثبت، رابطه مستقیم وجود دارد. كسی كه عزت نفس داشته باشد، كمتر گرفتار خطاهای اخلاقی می‌شود، بیشتر می‌توان از او انتظار داشت و نباید خودمان را از شرّ او ایمن بدانیم. هیچ كسی برای دیگران تكبر نمی‌كند،مگر این كه ذلتی را در خودش احساس كرده است. كسی كه نفاق می‌ورزد، ناشی از ذلت درونی‌اش است و كسی كه غیبت می‌كند به خاطر عجز او است.هم بستگی بین عزت نفس بالا و فضایل اخلاقی را از طریق یك قانون مسلم‌روان شناختی نیز می‌توان نتیجه گرفت و آن عبارت است از نظریه «هماهنگی شناختی» فستینگر. چكیده این نظریه این است كه اگر متوجه بشویم، دو شناخت ما بایكدیگر، یا شناخت و رفتار ما با یكدیگر ناهماهنگ است، دچار ناراحتی می‌شویم وتلاش می‌كنیم كه حتی المقدور، آن ناهماهنگی را بر طرف سازیم.طبیعی و آشكار است كه در مراسم عزاداری حسینی (ع)، اوّلاً، محتوای آن دین،تبلیغ و ترویج می‌شود كه حسین (ع) پیرو آن بوده است. و جایگاه عزت نفس در این دین را دانستیم؛ ثانیاً، خود امام حسین (ع) و حركت او و سخنان و پیام‌های او، كه در مراسم عزاداری از آن‌ها یاد می‌شود، از ابتدا تا انتها، پر است از عزت نفس و تأكید بر آن. پیام«هیهات منا الذلة» حسین (ع) و حركت او ضرب المثل شده است. در سراسر دنیا هركسی نام حسین را بشنود یا بخواند، فوراً همراه آن، نام عاشورا و نهضت حسین و ظلم‌ستیزی حسین مطرح می‌شود؛ ثالثاً، روانشناسان، برای رشد عزت نفس عواملی راشمارش می‌كنند، كوپر اسمیت (1967) تحقیقات انجام شده بر روی عزت نفس را مروركرد و به این نتیجه رسید كه چهار عامل، اهمیت ویژه‌ای در رشد عزت نفس داند.1) میزان پذیرشی كه دیگران برای او قابل هستند. 2) موفقیتهای فرد و موقعیتی كه برای اودر جامعه قائلند.3) تفسیری كه فرد از ارزش، و آروزهای خود داشته است و دارد.4) روش‌یا روشهایی كه فرد، آن تفسیر خود را به عمل می‌كشاند.با اندكی تأمل در این چهار عامل، متوجه می‌شویم كه مراسم عزاداری، باعث رشد این عوامل و در نتیجه رشد عزت نفس می‌شود. افراد، در مراسم عزاداری، به طور صحیح و كامل مورد پذیرش یكدیگر قرار می‌گیرند، در این مراسم، عزاداران و برگزاركنندگان، به احترام حسین (ع) هر كسی را كه در این مراسم وارد شود (حتی اگر اشتهار به بزه كاری هم داشته باشد) عزیز می‌شمارند و آن را مهمان حسین می‌دانند. كسانی كه اهل مراسم عزاداری حسینی هستند، در جامعه اسلامی، جایگاه خاص دارند. مردم هیئتی‌ها و مسجدی‌ها را دوست دارند و آن را به صورت خودآگاه و ناخودآگاه، ییك از معیارهای گزینش خود در امور مهم زندگی، مثل ازدواج، مشاركت مالی و...، می‌دانند. تفسیری كه فرد از ارزشها و آرزوهای خود دارد، و همین طور شیوه‌ای كه فرد، آن آرزوها و ارزشها راعملی می‌كند، تحت تأثیر مستقیم شناختها و عواطف ناشی از مراسم عزادارای است.

### آسیب شناسی مراسم عزاداری‌

اگر مراسم عزاداری، این قدر اهمیت دارد، باید همانند یك گوهر گران بها از آن محافظت به عمل آید. فریادهای بعضی از علمای دینی، مثل شهید مطهری، كه در سه جلد كتاب «حماسه حسینی و تحریف‌های عاشورا» گرد آمده است ناظر به همین محافظت است. برای آسیب‌شناسی این مراسم، لازم است مطالعاتی مستقل و مفصل با شیوه‌های مختلف پژوهشی، انجام شود، اما در این مختصر فقط با یك نگاه نظری به این مراسم، بعضی از نكات آسیب‌شناسی را ذكر می‌كنیم، و از خداوند متعال می‌خواهیم كه این آسیب‌ها، در مراسم عزاداری حسین به حداقل ممكن برسد، به گونه‌ای كه چندان قابل ذكر و قابل مشاهده نباشد:الف) رقابت‌های شدیدی كه گاهی بین گروه‌ها و هیئت‌های مذهبی ایجاد می‌شود.ب) متداخل شدن مراسم عزاداری، با خرافات و امور ناصحیحی از فرهنگ عمومی مردم‌ج) اصالت پیدا كردن بعضی از فواید جانبی و فرعی كه از طریق هر گروه اجتماعی ممكن است حاصل شود، مثل دید و بازدید و...د) فراهم آوردن آزار و اذیت هایی برای دیگران، به طور مثال از طریق صدای بلندگو، بسته شدن خیابان و... كه اگر زیاد تكرار شود، ممكن است افرادی را منزجر كند.ه) استفاده از اشعار و موسیقی ای كه در شأن عزاداری حسینی نیست و گاهی ممكن است خلاف شرع باشد. (البته یادآوری می‌شود كه مراسم آهنگین عزاداری و مولودی‌ها كه در جامعه‌ی ما رواج دارد، سهم بسزایی دارد در ارضای نیاز به موسیقی، به ویژه در كودكان و نوجوانان، چه بسا آنان را از جذب شدن به موسیقی‌های مبتذل باز می‌دارد).و) غلبه كردن بعد عاطفی، و غفلت از بعد شناخت دینی در این مراسم، این آسیب بسیار جدی است و در دراز مدت می‌تواند تخریب كننده باشد.ز) ایجاد رابطه‌های مرید و مرادی بین افراد معمولی؛ گاهی ممكن است افرادی در لفافه و ناآشكار، به جای دعوت به دین، دعوت به خود كنند.ط) تكراری بودن محتوی و شیوه‌های جاری؛ مثل سخنرانی‌ها، اشعار و...ی) ساختن یا استفاده كردن از روضه و مطالبی كه مستند نیست، اما تأثر عاطفی ایجاد می‌كند.ك) انجام دادن بعضی رفتارها؛ مثل نواختن شیپور، اجرای آهنگ‌های مبتذل.ل) قرار گرفتن مجالس عزاداری، در اختیاز افراد كم سواد.ن) خواندن بعضی از اشعار غلو آمیز كه خلاف اعتقادات دینی است.

## 18. عزاداری از نگاهی دیگر

### مشخصات كتاب

عنوان : عزاداری از نگاهی دیگر  
پدیدآورندگان : امام سوم حسین بن علی(ع)(توصیف گر)  
سبحان عصمتی(پدیدآور)  
ناشر : سبحان عصمتی  
نوع : متن  
جنس : مقاله  
الكترونیكی  
زبان : فارسی  
توصیفگر : سوگواری ها[1]  
اصلاحات دینی  
اسباب گریه  
اصلاحات اجتماعی

### مقدمه‌

از سنت‌های رایج در میان ما شیعیان، برگزاری مراسم عزاداری در ایام محرم و صفر برای شهدای كربلا ـ به ویژه امام حسین (ع) ـ است. بر اساس داده‌های تاریخی،عزاداری برای آن بزرگواران از روز بعد واقعه كربلا آغاز و در طول زمان با وجود فراز و نشیب‌هایی ادامه یافته تا این‌كه به شكل سنت سالیانه در فرم و شكل خاص همراه بامراسم و آداب در آمده است.از طرفی، بر اثر پیشرفت رسانه‌های گروهی و گسترده شدن روابط اجتماعی،جامعه‌های بشری به صورت جامعه‌ای كوچك در آمده و آداب و رسوم هر قوم و ملتی، خواه‌ناخواه در معرض دید و داوری دیگر اقوام و ملل قرار گرفته است. لذا رفتار و كردار گروهی‌هر جامعه و ملتی كه در قالب سنت‌ها نمود می‌یابد، برای دیگر جامعه‌ها و ملل پرسش‌برانگیز می‌نماید، چنان‌كه نه تنها برای اقوام دیگر بلكه برای نسل جدید جامعه شیعی كه‌با گسترش دانش بشری روبه‌رو شده، بی‌دغدغه خاطر و پرسش نخواهد بود. نسل جدیدمی‌خواهد به فلسفه و پیشینه پیدایی سنت‌ها و هنجارهای ثابت مذهبی، آگاهی یابد تادر پای‌بندی به آن‌ها دچار دغدغه خاطر نشود و سرافرازانه از آن دفاع كند.بر این اساس، بر دانشمندان متعهد جامعه ماست كه برای دفاع از سنت دیرینه عزاداری در سالگرد شهدای كربلا، آن را به صورتی بر جامعه جهانی و نسل جدید خود عرضه نمایند كه مورد پذیرش فطرت و خرد آنان قرار گیرد.نوشتار حاضر تلاشی است بسیار اندك در این باره، امید آن كه دانشمندان متعهد گام‌های بزرگ‌تری در جهت تجزیه و تحلیل انسانی و عقلانی این سنت مهم بردارند، تا جامعه جهانی و نسل جدید ما هر چه بهتر و بیشتر با فرهنگ عاشورا آشنا شود.مطالب خود را در چند بخش به طور خلاصه عرضه می‌نماییم: 1ـ ریشه‌های عزاداری؛ 2ـ فلسفه عزاداری؛ 3ـ ارزش‌های عاشورا؛ 4ـ پرسش‌ها و پاسخ‌ها.

### ریشه‌های عزاداری

#### تاریخی‌

همان طور كه در مقدمه اشاره شد عزاداری برای شهدای كربلا از روز بعد واقعه‌كربلا آغاز شده است؛ به چند نمونه از عزاداری برای شهدای كربلا اشاره می‌شود تا نشان داده شود كه عزاداری برای آن بزرگواران ریشه در فطرت انسانی و وجدان دینی مسلمانان داشته و به طور خود جوش و طبیعی انجام گرفته است:1ـ وقتی كه اهل بیت امام حسین (ع) را در حال اسارت به كوفه بردند، هنگامی كه مردم متوجه شدند آنان از خاندان پیامبرند، ناله شان به گریه و زاری بلند شد، امام سجاد (ع) به آنان فرمود: «اَتَنُوحُون‌َ وَ تَبْكُون‌َ مِن‌ْ أجْلِنا؟! فَمَن‌ْ ذَاالَّذِی‌ْ قَتَلَنا؟ آیا برای مامی‌گریید و بر ما نوحه می‌كنید، پس كشنده ما كیست و چه كسی كه ما را كشت؟»هنگامی كه حضرت زینب (س) با سخنان بیدارگر خود كه از عمق جانش برمی‌خاست مردم كوفه را سرزنش كرد و آنان متوجه شدند كه چه كار ناشایسته‌ای انجام‌داده‌اند و چه فاجعه عظیمی را در تاریخ به وجود آورده‌اند از كرده خود سخت پشیمان شدند و به شیون و زاری پرداختند؛ راوی گوید، به خدا قسم مردم را دیدم كه هنگام شنیدن این خطبه، حیران بودند و می‌گریستند و دست‌ها به دندان می‌گزیدند.وقتی كه‌ام‌كلثوم (س) دختر امام علی (ع) در میان مردم كوفه سخن‌رانی كرد، صدای گریه و ناله از مردم برخاست، زنان گیسو پریشان كردند، خاك بر سر پاشیدند، چهره‌ها خراشیدند، سیلی به صورت زدند و فریاد وا ویلا و وا بثورا بلند نمودند و مردها گریستند و موهای محاسن خود را كندند، هیچ موقع دیده نشد كه مردم بیش از آن روز گریه كنند.2ـ وقتی كه اهل بیت امام حسین (ع) را اسیرانه همراه با سرهای شهدای كربلا به دمشق بردند و با سخن‌رانی‌هایی كه بازماندگان شهدا (به خصوص امام سجاد (ع)) كردند، چهره مزورانه یزید از هم دریده شد و مردم پایتخت تازه پی بردند كه چه جنایت عظیمی انجام گرفته است. برای جبران این جنایت و در واكنش به این مصیبت بزرگ به‌عزاداری برای شهدای كربلا پرداختند: اهل شام كه در خواب غفلت بودند، بیدار شدند و بازارها را تعطیل، و سوگواری به پا كردند، گفتند: به خدا قسم ما نمی‌دانستیم كه آن سر،سر حسین (ع) است، چون گفته بودند، آن سر یك نفر خارجی است كه در خاك عراق خروج كرده است.یزید كه با احساسات مخالف مردم مواجه شده بود، برای فریب افكار عمومی و تبرئه خود، حرم امام حسین (ع) را طلبید و از آنان عذر خواهی كرد و گفت، شما دوست دارید نزد من بمانید یا به سوی مدینه بروید؟ گفتند: دوست داریم چند روز برای امام‌حسین (ع) نوحه سرایی كنیم، بعد به مدینه برویم. یزید دستور داد خانه‌ای در اختیار آنان بگذارند و همه وسایل مورد احتیاج را برای آنان آماده كردند و آنان مشغول نوحه‌سرایی بر حسین (ع) شدند. در دمشق هیچ زن قریشی نماند، مگر این‌كه لباس سیاه‌پوشید و هفت روز بر حسین (ع) گریست. همین كه روز هشتم رسید، یزید آنان را بین‌ماندن نزد او و رفتن به مدینه مخیّر كرد و آنان رفتن را اختیار كردند.ابن قتیبه دینوری می‌نویسد: وقتی كه اسرای كربلا را به شام نزد یزید آوردند، یزید رو به مجلسیان كرد و از آنان پرسید، نظرشان درباره این اسرا چیست؟ نعمان بن بشیر (فرماندار سابق كوفه) كه در مجلس حاضر بود، گفت: ای امیر مؤمنان! با اینان آن طور رفتار كن كه اگر پیامبر (ص) زنده بود و اینان را در این حال می‌دید، رفتار می‌كرد. یكی از دختران امام حسین (ع) گفت: ای یزید! این زنان دختران پیامبرند. با این كلام مردم اهل شام كه در مجلس بودند، صدایشان به گریه بلند شد.طبری و بلاذری نیز مطالبی چنین نقل كرده‌اند.3ـ وقتی كه اهل بیت امام حسین (ع) و بازماندگان شهدای كربلا به مدینه وارد شدند، مردم مدینه در فقدان امام حسین (ع) و برادران و فرزندانش، صدا به گریه و شیون بلند كردند؛ همانند روزی كه پیامبر (ص) از دنیا رحلت كرده بود. بشیر بن جذلم گفت: چون نزدیك مدینه رسیدیم، علی بن حسین (ع) پیاده شد و خیمه‌ها بر پا كرد و زنان را پیاده نمود و فرمود: ای بشیر، خدا پدرت را بیامرزد كه مردی شاعر بود، آیا تو می‌توانی شعر بگویی؟ بشیر گفت، آری، ای پسر پیامبر (ص) ، من هم شاعر هستم، فرمود: برو مدینه و خبر شهادت اباعبد الله را به اطلاع مردم برسان. بشیر گفت: من بر اسبم سوار شدم وباشتاب آمدم تا وارد مدینه شدم، چون به مسجد رسول خدا (ص) رسیدم، صدا به گریه بلندنمودم و این اشعار را انشا كردم (كه ترجمه آن چنین است) : ای مردم مدینه! دیگر درمدینه نمانید، زیرا حسین (ع) كشته شد و از شهادت اوست كه اشك چشم من چون باران فرو می‌ریزد، بدن حسین (ع) در زمین كربلا به خون آغشته و سر مقدس او را بالای نیزه در شهرها می‌گردانند. پس از آن گفتم: ای اهل مدینه، اكنون علی بن حسین (ع) با عمه‌ها و خواهرانش نزدیك شما و پشت دیوار شهر شماست و من فرستاده او هستم كه جایگاه او را به شما نشان دهم. از این سخن تمام زنان مدینه كه در حجاب مستور بودند،از چادرها بیرون آمدند و فریاد واویلا وا ثبورا بلند نمودند، ندیدم روزی را كه گریه كنندگان‌بیش از آن روز باشند.4ـ سال 65 هجری قمری گروهی از مردم كوفه ـ و جاهای دیگر ـ كه از كوتاهی‌های خود درباره امام حسین (ع) به شدت پشیمان شده بودند و احساس گناه می‌كردند، به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی علیه دستگاه بنی امیه قیام كردند. آنان قبل از آغاز نبرد، كنار قبر امام حسین (ع) آمدند، صدا به گریه و شیون بلند كردند؛ هیچ روزی چنین گریه كنندگان برای امام حسین (ع) دیده نشد. كنار قبر آن حضرت توبه كردند و برای او از درگاه خداوند طلب رحمت نمودند، یك شب و روز در كنار قبرش ماندند و در این مدت كارشان گریه و زاری بود. در كنار قبر امام (ع) می‌گفتند: خدایا بر حسین شهید فرزند شهید، هدایت یافته فرزند هدایت یافته، راست‌گو فرزند راست‌گو، رحمت بفرست. خدایا تو را شاهد می‌گیرم، بر این كه بر دین و راه آنان هستیم و دشمن كشندگان او و دوست دار دوستان اوییم. خدایا ما فرزند پیامبرت را یاری نكردیم، اعمال گذشته ما را ببخش و توبه ما را بپذیر.این‌ها نمونه‌هایی از عزاداری خود جوش مردم برای امام حسین (ع) و اهل‌بیتش و واكنشی طبیعی در برابر فاجعه عظیم كربلا بوده است. این گریه‌ها ریشه انسانی داشته و دست هیچ قدرت و سیاستی، در آن مداخله نداشته و غیر از گریه‌ها و عزاداری‌های فردی بوده كه از وجدان پاك انسانی و دین سرچشمه می‌گیرد و هم‌چنین غیر از گریه‌ها و عزاداری‌های اهل بیت عصمت و طهارت است كه همیشه خود را در این مصیبت بزرگ عزادار می‌دانستند.

#### روایی‌

به جهت اهمیتی كه حادثه كربلا در تاریخ اسلام داشته، ائمه اطهار (ع) همیشه درپی احیای آن بودند و تلاش می‌كردند كه یاد و نام این واقعه را در تاریخ نگاه دارند، تا مجاهدان و ستم‌ستیزان را الهام بخشد و مظلومیت اهل بیت (ع) را در تاریخ بنماید. این‌تلاش در مقابل كوشش دستگاه‌های ستم‌گر حاكم، برای محو نام و یاد این حادثه عظیم بوده است. به چند روایت از ائمه (ع) برای نمونه اشاره می‌كنیم:1ـ دعبل خزاعی می‌گوید: در یكی از روزهای (دهه اوّل محرم) نزد امام رضا (ع) رفتم كه آن حضرت محزون و غمگین در میان اصحابش نشسته بود، وقتی كه دید من رو به سوی او می‌روم، فرمود: آفرین بر تو ای دعبل، آفرین بر كسی كه با دست و زبانش ما را یاری می‌كند. پس از آن جایی از برایم در كنارش باز كرد و فرمود: دوست دارم كه شعری ـ درباره مصائب اهل بیت ـ بخوانی چون این روزها روز حزن و اندوه ما اهل بیت و ایام شادی دشمنان ما به خصوص بنی‌امیه است. ای دعبل، هركس بگرید یا بگریاند، اگر چه یك نفر را، اجرش با خدا خواهد بود. ای دعبل، هر كس برای مصیبت‌هایی كه دشمنان برما وارد ساخته‌اند، اشك بریزد، خداوند او را در قیامت با ما محشور خواهد كرد و در گروه ماخواهد بود. ای دعبل، هركس بر مصیبت‌های جدّ ما حسین بگرید، بی‌شك خداوند گناهانش را خواهد بخشید.از روایت استفاده می‌شود، شیعیانی كه طبع شعری داشتند، در رثای امام‌حسین (ع) شعر می‌سرودند و این كارشان مورد تأیید و تشویق امام رضا (ع) قرارگرفت.2ـ ریّان بن شبیب (دایی معتصم عباسی) نقل می‌كند كه روز اوّل محرم بر ابوالحسن الرضا (ع) وارد شدم، به من فرمود: ای پسر شبیب آیا روزه داری؟ گفتم: نه.فرمود: این همان روزی است كه حضرت زكریا (ع) پروردگار خود را خواند و از او درخواست ذریّه‌ای پاك كرد، خداوند دعای او را مستجاب نمود و فرشتگان را امر فرمود، موقعی كه او در محراب نماز ایستاد، به او ندا كنند كه: (إن‌ّ اللهَ یُبَشِّرُك‌َ بِیَحْیی) خدا تو را به فرزندی‌كه نام او یحیی است بشارت می‌دهد. پس هر كه امروز را روزه بگیرد و خدا را بخواند خدادعای او را مستجاب می‌كند، چنان كه دعای ایّوب (ع) را مستجاب كرد. سپس فرمود: ای‌پسر شبیب، محرم آن ماهی است كه اهل جاهلیت در زمان گذشته، به احترام آن جنگ‌كردن و خون‌ریزی را حرام می‌شمردند و این امت نه حرمت ماه حرام را شناختند و نه احترام پیامبر خود را نگه داشتند، در این ماه فرزندان او را كشتند و زنان او را اسیر كردند و زندگی او را به غارت بردند، خدا هرگز آنان را نیامرزد. ای پسر شبیب، اگر برای چیزی گریه می‌كنی، برای حسین بن علی (ع) اشك بریز، چه این‌كه او را مانند گوسفند سر بریدند و نیز هیجده نفر از مردان اهل بیتش را كه در روی زمین همانندی برایشان نبود، همراه او به شهادت رساندند و آسمان‌های هفت گانه و زمین‌ها بر او گریستند... ای پسر شبیب پدرم از پدرش و او از جدش روایت كرد كه چون جد من حسین (ع) به شهادت رسید،آسمان خون و خاك سرخ بارید. ای پسر شبیب، اگر برای امام حسین (ع) گریه كنی، به اندازه‌ای كه اشك بر گونه ات روان گردد، خداوند همه گناهان تو را می‌بخشد؛ كوچك باشد و یا بزرگ، كم باشد یا زیاد. ای پسر شبیب، اگر بخواهی بی‌گناه بر خداوند وارد شوی، پس‌حسین (ع) را زیارت كن و اگر بخواهی در كاخ‌های بلند بهشت با محمد (ص) و آلش جای‌گیری، پس بر كشندگان حسین (ع) لعنت فرست. ای پسر شبیب، اگر خوشحال می‌شوی كه در درجات بلند بهشت با ما باشی، پس برای اندوه ما اندوه‌ناك و برای شادی ما شادباش و دوستی ما را از دست مده...امام رضا (ع) بعد از بیان اهمیت ماه محرم و حرمت آن در دوران جاهلیت به شهادت امام حسین (ع) و یارانش در این ماه اشاره می‌كند كه بر رغم این كه مشركان در دوران جاهلیت برای این ماه حرمت می‌دانستند، افرادی كه خود را مسلمان می‌شمردند،حرمت این ماه را رعایت نكردند و دست ناپاك خود را به خون امام حسین (ع) و یارانش آغشته كردند. گاه امام (ع) به مقام و منزلت كسانی كه برای امام حسین (ع) محزون شوند و اشك بریزند، اشاره می‌كند و با بیان ارزش‌های معنوی، شیعیان را به این كار تشویق‌می‌كند.3ـ امام صادق (ع) به عبدالله بن حماد بصری فرمود: به من خبر رسیده كه گروهی‌از مردان و زنان از اطراف كوفه و غیر آن در نیمه شعبان كنار قبر امام حسین (ع) می‌آیند و برای آن حضرت نوحه سرایی می‌كنند و بعضی هم در كنار قبرش قرآن می‌خوانند و بعضی كیفیت شهادت امام حسین (ع) و یارانش را شرح می‌دهند و عده‌ای نوحه گری می‌كنند. گفتم: بله فدایت شوم، چنین است. من در بعضی از این مجالس كه فرمودید،حضور یافته‌ام. امام فرمود: ستایش خدایی را كه قرار داد در میان مردم كسانی را كه به نزدما می‌آیند و ثنای ما را می‌گویند و برای ما نوحه می‌خوانند.از روایت استفاده می‌شود كه شیعیان اطراف كوفه، به انگیزه ایمان دینی و برای عشق و محبت به امام حسین (ع) و نفرت از كشندگانش، سالیانه برای آن حضرت در نیمه شعبان مراسم عزاداری و مرثیه خوانی به راه می‌انداختند و به شرح ماجرای كربلا می‌پرداختند. این خبر به گوش امام صادق (ع) رسید و امام (ع) آنان را تشویق كرد و از این كه داری چنین شیعیانی است، خداوند را مورد حمد و ستایش قرار داد.در روایات دیگر، ائمه (ع) شاعران اهل بیت (ع) را كه در رثای امام حسین (ع) مرثیه می‌سرودند، تشویق می‌كردند. روایات در این باره فراوان است و به جهت رعایت اختصار، به همین اندازه بسنده می‌كنیم.در كنار عزاداری‌های خود جوش مردم و تشویق ائمه (ع) بعضی از امامان (ع) ،مانند امام سجاد (ع) كه خود شاهد صحنه ناگوار و خون‌بار واقعه كربلا و ماجراهای بعد از آن بود، برای زنده نگه داشتن یاد و نام شهیدان و برای جلوگیری از فراموش شدن آن واقعه سالیان دراز عزادار بود و به اندك مناسبتی اشك از دیدگانش جاری می‌شد؛ ازامام صادق (ع) روایت شده كه: امام زین العابدین (ع) چهل سال در مصیبت پدرش گریه كرد، در حالی كه روزها روزه دار و شب‌ها به عبادت بیدار بود و چون افطار می‌شد و غلام آن حضرت آب و غذا برابر او می‌نهاد و می‌گفت میل بفرمایید، آن حضرت می‌گفت، پسر پیغمبر گرسنه و تشنه كشته شد و پیوسته این سخن را می‌گفت و می‌گریست، تا آب و غذابا اشك چشمش مخلوط می‌شد، همواره به این حال بود تا از دنیا رفت. غلام آن حضرت نقل می‌كند كه روزی امام سجاد (ع) به صحرا رفت و من از پی او رفتم، دیدم پیشانی خود را روی سنگ ناصاف و خش گذاشته، من ایستادم و گریه و ناله او را می‌شنیدم و شماره كردم كه هزار مرتبه گفت: «لا إله‌َ إلاَّ اللهَ حَقّاً حَقّاً لا إله‌َ إلاَّ اللهَ تَعَبُّداً وَ رِقّاً لا إله إلاَّ اللهَ إیْماناً وَ تَصْدِیْقاً وَ صِدْقاً.» سپس سر از سجده برداشت، دیدم صورت و محاسنش از اشك چشمش تر شده. گفتم: ای مولای من، آیا اندوه شما پایان ندارد و گریه شما خاتمه‌پذیرنیست؟ فرمود: وای بر تو، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم پیامبر و پیامبرزاده بود و دوازده‌پسر داشت، خداوند یكی از پسران او را از نظر او دور كرد، از فشار اندوه، موهای او سفید و ازغم كمرش خمید و از گریه دیدگانش نابینا گردید، در صورتی كه پسرش زنده بود، ولی من‌به چشم خود دیدم كه پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیتم كشته شده و بر روی خاك افتاده‌اند، پس چگونه غم و اندوه من تمام شود و گریه من كم گردد.امام سجاد (ع) كه از نسل اوّل واقعه كربلا بود، آن‌چنان متأثر از این واقعه بود كه نمی‌توانست آن را فراموش كند و همواره مسئولیت حفظ نام و یاد آن واقعه را بر دوش خود احساس می‌كرد و همیشه با رفتار و اعمالش سعی در احیای نام و یاد شهیدان كربلا داشت، تا به مرور زمان گرد و غبار فراموشی، بر روی آن ننشیند.

### فلسفه، آثار و فواید عزاداری‌

#### اشاره

عزاداری برای امام حسین (ع) و دیگر شهیدان كربلا، دارای حكمت‌ها و آثار و فوایدی است كه به آن معنا و اهمیت می‌بخشد. بدون در نظر گرفتن آن‌ها عزاداری چون جسم بی روح و قالبی میان تهی و بی معنا خواهد بود. همه تأكید ائمه (ع) بر عزاداری و مخالفت دشمنان با آن برای همین حكمت‌ها و آثار و فواید است كه بعضی از آن‌ها را بر می‌شمریم:

#### اعلام طرفداری از ستمدیده‌

یكی از آثار عزاداری، اعلام حمایت و طرف‌داری از ستم‌دیده است. كسی كه درعزای مظلومی شركت می‌كند و بر مظلومیت او اشك می‌ریزد، با این كارش می‌خواهد بگوید، من به هدف و خط مشی مظلوم ایمان دارم و راه و كار او را تأیید می‌كنم. این چیزی است كه در همه مكتب‌ها وجود دارد، یعنی، طرف داران هر مكتب برای كسی كه در جهت حفظ و احیای آن مكتب جان فشانی كردند، احترام می‌گذارند و كارش را تحسین می‌كنند و مراسمی به یاد بود او برقرار می‌كنند و اگر بتوانند تندیس او را در مراكز مهم شهرها بر پا می‌دارند. این همان تولّا یا دوست داشتن صاحبان مكتب و فداكاران در راه آن است كه در اسلام نیز بر آن تأكید شده و عزاداری برای شهیدان كربلا این نكته را برمی‌تاباند. بر اساس اصل تولّا، بین طرف داران یك مكتب پیوند ایمانی برقرار می‌گردد، به طوری كه اگر یك نفر از آنان دچار مشكل شود، دیگران واكنش كرده و به حمایت از او برمی‌خیزند ـ و این نشان دهنده جهت مثبت عزاداری است.

#### اعلام بیزاری از ستمگر

عزاداری علاوه بر این‌كه دارای بُعد مثبت؛ یعنی، اعلام طرف‌داری از ستم دیده است، دارای بُعد نفی و طرد؛ یعنی، نفی ستم‌گر و بیزاری از كارهایش نیز هست. كسی كه در عزای شهیدی شركت می‌كند، با این عملش می‌خواهد اعلام كند كه من از ستمگر و كشنده شهید بیزارم و در خط ستم‌گر نیستم. مكتب و اهداف او مورد قبول من نیست. این دو اصل (تولّا و تبری) نشان دهنده جاذبه و دافعه یك جامعه و حاكی از سر زنده بودن وحیات آن است. بنابراین، عزاداری برای شهیدان كربلا نشان از حیات انسانی و معنوی جامعه با ایمان دارد.

#### یاد حادثه در قالب سنت‌

آثار تأكید بر عزاداری در روایات و برقراری سالیانه آن، یاد حادثه در قالب سنت است، زیرا به صورت مراسم و سنت سالیانه در آمدن روح آن واقعه را هم‌چنان باقی و الهام بخش نگاه می‌دارد. این مسئله چیزی است كه در تمام ملت‌ها به انواع گوناگونی وجوددارد. برقراری مراسم سالیانه اعیاد، جشن پیروزی، جنگ‌ها، ولادت شخصیت‌های مهم،برقراری یاد بودها به مناسبت فاجعه‌های دردناك و... همه درباره عمل به این اصل است.اگر یاد بود حادثه‌ای به صورت سنت درآید و در خلق و خوی مردم نفوذ نماید و به صورت‌یك عادت اجتماعی بشود، ضرورتاً خود به خود جامعه به سمت آن می‌رود و هنجارها و رفتارهای اجتماعی بر اساس آن شكل می‌گیرد.روایاتی كه درباره عزاداری برای امام حسین (ع) وارد شده را می‌توان به دو دسته تقسیم كرد: یك دسته روایاتی كه در پی سنت سازی هستند، یعنی یاد حادثه در آغاز كار قرار دارد و هنوز به صورت سنت در نیامده، در این صورت، ائمه (ع) می‌كوشیدند تا آن را به صورت یك سنت اجتماعی درآورند تا در طول قرون و اعصار تداوم یابد؛ دسته‌ای دیگر در تأكید بر این سنت است، یعنی عمل كم و بیش به صورت سنت درآمده و ائمه (ع) در تقویت آن می‌كوشیده‌اند و آن را با رفتار و گفتار خود تأیید می‌نموده‌اند.

#### انتقال فرهنگی‌

از آثار برقراری مراسم عزاداری، انتقال فرهنگی از نسلی به نسلی و از عصری به‌عصر دیگر است؛ یعنی، برقراری سنت عزاداری، علاوه بر این كه باعث حفظ اصل حادثه تا زمان حاضر می‌شود، همین طور باعث انتقال پیام‌ها و ارزش‌های آن به نسل‌های آینده می‌شود. كودكان در مراسم عزاداری شركت می‌كنند و آن را از پدران خود دریافت می‌كنند و بار انتقال آن را به دوش می‌كشند، و سپس آنان نیز به فرزندانشان، منتقل می‌كنند و همین طور ادامه می‌یابد تا به صورت یك ضرورت اجتماعی در آید و نسل‌ها از لحاظ فرهنگی به هم پیوند بخورند و از انقطاع فرهنگی جلوگیری شود.

#### تقویت روحیه دینی‌

برقراری مراسم عزاداری و شركت در آن باعث تقویت روحیه دینی در جامعه و سبب پیوند و ارتباط دینی افراد با مراكز مذهبی و عالمان دینی می‌شود. به این وسیله، گرد و غبار و ضعف و سستی‌هایی كه به جهت اشتغال به كارهای روزمره بر آیینه جان می‌نشیند و ارتباطات معنوی را سست می‌نماید، زدوده می‌شود. شركت در این گونه مراسم، به تزكیه معنوی و رشد بُعد الهی و انسانی افراد می‌انجامد و چه بسا، افراد فاسد و گنه‌كار كه با شركت در این مراسم، دچار تحول معنوی می‌شوند و از كارهای ناپسند خود دست بر دارند و در مجموع، از جرایم و جنایات در جامعه كاسته شود.

#### الگودهی‌

از آثار مهم و مثبت برقراری سنت عزاداری، الگو دادن به جامعه است. هرجامعه‌ای نیازمند به الگوست، همان طور كه هر فردی این نیاز را در خود احساس می‌كند؛چه، این‌كه هم جامعه و هم فرد به كمال میل دارند و خود را در حال دگرگونی شدن می‌یابند و هر دگرگونی و ساخته شدن، نیاز به الگو دارد تا بر اساس آن جهت‌گیری شود وخود را بسازد. از آثار برقراری مراسم عزاداری، ارائه الگوی صحیح به جامعه و فرد است،زیرا در این گونه مراسم‌ها از فداكاری، جانبازی و خصلت‌های نیكوی قهرمانان كربلا گفته می‌شود و شركت كنندگان هم آگاهانه یا نا آگاهانه از رفتار و خلق و خوی آنان متأثر می‌شوند و تلاش می‌كنند تا همانند آنان ساخته شوند. البته هر كس به اندازه سعی وتلاش خود در این جهت موفق می‌شود.

#### آموزش معارف دینی‌

از آثار مهم و مثبت مراسم عزاداری، آموزش معارف دینی به مردم توسط واعظان و عالمان دینی است. سخن‌رانان در این مراسم به بیان احكام و معارف دینی می‌پردازند؛از نماز، روزه، حج، خمس، زكات، مسائل خانوادگی و اخلاق، صله رحم، ترحم به همدیگر و رسیدگی نسبت به بی‌نوایان و معارف اسلام می‌گویند و مردم را با گفتار خویش به سوی آشنایی و عمل به معارف دینی سوق می‌دهند. راستی، اگر این‌گونه مراسم‌ها، نبود، چگونه ممكن بود كه این جمعیت را به مراكز دینی بیاورند و آنان را به معارف دینی آشنا سازند؟

#### مانور معنوی ـ سیاسی‌

از آثار مهم مراسم عزاداری برای شهیدان كربلا، نمایش قدرت معنوی و سیاسی جامعه پیرو اهل‌بیت: است. پیروان امام حسین (ع) با اجتماع خود طرف داری و همبستگی‌شان را با امام (ع) به همگان نشان می‌دهند و به همه می‌فهمانند كه ما ادامه دهندگان راه آن حضرتیم و با هم بر محور دوستی و طرف‌داری از امام حسین (ع) متعهد و منسجم هستیم.

#### استفاده از اهرم و قدرت مظلومیت‌

یكی از اهرم‌های قدرت، مظلومیت است. مظلوم و طرف‌دارانش، می‌توانند با استفاده از این قدرت، افكار عمومی را به نفع خود جلب نمایند و علیه ظالم بشورانند و اهداف خود را با تكیه بر آن، به پیش ببرند. برای قدرت نهفته در اهرم مظلومیت، چه بسا افراد ناباب با صحنه‌سازی سعی می‌كنند كه خود را مظلوم نشان بدهند، تا افكار را به سمت خود متمایل سازند.می‌دانیم كه امام حسین (ع) و یارانش، مظلومانه در كربلا به شهادت رسیدند، بی آنكه هیچ گناهی جز دفاع از دین، سنت پیامبر (ص) ، عزت و شرف مسلمانان داشته‌باشند. عزاداری برای آن بزرگواران رساندن پیام مظلومیت آنان، به همه كسانی است كه از حقیقت ماجرا بی خبرند، تا به این وسیله افكار عمومی جامعه علیه دستگاه ظالم جهت‌گیری شود.

#### تلطیف روح انسانی‌

از آثار مثبت عزاداری، تلطیف روح انسانی است، زیرا كسی كه در این مراسم شركت می‌كند و بر مظلومیت شهیدان كربلا اشك می‌ریزد در پایان از كار خود احساس رضایت قلبی می‌كند و حس‌ّ لطافت و پاكی و زدوده شدن بارغم و اندوه به او دست می‌دهد و نسبت به هم نوعان خود حالت صمیمی پیدا می‌كند، حتی از بار عقده‌ها و مشكلات درونی خودش نیز كاسته می‌شود و سختی‌های زندگی كه واقعیتی انكار ناپذیرند، برای او بهتر تحمل كردنی می‌شود.

#### هم بستگی دینی و اجتماعی‌

از آثار مثبت مراسم عزاداری برای شهیدان كربلا این است كه افراد معتقد ومؤمن، بر محور امامت، شهادت و دین، دور هم جمع می‌شوند، دسته‌ها و گروه هایی راتشكیل می‌دهند و به این وسیله هم‌بستگی دینی بین مردم تقویت می‌شود. تشكیل هیئت‌های مختلف و دسته‌ها در ایام عزاداری موجب مودّت و نزدیكی بین افراد جامعه می‌گردد، شور و شوق مذهبی بسیاری به خصوص در میان جوانان، نوجوانان و كودكان به وجود می‌آورد. این هیئت‌ها و دسته‌ها، نقشی همانند احزاب در جامعه‌های مدنی ایفا می‌كند و جانشین شایسته‌ای برای احزاب و بلكه بهتر و بالاتر از آنهاست، زیرا اتحاد در احزاب عمدتاً بر اساس منافع سیاسی و مادی پدید می‌آید، ولی در هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری بر محور دین و معارف دینی شكل می‌گیرد.

#### منافع مادی‌

از آثار مثبت مراسم عزاداری، فواید مادی آن است، چنان كه در این‌گونه مراسم‌ها،معمولاً افراد نیكوكار به اطعام عزاداران می‌پردازند كه قهراً چیزی هم نصیب نیازمندان واقعی می‌شود؛ مشكلات نیازمندان مطرح و در رفع آن اقدام می‌گردد و پول‌هایی برای ساختن یا تعمیر مسجد و خرید وسایل لازم مراكز دینی و یا برای رفع نیازمندی‌های مستمندان جمع آوری می‌شود. در حقیقت این گونه مراسم‌ها نمودی از مشاركت اجتماعی مردم برای رفع مشكلات اقتصادی و اجتماعی برای اطلاع آنان از اوضاع و شناخت بهتر همدیگر و تألیف و تقریب دل‌ها نسبت به یكدیگر است.

#### احیای ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا

از آثار مهم عزاداری احیا و ترویج ارزش‌ها و پیام‌هایی است كه در نهضت كربلا نهفته است. عزاداران سعی می‌كنند، به اندازه همت خود، آن ارزش‌ها را دارا شوند و از پیام‌ها درس بگیرند و جامعه را نیز به سمت آن ارزش‌ها سوق دهند.تبیین و تحلیل همه ارزش‌ها و پیام‌ها، بحثی مستقل است كه نوشتاری جداگانه را می‌طلبد، ولی برای نمونه، به بعضی از آن‌ها تحت عنوان ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا اشاره می‌شود.

### ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا

#### عزت نفس‌

یكی از ارزش‌های قیام عاشورا، عزت نفس و ذلت ناپذیری است؛ وقتی كه امام بین دو پیشنهاد بیعت با دستگاه حاكم و یا جنگ و كشته با عزت قرار می‌گیرد، جنگ را برمی‌گزیند و زیر بار ذلت كه همان بیعت با دستگاه حاكم است، نمی‌رود. امام با صدای بلند در روز عاشورا اعلام می‌كند: «ألا و إن‌َّ الدَّعِی‌َّ ابْن‌َ الدَّعِی‌ِّ قَدْ رَكَزَ بَیْن‌َ اثْنَتَیْن‌ِ بَیْن‌َ السَّلَّة‌ِوَالذَّلَّة‌ِ وهَیْهات‌َ مَنَّا الذِّلَّة‌ُ؛ آگاه باشید كه زنازاده پسر زنا زاده (ابن زیاد) مرا بین دو چیز مخیّر كرده، یا با شمشیر كشیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلّت بپوشم و با یزید بیعت كنم، ولی ذلت از ما بسیار به دور است.»

#### غیرت دینی‌

از ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا غیرت دینی است. اگر كسی غیرت ملی داشته باشد،در برابر توهین به ملت خود آرام نمی‌گیرد و از آن دفاع می‌كند، و اگر غیرت نژادی داشته باشد اهانت به نژاد خود را تاب نمی‌آورد و اگر غیرت ناموسی داشته باشد، نمی‌گذارد بیگانه نظر بدی به حریمش بكند، و همین طور اگر كسی غیرت دینی داشته باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند شاهد هتك حرمت دین و زیر پا گذاشتن مقررات آن و به خطر افتادن هستی آن باشد. او حاضر است كه از جان خود برای حفظ دین مایه بگذارد. این غیرت دینی امام حسین (ع) بود كه اجازه نمی‌داده تا شاهد به خطر افتادن دین اسلام باشد و این چنین او را ناآرام كرده بود و هیچ توجیهی را كه صاحب نظران عصر بر او عرضه می‌كردند، برای خود قانع كننده نمی‌دانست.

#### موج شكنی‌

از ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا، موج شكنی و حركت بر خلاف موج دنیا گرایی در جامعه است؛ به این معنا كه جامعه آن روز، دست خوش موج دنیاگرایی و دور شدن از ارزش‌های اسلامی بر پی خاندان بنی امیه به راه افتاده بود. بزرگان و شخصیت‌های بسیاری بودند كه یا از روی ترس و یا به طمع دنیا و یا مصلحت گرایی و یا از روی جهالت به توجیه وضع موجود می‌پرداختند و همانند كاهی روی موج آب، هماهنگ با جریانش‌حركت می‌كردند، ولی امام (ع) و یارانش خود را تسلیم جریان دنیاگرایی نكردند و در برابرآن ایستادند و از این دفاع كردند. این درسی برای همه آزادمردان است تا خود را اسیر امواج انحرافی جامعه نكنند و در برابر آن بایستند و از ارزش‌های معنوی دفاع كنند.

#### ترجیح مكتب بر خود

آن‌جا كه هستی مكتب به خطر می‌افتد، باید جان را سپر بلای آن كرد، و از دین‌حمایت كرد، این درس را قیام عاشورا به مسلمانان می‌دهد. هنگامی كه تعارض بین حفظ دین و جان پیش آید، باید دین را ترجیح داد و جان را فدا كرد.بر خلاف آنچه بعضی‌ها می‌گویند كه بنابر هیچ اصلی شایسته نیست، انسان جان خود را به خطر اندازد، زیرا انسان بر هر اصلی مقدم است، قیام امام حسین (ع) این پیام رادارد كه اصل دین همه ارزش‌های انسانی و الهی را در بر می‌گیرد و بر انسان مقدم است.

#### آزادمردی‌

از پیام‌های نهضت عاشورا كه جنبه فرا ملیتی هم دارد، آزادمردی است. وقتی كه لشكریان عمربن سعد، بین امام (ع) و خیمه گاهش كه محل استقرار زنان و كودكان بود،حایل شدند اهل حرم را مورد تهدید قرار دارند، امام (ع) با همان حال دشواری كه داشت،خطاب به لشكریان فرمود «وَیْلَكُم‌ْ یا شیعَة‌َ آل‌ِ أبی‌سُفیان‌ِ إن لَم‌ْ یَكُن‌ْ لكم دین‌ُ وَ كُنْتُم ْلاتَحافون‌َ المَعادَ فكُونُوا احراراً فَی‌َ دُنیاكُم‌ْ»؛ و ای بر شما ای پیروان آل ابوسفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید دست كم در دنیای خود آزاد مرد باشید.» در همان وضع‌در برابر دشمن بی اینكه بیمی از دشمن به خود راه بدهد، به نماز می ایستد.در این سخت امام (ع) می‌خواهد بفرماید كه جنگ هم برای خود قانونی دارد.بی‌گناهان و آنانی كه در جنگ شركت ندارند، به خصوص زنان و كودكان، نباید آزار و اذیت بشوند.حمله به آنان خلاف جوان‌مردی و انسانیت است. حتی اگر كسی دین هم ندارید و آخرت را باور نمی‌كنید، این نكته را دریابید و به این اصل انسانی و آزاد مردی پای‌بند باشید.

#### اهمیت دادن به نماز

از ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا، اهمیت دادن به نماز، آن هم در اوّل وقت است.هنگامی كه یكی یاران امام (ع) به نام ابوثمامه صیداوی ـ روز عاشورا در بحبوحه جنگ ـ امام (ع) را به یاد نماز می‌اندازد، امام (ع) برای او دعا می‌كند و می‌فرماید: «خدا تو را رحمت كند» در همان وضع در برابر دشمن بی این كه بیمی از دشمن به خود راه بدهد، به نماز می‌ایستد.

#### شجاعت‌

شجاعت در نبرد با دشمن و در میدان جنگ، از پیام‌های عاشوراست. علاوه بر اینكه خود امام (ع) فردی شجاع بود و با همه زخم هایی كه بر او وارد شده بود، چون شیر غّران به صفوف دشمن حمله می‌كرد و افراد دشمن چون ملخ از جلوی او فرار می‌كردند، یاران او نیز افرادی شجاع بودند؛ درباره عابس نقل می‌كنند كه وقتی به میدان نبرد آمد و مبارزه می‌طلبید، كسی جرئت مبارزه با او را نكرده و او كه دشمنان را این قدر زبون و ترسو یافته بود، از روی شجاعت زره و كلاه خود، را از تن در آورد و بی لباس جنگی، به صف دشمن حمله كرد.

#### وفاداری به امام

از ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا، وفاداری به امام و رهبر و حمایت از او تا آخرین نفس و آخرین قطره خون است: شب عاشورا امام حسین (ع) طی خطبه‌ای از همراهان خواست او را تنها بگذارند، چون دشمن فقط با او كار دارد، ولی هیچ یك از همراهان آن شب امام را ترك نكردند، بلكه هر كدام در برابر امام، اظهار وفاداری و آمادگی برای كشته شدن در ركاب آن حضرت را كردند؛ یكی از یاران آن حضرت به نام زهیر بن قین اظهارداشت: به خدا قسم پسر پیغمبر، دوست داشتم هزار بار كشته و باز زنده شوم تا خداوند تو و برادران و فرزندان و اهل بیت تو را زنده بدارد.

#### نظم و انضباط‌

از پیام‌های عاشورا، رعایت نظم و انضباط است حتی در آن جایی كه امیدی به مؤثر بودن آن نیست. روز عاشورا امام حسین (ع) یاران اندك خود را مرتب و منظم كرد و به آنان آرایش جنگی داد. زهیر بن قین را در میمنه سپاه قرار داد و حبیب بن مظاهر را در میسره سپاه گماشت و پرچم جنگ را به دست برادرش عباس (ع) داد و خود در قلب لشكر قرار گرفت. خندقی پشت خیمه‌ها حفر كرد و آتش در آن بر افروخت، تا دشمن از آن سمت به خیمه حمله نكند.

#### رعایت اصول انسانی حتی نسبت به دشمن‌

از ارزش‌های عاشورا، رعایت اصول انسانی درباره دشمن است. هنگامی كه امام‌حسین (ع) به سمت كوفه در حركت بود در نزدیكی‌های كوفه ـ در منزل اشراف ـ با لشكر هزار نفری دشمن، به سركردگی حرّ مواجه شد. برای رفع تشنگی آنان، امام حسین (ع) به همراهانش دستور داد تا آبی كه به همراه دارند، به سپاهیان حرّ بدهند تا تشنگی‌شان برطرف شود.

#### توبه پذیری و گذشت‌

از پیام‌های عاشورا توبه‌پذیری و قبول عذر از توبه كننده است. وقتی كه دشمن به اشتباه خود پی برد و در صدد جبران خطاهای خود برآمد، امام حسین (ع) راه بازگشت را به سوی او باز گذاشت و توبه‌اش را پذیرفت. روز عاشورا حرّ به اشتباه خود پی برد، لذا از لشكریان عمر سعد جدا شد و به امام حسین (ع) پیوست. در تاریخ آمده است، وقتی كه حرّ نزد امام (ع) رسید: «از اسب پیاده شد. سرش را پایین انداخت و پای امام حسین (ع) را بوسیده گریه سختی كرد. امام حسین (ع) فرمود سرت را بالا بیاور ای شیخ! حرّ سرش را بالا آورد، عرض كرد: ای مولای من، من بودم كه تو را از بازگشت منع كردم. ای مولای من، من نمی‌دانستم كه این قوم با تو چنین خواهند كرد و حال نزد تو آمده و از آنچه كرده‌ام، توبه می‌كنم و جانم را فدایت می‌كنم. آیا توبه‌ام نزد پروردگار قبول است؟ امام حسین (ع) فرمود: اگر توبه كنی، خداوند توبه ات را می‌پذیرد و تو را می‌بخشد. او ارحم الراحمین است.»

#### عشق به دعا و مناجات‌

از پیام‌های عاشورا عشق و علاقه وافر به مناجات و راز و نیاز با خداوند است. عصرروز نهم محرم بر اساس دستوری كه از ابن زیاد به عمرسعد رسید، وی مأمور شد كه در همان عصر كار را یك سره كند، لذا سپاه عمر سعد، به فرمان وی به سوی قرارگاه امام‌حسین (ع) به حركت درآمدند. امام حسین (ع) از برادرش عباس (ع) خواست تا به سوی سپاه دشمن برود و از آنان بپرسد، برای چه به حركت درآمدند؟ چه مسئله‌ای پیش آمده است؟ عباس (ع) نزد سپاه دشمن رفت و از آنان پرسید، چه مسئله‌ای پیش آمده‌است. آنان گفتند كه فرمان از ابن زیاد رسیده كه الان امام حسین (ع) یا باید بعیت كند ویا بجنگد. عباس (ع) پیام را به امام (ع) رساند. امام حسین (ع) فرمود، از آنان بخواه یك‌امشبی را به ما مهلت بدهند تا در این شب نماز بخوانیم و دعا كنیم و به درگاه خداوند استغفار نماییم. او می‌داند كه من نماز خواندن و تلاوت قرآن و كثرت دعا و استغفار را دوست دارم.ارزش‌ها و پیام‌های دیگری در نهضت امام حسین (ع) نهفته است، مانند وفا،كرامت، شرافت، ایثار، محبت، استقامت، عشق به شهادت، و... كه به شرح آن‌ها نپرداخته و به آنچه به برای نمونه ذكر شد، بسنده می‌كنیم. عزاداری برای امام حسین (ع) یعنی احیا و ترویج این ارزش‌های متعالی در جامعه. مجالس عزاداری به انسان‌ها درس شهامت، شهادت، كرامت، محبت، انسانیت، عزت، ایثار، وفا، آزادگی و ستیز با ظلم و ظالم می‌دهد و هین مسائل است كه بر پیروان اهل بیت (ع) الزام می‌كند كه هر ساله بر رونق و شكوه این مراسم كه حقیقتاً دانشگاه انسان‌سازی است، بیفزایند تا جان و روحشان را از ارزش‌های عاشورا سیراب نمایند.

### پرسش‌ها و پاسخ‌ها

#### آیا عزاداری ساخته سیاست دیلمیان و صفویان است؟

1 ـ بعضی‌ها می‌گویند: «بنای تعزیه را روزگاری دیلمیان و صفویان به اقتضای پولیتیكای خودشان رواج دادند. آن سبب حال رزمیان رفته، اما به هر كجا كه می‌روی،تعزیه بر پاست، مگر مصیبت و درد خود آدم كم است كه با نقل گزارش هزار ساله، اوقات خود را دائماً تلخ بكند و به جهت عمل بی‌فایده، از كسب و كار باز بماند. از این تعزیه‌داری اصلاً نه برای تو فایده‌ای است و نه به جهت امام (ع) ».پاسخ‌1ـ اگر منظور نویسنده از تعزیه، شبیه خوانی باشد كه این خود نوعی از هنر جذاب است، و اگر آمیخته با دروغ و خرافات نباشد، كاری مفید خواهد بود، زیرا كه صحنه كربلا و ماجرای آن را تماشاگران مجسم می‌كند و تأثیر فراوانی بر آنان می‌گذارد. چنان كه گویا خود را در صحنه عاشورا حاضر می‌بیند. چنان كه گویا خود را در صحنه عاشورا حاضر می‌بیند و روشن است كه بسیار از آثار مثبت عزاداری كه بر شمردیم، بر این گونه از مراسم نیز بار خواهد بود، اما اگر منظور از تعزیه، عزاداری به معنای ذكر مصیبت و گریه باشد،تاریخش به شهادت امام حسین (ع) بر می‌گردد و از فردای شهادت امام حسین (ع) پایه‌گذاری شده كه به چند نمونه از شواهد تاریخی و تأكید روایات بر آن اشاره شده است. البته ممكن است در زمان دیلمیان و یا صفویان این مسئله رواج بیشتری یافته و در نتیجه از نظم و ترتیب و شكوه و جلال خاصی برخوردار شده است. این بدان جهت بوده كه تا قبل‌از آن زمان بر مبنای تشیع حكومتی تأسیس نشده، ولی با به روی كار آمدن حكومت شیعه، انجام این مراسم ـ كه قبل از آن به طور مخفی و غیررسمی برگزار می‌شد ـ به صورت علنی رسمیت یافت و چون حكومت از آن پشتیبانی می‌كرد دارای نظم و آداب خاصی گردید. این هرگز به این معنا نیست كه اصل این مراسم ساخته و پرداخته دست سیاست و حكومت هاست.2ـ با توجه به آنچه در مورد آثار عزاداری و حكمت‌های آن گفته شده و آثار مثبت فراوانی اعم از مادی، معنوی، اجتماعی، فردی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی برای آن شمرده‌اند، روشن می‌شود كه این سخن چقدر بی اساس است، زیرا كسی نمی‌گوید كه این مراسم، فایده‌ای برای شخص امام حسین (ع) دارد، بلكه تمام آثار مفید آن، در مجموع به خود جامعه بر می‌گردد كه اگر به درستی از آن بهره برداری شود، بی شك مدینه فاضله‌ای خواهیم داشت.3 ـ برقراری مراسم عزاداری با توجه به آثار بیان شده، اوقات تلخ كردن نیست،بلكه درس گرفتن از مكتب عاشورا و ترویج ارزش‌های آن در جامعه و تجدید روحیه دینی و معنوی و حركت سیاسی و هم بستگی اجتماعی و آگاهی به معارف دین و... خواهد بود.گرچه به یك معنا اوقات تلخ كردن هم باشد، چه اینكه اوقات ستم‌گران، دیكتاتوران،استعمارگران، وابستگان به استعمار و روشنفكر نمایان از مشاهده این مراسم انسان‌ساز تلخ می‌شود.

#### آیا عزاداری ارضای حس خون خواری نیست؟

بعضی‌ها می‌گویند: «در كشور مسیحی، در هر كوی و برزن، در هر گوشه و كنار،پیكره‌ای از مسیح (ع) را بر صلیب می‌بینید كه از بدن او خون روان است. چه تعمدی است كه این حادثه را كه دو هزار سال پیش روی داده، هر روز و هر لحظه و در هر گذر از نو زنده سازند و در انظار همگان بگذارند. آیا این ارضای حس‌ّ خون آشامی انسان‌ها نیست؟ بسیاری از مراسم مذهبی دیگران نیز از این قبیل است، مانند كاهنان بودایی كه خود را در آتش می‌سوزانند و تیغ‌زنی و سینه زنی و نظایر آن.»پاسخ‌1 ـ دفاع از عمل مسیحیان و مراسم بودائیان را ـ اگر دفاعی داشته باشند ـ به‌خودشان واگذار می‌كنیم و اما مسئله سینه زنی ارتباطی به ارضای حس‌ّ خون آشامی‌ندارد، بلكه از عواطف و احساسات انسانی سرچشمه می‌گیرد. توضیح این كه وقتی‌مصیبتی سنگین بر انسان وارد می‌شود، به طور طبیعی گریه می‌كند، ناله و شیون سر می‌دهد و به سر و صورت خود می‌زند. این یك واكنش طبیعی و پیش بینی شده برای انسان در برابر حوادث ناگوار است كه البته برای تخلیه فشارهای روحی و كاسته شدن با رغم و اندوه مفید است. جامعه ما كه برای امام حسین (ع) عزاداری می‌كند و در عزای آن حضرت سینه می‌زند، می‌خواهد خود را شبیه به مصیبت دیدگان اصلی درآورد و در غم آنان خود را شریك نماید. روشن است كه اظهار هم‌دردی از سوی دیگران، یكی ازنیازهای طبیعی و روحی انسان‌های مصیبت دیده است. انسان مصیبت دیده وقتی می‌بیند كه دیگران در غم او شریكند و همانند او اشك می‌ریزند و به سر و سینه می‌زنند و یا چهره‌ای حزن‌آلود گرفته و لباس سیاه برای هم دردی به تن كرده‌اند، دلش تسلّی می‌یابد و از بار غم او كاسته می‌شود، زیرا دیگران هم با اظهار هم دردی، سهمی از بار غم او را به دوش می‌كشند. سرچشمه سینه زنی چنین است نه آن كه ارضای حس‌ّ خون‌آشامی باشد.2 ـ بر فرض كه چنین حسّی در انسان وجود داشته باشد و سینه زنی هم هیچ مبنایی جز ارضای این حس نداشته باشد، خواهیم گفت كه بعضی از كارهاست كه موجب تخلیه این حس می‌شود. هم چنان كه روان شناسان و علمای علوم تربیتی معتقدند كه از جمله فواید ورزش، تخلیه حس‌ّ جنگ‌طلبی و ستیزه جویی است. آنان می‌گویند كه بشر ذاتاً ستیزه‌جو و جنگ طلب است و از آن جا كه ارضای این حس‌ّ نمی‌تواند، بی‌مانع باشد (زیرا موجب اختلال نظام جامعه و جنگ ویرانی می‌شود) لازم است كه از راه‌های دیگر كه ضرری به جامعه نمی رساند، این حس ارضا شود بهترین راه و سالم‌ترین آن، رقابت‌های ورزشی است كه سبب تخلیه حس‌ّ ستیزه جویی و تلطیف روانی جامعه می‌شود. اگر این سخن، صحیح باشد چه اشكالی دارد كه یكی از راه‌های تلطیف روح انسان مراسم عزاداری و سینه زنی باشد.آنچه در این جا می‌توان اضافه كرد، این است كه اگر سینه زنی را گونه‌ای خود زنی‌بدانیم، باید پرسید، مگر همه خود زنی‌ها بد است؟ مثلاً در مراسم جشن و شادی، افراد كف می‌زنند و معلوم است كه كف زدن نوعی خود زنی است. اگر ایراد كننده بگوید كه خندیدن و كف زدن، تخلیه هیجان‌های پدید آمده از شادی است می‌گوییم كه سینه زنی و گریه كردن هم تخلیه هیجان‌های ناشی از احساس غم و اندوه است. هر توجیه و تفسیری كه در مورد شادی‌ها گفته شود، در مورد غم و اندوه‌ها هم به گونه‌ای می‌توان گفت.

#### آیا گریه كردن و اشك ریختن نشانه ضعف نیست؟

جواب: این طور نیست كه گریه كردن و اشك ریختن به طور كلی، نشان ضعف و زبونی باشد؛ چه اینكه گریه را به لحاظ سرچشمه‌هایش انواع و اقسامی است.1 ـ گریه مصیبت‌آن گاه كه مصیبتی بر انسان وارد شود و عزیزی را از دست بدهد، در این صورت،قلبش می‌شكند، حالش منقلب و اشك از چشمانش جاری می‌شود. این یك واكنش طبیعی است كه انسان در مصیبت‌ها از خود بروز می‌دهد.2 ـ گریه ندامت‌گاهی گریه انسان برای ندامت و پشیمانی است، زیرا شاید انسان مرتكب اعمالی شود كه با كمال و جای گاه انسانی او در تضاد باشد. بعد از ارتكاب عمل بر اثر فشار وجدان دینی و انسانی از كار خود پشیمان می‌شود و به درگاه خداوند و یا كسی كه در حق او ظلم كرده می‌آید و ابراز ندامت می‌كند و گاه اشك می‌ریزد و تقاضای عفو و بخشش می‌كند.3 ـ گریه شوق‌گاهی هم گریه و اشك برای این است كه نعمتی پیش بینی نشده، به انسان رسیده و یا با عزیزی كه مدت بسیاری او را ندیده، دیدار كرده و یا به موفقیتی مهم نایل شده، در چنین مواردی و مانند آن از شدت شوق و خوش‌حالی، اشك از چشمانش جاری می‌شود.4 ـ گریه نوع‌دوستانه‌مثل آن كه شخصی با خبر می‌شود كه انسان هایی دست خوش بلاهای طبیعی؛چون زلزله، سیل، آتش‌فشان، قحطی و... شده‌اند. وی با مشاهده صحنه‌های دل خراش و دیدن چهره مصیبت زده‌ها، به خصوص كودكان، از نزدیك یا از رسانه‌های گروهی،ناخودآگاه اشك از چشمانش جاری می‌شود و عواطف او به جوش می‌آید.5ـ گریه كمك‌خواهانه‌گاهی انسان، به جهت نداشتن ابراز لازم، برای اعلام خواسته خود و دست یابی به آن می‌گوید، تا وضعیت خود را اعلام كند و نظر حمایت گرانه دیگران را به خود جلب نماید؛ مانند طفل كه برای اعلام وضعیت و نیاز به پدر و مادر خود گریه می‌كند، زیرا او وسیله‌ای غیر از گریه برای ابراز وضعیت خود و رسیدن به خواسته‌اش ندارد. بعضی از بزرگسالان نیز، برای جلب توجه و محبت دیگران به خود، گریه می‌كنند. گاهی هم به جهت كاربرد نداشتن ابراز، می‌گویند؛ مثلاً، در رابطه انسان با خدا هیچ وسیله‌ای جز اشك و آه كاربرد ندارد، همان طور كه امیر مؤمنان (ع) در دعای كمیل به خدا عرض می‌كند:«إرْحَم‌ْ مَن‌ْ رَأس مالِه‌ِ الرَّجا و سِلاحُه‌ُ البُكاءُ؛ خدایا! به كسی كه سرمایه‌اش امید وسلاحش گریه است، رحم نما.»با توجه به انواع گریه و علت‌های آن روشن می‌شود كه اشك ریختن، همیشه نشان از ضعف و ناتوانی نیست، بلكه غالباً واكنش طبیعی انسان در اوضاع خاص است و این اوضاع گاهی شادی بخشند و زمانی حزن آور.گریه‌ای كه عزاداران برای امام حسین (ع) می‌كنند، هم از حس‌ّ نوع دوستانه سرچشمه می‌گیرد كه جنبه حمایت عاطفی از مظلوم دارد و هم از مصیبتی است كه بر شخص گریه كننده وارد شده است، زیرا انسان عزادار مصیبت‌هایی را كه بر امام‌حسین (ع) وارد شده، مصیبت خود می‌داند و همین انسان عزادار كه اشك می‌ریزد،چه بسا حاضر است كه جان خود را برای امام حسین (ع) فدا كنند و در برابر دشمنان آرمان آن حضرت بایستد. بنابراین، گریه او نشان از ضعف و زبونی نیست. گریه‌ای كه توابین در سال 65 هجری برای امام حسین (ع) كردند، هم از حس‌ّ نوع دوستانه برخوردار بود و هم از حس ندامت، و در عین حال، تا آخرین قطره خون در برابر دستگاه بنی امیه مقاومت كردند.

#### آیا هیچ آفتی عزاداری را تهدید می‌كند؟

جواب:مع الاسف، جواب این پرسش مثبت است و این سنت مهم و سازنده را، آفاتی تهدید می‌كند كه به اهم آنها اشاره می‌شود:1ـ موضوعیت یافتن‌از آفت‌هایی كه سنت عزاداری را تهدید می‌كند، این است كه از محتوا خالی شود و جنبه موضوعیت پیدا بكند، به این معنا كه برگزاركنندگان، برای نشان دادن چهره مذهبی از خود و یا برای رقابت با مسجد یا هیئت دیگر، اقدام به برقراری مراسم كنند. در این‌صورت، جنبه آدابی مراسم، بر جنبه واقعی و لازم آن پیشی می‌گیرد و چندان اثر تربیتی،سیاسی و فرهنگی و... بر آن بار نخواهد شد، جز این كه باعث سرگرمی و گذراندن عمر شود. بنابراین، برای جلوگیری از این آفت، توجه بیشتر به جنبه ابزاری و كاربردی مراسم كه روح آن را تشكیل می‌دهد، لازم می‌نماید تا جبنه سازنده آن حفظ شود و آثار مثبتی برآن بار گردد و به عنوان یك عادت صرف اجتماعی با آن برخورد نشود، زیرا عملی كه به صورت عادت در آید، خالی شدن از محتوا آن را تهدید می‌كند.2 ـ برداشت منفی از عزاداری‌از آفت‌هایی كه مراسم عزاداری را تهدید می‌كند، برداشت منفی از مراسم عزاداری است؛ یعنی از مظلومیت و گرفتاری‌هایی كه برای امام حسین (ع) و اهل بیتش آمده، چنین نتیجه بگیریم كه پس ما كه رهرو او هستیم، باید كاری بكنیم كه مظلوم واقع شویم. به دنبال گرفتاری بگردیم و از آن خوشمان بیاید و یا اگر ستم‌گری آن را بر ما تحمیل كرد، با چهره باز آن استقبال كنیم بی آن كه با ستم گر مبارزه نماییم. در صورتی كه گرفتاری‌ها و مصیبت‌هایی كه برای امام حسین (ع) پیش آمده، تحمیلی از سوی دشمن بر آن حضرت بوده است، آن هم به جهت قیام امام (ع) در برابر دستگاه ستم‌گر، نه‌از روی ضعف و زبویی. از علت‌های عزاداری، این است كه از مبارزه‌های امام (ع) درس‌بگیریم و با ستم و ستم‌گر مبارزه نماییم، ولی اگر بخواهیم از این مراسم‌ها نتیجه تیره و تاری از زندگی بگیریم و تن به تاریكی‌ها و تیرگی‌ها بدهیم، خود انحرافی از این واقعه مهم است. باید بدانیم كه مظلومیت امام حسین (ع) شجاعانه بوده است، نه زبونانه. به عبارت دیگر، معنای راستین مراسم عزاداری، این است كه اگر مانند امام حسین (ع) در برابر ظلم و ظالم ایستادی ـ كه باید بایستی ـ و تن به ذلت ندادی ـ كه نباید بدهی ـ و در این راه متحمل مشكلاتی شدی، چون امام حسین (ع) صبور و بردباری باش و برای گریز از مشكلات، هدفت را از دست ندهی، نه این كه سختی‌ها را تحمل كنی و هر چه ستمگر گفت، بی‌آنكه مبارزه‌ای كنی، پذیرا شوی و عزاداری برای امام حسین (ع) را توجیهی برای زبونی‌های خود قرار بدهی. این آفت در واقع مراسم عزاداری را كه عاملی بیدارگر و ضد ستم است، به عامل تخدیر كننده تبدیل می‌كند.3 ـ افراط و تفریط‌نهضت امام حسین (ع) دارای ابعاد مختلف عاطفی، سیاسی، اجتماعی و حماسی و... است. برای استفاده شایسته از این نهضت، باید به همه ابعاد آن توجه یكسان شود تا جامعه پیرو امام حسین (ع) ، از تعادل و توازن برخودار باشد. از آفت هایی كه مراسم عزاداری را تهدید می‌كند، این است كه در بعدی از نهضت زیاده روی و در بعد دیگر آن كوتاهی گردد؛ مثلاً به بعد عاطفی آن بیش از حد توجه شود كه در این صورت ما ملتی عاطفی، هیجانی و اهل اشك و آه خواهیم بود، امام از داشتن جامعه‌ای با بینش سیاسی و انقلابی و آگاه به زمان و تحلیل كننده اوضاع محروم خواهیم شد، و یا فقط به بعد انقلابی و سیاسی آن بیش از اندازه توجه شود و به بعد عاطفی آن كوتاهی گردد كه در این صورت ما ملتی داری بینش سیاسی و تحلیل كننده اوضاع و اهل مبارزه، اما بی روح لطیف،عاطفی و ایثارگر خواهیم بود. مع الاسف، در طول تاریخ مراسم عزاداری، بین ابعاد گوناگونش در نوسان بوده است در اوضاعی بیش از اندازه به بعد عاطفی آن و در اوضاعی هم بیش از اندازه به بعد انقلابی و سیاسی آن پرداخته شده و درباره بعد عاطفی آن كم‌توجهی شده است. در صورتی كه باید بین همه ابعاد نهضت، توازن و تعادل برقرار كرد.هم اشك ریخت و گریه كرد و مرثیه خواند و هم از سیاست، مبارزه و حماسه گفت.4 ـ خرافات‌از آفت‌هایی كه مراسم عزاداری را تهدید می‌كند و اگر در برابر آن هوشیار نباشند،ممكن است كل هدف را از این مراسم مخدوش كند، ورود خرافات در این مراسم است و این خرافات، گاه با نقل خبرهایی كه هیچ سند و مدرك درستی ندارد، انجام می‌گیرد.و گاه با زبان حال‌هایی كه نقل می‌شود، خود را نشان می‌دهند. بخشی از مصیبت‌ها و مرثیه‌ها، زبان حال سراینده اشعار و یا ذاكر مصیبت، و برداشت و تفسیر آنان از وقایع تاریخی است كه نقل می‌شود. آنچه انكار نكردنی نیست، تأثیر بینش و خصوصیات روحی و مشكلات شخصی و اجتماعی سراینده و یا ذاكر مصیبت، در چگونگی تفسیر ترسیم صحنه‌های تاریخ است، در صورتی كه آن، بیش از زبان حال یك تصویر و تفسیرفردی نیست و به مرور زمان به صورت واقعیّات پیش آمده و یك حادثه تاریخی در نزدتوده مردم تلقی می‌شود. به عنوان مثال، وقتی علی اكبر (ع) به میدان می‌رود، سراینده یاذاكر چنین تصویر می‌كند كه اگر مادرش در آن لحظه حاضر بود چه می‌گفت و چگونه باجوانش برخورد می‌كرد و چه حرف‌هایی به او می‌زد. مسلماً درباره این كه اگر مادرش حاضر می‌بود، چه می‌گفت، به فرهنگ و آداب و رسوم محیط اجتماعی و خانوادگی سراینده، مربوط است؛ یعنی، بنابر فرهنگ فردی و اجتماعی سراینده و ذاكر مراثی،هنگامی كه مادری جوانش به میدان جنگ می‌فرستد و یا می‌بیند كه جوانش به میدان جنگ و یا به سفر دور و دراز می‌رود، این كه با او چه حرف‌هایی را در میان می‌گذارد، اوهمین برخورد را برای زبان حال به تصویر می‌كشد و به مادر علی اكبر (ع) نسبت می‌دهد.در صورتی كه ممكن است، این تصویر به كلی نادرست باشد؛ چه این كه هم فرهنگ و روحیات هر قومی با فرهگ و روحیات قوم دیگر متفاوت است و هم شخصیت و خصوصیات روحی هر فرد با فرد دیگر. این اختلاف، موجب اختلاف در برخورد با حوادث ناگوار و مشكلات می‌گردد. بعضی از این خرافات، هم عملی است كه به رفتار و اعمال مربوط می‌شود و پایه صحیحی برای آن منصور نیست؛ مثل حمل عَلَم عریض و طویل كه به شكل صلیب مسیحی هاست. در روی بازوهای این علم كذایی، اشكالی از خورشید،كشكول، تبرزین، كبوتر و اژدها و... نصب شده و بر سر علم هم چند زنگوله آویزان كه مفهوم درستی از این اشكال و اشیا فهمیده نمی‌شود. در صورتی كه علم به معنای علامت و نشانه (پرچم) و حمل آن در میدان جنگ، مرسوم بوده است. در آن زمان به هنگام جنگ، پارچه‌ای را به رنگ دل‌خواه یا طبق قرارداد، بر چوب بلندی می‌بستند و آن را دردست پرچمدار كه از شجاع‌ترین نیروهای رزمی بود، می‌دادند و جنگ جویان با دیدن آن موقعیت دوست و دشمن را تشخیص می‌دادند. اگر بنا بود كه علم‌های آن زمان، مثل علم‌هایی باشد كه امروزه در بعضی از مراسم عزاداری حمل می‌شود، چندین نفر از نیروی رزمنده را از انجام وظیفه باز می‌دارد.امروزه ما شیعیان، در برابر چشم میلیون‌ها بیننده در سراسر جهان قرار داریم، چه بسا این مراسم به وسیله ماهواره‌ها به سراسر جهان نشان داده می‌شود. انجام این گونه برنامه‌ها برای ناظران جهانی پرسش برانگیز است. ما باید جواب قانع كننده و معقولی برای كارهای خود داشته باشیم، تا باعث جذب آنان به فرهنگ خود بشویم، نه آن كه كارهایی انجام بگیرد كه موجب توهین به ملت و مكتب ما در انظار جهانی بشود.استدلال‌های ما باید از محدوده درون مكتبی، فراتر برود و برای هر ناظر منصف و بی‌طرف جهانی قانع كننده جذاب باشد.

### نتیجه گیری‌

عزاداری برای شهیدان كربلا ریشه در عواطف و احساسات انسانی دارد و دارای پایه‌های تاریخی و روایی است. عزاداری دارای فلسفه‌ها و حكمت هایی است كه از جمله آنها احیا ارزش‌ها و پیام‌های عاشورا می‌باشد. با توجه به ریشه‌های تاریخی و روایی عزاداری روشن می‌شود كه حكومت‌های شیعی در تاریخ، نقشی در پیدایش اصل آن نداشتند اگر چه ممكن است در شكل و فرم آن تأثیر داشته و یا ترویج آن كوشیده، همچنین از مطالب گذشته معلوم شد كه همراه با اهمیتی كه سنت عزاداری دارد آفاتی نیز آن را تهدید می‌كند. آفاتی چون موضوعیت یافتن و جنبه تشریفاتی پیدا كردن، افراط و تفریط در ابعاد نهضت، برداشت منفی از نهضت ورود خرافات در سنت عزاداری از جمله آفت‌هایی است كه به آنها اشاره شد باید به گونه‌ای شایسته با سنت عزاداری برخورد كردكه از گزند آفات مصون بماند تا روشنایی بخش جامعه پیرو راه امام حسین (ع) باشد.

## 19. احكام عزاداری

### احكام عزاداری

امام خمینی رحمه الله:  
«عزاداری برای سیدالشهداء از افضل قربات و مایه تقویت روح ایمان و شهامت اسلامی و ایثار و فداكاری و شجاعت در مسلمین است.» (1)  
سؤال:  
آیا بر پا كردن مراسم عزاداری [توسط زن] بدون اذن شوهر جایز می باشد؟  
آیت الله نوری همدانی:  
در صورتی كه از اموال شوهر باشد جایز نیست. (2)  
سؤال:  
گاهی برخی از دسته‌ها كه وارد مسجد می شوند، با كفش وارد می شوند، كه نوعی بی احترامی به مسجد محسوب می شود، لطفا بفرمائید كه این مسئله چه حكمی دارد؟  
آیت الله نوری همدانی:  
اگر موجب هتك شود اشكال دارد. (3)  
سؤال:  
در مورد زنجیر زنی كه منجر به سیاه شدن یا مجروح شدن بدن می شود و همچنین غالبا پشت پیراهن افراد باز است و بیشتر در خیابان و معابر عمومی ظاهر می شوند، نظر شما چیست؟  
امام خمینی رحمه الله:  
مانعی ندارد، مگر اینكه موجب ضرر فاحش بر بدن شود. (4)  
سؤال:  
آیا برهنه شدن مردان با حضور زنان برای عزاداری عیب دارد یا خیر؟  
آیت الله فاضل لنكرانی:  
مانعی ندارد و زنها نباید به بدن مرد اجنبی نظر كنند. (5)  
سؤال:  
در مجالس زنانه، زنان مداحی و سخنرانی می كنند و صدای آنها به گوش مردان رهگذر می رسد.  
آیا این عمل جایز است؟  
آیت الله فاضل لنكرانی:  
شنیدن صدای ایشان اگر در معرض ریبه و التذاذ نباشد حرام نیست. (6)  
سؤال:  
سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری كه دارای چاقو و یا تیغ می باشد و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می شود چه حكمی دارد؟  
آیت الله مكاری شیرازی:  
كیفیت عزاداری باید چنان باشد كه بهانه‌ای به دست دشمنان اسلام ندهد و موجب سوء استفاده از آن نشود. (7)

### احكام علامت

سؤال:  
بسیاری از تكایا در ایام عزاداری های مذهبی، اقدام به حمل «علاماتی» می كنند كه به قیمت گزافی خریده شده و حمل آن نیز موجب اشكال است. این وسائل از نظر شرعی چه حكمی دارند؟  
امام خمینی رحمه الله:  
اشكال ندارد. (8)  
سؤال:  
حكم علمهایی كه در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهایی نیز هستند چیست؟  
آیت الله فاضل لنكرانی:  
استفاده از آنها در عزاداری جایز است. (9)  
سؤال:  
آیا جایز است پارچه و دستمال هایی را كه در ایام محرم بر روی علم می بندند بفروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیه مصرف كنند؟  
آیت الله فاضل لنكرانی:  
اگر در مراسم عزاداری محل حاجت نباشد و زاید بر متعارف باشد، می توانند بفروشند و به مصارف عزاداری و احتیاجات حسینیه‌ها برسانند. (10)

### احكام تعزیه و شبیه خوانی

امام خمینی رحمه الله:  
تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود، اشكال ندارد ولی بهتر است به جای آن، مجالس روضه خوانی برپا كنند. (11)  
سؤال:  
آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟  
آیت الله فاضل لنكرانی:  
اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود مانعی ندارد. (12)  
آیت الله گلپایگانی رحمه الله:  
اگر تعزیه خوانی مشتمل بر استعمال آلات موسیقی نباشد و غنا و دروغ نخوانند و مرد لباس مختص به زن نپوشد، اشكال ندارد. (13)  
سؤال:  
آیا تشبه به اهل بیت علیهم السلام در نمایش و تعزیه و غیر آن جایز است؟  
امام خمینی رحمه الله:  
با مراعات احترام آنان جایز است. (14)  
آیت الله فاضل لنكرانی و آیت الله صافی گلپایگانی:  
در صورتی كه مستلزم اهانت نباشد مانعی ندارد. (15)  
آیت الله علوی گرگانی:  
اگر تعزیه و شبیه خوانی موجب هتك حرمت به ساحت مقدس بزرگان دین شود، باید اجتناب شود. (16)

### احكام استفاده از لباس سیاه

سؤال:  
آیا پوشیدن لباس سیاه در عزاداری امام حسین علیه السلام جایز است و آیا رجحان دارد؟  
آیت الله فاضل لنكرانی:  
پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام چون از مصادیق تعظیم شعائر است، واجد رجحان شرعی می باشد و عملا بزرگانی چون مرحوم آیت الله بروجردی در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می كردند. (17)  
آیت الله صافی گلپایگانی و آیت الله نوری همدانی:  
پوشیدن لباس سیاه به عنوان اعلان حزن و اندوه در مصیبت امام حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام رجحان دارد. (18)  
سؤال:  
آیا نماز خواندن با لباس سیاه بر عزاداران امام حسین علیه السلام مكروه است؟  
آیت الله صافی گلپایگانی:  
چون لباس سیاه علامت عزاداران سیدالشهداء است و عزاداری آن حضرت كمال رجحان را دارد، لذا نماز خواندن با آن نیز مكروه نمی باشد. (19)

### احكام موسیقی

مرحوم شیخ انصاری در مكاسب محرمه در پاسخ به كسانی كه می گویند غنا می تواند زمینه گریه كردن را فراهم نماید، می فرماید:  
چنین شیوه‌ای نمی تواند مقدمه مستحب یا مباح قرار گیرد و باید به عموم ادله حرمت غنا تمسك نمود. (28)  
مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در منتهی الآمال می فرماید:  
عزاداران امام حسین علیه السلام بر وجهی سلوك كنند كه زبان نواصب دراز نشود و از استعمال محرمات از قبیل غنا كه غالبا نوحه‌ها خالی از آن نیست و حكایات ضعیفه مظنونة الكذب احتراز نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند. (29)  
سؤال:  
در رادیو مدح ائمه طاهرین علیهم السلام با واقعه كربلا را با وزن و ساز و با لحن خوب می خوانند.  
آیا استماعش جایز است‌یا خیر؟  
امام خمینی رحمه الله:  
اگر غنا و موسیقی نباشد مانع ندارد. (30)  
سؤال:  
هیئت های نوازنده و كسانی كه در مراسم تشییع جنازه شهداء موزیك عزا می زنند، از لحاظ شرعی چه حكمی دارد؟  
و آیا خرید و فروش آن لوازم حرام است یا خیر؟  
امام خمینی رحمه الله:  
خرید و فروش آلات لهو حرام است و موسیقی مطرب جایز نیست و صداهای مشكوك مانع ندارد. (31)  
سؤال:  
آیا زدن طبل و شیپور در تعزیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام جایز است یا نه؟  
امام خمینی رحمه الله:  
اگر از آلات لهو و لعب نباشد و وهن بر مذهب هم نشود مانع ندارد. (32)  
سؤال:  
آیا در عزاداری سید الشهداء استفاده از طبل و دهل جایز است؟  
آیت الله فاضل لنكرانی:  
استفاده از آلات لهو و لعب حرام است ولی طبل و دهل و امثال آن جزء این آلات نیست. (33)

### احكام عاشورا

1- روزه روز عاشورا و روزی كه انسان شك دارد روز عرفه است یا عید قربان مكروه است. در روایت آمده است كه  
امام صادق علیه السلام فرمود:  
بنی امیه نذر كردند كه اگر موفق به قتل امام حسین علیه السلام شوند، روز شهادت او را جشن بگیرند و مبارك بشمارند و روزه بگیرند و روزه در آن روز سنت آل امیه است، لذا ائمه اطهار علیهم السلام به جهت مخالفت با این طایفه تبهكار و عدم هماهنگی با آنان، روزه عاشورا را نهی كردند. (34)  
2- در روز عاشورا مستحب است كه انسان تا عصر بدون قصد روزه از خوردن و آشامیدن خودداری كند. (35)  
3- بسیار مناسب است كه در روز عاشورا كار و كسب تعطیل شود، مگر در حد ضرورت.  
امام رضا علیه السلام فرمود:  
«مَن تَرَكَ السَّعی فِی حَوائِجِهِ یومَ عاشورا قَضَی اللهُ لَهُ حَوائِجَ الدُنیا وَ الاخِرَةِ; (36) كسی كه كار و تلاش برای برآوردن حوائج خود را در روز عاشورا ترك كند، خداوند نیازهای دنیا و آخرت او را برطرف می سازد.»  
سؤال:  
در ایام سوگواری امام حسین علیه السلام نماز مقدم است یا عزاداری؟  
آیت الله فاضل لنكرانی:  
بهتر آن است كه نماز را مقدم دارند، همانطور كه امام حسین علیه السلام روز عاشورا هنگام ظهر نماز ظهر اقامه كردند. (37)

### پاورقی ها

1) استفتائات امام خمینی، ج‌2، ص 28 و استفتائات جدید آیت الله مكارم، ج‌1، ص 158.  
2) هزار و یك مسئله، آیت الله نوری همدانی، ج‌2، ص 180.  
3) هزار و یك مسئله فقهی، ج‌2، ص 40.  
4) استفتائات امام خمینی، ج‌3، ص 580.  
5) جامع المسائل، ج‌1، ص 619، س 2162.  
6) همان، ص 625، س 2183.  
7) استفتائات جدید، ج‌1، ص 158، س 57.  
8) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج‌2، ص 28، س 72.  
9) جامع المسائل، ج‌1، ص 623، س 2173.  
10) همان، س 2179.  
11) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج‌2، ص 28، س 71 و ج‌3، س‌44 و 40 و 47 و 33.  
12) جامع المسائل، ج‌1، س 2165.  
13) مجمع المسائل، ج‌1، ص 559، س 77.  
14) احكام خانواده، عبدالرحیم موگهی، طبق فتوای امام خمینی رحمه الله، ص 336.  
15) جامع المسائل، آیت الله فاضل لنكرانی، ج‌1، س 2166 و جامع الاحكام، آیت الله صافی، ج‌2، ص 132.  
16) اجوبة المسائل، ص 365.  
17) جامع المسائل، ج‌1، ص 621، س 2170  
28) مكاسب محرمه، رحلی، ص 39.  
29) منتهی الامال، ج‌1، ص 468، آخر زندگی امام حسین علیه السلام.  
30) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج‌2، ص 16، س 36.  
31) همان، ص 18.  
32) همان، ج‌3، ص 583، س 45.  
33) جامع المسائل، ج‌1، ص 623، س 2174.  
33) تحریر الوسیله، ج‌1; جواهر، ج‌7، ص 107.  
35) توضیح المسائل مراجع، ج‌1، ص 906.  
36) عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ص 268.  
37) جامع المسائل، ج‌1، ص 623.

### سیاه پوشی

س:  
آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان معصوم «علیهم السلام» مكروه است؟  
ج) كراهت آن ثابت نیست، بلكه اگر برای تعظیم شعائر باشد دارای اجر و ثواب نیز خواهد بود.  
سایت مقام معظم رهبری

### مرثیه خوانی و مداحی زنان

س:  
در برخی موارد مرثیه خوانی و مداحی زنان در مجلس خودشان، به گونه ای است كه صدای آنان با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد؛ آیا این عمل جایز است؟  
ج:  
اگر صدای آنان در معرض ریبه، تلذّذ و تهییج شهوت باشد، جایز نیست.  
مطابق با نظر مراجع بزرگوار تقلید آیات عظام:  
امام (ره) خامنه ای، بهجت، فاضل، صافی، نوری، وحید، تبریزی، سیستانی  
برای مطالعه:  
فاضل، جامع المسائل، ج1، س2182؛ صافی، جامع الأحكام، ج2، س1681؛ خامنه ای، اجوبه الإستفتائات، س 1145؛ نوری، استفتائات، ج2، س 545؛ امام (ره)، استفتائات، ج3، احكام نظر، 57 و 58؛ تبریزی، استفتائات، س 1058؛ وحید، بهجت و یستانی

### مراسم عقد و عروسی در ماه محرم

س:  
آیا مراسم عقد و عروسی در ماه محرم اشكال دارد؟  
ج:  
برگزاری این نوع مراسم، اگر توأم با معصیت و یا هتك حرمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام نباشد، اشكال ندارد؛ ولی درآن هیچ نوع بركتی نیست و سزاوار است كه مسلمانان غیرتمند سعی كنند این گونه مراسم را در ماه های دیگر و ایام متناسب با خود برگزار كنند.  
مطابق با فتاوای مراجع بزرگوار:  
امام(ره)، بهجت، خامنه ای، تبریزی، سیستانی، فاضل، مكارم، نوری، وحید و صافی. مجموعة پرسش های دانشجویی، ج13، ص336

### نام مبارك امام حسین علیه السلام

س:  
بی احترامی به نام مبارك امام حسین علیه السلام چه حكمی دارد؟  
ج:  
نام مبارك امام حسین علیه السلام چون از نام های بهشتی ونام حجت خدا و ثارالله می باشد، دارای احترام و احكام خاصّی است:  
1- حفظ احترام این نام لازم وبی احترامی به آن حرام است.  
2- هرگونه عملی كه به نوعی بی احترامی به نام مقدّس امام حسین علیه السلام محسوب شود، حرام است، مانند:  
أ- سوزاندن ورقه ای كه نام ایشان برآن نوشته شده است.  
ب- انداختن در جایی كه بی احترامی به آن باشد، مثل محل زباله و خاكروبه.  
ت- نوشتن آن با چیزی و بر چیزی كه بی احترامی باشد.  
ث- گذاشتن چیزی برآن كه بی احترامی به حساب آید.  
نكته:  
البته موارد بالا درصورتی حرام است كه از روی عمد و با توجه باشد.  
4- رساندن جایی از بدن به نام مبارك امام حسین علیه السلام بدون طهارت جایز نیست؛ بنا براین دست گذاشتن برنام امام حسین علیه السلام یا آویختن زیور یا پوشیدن لباسی كه نام حسین علیه السلام برآن نوشته شده در صورتی كه تماس با بدن داشته باشد، حرام است.  
نكته:  
اگر كسی را به نام حسین علیه السلام نام گذاری كنند، نام آن شخص احكام مربوط به نام امام حسین علیه السلام را ندارد.  
با استفاده از:  
احكام حسینی، محمد حسین فلاح زاده

### خوردن تربت حسینی علیه السلام

س:  
خوردن تربت حسینی علیه السلام (خاك مقدس كربلا) كه به قصد شفا گرفتن مستحب است، چه محدوده ای از مرقد شریف امام حسین علیه السلام را شامل می شود؟  
آیا خوردن مقداری از مهرهای كربلا نیز همان حكم را دارد؟  
ج:  
حضرت آیت الله خامنه ای  
قدر متیقّن، تربت قبر شریف و ملحقات عرفی آن است ومُهر اگر از آن دو محل تهیه شده باشد، همان حكم را دارد.  
(به نظر مقام معظم رهبری از محدوده ای كه عرف مردم ملحق و جزو قبر می دانند می توان برای شفا استفاده كرد).  
حضرت آیت الله بهجت  
احوط(احتیاط واجب) اقتصار (اكتفا نمودن) بر مأخوذ (گرفته و برداشت شده) از قبر و اطراف مجاور قبر مطهّر است و در زائد بر آن درآب مستهلك شود.  
(به نظر ایشان نیز بنا بر احتیاط واجب باید به خاكِ قبر و مقدار عرفی اطراف قبر اكتفا شود و اگر تربت از خارج از این محدوده تهیه شده بود باید با آب مخلوط كرد، به گونه ای كه عرفاً اثری از خاك در آب دیده نشود و درآب مستهلك گردد).  
مراجعه كنید:  
مسائل جدید، ج4، ص205

### پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمة هدی علیهم السلام

س:  
پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمة هدی علیهم السلام، خصوصاً در ماه محرم چه حكمی دارد؟  
آیا پوشیدن لباس سیاه در این ایام كراهت دارد؟  
ج:  
پو شیدن لباس سیاه در عزای اهل بیت علیهم السلام برای تعظیم شعائر و به عنوان اظهار تأثّر [اندوه و ماتم] مستحسن [نیكو و پسندیده] است و به این عنوان كراهت هم ندارد؛ بلكه به فتوای بسیاری از بزرگان ومراجع تقلید واجد رجحان و مطلوبیت شرعی بوده و ثواب نیز دارد و عملاً بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می كرده‌اند.  
برای مطالعه:  
مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، ج 3، ص19

### نذر در روز عاشورا

س:  
كسی كه نذر كرده در روز عاشورا، به مردم حلیم بدهد، آیا می تواند به جای آن خوراكی دیگری بدهد؟  
یا حلیم را در روز های دیگر ماه محرم به مصرف برساند؟  
ج:  
اگر نذر طبق صیغة معتبر شرعی بوده، باید به همان صورتی كه نذر كرده عمل كند و اگر صیغه داشته، اختیار با او است.  
مطابق با فتاوای مراجع بزرگوار:  
امام(ره)، بهجت، خامنه ای، تبریزی، سیستانی، فاضل، مكارم، نوری، وحید و صافی.  
مجموعة پرسش های دانشجویی، ج13، ص335

### روضه های دروغ

س:  
خواندن روضه های دروغ وغیر معتبر كه بعضاً موجب تمسخر و هتك (بی احترامی به اهل بیت علیهم السلا م و مجالس عزاداری) می گردد چه حكمی دارد؟  
ج:  
اگر موجب هتك و تمسخر باشد جایز نیست. همچنین هر عملی كه موجب وهن مذهب باشد حرام است.  
مطابق با نظر مراجع بزرگوار تقلید آیات عظام:  
خامنه ای، بهجت، فاضل، مكارم، تبریزی، سیستانی  
برای مطالعه:  
مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، ج 3، ص31 تا 34 و ….

### دفتر آیت الله العظمی فاضل لنكرانی

سؤال دلیل سینه زدن برای معصومین (علیهم السلام) چه می باشد؟  
جواب سینه زنی یكی از مظاهر مهم عزاداری و ابراز تنفر از ظلم ستمگران است و نه تنها اشتباه نیست بلكه در تداوم هدف آن بزرگواران نقش مهمی دارد.  
سؤال آیا سینه و زنجیر زدن در عزاداری كه منجر به كبود و حتی جاری شدن خون می شود جایز است؟  
جواب جایز بلكه راجح است مشروط بر آنكه موجب ضرر مهم و اضرار بر نفس نباشد.  
سؤال برهنه شدن مردان در حال سینه زدن و زنجیر زدن در منظر زنان چگونه است؟  
جواب بر زنان لازم است از نظر خودداری كنند. البته بر مردانی كه می دانند زنان به بدن آنها نگاه می كنند جایز نیست لخت شوند.  
سؤال آیا سینه زدن و زنجیر زدن ریایی جایز است؟  
جواب ان شاءالله از ریا خودداری كنند.  
سؤال در عزاداری ها مشاهده می شود عده ای به صورت نیمه عریان در مقابل افراد نامحرم اقدام به خودزنی های افراطی می كنند، آیا این عمل جایز است؟  
جواب سنت سینه زنی كه طبق متعارف و به طور معمول انجام می گرفته شایسته هیچ گونه مخالفت با آن نیست. ولی در مورد مذكور بر زنان لازم است از نظر كردن خودداری كنند.  
سؤال هروله (بالا و پایین پریدن) در مجالس عزاداری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چه حكمی دارد؟  
جواب هروله در اسلام فقط در قسمتی از سعی بین صفا و مروه برای مردان و هنگام گذر از وادی محسّر بعد از وقوف در مشعر الحرام به عنوان یك عمل مستحب وارد شده است و در غیر این دو مورد به عنوان یك عمل مستحب مشروع نیست.  
سؤال آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟  
جواب اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود مانعی ندارد. ولی بهتر است به جای آن مجلس روضه خوانی برپا كنند بلكه عزاداری برای معصومین (علیهم السلام) بویژه سیدالشهداء (علیه السلام) و اصحاب آن بزرگوار از افضل قربات است.  
سؤال آیا تشبّه به اهل بیت (علیهم السلام) در نمایش و تعزیه و غیر آن جایز است؟  
جواب در صورتی كه عرفاً هتك و اهانت به آن بزرگواران محسوب نشود نباشد مانعی ندارد.  
سؤال آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین و سایر معصومین (علیهم السلام) رجحان شرعی دارد؟  
جواب چون از مصادیق تعظیم شعائر است واجد رجحان شرعی می باشد و عملاً بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی (قدس سره) در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می كردند.  
سؤال آیا قمه زنی جایز است؟  
چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد وظیفه چیست؟  
جواب با توجه به گرایشی كه نسبت به اسلام و تشیع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در اكثر نقاط جهان پیدا شده و ایران اسلامی به عنوان امّ القرای جهان اسلام شناخته می شود و اعمال و رفتار ملت ایران به عنوان الگو و بیانگر اسلام مطرح است لازم است در رابطه با مسائل سوگواری و عزاداری سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) به گونه ای عمل شود كه موجب گرایش بیشتر و علاقه مندی شدیدتر به آن حضرت و هدف مقدس وی گردد. پیداست در این شرایط قمه زدن چنین نقشی ندارد و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) از آن سوء استفاده می نمایند و آن را علیه مذهب به كار می برند. لذا مناسب است شیعیان علاقه مند به مكتب امام حسین (علیه السلام) از آن خودداری نمایند و چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد نذر واجد شرایط صحّت و انعقاد نیست.  
سوال:  
به نام خدا سوال من از ایشان این است كه ایا قمه زدن در خفا و آشكار جایز است یا خیر؟  
با تشكر  
جواب:  
قمه زدن پنهانی اشكال ندارد لكن در ملآ عام در شرایط فعلی بهتر است از آن اجتناب شود زیرا رسانه های استكباری مترصد فرصت اند تا علیه تشیع تبلیغات سوء كنند و چهره شیعه را در دنیا مُشَّوَهْ جلوه دهند  
سؤال حكم عَلَم هایی كه در مراسم عزاداری معصومین (علیهم السلام) از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهایی نیز هستند چیست؟  
جواب استفاده از آنها در عزاداری جایز است.  
سؤال استفاده از ابزار موسیقی به شیوه رقابت كه در برخی هیأت های عزاداری مرسوم شده حكمش چیست؟  
جواب حكم استفاده از آلات موسیقی در سؤال قبل بیان شد و رقابت حكم آن را عوض نمی كند.  
بلی اگر رقابت باعث ریا و عدم قصد قربت شود یا موجب اذیت دیگران شود، جایز نیست.  
سؤال در سوگواری معصومین (علیهم السلام) نماز اول وقت مقدم است یا عزاداری؟  
جواب بهتر آن است كه نماز را مقدم بدارند همانگونه كه امام حسین (علیه السلام) در ظهر روز عاشورا نماز ظهر اقامه كردند.  
سؤال طولانی شدن مجالس اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) تا نیمه های شب و تأخیر آن حتی در بعضی از موارد تا بعد از نیمه شب اگر موجب خواب ماندن افراد بویژه جوانان و قضا شدن نماز صبح آنها شود، چه حكمی دارد؟  
جواب در فرض مزبور، مجالس را تا آن هنگام از شب به تأخیر نیندازند. بلكه باید به نحوی برنامه ریزی شود كه فریضه نماز صبح در اثر اشتغال به امور مستحب ترك نشود.  
زیرا این گونه مجالس باید زمینه ساز عمل به واجبات و ترك محرمات باشد  
سؤال آیا دعوت از مرثیه سرایانی كه در لابلای اشعار خود بعضی از مطالب بی مدرك یا ضعیف السند را طرح می كنند یا با غنا می خوانند صحیح است؟  
جواب غنا حرام است هر چند همراه خواندن قرآن یا عزاداری ائمه اطهار (علیهم السلام) باشد و دعوت از افرادی كه غنا می خوانند و شركت در مجالس آنها حرام است و لازم است از مرثیه سرایانی استفاده شود كه مطالب صحیح و واقعی را بیان می نمایند  
سؤال در مجالس زنانه زنان مداحی و سخنرانی می كنند و صدای آنها مستقیماً یا با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد، آیا این عمل جایز است؟  
جواب شنیدن صدای ایشان اگر در معرض ریبه و التذاذ نباشد حرام نیست اما با توجه به اینكه خداوند متعال می فرماید:  
«فاسئَلوهُنَّ مِنْ وَراءِ حجاب»  
خوب است كه مجالس زنانه بویژه مجالس مذهبی طوری باشد كه كاملاً مراعات عفت بشود.  
سؤال در مورد تعزیه و روضه هایی كه در رابطه با ازدواج حضرت قاسم (علیه السلام) در كربلا خوانده می شود، چه می فرمایید؟  
جواب آنچه در مورد عروسی حضرت قاسم مطرح شده یا می شود صحیح نیست. و اثری از این قضیه در كتب معتبره وجود ندارد. مضافاً بر اینكه حضرت قاسم به سنّ ازدواج نرسیده بود.  
بلی، در كتاب «منتخب» مرحوم طریحی چیزهایی كه مناسب ازدواج آن حضرت است نقل شده، ولی ظاهراً این مطالب نادرست را بعد از آن مرحوم، افراد مغرض یا نادان به آن كتاب اضافه كرده‌اند. و مرحوم طریحی برتر از آن است كه این مطالب را كه مناسبتی با واقعه عاشورا ندارد، در كتاب خود بنویسد. در عین حال آنچه در كتاب طریحی آمده به این نحو كه بعضی در مراسم تعزیه داری و به صورت خرافی پیاده می كنند، نمی باشد.  
سؤال كف زدن در جشن های مذهبی چه حكمی دارد؟  
جواب هر چند كف زدن به خودی خود اشكالی ندارد، ولی بر مؤمنین لازم است در مساجد و حسینیه‌ها و اماكن مقدسه آن را ترك كنند و نیز در مجالس معصومین (علیهم السلام) اگر عرفاً هتك حرمت آن بزرگواران محسوب شود لازم است از آن اجتناب شود و بر مؤمنین است كه به جای آن از اشعار همیشگی مسلمانان كه صلوات است استفاده كنند.  
سؤال نظر شریف خود را در نحوه برگزاری مراسم مربوط به معصومین (علیهم السلام) و مجالس مذهبی مرقوم فرمایید؟  
جواب بطور كلی در مراسم مربوط به معصومین (علیهم السلام) و مجالس مذهبی امور ذیل باید مراعات شود:  
1 از هر نوع عملی كه عرفاً هتك حرمت شمرده می شود مثل كف زدن و سوت زدن و بكار بردن الفاظ و عبارات ركیك و امثال آن باید اجتناب شود.  
2 از هر نوع عملی كه جنبه توجیه پذیری ندارد و مورد سوء استفاده مغرضان و موجب وهن مذهب می شود باید اجتناب شود.  
3 از بكار بردن عبارات و جملاتی كه بوی شرك و كفر می دهد باید اجتناب شود.  
4 از هر نوع كاری كه موجب ضرر شدید به بدن یا ناقص شدن آن می شود باید اجتناب شود.  
5 این گونه مراسم باید بدور از ریا و خودنمایی و هر گونه اغراض دنیوی بطور سنتی و معمول انجام شود تا ان شاءالله مقبول درگاه الهی قرار گیرد.

### دفتر حضرت آیت الله العظمی بهجت

سوال:  
با سلام خدمت شما و با تشكر از زحمات شما من یك سوال شرعی از آیت الله العظمی بهجت:  
آیا قمه زنی كه در ماه محرم است جایز است یا نه؟  
جواب:  
قمه زنی اگر موجب ضرر نشود جایز است

### استفتائات از آیت الله بهجت

لازم به ذكر است كه این نظرات از جلد چهارم كتاب استفتاءات ایشان كه در تابستان سال 1386 منتشر شده است نقل می گردد:  
صفحه 540 سوال 6386:  
برخی از شیعیان در مجالس عزاداری اهل بیت علیهم السلام و خصوصا مجلس سرور شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام اقدام به سینه زنی و كندن صورت می نمایند - كه باعث كبود شدن و خونریزی می شود - حكم شرعی آن چیست؟  
جواب:  
در صورتی كه مناسب عزاداری باشد و مرض آور نباشد اشكال ندارد.  
صفحه 540 سوال 6387:  
لخت شدن در عزاداری چگونه است؟  
و اگر بر اثر سینه زنی بدن سرخ شود چه حكمی دارد؟  
جواب:  
اشكالی ندارد و لخت شدنی كه در معرض نظر حرام نامحرم باشد، جایز نیست.  
صفحه 540 سوال 6389:  
زنجیرزنی چه حكمی دارد؟  
جواب:  
اشكالی ندارد.  
صفحه 542 سوال 6398:  
گاهی در سینه زنی یا زنجیرزنی، افراد بخشی از بدن را برهنه می كنند، در حالی كه زنان نیز حضور دارند.  
آیا اشكال دارد؟  
جواب:  
تا هنگامی كه علم به تعمد نظر یا ریبه از دیگران ندارند اشكال ندارد.  
صفحه 544 سوال 6404:  
آیا خریدن عَلَم كه دارای مجسمه حیواناتی مانند كبوتر، طاووس و … است برای عزای امام حسین علیه السلام اشكال دارد؟  
جواب:  
اشكال ندارد.  
صفحه 544 سوال 6407:  
آیا احترام گذاشتن به لباس سیاه، ضریح، عَلَم و پارچه هایی كه اختصاص به عزای امام حسین دارد مشروع است؟  
جواب:  
بله.  
صفحه 544 سوال 6408:  
استفاده از چهل چراغ در دسته های عزاداری چه حكمی دارد؟  
جواب:  
اشكال ندارد.  
صفحه 538 سوال 6380:  
تعزیه و شبیه خوانی بخش هایی از تاریخ كه سند معتبری ندارد (مثل ازدواج حضرت قاسم) چه حكمی دارد؟  
جواب:  
اگر معلوم باشد كه نقل از بعض تواریخ و روایت هاست اشكال ندارد.

### آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی

سوال:  
در اسلامی كه تراشیدن صورت با تیغ را جایز نمیداند قمه زنی برای امام حسین چه حكمی دارد.  
جواب:  
قمه زنی در حد نفسه مانعی ندارد و لكن سزاوار است برای مؤمنین كه در مقام حزن و اندوه بر سیدالشهداء علیه السلام مظهر مناسبتری را اختیار كند و آن مظهر مختلف به اختلاف كشورها و شهرها، والله العالم.  
سوال:  
سؤال من از ایشان این است كه ایا قمه زدن در خفا و آشكار جایز است یا خیر  
جواب:  
قمه زنی در حد نفسه مانعی ندارد و لكن سزاوار است برای مؤمنین كه در مقام حزن و اندوه بر سیدالشهداء علیه السلام مظهر مناسبتری را اختیار كند و آن مظهر مختلف به اختلاف كشورها و شهرها، والله العالم …

### آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی

سؤال:  
آیا جایز است داستان عقد و ازدواج حضرت قاسم بن حسن در واقعه كربلا را نقل كنیم و آیا این جریان صحت دارد؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ بسیار بعید است و بنده سند معتبری برای آن ندیدم  
سؤال:  
استعمال طبل و شیپور مخصوصا در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام چه صورت دارد؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ طبل ساده كه از آلات لهو نباشد؛ مانعی ندارد  
سؤال:  
روز عاشورا برای اظهار همدردی با معصومین علیهم السلام صورت خیمه گاه درست كردن و آتش زدن جایز است و اسراف محسوب نمی شود؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ نه تنها اسراف نیست؛ بلكه عملی مستحسن است. البته رعایت شود تا موجب اهانت به خاندان رسالت نباشد  
سؤال:  
آیا حدیثی كه دلالت بر جواز استفاده از طبل و سنج و شیپور در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام دارید؟  
راهنمایی بفرمایید؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ روایات زیادی درباره عزاداری آن حضرت وارد شده است و از این امور نهی نشده است و مقتضای اطلاق روایات جواز آنها است  
سؤال:  
در هیئت های حسینی علیه السلام در اثر شور عزاداری گاهی به سرو صورت خود می زنند و بدن را مجروح می كنند آیا این مورد اشكالی دارد یا نه؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ بی اشكال است  
سؤال:  
در دستجات عزاداری حسینی علیه السلام كه به خیابان و بازار می ورند و باعث بسته شدن راه عبور می شوند آیا سد معبر حساب می شود؟  
البته كسانی كه از آن مسیر عبور می كنند اكثرا برای تماشای عزاداری می آیند.  
جواب:  
بسمه تعالی؛ اینگونه سدّ معبر جایز و بی اشكال است.  
سؤال:  
مرثیه خواندن خانم ها با بلندگو و سینه زنی در مجلس زنانه چه صورت دارد؟  
پختن جو پوست كنده به صورت سوپ اشكال دارد؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ مرثیه خوانی از عبادات بسیار با اهمیت است و باید حتی المقدور از امور غیر شرعیه دور باشد البته خواندن خانم ها بدون شنیدن اجانب هیچ اشكالی ندارد.سینه زدن خانمها نیز در مجلس خانم ها هیچ اشكالی ندارد پختن جو نیز اشكال ندارد.  
سؤال:  
ذاكران و مداحان كه بعضی روضه‌ها را با آهنگ های موسیقی یا قریب به آن می خوانند وجه شرعی آن چیست  
جواب:  
بسمه تعالی؛ موسیقی مطلقا حرام است ولو در روضه خوانی باشد  
سؤال:  
مزد گرفتن بابت مداحی اهلبیت و سخنرانی چه حكمی دارد؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ جایز است  
سؤال:  
بعضی از مداحان اهل بیت از عبارت های (من مستم از همه خوشكلتری) استفاده می كنند آیا این الفاظ اهانت به ساحت مقدس ائمه حساب می شود؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ مداحی شغل بسیار شریفی است و اجر جزیل درد و حیف است كه این عمل با اهانت به مقام اهل بیت علیه السلام مبدل به خلاف شرع شود  
سؤال:  
در عزاداری امام حسین علیه السلام به صورت لطمه زدن و خود را مجروح كردن و قمه زدن احیانا هلاك می شوند و استفاده از طبل چه صورت دارد؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ تمام آنچه ذكر كرده‌اید جایز و مستحسن است؛ مگر كاری كه موجب هلاكت شود  
سؤال:  
آیا جایز است پارچه و دستمالهایی را كه ایام محرم بر سر علم می بندند بفروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیه و یا مسجد مصرف نمایند؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ چنانچه وقف آن كار به خصوص نشده باشد؛ اشكالی ندارد  
سؤال:  
در ایام سوگواری ابا عبد الله الحسین علیه السلام نماز مقدم است یا عزاداری؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ نماز مقدم است  
سؤال:  
اگر قمه زدن باعث وهن مذهب شیعه شود آیا در این صورت قمه زدن جایز است؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ اصلا موجب وهن نمی شود؛ بلكه عكس آن مشهود است  
سؤال:  
دلیل سینه زدن برای ائمه علیهم السلام چه می باشد؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ تعظیم شعائر مذهبی  
سؤال:  
آیا سینه و زنجیر زدن در عزاداری كه منجر به كبودی و حتی جاری شدن خون می شود جایز است؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ بلی جایز است  
سؤال:  
آیا سینه زدن و زنجیر زدن ریایی جایز است؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ همانند نماز ریایی است  
سؤال:  
در عزاداری حضرت سید الشهداء هرگونه عزاداری از قبیل زدن قمه و طبل و سنج چه حكمی دارد؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ جایز است  
سؤال:  
آیا بهتر است به جای شبیه خوانی روضه خوانی بر پا كنند؛ روضه خوانی مگر همان تعزیه و شبیه خوانی روی منبر نمی باشد؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ تمامش خوب است  
سؤال:  
آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟  
جواب:  
بسمه تعالی؛ بلی جایز است

### دفتر آیت الله العظمی صانعی

سوال:  
گفتن بعضی از كلمات توسط مداحان مانند (من سگ حسینم من دیوانه حسینم و … …) از لحاظ شرعی اشكال دارد؟  
جواب:  
از انجام اعمال و به كار بردن الفاظی كه موجب وهن و عزاداری و توهین به مقام والای ائمّه (علیهم السلام) می باشد باید پرهیز نمود و عزاداری ها بهتر است به همان شیوه عزاداری سنتی و روضه خوانی انجام شود.  
سوال:  
هروله كردن (بالا و پایین پریدن و ذكر معصومین را گفتن) در مراسم عزاداری از لحاظ شرعی اشكال دارد یا خیر؟  
جواب:  
از انجام اعمال و به كار بردن الفاظی كه موجب وهن و عزاداری و توهین به مقام والای ائمّه (علیهم السلام) می باشد باید پرهیز نمود و عزاداری ها بهتر است به همان شیوه عزاداری سنتی و روضه خوانی انجام شود  
سوال:  
آیا قرار دادن صدای بلندگو در حالت تكرار به طوری كه نام مقدس اباعبدالله الحسین به صورت تلفظ سریع و نا صحیح استماع شود جایز است؟  
جواب:  
راجع به عزاداری سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و هر نحو عزاداری كه افراط و هتك مقام شهادت و امامت نزد شیعه در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امت (سلام الله علیه) عزاداری سنتی مانعی ندارد و نباید راه های جدیدی كه منشأ حرف و حدیث است انتخاب نمود.  
سوال:  
عمل عزادارنی كه خود را در مقابل مزار مقدس ائمه به خاك می اندازند و سینه و صورت خود را به خاك می مالند و خراشیده می كنند و خون جاری می شود و با همان حال به داخل حرم وارد می شوند چه صورت دارد؟  
جواب:  
راجع به عزاداری سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و هر نحو عزاداری كه افراط و هتك مقام شهادت و امامت نزد شیعه در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امت (سلام الله علیه) عزاداری سنتی مانعی ندارد و نباید راه های جدیدی كه منشأ حرف و حدیث است انتخاب نمود.  
سوال:  
آیا استفاده از سنج و دهل و شیپور در مراسم عزاداری ائمه اطهار جایز است؟  
جواب:  
نباید از چنین سنت هایی جلوگیری نمود و نمی توان گفت این گونه اعمال كه در عزاداری ها به عنوان وسیله بكاء و شور دادن به عزاداری ها استفاده می شود حرام است.  
سوال:  
آیا زنجیر زدن به پشت، سیلی زدن به صورت و یا سینه زدن كه منجر به زخم شدن و خراشیدن و ….. می شود و برای عزاداری امام حسین علیه السلام است جایز است؟  
جواب:  
جایز می باشد و مشمول اطلاقات و عمومات ابكاء و بكاء و تعظیم شعائر می باشد و آن چه در عزاداری و غیر آن حرام است جنایت بر بدن است نه امثال امور كه ضرردار بودنش معلوم نیست بلكه نزد اهلش ضرر محسوب نشده چه رسد به جنایت بر نفس به علاوه كه ظاهراً حب و علاقه و عشق به اباعبدالله الحسین علیه السلام اختیار از دست افراد عزادار گرفته و مأجور می باشند  
سوال:  
نظر حضرت عالی پیرامون تعزیه (شبیه خوانی) چیست؟  
جواب:  
راجع به عزاداری سید الشهداء حضرت ابا عبدالله علیه السلام و هر نحو عزاداری كه افراط و هتك مقام شهادت و امامت در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امّت «قدس سره» عزاداری سنتی مانعی ندارد.  
سوال:  
گر قمه زنی و زنجیر زنی اشكال ندارد ولی والدین شخص در مورد قمه زنی نارضایتی كنند آیا عدم رضایت آن ها باعث اشكال داشتن چنین عزاداری می شود؟  
آیا این حكم موقعی كه انسان، متأهل و جدا از پدر و مادر زندگی می كند هم صدق می كند؟  
جواب:  
اطاعت از پدر و مادر، یك امر اخلاقی است و آن چه كه موجب اذیت و آزار آن ها است باید ترك شود بناء علیه، عدم رضایت آن ها نسبت به عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نمی تواند سبب حرمت آن گردد آری اگر عدم رضایت آن ها به خاطر احتمال خطر و ضرر است اطاعتشان واجب و تركش حرام است  
سوال:  
سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری كه دارای تیغ است و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می شود، اگر چه خطر جانی هم نداشته باشد، چه حكمی دارد؟  
جواب:  
برپایی مجالس و اقامه عزاداری خامس آل عبا (علیهم السلام) از قبیل روضه خوانی و وعظ و سینه زنی و عزاداری سنّتی از افضل اعمال است و موجب اجر و مزد اخروی فراوان است، لیكن باید توجه داشت كه دشمن، همه اعمال ما را مستقیماً با مقارن قرار دادن با اعمال دیگران، مورد حمله قرار می دهد و غرضش حمله به مذهب یا اسلام است و با عقبگرد ما از مواضع عملی اسلامی، ما را رها نكرده، بلكه حمله را زیادتر و زیادتر نموده تا آنكه ما را از همه اعمال و فرایض و شعایر و تبلیغاتمان باز دارد. به حول و قوّه الهی و با بیداری امثال شما مسلمانان و بهانه به دست دشمن ندادن و حفظ عزّت و عظمت اسلامی هر روز بر شكست آنان اضافه خواهد شد و تبلیغات آنها به جایی نخواهد رسید، كه:  
«الاسلام یعلو و لا یعلی علیه شیء».  
سوال:  
آیا قمه زدن جایز است یا خیر؟  
جواب:  
به نظر اینجانب جایز است و مشمول اطلاقات و عمومات ابكاء و بكاء و تعظیم شعائر می باشد البته به شرط آنكه موجب اذیت شدن و جنایت به بدن نباشد كه معمولاً در قمه زنی چنین نبوده است.

### دفتر آیت الله العظمی سید صادق شیرازی

سؤال 1:  
در یكی از حسینیه‌ها مسابقه داستانی برگزار شد تحت این عنوان كه (اگر ما فرض كنیم:  
امام حسین علیه السلام با یزید بیعت می كرد بنظر شما این بیعت چه عواقب وخیمی برای مسلمانان در پی داشت؟  
و چه اثری بر زندگی امروز ما می گذاشت؟)  
آیا طرح اینچنین فرضیاتی جائز است و تعدّی به عصمت امام نیست؟  
جواب:  
اگر باعث هتك حرمت برای امام حسین (علیه السلام) نشود اشكالی ندارد.  
سؤال 2:  
در شبیه خوانی هر ساله واقعه كربلا را به صحنه نمایش میكشیم و آنرا بر روی شخصیتهای اساسی در كربلا متمركز می كنیم كه از جمله این شخصیتها حضرت امام حسین (علیه السلام) و حضرت عباس و اهل بیت (علیهم السلام) هستند، گاهی ممكن است بازیگر سبزه یا قد كوتاه باشد و با خصوصیات شخصیت اصلی تفاوت داشته باشد آیا این كار جائز است؟  
جواب:  
از بهترین راههای نزدیك شدن به خدا، استفاده از تمام وسائل مشروع برای نشر آثار اهل بیت (علیهم السلام) مخصوصاً امام حسین (علیه السلام) میباشد اما در این كار باید نهایت دقت و احتیاط بعمل آید كه نمایش كامل و از همه لحاظ بدون اشكال باشد به طوری كه مستلزم اهانت و هتك حرمت برای اهل بیت (علیهم السلام) نشود.  
سؤال 3:  
بعضی افراد در مجالسشان سخنانی را مطرح می كنند كه مضمونش این است كه چرا به جای قمه زنی در روز عاشوراء خون خود را به نیازمندان هدیه ندهیم چرا كه هدیه دادن خون میتواند بهتر و امروزی تر از قمه زنی باشد، قمه زنی به محیط زیست ضرر رسانده و نیز باعث میشود تا بقیه مذاهب اسلامی ما را بدعت گذار و عقب مانده معرفی كنند، رأی شما درباره این موضوع چیست؟  
جواب:  
هدیه دادن خون چیز خوبی است ولی با برگزاری شعائر حسینی منافاتی ندارد، به اضافه اینكه خارج كردن خون از سر دارای فوائد بهداشتی بسیاری است و از سنت پیامبر گرامی می باشد و پیامبر این كار را مغیثه و منقذه می نامیدند و شیعه و سنی بر این مطلب توافق دارند و بخاری و تعداد دیگری از راویان، آنرا روایت كرده‌اند و از امام صادق (علیه السلام) آمده است:  
(خون گرفتن از سر شفا از دیوانگی و جذام و پیسی و ضعیفی چشم و دندان درد است) و نیز ضرری برای محیط زیست ندارد.  
پس بجاست كه مؤمنین هدیه دادن خون را در روز دیگری مثل سوم شعبان كه روز میلاد امام حسین (علیه السلام) می باشد بجا آورند.  
سؤال 4:  
آیا در عزای امام حسین قمه زنی واجب است؟  
جواب:  
نظر مشهور استحباب آن است.  
سؤال 5:  
اگر چیزی مثل قمه زنی منجر به زشت شدن وجهه مذهب حق شود و در نتیجه آن، بعض از شعائر بزرگ مثل عزای حسینی در قلوب مردم ضعیف شود حكمش چیست؟  
جواب:  
قمه زنی بنا بر مشهور مستحب است و با دلیل قطعی ثابت نشده كه قمه زنی باعث زشت شدن وجهه تشیع است، بلكه برخی از شخصیات معتقدند كه قمه زنی از مهمترین وسائل تبلیغ و ترویج برای مذهب است. به اضافه اینكه دلائلی از این قبیل، برای كنار گذاشتن احكام شرعی ثابت شده كافی نیست. و الا می بایست از خیلی احكام الهی در جهاد و حج و نماز و روزه دست كشید. خداوند میفرماید:  
(یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إلاّ كانوا به یستهزؤون)  
آیا مسخره كردن پیامبران برای عقب نشینی آنها از دعوت به سوی حق كافی است؟  
سؤال 6:  
ضرری كه در نتیجه قمه زدن به وجود می آید اگر ضرر قابل توجهی بود مانند شدت خونریزی آیا این ضرر مباح محسوب می شود یا مستحب و یا هیچ كدام؟  
جواب:  
ضرر تا وقتی كه منجر نشده است به:  
(1 قتل نفس 2 قطع عضوی از اعضاء بدن 3 از دست دادن نیروئی مثل از دست دادن نیروی بینائی و مانند آن) جائز است و اگر نزد شارع محبوبیت پیدا كرد مستحب خواهد بود، و قمه زدن به نیت همدردی با سید الشهداء (علیه السلام) و اظهار محبت نسبت به امام و دفاع از حق و تربیت نفس برای ایثار و شكیبائی و تقویت روح ایمانی، از جمله مستحبات مؤكد است همانطور كه علمای قدیم و حال فتوی داده‌اند و در زندگی معصومین موارد زیادی ذكر شده است كه دلالت میكند تحمل ضررها در راه خدا و مشقت نفس به خاطر تقوی از كارهای مستحب میباشد، و از جمله آن آنچه كه در مورد حضرت زهراء روایت شده است كه ایشان برای عبادت آنقدر بر روی پاهایشان ایستادند تا پاهای آن حضرت ورم كرد.  
و اینكه امام حسن و امام حسین با پای پیاده به حج میرفتند در حالی كه شترهایشان مقابل آنها حركت میكردند.  
سؤال 7:  
اگر كسی كه به ضروریات دین مثل نماز و روزه ملتزم نیست و از دروغ و تهمت اجتناب نمیكند در عزای امام حسین (علیه السلام) مثل (قمه زنی) شركت كرد تكلیف چیست؟  
جواب:  
امر به معروف با حصول شرائط مقرر در شرع واجب است و با فرض صحت آنچه كه ذكر كردید شایسته است برای ملتزم شدن او به تمام احكام شرعی او را نصیحت و امر به معروف كرد.  
چرا كه اگر افرادی بعض از احكام را اجرا نمودند و بقیه را ترك كردند نباید از آنها بخواهیم كه آن قدر احكامی را كه انجام میدهند ترك كنند بلكه بر عكس باید آنها را تشویق نمائیم تا واجباتی را كه ترك كرده‌اند انجام دهند.  
سؤال 8:  
اگر عدم صحت ازدواج حضرت قاسم فرزند امام حسن (علیه السلام) ثابت شد آیا گفتن این جریان بر روی منبر دروغ و افترا بر معصوم (علیه السلام) محسوب نمیشود؟  
جواب:  
عدم صحت این جریان بطور حتم و یقین ثابت نشده، حتی بعید نیست كه صحت هم داشته باشد زیرا در برخی از كتب مانند كتاب (المنتخب طریحی) ذكر شده و ظاهراً نقل این جریان اشكالی نداشته باشد.  
سؤال 9:  
آیا كاركردن در روز عاشورا جائز است؟  
جواب:  
مكروه است و به خاطر مصائب وارده بر امام حسین (علیه السلام) در آن بركتی نیست.  
سؤال 10:  
رأی شما درباره سینه زنی چیست؟  
و آیا در زمان ائمه (علیهم السلام) بوده است؟  
جواب:  
سینه زنی برای مصائب ائمه جائز بلكه مستحب است. و آنرا فاطمیات در محضر امام زین العابدین (علیه السلام) به پا داشتند.  
سؤال 11:  
كسی كه به عزاداری و خدمت در حسینه‌ها مشغول باشد و قمه زدن را ترك كند آیا گناهكار است و استحقاق تحقیر شدن و اهانت شدن را دارد؟  
جواب:  
قمه زدن كار مستحبی است و انسان میتواند عمل مستحب را ترك كند.  
و جائز نیست كه مؤمن را اهانت كرد و همینطور بر كسی كه قمه نمیزند جائز نیست دیگران را مسخره یا اهانت كند یا آنها را متهم كند.  
سؤال 12:  
شخصی میگوید اشكهایم برای تعبیر از ناراحتی‌ام بر آنچه كه به امام حسین و اهل بیت و اصحابش در روز عاشورا گذشته است كفایت نمیكند، آیا جائز است برای همدردی با اهل بیت علیه السلام قمه بزنم و بدنم را زخمی كنم؟  
جواب:  
شعائر حسینی از كارهای پسندیده‌ای است كه قمه زنی یكی از آنهاست. و آن تا هنگامی كه منجر به قتل نفس یا قطع عضو یا از دست دادن نیروئی مثل نیروی بینائی و مانند آن نشود مستحب است.  
سؤال 13:  
نظر شما در مورد زدن شمشیر به سر بدون ضرر و با ضرر در روز عاشورا چیست؟  
جواب:  
مشهور بین فقهاء اینست تا وقتی كه در آن ضرر زیادی نباشد مستحب است.  
سؤال 14:  
اگر شعائر دینی و خصوصاً شعائر حسینی توسط عده ای به مسخره گرفته شد و بر پا كنندگان این شعائر مورد تمسخر قرار گرفتند آیا باید آنها را ترك كرد؟  
جواب:  
خیر، زیرا در قرآن كریم آمده است:  
(یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إلا كانوا به یستهزؤن):  
وای بر حال این بندگان كه هیچ رسولی برای هدایت آنها نمی آید جز آنكه او را به تمسخر گرفتند.  
پس لازم است كه جاهل را ارشاد و غافل را آگاه نمود.  
سؤال 15:  
امروزه برخی از مسلمانانی كه در كشورهای بیگانه زندگی میكنند در فرهنگ آنها ذوب شده و دچار نوعی كم بود شخصیت شده‌اند، آیا ساختن مؤسسات فرهنگی برای نشر شعائر دینی و شعائر حسینی مانند مساجد و حسینیه‌ها در این كشورها بهتر است یا در كشورهای اسلامی؟  
جواب:  
در همه كشورها چه اسلامی و چه غیر اسلامی و طبق امكانات باید به این عمل مبادرت نمود.  
سؤال 16:  
كوتاهی در حضور مجالس حسینی و شركت در تعظیم شعائر اگر منجر به ضعف اسلام در فرد و خانواده و سائر مسلمین شود آیا از گناهان به حساب میآید؟  
جواب:  
بله  
سؤال 17:  
آیا زنده نگه داشتن عاشوراء واجب است؟  
جواب:  
بله و از مهمترین شعائر دینی است.  
سؤال 18:  
می گویند كه ما امت گریه هستیم. اما امتی سیاسی در گریه، امتی كه با اشكهایش سیلی براه میاندازد كه این سیل تمام موانع ایستاده بر راه اسلام را نابود میكند، نظر شما در این مورد چیست؟  
جواب:  
گریه سلاحی قوی برای تعبیر از مظلومیت است. و آن حالت خیلی از انبیاء و اولیاء بوده است و هیچ شكی نیست كه افراد زیادی توسط شعائر حسینی با اسلام آشنا شده و به این دین مشرّف شده‌اند.

### دفتر آیت الله العظمی مكارم شیرازی

سوال:  
به نام خدا سوال من از ایشان این است كه ایا قمه زدن در خفا و آشكار جایز است یا خیر؟  
با تشكر  
جواب:  
در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام كه از افضل قربات محسوب می شود باید از انجام اعمالی كه موجب وهن مذهب و یا آسیب به بدن می شود اجتناب كرد.  
سوال:  
لخت شدن در مجالس سینه زنی اشكالی دارد؟  
جواب:  
در صورتی كه زنان حضور داشته باشند این كار حرام است و اگر زنان هم نباشند اشكال دارد.  
سوال:  
بردن الفاظی چون «ما همه سگ حسینیم» در مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام اشكالی دارد؟  
جواب:  
عزاداری خامس آل عبا از مهمترین شعائر دینی است ولی باید از سخنان و اشعاری كه متناسب با عزاداران اهل البیت نیست جداً خودداری شود زیرا حضرت سیدالشهدا از این گونه امور بیزار است.  
سوال:  
در پایان بعضی ها بعد از مجالس تولد ائمه اطهار علیه السلام، به سینه زنی برای امام حسین علیه السلام می پردازند. نظر شما در این باره چیست و آیا این كار درستی هست؟  
جواب:  
خوب است در مجالس عزا به عزاداری و در مجالس تولد آن بزرگواران به جشن و شادی پرداخته شود.

### دفتر استفتائات مقام رهبری

سوال:  
به نام خدا سوال من از ایشان این است كه ایا قمه زدن در خفا و آشكار جایز است یا خیر؟  
با تشكر  
جواب:  
بسمه تعالی - جایز نیست مطلقا - موفق و موید باشید  
سؤال:  
آیا استفاده از زنجیرهایی كه دارای تیغ هستند و در برخی كشورها متداول است، در عزاداری جایز می باشد؟  
جواب:  
اگر استفاده از زنجیرهای مزبور موجب وهن مذهب در برابر مردم شود و یا باعث ضرر بدنی قابل توجهی گردد، جایز نیست.  
سؤال:  
مراسم شبیه خوانی كه در حال حاضر در خیلی جاها مرسوم است. چه حكمی دارد؟  
جواب:  
تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر دروغ و باطل نباشد، مفسده‌ای هم نداشته باشد و موجب وهن مذهب هم نشود، اشكالی ندارد، لكن بهتر است بجای آن مجالس وعظ و ارشاد و ذكر مصائب حسینی و مرثیه خوانی برپا شود.  
سؤال:  
قمه زنی در روز عاشورا چه حكمی دارد؟  
جواب:  
قمه زنی علاوه بر اینكه عرفاً از مظاهر حزن و اندوه شمرده نمی شود و در زمان ائمه (علیهم السلام) و پس از آن نیز سابقه ندارد و تأییدی از ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز در مورد آن - نه به شكل عام و نه به شكل خاص - نشده است، در حال حاضر وهن مذهب شمرده می شود و جایز نیست.  
سؤال:  
آیا هروله كردن در موقع سینه زنی (بالا و پایین پریدن) صحیح است؟  
جواب:  
اگر موجب وهن مذهب یا مؤمنین یا مراسم عزاداری معصومین «علیهم السلام» باشد، جایز نیست و در هر حال بهتر است مؤمنین مراعات شؤون عزاداری معصومین «علیهم السلام» بویژه سید و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین «علیه السلام» را بنمایند.  
سؤال:  
استفاده از آلات موسیقی (مانند ارگ) و یا استفاده از طبل و سنج در مراسم عزاداری ائمه معصومین «علیهم السلام» چه حكمی دارد؟  
جواب:  
استفاده از آلات موسیقی، مناسب با عزاداری سالار شهیدان علیه السلام نیست و شایسته است مراسم عزاداری به همان صورت متعارفی كه از قدیم متداول بوده برگزار شود.  
البته استفاده از طبل و سنج به نحو متعارف اشكال ندارد.  
سؤال:  
آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان معصوم «علیهم السلام» مكروه است؟  
جواب:  
كراهت آن ثابت نیست، بلكه اگر برای تعظیم شعائر باشد دارای اجر و ثواب نیز خواهد بود.

### دفتر آیت الله العظمی سیستانی

سؤال:  
پهن كردن سفره هفت سین در ایام ماه محرم چه حكمی دارد؟  
جواب:  
كارهائی كه نوعا بی مبالاتی به مصائب اهل بیت علیه السلام شمرده شود باید ترك شود.  
سؤال:  
نظر شریف را در خصوص دست زدن در مراسم مذهبی كه به مناسبت تولد اهلبیت علیه السلام برگزار می گردد اعلام فرمائید.  
جواب:  
كف زدن مانعی ندارد ولی مناسب است كه در مجالس ائمه علیه السلام به جای صلوات و ذكر قرار نگیرد.  
سؤال:  
سینه زنی با زنجیر كه در هند و پاكستان معمول است از نظر شرعی چه حكم دارد؟  
جواب:  
بهتر است به نحو معمول و متعارف عزاداری كنند.  
سؤال:  
در بعضی از مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام بعضی از افراد پیراهن های خود را درمی آورند آیا اشكال دارد و به طوری كه افراد نزدیك آنها از بوی عرق در اذیت هستند آیا این پیراهن درآوردن اشكال ندارد؟  
جواب:  
مانعی ندارد.  
سؤال:  
نظر آقا در مورد فعل سینه زدن و عریان شدن چیست ?  
جواب:  
مانعی ندارد.  
سؤال:  
میخواستم بدانم كه اگر انسانی فقط در مراسم عزاداری و یا به وسیله نوارهای عزاداری گریه‌اش بگیرد بگیرد اینكه در خلوت و تنهایی خودش نمیتواند گریه كند نشانه كم بودن درجه اخلاص وی است؟  
لطفاً توضیح بفرمایید.  
جواب:  
خیر چه بسا انسان در جمع و از مستقیم شنیدن واقعه بهتر آن را ترسیم میكند و این موجب تأثر بیشتر میگردد.  
سؤال:  
آیا زنجیر زنی و سینه زنی و شبیه ذوالجناح و علم و آلات لهو استعمال كردن كه توأم با غناست و مؤمنین را به گریه وا می دارند حكمش چیست؟  
جواب:  
خواندن اشعار و مراثی اگر بنحو غنا باشد بنا بر احتیاط جائز نیست.  
سؤال:  
استفاده از طبل و سنج در دسته جات سینه زنی سید الشهداء علیه السلام آیا جائز است؟  
جواب:  
مانعی ندارد.  
سؤال:  
آیا جائز است در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام به بدن جراحت وارد كرد؟  
جواب:  
مانعی ندارد.  
سؤال:  
آیا سینه زن در مراسم عزاداری ائمه اطهار علیهم السلام در شرع مقدس توصیه شده است؟  
و آنرا به عنوان یك امر مستحبی میشناسد؟  
جواب:  
سینه زدن از مصادیق جزع است كه بر ائمه علیهم السلام، مستحب است.  
سؤال:  
امروزه مشاهده می شود كه در مجالس سینه زنی بعضی از مردم لباسهای خویش را بیرون آورده و به صورت لخت سینه می زنند.  
آیا چنین عملی منافی شان ائمه علیهم السلام نمیباشد؟  
و آیا اصلا چنین عملی جایز است؟  
جواب:  
اشكال ندارد.  
سؤال:  
حكم سینه زدن در مصیبت افراد غیر معصومین چگونه است؟  
جواب:  
می توانند در مصیبت دیگران برای عزاداران سید الشهداء علیه السلام سینه زنی كنند.  
سؤال:  
لخت شدن در مراسم سینه زنی چه حكمی دارد؟  
جواب:  
اشكال ندارد.

### آیت الله العظمی صافی گلپایگانی

سؤال نظر مبارك راجع به طبل و سنج جهت هماهنگ نمودن سینه و زنجیر زدن در عزاداری ماه محرم چیست؟  
جواب مراسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام كه به صورت مجالس روضه و سخنرانی و حركت هیئتهای عزا برگزار می شود از شعائر بزرگ مذهب و موجب احیاء آثار اهل بیت علیهم السلام و از علائم شعور دینی و تبلور احساسات مذهبی است باید مظاهر آن مظاهر ایمانی بوده و هر چه از آلایش استعمال این وسائل و آلات منزه تر باشد و ساده و بی پیرایه تر برگزار شود شكوه معنوی آن برتر و جلوه های آموزنده آن بیشتر می شود این پیرایه‌ها و آلایش ها خصوصاً استفاده از آلات لهو كه شرعاً ممنوع است از حال عزا و سوگواری و توجه به مفاهیم بلند و آموزنده این مراسم مانع می شود امید است در برگزاری این شعائر همگان موفق و مشمول عنایات خاصه حضرت بقیة اللّه ارواح العالمین له الفدا باشند.  
سؤال نظر به اینكه روش جمعی از محبین و شیفته گان عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین7 عزاداری بنحو سنتی اعم از سینه زدن و زنجیر زدن بوده و می باشد اخیراً بعضی در زدن زنجیر شبهه كرده‌اند نظر حضرتعالی در این باره چیست؟  
جواب ان للحسین علیه السلام حرارة مكنونة فی قلوب المؤمنین لا تبرد أبداً سینه زنی و زنجیر زنی در عزای سید مظلومان حضرت أبی عبدالله الحسین سید الشهداء علیه السلام از شعائر مذهبی است و موجب احیاء حقّ و زنده نگهداشتن مراسم عاشورا یعنی بهترین و والاترین جلوه جهاد فی سبیل الله و فداكاری و جانبازی بندگان صالح خدا مخصوصاً حضرت امام حسین و اهل بیت بزرگوارش:  
و قیام آنان در برابر باطل به گونه ای كه ابعاد آن قیام الهی فوق حدّ تصور است می باشد چنانچه عزاداری به صورت نوحه خوانی و گریه كردن و گریاندن بسیار مطلوب و مرغوب و موجب اجر و مورد تأكید ائمه اهل بیت است.  
سؤال اگر فردی طوری سینه یا زنجیر بزند كه بدنش كبود یا قرمز بشود آیا باید كفاره بدهد؟  
جواب اگر ضرر «مُعتَد بِه» برای بدن نداشته باشد در عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام مانعی ندارد  
سؤال به مناسبت ایام محرم و صفر و ایام وفات و شهادت ائمه اطهار علیهم السلام مراسم تعزیه برگزار می شود و این مراسم به نحوی است كه بعضی افراد نقش امام معصوم یا نقش شخصیتهایی برجسته مثل حضرت عباس علیه السلام را اجرا می كنند و در بعض تعزیه‌ها كسانی كه این نقشها را به عهده می گیرند دارای اخلاق و سابقه درخشانی نیستند فقط به جهت اینكه خوب برنامه اجرا می كنند آن نقش را بعهده می گیرند، نظر مبارك را نسبت به اصل موضوع و اینكه نقش امام معصوم را به نمایش می گذارند بیان نمائید؟  
جواب بطور كلی تعزیه خوانی چنانچه مشتمل بر محرمات نباشد اشكال ندارد. و درخشان بودن سابقه تعزیه خوان شرط نیست ولی اگر سوء سابقه خصوص سوء حال فعلی عرفاً توهین باشد نباید آن اشخاص مجری باشند و اصولاً مناسب این است كه عزاداری حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام به صورت مجلس روضه خوانی برگزار شود تا سخنرانان عالم و وعاظ و روضه خوانهای متعهد ضمن ذكر مصائب آن بزرگواران با ذكر فضائل و مناقب و تاریخ زندگی ایشان و بیان احادیث و احكام و تبلیغ معارف اسلام و دفع بِدَع و شبهات، مردم را آگاه و به مكتب اهل بیت علیهم السلام هدایت و ارشاد نمایند.  
سؤال آیا دست زدن در مجالس مولودی ائمه اطهارعلیهم السلام جایز است و همچنین اگر در هنگام دست زدن، بدن و شانه‌ها باریتم شعر تكان بخورد، چه حكمی دارد؟  
جواب لهو است و اشكال دارد و مخصوصاً اشكالش در صورت دوّم بیشتر است و مشابه مجالس رقص و سماع بعض فرق باطله است و علاوه با احترام و قداست این مجالس عزیز مناسب نیست و معلوم نیست این چه گرایشی است كه بعضی به امور لهویه و ملاهی پیدا كرده‌اند و چه شیطانی پشت ترویج این حركات است.  
سؤال چند صباحی است كه در ایام موالید ائمه اطهار علیهم السلام مجالس با شكوه و با عظمتی جهت سرور و شادباش می گیرند، امّا در مجالس زنانه، خانم جلسه زنان حاضر در جلسه مكلف می كند كه برخیزند و برقصند تا این كه حاجت خویش را بگیرند زیرا استدلالشان این است كه خود ائمه به ما گفته‌اند در شادی ما شاد و در غم ما غمناك باشید.  
جواب رقص زن فقط برای شوهر به تنهائی جایز است و در سایر موارد حرام می باشد، و خشنودی ائمه اطهار سلام اللّه علیهم اجمعین با عمل حرام انجام نمی گیرد و آنچه فرموده‌اند یفرحون لفرحنا مقصود این نیست كه مجلس معصیت گرفته شود و اعمال خلاف شرع در آن صورت بگیرد كما آن كه سیره افراد لاابالی و غیر متشرع در مجالس چنین است خداوند متعال گویندگان و شنوندگان را به آنچه وظیفه شرعی آنهاست هدایت فرماید تا با برداشت غلط از آیات و روایات موجبات اضلال مردم را فراهم ننمایند.  
سؤال شركت در مراسمی كه بعنوان جشن ولادت ائمه معصومین:  
جهت شادی به كف زدن و دست زنی نسبتاً شدید مشغول میشوند چه حكمی دارد؟  
جواب اگر كف زدن با نحوه خاصی كه تناسب با مجالس لهو دارد انجام شود جایز نیست و شركت در آن مجلس هم جایز نیست به نحو كلی در اینگونه مراسم مناسب است به ذكر مدایح ائمه:  
بپردازید كه هم موجب سرور است و هم ثواب و نیز یادآوری فضائل آن بزرگواران كه موجب تشدید محبّت و ولایت و بالنتیجه تكمیل معرفت خواهد شد و دست زدن بر خلاف شأن اینگونه مجالس است علاوه بر اینكه ممكن است تدریجاً امور دیگری هم كه قطعاً جایز نیست در این مجالس وارد شود.  
سؤال در مراسم تولد یا رحلت ائمه اطهار آیا زدن نی اشكال دارد یا نه؟  
جواب در موارد مذكوره و غیر آن مطلقاً حرام است.  
سؤال در ایام محرم و صفر كه شخصی لباس مشكی پوشیده آیا اگر با همین لباس نماز بخواند و چون به منظور امام حسین علیه السلام پوشیده است باز هم برای نماز كراهت دارد؟  
جواب چون بعنوان اظهار حزن پوشیده و از این جهت دارای رجحان است ممكن است در مورد سؤال كراهت آن مرتفع شود.  
سؤال برخی از ذاكرین در مدائح اهلبیت:  
تعبیراتی را بكار می برند كه بنظر می رسد با شأن اهلبیت:  
منافات دارد، آیا بكار بردن اینگونه الفاظ چه صورت دارد؟  
جواب باید از بهترین مدایح كه مشتمل بر مضامین صحیح و اقتباس از آیات و احادیث و نكات شعری ادیبانه و دور از غلو است، استفاده شود.  
سؤال نظر شرع را در مورد نقالی بیان فرمائید.  
جواب نقّالی اگر نقل صحیح تاریخ زندگی و اخلاق و سیره انبیاء عظام و ائمه طاهرین علیهم السلام باشد اشكالی ندارد بلكه مفید و مستحب است ولی اگر از روی شمایل و نقش باشد همان ذهنیت های غیر واقعی را در اذهان ترسیم می نماید  
و در بعضی موارد خلاف ادب و احترام می شود.  
والله العالم

### آیت الله العظمی سید محمد حسینی شاهرودی

سؤال:  
نظر حضرتعالی نسبت به مراسم عاشورا و زنجیر زدن و سینه زدن و حركت مشعل ها چیست، و اگر انجام این كارها برای انسان ضرر جانی و بدنی داشت چگونه است؟  
جواب:  
زنجیر زدن وسینه زدن و حركت مشعل جایز است تا جائی كه تلف نفس یاضرر مهم بدنی یا وقوع در حرام نباشد، و انجام مراسم عاشورا مستحب است چون تعظیم شعائر دینی است  
سؤال:  
آیا تعزیه و شبیه خوانی اشكال دارد؟  
جواب:  
تعزیه و شبیه خانی چنانچه خالی از محرمات باشد اشكال ندارد

### آیت الله العظمی نوری همدانی

سؤال- آیا گوش دادن صداهائی كه همراه موسیقی‌اند و در مدح اهلبیت هم هستند جایز است؟  
جواب:  
در صورتی كه به حدّ غنا برسد اشكال دارد.  
سؤال- بعضی از شعراء و مداحان در شعرهایشان جملاتی مانند قسم خوردم كه تا ابد حیدر پرستم و یا زهرا پرستم به كار می برند آیا بكار بردن چنین جملاتی جایز است یا خیر؟  
و اگر جایز است توضیحش چیست؟  
جواب:  
در صورتی كه مورد سوء استفاده مخالفان قرار گیرد از به كار بردن چنین كلماتی اجتناب شود.  
سؤال - آمدن زنان با وضع نامناسب در دنبال هیئتهای عزاداری كه موجب بروز گناهان و آلودگی هائی می شود چه صورت دارد و برای عزداری بانوان چه روشی را توصیه می فرمائید؟  
جواب:  
در صورتی كه همراه با حرامی نباشد جایز است. بانوان محترمه باید سعی كنند ضمن شركت در عزاداری ها حجاب و عفاف خود را كاملاً رعایت نمایند.  
سؤال- فلسفه سینه زنی چیست؟  
كسی كه لباسش را در می آورد البته به طوری كه نامحرم نبیند و سینه بزند تا اینكه از سینه‌اش خون بیاید حكمش چیست؟  
جواب:  
سینه زنی یك نوع عزاداری و اظهار ارادت نسبت به خاندان عصمت و طهارت است كه از طریق سینه زنی و روضه خوانی و … خاطره فداكاری و جانبازی امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام برای همیشه در خاطره‌ها زنده می ماند. و سینه زدن بطور متعارف عملی ارزشمند و پسندیده است.  
سؤال - دلیل سینه زدن برای ائمه علیهم السلام چه می باشد؟  
جواب:  
سینه زدن برای ائمه علیهم السلام بعنوان تعظیم شعائر دینی و زنده نگاهداشتن خاطره و مظلومیت آنان در طول تاریخ مورد توجّه متشرعه بوده و سبب تقویت و احیاء حق و نشر معارف اهلبیت علیهم السلام است.  
سؤال - الف:  
برهنه شدن مردان در حال سینه زدن و زنجیر زدن در منظر زنان چگونه می باشد؟  
ب:  
آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز می باشد؟  
ه:  
آیا تعزیه خوانی كه مشتمل بر تشبّه مرد به زن و كوچك نمودن حضرت زینب (س) و معرفی حضرت سجاد علیه‌السلام به یك فرد بیمار و پاشیدن نقل و نبات و زدن ساز و امثال آنها جایز می باشد؟  
و شركت در آن چه حكمی دارد؟  
ج:  
آیا تشبّه به اهل بیت علیه‌السلام در نمایش و تعزیه و غیره جایز می باشد؟  
د:  
آیا پوشیدن لباس زنان توسط مردان در شبیه خوانی و استفاده از دهل و شیپور جایز می باشد؟  
جواب:  
در تعزیه خوانی در صورتی كه مطالب را صحیح بخوانند و از غنا اجتناب شود و مرد لباس زن نپوشد و از اجتماع مرد و زن مفاسدی به وجود نیاید اشكالی ندارد و نواختن طبل و سنج نیز بطور متعارف مانعی ندارد و تشبّه به اهلبیت علیهم السلام اشكال دارد و همچنین اگر عملی موجب كوچك شمردن اهلبیت علیهم السلام باشد اشكال دارد.  
سؤال:  
آیا قمه زدن جایز است چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد وظیفه چیست؟  
جواب:  
اشكال دارد  
سؤال:  
حكم علمهائی كه در مراسم عزاداری امام حسین علیه‌السلام از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهائی هستند چیست؟  
جواب:  
طبق متعارف اشكال ندارد.  
سؤال - در ایام عزاداری امام حسین علیه‌السلام نماز اول وقت مقدم است یا عزاداری؟  
جواب:  
همانطور كه امام حسین علیه‌السلام و اصحاب و یارانش در وقت نماز، نماز را بر همه چیز مقدّم داشتند - نماز اوّل وقت را مقدم دارند بهتر است.  
سؤال - آیا برپا كردن مراسم عزاداری یا جشن ائمه علیهم‌السلام و یا میهمانی، بدون اذن شوهر جایز می باشد؟  
جواب:  
در صورتی كه از اموال شوهر باشد جائز نیست  
سؤال - لطمه زدنی كه در مجالس سینه زنی و زنجیر زنی انسان بخود وارد می كند در مصیبت سید الشهداء علیه‌السلام چه حكمی دارد؟  
جواب:  
عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام طبق سنّت متعارف و معمول بین شیعیان اشكال ندارد.  
سؤال - پوشیدن لباس سیاه بعنوان عزاداری برای معصومین و ائمه هدی‌علیهم‌السلام خصوصاً حضرت سید الشهدا علیه‌السلام چه حكمی دارد؟  
خصوصاً اگر كسی بخواهد در طول سال به این عنوان و یا دو ماه محرم و صفر را لباس سیاه بپوشد.  
جواب:  
مانعی ندارد بلكه بعنوان اعلان حزن و اندوه در مصیبت امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام رجحان هم دارد  
سؤال- آیا نذر در این موارد (پوشیدن لباس سیاه برای عزاداری …) منعقد می شود یا خیر؟  
جواب:  
در مواردی كه رجحان داشته باشد نذر منعقد می شود.  
سؤال - نظر مبارك در مورد اشكال و یا عدم اشكال شرعی استفاده از وسائلی مانند طبل و دهل و چنگ و علامت هایی كه مزّین به انواع زینتها می شود و در پیشاپیش دسته‌های عزاداری حركت می دهند چیست؟  
جواب:  
استفاده از ابزار فوق در عزاداری در حدّی كه معمول است اشكال ندارد.  
سؤال- نی زدن همراه با نوحه در مساجد كه موجب حزن و نوعاً با گریه و زاری مستضعفین همراه است و موجب هتك حرمت مسجد نیز نمی گردد چه حكمی دارد؟  
جواب:  
به احتیاط واجب نوحه خوانی در مساجد، همراه نی زدن نباشد

### استفتائات آیت الله مظاهری

سؤال:  
استفاده از آلات موسیقی در مراسم عزاداری چه حكمی دارد؟  
پاسخ:  
استفاده از آلات موسیقی جایز نیست.  
سؤال:  
آیا خوانندگی زن در مجلس عزاداری با علم به این كه مردان نامحرم صدای او را می شنوند، جایز است؟  
پاسخ:  
جایز نیست.  
سؤال:  
وظیفه‌ی بانیان و شركت كنندگان در مقابل مداحانی كه بدون سند معتبر، روضه می خوانند و یا به صورت غنایی می خوانند، چیست؟  
پاسخ:  
اگر می توانند باید نهی از منكر كنند یا در آن جلسه شركت نكنند و باید توجه داشت كه غالب منكراتی كه در مجالس عزاداری پیدا می شود، تقصیر بانیان و بلكه عزاداران نیز می باشد.  
سؤال:  
گاهی در مجالس عزاداری بانوان، صدای آنان با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد، آیا این اعمال اشكال دارد؟  
پاسخ:  
بلی، اشكال دارد و نباید انجام شود.  
و به طور كلی صدای بلندگوهای مجالس عزاداری چه در مساجد و تكایا و چه در منازل و مكان های دیگر هم نباید از حدّ مجلس فراتر رود به ویژه در اوقات استراحت دیگران.  
سؤال:  
لطمه زدن به خود به صورت های متفاوت چه حكمی دارد؟  
(روی كندن و سینه زدن به صورتی كه زخم یا كبود شود)  
پاسخ:  
این گونه اعمال با تنزه عزاداری ها، سازگاری ندارد و امید است با تذكر و تنبه به طور كامل متروك شود.  
سؤال:  
آیا گفتن داستان ها و روضه هایی كه از امام حسین (علیه السلام) چهره ای ناتوان و خار می سازد صحیح است؟  
و به طور كلی بیان داستان و زبان حال تا چه اندازه جایز است؟  
پاسخ:  
در فرض مذكور حرام است و باید در جلسات عزاداری و عرض توسل به محضر ائمه (علیهم السلام) هیچ گونه بدآموزی و وهن تشیع و یا وهن تقدسات، نباشد.

## 20. آثار و بركات عزاداری و گریه بر سیدالشهداء علیه السلام

### سخنی پیرامون عزاداری و گریه بر سیدالشهدا علیه السلام

آثار و بركات سید الشهدا علیرضا رجالی تهرانی  
«گریه» مظهر شدیدترین حالات احساسی انسان است، و علتها و انگیزه‌های مختلفی دارد كه هر یك از آنها نشان دهنده حالتی خاص است. در روایات، بعضی از انواع گریه تحسین شده و از صفات پسندیده بندگان پاكدل خداوند به حساب آمده است، و بعضی از انواع گریه مذموم شمرده شده است.  
گریه، از حالات و انفعالات انسانی است كه با مقدمه‌ای از اندوه و ناراحتی روانی به طور طبیعی به ظهور می رسد، و گاه ممكن است انگیزه‌اش هیجانات تند روانی باشد.  
مثل شوق و ذوقی كه از دیدار محبوب پس از زمانی طولانی ناشی می شود.  
همچنین گاهی هم گریه كردن حاكی از عقاید مذهبی انسان است با این توصیف، از آنجایی كه گریه عملی طبیعی و ای بسا غیر ارادی است؛ لذا نمی شود مورد امر و نهی و حسن و قبح قرار گیرد، بلكه آنچه كه مورد حسن و قبح است، مقدمات و انگیزه‌های گریه می باشد.  
چنانكه گفته‌اند:  
«تو آنی كه در بند آنی».  
در اینجا برای اینكه بدانیم گریه بر سیدالشهدا علیه السلام چگونه گریه‌ای است و چه تأثیرات و بركاتی می تواند داشته باشد، بهتر آن است كه اشاره‌ای به انواع گریه كنیم تا بعد از آن، نوع گریه بر آن حضرت برایمان معلوم گردد.  
1- گریه طفولیت:  
زندگانی انسان با گریه شروع می شود كه همان گریه، نشانه سلامت و تندرستی نوزاد است، و در واقع گریه در آن زمان، زبان طفل است.  
2- گریه شوق:  
مانند گریه مادری كه از دیدن فرزند گمشده خویش پس از چندین سال سر داده می شود.  
و این گریه‌ای است كه از روی هیجان و احیاناً جهت سرور و شادی به انسان دست می دهد.  
3- گریه عاطفی و محبت:  
محبت از عواطف اصیل انسانی است كه با گریه انس دیرینه دارد. مثلاً محبت حقیقی به خداوند حسن آفرین است و برای قرب به او باید اشك محبت ریخت.  
صنما با غم عشق تو چه تدبیر كنم  
تا به كی در غم تو ناله شبگیر كنم  
4- گریه معرفت و خشیت:  
انجام عبادات خالصانه و تفكر در عظمت آفرینش و كبریایی خداوند، و همچنین اهمیت تكالیف و مسئولیتهای انسانی باعث می گردد كه نوع خاصی از خوف، در درون انسان ایجاد شود و این خوف، خوفی است كه از روی معرفت به خداوند و تهذیب نفس به دست می آید كه «خشیت» نامیده می شود.  
5- گریه ندامت:  
از عوامل اندوه زدایی كه منجر به گریه می گردد، محاسبه نفس و حسابرسی شخصی است، و همین حسابرسی باعث می شود كه انسان به گذشته خود فكر كند و با حسابرسی، جبران كوتاهی و خطاها را بكند و اشك حسرت و ندامت از چشمانش جاری نماید، این گریه، نتیجه توبه و بازگشت به خداست.  
اشك میغلتد به مژگانم به جرم رو سیاهی  
ای پناه بی پناهان، مو سپید روسیاهم  
روز و شب از دیدگان اشك پشیمانی فشانم  
تا بشویم شاید از اشك پشیمانی گناهم  
6- گریه پیوند با هدف:  
گاهی قطره‌های اشك انسان، پیام آور هدفهاست. گریه بر شهید از این نوع گریه است. گریه بر شهید خوی حماسه را در انسان زنده می كند و گریستن بر سیدالشهدا علیه السلام خوی حسینی را در انسان احیا می كند، و خوی حسینی چنان است كه نه ستم می كند و نه ستم می پذیرد. آن كسی كه با شنیدن حادثه كربلا قطره اشكی از درون دل بیرون می فرستد، صادقانه این پیوند با هدف والای سیدالشهدا علیه السلام را بیان می كند.  
7- گریه ذلت و شكست:  
گریه افراد ضعیف و ناتوانی كه از رسیدن به اهداف خود مانده‌اند و روح و شهامتی برای پیشرفت در خود نمی بینند.  
با ذكر این مطلب، حال باید بررسی كرد كه گریه بر حسین علیه السلام از چه نوع گریه است. هر كس با اندك توجهی خواهد دانست كه گریه بر حسین علیه السلام گریه محبت است، آن محبتی كه در دلهای عاشقانش به ثبت رسیده است. گریه بر او، گریه شوق است، زیرا قسمت زیادی از حماسه‌های كربلا، شوق آفرین و شورانگیز است و به دنبال آن سیلاب اشك شوق به خاطر آن همه رشادت، فداكاری، شجاعت و سخنرانیهای آتشین مردان و زنان به ظاهر اسیر، از دیدگان شنونده سرازیر می گردد و نیز گریه معرفت و پیوند با هدف متعالی و انسان ساز او است؛ و به تعبیر امام خمینی (ره) گریه سیاسی است كه فرمود:  
«ما ملت گریه سیاسی هستیم، ما ملتی هستیم كه با همین اشكها سیل جریان می دهیم و سدهایی را كه در مقابل اسلام ایستاده است خرد می كنیم».  
هزار سال فزون شد ز وقعه عاشورا  
ولی ز تعزیه هر روز، روز عاشور است  
هیهات كه گریه بر حسین علیه السلام گریه ذلت و شكست باشد، بلكه گریه پیوند با سرچشمه عزت است، گریه … نیست، بلكه گویا است، گریه سرد كننده نیست، بلكه حرارت بخش است، گریه بزدلان نیست، بلكه گریه شجاعان است، گریه یأس و ناامیدی نیست بلكه گریه امید است، و بالاخره گریه معرفت است و گریه معرفت در عزای حسین علیه السلام از انحراف و تحریف در قیام آن حضرت جلوگیری می كند و شاید به همین جهت باشد كه در فضیلت گریه بر سیدالشهدا علیه السلام روایات متعددی وارد شده است. از آن جمله، روایتی است كه  
امام صادق علیه السلام فرمود:  
«گریه و بی تابی در هر مصیبت برای بنده مكروه است، مگر گریه بر حسین بن علی علیه السلام كه اجر و ثواب نیز دارد». 85  
گریه و عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام دارای آثار و بركات مهمی است كه به برخی از آنها اشاره می شود:

### 1- حفظ رمز نهضت حسینی

از ارزنده‌ترین آثار و بركات مجالس عزاداری و گریه بر ابی عبدالله حسین علیه السلام حفظ رمز نهضت حسینی است.  
به راستی؛ چرا در دوران منحوس سلاطین و پادشاهان جور از برپایی مجالس عزای اهل بیت علیه السلام به خصوص سالار شهیدان جلوگیری می شد؟  
آیا نه این است كه عزای حسینی و امامان شیعه، سبب می شود كه سخنوران و دانشمندان متعهد و انقلابی، مردم را از ظلم‌های حكومتها آگاهی دهند و انگیزه قیام آن حضرت كه امر به معروف و نهی از منكر است به اطلاع مردم برسد؟  
آری، اینگونه مجالس، آموزشگاهها و دانشگاههایی است كه به بهترین روش و زیباترین اسلوب مردم را به سوی دین خوانده و عواطف را آماده می كند و جاهلان و بی‌خبران را از خواب سنگین غفلت بیدار می سازد و نیز در این مجالس است كه مردم، دیانت را همراه با سیاست، از مكتب حسین بن علی علیه السلام می آموزند.  
گریه بر سید الشهدا علیه السلام و تشكیل مجالس عزای حسینی نه تنها اساس مكتب را حفظ می كند، بلكه باعث می گردد شیعیان با حضور در این مجالس از والاترین تربیت اسلامی برخوردار شده و در جهت حسینی شدن رشد و پرورش یابند.  
كدام اجتماعی است كه در عالم چنین اثری را از خود بروز داده باشد؟  
كدام حادثه‌ای است مانند حادثه جانسوز كربلا كه از دوره وقوع تاكنون و بعدها بدینسان اثر خود را در جامعه بشریت گذارده، و روز به روز دامنه آن وسیعتر و پیروی و تبعیت از آن بیشتر گردد؟  
از این رو باید گفت كه در حقیقت مراسم عزاداری حافظ و زنده نگهدارنده نهضت مقدس امام حسین علیه السلام و در نتیجه حافظ اسلام و ضامن بقای آن است.  
تشكیل مجالس عزاداری حسین، نه تنها اساس مكتب را حفظ كرده و می كند بلكه به علاوه سبب آن گردید كه شیعیان با حضور در این مجالس از والاترین تربیت اسلامی برخوردار شده و در جهت حسینی شدن رشد و پرورش یابند.  
«موریس دوك بری» می نویسد:  
«اگر مورخین ما، حقیقت این روز را می دانستند و درك می كردند كه عاشورا چه روزی است، این عزاداری را مجنونانه نمی پنداشتند. زیرا پیروان حسین به واسطه عزاداری حسین می دانند كه پستی و زیر دستی و استعمار را نباید قبول كنند. زیرا شعار پیشرو و آقای آنان تن به زیر بار ظلم و ستم ندادن است.  
قدری تعمق و بررسی در مجالس عزاداری حسین نشان می دهد كه چه نكات دقیق و حیات بخشی مطرح می شود، در مجالس عزاداری حسین گفته می شود كه حسین علیه السلام برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت؛ پس بیایید، ما هم شیوه او را سرمشق قرار داده از زیر دستی استعمار گرایان خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم …» 86.

### 2- ازدیاد محبت به امام، و تنفر از دشمنان آن حضرت

سوزی كه از دل سوخته عاشقان سیدالشهدا علیه السلام به چشم سرایت كرده و از مجاری دو چشم آنها به صفحه رخسار وارد می شود، مراتب علاقه و اخلاص و دلبستگی به خاندان وحی و رسالت را می رساند و این عمل اثری مخصوص در ابقای مودت و ازدیاد محبت دارد.  
گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام از مواردی است كه هیچ انسانی از فرط دلسوزی و انقلاب، طاقت بردباری و تحمل در برابر استماع مصائب او را ندارد، و این گریه و بیقراری، علاوه بر ازدیاد محبت و مهر و مودت، موجب كثرت تنفر و بی‌زاری از دشمنان و قاتلان آن حضرت شده و موجب برائت دوستداران این خانواده از دشمنان ایشان می گردد.  
باری، گریه با آگاهی و معرفت بر امام حسین علیه السلام، در واقع، اعلام انزجار از قاتلان اوست و این تبری از آثار برجسته گریه بر امام حسین علیه السلام است زیرا مردم به ویژه افرادی كه دارای شخصیت هستند از گریه كردن در برابر حوادث تا سر حد امكان امتناع می ورزند، و تا شعله درونی آنان به مرتبه انفجار نرسد حاضر به گریه كردن مخصوصاً در برابر چشم دیگران نیستند، این گریه و عزاداری ابراز كمال تنفر در برابر تعدی و تجاوز و ستمگری و پایمال نمودن حقوق جامعه و به ناحق تكیه زدن بر مسند حكومت آنان می باشد.

### 3- آشنایی با حقیقت دین و نشر آن

یكی دیگر از آثار و بركات مجالس عزاداری سیدالشهدا علیه السلام این است كه مردم در سایه مراسم عزاداری به حقیقت اسلام آشنا شده و بر اثر تبلیغات وسیع و گسترده‌ای كه همراه با این مراسم انجام می گیرد، آگاهی توده مردم بیشتر شده و ارتباطشان با دین حنیف محكمتر و قویتر می گردد. چه اینكه قرآن و عترت دو وزنه نفیسی هستند كه هرگز از یكدیگر جدا نمی شوند و این آگاهی در اقامه ماتم و مراسم سوگواری عترت رسول اكرم صلی الله علیه و آله به خصوص امام حسین علیه السلام به آحاد مردم داده خواهد شد.

### 4- آمرزش گناهان

ریان بن شبیب از امام رضا علیه السلام روایت كرده كه:  
فرمود:  
«ای پسر شبیب، اگر بر حسین علیه السلام گریه كنی تا آنكه اشك چشمت بر صورتت جاری شود، خداوند گناهان كوچك و بزرگ، و كم یا زیاد تو را می آمرزد» 87  
و نیز فرمود:  
«گریه كنندگان باید بر كسی همچون حسین علیه السلام گریه كنند، زیرا گریستن برای او گناهان بزرگ را فرو می ریزد» 89.

### 5- سكونت در بهشت

امام باقر علیه السلام فرمود:  
«هر مؤمنی كه در سوگ حسین علیه السلام اشك دیده ریزد، به حدی كه بر گونه‌اش جاری گردد، خداوند او را سالیان سال در غرفه‌های بهشت مسكن می دهد». 90  
و نیز  
امام صادق علیه السلام فرمود:  
«هر كس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و گریه نماید و یك نفر را بگریاند، بهشت برای هر دوی آنها نوشته می شود.  
كسی كه حسین علیه السلام نزد او ذكر شود و از چشمش به مقدار بال مگسی اشك آید، اجر او نزد خداست و برای او جز به بهشت راضی نخواهد شد».91  
و نیز فرمود:  
«هر كس كه در عزای حسین علیه السلام بگرید یا دیگری را بگریاند و یا آنكه خود را به حالت گریه و عزا درآورد، بهشت بر او واجب می شود» 92.

### 6- شفا یافتن

یكی دیگر از آثار و بركات مجالس عزاداری حضرت سید الشهدا علیه السلام شفا گرفتن است. به طوری كه بارها دیده‌ایم و شنیده‌ایم كه بعضی از عزاداران و گریه كنندگان بر حسین علیه السلام شفا گرفته‌اند.  
نقل است كه مرجع بزرگ شیعه مرحوم آیة الله العظمی بروجردی در سن نود سالگی دارای چشمانی سالم بودند كه بدون عینك خطوط ریز را هم می خواندند و می فرمودند:  
این نعمت را مرهون وجود مبارك حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستم:  
و قضیه را چنین نقل می فرمودند:  
در یكی از سالها در بروجرد بودم، به چشم درد عجیبی مبتلا شدم كه بسیار مرا نگران ساخته بود.  
معالجه پزشكان فایده‌ای نكرد و درد چشم هر روز بیشتر و ناراحتی من افزونتر می گردید، تااینكه ایام محرم شد. در ایام محرم آیة الله فقید، دهه اول را روضه داشتند و دسته‌های مختلف هم در این عزاداری شركت می كردند.  
یكی از دسته‌هایی كه روز عاشورا به خانه آقا وارد شده بود، «هیئت گِلگیرها» است كه نوعاً سادات و اهل علم و محترمین هستند، در حالی كه هر یك حوله سفیدی به كمر بسته‌اند، سر و سینه خود را گل آلود كرده و بطور بسیار رقت بار و مهیج و در عین حال با سوز و گداز فراوان و ذكری جانسوز آن روز را تا ظهر عزاداری می كنند. آقا فرمودند:  
«هنگامی كه این دسته به خانه من آمدند و وضع مجلس با ورود این هیئت هیجان عجیبی به خود گرفته بود من هم در گوشه‌ای نشسته و آهسته آهسته اشك می ریختم و در این بین هم مقداری گل از روی پای یكی از همین افراد گلگیر برداشته و بر روی چشمهای ملتهب و ناراحتم كشیدم، و به بركت همین توسل، چشمانم خوب شد و امروز علاوه بر اینكه مبتلا به درد چشم نشدم، از نعمت بینایی كامل برخوردارم، و به بركت حضرت امام حسین علیه السلام احتیاج به عینك هم ندارم».  
با اینكه همه قوای جسمانی ایشان تحلیل رفته بود با این وجود تا آخرین ساعات زندگانی از بینایی كامل برخوردار بودند.

### 7- گریه كننده بر حسین، در قیامت گریان نیست

رسول اكرم صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:  
«هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی كه برای مصائب حسین علیه السلام گریه كرده باشد، چنین كسی در قیامت خندان و شادان به نعمت‌های بهشتی است». 93  
آن روز دیده‌ها همه گریان شود ز هول  
جز چشم گریه كرده به سوگ و عزای او

### 8- امان از سكرات موت و آتش دوزخ

مسمع گوید:  
حضرت  
امام صادق علیه السلام فرمود:  
آیا متذكر می شوی با حسین چه كردند؟  
عرض كردم:  
آری، فرمود:  
آیا جزع و گریه می كنی؟  
گفتم:  
آری، به خدا سوگند گریه می كنم و آثار غم و اندوه در صورتم ظاهر می شود حضرت فرمود:  
«خدا اشك چشمت را رحمت كند.  
آگاه باش كه تو از آن اشخاصی هستی كه از اهل جزع برای ما شمرده می شوند، به شادی ما شاد و به حزن ما محزون و اندوهناك می گردند. آگاه باش كه بزودی هنگام مرگ، پدرانم را بر بالین خود حاضر می بینی، در حالی كه به تو توجه كرده و ملك الموت را درباره تو بشارت می دهند، و خواهی دید كه ملك الموت در آن هنگام از هر مادر مهربان به فرزندش، مهربانتر است» سپس فرمود:  
«كسی كه بر ما اهل بیت به خاطر رحمت و مصائب وارده بر ما گریه كند، رحمت خدا شامل او می شود قبل از اینكه اشكی از چشمش خارج گردد؛ پس زمانی كه اشك چشمش بر صورت جاری شود اگر قطره‌ای از آن در جهنم بریزد، حرارت آن را خاموش كند، و هیچ چشمی نیست كه گریه كند بر ما مگر آنكه با نظر كردن به كوثر و سیراب شدن با دوستان، خوشوقت می گردد». 94  
با توجه به این روایت شریف باید گفت:  
جایی كه آتش جهنم كه قابل مقایسه با آتش دنیا نیست و به وسیله گریه بر حسین علیه السلام خاموش و برد و سلام گردد، پس اگر در موردی، آتش ضعیف دنیا عزادار حسینی را نسوزاند جای تعجب نیست.  
سید جلیل مرحوم دكتر اسماعیل مجاب (داندان ساز) عجایبی از ایام مجاورت در هندوستان كه مشاهده كرده بود نقل می كرد، از آن جمله می گفت:  
عده‌ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهدا علیه السلام معتقد و علاقه مندند و برای بركت مالشان با آن حضرت شركت می كنند، یعنی در سال مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می كنند. بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله شیعیان، شربت و پالوده و بستنی درست كرده و خود به حال عزا ایستاده و به عزاداران می دهند، و بعضی آن مبلغی كه راجع به آن حضرت است را به شیعیان می دهند تا در مراكز عزاداری صرف نمایند.  
یكی از آنان را عادت چنین بود كه همراه سینه زنها حركت می كرد و با آنها به سینه زدن مشغول می شد. وقتی از دنیا رفت، بنا به مرسوم مذهبی خودشان، بدنش را با آتش سوزانیدند تا تمام بدنش خاكستر شد جز دست راست و قطعه‌ای از سینه‌اش كه آتش، آن دو عضو را نسوزانیده بود.  
بستگان آن دو عضو را آوردند نزد قبرستان شیعیان و گفتند:  
«این دو عضو راجع به حسین شماست» 95.

### 9- تأثیر شعر سرودن در عزای حسینی

امام صادق علیه السلام فرمود:  
«كسی نیست كه برای حسین علیه السلام شعری بسراید و گریه كند یا بگریاند مگر اینكه خداوند بهشت را بر او واجب كرده و گناهانش را می آمرزد».96  
سخنی با حسین علیه السلام  
«حسین!  
ای پرچم خونین حق بر دوش،  
حسین!  
ای انقلابی مرد  
حسین!  
ای رایت آزادگی در دست،  
در آن صحرای سرخ و روز آتشگون  
قیام قامتت در خون نشست، اما  
پیام نهضتت برخاست  
از آن طوفان «طف» در روز عاشورا،  
به دشت «نینوا» نای حقیقت از «نوا» افتاد  
ولی …  
مرغ شباهنگ حقیقت، از نوای ناله «حق، حق» نمی افتد».  
سلام بر تو، ای حسین!  
سلام بر خط شفقگون كربلا، كه خون تو را، ای خون خدا - همواره بر چهره افق می پاشد و غروب هنگام، سرخی آسمان مغرب را به شهادت می گیرد، تا آن جنایت هولناك را هر چه آشكارتر بنمایاند و چشم تاریخ را بر این صحنه همیشه خونین بدو زد و گوش زمان را از آن فریادها تندر گونه آن عاشورای دوران ساز، پر كند.  
ای حسین … ای عارف مسلّح!  
كربلای تو، عشق را معنی كر دو انقلاب تو اسلام را زنده ساخت و شهادت تو، حضور همیشگی در همه زمان‌ها و زمین‌ها بود.  
ای حسین … ای شراره ایمان!  
ای حسین … ای در سكوت سرخ ستم، شهر آشوب!  
در بهت خاموشی و ترس، تلخابه فریاد را در حلقوم شب ریختی و با نامردان تبهكار، مردانه در آویختی.  
عاشورای تو، انفجاری از نور و تابشی از حق بود كه بر «طور» اندیشه‌ها تجلی كرد و «موسی خواهان» گرفتار در «تپه» ظلمت ظلم را از سرگردانی نجات بخشید.  
چه می گویم؟  
… تو تاریخ را به حركت آوردی و زبان زمان را به سرودن حماسه‌های زیبای ایثار و جهاد و شهادت گشودی. لحظه لحظه تاریخ را عاشورا ساختی و جای جای سرزمین‌ها را كربلا …  
خفته بودیم و بی خبر … اما تو، این «مصباح هدایت» و ای «كشتی نجات» گام خسته ما را به تلاش كشاندی و افسردگی یأسمان را به شور امید مبدل ساختی و از سكوت و درنگ و وحشت، به فریاد و هجوم و شجاعتمان رساندی و پای كوفته و پر آبله ما را، تا بام آگاهی و تا برج بیداری فرا بردی. 97  
«ای حسین» …  
تو كلاس فشرده تاریخی.  
كربلای تو، مصاف نیست  
منظومه بزرگ هستی است،  
طواف است.  
پایان سخن  
پایان من است  
تو انتهای نداری … 98  
والسلام‌

### پی نوشتها:

85 وسائل الشیعه  
شیخ حر عاملی ج 10 ص 393 86  
بحارالانوار علامه مجلسی ج 44 ص 284 87  
منتخب كامل الزیارات ابن قولویه ص 165 88  
منتخب كامل الزیارات ابن قولویه ص 168 89  
جلاء العیون علامهء مجلسی ص 462 90  
بحارالانوار علامه مجلسی ج 44 ص 293 91  
وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ج 10 ص 397 92  
داستانهای شگفت آیت الله شهید دستغیب ص 9 93  
اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی 89  
94 خلاصه ای از مقاله <عاشورا> نوشتهء جواد محدثی. 95 <خط خون > موسوی گرمارودی.

## 21. امام خمینی و عزاداری امام حسین علیه السلام

### مشخصات كتاب

نویسنده : علی دوانی  
ناشر : علی دوانی

### مقدمه

در سال 1328 شمسی كه برای ادامه تحصیل به شهر مقدس قم آمدم، و آیت الله العظمی امام خمینی - رضوان الله علیه - را در مجالس عزاداری می‌دیدم، به تعبیر امروز، «فرهنگ عاشورا» در نظرم مجسم می‌شد. امام در بعضی از مجالس سوگواری ائمه اطهار - علیهم السلام - كه در مسجد بالاسر حضرت معصومه - سلام الله علیها - یا منزل مرحوم آیت الله العظمی بروجردی برگزار می‌شد، چنان باوقار و آرام می‌نشستند و گوش به سخنان واعظ یا روضه خوان داشتند كه نظر هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌كرد.امام در آن زمان، استاد سرشناس حوزه و مدرس علوم عقلی بودند. قامت رسا و قیافه جالب و آرامش خاص ایشان طوری بود كه چه در راه رفتن و چه در نشستن در مجالس نظر بینندگان را جلب می‌كرد، و كسی را در میان جمع علمای حوزه مانند ایشان نمی‌دیدیم.هنگامی كه واعظ به «گریز» می‌رسید، یا روضه خوان شروع به خواندن روضه می‌كرد، حاج آقا روح الله خمینی نخستین كسی بود كه دستمال سفید و تمیز خود را از جیب در می‌آورد و به صورت می‌گرفت و گریه را سر می‌داد. اگر تكیه بر دیوار داده بودند، بدون حركت و تكانی می‌گریستند، و چنانچه خم می‌شدند، می‌دیدی كه چطور می‌لرزند و اشك می‌ریزند، و همین كه دستمال از صورت برمی‌گرفتند، صورتی پراشك و چشمانی اشك ریخته را می‌دیدی كه همان نیز دیگران را به گریستن و اشك ریختن در عزای شهیدان كربلا یا ائمه اطهار (ع) ترغیب می‌كرد.اصولا نشستن امام در مجالس عزاداری و گوش دادن به وعظ واعظ یا روضه روضه خوان حال و هوای خاصی داشت؛ آرام، ساكت، موثر و تمام گوش و چشم بودند؛ گوش به مطلب و چشم به گوینده داشتند. این طرز نشستن در مجالس سوگواری و آمادگی برای گریستن در عزای امام حسین - علیه‌السلام - و شهیدان كربلا را در كمتر عالمی دیده‌ام: «و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء». حتی در یك مورد هم دیده نشد كه امام در پای منبر و هنگام سخنرانی واعظ - هر كه بود - با ذكر مصیبت ذاكر، با اشخاص پهلو دست خودشان صحبت كنند؛ زیرا بی‌احترامی به منبر و منبری بود، بعكس آنچه میان بسیاری از علما مرسوم است، بخصوص علمای نجف كه آن را شأنی برای خود می‌دانستند.امام به طرز نشستن در مجالس سوگواری اهل بیت و گوش دادن به وعظ واعظ یا روضه روضه خوان، و گریستن به هنگام شنیدن مصایب شهدای كربلا به همه نشان دادند كه «فرهنگ عاشورا» را باید پاس داشت و حریم آن را نگاه داشت.

### نظرات انحرافی نسبت به فرهنگ عاشورا

در ایام انقلاب و پس از واقعه 15 خرداد 1342 و بخصوص بعد از تبعید امام خمینی به تركیه، و سالها پس از آن كه در نجف اشرف اقامت اجباری داشتند، گروههای غیر اسلامی در صف انقلابیون مسلمان رخنه كرده بودند، و به عنوان اینكه همگی در مبارزه و ضدیت با رژیم شاه وحدت نظر داریم و مشترك هستیم، كم كم صحبت از این بود كه: باید به فكر «خلق» بود، و نباید خیلی پایبند روضه و گریه و زاری باشیم. گریه چه دردی را درمان می‌كند، و روضه با نگاهداری خشم نسبت به دستگاه جبار منافات دارد!».گاهی جوانهایی - حتی مذهبی با قیافه‌های مذهبی - پای منبرها حضور می‌یافتند و به وعاظ و سخنگویان دینی رهنمود می‌دادند كه باید اینطور صحبت بكنید، تا جوانها پای منبرتان حاضر شوند، كمتر روضه بخوانید و سعی نداشته باشید كه مردم را بگریانید، بگذارید عقده‌شان خالی نشود و دست از مبارزه بر ندارند!با كمال تأسف، بسیاری از اهل منبر هم فریب آنها را می‌خوردند و تصور می‌كردند روضه و گریستن در سوگ شهدای كربلا با مبارزه منافات دارد، و به طور ناخودآگاه در دام آن نااهلان افتاده بودند، و همانا نیز كار وعاظ و روضه خوانان دلسوز را مشكل می‌كرد.از یك طرف رسم بود و مردم انتظار داشتند مخصوصا در ماه محرم و صفر و شبها و روزهای وفیات ائمه اطهار (ع) كه منبری‌ها در پایان منبر ذكر مصیبت كنند و روضه بخوانند، و از طرفی جوانان انقلابی سعی داشتند گوش به روضه ندهند و هنگام ذكر مصیبت گریه نكنند. سخنرانان دینی غیر روحانی هم كه در گوشه و كنار در مساجد یا مجالس سخنرانی می‌كردند، این آتش را دامن می‌زدند، و خود آنها و فریب خوردگانشان روضه خوانی و گریه كردن را استهزا می‌كردند.مشكل كار بیشتر در این بود كه بعضی از منبری‌های انقلابی یا انقلابی نما طوری وانمود می‌كردند كه گریه كردن و روضه خوانی مورد نظر امام نیست و با هدف ایشان منافات دارد. این مطلب هم طوری جا افتاده بود كه هر چه ما می‌گفتیم، اینطور نیست، امام خمینی را ما دیده‌ایم، ایشان علاقه خاصی به روضه دارند، و در مجالس بیش از دیگران گریه می‌كنند، ولی حرف ما خریدار نداشت، و كار امثال ما را حركت انحرافی در جهت پیش بردن انقلاب می‌دانستند!در این باره گاهی از امام استفتا می‌شد، امام هم طوری جواب می‌دادند كه هم جوانان منحرف نشوند، و هم بی‌احترامی به مجالس عزاداری امام حسین - علیه‌السلام - نشود. ولی اشخاص مرموزی تردید در دست خط امام می‌كردند، و اذهان را مشوب می‌ساختند.محرم سال 1354 در شهر ایلام دعوت بودم. یكی دو بار جوانان باایمانی از كرمانشاه به آنجا می‌آمدند و می‌گفتند یك روحانی سید آمده و در كرمانشاه منبر می‌رود و سعی می‌كند كه در منبر روضه نخواند. نوار یك سخنرانی او را هم آورده بودند و برای من گذاشتند. او می‌گفت، از این همه گریه چه نتیجه‌ای گرفتیم، گریه یعنی چه، و از این قبیل سخنان.

### اوج ضدیت با فرهنگ عاشورا

به طوری كه در چاپ دوم «خاطرات من از استاد شهیدی مطهری» در یك خاطره تحت عنوان «برخوردهای تند جوانان» نوشته‌ام، این جوانان تندرو، به استاد شهید مطهری هم اعتراض داشتند كه چرا روضه می‌خواند و خود هم گریه می‌كند! چون من به این قبیل جوانهای تندرو گوش نمی‌دادم، شبی در دهه دوم محرم، متصدی مسجد جامع نارمك - كه آنجا منبر می‌رفتم - گفت: آقای دوانی! با این جوانها مدارا كنید، اینها دارند خطرناك می‌شوند. چند شب پیش، شب عاشورا، آقای مطهری اینجا منبر بود. روضه حضرت علی اصغر خواند. هم خودش به شدت گریه كرد، و هم اهل مجلس را گریانید. [1] بعد از منبر، همین جوانها جمع شدند و با تشدد و بی‌ادبی خاص گفتند: «آقای مطهری! گریه چه بود كه كردید، و چه اصراری دارید كه ما هم گریه كنیم؟ اگر امام حسین برای مبارزه با ظلم و ظالم قیام كرده و كشته شده كه در راه هدف بوده و كشته شدنش گریه ندارد، و اگر گیر افتاد و كشته شده، كه معلوم می‌شود درست نقشه نكشیده بود و ضعیف بوده و باز هم نباید گریه كرد!».آری كار به این جا كشیده بود كه جوانها، شخصی مانند استاد شهید مطهری را نصیحت می‌كردند، یا اعتراض داشتند كه چرا وقایع كربلا را با گریه كردن و گریانیدن مردم بیان می‌كند. حتی این معنی در شهری مانند اصفهان هم اعمال می‌شد. به یاد دارم مرحوم آیت الله شمس آبادی به من سفارش می‌كرد و می‌گفت: آقای دوانی! سر جدم در منبر روضه بخوان كه این روزها اصفهان وضع خاصی پیدا كرده، و اگر روضه نخوانی پیش خدا مسئولی.این عده از جوانان تندرو و كم مایه و پرمدعا صغری و كبری می‌چیدند، و نتیجه می‌گرفتند كه: «ما طرفدار آیت الله خمینی هستیم و با دستگاه جبار شاه سر ستیز داریم، مبارزه با گریه منافات دارد، تاریخ گفتن و گریه كردن حالت انحرافی دارد، و باعث می‌شود كه مبارزه از مسیری كه دارد منحرف گردد».بسیاری از علمای واقع بین و دلسوز در فكر چاره اندیشی بودند، ولی از سعی خود نتیجه نمی‌گرفتند. منبری‌های معتدل دل خون بودند كه عاقبت این كار به كجا می‌كشد. می‌شنیدیم كه پیوسته اینگونه وقایع در نجف اشرف به اطلاع امام می‌رسد، و ایشان را در جریان امر قرار می‌دهند، و اعلان خطر می‌كنند، و امام هم - چنانكه گفتیم - ناچار بودند تمام جهات را در نظر بگیرند، و از این رو وضع خاصی به وجود آمده بود.

### نمونه اعلای توجه امام خمینی به فرهنگ عاشورا

آقای حاج سید محمد كوثری ذاكر معروف اهل بیت در قم، از سالها پیش روضه خان مخصوص امام بود؛ هم خودش و هم مرحوم پدرش آقا سید علی اكبر كوثری. پدر و پسر كه هر دو از ذاكرین قم بودند، آهنگی پرسوز داشتند و روضه با حالی می‌خواندند. قبلا پدر روضه خوان خاص امام بود، و بعد هم پسر، یعنی آقای سید محمد كوثری این افتخار را داشت كه تا آخر حیات امام، حتی در تهران هم از این توفیق بهره‌مند بود. هر ساله در ایام عاشورا همه مردم از تلویزیون می‌دیدند كه آقای كوثری در حسینیه جماران در مقابل امام ایستاده و روضه می‌خواند، و امام چگونه دستمال سفید به دست گریه می‌كنند.آقای كوثری برای اینجانب نقل می‌كرد - و لابد برای بسیاری دیگر هم نقل كرده است - می‌گفت: «وقتی امام در نجف اشرف بودند، من سفری برای زیارت به كربلا رفتم. در كربلا عده‌ای از فضلای شاگردان امام در قم با هم آشنایی داشتیم مرا دیدند و گفتند، آقای كوثری، به داد امام برس! گفتم موضوع چیست؟ گفتند: می‌دانی كه آقای حاج آقا مصطفی فرزند دانشمند امام به طرز مرموزی جان داده است. كسی گریه امام را در مرگ او ندیده است. یكی دو بار كه طلاب در منزل امام یا در سر تربت حاج آقا مصطفی روضه ایشان را خوانده‌اند، نه تنها امام گریه نكرده، بلكه طلاب را هم منع كرده و گفته‌اند بروید مشغول كارتان شوید. و به خانم، همسرشان نیز فقط گفته‌اند: «مصطفی از الطاف خفیه الهی بود. خدا او را از ما گرفت». می‌گفت: «آنها گفتند، شما زودتر به نجف بروید و خدمت امام برسید و طبق معمول كه اجازه می‌گرفتید و در حضورشان روضه می‌خواندید، روضه‌ای بخوانید و اسم حاج آقا مصطفی را ببرید، بلكه بتوانید امام را در مصیبت فرزندشان بگریانید كه عقده ایشان خالی شود، و خدای نكرده صدمه‌ای نبینند. می‌گفتند، مرگ حاج آقا مصطفی حوزه نجف را عزادار كرده است، لابد ایران و قم نیز همینطور است، ولی خود امام را كسی ندیده كه متأثر باشد و گریه كند».آقای كوثری افزود: «وارد نجف شدم و پس از زیارت، خدمت امام رسیدم، و بعد از تسلیت و مختصر احوالپرسی عرض كردم اجازه می‌دهید طبق معمولم در حضورتان روضه‌ای بخوانم؟ فرمودند: بفرمایید!».پس از مقدمه كوتاهی، هرچه راجع به حاج آقا مصطفی می‌دانستم كه چقدر مورد علاقه امام بود و شخصیتی ممتاز داشت، بیان كردم، و با تكیه به صوت گفتم، حضرت آیت الله! آجرك الله در مرگ فرزند عزیزی همچون حاج آقا مصطفی، چه فرزندی، فرزند دانشمند لایقی...در تمام این مدت، امام بدون تغییر حال گوش می‌دادند و كوچك‌ترین اثری برای گریستن در ایشان پیدا نشد. هر چه به این در و آن در زدم بلكه امام در مرگ فرزند اشكی بریزند نتیجه نداشت. ناچار گریز زدم به كربلا و آمدن امام حسین - علیه‌السلام - به بالین حضرت علی اكبر. همین كه گفتم، قربان غریبیت یا اباعبدالله! وقتی آمدی به بالین فرزند رشیدت علی اكبر، امام دستمال از جیب در آوردند و به قدری گریستند كه تا آن موقع كمتر دیده بودم. هنگامه‌ای شد، و از این طرف به فكر افتادم كه نكند حال امام دگرگون شود، و من از كارم پشیمان شوم. ناچار روضه را طول ندادم و ختم كردم. گریه امام را در ذكر مصیبت امام حسین - علیه‌السلام - و شهدای كربلا دیده بودم، اما نه آن طور كه آن روز دیدم.

### نمونه دیگر

یكی از نزدیكان امام خمینی كه در پاریس در خدمت امام بوده و تمام لحظه‌های شبانه روز معظم له را زیر نظر داشته، نقل می‌كرد كه وقتی در پاریس بودیم من مراقب بودم، هر بار كه اخبار تلفنی را به امام می‌دادند، و می‌گفتند در تهران و فلان شهر چه شده، مردم را كشته‌اند، به فلان جا حمله كرده‌اند، كجا را گرفته‌اند، عده‌ای را بازداشت كرده‌اند، مسجد كرمان را سوزانده‌اند به قم حمله كرده‌اند، و طلاب را دستگیر كرده و به زندان انداخته، یا انقلابیون را در زندان به سختی شكنجه داده‌اند، و از این قبیل اخبار وحشتناك، هر بار حاضران به سختی می‌گریستند، ولی امام فقط گوش می‌دادند و چنان كه شأن یك رهبر انقلابی است، صبر انقلابی می‌نمودند. اما همین كه یكی از حاضران به مناسبت ماه محرم شروع به خواندن روضه می‌كرد، امام آنا چنان منقلب می‌شدند و شروع به گریستن می‌نمودند كه می‌دیدیم اشك مهلت نمی‌دهد. از هر دو چشم امام چنان اشك می‌ریخت كه پهنای صورتشان را می‌گرفت. و در یك كلام به پهنای صورتشان اشك می‌ریختند.راستی این چه حالتی بود كه در امام می‌دیدیم و می‌دیدند؟ این حالت ما را به یاد جد بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین- علیه‌السلام- می‌اندازد كه شاعر می‌گوید:هو البكاء فی المحراب لیلا هو الضحاك اذا اشتد الظراب‌یعنی: علی - علیه‌السلام - دارای دو جنبه متضاد بود: شبانه در محراب صدای گریه‌اش بلند است، ولی در میدان جنگ لبخند بر لب داشت.

### توسل به امام فقید برای احیای فرهنگ عاشورا

پس از بازگشت امام خمینی به وطن و تعیین دولت موقت، چنانكه همه می‌دانیم، امام از تهران به قم رفتند و ماندگار شدند، ولی چون دولت موقت نتوانست انجام وظیفه كند، در حوادث كردستان امام خود به تهران بازگشتند و تا پایان عمر هم در تهران بودند.در ایامی كه امام در قم اقامت داشتند، دو سه هفته مانده به ماه رمضان 1399 خطیب نامی عصر، جناب آقای فلسفی تلفن كردند و فرمودند، ماه رمضان نزدیك می‌شود، من و عده‌ای از وعاظ مشهور تهران عازم قم هستیم كه خدمت امام برسیم، و از ایشان رهنمودی برای ماه مبارك رمضان بگیریم، چون كار چنان حاد است كه فقط با اعلام رسمی امام می‌توان منبر را به صورت اول برگردانید. گفتم، من كه منبری رسمی نیستم. فرمودند، باید بیایی، چند اتومبیل جلو خانه ما آماده است، فردا فلان ساعت حركت می‌كنیم، حتما باید بیایی. به خانه جناب آقای فلسفی رفتیم و عازم قم شدیم. به امام اطلاع دادند كه آقای فلسفی با وعاظ مشهور تهران آمده‌اند كه برای ماه رمضان رهنمود بگیرند.امام تشریف آوردند و در جمع ما نشستند. جناب آقای فلسفی در سخنان كوتاهی گفتند: آقا، اطلاع دارید كه در سنوات اخیر منبر و مسئله گریستن و عزاداری امام حسین چه وضعی پیدا كرده است. به مردم القا كرده‌اند كه عزاداری یعنی چه، و روضه و گریه كردن چه چیزی را حل می‌كند، و از این قبیل مطالب. اهل منبر سخت در فشارند، مردم همه كم و بیش بی‌تفاوت شده‌اند. آمده‌ایم از حضرتعالی رهنمود بگیریم. واقعا تكلیف ما چیست. در منبر بخصوص ماه مبارك رمضان و محرم و صفر اكتفا كنیم به سخنرانی خشك، یا چنان كه سابقه داشته، ذكر مصیبت هم بكنیم و روضه بخوانیم؟ (قریب به این مضمون).

### پاسخ قاطع امام خمینی

امام فقید در پاسخ جناب آقای فلسفی مطالب بسیار جالبی بیان داشتند كه همان نیز نقطه عطفی در احیای فرهنگ عاشورا بود. اگر آن بیانات قاطع و صریح امام نبود، وضع حاكم بر افكار جوانان آن روز رفته رفته «فرهنگ عاشورا» را به دست فراموشی می‌سپرد و معلوم نبود كار به كجا بكشد.درست به یاد ندارم كه رادیو و تلویزیون و جراید چه مقدار از بیانات امام را منعكس كردند، ولی هر چه بود، قضیه در اندك زمانی در همه جا انعكاس یافت و به اصطلاح سد شكسته شد و راه را برای اشاعه فرهنگ عاشورا گشود.جالب است كه اوج انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی از بیانات آن حضرت در روز عاشورای سال 1383 و 12 محرم آن سال، مطابق 15 خرداد 1342 آغاز شد و به ثمر رسیدن آن هم با راهپیماییهای میلیونها نفری مردم تهران و شهرستانها در روزهای تاسوعا و عاشورا و اربعین سال 1399 قمری بود، كه به دنبال آن شاه از كشور خارج شد و امام فقید در 12 بهمن 1357 پس از چهارده سال دوری از وطن به كشور بازگشتند و انقلاب اسلامی را در 22 بهمن همان سال به ثمر رساندند، و در 12 فروردین 1358 جمهوری اسلامی ایران را تاسیس نمودند.

### روضه و گریه، اسلام را حفظ كرده است

در آن جلسه امام خمینی - قدس سره - در پاسخ آقای فلسفی سر آمد وعاظ و خطبای ایران، ضمن بیانات مفصلی تصریح كردند كه اگر روضه و گریه و نوحه سرایی و عزاداری امام حسین (ع) و شهدای كربلا نبود، اسلام با اعمال بنی‌امیه از بین رفته بود. كربلا و فرهنگ عاشورا، اسلام را حفظ كرد، و باید این مكتب به همان سبك سنتی آن حفظ شود. سرآغاز و قسمتی از بیانات امام بدین گونه است: بسم الله الرحمن الرحیممن چند جمله راجع به تكالیف كلی روحانیون و اهل محراب و منبر باید عرض بكنم، و بعد از مشكلاتی كه هست. آقایان روحانیون و خصوص اهل منبر، خطبا، اینها سخنگوی اسلام هستند. اگر حكومتی سخنگو می‌خواهد، سخنگوی اسلام، آقایان خطبا هستند... سیدالشهدا به داد اسلام رسید؛ سیدالشهدا اسلام را نجات داد. روضه سیدالشهدا برای حفظ مكتب سیدالشهداست. كسانی كه می‌گویند روضه سیدالشهدا را نخوانید، اصلا نمی‌فهمند مكتب سیدالشهدا چه بوده، و نمی‌دانند یعنی چه. نمی‌دانند این گریه‌ها و این روضه‌ها این مكتب را حفظ كرده.الآن هزار و چهار صد سال است كه با این منبرها، با این روضه‌ها و با این مصیبتها و با این سینه زنیها، ما را حفظ كرده‌اند، و تا حالا اسلام را آورده‌اند.این عده از جوانهایی (كه این طور نیست كه سوء نیت داشته باشند) خیال می‌كنند كه ما باید حرف روز بزنیم، حرف سیدالشهدا حرف روز است، همیشه حرف روز است. اصلا حرف روز را سیدالشهدا آورده است، و به دست ما داده. سیدالشهدا و مكتبش را این گریه‌ها و این مصیبتها و داد و قالها و این دستجات حفظ كرده است.اگر فقط - آدم مقدسی بود و توی اتاق خانه می‌نشست و هی برای خودش زیارت عاشورا می‌خواند و تسبیح می‌گرداند، چیزی باقی نمی‌ماند. هر مكتبی هیاهو می‌خواهد. باید پایش سینه بزنند. هر مكتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه نباشد، تا پایش توی سر و سینه زدن نباشد، حفظ نمی‌شود.اینها اشتباه می‌كنند. بچه‌اند اینها نمی‌دانند كه نقش روحانیت و نقش اهل منبر در اسلام چه هست. این نقش یك نقشی است كه اسلام را همیشه نگه داشته، این گریه‌ها زنده نگه داشته مكتب سیدالشهدا را، این ذكر مصیبتها نگه داشته مكتب سیدالشهدا را.ما باید برای یك شهیدی كه از دستمان می‌رود، علم به پا كنیم، نوحه خوانی كنیم، گریه كنیم، فریاد كنیم، دیگران می‌كنند، دیگران فریاد می‌زنند. فرض كنید وقتی یكی از آنها كشته شود، فرض كنید از یك حزبی یكی كشته بشود، میتینگها می‌دهند، فریادها می‌كنند، این عزاداریها یك میتینگی است برای احیای مكتب سیدالشهدا، و اینها ملتفت نیستند، توجه به مسائل ندارند. همین گریه‌ها این مكتب را تا اینجا نگه داشته، همینهاست كه این نهضت را پیش برده. اگر سیدالشهدا نبود، نهضت هم پیش نمی‌برد! سیدالشهدا همه جا هست: «كل ارض كربلا». همه جا محضر سید الشهداست. همه منبرها محضر سیدالشهداست.همه محرابها از سیدالشهداست.اگر سیدالشهدا نبود، یزید و پدرش و اعقابشان اسلام را منسی كرده بودند. اگر نسیان شده بود، یك رژیم طاغوتی در خارج منعكس شده بود. معاویه و یزید داشتند یك رژیم طاغوتی را معرفی می‌كردند. اگر سیدالشهدا نبود اینها این رژیم طاغوتی را تقویت می‌كردند، و به جاهلیت برمی‌گرداندند. اگر حالا من و تو هم مسلم بودیم، مسلم طاغوتی بودیم، نه مسلم امام حسین!امام حسین اسلام را نجات داد. ما برای آدمی كه اسلام را نجات داده و رفته كشته شده، هی سكوت كنیم؟ ما هر روز باید گریه كنیم. ما هر روز باید برای حفظ این مكتب منبر برویم.ممكن است بعضی از آنها سوء نیت داشته باشند. بعضیها هم روی نقشه كار می‌كنند. همان طوری كه زمان رضا خان بود. منتها او قدری نفهمی كرد، و بعدها روی فهمیدگی، جلو همه منبرها را گرفت. نگذاشت كسی منبر برود. محرابها را هم یك جور دیگری گرفت. در همه قم یك مجلس روضه‌ای نداشتند. آن وقتها می‌گفتند یك مجلس آقای صدوقی [2] در شب داشت كه قبل از اذان یا قبل از آفتاب تمام می‌شد.نه این است كه من باب اتفاق رضا خان آمد منبرها را نگذاشت و محرابها را جلویش (را) گرفت و روحانیون را متحد الشكل كرد. نخیر، این مسئله نقشه بود. نقشه هم این بود كه این قوه را بكوبند و این قدرت را از دست ما بگیرند.این قشرهای سیاسی نمی‌دانند كه این منبر و محراب چه خدمتی به این كشور كرده است. اینها اگر ملتی هستند - ما كار نداریم كه آیا به خدا هم كار دارند یا نه - اگر ملی هستند، اگر می‌گویند كشورشان و ملت را می‌خواهند، باید دامن بزنند به این روضه خوانیها، برای اینكه این روضه خوانیها ای ملت را حفظ كرده، این روضه خوانیها و مصیبت (خوانی) و گریه است كه كشور شما را حفظ كرده (است).بله، اگر یك مردمی هستند كه روی همان نقشه‌ای كه مطرح شده است، باید قدرت اسلام و روحانی و خطیب گرفته بشود تا راه باز بشود برای آنهایی كه باید استفاده كنند، و استفاده هم كردند، آنها مردم دیگری هستند كه با آنها نمی‌توانیم حرف بزنیم. اما سایر مردم؛ اینهایی كه به مسجد می‌آیند، منبر را گوش می‌كنند، مطالب را گوش می‌كنند، همچو كه به روضه می‌رسند، رد می‌شوند می‌روند! این ارزیاب این است كه ملتفت نیستند روضه چه هست. آن روضه است كه این محراب، این منبر را حفظ كرده، اگر آن روضه نبود، این منبر هم نبود، این مطالب هم نبود. ما باید برای شهیدمان گریه كنیم، فریاد كنیم، مردم را بیدار كنیم.البته یك مطلبی هم كه بین همه ما باید باشد، این است كه به مردم بفهمانیم كه همه‌اش این نیست كه ما می‌خواهیم ثواب ببریم. قضیه این است كه ما می‌خواهیم پیشرفت كنیم. سیدالشهدا هم كه كشته شد، نه اینكه رفتند یك ثوابی ببرند. ثواب برای او خیلی مطرح نبود، رفت كه مكتب را نجات بدهد. اسلام را پیشرفت بدهد. اسلام را زنده كند. شما هم كه دارید نوحه خوانی می‌كنید، حرف می‌زنید، خطبه می‌خوانید، نوحه می‌خوانید، مردم را به گریه وادار می‌كنید، مردم هم گریه می‌كنند، همه روی این مقصد باشد كه می‌خواهیم اسلام را با همین هیاهو حفظ كنیم. با این هیاهو، با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شعر خوانی، با این نثر خوانی می‌خواهیم این مكتب را حفظ كنیم، چنانچه تا حالا هم حفظ شده است.باید این نكته هم به مردم گفته شود و تذكر داده بشود كه آقا، قضیه روضه خوانی این نیست كه من یك چیزی بگویم و یكی هم گریه كند. قضیه این است - كه وقایع كربلا - با گریه حفظ شده است، حتی تباكی [3] هم ثواب دارد. خوب، تباكی چرا ثواب دارد؟ برای اینكه تباكی كمك می‌كند به این مكتب.سخن اینها اشتباه است. اینها یك طرف قضیه را می‌بینند و یك طرف دیگر را هم نمی‌بینند، و مع الاسف ما همیشه، یعنی اسلام همیشه مبتلا بوده به این یك طرف دیدنها!این كه روایت است كه اسلام غریب است، از اول غریب بوده، و الآن هم غریب است. [4] برای اینكه آن را نمی‌شناسند، و هیچوقت هم آنطور كه باید شناخته نشده است...». [5] .

### تداوم فرهنگ عاشورا توسط امام فقید

در سالهای پس از بازگشت امام به وطن، چه مدتی كه در قم بودند، و چه سالهایی كه تا پایان زندگانی در تهران و حسینیه جماران به سر می‌بردند، همه در تلویزیون می‌دیدند كه امام فقید پس از شهادت آیت الله شهید مطهری، یا فاجعه حزب جمهوری و شهادت هفتاد و سه چهار تن، آیت الله شهید بهشتی و سایر علما و رجال محبوب و دكتر محمد جواد باهنر نخست‌وزیر روحانی و مورد احترام امام، و هنگامی كه رزمندگان به حضورشان می‌رسیدند و مواردی دیگر، هر گاه امام سخن می‌گفت، و از آن حوادث دردناك یاد می‌كرد و صدای ناله و گریه و زاری حاضران بلند می‌شد، حتی یك بار هم دیده نشد كه امام خم به ابرو بیاورند، فقط آثار تأسف و تأثر در چهره‌شان پیدا بود، ولی همین كه در ایام سوگواری عاشورا آقای كوثری ذاكر اهل بیت از شهدای كربلا نام می‌برد، امام دستمال سفید را از صورت برمی‌داشتند، به خوبی معلوم بود كه چقدر گریسته‌اند. هنوز هم وقتی مردم آن صحنه‌ها را در تلویزیون می‌بینند، منقلب می‌شوند و بی‌اختیار می‌گریند، و این حالت خاص امام فقید در شناخت فرهنگ عاشورا بخوبی در نظرها مجسم می‌شود.همانطور كه گفتیم، مبدأ انقلاب اسلامی توسط امام خمینی، سخنرانی ایشان در روز عاشورا در مدرسه فیضیه قم، و ملتهای آن نیز یاد كربلا و فرهنگ عاشورا بود. ملت ایران و جهانیان دیده‌اند، و هم اكنون در فیلمهای ایام جنگ هشت ساله تحمیلی می‌بینند كه مهیج‌ترین پیشبند رزمندگان اسلام در جبهه‌های حق بر ضد باطل، «یا حسین شهید» و مشهورترین شعار آنها سخن سیدالشهدا در روز عاشورا بود كه می‌گفت: «هیهات منا الذله»، و انقلابی‌ترین نوایی كه سر می‌دادند هم، «برای فتح كربلا، پیش به سوی جبهه‌ها» بود.من عقیده دارم و شاید عقیده همه باشد كه اگر یاد امام حسین و كربلا و فرهنگ عاشورا نبود كه امام فقید در تمام مراحل انقلاب به آن توجه داشتند و همه را به حفظ آن توصیه می‌فرمودند، انقلاب اسلامی ملت ایران به ثمر نمی‌رسید، و جنگ تحمیلی ابر قدرتها به میانداری رژیم بعثت عراق بر ضد ایران اسلامی، بدان گونه پایان نمی‌یافت كه یك وجب از خاك ما به دست دشمن نیفتد، آن هم با فقدان همه گونه امكانات و محاصره همه جانبه ما توسط دول استكباری.

### قبساتی از پیامها و بیانات امام خمینی، احیاگر فرهنگ عاشورا در رابطه با حفظ این فرهنگ كه در تداوم نهضت اسلامی ملت ایران نقش اساسی داشته است

برای اینكه بدانیم امام خمینی - قدس سره - در تمام مراحل نهضت، فرهنگ عاشورا را مد نظر داشته و آن را ضامن نهضت اسلامی و تداوم آن می‌دانسته‌اند، قبساتی از پیامها و بیانات آن حضرت - قدس سره - در مقاطع مختلف زمانی را در این جا می‌آوریم، و توجه خوانندگان را به آن معطوف می‌داریم، تا شاهدی گویا برای منظور ما در این نوشتار كوتاه باشد، كه «امام خمینی احیاگر فرهنگ عاشورا» است.امام خمینی - قدس سره - در پیام رسمی و كتبی خود كه از فرانسه در تاریخ 2 / 11 / 1357 به ملت ایران در رابطه با كشتار وحشیانه رژیم شاه در ماه محرم آن سال داده‌اند، از جمله می‌نویسند:

### محرم، ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خدا

«... سلام و درود بر ملت هوشمند ایران كه با همه اختناق و فشار، از اسلام عدل پرور و مظلومان و مقتولان در راه دیانت دفاع نمودند. رحمت خدا بر مقتولین پانزده خرداد، دوازدهم محرم، و نوزده دی، بیست و نهم محرم امسال. محرم چه ماه مصیبت‌زا، و چه ماه سازنده و كوبنده‌ای است!محرم ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خداست كه با قیام خود در مقابل طاغوت تعلیم سازندگی و كوبندگی به بشر داد، و راه فنای ظالم و شكستن ستمكار را به فدایی دادن و فدایی شدن دانست، و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملتها تا آخر دهر.نهضت دوازده محرم و پانزده خرداد در مقابل كاخ ظلم شاه و اجانب به پیروی از نهضت مقدس حسینی چنان سازنده و كوبنده بود كه مردانی مجاهد و فداكار به جامعه داد كه با تحرك و فداكاری روزگار را بر ستمكاران و خائنان سیاه نمودند...». [6] .

### چرا امام حسین قیام كرد؟

«... حجت ما در نزاع با دستگاه جبار پهلوی، مبارزات حضرت امیر (ع) و حضرت سیدالشهداست. یزید هم یك سلطان و یك قدرتمند بود. یزید هم بساط سلطنت را داشت. بعد از معاویه او بود. حضرت سیدالشهدا به چه جهت با سلطان عصرش طرف شد؟ با «ظل الله» طرف شد، كه نباید سلطان را دست زد؟ سلطان عصری كه شهادتین را سرمی‌داد و می‌گفت. من خلیفه پیغمبر هستم، برای این بود كه یزید یك آدم قاچاق بود. برای اینكه آدمی بود كه می‌خواست ملت اسلام را استثمار كند، و منافع ملت اسلام را خودش و اتباعش بخورد...» [7] .

### محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر

بسم الله الرحمن الرحیم«با حلول ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداكاری آغاز شد؛ ماهی كه خون بر شمشیر پیروز شد؛ ماهی كه قدرت حق، باطل را تا ابد محكوم و داغ باطله بر جبهه ستمكاران و حكومتهای شیطانی زده؛ ماهی كه به نسلها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت؛ ماهی كه شكست ابرقدرتها را در مقابل كلمه حق به ثبت رساند؛ ماهی كه امام مسلمین راه مبارزه با ستمكاران تاریخ را به ما آموخت، ماهی كه باید مشت گره كرده‌ی آزادیخواهان و استقلال طلبان و حقگویان بر تانكها و مسلسلها و جنود ابلیس غلبه كند و كلمه حق، باطل را محو نماید. امام مسلمین به ما آموخت كه در حالی كه ستمگر زمان بر مسلمین حكومت جابرانه می‌كند، در مقابل او - اگر چه قوای شما ناهماهنگ باشد - به پا خیزید و استنكار كنید. اگر كیان اسلام را در خطر دیدید، فداكاری كنید و خون نثار نمایید...» [8] .

### لزوم ایستادن در برابر سلطان جائر

«... بار دیگر دست جنایتكار شاه از آستین خیانتكار دولت یاغی نظامی بیرون آمد و ملت ایران را در آستانه ماه محرم؛ ماه مقابله اسلام و حق و عدالت با جنود شیطان و طاغوت به خاك و خون كشید... اكنون دشمنان اسلام و ایران و هواداران رژیم یزیدی، در مقابل هواداران قرآن و اسلام و مخالفان سر سخت رژیم طاغوتی ابوسفیانی، صف بندی نموده و می‌خواهند شعار اسلامی و حسینی را كه برای احیای اسلام و به دست آوردن آزادی و استقلال و برقراری حكومت قرآن به جای سلطه شیطان و حكومت قانون عدل در مقابیل حكومت جنگل است... این ملت، شیعه‌ی بزرگترین مرد تاریخ است كه با تنی چند، نهضت عظیم عاشورا را برپا نمود و سلسله اموی را برای ابد در گورستان تاریخ دفن نمود و به خواست خدای تعالی، ملت عزیز و پیرو خط امام - علیه‌السلام - با خون خود، سلسله ابلیسی پهلوی را در قبرستان تاریخ دفن می‌نماید و پرچم اسلام را در پهنه‌ی كشور، بلكه كشورها به اهتزاز در می‌آورد». [9] .

### در برابر سلطان جائر باید ایستاد

«... از حضرت سید الشهدا - سلام الله علیه - خطبه‌ای نقل شده است كه در آن خطبه علت قیام خودشان را بر ضد حكومت وقت (یزید بن معاویه) ذكر فرموده‌اند: و آن این است كه فرموده‌اند خطاب به مردم كه پیغمبر اكرم فرموده است كه: «كسی كه ببیند سلطان جائری حلال می‌شمرد حرمات الله را، چیزهایی را كه خداوند حرام كرده است، این آزاد می‌گذارد، و مخالف سنت رسول الله عمل می‌كند، و عهد خدا را می‌شكند، اگر كسی دید كه یك سلطان جائری این كارها را می‌كند و مع ذلك ساكت شد و با قول خودش، با عمل خودش،، این انحرافی را كه سلطان جائر پیدا كرده است تغییر نداد، خدای تبارك و تعالی حتم كرده است بر خود كه او را هم در آخرت در جای همان سلطان جائر قرار بدهد. ولو این آدم كه این چیزها را می‌بیند و ساكت است، همه كارهای واجب و مستحب (را) هم به جا بیاورد، آدمی باشد كه سر وقت نماز می‌خواند، به مساجد می‌رود، آدمی باشد كه احكام خدا را ترویج می‌كند، موافق رضای خدا عمل می‌كند، همه كارهای خوب را (عمل) می‌كند، از همه كارهای بد هم اجتناب می‌كند، لكن ساكت است در مقابل سلطان جائر، بر حسب این روایتی كه از حضرت سیدالشهدا- سلام الله علیه - نقل شده است [10] كه به منزله علت قیام ایشان است بر ضد حكومت وقت، این است كه می‌خواهند عمل به قول رسول الله بكنند، و كسی كه تخلف بكند، جای او جای همان سلطان جائر است. یعنی در طبقه‌ای از جهنم كه سلطان جائر قرار دارد، این آدم هم كه ساكت است، و می‌خواهد كه سلطان جائر هر كاری می‌خواهد بكند، جایش در جای همان سلطان است...حلا ببینیم یزید چه كرده است كه حضرت سیدالشهدا - سلام الله علیه - در مقابلش قیام كرد، و همچو مطلبی را فرموده‌اند، و برنامه داده‌اند. مطلبی كه حضرت سیدالشهدا فرموده‌اند مال همه است، مطلبی است عمومی. هر كس ببیند یك سلطان جائری اتصاف به این امور دارد و در مقابلش ساكت بنشیند، نه حرف بزند و نه عملی انجام بدهد، این آدم جایش جای همان سلطان جائر است. یزید یك آدمی بود كه به حسب ظاهر تشبث به اسلام بود، و خودش را خلیفه حساب می‌كرد و نماز هم می‌خواند، همه این كارها را كه ما می‌كنیم او هم می‌كرد، اما از آن طرف معصیت كار بود، با سنت رسول الله مخالفت می‌كرد. سنت رسول الله این بود كه باید حفظ دماء مسلمین بشود، او دماء مسلمین را می‌ریخت.باید مال مسلمین هدر نرود، او مال مسلمین را هدر می‌داد. همان شیوه‌ای كه پدرش معاویه هم داشت، و امیرالمؤمنین در مقابل او قیام كرد منتهی امیرالمؤمنین لشكر هم داشت، ولی سیدالشهدا عدد خیلی كمی در مقابل یك ابرقدرت بود.ما می‌بینیم كه این كارها كه او (یزید) كرده است، با این حكام وقت ما، و سلطان وقت ما تطبیق می‌شود. این مسائلی است كه رسول الله فرموده است، اینها تطبیق می‌شود بر این سلطان (محمد رضا پهلوی)، زیرا سلطان جائر است. این معلوم است كه الان سلطه دارد. «سلطان» یعنی سلطه دارد. الان (محمد رضا) سلطه دارد و جائر هم هست. خودش هم شاید قبول داشته باشد كه جائر است. همه كس هم می‌داند كه این آدم جائر است.خوب، مخالفت سنت رسول الله را نكرده؟ هر چه رسول الله فرموده است، ایشان عمل كرده؟ بله، در ایام عمرش برای اینكه من و شما را بازی بدهد، یك دفعه هم می‌رود به حرم حضرت رضا (ع)، و آن جا یك دو ركعت نماز می‌خواند، و حرفهایی هم آنجا می‌زند.این چیزها برای اغفال من و شماست...» [11] .

### فرا رسیدن اربعین حسینی‌

بسم الله الرحمن الرحیم اربعین سید مظلومان و سرور شهیدان - صلوات الله و سلامه علیه - رسید، و بر ملت رشید و آگاه ما اربعین‌های سودمندی گذشت. ما در این سالها به دنبال بیش از پنجاه سال سلطنت غاصبانه سلسله پهلوی با چه مصیبتهایی و بی‌فرهنگیهای خانمانسوزی مواجه بوده‌ایم...امسال اربعین امام امت در خلال اربعین‌های پیروان و شیعیان آن بزرگمرد اسلام واقع شده، و گویی خون شهیدان ما امتداد خون پاك شهیدان كربلاست، و اربعین اخیر برادران ما، بازتاب اربعین آن دلاوران می‌باشند. خون طاهر آنان به حكومت طاغوتی یزید خاتمه داد، و خون پاك اینان سلطنت طاغوتی را به هم پیچید. اربعین امسال استثنایی و نمونه است. راهپیمایی و تظاهرات پرشور در این اربعین، وظیفه شرعی و ملی است...» [12] .

### عشق به شهادت‌

«... وقتی كه ما برای اسلام و برای احیای سنت پیغمبر و اقامه عدل به‌پا خاستیم، نباید از این بترسیم كه اولادمان شهید می‌شوند، خودمان شهید می‌شویم. این یك سیره‌ای بوده است كه از اول در اسلام بوده است. از اول اسلام پیغمبر خدا و ائمه ما فداكاری كردند، و شهادت نصیبشان شد. حضرت علی بن الحسین (علی اكبر) به پدر بزرگوارشان عرض می‌كند كه (مگر) ما بحق نیستیم؟! می‌فرماید چرا، ما بحقیم. می‌فرماید، پس از مردن نمی‌ترسیم (اذا لا نبالی بالموت). كسی باید از مردن بترسد كه خیال كند بعد از مردن خبری نیست، همه‌اش همین زندگانی حیوانی است... زندگی انسانی در یك عالم دیگری است؛ بالاتر از اینجاست. این دیگر ترسی ندارد، خوفی ندارد. انسان از این محل به محل دیگری منتقل می‌شود كه بهتر از اینجاست.بنابراین، این معنایی كه در صدر اسلام هم بوده است كه اصحاب پیغمبر از شهادت استقبال می‌كردند، و برای شهادت از هم پیشی می‌گرفتند، اصحاب سیدالشهدا برای شهادت استقبال می‌كردند و از هم پیشی می‌گرفتند، روی همین ایمان راسخ بوده است.شهادت مطلبی نیست كه انسان به كلی از بین برود، تا اینكه (تصور شود) دیگر غیر از این (عالم) خبری نباشد. شهادت از این عالم منتقل شدن به یك عالم بالاتر و نورانی‌تر است كه همه چیزش از اینجا بهتر است...» [13] .

### كشته شدن سیدالشهداء لله بود، و قیام لله شكست ندارد

«... حضرت امیر - سلام الله علیه - با معاویه جنگ كردند و شكست خوردند، و لكن شكست نبود. این شكست صوری شكست حقیقی نبود. چون قیام لله بود، قیام لله شكست ندارد، تا امروز هم او غالب است، تا ابد هم او غالب است.سیدالشهدا - سلام الله علیه - با چند نفر از اصحاب، چند نفر از ارحامشان، از مخدراتشان قیام كردند، چون قیام لله بود، اساس سلنت آن خبیث (یزید) را در هم شكستند. در صورت - ظاهر - ایشان كشته شدند، لكن اساس سلطنت را شكستند. اساس سلطنتی كه می‌خواست اسلام را به صورت سلطنت طاغوتی در آورد. خطری كه معاویه و یزید برای اسلام داشتند، این نبود كه غصب خلافت كردند. این خطر كمتری بود. خطری كه اینها داشتند این بود كه می‌خواستند اسلام را به صورت سلطنت در آورند. می‌خواستند معنویت را به صورت طاغوت درآورند. می‌خواستند به اسم این كه ما خلیفه رسول الله هستیم اسلام را منقلب كنند به یك رژیم طاغوتی، این مهم بود. آنقدر كه این دو نفر می‌خواستند ضرر به اسلام بزنند، یا زدند، جلوتری‌ها نزدند. اینها می‌خواستند اساس اسلام را وارونه بكنند. سلطنت بود، در مجالسشان شرب خمر بود، قمار بود. خلیفه رسول الله و در مجلس شرب خمر؟ و در مجلس قمار! و باز خلیفه رسول الله، نماز هم با جماعت می‌خواند. این خطر برای اسلام خطری بزرگ بود. این خطر را سیدالشهدا دفع كرد. قضیه فقط قضیه غصب خلافت نبود. قیام سیدالشهدا - سلام الله علیه - قیام بر ضد سلطنت طاغوتی بود. سلطنت طاغوتی كه اگر - یزید - توفیق پیدا می‌كرد، اسلام یك چیز دیگر می‌شد. اسلام می‌شد مثل رژیم 2500 ساله سلطنت... كشته شدن سیدالشهدا - سلام الله علیه - چون قیام لله بود، قیام لله شكست ندارد...خدا می‌فرماید، من فقط یك موعظه دارم: «قل انما اعظكم بواحدة، ان تقوموا!... وقتی دیدید دین خدا در خطر است، برای خدا قیام كنید. امیرالمومنین می‌دید كه دین خدا در خطر است، معاویه دارد دین خدا را وارانه جلوه می‌كند، برای خدا قیام كرد. سیدالشهدا هم همینطور قیام كرد.این یك مطلبی است كه برای یك وقت نیست. موعظه خدا همیشگی است. هر وقت دیدید كه خواستند بر ضد اسلام، بر ضد رژیم انسانی، اسلامی الهی قیام كنند، خواستند مسائل اسلام را وارونه كنند، به اسم اسلام، اسلام را بكوبند، اینجا باید قیام كرد، و نترسید از اینكه شاید نتوانیم، شاید شكست بخوریم» [14] .

### پانزدهم خرداد یكهزار و سیصد و چهل و دو

«...پانزده خرداد از همین مدرسه - فیضیه - شروع شد. عصر عاشورا در همین مدرسه اجتماع عظیم بود، و بعد از این صحبتهایی و افشاگریهایی شد، دنباله آن منتهی به پانزده خرداد شد...» [15] .

### شكست ظاهری و شهادت اهل حق به نفع اسلام است‌

بسم الله الرحمن الرحیم من باید با آقایان روحانی و پاسدارهای محترم و سایر آقایان محترم كه تشریف دارند، خطرهایی كه حالا متوجه ماست، و اشكالاتی كه در حال حاضر داریم، و موضعی كه ما در این وقت داریم فی الجمله عرض كنم. من در مجامع دیگر هم مطلب را چون اهمیت دارد گفته‌ام، باز هم تكرار می‌كنم...شهادت سیدالشهدا به اسلام هیچ لطمه‌ای وارد نیاورد، اسلام را جلو برد. اگر نبود شهادت ایشان، معاویه و پسرش اسلام را یك جور دیگری در دنیا جلوه داده بودند، به اسم خلیفه رسول الله، با رفتن به مسجد، اقامه جمعه و امام جمعه بودن، اقامه جماعت و امام جماعت بودن.اسم، اسم خلافت رسول الله و حكومت، حكومت اسلام بود، لكن محتوا برخلاف. نه حكومت بر حسب محتوا حكومت اسلامی بود و نه حاكم، حاكم اسلامی. سیدالشهدا - سلام الله علیه - نقشی را كه اینها داشتند برای برگرداندن اسلام به جاهلیت و نمایش دادن اسلام به اینكه نظیر همان چیزهای سابق است، آن را باطل كرد... سیدالشهدا خودش را برای اسلام به كشتن داد، همان اسلامی كه حالا به دست ما افتاده، و مع الاسف بعضی از ما با آن بازی می‌كنند...» [16] .

### پاورقی

[1] شهید مطهری مقید بود كه شب عاشورا روضه حضرت علی اصغر طفل ششماهه امام حسین (ع) را بخواند، و خود هم در اثنای ذكر مصیبت می‌گریست. نوار آن را اغلب سالها در شب یا روز عاشورا، رادیو تهران پخش می‌كند و بسیاری شنیده‌اند.  
[2] شهید محراب، آیت الله حاج شیخ محمد صدوقی یزدی.  
[3] حالت گریه داشتن.  
[4] روایت این است: «بدء الاسلام غریبا و سیعود غریبا كما بدء» یعنی، اسلام با غربت آشنا شد و عنقریب هم غریب خواهد ماند، همانطور كه در آغاز بود.  
[5] بیانات امام خمینی در جمع وعاظ و روحانیون تهران در قم به تاریخ 17 / 4 / 1358، صحیفه نور، ج 8، ص 65.  
[6] از پیام امام فقید به ملت ایران در 2 / 11 / 1357، صحیفه نور، ج 2، ص 11.  
[7] از بیانات امام خمینی در فرانسه در مورد تبلیغات اجانب علیه السلام و روحانیت در تاریخ 14 / 8 / 1357، صحیفه نور، ج 3، ص 8.  
[8] سرآغاز پیام امام فقید از پاریس به ملت شجاع ایران به مناسبت فرارسیدن ماه محرم در تاریخ 11 / 9 / 1357، صحیفه نور، ج 3، ص 225.  
[9] از پیام امام خمینی به ملت ایران به مناسبت كشتار وحشیانه‌ی رژیم در آستانه ی ماه محرم در تاریخ 11 / 9 / 1357، صحیفه‌ی نور ج 14، ص 9.  
[10] من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناكثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله صلی الله علیه و آله، كان حقا علی الله ان یدخله مدخله. یعنی هر كس ببیند سلطانی را كه محرمات خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را می‌شكند، و برخلاف سنت رسول خدا عمل می‌كند، و در میان بندگان خدا با گناه و ظلم رفتار می‌نماید، و او با گفتار و كردارش بازندارد، بر خداست كه او را هم با آن سلطان جائر وارد جهنم كند.  
[11] از پیام امام فقید از پاریس در مورد تكلیف شرعی مسلمین در برابر سلاطین جائر از دید پیشوایان معصوم در تاریخ 18 / 9 / 1357، صحیفه‌ی نور، ج 4،ص 41.  
[12] از پیام امام خمینی از پاریس به ملت مسلمان ایران به مناسبت فرارسیدن اربعین حسینی در تاریخ 26 / 10 / 1357، صحیفه نور، ج 4، ص 235.  
[13] از بیانات امام فقید در جمع پاسداران انقلاب اسلامی قم، در تاریخ 23 / 2 / 1358، صحیفه نور، ج 6، ص 155.  
[14] از بیانات امام فقید در جمع هیئت قائمیه تهران، در تاریخ 10 / 3 / 1358، صحیفه نور، ج 7، ص 36.  
[15] از بیانات امام خمینی در 15 خرداد 1358 در مدرسه فیضیه قم.  
[16] از بیانات امام خمینی در جمع روحانیون و پاسداران انقلاب اسلامی ارومیه، در قم به تاریخ 15 / 4 / 1358، صحیفه نور، ج 8، ص 44.

## 22. گریه بر میت از سنت های رسول خداست

### مشخصات كتاب

سرشناسه : عسكری مرتضی - ۱۲۹۳  
عنوان و نام پدیدآور : گریه بر میت از سنت‌های رسول خدا(ص است مرتضی عسكری مترجم محمدجواد كرمی مشخصات نشر : مجمع علمی اسلامی ۱۳۷۶.  
مشخصات ظاهری : ۳۲ ص ۵/۱۱ x۱۶س‌م فروست : (بر گستره كتاب و سنت‌۱)  
شابك : 964-5841-31-3۱۰۰۰ریال ؛ 964-5841-31-3۱۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : كتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : گریه -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام شناسه افزوده : كرمی محمدجواد، مترجم رده بندی كنگره : BP۲۶۰/ع‌۵گ‌۴  
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۴  
شماره كتابشناسی ملی : م‌۸۳-۶۳۶۴

### مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم  
لقد كان لكم فی رسول الله اسوه حسنه لمن كان یرجوا الله و الیوم الاخر و ذكر الله كثیرا  
براستی كه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما اسوه و سرمشق نیكویی است ، برای آنان كه به خدا و روز قیامت امید داشته و خدا را بسیار یاد می كنند . احزاب / 21  
از متن كتاب و سنت ازبرگیریم  
عز و شرف گذشته از سر گیریم

### وحدت بر محور كتاب و سنت

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین ، والصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرین و السلام علی اصحابه البرره المیامین .  
ما مسلمان یكپارچه ، از درون و از راه مسائل اختلافی با خود نزاع برخاستیم و دشمنان اسلام از برون و از راهی كه ندانستیم ، وحدتمان را به تفرقه و شوكتمان را به ضعف كشاندند تا از دفاع ناتوانمان كردند و بر ما چیرگی یافتند؛ در حالی كه خدای سبحان فرموده است :  
و اطیعوا الله و رسوله و لاتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحكم  
خدا و پیامبرش را به اطاعت كنید و با یكدیگر نزاع نكنید كه ناتوان شوید و قدرت و شوكت شما برود ! انفال / 46  
آری :  
ما اصابتكم من مصیبه فبما كسبت ایدیكم و یعفو عن كثیر  
هر مصیبتی به شما رسد دست آورد خودتان است و خداوند بسیاری را نیز ، می بخشد ! شوری / 30  
پس شایسته آن است كه امروز و هر روز ، به كتاب و سنت بازگردیم و وحدت كلمه خود را بر محور كتاب و سنت باز یابیم كه خدای متعال می فرماید :  
فان تنازعتم فی شی فروده الی الله و الرسول  
پس اگر در چیزی نزاع كردید حكم آن را به خدا و رسول باز گردانید . نساء / 59  
ما نیز ، در این سلسله از بحث ها به كتاب و سنت مراجعه كرده و ابزار روشنگر راهمان در مسائل مورد اختلاف را از كتاب و سنت می گیریم تا - به اذن خدای متعال - وسیله وحدت كلمه و یكپارچگی دوباره مان گردد .  
امیدوارم دانشمندان و اندیشمندان اسلامی نیز ، در این میدان با ما همراهی نموده و دیدگاههای خود را برای ما ارسال دارند .  
سید مرتضی عسكری

### الف - روایاتی كه می گوید : پیامبر بر متوفی گریست و بر آن ترغیب فرمود

#### 1 - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری سعد بن عباده :

در صحیح مسلم از عبدالله بن عمر روایت كند كه گفت : سعد بن عباده بیمار شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله ، برای عیادت ، همراه با عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود به دیدار او رفتند . بر بالینش كه رسیدند مدهوشش یافتند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : آیا جان سپرده است ؟ گفتند : نه ، ای رسول خدا ! پیامبر صلی الله علیه و آله به گریه افتاد . مردم نیز كه گریستن رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند به گریه افتادند . فرمود : آیا نمی شنوید ؟ خداوند بر سر شك دیده عذاب نمی كند ، و بر اندوه دل نیز ، ولی به خاطر این - با اشاره به زبان خود - عذاب می كند یا می بخشاید . (1)

#### 2 - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر پسرش ابراهیم :

در صحیح بخاری ، صحیح مسلم ، سنن ابی داود و سنن ابن ماجه از انس بن مالك روایت كنند كه گفت : (2)  
با رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدیم . . . ابراهیم در حال جان سپردن بود . چشمان پیامبر اشك ریزان شد ، عبدالرحمان بن عوف گفت : ای رسول خدا ! شما هم ؟ ! فرمود : پسر عوف ! این رحمت است سپس بر آن افزود و فرمود : درست می بینی دیده گریان است و دل اندوهبار ، ولی هرگز چیزی - جز آنچه كه پروردگارمان را خشنود كند - بر زبان نیاوریم . ای ابراهیم ! براستی كه ما از جدایی تو اندوهگینیم . (3)  
این روایت در سنن ابن ماجه چنین است :  
انس بن مالك گوید : هنگامی كه ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله جان سپرد ، پیامبر صلی الله علیه و آله به حاضران فرمود : او را در كفن هایش نپوشانید تا برای آخرین بار دیارش كنم . سپس بر بالینش آمده بر روی او خم شد و گریست . (4)  
در سنن ترمذی آمده است :  
جابر بن عبدالله گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله دست عبدالرحمان بن عوف را گرفت و با وی بر بالین پسرش ابراهیم آمد و او را كه در حال جان سپردن بود در بر گرفت و بر دامن نهاد و گریستن آغازید . عبدالرحمان بن عوف گفت : آیا گریه می كنی ؟ مگر شما نبودی كه از گریه كردن باز می داشتنی ؟ !  
فرمود : نه ، من از فغان و فریاد دو گروه احمق و سفیه گناهكار باز داشتم : آنان كه هنگام مصیبت چهره می خراشند و گریبان می درند و ناله های شیطانی سر می دهند . (5)

#### 3 - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر نوه خویش :

در صحیح بخاری ، صحیح مسلم ، سنن ابی داود و سنن نسائی روایت كنند : دختر پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن حضرت پیام داد : نزد ما بیا كه ، پسری از من جانسپار است . پیامبر برخاست و همراه با سعد بن عباده و مردانی از اصحاب خویش به دیدار آنها آمدند . كودك را كه در حال نفس زدن و جان دادن بود نزد آن حضرت آوردند . سرشك دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله به جوشش آمد . سعد گفت : ای رسول خدا ! چه می بینم ؟ ! فرمود : این رحمت و عطوفتی است كه خداوند در دلهای بندگانش قرار داده است ، و خداوند تنها بندگان رحیم و مهربان خود را مورد رحمت و بخشایش قرار می دهد . (6)

#### 4 - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر عموی خویش حمزه :

در طبقات ابن سعد ، مغازی واقدی ، مسند احمد و دیگر كتب مكتب خلفا روایت كنند :  
رسول خدا صلی الله علیه و آله - پس از جنگ احد - هنگامی كه صدای گریه از خانه های انصار بر كشته هایشان را شنید ، دیدگانش اشكبار شد و گریست و فرمود : ولی حمزه گریه كننده ای ندارد . ! سعد بن معاذ كه آن را شنید به نزد زنان بنی عبد الاشمل شتافت و آنان را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و تسلیت بر او و گریستن بر حمزه فرا خواند . پیامبر صلی الله علیه و آله بر ایشان دعا كرد و آنان را بازگردانید . پس از آن واقعه ، هیچ یك از زنان انصار بر مرده ای نگریست مگر آنكه ابتدا بر حمزه كرد و پس از آن بر مرده خویش گریست . (7)

#### 5 - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر شهدای جنگ موته :

در صحیح بخاری روایت كند :  
پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه شهید شدن زید و جعفر و ابن رواحه را ، پیش از رسیدن خبر آنان ، برای مردم توصیف كرد و فرمود :  
زید پرچم را بر گرفت و ضربت خورد و شهید شد ! سپس جعفر پرچم را بر گرفت . او نیز شهید شد ! پس از آن ابن رواحه پرچم گرفت و شهید شد . پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی این سخنان را می فرمود كه دیدگانش سرشك می ریختند ! (8)

#### 6 - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر جعفر بن ابی طالب :

در استیعاب ، اسد الغابه ، اصابه ، تاریخ ابن اثیر و دیگر كتب مكتب خلفا روایتی است كه فشرده آن چنین است :  
هنگامی كه جعفر و اصحاب او به شهادت رسیدند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه او رفت ، فرزندانش را فرا خواند و آنان را - در حالی كه سرشك دیدگانش فرو می ریخت - بوئید و نوازش كرد . همسر جعفر ، اسماء گفت :  
پدر و مادرم فدای شما باد ، چه چیز را می گریاند ؟ آیا از جعفر و یاران او چیزی به شما رسیده ؟ فرمود : آری ، امروز شهید شدند . اسماء گفت : من برخاستم و صیحه زدم و زنان را گرد آوردم ، وارد خانه فاطمه كه شدم دیدم او می گرید و می گوید : وای عمویم ! و رسول خدا صلی الله علیه و آله كه چنین دید فرمود :  
براستی كه گریه كنندگان ، باید بر مثل جعفر بگریند . (9)

#### 7 - گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر مزار مادرش آمنه :

در صحیح مسلم ، مسند احمد ، سنن ابی داود ، نسائی ، و ابن ماجه روایت كنند : (10)  
ابوهریره گوید : پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت كرد و گریست و همه اطرافیان را گریانید . (11)

#### 8-گریه پیامبر( ص) بر فرزندش حسین در مناسبتهای گوناگون و تایید خبر دادن فرشتگان به پیامبر

##### 1 - حدیث ام الفضل :

در مستدرك صحیحین ، تاریخ ابن عساكر ، مقتل خوارزمی و دیگر كتب مكتب خلفا آمده است : (12)  
از ام الفضل دختر حارث روایت كنند كه او بر پیامبر خدا وارد شد و گفت :  
ای رسول خدا ! من در شب گذشته خواب ناخوشایندی دیدم ! فرمود : چه دیده ای ؟ گفت : خیلی سخت است ، فرمود : چیست ؟ گفت : دیدم گویا قطعه ای از جسد شما جدا شد و در دامنم قرار گرفت ! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : چیز خوبی دیده ای فاطمه انشاءالله پسری به دنیا می آورد و در دامان تو جای می گیرد پس گوید : پس از آن ، فاطمه - همان گونه كه پیامبر فرموده بود - حسین را به دنیا آورد ، و او را در دامن من جای گرفت . روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و حسین را در دامان آن حضرت نهادم ، اندكی بعد توجهش از من منصرف شد ، بناگاه دیدم دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله سیل آسا اشك می بارد ! گوید : گفتم : ای نبی خدا ! پدر و مادرم به فدایت ، شما را چه می شود ؟ ! فرمود : جبرئیل - علیه الصلاه و السلام - به دیدارم آمد و به من خبر داد كه ، امتم بزودی این پسرم را می كشند . گفتم : این را ؟ ! فرمود : آری ، او قدری از تربت سرخش را نیز برای من آورد .  
حاكم صاحب مستدرك صحیحین گوید : این حدیث با شرائط شیخین =بخاری و مسلم حدیثی صحیح است ، ولی آن را نیاورده اند . (13)

##### 2 - روایت زینب بنت جحش :

در تاریخ ابن عساكر ، مجمع الزوائد ، تاریخ ابن كثیر و دیگر كتب مكتب خلفا روایت كنند : (14)  
زینب گوید : در یكی از اوقات كه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من بود و من حسین تازه به راه افتاده را نگه می داشتم ، لحظه ای از وی غافل شدم و او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت .  
فرمود : آزادیش بگذار . - تا آنجا كه گوید - سپس دستش را بلند كرد . پس از آن كه پیامبر صلی الله علیه و آله نمازش را به انجام رسانید گفتم : ای رسول خدا ! من امروز كاری را از شما دیدم كه تا به حال ندیده بودم ؟ ! فرمود : جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد امت من این فرزندم را می كشند . گفتم : پس تربتش را به من نشان بده و او تربت سرخ رنگی برایم آورد . (15)

##### 3 - روایت عایشه :

در تاریخ ابن عساكر ، مقتل خوارزمی ، مجمع الزوائد و دیگر كتب پیروان مكتب خلفا از ابی سلمه بن عبدالرحمن روایت كنند : (16)  
عایشه گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله كه حسین را بر ران خود نشانید ، جبرئیل نزد او آمد و گفت : این پسر توست ؟ فرمود : آری ، گفت : ولی امتت بزودی - پس از تو - او را می كشند . دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله اشكبار شد . جبرئیل گفت : اگر بخواهی سرزمینی را كه در آن كشته می شود به تو نشان می دهم . فرمود : آری چنین كن . جبرئیل نیر ، خاكی از سرزمین طف = كربلا را به آن حضرت نمایاند .  
در عبارت دیگری چنین است : جبرئیل به سوی سرزمین طف در عراق اشاره كرد و تربتی سرخ فام بر گرفت و به او نشان داد و گفت : این تربت قتلگاه اوست . (17)

##### 4 - روایت ام سلمه :

در مستدرك صحیحین ، طبقات ابن سعد ، تاریخ ابن عساكر و دیگر كتب پیروان مكتب خلفا روایت كنند (18) كه راوی گفته است :  
ام سلمه - رضی الله عنها - مرا خبر داد كه : یك شب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خواب در بستر شد و اندكی بعد با حالتی افسرده بیدار گردید؛ سپس خوابید و آرام گرفت و دوباره با حالتی سبك تر از آنچه در مرحله اول دیده بودم ، بیدار شد؛ سپس خوابید و باز هم - در حالتی كه تربت سرخ فامی در دست داشت و آن را می بوسید - از خواب بیدار شد . عرض كردیم : ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ! این تربت چیست ؟ فرمود : جبرئیل مرا خبر داد كه این = حسین علیه السلام در سرزمین عراق كشته می شود . به جبرئیل گفتم : تربت زمینی را كه در آن كشته می شود به من نشان بده . و این تربت آن جاست .  
حاكم گوید : این حدیث با شرایط شیخین بخاری و مسلم حدیثی صحیح است ولی آن را در كتب خود نیاورده اند . (19)

##### 5 - حدیث انس بن مالك :

در مسند احمد ، المعجم الكبیر طبرانی ، تاریخ ابن عساكر و دیگر كتب پیروان مكتب خلفا روایت كنند : (20)  
انس بن مالك گوید : یكی از فرشتگان به نام قطر از پروردگار خود اجازه خواست تا به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید؛ خداوند اذنش داد و او در روز نوبت ام سلمه وارد شد . پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود : مواظب باش كسی در مجلس ما وارد نگردد . در همان حال كه او بر درب اطاق بود ناگهان حسین بن علی - علیه السلام - سر رسید و در را گشود و وارد شد . رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ، او را در بر گرفت و بوسه باران كرد . آن فرشته گفت : دوستش داری ؟ فرمود : آری . گفت : امتت بزودی او را می كشند ! اگر بخواهی مكانی را كه در آن كشته می شود به تو نشان می دهم ؟ فرمود : آری می خواهم . گوید : آن فرشته مشتی از مكان كشته شدن او را برگرفت و به آن حضرت نمایاند ، پس از آن قدری ماسه یا خاك سرخ آورد . ام سلمه آن را گرفت و در جامه خود نهاد . راوی حدیث ، ثابت ، گوید : ما - در آن زمان - می گفتیم : این كربلاست ! (21)

### ب - روایاتی كه می گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله از گریه كردن نهی فرمود ، و منشا این روایات

در صحیح مسلم و سنن نسائی از عبدالله روایت كنند :  
حفصه بر حال عمر گریست . عمر گفت : آرام باش دخترم ! آیا نمی دانی كه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده : میت به خاطر گریه بستگانش بر او عذاب می بیند ؟ ! (22)  
در روایت دیگری آمده است :  
عمر گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : میت در قبر به خاطر نوحه و زاری بر او عذاب می بیند . (23)  
و در دیگری :  
عبدالله بن عمر گوید : هنگامی كه عمر ضربت خورد ، مدهوش گردید . بدین خاطر ، بر او صیحه و شیون كردند .  
چون به هوش آمد گفت : آیا نمی دانید كه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : میت به خاطر گریه زنده عذاب می بیند . (24)  
استدراك عایشه بر حدیث و رفع اشتباه از عمر و پسرش : در صحیح بخاری ، صحیح مسلم و سنن نسائی روایت كنند :  
ابن عباس گوید : به مدینه كه رسیدیم ، امیرالمومنین = عمر هنوز استقرار نیافته بود كه ضربت خورد . صهیب با فریاد : وای برادرم ! وای یاورم ! بر بالین او آمد . عمر گفت : آیا نمی دانی ، آیا نشنیده ای كه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : میت به خاطر برخی گریه های بستگانش عذاب می بیند ؟ !  
ابن عباس گوید : من برخاستم و نزد عایشه رفتم و از آن چه گذشته بود آگاهش كردم . عایشه گفت : نه به خدا ! رسول خدا هرگز نفرموده : میت به خاطر گریه كسی عذاب می بیند . بلكه فرموده :  
ان الكافر یزیده الله ببكاء اهله عذابا و ان الله لهو اضحك و ابكی ، و لا تزر وازره و زر اخری  
خداوند كافر را به خاطر بستگانش بیشتر عذاب می كند ، و خداوند است كه می خنداند و می گریاند ، و هیچ كس بار گناه دیگری را بر ندارد . قاسم بن محمد گوید : هنگامی كه سخن عمر و پسرش به عایشه رسید گفت : شما مرا از كسانی خبر می دهید كه نه دروغگویند و نه دروغزن ، ولی به هر حال گوش آدمی خطا می شنود . (25)  
در صحیح مسلم ، صحیح بخاری ، سنن ترمذی و موطا مالك روایت كنند :  
هشام بن عروه از پدرش ، گوید : در نزد عایشه گفته شد كه ابن عمر گفته است : میت به خاطر گریه بستگانش بر او ، عذاب می بیند . عایشه گفت : خدای بر ابا عبدالرحمن ببخشاید ، چیزی را شنیده ولی خوب در نیافته ، قضیه چنین بود كه : جنازه یهودی را - در حالی كه بر او می گریستند - از كنار پیامبر صلی الله علیه و آله عبور دادند ، آن حضرت فرمود : شما می گریید و او عذاب می شود . (26)  
امام نووی متوفای 676 ه در شرح صحیح مسلم ، درباره روایات نهی از گریستن كه از رسول خدا روایت شده ، گوید : این روایات تنها از روایت عمر و پسرش عبدالله است . عایشه آنها را انكار كرده و آن را از نسیان و فراموشی و اشتباه آن دو دانسته ، و منكر صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله شده است . (27)

### رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر را از نهی ، نهی می كند

در سنن نسائی ، سنن ابن ماجه و مسند احمد روایت كنند كه : (28)  
سلمه بن ازرق گوید : شنیدم كه ابوهریره می گفت : یكی از بستگان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ، زنان جمع شده و بر او گریه می كردند ، عمر برخاست و آنان بر او بازداشته و پراكنده می كرد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : عمر ! آنان را به حال خود واگذار كه چشمها اشكبار و دلها مصیبت دیده داغشان تازه است . (29)  
در مسند احمد از وهب بن كیسان از محمد بن عمرو روایت كند كه :  
سلمه بن ازرق با عبدالله بن عمر در بازار نشسته بودند كه عده ای جنازه ای را عبور داده و بر آن می گریستند . عبدالله بن عمر این كار را ناپسند شمرده و آنان را طرد كرد . سلمه بن ازرق به او گفت : چنین مگو ! زیرا من خود شاهد بودم و از ابوهریره شنیدم - زنی از بستگان مروان جان سپرده بود و مروان دستور می داد زنانی را كه بر او می گریستند از آنجا برانند - ابوهریره كه بر سر جنازه آمده بود گفت : ای اباعبدالملك ! آنان را به حال خود واگذار ، زیرا جنازه ای را از مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله عبور دادند . من و عمر بن خطاب نیز ، در كنار آن حضرت بودیم . عمر شروع به راندن زنانی كرد كه همراه جنازه می گریستند . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پسر خطاب ! آنان را به حال خود واگذار كه جانشان مصیبت دیده ، چشمشان اشكبار و داغشان تازه است (30)

### مقایسه روایات و نتیجه آن

روایات بخش اول اثبات كرد : گریه كردن بر محتضر و كسی كه در حال جان دادن است و كسی كه جان سپرده و نیز ، گریه بر مزار مردگان - شهید باشد یا غیر شهید - از سیره پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله می باشد .  
روایات بخش دوم اثبات كرد : رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها بر فرزندش شهیدش = حسین علیه السلام گریه كردند ، و با اثبات آن ، گریه آن حضرت بر حسین - علیه السلام - به بخش اول می پیوندد و از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بشمار می آید .  
روایات بخش سوم اثبات كرد : روایات نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از گریه بر میت ، تنها از سوی خلیفه دوم و پسرش عبدالله است ؛ و از استدراك ام المومنین عایشه بر آنها كه گفت : خدای ببخشاید ابا عبدالرحمن را ، چیزی را شنیده ولی در نیافته و سخنان دیگر صحابه مانند : ابوهریره و ابن عباس پیرامون این موضوع در می یابیم كه :  
آنچه خلیفه دوم و پسرش عبدالله درباره نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از گریستن بر میت روایت كرده اند ، خطا و اشتباه است  
بنابراین ، گریستن بر كسی كه در حال مردن است ، و گریستن بر میت ، و گریستن بر مزار میت ، از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است . ای این رو ، گریه بر حسین - علیه السلام - نیز ، پیروی از سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد

### پی نوشتها

1-صحیح مسلم ، جلد دوم ،ص 636، كتاب الجنائز، باب 6.  
2-عبارت از صحیح بخاری است .  
3-صحیح مسلم ، جلد 4،ص 1808، كتاب الصبیان ، سنن ابی داود، جلد 3،ص 193، باب البكاء علی المیت ، سنن ابن ماجه ، جلد 1،ص 507. صحیح بخاری ، جلد 1،ص 158.  
4-سنن ابن ماجه ، جلد 1(ص ) 473، كتاب الجنائز.  
5-سنن ترمذی ، جلد 4 ص 226، كتاب الجنائز، باب الرخصه فی البكاء علی المیت . این حدیث نزد علمای حدیث شناس مكتب خلفا حدیثی حسن است .  
6-صحیح بخاری ، كتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله : یعذب المیت ببعض بكاء اهله علیه . كتاب المرضی ، باب : عباده الصبیان جلد 4،ص 3 و 191. كتاب التوحید، باب : ان رحمه الله قریب من المحسنین . صحیح مسلم ، كتاب الجنائز، باب : البكاء علی المیت جلد 2 ص 636 حدیث 11. سنن ابی داود، كتاب الجنائز، باب : البكاء علی المیت جلد 3 ص 193 حدیث 3125. سنن النسائی ، جلد 4 ص 22، كتاب الجنائز، باب الامر بالاحتساب و الصبر. مسند احمد، جلد 5 ص 204 و 206 و 207.  
7-ابن روایت را از شرح حال حمزه در طبقات ابن سعد. جلد 3 ص 11 چاپ دار صادر بیروت . 1377 ه . آوردیم . مشروحتر آن را مغازی واقدی ، جلد 1 ص 315 - 317، آمده است . و نیز، امتاع الاسماع ، جلد 1 ص 163. مسند احمد. جلد 2 ص 40. تاریخ طبری ، جلد 2 ص 532 چاپ مصر. سیره ابن هشام جلد 3 ص 50. ابن عبد البر در استیعاب ، و ابن اثیر در اسد الغابه نیز، فشرده آن را در شرح حال حمزه آورده اند.  
8-صحیح بخاری ، جلد 2 ص 204، كتاب فضائل الصحابه ، باب : مناقب خالد. البدایه و النهایه ، ابن كثیر، جلد 4 ص 255. سنن الكبری ، بیهقی ، جلد 4 ص 70. انساب الاشراف ، جلد 2 ص 43 .شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه ، جزء 15 ص 73.  
9-تاریخ ابن اثیر، جلد 2 ص 90 و دیگر كتب مورد اشاره در متن در شرح حال جعفر طیار.  
10-عبارت متن از صحیح مسلم است .  
11-صحیح مسلم ، جلد 2 ص 671، كتاب الجنائز، باب 36 حدیث 108. مسند احمد، جلد 2 ص 441. سنن نسائی ، جلد 4 ص 90، كتاب الجنائز. سنن ابن ماجه ، جلد 1 ص 501، حدیث 1572.  
12-عبارت متن از مستدرك است .  
13-مستدرك صحیحین ، جلد 3 ص 176 و فشرده آن در ص 179. تاریخ ابن عساكر، حدیث 631 و نزدیك به آن در حدیث 630 مجمع الزوائد، جلد9 ص 179. مقتل خوارزمی ، جلد 1 ص 159 و 162.  
تاریخ ابن اثیر جلد 6 ص 230، در جلد 8 ص 199 نیز به اشاره كرده است . امالی شجری ، ص 188. فصول المهمه ابن صباغ مالكی ، ص 145. روض النضیر، جلد 1 ص 89. صواعق ، ص 115 و در چاپ دیگر ص 190. كنز العمال ، جلد 6 ص 223 چاپ قدیم . الخصائص الكبری ، جلد 2 ص 125. در كتاب های مكتب اهل بیت - علیه السلام - نیز، در مثیر الاحزان ،ص 8 و لهوف ابن طاوس ، ص 6و7، آمده است  
14-عبارت از تاریخ ابن عساكر و فشرده آن است .  
15-تاریخ ابن عساكر، شرح حال امام حسین علیه السلام ، حدیث 629. مجمع الزوائد، جلد9 ص 8 18. كنز العمال ، جلد 13 ص 112. ابن كثیر نیز در تاریخ خود، جلد 8 ص 199 به آن اشاره كرده است . در كتابهای پیروان مكتب اهل بیت نیز، در امالی شیخ طوسی ، جلد1 ص 323. مثیر الاحزان ، ص 7 - 10، كه در پایان آن تتمه مهمی است . و همچنین در لهوف ص 7 - 9  
ام المومنین زینب بنت جحش زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله است .  
16-عبارت خوارزمی را آوردیم .  
17-طبقات ابن سعد، حدیث 269، تاریخ ابن عساكر، شرح حال امام حسین - علیه السلام - حدیث 627. مقتل خوارزمی ، جلد 1 ص 159. مجمع الزوائد، جلد9 ص 187 و 188. كنز العمال ، جلد 13 ص 108 چاپ جدید و جلد 6 ص 223 چاپ قدیم . الصواعق المحرقه ابن حجر، ص 115. خصائص السیوطی ، جلد 2 ص 125 و 126. جوهره الكلام للقره غولی ، ص 117. و امالی شیخ طوسی از كتب پیروان مكتب اهل بیت علیهم السلام ، جلد 1 ص 325. و امالی شجری ، ص 177 مشروح .  
18-عبارت از مستدرك است .  
19-مستدرك صحیحین ، جلد 4 ص 398. المعجم الكبیر طبرانی ، حدیث 55. تاریخ ابن عساكر، حدیث 619. طبقات ابن سعد، تحقیق و نشر، عبدالعزیز طباطبائی ، ص 42 - 44، حدیث 628. تاریخ الاسلام ذهبی ، جلد 3 ص 11. سیر اعلام النبلاء جلد 3 ص 194 و 195. مقتل خوارزمی ، جلد 1 ص 158 و 159. ذخایر العقبی ، محب الطبری ، ص 148 و 149. تاریخ ابن كثیر، جلد 6 ص 230. كنز العمال ، متقی ، جلد 16 ص 266.  
20-عبارت متن از مسند احمد بن حنبل است .  
21-مسند احمد، جلد 3 ص 242 و 265. تاریخ ابن عساكر، شرح حال امام حسین علیه السلام ، حدیث 615 و 617 و تهذیب آن تاریخ ، جلد 4 ص 325. معجم الكبیر طبرانی ، شرح حال امام حسین علیه السلام ، حدیث 47. مقتل خوارزمی ، جلد 1 ص 160 - 162. تاریخ الاسلام ذهبی ، جلد 3 ص 10. سیر اعلام النبلا، جلد 3 ص 194. ذخائر العقبی ، ص 146 و 147. مجمع الزوائد، جلد9 ص 187 و ص 190 به سند دیگر، تاریخ ابن كثیر، باب : الاخبار بمقتل الحسین ، جلد 6 ص 229 كه در. عبارت آن چنین است : ما می شنیدیم كه او در كربلا كشته می شود. و جلد 8 ص 199. كنز العمال ، جلد 16 ص 266. الصواعق المحرقه ، ابن حجر، ص 115. الدلائل ابی نعیم ، جلد 3 ص 202. الروض النضیر، جلد 1 ص 192. المواهب اللدنیه قسطلانی ، جلد 2 ص 195. خصائص سیوطی ، جلد 2 ص 25. موارد الضمان بزوائد صحیح ابن حبان ، ابوبكر هیتمی ، ص 554.  
در كتب پیروان مكتب اهل بیت - علیه السلام - نیز، امالی شیخ طوسی ت / 460 ه جلد 1 ص 221 كه در عبارت آن چنین است : بزرگی از بزرگان ملائكه ...  
22-صحیح مسلم ، جلد 2 ص 639، كتاب الجنائز، باب : المیت یعذب ببكاء اهله علیه . سنن نسائی ، جلد 4 ص 18، كتاب الجنائز، باب : النهی عن البكاء علی المیت .  
23-صحیح مسلم ، جلد 2 ص 639. صحیح ترمذی ، جلد 4 ص 222، كتاب الجنائز، باب 24. سنن ابن ماجه ، جلد 1 ص 508، كتاب الجنائز، باب : المیت یعذب بما نیح علیه .  
24-صحیح مسلم ، جلد 2 ص 639. سنن نسائی ، جلد 4 ص 18.  
25-صحیح مسلم ، كتاب الجنائز، باب 9 حدیث 22 و 23. صحیح بخاری ، كتاب الجنائز، باب : یعذب المیت ببكاء اهله علیه ، جلد 1 ص 155 و 156. سنن نسائی ، جلد 4 ص 18، كتاب الجنائز، باب : النیاحه علی المیت . الاجابه لا یراد ما استدركته عایشه علی الصحابه ، زركشی ، ص 82، باب : استدراكها علی عمر بن الخطاب .  
26-صحیح مسلم ، كتاب الجنائز، باب 9، حدیث 25، صحیح بخاری ، جلد 1 ص 156، كتاب الجنائز، باب : المیت یعذب ببكاء بعض اهله . صحیح ترمذی ، كتاب الجنائز، باب 25، جلد 4 ص 226 و 227. موطا مالك ، جلد 1 ص 234، كتاب الجنائز، باب : النهی عن البكاء علی المیت .  
27-شرح صحیح مسلم ، الامام النووی ، جلد 6 ص 228، كتاب الجنائز.  
28-عبارت نسائی را آوردیم .  
29-سنن نسائی ، جلد 2 ص 19، باب : الرخصه فی البكاء علی المیت . مسند احمد جلد 2 ص 110، 273، 408، 444. سنن الن ماجه ، جلد 1 ص 505، كتاب الجنائز، باب : ما جاء فی البكاء علی المیت ، حدیث 1587.  
30-مسند احمد، جلد 2 ص 273 و 408 و نزدیك به آن در ص 333.

## 23. مستندات روایی فرهنگ گریه بر امام حسین علیه السلام

### مشخصات كتاب

نویسنده : محمد علی سلطانی  
ناشر : محمد علی سلطانی

### مستندات روایی فرهنگ گریه بر امام حسین

سوگواری همیشگی در فاجعه غمبار كربلا و اشك افشانی بر مصیبت وارد شده بر اهل بیت‌علیهم السلام یكی از مشخصه‌های واقعه كربلاست كه آن را از دیگر وقایع ممتاز ساخته است. در روایاتی منصوب به ائمه‌علیهم السلام گریه بر این واقعه توجیه شده و وعده پاداش اخروی داده شده است. این نوشتار به بررسی این روایات اختصاص دارد و مؤلف در پی آن است تا به بررسی سندی و متنی برخی از این روایات بپردازد و به قدر توان خود سره را از ناسره بازشناسد.روایاتی كه در این نوشتار به بررسی آنها اقدام شده، روایاتی است كه در كامل الزیارات ابن قولویه نقل شده است.كلید واژه‌ها: عزاداری، گریه، احادیث، كامل الزیارات.گریه بر شهادت امام حسین علیه السلام و حادثه كربلا و شهیدان آن واقعه دل‌خراش و آیین‌های سوگواری و عزاداری در ایّام عاشورا و دو ماه محرّم و صفر، یكی از ویژگی‌های برجسته و بلكه برترین ویژگی تشیّع است كه از زمان حاكمیت آل بویه و به همّت معزّ الدوله ابو الحسین احمد بن ابی شجاع كه برای نخستین بار فرمان عزاداری عمومی و خروج هیئت‌ها و دسته‌جات عزاداری به خیابان‌ها را داد، در شكل یك سنّت و آیین پر بار و استوار در میان شیعیان در آمد. [1] .اگر مهدویت را در جهان اسلام یكی از مهم‌ترین علل و انگیزه در پیدایش و حدوث جریان‌ها و پدیده‌های سیاسی، فرهنگی و حتّی نظامی بدانیم، بی‌تردید حادثه كربلا و زنده نگه داشتن یاد و خاطره آن، دومین عامل مهمّ پیدایش حوادث سیاسی در جهان اسلام و نخستین عامل آن در جهان تشیّع است.در این آیین‌ها و مراسم دو مشخصّه مهم، بیش از دیگر مشخّصه‌ها نمود دارد: یكی از آنها قیام‌ها و شورش‌ها و حوادث خونینی است كه به نام و یاد و به انگیزه خون‌خواهی شهیدان عاشورا در طول تاریخ تشیّع به وجود آمده است. در این خون‌خواهی‌ها هر حاكم ستمگر و ناعادلی نمادی از یزید، عبید اللَّه بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن و دیگر جنایتكاران حادثه مزبور می‌شد و به واقع، تعبیر: «كلّ یوم عاشورا و كلّ أرض كربلا»، گزیده‌ای از گزارش همه پدیده‌های سیاسی در تشیّع است كه از حادثه كربلا الهام گرفته است. دومین مشخّصه حادثه مزبور، آیین سوگواری و اشك‌ریزی و یادآوری مداوم و همه ساله حادثه مزبور است. مشخّصه دوم، موضوعی است كه این نوشتار در پی بازكاوی مستندات روایی آن است.در راستای تشویق برای گریه كردن بر امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت، روایات و احادیث بسیاری در كتب روایی و تاریخی وجود دارد و اهل منبر، مدّاحان، مرثیه سرایان و نیز نویسندگان و شاعران به بسیاری از آنها اشاره كرده، برای مخاطبان یادآور می‌شوند. این احادیث و روایات، همچون همه روایات و احادیث در موضوعات گوناگون، آمیزه‌ای از روایات راست و دروغ است. روایاتی وجود دارد كه از سند و متن معتبر و قابل دفاعی برخوردار هستند. نیز روایات و احادیثی وجود دارند كه یا به خاطر سند آن و یا به علّت محتوای آن، قابل دفاع و پذیرش نیستند. اختلاط این دو گونه احادیث، افزون بر آن كه كار را برای مدّاحان و منبریان متدیّن و با تقوا دشوار می‌كند، گاه به صورت ناخودآگاه موجب تحریف و تخریب جریان سالم و درست حادثه می‌گردد و علاقه‌مندان به آن حضرت را به بیراهه می‌كشاند.از این‌رو، شایسته و بلكه بایسته است این قبیل احادیث و گزارش‌ها، هم از نظر سند و هم از دید محتوا، مورد بازكاوی قرار گیرد و به قدر امكان و توان و فهم، سره از ناسره جدا گردد تا كار برای بهره‌گیران و كاربران آن گزارش‌ها آسان‌تر گردد. پیش از پرداختن به اصل بحث یادآوری می‌كنم كه نقد حدیث و گزارش درباره حادثه كربلا و بلكه هر موضوع و حادثه‌ای، نه تنها از ارزش آن حادثه و موضوع نمی‌كاهد؛ بلكه آن را استوارتر و پر نفوذتر می‌كند. همچنین نیازمند یادآوری است كه نباید شهرت و آوازه یك گزارش و حدیث، ما را از نقد آن باز دارد و اگر پی‌آمد آن، تضعیف سند یا متن حدیث مزبور گشت، هراسان و دلگیر كند؛ زیرا در پدیده‌هایی كه در آن احساس و عاطفه، نقش كلیدی دارد، زمینه حضور حدیث‌سازان فزون‌تر و كار برای بهره‌گیران از این عاطفه و احساس، دل‌پذیرتر و سودمندتر است. بدیهی است كه چنین گزارش‌هایی از گستره و شیوع فزون‌تری برخوردار است.از سوی دیگر، وجود این قبیل احادیث و گزارش‌ها در كتب روایی مهم و در آثار شخصیت‌های برجسته، نباید ما را به سوی چشم‌پوشی از نقد سوق دهد و این باور بی‌پایه را ایجاد كند كه چه‌طور ممكن است چنین اشتباهاتی در آثار چنان شخصیت‌هایی پیدا شود. زیرا اشتباه، همزاد بشر است و شهرت و آوازه شخصیتی الزاماً مصونیت از خطا را موجب نمی‌گردد، بخصوص كه دامنه ابزار اطّلاعاتی در گذشته‌ها محدود بود و چه بسا دانشوری به خاطر فقدان ابزار دستیابی و عدم وفور كسب اطلاع و آگاهی، از اطلاعاتی محروم می‌ماند كه در روزگار ما و فراوانی ابزار اطلاعاتی كاری ساده و قابل دسترس است.از آن گذشته، در چنین موضوعاتی كه عاطفه، علاقه‌مندی و احساس بن‌مایه آن را می‌سازد، شخصیت‌هایی پرآوازه هم، همچون بی‌آوازه‌ها تحت تأثیر و عملكرد احساس و عاطفه قرار دارند و ناخودآگاه از بسیاری دقّت نظرها و مو شكافی‌ها به دور می‌مانند و خیلی از چیزها را ندیده می‌گیرند. بنابراین نباید از نقد هراس داشت و از پیامد آن بیمناك بود؛ زیرا حقیقت و واقعیت از هر چیزی دوست داشتنی‌تر است.درباره گریه بر امام حسین علیه السلام، بیش از چهل حدیث وجود دارد كه به طور مستقیم به این موضوع پرداخته است و در بسیاری از احادیث به موضوع اشاره شده و یا محتوای خبر و حدیث به گونه‌ای است كه تشویق به گریه برای امام حسین علیه السلام و یارانش از آن فرا چنگ می‌آید. بخش عمده‌ای از این روایات در كامل الزیارات ابن قولویه آمده است و بخشی دیگر نیز، در كتب دیگر بزرگان از قبیل صدوق، شیخ طوسی، برقی و غیر آنان وارد شده است. از این‌رو، نخست به گزارش احادیث كامل الزیارات در این خصوص می‌پردازیم و سپس به كتب دیگر خواهیم پرداخت.ابن قولویه شماری از احادیث را آورده است كه در مقایسه با یكدیگر می‌توان به این نتیجه رسید كه احادیث مزبور در واقع تقطیع بعضی احادیث دیگر است كه گاه با یك سند و گاه با سندهای گوناگون نقل كرده است و زمانی هم حدیث در پاره‌ای از رجال به همدیگر می‌رسند و تبدیل به یك حدیث می‌شوند. از جمله این احادیث روایتی است از امام صادق‌علیه السلام به این سند:حدّثنی حكیم بن داوود، عن سلمة، عن یعقوب بن یزید، عن محمّد بن أبی عمیر، عن بكر بن محمّد، عن فضیل بن یسار، عن أبی عبداللَّه.متن حدیث به این شرح است:قال: من ذُكِرنا عنده ففاضت عیناه ولو مثل جناح الذباب [2] غُفِر له ذنوبه ولو كان مثل زَبَد البحر؛ [3] .هر كس كه در پیش او یاد شویم و از دیدگانش اشك جاری گردد، گرچه به مقدار پر مگسی باشد، گناهانش بخشیده خواهد شد؛ گرچه به مقدار كف دریاها باشد.در این روایت گرچه حكیم بن داوود مشخّص نیست؛ امّا عمده ایراد سند آن، به خاطر وجود سلمة بن خطاب است. این شخص از یكی از روستاهای منطقه ری به نام براوستان است و رجالیان از قبیل نجاشی، ابن غضائری و دیگران او را ضعیف شمرده‌اند و درباره او گفته‌اند: وی ابو الفضل براوستانی ازدورقانی - قریه‌ای از منطقه ری - در حدیثش ضعف است. ابن غضائری گفته: او ابو محمّد است و ضعیف می‌باشد. [4] .امّا همین روایت را برقی در المحاسن خود از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از بكر بن محمّد، از فضیل بن یسار، از امام صادق علیه السلام نقل كرده است كه جای ایراد ندارد. [5] .در كامل الزیارات نقلی با مضمونی نزدیك‌تر به حدیث یاد شده، از فضیل بن فضاله آورده است كه با توجّه به دیگر افراد سند پیداست كه فضیل بن فضاله اشتباه است و همان فضیل بن یسار صحیح است. این روایت را حكیم بن داوود از سلمه از علی بن سیف از بكر بن محمّد از فضیل نقل كرده است كه به جای محمّد بن ابی عمیر،علی بن سیف در سند روایت قرار گرفته است و محتوای حدیث چنین است:هر كس كه در نزدش یاد شویم و از دیدگانش اشك جاری شود، خداوند چهره‌اش را بر آتش حرام می‌كند. [6] .این حدیث گرچه عام است و اختصاص به امام حسین علیه السلام ندارد؛ امّا محدّثان عموماً آن را در باب مربوط به امام حسین علیه السلام قرار می‌دهند. در قرب الاسناد این روایت به صورت كامل‌تری آمده است كه البته این كمال، موجب خروج روایت از تخصیص آن به امام حسین علیه السلام می‌گردد و بلكه مظلومیت همه جریان علوی را شامل می‌گردد. این گزارش از این قرار است:حدّثنا أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمّد، عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال: قال لفضیل: تجلسون وتحدّثون؟ قال: نعم، جعلت فداك. قال: إنّ تلك المجالس اُحبّها فأحیوا أمرنا. یا فضیل! فرحم اللَّه من أحیا أمرنا. یا فضیل! من ذكّرنا أو ذُكرنا عنده، فخرج من عینه مثل جناح الذّباب، غفر اللَّه له ذنوبه ولو كانت أكثر من زَبَد البحر؛ [7] .... امام صادق علیه السلام به فضیل فرمود: آیا گرد هم می‌آیید و گفت و گو می‌كنید؟ گفت: آری، فدایت گردم. فرمود: من این نشست‌ها را دوست می‌دارم. ای فضیل! امر ما را زنده كنید. خداوند، رحمت كند كسی را كه امر ما را احیا كند. ای فضیل! هر كس ما را یاد كند و یا نزد او یاد شویم و از دیده‌اش به مقدار پر مگسی، اشك جاری شود، خداوند گناهان او را می‌بخشد؛ گرچه بیش از كف دریا باشد.همان‌گونه كه ملاحظه می‌كنید، روایت، به جریان امام حسین علیه السلام و عاشورا اختصاص ندارد؛ بلكه عاشورا و حادثه كربلا یكی از مصادیق این جریان است و حدیث، افزون بر تشویق به یاد كرد دیگر شهیدان علوی از قبیل زید، یحیی و غیره و حتّی عموم شیعیانی دارد كه به گونه‌ای تحت شكنجه، آزار، آوارگی و كشتار قدرت‌های مخالف تشیّع و علویان قرار گرفته بودند. همچنین به یادكرد حقوق از دست رفته امامان علیهم السلام اشاره دارد. البته مصداق برتر برای این حدیث، همان حادثه كربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش هستند.كامل الزیارات، حدیث دیگری از امام زین العابدین علیه السلام نقل می‌كند كه به محتوای این حدیث نزدیك‌تر است و البته با توجّه به این‌كه از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است، برای حادثه كربلا متناسب‌تر است. این حدیث، از نظر سند قابل دفاع نیست و ضعیف می‌باشد. سند و متن آن به این شرح است:حكیم بن داوود بن حكیم، از سلمة بن خطّاب و وی از بكّار بن احمد قسّام و حسن بن عبد الواحد، از مخول بن ابراهیم، از ربیع بن منذر، از پدرش نقل می‌كند كه از علی بن الحسین علیه السلام شنیده است كه می‌فرمود: هر كس كه دیدگانش قطره‌ای درباره ما اشك ریزد و سرشكی از دیدگانش درباره ما جاری گردد، خداوند در بهشت خانه‌ای برایش آماده می‌كند كه سالیان سال در آن ساكن خواهد بود. [8] .در این روایت افزون بر سلمة بن خطاب یاد شده، افرادی چون مخول بن ابراهیم، ربیع بن منذر و پدرش، بكّار بن احمد قسّام و حسن بن عبد الواحد وجود دارند كه ناشناخته و دست كم فاقد توثیق هستند.كامل الزیارات محتوای حدیث مزبور را با تفاوتی در سند و متن، از امام باقر علیه السلام نقل می‌كند كه در آن تصریح شده است كه اگر گریه برای امام حسین علیه السلام باشد....سند و متن آن به این شرح است:حكیم بن داوود، از سلمة بن خطاب، از حسن بن علی، از علاء بن رزین القلا، از محمّد بن مسلم، از ابو جعفر علیه السلام نقل می‌كند كه فرمود: هر مؤمنی كه از دیدگانش برای كشته شدن امام حسین‌علیه السلام اشكی بیرون آمده، بر گونه‌اش جاری گردد، خداوند، در بهشت برای او غرفه‌ای را تدارك می‌بیند كه سال‌ها در آن سكونت خواهد داشت. [9] .در این روایت گریه برای امام حسین علیه السلام مطرح است. در این سند هم، سلمة بن خطاب وجود دارد كه پیش‌تر درباره آن سخن گفتیم.در كتاب كامل الزیارات روایت دیگری وجود دارد كه از امام حسین علیه السلام نقل شده است. در این روایت امام حسین علیه السلام خودش را كشته اشك شمرده است.این روایت به سه سند نقل شده است. در یكی از سندها آمده است:ابن قولویه از پدرش و او از سعد بن عبداللَّه، از حسن بن موسی الخشاب، از اسماعیل بن مهران، از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر نقل می‌كند كه آن حضرت فرمود: حسین بن علی علیه السلام می‌گفت: من كشته اشك هستم؛ هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌كند، جز آن‌كه اشك می‌ریزد. [10] .در دو نقل دیگر، قسمت اخیر روایت وجود ندارد. [11] در این سند، دو نفر وجود دارند كه سند آن را با مشكل مواجه می‌كنند: یكی از آن دو، اسماعیل بن مهران است كه مورد اختلاف است. درباره وی گفته شده:اسماعیل بن مهران بن محمّد بن ابی نصر سكونی - كه نام ابو نصر زید بود، مولی و كوفی و كنیه‌اش ابو یعقوب بود - ثقه و مورد اعتماد است. از گروهی از اصحاب ما از ابو عبداللَّه علیه السلام نقل روایت می‌كند.این دیدگاه خلاصة الرجال، رجال النجاشی و الفهرست شیخ طوسی است. در الفهرست آمده است:وی امام رضا علیه السلام را هم ملاقات كرده و از او روایت نقل كرده است.ابو عمرو كشّی هم وی را از اصحاب امام رضا علیه السلام آورده است. شیخ ابو الحسین احمد بن حسین بن عبید اللَّه غضائری رحمه الله درباره او می‌گوید:وی مكنّی به ابا محمّد بود و حدیث او شسته و رفته نیست. گاهی مضطرب و گاه درست است. بسیار، از افراد ضعیف نقل حدیث می‌كند. می‌توان احادیث منقول از طرف وی را به عنوان شاهد آورد.صاحب خلاصة الرجال می‌گوید:ولی به نظر من می‌توان بر روایت او اعتماد كرد؛ چون شیخ و نجاشی گواهی به ثقه بودن وی داده‌اند.كشّی گفته است:محمّد بن مسعود نقل كرده كه از علی بن الحسن، درباره اسماعیل بن مهران پرسیدم. وی گفت: به غلو نسبت داده شده است. امّا محمّد بن مسعود می‌گفت: بر او دروغ بسته‌اند. او فردی متّقی، موثّق، نیكوكار و فاضل بود. [12] .در پاره‌ای از این اظهار نظرها، گرچه نوعی تضعیف و نسبت غلو به اسماعیل بن مهران داده شده است؛ امّا در مجموع می‌توان كفّه اعتبار را درباره او سنگین‌تر دید. راوی دیگر این روایت علی بن ابی حمزه است. دیدگاه رجالیان درباره او بسیار تند و سخت است.در رجال النجاشی درباره او آمده است:وی ابو الحسن علی بن ابی حمزه سالم بطائنی، مولای انصار و كوفی بود. وی چراغ كش ابو بصیر یحیی بن قاسم بود. برادری به نام جعفر بن ابی حمزه داشت. از امام صادق و امام موسی كاظم‌علیهما السلام روایت نقل كرده است و یكی از پایه‌های اصلی واقفیان است.خلاصة الرجال می‌گوید:علی بن حسن بن فضال گفته: علی بن ابی حمزه دروغگو، متّهم و ملعون است. از او روایات بسیاری نقل شده است و یك تفسیر كامل قرآن هم دارد؛ ولی من حتّی نقل یك روایت را هم از او روا نمی‌شمارم. همچنین در این كتاب آمده كه ابن غضایری گفته: علی بن ابی حمزه - كه خدا لعنتش كند -، ریشه واقفیان و دشمن‌ترین افراد با امامان پس از موسی بن جعفر علیه السلام است.شیخ طوسی، وی را از اصحاب امام صادق‌علیه السلام ذكر كرده است. كشّی در مذّمت او روایات بسیاری نقل كرده است، از جمله آن‌كه می‌گوید:احمد بن محمّد گفت: ابو الحسن‌علیه السلام[علی بن موسی ]مرا دید و با صدای بلند گفت: ای احمد! گفتم: بلی. گفت: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درگذشت، مردم در راه خاموش ساختن نور خدا تلاش كردند. امّا خداوند خواست نور او به وسیله امیر مؤمنان علیه السلام كامل گردد. و زمانی كه ابو الحسن علیه السلام[موسی بن جعفر ]در گذشت، علی بن ابی حمزه و یارانش در راه خاموش كردن نور خدا تلاش كردند؛ امّا خدا خواست كه نورش كامل گردد. [13] .از این دست روایت‌ها، ناشایستگی و بی‌اعتباری علی بن ابی حمزه بطائنی كاملاً پیداست. بنابراین به نقل‌های او نمی‌توان اعتماد كرد. گرچه مضمون این حدیث هیچ ایراد محتوایی ندارد. بویژه كه در همین كامل الزیارات از طریق دیگری هم بخش اوّل روایت نقل شده است. در نقل دوم حسن بن موسی خشاب روایت را از اسماعیل بن مهران نقل نمی‌كند؛ بلكه از محمّد بن سنان و وی از اسماعیل بن جابر و او از امام صادق علیه السلام نقل می‌كند. [14] .درباره محمّد بن سنان رجالیان بسیار بحث كرده‌اند كه از مجموع آنها عدم اعتماد به وی فهمیده می‌شود و حتّی از فضل بن شاذان نقل شده كه وی او را یكی از دروغگویان مشهور شمرده است. نیز گفته است كه نقل روایت‌های محمّد بن سنان را برایتان روا نمی‌دانم و گروهی، او را از غالیان شمرده‌اند؛ امّا شماری هم او را مورد اعتماد دانسته‌اند. از جمله، شیخ مفید او را مورد وثوق شمرده است و خود محمّد بن سنان روایتی نقل می‌كند كه گویا تأییدش از سوی امام موسی بن جعفر است؛ امّا چون راوی آن، خود محمّد بن سنان است. چندان قابل اعتماد نیست و در مجموع، رجالیان توقف درباره وی را سفارش كرده‌اند. [15] در مورد اسماعیل بن جابر، فرد دیگر در این سند گرچه نقل‌هایی مبنی بر ذّم او است، امّا موثوق و ممدوح بودن او قابل دفاع‌تر است.این روایت را كامل الزیارات به سند دیگری هم نقل كرده است كه در آن، محمّد بن جعفر رزّاز، از محمّد بن حسین و وی از حكم بن مسكین و او از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل كرده است. [16] این سند بی‌اشكال است و رجال آن از شخصیت‌های برجسته شیعه هستند. جز آن‌كه اگر محمّد بن جعفر رزّاز، همان محمّد بن جعفر بن محمّد بن عون اسدی است كه این بعید نیست. در مورد وی شماری از رجالیان از قبیل صاحب خلاصة الرجال اعتقاد به توقّف دارند؛ زیرا وی در عین آن‌كه خودش موثّق و صحیح الحدیث است، از ضعیفان روایت می‌كند و اعتقاد به جبر و تشبیه داشت. [17] البته با توجّه به این‌كه در این روایت، وی از افراد مورد اعتماد و وثوق نقل كرده است، این ایراد جایی ندارد. از این‌رو می‌توان این روایت را از جمله روایات صحیح دانست.صاحب كامل الزیارات چهار روایت طولانی، درباره گریه بر امام حسین علیه السلام نقل می‌كند كه مضامین این روایت‌ها در بین مدّاحان و ذاكران امام حسین علیه السلام و اهل منبر بسیار شیوع دارد. امّا با كمال تأسف سند این روایت‌ها به خاطر وجود یك فرد شاخص در دروغگویی از اعتبار ساقط است. نخست به بررسی سند این روایت‌ها می‌پردازیم و آن‌گاه متن آنها را به طور كامل، نقل و نقد و بررسی خواهیم كرد.سند این روایت‌ها به این شرح است:محمّد بن عبداللَّه، عن أبیه، عن علی بن محمّد بن سالم، عن محمّد بن خالد، عن عبداللَّه بن حمّاد بصری، عن عبداللَّه بن عبد الرحمان المأصم، عن عبداللَّه بن مسكان، عن أبی بصیر.در روایتی عبداللَّه بن عبد الرحمان اصم روایت را از ابو یعقوب و وی از ابان بن عثمان و او از زراره نقل می‌كند. و در روایت دیگری از مسمع بن عبد الملك كردین بصری و در روایت چهارم، سند بدین شرح است:عن حسین بن حسن بن ابان، عن حسین بن سعید، عن عبداللَّه بن مغیره، عن عبداللَّه بن عبد الرحمان اصم، عن عبداللَّه بن بكیر ارجانی.همچنین این روایت، سند دیگری به شرح ذیل دارد:سعد بن عبداللَّه، عن محمّد بن الحسین، عن محمّد بن عبداللَّه بن زراره، عن عبداللَّه بن عبد الرحمان الأصم، عن عبداللَّه بن بكیر.در این چند روایت، آن‌كه به طور جدّی مشكل آفرین است، عبداللَّه بن عبد الرحمان اصم مسمعی است. این شخص، اهل بصره بود كه به قول صاحب خلاصة الرجال از دروغگویان بصره به شمار می‌رفت و كتابی در خصوص زیارات دارد كه دلالت بر خباثت بسیار و اعتقاد متهاتف وی می‌كند. صاحب خلاصة الرجال و نجاشی او را فردی ضعیف و غالی می‌شمارند و روایاتش را بی‌ارزش می‌دانند. [18] .به احتمال بسیار، این چند روایت با توجّه به موضوع آن از همین كتابی باشد كه دلیل بر خبث و باور متهاتف او است. از این‌رو، این روایت‌ها بی‌ارزش و غیر قابل بهره و نقل است. برای آگاهی خواننده از این روایت‌ها و پرهیز از به كار بردن آنها در سخنرانی‌ها و مجالس ذكر و عزاداری، ترجمه روایت‌ها را با همه طولانی بودن آنها در این‌جا نقل می‌كنیم. حدیث نخست چنین است:ابو بصیر گفت: پیش امام صادق‌علیه السلام بودم و با او سخن می‌گفتم كه فرزندش وارد شد. امام به او فرمود: آفرین. او را بغل كرد و بوسید و فرمود: خدا كسی را كه شما تحقیر كرده، تحقیر كند و از كسی كه بر شما ضربه زده، انتقام بگیرد و آن‌كه خوارتان ساخت، خوارش بسازد. خدا قاتلان شما را لعنت كند. خداوند ولی، حافظ و یاور شماست. گریه زنان، گریه پیامبران، صدّیقین، شهدا و فرشتگان آسمانی به درازا كشیده است. آن‌گاه خود گریست و فرمود: ای ابو بصیر! وقتی به فرزندان حسین می‌نگرم به خاطر آنچه كه بر پدران آنان و خود آنان آمده، اشك چنان می‌آید كه توان كنترل ندارم.ای ابو بصیر! فاطمه علیها السلام برای او می‌گرید و شیون می‌كشد و جهنّم چنان نعره می‌كشد كه اگر نگهبانان آن، آن گریه‌ها و ناله‌ها را نمی‌شنیدند و برای آن آماده نمی‌شدند، بیم آن است كه از جهنّم شعله‌ای زبانه كشد و یا دود آن پخش گردد و همه زمینیان را بسوزاند. نگهبانان، آن را تا زمانی كه فاطمه‌علیها السلام گریه می‌كند، نگه می‌دارند و دور می‌كنند و درهای آن را محكم می‌بندند؛ چون بر اهل زمین می‌ترسند. جهنّم آرام نمی‌گیرد تا آن‌كه صدای فاطمه زهراعلیها السلام آرام شود. و دریاها می‌خواهند از یكدیگر بگسلند و به همدیگر بپیوندند و هیچ قطره‌ای از دریا نیست جز آن‌كه فرشته‌ای بر آن موكّل است. هرگاه فرشته، صدای آن را می‌شنود، با بال‌های خودش آتش خروش آن را خاموش می‌كند و از همدیگر باز می‌دارد؛ چون بر دنیا و آنچه كه در آن است و آنچه كه بر روی زمین است، می‌ترسد. فرشتگان همواره دلسوزی كرده، به گریه فاطمه بر حسین می‌گریند و به درگاه الهی دعا می‌كنند و تضرّع می‌نمایند و نیز عرشیان و كسانی كه اطراف او هستند، همگی تضرّع می‌كنند و گروهی از فرشتگان با صدای بلند، تقدیس خداوند را می‌نمایند؛ چون بر زمینیان می‌ترسند. اگر صدایی از صداهای آنان بر زمین برسد، همه ساكنان زمین بیهوش می‌گردند، كوه‌ها از هم جدا می‌گردد و زمین به زلزله، ساكنانش را از بین می‌برد.گفتم: فدایت گردم! این اتّفاق بزرگ می‌افتد؟فرمود: چیزهای دیگری است كه بزرگ‌تر از این است و تو نشنیده‌ای!آن‌گاه به من فرمود: ای ابو بصیر! آیا دوست نداری از كسانی باشی كه فاطمه را كمك كنی؟ وقتی این سخن را فرمود، گریستم و نتوانستم حرفی بزنم و به خاطر گریه زبانم بسته شد. و آن‌گاه برخاست و برای نماز فرا خواند. با همان حال، از نزد او بیرون آمدم. نه از غذا بهره‌ای بردم و نه خواب به چشمانم آمد و روزه‌دار و در خوف بودم تا آن‌كه نزد او آمدم. وقتی دیدم آرام شده است، من نیز آرام گشتم و سپاس خدا را گفتم كه بر من كیفری فرو نفرستاد! [19] .این نخستین روایت از روایت‌های عبداللَّه بن عبد الرحمان است. با اندك دقّتی می‌توان قصّه‌سرایی و افسانه‌گویی را در آن دید. خواننده متن بالا احساس می‌كند كه در سویی خداوند به همراه فرشتگان، دوزخ و دریاها واقع شده و در سوی دیگر، ساكنان روی زمین و در واقع جنگی دائمی و اعلام نشده‌ای در جریان است و گویی كه آتش دوزخ از فرشتگان موكّل بر آن، درد را بیشتر حس می‌كند. از این‌رو، خشم می‌گیرد و فوران می‌كند و فرشتگان به خاطر مصلحت ساكنان روی زمین، جلو خشم و خروش آن را می‌گیرند. چنین داستان سرایی‌ها نه به شأن شنونده آن - كه ابو بصیر است -، تناسب دارد و نه با مقام امام صادق علیه السلام همخوانی دارد و ادبیات روایت و مباحثی كه در آن مطرح است، خود گویای ساختگی بودن آن است و همان گونه كه صاحب خلاصة الرجال یادآور گشته، خود كتاب، گواه بر خبث بزرگ و باور متهاتف است.ترجمه متن روایت دیگر وی - كه از طریق زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌كند -، به این شرح است:امام صادق علیه السلام به زراره فرمود: ای زراره! آسمان، چهل روز بر حسین علیه السلام خون گریست و زمین، چهل روز به تیرگی گریست و خورشید چهل شب با كسوف و سرخی گریست. كوه‌ها از هم پاره شدند و پخش گشتند، دریاها منفجر شدند و فرشتگان چهل روز بر حسین علیه السلام گریستند.هیچ یك از زنان ما حنا نبست؛ روغن نمالید؛ سرمه نزد و گیسو شانه نكرد تا آن‌كه سر عبید اللَّه بن زیاد را برایمان آوردند. پس از او همواره ما در حال گریه بودیم و پدر بزرگم، هرگاه یاد حسین علیه السلام می‌كرد، می‌گریست؛ به گونه‌ای كه اشك دیدگانش، محاسن او را خیس می‌كرد و هر كس كه او را می‌دید، به خاطر ترحّم بر او، به گریه‌اش می‌گریست. فرشتگانی كه در نزد قبر امام حسین علیه السلام هستند، می‌گریند و به خاطر گریه آنان، هر فرشته‌ای كه در آسمان و هوا هست، می‌گرید. وقتی آن حضرت جان داد، جهنّم چنان ناله‌ای كشید كه به خاطر ناله آن، زمین می‌خواست از هم بریده شود. و زمانی كه جان عبید اللَّه بن زیاد و یزید بن معاویه از بدن خارج شد، جهنّم چنان شیهه‌ای كشید كه اگر خداوند به وسیله نگهبانان جهنّم، آن را كنترل نمی‌كرد، از فوران آن همه آنچه بر روی زمین بود می‌سوخت و اگر به جهنّم رخصت می‌داد، هیچ چیزی باقی نمی‌ماند جز آن‌كه آن را می‌بلعید. ولی دوزخ مأمور بود و در زنجیر، چندین بار دوزخ بر نگهبانان خود نافرمانی كرد تا آن‌كه جبرئیل آمد و با بال خود بر آن زد و آرام گرفت. دوزخ به خاطر حسین می‌گریست و نوحه سرایی می‌كرد و بر قاتلان او زبانه می‌كشید.اگر بر روی زمین حجّت‌های خدا نبود، زمین می‌شكست و آنچه بر روی آن بود، در خود می‌پیچید. و زلزله‌ها جز به هنگام نزدیك شدن قیامت فراوان نمی‌گردند. هیچ چشمی نزد خدا محبوب‌تر نیست و هیچ اشكی از چشمی فرو نمی‌ریزد و بر آن حضرت نمی‌گرید و هیچ گریه‌كننده‌ای برای او نمی‌گرید، جز آن‌كه به فاطمه می‌پیوندد و او را بر این كار یاری می‌رساند و به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می‌پیوندد و حقّ ما را ادا می‌كند. و هیچ بنده‌ای محشور نمی‌گردد، جز آن‌كه دیدگانش گریان است. مگر گریه كنندگان بر جدّم حسین علیه السلام كه در حالی محشور می‌گردند كه دیدگانشان روشن و درخشان است و شادمانی در چهره‌شان است. مردم در بی‌تابی خواهند بود؛ ولی آنان در آسایش هستند. مردم می‌گذرند؛ ولی آنان در زیر عرش و در سایه عرش با حسین گفت و گو می‌كنند و از سختی حساب بیمناك نیستند. به آنان گفته می‌شود، وارد بهشت شوید؛ ولی آنان سر باز می‌زنند و مجلس حسین علیه السلام و گفت و گو با او را ترجیح می‌دهند. حوریان پیام می‌فرستند كه ما به همراه نوباوگان مخلّد شیفته دیدارتان هستیم ولی آنان به خاطر شادمانی و ارجمندی كه در مجلس‌شان می‌بینند، به سوی آنان نمی‌نگرند. دشمنان آنان یا جبین دربند به سوی دوزخ كشانده می‌شوند و یا می‌گویند كه ما هیچ شفیع و دوست جانی نداریم. آنان جایگاه اینان را می‌بینند؛ ولی نمی‌توانند به اینان نزدیك‌تر شوند و به ایشان برسند. فرشتگان از سوی زنان و خدمتكاران آنان نامه‌ای درباره كرامتی كه به آنان عطا شده است، می‌آورند؛ ولی آنان می‌گویند: ان شاء اللَّه پیش آنان خواهیم آمد. فرستادگان سخنان آنان را به زنانشان می‌آورند و زنانشان شیفته‌تر می‌گردند؛ زیرا به آنان درباره كرامتی كه در آن هستند و با حسین علیه السلام نزدیك می‌باشند، خبر می‌دهند. آنان می‌گویند: سپاس خدایی را كه ما را از بیم بزرگ و ترس قیامت كفایت كرد و از آنچه كه می‌ترسیدیم، نجات داد. آن‌گاه اسبان اصیل می‌آورند و آنان بر اسب‌ها سوار می‌شوند و در حالی كه ثنا و حمد خدا را می‌گویند و بر محمّد و آل او درود می‌فرستند، به سوی جایگاهشان حركت می‌كنند. [20] .این روایت هم، از نظر متن بسیار ناهماهنگ و آشفته است و مطالبی در بر دارد كه آشكار دروغ و ساختگی است و تنها از ذهن افراد دروغ‌پردازی چون عبداللَّه بن عبد الرحمان اصم كوفی می‌تواند تراوش كند. این شخص فكر نكرده است كه گرفتن خورشید در چهل روز پشت سر هم، پس از شهادت امام حسین علیه السلام كاری ناممكن است و در نظام طبیعت امری ناشدنی است و اگر همچنین امر ناممكن به فرض محال تحقّق می‌یافت، چنان صدایی در تاریخ می‌كرد كه هر حادثه‌ای را تحت الشعاع قرار می‌داد. و در این عبارت خودش نیندیشیده است كه چهل روز خون گریه كردن آسمان برای امام حسین علیه السلام به چه معنایی است؟ اگر فرض كنیم كه همه اینها در واقع نوعی مجازگویی و برای تصویر اوج غم حاكم بر جهان بشری در پی شهادت امام حسین علیه السلام است، از فردی چون امام صادق علیه السلام كه در اوج بلاغت و فصاحت است، انتظار بیانی زیباتر و در تصویر غم یاد شده كاراتر می‌رفت و نه این عبارت‌هایی كه در آن هیچ‌گونه زیبایی‌های بلاغی رعایت نشده است، تصویری كه از جنگ و جدال دوزخ با نگهبانان آن ارائه می‌دهد و در نهایت جبرئیل را به یاری نگهبانان می‌فرستد تا جهنّم را آرام سازد، بی‌شباهت به دعوای دو نفر نیست كه فرد سومی از راه می‌رسد و به نوعی نزاع را فیصله می‌دهد. داستان نامه‌نگاری‌ها و پیك فرستادن‌های حوریان و مهرویان نوباوه و ناز و كرشمه گریه كنندگان بر امام حسین علیه السلام در قیامت نیز نوعی كپی برداری از ماجراهای عاشقانه دنیوی است كه در ذهن عبداللَّه بن عبد الرحمان نقش بسته و آن را در شكل روایت به امام صادق علیه السلام نسبت داده است و در نهایت صحنه اسب سواری آنان و حركت به سوی منزل‌هایشان كه خود، فصل دیگری است و خواننده می‌تواند از آن حدیث مفصّل بخواند.در هر حال، این گزارش به هر چیزی شباهت داشته باشد، به حدیث امام صادق علیه السلام شباهت ندارد و نه تنها فضیلتی برای امام حسین علیه السلام و علاقه‌مندان او ایجاد نمی‌كند كه موجب جاری شدن عرق شرم می‌گردد و باید همان سخن صاحب خلاصة الرجال را گفت كه نوشته عبداللَّه بن عبد الرحمان گویای سخافت وی و تهافت اعتقادات او است.ترجمه متن روایت دیگر عبداللَّه بن عبد الرحمان اصم به این شرح است:عبداللَّه بن بكیر[ضمن حدیث طولانی]می‌گوید: من با امام صادق‌علیه السلام حج گذاشتم و به او گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! اگر قبر حسین بن علی علیه السلام گشوده شود، در قبر او چیزی یافت خواهد شد؟ امام فرمود: ای ابن بكیر! چه‌قدر پرسش‌های تو بزرگ است. حسین علیه السلام به همراه پدر، مادر و برادرش در منزل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هست. به همراه او روزی می‌خورند و شادمانی می‌كنند. او در سمت راست عرش و پیوسته به آن است و می‌گوید: ای پروردگار من! آنچه را كه به من وعده داده بودی، برایم برآورده كن. او به زائران خود می‌نگرد. او به آنان، نامشان، نام پدرانشان و آنچه كه درباره‌شان دارند، از شما نسبت به فرزندانتان آگاه‌تر است. او به كسی كه برایش می‌گرید، می‌نگرد و برایش استغفار می‌كند و از پدرش می‌خواهد كه بر او استغفار كند و می‌گوید: ای گریه كننده! اگر می‌دانستی كه خدا چه چیزی برای تو آماده كرده است، شادی‌ات فزون‌تر از غمگینی‌ات می‌شد. برای او نسبت به هر گناه و خطایی طلب استغفار می‌كند. [21] .گرچه در این گزارش، مطالب ناموزون موجود در روایت‌های دیگر عبداللَّه بن عبد الرحمان نیست و یا دست كم به آن غرابت و ناهماهنگی نیست؛ امّا پرسش چنان پرسشی از سوی فردی چون عبداللَّه بن بكیر از حضرت امام صادق علیه السلام چندان شایسته نمی‌نماید و بخصوص تعبیر منسوب به امام صادق علیه السلام درباره نوع پرسش‌های عبداللَّه بن بكیر با توجّه به این پرسش عوامانه، دور از ذهن است.در هر صورت، این روایت را نمی‌توان به امام علیه السلام نسبت داد و تناسب آن، با ذهن فردی چون عبداللَّه بن عبد الرحمان اصم بیشتر است.ترجمه متن روایت چهارم عبداللَّه بن عبد الرحمان اصم بدین شرح است:مسمع بن عبد الملك كردین بصری می‌گوید كه امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای مسمع! تو عراقی هستی. آیا قبر حسین علیه السلام را زیارت می‌كنی؟ گفتم: نه. من در بین بصری‌ها فرد مشهوری هستم و در بین ما كسانی هست كه علاقه‌مند به این خلیفه است و دشمنان ما در بین قبایل از ناصبیان و غیر ناصبیان بسیار است. و من از این‌كه اوضاعم را نزد فرزندان سلیمان[خلیفه]مطرح كنند و دشمنی ایجاد نمایند، بیمناك هستم. فرمود: آیا به یاد آنچه كه بر سر آن حضرت آمد، نمی‌افتی؟ گفتم: چرا. فرمود: برای آن زاری هم می‌كنی؟ گفتم: آری سوگند به خدا! و برای آن اشك می‌ریزم؛ به گونه‌ای كه خانواده‌ام اثر آن را در من می‌بینند. از غذا خوردن باز می‌مانم؛ به گونه‌ای كه آثار آن در چهره‌ام آشكار می‌گردد. امام فرمود: خدا رحمت كند گریستن تو را. تو از كسانی هستی كه در شمار اهل جزع و بی‌تابی برای ما به شمار می‌آیند. افرادی كه به خوشی ما خوش، و به اندوه ما اندوهگین می‌گردند. به بیم ما بیمناك، و به آسایش ما در آسایش می‌شوند. تو به هنگام درگذشتت، حضور پدرانم را خواهی دید و سفارش آنان به فرشته مرگ، درباره تو و بشارت برتری كه به تو می‌دهند و فرشته مرگ برای تو دل‌نازك‌تر و مهربان‌تر از مهر مادر مهربان بر فرزندش خواهد بود. آن‌گاه امام گریست و من نیز گریستم و فرمود: سپاس خدایی را كه ما را به رحمت بر دیگر مخلوقاتش برتری داد و ما خاندان را به مرحمت ویژه ساخت.ای مسمع! زمین و آسمان از زمان قتل امیر مؤمنان علیه السلام برای دلسوزی به ما می‌گریند. بسیاری از فرشتگان برای ما گریستند و اشك فرشتگان از زمانی كه كشته شدیم، قطع نشده است و هیچ كس نیست كه به خاطر دلسوزی به ما و به آنچه كه دیدیم، بگرید؛ جز آن‌كه خداوند، پیش از فرو ریختن اشك از دیدگانش، او را رحمت می‌كند. وقتی كه اشكش بر گونه‌اش جاری شد گرچه یك قطره از اشكش باشد، آن یك قطره بر جهنّم می‌افتد تا آتش آن را خاموش كند تا هیچ حرارتی برای آن وجود نداشته باشد. هر كس دلش برای ما درد گیرد، در هنگام مرگش، روزی كه ما را می‌بیند، چنان شادی خواهد دید كه همواره در دلش باقی بماند تا در حوض بر ما وارد شود. كوثر، وقتی دوستدار ما در آن در آید، شادمان می‌گردد و انواع گوناگون غذاها را به او می‌چشاند كه انتظار نمی‌رفت از آن حوض بیرون زند. ای مسمع! هر كس جرعه‌ای از آن بنوشد، هرگز پس از آن تشنه نمی‌شود و هرگز پس از آن، آب نمی‌خواهد و چون سردی كافور، خوشبویی مشك، طعم زنجبیل است. شیرین‌تر از عسل، نرم‌تر از كره، زلال‌تر از اشك و پاك‌تر از عنبر است. از تسنیم بیرون می‌زند و در جوی‌های بهشت جریان پیدا می‌كند. بر سنگ ریزه‌هایی از درّ و یاقوت حركت می‌كند. در آن جام‌هایی فزون‌تر از شمار ستارگان است. بوی آن، از مسیر هزار ساله به مشام می‌رسد. جام‌های آن از طلا، نقره و جواهرات رنگارنگ است. همه نوع از عطرها بر چهره نوشنده از آن افشانده می‌شود؛ به گونه‌ای كه نوشنده از آن می‌گوید: ای كاش در همین‌جا رها شوم. من چیزی به جای آن نمی‌خواهم و عوضی از آن را انتظار ندارم.امّا تو ای فرزند كردین! از كسانی هستی كه از آن می‌نوشی. هیچ چشمی نیست كه برای ما بگرید، جز آن‌كه نگاه به كوثر به او ارزانی خواهد گشت و دوستداران ما از آن نوشانده خواهند شد. نوشنده از آن، لذّت، طعم و دل‌چسبی‌ای فزون‌تر از آنچه به فردی كه كمتر از او ما را دوست دارد، چشانده می‌شود. بر كوثر امیر مؤمنان علیه السلام است و در دستش عصایی از خاربن است كه با آن دشمنان ما را دور می‌كند. فردی از آنان می‌گوید: من شهادتین را گفته‌ام. در پاسخ به او می‌گوید: به سوی امامت فلانی برو و از او بخواه كه برای تو شفاعت كند. آن شخص می‌گوید: آن امامی كه می‌گویی، از من بیزاری جست. به او می‌گوید كه برگردد و به آن‌كه او را دوست می‌داشتی و او را بر مردم مقدّم داشته بودی، بگو و از او بخواه؛ زیرا اگر او بهترین افراد در نزد توست، باید از تو شفاعت كند. چون بهترین افراد باید شفاعت كند. آن شخص می‌گوید: من از تشنگی هلاك شدم. امام در پاسخ می‌گوید: خداوند گرسنگی و تشنگی تو را فزون‌تر كند.به امام عرض كردم: چه‌طور آن شخص می‌تواند نزدیك آن حوض بیاید ولی دیگران نمی‌توانند؟ فرمود: چون از كارهای زشت پرهیز كرده و هر گاه نام ما برده می‌شد، از بدگویی ما خودداری می‌كرد و از كارهایی كه دیگران بدان جری بودند، دست شسته است. البته اینها برای دوستی با ما و علاقه به ما نبوده است؛ بلكه به خاطر شدّت تلاش او در عبادت خدا و تدیّن او است و به خاطر آن‌كه به وسیله این عبادت، خودش را از یادكرد مردم باز داشته است. ولی قلب او منافق، دین او ناصبی و پیروانش اهل نصب هستند و ولایت آن دو گذشته را دارد و آن دو را بر همه مقدّم داشته است. [22] .قسمت نخست روایت، خلاف روش امامان علیهم السلام نیست و مطالب یاد شده قابل دفاع است؛ امّا در ادامه بحث از روند عادی آن خارج شده، كم كم نشانه‌های وضع خودش را نشان می‌دهد. در قسمت آخر روایت، چنان تناقض‌گویی آشكار می‌گردد كه عبداللَّه بن عبد الرحمان مجبور می‌گردد آن را در شكل پرسشی از زبان مسمع بن عبد الملك از امام صادق علیه السلام بپرسد و جوابی را كه عبداللَّه برای این پرسش مطرح می‌كند، نه تنها اشكال پیشین را مرتفع نمی‌كند؛ بلكه شدیدتر می‌كند. چگونه ممكن است فردی متدیّن باشد، از زشتی‌ها پرهیز كند، به امامان علیهم السلام ناروا نگوید و به عیوب مردم نپردازد و به عبادت بپردازد و در این راه تلاش بسیار كند و در عین حال در دل منافق باشد؟ تدیّنی كه او را تا كنار حوض می‌رساند و با امیر مؤمنان علیه السلام هم سخن می‌سازد، نمی‌تواند از روی نفاق باشد. بگذریم كه اگر چنین شخصی ولایت آن دو فرد پیشین را هم داشته باشد، قراین نشان می‌دهد كه ناآگاهانه بوده و تقصیری در این كار ندارد. بنا بر این چرا مورد نفرین علی علیه السلام قرار گیرد و آن هم نفرینی كه موجب ازدیاد گرسنگی و تشنگی‌اش باشد؟ آری، اگر شخص مزبور فردی منافق بود و با اهل بیت، عناد و دشمنی داشت و آنان را بدگویی می‌كرد، چنین نفرین‌هایی توجیه داشت؛ امّا در این مورد، چنین شرایطی وجود ندارد.این روایت هم در حدّی نیست كه بشود آن را به امام صادق علیه السلام منسوب كرد و به نظر می‌رسد از خیال‌پردازی‌های عبداللَّه بن عبد الرحمان اصم است.نكته‌ای كه حایز اهمّیت است، آن است كه عبداللَّه بن عبد الرحمان روایت‌های ساختگی خودش را به شخصیت‌های معتبر و مورد وثوق چون ابو بصیر، ابن بكیر، مسمع بن كردین، زراره و امثال آنان منسوب می‌كرد تا بهتر بتواند آن را در بین توده‌های ناآگاه شیعه گسترش دهد.در كتاب كامل الزیارات، چند روایت دیگری درباره گریه بر امام حسین علیه السلام آمده است كه در سند آنها نیز شخصی غیر قابل اعتماد وجود دارد و از این نظر حدیث را از اعتبار انداخته است. در كتاب مزبور آمده كه: پدرم از سعد بن عبداللَّه، از حسین بن عبید اللَّه از حسن بن علی بن ابی عثمان، از عبد الجبار نهاوندی، از ابو سعید، از حسین بن ثویر، از یونس و ابی سلمه سرّاج و مفضل بن عمر نقل كرده كه گفتند: از امام صادق علیه السلام شنیدیم كه می‌گفت: وقتی حسین بن علی علیه السلام درگذشت، همه آفریده‌های خداوند بر او گریستند؛ جز سه گروه بصریان، دمشقیان و آل عثمان كه نگریستند. [23] .در این روایت فردی به نام حسن بن علی بن ابی عثمان وجود دارد كه ملقّب به سجّاده است و از اصحاب امام جواد و امام هادی‌علیهما السلام به شمار می‌آید. كنیه او ابو محمّد است. وی فردی غالی و از گروه قمی‌ها است. خلاصة الرجال از قول مرحوم كشّی درباره وی می‌نویسد:نفرین خدا و نفرین نفرین‌كنندگان، فرشتگان و همه مردم بر سجّاده باد. او از گروه علیانیه‌ها بود. كسانی كه رسول خدا صلی الله علیه وآله را بد گویی می‌كردند و هیچ بهره‌ای از اسلام ندارند.در رجال النجاشی آمده است:ابو محمّد كوفی است. اصحاب ما او را ضعیف شمرده‌اند. [24] .فردی با چنین بی‌اعتباری كه از سوی فردی چون كشّی، مورد لعن و نفرین قرار می‌گیرد. این روایت را از عبد الجبار نهاوندی نقل می‌كند. حدیث با آن‌كه از نظر محتوایی قابل توجیه و دفاع است؛ امّا سند بی‌اعتبار آن، فرصت بررسی متن را نمی‌دهد.كامل الزیارات از طریق همین شخص، روایت دیگری به این سند و مضمون نقل می‌كند:گروهی از اساتید من از محمّد بن یحیی عطار، از حسین بن عبداللَّه، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از حسن بن علی بن عبداللَّه بن مغیره، از ابو عماره منشد نقل می‌كند كه وی گفت: هیچ گاه نام امام حسین علیه السلام پیش امام صادق علیه السلام برده نمی‌شد، جز آن‌كه در آن روز امام صادق علیه السلام را تا شب هیچ گاه شادمان و متبسّم نمی‌دیدی و آن حضرت می‌فرمود: حسین علیه السلام اشك و سرشك هر مؤمن است. [25] .چنان كه ملاحظه می‌شود، در محتوای این روایت هیچ‌گونه ایرادی دیده نمی‌شد و كاملاً طبیعی است كه امام صادق علیه السلام با شنیدن نام حسین علیه السلام به یاد شهادت جان‌گداز آن حضرت بیفتد و در نتیجه تا شب لبخند بر لبش ننشیند و یا این‌كه فرموده باشد: حسین علیه السلام سرشك هر مؤمن است. امّا ایراد در این‌جا است كه ناقل این حدیث، فرد نفرین شده‌ای چون حسن بن علی بن ابی عثمان است. جالب آن است كه بخشی از همین روایت، به طریق نزدیك به صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است و كامل الزیارات مضمون آن را با اندكی اختلاف از چند طریق نقل كرده كه پاره‌ای از آن سندها، صحیح و یا قریب به صحیح است. از جمله آن‌كه می‌نویسد:پدرم و علی بن حسین و محمّد بن حسن - كه رحمت خدا بر آنان باد -، همگی از سعد بن عبداللَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از سعید بن جناح، از ابو یحیی حذّاء، از پاره‌ای از اصحاب ما نقل می‌كند كه امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام نگاهی به حسین علیه السلام كرد و فرمود: ای سرشك هر مؤمن! امام حسین علیه السلام گفت: ای پدرم! من[را می‌گویی]؟ فرمود: آری، فرزندم. [26] .این روایت، گرچه مرفوعه است؛ امّا تا ابو یحیی حذّاء همگی افرادی جلیل القدر هستند.درباره وصف امام حسین علیه السلام به «سرشك مؤمنان» - كه مضمون حدیث فوق است -، در همین كتاب روایت صحیحی بود كه قبلاً نقل كردیم و روایت صحیح دیگری با این سند وجود دارد:محمّد بن حسن، از محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن خالد برقی، از ابان الاحمر، از محمّد بن حسین حزّار، از هارون بن خارجه، از امام صادق علیه السلام نقل شده كه گفت: ما خدمت امام صادق علیه السلام بودیم. یادی از حسین علیه السلام كردیم و بر قاتلان نفرین خدا باد. امام صادق علیه السلام گریست و ما نیز گریستیم. آن‌گاه امام سرش را بلند كرد و فرمود: امام حسین علیه السلام فرموده است: من كشته اشك هستم؛ هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌كند، جز آن‌كه می‌گرید. [27] .با توجّه به این روایت و چند روایت دیگر - كه پیش‌تر نقل كردیم -، تا حدودی با اطمینان می‌توانیم بگوییم كه مضمون این روایت‌ها دست كم به طور اجمال، از معصوم علیه السلام نقل شده و در زبان آنان، امام حسین علیه السلام به عنوان «كشته اشك» مطرح بوده است.در كامل الزیارات روایت دیگری درباره گریه بر امام حسین علیه السلام نقل شده كه سند و متن آن به شرح زیر است:پدرم، از سعد بن عبداللَّه، از ابو عبداللَّه جامورانی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل می‌كند كه آن حضرت فرمود: گریه و بی‌تابی، در هر چیزی برای بنده مكروه است، جز گریه و بی‌تابی بر حسین بن علی علیه السلام كه عبد در آن مأجور است. [28] .متن روایت، مطلبی ناروا و غیر قابل دفاع ندارد؛ امّا در سند آن، شخصی به نام حسن بن علی بن ابی حمزه و پدرش علی بن ابی حمزه بطائنی وجود دارد. درباره پدر پیش‌تر توضیح دادیم و یادآور شدیم كه رجالیان او را لعن كرده‌اند. امّا فرزندش حسن نیز دست كمی از او در دروغگویی ندارد. درباره او می‌نویسند كه وی واقفی بوده و در رجال الكشّی آمده است كه:محمّد بن مسعود گفت: از علی بن حسن بن فضال، درباره حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی پرسیدم. گفت: دروغگو و ملعون است. از او احادیث فراوان نقل كرده‌ام و كتاب تفسیر قرآن كامل را از او آوردم، امّا اكنون نقل یك حدیث را هم از وی حلال نمی‌شمارم.نیز حمدویه از پاره‌ای از اساتیدش نقل كرده كه گفته‌اند:حسن بن علی بن ابی حمزه آدم بدی بود.ابن غضائری درباره وی می‌گوید:وی، واقفی فرزند واقفی است. خودش ضعیف است. پدرش از او قابل اعتمادتر بود و علی بن حسن گفته است: من از خدا شرم می‌كنم كه از او نقل حدیث كنم.همچنین حدیث امام رضا علیه السلام درباره او مشهور است. در رجال النجاشی آمده است:اساتید ما می‌گفتند: وی از شخصیت‌های واقفه بود و كتابی نیز دارد و پدرش چراغ كش ابو بصیر بود. [29] .بنا بر این، این روایت از نظر سند، دارای اعتبار نیست.آنچه كه نقل شد، بخشی از روایت‌هایی بود كه ابن قولویه در كتاب كامل الزیارات درباره گریه بر امام حسین علیه السلام نقل كرده است. بخش دیگری از روایات مربوط به گریه بر امام حسین علیه السلام را كه مؤلف كامل الزیارات نقل كرده و یا در كتب احادیثی دیگر آمده است، در مقاله‌ای دیگر مورد گزارش قرار خواهد گرفت.

### جمع‌بندی

از آنچه گذشت می‌توان تلاش معاندان و مخالفان فرهنگ اصیل عاشورا و جریان امامت را در به انحراف كشاندن آن، از راه جعل و تحریف در روایات به خوبی دید. این واقعیّت چند نكته را فراروی ما می‌گذارد:1. تبدیل شدن جریان حماسی و حركت‌آفرین عاشورا به جریان زاری خواری و كالا شدن آن برای خرید بهشت و امثال آن، یكی از اهداف دشمنان عاشورا بود.2. در فرهنگ عاشورا حتماً باید به درستی و نادرستی گزارش‌ها توجّه داشته باشیم و بدون توجّه به آن، مطلبی را نقل نكنیم و بیانگر مظلومیّت و تأثیر در اشك‌ریزی تنها ملاك برای نقل حوادث عاشورا نباشد.3. در نقل حادثه تاریخی حتی بزرگانی چون ابن قولویه هم به نقل روایات ناصحیح از اشخاص مشهور به دروغگویی و غلّو، مبادرت كرده‌اند، بنابراین، این قبیل آثار هم نباید از نقد و بررسی دور بماند.امید آن است كه این قبیل نقدها در حوزه فرهنگ عاشورا رواج یافته و سره از ناسره بازشناخته شود.

### پاورقی

[1] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 1، ص 640.  
[2] در برخی نسخه‌ها «بعوضه (پشه)» به جای «الذباب» آمده است.  
[3] كامل الزیارات، ص 111، ح 8.  
[4] جامع الرواة، ج 1، ص 372.  
[5] المحاسن ج 1، ص 63.  
[6] كامل الزیارات، ص 207، ح 12.  
[7] قرب الأسناد، ص 36، ح 117.  
[8] كامل الزیارات، ص 107، ح 4.  
[9] همان، ص 111، ح 9.  
[10] همان، ص 116، ح 3.  
[11] همان، ص 116، ح 4 و ص 117، ح 5.  
[12] جامع الرواة، ج 1، ص 103.  
[13] همان، ج 1، ص 547.  
[14] كامل الزیارات، ص 116، ح 4.  
[15] ر. ك: جامع الرواة، ج 2، ص 128 - 123.  
[16] كامل الزیارات، ص 117، ح 5. یادآودری می‌شود كه در چاپ مكتبة الصدوق، به اشتباه‌سند حدیث چهارم در حدیث پنجم نیز تكرار شده است.  
[17] ر. ك: جامع الرواة، ج 2، ص 86.  
[18] همان، ج 1، ص 494.  
[19] كامل الزیارات، ص 85، ح 7.  
[20] همان، ص 83، ح 5.  
[21] همان، ص 110، ح 7.  
[22] همان، ص 108، ح 6.  
[23] همان، ص 83، ح 4.  
[24] ر. ك: جامع الرواة، ج 1، ص 208.  
[25] كامل الزیارات، ص 116، ح 2.  
[26] همان، ح 1.  
[27] همان، ص 117، ح 6.  
[28] همان، ص 107، ح 2.  
[29] ر. ك: جامع الرواة، ج 1، ص 208.

## 24. داستانهایی از گریه بر امام حسین علیه السلام

### مشخصات كتاب

سرشناسه : میرخلف‌زاده علی - ۱۳۴۳  
عنوان و نام پدیدآور : داستانهایی از گریه بر امام حسین علیه‌السلام تالیف علی میرخلف‌زاده مشخصات نشر : قم مهدی‌یار، - ۱۳۸۰.  
شابك : 964-7643-32-2(ج ۱) ؛ 964-7643-32-2(ج ۱)  
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : كتابنامه موضوع : حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- داستان موضوع : داستانهای مذهبی -- قرن ۱۴  
موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴  
رده بندی كنگره : BP۴۱/۴/م‌۹۳د۲  
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴  
شماره كتابشناسی ملی : م‌۸۱-۲۸۴۶۶

### مقدمه

الحمد لله رب العالمین ، الصلوة و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد المعصومین الذین اذهب الله عنهم الرجس اهل البیت و طهرهم تطهیرا ، سیما حجة بن الحسن العسكری روحی وارواح العالمین له الفداء ،  
قال الله تبارك وتعالی فی محكم كتابه العظیم ((ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب ))(1)  
هر كس شعائر و نشانه ها و علامتهای دین خدا را محترم و گرامی بدارد شایسته تكریم و احترام بوده و از كمالات پاكدلی و خداشناسی است .  
یكی از اعمالی كه شعائر و نشانه ها و زمینه های تقوی و رشد معنوی و روحی را فراهم می كند ، عزاداری و سوگواری و ماتم و نوحه سرایی و مرثیه خوانی و ناله و زاری وبی تابی و شیون و جزع وفزع و گریه كردن برای حضرت امام حسین (ع ) است ، چه شعاری از این بالاتر چه یادی از این بهتر چه ذكری از این مهمتر چه علامتی از این واضحتر كه انسان یاد حسین (ع ) كه یاد خداست كند ، چه ذكری از ذكر حسین (ع ) مهمتر كه خدا از اول ما خلق الله همه اش یاد حسین (ع ) بوده و به همه عرشیان و انبیاء و واوصیاء و اولیاء توصیه و سفارش یاد وذكر وگریه و عزاداری حسین (ع ) را كرده ، خود خدا به حضرت موسی ع خطاب كرد :  
ای موسی كسیكه گریه كند و یا بگریاند و یا خود را شبیه به گریه كنندگان در آورد بدنش به آتش جهنم حرام میشود . (2)  
خود پیغمبر خدا(ص ) فرمود : هرچشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی كه برای حسین (ع ) گریه كند كه در آن روز خندان و مژده به نعمتهای بهشت به او داده می شود .  
خود حضرت امیر المؤ منین علی (ع ) وقتی به امام حسین نظر كرد فرمود : ای گریه هر مؤ من .  
خود حضرت زهرا(علیهاالسلام ) برای امام حسین (ع ) اشك ریخت .  
خود حضرت امام حسن (ع ) فرمود : هیچ روزی مثل روزهای مصیبت تو ای حسین نمی شود .  
خود امام حسین (ع ) فرمود : من كشته اشكهای شما هستم . هیچ بنده ای نیست كه برای ما یك قطره اشك از چشمش بریزد یا گریان شود ، جز اینكه خداوند جای او را همیشه در بهشت قراردهد .  
خود امام سجاد(ع ) وقتی طعام و آب می دید همه اش برای باباش امام حسین (ع ) گریه می كرد .  
خود امام باقر(ع ) فرمود : هر مؤ منی كه برای كشته شدن امام حسین (ع ) چشمهاش گریان بشود بطوری كه اشك بر صورتش جاری بشود خدا او را برای همیشه در غرفهای بهشت جا می دهد .  
اگر كسی برای امام حسین (ع ) نوحه و ندبه و گریه كند و خانواده و فامیل ودوستان و شیعیان را برای اقامه عزا دعوت كند و بعد به هم تسلی بدهند ، من ضامن هستم كه خدا ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جنگ در راه خودش (خدا) را در نامه عملش بنویسد .  
هركس كه بیاد مصیبتهای ما و حسین و اهلبیتش بیفتد و دلش برای ما بسوزد ، ملائكه تمام گناهانش را می آمرزند .  
خود امام صادق (ع ) فرمود : هركس كه مصیبتهای ما را یاد كند یا ما پیش او یاد آور شویم و به اندازه پر مگسی برای ما اشك بریزد خدا تمام گناهان او را اگر چه به اندازه كف دریا هم باشد می بخشد .  
هر كس برای مظلومی ما و ظلمی كه به ما شده ، مهموم و مغموم و گریان شود و برای ما آه بكشد خدای سبحان ثواب تسبیح به او می دهد . و حزنش برای ما عبادت است . . .  
هر كس چشمش گریان شود برای خونی كه از ما ریخته شده یا حقی كه از ما گرفته شده یا حرمت و شخصیت ما را هتك كرده شده ، خداوند همیشه جای او را در بهشت قرار می دهد .  
هر جزع و گریه مكروه است ، مگر برای حسین (ع ) كه ثواب هم دارد . امام حسین (ع ) برای زوار و گریه كنندگانش طلب مغفرت می كند . اگر زائر یا گریه كننده بداند چه مقامی پیش خدا دارد . . .  
هر كسی كه در مرثیه و نوحه سرای حسین (ع ) شعر بگوید و پنجاه نفر را بگریاند بهشت برای اوست تا میرسد به ده یا و یك نفر و یا خودش برای ما گریه كند و خود را شبیه گریه كنندكان در آورد جایش در بهشت است . . .  
ویا خود حضرت موسی بن جعفر(ع ) برای جدش عزاداری و گریه سرایی می كردند . . . .  
یا خود امام رضا(ع ) میفرماید : هر كس بیاد مصیبتهای ما و آنچه كه به سرما آورده اند گریه كند ، روز قیامت در درجه و مقام ما هست و هر كس بیاد مصبیتهای ما بگرید و بگریاند ، در روزیكه تمام چشمها گریان است چشم او گریان نمی شود .  
هر كس در مجلسی كه امر ما را احیاءو زنده میكنند ، بنشیند ، خدا قلب او را نمی میراند در روزی كه همه قلبها مرده است .  
اگر گریه بر امام حسین (ع ) كنی و اشكت روی صورتت جاری بشود حق تعالی همه گناهان كبیره و صغیر ترا می آمرزد خواه كم باشد یا زیاد ، اگر هنگامی كه می خواهی خدا را ملاقات كنی می خواهی هیچ گناهی نداشته باشی ، پس بر امام حسین (ع ) زیارت بخوان و گریه كن .  
خود امام جواد و امام هادی و امام عسگری و خود امام زمان (ع ) برجد خودشان امام حسین گریه می كردند . اصلا خود امام زمان فرمودند : اگر اشكهای چشمم تمام شود برایت خون گریه می كنم . كه انشاالله در جایش خواهد آمد .  
این اوراق آغشته به تحریر را كه در مقابل می خوانید ((ثواب گریه و تاریخچه گریه و روضه بر امام حسین (ع ) است )) كه برای ما روشن می كند كه عزاداری و روضه و گریه برای امام حسین (ع ) از زمان حضرت آدم بوده نه از زمان صفویها كه یكسری آدمهای كج فكر می گویند : روضه خوانی از زمان صفویها بوده كه آنها درست كرده اند .  
با تحقیق و بررسی هایی كه به عمل آمده از زمان آن حضرت (آدم ) بوده و اولین روضه خوان حضرت جبرئیل (ع ) و اولین گریه كن حضرت آدم بوده تا الا ن .  
انشاءالله خدا همگی ما را جزو گریه كنندكان حضرت اباعبدالله قرار دهد و اگر هم این جزو (داستانهایی از گریه بر امام حسین جلد اول ) ثوابی داشته باشد ، آن رابه روح امام راحل ، شهدا ، علما ، بزرگان ذوالحقوق ، همچنین برادر شهیدم آشیخ احمد میرخلف زاده هدیه می نمایم .  
السلام علیكم و رحمة الله .  
نوكر و روضه خوان آستان حسین آل محمد(ص )  
علی میرخلف زاده

### گریه حضرت آدم

وقتی كه حضرت آدم (ع ) از بهشت بیرون شد از كاری كه كرده بود و از فراق حوا و بهشت ، آنقدر گریه كرد ، كه روی صورتش دو شیار مثل جوی درست شد و اشك چشمش از آن جاری می شد كه پرنده ها از آن میآشامیدند .  
و تا چهل سال این گریه ادامه داشت ، و از كرده خود پشیمان و تائب بود . و توبه كرد . خداوند متعال توبه او را پذیرفت و حضرت جبرئیل (ع ) را فرستاد كه كلماتی به حضرت آدم (ع ) بیاموزد و آن كلمات همان بود كه قبلا در عرش دیده بود .  
حضرت جبرئیل (ع ) به او فرمود : بگو : یا حمید بحق محمد ، یا عالی بحق علی ، یافاطر بحق فاطمه ، یامحسن بحق الحسن و (یاذ الاحسان بحق ) الحسین منك الاحسان .  
وقتی حضرت آدم (ع ) به اسم امام حسین (ع ) رسید ، اشكش جاری شد و قلبش به درد آمد . فرمود :  
ای برادر جبرئیل چرا در ذكر پنجمین اسم كه حسین است قلبم شكست و اشكم جاری شد ؟  
حضرت جبرئیل فرمود : ای آدم به این فرزندت مصبتی وارد می شود كه تمام دردها و غمها و مصیبتها پیش این ناچیز است ؟ حضرت آدم (ع ) فرمود : ای برادر آن مصیبت چیست ؟ حضرت جبرئیل (ع ) واقعه كربلا را برای او می گوید ، و میفرماید : او را تشنه و غریب و بیكس و تنها و بی یار و یاور شهید می كنند ، ای آدم ؛ اگر او را در حالی كه می فرمود : واعطشاه ، واقلة ناصراه می دیدی . . . بطوری كه تشنگی میان او و آسمان مثل دود حایل شده بود . . . . هیچكس جواب او را نمی دهد .  
مگر با شمشیر و . . . او را مانند گوسفند از پشت سر ذبح می كنند و مال و كاروانش را بتاراج و غارت می برند . . . سر او و یارانش را شهر به شهر می گردانند . . .  
حضرت آدم (ع ) تا این واقعه را شیند مثل مادری كه جوانش را از دست داده بلند بلند گریه كرد . (3)  
ای در عزایت آدم و حوا گریست  
یا كه ساكنان عالم بالا گریسته  
پیمبران مرسل و ذرات كائنات ،  
از هفت ارض تا به ثریا گریسته  
این بس برای غریبیت ای باعث نجات  
گبر و یهود و قوم نصاری گریسته  
هم ساكنان معبد و هم واقفان دیر  
هم جاثلیق پیر كلیسا گریسته  
آن ظلمها كه شد بتو در دشت كربلا  
هم دوست گریه كرد و هم اعدا گریسته  
حوران باغ خلد برین تو ای شهید  
اندر جنان بهره لعیا گریسته  
بر كشته تو ای شه بی غسل و كفن  
مجنون وار زینب و لیلا گریسته  
ما دام عمر ، سیّد سجاد ناتوان  
اندر عزات ای شه والا گریسته (4)

### نفرین آدم به یزید

وقتی كه حضرت آدم (ع ) به زمین آمد ، حضرت حوا(علیهاالسلام ) را ندید ، ناراحت شد و به دنبال او رفت و اطراف زمین را گشت كه مرورش بكربلا افتاد ، وقتی كه به زمین كربلا رسید ، مریض احوال شد و عقب افتاد و سینه اش تنگ و بی جهت به زمین افتاد ، اتفاقا آنجایی كه زمین خورد قتگاه حضرت سیدالشهدا(ع ) بود و از پای حضرت آدم خون آمد . حضرت ناراحت سرش را بآسمان بلند كرد و عرضكرد : ای خدای من مگر چه گناهی از من سرزده كه اینجور ببلاء گرفتار شدم ، در حالی كه تمام زمین را گشتم اینطور بلایی به من نرسید ولی تا پایم را به این سرزمین گذاشتم ، به این بلاها گرفتار شدم مگر این زمین چه زمینی است ؟ !  
خطاب رسید : ای آدم هیچ گناهی از تو سر نزده ، لیكن اینجا سرزمین كربلاست سرزمینی است كه فرزندت حسین را بدون هیچ گناهی می كشند ، و این خونی كه از پای تو جاری شد بخاطر اینستكه با خون حسین موافقت كند و با او هم پیمان گردی . حضرت آدم (ع ) عرض كرد : آیا حسین پیغمبر است ؟  
خطاب رسید : خیر ، ولیكن نوه پیغمبر اسلام حضرت محمد(ص ) است .  
عرض كرد : قاتل و كشنده او كیست ؟  
فرمود : قاتلش یزید است و او را لعن كن .  
حضرت آدم چهار مرتبه او را لعن كرد و چند قدمی كه رفت بكوه عرفات رسید و حوا را پیدا كرد . (5)  
میسوزم و زسوزش جان ناله می كنم  
در قلبم آتشی است از آن ناله می كنم  
در ماتم خزان زده گلهای پرپری  
چون بلبلی زپرده جان ناله می كنم  
دارم خبر زنای گلوی بریده ای  
زین رو چو نی به آه و فغان ناله می كنم  
آثار طبع من نبود شعر ساده ای  
با اشك و خون دیده حسان ناله می كنم (6)

### گریه و نفرین حضرت نوح

وقتی كه حضرت نوح (ع ) سوار كشتی شد ، همه دنیا را سیر كرد ، تا به سرزمین كربلا رسید ، همینكه به سرزمین كربلا رسید ، زمین كشتی او را گرفت ، بطوری كه حضرت نوح (ع ) ترسید غرق شود ، دستها را به دعا و نیایش برداشت ، وپروردگارش را خواند و عرضكرد : خدایا ، من همه دنیا را گشتم ، مشكلی برایم پیدا نشد ، ولی تا به این سرزمین رسیدم ترس و وحشت عجیبی برایم ظاهر گشت ، و بدنم لرزید و خوف شدیدی تمام وجودم را گرفت ، كه تا بحال اینجوری نشده بودم ، خدایا علتش چیست ؟  
حضرت جبرئیل (ع ) نازل شد و فرمود : ای نوح در این سرزمین سبط خاتم پیغمبران و فرزند خاتم اوصیاء كشته می شود . و روضه كربلا را خواند .  
حضرت نوح (ع ) منقلب گشته و اشكهایش سرازیر شد و فرمود : ای جبرئیل قاتل او كیست كه اینطور ناجوان مردانه حسین (ع ) را بشهادت میرساند ؟ !  
حضرت جبرئیل (ع ) فرمود : او را كسی كه نفرین شده اهل هفت آسمان و هفت زمین است می كشد .  
حضرت نوح (ع ) (درحالیكه ناراحت وگریان بود) قاتلین او را لعنت كرد ، و كشتی براه افتاد تا به كوه جودی (حرم شریف حضرت امیرالمؤ منین علی (ع ) است ) رسید و در آنجا ایستاد . (7)  
زخم ترا شویم از اشك دودیده  
بوسه بگیرم زرگهای بریده  
وای حسینم وای حسینم  
شكوه برم بر خدا با دل خسته  
یك بدن و این همه نیزه شكسته  
وای حسینم وای حسینم  
بسكه مرا زد عدو از ره كینه  
سوخت به حال دلم قلب سكینه  
وای حسینم وای حسینم  
قاتل تو می برد محمل ما را  
گوشه ویران دهد منزل ما را  
وای حسینم وای حسنیم  
خواست به لبهای تو خنده نباشد  
بعد تو زینب دگر زنده نباشد  
وای حسینم وای حسینم  
موسم دوری ما و تو رسیده  
همسفرم شو به رگهای بریده  
وای حسینم وای حسینم  
داغ تو دیشب چراغ دل ما بود  
خیمه آتش زده منزل ما بود  
وای حسینم وای حسینم (8)

### حزن حضرت آدم

وقتی كه انوار خمسه طاهره در انگشتان او اشراق نمود ، نور جناب امام حسین (ع ) در ابهام قرار گرفت ، و هر وقت چشم حضرت آدم (ع ) به ابهامش می افتاد مهموم و محزون می شد . و این اثر تا حال باقی است كه هر كس ، خنده بر او غالب شود وقتی كه به انگشت ابهام نگاه كند حزن بر او غالب می شود . (9)  
ایكاش در عزای تو خون می گریستم  
دمساز زخمه های جنون می گریستم  
یك سینه داشتم به زلالی آسمان  
از ابرهای تیره فزون می گریستم  
همناله با تمامی یاران تو حسین  
ایكاش در تمام قرون می گریستم  
سر چشمه های اشكم اگر خشك می شدند  
آنگاه می نشستم و خون می گریستم  
عشقت مگر نبود كه دست مرا گرفت  
وقتی زپا فتاده نگون می گریستم  
این گریه آبروی من است و دلیل عشق  
ای عشق بی نگاه تو ، چون می گریستم  
ایكاش در ترنم شعر زلال اشك  
از مرزهای واژه برون می گریستم (10)

### حزن نوح

حضرت جبرئیل (ع ) بنام آن حضرت ( حسین(( ع ))) میخی به كشتی حضرت نوح (ع ) كوبید .  
از موضع میخ نوری درخشید و رطوبتی مانند خون از آن ظاهر شد كه موجب حزن و اندوه حضرت (ع ) و نوحه او گردید . (11)  
قطره ای اشك تو یك دریا عطش  
هرم لبهای تو یك صحرا عطش  
در نگاه گرم تو حس می شود  
یك جهان ایثار ، یك دنیا عطش  
تانبینی عاشقان را تشنه كام  
آمدی دریای غیرت با عطش  
تا كویر خشك لبهای تو دید  
سوخت چون خورشید سر تا پا عطش  
تشنه بیرون آمدی تا از فرات  
بی تو دارد آب هم حّتی عطش  
بی تو در میخانه خُمّ می شكست  
علقمه شد بزم غم ، سقّا عطش  
بعد تو روح بلند عاطفه  
قطره قطره آب میشد با عطش (12)

### گذر حضرت ابراهیم بكربلا

حضرت ابراهیم (ع ) سوار براسب بود كه گذرش به سرزمین كربلا افتاد تا به محل شهادت حضرت ابی عبدالله (ع ) رسید ، اسب حضرت بزمین خورد و حضرت ابراهیم (ع ) از اسب بزمین افتاد و سرش شكست و خونش جاری گشت و اشكش آمد و مخزون گردید .  
در آن حال شروع باستغفار كرد و فرمود : خدایا مگر چیزی از من سرزده كه دچار این بلا شدم ؟  
حضرت جبرئیل (ع ) نازل شد و فرمود : ای ابراهیم ؛ گناهی از تو سر نزد لیكن در اینجا نوه دختر پیغمبر خاتم انبیاء صلی علیه و پسر خاتم اوصیا كشته می شود و این خونی كه از تو جاری شد با خون او موافقت كرد .  
حضرت ابراهیم (ع ) با حالت حزن و اندوه فرمود : ای جبرئیل چه كسی او را می كشد ؟  
جبرئیل فرمود : آن كسی كه اهل آسمان و زمین او را لعنت كرده اند و قلم بدون اذن بر لوح به لعن او جاری شده ، و خداوند وحی فرمود : به قلم كه تو مستحق ستایش و مدح و ثنا هستی ، بخاطر اینكه این لعن را نوشتی .  
حضرت ابراهیم (ع ) (محزون و گریان ) دستهایش را بلند كرد و یزید را زیاد لعن كرد و اسبش بازبان فصیح آمین گفت .  
حضرت ابراهیم (ع ) به اسبش فرمود : از نفرین من چه چیزی  
را متوجه شدی كه آمین گفتی ؟  
گفت : ابراهیم یكی از افتخارات من اینستكه كه تو سوار بر من شوی و وقتی كه به زمین خوردم و شما از پشت من افتادی خیلی خجالت كشیدم ، و مسببش هم یزید لعنتی بوده . (13)  
دلی خونین چو باغ لاله دارم  
به سینه زخم چندین ساله دارم  
به نای دل بیاد نینوایت  
نوای هفت بند ناله دارم  
زاشكت ژاله ها را آفریدند  
زداغت لاها را آفریدند  
بیادت هر نیستان نینوا شد  
به سوگت ناله ها را آفریدند(14)

### گریه ابراهیم

وقتی كه پرورگار متعال به حضرت ابراهیم (ع ) دستور داد كه بجای حضرت اسماعیل (ع ) این گوسفند را ذبح كند . (خواست او را امتحان كند كه آیا بدستور پرورگارش فرزند دلبندش حضرت اسماعیل را ذبح می كند یا خیر . و راءفت پدر و فرزندی او را می گیرد و آن چیزی كه در قلب هر پدری نسبت به فرزندش می باشد یا نه . )  
حضرت ابراهیم (ع ) محكم و استوار بر دستور خداوند ایستادگی نمود تا به آن ثواب عالی كه به مصبیت دیده ها می دهند او هم استحقاق پیدا كند .  
كه الحمدلله هم خوب امتحان پس داد و به آن ثواب هم رسید و خداوند هم گوسفندی برای او فرستاد و فرمود :  
این گوسفند را بجای اسماعیل ذبح كن و جهت ارتفاء درجه به حضرت ابراهیم (ع ) وحی فرمود : ای ابراهیم ؛ محبوب ترین خلق نزد تو كیست ؟  
عرض كرد : بار پروردگارا خلقی نیافردی كه پیش من محبوب تر از حبیب تو محمد (ص ) باشد .  
پروردگار عالم فرمود : آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را ؟ عرض كرد : او را بیشتر دوست دارم .  
خطاب رسید : آیا فرزندت را بیشتر دوست داری یا فرزند او را ؟ عرض كرد : فرزند او محبوتر است .  
خطاب رسید : آیا ذبح فرزند او به ظلم و ستم به دست دشمنان پیش تو درد آورتر است یا ذبح فرزندت به دست خودت به اطاعت من ؟ !  
فرمود : خدایا خب معلوم است كشته شدن ذبح او به دست دشمنان برای قلبم درد آورتر و محزون تر است .  
در اینجا خداوند متعال برای حضرت ابراهیم (ع ) روضه خوانی كرد و فرمود : ای ابراهیم گروهی كه خود را از امت پیغمبر اسلام محمد(ص ) می پندارند ، فرزندش حسین (ع ) را بعد از او به ظلم و ستم می كشند و بخاطر این كارشان سزاوار خشم و غضب من می گردند . . .  
حضرت ابراهیم با شنیدن این مصائب ناله ای زد و دلش به درد آمد و صدای خود را به گریه بلند نمود .  
خطاب رسید : ای ابراهیم ناله و فریاد و هَمَّت را كه برای فرزندت اسماعیل كه می خواستی بادست خودت به ناراحتی و ناله ذبح كنی ، بر حسین و كشته شدن حسین فدا كردم و بخاطر این گریه و ناله هایی كه برای حسین كردی ، بالاترین درجات اهل ثواب بر مصیبت واجب كردم و فدیناه بذبح عظیم . (15)  
ای در غمت همین نه دو عالم گریسته  
چندین هزار عالم و آدم گریسته  
عالم چگونه بر تو نگرید كز این عزا  
جد تو مهتر همه عالم گریسته  
تنها نه روح نوح بود بر تو نوحه گر  
كاروان انبیاء همه با هم گریسته  
ادریس و شیث و یوشع و داود و هود و لوط  
الیاس و خضر و صالح و آدم گریسته  
در صحن خلد موسی عمران شكسته دل  
در بام چرخ عیسی مریم گریسته  
تا تشنه دید لعل تو ای شهریار دین  
خیف و منا و مشعر و زمزم گریسته (16)

### نفرین حضرت اسماعیل

گوسفندان حضرت اسماعیل (ع ) كنار شط و نهر و آب فرات میچریدند كه چوپان برای حضرت خبرآورد كه چند روز است گوسفندان از این مشرعه آب نمی خورند .  
حضرت اسماعیل (ع ) سبب آن را از خداوند متعال پرسید ؟ ! حضرت جبرئیل (ع ) نازل شد و فرمود : ای اسماعیل سبب آن را از گوسفندان سئوال كن آنها به تو میگویند .  
حضرت اسماعیل (ع ) از گوسفندان سئوال كرد كه به چه جهت آب نمی خورید ؟  
گوسفندان به زبان فصیح گفتند : بما خبر رسیده كه فرزند تو حسین (ع ) كه نوه دختری پیغمبر محمد صلی علیه و آله است در اینجا تشنه كشته می شود . پس ما هم بخاطر این مصیبت محزون و مهموم هستیم و از این شریعه آب نمی خوریم بیاد آن اندوه و غم و غصه ای كه برامام حسین (ع ) وارد شده .  
حضرت اسماعیل ناراحت و گریان فرمود : چه كسی او را بقتل می رساند . گوسفندان گفتند : قاتلین آن بزرگوار نفرین شده آسمانها و زمین ها و همه خلایق است .  
حضرت اسماعیل (ع ) نالان و گریان فرمود : بارالها بر قاتلین حضرتش لعنت فرست . (17)  
فاش از فلك بر آن تن بی سرگریستی  
ز آنروز تا به دامن محشر گریستی  
زاشك ستاره دیده ی گردون تهی شدی  
بروی بقدر زخم تنش گر گریستی  
ایكاش چون فلك بدی اعضا تمام چشم  
تا بهر نور چشم پیمبر گریستی  
كشتند و از نشان ز مسلمانی ایدریغ  
آنرا كه از غمش دل كافر گریستی  
آه از دمی كه بادل چاك از پی دفاع  
خواهر بنعش چاك برادر گریستی (18)

### مرور حضرت موسی و نماینده اش

یك روز حضرت موسی (ع ) با حضرت یوشع بن نون (ع ) در اطراف زمین سیر میكرند كه به سرزمین كربلا رسیدند ، اتفاقا كفش حضرت موسی (ع ) پاره و كف آن جدا شد و خاری به پای حضرتش اثابت كرد و پایش خونی شد و درد كشید ، ناراحت و محزون سر بطرف آسمان بلند كرد و فرمود : خدا چه بدی از من سرزده بود كه دچار این بلیه شدم .  
خداوند متعال به او وحی ، و روضه كربلا را فرمود : اینجا حسینم را شهید می كنند ، اینجا خونش را می ریزند ، اینجا حسین را محزون و نالان می كنند و من می خواستم خون و حزن تو با او موافق باشد .  
حضرت موسی (ع ) فرمود : خدایا حسین كیست ؟ ! وحی رسید : او سبط محمد مصطفی (ص ) و پسر حضرت علی مرتضی (ع ) است .  
موسی ناراحت و گریان شد و فرمود : قاتل او كیست ؟ خطاب رسید : او نفرین شده ماهی دریا و وحشی های بیابان و پرندگان هواست .  
حضرت موسی نالان و گریان دستها را بالا برد و یزید را لعنت و نفرین كرد و حضرت یوشع بن نون (ع ) هم گریان به دعای حضرت موسی (ع ) آمین گفت و بعد رفتند . (19)  
فغان ز سینه بر آمد ، زماجرای حسین  
بیا قیامت خون بین ، به كربلای حسین  
به نینوای شهادت نگر شهیدان را  
بخاك و خون شده غلطان ، به امرورای حسین  
قلم چگونه نویسد ، حدیث عاشورا  
كه دیده خون شود از شرح ماجرای حسین  
دگر به نام جهان مهر و مه نمی تابد  
ستارگان همه یك یك نشسته در عزای حسین  
به روز حادثه ، باران تیغ و نیزه گرفت  
همی به سینه و پشت و به دست و پای حسین  
به بام نیزه بر آمد ، چو آن سر خونین  
شفق به سرزد و آسیمه شد برای حسین  
زسوز سینه زینب خبر نداری تو  
درون خیمه نشسته كند دعای حسین  
خوشا تلاوت قرآن ، به بام نیزه و تیغ  
چه خوش بود ار بشنوی زنای حسین  
كنون كه خون خدا در رگ زمان جاری است  
بیا بزن به قلّه خون پرچم و لوای حسین  
خوشا به كرب و بلای وطن شوم كشته  
كه جان كوچك خود را كنم فدای حسین  
رضای درگه حقم زحق نخواهم هیچ  
بجز رضای خدا و به دل ولای حسین

### موسی و مناجات

حضرت موسی (ع ) در مناجات خود عرضكرد : خدایا به چه جهتی امت پیغمبر آخر الزمان (ص ) را بر سائر امتها فضیلت و شرافت دادی ؟ !  
خداوند متعال فرمود : بواسطه ده صفت خوبی كه دارند .  
عرض كرد : آن ده خصلت و خوبی كدامند كه بنی اسرائیل را به آن امر كنم كه انجام دهند ؟ !  
پروردگار متعال فرمود : نماز و زكوة و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشوراء .  
حضرت موسی (ع ) فرمود : خدایا عاشورا دیگر چیست ؟ !  
خطاب رسید : گریه و عزاداری و مرثیه خوانی در مصیبت فرزند مصطفی (ص ) است ، ای موسی هر كس از بندگانم كه در آن زمان گریه و عزاداری كند و بر فرزند مصطفی صلی علیه وآله مهموم و مغموم گردد ، بهشت را برای او جاودان قرار دهم و هر بنده ای كه مال خود را در محبت فرزند پیغمبر(ص ) صرف نماید از هر چه باشد از طعام و . . . . من به او بركت دهم و در برابر هر درهمی كه خرج كرده هفتاد برابر به او عنایت كنم . و او را عافیت دهم و او را از گناهانش می آمرزم تا وارد بهشت شود .  
قسم به عزت و جلالم هر كس كه در روز عاشورا یا در غیر آن یك قطره اشك برای حسینم بریزد ، ثواب صد شهید را برای او می نویسم . (21)  
باشد فزون زگوهر غلطان بهای اشگ  
خلد برین نهفته بود لابلای اشگ  
ای دل بكوش سنگ جهان بشكند ترا  
آری دل شكسته بود رهنمای اشگ  
نشكن بخیره قیمت این پربها گهر  
زیرا كه فوق عرش برین است جای اشگ  
یك قطره اش هزار در بسته وا كند  
غافل مشو ز پنجه مشگل گشای اشگ  
هرگز كسی بقیمت او پی نمیبرد  
نشناخت قدر اشگ كسی جز خدای اشگ  
گرگوش دل بزمزمه اشگ وا كنی  
آید همی نوای انالحق زنای اشگ  
اشگ سحر به آینه دل دهد جلا  
صافی دل است آنكه بداند بهای اشگ  
اشگ بصر غبار گنه میبرد ز دل  
گردد سرای دل چمن با صفای اشگ  
ما و تو قدر اشگ ندانیم ای دریغ  
جان میدهند اهل دعا از برای اشگ  
رونق خدا باشگ بصر داده در جهان  
گر چه ابوالبشر بنهاده بنای اشگ  
((ثابت )) اگر سعادت دارین طالبی  
دامن بریز از سر شفقت بپای اشگ (22)

### حضرت موسی در مناجات

حضرت موسی (ع ) در مناجات خود از پروردگار متعال برای یكنفر از بنی اسرائیل در خواست آمرزش نمود .  
خداوند تبارك و تعالی فرمود : ای موسی هر كس از من در خواست آمرزش و بخشش كند من او را می بخشم و مورد عفو خود قرار میدهم ، مگر قاتلین حسین (ع ) .  
حضرت موسی (ع ) عرض كرد : پروردگارا این حسین كیست ؟ ! خداوند متعال فرمود :  
همان كسی است كه در كوه طور ذكری از او شنیدی . عرضكرد : قاتلین او چه كسانی هستند ؟ !  
خداوند متعال فرمود : گروهی از طاغیان و ظالمان امت جدش در زمین كربلا او را می كشند و اسب او ناله می كند و فریاد می زند الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها (فریاد ، فریاد ، از امتی كه پسر دختر پیامبرشان را كشتند . ) پس بدن او بدون غسل و كفن برروی ریگها می گذارند و اموال او را بغارت میبرند و اهل و عیال او را به اسیری می برند و یار و یاورانش را می كشند و سرمقدسش را با سر یاورانش بر روی نیزه می گذارند و می گردانند .  
ای موسی ؛ اطفال كوچكش از تشنگی میمیرند و پوست بدن بزرگانشان از تشنه گی جمع می شود ، هر چه استغاثه و امان می خواهند كسی آنها را یاری نمی كند و امان نمی دهد .  
حضرت موسی (ع ) گریه كرد و عرضكرد؛ ای پروردگارا چه عذابی برای قاتلین او هست . خداوند متعال فرمود : عذابی كه اهل آتش از شدت آن عذاب بآتش پناه میبرند رحمت من و شفاعت جدش بآنها نخواهد رسید و اگر برای كرامت و بزرگواری آن حضرت نبود من همه آنها را بزمین فرو می بردم .  
حضرت موسی (ع ) فرمود ؛ پروردگا را از آنها و كسانیكه راضی بكار آنها باشند بیزارم . خداوند متعال فرمود : من برای تابعین آن حضرت رحمت قرار دادم .  
و بدان : هركس كه بر او گریه كند و یا دیگری را بگریاند یا خود را مانند گریه كنندگان در آورد ، بدن او را بر آتش حرام میگردانم . (23)

### حضرت خضر

حضرت موسی (ع ) به حضرت حضر نبی علی نبینا وآله و (ع ) رسید و بعد از احوال پرسی ، حضرت موسی (ع ) برای حضرت خضر (ع ) از فضائل و مناقب آل محمد(ص ) فرمود و بعد از مصائب و ابتلائات آنها نقل كرد تا به قضیه حسین (ع ) رسید صدای آنها به ناله و گریه بلند شد . (24)  
گریه در ماتمت از شادی دوران خوشتر  
آری از عیش جهان دیده گریان خوشتر  
غمت ای لاله خونین به دل ماست هنوز  
بر دل این مُهر غم از مُهر سلیمان خوشتر  
خاك كوی توبه هر درد شفابخش بود  
كوی دلجوی تو از روضه رضوان خوشتر  
خاك آن وادیه چون گشت عجین باخونت  
آن تراب آمده از لاله نعمان خوشتر  
تا كه شاداب شود مزرعه دین گفتی  
خفتن اندر یم خون با تن عریان خوشتر  
همه جا بود شعار تو حسین جان برخلق  
مردن از زندگی سر به گریبان خوشتر  
مرگ یكبار بود ناله و شیون یكبار  
گردهم زود بر این مخمصه پایان خوشتر  
بشكستی قفس تن نشكستی پیمان  
گفتی از جان برود بر سر پیمان خوشتر  
ببریدی ز جوانان نبریدی ز خدا  
كه تو را لطف حق ار داغ جوانان خوشتر  
اذن میدان به پسر دادی و گفتی بخرام  
در برم ای قدت از سرو خرامان خوشتر  
نشدی تابع زور و سخنت بود چنین  
مرگ باشد به من از بیعت دو نان خوشتر  
تا رخ خون جبین ریخت تو را بسرودی  
سرخ رویی ز خجالت بر جانان خوشتر  
خوش بود از لب لعل تو شنیدن قرآن  
لیك از عرشه نی خواندن قرآن خوشتر  
ثابتم مهر تو را از دو جهان دارم وبس  
این متاعم بود از نعمت امكان خوشتر (25)

### حضرت سلیمان ع

روزی حضرت سلیمان علی نبینا وآله و (ع ) روی فرش و بساطش با لشكریان نشسته بود و در هوا سیر می كرد ، باد بساط آن حضرت را بسوی مقصد حركت می داد .  
در مسیر راه گذرش به سرزمین كربلا افتاد ، ناگاه بساط حضرت سه مرتبه دور خودش پیچید بطوری كه حضرت و لشكریانش همه ترسیدند كه سقوط كنند . بعد باد آرام گرفت و ساكت شد و بساط و فرش را در سرزمین كربلا فرود آورد .  
حضرت سلیمان (ع ) ناراحت شد و باد را توبیخ كرد و فرمود : چرا اینجوری شدی و چرا اینجا فرود آمدی ؟ ! باد بامر پروردگار متعال شروع به روضه خوانی و مرثیه خوانی و ذكر مصیبت حضرت سیدالشهداء نمود و گفت : ای سلیمان در همینجا حسین (ع ) را بقتل رسانیدند . همینجا بود كه نوه پیغمبر اسلام محمد مختار (ص ) و پسر علی كرار را شهید كردند .  
حضرت سلیمان (ع ) گریه كرد و بعد فرمود : چه كسی او را شهید می كند ؟ !  
گفت : یزید پلید كه نفرین شده تمام آسمان و زمین است .  
حضرت سلیمان (ع ) هر دو دستشان را بالا بردند . و یزید و اتباعش را نفرین كردند و تمام لشكریان از انس وجن . . . آمین گفتند . سپس باد وزیدن گرفت و بساط و فرش را بحركت در آورد . (26)  
دلم از واقعه كرببلا پر خون است  
زین الم ز ابر بصر دامن من جیحون است  
میطپد مرغ دل اندر برم از داغ حسین  
دیده از اشگ بصر تا به ابد گلگون است  
شد كمان قامت كلثوم زداغ عباس  
زینب زار از این واقعه دل پر خون است  
آه از آندم كه زدند آتش كین در حرمش  
دل بشد خون و روان از بصرم جیحون است  
یاد سرو قد اكبر چو نماید بجهان  
ام لیلای ستم دیده زغم مجنون است  
هم سكینه شده غمگین ز غم داغ پدر  
عابدین همدم رنج والم آن دلخون است  
شد رباب از غم مرگ علی اصغر بی تاب  
ناله او ز زمین تا زبر گردون است  
هم رقیه زغم مرگ پدر گریه كنان  
زینبش مویه كنان سر بسوی هامون است  
خامه منشق شد از این شرح الم (مرتضوی )  
قلم افتاد زبس شرح غمش افزون است (27)

### حضرت عیسی ع

حضرت عیسی (ع ) با حواریون در بیابان سیاحت می كردند ، در اثناء راه مسیرشان به سرزمین كربلا افتاد . دیدند ، شیری دستهای خود را پهن كرده و راه را برآنها گرفته .  
حضرت عیسی (ع ) جلوی شیر آمد و فرمود : چرا اینجا نشسته ای و ما را رها نمی كنی كه برویم ؟ ! شیر با زبان فصیح گفت : من به شما راه نمی دهم ، تا اینكه یزید قاتل امام حسین (ع ) را لعن كنید .  
حضرت عیسی (ع ) فرمود : حسین كیست ؟  
شیر گفت : او نوه دختری حضرت محمد (ص ) و آله نبی امی و پسر حضرت علی ولی (ع ) است .  
حضرت عیسی (ع ) نالان و گریان فرمود : قاتلش كیست ؟ ! شیر گفت : او یزید است كه نفرین شده همه وحشیها و درندگان است ، خصوصا در ایام عاشورا .  
(خلاصه روضه كربلا را خواند كه حضرت عیسی و حواریون گریه زیادی نمودند . بعد حضرت عیسی (ع ) دستهایش را بالا برد و با حال گریه یزید را لعن كرد و یارانش هم به دعای حضرت آمین گفتند . سپس شیر از آنجا دور شد . (28)  
ایدوست در هوای تو می سوزم  
می سوزم و برای تو می سوزم  
چون ابر از فراق تو می گریم  
چون شمع در هوای تو می سوزم  
پروانه وار از شرر عشقت  
تا جان كنم فدای تو می سوزم  
دل با تو آشنا شد و می سوزد  
من هم ز آشنای تو می سوزم  
دارم به سینه داغ عزیزانت  
چون لاله در عزای تو می سوزم  
از درد اشتیاق تو می نالم  
از داغ كربلای تو می سوزم  
من ذرّه حقیر و تو خورشیدی  
در سایه لوای تو می سوزم  
مهرت بهشت و این عجب ای مولا  
كه امروز با ولای تو می سوزم  
در حسرت حریم تو روز و شب  
تا سر نهم بپای تو می سوزم  
فردا مرا سزد كه نسوزانند  
كه امروز از برای تو می سوزم (29)

### غم درد حسین

در تفسیر آیه (واذكر من الكتاب اسماعیل انه كان صادق الوعد و كان رسولا) اسماعیل بن ابراهیم علیهماالسلام نبود ، بلكه مقصود از آن پیامبری از پیامبران عظام بوده كه حق تعالی وی را به طرف قومش مبعوث فرمود ، متاسفانه قومش او را گرفته و پوست سر و صورتش را كندند .  
خداوند متعال فرشته ای را نزدش فرستاد و عرضه داشت : خداوند متعال مرا به سوی تو فرستاده و امر كرده كه به تو عرض كنم كه هر چه می خواهی از او بخواه تا به تو عنایت شود .  
حضرت اسماعیل با حال گریه فرمود : از خدا بخواه كه آنچه از بلا و محنت به حسین (ع ) می رسد مرا پیرو آن حضرت كن و به من آن توجه را عنایت فرما .

### نوحه سرایی حضرت زكریا

حضرت زكریا (ع ) از پروردگار متعال خواست كه اسماء خسمه پنج تن آل عبا (علیهم السلام ) را به او بیاموزد . جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و اسم پنج تن (علیهم السلام ) را به او یاد داد .  
وقتی كه حضرت زكریا (ع ) اسم حضرت محمد(ص ) و فاطمه (علیهاالسلام ) و حسن (ع ) را می فرمود ، هم و غم او برداشته می شد و اندوهش بر طرف می گشت ، ولی وقتی كه اسم حضرت حسین (ع ) را فرمود ، گریه گلوگیر او می شد و پشت سر هم نفس می زد .  
روزی فرمود : خداوندا چرا من وقتی اسم آن چهار حضرت را می برم با نام آنها غم و غصه ام بر طرف می شود ولی تا اسم حسین را می برم اشك از چشمانم سرازیر می شود . و نفسم منقطع و هیجانی می شود ؟ !  
خداوند تبارك و تعالی ، حضرت زكریا را از قصه امام حسین (ع ) با خبر كرد و روضه كربلا را برای آن حضرت تعریف كرد . و به او فرمود : كهیعص . كاف : اسم كربلااست .  
هاء : هلاك عترت طاهره .  
یاء : یزید قاتل ظلم كنند بر حسین (ع ) .  
عین : عطش حسین (ع ) .  
صاد : صبر حسین (ع ) بر مصائب .  
وقتی كه حضرت زكریا (ع ) این كلمات را شنید ، سه روز درب مسجد را بست و از رفت و آمد مردم به مسجد ممانعت نمود و مشغول گریه وزاری و مرثیه خوانی شد . (30)  
ای حسینی كه جهان در محنت خون گرید  
آسمان بر تو و قبر و وطنت خون گرید  
گلشن عشق بود كرببلایت اما  
عوض خنده گل این چمنت خون گرید  
بود آخر سخنت زمزمه واعطشا  
دل هر سوخته بر آن سخنت خون گرید  
جامه پوشید ترا زینب و هنگام وداع  
دید بر پیكر تو پیرهنت خون گرید  
بسكه با نیزه و شمشیر به جانت زده اند  
هر سر موی تو بر زخم تنت خون گرید  
شد كفن كهنه حصیری به تن صد چاكت  
زخمهای بدنت بر كفنت خون گرید  
همه از داغ تو گریند ولی باز حسین  
دیده تو به یتیم حسنت خون گرید  
در شب یازدهم انجمنی بود ترا  
دل ما از غم انجمنت خون گرید  
نیمی از راه بلا را تو بسر پیمودی  
عالمی بر سر دور از بدنت خون گرید  
زغمت بسكه دل ما و ((مؤ یّد)) خون است  
دل آن سوخته چون چشم منت خون گرید (31)

### گریه حوریه

حضرت خاتم انبیاء محمد صلی علیه و آله فرمود : شب معراج حضرت جبرئیل (ع ) دست مرا گرفت و داخل بهشت نمود و من مسرور بودم ، سپس دیدم درختی از نور در آنجاست كه دو ملك زیر آن تا روز قیامت به درست كردن زیور و حلّه مشغولند .  
سپس جلو رفتم ، دیدم یك سیب بزرگی كه به بزرگی آن ندیده بودم آنجاست ، پس یك دانه از آن را گرفتم و شكافتم . ناگهان حوریه ای از آن ظاهر شد كه مژگانش مانند اطراف سر بال بود .  
گفتم : تو مال كیستی ؟  
حوریه گریه ای كرد و گفت : من از آن فرزند مظلوم تو حسین بن علی (ع ) هستم . (32)  
ای حسین ، ایكه ز داغت در و دیوار گریست  
هر دل زنده و هر دیده بیدار گریست  
انبیاء را همه دل سوخت به مظلومی تو  
اولیاء را همگی دیده و ، دل زار گریست  
در دل نوح غم تشنگیت طوفان كرد  
كه به طوفان زد و چون موج گرانبار گریست  
گفت چون واقعه كرببلا را جبریل  
فاطمه ناله زد و ، احمد مختار گریست  
دید در خواب ترا چون بدل لُجّه خون  
با دلی غرقه بخون حیدر كرار گریست  
بود ذكر عطشت پیشتر از خلقت آب  
ایكه ابر ، از غم تو بر سر كهسار گریست  
پیش دریا چو نظر كرد بحالت عباس  
خون دل در عوض اشك ، علمدار گریست  
گرچه از تاب تب و سوز عطش اشك نداشت  
از غم بیكسیت نرگس بیمار گریست  
برزمین ماند تنت ثابت و سیار سرت  
هم به سر هم به تنت ثابت و سیار گریست  
از همه بیش ((مؤ یّد)) دل زینب می سوخت  
كه چو شمعی كه بگرید به شب تار گریست (33)

### مجلس گریه

مرحوم آیة الله آشیخ جعفر شوشتری رضوان الله تعالی علیه در كتاب خصائص الحسینه در ارتباط با گریه پیغمبر اكرم (ص ) قبل از تولد امام حسین (ع ) می فرماید : مسجد پیغمبر و در اینجا مرثیه خوان گاهی جبرئیل (ع ) بود ، و گاهی پیغمبر (ص ) و گاهی ملك قطر زمین ، و گاهی دوازده ملك كه بصورت مختلف آمدند و مرثیه حضرت را گفتند ، و گاهی همه ملائكه چنانكه در خبر است كه هیچ ملكی باقی نماند ، مگر اینكه آمد و تعزیت آن حضرت را به فرزندش حسین (ع ) گفت . و این مجالس در تحت ضبط و حصر نیامده ، و هر چه بخواهم به عدد در بیاورم این مجالس نبویّه را از حیثیت احوال ، امكنه و ازمنه و غیر آن ، می بینم ممكن نیست ، زیرا كه از تتبع اخبار چنین ظاهر می شود كه از اول ولادت حسین (ع ) بلكه از اوّل حملش تمام مجالس پیغمبر(ص ) به مجلس مرثیه آن سرور بود .  
در شب و روز ، در مسجد و خانه ، و بساتین و كوچه و بازار ، و سفر و حضر ، در خواب و بیداری ، گاهی خود بیان میفرمود از برای اصحاب ، و گاهی از ملائكه استماع می نمود ، گاهی به خاطر می آورد ، پس آه می كشید ، گاهی تصور حالات او را می نمود . پس گاهی می فرمود : گویا می بینم او را كه استغاثه می كند و كسی یاریش نمی كند ، و گاهی می فرمود : گویا می بینم اسیران را كه بر شتران سوارند ، و گاهی می فرمود : گویا می بینم كه سر او را هدیه از برای یزید میبرند ، پس هر كس نظر كند به آن سرو فرحناك شود ، در میان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد ، گاهی می فرمود : صبركن ای اباعبدالله . (34)  
چشم ما چشمه اشك است و دل ما خون است  
ز حدیثی كه از آن خاطره دلها خون است  
چه توان بود به جز واقعه كرببلا  
كه زیادش دل هر بنده و مولا خون است  
تا ابد نهضت مردانه و خونین حسین  
ثبت بر صفحه تاریخ جهان با خون است  
هر دلی خون شود از این غم جانسوز ولی  
بیشتر از همه دلها دل زهرا خون است  
چه بلا خواست كه در ساحل دریای فرات  
زكران تا به كران ساحل دریا خون است  
گوش تا می شنود ، زمزمه واعطشاست  
چشم تا می نگرد دامن صحرا خون است  
تشنه گان را ز عطش خون دل از دیده رود  
آب نایاب و بود آنچه كه پیدا خون است  
ساقی تشنه لبان خفته بر آب ولی  
عوض آب روان بر لب سقا خون است  
وه چه زیباست رخ شبه پیمبر اما  
زچه رو پرده آن صورت زیبا خون است  
زدم از خون دل این نامه جانسوز رقم  
كه ((مویّد)) دلم از این غم عظمی خون است (35)

### گریه هنگام تولد

حضرت صفیه دختر عبدالمطلب علیهماالسلام فرمود : من قابله حضرت امام حسین (ع ) بود . وقتی كه آن حضرت متولد شد ، حضرت رسول (ص ) فرمود : ای عمه فرزندم را بیاور ببینم .  
گفتم : یا رسول الله هنوز آن را پاكیزه نكرده ام .  
حضرت فرمود : تو آن را پاكیزه كنی ؟ ! خدا آن را پاكیزه و مطهر خلق كرده .  
وقتی كه قنداقه حضرت امام حسین (ع ) را خدمت آن حضرت بردم ، قنداقه را در دامن گذاشت و زبان مبارك خود را در دهان حضرت امام حسین (ع ) نهاد ، آنحضرت چنان می مكید كه گویا شیر و عسل از زبان آن حضرت بدهان آقازاده میآید .  
بعد پیشانی و میان دو دیده او را بوسیده و قنداقه حضرت را بمن داد ، در این هنگام صدای گریه حضرت بلند شد و سه مرتبه فرمود : خدالعنت كند گروهی را كه تو را شهید می كنند .  
گفتم : پدر و مادرم فدای شما شوند ، چه كسی او را خواهد كشت ؟ ! فرمود : باقی مانده جمعی از ظالمان و ستمگران بنی امیه . (36)  
ایكه چشم ملك العرش برای تو گریست  
در فلك عیسی مریم به عزای تو گریست  
چون علی چشم خدا بود برایت گریان  
میتوان گفت برای تو خدای تو گریست  
آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا  
چونكه بشنید ز جبریل رثای تو گریست  
بسكه جانسوز بود واقعه كرببلات  
آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست  
تا سرت را به بسر نیزه اعداد دیدند  
آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست  
چه مگر دید در آن روز امام سجّاد  
كه چهل سال پس از كرببلای تو گریست  
بیشتر از همه كس ای پسر خون خدا  
پسرت مهدی موعود برای تو گریست (37)

### فطرس ملك

وقتی كه حضرت سیدالشهداء (ع ) متولد شد ، خداوند تبارك و تعالی حضرت جبرئیل (ع ) را با هزار ملك بر پیغمبر (ص ) نازل فرمود كه به پیغمبر(ص ) تهنیت گوید .  
همینطوری كه حضرت جبرئیل (ع ) بر پیغمبر (ص ) نازل می شد گذرش به جزیزه ای كه فطرس یكی از ملك مقرب كه از حاملان عرش الهی بود كه بر اثر اشتباهی كه از او سرزده بود و در آن جزیزه زندان شده بود و بالش شكسته بود و به عذاب گرفتار بود و در بعضی روایات بمژه های چشمش معلق و آویزان بود و از زیر او دود بدبویی می آمد افتاد .  
فطرس وقتی كه جبرئیل (ع ) را با ملائكه ها دید ، گفت : ای جبرئیل با این همه ملك كجا می روی ؟ ! آیا خبری شده ؟  
حضرت جبرئیل (ع ) فرمود : خداوند متعال به حضرت محمد(ص ) نعمتی كرامت فرمود . و مرا فرستاده كه از جانب خودش به او مبارك باد بگویم .  
فطرس گفت : ای جبرئیل اگر می شود مرا هم با خود ببرید شاید حضرت محمد(ص ) برای من دعا كند و من از این گرفتاری نجات پیدا كنم .  
حضرت جبرئیل (بقول ما دلش سوخت و) فطرس را با خودش به محضر مقدس حضرت رسول الله (ص ) آورد . وقتی كه خدمت حضرت رسید از طرف حق تعالی تنهیت گفت در ضمن سفارش حال فطرس را هم خدمت آن بزرگوار كرد .  
حضرت فرمود : ای فطرس خودت را به این مولود مبارك بمال كه انشاء الله حالت خوب می شود . فطرس ، میگریست و خود را به قنداقه حضرت اباعبدالله (ع ) مالید ، بمحض مالیدن متوجه شد پرشكسته اش خوب شد و خدا بخاطر حضرت امام حسین (ع ) توبه اش را قبول كرد .  
خلاصه بالا رفت و چون به آسمان رسید گریه می كرد و صدا می زد : ای ملائكه ها من آزاد شده حسینم . كیست كسی مثل من كه آزاد كرده حسین باشد ، بعد برگشت ، و گفت : ای رسول خدا به همین نزدیكی های می آید كه این مولود را خواهند كشت و روضه كربلا را برای پیغمبر (ص ) تعریف كرد ، هم خودش و هم پیغمبر و هم تمام ملائكه ها گریه كردند و بعد گفت : یا رسول الله در مقابل این حقی كه این مولود گردن من دارد من ضامن می شوم كه هر كس بزیارت این شهید غریب برود یا اشكی برای او بریزد چه از راه دور و نزدیك آن سلام و گریه را به حضرتش ابلاغ كنم . . . (38)  
اشكم ز هجر روی تو خوناب شد حسین  
مویم ز غصّه رشته مهتاب شد حسین  
هر جا كنار آب نشستم زداغ تو  
از بسكه سوختم جگرم آب شد حسین  
جانسوزتر ز داغ تو دیگر كسی ندید  
خورشید هم ز داغ تو در تاب شد حسین  
یادت كه بود مونس جانم به روزها  
شبها چراغ گوشه محراب شد حسین  
باز آمدم به شام كنار رقیه ات  
جائی كه نور چشم تو در خواب شد حسین  
تو غرق خون به خاك فتادی و تشنه كام  
اما بنای زینبت از آب شد حسین (39)

### خبر جبرئیل

حضرت جبرئیل (ع ) پیش از ولادت حضرت سیدالشهداء بر حضرت رسول اكرم (ص ) نازل شد ، و فرمود : خداوند متعال به تو پسری میدهد كه امت تو بعد از تو او را شهید خواهند كرد .  
حضرت رسول (ص ) صدای گریه شان بلند شد و فرمود : ای جبرئیل ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم . این حرف و بحث سه مرتبه تكرار شد .  
حضرت رسول (ص ) ، حضرت امیرالمؤ منین علی (ع ) را طلبید و موضوع را با حضرتش در میان گذاشت . حضرت علی (ع ) هم گریه ای كرده فرمود ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم . و این بحث سه مرتبه تكرار شد .  
حضرت رسول (ص ) فرمود : یا علی در عوض از حسین (ع ) فرزندانی خواهند آمد كه همه امام و وارث آثار پیغمبران و خازنان علوم اولین و آخرین خواهند بود .  
حضرت امیرالمؤ منین (ع ) خدمت حضرت بی بی دو عالم فاطمه زهرا(علیهاالسلام ) تشریف آورده و جریان را برای ایشان تعریف كردند ، حضرت زهرا(علیهاالسلام ) خیلی ناراحت شد و گریه نمود و فرموند : ما احتیاجی به اینجور فرزندی نداریم .  
این بحث و گفتگو سه مرتبه بین حضرت علی (ع ) و بی بی دو عالم رد و بدل شد و حضرت او را بشارت به فرزندان امام او و پیشوایان و وارثان و خازنان علم نبوت . . . دادند . تا حضرت زهرا سلام الله علیها راضی شد . . . (40)  
خیمه شد از اشك چشم تشنگان دریا  
داده پیغام اصغر از گهواره بر سقّا  
العطش العطش یا ابوفاضل  
جسم اصغر گشته آب از قحط آب امشب  
اشك خجلت ریزد از چشم رباب امشب  
العطش العطش یا ابوفاضل  
از لب خشك سكینه این ندا آید  
ناله هر طفل معصومی جدا آید  
العطش العطش یا ابوفاضل  
با اشاره مشگ خشكیده سخن گوید  
كودكی با ناله و رنج و محن گوید  
العطش العطش یا ابوفاضل  
خون غیرت در رگ سقّا بجوش آید  
از تمام خیمه ها او را بگوش آید  
العطش العطش یا ابوفاضل  
نو نهال كوچكی از گلبن زهرا  
زیر خاری جان دهد لب تشنه در صحرا  
العطش العطش یا ابوفاضل  
تشنگی افكنده آتش در دل دریا  
مانده تصویر سكینه بر دل دریا  
العطش العطش یا ابوفاضل(41)

### گریه حضرت زهرا علیهاالسلا

حضرت رسول اكرم (ص ) به حضرت زهرا سلام الله علیها ولادت حضرت سیدالشهدا (ع ) و بعد قضیه كربلا را تعریف نمود و شهادت آن حضرت را بازگو كرد چنانچه خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرمود : ((و وصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه كرها و وضعته كرها)) یعنی ما به انسان وصیت كردیم كه به پدر و مادرش نیكی كند ، زیرا مادر ، او را با كراهت وضع حمل كرد . . . در تفسیر دارد كه او را با كراهت حمل می نمود ، حضرت زهرا (ع ) آن مولود حضرت حسین (ع ) بود كه وقتی فهمید اینكه حمل می كند به شهادت می رسد .  
بی بی دو عالم (ع ) خیلی ناراحت و مهموم و مغموم و گریان شدند . . (42)  
دوست دارم در غم سالار مظلومان بگریم  
بوسه باران سازم آن لعل لب عطشان بگریم  
دوست دارم بر تن پاكی كه شد بعد از شهادت  
استخوانش خرد در زیر سم اسبان بگریم  
دوست دارم بر لب خشكیده ای كاندر سر نی  
پیش دشمن خواند با آوای خوش قرآن بگریم  
دوست دارم كربلا بودم در آن روز مصیبت  
تا برای غربتش با ناله و افغان بگریم  
دوست دارم خیمه ماتم كنم بر پا بهر جا  
تا بیاد خیمه سوزان او از جان بگریم  
دوست دارم سر بزانوی غم و ماتم گذارم  
تا قیامت در عزایت هم چنان یاران بگریم  
دوست دارم نوحه خوان محفل اُنس تو باشم  
یا پریشان چون فراز از ماتمت پنهان بگریم \*\*\*(43)

### گریه پیغمبر

چون روز هفتم تولد حضرت سیدالشهداء (ع ) شد ، حضرت رسول (ص ) تشریف آوردند و فرمودند : فرزندم را نزدم بیاور . قنداقه حضرت را به دست حضرت رسول (ص )دادند و حضرت گوسفند سیاه و سفیدی برای امام عقیقه كرد و یك رانش را بقابله داد و سر مبارك حضرت حسین (ع ) را تراشید و بوزن موی حضرتش نقره تصدق كرده و خلوق بر سر مباركش مالید سپس او را بر دامن خود گذاشت و گریه زیادی كردند و فرمود : ای اباعبدالله خیلی بر من گرانست كشتن تو .  
اسماء می گوید : گفتم پدر و مادرم فدای شما باشد این چه خبری است كه شما می فرمائید ؟ و عوض شادی گریه می كنید ؟ !  
حضرت رسول (ص )فرمود : گریه ام برای این فرزند دلبندم است كه گروهی كافر و ستمكار از بنی امیه او را خواهند كُشت و خدا شفاعت مرا به آنها نمی رساند ، و آنها رخنه در دین خواهند كرد ، خداوندا از تو مسئلت میكنم آنچه را كه حضرت ابراهیم در حق فرزندان وذریه اش از تو در خواست كرد ، خداوندا دوست بدار دوستان او را و لعنت كن دشمنان آنها را لعنتی كه آسمان و زمین را پر كند . . . (44)  
چشم گریان چشمه فیض خداست  
هم پشیمانی از جرم و گناهست  
گریه كن از ترس و از خوف خدا  
گریه بر هر درد بی درمان دواست  
در قیامت چشمها گریان بود  
جز همان چشمی كه گریان از خوف خداست  
دیگر آن چشمی كه شادان باشد او  
آن عزادار حسین مصطفی است  
دیگر آن چشمی كه شاد و خرم است  
آن چشمی كه از حرام پوشاست  
گریه كن بهر حسین شاه شهید  
اشك چشم تو شفای دردهاست  
هر كسی كوثر ببیند خرم است  
كوثر هم شاد از عزادار حسین مرتضی است (45)

### اشك رسول الله ص

ام الفضل دختر حارث گفت : خدمت حضرت رسول الله (ص ) بودم ، عرض كردم یا رسول الله دیشب خواب بدی دیدم .  
حضرت فرمود : چه خوابی دیدی ؟ گفتم ، خواب خیلی بد و سختی بود . حضرت فرمود : چه دیدی ؟ عرضكردم : در خواب دیدم كه پاره ای از بدن شما جدا شد و در آغوش من افتاد .  
حضرت فرمود : خواب خوبی دیدی ، از حضرت فاطمه پسری متولد می شود كه در آغوش تو می باشد . بعد امام حسین (ع ) متولد شد و همانطور كه حضرت فرموده بودند ، در آغوش من بود .  
یكروز بر پیامبر(ص )وارد شدم و حضرت سیدالشهداء را هم با خود برداشته بودم و در آغوش پیغمبر(ص )گذاشتم ، یك وقت دیدم حضرت دارد اشك می ریزد . عرضكردم ، پدر و مادرم قربانت گردد یا رسول الله چه شده كه شما را در حال گریه می بینم ؟ !  
حضرت فرمود ، جبرئیل پیش من بود و به من خبر داد كه گروهی از امتّم این پسرم را می كشند .  
عرض كردم : این حسین ؟ ! فرمود : بلی ، همین حسین را ، و مقداری تربت سرخ بود برایم آورد . (46)  
غبار غم چرا بگرفته روی گنبد گردون  
چرا از دیدگان جاری شده سیلاب اشك و خون  
چرا از هر طرف برخاسته طوفانی از ماتم  
چرا اوضاع واحوال جهان گردیده دیگرگون  
امشب  
چرا عیسی پریشان گشته در چارم فلك  
ملایك از چه ماتم زار و گریانند برگردون  
شده برپا عزا در بارگاه كبریا گویی  
كه غوغای عزاداری شد از نه آسمان بیرون  
مگر پرپر شده گلهای گلزار نبی كز غم  
هزاران گلستان راست ناله از هزار افزون (47)

### خاك كربلا

عایشه می گوید : حضرت پیغمبر اكرم (ص )در حال وحی بودند كه حضرت حسین (ع ) وارد شد . و از پشت پیغمبر بالا رفت نشست و مشغول بازی شد .  
جبرئیل فرمود : ای محمّدامت تو بعد از تو فتنه بپا می كنند و این فرزندت را بعد از تو به قتل می رسانند ، آنگاه حضرت جبرئیل دست دراز كرد مقداری خاك سفید آورد و فرمود :  
در این زمین فرزندت را می كشند كه اسم آن طف است ، بعد وقتی كه حضرت جبرئیل (ع ) رفت .  
پیغمبر در حالیكه خاك در دست مباركشان بود با حالت گریه به طرف اصحابش (كه ابوبكر و عمر و حضرت امیر المؤ منین و حذیفه و عمّار و ابوذر در میان آنها بود) آمد .  
اصحاب عرض كردند : یارسول اللّه چرا گریه می كنید ؟ !  
حضرت فرمود : حضرت جبرئیل به من خبر داد كه فرزندم حسین بعد از من در زمین طّف كشته خواهد شد . و این تربت را برای من آورد و خبر داد كه همان جا هم دفن می گردد . (48)  
از دیده اهل حرم خون گشته جاری  
شد وقت میدان رفتن و وقت سواری  
بسته صف كودكان مو پریشان زنان  
الله الله یا ثارالله  
گفتا كمی آهسته تر آیم بسویت  
كرده وصیت مادرم بوسم گلویت  
من ترا زینبم زغم جان بر لبم  
الله الله یا ثارالله  
از صدر زین سلطان مظلومان نگون شد  
آئینه عرش الهی غرق خون شد  
از حرم شد بپا بانگ وا غربتا  
الله الله یا ثارالله  
گلهای باغ مصطفی گردیده پرپر  
صد پاره تن روی زمین عباس و اكبر  
شد به دشت بلا حق ز باطل جدا  
الله الله یا ثارالله(49)

### صدای ناله جانسوز

امّ سلمه می فرماید : روزی حضرت رسول الله (ص ) در خانه من نشسته بود فرمود : هیچكس نزد من نیاید ، من منتظر نشسته بودم كه حضرت سیدالشهداء(ع ) داخل شد ، ناگهان صدای ناله جگر سوز پیغمبر اكرم (ص )را شنیدم كه گریه میكرد .  
وقتی من با خبر شدم ، دید حضرت حسین (ع ) در آغوش و پهلوی حضرت نشسته و حضرت دست به سر مبارك حسین (ع ) می كشد و گریه می كند رفتم جلو و عرضكردم : آقاجان  
بخدا قسم وقتی كه وارد شد من متوجه نشدم .  
حضرت رسول (ص ) فرمود : الآن حضرت جبرئیل (ع ) با ما در خانه بودو گفت : آیا حسین را دوست داری ؟ گفتم : بله . دوستش دارم نه بخاطر دوستی دنیا . حضرت جبرئیل (ع ) فرمود : امت تو در سرزمین كربلا او را می كشند . بعد مقداری از خاك آن زمین را آورد و به پیامبر (ص ) نشان داد . (50)  
قبیله بنی اسد با اشگ دیده  
در جستجوی پیكری در خون طپیده  
تا نماید كفن بوریا بر بدن  
الله الله یا ثارالله  
سرتای دشت بلا محراب خونست  
پوشیده از گلهای سرخ و لاله گونست  
اكبر و اصغرش جسم آب آورش  
الله الله یا ثارالله (51)

### خاك اشك زا

حضرت علی (ع ) فرمود : یكروز خدمت حضرت پیغمبراكرم (ص ) وارد شدم ، دیدم چشمان مبارك حضرت گریان است ، عرضكردم : پدر و مادرم فدای شما ای پیغمبر خدا چه شده ؟ ! آیا كسی شما را ناراحت كرده ؟ ! چرا گریه می كنید ؟ ! حضرت رسول (ص ) فرمود : چند لحظه قبل حضرت جبرئیل (ع ) نزد من آمده بود و به من فرمود : حسین در (كنار) شّط فرات كشته می شود بعد فرمود : آیا می خواهی از تربتش استشامم كنی ؟ گفتم : بله دستش را دراز كرد و مشتی از آن خاك برداشت و آن را به من داد مقداری بوئیدم ، بی اختیار اشكم جاری شد و اسم آن سرزمین كربلا است . (52)  
هر كه شد از سر اخلاص عزادار حسین  
نام او ثبت نمایند به طومار حسین  
ای خوش آن پاك سرشتی كه غم خود بنهاد  
شد در این عمر پریشاندل و غمخوار حسین  
ای خوش آنكس كه حسینی شد و از روی خلوص  
پیروی كرد زاندیشه و افكار حسین  
گر بخوبان جنان فخر فروشند رواست  
روز محشر همه یاران و فادار حسین  
یارب این منصب شاهانه زما باز مگیر  
تا كه پیوسته بمانیم عزادار حسین  
گر چه هستیم گنه كار خدایا مگذار  
در قیامت دل ما حسرت دیدار حسین (53)

### شهید كربلا

چون دو سال از ولادت حضرت سیدالشهداء (ع ) گذشت ، حضرت رسول الله (ص ) به سفری رفت ، پس روزی در اثناء راه ایستاد و فرمود (انالله وانا الیه راجعون ) ((ما از خدائیم و بسوی او باز می گردیم )) . و گریه زیادی كرد .  
چون سببش را سئوال كردند : فرمود : جبرئیل مرا از زمینی كه نزد شّط فراط است خبر داد كه آن را كربلا میگویند ، فرزندم حسین (ع ) را در آنجا شهید می كنند ، گویا می بینم محل شهادتش و موضع دفنش را ، و گویا اسیران را سوار بر جهاز شتران سوار می بینم و سر فرزندم حسین را به هدیه می برند . . . (54)  
چونكه یاد آرم زدشت كربلا با شور و شین  
مینمایم گریه از بهر علمدار حسین  
هر كس آرد در نظر لب تشنگان كربلا  
میشود آگاه بر اطفال بی یار حسین  
روز عاشورا سكینه تشنه لب مشكی گرفت  
نزد عمویش اباالفضل وفادار حسین  
گفت عموجان تو سقّا باشی و ما تشنه لب  
فكر آبی كن عموجان ای سپهدار حسین  
حضرت عباس چون بشنید از وی این سخن  
مشك بگرفت از سكینه آن علمدار حسین  
گشت وارد در شریعه ساقی لب تشنگان  
مشك را از آب پر كرد آن وفادار حسین  
كف بزیر آب برد و خواست نوشد از فرات  
یاد آورد آنزمان از دختر زار حسین  
مشك بر دوش آب ناخورده شدی از شط برون  
شد سوار آنگاه گفت ای حی دادار حسین  
من رسانم آب را در خیمه آل رسول  
بهر آن لب تشنگان اطفال بی یار حسین (55)

### سیدالشهدا

پس از مراجعت از سفری حضرت رسول اكرم (ص ) با حزن و اندوه بالای منبررفت حضرت حسن و حسین (ع ) را هم به همراهش بالای منبر برد ، پس خطبه ای خواند و موعظه نمود ، پس دست راست بر سر حسن (ع ) و دست چپ را بر سر حسین گذاشت و فرمود : خدایا ، محمد بنده و پیغمبر تو است ، و این دو نفر از نیكان عترت منند . و اخیار عشیره من ، و بهترین ذریه من و كسانی كه بعد از خود در میان امت می گذارم و بدرستی كه جبرئیل به من خبر داد كه این پسر را به زهر می كشند ، و این دیگری را به شمشیر شهید می كنند . خدایا شهادت را بر او مبارك گردان و او را سید الشهدا قرار ده به قاتل او بركت مده و آنها را به اسفل درك جهیم برسان . راوی گوید : سپس صدای ناله و گریه از اهل مسجد بلند شد ، حضرت فرمود : ایها الناس بر او گریه می كنید و او را یاری نمی كنید ؟ خدایا تو یاور او باش ، ای مردم من دو چیز نفیس یا سنگین در میان شما می گذارم ، یكی كتاب خدا و دیگری عترت خود را كه میوه دل و ثمره فواد من هستند و آن دو از هم جدا نمیشوند ، تا بر حوض به من وارد شوند .  
آگاه باشید كه از شما سئوال نمی كنم ، مگر آنچه مرا خدا امر كرده است ، و آن این است كه سئوال می كنم از شما مودّت و دوستی آنها . پس بترسید از اینكه به نزد من آیید و حال اینكه به عترت من اذیتی كرده باشید و به ایشان ظلم تعدی كرده باشید(56)  
می روم از سر كوی تو و خون میگریم  
با دل غم زده از سوز درون میگریم  
همه اشیا نگرانند به گرییدن من  
تو هم از خاك به بین عمه كه چون میگریم  
كاروان عازم راه است و من خسته هنوز  
بر سر قبر تو افتاده و خون میگریم  
آمدم با تو در این غمكده شام ولی  
میروم بی تو و از سوز درون میگریم  
عمه جان منكه بهر رنج و غمی كردم صبر  
دیگر از هجر تو بی صبر و سكون میگریم  
همچو مرغ سحر از داغ غمت مینالم  
همچو ابر از ستم چرخ نگون میگریم  
آنچه در سینه غم عقده بهم پیوستم  
چون مجال آمده در دست كنون میگریم  
دیگر از گریه و زاری نكند كس منعم  
فارغ از سرزنش دشمن دون می گریم  
خود بدست خودم ایدختر ناكام حسین  
كردمت دفن وزین درد فزون می گریم  
هر زمان سوگ رقیه ز (مؤ ید) شنوم  
سخت مینالم و زاندازه برون می گریم (57)

### گل خوشبو

روزی رسول خدا (ص ) در منزل حضرت زهرا (ع ) تشریف داشتتند ، درحالی كه حضرت امام حسین (ع ) در دامن آن جناب بود ، حضرت گریه زیادی كردندو به سجده رفتند و بعد فرمودند : ای فاطمه ، ای دختر در این ساعت و در همین مكان خداوند علی اعلا به توسط جبرئیل به من فرمود : ای محمد آیا حسین را دوست داری ؟  
گفتم : بلی نور دیده و گل خوشبو و میوه دل و پرده ما بین دیدگان من است . جبرئیل در حالی كه دست بر سر حسین گذاشته بود فرمود : ای محمد او را در سرزمین كربلا شهید . . . (58)  
من از بهر غریبان ناله ها اندر جگر دارم  
بهر صبح و مسا از دل نوای پر شرر دارم  
دل زارم بسی پر خون برای بیكسان باشد  
بدامن هر زمان جاری مدام اشك از بصر دارم  
به بینم گر غریبی را بكنجی واله و محزون  
بیاد غربت طفل حسین خون جگر دارم  
فغان زاندم كه طفل نورس شاهنشه خوبان  
بگفتا عمه جان من شوق دیدار پدر دارم  
ز وصل روی بابم عمه جان خونشد دل زارم  
شب و روز از غم هجرش دو چشم پر گُهر دارم  
ندارم آرزوئی غیر وصل باب اندر دل  
بسی شكوه از این قوم لعین پر شرر دارم  
مگر ما را نباشد خانه كاندر كنج این ویران  
كه خشت خام جای بستر اندر زیر سر دارم  
در آندم راءس پر خون پدر شد در برش حاضر  
بگفتا جان بابا از فراقت دیده تر دارم (59)

### گریه پدر و دختر

حضرت زهرا (ع ) حضرت سیدالشهدا را بغل كرده بودند ، حضرت رسول الله (ص ) حضرت را از بغل دختر گرامشان گرفتند گریه كردند و فرمودند : خدا قاتلین تو را لعنت كند .  
خدا كسانی را كه لباسهایت را از تنت در آورند لعنت كند .  
خدا بكشد آن كسانی را كه همدیگر را بر علیه تو كمك می كنند . حضرت زهرا (ع ) ناراحت و گریان شدند و فرمودند : ای پدر چه می فرمائید ؟ حضرت فرمودند . دخترم مصیبت هائی كه بعد از من و تو به او می رسد و اذّیتها و ظلم ها و مكرها و تعّدی هائی كه متوجهش می گردد را به یاد آوردم ، او در آن روز در میان جمعی مردان كه جملگی همچون ستارگان درخشانند بوده و همگی به طرف مرگ و كشتن حركت می كنند ، گویا اكنون لشكرآنهارا كاملا می بینم و به جایگاه و محل دفن ایشان می نگرم .  
حضرت زهرا (ع ) گریان فرمودند : ای پدر جائی را كه می فرمائید كجاست ؟ حضرت فرمود : به آنجا كربلا می گویند . و آن زمین برای ما و امت موجب اندوه و بلاست ، بدترین افراد امت من بر آنها خروج می كنند .  
اگر تمام اهل آسمانها و زمین شفیع یك نفر از این گروه شرور باشند ، شفاعتشان پذیرفته نمیشود و بطور قطع تمام آنها در جهنم جاوید خواهند ماند .  
حضرت فاطمه (ع ) فرمود : پدر این طفل كشته خواهد شد ؟ ! حضرت فرمود : بله دخترم ، قبل از او كسی اینطور كشته نشده كه آسمانها و زمین و فرشتگان و حیوانات وحشی و ماهی های دریا كوهها برایش گریه كنند . اگر این موجودات ماءذون بودند پس از شهادت این طفل هیچ نفس كشی روی زمین باقی نمی ماند و گروهی از دوستان خواهند آمد كه در روی زمین كسی از آنها اعلم به خدا نبوده و . . . و حضرت رسول (ص ) و حضرت زهرا (ع ) صدای به گریه بلند نمودند . . . (60)  
كاش بودم تا كنم جانرا فدایت یا حسین  
چون نبودم اشك ریزم در عزایت یا حسین  
كاش اندر كربلا بودم تو را یاری كنم  
گویمت لبیك و در راهت فدا كاری كنم  
در ره عبد سیاهت خون خود جاری كنم  
چون نبودم كربلا شاها عزاداری كنم  
كاش بودم زائر كرببلایت یا حسین  
كاش بودم تا بلاگردن اصغر می شدم  
یابقربان قد رعنای اكبر میشدم  
یا فدای دست عباس دلاور میشدم  
یا نثار قاسم و هم عون و جعفر میشدم  
میشدم ملحق بخاك كشته هایت یا حسین  
كاش بودم میخریدم تیر عشقت را بجان  
دست از جان میكشیدم بر حیات جاودان  
مینهادم سر بكویت بر طفیل عاشقان  
مشت خاكی میشدم در سایه این آستان  
بر امید عزّت روز لقایت یا حسین  
كاش بودم از غلامان سیاه و موكبت  
كاش بودم جبهه سای خاك سم مركبت  
كاش بودم تا رسانم آب سردی بر لبت  
كاش بودم تا رهانم آتش تاب و تبت  
كاش بودم آشنای آشنایت یا حسین (61)

### ریحانه پیامبر

حدیث مفصلی از ابن عباس نقل كرده اند كه :  
روزی حسین 7 گریه كنان خدمت مادرش فاطمه آمد و عرضكرد : جدم پیامبر از من سیر شده از بس كه به خدمتش رفته ام ، حضرت فاطمه (علیهاالسلام ) فرمود : مادرت فدایت شود مگر چه شده ؟  
عرض كرد : امروز صبح برادرم حسن را به زانوی راست خود نشانید و دهان او را بوسید و مرا به زانوی چپ نشانید و از دهان من اعراض كرد زیر گلوی مرا بوسید ، ای مادر بیا دهان مرا بو كن ببین بوی بدی می دهد كه جدم دهان مرا نبوسیده .  
حضرت فاطمه (علیهاالسلام ) فرمود : نه ای فرزندم جدت از تو ملالت پیدا نمی كند به خدا قسم بسیار شنیده ام كه جدت می فرمود : حسین از من است و من از حسین می باشم تو در گهواره گریه می كردی پدرم وارد خانه شد فرمود : ای فاطمه ، حسین را ساكت كن آیا نمی دانی گریه او مرا اذیت می كند مكرر جدت می فرمود : ((اللهم انی احبّه و احب من یحبه )) خدایا من حسین را دوست می دارم و دوست می دارم كسیكه حسین را دوست دارد .  
حضرت فاطمه (علیهاالسلام ) : دست حسین (ع ) را گرفت و حضور پیامبر(ص ) آورد و عرضكرد : بابا آیا شما نمی فرمودی حسین ریحانه من است ، آیا نفرمودی حسین زینت زمین و آسمان است ، آیا نفرمودی بوی بهشت را از حسین می شنوم .  
فرمود : بلی . عرض كرد : حسین از این رنجیده كه چرا دهان او را نبوسیده ای مثل آنكه دهان برادرش را بوسیده ای فرمود در این مطلب سرّی است كه می ترسم دلت بشكند و طاقت نیاوری ، عرض كرد شما را به حق خدا سرّش را بفرما .  
فرمود : اینك جبرئیل به من خبر داد كه به حسن 7 زهر می خورانند و من محل زهر خوردن او را بوسیدم و حسین 7 را با تیغ جفا نحر می كنند ، پس جای نحر او را بوئیدم . همینكه حضرت فاطمه (علیهاالسلام ) این قضیه را شنید بلند بلند گریه كرد و به صورت خود لطمه زد و خاك به سر كرد ، فاطمه 3 فرمود : حسین را كجا می كشند ؟ فرمود : در زمینی كه آنجا را كربلا می گویند ، عرضكرد : به چه سبب او را شهید می كنند ؟ فرمود : اهل كوفه نامه هایی برای او می نویسند كه تو از جانب خدا و پیامبر خلیفه می باشی به سوی ما بیا ، همینكه می رود او را با لب تشنه شهید می كنند .  
هر چه صدا می زند آیا كسی هست ما را یاری كند كسی جوابش نمی دهد عاقبت او را مثل گوسفند ذبح می كنند ، برادران و فرزندان او را شهید می كنند ، سرهای آنها را بالای نیزه می كنند ، فاطمه فریاد برآورد پس تمام مردم به گریه درآمدند جبرئیل نازل شد یا محمد خدا به تو سلام می رساند و می فرماید فاطمه را ساكت كن كه ملائكه آسمانها را به گریه درآورد و می فرماید و به عزت و جلالم قسم كه شیعیانی برای او خلق می كنم كه مالها و جانهای خود را در راه عزا و زیارت او انفاق كنند ، آگاه باش كه هر كس او را بعد از شهادتش زیارت كند به هر قدمی كه برمی دارد ثواب یك حج مقبول برایش نوشته می شود و هر كس برایش گریه كند ملائكه اشكهای او را در شیشه های بلور ضبط می كنند و روز قیامت كه می شود و آتش جهنم شعله می كشد به او می گویند : ای دوست خدا بگیر این اشكی است كه در مصیبت مولایت حسین ریخته ای و از آتش آزاد شدی ، پس یك قطره از آن اشكها را به آتش جهنم می زنند آتش جهنم پانصد سال راه از آن بنده دور می شود .  
پیامبر خدا(ص ) به حضرت فاطمه (علیهاالسلام ) این بشارتها را داد فاطمه سجده شكر به جای آورد حسین عرضكرد یا جداه جزای آنها در نزد شما چیست ؟ فرمود : من آنها را در نزد خدا شفاعت می كنم رو به پدر بزرگوارش كرد و فرمود : شما چه می كنی ؟ فرمود : من هم آنها را از آب كوثر سیراب می كنم ، از برادرش امام حسن 7 پرسید شما چه می كنی ؟ فرمود : من داخل بهشت نمی شوم مگر با آنها داخل شوم .  
حضرت فاطمه (علیهاالسلام ) هم فرمود : به عزت پروردگارم قسم و به حق پدر و شوهرم من جلوی در بهشت با چشم گریان می ایستم تا خداوند مرا شفیع آنها كند .  
حضرت سیدالشهداء 7 هم فرمود : به حق جد و پدرم قسم من هم از خدا سؤ ال می كنم كه قصرهای آنها در بهشت مقابل قصر خودم باشد . (62)

### همه را فدای حسین

ابن عباس می گوید : یك روز خدمت پیغمبر (ص ) خدا مشرف بودم و آن حضرت ، حسین (ع ) را روی زانوی راست خود نشانیده بود و ابراهیم پسر خود را روی زانوی چپ نشانده بود ، گاهی حسین را و گاهی ابراهیم را می بوسید ، ناگاه آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد بعد از آن فرمود : جبرئیل از جانب پروردگار بر من نازل شد كه خدا به تو سلام می رساند و می فرماید : ما این دو فرزند را برای تو با هم نمی گذاریم یكی از آنها را فدای دیگری گردان .  
حضرت نگاهی به صورت حسین (ع ) كرد و گریه كرد و نگاهی به صورت ابراهیم و گریه كرد ، پس فرمود : ابراهیم مادرش كنیز است هرگاه بمیرد كسی غیر از من برای او محزون نمی شود ، اما حسین مادرش فاطمه و پدرش علی است كه به منزله گوشت و خون من هستند هرگاه حسین بمیرد دخترم فاطمه محزون و غصه دار می شود پسر عمم علی هم محزون می شود ، من نیز محزون می شوم و من حزن خود را بر حزن آنها انتخاب می كنم . حضرت فرمود : من به جبرئیل عرض كردم : ای جبرئیل ابراهیم بمیرد من او را فدای حسین كردم ، ابراهیم پس از سه روز از دنیا رفت .  
بعد از مردن ابراهیم هرگاه پیامبر حسین را می دید او را به سینه خود می چسبانید و می بوسید و می فرمود : من به فدای كسی شوم كه پسرم ابراهیم را فدای او گردانیدم . از بس كه پیامبر در فوت ابراهیم محزون و غصه دار شد خداوند سوره كوثر را در تسلی قلب آن حضرت نازل كرد . (63)

### جای شمشیر

هر وقت حضرت سیدالشهداء (ع ) بر پیامبر اكرم (ص ) داخل می شدند حضرت او را به خود می چسباندند و سپس به حضرت امیرالمومنین علی (ع ) می فرمودند :  
او را بگیر و بعد او را می بوسیدند و گریه می كردند .  
امام حسین (ع ) می فرمود : ای پدر چرا گریه می كنی ؟  
حضرت رسول (ص ) فرمود : فرزندم جاهای شمشیر را بوسیدم و گریه ام گرفت .  
حضرت امام حسین (ع ) فرمود : ای پدر من كشته خواهم شد ؟ حضرت رسول (ص ) فرمود : بلی به خدا قسم تو و پدرت و برادرت همگی كشته خواهید شد .  
حضرت امام حسین (ع ) فرمود : پدر ، قبور ما از هم متفرق و پراكنده می باشد ؟  
حضرت رسول (ص ) فرمود : بلی پسرم .  
حضرت امام حسین (ع ) فرمود : از امت شما چه كسانی به زیارت ما میآیند ؟ حضرت رسول (ص ) فرمود : من و پدرت و برادرت و تو را زیارت نخواهد نمود مگر راست گویان امت من . (64)  
آمده ام بقتلگه بابا عزا بپا كنم  
درد دل از برای تو زجور اشقیا كنم  
بابا نگر حزینه ام من دخترت سكینه ام  
آوردی از مدینه ام بی تو سفر چرا كنم  
بابا گلی گم كرده ام چون اصغر شیرین زبان  
میگردم اندر كشتگان شاید گلم پیدا كنم  
هم سفرم شمروسنان گریه كنم بر تو چنان  
سیلی خورم ز دشمنان چه ناله و نوا كنم  
خیز و به بین كه من شدم عازم كوفه خراب  
بگو چسان در این سفربی تو دلم رضا كنم  
خیز وزخاك و خون شها مرا بدامنت نشان  
اگر كه شب رسد پدر دامن كه ماءوی كنم  
نه طاقتی ترا بود ز زخمهای دشمنان  
نه مرحمی مرا بود گذارم و دوا كنم

### اسباب حزن

جمیع حالات امام حسین (ع ) اسبات حزن و گریه پیغمبربود .  
چنانكه هر وقت او را به دوش مبارك بر میداشت و سرش بر دوش او تكیه می كرد بیاد می آورد سر او را بر روی نیزه ها . . . . ، پس می گریست .  
و به اصحاب می فرمود : گویا می بینم اسیران را بر شتران و سر فرزندانم را بصورت هدیه برای یزید می برند .  
چون به دامان می نشاند نظر به صورت او می نمود و می گریست ، و می فرمود : یابن عباس گویا می بینم او را كه ریشش را به خونش خضاب نموده اند و هر چند طلب یاری می كند كسی یاریش نمی كند و چون روز عید جامه (لباس ) جدید می پوشید میگریست ، گویا به یاد می آورد كه او را برهنه بر خاك می اندازند ، و چون بر سرسفره می نشست با جد و پدر و مادر و برادر ، طعام میخورد ، پیغمبر (ص ) اول خوشحال می شد ، بعد به گریه در می آمد ، و گویا به یاد می آورد تشنگی خود و اطفالش را كه دنیا جلو چشمشان از شدت عطش سیاه می شود ، و همه متفرق می شوند ، و بعضی را می كشند ، و بعضی را اسیر می نمایند . و چون گلویش را می بوسید می گریست ، و گاهی با امیرالمؤ منین (ع ) می فرمود : او را نگاه دار ، آنگاه تمام بدنش را می بوسید و می گریست ، عرض كرد : چرا گریه می كنید ؟ میفرمود : موضع شمشیرها را می بوسم ، و گاهی لب و دندانش را می بوسید ، گویا یاد می آورد چوب خیزران در مجلس یزید و ابن زیاد (لعنة الله علیهما) را ، چنانكه زیدبن ارقم در نزد ابن زیاد حاضر بود ، چون این حركت شنیع را دید ، فریاد برآورد كه چوبت را از این لبهای مبارك بردار كه قسم به آن خدائی كه غیر او خدائی نیست دیدم دندانهای پیغمبر (ص ) را كه بر این دندانها گذاشته شده بود و آن را می بوسید . (65)  
نام تو هست زنده و جاوید یا حسین  
عشق تو هست مایه امّید یا حسین  
با مهر تو چو داد مرا شیر مادرم  
جانم اسیر عشق تو گردید یا حسین  
در باغ آرزو كه بروید گل امید  
وصل تو هست غایت امّید یا حسین  
از عطر جانفزای تو سرمست می شود  
هر كس زباغ عشق تو گل چید یا حسین  
هر كس شنید قصه جانسوز نینوا  
سیلاب اشك از مژه بارید یا حسین  
جانم فدای آن كه به دنیا هر آن چه داشت  
در راه دوستی تو بخشید یا حسین  
ای جان فدای نام تو كز نام تو به جاست  
نام بلند مكتب توحید یا حسین  
با چشم اشكبار به یادت ((نوید)) گفت  
نام تو هست زنده جاوید یا حسین (66)

### سر روی نیزه

روزی پیغمبر اكرم (ص ) در مسجد نشسته بودند ، كه جمعی از قریش وارد شدند و با آنها ابن سعد ملعون هم بود .  
رنگ پیغمبر (ص ) متغیّر شد و حالش دگرگون گردید ، اصحاب عرضكردند : یارسول الله تو را چه می شود ؟ ! حضرت فرمود : به یاد آوردم آنچه بر اهل بیت من وارد می شود از كشتن وزدن و سّب و شتم و پریشان و در بدری و اوّل سری كه بر سر نیزه می شود سر فرزندم حسین خواهد بود . (67)  
شوری به اشك می دهد آوای یا حسین  
امشب شب دعا شب پرواز یاحسین  
امشب كه میهمان گل منور می كند  
لب تشنگان خیمه خورشید را حسین  
نجوای زینب است در آشوب اشك ها  
با پاره های آن تن تب دار یا حسین  
می گفت : نیزه ها مگر از یاد برده اند  
جاری ست در وجود تو خون خدا حسین  
این سو كبود می شود از درد گونه ها  
آن سوی دشت زیر سم اسب ها حسین  
یك سو كبوتران حرم تشنه و اسیر  
یك سو وداع زینب بی یار با حسین  
فردا خراب خطبه تقدیر كوفه ها  
فردا شكوه جاری فریادها حسین  
فردا كه روح تازه به پرواز می دهند  
پروانه های سوخته در كربلا حسین (68)

### حال احتضار

تمام ایام زندگانی در شب و روز در سفر و حضر ، حال پیغمبر (ص ) چنین بود ، حتی در حال احتضار امام حسین (ع ) را به سینه چسبانیدو عرق آن حضرت بر حسین (ع ) جاری بود و میفرمود : مرا با یزید چه كار است ، خدا یزید را لعنت كند و به او بركت ندهد . پس غش كرد ، باز بحال آمد ، بعد امام حسین (ع ) را بوسید و اشك میریخت و می فرمود : مرا با قاتلین تو نزدخدا موقفی خواهد بود . (69)  
ای كه چشم ملك العرش برای تو گریست  
در فلك عیسی مریم به عزای تو گریست  
آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا  
چون كه بشنید ز جبریل رثای تو گریست  
چون علی چشم خدا بود برایت گریان  
می توان گفت كه بهر تو خدای تو گریست  
بس كه جانسوز بود واقعه كرب و بلا  
آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست  
تا سرت را به سر نیزه اعداء دیدند  
آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست  
چه مگر دید در آن روز امام سجّاد  
كه چهل سال پس از كرب و بلای تو گریست  
بیشتر از همه كس ای پسر خون خدا  
پسرت مهدی موعود برای تو گریست  
گر نبودی تو در آن دشت بلا یازهرا  
دخترت زینب غمدیده به جای تو گریست  
می رود روز جزا خّرم و خندان به بهشت  
هر كه شد پیرو و در زیر لوای تو گریست  
نه همین دیده ((خسرو)) زغمت گریان است  
هر كسی داشت به دل مهر و ولای تو گریست (70)

### اشك علی ع

ابن عباس می گوید : در ركاب حضرت امیرالمؤ منین (ع ) بودم در زمانی كه به صفین تشریف می بردند ، وقتی كه به نینوا رسیدیم ، نزدیك شط فرات بود ، با صدای بلند فرمود : یابن عباس آیا این مكان را می شناسی ؟ عرضكردم : خیر نمی شناسم ! فرمود : اگر می شناختی مثل من ، از آن نمی گذشتی مگر مثل من گریه می كردی . پس حضرت علی (ع ) گریه شدیدی نمود ؟ تا اینكه محاسن شیریفش تر شد و اشكها برسینه اش جاری گردید .  
ما هم به تبع آن حضرت گریه كردیم .  
سپس حضرت فرمود : اُوّه اُوّه ، مرا با آل سفیان چكار است كه جنگ كنیم آنها از جنود سپاهیان شیطانند ، ای اباعبدالله صبر كن زیرا هر بلائی كه بسرت اینها می آورند ، سر من آوردند ، سپس حضرت آبی جهت وضو گرفت و وضویی ساخت و چند نماز خواند ، باز آن حرفها را زد ، بعد یك مقدار خواب رفته و بعد بیدار شد ، سپس فرمود : یابن عباس آیا از خوابی كه دیده ام تو را با خبر كنم ؟ عرض كردم : انشاءالله كه خیر است ! بفرمایید ، حضرت فرمود : دیدم گویا مردانی با علمهای سفید از آسمان به زمین آمدند ، شمشیرهای سفید و درخشنده بر كمر داشتند ، سپس گرد این زمین خطی كشیدند ، فرمودند : دیدم گویا شاخه های این نخلها بزمین رسیده و در میان خون شناور شد ، و گویا فرزندم حسین (ع ) و میوه دلم ، و نور بصرم ، در آن غرق شده و هر چه استغاثه میكند . كسی به فریادش نمی رسد ، و گویا آن مردانی را كه از آسمان آمده بودند . ندا می كردند و می گفتند : ای آل رسول صبر كنید .  
كه شما را خواهند كشت . و شما بدست یك مشت مردم شر كشته خواهید شد . و اینك بهشت مشتاق شما است . ای اباعبدالله .  
سپس رو به سوی من كردند و مرا تعزیت دادند و فرمودند :  
یا اباالحسین به تو بشارت باد و خدا روز قیامت چشمت را روشن كند .  
از خواب بیدار شدم . بخدا قسم كه قبلا حضرت رسول صادق ابوالقاسم (ص ) بمن خبر دادند .  
كه من به سوی اهل بغی می روم . و به این زمین میرسم . . .  
آه در اینجا فرزندم حسین با هفده نفر از اولاد من واز اولاد فاطمه (ع ) دفن می شوند . و این زمین در آسمان معروف به كربلا است ، چنانكه در زمین حرمین و بقعه بیت المقدس معروف است . سپس فرمود : یابن عباس ببین در این نواحی فضولات آهوان را می بینی ؟ به خدا قسم به من دروغ نگفته اند ، و آنها زرد شده اند به رنگ زعفران ، ابن عباس گفت : بررسی كردم و پیدا كردم و فریاد زدم : یاامیرالمؤ منین این را پیدا كردم كه فرمودید . حضرت فرمود : صدق الله و رسوله . هر وله كشان به سمت آنها دوید . و آنها را بوئیده و فرمود : این همان است . آیا میدانی قضیه اینها چیست ؟ عرض كردم : خیر آقا نمی دانم .  
حضرت فرمود : این سرزمین ، زمینی است كه وقتی كه حضرت عیسی (ع ) با حواریین به این زمین رسید ، دید در اینجا چند تا آهو دور هم جمع شده اند و گریه میكنند ، سپس حضرت عیسی (ع ) نشست و حواریین هم نشستند و مشغول گریه شدند .  
حواریین گفتند : یا روح الله سبب گریه شما چیست ؟ فرمود : این زمین كربلا است كه در آن فرزند پیغمبر خدا احمد (ص ) و فرزند بتول عذرا (علیهاالسلام ) شبیه مادرم حضرت مریم (علیهاالسلام ) است كشته خواهد شد و در اینجا مدفون میگردد . تربتی است كه از مشك معّطرتر است ، زیرا كه تربت آن جناب است و این آهوان با من سخن گفتند : كه مادراینجا بخاطر شوق به آن جناب مانده ایم و در امان هستیم .  
حضرت عیسی (ع ) مقداری از فضولات را برداشته و بوئید و فرمود : خوشبویی آن بخاطر علفهای این صحرا است . خدایا اینها را باقی بگذار تا اینكه پدرش ببوید و تعزیت او شود . و این است كه تا حال مانده است و رنگش از طول مدت زرد شده ، و این زمین كرب و بلا است ، پس با صدای بلند فرمود : ای خدای عیسی بن مریم ، مبارك مكن بر كشندگانش و كسا نیكه آنها را یاری می كنند .  
سپس حضرت مدت مدیدی گریست تا اینكه به رو افتاد و غش كرد ، ما هم گریه كردیم . چون به حال آمد چند بعره برداشت و در گوشه ردا پیچید ، و به من فرمود : تو هم بردار و نگه دار اگر دیدی كه از آن خون تازه میجوشد و جاری می شود ، بدانكه حسینم شهید شده .  
ابن عباس می گوید : من هم برداشتم و از آن نگه داری كردم تا اینكه یك روز خواب بودم ، وقتی كه از خواب بیدار شدم ، دیدم از آن خون تازه ای جاری گردید . و آستینم مملو از خون است پس نشستم و گریه كردم و با خودم گفتم : یقینا حسین را كشتند . البته علی (ع ) تا بحال خبری به من نداده بود كه واقع نشده باشد .  
پس بیرون آمدم ، دیدم شهر مدینه گویا ابر نازكی آن را فرا گرفته آفتاب ظاهر شده گویا كسوف گرفته ، گویا از در و دیوار شهر خون تازه میریزد .  
از زاویه خانه صدایی شنیدم كه شخصی مرثیه می خواند و مضمونش این است كه ای آل پیغمبر صبر كنید كه فرزند زهرای بتول را كشتند . و روح الامین با گریه و افغان نازل شد و با صدای بلند گریه می كرد . من هم گریه ام گرفت و آن روز را كه روز عاشورا بود ضبط كردم و بعد بعضی از افراد و كسانیكه همراهم بودند این قضیه را گفتم آنها هم حرف مرا تصدیق كردند .  
و گفتند ما هم این صدا را شنیدیم . ولی گوینده اش را ندیدیم شاید حضرت خضر بوده . (71)  
حیات آب بقا جز غم تو نیست حسین  
نمیرد آن كه دلش با غم تو زیست حسین  
صفای عمر ابد یافت هر كه در غم تو  
به قدر یك مژه بر هم زدن گریست حسین  
به روز حشر كه محشر كند شفاعت تو  
كسی كه سایه نشین تو نیست كیست حسین  
جهنم است بهشتی كه خالی از تو بود  
بهشت بی گل رویت بهشت نیست حسین  
تویی كه آیت حُرّیت از رُخت پیداست  
خوشا كسی كه چو حّر بر تو بنگریست حسین  
گدای راه تو هر كس كه گشت آقا شد  
كه گرد خاك رهت تاج سروریست حسین  
نشسته بر سر راه تو ((رستگار)) مدام  
به دستگیری او لحظه ای بایست حسین (72)

### گریه جبرئیل

یك روز عید حضرت امام حسن (ع ) و امام حسین (ع ) به حجره جدشان حضرت رسول الله (ص ) وارد شدند و فرمودند : یا جداّه امروز روز عید است و فرزندان عرب همه با لباسهای رنگارنگ خود را آراسته اند و لباسهای نو پوشیده اند و ما لباس نو نداریم و برای همین كار هم خدمت شما آمده ایم كه فكری بحال ما كنید .  
حضرت حال آنها را بررسی كرد و گریه ای نمود . . . تا آنجا كه دو قطعه لباس از بهشت كه به كمك حضرت جبرئیل (ع ) یكی برای امام حسن لباس سبز و دیگری برای امام حسین (ع ) لباس سرخ آورد و آنها پوشیدند و خوشحال شدند حضرت جبرئیل وقتی این حالات را مشاهده نمود ، گریه نمود .  
حضرت رسول (ص ) فرمود : ای برادرم ای جبرئیل در یك مثل امروزی كه فرزندان من شاد و خرسند هستند ، تو چرا گریه می كنی و مهموم و مغموم و محزون هستی ؟ !  
ترا بخدا قسمت می دهم كه اگر خبری هست به من بگو و مرا از این ناراحتی برهان . حضرت جبرئیل فرمود : ای رسول خدا بدان اینكه برای دو فرزندت رنگ مختلف اختیار گردید . یكی حضرت حسن ناچار است زهر بنوشد و از شدت زهر رنگش سبز می شود . و حضرت حسین را ذبح می كنند و بدنش را با خونش خضاب می كنند . در اینجا پیامبر (ص ) خیلی گریه كرد . (73)  
جان جهانیان به فدای تو یا حسین  
باید گریست خون به عزای تو یا حسین  
باشد حدیث عشق تو بسیار سینه سوز  
دنیا به ماتمند برای تو یا حسین  
بر ضّد ظلم پیشه به پا خاستی به جا  
صد آفرین به همّت و رای تو یا حسین  
افتاد دیو ظلم به وحشت چو راست شد  
بر ضّد ظلم قّد رسای تو یا حسین  
بشكافت گرچه فرق علی اكبرت زتیغ  
نشنید كس به شكوه صدای تو یا حسین (74)

### توفیق ندانست

هرثمه ابن ابی مسلم نقل كرده كه با حضرت امیرالمؤ منین (ع ) از صفین مراجعت می كردیم ، سر زمین كربلا رسیدیم پس حضرت از نماز صبح فراغ شد ، و قدری از خاك آنجا برداشت و گریه كرد و فرمود : عجب خاكی هستی ، كه از تو جمعی محشور خواهند شد بدون حساب وارد بهشت می شوند . هرثمه می گوید : ما برگشتیم و این ماجرا را برای همسر شیعه ام بازگو كردم ، همسرم گفت : هر چه امیرالمؤ منین بگوید؛ حق است ، تا اینكه آن روز گذشت و بعدها حضرت سیدالشهدا (ع ) وارد سرزمین كربلا شدند هرثمه جزء لشكر عمر سعد بود و حرف حضرت امیر(ع ) را یاد آورد بعد سوار شتر شده و محضر مقدش امام حسین (ع ) مشرف شد و حدیث حضرت علی (ع ) را نقل كرد . حضرت فرمودند : حالا خیال تو چیست ؟ با ما هستی یا بر ما . گفت : نه با شما و نه با آنها .  
اولاد كوچكی را در كوفه گذاشته ام و برای آنها می ترسم كه این زیاد آنها را اذیت كند حضرت فرمود : پس بیرون برو و بجای برو كه مقتل ما را مشاهده نكنی و صدای ما را نشنوی زیرا بخدا قسم اگر كسی امروز صدای استغاثه ما را بشنود ، ما را یاری نكند حتما به رو در آتش جهنم خواهد افتاد . (75)  
هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید  
به یاد شام غربیان زمانه می گرید  
زحج نیمه تمام توای تمامی حج  
صفا و مروه غمین است و خانه می گرید  
دمیده از سر زلف سیاه تو گل سرخ  
به یاد زلف تو گیسو و شانه می گرید  
به قامتی كه به قدقامتش قیامت كرد  
صفیر تیر بلا بی بهانه می گرید  
شكسته چوبه محمل از آن شكسته دلی  
كه بار غم كشد و فاتحانه می گرید  
همین نه من زفراق تو سوختم تنها  
كه نینوا ز غمت جاودانه می گرید  
تو رفتی و حرمت ماند و یاس های كبود  
به حال اهل حرم تازیانه می گرید  
مصیبت تو به عالم چنان گذاشت اثر  
كه در عزای تو چشم زمانه می گرید  
گلوی گلین ششماهه ات چو گلگون شد  
نهال عاطفه خم شد جوانه می گرید  
حسین من چه بگویم كه چارده قرن است  
هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید(76)

### پی نوشتها

1- حج : 32 .  
2-معرفت الحسین : 28 .  
3-بحارالا نوار، 44، 245.  
4-لاله های عشق ، ص 23.  
5-اسرار الشهاده ، ص 80، منتخب طریحی ، ص 48 ناسخ 1/ 270.  
6-لاله های عشق ، ص 181 .  
7-بحار 44، 234. ناسخ 1، 271 منتخب 48.  
8-گلچین گل نغمه ص 86.  
9-ترجمه خصائص حسینیه ، 94، نقل از بحارالانوار: 11/ 150 و151.  
10-گلچین گل نغمه ص 13.  
11-همان 95 نقل بحارالانوار، 44، 230.  
12-گلچین گل نغمه ، ص 24.  
13-متخب طریحی ، 49.  
14-گلچین گل نغمه ، ص 41.  
15-بحار الا نوار: 44، 225.  
16-شمیم ولایت ، ص 126.  
17-بحار الا نوار: 44، 223، ناسخ 273 منتخب طریحی 49.  
18-نوحه سینه زنی و زنجیرزنی ، ص 42.  
19-بحار الا نوار: 44، 244 ناسخ 1، 284.  
20-گلواژه ، 4، ص 478.  
21-مجمع البحرین لغت عشر.  
22-گلزار ثابت ، ص 17.  
23-بحار الا نوار: ج 44، ص 308.  
24-بحار، ج 73، 301.  
25-گلزار ثابت ، ص 94.  
26-بحار، 44، 244 منتخب 50 ناسخ 1، 274.  
27-مصائب الائمه ، 213.  
28-منتخب طریحی 50 ناسخ ، 1، 275 بحار، 44، 244.  
29-گلهای اشك ، ص 28.  
30-بحار الا نوار: 44، 223 .  
31-گلهای اشك ، ص 111.  
32-بحار الا نوار: 44، 241 . خصائص 216.  
33-گلهای اشك ، ص 101.  
34-ترجمه خصائص الحسینه ، 224.  
35-گلهای اشك ، ص 105.  
36-جلاءالعیون ، 2، 433.  
37-لاله عشق ، ص 65.  
38-جلاء العیون ، 2، 433 ترجمه كامل الزیارات ، 204.  
39-آینه عزا، ص 37.  
40-جلاء العیون ، 2، 434.  
41-آینه عزا، ص 108.  
42-جلاء 2، 435.  
43-نغمه كربلا، 2، ص 92.  
44-جلاءالعیون ، 436.  
45-گلهای باغ محمدی ، ج 2، ص 165.  
46-جلاالعیون ، ج 2، 479.  
47-اهلبیت ، ص 95.  
48-تاریخچه عزاداری ، 20 نقل شد اقناع اللائم علی اقامة المات 30.  
49-اهلبیت ، ص 164.  
50-همان 25، همان 31.  
51-اهلبیت ، ص 165.  
52-همان 26 مسند احمد بن حنبل 1، 85 ترجمه خصائص الحسینه 226.  
53-منتخب المصائب ، 64.  
54-ترجمه خصائص الحسینه ، 226.  
55-متخب المصائب ، ج 3، ص 84.  
56-همان .  
57-منتخب المصائب ، ج 3، ص 136.  
58-ترجمه كامل الزیات ، 206.  
59-منتخب المصائب ، ج 3، ص 138.  
60-كامل الزیارات ، 212.  
61-منتخب المصائب ، ج 3، ص 181.  
62-ثمرات الحیوة : ج 1، ص 98.  
63-ثمرات الحیوة : ج 1، ص 102.  
64-ترجمه كامل الزیارات ، 215.  
65-خصائص حسینیه ، 228.  
66-رستاخیز لاله ها، ص 32.  
67-همان 229.  
68-رستاخیز لاله ها، ص 33.  
69-همان .  
70-رستاخیز لاله ها، ص 57.  
71-بحارالانوار، 44، 252 امالی صدوق مجلس 87، 78 4 48.  
72-رستاخیز لاله ها، ص 74.  
73-بحار الا نوار: 44، 245.  
74-رستاخیز لاله ها، ص 88.  
75-بحار الا نوار: 44، 255 اعالی صدوق مجلس : 28، ص 117.  
76-رستاخیز لاله ها، ص 137.

## 25. از مرثیه تا تعزیه: بررسی‌هایی درباره چگونگی شكل‌گیری تعزیه و تجزیه و تحلیل نسخه‌های آن به‌همراه نمونه‌هایی از اشعار...

### مشخصات كتاب

‏سرشناسه : گلی‌زواره غلامرضا، - ۱۳۳۷  
‏عنوان و نام پدیدآور : از مرثیه تا تعزیه بررسی‌هایی درباره چگونگی شكل‌گیری تعزیه و تجزیه و تحلیل نسخه‌های آن به‌همراه نمونه‌هایی از اشعار.../ غلامرضا گلی‌زواره   
‏مشخصات نشر : قم حسنین علیهاالسلام ۱۳۸۲.  
‏مشخصات ظاهری : ص ۲۴۸  
‏شابك : 964-8262-01-2۱۲۰۰۰ریال ؛ 964-8262-01-2۱۲۰۰۰ریال   
‏وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی   
‏یادداشت : كتابنامه به‌صورت زیرنویس   
‏عنوان دیگر : بررسی‌هایی درباره چگونگی شكل‌گیری تعزیه و تجزیه   
‏موضوع : تعزیه -- ایران -- تاریخ   
‏موضوع : تعزیه‌نامه‌ها -- نسخه‌های خطی فارسی   
‏موضوع : نمایش -- ایران -- تاریخ   
‏رده بندی كنگره : BP۲۶۰/۵/گ‌۸الف‌۴۳  
‏رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۴۴  
‏شماره كتابشناسی ملی : م‌۸۲-۳۳۰۷۴

### مشعل عاشورا

با گذشت حدود نیم قرن از زمان رحلت خاتمِ رسولانِ الهی، به دلیل استیلای ظالمانه شجره خبیثه بنی‌امیه، ابرهای تیره و تار تحریف، آسمان حقیقت را فرا گرفت. شرایط آن چنان آشفته و دگرگون گردید كه نشانه مسلمانی مخالفت با مظهر اسلام و جانشین راستین پیامبرصلی الله علیه وآله به شمار می‌آمد. مشتاقانِ خاندان عصمت و طهارت‌علیهم السلام و شیفتگان حقایق ناب و ارزش‌های اصیل، در محاق اختناقی شدید، رنجی جانكاه و شدیدترین مجازات‌ها، روزگار نگران‌كننده و ناگواری را سپری نمودند.در آن یلدای بیداد و اموی، عده‌ای از خواص با چاپلوسی به نفع نظام حاكم، به جعل احادیث و مدح ستمگران روی آوردند و تمجید و ستایش دشمنان خاندان وحی را همچون مبانی آموزشی و تربیتی، در مكتب‌خانه‌ها به كودكان و نوجوانان می‌آموختند و آنان را برای مقابله با اسوه‌های پرهیزگاری و پارسایی پرورش می‌دادند. فضایِ آلوده و آشفته جهان اسلام، چون توفانی مهیب هر گونه آرامش و امنیت را از حامیان راستین حقیقت گرفته بود. فرهنگ والا و پویای اسلام كه منشأ تحرك، سازندگی و تحول بود، به صورت قوانینی خشك و بی مغز و آمیخته به جمود و خمود، تبلیغ و ترویج می‌گردید و مجال هرگونه تفكر، تعقل و بحثهای زاینده و رشددهنده از فرزانگان، صاحبان خرد و اهل معرفت گرفته می‌شد و به موازات این میرایی و خاموشی چراغ اندیشه رو به افول و آداب و رسوم زمان جاهلیت، خرافات و تعصب‌های قومی و قبیله‌ای همچون قارچهای مسموم در حال احیا بود.با شهادت امام حسن مجتبی‌علیه السلام و فرارسیدن دوران امامت سومین اختر فروزان آسمان ولایت، این آشفتگی‌ها رو به فزونی گذاشت. قدرت حاكم، به منظور تثبیت پایه‌های عنكبوتی و پوشالی خود، در صدد ایجاد بدعت و انحراف از موازین قرآنی و روایی و سنّت‌های مسلم دینی و اعتقادی برآمد و اوضاع به گونه‌ای گردید كه فروغ معنویت كه رسول خداصلی الله علیه وآله برای برپا داشتن آن مرارت‌های زیادی را تحمل كرده بود، رو به خاموشی نهاد. اوضاع آن چنان نگران‌كننده شد كه حضرت امام حسین‌علیه السلام در مدت ده سال از دوران امامت خود كه با حكمرانی تبهكاری چون معاویه مصادف شد، شرایط را برای ایجاد یك جنبش و قیام در مقابل توفان استبداد و تباهی مناسب ندید و چنین حركتی را به صلاح اجتماع اسلامی ندانست.با روی كار آمدن جنایتكاری چون یزید و آشكار شدن فساد و ابتذال و علنی گشتن آلودگی‌های غیرقابل اغماض، تعلیمات و فرهنگ اسلامی در مخاطره‌ای جدی قرار گرفت. از این جهت موضع امام در مقابل چنین شرایطی، كه استمرار آن محور دیانت و معنویت را به دنبال داشت، برپا كردن مشعل عاشورا بود تا در آن تاریكی دهشت زا، روشنی بیافریند و نیز از لهیب آن آذرخش، كاخ استبداد بسوزد. به همین دلیل حضرت رسول اكرم‌صلی الله علیه وآله در روایتی امام حسین‌علیه السلام را چراغ هدایت و كشتی نجات معرفی كرده‌اند؛ إِنَّ الْحُسَیْنَ مِصْباحُ الْهُدی وَ سَفِینَةُ النَّجاةِ. [1] امام حسین‌علیه السلام نیز در این خصوص فرموده‌اند:أَ لا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لا یُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لا یُتَناهَی عَنْهُ. لِیَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِی لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقّاً فَإِنی لا اَرَی الْمَوْتَ إِلَّا سَعادَةً وَ لا الحَیوةَ مَعَ الظَّالِمِینَ إلا بَرَمًا؛ [2] .آیا مشاهده نمی‌كنید كه به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید. در این صورت به طور مسلم انسان باایمانِ جوینده حق، باید طالب دیدار خدا و لقای حق باشد. من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمگران را جز ملالت و كسالت نمی‌نگرم.از این جهت آن خورشید فروزان با حماسه‌ای پرشكوه و سرنوشت ساز جامعه اسلامی را متوجه اسلام واقعی نمود و به اتفاق اهل بیت، یاران و اصحاب فداكارش، به داد اسلام رسید و مكتب حیات بخش اسلام را احیا كرد و چشمه ناب حقیقت را از غباری كه گرفته بود، رهایی بخشید و در واقع خداوند مكتب وحی را از طریق قیام عاشورا حفظ كرد و تعبیر قرآنی: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ‌و لَحَفِظُونَ»؛ [3] ما قرآن را فرو فرستادیم و به تحقیق حافظ آن هستیم. درباره‌اش مصداق پیدا كرد:مصطفی را وعده داد الطاف حق گر بمیری تو، نمیرد این سبقامام خمینی‌رحمه الله خاطرنشان نموده‌اند:... امام حسین‌علیه السلام نجات داد اسلام را، ما برای یك آدمی كه نجات داده اسلام را و رفته كشته شده، هر روز باید گریه كنیم، ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مكتب. محرم و صفر است كه اسلام را نگه داشته است. فداكاری سیدالشهداعلیه السلام است كه اسلام را برای ما زنده نگه داشته است ... [4] .بر این اساس نهضت مقدس كربلا، فرازی درخشان و باشكوه در تاریخ اسلام است و چون خورشید پر فروغ در حال پرتوافشانی است و هرچه از آن می‌گذرد انوارش افزون‌تر و گسترده‌تر می‌شود؛ حماسه‌ای كه مبدأ و منشأ و الهام‌بخش قیام‌های گوناگونی در تاریخ اسلام گردید و نهضت‌های سلحشوران علوی را در ستیز با ستمگران تقویت نمود.آن امام بزرگوار با فریاد «مرگ با شرافت بهتر از زندگی ننگین است و اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید» [5] انسان‌های غافل را از خواب گران بیدار نمود.پدیدآورنده قیام كربلا در این ماجرای جاویدان، حقیقت ایمان و واقعیت بندگی را به نمایش گذاشت و در تمامی لحظات این قیام مقدس، به ارزش‌های معنوی در عرصه اندیشه و عمل نظر داشت و نهایت اخلاص را از خویشتن بروز داد و كوشید تا از سیرت جدش پیروی كند و سنّت با بركت امر به معروف و نهی از منكر را احیا نماید: أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَی عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِیرَ بِسِیرَةِ جَدِّی وَ أَبِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ. [6] و در سخنی جاویدان، حضرت امام حسین‌علیه السلام فرمود: اللّهُمَّ اِنّی اُحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ اَنْكَرُ الْمُنْكَرَ. [7] به همین دلیل در زیارت عاشورا می‌خوانیم: اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ وَ آتَیْتَ الزَّكوةَ وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْكَر... .مناجات آن حضرت نیز چنین است:ای پروردگار بزرگ، همه مردم را جملگی در راه دوستی تو - كسب رضایت تو - رها كردم و خانواده ام را برای دیدارت آوردم. اگر مرا در راه وصالت قطعه‌قطعه كنی، قلبم به غیر تو تمایلی پیدا نخواهد كرد. [8] .حادثه عاشورا بدان جهت كه خود حق است و در جهت حفظ ارزش‌های الهی و زنده نمودن مكتب اسلام صورت گرفته است در اوج قله ایثار و با صلابت و خروشان همچنان باقی مانده و می‌ماند. از این جهت با ارج نهادن به حماسه سازان عاشورا و بزرگداشت این قیام شكوهمند انسان‌ها، با فضایل و كمالات انس یافته و در مكتب حسینی خوب زیستن و نیكو زندگی كردن، روی آوردن به معروف و اعراض از منكرات را فرامی گیرند و فرهنگ فضایل و مكارم در جامعه به صورت سنتی حسنه رواج می‌یابد. از سویی امام حسین‌علیه السلام با آن شایستگی‌های ذاتی و نسبی، شعله‌های محبت را در قلوب مؤمنین برمی افروزد و این نكته در واقع تداعی‌كننده فرمایش رسول اكرم‌صلی الله علیه وآله است كه فرموده‌اند:إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ حَرَارَةً فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لا تَبْرُدُ أَبَداً؛ [9] .كشته شدن امام حسین‌علیه السلام در دل‌های اهل ایمان حرارتی ایجاد كرد كه هیچ گاه به سردی نمی‌گراید.

### سوگواری در سیره اهل بیت‌

سیره ائمّه هدی‌علیهم السلام در برپا نمودن مجلس سوگواری برای سالار شهیدان، حضرت امام حسین‌علیه السلام، و تشویق و تحریض شیعیان در احیای این برنامه، بدان جهت است كه واقعه كربلا روشنی بخش جان انسان‌های طالب فضایل باشد و گریستن برای امامی كه در مقابل باطل مقاومت كرد و از ارزش‌ها صیانت نمود، فریاد قلب و مبارزه عاطفی با ستمگران در همیشه تاریخ است. امام سجادعلیه السلام در فرصت‌های مقتضی و به صور گوناگون خاطره عاشورا را در اذهان مردم زنده نگاه‌داشت و گریه‌های طولانی آن امام همام بود كه خون‌ها را به جوش می‌آورد و سرها را پرشور می‌نمود و این موضوع موجب گردید تا مشعل حماسه جاوید كربلا هیچ گاه خاموش نشود.نخستین كسی كه وقایع عاشورا را بیان می‌نمود و با این گزارش سوزناك دل سنگ را می‌گداخت، امام چهارم و پس از او حضرت زینب كبری‌علیها السلام بود. روایاتی كه از حضرت امام سجادعلیه السلام در این خصوص در مآخذ روایی ضبط گردیده، همه از منابع معتبر و موثق می‌باشد و هر آنچه آن فروغ امامت درباره حوادث نینوا فرمود، از شهودات خودش بود نه از شنیده‌ها و منقولات دیگران.تشكیل مجلس عزاداری برای شهیدان كربلا، از همان زمانی كه این رویداد اسفناك به وقوع پیوست با دستور اهل بیت‌علیهم السلام آغاز گردید و به تدریج با تأثیرپذیری از سنّت‌های بومی و مقتضیات زمان در سیر تاریخ تا امروز استمرار یافت و در شكل‌های گوناگون حضور خود را نشان داد. مشهور است كه چون اهل بیت امام حسین‌علیه السلام از شام به مدینه بازگشتند، در حوالی این شهر مدتی كوتاه اقامت نمودند، ساكنین مدینه با هیجان و التهاب خاصی به استقبال آن عزیزان شهرشان رفتند. امام سجادعلیه السلام بشیر بن جَذْلَمْ را در میان مستقبلین مشاهده نمود و او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای بشیر پدرت شاعر بود، آیا تو هم از این توانایی بهره‌ای داری؟ او پاسخ داد: آری خود نیز شاعرم. حضرت فرمودند: در حالی كه ابیاتی راسرایی جلوتر از ما به مدینه برو و خبر ورود اهل بیت‌علیهم السلام و مصیبت جانگداز كربلا را به مردم شهر جدم نبی اكرم‌صلی الله علیه وآله اعلان كن. بشیر فرمایش امام را اجابت كرد و اشعاری سرود و با گریه و صدای بلند به حالت نوحه و ندبه برای مردم مدینه خواند كه دو بیت از آن چنین است:یَا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقَامَ لَكُمْ بِها قُتِلَ الْحُسَیْنُ فَأَدْمُعِی [10] مِدْرَارٌأَلْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلاءَ مُضَرَّجٌ وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَی الْقَنَاةِ یُدارُ [11] .یعنی: ای اهل مدینه دیگر در این شهر جای ماندن برای شما نیست؛ چون حسین‌علیه السلام را كشتند. بدین سبب سرشك از دیدگان من روان است، بدنش در زمین كربلا آغشته به خون گردید و سرش را بر روی نیزه‌ها گردانیدند.بنابراین نخستین مرثیه‌سرایی بر مصایب كربلا، مربوط به سال 61 هجری بوده است.در برخی منابع آمده است: وقتی حضرت زینب كبری‌علیها السلام بر بالین بدن برادرش حضرت امام حسین‌علیه السلام آمد، جملاتی بر زبان جاری نمود كه حالت مرثیه داشت و با شنیدن آن، دوست و دشمن گریست و در واقع در همان صحرای كربلا، نوعی ماتم سرایی صورت گرفت كه زینب كبری‌علیها السلام آن را ترتیب داد. او با گفتن عبارت «بِأَبِی الْمَهْمُوم حَتّی قَضی بِأَبی الْعَطْشان حَتّی مَضی» آن چنان دلسوز نالید كه فَأَبْكَتْ وَ اللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصدِیقٍ. [12] با این وصف اولین مجلس عزای امام حسین‌علیه السلام را آن هم بر بالین بدن بی‌سر آن حضرت خواهرش زینب كبری‌علیها السلام پدید آورد.شیخ مفید در كتاب امالی خود به اسنادی از ابراهیم بن داحه ذكر نموده كه نخستین شعری كه در رثای حسین بن علی‌علیه السلام سروده شد، مرثیه عقیة بن عمرو سهمی است كه در بیتی از آن سروده است:مِرْتُ عَلی قَبْرِ الْحُسَیْنِ بِكَرْبَلا فَفاضَ عَلَیْهِ مِنْ دُمُوعِی غَذِیُرها [13] .«وقتی بر مرقد امام حسین در كربلا عبور كردم، اشك فراوانی از دیدگانم جاری گشت».ابومخنف اَزْدی (148 - 83 هجری) صاحب مقتل معروف كه اصل آن مفقود گردیده و برخی گزارشهایش از كربلا در منابعی چون تاریخ طبری درج گردیده است، از مورخان و اصحاب امام صادق‌علیه السلام می‌باشد. وی موفق گردید یك جلد كتاب درباره حادثه كربلا بنویسد.ابوالفرج اصفهانی در كتاب الاغانی نوشته است: روزی سیّد حِمْیَری (متوفی به سال 179 هجری) به محضر امام صادق‌علیه السلام مشرف گردید. حضرت با مشاهده وی به زنان اهل منزل دستور دادند پشت پرده نشسته و آن وقت از سید مذكور خواستند شعری در رثای امام حسین‌علیه السلام بگوید. او امر امام را تحقق بخشید و اشعاری سوزناك سرود كه ترجمه بخشی از آنها چنین است: «... بر مزار حسین‌علیه السلام بگذر و خطاب به استخوان‌های مطهرش بگو: ای ابرهای پر باران، سیراب شوید. هرگاه بر آرامگاه او گذر كنی لحظه‌ای درنگ نما و آنگاه از چشمان پاك خود بر این انسان پاك‌باخته اشك بریز».سید حمیری خود می‌گوید با شنیدن این اشعار مشاهده كردم كه چون ابر بهاری اشك از دیدگان امام بر گونه‌های مباركشان فرو می‌ریخت و صدای ضجه زنان از اندرون به گوش می‌رسید تا آنكه امام فرمودند كافی است. امام صادق‌علیه السلام به عبداللَّه بن حماد بصری فرمود:به من خبر رسیده كه در نیمه ماه شعبان گروهی از ساكنین نواحی كوفه و مردمی از دیگر نقاط بر سر مزار امام حسین‌علیه السلام در كربلا می‌آیند و نیز زنانی برای آن حضرت نوحه‌گری می‌كنند، عده‌ای قرآن می‌خوانند و گروهی دیگر حوادث كربلا را بیان می‌كنند و دسته‌ای نوحه گری كرده و پاره‌ای افراد مرثیه می‌خوانند. عبداللَّه عرض كرد: فدایت شوم. آری من نیز بخشی از آنچه فرموده‌اید دیده‌ام. امام فرمود: سپاس خداوندی را كه در میان مردم گروهی را قرار داد كه به نزد ما می‌آیند و برایمان مرثیه می‌خوانند و دشمنان ما را كسانی قرار داد كه بر آنان گروهی از خویشاوندان ما یا غیر آنها، خرده می‌گیرند. [14] .همچنین از ششمین فروغ امامت نقل شده كه آن حضرت فرموده‌اند: وَ مَنْ بَكی أَوْ اَبْكی واحِداً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ تَباكی فَلَهُ الْجَنَّهُ؛ [15] یعنی: كسی كه گریه كند یا بگریاند یا خود را گریان بنمایاند، جزایش بهشت است.حضرت امام رضاعلیه السلام نیز فرموده‌اند:هر كس مصیبت ما را یادآور شود و گریه كند بر آنچه بر ما گذشته است، در روز قیامت با ما و در درجه ما خواهد بود و هر كه مصیبت ما به او تذكر داده شود و گریه كند و دیگری را به گریه وادار نماید، روزی كه دیده‌ها گریان است، چشمانش اشكبار نخواهد بود و هر كه در مجلسی كه امر ما احیا می‌شود، بنشیند، روزی كه قلب‌ها مرده است قلب او نمی‌میرد و زنده دل خواهد بود. [16] .راز این تأكیدها و توصیه‌ها در برپایی مراسم سوگ و ماتم برای شهیدان كربلا در آن است كه مردم در چنین مجالسی با فداكاران نینوا پیوندی عاطفی برقرار می‌نمایند كه این ارتباط می‌تواند موجب جذب معنویات از اسوه‌های عاشورا گردد. همچنین تشكیل چنین اجتماعاتی جان‌های تشنه حقیقت را سیراب می‌نماید، افراد فرو رفته در انواع غفلت‌ها را هوشیار می‌نماید و باعث رویش و سرسبزی بوستان فضیلت می‌گردد. در مجالس عزاداری اهتمام بر آن است كه مردم به ریسمان الهی چنگ زنند و اتحاد خویش را برای محو آثار شرك، ستم و نفاق افزون نموده و اجر رسالت را با دوستی دودمان پیغمبر از این طریق به خاتم رسولان بپردازند. هم احساس گردیدن با حماسه حسینی و خود را نزدیك نمودن به تندیس‌های ایثار ضمن پالایش جان‌ها و روان‌ها، اصلاح جامعه را نیز پدید می‌آورد و سوگواری اگر این مزایا و محسنات را دربر نداشته باشد، از اهداف اصلی خود فاصله گرفته و در مسیر دیگری كه با مقاصد كربلاییان مغایرت دارد، قرار گرفته است.

### ماتم داری در مقیاسی وسیع

ابوریحان بیرونی یادآور می‌شود ملت اسلام همواره عاشورا را بزرگ می‌دانستند و این روز برایشان خجسته بود تا آنكه قتل امام حسین‌علیه السلام در این زمان روی داد و از این تاریخ مسلمانان، عاشورا را روزی شوم و منفور دانستند، ولی بنی‌امیه در این روز لباس نو بر تن كردند، زیب و زیور نمودند و آن را عید گرفتند. شیعیان در روز عاشورا از راه تأسف و ماتم سرایی نسبت به شهادت سید شهیدان در شهرهای اسلامی گریه و نوحه‌سرایی می‌كنند و تربت مسعود حسینی را در كربلا، در این روز، زیارت می‌نمایند. [17] این گزارش از رسمی شدن مراسم سوگواری در مناطق شیعه‌نشین، حكایت دارد. اما به گفته برخی مورخان، آل بویه نخستین كسانی بودند كه دامنه سوگواری بر شهیدان كربلا را گسترش دادند و مجالس عزا برای امام حسین‌علیه السلام و یارانش را كه به صورت خصوصی در خانه‌ها و احیاناً در محافلی غیر علنی برگزار می‌گردید، به سوگواری در بازارها و معابر عمومی به طور آشكار و همراه با جوش و خروش مبدل ساختند.موافق نوشته ذهبی و برخی تاریخ‌نگاران دیگر، در سال 352 هجری احمدمعزالدوله دیلمی، عزاداری رسمی عاشورا را در بغداد متداول ساخت. وی امر نمود در دهه اول ماه محرم باید مردم تمامی بازارها و محل كسب و كار را بسته، لباس عزا بپوشند و به تعزیه سیدالشهدا بپردازند. [18] بعد از آن در سال‌های دیگر تا هنگام انقراض دولت دیالمه شیعیان در دهه اول محرم الحرام در شهرهای شیعه‌نشین یا مناطقی كه اكثریت با شیعیان بود رسم سوگواری بجای می‌آوردند و در بغداد این سنّت تا اوایل حكمرانی سلجوقیان برقرار بود. حاج شیخ عباس قمی ضمن اشاره به این نكته می‌افزاید: علمای اهل سنّت با چنین فرمانی مخالفت كردند، ولی چنین تخلفی مؤثر واقع نگردید و معزالدوله دیلمی در عملی ساختن منظور خود مبنی بر رسمی ساختن مراسم عاشورا، پیروز گردید. [19] .ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود به نقل از تاریخ ابن كثیر شامی این نكته را مورد تأیید قرار داده و اضافه می‌كند: احمد بن ابوالفتح در كتاب احسن القصص نوشته كه عزاداری در سال 963 م. در بغداد توسط معزالدوله بویه اجرا شده است. مقریزی هم در كتاب الخطط خود می‌نویسد: در سال 363 هجری المعزالدین لله فاطمی، از حكمرانان فاطمیان در مصر، سوگواری روز عاشورا را در قلمرو دولت خویش كه مصر و سودان و توابع آنها بود، مرسوم ساخت.صاحب بن عباد وزیر دانشمند و مرثیه سرای آل بویه كه اشتیاق ویژه‌ای در تبلیغ و ترویج سوگواری برای امام حسین‌علیه السلام داشت، چكامه‌هایی چند در منقبت آن امام تصنیف كرد كه در ایام عزاداری عاشورا جهت تشویق سوگواران خوانده‌شد. در یكی از این مرثیه‌ها آمده است:خون دوستان محمّدصلی الله علیه وآله جاری است. اشك‌هایمان آكنده از درد است. لعن و ننگ بر دشمنان گذشته و آینده باد. سینه بسوزانید از آنچه كه بر كودكان كربلا گذشته است. فرشتگان آسمان بر شهادت شهیدان كربلا شیون كردند. پس تو باید چندی سرشك را از دیدگان خویش جاری نمایی، زیرا پس از واقعه عاشورا، خنده و شادی حرام است. [20] .بنا به نوشته ابوبكر خوارزمی، در مقتل خود، صاحب بن عباد در عمومیت بخشیدن تعزیه و مرثیه سرایی تلاش زیادی نمود و ارزش سوگواری برای امام حسین‌علیه السلام را فزونی بخشید. ابن عمید از بزرگان و نامداران قرن چهارم هجری قمری، وزیر ركن الدوله دیلمی، نیز در ترویج و اقامه عزای حسین نقش فعال و تأثیرگذاری را بر عهده داشت. در برخی منابع آمده است كه دیلیمیان شیعه مذهب، مظالم بنی‌امیه و حوادث جانگداز كربلا را به صورت شبیه‌خوانی مجسم می‌نمودند، اما این نمایش‌ها صامت بود و افراد نمایش با لباس مناسب سوار و پیاده در صحنه حضور می‌یافتند. [21] .

### اقتباس و الهام از كتاب روضة الشهداء

یكی از منابعی كه به مضامین نوحه‌ها و مرثیه‌ها راه یافت و مأخذی مهم برای تنظیم اشعار شبیه نامه‌های عاشورا تلقی گردید، كتاب روضةالشهدا تألیف كمال الدین حسین بن علی واعظ كاشفی (متوفی به سال 910 هجری) می‌باشد. وی این كتاب را به دستور سید مرشدالدین عبداللَّه معروف به سید میرزا داماد سلطان حسین پایقرا تألیف نمود. كتاب مورد اشاره شامل یك پیشگفتار و ده باب است كه هر باب اختصاص به حالات یكی از انبیا و اولیا و یا افرادی از خاندان عصمت و طهارت اختصاص دارد. باب هفتم تا دهم این كتاب به حوادث و وقایع كربلا اختصاص یافته است. مرحوم خوانساری در كتاب روضات الجنات در معرفی این اثر می نویسد: «... روضةالشهدا نخستین كتابی است در مقاتل كه به فارسی تصنیف شده. ذاكرین مصائب اهل بیت‌علیهم السلام آن كتاب را تلقی به قبول نموده و در رؤس منابر آن را قرائت می‌كردند». [22] در واقع چون افرادی بر سر منابر از روی این كتاب برای مردم مطالبی را در سوگ اهل بیت‌علیهم السلام می‌خوانده‌اند از آن زمان سنّت روضه‌خوانی - خواندن كتاب روضةالشهدا - مرسوم و متداول گردید. سعید نفیسی می‌نویسد:... ملا حسین كاشفی یكی از معروف‌ترین دانشمندان قرن نهم و مؤلفان زبان فارسی است. كاشفی در شعر كاشفی تخلص می‌كرده است ... روضةالشهدا كه معروف‌ترین كتاب فارسی در واقعه كربلاست و چون مدت‌های مدید آن را بر سر منبر می‌خواندند، اصطلاح روضه‌خوانی از نام همین كتاب آمده [است] ... [23] .این كتاب بعدها به عنوان مهم‌ترین ماخذ مورد مراجعه تعزیه‌نویسان قرار گرفت و بخش عمده‌ای از نسخه‌های تعزیه، تأثیر پذیرفته از مندرجات آن است و در مواقعی عین مطالب منثور آن توسط شاعران به صورت نظم درآمده و در تعزیه از آنها استفاده شده است. روی آوردن به این اثر در اشعار رثایی و سوگواری‌های نمایشی محتوا و مضامین آنها را مورد تأمل و خدشه قرار داد، چرا كه مطالب روضةالشهدا وقتی به منابع موثق روایی و مقاتل معتبر عرضه می‌گردد، كاملاً رنگ می‌بازد و متأسفانه اخبار و قصه‌های جعلی و غیر واقعی به آن راه یافته و این نوشتار را از اعتبار انداخته است. محدث نوری نخستین كسی است كه تحریفات این كتاب را مورد انتقاد قرار داد و خاطرنشان ساخت دروغ‌های راه یافته بدان همچون داستان زعفر جنی و عروسی قاسم و ... اولین بار در كتاب این نویسنده آمده است. [24] .منابع و مدارك تاریخی مشخص نكرده‌اند كه مسلك ملاحسین كاشفی چه بوده است. اما از برخی قرائن برمی آید كه ملاحسین مذهب شافعی داشته است، زیرا چون از امام حسین‌علیه السلام نام می‌برد و می‌گوید: امیرالمؤمنین و این رسم متداول در بین سنی‌هاست و شیعیان تنها به حضرت علی‌علیه السلام امیرالمؤمنین می‌گویند. نكته دیگر اینكه نامبرده تفسیر مواهب علیه را با گرایش به مذهب تسنن تألیف نمود. استاد شهید مرتضی مطهری درباره این مؤلف و كتابش این گونه اظهارنظر كرده است:... تاریخش را كه می‌خوانیم معلوم نیست شیعه بوده یا سنی و اساساً مرد بوقلمون صفتی بوده است، بین شیعه كه می‌رفته خودش را شیعه صد در صد و مسلم معرفی می‌كرد و بین سنی‌ها كه می‌رفته خودش را حنفی نشان می‌داده است ... وقتی كه این كتاب [روضةالشهدا] را خواندم دیدم حتی اسم‌ها جعلی است ... از وقتی كه این كتاب به دست مردم افتاد كسی تاریخ واقعی امام حسین‌علیه السلام را مطالعه نكرد ... . [25] .مولانا محمّد بن سلیمان فضولی (متوفی962 هجری)، شاعری كه به زبان‌های تركی، عربی و فارسی مسلط بود، روضةالشهدا را با همان سبك و سیاق و افزودن تعلیقاتی بر آن به زبان تركی درآورد كه به حدیقة السعداء معروف است.ملا آقای دربندی تمام مطالب روضةالشهدا را به انضمام مطالبی دیگر تدوین كرد و كتابی به زبان عربی با نام اسرار الشهادة نگاشت. شهید مطهری مطالب این اثر را مخدوش و جعلی می‌داند و می‌گوید: «واقعاً مطالب این كتاب انسان را وادار می‌كند كه به [حال] اسلام بگرید ...». [26] به اعتقاد شهید مطهری پدیدآورنده این اثر انسانی خوبی بوده و نسبت به امام حسین‌علیه السلام اخلاص داشته و هر وقت نام آن امام شهید را می‌شنیده اشكش جاری می‌گردید. اما به كتابش كذب و تحریف راه یافته است. حتی مرحوم محدث نوری در كتاب لؤلؤ و مرجان ضمن انتقاد از مضامین اسرارالشهادة مؤلفش را مورد تأیید قرار داده است. استاد شهید مرتضی مطهری یادآور می‌شود: «با اینكه [مرحوم دربندی] مرد عالمی است ولی اسرارالشهادة را نوشته كه به كلی حادثه كربلا را تحریف كرده است. كتابش مملو از دروغ است ...». [27] .

### عزاداری در عصر صفویه

با روی كار آمدن دولت صفویه و رسمی گردیدن مذهب تشیع توسط حكمرانان این سلسله، برگزاری هرچه باشكوه‌تر مراسم عزاداری در اشكال روضه‌خوانی، نوحه خوانی، واقعه‌خوانی، مرثیه‌سرایی و سینه‌زنی در قالب اجتماعات وسیع شكل فراگیری به خود گرفت. اروپاییان كه در قالب فرستادگان سیاسی، نظامی، بازرگان، مبلغ مذهبی، در این دوران به دربار ایران آمده‌اند، در سفرنامه‌ها و گزارشهای خود به چنین اجتماعاتی اشاره دارند. اما گرچه در پاره‌ای از این یادداشت‌ها به صحنه‌های نمایش‌گونه سوگواری‌ها توجه شده و از اشخاصی سخن گفته‌اند كه با لباس‌های رنگارنگ مشغول عزاداری بوده‌اند و نبردهای ساختگی توسط صدها تن عزادار صورت می‌گرفته است، ولی با كاوشی در این منابع، ردپایی از مراسم تعزیه‌خوانی، به شكل تكامل یافته در اعصار بعد، در زمان صفویه مشاهده نمی‌شود. آنتونیودی گووآر )Antoniode Goure ( كشیش اسپانیایی كه از طرف فیلیپ پادشاه اسپانیا در عهد حكومت شاه عباس اول، چندین بار به دربار ایران مسافرت نموده، در سال 1011 هجری از مشاهدات خود در شیراز چنین گزارش ارائه داده است:... در پیشاپیش دسته‌های عزادار شترانی دیده می‌شد كه بر پشت هر یك پارچه‌ای سبزرنگ افكنده، زنان و كودكان را بر آنها سوار كرده بودند، سر و روی زنان و كودكان گویی توسط نیزه زخمی شده بود و تظاهر به گریه می‌كردند ... [28] .پیتر دلاواله مبلغ مسیحی و سیاح ایتالیایی در محرم سال 1026 هجری از طریق قصرشیرین به اصفهان آمد و با مشاهده عزاداری در این شهر به نگارش آنچه دیده بود پرداخت و نوشت:... از تمام اطراف و محلات اصفهان دسته‌های بزرگی به راه افتادند. بر روی اسبان آنان سلاح‌های مختلف و عمامه‌های متعدد قرار دارد و به علاوه چندین شتر نیز همراه دسته‌ها هستند كه بر روی آنها جعبه‌هایی حمل می‌شود كه درون هریك سه چهار بچه به علامت بچه‌های اسیر حسین شهیدعلیه السلام قرار دارند ... [29] .توماس هربرت سیاح انگلیسی كه در عصر شاه عباس اول به ایران آمد، با وجود آنكه مطالب دقیقی را در سفرنامه‌اش مطرح كرده، صحنه‌های عزاداری را از روی سرگرمی مشاهده نموده و نتوانسته است تصویر درستی از این مراسم بر روی كاغذ بیاورد.آدام اولئاریوس )Adam Olearius( كه در ایام محرم سال 1047 هجری در عصر شاه صفی در اردبیل به سر می‌برده است، نسبت به دیگر سیاحان اروپایی این دوره، گزارش نسبتاً دقیقی از مراسم سوگواری در ایام عاشورای شهر اردبیل دارد:... روی بعضی از شترها و اسب‌ها كودكان و پسربچه‌ها را به عنوان بازماندگان شهیدان كربلا نشانده بودند و به زین و روپوش نیلگون این اسب‌ها و شترها تیرهایی فرو رفته بود كه به منزله تیرهایی بود كه كفار و دشمنان حسین‌علیه السلام به طرف آنها پرتاب كرده بودند. روی بعضی از اسب‌ها و شترها هم تیر و كمان و شمشیر و كلاه خود و زره و سایر سلاح‌های قدیمی را به عنوان سلاح باقی مانده از شهدا حمل می‌كردند. [30] .سر ژان شاردن كه در این عصر به ایران مسافرت كرده و گزارش سفرنامه‌اش به فارسی ترجمه شده، در جلد چهارم این مجموعه اشاراتی به عزاداری عصر صفوی دارد:... در جلو هر دسته بیست علم، بیرق، هلالی، پنجه‌های فلزی مزین به نقوش رمزی كنده كاری شده از [حضرت] محمّد[ص] و [حضرت ]علی[ع ]سوار بر دسته‌های نیزه مانند حركت می‌كردند. این وسایل برای مسلمانان نمادی مقدس بود از غزوات صدر اسلام ...پتروس دیك، سیاح اروپایی كه در عهد شاه صفی به ایران آمده، به اجرای تعزیه‌ای با عنوان آب فرات اشاره می‌كند، ولی گزارشی از چگونگی اجرای این نمایش نیاورده است به نظر می‌رسد او شاهد برگزاری مراسم واقعه‌خوانی و گفتگوهای حزن‌انگیز مرثیه‌سرایان بوده و این حالت را به عنوان یك نمایش تعزیه تلقی كرده است. چون سیاحان دیگر از تعزیه‌خوانی در هنگام حكومت شاه صفی گزارش ارائه نداده‌اند.ژان باتیست تاورنیه، جهانگرد فرانسوی كه بین سال‌های 1049 تا 1101 هجری به مدت 6 بار به ایران مسافرت نموده، در بخش هفتم از كتاب چهارم خود به برخی سوگواری‌های نمایش‌گونه و عملیات شبیه‌سازی اشاره می‌كند:... هر دسته [عزادار] یك عماری داشت، در بعضی از آن عماری‌ها طفلی شبیه نعش خوابیده بود و آنهایی كه دور عماری را احاطه كرده بودند گریه و زاری می‌كردند. آنها كه به عدد كثیری برای تماشا در میدان ایستاده بودند، از دیدن این اطفال یك مرتبه به اجماع فریادكنان گریه می‌كردند و عقیده ایشان این است كه به واسطه این گریه‌ها همه گناهانشان آمرزیده می‌شود ... [31] .آخرین گزارش مهم از مراسم عزاداری در عهد صفوی به قلم جهانگردی است به نام كورنی یل لابرون كه در سال 1704م گواه شكوه رو به افزایش این مراسم در عصر صفوی است. وی از عزادارانی سخن می‌گوید كه از طریق حركات نمایش صامت صحنه‌های حزن‌انگیز كربلا را به تصویر می‌كشیده‌اند و برخی از آنان برای نشان دادن چگونگی و شدت ضربات و جراحات وارده پیكرهای خود را به رنگ سرخ و سیاه می‌كردند. [32] .با بررسی گزارشهای نگارش‌یافته توسط سیاحانی كه در دوران صفویه به ایران آمده‌اند، ما شاهد رشد تقریبی سالانه و شكوه و جلال مراسم عزاداری برای شهیدان كربلا در این دوران می‌باشیم. همچنین این نوشته‌ها بیانگر آن هستند كه دسته‌های عزادار در سیر تقویمی دوران اقتدار صفویان متنوع‌تر شده و با اشكال نمایشی می‌كوشیده‌اند وقایع عاشورا را در اذهان زنده نگاه دارند. گرچه تمامی این مراسم سیر تكامل سوگواری را در شكل و محتوا مورد تأیید قرار می‌دهند، ولی‌توان از این آداب و رسوم به عنوان نمایش تعزیه سخن گفت و تنها باید خاطرنشان ساخت كه زمینه‌های اجرای تعزیه از طریق صحنه‌های نمایش مورد اشاره فراهم گردیده است. در این عزاداری‌ها به قول (لابرون) جای متن و اشعار سوزناك كاملاً خالی بوده است؛ همان كه در تعزیه ركن اصلی و اساسی را به وجود می‌آورد.

### نشانه‌هایی از مقدمات شبیه خوانی

آیةاللَّه سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی عقیده دارد اصل تمثیل و شبیه خوانی در زمان صفویه مرسوم شده است. [33] مرحوم حسن مشحون در مقدمه كتاب خود، موسیقی مذهبی (ج 1، موسیقی تعزیه) می‌گوید: اولین كسی كه تأسیس اساس شبیه و تشبیه واقعه كربلا را نمود، محمّدباقر مجلسی (متوفی 1111 هجری) بود. رضا خاكی از پژوهندگان تئاتر مذهبی، متن‌های شناخته شده تعزیه را به حدود اوایل قرن یازدهم هجری برمی‌گرداند. [34] اما ادوارد براون می‌نویسد: نمایش صحنه‌ها و مجالس هیجان انگیزی كه به تعزیه‌خوانی موسوم است در اوایل دوره صفویه معمول نبوده و در ازمنه بعد مرسوم شده است. چنانكه یكی از مورخین اروپایی كه در زمان سلطنت شاه صفی در اردبیل به سر می‌برده است، شرح مبسوطی از مشهودات خود داده و ترتیب عزاداری، شیون و نوحه گری عاشورا یا روز قتل را ذكر نموده است، ولی هیچ اشاره‌ای به نمایش و تعزیه نمی‌كند. [35] .مایل بكتاش در مقاله «تعزیه و فلسفه آن» می‌نویسد:تصویر نمایش واقعه عاشورا از رسم نوحه‌خوانی‌های سوگواران توام با وصف آشكار واقعه، به زبان اول شخص و نیز از نخستین مقتل‌خوانی‌ها پدید آمد. این وضع از اواخر دوره صفویه آغاز و با طی دوره زندیه تا اوایل عهد قاجار... ادامه داشت ... [36] .دكتر محمّدجعفر محجوب كه در باب تعزیه پژوهش‌هایی انجام داده است، در مقاله تأثیر تئاتر اروپایی و نفوذ روش‌های نمایش آن در تعزیه می‌نویسد:برای اثبات اینكه تعزیه در دوره صفویه وجود داشته، هیچ مدرك مستندی در دست نداریم، در عوض دلایل قوی برای رد وجود آن در آن دوره داریم ...وی در ادامه این مقاله می‌افزاید:از یك سو می‌بینیم كه تا سده هفدهم میلادی، تعزیه، یعنی بازنمایی نمایش وقایع كربلا، در ایران وجود نداشت، در حالی كه از دیگرسو به استناد مدارك در دسترس مشهور است كه یك اروپایی صحنه‌های نمایشی از واقعه كربلا را در خلال سال 1780م به چشم دید. [37] بنابراین چنین دگرگونی بزرگی كه در آن مجالس سوگواری و دسته‌های سینه‌زن به صورت نمایش تئاتری درآمدند، باید در سده هیجدهم میلادی رخ نموده باشد. [38] .اما نامبرده در جای دیگر نظر خویش را به صورت ذیل ارائه می‌دهد:تعزیه به احتمال قوی به صورت هیئت فعلی خویش در پایان عصر صفوی پدید آمد و از همه سنّت‌های كهن نقالی و روضه‌خوانی و فضایل و مناقب‌خوانی و موسیقی مدد گرفت و تشكیلاتی محكم برای خود ترتیب داد و كارگردانان ورزیده، اداره آن را در دست گرفتند. [39] .دكتر عنایت اللَّه شهیدی - از پژوهندگان شبیه‌خوانی - در مقاله «دگرگونی و تحول در ادبیات و موسیقی تعزیه» نوشته است:... تعزیه پدیده فرهنگی ساده یا مشخصی نیست كه در مقطع تاریخی خاصی به ظهور رسیده باشد، بلكه تدریجاً پس از سده‌ها به واسطه عوامل مختلف اجتماعی، مذهبی، فرهنگی، هنری و فلسفی پدید آمد. گفته می‌شود كه شكل رایج آن در خلال سال‌های آخر دوران صفوی به وجود آمده است. [40] .جمشید ملك‌پور كه در خصوص نمایش‌های مذهبی و شبیه‌خوانی تحقیقاتی دارد و مقالات و آثاری در این مورد انتشار داده است، یادآور می‌شود:با روی كار آمدن دولت صفویه و رسمیت یافتن تشیع و نزدیكی حكومت و دیانت، جریان سرودن اشعار داستانی و به نظم داستانی درآوردن واقعه كربلا، گسترش عظیمی یافت؛ به طوری كه در كوچه و برزن دسته‌های سینه‌زن و زنجیرزن و نوحه‌خوان‌ها به راه می‌افتادند و در سوگ واقعه كربلا عزاداری می‌كردند. نطفه نمایش تعزیه در همین آیین‌های عزاداری بسته شد ... [41] .از مواردی كه این نكات را تأیید می‌كند نقاشی‌های دیواری امامزاده زید اصفهان می‌باشد كه تصویری است از صحنه‌های تعزیه و شبیه نامه‌ها و تداعی‌كننده حالات روحی و احساساتی مراسم تعزیه. این نقاشی‌ها كه مربوط به سال 1097 هجری هستند، طی آنها صحنه شهادت حضرت علی اكبرعلیه السلام، قاسم بن حسن‌علیه السلام و عبداللَّه بن حسن به تصویر كشیده شده و آندره گدار فرانسوی به بحث و بررسی پیرامون این مدرك ارزشمند پرداخته است. [42] .

### پیدایش سوگواری‌های نمایشی

دو نفر جهانگرد اروپایی به نام‌های (سالامون انگلیسی) و (وان گوگ هلندی) كه در دوران افشاریه و طی سال‌های 1734 - 1736 م در ایران به سر می‌برده‌اند، از اجرای یك نوع تعزیه‌خوانی كه روی ارابه‌ها صورت می‌گرفته خبر داده‌اند. نویسندگان ضمن شرح مفصلی از مراسم سوگواری، نوشته‌اند: جالب‌ترین بخش‌های این برنامه‌ها، نمایشی است كه در مجالس مجلل عزاداری روی ارابه‌ها به اجرا درمی‌آید و در آن اعمال، رشادت‌ها، جنگها و زندگی امام حسین‌علیه السلام به نمایش گذاشته می‌شود. [43] .این نظر را كه این دو سیاح، نخستین اروپاییانی بوده‌اند - كه تعزیه‌خوانی را به عنوان صحنه‌ای نمایشی ضبط نموده‌اند و یا این وصف این نمایش مذهبی ایرانی در دوران نادرشاه افشار پدید آمده است - دكتر پرویز ممنون مورد تأمل قرار می‌دهد، زیرا قرائن حاكی از آن است كه در این عصر، تعزیه به شكل تكامل یافته امروزین اجرا نمی‌شده و مضامین شبیه‌نامه‌ها حالت منظومی را فاقد بوده است، بلكه صحنه‌هایی از حوادث محرم در كوچه و بازار به حالت نمایش نزدیك به زبان حال و نوحه‌گری اجرا می‌شده است. ساموئل هملین كه طی سال‌های 1770 - 1772م از جنوب ایران دیدار كرده و ناظر مراسم محرم بوده است، در اثر خود از نخستین نوع تكیه در شمال ایران (رشت) سخن می‌گوید و می‌افزاید: «هر قصبه‌ای برای خود اماكنی خاص داشت كه وقتی دسته رَوی محرم به پایان می‌رسید، صحنه‌های زنده‌ای از واقعه كربلا در آنجا نمایش داده می‌شد». [44] .ساموئل گوتلیب گملین كه به سال 1743م. به ایران آمده است، در خصوص سوگواری‌های نمایشی مطالبی در سفرنامه خود آورده است. كارستن نیبور سیاح آلمانی كه در دوران كریم خان زند به جزیره خارك رسیده است، در ایران ناظر چندین مجلس تعزیه بوده، ولی در انتقال گزارشهای تعزیه دچار اشتباه شده است:... كسانی كه نقش سپاه یزید و سردار او - شمر را - بازی می‌كردند، با شمشیرهای برهنه دور میدان می‌دویدند و چنین وانمود می‌كردند كه پی كسی می‌گردند. بعد [حضرت امام] حسین[ع] با چند نفر از دوستانش وارد صحنه شد و بلافاصله مورد حمله شدید دشمن قرار گرفت. از چهره و همچنین رفتار این دسته پیدا بود كه به شدت ناامید شده‌اند و تصمیم دارند به هر قیمتی شده جان خود را نجات بدهند و به همین دلیل به شدت از خودشان دفاع می‌كردند. یكی از مبارزین كه قاسم[ع ]بود، چند بار از اسب به پایین انداخته شد و وقتی او می‌خواست دوباره بر اسب خود سوار شود، دخترهایش[؟!] با ناله و زاری از او خواهش كردند كه دست از جنگ بردارد. آنها چنان از ته دل گریه می‌كردند كه گویی پدرشان در خطر مرگ قرار دارد ... [45] .از جالب‌ترین گزارشهای تعزیه در دوران زندیه، مشاهدات ویلیام فرانكلین یكی از افسران ارتش انگلستان است كه مأمور خدمت در هندوستان بود و سفری به ایران انجام داد. وی كه در شهر شیراز شاهد اجرای كامل مراسم تعزیه عروسی قاسم‌علیه السلام بوده است، تعزیه را به عنوان زیباترین و والاترین نمونه تئاتر بشری، معرفی می‌كند و در سفرنامه‌اش می‌نویسد:یكی از مؤثرترین صحنه‌هایی كه به نمایش گذارده می‌شود، صحنه عروسی قاسم جوان، پسر امام حسن‌علیه السلام و برادرزاده حسین‌علیه السلام با دختر حسین‌علیه السلام است. این ازدواجی است كه هرگز به فرجام نمی‌رسد، زیرا قاسم‌علیه السلام در روز هفتم محرم در كنار رود فرات به شهادت می‌رسد. در این نمایش به پسربچه‌ای لباس عروسی زنانه می‌پوشانند و او را به شكل نوعروسی جوان درمی‌آورند. این پسر توسط زنان خانواده كه نوحه‌سرایی می‌كنند، احاطه شده است. در این نوحه‌سرایی سرنوشت دلخراش شوهر او را كه توسط بی‌دینان به وجود آمده است، بازگو می‌كنند. جدایی بین نوعروس و شوهرش نیز نشان داده می‌شود و به هنگامی كه شوهر جوان به صحنه نبرد می‌رود، زن به مؤثرترین وجه ناراحتی خود را بروز می‌دهد و وقتی شوهر تركش می‌كند، زن كفنی به وی هدیه می‌كند و آن را به دور گردنش می‌بندد ... . [46] .گزارش دیگر وی از اجرای تعزیه آب فرات در شیراز است كه طی آن شخصیت‌ها، بازی‌ها، آوازها و مكالمات غمگین این نمایش را مورد بررسی قرار داده است.كریمسكی و برتلس كه آثاری درباره تعزیه دارند، از اجرای این نمایش در دوره زندیه سخن گفته‌اند؛ در این خصوص كه چرا تعزیه در این دوران حضور خود را نشان داد؟ حسن مشحون نوشته است:در زمان كریم‌خان زند، سفیری از انگلستان به ایران آمد و در خدمت او شرحی در تعریف تئاترهای حزن انگیز بیان كرد. شاه با شنیدن سخنان وی دستور داد كه صحنه‌هایی از وقایع كربلا و سرگذشت هفتاد و دو تن از شهیدان عاشورا ساختند و از این حوادث غم‌انگیز مذهبی، نمایش‌هایی ترتیب دادند كه به تعزیه معروف گشت. [47] .نصراللَّه فلسفی ضمن اشاره به نكته مزبور و تأیید آن، به نقل از یك نسخه خطی، اجرای این نمایش مذهبی را مربوط به عصر زندیه دانسته است. مرحوم دكتر محمّدحسین محجوب نیز در مقاله‌ای نوشته است:در میان اخبار شفاهی شنیده‌ام كه از زمان كریم‌خان زند )1750 - 1779م) چندین تعزیه نامه در فارس وجود داشته‌اند، اما از آنجا كه كاغذ آنها پوسیده بود، از متن‌هایشان نسخه‌برداری شد و دست‌نویس‌ها را به دلیل آنكه نام خدا و معصومین دین رویشان گذاشته بودند، با آب شستشو دادند. [48] .سعید عطیه ابوالنقد (محقق عرب) می‌گوید: تعزیه در اواخر قرن هیجدهم میلادی در ایران پس از آنكه تشیع را به عنوان مذهب رسمی پذیرفت، نمایش داده شد. [49] .هانس روبرت رویمر پیدایش تعزیه را به ابتدای قرن نوزدهم میلادی برمی‌گرداند:به روزگار صفویه بازگردیم. هنوز می‌توان از آثاری صحبت كرد كه وقف تحقیق در اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران آن عهد است. بدواً باید از نوشته‌ای درباره تعزیه ذكر كرد؛ یعنی صورت خاصی از نمایش كه تا به امروز نیز برای تجدید خاطره كربلا بر صحنه می‌آید. در این اثر، ثابت شد كه تعزیه نه آن طور كه بعضی از نویسندگان پنداشته‌اند، به دوره رواج تشیع در ایران [عصر صفویه] راجع است، بلكه باید ابتدای آن را سال 1800 م. دانست ... [50] .هرمان اته هم عقیده دارد، تعزیه در آغاز قرن نوزدهم میلادی حضور خود را در ایران نشان داده است: «درست از آغاز این قرن در ایران مانند یونان و آلمان و اكثر ملل مغرب زمین، به مناسبت بعضی از مراسم مذهبی، نمایش‌های صحنه‌ای پیدا شده و مقدمه اشعار نمایشی فراهم آمده است». [51] .از بررسی نظراتی كه بدان‌ها اشاره شد، می‌توان این گونه برداشت نمود و نتیجه گرفت كه مراسم شبیه‌خوانی در دوران افشاریه و زندیه نخستین تجربه‌ها را سپری كرد و در اواخر این دوران به نوع تكامل یافته‌ای دست یافت، اما این نمایش‌های عاشورایی با آنچه كه بعداً در دوره قاجاریه به شكوه و رواج فزاینده‌ای رسید، از لحاظ شكل ظاهر، امكانات، نوع اجرا، محتوای اشعار، مضامین و جلوه‌های هنری، تفاوت‌های عمده و آشكاری داشته است.

### فراز و نشیب در تعزیه خوانی

در عصر قاجار و به خصوص در زمان حكمرانی فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه قاجار، تعزیه رونق فزاینده و گسترده‌ای یافت و اجرای آن در سراسر ایران متداول گردید، اما غالباً مجریان، دست‌اندركاران و برگزاركنندگان شبیه‌خوانی، وابسته به سلاطین، حكام مناطق و وابستگان دربار قاجاریه بوده‌اند؛ به نحوی كه نفوذ فرهنگ شاهان را به خوبی می‌توان در مجالس تعزیه این عصر شاهد و ناظر بود. از شواهد رواج تعزیه در چنین دورانی برپا شدن تكیه و مرسوم شدن تكیه سازی می‌باشد؛ اما مشهورترین، مجلل‌ترین و مهم‌ترین این بناها تكیه دولت است. هنگامی كه ناصرالدین شاه برای نخستین بار به فرنگ رفت و تئاترهای اروپا را دید، پس از مراجعت به ایران در سال 1290 هجری، این تكیه را تأسیس نمود كه رضا قلی خان هدایت در كتاب روضةالصفا گزارش مفصلی از این مكان آورده است. [52] معماری این بنا بیانگر آن است كه از مراكز نمایش اروپاییان و به خصوص از ساختمان دولتی رویال آلبرتهال تأثیر پذیرفته است. تكیه دولت، محوطه وسیع دوطبقه‌ای بود كه طبقه بالای آن را به صورت غرفه غرفه ساخته بودند كه هریك از این فضاها به شاه، بانوان حرمسرا و درباریان اختصاص داشت و در صحن آن جایگاهی برای اجرای تعزیه در نظر گرفته بودند و باشكوه‌ترین تعزیه‌ها در آن به اجرا درمی‌آمد و بهترین افراد تعزیه‌خوان را از نقاط گوناگون كشور برای هرچه بهتر برگزار شدن این مراسم به تهران فراخوانده بودند. ناصرالدین شاه این حركت را وسیله‌ای برای نمایش قدرت دربار به كار گرفت. چنانچه عبداللَّه مستوفی نوشته است: «... ناصرالدین شاه كه از همه چیز وسیله‌ای برای تفریح می‌تراشید، در این كار هم سعی فراوان به خرج داد و شبیه‌خوانی را وسیله اظهار تجمل و نمایش شكوه و جلال سلطنتش كرد». [53] شاهزادگان و درباریان به تقلید از شاه و برخی از تاجران و كسبه نیز به منظور خودنمایی و تثبیت اعتبار خویش و در مواردی هم به قصد ثواب، احداث تكیه و اجرای تعزیه را رونق بخشیدند و در این برنامه از یكدیگر سبقت گرفتند و تنها در شهر تهران متجاوز از سیصد تكیه، در مدتی كوتاه، ساخته شد. [54] .سیاحان متعددی گزارش‌های جالب و نسبتاً دقیقی از صحنه‌های شبیه‌خوانی این عصر ارائه داده‌اند. جیمز موریه كه در اوایل قرن نوزدهم از ایران دیدن نمود، مجلس تعزیه شهادت حضرت امام حسین‌علیه السلام را در تهران ملاحظه كرد و در كتاب خود، سفر از ایران، ارمنستان و آسیای صغیر تا قسطنطنیه، كه در سال 1812م. در لندن انتشار یافت، شرحی از آن را آورد. كنت دوسر سی - جهانگرد فرانسوی - كه در اواسط قرن نوزدهم میلادی به عنوان سفیر مخصوص به ایران آمد، به دعوت مقامات ایرانی در مراسم تعزیه ایام محرم حضور یافت و آنچه را كه مشاهده نمود، در سفرنامه اش آورد كه گزارش ارائه شده توسط وی به لحاظ تاریخی آمیخته به مطالب غلط و غیر واقع است:... ما وارد میدان بزرگی شدیم كه در میان آن سكوی بلندی با چوپ برپا كرده بودند و در آنجا نمایشگران و پسربچگانی كه لباس دختران را پوشیده بودند، مرگ غم‌انگیز داماد حضرت علی[؟!] یعنی حضرت امام حسین‌علیه السلام را نشان می‌دادند. [55] .اوژن فلاندن جهانگرد فرانسوی كه در عصر محمّدشاه قاجار از سوی انجمن صنایع مستظرفه فرانسه، مأموریت سفر به ایران را به دست آورد، با وجود آنكه خود تماشاگر تعزیه در محرم سال 1228 هجری در تهران بوده است و حتی بخشی از لباس‌هایش را از او گرفته‌اند تا نقش فرنگی را در تعزیه به خوبی ایفا كنند، در تهیه گزارش از تعزیه دچار اشتباه شده است: «در بین عادات عجیب ایرانی‌ها باید در درجه اول اعیاد مذهبی را مورد توجه قرار داد كه در اول هر سال، كه روز اول محرم است، ایرانیان این اعیاد را قتل یا تعزیه می‌نامند[؟!!]...».و مجلس تعزیه حضرت امام حسین‌علیه السلام را این گونه معرفی می‌كند:در آخر این نمایش حادثه عاقبت وخیم، لیكن خنده‌داری روی داد؛ یعنی عده‌ای با مشت سخت به سینه كوبیده و در نتیجه سایرین را برانگیخته، شورش در جمعیت و بازیگران برپا نمودند. در اثر این كار عده‌ای ضعف می‌كردند و دیگران عجله نموده به خرابه‌ها می‌رفتند تا ضعف‌كنندگان را شفا دهند. پس از اندكی مریضان بدون هیچ درد و عارضه‌ای شفا می‌یافتند ... [56] .ساموئل گرین ویلر بنجامین نخستین امریكایی بود كه به عنوان سفیر امریكا طی سال‌های 1882 - 1885م. در ایران به سر می‌برد. وی فصل سیزدهم سفرنامه‌اش را به تعزیه اختصاص داده و شرح مبسوطی از تكیه دولت آورده است. [57] معاصر وی، چارلز جیمز ویلز در اثر معروف خود - ایران آن گونه كه هست - كه به سال 1886م. در لندن به طبع رسیده است، مطالبی درباره شبیه‌خوانی عصر قاجاریه دارد. خانم لیدی شیل كه در نیمه دوم قرن نوزدهم به ایران آمده، در دنباله گزارشی كه درباره مراسم سوگواری نوشته، شرح نسبتاً جالبی از مجلس تعزیه حضرت امام حسین‌علیه السلام ارائه داده است. كارلا سرناهم در سال 1883م. تماشاگر تعزیه در ایران بود. وی در سفرنامه‌اش نوشته است:... خیل اسیران مركب از زنان و كودكان خانواده امام، وارد صحنه می‌شوند. آنان را مدتی در كوچه‌های شام می‌گردانند و مردم بی‌سر و پا به سویشان سنگ می‌پرانند. بالاخره اسیران از مركب‌های خود پایین آمده و با غل و زنجیرهایی روی سكو ظاهر می‌شوند. سردار یزید هر چه به دهنش می‌آید، می‌گوید. سربازان او سرهای بریده امام و یارانش را كه آنها را در سینی‌های نقره‌ای گذاشته‌اند و بر رویشان تور نازكی كشیده‌اند، حمل می‌كنند ... [58] .كلنل چارلز ادوارد پیت - كه از سوی انگلستان در عصر ناصرالدین شاه قاجار به سمت كنسول بریتانیا در مشهد منصوب شده بود - درباره تعزیه‌ای كه در این شهر دیده، نوشته است:... بعد از ظهر مردم در مراسم شبیه شركت جستند. هر روز صحنه‌ای مربوط به همان روز از واقعه كربلا را اجرا می‌كنند و امروز اوج این نمایش، یعنی شهادت حضرت امام حسین‌علیه السلام بود. می‌گفتند كسی كه نقش امام حسین‌علیه السلام را بر عهده دارد، سرانجام از اسب بر زمین می‌افتد و در حالی كه با پارچه‌ای روی او راپوشانند، صحنه‌های مربوط به جدا كردن سر آن حضرت اجرا می‌گردد. در آخر یك سر مجسمه‌ای را به عنوان سمبل بر سر نیزه حمل می‌كنند ... [59] .سرهنگ گاسپار درویل (كه طی سال‌های 1906 - 1907م. در ایران بوده)، اوژن اوبن (سفیر فرانسه در همین سال‌ها) و فرد ریچاردز )1878 - 1932م) نیز در این عصر، ناظر تعزیه در ایران بوده‌اند و در سفرنامه‌های خود، گزارش مشاهدات خود را از نمایش مذكور ذكر نموده‌اند. [60] .همین كه اشرافیت، فرهنگ رفاه طلبی و شاهی به تعزیه راه یافت، نسخه‌های آن دچار خدشه و تحریف گردید و شاعران و نسخه‌نویسان تعزیه، برای خوش‌آمد عوامل حكومتی و تأمین مقاصد و اهداف سلاطین، مضامینی را به تعزیه وارد نمودند و صحنه‌هایی را بدان اضافه كردند كه ارتباطی به سوگواری‌های محرم و فرهنگ عاشورا نداشت. نمایش‌های مضحكی چون تعزیه درةالصدف، امیر تیمور گوركانی، عروسی دختر قریش كه صحنه‌های خنده‌آور و افسانه‌ای داشت، تدارك دیده شد. حتی در مجالس تعزیه شهیدان كربلا، برخی مضامین را جای دادند كه جنبه‌های كمیك و شادی آور داشت و در آخر این تكه‌های نمایشی تفریحی، یكی از رویدادهای كربلا را ترسیم می‌نمودند تا جنبه عزاداری آن حفظ شود! [61] .مجالس تعزیه‌خوانی به اندازه‌ای رسید كه بنا به اظهارات بهرام بیضایی، تعداد آنها در تهران به سیصد مجلس می‌رسید. علاقه مندی پادشاهان، رجال و اعیان قاجاریه در گسترش ظاهری این مراسم، بسیار مؤثر بود. اما برخلاف این رونق ظاهری و شكوفایی استعداد تعزیه‌خوانان در ایفای نقش خویش و بروز ابتكارها و خلاقیت‌های هنری از آنان، مضامین و محتوا و پیام تعزیه‌ها مسیری نزولی را طی كرد؛ به نحوی كه برخی سروده‌ها و نیز اجرای پاره‌ای از نمایش‌های تعزیه با فرهنگ قرآن و عترت مغایرت پیدا كرد و این روند مخدوش و پر آفت، علمای شیعه را وادار نمود تا شبیه‌خوانی را مورد انتقاد قرار دهند. استاد سید محمّد محیط طباطبایی می‌نویسد:مخالفت برخی از فقها با تشبیه و شبیه‌درآری و برخی از مراسم تعزیه از اهمیت آن در كار عزاداری محرم كاست و به تدریج از حوزه دولتی بركنار رفت و جای آن را حركت دسته‌هایی گرفت كه در ضمن آنها، برخی از مراسم صوری این تعزیه‌خوانی‌ها حفظ شده بود و هنوز هم گوشه‌هایی از آن در برخی نقاط كشور به چشم می‌خورد ... [62] .دلیل مخالفت علما با تعزیه آن بود كه در وهله اول مطالب تحریفی گوناگونی به آن راه یافت و از مقصد اصلی آنكه سوگواری برای خامس آل عبا بود، فاصله گرفت و جنبه سرگرم‌كننده و تفریحی آن بر حالت سوگواری و ماتم‌سرایی پیشی گرفت و حتی اجرای تعزیه‌های مضحك و نمایش‌های وهن انگیز در برخی تكیه‌ها عمومیت یافت. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود (جمعه هفتم محرم 1306 هجری) می‌نویسد:شنیدم دیشب در تكیه دولت، تعزیه دیر سلیمان بود و سفرای انگلیس و ایتالیا با اتباعشان آمده بودند تماشا. بعد از ختم تعزیه، اسماعیل بزاز مقلد معروف با قریب بیست هزار مقلدین و عمله طرب بودند كه با ریش‌های سفید و عاریه و لباس‌های مختلف از فرنگی و رومی و ایرانی ورود به تكیه كردند و حركات قبیح از خودشان بیرون آوردند؛ به طوری كه مجلس تعزیه از تماشاخانه بدتر شده بود ... . [63] .میرزا تقی‌خان امیركبیر كه مشاهده كرد، خرافات و مطالب وهن‌انگیز به مجالس تعزیه و سوگواری راه یافته است، تصمیم به اصلاح آن گرفت:امیر مثل یك مسلمان روشن و معتقد، با پاره‌ای از خرافات و اباطیل كه توسط جهال و مغرضان، به نام دین در میان مسلمانان رواج یافته بود، مخالفت می‌كرد؛ و در عین حال به بسیاری از امور كاملاً تعبدی اسلام كه سند محكم دینی دارند ... معتقد بود ... امیر درصدد بوده است كه وضع روضه‌خوانی و تعزیه‌داری را به صورت آبرومند و دنیاپسندی درآورد ... به یكی از شعرا به نام شهاب [64] (متوفی به سال 1291 هجری) دستور داد كه اشعار شیوا با مضامین عالی و آموزنده‌ای بسراید تا اشعار نارسا و سبك را از مراثی سیدالشهدا حدف كنند ... [65] .در تذكره گنج شایگان آمده است:... از آنجا كه در مجالس تعزیت و محافل شبیه ماتم و مصیبت حضرت خامس آل عبا - علیه آلاف التحیة والثنا - اشعاری كه فی مابین اشباه اهل بیت مكالمه می‌شد، غالباً سست و غیر مربوط و مهمل و مغلوط بود، میرزا تقی خان وی [شهاب] را مأمور داشته چنین گفت كه دوازده مجلس از آن وقایع را متضمناً بالبدایع والصنایع به اسلوبی كه خواص بپسندند و عوام نیز بهره مند شوند، موزون سازد. شهاب نیز آن اشعار را چنان گریه خیز ساخت و بدانگونه غم‌انگیز بپرداخت كه اگر دل سامع به سختی حجر موسی است، استماعش را اثری است كه در همان عصاست ... . [66] .دكتر رضا خاكی عقیده دارد مجموعه باارزش نسخه‌های خطی از شبیه نامه‌ها كه در كتابخانه ملك نگاهداری می‌شود، همان مجموعه‌ای است كه شهاب به تشویق امیركبیر تدوین و تنظیم كرده است. [67] .به تدریج ایرانیان با تئاتر غربی و نمایش‌های اروپایی‌ها آشنا شدند. ترجمه نمایش‌های غربی نیز وضع جدیدی را پدید آورد. این وضع ادامه یافت تا انقلاب مشروطیت به وقوع پیوست و نوعی تجدد ظهور خود را نشان داد كه از رونق تعزیه به شدت كاست. با روی كار آمدن رضاخان، اجرای تعزیه و مراسم سوگواری مشابه آن ممنوع گردید و از سال 1312 ش در اثر جلوگیری از تعزیه‌خوانی، دست‌اندركاران این نمایش، شهرها را رها كرده، روانه روستاها و نقاط دور افتاده كشور شدند.در وضع جدید، تعزیه‌خوانان و مجریان شبیه‌خوانی برای در اختیار گرفتن اماكن پر سود، جهت اجرای تعزیه با هم در رقابتی شدید قرار گرفتند كه این رقابت‌های شدید و خشن نیز در زوال تعزیه مؤثر واقع گردید؛ چرا كه دست بردن در نسخه‌های اصیل، دگرگون نمودن متن‌ها، روی آوردن به آداب و رسوم آمیخته به خرافات و ایجاد تحریف در برخی صحنه‌ها به منظور تأمین اهداف خوانین و حكمرانان محلی، از آفات غیر قابل اغماض آن به شمار می‌رفت. گرچه در این انتقال تعزیه از فرهنگ شاهی و سنّت‌های درباریان و امیران مصون ماند، ولی در روستاها گرفتار مطالب موهوم و فرهنگ‌هایی عامیانه گردید كه از آسیب اولی كمتر نبود. از تأثیرات منفی این عقب‌نشینی كه بگذریم باید به این واقعیت اذعان نمود كه همان وضع نامطلوب سبب ماندگاری نمایش تعزیه گشت.پس از سقوط رضاخان و از سال 1320 ش به این طرف، تعزیه با قوت بیشتر و تجدید حیات گذشته و جلوه‌های هنری بازمانده از دهه‌های قبل، حضور خود را در برخی محافل شهری نشان داد؛ ولی به دوران اوج خود یعنی عهد ناصری نرسید و همچنان به صورت موروثی و عاداتی مذهبی با شیوه‌های ابتدایی و امكانات بسیار ساده اجرا می‌شد و اثری از تكامل، تنوع، بازسازی متون و پالایش‌های اساسی در آن مشاهده نمی‌گردید. با به اجرا درآمدن مجلس تعزیه عبداللَّه عفیف در سال 1344 ش در تهران و نیز به نمایش گذاشتن چند مجلس تعزیه در شیراز، تعزیه در شهرهای بزرگ متداول گردید. اما رونق آن چنانی نداشت. با پیروزی انقلاب شكوهمند اسلامی و بر اثر تأكیدهای مكرر رهبری انقلاب، حضرت امام خمینی، مبنی بر اجرای عزاداری سنتی باشكوه هرچه افزون تر، تعزیه‌خوانی رواج فزاینده‌ای یافت و بیانات آن فروغ فروزان از سوی برخی دست‌اندركاران تعزیه حمل بر تشویق و تكریم تعزیه بر همان نهج و روال آفت زای قبلی گردید و حتی پاره‌ای از مراكز فرهنگی و نهادهای ذی‌ربط، به انتشار متن‌های مخدوش تعزیه روی آوردند و به بهانه نشر میراث ملی و ذخایر هنرهای مردمی و حمایت از سوگواری‌های سنتی و بومی، در این راستا تلاش‌هایی از خود نشان دادند.

### مردم و تعزیه

اگرچه حاكمان ایران در قرون اخیر می‌كوشیده‌اند تعزیه را در اختیار بگیرند و رأساً در اجرای آن نظارت كنند و فرهنگ خویش را به متون تعزیه و ظاهر و محتوای آن راه دهند، اما نمی‌توان از این حقیقت چشم پوشید كه مردمانی صادق نیز در تكاپو بوده‌اند كه عزاداری سالار شهیدان را با شور و شوق و اشتیاق افزون تری برگزار كنند و از طریق برپایی مجالس روضه‌خوانی، مرثیه سرایی، و به راه انداختن دستجات سینه‌زنی و زنجیرزنی، ارادت خود را به ساحت مقدس خاندان عصمت و طهارت‌علیهم السلام به ثبوت رسانند.آنان به تدریج این اندیشه را در ذهن خود پرورش داده‌اند كه چه كنند تا بتوانند عزاداران را نسبت به وقایع كربلا بیش از گذشته متأثر كنند و با تداعی صحنه‌هایی رقت انگیز و جنایی به تحریك و تحریض احساسات حاضرین بپردازند. از این رهگذر تعزیه با اقتباس از نوحه‌های سینه‌زنی، روضه‌ها و الهام از تاریخ پیامبران و حماسه‌های دینی و تأثیرپذیری از اسطوره‌های پهلوانان ایرانی قبل از اسلام، حضور خود را اعلام می‌كند و با استقبال گرم و پر هیجان مردم مواجه می‌گردد. دكتر محمّد جعفر محجوب می‌نویسد:آنچه توده‌ها را به پذیرش مشتاقانه همه این موضوعات برمی‌انگیخت، یعنی عاملی كه واقعاً بیش از هر عامل دیگر در انتشار تعزیه و پذیرش آن از سوی مردم بزرگ‌ترین تأثیر را داشت، عشق غیرتمندانه و ارادت پایدار عوام به امامان و اعضای خاندان پیامبر و بالاخص شهیدان كربلا بود. در حقیقت مردم در انتظار اخگری بودند كه باروت احساسات و عواطف آنان را منفجر سازد. [68] .نمایش تعزیه نخست، سوگواری ساده و در عین حال سوزناكی بود كه به ترسیم وقایع كربلا می‌پرداخت. نقال تعزیه برای جلب نظر عزاداران و برانگیختن عواطف آنان اغلب آه و ناله و اشارات را با واژه‌های بومی و عامیانه درهم می‌آمیخت و موسیقی آن براساس نوعی صدای خوانندگان نواخته می‌شد و روابط منطقی بین حوادث داستان‌های تعزیه چندان مشهود نبود. در واقع تعزیه ادامه و میوه‌ای پرثمر از نوحه‌هایی است كه مردم سوگوار در مراسم عزاداری با نوایی سوزناك می‌خواندند؛ ولی رفته رفته از نوحه‌سرایی و واقعه‌خوانی فاصله گرفت و با استقلال ویژه‌ای حضور خود را اعلام كرد. به نظر «كنت دوگو بینو» تعزیه به صورت فعلی از نوحه‌سرایی یك نفر و مرثیه‌خوانی ساده شروع شد و به مرور ایام، شاخ و برگ‌هایی بر آن افزوده گشت تا صورت امروزین خود را به دست آورد. به نظر وی، تعزیه از ایمان و ایقان مذهبی، تنفر از ظلم و بیزاری از ستمگری حكایت می‌كند و آمیختن تمام این احساسات گوناگون در ضمیر ایرانیان، ایجاد تأثراتی می‌كند كه واقعاً اعجاب‌آمیز است. [69] در تعزیه اعتقادات مذهبی و مسائل اجتماعی با یكدیگر درهم می‌آمیزند و آن را تبدیل به نمایش می‌كند كه هم تجلی جهان بینی عامه مردم است و هم توقعات اجتماعی و باورهای سنتی را متبلور نموده است. پیتر چلكووسكی می‌نویسد:... تعزیه ایران، نمایش آیین است كه قالب و مضمون آن از سنن مذهبی ریشه‌دار متأثر است. این نمایش، اگرچه در ظاهر اسلامی است اما قویاً ایرانی است كه در اصل از میراث خاص سیاسی و فرهنگی خود ملهم است. [70] .آمیختگی سنّت‌های بومی و باورهای مذهبی در تعزیه چنان قوی است كه از آن به عنوان تنها نمایش بومی جهان اسلام یاد كرده‌اند.سینه‌زنی از سوگواری‌های سنتی است كه تأثیرپذیری تعزیه از آن كاملاً مشهود و محسوس است. در تعزیه هم از مضامینی كه در دستجات سینه‌زنی خوانده می‌شود، مواردی قابل مشاهده است و هم خود برنامه مذكور در برخی شبیه‌خوانی‌ها دیده می‌شود. معمولاً شهادت خوان با خواندن ابیاتی، حاضران در مجلس را به سینه زدن دعوت می‌كند و این پدیده قرابت تعزیه را با سینه‌زنی كاملاً به اثبات می‌رساند. سید محمّدعلی جمال زاده می‌نویسد:كسانی كه من در ایران شناخته ام و هنوز زیاد پیر و سالخورده نیستند، به خوبی به خاطر دارند كه تعزیه در ابتدای كار عبارت بود. از اینكه یك تن از شهدای قدسی مرتبت ظاهر می‌گردید و به زبان مرثیه‌خوانی مطالبی را كه بر او وارد آمده بود، برای شیعیان حكایت می‌كرد؛ كم‌كم عده این مرثیه‌خوان‌ها فزونی می‌گرفت كه با هم به مصیبت‌خوانی می‌پرداختند، ولی هنوز بجایی نرسیده بود كه به صورت یك مجلس و پرده تام و تمام درمی‌آمد ... . [71] .ویلیام.ا. بیمن در این باره نوشته است:شاید بارزترین نمونه برای شناخت ساخت بی‌مانند نمایش تعزیه، علامت نمادین سینه‌زنی باشد. در اكثر تعزیه‌هایی كه من شاهد آنها بوده‌ام، تعزیه گردان با زدن بر سینه خود، به شبیه‌خوانان علامت سینه‌زنی می‌دهد، سپس سینه‌زنی آغازین تعزیه‌گردان را شبیه‌خوانان پی‌گیرند. پس از آنكه سینه‌زنی از حالت دستور صحنه‌ای به علامت نمایش تبدیل می‌شود، رفته‌رفته سراسر حسینیه را دربرمی گیرد تا اینكه به صورت عملی نمادین همه تماشاگران را یكپارچه نموده و آنها را به شركت‌كنندگان در تعزیه تبدیل می‌سازد. در این لحظه، نوای سینه‌زنی گسترده حسینیه به صحنه حاكم می‌شود و به عنوان زمینه‌ای قدرتمند منجر به حركت نمایشی و سوگواری شبیه‌خوانان می‌شود. [72] .سینه‌زنی در تعزیه، نوعی یگانگی بین مردم تماشاگر و شبیه‌خوانان است و این ویژگی هنری یكی از جلوه‌های جالب نمایش مذكور به شمار می‌آید و قدرت معنوی و تأثیر آن را بر اذهان افزایش می‌دهد.تأثیر اشعار سوزناك محتشم كاشانی در متون تعزیه در حدی است كه ژان كالمار در این مورد گفته است: «اگر محركی مانند هفت بند محتشم كاشانی كه بسیاری از آن تقلید نموده و در گسترش بعدی ذكر مصائب اهمیت شایانی داشته، نمی‌بود، تعزیه‌خوانی بجای مهمی نمی‌رسید». [73] .اشتیاق مردم برای مشاركت در تعزیه به اندازه‌ای است كه از نان و آب خود مایه گذاشته‌اند تا بر رواج و رونق این گونه مجالس بیفزایند و اگر كاستی‌ها و نارسایی‌هایی در آن دیده می‌شود، به خاطر استفاده از منابع و مأخذ مخدوش و یا اجرای آن در حضور پادشاهان، امیران و خوانین بوده است و این گونه كاستی‌ها به هیچ عنوان از میزان اخلاص، صداقت و ارادت مردمان عاشق و عاشورایی، چیزی كم نمی‌كند و اصولاً چنین شیفتگی و هیجان‌های مقدس و معنوی موجب شده كه كاستی‌های تعزیه را به دید اغماض بنگرند و چون به فضیلت و خوبی می‌اندیشند ناخودآگاه موارد ضعف را هم حسن بشمارند. دكتر جابر عناصری پژوهش‌گر برجسته و تنها مدرس درس تعزیه‌شناسی دانشگاه، می‌گوید:تعزیه، همیشه وسیله‌ای بوده است برای تشفی خاطر و برای آسایش مردم كوچه و بازار و حتی اگر یك موقع می‌بینیم به دربار كشیده، مردم اینها را در خلوت سرای خودشان اجرا كرده‌اند و مجریان تعزیه هم خود مردم بوده‌اند و شبیه خوانان هم خودشان بوده‌اند. [74] .

### برخی مزایا و محاسن شبیه خوانی

تعزیه صرفاً به تشریح وقایع كربلا نمی‌پردازد و طیف وسیعی از صحنه‌های تاریخی صدر اسلام و حتی حوادث عصر پیامبران و نیز وقایع امامان پس از امام حسین‌علیه السلام را دربرمی‌گیرد. با این حال، كربلا كانون و مركز و هسته اصلی این نمایش است و در هركدام از مجالس تعزیه قبل و بعد از عاشورا به حوادث نینوا گریز زده می‌شود. حتی در تعزیه‌های مضحك و كمدی این حالت دیده می‌شود. در این شیوه هنری، حوادث دیگر نقش فرعی دارند و همچون جویباری از چشمه كربلا منشأ می‌گیرند. از جنبه‌های جالب تعزیه این است كه در پاره‌ای از صحنه‌های هیجان‌انگیز آن، تمامی تماشاگران در تعزیه دخالت دارند و با دیدن برخی وقایع از خود عكس‌العمل نشان می‌دهند: بر سر و سینه می‌زنند، اشك می‌ریزند، فریاد می‌كشند، دستخوش هیجان می‌گردند، از جای خود حركت می‌كنند، فریاد یا حسین‌علیه السلام آنان صحن حسینیه را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، بر دشمنان اهل بیت لعن و نفرین می‌فرستند و شدت هیجان و شور و التهاب آنان در حدی است كه در مواردی از خود بیخود می‌شوند و گویی احساس می‌كنند، ناظر صحنه‌ای واقعی هستند. آنها می‌دانند كه سیر نهایی تعزیه به كشته شدن اولیا، نیكان و پاكان می‌انجامد، ولی این شكست ظاهری را یك پیروزی غرورآفرین می‌دانند و از این لحاظ در تلاشند خود را با شهادت جویان یكی كنند و چنین حالتی می‌تواند فضیلت را در آنان پدید آورد.از این جهت است كه گوبینو اعتقاد دارد، تعزیه برای ایرانیان در حكم یك تئاتر و تماشای معمولی و صرف نیست، بلكه در نظر آنها از هر تظاهر دیگری مقدس‌تر و با فخامت‌تر و مهم‌تر است و با اجر جمیل و ثواب و پاداش بسیار توأم است. ایرانیان نمی توانند در مقابل تعزیه سرد و بی‌اعتنا باقی بمانند و نزد آنان كسی را كه اشك نریزد، نشاید كه نامش نهند آدمی، و بر این باورند كه هركس در مقابل ستمگری و قساوت، دستخوش تأثر عمیق نگردد و سر تا پای وجودش جولانگاه تنفر و انزجار و شعله انتقام نگردد، مسلمان واقعی نیست. [75] وی تعزیه را تئاتری پر قدرت می‌داند كه صبغه حقیقت دارد. [76] .در تعزیه بازیگر و تماشاگر، حالت نمایشی ماجرا را فراموش می‌نمایند و همه جا را كربلا و همه روزها را عاشورا تصور می‌نمایند و همه خون‌های به ناحق ریخته را گواه ستم اشقیا و استمرار خون سیدالشهدا قلمداد می‌نمایند. تركیبی از باورهای مذهبی و مقدس با خواست‌های اجتماعی در پدید آمدن این حالت كه نوعی هیجان مقدس است، دخالت عمده‌ای دارند. آندره زیچ ویرث در نوشتاری تحت عنوان «جنبه‌های نشانه شناختی تعزیه» می‌نویسد:هیچ زمان نمایشی در تعزیه وجود ندارد. در اجرای تعزیه، گذشته، حال و آینده به طور همزمان جریان می‌یابند. مكان نیز منحصر بجای خاصی نیست؛ بلكه تمامی جاها به طور هم زمان بر صحنه نمایش داده می‌شوند. [77] .وی در ادامه می‌افزاید:شعار دادن و سینه‌زنی ارتباط دوجانبه میان بازیگران و تماشاگران را امكان پذیر می‌سازد. در حقیقت لحظات این ارتباط دو جانبه از نقاط اوج تعزیه به شمار می‌آید و نشان می‌دهند كه هدف اصلی تعزیه، تقویت و تحكیم یگانگی میان مؤمنان روی صحنه و حاضران در حسینیه است. این هدف در تعزیه شكل عرفانی به خود می‌گیرد و جزء لاینفك این آیین مذهبی را تشكیل می‌دهد. [78] .برخی ادوات و امكاناتی كه در مجلس تعزیه به كار گرفته می‌شود، برای مردم جنبه مقدس دارد؛ حتی به قصد تشفی بدان‌ها می‌نگرند.به عنوان نمونه طشت پایه داری كه نمادی از فرات است، برای تماشاگران متبرك است و افرادی كه مشكلی در زندگی دارند، یا دچار بیماری هستند، به قصد حل گره‌های زندگی و بهبودی، از آب این طشت می‌نوشند. پارچه‌ای كه شهادت‌خوان به عنوان كفن دربرمی‌كند، برای مردم ارزش ویژه‌ای دارد و با پایان گرفتن تعزیه، آن را پاره‌پاره كرده و هركدام از افراد، تكه‌ای از آن را به قصد تبرك برمی‌دارند.تعزیه‌خوانان برای ترسیم مصائب كربلا و سایر وقایع صدر اسلام، در دو جبهه كاملاً مشخص، اولیا و اشقیا، به ایفای نقش خود می‌پردازند. نوع لباس، رنگ جامه، صوت (موسیقی صدا) مضامین مورد استفاده، همراهی گروه موزیك (طبال، شیپورزن و نی‌زن) با بازیگر، موضع او را در این صف حق و باطل روشن می‌كند. شهادت خوان به عنوان چهره‌ای برجسته در گروه موافق خوان به هنگام روبه رو شدن با اشقیا كاملاً حالت حماسی به خود می‌گیرد؛ از مكارم اهل بیت سخن‌گوید؛ نفرت خود را از ستم اعلام می‌نماید؛ امام را با احترام و تعظیم مورد خطاب قراردهد و چون در مقابل اطفال و زنان حرم قرار می‌گیرد با صدایی سوزناك و تأثر برانگیز تكلم می‌نماید. شهادت خوان برای آنكه تماشاگران را با خود همگام نماید و مظلومیت خود را به اثبات برساند، گاهی با خویشتن سخن می‌گوید. در مواقعی با ادوات رزم، مناظر طبیعی (چون رودخانه، دشت و صحرا و باغ و بوستان) و مركب خویش صحبت می‌كند و در این جلوه هنری می‌كوشد، پیامی معنادار را به تماشاگر منتقل كند.روبه روی صف اولیا، اشقیا قرار دارند. اشقیاخوان (مخالف خوان) با صدایی بریده، مطنطن، نعره كشیدن، پای به زمین كوبیدن، حالت جانیان را به خود گرفتن و در خیام حرم دویدن، نفرت تماشاگران را نسبت به ستمگران برمی انگیزد و ترحم آنان را در خصوص اهل بیت امام حسین‌علیه السلام تقویت می‌كند. مخالف خوان ضمن آنكه به حربگاه و میدان رزم می‌شتابد و (هل من مبارز) می‌طلبد و درنده خویی نقش اصلی خویش را بروز می‌دهد، امام را با ستایشی عالی وصف می‌كند و ضمن تأیید عظمت و مقام قدسی اهل بیت پیامبر، به حقارت، دنائت و ستمگری خود و اربابان خویش اعتراف می‌كند.شبیه اشقیا ضمن آنكه می‌كوشد با جولان دادن اسب در میدان جنگ، كوبیدن بر طبل شقاوت، اشتلم و هیاهوی گستاخانه، مكر و نیرنگ و ستم‌گستری خیانتكاران كربلا را در اذهان تداعی كند، حالت‌هایی را به خود می‌گیرد تا به حاضرین القا كند كه او تنها عزادار حسین‌علیه السلام است و شبیه شمر بر احوال حضرت عباس‌گرید؛ چرا كه او مسلمان است و دوستدار اهل بیت. مخالف‌خوان بر خود لعنت می‌فرستد و اصولاً اشقیا هم را مذمت و ملامت می‌كند و گاه این شماتت‌ها به حدی می‌رسد كه تعزیه شكل كمدی و فكاهی به خود می‌گیرد. این گریه‌ها و ناسزاگویی‌های اشقیا برای آن است كه از نقش اصلی خود فاصله گیرند، چون از درون نفرتی آشكار از ستمگران كربلا دارند و نیز تماشاگران هم از نقش اصلی او دل خوشی ندارند.در تعزیه، امكانات به سادگی قابل تهیه است و گاهی وسیله‌ای با اندك تغییری چندین كاربرد دارد. به عنوان نمونه یك صندلی چوبی معمولی گاهی به تخت شاهی تبدیل می‌شود و در مواقعی از آن به عنوان منبر و خطبه‌خوانی استفاده می‌كنند. گاهی مؤذن بر روی آن می‌رود و اذان می‌گوید. قاصدی كه از شام یا كوفه به كربلا رسد، بجای رفتن بر فراز ساختمانی مرتفع، روی صندلی قرار می‌گیرد و نامه‌ای را برای اهل مجلس قرائت می‌كند. شهادت‌خوان وقتی می‌خواهد از مظلومیت و تشنگی كودكان كربلا سخن بگوید، طفلی را در آغوش گرفته و بر روی صندلی رفته و از ناگواری‌های آن كودك با حالتی سوزناك و غمگین سخن می‌گوید. مخالف خوان وقتی به جنایتی دست می‌زند و سری را از تن جدا می‌كند، تندیسی از سری بریده را به دست می‌گیرد و روی صندلی قرار می‌گیرد و از جنایت خود و اربابان ستم و نیز اوضاع غمبار شهادت خوان و اهل و عیالش گزارشی ارائه می‌دهد. علائم نمادین در تعزیه از جلوه‌های هنری این نمایش است. لحظه‌ای كه شهادت‌خوان كفن بر تن می‌كند، زمانی است كه می‌خواهد به سرای دیگر كوچ كند و كفن نشان از شهادت او دارد. لكه‌های سرخ رنگ روی كفن از شدت جراحات او حكایت می‌كند. كاه و شن بر سر ریختن علامت فرا رسیدن زمان حزن و اندوه می‌باشد. مشك خشكیده، نشانه تشنگی، بی آبی و عطش طفلان است. شاخه‌ای از درخت نمادی از نخلستان یا باغستان است. طشتی آب، یادآور رودخانه فرات است. گاهی علایم نمادین در رفتار و حركات افراد تعزیه‌خوان تجلی می‌یابد. دست را سایبان چشم قرار دادن، نشان تماشای صحنه‌ای شگفت انگیز یا نگریستن بجایی دور است. انگشت بر لب گرفتن، از بهت زدگی حكایت می‌كند. عبدالحسین نوشین - از پژوهشگران تئاتر ایرانی - نوشته است:سبك نمایشی به سبك سمبولیسم بود. بدین معنی كه مثلاً رود فرات به وسیله یك طشت پر از آب و یا نخلستان به وسیله یك شاخه كه در گلدانی قرار داشت نمایانده می‌شد. تماشاچیان نیز كاملاً با این سبك آشنایی پیدا كرده بودند و از این سمبل‌ها تعجب نداشتند. [79] .

### شبیه خوانی و ارزش‌های شیعه

سوگواری‌ها به عنوان شعائر شعورآفرین و رشددهنده، در احیای فضایل و روی آوردن مردم به درستی‌ها و خوبی‌ها مؤثرند و سنّت عزاداری می‌تواند از ارزش‌هایی كه رسول اكرم‌صلی الله علیه وآله و جانشینان راستین او برای استواری و گسترش آنها اهتمام ورزیده‌اند، صیانت كنند. در این رسم دینی همچون دیگر آداب مذهبی، باید احكام الهی مراعات شود و مردم با روی آوردن به نمایش‌های مذهبی عاشورا باید دین‌شناس‌تر از گذشته شوند و روح معنویت در آنان احیا گردد و مجالس سوگواری در هر شكل و شیوه‌ای كه به اجرا درمی‌آید، تنها موقعی موجب خشنودی خداوند و قبول و سبب ثواب و اجر اخروی است كه در حدود بندگی خداوند به انجام برسد و مشتمل بر دروغ و حرامی نباشد و از تحریفات و خرافات و امور موهوم و افسانه‌ای دور گردد. چنین مراسمی با آن جنبه‌های معنوی و مقدسی كه دارد، می‌تواند در پرورشهای اخلاقی مردم مؤثر باشد و بر صلاح و سلامت افراد اجتماع بیفزاید و هرگاه غیر از این باشد، باید آفات و ناگواری‌های آن را شناخت و نسبت به پالایش و پیرایش آنها اقدام نمود.همان گونه كه وظیفه شیعیان زنده نگاه داشتن عاشوراست، بر آنان فرض است كه سنّت‌های آن را از مجرایی صحیح و منطبق بر شئونات اسلامی اجرا كنند و نباید اجازه دهند این سنّت معطر به عطر عترت و عاشورا از آرمان‌های اصیل حماسه‌آفرینان كربلا فاصله گیرد و با مفاهیم و اعتقادات اسلامی در تباین باشد. تعزیه باید شعله محبت اهل بیت را در دل‌های تماشاگران به گونه‌ای زنده كند كه مردم همنوا با زندگی عملی ستارگان درخشان آسمان امامت و ولایت، برنامه زندگی فردی و اجتماعی خود را تنظیم نمایند و به فضایل روی آورده و از رذایل پرهیز كنند.چون تعزیه هنری مذهبی است. باید عنصری سازنده از اندیشه اسلامی در آن نهفته باشد و حقیقتی زنده و پویا را نوید دهد و بر معرفت و بصیرت حاضران در مجلس نسبت به فرهنگ عاشورا بیفزاید. هیجان‌های مردم نیز طی این برنامه‌ها باید به سوی حقایق ناب سوق داده شود و خون آنان برای حفظ مقاصد اسلام و پاسداری از مكتب تشیع به جوش آید. این تصور غلط و دور از منطق است كه اگر سنتی قیافه مذهبی دارد، پسندیده بوده و متضمن اجر و ثواب است، اگرچه روح دین و آورنده آیین اسلام از آن نفرت داشته باشد. برخی از دست‌اندركاران عزاداری‌های محرم ذكر كرده‌اند كه وقتی تشریفاتی نام مقدس امام حسین‌علیه السلام را داشته باشد، موجب سربلندی دنیا و آخرت است، هرچند آن مراسم آلوده به بدعت، خرافات و تحریفات باشد و خاطر امام را به دلیل كژروی‌هایی كه دارد برنجاند و آن روح قدسی را در فشار قرار دهد. استاد شهید مطهری از روند آغشته به تحریف تعزیه‌ها برآشفته و به شدت چنین مراسمی را كه از فرهنگ و فضیلت حسینی دور باشد، مورد انتقاد قرار داده است:... گریستن بر امام حسین‌علیه السلام كار خوبی است و باید گریست. به چه وسیله بگریانیم؛ به هر وسیله كه شد؟ هدف كه مقدس است، وسیله هرچه شد، شد. اگر تعزیه درآوردیم یك تعزیه اهانت‌آور. همین قدر كه اشك جاری شد، اشكال ندارد! شیپور بزنیم. طبل بزنیم. معصیت‌كاری بكنیم. به بدن مرد لباس زن بپوشانیم. عروسی قاسم درست كنیم. جعل كنیم. تحریف كنیم! ... در نتیجه افرادی دست به جعل و تحریف زدند كه انسان تعجب می‌كند ... . [80] .حضرت امام حسین‌علیه السلام در واقعه كربلا نیز انسانی است در اوج عظمت و همان شكیبای محتسبی است كه حتی كلمه‌ای برخلاف سیر طبیعی هدایت قرآنی از دهان مباركش خارج نمی‌شود و قول، رفتار و حركت‌ها و تصمیم‌گیری‌های آن امام برای پیروانش حكم قانون و سنتی مسلم را دارد و امام در تمامی شرایط و لحظه‌ها در نظر و عمل شخصیتی جامع و بی‌بدیل است. در همان لحظات حساس و مصیبت بار كربلا كه حوادث ناگوار و نگران‌كننده رخ می‌دهد، شخصیت امام از حقیقت، آرامش و صلابت موج می‌زند و از هرگونه قباحت و گستاخی، پاك و پاكیزه و مبراست. حتی نسبت به دشمنان به دلیل غوطه خوردن آنان در گرداب ضلالت و گمراهی تأسف می‌خورد و می‌كوشد تا آنها را به سوی مسیر هدایت و رستگاری كه همان راه فطرت درونی انسان‌هاست، رهنمون سازد. اما در برخی مضامین شبیه‌خوانی امام به گونه‌ای معرفی می‌شود كه شایسته شأن و مقام آن وجود ملكوتی نمی‌باشد و متأسفانه صحنه‌های شكوهمند و حماسه‌آفرین كربلا به صورت ذلت‌آور و تحریف‌شده به نمایش گذاشته می‌شود و امام به صورت انسانی معرفی می‌گردد كه به دلیل برخی رخدادهای ناگوار، شكیبایی خود را از دست داده و از نفله شدن خود و یارانش در رنج و مشقت به سر می‌برد؛ ولی چون فلك غدار و روزگار ناگوار سرنوشتی محتوم را برایش ترسیم كرده است، تن به حوادث می‌دهد تا با كشته شدن و اسارت اهل بیتش، گناهكاران را از عذاب دوزخ نجات دهد و در واقع فدای امت گنه كار شود؟!آیا غم انگیز و تأسف بار نیست كه خاطره‌های حیات‌آفرین دشت نینوا را كه بر كالبدهای اجتماعات فرو رفته در خواب غفلت و ملت‌های ستمدیده، روح آزادگی و زندگی می‌دمد و حوادثی كه در آن سرزمین عدل و آزادی واقع شد هریك عالی‌ترین درس عزت و فضیلت به جهان انسانیت می‌دهد، به صورت مبتذل و ذلت‌آوری یاد كنیم و به بهانه زبان حال از قول سالار شهیدان بخوانیم كه: شدم راضی كه زینب خوار گردد!؟ [81] .زبان حال امام باید منطبق با واقعیت و مطابق با شأن و شوكت آن وجود مقدس باشد. به همین دلیل فقهای شیعه نسبت دادن دروغ به شخص امام را گناه و مبطل روزه دانسته‌اند و از نظر برخی مراجع تقلید، جعل مطالب زائد و افزودن آن بر تاریخ زندگی معصومین و نسبت دادن آن به صاحب حكایت در داستان‌های معصومان، كذب و افترا و حرام است. البته اگر صحنه آرایی‌ها و ازدیادها از باب بیان حال و یا به صورت توضیح، شرح و بسط قصه و نمایش در تعزیه باشد، بدون آنكه مطالب زائدی در كنار اصل قصه جعل نمایند، اشكال ندارد. در تعزیه به تماشاگران چنین القا می‌گردد كه امامی كه شهادتش سبب لرزش كاخ ستمكاران در همیشه تاریخ شد، نفله گردید (از دستمان رفت) و باید برای نفله شدن امام سوگوار باشیم! در حالی كه امام حسین‌علیه السلام آرزوی شهادت می‌كرد و با جان خویش مكتب اسلام را احیا كرد و زنده نمودن نام و یادش در مراسم محرم برای این است كه پرتوهایی از آن خورشید فروزان، معنویت بر روح و ذهن و قلب آدمیان بتابد و اشك ریختن برای امامی كه حماسه آفرید و موجب اعتلا و عزت اسلام و مسلمین گردید، حاوی مفاهیمی ارزشمند و فضیلت آفرین است و سوگواری برای عظمت قیام حسینی و حماسه پر شكوه كربلا، نشانه‌ای از هماهنگی با برنامه عاشورا و پیروی از پیام رهبر این نهضت است و ارزش والایی دارد. اما گریستن برای كسی كه نفله شده و از دستمان رفته و دیگر از فرهنگ و معرفت بصیرت‌آفرین آن خبری نیست. نه تنها خاصیتی ندارد، بلكه موجب جمود، ركود و سكون اجتماع اسلام می‌گردد و محرومیت از شمس پر تابش عاشورا را به دنبال خواهد آورد. متفكر شهید مطهری در این بار گفته است: (غلطترین غلطها این است كه ما امام حسین‌علیه السلام را نفله شده حساب كنیم. امام حسین‌علیه السلام به عكس، به هر قطره خون خود یك دنیا ارزش داد. [آیا] كسی كه موج ایجاد كرد كه قرن‌ها پس از [شهادت] او، پایه‌های كاخ ستمگران را متزلزل كرد و از جا كند و حتی در قرون خود ما غالب حوادث داغ در محرم ایجاد می شود، خون او هدر رفته است؟! كسی كه میلیون‌ها نفر نمازخوان و روزه‌گیر و فداكار ساخت، هدر رفت]؟! [3] .عظمت معنوی و ملكوتی حضرت امام حسین‌علیه السلام و قرب و منزلتی كه آن بزرگوار در پیشگاه آفریدگار جهان دارد و مقام شفاعت عظمایی كه خداوند به آن حضرت در قیامت عنایت فرموده، قابل انكار نبوده و حقیقتی مسلم و اجتناب ناپذیر می‌باشد. تردیدی نیست كه آن چشمی كه بر اباعبداللَّه‌علیه السلام نگرید و آن دلی كه برای مصایب شهیدان كربلا نسوزد، چشم و دل بشری نمی‌باشد. اما این مطلب از آن سخن موهوم و باطل و بیهوده جداست كه امام حسین‌علیه السلام به شهادت رسید تا مردم دور هم جمع شوند و بر مصیبت او گریه كنند و بعد هم آمرزیده شوند! امام حسین‌علیه السلام كشتی نجات است، اما نه برای انسان‌هایی كه همچون فرزند حضرت نوح‌علیه السلام عمری را در نافرمانی و عصیان به سر می‌برده‌اند. امامی كه در آن شرایطِ بحرانی و ناگوار با آن همه مشكلات جنگ و دفاع، برای چند لحظه نبرد با اشقیا را قطع می‌كند تا با خدای خویش راز و نیاز كند و نمازش را اقامه نماید، چگونه راضی می‌شود كه كسی بجای انجام دادن عبادات و بجای آوردن فریضه‌های الهی و اجتناب از معاصی، برایش عزاداری كند و یا به اطمینان شفاعت و حمایت آن امام، واجب شرعی را انجام ندهد. گناه آن وقت بخشیده می‌شود كه روح آدمی با حماسه حسینی پیوند بخورد و علامت عفو الهی آن است كه دیگر دنبال آن گناه نرویم. اصولاً كسی كه فضیلت را دوست ندارد و با رفتار و اخلاقش رذایل را ترویج می‌كند و برای ارزش‌های مقدس احترامی قائل نمی‌باشد، نمی‌تواند ادعا كند كه مرید حضرت امام حسین‌علیه السلام است؛ چرا كه چنین انسانی با هدف و مقصدی كه سید شهیدان برای آن قیام كرد، خیلی فاصله دارد. این تصور كه می‌توان با یك سلام و تعارف امام معصوم را طرفدار خود نمود و با اعتماد به شفاعتش به امور خلاف روی آورد، به آن جهت است كه راهش را نشناخته‌ایم و در مكتب حسینی پرورش نیافته‌ایم. عظمت امام حسین‌علیه السلام بر پایه بندگی خداوند استوار است و پیروان و سوگوارانش هم از راه عبادت، ذكر و تقوا می‌توانند مرید او شوند؛ چنان كه حضرت امام باقرعلیه السلام فرموده اند: ما شیعتنا الا من اتقی اللَّه واطاعه؛ [4] شیعه و پیروان واقعی ما، كسی است كه از مخالفت با خداوند بپرهیزد و او را اطاعت كند.به همین دلیل علّامه سید محسن امین، تأكید می‌نماید كه در عزاداری‌ها باید از سیره ائمّه پیروی كرد و اگر آن بزرگواران تصریحی در این مورد نكرده‌اند، باید از شیوه‌ای منطقی و عاقلانه متابعت نمود. [5] مرحوم آیةاللَّه سیّد عبدالحسین شرف الدین عاملی، خاطرنشان می‌نماید: اگر رویدادهای ملال‌انگیز اهل بیت به صورت نمایش برگزار شود، اثر خوبی بر دل‌ها خواهد گذاشت، ولی این برنامه باید از روی اصول صحیح به اجرا درآید. [6] آیةاللَّه كاشف الغطاء نیز سوگواری به شكل شبیه‌خوانی را در صورتی كه درست برپا شود، بدون اشكال می‌دانست، ولی در ادامه افزوده است:سعی كنید عزاداری را از كارهایی كه با حزن و عزا جور درنمی‌آید، جدا كنید. زیرا عزاداری برای زنده ساختن فلسفه قیام امام حسین‌علیه السلام است، نه برای قصه‌گویی، نمایش و وقت‌گذرانی. بكوشید مراسم سوگواری را بدون نقطه ضعف برگزار كنید و مردم را به یاد خدا بیندازید و ایمان آنها را زیاد كنید. [7] .آیةاللَّه میرزا محمّدعلی شاه‌آبادی - استاد عرفان امام خمینی - كه به خاطر مبارزه با رضاخان در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در شهرستان ری تحصن كرده بود، وقتی مشاهده نمود در صحن مطهر امامزاده حمزه7 مراسم تعزیه‌خوانی با تحریفات و مضامین موهن برگزار می‌شود، مانع اجرای آن گردید و مجلس مذكور را به كانون وعظ و خطابه تبدیل نمود. [8] آیةاللَّه بروجردی نیز وقتی ملاحظه نمود شبیه‌خوانی‌های قم وضع نگران‌كننده‌ای دارند و توأم با بدعت و تحریف اجراشوند، دست‌اندركاران تعزیه را فراخواند و به آنان تأكید نمود شبیه‌خوانی با این شكل حرام است و باید یا اصلاح گردد و یا از برگزاری آنها با این روند مخرب اجتناب شود و اجازه نمی‌دادند عزاداری‌های آفت‌زده اجرا شود. [9] پیدایش برخی تحریفات معنوی و لفظی در عزاداری خصوصاً شبیه‌خوانی، موجب آن گردید كه شهید مطهری هشدارهای جدی در خصوص پالایش و پیرایش تعزیه، مطرح كند و خاطرنشان نماید:علما باید با عوامل پیدایش تحریف مبارزه كنند. جلو تبلیغات دشمنان را بگیرند. با اسطوره‌سازی‌ها مبارزه كنند. مثلاً كتاب لؤلؤ و مرجان حاجی نوری یك نوع قیام به وظیفه به نحو شایسته است كه این مرد بزرگ كرده است و ما امروز از نتیجه كار این مرد بزرگ استفاده می‌كنیم. علما باید فضایح و رسوایی دروغگویان را رسوا كنند. علما باید متن واقعی احادیث معتبر، سیمای واقعی شخصیت‌های بزرگ، متن واقعی حوادث تاریخی را در اختیار مردم بگذارند و به دروغ بودن دروغ‌ها اشاره و تصریح كنند ... . [10] .متأسفانه توصیه به حق شهید مطهری كمتر مورد توجه قرار گرفت و تعزیه‌خوانی‌ها به همان شكل قبلی و آمیخته به تحریف و مطالب غیر واقع و صحنه‌های موهن اجرا می‌شوند. از این جهت است كه علّامه سید مرتضی عسكری خطاب به علما یادآور شد: «باید قبول كنیم ما اهل علم در مورد برخی بدعت‌ها و تحریف‌ها پیرامون عزاداری اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام كوتاهی كرده‌ایم ... ». [11] .این نوشتار را با درج بخشی از بیانات امام خمینی‌رحمه الله در جمع گویندگان، وعاظ و خطبای مذهبی و اعضای انجمن اسلامی شهرداری تهران در تاریخ چهارم آبان ماه 1360 ش به پایان می‌آوریم:اینجا باید سخنی هم در خصوص عزاداری و مجالسی كه به نام حسین بن علی‌علیه السلام به پا می‌شود بگوییم. ما و هیچ یك از دینداران نمی‌گوییم كه با این اسم هر كس هر كاری می‌كند خوب است. چه بسا علمای بزرگ و دانشمندان، بسیاری از این كارها را ناروا دانسته و به نوبت خود از آن جلوگیری كردند. چنانچه همه می‌دانیم كه در بیست و چند سال پیش از این، عالم بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالكریم (حائری) [1276 - 1355 هجری]

### پاورقی

[1] عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 60.  
[2] كشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ص 185؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص 245؛ عقد الفرید، ج 2، ص 218؛ بحارالانوار، ج 78، ص 117 - 116؛ احقاق الحق، ج 11، ص 65؛ مناقب ابن شهرآشوب سروی مازندرانی، ج 4، ص 48.  
[3] سوره حجر، آیه 9.  
[4] صحیفه نور،ج8، ص 69، قیام عاشورا در كلام و بیان امام خمینی، ص 77.  
[5] نفس المهموم، محدث قمی، ص 290.  
[6] همان، ص 45؛ مقتل خوارزمی، ج1، ص 188؛ ملحقات احقاق الحق، ج11، ص 602.  
[7] مقتل خوارزمی، ج 1، ص 187.  
[8] همان، ص 177.  
[9] مستدرك الوسائل، محدث نوری، ج 2، ص 217.  
[10] اَدْمُع: یعنی اشكها (جمع دَمْع است).  
[11] بحارالانوار، طبع كمپانی، ج 14، ص 229.  
[12] اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص 56.  
[13] امالی، شیخ مفید، ص 370.  
[14] لؤلؤ و مرجان، محدث نوری، ص 3، به نقل از كامل الزیارات، ابن قولویه.  
[15] بحارالانوار، ج 44، ص 288.  
[16] امالی شیخ صدوق، مجلس هفدهم.  
[17] آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اكبر داناسرشت، ص 524 - 525.  
[18] المنتظم، ج 7، ص 15؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج 7، ص 49؛ حبیب السیر، خواندیر، ج 2، ص 154.  
[19] الكنی والالقاب، شیخ عباس قمی، ج 2، ص 430.  
[20] ر.ك: مقتل ابوبكر خوارزمی.  
[21] فصلنامه هنر، ش 2، زمستان61، بهار62، ص 159.  
[22] مقدمه كتاب روضةالشهدا، به تصحیح و مقابل حاج محمّد رمضانی، چاپ اسلامیه، تهران، ص 8.  
[23] تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ج 1، ص 247 - 245.  
[24] ر. ك: لؤلؤ و مرجان، محدث نوری.  
[25] حماسه حسینی، شهید مطهری، ج 1، ص 54 - 53.  
[26] همان، ص 55.  
[27] همان، ص 106.  
[28] تعزیه هنر بومی ایران، گردآورنده پیتر چلكووسكی، ترجمه داود حاتمی، ص 151 - 150.  
[29] سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شجاع الدین شفا، ص 123.  
[30] سفرنامه آدام اولئاریوس، ترجمه مهندس حسین كردبچه، ج 2، ص 488.  
[31] سفرنامه تاورینه، ترجمه ابوتراب حیدری، ص 414.  
[32] تعزیه، هنر بومی پیشرو ایران، ص 368.  
[33] فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی‌علیه السلام، شرف الدین عاملی، ترجمه علی صحت، ص 102.  
[34] سوره (ویژه تئاتر)، شماره 2و3، بهار71، مقاله تعزیه و تعزیه نامه‌ها، ص 58.  
[35] مقاله (پژوهشی در تعزیه و تعزیه‌خوانی) فصلنامه هنر، ش2، زمستان 61 - بهار62، ص 160.  
[36] تعزیه هنر بومی و پیشرو ایران، ص 153.  
[37] منظور وی ویلیام فرانكلین می‌باشد.  
[38] تعزیه هنر بومی ایران، ص 188 و192.  
[39] مقاله (پژوهشی در تعزیه و تعزیه‌خوانی)، همان، ص 162.  
[40] تعزیه هنر بومی ایران، ص 71.  
[41] ادبیات نمایش در ایران، جمشید ملك پور، ج 1، ص 213.  
[42] ر. ك: آثار ایران، آندره گدار - یدُگدار - ماكسیم سیرو و ...، ترجمه دكتر ابوالحسن سروقد مقدم، ج 2، ص 171 - 165.  
[43] مقاله (پژوهشی در تعزیه و تعزیه‌خوانی)، همان.  
[44] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص 188.  
[45] ر. ك: سفرنامه كارستن نیبور، ترجمه پرویز رجبی.  
[46] مشاهدات سفر از بنگال به ایران، ویلیام فرانكلین، ترجمه محسن جاویدان، ص 72.  
[47] موسیقی مذهبی، ج 1 موسیقی تعزیه)، حسن مشحون، مقدمه مؤلف.  
[48] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص 188.  
[49] تئاتر شرق، ترجمه جلال ستاری، مقاله میراث نمایشی مصر و عرب.  
[50] تحقیقات مربوط به ایران در فرایبورگ آلمان، هانس روبرت رویمر، ترجمه كیكاووس جهانداری، مجله راهنمای كتاب، بهمن و اسفند56، سال20، شماره11و12، ص 815.  
[51] تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه دكتر رضازاده شفق، ص 204.  
[52] ر. ك: تكیه دولت، دكتر مهدی فروغ، مجله هنر و مردم، شماره 29، اسفند43.  
[53] شرح زندگانی من، عبدالله مستوفی، ج 1، ص 288.  
[54] تعزیه تراژدی كهن جهان اسلام، بخش1، محمّدمهدی شهیدی، روزنامه همشهری، شماره 458.  
[55] سفرنامه كنت دوسرسی، ترجمه احسان شرقی.  
[56] سفرنامه اوژن فلاندن، ترجمه حسین نورصادقی.  
[57] این سفرنامه با ترجمه مهندس حسین كردبچه در ایران انتشار یافته است.  
[58] آدم‌ها و آیین‌ها در ایران (سفرنامه مادام كارلاسرنا)، ص 161 و 179.  
[59] سفرنامه خراسان و سیستان، كلنل چارلز ادوارد، ترجمه قدرت اللَّه روشنی - مهرداد رهبری، ص 135.  
[60] ر. ك: سفر در ایران، گاسپار درویل، ترجمه منوچهر اعتمادی مقدم، ص 140 - 139؛ ایران امروز )1907 - 1906م) اوژن اوبن، ترجمه علی اصغر سعیدی، ص 194 - 187؛ سفرنامه فرد ریچاردز، 1883م، ترجمه مهیندخت صبا، ص 177 - 171.  
[61] شرح زندگانی من، همان، ص 389.  
[62] تعزیه‌داری و شبیه‌خوانی از زمان دیلمیان تا امروز، سید محمّد محیط طباطبایی، روزنامه اطلاعات، شماره 14906.  
[63] روزنامه خاطرات، محمّدحسن خان اعتمادالسلطنه، ص 591.  
[64] از تعزیه‌نویسان مشهور عصر قاجاریه است كه به تاج الشعرا موسوم گشت. شرح حال وی در اغلب تذكره‌های این عصر دیده می‌شود. دیوان اشعاری دارد كه در سال 1319 هجری به اهتمام فرزند شاعرش میرزا اسماعیل ثابت انتشار یافت.  
[65] امیركبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، اكبر هاشمی رفسنجانی، ص 127 ،121 ،119 و 128.  
[66] تذكره گنج شایگان، میرزا طاهر دیباچه نگار اصفهانی (چاپ سنگی) ذیل شرح حال شهاب اصفهانی.  
[67] سوره، ویژه تئاتر، شماره2 و 3، بهار 71، ص 61 - 60.  
[68] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص 198.  
[69] تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج 6، ص 708.  
[70] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص 7.  
[71] مقاله «تعزیه و تعزیه‌خوانی»، مجله راهنمای كتاب، سال نوزدهم، شماره 6 - 4، تیر و شهریور1355.  
[72] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص 65.  
[73] همان، ص 165.  
[74] گفتگو با دكتر جابر عناصری، هفته نامه فرهنگ آفرینش، سال دوم، شماره57، ص 5.  
[75] مجله راهنمای كتاب، سال19، شماره 6 - 4، تیر و شهریور 1355، ص 409.  
[76] تاریخ اجتماعی ایران، ج 6، ص 708.  
[77] تعزیه هنر بومی پیشرو ایران، ص 59.  
[78] همان، ص 61 - 60.  
[79] ر. ك: نشریه پیام نو، شماره 9، تهران1324 ش، مقاله عبدالحسین نوشین.  
[80] حماسه حسینی، ج 1، ص 49.  
[81] ر. ك: درسی كه حسین به انسان‌ها آموخت. شهید سید عبدالكریم هاشمی‌نژاد، ص 392.  
[82] حماسه حسینی، ج 3، ص 84 - 83.  
[83] تحف‌العقول، ص 295.  
[84] ر. ك: التنزیه لاعمال الشیبه، تألیف شده به سال 1347 هجری )1307ش) كه در سال 1322ش توسط جلال آل احمد با عنوان عزاداری‌های نامشروع ترجمه وانتشار یافت.  
[85] ر. ك: المجالس الفاخرة فی ماتم العترة الطاهرة، سید عبدالحسین شرف الدین، مقدمه. ضمناً این مقدمه تحت عنوان فلسفه شهادت و عزاداری حسین بن علی‌علیه السلام با ترجمه علی صحت نشر یافته است.  
[86] كاشف‌الغطا سوره خشم، محمّدرضا سماك امانی، ص 72.  
[87] روایت فضیلت، مقاله نگارنده، مجله پاسدار اسلام، شماره 160، ص 41.  
[88] حماسه حسینی، ج 1، ص 185؛ اظهارات حسین انصاریان، روزنامه رسالت، شماره 2153.  
[89] همان، ج 3، ص 293.  
[90] روزنامه رسالت، 24 خرداد 73، شماره 2436.  
[91] قیام عاشورا در كلام و پیام امام خمینی‌رحمه الله، ص 92.

## 26. سیر تاریخی عزاداری تا دوره قاجاریه

### مشخصات كتاب

نویسنده : محمد صالح جوینی   
ناشر : محمد صالح جوینی

### چكیده

در این نوشتار، تاریخچه عزاداری امام حسین علیه السلام از مرحله پس از شهادت آن حضرت تا پایان دوران صفویه بررسی شده است.اولین كسانی كه به اقامه عزا پرداختند، اهل بیت امام حسین علیه السلام بودند و امامان پس از آن حضرت نیز به فراخور اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود مجالس عزا برپا كرده و شیعیان را بدین امر تشویق می‌نمودند.شیعیان در دوران غیبت، از هیچ تلاشی در این راه فروگذار ننموده، با شكل‌گیری دولت شیعی در قرن چهارم عزاداری شكل رسمی به خود گرفت و در سرزمین‌های تحت حاكمیت آل بویه و فاطمیان عزاداری به اشكال مختلف برگزار می‌شد. تلاش‌های گروه‌های شیعی در دوره‌های حاكمیت حاكمان غیر شیعی مانع از تعطیلی این مراسم شد و با روی كار آمدن صفویان این عزاداری مجدداً شكل رسمی به خود گرفت.كلیدواژه‌ها: قیام امام حسین علیه السلام، اهل بیت علیهم السلام، عزاداری، دولت‌های شیعی، آل بویه، فاطمیان، مغول، صفویه.عزاداری امام حسین علیه السلام، امروزه از باشكوه‌ترین آیین‌های مذهبیِ جهان است كه مورد توجّه اندیشمندان و روشنفكران، قرار گرفته است و پرسش‌هایی را در اذهان پدید آورده است؛ مانند چیستی ماهیت آن، خواستگاه و پیشینه تاریخی آن، ضرورت آن، هدف از برگزاری و آثار آن. ما در این نوشتار برآنیم كه به خواستگاه تاریخیِ آن به طور خلاصه بپردازیم.تاریخچه عزاداری امام حسین علیه السلام در چندین مرحله، قابل بررسی است:1. مرحله پس از شهادت آن حضرت تا كشته شدن قاتلان ایشان.2. مرحله تأسیس عزاداری به صورت آیین مذهبی از سوی ائمه علیهم السلام كه خود دارای مراحلی بود:الف - زمینه‌سازی برای پی ریزی سنّت و آیین عزاداری از سوی امام زین العابدین علیه السلام.ب - دوران تأسیس و پی ریزی اركانِ آن، در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام.ج - دوران تكمیل و توسعه آن در زمان امام كاظم و امام رضا علیهما السلام.3. مرحله پس از تأسیس تا زمان رسمیت یافتن.4. مرحله رسمی شدن عزاداری با تشكیل دولت‌های مقتدر شیعی در سده‌های چهار و پنج.5. مرحله خلأ دولت‌های مقتدر شیعی، سده‌های ششم تا دهم.6. مرحله صفویه، سده‌های دهم و یازدهم.7. مرحله پس از صفویه تا امروز.در این مقاله، تاریخ عزاداری تا پایان دوره صفویه، مورد بررسی قرار می‌گیرد.نكتهپیش از بررسی این مراحل، یادآور می‌شویم كه جریان شهادت امام حسین علیه السلام و قربانی شدن آن بزرگوار در راه دین، از چنان اهمّیت و ویژگی‌ای برخوردار بوده كه شخصیت‌های الهی و آسمانی را حتّی پیش از شهادتش، گریانده است. روایاتی نقل شده كه از گریه ابراهیم خلیل، [1] عیسی و حواریانش، [2] محمّد مصطفی صلی الله علیه وآله، [3] علیّ مرتضی علیه السلام [4] و فاطمه زهراعلیها السلام، [5] گزارش داده‌اند. امّا از آن‌جا كه در این بررسی تاریخی، به سیر طبیعی آیین عزاداری به عنوان پدیده‌ای تاریخی و اجتماعی، نظر داشتیم، به آنچه كه پس از شهادت ایشان، به صورت رفتار سوگواران، اتّفاق افتاده، پرداخته‌ایم.اكنون به بررسی این شش مرحله می‌پردازیم:

### مرحله پس از شهادت تا كشته شدن قاتلان ایشان

بر اساس سنّت رایج در بین جوامع بشری، به دنبال از دست دادن یك عزیز، وابستگان او به سوگواری می‌پردازند. خاندان و وابستگان معاصر امام حسین علیه السلام نیز از این پدیده مستثنی نبودند؛ بلكه به دلیل وابستگی آن حضرت به پیامبرصلی الله علیه وآله و جایگاه اجتماعی حضرت، سوگواری برای ایشان از گستره بیشتری برخوردار بود و به میان دیگر مردمان بخصوص صحابه و تابعین نیز كشیده شد؛ به گونه‌ای كه حتّی سال شهادت امام «سال اندوه (عامّ الحُزن)» نامیده شد. [6] .این گونه سوگواری‌ها - كه تا زمان كشته شدن قاتلان امام حسین علیه السلام ادامه داشت - [7] به جهت همانند بودن با سایر عزاداری‌ها و نداشتن شكل آیین مذهبی، سوگواری شخصی خاندان امام بوده است و با سوگواری آیینی آن، فرق دارد.لذا آنچه اهمّیت دارد، پس از این دوران است كه امامان علیهم السلام تلاش كردند تا سوگواری امام حسین علیه السلام به صورت آیین مذهبی درآید و در بین توده مردم راه یابد كه در مراحل دوم به بعد، به آنها خواهیم پرداخت.امّا گزارش‌های مرحله نخست عبارت‌اند از:1. عزاداری خاندان امام حسین علیه السلام در كنار قتلگاه ایشان، هنگام دیدن پیكرهای خونین امام و دیگر شهدا در غروب روز عاشورا. [8] .2. گریه كردن مردم كوفه هنگام دیدن خاندان امام علیه السلام به صورت اسیر و به هنگام شنیدن خطبه‌های این خاندان. [9] .3. اقامه ماتم در شام هنگام حضور اسیران اهل بیت علیهم السلام در مجلس و منزل یزید. [10] .4. اقامه ماتم بر سر قبر امام علیه السلام در وقت بازگشت از شام در راه مدینه. [11] .5. ماتم مردم مدینه، زمان شنیدن گریه‌های امّ سلمه [12] كه در عالم رؤیا از شهادت امام علیه السلام باخبر شده بود. [13] .6. عزاداری امّ سلمه [14] و مردم مدینه، در پی اعلام رسمی خبر شهادت امام علیه السلام از سوی حكومت. [15] .7. اقامه ماتم از سوی خاندان بنی هاشم، [16] مانند به سوگ نشستن ابن عبّاس و محمّد بن حنفیه [17] و ماتم برای دختران عقیل [18] و زنان بنی هاشم. [19] .8. عزاداری مردم مدینه به هنگام بازگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه. [20] .9. مرثیه‌سرایی و سوگواری همسران امام علیه السلام. [21] .10. سوگواری امّ البنین همسر امیر المؤمنین برای فرزندان شهیدش در بقیع. [22] .11. گریه و زاری و ماتم سراییِ همه روزه خاندان عبد المطلّب، در سالی كه امام علیه السلام به شهادت رسید و در سال‌روز شهادت امام به مدت سه سال [23] . در مدینه، برای امام [24] و شركت برخی از صحابه و تابعین در این مجالس. [25] .12. ماتم نگه داشتن اهل بیت علیهم السلام تا زمان رسیدن خبر مرگ ابن زیاد. [26] .13. پوشیدن لباس عزا از سوی اهل بیت علیهم السلام. [27] .14. گریه و اندوه برخی از صحابه و تابعین برای امام حسین علیه السلام. [28] .15.گریه و زاری توّابین بر سر مزار امام علیه السلام به هنگام حركت به سوی نبرد با شامیان. [29] .

### تأسیس عزاداری به صورت آیینی مذهبی كه خود در سه مرحله به وجود آمده است

#### زمینه سازی برای پی ریزی سنت و آیین عزاداری

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام در مدینه ساكن شدند و از هر فرصتی برای یادآوری ماجرای كربلا استفاده كردند تا جایی كه هرگاه می‌خواستند آب بیاشامند، گریه می‌كردند و یاد شهدای كربلا را زنده می‌داشتند. [30] .گریه‌های فراوان ایشان، مشهود اطرافیان و مردم مدینه بود و حتّی از ایشان خواسته شد به خاطر سلامتی خودشان هم كه شده، كمتر گریه كنند. ایشان با اشاره به عمق فاجعه كربلا و جایگاه و موقعیت اشخاصِ به شهادت رسیده در كربلا، گریه برای آنها را امری منطقی و لازم و شایسته می‌دانستند و این كار را تا پایان عمر، یعنی سال‌ها پس از به قتل رسیدن ابن زیاد و قاتلان امام حسین علیه السلام، ادامه دادند. [31] نیز علاوه بر خود، دیگران را نیز برای گریه بر امام علیه السلام ترغیب می‌كردند و آن را مایه نجات از عذاب الهی و قرار گرفتن در دایره امن الهی و وارد شدن در بهشت می‌دانستند. [32] .با توجّه به این كه این شیوه امام سجاد علیه السلام تا پایان عمر ادامه یافت و ایشان دست‌كم در دهه آخر عمر (شهادت حضرت در سال 94 بوده) خود دارای پایگاه اجتماعی بالایی بودند و حركات ایشان تأثیرگذار بود، می‌توان این مقطع از تاریخ زندگی ایشان را، زمان زمینه‌سازی برای پی‌ریزی سنّت عزاداری امام حسین علیه السلام دانست. [33] .

### دوران امام باقر و امام صادق، تأسیس و پی ریزی اركان عزاداری

#### عصر امام باقر

در آغاز دوران امامت امام باقر علیه السلام، حدود سه دهه از واقعه كربلا گذشته بود و نسلی جدید - كه از آن دوران، چیزی به یاد نداشت - وارد عرصه اجتماع شده بود. در این سی سال، قیام‌ها و وقایع تلخ دیگری نیز اتّفاق افتاد. مثل: قیام توّابین، قیام زبیر، قیام مختار، قیام مردم مدینه و واقعه حرّه كه همگی آنها در نهایت، با شكست همراه بود و در سركوب آنها بنی امیّه از هر نوع قساوت نسبت به قیام‌كنندگان و بی‌حرمتی به دو حرم مقدّس مكّه و مدینه، دریغ نورزیدند. گذشت زمان، وقایع تلخ دیگر پس از عاشورا و كشتار قاتلان امام حسین علیه السلام از سوی مختار، مانع از آن نشدند كه امام باقر علیه السلام واقعه عاشورا را به فراموشی بسپارند؛ بلكه همچون پدر گرامی خود درصدد بودند از فرصت‌های به وجود آمده برای احیای نام سیّدالشهدا علیه السلام و زنده نگه داشتن فاجعه كربلا و مصیبت امام علیه السلام استفاده كنند و این به معنای تلاش برای آیینی كردن عزاداری امام علیه السلام است.از آن‌جا كه در زمان ایشان، مردم نسبت به خاندان علوی شناخت بیشتری پیدا كرده بودند، ایشان از جایگاه اجتماعی بالایی برخوردار شدند و مرجعیت علمی و دینی برای جویندگان دانش‌های دینی یافتند. لذا، حوزه نفوذ كلام و گستره تأثیرگذاری ایشان از پدر گرامی‌شان افزون‌تر بود. از این رو، شاهد تلاش بیشتری از سوی ایشان در پی ریزی آیین عزاداری در مذهب تشیّع هستیم. در این زمینه، علاوه بر نقل گفتارِ شاهد ماجرای كربلا یعنی امام سجاد علیه السلام در فضیلت گریه بر امام حسین علیه السلام، [34] در منزل خود نیز مجلس مرثیه‌خوانی تشكیل می‌دادند و مرثیه‌سرایان را تشویق می‌كردند [35] و شیعیان را نیز به تشكیل مجلس عزا در منازل خود، ترغیب می‌كردند. البته این كار را با رعایت احتیاط می‌كردند تا از برخورد حكومت با آنها در امان باشند. [36] .در آن دوران، كه بنی امیّه بر شیعیان و علویان سخت می‌گرفتند، اقامه عزا بیش از این مقدار ممكن نبود و امام از شیعیان می‌خواستند تا آن‌جا كه مقدور آنان است، برای سید الشهدا عزاداری كنند.بنابر این در زمان ایشان، تشكیل مجلس عزاداری در منازل - مقداری كه در توان شیعیان بود - بنیان‌گذاری شد و حتّی ادب تعزیت گفتن به یكدیگر در این مجالس بیان شد [37] (روایت مالك جهنی). و شاعران توانا، به مرثیه‌سرایی برای امام حسین علیه السلام تشویق شدند [38] (روایت كمیت). و برای نخستین بار، تعطیل كردن روز عاشورا و روز عزا دانستن آن درخواست شد. [39] از همه اینها مهم‌تر توجّه دادن شیعیان به این نكته است كه عزاداری سیّدالشهدا در دنیا به دین آنها یاری می‌رساند و در آخرت، موجب هم‌جواری با پیامبر خدا می‌شود. [40] .

#### عصر امام صادق‌

دوران امامت آن حضرت، با گذشت نیم قرن از شهادت سیّدالشهدا آغاز شد. در زمان ایشان شمار شیعیان و شخصیت‌های علمی شیعه، رو به فزونی نهاد و این امر، باعث بالا رفتن آمار مراجعات به امام شد. از طرف دیگر دولت بنی امیّه دوران انحطاط و ضعف خود را می‌گذرانْد تا آن كه سقوط كرد و دولت جدید عبّاسی شكل گرفت؛ از این رو، ایشان و شیعیان از آزادی‌های بیشتری برخوردار شدند و فرصتی فراهم شد تا امام، اصول و قالب كلّی عزاداری را برای شیعیان تبیین كند. آنچه از گفتار و رفتار حضرت، در این باره به ما رسیده، ترسیم كننده ساختار كلّی عزاداری است كه می‌تواند در كنار تلاش‌های تكمیلی امام كاظم و امام رضا علیهما السلام، معیار سنجش رفتارهای آیینی، در امر عزاداری قرار گیرد. این موارد عبارت‌اند از:- توصیه به اصل گریستن بر امام حسین علیه السلام و گریاندن دیگران. [41] .- تشكیل مجالس عزاداری در فرصت‌ها و زمان‌های مختلف. [42] .- توصیه به یادآوری مصائب امام حسین علیه السلام (حدیث مسمع كردین). [43] .- توصیه به یادآوری مصائب امام علیه السلام به هنگام نوشیدن آب. [44] .- تشویق شاعران به استفاده از هنر شعر خود، در مرثیه‌سرایی برای امام حسین علیه السلام. [45] .- درخواست از مرثیه‌سرا برای خواندن مرثیه در منزل. [46] .- درخواست از مرثیه‌سرا برای خواندن مرثیه به صورت حزین و تأثرانگیز. [47] .- درخواست از خانواده برای نشستن در مجلس مرثیه‌خوانی. [48] .- تشویق به گریه و زاری و مرثیه‌سرایی بر سر مزار آن حضرت، و تأیید و تشویق و دعا در حقّ كسانی كه چنین می‌كنند. [49] .در مورد روز عاشورا نیز حضرت عنایت ویژه‌ای به عزاداری در آن داشته‌اند و موارد ذیل از ایشان به ما رسیده است:- توصیه به حضور بر سر مزار. [50] .- توجّه دادن به عظیم بودن مصیبت روز عاشورا و اهمّیت این روز و لزوم بزرگداشت آن. [51] .- خودداری از لذایذ در این روز و امساك [پرهیز از خوردن غذا و آب] تا غروب. [52] .- توصیه به داشتن پوشش عزا همانند مصیبت‌دیدگان. [53] .- توصیه به تصوّر و تجسّم حادثه عاشورا در ذهن. [54] .- توصیه به عزاداری در این روز حتّی به صورت فردی. [55] .

### مرحله تكمیل و توسعه عزاداری در زمان امام كاظم و امام رضا

#### اشاره

در این دوران تا حدودی لزوم یادكرد مصیبت حضرت در زمان‌های مختلف و لزوم بزرگداشت و عزاداری روز عاشورا برای شیعیان، مشخّص شده بود و زمینه، برای گسترش و تكمیل آن فراهم بود. اینك به بحث درباره این مرحله می‌پردازیم.

#### دوران امام كاظم‌

امام كاظم علیه السلام از طرفی همچون پدر گرامی‌شان مرثیه‌سرایان و مرثیه‌خوانان را تشویق كردند [56] و از سوی دیگر با آشكار كردن حزن خود از اوّل محرّم تا روز عاشورا، عزاداری دهه محرّم را پایه‌گذاری نمودند. [57] .ایشان در حقیقت ادب عزاداری روز عاشورا را برای شیعیان ترسیم نمودند، بدین معنا كه آنان باید به استقبال روز عاشورا بروند و از نُه روز قبل به این مهم توجّه داشته باشند تا این كه روز عاشورا عزاداری در حدّ عالی و مطلوب و در اوج خود برگزار شود.با این حال، چون این دوران مصادف بود با بازگشت شرایط خفقان برای امام كاظم علیه السلام و شیعیان، كه حتّی به زندانی شدن حضرت نیز انجامید، روایات رسیده از ایشان، در این زمینه زیاد نیست؛ ولی شرایط با گذشته، تفاوت‌هایی داشت. در این زمان شخصیت‌های علمی شیعیِ بسیاری تربیت شده بودند كه در مناطق مختلف دارای موقعیت و نفوذ بودند و در اداره جامعه شیعی از طریق ساز و كار ارتباطی با وكلای امامان، نقش بسیار مهمی ایفا می‌كردند. طبعاً در امر عزاداری نیز، كارهایی انجام می‌دادند كه به دلیل مخفی‌كاری و پراكندگی شیعیان در كتب تاریخی انعكاس نیافته است.بهترین دلیل بر این مطلب، مرثیه‌سرایی كسانی چون دعبل خزاعی در دوران امام رضا علیه السلام و دوران پس از مرگ هارون است و گسترش و شهرت مردمی آن است كه نشان از وجود بستر و فضای آماده و مناسب برای این گونه مراثی دارد. این شرایط، نتیجه تلاش امامان پیشین و ساز و كار یاد شده در بین شیعیان است.

#### دوران امام رضا

##### اشاره

تلاش‌های امام رضا علیه السلام را می‌توان به دو دسته تقسیم كرد:

##### تلاش برای تحكیم آموزه‌های امامان پیشین

اهمّیت روز عاشورا و لزوم بزرگداشت آن، تكریم مرثیه‌سرایان و مرثیه‌خوانان، از سوی باقرین علیهما السلام برای شیعیان تبیین شده بود؛ امّا ایشان باز هم لازم می‌دیدند برای تحكیم این آموزه‌ها وتبدیل شدن آنها به آیینی استوار، بر آنها تأكید بورزند. در همین جهت است كه شاهد توجّه و احترام فراوان امام علیه السلام به مرثیه‌سرای معروف آن دوران، جناب دعبل خزاعی هستیم. قصیده طولانی او در رثای اهل بیت پیامبر علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام است. گزارش‌های گوناگونی از این مرثیه‌خوانی به دست ما رسیده كه برخی از آنها حاكی است امام پس از شنیدن ابیات مربوط به حادثه كربلا، به گریه افتادند و در پایان از وی تجلیل كردند و هدایایی به وی بخشیدند.گفتنی است خوانده شدن چنین مرثیه‌ای در جلسه‌ای عمومی و نزد مأمون خلیفه عباسی، نشانگر فراهم شدن زمینه گسترش عزاداری (از نوع مرثیه‌خوانی و گریه) است.از سوی دیگر، شاهدیم، امام رضا علیه السلام همانند امامان پیشین، عظمت مصیبت روز عاشورا را یادآور می‌شوند و شیعیان را تشویق می‌كنند كه این روز را تعطیل نمایند. [58] .نمونه‌های دیگری از تلاش ایشان برای زنده ماندن یاد امام حسین علیه السلام در روایات آمده است.- نقل گریه حضرت ابراهیم علیه السلام بر سالار شهیدان و این كه «ذبح عظیم» در آیه «وَ فَدَیْنَهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ»، [59] امام حسین علیه السلام است. [60] .- گریه امام رضا علیه السلام پس از دریافت تربت از هدیه كننده آن. [61] .

##### تلاش برای گسترش

تشویق و توصیه به یادآوری مصیبت اهل بیت علیهم السلام به گونه‌ای كه هم خود بگرید و هم دیگران را بگریاند. [62] .- توصیه به یاد مصیبت حضرت و گریه بر ایشان در امور (پیش‌آمدهای) گریه‌آور، به خاطر عمق فاجعه كربلا و شایستگی شهدای آن. [63] .این سفارش امام باعث گسترش ذكر مصیبت امام حسین علیه السلام به حوزه اندوه‌ها و سوگ‌های شخصی شد و این می‌تواند خواستگاه سنّت رایج بین شیعیان در سوگواری‌ها و مراسم ختم درگذشتگان آنها باشد كه معمولاً سخنران یا مداح به سخن می‌پردازد و یادی از مصیبت امام حسین علیه السلام می‌كند.- توجّه دادن به اهمّیت ماه محرّم، كه در آن دو گونه حرمت الهی شكسته شد؛ یعنی حرمت ماه حرام و حرمت پیامبرصلی الله علیه وآله. [64] .- تأكید بر سیره عملی پدر بزرگوارشان در سوگوار بودن از اوّل محرّم تا روز عاشورا كه خود تلاشی است در جهت گسترش سوگواری از روز عاشورا به ده روز اوّل محرّم. [65] .این دو مورد اخیر، در گسترش حال و هوای سوگواری از روز عاشورا به دهه اوّل محرّم و اهمّیت پیدا كردن ماه محرّم در نزد شیعیان، تأثیرگذار بوده و فرهنگ سوگ دهه محرّم و حرمت‌گذاری به ماه محرّم را، در سده‌های بعد، ایجاد كرده و تا دوران معاصر، تداوم یافته است.پایان دوران امام كاظم و امام رضا علیهما السلام و مشخّص شدن ساختار كلّی عزاداریگفتار و كردار امامان بعد از امام حسین علیه السلام تا امام رضا علیه السلام، موارد ذیل را برای عزاداری امام حسین علیه السلام ترسیم نمود:- توجّه به این كه گریه بر امام و ذكر مصیبت ایشان، دین الهی را یاری می‌سازد. [66] .- داشتن برنامه جهت یادكرد مصیبت امام حسین علیه السلام حتّی به صورت فردی (حدیث مسمع كردین). [67] .- آداب یاد كردن آن حضرت. [68] .- یاد مصیبت ایشان به هنگام نوشیدن آب. [69] .- گریستن بر مصائب حضرت هر چند به اندازه یك قطره و ارزشمندی آن. [70] .- گریاندن دیگران در مصیبت حضرت و ارزش اخروی آن. [71] .- ارزشمند بودن «حالت گریه» در هنگام ذكر مصیبت حضرت. [72] .- ارزشمندی متأثّر بودن تمام روزی كه در آن ذكر مصیبت شده. [73] .- سفارش به استفاده از شعر در بیان مصیبت و گریاندن دیگران. [74] .- تشكیل مجالس خانگی ذكر مصیبت.- حضور بانوان در این گونه مجالس.- ادب مجالس ذكر مصیبت و تعزیت گفتن حاضران به یكدیگر.- مرثیه‌خوانی برای حضرت به صورت حزین و تأثّرانگیز.- جایز بودن جزع بر ایشان و بهره‌مند شدن از پاداش اخروی.- جواز و شایستگی لطم خدود [گونه خراشیدن] و شقّ جیوب [گریبان چاك كردن [14] [كه از انواع جزع است. [15] .- اولویت گریه بر امام حسین علیه السلام در مواردی كه برای انسان امر گریه‌آوری پیش می‌آید. [16] .- حضور بر سر مزار آن حضرت و مرثیه‌سرایی در آن‌جا و گریه برای آن حضرت در زمان‌های مختلف. [17] .روز عاشورابرای روز عاشورا نیز مواردی از سیره و گفتار ائمه را در دست داریم كه چگونگی اقامه عزا در سال‌روز این حادثه را برای ما تبیین می‌كند، این موارد عبارت‌اند از:- اهمّیت دادن به ماه محرّم.- با آغاز محرّم به استقبال روز عاشورا رفتن با حزن و اندوه.- به اوج رسیدن اندوه و سوگواری در روز عاشورا.- اهمّیت دادن ویژه، به این روز به جهت آن كه عظیم‌ترین مصیبت اتّفاق افتاده است.- روز مصیبت و اندوه دانستن این روز.- حاضر شدن بر سر مزار حضرت در كربلا در صورت امكان.- آغاز این روز با سلام بر امام و لعن قاتلان و نماز برای آن حضرت و سپس گریه و اقامه ماتم در منازل و اظهار جزع و گریه و زاری، به صورت جمعی در صورتی كه امكان حضور بر سر مزار نیست. [18] .- تعطیل كردن این روز. [19] .- تشكیل مجلس عزا در منزل و گریه اهل مجلس.- به یاد مصیبت امام بودن حتّی به صورت فردی.- تجسّم حادثه عاشورا در ذهن.- همانند شدن به صاحبان عزا از جهت پوشش.- خودداری از لذایذ و آشامیدن و خوردن تا به هنگام غروب و سپس تغذیه با غذای اهل مصیبت.

### دوران پس از تأسیس تا زمان رسمی شدن آن در نیمه سده چهارم

امام جواد علیه السلام در كودكی در سال 203 قمری به امامت رسید؛ در آن دوران، كه دستگاه خلافت با بهره‌گیری از تجربه نظارت دائمی بر ائمه كه با دعوت مأمون از امام رضا علیه السلام به مرو آغاز شده بود، سعی داشت ارتباط شیعیان با امام علیه السلام را قطع نماید. از طرف دیگر امام باقر، امام صادق، امام كاظم و امام رضا علیهم السلام از فرصت‌های دوران خود به خوبی استفاده كرده بودند و آنچه در نزد ایشان، اساسی و لازم و قابل انتقال بود، به شیعیان منتقل كرده بودند.شیعیان نیز از نظر جمعیتی و سازماندهی، با گذشته فرق می‌كردند؛ به گونه‌ای كه می‌توانستند شرایط جدید را پشت سر بگذارند و با استفاده از محضر عالمانی كه ائمه علیهم السلام تربیت كرده بودند، به حیات مذهبی خود ادامه دهند. در چنین شرایطی كه، هم ارتباط با امام كمتر شده بود و هم مراجعه شیعیان به علما طبیعی و رایج شده بود، بدیهی است كه كلام و سیره این امامان كمتر گزارش شود. خصوصاً در مسائل مربوط به عزاداری كه در دوران امثال متوكّل، انتظاری دور از واقع می‌نماید.با این حال، به نظر می‌رسد با توجّه به شخصیتی كه شیعیان در اثر تربیت امامان پیشین یافته بودند، در منازل و محافل خصوصی، عزاداری برپا می‌كردند. دست‌كم به همان شكلی كه در منازل امام باقر و امام صادق علیهما السلام و برخی شیعیان هم‌عصر آن دو امام انجام می‌گرفت؛ ولی به دلیل مخفی‌كاری و فاصله داشتن از نهادهای رسمی و حكومتی، توسّط مورّخان گزارش نشده است.نفوذ تشیّع از نوع مذهبی با گرایش‌های دوازده امامی، زیدی و اسماعیلی و از نوع گرایش حبّی - كه صرفاً دوستدار ائمه و خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله بود - قدرت بالقوه‌ای در متن جامعه اسلامی آن روز، به نفع گرایش شیعی ایجاد كرد. این امر، گروهی را بدین باور رساند كه زمینه برای به بار نشستن قیام‌های شیعی فراهم شده، بدین جهت قیام‌هایی صورت گرفت و حتّی سادات حسنی - با گرایش تشیّع زیدی - توانستند در محدوده طبرستان، حكومتی تشكیل دهند (سال 250 هم‌زمان با امامت امام حسن عسكری علیه السلام). هر چند گزارش‌هایی از عزاداری در حكومت علویان طبرستان نیافتیم، ولی این امر، حاكی از گسترش تشیّع و حتّی قدرت یافتن آن دارد. از این رو، نمی‌توان این دوران را خالی از عزاداری دانست، بخصوص در برخی مناطق شیعه نشین كه از مركز خلافت نیز دور بودند؛ مثل: قم، ری، یمن و بخش‌هایی از شمال آفریقا كه در آنها شیعیان حضور داشتند.گزارش‌هایی كه درباره اقدامات منتصر عباسی در سال 248 پس از مرگ پدرش متوكّل، به دست ما رسیده، حاكی است كه وی از مردم خواسته همچون گذشته به زیارت كربلا بروند. [75] وی حتّی دستور داد مرقد امام حسین علیه السلام را دوباره بسازند. [76] از سوی دیگر، آزار رساندن به شیعیان را ممنوع كرد. [77] پس از وی نیز هر چند، گاه سخت‌گیری‌هایی بوده (مانند دوران سلطه حنابله بر بغداد، پیش از به قدرت رسیدن آل بویه)؛ [78] امّا خلفای دیگر هرگز همانند متوكّل نبودند و مزاحمت آن‌گونه برای زائران حسینی ایجاد نكردند و شیعیان به زیارت می‌رفتند؛ خصوصاً در روزهای عاشورا، عرفه و نیمه شعبان. زیارت بر سر مزار نیز معمولاً با گریه و زاری و مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری همراه بوده و این محل، مكانی همیشگی برای عزاداری امام حسین علیه السلام به شمار می‌آمده است.در مورد عصر غیبت صغری نیز متونی در دست داریم كه به گریه و زاری مردم بر سر قبر امام علیه السلام و عزاداری به صورت مرثیه‌خوانی در این دوران دلالت دارند. ابن اثیر در حوادث سال‌های پایانی قرن سوم (سال 296 هجری)، از حضور شیعیان بر سر مزار و گریه و زاری برای امام علیه السلام گزارشی دارد كه در آن حال، یك یمنی شیعی را دیده است. [79] .قاضی ابو علی المحسن بن علی تنوخی (م 384ق) نیز در نشوار المحاضرة نقل كرده كه یك نوحه‌گر به نام «ابن اصدق» در زمان تسلّط حنابله بر بغداد، به نوحه‌گری برای امام حسین علیه السلام اشتغال داشته است و راوی ماجرا، برای این كه او را جهت سفارش مرثیه‌خوانی ببیند، شب نیمه شعبان - كه شیعیان بر سر مزار حاضر می‌شدند - به دنبال وی می‌گردد و او را بر سر مزار می‌یابد؛ با آن كه حاضر شدن بر سر مزار خطرناك بوده، وی آن شب را به نوحه‌گری گذرانده و حاضران گریسته‌اند. [80] .گزارش دیگری نیز از اواخر دوره غیبت صغری داریم كه «بربهاری» [81] رییس حنابله بغداد (م 329ق) دستور قتل نوحه‌گری به نام «خلب» را داد كه در منازل به‌طور مخفیانه برای امام حسین علیه السلام نوحه‌گری می‌كرد. [82] .ابن حجر در لسان المیزان در بیان زندگی‌نامه یك شاعر شیعی (الناشئ الصغیر ابو الحسن الحلا علی بن عبد اللَّه متولد 271) از مرثیه‌خوانی با اشعار او در سال 346هجری گزارش كرده كه در آن، خود وی و مردم پیرامون او تا ظهر آن روز به گریه و زاری پرداخته‌اند. [83] .این گزارش‌ها حكایت از آن دارد كه شیعیان، در حدّ توان خود از گریه و زاری و عزاداری امام حسین علیه السلام غافل نمی‌شدند و از هر فرصتی برای علنی كردن آن، استفاده می‌كردند.گزارشی دیگر از مصر، مؤید این نظر است و آن، به عزاداری مردم این سامان بر سر قبر امام‌زادگان (امّ كلثوم و نفیسه) در روز عاشورا، در دوران سلطه حكومت‌های سنّی اخشید و كافور (سال‌های 358 - 323هجری) مربوط است. تا آن‌جا كه كافور، برای جلوگیری از حضور عزاداران حسینی بر سر این دو مزار، در صحرا (مسیر عبور عزاداران) مأمور گذاشته بود. [84] .به نظر می‌رسد اگر دوران رسمی شدن عزاداری در بغداد و مصر پیش نمی‌آمد، مورّخان همین گزارش‌ها را نیز، انعكاس نمی‌دادند. وقتی دولت‌های شیعی تشكیل شدند، نهادهای رسمی را در اختیار گرفتند و مورّخان ناچار از گزارش احوال آنان شدند كه یكی از موارد عزاداری بود و پیرو آن، عزاداری‌های پیشین نیز مورد توجّه قرار گرفت و گزارش شد.

### دوران رسمی شدن عزاداری با تشكیل دولت‌های شیعی در سده‌های چهارم و پنجم

#### اشاره

رسمی شدن عزاداری مربوط به دورانی است كه حكومت‌های شیعی در دنیای اسلام شكل گرفتند. با آغاز سده چهارم، دولت آل بویه [85] در ایران و دولت فاطمیان در شمال آفریقا [86] پدید آمدند و به مرور به قلمرو خود افزودند. در نیمه دوم این سده، ایران (بجز مناطق شرقی) و مركز عراق در اختیار دولت آل بویه و شمال شرق آفریقا، مصر، شام و فلسطین نیز در اختیار دولت فاطمی قرار گرفت.دوران رسمیت، از سال 352ق آغاز می‌گردد كه در آن معز الدوله دیلمی حاكم بویهی بغداد، طیّ فرمانی از مردم خواست در روز عاشورا در معابر حاضر شوند و به عزاداری برای امام حسین علیه السلام بپردازند. [87] یك دهه بعد، دولت فاطمیان در مصر نیز عزاداری امام حسین علیه السلام را رسمی كرد. [88] بجز این دو دولت - كه قلمرو وسیعی از جهان اسلام را در اختیار داشتند، دولت‌های دیگری نیز، دارای گرایش شیعی بودند؛ ولی گزارش‌های عزاداری از سرزمین آنها، به دست ما نرسیده؛ امّا كسانی چون ابو ریحان بیرونی (م بعد از 403ق) [89] و عبد الجبار معتزلی [90] به طور كلی به وجود عزاداری در شهرهای بزرگ دنیای اسلام؛ در دوران حكومت‌های شیعی در سده چهار و پنج اشاره دارند.

#### عزاداری در بغداد

پس از آن كه در سال 352 هجری فرمان عزاداری علنی از سوی معز الدوله صادر شد، این امر به صورت آیین و سنّت سالانه در آمد و هر ساله در روز عاشورا شیعیان به خیابان‌ها و بازار می‌آمدند و به عزاداری می‌پرداختند. [91] .این امر بر جامعه اهل سنّت بغداد - كه ساكن مركز خلافت بودند -، گران می‌آمد و گاهی به درگیری آنان با شیعیان منجر می‌شد [92] و به مرور كه دولت بویهی رو به ضعف گرایید، مخالفت‌های خود را بیشتر كردند كه پیامد آن، درگیری‌های شدید بین سنّیان و شیعیان در این روز بود تا آن‌جا كه در بازگرداندن نظم و آرامش، از دولت نیز كاری ساخته نبود.بدین جهت بود كه در دهه‌های آخر حكومت آل بویه - كه وزیران آنها بر بغداد حكم می‌راندند -، برخی وزرا به دلیل رعایت نظم و حفظ خون‌ها، از شیعیان می‌خواستند از عزاداری خودداری كنند و حتّی در برخی سال‌ها نیز آن را تعطیل كردند. [93] گزارش‌های مفصّل این كشمكش‌ها در كتب تاریخی، مثل المنتظم ابن جوزی (جلد پانزدهم) آمده است. با وجود تمام این مشكلات، عزاداری تا سقوط آل بویه در بغداد، ادامه یافت و با روی كار آمدن دولت متعصّب سنّی سلجوقی در سال 447 هجری ابراز و اظهار تمام شعائر شیعی و از آن جمله عزاداری ممنوع شد. با این حال، گزارشی داریم از یك دهه پس از سقوط آل بویه، كه شیعیان بغداد به بهانه روز عاشورای 458 هجری به عزاداری پرداخته‌اند و این تأیید كننده همان حركت كلّی شیعیان در طول تاریخ است كه هر گاه می‌توانستند، عزاداری خود را علنی می‌كردند و از فرصت‌های پیش آمده استفاده می‌كردند. [94] .شیخ مفید عالم بزرگ شیعی این دوران - كه در تدوین و شكل‌گیری باورهای شیعی دوره غیبت، سهم بزرگی بر شیعیان دارد - درباره روز عاشورا می‌نویسد: در این روز، اندوه خاندان پیامبر و شیعیان تازه می‌شود و بر شیعیان است كه به پیروی از فرمایش امامان از لذّت‌ها دوری كنند؛ آیین سوگواری به‌جای آورند و در خوردن و آشامیدن به مانند مصیبت دیدگان رفتار كنند. [95] .

#### عزاداری در مصر

همان‌گونه كه گفتیم پیش از استیلای فاطمیان بر مصر، گروهی از شیعیان این دیار بر اساس سنّت موجود در بین آنها، روز عاشورا بر سر قبر دو امام‌زاده «امّ كلثوم» و «نفیسه» حاضر می‌شدند و به عزاداری می‌پرداختند.با تصرّف مصر از سوی دولت شیعی فاطمیان، آنان بدین مراسم رسمیت بخشیدند و از آن پس، این مراسم با تشریفات خاصّ حكومتی اجرا می‌شد [96] كه در گزارش‌های مورّخان انعكاس پیدا كرده است. [97] در این دولت نیز گاه بنا به دلایلی، عزاداری به تعطیلی كشانده می‌شد؛ ولی به طور كلّی تا سقوط فاطمیان در سال 567 هجری [98] ادامه یافت.در مصر، با روی كار آمدن دولت ایّوبی به جای فاطمیان، تلاش‌های فراوانی برای از بین بردن فرهنگ تشیّع انجام گرفت. [99] بدین جهت انتظار گزارش‌های عزاداری از شیعیان انتظار بجایی نیست؛ امّا در مناطق شام و حلب و شمال عراق هنوز شیعیان حضور داشتند و در فرصت‌هایی كه پیش می‌آمد، سعی می‌كردند شعائر خود را اظهار كنند. مثلاً وقتی سلطان ایّوبی برای سركوبی حاكم سركش حلب به آن‌جا لشكر كشید، حاكم از مردم كمك خواست و شیعیان كمك خود را مشروط به اظهار شعائر خود از آن جمله بانگ «حیّ علی خیر العمل» در مسجد جامع شدند و حاكم نیز پذیرفت.هر چند كه پس از روی كار آمدن ایّوبیان در مصر، با شعائر شیعی به سختی مبارزه شد و طبیعتاً نباید انتظار ماندگاری عزاداری‌های عاشورای حسینی را در آن دیار داشت. امّا از برخی قراین چنین بر می‌آید كه علقه مردمی به امام حسین علیه السلام و امام‌زادگانی چون «نفیسه» در مصر، باقی بوده و شاید سوگواری نیز به شكل مخفی‌تر، در بین علاقه‌مندان امام حسین علیه السلام، رایج بوده است. ابن تیمیه از نویسندگان قرن هشتم، در كتاب رأس الحسین به مباحثات مسلمانان با مسیحیان قاهره اشاره می‌كند و در ضمن كلام ذیل را از آنان نقل می‌كند: «برخی از مسیحیان به مسلمانان می‌گفتند: ما شبیه هم هستیم. ما یك آقا و یك بانو داریم و شما هم یك آقا و یك بانو دارید. ما عیسی و مریم را داریم و شما حسین و نفیسه را دارید». [100] .این گفته آنان، دلیل بر این است كه در آن دوران، مردم مصر هنوز به امام حسین علیه السلام و امام‌زاده حسنی «نفیسه» ابراز ارادت می‌كرده‌اند و این امر، پدیده آشكاری بوده به گونه‌ای كه مسیحیان نیز از آن آگاهی داشته‌اند و در مباحثات خود با مسلمانان بدان اشاره می‌كردند.

### دوران خلأ دولت‌های مقتدر شیعی، سده‌های ششم تا دهم

#### سده 6

مناطق شیعه‌نشین ایران و عراق، سده ششم را با ادامه سلطه سلجوقی آغاز كردند، در حالی كه در مصر هنوز دولت شیعی اسماعیلی فاطمیان بر پا بود. سلجوقیان نیز به مرور از سخت‌گیری‌های خود كاستند و شیعیان به تدریج آزادی‌هایی یافتند و به همان تناسب عزاداری‌های خود را نیز علنی كردند. گزارش‌هایی كه از عزاداری‌های این سده به دست ما رسیده، حاكی از آن است كه عزاداری امام حسین علیه السلام در بین عقاید و افكار شیعیان جایگاه خود را یافته و به عنوان یك آیین، تثبیت شده است؛ به گونه‌ای كه در شرایط سخت و فشارهای حكومتی، آن را پنهانی برگزار می‌كردند و هرگاه فرصتی می‌یافتند، آن را علنی می‌كردند.درباره عزاداری در این سده، به گزارش‌هایی دست یافتیم كه برخی از آنها به صراحت از عزاداری در این دوران خبر می‌دهند. برخی نیز به آزادی‌های شیعیان در بروز شعائر خود اشاره دارند و می‌توان از آنها، وجود عزاداری را استنباط كرد. این گزارش‌ها عبارت‌اند از:1. گزارش‌های رازی قزوینی در كتاب نقض، از عزاداری شیعیان و پاسخگویی وی به شبهات مطرح شده درباره عزاداری و اشاره به عزاداری سنّیان در مناطق مختلف، از جمله مجالس سوگواری دو واعظ معروف این دوران «علی بن حسین غزنوی» و «قطب الدین مظفّر امیر عبادی»، در بغداد. و این كه «تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد با نوحه و فریاد». گفتنی است نویسنده، این كتاب را برای پاسخ گویی به ایرادها و انتقادات یك نویسنده متعصّب سنّی هم‌عصر خود نوشته است. از آن‌جا كه این گزارش به خوبی گستره عزاداری در این دوره را بازگو می‌كند، مناسب دیدیم متن آن در این جا بیاید:و امّا آنچه درین فصل و در دگر مواضع بر طریق تشنیع یاد كرده است كه: «این طایفه روز عاشورا اظهارِ جزع و فزع كنند، و رسم تعزیت را اقامت كنند، و مصیبتِ شهدای كربلا تازه گردانند بر منبرها، و قصّه گویند و علما سر برهنه كنند، و عوام جامه چاك كنند، و زنان روی خراشند و مویه كنند» و این معنی را به تهمت و بدعت منسوب كرده و نامرضی دانسته از غایت بُغضِ آل رسول، و از فرط عداوت اولاد بتول، اوّلاً معلوم همه جهانیان است كه بزرگان و معتبران ائمّه فریقین از اصحاب امام مقدّم بو حنیفه، وامام مكرّم شافعی، وعلما و فقهاء طوایف خلفاً عن سلف این سنّت را رعایت كرده‌اند. و این طریقت نگاه داشته، اوّلاً خود شافعی كه اصل است و مذهب بدو منسوب است بیرون از مناقب؛ او را در حسین و شهدای كربلا مراثی بسیار است و یكی از آن قصیده‌ای است كه می‌گوید:أبكی الحسین وأرثی [منه] جحجاحا من أهل بیت رسول اللَّه مصباحاتا آخر قصیده با مبالغتی تمام و كمال، و دیگر قصیده‌ای كه می‌گوید:تأوّب همّی فالفؤاد كئیب وأرقّ نومی فالرّقاد عجیبتا آخر، همه مرثیه اوست به صفتی كه بر چنان معانی دگران قادر نباشند، و مراثی شهدای كربلا كه اصحاب بوحنیفه و شافعی را هست بی‌عدد و بی‌نهایت است. پس اگر عیب است اوّل بر بوحنیفه است و بر شافعی و بر اصحاب ایشان؛ آن‌گه بر ما. آن‌گه چون فروتر آیی معلوم است كه خواجه بومنصور ماشاده به اصفهان - كه در مذهب سنّت در عهد خود مقتدا بوده است -، هر سال این روز، این تعزیت به آشوب و نوحه و غریو داشته‌اند و هر كه رسیده باشد دیده و دانسته باشد و انكار نكند.و آن‌گه بغداد كه مدینة السّلام ومقرّ دار الخلافه است خواجه علی غزنوی حنیفی دانند كه این تعزیت چگونه داشتی! تا به حدّی كه به روز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغتی می‌كرد. سائلی برخاست و گفت: معاویه را چه گویی؟ به آوازی بلند گفت: ای مسلمانان از علی می‌پرسد كه: معاویه را چه گویی؟ آخر دانی كه علی معاویه را چه گوید؟ و امیر عبّادی كه علّامه روزگار و خواجه معنی و سلطان سخن بود، او را در حضرت المقتفی لأمر اللَّه پرسیدند. این روز كه فردا عاشورا خواست بودن كه: چه گویی در معاویه؟ جواب نداد تا سائل سه بار تكرار كرد. بار سوم گفت: ای خواجه! سؤالی مبهم می‌پرسی!؟ نمی‌دانم كه كدام معاویه را می‌گویی؟ این معاویه را كه پدرش دندان مصطفی بشكست، و مادرش جگر حمزه بخایید، و او بیست و اند بار تیغ در روی علی كشید، و پسرش سرِ حسین ببرید ای مسلمانان! شما این معاویه را چه گویید؟ مردم در حضرت خلافت حنیفی و سنّی و شافعی زفان به لعنت و نفرین برگشودند، این و مانند این بسیار است و تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد با نوحه و فریاد.و امّا به همدان اگر چه مشبّهه را غلبه باشد، برای حضور رایت سلطان و لشكر تركان، هر سال مجد الدّین مذكّر همدانی در موسم عاشورا این تعزیت به صفتی دارد كه قُمیان را عجب آید، و خواجه امام نجم بُلمعالی بن ابی القاسم بُزاری به نیسابور با آن‌كه حنیفی مذهب بود، این تعزیت به غایت كمال داشتی و دستار بگرفتی و نوحه كردی وخاك پاشیدی و فریادِ از حد بیرون كردی، و به ری كه از امّهات بلاد عالم است، معلوم است كه شیخ ابو الفتوح نصرآبادی و خواجه محمود حدّادی حنیفی وغیر ایشان در كاروان‌سرای كوشك و مساجد بزرگ، روز عاشورا چه كرده‌اند؟ از ذكر تعزیت و لعنت ظالمان، و درین روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الائمّة ابو نصر الهسنجانی كند. در هر عاشورا به حضور امرا و تركان و خواجگان و حضور حنیفیان معروف، و همه موافقت نمایند و یاری كنند. در این قصّه، خود به وجهی گوید كه دگران خود ندانند و نیارند گفتن، و خواجه امام بومنصور حفده كه در اصحاب شافعی معتبر و متقدّم است به وقت حضور او به ری دیدند كه روز عاشورا این قصّه بر چه طریق گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد، و معاویه را یاغی خواند در جامعِ سرهنگ، و قاضی عمده ساویی حنیفی كه صاحب سخن و معروف است، در جامع طغرل با حضور بیست هزار آدمی این قصّه به نوعی گفت و این تعزیت به صفتی داشت از سربرهنه كردن و جامه دریدن كه مانند آن نكرده بودند. و مصنّف كتاب اگر رازی است، دیده باشد و شنوده، و خواجه تاج شعری حنیفی نیسابوری روز عاشورا بعد از نماز در جامع عتیق دیدند كه چه مبالغت كرد در سنه خمس وخمسین و خمسمائه [101] به اجازت قاضی با حضور كُبرا و اُمرا، پس اگر این بدعت بودی، چنان‌كه خواجه مجبّر انتقالی گفته است، چنان مفتی رخصت ندادی و چنین ائمّه روا نداشتندی. و اگر خواجه انتقالی به مجلس حنیفیان و شیعیان نرفته باشد، آخر به مجلس شهابِ مشّاط رفته باشد كه او هر سال كه ماه محرّم درآید، ابتدا كند به مقتل عثمان و علی، و روز عاشورا به مقتل حسینِ علی آورد تا سال پیرار به حضور خاتونانِ امیران و خاتونِ امیر اجلّ، این قصّه به‌وجهی گفت كه بسی مردم، جامه‌ها چاك كردند و خاك پاشیدند و عالم سر برهنه شد و زاری‌ها كردند كه حاضران می‌گفتند: زیادت از آن بود كه به زعفران جای كنند شیعت، وگر این علما و قُضات این معنی به تقیّه و مداهنه می‌كنند از بیم تركان و خوف سلطان، موافقت رافضیان باشد، و گر به اعتقاد می‌كنند خلاف ایشان را، خواجه را نقصان باشد ایمان را، و الّا در بلاد خوارج و مشبّهه كه روا ندارند كردن، دگر همه حنیفیان و شفعویان و شیعت این سنّت را متابعت كنند پس خواجه پنداری ازین هر سه مذهب بیزار است و خارجی است، پس باید كه به خوزستان و لرستان شود كه خارجیانند تا نبیند و نشنود كه تعصّب كه او راست كس را نیست و تعزیتِ حسینِ علی داشتن متابعت قول خدا است: «قُل لَّآ أَسَْلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی» [102] و موافقت قول مصطفی است كه گفت: «من بكی علی الحسین أو أبكی أو تباكی وجبت له الجنّة» تا هم گوینده و هم شنونده در رحمتِ خدای باشد و منكرش الّا منافق و مبتدع و ضالّ و گمراه نباشد و خارجی و مبغضِ فاطمه و آلش و علی و اولادش، و الحمد للَّه بل أكثرهم لا یعقلون. [103] .وی در جای دیگری از كتاب می‌نویسد:آن‌گه گفته است: «فضیحت چهل و هفتم: رافضی روز عاشورا خاك بر سر كند از دستِ كرده پدران خود رافضیانِ سلف در كوفه، چنان‌كه گفتیم حسین را به نامه بخواندند، آن‌گه بكشتند، و علمای بد ایشان بر دیری شوند و مقتلِ به دروغ و راست لختی می‌گویند و تشنیع بر خود و اسلاف خود می‌زنند و لختی مُنكَرها می‌كنند و زنكان مویه‌گوی نوحه‌ها می‌كنند و عالمان رافضی مویه باز می‌خوانند و زن و مرد به هم ورشده باشند، عشرت می‌كنند، مردان زنان را آراسته می‌كنند و پیرِ دانشمند رافضی سر برهنه بكند و لختی لعنت بر خویشتن می‌كنند....امّا جواب این سودای طبع و حشو مذهب كه دگر باره این مُعاند مكابر ناصبی مجبّر یاد كرده است، و عداوت علی و حسین ظاهر گردانیده است، اوّل آن است كه تعزیت حسینِ علی داشتن متابعت فرمان رسول‌صلی الله علیه وآله است كه گفت: «من بكی علی الحسین أو أبكی وجبت له الجنّة». معنی آن است كه: هر كس كه بر حسین بن علی علیه السلام بگرید یا كسی را بر وی بگریاند، واجب است او را بهشت؛ تا هم علما داخل باشند و هم مستمعان ردّاً علی النّواصب و الخوارج. و شیعه بدین جزع و فزع مخصوص نیستند در همه بلادِ اصحابِ شافعی و بلادِ اصحابِ بو حنیفه فحول علما چون محمّدِ منصور، و امیر عَبّادی، و خواجه علی غزنوی، و صدر خجندی، و ابو منصور ماشاده، و مجدّ همدانی و خواجه بو نصر هسنجانی، و شیخ بو الفضائل مشّاط، و ابو منصور حفده، و قاضیِ ساوه، و سمعانیان، و خواجه ابو المعالی جوینی و نزاری و علما رفته و باقیان از فریقین در موسم عاشورا این تعزیت، با جزع و نوحه و زاری داشته‌اند و بر شهدای كربلا گریسته و این معنی از آفتاب ظاهرترست. [104] .2. گزارش ذهبی در سیر أعلام النبلاء، از اقامه ماتم در بغداد در سال (561)3. تصریح ذهبی به شیوع تشیّع در حدود سال 590 و درخواست مردم از رضی الدین طالقانی قزوینی در لعن یزید بر منبر در روز عاشورا. [105] در این دوران خلیفه عباسی الناصر لدین الله بود كه در ظاهر به تشیّع گرایش داشت. وی بر آن بود تا قدرت و عظمت خلافت عباسی را دوباره احیا كند. در این زمینه، به شیعیان كه قدرت و توان نهفته در عراق داشتند، توجّه نشان می‌داد.4. درخواست مردم از سبط ابن جوزی برای مقتل‌خوانی و اجابت او در مقتل‌خوانی و گریه زاری سبط ابن جوزی در زمان ملك ناصر. [106] .5. درخواست شیعیان از حاكم حلب (سال 570) در كمك به او برای مقابله با صلاح الدین به شرط علنی شدن شعائر شیعی. [107] .6. ابن جوزی در المنتظم در حوادث سال 529 به حركت عدّه زیادی برای زیارت مرقد امام علی علیه السلام و كربلا اشاره دارد و با تعبیر «وظهر التشیّع» به علنی شدن رفتارهای شیعی اشاره دارد كه نشان از وجود آزادی‌های نسبی در این دوران دارد. [108] .7. در حوادث سال 553 نیز به زیارت كربلا رفتن خلیفه عباسی المقتفی لامر اللَّه اشاره دارد و این كه به نیازمندان علوی ساكن در اطراف حرم كمك مالی كرده است. [109] .8. گزارش ابن حجر از روضه‌خوانی واعظ بلخی (م 596ق) برای حضرت فاطمه علیها السلام در نظامیه بغداد و گریه و زاری شیعیان حاضر در مجلس وعظ او، كه می‌توان نتیجه گرفت به طریق اولی برای امام حسین علیه السلام نیز رایج بوده است. [110] .9. دولت آل باوند با گرایش شیعی در طبرستان شكل گرفت و تا پایان قرن ادامه یافت. در زمان حكومت سیّد بهاء الدین الحسن بن مهدی مامطیری، برای حاكم هند «شاه مهراج»رساله‌ای نوشته شده كه میزان نفوذ و گسترش جمعیت تشیّع را بیان می‌كند كه شامل مناطق عراق، شام، حجاز، شهرهای مكّه، مدینه و شهرهای خراسان، عراق و طبرستان می‌شود. [111] .و معمولاً هر جا شیعه بوده، به عزاداری امام حسین علیه السلام عنایت داشته است و اگر نمی‌توانستند علنی و رسمی عزاداری كنند، در منازل و محافل خصوصی بدین كار اقدام می‌كردند خصوصاً روزهای عاشورا.

#### سده 7

قرن هفتم، در شرق با روی كار آمدن دولت خوارزمشاهیان همراه بود و در بغداد با حذف دولت سلجوقی و احیای مجدّد خلافت عباسی.از گزارش‌های رسیده از این سده، چنین بر می‌آید كه آنچه در سده پیشین از عزاداری امام حسین علیه السلام رایج بوده در این سده نیز ادامه یافته؛ بلكه در مواردی توسعه یافته است.از دهه‌های نیمه اوّل این سده، كه هنوز مغولان بر بغداد استیلا نیافته بودند، گزارشی داریم كه نشان از وجود مراسم عزاداری و مقتل‌خوانی در پایتخت خلافت عباسی حكایت دارد. المستعصم عباسی (آغاز خلافت 640) در سال 641 از محتسب بغداد - جمال الدین عبدالرحمن بن الجوزی - خواست تا روز عاشورا مردم را از خواندن مقتل باز دارد؛ ولی اجازه داد در كنار مرقد امام موسی بن جعفر علیه السلام مقتل خوانده شود. [112] احتمال دارد این مراسم از دوره خلافت الناصر لدین الله - كه اظهار تمایل به تشیّع می‌كرد، رایج شده باشد و المستعصم می‌خواسته در ابتدای روی كار آمدن خود و برای رضایت متعصّبان سنّی، آن را محدود كند.گزارش دیگری از ابن عدیم داریم كه شیعیان مدینه در روز عاشورا در قبّه عباس واقع در بقیع، گرد هم می‌آمدند و مقتل می‌خواندند. [113] .مولوی شاعر قرن هفتم نیز، در یكی از تمثیل‌های خود در مثنوی معنوی به وجود عزاداری علنی در شهر «حلب» اشاره می‌كند. [114] و دست آخر آن كه سیّد بن طاووس، عالم مشهور و گران‌قدر شیعی قرن هفتم در كتاب إقبال الأعمال خود به وجود دهه محرّم برای عزاداری اشاره می‌كند و از آن دفاع می‌كند. [115] وی حتّی توصیه می كند كه كتاب لهوف وی در روز عاشورا خوانده شود [116] كه این امر، حكایت از وجود فرهنگ مقتل‌خوانی و عزاداری دهه محرّم در دوره مؤلّف یعنی قرن هفتم دارد.بنابر این، عزاداری به روز عاشورا منحصر نگشته؛ بلكه دهه اوّل محرّم نیز، ایّام سوگواری به شمار می‌آمده است.نتیجه آن كه عزاداری از جهت كیفیت و كمّیت گسترش یافته و در این راه از پشتوانه فرهنگی عزاداری، در سده‌های گذشته و انگیزه و شور و علاقه شیعه بهره برده است؛ چرا كه سلطه حكومت‌های شیعی در سده پنجم و ششم پایان یافت و این سنّت، با نفوذ در بین توده مردم توانست مسیر پر فراز و نشیب خود را در طول سال‌ها طی كند.نیمه دوم این سده و سلطه مغولان بر ایران و عراقلشكركشی مغولان به طرف عراق و بغداد،به فرماندهی هولاكو، شماری از شخصیت‌های شهرهای بزرگ جنوب عراق را بر آن داشت تا با تدبیری از كشت‌وكشتار و غارت این شهرها توسّط مغولان جلوگیری كنند. بدین جهت با ارسال هیئت دیپلماتیك از هلاكو خواستند خون ایشان را حفظ كند و به آنان امان دهد و هلاكو پذیرفت و محافظانی برای ایشان، تعیین كرد و بدین ترتیب، شیعیان جنوب بغداد از فتنه مغولان مصون ماندند. [117] از طرف دیگر با سقوط خلافت عباسی، شیعیان آزادی‌هایی در ابراز عقاید و شعائر خود یافتند. در دهه‌های پایانی این سده، یكی از جانشینان هلاكو به‌نام غازان خان شیعه شد و در این راستا چندین بار به زیارت كربلا و نجف رفت و در عمران و آبادانی حائر حسینی كوشید. این وقایع زمینه آزادی شیعیان در ابراز شعائر خود را فراهم نمود و می‌تواند به معنای علنی شدن شعائر شیعی در شهرهایی مثل حلّه و كربلا و نجف باشد، هر چند كه گزارش تاریخی از آن در دست نداریم.

#### سده 8

آغاز این سده مصادف بود با دوران حكومت غازان خان كه گرایش شیعی داشت و اقداماتی نیز برای ترویج آن انجام داد. پس از وی برادرش سلطان محمّد خدابنده به قدرت رسید. وی نیز پس از مدّتی شیعه شد و در ترویج و رسمی كردن آن تلاش بسیاری نمود. گرایش حكّام مغول به تشیّع و رسمی شدن این مذهب بدین معنا است كه شیعیان می‌توانستند آزادانه شعائر خود را كه یكی از آنها عزاداری امام حسین علیه السلام بود، ابراز كنند. پس از وی نیز سلسله جلایری‌ها در عراق به حكومت رسیدند كه خواهرزاده‌های همین سلطان بودند و گرایش شیعی داشتند و حكومت اینان تا اوایل قرن نهم (سال 814) ادامه یافت.ابن بطوطه (م 779ق) در گزارش سفر خود، از شهرهای شیعه نشین حلّه، بحرین، قم، كاشان، ساوه و طوس نام می‌برد. [118] .ابن خلدون نیز درباره مناطقی كه ساكنان آنها شیعه اثنی عشری هستند، می‌نویسد: «وهذا المذهب فی المدینة والكرخ والشام والحلة والعراق». [119] .نفوذ تشیّع در خراسان بخصوص سبزوار و حوالی آن باعث شد كه خواجه علی مؤید (م 737ق) یكی از امرای سربداران از شهید اوّل در شام بخواهد كه به خراسان سفر كند و نیازهای علمی و فقهی آنان را برآورده كند؛ ولی ایشان كتاب لمعه خود را برای آنان می‌نویسد و می‌فرستد.از كلام ابن تیمیه (م 728ق) در ردّیه نویسی بر عزاداری امام حسین علیه السلام [120] نیز می‌توان فهمید كه این كار، نزد شیعیان در آن دوران رایج بوده است؛ به گونه‌ای كه ابن كثیر (م 774 ق) نیز [121] با تعبیر «ما یفعله الشیعة من إظهار الجزع والفزع» بدین امر اشاره كرده است.تشكیل حكومت مرعشیان در طبرستان، با گرایش شیعی نیز می‌تواند به معنای فراهم شدن زمینه‌های عزاداری در این دوران باشد.از اشعار فراوانی كه در كتاب روضة الشهداء كاشفی (از واعظان قرن نهم) به چشم می‌خورد، نیز می‌توان فهمید قبل از این دوران، اشعار فراوانی در رثاء و مصیبت امام حسین علیه السلام سروده و خوانده می‌شده است كه كاشفی آنها را در كتاب خود آورده و جمع كرده است.سیف فرغانی عارف شیعه مذهب این قرن نیز در قصیده كوتاهی، در این باره سروده است كه بیت آغازین آن چنین است:ای قوم در این عزا بگرییدبر كشته كربلا، بگریید [122] .

#### سده 9

این قرن، با ترك تازی‌های تیمور لنگ شروع می‌شود و عراق و شام نیز از حملات او بی‌نصیب نمی‌مانند. با مرگ تیمور و بر تخت نشستن فرزند وی شاهرخ، فضای ترویج فرهنگ و عمران در مناطق تحت سلطه تیموریان آغاز گشت و خود وی، در بازسازی خرابی‌های پدر كوشید و حتّی همسر وی اقدام به ساختن مسجد گوهر شاد در كنار حرم رضوی در مشهد نمود. از این گونه حركات بر می‌آید كه در این زمان، آزادی‌های نسبی برای شیعیان وجود داشته تا شعائر خود را بروز دهند؛ چرا كه خانواده سلطنتی، با احترام به امام هشتم آنان، در كنار حرمش مسجد باشكوهی - كه هم اكنون نیز پابر جاست -، می‌سازد.از دیگر نكاتی كه وجود عزاداری را در این قرن تأیید كند، وجود حكومتی شیعی در غرب ایران به‌نام «آق قویونلو» است.شاهد دیگر، آن كه یك ایرانگرد روسی به‌نام «نی كی تین»، اواخر این قرن (880ق) در سفری به شهر ری از حركت دسته‌جات عزاداری در این شهر گزارش كرده است. [123] .نكته دیگر اشارات كاشفی در مقدمه كتاب روضة الشهداء است. [124] .وی در بین منابع نقل خود، به كتب مقتلی مثل مصابیح القلوب مولی حسن شیعی سبزواری و مقتل الشهداء ابوالمفاخر رازی - كه در بر دارنده اشعار نغز است -، اشاره كرده كه نشان از وجود مقتل در عصر او دارد. همچنین از تعبیر: «محبّان اهل بیت هر سال كه محرّم در آید مصیبت شهدا را تازه سازند و به تعزیت اولاد حضرت رسالت پردازند... و اخبار مقتل شهدا كه در كتب مسطور است، تكرار نمایند» [125] كه در مقدمه كتاب او آمده است، چنین بر می‌آید كه عزاداری در این دوران، همانند آنچه كه سیّد بن طاووس در قرن هفتم اشاره كرده، قبل از عاشورا در آغاز محرّم شروع می‌شده است و مقتل‌خوانی نیز رایج بوده است. [126] .آنچه گفته شد، مربوط به شیعیان در شرق است و از آنچه كه در عراق مثل حلّه، كوفه، كربلا و دیگر شهرهای شیعه‌نشین عراق رایج بوده، فعلاً متنی در دست نداریم؛ ولی می‌توان وجود عزاداری‌ها را، از حال و هوای این دوران كه با گسترش تسنّن ملایم و دوازده امامی در مناطق اسلامی همراه بود، استنباط كرد.

### دوران صفویه، سده‌های دهم و یازدهم

چنان كه یادآور شدیم، در سده نهم كتاب روضة الشهداء نگاشته شد و از آن جا كه شیوه نگارش آن، روان و زیبا بود، جای دیگر مقتل‌ها را گرفت. بنابر این عزاداری امام حسین علیه السلام به صورت مقتل‌خوانی در بسیاری از نقاط شیعه‌نشین رواج داشت؛ امّا با تاج‌گذاری شاه اسماعیل صفوی در سال 907 در تبریز، دولتی بر سركار آمد كه به تشیّع رسمیت بخشید و برای ترویج شعائر آن، تلاش بسیار نمود. در زمان وی، حسین فدایی نیشابوری، كتاب روضة الشهداء كاشفی را به شعر درآورد و از آن، منظومه حماسی دینی ساخت و به شاه تقدیم كرد. [127] .این دوران، از جهت علنی شدن و تظاهرات عمومی عزاداران و شدّت آن، به دوران حكومت‌های شیعی آل بویه و فاطمیان در سده‌های چهار و پنج شباهت دارد. با این تفاوت كه مناطق تحت حكومت این دولت، عمدتاً شیعی بودند.درباره عزاداری‌های این دوران، گزارش‌های فراوانی از ایرانگردان اروپایی سده‌های دهم و یازدهم داریم كه به توصیف عزاداری رایج در آن زمان پرداخته‌اند. از آن‌جا كه ایرانگردان از طرف دولت‌های خود مأموریت داشتند اوضاع ایران و دولت صفوی را به دقّت زیر نظر بگیرند و حتّی گاه از برخی جزئیات، گزارش تهیه كنند. آنان به مسئله عزاداری‌های امام حسین علیه السلام كه یكی از مراسم‌های باشكوه آن دوران بود، توجّه نموده‌اند و در ترسیم كامل آن كوشیده‌اند. بدین جهت، از منابع بسیار خوب در این زمینه به شمار می‌آیند و ما در گزارش عزاداری‌های عمومی این دوران از آنها بهره خواهیم برد.شاهان صفوی به عزاداری امام حسین علیه السلام اهتمام ویژه داشتند تا آن‌جا كه در لشگركشی‌ها و جنگ‌ها، چنانچه ایّام محرّم و روز عاشورا فرا می‌رسید، از این امر غافل نمی‌شدند. در محرّم سال 1013ق كه شاه عبّاس قلعه ایروان را در محاصره داشت، در شب عاشورا، عزاداری امام حسین علیه السلام را بر پا كرد و چنان شیون و فریاد، از لشگر وی برخواست كه ساكنان قلعه گمان كردند فرمان حمله شبانه به آنها صادر شده است. لذا آنان پیك فرستادند و آمادگی خود را برای تسلیم اعلام نمودند. [128] .وی در سال 1011 نیز كه به جنگ سپاهیان «ازبك» رفته بود، روز عاشورا كنار آب خطب توقّف نمود و عزاداری امام حسین علیه السلام را بر پا نمود. [129] .در مورد قصیده معروف محتشم كاشانی چنین نقل می‌كنند كه وقتی وی قصیده‌ای در مدح فرزند شاه طهماسب صفوی سرود، شاه از او خواست به جای این گونه اشعار، در رثا و مدح ائمه شعر بسراید. [130] و او نیز تركیب بندی در مدح امام علی علیه السلام سرود و پس از آن در پی دیدن خوابی، تركیب‌بند معروف «باز این چه شورش است...» را سرود.در دربار صفوی نیز ایّام محرّم و عاشورا، كتاب روضة الشهداء خوانده می‌شد. [131] علاوه بر آن، شاهان در مراسم عمومی روز عاشورا در میدان شهر نیز حاضر می‌شدند و دسته‌جات عزاداری از جلوی شاه عبور می‌كردند. از حیث ظاهر نیز در دهه محرّم لباس عزا می‌پوشیدند. [132] .افندی، نویسنده سال‌های پایانی دوره صفویه نیز درباره عزاداری می‌نویسد:سال‌هاست كه در آیین ملوك و سلاطین صفویه در دهه اوّل محرّم بویژه روز عاشورا در همه مناطق ایران برای امام حسین علیه السلام بدین شیوه عزاداری شده [است]. [133] .و در جای دیگر می‌نویسد:این رویه حسنه و پسندیده در میان امامیه، در عرض این مدّت مدید بسیار مشهور، بلكه خود به منزله شعار شیعه نیز شده است. [134] .از تعبیر مخالفانی كه به عزاداری در این دوران اعتراض كرده‌اند، شكوه و شور ایرانیان در روز عاشورا، در دوران صفوی هویدا می‌شود. بر اساس آنچه مرحوم افندی در تحفه فیروزیه آورده و به آن پاسخ گفته است. آنان با تعبیر «شر و شور شیعیان در حكایت تعزیت در ایّام عاشورا» از سنّت رایج عزاداری در ایّام محرّم، در این دوران یاد كرده‌اند. [135] .در این جا بهتر دیدیم متن برخی گزارش‌های ایرانگردان اروپایی را از برپایی این آیین بیاوریم.پیترو دلاواله كه در سال 1618م / 1207 هجری به ایران سفر كرده، در سفرنامه خود می‌نویسد:با این روز (اوّل محرّم) دهه اوّل محرّم كه عاشورا نامیده می‌شود، آغاز می‌گردد.ایرانیان تمام این مدّت را به طور مداوم عزاداری می‌كنند و ضمن تظاهرات عمومی عظیم، از پایان غم‌انگیز زندگی حسین فرزند علی و فاطمه یگانه دختر پیغمبر اسلام [صلی الله علیه وآله] كه در نظر همه مسلمانان مقدّس، ولی در نظر ایرانیان امام بر حق نیز هست و شاه فعلی از اعقاب او است، یاد و به این مناسبت، سوگواری می‌كنند.تشریفات و مراسم عزاداری به این قرار است كه همه غمگین و مغموم به نظر می‌رسند و لباس عزاداری به رنگ سیاه یعنی رنگی كه در مواقع دیگر هیچ وقت مورد استعمال قرار نمی‌گیرد، بر تن می‌كنند. هیچ كس سر و ریش خود را نمی‌تراشد و به حمّام نمی‌رود و به‌علاوه نه تنها از ارتكاب هرگونه گناه پرهیز می‌كند؛ بلكه خود را از هرگونه خوشی و تفریح محروم می‌سازد....جمعی دیگر در میدان‌ها و كوچه‌های مختلف و جلوی خانه‌های مردم، برهنه و عریان، در حالی كه فقط به پارچه سیاه یا كیسه تیره رنگی ستر عورت كرده و سر تا پای خود را با ماده‌ای سیاه و برّاق شبیه آنچه ما برای رنگ زدن جلد شمشیر یا فلزات دیگر استعمال می‌كنیم، رنگ زده و حركت می‌كنند و تمام این تظاهرات برای نشان دادن مراتب سوگواری و غم اندوه آنان در عزای حسین است. به همراه این اشخاص، عدّه‌ای برهنه نیز راه می‌روند كه تمام بدن خود را به رنگ قرمز در آورده‌اند تا نشانی از خون‌هایی كه به زمین ریخته و اعمال زشتی كه آن روز نسبت به حسین انجام گرفته است، باشد و همه با هم، آهنگ‌های غم‌انگیز در وصف حسین و مصائبی كه بر او وارد شد، می‌خوانند و دو قطعه چوب یا استخوانی را كه در دست دارند، به یكدیگر می‌كوبند و از آن صدای حزن انگیزی به وجود می‌آورند. به‌علاوه حركتی به سر و تن خود می‌دهند كه علامتی از اندوه بی‌پایان آنهاست و بیشتر به رقص شباهت دارد و در همین حال ظرف‌هایی كه در دست دارند، جلو اشخاصی كه در میدان حلقه‌دار دور آنها جمع شده‌اند، می‌برند و مردم به عنوان صدقه در آن پول می‌اندازند.هنگام ظهر در وسط میدان، در بین جماعتی كه گرد آمده‌اند، یك ملّا كه غالباً از نسل محمّد [صلی الله علیه وآله] است و در ایران به او سیّد یعنی آقا می‌گویند و علامت ممیّزه‌اش عمّامه سبز است، بالای منبر می‌رود. در تركیه به این گونه اشخاص امیر و در مصر به آنان شریف می‌گویند و من بر خلاف تركیه - كه اعقاب محمّد[صلی الله علیه وآله] همیشه عمامه سبز بر سر دارند - در ایران ندیدم به غیر از این گونه مواقع، كسی عمّامه‌ای با این رنگ بر سرگذارد.منبر، مشرف بر همه زنان و مردانی است كه بعضی بر روی زمین و بعضی بر روی چهارپایه كوتاهی نشسته‌اند و ملّا بر روی آن، شروع به روضه‌خوانی و توصیف حسین می‌كند و به شرح وقایعی كه منجر به قتل او شد، می‌پردازد و گاهی نیز شمایلی چند نشان می‌دهد و روی هم رفته تمام سعی و كوشش خود را به كار می‌بندد تا هر چه ممكن است بیشتر حاضرین را وادار به ریختن اشك كند.همین مراسم، روزها در مساجد و شب‌ها در جاهای عمومی و بعضی خانه‌ها با چراغ‌های فراوان و علامات عزاداری و پرچم‌های سیاه مشخّص شده‌اند و تكرار می‌شود و روضه‌خوانی با شدّت هر چه تمام‌تر ادامه دارد و مستمعین با صدای بلند گریه و زاری می‌كنند بخصوص زنان به سینه خود می‌كوبند و با نهایت حزن و اندوه و همه با هم آخرین بند مرثیه‌ای را كه خوانده می‌شود، تكرار می‌كنند و می‌گویند: آه حسین - شاه حسین پس از این كه روز دهم ماه محرّم یعنی روز قتل فرا رسید (این روز، امسال مصادف با هشتم ژانویه شد) از تمام اطراف و محلّات اصفهان (به طوری كه قبلاً به مناسبت روز قتل علی توصیف كردم) دسته‌های بزرگی به راه می‌افتد كه به همان نحو بیرق و علم با خود حمل می‌كنند و بر روی اسب‌های آنان سلاح‌های مختلف و عمامه‌های متعدّد قرار دارد و به‌علاوه چندین شتر نیز همراه دسته‌ها هستند كه بر روی آنها جعبه‌هایی حمل می‌شود كه درون هر یك، سه چهار بچه به علامت بچه‌های اسیر حسین شهید قرار دارند. علاوه بر آن دسته‌ها هر یك به حمل تابوت‌هایی می‌پردازند كه دور تا دور آنها مخمل سیاه رنگی پیچیده شده و در روی آنها یك عمامه كه احیاناً به رنگ سبز است و همچنین یك شمشیر جای داده‌اند و دور تا دور تابوت، سلاح‌های گوناگونی كه قبلاً شرح آن را داده‌ام، چیده شده است و تمام این اشیا روی طبق‌های متعدّد بر سر عدّه‌ای قرار دارد كه به آهنگ سنج و نای، جست و خیز می‌كنند و دور خود چرخ می‌زنند. تمام طبق نیز به این نحو می‌چرخد و منظره جالبی پیدا می‌كند. [136] .ایرانگرد دیگر تاروینه است و در سال 1667م به ایران سفر كرده وی در سفرنامه خود در این باره می‌نویسد:اكنون از تشریفات بزرگ مذهبی ایرانی‌ها كه مربوط به حسن و حسین علیهما السلام پسرهای علی علیه السلام است، گفتگو نماییم: هشت تا ده روز قبل از آن روز مخصوص «عاشورا» متعصّب‌ترین شیعیان تمام صورت و بدن خود را سیاه می‌كنند و برهنه و عریان می‌شوند. فقط با پارچه كوچكی ستر عورت می‌نمایند و سنگ بزرگی به هر دستی گرفته، در كوچه و معبر گردش نموده، آن سنگ‌ها را به یكدیگر زده، انواع تشنّجات به صورت و بدن خود داده، متصل فریاد می‌كنند: حسن حسین، حسن حسین و به قدری این حركت را تكرار می‌نمایند كه دهانشان كف می‌كند و تا غروب مشغول این كار هستند. شب‌ها مردمان مقدّسی هستند كه آنها را به خانه‌های خود برده، اطعام شایانی می‌نمایند و در این ایّام همین كه آفتاب غروب كرد در اغلب گذرها و میدان‌ها منبری نصب شده واعظین مشغول موعظه و حاضر كردن مردم برای روز مخصوص هستند....او درباره عزاداری روز عاشورا می‌نویسد:... مدّتی است كه شاه، ریاست و نظم این كار را به بیكلی بیگی سپرده، كه می‌آید جای هر كس و هر محلّه را معیّن می‌نماید و همچنین ترتیب حركت دسته محلّات شهر را كه دوازده دسته هستند و جای هر یك از آنها را تعیین می‌كند.... بعد از آن [بعد از حمل سرهای كشتگان ازبك و عبور پناهنده شدگان عثمانی] بیكلی بیگی شروع به داخل كردن دسته‌ها نموده، هر دسته یك عماری داشت كه هشت تا ده نفر آن را حمل می‌كردند... و چنانچه سابقاً ذكر شد، جماعتی برهنه و عریان بودند و آن سنگ‌ها را به یكدیگر زده، به هوا می‌جستند و فریاد می‌كردند: حسن حسین، حسن حسین؛ تا به حدّی كه دهانشان كف می‌كرد. بعد از آن كه این دسته دو سه دور میدان می‌گردیدند، دسته دیگری به همان ترتیب با سه یدك وارد می‌شد و این یدك‌ها نماینده اسب‌هایی هستند كه شهدا سوار شده، به جنگ می‌رفتند و آنها هم باز همان حركات دسته اوّل و جست و خیز را تجدید می‌نمودند. وقتی كه دسته تازه وارد میدان می‌شد، دسته قبل را در گوشه نگاه می‌داشتند كه راه را برای دسته جدید باز كند. در بعضی از آن عماری‌ها طفلی شبیه نعش شده، خوابیده بود و آنانی كه دور عماری را احاطه كرده بودند، گریه و نوحه و زاری می‌كردند. و این اطفال شبیه دو طفل امام حسین علیه السلام هستند كه بعد از شهادت امام علیه السلام خلیفه بغداد [منظور وی شام است] یزید، آنها را گرفت و به قتل رسانید.... پهلوی تالار شاه، تخت بلندی زده رویش را قالی انداخته بودند؛ به طوری كه پنج شش پا از تالار پایین‌تر واقع شده بود. روی آن تخت، صندلی دسته‌داری با روپوش سیاه گذارده بودند كه ملّایی روی آن نشسته و شش نفر ملّای دیگر هم پای صندلی روی فرش قرار گرفته بودند. آن ملّا به قدر نیم ساعت حكایت قتل و شهادت حسن و حسین را بیان كرد. همین كه نطقش به پایان رسید، شاه به او خلعت داد. همین طور به آن شش نفر دیگر؛ امّا خلعت ملّای ناطق خیلی فاخرتر از دیگران بود. پس از آن كه خلعت‌های شاهانه را پوشیدند، آن ملّا دوباره روی صندلی نشسته، برای سلامتی و طول عمر و سلطنت شاه دعا خواند. تمام این تشریفات از پنج ساعت قبل از ظهر تا ظهر طول كشید. پس از آن، شاه به حرم‌سرای خود مراجعت كرد. مردم و دسته‌ها در میدان نماندند و تمام روز آن عماری‌ها را در شهر گرداندند. [137] .ایرانگرد دیگر كارِری (جملی كارِری)است كه در سال 1105 در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی به ایران سفر كرد. وی در مورد عزاداری محرّم می‌نویسد:روز دوشنبه 23 ماه اوت با طلوع ماه نو [قمری] برگزاری مراسم بسیار غم‌انگیز آغاز گردید. ایرانیان به یاد درگذشت دو تن از امامان خود حسن و حسین، فرزندان علی، این مراسم را همه ساله برگزار می‌كنند... این مراسم، ده روز طول می‌كشد و تمام این مدت در میدان‌ها و گذرگاه‌ها، صندلی‌هایی گذاشته‌اند كه هر چندگاه یك ملّا بر روی آن می‌نشیند و سخنانی در منقبت و مصیبت كشته شدگان می‌گوید. همه ساكنان محلّات، در حالی كه به عنوان سوگواری جامه كبود یا سرخ بر تن كرده‌اند، در پای كرسی وعظ و مرثیه آنان می‌نشینند. [138] .علاوه بر ایران، شیعیان در نقاط دیگر بخصوص عراق، شام، حلب و حتّی شرق امپراطوری عثمانی حضور داشتند. حتّی به گفته مارینو سانوتو وقایع‌نگار ونیزی در آستانه قرن دهم هجری چهار پنجم ساكنان آسیای صغیر شیعه بودند. [139] بنابر این، قاعدتاً باید عزاداری در آن‌جاها نیز رواج داشته باشد، همان گونه كه با تمام سخت‌گیری‌های دولت عثمانی، گزارشی از عزاداری امام حسین علیه السلام در روز عاشورا توسّط طایفه «بكتاش‌ها» در بین اسناد دولت عثمانی موجود است. [140] .و به طور طبیعی عزاداری باید در شهرهای جنوب عراق مثل حلّه، كربلا و نجف رایج بوده باشد. ابن طولون (وقایع نگار قرن دهم) در حوادث سال‌های (907) و (924) كه با دوران سلطنت شاه اسماعیل در ایران هم‌زمان بوده از عزاداری ایرانیان (اعاجم) مقیم شام در روز عاشورا و روز هفتم محرّم و برخورد اهل سنّت و حكومت با آنان گزارش داده است. هر چند كه ممكن است اینان واقعاً عجم نبوده‌اند، ولی به دلیل آن كه عزاداری در ایران و دولت تازه تأسیس صفوی رایج بوده، عزاداری شیعیان ساكن دمشق را نیز ایرانی به شمار آورده است.عزاداری در این دوران كه با حمایت حكومت همراه بود، از حیث شیوه‌های سوگواری چنان تنوّع و گسترش یافت كه برخی گمان كرده‌اند عزاداری در این دوران پدید آمده است و حال آن كه وقتی صفویه به قدرت رسیدند، هشت قرن از پیدایش و نفوذ آن در جوامع شیعی می‌گذشت.رسمی شدن تشیّع در ایران و گسترش آن در تمام مناطق ایران كه منجر به تشكیل جامعه یكپارچه شیعی در اكثر نقاط كشور شد و باعث شد كه توده مردم - یعنی همانانی كه در گذشته عزاداری امام حسین علیه السلام را در نهان و آشكار به عهده داشتند - فارغ از نقد جوامع غیر شیعی به گسترش شیوه‌های قدیمی عزاداری و پدید آوردن شیوه‌های جدید، روی آورند تا آن جا كه، به گفته افندی - نویسنده دوره پایانی صفویه - هر روزه گونه‌ای جدید برگونه‌های پیشین افزوده می‌شد و چه بسا برخی از آنها چندان مورد پسند شخصیت‌های برجسته و علمی شیعه نیز نبوده، همان گونه كه خود وی از آنها با تعبیر «اطوار غریب» یاد می‌كند. ولی در آن حد نبوده كه عالمان مردم را از آنها باز دارند. [141] این گسترش از جهت كیفیت و كمیّت، عزاداری را آرام آرام به میان آیین‌های بومی و ملّی كشاند و از آن آیینی مذهبی - ملّی ساخت.فرهنگ رایج عزاداری در بین ایرانیان به مناطق دیگر [142] و از آن جمله، میان شیعیان هند انتقال یافت و در آن‌جا با رنگ و بوی محلّی رواج پیدا كرد و سپس از آن‌جا، همپای مهاجران هندی به كشورهایی مثل اندونزی و حتّی كشورهای آمریكای مركزی انتقال یافت.اكنون فهرستی از شیوه‌های رایج عزاداری در این دوران را كه در سفرنامه‌ها و تألیفات آن دوران، انعكاس یافته است، در این جا می‌آوریم و تفصیل آن در بخش شیوه‌ها می‌آید.1. به حالت عزا در آمدن چهره شهرها.2. سیاهپوش كردن مساجد، حسینیه‌ها، تكایا و معابر در آغاز محرّم.3. پوشش لباس سیاه و نرسیدن به آراستگی ظاهر، مثل نتراشیدن ریش و نچیدن موها و... و برخی پوست بدن خود را سیاه می‌كردند و در معابر به حركت در می‌آمدند.4. روضه‌خوانی در دهه محرّم و روز عاشورا در منازل، مساجد و تكایا.5. حركت دسته‌های عزا در معابر، در دهه محرّم شامل دسته‌های سینه‌زن، زنجیرزن، تیغ‌زن و سنگ زن.6. آویختن پرچم عزا بر دَر منازل.7. مرثیه‌خوانی و نوحه‌خوانی در مجالس.8. اطعام شام عزاداران.9. جمع شدن دسته‌ها در مكانی (مثل تكیه) خارج از شهر.10. حركت شبیهات شخصیت‌های كربلا مانند امام حسین علیه السلام و فرزندان و خانواده ایشان در معابر، كه گاه با ظاهری خونین و ساكت در جمع مردم به حركت در می‌آمدند و گاه كودكان نیمه لخت و سوار بر شتر به صورت وارونه، اسارت كودكان اهل بیت علیهم السلام را تداعی می‌كردند.11. حمل تابوت امام حسین علیه السلام در حالی كه شمشیر، عمّامه و سلاح‌های دیگر روی آن قرار داشت و حركت دادن چند اسب بی‌سوار به نشان امام و یارانش كه بر روی آنها انواع سلاح‌ها و عمامه گذاشته شده بود.12. حمل عماری (نخل گردانی) كه شبیهان طفلان امام حسین علیه السلام درون آن نشسته بودند و حركت دادن چند شتر كه عماری‌ها روی آن قرار گرفته بود.13. نمایش پوستین گوسفند تازه ذبح شده بر روی شتر، در حالی كه تیرهایی بر آن فرود آمده است.14. نمایش سرهای بریده با استفاده از مجسّمه یا با بازی هنرمندانه.15. گریه و زاری زنانی كه در طرف معبر به تماشای حركت دسته‌جات عزاداری، ایستاده بودند.16. حركت سنگ‌زنان كه با زدن دو قطعه سنگ به یكدیگر صدای حزن انگیزی تولید می‌كردند.17. كاه ریختن بر سر عزاداران.18. حمل علَم، بیرق، توق در جلو دسته‌ها و گاه حمل مشعل و شمع.19. حركت طبقداران كنار تابوت امام حسین علیه السلام در حالی كه بر روی طبق‌ها انواع سلاح‌ها گذاشته شده بود و طبقداران با صدای سنج و نای، دور خود می‌چرخیدند.20. پوشیدن لباس‌های كبود رنگ یا سرخ رنگ در دهه محرّم.21. پوشیدن لباس‌های سبز رنگ فاخر یراق دوزی شده.22. حركت یدك كشی مجلّل با زین و یراق اعلا در جلو دسته‌ها و زینت یدك‌ها با تیر و كمان و شمشیر و ادوات جنگی.23. پرواز دادن دوازده كبوتر.24. حركت 72 زره پوش در صفوف عزاداران.25. گرداندن آدمك ابن زیاد و ابن ملجم در معابرها و آتش زدن آن در آخر.

### پاورقی

[1] الخصال، ص 58، ح 79؛ عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 209، ح 1؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 225، ح 6.  
[2] كمال الدین، ص 532، ح 1؛ الأمالی للصدوق، ص 694، ح 951؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 252، ح 2.  
[3] كامل الزیارات، ص 146، ح 172؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 261، ح 14.  
[4] خصائص الأئمة، ص 47؛ كامل الزیارات، ص 453، ح 685؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 116، ح 44.  
[5] دلائل الامامة، ص 102، ح 30؛ كمال الدین، ص 282، ح 36؛ بحارالأنوار، ج 43، ص 249، ح 24؛ كامل الزیارات، ص 144، ح 170.  
[6] مقتل الحسین للخوارزمی، ج 2، ص 40؛ التذكرة للقرطبی، ج 2، ص 453.  
[7] لازم است یادآور شویم كه بر اساس سنت رایج در بین عرب‌ها، چنانچه كسی كشته می‌شد، وابستگان وی تا زمان مرگ قاتل و یا انتقام از او، مراسم سوگواری را انجام نمی‌دادند و به تأخیر می‌انداختند تا بدین وسیله روحیه انتقام‌گیری در بین وابستگان، حفظ و منجر به انتقام شود؛ زیرا گمان داشتند كه سوگواری و گریه، باعث فروكش كردن احساس انتقام و خشم از قاتلان می‌شود.جواد علی در كتاب المفصل فی تاریخ العرب (ج 5، ص 156) می‌نویسد: «وكانت العرب لا تندب قتلاها و لاتبكی علیها حتّی یثأر بها، فإذا قتل قاتل القتیل، بكت علیه و ناحت». می‌توان بر این گفته وی «ممنوعیت گریه بر كشتگان كفّار قریش در جنگ بدر» را شاهد آورد، امّا اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله و خاندان بنی هاشم، بر خلاف سنت عرب جاهلی، در این دوران، عزاداری كردند؛ ولی از این كه، تا كشته شدن قاتلان، از زینت كردن و آراستگی ظاهر خودداری می‌كردند، چنین بر می‌آید كه رفتار آنان در این مدّت متأثر از همان سنّت عربی بوده كه بر زنده نگه داشتن حادثه قتل، اهتمام می‌ورزیدند و البته با نوعی ویرایش در این سنّت، یعنی خودداری نكردن از گریه و سوگواری.  
[8] اللهوف، ص 180؛ مثیر الأحزان، ص 77 و 83 و 87 و 88؛ الأمالی للصدوق، ص 236؛ روضة الواعظین، ص 209؛ مقتل الحسین، ج 2، ص 37 و ص 39؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 456؛ البدایة والنهایة، ج 8، ص 193.  
[9] الأمالی للطوسی، ص 91، ح 142؛ الاحتجاج، ج 2، ص 104 و 108 و 109 ح 170؛ بلاغات النساء، ص 39؛ اللهوف، ص 198؛ مطالب السؤول، ص 76. [  
[10] الاحتجاج، ج 2، ص 122؛ اللهوف، ص 213؛ مثیر الأحزان، ص 100؛ أنساب الأشراب، ج 3، ص 417؛ تاریخ الطبری، ج5، ص462 و ص464؛ الكامل فی التاریخ، ج2، ص577؛ الأمالی للصدوق، ص230، ح242؛ روضةالواعظین، ص211؛ سیر أعلام النبلاء، ج 3، ص 203؛ تاریخ دمشق، ج 69، ص 177؛ الطبقات الكبری الطبقة الخامسة، ج 1، ص 489.  
[11] اللهوف، ص 225؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 146.  
[12] در گزارش تاریخ یعقوبی (ج 2، ص 245) سبب گریه وی، خونین شدن تربت موجود در نزد وی، بوده كه پیامبر، آن را به عنوان علامت شهادت آن حضرت در آینده به وی سپرده بود.  
[13] الأمالی للمفید، ص 319، ح 6؛ الأمالی للطوسی، ص 90، ح 140؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 230، ح 1.  
[14] الأمالی للشجری، ج 1، ص 164؛ شرح الأخبار، ج 3، ص 171، ح 1919.  
[15] اللهوف، ص 207؛ الأمالی للمفید، ص 319؛ الأمالی للطوسی، ص 89.  
[16] الإرشاد، ج 2، ص 123؛ كشف الغمّة، ج 2، ص 280؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 465؛ الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 579.  
[17] الطبقات الكبری، ج 7، ص 493، ح 449 و ص 495، ح 451؛ تاریخ دمشق، ج 39، ص 214، و ج 14، ص 238.  
[18] الإرشاد، ج 2، ص 124؛ اللهوف، ص 207؛ مثیر الأحزان، ص 95؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 466؛ تهذیب الكمال، ج 6، ص429؛ تاریخ دمشق، ج 69، ص 178؛ البدایة والنهایة، ج 6، ص 197.  
[19] المحاسن، ج 2، ص 195، ح 1564؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 188، ح 33.  
[20] اللهوف، ص 226؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 148.  
[21] الأغانی، ج 16، ص 149؛ تاریخ دمشق، ج 69، ص 120؛ البدایة والنهایة، ج 8، ص 210؛ تذكرة الخواص، ص 265؛ الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 579؛ الأمالی، للشجری، ج 1، ص 175؛ مقاتل الطالبیّین، ص 90؛ الكافی، ج 1، ص 466، ح 9؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 170، ح 18.  
[22] مقاتل الطالبیّین، ص 90؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 40.  
[23] در الأمالی، للشجری (ج 1، ص 175) 5 سال آمده است.  
[24] دعائم الاسلام، ج 1، ص 227؛ بحارالأنوار، ج 82، ص 102، ح 48.  
[25] كتاب المجالس و المسایرات، للقاضی النعمان بن محمّد، ص 103.  
[26] كامل الزیارات، ص 167، ح 219؛ رجال الكشی، ج 1، ص 341، ح 202؛ ذوب النضار، ص 144.  
[27] المحاسن، برقی، ج 2، ص 195، ح 1564.  
[28] تذكرة الخواص، ص 239؛ مقاتل الطالبیّین، ص 110؛ الفتوح، ج 5، ص 26؛ الأمالی للصدوق، ص 217، ح 239؛ أنساب الأشراب، ج 3، ص 377 و 425؛ الإرشاد، ج 2، ص 114؛ سیر أعلام النبلاءج 3، ص 315؛ لباب الانساب، ج 1، ص 350؛ تذكرة الخواص، ص 268.  
[29] تاریخ الطبری، ج 5، ص 589.  
[30] المناقب لابن شهر آشوب، ج 4، ص 166.  
[31] الخصال، ص 517، ح 4 و ص 272 ح 15؛ الأمالی للصدوق، ص 204، ح 221؛ كامل الزیارات، ص 168، ح 219 و ص 213، ح 306؛ اللهوف، ص 233 و ص 234؛ مسكن الفؤاد، ص 92؛ تهذیب الأحكام، ج 20، ص 399؛ تاریخ دمشق، ج 41، ص 386؛ حلیة الاولیاء، ج 3، ص 138؛ البدایة والنهایة، ج 9، ص 107.  
[32] ثواب الأعمال، ص 108، ح 1؛ تفسیر القمی، ج 2، ص 291؛ كامل الزیارات، ص 201، ح 285؛ اللهوف، ص 86.  
[33] واعظی قزوینی (م 1099ق) این رفتار امام سجاد علیه السلام را این گونه به نظم در آورده است: چراغ دیده عبّاد، حضرت سجّاد كه آفتاب چو مه نور از او نمای وام ز ذكر واقعه كربلا نیاسودی دلش كه مقری تسبیح ناله بود مدام دیوان واعظی قزوینی، ص 499.  
[34] الخصال، ص 517، ح 4.  
[35] مروج الذهب، ج 3، ص 242؛ كفایة الأثر، ص 248؛ بحارالأنوار، ج 36، ص 390، ح 2.  
[36] این نكته از تعبیر حضرت «یأمر من فی داره ممّن لا یتّقیه، بالبكاء علیه» در متن حدیث موجود در مصباح المتهجّد، شیخ طوسی به نقل از پدر صالح بن عقبه بر می‌آید. (مصباح المتهجّد، ص 772).  
[37] كامل الزیارات، ص 326، ح 556؛ مصباح المتهجّد، ص 773.  
[38] كفایة الأثر، ص 248؛ بحارالأنوار، ج 36، ص 391، ح 2.  
[39] كامل الزیارات، ص 326، ح 556؛ مصباح المتهجّد، ص 773؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 290، ح 1.  
[40] فضل زیارة الحسین، ص 48، ح 25.  
[41] ثواب الأعمال، ص 109، ص 110؛ كامل‌الزیارات، ص 201، ح 286 و ص 210، ح 300.  
[42] ثواب الأعمال، ص 109، ح 2؛ كامل الزیارات، ص 210، ح 301؛ رجال الكشی، ج 2، ص 574، ح 508؛ الاغانی، ج 7، ص 260؛ الكافی، ج 8، ص 216، ح 263.  
[43] كامل الزیارات، ص 203، ح 291.  
[44] الأمالی للصدوق، ص 205، ح 223؛ الكافی، ج 6، ص 391، ح 6؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج 4، ص 166؛ المصباح للكفعمی، ص 967.  
[45] رجال الكشی، ج 2، ص 574، ح 508؛ ثواب الأعمال، ص 109 و 110.  
[46] ثواب الأعمال، ص 109.  
[47] همان.  
[48] الأغانی، ج 7، ص 260؛ الكافی، ج 8، ص 216، ح 263.  
[49] كامل الزیارات، 537، ح 829.  
[50] مصباح المتهجّد، ص 772؛ تهذیب الأحكام، ج 6، ص 51، ح 120؛ المزار للمفید، ص 51، ح 1؛ مصباح المتهجّد، ص771؛ إقبال الأعمال، ج 3، ص 64؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 105، ح 11.  
[51] علل الشرائع، ج 1، ص 225، ح 1؛ مصباح المتهجّد، ص 773؛ مصباح الزائر، ص 269.  
[52] مسارّ الشیعة، ص 43.  
[53] مصباح المتهجّد، ص 782؛ المزار الكبیر، ص 473، ح 6؛ الإقبال، ج 3، ص 65؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 303، ح 4.  
[54] همان.  
[55] همان.  
[56] المناقب لابن شهر آشوب، ج 3، ص 433.  
[57] الأمالی للصدوق، ص 190، ح 199؛ الإقبال، ج 3، ص 28.  
[58] علل الشرائع، ص 227، ح 2؛ عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 298، ح 57؛ الأمالی للصدوق، ص 191، ح 201؛ الإقبال، ج 3، ص 81؛ روضة الواعظین، ص 187؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج 4، ص 86؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 284، ح 18.  
[59] سوره صافّات، آیه 107.  
[60] الخصال، ص 58، ح 79؛ عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 209، ح 1؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 225، ح 6.  
[61] كامل الزیارات، ص 474، ح 723؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 131، ح 56.  
[62] عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 294، ح 48.  
[63] الأمالی للصدوق، ص 190، ح 199؛ الإقبال، ج 3، ص 28؛ روضة الواعظین، ص 187؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج 4، ص 86؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 283، ح 17؛ عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 299، ح 58؛ الأمالی للصدوق، ص 192، ح 202؛ الإقبال، ج 3، ص 29؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 285، ح 23.و نیز، ر ك: عیون أخبار الرضا عن الریّان بن شبیب:، دخلت علی الرضا علیه السلام فی أوّل یوم من المحرّم فقال:...یا بن شبیب، إن كنت باكیاً لشی‌ء فابك للحسین بن علیّ بن أبی طالب علیه السلام، فإنّه ذبح كما یذبح الكبش، وقتل معه من أهل بیته ثمانیة عشر رجلاً ما لهم فی الأرض شبیهون، ولقد بكت السماوات السبع و الأرضون لقتله، ولقد نزل إلی الأرض من الملائكة أربعة آلاف لنصره فلم یؤذن لهم، فهم عند قبره شعث غبر إلی أن یقوم القائم7، فیكونون من أنصاره و شعارهم: یا لثارات الحسین علیه السلام.  
[64] عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 299، ح 58؛ الأمالی للصدوق، ص 192، ح 202؛ الإقبال، ج 3، ص 29؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 285، ح 23.  
[65] الأمالی للصدوق، ص 191، ح 199؛ الإقبال، ج 3، ص 28؛ روضة الواعظین، ص 187؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 284، ح 17.  
[66] فضل زیارة الحسین، ص 47، ح 25.  
[67] كامل الزیارات، ص 203، ح 291.  
[68] الكافی، ج 4، ص 575، ح 2.  
[69] الكافی، ج 6، ص 391، ح 6؛ الأمالی، للصدوق، ص 205، ح 223؛ كامل الزیارات، ص 212، ح 304؛ روضة الواعظین، ص 189؛ بحارالأنوار، ج 66، ص 464، ح17.  
[70] الأمالی، للمفید، ص 341، ح 6؛ الأمالی، للطوسی، ص 117، ح 181؛ ثواب الأعمال، ص 109، ح 1؛ كامل الزیارات، ص 202، ح 287.  
[71] ثواب الأعمال، ص110، ح 30؛ كامل الزیارات، ص 210، ح 300؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 289، ح 29.  
[72] ثواب الأعمال، ص 109، ح 2؛ كامل الزیارات، ص 209، ح 298؛ نحوه، الأمالی، للصدوق، ص 205، ح 222؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 282.  
[73] كامل الزیارات، ص 214، ح 309؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 280، ح 11.  
[74] رجال الكشّی، ج 2، ص 574، ح 508؛ بحارالأنوار، ج 44، ص 282، ح 16.  
[75] در سوگواری‌های گذشته و برخی مناطق در دوره معاصر نیز، به صورت زدن و یقه پاره كردن مرسوم بوده است. در روایت مزبور، ضمن اشاره به احكام فقهی این رفتارها، آنها را در خصوص عزاداری امام حسین علیه السلام جایز می‌شمارد؛ بلكه به نوعی شایسته می‌داند.  
[76] تهذیب الأحكام، ج 8، ص 325، ح 1207؛ عوالی اللآلی، ج 3، ص 409، ح 15؛ بحارالأنوار، ج 82، ص 106.  
[77] عیون أخبار الرضا، ج 1، ص 299، ح 58؛ الأمالی، للصدوق، ص 192، ح 202.  
[78] كامل الزیارات، ص 537، ح 829؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 74، ح 21.  
[79] مصباح المتهجّد، ص 782؛ المزار الكبیر، ص 473، ح 6؛ الإقبال، ج 3، ص 65؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 303، ح 4.  
[80] چنان‌كه گذشت در سخنان امام باقر و امام رضا علیهما السلام خواسته شده بود.  
[81] الكامل فی التاریخ، ج 4، ص 355.  
[82] مروج الذهب، ج 4، ص 51؛ الكامل فی التاریخ، ج 4، ص 355.  
[83] مروج الذهب، ج 4، ص 135.  
[84] الكامل فی التاریخ، ج 7، ص 113.  
[85] الكامل فی التاریخ، ج 5، ص 14.  
[86] نشوار المحاضرة، ج 2، ص 230؛ بغیة الطلب فی تاریخ الحلب، ج 6، ص 2654.  
[87] تجارب الأمم، ج 1، ص 322؛ الكامل فی التاریخ، ج 8، ص 307؛ معجم الأدیان، ج 6، ص 436.  
[88] نشوار المحاضرة، ج 2، ص 233.  
[89] لسان المیزان، ج 4، ص 238.  
[90] الخطط المقریزیة، ج 2، ص 289.  
[91] زادگاه دولتمردان آل بویه منطقه دیلم ایران بود. این منطقه و مناطق پیرامونی آن چون طبرستان از گذشته جزو مناطق شیعه نشین به شمار می‌آمدند. بویژه كه مدتی نیز حكومت علویان را تجربه كرده بود. از این روست كه آنان به دیلمی نیز مشهورند، همان‌گونه كه به داشتن مذهب تشیّع شهره‌اند.  
[92] دولت فاطمیان مصر: تلاش‌های داعیان اسماعیلی در سال 296 به ثمر رسید و عبید اللَّه المهدی دولت اسماعیلیان، معروف به فاطمیان را با گرایش شیعه اسماعیلی در مغرب پایه‌ریزی و تأسیس كرد. خلأ دولت مقتدر در مصر، زمینه استیلای فاطمیان بر این دیار را در سال 362 فراهم كرد و آنان مركز خلافت خود را به فسطاط مصر منتقل كردند. این دولت به مرور بر قلمرو خود افزود و شام و حجاز را نیز متصرف شد. دوران حكومت فاطمیان بیش از دو قرن طول كشید و با مرگ العاضد آخرین خلیفه فاطمی در سال 568، به پایان رسید.  
[93] الكامل فی التاریخ، ج 5، ص 331؛ المنتظم فی تاریخ الامم والملوك، ج 14، ص 150؛ النجوم الزاهرة، ج 3، ص 334؛ البدایة والنهایة، ج 11، ص 276.  
[94] الخطط المقریزیّة، ج 2، ص 289.  
[95] آثار الباقیة، ص 329 به نقل از موسوعة الامام الحسین، ج 4، ص 670.  
[96] تثبیت دلائل النبوة، ص 443 به نقل از تاریخ تشیّع در ایران، ج 1، ص 319.از رواج عزاداری در مناطق یاد شده برای حضرت فاطمه‌علیها السلام می‌توان استنباط كرد كه به طریق اولی عزاداری به اَشكال یاد شده یعنی «نوحه‌گری و مرثیه‌سرایی و گریه» برای حادثه جان‌گداز عاشورا نیز رایج بوده است.  
[97] المنتظم فی تاریخ الاُمم والملوك، ج 14، ص 210؛ البدایة والنهایة، ج 8، ص220.  
[98] الكامل فی التاریخ، ج 5، ص 336؛ البدایة والنهایة، ج 11، ص 286.  
[99] المنتظم فی تاریخ الامم والملوك، ج 15، ص37. [  
[100] المنتظم فی تاریخ الامم والملوك، ج 16، ص 94؛ البدایة والنهایة، ج 12، ص 114.  
[101] مسارّ الشیعة، ص 43.  
[102] الخطط المقریزیة، ج 2، ص 291؛ النجوم الزاهرة،ج 5، ص 153.  
[103] الخطط المقریزیة، ج 2، ص 284 و ص 290 و 291.  
[104] النجوم الزاهرة، ج 5، ص 356.  
[105] الخطط المقریزیة، ج 2، ص 389.  
[106] رأس الحسین علیه السلام، ص 192.  
[107] سوره شوری، آیه 23.  
[108] نقض، ص 373 - 370.  
[109] نقض، ص 592 - 590.  
[110] سیر أعلام النبلاء، ج 21، ص 193- 190؛ البدایة والنهایة، ج 13، ص 13.  
[111] البدایة والنهایة، ج 13، ص 194.  
[112] همان، ج 12، ص 355.  
[113] المنتظم، ج 18، ص 302.  
[114] همان، ج 18، ص 125.  
[115] لسان المیزان، ج 5، ص 217.  
[116] تاریخ تشیّع رسول جعفریان، ج 3، ص 519 به نقل از تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار، ص 118 - 116.  
[117] الحوادث الجامعة، ص 93.  
[118] بغیة الطلب، ج 2، ص 1021.  
[119] مثنوی معنوی، ص 998.  
[120] إقبال الأعمال، ج 3، ص 90.  
[121] همان، 56.  
[122] الحوادث الجامعة، ص 159.  
[123] سفرنامه ابن بطوطة، ص 187.  
[124] تاریخ ابن خلدون، ج 4، ص 30.  
[125] كتاب جامع المسائل لابن تیمیة، المجموعة الثالثة، ص 93.  
[126] البدایة والنهایة، ج 8، ص 203.  
[127] دیوان سیف فرغانی، قصیده 86؛ تاریخ ادبیات ایران، ج 3، ص 138.  
[128] تاریخ و جنبه ادبی تعزیه، پیتر چلكوفسكی، ص 16 - 15. این كتاب، متن پایان نامه دكتری وی در دانشكده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در سال تحصیلی 47 - 46 است.  
[129] مرحوم شعرانی مصحّح این كتاب، در ص 6 می‌نویسد: «گویند كاشفی، روضة الشهداء را، دو سال پیش از وفات تألیف كرده است».از آن‌جا كه وی متوفی 910 است، بنابر تألیف این اثر، در سال 908 یعنی در دهه اوّل قرن دهم بوده است.  
[130] روضة الشهداء، ص 12.  
[131] آقای رسول جعفریان در نقد و بررسی كتاب روضة الشهداء می‌گوید: در آن زمان همه ساله در سالگرد قیام عاشورا در ماوراء النهر مراسمی بر پا می‌شده و این پیش از تألیف روضة الشهداء بوده است.و در جای دیگر می‌گوید: روضة الشهداء سند مهمّی است بر این كه مجالس سالانه سوگواری عاشورا، به شكل بسیار حادّ آن، در آن زمان شایع بوده است... ساختار كتاب وی، حكایت از وجود چنین فرهنگی دارد. اشعاری كه در این كتاب نقل شده، حكایت از حضور ادب قوی عاشورایی در زبان فارسی دارد. (مجله آئینه پژوهش، مرداد و شهریور سال 74، شماره 33، ص 36 و 37).  
[132] فهرست نسخه‌های خطی فارسی (منظومه‌ها)، احمد منزوی، ج 4، ص 2931. آقا بزرگ تهرانی نیز در الذریعة، ج 9، ص 1179و ج 19، ص 219 به این منظومه فدایی با عنوان سیف النبوة و مشهد الشهداء اشاره كرده است.  
[133] تاریخ عالم آرای عباسی، ج 2، ص 655.  
[134] همان، ص 627.  
[135] تاریخ ادبیات ایران، ج 5، بخش دوم، ص 793.  
[136] دستور شهریاران تألیف نصیری ص 33.  
[137] تاریخ و جنبه ادبی تعزیه، ص 24 به نقل از سفرنامه نیكلاس همیوس (سفر در سال 1633 میلادی).  
[138] تحفه فیروزیه، ص 166 به نقل از صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج 1، ص464.  
[139] تحفه فیروزیه، ص 168.  
[140] همان، ص 112.  
[141] سفرنامه پیترو دلاواله، مكتوب چهارم، ص 122؛ از فرح آباد...، ترجمه شعاع الدین شفا.  
[142] سفرنامه تاروینه، كتاب چهارم، فصل هفتم، ص 412.  
[143] سفرنامه جملی كارِری، بخش دوّم، فصل نخست، ص 125، ترجمه عباس نخجوانی.  
[144] اسلام در ایران، پطروشفسكی، ص 387؛ شاه اسماعیل اوّل، از منوچهر پارسادوست.  
[145] مجله معارف، دوره دهم، شماره 1، فروردین - تیر 1372، ص 116 - 62.  
[146] تحفه فیروزیه، ص 166، به نقل از صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج 1، ص 465.  
[147] به تعزیه مشغول گردیدند و این بندگان را هر روز تكلیف كرده به آن مسجد می‌برند و خطیب بر منبر رفته‌و لعن بر بت‌پرستان و كافران به آواز بلند می‌كرد و در سنوات سابقه خود در شب‌ها بر روی فیل سواره می‌ایستاد و سیر و تماشا می‌كرد و به نوعی كه رسمی است دیرین و قاعدهای است متین در اوّل و آخر، فاتحه سلامتی پیشوای دنیا و دین ولی نعمت تحقیقی و استفناء و استعدام دشمنان اهل بیت را خوانده و بعد از آن فاتحه، در باب استهداء او می‌خوانند. (سفینه سلیمانی، ص 74 و 75، تصحیح دكتر عباس فاروقی).

## 27. مجلس روضه

### یكصد و بیست و هشت نكته درباره‌ی روش مرثیه خوانی

با استفاده از كتاب:  
سرشك خون  
1- در مرثیه خوانی به «خدا» توكل كنیم.  
2- در مرثیه خوانی توسل به معصومان و كمك از آنان بویژه حضرت فاطمه‌ی زهرا و امام حسین و حضرت مهدی - علیهم‌السلام - را فراموش نكنیم.  
3- در مرثیه خوانی، از خاندان عصمت و طهارت - علیهم‌السلام - با احترام یاد كنیم، مثلا برای مرد (علیه‌السلام) و برای زن (علیهاالسلام) را به كار بریم.  
4- از خدا بخواهیم تا خاندان عصمت و طهارت بویژه حضرت مهدی - علیهم‌السلام - به جلسات مرثیه خوانی ما عنایت كنند و در این گونه مجالس تشریف بیاورند و چشمان گنهكار ما را به جمال دل آرای خویش نورانی بفرمایند.  
5- اگر به مرثیه خوانی علاقه داریم از خاندان عصمت و طهارت بویژه حضرت فاطمه‌ی زهرا و امام حسین و امام زمان - علیهم‌السلام - بخواهیم تا ما را در زمره‌ی مرثیه خوانان واقعی خود قرار دهند.  
6- مرثیه خوانی از نعمتهایی است كه خداوند و خاندان عصمت و طهارت - علیهم‌السلام - به دوستان خود عطا می كند، پس آن را دست كم نگیریم و كم ارزش نكنیم.  
7- می توانیم ثواب مرثیه خوانی خود را به معصومان - علیهم‌السلام - یا مراجع تقلید - رضوان الله علیهم - و یا پدر و مادر و فامیل و مانند آن هدیه كنیم.  
8- خواندن مرثیه را به عنوان انجام عبادت و وظیفه‌ی شرعی بدانیم.  
9- در هنگام مرثیه خوانی با طهارت و با نظافت باشیم.  
10- می توانیم پیش از مرثیه خوانی دو ركعت نماز بخوانیم و از خدا بخواهیم تا ما را در مرثیه خوانی موفق بدارد.  
11- شایسته است پیش از خواندن مرثیه جمله‌ی «یا اباعبدالله ادركنا» یا جمله‌ی «یا صاحب الزمان ادركنا» و یا جمله‌ی «یا فاطمة الزهراء ادركینا» را از قلب خود بگذرانیم و یا بر زبانمان جاری نماییم.  
12- پیش از مرثیه خوانی درباره‌ی آن فكر نماییم كه چگونه آن را آغاز كنیم، چگونه آن را ادامه دهیم و چگونه آن را به پایان بریم و بطور كلی چگونه آن را بیان نماییم.  
13- مرثیه را با نام و حمد خدا و درود و صلوات بر پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - و ائمه‌ی معصومین - علیهم‌السلام - و بیزاری از دشمن آنان آغاز كنیم. مثلا بگوییم:  
«بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمن، ثم الصلوة و السلام علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین  
و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین».  
14- می توانیم مرثیه را نیز با نام خدا و یاد صفات خدا آغاز كنیم. مثلا بگوییم:  
«بسم الله الرحمن الرحیم، یا رحمان یا رحیم …».  
15- پس از ذكر نام و صفات و حمد خدا و درود بر معصومان می توانیم چند بیت شعر بخوانیم و یا خاطره و داستانی را ذكر كنیم و سپس اصل مرثیه را بازگو نماییم.  
16- اگر شعر یا خاطره و یا داستانی پیش از خواندن اصل مرثیه مورد استفاده قرار می گیرد، سعی شود آن قدر طولانی نگردد كه از اصل مرثیه بیشتر شود و اصل مرثیه و هدف و محتوای آن را تحت الشعاع خود قرار دهد.  
17- چناچه شعر یا داستان یا خاطره و یا نظایر آن در مرثیه خوانی مورد استفاده قرار گرفتند، باید از نظر محتوا درست و از نظر مدرك صحیح و معتبر باشند.  
18- شایسته است از اشعار عرفانی مربوط به مرثیه در همه جا استفاده نشود، زیرا عرفان، زمینه و یا زمینه سازی می خواهد.  
19- در آغاز راه و پیش از خواندن مرثیه، آن را در خانه یا مانند آن تمرین و حفظ كنیم، تا در هنگام خواندن مرثیه دچار اشتباه و یا فراموشی نشویم.  
20- اگر شنوندگان برای شنیدن مرثیه بطور پراكنده نشسته‌اند، در صورت امكان از آنان بخواهیم به صورت جمعتر بنشینند.  
21- سعی كنیم تا مرثیه را بدون مقدمه چینی و زمینه سازی شروع ننماییم. به قول معروف، فوری به «گودال قتلگاه» نرویم.  
22- برای مقدمه چینی و زمینه سازی می توان مرثیه را با عرض سلام بر معصوم یا شهید مورد نظر، و یا همان گونه كه گفته شد با خواندن شعر و ذكر داستان و خاطره‌ای مربوط به مرثیه‌ی مورد نظر آغاز كنیم.  
23- گاهی برای آغاز یا پایان مرثیه‌ی سرور شهیدان می توانیم این سلامها را بخوانیم:  
«السلام علیك یا اباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائك علیك منی سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله اخر العهد منی لزیارتكم السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین [و رحمة الله و بركاته]».  
24- در آغاز یا پایان مرثیه‌ی هر معصومی - علیه‌السلام- می توانیم قسمتی از دعای توسل را كه مربوط به آن معصوم است بخوانیم، مثلا برای مرثیه‌ی امام حسین - علیه‌السلام- عرض كنیم:  
«[السلام علیك] یا اباعبدالله یا حسین بن علی ایها الشهید یابن رسول الله یا حجة الله علی خلقه یا سیدنا و مولینا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بك الی الله و قدمناك بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عندالله».  
25- معمولا مرثیه دارای سه مرحله است:  
یك: مقدمه،  
دو: اوج  
و سه: فرود.  
بعد از رسیدن مرثیه به مرحله‌ی اوج و سوزناك خود، آن را زیاد طول ندهیم، یعنی مرحله‌ی فرود مرثیه را كوتاه كنیم، كه گاهی مرثیه حتی بدون فرود نیز خوانده می شود.  
26- مرحله‌ی اوج مرثیه، مرحله‌ای است كه گره مرثیه گشوده می شود و سوزناك ترین قسمت مرثیه است. بدین جهت مرحله‌ی اوج مرثیه را زود بیان نمی كنیم.  
27- وقتی مرثیه به مرحله‌ی اوج خود رسید سوز و گدازی را در شنوندگان برانگیزانیم و «تحولی درونی» در آنها به وجود آوریم به گونه‌ای كه حالت توجه به معارف بلند عاشورایی با آن سوز و گداز همراه گردد.  
28- در اوج مرثیه با كلماتی مانند «یا حسین» و «یا زهرا» توسل را بیشتر و داغتر كنیم.  
29- اگر مرثیه را همراه با سخنرانی انجام می دهیم شایسته است كه ارتباط موضوع سخنرانی با موضوع مرثیه را فراموش نكنیم و ارتباط بین آن دو را در نظر داشته باشیم، و به اصطلاح سخنوران مرثیه خوان «گریز» بزنیم.  
30- شایسته است مرثیه را با خواندن دعا و فاتحه و صلوات و قیام برای حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به پایان بریم.  
31- پس از پایان مرثیه می توان آیه‌ی «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون:  
و ستمكاران بزودی خواهند دانست كه به چه مكانی باز می گردند.» و یا آیه‌ی «الا لعنة الله علی الظالمین:  
آگاه باشید نفرین خدا بر سمتمكاران است»، را خواند.  
32- بعد از خواندن آیاتی كه گفته شد می توانیم برای استجابت دعا پنج بار آیه‌ی «امن یجیب المظطر اذا دعاه و یكشف السوء» را بخوانیم.  
33- می توانیم پس از «امن یجیب» این دعا را بخوانیم «اللهم انا نسئلك و ندعوك باسمك العظیم الاعظم الاعز الاجل الاكرم بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و التسعة المعصومین من ذریة الحسین» و سپس ده بار «یا الله» بگوییم و آن گاه دعاهای دیگر را بخوانیم.  
34- اگر هنگام مرثیه خوانی، مطلب یا شعر بعدی را فراموش كردیم، مطلب یا شعر قبلی را تكرار می كنیم و شرح می دهیم و در ضمن این كار به جستجوی مطلب یا شعر بعدی می پردازیم تا آن را به یاد آوریم.  
35- برای مرثیه خوانی اگر می توانیم در جایی قرار گیریم كه مشرف بر شنوندگان باشیم.  
36- شایسته است موانع تمركز حواس را از محل مرثیه خوانی حذف كنیم. گاهی این كار با تذكری از سوی مرثیه خوان می تواند انجام گیرد.  
37- در آغاز مرثیه می توانیم از شنوندگان بخواهیم تا سرها را به زیر بیندازند، دلها را روانه‌ی كربلا كنند و زانوی غم در بغل بگیرند.  
38- تا می توانیم مدت و مقدار مرثیه را در مدت زمانی كه از ما خواسته‌اند انجام دهیم، یعنی مرثیه را بموقع شروع كنیم و بموقع خاتمه دهیم.  
39- در ابتدای مرثیه صدای خود را خیلی بالا نبریم و بلند نكنیم، تا برای ادامه‌ی مرثیه نیز نفس داشته باشیم.  
40- گاهی گلو و دهان مرثیه خوانهای مبتدی خشك می شود و یا نفس آنان كم می آید، این امری طبیعی است كه به مرور زمان از بین می رود. ولی نكات مرثیه خوانی مانند نكته‌ی قبلی را نیز باید رعایت كرد، تا با چنین مشكلی روبرو نشد.  
41- اگر صدای شما گرفته یا سرما خورده و یا ناصاف است، چنانچه می توانیم در رفع آن بكوشیم و یا خودمان پیش از خواندن مرثیه به شنوندگان آن را بگوییم.  
42- سعی كنیم برای خواندن مرثیه، شروع خوب، گیرا و جذابی داشته باشیم.  
43- تلاش كنیم خودمان نیز همراه خواندن مرثیه بسوزیم و اشك بریزیم و گریه كنیم كه گفته‌اند:  
«آنچه از دل برآید، لا جرم بر دل نشیند».  
44- اگر هنگام خواند مرثیه، خودمان گریه نمی كنیم (بكاء)، دست كم حالت گریه به خود بگیریم (تباكی).  
45- سوز و حال و گریه در مرثیه خوانی را از خود خدا و معصومان - علیهم‌السلام - طلب كنیم.  
46- خود را برتر از مرثیه خوانهای دیگر ندانیم و متواضع باشیم. مثلا نگوییم:  
«من یك ساعت مرثیه خوانی كردم ولی فلانی كم آورد».  
47- علاقه و تمرین و صدق و اخلاص و تقوا از عوامل موثر در مرثیه خوانی است؛ پس به آنها توجه بیشتری كنیم.  
48- تعداد كم یا زیاد جمعیت در اخلاص ما برای مرثیه خوانی تأثیر نگذارد. مثلا نگوئیم:  
«دیشب در مجلسی مرثیه خوانی كردم كه غلغله بود و جای سوزن انداختن نبود».  
49- اگر از مرثیه خوانی ما انتقاد سودمندی كردند، ناراحت نشویم و آن را بپذیریم.  
50- از تحقیر مرثیه خوانهای دیگر به گونه‌های مختلف خودداری كنیم، مثلا نگوئیم:  
«روی فلانی را كم كردم».  
51- اگر برای مرثیه خوانی به ما هدیه‌ای ندادند ناراحت نشویم، زیرا پاداش اصلی و حقیقی این كار نزد خدا است.  
52- به خاطر حضرت فاطمه‌ی زهرا و امام حسین - علیهاالسلام - برای مرثیه خوانها احترام ویژه‌ای قائل باشیم.  
پس حداقل می توانیم به احترامشان از جای خود برخیزیم و یا دست آنان را ببوسیم.  
53- هنگام مرثیه خوانی با مدیریت خود، كنترل مجلس را به عهده بگیریم، زیرا ممكن است در بعضی موارد، كنترل مجلس را از دست بدهیم و یا دیگران بخواهند نظم مجلس را به هم بزنند.  
54- تجربیات مرثیه خوانی خود را در اختیار دیگران قرار دهیم و در این مورد نیز سخاوتمند باشیم، كه خیر و بركت نزد خداست.  
55- حتما بر موضوع و محتوای مرثیه تسلط كافی داشته باشیم. مثلا بدانیم در آغاز و مقدمه‌ی مرثیه چه چیزهایی را باید بخوانیم و در اوج و فرود مرثیه چه چیزهایی را باید بگوییم.  
56- در آغاز راه و پیش از خواندن مرثیه، یك بار دیگر مرثیه را مطالعه و مرور كنیم تا مرتكب اشتباهی نشویم.  
57- می توانیم در ابتدای مرثیه خوانی موضوع مرثیه را به شنوندگان بگوییم، مثلا به آنان بگوییم:  
«امشب می خواهم روضه‌ی حضرت علی اكبر -علیه‌السلام- را برای شما بخوانم».  
58- اگر چراغهای مجلس مرثیه خوانی خاموش شوند، شاید حزن و اندوه بیشتری بر آن مجلس حاكم گردد؛ پس در مواردی به این نكته توجه داشته باشیم.  
59- در مرثیه خوانی از طرح سئوالات و شبهات بدون پاسخ پرهیز نماییم. مثلا در مرثیه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا - علیهاالسلام - این سوال را مطرح نكنیم كه چگونه ممكن است حضرت فاطمه‌ی زهرا - علیهاالسلام - بعد از مرگش، دستهای خود را از كفن بیرون آورد و امام حسن و امام حسین - علیهاالسلام - را در آغوش بگیرد و بعد پاسخ آن را هم ندهیم.  
60- مطالب احتمالی و مشكوك در مرثیه خوانی مانند حضور حضرت لیلا - علیهاالسلام - در كربلا را به صورت قطعی و یقینی ذكر نكنیم و یا حتی از ذكر آنها خودداری نماییم.  
61- بدون ضرورت، مرثیه را تكرار نكنیم و از دوباره خوانی بپرهیزیم.  
62- می توانیم از آیات، روایات، شعر، داستان و خاطره، مثال و تشبیه، ضرب المثل، آمار و اخبار صحیح و دقیق، سخنان عالمان و بزرگان و دانشمندان نظیر حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - و جملات و قطعه‌های ادبی و زیبایی كه متناسب با موضوع و محتوای مرثیه باشند استفاده نماییم.  
63- اگر در خواندن مرثیه دارای سبك خاصی هستیم، آن قدر تمرین و ممارست داشته باشیم تا آن سبك را از دست ندهیم.  
64- در آغاز راه می توانیم پیش از مرثیه خوانی چند نفس عمیق بكشیم، تا ترس و دلهره‌ی ما از بین برود و آرامش جای آن را بگیرد.  
65- بطور طبیعی مرثیه خوانی كنیم و خود را به تكلف و زحمت نیندازیم.  
66- نزد عموم از به كارگیری كلمات و لهجه‌ی خاص و محلی در مرثیه خوانی خودداری كنیم و از داشتن تكیه كلام پرهیز نماییم.  
67- تا می توانیم از ابتكار و خلاقیت و ذوق و سلیقه‌ی خود و دیگران در انتخاب مراثی و كیفیت بیان و شیوه‌ی آغاز و پایان آنها استفاده كنیم.  
68- اگر در خواندن مرثیه اشتباهی كردیم، در همان جلسه و اگر نتوانستیم در جلسه‌ی بعد، آن اشتباه را تصحیح نماییم.  
69- می توانیم هنگام خواندن مرثیه، تحمل در برابر مشكلات و صبر در مقابل مصایب را برای شنوندگان زمینه سازی كنیم، زیرا معصوم - علیه‌السلام - فرموده است:  
«صبر نیمی از ایمان است».  
70- به مرثیه‌ای كه می خوانیم، خودمان اعتقاد داشته باشیم، تا این اعتقاد در شنوندگان نیز تأثیر معنوی و عاطفی بگذارد.  
71- كیفیت بعضی گریه كردنها زننده است، از انجام چنین گریه‌هایی خودداری كنیم.  
72- از دروغها و تحریفاتی كه در مرثیه‌ها صورت گرفته است با اطلاع باشیم تا آنها را نخوانیم.  
73- مواظب باشیم برای گریاندن مردم، مرثیه‌ها را كم و زیاد و تحریف نكنیم تا مثلا سوزناك شوند و مردم را به گریه اندازند.  
74- اگر نگاه جمعیت یا افراد خاصی مانع مرثیه خوانی ما می شود، می توانیم گاهی چشمان خود را روی هم بگذاریم.  
75- توجه داشته باشیم كه مرثیه خوانی با زبان محاوره‌ای دلنشین‌تر از مرثیه خوانی با زبان مكاتبه‌ای است.  
76- مرثیه خوان با تجربه‌ای می گفت:  
«مراثی و اشعار مربوط به آن را پیش از خواب حفظ كنید تا در ذهن شما كاملا نقش ببندد».  
77- از هر حالت و یا حركتی كه متناسب با مرثیه خوانی و شخصیت مرثیه خوان نباشد خودداری كنیم.  
78- برای مرثیه خوانی و جاری ساختن اشكها، سعی كنیم احساسات و عواطف شنوندگان را برانگیزانیم.  
79- برای برانگیختن شور و احساس شنوندگان باید خودمان در هنگام مرثیه خوانی شور و سوز و احساس نیز داشته باشیم.  
80- بین محتوای مرثیه و شرایط و احساسات شنوندگان ارتباط برقرار كنیم، تا غم و اندوه بیشتری را احساس نمایند و اشك بیشتری را جاری سازند.  
81- هنگام مرثیه خوانی به همه‌ی جمعیت نگاه كنیم تا توجه همگان را جلب نماییم. و نیز برای جلب توجه و تأثیر بیشتر می توانیم در حد ضرورت و متناسب و هماهنگ با محتوای مرثیه از حركات سر و صورت و دست استفاده كنیم.  
82-برای مرثیه خوانی ترس به خود راه ندهیم، و از جمعیت زیاد شنوندگان و شخصیت آنان هراسان نشویم.  
83- در آغاز مرثیه خوانی ترس و لرز و دلهره و ضربان شدید قلب امری طبیعی است، از این رو یاس را به خود راه ندهیم و مرثیه خوانی را در «جاهای مختلف» و در حضور «جمعیتهای گوناگون» تمرین و دنبال كنیم تا ترس و دلهره‌ی ما از بین برود.  
84- آثار و فواید معنوی مرثیه خوانی را به خاطر بیاوریم، تا علاقه‌ی ما به مرثیه خواندن بیشتر شود كه نعمتی بزرگ است و متاسفانه برخی از آن غافلند.  
85- اگر مرثیه را همراه با سخنرانی می خوانیم مواظب باشیم كه مرثیه‌ی ما ناقض سخنرانی‌مان نباشد و بعكس، مثلا - بنا به فرض - اگر در سخنرانی می گوییم:  
«توبه در آخر عمر پذیرفته نمی شود» در این صورت نباید مرثیه‌ی حضرت حر را بخوانیم، زیرا حضرت حر در آخر عمرش توبه كرد و امام حسین - علیه‌السلام- توبه‌ی او را پذیرفت.  
86- هدف نهایی از مرثیه خوانی «گریاندن» نیست، اگر چه مرثیه‌ی همراه با گریه بهترست.  
87- مرثیه خوان باید آن چنان ورزیده باشد كه اگر به او گفتند در سه دقیقه مرثیه خوانی كند بتواند، و چنانچه به وی گفتند در سی دقیقه مرثیه خوانی كند باز هم بتواند.  
88- اگر در آغاز راه هستیم به خود «تلقین» كنیم كه می توانیم مرثیه خوانی نماییم، زیرا تلقین یكی از راههای تعلیم و تعلم است.  
89- در همه جا نباید مرثیه خواند، بلكه باید یا شرایط مرثیه خوانی موجود باشد و یا شرایط آن را به وجود آورد و سپس مرثیه خواند.  
90- مرثیه‌ها را مطابق فهم و موقعیت فردی، سنی، زمانی و مكانی شنوندگان انتخاب كنیم و بخوانیم. مثلا برای نوجوانان مرثیه‌ی حضرت قاسم - علیه‌السلام- و برای كودكان مرثیه‌ی حضرت رقیه - علیهاالسلام - و برای بانوان مرثیه‌ی حضرت زینب - علیهاالسلام - را بخوانیم.  
91- می توانیم از مرثیه‌ها نكات اخلاقی، تربیتی، سیاسی، تاریخی و نظامی را استفاده كنیم و آنها را برای شنوندگان بازگو نماییم. یك فرمانده‌ی نظامی می گفت:  
«گاهی مواقع از مراثی امام حسین - علیه‌السلام- و پیكار او با دشمنانش، نكات نظامی را برداشت می كنیم».  
92- معمولا از تعابیری كه مخصوص همان زمانها بوده است استفاده كنیم، مثلا به جای خیمه كلمه‌ی چادر یا سنگر و به جای عمود، كلمه‌ی گرز را به كار نبریم.  
93- مجالس دعا، ختم و مانند آن زمینه‌ی خوبی برای یادگیری و شروع مرثیه خوانی است.  
94- فقط برای دیگران مرثیه نخوانیم، بلكه در بعضی اوقات و در تنهایی برای خود یا خانواده‌مان نیز مرثیه بخوانیم.  
95- جلسه‌ی مرثیه می تواند برای مخاطبان، جلسه‌ی توبه و بازگشت به سوی خدا نیز باشد، به آن توجه كنیم و از آن استفاده نماییم.  
96- مرثیه خوان نباید بر مسموعاتی (شنیده‌ها) كه به نظر دروغ و غیر صحیح یا غیر قابل قبول است تكیه كند.  
97- در مجالس مرثیه خوانهای خبره و مشهور شركت نماییم، تا از روش و كیفیت مرثیه خوانی آنان نیز بهره‌مند شویم. یكی از مرثیه خوانها می گفت:  
«برای یادگیری مرثیه خوانی باید در جلسات مرثیه خوانها شركت كنید تا با چشم خود ببینید كه چگونه مرثیه می خوانند».  
98- مرسوم است كه در هر یك از روزها یا شبهای دهه‌ی محرم، مرثیه‌ی یكی از وقایع یا شهدای كربلا را می خوانند، از مرثیه خوانان با تجربه این را سوال كنیم كه مثلا در شب تاسوعا یا عاشورا چه مرثیه‌ای باید خوانده شود؛ البته این امر در جاهای مختلف متفاوت است.  
99- اگر مثلا در دو جا مرثیه خوانی می كنیم بهتر است برای هر كدام مرثیه‌ی جداگانه و یا دو قسمت مختلف از یك مرثیه را بخوانیم، زیرا در بعضی موارد ممكن است برخی از شنوندگان هر دو جا یكی باشند.  
100- مرثیه‌ها را طوری بازگو نكنیم كه خواری و ذلت خاندان عصمت و طهارت - علیهم‌السلام - از آن برداشت شود.  
101- در مرثیه می توان به جای آمار و اعدادی كه از نظر صحت مورد تردید و یا انكار است، به كلماتی از قبیل (جمعیتی بسیار)، (عده‌ای زیاد)، (تعدادی فراوان) اكتفا نمود، مثلا به جای اینكه بگوییم:  
«امام حسین - علیه‌السلام- چندین هزار نفر از دشمنان را كشت»، بهتر است بگوییم:  
«امام حسین - علیه‌السلام- تعداد فراوانی از دشمنان را كشت».  
102- شایسته است از ذكر مراثی یا آماری كه موجب انكار یا عكس العمل منفی شنوندگان می شود خودداری كنیم. بویژه در مقابل شنوندگانی كه كمتر از اعتقاد راسخ و ایمان بالا برخوردار هستند. مثلا در چنین مجالسی شاید لازم نباشد كه بگوییم:  
«نوجوان كربلا حضرت قاسم - علیه‌السلام - سی و پنج نفر از دشمنان را كشت».  
103- می توانیم برخی از قسمتهای مرثیه یا اشعار و رجزهای آن را با همان زبان عربی بخوانیم و سپس آنها را ترجمه كنیم، مگر در مواردی كه ترجمه‌ی آنها لازم نباشد.  
104- اگر از كلمات و جملات عربی در مرثیه خوانی استفاده می كنیم آنها را بطور صحیح تلفظ كنیم، بویژه در مجالسی كه آشنایان به زبان عربی مانند علما و طلاب حضور دارند.  
105- اگر به زبان عربی آشنایی داریم، مراثی حضرت فاطمه‌ی زهرا - علیهاالسلام - در جلد (43) بحار الانوار و مراثی امام حسین و اصحابش -- علیهم‌السلام - در جلدهای (44) و (45) بحار الانوار گردآوری شده‌اند.  
106- اگر بعد از غذا و یا با حالت كسالت، بیماری، خستگی، عصبانیت، ناراحتی، خواب آلودگی و مانند آن مرثیه خوانی نكنیم، بهتر و موثرتر است. از این رو آرامش، سلامت و استراحت كافی پیش از مرثیه خوانی را فراموش ننماییم.  
107- می توان برای یادگیری مرثیه‌ها و اشعار زیبا دفتری مانند كلاسور را تهیه كرد و آنها را در آن دفتر نوشت، تا در هنگام مرثیه خوانی به تناسب موضوع از مرثیه‌ها و اشعار آن استفاده نمود.  
108- كسب تجربه از خود و دیگران از رموز موفقیت در امر مرثیه خوانی است.  
109- دقت كنیم محتوای مرثیه را اشتباه نگوییم. مثلا توجه داشته باشیم كه حضرت عباس - علیه‌السلام- مشك آب را اول به دست راستش گرفت و یا به دست چپش؟  
یا مثلا امام حسین - علیه‌السلام - زبانش را در دهان حضرت علی اكبر - علیه‌السلام - گذاشت و یا بعكس؟  
110- در مرثیه خوانی از این شاخه به آن شاخه نپریم، بلكه همان موضوع و محتوای مرثیه را برای شنوندگان بازگو كنیم.  
111- سعی كنیم مرثیه را برای شنوندگان «مجسم» نماییم.  
112- در مرثیه خوانی مواظب باشیم به جای تقویت روحیه، تضعیف روحیه نكنیم.  
113- اگر مرثیه خوانهای دیگری برای خواندن در مجلس حضور دارند، وقت آنان را نیز در نظر داشته باشیم.  
114- خواندن مرثیه را بیش از حد، طولانی نكنیم، تا موجب ملال و خستگی شنوندگان نشود و بر آنان اثر منفی نگذارد؛ بویژه در مجالسی كه علاقه و زمینه‌ی كمتری نسبت به مرثیه در آنها وجود دارد، از طولانی كردن مرثیه خودداری نماییم.  
115- در غیر موارد ضروری، مرثیه را متناسب با زمان خود بخوانیم، مثلا مرثیه ورود امام حسین - علیه‌السلام- به كربلا را در همان اوایل محرم و مرثیه‌ی ورود جابر بن عبدالله انصاری به كربلا را در روز اربعین بخوانیم.  
116- سعی كنیم حتما در ایام خاص و ویژه ماند ماههای محرم و صفر و ایام فاطمیه و شبهای قدر و وفات و شهادت مرثیه بخوانیم. و شایسته است در این ایام از خنده و مزاح پرهیز كنیم.  
117- از كتابهای مقتل (مقاتل) و مرثیه‌هایی كه دارای مدرك و سند و مأخذ صحیح و معتبر هستند استفاده كنیم، و از هر مرثیه خوانی، مرثیه‌ها را نقل ننماییم و برای دیگران نخوانیم. كتابهای منتهی الامال، نفس المهموم و بیت الاحزان محدث قمی، لهوف سید بن طاووس، جلاء العیون مجلسی و ارشاد شیخ مفید در زمینه‌ی مرثیه خوانی كتابهای خوب، مفید و معتبری هستند.  
119- اگر مأخذ و مدرك مرثیه را به شنوندگان بگوییم بهتر است، بخصوص در مجالسی كه طلاب، علما و بزرگان حضور دارند.  
120- آرام و شمرده شمرده مرثیه را بخوانیم و با فریاد و با شتاب و سرعت بیش از حد، مرثیه خوانی نكنیم.  
121- هنگام خواندن مرثیه فاصله‌ی مناسب دهان خود با میكروفون را رعایت كنیم، تا صدا خوب منتقل شود و بلندگو سوت نكشد. و توجه داشته باشیم كه صدای بلندگو بیش از اندازه، كم یا زیاد نباشد.  
122-اگر مرثیه را با صوت زیبا بخوانیم دلنشین‌تر است. و اگر صوت زیبا نداریم، مرثیه را به صورت عادی و معمولی و بدون صوت بخوانیم، ولی مرثیه خوانی را به خاطر نداشتن صوت زیبا ترك و رها نكنیم.  
123- در جاهایی كه مرثیه، سوزناك و حزین می باشد، بهتر است هماهنگ با آن، صدایمان را سوزناك و حزین و چهره‌مان را اندوهناك نماییم.  
124- شایسته است صوت ما هنگام خواندن مرثیه یكنواخت نباشد، بلكه صوت خود را به تناسب محتوای مرثیه و به گونه‌ای كه زننده نباشد بالا و پایین ببریم و بلند و آهسته كنیم.  
125- اگر در شیوه و سبك مرثیه خوانی از كسی تقلید می كنیم آن را به مرور زمان ترك نماییم تا خودمان صاحب سبك شویم، البته گفته‌اند در آغاز راه، تقلید از مرثیه خوانهای دیگر اشكالی ندارد.  
126- اگر مرثیه خوانهای دیگری نیز در مجلس حضور دارند از روی احترام، از آنان كسب اجازه كنیم و به آنها تعارف نماییم.  
127- كتابها و اشعار مرثیه و نوحه خوانی را مطالعه كنیم، و به نوارهای مرثیه و نوحه خوانی گوش فرا دهیم.  
128- از بانی و مؤسس و دست اندركاران مجلس روضه خوانی تشكر و قدردانی نماییم، اما به صورت مبالغه آمیز و خارج از حد و فراتر از واقعیت نباشد.

### چهل نكته برای حضور در مجلس روضه

شیخ مهدی دانشمند  
بسم الله الرّحمن الرّحیم  
آداب شركت در مجالس اهل بیت علیهم صلوات الله  
1. با نیت پاك و خالص باید شركت كرد.  
مبادا به خاطر آشنایی با صاحب منزل و مجلس و یا رودربایستی با كسی و یا اجبار و اكراه در كار باشد.  
2. با وضو از منزل خارج شویم.  
3. با بهترین و مناسب ترین لباسها در مجلس شركت كنیم (اگر ایام عزاداریست با لباس مشكی و اگر ایام جشن و سرور و شادی اهل بیت علیهم السّلام است با لباسهای روشن و تمیز و معطّر)  
4. با زدن عطر دیگران را در مجلس امام حسین علیه السّلام آزرده خاطر نكنیم.  
5. ارواح گذشتگانمان را در ثواب حضور در مجلس اهل بیت علیهم السّلام شریك كنیم.  
6. تهیه كیسه یا پلاستیك برای كفش های خود. مبادا با كفش به روی فرش مجلس امام حسین علیه السّلام پای گذاریم و مطمئن باشیم بر بال ملائك جسارت كرده ایم.  
7. به دلیل ارزش فراوان اشك و گریه بر اباعبدالله الحسین علیه السّلام دستمال اشك و دستمالی دیگر برای آبریزش بینی تهیه كنیم، كه مبادا با دستمالی كه صورتتان را تمیز می كنید اشكهایتان را نیز با همان دستمال پاك كنید!  
8. داشتن یك مهر و تسبیح كه اگر زیارت عاشورا خوانده شد برای سجده زیارت مهر همراه داشته باشید و با تسبیح خود مشغول ذكر گفتن شوید.  
9. یك دفتر كوچك یا داشتن یك سررسید و قلم سعی كنید مطالبی كه در مجلس بیان می شود را یاداشت كرده و با ذكر تاریخ و نام سخنران و مكان سخنرانی یك مجموعه فرهنگی مذهبی برای خود باقی بگذارید.  
10. دیگران را نیز برای شركت در مجالس اهل بیت علیهم السّلام تشویق كنید.  
11. اگر وسیله ای دارید و افرادی را می شناسید كه به دلیل بعد مسیر قادر به شركت در مجالس اهل بیت علیهم السّلام نیستند به دنبال آنان رفته تا در ثواب حضور دیگران در مجلس اهل بیت علیهم السّلام نیز شریك باشید.  
12. مبادا در پارك كردن ماشین یا وسیله نقلیه خود برای مردم سد معبر و مزاحمت ایجاد كنید.  
13. اگر با خانواده و یا دوستان هستید برای زمان برگشت وعده گذاشته و به وعده خود عمل كنید كه مبادا با معطل كردن دیگران ثواب مجلستان را از بین نبرید.  
14. بدانید هر قدمی كه به طرف مجلس اهل بیت علیهم السّلام برمی دارید صدها گناه محو صدها حسنه ضبط و صدها مقام و درجه برای شما نوشته خواهد شد.  
15. برای داشتن حضور ی بیشتر و خشوعی بهتر و اشكی ریزان می بایست حداقل از 24 ساعت قبل آمادگی روحی و معنوی را در خود ایجاد كنید.  
16. نباید فراموش كنیم كه حضور در مجلس روضه بهترین عامل پاك كننده قلب و روح آدمیست.  
17. به محض ورود به مجلس روضه تلفن همراه خود را خاموش كنید كه مبادا باعث به هم خوردگی هواس دیگران باشد.  
18. اگر در زمان ورود به مجلس سخنران یا مداح مشغول اجرای برنامه بود با سلام نكردن ادب خویش را نشان دهید كه مبادا هواس همه را پرت كرده و تشویش خاطر و ذهن به وجود آورید.  
19. هر كجا كه جا بود بنشینید نه هر جا كه خواستید.  
20. مبادا در زمان ورود به مجلس دیگران را اذیت كنید و یا مجلس را به هم بزنید به دلیل اینكه می خواهید در نزدیك ترین جای جایگاه بنشینید.  
21. مبادا با سر و صدا كردن توجه دیگران را به خود جلب كنید.  
22. مبادا به هنگام برنامه مجلس با كنار دستی خود صحبت كنید كه هم خودتان از فیض محروم شده‌اید و هم مزاحم دیگری بوده و به دلیل بی توجهی به مجلس مرتكب گناه و معصیت شوید.  
23. مبادا در حال گریه دیگران به مردم نگاه كنید كه حالت بكاء و حزن از كسی گرفته شود.  
24. مبادا به خصوص در زمان خواندن مرثیه به مزاح و یا خندیدن و یا خنداندن كسی مشغول شوید كه عقوبتی سخت در پیش خواهید داشت.  
25. به هنگام پذیرایی در مجلس روضه با احترام و دقت و با نیت شفاء پذیرایی شوید.  
26. مبادا با كثیف كردن مجلس اهل بیت علیهم السّلام مرتكب گناهی بزرگ شوید.  
27. اگر فرزند خردسالی به همراه دارید قبلاً از ورود به مجلس برای آرام بودن و ساكت بودن او با فرزند خود صحبت كنید و در مجلس روضه فرزندان خود را كنترل كرده تا مبادا با شیطنت و بازی های خود نظم مجلس اهل بیت علیهم السّلام را به هم بریزد.  
28. از داشتن گریه صدا دار خود خجالت نكشید كه به طور قطع و یقین با حال حزن و اندوه شما دیگران را نیز به اندوه و حزن برای اهل بیت علیهم السّلام تشویق خواهید كرد.  
(مجلس را با ناله های سوزان خود گرم كنید)  
29. به گونه ای در مجلس بنشینید كه اگر مجلس به كمبود جا دچار مشكل باشد دیگری را نیز كنار خود جای دهید تا با حضور او در مجلس روضه شما نیز در ثواب او شریك باشید.  
30. به هنگام روضه و مقتل خوانی چیزی میل نفرمائید.  
31. سعی كنید چنان برنامه ریزی كنید كه نخواهید وسط مجلس جلسه را ترك كنید و دیگران را نیز به ترك مجلس تحریك نمائید.  
32. فراموش نكنید مهم ترین زمان مجلس روضه دعا می باشد مبادا به هنگام دعا كردن با بی توجّهی از مجلس خارج شوید.  
33. فراموش نكنید كه با حضور خود در مجلس اهل بیت علیهم السّلام ثوابها برای خود جمع كرده‌اید پس مواظب باشید با بی توجهی اجر و ثواب روضه را از بین نبرده و آثار معنوی و روحی جلسه اهل بیت علیهم السّلام را از دست ندهید.  
34. بعد از اتمام مجلس سعی كنید كسانی كه وسیله ندارند و مسیرشان به شما نزدیك است را برای رساندن آنان كمك كرده و از ثواب این عمل نیز محروم نشوید.  
35. توجه داشته باشید فلسفه حضور در مجالس اهل بیت علیهم السّلام بالا بردن سطح معلومات و اطلاعات علمی و دینی می باشد پس با بیان مطالب ذكر شده برای دیگران و غائبان در مجلس زكات علم خود را نیز پرداخت كنید.  
36. اگر احیاناً نقصی و یا كمبودی در مجلس احساس كردید سعی كنید با هماهنگی با مسئول و بانی مجلس در رفع آن مشكل كوشا و شریك باشید.  
37. به گونه ای عمل كنید كه در درجه اول خودتان و بعد خانواده شما و سپس دیگران متوجه تأثیر گذاری مجلس اهل بیت علیهم السّلام در رفتار و افكار شما باشند تا اطرافیان به لزوم و حضور در مجالس دینی واقف گشته و تشویق گردند.  
38. مبادا با بی توجهی به آداب مجلس و تاثیرات روضه مردم و اطرافیان خود را به مجالس اهل بیت علیهم السّلام بدبین كنیم.  
39. فراموش نكنیم كه عمل به واجبات و ترك محرمات مقدمه ای برای دعوت مجدد ما به مجالس اهل بیت علیهم السّلام توسط ائمه اطهار علیهم صلوات الله خواهد بود.  
40. سعی كنید در مواقع بیكاری و یا استراحت با شنیدن سخنرانی های مفید وعظ و موعظه و خطابه اطلاعات دینی و معنوی و فرهنگی خود را بالاتر برده و با مطالعه كتب تاریخی از سیره اهل بیت علیهم السّلام و یا تاریخچه شهادت آنان به یك آماده سازی فكری برای حضور در مجالس اهل بیت علیهم السّلام نائل آییم.

## 28. اشكهای خونین در سوگ امام حسین (ترجمه ذریعة النجاة) جامع‌ترین تاریخ كربلا

### مشخصات كتاب

‏سرشناسه : گرمرودی محمدرفیع‌بن قهرمان - ۱۳۳۰؟ق   
‏عنوان قراردادی : ذریعة النجاة التاریخ الكامل لواقعه كربلا. فارسی   
‏عنوان و نام پدیدآور : اشكهای خونین در سوگ امام حسین علیه‌السلام (ترجمه ذریعة النجاة) جامع‌ترین تاریخ كربلا/ تالیف محمدرفیع گرمرودی تبریزی تحقیق و بازنویسی محمدحسین رحیمیان   
‏مشخصات نشر : قم نشر حاذق ۱۳۸۰.  
‏مشخصات ظاهری : ۵۲۸ص.  
‏شابك : ۱۶۰۰۰ریال‌‏‌964-5970-69-5: ؛ ‏‌۳۵۰۰۰ریال(چاپ سوم)  
‏یادداشت : ترجمه فارسی این كتاب توسط خود نویسنده صورت گرفته است   
‏یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۵.  
‏یادداشت : كتابنامه ص ۵۲۷ - ۵۲۸؛ همچنین به‌صورت زیرنویس   
‏عنوان دیگر : ذریعة النجاة التاریخ الكامل لواقعه كربلا. فارسی   
‏موضوع : حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۴ - ۶۱ق.  
‏موضوع : واقعه كربلا ۶۱ق.  
‏شناسه افزوده : رحیمیان محمدحسین ۱۳۴۵ - مصحح   
‏رده بندی كنگره : ‏‌BP۴۱/۵/گ‌۴ذ۴۰۴۱ ۱۳۸۰  
‏رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴  
‏شماره كتابشناسی ملی : م‌۸۰-۲۲۶۶۸

### تقدیم به پیشگاه مقدس

مولای انس و جان، قطب عالم امكان، شریك قرآن، امام عصر و زمان، منتقم خون جد بزگوارش امام حسین علیه‌السلام كسی كه برای روشن كردن جهان ظلمانی ظهور می‌كند و در آن هنگام میان ركن و مقام ایستاده و فریاد می‌زند:ألا یا أهل العالم! أنا الامام القائمألا یا أهل العالم! أنا الصمصام المنتقمألا یا أهل العالم! ان جدی الحسین قتلوه عطشاناألا یا أهل العالم! ان جدی الحسین طرحوه عریاناألا یا أهل العالم! ان جدی الحسین سحقوه عریانا [1] .آگاه باشید ای مردم جهان! من امام قائم هستمآگاه باشید ای مردم جهان! من شمیشیر انتقام‌گر هستمآگاه باشید ای مردم جهان! جدم حسین را تشنه شهید كردندآگاه باشید ای مردم جهان! جدم حسین را با بدن عریان رها كردندآگاه باشید ای مردم جهان! از روی دشمنی بدنش را خرد كردند. [ صفحه 21]

### پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم... مصیبت بس عظیم است و جانكاه، ناله‌های دردناك و دلخراش كسی به گوش می‌رسد كه در دست گرگهای بیابان نینوا گرفتار شده، و همینك صدای ناله‌ی او و خاندان گرامش طنین‌انداز است، و پرده‌ی گوش انسانهای بارحمت و رأفت را به حركت درآورده، و فطرت و احساسات پاك آنها را بارور می‌نماید، كه راستی مهر و محبت، اشك و گریه، و ابراز احساسات و عواطف ورای زمان و مكان است، و زمان و مكان را در این وادی عاشقانه راهی نیست.شخصیتی كه قلم از شناسایی او ناتوان، و بشر از درك و معرف مقام او عاجز تا چه رسد كه او را توصیف نماید. چنین شخصیت عظیمی را بایستی خالق او؛ خدای متعال، پیامبران الهی و خاتم آنها و اوصیای او معرفی نمایند.آخر او كیست؟و كدام نور الهی است؟و كدامین ستاره‌ی پر فروغ دنیای ظلمانی است؟و كدامین كشتی نجات است؟آری؛ او حسین بن علی علیه‌السلام است، كسی كه حضرت باری تعالی در مقام و منزلت او می‌فرماید: [ صفحه 22] یا محمد!... و جعلت حسینا خازن وحیی، و أكرمته بالشهادة، و أعطیته مواریث الأنبیاء، فهو سیدالشهداء... [2] .ای محمد!... حسین را خزانه‌دار وحی خود قرار دادم، و او را با شهادت گرامی داشتم، و مواریث پیامبران را به او عطا نمودم، پس او سید و آقای شهیدان است...كسی كه پیامبر عظیم‌الشأن صلی الله علیه و آله و سلم در توصیف او می‌فرماید: حسین منی و أنا من حسین... اسمه مكتوب عن یمین العرش: ان الحسین مصباح الهدی، و سفینة النجاة،... [3] .حسین از من است و من از حسین، نام او بر سمت راست عرش نوشته شده است: همانا حسین چراغ پر فروغ هدایت و كشتی نجات است...كسی كه پدر بزرگوارش امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در موردش می‌فرماید:بأبی و امی الحسین المقتول بظهر الكوفة [4] .پدر و مادرم فدای حسینی كه در پشت كوفه كشته می‌شود.كسی كه امام حسن علیه‌السلام مصیبت او را بزرگ شمرده و می‌فرماید:لا یوم كیومك یا أباعبدالله! [5] .ای اباعبدالله! هیچ روزی به روز تو نمی‌رسد.كسی كه خود در توصیف خویش می‌فرماید:أنا قتیل العبرة، لا یذكرنی مؤمن الا بكی [6] .من كشته‌ی منسوب به اشك و گریه هستم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌كند جز آن كه برای من می‌گرید.كسی كه امام سجاد علیه‌السلام درباره‌ی او می‌فرماید: [ صفحه 23] أنا ابن من قتل صبرا، و كفی بذلك فخرا [7] .من فرزند كسی هستم كه با زحمت كشته شد و این افتخار برای من كافی است. شخصیتی كه امام صادق علیه‌السلام در مورد حضرتش می‌فرماید:الحسین علیه‌السلام عبرة كل مؤمن [8] .حسین علیه‌السلام وسیله‌ی گریه‌ی هر مؤمن است.كسی كه امام رضا علیه‌السلام مصیبت او را چنین تصویر كرده و می‌فرماید:ان یوم الحسین علیه‌السلام أقرح جفوننا، و أسبل دموعنا، و أذل عزیزنا بأرض كرب و بلاء، أورثتنا الكرب و البلاء الی یوم الانقضاء، فعلی مثل الحسین علیه‌السلام فلیبك الباكون... [9] .همانا روز امام حسین علیه‌السلام پلكهای ما را مجروح، و اشك ما را جاری نمود، و عزیز ما را در سرزمین كرب و بلا ذلیل كرده و تا روز قیامت كرب و بلا را بر ما به ارث گذاشت، پس بر همچو حسین علیه‌السلام باید گریه‌كنندگان گریه نمایند.كسی كه منتقم خون پاك او یعنی حضرت مهدی علیه‌السلام در خطاب به آن حضرت می‌فرماید:فلئن أخرتنی الدهور، و عافنی عن نصرك المقدور، و لم أكن لمن حاربك محاربا، و لمن نصب لك العداوة مناصبا، فلأندبنك صباحا و مساء، و لأبكین لك بدل الدموع دما، حسرة علیك، و تاسفا علی ما دهاك و تلهفا، حتی أموت بلوعة المصاب، و غصة الاكتیاب [10] .اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت، و دست تقدیر مرا از یاری تو بازداشت، و نشد كه با كسانی كه با تو پیكار نمودند بستیزم، و با كسانی كه با تو دشمنی داشتند به نبرد برخیزم، اكنون هر صبح و شام برای تو ناله می‌كنم، و به جای اشك برایت خون گریه می‌كنم، از روی حسرت بر تو و تأسف بر مصیبت‌هایی كه بر تو وارد شد، تا این كه در اثر سوز مصیبت‌ها و غصه‌ی [ صفحه 24] جانكاه و اندوه فراوان بمیرم.شخصیتی كه عقول بشریت از كار، حماسه و مظلومیت او متحیر مانده، و در مقابل او جز ابراز عواطف و احساسات، اشك، گریه، ناله، عزاداری و سوگواری برای او چیز دیگری ندارند.آری؛ عزاداری، مقتل‌خوانی، گریه، سینه‌زنی و... همه و همه برای عشق و محبت به چنین وجود نازنین است، جایی كه خدای متعال قصه‌ی مصایب او را برای پیامبر خویش حضرت زكریا علیه‌السلام بازگو می‌نماید، و او صدا به گریه و ناله بلند می‌كند و در رثاء او می‌گوید:الهی! أتفجع خیر جمیع خلقك بولده؟...الهی! أتلبس علیا و فاطمة علیهماالسلام ثبات هذه المصیبة؟... [11] .خدایا! آیا دل بهترین مخلوق خود در عزای فرزندش به درد می‌آید؟آیا علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام لباس این مصیبت را خواهند پوشید؟آری! اول عزادار و مقتل‌خوان او خدای متعال، انبیا و پیامبران الهی و ملائك آسمانها هستند.حسین علیه‌السلام خون خداست و خدایش به دست خلف صالح و فرزند او مهدی منتظر علیه‌السلام انتقام خون او را خواهد گرفت، ان شاء الله.و راستی چنان شخصیتی اگر مظلوم واقع شود باید همچنان فرزندی كه همه‌ی پیامبران و اولیا منتظر او هستند منتقم خون او باشد...اینك چهارده قرن از آن مصیبت اندوهناك می‌گذرد، كاروانهای عزاداری و سوگواری عاشقان و دلدادگان آن حضرت همواره بهتر از قبل، عاشقانه و مخلصانه به عزاداری و ابراز عواطف و احساسات می‌پردازند، و هر كسی به اندازه‌ی معرفت و شناختش در این وادی گام برمی‌دارد.آنچه در این وادی عاشقانه بیشتر جلب توجه می‌كند و نقش مهمی دارد قلم بدستان و نویسندگانی است كه با ترسیم و تصویر لحظه به لحظه‌ی این حادثه و مصیبت عظیم جهان خلقت، این كاروانها را به راه انداخته و به حركت وامی‌دارند، و این [ صفحه 25] فطرت پاك و احساسات آنها را به جوش و خروش می‌آوردند.در این میان، دانشمندان مكتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام هر كدام به نوبه‌ی خود قلم‌فرسایی كرده‌اند، و كتابهای ارزشمندی مانند: الهوف، الارشاد و... نوشته‌اند.از جمله كسانی كه با عشق و علاقه‌ی وافر به مكتب امام حسین علیه‌السلام، قلم‌فرسایی نموده دانشمند محترم خطیب گرانقدر مولا محمد رفیع بن قهرمان گرمرودی تبریزی است، وی دانشمندی سخنور و خطیبی شهیر بود، عشق و علاقه‌ی خاصی نسبت به ساحت اقدس امام حسین علیه‌السلام داشت، و این عشق و علاقه را در مقدمه‌ی همین كتاب ابراز می‌دارد كه علاوه بر ارشاد و تبلیغ، بر مكتب امام حسین علیه‌السلام اهتمام داشته، می‌خواسته در این موضوع اثری بیاد ماندنی نیز از خود به یادگار گذاشته و آن را به پیشگاه با عظمت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام تقدیم نماید.علامه آقا برزگ تهرانی در این زمینه می‌نویسد:شیخ محمد رفیع تبریزی، متوفی نزدیك 1330 هجری، او خطیبی كامل و فاضلی ادیب بود، وی از فضلا و خطیبان پارسای عصر خویش بود، از آثار او «ذریعة النجاة» است كه بازنویسی از كتاب «دمعة الساكبة» مولی محمد باقر دهدشتی است كه وی پس از تنظیم و ترتیب، به زبان فارسی ترجمه كرده است. و این كتاب را در سال 1302 هجری به پایان رسانده است [12] .كتاب حاضركتابی كه پیش رو دارید كتاب ارزشمندی است كه از كتاب‌ها و مقاتل مهم جمع‌آوری شده، و مؤلف محترم رحمة الله سعی داشته كه از تاریخ‌های معتبر نقل كرده تا به صورت زیبایی در اختیار علاقه‌مندان به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام قرار گیرد، و می‌توان گفت: در مقوله‌ی خویش كم‌نظیر است، و یكی از مصادر و مراجع این عنوان به شمار می‌رود كه مورد توجه علما و دانشمندان بزرگ بوده است.تألیف این كتاب با ارزش، پس از آن كه به زبان عربی پایان یافته توسط مؤلف محترم به فارسی برگردان شده و پس از آن به صورت ترجمه‌ی فارسی بین السطور [ صفحه 26] چاپ شده است، این اثر نفیس، به صورت چاپ سنگی سه مرتبه در تاریخ 1304 1300 و 1317 چاپ گردیده است [13] .اكنون با توفیقات الهی و عنایت خاص حضرات معصومین علیهم‌السلام به ویژه سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام و صاحب عصر و زمان حجت بن الحسن العسكری علیه‌السلام این كتاب ارزشمند تحقیق شده است.از آنجایی كه ترجمه‌ی این كتاب با كیفیت مذكور قابل استفاده‌ی عموم فارسی‌زبانان محترم نبود به همین جهت، با حفظ اسلوب ترجمه‌ی مؤلف محترم بازنویسی و تصحیح شده است و برای این كه حجم كتاب بیش از حد معمول نشود بخش عربی و عمده تحقیقات آن را از بخش فارسی جدا نمودیم. و روایات و سخنان حضرات معصومین علیهم‌السلام و قسمتهای مهم بخش عربی را به بخش فارسی اضافه كردیم كه اینك به صورت جداگانه در دو جلد عربی و فارسی در اختیار عاشقان، دوستداران و عزاداران مولی الكونین ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام قرار می‌گیرد.امید است كه همه‌ی عاشقان و دوستداران خاندان عصمت و طهارت، با تنها فرزند غریب و منتقم حضرتش یعنی قطب دایره‌ی امكان امام زمان علیه‌السلام هم‌ناله شده و به همراه آن حضرت از منتقمان و خونخواهان خون پاك سلاله‌ی زهرا علیهاالسلام باشیم.قم المقدسة محرم الحرام 1422محمد حسین رحیمیان [ صفحه 29]

### پیشگفتار مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیمحمد و سپاس خدایی سزاست كه اشك چشمان گریان را، وسیله‌ی آرزوی باغهای بهشت خویش، و اندوه شایستگان را وسیله‌ی رسیدن به روح و ریحان قرار داده است، حمد و سپاسی كه با گذشت عصرها و روزگاران ادامه یافته و با تكرار تنفس سینه‌ها مكرر شود.و درود و سلام من، بر پیامبر ما، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، بهترین فردی كه در میدان رسالت و هدایت گام برداشت، و ملك نبوت را با هر معجزه و نشانه‌ای نورانی نمود، و سلام و درود بر عترت و فرزندان او، كه بهترین فرزندان هستند، كسانی كه مترجمان وحی خدا و حجتهای او بر بندگان او هستند.اما بعد، مدتی بود كه آرزو داشتم كه فرصتی را از حوادث بدست آورده، و زمانی را از این روزگار خاین بربایم، تا اندك زمانی از عمرم، و اوقاتی از روزگارم را در تحقیق كتب مقاتل و اخبار گذرانده و زمام چشم را در میدان نوشتار علما و دانشمندان اخیار صرف نمایم، تا گوشه‌ای از مصایب خامس آل عبا، حجت مردم از ناحیه‌ی خدا، سید كونین، امام ثقلین، حضرت ابی‌عبدالله الحیسن صلوات الله و سلامه علیه جمع‌آوری كرده و آن را ذخیره‌ای برای روز رستاخیز قرار داده و برای سرای همیشگی آخرت، بفرستم. [ صفحه 30] در این میان، كه چنین فكر پاكی ذهن مرا مشغول كرده بود به اثر زیبایی برخوردم كه روایات را همچون در گرانبها در احوال امامان پاك - كه درود خدا روز و شب بر آنها باد - جمع كرده و مشتمل بر گوشه‌ای از مصایب سومین امام پاك مظلوم و شهید مغموم علیه‌السلام بود. این اثر گرانقدر، جلد دوم كتاب «دمعة الساكبة» بود. من این كتاب را مصداق آنچه در ذهن من بود، و در همه حال فكر مرا اشغال كرده بود؛ یافتم.ولیكن نظم و ترتیب این كتاب مانند تسبیحی بود كه لؤلؤهای آن از هم پاشیده، و پراكنده شده بود، و همچون سفره‌ای كه درها بر آن پخش شده بود. به همین جهت، با بهترین نظم و تألیف آنها را منظم كردم، و با زیباترین زینت‌ها زینت دادم، و از دو روایتی كه از نظر مفهوم و دلالت متحد بودند یكی را نقل كردم، و مراثی و قصائدی كه از سعادتمندان ذكر شده بود و حذف آنها اخلالی بر مقصود نمی‌رساند، حذف نمودم، در عوض روایاتی كه هر چند اندك و آنچه به خاطرم می‌رسید، در بیان سر شهادت امام حسین علیه‌السلام به آن اضافه نمودم.آن گاه به نظرم رسید كه كلمات آن را با حركات و سكنات اعراب‌گذاری نمایم، و بیاناتی را در حاشیه‌ی صفحات یادآور شوم، و پرده از مشكلات لغاتش بردارم، و آن را به زبان فارسی ترجمه كرده و در میان سطور قرار دهم، تا این كه عموم كسانی كه می‌خواهند با فوائد آن انس بگیرند بهره‌مند شده و به شرف عایدات آن برسند.سپاس خدای را كه با حسن توفیقش، این كتاب، مانند ماه چهارده شبه از زیر ابرها درخشید، و همه فوائد را در خود جمع كرده و باعث شگفتی و تعجب گردید، و من این اثر را «ذریعة النجاة» [14] نامیدم، از خداوند متعال می‌خواهم كه این اثر را وسیله‌ای برای رسیدن به درجات عالی قرار بدهد. و این كتاب را با یك مقدمه، و چند فصل و خاتمه مرتب نمودم. [15] . [ صفحه 31]

### مقدمه

اگر كسی گوید: حكمت و علت خروج امام حسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مكه و از آنجا به طرف كوفه چه بود؟ در حالی كه ایشان با علم امامت می‌دانستند، و نیز در موارد زیادی جد بزرگوارش و پدر عزیزش خبر داده بودند كه گروهی ظالم و ستمگر او را خواهند كشت، و خود آن حضرت را نیز، از این جریان باخبر كرده بودند، كه این علم و آگاهی حضرت، از چیزهایی است كه شك و تردید در آن راه ندارد.چگونه می‌شود كه آگاه نباشد؟ در حالی كه آنان خزانه‌داران علم خدا هستند،و به آنچه كه واقع شده و اموری كه تا قیامت رخ می‌دهد، اطلاع دارند، و علم به وقت مرگها و اجلها (ی مردم) و بلاهایی كه (مبتلا می‌شوند) نزد آنان است، و آنان كلیدهای علم و دانش، و درهای حكمت و كلام الله تعالی - كه تمیز دهنده‌ی حق و باطل است - هستند.پس چگونه حضرت خروج به سوی تیغ‌های بران و افتادن در فتنه‌هایی كه از سینه‌ی طغیانگران برخاسته بود كه آن كینه‌ها و فتنه‌ها را تك تك دشمنان در دل خویش حفظ كرده بودند؛ اختیار فرمودند؟ [ صفحه 32] (در جواب این شبهه) می‌گوییم:اول این كه: این مسأله از جمله مسایل مشكله‌ای است كه تكلف و زحمت بحث در آن مسایل، از عهده‌ی ما برداشته شده است، بنابراین؛ كسانی كه طالب راه راست نجات هستند لازم است حكمت این گونه مسایل را به خود حضرات معصومین علیهم‌السلام ارجاع دهند.دوم این كه: (بنابر اعتقاد ما)، آنان معصوم هستند و هیچ گناهی - چه صغیره و چه كبیره - از آنان صادر نمی‌شود. پس هر گفتاری بفرمایند، و هر عملی انجام دهند، و به طور كلی هر چه از آنان ظاهر می‌شود همان محبوب و مورد رضایت خداوند متعال است.سوم این كه: بنی‌امیه - این گروه ملعون - از جهت شدت عداوت و دشمنی، و آن كفر و حسادت زیادی كه داشتند، مترصد و منتظر بودند كه به هر نحوی و به هر حیله‌ای كه می‌شود حضرت را به قتل برسانند. و آن حضرت می‌دانستند كه به هیچ عنوان، آن ملاعین مصالحه و مدارا نمی‌كنند، و هرگز دست از این كار (شوم) برنمی‌دارند. چه حضرت در مدینه باشند یا در غیر آن.چنانچه خود حضرت (به این مطلب اشاره كرده و) فرمودند: «اگر من در سوراخ حیوانی از حیوانات زمین باشم (بنی‌امیه) مرا بیرون آورده و می‌كشند.»علاوه بر این؛ اهل كوفه نامه‌ها می‌نویسند و عهد و پیمانها می‌بندند و آن حضرت را به سوی خودشان دعوت می‌كنند.بنابراین؛ تشریف بردن آن حضرت به سوی اهل كوفه اتمام حجتی بر علیه آنان بود.چهارم این كه: در برخی از اوقات، امور و معجزه‌هایی از آنان صادر می‌شود كه قدرت بشری از آوردن مثل آن عاجز و ناتوان است، و محال است كه عقول مردم به كنه ذات آن معجزه‌ها برسد، اما در بعضی مواقع، از طریق عرف و عادت (و علم عادی بشری) عمل می‌كنند، و اگر چنین نبوده هر آینه حكمت فرستادن پیامبران و هدایتگران از نوع انسان، باطل می‌گشت.شاهد و گواه بر این مطلب، روایتی است كه مرحوم صدوق در «علل الشرائع» و [ صفحه 33] «اكمال الدین» و شیخ طبرسی در «احتجاج» به سندش از محمد بن ابراهیم طالقانی روایت كرده است كه گوید:با گروهی از مردم - از جمله علی بن موسی قصری - خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس سره بودم، كه مردی به پا خاست و گفت: می‌خواهم در مورد چیزی سؤال كنم؟شیخ گفت: آنچه به ذهنت رسیده سؤال كن.مرد سائل گفت: بگو به من: آیا امام حسین علیه‌السلام ولی خدا بود؟گفت: آری.گفت: بگو به من: آیا قاتل آن حضرت، دشمن خدا بود؟گفت: آری.آن مرد گفت: آیا جایز است خداوند دشمن خود را بر دوست خودش مسلط نماید؟ابوالقاسم قدس سره گفت: آنچه به تو می‌گویم (خوب گوش كن) تا مطلب را بفهمی؛ بدان كه خداوند متعال مردم را به صورت آشكار و عیان مورد خطاب قرار نمی‌دهد، و رو به رو با مردم سخن نمی‌گوید، بلكه پیامبرانی از جنس و نژاد خود بشر، به سوی آنان فرستاده است.اگر پیامبرانی از غیر جنس و نژاد بشری می‌فرستاد، مردم از آنان دوری می‌كردند، و از آنان (اوامر و نواهی خداوند را) قبول نمی‌كردند. با این حال، وقتی پیامبران از جانب خدای متعال آمدند و در حالی كه از جنس بشر بودند، غذا می‌خوردند و در بازارها - مثل مردم - رفت و آمد می‌كردند، آنان گفتند:شما مثل خود ما هستید، از شما (نبوت را) نمی‌پذیریم مگر این كه معجزه‌ای بیاورید كه ما از آوردن آن عاجز هستیم، و بدین وسیله می‌دانیم كه شما (از جانب خدا) به این كاری كه ما قادر به انجام آن نیستیم مخصوص گشته‌اید.(اینجا بود كه) خداوند متعال معجزاتی را بر پیامبران قرار داد كه مردم از آوردن آن عاجز بودند.پس بعضی از آنان، (مثل حضرت نوع علیه‌السلام) معجزه‌ی طوفان را آورد، بعد از این كه حجت را بر مردم تمام كرد و آنان را ترسانید، پس همه‌ی افرادی كه طغیان و گردنكشی می‌كردند، غرق شدند. [ صفحه 34] و بعضی از پیامبران (مثل حضرت ابراهیم علیه‌السلام) وقتی به آتش انداخته شد (به معجزه‌ی الهی،) آتش بر او سرد و سالم شد.و بعضی از آنان، مثل حضرت صالح علیه‌السلام از سنگ سخت، شتری بیرون آورد و از پستان آن، شیر جاری ساخت.و بعضی از آنان، مثل حضرت موسی علیه‌السلام كه خدا بر او دریا را شكافت و برای او از سنگ، چشمه‌هایی جاری ساخت، و عصای (چوب) خشكیده را بر او اژدها نمود، كه به سرعت آنچه ساحران برای فریب مردم درست كرده بودند؛ بلعید.و بعضی از آنان، مثل حضرت عیسی علیه‌السلام كه به اذن خدا، كور را بینا، مرض پیسی را شفا و مردگان را زنده می‌كرد، و مردم را از آنچه می‌خوردند و از آنچه در خانه‌هایشان ذخیره می‌كردند؛ آگاه می‌ساخت.و برخی از آنان، مثل پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم كه خداوند ماه را بر او پاره و منشق نمود و حیواناتی - مثل شتر، گرگ و غیره - با او سخن می‌گفتند.پس چون پیامبران چنین معجزاتی را (از جانب خدا) آوردند كه همه‌ی ملت‌های بشری از آوردن چنین معجزاتی عاجز و ناتوان هستند، تقدیر و مشیت خداوند متعال و لطف حضرت باری تعالی به بندگان خود و حكمت حضرت حق بر این شد كه پیامبرانی را كه داری چنین معجزاتی بودند در برخی اوقات غالب و پیروز شوند و در برخی موارد دیگر مغلوب، و در حالی قاهر و در حال دیگر مقهور باشند.اگر پیامبران الهی در همه‌ی اوقات و احوال، غالب، قاهر و پیروز بودند (خداوند متعال) آنان را بلا، مبتلا نمی‌فرمود، و آنان را امتحان نمی‌كرد. در این صورت، مردم آنان را - غیر از خدای متعال - خدای خود می‌پنداشتند، و هرگز مردم آنان را در مقابل بلاها، محنتها و امتحانات (الهی) صبور و شكیبا نمی‌شناختند.اما خداوند متعال، احوال آنان را در مورد رسالت و ابلاغ تكالیف مانند احوال سایر مردمان - كه گاهی غالب و قاهر و گاهی صابر و شاكراند - قرار داد؛تا این كه در حالات محنت و بلا صابر بوده و در حال سلامتی، عافیت، و پیروزی بر دشمنان شكرگزار باشند؛تا این كه در همه‌ی حالاتشان فروتن و متواضع بوده و هرگز متكبر و اظهار منیت و بزرگی نكنند؛ [ صفحه 35] و تا این كه مردم بدانند كه آنها خدایی دارند كه او آفریننده و مدبر آنها است.بنابراین، پیامبران دارای معجزه‌ی الهی بوده و حالاتشان مثل حالات بشری است و بدین جهت مردم، خدای را بپرستند و از پیامبران الهی اطاعت كنند تا این كه حجت و برهان الهی بر كسانی كه از حدود الهی تجاوز و غلو كنند و ادعای ربوبیت بر انبیا می‌نمایند، یا با عناد، مخالفت و نافرمانی نموده و آنچه پیامبران آورده‌اند انكار می‌كنند؛ ثابت شود كه در نتیجه، آن كه هلاك می‌شود با حجت و برهانی روشن هلاك شده و آن كه با دعوت پیامبران زندگی معنوی می‌نماید با دلیل و برهان روشن زندگی كند، یعنی هیچ كدام را عذری نباشد.محمد بن ابراهیم بن اسحاق گوید: فردای آن روز، خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس سره برگشتم، و با خودم می‌گفتم: آیا سخنانی كه دیروز برای ما بیان كرد از جانب خودش بود؟ (در این فكر بودم) كه پیش از من فرمود:ای محمد بن ابراهیم! اگر مرغی از آسمان فرودآید و مرا برباید، یا طوفانی درنوردد و مرا به مكان دوری پرتاب كند برای من محبوبتر و دوست داشتنی‌تر از آن است كه در دین خدا چیزی را به رأی و عقیده‌ی خود، یا از جانب خودم گفته باشم، بلكه آنچه دیروز بیان كردم همه از اصل و سرچشمه بوده، و همه از ناحیه‌ی حضرت حجت علیه‌السلام شنیده شده بود [16] .

### سخنی از سید مرتضی علم الهدی

سید مرتضی علم‌الهدی قدس سره در كتاب «تنزیه الانبیاء» (در این مورد تحت عنوان مسأله‌ای) می‌فرماید:اگر كسی بگوید در خروج امام حسین علیه‌السلام با خاندانش از مكه به سوی كوفه چه عذری است؟ درحالی كه والی كوفه از دشمنان حضرت بوده، حاكم و امیر از طرف یزید ملعون كه بر امر و نهی آن سامان تسلط داشت. حضرت شاهد رفتار اهل كوفه با پدر بزرگوارش و برادر گرامش علیهم‌السلام بودند و می‌دانستند كه آنان حیله‌گر و خاین هستند. [ صفحه 36] با این توصیف، چگونه ظن و گمان حضرت، مخالف ظن و گمان همه‌ی اصحابش در خروج گردید؟ و ابن‌عباس اشاره می‌كرد كه از خروج صرف نظر كند، و یقین داشت كه اگر حضرت خروج كند به قتل می‌رسد، و پسر عمر لعنه الله به هنگام خداحافظی با حضرت گفت: تو را به خدا می‌سپارم كه كشته می‌شوی، و افراد دیگر نیز در این مورد سخنانی گفتند.علاوه بر این؛ وقتی حضرت از كشته شدن حضرت مسلم علیه‌السلام باخبر شد در حالی كه او را به عنوان قاصد و سفیر از جانب خود فرستاده بود، چگونه بازنگشت و متوجه به فریب این گروه نشد و از حیله و كید آنان مطلع نشد؟مضافا بر این؛ چگونه به خودش اجازه داد تا با جمعی اندك به جنگ گروه زیادی برود كه لكشر زیادی آنان را پشتیبانی می‌كردند؟همچنین وقتی كه ابن‌زیاد ملعون اظهار داشت كه اگر با یزید لعین بیعت كند در امان خواهد بود چرا حضرت قبول نكرد تا این كه خون خود و خون اشخاصی كه با او بودند - از خاندان، شیعیان و دوستانشان - ریخته نشده و حفظ شود؟چرا حضرت خود را به دست خود به هلاكت انداخت، در حالی كه برادرش امام حسن علیه‌السلام بدون این كه این همه ترس و خوف باشد با معاویه‌ی ملعون صلح نموده و امر را به او تسیلم نمود؟ پس صحت و درستی عمل این دو امام بزرگوار چگونه توجیه می‌شود؟در پاسخ (این شبهات) می‌گوییم: در واقع می‌دانیم كه هرگاه امام به ظن قوی بداند كه اگر تلاش كند، می‌تواند به حق خودش برسد و بر آنچه از جانب خداوند بر او واگذار شده قیام نماید؛ در این صورت، بر امام لازم است كه اقدام نماید، گر چه در این راه مشقاتی را - كه قابل تحمل هستند - متحمل شود.بنابراین؛ سید و آقای ما، حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به طرف كوفه حركت نفرمود مگر این كه اطمینان به پیمان‌ها، عهدها و عقدهای آنان كرد، و بعد از این كه ابتداءا و بدون اكراه، با میل و رغبت خودشان به حضرتش نامه نوشتند.در واقع در دوران معاویه‌ی لعین و بعد از صلحی كه بین او و امام حسن علیه‌السلام واقع شد؛ نامه‌ها و مكاتباتی از سوی اعیان، اشراف و قاریان اهل كوفه به حضرت ارسال شد، كه حضرت دعوت و التماس آنان را رد كرده؛ و آنچه لازم و گفتنی بود، جواب [ صفحه 37] فرمودند.اهل كوفه، پس از شهادت امام حسن علیه‌السلام نیز در حالی كه معاویه‌ی ملعون زنده بود، نامه نوشتند باز حضرت آنان را وعده داده و امیدوار كرد. چرا كه دوران معاویه، دوران سخت و مشكلی بود، و زمینه‌ی چنین كارهایی در آن زمان ممكن نبود.هنگامی كه معاویه درگذشت، باز اهل كوفه با آن حضرت مكاتبه نمودند، و اطاعت از حضرتش را یادآوری كرده، و مكررا از حضرت خواهش نمودند و به این عمل، رغبت نشان دادند.حضرت متوجه این بودند كه آنان در مقابل حاكمی كه از طرف یزید است، قوت و غلبه داشته و بر او تسلط دارند. حاكم وقت، در مقابل آنان ضعیف است، و این مسایل، ظن حضرت را قوی كرده و رفتن به سوی آنان را لازم و واجب دانست، پس به سبب بذل وسع، تحمل مشقت و سبب و علت امر را جویا شدن آنچه كه حضرت آن را انجام داد بر حضرت متعین شد.البته حضرت فكر نمی‌كرد كه بعضی از افراد آن گروه، برخی دیگر را فریب داده، و اهل حق را از یاری او تضعیف كنند، تا در نتیجه اتفاقات عجیبی كه رخ داد، واقع شود؛ زیرا وقتی مسلم بن عقیل علیه‌السلام وارد شهر كوفه شد از اكثریت جمعیت آنها بیعت گرفت.هنگامی كه ابن‌زیاد لعین وارد كوفه شد در حالی كه خبر ورود مسلم علیه‌السلام به كوفه و این كه ایشان در خانه‌ی هانی بن عروه‌ی مرادی است شنیده بود - چنانچه در تواریخ و كتب سیره آمده - و شریك بن اعور - كه مریض بود - در خانه‌ی هانی بود، ابن‌زیاد به عنوان عیادت به منزل هانی آمد، مسلم با شریك موافقت كردند كه وقتی برای عیادت او آمد ابن‌زیاد را به قتل برسانند.این كار برای مسلم علیه‌السلام ممكن شد، و اسباب آن نیز فراهم گشت اما او این كار را انجام نداد و بعد از رفتن ابن‌زیاد به شریك عذر آورد كه این كار، كشتن در حال غفلت است و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:«ان الایمان قید الفتك»؛همانا ایمان قید فتك است، یعنی شخص مؤمن، كسی را در حال غفلت [ صفحه 38] نمی‌كشد [17] .اگر جناب مسلم علیه‌السلام دست به چنین كاری می‌زد یعنی با توجه به این كه شرایط مساعد بود و شریك با او موافقت كرده بود؛ ابن‌زیاد را می‌كشت، كار دشمن باطل می‌گشت، و امام حسین علیه‌السلام وارد كوفه می‌شد، و كسی نبود كه مانع او شود. و همه‌ی مردم، نقاب خود را در یاری آن حضرت باز نموده، و حضرتش را یاری می‌كردند، و همه‌ی كسانی كه در دل می‌خواستند او را یاری نمایند ولی در ظاهر با دشمنان بودند، به دور آن حضرت جمع می‌شدند.وقتی ابن‌زیاد ملعون، هانی را زندانی كرد خود مسلم علیه‌السلام با گروهی از مردم كوفه، برای یاری او رفت، آنها ابن‌زیاد را در قصر خودش محاصره كردند، و هر لحظه، آنها محاصره را تنگ و شدید نمودند، تا آن كه ابن‌زیاد از ترسش درهای قصر را بست، و به هر نحوی كه بود می‌خواست مردم را پراكنده كرده، و آنها را می‌ترسانید، و از یاری پسر عقیل رحمة الله بازمی‌داشت.مردم، متقاعد شده و اكثرشان متفرق شدند. تا این كه حضرت مسلم علیه‌السلام موقع شب؛ با افرادی اندك مراجعت نمود، و واقع شد از امرش آنچه واقع شد.اكنون این سؤال مطرح است؛ چرا ما می‌خواهیم این قضایا را به صورت اختصار یادآور شویم؟ برای آن كه از اول امر اسباب غلبه و پیروزی بر دشمنان ظاهر و روشن بود، اما سوء اتفاق، كار را بر عكس نموده، و آن را برگرداند تا این كه تمام شد در آنچه به آخر رسید.وقتی سید و آقای ما، حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از جریان قتل مسلم بن عقیل علیه‌السلام باخبر شدند تصمیم گرفتند كه برگردند. در این حال؛ فرزندان حضرت عقیل بپاخاسته و گفتند: قسم به خدا! برنمی‌گردیم تا قاتل خود را بكشیم و از او انتقام بگیریم و آنچه پدر ما چشیده به او بچشانیم.حضرت فرمودند:«لا خیر فی العیش بعد هولاء»؛بعداز كشته شدن اینها، خیری در زندگانی نیست. [ صفحه 39] آن گاه حر بن یزید ریاحی با گروهی - كه از طرف ابن‌زیاد بودند - رسید و حضرت را از مراجعت به سوی مدینه منع كرد، و خواست حضرت را به نزد ابن‌زیاد ملعون ببرد تا به حكم او گردن نهد، و حضرت امتناع فرمودند.وقتی حضرت دیدند نه راهی برای بازگشت به مدینه است و نه راهی برای ورود به كوفه به حركت خود ادامه دادند... تا این كه عمر سعد ملعون با لشكری عظیم رسید، و كار حضرت به جایی رسید كه در كتب (سیره و تاریخ) مذكور و مسطور است.بنابراین؛ چگونه گفته می‌شود كه حضرت، با دست خودش، خود را به هلاكت انداخت؟ در حالی كه روایت شده كه حضرت به عمر سعد ملعون فرمود:از من بپذیرید: یا به مكانی كه از آنجا آمده‌ام برگردم، یا مرا به سر حدی از سرحدات مسلمانان بفرستید تا این كه شخصی از اهالی آنجا باشم و آنچه نفع و ضرر است بر من باشد.اما عمر سعد لعین، درخواست حضرت را به ابن‌زیاد ملعون نوشت، و او امتناع كرد، و با تمثل به بیت معروف، دستور قتل حضرت را صادر كرده و نوشت:الان قد علقت مخالبنا به یرجو النجاة و لات حین مناص‌همانا الآن چنگالهای ما به او باز شده است؛ او امید نجات دارد و حال آن كه الآن، وقت گریز نیست.وقتی امام حسین علیه‌السلام متوجه شدند كه لشكری بر علیه او آمدند، كه آنان دین را به پشت سرشان انداخته‌اند. و از طرفی، دانست كه اگر تحت فرمان ابن‌زیاد ملعون برود ذلت و عار است، بعد از این، امر به كشته شدن برگشت، چاره‌ی كار را در این دیدند كه با آنان جنگ نموده و از جان خود، خانواده، و شیعیان خودش - كه بر بلاها صبر كرده و از خون خودشان برای حفظ جان حضرتش گذشته بودند - دفاع كنند.حضرت در میان یكی از دو راه خوب، قرار گرفته بودند:یا ظفر و پیروزی بر دشمنان، كه بسا گروه ضعیف و اندك بر گروه قوی پیروز می‌شوند؛یا به شهادت رسیدن و مرگ با تكریم و نیكویی.اما این كه ظن و گمال حضرت در مورد عدم خروج از مدینه مخالف ظن و گمان اصحابی نظیر ابن‌عباس و دیگران واقع شد؛ [ صفحه 40] در جواب این (شبهه) باید گفت: گاهی ظن و گمانها به حسب قراین غلبه كرده و قوی می‌شود، و گاهی پیش یكی، ظن قوی می‌شود؛ و نزد دیگری ضعیف.شاهد این مطلب نامه‌هایی است كه از كوفه برای حضرت نوشته بودند و عهد و پیمانهایی بود كه گرفته بودند، و این در حالی بود كه اصحاب از این قضایا خبر نداشتند. البته اینها كارهایی هستند كه حالات مردم در درك اینها متفاوت است، و جز برخی از آنها نمی‌شود تفصیلا اشاره كرد.و اما این كه چرا آن حضرت، بعد از كشته شدن مسلم بن عقیل علیه‌السلام مراجعت نفرمود؟در جواب باید بگوییم: - همچنان كه قبلا گفتیم - روایتی وارد شده كه حضرت تصمیم به مراجعت نمودند اما آنها مانع شدند، و نگذاشتند حضرت مراجعه نمایند.اما این كه چگونه حضرت؛ با افراد اندك به جنگ با گروه زیادی، اقدام نمودند؟در جواب باید بگوییم: ضرورت داعی شد كه حضرت چنین اقدامی بنمایند، بدیهی است كه دین و عقل نیز در چنین مواردی همین را اقتضا می‌كند كه حضرت انجام دادند.البته ابن‌زیاد ملعون نیز امان‌نامه‌ای كه مورد اطمینان باشد نداد، بلكه هدفش ذلیل كردن حضرت و پایین آوردن قدر و منزلت ایشان بود، به خاطر این كه او را تحت فرمان خود درآورد، و بعد از ذلیل نمودن حضرت، كار به قتل امام علیه‌السلام منجر شود.اگر هدف آن ملعون، خیر بود طوری كه برای حضرتش از یزید ملعون، ظلم و ضرری نمی‌رسید، امكان حركت به سوی یزید را می‌داد و بر این كار از اشخاص یاری می‌طلبید.لیكن كینه‌های جنگ بدر و حقد و حسدهایی كه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند در این اوضاع و احوال ظاهر شد، و محال نبود در این احوال و شرایط مجوزی درست شود تا این كه گروهی كه با حضرت بیعت كرده بودند و عهد و پیمان بسته بودند و بعد از آن، نشسته بودند؛ به یاری حضرت بشتابند، و انگیزه‌ای شود تا به سبب آنچه از صبر و شكیبایی و صلح نمودن و دست از كار كشیدن او و كمی یاران او را می‌دیدند، به خاطر دینشان یا غیرتشان به طرف حق برگردند. [ صفحه 41] این كار را افرادی از آنان انجام دادند تا این كه در ركاب حضرتش شهید شدند، كه در روزهای شدت و بلا، همچون انتظاراتی متوقع است.و اما این كه چگونه كار امام حسین علیه‌السلام با كار برادرش امام حسن علیه‌السلام قابل جمع و توجیه است؟در جواب باید بگوییم: این مسأله پر واضح است، زیرا امام حسن علیه‌السلام به جهت جلوگیری از فتنه و آشوب، ترس از كشته شدن خود و خاندان و شیعیانش، و احساس حیله از جانب یارانش؛ صلح نمود، اما امام حسین علیه‌السلام وقتی ظن قوی داشت افرادی كه برای او نامه نوشتند و عهد و پیمان بستند كه او را یاری می‌كنند، و از طرف دیگر، اسباب قوت یاران حق و ضعف یاران باطل را مشاهده كرد بر خود لازم دید كه حق را طلب كرده و برای برپایی حكومت الهی خروج نماید.اما وقتی كار به عكس شد، و نشانه‌های حیله‌ی اهل كوفه، و اتفاق بد آشكار گردید، حضرت تصمیم گرفتند كه برگردند و از حق خود دست كشیده و صلح نمایند، چنان كه برادرش امام حسن علیه‌السلام چنین نمودند، ولی آنها مانع شدند و بین او و حق مانع ایجاد كردند.در هر صورت؛ حال دو برادر؛ برابر است، مگر این كه صلح كردن و دست از جنگ برداشتن هنگام ظهور اسباب ترس، از او نپذیرفتند و حضرتش را برای صلح دعوت نكردند؛ بلكه شخص حضرت را خواستند تا ذلیل و خوار نمایند، و حضرت با تمام وجود و با تمام سعی و كوشش از آن منع نمودند تا این كه در حالت عزت و شرف به سوی بهشت خدا و رضوان او تشریف فرما شدند، و این مطلب برای اهل تأمل واضح و آشكار است [18] .

### سخنی از علامه‌ی مجلسی

علامه مجلسی رحمة الله در كتاب «بحارالأنوار» گوید: احادیث و اخبار زیادی در كتاب امامت و نیز كتاب فتن گذشت كه همگی بیانگر این نكته بودند كه هر كدام از اهل بیت علیهم‌السلام به امور مخصوصی - كه در كتابهای آسمانی نوشته شده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [ صفحه 42] نازل شده بود - مأمور بودند، و آنان به مأموریت خود عمل می‌كردند، و سزاوار نیست كه احكام مربوط به آنها را با احكام و افعال خود مقایسه كرده و بسنجیم.بعد از اطلاع و آگاهی از حالات پیامبران، و این كه تعداد زیادی از آنان بر هزاران نفر از كفار مبعوث می‌شدند، بتها و خدایان كفار را سب می‌كردند، آنان را بر دین خود دعوت می‌نمودند، و آنچه را از آنان می‌رسید - از بدیها، ضرب، حبس، قتل و انداختن در آتش و غیره - باكی نداشتند؛ سزاوار نیست در این امور بر پیشوایان دین اعتراض شود، با این كه بعد از ثبوت عصمت آنان با دلایل (عقلی)، و اخبار متواتر، راهی برای ایراد و اعتراض نیست، بلكه تسلیم شدن و گردن نهادن بر همه‌ی اموری كه از ناحیه‌ی آنان صادر می‌شود، واجب و لازم است.علاوه بر این؛ اگر تو به راستی تأمل كنی متوجه می‌شوی كه آن حضرت علیه‌السلام جان پاك خود را فدای دین جد بزرگوار خود نمود، و اركان دولت بنی‌امیه متزلزل نگشت مگر بعد از شهادت آن بزرگوار، و كفر و گمراهی آنان بر مردم روشن و آشكار نشد مگر بعد از آن كه آن حضرت به فوز و سعادت نایل گردید.و اگر با آنان مصالحه می‌كرد و جنگ را ترك می‌نمود سلطنت آنان قوت می‌گرفت، و امر آن ملاعین بر مردم مشتبه می‌شد (مردم دچار شك و تردید می‌گردیدند) و پس از اندك زمانی، علایم و نشانه‌های دین از بین می‌رفت، و آثار هدایت و راهنمایی مردم كهنه و مندرس می‌شد.با توجه به این كه اخباری نقل شد و این امر بر تو روشن گردید كه آن حضرت علیه‌السلام به خاطر ترس از كشته شدن، از مدینه به سوی مكه خروج فرمودند.همچنین هنگامی كه از مكه خارج شدند فهمیدند دشمنان می‌خواهند با حیله و نیرنگ حضرتش را در مكه به قتل برسانند، تا جایی كه آن حضرت - كه جان و پدر و ماردم فدای او باد - نتوانستند حج خود را تمام كنند، بناچار از احرام خارج شده و در حالی كه می‌ترسیدند و مترقب و منتظر بودند از مكه بیرون رفتند.به راستی كه آن ملاعین، عرصه را از همه‌ی اطراف بر آن حضرت تنگ كرده،و راه فراری بر آن حضرت باقی نگذاشته بودند.علامه‌ی مجلسی رحمة الله در ادامه‌ی گفتار خود می‌گوید: در برخی از كتابهای معتبر نقل شده است: [ صفحه 43] یزید ملعون؛ عمرو بن سعد بن عاص را با لشكری عظیم به طرف مكه روانه كرد، و امور موسوم حج را به او سپرد، و او را امیر همه‌ی حاجیان قرار داد، و به او مأموریت داد كه امام حسین علیه‌السلام را در پنهانی و خفا دستگیر كرده و در صورت امكان، به حیله و نیرنگ آن حضرت را به قتل برساند.عمرو بن سعد نیز در همین سال؛ سی نفر از شیاطین بنی‌امیه را مخفیانه مأمور كرده بود كه در میان حاجیان باشند، و به هر نحوی كه هست امام حسین علیه‌السلام را بكشند.اما وقتی امام حسین علیه‌السلام جریان را فهمیدند از احرام حج خارج شدند، و حج خود را به عمره‌ی مفرده تبدیل نمودند [19] .باز علامه‌ی مجلسی رحمة الله می‌گوید: روایتی با سندهای گوناگون از حضرت نقل شده كه وقتی محمد بن حنفیه، حضرتش را از حركت به سوی كوفه منع كردند، امام علیه‌السلام فرمود:«و الله؛ یا أخی! لو كنت فی جحر هامة من هوام الارض، لاستخرجونی حتی یقتلونی»؛سوگند به خدا! ای برادر من! اگر در سوراخ حیوانی از حیوانات زمین قرار گیرم هر آینه (بنی‌امیه)مرا خارج كرده و خواهند كشت.بدیهی است كه اگر حضرت با آنان مصالحه و بیعت هم می‌كردند باز آنان به جهت شدت عداوت، دشمنی و بی‌حیایی كه داشتند دست از حضرت برنمی‌داشتند بلكه به هر حلیه‌ای كه بود او را می‌كشتند، و به هر وسیله‌ای كه بود دفع می‌كردند، و قطعا پیشنهاد بیعت، در وهله‌ی اول فقط به خاطر این بود كه آنان می‌دانستند حضرت با آنها موافقت نمی‌نمایند و بیعت را قبول نمی‌فرمایند.آیا نمی‌بینی قبل از آن كه مسأله‌ی بیعت پیشنهاد شود چگونه مروان لعین به والی مدینه اشاره می‌كند كه حضرت را به قتل برساند؟عبیدالله بن زیاد - كه لعنت خدا تا روز قیامت بر او باد - می‌گوید: بیعت را بر او عرضه كنید تا تحت فرمان ما باشد و ما بعدا رأی خود را درباره‌ی او ملاحظه می‌كنیم.آیا نمی‌بینی چگونه آنان، جناب مسلم علیه‌السلام را امان دادند و بعد شهیدش كردند؟ولی معاویه‌ی لعین با آن عداوت و دشمنی و بغضی كه نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام داشت [ صفحه 44] صاحب تدبیر (شیطانی) و محتاط بود، او می‌دانست كه كشتن اهل بیت علیهم‌السلام به صورت علنی باعث اعتراض مردم و سبب نابودی ملك و سلطنت وی، و نیز باعث قیام و خروج مردم بر علیه اوست، به همین جهت، در صورت ظاهر با آنان در هر حال، مدارا می‌كرد.به همین جهت بود كه امام حسن علیه‌السلام با آن ملعون مصالحه فرمود، و امام حسین علیه‌السلام نیز معترض او نشد.و به همین خاطر، معاویه ملعون به فرزند لعین خود سفارش كرد كه به امام حسین علیه‌السلام تعرض نكند، چرا كه خوب می‌دانست این كار، سبب از بین رفتن دولت او می‌شود.علامه مجلسی رحمة الله در آخر این بحث چنین می‌گوید:اللهم العن كل من ظلم أهل بیت نبیك و قتلهم، و أعان علیهم و رضی بما جری علیهم من الظلم و الجور لعنا وبیلا، و عذبهم عذابا ألیما، و اجعلنا من خیار شیعة آل محمد - صلوات الله علیه و آله - و أنصارهم، و الطالبین بثارهم مع قائمهم صلوات الله تعالی و سلامه علیه و علیهم أجمعین.خدایا! كسانی كه بر اهل بیت پیامبر تو ظلم كردند و آنان را كشتند؛ و دشمنان آنان را كمك كرده و بر ظلمها و ستمهایی كه بر آنان وارد شد خشنود گردیدند؛ لعنت كن، لعنتی شدید و آنان را با عذابهای دردناكی معذب نما.خدایا! ما را از جمله‌ی برگزیدگان شیعیان آل محمد علیهم‌السلام، و از جمله یاری‌كنندگان و طلب‌كنندگان خون ایشان با قائم علیه‌السلام آنان قرار بده، صلوات و سلام خدا بر او بر همه اهل بیت علیهم‌السلام باد [20] . [ صفحه 47]

### حكمت و علت خروج امام حسین

#### در اموری كه در مدینه منوره بر امام حسین واقع گردید و چگونگی خروج آن حضرت از مدینه به سوی مكه

#### وصیت معاویه‌ی ملعون به فرزندش یزید لعین

در كتاب «الأمالی» از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت شده:هنگامی كه معاویه‌ی ملعون به بستر مرگ افتاد، پسر خود یزید را صدا زده و در رو به روی خود نشاند و گفت: پسرم! همانا من گردن گردنكشان را برای تو ذلیل كردم، شهرها را برای تو مهیا ساختم، و ملك و سلطنت را با همه‌ی امكاناتش برای تو، طعمه قرار دادم، من از مخالفت سه نفر - عبدالله بن عمر بن الخطاب، عبدالله بن زبیر، و حسین بن علی - كه با تمام قوا بر علیه تو بپا می‌خیزند، می‌ترسم.اما عبدالله بن عمر؛ پس او با تو رفیق می‌شود و تو هم با او رفیق باش و او را ترك مكن.اما عبدالله بن زبیر؛ پس اگر بر او دست یافتی او را پاره پاره كن، چرا كه او برای هلاكت و نابودی تو زانو می‌زند همچنان كه شیر برای خوردن طعمه‌ی خود زانو می‌زند، و تو را فریب می‌دهد همچنان كه روباه، سگ را فریب می‌دهد.اما حسین بن علی؛ همانا مقام و منزلت او را در پیشگاه رسول خدا می‌دانی، او از گوشت و خون او به وجود آمده است، و به زودی اهل عراق با او بیعت می‌كنند، اما او را یاری نمی‌نمایند، و حق او را پایمال می‌نمایند، پس اگر بر او دست یافتی حق او و مقام و منزلت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشناس، و او را به سبب این كار (عدم بیعت) مؤاخذه مكن (!!)علاوه بر این؛ ما با وی دوستی و قرابت داریم! مبادا به او ضرری برسانی؟ یا این كه او، از تو در حق خود عمل مكروه و ناپسندی مشاهده نماید [21] ... تا آخر حدیث.علامه‌ی مجلسی رحمة الله (در توضیح این حدیث) می‌فرماید:غرض و هدف معاویه لعین از این سخن؛ حفظ و نگهداری حكومت و سلطنت [ صفحه 48] برای یزید ملعون بود، زیرا او به خاطر تدبیر (شیطانی) و زیركی كه داشت، می‌دانست اگر یزید امر بدی را درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام اراده كند پایه‌های حكومت او سست شده، و مردم از دور او پراكنده خواهند شد.بدیهی است كه سخن او از باب تقرب به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوده، و همچنین سخن او از باب شفقت و مهربانی برای امام حسین -علیه‌السلام نیز نبوده است، چرا كه آن لعین، كافر و زندیقی بود كه به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد نداشت [22] .

#### مرگ معاویه‌ی ملعون و بیعت برای یزید لعین

علامه‌ی مجلسی رحمه الله در «بحارالانوار» و شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد» و سید بن طاووس رحمه الله در كتاب «لهوف» و دیگران چنین روایت كرده‌اند:هنگامی كه معاویه در نیمه‌ی ماه رجب سال شصت هجری از دنیا رفت، حكومت را پسرش یزید به دست گرفت، یزید به ولید بن ابوسفیان - كه والی و حاكم مدینه از طرف معاویه بود - نوشت:از همه‌ی مردم مدینه عموما به ویژه از امام حسین علیه‌السلام برای من، بیعت بگیر، و در این امر برای او فرصتی برای تأخیر نده، و اگر از بیعت امتناع ورزد گردن او را زده و به من بفرست.پس از آن كه نامه به دست ولید رسید، او مروان را احضار نمود، و درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام با او مشورت نمود.مروان ملعون گفت: او هرگز از تو بیعت را قبول نمی‌كند، و اگر من به جای تو بودم گردن او را می‌زدم.ولید گفت: ای كاش! چیز قابل ذكری نبودم، یعنی ای كاش! به دنیا نیامده بودم [23] .شیخ مفید رحمه الله در كتاب «الارشاد» چنین گوید:(پس از وصول نامه‌ی یزید به ولید و مشورت او با مروان) ولید شبانه مأموری برای احضار امام حسین علیه‌السلام فرستاد، امام حسین علیه‌السلام از اراده و ما فی الضمیر ولید خبردار شد.بنابراین؛ گروهی از دوستان خود را خواست و دستور داد تا مسلح شوند، بعد فرمود: ولید در این هنگام از شب، مرا احضار كرده و ایمن نیستم كه كاری را بخواهد كه [ صفحه 49] من آن را نپذیرم، او شخصی نیست كه به او اطمینان شود، پس شما به همراه من بیایید، وقتی من وارد مجلس او شدم شما پشت در منتظر باشید، اگر شنیدید (كه در موقع مذاكره) صدای من بلند شد، پس داخل شده و از من دفاع نمایید.امام حسین علیه‌السلام به دارالاماره‌ی ولید بن عتبه رفت، وارد مجلس او شد، مروان نیز حاضر بود، ولید خبر مرگ معاویه را به استحضار حضرتش رساند، حضرت فرمودند: انا لله و انا الیه راجعون.سپس ولید، نامه یزید را خواند و آنچه در مورد بیعت امام حسین علیه‌السلام خواسته بود بیان كرد.امام حسین علیه‌السلام فرمود: تو به بیعت با یزید، در پنهانی و خفا قانع نمی‌شوی تا این كه در آشكار بیعت كنم و مردم این امر را مشاهده نمایند.ولید گفت: آری چنین است.امام حسین علیه‌السلام فرمود: هنگام صبح رأی و نظر مرا در این مورد می‌دانی كه چه باید كرد.ولید گفت: با نام خدای متعال برگرد تا بیایی و در حضور مردم كه شاهد این امر باشند، بیعت نمایی.در این هنگام، مروان لعین به ولید گفت: اگر حسین از پیش تو برود، و همین الان بیعت نكند، هرگز مثل حالا به او دست نخواهی یافت تا این كه بین شما، افراد زیادی كشته شود، او را زندانی كن و تا بیعت نكرده نگذار بیرون برود، و اگر امتناع كرد گردن او را بزن.اینجا بود كه امام حسین علیه‌السلام با سرعت بپا خاست و رو به مروان لعین كرد و فرمود:آیا تو دستور قتل مرا صادر می‌كنی ای پسر زن كبود (كور) چشم! یا او؟ سوگند به خدا! دورغ گفتی و با این سخن، مرتكب گناه شدی [24] .ابن‌شهراشوب گوید: مروان لعین شمشیر خود را كشید و گفت: قبل از این كه از خانه خارج شود دستور بده جلاد او را بكشد، و خون او به عهده‌ی من است.در این هنگام، داد و فریاد بلند شد، نوزده نفر از اهل بیت آن حضرت كه پشت در منتظر بودند با شمشیرهای خود وارد شدند، و امام حسین علیه‌السلام با آنان از خانه‌ی ولید [ صفحه 50] خارج شدند.این قضیه به گوش یزید پلید رسید، او ولید را از كار بركنار و مروان را فرماندار مدینه نمود [25] .شیخ مفید رحمه الله در ادامه‌ی این قضیه گوید:حضرت با یاران خود از خانه‌ی ولید خارج شده و به منزل خود رفتند، مروان رو به ولید كرد و گفت: به نصیحت من گوش نكردی، قسم به خدا! هرگز مثل این موقع، به او دست نخواهی یافت.ولید گفت: وای بر تو ای مروان! به من پیشنهاد می‌كنی با این كار، دین و دنیای خود را از دست بدهم، به خدا سوگند! دوست ندارم كه شرق و غرب عالم و پادشاهی و اموال آن، از آن من باشد و من حسین را بكشم.سبحان الله! حسین را بكشم به خاطر این كه می‌گوید: با یزید بیعت نمی‌كنم. به خدا قسم! گمان می‌كنم كسی كه خون حسین را به گردن داشته باشد روز قیامت در پیشگاه الهی كفه‌ی حسناتش بسیار سبك خواهد شد.مروان گفت: اگر نظر تو چنین است آنچه انجام دادی كار صحیحی بود. مروان این سخن را می‌گفت در حالیكه نظر و عقیده‌ی ولید را نمی‌پسندید [26] .سید بن طاووس رحمة الله در ادامه‌ی این قضیه می‌گوید:آن شب گذشت، اول صبح امام حسین علیه‌السلام از خانه‌ی خویش خارج شد تا اخبار تازه‌ای بشنود، مروان او را ملاقات كرد و گفت: یا اباعبدالله! من خیرخواه و ناصح تو هستم، نصیحت مرا بپذیر تا به سعادت و نجات برسی (!)امام حسین علیه‌السلام فرمود: نصیحت تو چیست، بگو تا بشنوم؟مروان گفت: من به تو دستور می‌دهم كه با یزید، امیرمؤمنان (!!) بیعت كنی، زیرا این كار برای دین و دنیای تو بهتر است!!امام حسین علیه‌السلام فرمود:انا لله و انا الیه راجعون، و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید، و لقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: الخلافة محرمة علی آل [ صفحه 51] أبی‌سفیان؛انا لله و انا الیه راجعون، و بر اسلام سلام باد (یعنی باید با دین اسلام واع كرد)، زیرا كه امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خلافت همچو یزیدی مبتلا و گرفتار شده است، همانا از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم كه فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است».سخنان بسیاری بین امام حسین علیه‌السلام و مروان ملعون رد و بدل شد، تا آن كه مروان در حالی كه غضبناك بود از امام علیه‌السلام جدا شد [27] .

#### امام حسین از دست امت به رسول خدا شكایت می‌كند

علامه مجلسی رحمة الله در «بحارالانوار» می‌نویسد: محمد بن ابوطالب موسوی گوید: شبی امام حسین علیه‌السلام از خانه‌ی خویش خارج و به زیارت قبر مطهر جد بزرگوار خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد، و عرض كرد:«ألسلام علیك یا رسول الله، أنا الحسین بن فاطمة فرخك و ابن فرختك، و سبطك الذی خلفتنی فی امتك، فاشهد علیهم یا نبی الله أنهم قد خذلونی، و ضیعونی و لم یحفظونی، و هذه شكوای الیك حتی ألقاك».السلام علیك یا رسول الله! من حسین فرزند فاطمه هستم.یا رسول الله! من سبط تو می‌باشم كه مرا در میان امت خود گذاشتی، اینك گواه باش كه آنان مرا ضایع كردند و تنها گذاشتند، و از من نگهداری نكردند، و این شكایت من به سوی توست تا آن گاه كه تو را ملاقات كنم [28] .باز سید بن طاووس رحمة الله گوید: امام حسین علیه‌السلام همان شب را در كنار قبر مطهر جدش به سر برد و همواره در حال ركوع و سجود بود.سید در ادامه‌ی سخن خود گوید: ولید، افرادی را به خانه‌ی امام حسین علیه‌السلام فرستاد تا ببینند امام علیه‌السلام از مدینه خارج شده یا نه، فرستادگان ولید حضرت را در مدینه در خانه‌ی خود نیافتند.ولید گفت: خدای را سپاس می‌گویم كه حسین از مدینه خارج شد و من گرفتار خون او نشدم. [ صفحه 52]

#### امام حسین جد بزرگوارش رسول خدا را در خواب می‌بیند

محمد بن ابوطالب گوید: امام حسین علیه‌السلام از كنار قبر مطهر جدش به خانه مراجعت كرد تا صبح شد، شب دوم نیز حضرتش به زیارت قبر جد بزرگوارش آمد، چند ركعت نماز خواند، وقتی از نماز فارغ شد فرمود:اللهم هذا قبر نبیك محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و انا ابن بنت نبیك، و قد حضرنی من الأمر قد علمت.اللهم انی احب المعروف و انكر المنكر، و أنا أسألك یا ذالجلال و الاكرام بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو لك رضی، و لرسولك رضی.خداوندا! این قبر پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم و من پسر دختر پیامبر تو هستم، تو از بلاهایی كه به من رسیده آگاه هستی.خداوندا! همانا من معروف را دوست می‌دارم، از منكر بدم می‌آید، از تو می‌خواهم ای صاحب جلال و احسان! به حق این قبر و آن وجودی كه در این قبر آرمیده است، آنچه كه رضایت و خشنودی تو و رسول تو در آن است برای من اختیار نمایی.محمد بن ابوطالب گوید: حضرت آن شب را كنار قبر جد بزرگوارش بود، دعا می‌كرد و می‌گریست، نزدیك صبح، سر مبارك خود را به قبر مطهر گذاشت و خوابش برد، ناگاه در عالم خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می‌بیند كه در میان گروهی از ملائكه است آنها اطراف حضرتش را احاطه كرده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلو آمد، و امام حسین علیه‌السلام را به آغوشش كشید و میان دو چشمانش را بوسید، و فرمود:حبیبی یا حسین! كأنی أراك عن قریب مرملا بدمائك، مذبوحا بارض كرب و بلاء،من عصابة من امتی، و أنت مع ذلك عطشان لا تسقی، و ظمآن لا تروی، و هم مع ذلك یرجون شفاعتی یوم القیامة، لا أنا لهم الله شفاعتی.حبیبی یا حسین! ان أباك و امك و أخاك قدموا علی و هم مشتاقون الیك، و ان لك فی الجنات لدرجات لن تنالها الا بالشهادة.حبیب من ای حسین! گویا می‌بینم به زودی به دست گروهی از امت من به خون خود آغشته و سر مطهر تو را در سرزمین كربلا از تن جدا كرده‌اند، و تو در حالی كه عطشانی آب نمی‌دهند، و تشنه‌ای سیراب نمی‌كنند، آن گروه شقی، [ صفحه 53] با این كارشان در روز قیامت به شفاعت من امیدوار هستند، خداوند شفاعت مرا به آنان نرساند.حبیب من ای حسین! همانا پدر، مادر و برادر تو نزد من آمده‌اند، آنان مشتاق دیدار تو هستند، همانا برای تو در بهشت درجات و مقاماتی است كه به آن، جز با شهادت نایل نمی‌شوی.محمد بن ابوطالب گوید: امام حسین علیه‌السلام در عالم خواب به جد بزرگوارش نگاه كرد و فرمود:یا جداه! لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا، فخذنی الیك و أدخلنی معك فی قبرك.ای جد بزرگوار! من نمی‌خواهم به دنیا برگردم دست مرا بگیر و همراه خودت ببر.رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:لابد لك من الرجوع الی الدنیا حتی ترزق الشهادة، و ما قد كتب الله لك فیها من الثواب العظیم، فانك و أباك و أخاك و عمك و عم أبیك تحشرون یوم القیامة فی زمرة واحدة، حتی تدخلوا الجنة.تو باید به دنیا برگردی، تا این كه شهادت نصیب تو گردد، و آنچه خداوند احدیت برای تو از اجر و پاداش نوشته است نایل شوی، همانا پدر، برادر، عمو و عموی پدر تو روز قیامت در یك گروه محشور می‌شوید تا همگی وارد بهشت شوید.محمد بن ابوطالب گوید: امام حسین علیه‌السلام با ترس و رعب از خواب بیدار شد، و خواب خود را بر اهل بیت خود و پسران عبدالمطلب تعریف كرد، همه‌ی آنها (از این خواب) غمگین شدند. در آن روز، در شرق و غرب جهان خانواده‌ای غمگین‌تر و گریان‌تر از خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود.-پله=2

#### حركت امام حسین از مدینه‌ی منوره

راوی گوید: پس از این؛ امام حسین علیه‌السلام آماده‌ی حركت از مدینه‌ی منوره شد، او شبانه به سوی قبر مادرش فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام شتافت و خداحافظی كرد. بعد به كنار قبر برادرش امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمده و وداع نمود، سپس موقع صبح به منزل برگشت، [ صفحه 54] در این هنگام، برادرش محمد بن حنفیه آمد و گفت:ای برادر من! تو محبوب‌ترین خلق نزد من هستی و از همه‌ی افراد به من عزیزتری سوگند به خدا! من كسی نیستم كه نصیحت خود را از تو دریغ داشته باشم، و بر پند من كسی سزاوارتر از تو نیست، زیرا كه جسم و جان و روح و چشمانم از محبت تو آمیخته، و تو مهتر و بزرگ خاندان ما هستی، پیروی و اطاعت تو بر من لازم و واجب است، زیرا كه خداوند تو را بر من شرف داده و تو را از آقایان اهل بهشت قرار داده است.محمد بن حنفیه در ادامه‌ی سخن خود گفت: (حال كه عزم سفر داری و می‌خواهی از مدینه حركت كنی) به مكه برو و در آنجا ساكن شو، و اگر اهل مكه با تو موافق نبودند (و بی‌وفایی كردند) به سوی شهرهای یمن برو، زیرا كه اهل آن شهر، از یاران و شیعیان جد و پدر تو هستند، و دل‌های رحیم و رؤوفی دارند. اگر آنها نیز بی‌وفایی كردند، به طرف ریگ‌های بیابانها و دره‌های كوهها پناه ببر، و از شهری به شهر دیگر حركت كن، تا این كه ببینی عاقبت كار مردم به كجا منتهی می‌شود، و تا خداوند بین ما و گروه فاسق (و بیرون‌شدگان از راه حق) حكم و داوری كند.راوی گوید: امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا أخی! و الله، لو لم یكن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لما بایعت یزید بن معاویة.ای بردار من! سوگند به خدا! اگر در دنیا هیچ پناهگاه و منزلی نداشته باشم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم كرد.ناگاه محمد بن حنفیه سخن او را قطع كرد و گریست، امام حسین علیه‌السلام نیز با او ساعتی گریه كرد.سپس امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا أخی! جزاك الله خیرا، فقد نصحت و أشرت بالصواب، و أنا عازم علی الخروج الی مكة، و قد تهیأت لذلك أنا و اخوتی و بنو أخی و شیعتی، و أمرهم أمری، و رأیهم رأیی، و أما أنت یا أخی! فلا بأس علیك أن تقیم بالمدینة، فتكون لی عینا علیهم لا تخفی شیئا من امورهم.ای برادر من! خداوند تو را جزای خیر دهد (كه درباره‌ی من مهربانی كردی)، كه [ صفحه 55] نصیحت نمودی و نظریه‌ی خود و سخنان صوابی را بیان كردی،اینك من عازم مكه می‌باشم و خود را برای این سفر آمده و مهیا نموده‌ام، در این سفر، خواهران و فرزندان برادرم و گروهی از شیعیانم مرا همراهی می‌كنند، (ما همه دارای یك هدف و مقصود هستیم) امر آنها امر من، و رأی آنها رأی من است.اما تو ای برادر من! می‌توانی در مدینه بمانی و اوضاع و احوال اینجا را تحت نظر گرفته، و مرا از امور باخبر نمایی.

#### وصیت امام حسین به برادرش محمد بن حنفیه

آن گاه امام حسین علیه‌السلام كاغذ و قلمی خواستند و این وصیت را برای برادرش محمد نوشتند.بسم الله الرحمن الرحیمهذا ما أوصی به الحسین بن علی بن أبی‌طالب علیهماالسلام الی أخیه محمد المعروف بابن الحنفیة:ان الحسین یشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریك له، و أن محمدا عبده و رسوله، جاء بالحق من عند الحق، و أن الجنة حق، و النار حق، و ان الساعة آتیة لا ریب فیها، و أن الله یبعث من فی القبور.و انی لم أخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی - صلی الله علیه و آله - ارید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنكر، و أسیر بسیرة جدی و أبی علی بن أبی‌طالب - علیهماالسلام -.فمن قبلنی بقبول الحق فالله أولی بالحق، و من رد علی هذا، اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاكمین.و هذه وصیتی یا اخی الیك، و ما توفیقی الا بالله علیه توكلت و الیه انیب.بسم الله الرحمن الرحیماین آن چیزی است كه حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام به برادرش محمد معروف به ابن‌حنفیه وصیت نمود. [ صفحه 56] همانا حسین گواهی می‌دهد به این كه هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست كه او یكتا و شریكی ندارد، و آن كه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده‌ی اوست كه دین حق را از جانب حق آورده است، و این كه بهشت حق است، دوزخ حق است، و این كه (روز) قیامت فراخواهد رسید و شكی در آن نیست، و خداوند كسانی را كه در قبرها هستند؛ برمی‌انگیزاند.همانا من برای اظهار كبر و طغیان و برای فساد و ظلم (از مدینه) بیرون نیامدم، بلكه برای اصلاح امت جدم صلی الله علیه و آله و سلم خارج شدم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منكر كنم، و به سیره و روش جدم صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام رفتار نمایم.پس هر كس مرا با پذیرش حق قبول كند خداوند به حق سزاوارتر است، و هر كس مرا رد كند صبر می‌كنم، تا خداوند میان من و این قوم به حق داوری كند، و او بهترین حكم‌كنندگان و داوران است.این وصیت من به سوی توست ای برادر! و توفیقی برای من نیست جز به رحمت خدا، به سوی او توكل كردم و به سوی او مراجعت خواهم كرد.آنگاه نوشته را پیچید و با مهر مبارك خود ممهور كرده و مهرش زد، و به برادرش محمد داد، سپس با او خداحافظی كرد و شبانه از مدینه خارج شد [29] .

#### ملاقات ام سلمه با امام حسین

علامه‌ی مجلسی رحمة الله در «بحارالانوار» می‌نویسد: قطب راوندی روایت می‌كند: هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام عازم سفر از مدینه بود ام‌سلمه (مطلع شد و به محضر آن حضرت) آمد و گفت: ای فرزندم! با عزم سفر به طرف عراق قلب مرا غمگین مكن، من از جد بزرگوار تو شنیدم كه می‌فرمود:یقتل ولدی الحسین بأرض العراق فی أرض یقال لها: «كربلاء».فرزندم حسین در عراق در سرزمینی بنام «كربلا» كشته می‌شود.حضرت فرمود:یا اماه! و أنا و الله؛ أعلم ذلك، و انی مقتول لا محالة، و لیس لی من هذا= [ صفحه 57] بد، و انی و الله؛ لأعرف الیوم الذی اقتل فیه، و أعرف من یقتلنی، و أعرف البقعة التی ادفن فیها، و انی أعرف من یقتل معی من أهل بیتی و قرابتی و شیعتی، و ان اردت یا اماه! اریك حفرتی و مضجعی.ای ماد! سوگند به خدا! من نیز خود می‌دانم، كه قطعا كشته خواهم شد، و برای من چاره‌ای غیر از این نیست.سوگند به خدا! من روزی را كه در آن روز كشته می‌شوم خبر دارم، و قاتل خود را نیز می‌شناسم، و آن بقعه‌ای كه در آن به خاك سپرده می‌شوم؛ می‌شناسم، و كسانی را كه از اهل بیت و از خویشان و شیعیان من، به همراه من كشته می‌شوند؛ می‌شناسم.ای مادر! اگر می‌خواهی قبر و مقام خودم را برای تو نشان بدهم.سپس حضرت (با دست مبارك خود) به طرف كربلا اشاره فرمود و زمین هموار گردید، و به ام‌سلمه قبر و مدفن خویش را نشان داد، حتی جای لشكر و محل ایستادن آنها و محل شهادت خود را نیز نشان داد.اینجا بود كه ام‌سلمه بسیار گریست، و امر آن حضرت را به خدا سپرد.امام حسین علیه‌السلام به ام‌سلمه فرمود:یا اماه! قد شاء الله تعالی أن یرانی مقتولا مذبوحا ظلما و عدوانا، و قد شاء ان یری حرمی و رهطی و نسائی مشردین، و أطفالی مذبوحین مظلومین، مأسورین مقیدین، و هم یستغیثون فلا یجدون ناصرا و لا معینا.ای مادر! مشیت خدای متعال چنین تعلق گرفته كه مرا كشته و ذبح شده به ظلم ظالمان و عداوت دشمنان ببیند، و خواسته كه حرم، طایفه و زنان مرا از محل خود رانده شده، و فرزندان مرا كشته و مظلوم و اسیر و به زنجیر ستم بسته شده و در حالی كه آنها استغاثه می‌كنند ولی كسی آنان را یاری نمی‌نماید، ببیند [30] .شیخ مفید رحمة الله در كتاب «الارشاد» می‌گوید:شبی كه امام حسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مكه حركت كرد، شب یكشنبه دو روز از [ صفحه 58] ماه رجب مانده بود. در این سفر؛ پسران، پسران برادر، خواهران، و همه‌ی اهل بیت بجز محمد بن حنفیه، حضرت را همراهی می‌كردند.باز شیخ مفید رحمة الله در همان كتاب روایت می‌كند:زمانی كه امام حسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مكه خارج شد این آیه را تلاوت فرمود:(فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین) [31] .«(حضرت موسی) در حالی كه می‌ترسید و منتظر بود كسی او را دستگیر كند از آن شهر خارج شد، و گفت: پروردگارا! مرا از گروه ظالم و ستمگر رهایی ده».امام حسین علیه‌السلام (در هنگام حركت از مدینه) راه اصلی را انتخاب فرمود و حركت كرد. اهل بیت حضرتش گفتند: كاش از راه اصلی حركت نمی‌كردی تا دشمنان تعقیب نكنند، چنان كه فرزند زیبر چنین كرد.حضرت فرمود:لا، و الله؛ لا افارقه حتی یقضی الله ما هو قاض.چنین نیست، سوگند به خدا! از این راه كنار نمی‌روم تا آنچه را كه خداوند می‌خواهد، حكم كند [32] .

#### ملاقات گروهی از فرشتگان با امام حسین

علامه‌ی مجلسی رحمة الله در كتاب «بحارالانوار» می‌نوسید:محمد بن ابوطالب، از شیخ مفید رحمة الله با سلسله سند خود از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل می‌كند: امام صادق علیه‌السلام فرمود:هنگامی كه سیدالشهدا حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام از مدینه‌ی طیبه حركت كرد و بیرون آمد، فوجهای بسیاری از فرشتگان با علامتهای محاربه و جنگ، در حالی كه در دستان آنان، نیزه بود و بر اسبهای بهشتی سوار بودند بر سر راه آن حضرت آمده و سلام كردند، و گفتند: ای حجت خدا بر جمیع خلایق بعد از جد و پدر و برادر خود همانا خدای متعال، جد تو را به وسیله‌ی ما در موارد زیادی یاری كرد، اكنون خداوند ما را به یاری تو فرستاده است. [ صفحه 59] حضرت فرمود:الموعد حفرتی و بقعتی التی استشهد فیها و هی كربلاء، فاذا وردتها فأتونی.وعدگاه من و شما در آن قبر و بقعه‌ای است كه من در آنجا شهید خواهم شد، و آن سرزمین كربلا است، چون به آن بقعه‌ی شریفه برسم نزد من بیایید.فرشتگان گفتند: ای حجت خدا! هر حكمی كه می‌خواهی امر بفرما كه خداوند ما را به اطاعت تو امر كرده است، اگر از دشمنی كه می‌خواهد با تو روبه‌رو شود می‌ترسی ما به همراه تو هستیم و ضرر را دفع می‌نماییم؟حضرت فرمود:لا سبیل لهم علی و لا یلقونی بكریهة أو أصل الی بقعتی.اینان نمی‌توانند هیچ گونه آزاری به من برسانند تا به محل شهادت خود برسم.

#### ملاقات مسلمانان جن با امام حسین

پس از این واقعه؛ گروههای بی‌شماری از مسلمانان جنیان ظاهر شدند و به محضر آن حضرت آمده و گفتند: ای آقای ما! ما از شیعیان و یاران توئیم، آنچه می‌خواهی برای ما امر كن (و ما در اطاعت تو هستیم)، و اگر اجازه بفرمایی تا شما در همین جا هستید، تمام دشمنان شما را در همین ساعت، هلاك می‌كنیم.حضرت به آنها دعای خیر كرد و فرمود:أوما قرأتم كتاب الله المنزل علی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «أینما تكونوا یدرككم الموت و لو كنتم فی بروج مشیدة» [33] ؛و قال سبحانه تعالی: «لبرز الذین كتب علیهم القتل الی مضاجعهم» [34] ؟و اذا أقمت بمكانی فبماذا یبتلی هذا الخلق المتعوس؟ و بماذا یختبرون؟ و من ذا یكون ساكن حفرتی بكربلاء؟ و قد اختارها الله لی یوم دحا الأرض، و جعلها معقلا لشیعتنا [و محبینا، تقبل أعمالهم و صلاتهم، و یجاب دعائهم و یسكن شیعتنا]، فتكون لهم أمانا فی الدنیا و فی الاخرة. ولكن تحضرون یوم السبت، و هو یوم عاشوراء الذی فی آخره اقتل، و لا [ صفحه 60] یبقی بعدی مطلوب من اهلی و نسبی و اخوانی و اهل بیتی، و یسار برأسی الی یزید بن معاویة لعنه الله.آیا آیه‌ای را كه در كتاب خدا به جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، نخوانده‌اید (كه خداوند می‌فرماید:) «هر كجا كه باشید مرگ شما را درمی‌یابد، اگر چه در برجهای محكم و استوار ساكن شوید».و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «هر آینه كسانی كه (در لوح محفوظ) كشته شدن بر آنان نوشته شده بود به طرف قتلگاه و محل استراحت خود بیرون آمدند».اگر من در جای خود بمانم پس این مردم هلاك شده (و ننگین) به چه چیزی آزمایش شوند؟ و به چه وسیله‌ای امتحان شوند؟ و چه كسی در قبر من در كربلا ساكن شود؟ خدای متعال در روز دحوالأرض آن سرزمین را برای من برگزیده است، و آنجا را پناهگاه شیعیان [و دوستان من قرار داده تا اعمال و نمازهای آنان پذیرفته، دعای آنان مستجاب شود، و شیعیان در آن ساكن شوند]، تا موجب امان آنان در دنیا و آخرت شود.لیكن روز شنبه كه روز عاشورا است و من در آخرین ساعات آن روز، كشته می‌شوم، نزد من آیید، و در آن روز كسی بعد از من، از اهل بیت و منسوبین و برادرانم نمی‌ماند، و سر مرا برای یزید بن معاویه‌ی پلید می‌برند.جنیان گفتند: ای حبیب خدا و فرزند حبیب او! سوگند به خدا! اگر نه آن بود كه اطاعت امر تو واجب است و مخالفت تو جایز نیست هر آینه همه‌ی دشمنان تو را قبل از آن كه به تو برسند؛ می‌كشتیم.حضرت فرمود:و نحن و الله؛ اقدر علیهم منكم، ولكن «لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة».قسم به خدا! قدرت ما بر دشمنان، از قدرت شما بیشتر است (و ما بر این كار تواناتریم)، ولیكن (می‌خواهم بر خلق اتمام حجت كنم) و آن كه هلاك می‌شود با بینه هلاك گردد، و آن كه در زندگی موفق می‌شود با بینه موفق گردد [35] . [ صفحه 61]

#### ورود امام حسین به مكه‌ی مكرمه

شیخ مفید رحمة الله در كتاب «الارشاد» گوید:امام حسین علیه‌السلام شب جمه، سوم ماه شعبان وارد مكه شده و این آیه شریفه را خواند:(و لما توجه تلقاء مدین قال عسی أن یهدینی ربی سواء السبیل) [36] .«و چون حضرت موسی علیه‌السلام به طرف شهر مدین رو آورد گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست رهنمون فرماید.».سپس حضرت در مكه فرودآمد، آن گاه مردم مكه و آنان كه برای عمره به مكه آمده بودند و مردم شهرهای دیگری كه در مكه بودند؛ پیوسته نزد آن حضرت می‌آمدند.ابن‌زبیر نیز در مكه بود، او ملازم كعبه ایستاده و نماز می‌خواند، طواف می‌كرد. او هم در میان جمعیت نزد امام حسین علیه‌السلام می‌رفت، گاهی دو روز متوالی و گاهی هر روز یكبار خدمت حضرت می‌رفت، ولیكن بودن امام حسین علیه‌السلام در مكه برای ابن‌زبیر گران تمام می‌شد، زیرا او می‌دانست تا آن حضرت در شهر مكه است كسی از اهل حجاز با او بیعت نخواهد كرد. چرا كه نفوذ امام حسین علیه‌السلام در مردم، از او بیشتر و آن حضرت بزرگوارتر بود [37] .

#### ارسال نامه از طرف كوفیان و پاسخ امام حسین

هنگامی كه خبر مرگ معاویه به كوفه رسید، مردم در مورد یزید سخنان بسیاری گفتند، آنها باخبر شدند كه امام حسین علیه‌السلام از بیعت یزید امتناع نموده‌است، و همچنین خبر ابن‌زیبر را و این كه هر دو به مكه رفته‌اند، شنیدند.بنابراین؛ شیعیان كوفه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی اجتماع نمودند، هلاكت معاویه را یاد كرده و خدای را سپاس گفته و ستایش نمودند.(در این هنگام،) سلیمان (لب به سخن گشود و) گفت: معاویه به هلاكت رسید، امام حسین علیه‌السلام بیعت او را شكسته (و از بیعت او سرباز زد) و به مكه رفته است، (اینك) شما شیعه‌ی او و شیعه‌ی پدر او هستید اگر واقعا می‌دانید كه او را یاری می‌كنید و با [ صفحه 62] دشمن او جهاد می‌نمایید، به سوی او (نامه) بنویسید (و به او اطلاع دهید كه به سوی شما بیاید)، و اگر می‌ترسید در كارتان سستی نمایید، او را (برای از بین بردن خودش) فریب ندهید.همه‌ی شیعیان گفتند: نه، (ما او را یاری می‌كنیم) و با دشمنان او جهاد می‌نماییم، و در مقابل او، خودمان را فدا می‌كنیم، پس به سوی او نامه بنویسید.(سپس آنها نامه‌ای بدین مضمون به حضرتش) نوشتند:بسم الله الرحمن الرحیماین نامه‌ای است به سوی حسین بن علی علیهماالسلام از سلیمان بن صرد، مسیب بن نجیه، رفاعة بن شداد، حبیب بن مظاهر و شیعیان وی از مؤمنان و مسلمانان اهل كوفه.سلام بر تو، همانا ما با تو، خدای را سپاس می‌گوییم كه معبودی غیر از او نیست.اما بعد؛ سپاس خدایی را كه دشمن گردنكش و ستیزجو را شكست و هلاك ساخت، دشمنی كه بر این امت پیشی گرفت و با ظلم و ستم امر آنان را ربود، و حق آنان را غصب كرد، و بر آنان بدون رضایت خودشان، حكومت كرد. سپس بهترین آنان را كشت، و بدترین اشرار را باقی گذاشت، و مال خدای را در اختیار جباران، گردنكشان و ثروتمندان قرار داد. پس، از رحمت خدا دور باد! چنانچه قوم ثمود از رحمت حق دور شدند. او برای ما، امام و پیشوا نبود، پس شما به سوی ما حركت فرمایید، امید است خدای متعال، ما را به سبب تو بر حق جمع نماید.نعمان بن بشیر، (والی كوفه) در قصر حكومتی خود، در نهایت ذلت و بدبختی نشسته و خود را امیر مردم می‌داند، ولیكن ما او را امیر نمی‌دانیم، و در نماز جمعه‌ی او شركت نمی‌كنیم، و نماز عید را با او نمی‌خوانیم، و اگر آگاه شویم كه شما به سوی ما عازم هستید او را از كوفه بیرون می‌كنیم تا به اهل شام ملحق گردد، ان شاء الله.سپس نامه را توسط عبدالله بن مسمع همدانی، و عبدالله بن وأل با سرعت تمام به محضر امام حسین علیه‌السلام فرستادند، و آنان با شتاب و عجله به سوی مكه حركت كرده و در روز دهم ماه رمضان در مكه، خدمت امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شدند.اهل كوفه، پس از ارسال نامه، دو روز صبر كردند، و توسط قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمان بن شداد ارجی، عمارة بن عبد سلولی، صد و پنجاه نامه‌ی دیگر نیز كه به طور انفرادی یا با امضای دو نفر یا چهار نفر نوشته شده بود، به سوی [ صفحه 63] حضرتش ارسال نمودند [38] .سید بن طاووس رحمة الله گوید: با این حال، حضرت از پاسخ به این نامه‌ها امتناع می‌فرمود و پاسخ نمی‌داد، (نامه‌ها زیاد شد) تا این كه در یك روز، ششصد نامه به آن حضرت رسید، و پیوسته نامه می‌رسید تا این كه در نوبت‌های متفرقه مجموع نامه‌ها به دوازده هزار بالغ گردید.شیخ مفید رحمة الله گوید: اهل كوفه، دو روز دیگر صبر كردند و بعد نامه‌ای توسط هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی برای حضرتش ارسال كردند، در آن نامه نوشتند:بسم الله الرحمن الرحیمبه سوی حسین بن علی علیهماالسلام از شیعیان وی از مؤمنان و مسلمانان.اما بعد؛ پس به سوی ما بشتاب و عجله كن، زیرا مردم منتظر قدوم تو هستند، آنان جز تو، به كس دیگری نظر ندارند، پس شتاب كن، شتاب كن، باز شتاب كن، و شتاب كن، والسلام.سپس نامه‌ی دیگری توسط شبت بن ربعی، حجار بن ابجر، یزید بن حارث بن رویم، عروة بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمر تیمی بدین مضمون نوشته شد:اما بعد؛ باغها سبز و خرم، و میوه‌ها رسیده، هرگاه میل داری قدم رنجه فرما و به سوی ما رو آور، كه برای تو لشكری كه مظفر و پیروزند، آماده شده است، و السلام.همه قاصدان نزد حضرت جمع شدند، حضرت نامه‌ها را خواند و از قاصدان در مورد احوال اهل كوفه و اوضاع آن، سؤالاتی نمود. سپس نامه‌ای به شرح زیر نوشته و توسط هانی بن هانی وسعید بن عبدالله كه آخرین قاصدان بودند به سوی اهل كوفه فرستاد:بسم الله الرحمن الرحیممن الحسین بن علی الی الملاء من المؤمنین و المسلمین.أما بعد؛ فان هانیا و سعیدا قدما الی بكتبكم، و كانا آخر من قدم علی من [ صفحه 64] رسلكم، و قد فهمت كل الذی قصصتم و ذكرتم، و مقالة جلكم أنه لیس علینا امام، فأقبل لعل الله [أن] یجمعنا بك علی الحق و الهدی.و انا باعث الیكم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل، فان كتب الی أنه قد اجتمع رأی ملائكم، و اولی الحجی و الفضل منكم، علی مثل ما قدمت به رسلكم و قرءت فی كتبكم، فانی أقدم الیكم وشیكا، ان شاء الله.فلعمری ما الامام الا الحاكم بالكتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق، الحابس نفسه علی ذلك لله، والسلام.بسم الله الرحمن الرحیماز حسین بن علی علیه‌السلام به سوی گروه مؤمنان و مسلماناناما بعد؛ همانا هانی و سعید نامه‌های شما را آوردند، آنها آخرین فرستادگان شما بودند، و همه‌ی مطالبی را كه بیان كرده بودید، فهمیدم. گفتار همه‌ی شما این است كه: امام و پیشوایی نداریم، سوی ما بیا، شاید خدا به وسیله‌ی تو ما را به حق و هدایت و راستی جمع كند.من برادر و پسرعمویم مسلم بن عقیل را كه در خاندان من ثقه و مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم (و به او امر كردم كه حال و رأی شما را برای من بنویسد)، پس اگر برای من بنویسد كه رأی گروه شما و خردمندان و اهل فضل و رأی و مشورت شما، متحد و یكی است و چنان است كه فرستادگان شما گفته‌اند، و در نامه‌های شما خوانده‌ام، پس من به زودی نزد شما می‌آیم، إن شاء الله،سوگند به جان خودم! امام و پیشوا نیست مگر كسی كه به كتاب خدا حكم كند، عدل و داد را بر پای دارد، به دین حق عمل نماید، و خویشتن را به خاطر خدا و بر رضای او نگه دارد، والسلام [39] . [ صفحه 67]

### در بیان فرستادن امام حسین پسرعموی خود مسلم بن عقیل را به سوی كوفه

#### حركت حضرت مسلم به سوی كوفه

علامه‌ی مجلسی رحمة الله می‌گوید:چون ارسال قاصدان اهل مكر و حیله به پایان رسید و تعداد نامه‌های آنان از نهایت گذشت، امام حسین علیه‌السلام پسرعموی خود مسلم بن عقیل علیه‌السلام را فراخواند، او در میان اقران خود، در شجاعت و سخاوت برتری داشت، او شخصی ممتاز و نمونه بود، حضرت او را به جهت دانش و عقل بیشتر، و حسن تدبیری كه داشت برگزید و به سوی اهل كوفه فرستاد، تا از آنان بر حضرتش بیعت بگیرد [40] .شیخ مفید رحمة الله گوید:امام حسین علیه‌السلام حضرت مسلم را به همراه قیس به مسهر صیداوی، عمارة بن عبدالله سلولی و عبدالرحمان بن عبدالله ازدی به سوی كوفه روانه ساخت و به او دستور داد: تقوا و پرهیزكاری را پیشه‌ی خود ساخته و كار خود را پنهان نموده و مهربانی كند، اگر دید كه مردم كوفه بر گفته‌های خود اجتماع كرده و آماده هستند سریعا به حضرت اعلام نماید.مسلم علیه‌السلام از مكه حركت كرد تا به شهر مدینه رسید، وارد مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد، و نماز خواند، بعد با دوستان خود از خانواده‌اش خداحافظی كرد، او از طایفه‌ی قیس دو نفر راهنما اجیر كرده و به همراه آن دو، به سوی كوفه حركت كرد، آنها از راه اصلی دور شده، و راه را گم كردند، تشنگی سختی بر آنها روی آورد، طوری كه بعد از این كه راه را پیدا كردند با اشاره، جهت راه را به مسلم علیه‌السلام نشان دادند، و خودشان از شدت تشنگی جان باختند.مسلم علیه‌السلام به طرف راه اصلی حركت كرد (و از مرگ آن دو راهنما پریشان خاطر شد) و نامه‌ای از محلی كه معروف به «مضیق» بود، نوشته و توسط قیس بن مسهر برای امام حسین علیه‌السلام فرستاد:اما بعد؛ من به مدینه آمدم، و دو نفر راهنما اجیر كرده و حركت كردم، آنها راه را گم كردند، تشنگی سختی بر ما چیره شد طوری كه هر دو راهنما مردند، با آخرین رمقی كه مانده بود خودمان را به آب رساندیم، و این آب در جایی به نام «مضیق»، واقع در [ صفحه 68] بیابان «خبت» است، من این پیش آمد را به فال بد گرفتم، اگر صلاح بدانید استعفای مرا بپذیرید و فرد دیگری را بفرستید، والسلام.امام حسین علیه‌السلام در پاسخ وی نوشت:اما بعد؛ فقد خشیت أن لا یكون حملك علی الكتاب الی فی الاستعفاء من الوجه الذی وجهتك له الا الجبن، فامض لوجهك الذی وجهتك فیه، والسلام.اما بعد؛ فكر می‌كنم آنچه باعث شده تا نامه‌ای فرستاده و استعفای خود را بخواهی، ترس باشد، پس به سوی مأموریتی كه تو را به آن فرستادم حركت كن، والسلام.وقتی مسلم علیه‌السلام نامه را خواند گفت: من از این مأموریتی كه در پیش دارم هراسی بر خود ندارم، (بلكه بر آن امام مظلوم علیه‌السلام می‌ترسم).مسلم علیه‌السلام اطاعت كرده و حركت نمود تا به چشمه‌ای - كه مال قبیله‌ی طی بود - رسیده و در آنجا فرودآمد. در این هنگام، صیادی را دید كه در حال شكار آهو است، صیاد تیر را رها كرد، تیر به هدف خورد و آهو كشته شد، مسلم علیه‌السلام این جریان را به فال نیك گرفت، و گفت: ان شاء الله بر دشمنانمان چیره می‌شویم و آنان را می‌كشیم.

#### ورود حضرت مسلم به كوفه

سپس حضرت مسلم علیه‌السلام از آنجا حركت كرد و به مسیر خود ادامه داد تا به كوفه رسید، او در خانه‌ی مختار بن ابی‌عبیده اجلال نزول فرمود، همان خانه‌ای كه امروز به خانه‌ی مسلم بن مسیب معروف است.شیعیان نزد او رفت و آمد می‌كردند، هر دسته‌ای كه می‌آمدند، مسلم نامه‌ی امام حسین علیه‌السلام را می‌خواند و آنها می‌گریستند، و با او بیعت كرده (و وعده‌ی یاری می‌دادند) تا آن كه هیجده هزار نفر با وی بیعت نمودند.مسلم علیه‌السلام نامه‌ای به امام حسین علیه‌السلام نوشت و خبر بیعت هیجده هزار نفر از أهل كوفه را به حضرت رساند و اعلام كرد كه حضرت به كوفه تشریف فرما شوند.شیعیان كوفه، مدام به خانه‌ی مسلم علیه‌السلام رفت و آمد می‌كردند، تا این كه مكان و جای او (برای دشمنان) معلوم شد، این خبر به گوش نعمان بن بشیر - كه والی و فرماندار كوفه از طرف معاویه بود و یزید ملعون نیز او را در همین مقام ابقاء كرده بود - رسید، نعمان بالای منبر رفت، حمد و ثنای خدای را به جا آورده سپس گفت: [ صفحه 69] اما بعد؛ بندگان خدا! از خدا بترسید، و بر فتنه و تفرقه شتاب نكنید؛ زیرا در فتنه، مردم كشته می‌شوند، خونها ریخته می‌شود، اموال به غارت می‌رود تا فردی با من جنگ نكند، من جنگ نمی‌كنم، و كسی كه از راه خصومت و دشمنی با من وارد نشود من نیز وارد نمی‌شوم، خفتگان شما را بیدار نمی‌كنم، شما را به فتنه و آشوب ترغیب نمی‌نمایم، و شما را از روی تهمت، بهتان و بدگمانی مؤاخذه نمی‌كنم.ولیكن اگر از من روگردان شوید، و بیعت خود را بشكنید، و پیشوای خود!! - یزید - را مخالفت نمایید، سوگند به خدایی كه غیر از او معبودی نیست؛ شما را از دم تیغ خود می‌گذرانم مادامی كه قبضه‌ی شمشیر دستم است، اگر چه كسی یاریم نكند، آگاه باشید! امید دارم افرادی از شما كه حق را شناخته‌اند بیشتر از آنان باشند كه باطل آنان را هلاك می‌كند.در این هنگام، عبدالله بن مسلم بن ربیعه حضرمی - هم‌پیمان بنی‌امیه - بپاخاست و گفت: آشوبی كه از اهل كوفه می‌بینی، آن را اصلاح نمی‌كند مگر كارزار و ظلم؛ و این نرمی و حالتی كه تو بین خود و دشمن خود داری، رأی و نظر شخص عاجز است.نعمان گفت: اگر من در اطاعت خدا از اشخاص ضعیف و عاجز باشم بهتر است برای من كه عزیزترین مردم در حالت معصیت خدا باشم، سپس از منبر پایین آمد.عبدالله بن مسلم از مجلس بیرون رفت و نامه‌ای (بدین مضمون) به یزید ملعون نوشت:اما بعد؛ همانا مسلم بن عقیل وارد كوفه شد، شیعیان برای حسین بن علی با او بیعت كردند، اگر كوفه را می‌خواهی، مردی قوی كه فرمان تو را پیاده كند و مانند تو با دشمنانت رفتار نماید؛ بفرست، زیرا كه نعمان بن بشیر، یا مردی ضعیف و ناتوان است، یا خود را به ناتوانی می‌زند.البته پس از او، عمارة بن عقبه و بعد از او، عمر بن سعد بن أبی‌وقاص نیز نامه‌هایی بدین مضمون نوشتند.

#### ابن زیاد لعین فرماندار كوفه می‌شود

هنگامی كه نامه‌ها به دست یزید ملعون رسید، غلام معاویه به نام «سرجون» را صدا زد (و در این مورد با او مشورت كرد) و گفت: همانا حسین، مسلم بن عقیل را برای بیعت به كوفه فرستاده، و خبر رسیده كه نعمان فردی عاجز و بدسخن است، به نظر تو چه كسی را به كوفه امیر كنم؟ [ صفحه 70] - و این هنگامی بود كه یزید ملعون بر عبیدالله بن زیاد لعین خشم و غضب كرده بود -.سرجون گفت: اگر معاویه زنده بود رأی او را می‌پذیرفتی؟گفت: آری قبول می‌كردم.راوی گوید: در این هنگام، سرجون عهدنامه و فرمان امیری ابن‌زیاد را بر حكومت كوفه بیرون آورد، و گفت: این نظر و رأی معاویه است، وی به هنگام مرگ خود، دستور داد كه به این عهدنامه عمل شود، و حكومت كوفه و بصره را به عبیدالله واگذار كرد.یزید گفت: این كار را انجام می‌دهم، عهدنامه و فرمان را به عبیدالله بن زیاد بفرست.سپس مسلم بن عمرو باهلی را صدا زد و نامه‌ای به ابن‌زیاد نوشته و توسط او فرستاد:اما بعد؛ پیروان من از اهل كوفه به من نوشته و خبر داده‌اند كه پسر عقیل مردم را در كوفه جمع می‌كند تا عصای مسلمانان را بشكند، (یعنی جماعت آنان را بهم بزند)، هنگامی كه نامه را خواندی به سوی كوفه حركت كن. وقتی به كوفه رسیدی در جستجوی پسر عقیل، مانند جستجو كردن جواهر نفیس باش، بعد او را دستگیر كرده و دست و پایش را ببند، یا او را بكش یا تبعید كن، والسلام.آن گاه عهدنامه‌ی معاویه بر حكومت كوفه را به مسلم بن عمرو داد، مسلم بن عمرو حركت كرده و در بصره نزد عبیدالله آمد، عهدنامه معاویه و نامه یزید را به او داد، وقتی عبیدالله نامه را دریافت كرد بلافاصله دستور داد تا برای سفر آماده شده و لوازم آن فراهم شود و فردا به طرف كوفه حركت كنند.او برادر خود، عثمان را جانشین خود در بصره قرار داده و به همراه مسلم بن عمرو باهلی، شریك بن اعور حارثی و غلامان و خانواده‌ی خود به طرف كوفه حركت كرد، وی در حالی كه عمامه سیاه در سر داشت و به صورت خود نقاب انداخته بود وارد كوفه شد.مردم كوفه خبردار شده بودند كه امام حسین علیه‌السلام به طرف كوفه تشریف فرما هستند. به همین جهت، به استقبال حضرتش آمده بودند، وقتی عبیدالله ملعون را با این قیافه دیدند فكر كردند كه امام حسین علیه‌السلام است. به همین جهت، ابن‌زیاد به هر گروهی كه از مردم می‌رسید به او سلام می‌كردند، و می‌گفتند: مرحبا به تو ای فرزند [ صفحه 71] رسول خدا! آمدی، خوش آمدی.ابن‌زیاد، از خوشحالی و سرور مردم كوفه برای امام حسین علیه‌السلام ناراحت شد. و چون مردم از هر طرف اظهار شادی و سرور می‌كردند مسلم بن عمرو گفت: كنار روید! این؛ امیر عبیدالله بن زیاد است.گروهی از مردم دور عبیدالله را احاطه كرده بودند و تردیدی نداشتند كه این؛ امام حسین علیه‌السلام است. عبیدالله با این گروه حركت می‌كرد و شب هنگام، به قصر حكومتی كوفه رسید.نعمان بن بشیر، والی كوفه، درب دارالاماره را به روی ابن‌زیاد و اطرافیانش بست، برخی از همراهان ابن‌زیاد صدا زدند تا درب را باز كنند.نعمان، از بالای قصر نمایان شد و در حالی كه خیال می‌كرد كه او، حسین علیه‌السلام است گفت: تو را قسم می‌دهم به خدا! از اینجا دور شو، سوگند به خدا! من امانت خود را به تو واگذار نمی‌كنم، و مرا بر جنگ با تو نیازی نیست.ابن‌زیاد سخن نمی‌گفت، سپس نزدیك قصر رفت و نعمان از پنجره قصر نگاه كرد، ابن‌زیاد حرف زد و گفت: درب را باز كن، خیری به روی خود نگشایی! زیرا كه از شب تو بسیار گذشته.مردی كه پشت سر ابن‌زیاد ایستاده بود این گفت و شنود را شنید، رو كرد به طرف مردم كوفه كه به پندار خود او را امام حسین علیه‌السلام می‌دانستند و گفت: ای مردم! سوگند به خدایی كه جز او معبودی نیست! این؛ ابن‌زیاد پسر مرجانه است.اینجا بود كه نعمان درب قصر را باز كرد، و آن ملعون وارد شد، درب را به روی مردم بستند و آنان پراكنده شدند.

#### سخنرانی ابن زیاد و تهدید مردم كوفه

بامدادان منادی، مردم را به نماز جماعت ندا داد، مردم جمع شدند، ابن‌زیاد بیرون آمد و بالای منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت، سپس گفت:اما بعد؛ امیرمؤمنان یزید! مرا والی و حاكم شهر، مرز و غنایم شما نمود، و به من امر كرد تا با مظلوم با انصاف رفتار كنم، و از محروم و فقیر دستگیری نمایم، كسی كه گوش به فرمان است و از من اطاعت می‌كند مانند پدر نیكوكار احسان نمایم!! و شمشیر و تازیانه‌ی من بر كسی است كه از فرمان من اطاعت نكرده و با پیمان من مخالفت كند. [ صفحه 72] بعد به ضرب‌المثل معروف متمثل شد كه: «به راستی هر كسی بر خود بترسد نه این كه صرف ترسانیدن است»، یعنی هرچه می‌گویم راست است نه افسانه و دروغ. آن گاه از منبر فرودآمد، و از بزرگان، برای مردم پیمان محكمی گرفت و گفت: بنویسید: بر بزرگان و كسانی كه از هواخواهان یزید هستید، و خوارج شهر - كه اهل حروریه معروف بودند - و از اهل شك و تردید - كه كارشان ایجاد خلاف و دورویی و دشمنی است - پس هر كس از این گروه به ما بیاورد از عهده‌ی تكلیف ما بری است، و هر كس برای ما اسم یكی از دشمنان ما را ننویسد، باید ضامن شود كه در قلمرو او كسی با ما مخالفت نكند، و خائنی بر ما طغیان و خیانت نكند، پس هر كس از رؤسا از فرمان من اطاعت نكرده و چنین نكنند ذمه و دامان ما از او بری و كنار است، و خون و مال او حلال است. و هر رئیسی كه در قلمرو او خائن برای یزید باشد و او را تحویل ندهد، كنار درب خانه‌اش به دار آویخته می‌شود، و از بذل و بخشش خودم، او را از ریاست عزل می‌كنم.

#### حضرت مسلم در خانه‌ی هانی

چون جناب مسلم بن عقیل علیه‌السلام از آمدن ابن‌زیاد ملعون به كوفه خبردار شد و سخنانی كه گفته بود شنید، و از پیمانی كه از بزرگان و مردم كوفه گرفته بود، مطلع شد؛ از خانه‌ی مختار به خانه‌ی هانی بن عروه نقل مكان كرد، و در خانه‌ی هانی مستقر شد، و شیعیان به صورت مخفی و پنهانی از ابن‌زیاد، نزد او رفت و آمد می‌كردند، و همدیگر را به كتمان این راز، سفارش می‌نمودند.ابن‌زیاد، غلام خود را - كه معقل نام داشت - طلبید و گفت: این سه هزار درهم را بگیر و مسلم بن عقیل را پیدا كرده و یاران او را شناسایی كن، اگر یكی از آنها یا گروهی از آنها را شناسایی كردی، این سه هزار درهم را به او بده و بگو: با این مبلغ بر علیه دشمنتان كمك بجویید، و بر آنان چنان بفهمان كه تو از آنان هستی، زیرا اگر این مبلغ را به آنان بدهی مطمئن می‌شوند كه تو از آنها هستی و به تو اعتماد می‌كنند، و چیزی از كارها و اخبارشان را از تو مخفی نمی‌نمایند. پس از آن، روز و شب نزد آنان برو تا مكان مسلم بن عقیل را شناخته و نزد او بروی.(غلام ابن‌زیاد ملعون) این نقشه‌ی شیطانی را بكار بست، آمد و وارد مسجد جامع كوفه شد، از مردم شنید كه می‌گویند: این شخص - یعنی مسلم بن عوسجه رحمة الله - برای امام حسین علیه‌السلام بیعت می‌گیرد. [ صفحه 73] مسلم، مشغول نماز بود، معقل در كنار او نشست تا نمازش را تمام كند، مسلم نمازش را تمام كرد معقل گفت: ای بنده‌ی خدا! من مردی از اهل شام هستم كه خداوند متعال محبت اهل بیت و دوستان آنان را برای من ارزانی داشته است!!آن گاه خودش را به گریه زد و گفت: مبلغ سه هزار درهم همراه من است، می‌خواهم با آن مردی كه از اهل بیت است ملاقات كنم، خبردار شدم كه او به شهر كوفه آمده و برای پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت می‌گیرد، من هم می‌خواهم او را ملاقات كنم، اما كسی را پیدا نكردم تا مرا راهنمایی كند، منزل او را هم نمی‌شناسم، الآن كه در مسجد نشسته بودم شنیدم كه گروهی از مؤمنان تو را نشان می‌دادند و می‌گفتند: این شخص، از فردی كه از اهل بیت است و به این شهر آمده، خبر دارد. اینك من خدمت شما آمدم تا مبلغ مرا دریافت نمایی و مرا به حضور صاحب خود ببری، زیرا كه من برادری از برادران تو و مورد اطمینان هستم، و اگر می‌خواهی، قبل از ملاقات با او، از من بیعت بگیر.پسر عوسجه گفت: خدای را سپاس می‌گویم كه با تو ملاقات كردم، من از این جهت، خوشحال و شاد شدم، تو نیز، كسی را كه دوست می‌داری؛ ملاقات خواهی كرد، خداوند به وجود تو، اهل بیت خود را یاری می‌كند، اما پیش از آن كه ترس و وحشت این طغیانگر و غلبه‌ی او تمام شود، مردم مرا به این جهت شناختند، و این مسأله مرا غمگین نموده است.معقل گفت: جز خیر و نیكی چیز دیگری نخواهد شد، از من بیعت بگیر.(مسلم بن عوسجه) از او بیعت گرفت و عهد و پیمانهای سخت و شدیدی بست كه همواره خیرخواهی كند و حتما این مطلب را مخفی و پنهان نگه دارد.معقل آن چنان سوگند خورد و پیمانها بست كه او را راضی شده و خاطر جمع باشد.آن گاه پسر عوسجه گفت: چند روزی به خانه‌ی من رفت و آمد كن، تا برای تو اجازه‌ی ملاقات به حضور صاحب تو، جناب مسلم علیه‌السلام بگیرم.معقل شروع به تردد با شیعیان كرد، پسر عوسجه برای او اجازه گرفت، اجازه داده شد، جناب مسلم بن عقیل علیه‌السلام از او بیعت گرفت، و به ابوثمامه‌ی صیداوی دستور داد تا مبلغ او را دریافت كند.- ابوثمامه كسی بود كه پولهایی را كه بعضی از شیعیان كمك می‌كردند دریافت می‌كرد و اسلحه می‌خرید، او شخصی دانا، و از جمله‌ی شجاعان عرب بود، و جزو برزگان شیعه به شمار می‌آمد. - [ صفحه 74] معقل ملعون با شیعیان رفت و آمد می‌كرد و در جلسات آنان شركت می‌نمود و اولین نفری بود كه وارد جلسه می‌شد و آخرین نفری بود كه خارج می‌شد، تا آن كه آنچه ابن‌زیاد از او می‌خواست فهمید، و گاه گاهی اخبار را به عرض ابن‌زیاد می‌رساند [41] .

#### شریك اعور و نقشه‌ی قتل ابن زیاد

(علامه‌ی مجلسی رحمة الله) در «بحارالأنوار» می‌نویسد: ابن‌شهراشوب گوید:هنگامی كه مسلم علیه‌السلام وارد شهر كوفه شد در خانه‌ی سالم بن مسیب مستقر گردید، و دوازده هزار تن با او بیعت كردند.هنگامی كه ابن‌زیاد ملعون وارد كوفه شد مسلم علیه‌السلام شبانه از خانه‌ی سالم به خانه‌ی هانی نقل مكان كرده و تحت امنیت او قرار گرفت، مردم پیوسته با او بیعت می‌نمودند تا این كه تعداد بیعت‌كنندگان به بیست و پنج هزار تن رسید. در این موقع، جناب مسلم علیه‌السلام تصمیم بر خروج و قیام گرفت.هانی گفت: عجله نفرمایید.از طرف دیگر؛ شریك بن اعور همدانی - كه به همراه ابن‌زیاد از بصره آمده بود - مریض شده و در خانه‌ی هانی افتاده بود، شریك به مسلم علیه‌السلام گفت: عبیدالله به عیادت من می‌آید، و من سخن را با او به درازا می‌كشم. در این هنگام، تو با شمشیر خود بیرون آمده و او را به قتل برسان، و علامت بیرون آمدن تو هم این باشد كه من می‌گویم: به من آب بدهید.ولی هانی از اجرای این نقشه نهی كرد.ابن‌زیاد به عیادت شریك آمد، و از درد او پرسید، پرسش و پاسخ به درازا كشید، شریك دید كسی نیامد، ترسید كه این نقشه فراموش شده و از بین برود و به همین جهت، برای فهماندن مطلب، شروع به خواندن این شعر كرد:ما الانتظار بسلمی أن تجی‌ء بها كأس المنیة بالتعجیل اسقوهابرای چه سلمی منتظر است از آوردن آن؛ به زودی مرا با كاسه‌ی مرگ سیراب كند [42] . [ صفحه 75] ابن‌زیاد از این جریان واهمه كرد و از منزل هانی خارج شد، وقتی داخل قصر شد مالك بن یربوع با نامه‌ای كه از عبدالله بن یقطر گرفته بود؛ آمد، و مضمون نامه چنین بود:به سوی حسین بن علی علیهماالسلاماما بعد؛ به اطلاع شما می‌رسانم كه از مردم كوفه فلان تعداد با شما بیعت نموده است، وقتی نامه‌ی من بدست شما رسید، به سوی كوفه شتاب كنید، شتاب كنید؛ زیرا كه همه‌ی مردم با شما هستند، و آنان برای یزید میل و رغبتی ندارند.ابن‌زیاد ملعون، فرمان قتل عبدالله بن یقطر را صادر كرد [43] .ابن‌نما رحمة الله در كتاب «مثیر الأحزان» گوید:چون ابن‌زیاد از منزل هانی بیرون رفت، مسلم علیه‌السلام در حالی كه شمشیر به دستش بود بیرون آمد، شریك گفت: (چرا سستی كردی) و چه مانع شد كه او را نكشتی؟مسلم علیه‌السلام گفت: تصمیم گرفتم خارج شوم، ولی زن هانی دست به دامن من زد، و گفت: سوگند می‌دهم تو را به خدا كه ابن‌زیاد را در خانه‌ی ما به قتل مرسان.او در پیش روی من گریست، من شمشیر را كنار انداخته و نشستم.هانی گفت: وای بر او! هم خود و هم مرا به هلاكت انداخت، از آنچه فرار می‌كردم، گرفتار شدم [44] .علامه مجلسی رحمة الله در «بحارالأنوار» می‌نویسد: ابوالفرج گوید:وقتی مسلم علیه‌السلام بیرون آمد شریك به او گفت: چه چیزی تو را از كشتن او بازداشت؟گفت: به دو علت (از قتل او صرف نظر كردم):نخست آن كه، هانی دوست نداشت در خانه‌ی او ابن‌زیاد كشته شود. [ صفحه 76] دوم آن كه، حدیثی است كه از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل كرده‌اند؛ و به من رسیده كه حضرتش فرمود:«ان الایمان قید الفتك فلا یفتك مؤمن».«همانا ایمان مانع قتل ناگهانی می‌شود و مؤمن كسی را غفلتا به قتل نمی‌رساند» [45] .هانی به او گفت: سوگند به خدا! اگر او را كشته بودی در واقع فاسق، فاجر و كافری را به قتل رسانده بودی [46] .

#### گفتگوی هانی با ابن زیاد

سید ابن طاووس رحمة الله در كتاب «اللهوف» گوید:چون ابن‌زیاد فهمید كه مسلم بن عقیل علیه‌السلام در خانه‌ی هانی است، محمد بن اشعث، اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج را خواست و گفت: چرا هانی بن عروه پیش ما نمی‌آید؟گفتند: نمی‌دانیم، ولی می‌گویند: مریض است.ابن‌زیاد گفت: خبردار شده‌ام كه حالش خوب شده و صحت یافته، و هنگام غروب درب خانه‌اش می‌نشیند، اگر می‌دانستم كه مریض است او را عیادت می‌كردم، بروید و به او امر كنید كه آنچه از حق ما بر گردن اوست ترك نكند، زیرا من دوست ندارم شخصی همانند او كه از بزرگان عرب است حقش ضایع شود.آنان، موقع غروب كه هانی درب خانه‌اش نشسته بود نزد او آمده و گفتند: چرا امیر را ملاقات نمی‌كنی؟ او از تو یاد كرد و گفت: اگر می‌دانستم هانی مریض است او را عیادت می‌كردم.هانی گفت:مریضی من، مانع این كار شده است.گفتند: به ابن‌زیاد خبر رسیده كه شما شامگاهان بر درب خانه‌ات می‌نشینی، و سستی تو باعث تأخیر ملاقات شده است، و سلطان از مثل تو، سستی، تأخیر و جفا را تحمل نمی‌كند، زیرا كه تو آقای طایفه‌ی خود هستی، و ما سوگند می‌دهیم كه همین الآن با ما سوار شوی تا پیش امیر برویم.هانی لباس‌های خود را خواست و پوشید، آن گاه استر خود را طلبید، سوار شد و [ صفحه 77] حركت كرد تا نزدیك قصر رسید. در این هنگام، بعضی از مسایل را فهمید و احساس خطر كرد، و به حسان بن اسماء بن خارجه گفت: پسر برادرم! سوگند به خدا! من از این مرد می‌ترسم، نظر تو در این باره چیست؟گفت: سوگند به خدا! ای عمو! من از چیزی برای تو نمی‌ترسم، چرا برخی خیالات را بر دل خود راه می‌دهی؟ و این در صورتی بود كه حسان نمی‌دانست چرا عبیدالله به احضار عمویش امر كرده است.هانی وارد قصر عبیدالله شد، همان وقت عده‌ای از نزدیكان حضور داشتند چون چشم آن ملعون به هانی افتاد گفت: خائنی به پای خود به خانه‌ی هلاكت وارد شد.هنگامی كه هانی نزدیك پسر زیاد رسید رو كرد به شریح قاضی كه در نزد او نشسته بود و بیت عمرو بن معدی كرب زبیدی را خواند:ارید حیاته و یرید قتلی عذیرك من خلیلك من مرادمن زندگی او را می‌خواهم و او كشته شدن مرا می‌خواهد؛ اگر این نظر مرا نمی‌پسندی كسی از طایفه‌ی بنی‌مراد بیاور كه عذر خطای خود را بخواهد.(منظور ابن‌زیاد از این شعر این بود كه می‌گفت: من می‌خواهم هانی زنده بماند ولی او در خانه‌ی خود، بر علیه من توطئه می‌كند).هانی گفت: ای امیر! مقصود تو از این حرفها چیست؟گفت: آرام باش ای هانی! این چه عملیات و چه فتنه‌هایی است كه در خانه‌ی تو بر علیه امیرالمؤمنین! و به ضرر همه‌ی مسلمانان انجام می‌گیرد؟ مسلم بن عقیل را در خانه‌ی خود جای داده و برای او اسلحه و مردان جنگجو فراهم آورده‌ای و آنها را در خانه‌های اطراف خود جا داده‌ای، گمان می‌كنی كه این اخبار بر من پوشیده می‌ماند؟هانی گفت: من چنین كارهایی را انجام نداده‌ام.ابن‌زیاد گفت: آری! تو این كارها را انجام داده‌ای.هانی گفت: خدای امر امیر را اصلاح كند! من انجام نداده‌ام.ابن‌زیاد گفت: بگویید «معقل» غلام من بیاید.- معقل جاسوس ابن‌زیاد بود، او بسیاری از اسرار آنها را كشف كرده بود -معقل آمد و رو به روی ابن‌زیاد ایستاد، وقتی هانی او را دید، دانست كه او جاسوس بوده است.گفت: ای امیر! خدا امر امیر را اصلاح كند، سوگند به خدا! من مسلم را به خانه‌ی خود نیاورده و دعوت نكرده‌ام، ولی او به خانه‌ی من پناه آورد، من حیا كردم او را برگردانم، و [ صفحه 78] پناهش دادم. بدین جهت، حفظ او را عهده‌دار شدم و او را مهمان نمودم، اكنون كه تو دانستی بگذار بروم پیش او و بگویم كه از خانه‌ی من خارج شود و به هر كجا كه می‌خواهد برود، تا من از آنچه به ذمه‌ی خود گرفته‌ام و او را پناه داده‌ام؛ بیرون آیم.ابن‌زیاد لعین گفت: به خدا قسم! هرگز از من جدا نمی‌شوی مگر این كه مسلم را حاضر كنی.هانی گفت: به خدا قسم! هرگز او را به نزد تو نمی‌آورم، آیا مهمان خود را به دست تو بدهم كه او را بكشی؟گفت: به خدا سوگند! باید او را نزد من بیاوری.هانی گفت: به خدا سوگند! او را نمی‌آورم.چون سخن میان آنها بسیار شد، مسلم بن عمرو باهلی برخاست و گفت: خدا امر امیر را اصلاح كند! اجازه بده من در خلوت با او سخن گویم.پس مسلم بن عمرو، با هانی به گوشه‌ای از دارالاماره رفتند و در گوشه‌ای نشستند طوری كه ابن‌زیاد لعین آنها را می‌دید و هنگامی كه بلند حرف می‌زدند صدای آنان را می‌شنید.مسلم گفت: ای هانی! تو را به خدا سوگند می‌دهم كه باعث قتل خود نشوی، و طایفه‌ی خود را گرفتار بلا نكنی، به خدا سوگند! من تو را از مرگ نجات می‌دهم. مسلم، عموزاده‌ی این قوم است نه او را می‌كشند و نه به او ضرر می‌رسانند، او را تسلیم كن، و این عمل باعث خواری و كسر شأن تو نمی‌شود، زیرا كه او را به سلطان تسلیم كرده‌ای (و این عیب نیست).هانی گفت: به خدا سوگند! این كار سبب رسوایی و ننگ است، كسی را كه در پناه من و مهمان من، و فرستاده‌ی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است به دست دشمن بسپارم، در حالی كه دست‌های من سالم، و یاوران زیادی دارم، به خدا سوگند! اگر تنها باشم و هیچ یاوری نداشته باشم تا مرا یاری كند او را تسلیم نمی‌كنم تا این كه پیش از او بمیرم.مسلم بن عمرو، شروع كرد او را قسم دادن، ولی هانی می‌گفت: به خدا قسم! هرگز وی را به دست او نخواهم داد.ابن‌زیاد، سخنان هانی را شنید و گفت: او را نزدیك من بیاورید.هانی را به نزد آن ملعون بردند، ابن‌زیاد گفت: سوگند به خدا! باید او را نزد من بیاوری وگرنه سر از بدنت جدا می‌كنم.هانی گفت: به خدا سوگند! اگر چنین كنی شمشیرها در اطراف خانه‌ات زیاد [ صفحه 79] خواهد شد.ابن‌زیاد ملعون گفت: آیا مرا با شمشیر می‌ترسانی؟هانی گمان می‌كرد كه طایفه‌ی او صدای او را می‌شنوند.

#### مجروح شدن هانی

ابن‌زیاد گفت: او را نزدیك من بیاورید.پس هانی را نزد آن ملعون بردند، او با چوبی كه در دستش داشت بر صورت او زد، و پیوسته با آن، بینی، پیشانی و صورت او را می‌زد تا این كه بینی او را بشكست، و خون بر لباسهایش جاری شد، و گوشت صورت و پیشانی او بر محاسنش ریخت تا آن كه چوب شكست.هانی دست انداخت و قبضه‌ی شمشیر یكی از پاسبانان او را گرفت، ولی پاسبان تیغ را به طرف دیگر كشید.ابن‌زیاد فریاد زد: او را بگیرید.پس او را كشان كشان آوردند تا این كه در یكی از اتاقهای دارالاماره انداخته و در را به روی او بستند.ابن‌زیاد گفت: نگهبانی بر او بگمارید، و آنان به دستور او عمل كردند [47] .در كتاب «منتخب» چنین آمده است:(هنگامی كه هانی از تسلیم مسلم علیه‌السلام امتناع ورزید) ابن‌زیاد خشمگین شد، هانی با شمشیری كه در نزد خود داشت به ابن‌زیاد حمله كرد و لباسهای او را پاره نمود و جراحات كاری بر او رسانید. معقل لعین با شمشیر، مقابل هانی ایستاد.پس هانی شروع كرد به شمشیر زدن و آنان را از راست و چپ می‌زد تا این كه از آن گروه، مردان زیادی را كشت، و می‌گفت: سوگند به خدا! اگر پای من برای حفظ كودكی از كودكان اهل بیت رسالت علیه‌السلام باشد پایم را كنار نمی‌كشم تا این كه قطعه قطعه شود، پس جمعیت زیادی به او حمله نمودند و او را دستگیر كرده و به زنجیر بستند [48] .سپس سید بن طاووس رحمة الله گوید:در این هنگام، اسماء بن خارجه - و به قولی حسان بن اسماء - از جای برخاست و [ صفحه 80] گفت: ای امیر! آیا ما در روزهای دیگر هم فرستادگان مكر و حیله باشیم؟ (یعنی دیگر انتظار نداشته باش كه فریفته‌ی تو شویم) به ما دستور دادی تا هانی را به نزد تو آوریم، اكنون او را حاضر ساختیم و تو استخوان صورتش را می‌شكنی و خون او را به محاسنش جاری می‌نمایی و اعتقاد كشتن او را داری؟ابن‌زیاد حرامزاده از سخن او غضباك شد و گفت: تو در نزد من جرأت چنین سخنان را داری؟پس دستور داد آن چنان او را زدند تا این كه ساكت شد، سپس (دست‌های) او را بسته و در گوشه‌ای از دارالاماره محبوس كردند.وقتی حسان این حال را دید گفت (انا لله و انا الیه راجعون)، (و به یاد سخنان هانی قبل از ورود به دارالاماره افتاده) و گفت: ای هانی! خبر مرگ تو را به خودم می‌دهم كه تو را خواهند كشت.سید رحمة الله گوید: آن گاه به عمرو بن حجاج - كه دخترش «رویحه» زن هانی بن عروه بود - خبر رسید كه هانی كشته شده است، پس عمرو بن حجاج با همه‌ی افراد طایفه‌ی مذحج آمد و دارالاماره را محاصره كرد و فریاد زد: من عمرو بن حجاج هستم، و این جمعیت سواران و بزرگان قبلیه‌ی مذحج هستند، ما از اطاعت امیر سرپیچی نكرده‌ایم و از جماعات مسلمانان جدا نشده‌ایم، ولی شنیده‌ایم كه صاحب ما، هانی كشته شده است.ابن‌زیاد ملعون از اجتماع و سخنان آنان باخبر شد، به شریح قاضی دستور داد: برو هانی را ببین و سلامتی و زنده بودن او را به طایفه‌ی او اطلاع بده.شریح همین كار را كرد، و به آنان سلامتی هانی را خبر داد، و آنان (به همین قدر) راضی شده، و برگشتند [49] .

#### خروج حضرت مسلم و بی وفایی مردم كوفه

سید قدس سره دركتاب «الهوف» می‌گوید:چون خبر گرفتار شدن هانی و آنچه از صدمات بر او وارد شده بود به مسلم علیه‌السلام رسید، خود با كسانی كه با او بیعت كرده بودند برای جنگ با ابن‌زیاد از خانه خارج شد، عبیدالله بن زیاد از ترسش به دارالاماره پناه برد، و افراد آن ملعون، با یاران [ صفحه 81] مسلم علیه‌السلام به جنگ و قتال مشغول شدند [50] .در نقل شیخ مفید رحمة الله آمده است:در دارالاماره فقط سی نفر پاسبان، بیست نفر نیز از بزرگان مردم و خانواده‌ی خود و خادمان او بودند، و اینان تا هنگام غروب آفتاب در محاصره بودند.سپس سید بن طاووس رحمة الله گوید:افراد عبیدالله بن زیاد ملعون - كه بالای دارالاماره بودند - بر بام قصر رفته، اصحاب مسلم علیه‌السلام را می‌ترسانیدند، و آنها را به آمدن لشكر شام تهدید می‌كردند، به همین منوال بود كه تا این كه آن روز پایان یافت.هنگامی كه شب فرارسید، اصحاب مسلم علیه‌السلام كم كم پراكنده شده و به یكدیگر می‌گفتند: چه كار داریم كه در فتنه و فساد عجله كنیم، بهتر است در خانه‌های خود بنشینیم، و كاری با این قوم نداشته باشیم تا این كه خداوند امر این گروه را اصلاح كند.در روایت شیخ مفید رحمة الله آمده است:كار به جایی رسید كه زنان نزد فرزند یا برادر خود می‌آمدند و می‌گفتند: بازگرد، دیگران هستند و به تو احتیاجی نیست، و مردان می‌آمدند و به برادران و فرزندان خود می‌گفتند: فردا سپاه شام می‌آید، تو با جنگ و شر چه خواهی كرد؟ برگرد. و آنها برمی‌گشتند [51] .

#### تنها شدن حضرت مسلم

سپس سید بن طاووس رحمة الله گوید:(مردم پیشوته از دور مسلم علیه‌السلام پراكنده می‌شدند) با مسلم علیه‌السلام، جز ده نفر باقی نماند، هنگامی كه مغرب شد و مسلم علیه‌السلام برای نماز مغرب وارد مسجد شد آن ده نفر نیز پراكنده شدند، مسلم علیه‌السلام یكه و تنها از مسجد خارج شد و در كوچه‌های كوفه سرگردان می‌گشت (نمی‌دانست به كجا رود؟) تا این كه بر در خانه‌ی زنی به نام «طوعه» رسید، در آنجا توقف كرد، از او آب خواست، آن زن آب آورد و مسلم علیه‌السلام نوشید.در روایت شیخ مفید رحمة الله چنین آمده:آن زن، ظرف آب را به خانه برد، بعد بیرون آمد (و او را درب خانه‌اش دید) گفت: ای بنده‌ی خدا! مگر آب نیاشامیدی؟ [ صفحه 82] فرمود: آری.گفت: پس چرا به نزد خانواده‌ی خود نمی‌روی؟مسلم علیه‌السلام ساكت شد و چیزی نگفت.باز آن زن تكرار كرد و مسلم علیه‌السلام ساكت شد، دفعه‌ی سوم «طوعه» گفت:سبحان الله! ای بنده‌ی خدا! خداوند تو را از بدیها دور كند، از اینجا برخیز و نزد خانواده‌ی خود برو، زیرا كه خوب نیست جلو درخانه‌ی من توقف كنی و من دوست ندارم در این وقت شب، كنار خانه‌ی من باشی.جناب مسلم علیه‌السلام برخاست و گفت:یا أمة الله! مالی فی هذا المصر أهل و لا عشیرة، فهل لك فی أجر و معروف، و لعلی مكافئك بعد هذا الیوم؟ای بنده‌ی خدا! من در این شهر خانه و فامیلی ندارم، آیا می‌توانی در حق من احسان نموده و امشب در منزل خود جای دهی؟ شاید پس از این، پاداش احسان تو را داده و جبران نمایم؟طوعه گفت: ای بنده‌ی خدا! چگونه خانه نداری؟جناب مسلم علیه‌السلام گفت:أنا مسلم بن عقیل، كذبنی هؤلاء القوم، و غرونی و أخرجونی.من مسلم پسر عقیل هستم، این مردم به من دروغ گفتند، و مرا فریب داده و سرانجام (یكه و تنها) بیرونم كردند.گفت: به راستی تو مسلم هستی؟گفت: آری.گفت: بفرمایید.آن گاه حضرت مسلم علیه‌السلام را به یكی از اتاقهایی كه خود سكونت نداشت، راهنمایی كرد و لوازم استراحت را فراهم نمود و شام آورد، ولی حضرت مسلم علیه‌السلام شام میل نفرمود.در این هنگام، بلافاصله فرزند آن زن آمد و متوجه شد كه مادرش به یكی از اتاقها زیاد رفت و آمد می‌كند [52] .در كتاب «المنتخب» می‌نویسد: [ صفحه 83] (وقتی فرزندش این جریان را مشاهده كرد) به روی خودش نیاورد، و علت این كار را از مادرش پرسید، و اصرار كرد كه چرا به آن اتاق رفت و آمد می‌كند.مادرش از او پیمان گرفت كه این راز را فاش نكند تا جریان را به او بگوید. فرزند آن زن تا صبح، این راز را پنهان كرد.هنگام صبح، وقتی طوعه برای حضرت مسلم علیه‌السلام آب وضو برد، به او گفت: ای مولای من! چرا دیشت را نخوابیدی؟فرمود: لختی خوابم برد، و در عالم خواب عموی خود امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را دیدم كه به من می‌فرمود:ألوحا ألوحا، العجل العجل، و ما أظن الا أنه آخر أیامی من الدنیا.«زود باش، زود باش! شتاب كن شتاب كن!»؛و گمان می‌كنم كه این روز؛ آخرین روزم از دنیا باشد [53] .شیخ مفید رحمة الله بعد از این می‌گوید:پس از آن كه مردم از دور حضرت مسلم علیه‌السلام متفرق شدند، مدت زیادی گذشت كه سر و صدای اصحاب مسلم علیه‌السلام به گوش ابن‌زیاد ملعون نمی‌رسید، و دیگر صدای یاران آن حضرت را آن طور كه قبلا می‌شنید، نمی‌شنید، به مأموران خود گفت: از پشت بام قصر نگاه كنید آیا از یاران او كسی را می‌بینید؟آنان نگاه كردند و كسی را ندیدند.ابن‌زیاد گفت: نگاه كنید شاید در مخفی‌گاه كمین كرده‌اند؟آنها تخته‌های مسجد را كندند و با شعله‌های آتش كه در دست داشتند نگاه می‌كردند، گاهی روشن می‌شد و گاهی آن طور كه می‌خواستند روشن نمی‌شد، پس قندیل‌ها را افروخته و نی‌هایی كه بر سر آنها نخ می‌بستند آتش زدند، و نگاه كردند، این كار را در تاریكترین نقاط سایبانها نیز انجام دادند حتی اطراف منبر را بررسی كردند كسی را ندیدند، و به ابن‌زیاد خبر دادند كه همه‌ی یاران او پراكنده شده‌اند.ابن‌زیاد درب پیشگاه دارالاماره را گشود و با یارانش وارد مسجد شد، سپس بر بالای منبر رفت، و دستور داد افرادش گرداگرد منبر او بنشینند، آنان تا قبل از وقت نماز عشا در مسجد نشستند. [ صفحه 84] او به عمرو بن نافع دستور داد كه میان مردم ندا دهد: آگاه باشید! كسانی از پاسبانان یا بزرگان یا كدخدایان یا از اهل جنگ و لشكریان درامانند كه نماز عشا را در مسجد بخوانند.ساعتی نگذشت كه مسجد از جمعیت پر شد، سپس منادی او «قد قامت الصلاة» گفت، و ابن‌زیاد دستور داد نگهبانانش از اطراف، او را محافظت كنند كه مبادا كسی غفلتا او را بكشد، نماز را با مردم خواند بعد منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجای آورد سپس گفت:اما بعد؛ دیدید كه ابن‌عقیل سفیه و جاهل!! چه مخالفت و عداوتی به وجود آورد، در امان خدا نخواهد بود كسی كه فرزند عقیل در خانه‌ی او پیدا شود. هر كس او را دستگیر كند به اندازه‌ی دیه‌ی او جایزه دارد، ای بندگان خدا!! از خدا بترسید!! و بر اطاعت و بیعت خود - (برای یزید) - ثابت و استوار باشید، و نگذارید شبهه و فساد بر دل شما راه یابد!ای حصین بن نمیر! مادرت به عزایت بنشیند! اگر دروازه‌ی كوچه‌ای از كوچه‌های كوفه بدون نگهبان بماند، یا این شخص - یعنی جناب مسلم علیه‌السلام - فرار كند و او را به نزد من نیاوری، تو را به خانه‌های اهل كوفه مسلط خواهم كرد، پس پاسبانان را بر كوچه‌ها و خانه‌ها بفرست، و فردا صبح، خانه‌ها را تفتیش كن، و به جستجو بپرداز تا آن مرد را دستگیر كرده و بیاوری.- حصین بن نمیر از قبیله‌ی بنی‌تمیم، رئیس پاسبانان بود -آن گاه ابن‌زیاد حرامزاده داخل قصر شد و برای عمرو بن حریث؛ علمی داده و او را رئیس شهر كرد، هنگام صبح، ابن‌زیاد بر تخت نشسته و برای مردم اجازه‌ی ورود داد، مردم وارد قصر شدند.از جمله‌ی واردین محمد بن اشعث ملعون بود، وقتی وارد شد ابن‌زیاد او را در كنار خود جای داد و گفت: مرحبا به شخصی كه خیانت نمی‌كند، و در امری كه به او سپرده شده سر به فرمان است.از سوی دیگر، بامدادان پسر آن پیرزن، نزد عبدالرحمان پسر محمد بن اشعث آمده و او را از محل مسلم بن عقیل علیه‌السلام در نزد مادرش، آگاه كرد، عبدالرحمان نزد پدرش كه در مجلس ابن‌زیاد حضور داشت آمد و آهسته خبر را به او رسانید.ابن‌زیاد حرامزاده از جریان آگاه شد، و با چوب به ران او زده و گفت: برخیز و همین الآن او را نزد من بیاور. [ صفحه 85]

#### جنگ حضرت مسلم در كوچه‌های كوفه

محمد بن اشعث برخاست و آماده‌ی انجام وظیفه شد. ابن‌زیاد، افراد طایفه‌ی او را به همراه او فرستاد زیرا كه می‌دانست هر قبیله‌ای كراهت دارند كه مثل جناب مسلم علیه‌السلام در میان آنها مقهور و مغلوب شود. و عبیدالله بن عباس سلمی را با هفتاد نفر از طایفه‌ی قیس همراه او كرد.آنان آمده تا به درب خانه‌ای كه حضرت مسلم علیه‌السلام در آنجا بود رسیدند، چون حضرتش صدای سم اسبان و صدای مردان را شنید، فهمید كه دشمن نزدیك است، شمشیر از نیام كشیده به سوی آنان حمله كرد، آنها با ازدحام به خانه هجوم بردند، حضرت مسلم علیه‌السلام بر آنان حمله كرد و با شمشیر بر پیكر آنان می‌زد تا این كه از خانه بیرونشان كرد.دوباره به سوی او برگشتند، باز حضرت مسلم علیه‌السلام به آنان حمله كرد. در این میان، بكر بن حمران احمری رو در روی آن حضرت ایستاد، و دو ضربه‌ی شمشیر میان ایشان رد و بدل شد، بكر ضربه‌ای به دهان مبارك حضرت زد و لب بالایش را قطع نمود و شمشیر با سرعت به لب زیرین حضرت اصابت كرد و دو دندان پیشین حضرتش افتاد.در این هنگام، حضرت مسلم علیه‌السلام شمشیری بر سر آن ملعون حواله و ضربه‌ای محكم بر او زد، ضربه‌ای دیگر بر كتف آن ملعون فرودآورد كه نزدیك بود به شكمش برسد.چون آن ملعون‌ها این شجاعت را از جناب مسلم علیه‌السلام دیدند، به پشت‌بام رفته و شروع به پرتاب سنگ كردند، نی‌ها را آتش می‌زدند و روی سر او می‌ریختند، مسلم علیه‌السلام چون این صحنه را دید (و این گونه نامردی را از آنان مشاهده كرد) با شمشیر كشیده، از خانه خارج شده و در كوچه بر آنها حمله كرد.

#### شجاعت حضرت مسلم

علامه مجلسی رحمة الله در «بحارالانوار» گوید:در برخی از كتابهای مناقب از علی بن احمد بن اسحاق، از حمیدی، از سفیان بن عیینه، از عمرو بن دینار روایت شده كه گوید: امام حسین علیه‌السلام حضرت مسلم را به كوفه فرستاد، او مانند شیر بود. [ صفحه 86] عمرو و دیگران گویند: قوت و قدرت آن شیر بیشه‌ی شجاعت به حدی بود كه مردی را به دست می‌گرفت و به بالای بام پرتاب می‌كرد [54] .همچنین در كتاب «بحارالانوار» از ابن‌شهراشوب نقل شده:هنگامی كه مسلم علیه‌السلام بر آن ملاعین حمله كرد این شعر را می‌خواند:هو الموت فاصنع ویك ما أنت صانع فأنت بكأس الموت لا شك جارع‌فصبر الأمر الله جل جلاله فحكم قضاء الله فی الخلق ذائع‌آن مرگ است كه در پیشاپیش ایستاده است وای بر تو! هرچه می‌خواهی انجام بده؛ پس تو بدون تردید از كاسه‌ی مرگ خواهی نوشید.پس به امر و قضای خداوند جلیل صبر كن؛ كه حكم قضای خدا در میان خلق شایع است.حضرت مسلم علیه‌السلام چهل و یك نفر از آن ملاعین را به هلاكت رساند [55] .در كتاب «منتخب» آمده است:گروه زیادی از آنان را به هلاكت رساند، چون ابن‌اشعث این صحنه را دید قاصدی به ابن‌زیاد ملعون فرستاد و از وی اسب‌سوار و نیروی پیاده‌ی كمكی خواست.ابن‌زیاد در جواب گفت: مادرت به عزایت بنشیند! یك نفر به تنهایی، این همه كشتار به راه انداخته؟ چگونه است كه تو را به سوی شخصی كه از او قویتر و دلیتر است - یعنی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بفرستم؟محمد بن اشعث در جواب او گفت: گویا تو مرا به سوی بقالی از بقال‌های كوفه یا جرمقانی از جرامقه‌ی شهر حیره فرستاده‌ای، (نه) بلكه مرا به سوی شمشیری از شمشیرهای محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده‌ای [56] .در «بحارالانوار» از ابن‌شهراشوب نقل می‌نماید:ابن‌اشعث گفت، ای امیر! آیا نمی‌دانی كه مرا به سوی شیر شجاع و شمشیر برانی كه در دست مرد شجاعی از فرزندان بهترین خلق است؛ فرستاده‌ای؟!باز برمی‌گردیم به روایت «منتخب» (می‌گوید:)هنگامی كه پاسخ محمد بن اشعث به ابن‌زیاد ملعون رسید، لشكر بسیاری را به یاری او فرستاد، و چون حضرت مسلم علیه‌السلام این لشكر را دید به خانه‌ی آن زن برگشت و خود را آماده كرده و به سوی آن ملاعین حمله‌ور شد، حضرت مسلم علیه‌السلام گروه زیادی [ صفحه 87] از آنان را به هلاكت رساند، در اثر حملات آن ملاعین، بدن مباركش از اصابت تیرهای زیادی مانند بدن خارپشت گردید.

#### حمله‌ی كوفیان و دستگیری حضرت مسلم

آنها نتوانستند حضرت مسلم علیه‌السلام را دستگیر كنند. به همین جهت، دوباره ابن‌اشعث قاصدی برای كمك به سوی ابن‌زیاد فرستاد تا افراد سواره و پیاده‌ی زیادی بفرستد.ابن‌زیاد لشكر دیگری را فرستاد و گفت: وای بر شما! (از راه حلیه) به او امان دهید؛ و اگر چنین نكنید همه‌ی شما را نابود خواهد كرد.شیخ مفید رحمة الله گوید: در این هنگام، محمد بن اشعث ملعون رو به حضرت مسلم علیه‌السلام كرد و گفت: خود را به كشتن مده، تو در امان هستی.این در حالی بود كه آن حضرت جنگ می‌كرد و می‌گفت:أقسمت لا اقتل الا حرا و ان رأیت الموت شیئا نكراو یخلط البارد سخنا مرا رد شعاع الشمس فاستقراكل امرئ یوما ملاق شرا أخاف أن اكذب أو اغراسوگند خورده‌ام جز به آزادگی و مرادنگی (نه به ذلت و خواری) كشته نشوم؛ گرچه مرگ را امری سخت می‌دانم.و روزگار امر گوارا و پسندیده و تلخی را می‌آمیزد؛ پرتو آفتاب رد می‌شود و ظلمت و تاریكی مستقر می‌گردد.همه‌ی مردم جهان، روزی بدی و سختی را ملاقات خواهند كرد؛ من می‌ترسم هرگاه به امان شما تن دهم دروغ گفته باشید یا فریب بخورم.محمد بن اشعث گفت: دروغ گفته نمی‌شوی، فریب نمی‌خوری، و حلیه و مكری در كار نیست، زیرا كه این قوم، پسران عموی تو هستند و قاتل و ضرر رساننده به تو نیستند.حضرت در حالی كه از زیادی زخم بدنش سست، و از جنگ ناتوان شده بود و ضربان قلبش به شدت می‌زد بر دیوار خانه‌ی طوعه تكیه زد.ابن‌اشعث دوباره سخن خودش را تكرار كرد كه: تو در امان هستی.حضرت مسلم علیه‌السلام گفت: من در امانم؟گفت: آری. [ صفحه 88] حضرت مسلم علیه‌السلام رو به گروهی كه با محمد بن اشعث بودند كرد و فرمود: آیا مرا امان هست؟همگی گفتند: آری، جز عبیدالله بن عباس سلمی كه او بدین مثل تمثل كرد و گفت: در این كار، نه برای من شتر ماده‌ای هست نه شتر نر كه سوار شده پی او بروم، یعنی من كاری با امان دادن ندارم، این سخن را گفت و از آنها دور شد.حضرت مسلم علیه‌السلام گفت:أما لو لم تأمنونی ما وضعت یدی فی أیدیكم.آگاه باشید! اگر به من امان نمی‌دهید من حاضر نیستم دست خود در دستان شما بگذارم [57] .در كتاب «منتخب» آمده است: حضرت به آن ملاعین فرمود:لا أمان لكم یا أعداء الله و أعداء رسوله!ای دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا! شما را امان نیست و شما امان نخواهید داد.سپس آن ملاعین حلیه كرده و چاله‌ای عمیق بر او كندند، و روی چاه را با شاخه‌های درخت و خاك پوشاندند، آن گاه از روی مكر و حیله، آن گروه شیاطین پا به فرار گذاشتند، آن مظلوم (در تعقیب آنها بود) به آن چاله‌ی عمیق افتاد، آنها دور او را گرفتند، ابن‌اشعث ملعون ضربه‌ای بر صورت زیبای آن جناب زد، بعد او را دستگیر كردند [58] .شیخ مفید رحمة الله می‌فرماید:اطراف او را احاطه كردند، شمشیرش را گرفتند، و استری آوردند و بر آن سوارش نمودند. در این هنگام، از خویشتن مأیوس شد، اشك از چشمان مباركش جاری نمود و فرمود: این اولین مكر و حیله است.محمد بن اشعث ملعون گفت: امیدوارم با تو كاری نداشته باشند.فرمود: سخن تو غیر از امید چیز دیگری نیست، پس امان دادن شما كجاست؟«انا لله و انا الیه راجعون» آن گاه بگریست.عبیدالله بن عباس ملعون گفت: هر كس آن چیزی را كه تو می‌خواستی اگر (به مرادش نرسد) و چنین پیش آمدی برای او رخ دهد، نباید گریه كند. [ صفحه 89] حضرت مسلم علیه‌السلام گفت: به خدا قسم! برای خودم گریه نمی‌كنم، و از كشته شدن باكی ندارم، گرچه به اندازه‌ی یك چشم برهم زدن هلاكت را بر خویشتن دوست نمی‌دارم؛ ولی گریه‌ی من برای خاندان خودم است كه به سوی من می‌آیند، گریه می‌كنم برای امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت امام حسین علیه‌السلام.سپس مسلم علیه‌السلام روی به محمد بن اشعث كرده و فرمود:ای بنده‌ی خدا! قسم به خدا! می‌بینم كه تو از زنده نگه داشتن من و امانی كه به من داده‌ای عاجز و ناتوانی، آیا می‌توانی كار خیری انجام دهی، و مردی را به سوی حسین علیه‌السلام بفرستی كه از زبان من این پیام را به حضرتش برساند؟ - چون گمان می‌كنم او و اهل بیتش از مكه به سوی شما حركت كرده یا فردا حركت خواهد كرد - و به حضرتش بگوید: پسر عقیل هنگامی كه به دست كوفیان اسیر شده بود مرا نزد تو فرستاد، یقین نمی‌كرد تا شب زنده بماند، او به شما گفت:فدای تو شوم؛ با اهل بیت خود بازگردید، و اهل كوفه شما را فریب ندهند، اینان همان همراهان پدرت بودند كه آن حضرت جدایی از آنان را با مرگ یا كشته شدن آرزو می‌كرد، همانا اهل كوفه به تو دروغ گفتند، و شخص دروغگو رأی و تدبیر ندارد - یعنی در یك رأی پایدار نمی‌ماند -.پسر اشعث گفت: سوگند به خدا! این پیام را خواهم رساند، و به ابن‌زیاد هم خواهم فهماند كه من تو را امان داده‌ام.آن گاه پسر اشعث با جناب مسلم علیه‌السلام به درب قصر آمدند، خودش اجازه‌ی ورود خواست، وارد مجلس ابن‌زیاد ملعون شد، بعد خبر دستگیری و ضربت خوردن حضرت مسلم علیه‌السلام به دست بكر، و امان دادن او را به ابن‌زیاد رساند.ابن‌زیاد حرامزاده گفت: تو كیستی كه امان بدهی؟ مگر ما تو را فرستادیم كه امان بدهی؟ ما تو را فرستادیم كه او را نزد ما بیاوری.ابن‌اشعث ساكت شد، مسلم بن عقیل علیه‌السلام را به طرف درب قصر آوردند، تشنگی بر آن حضرت غلبه كرده بود، عده‌ای كنار درب نشسته و منتظر اجازه‌ی ورود به قصر بودند. در این حال، كوزه‌ی آب خنكی كنار درب گذاشته بودند، مسلم بن عمرو ملعون به حضرت گفت: می‌بینی این آب چقدر سرد و خنك است؟ سوگند به خدا! هرگز قطره‌ای از این آب را نخواهی چشید تا این كه از آب گرم جهنم در میان آتش بچشی.حضرت مسلم علیه‌السلام گفت: وای بر تو! تو كیستی؟گفت: من كسی هستم كه حق را شناخت در وقتی كه تو آن را انكار كردی، و [ صفحه 90] خیرخواهی برای امام خود! - یزید - كرد در حالی كه تو به او خیانت كردی، و از او اطاعت نمود در حالی كه تو او را عصیان نموده، و مخالفت كردی، من مسلم بن عمرو باهلی هستم.جناب مسلم علیه‌السلام گف: مادرت بی‌فرزند شود! - یعنی خدا تو را بكشد - تو چه اندازه ظالم و سنگ‌دل هستی! و چه قدر قساوت قلب داری! ای پسر باهله! تو سزاوار آب گرم جهنم هستی كه در آتش جهنم همیشگی بمانی.آن گاه حضرت مسلم علیه‌السلام نشست و بر دیوار تكیه نمود، عمرو غلام خود را فرستاد كوزه‌ی آبی كه دستمالی روی آن بود با كاسه‌ای آورد، در آن كاسه آب ریخت و آن جناب گفت: بیاشام.جناب مسلم علیه‌السلام كاسه را گرفت و چون می‌خواست بخورد ظرف از خون دهانش پر می‌شد، و نمی‌توانست آب بخورد، و این كار دوبار تكرار شد، بار سوم حضرتش خواست آب بخورد دندانهای پیش آن جناب به كاسه افتاد، و فرمود: خدای را سپاس كه اگر این آب از جمله روزی من بود و قسمتم می‌شد هر آینه آن را می‌خوردم.در این هنگام، مأمور ابن‌زیاد ملعون آمد و دستور داد او را وارد قصر كنند، وقتی آن حضرت وارد مجلس شد به ابن‌زیاد به عنوان امیر سلام نداد - یعنی نگفت: السلام علیك أیها الأمیر - یكی از پاسبانان گفت: چرا بر امیر سلام نكردی؟حضرت مسلم علیه‌السلام فرمود: اگر او می‌خواهد مرا بكشد چه سلامی به او بكنم، و اگر نمی‌خواهد مرا بكشد پس بعد از این سلام من بر او بسیار خواهد شد.ابن‌زیاد ملعون گفت: به جان خودم قسم كه تو را خواهم كشت.فرمود: چنین خواهد شد؟گفت: آری.

#### وصیت حضرت مسلم

فرمود: پس بگذار من به برخی از خویشان خود وصیتی بنمایم.گفت: مهلت دادم، وصیت بكن.آن گاه حضرت مسلم علیه‌السلام به همنشینان عبیدالله بن زیاد نگاه كرد در میان آنان عمر بن سعد بن ابی‌وقاص - لعنهم الله - بود، فرمود: ای عمر! میان من و تو قرابت و خویشی است، من به تو حاجتی دارم و لازم است كه حاجت مرا قبول كنی و برآوری، و آن رازی است كه نباید كسی از آن مطلع شود. [ صفحه 91] عمر به جهت خوشنودی ابن‌زیاد به سخن مسلم علیه‌السلام توجه نكرد.ابن‌زیاد گفت: چرا از پذیرفتن حاجت پسرعموی خود سرباز می‌زنی؟(عمر سعد چون دستور را از ابن‌زیاد گرفت) برخاست و با جناب مسلم علیه‌السلام به گوشه‌ای از قصر رفته و در جایی كه ابن‌زیاد هر دو را می‌دید؛ نشستند، جناب مسلم علیه‌السلام بعد از گواهی دادن به وحدانیت خدا و پیامبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی مرتضی علیه‌السلام - چنان كه در كتاب «منتخب» ذكر شده - گفت:(من سفارشی چند بر تو دارم)(اول این كه)من در این شهر كوفه قرضی دارم، از زمانی كه وارد این شهر شدم هفتصد درهم قرض كردم، پس شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادا كن.(دوم این كه) چون كشته شدم، بدن مرا از ابن‌زیاد بگیر و دفن كن.(سوم این كه) شخصی را نزد امام حسین علیه‌السلام بفرست كه او را از آمدن به كوفه بازدارد، زیرا من به او نوشته‌ام كه اهل كوفه با او هستند، و گمان می‌كنم كه آن حضرت به طرف كوفه می‌آید.عمر سعد نزد ابن‌زیاد آمد و گفت: ای امیر! آیا می‌دانی چه چیزهایی به من وصیت كرد؟ و آنچه گفته بود به ابن‌زیاد خبر داد.ابن‌زیاد گفت: شخص امین خیانت نمی‌كند، ولكن گاهی شخص خائن امین می‌شود (یعنی تو در افشای اسرار او خیانت كردی). اما در مورد وصیت او: ما با مال او كاری نداریم هر چه گفته است انجام بده. اما بدن او، چون او را كشتیم باكی نداریم كه با جسد او چه شود. و اما حسین، اگر او كاری با ما نداشته باشد ما كاری با او نداریم!!

#### گفتگوی حضرت مسلم با ابن زیاد ملعون

سپس ابن‌زیاد رو به مسلم علیه‌السلام كرد و گفت: ساكت باش ای پسر عقیل! آمدی در حالی كه مردم یكدل بودند تفرقه انداختی و وحدت كلمه‌ی آنان را بهم زدی و برخی از آنان را به جان برخی دیگر انداختی؟جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: چنین نیست، من برای این نیامدم، اهل كوفه گمان می‌كردند كه پدر تو، بهترین افراد آنان را كشته، و خونهای آنان را ریخته و در میان آنان مانند پادشاه كسری و قیصر رفتار كرده است، ما آمدیم تا آنان را به عدالت امر نموده و به سوی حكم قرآن دعوت كنیم. [ صفحه 92] ابن‌زیاد حرامزاده گفت: تو كجا و این كار كجا ای فاسق؟!! چرا هنگامی كه در مدینه شراب می‌خوردی! به عدالت حكم نكردی؟!!جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: من شراب می‌خوردم!! آگاه باش سوگند به خدا! همانا خدا می‌داند كه تو دروغ می‌گویی، و تو بدون فهم و آگاهی حرف می‌زنی، من چنان نیستم كه تو گفتی، و تو به شراب‌خواری از من سزاورتری، و شایسته‌تر به این كار كسی است كه خون مسلمانان را جانانه می‌لیسد، و نفس محترمی كه خدای متعال كشتن آن را حرام فرموده؛ می‌كشد، و از روی غضب، دشمنی و بدگمانی خونی را كه ریختن آن را خدای حرام فرموده؛ می‌ریزد، و با وجود این؛ مشغول لهو و لعب و بازی می‌شود؛ گویا كه كاری نكرده است.ابن‌زیاد ملعون گفت: ای فاسق! نفس تو به آرزویش نرسید، و خدا مانع گشت و نگذاشت به آن برسی، و خدا تو را اهل آن ندانست!مسلم علیه‌السلام فرمود: اگر ما اهلیت و شایستگی آن را نداشته باشیم پس چه كسی اهلیت و شایستگی آن را دارد؟ابن‌زیاد ملعون گفت: امیرالمؤمنین!! یزید!!جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: خدای را در همه حال سپاس می‌گویم، خشنود هستم كه خداوند میان ما و شما حاكم باشد.ابن‌زیاد ملعون گفت: خدای مرا بكشد اگر تو را نكشتم، چنان كشتنی كه كسی را در اسلام چنان نكشته باشند!جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: آگاه باش! تو سزاواری كه در دین اسلام چیزی را كه هرگز واقع نشده انجام دهی، و همانا تو بدترین كشتن، قبیح‌ترین عقوبت، خبیث‌ترین روش و ناجوانمردانه‌ترین قهر و غلبه را ترك نمی‌كنی كه كسی از مردم به این كارها از تو سزاوارتر نیست.آن گاه ابن‌زیاد حرامزاده و ملعون، به او و امام حسین علیه‌السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناسزا می‌گفت: و حضرت مسلم علیه‌السلام جواب نمی‌داد و حرف نمی‌زد.

#### شهادت حضرت مسلم

ابن‌زیاد ملعون گفت: او را بالای بام قصر ببرید و گردن او را بزنید، و بدن بی‌سرش را به زیر اندازید!جناب مسلم علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا! اگر میان من و تو پیوند خویشی بود به قتل [ صفحه 93] من امر نمی‌كردی؟ابن‌زیاد ملعون گفت: كجاست كسی كه با شمشیر گردن پسر عقیل را بزند؟بكر بن حمران احمری را طلبید، و گفت: بر بام قصر برو و گردن او را بزن.آن ملعون جناب مسلم علیه‌السلام را به بام قصر برد، در اثنای راه، آن مظلوم خدای را تكبیر می‌گفت و استغفار می‌كرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود می‌فرستاد و می‌فرمود:اللهم احكم بیننا و بین قوم غرونا و كذبونا و خذلونا.بار خدایا! تو میان ما و این گروهی كه ما را فریب دادند، و دروغ گفتند و دست از یاری ما برداشتند، داوری كن.حمران، آن مظلوم را بر محلی كه مشرف بر بازار كفشگران بود برد و سر مبارك آن حضرت را از تن جدا و آن سر نازنین به زمین افتاد. به دنبال آن، بدن شریفش را از بام قصر به زمین انداختند. پایان این روایت [59] .سید بن طاووس رحمة الله بعد از این كه برخی از موارد مذكوره را بیان می‌كند، می‌گوید: هنگامی كه حمران ملعون، سر از تن آن مظلوم جدا كرد، ترسان و لرزان پایین آمد.ابن‌زیاد حرامزاده گفت: چرا به این حالت هستی؟گفت: ای امیر! هنگام كشتن مسلم، مرد سیاه مهیبی را دیدم كه در برابر من ایستاده و انگشت خویش را به دندان - یا لب - خود می‌گزید، و من چنان از او ترسیدم كه تا به حال چنین نترسیده بودم.ابن‌زیاد ملعون گفت: شاید دهشت و هراسی به تو روی آورده است، (و خیالاتی شده‌ای) نه این كه در واقع چنین باشد. پایان روایت دیگر [60] .در روایت دیگری آمده است:چون آن ملعون قبل از كشتن آن حضرت این قضیه را مشاهده كرد دستش خشك گردید، و چون این خبر به گوش ابن‌زیاد رسید او را خواست، و این قضیه را از وی پرسید، بعد تبسم كرد و گفت: چون می‌خواستی كاری را بر خلاف عادت انجام دهی وحشت بر تو مستولی گردیده و خیالی در نظر تو مجسم شده است.پس ابن‌زیاد لعین، مرد دیگری را به بالای بام قصر فرستاد، و چون او می‌خواست آن حضرت را بكشد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید كه متصور شده و در آنجا تشریف دارد، پس [ صفحه 94] ترسید و در همان ساعت مرد، و به جنهم واصل گردید.بعد از او، ابن‌زیاد ملعون، ملعونی از اهل شام را فرستاد، و حضرت مسلم علیه‌السلام به وسیله‌ی آن ملعون به درجه‌ی شهادت رسید.این روایت را علامه مجلسی رحمة الله در كتاب «جلاء العیون» نقل كرده است [61] .علامه مجلسی رحمة الله در «بحارالانوار» از مسعودی چنین روایت می‌كند، كه مسعودی گوید:ابن‌زیاد حرامزاده، بكر بن حمران را كه قاتل جناب مسلم علیه‌السلام بود خواست و پرسید: آیا او را كشتی؟گفت: آری.گفت: هنگامی كه او را برای كشتن بر بالای بام قصر می‌بردید، چه می‌گفت؟گفت: زبان به تكبیر، تسبیح و تهلیل جاری نمود، هنگامی كه می‌خواستیم گردن او را بزنیم گفت:اللهم احكم بیننا و بین قوم غرونا و كذبونا ثم خذلونا فقتلونا.خداوندا! میان ما و میان این گروهی كه ما را فریب داده، دروغ گفتند و دست از یاری ما برداشتند و ما را كشتند، داوری كن.گفتم: سپاس خدای را كه قصاص مرا از تو گرفت، بعد ضربه‌ای به او زدم ولی تأثیر نكرد.او گفت: ای بنده! آیا این ضربه كه عضوی از مرا خراشید در ازای خون تو كافی نیست؟ابن‌زیاد بدبنیاد گفت: آیا هنگام مرگ، افتخار می‌كرد و اظهار شأن و جلالت می‌نمود؟بكر ملعون گفت: ضربه‌ی دومی را زدم و او را كشتم [62] .

#### شهادت هانی

شیخ مفید رحمة الله گوید:محمد بن اشعث نزد عبیدالله بن زیاد ملعون رفت و در مورد هانی بن عروه با او [ صفحه 95] صبحت كرد و گفت: تو مقام و منزلت هانی را در شهر و خانواده و قبیله‌ی خود می‌دانی، قبیله‌ی او می‌دانند كه من با دو نفر از یارانم او را نزد تو آوردیم، قسم می‌دهم تو را به خدا كه او را به من ببخشی، زیرا من دوست ندارم اهل شهر و خانواده‌ی او با من دشمن شوند.آن حرامزاده وعده داد كه هانی را آزاد كند، سپس بلافاصله رأی و عقیده‌اش را عوض كرد و گفت: او را به بازار ببرید و گردن او را بزنید.هانی رحمة الله را بیرون آوردند، دست‌های او را از پشت بسته بودند، او را بردند تا به جایی از بازار رسیدند كه گوسفندان را خرید و فروش می‌كردند، او فریاد می‌زد: وا مذحجاه! امروز قبیله مذحج مرا یاری نمی‌كنند، یا مذحجاه! كجا هستند اهل قبیله‌ی مذحج؟!هنگامی كه دید كسی او را یاری نمی‌كند، دست خود را كشید و از ریسمان بیرون آورد، بعد گفت: آیا عصایی نیست؟ آیا كاردی یا سنگی یا استخوانی نیست كه انسان بتواند از خودش دفاع كند؟مأموران ابن‌زیاد ملعون ریختند و دست‌های آن مظلوم را دوباره محكم بستند، بعد به او گفتند: گردنت را دراز كن (تا سرت را بزنیم)؟گفت: من در دادن گردنم سخاوتمند نیستم، و برای قتل خود شما را یاری نمی‌كنم.در این حال، یكی از غلامان ترك ابن‌زیاد بنام رشید، شمشیری به او حواله كرد ولی مؤثر واقع نشد.هانی رحمة الله گفت: معاد و بازگشت به سوی خداوند است، خدایا! به سوی رحمت و رضوان تو می‌روم.آن غلام حرامزاده ضربه‌ی دیگری را به او زد و او را به درجه‌ی شهادت رسانید [63] .در كتاب «تظلم الزهراء علیهاالسلام» از كتاب «مناقب» نقل می‌كند:ابن‌زیاد ملعون دستور داد هانی را در مكانی كه گوسفندان را خرید و فروش می‌كردند بكشند، بعد دستور داد به صورت واژگون به دار بكشند [64] .و در كتاب «منتخب» آمده است:بعد از كشته شدن مسلم علیه‌السلام و هانی رحمة الله مأموران ابن‌زیاد ملعون، بدن‌های مبارك آن دو مظلوم را برداشته و در بازارها می‌كشیدند، این خبر به گوش قبیله‌ی مذحج رسید، [ صفحه 96] آنها بر اسبان خویش سوار شده و با آن مأموران درگیر شدند، جنازه‌های آن دو مظلوم را از آن شیاطین گرفته، غسل دادند و دفن كردند. خدای هر دو را رحمت فرماید [65] .

#### فرستادن سر حضرت مسلم و هانی برای یزید ملعون

صاحبت «منتخب» گوید: علامه مجلسی رحمة الله می‌نویسد:هنگامی كه نامه‌ی ابن‌زیاد معلون با سرهای آن دو مظلوم به یزید لعین رسید بسیار شاد و مسرور شد، دستور داد كه سرها را در دروازده‌ی شام به دار آویزان كنند، و در جواب نامه، ضمن تشكر و قدردانی از رفتار، قدرت و غلبه‌ی او نوشت:به من خبر رسیده كه حسین به طرف عراق حركت كرده، پس افراد مسلح را در كمینگاهها و حد و مرز ولایات بگمار و مواظبت كن، و به هر كسی كه سوءظن داری دستگیر و زندانی كرده و با متهم كردن، او را بكش، و هر خبر و حادثه‌ای از اخبار را برای من بنویس، ان شاء الله!! [66] .ابن‌نما رحمة الله در «مثیر الأحزان» گوید:یزید ملعون به ابن‌زیاد حرامزاده چنین نوشت: به من خبر رسیده كه حسین به طرف كوفه حركت كرده، زمان تو در بین زمانها، شهر تو در بین شهرها و شخص تو در بین حاكمان، با این مسأله روبه‌رو شده است، و در این حوادث است كه (اگر غالب و پیروز شوی) آزاد و سربلند می‌شوی، و یا (اگر مغلوب شوی) مانند بردگان ذلیل و خوار می‌شوی [67] .شیخ مفید رحمة الله گوید:حضرت مسلم علیه‌السلام در روز سه‌شنبه، هشتم ذی‌الحجة سال شصت هجری در كوفه خروج كرد، و در روز چهارشنبه نهم همان ماه - یعنی روز عرفه - به شهادت رسید [68] رحمت خدا بر او باد. [ صفحه 99]

### در وقایع حركت حضرت سید الكونین ابی عبدالله الحسین از مكه‌ی معظمه تا تشریف فرمایی آن حضرت به كربلا

#### حركت امام حسین از مكه

شیخ مفید رحمة الله روایت كرده است:امام حسین علیه‌السلام روز سه‌شنبه، هشتم ماه ذی‌الحجة - یعنی روز ترویه - بعد از آنی كه بقیه‌ی ماه شعبان، رمضان، شوال، ذی‌القعده و هشت روز از ذی‌الحجه را در مكه اقامت فرمودند، مكه‌ی معظمه را به سوی كوفه ترك نمودند. در مدتی كه در مكه حضور داشتند افرادی از اهل حجاز، اهل بصره به جمع اهل بیت و دوستان حضرت اضافه شدند.هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام خواستند به سوی عراق حركت كنند خانه‌ی خدا را طواف فرمود، سعی میان دو كوه صفا و مروه را انجام داده و از احرام حج بیرون آمده، و احرام حج را تبدیل به عمره‌ی مفرده كرد، زیرا كه اتمام حج بر آن حضرت امكان نداشت، ترس آن بود كه او را در مكه دستگیر كرده و به نزد یزید بن معاویه - لعنهماالله - ببرند.بنابراین، حضرت با سرعت مبادرت به خروج نمود، و با اهل بیت و فرزندان و گروه یاران و شیعیان خویش حركت كرد، و این در حالی بود كه هنوز خبر شهادت جناب مسلم علیه‌السلام به آن حضرت نرسیده بود [69] .در كتاب «منتخب» می‌نویسد:علت این كه امام حسین علیه‌السلام با این كیفیت از مكه خارج شد این بود كه: یزید ملعون، عمر بن سعد بن العاص را با لشكری عظیم به سوی مكه فرستاد و او را امیر حجاج نموده و تولیت مراسم حج را به او سپرده بود، به او دستو داده بود كه حسین علیه‌السلام را به صورت مخفیانه دستگیر كند، و اگر نتوانست، به صورت ناگهانی او را به قتل برساند.علاوه بر این؛ در همین سال، سی نفر از شیاطین بنی‌امیه را در میان حاجیان گمارده، و دستور داده بود كه در هر حال؛ حسین علیه‌السلام را بكشند.از طرفی، چون آن حضرت از توطئه‌ی آن ملاعین مطلع شد از احرام حج بیرون [ صفحه 100] آمده و آن را عمره‌ی مفرده قرار داد [70] .

#### سخنان امام حسین به هنگام حركت از مكه

سید بن طاووس رحمة الله در كتاب «لهوف» گوید: روایت شده است:چون امام حسین علیه‌السلام تصمیم گرفت به سوی عراق حركت نماید برخاست و خطبه‌ای ایراد كرد و فرمود:الحمد لله، و ما شاء الله، و لا قوة الا بالله، و صلی الله علی رسوله، خط الموت علی ولد آدم مخط القلاة علی جید الفتاة، و ما أولهنی الی أسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع أنا الاقیه، كأنی بأوصالی تتقطعها عسلان الفلوات، بین النواویس و كربلا، فیملان منی أكراشا جوفا، و أجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم.رضی الله رضانا أهل البیت، نصبر علی بلائه، و یوفینا أجر الصابرین، لن یشذ عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لحمته، بل هی مجموعة له فی حظیرة القدس یقر بهم عینه، و ینجز بهم وعده.من كان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا، ان شاء الله.حمد و سپاس مخصوص خداوند است، و مشیت از آن اوست (یعنی آنچه خدا خواسته واقع می‌شود) و هیچ قدرتی جز از خدای نیست، و درود خدای بر پیامبر خود.خط مرگ بر فرزندان آدم حتمی و كشیده شده، مانند گردنبند بر گردن و سینه‌ی دختران و زنان جوان، (یعنی مرگ را مانند گردنبند بر گردن فرزندان آدم انداخته‌اند)، و چه قدر واله و مشتاق نیاكان و پدران گرام خود هستم مانند اشتیاق جناب یعقوب علیه‌السلام به فرزندش جناب یوسف علیه‌السلام.برای من قتلگاهی برگزیده شده كه آن را ملاقات خواهم كرد.گویا می‌نگرم به بندهای اعضای خودم كه آنها را گرگهای بیابانها (یعنی اشقیای [ صفحه 101] كوفه) در میان «نواویس» و «كربلا» پاره پاره می‌كنند، تا شكمهای گرسنه و تهی خود را از پاره‌های تن من پر می‌كنند، از روزی كه قلم تقدیر و سرنوشت مرگ من، در لوح محفوظ نوشته شده جز این چاره‌ای نیست.خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت است (از هر چه او راضی است ما هم راضی هستیم)، بر بلاها و امتحانات الهی صبر می‌كنیم، او به ما پاداش كامل صابران را خواهد داد.پاره‌های تن (فرزندان) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او جدا و دور نخواهند ماند، بلكه آن رشته‌های پراكنده در پیشگاه قدس الهی (بهشت) پیوسته و جمع خواهند شد كه چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها روشن و به وعده‌های او بر آنان وفا خواهد شد.آگاه باشید! هر كس در خصوص ما، خون دل و روح خود را بذل و عطا كند، و خود را مهیای ملاقات خداوند می‌نماید با ما كوچ كند، زیرا كه من همین بامداد كوچ خواهم كرد، ان شاء الله [71] .

#### معجزه‌ای از امام حسین به هنگام حركت از مكه

باز در «لهوف» آمده است: ابوجعفر محمد بن جریر طبری در كتاب «دلائل الامامة» روایتی آورده كه گوید: ابومحمد سفیان بن وكیع از اعمش نقل كرده كه او گوید: ابومحمد واقدی و زراة بن صالح گویند:ما پیش از آن كه امام حسین علیه‌السلام به سوی عراق حركت كند حضرتش را ملاقات كردیم، ما ضعف و سستی اهل كوفه را - در خصوص او - و این كه دلهای آن‌ها با اوست ولی شمشیرهای آنها بر علیه آن حضرت است (یعنی در دل گرچه حضرت را حق می‌دانند و محبت دارند ولی باز بر حضرت شمشیر خواهند كشید) به حضور حضرتش عرضه داشتیم.حضرت با دستان مباركشان به طرف آسمان اشاره فرمودند، درهای آسمان باز شد، فرشتگان بسیاری - كه جز خدای متعال كسی تعداد آنها را نمی‌داند - فرودآمدند. [ صفحه 102] حضرت فرمود:لو لا تقارب الأشیاء، و نزول الأجر لقاتلتهم بهؤلاء، ولكن أعلم علما یقینا أن هناك مصرعی، و هناك مصارع أصحابی، لا ینجو فیهم الا ولدی علی.اگر مصیبت‌هایی كه مقدور شده - یا اجلهای حتمی - و فرودآمدن اجر و پاداش از جانب خدا نزدیك نبود هر آینه با این فرشتگان با آنها جنگ می‌كردم، ولی به یقین می‌دانم كه عراق و سرزمین كربلا قتلگاه من است، آنجا قتلگاه یاران و اصحاب من است، و كسی از یاران من - جز فرزندم علی علیه‌السلام - سالم نخواهد ماند [72] .

#### گفتگوی امام حسین با محمد بن حنفیه

سید بن طاووس رحمة الله گوید: این روایت، از كتاب اصل احمد بن داوود قمی با سلسله سند خود از امام صادق علیه‌السلام، برای من نقل شده است.در كتاب (منتخب) نیز، نظیر همین روایت نقل شده است. خلاصه‌ی روایت چنین است:چون محمد بن حنفیه شنید كه امام حسین علیه‌السلام در همان بامداد عازم عراق است، تصمیم گرفت كه به حضور امام علیه‌السلام شرفیاب شود، در مقابل او تشت آبی بود، او وضو می‌گرفت در حالی كه سخت گریه می‌كرد و صدای گریه‌ی او شینده می‌شد، اشك چشمانش مانند باران به درون تشت می‌چكید، پس از گرفتن وضو نماز مغرب بجای آورد، بعد به حضور برادرش امام حسین علیه‌السلام شتافت و عرض كرد:ای برادرم! مكر و حیله‌ی اهل كوفه را نسبت به پدر و برادرت می‌دانی، می‌ترسم حال تو نیز مانند حال گذشتگان باشد، اگر صلاح می‌دانی در مكه اقامت فرما، زیرا كه تو، عزیزترین اهل حرم، و محكم‌ترین آنان هستی.حضرت فرمود:یا أخی! قد خفت ان یغتالنی یزید بن معاویة - لعنه الله - فی الحرم، فأكون الذی یستباح به حرمة هذا البیت. [ صفحه 103] ای برادر من! می‌ترسم یزید بن معاویه لعنهما الله با مكر و حیله و ناگهانی مرا در حرم الهی بكشد، و بدین سبب حرمت خانه‌ی خدا مباح و زایل گردد.ابن‌حنفیه عرض كرد: اگر از این موضوع می‌ترسی پس به سوی یمن یا بعضی از نواحی بیابان تشریف ببرید، زیرا كه در آنجا تو بهتر می‌توانی از خود دفاع كنی، و كسی نمی‌تواند بر تو دست یابد.حضرت فرمود: در این كه گفتی تأمل می‌نمایم.هنگام بامداد، امام حسین علیه‌السلام حركت فرمود، این خبر به ابن‌حنفیه رسید، او با شتاب به حضور حضرتش آمد و افسار شتری را كه حضرت سوار آن بود گرفت و گفت: برادر جان! مگر وعده ندادی در آنچه كه گفتم فكر كنی؟حضرت فرمود: آری.عرض كرد: پس برای چه با شتاب كوچ می‌كنی؟حضرت فرمود:أتانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد ما فارقتك، فقال صلی الله علیه و آله و سلم: یا حسین! اخرج، فان الله شاء أن یراك قتیلا.بعد از این كه از تو جدا شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف فرما شد و فرمود:ای حسین! به سوی عراق حركت كن كه مشیت خدا علاقه گرفته است كه تو را كشته ببیند.محمد بن حنفیه گفت: (انا لله و انا الیه راجعون) اینك كه تو بر این سفر عازمی، پس چرا این زنان را با خود می‌بری؟راوی گوید: حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود:ان الله قد شاء ان یراهن سبایا.خداوند خواسته است كه آنان را اسیر و غارت شده ببیند.بعد حضرت به او سلام كرد و حركت فرمود [73] .سید بن طاووس رحمة الله باز در كتاب (لهوف) با سلسله سند خود حدیثی از حمزة بن حمران نقل كرده، كه حمزه گوید: [ صفحه 104] در حضور امام صادق علیه‌السلام از خروج امام حسین علیه‌السلام صحبت كردیم، و این كه چرا ابن‌حنفیه با آن حضرت حركت نكرد و در مكه باقی ماند؟امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای حمزه! من به تو حدیثی می‌گویم كه بعد از این مجلس، در آن مورد از من نپرسی، همانا امام حسین علیه‌السلام وقتی می‌خواست از آنها جدا شده و به طرف عراق برود، دستور داد تا كاغذی آوردند، و در آن نوشت:بسم الله الرحمن الرحیممن الحسین بن علی علیهماالسلام الی بنی‌هاشمأما بعد، فانه من تحول منكم استشهد، و من تخلف لم یبلغ الفتح، والسلام.بسم الله الرحمن الرحیماز حسین بن علی علیهماالسلام به سوی فرزندان هاشم.أما بعد؛ هر كس از شما با من حركت كند و بیاید شهید خواهد شد، و هر كس تخلف نماید و نیاید به فتح و پیروزی و نجات نخواهد رسید، و السلام [74] .

#### سخنان امام حسین به ابن عباس و غیره

علامه‌ی فاضل، مجلسی رحمة الله گوید:زمانی كه امام حسین علیه‌السلام می‌خواست از مكه حركت نماید عبدالله بن عباس و عبیدالله بن زیبر آمدند و اشاره كردند كه حضرت در مكه بمانند.حضرت فرمود:ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد أمرنی بأمر و أنا ماض فیه.همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به امری مأمور كرده و من در پی آن امر رفتنی هستم.راوی گوید: ابن‌عباس از حضور حضرت بیرون آمد در حالی كه می‌گفت: وا حسیناه! [ صفحه 105] سپس عبدالله ابن عمر لعنه الله آمد و اشاره كرد كه حضرت با مردم گمراه مصالحه و آشتی كند، و حضرت را از جنگ و كشته شدن برحذر داشت.حضرت فرمود:یا أباعبدالرحمان! أما علمت أن من هوان الدنیا علی الله تعالی أن رأس یحیی بن زكریا اهدی الی بغی من بغایا بنی‌اسرائیل؟!أما تعلم أن بنی‌اسرائیل كانوا یقتلون مابین طلوع الفجر الی طلوع الشمس سبعین نبیا، ثم یجلسون فی أسواقهم یبیعون و یشترون كأن لم یصنعوا شیئا؟فلم یعجل الله علیهم، بل أخذهم أخذ عزیز ذی انتقام، اتق الله یا أباعبدالرحمان! و لا تدع نصرتی.ای ابوعبدالرحمان! آیا می‌دانی كه از خواری و بی‌ارزشی دنیا نزد خداوند متعال همین بس كه سر مبارك یحیی بن زكریا علیه‌السلام را به سوی زن زناكاری از بنی‌اسرائیل هدیه فرستادند؟!آیا می‌دانی كه بنی‌اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتات هفتاد پیامبر را می‌كشتند بعد به بازارها رفته و در بازار می‌نشستند و خرید و فروش می‌كردند مثل این كه هیچ كار و عمل قبیحی را انجام نداده‌اند؟!پس خداوند در عقوبت آنان شتاب نفرمود، بلكه آنان را مؤاخذه نمود مؤاخذه كردن پیروزمندانه و صاحب انتقام.ای ابوعبدالرحمان! از خدا بترس و نصرت و یاری مرا ترك نكن! [75] .شیخ مفید رحمة الله گوید: از فرزدق روایت شده كه گوید:سال شصتم هجری با مادرم به خانه‌ی خدا مشرف شدم، در اثنایی كه شتر مادرم را می‌راندم و وارد حرم می‌شدم، امام حسین علیه‌السلام را دیدم، یاران و انصار آن حضرت مسلح به شمشیرها و سپرها بودند و آنها از مكه خارج می‌شدند.گفتم: این قطار شتران از آن كیست؟گفتند: از آن حسین بن علی علیهماالسلام است. [ صفحه 106] خدمت حضرتش آمده، سلام كردم، و گفتم: خداوند حاجت و مرادت را عطا فرماید، و در آنچه دوست داری امیدوارت سازد، پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا! چه چیز باعث عجله و شتاب شما از حج شد؟فرمود: لو لم اعجل لاخذت؛ اگر شتاب نكنم گرفتار می‌شوم.سپس فرمود: تو كسیتی؟عرض كردم: مردی از عرب هستم.سوگند به خدا! بیش از این از من نپرسید و تفتیش نكرد.سپس فرمود: مرا از خیال و حال مردمانی كه پشت سر گذاشتی، آگاه كن.عرض كردم: این مطلب را از اهل خبره پرسیدی، دلهای مردم با تو است (یعنی تو را در دل دوست می‌دارند) و شمشیر آنان بر ضرر تو كشیده شده است، و قضای الهی از آسمان نازل می‌شود، و خداوند متعال آنچه را كه می‌خواهد انجام می‌دهد.حضرت فرمود:صدقت، لله الأمر من قبل [و من بعد]، و كل یوم هو فی شأن، ان نزل القضاء بما نحب؛ فنحمد الله علی نعمائه و هو المستعان علی أداء الشكر، و ان حال القضاء دون الرجاء؛ فلم یبعد من كان الحق نیته، و التقوی سیرته.راست گفتی،كارها از قبل برای خدا است، و اوست كه در هر روز در یك حكم و شأنی است، اگر قضای الهی بر آنچه ما دوست داریم نازل شود پس خدا را در مقابل نعمتهای او سپاس می‌گزاریم، و او بر ادای شكر، یاری كننده است، و اگر قضای الهی مانع از امید و رسیدن به مرام و مقصود شود، پس كسی كه نیت و سریره‌ی او حق است و سیرت و روش او پرهیزكاری و تقوا است از خداوند دور نمی‌شود.عرض كردم: آری، چنین است، خداوند تو را به آنچه دوست می‌داری برساند، و از آنچه می‌ترسی برحذر دارد.فرزدق گوید: آن گاه در مورد مسایلی از نذر و اعمال حج از حضرتش پرسیدم، و حضرت جواب آنها را فرمودند، سپس مركب خود را حركت داده و فرمود: السلام علیك، آن گاه از همدیگر جدا شدیم. [ صفحه 107]

#### درگیری اصحاب امام حسین با افراد یحیی بن سعید

هنگامی كه حضرت حسین بن علی علیهماالسلام از مكه حركت كردند یحیی بن سعید بن عاص ملعون با گروهی كه عمرو بن سعید فرستاده بود، مانع از حركت حضرت شدند و گفتند: برگرد و مراجعت كن، كجا می‌روی؟حضرت به آنان اعتنا نكرد و حركت نمود، دو گروه در مقابل هم ایستاده و از خود دفاع كردند و زد و خوردی با تازیانه آغاز شد. امام حسین علیه‌السلام و اصحابش با قدرت تمام از خود دفاع نمودند و آنان را عقب رانده و به حركت خود ادامه داده تا به محلی به نام (تنعیم) رسیدند.در روایت ابن‌نما در ذیل این خبر اضافه شده:حضرت با تصمیم خود حركت كردند، آن ملاعین پیش‌دستی كرده و گفتند: ای حسین! آیا از خدا نمی‌ترسی و از میان مردم می‌روی، و بین این امت تفرقه می‌اندازی؟!!!حضرت فرمود:لی عملی، و لكم عملكم، أنتم بریئون مما اعمل، و أنا بری‌ء مما تعملون.مرا عملی است و شما را عمل دیگر، شما از عملی كه من انجام می‌دهم جدا هستید و من از آنچه شما انجام می‌دهید، جدا هستم [76] .

#### ملاقات امام حسین با كاروان یمنی

شیخ مفید رحمة الله گوید:حضرت، با كاروانی كه از یمن می‌آمدند ملاقات فرمود. از اهل كاروان، برای مایحتاج خود و یارانش چند شتر كرایه كرد و به صاحبان شترها فرمود:من أحب أن ینطلق معنا الی العراق وفیناه كراه و أحسنا صحبته، و من أحب ان یفارقنا فی بعض الطریق أعطیناه كراه علی قدر ما قطع من الطریق. [ صفحه 108] كسی كه دوست دارد با ما به سوی عراق برود همه‌ی كرایه‌ی او را می‌پردازیم و با او مصاحبت نیكویی داریم، و كسی كه دوست دارد در قسمتی از راه از ما جدا شود به آن مقداری كه راه آمده، كرایه‌ی او را می‌پردازیم.گروهی از اهل كاروان با آن حضرت حركت كردند و گروه دیگری امتناع ورزیدند.

#### نامه‌ی عبدالله بن جعفر به امام حسین توسط دو فرزندش

عبدالله بن جعفر طیار دو فرزند خود عون و محمد را با نامه‌ای به سوی امام حسین علیه‌السلام روانه ساخت، مضمون نامه چنین بود:اما بعد، من از حضور شما درخواست می‌كنم كه به خاطر خدا وقتی نامه‌ام به دست مباركتان رسید و از موضوع آن مطلع شدید، برگردید، زیرا من بر جان شما از مسیری كه به طرف آن در حركت هستید بیمناكم. می‌ترسم شما در آن مسیر كشته شوید، و اهل بیت شما همگی كشته شوند. اگر امروز كشته شوید، نور روی زمین خاموش می‌شود، زیرا كه شما علامت و نشانه‌ی هدایت‌یافتگان و امید مؤمنان هستید، در رفتن شتاب مكن كه من به دنبال نامه‌ی خود به حضور شما خواهم رسید، والسلام.عبدالله بن جعفر بعد از آن كه نامه را نوشت و توسط پسران خود به سوی حضرت فرستاد، نزد عمرو بن سعید آمده و درخواست نمود كه امان‌نامه‌ای برای امام حسین علیه‌السلام بنویسد و او را خاطرجمع سازد تا حضرت برگردد.عمرو بن سعید امان‌نامه‌ای برای حضرت نوشت و وعده‌ی نیكی و احسان به حضرت داد، و او را بر نفس نفیس خود امیدوار و خاطرجمع می‌ساخت، و نامه را توسط برادرش یحیی بن سعید به حضور حضرتش فرستاد.یحیی و عبدالله بن جعفر پس از رسیدن پسران عبدالله، به خدمت حضرت رسیدند، نامه‌ی عمرو را به حضور مباركش رسانیدند، و سعی كردند كه حضرت را برگردانند.حضرت فرمود:انی رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المنام، و أمرنی بما أنا ماض له.من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، ایشان مرا به آنچه من به سوی آن [ صفحه 109] حركت می‌كنم امر فرمودند.گفتند: آن خواب چیست؟فرمود:ما حدثت أحدا بها، و لا أنا محدث بها أحدا حتی ألقی ربی عزوجل.من آن را به كسی نگفته‌ام، و به احدی نخواهم گفت تا پروردگار خود را ملاقات نمایم.چون عبدالله بن جعفر از بازگشت حضرت مأیوس شد به دو فرزند خود، عون و محمد دستور داد تا در خدمت حضرتش بوده و در حضور ایشان به سوی عراق حركت كرده و در پیشگاه آن حضرت جهاد نمایند، و خود عبدالله با یحیی بن سعید به سوی مكه بازگشتند.

#### ملاقات امام حسین با بشر بن غالب

حضرت با سرعت تمام به سوی عراق حركت فرمود و منتظر چیزی نبود تا این كه در منزل (ذات عرق)فرودآمدند [77] .سید بن طاووس رحمة الله گوید:(در این منزل،) حضرت با بشر بن غالب كه از عراق می‌آمد ملاقات نمود، و هنگامی كه از وضع اهل عراق از وی سؤال كرد.عرض كرد: افرادی را پشت سر گذاشتم كه دلهای آنان با تو و شمشیرهای آنان با بنی‌امیه است، (یعنی بنی‌امیه را یاری می‌كنند).حضرت فرمود: راست گفتی برادر بنی‌اسد! همانا خدای متعال آنچه را كه می‌خواهد انجام می‌دهد، و آنچه را كه اراده می‌فرماید، حكم می‌كند.

#### منزل ثعلبیه و سخنان امام حسین با فرزندش حضرت علی اكبر

سید بن طاووس رحمة الله (در ادامه‌ی نقل حركت این كاروان) گوید:آن گاه حضرت حركت كرده و نزدیك ظهر به منزل (ثعلبیه)رسیدند، كاروان در [ صفحه 110] آنجا فرودآمد، حضرت سر مبارك خود را به بالین نهاد و اندكی به خواب رفت، چون بیدار شد فرمود:قد رأیت هاتفا یقول: أنتم تسرعون، والمنایا تسرع بكم الی الجنة.فقال له ابنه علی: یا أبه! أولسنا علی الحق؟فقال: بلی یا بنی! والذی الیه مرجع العباد.فقال: یا أبه! اذا لا ابالی بالموت.هاتفی را دیدم كه می‌گفت: شما با شتاب می‌روید و مرگ به سرعت شما را به بهشت می‌برد.فرزندش علی (اكبر) علیه‌السلام گفت: پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟فرمود: آری! ای پسرم! سوگند به خدایی كه بازگشت بندگان به سوی اوست (ما بر حق هستیم).گفت: پدر جان! در این هنگام از مرگ باكی ندارم.امام حسین علیه‌السلام فرمود:جزاك الله یا بنی! خیر ما جزی ولدا عن والد.ای پسرم! خداوند عالم،بهترین اجر و پاداشی را كه از جانب پدر به فرزند می‌دهد، به تو برساند.

#### ملاقات اباهره با امام حسین

امام حسین علیه‌السلام شب را در این مكان سپری كردند، چون صبح شد ناگاه مردی از اهل كوفه - كه به او اباهره می‌گفتند - به خدمت حضرت رسید و سلام كرد و عرض كرد: ای فرزند رسول خدا! برای چه از حرم خدا و از حرم جد بزرگوارت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بیرون شدی؟امام حسین علیه‌السلام فرمود:ویحك یا أباهرة! ان بنی‌امیة أخذوا مالی فصبرت، و شتموا عرضی فصبرت، و طلبوا دمی فهربت، و أیم الله لتقتلنی الفئة الباغیة، و لیلبسنهم الله ذلا شاملا، و سیفا قاطعا، و لیسلطنهم الله علیهم من یذلهم حتی یكونوا أذل من قوم سبأ، اذ ملكتهم امرأة منهم، فحكمت فی أموالهم و دمائهم. [ صفحه 111] ای اباهره! رحمت خدا بر تو باد، همانا بنی‌امیه اموال مرا غصب كردند صبر كردم، دشنامم دادند صبر نمودم، خواستند خونم را بریزند (از دست آنان) فرار كردم.سوگند به خدا! مرا ظالمان و ستمگران خواهند كشت، و خداوند عالم لباس ذلت و خواری را بر اندام آنان خواهد پوشانید، و تیغ بران، آنان را احاطه خواهد كرد، خداوند كسی را بر آنان مسلط خواهد كرد كه آنان را خوار و ذلیل نماید تا آنها از گروه سبا خوارتر وذلیل‌تر شوند، زیرا برای گروه سبا زنی از خودشان را حكمران قرار داد و او اموال آنان را غصب و خون آنان را مباح ساخت [78] .

#### ابن عمر و منع از حركت امام حسین

شیخ صدوق رحمة الله در كتاب (امالی) روایتی از علی بن الحسین علیهماالسلام نقل می‌كند كه آن حضرت فرمود:عبدالله بن عمر از خروج امام حسین علیه‌السلام آگاه شد، مركب خود را آماده و با شتاب پشت سر آن حضرت بیرون آمد، تا این كه در بعضی از منازل به خدمت حضرتش رسیده و عرض كرد: كجا عازم هستید ای فرزند رسول خدا؟!فرمود: به عراق.عرض كرد: آرام باش، به سوی حرم جدت برگرد.حضرت امتناع فرمود، و چون ابن‌عمر امتناع حضرت را دید، عرض كرد: ای اباعبدالله! عضوی از اعضای بدن شما را كه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌بوسید برای من نشان بده.حضرت ناف مبارك خود را نشان داد، ابن‌عمر سه مرتبه آن رابوسید و گریست!! و عرض كرد: تو را به خدا می‌سپارم ای اباعبدالله! زیرا كه تو در این سفر كشته خواهی شد!!امام حسین علیه‌السلام به همراه یاران خود حركت كردند، چون به منزل (تعلبیه) رسیدند مردی كه او را بشر بن غالب می‌گفتند به حضور مبارك حضرتش شرفیاب شد و [ صفحه 112] عرض كرد: ای فرزند رسول خدا! مرا از معنی فرمایش خدا كه می‌فرماید:(یوم ندعوا كل اناس بامامهم) [79] .(روزی كه همه‌ی انسانها را با امام و پیشوای خودشان می‌خوانیم)، آگاه فرما.حضرت فرمود:امام دعی الی هدی، فأجابوه الیه، و امام دعی الی ضلالة فأجابوه الیها، فهؤلاء فی الجنة، و هؤلاء فی النار، و هو قول الله عزوجل: (فریق فی الجنة و فریق فی السعیر) [80] .(امام دو نوع است) امامی كه مردم را به سوی هدایت می‌خواند و دعوت می‌كند و مردم دعوت او را می‌پذیرند، و امامی كه مردم را به سوی گمراهی دعوت می‌كند و مردم دعوت او را قبول می‌كنند.پس گروه اولی در بهشت، و گروه دومی در دوزخ جای دارند، و این است معنی فرمایش خدای متعال كه می‌فرماید:(گروهی در بهشت و گروه دیگری در دوزخ هستند).

#### منزل عذیب و خواب امام حسین

آن گاه امام حسین علیه‌السلام حركت كرد تا در منزل (عذیب) فرودآمد، حضرت در آنجا نزدیك ظهر خوابیدند بعد در حالی كه می‌گریستند بیدار شدند.فرزندش گفت: پدر جان! چرا گریه می‌كنی؟فرمود:یا بنی! انها ساعة لا تكذب الرؤیا فیها، و انه عرض فی منامی عارض فقال: تسرعون السیر و المنایا تسیر بكم الی الجنة.ای فرزندم! این ساعت، ساعتی است كه خواب آن دروغ نمی‌شود، در خواب فردی بر من ظاهر شد، و گفت: شما در رفتن شتاب می‌كنید، و مرگ شما را به سوی بهشت می‌برد.سپس كاروان حضرت حركت كرد تا به منزل (رهیمه) رسید [81] . [ صفحه 113] در (بحارالانوار) آمده: ریاشی از ناقل حدیث خود نقل می‌كند و می‌گوید:آن سال در موسم حج شركت كرده بودم، از یاران خود دور شدم تا به طرف منزل (رهیمه) آمدم، وقتی نزدیك این منزل رسیدم (خیمه‌هایی دیدم)، گفتم: این خیمه‌ها از آن كیست؟گفتند: از آن حسین علیه‌السلام است.گفتم: فرزند علی و فاطمه علیهماالسلام؟گفتند: آری.گفتم: آن حضرت در كدام خیمه تشریف دارند؟گفتند: در این خیمه‌ی بزرگ.به طرف آن خیمه رفتم، حسین علیه‌السلام را در حالی كه به درب خیمه تكیه داده بودند؛ دیدم، پیش روی آن حضرت نامه‌ای بود كه قرائت می‌فرمودند، سلام كردم، جواب سلام عنایت فرمودند.عرض كردم: ای فرزند رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! چه مسأله‌ای شما را در این سرزمین بی‌آب و گیاه فرودآورده؟ سرزمینی كه نه كشتزاری دارد و نه دارای كوه و حصاری محكم است كه دشمن را دفع نماید؟حضرت فرمودند:ان هؤلاء أخافونی، و هذه كتب أهل الكوفة، و هم قاتلی، فاذا فعلوا ذلك و لم یدعوا الله محرما الا انتهكوه، بعث الله الیهم من یقتلهم حتی یكونوا أذل من قوم الأمة.همانا بنی‌امیه مرا به قتل تهدید كردند، (و به كشتن، مرا ترسانیدند)، این نامه‌هایی كه پیش روی من است نامه‌های (دعوت) اهل كوفه می‌باشد. آنان قاتلان من هستند، وقتی این كار را انجام می‌دهند (و مرا می‌كشند) و كاری را كه خداوند حرام كرده است هتك حرمت كرده و پرده‌ی آن را می‌درند در این هنگام، خدای متعال كسی را به سوی آنان می‌فرستد كه آن چنان آنها را می‌كشد تا این كه از كنیزان ذلیل‌تر و خوارتر گردند [82] . [ صفحه 114]

#### ملاقات طرماح با امام حسین

ابن‌نما رحمة الله در كتاب (مثیر الأحزان) گوید:به من روایت شد كه طرماح بن حكم گفت: من توشه و آذوقه جمع كرده بودم و برای عیال خود می‌بردم كه امام حسین علیه‌السلام را ملاقات كردم،گفتم: در مورد خودتان به شما تذكر می‌دهم، تو را اهل كوفه فریب ندهد، سوگند به خدا! اگر وارد كوفه شوی تو را خواهند كشت، می‌ترسم به كوفه نرسیده تو را بكشند، پس اگر واقعا تصمیم بر جنگ داری در كنار این كوه فرودآی، زیرا كه آن كوه، كوهی است محكم، سوگند به خدا! هرگز در این كوه به ما ذلت و خواری نرسیده، و همه‌ی اهل قبیله‌ی من نظرشان بر یاری تو است و مادامی كه در میان آنان باشی از تو دفاع می‌كنند.حضرت فرمود:ان بینی و بین القوم موعدا أكره أن اخلفهم، فان یدفع الله عنا فقدیما ما أنعم علینا و كفی، و ان یكن ما لابد منه، ففوز و شهادة، ان شاء الله.همانا میان من و اهل كوفه وعدگاهی است، دوست نمی‌دارم كه خلف وعده كنم (یعنی باید به كوفه بروم)، پس اگر خداوند از ما دفاع كند این نعمتی است كه از قدیم، خدا به ما التفات فرموده، و شر دشمن را از ما كفایت نموده است، و اگر غیر آن باشد كه چاره‌ای از آن نیست، آن رستگاری و شهادت است، ان شاء الله.طرماح گوید: سپس آذوقه را به سوی اهل و عیال خود بردم، و كارهایی را به آنان سفارش كردم، و به سوی امام حسین علیه‌السلام حركت كردم، در اثنای راه، سماعة بن یزید نبهانی را ملاقات كردم، او خبر شهادت حضرت را به من رساند، و من بازگشتم [83] .

#### نامه‌ی ولید به ابن زیاد لعین

در (بحارالانوار) می‌نویسد: محمد بن ابوطالب موسوی گوید:خبر حركت امام حسین علیه‌السلام به سوی عراق، به ولید بن عتبه - امیر مدینه - رسید، ولید نامه‌ای بدین مضمون به ابن‌زیاد حرامزاده لعنه الله نوشت: [ صفحه 115] اما بعد، همانا حسین به سوی عراق در حركت است، او فرزند فاطمه است، و فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ای ابن‌زیاد! حذر كن و بترس از این كه بر او آزاری برسانی، تا بدین وسیله در این دنیا بر خود و قبیله‌ی خود كاری انجام دهی كه چیزی نتواند آن را دفع كند، و هرگز تا دنیا هست احدی از عوام و خواص آن را فراموش نكند.راوی گوید: نامه‌ی ولید به دست ابن‌زیاد لعین رسید، ولی ابن‌زیاد لعین اعتنایی به آن نامه نكرد [84] .

#### نزول امام حسین در منزل حاجز

شیخ مفید رحمة الله در (الارشاد) می‌نویسد:چون عبیدالله بن زیاد ملعون از حركت امام حسین علیه‌السلام از مكه به سوی كوفه خبردار شد، حصین بن نمیر را - كه سركرده‌ی افراد آن ملعون بود - فرستاد تا در منزل (قادسیه) فرودآمده و مابین قادسیه تا خفان و قادسیه تا قطقطانه را خیمه زنند و به مردم بگوید: این خیمه‌ها، مال امام حسین علیه‌السلام است كه به سوی عراق حركت كرده است.

#### منزل حاجز و نامه‌ی امام حسین به اهل كوفه

هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام به حاجز - كه از اراضی سرزمین رمه بود - رسیدند قیس بن مسهر صیداوی - بعضی گفته‌اند: عبدالله بن یقطر، برادر رضاعی خودش - را به سوی اهل كوفه فرستاد، و هنوز خبر كشته شدن مسلم علیه‌السلام به حضرت نرسیده بود، امام علیه‌السلام نامه‌ای به این مضمون نوشته و به وسیله‌ی او فرستاد:بسم الله الرحمن الرحیممن الحسین بن علی الی اخوانه المؤمنین و المسلمین.سلام علیكم؛ فانی احمد الله الذی لا اله الا هو.اما بعد، فان كتاب مسلم بن عقیل جاءنی یخبر [نی] فیه بحسن رأیكم، و اجتماع ملائكم علی نصرنا و الطلب بحقنا، فسألت الله أن یحسن لنا [ صفحه 116] الصنیع، و أن یثیبكم علی ذلك أعظم الأجر، و قد شخصت الیكم من مكة یوم الثلاثاء، لثمان مضمین من ذی‌الحجة یوم الترویة، فاذا قدم علیكم رسولی فانكمشوا فی أمركم وجدوا فانی قادم علیكم فی أیامی هذه، و السلام علیكم و رحمة الله و بركاته.بسم الله الرحمن الرحیماز حسین بن علی علیهماالسلام به سوی برادران مؤمن و مسلمان خود.سلام علیكم؛ من خدای را كه جز او خدایی نیست سپاس می‌گزارم.اما بعد؛ نامه‌ی مسلم كه حاكی از خوبی رأی شما و اجتماع جمعیت شما بر یاری ما، و طلب حق و امامت بود؛ برای من رسید، از خداوند متعال درخواست می‌نمایم كه این كار را نیك و مبارك گرداند، و برای شما در مقابل این نیكویی، پاداش بزرگی عطا فرماید.من روز سه‌شنبه، هشتم ذی‌الحجه - یعنی روز ترویه - از مكه به طرف شما حركت كردم، هنگامی كه قاصد و فرستاده‌ی من نزد شما رسید در كار خود بشتابید و سعی و كوشش كنید كه من در این روزها به سوی شما می‌آیم، و سلام و رحمت و بركات خدا بر شما باد.این در حالی است كه جناب مسلم علیه‌السلام نامه‌ی خود را بیست و هفت روز قبل از كشته شدن خودش به سوی حضرت نوشته و فرستاده بود.در ضمن؛ اهل كوفه نیز نوشته بودند: اینجا هزار شمشیر به دست منتظر نصرت و یاری شما هستند پس تأخیر نكنید.

#### دستگیری قیس بن مسهر فرستاده‌ی امام حسین

امام حسین علیه‌السلام نامه را به قیس بن مسهر داد، او به سوی كوفه حركت كرد وقتی به قادسیه رسید توسط حصین بن نمیر ملعون دستگیر شد، حصین او را نزد ابن‌زیاد حرامزاده فرستاد.ابن‌زیاد ملعون به او گفت: برو بالای منبر و دروغگو - حسین بن علی علیهماالسلام - را [ صفحه 117] دشنام بده [85] .سید بن طاووس رحمة الله در این مورد می‌گوید:چون قیس بن مسهر به نزدیك كوفه رسید حصین بن نمیر جلو آمد و او را تفتیش كرد، او به ناچار نامه را درآورد و پاره كرد (تا دشمنان از مضمون آن آگاه نشوند).حصین ملعون او را دستگیر و به سوی ابن‌زیاد حرامزاده فرستاد، هنگامی كه قیس در برابر ابن‌زیاد قرار گرفت، گفت: تو كیستی؟گفت: من مردی از شیعیان امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و فرزند او امام حسین علیه‌السلام هستم.ابن‌زیاد گفت: چرا نامه را پاره كردی؟گفت: برای این كه تو از مضمون آن باخبر نشوی.ابن‌زیاد گفت: نامه از كه و برای چه كسی بود؟گفت: از امام حسین علیه‌السلام به سوی گروهی از اهل كوفه كه نام آنان را نمی‌شناسم.ابن‌زیاد عصبانی شده و گفت: به خدا سوگند! دست از تو برنمی‌دارم، یا اسامی این گروه را بگویی، یا بالای منبر رفته و حسین بن علی، پدر و برادر او را لعن كنی وگرنه بدن تو را پاره پاره می‌كنم.قیس گفت: اما اسامی آن گروه را برای تو نمی‌گویم، و اما لعن امام حسین علیه‌السلام، برادر و پدر او چرا؟قیس بالای منبر قرار گرفت، حمد و سپاس خدای را به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد، و رحمت بسیاری بر علی علیه‌السلام و فرزند او فرستاد.آن گاه ابن‌زیاد و پدر او را لعن كرد، و همه‌ی ستمگران بنی‌امیه را مورد لعن و نفرین خود قرار داد، بعد گفت:(ای اهل كوفه!) من فرستاده‌ی حسین بن علی علیهماالسلام به سوی شما هستم، در فلان مكان از او جدا شدم، و آن حضرت در آنجا است. پس به او جواب دهید و او را دریابید [86] .شیخ مفید رحمة الله گوید:(چون قیس شجاعانه دست به چنین كاری زد) ابن‌زیاد ملعون دستور داد قیس [ صفحه 118] مظلوم را از بالای بام قصر به پایین اندازند.آن ملاعین، او را از بالای بام قصر به پایین انداختند، بدن او پاره پاره شد، رحمت خدا بر او باد.در نقل دیگری آمده است:قیس را دست بسته از بالای قصر به زمین انداختند و با چنین حالی به زمین رسید و استخوانهای بدن او بشكست، ولی رمقی در جان او باقی مانده بود كه ملعونی به نام عبدالملك بن عمیر لخمی آمد و سر از تن آن بزرگوار جدا كرد. آن ملعون را به خاطر این كار مذمت كردند، او در جواب گفت: خواستم او را راحت نمایم!!

#### ملاقات عبدالله بن مطیع با امام حسین

امام حسین علیه‌السلام از «حاجز» به طرف كوفه حركت كرد، در بین راه به چشمه‌ای از چشمه‌های عرب رسید. در كنار چشمه، عبدالله بن مطیع عدوی فرودآمده بود، چون امام حسین علیه‌السلام را دید به سوی حضرت آمده و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا! برای چه اینجا تشریف آورده‌ای؟ چرا اینجا فرودآمده‌ای؟امام حسین علیه‌السلام به او فرمود:كان من موت معاویة ما قد بلغك، فكتب الی أهل العراق یدعوننی الی أنفسهم.از هنگام مرگ معاویه - كه تو نیز خبر داری - اهل عراق به من نامه نوشته و مرا به سوی خودشان دعوت كردند.عبدالله بن مطیع گفت: خدا را به یادت می‌آوردم ای فرزند رسول خدا! و حرمت دین اسلام از این كه هتك حرمت شود، سوگند می‌دهم به خدا! در حرمت قریش و عرب، سوگند به خدا! اگر ریاست و امامتی را كه در دست بنی‌امیه است بخواهی تو را خواهند كشت، و اگر تو را بكشند بعد از تو، هرگز از كسی نمی‌ترسند، سوگند به خدا! حرمت اسلام، قریش و عرب هتك خواهد شد، پس غفلت نفرمایید و به سوی كوفه نروید و نفس مبارك خود را مورد تعرض بنی‌امیه قرار ندهید.حضرت از گفته‌ی او امتناع فرموده، و از آنجا حركت كرد.ابن‌زیاد ملعون دستور داد: مابین راه «واقصه» تا شام و بصره را بستند و احدی حق [ صفحه 119] ورود و خروج نداشت.حضرت بدون این كه از این قضیه مطلع باشد روی به سوی كوفه در حركت بودند، تا این كه به عده‌ای از اعراب برخوردند، و از آنان پرسیدند.آنان گفتند: سوگند به خدا! از چیزی اطلاع نداریم جز این كه حق ورود و خروج نداریم.حضرت در عین حال به طرف مقصود و هدف خویش حركت فرمودند.

#### ملاقات امام حسین با زهیر بن قین

عده‌ای از اهل قبیله‌ی «فزاره» و «بجیله» نقل كردند: ما به همراه زهیر بن قین بجلی در مكه بودیم، ما نیز همچون امام حسین علیه‌السلام از مكه حركت كردیم. در این سفر، چیزی برای ما ناگوارتر از این نبود كه به ناچار در منزلی فرودمی‌آمدیم كه امام حسین علیه‌السلام نیز آنجا فرودمی‌آمد.امام حسین علیه‌السلام حركت فرمود و در منزلی فرودآمد، ما نیز رسیدیم و چاره‌ای جز فرودآمدن در آن منزل نداشتیم. به همین جهت در ناحیه‌ای فرودآمدیم.هنگامی كه نشسته بودیم و مشغول خوردن غذا بودیم ناگاه فرستاده‌ای از طرف امام حسین علیه‌السلام آمد و بر ما سلام كرد، سپس وارد (خیمه) شد و گفت: ای زهیر بن قین! ابوعبدالله حسین علیه‌السلام مرا فرستاد و تو را به حضورش خواند.در این اثنا، همه‌ی ما آنچه در دست داشتیم انداخته و چنان سكوت بر جمع ما حكم‌فرما شد گویا این كه مرغی بر سر ما نشسته است.زن زهیر رو به او كرد و گفت: سبحان الله! آیا فررزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تو قاصد می‌فرستد و تو به حضورش شرفیاب نمی‌شوی؟ دوست دارم نزد او رفته و سخن او را بشنوی، بعد بازگردی.زهیر به خدمت حضرت شرفیاب شد، اندكی نگذشت با خوشحالی، سرور و با بشاشی چهره بازگشت. دستور داد خیمه‌ها را برچیده و بار و بنه‌ی خود را جمع كنند، آنگاه به سوی امام حسین علیه‌السلام حركت كرد.بعد رو به زن خود كرد و گفت: تو را طلاق دادم، به خانواده‌ی خود ملحق شو، زیرا [ صفحه 120] من دوست نمی‌دارم بر تو به سبب من ضرری برسد [87] .سید بن طاووس رحمة الله در این مورد اضافه كرده و می‌گوید:زهیر به همسرش گفت: من تصمیم گرفتم كه در خدمت امام حسین علیه‌السلام باشم - یعنی از یاران آن حضرت باشم - تا روح و جانم را فدای او كرده و با جسمم او را نگهبان باشم، آن گاه مال و دارایی آن زن را به او داده و او را به پسرعموهایش سپرد تا به عشیره و خویشانش برسانند.در این حال، زن او برخاست و گریست و با او خداحافظی كرد، و گفت: خداوند این عزم تو را خیر و مبارك فرماید، از تو درخواست می‌كنم كه مرا در روز قیامت نزد جد امام حسین علیه‌السلام یاد كرده و فراموش ننمایی [88] .

#### سخنان زهیر با اصحاب خود

شیخ مفید رحمة الله گوید: آن گاه زهیر رو به اصحاب و یاران خود كرد و گفت: هر كه از شما می‌خواهد به ما بپیوندد چه بهتر، و هر كه نمی‌خواهد این آخرین وصیت من با او است كه بعدا یكدیگر را نخواهیم دید.اینك حدیثی را برای شما نقل می‌كنم: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یك منطقه‌ی دریایی جهاد كردیم، خداوند پیروزی را از آن ما قرار داد. در این جنگ، ما غنایم بسیاری را از دشمن بدست آوردیم.سلمان رحمة الله به ما گفت: آیا از این كه خداوند شما را پیروز كرد و غنایم بسیاری به دست آوردید شاد و مسرور شدید؟گفتیم: آری.گفت: هنگامی كه آقای جوانان آل‌محمد علیهم‌السلام - امام حسین علیه‌السلام - را درك كنید، و در ركاب و حضور او به جهاد بپردازید از این كه امروز غنایمی به دست آوردید شادتر و مسرورتر خواهید بود.بعد زهیر گفت: اما من، شما را به خدا می‌سپارم.گویند: بعد از این جریان - سوگند به خدا! زهیر همواره در میان یاران امام [ صفحه 121] حسین علیه‌السلام بود تا این كه به درجه‌ی شهادت رسید [89] .

#### نزول امام حسین در منزل خزیمیه

در «بحارالانوار» از كتاب «المناقب» نقل می‌كند:هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام در منزل خزیمیه فرودآمد یك شبانه روز در آنجا اقامت فرمود.بامدادان خواهرش حضرت زینب كبری علیهاالسلام نزد امام علیه‌السلام آمد، و عرض كرد: ای برادرم! آیا خبری را كه شب گذشته آن را شنیدم برای شما بگویم؟امام حسین علیه‌السلام فرمود: آن خبر چیست؟عرض كرد: پاسی از شب گذشته بود، برای انجام كاری از خیمه بیرون آمدم، صدای هاتفی را از غیب شنیدم كه ندا می‌داد و می‌گفت:ألا یا عین فاحتفلی بجهد و من یبكی علی الشهداء بعدی‌علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعدآگاه باش ای چشم! پر از اشك باش و با رنج گریه كن؛ و كیست كه بعد از من برای شهدا چنین گریه كند؟گریه كن بر گروهی كه آنان را مرگ می‌راند؛ به آن مقدار از زندگی كه به وعده‌ی الهی وفا شود (یعنی:این كه خدا وعده‌ی مرگ داده است).حضرت فرمود:یا اختاه! كل الذی قضی فهو كائن، و لا حول و لا قوة الا بالله.ای خواهر من! هر چیزی كه مقدر شده واقع خواهد شد، و هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر از خدای متعال [90] .

#### امام حسین و خبر شهادت حضرت مسلم

شیخ مفید رحمة الله در كتاب «الارشاد» گوید:عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشمعل - كه از قبیله‌ی اسدی بودند - روایت كرده و [ صفحه 122] می‌گویند:پس از آن كه اعمال حج را به اتمام رسانیدیم همه‌ی سعی ما این بود كه خود را به امام حسین علیه‌السلام رسانده و وقایع و حوادث را از نزدیك ببینیم.بنابراین؛ سوار بر شتران خود شده و با سرعت تمام حركت كردیم تا این كه در منطقه‌ی «زرود» به امام حسین علیه‌السلام رسیدیم، هنگامی كه به حضرت نزدیك شدیم مردی از اهل كوفه را دیدیم كه چون امام علیه‌السلام را دید راه خود را عوض كرد.امام حسین علیه‌السلام توقف فرمود، گویا می‌خواست آن مرد كوفی را ملاقات كند، بعد او را واگذاشت و حركت كرد، ما نیز به طرف حضرت آمدیم یكی از ما به رفیق خود گفت: بیا به طرف این مرد برویم و از او در مورد اهل كوفه بپرسیم، كه او از اخبار كوفه مطلع است.آن گاه به طرف او رفتیم، سلام كردیم، او نیز جواب سلام داد.گفتیم: از كدام طایفه هستی؟گفت: از طایفه‌ی بنی‌اسد.گفتیم: ما نیز از طایفه‌ی بنی‌اسد هستیم، تو كیستی؟گفت: من بكر فرزند فلانی هستم.ما نیز خود را معرفی كردیم، بعد گفتیم: از حال مردم كوفه - كه پشت سرت بودند - ما را باخبر كن.گفت: آری! (خبر می‌دهم)، از كوفه خارج نشدم مگر این كه مسلم بن عقیل علیه‌السلام و هانی رحمة الله را كشته بودند، دیدم كه به پاهای آن دو ریسمان بسته و در بازار می‌كشیدند.پس از شنیدن این خبر به سوی امام حسین علیه‌السلام رو آوردیم، و به آن حضرت ملحق شدیم و با او به حركت خود ادامه دادیم، تا این كه حضرت، شب هنگام در منزل «ثعلبیه» فرودآمدند، آن گاه به خدمتش رسیده سلام كردیم، حضرت جواب سلام عنایت فرمودند.به حضرتش عرض كردیم خدای تعالی تو را رحمت فرماید! نزد ما خبری است كه اگر می‌خواهید به صورت آشكار و یا در پنهانی به خدمت شما برسانیم.حضرت نگاهی به ما و یاران خود كرده و فرمودند: در پیش اصحاب من، سخن سری و پنهانی نیست. [ صفحه 123] گفتیم: سواری را كه دیروز غروب رو به شما آورد، دیدید؟حضرت فرمودند: آری، دیدم و می‌خواستم از او سؤالاتی بنمایم.گفتیم: سوگند به خدا! خبر او را به دست آوردیم و زحمت سؤال را از شما برداشتیم. او شخصی از طایفه‌ی ما بود، دارای رأی (درست)، راستی و عقل است، او به ما خبر داد كه از كوفه خارج نشد مگر این كه مسلم علیه‌السلام و هانی رحمة الله كشته و شهید شده بودند، و دیده بود كه ریسمان به پاهای آن دو، بسته و در بازار كوفه می‌كشیدند.حضرت فرمودند:انا لله و انا الیه راجعون، رحمة الله علیهما.«انا لله و انا الیه راجعون» رحمت خدای بر آنان باد.آن گاه این فرمایش را چندین مرتبه تكرار فرمودند.عرض كردیم: شما را در مورد خود و اهل بیت خودتان به خدا سوگند می‌دهیم كه از این مكان برگردید، زیرا شما در كوفه یاور و شیعه‌ای ندارید، می‌ترسیم آنها بر علیه شما و بر دشمنی شما باشند.حضرت به فرزندان عقیل نگاه كرده و فرمودند: در این مورد شما چه نظری دارید؟ مسلم علیه‌السلام كشته شده است.گفتند: قسم به خدا! ما بازنمی‌گردیم تا این كه انتقام خویش را بگیریم، یا آنچه برادر ما چشیده (شهادت) ما نیز بچشیم.حضرت رو به سوی ما كرده و فرمودند:لا خیر فی العیش بعد هؤلاء.بعد از كشته شدن اینان - پسران عقیل - خیری در زندگی نیست.در این موقع، ما یقین كردیم كه آن حضرت تصمیم گرفته بر مسیر خود ادامه داه و به طرف كوفه حركت كنند.گفتیم: خدای به شما خیر و نفع برساند.فرمود: خدای تعالی به شما رحمت كند.یاران حضرت گفتند: سوگند به خدا! شما مانند مسلم بن عقیل علیه‌السلام نیستید اگر وارد [ صفحه 124] كوفه شوید مردم كوفه با شتاب به سوی شما خواهند آمد [91] .

#### تمجید امام حسین از مقام حضرت مسلم

در روایت سید بن طاووس رحمة الله آمده است:بعد از این كه خبر شهادت حضرت مسلم به امام حسین علیه‌السلام رسید، فرزذق شاعر، حضرتش را ملاقات نمود، سلام كرد، سپس گفت: ای فرزند رسول خدا! چگونه به اهل كوفه اعتماد می‌كنی در حالی كه آنان پسرعموی تو، مسلم بن عقیل علیه‌السلام و شیعه‌ی او هانی رحمة الله را كشتند؟فرزدق گوید: حضرت گریست و اشكی از چشمان مباركش جاری شد، سپس فرمود:رحم الله مسلما، لقد صار الی روح الله و ریحانه، و تحیته و رضوانه، أما انه قد قضی ما علیه، و بقی ما علینا.خدای متعال، مسلم را رحمت كند، یقینا او به سوی رحمت، ریحان، جنت و رضوان خدا رفت، آگاه باشید! آنچه بر او مقدر شده و بر عهده‌ی او بود - مرگ و شهادت - ادا كرد، و آنچه بر ما مقدر شده و بر عهده‌ی ما است، باقی مانده است.آن گاه حضرت این اشعار را انشاء فرموده و گفت:فان تكن الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله أعلی و أنبل‌و ان تكن الأبدان للموت انشأت فقتل امرء بالسیف فی الله أفضل‌و ان تكن الأرزاق قسما مقدرا فقلة حرص المرء فی السعی أجمل‌و ان تكن الأموال للترك جمعها فما بال متروك به المرء یبخل‌اگر دنیا چیز پسندیده و مرغوب به شمار می‌آید و به این جهت مردم به آن تمایل می‌كنند؛ پس بهشت (اجر و پاداش) خدا، از دنیا افضل و عالی‌تر است و باید به سوی آن حركت كرد.و اگر بدن‌ها برای مرگ و مردن خلق شده‌اند؛ پس كشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا افضل از مردن در رختخواب است. [ صفحه 125] و اگر رزق و روزیها از جانب خدا تقسیم و مقدر شده است؛ پس كمی حرص و آز مرد در سعی و كوشش فراوان، برای زندگی، نیكوتر است.و اگر جمع كردن اموال و متاع دنیا برای گذاشتن به دیگران پس از مردن است؛ پس برای چه شأن و عزتی انسان به چیز متروك بخل می‌ورزد؟!

#### منزل زباله و خبر شهادت قاصد امام حسین

شیخ مفید رحمة الله گوید:اامام حسین علیه‌السلام منتظر ماند تا وقت سحر فرارسید، هنگامی كه می‌خواست حركت كند به جوانان و غلامان خود فرمود: آب بسیار بردارید.آنان آب زیادی از چاه كشیده و با خود برداشتند، بعد حركت كردند تا به منزل «زباله» رسیدند. در این منزل، خبر كشته شدن عبدالله بن یقطر به حضرتش رسید.سید بن طاووس رحمة الله گوید:هنگامی كه خبر شهادت عبدالله به حضرتش رسید گریست و اشك از چشمان مباركش جاری شد سپس فرمود:اللهم اجعل لنا و لشیعتنا منزلا كریما، واجمع بیننا و بینهم فی مستقر [من] رحمتك، انك علی كلی شی قدیر.خداوندا! بر ما و شیعیان ما منزل كریم و گرانمایه در آخرت قرار ده. و ما و آنان را در آرامگاه رحمت خود جمع فرما، زیرا كه تو بر هر چیزی قادر و توانا هستی [92] .شیخ مفید رحمة الله گوید: آن گاه حضرت، نامه‌ای را بیرون آورد و برای مردم خواند:بسم الله الرحمن الرحیمأما بعد؛ فقد أتانا خبر فظیع: قتل مسلم بن عقیل، و هانی‌ء بن عروة، و عبدالله بن یقطر، و قد خذلنا شیعتنا، فمن أحب منكم الانصراف، فلینصرف فی غیر حرج، لیس علیه ذمام. [ صفحه 126] بسم الله الرحمن الرحیماما بعد؛ از خبر دلخراش كشته شدن مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر آگاه شدیم. شیعیان ما، دست از یاری ما برداشتند، پس هر كدام از شما دوست می‌دارد بازگردد، بدون دلتنگی و معصیتی بازگردد كه بر ذمه‌ی او حق و حرمتی نیست.در این هنگام، همه‌ی مردم از دور آن امام مظلوم پراكنده شدند، عده‌ای راه راست و عده‌ی دیگر راه چپ را پیش گرفته و رفتند و حضرت در میان یاران خود كه از مدینه با او همراه بودند و تعداد كمی از افرادی كه در طول راه به آن حضرت ملحق شده بودند؛ تنها ماند.چرا امام حسین علیه‌السلام یاران خود را از شهادت آن جوانمردان باخبر ساخت؟ زیرا می‌دانست این جمعیت به آن جهت با حضرت همراه شده‌اند كه گمان می‌كنند، حضرت به شهری می‌رود و مردم آن شهر از حضرت اطاعت می‌نمایند (و حضرت، امام و پیشوای آن سامان می‌شود و آنها نیز به نوایی می‌رسند). به همین جهت، حضرت دوست نداشتند كسانی كه با او همراه هستند جز بر آنچه می‌دانند اقدام نمایند (و بدون اطلاع از چنین اتفاقی با آن حضرت همراه شوند، لذا آنان را از بی‌وفایی مردم كوفه باخبر نمود تا آگاهانه به مقصد خود روانه شوند).

#### امام حسین و نوازش از دختر حضرت مسلم

در كتاب «منتخب» می‌نویسد: گفته شده:جناب مسلم علیه‌السلام دختری یازده ساله داشت كه به همراه اهل بیت امام حسین علیه‌السلام بود. چون حضرت از این گفتگو فارغ شد از جا برخاست و به سوی آن دختر آمد،او را به نزد خود خواند و نوازش فرمود، حضرت دست مهر و محبت بر سر و روی او كشید، چنانچه با یتیمان این گونه مهربانی می‌نمایند.آن دختر مظلومه احساس كرد كه اتفاق بدی افتاده به همین جهت، گفت: عمو جان! پیش از این، ندیدم با من چنین رفتار نمایی، گمان می‌كنم كه پدرم شهید شده است.امام حسین علیه‌السلام نتواست جلوی گریه خود را بگیرد و فرمود: [ صفحه 127] یا بنیة! أنا ابوك، و بناتی أخواتك.دخترم! من، پدر تو، و دخترانم خواهران تو هستند.آن نازدانه چون این فرمایش حضرت را شنید صدا به گریه بلند كرد و فریاد زد: واویلا! وا هلاكا!فرزندان جناب مسلم علیه‌السلام صدای واویلا را شنیدند و آه سرد و عمیقی از دل غمگین خود كشیده و گریه‌ی شدیدی را آغاز كردند.

#### نزول امام حسین در بطن عقبه

شیخ مفید رحمة الله بعد از این مطلب می‌گوید:چون وقت سحر شد حضرت به اصحاب خود دستور داد كه آب زیادی (از چاه) كشیده و با خود بردارند. سپس كاروان حضرتش حركت كرد تا به «بطن عقبه» رسید و در آنجا فرودآمد.در آنجا پیرمردی از طایفه‌ی بنی‌عكرمه به نام، عمر بن لوذان، حضرت را ملاقات كرد و پرسید: به كجا عازم هستید؟حضرت فرمود: عازم كوفه‌ام.پیرمرد عرض كرد: شما را به خدا سوگند می‌دهم كه از این تصمیم منصرف شده و برگردید، قسم به خدا! به جانب نیزه‌های دشمنان و تیزی شمشیرهای آنان عازم هستید، اشخاصی كه به شما نامه و قاصد فرستاده‌اند اگر به راستی در جنگ، شما را یاری كنند و امور را بر شما مهیا و آماده سازند و با این حال، به سوی آنان می‌رفتی، در این صورت رفتن شما مصلحت بود، اما تشریف بردن شما را با این بی‌وفایی آنها كه فرمودید، من مصلحت نمی‌دانم و صلاح نمی‌بینم.حضرت فرمود:یا عبدالله! لیس یخفی علی الرأی، ولكن الله تعالی لا یغلب علی أمره.ای بنده‌ی خدا! این رأی و مصلحت بر من هم پنهان نیست، ولكن بر امر و قضا و قدر الهی نمی‌توان غلبه كرد.سپس فرمود:و الله؛ لا یدعوننی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی، فاذا فعلوا سلط [ صفحه 128] الله علیهم من یذلهم، حتی یكونوا أذل فرق الامم.به خدا سوگند! اهل كوفه مرا دعوت نكردند جز این كه خون مرا از اندرونم بیرون آورند، اگر چنین كنند خداوند كسی را بر آنان مسلط می‌كند كه آنان را چنان ذلیل و خوار سازد كه از هر امتی ذلیل‌تر شوند [93] .در كتاب «كامل الزیارات» روایتی از ابن‌قولویه با سلسله سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل كرده كه حضرتش فرمود:هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام به بلندی «عقبه‌ی بطن» رسیدند رو به اصحاب خود كرده و فرمودند:ما أرانی الا مقتولا.خویشتن را جز كشته نمی‌بینم.عرض كردند: و ما ذاك یا أباعبدالله! برای چه ای اباعبدالله!فرمودند: رؤیا رأیتها فی المقام؛ به جهت خوابی كه در این مكان دیدم.عرض كردند: و ما هی؟ آن خواب چیست؟فرمودند: رأیت كلابا تنهشنی، أشدها علی كلب أبقع.در خواب دیدم سگانی گوشت تن مرا به دندان می‌گیرند، سخت‌ترین آنها سگی پیس بود [94] .

#### منزل شراف و استقبال حر از امام حسین

شیخ مفید رحمة الله گوید:سپس حضرت از «بطن عقبه» حركت فرموده و در منزل «شراف» فرودآمدند، چون موقع سحر شد به جوانان دستور فرمود كه با خود آب بردارند.آنها آب زیادی برداشته و حركت كردند، تا این كه ظهر شد، در اثنایی كه كاروان حضرت حركت می‌كرد ناگاه یكی از یاران حضرت تكبیر گفت. حضرت رو به او كرد و فرمود: چرا تكبیر گفتی؟گفت: (از دور) نخلستانی را دیدم (و تعجب كردم). [ صفحه 129] عده‌ای از اصحاب گفتند: سوگند به خدا! ما در این مكان حتی یك درخت خرما هم ندیده‌ایم.حضرت فرمود: پس چه چیزی را می‌بینید؟عرض كردند: سوگند به خدا! سرهای نیزه‌ها و گوشهای اسبان را می‌بینیم.حضرت فرمود: من هم آنها را می‌بینم.سپس حضرت به یاران خود فرمود: آیا در این بیابان، برای ما پناهگاهی هست كه به آن پناه برده و آن را پشتیبان خود قرار دهیم و از یك جهت با آنان روبه‌رو شویم؟گفتیم: آری! این كوه «ذوخشب» است كه در سمت چپ شما قرار گرفته، اگر به زودی به طرف آن حركت و تمایل كنید به مقصود خود خواهیم رسید.حضرت به طرف چپ توجه فرموده و ما نیز به پیروی از آن حضرت به طرف چپ برگشتیم، پس فاصله‌ای نگذشت كه گردنهای اسبان لشكر ابن‌زیاد هویدا شد، ما مسیر خود را تغییر دادیم، آنان نیز ما را دیدند و مسیر را تغییر دادند، سر نیزه‌های آنان مانند ملكه‌ی زنبوران و پرچمهای آنان مانند بالهای مرغان در اهتزاز بود [95] .آن گاه ما به سرعت خود را به «ذوخشب» رسانده و زودتر از آنها به آنجا رسیدیم، امام حسین علیه‌السلام دستور فرمود خیمه‌ها را بر پا كردند، آن گروه با هزار سواره به فرماندهی حر بن یزید تمیمی از راه رسیدند، هنگام ظهر حر با سوارانش رو به روی امام حسین علیه‌السلام ایستادند، و این در حالی بود كه امام حسین علیه‌السلام و اصحابش عمامه بر سر نهاده و شمشیر بر كمر بسته بودند.امام حسین علیه‌السلام به جوانان خود فرمود: به اینان آب دهید و آنها را سیراب كنید، و به اسبهای آنان نیز آب بدهید.پس آنان را سیراب نمودند، آن گاه ظرف‌ها را از آب پر می‌كردند و نزد دهان اسبها می‌بردند، و چون سه یا چهار یا پنج دفعه می‌خوردند به سراغ اسب دیگری می‌رفتند تا این كه همه‌ی اسبها سیراب شدند.علی بن طعان محاربی گوید: من در آن روز جز یاران حر بودم، و آخرین نفری بودم كه خودم را به آنجا رساندم، خیلی تشته بودم، چون امام حسین علیه‌السلام تشنگی من و [ صفحه 130] اسبم را مشاهده كرد فرمود: راویه (شتر) را بخوابان.من تا آن روز نمی‌دانستم كه منظور از «راویه» شتر است، به همین جهت متوجه سخن امام علیه‌السلام نشدم.حضرت فرمود: شترت را بخوابان، شتر را خوابانیدم.فرمود: بیاشام.چون آب می‌خوردم و نمی‌توانستم به خوبی دهانه‌ی مشك را در اختیار بگیرم آب از كنار مشك می‌ریخت، حضرت فرمود: دهانه‌ی مشك را برگردان.از شدت تشنگی نمی‌دانستم چه كنم، حضرت خودش برخاست و با دستان مبارك دهانه‌ی مشك را برگرداند، و من آب خوردم و اسبم را نیز سیراب كردم.حر بن یزید با سوارانش از ناحیه‌ی «قادسیه» آمده بود. ابن‌زیاد ملعون، حصین بن نمیر را فرستاده و دستور داده بود كه در «قادسیه» فرودآمده، و حر را با هزار سوار به استقبال امام حسین علیه‌السلام اعزام نماید.

#### سخنان امام حسین در جمع یاران حر

حر همواره برابر امام حسین علیه‌السلام صف‌آرایی كرده بود تا این كه وقت نماز ظهر فرارسید، امام حسین علیه‌السلام دستور داد حجاج بن مسروق اذان بگوید، چون وقت اقامه‌ی نماز شد امام حسین علیه‌السلام در حالی كه قبایی را پوشیده و عبایی را از روی آن انداخته و نعلین به پا كرده بود از خیمه خارج شد و در برابر مردم ایستاد و حمد و ثنای خدای را بجا آورده و فرمود:أیها الناس! انی لم آتكم حتی اتتنی كتبكم، و قدمت علی رسلكم أن: «أقدم علینا، فانه لیس علینا امام، لعل الله أن یجمعنا بك علی الهدی و الحق»، فان كنتم علی ذلك، فقد جئتكم، فأعطونی ما أطمئن الیه من عهودكم و مواثیقكم، و ان لم تفعلوا، و كنتم لمقدمی كارهین، انصرفت عنكم، الی المكان الذی جئت منه الیكم.ای مردم! من به سوی شما نیامدم جز این كه شما نامه فرستادید و قاصدان شما پیش من آمدند كه به سوی شما بیایم، زیرا كه نوشتید: «ما امام نداریم،امیدواریم به سبب شما خدای متعال ما را بر هدایت و حق دلالت نماید». [ صفحه 131] پس اگر بر این گفتارتان ثابت و پا بر جا هستید اینك من به سوی شما آمده‌ام، عهد و پیمانهای خودتان را برای من ثابت كنید تا من مطمئن گردم، و اگر نمی‌توانید بر عهد و پیمان خود وفا كنید و از آمدن من ناراحت هستید و دوست ندارید، من برمی‌گردم به آنجایی كه آمده‌ام.مردم سكوت كردند حتی كلمه‌ای هم حرف نزدند، حضرت به مؤذن فرمود: اقامه‌ی نماز را بگو.مؤذن اقامه‌ی نماز را گفت، حضرت رو به حر كرد و فرمود: آیا دوست داری با یاران خودت نماز بخوانی؟حر گفت: نه، بلكه شما نماز را می‌خوانید و ما به شما اقتدا می‌كنیم.حضرت نماز را با آنها خواند، بعد به خیمه‌ی خود تشریف برد و اصحاب و یارانش دور حضرت جمع شدند، حر نیز به مكان خودش رفته و وارد خمیه‌ای كه برای او برپا كرده بودند؛ شد. پانصد نفر از یارانش دورش جمع شدند و بقیه‌ی آنان در قرارگاه خودشان بودند، كه هركدام از آنان افسار مركب خود را گرفت و در سایه‌ی مركب خود نشست.چون وقت عصر فرارسید حضرت امر فرمودند كه یارانش آماده‌ی حركت و كوچ باشند. فرمان حضرتش را اجرا كردند.سپس امام علیه‌السلام به منادی خود دستور داد كه به نماز عصر ندا دهد، او ندا داده و اقامه‌ی نماز را گفت.امام حسین علیه‌السلام جلو آمده و نماز را با آن گروه اقامه فرمودند، بعد از سلام و فراغ از نماز رو به مردم كرده و حمد و ثنای الهی را به جای آورده و فرمود:أما بعد؛ أیها الناس! فانكم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لأهله، یكن أرضی لله عنكم، و نحن أهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم أولی بولایة هذا الأمر علیكم من هولاء المدعین ما لیس لهم، و السائرین فیكم بالجور و العدوان، فان أبیتم الا الكراهة لنا و الجهل بحقنا، و كان رأیكم الان غیر ما اتتنی به كتبكم، و قدمت علی به رسلكم انصرفت عنكم.ای مردم! اگر شما از خدا بترسید و حق را به اهل خود بسپارید خدای متعال از شما خشنود می‌گردد، و ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر ولایت این امر [ صفحه 132] سزاوارتر از این مدعیان هستیم، مدعیانی كه اهلیت این امر را ندارند، و كسانی هستند كه با شما با ستم، دشمنی و عداوت رفتار می‌كنند. اگر ما را دوست ندارید و به حق ما جهل می‌ورزید و جز این را نمی‌پذیرید، و رأی شما غیر از آن است كه در نامه‌هایتان نوشته و قاصدانتان آمده‌اند؛ من از شما روی برمی‌گردانم.حر گفت: سوگند به خدا! من نمی‌دانم این نامه‌ها و قاصدانی كه می‌فرمایید چیست؟حضرت به یكی از اصحاب خود فرمود:یا عقبة بن سمعان! أخرج الخرجین اللذین فیهما كتبكم الی.ای عقبة بن سمعان! دو خورجینی كه نامه‌های آنان در آن است؛ بیاور.عقبه دو خورجین پر از نامه آورده، و نامه‌ها را در برابر حر به زمین ریخت.حر گفت: ما جزو كسانی كه این نامه‌ها را به شما نوشته‌اند نیستیم، ما مأموریت داریم كه هر كجا شما را ملاقات كردیم از شما جدا نشده و دست از شما برنداریم تا شما را نزد عبیدالله بن زیاد ببریم.امام حسین علیه‌السلام فرمود:الموت أدنی الیك من ذلك.مرگ برای تو، از این هدفت نزدیكتر است.آن گاه رو به اصحاب خود كرد و فرمود: برخیزید و بر مركبهایتان سوار شوید.

#### جلوگیری حر از حركت امام حسین

همه‌ی اصحاب سوار شدند و منتظر ماندند تا زنان نیز سوار شوند، حضرت به اصحاب خود فرمود: برگردید، چون خواستند برگردند، لشكر حر مانع از بازگشت آنان شدند.امام حسین علیه‌السلام رو به حر كرد و فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! چه می‌خواهی؟حر گفت: اگر غیر از شما از عرب چنین حرفی آن هم در همچون موقعیتی كه شما در آن واقع شده‌اید برایم می‌گفت؛ من مادر او را این گونه خطاب می‌كردم، می‌خواست هر كسی كه باشد، ولی سوگند به خدا! من چاره‌ای ندارم جز این كه به [ صفحه 133] نیكوترین وجهی كه می‌توانم مادر شما را یاد نمایم.امام حسین علیه‌السلام فرمود: چه می‌خواهی؟حر گفت: من می‌خواهم شما را نزد امیر عبیدالله بن زیاد ببرم.حضرت فرمود: سوگند به خدا! هرگز تابع تو نمی‌شوم.حر گفت: سوگند به خدا! تو را ترك نمی‌كنم، و دست از تو برنمی‌دارم.این سخنان سه مرتبه رد و بدل شد. چون سخنان بسیاری میان آن حضرت و حر رد و بدل شد، حر گفت: من مأمور به جنگ با شما نیستم، من مأمورم از شما جدا نشوم تا شما را به كوفه ببرم، حال كه شما نمی‌خواهید نزد عبیدالله بروید كار منصفانه میان من و شما آن است كه راهی را انتخاب كنید كه نه به كوفه برسد و نه به مدینه برگردید، تا من نامه‌ای به امیر عبیدالله بن زیاد بنویسم، و جریان را گزارش كنم، شاید كه خدای تعالی از بلایی كه در مورد شما به آن مبتلا شده‌ام عافیت و سلامتی عنایت فرماید، پس این راه را بپذیرید و از راه «عذیب» و «قادسیه» عزیمت فرمایید.آن گاه امام حسین علیه‌السلام از مسیری و حر نیز با یاران خود در همان مسیر حركت كردند، وی به حضرت می‌گفت: ای حسین! من شما را درباره‌ی جان خودتان به خدا سوگند می‌دهم، من گواهی می‌دهم اگر با آنان بجنگی قطعا تو را خواهند كشت.امام حسین علیه‌السلام فرمود:أفبالموت تخوفنی؟ و هل یعدو بكم الخطب أن تقتلونی؟ و سأقول كما قال أخوا الأوس لابن عمه و هو یرید نصرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخوفه ابن عمه، و قال: أین تذهب فانك مقتول؟آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ آیا اگر مرا بكشید كارهای شما رو به راه می‌شود؟سخنی را می‌گویم كه برادر اوس به پسرعموی خود گفت: اوس می‌خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری كند، پسرعمویش از این كار او را ترساند، و گفت: كجا می‌روی؟ تو كشته خواهی شد.اوس گفت:سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلماو واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا و ودع مجرمافان عشت لم أندم و ان مت لم ألم كفی بك ذلا أن تعیش و ترغمابه سوی جهاد می‌روم و مرگ بر جوان عار نیست؛ اگر نیت حق و رستگاری داشته باشد [ صفحه 134] و در حالی كه مسلمان است و در راه خدا جهاد نماید.مردان نیكوكار و صالح را با جان خود مواسات نمود؛ و از مردان رانده شده از رحمت خدا، جدا شد، و مردان گنه‌كار و مجرم را وداع نمود.اگر زندگانی كنم نادم و پشیمان نیستم، و اگر بمیرم مورد ملامت و مذمت قرار نمی‌گیرم؛ بس است برای تو كه در میان مردم با ذلت و خواری زندگی كنی [96] .علامه فاضل مجلسی رحمة الله می‌گوید: محمد بن ابوطالب در نقل خود، قبل از بیت آخری این بیت را نیز افزوده است:اقدم نفسی لا ارید بقائها لتلقی خمیسا فی الوغی و عرمرماجان خودم را از پیش می‌فرستم و بقای آن را نمی‌خواهم؛ تا این كه در جنگ با دشمنان سختی را تحمل كنم (یعنی خودم را در میان این سختی می‌اندازم).سپس محمد بن ابوطالب گوید:آن گاه امام حسین علیه‌السلام رو به اصحاب خود كرد و فرمود:هل فیكم أحد یعرف الطریق علی غیر الجادة؟آیا در میان شما كسی هست كه راهی غیر از جاده‌ی معروف بشناسد؟طرماح عرض كرد: آری! ای فرزند رسول خدا! من راه را می‌شناسم.امام حسین علیه‌السلام فرمود: سر بین أیدینا؛ تو پیشاپیش ما حركت كن.طرماح حركت كرد و پشت سر او امام حسین علیه‌السلام و اصحابش به راه افتادند، طرماح پیشاپیش كاروان حركت می‌كرد و رجز می‌خواند و می‌گفت:یا ناقتی لا تذعری من زجری وامضی بنا قبل طلوع الفجربخیر فتیان و خیر سفر آل رسول الله [آل] الفخرالسادة البیض الوجوه الزهر الطاعنین بالرماح السمرالضاربین بالسیوف البتر حتی تحلی بكریم الفخرالماجد الجد رحیب الصدر أصابه الله لخیر أمرعمره‌ی الله بقاء الدهر یا مالك النفع معا و الضرأید حسینا سیدی بالنصر علی الطغاة من بغایا الكفرعلی العینین سلیلی صخر یزید لا زال حلیف الخمرو ابن‌زیاد العهر بن العهر [ صفحه 135] ای مركب من! از راندن من نترس (یعنی از این كه به زحمت می‌افتی نترس)؛ و ما را پیش از طلوع فجر (صبح) از این مكان ببر.به همراه بهترین جوانان و نیكوترین مسافران؛ كه آنان اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صاحب مفاخر هستند.آنان آقا و روسفیدانی هستند كه صورتشان (از زیبایی) می‌درخشد؛ با نیزه‌هایی تیره ضربه می‌زنند.با شمشیرهای برنده ضربه می‌زنند؛ تا این كه مزین می‌شوی ای شتر! به همراهی كسی كه از جهت فخر، شخص كریم و شریف است.از جهت جد خود كه بزرگوار و سینه فراخ - داری حلم و علم - است؛ كه خدای تعالی او را به بهترین امر برگزیده است.خدای متعال تا پایان روزگار به او عمر كرامت فرماید؛ ای خدایی كه صاحب اختیار و مالك نفع و ضرر هستی!آقای من حسین علیه‌السلام را با یاری خود مؤید فرما؛ بر ظالمان و ستمگران زنازادگانی كه از زنان كافر متولد شده‌اند.(او را یاری فرما) بر دو لعینی كه پسران صخر هستند؛ یكی یزید لعین است كه همواره هم‌عهد شراب است - یعنی دائم الخمر است -.و دیگری ابن‌زیاد ملعون است كه هم خود و هم پدرش زنازاده‌اند.

#### ورود امام حسین به قصر بنی مقاتل

شیخ مفید رحمة الله گوید:هنگامی كه حر سخنان امام حسین علیه‌السلام را شنید و از تصمیم آن حضرت باخبر شد، از حضرت كناره‌گیری كرد، و خود با یارانش از یك سو حركت می‌كردند، و امام حسین علیه‌السلام از سوی دیگر تشریف می‌بردند، تا این كه به منطقه‌ی «عذیب الهجانات» رسیدند.امام علیه‌السلام از آنجا نیز حركت فرموده تا به «قصر بنی‌مقاتل» رسیدند و در آنجا فرودآمدند.امام حسین علیه‌السلام در آنجا چشمش به خیمه‌ای افتاد، پرسید: این خیمه از آن كیست؟عرض شد: مال عبیدالله بن حر جعفی است. [ صفحه 136] حضرت فرمود: از او دعوت كنید كه نزد من بیاید.فرستاده‌ی امام علیه‌السلام آمد و به او گفت: این حسین بن علی علیهماالسلام است كه اینك تو را دعوت می‌كند.عبیدالله گفت (انا لله و انا الیه راجعون) سوگند به خدا! از كوفه خارج نشدم جز به جهت این كه دوست نداشتم در جایی باشم كه امام حسین علیه‌السلام نیز در آنجا باشد، به خدا سوگند! نه می‌خواهم او را ببینم و نه او مرا ببیند!!قاصد به نزد حضرت آمد و سخن او را به عرض رساند، امام حسین علیه‌السلام برخاست و خود تشریف آورد تا داخل خیمه‌ی عبیدالله شده و سلام فرمود، بعد او را دعوت كرد كه همراه حضرت خروج كند.عبیدالله بن حر، سخن خود را كه به قاصد گفته بود تكرار كرد، و از آنچه حضرت دعوت می‌فرمود عذر خواست و طلب عفو كرد.امام حسین علیه‌السلام فرمود:فان لم تنصرنا فاتق الله تعالی أن تكون ممن یقاتلنا، فو الله؛ لا یسمع واعیتنا أحد فلا ینصرنا الا هلك.اگر یاری ما نمی‌كنی بترس از خدای متعال از این كه با ما جنگ كنی، به خدا سوگند! اگر كسی صدای استغاثه و فریاد بی‌كسی ما را بشنود و ما را یاری نكند هلاك می‌شود.آن بی‌سعادت گفت: من هرگز با تو جنگ نخواهم كرد، ان شاء الله تعالی.آن گاه امام حسین علیه‌السلام برخاست، و به كاروان خود پیوست [97] .در روایت شیخ صدوق رحمة الله چنین آمده است:حضرت به خیمه‌ای كه برپا بود نگاه كرد بعد فرمود: این خیمه از آن كیست؟عرض شد: از آن عبیدالله بن حر حنفی است.حضرت قاصدی به سوی او فرستاد كه: ای مرد! تو فرد گنه‌كار و خطاكار هستی، و خداوند به جهت آن گناهان، تو را مؤاخذه خواهد نمود، اگر همین الآن به سوی خدای متعال توبه كنی و مرا یاری نمایی جد من در پیشگاه خدای متعال تو را شفاعت خواهد نمود.عرض كرد: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند! اگر تو را یاری می‌كردم اولین [ صفحه 137] قربانی در حضور شما بودم؛ ولی این اسب من است، آن را بگیرید، سوگند به خدا! هیچ وقت سوار آن نشدم كه دنبال چیزی بودم جز این كه به آن چیز رسیدم، و كسی دنبالم نكرد جز آن كه با آن اسب نجات یافتم، واین اسب را به شما می‌دهم (اما خود عذر می‌خواهم)!!حضرت روی مبارك را از آن بی‌سعادت برگرداند، آن گاه فرمود:لا حاجة لنا فیك و لا فی فرسك، و لا كنت متخذ المضلین عضدا، ولكن فلا لنا و لا علینا، فانه من سمع واعیتنا أهل البیت، ثم لم یجبنا، أكبه الله تعالی علی وجهه فی نار جهنم.ما را نه بر تو، و نه بر اسب تو نیازی نیست. من از كسانی نیستم كه از گمراهان یار و یاور بخواهد، ولی (حال كه چنین شد) نه به نفع ما و نه به ضرر ما سعی نكن، زیرا كسی كه فریاد و استغاثه‌ی ما اهل بیت را بشنود و جواب ندهد و یاری ننماید، خدای تعالی او را با صورت در دوزخ می‌اندازد [98] .شیخ صدوق رحمة الله در «عقاب الاعمال» با سلسله سند خود می‌گوید:عمرو بن قیس مشرفی گوید: در «قصر بنی‌مقاتل» همراه با پسرعموی خودم خدمت امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شدیم، به حضرتش سلام كردیم.پسرعمویم گفت: ای اباعبدالله! این كه در محاسن شریف شما می‌بینم آیا اثر خضاب است یا این كه موی شما به همین رنگ است؟حضرت فرمود: خضاب است، پیری به سوی ما بنی‌هاشم زود می‌رسد.آن گاه رو كرد به ما و فرمود: برای نصرت و یاری من آمده‌اید؟عرض كردم:من مردی سالمند، دارای قرض زیاد، و عیالوار هستم، سرمایه‌هایی از مردم در اختیار دارم كه نمی‌دانم چه خواهد شد، دوست ندارم امانات مردم را كه به من سپرده‌اند، ضایع كنم.پسرعموی من نیز چنین سخنانی را گفته (و عذر آورد).حضرت فرمود:فانطلقا فلا تسمعا لی واعیة و لا تریا لی سوادا، فانه من سمع واعیتنا، أو [ صفحه 138] رأی سوادنا فلم یجبنا و لم یعنا كان حقا علی الله عزوجل أن یكبه علی منخریه فی النار.پس بروید و فریاد و استغاثه‌ی مرا نشنوید، و شخص مرا نبینید، زیرا كسی كه فریاد ما را بشنود، یا شخص ما را ببیند و ما را جواب ندهد و به یاری ما نشتابد، بر خدای تعالی لازم است كه او را با خوای و ذلت به آتش بیاندازد [99] .شیخ مفید رحمة الله بعد از این، گوید:چون شب به انتها رسید حضرت به جوانان خویش امر فرمودند كه آب بردارند، سپس دستور حركت از «قصر بنی‌مقاتل» را صادر فرمودند.

#### خواب امام حسین و سخن حضرت علی بن الحسین

عقبة بن سمعان گوید: ساعتی با امام حسین علیه‌السلام راه پیمودیم، حضرت در حالی كه روی اسب بود خوابش برد و اندكی خوابید، بعد بیدار شد و می‌فرمود:(انا لله و انا الیه راجعون) و الحمد لله رب العالمین.حضرت این سخن را دو یا سه مرتبه تكرار كردند، بعد فرزندش حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام - كه سوار بر اسب بود - رو به حضرتش كرد و گفت:مم حمدت الله و استرجعت؟برای چه خدای را سپاس گفتی، و (انا لله و انا الیه راجعون) را بر زبان آوردی؟حضرت فرمود:یا بنی! انی خفقت خفقة فعن لی فارس علی فرس و هو یقول: القوم یسیرون، و المنایا تسیر الیهم، فعلمت أنها أنفسنا نعیت الینا.فرزندم! اندكی خوابیدم، در خواب اسب‌سواری را دیدم كه بر من نمایان شد و می‌گفت: این گروه راه می‌پیمایند در حالی كه مرگها به دنبال اینان می‌رود، دانستم كه آن، جان‌های ما است كه خبر مرگ ما را دهد.عرض كرد:یا أبت! لا أراك الله بسوء، ألسنا علی الحق؟ [ صفحه 139] پدر جان! خدای بدی برای شما نیاورد، آیا ما بر حق نیستیم؟حضرت فرمود:بلی، و الله الذی مرجع العباد الیه.آری! سوگند به خدایی كه بازگشت بندگان به سوی اوست؛ (ما برحقیم).عرض كرد:فاننا اذا لا نبالی أن نموت محقین.در این هنگام كه ما بر حق هستیم از مرگ باكی نداریم.امام حسین علیه‌السلام فرمود:جزاك الله من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده.خدای تو را نیكوترین پاداشی را كه از جانب پدر به فرزند می‌رسد؛ عطا فرماید.

#### نامه‌ی ابن زیاد لعین به حر

چون صبح فرارسید امام حسین علیه‌السلام از اسب فرودآمد و نماز صبح را خواند، بعد با عجله بر مركب خود سوار شد. حضرت با اصحاب خود به سمت چپ حركت می‌كردند و می‌خواستند از گروه اشقیا دور شوند، حر می‌آمد و حضرت و اصحابش را از آن جهت رد می‌كردند و مانع می‌شدند.اگر می‌خواستند به طرف كوفه حركت كنند به شدت مانع می‌شدند و برمی‌گرداندند، و نمی گذاشتند بر آن سمت حركت كنند. حضرت و یارانش همواره به سمت چپ حركت می‌نمودند تا این كه به «نینوا» رسیدند - همان محلی كه امام حسین علیه‌السلام در آنجا فرودآمدند - در این هنگام، شترسواری از دور - كه از طرف كوفه می‌آمد - نمایان شد، وی سلاح جنگی داشت و كمانی به دوش انداخته بود، همگی توقف كردند و منتظر رسیدن او شدند.سواره چون نزدیك آمد به حر و یارانش سلام كرد، اما به امام حسین علیه‌السلام و اصحاب او سلام نكرد، و نامه‌ای از جانب عبیدالله بن زیاد ملعون تسلیم حر نمود، در آن نامه نوشته بود:اما بعد؛ همین كه قاصد من، نامه را آورد و نامه‌ی من به دست تو رسید كار را بر حسین سخت بگیر، و او را در صحرایی كه خالی از آب و گیاه باشد فرودآر، و من [ صفحه 140] قاصدم را بر تو مأمور كردم كه از تو جدا نشود و چگونگی اجرای دستورات مرا، به من گزارش كند، والسلام.چون حر نامه را خواند رو به امام حسین علیه‌السلام و اصحابش كرد و گفت: این نامه‌ی امیر عبیدالله است كه به من دستور داده هر موقع نامه‌اش به دست من رسید شما را محاصره كرده و در فرودآمدن برای شما سخت بگیرم، و این فرستاده و مأمور اوست كه مأموریت داده تا از من جدا نشود تا حكم او را نسبت به شما اجرا كنم.

#### نزول امام حسین در كربلا

(در این حال،) یزید بن مهاجر كه از اصحاب امام حسین علیه‌السلام بود به فرستاده‌ی ابن‌زیاد لعین نگاهی كرد و او را شناخت، به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند! این چه بود كه آوردی؟گفت: اطاعت از امام خود!! - یزید - كردم و بر بیعتم وفا نمودم.ابن‌مهاجر گفت: بلكه به پروردگار خود عصیان نمودی، و امام خودت را در هلاكت و نابودی خودت پیروی نمودی، و ننگ را در دنیا، و آتش دوزخ را در آخرت برای خود كسب كردی، امام و پیشوای تو چه بد امامی است؟! خدای متعال می‌فرماید:(و جعلناهم أئمة یدعون الی النار و یوم القیامة لا ینصرون) [100] .«و آنان را امامانی قرار دادیم كه آنان را به سوی آتش دعوت می‌كنند، آنان در روز قیامت یاری نمی‌شوند».و امام و پیشوای تو، از آن پیشوایان است.آن گاه حر كار را سخت گرفت و در همین مكانی كه نه آب داشت و نه آبادی بود مجبور كرد كه فرودآیند.امام حسین علیه‌السلام فرمود:دعنا ویحك؛ ننزل فی هذه القریة أو هذه - یعنی نینوا و الغاضریة - أو هذه - یعنی شقینة -.وای بر تو! بگذار ما در این ده یا در آن - نینوا و غاضریه - یا در این یكی - شقینه - فرودآییم. [ صفحه 141] حر گفت: به خدا سوگند! نمی‌توانم چنین كنم؛ زیرا این مرد جاسوسی است كه برای من فرستاده شده است.زهیر بن قین رو به امام حسین علیه‌السلام نمود و عرض كرد: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند! كار از این كه اكنون می‌بینید شدیدتر خواهد شد. همانا جنگ با این گروه در همین ساعت آسان‌تر از جنگ با كسانی است كه بعد از این می‌آیند، به جان خودم قسم! بعد از این لشكری بر آنها خواهد رسید كه ما تاب مقاومت آنان را نخواهیم داشت.امام حسین علیه‌السلام فرمود:ما كنت لأبدأهم بالقتال.من جنگ را شروع نمی‌كنم.آن گاه در همان مكان فرودآمدند، و در این روز پنجشنبه، دوم محرم سال شصت و یكم هجری بود [101] .

#### كربلا و سخنان امام حسین در جمع یاران خود

سید بن طاووس رحمة الله گوید:امام حسین علیه‌السلام برخاست و در میان اصحاب خود خطبه‌ای ایراد فرمود، حمد و سپاس خدای تعالی را بجای آورد و بر او ثنا گفت، جد بزرگوارش را یاد نمود و بر او درود و صلوات فرستاد، آن گاه فرمود:انه قد نزل بنا من الأمر ما قد ترون، و ان الدنیا قد تغیرت و تنكرت و أدبر معروفها، واستمرت حدا و لم یبق منها الا صبابة كصبابة الاناء، و خسیس عیش كالمرعی الوبیل.الا ترون الی الحق لا یعمل به؟ و الی الباطل لا یتناهی عنه؟ لیرغب المؤمن فی لقائه محقا، فانی لا أری الموت الا سعادة، والحیاة مع الظالمین الا برما.همه‌ی شما آنچه را كه بر ما نازل شده می‌بینید، همانا دنیا تغییر یافته و زشت گردیده، نیكی و معروف آن پشت نموده و ادامه پیدا كرده تا به حدی رسیده [ صفحه 142] كه از آن، حز مانند ته مانده‌ی ظرفی، و آن، جز زندگانی زبونی مانند چراگاه زبون و بدهوا، چیزی نمانده است.آیا حق را نمی‌بینید كه بدان عمل نمی‌شود؟ آیا باطل را نمی‌بینید كه از آن نهی و جلوگیری نمی‌گردد؟! مؤمنی كه بر حق است باید در ملاقات با خدا میل و رغبت داشته باشد، همانا من مرگ را جز سعادت، و زندگانی با ستمگران را جز غصه و ملالت نمی‌بینم.آن گاه زهیر بن قین برخاست و گفت: در هدایت خدا باشید ای فرزند رسول خدا! سخنان شما را شنیدیم، و اگر دنیا برای ما باقی می‌ماند و ما برای همیشه در آن بودیم، قیام و حركت با شما را، بر ماندن همیشگی در آن، ترجیح می‌دادیم.سید بن طاووس رحمة الله گوید:پس از او، هلال بن نافع بجلی از جای برخاست و گفت: به خدا سوگند! ما ملاقات پروردگار خود را مكروه نمی‌داریم، و ما بر نیت و بصیرتهای خود ثابت و استوار هستیم، كسی كه تو را دوست دارد، دوست می‌داریم، و دشمنان تو را دشمن می‌داریم.باز سید بن طاووس رحمة الله گوید:پس از او، بریر بن خضیر برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! به خدا سوگند! خدای متعال بر ما منت گذارده و احسان فرموده كه در حضور شما جنگ نماییم، تا به خاطر شما اعضای بدن ما پاره پاره شود، آن گاه در روز قیامت، جد شما، ما را شفاعت نماید [102] .علامه مجلسی رحمة الله در «بحارالانوار» از كتاب «مناقب» نقل كرده و می‌گوید:زهیر بن قین رو به حضرت كرد و گفت: به همراه شما حركت می‌كنیم تا در «كربلا» فرودآمده و در آنجا باشیم، زیرا كه آنجا در كنار فرات واقع است، و اگر آنان با ما جنگ كردند از خداوند كمك می‌گیریم و با آنان می‌جنگیم.صاحب «مناقب» گوید:(وقتی امام حسین علیه‌السلام سخن زهیر را شنید) اشك از چشمان مباركش جاری شد، آن گاه فرمود:اللهم انی أعوذ بك من الكرب و البلاء. [ صفحه 143] خدایا! بر تو از اندوه و بلا پناه می‌برم.حضرت در همین موضع فرودآمد، حر نیز با هزار نفر سوار در رو به روی حضرت فرودآمد.آن گاه امام حسین علیه‌السلام قلم و كاغذی خواست، و نامه‌ای را با همان مضمونی كه به حر و افراد او فرمودند به اشراف و بزرگان كوفه - كه احتمال می‌داد با نظر حضرتش همراهند - نوشت، آن گاه فرمود:اللهم انا عترة نبیك محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قد اخرجنا و طردنا و زعجنا عن حرم جدنا، و تعدت بنوامیة علینا، اللهم فخذ لنا بحقنا، وانصرنا علی القوم الظالمین.خداوندا! ما عترت و فرزندان پیامبر تو هستیم كه از حرم جد خویش بیرون و جدایمان كردند، و بنی‌امیه لعنهم الله بر ما تعدی و ستم نمودند.خدایا! حق ما را از آنان بگیر، و ما را بر گروه ستمگران پیروز فرما.صاحب «مناقب» گوید:امام علیه‌السلام از همین مكان حركت فرمود، تا این كه در روز چهارشنبه - یا روز پنجشنبه - در «كربلا» فرودآمد. و این، در روز دوم محرم سال شصت و یك هجری واقع شد.آن گاه حضرت رو به اصحاب خود كرد و فرمود:الناس عبید الدنیا، و الدین لعق علی ألسنتهم، یحوطونه ما درت معایشهم، فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون.مردم بندگان دنیا هستند، و دین لقلقه‌ای در زبانهای آنان است - یعنی دین آنها فقط در زبان است - آنها دین را مادامی كه معیشت و زندگی آنان را وسعت می‌دهد به خودشان نسبت می‌دهند و آن را حفظ می‌كنند، و چون با بلا امتحان می‌گردند دینداران كمتر می‌شوند.آن گاه فرمود: أهذه كربلاء؟ آیا اینجا كربلا است؟عرض كردند: نعم؛ یابن رسول الله! آری! ای فرزند رسول خدا!حضرت فرمودند:هذا موضع كرب و بلاء، هاهنا مناخ ركابنا، و محط رحالنا، و مقتل رجالنا، و مسفك دمائنا.اینجا محل محنت و بلا است، اینجا محل خواباندن شتران ما، محل گشودن [ صفحه 144] بارهای ما، قتگاه مردان ما، و محل ریختن خونهای ما است [103] .ابومخنف در مقتل خود روایتی را با سند خودش از كلبی نقل كرده است كه كلبی گوید:امام حسین علیه‌السلام با یارانش حركت كردند تا به سرزمین «كربلا» رسیدند. آن روز؛ روز چهارشنبه بود، در آنجا اسب امام حسین علیه‌السلام از حركت بازایستاد، حضرت از آن اسب فرودآمد و به اسب دیگری سوار شد، آن نیز قدمی برنداشت.حضرت همچنین اسب عوض می‌كردند تا این كه به هفت اسب سوار شدند و همه‌ی آنها از حركت بازایستادند.چون حضرت این امر عجیب و غریب را دید فرمود: ای قوم! نام این سرزمین چیست؟عرض كردند: سرزمین «غاضریه».فرمود: آیا جز این، اسم دیگری نیز دارد؟گفتند: «نینوا» نیز نامیده می‌شود.فرمود: آیا جز این، اسم دیگری هم دارد؟عرض كردند: «شاطی‌ء الفرات» نیز نام دارد.فرمود: آیا جز این، اسم دیگری دارد؟گفتند «كربلا» نیز نامیده می‌شود.راوی گوید: در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام آه سردی از ته دل خودش كشیده و فرمود: سرزمین غصه و بلا است.آن گاه فرمود:قفوا و لا ترحلوا، فهاهنا و الله؛ مناخ ركابنا، و هاهنا و الله؛ سفك دمائنا، و هاهنا و الله، هتك حریمنا، و هاهنا و الله؛ قتل رجالنا، و هاهنا و الله؛ ذبح اطفالنا، و هاهنا تزار قبورنا، و بهذه التربة وعدنی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و لا خلف لقوله.توقف كنید، و دیگر حركت ننماید، سوگند به خدا! اینجا محل خواباندن شترهای ما است. [ صفحه 145] سوگند به خدا! اینجا محل ریخته شدن خون ما است.سوگند به خدا! این، همان مكانی است كه به حریم ما هتك حرمت می‌شود.سوگند به خدا! در اینجا مردان ما كشته می‌شوند.سوگند به خدا! در اینجا گلوی اطفال ما بریده می‌شود، و در این مكان قبور ما زیارت می‌شود، و جد بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همین خاك و تربت مرا وعده فرموده است، و در گفتار او خلف وعده نیست.آن گاه امام حسین علیه‌السلام از اسب خود فرودآمدند.

#### نامه‌ی ابن زیاد لعین به امام حسین

علامه‌ی مجلسی رحمة الله گوید:بعد از آن كه امام حسین علیه‌السلام از اسب خود فرودآمد، اصحاب و یاران حضرتش نیز از اسبها فرودآمدند. حر نیز با هزار نفر سوار، در برابر حضرت، از اسبهایشان فرودآمدند، بعد نامه‌ای به ابن‌زیاد ملعون نوشته، و فرودآمدن حضرت را در كربلا به اطلاع آن ملعون رساند.ابن‌زیاد ملعون نامه‌ای بدین مضمون به سوی امام حسین علیه‌السلام نوشت:اما بعد؛ ای حسین! از فرودآمدن تو در كربلا باخبر شدم، امیرالمؤمنین!! یزید به من نوشته: سر به بالش نگذارم و از نان سیر نشوم یا تو را به ملاقات خدای لطیف ملحق كنم و بكشم، و یا به حكم من و حكم یزید بن معاویه تن دهی، والسلام.چون نامه‌ی آن ملعون به دست مبارك امام علیه‌السلام رسید، حضرت نامه را خوانده و آن را از دست مباركش انداخت، آن گاه فرمود:لا أفلح قوم اشتروا مرضاة المخلوق بسخط الخالق.گروهی كه خشنودی مردم را به غضب الهی خریدند، رستگار نخواهند شد.قاصد نامه گفت: ای اباعبدالله! جواب نامه را بدهید.حضرت فرمود:ما له عندی جواب، لانه قد حقت علیه كلمة العذاب.برای این نامه، نزد من جوابی نیست؛ زیرا بر او - ابن‌زیاد - كلمه‌ی عذاب، ثابت شده است.قاصد به سوی آن ملعون آمد و جریان را گزارش داد. در این هنگام، دشمن خدا از [ صفحه 146] این جریان به شدت غضبناك شده، و رو به عمر سعد لعین كرد و به او دستور داد تا به جنگ امام حسین علیه‌السلام برود.عمر سعد كه قبلا به عنوان والی و امیر ولایت ری، منصوب شده بود، از این مأموریت پوزش طلبیده و عذر خواست.ابن‌زیاد ملعون گفت: فرمان حكومتی ما را به ما برگردان.عمر سعد ملعون، برای این كار مهلت خواست، بعد از یك روز، از ترس این كه از حكومت ری عزل شود این مأموریت را پذیرفت [104] .

#### نامه‌ی امام حسین به بنی هاشم از كربلا

در كتاب «كامل الزیارات» باسلسله سند خود از میسر بن عبدالعزیز، از امام باقر علیه‌السلام روایت كرده كه حضرتش فرمود:امام حسین علیه‌السلام نامه‌ای از كربلا به سوی محمد بن علی علیه‌السلام نوشت:بسم الله الرحمن الرحیممن الحسین بن علی الی محمد بن علی و من قبله من بنی‌هاشم.أما بعد؛ فكأن الدنیا لم تكن و كأن الاخرة لم تزل، والسلام.بسم الله الرحمن الرحیماز حسین بن علی علیه‌السلام به سوی محمد بن علی علیه‌السلام و اشخاصی كه از بنی‌هاشم در نزد او هستند.اما بعد؛ گویا دنیا نبوده و خلق نشده است، و گویا آخرت همیشه بوده است، والسلام [105] . [ صفحه 149]

### در بیان آنچه بعد از ورود امام حسین به كربلا تا موقع جنگ و جهاد آن حضرت به وقوع پیوست

#### ورود عمر سعد ملعون به كربلا

سید بن طاووس رحمة الله گوید:عبیدالله بن زیاد ملعون یاران خود را به جنگ امام حسین علیه‌السلام دعوت و ترغیب نمود، همه‌ی آنها از فرمان او پیروی كرده و دست از رستگاری برداشته و از او اطاعت كردند.وی آخرت عمر سعد لعین را به دنیای او خرید و او را به سركردگی و فرماندهی جنگ دعوت كرد، او نیز پذیرفت و برای جنگ با امام حسین علیه‌السلام خارج شد. شیخ مفید رحمة الله گوید:فردای همان روزی كه امام حسین علیه‌السلام وارد كربلا شده بود؛ عمر سعد لعین نیز با چهار هزار اسب‌سوار از كوفه حركت كرده و در نینوا فرودآمد.

#### ابلاغ پیام عمر سعد به امام حسین و پاسخ آن حضرت

آن گاه عمر سعد عروة بن قیس احمسی را پیش امام حسین علیه‌السلام فرستاد و به او گفت: نزد او برو و بپرس برای چه آمده؟ و چه می‌خواهد؟عروه از جمله كسانی بود كه برای امام حسین علیه‌السلام نامه نوشته بود. به همین جهت از این كار حیا كرد!عمر سعد، این كار را به همه‌ی بزرگانی كه نامه نوشته بودند پیشنهاد كرد، همه‌ی آنان امتناع كردند و این كار را دوست نداشتند.در این هنگام، كثیر بن عبدالله شعبی كه اسب‌سواری بنام، شجاع و بی‌باك بود به پاخاست و گفت: من به سوی او می‌روم، سوگند به خدا! اگر بخواهی او را غفلتا می‌كشم.عمر لعین گفت: نمی‌خواهم او را ناگهانی به قتل برسانی، ولی نزد او برو و بپرس برای چه آمده است؟كثیر به طرف (خیام)امام حسین علیه‌السلام به راه افتاد، چون ابوثمامه‌ی صیداوی او را دید رو به امام حسین علیه‌السلام كرد و گفت: خدایتعالی كار تو را به نیكی پایان دهد ای اباعبدالله! بدترین اهل زمین، جری‌ترین و خونریزترین آنان به نزد شما می‌آید.آن گاه ابوثمامه صیداوی برخاست و رو به روی او ایستاد و گفت: شمشیرت را [ صفحه 150] كنار بگذار.گفت: نه، به خدا سوگند! و كرامتی در این كار نیست چرا كه من قاصدی بیش نیستم، اگر سخن مرا بشنوید آنچه مأموریت دارم می‌رسانم، و اگر پیام مرا نپذیرید بازمی‌گردم.صیداوی گفت:من قبضه‌ی شمشیر تو را نگه می‌دارم بعد تو پیامت را برسان.گفت: نه؛ سوگند به خدا! نمی‌توانی دست به آن بزنی.صیداوی گفت: پیام خود را به من بگو تا از طرف تو برسانم، هرگز تو را نزد امام علیه‌السلام راه نمی‌دهم كه تو فاجر و از اطاعت خدا روگردان هستی.پس كار به جدال و ناسزاگویی كشید، و او به سوی عمر سعد لعین برگشت و جریان را بازگو كرد.عمر سعد لعین قرة بن قیس حنظلی را طلبید و گفت: وای بر تو ای قره! حسین را ملاقات كن و بپرس برای چه آمده است؟ و چه می‌خواهد؟قره به راه افتاد، هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام دید او از رو به رو می‌آید فرمود: آیا این مرد را می‌شناسید؟حبیب بن مظاهر گفت: آری، او مردی از قبیله‌ی حنظله از تبار تمیم است. او پسر خواهر ماست [106] ، من او را مردی خوش عقیده و خوش رأی می‌شناختم، فكر نمی‌كردم كه در این معركه حاضر شود.قره آمد و به امام حسین علیه‌السلام سلام كرد و پیام عمر سعید لعین را به محضر حضرتش رساند، امام حسین علیه‌السلام رو به او كرد و فرمود:كتب الی أهل مصركم هذا أن أقدم، فأما اذا كرهتمونی فأنا أنصرف عنكم.مردم شهر شما به من نوشتند كه به سوی آنان بیایم، اگر دوست ندارید من بازمی‌گ‌ردم.حبیب بن مظاهر رحمة الله رو به قره كرد و گفت: وای بر تو ای قره! كجا می‌روی؟ سوی گروه ستمگران؟ (اینجا بمان و) این شخصیتی را كه به سبب پدران بزرگوار او خدای تعالی تو را به كرامت و بزرگواری تأیید كرد؛ یاری كن. [ صفحه 151] قره گفت: برمی‌گردم تا جواب پیام صاحب خود را بدهم آن گاه ببینم رأی و نظرم چیست؟

#### نامه‌ی عمر سعد ملعون به ابن زیاد لعین از كربلا

قره نزد عمر سعد علیه اللعنه برگشت و جریان را به او بازگو نمود.عمر سعد لعین گفت: امیدوارم خدای متعال مرا از جنگ و قتال او آسوده كند. آن گاه نامه‌ای به سوی عبیدالله بن زیاد ملعون بدین مضمون نوشت:بسم الله الرحمن الرحیم، اما بعد؛ من از وقتی كه در نزد حسین فرودآمدم قاصدانی به سوی او فرستادم كه از او بپرسند برای چه به این سرزمین آمده؟ و چه می‌خواهد؟ او گفت: مردم این شهرها برای من نامه نوشتند و قاصد فرستادند و از من درخواست كردند كه به میان ایشان بروم، و من هم آمدم، اینك اگر از آمدنم ناراحت هستید و دوست نمی‌دارید و رأی و نظرتان غیر از نظر نامه‌ها و قاصدانتان هست، من بازمی‌گردم.

#### پاسخ ابن زیاد لعین به نامه‌ی عمر سعد ملعون

حسان بن قائد عبسی گوید: هنگامی كه نامه‌ی عمر سعد ملعون رسید من نزد عبیدالله بن زیاد لعین بودم، چون نامه را خواند متمثل به این شعر شد و گفت:الان قد علقت مخالبنا به یرجو النجاة و لات حین مناص‌الان او گرفتار چنگالهای ما شده است؛ امید رهایی دارد، ولكن دیگر وقت رهایی نیست. این سخن را گفت و نامه‌ای به عمر سعد لعین نوشت:اما بعد؛ نامه‌ی تو را دریافت كردم و از مضمون آن، آگاه شدم. پس بر حسین، بیعت با یزید را پیشنهاد كن كه او با همه‌ی یارانش بیعت نماید، اگر بیعت نمودند درباره‌ی كار او ملاحظه خواهم كرد، والسلام.چون پاسخ نامه به عمر سعد ملعون رسید گفت: می‌ترسیدم كه ابن‌زیاد سر سازش نداشته باشد [107] .علامه فاضل مجلسی رحمة الله از محمد بن ابوطالب روایت می‌كند كه ابوطالب گوید: [ صفحه 152] عمر سعد لعین پیغام ابن‌زیاد ملعون را به امام حسین علیه‌السلام پیشنهاد نكرد، چون او می‌دانست كه هرگز امام حسین علیه‌السلام با یزید بیعت نمی‌كند.

#### ابن زیاد مردم را بر جنگ با امام حسین تحریك می‌كند

از سوی دیگر؛ ابن‌زیاد لعین همه‌ی مردم كوفه را در مسجد جامع آن شهر جمع نمود، و بالای منبر رفت، بعد گفت:ای مردم! شما آل ابی‌سفیان را امتحان كردید و آنان را چنان كه دوست داشتید؛ یافتید، این امیرالمؤمنین!!! یزید است كه او را به نیكویی روش و طریقت پسندیده می‌شناسید، او بر رعیت و مردم نیكی می‌كند، و بر آنها در حق خود، احسان می‌نماید، در زمان او راه‌ها امن شده است، كه در عصر پدرش معاویه نیز چنین بود، اینك پسر او یزید، بعد از پدرش بندگان را گرامی می‌دارد و با مال و ثروت آنان را بی‌نیاز و گرامی می‌دارد، و ارزاق شما را صد برابر و صد برابر افزایش داده. و به من دستور داده تا چندین برابر دیگر افزایش داده و شما را به جنگ با دشمن او حسین، سوق دهم، اینك گوش كنید و فرمان مرا اطاعت نمایید.آن گاه از منبر پایین آمد و اموال فراوانی به مردم بخشید، و آنان را بر جنگ با امام حسین علیه‌السلام فرمان داد تا این كه در این جنگ، ابن‌سعد ملعون را یاری نمایند.

#### خروج شمر لعین و اعزام لشكرهای متعدد به كربلا

اولین گروهی كه از كوفه اعزام شدند گروه شمر بن ذی‌الجوشن ملعون بود كه با چهار هزار نفر حركت كردند، كه تعداد لكشر ابن‌سعد لعین با آنان، به نه هزار نفر می‌رسید.سپس گروهای دیگری به آنان ملحق شدند از جمله: یزید بن ركاب كلبی با دو هزار نفر، حصین بن نمیر سكونی با چهار هزار نفر، فلان مازنی با سه هزار نفر، و نصر بن فلان با دو هزار نفر كه مجموعا نفرات این لشكر به بیست هزار تن می‌رسید.آن گاه ابن‌زیاد ملعون، قاصدی به سوی شبث بن ربعی فرستاد و پیغام داد كه به لشكر ما ملحق شو كه ما به جنگ با حسین عازم هستیم.شبث خود را به تمارض و بیماری زد و خواست بدین وسیله، ابن‌زیاد از او دست بردارد. [ صفحه 153] ابن‌زیاد دوباره پیغامی بدین مضمون به او فرستاد: اما بعد؛ قاصد من مرا از تمارض و اظهار مرض تو خبردار كرد، می‌ترسم تو از جمله كسانی باشی كه در این آیه می‌گوید: «هنگامی كه مؤمنان را ملاقات می‌كنند می‌گویند: ایمان آوردیم، و چون با شیاطین و پیشوایان خود خلوت می‌كنند می‌گویند: ما با شما هستیم، و ما مؤمنان را مسخره و استهزا می‌كنیم»!! اگر در فرمان ما هستی با شتاب خود را به ما برسان.شبث، شبانه نزد ابن‌زیاد آمد تا به صورت او نگاه نكند و اثر مریضی نبیند. چون وارد مجلس آن ملعون شد به او مرحبا گفت و در نزد خود جای داد و گفت: دوست دارم شخصا به جنگ این مرد - یعنی امام علیه‌السلام - بروی و ابن‌سعد را یاری نمایی.شبث گفت: ای امیر! چنین خواهم كرد.ابن‌زیاد پیوسته لشكرهای متعددی آماده می‌كرد و به سوی ابن‌سعد لعین می‌فرستاد تا این كه نفرات لشكر عمر سعد حرامزاده، به سی هزار تن از سواره و پیاده رسید.بعد ابن‌زیاد لعین، نامه‌ای بدین مضمون به عمر سعد نوشت:من برای تو عذری در زیادی لشكر - چه سواره و چه پیاده - باقی نگذاشتم، صبح و شام اخبار تو به من گزارش می‌شود.و این تحرك و ترغیب ابن‌زیاد، عمر سعد را بر جنگ امام علیه‌السلام در روز ششم محرم الحرام بود [108] .ابومخنف گوید:اولین پرچمی كه بر جنگ با امام حسین علیه‌السلام بالا رفت پرچم عمر سعد ملعون بود كه شش هزار نفر سواره نظام تحت فرماندهی او بودند. پس از او، ابن‌زیاد، شبث بن ربعی را طلبید و پرچمی با چهار هزار نفر سواره به او داد. بعد عروة بن قیس را طلبید و پرچمی با چهار هزار نفر سواره به او داد. بعد سنان بن انس نخعی حرامزاده را طلبید و پرچمی با چهار هزار نفر سواره به او داد. ابومخنف گوید:ابن‌زیاد، تنها از شهر كوفه، لشكری با هشتاد هزار سواره نظام ترتیب داد كه در میان آنان، كسی از اهل شام و حجاز نبود. و این لشكر، حركت كرد تا این كه در [ صفحه 154] نزدیكی لشكر امام حسین علیه‌السلام فرودآمد.

#### استمداد حبیب بن مظاهر از قبیله بنی اسد

علامه مجلسی رحمة الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید:(هنگامی كه لشكریان دشمن در كربلا فرودآمدند،) حبیب بن مظاهر خدمت امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شد و عرض كرد: ای فرزند رسول خدا! در نزدیكی ما قبیله‌ای از بنی‌اسد ساكن هستند، اجازه می‌فرمایید نزد آنها رفته و آنان را به یاری شما دعوت كنم؟ شاید خداوند متعال به سبب یاری آنان، دشمن را از شما دفع نماید.حضرت فرمود: برای تو اجازه دادم.حبیب شبانه و به صورت ناشناس به سوی آنان حركت كرد، اهل قبیله فهمیدند كه او از قبیله‌ی بنی‌اسد است، گفتند: چه می‌خواهی؟گفت: من با بهترین چیزی كه هر قاصد بر گروهی می‌آید، نزد شما آمده‌ام، نزد شما آمده‌ام تا شما را به یاری فرزند پسر دختر پیامبرتان دعوت نمایم، او به همراه گروهی از مؤمنان - كه یك نفر از آنها بهتر از هزار مرد است كه او را تنها و بی‌یاور نمی‌گذارند و هرگز او را به دست دشمن نمی‌سپارند - است، اكنون این عمر سعد ملعون است كه او را محاصره كرده است.شما خویشان و عشیره‌ی من هستید، من با این پند و اندرز، به سوی شما آمده‌ام، امروز در یاری او از من اطاعت كنید كه به سبب این یاری و نصرت، به عزت و شرف دنیا و آخرت نایل شوید.من به خدا سوگند می‌خورم! كسی از شما در راه خدا و به همراه فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی كه شكیبا و خواستار پاداش است - كشته نخواهد شد جز این كه در مقام علیین با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رفیق خواهد شد.محمد بن ابوطالب گوید: مردی از قبیله‌ی بنی‌اسد به نام عبدالله بن بشر از جای برخاست و گفت: من اولین كسی هستم كه این دعوت را می‌پذیرم، آن گاه شروع به خواندن رجز كرد و گفت:قد علم القوم اذا تواكلوا و أحجم الفرسان اذ تثاقلواانی شجاع بطل مقاتل كأننی لیث عرین باسل‌همه‌ی مردم می‌دانند هنگام جنگ كه افراد به همدیگر تكیه می‌كنند و كار را به گردن هم [ صفحه 155] بیندازند؛ و هنگامی كه سواران بنام، از آن، سنگین شده و شانه خالی كنند.من شجاع، پهلوان و جنگ‌آور هستم؛ گویا این كه شیر بیشه و شجاع دلیر هستم. بعد از او، مردان قبیله اعلام آمادگی كردند تا این كه، یك گروه نود نفری تشكیل داده، و به سوی امام حسین علیه‌السلام حركت كردند.در این موقع، مردی از اهل قبیله خارج شده و خود را به ابن‌سعد ملعون رساند، و جریان را گزارش داد.ابن‌سعد لعین، از افراد خود مردی به نام ازرق را طلبید، و او را با چهار صد نفر سواره به طرف قبیله‌ی بنی‌اسد فرستاد.افراد قبیله كه به همراه حبیب، به هنگام شب به سوی لشكر امام حسین علیه‌السلام می‌آمدند، ناگاه در كنار فرات - در حالی كه فاصله‌ی اندكی با لشكر امام حسین علیه‌السلام داشتند - با لشكر اعزامی ابن‌سعد حرامزاده رو به رو شدند. درگیری رخ داد و كشتار سختی به راه افتاد، حبیب بن مظاهر به ازرق حرامزاده فریاد زد: وای بر تو! چه شده؟ با ما چه كار داری؟ از سر راه ما برگرد، بگذار فرد دیگری به سبب جنگ با ما، بدبخت شود.ازرق از برگشتن امتناع ورزید،اهل قبیله فهمیدند كه توان مقاومت در برابر آنان را ندارند، پس گریختند و به قبیله‌ی خودشان بازگشتند، سپس شبانه از ترس این كه ابن‌زیاد به آنان شبیخون بزند از آن مكان كوچ كردند.حبیب بن مظاهر به سوی امام حسین علیه‌السلام بازگشت، و جریان را به محضر امام علیه‌السلام رساند، حضرت فرمود «لا حول و لا قوة الا بالله».

#### لشكر ابن سعد لیعن و مانع شدن از آب فرات

محمد بن ابوطالب می‌گوید: لشكر ابن‌سعد لعین برگشت و در كنار فرات فرودآمد و میان آب و امام حسین علیه‌السلام و اصحابش، مانع شدند.تشنگی بر امام حسین علیه‌السلام و یارانش غلبه كرد، امام حسین علیه‌السلام كلنگی برداشته و به پشت خیمه‌ی اهل حرم آمد، و نوزده خط به سمت قبله ایجاد كرد، آن گاه آنجا را كند تا گود شد، ناگاه چشمه‌ای از آب گوارا جوشید.امام حسین علیه‌السلام و همه‌ی یارانش از آن آب نوشیدند، و مشكها را پر كردند، سپس [ صفحه 156] چشمه فرورفت و اثری از آن باقی نمانده و دیده نشد.این جریان به ابن‌زیاد ملعون رسید، او نامه‌ای بدین مضمون به سوی عمر سعد ولدالزنا نوشت:خبردار شدم كه حسین چاه می‌كند و آب می‌جوشد و خود و اصحابش می‌نوشند، ملاحظه كن! هنگامی كه نامه‌ی مرا دریافت كردی با تمام توان او را از این كار منع كن، و دایره‌ی محاصره را بر آنان تنگ بگیر، و نگذار قطره‌ای از آب بچشند، و با او همان گونه رفتار كن كه با عثمان نیكوكار!! - لعنه الله - رفتار كردند.پس از آن كه این نامه به عمر سعد ملعون رسید، با تمام توانش عرصه را بر امام حسین علیه‌السلام تنگ‌تر كرد.شیخ مفید رحمة الله در كتاب «الارشاد» گوید:عمر سعد لعین، در همان ساعت، عمرو بن حجاج ملعون را با پانصد نفر سواره فرستاد تا در كنار شریعه‌ی فرات فرودآمده و میان آب و امام حسین علیه‌السلام و اصحابش حایل شوند و نگذارند یك قطره آب از آنجا بردارند.این جریان، سه روز پیش از شهادت امام حسین علیه‌السلام رخ داد.از طرفی، عبدالله بن حصین ازدی ملعون - كه از قبیله‌ی «بجیله» به شمار می‌رفت - با صدای بلندی فریاد زد: ای حسین! آیا آب را نمی‌بینی كه در درخشندگی (یا صافی یا در رنگ) مانند وسط آسمان است؟ سوگند به خدا! از آن آب قطره‌ای نخواهید چشید تا این كه از تشنگی بمیرید!امام حسین علیه‌السلام فرمود:اللهم اقتله عطشا، و لا تغفر له أبدا.خداوندا! او را از تشنگی بمیران، و هرگز او را نیامرز.حمید بن مسلم گوید: سوگند به خدا! پس از نفرین حضرت، در همان مكان نزد او رفتم، سوگند به خدایی كه جز او خدایی نیست! او را دیدم در حالی كه آب می‌خورد و شكمش پر می‌شد ولی سیر نمی‌شد، بعد قی می‌كرد و صدا می‌زد: تشنه‌ام، تشنه‌ام، دوباره آب می‌خورد و شكمش پر می‌شد و باز قی می‌كرد، و از تشنگی می‌سوخت، پس [ صفحه 157] بدین حالت بود تا این كه هلاك شد، از رحمت خدای تعالی دور باد [109] .

#### اعزام حضرت ابوالفضل با افرادی برای طلب آب

بعد از این، علامه‌ی مجلسی رحمة الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید:چون تشنگی طاقت‌فرسایی بر امام حسین علیه‌السلام فشار آورد، برادر خود حضرت عباس علیه‌السلام را طلبید و با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده، و با بیست عدد مشك، به طرف فرات فرستاد.آنان در تاریكی شب، خودشان را به نزدیكی فرات رسانیدند. عمرو بن حجاج حرامزاده گفت: شما كیستید؟شخصی از یاران امام حسین علیه‌السلام به نام هلال بن نافع بجلی گفت: پسرعموی تو هستم، آمدم از این آب بنوشم.عمرو ملعون گفت: بنوش كه گوارا باشد.هلال گفت: وای بر تو! چگونه به من می‌گویی آب بنوشم و حال آن كه حسین بن علی علیهماالسلام و همراهان او از تشنگی می‌میرند؟عمرو گفت: راست می‌گویی، ولی ما مأمور شدیم به امری كه چاره‌ای نداریم جز آن كه آن را به پایان برسانیم.هلال بن نافع با صدای بلند به یاران خود فریاد زد تا وارد فرات شدند، عمرو ملعون نیز افرادش را صدا زد. جنگ شدیدی درگرفت، یاران هلال دو گروه شدند، گروهی جنگ می‌كردند و گروه دیگر مشكها را پر می‌نمودند، و كسی از اصحاب امام حسین علیه‌السلام كشته نشد.پس از آن، به طرف قرارگاه خودشان بازگشتند، امام حسین علیه‌السلام و همراهانش آب نوشیدند، و (این عملیات تحت فرماندهی حضرت عباس علیه‌السلام بود) به همین جهت، حضرت عباس علیه‌السلام، سقا نامیده شد.

#### گفتگوی امام حسین با عمر سعد لعین

آن گاه امام حسین علیه‌السلام پیامی به عمر سعد ملعون فرستاد كه: من می‌خواهم با تو گفتگو كنم، امشب در میان دو لشكر مرا ملاقات كن. [ صفحه 158] عمر سعد ملعون با بیست نفر از همراهان خود خارج شد، امام حسین علیه‌السلام نیز با همین تعداد و نفرات از قرارگاه خود، بیرون آمد. چون به نزدیك هم رسیدند امام حسین علیه‌السلام به اصحاب خود فرمودند كه دور شوند، فقط برادرش حضرت عباس علیه‌السلام و فرزندش حضرت علی اكبر علیه‌السلام در خدمت حضرتش ماندند.عمر سعد لعین نیز به افرادش دستور داد كه دور شوند و فقط پسرش حفص و غلامش با او بودند.امام حسین علیه‌السلام رو به عمر سعد ملعون كرد و فرمود: وای بر تو! ای پسر سعد! آیا از خدایی كه معاد و بازگشت تو به سوی اوست نمی‌ترسی؟ آیا با من، جنگ می‌كنی در حالی كه می‌دانی من پسر چه كسی هستم؟ (یعنی می‌دانی كه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم)؟ این گروه را رها كن و با ما باش كه بودنت با ما تو را به خدا نزدیك می‌كند.عمر سعد ملعون گفت: می‌ترسم خانه‌ی مرا ویران كنند.امام حسین علیه‌السلام فرمود: من آن را برای تو بنا می‌كنم و می‌سازم.گفت: می‌ترسم مزرعه‌ی مرا بگیرند.امام حسین علیه‌السلام فرمود: من بهتر از آن را، از اموالی كه در حجاز دارم به تو می‌دهم.گفت: بر عیال خود می‌ترسم.حضرت سكوت اختیار فرموده و چیز دیگری پاسخ ندادند.پس از آن، امام حسین علیه‌السلام از آن ملعون رو گردانده در حالی كه می‌فرمودند:تو را چه كار؟ خداوند به زودی تو را در رختخوابت بكشد، و در روز حشر نیامرزد، سوگند به خدا! امیدوارم از گندم عراق، جزاندكی نخوری (یعنی تو را بعد از زمان اندكی خواهند كشت و از گندم عراق - كوفه - جز اندكی نخواهی خورد).ابن‌سعد ملعون جهت استهزای سخن حضرت، گفت: در جو برای من، كفایت از گندم است (یعنی اگر گندم ملك ری به من نرسد به خوردن جو كفایت می‌كنم) [110] .

#### نامه‌ای دیگر از عمر سعد لعین به ابن زیاد ملعون

شیخ مفید رحمة الله می‌گوید:پس از آن، عمر سعد به جایگاه خود بازگشت و نامه‌ای بدین مضمون به ابن‌زیاد [ صفحه 159] ملعون نوشت:اما بعد؛ همانا خدای تعالی آتش جنگ را خاموش، و وحدت كلمه را برقرار و كار امت را اصلاح نمود، (یعنی عداوت و دشمنی را برداشت)، اینك حسین با من پیمان بست كه یا از مكانی كه آمده است به آنجا بازگردد، یا این كه به سوی سرحدی از سرحدات رفته و مانند یكی از مسلمانان بوده و در سود و زیان آنان شریك باشد، و یا این كه نزد امیرالمؤمنین!! یزید - لعنه الله - برود و دست در دست او گذاشته و هر چه آنها صلاح دانند، انجام دهند (یعنی خودشان ملاحظه كنند) [111] ، كه در این پیمان، خشنودی تو و اصلاح كار امت است.

#### پاسخ نامه‌ی ابن زیاد لعین به عمر سعد ملعون

چون عبیدالله ملعون، نامه‌ی ابن‌سعد را خواند، گفت: این نامه‌ی شخصی پنددهنده و ناصح است كه بر افراد خودش دلسوز و مهربان است.شمر بن ذی‌الجوشن ولدالزنا كه در مجلس ابن‌زیاد لعین بود بپا خاست و گفت: آیا این سخن را از حسین می‌پذیری و حال آن كه در سرزمین تو فرودآمده و در نزدیكی توست؟ سوگند به خدا! اگر از سرزمین تو برود و دست در دست تو نگذارد او نیرومندتر گشته و تو، ناتوانتر خواهی شد (یعنی او قدرت پیدا می‌كند و تو در دست او ناتوان می‌شوی). پس، این فرصت (و منزلت) را بر او نده كه این كار نشانه‌ی ضعف رأی تو، یا سستی سلطنت تو است، باید او و اصحابش بر حكم تو گردن نهند كه اگر مؤاخذه كنی، تو به عقوبت كردن سزاوار هستی، و اگر ببخشی آنهم در دست توست. [ صفحه 160] ابن‌زیاد لعین گفت: این پیشنهاد خوبی است، و تدبیر نیز همین است كه تو گفتی (باید چنین شود)، من نامه‌ای می‌نویسم و تو آن را نزد عمر سعد ببر كه او باید بر حسین و اصحابش پیشنهاد كند كه بر حكم من گردن نهند، اگر قبول كردند آنان را سالم به سوی من بفرستد، و اگر امتناع ورزیدند با آنان جنگ نماید.و اما تو؛ اگر ابن‌سعد از امر من اطاعت كرد تو از او فرمان ببر و اطاعت كن، و اگر از جنگ با آنان امتناع نمود تو سردار لشكر هستی، گردن عمر سعد را بزن و سر او را برای من بفرست.ابن‌زیاد لعین، نامه‌ای بدین مضمون به عمر سعد حرامزاده نوشت:من تو را به سوی حسین نفرستادم كه خود را از جنگ با او بازداری و مسامحه كنی و جنگ با او را به درازا بكشی، و برای او آرزوی سلامتی و زندگی داشته باشی، یا از جانب او عذر بخواهی و از او به من، شفاعت نمایی، بنگر و ملاحظه كن! اگر حسین و اصحابش به حكم من فرودآمدند، گردن نهادند و تسلیم شدند آنان را سالم به سوی من بفرست، و اگر امتناع ورزیدند با لشكر بسیاری بر آنان هجوم آور تا این كه آنان را كشته و مثله كنی (یعنی اعضای بدن آنها را ببر)، زیرا آنان سزاوار این كارند.هنگامی كه حسین كشته شد اسبان را بر جنازه‌ی او بتازان تا سینه و پشت او زیر سم اسبان لگدمال شود، زیرا او بی‌فرمان!! و تفرقه‌افكن و قاطع پیوندها و ستم‌پیشه است!! و نمی‌پندارم كه این لگدمال كردن بعد از كشته شدن، ضرری به حال او داشته و این كار ثمری داشته باشد؛ ولی سخنی است كه گفته‌ام كه اگر او را بكشم با جنازه‌ی او چنین رفتار خواهم كرد.و اما تو؛ اگر از فرمان ما اطاعت نمایی پاداش فرمانده فرمانبردار و مطیع را به تو خواهم داد، واگر از فرمان ما سرپیچی كنی از پرچم و لشكر ما دوری گزین و لشكر را به شمر بن ذی‌الجوشن واگذار، كه ما او را بر مأموریتی فرمان داده‌ایم، والسلام.آن گاه شمر بن ذی‌الجوشن ولدالزنا با نامه‌ی عبیدالله بن زیاد ملعون به سوی عمر سعد لعین حركت كرد، و چون نزد عمر سعد رسید نامه را به او داد.عمر، نامه را خواند و رو به شمر ملعون كرد و گفت: تو را چه شده؟ وای بر تو! خدا آواره‌ات كند و بااین بلایی كه بر سر من آوردی روی تو را زشت گرداند. سوگند به خدا! من گمان می‌كنم از آنچه به او نوشته بودم تو بازداشتی، و امری كه امید به اصلاح آن داشتم تو آن را به فساد و تباهی كشاندی، سوگند به خدا! هرگز حسین تسلیم [ صفحه 161] نخواهد شد، و همانا غیرت و حمیت پدرش در دل او جای گرفته (یعنی غیرت پدرش در جان او است و او مانند پدرش غیور است)شمر ملعون گفت: اكنون بگو تو چه خواهی كرد؟ آیا از دستور امیرت فرمان می‌بری و با دشمن او می‌جنگی؟ وگرنه میان من و حسین و میان لشكر را رها كن و این امر را بر من واگذار.عمر لعین گفت: هرگز، چنین نخواهم كرد و امارت لشكر را به تو واگذار نمی‌كنم، خودم این كار را انجام می‌دهم و تو امیر بر پیادگان لشكر باش [112] .در كتاب «تظلم الزهراء علیهاالسلام» از «مناقب» نقل می‌كند:ابن‌زیاد ملعون، فرمان حكومت ری را برای ابن‌سعد لعین نوشته بود، عمر لعین شروع به گفتن این ابیات كرد:فو الله ما أدری و انی لحائر [113] . أفكر فی أمری علی خطرین‌ءأترك ملك الری و الری منیتی أم أرجع مذموما بقتل حسین‌ففی قتله النار التی لیس دونها حجاب و ملك الری قرة عینی [114] .به خدا سوگند! من نمی‌دانم و حیران هستم؛ در حالی كه میان دو خطرم، بر كار خود می‌اندیشم.آیا من حكومت ری را رها كنم و حال آن كه این آرزوی من است؛ یا به سبب كشتن حسین با مذمت مردم، بازگردم.در كشتن حسین آتشی است كه بالاتر از آن؛ حجاب و پرده‌ای نیست كه از سوزاندن آن مانع شود، و حكومت ری موجب سرور و چشم‌روشنی من است.در كتاب «مقتل ابی‌مخنف» همه‌ی ابیات آن لعین را دیدم، كه بعد از این ابیات گوید:حسین بن عمی و الحوادث جمة لعمری ولی فی الری قرة عین‌لعل اله العرش یغفر زلتی و لو كنت فیها أظلم الثقلین‌ألا انما الدنیا بخیر معجل و ما عاقل باع الوجود بدین‌یقولون: ان الله خالق جنة و نار و تعذیب و غل یدین‌فان صدقوا فیما یقولون اننی أتوب الی الرحمان من سببین‌و ان كذبوا فزنا بری عظیمة و ملك عقیم دائم الحجلین [ صفحه 162] و انی سأختار التی لیس دونها حجاب و تعذیب و غل یدین‌حسین پسرعموی من و حوادث در این امر بسیار است؛ به جان خودم قسم! سرور و شادی قلب من در حكومت ری است.شاید كه خدای عرش، خطای مرا بیامرزد؛ گر چه در این خطا؛ از ظالمترین جن و انس باشم.آگاه باش! كه دنیا خیر و سود نقدی است؛ و هیچ عاقلی نقد را به نسیه نمی‌فروشد.مردم می‌گویند: خدا بهشت را آفریده است؛ و اوست كه آتش و عذاب را آفریده كه در آنجا دست‌ها را به زنجیر می‌كشند.اگر در آنچه می‌گویند راستگو باشند همانا من؛ از دو جهت به سوی خدا توبه می‌كنم (یكی برای كشتن امام حسین علیه‌السلام كه سبب محرومی از آخرت است، و دیگری برای حكومتی كه سبب رسیدن به لذات دنیا است).و اگر دروغ بگویند، ما به حكومت عظیم ری نائل شدیم؛ حكومتی كه عقیم است و بجز صاحبش نفعی نمی‌رساند، و همواره دارای دو حجله است (یعنی همیشه مانند دو حجله‌ی عروس است، یكی برای آسایش زمستان، و دیگری برای آسایش تابستان) و من حكومت ری را برمی‌گزینم كه بالای آن؛ حجاب و پرده‌ای نیست كه مانع شود، و عذاب و زنجیری نیست كه دست‌ها را ببندد.

#### عصر تاسوعا و امان نامه‌ی شمر به حضرت ابوالفضل و برادرانش

شیخ مفید رحمة الله گوید:ابن‌سعد ملعون عصر روز پنجشنبه، نهم ماه محرم الحرام - روز تاسوعا - آماده‌ی جنگ با امام حسین علیه‌السلام شد.در این هنگام، شمر ملعون آمد و در برابر اصحاب امام حسین علیه‌السلام ایستاد و گفت: فرزندان خواهر ما (آنان كه مادرشان از قبیله‌ی ما است) كجا هستند؟حضرت عباس علیه‌السلام، جناب جعفر، جناب عبدالله، و جناب عثمان از فرزندان حضرت علی علیه‌السلام از خمیه بیرون آمده و گفتند: چه می‌خواهی؟گفت: ای خواهرزادگان من! شما در امان هستید.آن جوانان بزرگوار فرمودند: نفرین و لعنت خدا بر تو و بر امان‌نامه‌ی تو! آیا به ما [ صفحه 163] امان می‌دهی در حالی كه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امان نیست؟ [115] .در روایت سید بن طاووس رحمة الله چنین آمده است:حضرت عباس علیه‌السلام، پسر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بر شمر لعین فریاد زد:تبت یداك، و لعن ما جئت به من أمانك یا عدو الله! أتامرنا أن نترك أخانا و سیدنا الحسین بن علی علیه‌السلام و ندخل فی طاعة اللعناء و أولاد اللعناء؟دستان تو همیشه در زیان و خسران بریده باد! و نفرین و لعنت بر امان‌نامه‌ای كه آورده‌ای ای دشمن خدا!آیا می‌خواهی كه ما برادر و آقای خودمان، حسین بن علی علیهماالسلام را رها كنیم و در فرمان لعینان و دورشدگان از رحمت الهی و فرزندان آنان باشیم؟شمر ملعون، از این جواب دندان‌شكن خشمگین شد و به سوی لشكر خود بازگشت.

#### عصر تاسوعا و هجوم لشكر و بی‌تابی حضرت زینب

شیخ مفید رحمة الله می‌گوید:آنگاه عمر سعد حرامزاده صدا زد: ای لشكر خدا!! سوار شوید، كه اینك به شما مژده‌ی بهشت می‌دهم!!لشكر سوار شده و در هنگام عصر به سوی امام حسین علیه‌السلام و اصحابش هجوم آوردند. در آن هنگام، امام حسین علیه‌السلام در جلو خمیه‌ی خویش نشسته و بر شمشیر تكیه داده و سر مبارك بر زانوها گذاشته و خوابش برده بود، ناگاه خواهرش آواز و خروش لشكر ابن‌سعد را شنید و خدمت برادرش آمده و گفت:یا أخی! أما تسمع هذه الأصوات؟ قد اقترب العدو.ای برادر! آیا این هیاهو و آواز و خروش را نمی‌شنوی؟ كه اینك دشمن نزدیك می‌شود.امام حسین علیه‌السلام سر برداشت و فرمود:انی رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الساعة فی المنام و هو یقول لی: انك تروح الینا. [ صفحه 164] همانا من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را همین الان در خواب دیدم كه به من فرمود: تو به نزد ما می‌آیی.چون خواهرش این سخن را شنید بر صورت زده و واویلا گفت.امام حسین علیه‌السلام به او فرمود:لیس لك الویل یا اخیه! اسكتی رحمك الله.خواهرم! ویل و عذاب بر تو نیست، آرام و خاموش باش، خدای تو را رحمت كند [116] .در روایت سید بن طاووس رحمة الله چنین آمده است:امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا أختاه! انی رأیت الساعة جدی محمدا و أبی علیا و أمی فاطمة و أخی الحسن علیهم‌السلام، و هم یقولون: یا حسین! انك رائح الینا قریب.خواهرم! من همین الان جدم محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پدرم علی علیه‌السلام مادرم فاطمه علیهاالسلام و بردارم حسین علیه‌السلام را در خواب دیدم كه آنان به من می‌فرمودند: ای حسین! تو به زودی نزد ما می‌آیی.و در برخی روایات آمده است: فرمودند: فردا نزد ما می‌آیی.سید بن طاووس رحمة الله گوید:در این هنگام، حضرت زینب علیهاالسلام بر صورد خود زد و فریاد كشید.امام حسین علیه‌السلام به او فرمود:مهلا لا تشمتی القوم بنا.آرام بگیر شتاب مكن! ما را دشمن شاد نكن [117] .

#### فرستادن حضرت ابوالفضل به سوی لشكر و تقاضای مهلت

شیخ مفید رحمة الله می‌گوید:در این هنگام، حضرت عباس علیه‌السلام به نزد امام حسین علیه‌السلام آمد و عرض كرد:أتاك القوم؛ برادر جان! لشكر دشمن به شما نزدیك شده.حضرت برخاست، و فرمود:[یا عباس!] اركب [بنفسی] أنت یا أخی تلقاهم و تقول لهم: ما [ صفحه 165] لكم؟ و ما بدالكم؟ و تسألهم عما جاء بهم؟[یا عباس] برادرم! [جانم به قربانت] سوار بر اسب شو و به نزد آنان برو و به ایشان بگو: چه كار دارید؟ چه می‌خواهید؟ و بپرس از آنها برای چه آمدند؟حضرت عباس علیه‌السلام با بیست نفر سواره، از جمله: زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر به سوی دشمن آمدند، حضرت عباس علیه‌السلام رو به آنان كرد و فرمود: چه كار دارید؟ چه می‌خواهید؟گفتند: دستور از امیر - ابن‌زیاد - رسیده كه به شما پیشنهاد كنیم یا بر حكم او گردن نهید یا با شما جنگ می‌نماییم.حضرت عباس علیه‌السلام فرمود: شتاب نكنید تا این كه نزد اباعبدالله علیه‌السلام برگردم و پیام شما را به عرض آن حضرت برسانم.آن ملاعین توقف كردند و گفتند: برو و پیام ما را به او برسان، بعد هر پاسخی داد به ما ابلاغ كن.حضرت عباس علیه‌السلام به تنهایی نزد امام حسین علیه‌السلام بازگشت تا جریان را به حضرتش برساند. همراهان او، در برابر لشكر ایستادند و آن گروه اشرار را مورد خطاب قرار داده و پند و اندرز می‌دادند، و آنان را از جنگ با امام حسین علیه‌السلام بازمی‌داشتند.حضرت عباس علیه‌السلام محضر امام حسین علیه‌السلام رسید و پیام لشكر را به حضرتش گفت.امام حسین علیه‌السلام فرمود:ارجع [الیهم] فان استطعت أن تؤخرهم الی غد، و تدفعهم عنا العشیة، لعلنا نصلی لربنا اللیلة، و ندعوه و نستغفره، فهو یعلم أنی قد كنت أحب الصلاة له، و تلاوة كتابه، و كثرة الدعاء و الاستغفار.به نزد آنان بازگرد، و اگر می‌توانی تا فردا را از آنها مهلت بگیر و آنها را امشب از ما دفع نما، كه ما امشب برای پروردگارمان نماز بگزاریم، و او را بخوانیم، و از او طلب آمرزش نماییم، زیرا خدای تعالی می‌داند كه من همیشه نماز، تلاوت قرآن، دعای بسیار و استغفار را دوست می‌دارم.حضرت عباس علیه‌السلام به نزد دشمن آمد و پیام حضرتش را رسانید [118] .سید بن طاووس رحمة الله اضافه می‌كند:حضرت عباس علیه‌السلام این مهلت را از آنها درخواست كرد، عمر سعد لعین ایستادگی [ صفحه 166] كرد و نپذیرفت.عمرو بن حجاج زبیدی رو به آن ملعون كرد و گفت: سوگند به خدا! اگر آنان را از كفار ترك و دیلم بودند و از ما چنین درخواست می‌كردند ما می‌پذیرفتیم و مهلت می‌دادیم، چگونه درخواست آنان را نپذیریم در حالی كه آنان اولاد و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند؟ [119] .شیخ مفید رحمة الله گوید:حضرت عباس علیه‌السلام به همراه قاصدی از جانب عمر سعد لعین برگشت، قاصد گفت: ما تا فردا صبح به شما مهلت دادیم اگر تسلیم شدید شما را به سوی ابن‌زیاد می‌بریم، وگرنه، دست از شما برنمی‌داریم. (این پیغام را گفت) و بازگشت [120] .در «امالی» صدوق رحمه الله آمده است:ابن‌سعد لعین به منادی خود دستور داد كه ندا كند: ما امروز و امشب را به حسین و اصحاب او مهلت دادیم.و این امر بر امام حسین علیه‌السلام و اصحابش دشوار و گران آمد [121] .

#### شب عاشورا و سخنان امام حسین

در «الارشاد» شیخ مفید رحمة الله آمده است:امام حسین علیه‌السلام در اول شب، اصحاب و یاران خود را دور هم فراخواند.علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید: من در آن موقع، مریض بودم، نزدیك آمدم تا آنچه پدرم به اصحابش می‌فرماید بشنوم، شنیدم كه پدرم رو به اصحاب خود كرده و چنین می‌فرماید:أثنی علی الله أحسن الثناء، و أحمده علی السراء و الضراء.اللهم انی أحمدك علی أن أكرمتنا بالنبوة، و علمتنا القرآن، و فهمتنا فی الدین، و جعلت لنا أسماعا و أبصارا و أفئدة، فاجعلنا من الشاكرین.أما بعد؛ فانی لا أعلم أصحابا أوفی و لا أبر و لا خیرا من أصحابی. و لا أهل بیت أبر و أوصل من أهل بیتی، فجزاكم الله تعالی عنی خیرا.ألا و انی لا أظن یوما لنا من هؤلاء. [ صفحه 167] ألا و انی قد أذنت لكم، فانطلقوا عنی جمیعا فی حل لیس علیكم حرج منی و لا ذمام، هذا اللیل قد غشاكم فاتخذوه جملا.خدای را به نیكوترین سپاسها؛ ثنا می‌گویم، و او را در نعمت، شدت و بلا سپاسگزارم.بار خدایا! من تو را سپاس می‌گویم بر این كه ما را به نبوت و پیامبری گرامی داشتی، و قرآن را به ما تعلیم فرمودی، و دین خود را به ما فهماندی، و گوشهای شنوا و دیده‌های بینا و دلهای آگاه به ما ارزانی داشتی، پس ما را از جمله‌ی شكرگزاران قرار ده.اما بعد؛ همانا من، یاران و اصحابی باوفاتر و نیكوكارتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم، و همچنین اهل بیت و خاندانی نیكوكارتر و مهربانتر از خاندانم سراغ ندارم، خدای تعالی آنان را از جانب من پاداش نیكو دهد.آگاه باشید! من گمان نمی‌كنم بیش از یك روز، از این ملاعین مهلت داشته باشم.آگاه باشید! من به همه‌ی شما رخصت و اجازه رفتن دادم، همه‌ی شما آزادید و می‌توانید بروید و من بیعت خود را از گردن همگی شما برداشتم، و از جانب من حرجی بر ذمه و عهده‌ی شما نیست. اینك سیاهی و تاریكی شب همه جا را فراگرفته می‌توانید شتری گرفته و بروید [122] .شیخ صدوق رحمة الله اضافه می‌كند: بعد از این؛ حضرت فرمود:و تفرقوا فی سواده، فان القوم انما یطلبونی، و لو ظفروا بی لذهلوا عن طلب غیری.در تاریكی شب پراكنده شوید، زیرا كه این گروه، فقط مرا می‌خواهند، و اگر بر من پیروز شده و دست یابند از دیگران دست برمی‌دارند [123] .

#### شب عاشورا و اعلام وفاداری بنی‌هاشم برای یاری امام حسین

شیخ مفید رحمة الله گوید:پس از آن؛ برادران، فرزندان، برادرزادگان و پسران عبدالله بن جعفر رو به امام حسین علیه‌السلام كرده و گفتند: ما چنین كاری را انجام نمی‌دهیم تا پس از شما زنده بمانیم، خداوند هرگز آن روز را بر ما پیش نیاورد. [ صفحه 168] نخستین كسی كه این سخن را گفت حضرت عباس علیه‌السلام بود، او از همگان پیشی گرفت. پس از او، دیگران نیز از او پیروی كرده و آغاز به سخن كرده و چنین سخنانی را ایراد نمودند.امام حسین علیه‌السلام رو به فرزندان عقیل كرد و فرمود: ای فرزندان عقیل! برای شما كشته شدن مسلم بن عقیل بس است، به شما اجازه دادم، شما بروید.عرض كردند: سبحان الله! اگر چنین كنیم مردم به ما چه می‌گویند؟ می‌گویند: ما بزرگ، آقا و عموزاده‌ی خود كه بهترین عموها بود تنها، رها كردیم، و حتی یك تیر با آنان نیانداختیم، و یك نیزه به طرف دشمن پرتاب نكردیم، و شمشیری با آنان نزدیم، اصلا نمی‌دانیم دشمنان با او چه كردند؟نه؛ سوگند به خدا! ما هرگز چنین كاری را انجام نمی‌دهیم؛ بلكه جان، مال و عیال خود را فدای شما می‌كنیم، در ركاب شما جنگ می‌نماییم تا به سرنوشت شما نایل شویم، خداوند زندگانی بعد از شما را زشت گرداند.

#### شب عاشورا و اعلام وفاداری اصحاب برای یاری امام حسین

آن گاه مسلم بن عوسجه رحمة الله برخاست و گفت:آیا ما از تو جدا شویم؟ و با كدام عذر در ادای حق تو به سوی خدای تعالی پوزش طلبیم؟ نه؛ سوگند به خدا! (دست از یاری تو برنمی‌دارم) تا با نیزه‌ام سینه‌ی دشمنان را هدف قرار دهم، و تا قبضه‌ی شمشیر در دست من است دشمنان را خواهم زد، و اگر سلاحی نداشته باشم با سنگ جنگ خواهم كرد.سوگند به خدا! از تو جدا نخواهیم شد تا خدای تعالی بداند كه ما در نبود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را حفظ كردیم (و حرمت پیامبرش را درباره‌ی تو رعایت نمودیم).آگاه باش! سوگند به خدا! اگر یقینا بدانم كه كشته خواهم شد سپس زنده می‌شوم سپس زنده مرا بسوزانند، و خاكستر مرا به باد می‌دهند، و این كار را هفتاد بار تكرار می‌كنند، از تو جدا نخواهم شد تا در پیشگاه تو بمیرم. چگونه یاری نكنم؟ و حال آن كه فقط یكبار كشته شدن است. پس از آن، كرامت و سعادتی است كه هرگز پایان ندارد.پس از او، زهیر بن قین به پا خاست و عرض كرد:دوست دارم كشته شوم، بعد پاره پاره شوم بعد زنده شوم دوباره به همین كیفیت [ صفحه 169] كشته شوم، و این كار هزار مرتبه تكرار شود و خداوند به سبب این گونه كشته شدن من، بلا را از جان تو و از جان این جوانان از اهل بیت تو بردارد.پس از آن، بقیه‌ی اصحاب امام حسین علیه‌السلام نیز با چنین سخنانی، اظهار وفاداری و جانفشانی نمودند، امام حسین علیه‌السلام از همه‌ی آنها سپاسگزاری فرمود و برای آنان دعای خیر نمود [124] .سید بن طاووس رحمة الله گوید:هنگامی كه اصحاب امام حسین علیه‌السلام سرگرم اظهار وفاداری به حضرتش بودند به یكی از اصحاب، به نام محمد بن بشر حضرمی گفتند: پسر تو در سرحد ری به اسارت گرفته شده.گفت: برای اسارت او، و (صبر) خودم (بر این مصیبت) در پیشگاه خدا جزای خیر می‌خواهم، دوست نمی‌دارم كه او اسیر شود و من بعد از او زنده بمانم.امام حسین علیه‌السلام سخن او را شنید و فرمود: خدای تو رحمت كند! بیعت از تو برداشتم، تو برای آزادی پسرت اقدام كن.گفت: مرا درندگان زنده زنده بخورند اگر از تو جدا شوم.حضرت فرمودند: پس این لباسهای بردی را بگیر، و به فرزند دیگرت بده تا به وسیله‌ی آن برای رهایی برادرش اقدام نماید.سپس حضرت پنج عدد لباس فاخر و قیمتی به او بخشید كه قیمت آنها هزار دینار بود [125] .

#### شب عاشورا به روایت حضرت سكینه

مؤلف كتاب «نور العیون» با سلسله سند خودش روایتی از حضرت سكینه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه‌السلام نقل می‌كند، در آن نقل آمده است كه حضرت سكینه علیهاالسلام گوید:شب عاشورا، شب مهتابی بود، من در وسط خیمه نشسته بودم. ناگاه از پشت خیمه صدای گریه و ناله شنیدم، گریه‌ام گرفت، ترسیدم كه اهل حرم، به گریه‌ی من، از آن ناله باخبر شوند، در تاریكی شب در حالی كه دامن خود را می‌كشیدم از خیمه بیرون آمدم ناگاه پدرم را دیدم كه نشسته و اصحابش دور او حلقه زده‌اند و او گریه می‌كرد، [ صفحه 170] شنیدم كه پدرم به اصحابش می‌فرمود:اعلموا انكم خرجتم معی لعلمكم أنی أقدم علی قوم بایعونی بألسنتهم و قلوبهم، و قد انعكس الأمر، لأنهم استحوذ علیهم الشیطان، فأنساهم ذكر الله، و الان لیس لهم مقصد الا قتلی، و قتل من یجاهد بین یدی، و سبی حریمی بعد سلبهم، و أخشی أن تكونوا ما تعلمون، أو تعلمون و تستحون، و الخدع عندنا أهل البیت محرم.فمن كره منكم ذلك فلینصرف، فان اللیل ستیر، و السبیل غیر خطیر، و الوقت لیس بهجیر.و من واسانا بنفسه كان معنا غدا فی الجنان، نجیا من غضب الرحمان.و قد قال جدی صلی الله علیه و آله و سلم: ولدی الحسین علیه‌السلام یقتل بأرض كربلاء غریبا وحیدا عطشانا فریدا، فمن نصره فقد نصرنی، و نصر ولده القائم علیه‌السلام، و لو نصرنا بلسانه فهو فی حزبنا یوم القیامة.بدانید! شما با من حركت كردید در حالی كه می‌دانستید من به سوی گروهی می‌روم كه با زبان و دلشان با من بیعت كردند، اینك كار بر عكس شد، زیرا شیطان بر آنان غلبه كرد و یاد خدا را از دلهای آنان فراموش گردانید. اكنون آنان هدفی جز كشتن من و كشتن كسی كه در پیشگاه من جهاد كند، و اسارت اهل حرم من، بعد از غارت كردن آنها؛ ندارند. می‌ترسم كه شما از این مسأله آگاهی نداشته باشید، یا آگاه باشید ولی از رفتن خجالت بكشید، و فریب دادن در نزد ما اهل بیت حرام است.پس هر كس از شما این امر را دوست نمی‌دارد برگردد، زیرا كه در تاریكی شب همه جا را پوشانده است، و راه خطرناك نیست، و هنوز وقت نگذشته است.و كسی كه می‌خواهد با جان خود؛ ما را همراهی كند و آن را فدای ما بنماید فردای قیامت در حالی كه از خشم خدا نجات یافته است در بهشت با ما خواهد بود.همانا جد بزرگوارم فرمود: فرزندم حسین علیه‌السلام در سرزمین كربلا غریب و تنها، تشنه و بی‌یاور كشته خواهد شد، كسی كه او را یاری نماید مرا یاری كرده است، و فرزندش قائم - صلوات الله علیه - را یاری كرده است، و كسی كه ما را با زبان خود یاری كند او در روز قیامت در جمله‌ی گروه ما خواهد بود. [ صفحه 171] حضرت سكینه علیهاالسلام گوید: سوگند به خدا! هنوز سخن پدرم به پایان نرسیده بود كه مردم، به صورت ده نفری و بیست نفری پراكنده شدند، و جز هفتاد و یك مرد، كسی از آنها نماند. در این حال، به پدرم نگاه كردم، او سر مبارك خود را پایین انداخته بود، بغض گلویم را گرفت، ترسیدم صدای گریه‌ی مرا بشنود، با چشمان خود به طرف آسمان نگریستم و گفتم:اللهم انهم خذلونا فاخذلهم، و لا تجعل لهم دعاءا مسموعا، و سلط علیهم الفقر، و لا ترزقهم شفاعة جدی یوم القیامة.خدایا! آنان ما را بی‌یاور گذاشتند و پراكنده شدند آنان را مخذول فرما. دعای آنان را مستجاب نكن، و فقر و مسكنت را بر آنان مسلط فرما، و شفاعت جدم را در روز قیامت بر آنان نصیب مفرما.در حالی كه اشك چشمانم بر صورتم جاری بود، برگشتم. عمه‌ام ام‌كلثوم علیهاالسلام مرا با این حال دید و گفت: دخترم! از چه به وحشت افتاده‌ای؟قضیه را به او گفتم، پس فریاد زد:وا جداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! واقلة ناصراه! أین الخلاص من الأعداء؟ لیتهم یقنعون بالفداء، تركت جوار جدك و سلكت بنا بعد المدی.وا جداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! وای از كمی ناصر و یاور! رهایی از دشمنان كجا است؟ كاش دشمنان بر فدیه و عوض قناعت می‌كردند، جوار جد خود را واگذاشتی، و با ما مدت طولانی راه آمدی.پس از آن، گریه و صدای ما بلند شد، پدرم ناله‌ها را شنید، در حالی كه لباس مباركش را می‌كشید، و اشك از چشمانش جاری بود به سوی ما آمد، و فرمود: چرا گریه می‌كنید؟حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام عرض كرد:یا أخی! ردنا الی حرم جدنا.برادر جان! ما را به سوی حرم جدمان برگردان.فرمود:یا أختاه! لیس لی الی ذلك سبیل.خواهرم! راهی به این كار ندارم. [ صفحه 172] عرض كرد:أجل؛ ذكرهم محل جدك و أبیك و أمك و أخیك علیهم‌السلام.آری! پس مقام و منزلت جد بزرگوار، پدر، مادر و برادرت را بر دشمنان یادآور شو (شاید تو را نكشند).فرمود:ذكرتهم فلم یذكروا، و وعظتهم فلم یتعظوا، و لم یسمعوا قولی، فما لهم غیر قتلی سبیل، و لابد أن ترونی علی الثری جدیلا، ولكن اوصیكن بتقوی الله رب البریة، و الصبر علی البلیة، و كظم نزول الرزیة، و بهذا أوعد جدكم و لا خلف لما أوعد، ودعتكم الهی الفرد الصمد.تذكر دادم ولی متذكر نشدند، آنان را پند و اندرز دادم ولی پند مرا نپذیرفتند، سخن مرا نشنیدند. آنان هدفی جز كشتن من ندارند. چاره‌ای نیست، مرا در حالی كه روی خاك افتاده و كشته شده‌ام خواهی دید، ولی شما را به تقوای خدا كه آفریننده‌ی خلق است، و بر شكیبایی بر بلا و فرونشاندن مصیبت سفارش می‌نمایم.و این همان است كه جد شما وعده فرموده، و آنچه وعده داده خلف وعده نمی‌كند، و شما را به خدای خودم كه یكتا و پناه نیازمندان است، می‌سپارم.پس از آن، ساعتی با همدیگر گریستیم، و امام علیه‌السلام این آیه‌ی مباركه را تلاوت می‌فرمود:(و ما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم یظلمون) [126] ؛«آنان بر ما ستم نكردند، بلكه بر جانهای خودشان ستم نمودند».

#### شب عاشورا به روایت امام سجاد

شیخ صدوق رحمة الله در «الامالی» با سلسله سند خودش از امام علی بن الحسین علیهماالسلام نقل می‌كند: امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید:شب دهم محرم؛ شب عاشورا، پدرم امر فرمود تا اطراف خیمه‌ها گودالی مانند خندق، حفر كرده، و آن را با هیزم پر كنند، و به فرزندش حضرت علی اكبر علیه‌السلام امر فرمود كه با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده حركت كرده و از فرات آب بیاورند. این [ صفحه 173] در حالی بود كه ترس و وحشت سختی، همه جا را فراگرفته بود، (آنها حركت كردند و آب آوردند).پس از آن، حضرت به اصحاب خود فرمود:قوموا فاشربوا من الماء، یكن آخر زادكم، و توضأوا واغتسلوا، و أغسلوا ثیابكم لتكون أكفانكم [127] .برخیزید و از این آب بنوشید كه این آخرین توشه‌ی شما (از این دنیا) است. از آن وضو بگیرید و غسل نمایید، و لباسهایتان را بشویید كه آنها كفن‌های شما خواهد بود [128] .

#### شب عاشورا آخرین شب زندگانی امام حسین

شیخ مفید رحمة الله گوید:علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید:من در آن شبی كه پدرم فردای آن شهید شد، (در خیمه) نشسته بودم. عمه‌ام زینت علیهاالسلام نزد من بود و از من پرستاری می‌كرد، در همین موقع، پدرم در خمیه‌ی مخصوص خود بود، و غلام آزاد كرده‌ی ابوذر غفاری نیز در حضور مباركش بود، او سرگرم اصلاح و تمیز كردن شمشیر آن حضرت بود و پدرم می‌فرمود:یا دهر اف لك من خلیل كم لك بالاشراق و الأصیل‌من صاحب أو طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل‌و انما الأمر الی الجلیل و كل حی سالك سبیل‌ای روزگار! اف باد بر تو از دوستی، (كه تو بد دوستی هستی)؛ چه بسیار هستند كه هنگام طلوع و غروب آفتاب.از یاران یا خواهان حق را كشته‌ای، (یعنی چه بسیاری از یاران خود را كشته‌ای)؛ و روزگار به عوض و بدل قانع نمی‌شود.بازگشت همه‌ی كارها به سوی خداوند جلیل است؛ و هر موجود زنده‌ای راه مرگ و آخرت را طی خواهد نمود.حضرت، این اشعار را دو یا سه بار تكرار فرمود تا این كه من آن را فهمیدم و از منظور حضرتش آگاه شدم. در این حال، بغض گلویم را گرفت و خواستم گریه كنم [ صفحه 174] ولی خودداری نموده و سكوت اختیار كردم، و یقین نمودم كه بلا نازل شده است.اما عمه‌ام زینت علیهاالسلام، هنگامی كه این سخنان را شنید، چون او زن بود و زنان دل نازك دارند و بی‌تاب‌تر می‌باشند، نتوانست خودداری كند، از جای خود پرید در حالی كه لباس خود را بر زمین می‌كشید و سر مباركش باز بود، خود را به سوی امام علیه‌السلام رساند و گفت:وا ثكلاه! لیت الموت أعدمنی الحیاة، الیوم ماتت أمی فاطمة، و أبی علی، و أخی الحسن علیهم‌السلام، یا خلیفة الماضی، و ثمال الباقی.وا ثكلاه (ای عزا و مصیبت من)! ای كاش مرگ من رسیده بود و زنده نبودم! گویا امروز مادرم فاطمه، پدرم علی و برادرم حسن علیهم‌السلام از دنیا رفته‌اند، ای یادگار گذشتگان! و فریادرس بازماندگان.امام حسین علیه‌السلام نگاهی به او كرد و فرمود:یا أخیة! لا یذهبن بحلمك الشیطان.خواهر جانم! صبر و شكیبایی تو را شیطان نرباید.[زینب كبری علیهاالسلام عرض كرد:بأبی انت و امی یا أباعبدالله! استقتلت؟ نفسی فداك؛پدر و مادرم فدایت ای اباعبدالله! آیا كشته می‌شوی؟ جانم به قربانت] [129] .در این هنگام اشك در چشمان مبارك امام حسین علیه‌السلام حلقه زد و فرمود:لو ترك القطا [لیلا] لنام.اگر مرغ قطا [130] را در آشیانه‌اش به حال خود می‌گذاشتند هر آینه (آسوده) می‌خوابید.زینب كبری علیهاالسلام گفت:یا ویلتاه! أفتغتصب نفسك اغتصابا؟ فذلك أقرح لقلبی، و أشد علی نفسی. [ صفحه 175] ای وای! آیا به ناچار تن به مرگ داده‌ای؟ این بیشتر قلب مرا مجروح می‌سازد و تحملش بر من سخت است.آن گاه بر صورد خود زد و دست به گریبان خود برد و چاك زد و بی‌هوش به زمین افتاد.امام حسین علیه‌السلام برخاست، آب به صورت مباركش پاشید و فرمود:یا أختاه! اتقی الله و تعزی بعزاء الله، و اعلمی أن أهل الأرض یموتون، و أهل السماء لا یبقون، و أن كل شی‌ء هالك الا وجه الله تعالی، الذی خلق الخلق بقدرته، و یبعث الخلق و یعودون، و هو فرد وحده. جدی خیر منی، و أبی خیر منی و أمی خیر منی، و أخی خیر منی، و [لی و] لكل مسلم برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أسوة.خواهرم! آرام باش! تقوای خدا را در نظر آور، و با صبری كه خدا داده صبر نما (یعنی چنان صبر كن كه محبوب خدا است) و بدان كه اهل زمین همه می‌میرند، اهل آسمان باقی نمی‌مانند، و همه چیز هلاك خواهند شد جز خدای والا مقامی كه خلق را با قدرت خویش آفرید، و آنان را بعد از مرگ زنده می‌كند و برمی‌گرداند، و اوست خدای فرد و یكتا، جدم از من بهتر بود، پدرم از من بهتر بود، مادرم از من بهتر بود، برادرم از من بهتر بود (همه اینها دنیا را وداع گفتند) و من و هر مسلمانی در رفتن از دنیا باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأسی كند.امام حسین علیه‌السلام با این سخنان و مانند آن، خواهر عزیزش را تسلی داد و فرمود:یا أختاه! انی أقسمت علیك، فأبری قسمی، لا تشقی علی جیبا، و لا تخمشی علی وجها، و لا تدعی بالویل و الثبور اذا أنا أهلكت.خواهرم! من تو را سوگند می‌دهم - كه سوگند مرا بپذیر - وقتی من شهید شدم بر من گریبان چاك مكن، و صورت خود را مخراش، و واویلا و وا هلاكاه مگو.امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: پس از آن امام حسین علیه‌السلام خواهرش را آورد و نزد من نشانید [131] .سید بن طاووس رحمة الله گوید: [ صفحه 176] چون حضرت زینب علیهاالسلام این اشعار را شیند گفت:یا أخی! هذا كلام من أیقن بالقتل.بردار جان! این سخن كسی است كه یقین به كشته شدن داشته باشد.حضرت فرمود: نعم یا أختاه! آری! ای خواهرم!زینب علیهاالسلام گفت:وا ثكلاه! هذا الحسین ینعی الی نفسه.وای حبیب من! این حسین علیه‌السلام است كه خبر مرگ خود را به من می‌دهد.سید بن طاووس رحمة الله گوید:در این هنگام، حضرت زینب علیهاالسلام گریست و همه‌ی زنان اهل حرم گریستند، بر صورت خود زدند، و گریبانهای خود را چاك زدند، حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام ناله می‌زد:وا محمداه! وا علیاه! وا اماه! وا أخاه! وا حسیناه! وا ضیعتنا بعدك یا أباعبدالله!وا محمدا! وا علیا! وا اماه! وا أخاه! وا حسیناه! وای بر ضایع شدن ما بعد از تو ای اباعبدالله!سید بن طاووس رحمة الله گوید:امام حسین علیه‌السلام خواهرش حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام را تسلی داد و فرمود:یا اختاه! تعزی بعزاء الله، فان سكان السماوات یفنون، و أهل الارض كلهم یموتون، و جمیع البریة یهلكون.خواهرم! در راه خدا صبر را پیشه‌ی خود ساز! زیرا كه ساكنین آسمانها، همه نابود شدنی هستند، و اهل زمین همه می‌میرند، و همه‌ی مخلوقات هلاك خواهند شد.پس از آن فرمود:یا اختاه! یا ام‌كلثوم! و أنت یا زینب! و أنت یا فاطمة! و أنت یا رباب! انظرن اذا أنا قتلت فلا تشققن علی جیبا، و لا تخمشن علی وجها، و لا تقلن هجرا.ای خواهرم! ای ام‌كلثوم! و تو ای زینبم! و تو ای فاطمه! و تو ای رباب! متوجه باشید؛ وقتی كه من كشته شدم گریبان چاك نكنید، صورت خودتان را مخراشید، و سخنی كه خدا راضی نیست مگویید. [ صفحه 177]

#### شب عاشورا شب عبادت

شیخ مفید رحمة الله گوید:پس از آن امام حسین علیه‌السلام به سوی اصحاب خود تشریف آورد و به آنان دستور فرمود كه خیمه‌ها را نزدیك یكدیگر قرار دهند، و طنابهایی از داخل خیام به همدیگر متصل نمایند، و خودشان در میان خیمه در جهتی كه مقابل دشمن است بایستند، و خیام را از پشت سر و از راست و چپ جز طرفی كه مقابل دشمن است؛ احاطه كنند.آن گاه حضرت به خیمه ویژه‌ی خود برگشت، و همه‌ی شب را به نماز، استغفار، دعا و تضرع به پایان برد، اصحاب و یارانش نیز نماز می‌خواندند، دعا می‌كردند و استغفار می‌نمودند [132] .

#### سحر شب عاشورا و رؤیای امام حسین

در كتاب «بحارالانوار» از «مناقب» نقل می‌كند و می‌گوید:هنگام سحر لختی امام حسین علیه‌السلام خوابید، بعد بیدار شد و فرمود: آیا می‌دانید همین الان چه خوابی دیدم؟عرض كردند: چه دیدی ای فرزند رسول خدا؟!فرمود:رأیت كأن كلابا قد شدت علی لتنهشنی، و فیها كلب أبقع، رأیته أشدها علی، و أظن أن الذی یتولی قتلی رجل أبرص من بین هؤلاء القوم.در خواب دیدم؛ گویا سگانی بر من حمله كردند تا مرا دندان بگیرند، در میان آنها سگ پیسی بود كه دیدم از همه‌ی آنها حمله‌اش شدیدتر است، گمان می‌كنم در میان دشمن، مردی است كه مبتلا به بیماری پیس است.آن گاه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با جمعی از اصحابش دیدم كه می‌فرمود:یا بنی! أنت شهید آل محمد علیهم‌السلام، و قد استبشر بك أهل السماوات و أهل الصفیح الأعلی، فلیكن افطارك عندی اللیلة، عجل و لا تأخر، فهذا ملك قد نزل من السماء لیأخذ دمك فی قارورة خضراء. [ صفحه 178] ای فرزندم! تو شهید آل محمد علیهم‌السلام هستی، و حقیقتا به وجودت اهل آسمانها، و اهل آسمان والا، مسرور شدند. امشب افطارت نزد من خواهد بود، بشتاب و تأخیر نكن. این ملكی است كه از آسمان فرودآمده تا خون پاك تو را در شیشه‌ی سبزی پر كند.این همان است كه در خواب دیدم. بدون تردید، این امر نزدیك شده و به زودی از این دنیا كوچ خواهم كرد [133] .شیخ مفید رحمة الله گوید:ضحاك بن عبدالله گوید: (در آن شب،) سوارانی از لشكر ابن‌سعد لعین كه ما را تحت نظر داشتند از كنار ما عبور كردند. در این حال امام حسین علیه‌السلام این آیات را تلاوت می‌فرمود:(فلا تحسبن الذین كفروا أنما نملی لهم خیر لأنفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین - مان كان الله لیذر المؤمنین علی ما أنتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب) [134] .«البته آنان كه كافر شدند گمان نكنند كه ما به آنها مهلتی می‌دهیم به حال آنها بهتر خواهد شد، بلكه ما به آنان مهلت می‌دهیم تا به سركشی و طغیان خود بیافزایند، و برای آنان عذابی سخت و خواركننده مهیا شده است - خداوند هرگز مؤمنان را به حال خود نگذاشته است كه بدین حال كنونی (كه مؤمن و منافق به یكدیگر مشتبهند) تا آن كه به آزمایش، خبیث و بدسرشت از پاك گوهر و طیب جدا شود».مردی از سواران، به نام عبدالله بن سمیر - كه شخصی مضحك، بی‌باك، دلیر و سوار بنامی بود - این آیات را شنید، ایستاد و گفت: سوگند به پروردگار كعبه! ما آن پاكها هستیم كه از شما جدا شده‌ایم!بریر بن خضیر رو به او كرد و گفت: ای فاسق! آیا خدا تو را از پاكان قرار داده است؟او گفت: وای بر تو! تو كیستی؟گفت: من بریر بن خضیر هستم، پس كارشان به ناسزاگویی منجر شد. [ صفحه 179]

#### شب عاشورا و پیوستن افرادی از دشمن به لشكر امام حسین

در روایت سید بن طاووس رحمة الله آمده است:شب عاشورا، سی و دو نفر از لشكر ابن‌سعد به لشكر امام حسین علیه‌السلام پیوسته و از جمله‌ی یاران آن حضرت گشتند.صبح عاشورا، آن حضرت علیه‌السلام دستور داد خیمه‌ای برپا نمودند، و در ظرفی با مشك زیادی نوره تهیه كردند، و حضرتش وارد آن خیمه شد تا به نظافت بپردازد.

#### شب عاشورا و مزاح بریر با عبدالرحمان انصاری

روایت شده: بریر بن خضیر همدانی و عبدالرحمان بن عبدربه انصاری پشت خیمه منتظر بودند كه بعد از امام حسین علیه‌السلام اقدام به نظافت كنند. در این هنگام، بریر شروع به مزاح با عبدالرحمان كرد.عبدالرحمان گفت: ای بریر! آیا می‌خندی، اكنون كه موقع خنده و جای گفتن سخنان خنده‌آمیز نیست؟!بریر گفت: طایفه‌ی من همه می‌دانند كه من چه در پیری و در چه در جوانی بیهوده‌گویی را دوست نداشتم، ولكن به جهت خوشحالی كه از رسیدن به شهادت دارم، این عمل را انجام می‌دهم. سوگند به خدا! چیزی در پیش نداریم جز این كه با این گروه با شمشیر خود رو به رو شویم، و ساعتی با آنها بجنگیم، سپس دست بر گردن حورالعین بیندازیم [135] .

#### صبح عاشوار و آمادگی لشكر امام حسین

شیخ بزرگوار ابن‌قولویه در «كامل الزیارات» با سلسله سند خودش روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌كند، امام صادق علیه‌السلام فرمود:امام حسین علیه‌السلام در آن روز مصیبت، روز عاشورا را با اصحاب خود نماز خواند و آن گاه فرمود:أشهد أنه قد أذن لكم فی قتلكم یا قوم، فاتقوا الله و اصبروا.گواهی می‌دهم كه كشته شدن به شما مباح شده است، پس تقوای خدا را پیشه‌ی [ صفحه 180] خود سازید، و از خدا بترسید، و صابر باشید [136] .صاحب اصل رحمة الله گوید: می‌گویم:چون در صبح روز عاشورا، آفتات طلوع كرد امام حسین علیه‌السلام اصحاب و یاران خود را جمع كرد، تعداد یاران حضرت - بنا به روایتی كه سید بن طاووس رحمة الله در كتاب «اللهوف» از امام باقر علیه‌السلام نقل كرده - عبارت از چهل و پنج نفر سواره و صد نفره پیاده بودند [137] . شیخ ابن‌نما رحمه الله نیز در كتاب «مثیر الاحزان» چنین گفته است [138] .و در «بحار الانوار» از محمد بن ابوطالب نقل شده است كه: تعداد یاران حضرت سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند [139] .شیخ مفید رحمة الله گوید:بامداد آن روز، امام حسین علیه‌السلام پس از نماز صبح، اصحاب خود را برای جنگ آماده نمود، تعداد یاران حضرت سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند. امام علیه‌السلام زهیر بن قین را فرمانده سمت راست لشكر خود، و حبیب بن مظاهر را فرمانده سمت چپ لشكر قرار داد، پرچم جنگ را به دست برادر خود حضرت عباس علیه‌السلام سپرد.آنان خیمه‌ها را پشت سر خود قرار دادند. و حضرت دستور داد خندقی كه در پشت خیام كنده بودند هیزمهای داخل آن را آتش بزنند تا دشمن نتواند از پشت سر به خیام نفوذ كند.

#### صبح عاشورا و آمادگی لشكر دشمن و تعداد نفرات آنها

از طرف دیگر؛ عمر سعد ملعون در روز عاشورا كه روز جمعه - و بنا به قولی: روز شنبه - بود لشكریان خود را آماده جنگ كرد، و با لشكر خود به سوی امام حسین علیه‌السلام یورش برد، و فرماندهی سمت راست لشكر آن ملعون را عمرو بن حجاج لعین و سمت چپ را شمر بن ذی‌الجوشن ولدالزنا بر عهده داشتند، و فرمانده سواره‌ها عروة بن قیس، و پیاده‌ها شبث بن ربعی ملعون بود، و پرچم را هم به غلام خود «درید» داده بود [140] . [ صفحه 181] در «بحارالانوار» از محمد بن ابوطالب نقل كرده است: تعداد نفرات لشكر آن ملعون، متجاوز از بیست و دو هزار نفر بودند.در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: تعداد نفرات لشكر آن ملعون، سی هزار نفر بودند [141] .نگارنده گوید: ابومخنف در مقتل خود می‌نویسد:تعداد نفرات آن ملاعین هشتاد هزار سواره از اهل كوفه بود كه كسی از اهل شام و حجاز در میان آنان نبود.پس از آن؛ عمر سعد لعین، لشكر خود را آماده‌ی جنگ نمود، راست و چپ لشكر را آراست و شمر بن ذی‌الجوشن لعین را با بیست هزار سواره در طرف راست، و خولی بن یزید اصبحی لعین را با بیست هزار سواره در چپ لشكر قرار داد، و خود آن ملعون با بقیه‌ی افراد در مركز لشكر ایستاد.شیخ مفید رحمة الله گوید:از حضرت علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام روایت شده كه حضرتش فرمود:هنگامی كه لشكریان ستمگران به طرف امام حسین علیه‌السلام حمله كردند، حضرت دستان مبارك خود را به سوی آسمان بلند كرد و فرمود:اللهم أنت ثقتی فی كل كرب، و رجائی فی كل شدة، و أنت لی فی كل أمر نزل بی ثقة و عدة، كم من كرب یضعف فیه الفؤاد، و تقل فیه الحیلة، و یخذل فیه الصدیق، و یشمت فیه العدو، أنزلته بك و شكوته الیك رغبة منی الیك عمن سواك، ففرجته و كشفته، فأنت ولی كل نعمة، و صاحب كل حسنة، و منتهی كل رغبة.خداوندا! تو در هر مصیبتی تكیه‌گاه و پشت پناه من، و در هر شدت و سختی امید من هستی. تو در هر امری كه بر من نازل می‌شود تكیه‌گاه و پناه‌گاه من هستی، چه بسیار مصیبت و اندوهی كه دلها در آن ناتوان، و چاره در آن كمتر، و صدیق و دوست در آن بی‌یاور، و دشمن در آن شماتت كرده و شاد می‌گردد از طرف تو نازل شده و به سوی تو شكوه كردم، به جهت میل و رغبتی كه به تو دارم، و از غیر تو روگردانم؛ و تو آن را دفع كردی و آن را برداشتی، پس تو صاحب هر نعمت و صاحب هر حسنه؛ و سرانجام هر میل و رغبت هستی. [ صفحه 182] امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید: لشكر دشمن هجوم آورده و در اطراف خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام جولان می‌كردند. آنان خندقی را كه در پشت خیام حفر شده و آتش از آن شعله‌ور بود، دیدند. شمر بن ذی‌الجوشن ملعون با صدای بلند فریاد زد: ای حسین! آیا پیش از روز قیامت به آتش شتاب نمودی؟!!امام حسین علیه‌السلام فرمود: این كیست؟ گویا او شمر بن ذی‌الجوشن است.عرض كردند: آری.حضرت به آن ملعون فرمود: ای پسر زن بزچران! تو برای سوختن در آن آتش سزاوارتری.مسلم بن عوسجه خواست او را با تیری هدف قرار دهد، امام حسین علیه‌السلام او را از این كار بازداشت.مسلم به حضرت عرض كرد: اجازه بفرمایید آن ملعون را با تیری هدف قرار دهم، زیرا او فاسقی از دشمنان خدا و سركردگان ستمگران است. اكنون خدا مرا بر كشتن او توانا ساخته است.امام حسین علیه‌السلام به او فرمود:لا ترمه! فانی أكره أن أبدءهم بقتال.به سوی او تیراندازی مكن! كه من دوست ندارم قبل از آنان جنگ را آغاز نمایم [142] .

#### سخنان اصحاب امام حسین با لشكریان

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمة الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید:سواره‌های لشكر عمر سعد لعین بر مركبهای خود سوار شدند. در این حال، اسب امام حسین علیه‌السلام را آوردند، حضرت بر مركب خود سوار شده، و با تعدادی از یاران خود در حالی كه بریر بن خضیر پیشاپیش آنها حركت می‌كرد، به طرف جمعیت لشكر حركت فرمودند، حضرت رو به بریر كرد و فرمود: با این گروه سخن بگوی.بریر جلو آمده و گفت ای مردم! از خدای بترسید، زیرا اكنون فرزندان رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما هستند. اینان ذریه، عترت، دختران و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. هدف خودتان را بیان كنید، می‌خواهید با اینان چه بكنید؟ [ صفحه 183] آن ملاعین گفتند: می‌خواهیم آنان بر فرمان امیر، ابن‌زیاد گردن نهند، و امیر خود در مورد آنان تصمیم بگیرد.بریر رحمة الله به آن ملاعین گفت: آیا از آنان نمی‌پذیرید كه از آن جایی كه آمدند بازگردند؟ وای بر شما ای اهل كوفه! آیا نامه‌هایی كه نوشتید و عهد و پیمانهایی كه بستید و خدا را بر آن شاهد گرفتید و با قسمهایی آن را تأكید كردید؛ فراموش نمودید؟آیا اهل بیت پیامبر خودتان را دعوت كردید و می‌خواستید خودتان را فدای آنان بكنید، اكنون كه آمدند می‌خواهید آنان را به ابن‌زیاد لعین تسلیم كنید و آنان را از آب فرات منع می‌نمایید.در غیاب پیامبرتان با فرزندان او چه بد رفتاری می‌كنید؟ شما را چه شده است؟ خداوند در روز قیامت شما را سیراب نكند، كه شما چه گروه بد و زشت هستید؟!افرادی از آن ملاعین گفتند: ما نمی‌فهمیم تو چه می‌گویی.بریر رحمة الله گفت: سپاس خدای را كه بینش و بصیرت مرا در مورد شما فزونی داد، خداوندا! من از كارهای این جمعیت به سوی شما دوری می‌نمایم.خداوندا! عذاب و ضرر را در بین آنها بینداز تا در حالی كه تو بر آنان خشمناك هستی به ملاقات تو آیند.آن ملاعین شروع به تیراندازی به طرف بریر كردند. بریر عقب‌نشینی نمود و بازگشت.پس از آن؛ امام حسین علیه‌السلام جلو آمده و در برابر آن لشكر شیاطین ایستاد، حضرت به صفوف آنان كه مانند سیل موج می‌زد نگاه می‌كرد، چشمش به ابن‌سعد ملعون كه در میان بتان و بزرگان كوفه ایستاده بود؛ افتاد [143] .

#### سخنان امام حسین در برابر لشكر دشمن

شیخ مفید رحمة الله گوید:حضرت با صدای بلندی فریاد زد:ای مردم عراق! و در حالی كه همه‌ی مردم، صدای حضرت را می‌شنیدند، فرمود: أیها الناس! اسمعوا قولی و لا تعجلوا حتی أعظكم بما یحق لكم علی و حتی أعذر علیكم، فان أعطیتمونی النصف، كنتم بذلك أسعد، و ان لم [ صفحه 184] تعطونی النصف من أنفسكم، فأجمعوا آرائكم ثم لا یكن أمركم علیكم غمة ثم اقضوا الی و لا تنظرون (ان ولیی الله الذی نزل الكتاب و هو یتولی الصالحین).ای مردم! سخن مرا بشنوید، و در كار خود شتاب نكنید، تا این كه شما را به آن حقی كه بر من دارید؛ پندتان دهم، و عذر شما را تمام كرده و اتمام حجت نمایم، اگر انصاف داشته باشید و با من منصفانه رفتار كنید سعادتمند خواهید بود، و اگر منصفانه رفتار نكنید پس نظر و آرای خودتان روی هم بریزید تا این كه كارتان مبهم و پوشیده نباشد (و بدانید كه چه كار می‌كنید)، پس از آن؛ درباره‌ی من قضاوت كنید و مرا مهلت ندهید.بعد حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:(ان ولیی الله الذی نزل الكتاب و هو یتولی الصالحین) [144] ؛«همانا ولی و مولای من خدایی است كه قرآن را نازل فرموده و او نیكوكاران را دوست می‌دارد».پس از آن؛ حضرت، خدای را سپاس گفت و او را ثنا خواند، و چنان كه شایسته خداوند است او را یاد كرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فرشتگان خدا و پیامبران او درود فرستاد، كه هیچ شنونده‌ای نه پیش از آن و نه پس از آن چنین سخنان فصیحی را نشنیده بود كه شاعر گوید:له من علی علیه‌السلام فی الحروب شجاعة و من أحمد صلی الله علیه و آله و سلم عند الخطابة قیل‌او از علی علیه‌السلام در جنگها شجاعت؛ و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موقع سخنرانی فصاحت و بلاغت را به ارث برده بود.شیخ مفید رحمة الله گوید: سپس فرمود:أما بعد؛ فأنسبونی فانظرونی من أنا؟ ثم راجعوا الی أنفسكم و عاتبوها فانظروا هل یصلح لكم قتلی و انتهاك حرمتی؟ ألست ابن بنت نبیكم؟ و ابن وصیه؟ و ابن عمه؟ و أول مؤمن مصدق لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بما جاء به من عند ربه؟أو لیس حمزة سیدالشهداء عمی؟أو لیس جعفر الطیار فی الجنة بجناحین عمی؟ [ صفحه 185] أولم یبلغكم ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لی و لأخی: هذان سیدا شباب أهل الجنة؟فان صدقتمونی بما أقول و هو الحق، و الله؛ ما تعمدت كذبا منذ علمت أن الله یمقت علیه أهله، و ان كذبتمونی فان فیكم من ان سألتموه عن ذلك أخبركم.اسألوا جابر بن عبدالله الأنصاری، و أباسعید الخدری، و سهل بن سعد الساعدی، و زید بن أرقم، و أنس بن مالك یخبروكم أنهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لی و لأخی، أما فی هذا حاجز لكم عن سفك دمی؟اما بعد؛ نسب مرا ملاحظه كنید و بنگرید كه من كیستم؟ سپس به وجدان خود مراجعه كنید و خودتان را مورد عتاب و ملامت قرار دهید ببینید آیا قتل من و هتك حرمت من به صلاح شماست؟آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟آیا من فرزند وصی و پسرعموی پیامبر و اولین كسی كه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و آنچه را كه از جانب خدا آورده بود؛ تصدیق كرد، نیستم؟آیا حمزه‌ی سیدالشهدا، عموی من نیست؟آیا جعفر طیاری كه با دو بال خود در بهشت پرواز می‌كند، عموی من نیست؟آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد من و برادرم به شما نرسیده است كه حضرتش فرمود: این دو فرزند من؛ آقای جوانان اهل بهشت هستند؟اگر آنچه می‌گویم تصدیق نمایید كه همان حق است، به خدا سوگند! از وقتی كه دانستم خدای تعالی كسی را كه عمدا دروغ بگوید دشمن می‌دارد، دروغ نگفته‌ام، و اگر مرا و كلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تكذیب كنید، در میان شما هستند كسانی كه اگر از آن بپرسید به شما خبر می‌دهند.از جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالك بپرسید تا به شما خبر دهند كه آنان این سخن را درباره‌ی من و برادرم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌اند، آیا همین فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما را از ریختن خون من مانع نمی‌شود؟شمر بن ذی‌الجوشن ولدالزنا گفت: او (شمر) خدای را با یك حرف، و شك و [ صفحه 186] تردید می‌پرستد، اگر بداند كه چه می‌گویی [145] .حبیب بن مظاهر روی به آن ملعون كرد و گفت: سوگند به خدا! می‌بینم تو را كه خدا را با هفتاد حرف و شك و تردید می‌پرستی (یعنی اصلا اعتقادی به خدا نداری)، و من گواهی می‌دهم كه در این سخنت كه: نمی‌دانی ما چه می‌گوییم، راستگو هستی، چرا كه حقیقتا خدای متعال، مهر قساوت و سنگدلی را بر دل تو زده است.پس از آن، امام حسین علیه‌السلام به آن ملاعین فرمود:فان كنتم فی شك من هذا أفتشكون أنی ابن بنت نبیكم؟ فو الله؛ ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیری فیكم و لا فی غیركم.ویحكم! أتطلبونی بقتیل منكم فقتلته؟ أو مال لكم استهلكته؟ أو بقصاص من جراحة؟اگر در این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تردید دارید، آیا در مورد این كه من فرزند دختر پیامبر شما هستم نیز تردید دارید؟ سوگند به خدا! مابین مشرق و مغرب در میان شما و غیر شما جز من؛ فرزند دختر پیامبر نیست.وای بر شما! آیا من كسی از شما را كشته‌ام كه خون او را از من می‌خواهید؟ یا مالی از شما را تلف كرده‌ام كه تاوان آن را می‌خواهید؟ یا كسی از شما را مجروح كرده‌ام كه قصاص می‌كنید؟آن ملاعین هیچ سخنی نگفتند.آن گاه حضرت صدا زد:یا شبث بن ربعی! و یا حجار بن أبجر! و یا قیس بن الأشعث! و یا یزد بن الحارث! ألم تكتبوا الی أن قد أینعت الثمار، و اخضرت الجنات، و انما تقدم علی جند الك مجندة؟ای شبث بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! و ای یزید بن حارث! آیا شما نبودید كه به من نوشتید: میوه‌های ما رسیده و باغهای ما سبز و خرم گردیده، كه به لشكری آماده و مهیا وارد می‌شوی؟قیس بن اشعث ولدالزنا گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گویی، ولی بر حكم پسران عمویت فرودآی، زیرا كه آنها، آنچه را كه دوست داری بر تو حكم می‌كنند. [ صفحه 187] امام حسین علیه‌السلام فرمود:لا و الله؛ لا أعطیكم بیدی اعطاء الذلیل، و لا أفر فرار العبید.نه هرگز؛ سوگند به خدا! دست خودم را ذلیلانه به شما نمی‌دهم، و هرگز مانند بردگان فرار نمی‌كنم.آن گاه فریاد زد:ای بندگان خدا! و این آیه مباركه را تلاوت فرمود:(انی عذت بربی و ربكم أن ترجمون) [146] .، (و أعوذ بربی و ربكم من كل متكبر لا یؤمن بیوم الحساب) [147] .«من بر پروردگار خودم و شما، پناه می‌برم اگر عزم آزار و سنگسار كردن مرا دارید» «من به پروردگان خود و شما از شر هر كافر متكبری كه به روز حساب ایمان نمی‌آورد؛ پناه می‌برم (و از او، در دفع شما یاری می‌طلبم)».پس از آن، حضرت مركب خود را خوابانید و دستور داد كه عقبة بن سمعان پاهای آن را ببندد، و آن ملاعین به طرف حضرت روی آوردند [148] .ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی در تاریخ خود می‌نویسد:هشام بن محمد گوید: چون امام حسین علیه‌السلام دید آن ملاعین بر كشتن او اصرار و پافشاری دارند قران را به دست گرفت و آن را گشود، و بالای سر مباركش گذاشت، و فریاد زد:بینی و بینكم كتاب الله و جدی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.یا قوم! بم تستحلون دمی؟ ألست بن بنت نبیكم؟ ألم یبلغكم قول جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی و فی أخی: هذان سیدا شباب أهل الجنة؟فان لم تصدقونی فاسألوا جابر و زید بن أرقم و أباسعید الخدری.ألیس جعفر الطیار عمی؟میان من و شما، كتاب خدا و جدم محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حكم كند.ای مردم! چرا خون مرا حلال می‌دانید؟آیا من فرزند پیامبر شما نیستم؟ آیا سخن جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره‌ی من [ صفحه 188] و برادرم نشنیده‌اید كه فرمود: این فرزندان، آقای جوانان اهل بهشت هستند؟ اگر سخن مرا باور ندارید از جابر، زید بن ارقم و اباسعید خدری بپرسید.آیا جعفر طیار عموی من نیست؟شمر حرامزاده صدا زد: همین ساعت وارد جهنم می‌شوی.امام حسین علیه‌السلام فرمود:الله اكبر! أخبرنی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال: «رأیت كأن كلبا ولغ فی دماء أهل بیتی» و ما اخالك الا ایاه.الله اكبر! جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داد و فرمود: «گویا می‌بینم كه سگی خون اهل بیت مرا می‌لیسد»، گمان می‌كنم كه تو همان سگ هستی.شمر ملعون گفت: من خدا را با حرف و شك و تردید می‌پرستم اگر بدانم كه چه می‌گویی؟ [149] .در «بحارالانوار» از صاحب «مناقب» به اسناد خود از محمد بن سلیمان بن عبدالله بن حسن از پدرش از جدش از عبدالله روایت كرده كه عبدالله گوید:چون عمر سعد لعین افراد خود را برای جنگ با امام حسین علیه‌السلام آماده كرد، و آنان را در رتبه‌های خود قرار داد، و پرچمها را در جاهای خود برافراشت، و لشكر سمت راست و چپ را مهیا و مرتب نمود، رو به افرادی كه در مركز لشكر قرار داشتند كرد و گفت: در جای خود استوار بمانید و حسین را از همه‌ی جوانب احاطه كنید.لشكریان دشمن، امام حسین علیه‌السلام را احاطه كرده و مانند حقله دور تا دور حضرت را گرفتند.حضرت از خیمه بیرون آمد تا نزد آن ملاعین رسید، و از آنان خواست تا به سخن او گوش دهند، ولی آنان نپذیرفتند و ساكت نشدند، تا این كه حضرت فرمود:ویلكم! ما علیكم أن تنصتوا الی فتسمعوا قولی؟ و انما أدعوكم الی سبیل الرشاد، فمن أطاعنی كان من المرشدین، و من عصانی كان من المهلكین، و كلكم عاص لأمری غیر مستمع قولی، فقد ملأت بطونكم من الحرام، و طبع علی قلوبكم، ویلكم! ألا تنصتون؟ ألا تسمعون؟وای بر شما! چرا به سخنان من گوش نمی‌كنید تا سخن مرا بشنوید، من شما را به راه رستگاری دعوت می‌كنم، كسی كه از من پیروی كند از رستگاران [ صفحه 189] خواهد شد و كسی كه از فرمان من سرپیچی نماید هلاك خواهد شد. همه‌ی شما از امر من سرپیچی می‌كنید و سخن مرا گوش نمی‌دهید، همانا شكمهای شما از حرام پر شده، و بر دلهای شما مهر شقاوت و گمراهی زده شده است، وای بر شما! آیا ساكت نمی‌شوید؟ آیا گوش فرانمی‌دهید؟پس لشكریان عمر سعد لعین، همدیگر را ملامت كردند و گفتند: آرام باشید و سخن او را گوش كنید.آن گاه امام حسین علیه‌السلام برخاست و فرمود:تبا لكم أیتها الجماعة! و ترحا، أفحین استصرختمونا ولهین متحیرین فأصرخناكم مؤدین مستعدین، سللتم علینا سیفا فی رقابنا، و حششتم علینا نار الفتن جناها عدوكم و عدونا.فأصبحتم البا علی أولیائكم، ویدا علیهم لأعدائكم، بغیر عدل أفشوه فیكم، و لا أمل أصبح لكم فیهم، الا الحرام من الدنیا أنالوكم، و خسیس عیش طعمتم فیه، من غیر حدث كان منا و لا رأی تفیل لنا.فهلا لكم الویلات! تركتمونا و السیف مشیم، فهلا لكم الویلات! اذ كرهتمونا و تركتمونا تجهزتمونا، و السیف لم یشهر، و الجاش طامن، و الرأی لم یستحصف. ولكن أسرعتم الینا كطیرة الذباب، و تداعیتم كتداعی الفراش، فقبحا لكم! فانما أنتم من طواغیت الأمة، و شذاذ الأحزاب، و نبذة الكتاب، و نفثة الشیطان، و عصبة الآثام، و محرفی الكتاب، و مطفی‌ء السنن، و قتلة أولاد الأنبیاء، و مبیری عترة الأوصیاء، و ملحقی العهار بالنسب، و مؤذی المؤمنین، و مصرخی أئمة المستهزئین، الذین جعلوا القرآن عضین.و أنتم ابن حرب و أشیاعه تعتمدون، و ایانا تخاذلون، أجل، و الله؛ الخذل فیكم معروف، وشجت علیه عروقكم، و توارثته أصولكم و فروعكم، و ثبتت علیه قلوبكم، و غشیت صدوركم، فكنتم أخبث ثمر شجی للناطور و أكلة للغاصب.ألا لعنة الله علی الناكثین، الذین ینقضون الأیمان بعد توكیدها، و قد جعلتم الله علیكم كفیلا، فأنتم و الله؛ هم.ألا ان الدعی بن الدعی قد ركز بین اثنین: بین القلة و الذلة، و هیهات ما [ صفحه 190] آخذ الدنیة، أبی الله ذلك و رسوله و المؤمنون وجدود طابت، و حجور طهرت، و أنوف حمیة، و نفوس أبیة، لا تؤثر مصارع اللئام علی مصارع الكرام.ألا قد أعذرت و أنذرت، ألا انی زاحف بهذه الأسرة علی قلة العتاد، و خذلة الأصحاب.ننگ بر شما باد ای گروه هلاكت! و غم و اندوه بر شما چیره شود! آیا زمانی كه سرگردان و حیران بودید از ما فریاد خواستید و ما آماده قیام بر احقاق حق شما بودیم و مهیای اصلاح كار شما شدیم و به فریادتان رسیدیم؛ شما به روی ما شمشیر كشیدید، و آتش فتنه‌ای كه دشمن شما و ما آن را تهیه دیده است شما شعله‌ور نمودید؟ و بر دوستان خودتان ستمگر، و بر دشمنان خودتان یاور و معین شدید؟ دشمنانی كه نه عدالتی را برای شما برپا نمودند، و نه آرزویی از شما برآورده كردند، جز حرامی كه از دنیا به شما داده و زندگی ناچیزی به شما چشانده‌اند، بدون این كه حادثه‌ای از ما واقع شود، و نه رأیی كه از ما به خطا رود.وای بر شما! چرا دست از یاری ما كشیدید در حالی كه شمشیر دشمن در غلاف و نیام بود؟وای بر شما! چرا هنگامی كه ما را نخواستید و رها كردید، (برای یاری ما) آماده نشدید در حالی كه هنوز دشمن به شما شمشیر نكشیده بود و دلها آرامش داشت و از ترس دشمن در اضطراب نبودید، و هنوز نظر دشمن بر ضرر شما مستحكم نشده بود؟ ولی مانند پریدن مگس با سرعت به جنگ ما شتاب نمودید، و بر جنگ با ما، گردهم آمدید مانند گرد آمدن پروانه‌ها دور چراغ.پس روی شما زشت باد! شما از طاغوتها و شیاطین امت هستید، شما از افراد پست قبیله‌ها هستید، شما از رهاكنندگان قرآن، ساحران شیطان، گروه گنه‌كاران و تحریف‌كنندگان قرآن، خاموش‌كنندگان سنن و شریعت‌ها، كشندگان فرزندان پیامبران، هلاك‌كنندگان فرزندان جانشینان پیامبران، لاحق‌كنندگان زنا به نسب، آزاردهنگان مؤمنان و یاری رسانندگان پیشوایان، استهزاكنندگان كسانی كه قرآن را پاره پاره كردند - یعنی به سحر و كهانت و شعبده نسبت دادند - هستید. [ صفحه 191] شما كسانی هستید كه به پسر حرب و تابعین او اعتماد می‌كنید، و ما را بی‌یاور رها می‌كنید و به عهد خود وفا نمی‌كنید.آری! سوگند به خدا! بی‌وفایی شما معروف است و رگهای شما با آن پیوند خورده است، شما و فرزندانتان بی‌وفایی را از اجدادتان به همدیگر به ارث بردید، و دلهای شما با آن استوار شده، و پرده‌ی قساوت بر سینه‌های شما كشیده شده، شما خبیث‌ترین میوه‌ای هستید كه باغبان را غمگین سازد و خوراك غاصبین و متجاوزین می‌گردد.آگاه باشید! لعنت خدا بر پیمان‌شكنان است، كسانی كه عهدهای خود را بعد از محكم كردن آن می‌شكنند، و شما خدای را بر علیه خودتان كفیل و ضامن ساختید، سوگند به خدا! شما همان پیمان‌شكنان هستید.آگاه باشید! یزید حرامزاده، فرزند حرامزاده مرا در میان دو رده قرار داده است: یا آن كه شمشیر از نیام كشیده شود، و یا تن به خواری و ذلت داده شود. و چه دور است كه خود را ذلیل و خوار گردانم! خدا و پیامبرش آن را بر ما نپسندیده، و مردمان با ایمان به آن تن ندهند، و اجداد پاك و دامن‌های پاك مادران و جوانان باغیرت و رادمردان باحمیت، هرگز تا راه مرگ و شهادت كریمانه به روی آنها باز است از راه پستی و ذلت و اطاعت فرومایگان نخواهند رفت (یعنی مانند كریمان با حمیت و غیرت كشته می‌شوند، نه مانند فرومایگان كه با ذلت و خواری كشته می‌شوند).آگاه باشید! كه آنچه عذر آوردنی بود گفتم، و آنچه لازمه‌ی تكلیف بود انجام دادم، و ترسانیدم و اتمام حجت كردم.آگاه باشید! اكنون من با این عشیره‌ی خویش با وجود یاران كم و پراكنده شدن اصحاب بی‌وفا، برای جنگ آماده‌ام.سپس این اشعار را انشاء فرمود و گفت:فان نهزم فهزامون قدما و ان نهزم فغیر مهزمیناو ما ان طبنا جبن ولكن منایانا و دولة آخریناپس اگر بر دشمنان غالب و پیروز شدیم از قدیم عادت ما بر غلبه و پیروزی بود؛ و اگر از آنان شكست خوردیم و مغلوب شدیم این شكست بر ما نسبت داده نمی‌شود.كه این شكست به خاطر ترس ما نبوده است، بلكه قضای الهی بر این علاقه گرفته كه ما از [ صفحه 192] دنیا برویم و دشمنان به دولت برسند.آن گاه فرمود:ألا! ثم لا یلبثون بعدها الا كریث ما یركب الفرس، حتی تدور بكم دور الرحی، عهد عهده الی أبی عن جدی، فأجمعوا أمركم و شركاءكم ثم كیدونی جمیعا فلا تنظرون، انی توكلت علی الله ربی و ربكم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم.اللهم احبس عنهم قطر السماء، وابعث علیهم سنین كسنی یوسف علیه‌السلام، و سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم كأسا مصبرة، و لا یدع فیهم أحدا الا قتله، قتله بقتلة، و ضربة بضربة، ینتقم لی و لأولیائی و أهل بیتی و أشیاعی منهم، فانهم غرونا و كذبونا و خذلونا، و أنت ربنا علیك توكلنا و الیك أنبنا و الیك المصیر.آگاه باشید! بعد از این قضیه، جز به اندازه‌ی سوار شدن بر اسب، درنگ نخواهید كرد، تا این كه روزگار شما را مانند گرداندن آسیاب بگرداند، (یعنی هر لحظه شما را به بلا گرفتار خواهد كرد،) و این - هلاك شدن شما - امری است معهود كه پدر آن را از جدم به من خبر داده است، پس در امرتان مصمم باشید و با شریكانتان گردهم آیید، سپس همگی یك‌دل مكر و حیله كنید و مرا مهلت ندهید.من بر خدای توكل نموده‌ام كه پروردگار من و شماست، هیچ جنبنده‌ای نیست جز این كه خدای من بر او مسلط است، و در قبضه‌ی قدرت اوست، همانا پروردگار من بر طریق عدل است و جزای هر كس را می‌دهد.خداوندا! باران و بركت آسمانی را از آنان حبس كن، بر آنان سالهای قحطی و خشكسالی مانند سالهای قحطی عصر یوسف علیه‌السلام برانگیز، و غلام ثقیف - مختار - را بر آنان مسلط فرما، تا كاسه‌ی زهرآلود تلخ مرگ را بر آنان بیاشامد، و همه‌ی آنان را بكشد، و با كشتن و زدن آنها انتقام من و دوستانم و اهل بیتم و شیعیانم را از آنان بستاند چرا كه آنان ما را فریب دادند، و بر ما دروغ گفتند، و ما را بی‌یاور گذاشتند.و تویی پروردگار ما، بر تو توكل كردیم و به سوی تو روآوردیم كه بازگشت هر بنده‌ای به سوی توست. [ صفحه 193]

#### سخنان امام حسین به عمر سعد لعین

آن گاه امام علیه‌السلام فرمود: عمر سعد كجاست؟ عمر را صدا بزنید.عمر ملعون را صدا زدند، او اكراه داشت و دوست نداشت كه نزد حضرت بیاید.حضرت رو به عمر ملعون كرد و فرمود:یا عمر! أنت تقتلنی و تزعم أن یولیك الدعی ابن الدعی بلاد الری و جرجان؟ و الله؛ لا تتهنأ بذلك أبدا، عهدا معهودا، فاصنع ما أنت صانع، فانك لا تفرح بدنیا و لا آخرة، و كأنی برأسك علی قصبة قد نصب بالكوفة، یتراماه الصبیان و یتخذونه غرضا بینهم.ای عمر! تو مرا می‌كشی و خیال می‌كنی كه آن حرامزاده‌ی پسر حرامزاده تو را حاكم شهرهای ری و جرجان می‌كند؟ سوگند به خدا! هرگز این حكومت بر تو گوارا و خوش نخواهد شد، كه این عهدی است معهود كه از پدرم به من رسیده است.پس آنچه كه می‌خواهی انجام ده، زیرا كه تو بعد از من، نه به دنیا و نه به آخرت شاد نخواهی‌شد. گویا می‌بینم سر تو را بالای نیزه‌ای كه در كوفه نصب شده و كودكان آن را هدف قرار می‌دهند و با آن بازی می‌كنند.عمر ملعون از كلام حضرت به خشم آمد و صورت نحس خود را برگرداند و افراد خود را صدا زد: منتظر چه هستید؟ همگی حمله كنید كه او لقمه‌ای بیش نیست.پس از آن؛ امام حسین علیه‌السلام، اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را كه «مرتجز» نام داشت، طلبید و سوار شد [150] .

#### جسارت عده‌ای از افراد دشمن و نفرین امام حسین

شیخ صدوق رحمة الله در «الامالی» با سند خود از علی بن الحسین علیهماالسلام نقل كرده كه حضرت سجاد علیه‌السلام فرمود:پدرم امام حسین علیه‌السلام یاران خود را آماده‌ی جنگ نمود و دستور داد تا در پیرامون لشكر، خندقی حفر شود و داخل آن آتشی بیفروزند كه دشمن از یك جهت وارد جنگ شود. [ صفحه 194] در این هنگام، مردی از لشكر عمر سعد ملعون به نام ابن ابوجویریه‌ی مزنی به طرف خندق آمد، و چون نگاهش به آتش شلعه‌ور افتاد، دستان خود را برهم زد و فریاد زد: ای حسین! و ای اصحاب حسین! مژده باد بر شما آتش، شما در دنیا برای آتش شتاب نمودید.امام حسین علیه‌السلام فرمود: این مرد كیست؟عرض كردند: ابن‌جویریه است.امام حسین علیه‌السلام فرمود:اللهم أذقه عذاب النار فی الدنیا.خداوندا! عذاب آتش را در دنیا به او بچشان.در این هنگام، اسب آن ملعون رم كرد و او را در میان آتش خندق انداخت، و آن ملعون سوخت.پس از آن؛ مرد دیگری به نام تمیم بن حصین فزاری از لشكر ابن‌سعد لعین بیرون آمد و صدا زد: ای حسین! و ای اصحاب حسین! آیا نمی‌بینید آب فرات مانند شكم مارها می‌درخشد؟ به خدا سوگند! قطره‌ای از آن نخواهید چشید تا این كه با سختی مرگ را بچشید.امام حسین علیه‌السلام فرمود: این كیست؟عرض شد: تمیم بن حصین است.امام حسین علیه‌السلام فرمود:هذا و أبوه من أهل النار، اللهم اقتل هذا عطشا فی هذا الیوم.این مرد و پدرش از اهل آتش و جهنم هستند. خداوندا! امروز او را با لب تشنه هلاك كن.امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: تشنگی او را گلوگیر ساخت تا این كه از اسب خود به زمین افتاد، و زیر سم اسبان لشكر لگدمال شده و به جهنم واصل گردید.سپس مرد دیگری به نام محمد بن اشعث بن قیس كندی از لشكر عمر سعد لعین بیرون آمد و گفت: ای حسین بن فاطمه! كدام حرمت برای تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است كه به غیر تو نیست؟امام حسین علیه‌السلام این آیه‌ی شریفه را تلاوت فرمود:(ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین - [ صفحه 195] ذریة بعضها من بعض) [151] ؛«همانا خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، در حالی كه برخی از آنان ذریه و فرزند برخی دیگر است».سپس فرمود:و الله؛ ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم لمن آل ابراهیم، و ان العترة الهادیة لمن آل محمد، من الرجل؟سوگند به خدا! همانا محمد صلی الله علیه و آله و سلم از فرزندان ابراهیم است، همانا عترت هدایتگر از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند.(بعد فرمود:) این مرد كیست؟عرض شد: محمد بن اشعث بن قیس كندی.امام حسین علیه‌السلام سر مبارك خود را به جانب آسمان برداشت و فرمود:اللهم أذل محمد بن الأشعث فی هذا الیوم ذلا لا تعزه بعد هذا الیوم أبدا.خداوند! امروز؛ محمد بن اشعث را ذلیل و خوار فرما، ذلت و خواری كه هرگز بعد از امروز، عزیزش نگردانی.پس عارضه‌ای بر او عارض شد، از میان لشكر بیرون آمد، خداوند بر آن ملعون عقربی مسلط كرد و او را گزید، و در حالی كه مكشوف العورة بود به جهنم واصل شد.(امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید:) تشنگی بر امام حسین علیه‌السلام و اصحابش فشار آورد [152] .- در كتاب «منتخب» می‌نوسید -: حضرت، برادر خود عباس علیه‌السلام را خواست و به او فرمود: اهل بیت خود را جمع كرده و چاهی حفر كن.آنان جمع شده و چاهی حفر كردند، اما آن ملاعین فهمیدند و آن را پر كردند، سپس چاه دیگری حفر كردند، باز آن ملاعین پر كردند، تا این كه تشنگی شدیدی بر آنان چیره شد [153] .در كتاب «مسند البتول» روایتی از مفضل نقل می‌كند كه گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود:هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام و اصحابش از آب ممنوع شدند حضرت در میان [ صفحه 196] اصحابش صدا زد: هر كه تشنه است بیاید.اصحاب حضرت یكی یكی می‌آمدند و حضرت انگشت مبارك خود را در كف دست آنان می‌گذاشت، و یكی پس از دیگری آب می‌نوشیدند تا این كه همگی سیراب شدند.بعضی از اصحاب به برخی دیگر می‌گفت: به خدا سوگند! به راستی از آبی نوشیدیم كه تا حال كسی از مردم جهانیان از آن ننوشیده‌اند.

#### سخنان ابن حصین همدانی با مردم كوفه

شیخ صدوق رحمة الله گوید.شخصی از شیعیان امام حسین علیه‌السلام به نام یزید بن حصین همدانی - راوی حدیث؛ ابراهیم بن عبدالله گوید: آن شخص دایی ابواسحاق همدانی بود - خدمت حضرتش شرفیاب شد و عرض كرد: ای فرزند رسول خدا! آیا اجازه می‌فرمایید من بروم و با آنان سخن بگویم؟حضرت به او اجازه دادند، او به سوی لشكر حركت كرد و گفت:ای مردم! همانا خدای متعال، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در حالی كه مژده دهنده و ترساننده است به پیامبری مبعوث نمود، او به سوی خدا دعوت كننده و چراغی روشن است، و این آب فرات است كه خوكان و سگان آبادی از آن سیراب می‌شوند، در حالی كه میان آب فرات و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانع شده‌اند.آن ملاعین گفتند: ای یزید! بسیار حرف زدی، خاموش باش و بس كن، سوگند به خدا! باید حسین تشنه بماند چنان كه كسی كه پیش از او بود نیز، تشنه ماند. (منظورشان عثمان لعین بوده).در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام فرمود: بنشین ای یزید!

#### سخنان دیگری از امام حسین با لشكریان

آن گاه امام حسین علیه‌السلام برخاست و در حالی كه بر شمشیر خود تكیه كرده بود با صدای بلند فریاد زد و فرمود:أنشدكم الله تعالی؛ هل تعرفون أن جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟قالوا: اللهم نعم. [ صفحه 197] قال: أنشدكم الله تعالی؛ هل تعلمون أن أمی فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدكم الله؛ هل تعملون أن أبی علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدكم الله؛ هل تعلمون أن جدتی خدیجة بنت خویلد أول نساء هذه الأمة اسلاما؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدكم الله؛ هل تعلمون أن سیدالشهداء حمزة عم أبی؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدكم الله؛ هل تعلمون أن جعفرا الطیار فی الجنة عمی؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدكم الله؛ هل تعلمون أن هذا سیف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أنا متقلده؟قالوا: نعم.قال: أنشدكم الله؛ هل تعلمون أن هذه عمامة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أنا لابسها؟قالوا: اللهم نعم.قال: أنشدكم الله؛ هل تعلمون أن علیا علیه‌السلام كان أولهم اسلاما، و أكثرهم علما، و أعظمهم حلما، و هو ولی كل مؤمن و مؤمنة؟قالوا: اللهم نعم.قال: فبم تستحلون دمی و أبی الذائد عن الحوض غدا یذود عنه رجالا كما یذاد البعیر الصادر عن الماء؛ و لواء الحمد فی ید جدی یوم القیامة؟قالوا: قد علمنا ذلك كله، و نحن غیر تاركیك حتی تذوق الموت عطشا.شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا مرا می‌شناسید؟گفتند: آری! تو فرزند رسول خدا و نواده‌ی او هستی.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید كه جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید كه مادرم فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. [ صفحه 198] گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید كه پدر من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید كه جده‌ام خدیجه دختر خویلد، اولین بانویی كه از این امت اسلام آورده است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید كه جعفر - كه در بهشت با دو بال پرواز می‌كند - عموی من است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید این شمشیری كه من حمایل كرده‌ام شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید این عمامه‌ای كه بر سرم بسته‌ام عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟گفتند: آری.فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید علی علیه‌السلام در میان مردم اولین كسی بود كه اسلام آورد، و او دانشمندترین و شكیباترین آنان بود، و او مولای هر مرد و زن مؤمن می‌باشد؟گفتند: آری.فرمود: پس چرا خون مرا حلال می‌شمارید؟ فردای قیامت پدرم، منافقان را از حوض كوثر می‌راند چنان كه شتر از آب رانده می‌شود، و در روز قیامت پرچم حمد در دست جد بزرگوار من خواهد بود.گفتند: ما همه‌ی اینها را می‌دانیم، ولی دست از تو برنمی‌داریم تا این كه با لب تشنه مرگ را دریابی. [ صفحه 199] در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام محاسن شریف خود را به دست گرفت - در آن روز، آن بزرگوار، در سن پنجاه و هفت سالگی بود - آن گاه فرمود:اشتد غضب الله علی الیهود حیث قالوا: عزیز بن الله، واشتد غضب الله علی النصاری حین قالوا: المسیح ابن الله، واشتد غضب الله علی المجوس حین عبدوا النار من دون الله، واشتد غضب الله علی قوم قتلوا نبیهم، واشتد غضب الله علی هذه العصابة الذین یریدون قتل ابن نبیهم.غضب و خشم خدا بر گروه یهودیان موقعی سخت شد كه آنان، برای خدا فرزندی قائل شدند و گفتند: عزیر، پسر خداست. و غضب و خشم خدا بر گروه نصاری زمانی سخت شد كه گفتند: مسیح پسر خداست. و غضب و خشم خدا بر طایفه‌ی مجوس هنگامی سخت شد كه از عبادت خدا دست برداشته و به عبادت آتش پرداختند. و غضب و خشم خدا بر گروهی كه پیامبر خود را شهید كردند سخت است، و غضب خدا بر این گروهی كه می‌خواهند فرزند پیامبر خود را بكشند سخت است [154] .

#### سخنان امام حسین و بی‌تابی اهل حرم

سید بن طاووس رحمة الله گوید:هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام این خطبه را ایراد فرمود، و دختران و خواهرش زینب علیهاالسلام سخنان آن حضرت را شنیدند، گریستند و ندبه كردند و بر صورت خود زدند، و صدای گریه‌ی آنان بلند شد.حضرت، برادر خود عباس علیه‌السلام و فرزندش علی علیه‌السلام را به سوی اهل بیت فرستاد و به آنان فرمود:سكتاهن، فلعمری لیكثرن بكائهن.آنان را ساكت و آرام نمایید و نگذارید نوحه و گریه كنند، به جان خودم سوگند! بعد از من زیاد گریه خواهند كرد.سید بن طاووس رحمة الله گوید: سپس حضرت فرمود:أم و الله؛ لا أجیبهم الی شی‌ء مما یریدون حتی ألقی الله و أنا مخضب بدمی. [ صفحه 200] سوگند به خدا! پیشنهاد این قوم را نمی‌پذیرم، (یعنی با یزید بیعت نمی‌كنم) تا با چهره‌ی آغشته به خون، خدا را ملاقات نمایم [155] .و از مولای ما، امام صادق علیه‌السلام روایت شده است كه حضرتش فرمود: از پدرم شنیدم كه می‌فرمود:هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام با عمر سعد ولدالزنا رو به رو شدند و جنگ آغاز شد، خداوند عالم برای یاری و نصرت حضرت، جمعی از فرشتگان را از آسمان فرستاد تا این كه بالای سر مبارك پرواز كرده، و امام حسین علیه‌السلام از جانب خداوند بین دو چیز مخیر گردید: یا او را یاری كنند تا بر دشمنان پیروز شود، یا شهید شود و خداوند را ملاقات كند، بدون این كه از پاداش آن حضرت چیزی كاسته شود، حضرت ملاقات خدای را برگزیدند.سید بن طاووس رحمة الله گوید: این حدیث را ابوطاهر محمد بن حسین نرسی در كتاب «معالم الدین» روایت كرده است.راوی گوید: پس از آن، امام حسین علیه‌السلام فریاد زد:أما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ أما من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله؟آیا كسی هست برای خدا ما را یاری كند؟آیا كسی هست كه دشمنان را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور سازد؟ [156] . [ صفحه 203]

### در مبارزه‌ی اصحاب امام حسین و چگونگی شهادت آنان

#### آغاز جنگ از طرف دشمن

سید بن طاووس رحمة الله گوید:سپس امام حسین علیه‌السلام اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را كه - «مرتجز» نام داشت - طلبید، سوار شد و یاران خود را برای جنگ آماده كرد.راوی گوید: عمر سعد لعین جلو آمد و تیری به سوی اصحاب امام حسین علیه‌السلام پرتاب كرد و گفت: ای مردم! نزد امیر گواهی دهید كه من اولین كسی بودم كه به سوی حسین تیر انداختم.به دنبال آن، تیرها مانند باران از طرف سپاه اشقیا به سوی اصحاب امام حسین علیه‌السلام باریدن گرفت.امام حسین علیه‌السلام به اصحاب خود فرمود:قوموا رحمكم الله! الی الموت الذی لابد منه، فان هذه السهام رسل القوم الیكم.خدای شما را بیامرزد! برخیزید و به سوی مرگ - كه چاره‌ای از آن نیست - پیش بروید، زیرا كه این تیرها پیام‌آوران این گروه هستند كه شما را به جنگ می‌خوانند.پس از آن؛ اصحاب امام حسین علیه‌السلام حمله نمودند. ساعتی از روز، با حملاتی مكرر جنگیدند، تا این كه جمعی از یاران امام حسین علیه‌السلام كشته شدند.سید بن طاووس رحمة الله گوید: در این هنگام؛ امام حسین علیه‌السلام دست مباركش را بر محاسن شریفش زد و فرمود:اشتد غضب الله علی الیهود اذ جعلوا له ولدا، واشتد غضب الله علی النصاری اذ جعلوه ثالث ثلاثة، واشتد غضبه علی المجوس اذ عبدوا الشمس و القمر دونه، و اشتد غضبه علی قوم اتفقت كلمتهم علی قتل ابن بنت نبیهم.خشم و غضب خداوند بر جماعت یهودیان موقعی سخت شد كه برای خدا فرزندی قائل شدند، و خشم و غضب خداوند بر گروه نصاری وقتی سخت شد [ صفحه 204] كه خدا را سومین سه قرار دادند (یعنی گفتند: خدای ما سه تا است: عیسی، مادرش، خدا)، و خشم و غضب خداوند بر طایفه‌ی مجوس زمانی سخت شد كه از عبادت خدا دست برداشته و به پرستش آفتاب و ماه پرداختند، و خشم و غضب خداوند سخت شد بر مردمی كه متفق‌القول دست به دست هم دادند و برای كشتن پسر پیامبر خود آماده شدند [157] .علامه‌ی فاضل مجلسی رحمة الله از محمد بن ابوطالب روایت می‌كند:هنگامی كه تیرها از طرف سپاه عمر سعد لعین مانند باران باریدن گرفت كسی از اصحاب حضرت نماند مگر این كه تیری بر بدنش اصابت كرد.گفته شده: چون اصحاب امام حسین علیه‌السلام از طرف سپاه عمر لعین تیرباران شدند، اصحاب حضرت كم شدند، و در این حمله، پنجاه نفر از یاران حضرت كشته شدند. [158] .سید بن طاووس رحمة الله گوید: پس از آن؛ امام حسین علیه‌السلام فریاد زد:أما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟ أما من ذاب یذب عن حرم الله؟آیا كسی هست كه برای خدا ما را یاری كند؟ آیا كسی هست كه دشمنان را از حرم خدا دور سازد؟ [159] .

#### حر و سخنان او با عمر سعد لعین

شیخ مفید رحمة الله گوید:هنگامی كه حر بن یزید دید لشكر اشقیا آماده‌ی جنگ با امام حسین علیه‌السلام هستند، رو به عمر سعد لعین كرد و گفت: ای عمر! آیا تو با حسین علیه‌السلام می‌جنگی؟گفت: آری! سوگند به خدا! جنگی سخت با او می‌كنم، جنگی كه آسانترین آن، این كه سرها از بدن‌ها جدا شود و دست‌ها از پیكرها قطع گردد.حر گفت: آیا همین كه به شما پیشنهاد كرد كه بر مكان خودش بازگردد راضی نیستید؟عمر لعین گفت: آگاه باش! اگر كار به دست من بود، آن را می‌پذیرفتم، ولكن امیر تو ابن‌زیاد، آن را قبول نكرد. [ صفحه 205]

#### توبه و بازگشت حر

حر، پس از شنیدن این سخنان، از یاران خود جدا شده و به گوشه‌ای رفت. مردی با نام قرة بن قیس - كه از طایفه‌اش بود - به همراه او بود، حر به او گفت: ای قره! آیا امروز اسب خود را آب داده‌ای؟گفت: نه.گفت: آیا نمی‌خواهی آبش بدهی؟قره گوید: سوگند به خدا! من گمان كردم او می‌خواهد از لشكر جدا شود، و نمی‌خواهد در جنگ شركت كند، و دوست ندارد من در این حال او را ببینم به او گفتم: من اسبم را آب نداده‌ام می‌روم آب بدهم.حر، از آن جایی كه بود، دور شد، به خدا سوگند! اگر می‌دانستم و از اراده‌ی او خبر داشتم، هر آینه من هم با او به سوی امام حسین علیه‌السلام می‌رفتم [160] .نگارنده گوید؛ ابومخنف گوید:(در این هنگام،) حر رو به پسرعموی خود (قره) كرد و گفت: ای پسرعمو! آیا می‌بینی امام حسین علیه‌السلام استغاثه می‌كند و یاری می‌طلبد و كسی به یاری او نمی‌رود؟ می‌خواهی با هم به سوی او برویم و در پیشاپیش او جهاد كنیم؟ زیرا مردم از این دنیا كوچ خواهند كرد، و كرامات و عزتهای این دنیا زایل خواهد شد، شاید ما به درجه‌ی شهادت فائز شده و از جمله‌ی اهل سعادت باشیم.آن فرزند (قره) گفت: آری! دوست دارم و گرامی می‌دارم (یعنی هرچه می‌گویی قبول است) [161] .شیخ مفید رحمة الله گوید:حر، آرام آرام به امام حسین علیه‌السلام نزدیك شد.مهاجر بن اوس گفت: ای فرزند ریاحی! چه می‌خواهی؟ آیا می‌خواهی حمله كنی؟ حر به او پاسخ نداد. لرزه به اندام حر افتاده بود و بدنش می‌لرزید.مهاجر گفت: كار تو مرا به شك انداخت، به خدا سوگند! در هیچ معركه‌ای تو را به این حال ندیده بودم، و اگر از من بپرسند شجاع‌ترین مردم كوفه كیست؟ از تو [ صفحه 206] نمی‌گذرم و تو را بر همه‌ی شجاعان اهل كوفه ترجیح می‌دهم، این چه حالتی است كه از تو مشاهده می‌كنم؟ (چرا می‌لرزی؟)حر گفت: به خدا قسم! خودم را در میان بهشت و دوزخ متحیر می‌بینم (یعنی در میان بهشت و جهنم قرار گرفته‌ام و الان به یكی از آنها خواهم رسید)، به خدا سوگند! چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم گرچه بدنم پاره پاره شود و مرا بسوزانند.سپس اسب خود را حركت داد و به لشكر امام حسین علیه‌السلام ملحق شد.سید بن طاووس رحمة الله گوید: پس از آن نهیبی بر اسب خود زد و به قصد آمدن به درگاه امام حسین علیه‌السلام حركت كرد. او در حالی كه دو دست خود را بر سرش گذاشته بود می‌گفت: خداوندا! به سوی تو انابه می‌كنم، توبه‌ی مرا بپذیر، زیرا من دوستان تو و فرزندان دختر پیامبر تو را ترسانیدم.شیخ مفید رحمة الله پس از آن گوید:حر، به امام حسین علیه‌السلام عرض كرد: فدای تو گردم ای فرزند رسول خدا! من آن رفیق و مصاحب تو هستم كه تو را از بازگشتن بازداشتم و در این راه، دست از تو برنداشتم و جدا نشدم. و در این مكان، تو را محاصره كرده و كار را بر تو دشوار گرفتم. گمان نمی‌كردم آنان پیشنهاد تو را نپذیرند، و كار را به اینجا برسانند، به خدا سوگند! اگر می‌دانستم كه كار را به اینجا می‌كشد به چنان عملی مرتكب نمی‌شدم، من از كرده‌ی خود به سوی خدا توبه می‌كنم، آیا توبه‌ی من پذیرفته است؟امام حسین علیه‌السلام فرمود: آری! خداوند توبه‌ی تو را از فضل خود می‌پذیرد، پیاده شو.حر گفت: اگر سواره در راه تو بجنگم بهتر است كه پیاده باشم، ساعتی بالای اسبم با آنان می‌جنگم كه سرانجام از اسب فرودخواهم آمد [162] .ابن‌نما رحمة الله گوید: با سلسله سند خودم چنین روایت شده:حر، به امام حسین علیه‌السلام عرض كرد: ابن‌زیاد لعین مرا از قصر خود به جنگ تو فرستاد، هنگامی كه از قصر خارج می‌شدم صدایی از پشت سر خودم شنیدم كه می‌گفت: ای حر! مژده باد به تو خیر.پست سرم نگاه كردم و كسی را ندیدم، با خودم گفتم: به خدا سوگند! این چه مژده‌ای است؟ در حالی كه من به سوی امام حسین علیه‌السلام می‌روم، و پیش خود فكر [ صفحه 207] نمی‌كردم كه یاور تو خواهم شد.حضرت فرمود: به راستی كه هم به پاداش و هم به خیر رسیدی [163] .ابومخنف گوید: پس از آن، حر به فرزند خود گفت: پسرم! تو بر گروه ستمكاران حمله كن.فرزند حر، بر آن گروه حمله كرد و كشتاری به راه انداخت تا این كه هفتاد نفر سواره را به هلاكت رساند، پس از آن شهید شد، خدای او را رحمت كند.ابومخنف گوید: هنگامی كه پدرش حر، كشته‌ی فرزندش را دید خیلی خوشحال شد، و گفت: سپاس خدایی را كه شهادت را در پیشگاه مولامای ما امام حسین علیه‌السلام نصیب تو گردانید.آن گاه حر به خدمت امام حسین علیه‌السلام آمد و گفت: ای مولای من! می‌خواهم اجازه بفرمایید تا به سوی میدان بروم، زیرا من اولین كسی بودم كه سر راه تو را گرفتم، و دوست دارم در پیشگاه شما كشته شوم.امام حسین علیه‌السلام فرمود: برو به سوی كارزار! خداوند بر تو مبارك گرداند [164] .

#### سخنان حر با مردم كوفه

شیخ مفید رحمة الله گوید:حر از خدمت امام حسین علیه‌السلام حركت كرد و در مقابل لشكر ایستاد و گفت:ای مردم كوفه! مادران شما به عزای شما بنشینند! آیا این بنده‌ی صالح و شایسته‌ی خدا را دعوت كردید كه میان شما آید و او را یاری كنید و خیال كردید كه در راه او جانبازی می‌كنید، بعد او را فریب دادید كه او را بكشید؟ در مقابل او ایستادید و از گریبانش گرفتید، و از همه‌ی جهات او را محاصره كردید، تا این كه نگذارید به شهرهای وسیع خدا برود، اینك مانند اسیر در دستان شما گرفتار است، نه می‌تواند مالك سودی شود، و نه ضرری از خود دفع كند.حرم و دختران و اهل بیتش را از آب فرات منع كردید، آبی كه جریان دارد و یهود، نصاری و مجوس از آن می‌نوشند، و خوكان آبادی و سگان آنها از آن می‌خورند. اكنون آگاه باشید كه بر اثر تشنگی همه‌ی آنان بی‌حال روی زمین افتاده‌اند. [ صفحه 208] شما نسبت به پیامبر خدا درباره‌ی اهل بیتش بدرفتاری در پیش گرفتید، و چه بد رفتار كردید، امید دارم خداوند شما را در روز قیامت از آب رحمتش سیراب ننماید. وقتی سخن حر به اینجا رسید تیراندازان لشكر عمر سعد لعین، بر او حمله كرده و او را مورد هدف تیرباران شدید قرار دادند. او سخن خود را ادامه نداد و خدمت امام حسین علیه‌السلام بازگشت و در برابر حضرتش ایستاد.شیخ مفید رحمة الله گوید: در این هنگام؛ مبارزان لشكر اشقیا مبارز طلبیدند، و یسار، غلام زیاد بن ابی‌سفیان وارد میدان شد، عبدالله بن عمیر از لشكر امام حسین علیه‌السلام برای مبارزه با او به میدان شتافت.یسار گفت: كیستی؟عبدالله، نسب خود را به آن ملعون بیان كرد.آن ملعون گفت: من تو را نمی‌شناسم، باید به جنگ من؛ زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر آیند.عبدالله بن عمیر گفت: ای زنازاده! آیا از مبارزه‌ی شخصی اعراض می‌كنی و دیگری را می‌خواهی؟سپس بر او حمله كرد و چنان ضربه‌ای بر او زد كه به درك واصل شد. در این هنگام كه مشغول جدا كردن سر از تن او بود، سالم، غلام عبدالله بن زیاد ولدالزنا بر او حمله كرد، یارانش فریاد زدند: غلام، به تو حمله كرد.ابن‌عمیر متوجه نشد، تا این كه آن غلام، پیش‌دستی نمود و شمشیری بر ابن‌عمیر حواله كرد، او با دست چپ خود، ضربه‌ی شمشیر را دفع كرد، و انگشتانش قطع شد، آن گاه بر او حمله نمود و با ضربه‌ای او را كشته و وارد درك نمود.او در حالی كه هر دوی آن ملاعین را كشته بود روی به سوی امام علیه‌السلام آورد رجز می‌خواند و می‌گفت:ان تنكرونی فأنا ابن الكلب انی امرء ذومرة و عصب‌و لست بالخوار عند النكب اگر مرا نمی‌شناسید من پسر كلب هستم؛ من مردی قوی و صاحب ضرب هسستم، و در موقع حادثه ناتوان و ضعیف نیستم.در این هنگام؛ عمرو بن حجاج با گروهی از اهل كوفه بر سمت راست لشكر امام حسین علیه‌السلام حمله كردند، چون نزدیك شدند اصحاب حضرت روی زانوهای خود [ صفحه 209] نشسته و نیزه‌های خود را به طرف آنان گرفتند. اسبان آنان نتوانستند از نیزه‌ها عبور كنند بناچار عقب‌نشینی كردند.هنگامی كه برمی‌گشتند اصحاب امام حسین علیه‌السلام از پشت سر، آنان را تیرباران كردند، عده‌ی زیادی از آن ملاعین هلاك شده و عده‌ی دیگر زخمی شدند [165] .

#### مبارزه‌ی حر و شهادت آن بزرگوار

در «بحارالانوار» می‌نویسد: محمد بن ابوطالب، صاحب «المناقب»، و نیز ابن‌اثیر در «الكامل» در یك روایت مشابهی نقل می‌كنند:حر به حضور امام حسین علیه‌السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! من اولین كسی بودم كه سر راه تو را گرفتم، اجازه فرما اولین كسی باشم كه در راه تو كشته شوم، و فردای قیامت اولین كسی باشم كه با جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مصافحه نمایم.چرا حر گفت: اولین كسی باشم كه در راه تو كشته شوم؟ در حالی كه تا آن موقع عده‌ای از یاران امام حسین علیه‌السلام شهید شده بودند؟مقصود حر این بود كه: اولین مبارزی باشم كه در مبارزه كشته شوم، وگرنه -چنان كه گفتیم - گروهی از یاران امام حسین علیه‌السلام در اولین حمله كشته شده بودند.بنابراین؛ حر اولین كسی بود كه به میدان آمد و مبارز طلبید، و شروع به خواندن رجز كرد و گفت:انی أنا الحر و مأوی الضیف أضرب فی أعناقكم بالسیف‌عن خیر من حل بأرض الخیف أضربكم و لا أری من حیف‌من حرم كه صاحب كرم و مهمان‌نواز هستم، كه گردن شماها را با شمشیر می‌زنم.از جانب بهترین كسانی كه در سرزمین منی وارد شده‌اند؛ من شما را می‌زنم و از چیزی باكی ندارم [166] .علامه مجلسی رحمة الله در «بحارالانوار» گوید: روایت شده است:چون حر به یاران امام حسین علیه‌السلام پیوست مردی از قبیله‌ی تمیم به نام یزید بن سفیان گفت: سوگند به خدا! اگر موقعی كه حر به سوی یاران امام حسین علیه‌السلام می‌رفت؛می‌دیدم با نیزه او را از پای درمی‌آوردم. [ صفحه 210] در این اثنا؛ كه حر مشغول جنگ بود و اسب او از ناحیه‌ی گوش و ابروان زخمی شده، و خونش جاری بود، حصین گفت: ای یزید! این همان حری است كه آرزوی كشتن او را می‌كردی؟گفت: آری! پس به سوی حر حمله كرد، حر او را مهلت نداده و از پای درآورد و به جنگ خود ادامه داد تا این كه چهل نفر از شجاعان و دلیران سواره و پیاده‌ی دشمن را كشت. او پیوسته می‌جنگید تا این كه اسب او را پی كردند، از اسب پیاده شد و می‌گفت:انی أنا الحر و نجل الحر أشجع من ذی لبد هزبرو لست بالجبان عند الكر لكننی الوقاف عند الفرمنم آزادمرد و فرزند آزادمرد؛ كه دلیرتر از شیر یال‌دار هستم.من در هنگام حمله بر دشمنان ترسو نیستم؛ و هنگامی جنگجویان از شدت جنگ می‌گریزند؛ من ثابت و استوار می‌ایستم (و پشت به جنگ نمی‌نمایم).او پیوسته می‌جنگید تا این كه شهید شد، خدای او را رحمت كند.یاران امام حسین علیه‌السلام به سوی او شتافته بدن شریف او را برداشتند و در برابر امام حسین علیه‌السلام گذاشتند، هنوز رمقی در بدن داشت، امام حسین علیه‌السلام دست مباركش را بر صورت او می‌كشید و می‌فرمود:أنت الحر كما سمتك أمك، و أنت الحر فی الدنیا، و أنت الحر فی الاخرة.تو واقعا آزادمرد و حر هستی، چنان كه مادرت نامیده، و تو هم در دنیا آزادمرد و حر هستی و هم در آخرت. [167] .شیخ صدوق رحمه الله گوید:(حر، جنگ سختی با سپاه عمر سعد لعین نمود، بعد به زمین كربلا افتاد) در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام بالای سر او آمد، خون از زخمهای او جاری بود حضرت فرمود:بخ بخ لك یا حر! أنت حر كما سمیت فی الدنیا و الآخرة.مرحبا مرحبا تو ای حر! تو در دنیا و آخرت حر و آزاده هستی چنان كه نامیده شده‌ای [168] .آن گاه امام حسین علیه‌السلام اشعاری انشا فرمود و گفت: [ صفحه 211] لنعم الحر حر بنی‌ریاح صبور عند مختلف الرماح‌و نعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصیاح‌چه بسیار خوب است حر، حر فرزند ریاحی؛ كه در هنگام آمدن نیزه‌ها صبور و شكیباست.چه نیكو آزادمرد است حر، هنگامی كه حسین صدا زد؛ با فدای جانش ندای او را پاسخ داد [169] .شیخ مفید رحمة الله گوید: دو نفر در قتل آن بزرگوار دست داشتند كه یكی ایوب بن مسرح بود، و دیگری شجاعی از سواران اهل كوفه بود. خدای آن دو را لعنت كند [170] .در «بحارالانوار» می‌نویسد:پس از آن؛ راویان گفته‌اند: هر كدام از اصحاب امام حسین علیه‌السلام به طرف میدان جنگ روانه می‌شد با امام حسین علیه‌السلام خداحافظی می‌كرد و می‌گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا!حضرت نیز به او پاسخ می‌داد: سلام بر تو؛ ما نیز پشت سر تو خواهیم آمد.بعد این آیه‌ی شریفه را تلاوت می‌فرمود:(فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلو تبدیلا) [171] ؛برخی از آنان به عهد خود وفا كردند و جنگیدند و شهید شدند، و برخی دیگر منتظر شهادت هستند و عهد و پیمان خود را تغییر ندادند.

#### مبارزه‌ی بریر همدانی

پس از حر؛ بریر بن خضیر همدانی قدم به میدان كارزار گذاشت، او كه خود از بندگان شایسته‌ی خداوند عالمیان بود در حالی كه رجز می‌خواند وارد میدان جنگ شد، و می‌گفت:أنا بریر و أبی خضیر لیث یروع الاسد عند الزئریعرف فینا الخیر أهل الخیر أضربكم و لا أری من ضیركذاك فعل الخیر من بریر من بریر فرزند خضیر هستم؛ شیری كه به هنگام نعره، شیران را می‌ترساند. [ صفحه 212] اهل خیر در ما، خیر را می‌شناسند؛ من شما را می‌زنم و در این كار ضرری نمی‌بینم.و كار خیر از بریر چنین است.او بر آن جمعیت اشقیا حمله می‌كرد و می‌گفت: جلو آیید، ای كشندگان مؤمنان! جلو آیید، ای كشندگان فرزندان جهادگران بدر! جلو آیید، ای كشندگان فرزندان و ذریه‌ی پیامبر پروردگار جهانیان.بریر از بهترین قاریان قرآن در زمان خودش بود. او پیوسته بر دشمن حمله می‌كرد تا این كه سی نفر را به هلاكت رساند. در این حال، مردی به نام یزید بن معقل به میدان آمد و در برابر بریر ایستاد و گفت: گواهی می‌دهم كه تو از گمراهان هستی.بریر گفت: بیا مباهله كنیم؛ خدا دروغگو را لعنت كند و آن كه به راه حق است اهل باطل را بكشد.پس بر همدیگر حمله كردند، یزید لعین، ضربه‌ای خفیف بر او زد كه تأثیری نكرد، ولی بریر چنان ضربه‌ای بر او زد كه شمشیر، كلاه او را پاره كرده و به مغزش رسید و به هلاكت رسید و بر زمین افتاد.راوی گوید: در این حال؛ مردی از یاران ابن‌زیاد ملعون، بر بریر حمله كرد و او را شهید نمود، رحمت خدای بر او باد.قاتل بریر، بحیر بن اوس نام داشت، او در میدان جنگ جولان می‌زد و می‌گفت:سلی تخبری عنی و أنت ذمیمة غداة حسین و الرماح شوارع‌ألم آت أقصی ما كرهت و لم یحل غداة الوغی و الروع ما أنا صانع‌معی مزنی لم تحنه كعوبه و أبیض مشحوذ الغرارین قاطع‌فجردته فی عصبة لیس دینهم كدینی و انی بعد ذلك لقانع‌و قد صبروا للطعن و الضرب حسرا و قد جالدوا لو أن ذلك نافع‌فأبلغ عبیدالله اذ ما لقیته بأنی مطیع للخلیفة سامع‌قتلت بریرا ثم جلت بهمة غداة الوغی لما دعی من یقارع‌ای نفس! بپرس از من تا به تو بگویم كه تو روز جنگ حسین را ملامت می‌كنی (و می‌گویی خطرناك است) و نیزه‌ها برافراشته شده.آیا از آنچه كه دوست نداری بجا نیاورم و به سوی شجاعان تو گام برندارم؟ در روزی كه شجاعان در آن روز می‌ترسند، ولی من نمی‌ترسم. [ صفحه 213] من نیزه‌ای دارم كه از نیزه‌های شهر مزنی است كه مردمان آن خیانت نكرده‌اند، و با من شمشیری است كه دو طرف آن تیز و برنده است.شمشیرم را در میان گروهی از نیام كشیدم كه دین آنان مانند دین من نبود؛ و من، بعد از این؛ در اظهار شجاعت قناعت می‌كنم.آنها به راستی در حالی كه لباس رزم به تن نداشتند در مقابل نیزه‌ها و شمیشرها صبر كردند، و حقیقتا چالاكی و زیركی از خود نشان دادند، اگر این كار فایده‌ای داشت.وقتی كه با عبیدالله ملاقات كردی به او برسان كه من فرمانبر خلیفه و شنوای سخن او هستم. روزی كه بریر مبارز می‌طلبید به مبارزه‌ی او آمده و او را كشتم بعد اسبم را در میدان جولان دادم.علامه‌ی مجلسی رحمة الله گوید:پس از كشتن بریر، به آن ملعون گفتند: بریر از جمله‌ی بندگان شایسته‌ی خدا بود. پسرعموی او نزدش آمد و گفت: وای بر تو، ای بحیر! بریر بن خضیر را كشتی، فردای قیامت چگونه خدایت را ملاقات خواهی كرد؟راوی گوید: آن شقی از كرده‌ی خود پشیمان شده و می‌گفت:فلو شاء ربی ما شهدت قتالهم و لا جعل النعماء عند ابن‌جائرلقد كان ذا عارا علی و سبه یعیر بها الأبناء عند المعاشرفیالیت أنی كنت فی الرحم حیضة و یوم حسین كنت ضمن المقابرفیا سوأتا ماذا أقول لخالقی؟ و ما حجتی یوم الحساب القماطر؟اگر مشیت خدا علاقه می‌گرفت در جنگ آنان حاضر نمی‌شدم؛ و نعمتها را نزد پسر ستمكار - یزید لعین - قرار نمی‌داد كه به آنها فریب بخورم.كشتن برای من ننگ و عار است؛ ننگی كه ابنای روزگار در میان قبیله‌ها بازگو خواهند كرد.ای كاش من در رحم مادرم خون حیض بودم؛ و در روز جنگ حسین علیه‌السلام در قبر جای داشتم.وای از رسوایی و بدنامی من! به پروردگار خودم چه عذری خواهم آورد؟ و حجت و دلیل من در روز حساب - كه روز سختی است - چه خواهد بود؟ [172] . [ صفحه 214]

#### مبارزه‌ی وهب بن حباب كلبی

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمة الله گوید:پس از او؛ وهب بن عبدالله حباب كلبی به میدان شتافت. وی در آن روز، با مادرش در سرزمین كربلا حضور پیدا كرده بود، مادرش گفت: پسرم! برخیز! و فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری كن.گفت: مادر جان! حتما او را یاری می‌كنم، و در این مورد كوتاهی نخواهم كرد.آن گاه رو به سوی میدان جنگ نهاد در حالی كه می‌گفت:ان تنكرونی فأنا ابن‌الكلب سوف ترونی و ترون ضربی‌و حملتی و صولتی فی الحرب أدرك ثاری بعد ثار صحبی‌و أدفع الكرب أمام الكرب لیس جهادی فی الوغی باللعب‌اگر مرا نمی‌شناسید من پسر كلب هستم؛ به زودی مرا و ضربت شمشیرم را خواهید دید.شما به زودی با حملات و غلبه‌ی من آشنا خواهید شد؛ من انتقام خون خودم و یارانم را خواهم گرفتپیوسته با كشتن شما غم و غصه را زایل می‌كنم؛ كه جهاد من در میدان جنگ، بازی كودكانه نیست.پس از آن بر دشمن حمله كرده و پیوسته می‌جنگید تا این كه گروهی از آن ملاعین را كشت و به سوی مادر و زن خودش برگشت، در برابر آنان ایستاد و گفت: ای مادر! آیا از من راضی شدی؟گفت: از تو راضی نمی‌شوم تا این كه در پیشگاه امام حسین علیه‌السلام كشته شوی.در این حال؛ زنش گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم! مرا با كشته شدنت به غم و اندوه مبتلا نكن.مادرش گفت: ای فرزندم! سخن زنت را مپذیر، برگرد و در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ كن تا فردا در روز قیامت، او در پیشگاه خداوند شفیع تو گردد.وهب در حالی كه این اشعار را می‌خواند به میدان نبرد بازگشت:انی زعیم لك أم‌وهب بالطعن منی تارة و الضرب‌ضرب غلام مؤمن بالرب حتی یذیق القوم مر الحرب‌انی امرؤ ذو مرة و عضب و لست بالخوار عند النكب [ صفحه 215] حسبی الهی من علیم حسبی ای مادر وهب! من ضامنم كه دشمنان را گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر بزنم.مانند زدن غلامی كه ایمان به خدا دارد؛ تا این كه این گروه، تلخی جنگ را بچشند.من مردی قوی و دارای ضرب و طعن هستم؛ كه در هنگام حادثه عاجز و ناتوان نیستم.خداوند عالم و دانا، برای من كافی است.علامه مجلسی رحمة الله گوید:او پیوسته جنگ می‌كرد و می‌كشت تا این كه از لشكر ابن‌سعد لعین؛ نوزده نفر سواره و دوازده نفر پیاده را از پای درآورد، سپس دست‌هایش بریده شد. در این هنگام، زن وهب عمودی را برداشته و به كمك او شتافت، در حالی كه آن زن می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! در پیشگاه پاكیزگان از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد كن.در این حال كه وهب می‌خواست او را به طرف زنها برگرداند آن زن نیكوكار گوشه‌ی لباس او را گرفت و گفت: هرگز برنمی‌گردم تا این كه همراه تو كشته شوم.امام حسین علیه‌السلام به آن زن نیكوكار فرمود: از اهل بیت، پاداش خیر داده شوید! به سوی اهل حرم برگرد، خدای تو را رحمت كند.آن مخدره به سوی خیمه‌ها بازگشت.وهب همچنان مشغول جنگ بود تا این كه شهید شد، رضوان و رحمت خدا بر او باد.علامه‌ی مجلسی رحمة الله گوید:در این حال، زن وهب خود را به جنازه‌ی او رساند، و خون صورت او را پاك می‌كرد. شمر ملعون متوجه شد و به غلام خودش دستور داد كه او را بزند. آن ملعون، با عمودی او را زد و كشت، و او اولین زنی بود كه از لشكر امام حسین علیه‌السلام كشته شد.علامه‌ی مجلسی رحمة الله گوید: در حدیث دیگری دیدم:ابن‌وهب نصرانی بود، او و مادرش به دست امام حسین علیه‌السلام مسلمان شدند. او در میدان جنگ، بیست و چهار نفر پیاده و دوازده نفر سواره را به هلاكت رسانید. سپس آن بزرگوار توسط دشمن دستگیر شد، او را نزد عمر سعد لعین آوردند، عمر لعین گفت: چه حمله و قهر و غلبه‌ی سخت و شدیدی داری؟بعد دستور داد سر از تن او جدا كرده سرش را به سوی لشكر امام حسین علیه‌السلام [ صفحه 216] انداختند.مادرش، سر فرزندش را برداشت و آن را بوسید، سپس به طرف لشكر ابن‌سعد ملعون پرتاب كرد و به مردی از لشكر ابن‌سعد برخورد و او را به قتل رسانید سپس عمود خیمه را برداشت و بر دشمن حمله كرد و دو نفر از اشقیا را به هلاكت رسانید.در این حال؛ امام حسین علیه‌السلام به او فرمود: ای مادر وهب! برگرد، تو و فرزندت در بهشت همراه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهید بود،زیرا كه بر زن جهاد واجب نیست.آن زن سعادتمند، برگشت و می‌گفت: خدایا! مرا از امیدت ناامید مفرما.امام حسین علیه‌السلام فرمو: ای مادر وهب! خداوند امیدت را ناامید نفرماید [173] .

#### مبارزه‌ی عمرو بن خالد و فرزندش

علامه فاضل مجلسی رحمة الله گوید:پس از او؛ عمرو بن خالد ازدی به میدان نبرد شتافت و جنگید تا این كه به شهادت رسید، رضوان الهی بر او باد.پس از او؛ فرزندش خالد بن عمرو گام در پپش گذاشت و به میدان آمد و پیوسته می‌جنگید تا این كه شهید شد، خدای او را رحمت كند [174] .

#### مبارزه‌ی سعد تمیمی

در «بحارالانوار» می‌نویسد: محمد بن ابی‌طالب گوید:پس از او؛ سعد بن حنظله‌ی تمیمی به میدان نبرد شتافت، او در حالی كه رجز می‌خواند به دشمن حمله كرد و جنگ سختی نمود، سپس شهید شد، رضوان خدا بر او باد.

#### مبارزه‌ی عمیر بن عبدالله مذحجی

پس از او؛ عمیر بن عبدالله مذحجی رجزخوانان روی به سوی میدان كارزار نهاد، و پیوسته می‌جنگید تا این كه به دست مسلم ضیابی و عبدالله بجلی به شهادت رسید. [ صفحه 217]

#### مبارزه‌ی مسلم بن عوسجه و وصیت او به حبیب

پس از او؛ مسلم بن عوسجه قدم به میدان نبرد گذاشت، او رجز می‌خواند:ان تسألو عنی فانی ذو لبد من فرع قوم من ذری بنی‌أسدفمن بغانا حائد عن الرشد و كافر بدین جبار صمداگر كسی از شجاعت من بپرسد من چون شیر ژیان هستم؛ و از نسل قومی كه آنان از بزرگان قبیله‌ی بنی‌اسد هستند.كسی كه به ما ستم نماید، از راه رشد و رستگاری به دور است؛ و نسبت و به دین خداوند جبار و بی‌نیاز نیز كافر است.آن گاه حمله نموده و جنگ سختی كرد تا این كه از پشت اسب بر زمین افتاد، هنوز رمقی در جان داشت كه امام حسین علیه‌السلام به همراه حبیب بن مظاهر به بالین او آمد، حضرت فرمود: خدا تو را رحمت كند ای مسلم! و این آیه را تلاوت فرمود:(فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا) [175] ؛برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی دیگر منتظر شهادت هستند، و در این راه ثابت و استوارند.آن گه حبیب به او نزدیك شد و گفت: ای مسلم! كشته شدن تو بر من سخت است، مژده باد تو را بهشت.مسلم با صدای ضعیفی به او گفت: خدای تو را به خیر مژده دهد.حبیب گفت: اگر نمی‌دانستم كه من هم به زودی از پی تو خواهم آمد، دوست داشتم آنچه برای تو مهم است برایم سفارش كنی.مسلم گفت: من سفارش می‌كنم به این آقا - و اشاره به امام حسین علیه‌السلام كرد - در پیشگاه او جنگ كن تا این كه كشته شوی.حبیب گفت: تو را به آنچه دوست داری مسرور ساخته و چشمان تو را روشن می‌نمایم.سپس مسلم جان به جان آفرین تسلیم كرده و شهید شد، رضوان الهی بر او باد.محمد بن ابوطالب گوید: در این هنگام؛ مسلم كنیزی داشت، او فریاد زد: ای آقای [ صفحه 218] من! ای فرزند عوسجه!لشكر ابن‌سعد ملعون، صدای او را شنیدند و با خوشحالی فریاد زدند: ما مسلم بن عوسجه را كشتیم.شبث بن ربعی ملعون، رو به بعضی از اطرافیانش كرد و گفت: مادرتان به عزایتان بنشیند! همانا با دستان خودتان، خودتان را می‌كشید، و عزیزانتان را خوار می‌كنید آیا به كشتن مسلم بن عوسجه شادی می‌كنید؟ سوگند به خدایی كه تسلیم دین او شده‌ام؛ او در جنگهای مسلمانان كریم و بزرگوار بود. او را در جنگ مشركان ولایت آذربایجان دیدم كه شش نفر از آنان را كشت پیش از آن كه صفوف سواران مشركان آراسته شود [176] .

#### مبارزه‌ی نافع بن هلال بجلی

علامه مجلسی رحمة الله گوید:پس از او، نافع بن هلال بجلی قدم به میدان كارزار نهاد و جنگ سختی نمود، او رجز می‌خواند و می‌گفت:أبی هلال البجلی أنا علی دین علی‌و دینه دین النبی پدر من، هلال بجلی است؛ من بر دین علی علیه‌السلام هستم.و دین او همان دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.در این هنگام، مردی از قبیله‌ی بنی‌قطعیه به مبارزه‌ی او آمد - شیخ مفید رحمة الله گوید: آن مرد مزاحم بن حریث بود - و گفت: من بر دین عثمان هستم.نافع به آن ملعون گفت: تو بر دین شیطان هستی، و بر او حمله كرد و او را كشت.در این حال، عمرو بن حجاج به لشكر فریاد زد: ای احمق‌ها! آیا می‌دانید با چه كسی جنگ می‌كنید؟ شما با شجاعان و سواران نامی كه دارای بینش و آگاهی هستند می‌جنگید. گروهی كه جان بركفند و آرزوی مرگ می‌كنند، و كسی به جنگ آنان نمی‌رود جز آن كه آنان، با این كه عده‌ی كمی هستند او را می‌كشند. سوگند به خدا! اگر آنان را با سنگ‌ها هدف قرار ندهید كشته خواهید شد.عمر سعد لعین گفت: راست گفتی، پیشنهاد تو خوب است. [ صفحه 219] پس فردی را فرستاد تا به لشكریان امام حسین علیه‌السلام اخطار كند كه افراد یكی یكی جنگ نكنند بلكه به صورت گروهی جنگ نمایند، چون اگر به صورت انفرادی مبارزه كنند، یاران امام حسین علیه‌السلام آنان را از پای در خواهند آورد.در این هنگام، عمرو بن حجاج به اصحاب امام حسین علیه‌السلام نزدیك شد و رو به یاران شیطان صفت خود كرد و گفت: ای مردم كوفه! در اطاعت و جمعیت خود ثابت و استوار باشید، در كشتن كسی كه از دین خارج شده و از امام! مخالفت كرده است تردید نكنید.امام حسین علیه‌السلام در پاسخ آن ملعون فرمود:یابن‌الحجاج! أعلی تحرض الناس، أنحن مرقنا من الدین و أنتم ثبتم علیه؟ و الله؛ لتعلمن أینا المارق من الدین؟ و من هو أولی بصلی النار؟ای پسر حجاج! آیا مردم را به كشتن من تشویق می‌كنی؟ آیا ما از دین خارج شده‌ایم و شما در آن ثابت و استوار هستید؟ سوگند به خدا! تو خود می‌دانی كه كدامیك از ما، از دین خارج شده است؟ و چه كسی سزاوار سوختن در آتش جهنم است؟پس از آن؛ عمرو ملعون به سمت راست لشكر امام حسین علیه‌السلام از سمت فرات حمله كرد، ساعتی با همدیگر جنگیدند. پس عمرو و یارانش عقب‌نشینی كردند و گرد و غبار میدان جنگ فرونشست [177] .محمد بن ابوطالب گوید: پس از آن؛ شمر بن ذی‌الجوشن ملعون با یاران خود به سمت چپ لشكر امام حسین علیه‌السلام حمله كرد. دلاور مردان امام حسین علیه‌السلام مقاومت نشان داده و دشمن را با نیزه راندند.و چنان كه در «الارشاد» آمده است؛ دشمن از هر طرف به امام حسین علیه‌السلام و یارانش حمله نمود، اصحاب حضرت در مقابل آنان ایستادگی نشان دادند، جنگ سختی درگرفت، اصحاب حضرت كه سی و دو نفر سواره بیش نبودند با استواری در مقابل دشمن ایستاده و می‌جنگیدند، و از هر جانبی به صفوف لشكریان اهل كوفه حمله می‌بردند و صفهای آنها را درهم می‌شكستند.عمر سعد ملعون وقتی چنین مبارزه‌ی بی‌امانی را از اصحاب امام حسین علیه‌السلام دید حصین بن نمیر را با پانصد نفر از تیراندازان به كمك لشكریان خود فرستاد، آنان [ صفحه 220] جنگیدند تا نزدیك امام حسین علیه‌السلام و اصحابش رسیدند و آنان را تیرباران كردند، و پیوسته جنگیدند تا این كه اسبهای اصحاب را پی نمودند.جنگ تا ظهر ادامه پیدا كرد، و هر لحظه سخت‌تر می‌شد، دشمنان نمی‌توانستند از هر طرف به اصحاب حمله كنند فقط از روبه‌رو می‌جنگیدند، چون خیمه‌ها كنار هم و به هم متصل بودند.عمر سعد ملعون لشكر پیاده را مأمور كرد كه از طرف راست و چپ حمله كرده و اصحاب حضرت را از پای درآورند با بتوانند آنان را محاصره كنند.اصحاب امام حسین علیه‌السلام در گروه‌های سه نفری و چهار نفری بر آنان حلمه می‌كردند، و كسی كه قصد تعرض به خیمه‌ها و غارت آن را داشت فورا با تیر می‌زدند و هلاك می‌ساختند.در این حال، ابن‌سعد حرامزاده فرمان داد: خیمه‌ها را آتش بزنید.آن ملاعین خیمه‌ها را به آتش كشیدند.امام حسین علیه‌السلام فرمود: بگذارید آتش بزنند، چون دیگر از آن سمت نمی‌توانند به سوی شما حمله و تجاوز كنند.و همین طور هم شد كه حضرت فرموده بود.گویند: در این حال، شبث بن ربعی نزد ابن‌سعد ملعون آمد و گفت: مادرت به عزایت بنشیند! زنان را ترسانیدیم.آن ملعون حیا كرد و آن گروه شیاطین فقط از یك جهت حمله كردند. در این هنگام، زهیر بن قین با یارانش بر دشمن حمله كرده و یكی از افراد شمر ملعون، به نام ابوعذره ضبابی را كشتند.جنگ شدت گرفت و پیوسته از یاران امام حسین علیه‌السلام یك نفر یا دو نفر كشته می‌شدند، و چون تعداد یاران آن حضرت كم بود معلوم می‌شد. اما اگر از افراد عمر معلون ده نفر كشته می‌شدند، به خاطر كثرت آنان، مشخص نمی‌شد.

#### امام حسین و نماز ظهر عاشورا

ابوثمامه‌ی صیداوی چون این صحنه را دید به امام حسین علیه‌السلام عرض كرد: قربانت گردم! این ملاعین هر لحظه به شما نزدیكتر می‌شوند، به خدا سوگند! تا جان در بدن دارم نمی‌گذارم تو كشته شوی تا در پیشگاه شما كشته شوم، دوست دارم در حالی [ صفحه 221] خدای خود را ملاقات كنم كه نماز ظهر را با شما بخوانم.امام حسین علیه‌السلام سر مباركش را به طرف آسمان بلند كرد و فرمود:ذكرت الصلاة، جعلك الله من المصلین. نعم، هذا أول وقتها.نماز را یادآوری كردی، خداوند تو را از نمازگزارن قرار دهد، آری! این اول وقت نماز است.آن گاه حضرت فرمود: از آنان بخواهید تا دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم. حصین بن نمیر حرامزاده گفت: این نماز شما در درگاه خدا پذیرفته نیست.حبیب بن مظاهر گفت: گمان می‌كنی كه نماز فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در درگاه الهی پذیرفته نیست اما از تو پذیرفته است ای غدار مكار! در این هنگام، حصین بن نمیر ملعون بر حبیب حمله كرد و حبیب نیز بر او حمله نمود، حبیب ضربه‌ای حواله كرد و آن به صورت اسبش خورد، اسب رم كرده و حصین بن نمیر ملعون را از پشت اسب سرنگون شد. افراد آن ملعون دور او را گرفتند و او را از دست حبیب رها كردند.امام حسین علیه‌السلام به زهیر بن قین و سعید بن جبیر فرمود: شما جلو بایستید تا من نماز ظهرم را بخوانم.آنان با جمعی از اصحاب جلو ایستادند و حضرت با بقیه یاران خود نماز را به صورت نماز خوف اقامه كردند.روایت شده است: سعید بن عبدالله حنفی در پیش روی امام حسین علیه‌السلام ایستاد و خود را در تیررس دشمنان قرار داد. هر تیر كه از سمت راست و چپ به امام حسین علیه‌السلام پرتاب می‌شد او خود را هدف آن تیر قرار می‌داد و نمی‌گذاشت به امام علیه‌السلام صدمه‌ای برسد، و پیوسته تیرباران می‌شد تا این كه زخمی شده، و بر زمین افتاد و می‌گفت:خدایا! آنان را لعن كن مانند لعن عاد و ثمود، خدایا! سلام مرا به پیامبر خودت برسان، و آنچه از دردها و زخمها بر من رسیده است به او ابلاغ كن، كه من این كار را برای دفاع و یاری از فرزندان پیامبرت انجام دادم.این كلمات را بگفت و به درجه‌ی رفیعه‌ی شهادت نایل گردید، خدای او را رحمت كند. علاوه بر زخم شمشیرها و نیزه‌ها، سیزده تیر نیز بر بدن او اصابت كرده بود [178] . [ صفحه 222] شیخ ابن‌نما رحمة الله گوید: گفته شده است:امام حسین علیه‌السلام و یارانش به طریق ایما و اشاره و به صورت فرادی نماز خواندند [179] .

#### امام حسین و بشارت بهشت به اصحاب

ابومخنف گوید: چون حضرت از نماز فارع شد، اصحاب خود را بر جنگ تشویق و ترغیب نمود و فرمود:یا أصحابی! ان هذه الجنة قد فتحت أبوابها، و اتصلت أنهارها، و أینعت ثمارها، و زینت قصورها، و تألفت ولدانها و حورها، و هذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الشهداء الذین قتلوا معه و أبی و أمی یتوقعون قدومكم و یتباشرون بكم، و هم مشتاقون الیكم، فحاموا عن دین الله، و ذبوا عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.این یاران من! این بهشت است كه درهای آن گشوده شده، نهرهای آن جاری، میوه‌های آن رسیده، قصرهای آن آراسته و غلمانها و حوریان آن مزین شده‌اند.و این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است كه به همراه شهدایی كه در ركابش شهید شده‌اند، و پدرم و مادرم منتظر قدوم شما هستند و ورود شما را به همدیگر مژده می‌دهند، و آنان مشتاق دیدار شما هستند. پس، از دین خدا حمایت كنید، و از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع نمایید.ابومخنف گوید: در این موقع، اهل حرم در حالی كه گریبان‌های خودشان را چاك زده بودند بیرون آمده و فریاد می‌زدند:یا معشر المسلمین! و یا عصبة المؤمنین! حاموا عن دین الله، و ذبوا عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن امامكم ابن بنت نبیكم، فقد امتحنكم الله، فأنتم جیراننا فی جوار جدنا، و الكرام علینا، و أهل مودتنا، فدافعوا بارك الله فیكم عنا.ای گروه مسلمانان! و ای جماعت مؤمنان! از دین خدا حمایت كنید، و از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام خودتان كه فرزند دختر پیامبر شماست، دفاع نمایید. خداوند شما را امتحان فرمود و دلهای شما را خالص گردانید، شما همسایگان ما در جوار جد ما هستید. شما بر ما عزیز و گرامی و از اهل مودت هستید، [ صفحه 223] پس دفاع كنید كه خداوند از جانب ما برای شما پاداش مباركی عطا كند.ابومخنف گوید: چون اصحاب و یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام سخنان اهل حرم را شنیدند، با ناله و زاری فریاد زدند و گفتند: جان ما فدای جان شما، خون ما فدای خون شما، و روح ما فدای روح شما باد، سوگند به خدا! تا ما جان در بدن داریم و زنده‌ایم نمی‌گذاریم كسی به شما آسیبی برساند، همانا ما جان خودمان را به شمشیرها و جسم خودمان را به پرندگان بخشیدیم، تا شاید بتوانیم جلو این صفها را بگیریم و شما را حفظ نماییم، و برای جان‌فدایی شما شربت مرگ را بنوشیم، به راستی كسی كه امروز خیر و شهادت را كسب نمود و حوادث را از شما دفع كرد؛ رستگار شد.

#### مبارزه‌ی عبدالرحمان یزنی

علامه فاضل مجلسی رحمةالله گوید:آن گاه عبدالرحمان بن عبدالله یزنی قدم به عرصه‌ی میدان جنگ گذاشت و می‌گفت:أنا ابن‌عبدالله من آل یزن دینی علی دین حسین و حسن‌أضربكم ضرب فتی من الیمن أرجو بذاك الفوز عند المؤتمن‌من، پسر عبدالله از خاندان یزن هستم؛ دین من مطابق با دین امام حسین و امام حسن علیهماالسلام است.ضرباتی كه به شما می‌زنم مانند ضربه‌ی جوانمرد یمنی است؛ كه امیدوارم با این نبرد، من در نزد خدای مؤتمن رستگار شوم.آن گاه بر دشمن حمله كرد و جنگید تا این كه به درجه‌ی رفیع شهادت رسید [180] .

#### مبارزه‌ی عمرو انصاری

سید بن طاووس رحمة الله گوید:پس از او؛ عمرو بن قرطه‌ی انصاری از امام حسین علیه‌السلام اجازه‌ی میدان خواست، حضرت اذن میدان دادند.او با شهامت وارد میدان شد و مانند كسانی كه مشتاق به پاداش خیر هستند؛ جنگید، و در خدمتگزاری به سلطان آسمان، كوشش فراوان نمود تا این كه گروه زیادی از نفرات حزب ابن‌زیاد ملعون را كشته و به جهنم فرستاد. [ صفحه 224] به راستی كه او با این شهامت، میان رستگاری و جهاد را جمع كرد، تیری به طرف امام حسین علیه‌السلام نمی‌آمد جز آن كه با دستانش جلو آن را می‌گرفت، و شمشیری به جانب آن حضرت حواله نمی‌شد جز آن كه با جان خود، در مقابل آن می‌ایستاد.او پیوسته مدافع امام حسین علیه‌السلام بود و نمی‌گذاشت كمترین آسیبی به حضرتش برسد، تا این كه به شدت زخمی شد، توان و نیرویش كم شد. در این حال، رو به جانب امام حسین علیه‌السلام كرد و گفت: ای فززند رسول خدا! آیا به پیمان خودم وفا كردم؟حضرت فرمود: آری! تو در بهشت نزد من هستی، سلام مرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برسان، و بگو كه من، پشت سر تو خواهم آمد.آن یار باوفای امام حسین علیه‌السلام جنگید تا این كه شهید شد، رضوان خدا بر او باد.

#### مبارزه‌ی جون غلام ابوذر

پس از او؛ جون، غلام ابوذر رحمة الله كه غلامی سیاه بود، اجازه‌ی میدان طلبید.امام حسین علیه‌السلام فرمود: من به تو اجازه می‌دهم كه برگردی و جهاد نكنی، تو به جهت عافیت و سلامتی با ما همراه شدی اینك كه كار به اینجا كشید خود را به مصیبت‌ها گرفتار نكن.جون عرض كرد: ای فرزند رسول خدا! من در روزهای رفاه و نعمت، كاسه‌لیس شما بودم، آیا در این شدت و محنت؛ شما را بی‌یاور رها كنم؟ آیا دست از دامن رحمت شما بردارم؟به خدا سوگند! بوی بدن من بد است، حسب و شأن من تباه، و رنگ من سیاه است، آیا روانمی‌داری كه من به بهشت بروم بوی من، پاكیزه و شأن و حسب من شریف و روی من سفید گردد. نه هرگز؛ به خدا سوگند! از شما دست برنمی‌دارم و جدا نمی‌شوم تا این كه خون سیاهم را به خون شما مخلوط نمایم [181] .علامه مجلسی رحمة الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید:جون، این سخنان را گفت و قدم به میدان نبرد گذاشت، او رجز می‌خواند و می‌گفت:كیف تری الكفار ضرب الأسود بالسیف ضربا عن نبی محمد [ صفحه 225] أذب عنهم باللسان و الید أرجو به الجنة یوم الموردكفار، ضربه‌های غلام سیاه را چگونه می‌بینند؛ كه با شمشیرش از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می‌كند؟دشمنان را با زبان و دست خود از آنان دور می‌نمایم؛ به این امید كه در روز قیامت بهشت نصیبم گردد.پس از آن؛ جنگید تا این كه كشته شد، امام حسین علیه‌السلام بالای سر او آمد، ایستاد و فرمود:اللهم بیض وجهه، و طیب ریحه، واحشره مع الأبرار، و عرف بینه و بین محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم.خدایا! صورت او را سفید گردان، بوی او را پاكیزه و نیكو فرما، و او را با نیكوكاران محشور فرما، او را با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آشنا كن، (یعنی او را از آنان جدا مساز).از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است كه فرمود: امام علی بن الحسین علیهماالسلام فرمود:بعد از این كه جنگ پایان یافت مردم برای دفن شهدا در میدان و معركه‌ی نبرد حاضر شده و شهدا را دفن می‌نمودند. پس از ده روز جنازه‌ی جون را پیدا كردند كه بوی مشك جنازه‌ی او، فضا را عطرآگین كرده بود [182] .

#### مبارزه‌ی عمرو صیداوی

سید بن طاووس رحمة الله گوید:پس از او؛ عمرو بن خالد صیدوای آماده‌ی جهاد شد و به امام حسین علیه‌السلام عرض كرد:ای اباعبدالله! جانم فدای شما! تصمیم گرفته‌ام كه به یاران خود ملحق شوم، دوست ندارم پس از شما زنده بمانم و شما را تنها، جدای از اهل خود و كشته ببینم.امام حسین علیه‌السلام فرمود: به سوی میدان نبرد حركت كن كه ما نیز همین ساعت به تو ملحق خواهیم شد.پس عمرو پا به میدان نبرد گذاشت و جنگید تا این كه شهید شد، رحمت خدا بر او باد. [ صفحه 226]

#### مبارزه‌ی حنظله‌ی شامی و سخنان او با لشكر

آن گاه حنظلة بن سعد شامی جلو آمد و در برابر امام حسین علیه‌السلام ایستاد و خود را همچون سپر قرار داد تا تیرها، نیزه‌ها و شمشیرها را با صورت و سینه خود دفع كرده و امام علیه‌السلام را حفظ نماید، او فریاد می‌زد و این آیات را می‌خواند:(یا قوم انی أخاف علیكم مثل یوم الأحزاب - مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد - و یا قوم انی أخاف علیكم یوم التناد - یوم تولون مدبرین مالكم من الله من عاصم) [183] .ای گروه اشقیا! من بر شما از همانند روزهای هلاكت امتهای گذشته مانند عذاب قوم نوح، عاد، ثمود و امتهای بعدی؛ بیمناكم، و خداوند بر بندگان خود ستم اراده نفرموده است.ای قوم! من از عذاب روز قیامت بر شما می‌ترسم، روزی كه روی گردانید و فرار می‌كنید، و كسی از جانب خدا نیست كه شما را از عذاب خدا نگه دارد.ای قوم! حسین علیه‌السلام را نكشید، خدا شما را هلاك خواهد نمود، و كسی كه بر خدا افترا ببندد، زیانكار است [184] .علامه‌ی مجلسی رحمة الله می‌نویسد: صاحب مناقب گوید:امام حسین علیه‌السلام رو به حنظلة بن سعد كرد و فرمود ای پسر سعد! خدای تو را رحمت كند؛ آنان مستحق عذاب هستند چرا كه تو آنان را به سوی حق دعوت كردی و آنان نپذیرفتند، و در مقابل تو ایستادند و تو و یارانت را دشنام دادند. اكنون چگونه سزاوار عذاب الهی نباشند در حالی كه برادران نیكوكار تو را كشتند.حنظله گفت: راست فرمودی، فدایت گردم! آیا به سوی پروردگار خود نرویم، و به یاران خود ملحق نشویم؟حضرت فرمود: برو به سوی آنچه كه برای تو از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است. و به سوی سلطنت آخرت كه هرگز از بین نمی‌رود.عرض كرد: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! سلام و درود خدا بر تو و بر اهل بیت [ صفحه 227] تو، خداوند ما را در بهشت خود، كنار هم قرار دهد.امام حسین علیه‌السلام فرمود: آمین، آمین، (خداوند دعای تو را قبول فرماید).آن گاه قدم به رزمگاه گذاشت، و حمله‌ی سختی را آغاز كرد، دشمنان بر او حمله‌ور شدند و آن بزرگوار را كشتند، رضوان خدا بر او باد [185] .

#### مبارزه‌ی سوید بن عمرو

سید بن طاووس رحمة الله گوید:پس از او؛ سوید بن عمرو بن ابی‌المطاع به میدان نبرد شتافت. او كه شخصی شریف و بزرگوار بود و نماز بسیار می‌خواند، مانند شیر شجاع خشمناك حمله می‌كرد، و در مقابل حملات سخت دشمنان مقاومت نموده و شكیبایی می‌كرد، او در اثر زخمها ناتوان شده و در میان كشته‌شدگان بر زمین افتاد.ضعف و ناتوانی بر او غلبه كرده بود و حركتی نداشت وقتی از آن ملاعین شنید كه می‌گویند: حسین علیه‌السلام كشته شد. با حال ضعف، خود را به زحمت انداخته و كاردی از میان كفشش بیرون آورد و با آن، شروع به جنگ نمود تا این كه كشته شد، رضوان خدا بر او باد.

#### مسابقه‌ی اصحاب برای جانبازی در پیشگاه امام حسین

سید بن طاووس رحمة الله گوید:اصحاب امام حسین علیه‌السلام برای كشته شدن در پیشگاه امام حسین علیه‌السلام شتاب و عجله می‌كردند، چنان كه شاعر در وصف حال ایشان گفته:قوم اذا نودوا لدفع ملمة و الخیل بین مدعس و مكردس‌لبسوا القلوب علی الدروع و أقبلوا یتهافتون علی ذهاب الأنفس‌یاران امام حسین علیه‌السلام كسانی بودند كه وقتی كسی آنها را برای دفع امر سختی صدا می‌زد؛ در حالی كه دشمنان به دو گروه نیزه‌زن و غیره گروه‌بندی شده بودند؛آنان دلهای خود را همانند لباس، از روی زره‌ها پوشیده و روی می‌آوردند گویا؛ برای [ صفحه 228] كشته شدن از همدیگر سبقت می‌گرفتند.

#### مبارزه‌ی یحیی مازنی

صاحب مناقب گوید: یحیی بن سلیم مازنی در حالی كه رجز می‌خواند به میدان نبرد شتافت و بر دشمن حمله كرد و جنگید تا این كه كشته شد، رحمت خدا بر او باد.

#### مبارزه‌ی قرة بن ابی قرة

پس از او؛ قرة بن ابی‌قرة در حالی كه رجز می‌خواند به میدان نبرد حركت كرد، او نیز حمله كرد و جنگید تا این كه به شهادت رسید، رحمت خدا بر او باد.

#### مبارزه‌ی مالك بن انس

پس از او؛ مالك بن انس مالكی قدم به عرصه‌ی كارزار گذاشت، بر دشمن حمله كرد و جنگید تا این كه شربت شهادت نوشید، رحمت خدا بر او باد.شیخ ابن‌نما رحمة الله گوید: نام این شخص، انس بن حارث كاهلی بوده است [186] .شیخ صدوق رحمة الله گوید: او هیجده نفر از لشكر اشقیا را به هلاكت رساند.

#### مبارزه‌ی عمرو بن مطاع جعفی

علامه فاضل مجلسی رحمة الله می‌نویسد: صاحب «المناقب» گوید:پس از او؛ عمرو بن مطاع جعفی به میدان شتافت، و حمله كرد و جنگید تا این كه كشته شد، رحمت خدا بر او باد.

#### مبارزه‌ی حجاج بن مسروق مؤذن امام حسین

محمد بن ابوطالب گوید:پس از او؛ حجاج بن مسروق - مؤذن امام حسین علیه‌السلام - رو به سوی میدان نبرد نهاد، و بر دشمن حمله كرد و جنگید تا این كه شهید شد، رضوان خدا بر او باد. [ صفحه 229]

#### مبارزه‌ی زهیر بن قین

پس از او؛ زهیر بن قین قدم به میدان رزمگاه گذاشت، او رجز می‌خواند و می‌گفت:أنا زهیر و أنا ابن‌القین أذودكم بالسیف عن حسین‌ان حسینا أحد السبطین من عترة البر التقی الزین‌ذاك رسول الله غیر مین أضربكم و لا أری من شین‌یا لیت نفسی قسمت قسمین منم زهیر، كه فرزند قین هستم، كه با شمشیر، از امام حسین علیه‌السلام دفاع می‌نمایم.همانا امام حسین علیه‌السلام یكی از دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ كه از عترت، شخص نیكوكار، پرهیزكار و دارای خلق نیكو است.بدون تردید، این صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ من بر شما حلمه می‌كنم و در این كار عیبی نیست.ای كاش! جان من دو قسمت می‌شد: یكی همواره در خدمت امام حسین علیه‌السلام بود و دیگری در راه او به شهادت می‌رسید.محمد بن ابوطالب گوید: زهیر بر دشمن حمله كرد و جنگید تا این كه صد و بیست نفر از سپاه اشقیا را به هلاكت رساند. از افراد دشمن، كثیر بن عبدالله شعبی به همراه مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله كرده، و او را به شهادت رساندند [187] .شیخ صدوق رحمة الله گوید: زهیر، نوزده نفر از آن ملاعین را كشت، و نه نفر از دشمنان بر او حمله كردند تا این كه او را شهید كردند.علامه فاضل مجلسی رحمة الله می‌نوسید: محمد بن ابوطالب گوید:هنگامی كه زهیر به شهادت رسید امام حسین علیه‌السلام فرمود:ای زهیر! خداوند تو را از رحمت خود دور نفرماید، و بر قاتل تو لعنت كند، لعنتی كه آنان را به صورت میمونها و خوكها مسخ نماید.

#### مبارزه‌ی حبیب بن مظاهر

پس از او؛ حبیب بن مظاهر اسدی قدم به عرصه‌ی مبارزه گذاشت. او جنگ سختی به راه انداخت، سپس مردی از بنی‌تمیم با نیزه بر او حمله كرد و او را از پای انداخت، [ صفحه 230] خواست از جای برخیزد كه حصین بن نمیر ملعون، ضربه‌ی شمشیری بر سر مبارك او حواله كرد و او بر زمین افتاد، ملعون تمیمی خود را بالای سر او رساند و سر او را از تن جدا كرد.هنگامی كه حبیب كشته شد، كشته شدن او، شكستی بر امام حسین علیه‌السلام وارد كرد كه حضرت فرمود: در پیشگاه خداوند، بر كشته شدن خودم و اصحاب حمایتگرم اجر و پاداش خواهم.گفته شده است: حبیب را شخصی به نام بدیل بن حریم كشت، و سر او را از تنش جدا كرد و آن را بر گردن اسب خود انداخت، چون آن ملعون وارد مكه [188] شد، فرزند حبیب - كه هنوز به سن بلوغ نرسیده بود - او را دید، پس به طرف آن ملعون پرید و او را به هلاكت رساند، و سر را گرفت.محمد بن ابوطالب گوید: حبیب رحمة الله، شصت و دو نفر از سپاه عمر سعد لعین را كشت. پس از آن؛ حصین بن نمیر بر او حمله كرده و او را كشت، و سر از تن او جدا كرد، و آن را بر گردن اسب خود آویزان نمود [189] .

#### مبارزه‌ی هلال بن نافع بجلی

ابومخنف گوید:پس از او؛ هلال بن نافع بجلی قدم به میدان مبارزه گذاشت. او پرورش یافته‌ی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود، تیرانداز ماهری كه اسم خود را بر تیر می‌نوشت و آن را پرتاب می‌كرد.هلال تیری در كمان گذاشت و این اشعار را خواند:أرمی بها معلمة أفواقها مسمومة تجری علی اخفاقهالأملأن الأرض من اطلاقها فالنفس لا ینفعها اشفاقهااذا المنایا حسرت عن ساقها لم یثنها الا الذی قد ساقهاتیری می‌اندازم كه علامت‌دار است؛ سر آن با زهر مسموم شده كه در فضا با اضطراب حركت می‌كند.زمین را از آن تیرها پر می‌كنم؛ پس ای نفس! ترس تو بی‌فایده است. [ صفحه 231] موقعی كه مرگ ساق خود را برای رسیدن به صاحبش برهنه كرده و آماده شده است، جلو این مرگ را كسی نمی‌گیرد جز خدایی كه آن را به سوی انسانها می‌راند.ابومخنف گوید: آن گاه با شهامت و شجاعت تمام بر دشمن حمله‌ور شد، مردان جنگی بسیاری را به هلاكت رساند و پهلوانان نامی بسیاری را از اسب سرنگون كرد تا این كه هفتاد سواره را از پای درآورد.در «بحارالانوار» می‌نویسد:هلال، پیوسته دشمنان را به تیر بسته و آنان را تیرباران می‌كرد تا این كه تیرهای او تمام شد، دست به شمشیر برد و آن را از نیام كشید، و می‌گفت:أنا الغلام الیمنی البجلی دینی علی دین الحسین بن علی‌ان اقتل الیوم فهذا أملی فذاك رأیی و ألاقی عملی‌من غلام یمنی و از قبیله‌ی بجلی هستم؛ دین من همان دین حسین بن علی علیه‌السلام است.اگر امروز به شهادت برسم این نهایت آرزوی من است؛ و این شهادت هدف من است، و من به پاداش عمل خودم می‌رسم.پس با دشمنان جنگید و سیزده نفر از آن ملاعین را كشت، دشمنان بازوان او را شكسته و او را دستگیر كردند. شمر حرامزاده بپا خاست و آن مظلوم را گردن زد.

#### مبارزه‌ی جوانی كه پدرش در میدان جنگ شهید شده بود

پس از او؛ جوانی كه پدرش در معركه‌ی جنگ شهید شده بود آماده‌ی رزم در میدان نبرد شد، او به همراه مادرش در كربلا حضور داشت، مادرش گفت: فرزندم! برو و در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ كن.هنگامی كه از خیمه بیرون آمد، امام حسین علیه‌السلام فرمود: این جوانی است كه پدرش كشته شده، شاید مادرش دوست نداشته باشد كه به میدان جنگ برود.جوان فداكار گفت: مادرم مرا به كارزار مأمور كرده است.پس او در حالی كه رجز می‌خواند قدم به میدان نبرد گذاشت، و می‌گفت:أمیری حسین و نعم الأمیر سرور فؤاد البشیر النذیرعلی و فاطمة والده فهل تعلمون له من نظیر؟له طلعة مثل شمس الضحی له غرة مثل بدر المنیرامیر من حسین علیه‌السلام است و خوب امیری است؛ او موجب سرور و خوشحالی دل پیامبر [ صفحه 232] مژده دهنده و ترساننده است.حضرت علی و فاطمه علیهماالسلام پدر و مادر او هستند؛ آیا نظیر و مانندی بر او سراغ دارید و می‌دانید؟او دارای طلعتی همانند آفتات روز است؛ و برای او پیشانی سفید و نورانی همانند ماه تمام نورافشان است.وی با شهامت تمام جنگید تا این كه كشته شد، رحمت خدا بر او باد.دشمنان زبون سر او را از تن جدا كرده و به طرف لشكر امام حسین علیه‌السلام پرتاب كردند. مادر مهربانش سر او را برداشته و می‌گفت: ای سرور دلم! و ای نور چشمم!بعد از نوازش آن، سر را به طرف دشمن انداخت و به یكی از افراد دشمن اصابت كرده و او را به هلاكت رسانید.آن گاه مادرش عمود خیمه را برداشت و بر لشكر ابن‌سعد ملعون حمله كرد و می‌گفت:أنا عجوز سیدی ضعیفة خاویة بالیة نحیفةأضربكم بضربة عنیفة دون بنی‌فاطمة الشریفةای آقای من! من پیرزنی ناتوان هستم؛ كه در اثر پیری افتاده، لاغر و نحیف شده‌ام.اما دشمنان را با ضربه‌ای سخت می‌زنم؛ و این كار را در پیشگاه فرزند حضرت فاطمه‌ی شریفه علیهماالسلام انجام می‌دهم.سپس بر دشمن حمله كرد و دو نفر را از پای درآورد. امام حسین علیه‌السلام دستور داد كه او از میدان به خیمه‌ها برگردانند، و در حق او دعا فرمود [190] .

#### مبارزه‌ی جابر بن عروه‌ی غفاری

در كتاب «شرح شافیه» كه در مدایح و مناقب آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و معایب بنی‌العباس نوشتته شده، و تألیف ابی‌فراس است، مؤلف آن با سند خود از «مقتل خوارزمی» چنین نقل می‌كند:پس از او؛ جابر بن عروه‌ی غفاری عازم میدان نبرد شد. او پیرمردی بزرگوار و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، كه در ركاب آن حضرت در جنگ بدر و حنین حاضر شده بود. [ صفحه 233] جابر؛ روز عاشورا خود را آماده‌ی نبرد با لشكر ابن‌سعد ملعون می‌نمود، او عمامه‌ی خود را به كمر بسته و ابروان خود را با پارچه‌ای بست تا جلو دید او را نگیرند، امام حسین علیه‌السلام این منظره را تماشا می‌كرد و می‌فرمود: خداوند به سعی تو، پاداش خیر عطا نماید ای پیرمرد!جابر آماده‌ی نبرد شد و بر دشمن حمله نمود و می‌جنگید تا این كه شصت نفر از لشكریان را به خاك انداخت و بعد به شهادت رسید، رحمت خدا بر او باد.

#### مبارزه‌ی مالك بن داوود

پس از او؛ مالك بن داوود به میدان آمد و بر دشمن حمله كرد و جنگید تا این كه پانزده نفر را كشت و بعد شهید شد.

#### مبارزه‌ی طرماح بن عدی

طرماح بن عدی شروع به جنگ كرد و گروه زیادی را كشت، او در اثر جنگ زخمی شد و از پشت اسبش بر زمین افتاد، كه توان برخاستن از میان كشته‌شدگان را نداشت.

#### مبارزه‌ی جناده‌ی انصاری

در «بحارالانوار» از «المناقب» چنین نقل می‌كند:پس از او؛ جنادة بن حارث انصاری قدم به عرصه‌ی نبرد گذاشت و بر دشمن حمله كرد و جنگید تا این كه كشته شد.

#### مبارزه‌ی عمرو بن جناده

صاحب «المناقب» گوید: پس از او؛ عمرو بن جناده به میدان شتافت، و بر دشمن حمله كرد و جنگید تا این كه كشته شد.

#### مبارزه‌ی عبدالرحمان بن عروه

پس از او؛ عبدالرحمان بن عروه به میدان آمد و بر دشمن حمله كرد جنگید تا این كه كشته شد [191] . [ صفحه 234]

#### مبارزه‌ی عابس شاكری و غلام او

محمد بن ابوطالب گوید: عابس بن شبیب شاكری كه به همراه شوذب - غلام آزادكرده شاكر - در كربلا حاضر شده بود، به شوذب گفت: ای شوذب! می‌خواهی چه كار كنی؟گفت: می‌خواهم چه كار كنم؟ می‌خواهم بجنگم تا این كه كشته شوم.گفت: نظر من هم این بود كه تو همین كار را انجام می‌دهی. پس به خدمت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام برو تا به كشته شدن تو نیز - مانند دیگران - از خداوند متعال، طلب پاداش نماید، زیرا امروز؛ روزی است كه سزاوار است آنچه كه توان داریم در طبق اخلاص بگذاریم و از خدای پاداش بخواهیم، زیرا كه بعد از امروز؛ دیگر عملی نیست، و پس از این، موقع حساب است.او رفت و در پیشگاه امام حسین علیه‌السلام قرار گرفت و بر حضرت سلام نمود و گفت: ای اباعبدالله! سوگند به خدا! در روی زمین فامیل و بیگانه‌ای كه بر من عزیزتر و محبوب‌تر از تو باشد؛ نیست. اگر می‌توانستم ستمی را از تو دفع نمایم و جلو كشته شدن تو را بگیرم با چیزی كه عزیزتر از جان و خون خودم باشد، انجام می‌دادم.سلام بر تو ای اباعبدالله! شاهد باش كه من به طریقه‌ی حق و هدایت تو و پدرت هستم.سپس شمشیر را به دست گرفته و به سوی آن كافران روانه شد.ربیع بن تمیم گوید: چون او را از رو به رو دیدم شناختم، من در جنگها او را دیده بودم، وی از شجاعان لشكر بود، گفتم: ای لشكر! این شخص شیر شیران است، این پسر شبیب است، كسی از شما به نبرد او خارج نشود.او شجاعانه در مقابل لشكر ایستاد و فریاد زد: آیا مردی نیست به نبرد من بیاید؟ آیا مردی نیست؟عمر سعد لعین گفت: او را از هر طرف سنگ‌باران كنید.لشكر از هر جهت، شروع به پرتاب سنگ كردند، چون شبیب دید كه لشكر سنگ‌باران می‌كنند زره خود را پوشید و كلاه جنگی بر سر گذاشت و بر لشكر حمله نمود.ربیع گوید: سوگند به خدا! با چشمان خود دیدم كه در حمله‌ی خود، صفوف لشكر [ صفحه 235] را درهم می‌شكند، بیش از دویست نفر از لشكر پا به فرار گذاشتند. سپس، لشكر از همه‌ی جهات بر او حمله كردند و دور او را گرفتند تا این كه به درجه‌ی شهادت رسید، رضوان خدا بر او باد.راوی گوید: سر او را در دستان مردان جنگی كه صاحب سلاح بودند، دیدم كه یكی می‌گفت: من او را كشتم و دیگری می‌گفت: من او را كشتم (و بر كشتن چنین شجاعی افتخار می‌كردند و با همدیگر مخامصه می‌نمودند).ابن‌سعد ملعون گفت: با همدیگر دعوا و بگو مگو نكیند، این كسی نبود كه تنها یك نفر او را كشته باشد. و با این حرف، آنان را از همدیگر جدا كرد [192] .

#### مبارزه‌ی عبدالله و عبدالرحمان غفاری

علامه مجلسی رحمة الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید:پس از او؛ عبدالله و عبدالرحمان غفاری به خدمت با سعادت آن امام مظلوم شرفیاب شدند، و عرض كردند: ای اباعبدالله! سلام بر تو، ما آمده‌ایم كه در پیشگاه تو بجنگیم و از تو دفاع كنیم.حضرت فرمود: مرحبا بر شما! نزدیك آیید.آنان در حالی كه گریه می‌كردند به حضرت نزدیك شدند.حضرت فرمود: ای فرزندان برادرم! چرا گریه می‌كنید؟ به خدا سوگند! من امیدوارم كه پس از ساعتی چشمانتان از شادی روشن خواهد شد.عرض كردند: جان ما فدای شما! ما برای خودمان گریه نمی‌كنیم، ولی برای تو گریه می‌كنیم، می‌بینیم كه دشمن تو را از هر طرف محاصره كرده و ما نمی‌توانیم برای شما كاری انجام داده و دشمنان را از تو دفع نماییم.حضرت فرمود: ای فرزندان برادرم! خداوند به شما بهترین پاداش پرهیزكاران را عطا نماید كه به سبب این بلیه اندوهگین هستید، و با جانتان مرا یاری می‌كنید.آن گاه پیش آمده و عرض كردند: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا!حضرت فرمود: سلام بر شما و رحمت و بركات خداوند بر شما باد.پس قدم به میدان نبرد گذاشتند و بر دشمن حمله كردند و جنگیدند تا این كه كشته شدند. [ صفحه 236]

#### مبارزه‌ی غلام ترك امام حسین

محمد بن ابوطالب گوید: امام حسین علیه‌السلام غلام تركی داشت، او از قاریان قرآن بود، پا به عرصه‌ی میدان نبرد گذاشت و بر دشمن حمله كرده، او می‌جنگید و رجز می‌خواند و می‌گفت:البحر من طعنی و ضربی یصطلی و الجو من سهمی و نبلی یمتلی‌اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجل‌از نیزه و ضربه‌ی شمشیر من، دریا گرم و سوزان می‌شود؛ و هوا از تیرهای من پر می‌شود.هنگامی كه شمشیرم در دست راست من آشكار شود؛ دل هر شخص حسود و متكبر شكافته می‌شود.او جنگید تا این كه گروهی را كشت، سپس به زمین افتاد، امام حسین علیه‌السلام به بالین او شتافت و گریست، و صورت مبارك خود را بر صورت او گذاشت.آن غلام باوفا، چشمان خود را باز كرد، و جمال دلربای آقای مهربان خود، امام حسین علیه‌السلام را دید و تبسمی كرد و به سوی رحمت پروردگار خود شتافت.

#### مبارزه‌ی یزید بن زیاد

محمد بن ابوطالب گوید:پس از آن؛ یزید بن زیاد بن شعشاء شروع به تیراندازی به طرف دشمنان كرد، او هشت تیر به طرف دشمن پرتاب كرد كه پنج تای آن به هدف خورد و بر دشمن اصابت نمود.و هر دفعه كه تیراندازی می‌كرد امام حسین علیه‌السلام می‌فرمود: خداوندا! تیر او را به هدف برسان و پاداش او را بهشت قرار بده.پس دشمنان بر او حمله كردند و او را شهید نمودند [193] .

#### مبارزه‌ی ابوعمرو نهشلی

شیخ ابن‌نما رحمة الله گوید:مهران؛ غلام آزادكرده‌ی بنی‌كاهل به من خبر داد و گفت: [ صفحه 237] من به همراه امام حسین علیه‌السلام در كربلا حضور پیدام كردم، مرد شجاعی را دیدم كه سرسختانه می‌جنگید، و بر هر صفی از صفوف لشكر حمله می‌نمود آنان را پراكنده می‌نمود، سپس به پیشگاه امام حسین علیه‌السلام برمی‌گشت و رجز می‌خواند و می‌گفت:أبشر هدیت الرشد تلقی أحمدا فی جنة الفردوس تعلو صعدامسرور باش به رستگاری (خدا تو را رستگار كند) كه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را؛ در بهشت ملاقات می‌كنی و به مراتب عالیه‌ی بهشت صعود می‌نمایی.گفتم: این شخص كیست؟گفته شد: ابوعمرو نهشلی - یا خثعمی - پس شخصی از قبیله‌ی بنی‌اللات از ثعلبیه‌ی به نام عامر بن نهشل با او درگیر شده و او را كشت، و سر از تنش جدا كرد. ابوعمرو جزو شب زنده‌داران بود و بسیار نماز می‌خواند.

#### مبارزه‌ی یزید بن مهاجر

پس از او؛ یزید بن مهاجر به میدان نبرد شتافت و با تیر، پانزده نفر از لشكریان عمر ملعون را كشت، او در پیشگاه امام حسین علیه‌السلام رجز می‌خواند و می‌گفت:أنا یزید و أبی مهاجر كأننی لیث بغیل خادریا رب انی للحسین ناصر و لابن‌سعد تارك و هاجرمن یزید و پدرم مهاجر است؛ من مانند شیری هستم كه از شدت حمله در منزل خود نیزار، قرار گرفته است.ای پروردگار من! من یار و یاور امام حسین علیه‌السلام هستم؛ و ابن‌سعد را رها نموده و ترك كرده‌ام.كنیه‌ی او ابوشعثاء و از طایفه‌ی بنی‌بهدله - شاخه‌ای از قبیله‌ی كنده - بود [194] .

#### مبارزه‌ی سیف بن حارث و مالك بن سریع جابری

شیخ ابن‌نما رحمة الله پس از آن می‌گوید:سیف بن حارث بن سریع و مالك بن عبدالله بن سریع جابری كه از طایفه‌ای از قبیله‌ی همدان، و به نام بنوجابر معروف بودند به پیشگاه امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شده و عرض كردند: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! [ صفحه 238] حضرت فرمود: سلام بر شما.سپس آن دو یار باوفا به میدان نبرد شتافتند و بر دشمن حمله كردند و جنگیدند تا این كه كشته شدند [195] .

#### امام حسین و پاسخ به سلامهای اصحاب

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمة الله می‌نویسد: محمد بن ابوطالب و دیگران گویند:یاران امام حسین علیه‌السلام یكی پس از دیگری به حضور حضرتش می‌شتافتند، و هر كدام سلام می‌كرد و می‌گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا!حضرت به او پاسخ می‌داد و می‌فرمود: و سلام بر تو، و ما پشت سر تو خواهیم آمد، سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود:(فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر) [196] ؛ پس بعضی از آنان به شهادت رسیدند و برخی دیگر منتظر شهادت هستند.این چنین بود تا این كه همه‌ی اصحاب و یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام همگی كشته شده و جان خودشان را فدای جان اطهر و اقدس آن امام انس و جان كردند - رضوان و رحمت خدا بر آنان باد - و كسی جز اهل بیت علیهم‌السلام با امام حسین علیه‌السلام نماند.آری! مؤمن چنین است كه در راه خدا، دین خود را بر دنیای خود، و مرگ خود را بر زندگی خود ایثار می‌كند، و حق را یاری می‌نماید گر چه كشته شود، كه خدای متعال در قرآن می‌فرماید:(لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحیاء عند ربهم یرزقون) [197] ؛آنان كه در راه خدا كشته شدند هرگز آنان را مرده مپندارید، بلكه آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان متنعم هستند [198] . [ صفحه 241]

### در بیان مبارزه‌ی خویشان و اهل بیت امام حسین و چگونگی شهادت آنان

#### اهل بیت امام حسین و آمادگی برای مبارزه

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمة الله می‌گوید: محمد بن ابوطالب و دیگران چنین روایت كرده‌اند:یاران باوفای امام حسین علیه‌السلام با بدن‌های چاك چاك بر روی خاك افتاده و شهید شدند، و به جز اهل بیتش كسی نمانده بود. اهل بیت حضرت كه همان فرزندان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، فرزندان جعفر، فرزندان عقیل، فرزندان امام حسن علیه‌السلام و فرزندان خود حضرت بودند؛ آنان پس از شهادت یاران امام حسین علیه‌السلام گردهم آمده و با یكدیگر وداع می‌كردند، و خود را آماده‌ی جنگ می‌نمودند.

#### مبارزه‌ی عبدالله بن مسلم

اولین كسی كه از اهل بیت علی علیه‌السلام به سوی میدان آمد عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب بود، او رجز می‌خواند و می‌گفت:الیوم ألقی مسلما و هو أبی وفیتة بادوا علی دین النبی‌لیسوا بقوم عرفوا بالكذب لكن خیار و كرام النسب‌من هاشم السادات أهل الحسب امروز پدرم مسلم را با جوانانی كه خود را فدای دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم كردند؛ ملاقات می‌كنم.آنان گروهی معروف به كذب نبودند، بلكه برگزیدگانی از نسل گرامی سادات هاشمی و اهل شرافت بودند.او بر دشمن حمله كرد و جنگید تا این كه در سه حمله؛ نود و هشت نفر از سپاه عمر سعد را به هلاكت رساند [199] .شیخ مفید رحمة الله گوید:در حین جنگ عبدالله؛ عمرو بن صبیح صیداوی تیری به طرف او نشانه رفت، عبدالله دست به پیشانی گرفت تا از اصابت تیر جلوگیر كند، تیر به دست او اصابت كرد و چنان دست او را بر پیشانیش دوخت كه نتوانست دست خود را حركت دهد. [ صفحه 242] سپس ملعون دیگری با نیزه بر او حمله كرد و نیزه‌ای بر دل او زد و او را شهید كرد [200] .علامه فاضل مجلسی رحمة الله می‌نویسد: ابوالفرج گوید: مادر عبدالله بن مسلم؛ رقیه دختر حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود.

#### مبارزه‌ی محمد بن مسلم

پس از او؛ برادرش محمد بن مسلم بن عقیل به سوی میدان آمد، چنان كه از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت شده، مادر او كنیز بود. او بر دشمن حمله كرد و جنگید و گروهی را به هلاكت رساند.آن گاه مورد حمله‌ی ابوجرهم اسدی و لقیط بن ایاس جهنی قرار گرفته و كشته شد [201] .

#### مبارزه‌ی جعفر بن عقیل

محمد بن ابوطالب و دیگران گویند: پس از او؛ جعفر بن عقیل علیه‌السلام در حالی كه رجز می‌خواند قدم به عرصه‌ی نبرد گذاشت، او می‌گفت:أنا الغلام الأبطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب‌و نحن حقا سادة الذوائب هذا حسین أطیب الأطائب‌من عترة البر التقی العاقب من فرزند مكی و از فرزندان ابوطالب هستم؛ گروهی كه از هاشم و غالب متولد شده‌اند. به راستی ما آقایان، بزرگان و اشراف هستیم؛ این حسین علیه‌السلام است كه پاكیزه‌ترین پاكیزگان است.از اولاد پیامبر نیكوكار و خاتم پیامبران است.او بر دشمن حمله كرد و جنگید و پانزده نفر سواره را به خاك انداخت [202] .ابن‌شهراشوب رحمه الله می‌نویسد: گفته شده:جعفر بن عقیل دو نفر را كشت، سپس بشر بن سوط همدانی ملعون بر او حمله كرد و او را به شهادت رساند [203] . [ صفحه 243] ابوالفرج گوید: مادر او ام‌ثغر، دختر عامر عامری بود. و قاتل او ملعونی به نام عروة الله بن عبدالله خثعمی بوده است [204] .

#### مبارزه‌ی عبدالرحمان بن عقیل

گفته‌اند: پس از او؛ برادرش عبدالرحمان بن عقیل علیه‌السلام به میدان نبرد شتافت، او می‌گفت:أبی عقیل فأعرفوا مكانی من هاشم و هاشم اخوانی‌كهول صدق سادة الأقران هذا حسین شامخ البنیان‌و سید الشیب مع الشبان پدرم عقیل است، مرتبه و منزلت مرا بشناسید؛ كه از هاشم هستم و برادرانم نیز از قبیله‌ی هاشم هستند.پیران آنان به راستی و صدق معروف و آقایان اقران خود هستند؛ این حسین علیه‌السلام است كه دارای نسب والا می‌باشد.و آقا و مولای پیران و جوانان است.او بر دشمن حمله می‌كرد و می‌جنگید تا این كه هفده نفر از سواران لشكر اشقیا را كشت، سپس عثمان بن خالد جهنی ملعون بر او حمله كرد و او را شهید كرد.

#### مبارزه‌ی عبدالله بن عقیل

ابوالفرج گوید: پس از او؛ برادرش عبدالله بن عقیل ابن ابی‌طالب علیه‌السلام - كه بزرگترین برادر آنان بود و مادرش كنیز بود - به سوی میدان آمد و بر دشمن حمله كرد و جنگید تا این كه به دست عثمان بن خالد بن اشیم جهنی و بشر بن حوط قابضی به شهادت رسید.

#### مبارزه‌ی محمد بن ابوسعید بن عقیل

پس از او؛ محمد بن ابوسعید بن عقیل احول - كه مادرش كنیز بود - مورد هدف تیر لقیط بن یاسر جهنی قرار گرفت و از پای درآمده و شهید شد.سپس ابوالفرج گوید: محمد بن علی بن حمزه گوید: به دنبال محمد بن ابوسعید؛ جعفر بن محمد بن عقیل نیز كشته شد. [ صفحه 244] ابن‌حمزه اضافه می‌كند: شنیده شده كه جعفر بن محمد در جنگ حره [205] كشته شده است.علامه مجلسی رحمة الله می‌نویسد: ابوالفرج گوید: در كتابهای انساب ندیدم كه محمد بن عقیل فرزندی به نام جعفر داشته باشد.او اضافه می‌كند: محمد بن علی بن حمزه از عقیل بن عبدالله بن عقیل بن محمد بن عبدالله بن محمد بن محمد بن عقیل بن ابی‌طالب نقل می‌كند: علی بن عقیل كه مادرش كنیز بود در این روز كشته شد [206] .

#### مبارزه‌ی محمد بن عبدالله بن جعفر

ابوالفرج گوید: گفته‌اند: پس از او؛ محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب به سوی میدان شتافت؛ او می‌گفت:نشكو الی الله من العدوان قتال قوم فی الردی عمیان‌قد تركوا معالم القرآن و محكم التنزیل و التبیان‌و أظهروا الكفر مع الطغیان به سوی خداوند از ستم ستمگران شكایت می‌كنم؛ از جنگ گروهی كه در وادی ضلالت كور و سرگردان هستند.به راستی آنان راههای قرآن؛ و محكمات تنزیل و فرقان را رها كرده‌اند.و كفر را با طغیان و سركشی آشكار نموده‌اند.پس از آن، حمله كرد و جنگید تا این كه ده نفر از اشرار را به هلاكت رساند، سپس به دست ملعونی به نام عامر بن نهشل تمیمی كشته شد.

#### مبارزه‌ی عون بن عبدالله بن جعفر

ابوالفرج گوید: پس از او، عون بن عبدالله بن جعفر به سوی میدان نبرد قدم گذاشت، او می‌گفت: [ صفحه 245] ان تنكرونی فأنا ابن‌جعفر شهید صدق فی الجنان أزهریطیر فیها بجناح أخضر كفی بهذا شرفا فی المحشراگر مرا نمی‌شناسید من فرزند جعفر هستم؛ جعفری كه شهید راه صدق و راستی است و در بهشت درخشنده و نورانی؛با بالهای سبز فام خود پرواز می‌كند؛ و همین مقام برای افتخار در صحرای محشر كافی است.آن گاه بر دشمن حمله كرد و جنگید تا این كه سه نفر سواره و هیجده نفر پیاده را كشت. سپس به دست حرامزاده‌ای به نام عبدالله بن بطه‌ی طائی به شهادت رسید.علامه مجلسی رحمة الله می‌نویسد: ابوالفرج بعد از ذكر شهادت محمد و عون می‌گوید:قاتل عون، ملعونی به نام عبدالله قطنه‌ی تیهانی بود.او اضافه می‌كند: عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب نیز در كربلا به همراه امام حسین علیه‌السلام كشته شد [207] .

#### مبارزه‌ی فرزندان امام حسن

در كتاب «منتخب» می‌نوسید:هنگامی كه همه‌ی یاران امام حسین علیه‌السلام شهید شدند نوبت جهاد به فرزندان برادر حضرتش رسید.ابومخنف گوید: امام حسین علیه‌السلام به طرف راست و چپ نگاه كرد و یار و یاوری ندید، آن گاه فریاد زد:وا غربتاه! وا قلة ناصراه! أما من معین یعیننا! أما من ناصر ینصرنا! أما من خائف من عذاب الله فیذب عنا.وا غربتاه! وا قلة ناصراه! آیا كسی نیست كه ما را یاری كند؟آیا یاوری نیست كه ما را یاری نماید؟آیا كسی نیست كه از عذاب خدا بترسد و این ستمكاران را از ما دفع كند؟در این هنگام؛ دو نوجوان كه در زیبایی مانند ماه بودند از خیمه بیرون آمدند، یكی از آنان احمد و دیگری قاسم از فرزندان امام حسن علیه‌السلام بودند، آنان می‌گفتند:لبیك لبیك ای آقا و مولای ما! اینك ما در پیشگاه تو هستیم، هر فرمانی داری به ما [ صفحه 246] امر كن كه رحمت و درود خدا بر تو باد!حضرت فرمود: بر عمویتان سخت است كه به شما بگوید به سوی میدان بروید و از حرم جدتان حمایت كنید، پس حضرت قاسم علیه‌السلام به طرف میدان شتافت.

#### مبارزه‌ی حضرت قاسم بن حسن

علامه‌ی مجلسی رحمة الله می‌نویسد: ابوالفرج و محمد بن ابوطالب و دیگران می‌گویند: پس از او؛ عبدالله بن حسن بن علی بن أبی‌طالب علیهماالسلام عازم میدان شد.- در روایات بسیاری آمده است كه او قاسم بن حسن علیه‌السلام بود -.او نوجوانی بود كه هنوز بالغ نشده بود، هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام دید او خود را آماده‌ی نبرد می‌كند او را در بغل گرفت و شروع به گریه كردند، آن قدر گریستند تا این كه بی‌حال شده و از هوش رفتند.وقتی به هوش آمدند حضرت قاسم علیه‌السلام از امام حسین علیه‌السلام اجازه‌ی جنگ خواست، ولی امام حسین علیه‌السلام امتناع فرمود كه اجازه‌ی جنگ دهد.حضرت قاسم علیه‌السلام التماس كرد و اصرار می‌نمود و دست و پای امام را می‌بوسید تا این كه حضرت به او اجازه دادند [208] .در كتاب «منتخب» آمده است: حضرت به او فرمود:یا ولدی! تمشی برجلك الی الموت؟فرزندم! آیا با پای خود به سوی مرگ می‌روی؟عرض كرد:و كیف لا یا عم! و أنت بین الأعداء وحید فرید، و لن تجد محامیا و لا صدیقا، روحی لروحك الفداء، و نفسی لنفسك الوقاء.عمو جان! چگونه به سوی مرگ نروم در حالی كه تو در میان دشمنان تنها و بی‌یاور هستی، و برای تو حمایتگر و دوستی نیست، روحم فدای روح شما و جانم سپر بلای جان شما باد.امام حسین علیه‌السلام به او اذن میدان داد، سپس گریبان قاسم علیه‌السلام را شكافت و عمامه‌ی او را به دو قسمت كرد و به صورت نقاب، بر چهره‌ی نازنین او انداخت. آن گاه لباس او را به [ صفحه 247] صورت كفن بر او پوشاند و شمشیر خود را به كمر قاسم علیه‌السلام بست، و او را به سوی معركه‌ی جنگ روانه كرد [209] .

#### شجاعت حضرت قاسم بن حسن

علامه‌ی فاضل مجلسی رحمة الله گوید:آن شاه‌زاده از خیمه‌ها بیرون آمد، اشك از چشمانش به صورتش سرازیر بود و می‌گفت:این تنكرونی فأنا بن الحسن سبط النبی المصطفی و المؤتمن‌هذا حسین كالأسیر المرتهن بین أناس لاسقوا صوب المزن‌اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند امام حسن علیه‌السلام هستم؛ كه نواده‌ی پیامبر برگزیده و امین است.این حسین علیه‌السلام است كه مانند اسیر در گرو شما است؛ در میان مردمانی كه از نزول باران سیراب نمی‌شوند.حضرت قاسم علیه‌السلام نوجوانی كه صورتش مانند پاره‌ی ماه بود، بر دشمن حمله كرد؛ و جنگ سختی به راه انداخت تا این كه با كمی سن و سالش، سی و پنج نفر از دشمنان را به هلاكت رساند [210] .در كتاب «منتخب» می‌نویسد: آن شاه‌زاده به نزد عمر سعد رفت و گفت:ای عمر! آیا از خدا نمی‌ترسی؟ آیا از خدا واهمه نداری ای كوردل! آیا احترام پیامبر خود را مراعات نمی‌كنی؟عمر سعد گفت: آیا سرپیچی از اطاعت امیر برایتان بس نبود؟ آیا از یزید اطاعت نمی‌كنید؟حضرت قاسم علیه‌السلام فرمود: خدا تو را پاداش خیر ندهد! تو ادعای مسلمانی می‌كنی در حالی كه فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشنه هستند و چنان تشنگی بر آنان غلبه كرده كه دنیا در جلو دیدگانشان تاریك شده است؟!راوی می‌گوید: پس از آن؛ قاسم علیه‌السلام مبارز طلبید، شخصی كه برابر هزار سواره بود به مبارزه‌ی او آمد، قاسم علیه‌السلام بر او حمله كرد و كشت. آن شخص چهار فرزند داشت آنها یكی پس از دیگری آماده‌ی مبارزه شدند و به دست توانای قاسم علیه‌السلام از پای درآمده و [ صفحه 248] كشته شدند.قاسم علیه‌السلام نهیبی به اسب خود زد و مشغول مبارزه با سواران گردید، آن قدر جنگید تا این كه خسته شده و ناتوان گردید. خواست به طرف خیمه‌ها برگردد ناگاه ازرق شامی ملعون، راه را بر آن شاه‌زاده گرفت و با وی درگیر شد، حضرت قاسم علیه‌السلام ضربتی بر مغز او وارد كرد و او را هلاك نمود.قاسم علیه‌السلام به سوی امام حسین علیه‌السلام آمد و عرض كرد: عمو جان! تشنگی! تشنگی! مرا با شربتی از آب دریاب.امام حسین علیه‌السلام او را تسلی فرموده، و امر به شكیبایی نمود، و انگشتر خود را به او داد و فرمود: آن را در دهانت بگذار و بمك.راوی گوید: قاسم علیه‌السلام گفت: چون آن انگشتر را در دهانم گذاشتم گویا چشمه‌ی آبی بود، سیراب شدم، و به سوی میدان بازگشتم.او دوباره بر آن روبه صفتان حمله كرد و می‌خواست پرچمدار لشكر را هدف قرار داده و بكشد، دشمنان او را با تیر احاطه كرده و تیرباران نمودند [211] .

#### شهادت حضرت قاسم بن حسن

علامه‌ی فاضل و متبحر مجلسی رحمة الله می‌نوسید: حمید بن مسلم گوید:من در سپاه عمر بن سعد لعین بودم و به این نوجوان نگاه می‌كردم، او شلوار و پیراهنی به تن داشت و نعلینی داشت كه بند یكی از آنها پاره شده بود، هرگز فراموش نمی‌كنم آن كه بندش پاره شده بود پای چپ بود.عمر بن سعد ازدی به من گفت: سوگند به خدا! من بر این نوجوان حمله خواهم كرد.گفتم: سبحان الله! از این نوجوان چه می‌خواهی؟ و چرا بر او حمله می‌كنی؟ به خدا سوگند! اگر او بر من حمله كند من دست به سوی او نمی‌گشایم و بر او حمله نمی‌كنم، این گروهی كه می‌بینی او را محاصره كرده‌اند برای وی كافی است. گفت: سوگند به خدا! بر او حمله می‌كنم.سپس آن ملعون بر قاسم علیه‌السلام حمله نمود و ضربتی بر سر مباركش زد و او با [ صفحه 249] صورت بر زمین افتاد [212] .در كتاب «المنتخب» آمده است: شیبة بن سعد شامی لعین، با نیزه‌ی خود ضربه‌ای از پشت، به قاسم علیه‌السلام زد كه از سینه‌ی مباركش خارج شد، او در خون خود غلطید و بر زمین افتاد و صدا می‌زد: عمو جان! مرا دریاب.در بعضی روایات آمده است: سی و پنج تیر بر بدن مبارك قاسم علیه‌السلام اصابت كرده بود.و در روایت دیگری آمده است: سپس سعید بن عمرو ملعون، شكم مبارك او را پاره كرد، و یحیی بن وهب لعین با نیزه او را مجروح نمود.علامه‌ی مجلسی رحمة الله در كتاب شریف «بحارالأنوار» گوید:قاسم علیه‌السلام صدا زد: عمو جان! مرا دریاب.وقتی امام حسین علیه‌السلام صدای او را شنید مانند عقابی كه از آسمان فرودمی‌آید به سوی او آمد، حضرت بر دشمن حمله نمود و صفوف آنها را شكافت.حضرت مانند شیر غضبناك حمله می‌نمود، شمشیری به طرف عمر لعین، قاتل آن شاه‌زاده حواله كرد، آن ملعون، دست خود را سپر قرار داد، شمشیر دست او را از بازو جدا كرد.آن ملعون نعره‌ای زد كه همه‌ی لشكر آن را شنیدند، حضرت از او دور شد، سواران اهل كوفه حمله كردند تا عمر را از دست امام حسین علیه‌السلام برهانند. آن ملعون در زیر سم اسبان قرار گرفت و اسبان با سمهای خود، او را زخمی كرده و لگدمال شد تا به جهنم واصل گردید [213] .گرد و غبار میدان جنگ فرونشست كه ناگاه دیدند امام حسین علیه‌السلام بر بالین آن شاه‌زاده ایستاده، و قاسم علیه‌السلام پایش را بر زمین می‌سایید.امام حسین علیه‌السلام فرمود:یعز و الله؛ علی عمك أن تدعوه فلا یجیبك، أو یجیبك فلا یعینك، أو یعینك فلا یغنی عنك، بعدا لقوم قتلوك.به خدا سوگند! بر عمویت سخت است این كه او را به یاری خود بخوانی، او [ صفحه 250] نتواند تو را جواب دهد، یا جواب دهد اما نتواند تو را یاری نماید، یا تو را یاری كند ولی سودی به حال تو نداشته باشد. از رحمت خدا دور باد گروهی كه تو را كشتند.آن گاه امام حسین علیه‌السلام او را بر سینه گرفت و به طرف خیمه‌ها حمل نمود.حمید بن مسلم گوید: گویا هنوز می‌بینم كه پاهای آن نوجوان از زمین كشیده می‌شد و زمین را خط می‌كشید، و در حالی كه امام حسین علیه‌السلام سینه‌ی او را در سینه‌ی مبارك خود نهاده بود، با خودم گفتم: با جنازه‌ی مطهر او چه خواهد كرد؟حضرت جنازه‌ی او را آورد و در میان كشتگان و شهدای اهل بیت خود قرار داد.پس از آن؛ امام حسین علیه‌السلام فرمود:اللهم أحصهم عددا، واقتلهم بددا، و لا تغادر منهم أحدا، و لا تغفر لهم أبدا، صبرا یا بنی عمومتی! صبرا یا أهل بیتی! لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم أبدا.خداوندا! همه‌ی این گروه كفار را هلاك گردان، و یكایك آنان را بكش، و احدی از آنان را باقی مگذار، و هرگز آنان را نیامرز.ای فرزندان عمویم! صبر كنید، ای اهل بیتم! صبر كنید كه پس از این روز، هرگز ذلت و خواری نخواهید دید.

#### مبارزه‌ی ابوبكر بن حسن

در «بحارالانوار» می‌نوسید: پس از او؛ ابوبكر بن حسن علیه‌السلام رو به سوی میدان نهاد و مبارزه آغاز كرد و جنگید تا این كه گروهی از آن ملاعین را كشت، مادر او كنیز بود.سپس ملعونی به نام عبدالله بن عقبه‌ی غنوی بر او حمله كرد و او را شهید نمود [214] .

#### مبارزه‌ی احمد بن حسن

ابومخنف گوید: پس از قاسم علیه‌السلام؛ برادرش احمد بن حسن علیه‌السلام كه شانزده سال سن داشت، قدم به عرصه‌ی كارزار گذاشت، و بر دشمن حمله كرد و پیوسته می‌جنگید تا این كه هشتاد سواره را كشت. [ صفحه 251] او به سوی عموی بزرگوار خود برگشت در حالی كه از شدت تشنگی چشمانش در كاسه‌ی سرش فرورفته بود صدا می‌زد: عمو جان! آیا شربتی از آب هست تا با آن توانایی جنگ با دشمنان خدا را داشته باشم؟حضرت به او فرمود: لختی صبر كن تا این كه جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات كنی، او تو را با شربتی از آب سیراب كند كه هرگز بعد از آن تشنه نخواهی شد.آن امام‌زاده‌ی عالی مقام، به سوی گروه كافران برگشت و در حالی كه رجز می‌خواند بر آنان حمله كرد:اصبر قلیلا فالمنا بعد العطش فان روحی فی الجهاد تنكمش‌لا أرهب الموت اذ الموت وحش و لم أكن عند اللقاء ذا رعش‌ای نفس! لختی تشنگی را تحمل كن كه آرزو بعد از تشنگی است؛ زیرا كه روح من، در جهاد زیاد كوشش می‌كند.موقعی كه مرگ خطرناك گردد؛ از مرگ واهمه ندارم و در موقع مبارزه و جنگ با دشمنان ترسان و لرزان نیستم.روای گوید: آن گاه در پی خواندن این اشعار بر دشمنان زبون حمله نمود، و این اشعار را انشا كرده و می‌خواند:الیكم من بنی‌المختار ضربا یشیب لهوله رأس الرضیع‌یبید معاشر الكفار جمعا بكل مهند عضب قطیع‌برای شما از فرزندان پیامبر برگزیده ضربتی است؛ كه از ترس آن موهای سر طفل شیرخوار سفید می‌گردد.همه‌ی گروههای كفار را هلاك می‌كند؛ با هر شمشیری كه از آهن هندی ساخته شده و تیز و بران است.راوی گوید: پس از آن؛ بر لشكر كفار حمله آورد و شصت نفر از سواران آنان را به هلاكت رساند، آن گاه به درجه‌ی شهادت رسید.در برخی روایات آمده است: آن شاه‌زاده را ملعونی به نام هانی بن شبیب خضرمی كشت، و روی آن ملعون سیاه گردید [215] . [ صفحه 252]

#### مبارزه‌ی فرزندان امیرمؤمنان علی

علامه فاضل و متبحر مجلسی رحمة الله گوید: از موثقین بسیاری چنین نقل شده است:هنگامی كه همه‌ی اصحاب و یاران امام حسین علیه‌السلام و همچنین فرزندان عموهای آن حضرت - عقیل و جعفر علیهماالسلام - و فرزندان برادرش امام حسن علیه‌السلام كشته شده و به شهادت رسیدند، برادران حضرت جلو آمده و عازم پیكار و جانبازی در پیشگاه آن حضرت شدند.

#### مبارزه‌ی ابوبكر بن علی

اولین كسی كه از آنان قدم به عرصه‌ی كارزار نهاد ابوبكر، فرزند امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به نام عبدالله، و مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بن ربعی تمیمی بود. او قدم به میدان نبرد گذاشت و رجز می‌خواند و می‌گفت:شیخی علی ذوالفخار الأطول من هاشم الصدق الكریم المفضل‌هذا حسین بن النبی المفضل عنه نحامی بالحسام المصقل‌نفدیه نفسی من أخ مبجل بزرگ و آقای من علی علیه‌السلام كه دارای فخز بیشمار است؛ از نسل پاك هاشم كه دارای صدق، راستی، كرم و اهل فضل احسان است.این حسین علیه‌السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم كه افضل از همه پیامبران است؛ و ما با شمشیرهای بران از او حمایت می‌كنیم.و جان خودم را فدای همچو برادر باعزت و محترم می‌نمایم.او بر دشمن حمله كرد و پیوسته می‌جنگید تا این كه به دست ملعونی به نام زجر بن بدر نخعی به شهادت رسید.بعضی گویند: قاتل او، لعینی به نام عبدالله بن عقبه‌ی غنوی بود.از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است كه حضرتش فرمود: قاتل او؛ مردی از اهل همدان بود.مدائنی می‌نویسد: جنازه‌ی شریف آن شاه‌زاده در كنار نهری پیدا شد، و معلوم نبود [ صفحه 253] كه چه كسی او را كشته است [216] .

#### مبارزه‌ی عمر بن علی

تاریخ‌نویسان گفته‌اند: پس از او؛ برادرش عمر بن علی علیه‌السلام به سوی میدان شتافت، او در حالی كه زجر ملعون - قاتل برادر خود - را هدف قرار داده بود رجز می‌خواند و می‌گفت:أضربكم و لا أری فیكم زجر ذاك الشقی بالنبی قد كفریا زجر! یا زجر! تدانی من عمر لعلك الیوم تبوء من سقرشر مكان فی حریق و سعر لأنك الجاحد یا شر البشر!شما را می‌زنم و در میان شما زجر را نمی‌بینم؛ زجری كه بدبخت است و منكر پیامبر شده است.ای زجز! ای زجر! نزد عمر بیا؛ كه شاید امروز در جهنم جای گیری.آن هم در بدترین مكانهای آن، در میان شعله‌ها و شراره‌های آن؛ زیرا كه تو منكر حقی هستی ای شرورترین بشر!آن گاه بر زجر حمله كرد، و او را به جهنم فرستاد.در این هنگام، لشكریان از روبه‌رو بر او حمله كردند، او در حالی كه سخت آنان را با شمشیر خودش می‌زد، می‌گفت:خلوا عداة الله خلوا عن عمر خلوا عن اللیث العبوس المكفهریضربكم بسیفه و لا یفر و لیس فیها كالجبان المنجحركنار بروید ای دشمنان خدا! از جلو راه عمر دور شوید؛ از جلو راه شیر غضبناك و خشمگین و عبوس دور شوید.شیری كه شما را مورد هدف شمشیر خود قرار داده و هرگز فرار نمی‌كند؛ و در میدان جنگ با دشمنان؛ ترسویی نیست كه در خانه‌ی خود بخزد.او پیوسته می‌جنگید تا این كه به شهادت رسید.علامه مجلسی رحمة الله گوید: ابوالفرج، نام عمر بن علی علیه‌السلام را جزو كشتگان كربلا نیاورده است [217] . [ صفحه 254]

#### مبارزه‌ی عثمان بن علی

پس از او؛ برادرش عثمان بن علی علیه‌السلام كه مادرش حضرت ام‌البنین و دختر حزام بن خالد و از قبیله‌ی بنی‌كلاب بود، قدم به میدان نبرد نهاد، او رجز می‌خواند و می‌گفت:انی أنا عثمان ذوالمفاخر شیخی علی ذوالفخار الظاهروابن عم للنبی الطاهر أخی حسین خیرة الأخایرو سید الكبار و الأصاغر بعد الرسول و الوصی الناصرمن عثمان؛ دارای فضایل هستم؛ بزرگ و آقای من علی علیه‌السلام كه دارای افتخارات آشكاری است.او فرزند عموی پیامبر پاك و طاهر است؛ برادرم امام حسین علیه‌السلام برگزیده‌ی نیكوكاران است.او آقا و مولای هر كوچك و بزرگ است؛ و پس از پیامبر، وصی و جانشین یاری‌كننده اوست.در این هنگام؛ خولی بن یزید اصبحی تیری پرتاب كرد كه به پیشانی آن شاه‌زاده خورد و از اسب افتاد. حرامزاده‌ای از قبیله‌ی ابان بن حازم آمد و سر مبارك او را از تن جدا كرد، آن امام‌زاده‌ی والاتبار در آن روز؛ بیست و یك سال عمر داشت [218] .

#### مبارزه‌ی جعفر بن علی

پس از او؛ برادرش جعفر بن علی علیه‌السلام كه مادر او نیز ام‌البنین علیهاالسلام بود و نوزده سال داشت قدم به عرصه‌ی جهاد گذاشت، او می‌گفت:انی أنا جعفر ذوالمعالی ابن علی الخیر ذی النوال‌حسبی بعمی شرفا و خالی أحمی حسینا ذالندی المفضال‌من جعفر، دارای بزرگواریها و والاییها هستم؛ فرزند حضرت علی علیه‌السلام كه داری بخشش و جود بود.در شرافت و عزت من، عمو و دایی من كفایت می‌كند؛ من از حسین علیه‌السلام كه دارای بخشش و احسان بی‌كران است حمایت می‌كنم. [ صفحه 255] آن گاه جنگید تا این كه خولی اصبحی ملعون تیری به سوی آن شاه‌زاده انداخت و به شقیقه، یا چشم مباركش اصابت كرد [219] .

#### مبارزه‌ی عبدالله بن علی

در «بحارالانوار» می‌نویسد:پس از او؛ برادرش عبدالله بن علی علیه‌السلام قدم به میدان نبرد گذاشت. او بیست و پنج سال داشت و هنوز فرزندی نداشت.حضرت عباس علیه‌السلام به او فرمود: برادرم! در برابر من جهاد كن تا این كه تو را ببینم و در پیشگاه خدا به شهادت تو پاداش طلبم، زیرا كه تو فرزندی نداری. او در برابر برادر خود، قدم به میدان جنگ نهاد، و می‌گفت:أنا بن ذی النجدة و الافضال ذلك علی الخیر ذوالأفعال‌سیف رسول الله ذوالنكال فی كل یوم ظاهر الأهوال‌من فرزند كسی هستم كه دارای شجاعت، فضل و احسان است؛ او علی علیه‌السلام است كه نیكو مرد و صاحب كارهای پسندیده است.او شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم كه دارای عقوبت و عذاب بر دشمنان است؛ كه هر روز، رعب و وحشت او بر دشمنان ظاهر می‌شد.عبدالله بر دشمن حمله كرد و گروهی از آن ملاعین را به هلاكت رساند، آن گاه به دست ملعونی به نام هانی بن شعیب كه برادر او را نیز كشته بود؛ به شهادت رسید [220] .

#### مبارزه‌ی محمد بن علی

در «بحار الانوار» می‌نویسد:پس از او؛ برادرش محمد بن علی الاصغر - كه مادرش كنیز بود - به میدان آمد و جنگید. مردی از طایفه‌ی تمیم از فرزندان ابان بن دارم بر او حمله كرد و او را به شهادت رساند.ابوالفرج گوید: محمد بن علی بن حمزه گوید: در روز عاشوار، ابراهیم بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام كه مادرش كنیز بود؛ كشته شد. [ صفحه 256] و این نقل را جز از محمد بن علی از كسی نشنیده‌ام، و در هیچ كدام از كتابهای انساب یادی از ابراهیم نشده است.و یحیی بن حسن گوید: ابوبكر بن عبیدالله طلحی از پدرش نقل می‌نماید: عبیدالله بن علی علیه‌السلام در كربلا با امام حسین علیه‌السلام شهید شد.این قول صحیح نیست، چون عبدالله در روز جنگ «دار» [221] به دست یاران مختار كشته شد و او را در آن روز دیدم [222] .

#### حضرت ابوالفضل عازم میدان می‌شود

در «بحار الانورا» می‌نویسد:چون برادران حضرت عباس علیه‌السلام كشته شدند خود آن حضرت عازم میدان نبرد شد، و از امام حسین علیه‌السلام اذن میدان خواست.حضرت عباس علیه‌السلام را ابوالفضل می‌خواندند، مادر بزرگوارش حضرت ام‌البنین علیهاالسلام بود. او بزرگترین فرزند حضرت ام‌البنین علیهاالسلام به شمار می‌رفت، و آخرین نفری بود كه از برادرانش كشته شد.به آن بزرگوار لقب «سقا» داده بودند، او شخصی خوشرو و زیبا بود، سوار بر اسب تنومند بلندی می‌شد در عین حال، پاهای مباركش از زمین كشیده می‌شد.آن حضرت چهره‌ی دلربا و زیبایی داشت كه به او: قمر بنی‌هاشم - یعنی «ماه درخشان بنی‌هاشم» - می‌گفتند، و در اثر كثرت عبادت و سجود در پیشگاه الهی، آثار سجده در پیشانی او نمایان بود، و او پرچمدار امام حسین علیه‌السلام بود.حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام چون تنهایی و بی‌یاوری برادرش را دید خدمت امام علیه‌السلام شرفیاب شده و عرض كرد: برادرم! آیا به من اجازه جهاد می‌فرمایید؟امام حسین علیه‌السلام گریست و گریه‌ی سختی نمود، سپس فرمود:یا أخی! أنت صاحب لوائی و اذا مضیت تفرق عسكری.برادر جان! تو علمدار و پرچمدار من هستی، اگر تو بروی لشكر من پراكنده می‌شود. [ صفحه 257] حضرت عباس علیه‌السلام عرض كرد:قد ضاق صدری و سئمت من الحیاة، و أرید أن أطلب ثاری من هؤلاء المنافقین.راستی دلم تنگ شده و از زندگی خسته و ملول شده‌ام، می‌خواهم انتقامم را از این منافقان بگیرم.امام حسین علیه‌السلام فرمود:فاطلب لهولاء الأطفال قلیلا من الماء.حال كه عازم میدان هستی، پس قدری آب برای این كودكان بیاور.

#### حضرت ابوالفضل و حركت به سوی لشكر

حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام به سوی گروه كافران حركت كرد و در برابر آنان ایستاده و آنان را پند و اندرز داد، از عواقب كارشان ترسانید. ولی در دل سنگ آن ملاعین تأثیر نكرد.حضرت به جانب برادرش امام حسین علیه‌السلام بازگشت و قضیه را بازگو كرد. در این هنگام، صدای كودكانی را شنید كه فریاد می‌زدند: العطش! العطش!

#### حضرت ابوالفضل و حركت به سوی فرات

حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بر اسب خود سوار شد، نیزه‌ای به دست گرفت و مشك آبی برداشت و به سمت فرات به راه افتاد.علامه مجلسی رحمة الله گوید: چهار هزار نفر مأمور فرات بودند، آنها دور حضرتش را گرفته و او را تیرباران كردند.بنابر آنچه روایت شده: آن شیر اسداللهی بر آنان حمله نمود و هشتاد نفر از آن ملاعین را به خاك انداخت، و وارد شریعه‌ی فرات گردید. تشنگی بر حضرتش غلبه كرده بود، خواست جرعه‌ای از آب بیاشامد، ولی تشنگی امام انس و جان و مولای مهربان، حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و اهل بیت آن حضرت را به یاد آورد و نخورد و آب روی آب ریخت و مشك را پر كرد و آن را بر دوش راست خود انداخت، و به سمت خیمه‌ها حركت كرد.هنگامی كه آن ملاعین این صحنه را دیدند، راه را بر آن حضرت بستند و او را از هر [ صفحه 258] سمت محاصره نموده و بر او حمله كردند.آن شیر بیشه‌ی شجاعت بر آن روبه‌صفتان زبون حمله كرد و جنگید، در این حال رجز می‌خواند و می‌گفت:لا أرهب الموت اذالموت رقا حتی اواری فی المصالیت لقی‌نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی أنا العباس أغدوا بالسقاو لا أخاف الشر یوم الملتقی موقعی كه مرگ به سراغم می‌آید من از مرگ هراسی ندارم؛ تا این كه خود را داخل صفوف دلیران می‌كنم.جان من؛ سپر بلای جان ابی‌عبدالله علیه‌السلام است كه جان او جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ من عباس هستم كه با مشك می‌آیم.و از شر روبه‌رو شدن با دلیران هراسی ندارم.حضرت با شجاعت تمام همه‌ی آن ملاعین را پراكنده كرد و به حركت خود ادامه داد. زید بن ورقاء ملعون با همكاری حكیم بن طفیل سنبسی حرامزاده در پشت درخت خرمایی كمین كرد، و غفلتا ضربه‌ای بر دست راست آن حضرت زد و دست از بدن مباركش جدا كرد.حضرت شمشیر را به دست چپ گرفت، و حمله كرد و رجز می‌خواند و می‌گفت:و الله ان قطعتم یمینی انی أحامی أبدا عن دینی‌و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الأمین‌به خدا سوگند! اگر دست راست مرا ببرید؛ من همواره از دین خودم؛و از امام و پیشوای صدق و یقین؛ كه فرزند پیامبر پاك و امین است؛ حمایت می‌كنم.حضرت جنگید تا این كه ضعف بر او عارض گردید، ملعونی به نام حكم بن طفیل طائی پشت درخت خرمایی كمین كرده بود، ضربتی بر دست چپ آن حضرت وارد نمود و از تن جدا كرد، حضرت رجز می‌خواند و می‌گفت:یا نفس! لا تخشی من الكفار و أبشری برحمة الجبارمع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری‌فأصلهم یا رب حر النار ای نفس! از گروه كفار واهمه به دل خود راه مده؛ و به رحمت خدای جبار؛همراه با پیامبر، آقا و برگزیده مسرور باش؛ آنان با ستمگری دست چپ مرا قطع كردند. [ صفحه 259] پروردگارا! آنان را در شعله‌های آتش جنهم وارد كن [223] .

#### شهادت حضرت ابوالفضل العباس

علامه مجلسی رحمة الله گوید:در این هنگام؛ حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشك را به دندانهای مبارك خود گرفت و اسب را می‌دواند تا این كه آب را به تشنگان اهل بیت علیه‌السلام برساند.ناگاه تیری از جانب دشمن پرتاب و به مشك اصابت كرد و آب مشك ریخت، پس از آن تیر دیگری آمد و به سینه‌ی مبارك آن بزرگوار اصابت كرد.حضرت از بالای اسب رو به طرف امام حسین علیه‌السلام نمود و برادر خود را صدا زد:ادركنی؛ دریاب مرا.فخر للارض مقطوع الیدین له من كل مجد یمین غیر منخذم‌آری؛ آن بزرگوار، با دست‌های بریده بر زمین افتاد؛ و دست راست او دستی است كه از هر مجد و بزرگواری بریده نشده است.در روایت دیگری آمده است: هنگامی كه تیر دیگری بر سینه‌ی مبارك آن حضرت اصابت كرد ملعونی با عمودی آهنین، حضرت را مورد حمله قرار داد و شهیدش كرد.چون امام حسین علیه‌السلام (صدای برادر را شنید به جانب شریعه‌ی فرات حركت كرد) و چون دید كه برادرش در كنار شریعه‌ی فرات افتاده، سخت گریست و بدن شریف او را به طرف خیمه‌ها حمل نموده، و این اشعار را می‌خواند:تعدیتم یا شر قوم ببغیكم و خالفتم دین النبی محمدأما كان خیر الرسل أوصاكم بنا؟ أما نحن من نسل النبی المسدد؟أما كانت الزهراء أمی ویلكم؟ أما كان من خیر البریة أحمد؟لعنتم و أخزیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقوا حر نار توقدای گروه اشرار! با ظلم و ستمگری از حق تجاوز كردید؛ و با دین پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نمودید.آیا بهترین پیامبران در مور ما، به شما سفارش نكرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر درستكار [ صفحه 260] نیستیم؟وای بر شما! آیا فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام مادر من نیست؟ آیا پدر من، از بهترین مردمان و خلایق نیست؟به سبب جنایاتی كه مرتكب شدید مورد نفرین و لعنت خدا قرار گرفتید و رسوا شدید؛ پس به زودی در شراره‌ی شعله‌های آتش جهنم خواهید سوخت.سپس امام حسین علیه‌السلام فرمود:ألان انكسر ظهری، و قلت حیلضتی.اكنون كمرم شكست و چاره‌ی من گسسته گشت [224] .صاحب اصل گوید: در بعضی از كتابهای معتبر آمده‌است:بدن مبارك حضرت عباس علیه‌السلام به قدری زخمی بود كه امام حسین علیه‌السلام نتوانست بدن پاره پاره‌ی برادر خود را به سوی محل شهدا حمل كند، به ناچار بدن شریف او را در كنار فرات گذاشت، و با حال گریه و حزن و اندوه به سوی خیمه‌ها بازگشت.

#### حضرت علی اكبر عازم میدان می‌شود

در كتاب «المنتخب» می‌نویسد: روایت شده است:چون حضرت عباس بن علی علیهماالسلام به شهادت رسید، لشكر كفار بر اصحاب امام حسین علیه‌السلام حمله كردند، چون حضرت این منظره را دید صدا زد:یا قوم! أما من مغیث یغیثنا؟أما من طالب حق فینصرنا؟أما من خائف فیذب عنا؟أما من أحد فیأتینا بشربة من الماء لهذا الطفل فانه لا یطیق الظماء؟ای قوم! آیا فریادرسی نیست كه به فریاد ما برسد؟آیا خواهان حقی نیست كه ما را یاری كند؟آیا خائفی از غضب خدا نیست كه دشمن را از ما دفع كند؟آیا كسی نیست كه جرعه‌ی آبی برای این كودك شیرخوار كه تاب و توان تشنگی را ندارد، بیاورد؟ [ صفحه 261] در این هنگام؛ فرزند بزرگ آن امام مظلوم، حضرت علی اكبر علیه‌السلام كه هفده سال داشت به پا خاست، و گفت: ای آقا و مولای من! من برای تو آب می‌آورم.راوی گوید: علی اكبر علیه‌السلام مشك را برداشت و وارد شریعه شد و مشك را پر كرد و رو به طرف پدر بزرگوار، طیب و طاهر خود نمود، و عرض كرد: پدر جان! این آب است كه می‌خواستی، برادرم را سیراب كن و اگر باقی ماند بر صورت من بریز كه سوگند به خدا! تشنه هستم.امام حسین علیه‌السلام گریست و فرزند شیرخوار خود را گرفت و در بغلش نشاند و ظرف را گرفت و نزد دهان كوچك آن شیرخوار آورد، چون آن شیرخوار خواست آبی بنوشد تیر مسمومی از طرف دشمن آمد و پیش از آن كه جرعه‌ای از آن بنوشد به گلوی آن طفل مظلوم اصابت كرد.امام حسین علیه‌السلام گریست و ظرف آب را از دست مبارك خود بینداخت، و صورت مبارك خود را به سوی آسمان گرفت... تتمه‌ی این روایت بعد از این خواهد آمد.و این روایت؛ روایت غریبی است.در «بحارالانوار» می‌نویسد: ابوالفرج گوید:علی بن حسین علیهاالسلام همان علی اكبر و بزرگترین پسر امام حسین علیه‌السلام است كه فرزندی نداشت و ابوالحسن نامیده می‌شد، مادرش لیلی دختری ابومرة بن عروة بن مسعود ثقفی است، و او اولین كسی بود (از اهل بیت علیهم‌السلام) كه در كربلا شهید شد [225] .صاحب اصل گوید: در برخی از تألیفات اصحاب ما روایت شده است:چون حضرت عباس علیه‌السلام و حبیب بن مظاهر به شهادت رسیدند آثار شكستگی در چهره‌ی مبارك امام حسین علیه‌السلام پدیدار شد. حضرت غمگین و اندوهگین نشسته بود و قطرات اشك از دیدگانش به صورت نازنینش جاری بود. در این حال، فرزندش جناب علی اصغر - كه معروف به علی اكبر علیه‌السلام است - نزد حضرت آمد و عرض كرد:یا أبتاه! قتل عمی العباس علیه‌السلام فلا خیر لی فی الحیاة بعده، فقد ضاق صدری لفراقه، فهل من رخصة؟پدر جان! عمویم عباس علیه‌السلام كشته شد، پس از او خیری در زندگی نیست، از فراق او دلم تنگ شده است، آیا اجازه می‌فرمایید به میدان بروم؟ [ صفحه 262] امام حسین علیه‌السلام گریست و فرمود:یا بنی! یعز علی و الله؛ فراقك.فرزند عزیزم! به خدا سوگند! فراق و جدایی تو بر من سخت است؟عرض كرد: كیف یا أبتاه! و أنت وحید بین الأعداء فرید لا ناصر لك و لا معین، روحی لروحك الفداء، و نفسی لنفسك الوقاء.پدر بزرگوارم! چگونه به میدان نروم؟ حال آن كه در میان دشمنان تنها مانده‌ای، نه یاوری، نه معینی داری، روحم فدای روح شما و جانم سپر بلای جان شما است.در كتاب «مهیج الاحزان» می‌نویسد:هنگامی كه حضرت علی اكبر علیه‌السلام می‌خواست به طرف میدان نبرد برود، اهل حرم و بانوان محترم حلقه‌وار دور آن شهزاده‌ی والاتبار را گرفتند و گفتند: به غریبی ما رحم كن و به سوی جنگ شتاب مكن، زیرا كه ما تاب و توان جدایی تو را نداریم.صاحب «مهیج الاحزان» گوید: آن شاه‌زاده پیوسته اصرار می‌كرد و از پدر بزرگوارش اذن میدان می‌خواست تا این كه حضرت به او اجازه‌ی میدان دادند. آن گاه پدر بزرگوارش و اهل حرم را وداع گفت، و به سوی میدان روانه شد [226] .علامه‌ی مجلسی رحمة الله در «بحارالانوار» می‌نویسد: محمد بن ابوطالب گوید: در آن روز، حضرت علی اكبر علیه‌السلام هیجده سال داشت.علامه‌ی مجلسی رحمة الله می‌نویسد: ابن‌شهراشوب می‌نویسد: گفته شده: سن شریف آن حضرت بیست و پنج سال بود.سید بن طاووس رحمة الله گوید:هنگامی كه حضرت علی اكبر علیه‌السلام به طرف میدان به راه افتاد امام حسین علیه‌السلام از پشت سر او نگاهی مأیوسانه بر اندام آن خورشید فلك امامت انداخت و بی‌اختیار اشك چشمان حق‌بین‌اش بر صورتش جاری شد و گریست.در «بحارالانوار» می‌نویسد: مورخان گویند:امام حسین علیه‌السلام محاسن شریف خود را به سوی آسمان گرفت و فرمود: [ صفحه 263] اللهم اشهد علی هؤلاء القوم، فقد برز الیهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولك، و كنا اذا اشتقنا الی نبیك نظرنا الی وجهه.اللهم امنعهم بركات الأرض، و فرقهم تفریقا، و مزقهم تمزیقا، واجعلهم طرائق قددا، و لا ترض الولاة عنهم أبدا، فانهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علینا یقاتلوننا.خداوندا! شاهد باش! جوانی به سوی این سپاه رفت كه شبیه‌ترین مردم از لحاظ صورت، سیرت و گفتار به پیامبر توست، و ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبر تو می‌شدیم به این جوان می‌نگریستیم.خداوندا! بركات زمین را از آنان بازدار، و جمعیت آنان را پراكنده ساز، و پرده‌ی اتفاق آنان را پاره كن، و آنان را در راههای تفرقه و جدایی قرار ده، و هرگز حاكمان را از آنان راضی و خشنود مگردان، زیرا كه این گروه از ما دعوت كردند تا یاری كنند چون اجابت كردیم آنان با ما عداوت و دشمنی نموده و با ما جنگ نمودند.آن گاه امام حسین علیه‌السلام رو به عمر سعد لعین كرد و فریاد زد:مالك قطع الله رحمك! و لا بارك الله لك فی أمرك! و سلط علیك من یذبحك بعدی علی فراشك! كما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.تو را چه شده؟ خداوند رحم (نسل) تو را قطع كند و هیچ امر و آرمانی را بر تو مبارك نفرماید، و بر تو كسی را مسلط كند كه تو را در رختخواب بكشد، چنان كه تو رحم (نسل) مرا قطع نمودی و قرابت و خویشی مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراعات نكردی.پس از آن؛ امام حسین علیه‌السلام با صدای بلند این آیه را تلاوت فرمود:(ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین - ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم) [227] .همانا خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر مردم جهانیان برگزید، فرزندانی كه برخی از دیگری بودند و خداوند شنوا و دانا است. [ صفحه 264]

#### مبارزه‌ی حضرت علی اكبر

در این هنگام، حضرت علی اكبر علیه‌السلام در میدان نبرد قرار گرفت و به جنگ پرداخت، او رجز می‌خواند و می‌گفت:أنا علی بن الحسین بن علی من عصبة جد أبیهم النبی‌و الله؛ لا یحكم فینا ابن الدعی أطعنكم بالرمح حتی ینثنی‌أضربكم بالسیف أحمی عن أبی ضرب غلام هاشمی علوی‌من علی، فرزند حسین بن علی علیه‌السلام هستم؛ از گروهی كه جد آنان پیامبر است.به خدا سوگند! پسر زنازاده نمی‌تواند در خصوص ما حكم كند؛ و چنان شما را با نیزه می‌زنم كه نیزه‌ام بشكند.در حمایت از پدرم شما را با شمشیر می‌زنم؛ ضرباتی كه جوان هاشمی علوی می‌زند.آن گاه مانند شیر بر دشمن زبون حمله كرد و جنگ سختی نمود و گروه زیادی را به خاك انداخت تا این كه از زیادی كشته، ضجه و فریاد لشكریان كافر بلند شد.از كتاب «فوادح القوادح» نقل شده است:چون این شیر بیشه‌ی شجاعت قدم به عرصه‌ی جنگ نهاد مبارز طلبید، ابن‌سعد حرامزاده، طارق بن كثیر را صدا زد و گفت: هر چقدر جایزه بخواهی از ابن‌زیاد خواهی گرفت، به مبارزه‌ی این جوان بشتاب و سر او را برای من بیاور. طارق گفت: تو صاحب حكومت می‌شوی و من به مبارزه‌ی او بروم؟ اگر حكومت موصل را در نزد امیر - ابن‌زیاد - برای من ضامن می‌شوی با او مبارزه می‌كنم.عمر سعد لعین ضامن شد و او به سوی میدان آمد، آن ملعون شروع به مبارزه كرد.جنگ سختی درگرفت تا این كه آن شهزاده‌ی والاتبار ضربه‌ی مهلكی بر او وارد نمود و او را به جهنم فرستاد.پس از او؛ برادر آن ملعون به میدان آمد، حضرت ضربه‌ای به چشم او زد و او را هلاك نمود.پس از او؛ فرزندش به مبارزه برخاست، حضرت او را نیز از پای درآورد، كسی از آن لشكر به میدان نمی‌آمد جز این كه شیر شجاع، حضرت علی اكبر علیه‌السلام او را به خاك و خون می‌كشید و می‌كشت.در این هنگام؛ عمر لعین فریاد زد: آیا مردی نیست به مبارزه‌ی او برود؟ [ صفحه 265] پس بكر بن غانم را صدا زد تا برای مبارزه‌ی آن حضرت قدم به میدان مبارزه بگذارد.بكر ملعون گفت: این جوانی بیش نیست، من با دو هزار مرد جنگی برابر هستم و مبارزه می‌كنم، ولی چون گفتی: آیا مردی نیست به مبارزه‌ی او برود؟ به مبارزه‌ی او می‌روم.بكر ملعون قدم به میدان نهاد، در این هنگام - چنان كه گفته شده - رنگ امام حسین علیه‌السلام پرید و متغیر گردید، مادرش حضرت لیلا علیهاالسلام عرض كرد: نكند صدمه‌ای به فرزندم رسیده كه رنگ شما پرید؟حضرت فرمود: نه، ولی كسی به مبارزه‌ی او آمد كه از او بر فرزندم می‌ترسم، تو خدای را بخوان و دعا كن، زیرا كه از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم كه می‌فرمود:دعاء الوالدة یستجاب لولدها.دعای مادر؛ در حق فرزندش مستجاب می‌شود.حضرت لیلا علیهاالسلام وارد خیمه شد، سر خود را گشود، دست دعا به طرف خدای عالم دراز كرد و گفت:یا من رد یوسف علی یعقوب و رجع الیه بصره أردد علی ولدی واحفظه من بكر بن غانم.ای خدایی كه یوسف را بر یعقوب برگرداندی، تا چشمانش روشن گشت، فرزند مرا برگردان و او را از گزند بكر بن غانم حفظ فرما.آن گاه بر آن ملعون نفرین كرد.آری! حضرت علی اكبر علیه‌السلام با آن ملعون به مبارزه پرداخت، ضرباتی چند بین آن دو رد و بدل شد، با نیزه بر همدیگر حمله كردند، میان آن دو نبرد سخت و عظیمی درگرفت، تا این كه حضرت متوجه زیر بغل او شد، كه زره‌اش پاره شده بود. حضرت زیر بغل او را هدف قرار داده و ضربه‌ی شمشیری حواله كرد، آن ضربه‌ی كاری، آن ملعون را به دو قسمت تقسیم كرد، و فوری روح پلید او را به سوی آتش جهنم روانه ساخت.روایت شده است: آن شاه‌زاده با تشنگی كه داشت صد و بیست نفر از ملاعین را كشت، سپس با شدت عطش و زیادی جراحت به محضر پدر بزرگوار خود آمد و عرض كرد:یا أبه! العطش قد قتلنی و ثقل الحدید قد أجهدنی، فهل الی شربة ماء من سبیل أتقوی بها علی جهاد الأعداء؟ [ صفحه 266] ای پدر جان! تشنگی جانم را به لب رسانیده، و سنگینی آلات و سلاح آهنین، مرا به زحمت و مشقت انداخته است، آیه به جرعه‌ی آبی می‌توان دست یافت كه با آن قدرتی به دست آورم و با دشمنان جهاد نمایم؟در كتاب «مهیج الاحزان» از حمید بن مسلم نقل می‌كند كه حضرت علی اكبر علیه‌السلام عرض كرد:یا أباه! أثقلنی الحدید و أخنقنی العطش.ای پدر! سنگینی سلاح آهنین مرا آزرده، و تشنگی مرا خفه می‌كند.امام حسین علیه‌السلام گریست و فرمود:وا غوثاه یا بنی! اصبر قلیلا یسقیك جدك شربة لا ظمأ بعدها.وا غوثاه! ای فرزندم! بازگرد و لختی صبر كن، كه به زودی جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو را سیراب خواهد كرد كه پس از آن هرگز تشنه نخواهی شد [228] .در «بحارالانوار» می‌نویسد: حضرت فرمود:ای فرزندم! بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و بر من گران و سخت است كه تو آن ملاعین را دعوت كنی و پاسخ ندهند، استغاثه كنی و به فریاد تو نرسند.یا بنی! هات لسانك.ای فرزندم! زبانت را نزدیك بیاور.آن گاه امام حسین علیه‌السلام زبان او را به دهان گرفت و مكید، و انگشتر خود را به او داد، و فرمود:آن را در دهانت بگذار، و به سوی جنگ دشمنت برگرد كه من امیدوارم كه امروز و تا شب، جد بزرگوارت تو را با جام سرشاری سیراب خواهد كرد كه پس از آن هرگز تشنه نخواهی شد.حضرت علی اكبر علیه‌السلام به سوی میدان بازگشت، او رجز می‌خواند و می‌گفت:الحرب قد بانت لها الحقائق و ظهرت من بعدها مصادق‌و الله رب العرش، لا نفارق جموعكم أو تغمد البوارق‌حقایق جنگ آشكار شده است، كه پس از آن مصادیق آن - یعنی آراسته شدن صفوف و كشیدن شمشیرها - نیز نمایان می‌شود. [ صفحه 267] سوگند به خدایی كه مالك عرش است از گروه شما جدا نمی‌شوم؛ و دست از شما برنمی‌دارم تا این كه شمشیرها به غلاف گذاشته شود.آن حضرت پیوسته می‌جنگید تا این كه دویست نفر از آنان را كشت [229] .

#### شهادت حضرت علی اكبر

شیخ مفید رحمة الله در كتاب «الارشاد» خود می‌نویسد:اهل كوفه از كشتن او اجتناب می‌نمودند، ناگاه چشم ابن‌منقذ عبدی ملعون بر آن شاه‌زاده افتاد. آن حضرت باشجاعت تمام می‌جنگید، آن ملعون گفت: گناه همه‌ی عرب بر گردن من؛ اگر این جوان با این شجاعت ضرب و قتل از كنار من عبور كند، پدر او را به عزا خواهم نشاند.حضرت بر صفوف دشمن حمله می‌كرد و می‌جنگید تا این كه مرة بن منقذ بر او تاخت و نیزه‌ای بر او زد.در روایت دیگری در كتاب «بحارالانوار» آمده است:حضرت علی اكبر علیه‌السلام مكرر بر آن بزدلان حمله می‌كرد تا این كه تیری از طرف دشمن آمد و بر گلوی آن حضرت اصابت كرد و گلوی او را پاره كرد [230] .باز در «بحارالانوار» می‌نویسد:موقعی كه حضرت علی اكبر علیه‌السلام بالای اسب با آن ملاعین می‌جنگید، منقذ بن مره‌ی عبدی، ضربه‌ای بر سر مبارك آن حضرت زد كه او از شدت ضربه، روی زمین افتاد.مردم بی‌دین از اطراف با شمشیر او را می‌زدند تا این كه حضرت ناتوان شد و دست به گردن اسب انداخت، اسب در میان سواران او را به سوی لشكر دشمن می‌برد، پس هر سواری، بر آن حضرت زخمی وارد می‌كرد تا این كه بدن نازنین او را با تیغ پاره پاره كردند، و چون روح او به گودی گلویش رسید با صدای بلند فریاد زد:یا أبتاه! هذا جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد سقانی بكأسه الأوفی شربة لا أضمأ بعدها أبدا! و هو یقول: العجل العجل! فان لك كأسا مذخورة حتی تشربها الساعة.پدر جان! اینك جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا با جام سرشاری با شربتی گوارا [ صفحه 268] سیراب كرد، شربتی كه پس از آن هرگز تشنه نخواهم شد. و او می‌فرمود:حسین جانم! شتاب كن و زود باش كه برای تو نیز جامی ذخیره كرده‌ام كه همین ساعت بنوشی [231] .سید بن طاووس رحمة الله گوید:سپس حضرت علی اكبر علیه‌السلام فریادی كشید و روح پر فتوحش از جسد مباركش جدا گردید، امام حسین علیه‌السلام آمد و بر بالین فرزند خود ایستاد، و روی مبارك خود را بر صورت نازنین او نهاد، و فرمود:قتل الله قوما قتلوك یا بنی! ما أجراهم علی الرحمان و علی انتهاك حرمة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.پسر جانم! خدا بكشد كسانی را كه تو را كشتند. چقدر بر خدا و بر هتك حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جری و گستاخند!اشك از دیدگانش سرازیر شد و آن گاه فرمود:علی الدنیا بعدك العفاء.پس از تو خاك بر سر دنیا باد [232] .ابومخنف گوید: سپس امام حسین علیه‌السلام در بالین فرزندش نشست و سر جوانش را بغل گرفت و خون دندان‌های او را پاك نمود، او را می‌بوسید و می‌فرمود:یا ولدی! أما أنت فقد استرحت من هم الدنیا و غمها و شدائدها و صرت الی روح و ریحان، و قد بقی أبوك و ما أسرع اللحوق بك.پسر جانم! تو از هم و غم دنیا و سختی‌های آن راحت شدی و به سوی رحمت و روزی پاكیزه رفتی، ولی پدر تو ماند، به زودی به تو ملحق خواهم شد.

#### حضرت زینب بر بالین حضرت علی اكبر

ابومخنف گوید: عمارة بن واقد گوید:گویا می‌بینم زنی را كه از خیمه‌ی امام حسین علیه‌السلام بیرون آمد، او در حسن و زیبایی مانند ماه درخشید، او فریاد می‌زد: [ صفحه 269] وا ولداه! وا قتلاه! وا قلة ناصراه! وا غریبا! وا مهجة قلباه! لیتنی كنت قبل هذا الیوم عمیا، لیتنی و سدت الثری.وای فرزندم! وای كشته‌ام! وای از كمی یاوران! وای از غریبی! وای از خون دل من! كاش پیش از این روز، نابینا بودم، كاش من مرده بودم.در «بحارالانوار» می‌نویسد: حمید بن مسلم گوید:گویا می‌بینم زنی را كه با اضطراب و شتاب از خیمه بیرون دوید، او مانند آفتات طلوع كرده بود، و فریاد واویلا و وا هلاكا می‌نمود، می‌گفت:یا حبیباه! یا ثمرة فؤاداه! یا نور عیناه!ای حبیب من! ای میوه‌ی دل من! ای نور چشمان من!پرسیدم: این خانم كیست؟گفتند: این زینب علیهاالسلام دختر علی علیه‌السلام است.او آمد و خود را روی نعش مبارك حضرت علی اكبر علیه‌السلام انداخت. در این هنگام، امام حسین علیه‌السلام دست او را گرفت و به خیمه بازگردانید، و رو به جوانان خود كرد، و فرمود: برادر خود را بردارید.جوانان بنی‌هاشم، نعش حضرت علی اكبر علیه‌السلام را برداشتند و آوردند تا این كه در خیمه‌ای كه نعش شهدا در آنجا بود، گذاشتند [233] .

#### حضرت سكینه و شهادت حضرت علی اكبر

در برخی از كتابهای معتبر از شیخ مفید رحمة الله نقل شده: شیخ از جابر بن عبدالله نقل می‌كند: جابر گوید:چون حضرت علی اكبر علیه‌السلام شهید شد امام حسین علیه‌السلام در حالی كه می‌گریست، غمگین بود و از جان خود مأیوس و سیر شده بود، وارد خیمه شد.حضرت سكینه علیهاالسلام عرض كرد: چه شده كه می‌بینم از خود مأیوس شده‌ای و مرگ خود را می‌خواهی و به این طرف و آن طرف نگاه می‌كنی؟ برادرم علی اكبر علیه‌السلام كجاست؟حضرت فرمود: پست فطرتان و لئیمان او را كشتند. [ صفحه 270] چون حضرت سكینه علیهاالسلام این را شنید فریاد زد: وای بردار جان! وای جگرگوشه‌ام!می‌خواست از خیمه بیرون رود كه امام حسین علیه‌السلام آمد و مانع شد، به او فرمود: ای سكینه! تقوای خدا را پیشه كن، و شكیبایی نما.عرض كرد: پدر جانم! چگونه صبر می‌كند كسی كه برادرش كشته، و پدرش از شهر خود رانده شده است؟امام حسین علیه‌السلام فرمود:(انا لله و انا الیه راجعون)؛ما از خدا هستیم و به سوی او بازخواهیم گشت.در «بحارالانوار» می‌نویسد:در آن هنگام، كودكی از خیمه‌ها بیرون آمد كه دو گوشواره‌ی در در گوش او بود، او مضطرب بود و به چپ و راست نگاه می‌كرد و از ترس، گوشوارهایش می‌لرزید.پس ملعونی به نام هانی بن بغیث بر او حمله نمود و او را شهید كرد.مادرش شهربانو به او نگاه می‌كرد و از شدت ناراحتی مانند شخص بی‌هوش حرفی نمی‌زد [234] . ألا لعنة الله علی القوم الظالمین. [ صفحه 273]

### در مصیبت عظمی، واقعه‌ی كبری و جهاد و مبارزه‌ی امام حسین و كیفیت شهادت آن مظلوم

#### روز عاشورا و تنهایی امام حسین

در كتاب‌های بسیاری نقل شده است:هنگامی كه همه‌ی اصحاب و یاران، برادران و خویشان امام حسین علیه‌السلام و همچنین فرزندش علی اكبر علیه‌السلام شهید شدند، حضرت نگاهی به سمت راست و چپ نمود و در اطراف خود كسی از اصحاب و فرزندان برادر و اهل بیتش را ندید سر مبارك خود را به سوی آسمان بلند كرد و فرمود:اللهم انك تری ما یصنع بولد نبیك.خدایا! تو شاهدی كه با فرزند پیامبر تو چگونه رفتار می‌شود؟آن گاه صدا زد:هل من راحم یرحم آل رسول المختار؟ هل من ناصر ینصر ذریة الأطهار؟ هل من مجیر لأبناء البتول؟ هل من ذاب یذب عن حرم الرسول؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا؟آیا رحم كننده‌ای هست تا به فرزندان پیامبر برگزیده رحم نماید؟ آیا یاوری هست تا فرزندان پاكیزگان را یاری كند؟آیا كسی هست تا فرزندان فاطمه زهرا علیهاالسلام را پناه دهد؟ آیا مدافعی هست تا از حریم پیامبر دفاع نماید؟ آیا خداپرستی هست تا در حق ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست كه به پاداش خدا امید داشته و به فریاد ما برسد؟

#### امام سجاد و یاری از امام حسین

در این هنگام، صدای پرده‌نشینان و بانوان عصمت و طهارت به گریه بلند شد،حضرت علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام از خیمه بیرون آمد، آن حضرت مریض بود و قادر نبود تا این كه شمشیری از نیام بكشد.حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام چون این منظره را دید فریاد زد: ای فرزندم! برگرد.امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود: عمه جان! بگذار تا در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ نمایم.امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا أم‌كلثوم! خذیه لئلا تبقی الأرض خالیة من نسل آل محمد علیهم‌السلام. [ صفحه 274] ای ام‌كلثوم! او را بگیر (و نگذار به طرف میدان برود) تا زمین از نسل آل محمد علیهم‌السلام خالی نماند [235] .

#### شهادت حضرت علی اصغر

سید بن طاووس رحمة الله در كتاب «اللهوف» می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام درب خیمه آمد و به حضرت زینت علیهاالسلام فرمود:ناولینی ولدی الصغیر حتی أودعه.فرزند كوچك مرا بده تا با او وداع نمایم [236] .شیخ مفید رحمة الله در «الارشاد» می‌نویسد:فرزندش عبدالله را كه كودكی شیرخوار بود، آوردند و او را در بغل گرفت.در «بحارالانوار» می‌نویسد: او را می‌بوسید، و می‌فرمود:ویل لهؤلاء القوم اذا كان جدك محمد المصطفی خصمهم.وای بر این گروه! در آن هنگامی كه جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خصم و دشمن آنان باشد.و كودك در بغل حضرتش بود [237] .در برخی از كتاب‌ها نقل شده است: حضرت زینت علیهاالسلام خواهر گرام آن امام مظلوم، كودكی از خیمه آورد و گفت:یا أخی! هذا ولدك له ثلاثة أیام ما ذاق الماء فاطلب له من الناس شربة ماء. ای برادر! این فرزند تو سه روز است كه آبی نچشیده است، برای او از این مردم جرعه‌ای آب طلب كن.حضرت فرزندش را روی دستان مبارك خود گرفت و فرمود:یا قوم! قد قتلتم شیعتی و أهل بیتی، و قد بقی هذا الطفل، ویلكم! أسقوا هذا الرضیع، أما ترونه یتلظی عطشا من غیر ذنب أتاه الیكم.ای مردم! یاران و اهل بیت مرا كشتید، اینك تنها این كودك برایم مانده است، وای بر شما! این طفل شیرخوار را آب دهید، آیا نمی‌بنید چگونه از تشنگی [ صفحه 275] می‌سوزد بدون این كه برای شما نافرمانی كرده باشد؟راوی گوید: در این اثنا كه امام حسین علیه‌السلام آنان را مورد خطاب قرار داده بود ناگاه حرملة بن كاهل اسدی ملعون با تیری گلوی آن طفل را هدف قرار داد و او را در آغوش امام حسین علیه‌السلام ذبح كرد.امام حسین علیه‌السلام دست خود را زیر خون پاك گلوی او می‌گرفت و چون از خون پر می‌شد به سوی آسمان می‌پاشید [238] .سید بن طاووس رحمة الله گوید: آن گاه می‌فرمود:و هون علی ما نزل بی أنه بعین الله.این مصایب بر من سهل است چون خدا می‌بیند [239] .در كتاب «تظلم الزهراء علیهاالسلام» می‌نویسد:حضرت دست خود را زیر گلوی كودك گرفت تا این كه هر دو دستش از خون لبریز شد و فرمود:یا نفس! اصبری و احتسبی فیما أصابك.ای نفس! صبر كن و این مصایب را اجر و پاداش بپندار.پس از آن فرمود:الهی تری ما حل بنا فی العاجل، فاجعل ذلك ذخیرة لنا فی الآجل.خدایا! شاهدی كه این گروه در دنیا با ما چه كردند؟ این مصایب را در آخرت برای ما ذخیره كن.امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: از خون گلوی حضرت علی اصغر علیه‌السلام كه امام حسین علیه‌السلام به سوی آسمان پاشید، قطره‌ای به زمین بازنگشت [240] .در «الارشاد» می‌نویسد: آن گاه امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا رب! ان تكن حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خیر منه، وانتقم لنا من هؤلاء القوم الظالمین.پروردگارا! اگر یاری و نصرت آسمانی را از ما منع فرموده‌ای این مصایب را بهتر از آن قرار ده و انتقام ما را از این گروه ستمگر بگیر.آن گاه آن كودك را آورد و در میان كشتگان اهل بیت خود قرار داد. [ صفحه 276] در «بحارالانوار» می‌نویسد: سپس حضرت فرمود:لا یكون أهون علیك من فصیل.این كودك شیرخوار نزد تو از بچه‌ی ناقه‌ی صالح، كمتر نیست [241] .در «منتخب» می‌نویسد: حضرت با چشمان حق‌بین خود به سوی آسمان نگاه كرد و فرمود:اللهم أنت الشاهد علی قوم قتلوا أشبه الناس بنبیك و حبیبك و رسولك محمد صلی الله علیه و آله و سلم.خداوندا! تو شاهدی بر گروهی كه شبیه‌ترین مردم به پیامبر و حبیب و رسول تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم را كشتند.در كتاب «الاحتجاج» گوید:امام حسین علیه‌السلام از اسب خود پایین آمد و با غلاف شمشیر خود قبری حفر كرد و كودك را كه آغشته به خونش بود دفن كرد، آن گاه برخاست و ابیاتی كه بعدا می‌آید انشا فرمود [242] .

#### وداع امام حسین با اهل حرم

در «منتخب» می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام به قتلگاه نگاه كرد و دید هفتاد و دو نفر از یاران و اهل بیتش به خاك افتاده‌اند، آن گاه به سوی خیمه‌ها آمد، و صدا زد:یا سكینة! یا فاطمة! یا زینب! یا ام‌كلثوم! علیكن منی السلام.ای سكینه! ای فاطمه! ای زینب! ای ام‌كلثوم! سلام بر شما.سكینه علیهاالسلام عرض كرد:یا أبه! استسلمت للموت؟پدرجان! آیا به مرگ تن داده‌ای؟حضرت فرمود:كیف لا یستسلم من لا ناصر له و لا معین.چگونه تن به مرگ ندهد كسی كه نه یاری دارد و نه یاوری.عرض كرد: [ صفحه 277] یا أبة! ردنا الی حرم جدنا.پدر جان! ما را به سوی حرم جد ما برگردان.حضرت فرمود:هیهات! لو ترك القطا لنام.اگر دست از مرغ قطا برمی‌داشتند در آشیانه‌ی خود می‌خوابید.در این هنگام، همه‌ی اهل حرم و بانوان ناله و شیون زدند، امام حسین علیه‌السلام آنان را ساكت نمود [243] .باز در همین كتاب می‌نویسد: حضرت به خیمه‌ها آمد و عبای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خواست، و آن را بر دوش انداخت و زره فاضل او را پوشید، و شمشیر او را حمایل كرده و بر اسب خود سوار شد. حضرت در حالی كه در میان زره آهنی و اسلحه بود آماده‌ی رزم شد، آن گاه رو به ام‌كلثوم علیهاالسلام كرد و فرمود:أوصیك یا اخیة! بنفسك خیرا و انی بارز الی هؤلاء القوم.ای خواهر مهربانم! تو را به خیر و نیكی سفارش می‌نمایم، من به سوی این گروه بی‌دین عازم هستم.در این حال، حضرت سكینه علیهاالسلام رو به سوی امام حسین علیه‌السلام آمد، وی با صدای بلند ناله می‌زد و گریه می‌كرد. امام حسین علیه‌السلام او را بسیار دوست می‌داشت، حضرت او را نوازش كرد و بر سینه‌ی خود چسبانید و اشك چشمان او را پاك كرد و فرمود:سیطول بعدی یا سكینة فاعلمی منك البكاء اذا الحمام دهانی‌لا تحرقی قلبی بدمعك حسرة مادام منی الروح فی جثمانی‌فاذا قتلت فأنت أولی بالذی تأتینه یا خیرة النسوان‌سكینه جانم! هنگامی كه كشته شدم گریه‌ی تو طولانی خواهد بود.با حسرت اشك خود، قلب مرا مسوزان، مادامی كه روح در جسم من است.هنگامی كه من كشته شدم تو سزاوارترین كسی هستی كه بر من گریه كنی ای بهترین زنان!باز در همین كتاب می‌نویسد: حضرت به خواهر گرامش فرمود:یا أختاه! ایتینی بثوب عتیق لا یرغب فیه أحد من الناس، أجعله تحت ثیابی، لأن لا أجرد بعد قتلی.خواهر جانم! لباس كهنه‌ی مرا بیاور تا كسی در آن رغبت نكند، آن را از زیر [ صفحه 278] لباس‌های خود می‌پوشم تا كسی آن را غارت نكند كه بعد از كشته شدنم عاری از لباس نمانم.صاحب «منتخب» گوید: هنگامی كه اهل حرم و بانوان محترمه این صحنه را دیدند صدای شیون، ناله و گریه‌ی آنها بلند شد [244] .در برخی از كتب آمده است: امام حسین علیه‌السلام بر آنان فرمود:مهلا؛ فان البكاء أمامكن.آرام باشید! زیرا كه گریه‌ی شما بعد از این است [245] .در كتاب «منتخب» می‌نویسد: پس از آن؛ لباس كهنه‌ای آوردند، حضرت اطراف آن را پاره كرد و آن را از زیر لباس‌هایش پوشید، و شلوار تازه‌ای نیز داشت آن را هم پاره كرد تا این كه غارت نكنند.هنگامی كه حضرت شهید شد، مرد ملعونی آن لباسها را غارت كرد و بدن مباركش را در صحرا بر روی زمین گرم و سوزان كربلا عریان گذاشت. پس دستان آن ملعون شل گردید و عذاب و عقوبت الهی بر آن حرامزاده نازل شد.صاحب «منتخب» گوید: چون امام حسین علیه‌السلام این لباس پاره پاره را پوشید، با اهل بیت و فرزندان خود وداع كرد وداعی كه بازگشتی در آن نبود [246] .علامه مجلسی رحمة الله گوید:پس از آن؛ امام حسین علیه‌السلام، فرزندش امام سجاد علیه‌السلام را خواند و اسرار امامت و خلافت را به او سپرد، و بر او سفارش كرد.و چون امام حسین علیه‌السلام پیش از حركت به سوی عراق از شهادت خویش آگاه بود به همین جهت، كتابها و سایر ودیعه‌های انبیا و اوصیا را به ام‌سلمه، همسر محترمه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سپرد تا این كه آنها را بعد از بازگشت امام سجاد علیه‌السلام از عراق، به سوی حضرتش تحویل دهد.و چون امام سجاد علیه‌السلام مریض بود به همین جهت، امام حسین علیه‌السلام وصیت‌نامه‌ای نوشت و آن را امانت نزد دختر خود، فاطمه علیهاالسلام گذاشت تا این كه آن را به برادرش امام سجاد علیه‌السلام تحویل دهد [247] .چنان كه شیخ كلینی رحمة الله در كتاب شریف «كافی» با سند خود از ابوجارود نقل [ صفحه 279] می‌كند: امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود:هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام خواست از مدینه حركت كند دختر بزرگ خود فاطمه علیهاالسلام را خواست و نامه‌ی پیچیده و وصیت آشكاری به او داد، و امام سجاد علیه‌السلام مریض بود و از شدت مرض به خودش مشغول بود.فاطمه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه‌السلام آن وصیت‌نامه را به علی بن حسین زین‌العابدین علیه‌السلام داد. پس از آن؛ سوگند به خدا! همان نامه با اضافاتی به ما داده شد.ابوجارود گوید: گفتم: قربانت گردم؛ در آن نامه چه نوشته شده است؟حضرت فرمود: سوگند به خدا! آنچه فرزندان آدم از روزی كه خداوند متعال آنان را آفریده تا روزی كه دنیا فانی و نابود می‌شود به آن نیاز دارند در آن نامه نوشته شده است، تا آخر حدیث.

#### امام حسین در برابر دشمن

در «بحارالانوار» می‌نویسد:پس از آن، امام حسین علیه‌السلام برخاست و بر اسب خود سوار شد، و قدم به سوی میدان نبرد گذاشت، و می‌فرمود:كفر القوم و قدما رغبوا عن ثواب الله رب العالمین‌قتلوا القوم علیا و ابنه حسن الخیر كریم الأبوین‌حنقا مهنم و قالو اجمعوا و احشروا الناس الی حرب الحسین‌یا لقوم من أناس رذل جمعوا الجمع لأهل الحرمین‌ثم صاروا و تواصووا كلهم باجتیاحی لرضاء الملحدین‌لم یخافو الله من سفك دمی لعبیدالله نسل الكافرین‌و ابن‌سعد قد رمانی عنوة بجنود كوكوف الهاطلین‌لا لشی‌ء كان منی قبل ذا غیر فخری بضیاء النیرین‌بعلی الخیر من بعد النبی و النبی القرشی الوالدین‌خیرة الله من الخلق أبی ثم امی فأنا ابن الخیرتین‌فضة قد خلصت من ذهب فأنا الفضة و ابن الذهبین‌من له جد كجدی فی الوری أو كشیخی فأنا ابن العلمین‌فاطم الزهراء أمی و أبی قاصم الكفر ببدر و حنین‌عبدالله غلاما یافعا و قریش یعبدون الوثنین [ صفحه 280] یعبدون اللات و العزی معا و علی كان صلی القبلتین‌فأبی شمس و أمی قمر و أنا الكوكب بین القمرین‌و له فی یوم احد وقعة شفت الغل بفضل العسكرین‌ثم فی الأحزاب و الفتح معا كان فیها حتف أهل الفیلقین‌فی سبیل الله ماذا صنعت أمة السوء معا بالعترتین‌عترة البر النبی المصطفی و علی الورد یوم الحجفلین [248] این گروه به خدا كافر شدند، و از زمان قدیم نیز از پاداش خداوند، پروردگار جهانیان روی گرداندند.این گروه علی علیه‌السلام و فرزندش امام حسین علیه‌السلام را - كه مرد نیكوكار بود و پدر و مادرش كریم با شرافت بودند - كشتند.این گروه به خاطر كینه‌ای كه در دل داشتند گفتند: آماه شوید و مردم را برای جنگ حسین جمع كنید.ای نفرین بر گروهی رذل و پست كه جماعتی را برای جنگ با اهل حرمین - مكه و مدینه - گردهم آوردند.پس از آن، همگی یكدل شده، و به خاطر خشنودی دو ملحد - یزید و ابن‌زیاد - به همدیگر كشتن مرا سفارش كردند.آنان از ریختن خون من، به خاطر عبیدالله كه از نسل كافران است از خدا شرم نكرده و نترسیدند.ابن‌سعد ملعون، از روی قهر و غلبه تیری به سوی من انداخت و با لشكری كه در زیادی مانند قطرات بارانها است - یا این كه آنان مانند بارش باران - مرا تیرباران كردند.و این ستم، در حالی است كه پیش از آن كاری از من سر نزده، جز آن كه من به روشنایی دو آفتات عالمتاب افتخار می‌كنم.یكی علی علیه‌السلام كه بهترین فرد بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ و دیگری پیامبری كه پدر و مادرش قرشی هستند.پدرم برگزیده‌ی خدا از میان مردمان، پس از او؛ مادرم، پس من فرزند دو شخص برگزیده هستم.من بسان نقره‌ای هستم كه از طلای ناب به دست آمده؛ پس من همانند نقره هستم و [ صفحه 281] فرزند دو طلا هستم.كیست در روی زمین كه جد او مانند جد بزرگوار من باشد؟ كیست كه پدرش مانند پدر عالی مقام من باشد؟ من فرزند دو انسان شاخص، برجسته و بزرگوار هستم.فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام مادر بزرگوار من، و پدر من شكننده‌ی كفر در جنگ بدر و حنین است.پدر من كسی است كه خدای را در نوجوانی كه هنوز به سن بلوغ نرسیده بود؛ پرستید در حالی كه قریش بتها را می‌پرستیدند.آنان بت لات و عزی را می‌پرستیدند، در حالی كه علی علیه‌السلام به سوی دو قبله نماز می‌خواند.آری! پدر من همچون آفتاب است و مادر من همچون مهتاب، و من بسان ستاره‌ای در میان آفتاب و مهتابم.شجاعتی كه پدر بزرگوار من در جنگ احد آفرید غصه‌ای كه از ناحیه‌ی كفار در دل مؤمنان به وجود آمده بود شفا داد و بهبودی بخشید، و سبب درهم شكستن دو لشكر كفار گردید.دلیری و شجاعتی كه پدر من در جنگ احزاب و فتح مكه از خود نشان داد باعث نابودی نفرات هر دو لشكر گردید.آری! پدرم همه‌ی این رنجها، شجاعتها و از خودگذشتگی‌ها را در راه خدا پذیرفت؛ در مقابل، این امت بد، با دو عترت چگونه رفتار كردند؟یكی عترت نیكوكار پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و دیگری عترت علی مرتضی علیه‌السلام كه همواره در مقابل انبوه لشكریان دشمن پیشقدم بود.باز در «بحارالانوار» می‌نویسد:آن گاه امام حسین علیه‌السلام در برابر آن لشكر بی‌حیا در حالی كه شمشیر از نیام كشیده بود ایستاد، آن حضرت از زندگی مأیوس شده و مصمم بر مرگ و جان بر كف بود، در همین حال می‌فرمود:أنا ابن‌علی الطهر من آل هاشم كفانی بهذا مفخرا حین أفخرو جدی رسول الله أكرم من مشی و نحن سراج الله فی الأرض نزهرو فاطم أمی من سلالة أحمد و عمی یدعی ذاالجناحین جعفرو فینا كتاب [الله انزل صادقا و فینا الهدی و الوحی بالخیر یذكر][و نحن أمان الله] للناس كلهم نسر بهذا فی الأنام و نجهرو نحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا بكأس رسول الله ما لیس ینكر [ صفحه 282] و شیعتنا فی الناس أكرم شیعة و مبغضنا یوم القیامة یخسر[و طوبی لعبد زارنا بعد موتنا بجنة عدن صفوها لا یكدر]من فرزند علی پاك علیه‌السلام، از فرزندان هاشم هستم؛ به هنگام افتخار همین فخر مرا بس است.جد بزرگوار من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرامی‌ترین افرادی كه روی زمین راه می‌رفت؛ و ما چراغ هدایت خدا در روی زمین هستیم كه می‌درخشیم.فاطمه علیهاالسلام مادرم من كه از سلاله و نسل احمد صلی الله علیه و آله و سلم است؛ و عموی من جعفر كه به ذوالجناحین - (دو بال دارد و در بهشت پرواز می‌كند) - معروف است.آری! كتاب خدا كه با صدق و راستی نازل شده نزد ما است؛ و هدایت، وحی با خیر در نزد ما یاد می‌شود.ما ایمنی و امان خدا بر همه‌ی مردم هستیم؛ كه در میان مردم گاهی پنهان و گاهی آشكار می‌شویم.ما صاحبان و مالكان حوض هستیم كه دوستان خود را با جام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن سیراب می‌كنیم، و این غیر قابل انكار است.شیعیان ما در میان مردم، گرامی‌ترین شیعیان و پیروان هستند، و دشمنان ما در روز قیامت، از زیان‌كاران و نابودشوندگان هستند.مرحبا بنده‌ای را كه بعد از مرگ ما را زیارت كند، بر او است بهشتی كه صفای آن هرگز كدر و تیره نمی‌گردد [249] .

#### آمدن فرشتگان و جنیان به یاری امام حسین

شیخ صدوق رحمة الله در «الامالی» روایتی را از ابان بن تغلب نقل می‌كند، ابان گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود:روز عاشورا؛ چهار هزار ملك از آسمان برای یاری امام حسین علیه‌السلام فرودآمدند تا با آن كفار جهاد نمایند، ولی امام علیه‌السلام به آنان اجازه‌ی جنگ نداد، آنان بازگشتند تا از خدای تعالی اذن بگیرند، هنگامی فرودآمدند كه امام حسین علیه‌السلام شهید شده بود.آنان در كنار قبر مطهر حضرت هستند و با وضع و حال غبارآلود و پریشان، تا روز قیامت گریه می‌كنند، رئیس و بزرگ آنان ملكی به نام «منصور» است.در كتاب «منتخب» می‌نویسد، روایت شده است: [ صفحه 283] چون امام حسین علیه‌السلام روز عاشورا در عرصه‌ی میدان كربلا قرار گرفت گروههایی از جن به پرواز درآمده و عرض كردند: ای حسین! ما یاوران تو هستیم، آنچه می‌خواهی برای ما دستور بده، اگر به ما امر كنی كه همه‌ی دشمنان تو را نابود كنیم، انجام می‌دهیم.حضرت برای آنان پاداش خیر و نیكو خواست، و فرمود:من با جد خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نمی‌نمایم، ایشان به من امر فرمودند كه به زودی حركت كنم. من همین الان لختی خوابیدم، پس جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم كه مرا به سینه‌ی مبارك خود چسبانید و میان دو چشمانم را بوسید و فرمود:یا حسین! ان الله عزوجل قد شاء أن یراك مقتولا ملطخا بدمائك، مذبوحا من قفاك، و قد شاء الله أن یری حرمك سبایا علی أقتاب المطایا.و انی و الله؛ سأصبر حتی یحكم الله بأمره و هو خیر الحاكمین.ای حسین! مشیت خداوند بر این بوده كه تو را كشته، در خون خود غلطان و از قفا مذبوح ببیند. مشیت خدا بر این علاقه بسته كه حرم تو را بر روی جهاز شتران اسیر ببیند.سوگند به خدا! من صبر می‌كنم تا این كه خداوند به امر خود حكم فرماید كه او بهترین حاكمان است [250] .در روایت ابی‌مخنف آمده است: راوی گوید: آن گاه امام حسین علیه‌السلام به لشكر نزدیك شد و فرمود:یا ویلكم! علی م تقاتلونی؟ علی حق تركته؟ أم علی سنة غیرتها؟ أم علی شریعة بدلتها؟وای بر شما! برای چه با من جنگ می‌نمایید؟ آیا حقی را ترك كرده‌ام؟ یا سنتی را تغییر داده‌ام؟ یا شریعتی را تبدیل نموده‌ام؟آن ملاعین گفتند: بلكه ما به جهت بغض و عنادی كه نسبت به پدر تو داریم، و آنچه او در جنگ بدر و حنین نسبت به نیاكان ما انجام داده است با تو می‌جنگیم.چون حضرت سخن آن ملاعین را شنید سخت گریست و به راست و چپ می‌نگریست و می‌دید كه همه‌ی یارانش در خاك و خون غلطیده و پیشانی بر زمین گذاشته‌اند... تا آنجا كه راوی گوید: [ صفحه 284]

#### آغاز مبارزه‌ی امام حسین

آن گاه حضرت با جان شریفش - كه جان من و جان همه‌ی عالمیان فدای او باد - بر دشمنان حمله نمود، و مانند شیر غضبناك حمله‌ی سختی بر آنان كرد كه در این حمله، هزار و پانصد نفر سواره را به خاك انداخت و هلاك نمود [251] .در كتاب «المنتخب» می‌نویسد: امام حسین علیه‌السلام رو به عمر سعد ولدالزنا كرد و فرمود: تو را در سه امر اختیار می‌دهم.گفت: آن سه امر چیست؟حضرت فرمود: از من دست بردار، بگذار به حرم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگردم.گفت: راهی بر این كار ندارم.حضرت فرمود: جرعه‌ای آب به من بدهید كه جگرم از شدت تشنگی می‌سوزد.آن ملعون گفت: بر این كار هم راهی ندارم.حضرت فرمود: اگر چاره‌ای جز كشتن من ندارید، پس یك نفر یك نفر به مبارزه‌ی من بیایید.گفت: این را می‌پذیرم [252] .در «بحارالانوار» می‌نویسد:(در این هنگام) حضرت مبارز طلبید، و هر كس از مردان و جنگجویان بنام، به مبارزه می‌آمدند امام علیه‌السلام او را هلاك می‌نمود و می‌كشت، تا این كه كشتار عظیمی از اجساد پلید آنان در میدان جنگ فراهم آمد [253] .در كتاب «اللهوف» می‌نویسد: حضرت در این هنگام می‌فرمود:القتل أولی من ركوب العار و العار أولی من دخول الناركشته شدن بهتر از سوار شدن بر ننگ و عار و تحمل آن است؛ و تحمل عار بهتر از داخل شدن به آتش جهنم است.باز در «بحارالانوار» می‌نویسد:آن گاه امام حسین علیه‌السلام به سمت راست لشكر ابن‌سعد ملعون حمله‌ور شد در حالی كه می‌فرمود: [ صفحه 285] الموت خیر من ركوب العار.مرگ بهتر از سوار شدن بر ننگ و عار و تحمل آن است.سپس به سمت چپ لشكر حمله می‌نمود و می‌فرمود:أنا الحسین بن علی آلیت أن لا أنثنی‌أحمی عیالات أبی أمضی علی دین النبی‌من حسین فرزند علی علیه‌السلام هستم؛ سوگند خورده‌ام كه از جنگ روی نگردانم.از اولاد فرزندان پدرم حمایت كنم؛ و بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا می‌روم [254] .سید بن طاووس رحمة الله در كتاب «اللهوف» می‌نویسد:برخی از راویان اخبار شجاعت آن فرزند حیدر كرار را چنین بیان كرده‌اند:سوگند به خدا! هرگز ندیده بودم كسی را كه در محاصره‌ی سپاه دشمن باشد و فرزندان و اهل بیت و اصحابش كشته شوند با این حال، قوی‌دل‌تر ازامام حسین علیه‌السلام باشد.آری! همین كه مردان و جنگجویان لشكر بر آن حضرت حمله می‌كردند شمشیر می‌كشید و چنان بر آنان حمله می‌كرد و صف‌ها را می‌شكافت مانند گرگی بی‌باك كه در میان گله‌ی بزها بیفتد.هنگامی كه حضرت بر لشكر سی هزار نفری دشمن حمله می‌كرد آنان مانند ملخهایی كه از دیدن اشخاص فرار می‌كنند از مقابل حضرت فرار می‌كردند، سپس حضرت به مركز خود برمی‌گشت و می‌فرمود:لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم؛هیچ حول و قوه‌ای نیست جز از خدای علی و عظیم [255] .در كتاب «المعدن» می‌نویسد: حمید بن مسلم گوید:سوگند به خدا! آن حضرت را نظاره‌گر بودم، محاسن شریفش به خون آغشته شده بود، زره وی آن قدر به خون آغشته بود مثل بنایی كه اصل آن نمایان نباشد. در عین حال، وقتی آن حضرت حمله می‌كرد آن ملاعین از مقابل حضرت مانند گوسفندانی كه از مقابل گرگ فرار می‌كنند؛ فرار می‌كردند.در «بحارالانوار» می‌نویسد:حضرت پیوسته با آنها می‌جنگید تا آن كه غیر از مجروحین، هزار و نه صد و پنجاه [ صفحه 286] نفر را به هلاكت رسانده و به جهنم فرستاد [256] .در «المنتخب» می‌نویسد:حضرت پیوسته بر آن گروه حمله می‌نمود و با آنها می‌جنگید تا آن كه هزاران نفر از آنها را كشت.هنگامی كه شمر ملعون این منظره را دید رو به عمر سعد لعین كرد و گفت: ای امیر! سوگند به خدا! اگره همه‌ی اهل زمین به مبارزه‌ی حسین بروند همه‌ی آنها را نابود خواهد كرد، مصلحت این است كه متفرق شویم و میدان نبرد را از سواران، نیزه‌داران و تیراندازان پر كنیم و او را از هر سمت محاصره نماییم.آن ملاعین چنین كردند، امام حسین علیه‌السلام یك دفعه بر سمت راست و دفعه‌ی دیگر بر سمت چپ لشكر حمله می‌نمود تا آن كه - بنابر روایتی - هزار نفر سواره را كشت، و از بس آن لشكر زیاد بودند كه كشتن شدن افراد محسوس نبود [257] .صاحب اصل گوید: در تأیید این روایت كه حاكی از شجاعت امام است نقل شده است: پس از واقعه‌ی كربلا، مردم جنگهای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را فراموش كردند، و شجاعت و شهامت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا را یاد می‌كردند.باز صاحب اصل گوید: در برخی از كتب معتبر آمده است:هنگامی كه گروه كافران، شهامت و شجاعت امام حسین علیه‌السلام را دیدند ملعونی از آنها - گفته شده: عمر سعد ملعون چنان كه در «بحارالانوار» ذكر گردیده - گفت: وای بر شما! آیا می‌دانید با چه كسی می‌جنگید؟ این فرزند مردی انزع بطین است [258] ، این فرزند كشنده‌ی عرب است، پس از همه‌ی جهات بر او حمله كنید.در این هنگام، چهار هزار تیرانداز امام علیه‌السلام را تیرباران كردند، و میان آن حضرت و خیمه‌ها حایل شدند [259] .پس از آن؛ در «بحارالانوار» گوید:ابن‌ابوطالب و صاحب «مناقب» و سید بن طاووس رحمة الله گویند: [ صفحه 287] امام حسین علیه‌السلام بر آنها فریاد زد:ویحكم یا شیعة آل أبی‌سفیان! ان لم یكن دین و كنتم لا تخافون المعاد، فكونوا أحرارا فی دنیاكم هذه، و ارجعوا الی أحسابكم اذ كنتم أعرابا.وای بر شما! ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌ترسید در دنیای خود آزادمرد باشید، و به اصل و حسب خود بازگردید؛ اگر شما از اعراب هستید.شمر ولدالزنا گفت: ای فرزند فاطمه! چه می‌گویی؟حضرت فاطمه فرمود: می‌گویم:أنا الذی اقاتلكم، و تقاتلونی، و النساء لیس علیهن جناح، فامنعوا عنانكم عن التعرض لحرمی ما دمت حیا.من با شما می‌جنگم و شما با من می‌جنگید، زنها كه گناهی ندارند، پس تا من زنده هستم نگذارید این سركشان و یاغیان بر حرم من متعرض شوند.شمر ملعون گفت: این مطلب تو رواست، آن گاه شمر لعین فریاد زد: از حرم این مرد دور شوید و خود او را مورد هدف قرار دهید، به جان خودم كه او شخص كریم و بزرگوار است.راوی گوید: لشكر بر امام علیه‌السلام روآوردند. در این حال حضرت می‌خواستند جرعه‌ای از آب فرات بیاشامند، و هر وقت با اسب خود به سوی فرات حمله می‌نمود آن ملاعین بر حضرتش حمله نموده و او را از فرات دور می‌كردند [260] .در كتاب «معدن» از كتاب «انساب النواصب» از كتاب «فتوحات القدس» روایتی بدین مضمون نقل می‌كند:هنگامی كه تشنگی بر امام حسین علیه‌السلام غلبه كرد، مرد سیاحی ظرفی چوبین را كه پر از آب بود به حضرتش تعارف كرد. حضرت آن را گرفت و به زمین ریخت، و فرمود: ای سیاح! خیال می‌كنی كه ما قادر بر تهیه‌ی آب نیستیم؟ نگاه كن.چون سیاح نگریست، دید چشمه‌های آب جاری است.حضرت ظرف او را با ریگ پر كرد، ناگاه دید كه همه جواهر شدند.در «بحارالانوار» می‌نویسد: ابن‌شهراشوب گوید: ابومخنف از جلودی چنین [ صفحه 288] روایت كرده است:امام حسین علیه‌السلام بر اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی كه با چهار هزار مأمور شریعه فرات بودند حمله كرد و با اسب خود وارد شریعه شد، چون اسبش خواست آب بخورد حضرت فرمود:أنت عطشان و أنا عطشان و الله؛ لا ذقت الماء حتی تشرب.تو تشنه هستی من نیز تشنه‌ام، به خدا سوگند! آب نمی‌خورم تا این كه تو آب بخوری.چون اسب سخن امام حسین علیه‌السلام را شنید سر خود را بلند كرد و آب نخورد، گویا سخن امام علیه‌السلام را فهمیده بود.امام حسین علیه‌السلام فرمود: بیاشام كه من نیز می‌آشامم.بعد دست مبارك خود را دراز كرد و كفی از آب برداشت.سواری از گروه كفار گفت: ای اباعبدالله! تو از خوردن آب لذت می‌بری در حالی كه دشمن به اهل حرم تو حمله كرده و غارت می‌كنند.حضرت آب را از دست خود ریخت و بر دشمن حمله كرد و آنان را پراكنده نمود ناگاه دید كه خیمه‌ها سالم است [261] .در نقل دیگری آمده است:چون امام حسین علیه‌السلام خواست آب بخورد حصین بن نمیر ملعون تیری به ران مبارك حضرت زد، امام علیه‌السلام تیر را از ران مباركش كشید و دستش پر از خون شد، آن را به طرف آسمان انداخت و عرض كرد:یا رب! الیك المشتكی من قوم أراقوا دمی، و منعونی من شرب الماء.پروردگارا! به سوی تو از گروهی كه خون مرا می‌ریزند و از خوردن آب منع می‌نمایند؛ شكایت می‌كنم.حضرت خواست دوباره آب بیاشامد، عمر سعد لعین فریاد زد: سوگند به پیمانی كه با یزید بن معاویه بسته‌ام؛ ای حسین! به خیمه‌ها برگرد كه با آتش سوزاندند، و تو آزادمرد هستی.حضرت آب از دستان مبارك بر زمین ریخت و به خیمه‌ها بازگشت، دید خیمه‌ها سالم است، فهمید كه مكر و حیله‌ی آن ملاعین بوده است، خدای آنها را لعنت كند. [ صفحه 289]

#### امام حسین و وداع دیگر

راوی گوید: در این هنگام، بانوان و كودكان رو به سوی حضرت كردند و از آن امام مظلوم آب می‌خواستند، چون دیدند حضرت زخمی شده و بدن مباركش آغشته به خون است فریاد زدند و بر صورت خود زدند و ضجه و ناله‌ی آنها بالا گرفت.امام حسین علیه‌السلام به آنها فرمود:مهلا فان البكاء أمامكن.آرام باشید! كه گریه شما در پیش است.در كتاب «معدن» می‌نویسد: در این هنگام، حضرت صدا زد:یا زینب! یا ام‌كلثوم! یا سكینة! یا رقیة! یا فاطمة! علیكن منی السلام. یا زینت! یا ام‌كلثوم! یا سكینه! یا رقیه! یا فاطمه! سلام بر شما.حضرت زینب علیهاالسلام آمد و عرض كرد:یا أخی! أیقنت بالقتل.برادر جان! آیا بر كشته شدنت یقین كرده‌ای؟حضرت فرمود:كیف لا أیقن و لیس لی معین و لا نصیر.چگونه یقین ننمایم كه یار و یاوری ندارم.عرض كرد:یا أخی! ردنا الی حرم جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.بردار جان! ما را به سوی حرم جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگردان.حضرت فرمود:هیهات! لو تركت ما ألقیت نفسی فی المهلكة، و كأنكم غیر بعد كالعبید یسوقونكم أمام الركاب، و یسومونكم سوء العذاب.چه بسیار دور است، اگر كاری با من نداشتند خود را به مهلكه نمی‌انداختم. گویا می‌بینم كه به زودی شما را مانند بردگان در پیش اشتران سواری می‌برند، و به شما شكنجه و رنج سختی می‌دهند.چون حضرت زینب علیهاالسلام این سخن را شنید گریست و اشك از چشمان پاك و انورش سرازیر شد و صدا زد:وا وحدتاه! وا قلة ناصراه! وا سوء منقلباه! وا شوم صباحاه! [ صفحه 290] وای از تنهایی! وای از بی‌یاوری! وای از بدی روزگار! وای از شومی صباح!پس لباس خود را پاره كرد، موهای خود را پریشان نمود و بر صورت خود زد.حضرت فرمود:مهلا یا بنت المرتضی! ان البكاء طویل.آرام باش! ای دختر مرتضی علیه‌السلام! همانا گریه‌ی زیادی در پیش دارید.چون امام علیه‌السلام می‌خواست از خیمه بیرون رود، حضرت زینب علیهاالسلام دامنش را گرفت و گفت:مهلا یا أخی! توقف حتی أزود من نظری، و أودعك وداع مفارق لا تلاقی بعده.مهلت بده برادرم! بایست تا خوب نگاهت كنم، از نگاهم توشه بگیرم، و با تو وداعی كنم، وداعی كه دیگر پس از آن ملاقاتی نیست.فمهلا أخی قبل الممات هنیئة لتبرد منی لوعة و غلیل‌برادر جان! پیش از مرگ لختی مهلت بده؛ تا این سوزش عشق و تشنگی من سرد و خنك گردد.حضرت زینب علیهاالسلام دست و پای امام حسین علیه‌السلام را می‌بوسید. اهل حرم نیز دور حضرت را گرفتند آنها نیز دست و پایش را می‌بوسیدند.صاحب اصل گوید: در برخی از نوشتجات علمای ما دیدم كه نوشته بود:هنگامی كه لشكر كفار كار را بر امام حسین علیه‌السلام سخت گرفتند، و در كربلا یكه و تنها ماند به خیمه‌های برادران و (اهل بیت) خود روی آورد و آنها را خالی دید. پس از آن، به خیمه‌های اصحاب باوفای خود نگریست، كسی را ندید، پس حضرت بسیار می‌گفت:لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم؛حول و قوه‌ای نیست جز از خدای علی و عظیم.

#### وداع امام حسین با فرزندش امام سجاد

آن گاه به سوی خیمه‌های اهل حرم و بانوان محترم رفت، پس به خیمه‌ی فرزندش حضرت علی، زین‌العابدین علیه‌السلام آمد، دید او روی فرشی پوستین افتاده است. وارد خیمه شد، حضرت زینب علیهاالسلام نزد او بود و از او پرستاری می‌كرد.وقتی امام سجاد علیه‌السلام بابای غریبش را دید خواست بلند شود ولی از شدت بیماری نتواست بلند شود به عمه‌اش زینب علیهاالسلام فرمود: عمه‌جان! بلندم كن تا بر تو تكیه كنم [ صفحه 291] كه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف‌فرما شد.حضرت زینب علیهاالسلام او را بلند كرد و بر او تكیه نمود، امام حسین علیه‌السلام از او و مریضی او می‌پرسید، و او خدا را سپاس می‌گفت.امام سجاد علیه‌السلام عرض كرد:یا أبتاه! ما صنعت الیوم مع هؤلاء المنافقین؟پدر جان! امروز با این مردم منافق چه كار كردی؟امام حسین علیه‌السلام فرمود:یا ولدی! استحوذ علیهم الشیطان فأنساهم ذكر الله و قد شب الحرب بیننا و بینهم حتی فاضت الأرض بالدم منا و منهم.فرزندم! شیطان بر آنان غبله كرد، آنان یاد خدا را فراموش كردند، شعله‌ی جنگ میان ما و آنان برافروخته شد و جنگ شد و خون ما و آنان در روی زمین جاری گشت.امام سجاد علیه‌السلام عرض كرد:یا أبتاه! و أین عمی العباس علیه‌السلام؟پدر جان! عمویم عباس علیه‌السلام كجا است؟چون از عمویش پرسید بغض گلوی حضرت زینب علیهاالسلام را گرفت، خواست گریه كند. او به برادرش امام حسین علیه‌السلام می‌نگریست كه چگونه جواب می‌دهد؟ چون خبر شهادت عمویش عباس علیه‌السلام را به او نداده بود برای این كه بیماری او شدید نشود.حضرت فرمود:با بنی! ان عمك قد قتل، قطعوا یدیه علی شاطی‌ء الفرات.فرزندم! عموی تو را كشتند، دستان او را در كنار شط فرات از تنش جدا كردند.امام سجاد علیه‌السلام با شدت گریست تا این كه بی‌هوش شد، چون به هوش آمد از یكایك عموهایش می‌پرسید و امام حسین علیه‌السلام می‌فرمود: كشته شد.عرض كرد:و أین أخی علی، و حبیب بن مظاهر، و مسلم بن عوسجة، و زهیر بن قین؟برادرم علی اكبر علیه‌السلام كجا است؟ حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین كجا هستند؟حضرت فرمود:یا بنی! اعلم أنه لیس للخیام رجل حی الا أنا و أنت، و أما هؤلاء الذین [ صفحه 292] تسأل عنهم فكلهم صرعی علی وجه الثری.فرزندم! همین قدر بدان كه در این خیمه‌ها مرد زنده‌ای غیر از من و تو نیست، همه‌ی این افرادی كه می‌پرسی كشته شده و بر روی زمین افتاده‌اند.امام سجاد علیه‌السلام سخت گریست، آن گاه به عمه‌اش زینب علیهاالسلام فرمود: عمه جان! برای من شمشیر و عصایی بیاور.پدرش امام حسین علیه‌السلام فرمود: می‌خواهی با آنها چه كنی؟عرض كرد: به عصا تكیه می‌كنم و به وسیله‌ی شمشیر در پیشگاه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ می‌نمایم و از او دفاع می‌كنم، زیرا كه پس از او خیری در زندگانی نیست.امام حسین علیه‌السلام او را از این كار بازداشت، او را نوازش كرد و به سینه‌ی خود چسبانید و فرمود:یا ولدی! أنت أطیب ذریتی، و أفضل عترتی، و أنت خلیفتی علی هؤلاء العیال و الأطفال، فانهم غرباء مخذولون قد شملتهم الذلة و الیتم، و شماتة الأعداء و نوائب الزمان، سكتهم اذا صرخوا، و آنسهم اذا استوحشوا، وسل خواطرهم بلین الكلام، فانه ما بقی من رجالهم مما یستأنسون به غیرك، و لا أحد عندهم یشكون الیه حزنهم سواك، دعهم یشموك و تشمهم، و یبكوا علیك و تبك علیهم.فرزندم! تو پاكیزه‌ترین فرزندان من، و بهترین عترت من هستی، تو جانشین من بر این اهل و عیال و كودكان من هستی، آنان غریب و بی‌یاورانی هستند كه ذلت، یتیمی، شماتت دشمنان و مصایب زمان، آنها را فراگرفته است.هنگامی كه ناله می‌كنند آرامشان كن، و چون وحشت كنند با آنان انس و الفت بگیر. با سسخنان نرم از آنان دلجویی كن، زیرا جز تو برای آنان از مردان كسی نمانده تا با او انس بگیرند، و كسی جز تو ندارند كه حزن و اندوه خود را به او شكوه كنند.بگذار تو را ببویند و انس بگیرند و تو نیز آنان را ببوی، بگذار آنان بر تو گریه كنند و تو بر آنها گریه كن.سپس دست او را گرفت و با صدای بلند صدا زد:یا زینب! و یا ام‌كلثوم! و یا سكینة! و یا رقیة! و یا فاطمة! اسمعن كلامی و أعلمن أن ابنی هذا خلیفتی علیكم و هو امام مفترضة الطاعة. [ صفحه 293] یا زینب! یا ام‌كلثوم! و یا سیكنه! و یا رقیه! و یا فاطمه به سخن من گوش فرادهید بدانید كه این فرزندم، جانشین من برای شما است، او امام واجب‌الاطاعه است.آن گاه فرمود:یا ولدی! بلغ شیعتی عنی السلام فقل لهم: ان أبی مات غریبا فاندبوه، و مضی شهیدا فابكوه.فرزندم! سلام مرا به شیعیانم برسان، و به آنان بگو: پدرم غریبانه كشته شد پس بر او نوحه كنید، و با شهادت از دنیا رفت پس بر او گریه كنید.

#### سخنان امام حسین با اهل حرم

علامه مجلسی رحمة الله در ترجمه «جلاء العیون» می‌نویسد:پس از آن؛ با اهل بیت خود وداع كرد، آنان را به صبر امر نمود، و بر آنان وعده‌ی پاداش و اجر داد، و امر فرمود تا چادرهای خود را سر كنند، و فرمود:استعدوا للبلاء، و اعلموا أن الله تعالی حافظكم و حامیكم و سینجیكم من شر الأعداء، و یجعل عاقبة أمركم الی خیركم، و یعذب أعادیكم بأنواع البلاء و یعوضكم الله عن هذه البلیة بأنواع النعم و الكرامة، فلا تشكوا و لا تقولوا بألسنتكم ما ینقص قدركم.آماده‌ی بلا شوید، و بدانید كه خداوند متعال حافظ و حامی شما است، و به زودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد، و سرانجام كار شما، به خیر خواهد انجامید. او دشمنان شما را به انواع بلاها عذاب خواهد كرد، و به شما در عوض این بلاها، بهترین نعمتها و كرامتها را كرامت خواهد فرمود، پس شكوه نكنید و چیزی را كه از قدر و منزلت شما بكاهد بر زبان نیاورید [262] .امام مظلوم علیه‌السلام این سخنان فرمود و به سوی میدان جنگ حركت كرد.

#### امام حسین و عطش آن حضرت

در «بحارالانوار» می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام (از آن اشقیا) آب می‌طلبید، شمر ملعون می‌گفت: به خدا سوگند! [ صفحه 294] آب نمی‌خوری تا این كه وارد آتش شوی.مرد كافری گفت: یا حسین! آیا نمی‌بینی كه فرات چگونه مانند شكم مار می‌درخشد، سوگند به خدا! از آب نمی‌چشی تا این كه تشنه، كشته شوی.امام حسین علیه‌السلام فرمود:اللهم أمته عطشا.خداوندا! او را تشنه بمیران.راوی گوید: سوگند به خدا! من دیدم كه آن مرد ملعون را كه می‌گفت: به من آب دهید، آب می‌دادند آن قدر می‌خورد كه از دهانش بیرون می‌ریخت، باز می‌گفت: آبم دهید كه از تشنگی مردم، پیوسته چنین بود تا این كه به هلاكت رسید.راویان اخبار گویند: پس از آن؛ مرد پلیدی از كفار به نام ابوحتوف جعفی، تیری به سوی حضرت انداخت كه به پیشانی مبارك آن امام بی‌یاور اصابت كرد، حضرت تیر را از پیشانی خود بیرون آورد، خون پاكش بر صورت و محاسن شریفش جاری شد، فرمود:اللهم انك تری ما أنا فیه من عبادك هؤلاء العصاة.اللهم أحصهم عددا، واقتلهم بددا، و لا تذر علی وجه الأرض منهم أحدا، و لا تغفر لهم أبدا.خداوندا! تو شاهدی كه از این بندگان گنه‌كارت چه مصایبی بر ما رسید.خداوندا! همه‌ی آنان را نابود كن، همه‌ی آنان را به هلاكت برسان، و كسی از آنان را بر روی زمین زنده نگه ندار، و هرگز آنان را نیامرز.آن گاه مانند شیر خشمگین بر آنان حمله كرد، امام علیه‌السلام، آن فرزند حیدر كرار چنان شمشیر می‌زد كه به هر كسی می‌خورد او را پاره می‌كرد و می‌كشت.دشمنان در مقابل شمشیر حضرتش ناتوان شدند، لذا از اطراف آن حضرت را تیرباران می‌كردند، و امام علیه‌السلام سینه و گلوی خود را سپر آن تیرها قرار می‌داد و می‌فرمود:یا أمة السوء! بئسما خلفتم محمدا صلی الله علیه و آله و سلم فی عترته، أما انكم لن تقتلوا بعدی عبدا من عباد الله فتهابوا قتله، بل یهون علیكم عند قتلكم ایای، و أیم الله! انی لأرجو أن یكرمنی ربی بالشهادة بهوانكم، ثم ینتقم لی منكم من حیث لا تشعرون.ای امت بدسرشت! در غیاب پیامبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با عترت او بد [ صفحه 295] رفتار كردید؟ آگاه باشید! شما بعد از كشتن من، از كشتن هیچ بنده‌ای از بندگان خدا پروا نخواهید كرد، بلكه به آسانی او را خواهید كشت، سوگند به خدا! امیدوارم خداوند مرا با شهادت گرامی بدارد، و شما را خوار و ذلیل كند، و سرانجام، انتقام مرا بدون این كه بفهمید از شما خواهد گرفت.حصین بن مالك سكونی فریاد زد و گفت: ای فرزند فاطمه! چگونه انتقام تو را از ما خواهد گرفت؟حضرت فرمود:یلقی بأسكم بینكم و یسفك دمائكم ثم یصب علیكم العذاب الألیم.در میان شما سختی و اختلاف می‌اندازد تا این كه خون همدیگر را بریزید، آن گاه عذاب سخت و دردناكی بر شما فرومی‌ریزد.

#### تعداد زخمهای بدن شریف امام حسین

پس از آن، حضرت پیوسته می‌جنگید تا این كه زخمهای كاری بی‌شماری بر بدن حضرتش رسید، كه گفته شده: هزار و نهصد زخم بر بدن آن حضرت رسیده بود [263] .علامه‌ی مجلسی رحمه الله در كتاب «عین الحیاة» می‌نویسد: در روایتی آمده است:چهار هزار زخم تیر، هشتاد هزار زخم شمشیر و نیزه بر بدن مبارك آن حضرت رسیده بود [264] .در «بحارالانوار» می‌نویسد: ابن‌شهراشوب گوید: ابومخنف از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌كند كه حضرت فرمود:در بدن مطهر امام حسین علیه‌السلام سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر پیدا كردیم.امام باقر علیه‌السلام فرمود: روز عاشورا در بدن امام حسین علیه‌السلام بیش از سیصد و بیست زخم پیداشد كه همه‌ی اینها در اثر نیزه، شمشیر و تیر بود.در روایت دیگری آمده است: سیصد و شصت زخم بر بدن آن حضرت رسیده بود.در نقل دیگری آمده: غیر از زخم تیرها؛ سی و سه زخم شمشیر بر بدن آن امام مظلوم رسیده بود.و گفته شده است: هزار و نهصد زخم بر بدن حضرتش رسیده بود، و تیرها در زره [ صفحه 296] حضرت، مانند خارهای خارپشت بود.و روایت شده است: همه‌ی زخمها از رو به رو به آن حضرت اصابت كرده بود.

#### آخرین لحظات زندگی امام حسین

راویان اخبار گویند: آن مظلوم كربلا، از شدت جنگ و زیادی زخم ایستاد و لحظه‌ای استراحت نمود، ضعف بر حضرت عارض شده بود، در این حال كه حضرت ایستاده بود ناگاه از طرف دشمنان سنگی آمد و بر پیشانی آن بزرگوار اصابت كرد. خون به صورتش جاری شد، می‌خواست خون را با لباسش از چهره‌ی خود پاك كند، ناگاه تیری سه شعبه، تیز و زهرآلود از طرف آن ملاعین آمد و به سینه‌ی اطهرش اصابت نمود.- در برخی روایات آمده است: آن تیر، بر قلب حضرت اصابت كدر - در این حال امام علیه‌السلام فرمود:بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.و سر خود را به سوی آسمان بلند كرد و فرمود:الهی! انك تعلم یقتلون رجلا لیس علی وجه الأرض ابن نبی غیره.خداوندا! تو می‌دانی كه اینان، كسی را می‌كشند كه غیر از او در روی زمین فرزند پیامبری نیست.آن گاه تیر را از پشت سر بیرون آورد، خون مانند ناودان جاری شد، دست خود را زیر همان زخم قرار داد و چون از خون پر شد آن را به سمت آسمان بینداخت، و قطره‌ای از آن خون بر زمین بازنگشت.و تا آن موقعی كه امام حسین علیه‌السلام خون خود را به آسمان نیانداخته بود سرخی در آسمان دیده نمی‌شد.حضرت دوباره دست خود را از آن خون پر نمود، سر و محاسن خود را به آن آغشته كرد و فرمود:هكذا أكون حتی ألقی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و أنا مخضوب بدمی، و أقول: یا رسول الله! قتلنی فلان و فلان.با همین حال جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات خواهم كرد، من در حالی كه به خون خود آغشته‌ام می‌گویم: ای رسول خدا! فلانی و فلانی مرا كشت.آن گاه حضرت از ادامه‌ی جنگ ناتوان گردید، ایستاد، هر نامردی به سوی آن مظلوم [ صفحه 297] می‌آمد و به او می‌رسید منصرف می‌شد و بازمی‌گشت [265] .

#### شهادت عبدالله بن حسن

شیخ مفید رحمة الله در «ارشاد» و سید بن طاووس رحمة الله در «لهوف» می‌گویند:در این هنگام، یكی از فرزندان امام حسن علیه‌السلام به نام عبدالله بن حسن بن علی علیهماالسلام - نوجوانی كه هنوز به سن بلوغ نرسیده بود - از پیش اهل حرم بیرون آمده و به طرف میدان می‌دوید تا نزد عمویش امام حسین علیه‌السلام رسید، حضرت زینب علیهاالسلام دنبال او می‌آمد تا نگذارد برود.امام حسین علیه‌السلام فرمود: خواهرم! او را برگردان و نگذار بیاید.آن شاه‌زاده قبول نكرد و به شدت از برگشتن امتناع نمود، و گفت: سوگند به خدا! از عموی خود جدا نمی‌شوم.در این هنگام، ابجر بن كعب ملعون - گفته شده: حرملة بن كاهل - بر امام حسین علیه‌السلام حمله نمود و شمشیری بر آن حضرت حواله كرد.نوجوان گفت: وای بر تو ای زنازاده! آیا عموی مرا می‌كشی؟آن ملعون شمشیری بر او زد، او دست خود را سپر قرار داد، شمشیر دست او را تا پوست برید و دست او آویزان ماند، نوجوان امام حسن علیه‌السلام را صدا زد: عمو جان!امام حسین علیه‌السلام او را در بغل كشید و فرمود:یابن أخی! اصبر علی ما نزل [بك] و احتسب فی ذلك الجزاء، فان الله تعالی یلحقك بآبائك الصالحین.پسر برادرم! بر مصیبتی كه به تو رسید صبر كن، و این مصیبت را به خیر حساب كن - یعنی پاداش تو در این بلا، خیر است - زیرا كه خدای متعال تو را به پدران شایسته‌ی تو لاحق خواهد نمود [266] .در «منتخب» می‌نویسد:در این اثنا كه امام حسین علیه‌السلام آن نوجوان را تسلی می‌داد و حرف می‌زد ناگاه حرملة بن كاهل تیری به سوی آن نوجوان پرتاب كرد و او را در كنار عمویش امام حسین علیه‌السلام شهید نمود، حضرت زینب علیهاالسلام فریاد زد:وا ابن أخاه! لیت الموت أعدمنی الحیاة، لیت السماء أطبقت علی [ صفحه 298] الارض، و لیت الجبال تذكدكت علی السهل.وای فرزند برادرم! ای كاش! مرگ، زندگی مرا نابود می‌كرد، ای كاش! آسمان به زمین فرودمی‌آمد، و ای كاش! كوه‌ها تكه تكه می‌شدند و به صحراها می‌ریختند [267] .

#### امام حسین و نفرین بر دشمنان

شیخ مفید رحمة الله در «ارشاد» می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام دستان خود را به سوی آسمان بلند كرد و فرمود:اللهم فان متعتهم الی حین ففرقهم فرقا، واجعلهم طرائق قددا، و لا ترضی الولاة عنهم أبدا، فانهم دعونا لینصرونا، ثم عدوا علینا فقتلونا.خداوندا! اگر آنان را مدتی مهلت دادی تا زندگی كنند پس میان آنان تفرقه و جدایی بینداز، و آنان را فرقه فرقه كن و رأی و نظر آنها را دگرگون گردان، و هرگز حاكمان را از آنان خشنود و راضی مكن، زیرا آنان ما را دعوت كردند تا ما را یاری كنند، ولی با ما دشمنی كردند و ما را كشتند.اما در «بحارالانوار» می‌نویسد:حضرت با آن حال ضعف در میدان ایستاده بود، ناگاه ملعونی از قبیله‌ی كنده - به نام مالك بن نسر - آمد و به امام علیه‌السلام ناسزا گفت، و شمشیری بر سر مباركش فرودآورد، كلاه حضرت پر از خون شد.امام علیه‌السلام به آن ستمكار فرمود: هرگز نتوانی با آن دستت بخوری و بیاشامی، خداوند تو را با ستمكاران محشور نماید.آن گاه، كلاه را بینداخت، و عرقچینی بر سر گذاشت و بر روی آن عمامه بست، به راستی كه آن امام مظلوم خسته و ناتوان شده بود.كندی ولدالزنا آمد و آن كلاهی كه از خز بافته شده بود به غارت برد.بعد از واقعه‌ی عاشورا كلاه را به خانه‌ی خود برد، خواست خون آن كلاه را بشوید، زنش گفت: آیا با لباس تاراج رفته‌ی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه‌ی من وارد می‌شوی؟برو بیرون! خداوند قبر تو را از آتش پر نماید.آن كافر پلید همواره در فقر و فلاكت بود و در بدترین حال زندگی می‌كرد، [ صفحه 299] دست‌های او خشك شد، طوری كه در زمستان خون از آنها می‌ریخت و در تابستان مانند دو شاخه‌ی چوب خشك می‌شدند [268] .در «منتخب» می‌نویسد: پس از آن كه كندی ملعون با آن كلاه به خانه‌ی خود آمد به زنش گفت: این كلاه حسین است، خونش را بشوی!آن زن گریست و گفت: وای بر تو! امام حسین علیه‌السلام را كشتی و كلاه او را ربودی، سوگند به خدا! هرگز با تو زندگی نخواهم كرد.آن ملعون برخاست تا زنش را بزند دستش منحرف شد و به درب خانه خورد، مسماری به دستش فرورفت، و هرچه تلاش كرد نتوانست آن را در بیاورد، در همان لحظه دستش قطع شد، آن ملعون همواره فقیر بود تا این كه مرد، خدای از او راضی و خشنود نگردد.

#### امام حسین در محاصره دشمن

علامه مجلسی رحمة الله در «بحارالانوار» از صاحب «المناقب» و محمد بن ابوطالب چنین نقل كرده است:چون ضعف و ناتوانی بر امام حسین علیه‌السلام غلبه كرد، او از جنگ خسته شد. شمر ولدالزنا رو به لشكر كرد و فریاد زد: چرا ایستاده‌اید؟ منتظر چه هستید؟ این مرد از زیادی زخم‌ها و تیرها ضعیف و خسته شده است، مادران شما به عزایتان بنشینند! بر او حمله كنید.لشكر اشقیا از هر جهت بر حجت خدا حمله كردند، حصین بن نمیر ولدالزنا تیری انداخت و به دهان مبارك حضرت اصابت نمود [269] .در كتاب «المعدن» به نقل از «المناقب» اضافه می‌كند:ابوایوب غنوی نیز تیر مسمومی بر گلوی مبارك آن امام مظلوم علیه‌السلام زد، حضرت فرمود:بسم الله و بالله، و لا حول و لا قوة الا بالله، و هذا قتیل فی رضاء الله.بسم الله و بالله و لا حول و لا قوة الا بالله (و اشاره به وجود خود كرد و فرمود:)این كشته‌ی در راه رضا و خشنودی خدا است.زرعة بن شریك تمیمی ولدالزنا ضربتی بر كتف چپ حضرت، و عمر بن خلیفه [ صفحه 300] جعفی حرامزاده ضربتی بر رگ گردن آن حضرت زد، و سنان بن انس نخعی ملعون سینه‌اش را مورد هدف قرار داد [270] .در «لهوف» می‌نویسد: راوی گوید: هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام از كثرت زخمها ناتوان و ضعیف شد و بدنش از زیادی تیر مانند بدن خارپشت به نظر می‌آمد صالح بن وهب مزنی ملعون، نیزه‌ای بر پشت آن حضرت زد و حجت خدا صلوات الله علیه از اسب خود با روی راست بر زمین كربلا فرودآمد، در این حال می‌فرمود:بسم الله و بالله و علی ملة ه‌رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

#### واپسین لحظات زندگی امام حسین

در «بحارالانوار» می‌نویسد:آن گاه امام حسین علیه‌السلام برخاست و نشست و تیر را از حلق خود بیرون كشید، سپس عمر سعد ولدالزنا به حضرت نزدیك شد.حمید بن مسلم گوید: آن گاه زینب كبری علیهاالسلام دختر امیرمؤمنان علیه‌السلام در حالی كه از كثرت اضطراب گوشواره‌هایش در گوشش تكان می‌خورد، از خمیه بیرون آمد [271] .- در «لهوف» می‌نویسد: - در این حال زینب كبری علیهاالسلام فریاد می‌زد:وا أخاه! وا سیداه! وا أهل بیتاه! لیت السماء أطبقت علی الارض! و لیت الجبال تدكدكت علی السهل.وای برادرم! وای آقای ما! وای اهل بیت ما! ای كاش! آسمان بر زمین می‌افتاد، ای كاش! كوه‌ها تكه تكه شده و بر صحراها می‌ریخت [272] .در «بحارالانوار» می‌نویسد:حضرت زینب علیهاالسلام رو به عمر سعد ملعون كرد و فرمود:یا عمر بن سعد! أیقتل أبوعبدالله و أنت تنظر الیه؟ای عمر سعد! آیا اباعبدالله كشته می‌شود و تو ایستاده‌ای نگاه می‌كنی؟اشك چشمان نحس عمر لعین بر صورتش جاری شد، او صورت نحس خود را از آن بانوی عصمت علیهاالسلام برگرداند. حجت خدا امام حسین علیه‌السلام در حالی كه لباس خزی بر تن داشت؛ نشسته بود، و لشكریان از كشتن آن حضرت اجتناب می‌نمودند [273] . [ صفحه 301] شیخ مفید رحمة الله در كتاب «ارشاد» خود می‌گوید: عمر ملعون پاسخی به حضرت زینب علیهاالسلام نداد.در «اللهوف» می‌نویسد:راوی گوید: شمر ولدالزنا به افراد خود فریاد زد: منتظر چه هستید؟در این هنگام، لشكریان گمراه از هر طرف بر آن حضرت حمله كردند، و او را محاصره نمودند. زرعة بن شریك ضربتی بر شانه‌ی چپ حضرت زد، آن فرزند حیدر كرار نیز با آن حال خستگی و كثرت زخمها چنان ضربتی بر آن ملعون زد كه او را بر خاك انداخت.ملعون دیگری شمشیری بر دوش مقدس آن حضرت زد كه در اثر آن، امام علیه‌السلام به صورت بر زمین افتاد. در این حال، بدن مباركش را ضعف و ناتوانی فراگرفته بود، رنج و تعب بر او مستولی شده بود كه گاهی برمی‌خاست، و گاهی می‌افتاد.در این هنگام؛ سنان بن انس نخعی نیزه‌ای بر گلوی حضرت زد و به این اكتفا نكرد بار دیگر آن را بیرون كشید و بر استخوانهای سینه‌ی او فروبرد، سپس سنان، آن مشرك لعین تیری به سوی آن حضرت انداخت و آن تیر بر گلوی آن حضرت اصابت نمود و در اثر آن، حضرتش بر زمین افتاد.امام علیه‌السلام، آن مظهر غیرت و مردانگی برخاست و بر روی زمین نشست و تیر را از گلوی خود خارج نمود، آن گاه هر دو دست خویش را زیر گلوی مبارك می‌گرفت و چون از خون پر می‌شد بر سر و محاسن خود می‌مالید و می‌فرمود:هكذا ألقی الله مخضبا [بدمی] مغصوبا علی حقی.با این حال خدا را ملاقات می‌نمایم كه به خون خود آغشته و حق مرا غصب كرده‌اند [274] .در خبر ابی‌مخنف آمده است: حضرت بی‌هوش شده و بر زمین افتاد، و چون به هوش آمد برخاست تا جنگ نماید ولی ضعف و ناتوانی بر او چیره شده و نتوانست، پس حضرت با صدای بلند گریه كرد و صدا زد:وا جداه! وا محمداه! وا ابتاه! وا علیاه!با حضرت بی‌هوش شده و به روی خود بر زمین افتاد، سه ساعت از روز گذشت و هنوز در همین حال بود. دشمن در كشتن آن حضرت متحیر بودند از ترس این كه [ صفحه 302] حضرت زنده است یا شهید شده است [275] .در «بحارالانوار» از صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب چنین نقل می‌كند:شمر ملعون فریاد زد: وای بر شما! منتظر چه هستید؟ مادرانتان به عزایتان بنشینند! او را بكشید.پس زرعة بن شریك ضربه‌ای بر آن حضرت زد كه سمت چپ حضرت را جدا كرد، آن گاه ضربه‌ای بر شانه‌ی مباركش زد، لشكر عقب نشست. حضرت گاهی بر زمین می‌افتاد و گاهی برمی‌خاست.در همین حال، سنان حرامزاده با نیزه‌ای بر حضرت حمله كرد و او را بر زمین انداخت، آن ملعون به خولی بن یزید گفت: سر او را از تن جدا كن.آن ملعون سست و ضعیف شد، و دستش لرزید.سنان به او گفت: خدا بازویت را بشكند و دستت را جدا سازد [276] .ابومخنف گوید: امام حسین علیه‌السلام بر روی زمین افتاد و با صورت آغشته به خون سه ساعت از روز به همین حال بود، او به طرف آسمان نگاه می‌كرد و می‌فرمود:صبرا علی قضائك یا رب، لا معبود سواك، یا غیاث المستغیثین.پروردگارا! بر قضای تو صبر می‌نمایم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس فریادخواهان.آن گاه چهل نفر از آن نامردان برای بریدن سر مطهر آن حضرت به سوی او آمدند، عمر سعد ولدالزنا می‌گفت: وای بر شما! عجله كنید.اولین كسی كه بر این كار مبادرت كرد شبث بن ربعی حرامزاده بود، او با شمشیر تیزی نزدیك شد تا سر شریف حضرت را از تنش جدا نماید. حضرت نگاهی بر آن ستمكار نمود. آن ملعون، از رعب و سطوت حجت خدا شمشیر از دست بینداخت و فرار كرد [277] .

#### قاتل امام حسین كیست؟

صاحب اصل گوید: علما و دانشمندان ما رضوان الله علیهم در این كه قاتل امام حسین علیه‌السلام چه كسی بود؟ اختلاف نظر دارند. [ صفحه 303] مرحوم صدوق در «امالی» با سند خود از امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقل می‌كند كه حضرت فرمود:دشمن خدا، سنان بن انس ایادی و شمر بن ذی‌الجوشن عامری - لعنت خدا بر آنها باد - با چند نفر از اهل شام آمدند و بالای سر امام حسین علیه‌السلام ایستادند، به همدیگر می‌گفتند: منتظر چه هستید؟ این مرد را راحت كنید.پس سنان بن انس ایادی از اسب فرودآمد و كنار بدن شریف امام حسین علیه‌السلام رفت، محاسن مباركش را گرفت و با شمشیر بر گلوی مباركش می‌زد و می‌گفت: سوگند به خدا! سرت را از تن جدا می‌كنم، و می‌دانم كه تو فرزند رسول خدا، و بهترین مردم از جانب پدر و مادر هستی.سید بن طاووس رحمة الله گوید: سنان بن انس نخعی حرامزاده از اسب پیاده شد و شمشیر بر گلوی شریف آن حضرت زد، و گفت: به خدا قسم! سر تو را جدا می‌كنم و می‌دانم كه تو پسر پیامبری و از جهت پدر و مادر بهترین مردم هستی.پس از آن؛ سر مقدس آن بزرگوار را كه - درود و سلام خدا بر او باد - از بدن جدا كرد. شاعر در این مورد می‌گوید:فأی رزیة عدلت حسینا غداة تبیره كفا سنان‌كدام مصیبت است كه با مصیبت امام حسین علیه‌السلام برابر باشد؟ در آن روزی كه دست‌های ناپاك سنان بن انس او را به شهادت رسانید.- سید بن طاووس رحمة الله گوید: روایت شده است:مختار، سنان را دستگیر نمود و بند بند انگشتان او را برید، سپس دست‌ها و پاهای او را برید و دیگی را از روغن زیتون پر كرد و به جوش آورد و او را در آن انداخت. آن ملعون آن قدر دست و پا زد تا هلاك شد -.راوی گوید: در این هنگام؛ غبار سیاه و تاریكی آسمان را فراگرفت، باد سرخی در آن تاریكی و غبار می‌وزید كه هوا تیره و تار شد، چشمها جایی را نمی‌دید، لشكر گمان كردند كه بر آنها عذاب نازل شده. ساعتی بر این حال ماندند تا آن كه هوا روشن شد.در «منتخب» می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام بی‌هوش افتاده بود، شمر ملعون آمد و خود را كنار آن عزیز زهرا علیهاالسلام رساند و با بی‌حیایی و جسارت تمام بر سینه‌ی انورش نشست. حضرت این جسارت عظیم را احساس كرد و فرمود:ویلك! من أنت فقد ارتقیت مرتقا عظیما؟ [ صفحه 304] وای بر تو! تو كیستی؟ تو به جای بلند و مرتفعی قدم گذاشته‌ای؟آن ولدالزنا گفت: من شمر هستم.حضرت فرمود: وای بر تو! من كیستم؟آن حرامزاده گفت: تو حسین، فرزند علی، فرزند فاطمه‌ی زهرا و جدت محمد مصطفی است.امام حسین علیه‌السلام فرمود: وای بر تو! اگر شأن و نسب مرا می‌شناسی چرا مرا می‌كشی؟شمر ولدالزنا گفت: اگر من تو را نكشم پس چه كسی از یزید جایزه بگیرد؟!حضرت فرمود: كدام یك نزد تو محبوب‌تر است: جایزه‌ی یزید یا شفاعت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟آن لعین حرامزاده گفت: دانگی جایزه نزد من محبوب‌تر از تو و از جد تو است!امام حسین علیه‌السلام آن مظلوم كربلا - جانم به فدایش - فرمود:اذا كان لابد من قتلی فاسقنی شربة من الماء.اگر حتما مرا خواهی كشت پس با جرعه‌ای از آب مرا سیراب كن.آن لعین حرامزاده گفت: هیهات! سوگند به خدا! قطره‌ای از آب نخواهی چشید تا این كه مرگ را با اندوهی پس از اندوهی بچشی.امام حسین علیه‌السلام فرمود: وای بر تو! صورت و شكم خود را به من نشان بده.آن ملعون نشان داد، ناگاه حضرت دید كه آن ولدالزنا ابلق و به مرض پیسی مبتلا است، و صورت او به صورت سگ‌ها و خوك‌ها می‌ماند.امام حسین علیه‌السلام فرمود: آنچه جدم فرموده بود راست بود.آن لعین ولدالزنا گفت: جدت چه گفته بود؟حضرت فرمود: جدم به پدرم علی علیه‌السلام می‌فرمود:یا علی! یقتل ولدك هذا رجل أبقع أبرص أشبه الخلق بالكلاب و الخنازیر.یا علی! فرزند تو را مردی ابلق و مبتلا به مرض پیسی و شبیه‌ترین مردم به سگ‌ها و خوك‌ها می‌كشد.شمر ولدالزنا از این سخن حضرت به خشم آمد و گفت: مرا به سگ‌ها و خوك‌ها تشبیه می‌نمایی؟ سوگند به خدا! تو را از پشت سر ذبح خواهم كرد.آن گاه آن ملعون ولدالزنا، حضرت را برگرداند، و رگهای مبارك گردنش را [ صفحه 305] می‌برید. روحی و أرواح العامین فداه [278] .بأبی أنت و أمی! یا لیتنا كنا معكم فنفوز بالشهادة بین یدیك، یا مولای! یا اباعبدالله! صلوات الله و سلامه علیك و لعنة الله و عذابه علی قاتلیك و ظالمیك، (و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون).ابومخنف گوید: آن ولدالزنا در این حال می‌گفت:أقتلك الیوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم‌أن أباك خیر من تكلم بعد النبی المصطفی المعظم‌أقتلك الیوم و سوف أندم و ان مثوای غدا جهنم‌امروز تو را می‌كشم و حال آن كه یقینا می‌دانم و تردیدی ندارم؛كه پدر تو بهترین كسی است كه بعد از پیامبر مصطفی و بزرگوار سخن گفته است.امروز تو را می‌كشم، و پس از این، از كار خود پیشیمان خواهم شد؛ و جای من فردا جهنم خواهد بود.ابومخنف اضافه می‌كند: هر رگی از رگهای شریف آن امام مظلوم علیه‌السلام را می‌برید حضرت فریاد می‌زد:وا محمداه! وا جداه! وا ابتاه! وا حسناه! وا جعفراه! وا عقیلاه! وا عباساه! وا قتیلا! وا قلة ناصراه! [279] .در «المنتخب» می‌نویسد: حضرت می‌فرمود:أقتل عطشانا و جدی محمد المصطفی، أذبح عطشانا و أبی علی المرتضی، و أمی فاطمة الزهراء.من تشنه كشته می‌شوم و حال آن كه جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است، من تشنه ذبح می‌شوم، حال آن كه پدرم علی مرتضی علیه‌السلام و مادرم فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام است.و چون آن ملعون، سر اطهر، اقدس و انور را از بدن مباركش جدا كرد به نیزه‌ای زد و آن را بلند كرد و تكبیر گفت، و لشكر كفار همگی تكبیر گفتند (!!) [280] .در خبر ابی‌مخنف آمده است:در این هنگام؛ لشكر كفار سه بار تكبیر گفتند، زمین لرزید، شرق و غرب عالم تاریك شد، زلزله و رعد و برق مردم را فراگرفت، و از آسمان خون تازه‌ای بارید، و [ صفحه 306] منادی از جانب آسمان ندا داد:قتل و الله؛ الامام بن الامام، أخو الامام أبوالائمة الحسین بن علی بن أبی‌طالب علیهم‌السلام.به خدا سوگند! كشته شد امام فرزند امام، برادر امام، پدر امامان حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام [281] .در «بحارالانوار» از «تاریخ نبوی» [282] نقل می‌كند و می‌گوید: ابوقبیل گوید:هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام كشته شد آفتاب گرفت، طوری در وسط روز از تاریكی، ستاره‌ها آشكار شدند كه ما گمان كردیم قیامت بر پا شده است [283] .

#### غارت لباسهای امام حسین

سید بن طاووس رحمة الله در «لهوف» می‌نویسد:پس از كشته شدن امام حسین علیه‌السلام، آن ملاعین اقدام به برهنه كردن آن امام مظلوم علیه‌السلام نمودند، پیراهن او را ملعونی به نام اسحاق بن حویه حضرمی برداشت و پوشید، او مبتلا به برص شد، و موهای بدنش ریخت.در برخی كتب آمده است: پیراهن او را اشعث بن قیس برداشت.باز در «لهوف» می‌نویسد: روایت شده كه در پیراهن آن حضرت نزدیك صد و نوزده جای شمشیر، تیر و نیزه بود.امام صادق علیه‌السلام فرمود: در بدن امام حسین علیه‌السلام سی و سه ضربه‌ی نیزه و سی و چهار زخم شمشیر بود.شلوار حضرتش را بحر [284] بن كعب تمیمی برداشت.روایت شده: آن ملعون پس از آن كه شلوار حضرتش را ربود، زمین‌گیر شد و از پای افتاد.عمامه‌ی آن حضرت را اخنس بن مرثد بن علقمه‌ی حضرمی - و گفته شده: جابر بن یزید اودی - گرفت، و آن بر سر بست و دیوانه شد. پایان كلام سید بن طاووس رحمة الله.در روایت دیگر آمده است: به مرض جذام مبتلا گردید.زره آن حضرت را مالك بن بشیر كندی گرفت، او نیز دیوانه شد. [ صفحه 307] سید بن طاووس رحمة الله گوید: كفش‌های آن حضرت را اسود بن خالد برد.انگشر مباركش را بجدل بن سلیم كلبی گرفت. آن ملعون انگشت حضرت را به خاطر انگشتر برید.این ولدالزنا را مختار رحمة الله دستگیر كرد و هر دو دست و پای او را قطع نمود و به همان حال او را رها كرد، او در خون دست و پای خود می‌غلطید تا این كه هلاك گردیده، و به جهنم واصل شد.قطیفه‌ی حضرت را كه از خز بود، قیس بن اشعث گرفت.زره خوشرنگ حضرت را عمر سعد لعین گرفت، چون عمر سعد ولدالزنا كشته شد مختار آن زره را به قاتل او ابی‌عمره بخشید.شمشیر آن حضرت را، جمیع بن خلق ازدی - به قولی: شخصی از قبیله‌ی بنی‌تمیم به نام اسود بن حنظله - گرفت.در روایت ابن ابی‌سعد آمده است: شمشیر حضرت را، قلافس نهشلی برد.محمد بن زكریا پس از نقل این روایت اضافه می‌كند: آن شمشیر بعد از او به دختر حبیب بن بدیل رسید.گفتنی است كه این شمشیر غارت شده، ذوالفقار نبوده، زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر نبوت و امامت ذخیره و محفوظ است [285] .

#### اسب امام حسین

در برخی از كتاب‌های معتبر آمده است - و ممكن است از مضمون روایت «منتخب» نیز استفاده شود -:هنگامی امام حسین علیه‌السلام كشته شد و به فیض شهادت و ملاقات رب العزة فائز گردید، اسب حضرت شیهه می‌كشید و همهمه می‌كرد و صدا می‌زد. گویا دنبال چیزی بود، آن حیوان قدم در عرصه‌ی قتلگاه و كارزار می‌گذاشت و كشتگان را یكی یكی جستجو می‌كرد تا این كه بالای سر بدن شریف و مطهر حضرت ایستاد، و چون او را پیكری بدون سر دید، به دور آن بدن شریف می‌چرخید و یال و پیشانی خود را از خون امام حسین علیه‌السلام آغشته می‌كرد و بلند بلند شیهه می‌كشید.عمر سعلد ملعون شاهد این منظره بود، به افراد خود فریاد زد: وای بر شما! اسب [ صفحه 308] حسین را بگیرید و آن را پیش من بیاورید.آن اسب، از جمله اسب‌های نجیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، سواران به سوی آن اسب تاختند، چون آن اسب احساس كرد كه می‌خواهند او را بگیرند از خود دفاع كرد، با دهن خود، آنها را دندان می‌گرفت، و با دست‌ها و پاهایش به آنها لگد می‌زد. بر اسب‌سوار می‌جست و او را از اسب پایین می‌انداخت و لگدكوبش می‌كرد تا این كه چهل نفر از پیاده‌ها و بیست نفر از شجاعان سواره را به قتل رسانید و نتوانستند اسب را بگیرند.ابن‌سعد ملعون فریاد زد: وای بر شما! از او دور شوید تا ببینم چه می‌كند؟افراد لشكر از او دور شدند، چون از اطراف آن اسب پراكنده شدند و او از دست لشكر ایمن گردید شروع به حركت در قتلگاه نمود و امام حسین علیه‌السلام را جستجو می‌كرد تا این كه جسد مطهر حضرت را پیدا كرد. او را می‌بویید و پیشانی خود را از خون پاكش خضاب می‌نمود و با چشمانش او را می‌بوسید. در این حال، شیهه‌ی بلندی می‌كشید و مانند زنان فرزند مرده ناله می‌كرد. همه‌ی حاضرین از این منظره تعجب كردند.

#### اسب امام حسین و اهل حرم

راوی گوید: چون حضرت زینب علیهاالسلام شیهه‌ی اسب را شنید، رو به سكینه علیهاالسلام نمود و گفت: پدرت آب آورده و می‌آید.سكینه علیهاالسلام با یاد پدرش و آب آوردنش خوشحال از خیمه بیرون آمد. ناگاه دید زین اسب واژگون و سوار ندارد، معجر و روسری خود را پاره كرد و ناله‌های بلندی نمود و فریاد زد:وا قتیلاه! وا أبتاه! وا حسناه! وا حسیناه! وا غربتاه! وا بعد سفراه! وا طول كربتاه! هذا الحسین بالعراء، مسلوب العمامة و الرداء، قد أخذ منه الخاتم و الحذاء.بأبی من رأسه بأرض و جثته بأخری؛بأبی من رأسه الی الشام یهدی؛بأبی من أصبحت حریمه مهتوكة بین الأعداء؛بأبی من عسكره یوم الاثنین مضی.وا قتیلاه! وا ابتاه! وا حسناه! وا حسیناه! وا غربتاه! وا بعد سفراه! وا طول [ صفحه 309] كربتاه! این حسین علیه‌السلام است كه بر روی زمین افتاده، و عمامه و عبایش ربوده شده، و انگشتر و نعلینش به غارت رفته است.پدرم فدای كسی كه سر او در جایی و بدن او در جای دیگری است.پدرم فدای كسی كه سرش به سوی شام هدیه برده می‌شود.پدرم فدای كسی كه حرم او در میان دشمنان ماندند.پدرم فدای كسی كه لشكر او در روز دوشنبه كشته شدند.آن گاه با صدای بلندی گریه كرد و گفت:مات الفخار و مات الجود و الكرم واغبرت الأرض و الآفاق و الحرم‌و أغلق الله أبواب السماء فلا ترقی لهم دعوة تجلی بها الهمم‌یا أخت قومی أنظری هذا الجواد أتی ینبئك أن ابن خیر الخلق مخترم‌مات الحسین فیالهفی لمصرعه و صار یعلو ضیاء الأمة الظلم‌یا موت هل من فدی؟ یا موت هل عوض؟ الله ربی من الفجار ینتقم‌مفاخر، جود، سخا و بزرگی از دنیا رفت؛ و زمین و همه‌ی آفاق و حرم غبارآلود شد.خداوند درهای آسمان را بست؛ نه دعایی از آنان بالا می‌رود و نه غمهای آنان زایل می‌شود.ای خواهرم! برخیز و به این اسبی كه آمده نگاه كن؛ او به تو خبر می‌دهد كه فرزند بهترین مردم كشته شده است.حسین علیه‌السلام شهید شد ای حزن و اندوه من بر قتلگاه او؛ كه پس از این، تاریكی و ظلمت بر روشنایی امت غلبه خواهد كرد.ای مرگ! آیا تو را فدیه و عوضی هست؟ خدا، پروردگار من است كه از فاجران انتقام خواهد گرفت.راوی گوید: هنگامی كه اهل حرم ناله‌ها و اشعار سكینه علیهاالسلام را شنیدند و به اسبی كه عریان و بدون زین و سوار بود نگاه كردند به صورت خود زدند، و گریبان خود چاك نمودند و صدا زدند:وا محمداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! الیوم مات محمد المصطفی، الیوم مات علی المرتضی، الیوم ماتت فاطمة الزهراء.وا محمداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! امروز محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم وفات كرد، امروز علی مرتضی علیه‌السلام كشته شد، امروز فاطمه زهرا علیهاالسلام كشته شد.آن گاه ام‌كلثوم علیهاالسلام گریست و اشاره به خواهرش حضرت زینب علیهاالسلام نمود و شروع [ صفحه 310] به گفتن اشعاری كرد كه این اشعار در جای خود خواهد آمد [286] .عبدالله بن قیس گوید: من اسب امام حسین علیه‌السلام را زیر نظر داشتم، آن اسب از خیمه دور شد و به طرف فرات رفت و خود را به آب انداخت.گفته شده است: آن اسب نزد صاحب الزمان عجل الله فرجه آشكار و ظاهر خواهد شد [287] .در «بحارالانوار» از صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب نقل می‌كند كه آن دو گویند:اسب امام حسین علیه‌السلام از دست آن ملاعین گریخت و خود را به كنار بدن شریف امام علیه‌السلام رساند، پیشانی خود را به خون مبارك آن حضرت مالید، سپس روی به خیمه گذاشت، به طرف خمیه می‌دوید و شیهه می‌كشید، و آن قدر در كنار خمیه سر خود را بر زمین زد كه مرد.هنگامی كه خواهران امام حسین علیه‌السلام و دختران و اهل بیت آن حضرت اسب را با این حال دیدند كه كسی بر آن سوار نیست، شروع به گریه و ناله كردند، حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام دستان خود را بر سر گذاشت و فریاد زد:وا محمداه! وا جداه! وا نبیاه! وا أباالقاسماه! وا علیاه! وا جعفراه! وا حمزتاه! وا حسنا! هذا حسین بالعراء، صریع بكربلا، محزوز الرأس من القفا، مسلوب العمامة و الرداء.وا محمداه! وا جداه! وا نبیاه! وا اباالقاسماه! وا علیاه! وا جعفراه! وا حمزتاه! وا حسناه! این حسین علیه‌السلام است كه در صحرا و بر روی زمین كربلا افتاده، و سرش از پشت بریده شده، و عمامه و لباسش به تاراج رفته است.آن گاه آن بانوی مظلومه بی‌هوش شد [288] . [ صفحه 313]

### در مصایبی كه پس از شهادت امام حسین بر اهل بیت آن حضرت وارد شد، مثل سوزاندن خیمه‌ها، غارت اموال، و غیره

#### غارت خیمه‌های اهل بیت

سید بن طاووس رحمة الله روایت می‌كند:هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید كنیزی از جانب خمیه‌های امام علیه‌السلام بیرون آمد، مردی به او گفت: ای بنده‌ی خدا! آقای تو حسین كشته شد.كنیز گوید: با شنیدن این خبر، با شتاب و صیحه‌زنان به سوی زنان اهل حرم رفتم همه‌ی آنها از صیحه‌ی من از جای برخاستند و صدا به شیون و ناله بلند نمودند.سید بن طاووس رحمة الله گوید:در این هنگام؛ گروه اشقیا برای غارت اموال آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نور دیدگان زهرای بتول علیهاالسلام از همدیگر سبقت می‌گرفتند طوری كه حتی چادر زنها را نیز از سرشان می‌ربودند.در این حال؛ دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او از خمیه‌ها بیرون آمدند با همدیگر صدا به گریه بلند نموده، و در فراق حامیان و دوستان خود ندبه می‌كردند.حمید بن مسلم روایت می‌كند و می‌گوید:زنی از قبیله‌ی بكر بن وائل با شوهرش در سپاه عمر سعد لعین بود، چون دید لشكر به بانوان و خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام حمله كرده و به غارت و تاراج مشغول هستند، شمشیری به دست گرفته و به سوی خیمه‌ها آمد و گفت: ای فرزندان بكر بن وائل! آیا از غیرت مردانگی است كه دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را غارت كنند؟! خدای را حكمی نیست جز در مورد قاتلان ذریه و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.شوهر آن زن آمد و دست او را گرفته و به خیمه‌ی خود برگردانید [289] .در «امالی صدوق» روایتی به سند خود، از فاطمه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه‌السلام نقل می‌كند كه آن مخدره‌ی عصمت گوید:لشكر اهل خلاف، به خیمه‌ها ریختند، من دختر كوچكی بودم، در پاهایم دو خلخال از طلا بود. یكی از آن نامردان، در حالی كه گریه می‌كرد خلخال‌های پای مرا می‌شكست، گفتم: ای دشمن خدا! برای چه گریه می‌كنی؟ [ صفحه 314] گفت: چگونه گریه نكنم؟ حال آن كه من دختر رسول خدا را غارت می‌نمایم.گفتم: غارت نكن.گفت: می‌ترسم دیگری بیاید و غارت نماید.فاطمه علیهاالسلام گوید: آنها هر چه در خیمه‌ها بود به تاراج بردند حتی چادرها را نیز از سر ما می‌ربودند.در «بحارالانوار» از صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب نقل می‌كند:دشمنان آمدند و خیمه‌ها را محاصره كردند، شمر حرامزاده نیز كه با آنان بود گفت: وارد خیمه‌ها شوید و هر چه دارند غارت كنید.آن ملاعین به خیمه‌ها ریختند و آنچه در خیمه بود ربودند تا آن كه گوشواه‌ای كه در گوش ام‌كلثوم علیهاالسلام، خواهر امام حسین علیه‌السلام بود گرفتند و گوش آن سیده‌ی مظلومه را پاره كردند. آن بی‌شرمان چنان بر غارت مصر بودند كه خانمی به خاطر لباس تن خود، با آن ناكسان بی‌حیا مقاومت می‌كرد و مغلوب می‌شد و لباس او را می‌ربودند.آن گاه آن مردم اشقیا، به غارت زیورآلات و شتران روی آوردند و همه‌ی آنها را غارت كردند [290] .

#### آتش زدن خیمه‌های اهل بیت

ابومخنف گوید: چون شیون و ناله‌ی مخدرات و اهل حرم بلند شد ابن‌سعد حرامزاده فریاد زد: وای بر شما! همه‌ی آنها را در خیمه‌ای جمع كنید بعد خیمه و هر چه در آن است آتش بزنید.مردی از آن كفار گفت: وای بر تو ای پسر سعد! آیا كشتن حسین و اهل بیت و یارانش تو را كافی نبود كه می‌خواهی كودكان و زنان او را آتش بزنی؟ می‌خواهی خداوند ما را بر زمین فرودبرد؟پس آن لشكر بی‌شرم و بی‌حیا به سوی غارت زنان طاهرات شتافتند.زینب كبری علیهاالسلام دختر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید:موقعی كه لشكر دشمن خیمه‌ها را غارت می‌كردند من در خیمه‌ای ایستاده بودم، ناگاه مردی كبود چشم وارد شد و هر چه در خیمه بود ربود. بعد نگاهی به علی بن [ صفحه 315] حسین علیه‌السلام كرد، او مریض بود و بر روی تشكی پوستین افتاده بود. آن ملعون پوستین را از زیر او كشید و او را به زمین انداخت.بعد نگاهی به من كرد و روسری مرا از سر من ربود و نگاهی به گوشواره‌های من كرد و آنها را از گوش من در می‌آورد و گریه می‌كرد.گفتم: مرا غارت می‌كنی و گریه می‌كنی؟!گفت: بر مصایب شما اهل بیت گریه می‌كنم.گفتم: خدا دست‌ها و پاهای تو را قطع نماید، و پیش از آتش آخرت به آتش دنیا بسوزاند [291] .در كتاب «معدن» می‌نویسد: در این هنگام؛ شمر ملعون خواست علی بن حسین علیه‌السلام را كه بیمار بود بكشد، زینب كبری علیهاالسلام دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آمد و خود را بر روی او انداخت و گفت: به خدا قسم! نمی‌گذارم او را بكشی تا این كه خودم كشته شوم.آن حرامزاده از وی دست برداشت.شیخ مفید رحمة الله در «الارشاد» می‌نویسد: حمید بن مسلم گوید:به خدا سوگند! من در آن روز شاهد غارت وحشیانه‌ی كوفیان بودم. بانوان، اهل بیت و دختران امام علیه‌السلام به خاطر لباسهای خود، با آنها منازعه می‌كردند و مغلوب می‌شدند و آن ملاعین لباسهای آنها را به تاراج می‌بردند.لشكریان، همه‌ی خیمه‌ها را غارت كردند، آن گاه وارد خیمه‌ی علی بن الحسین علیهماالسلام شدند، او سخت بیمار بود و بر بستری افتاده بود. شمر ملعون نیز با پیادگان لشكر به خیام هجوم آورده بود، همراهان وی گفتند: آیا این بیمار را نكشیم؟من گفتم: سبحان الله! آیا كودكان را هم می‌كشند؟ او كودكی بیمار است و همین بیماری او را كفایت می‌كند، و آن قدر اصرار كردم تا آنها را از كشتن او منصرف نمودم.در این هنگام، عمر سعد ملعون آمد، بانوان مخدرات و مطهرات به روی آن بی‌شرم فریاد زدند و گریستند، آن ملعون به افراد خود گفت: كسی به خیمه‌های این زنان وارد نشود، و كسی به این نوجوان بیمار متعرض نشود.پس از آن، بانوان اهل حرم از عمر ملعون خواستند كه آنچه به غارت برده‌اند [ صفحه 316] برگردانند تا خود را با آن بپوشانند.عمر ملعون گفت: هر كه چیزی از لباس و متاع آنان را ربوده به خودشان برگرداند.به خدا سوگند! كسی از آنان چیزی برنگرداند.سپس آن ملعون، گروهی از افراد خود را بر خیمه‌ها و اهل حرم و علی بن الحسین علیه‌السلام مأمور كرد و گفت: مواظب باشید تا كسی از آنها بیرون نرود، و آنها را آزار ندهید!! [292] .

#### غارت خیمه‌ها به روایت فاطمه‌ی صغری

در «المنتخب» می‌نوسید: فاطمه‌ی صغری علیهاالسلام می‌گوید:من كنار در خمیه ایستاده بودم و متحیرانه به جنازه‌ی پدرم و یاران او كه مانند قربانی بر روی ریگ‌های داغ كربلا افتاده بودند و اسب‌ها بر اجساد پاك آنها جولان می‌كردند؛ می‌نگریستم.در این فكر بودم كه پس از كشته شدن پدرم بنی‌امیه چه بلایی بر سر ما خواهند آورد؟ آیا ما را خواهند كشت؟ یا اسیر خواهند نمود؟در این هنگام؛ مردی را كه سوار بر اسب بود، دیدم. او بانوان مخدرات را با كعب نیزه‌ای می‌راند، و آن بی‌پناهان به همدیگر پناه می‌بردند، تمام زیورآلات آنها مثل دستبند، حتی روسری‌های آنها به تاراج رفته بود، آنها فریاد می‌زدند:وا جداه! وا أبتاه! وا علیاه! وا قلة ناصراه! وا حسناه! أما من مجیر یجیرنان؟! أما من ذائد یذود عنا؟!وا جداه! وا ابتاه! وا علیاه! وا قلة ناصراه! وا حسناه! آیا پناه‌دهنده‌ای نیست كه ما را پناه دهد؟ آیا كسی نیست كه این دشمنان را از ما دفع كند؟فاطمه علیهاالسلام گوید: دلم از جایش كنده شد، اعضای بدنم لرزید، از ترس چشمانم را به چپ و راست، به سوی عمه‌ام ام‌كلثوم علیهاالسلام می‌گرداندم مبادا كسی از آن ملعونها به طرف من آید. در این حال، ناگاه ملعونی به طرف من آمد با خودم گفتم: چاره‌ای جز فرار ندارم.به صحرا فرار كردم، گمان می‌كردم كه از دست او رها خواهم شد، ناگاه او پشت سر [ صفحه 317] من آمد، از ترس ساكت شدم و ایستادم. آن ملعون، كعب نیزه‌ای را میان شانه‌هایم حواله كرد، من با صورت به زمین افتادم. آن ملعون گوش مرا درید و گوشواره‌ام را ربود و روسری از سر من برداشت، خون بر صورتم جاری بود و سرم از شدت حرارت آفتات می‌سوخت و من بی‌هوش افتادم.در این حال، دیدم آن ملعون عقب عقب به خیمه برگشت كه ناگاه عمه‌ام را نزد خود دیدم كه می‌گریست و می‌گفت: برخیز برویم، نمی‌دانم بر سر دختران و برادر بیمارت چه آمد؟گفتم: عمه جانم! آیا جامه‌ای است كه با آن خود را از چشم نامحرمان بپوشانم؟گفت: دخترم! عمه‌ی تو نیز مانند توست.ناگاه دیدم كه سر او نیز مكشوف است، و بدنش از ضرب تازیانه‌ی ستمكاران سیاه شده است، به خیمه‌ها برگشتیم دیدیم هر چه بوده غارت شده و برادرم علی بن الحسین علیهماالسلام به روی خود بر زمین افتاده و از شدت گرسنگی و تشنگی توان نشستن ندارد. پس شیون و ناله‌ی ما بلند شد، ما به حال او گریه می‌كردیم و او به حال ما می‌گریست [293] .در «بحارالانوار» به سند خود از جمیل بن مره نقل می‌كند، جمیل گوید:روز عاشوا، سپاه ابن‌سعد ملعون، شتری از لشكر امام حسین علیه‌السلام را ربودند و آن را كشته و گوشت آن را پختند، گوشت آن مانند درخت حنظل تلخ شد حتی نتوانستند چیزی از آن را بو كنند.گفته شده: امام حسین علیه‌السلام شتری برای خود تهیه كرده بود كه خیمه و اساس خود را با آن حمل می‌كرد. و حضرت بر همان شتر سوار شد و در برابر ابن‌سعد و سپاه او ایستاد و آنها را پند و اندرز داد.روز عاشورا، آن شتر در نزدیكی خیمه‌گاه بود، هنگامی كه صیحه و فریاد بلند شد و صدای سم اسبها و فریاد نامردان را شنید به طرف میدان حركت كرد تا به قتلگاه رسید در آنجا ایستاد. آن حیوان، یكبار به شهدا می‌نگریست و بار دیگر به طرف راست و چپ نگاه می‌كرد.سه نفر از سواران دشمن به دنبال آن حیوان رفته و آن را حركت دادند، آن شتر به [ صفحه 318] طرف خیمه‌ها به راه افتاد و هر چه خواستند مانع از آمدن به طرف خیمه‌ها شوند نتوانستند، ناچار به دنبال او به راه افتادند.آن حیوان باوفا، چون به محل خیمه‌ی اباعبدالله حسین علیه‌السلام رسید خیمه را ندید، به اطراف نگاه كرد و سپس گوشه‌ای از زمین را بوسید و با صدای بلند فریاد و صیحه می‌زد، هر چه آن را با نیزه زدند از جای خود برنخاست و صدای خود را بلندتر كرد آن گاه در همانجا خفت.گویا آن حیوان فهمیده بود كه خیمه‌ی امام حسین علیه‌السلام غارت شده، به همین جهت، سرش را بر زمین می‌كوبید و پشت و پهلوی خود را به دندان می‌گرفت و خون می‌آورد، و چون ناتوان و ضعیف شد افراد دشمن در همانجا، آن را كشتند و گوشت آن را تقسیم نمودند.گفته شده: خمیه‌ی امام علیه‌السلام را بر پشت شتر گذاشتند و آن حیوان حركت كرد آن گاه به طرف قتلگاه امام حسین علیه‌السلام رهایش كردند تا ببینند چه می‌كند.هنگامی كه آن شتر امام حسین علیه‌السلام را دید كه بر روی خاك افتاده است به طرف آن حضرت رفت و بالای سرش ایستاد بدن مبارك امام علیه‌السلام را می‌بویید و صدا می‌زد، چون دید حضرت برنخاست و حركت نكرد در كنار حضرت خوابید تا سایه بر جسم شریف او بیاندازد، آن حیوان ناله و شیون می‌كرد، سر خود را بر زمین می‌كوبید، و به همین جهت ناتوان شد، لشكریان در همانجا آن را كشتند و گوشتش را تقسیم نمودند و پختند، ولی نپخت.گفته شده: گوشت آن حیوان شعله‌ای گردید و دیگ و محتویاتش را سوزاند.

#### ملا عینی كه بر جسد شریف امام حسین با اسب تاختند

سید بن طاووس رحمة الله گوید:پس از آن كه امام حسین علیه‌السلام كشته شد عمر سعد ولدالزنا در میان سپاهیان خود فریاد زد: چه كسی حاضر است با اسب بر بدن حسین بتازد؟ده نفر سوار از گروه طاغیان این كار را پذیرفتند، نامهای آن ملاعین چنین است:1 - اسحاق بن حربه، كه پیراهن امام حسین علیه‌السلام را ربود.2 - اخنس بن مرثد.3 - حكیم بن طفیل سنبسی. [ صفحه 319] 4 - عمر بن صبیح صیداوی.5 - رجاء بن منقذ عبدی.6 - سالم بن خیثمه جعفی.7 - صالح بن وهب جعفی.8 - واعظ بن ناعم.9 - هانی بن ثبیت حضرمی.10 - اسید بن مالك، خدای آنها را لعنت كند.آن ملاعین زیر سم اسبهای خود بدن امام حسین علیه‌السلام را پایمال كردند و استخوانهای پشت و سینه‌ی حضرت را درهم شكستند.سید بن طاووس رحمة الله گوید: این ده نفر ملاعین به كوفه آمدند و در برابر ابن‌زیاد ایستادند، اسید بن مالك حرامزاده كه یكی از آنها بود این شعر را خواند:نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بكل یعبوب شدید الأسرما كسانی هستیم كه استخوانهای سینه را بعد از خورد كردن پشت؛ با اسبانی تندرو و قوی هیكل درهم شكستیم.ابن‌زیاد ولدالزنا گفت: شما كیستید؟گفتند: ما كسانی هستیم كه با اسب بر بدن حسین تاختیم و او را لگدكوب كردیم و استخوانهای سینه‌ی او را خورد نمودیم.راوی گوید: ابن‌زیاد لعین اعتنایی به آنها نكرد و جایزه‌ی اندكی به آنها داد.ابوعمرو زاهد گوید: ما سابقه‌ی ده نفر را ملاحظه كردیم و از حال آنها تفحص نمودیم و دیدیم كه همه‌ی آنها زنازاده بودند.مختار این ده نفر ملعون را دستگیر كرد و دست‌ها و پاهای آنها را با میخهای آهنین به زمین كوبید، و دستور داد با اسب بر بدن آنها بتازند تا هلاك شدند، خدای آنها را لعنت كند.

#### جسم شریف امام حسین و پرندگان

در كتاب «العوالم» و «المنتخب» و «بحارالانوار» می‌نویسد:از طریق اهل بیت علیهم‌السلام چنین روایت شده است:هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید و جسم شریف او در سرزمین كربلا بر [ صفحه 320] زمین افتاد و خونش بر زمین ریخت ناگاه پرنده‌ی سفیدی آمد و خود را به خون حضرت آغشته كرد و پرواز نمود. خون از بالهای آن پرنده می‌چكید، او پرندگانی را دید كه در سایه‌ی درختان و بر شاخه‌ها نشسته و هر كدام، از دانه، علف و آب حرف می‌زدند.پرنده‌ای كه خود را به خون امام علیه‌السلام آغشته كرده بود به آنان گفت: وای بر شما! آیا به بازی، یاد دنیا و ملاهی آن مشغولید در حالی كه امام حسین علیه‌السلام در این هوای گرم و سوزان در سرزمین كربلا با لب تشنه و سر بریده كه خون مباركش جاری است بر روی خاك گرم افتاده است؟پرندگان به طرف كربلا به پرواز درآمدند، وقتی رسیدند دیدند كه سید و آقای ما امام حسین علیه‌السلام را با تن بی‌سر، بدون غسل و كفن بر زمین افتاده است، بدنی كه غبار آن را در برگرفته و استخوان‌های آن زیر سم اسب‌ها درهم شكسته است، زائرین او حیوانات وحشی بیابانها و صحراهای بی‌آب و علف، و ندبه‌كنندگان او جنیان دشتهای نرم و سخت است، تربت سرزمین كربلا از انوار او نورانی و فضا از درخشش پرتو او نورافشانی شده است.هنگامی كه پرندگان این منظره را دیدند صیحه زدند، فریاد كشیدند و صدای خود را به شیون و ناله بلند كرده، و در خون آن حضرت، غلطیدند وقتی كه بالهای خود را به خون آغشته نمودند، هر كدام به ناحیه‌ای پرواز كردند تا اهل آن دیار را از كشته شدن امام حسین علیه‌السلام، باخبر كنند.از قضای الهی و تقدیر حضرت باری یكی از این پرندگان به طرف مدینه‌ی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرواز كرد، او به مدینه رسید، در آسمان شهر مدینه بالهای خود را تكان می‌داد و خون از بالهایش به زمین می‌چكید و دور قبر مطهر آقای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور می‌زد و (با زبان خود) صدا می‌زد: آگاه باشید! كه حسین علیه‌السلام در كربلا كشته شد، آگاه باشید! در كربلا سر از تن او جدا كردند.پرندگان مدینه وقتی صدای او را شنیدند دور او جمع شده و بر آن امام مظلوم می‌گریستند و نوحه می‌كردند.مردم مدینه چون این منظره را دیدند كه پرندگان ناله و شیون می‌كنند و خون از بال آن پرنده می‌چكد نفهمیدند كه چه شده است، مدتی گذشت و روزهایی سپری شد و خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام رسید آن موقع فهمیدند كه آن پرندگان، خبر كشته شدن [ صفحه 321] فرزند فاطمه‌ی بتول علیهاالسلام و نور دیده‌ی حضرت رسول را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌دادند.در نقل دیگری آمده است: در همان روزی كه آن پرنده به مدینه آمده بود، در این شهر، مردی یهودی زندگی می‌كرد. او دختری داشت كه كور، كر و فلج بود، بیماری جذام همه‌ی بدن او را فراگرفته بود. به همین جهت، یهودی دختر خود را در باغی كه در بیرون مدینه داشت نگه‌داری می‌نمود.از سوی دیگر؛ آن پرنده به سوی آن باغ به پرواز درآمد و در شاخه‌ی درختی نشست و خون از بالهایش می‌چكید و همه‌ی شب را ناله می‌زد و می‌گریست.از قضا و قدر الهی، در آن شب پیشامدی برای یهودی رخ داد كه به خاطر آن به مدینه برگشت و نتوانست همان شب را به باغی كه دختر بیمارش در آنجا بود، برگردد.آن شب، دختر بیمار در باغ تنها ماند و از تنهایی نتوانست بخوابد، زیرا شبهای دیگر پدرش به او قصه می‌گفت و او را تسلی می‌داد تا خوابش می‌برد.نزدیك سحر بود، دختر بیمار، صدای ناله و شیون پرنده‌ای را شنید، خود را به هر نحوی بود روی زمین كشید و به طرف صدا آمد تا به زیر درختی كه پرنده در آن بود؛ رساند، و چون خود قلبی حزین داشت به ناله‌های پرنده گوش می‌داد و از دلی محزون و سوزان، با آن پرنده هم‌ناله می‌شد و شیون می‌كرد.در این اثنا؛ قطره‌ای خون، از بالهای پرنده چكید و بر چشم نابینای دخترك افتاد، قطره‌ای دیگر بر چشم دیگرش افتاد. چشمان او باز و بینا شد، قطره‌ای بر دست‌ها و قطره‌ای دیگر بر پاهای او افتاد و بهبودی یافت، بالاخره هر قطره‌ای از آن خون پاك بر جسم دخترك می‌افتاد از بركات خون امام حسین علیه‌السلام از همه‌ی بیماریها شفا می‌یافت.دختر بیمار از بركت خون سیدالشهدا علیه‌السلام از همه‌ی بیماری‌هایش شفا یافت، آفتاب دمید و صبح شد پدرش از مدینه به سوی باغ آمد، دید دختری در باغ راه می‌رود متوجه نشد كه دختر خودش است، از او پرسید: من در این باغ دختری بیمار داشتم كه قدرت حركت نداشت آیا او را ندیدی؟دخترش گفت: سوگند به خدا! من دختر تو هستم.چون یهودی این سخن را شنید بی‌هوش شد، وقتی حالش خوب شد برخاست. دخترك، بابای یهودی را به كنار درختی كه آن پرنده در شاخه‌ی آن لانه كرده بود، برد. دید پرنده‌ای است غمگین، از دل محزون و سوزناك بر مصایب مظلوم كربلا امام [ صفحه 322] حسین علیه‌السلام ناله می‌زند.یهودی گفت: ای پرنده! قسمت می‌دهم به آن خدایی كه تو را آفرید، با قدرت خدا با من حرف بزن.پرنده به قدرت الهی با دیده‌ی گریان سخن گفت، آن گاه قصه‌ی خود را تعریف كرده و گفت: من با عده‌ای از پرندگان در بالای درختی لانه داشتم، هنگام عصر بود كه پرنده‌ای در میان ما آمد و گفت: ای پرندگان! شما می‌خورید و از زندگی لذت می‌برید در حالی كه امام حسین علیه‌السلام در سرزمین كربلا در این هوای گرم و سوزان، با لب تشنه بر زمین افتاده، خون از گلویش جاری و سر مباركش از تن جدا و بر بالای نیزه‌ی بلندی قرار دارد، زنان و اهل حرم او با پای برهنه و غریبانه اسیر شده‌اند.هنگامی كه پرندگان این سخن را شنیدند همگی به طرف كربلا به پرواز درآمدند وقتی به آنجا رسیدند، دیدند بدن شریفی در آن بیابان افتاده كه غسل او از خونش و ریگهایی كه بر بدن او ریخته شده كفنش بود.همه‌ی ما بر روی آن بدن مبارك افتادیم و نوحه كرده و خود را به خون شریف او آغشته نمودیم، و هر كدام از ما به ناحیه‌ای به پرواز درآمدیم و من به این مكان آمدم.چون یهودی این قضیه را شنید تعجب كرد گفت: اگر حسین علیه‌السلام در پیشگاه خدای متعال صاحب قدر و منزلت والایی نبود خون او درمان همه‌ی دردها نمی‌شد.آن گاه یهودی و دخترش به دین اسلام مشرف شده و آن را پذیرفتند.[در «بحارالانوار» اضافه می‌كند: همزمان با یهودی و دخترش پانصد نفر از خویشان او نیز به بركت این شفای شگفت‌انگیز به دین اسلام مشرف شدند] [294] .

#### فرستادن سر اطهر امام حسین به سوی ابن زیاد لعین

سید بن طاووس رحمة الله در «لهوف» و شیخ ابن‌نما رحمة الله در «مثیر الاحزان» این روایت را نقل كرده‌اند، البته ما روایت سید رحمة الله را نقل می‌كنیم كه می‌گوید:عصر روز عاشورا، عمر سعد لعین، سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را توسط خولی بن یزید و حمید بن مسلم ازدی نزد ابن‌زیاد ملعون فرستاد.آن ملعون، دستور داد سرهای بقیه اصحاب و اهل بیت حضرت را از بدن‌ها جدا [ صفحه 323] كرده و بشویند، بعد توسط شمر بن ذی‌الجوشن، قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج به سوی كوفه فرستاد تا آنها را نزد ابن‌زیاد ملعون ببرند.عمر سعد لعین، روز عاشورا و روز یازدهم را تا ظهر در كربلا ماند، سپس با بازماندگان از اهل بیت امام حسین علیه‌السلام به سوی كوفه حركت كرد. آن ملعون، بانوان و اهل حرم امام علیه‌السلام را در میان دشمنان آنها با صورت‌های باز بر شتران بی‌هودج سوار كرد كه آنان امانات و ودایع اشرف پیامبران بودند و آنان را چون اسیران ترك و روم در سخت‌ترین شرایط و با غم و اندوه به اسیری بردند [295] .سید بن طاووس رحمة الله گوید: روایت شده است:سرهای مقدس اصحاب و یاران امام حسین علیه‌السلام هفتاد و هشت سر بودند، قبایلی كه در كربلا شركت كرده بودند برای تقرب به ابن‌زیاد ولدالزنا و یزید بن معاویه‌ی حرامزاده، آنها را بین خود تقسیم كردند.قبیله‌ی كنده به سركردگی قیس بن اشعث ملعون، سیزده سر؛ قبیله‌ی هوازن تحت فرماندهی شمر بن ذی‌الجوشن ولدالزنا، دوازده سر؛ قبیله‌ی تمیم، هفده سر؛ قبیله بنی‌اسد، شانزده سر؛ قبیله‌ی مذحج هفده سر و بقیه كوفیان نیز سیزده سر به كوفه آوردند [296] .

#### سر اطهر امام حسین و تنور خولی

در كتاب «العوالم» از صاحب «المناقب» و شیخ ابن‌نما رحمة الله و ابی‌مخنف نقل می‌كند: عمر سعد لعین سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را توسط خولی بن یزید اصبحی به كوفه فرستاد تا نزد ابن‌زیاد لعین ببرد.خولی حرامزاده، موقع شب به كوفه رسید و به در قصر ابن‌زیاد رفت، دید بسته است. سر مقدس را به خانه‌ی خود آورد. خولی ملعون، دو زن داشت: یكی از طایفه‌ی بنی‌اسد بود، زن دومش از طایفه‌ی حضرمیه به نام «نوار» بود.آن شب، خولی ملعون نزد نوار رفت، او پرسید: چه خبر است؟گفت: برای تو طلا آورده‌ام، این سر بریده‌ی حسین است كه در خانه‌ی توست.زن گفت: وای بر تو! مردم با طلا و نقره می‌آیند و تو با سر بریده‌ی فرزند رسول [ صفحه 324] خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده‌ای، به خدا سوگند! دیگر سر من و تو بر روی یك بالش قرار نخواهد گرفت.زن حضرمیه گوید: این سخن را گفتم و از بستر برخاستم و از اتاق خارج شدم. آن لعین، زن اسدی را كنار خود خواند.من به اتاقی كه سر اطهر در آن بود؛ رفتم، به آن سر اطهر نگاه می‌كردم، آن را در تشتی گذاشته بود به خدا سوگند! دیدم نوری از ستون از آن تشت به سوی آسمان كشیده شده، پرندگان سفیدی در اطراف سر مقدس پرواز می‌كردند [297] .

#### سر اطهر امام حسین و جد بزرگوارش

در كتاب «التبر المذاب» می‌نویسد: واقدی می‌گوید:شمر ملعون، سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را به كوفه آورد. آن ملعون، سر مقدس را در توبره‌ای گذاشته و به خانه‌ی خود برد و آن را در زیر تشتی بر روی خاك قرار داد.هنگام شب، زن آن ملعون بیرون آمد نوری از سر مقدس دید كه به آسمان می‌تابد. او كنار آن تشت آمد، از زیر آن ناله‌ای شنید، نزد شمر آمد و قضیه را گفت و پرسید چه چیزی زیر تشت است؟آن ملعون گفت: سر خارجی است كه او را كشته‌ام، می‌خواهم او را نزد یزید ببرم تا به من مال فراوانی ببخشد.زن گفت: او كیست؟گفت: حسین بن علی.آن زن فریاد زد و بی‌هوش افتاد، چون بهوش آمد گفت: ای بدتر از مجوس! آیا از خدای آسمان و زمین نترسیدی و چنین كاری را انجام دادی؟آن گاه با گریه از نزد آن ملعون خارج شد و خود را كنار آن سر مطهر رساند، او سر مقدس را برداشت و بوسید و در دامن خود قرار داد. آن گاه زنان همسایه را صدا زد و مجلسی بر پا كرده و با هم بر او گریه كردند. آن زن، گریه می‌كرد. می‌گفت: خدا قاتل تو را لعنت كند.شب فرارسید، خوابش برد، در عالم خواب دید؛ گویا دیوار اتاقش دو نصف شده [ صفحه 325] و نوری اتاق را فراگرفته، ناگاه ابری از آسمان فرودآمد، در میان ابر، دو بانوی بزرگوار بودند، آن دو بانو سر مطهر را به دامن گرفتند.پرسید: اینان كیا هستند؟گفتند: خدیجه و فاطمه علیهماالسلام.سپس آقایانی را دید، شخصیتی در میان آنها بود كه صورتش مانند ماه بود، پرسید: او كیست؟گفتند: او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است.در طرف راست آن حضرت، حمزه، جعفر و اصحابش بودند، آنان سر مطهر را می‌بوسیدند و گریه می‌كردند.آن گاه آن دو بانوی بزرگوار؛ خدیجه و فاطمه علیهماالسلام به سوی زن شمر لعین آمدند و فرمودند: هر چه می‌خواهی از ما بخواه، زیرا برای تو در عوض آن كار خوبی كه انجام دادی، نزد ما احسان و نیكی است، و اگر می‌خواهی در بهشت از رفیقان ما باشی كار خود را اصلاح كن كه منتظر تو هستیم.آن زن، از خواب بیدار شد و سر مقدس امام حسین علیه‌السلام در دامن داشت.شمر ملعون آمد تا سر مطهر را از او بگیرد، سر را به او نداد و گفت: ای دشمن خدا! مرا طلاق بده، زیرا كه تو یهودی هستی، به خدا سوگند! هرگز با تو نخواهم بود.آن ملعون او را طلاق داد، بعد زن گفت: به خدا سوگند! تا جان در بدن دارم این سر را به تو نمی‌دهم.آن حرامزاده به او حمله كرد و با ضربه‌ای او را كشت و خداوند روح او را به بهشت فرستاد.

#### پیامبران بزرگوار و زیارت امام حسین در قتلگاه

در روایت ابی‌مخنف آمده است: طرماح بن عدی گوید:روز عاشورا بود، من نیز همچون یاران دیگر امام حسین علیه‌السلام در قتلگاه افتاده بودم، جراحات زیادی بر بدن من رسیده بود و با ضعف و ناتوانی بر زمین افتاده بودم.اگر قسم یاد كنم سوگند راست یاد كرده‌ام، من بیدار بودم ناگاه بیست نفر سواره با لباس‌های سفید كه بوی مشك از آنها شنیده می‌شد وارد قتلگاه شدند. با خودم گفتم: شاید عبیدالله بن زیاد ملعون با افرادش آمده تا جسد مطهر امام حسین علیه‌السلام پیدا كرده و [ صفحه 326] مثله نماید (یعنی عضوهای او را تكه تكه كند)آنها به جسد شریف حضرت نزدیك شدند، یكی از آنها كنار جسد شریف رفت و او را نشاند و با دست خود به طرف كوفه اشاره نمود. ناگاه سر مطهر حضرت آمد. سر مطهر را بر جسم مقدس حضرتش قرار داد و از قدرت خدای متعال مانند موقع زنده بودن شد، و او می‌فرمود:یا ولدی! قتلوك [أتراهم ما عرفوك]، و من شرب الماء منعوك، [و] ما أشد جرأتهم علی الله تعالی.فرزندم! تو را كشتند، دیدی نشناختند؟ و از آب مانعت شدند، چه سخت است جرأت آنان بر خدای تعالی؟آن گاه رو به همراهان خود كرد و فرمود: ای پدرم آدم! و ای پدرم ابراهیم! و ای پدرم اسماعیل! و ای برادرم موسی! و ای برادرم عیسی! آیا می‌بینید طاغیان و ستمكاران با فرزندم چه كرده‌اند؟ خداوند روز قیامت، شفاعت مرا به آنها نصیب نكند.(راوی گوید:) من با دقت او را نگریستم، ناگاه دیدم او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد [298] .سید جزائری رحمة الله در «انوار نعمانیه» بعد از نقل این روایت، اضافه می‌كند:آن بزرگواران گریه كردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تسلی داده و تعزیت گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر و محاسن پاك خود خاك عزا می‌ریخت، و امام حسین علیه‌السلام مصایبی را كه از ظالمین برایش رسیده بود تعریف می‌نمود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریه می‌كرد، آن قدر گریه كرد تا بی‌هوش شد.(راوی گوید:) من آنان را می‌دیدم و صدای آنها را می‌شنیدم، بعد آنها رفتند، و جسد شریف، مثل اول شد و با حالت اولی خود كه شهید شده بود؛ بر زمین افتاد [299] .

#### قتلگاه امام حسین و قضیه ساربان ملعون

در «بحارالانوار» و «المنتخب» از سعید بن مسیب نقل می‌كند، سعید گوید:پس از شهادت آقا و مولایم، امام حسین علیه‌السلام بود كه مردم آماده‌ی سفر حج شدند، من [ صفحه 327] نیز حضور حضرت سجاد علیه‌السلام شرفیاب شدم و عرض كردم: مولای من! موسم حج نزدیك شده چه امر می‌فرمایید (آیا به حج مشرف شوم؟)حضرت فرمود: بر نیت خود ثابت باش و حج را انجام بده.پس از كسب اجازه از محضر مقدس امام زمانم، به سوی مكه حركت كردم، وارد مسجدالحرام شدم در اثنایی كه مشغول طواف كعبه بودم ناگاه مردی را دیدم كه دست‌هایش بریده و صورتش مانند قطعه‌ای از شب، تاریك بود، او بر پرده‌ی كعبه آویزان شده و می‌گفت: خدایی كه پرودگار این بیت‌الحرام هستی! مرا بیامرز، گمان نمی‌كنم كه مرا ببخشی، و اگر همه‌ی ساكنین آسمانها و زمین تو و همه‌ی آفریدگان تو در مورد جرم من شفاعت كنند مرا نخواهی بخشید، زیرا كه گناه و جرم من خیلی بزرگ است.سعید بن مسیب گوید: من و مردم دست از طواف برداشتیم، مردم دور او را گرفتند و به او گفتیم: وای بر تو! اگر تو شیطان باشی سزاوار نیست كه این چنین از رحمت خدا مأیوس و نومید شوی، تو كیستی؟ گناه تو چیست؟آن مرد گریست و گفت: ای مردم! من به گناه خود داناترم، و خودم بر جنایتی كه مرتكب شده‌ام آگاه‌تر هستم.به او گفتیم: گناهت را برای ما بیان كن.گفت: هنگامی كه ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام از مدینه به سوی عراق حركت كرد من ساربان او بودم، حضرت در اوقات نماز لباسهایش را نزد من می‌گذاشت و وضو می‌گرفت. من كمربند او را كه نور آن چشم را خیره می‌كرد می‌دیدم و آروز می‌نمودم كه آن مال من باشد.با این آرزو بودم و كاروان امام حسین علیه‌السلام در حركت بود، تا این كه به كربلا رسیدیم، روز عاشورا شد، امام حسین علیه‌السلام كشته شد.من كه در آروزی آن كمربند بودم، خودم را جایی پنهان كردم، هنگام شب به سوی قتلگاه رفتم، قتلگاه چنان روشن بود كه خبری از تاریكی نبود و مانند روز روشن بود و كشتگان بر زمین افتاده بودند.در آن حال، به علت خباثت و بدبختی خودم، به یاد كمربند افتادم، و گفتم: به خدا سوگند! حسین را پیدا می‌كنم و كمربندی را كه آرزویش می‌كردم، می‌ربایم.همین طور در قتلگاه در میان كشتگان می‌گشتم تا این كه او را پیدا كردم، او به [ صفحه 328] صورت بر زمین افتاده بود، سر در بدن نداشت، نور از بدنش می‌درخشید، بر خون خود آغشته بود و باد، خاك‌ها را بر جسم او ریخته بود.گفتم: به خدا قسم! این حسین است، بر لباس او نگاه كردم همان طور بود كه دیده بودم. نزدیك شدم، دست به كمربند زدم دیدم با بندهای زیادی بسته است. بندها را باز كردم می‌خواستم بند آخری را باز كنم كه دست راست خود را دراز كرد و كمربند را گرفت و من نتوانستم از دست او بگیرم.نفس ملعونم مرا واداشت تا چیزی پیدا كنم و با آن، دست‌های او را قطع كنم. شمشیر شكسته‌ای پیدا كردم آن قدر بر دست او زدم تا از مچ، دستش را بریدم.می‌خواستم كمربند را باز كنم دست چپش را دراز كرد و آن را گرفت و نتوانستم بگیرم. باز شمشیر شكسته را برداشتم و آن قدر زدم تا از كمربند دست برداشت. خواستم كمربند را باز كنم، ناگاه زمین به حركت درآمد و آسمان لرزید، غلغله‌ی عظیمی به وقوع پیوست، گریه و فریادی شنیدم، گوینده‌ای می‌گفت:وا ابناه! وا مقتولاه! وا ذبیحاه! وا حسیناه! وا غریبا! یا بنی! قتلوك و ما عرفوك، و من شرب الماء منعوك.وا ابناه! وا مقتولاه! وا ذبیحاه! وا حسیناه! وا غریباه! فرزندم! تو را كشتند ولی نشناختند، و از آشامیدن آب منعت كردند.چون این منظره را دیدم فریاد زدم و خود را در میان قتلگاه انداختم. در این اثنا، سه نفر آقا و یك خانم ظاهر شدند، كه در گرداگرد آنها جمعیت زیادی ایستاده بودند، روی زمین از انسان و بالهای فرشتگان پر شده بود.در این هنگام، یكی از آنها می‌گفت:یا ابناه! یا حسین! فداك جدك [و أبوك] و أمك و أخوك.ای فرزندم! ای حسین! جدت، [پدرت]، مادرت و برادرت فدای تو.ناگاه امام حسین علیه‌السلام نشست، سرش بر بدنش بود و می‌فرمود:لبیك یا جداه! یا رسول الله! و یا أبتاه یا أمیرالمؤمنین! و یا أماه یا فاطمة الزهراء! و یا أخا المقتول بالسم! علیكم منی السلام.لبیك ای جدم! ای رسول خدا! و ای پدرم! ای امیرمؤمنان! و ای مادرم! ای فاطمه‌ی زهرا! و ای برادرم! كه با سم ستم كشته شده‌ای! سلام بر شما.پس از آن؛ حضرت گریست و گفت: [ صفحه 329] ای جد بزرگوار! به خدا سوگند! مردان ما را كشتند. به خدا سوگند! زنان ما را غارت كردند. ای جد بزرگوار! [به خدا سوگند! فرزندان ما را كشتند، ای جد بزرگوار!] برای تو سخت است ما را بر این حال و آنچه كفار بر سر ما آوردند، ببینی.در این هنگام، كسانی كه در اطراف او ایستاده بودند بر مصایب او گریه كردند و فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام می‌گفت:یا أباه! یا رسول الله! أما تری ما فعلت امتك بولدی؟ أتأذن لی أن آخذ من دم شیبه و أخضب به ناصیتی، و ألقی الله عزوجل و أنا مختضبة بدم ولدی حسین علیه‌السلام؟ای پدرم! ای رسول خدا! آیا می‌بینی امت تو با فرزندم چه كردند؟ آیا اجازه می‌دهی از خون محاسن او بگیرم و پیشانی خود را آغشته نمایم و در حالی كه آغشته به خون فرزندم حسین علیه‌السلام هستم خدا را ملاقات نمایم؟!رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از خون او بگیر، ما نیز از خون او می‌گیریم ای فاطمه!دیدم آنها خون محاسن شریف امام علیه‌السلام را می‌گرفتند، حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام بر پیشانی خود می‌مالید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام آن خون را بر گلو و سینه و دستان خود تا مرفق می‌مالیدند.و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنیدم كه می‌فرمود:یا حسین! فدای تو گردم، به خدا سوگند! بر من سخت است كه تو را با سر بریده، پیشانی به خون آغشته، گلوی خونین و با صورت بر خاك افتاده؛ ببینم، كه باد، بدنت را با ریگها پوشانده و بدن بی‌جان تو با دست‌های بریده بر زمین افتاده است.فرزندم! چه كسی دست راست تو را برید و با دست چپت جفت كرد؟امام حسین علیه‌السلام فرمود:ای جد بزرگوار! ساربانی از مدینه با من همراه بود، هنگامی كه لباسهایم را می‌دید آرزو می‌كرد كه كمربند من از آن او باشد، چیزی مانع از این كه آن را به او بدهم نبود مگر این كه می‌دانستم او مرتكب چنین كاری می‌شود.چون كشته شدم مرا در قتلگاه جستجو كرد، بدن بی‌سر مرا پیدا نمود، كمربند مرا دید، من با بندهای زیادی آن را بسته بودم، دست زد و بندی از آن را باز [ صفحه 330] كرد، دستم را دراز كردم و كمربند را گرفتم، شمشیر شكسته‌ای از میدان جنگ پیدا كرد و دست راست مرا برید.سپس بند دیگری باز كرد با دست چپم كمربند را گرفتم تا نتواند باز كند و من برهنه نمانم، دست چپ مرا نیز برید. چون خواست كمربند را باز كند وجود تو را احساس كرد و خود را در میان قتلگاه انداخت.چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را شنید سخت گریست و در میان قتلگاه، به طرف من آمد، روی به جانب من ایستاد و فرمود:مالی و مالك یا جمال؟! تقطع یدین طال ما قبلهما جبرئیل و ملائكة الله أجمعون، و تباركت بهما أهل السماوات و الأرضین؟!مرا با تو چه كار ای ساربان! دست‌هایی را بریدی كه اكثر اوقات جبرئیل و فرشتگان خدا، آنها را می‌بوسیدند، و اهل آسمان‌ها و زمین‌ها به آن تبرك می‌نمودند.آیا برای تو بس نبود آن گروه ملاعین با او چه رفتار كردند؟ و چه ذلت و خواری به او روا داشتند، و به اهل حرم او بعد از این كه در حجاب و پرده‌ی عفت بودند؛ بی‌حرمتی نمودند؟خداوند روی تو را در دنیا و آخرت سیاه كند ای ساربان! و دست‌ها و پاهای تو را قطع نماید، و تو را جزو گروهی كه خون ما را ریختند و بر خداوند عالم جرأت كردند؛ قرار دهد.هنوز دعای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به پایان نرسیده بود كه دو دستم شل شد، حس كردم كه صورتم مثل تكه‌ای از شب تاریك شده، و چنین شد، اینك به سوی خانه‌ی خدا آمدم كه طلب شفاعت نمایم، و می‌دانم كه هرگز آمرزیده نمی‌شوم.(راوی گوید:) همه‌ی مردم مكه قصه‌ی آن ملعون را شنیدند، و همه با لعن كردن بر او به سوی خدا تقرب می‌جستند و می‌گفتند: جزای جنایتی را كه مرتكب شده‌ای همین است ای لعین! و این آیه را تلاوت می‌كردند:(و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون) [300] ؛و زود باشد كسانی كه ستم كرده‌اند به كدام مكانی بازخواهند گشت [301] . [ صفحه 331]

#### دفن شهدای كربلای معلی

شیخ مفید رحمة الله گوید:چون ابن‌سعد ملعون از كربلا كوچ كرد، گروهی از قبیله‌ی بنی‌اسد كه ساكن غاضریه - كربلا - بودند به سوی قتلگاه امام حسین علیه‌السلام و اصحاب آن حضرت آمدند، جنازه‌های شریف آنها را پیدا كرده و بر آنها نماز خواندند.آنها امام حسین علیه‌السلام را همان جایی كه الآن قبر مقدس اوست، دفن كردند، و فرزندش علی اكبر علیه‌السلام را كه كوچكتر از امام سجاد علیه‌السلام است در طرف پایین پا دفن نمودند.شهدای اهل بیت و اصحابی كه در كنار امام علیه‌السلام به خاك افتاده بودند، در پایین پای امام حسین علیه‌السلام قبری كنده، و بدن‌های شریف آنها را جمع كرده و با هم دفن نمودند.حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیهماالسلام را در همانجایی كه كشته شده بود - در راه غاضریه - كه همین الآن قبر مقدس اوست، دفن نمودند [302] .در «بحارالانوار» می‌نویسد: ابن‌شهراشهوب گوید:اهل غاضریه برای اكثر شهدا، قبور آماده پیدا می‌كردند، آنها پرندگان سفیدی نیز می‌دیدند، پایان سخن «بحارالانوار» [303] .در برخی از كتاب‌های معتبر از كتاب «اسرار الشهادات» نقل شده است:روایت شده: هنگامی كه ابن‌سعد ملعون از كربلا كوچ كرد، و با اسیران اهل بیت علیهم‌السلام و سرهای مطهر به سوی كوفه حركت كرد، قبیله‌ی بنی‌اسد به مكان خودشان آمده و خیمه زدند. زنان آنها برای آوردن آب به سوی فرات آمدند، ناگاه اجسادی را در اطراف شریعه‌ی فرات و اجسادی را كه دور از فرات بودند، دیدند. در میان اجساد، بدنی بود كه انوارش آنها را روشن كرده و عطر و بوی خوشش آنها را معطر ساخته بود.زنان بنی‌اسد با دیدن این منظره شروع به ناله و شیون كردند، و گفتند: به خدا قسم! این جسد شریف امام حسین علیه‌السلام و اینها اجساد اهل بیت اوست.آنها با ناله و فریاد به خانه‌های خود برگشتند و می‌گفتند: ای مردم بنی‌اسد! شما با آرامش در خانه‌های خود نشسته‌اید در حالی كه امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت و اصحاب [ صفحه 332] او را مانند قربانی‌ها سرهایشان را بریده‌اند و بر روی ریگ‌ها افتاده‌اند، و باد، خاك‌ها را بر بدن‌هایشان می‌ریزد، اگر شما بر آن عهد و پیمانی كه در محبت و پیروی اهل بیت علیهم‌السلام هستید، برخیزید و این بدن‌های پاك را دفن كنید، و اگر دفن نكنید ما خود اقدام به دفن آنها خواهیم كرد.برخی از افراد قبیله گفتند: ما می‌ترسیم سواران ابن‌زیاد لعین و ابن‌سعد ملعون بر سر ما بریزند و ما را غارت كنند، و یا یكی از ما را بكشند.رئیس قبیله گفت: رأی و صلاح این است كه دیدبانی بر راه كوفه بگماریم و ما مشغول دفن آنها بشویم.گفتند این رأی درستی است.آنها دیدبانی را به سوی راه كوفه گماشتند، بعد به طرف جسد شریف امام حسین علیه‌السلام آمدند، هنگامی كه بدن شریف حجت خدا را با آن همه زخم و با تن بی‌سر دیدند همگی ناله سرزدند و گریه كردند.سپس هر چه خواستند جسد مطهر را از مكانش حركت داده و برای او قبری بكنند ولی از كثرت جراحات نتوانستند عضوی از اعضای مبارك را حركت دهند.رئیس آنها گفت: نظرتان چیست؟گفتند: رأی ما این است كه اول اهل بیت (و یاران) حضرت را دفن كنیم، بعد در مورد دفن آن حضرت تصمیم بگیریم.رئیس آنها گفت: چگونه می‌توانید آنها را دفن كنید در صورتی كه در میان شما كسی نیست كه این اجساد شریف را بشناسد و بگوید: این جنازه‌ی كیست؟ و آن جنازه‌ی كیست؟ همان گونه كه می‌بینید آنها بدن‌های بی‌سری هستند كه حرارت آفتاب آنها را تغییر داده و باد روی آنها را با خاك پوشانده اگر از ما بپرسند اینان كیا هستند؟ چه جواب می‌دهیم؟آنها مشغول این گفتگو بودند كه ناگاه عربی، سوار بر اسب نمایان شد، وقتی او را دیدند با عجله از آن بدن‌های پاك دور شدند.یكی از آنها می‌گوید: آن عرب آمد و از اسب خود پیاده شد، او مانند كسی كه ركوع نماید خم شد و با همین حال آمد و خود را روی جسم شریفی انداخت، گاهی می‌بوسید و گاهی می‌بویید، آن قدر گریه كرد كه نقابی كه بر صورت بسته بود از اشك چشمانش خیس شد. [ صفحه 333] آن گاه سر خود را بالا گرفت و نگاهی به ما كرد و فرمود: چرا در اطراف این جسدها ایستاده‌اید؟گفتند: آمده‌ایم تا اینان را تماشا كنیم و بنگریم.فرمود: شما برای این كار نیامده‌اید.گفتند: آری! ای برادر عرب! اكنون از آنچه در دل ما است شما را باخبر می‌كنیم. ما آمدیم تا جسم شریف امام حسین علیه‌السلام را دفن كنیم، ولی نتوانستیم عضوی از اعضای مباركش را حركت دهیم.آنگاه خواستیم كه اهل بیت (و یاران) او را دفن كنیم، دیدیم در میان ما كسی نیست كه این اجساد شریف را بشناسد كه این جنازه‌ی كیست؟ و آن جنازه‌ی دیگری از آن كیست؟ همچنان كه می‌بینید آنها بدن‌های بی‌سری هستند كه آفتاب و خاك آنها را دگرگون ساخته است، در این گفتگو بودیم كه شما نمایان شدید و ما ترسیدیم شما از یاران ابن‌زیاد باشید، به همین جهت از این بدن‌ها دور شدیم.راوی گوید: آن عرب بزرگوار برخاست و خطی كشید و فرمود: اینجا را حفر كنید.ما آن مكان را كندیم.او جنازه‌ها را نشان می‌داد و می‌فرمود: این را مقدم بدارید و این را به تأخیر اندازید.ما هفده تن بی‌سر را در قبر نهادیم، سپس خط دیگری برای ما كشید و فرمود اینجا را نیز بكنید.ما آنجا را نیز كندیم و بقیه‌ی بدن‌ها را نیز در همانجا دفن كردیم.از آن بدن‌ها؛ بدن شریفی را كنار گذاشت، و به ما امر فرمود كه برای آن، از طرف بالای سر مقدس، ظریحی بكنیم. ما انجام دادیم.سپ دست به كار شدیم تا در دفن جسم شریف امام حسین علیه‌السلام او را یاری كنیم، ناگاه او با خضوع و فروتنی به ما فرمود: من خودم به تنهایی او را دفن می‌كنم.عرض كردیم: ای برادر عرب! چگونه به تنهایی می‌توانی او را دفن كنی؟ ما هر چه سعی كردیم عضوی از اعضای او را حركت دهیم، نتوانستیم.او سخت گریست و فرمود: كسی هست كه مرا یاری كند؛آن گاه دست‌های خود زیر كمر شریف حضرت برد و فرمود:بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، هذا ما وعدنا [ صفحه 334] الله و رسوله و صدق الله و رسوله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم؛به نام خدا، و در راه خدا، و بر ملت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این است آنچه خدا و رسول او به ما وعده داده بود، و خدای و رسول او راست فرموده، آنچه مشیت خدا است (انجام می‌پذیرد)، حول و قوه‌ای جز از خدای علی و عظیم نیست.پس از آن؛ به تنهایی جسم شریف را به قبر گذاشت، و كسی از ما در این كار شركت نكردیم. آنگاه صورت خود را به گلوی شریف حضرت نهاد و گریست و می‌شنیدیم كه می‌فرمود:طوبی لأرض تضمنت جسدك الشریف، اما الدنیا؛ فبعدك مظلمة، و الآخرة فبنورك مشرقة، اما الحزن فسرمد، و اللیل فمسهد حتی یختار الله لی دارك التی انت مقیم بها، فعلیك منی السلام یابن رسول الله و رحمة الله و بركاته.خوشا به سعادت زمینی كه جسد شریف تو را در بر گرفته، دنیا پس از تو تاریك است، آخرت به نور تو روشن. حزن و اندوهم دائمی است و شبم بدون تو بیداری است، تا این كه خدای تعالی برای من منزلی در آن جایی كه تو مقیم هستی، برگزیند. سلام بر تو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رحمت و بركات خدا بر تو باد.پس از آن خشت‌ها را بر روی قبر چید و بر روی آن خاك ریخت، سپس دست خود را بر زمین نهاد و با انگشتان خود نوشت:هذا قبر الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام الذی قتلوه عطشاناً غریباً.این قبر حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام است كه او را با لب تشنه و غریبانه كشتند.آنگاه رو به ما كرد و فرمود: بنگرید آیا جسدی مانده كه دفن نكرده باشیم.عرض كردند: آری! ای برادر عرب! جسد پهلوان شجاعی در كنار نهر فرات به زمین افتاده و در كنار او، دو جسد دیگر نیز هست. به آن بدن شریف، آن قدر ضربت شمشیر زده شده و تیر خورده كه ما نتوانستیم آن را حركت دهیم، چون قسمتی از بدن را برمی‌داشتیم قسمت دیگر بر زمین می‌افتاد. [ صفحه 335] فرمود: برویم به كنار آن بدن.پس همگی به سوی آن بدن شریف حركت كردیم، هنگامی كه آن بزرگوار، آن بدن شریف را دید خود را به روی آن انداخت، و می‌بوسید و می‌گریست و می‌فرمود:علی الدنیا بعدك العفا یا قمر بنی‌هاشم! فعلیك منی السلام من شهید محتسب و رحمة الله و بركاته.پس از تو خاك بر سر دنیا ای قمر بنی‌هاشم! سلام من بر تو شهیدی كه در راه خدا است، و رحمت و بركات خدا بر تو باد.آن گاه امر فرمود تا برای او قبری بكنیم، ما انجام دادیم، سپس خودش به تنهایی بدون این كه احدی از ما او را یاری كنیم؛ جنازه‌ی شریف را وارد قبر كرد، بعد خشت‌ها را روی قبر چید و خاك بر آن ریخت.سپس امر فرمود آن دو جسدی كه در كنار او بودند دفن نماییم، و ما نیز امر ایشان را امتثال نمودیم.آنگاه به طرف اسب خود رفت، ما نیز به دنبال او به راه افتادیم، دور او را گرفتیم كه از او بپرسیم كیست؟در این هنگام فرمود: اما قبر امام حسین علیه‌السلام را كه شناختید.در گودال اولی؛ اهل بیت حضرت را دفن كردیم، و نزدیك‌ترین فرد به حضرت، فرزندش علی اكبر علیه‌السلام است.و در گودال دوم، اصحاب و یاران آن حضرت را دفن كردیم.قبری كه تنها بود، قبر پرچمدار حسین علیه‌السلام حبیب بن مظاهر بود.آن پهلوان شجاعی كه در كنار فرات افتاده بود او حضرت عباس فرزند امیرمؤمنان علیهماالسلام بود.و دو جسد دیگر؛ نیز از فرزندان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بودند.پس اگر كسی از شما پرسید چنین پاسخ دهید و قبور را به او نشان دهید.گفتیم: ای برادر عرب! قسمت می‌دهیم به حق جسد شریفی كه خودت به تنهایی آن را دفن كردی و كسی را در این كار شریك ننمودی، تو كیستی؟او سخت گریست؛ و فرمود: من امام شما، علی بن الحسین علیهماالسلام هستم.عرض كردیم: تو علی هستی؟فرمود: آری، و از چشمان ما غایب شد. [ صفحه 336]

#### عبور اهل بیت از كنار قتلگاه

در كتاب «تظلم الزهراء علیهاالسلام» از كتاب «المنتخب»؛ و همچنین در كتاب «المعدن» روایت شده:منافقان بنی‌امیه جسد شریف امام حسین علیه‌السلام و اصحابش را بر روی خاك‌ها رها كردند، و حاضر نشدند آن بدن‌های پاك را دفن نمایند.هنگامی كه می‌خواستند از كربلا كوچ كنند از روی عمد و دشمنی، زنان و اهل حرم را از قتلگاه آل رسول علیهم‌السلام عبور دادند، چون حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام بدن برادر خود را دید كه بر روی زمین افتاده، باد خاك‌ها را بر جسم شریفش می‌ریزد، بدنی كه با صورت بر زمین افتاده و لباس‌های آن غارت شده؛ خود را از بالای شتر بر زمین انداخت، و با ناله و شیون می‌گفت:ای رسول خدا! به جسد فرزند خود بنگر كه بی‌غسل بر روی زمین افتاده، كفن او ریگهایی است كه بر روی اوست. غسل او خونی است كه از رگ‌های او جاری است، و اینان اهل بیت او هستند كه با خواری به اسیری می‌برند. كسی نیست از آنها حمایت كند و ستم ستمگران را منع نماید، و سرهای فرزندان او با سر شریف خودش مانند ماه بر بالای نیزه‌هاست.

#### ناله‌های زینب كبری به هنگام عبور از قتلگاه‌

در «اللهوف» می‌نویسد:هنگامی كه چشمان بانوان و اهل حرم به كشتگان قتلگاه افتاد صیحه كشیدند و سیلی بر صورت خود زدند.راوی گوید: به خدا قسم! ندبه‌ی زینب كبری علیهاالسلام دختر علی علیه‌السلام را در قتلگاه فراموش نمی‌كنم، او بر برادرش امام حسین علیه‌السلام ندبه می‌كرد و با صدای حزین و غمین فریاد می‌زد:یا محمداه! صلی علیك ملیك السماء، هذا حسین مرمل بالدماء، مقطع الأعضاء، و بناتك سبایا، الی الله المشتكی، و الی محمد المصطفی، و الی علی المرتضی، و الی حمزة سیدالشهداء.وا محمداه! هذا حسین بالعراء یسفی علیه الصبا، قتیل أولاد البغایا، یا [ صفحه 337] حزناه! یا كرباه! الیوم مات جدی رسول الله صلی الله علیه و آله، یا أصحاب محمداه، هؤلاء ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا.ای جد بزرگواری كه فرشتگان بر تو درود فرستادند، این حسین توست كه در خون خود غلطان است، اعضایش از یكدیگر جدا شده. و اینان دختران تو هستند كه اسیر شده‌اند، از این همه ستم به خداوند تعالی و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه‌السلام و فاطمه‌ی الزهرا علیهاالسلام و حمزه‌ی سیدالشهداء شكایت می‌كنم.ای جد بزرگوار! این حسین توست كه در زمین كربلا برهنه و عریان افتاده، باد صبا خاكها را بر بدن او می‌ریزد، (این حسین توست كه) از ستم زنازادگان كشته شده است.یا حزناه! یا كرباه! امروز جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، ای اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم! اینان فرزندان پیامبر مصطفی هستند كه مانند اسیران به اسارت می‌برند.در برخی روایات آمده است: زینب كبری علیهاالسلام فرمود:یا محمداه! بناتك سبایا، و ذریتك مقتلة، تسفی علیهم ریح الصبا،و هذا حسین مجزوز الرأس من القفاء، مسلوب العمامة و الرداء،بابی من عسكره فی یوم الاثنین نهبا؛بابی من فسطاطه مقطع العری؛بابی من لا هو غائب فیرتجی، و لا جریح فیداوی؛بابی من نفسی له الفداء؛بابی المهموم حتی قضی؛بابی العطشان حتی مضی؛بابی من شیبته تقطر بالدماء؛بابی من جسمه طرح بالعراء؛بابی من جده رسول اله السماء؛بابی من هو سبط نبی الهدی؛بابی محمد المصطفی؛بابی خدیجة الكبری؛ [ صفحه 338] بابی علی المرتضی؛بابی فاطمة الزهراء سیدة نساء؛بابی من ردت علیه الشمس حتی صلی.یا محمداه! دختران تو اسیر و فرزندان تو كشته شده كه باد صبا خاك را بر روی آنها می‌ریزد.این حسین است كه سرش را از قفا بریده‌اند، عمامه و ردای او را به غارت بردند.پدرم فدای كسی كه ظهر دوشنبه لشكرش را غارت كردند.پدرم فدای كسی كه خیمه‌های او را برهم زدند.پدرم فدای كسی كه نه غایب است تا امید به آمدن او باشد، و نه زخم بدنش به گونه‌ای است كه مرهم بپذیرد.پدرم فدای كسی كه جانم فدای او باد.پدرم فدای كسی كه با دل پر از غم و غصه خدا را ملاقات نمود.پدرم فدای كسی كه با لب تشنه شهیدش كردند.پدرم فدای كسی كه از محاسنش قطرات خون می‌چكید.پدرم فدای كسی كه جسم او در صحرای بی‌آب و علف افتاده.پدرم فدای كسی كه كه جدش، پیامبر خدای آسمان‌ها است.پدرم فدای كسی او فرزند پیامبر هدی است.پدرم فدای فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.پدرم فدای فرزند خدیجه‌ی كبری علیهاالسلام.پدرم فدای فرزند علی مرتضی علیه‌السلام.پدرم فدای فرزند فاطمه زهرا سیده‌ی نساء علیهاالسلام.پدرم فدای فرزند كسی كه آفتاب بر او برگردانده شد تا نماز بخواند.راوی گوید: به خدا سوگند! آن خانم غمدیده آن قدر ناله زد و گریست و دوست و دشمن را به گریه انداخت [304] .در «المنتخب» می‌نویسد: زینب كبری علیهاالسلام دختر علی علیه‌السلام فریاد زد: [ صفحه 339] [یا محمداه! صلی علیك ملیك السماء، هذا حسین بالعراء، مرمل بالدماء، معفر بالتراب، مقطع الأعضا] یا محمداه! بناتك فی العسكر سبایا، و ذریتك مقتولة، تسفی علیهم الصبا، هذا ابنك مجزوز الرأس من القفا، لا هو غائب فیرجی، و لا جریح فیداوی.یا محمداه! فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند، این حسین تو است كه در خون خود غلطان و آغشته به خاك است، و اعضایش از یكدیگر جدا شده است.یا محمداه! اینها دختران تو هستند كه در میان لشكر اسیر هستند، فرزندان تو كشته شده‌اند كه باد صبا بر روی آنها خاك می‌ریزد، این فرزند تو است كه سرش را از قفا بریده‌اند، نه غایبی است كه امید بازگشت داشته باشد، و نه زخم بدنش طوری است كه مرهم بپذیرد.آن شریك غم امام حسین علیه‌السلام آن قدر ناله زد و گریست و دوست و دشمن را به گریه انداخت [305] .باز در همین «منتخب» می‌نویسد: از ناله‌های جانسوز آن بانوی عصمت دیدیم كه اشك از چشمهای اسبها سرازیر می‌شد و به ناخن‌های آنها می‌ریخت [306] .

#### حضرت سكینه كنار بدن شریف امام حسین

سید بن طاووس رحمه الله گوید:پس از آن، سكینه علیهاالسلام جسد مطهر پدر بزرگوارش امام حسین علیه‌السلام را به آغوش گرفت، عده‌ای از عرب‌ها جمع شدند تا او را از جنازه‌ی بابا جدا كنند [307] .در نقل دیگری آمده است:سكینه علیهاالسلام كنار جسد شریف پدر بزرگوارش گریست و ناله‌های جان‌سوزی از دل كشید و بی‌هوش افتاد.سكینه علیهاالسلام، دختر امام حسین علیه‌السلام می‌گوید: روی جسد مطهر بابایم بی‌هوش افتاده بودم، در این حال، از پدر بزرگوارم شنیدم كه می‌فرمود: [ صفحه 340] شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذكرونی أو سمعتم بغریب أو شهید فاندبونی‌و أنا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی‌لیتكم فی یوم عاشوراء جمیعا تنظرونی كیف استسقی لطفلی فأبوا أن یرحمونی‌و سقوه سهم بغی عوض الماء المعین یا لرزء و مصاب هد أركان الحجون‌ویلهم! قد جرحوا قلب رسول الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی كل حین‌ای شیعیان من! اگر آب شیرین گوارا را نوشیدید مرا یاد كنید؛ یا اگر شنیدید كسی غریب یا شهید شده به من ندبه كنید.من همان سبط و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم كه بی‌جرم و گناه مرا كشتند؛ و عمدا بدن مرا بعد از كشتن زیر سم اسبها پایمال كردند.كاش همه شما در روز عاشورا بودید و می‌دیدید؛ چگونه برای كودك خودم آب خواستم ولی آنها ندادند و به من رحم نكردند.آنها كودك مرا به جای آب پاك و روان با تیر ستم سیراب كردند؛ وای از این مصیبتی كه اركان كوه حجون را شكست.وای بر آنها! آنها قلب پیامبر انس و جن را مجروح كردند؛ پس ای شیعیان من! هر موقعی، تا می‌توانید آن دشمنان را لعنت كنید.از ابن‌ریاح نقل شده كه او می‌گوید: من در واقعه‌ی كربلا حاضر بودم، چون آقا و مولایم امام حسین علیه‌السلام شهید شد خانمی در حالی كه لباسهایش را بر زمین می‌كشید آمد و بر زمین افتاد، آن گاه برخاست در حالی كه صورتش باز بود و مانند آفتاب می‌درخشید و فریاد می‌زد:وا حسیناه! وا اماماه! وا قتیلاه! وا اخاه!آنگاه به سوی جسد شریف امام علیه‌السلام كه جسد بی‌سری بود، آمد چون او را دید به آغوش كشید، و افتاد و فریاد زد و ناله نمود، آن قدر ناله‌های جان‌سوز زد كه حاضران را به گریه انداخت.پرسیدم: این خانم كیست؟گفتند: این زینب، دختر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است. [ صفحه 343]

### در بیان آنچه در هنگام ورود اسرای اهل بیت بر كوفه تا خروج آنها به سوی شام واقع شد و...

#### ورود اسرای اهل بیت به كوفه

سید بن طاووس رحمة الله در كتاب «اللهوف علی اهل الطفوف» گوید:ابن‌سعد لعین با اهل بیت علیهم‌السلام به طرف كوفه حركت كرد، چون به نزدیك كوفه رسیدند اهل كوفه جمع شده بودند و بر آنها تماشا می‌كردند.راوی گوید: زنی از زنان كوفه جلو آمد و گفت: شما از كدام اسیران هستید؟گفتند ما اسیران آل‌محمد علیهم‌السلام هستیم.آن زن از پشت‌بام خود پایین آمد و لباس، چادر و مقنعه فراهم كرد و به آنان داد، و آنان پوشیدند.راوی گوید: حضرت علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام با مخدرات مكرمات و اهل حرم بود. بیماری، آن حضرت را سخت ضعیف و ناتوان كرده بود، و حسن مثنی، فرزند امام حسن علیه‌السلام نیز همراه اهل حرم بود، او نیز در دفاع از عموی بزرگوارش جراحات سختی برداشته و با بدنی زخمی از میدان نبرد برگشته و ضعیف و ناتوان شده بود، و همچنین زید و عمرو از فرزندان امام حسن مجتبی علیه‌السلام سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همراه آنان بودند.هنگامی كه اهل كوفه این منظره را دیدند شروع به گریه كرده و نوحه می‌نمودند، حضرت امام علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود: آیا شما به خاطر ما نوحه می‌كنید و گریه می‌نمایید، پس چه كسی (اهل بیت) ما را كشته است؟ [308] .

#### سخنان حضرت زینب كبری در جمع مردم كوفه

در كتاب «الاحتجاج» از جذلم بن بشیر اسدی روایت می‌كند، جذلم می‌گوید:هنگامی كه امام زین‌العابدین علیه‌السلام را همراه بانوان محترمه و اهل حرم از كربلا وارد كوفه نمودند، آن حضرت بیمار بود. در این حال، زنان كوفه گریبان چاك كرده همراه مردان می‌گریستند.امام زین‌العابدین علیه‌السلام - كه بیماری او را ناتوان كرده بود - با صدای ضعیفی فرمود: [ صفحه 344] اینان كه بر ما گریه می‌كنند، پس چه كسی (اهل بیت) ما را جز اینها كشته است؟ در این هنگام حضرت زینب علیهاالسلام دختر امیرالمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مردم را اشاره به سكوت و آرامش نمود.جذلم اسدی گوید: به خدا سوگند! هرگز چنان زن سخنور و فصیح و بلیغی ندیده بودم، گویا با زبان امیرالمؤمنان علی علیه‌السلام سخن می‌گفت و گوش‌ها را می‌كوبید. آن بانوی عالی مقام به مردم اشاره فرمود كه ساكت باشید و آرام گیرید.نفس‌ها در سینه حبس شد و جرس‌ها و آوازها ساكن گردید، آن‌گاه بعد از حمد خدای تعالی و درود و صلوات بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:اما بعد؛ یا أهل الكوفة! یا أهل الختر و الغدر و الختل و المكر! ألا فلا رقأت العبرة، و لا هدأت الزفرة، انما مثلكم كمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثاً، تتخذون أیمانكم دخلاً بینكم.ألا و هل فیكم الا الصلف و العجب، و الشنف و الكذب، و ملق الاماء و غمز الاعداء، أو كمرعی علی دمنة، أو كفضة علی ملحودة؟ألا بئس ما قدمت لكم أنفسكم أن سخط الله علیكم و فی العذاب أنتم خالدون.أتبكون أخی! أجل و الله؛ فابكوا، فانكم و الله؛ أحریاء بالبكاء، فابكوا كثیراً و اضحكوا قلیلاً، فقد بلیتم بعارها، و منیتم بشنارها، و لن ترحضوها أبداً، و أنی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوة، و معدن الرسالة، و سید شباب أهل الجنة، و ملاذ حربكم، و معاذ حزبكم، و مقر سلمكم، و آسی كلمكم، و مفزع نازلتكم، و المرجع الیه عند مقالتكم، و مدرة حججكم، و منار حجتكم؟!ألا ساء ما قدمتم لأنفسكم، و ساء ما تزرون لیوم بعثكم، فتعسا تعساً و نكساً نكساً، و لقد خاب السعی، و تبت الأیدی، و خسرت الصفقة، و بؤتم بغضب من الله، و ضربت علیكم الذلة و المسكنة.أتدرون ویلكم! أی كبد لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم فریتم؟و أی عهد نكثتم؟و أی كریمة له أبرزتم؟و أی حرمة له هتكتم؟ [ صفحه 345] و أی دم سفكتم؟لقد جئتم شیئاً اداً، تكاد السماوات یتفطرن منه، و تنشق الأرض، و تخر الجبال هداً، لقد جئتم بها شوهاء [صلعاء، عنقاء، سوداء، فقماء] خرقاء، طلاع الأرض و [مل‌ء] السماء.أفعجبتكم أن قطرت السماء دماً؟ و لعذاب الآخرة أخزی، و هم لا ینصرون، فلا یستخفنكم المهل، فانه عزوجل لا یخفزه البدار، و لا یخشی علیه فوت النار، كلا ان ربك لنا و لهم لبالمرصاد.اما بعد؛ ای اهل كوفه! ای اهل مكر و بی‌وفایی و حیله! آگاه باشید! هنوز اشك چشم‌های ما و فریاد ناله و شیون ما از ستم شما آرام و ساكن نشده است. مثل شما مثل زنی است كه ریسمان خود را محكم بافت و بعد از آن بشكافت، شما پیمان می‌بندید و سوگوند می‌خورید و بعد خیانت می‌كنید.آگاه باشید! در میان شما جز هرزه‌گویی، خودپسندی، بغض و دشمنی، دروغگویی، تملق و چاپلوسی كنیزان، و چشمك زدن دشمنان، چیز دیگری نیست. یا مثل شما؛ مثل گیاهی است كه در مزبله روییده باشد، یا مانند نقره‌ای است كه زینت قبر شده باشد.آگاه باشید! بد چیزی جلوتر از خودتان فرستادید، خشم و غضب خدا بر شما است، و شما در عذاب جاودانه خواهید ماند.آیا برای برادر من گریه می‌كنید؟! آری! به خدا سوگند! گریه بكنید، به خدا سوگند! شما سزاوار گریه هستید، گریه بسیار نمایید و كمتر بخندید، شما گرفتار ننگ و عار شدید و مبتلا به قبیح‌ترین ننگ شدید كه هرگز نمی‌توانید لوث آن ننگ را بشویید.چگونه می‌توانید ننگ كشتن فرزند خاتم پیامبران، معدن رسالت، آقای جوانان اهل بهشت، پناهگاه شما در جنگ، پناه شما در حزبتان، محل استقرار در زمان آشتی شما، باعث آرامش شما، طبیب دردهای شما، پناهگاه در بلاهای شما، مرجع در سخنان شما، محل جریان دلیل و برهان‌های شما، و محل روشنایی حجت‌های شما را؛ بشویید؟آگاه باشید! چه بد چیزی جلوتر از خودتان فرستادید! و چه ورز و وبال بدی برای روز رستاخیز خودتان فراهم كردید! هلاك شوید! هلاك شوید! و [ صفحه 346] سرنگون شوید! سعی و كوشش شما خسران شود، و دست احسان شما قطع گردد، و سودی از تجارت خودتان نبرید كه به غضب الهی برگشتید، و ذلت و خواری، فقر و فلاكت بر شما زده شد.وای بر شما! آیا می‌دانید كدام جگرگوشه‌ی پیامبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را پاره كردید؟و كدام عهد و پیمان را شكستید؟و كدام كریمه و مخدره را بی‌ستر و بی‌معجر نمودید؟و كدام حرمت او را هتك نمودید؟و كدام خون را ریختید؟شما كاری كردید و مرتكب عمل بسیار زشتی شدید كه نزدیك است از قباحت كار شما آسمان و زمین شكافته شود، كوهها منهدم گردد، شما مرتكب چنین جنایتی شدید، و از قبح و گناه آن، زمین و آسمان را پر كردید.آیا تعجب می‌كنید كه از آسمان خون ببارد؟ و عذاب آخرت رسوا كننده و هلاك كننده‌تر است، كه در آن روز آنان را یاری نمی‌نمایند، این مهلت چند روزه‌ای كه خدا به شما داده شما را مغرور نسازد، زیرا كه پیشی گرفتن خدای را ناتوان نمی‌كند، و از فوت و فرار قاتل نمی‌ترسد، هرگز چنین نیست، پروردگار ما و شما در كمین‌گاه است.آن گاه این اشعار را انشاء فرمود و گفت:ماذا تقولون اذ قال النبی لكم ماذا صنعتم و أنتم آخر الامم؟بأهل بیتی و أولادی و مكرمتی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم؟ما كان هذا جزائی اذ نصحت لكم أن تخلفونی بسوء فی ذوی رحم‌انی لأخشی علیكم أن یحل بكم مثل العذاب الذی أودی علی ارم‌هنگامی كه پیامبر شما از شما بپرسد؛ شما ای آخرین امت‌ها با اهل بیت و فرزندان و عزیزان من چه كردید؟ چه پاسخ خواهید داد؟كه برخی از آنان را اسیر و برخی دیگر را آغشته به خون كردید.پاداش من این نبود، من شما را نصیحت كردم كه بدی‌ها را بعد از من و از اولاد من دور سازید.من می‌ترسم بلایی بر شما نازل شود؛ مانند بلائی كه بر قوم ارم فرودآمد. [ صفحه 347] آن گاه زینب كبری علیهاالسلام روی از اهل كوفه برگردانید.جذلم گوید: پس از آن كه سخنان آن بانوی بزرگوار تمام شد، دیدم مردم حیران و سرگشته‌اند، كه از سردرگمی دست‌های خود را به دهان خودشان نهاده بودند، متوجه پیرمردی شدم كه در كنار من ایستاده بود و می‌نگریست، محاسن او از گریه خیس شده بود، دست‌های خود را به سوی آسمان بلند كرده و می‌گفت: پدر و مادرم فدای شما! پیران شما بهترین پیران، جوانان شما بهترین جوانان، و نسل شما نیكوترین نسلها است، و فضل شما فضل بزرگی است، آنگاه این شعر را انشاء كرد و گفت:كهولكم خیر الكهول و نسلهم اذا عد نسل لا یبور و لا یخزی‌پیران شما بهترین پیرها، و نسل و ذریه‌ی آنها؛ در موقع شمارش نسلها عیب و نقصانی ندارند.امام زین‌العابدین علیه‌السلام رو به عمه‌ی بزرگوارش نمود و فرمود:یا عمة! اسكتی ففی الباقی عن الماضی اعتبار، و أنت بحمد الله عالمة غیر معلمة، فهمة غیر مفهمة، ان البكاء و الحزن لا یردان من قد أباده الدهر.ای عمه جان! آرام باش؛ از گذشته عبرتی برای آینده است، (یعنی از گذشتگانی كه مصایب روزگار را كشیده‌اند عبرت و نصیحتی باید گرفت، یا این كه: آنهایی كه بودند رفتند، چنان كه گذشتگانی بر آنها سابق بودند، رفته‌اند،) و تو بحمد الله دانای تعلیم ندیده‌ای هستی، و فهمیده‌ای كه تفهیم نداده شده‌ای. همانا گریه و اندوه، كسی را كه روزگار او را از بین برده است؛ برنمی‌گرداند.حضرت زینبت علیهاالسلام ساكت شد، سپس امام زین‌العابدین علیه‌السلام از مركب فرودآمد و خیمه‌ای برپا نمود و اهل بیت خود را نیز فرودآورد، و وارد خیمه شدند [309] .

#### سخنان حضرت فاطمه صغری در جمع مردم كوفه

همچنین در «الاحتجاج» روایتی از زید بن موسی بن جعفر از پدرش از پدران گرامش علیهم‌السلام نقل می‌كند و گوید:هنگامی كه اسرا وارد كوفه شدند فاطمه‌ی صغری علیهاالسلام این خطبه را خواند:الحمد لله عدد الرمل و الحصی، و زنة العرش الی الثری، أحمده و أومن [ صفحه 348] به و أتوكل علیه، و أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله صلی الله علیه و آله و سلم، و أن جمع الطغاة ذبحوا أولاده بشط الفرات من غیر ذحل و لا تراث.اللهم انی أعوذ بك أن أفتری علیك الكذب، و أن أقول خلاف ما أنزلت علیه من أخذ العهود لوصیه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، المسلوب حقه، المقتول من غیر ذنب كما قتل ولده بالامس فی بیت من بیوت الله، و بها معشر مسلمة بالسنتهم.تعساً لرؤسهم ما دفعت عنه ضیماً فی حیاته، و لا عند مماته حتی قبضته الیك محمود النقیبة، طیب الضریبة، معروف المناقب، مشهور المذاهب لم تأخذه فیك لومة لائم، و لا عذل عاذل، هدیته یا رب للاسلام صغیراً، و حمدت مناقبه كبیراً، و لم یزل ناصحاً لك و لرسولك صلواتك علیه و آله حتی قبضته الیك زاهداً لك فی الدنیا غیر حریص علیها، راغباً فی الآخرة، مجاهداً لك فی سبیلك، رضیته فاخترته و هدیته الی صراط مستقیم.أما بعد؛ یا أهل كوفة! یا أهل المكر و الغدر و الخیلاء!، انا أهل بیت ابتلانا الله تعالی بكم، و ابتلاكم بنا، فجعل بلاءنا حسناً، و جعل علمه عندنا و فهمه لدنیا، فنحن عیبة علمه، وعاء فهمه، [و نحن تراجمة وحی الله] و حكمته، و حجته فی الارض فی بلاده [لعباده].أكرمنا الله بكرامته، و فضلنا بنبیه صلی الله علیه و آله و سلم علی كثیر من خلقه تقضیلاً، فكذبتمونا، و كفرتمونا، و رأیتم قتالنا حلالاً، و اموالنا نهباً، كانا اولاد ترك او كابل.[كما] قتلتم جدنا بالامس، و سیوفكم تقطر من دمائنا اهل البیت لحقد متقدم قرت بذلك عیونكم [و فرحت به قلوبكم] اجتراءً منكم علی الله، و مكراً مكرتم، و الله خیر الماكرین.و لا تدعونكم انفسكم الی الجذل بما اصبتم من دمائنا، و نالت ایدیكم من اموالنا، فان ما اصابنا من المصائب الجلیلة، والرزایا العظیمة (فی كتاب الله من قبل ان نبرأها ان ذلك علی الله یسیر - لكیلا تاسوا علی ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم و الله لا یحب كل مختال فخور). [ صفحه 349] تباً لكم! فانتظروا اللعنة و العذاب، فكان قد حلت بكم، و تواترت من السماء نقمات فیسحتكم بما كسبتم، و یذیق بعضكم باس بعض، ثم تخلدون فی العذاب الالیم یوم القیامة بما ظلمتمونا، الا لعنة الله علی الظالمین.ویلكم! اتدرون أیة ید طاعنتنا منكم؟و أیه نفس نزعت الی قتالنا؟ام بایة رجل مشیتم الینا، تبتغون محاربتنا؟قست قلوبكم، و غلظت اكبادكم، و طبع علی افئدتكم، و ختم علی سمعكم و بصركم، و سول لكم الشیطان، و املی لكم، و جعل علی بصركم غشاوة، فانتم لا تهتدون.تباً لكم یا اهل الكوفه! كم تراث لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبلكم؟ و ذحول له لدیكم؟ ثم غدرتم باخیه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام جدی و بنیه عترة النبی الطاهرین الاخیار، فافتخر بذلك مفتخر فقال:قد قتلنا علیا و بنی علی بسیوف هندیة و رماح‌و سبینا نساءهم سبی ترك و نطحناهم ای نطاح‌فقالت: بفیك ایها القائل! الكثكث، و لك الاثلب أفتخرت بقتل قوم زكاهم الله، و طهرهم و اذهب عنهم الرجس، فاكظم و اقع كما اقعی ابوك، و انما لكل امرء ما قدمت یداه، حسدتمونا، ویلاً لكم علی ما فضلنا الله تعالی.فما ذنبنا ان جاش دهراً بحورنا و بحرك ساج لا یواری الدعا مصا(ذلك فضل الله یوتیه من یشاء)، (و من لم یعجل الله له نوراً فماله من نور).سپاس خدای را به شماره‌ی ریگها و سنگها، و هموزن آنچه از روی زمین تا عرش است. او را حمد می‌نمایم، و به او ایمان دارم، و توكلم به اوست، شهادت می‌دهم كه خداوند یكی است و شریكی ندارد و گواهی می‌دهم كه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر اوست.آری! گروهی ستمگر و طاغی فرزندان او را در كنار فرات سر بریدند بدون این كه خیانتی كرده و یا خونی ریخته باشند (یعنی بی‌جرم و بی‌گناه).خداوندا! من پناه می‌برم بر تو از این كه به تو دروغ و افترا زنم، و یا بر خلاف [ صفحه 350] آنچه بر پیامبرت نازل فرمودی كه عهد و پیمان‌ها برای وصی خود علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام گرفت كه حقش غصب شده و بی‌گناه كشته شد چنان كه فرزندش دیروز در خانه‌ای از خانه‌های خدا كشته شد. حال آن كه در آنجا گروهی به زبان مسلمان بودند و ادعای اسلام می‌كردند.هلاكت بر بزرگان آنها باد! كه در زندگانی و وقت جان دادن، ظلمها و ستم‌ها را از او دریغ نكردند، تا آن كه او را به سوی خود قبض روح نمودی و در حالی كه ستوده منقبت، پاكیزه طبیعت، با معارف معروف و مناقب مشهور بود نزد خویش بردی.ملامت هیچ ملامت‌كننده‌ای و سرزنش هیچ سرزنش‌كننده‌ای او را از عبودیت تو بازنداشت.پروردگارا! تو او را در كودكی به اسلام راهی كردی، و در بزرگی مناقب او را ستودی، او همواره در راه تو و برای خشنودی پیامبر تو، امت را نصیحت كرد تا آن كه او را قبض روح نمودی.او به خاطر تو به دنیا بی‌اعتنا و بی‌علاقه، و به آخرت راغب بود، و در راه تو همواره با دشمنانت مبارزه و جهاد می‌كرد، تو از او خشنود شده او را برگزیدی، و به راه راست هدایت فرمودی.اما بعد؛ ای اهل كوفه! ای اهل مكر، حیله، كبر، و خدعه! ما خاندانی هستیم كه خداوند ما را به شما مبتلا ساخت، و شما را به وسیله‌ی ما امتحان نمود، و ما را به این امتحان نعمت داد و ستود، علم و فهم خویش را نزد ما نهاد.پس ماییم گنجینه‌ی علم و مخزن فهم او، و ماییم مفسرین وحی و حكمت او، و ماییم حجت خدا در روی زمین برای همه‌ی شهرها.خداوند ما را به كرامت خود بزرگ داشت، و به واسطه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود بر بسیاری از خلق خود تفضیل داد، شما ما را تكذیب و تكفیر نمودید، و جنگ با ما را مباح و حلال، و غارت اموال ما را جایز دانستید، و گویا ما از اسیران ترك و یا كابل هستیم.چنانچه شما دیروز جد ما را كشتید، و هنوز خون ما در اثر كینه‌های دیرین شما از شمشیرهایتان می‌چكد، از جراتی كه بر خداوند عالمیان كردید و مكری كه نمودید، ولی خدا بهترین مكركنندگان می‌باشد. [ صفحه 351] اكنون شما از ریختن خون ما و غارت اموال ما خوشنود نباشید، زیرا آنچه به ما رسید، از مصایب بزرگ و محنت‌های عظیم پیش از این كه این مصایب به وجود آید در كتاب خدای تعالی نوشته شده است، و این بر خداوند سهل و آسان است: (لكیلا تاسوا علی ما فاتكم...) [310] .تا از زیان‌ها ملول و محزون نباشید، و از منافع خشنود نشوید، زیرا كه خداوند هر متكبر و فخرفروشی را دوست نمی‌دارد [311] .ای اهل كوفه! هلاكت باد شما را! اكنون منتظر لعنت و عذاب خدا باشید كه به همین زودی پی در پی از آسمان بر شما فرودآمده و به سبب آنچه كردید شما را به كیفرهای خود معذب و از بیخ و بن برمی‌كند، و برخی از شما را به دست بعضی دیگر مبتلا نموده كه با هم خصومت كرده و شمشیر بر علیه هم بكشید و انتقام بگیرید، آن گاه به جزای این ظلمهایی كه در حق ما نموده‌اید روز قیامت در عذاب دردناك دوزخ مخلد و جاویدان خواهید بود، آگاه باشید! لعنت خدا بر ستمكاران است.وای بر شما! آیا می‌دانید با كدام دست ما را با نیزه زدید؟و آیا می‌دانید با كدام جان به جنگ ما پرداختید؟و یا با كدام پا به سوی ما آمدید كه جنگ كنید؟ قلب‌های شما را قساوت گرفته، و جگرهای شما سخت و خشن شده، و بر دلهای شما مهر قساوت زده شده و چشم و گوش شما از كار افتاده است.شیطان شما را فریب داده، و از راه راست منحرف ساخت، و پرده‌ی جهل در مقابل دیدگان شما كشید كه دیگر شما هدایت نخواهید شد.ای اهل كوفه! هلاكت بر شما! آیا می‌دانید كدام خون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به [ صفحه 352] گردن شماست؟ و چه قدر بر او خیانت كردید؟ آن دشمنی‌هایی كه با برادرش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام جد من، و فرزندان او كه عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پاك و برگزیدگانند، كردید، و بعضی از شما به این جنایت‌ها افتخار نموده و می‌گویید:ما علی و فرزندان علی علیه‌السلام را؛ با شمشیرهای هندی و نیزه‌ها كشتیم.و اهل بیتش را مانند اسرای ترك اسیر كردیم، و كوبیدیم آنها را چه كوبیدنی.آن گاه فرمود: سنگ و خاك بر دهان تو ای كسی كه افتخار می‌كنی به كشتن مردمانی كه خداوند آنان را از هر رجسی پاك و پاكیزه گردانید.ای شخص ناپاك! خشم خود را بخور، و مانند سگ بر جای خود بنشین، چنانچه پدرت نشست. همانا برای هر كسی همان است كه به جا آورده و از پیش فرستاده است.وای بر شما! آیا به ما حسد می‌برید؛ به چیزی كه خداوند متعال ما را تفضیل داده است؟فما ذنبنا ان جاش دهرا بحورنا و بحرك ساج لا یواری الدعامصاگناه ما چیست اگر در همه‌ی روزگار، دریاهای بزرگ علم و دانش ما بجوشد؛ و دریای تو ساكن و كم‌آب باشد و نتواند جانوری همچون دعموص را بپوشاند؟(ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم) [312] (و من لم یجعل الله له نوراً له من نور) [313] .این فضل خداوند است و او صاحب فضل بزرگ است و به هر كه خواهد عطا می‌كند. و كسی را كه خدا از نور خود بی‌بهره كند، در ظلمت و تاریكی خواهد بود.راوی گوید: هنگامی كه خطبه‌ی فاطمه‌ی صغری علیهاالسلام به اینجا رسید، مردم با صدای بلند گریستند و گفتند: ای دختر پاكان! بس است، همانا دل‌های ما را آتش زدی، و جگرهای ما را به آتش حزن و اندوه سوزاندی.پس فاطمه صغری علیهاالسلام ساكت شد، درود بر او و پدر بزرگوار و جد انورش باد [314] . [ صفحه 353]

#### سخنان حضرت ام كلثوم در جمع مردم كوفه

در كتاب «لهوف» می‌نویسد: راوی می‌گوید:در آن روز، ام‌كلثوم علیهاالسلام در حالی كه صدایش را به گریه بلند كرده بود، از پشت پرده‌ی هودج این خطبه را قرائب كرد، فرمود:یا اهل الكوفة! سوءةً لكم، مالكم خذلتم حسیناً، و قتلتموه، و انتهبتمامواله و ورثتموه، و سبیتم نساءه و بكیتموه؟ فتبا لكم و سحقاً.ویلكم! اتدرون ای دواه دهتكم؟و ای وزر علی ظهوركم حملتم؟و ای دماء سفكتموها؟و ای كریمة اصبتموها؟و ای صبیة سلبتموها؟و ای اموال انتهبتموها؟قتلتم خیر رجالات بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و نزعت الرحمة من قلوبكم، الا ان حزب الله هم الفائزون، و حزب الشیطان هم الخاسرون.ای اهل كوفه! بدا به حال شما! چرا حسین علیه‌السلام را بی‌یاور نمودید و او را كشتید، و اموال او را به غارت بردید، و زنان او را اسیر نمودید، و آن‌گاه بر او گریه می‌كنید؟وای بر شما! هلاكت و بدبختی بر شما باد! آیا می‌دانید چه داهیه و كار بزرگی را مرتكب شدید؟و چه جنایتی به گردن گرفتید؟و چه خون‌هایی به ناحق ریختید؟و چه پرده‌نشینان كریمه‌ای را از پرده بیرون افكندید؟و لباس چه دختران و خانواده‌ای را به تاراج بردید؟و چه اموالی را غارت نمودید؟كسی را كشتید كه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ فردی به مقام او نمی‌رسید.مهر و رحمت از دل‌های شما برداشته شد. آگاه باشید! كه حزب خداوند رستگارانند، و گروه شیطان زیانكاران. [ صفحه 354] سپس این اشعار را خواند:قتلتم اخی صبرا فویل لامكم ستجزون ناراً حرها یتوقدسفكتم دماء حرم الله سفكها و حرمها القرآن ثم محمدالا فابشروا بالنار انكم غداً لفی سقر حقاً یقیناً تخلدواو انی لابكی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی سیولدبدمع غزیر مستهل مكفكف علی الخد منی دائماً [315] لیس یجمدبرادر مرا با سختی كشتید وای بر مادران شما؛ به زودی پاداش شما كه آتشی برافروخته است خواهد رسید.شما خونهایی را به ناحق ریختید كه خداوند متعال، قرآن و پیامبر گرامی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ریختن آن را حرام كرده‌اند.آگاه باشید! مژده باد بر شما آتش جهنم در روز قیامت، كه یقیناً و حقیقتاً در دوزخ جاودانه خواهید ماند.من در تمام زندگی‌ام بر برادر خودم كه از بهترین كسانی بود كه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متولد شده بود، گریه می‌كنم.گریه‌ای با اشك بسیار كه جلو آن را می‌گیریم؛ آن دائماً بر صورتم می‌ریزد و خشك نمی‌شود.راوی گوید: در این هنگام، مردم از گریه و ناله، ضجه می‌زدند، زنان گیسوان خود را پریشان كردند، خاك عزا بر سر می‌پاشیدند، صورت خود را می‌خراشیدند، سیلی به صورت می‌زدند، و فریاد واویلا واثبورا بلند نمودند. مردها نیز می‌گریستند، موهای محاسن خود را می‌كندند به قدری گریه و ناله بود كه هیچ موقعی دیده نشده بود كه مردم بیش از آن روز، گریه كنند [316] .

#### سخنان امام سجاد در جمع مردم كوفه

در كتاب «الاحتجاج» می‌نویسد:حزام بن بشیر گوید، پس از آن؛ امام زین‌العابدین علیه‌السلام به مردم اشاره كرد كه خاموش باشید. [ صفحه 355] مردم ساكت شدند، آن حضرت ایستاد و حمد و ثنای خداوند را به جا آورد، و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد، سپس فرمود:ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین [بن علی بن ابی‌طالب صلوات الله علیهم] المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لا تراث.انا ابن من انتهك حریمه، و سلب نعیمه، و انتهب ماله، و سبی عیاله.انا ابن من قتل صبراً، فكفی بذلك فخراً.ایها الناس! ناشدتكم بالله هل تعلمون انكم كتبتم الی ابی و خدعتموه، و اعطیتموه من انفسكم العهد و المیثاق و البیعة و قتلتموه؟فتبا لكم لما قدمتم لانفسكم، و سوأةً لرأیكم، بایة عین تنظرون الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ یقول لكم: قتلتم عترتی و انتهكتم حرمتی، فلستم من امتی؟ای مردم! كسی كه مرا می‌شناسد نیازی به معرفی و شناسایی نیست، و هر كس مرا نمی‌شناسد خود را به او معرفی می‌نمایم. من علی، فرزند حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام هستم [كه او را در كنار شط فرات بدون آن كه از او خونی طلب داشته باشند به قتل رساندند].من فرزند كسی هستم كه بر حریم او هتك حرمت نمودند، اموال او را به غارت بردند، و اهل بیتش را اسیر كردند.من فرزند كسی هستم كه با زجر و زحمت كشته شد، و همین افتخار برای ما كافی است.ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید كه شما برای پدر من نامه‌ها نوشتید، و چون به سوی شما آمد با او خدعه و مكر نمودید، و شما از جان خود بر او عهد و پیمان بستید و بعیت نمودید آنگاه او را كشتید.هلاكت بر شما باد! كه این عمل را برای خود به عالم آخرت فرستادید، چه آرای زشت و ناپسندیده‌ای دارید! شما با كدام چشم در چهره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه می‌كنید؟ وقتی كه به شما بگوید: فرزندان مرا كشتید و حرمت مرا هتك نمودید، شما از امت من نیستید؟راوی گوید: در این موقع، از هر طرف صدای گریه بلند شد، و بعضی به برخی [ صفحه 356] دیگر گفتند: هلاك شدید و نمی‌دانید.امام سجاد علیه‌السلام فرمود:رحم الله تعالی امرءا قبل نصیحتی، و حفظ وصیتی فی الله، و فی [رسوله، وفی] اهل بیتی، فان لنا فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسوه حسنة.خدا رحمت كند كسی را كه نصیحت مرا بپذیرد، و وصیت مرا در راه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش حفظ كند، زیرا كه ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا و تاسی نیكویی هست.مردم یك صدا گفتند: ای پسر پیامبر! ما همه گوش به فرمان تو هستیم و مطیع توییم، و نگاه دارنده‌ی عهد و پیمان تو هستیم، و هرگز از تو روی بازنمی‌گردانیم، پس به هر چه می‌خواهی امر كن كه اطاعت می‌كنیم، خدای تو را رحمت فرماید هر كسی كه با تو بجنگد می‌جنگیم، و هر كسی كه با تو مسالمت كند مسالمت می‌نماییم، تا از كسانی كه به تو و به ما ظلم كردند انتقام خون تو و خون خودمان را بگیریم.امام سجاد علیه‌السلام فرمود:هیهات! هیهات! ایتها الغدرة المكرة! حیل بینكم و بین شهوات انفسكم، اتریدون ان تأتوا الی كما اتیتم الی آبائی من قبل؟كلا و رب الراقصات الی منی [317] ، فان الجرح لما یندمل!! قتل ابی بالامس و أهل بیته معه، فلم ینسنی ثكل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و ثكل ابی و بنی ابی، و وجده بین لهازمی و مرارته بین حناجری و حلقی، و غصصه تجری علی فراش صدری، و مسالتی ان لا تكونوا لنا و لا علینا.هیهات، هیهات ای غدارهای حیله‌گر! كه جز خدعه و مكر خصلتی در شما نیست، كه در میان شما و شهوات نفس شما حایل شده است. آیا می‌خواهید آنچه را كه بیش از این، با پدران من نمودید با من روا دارید؟به پرورگار آسمان‌ها قسم! چنین امری ممكن نیست كه به قول شما اعتماد كنم، زیرا هنوز جراحاتی را كه از اهل بیت پدرم بر دل من وارد آمده، بهبودی نیافته، و مصیبت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پدرم و برادرانم فراموش نشده، و هنوز تلخی آن در دهان من موجود است، و سینه و گلویم را تنگ [ صفحه 357] گرفته، و غصه‌ی آن در سینه‌ی من جریان دارد. من از شما می‌خواهم كه نه ما را یاری كنید، و نه ما با ما بجنگید.آن گاه امام علیه‌السلام این اشعار را خواند و فرمود:لا غزو ان قتل الحسین و شیخه قد كان خیراً من حسین و اكرمافلا تفرحوا یا آل كوفان بالذی اصیب حسین كان ذلك اعظماقتیل بشط النهر نفسی فداؤه جزاء الذی ارداه نار جهنمااگر حسین علیه‌السلام به وسیله‌ی شما كشته شد جای تعجب نیست؛ زیرا پدرش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام كه از حسین علیه‌السلام بهتر و بزرگوارتر بود، كشته شد.ای اهل كوفه! از مصیب‌هایی كه به حسین علیه‌السلام رسید خوشحال نباشید، كه مصیبت او از همه‌ی مصایب بزرگتر بود.آن حسینی كه در كنار شط فرات كشته شد، جانم فدای او باد؛ كیفر كشندگان او آتش دوزخ است [318] .

#### اسرای اهل بیت و رفتار مردم كوفه

در بعضی كتابها آمده است: سهل بن سعید شهرزوری از جدیله‌ی اسدی نقل می‌كند و می‌گوید:جدیله به من گفت: ای برادر! من در سال شصت و یكم هجری قمری هنگام بازگشت اسرا از كربلا، در كوفه بودم، زنانی را با گریبان‌های چاك كرده، و صورت‌های سیلی‌خورده دیدم، به پیرمردی از اهل كوفه گفتم چه شده است؟گفت آیا سر امام حسین علیه‌السلام را نمی‌بینی؟در این اثنا كه قضیه را بر من نقل می‌كرد ناگاه خانمی را دیدم كه (از رنج سفر و حرارت آفتاب صورتش) مانند طلا گداخته بود، او بر كوهان شتری بدون جهاز سوار و بدون پوشش بود، پرسیدم این كیست؟گفته شد: این ام‌كلثوم علیهاالسلام است. [ صفحه 358] در این هنگام، پشت سر او فرزندی بود كه درد، او را ناتوان كرده بود او را با سر گشاده بر شتری لاغر سوار كرده بودند و خون از پاهای مباركش می‌ریخت، پرسیدم: این جوان كیست؟گفت: این علی بن الحسین علیه‌السلام است.بغض و گریه گلوگیرم كرد. در این هنگام، زنان اهل كوفه را دیدم كه به كودكانی كه در كنار بانوان مطهره بودند چندی خرما و پاره‌های نان می‌دادند.ام‌كلثوم علیهاالسلام رو به آنها كرده و صدا می‌زد: چه كسی بر اهل بیت صدقه می‌دهد؟ صدقه بر ما حرام است.آن بانوی بزرگوار خرما و نان را از دست و دهان كودكان می‌گرفت و به زمین می‌انداخت. مردم این صحنه‌های غم‌انگیز را مشاهده می‌كردند و با گریه و ناله ضجه می‌زدند، شیون می‌كردند، گریبان‌های خود را پاره می‌كردند و فریاد می‌زدند: وا بنت نبیاه! وا حسناه! وا حسیناه!ناگاه بانویی را با سرگشاده و موهای پریشان دیدم، او با آستین‌های خود صورت خود را می‌پوشانید، زیرا كه جامه‌ای نداشت كه خود را بپوشاند، گفتم: این كیست؟گفت: سكینه علیهاالسلام.ناگاه سه دختر خانمی كه مانند ماه بودند با لباس‌های به چپاول رفته، و موهای پریشان كه پوشش و چادری نداشتند، سوار بر شتر بودند، دیدم، پرسیدم: این دختران كیستند؟گفتند: رقیه، صفیه و فاطمه‌ی صغری علیهم‌السلام.از مشاهده آن صحنه به گریه افتادم، آن قدر گریه كردم كه نزدیك بود چشمانم از گریه، كور گردد. در این هنگام، خانمی می‌گریست و فریاد می‌زد: آیا چشمهایتان را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌پوشانید؟مردم با شیون و ناله و گریه ضجه زدند، گفتم: این خانم كیست؟پیرمرد گفت: زینب علیهاالسلام است.از شدت ناراحتی بر صورت خود زدم و گریستم، پس ام‌كلثوم علیهاالسلام سر خود را بلند كرد و فرمود:صه؛ یا اهل الكوفه! تقتلنا رجالكم، و تبكینا نساؤكم، ما لنا؟ و ما لكم؟ بیننا و بینكم الله وقت فصل القضاء. [ صفحه 359] یا اهل الجدل و الصلف! لقد تعدیتم عدوناً میبناً، اما علمتم ای كبد لرسول الله فریتم؟ ام ای رحم له قطعتم؟ ام ای بناء له هدمتهم؟ لقد جئتم و الله؛ شیئاً اداً.خاموش باشید؛ ای اهل كوفه! مردان شما، ما را می‌كشند، و زنانتان بر ما گریه می‌كنند؟ ما را با شما و شما را با ما چه كار است؟ میان ما و شما روز قیامت خداوند حكم خواهد كرد.ای اهل عداوت، مكر و بی‌وفا! شما آشكارا در حق ما ستم كردید، آیا نمی‌دانید چه جگرگوشه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پاره نمودید؟ و كدام رحم او را قطع نمودید؟ و كدام عمارت و بنای او را منهدم و ویران كردید؟ به خدا سوگند! شما گناه بزرگی را مرتكب شدید.در كتاب «المنتخب» از مسلم جصاص روایت كرده است، مسلم گوید:ابن‌زیاد حرامزاده مرا برای تعمیر و گچكاری به دارالاماره خواند، من مشغول گچكاری بودم ناگاه سر و صدا و غوغایی از گوشه و كنار شهر كوفه به گوشم رسید، رو به خادمی كه با من كار می‌كرد؛ كردم و گفتم: چرا كوفه یكپارچه غوغا و ضجه شده است؟گفت: همین الان سر خارجی را كه بر یزید بن معاویه علیهما اللعنه خروج كرده بود می‌آورند.گفتم: این خارجی كیست؟گفت: حسین بن علی.مسلم گوید: صبر كردم تا خادم بیرون رفت، پس به جهت این خبر غم‌انگیز، چنان سیلی به صورتم زدم ترسیدم كه چشمانم كور شود. دست از كار كشیدم، دست‌هایم را از گچ شستم و از پشت قصر بیرون آمدم و به كناسه - كه اسم محلی در كوفه است - آمدم.در این اثنا كه من ایستاده بودم و مردم منتظر آمدن اسرا و سرها بودند؛ ناگاه چهل محمل دیدم كه بر چهل شتر بار شده بود، كه اهل حرم و بانوان عصمت و طهارت و فرزندان فاطمه علیهاالسلام را بر آنها سوار كرده بودند؛ آمدند.ناگاه علی بن الحسین امام سجاد علیه‌السلام را دیدم كه بر شتری بی‌جهاز سوار كردند و از رگهای مباركش خون می‌چكید و او با این حالت گریه می‌كرد و می‌گفت:یا امة السوء لا سقیاً لربعكم یا امة لم تراع جدناً فینا [ صفحه 360] لو أننا و رسول الله یجمعنا یوم القیامة ما كنتم تقولونا؟تسیرونا علی الاقتاب عاریة كاننا لم نشید فیكم دینابنی‌امیة ما هذا الوقوف علی تلك المصائب لا تلبون داعیناتصفقون علینا كفكم فرحا و انتم فی فجاج الارض تؤذوناالیس جدی رسول الله ویلكم؟ اهدی البریة من سبل المضلینایا وقعة الطف! قد اورثتنی كمداً [و] الله یهتك استار المسیئیناای امت بد! خدا مراتع شما را سیراب نكند (یعنی شما را خیر ندهد)؛ ای امتی كه حق جد ما را در مورد ما مراعات نكردید.اگر خداوند در روز قیامت ما و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در یك جا جمع كند شما چه پاسخی برای او دارید؟ما را بر روی شترهای بی‌جهاز سوار می‌كنید و می‌برید؛ گویا این كه به نظر شما، دین نداریم.ای بنی‌امیه! چرا ما را بر این مصایب واداشتید؟ مصایبی كه هیچ فریادرسی ما را جواب نمی‌دهد؟از شادی و سرور بر ما كف می‌زنید؛ و در رهگذرها و راهها ما را آزار می‌دهید. آیا جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود! وای بر شما! كه آن حضرت مردم را از گمراهی‌ها هدایت كرد؟ای واقعه‌ی كربلا! اندوه و غم را بر من به ارث گذاشتی؛ و خداوند قهار پرده‌ی بدكاران را می‌درد.مسلم گوید: اهل كوفه به كودكانی كه در محملها بودند خرما، نان و گردو می‌دادند. حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام به آنها صدا می‌زد و می‌گفت: ای اهل كوفه! صدقه بر ما حرام است، و آنها را از دست و دهان آنها می‌گرفت و بر زمین می‌انداخت.مسلم گوید: مردم بر مصایبی كه به آنها رسیده بود می‌گریستند، حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام سر از محمل بیرون آورد و فرمود:صه، یا اهل الكوفة! تقتلنا رجالكم، و تبكینا نساؤكم، فالحاكم بیننا و بینكم الله یوم فصل القضاء.ساكت باشید ای اهل كوفه! مردان شما ما را می‌كشند و شما زنان به ما گریه می‌كنید، حكم كننده میان ما و شما در روز قیامت خداست. [ صفحه 361]

#### كوفه و گفتگوهای زینب كبری با سر اطهر امام حسین‌

در این اثنا كه آن خاتون مكرمه اهل كوفه را مورد خطاب قرار داده بود ناگاه غوغایی بپا شد كه دیدم سرهای مطهر را آوردند، پیشاپیش آنها سر مقدس امام حسین علیه‌السلام بود، سر مقدس آن حضرت مانند ماه می‌درخشید. شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، رنگ محاسن شریفش مانند سیاهی شب بود كه خضاب آن را پوشانده بود، و چهره‌ی مباركش مانند ماه نورافشانی می‌كرد، و باید محاسن شریف را به چپ و راست حركت می‌داد.در این هنگام، حضرت زینب علیهاالسلام متوجه شد و سر مبارك برادرش را دید، پس پیشانی خود را به چوب محمل زد خون جاری شد، حتی دیدیم كه خون از زیر مقنعه‌ی او بیرون ریخت، و پارچه‌ی پاره‌ای را روی خون و زخم گذاشت، آن خانم غمدیده رو به سر اطهر عزیزش كرد و گفت:یا هلالا لما استتم كمالا غاله خسفه فابدی غروباما توهمت یا شقیق فؤادی كان هذا مقدراً مكتوبایا اخی! فاطم الصغیرة كلمها فقد كاد قلبها ان یذوبایا أخی! قلبك الشفیق علینا ما له قد قسی و صار صلیبا؟یا اخی! لو تری علیا لدی الاسر مع الیتم لا یطیق وجوباكلما أوجعوه بالضرب ناداك بذل یفیض دمعاً سكوبایا اخی! ضمه الیك و قربه و سكن فؤاده المرعوباما اذل الیتیم حین ینادی بابیه و لا یراه مجیباای ماهی كه چون به حد كمال رسیدی، خسوف آن را گرفت و غروب كرد.ای پاره‌ی دل من! هرگز گمان نمی‌كردم كه شاهد چنین صحنه‌ای باشم؛ این امر مقدری بود كه در لوح تقدیر الهی نوشته شده بود.برادرم! با دختر كوچكت فاطمه، تكلم كن؛ كه نزدیك است دلش از جدایی تو ذوب شود.برادرم! تو كه دلت بر ما مهربان بود؛ چه شده كه الان سخت شده و از ما دور شدی.برادرم! ای كاش فرزندت علی را در حال اسیری و یتیمی می‌دیدی كه توان سخن نداشت. و هر موقع او را می‌زدند و بدنش می‌آزردند با خواری تو را صدا می‌زد و اشك چشمش جاری می‌شد. [ صفحه 362] برادرم! او را به خود بچسبان و نزدیك خود قرار ده؛ و دل او را كه ترسیده تسكین بده. چه قدر یتیم خوار می‌شود وقتی كه پدرش را صدا می‌زند، و كسی او را جواب نمی‌دهد [319] .در كتاب دیگری از تالیفات شیخ حسن بن شیخ علی ملقب به ابوقطان - كه مرقد او را سیراب كند رحمت و رضوان - می‌نویسد:یكی از شیعیان روایتی را به صورت مرسل نقل نموده و می‌گوید:خطا و اشتباهی از من سر زد و جنایتی را مرتكب شدم كه اگر آمرزیده نشوم تردیدی ندارم كه از اهل دوزخ باشم.گناهم این بود كه من در كوفه بودم و از آنچه بر امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت او آمده بود، خبر نداشتم، من در بازار كوفه نشسته بودم و از تغییر و دگرگونی كه در شب و روز ایجاد شده بود به وحشت افتاده بودم، می‌دیدم گویا دیوارهای كوفه با خون تازه‌ای رنگین شده است. آفاق و نواحی عالم تاریك، و همه‌ی جهات غبارآلود است، گویا لباسها و صورت مردم به خون آغشته شده بود، مردم در حیرت و سرگردانی شدیدی بودند، و وجود همه را وحشت بزرگی فراگرفته بود، و این در حالی بود كه من علت این امر را نمی‌دانستم.در این اثنا كه بر این حالت بودم ناگاه صدای تكبیر، تهلیل، هیاهو و فریادها را شنیدم كه همه جا را به لرزه درآوردند، برخاستم كه ببینم چه شده است؟ ناگاه سرهای مباركی را دیدم كه بر بالای نیزه‌ها زده‌اند، زنان طاهرات را بر شترهای بی‌جهاز و بی‌پرده سوار نموده‌اند. در میان آن زنان، دختران كوچكی هستند كه صورت‌های آنها مانند قندیلها می‌درخشد و روشنایی می‌دهد، و هر كدام از آنها بر بالای شترهای لاغر سوار هستند، موهای آنها پریشان است و از كثرت حیا از مردم، سرهای خود را پایین انداختند.در میان آنها فرزندی است كه سوار بر شتری كرده‌اند، پاهای ا و را از شكم شتر با زنجیز بسته‌اند، و از رانهای مباركش خون جاری است، او با سر برهنه و تن بدون لباس است.نامردانی سرهای مطهر را حمل می‌كردند، در میان حاملین، نامردی سری را بر [ صفحه 363] نیزه‌ی خود حمل می‌كرد كه از همه‌ی سرها نورانی‌تر بوده، آثار قتل بر آن دیده می‌شد، آن حرامزاده اظهار شجاعت می‌كرد و می‌گفت:أنا صاحب الرمح الطویل أنا صاحب السیف الصقیل‌أنا قاتل ذی الدین الاصیل من صاحب نیزه‌ی بلندی هستم؛ منم صاحب شمشیر تیز و بران.من قاتل صاحب دین اصیل و محكم هستم.آن گاه كه آن حرامزاده ساكت شد، خانمی از این بانوان به آن حرامزاده گفت:وای بر تو! بگو: من قاتل كسی هستم كه جبرئیل بر او در گهواره لالایی گفت، و میكائیل و اسرافیل و عزرائیل از خدمتگزاران او بودند، و از آزادكرده‌های او صلصائیل بود، و من قاتل كسی هستم كه به جهت قتل او عرش خداوند جلیل به لرزنده درآمد.وای بر تو! بگو: من قاتل محمد مصطفی، علی مرتضی، فاطمه‌ی زهرا، حسن مجتبی، پیشوایان هدایت؛ ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام ملائكه‌ی آسمان، پیامبران و اوصیا هستم.پس نزدیك آمدم و از یكی از آن زنان طاهرات پرسیدم: این سرها چه كسانی هستند؟ و این اسیران از كدام اسرا هستند؟آن بانوی عصمت و حیا؛ چنان فریادی بر من كشید كه خیال كردم كه صاعقه‌ای به قلب من رسید و او می‌فرمود: آیا از خدا حیا نمی‌كنی كه به ما نگاه می‌كنی؟از فریاد و سخن او بی‌هوش شدم و بر زمین افتادم، چون بهوش آمدم و ایستادم دیدم از من دور شده‌اند، سیلی بر صورت خودم زدم و گفتم: به خدای كعبه سوگند كه هلاك شدم.برخاستم و با سرعت به طرف آنها دویدم تا خود را به آنها رساندم، مؤدبانه در برابر او ایستادم، از شرمندگی سر خود را پایین انداختم، اشك از چشمانم سرازیر بود، او نیز گریه می‌كرد، و من با او می‌رفتم ولی جرأت پرسیدن نداشتم، عنایتی به من فرمود و گفت: ای مرد! برای چه گریه می‌كنی؟گفتم برای شما ای بانوی من! و بر مصایبی كه به شما رسیده، ولی می‌خواهم، خودتان را معرفی كنید، شما كیستید؟ و این سرهایی كه بالای نیزه‌ها است، سرهای چه كسانی هستند؟ من در شما هیبت و شأن بزرگی می‌بینم، و از دیدن شما دلم پاره پاره می‌شود، و از حزن و اندوه شما، اشك از چشمان من سرازیر می‌گردد. من تا به [ صفحه 364] حال اسیرانی همانند شما ندیده‌ام، و تشنگانی كه چشمه‌های اشك دیدگان آنها جاری شود، ندیده‌ام، و نمی‌دانم شما اهل كجا هستید؟او به جهت حیا از من خجالت كشید و سر خود را به زیر انداخت و فرمود:أنا زینب بنت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، و هذه السبایا بنات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و بنات علی و فاطمة الزهراء، و ذلك الرأس الازهر المتقدم علی الرؤوس رأس أخی الحسین علیه‌السلام الذی ذبحوه فی أرض كربلاء، و ذبحوا اولاده و بنی اخیه و اصحابه عن آخرهم، و هذه رؤوسهم، و ذلك الصبی المقید من تحت بطن الناقة علی بن الحسین امام العصر بعد ابیه.من زینب، دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هستم، و این اسیران؛ دختران رسول خدا، علی مرتضی و فاطمه‌ی زهرا علیهم‌السلام هستند. و این سر مطهر و نورانی كه پیشاپیش همه‌ی سرها است سر اقدس و اطهر برادرم امام حسین علیه‌السلام است كه او را در سرزمین كربلا ذبح كردند، و همه‌ی فرزندان و برادرزادگان و اصحاب او را سر بریدند، و اینها سرهای آنها است، و این فرزندی كه از شكم شتر به زنجیر ستم بسته‌اند علی بن الحسین علیه‌السلام امام زمان پس از پدر بزرگوارش است.چون سخنان جان‌سوز آن خاتون مكرمه را شنیدم سنگی برداشتم و بر سر خود زدم و سرم را شكستم و لباسهایم را پاره كردم، و سیلی بر صورت خود زدم و گفتم: ای بانوی من! خدا چشمی را كه به خیانت به شما نگاه نماید؛ بكند، من از دوستان و پیروان شما هستم، مصایبی كه به شما رسیده و آنچه بر شما نازل شده بر من سخت و ناگوار است، ای حزن و ای اندوه من! وای بر من كه بر مصایبی كه بر شما رسیده است، متأسف هستم.آن خاتون مكرمه فرمود: اگر دوست‌دار ما هستی پس چرا ما را یاری نكردی و از ما حمایت ننمودی؟گفتم ای بانوی من! بدبختی من، مرا از یاری شما به تأخیر انداخت.آری! آن گاه اهل بیت اطهار علیهم‌السلام را وارد قصر دارالاماره نمودند، و چنان مصایبی را بر آنها روا داشتند.ابومخنف گوید: شهرزوری گفته: سالی كه سرهای اطهر و اسرای آل پیامبر علیهم‌السلام را وارد كوفه نمودند من از سفر حج می‌آمدم، وارد شهر كوفه شدم، دیدم بازارها تعطیل و مغازه‌ها بسته است، بعضی از مردم گریه می‌كنند و برخی دیگر می‌خندند. [ صفحه 365] كنار پیرمردی رفتم و به او گفتم: چه شده كه گروهی از مردم گریه می‌كنند و گروه دیگری می‌خندند؟ آیا عیدی دارید كه من نمی‌دانم؟پیرمرد دست مرا گرفت و به جای خلوتی برد، آنگاه بلند بلند گریست و گفت: ای آقای من! ما عید نداریم، ولی به خدا سوگند! گریه‌ی مردم به خاطر دو لشكر است: یكی از آنها پیروز شده و دیگری شكست خورده و افرادش كشته شده است؟گفتم این دو لشكر كدامند؟گفت: لشكر امام حسین علیه‌السلام كشته شده، و لشكر ابن‌زیاد لعین پیروز شده است. آنگاه گفت: وای از سوزش قلبم! اینك سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد می‌كنند. شهرزوری گوید: هنوز سخن پیرمرد تمام نشده بود كه صدای بوق و كرنای آنها شنیده شد، لشكریان شیپور می‌زدند و شیپورها و پرچم‌ها را می‌جنبانند، ناگاه لشكری وارد كوفه شد، هیاهوی عظمیمی شنیدم. در این هنگام، سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را دیدم كه می‌درخشید و نور از آن می‌تابد، چون چشمم به سر مقدس افتاد بغض گلویم را گرفت و گریستم.آن گاه اسرا را آوردند كه پیشاپیش آنها علی بن الحسین علیه‌السلام بود، پس از او ام‌كلثوم علیهاالسلام بود كه مقنعه‌ای از خز، مایل به رنگ سیاه بر سر داشت و فریاد می‌زد:یا اهل الكوفة! غضوا ابصاركم عنا، اما تستحون من الله و رسوله ان تنظروا الی حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و هن عرایا؟ای اهل كوفه! چشمان خود را از ما ببندید، آیا از خدا و رسول او حیا نمی‌كنید و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم كه بی‌معجرند نگاه می‌كنید؟شهرزوری گوید: آها را كنار درب بنی‌خزیمه نگه داشتند. سر مطهر حجت خدا علیه‌السلام بر بالای نیزه‌ی بلندی بود، او سوره‌ی كهف را تلاوت می‌فرمود، تا آن كه به این آیه‌ی مبارك رسید:(ام حسبت ان اصحاب الكهف و الرقیم كانوا من آیاتنا عجباً) [320] .آیا چنین می‌پنداری كه اصحاب كهف و رقیم (كه سی‌صد و نه سال در غار خوابیدند) از دلایل قدرت ما چیزی شگفت‌انگیز بودند؟ (یعنی قصه‌ی آنها نسبت به سایر آیات و قدرت الهی از آفرینش آسمان و زمین و غیره چندان [ صفحه 366] غریب نیست).سهل گوید: من گریستم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! سر اطهر تو شگفت‌انگیزتر است.آنگاه افتادم و بی‌هوش شدم و بهوش نیامدم تا این كه سر اقدس سوره را به آخر رساند.

#### مجلس ابن زیاد لعین و اسرای اهل بیت

شیخ مفید رحمة الله گوید:چون سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد كوفه نمودند، فردای همان روز؛ ابن‌سعد حرامزاده به همراه اسرا و دختران امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت آن حضرت وارد كوفه شد.ابن‌زیاد لعین در دارالاماره نشست و به مردم اذن عمومی داد كه در مجلس حاضر شوند و دستور داد سر اطهر حضرت را آورده و در پیش روی خود گذاشت. آن ملعون به سر مطهر نگاه می‌كرد و تبسم می‌نمود، و در دست آن ولد الزنا، چوبی بود كه به دندان‌های آن حضرت می‌زد [321] .این قضیه را شیخ صدوق رحمة الله در «امالی» خود، به سندش از دربان ابن زیاد لعین چنین نقل می‌كند:هنگامی كه سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را به مجلس ابن‌زیاد لعین آوردند، آن حرامزاده دستور داد سر مطهر را در تشتی زرین بگذارند، و شروع كرد با چوبی كه در دست داشت به دندانهای آن حضرت می‌زد و می‌گفت: ای اباعبدالله! چه زود پیر شدی! مردی از میان جمعیت گفت: دست نگه‌دار! من دیدم جایی را كه تو چوب می‌زنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌بوسید.آن ملعون گفت: امروز، روزی است در عوض جنگ بدر [322] .

#### اعتراض زید بن ارقم به ابن زیاد لعین

شیخ مفید رحمة الله گوید:زید بن ارقم؛ صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم كه پیرمردی سالمند بود در كنار آن ملعون [ صفحه 367] نشسته بود، چون دید آن ملعون با چوب به دندانهای مبارك امام حسین علیه‌السلام می‌زند، گفت: چوب از این لبها بردار، قسم به خدایی كه جز او خدایی نیست من بارها دیده بودم كه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با لبهای مبارك خود، این لب‌ها را می‌بوسید.زید این بگفت و آن گاه بلند بلند گریست.ابن‌زیاد حرامزاده گفت: خداوند دیدگان تو را بگریاند، آیا برای فتح و پیروزی خدا (كه خدا ا را پیروز كرد!!) گریه می‌كنی؟ به خدا سوگند! اگر پیرمردی سالمند و خرفت نبودی كه عقلت پریده، گردن تو را می‌زدم.پس زید بن ارقم برخاست و از مجلس آن ملعون خارج شد و به منزل خود رفت [323] .در كتاب «التبر المذاب» می‌نویسد: آنگاه زید برخاست در حالی كه می‌گفت: ای مردم! پس از این روز؛ مانند بردگان خواهید بود، شما فرزند حضرت فاطمه علیهاالسلام را كشتید، و پسر مرجانه را امیر كردید، به خدا سوگند! برگزیدگان شما را می‌كشند، و اشرار شما را به بندگی می‌گیرند، از رحمت خدا دور باد كسی كه به ذلت و خواری راضی می‌شود و به ننگ و عار تن می‌دهد.آن گاه رو به ابن‌زیاد ملعون كرد و گفت ای ابن‌زیاد! حدیثی بر تو گویم كه بر تو از این كار سخت‌تر است:روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم كه امام حسن علیه‌السلام را بر ران راست خود نشانده و امام حسین علیه‌السلام را بر ران چپ، سپس دست خود را بر ایشان گذاشت و فرمود:اللهم استودعك ایاهما و صالح المؤمنین.خداوندا! آنها را به تو و به مؤمنان نیكوكار و شایسته می‌سپارم.ای ابن‌زیاد! ودیعه و امانت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد تو چگونه شد؟ [324] .

#### گفتگوی زینب كبری با ابن زیاد لعین

شیخ مفید رحمة الله گوید:آن گاه اهل حرم امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس ابن‌زیاد لعین كردند، زینب كبری علیهاالسلام؛ خواهر امام حسین علیه‌السلام در میان اهل بیت علیهم‌السلام به صورت ناشناس و با [ صفحه 368] لباس‌های كهنه، وارد شده و در گوشه‌ای از قصر نشست و كنیزان دور او را گرفتند. ابن‌زیاد ولدالزنا گفت: این زنی كه در گوشه‌ای نشست و دور او را زنان و كنیزان گرفتند؛ كیست؟زینب كبری علیهاالسلام جواب نداد.آن ملعون دوباره سؤال كرد، پاسخ نشنید،بار سوم از او پرسید.یكی از كنیزان زینب كبری علیهاالسلام گفت: این زینب، دختر فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.ابن‌زیاد لعین رو به زینب كبری علیهاالسلام كرد و گفت، حمد و سپاس خدایی را كه شما را رسوا كرد و كشت و سخنان شما را تكذیب نمود.زینب كبری علیهاالسلام فرمود:الحمد لله الذی اكرمنا بنبیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و طهرنا من الرجس تطهیراً، و انما یقتضح الفاسق و یكذب الفاجر، و هو غیرنا و الحمد لله.حمد و سپاس خدایی را كه ما را به بركت پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گرامی داشت، و ما را از هر رجس و شك و گناهی پاك گردانید. فقط فاسق رسوا می‌شود، و فاجر دروغ می‌گوید، و او هم دیگران هستند، و حمد و سپاس بر خدا است.ابن‌زیاد ولدالزنا گفت: كار خدا را بر اهل بیت خود، چگونه دیدی؟زینب كبری علیهاالسلام فرمود:خداوند كشته شدن در قتلگاه را برای آنها نوشته بود و از مرگ و اجل گریزی نیست (و آنها به قتلگاه‌های خود روآوردند) و به زودی خداوند شما و آنها را در یك جا جمع خواهد نمود، و به سوی خدا محاجه خواهند كرد و در پیشگاه او مخاصمه خواهند نمود.ابن‌زیاد حرامزاده از این سخنان زینب كبری علیهاالسلام به خشم آمد و آتش خشم از درونش جوشید، عمرو بن حریث به او گفت: ای امیر! او زن است، و زن به خاطر سخن خود مؤاخده، و به جهت خطایش مذمت نمی‌شود.ابن‌زیاد لعین رو به زینب كبری علیهاالسلام كرد و گفت: خداوند جان مرا از برادر طغیانگر تو و از عاصیان از اهل بیت تو؛ شفا داد!!زینب كبری علیهاالسلام دلش شكست و گریست و فرمود: [ صفحه 369] به جان خودم قسم! تو بزرگ خاندان مرا كشتی، و اهل بیت مرا از بین بردی، و فرع مرا بریدی، و اصل مرا انداختی، اگر این تو را تسلی و شفا دهد، پس شفا گرفتی.ابن‌زیاد لعین گفت: این زن قافیه‌ساز و سجع‌پرداز است، و پدر او نیز قافیه‌ساز و شاعر بود.زینب كبری علیهاالسلام فرمود:زن را با قافیه‌سازی چه كار؟ فكر من از قافیه‌سازی مشغول است و من برای مصایب خود می‌اندیشم، ولی آنچه گفتم از سینه‌ی پردردم دمیده شد.

#### گفتگوی امام سجاد با ابن زیاد لعین

در این هنگام؛ امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیهماالسلام را به آن ملعون نشان دادند، آن ملعون رو به امام سجاد علیه‌السلام كرد و گفت: تو كیستی؟فرمود: من علی بن الحسین علیه‌السلام هستم.گفت: آیا خدا علی بن الحسین را نكشت؟!!امام سجاد علیه‌السلام فرمود: مرا برادری بود به نام علی كه مردم او را كشتند.ابن‌زیاد لعین گفت: بلكه خدا او را كشت!امام سجاد علیه‌السلام این آیه را خواند:(الله یتوفی الانفس حین موتها) [325] .خداوند در هنگام وفات، جانها را قبض می‌كند.ابن‌زیاد حرامزاده از این پاسخ به خشم آمد، و گفت: چگونه جرأت می‌كنی و به من پاسخ می‌دهی؟ آیا كسی از تو باقی مانده است تا جواب مرا رد كنی؟ ببرید و گردن او را بزنید [326] .سید بن طاووس رحمة الله گوید:در این هنگام؛ عمه‌اش زینب كبری علیهاالسلام این سخن را شنید و رو به ابن‌زیاد كرد و فرمود: ای پسر زیاد! تو از ما، جز این نوجوان را باقی نگذاشتی، اگر می‌خواهی او را بكشی، مرا نیز با او به قتل برسان. [ صفحه 370] امام سجاد علیه‌السلام رو به عمه‌اش فرمود: عمه جان! آرام باش، می‌خواهم با او حرف بزنم، آنگاه رو به ابن‌زیاد لعین كرد و فرمود:أبالقتل تهددنی یابن زیاد؟! اما علمت ان القتل لنا عادة، و كرامتنا الشهادة.ای پسر زیاد! آیا مرا با قتل تهدید می‌كنی؟ آیا نمی‌دانی كه كشته شدن عادت ما، و كرامت ما، شهادت است؟ [327] .شیخ مفید رحمه الله گوید:در این هنگام؛ عمه‌اش زینب علیهاالسلام خود را بر روی امام سجاد علیه‌السلام انداخت و فرمود: ای پسر زیاد! آیا آن همه خون از ما ریختی بست نبود؟آن گاه دست بر گردن مبارك امام سجاد علیه‌السلام افكند و فرمود: نه؛ به خدا سوگند! هرگز از او جدا نمی‌شوم، اگر می‌خواهی او را بكشی مرا نیز با او به قتل برسان!ابن‌زیاد لعین لحظاتی به آن دو بزرگوار نگاه كرد و سپس گفت: از رحم و خویشاوندی در شگفتم!! به خدا قسم! گمان می‌كنم كه دوست دارد او را با او بكشم، با آن جوان كاری نداشته باشید، زیرا می‌بینم كه او به بیماری خود مشغول است.سپس ابن‌زیاد ملعون برخاست و از قصر بیرون رفت [328] .در كتاب «منتخب» می‌نویسد: یكی از حاضران در مجلس می‌گوید:من در مجلس ابن‌زیاد حضور داشتم، ناگاه دیدم آتشی از قصر شعله كشید كه نزدیك بود قصر را بسوزاند.ابن‌زیاد لعین چون این منظره را دید از تخت خود برخاست و فرار كرد و به یكی از اتاقهای قصر پناه برد همه‌ی مردم این معجزه را دیدند و آن لعین حرامزاده با دیدن این معجزه نیز از گمراهی و شقاوت خود دست برنداشت [329] .

#### مجلس ابن زیاد لعین و تكلم سر اطهر امام حسین

در «شرح شافیه» از ابی‌مخنف نقل می‌كند و می‌گوید:یكی از كسانی كه در آن روز در مجلس ابن‌زیاد لعین حاضر بود به من گفت: [ صفحه 371] روزی كه سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس ابن‌زیاد لعین كردند من حاضر بودم، دیدم كه از قصر آتشی بیرون شد، عبدالله بن زیاد ولدالزنا از تخت خود برخاست تا به یكی از اتاقهای قصر فرار كند. در این هنگام؛ سر شریف با صدایی فصیح و آشكار - كه ابن‌زیاد لعین و همه آن را شنیدند - فرمود:ای ملعون! از آتش به كجا می‌گریزی و فرار می‌كنی؟ تو كه از آن در دنیا عاجز و ناتوانی، همانا آن آتش در آخرت منزل و محل بازگشت توست.راوی گوید: همه‌ی اهل قصر به سبب اعجاز و كرامتی كه از سر مطهر امام حسین علیه‌السلام دیدند به سجده افتادند، و چون آتش بلند شد سر مقدس امام حسین علیه‌السلام سكوت اختیار فرمود.

#### سر اطهر امام حسین و خانه‌ی خولی لعین

ابومخنف گوید: ژس از آن؛ ابن‌زیاد لعین خولی اصبحی حرامزاده را طلبید و گفت: این سر را بگیر تا موقعی كه از تو بخواهم.او سر مطهر را گرفت و به خانه‌ی خود برد، آن ملعون دو زن داشت، یكی از قبیله‌ی مضر بود، و دیگری منسوب به قبیله‌ی تغلب بود، چون داخل خانه‌ی مضری شد زنش گفت این سر كیست؟گفت: این سر حسین است.گفت: او را بازگردان.سپس آن زن، عمودی برداشت و بر آن ملعون حمله كرد و او را مجروح نمود و گفت: به خدا سوگند! دیگر من زن تو نیستم و تو شوهر من نیستی.آن ملعون از نزد مضری برگشت و به خانه‌ی زن تغلبی آمد، به او گفت: این سر را بگیر.گفت: این سر كیست؟گفت: این سر خارجی است كه در سرزمین عراق خروج كرده بود، و عبیدالله بن زیاد او را كشته است.گفت: نامش چیست؟او از گفتن نامش امتناع ورزید، آنگاه سر مطهر را در زیر تشتی گذاشت و شب را نزد او خوابید. [ صفحه 372] آن زن می‌گوید: سر مقدس تا صبح قرآن تلاوت می‌كرد و من صدای تلاوت او را می‌شنیدم، آخرین آیه‌ای كه تلاوت كرد این آیه‌ی شریفه بود كه:(و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) [330] .و به زودی آنان كه ستم نمودند بدانند كه به چه بازگشتنگاهی راه خواهند برد. پس از آن در پیرامون او صداهایی مانند صدای رعد و برق می‌شنیدم، و فهمیدم كه آن صدا، صدای تسبیح ملائكه بود [331] .در روایت شیخ صدوق رحمة الله پس از آن چه نقل كردیم آمده است:سپس ابن‌زیاد لعین دستور داد امام سجاد علیه‌السلام را به زنجیر بسته و با زنان و مخدرات طاهرات و همه‌ی اسرا به زندان بردند.روای گوید: من با اسیران بودم، از كوچه‌ای عبور نمی‌كردیم جز آن كه مملو از مردان و زنانی بود كه بر صورت خود سیلی می‌زدند، و گریه می‌كردند. آنها را از كوچه‌ها عبور دادند و در زندانی محبوس كرده و درب زندان را بستند.پس از آن؛ ابن‌زیاد لعین - بدتر از فرعون و شداد لعین - مجلسی تشكیل داد، و امام سجاد علیه‌السلام و اسرا را فراخوانده و سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را حاضر كردند.در این مجلس زینب كبری علیهاالسلام دختر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز حاضر بود، ابن‌زیاد لعین گفت: حمد و سپاس خدای را كه شما را رسوا كرد و بكشت... تا آنجایی كه می‌گوید: ابن‌زیاد لعین دستور داد آنها به زندان برگردانند، تا آخر خبر.سید بن طاووس رحمه الله گوید:سپس؛ ابن‌زیاد لعین دستور داد امام سجاد علی بن الحسین علیه‌السلام را با اهل بیت اطهارش به خانه‌ای كه در جنب مسجد اعظم بود؛ ببرند، زینب كبری علیهاالسلام، دختر علی مرتضی علیه‌السلام فرمود: زنان عرب نزد ما نیایند، جز كنیزان، زیرا آنها اسیر شده‌اند و ما نیز اسیر شده‌ایم.آن گاه ابن‌زیاد حرامزاده دستور داد كه سر مقدس امام حسین علیه‌السلام در كوچه‌های كوفه بگردانند [332] . [ صفحه 373] شیخ مفید رحمة الله گوید:چون صبح شد، عبیدالله بن زیاد لعین سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را فرستاد تا در كوچه‌های كوفه و در میان قبیله‌های كوفه بگردانند.

#### سر اطهر امام حسین و قرائت قرآن

از زید بن ارقم روایت شده كه گوید: من در اتاق خودم نشسته بودم، سر مقدس حضرت را بالای نیزه‌ای از مقابل اتاق من عبور می‌دادند، چون برابر اتاقم رسید شنیدم كه این آیه را تلاوت می‌فرمود:(ام حسبت ان اصحاب الكهف و الرقیم كانوا من آیاتنا عجباً) [333] .آیا چنین می‌پنداری كه اصحاب كهف و رقیم از آیات عجیب و غریب ما بودند؟در این هنگام، به خدا سوگند! موهای بدنم راست شد و صدا زدم: ای فرزند رسول خدا! به خدا قسم! سر مطهر تو شگفت‌انگیزتر است [334] .در كتاب «تظلم الزهراء علیهاالسلام» از مسند «سیده بتول علیهاالسلام» به سند خود از حارث بن وكیده نقل می‌كند، حارث گوید:من در میان كسانی كه سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را حمل می كردند؛ بودم. من می‌شنیدم كه سر مقدس، سوره‌ی كهف را می‌خواند ولی در دل خودم شك و تردید داشتم، ولی نغمه‌ی تلاوت حضرت ابی‌عبدالله حسین علیه‌السلام را می‌شنیدم.پس حضرت به من فرمود: ای ابن‌وكیده! آیا نمی‌دانی كه ما گروه امامان نزد پروردگار خویش زنده هستیم و روزی داده می‌شویم؟حارث گوید: وقتی این سخن را شنیدم با خودم گفتم: سر مطهر را می‌دزدم و می‌برم.سر مقدس حضرت فرمود: ای ابن‌وكیده! تو را بر این كار راهی نیست، ریختن خون من نزد خدای متعال بزرگتر از آن است كه مرا می‌گردانند، آنها را به حال خودشان واگذار، به زودی عاقبت گناه خود را خواهند فهمید، موقعی كه غل‌های آتشین و زنجیرها را به گردنشان می‌اندازند، و آنها را به سوی آب گرم دوزخ می‌كشند.در كتاب «العوالم» از ابن‌شهراشوب از ابی‌مخنف از شعبی نقل می‌كند، شعبی [ صفحه 374] گوید:چون سر مطهر امام حسین علیه‌السلام در كوچه‌ی صرافان كوفه، بالای نیزه قرار گرفت، سر مقدس تنحنحی كرد و سوره‌ی كهف را تا این آیه‌ی شریفه تلاوت فرمود:(انهم فتیة آمنوا و زدناهم هدی) [335] .آنها جوانانی بودند كه به پروردگار خود ایمان آوردند و ما هدایت را به آنها افزودیم.پس این اعجاز (به اهل كوفه) جز ضلالت و گمراهی چیز دیگری نیفزود.در روایت دیگری آمده است: چون سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را بر بالای درختی قرار دادند این آیه از آن سر مقدس شنیده شد:(و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) [336] . [337] .

#### سخنان ابن زیاد لعین و اعتراض عبدالله بن عفیف

سید بن طاووس رحمة الله گوید:پس از آن؛ ابن‌زیاد لعین بر بالای منبر رفت و حمد و ثنای خداوند نمود. او در ضمن سخنانش گفت: سپاس خدای را كه حق را آشكار و امیرالمؤمنین!! یزید و تابعان او را یاری كرد و دروغگو را كشت!!هنوز سخنی بیش از این نگفته بود كه عبدالله عفیف ازدی از جا برخاست - او از نیكان و زاهدین شیعه بود و چشم چپش را در جنگ جمل و چشم دیگرش را در جنگ صفین از دست داده بود، و پیوسته ملازم مسجد اعظم كوفه بود و همه روز تا شب آنجا به نماز می‌پرداخت - و گفت:ای پسر مرجانه! دروغگو تو و پدر تو، و آن كسی كه تو را والی كوفه نموده و پدر اوست. ای دشمن خدا! آیا فرزندان انبیا را می‌كشید و بر منبر مؤمنان این سخنان را می‌گویید؟راوی گوید: ابن‌زیاد غضبناك شد و گفت: گوینده‌ی این سخن كیست؟عبدالله فریاد زد: گوینده‌ی این سخن من هستم ای دشمن خدا! آیا ذریه و اولاد [ صفحه 375] طاهرین را، كه خداوند آنان را از هر گونه آلودگی پاك و پاكیزه گردانیده؛ می‌كشی و گمان می‌كنی كه هنوز مسلمانی؟ واغوثاه! كجا هستند فرزندان مهاجرین و انصار كه از این ستمكاری كه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را ملعون پسر ملعون خوانده است، انتقام بگیرند؟ [338] .راوی گوید: این سخن بر غضب ابن‌زیاد افزود، رگهای گردن آن حرامزاده از خون پر شد و گفت: عبدالله را نزد من آورید.پاسبان‌ها از هر طرف به سوی او شتافتند تا او را دستگیر كنند. ولی بزرگان قبیله‌ی ازد - كه پسرعموهای عبدالله بودند - از جا برخاستند و او را از دست پاسبان‌ها رها كردند و از در مسجد بیرون برده و به خانه‌اش رساندند.ابن‌زیاد دستور داد: بروید به خانه‌ی این نابینای ازدی - كه خدا دلش را كور كند چنان كه چشمش را كور نموده!! - و او را نزد من حاضر كنید.افرادی به این منظور به سوی خانه‌ی عبدالله رفتند.چون این خبر به طایفه‌ی ازد رسید همه جمع شدند، و قبایل یمن نیز به آنها ملحق گردیدند تا از عبدالله دفاع كنند.

#### مبارزه‌ی عبدالله بن عفیف‌

راوی گوید: چون خبر اجتماع آنها به ابن‌زیاد رسید، قبیله‌های مضر را جمع نمود و به سرگردگی محمد بن اشعث به جنگ آنان فرستاد.جنگ سختی بین آنها درگرفت و گروهی از اعراب كشته شدند.راوی گوید: سپاهیان ابن‌زیاد به خانه‌ی عبدالله بن عفیف رسیدند و درب خانه را شكستند و به خانه هجوم آوردند.دختر عبدالله فریاد زد: پدر جان! لشكر دشمن وارد خانه شدند.عبدالله گفت: مترس؛ شمشیر مرا بده.راوی گوید: دختر عبدالله شمشیر را به پدرش داد، عبدالله از خود دفاع می‌نمود و این شعر را می‌خواند:أنا ابن ذی‌الفضل العفیف الطاهر عفیف شیخی و ابن ام‌عامر [ صفحه 376] كم دارع من جمعكم و حاسر و بطل جدلته مغادرمنم فرزند صاحب فضل و باعفت و پاك؛ عفیف پدر من و فرزند ام‌عامر هستم. من افراد زیادی مثل شما كه زره‌پوش، بی‌زره، دلیر و جنگجو را بر زمین انداخته‌ام.راوی گوید: دختر عبدالله می‌گفت: سپاه ابن‌زیاد، از هر طرف بر عبدالله هجوم می‌آوردند، و او از خود دفاع می‌كرد. و از هر جانب كه به او نزدیك می‌شدند دخترش او را آگاه می‌نمود و می‌گفت: پدر جان! از فلان طرف آمدند و او از خود دفاع می‌نمود، تا آن كه لشكریان بر فشار حمله‌ی خود افزودند و او را از هر طرف احاطه كردند.دخترش فریاد زد: وای از ذلت و خواری! كار بر پدر من سخت شده و یار و یاوری ندارد.در این حال؛ عبدالله شمشیر خود را به دور سرش می‌گردانید و می‌گفت:أقسم لو یفسح لی عن بصری ضاق علیكم موردی و مصدری‌سوگند به خدا! اگر دیدگان من باز می‌شد، و بینایی خود را بازمی‌یافت، كار بر شما از ورود و خروج من بسیار سخت می‌گردید.راوی گوید: لشكر ابن‌زیاد، پیوسته با او جنگیدند تا دستگیرش نموده و نزد ابن‌زیاد بردند.چون ابن‌زیاد او را دید، گفت: سپاس خداوندی را كه تو را خوار كرد.عبدالله گفت: ای دشمن خدا! به چه چیز خداوند مرا ذلیل نمود؟و الله؛ لو یفرج لی عن بصری ضاق علیك موردی و مصدری‌به خدا سوگند! اگر چشم من بینا بود؛ جهان را بر تو تاریك می‌كردم.ابن‌زیاد لعین گفت: ای دشمن خدا! در حق عثمان بن عفان چه می‌گویی؟عبدالله گفت: ای غلام قبیله‌ی بنی‌علاج! و ای پسر مرجانه! - و او را دشنام داد و گفت -: تو را با عثمان چه كار؟ اگر بد كرد خداوند ولی حق خویش است و بین آنها و عثمان به عدل و حق حكم خواهد كرد. ولیكن تو از خودت، پدرت و از یزید و پدرش سؤال كن.ابن‌زیاد حرامزاده گفت: به خدا قسم! از هیچ چیز سؤال نمی‌كنم تا شربت مرگ را بنوشی. [ صفحه 377] عبدالله بن عفیف گفت: حمد و سپاس پروردگار جهانیان را. من، پیش از آن كه تو متولد شوی، از خداوند درخواست می‌كردم كه شهادت را روزی من كند و آن را به دست ملعون‌ترین و دشمن‌ترین خلق خویش اجرا نماید، ولی چون از دو چشم نابینا شدم از درك شهادت ناامید گردیدم، اینك حمد می‌كنم خداوندی را كه پس از ناامیدی مرا به آرزویم رسانید، و به من نشان داد كه دعای قدیم من به اجابت رسیده است.این‌زیاد لعین گفت: گردن او را بزنید.افراد نابكار او، عبدالله را به قتل رساندند و بدنش را در یكی از كوچه‌های كوفه بنام «سبخه» به دار آویختند، رحمت خدا بر او باد [339] .

#### عمر سعد لعین و محرومیت او از حكومت ری

در كتاب «المنتخب» می‌نویسد: از راویان اخبار نقل شده است:هنگامی كه عمر سعد لعین از جنگ با امام حسین علیه‌السلام فارغ شد و سرهای مطهر را به همراه اسرای آل‌محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد عبیدالله بن زیاد ملعون آوردند، عمر سعد لعین پس از این جریانات، نزد ابن‌زیاد ملعون آمد و از او خواست تا حكومت ری را به او واگذارد و او را امیر آن نماید.ابن‌زیاد لعین گفت: فرمانی كه در مورد قتل حسین و ملك ری به تو نوشته بودم، بیاور.عمر سعد ملعون گفت: به خدا سوگند! آن فرمان گم شده و نمی‌دانم كجاست؟ابن‌زیاد لعین گفت: امروز حتماً باید آن را نزد من بیاوری، و اگر نیاوری هرگز برای تو جایزه‌ای پیش من نیست، زیرا من تو را در روزهای جنگ فردی شرمگین و عذرآور از پیرزنان قریش می‌دانستم، آیا تو نبودی می‌گفتی:فوالله؛ ما ادری و انی لصادق افكر فی امری علی خطرین‌ءاترك ملك الری و الری منیتی ام ارجع مأثوماً بقتل حسین‌به خدا سوگند! نمی‌دانم كه من به راه راست هستم؛ فكر می‌كنم در كارم میان دو خطر (و دو راه) هستم. [ صفحه 378] آیا حكومت ری را رها كنم كه ری آرزوی من است؟ یا با گناه كشتن حسین بازگردم؟و این سخن كسی است كه عذر آورد و شرم داشته و در رأی خود مردد باشد.عمر سعد ملعون گفت: به خدا قسم! ای امیر! من تو را در خصوص كارزار حسین صادقانه نصیحت نمودم، اگر پدرم سعد مرا به سوی این جنگ دعوت می‌كرد هرگز حق را او را ادا نمی‌كردم (و سخن او را گوش نمی‌دادم) چنان كه سخن تو را در جنگ با حسین پذیرفتم.عبیدالله بن زیاد ملعون گفت: دروغ می‌گویی ای پست و فرومایه!عثمان بن زیاد، برادر ابن‌زیاد كه در مجلس حضور داشت گفت: به خدا سوگند! ای برادر! عمر سعد در سخن خود راست می‌گوید، من دوست داشتم كاش همه‌ی پسران زیاد تا روز قیامت افساری در بینی داشتند - یعنی كاش همیشه ما ذلیل بودیم - و هرگز حسین كشته نمی‌شد.عمر سعد حرامزاده گفت: به خدا سوگند! ای پسر زیاد! كسی شرورتر و بدتر از من، از قاتلان حسین برنگشته است.ابن‌زیاد گفت: چطور؟گفت: چون من خدای را نافرمانی كردم و از عبیدالله اطاعت نمودم، و حسین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بی‌یاور گذاشتم و دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری نمودم. و پس از ارتكاب چنین عملی، رحم و خویشاوندی را قطع نمودم و به دشمن خود پیوستم و با پروردگار خود، مخالفت نمودم، پس وای از بزرگی گناهم! و وای از طول مصیبت من در دنیا و آخرت.عمر سعد لعین این بگفت و برخاست و از مجلس ابن‌زیاد با خشم، غم و اندوه بیرون رفت و می‌گفت: این كار؛ زیان آشكار است [340] . [ صفحه 381]

### در كیفیت شهادت دو فرزند والامقام حضرت مسلم بن عقیل

#### شهادت فرزندان حضرت مسلم

شیخ صدوق رحمه الله در «امالی» به سند خود از حمران بن اعین، از ابومحمد شیخ بزرگ اهل كوفه نقل كرده است، كه ابومحمد گوید:هنگامی كه امام حسین بن علی علیهماالسلام به فیض ملاقات پروردگار خود فائز آمد و شهید شد از لشكر آن مظلوم، دو فرزند صغیر اسیر شده و به نزد عبیدالله بن زیاد لعین آوردند.آن ملعون زندانبان خود را طلبید و به او گفت: این دو فرزند را بگیر و به آنها غذای لذیذ نده، و از آب خنك آنها را سیراب نكن، و در شرائط سختی آنها را زندانی كن.زندانبان این دو فرزند را تحویل گرفت و به زندان برد. آنها روزها روزه می‌گرفتند، و چون تاریكی شب همه جا را فرامی‌گرفت، زندانبان دو گرده نان و كوزه‌ی آب خالصی می‌آورد و آنها می‌خوردند.مدتی در زندان ماندند تا این كه یك سال بدین منوال گذشت، یكی از برادران به دیگری گفت: ای برادر! مدتی است كه در زندان هستیم و نزدیك است كه عمر ما فانی شده، و بدن ما بپوسد، هنگامی كه زندانبان آمد شأن و منزلت ما را به او بفهمان، و به وسیله‌ی محمد صلی الله علیه و آله و سلم به او تقرب كن، شاید (دلش به حال ما بسوزد) و كمی در غذا به ما توسعه داده، و آب زیادی به ما دهد.تاریكی شب همه جا را فراگرفت، زندانبان پیر، با دو قرص نان جو و كوزه‌ای از آب خالص به نزد آنها آمد، پسر كوچك به او گفت: شیخ! آیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را می‌شناسی؟گفت: چگونه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نمی‌شناسم و حال آن كه او پیامبر من است.گفت: آیا جعفر بن ابی‌طالب را می‌شناسی؟گفت: چگونه جعفر را نمی‌شناسم و حال آن كه خداوند (در بهشت) دو بال به او عطا فرموده كه با فرشتگان هر كجا كه می‌خواهد پرواز می‌كند.گفت: آیا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را می‌شناسی؟گفت: چگونه علی علیه‌السلام را نمی‌شناسم و حال آن كه پسر عمو و برادر پیامبر من است.گفت: ای شیخ! ما از فرزندان پیامبر تو، محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، و ما از فرزندان مسلم [ صفحه 382] بن عقیل بن ابی‌طالب هستیم كه اینك در دست تو اسیریم. از تو غذای لذید می‌خواهیم به ما اطعام نمی‌كنی، و آب سرد و خنك می‌خواهیم ما را سیراب نمی‌نمایی، در عین حال، زندان را بر ما تنگ گرفته‌ای؟هنگامی كه پیرمرد زندانبان، این سخنان را از آنها شنید بر قدمهای آنها افتاد و پاهای آنها را می‌بوسید و می‌گفت: جانم فدای جان شما، روحم فدای روح شما، ای فرزندان پیامبر برگزیده‌ی خدا! این درب زندان است كه پیش روی شما باز است پس هر راهی كه می‌خواهید انتخاب كنید و بروید.شب فرارسید و تاریكی آن همه جا را فراگرفت، پیرمرد دو قرص نان جو با كوزه‌ای از آب آورد، و راه را بر آنها نشان داد و گفت: ای حبیبان من! شب‌ها را حركت كنید و روزها پنهان شوید تا این كه خداوند متعال برای شما فرج و گشایی قرار دهد. آن دو فرزند والامقام چنین كردند، هنگامی كه تاریكی شب همه جا را فراگرفت حركت كردند و به در پیرزنی رسیدند به او گفتند: ای پیرزن! ما دو فرزند صغیر، غریب و خردسال هستیم كه راه را بلد نیستیم، اینك تاریكی همه جا را فراگرفته و شب فرارسیده ما را در تاریكی شب مهمان كن، چون صبح شد به راه خود ادامه می‌دهیم.پیرزن گفت: ای حبیبان من! شما كیستید؟ من همه‌ی عطرها و بوها را بوییدم ولی عطری مانند عطر شما پاكیزه‌تر نبوییدم؟گفتند: ای پیرزن! ما از ذریه و فرزندان پیامبر تو هستیم، از زندان عبیدالله بن زیاد لعین از ترس كشته شدن فرار كرده‌ایم.پیرزن گفت: ای حبیبان من! من دامادی فاسق دارم كه با عبیدالله بن زیاد لعین در واقعه‌ی كربلا حضور داشته، می‌ترسم دستش به شما برسد و شما را بكشد.گفتند: ما در تاریكی شب مهمان تو هستیم چون صبح شد می‌رویم.پیرزن پذیرفت و آنها را مهمان كرد و گفت: به زودی غذائی برای شما تهیه می‌كنم، آنگاه رفت و غذا و آبی آورد.آن دو فرزند عزیز خوردند، موقع خواب شده وارد رختخواب شدند، برادر كوچكتر به برادر بزرگتر گفت: ای برادر من! امیدواریم كه امشب را با آرامش و امنیت استراحت نماییم، بیا دست به گردن هم بیندازیم و عطر و بوی همدیگر را ببوییم، پیش از آن كه مرگ میان ما جدایی بیندازد.آن دو فرزند چنین كردند و با همدیگر معانقه نموده و خوابیدند. چون پاسی از شب گذشت، داماد پیرزن آمد و درب را به آرامی كوبید، پیرزن گفت: كیست؟ [ صفحه 383] گفت: من فلانی هستم.پیرزن گفت: برای چه در این ساعت آمدی، این موقع، موقع آمدن نیست؟گفت: وای بر تو! درب را باز كن پیش از آن كه عقل و هوشم بپرد، و به جهت مشقت بلایی كه بر من نازل شده است از درونم زهره‌ترك شوم.پیرزن گفت: وای بر تو! چه بلایی بر سرت آمده است؟گفت: دو غلام صغیری از لشكر عبیدالله بن زیاد گریخته و فرار كرده‌اند، امیر در میان لشكرگاه خود فریاد زد: هر كسی سر یكی از این دو را بیاورد، برای او هزار درهم و كسی كه سر هر دو را بیاورد دو هزار درهم برای او جایزه است، من اسب خود را به زحمت انداختم و تاختم و خسته شدم و چیزی به دست من نرسید.پیرزن گفت: بترس ای داماد من! از این كه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامت خصم و دشمن تو باشد.گفت: وای بر تو! همانا مردم به دنیا حرص و رغبت می‌ورزند.گفت: دنیا را می‌خواهی چه كار در حالی كه تو آخرت نداری؟گفت: می‌بینم كه تو از آنها حمایت می‌كنی، گویا از مطلب امیر نزد تو خبری است، برخیز كه امیر تو را می‌خواند.پیرزن گفت: امیر با من چه كار دارد؟ من در میان مردم، پیرزنی هستم.گفت: من در جستجوی آنها هستم، و مرا بااین حرفها چه كار؟ درب را باز كن تا این كه راحت شده و استراحت كنم. بامدادان حركت می‌كنم، و ببینم در طلب آنها به كدام راهی بروم؟پیرزن (از ترس آن ملعون) درب را باز كرد و غذا و آبی به آن ملعون آورد. آن ملعون خورد و خوابید چون پاسی از شب گذشت، صدای خورنای آن شاه‌زاده را شنید، برخاست در حالی كه مانند شتر هیجان‌زده مضطرب بود و مانند نعره‌ی گاو نعره می‌زد و با كف دست‌های خود، دیوار خانه را لمس می‌كرد تا این كه دست‌های او به پهلوهای شهزاده‌ی كوچك خورد، به او گفت، تو كیستی؟گفت: من صاحب این خانه هستم، شما كیستید؟برادر كوچك رو به برادر بزرگتر كرد و او را حركت داد و گفت برخیز ای حبیب من! به خدا سوگند! از آن كه حذر می‌كردیم گرفتار شدیم.به آن دو گفت: شما كیستید؟گفتند: ای شیخ! اگر ما راست بگوییم آیا امانی برای ما هست؟ [ صفحه 384] گفت: آریگفتند: امان خدا و امان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و عهد و پیمان خدا و عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.گفت: آری.گفتند: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم از شاهدان امان تو است؟گفت: آری.گفتند: خدا نیز بر آنچه می‌گوییم و عهد و پیمانی می‌بندیم وكیل و شاهد است؟گفت: آری.گفتند: ای شیخ! ما از فرزندان پیامبر تو، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، از زندان عبیدالله بن زیاد لعین، از ترس كشته شدن گریخته‌ایم.آن شقی به آنها گفت: از مرگ گریختید و در مرگ افتادید، سپاس خدایی كه مرا بر شما غالب و پیروز گردانید.آن گاه برخاست و دستان آن دو فرزند مظلوم را بست و رفت و خوابید، آن دو مظلوم آن شب را تا صبح با دستان بسته سپری كردند.چون صبح شد غلام سیاه خود را به نام «فلیج» صدا زد و گفت: این دو پسر را بگیر و آنها را كنار فرات ببر و گردن آنها را بزن و سرهایشان را برای من بیاور تا این كه آنها را به عبیدالله بن زیاد تحویل دهم و دو هزار درهم جایزه بگیرم.غلام شمشیر برداشت و در جلو آن دو پسر مظلوم حركت كرد، هنوز اندكی راه نرفته بود كه یكی از آن دو شاه‌زاده گفت: ای غلام سیاه! سیاهی تو چقدر شبیه سیاهی بلال، مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟گفت: آقای من، مرا مأمور كشتن شما كرده، شما كیستید؟گفتند: ای سیاه! ما از فرزندان پیامبر تو، محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، از زندان عبیدالله بن زیاد از ترس كشته شدن فرار كرده و گریختیم و این پیرزن شما، ما را مهمان نمود، و آقای تو می‌خواهد ما را بكشد.غلام سیاه چون این بشنید به قدمهای آنها افتاد و می‌بوسید و می‌گفت: جانم فدای جان شما، و صورت من سپر بلای شما است ای ذریه پیامبر برگزیده! به خدا سوگند! حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامت دشمن و خصم من نمی‌شود.آن گاه با سرعت دوید و شمشیر از دستش انداخت و خود را به فرات زد و از جانب دیگر عبور كرد. [ صفحه 385] مولای شقی او فریاد زد: ای غلام! مرا معصیت نمودی؟گفت: ای آقای من! تا زمانی تو را اطاعت می‌كنم كه خدای را معصیت نكنی، پس اگر خدا را معصیت نمایی من در دنیا و آخرت از تو بیزارم.آن كافر شقی فرزند خود را صدا زد و گفت: پسرم! حلال و حرام دنیا را فقط برای تو جمع می‌كنم، كه بر دنیا حرص و رغبت می‌شود، این دو پسر را بگیر و ببر كنار فرات و گردن آنها را بزن و سر آنها را بر من بیاور تا به ابن‌زیاد تحویل داده و دوهزار درهم جایزه بگیرم.فرزندش شمشیر را گرفت و در پیشاپیش آن دو فرزند والامقام به راه افتاد. اندكی راه نرفته بودند كه یكی از آن شاه‌زاده‌ها گفت: ای جوان! بر جوانی تو از آتش دوزخ می‌ترسم؟گفت:ای حبیبان من! شما كیستید؟گفتند: ما از فرزندان پیامبر تو، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، پدر تو می‌خواهد ما را بكشد.آن جوان بر قدمهای آن شهزادگان افتاد و می‌بوسید و مانند غلام سیاه به آنها عرض ادب نمود و شمشیرش را به طرفی انداخت و وارد فرات شد و از آنجا عبور كرد.پدرش صدا زد: پسرم! از من نافرمانی كردی و عاق شدی.گفت: اگر خدای تعالی را اطاعت و تو را نافرمانی كنم بهتر از این كه خدای تعالی را معصیت و تو را اطاعت كنم.آن شیخ كافر گفت: كسی جز خودم شما را نمی‌كشد، آن گاه شمشیرش را برداشت و جلو آنها به راه افتاد، چون به كنار فرات رسید، شمشیر از غلاف كشید.هنگامی كه چشمان آن دو پسر مظلوم به شمشیر كشیده افتاد رقت كرده و اشك در چشانشان حلقه زد، به او فرمودند: ای شیخ! ما را به بازار ببر و به عنوان غلام بفروش و از قیمت ما استفاده كن، كاری مكن كه روز قیامت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دشمن تو باشد.گفت: نه شما را می‌كشم و سرتان را به عبیدالله بن زیاد می‌برم و دوهزار درهم جایزه می‌گیرم.گفتند: ای شیخ! آیا خویشاوندی ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراعات نمی‌كنی؟گفت: شما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خویشاوندی نیست.گفتند:ای شیخ! ما را زنده به نزد عبیدالله بن زیاد ببر تا خودش در امر ما حكم كند. [ صفحه 386] گفت: راهی به سوی تقرب به او ندارم جز با خون شما.گفتند: ای شیخ! به كمی سن و سال ما ترحم نمی‌كنی؟گفت: نسبت به شما خداوند در دل من چیزی از رحم قرار نداده است!گفتند: ای شیخ! اگر ناگزیر از كشتن ما هستی پس بگذار چند ركعت نماز بخوانیم.گفت: هر چه قدر دلتان می خواهد نماز بخوانید، اگر نماز نفعی به حال شما داشته باشد.آن دو پسر مظلوم، چهار ركعت نماز خواندند، سپس به جانب آسمان نگاه كردند و چنین خواندند:یا حی یا حكیم، یا احكم الحاكمین! احكم بیننا و بینه بالحق.ای خداوند حی و زنده! ای حكیم! ای بهترین حكم‌كنندگان! میان ما و او به حق حكم بفرما.آن ملعون برخاست و به طرف برادر بزرگ رفت و و گردن او را زد، و سرش را برداشت و در توبره گذاشت. برادر كوچك آمد و خود را روی جنازه‌ی برادر بزرگتر انداخت و در حالی كه در خون او می‌غلطید می‌گفت: می‌خواهم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در حالی كه آغشته به خون برادرم هستم؛ ملاقات نمایم.آن كافر عنود گفت: باكی بر تو نیست به زودی تو را نیز به برادرت ملحق خواهم ساخت.سپس برخاست و گردن برادر كوچك را نیز زد و سرش را برداشت و در توبره گذاشت. بدن‌های مبارك آن شهزادگان را در حالی كه خون از آنها می‌چكید به آب انداخت، سرهای مبارك را برداشت و نزد عبیدالله بن زیاد لعین آمد.عبیدالله كافر در تخت خود نشسته و چوب خیزرانی در دستش بود، سرها را در برابر او گذاشت. چون چشم ابن‌زیاد بر آن دو سر مبارك افتاد (هیجان‌زده شد و) برخاست و نشست، باز برخاست و نشست، سه مرتبه این كار را تكرار كرد و گفت: وای بر تو! در كجا بر اینها دست یافتی؟گفت: پیرزنی از ما، آنها را میهمان كرده بود.گفت: حق مهمانی را بر آنها مراعات نكردی.گفت: نه.گفت: چه پیشنهادی برای تو كردند؟گفت: گفتند: ای شیخ! ما را به بازار ببر و بفروش و از قیمت ما سود ببر، و كاری [ صفحه 387] مكن كه روز قیامت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دشمن تو باشد.ابن‌زیاد گفت: تو در جواب آنها چه گفتی؟گفت: گفتم: نه؛ من شما را می‌كشم و سرهای شما را نزد عبیدالله بن زیاد می‌برم و دوهزار درهم جایزه می‌گیرم.ابن‌زیاد گفت: پس از آن، چه پیشنهادی به تو كردند؟گفت: گفتند: ما را زنده نزد عبیدالله بن زیاد ببر تا خودش در خصوص ما حكم كند.ابن‌زیاد گفت: در جواب آنها چه گفتی؟گفت: گفتم: راهی به سوی تقرب به او ندارم جز با خون شما.ابن‌زیاد لعین گفت: چرا آنها را زنده نیاوردی؟ اگر زنده می‌آوردی من دو برابر به تو جایزه می‌دادم، و جایزه را چهارهزار درهم قرار می‌دادم.گفت: من راهی به سوی تقرب به تو جز به خون آنها نیافتم.ابن‌زیاد لعین گفت: باز برای تو چه پیشنهادی كردند؟گفت: گفتند: ای شیخ! قرابت و خویشاوندی ما را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگهدار و مراعات كن.ابن‌زیاد لعین گفت: در جواب آنها چه گفتی؟گفت: گفتم: شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرابت و خویشاوندی ندارید.ابن‌زیاد گفت: وای بر تو! باز به تو چه پیشنهادی كردند؟گفت: گفتند: ای شیخ! به خردسالی و كم سنی ما رحم كن.ابن‌زیاد ملعون گفت: به آنها رحم نكردی؟گفت: گفتم: خداوند نسبت به شما در دل من چیزی از رحم قرار نداده است!ابن‌زیاد ملعون گفت: وای بر تو! آخرین پیشنهادشان به تو چه بود؟گفت: گفتند: بگذار چند ركعت نماز بخوانیم.گفتم: هر چه قدر دلتان می‌خواهد نماز بخوانید، اگر نماز به حال شما نفعی داشته باشد، پس آن دو پسر، چهار ركعت نماز خواندند.ابن‌زیاد لعین گفت: پس از نماز چه چیزی گفتند؟گفت: با چشمهای خود به طرف آسمان نگاه كردند و گفتند:یا حی یا حكیم، یا احكم الحاكمین احكم بیننا و بینه بالحق.ای خدای حی و زنده! ای حكیم! ای بهترین حكم‌كنندگان! میان ما و او به حق حكم بفرما. [ صفحه 388] عبیدالله بن زیاد لعین گفت: آری! احكم الحاكمین در میان شما حكم كرده است، آنگاه رو كرد به افرادی كه در مجلس او بودند و گفت: كیست این فاسق را به سزای اعمالش برساند؟راوی گوید: مردی از اهل شام گفت: من حاضرم او را مجازات كنم.ابن‌زیاد لعین گفت: او را به همان محلی كه آن دو پسر را در آنجا كشته ببر، و گردنش را بزن و نگذار خون این با خون آن دو مخلوط شود و زود سرش را نزد من بیاور.آن مرد شامی او را برد و سر نحس او را برید و آن را آورد و بالای نیزه‌ای زد، بچه‌ها با سنگ و تیر آن سر نحس را مورد هدف قرار می‌دادند و می‌گفتند: این قاتل فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است [341] .

#### شهادت فرزندان حضرت مسلم به روایت دیگر

علامه مجلسی رحمة الله در «بحارالانوار» می‌نویسد: این قصه را با اندك تفاوتی در مناقب قدیمی روایت كرده‌اند، صاحب مناقب گوید:سعد الائمه؛ سعید بن محمد بن ابی‌بكر فقیهی، از محمد بن عبدالله برخنكی [342] از احمد بن یعقوب، از ظاهر بن محمد حدادی، از محمد بن علی بن نعیم، از محمد بن حسین بن علی، از محمد بن یحیی ذهلی روایت می‌كند؛ محمد بن یحیی گوید:هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام در كربلا به درجه‌ی شهادت رسید و اهل بیت آن حضرت به اسارت لشكر عبیدالله بن زیاد لعین درآمد، دو نوجوان از فرزندان جعفر طیار به نام‌های ابراهیم و محمد از لشكر فرار كردند.آن‌ها به سرچشمه‌ای رسیدند و دیدند زنی آب برمی‌دارد، آن زن نگاهی به آن شهزادگان و به حسن جمال آنها كرد و گفت: شما كیستید؟گفتند: ما از فرزندان جعفری كه در بهشت پرواز می‌كند؛ هستیم، از لشكر ابن‌زیاد لعین گریخته‌ایم.زن گفت: شوهر من از لشكر عبیدالله بن زیاد است، اگر نمی‌ترسیدم كه شب می‌آید، شما را مهمان می‌كردم و خوب از شما پذیرائی می‌نمودم.گفتند: ای زن! ما را به خانه‌ی خود ببر، امیدواریم امشب شوهرت به خانه نیاید. [ صفحه 389] آن زن قبول كرد و با شهزادگان به راه افتاد تا به خانه‌ی او رسیدند، آنها را به اتاقی برد و غذایی برایشان آورد.گفتند: ما نیازی به غذا نداریم، سجاده‌ای بیاور تا نمازهای فوت شده‌ی خود را بخوانیم.آن زن، سجاده‌ای آورد و آنها به نماز مشغول شدند. و بعد به سوی رختخواب رفتند؛ برادر كوچك به برادر بزرگتر گفت: برادرم! و ای فرزند مادرم! مرا به آغوش بگیرد و عطر مرا ببوی كه من گمان می‌كنم امشب، آخرین شب از عمر ما باشد و پس از این دیگر صبحی نبینیم.صاحب «مناقب» این روایت را مانند روایتی كه نقل كردیم ادامه می‌دهد تا آنجا كه می‌گوید:آن گاه آن كافر شقی، شمشیر خود را حركت داد و گردن برادر بزرگتر را زد و بدن مباركش را به فرات انداخت، برادر كوچكتر گفت: از تو می‌خواهم به خاطر خدا، بگذار من ساعتی خود را به خون برادرم آغشته نمایم.آن شقی گفت: این كار چه نفعی به تو دارد؟گفت: چنین دوست می‌دارم.پس ساعتی به خون برادر خود غلطید و خود را به خون او آغشته نمود.سپس آن كافر گفت: برخیز.آن شاه‌زاده برنخاست، آن كافر عنود شمشیر بر گردن او گذاشت و از پشت گردن او را زد و بدن مباركش را به فرات انداخت. بدن شهزاده‌ی بزرگتر در روی آب بود و چون سر شهزاده‌ی كوچكتر را نیز زد و بدن او را نیز به آب انداخت، بدن برادر بزرگتر آب را كنار می‌زد و به طرف او می‌آمد تا این كه خود را به بدن برادر كوچكتر چسبانید و با هم در آب رفتند.این ملعون مطرود از رحمت خدا، در میان آب صدایی از آنها شنید كه می‌گفتند:رب! تعلم و تری ما فعل بنا هذا الملعون، فاستوف لنا حقنا منه یوم القیامة.پروردگارا! تو می‌دانی و می‌بینی كه این ملعون با ما چه كار كرد؟ حق ما را روز قیامت از او بگیر.آن گاه راوی گوید: چون آن ملعون این قصه را بر عبیدالله بن زیاد ملعون تعریف كرد، او غلام سیاه خود را كه به نام نادر بود، طلبید و گفت: ای نادر! بگیر این شیخ [ صفحه 390] ملعون را و دست‌های او را ببند، و ببر به همان مكانی كه او در آنجا، آن دو پسر را كشته است، و گردنش را بزن، و لباس او مال توست، و بر تو، دوهزار درهم جایزه است و تو برای رضای خدا، آزاد هستی.پس آن غلام؛ آن كافر نحس را به همان محلی كه گردن آن دو شهزاده را زده بود؛ برد، آن ملعون گفت: ای نادر! آیا ناگزیر از كشتن من هستی؟گفت: آری.پس گردن او را زد، و جسد نحس او را به آب انداخت، آب جسد او را نپذیرفت و به كناری انداخت، ابن‌زیاد لعین دستور داد كه جسدش را با آتش بسوزانند، و چنین كردند و بدین وسیله آن ملعون به عذاب خداوند قهار گرفتار شد [343] .در كتاب «المنتخب» همین روایت را با اندكی تفاوت نقل می‌كند و اضافه می‌كند: آن گاه ابن‌زیاد لعین، نگاهی به ندیمان خود كرد، در میان آنها شخصی بود كه دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام بود، به او گفت: این ملعون را بگیر و ببر به همان مكانی كه در آنجا دو پسر را كشته، و گردنش را بزن، و نگذار خونش با خون آن دو پسر مخلوط شود و سر این پسر را هم بگیر و در محلی كه بدن‌های آنها انداخته شده است بینداز.راوی گوید: دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام؛ آن كافر لعین را تحویل گرفت و می‌برد و می‌گفت: به خدا سوگند! اگر ابن‌زیاد همه‌ی سلطنت خود را به من می‌بخشید با این عطیه و احسان عوض نمی‌كردم.او به هر قبیله‌ای می‌رسید سرهای مبارك را نشان می‌داد و قصه را حكایت می‌كرد، و نحوه‌ی مجازات و كشتن آن كافر لعین را نیز تعریف می‌كرد.به همان جایی كه آن دو مظلوم را كشته بود؛ رسیدند، آن حرامزاده را با درآوردن چشمهایش و بریدن گوش و دست و پا شكنجه داد، پس از آن به قتل رسانید.آن گاه سرهای مبارك را به فرات انداخت.راوی گوید: بدن‌های مبارك از توی آب بیرون آمده و به قدرت خداوند متعال بر سرها چسبیدند، آن گاه در آب غوطه خورده و در فرات فرورفتند.آن گاه این شخص دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام سر نحس آن كافر لعین را آورد و بر نیزه‌ای نصب كرد، بچه‌ها با سنگ آن را می‌زدند. [ صفحه 393]

### در قضایای واقعه بر اهل بیت از هنگام خروج از كوفه تا ورود به شام

#### فرستادن سر اطهر امام حسین به نزد یزید لعین

شیخ مفید رحمة الله گوید:ابن‌زیاد ملعون، سر مقدس امام حسین علیه‌السلام و سرهای مبارك اصحاب آن حضرت را به زجر بن قیس حرامزاده داد، و او را با ابوبردة بن عوف ازدی و طارق بن ابوظبیان به همراه گروهی از اهل كوفه، راهی شام كرد، تا آنها را به نزد یزید بن معاویه‌ی ولدالزنا ببرند [344] .شیخ مفید رحمة الله پس از این می‌گوید:عبیدالله بن زیاد لعین، پس از فرستادن سر مقدس امام حسین علیه‌السلام و سرهای مبارك اصحاب دستور داد اهل بیت و اطفال حضرت را آماده‌ی سفر اسارت نمایند، امام سجاد علیه‌السلام را نیز زنجیر ستم به گردنش انداخته و همه‌ی آنها را به دنبال سر مقدس امام حسین علیه‌السلام با مخفر بن ثعلبه عائدی لعین و شمر بن ذی‌الجوشن ملعون به سوی شام، راهی كرد تا خود را به گروهی كه سرها را می‌بردند؛ برسانند [345] .در «المنتخب» می‌نویسد:ابن‌زیاد لعین، شمر، خولی و شبث بن ربعی را صدا زد و هزار سواره را زیر نظر آنها قرار داد، و دستور داد كه اسرا و سرهای مطهر را به سوی دمشق برای یزید ولدالزنا ببرند، و دستور داد كه به هر شهری كه می‌رسند آنها را آشكار و ظاهر سازند [346] .در كتاب «تبر المذاب» می‌نویسد: هشام در كتاب «سیر» به سند خود از ابی‌محمد عبدالملك بن هشام نحوی بصری نقل می‌كند كه عبدالملك گوید:ابن‌زیاد لعین، سر مبارك امام حسین علیه‌السلام را با اسرای اطهار به سوی یزید بن معاویه علیهما اللعنة فرستاد، آنها اسرا را با ریسمان‌ها بسته بودند، بانوان مكرمه و اطفال از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر شترهای برهنه و بی‌جهاز با صورت و سر گشاده، سوار كرده بودند، آنها به هر منزلی كه می‌رسیدند سر مطهر را از صندوقی كه تهیه كرده بودند؛ درمی‌آوردند، و بر بالای نیزه می‌زدند، و تا موقع كوچ از آن سر مقدس حفظ و [ صفحه 394] حراست می‌كردند، سپس به صندوق می‌گذاشتند، و كوچ می‌كردند.در كتاب «المنتخب» می‌نویسد:آنها از كنار فرات به راه افتادند و در اولین منزل فرودآمدند، آن منزل خرابه‌ای بود، سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را در پیش روی خود گذاشتند، اسیران اهل بیت علیهم‌السلام نیز با سر مقدس بودند، ناگاه دستی را دیدند كه از دیوار بیرون آمده و قلمی با خون چنین می‌نویسد:أترجوا امة قتلت حسیناً شفاعة جده یوم الحساب‌فلا و الله؛ لیس لهم شفیع و هم یوم القیامة فی العذاب‌آیا كسانی كه حسین علیه‌السلام را كشتند؛ امید دارند؛ كه در روز قیامت به شفاعت جدش نایل شوند؟نه به خدا سوگند! بر آنها شفیعی نیست؛ و آنها در روز قیامت در عذاب خواهند بود. راوی گوید: آن ملاعین، از این امر ترسیدند، و وحشت كرده و از این منزل كوچ نمودند [347] .ابومخنف گوید: هنگامی كاروان در منزل قادسیه فرودآمد حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام این اشعار را خواند:ماتت رجالی وأفنی الدهر ساداتی وزادنی حسرات بعد لوعات‌صال اللئام علینا بعد ما علموا انا بنات رسول بالهدی آت‌یسیرونا علی الاقتاب عاریة كاننا بینهم بعض الغنیمات‌یعز علیك رسول الله ما صنعوا باهل بیتك یا خیر البریات‌كفرتم برسول الله ویلكم هداكم من سلوك فی الضلالات‌مردان من مردند و روزگار، آقایان و بزرگواران مرا فانی كرد؛ و پس از سوختن بسیار، به آتش شوق آنها حسرت‌ها را افزود.آن گروه و جماعت ناكس، بر ما حمله كردند بعد از این كه می‌دانستند؛ ما دختران پیامبری هستیم كه آورنده‌ی هدایت است.ما را بر روی جهازها، بدون معجر می‌رانند؛ گویا این كه ما در میان آنها پاره‌های غنیمت هستیم.ای رسول خدا! بر تو سخت و دشوار است آنچه بر اهل بیت تو وارد كردند، ای بهترین [ صفحه 395] خلق جهان!وای بر شما! بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم كافر و عاق شدید؛ كسی كه شما را از گمراهی‌ها هدایت فرمود.

#### ورود اسرای اهل بیت به تكریت‌

پس از آن، ابومخنف گوید: سرهای مطهر را به همراه اسرا به سمت شرقی جصاصه بردند، آن گاه كه می‌خواستند از «تكریت» عبور كنند به حاكم آنجا نوشتند: ما را با توشه و علوفه استقبال كنید، زیرا سر حسین با ماست.حاكم «تكریت» چون نامه را خواند دستور داد علمها را به اهتزاز درآورند، شیپورها دمیده شد، شهر زینب داده شد و مردم از هر سمت و از هر مكان آمدند.حاكم آن شهر بیرون آمد و با آنها ملاقات كرد، و هر كسی از آن كافران در مورد سر مطهر می‌پرسید می‌گفتند، این سر خارجی است كه بر یزید بن معاویه در سرزمین كربلا خروج كرده، و عبیدالله بن زیاد او را كشته، اینك سر او را به یزید بن معاویه فرستاده است.مردی نصرانی به آنها گفت: ای مردم! من در كوفه بودم، و این سر مطهر را وارد كردند، این سر خارجی نیست، بلكه سر مطهر حضرت حسین بن علی علیه‌السلام است جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و مادرش فاطمه زهرا علیهاالسلام است.چون نصارای دیگر این سخن را شنیدند به سوی ناقوس‌ها رفته و در آنها بدمیدند، و همه‌ی كشیشان در كلیسای تكریت به احترام سر مطهر جمع شدند، و گفتند: ما از گروهی كه فرزند دختر پیامبرشان را كشتند؛ بیزار هستیم.این خبر به گوش آن ملاعین رسید، و آنها از ترس وارد شهر «تكریت» نشدند، و راه بیابان را پیش گرفتند، سپس به منزل «اعمی» پس از آن بر «دیر عروه» رسیدند، آن گاه بر «صلینا» پس از آن، بر «وادی نخله» رسیدند، و در آن فرودآمده و شب را در آنجا خوابیدند.

#### عزاداری و ندبه‌ی جنیان برای امام حسین

ابومخنف گوید: صدای زنان جن را شنیدند كه بر امام حسین علیه‌السلام ندبه می‌كنند و این اشعار را انشاء كرده و می‌گویند: [ صفحه 396] نساء الجن اسعدن نساء الهاشمیات بنات المصطفی احمد یبكین شجیات‌یولولن و یندبن بدور الفاطمیات و یلبسن ثیات السود من عظم المصیبات‌ویلطمن خدوداً كالدنانیر نقیات و یندبن حسیناً عظمت تلك الرزیات‌زنان جن، زنان هاشمی را كه دختران پیامبر مصطفی احمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند در گریه و ناله یاری می‌كنند.آنها به فرزندان فاطمه، كه مانند ماه‌های چهارده شبه هستند؛ ولوله، ندبه و نوحه می‌كنند؛ و به جهت بزرگی مصیبت‌ها، لباس‌های سیاه می‌پوشند.آنها بر صورت‌های خود كه مانند دینارها پاك و نظیف‌اند؛ سیلی می‌زنند؛ و بر حسین علیه‌السلام از این مصیبت‌های بزرگ؛ ندبه و شیون می‌كنند.

#### ورود اسرای اهل بیت به لینا

ابومخنف گوید: پس از آن از «وادی نخله» كوچ كرده و راه «لینا» را پیش گرفتند شهری كه به همت مردم آباد شده بود.زنان، پیران و جوانان آن شهر بیرون آمده و سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را نگاه می‌كردند، و بر او و جد و پدر بزرگوار او صلوات می‌فرستادند، و بر قاتلان آن حضرت نفرین و لعنت كرده، و می‌گفتند: ای كشندگان فرزندان پیامبران! از شهر ما بیرون روید.چون آن ملاعین چنین حركتی را از مردم آن شهر دیدند، راه «كحیل» را پیش گرفته و به منزل «جهینه» رسیدند، از آنجا نامه‌ای به سوی حاكم «موصل» فرستادند كه ما را استقبال كنید چون سر حسین با ما است.

#### ورود اسرای اهل بیت به موصل

هنگامی كه حاكم موصل نامه را خواند دستور داد پرچمها را به اهتراز درآورده و شهر را زینت كنند. مردم از هر سو و از هر مكان اجتماع كردند، حاكم شهر بیرون آمد و در شش میلی به استقبال آنها رفت، بعضی از مردم چون این صحنه را دیدند از آنها می‌پرسیدند: چه خبر است؟می‌گفتند: سر خارجی است كه در سرزمین عراق خروج كرده، ابن‌زیاد او را كشته و سر او را به سوی یزید فرستاده است. [ صفحه 397] یكی از آنها گفت: ای مردم! این سر مقدس حضرت حسین علیه‌السلام است.چون این مسأله را تحقیق كردند و فهمیدند كه چنین است، چهل هزار سوار از طایفه‌ی اوس و خزرج در محلی اجتماع كرده و هم‌قسم شدند كه آن ملاعین را بكشند، و سر مقدس امام علیه‌السلام را از آنها بگیرند و در شهر خودشان دفن نمایند تا بدین وسیله در روز قیامت، باعث افتخار آنها گردد.

#### ورود اسرای اهل بیت به نصیبین

آن اشقیا این خبر را شنیدند به آن شهر وارد نشدند، و راه «تل اعفر» را پیش گرفتند، آن گاه به طرف كوه «سنجار» به راه افتاده و به شهر «نصیبین» رسیده و در آنجا فرودآمدند، آنها سرهای مطهر و اسرای اهل بیت عصمت علیهم‌السلام را به مردم آن شهر نشان دادند. ابومخنف گوید: هنگامی كه حضرت زینب علیهاالسلام سر مطهر برادر خود را دید گریست و از جان و دل ناله زد و فرمود:أنشهر ما بین البریة عنوة و والدنا اوحی الیه جلیل‌كفرتم برب العرش ثم نبیه كان لم یجئكم فی الزمان رسول‌نحاكم اله العرش یا شر امة! لكم فی لظی یوم المعاد عویل‌آیا ما میان مردم به زور و جبر و آشكار می‌شویم؛ و حال آن كه جد ما كسی است كه خداوند جلیل بر او وحی فرستاده است.شما به پروردگار عرش و پیامبرش كافر شدید؛ گویا این كه هیچ زمانی به شما پیامبری فرستاده نشده است.شكایت خود را از شما، به سوی خداوند عرش می‌بریم ای امت شر! كه بر شما است كه در میان آتش، در روز قیامت با صدای بلند گریه كنید.

#### ورود اسرای اهل بیت به دعوات

ابومخنف گوید: آن گاه به طرف «عین الورده» به راه افتادند، تا این كه به نزدیكی «دعوات» رسیدند. به حاكم «دعوات» نوشتند كه به استقبال ما بیایید، زیرا سر حسین با ما است.راوی گوید: چون حاكم «دعوات» نامه را خواند دستور داد كه در شیپورها بدمند، آن گاه خودش بیرون آمده و به استقبال آنها رفت، آن اشقیا سر مطهر را آشكار كرده و [ صفحه 398] از دروازه‌ی اربعین «دعوات» وارد شهر شدند، و سر را از اول ظهر تا موقع عصر در میدان شهر نصب كردند.اهالی آن شهر دو گروه شدند، یك گروه می‌گریستند، و گروه دیگر می‌خندیدند لعنهم الله و فریاد می‌زدند: این سر خارجی است كه بر یزید بن معاویه خروج كرده است.راوی گوید: میدانی كه سر مطهر امام مظلوم حضرت حسین علیه‌السلام را در آن نصب كرده بودند به بركت آن سر مطهر دارای كرامت است و تا روز قیامت، كسی از آنجا عبور نمی‌كند مگر این كه حاجت او برآورده می‌شود.آن ملاعین در حالی كه از شرب خمر مست شده بودند، شب را در آنجا تا صبح بیتوته كردند و بامدادان از آنجا كوچ نمودند، در این هنگام بود كه امام سجاد علیه‌السلام از كثرت مصایب گریست و فرمود:لیت شعری هل عاقل فی الدیاجی بات من فجعة الزمان یناجی‌أنا نجل الامام ما بال حقی ضائع بین عصبة الاعلاج‌ای كاش! می‌دانستم كه آیا عاقلی هست كه در میان تاریكی‌ها، شب را به صبح برساند و از مصیبتی كه زمانه بر من وارد كرده، شكایت نماید؟من فرزند امام هستم، چرا باید حق من در میان گروه كفار ضایع شود؟

#### ورود اسرای اهل بیت به قنسرین

راوی گوید: آن گاه آن بی‌دینان حركت كرده و تا به «قنسرین» رسیدند، شهری كه توسط اهل خودش آباد بود، چون مردم آنجا از آمدن آنها خبردار شدند دروازه‌های شهر را به روی آنها بستند، آنها را لعنت می‌كردند و با سنگ می‌زدند و می‌گفتند: ای فاجران و گنه‌كاران!ای كشندگان فرزندان پیامبران! به خدا سوگند! حق ندارید به شهر ما وارد شوید، اگر وارد شوید در برابر شما می‌ایستیم گر چه همه‌ی ما كشته شویم.و چون آن بی‌دینان این سخن بشنیدند از ترس وارد شهر نشده و از آنجا كوچ كردند.راوی گوید: آن گاه حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام گریست و می‌فرمود:كم تنصبون لنا الاقناب عاریة كاننا من بنات الروم فی البلدالیس جدی رسول الله؟ ولیكم! هو الذی دلكم قصد الی الرشدیا امة السوء! لا سقیاً لربعكم الا عذاباً كما احنی علی البلد [ صفحه 399] چه قدر ما را بر شترهای بی‌جهاز بدون چادر و معجر سوار می‌كنید؟! گویا ما از دختران روم در شهر هستیم.آیا جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست؟ وای بر شما! او كسی است كه شما را به راه رشد و رستگاری راهنمایی كرد.ای امت بد! خداوند چراگاه‌های شما را جز با عذاب؛ سیراب نكند چنان كه سایر شهرها را بازمی‌فرستد [348] .

#### سر اطهر امام حسین در دیر نصرانی

در «بحارالانوار» می‌نویسد: نطنزی در كتاب «خصایص» نقل می‌كند:چون سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را آوردند و در منزل «قنسرین» فرودآمدند، عابدی از نصاری سر خود را از صومعه‌ی خویش بیرون نموده و به سر مقدس نگاه كرد، او نوری را دید كه از دهان مبارك سر مطهر خارج و به طرف آسمان بالا می‌رود.چون عابد این منظره را دید، ده هزار درهم به آن ملاعین داد، و سر مطهر را گرفت و وارد صومعه‌ی خود كرد، ناگاه صدایی را شنید بدون این كه كسی را ببیند كه می‌گوید: خوشا به حال تو! و خوشا به حال كسی كه حرمت و احترام او را بشناسد.

#### گفتگوی سر اطهر امام حسین با نصرانی

وی سر خود را بلند كرده و گفت: پروردگارا! تو را سوگند می‌دهم به حق حضرت عیسی علیه‌السلام امر فرما تا این سر با من سخن گوید.پس سر مطهر به سخن درآمد، و فرمود: ای راهب چه می‌خواهی؟راهب گفت: تو كیستی؟فرمود:أنا ابن‌محمد المصطفی، و أنا بن علی المرتضی، و أنا ابن فاطمة الزهراء، و أنا المقتول بكربلاء، أنا المظلوم، أنا العطشان.من، فرزند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هستم، من فرزند علی مرتضی علیه‌السلام هستم، و من فرزند فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام هستم، و منم كشته شده در كربلا، منم [ صفحه 400] مظلوم و ستمدیده، و منم تشنه و عطشان.آن گاه سر مطهر سكوت اختیار فرمود.راهب نصاری صورت خود را به صورت حضرت نهاد و گفت: صورت از صورت تو برنمی‌دارم تا بفرمایی كه در روز قیامت شفیع تو هستم.سر مطهر به سخن درآمد و فرمود: به دین جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بازآی.راهب گفت:اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمگواهی می‌دهم كه خدایی جز خدای یگانه نیست، و گواهی می‌دهم كه محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست.حضرت شفاعت او را پذیرفت.چون صبح شد، آن ملعون‌ها سر مطهر را با درهم‌ها از او گرفته و حركت كردند، وقتی در بیابان به درهم‌ها نگاه كردند دیدند كه همه‌ی آنها سنگ شده است [349] .

#### ورود اسرای اهل بیت به معره نعمان

ابومخنف گوید: آن گاه به شهر «معره نعمان» درآمدند، اهل آنجا از آن بی‌دینان استقبال كردند، و درهای شهر را به روی آنها گشودند، و غذا و آب برای آنها مهیا كردند. آنها بقیه‌ی روز را در آنجا ماندند.از آنجا كوچ كردند و در شهر «شیرز» فرودآمدند، در آنجا پیرمرد بزرگی بود، او گفت: ای مردم! این سر نورانی امام حسین علیه‌السلام است.مردم آنجا هم‌قسم شده و پیمان بستند كه نگذارند آن كافران از شهر ایشان عبور نمایند.چون آن ملاعین این وضعیت را دیدند، داخل آن شهر نشدند، و به سوی منزل «كفر طاب» حركت كردند، آنجا حصار كوچكی بود. اهل حصار درها را به روی آنها بستند.خولی حرامزاده به سوی آنها رفت و گفت: آیا در اطاعت ما نیستید؟ به ما آب بدهید. [ صفحه 401] گفتند: قطره‌ای آب به شما نمی‌دهیم، شما امام حسین علیه‌السلام و اصحاب او را از آب ممنوع كردید.

#### شهر سیبور و اشعار امام سجاد

از آنجا نیز كوچ كرده و به شهر «سیبور» رسیدند، امام سجاد علیه‌السلام شروع كرد به خواندن این اشعار:ساد العلوج فما ترضی بذا العرب و صار یقدم راس الامة الذنب‌یا للرجال و ما یاتی الزمان به من العجیب الذی ما مثله عجب‌آل الرسول علی الاقتاب عاریة و آل سفیان تسری تحتهم نجب‌مردان كافر، بزرگی و آقایی می‌كنند؛ ولی طایفه‌ی عرب به این امر راضی نمی‌شود، و چنین شد كه از سر آقای امت، مردم گنه‌كار و ناكس سبقت می‌نماید.شگفتا از مردان و آنچه زمانه بر سر آنها می‌آورد! از چیز عجیب و غریب، كه مانند آن چیز عجیبی نیست.فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر شترهای بی‌جهاز سوارند - در حالی كه بی‌معجرند - و فرزندان سفیان بر شترهای برگزیده سوار هستند.راوی گوید: در آنجا پیرمرد بزرگی بود - كه عثمان بن عفان را مشاهده كرده بود - او همه‌ی مردم سیبور را از پیر و جوان جمع نمود و گفت:ای مردم! این سر حسین بن علی علیه‌السلام است كه این ملاعین او را كشته‌اند.همگی به اتفاق گفتند: به خدا سوگند! نمی‌گذاریم اینان از شهر ما عبور كنند.بزرگان شهر گفتند: ای مردم! همانا خداوند عالم فتنه را دوست نمی‌دارد، و این سر از همه‌ی شهرها عبور كرده است، پس بگذارید از شهر شما نیز عبور كنند. جوانان گفتند: سوگند به خدا! هرگز اجازه چنین كاری را نمی‌دهیم، آن‌گاه به طرف پل شهر رفتند و آن را منهدم كردند و با سلاح كامل بر ایشان بیرون آمدند. خولی ولدالزنا به آنها گفت: از ما دور شوید.آن جوانان غیور، بر خولی و یاران او حمله كردند و با آنها جنگ نمودند، جنگ سختی درگرفت و از یاران خولی ششصد نفر سواره را كشتند، و از جوانان، پنج سواره كشته شدند. [ صفحه 402] جناب ام‌كلثوم علیهاالسلام فرمود: نام این شهر چیست؟عرض كردند: سیبور.فرمود: خداوند، آب آنها را گوارا و شیرین سازد، و نرخ‌های آنها را ارزان فرماید، و دست‌های ستمكاران را از آنها بردارد.ابومخنف گوید: اگر دنیا را ظلم و ستم فراگیرد هر آینه به آنان جز قسط و عدالت نمی‌رسد.

#### ورود اسرای اهل بیت به حماة

پس از آن به راه افتادند تا به شهر «حماة» رسیدند. اهل آنجا درهای شهر را بر روی ایشان بستند، و بر بالای حصار شهر آمده و گفتند: به خدا سوگند! نمی‌گذاریم وارد شهر ما شوید گر چه همه‌ی ما كشته شویم.

#### ورود اسرای اهل بیت به حمص‌

چون آن كافران این را شنیدند، كوچ كردند و به سوی «حمص» رفتند، چون به نزدیكی آن شهر رسیدند به والی آنجا نوشتند: سر حسین با ما است.امیر آنجا خالد بن نشیط بود، چون نامه را خواند، امر كرد علم‌ها را گشودند، و شهر زینت داده شد، مردم از هر سوی اجتماع كردند و والی بیرون آمد، و سه میل راه به استقبال آنها رفت.آنها سر مطهر را آشكار نموده و روانه شدند تا به «حمص» رسیدند، وقتی آنها می‌خواستند از دروازه، وارد شهر شوند مردم ازدحام نمودند و آنها را سنگ‌باران كردند تا این كه در دروازه‌ی شهر، بیست و شش نفر سواره كشته شدند و در را بر روی آن ملاعین بستند.اهل حمص گفتند: ای مردم! آیا بعد از ایمان آوردن كافر شده‌اید؟ و پس از هدایت گمراه شده‌اید؟چون آن ملاعین این صحنه را دیدند از دروازه خارج شده و در كنار معبد كشیشی ایستادند. آن معبد، خانه‌ی خالد بن نشیط بود.اهل شهر نیز قسم خوردند كه خولی حرامزاده را بكشند و سر مطهر را از او بگیرند و بدین وسیله تا روز قیامت برای این كار افتخار نمایند. [ صفحه 403]

#### ورود اسرای اهل بیت به بعلبك

این خبر به گوش آن كافران رسید، آن ها با ترس و وحشت كوچ كردند، و به سوی «بعلبك» به راه افتادند در نزدیكی آنجا به والی شهر نوشتند: همانا سر حسین با ما است.والی ملعون آن شهر، امر كرد تا دختران دف‌ها را به دست گرفته و به استقبال آیند، علم‌ها را گشودند، در شیپورها دمیده شد، آن ملاعین برای خودشان خلوق - كه دارویی خوشبو است - شكر و آرد خواستند، و شب را با مستی و میخوارگی به سر آوردند.جناب ام‌كلثوم علیهاالسلام فرمود: نام این شهر چیست؟گفتند: بعلبك.فرمود: خداوند سبزیجات و زراعت‌های آنها را نابود و فاسد سازد، و خداوند نوشیدنی‌های آنها را شیرین و گوارا نسازد، و دست ستمكاران را از سر آنها كوتاه ننماید.ابومخنف گوید: اگر دنیا از عدالت و داد پر شود، هر آینه به آنها جز ظلم و ستم نمی‌رسد.

#### صومعه‌ی راهب و اشعار امام سجاد

آن ملاعین شب را در آن شهر به سر بردند، آن گاه از آنجا كوچ كردند. شب هنگام به دیر كشیشی رسیدند، امام سجاد علیه‌السلام شروع به خواندن این اشعار كرد و فرمود:هو الزمان فما تفنی عجائبه عن الكرام و لا تهدی مصائبه‌فلیت شعری الی كم ذا تجاذبنا صروفه و الی كم ذا نجاذبه؟یسیرونا علی الاقتاب عاریة وسائق العیس یحمی عنه عازبه‌كاننا من اساری الروم بینهم او كلما قال المختار كاذبه‌كفرتم برسول الله ویلكم! یا امة السوء قد ضاقت مذاهبه‌زمان و روزگار است كه امور عجیب آن، از بزرگوارانی فانی نمی‌شود و مصایب آن هدیه فرستاده نمی‌شود.كاش می‌دانستم كه روزگار تا كی با ما نزاع خواهد كرد؟ و ما تا كی با حوادث آن خواهیم [ صفحه 404] بود؟ (یعنی محنت‌های روزگار تا كی با ما خواهد گشت؟)ما را بر روی شترهای بی‌جهاز سوار كرده و سیر می‌دهند؛ و ساربانان از ما حمایت نمی‌كنند، (یعنی مانع می‌شوند ما را از سوار شدن بر دوش و كوهان آن، و نمی‌گذارند كه به راحت سوار آن شویم).گویا كه ما، در میان آنها از جمله‌ی اسیران روم هستیم؛ یا این كه هر چیزی كه آن را رسول برگزیده صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، دروغ بوده است. وای بر شما! شما بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم كفر ورزیدید و عصیان نمودید؛ ای امت بد! شما گمراه شدید و راه‌های شریعت بر شما تنگ شده است.راوی گوید: هنگامی كه شب، پرده‌ی ظلمت خود را بر آنها كشید، سر مطهر را بر نیزه‌ی بلندی در كنار دیر بلند كردند، و چون تاریكی شب فرارسید راهب، از سر مطهر آوازی مانند آواز رعد و صدای تسبیح و تقدیس شنید، و دید نورهایی از آن بالا می‌رود.راهب سر خود را از صومعه بیرون آورد و به سوی سر مطهر نگاه كرد، ناگاه دید كه از سر مطهر نوری می‌درخشد، كه به صفحات آسمان رسیده، نگاه كرد دید دری از آسمان باز شده و ملائكه دسته دسته نازل می‌شوند و می‌گویند:السلام علیك یابن رسول الله، السلام علیك یا اباعبدالله.سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! سلام بر تو ای اباعبدالله!راهب سخت ترسید و مضطرب شد.شب به پایان رسید و صبح فرارسید، آن ملاعین قصد كوچ كردند، راهب به سوی آنها آمد و گفت: بزرگ و رئیس قوم كیست؟گفتند: خولی بن یزید اصبحی.راهب به او گفت: این سر كه با شماست سر كیست؟آن ملاعین گفتند: سر خارجی است كه در سرزمین عراق خروج كرد، و عبیدالله بن زیاد او را كشته است.گفت: او چه نام دارد؟گفتند: نامش حسین بن علی بن ابی‌طالب، و مادرش فاطمه‌ی زهرا، و جدش محمد مصطفی است.راهب گفت: هلاك و اندوه باد بر شما! و آنچه كه در طاعت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام دادید، به راستی كه احادیث و اخبار در گفته و معنای خویش، درست [ صفحه 405] درآمدند كه وقتی این مرد كشته شود، از آسمان، خون تازه می‌بارد، و این امر جز در كشتن پیامبر و یا وصی پیامبری نمی‌شود.سپس راهب گفت: می‌خواهم این سر مطهر را به مدت یك ساعت به من بدهید، بعد آن را به شما برمی‌گردانم.خولی ملعون گفت: من آن را نزد یزید بن معاویه می‌گشایم تا از او جایزه بگیرم.راهب گفت: جایزه‌ی تو چه قدر است؟آن ملعون گفت: كیسه‌ای كه شامل ده هزار درهم است.راهب گفت: من آن كیسه را به تو عطا می‌كنم.آن ملعون گفت: آنچه را گفتی حاضر كن.

#### سر اطهر امام حسین نزد راهب

راهب درهم‌ها را حاضر كرد و به آنها داد، آنها سر مقدس را كه بر سر نیزه بود، به راهب دادند.راهب سر مقدس را گرفت و شروع كرد به بوسیدن، می‌گریست و می‌گفت: یا اباعبدالله! به خدا! خیلی بر من سخت است كه با جانم از تو دفاع مواسات ننمایم، ولكن یا اباعبدالله! وقتی كه به حضور جد خودم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم رسیدی برای من شاهد باش كه من شهادت می‌دهم به این كه الهی جز خدا نیست و او تنها است و برای او شریكی نیست، و شهادت می‌دهم كه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است، و شهادت می‌دهم كه علی علیه‌السلام ولی خدا است.این بگفت و سر مطهر را به سوی آن كافران تحویل داد، آن ملاعین درهم‌ها را در میان خود تقسیم كردند، ناگاه دیدند كه همه‌ی آنها در دستشان سفال شده، و بر آنها نوشته شده است:(و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون) [350] .خولی لعنة الله به افراد خود گفت: این قضیه را پنهان دارید، وای بر شما از خواری و ذلت در میان مردم.سهل گوید: آن گاه صدای هاتفی از غیب شنیده شد كه این ابیات را می‌خواند:أترجوا أمة قتلت حسیناً شفاعة جده یوم الحساب [ صفحه 406] و قد غضبوا الاله و خالفوه و لم یخشوه من یوم الماب‌الا لعن الاله بنی‌زیاد و أسكنهم جهنم فی العذاب‌آیا امتی كه حسین علیه‌السلام را كشتند به شفاعت جد او در روز رستاخیز امید دارند؟در حالی كه آنها خدا را به غضب آورده و با خدا مخالفت كردند، و از شدت روز قیامت نترسیدند.آگاه باش! كه لعنت خدا بر فرزندان زیاد باد كه آنها را در جهنم در عذاب جای خواهد داد.سهل گوید: هنگامی كه آن ملاعین این صدای غیبی را شنیدند با وحشت و به سرعت حركت كردند [351] .در «منتخب» آمده است: آنها صدای هاتف غیبی را شنیدند كه می‌گوید:و الله؛ ما جئتكم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین منحوراو حوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یغشون الدجی نوراكان الحسین سراجاً یستضاء به الله یعلم أنی لم أقل زورابه خدا سوگند! به نزد شما نیامدم جز این كه حسین علیه‌السلام را دیدم در زمین كربلا، كه گونه‌های مباركش خاك‌آلود و گلوی مطهرش بریده شده است.در اطراف او جوانانی بودند كه خون از گلوی آنها جاری بود و آنها مانند چراغهایی بودند كه ظلمت و تاریكی را از نور خویش روشن كرده بودند.حسین علیه‌السلام چراغی بود كه همه جا را نورافشانی می‌كرد، خدای تعالی می‌داند كه من در این سخنم دروغ نمی‌گویم.جناب ام‌كلثوم علیهاالسلام فرمود: خدایت رحمت كند، تو كیستی؟گفت: من پادشاهی از طایفه‌ی جنیان هستم، من و قومم آمدیم تا امام حسین علیه‌السلام را یاری نماییم ولی وقتی به خاكپای مباركش رسیدیم، دیدیم شهید شده است.راوی گوید: وقتی آن كافران این سخن را شنیدند ترس و وحشت در دلهای آنها افتاد و گفتند: ما می‌دانیم كه بدون شك از اهل آتش هستیم [352] .در برخی از كتاب‌های قدیمی آمده است:از برخی موثقین به نحو مرسل روایت شده است كه ابی‌سعید شامی گوید: [ صفحه 407] من در میان كفار و ناكسانی كه سرهای مطهر را حمل می‌كردند و اسیران اهل بیت عصمت را به شهر شام می‌بردند؛ بودم، هنگامی كه به دیر نصاری رسیدند، در میان آنها این خبر شایع شد كه نصر خزاعی لشكری را فراهم كرده و می‌خواهد نصف شب، بر آنها هجوم آورده و شجاعان آنها را بكشد و دلیران را بر زمین زده و سر مطهر و اسیران را بگیرد.رؤسا و بزرگان لشكر كفار، از كثرت اضطراب و خوف گفتند: به سوی صومعه‌ی راهب برویم و آن را پناهگاه قرار دهیم، زیرا كه جای محكمی است و امكان ندارد دشمن از آن طریق بر ما تسلط یابد.آنها به طرف صومعه رفتند، شمر ملعون و یاوران او كنار در صومعه ایستاد، [و با صدای بلندی فریاد زد: ای اهل دیر!].راهب بزرگ آمد، چون لشكر را دید، گفت: شما كیستید؟ و چه می‌خواهید؟شمر ولدالزنا گفت: ما از لشكر عبیدالله بن زیاد هستیم و به سوی شام می‌رویم. راهب گفت: برای چه؟گفت: شخصی در عراق یاغی شد، و بر یزید بن معاویه خروج كرد، لشكرهای زیادی جمع شدند، و ابن‌زیاد لشكر عظیمی برای جنگ با او فرستاد، و آنها را كشتند، اینك اینها سرهای آنها و این اسیران اهل حرم او هستند.راوی گوید: راهب، به سر مقدس جناب حجت خدا صلوات الله علیه نگریست، ناگاه دید كه نوری از آن به سوی آسمان بلند می‌شود، پس در دلش هیبتی از سر مطهر افتاد.راهب گفت: صومعه‌ی ما گنجایش لشكر شما را ندارد. شما، سرها و اسیران را وارد صومعه نمایید و خودتان از بیرون، صومعه را حفظ كنید.آن ملاعین سخن راهب را پسنیدند و گفتند: نظر شما خوب است.آنگاه سر مطهر امام علیه‌السلام را در صندوقی گذاشته و در آن را بستند، و آن را به همراه مخدرات طاهره و امام سجاد علیه‌السلام وارد صومعه كردند و در جای مناسب قرار دادند.راوی گوید: وقتی آنها از صومعه خارج شدند، راهب می‌خواست سر شریف را ببیند، او به طرف اتاقی كه صندوق در آنجا بود؛ رفت. آن اتاق روزنه‌ای داشت، سرش را در روزنه قرار داد، ناگاه متوجه شد كه اتاق از نور روشن است، سقف اتاق دو قسمت شد، تخت بزرگی كه اطرافش نورانی است از آسمان فرودآمد.ناگاه خانمی را دید كه از حوری بهشتی زیباتر است، او بر روی تخت نشسته، [ صفحه 408] شخصی فریاد می‌زند: دیده‌های خود را ببندید و نگاه نكنید!در این اثنا، بانوانی از آن اتاق بیرون آمدند، متوجه شد كه آنها جناب حوا؛ صفیه، مادر اسماعیل؛ راجیل، مادر یوسف؛ مادر موسی؛ آسیه؛ مریم و حرمهای حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هستند.می‌گوید: آن بانوان محترمه سر مطهر را از میان صندوق بیرون آوردند، و هر كدام از این بانوان، یكی پس از دیگری سر مطهر را می‌بوسیدند. نوبت به سیده‌ام جناب فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام رسید، بوسه بر آن سر مطهر زد و بی‌هوش شد.راهب نیز بی‌هوش گردید، آن گاه به هوش آمد ولی با چشم نمی‌دید، بلكه سخنان آنها را می‌شنید، در این اثنا شنید كه حضرت زهرا سلام الله علیها می‌فرمود:السلام علیك یا قتیل الام، السلام علیك یا مظلوم الام، السلام علیك یا شهید الام، لا یتداخلك هم و لا غم، و ان الله سیفرج عنی و عنك [و یأخذلی بثأرك].یا بنی! من ذا الذی فرق بین رأسك و جسدك؟یا بنی! من ذا الذی قتلك و ظلمك؟یا بنی! من ذا الذی سبی حریمك؟یا بنی! من ذا الذی أیتم أطفالك؟سلام بر تو ای فرزند كشته‌ی مادر، سلام بر تو ای فرزند مظلوم مادر، سلام بر تو ای فرزند شهید مادر، غم و اندوه در دل تو داخل نمی‌شود، كه همانا خدای متعال غم و اندوه را از من و تو خواهد برد [و انتقام تو را خواهد گرفت].فرزندم! چه كسی سرت را از بدنت جدا كرد؟فرزندم! چه كسی تو را كشت و ستم كرد؟فرزندم! چه كسی حرم و اهل بیت تو را اسیر كرد؟فرزندم! چه كسی فرزندان تو را یتیم نمود؟آن سیده‌ی مكرمه گفت و ناله زد و سخت گریست.چون راهب این ناله‌ها را شنید عقل از سرش پرید و بی‌هوش افتاد، چون به هوش آمد وارد اتاق شد و صندوق را شكست و سر شریف را بیرون آورد، غسل داد و با كافور، مشك و زعفران معطر نمود، و آن را در برابر خود گذاشت، او می‌گریست و می‌گفت: [ صفحه 409] ای سر! كه از سرهای بنی آدم هستی، و ای كریم و بزرگ همه‌ی كسانی كه در عالم‌اند، گمان می‌كنم از كسانی باشی كه خدا در تورات و انجیل مدح فرموده است، و تویی آن كسی كه تو را فضیلت تأویل عطا فرموده است، زیرا كه خاتون‌های سیده از فرزندان آدم در دنیا و آخرت بر تو گریه می‌نمایند، و نوحه می‌كنند. من! می‌خواهم تو را به نام و صفت تو بشناسم.ناگاه سر مطهر به قدرت خداوند اكبر به سخن آمد و فرمود:أنا المظلوم، أنا المهموم، أنا المغموم، أنا الذی بسیف العدوان و الظلم قتلت، أنا الذی بحرب أهل البغی ظلمت، أنا الذی علی غیر جرم نهبت، أنا الذی من الماء منعت، أنا الذی عن الاهل و الاوطان بعدت.منم مظلوم، منم مهموم، منم مغموم، منم آن كسی كه به تیغ ستم و ظلم كشته شدم.منم آن كسی كه به محاربه و جنگ اهل ستم مظلوم شدم.منم آن كسی كه بی‌جرم و گناه غارت شدم.منم آن كسی كه از آب منع شدم.منم آن كسی كه از اهل و وطن خویش رانده شدم.راهب گفت: ای سر مطهر! تو را به خدا قسم می‌دهم كه بیشتر خودت را معرفی كن.سر مطهر فرمود:ان كنت تسأل عن حسبی و نسبی، فانا ابن‌محمد المصطفی، أنا ابن علی المرتضی، أنا ابن فاطمة الزهراء، أنا ابن‌خدیجة الكبری، أنا ابن‌العروة الوثقی.أنا شهید كربلاء، أنا قتیل كربلاء، أنا مظلوم كربلاء، أنا عطشان [كربلاء]، أنا ظمئان كربلاء، أنا غریب كربلاء، أنا وحید كربلاء، أنا سلیب كربلاء، أنا الذی خذلونی الكفرة بأرض كربلاء.اگر از شأن و نسب من می‌پرسی؛ پس منم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، منم فرزند علی مرتضی، منم فرزند فاطمه‌ی زهرا، منم فرزند خدیجه‌ی كبری سلام الله علیهم.منم فرزند كسی كه چنگ زدن به دین و مودت او مانند چنگ زدن به [ صفحه 410] دستگیره‌ی محكم و استوار است كه بریده و جدا نمی‌شود، منم شهید كربلا، منم كشته‌ی كربلا، منم مظلوم كربلا، منم عطشان [كربلا]، منم تشنه‌ی كربلا، منم غریب كربلا، منم تنهای كربلا، منم به تاراج رفته‌ی كربلا، منم آن كسی كه طایفه‌ی كفار در سرزمین كربلا بی‌یاور گذاشتند.

#### سر اطهر امام حسین و مسلمان شدن نصاری

راوی گوید: هنگامی كه راهب بزرگ، از سر مطهر حجت خدا علیه‌السلام این سخنان را شنید، شاگردان خود را جمع كرد و قضیه را برای آنها نقل نمود - آنها هفتاد نفر بودند - همه‌ی آنها ضجه زدند، گریه كردند و عمامه‌ها را از سرهای خویش انداختند و گریبان‌های خودشان را چاك نمودند.آن گاه خدمت آقای ما، امام سجاد علیه‌السلام، شرفیاب شدند، آنها زنارها را - كه علامت مسیحیت است - بریدند، و ناقوس را شكستند، و از كارهای یهود و نصاری دست برداشتند و به دست مبارك امام علیه‌السلام مسلمان شده و عرض كردند:ای فرزند رسول خدا! دستور بفرمایید بر علیه این كافران قیام كنیم و با آنها بجنگیم و زنگ كدورت دلهای خود را كه به سبب آنها عارض شده است، صاف نماییم، و انتقام خون آقا و مولای خود امام حسین علیه‌السلام را بگیریم.امام علیه‌السلام به آنها فرمود: شما این كار را نكنید، زیرا كه خدا به زودی از آنها با غلبه و قهر انتقام خواهد گرفت [353] .در «منتخب» آمده است: راوی گوید: آن گاه، آن ملاعین حركت كردند تا این كه به شام نزدیك شدند، در این اثنا هاتفی از غیب می‌گفت:رأس ابن بنت محمد و وصیه یا للرجال علی قناة یرفع‌و المسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع منهم و لا متوجع‌كحلت بمنظرنا الجفون عماءها و أصم رزءك كل اذن تسمع‌ما روضة الا تمنت أنها لك تربة ولحظ جنبك مضجع‌منعوا زلال الماء آل محمد وغدت ذئاب البرفیه تكرع‌عین علاها الكحل فیه تفرقت وید تصافح فی البریة تقطع‌ای مردان! سر فرزند دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند وصی او بر سر نیزه می‌شود. [ صفحه 411] و حال آن كه مسلمانان این صحنه را می‌دیدند، و فریاد و ناله‌ی او را می‌شنیدند، نه كسی به فریاد آنها می‌رسید و نه دل كسی از مصایب آنها به درد می‌آمد.به پلك‌های چشمان، با دیدن آن نیزه سرمه‌ی كوری كشیده شد؛ و مصیبت تو همه‌ی گوش‌ها را كه می‌شنوند كر و ناشنوا كرد.هیچ روضه و بقعه‌ای نبود مگر این كه آرزو كرد این كه تربت تو باشد و لذت و نصیب گرفتن از پهلوی مبارك محل خوابیدن تو را، درك نماید.آل محمد علیهم‌السلام را از آب زلال صاف منع كردند؛ در حالی كه گرگان بیابان از آن آب می‌نوشیدند.چشمی كه بر آن سرمه كشیده می‌گشت، در آن صحرا با اشك پر گردید، و دستی كه در میان خلق مصافحه می‌كرد، بریده می‌شد [354] .

#### اسرای اهل بیت به دمشق نزدیك می‌شوند

سید بن طاووس رحمة الله گوید:هنگامی كه كاروان اسرا نزدیك دمشق رسیدند حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام به شمر حرامزاده كه از جمله‌ی آن ملاعین بود، نزدیك شد و به او فرمود: حاجتی نسبت به تو دارم؟آن ملعون گفت: حاجت تو چیست؟فرمود: می‌خواهم وقتی كه ما را وارد شهر می‌نمایید از دروازه‌ای ببرید كه تماشاگرانش كمتر باشند، و تو به افرادت بگو كه این سرها را از میان محمل‌ها بیرون كنند و بین ما و سرها فاصله باشد، چرا كه ما از نگاه كردن زیاد مردم، با این حالی كه داریم، احساس ذلت می‌نماییم.آن معلون در جواب سؤال آن خاتون مكرمه به خاطر ظلم و كفری كه داشت دستور داد، سرها را بر نیزه كرده و در وسط محمل‌ها قرار دهند، و آن مخدرات را از میان تماشاگران روانه كرد و آنها را با این حال به شهر شام وارد كردند [355] . [ صفحه 412]

### تذییلات

#### كرامات و معجزاتی كه از اهل بیت در میان راه كوفه و شام واقع شد

1- در «بحارالانوار» آمده است: روایتی را صاحب «مناقب» و سید بن طاووس رحمة الله نقل كرده‌اند - كه ما در اینجا روایت صاحب «مناقب» را نقل می‌كنیم -:ابن‌لهیعه و غیر او روایت كرده‌اند - كه ما موارد نیاز آن را بیان می‌نماییم - می‌گوید: بیت خدا را طواف می‌كردم ناگاه مردی را دیدم كه می‌گوید: خداوندا! مرا ببخش و حال آن كه می‌دانم كه مرا نمی‌بخشی.به او گفتم: ای بنده‌ی خدا! از خدا بترس و این گونه سخن مگو، زیرا اگر گناهان تو به اندازه‌ی قطره‌های باران‌ها و برگ‌های درختان باشد و از خدای عزوجل طلب مغفرت نمایی آن گناهان را می‌بخشد، چرا كه او بخشنده و رحیم است.او گفت: بیا تا قصه‌ی خودم را به تو تعریف كنم.نزد او آمدم آن گاه گفت: ما پنجاه نفر از كسانی بودیم كه سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را به سوی شهر شام می‌بردیم. در طی راه، هنگام شب سر مطهر را در صندوقی می‌نهادیم، و در اطراف آن شراب می‌خوردیم.شبی همه‌ی یاران من شراب خورده و مست شدند. من شراب نخوردم، چون تاریكی شب همه جا را فراگرفت، صدای رعدی را شنیده و برقی را دیدم. ناگاه درهای آسمان گشوده شد و حضرات آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق علیهم‌السلام به همراه پیامبر ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و جناب جبرئیل علیه‌السلام و گروهی از فرشتگان فرودآمدند.جناب جبرئیل علیه‌السلام به صندوق نزدیك شد، سپس سر انور و اطهر را بیرون آورد، و او را به خود چسبانید و بوسید. بعد از او، همه‌ی انبیا علیهم‌السلام مانند او نسبت به سر اطهر عرض ارادت كردند، و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سر مطهر امام حسین علیه‌السلام گریه نمود، و همه‌ی پیامبران او را تسلی داده و به او تسلیت گفتند.آن گاه جبرئیل به ایشان عرض كرد: یا محمد! خداوند در خصوص امت تو مرا امر فرموده است كه از تو اطاعت نمایم، پس اگر امر نمایی زمین را به لرزه درآورده [ صفحه 413] و آن را بر آنها ویران سازم، چنان كه در مورد قوم لوط چنین نمودم.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه، یا جبرئیل! زیرا در روز قیامت من و آنها در پیشگاه خدای تعالی توقفی خواهیم داشت.راوی گوید: آن گاه حضرات بر سر مطهر آن حضرت نماز گزاردند، سپس گروهی از فرشتگان آمدند و عرض كردند: خداوند تبارك و تعالی به ما امر كرده است كه این پنجاه نفر را بكشیم.پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان فرمود: شما وظیفه‌ی خود را انجام دهید.آنها با تازیانه به جان ما افتادند، یكی از آنها مرا قصد كرد تا با تازیانه‌ی خود بزند، گفتم: الامان الامان یا رسول الله!حضرت فرمود: برو، خداوند تو را نبخشد.هنگام صبح شد دیدم، همه‌ی یارانم خاكستر شده و بر زمین افتاده‌اند [356] .2- صاحب اصل گوید: در یك كتاب قدیمی از شیخ مفید رحمة الله نقل كرده‌اند كه فرموده است:هنگامی كه اسیران اهل بیت عصمت علیهم‌السلام و سرهای طاهرین را به سوی دمشق می‌بردند آنها را به طرف قصر بنی‌مقاتل حركت دادند. روز بسیار گرمی بود، مشكی كه با ایشان بود واژگون شد و آب آن بر زمین ریخت، تشنگی سختی بر آنها غلبه كرد.ابن‌سعد ملعون به گروهی از افراد خود دستور داد تا در طلب آب باشند، و خیمه‌ای به وسعت چهل ذراع بر پا كردند و خود آن حرامزاده و یارانش در آن نشستند. آنها اسیران آل الله و كودكان اهل بیت علیهم‌السلام را بر روی خاك سوزان رها كردند، و این در حالی بود كه آفتاب سوزان بر بدن آن مظلومان می‌تابید و آن را می‌گداخت.حضرت زینب كبری علیهاالسلام در حالی كه امام سجاد علیه‌السلام را در كناب خود نشانده و از شدت تشنگی مشرف بر هلاك بود به سوی سایه‌ی اشتری كه در آنجا بود حركت كرد، و در دستش بادبزنی بود كه با آن، حضرت را از شدت گرما باد می‌زد و می‌گفت:یعز علی أن أراك بهذا الحال یابن أخی!بر من دشوار است كه تو را با این حال ببینم ای فرزند برادرم.بعد از آن؛ حضرت سكینه علیهاالسلام به سوی درختی كه در آنجا بود رفت و برای خود [ صفحه 414] بالشی از خاك ترتیب داد و خوابید، اندكی نگذشت ناگاه گروه اشرار كوچ كردند.راوی گوید: وی با خواهرش جناب فاطمه‌ی صغری علیهاالسلام سوار شتر می‌شد، فاطمه‌ی صغری علیهاالسلام به ساربان شتر فرمود: خواهرم سكینه علیهاالسلام كجاست؟ به خدا سوگند! سوار نمی‌شوم تا این كه خواهرم را بیاوری.آن ملعون گفت: او كجاست؟فرمود: نمی‌دانم كجا رفته است.ساربان شتر با صدای بلند فریاد زد: ای سكینه! بیا و با زنان سوار شو.حضرت سكینه علیهاالسلام به جهت مشقت و رنج سفر، از خواب بیدار نشد، آفتاب بالا آمد و گرما آزارش نمود از خواب بیدار شد و به دنبال آنها به راه افتاد، و فریاد می‌زد: خواهرم ای فاطمه! آیا من، هم سوار تو در محمل نبودم؟ اكنون تو سوار بر اشتری و من پابرهنه مانده‌ام.دل خواهرش برای او سوخت و به ساربان شتر فرمود: به خدا سوگند! اگر خواهر مرا برایم نیاوری، خود را از بالای این شتر پایین می‌اندازم، و در روز قیامت خون خود را در پیشگاه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تو می‌خواهم.آن ملعون گفت: خواهر تو كیست؟فرمود: سكینه، همانی كه پدرم او را بسیار دوست می‌داشت.گفت: سكینه‌ای كه پدرت در مورد او می‌گفت: خانه‌ای كه در آن سكینه و رباب باشد من آن خانه را دوست می‌دارم؟فرمود: آری.پس ساربان شتر به او رقت نمود و او را با خواهرش سوار كرد.رق لها الشامت مما بها ما حال من رق لها الشامت‌شماتت كننده از جهت آن محنتی كه در او بود برایش رقت كرده، و دلش سوخت؛ چگونه است حال كسی كه شماتت كننده به او رقت نماید؟3- در اصل آمده است: در كتابی كه قبلاً نام بردیم نقل شده است:هنگامی كه سرهای مبارك و اسیران اهل بیت عصمت علیهم‌السلام به منزل «عسقلان» رسیدند، رئیس آنجا امر كرد كه شهر را زینت كرده و به بازیگران و رقاصان آنجا امر كرد كه بازی كرده و طبل و ساز بزنند و مشغول لهو گردند، آنها در قصرها به زدن سازها مشغول شدند. [ صفحه 415] در آن شهر، مرد تاجری به نام «زریر خزاعی» بود، او در بازار ایستاده بود،هنگامی كه متوجه شادی و خوشحالی مردم شد كه هر كدام به دیگری می‌گفت: این روزها بر تو مبارك باشد.به یكی از مردم گفت: برای چه مردم شاد و مسرور هستند؟ و چرا بازارها را تزیین كرده‌اند؟گفتند: گویا كه تو در این شهر غریب هستی؟گفت: بلی.گفتند: ای شخص! بدان، در عراق، گروهی مخالف یزید بودند، كه با او بیعت نكردند. یزید به سوی آنها لشكری فرستاد، آنها را كشتند و اینها سرهای آنها و اینان اسیران آنها هستند.زریر گفت: این گروه كافر بودند یا مسلمان؟شخصی گفت: آنها بزرگان و آقایان زمان بودند.گفت: پس برای چه بر یزید خروج نمودند؟گفت: پیشوای آنها می‌گفت: من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم و من به خلافت سزاوارترم.خزاعی گفت: پدر او كه بود؟ مادر او كه بود؟ و نام او چیست؟شخصی گفت: ای زریر! نام او حسین علیه‌السلام بود، و نام برادرش حسن علیه‌السلام و نام مادرش فاطمه زهرا علیهاالسلام دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پدرش علی مرتضی صلوات الله علیه.هنگامی كه خزاعی این سخن را شنید، دنیا در برابر چشمان او سیاه و تاریك گردید، و دنیا با همه‌ی وسعتش در برابر او تنگ شد، پس به نزد اسرای اهل بیت عصمت علیهم‌السلام آمد، چون چشم او بر آقای من امام سجاد علیه‌السلام افتاد آن حضرت فرمود: فلانی چرا گریه می‌كنی و حال آن كه همه‌ی اهل شهر در شادی و سرور هستند؟زریر عرض كرد: ای آقای من! من مرد غریبم، و امروز وارد این شهر شوم و نامبارك شدم. من تاجر هستم، و از اهل شهر، از سبب شادی و سرور آنها پرسیدم. جواب دادند: شخص یاغی بر یزید خروج كرد پس یزید او را بكشت و سر او را به شهر شام بفرستاد و زنان او را اسیر نمود. [ صفحه 416] پس چون از اهل شهر، از نام او و نام پدرش پرسیدم.گفتند: حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، و جد او حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است.گفتم: سزاوارتر از او به خلافت كیست؟ خاموش شدند و جواب ندادند.آقایم زین‌العابدین صلوات الله علیه فرمود: ای تاجر! معرفت حق و بوی محبت را از تو مشاهده می‌كنم، خدای تعالی تو را خیر دهد.عرض كرد: ای آقای من! امر بفرمایید تا خدمتی برای شما انجام دهم.امام علیه‌السلام فرمود: به آن كسی كه حامل سر مطهر پدر بزرگوار من است بگو: از زنان طاهرات جلوتر رود و از آنها فاصله بگیرد، برای این كه حجاب‌های آنها تمام شود؛ (یعنی كسی به آنها نگاه نكند و به نگاه كردن بر سر مقدس مشغول شوند و از نگریستن به سوی زنان اعراض كنند).پس بلافاصله زریر امر امام علیه‌السلام را اجابت نمود، پنجاه مثقال زر و نقره به حامل سر مطهر عطا كرد و به او گفت: می‌خواهم جلوتر بروی و در میان زنان نباشی.حامل سر مطهر از آنها فاصله گرفت و مخدرات طاهرات از نگاه‌های نامحرمان راحت شدند، و مردمان بی‌دین سر مقدس را تماشا می‌كردند.آن گاه زریر عرض كرد: ای آقای من! آیا حاجت دیگری ندارید؟امام علیه‌السلام فرمود: اگر لباس اضافه داری برای من بیاور.پس زریر به محل اقامتش آمد و برای هر كدام از مخدرات طاهرات، لباسی، و برای امام علیه‌السلام عمامه‌ای آورد.زریر گوید: ما در این حال بودیم، ناگاه فریاد و صیحه‌ای از در بازار بلند شد، دقت كردم دیدم صدای شمر ملعون است.رگ غیرت و حمیت من به جوش آمد، به سوی آن ملعون آمدم و او را لعنت كرده و دشمنام دادم، و افسار اسب او را گرفتم و گفتم: خدا تو را لعنت كند ای شمر! این سر كیست كه او را بر نیزه زده‌ای؟ و این خاتون‌هایی كه غارت كرده‌ای و اسیر نموده‌ای فرزندان كدام شخص می‌باشند كه ایشان را بر شترهای بی‌جهاز سوار كرده‌ای؟ خدا دست‌ها و پاهای تو را قطع كند و قلب و چشمهای تو را كور سازد.شمر ولدالزنا چون این سخنان شنید به لشكر خود فریاد زد كه او را بزنید. [ صفحه 417] پس او را احاطه كردند و با شمسشیر و نیزه به جان او افتادند، اهل شهر نیز بر سر آن بیچاره گرد آمده و سنگبارانش كردند تا این كه بی‌هوش افتاد. آن قدر زدند گمان كردند كه او كشته شده است، پس دست از او برداشته و رفتند.ساعت‌ها سپری شد و او همچنان از شدت ضرب و شتم بی‌هوش بود، شب فرارسید و نیمه‌ی شب شد، زریر به هوش آمد، او از شدت جراحات گاهی مانند كودكان خود را در زمین می‌كشید و راه می‌رفت، و گاهی از شدت زخمها بر پشت و شكم خود می‌غلطید. هر طوری بود خود را به مسجد سلیمان پیامبر علیه‌السلام رسانید، ناگاه در مسجد، مردمی را دید كه با سرهای باز و گریبان‌های چاك چاك و چشمهای گریان و دلهای سوزان مشغول عزاداری هستند.زریر رو به آنها كرد و گفت: چرا شما گریه می‌كنید و حال آن كه مردم این شهر شاد و مسرور هستند؟یكی از آنها گفت: نكند كه از گروه خوارج باشی، اگر از دوستداران مؤمنان هستی بنشین و با ما در مصیبت شریك باش.زریر گفت: معاذ الله! این كه از اهل شقاوت باشم، و الآن به خاطر محبت امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت او، و به خاطر مصایبی كه بر آنها و بر زنان مخدرات آنها وارد شده است؛ به قصد كشته شدن مورد ضرب و شتم دشمنان قرار گرفتم، ولیكن خدای نگه‌دارنده مرا حفظ فرمود.آن گاه زخم‌هایی كه از نیزه در بدنش بود به آنها نشان داد، و همگی مشغول گریه كردن شدند و مجلس عزاداری برپا نمودند.4- قطب راوندی در كتاب «خرایج» به اسناد خودش از سلیمان بن مهران اعمش روایت كرده است كه سلیمان گفت:من در موسم حج بودم در اثنای مراسم مردی را دیدم كه دعا می‌كرد و می‌گفت: خدواندا! مرا ببخش و حال آن كه می‌دانم كه مرا نمی‌بخشی.سلیمان گفت: از شنیدن این سخن لرزه بر اندامم افتاد، به او نزدیك شدم و گفتم: تو در حرم خدا و حرم رسول او صلی الله علیه و آله و سلم هستی، و این روزها؛ روزهای محترم - یا احرام - و در ماه بزرگ است، پس چرا از مغفرت خدای تعالی مأیوس هستی؟ [ صفحه 418] گفت: ای شخص! گناه من بزرگتر است.گفتم: آیا از كوه‌های تهامه بزرگتر است؟گفت: آری.گفتم: آیا با كوه‌های محكم و استوار هم‌وزن و برابر است.گفت: آری، اگر می‌خواهی گناه خودم را به تو تعریف نمایم؟گفتم: مرا از گناهت باخبر كن.گفت: بیا از حرم بیرون رویم.آن گاه از حرم بیرون رفتیم، او قضیه خود را تعریف كرد و گفت:من جزو لشكریان شوم و نامبارك عمر سعد ملعون بودم، وقتی كه امام حسین علیه‌السلام كشته شد من در آن لشكر خدمت می‌كردم، و از جمله‌ی چهل نفری بودم كه سر مطهر را از كوفه به سوی یزید لعین می‌بردند.ما با سر مطهر به سوی شام به راه افتادیم. در راه، كنار صومعه‌ی نصاری فرودآمدیم، و سر مقدس در حالی كه بر سر نیزه بود به همراه ما بود، نگهبانان مواظب آن بودند، موقع غذا، طعام را آماده كردیم و نشستیم كه بخوریم، ناگاه دستی را دیدم كه در روی دیوار صومعه می‌نویسد:أترجو أمة قتلت حسیناً شفاعة جده یوم الحساب؟آیا امتی كه حسین علیه‌السلام را كشتند، امیدوار شفاعت جد او در روز حساب هستند؟آن ملعون گوید: ما از این امر سخت ترسیدم و وحشت نمودیم و یكی از ما به سوی آن دست پرید كه آن را بگیرد ولی غایب شد.سپس یاران من به سوی طعام آمدند، ناگاه دیدیم باز دست ظاهر شد و مانند دفعه قبل نوشت:فلا و الله لیس لهم شفیع و هم یوم القیامة فی العذاب‌به خدا سوگند! برای آنها در روز قیامت شفاعت كننده‌ای نیست، و آنها در روز قیامت در عذاب خواهند بود.باز یاران ما به سوی دست پریدند،باز غایب گردید، سپس به سوی طعام برگشتند، باز دست ظاهر شد و نوشت:و قد قتلوا الحسین بحكم جور و خالف حكمهم حكم الكتاب [ صفحه 419] به تحقیق حسین علیه‌السلام را به حكم جور و ستم كشتند؛ و حكم آنها با حكم كتاب خدا مخالف شد.من از خوردن غذا دست برداشتم و غذا برای من گوارا نشد.آن گاه راهبی از صومعه‌ی خود سر بیرون آورد، او نوری را دید كه از بالای سر مقدس به سوی آسمان امتداد دارد.راهب از نگهبانان پرسید: از كجا آمده‌اید؟گفتند: از عراق، با حسین محاربه و جنگ كردیم.راهب گفت: فرزند فاطمه، دختر پیامبر شما و فرزند پسرعموی پیامبر شما؟گفتند: آری.گفت: هلاك و خسران بر شما باد! به خدا سوگند! اگر عیسی بن مریم فرزندی داشت ما او را در چشمهای خود جای می‌دادیم و برمی‌داشتیم، ولیكن من از شما حاجتی دارم.گفتند: حاجت تو چیست؟گفت: به رئیس و بزرگ خود بگویید: من ده هزار درهم كه آنها را از پدران خود به ارث برده‌ام، دارم. آنها را از من بگیرد و این سر مطهر را به من بدهد تا وقت كوچ شما نزد من باشد، هنگام كوچ شما، آن را به شما تحویل می‌دهم.این پیشنهاد را به عمر سعد لعنة الله [357] رساندند، آن ملعون گفت: از راهب پولها را بگیرید و سر را تا وقت كوچ به او بدهید.آن ملاعین به نزد راهب آمدند و گفتند: پولها را بیاور تا سر مقدس را به تو عطا كنیم.راهب از بالای صومعه دو كیسه به آنها داد كه در هر كدام از آنها پنج هزار درهم بود.عمر ملعون صراف را طلبید، او درهم‌ها را صرافی كرد و سنجید و آنها را به خزینه‌دار خود تحویل داد و دستور داد كه سر مقدس را به راهب بدهند.راهب سر مقدس را گرفت، آن گاه سر مطهر حجت خدا را از گرد و غبار شستشو [ صفحه 420] داد و آن را با مشك و كافوری كه داشت معطر نمود، و در میان پارچه‌ی حریری گذاشته و در برابر خود قرار داده و پیوسته نوحه می‌كرد و گریه می‌نمود، تا این كه آن ملاعین او را صدا زدند و سر مطهر را از او خواستند.راهب عرض كرد: ای سر مطهر! من جز نفس خودم مالك نیستم، پس از تو می‌خواهم در هنگام قیامت در پیشگاه جدت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای من گواهی دهی كه من شهادت می‌دهم به این كه جز از خدا، الهی نیست، و این كه محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبد و رسول خدا است، من به دست تو مسلمان شدم، و من بنده‌ی تو هستم.آن گاه راهب به آن ملاعین گفت: می‌خواهم كمی با بزرگ شما سخن بگویم و سر مبارك را به او عطا كنم.پس عمر سعد ملعون را طلبید و گفت: تو را به خدا و به حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم قسم می‌دهم كه بعد از این، با این سر مطهر رفتار سابق را نداشته باشی و این سر مقدس را از این صندوق بیرون نیاوری.عمر ملعون گفت: آنچه را تو می‌گویی انجام می‌دهم.او سر مطهر را به آن ملعون تحویل داد و از صومعه فرودآمد تا به یكی از كوهها برود و خدا را عبادت كند.عمر سعد حرامزاده نیز با افرادش حركت كرد و در مورد سر مطهر حجت خدا به سخن او گوش نداده و مثل سابق رفتار نمود.چون آن ملعون به شهر شام نزدیك شد، به افراد خود گفت: فرودآیید.آن گاه از خادم خود كیسه‌ها را خواست. آنها را حاضر كرده و در برابر او گذاشتند، بعد به مهر آنها نگاه كرد، و دستور داد سر كیسه‌ها گشاده شود.سر كیسه‌ها را باز كردند ناگاه دید كه همه‌ی دینارها سفال گشته‌اند.بعد به سكه‌ی آنها نگاه كرد دید كه بر یك روی آنها این آیه نوشته شده است:(و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون) [358] .البته گمان مكن كه خدا از آنچه ستمكاران می‌كنند غافل است.و بر روی دیگر آنها این آیه‌ی شریفه نوشته شده است: [ صفحه 421] (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) [359] .آن ملعون گفت:(انا لله و انا الیه راجعون)، زیانكار دنیا و آخرت شدم. سپس به غلامان خود گفت: آنها را به نهر بیندازید غلامانش نیز آنها را به نهر انداختند.آن ملعون، فردای آن روز به شام وارد شد... تا آنجا كه راوی حدیث گوید: در شهر شام یزید لعین دستور داد سر مطهر امام علیه‌السلام را به اتاقی كه در مقابل مجلس شراب آن ملعون بود و در آنجا شراب می‌خورد، وارد كردند، ما را مأمور حفاظت از سر مطهر نمود، همه‌ی این امور و كرامات در دل من بود، من نتوانستم در این اتاق بخوابم.چون شب فرارسید، باز ما را مأمور حفاظت از سر مقدس نمود، چون پاسی از شب گذشت، صدا و غلغله‌ای از جانب آسمان شنیدم، ناگاه دیدم كه منادی ندا می‌كند:یا آدم! فرودآی.پس حضرت آدم علیه‌السلام به همراه عده‌ی بسیاری از فرشتگان فرودآمدند.بعد از آن، شنیدم منادی را كه ندا كرد: یا عیسی! فرودآی.پس حضرت عیسی علیه‌السلام نیز به همراه عده‌ی بسیاری از فرشتگان فرودآمدند.بعد از آن، آواز و غلغله‌ی عظیمی شنیدم، كه منادی ندا می‌كرد: یا محمد! فرودآی.آن حضرت نیز به همراه جمعیت زیادی اجلال نزول فرمود، فرشتگان زیادی اتاق را احاطه كردند، آن گاه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد اتاق شد و سر مطهر را برداشت.راوی گوید: در روایت دیگری آمده است:حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در زیر سر مطهر نشست، نیزه‌ای كه سر مطهر بر بالای آن بود، خم شد و سر مقدس در بغل آن حضرت افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را گرفت و نزد حضرت آدم علیه‌السلام آمد و فرمود: ای پدر من! می‌بینی امتم، پس از من با فرزندم چگونه رفتار كردند؟از این سخن، بدن من لرزید. بعد از آن، جبرئیل علیه‌السلام گفت: یا محمد! من صاحب زلزله‌ها هستم، به من امر فرمایید كه زمین را بر امت تو متزلزل نمایم، و به آنها صیحه‌ای بزنم كه از آن هلاك شوند.حضرت فرمود: نه. [ صفحه 422] عرض كرد: یا محمد! اجازه بفرما این چهل نفر را كه مأمور سر مطهر هستند به سزای اعمالشان برسانم.حضرت فرمود: اجازه دادم.آن گاه جبرئیل علیه‌السلام با نفس خود به یكایك ما می‌دمید و آنها هلاك می‌شدند، پس به من نزدیك شد و فرمود: آیا می‌شنوی و می‌بینی؟حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او را رها كنید و به حال خود بگذارید، خدای تعالی او را نبخشد.پس مرا رها كردند و سر مبارك را گرفتند و رفتند.از آن شب به بعد، سر مقدس مفقود شد، و از آن خبری نشد.از طرفی، عمر سعد ملعون به دنبال حكومت ری رفت، و به سلطنت موفق نشد و خدا عمر او را گرفت و در راه هلاك شد.سلیمان بن اعمش گوید: پس از شنیدن این قصه به آن مرد ملعون گفتم: دور شو! مرا به آتش جنایتی كه مرتكب شده‌ای نسوزان. از او روی گردانیدم و نمی‌دانم آن ملعون كجا رفت [360] . [ صفحه 425]

#### ورود اهل بیت به شهر شام

#### اسرا و سرهای مطهر در بازار شام

ابومخنف در این مورد می‌گوید: كاروان اسرا را با جدیت تمام حركت دادند تا این كه وارد شهر شام شدند. بازارها تعطیل است و داد و ستد نمی‌شود، مردم گویا مست هستند، ملعونی به سوی یزید بن معاویه -علیهما اللعنه - آمد و گفت: خدا چشم تو را روشن نماید ای خلیفه!یزید گفت: برای چه؟آن ملعون گفت: به خاطر سر حسین - صلوات الله علیه -یزید حرامزاده به آن شخص گفت: خدا چشم تو را روشن ننماید.آن گاه دستور داد آن لعین را زندانی كنند.از طرفی، دستور داد صد و بیست علم برافراشته نموده و به استقبال سر اطهر و اقدس حضرت بروند.علم‌ها برافراشته شد، در زیر علم‌ها آن ملاعین، «الله اكبر» و «لا اله الا الله» می‌گفتند!!ناگاه هاتفی صدا زد و این اشعار را خواند:جاؤوا برأسك یابن بنت محمد! مترملاً بدمائه ترمیلالا یوم اعظم حسرة من یومه و اراه رهنا للمنون قتیلافكأنما بك یابن بنت محمد! قتلوا جهاراً عامدین رسولاو یكبرون بأن قتلت و انما فتلوا بك التكبیر و التهلیلاای فرزند دختر رسول خدا! سر تو را در حالی كه بخونت آغشته بود آوردند.هیچ روزی بزرگتر و شدیدتر از جهت حسرت و اندوه از روز شهادت آن حضرت نیست؛ و من او را می‌بینم كه در گرو مرگ و كشته شدن است.گویا به سبب كشتن تو ای پسر دختر پیامبر! به آشكار و عمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را كشتند. و به كشته شدن تو تكبیر می‌گویند؛ و حال آن كه جز این نیست كه با كشتن تو تكبیر و تهلیل را كشتند.سهل گوید: مردم از دروازه‌ی خیزران وارد شهر شدند، من هم به همراه آنها وارد شدم، ناگاه دیدم هیجده سر كه بر بالای نیزه‌ها بودند، آوردند، اسرا را بر پشت شترهای بی‌جهاز سوار كرده بودند، سر اطهر امام حسین علیه‌السلام در دست شمر لعین بود، آن ولدالزنای ملعون می‌گفت: [ صفحه 426] أنا صاحب الرمح الطویل أنا قاتل الدین الاصیل‌أنا قتلت ابن سید الوصیین و أتیت برأسه الی یزید امیرالمومنین‌منم صاحب نیزه‌ی بلند، منم كشنده‌ی دین اصیل.فرزند سید الوصیین را من كشتم كه اینك سر او را به یزید امیرالمؤمنین!! آوردم.حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام در پاسخ آن فرمود: ای ملعون فرزند ملعون! در نسبت لقب امیرالمؤمنین به یزید دروغ گفتی - و یا در اظهار شجاعت خود دروغ گفتی -آگاه باش كه لعنت خدا بر قوم ستمكاران است.وای بر تو! در نزد یزید ملعون فرزند ملعون؛ بر كشتن كسی افتخار می‌كنی كه جبرئیل و میكائیل علیهماالسلام او را در گهواره لالایی می‌گفتند؛ كسی كه نام او بر سراپرده‌ی عرش پروردگار عالمیان نوشته شده است، كسی كه خداوند عالمیان پیامبران را به جد او ختم كرده است، و كفار را به دست پدر او مقهور و مغلوب كرده است.پس مانند جد من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و مانند پدر من علی مرتضی علیه‌السلام، و مانند مادر من فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام كجا پیدا می‌شود؟خولی ملعون متوجه حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام شد و عرض كرد: شجاعت را انكار می‌كنی و حال آن كه تو دختر مرد شجاع هستی.آن گاه سرهای اطهر را یكی پس از دیگری آوردند كه سر حر بن یزید ریاحی علیه‌الرحمه را پس از سر اطهر امام حسین علیه‌السلام آوردند. پس از آن، سر مبارك حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نمایان شد كه ملعونی به نام قشعم جعفی برداشته بود.بعد از آن، سر عون بود كه سنان بن انس نخعی ولدالزنا برداشته بود، و بقیه‌ی سرهای انور پس از آن‌ها نمایان شدند.سهل گوید: دختری كه بر شتری لاغر و بدون جهاز سوار بود روی آورد، آن مخدره، روسری از خز داشت كه رنگ خز مایل به سیاه بود، او صدا می‌زد:وا محمداه! وا علیاه! وا حسناه! وا حسیناه! وا عقیلاه! وا عباساه! وا بعد سفراه! وا سوء صباحاه.سهل گوید: به طرف او رفتم، صیحه‌ای بر من زد كه بی‌هوش شدم، وقتی كه به هوش آمدم نزدیك رفتم و به او عرض كردم: ای سیده‌ی من! چرا بر من صیحه می‌زنی؟ فرمود: آیا از خدا و رسول او حیا نمی‌كنی و به اهل و عیال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه می‌كنی؟عرض كردم: قسم به خدا! من نظر بدی نسبت به شما نداشتم. [ صفحه 427] فرمود: تو كیستی؟گفتم: من سهل بن سعید شهرزوری؛ و از جمله‌ی بندگان و دوستان شما هستم.آن گاه متوجه حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - شدم و عرض كردم: ای آقای من! آیا حاجتی دارید؟فرمود: آیا چیزی از درهم نزد تو هست؟عرض كردم: آری! هزار دینار و هزار درهم سكه دارم.فرمود: مقداری از آن پولها را به حامل سر مطهر بده و به آن ملعون بگو: سر اطهر را از زنان دور نماید تا مردم مشغول نگاه كردن آن شده و به زنان اهل بیت علیهم‌السلام نگاه نكنند.سهل گوید: امر امام علیه‌السلام را اطاعت كرده و انجام دادم، آن گاه به سوی حضرت بازگشتم، عرض كردم: ای آقای من! آن كاری را كه امر فرمودی انجام دادم.فرمود: خدا تو را در روز قیامت با ما محشور نماید.آنگاه امام علیه‌السلام شروع به خواندن این اشعار كرد:أقاد ذلیلا فی دمشق كاننی من الزنج عبد غاب عنه نصیرو جدی رسول الله فی كل مشهد و شیخی امیرالمؤمنین امیرفیالیت لم ادخل دمشق و لم یكن یرانی یزید فی البلاد اسیربا دستان بسته و ذلت و خواری در شهر شام اسیرم كردند؛ گویا من، بنده‌ای از طایفه‌ی سودان هستم كه یاری كننده‌ی او غایب شده است.در حالی كه جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (كه مردم در جمیع مجالس و محافل او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌نامند)؛ و بزرگ من امیرمؤمنان علیه‌السلام كه پادشاه امیر است.ای كاش به شهر شام داخل نمی‌شدم؛ و یزید لعین مرا نمی‌دید كه در شهرها سیر می‌كنم.

#### رفتار شامیان با اسرا و سرهای مطهر

سهل گوید: در این میان؛ پنج نفر زنی را دیدم كه از پنجره‌ی بلندی نگاه می‌كردند كه از جمله‌ی آنها پیرزنی ملعونه و پشت خمیده‌ای بود. چون سر اطهر حجت خدا - روحنا و روح العالمین فداه - در برابر آن قرار گرفت پیرزن - لعنها الله - برخاست و سنگی را به دندانهای پیشین امام علیه‌السلام زد.چون این جسارت را از آن ملعونه‌ی خبیثه دیدم عرض كردم: خدایا! او را و آن زنهایی را كه با آن ملعونه هستند هلاك گردان، به حق محمد و اولاد او، صلوات الله علیهم. [ صفحه 428] سهل گوید: هنوز سخن من تمام نشده بود كه پنجره خراب شد و سقوط كرد و آن پیرزن ملعونه با آن زنان ملعون هلاك گردیدند، پایان این روایت [361] .در روایت دیگر آمده است: وقتی كه اهل بیت علیهم‌السلام كنار آن پنجره رسیدند، پیرزن ملعونه‌ای به نام ام‌هجام - لعنها الله - به همراه كنیزان و دختران خویش نگاه می‌كردند، وقتی كه آن خبیثه سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را كه در بالای نیزه‌ی بلندی بود و محاسن مباركش به خون آغشته بود؛ دید گفت: این سر كه پیشاپیش همه‌ی سرهاست سر چه كسی است؟ و این سرهایی كه بعد از او هستند، سرهای چه كسانی هستند؟گفتند: این سر؛ سر اطهر حسین بن علی ابی‌طالب علیهم‌السلام است، و این سرها، سرهای اصحاب (و اهل بیت) او هستند.آن ملعونه، خیلی خوشحال شد و به كنیزان خود گفت: سنگی به من بدهید تا به سر حسین بزنم، چون پدر او، پدر و شوهر مرا كشته است.یكی از كنیزان سنگی به او بداد، او سنگ را به صورت نورانی و مطهر امام علیه‌السلام زد كه در اثر آن، خون به محاسن شریفش جاری شد.پس از این كار، حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام متوجه برادرش شد، دید خون از صورت انور و محاسن شریف آن حضرت جاری است. پس سیلی به صورت خود زد، و گریبانش را چاك نمود و فریاد زد:وا غوثاه، وا مصیبتاه، وا محمداه، وا علیاه، وا حسناه، وا حسیناه!آن گاه بی‌هوش افتاد، چون به هوش آمد فرمود: چه كسی این جسارت را به برادر و نور چشم من نمود؟گفته شد: این پیرزن.حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام از سوز دل نفرین كرد و فرمود:الله اهجم علیها قصرها، و احرقها بنار الدنیا قبل نار الآخرة.خدایا خانه‌ی او را بر سرش ویران كن، و آن ملعونه را پیش از آتش آخرت با آتش دنیا بسوزان.راوی گوید: به خدا قسم! هنوز كلام آن مخدره علیهاالسلام تمام نشده بود كه ساختمان فروریخت و بر سر عجزه‌ی ملعونه ویران شد و قصرش آتش گرفت و شعله بلند شد و در همین ساعت سوختند و مردند، خدا آنها را رحمت نكند. [ صفحه 429] در كتاب «اقبال» می‌نویسد: در كتاب «مصابیح» روایتی از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل شده كه: حضرت فرمود:پدرم محمد بن علی - صلوات الله علیها - فرمود: از پدر بزرگوارم حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام پرسیدم: یزید لعین تو را به چه شتری سوار نمود؟فرمود: مرا بر شتری كه می‌لنگید سوار كرد، و آن شتر برهنه بود و جهاز نداشت، سر مطهر حسین علیه‌السلام بر بالای نیزه‌ای قرار دادند و زنان و اهل حرم ما پشت سر من، بر استران بی‌زین سوار كرده بودند، و گروه ستمگران - و یا گروه شتاب‌كنندگان - و یا جماعت پیش روندگان به سوی تحصیل آب - پشت سر ما بودند، یعنی در رفتن شتاب می‌نمودند، و ما را با این حالت شتاب، راه می‌بردند اطراف ما را با نیزه‌ها احاطه كرده بودند.اگر كسی از ما گریه می‌كرد و اشك می‌ریخت با نیزه بر سر او می‌زدند.و با این حال وارد دمشق شدیم وقتی كه وارد دمشق شدیم ملعونی فریاد زد: ای اهل شام! اینها اسیران اهل بیت ملعون!! هستند [362] .و در «امالی صدوق» آمده است:هنگامی كه وارد شهر شام شدیم، زنان و اسیران را در روز با روی گشاده وارد شهر كردند، و چون چشم ناپاك مردم شام ستم‌پیشه به اسرای اهل بیت علیهم‌السلام افتاد گفتند: ما اسیرانی نیكوتر از اینها ندیده‌ایم، شما كیستید؟سكینه دختر حسین علیهماالسلام فرمود:نحن سبایا آل محمد علیهم‌السلام.ما اسیران آل محمد علیهم‌السلام هستیم.آن گاه آنها را روی پله‌های در مسجد در مكانی كه اسیران را نگاه می‌داشتند؛ نگاه داشتند، و در میان ایشان، امام سجاد علیه‌السلام بود، و آن حضرت در این روز جوان بود [363] .

#### گفتگوی امام سجاد با پیرمرد شامی

سید بن طاووس رحمة الله می‌گوید:هنگامی كه مخدرات طاهرات امام مظلوم كربلا علیه‌السلام و عیالش در آنجا ایستاده بودند، پیرمردی نزدیك آمد و گفت: [ صفحه 430] خدا را سپاس كه شما را كشت و هلاك ساخت، و شهرها را از مردان شما راحت كرد، و یزید را بر شما قدرت و تسلط داد.امام سجاد علیه‌السلام به او فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟عرض كرد: آری.فرمود: آیا این آیه را تلاوت كرده‌ای:(قل لا أسالكم علیه اجراً الا المودة فی القربی) [364] .بگو یا محمد از شما سؤال نمی‌كنم و توقع نمی‌كنم كه بر تبلیغ احكام الهی مزدی، مگر دوستی اهل قرابت من، (یعنی توقع من این است كه خویشان نزدیك مرا دوست بدارید).پیرمرد گفت:آری! این آیه را خوانده‌ام.امام سجاد علیه‌السلام به او فرمود:فنحن القربی یا شیخ! فهل قرأت فی بنی‌اسرائیل (و آت ذا القربی)؟مائیم قربی و خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ای شیخ! آیا در سوره‌ی بنی‌اسرائیل این آیه را خوانده‌ای:(و آت ذا القربی) [365] .و بده خویشاوندان خویش را آنچه حق اوست؟پیرمرد گفت: آری این آیه را خوانده‌ام.حضرت فرمود: مائیم قربی و خویشان ای شیخ! آیا این آیه را خوانده‌ای:(و اعلموا انما غنمتم من شی‌ء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی) [366] .و بدانید از مؤمنان آنچه غنیمت گرفته‌اید از كافران از روی قهر از هر چه باشد یك پنجم آن از برای خدا و رسول خدا و خویشان رسول است؟پیرمرد گفت: بلی.امام علیه‌السلام به او فرمود: مائیم قربی و خویشان رسول خدا ای شیخ! ولكن آیا این آیه را خوانده‌ای:(انما یرید الله لیذهب عنكم الرجس اهل البیت و یطهركم [ صفحه 431] تطهیراً) [367] ؟همانا خداوند می‌خواهد كه از شما اهل بیت هر پلیدی را بزداید، و شما را چنان كه باید و شاید پاكیزه بدارد.پیرمرد گفت: این را خوانده‌ام.حضرت فرمود:فنحن اهل البیت الذین خصنا الله تعالی بآیة الطهارة یا شیخ!ای شیخ! مائیم اهل بیتی كه خدای عزوجل به آیه‌ی طهارت مخصوص فرموده است.پس پیرمرد از گفته‌های خود پشیمان شد و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا واقعاً شما آنهایی هستید كه در این آیات ذكر شده است؟حضرت فرمود: به حق خدا، بدون تردید ما آنهایی هستیم كه در این آیات ذكر شده است.پس پیرمرد گریه كرد و عمامه را از سرش انداخت، آن گاه سر خود را به سوی آسمان بلند نمود و عرض كرد: بار الها! من به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم - از جن و انس - بیزاری می‌جویم.سپس رو به امام سجاد علیه‌السلام نمود و عرض كرد: آیا من از این كارم می‌توانم توبه كنم؟حضرت فرمود: آری! اگر توبه نمایی خدا توبه‌ی تو را قبول می‌فرماید، و تو از یاران ما می‌شوی.عرض كرد: من پشیمان هستم.گفتگوی امام سجاد علیه‌السلام با پیرمرد و توبه‌ی او به گوش یزید بن معاویه -علیهما اللعنه - رسید، آن ملعون دستور قتل پیرمرد را صادر كرد و او را كشتند، رحمت خدا بر او باد [368] .مرحوم صدوق این روایت را در «امالی» نقل كرده است، ولیكن كشتن شیخ را ذكر ننموده است، وی در ادامه‌ی روایت می‌گوید:آن گاه پیرمرد گفت: خداوندا! همانا من به سوی تو، توبه می‌نمایم.و این جمله را سه مرتبه تكرار كرد، آن گاه گفت: خداوندا! همانا من به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از كشندگان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیزاری می‌جویم، من [ صفحه 432] قرآن را خوانده بودم ولی تا امروز متوجه این امر نشده بودم [369] .

#### سر اطهر امام حسین و قرائت سوره‌ی كهف در شام

در كتاب «خرایج» روایتی را از منهال بن عمرو نقل كرده است، منهال گوید: سوگند به خدا! من در دمشق بودم، هنگامی كه سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را كه بالای نیزه حمل می‌كردند؛ دیدم، شخصی نزد سر مطهر سوره‌ی كهف را می‌خواند تا به این آیه مباركه رسید كه:(أم حسبت ان اصحاب الكهف و الرقیم كانوا من آیاتنا عجباً) [370] .خداوند عزوجل سر مبارك را به زبانی فصیح و رسا، ناطق و گویا فرمود و سر مطهر فرمود: شگفت‌انگیزتر از امر اصحاب كهف، كشتن من، و بردن سر من بالای نیزه است [371] .

#### بشارت بنی امیه به قتل امام حسین و اسارت اهل بیت

شیخ فخرالدین طریحی نجفی رحمة الله در كتاب «منتخب» می‌نویسد:هنگامی كه اسرای اهل بیت علیهم‌السلام را وارد دمشق نمودند، قاصدی وارد قصر یزید لعنة الله شد، آن ملعون دستمالی بر سرش بسته بود، و دست‌ها و پاهای او در میان تشتی از آب گرم، كه طبیبی آن ولدالزنا را مداوا و معالجه می‌نمود، و در این محفل گروهی از بنی‌امیه حضور داشتند كه با وی سخن می‌گفتند. در این هنگام، قاصد رو به یزید حرامزاده كرد و گفت: خدا چشمان تو را به سبب ورود سر حسین روشن نماید.آن ملعون با شنیدن این خبر وحشت كرد و با گوشه‌ی چشم نگاهی غضب‌آلود به قاصد كرد و گفت: خدا چشمان تو را روشن ننماید.آن گاه رو به طبیب كرد وگفت: سریعتر مداوای خود را انجام بده.راوی گوید: طبیب پس از مداوای آن ملعون، از قصرش بیرون رفت. پس از آن، قاصد نامه‌ای را كه ابن‌زیاد لعین به او فرستاده بود، داد، آن را خواند، چون نامه را تا آخر خواند و از مطالب آن آگاه شد، انگشتان خود را به دندان گرفت طوری كه نزدیك بود كه آنها را قطع كند، بعد از آن گفت: انا لله و انا الیه راجعون. [ صفحه 433] آن گاه نامه را به اطرافیان خود كه در مجلس حاضر بودند؛ داد تا آن را بخوانند، وقتی آنها نامه را خواندند برخی به برخی دیگر گفتند: این همان چیزی است كه دست‌های شما كسب كرده است [372] .شیخ مفید رحمة الله این روایت را چنین نقل می‌نماید: عبدالله بن ربیعه حمیری گوید:من در دمشق، نزد یزید بن معاویه - لعنهما الله - بودم، ناگاه زجر بن قیس وارد مجلس او شد، یزید حرامزاده به او گفت: وای بر تو! پشت سر تو چه خبر است؟ و چه خبر آورده‌ای؟گفت: یا امیرالمؤمنین! تو را به فتح و نصرت خدا مژده می‌دهم، حسین بن علی با هیجده نفر از اهل بیت خود و شصت نفر از شیعیانش بر ما وارد شدند، ما از آنها خواستیم یا بر حكم امیر عبیدالله بن زیاد گردن نهند یا آماده‌ی جنگ و قتال شوند، آنها جنگ را بر گردن نهادن بر حكم ابن‌زیاد، اختیار كردند.لشكر ما با طلوع آفتاب، بر آنها هجوم آورد و آنها را از هر ناحیه محاصره كردیم، هنگامی كه شمشیرها در بالای سر آنها قرار گرفت، آنها شروع به فرار كردند و می‌خواستند به جایی پناه ببرند، و به تل‌ها و گودال‌ها پناه می‌بردند، چنان كه كبوتر از دست مرغ شكاری پناه می‌برد.به خدا سوگند! این جنگ به اندازه‌ی كشتن شتر یا حتی به اندازه‌ی خواب طول نكشید تا این كه همه‌ی آنها را هلاك كردیم، اینك اجساد آنها عریان، لباسهای آنها آغشته به خون و صورت‌های آنها خاك‌آلود است كه آفتاب بر آنها می‌تابد و حرارتش ابدان آنها را می‌گدازد، و بادها، و ریگها را بر روی آنها می‌ریزد، زوار آنها عقاب‌ها و كلاغ‌ها است.یزید ملعون اندكی سر خود را پایین انداخت، آن گاه سر خود را بلند نمود و گفت: من بدون كشتن حسین نیز از اطاعت شما راضی می‌شدم، اگر من با او رو به رو می‌شدم، او را مورد عفو قرار می‌دادم [373] . [ صفحه 434]

#### سر اطهر امام حسین و دروازه‌ی ساعات شام

ابومخنف گوید: سر شریف امام حسین علیه‌السلام را از دروازه‌ی ساعات وارد شهر شام نمودند، مدت سه ساعت در آنجا نگاه داشتند، آن گاه آن را وارد مجلس یزید لعنة الله نمودند كه مروان بن حكم لعین كنار آن ملعون نشسته بود، از آنها پرسید: چگونه با آنها جنگ نمودید؟گفتند: او با هیجده نفر از اهل بیت خود و پنجاه و اندی نفر از یارانش به سوی ما آمد، ما با آنها جنگ كردیم و همه‌ی آنها را كشتیم، و اینها سرهای آنهاست، و اسیران بر پشت اشترانند.مروان بن حكم لعین از خوشحالی و سرور - و یا از كبر و غرور - شانه‌های خود را تكان داد و گفت:یا حبذا بردك فی الیدین و لونك الاحمر فی الخدین‌شفیت نفسی من دم الحسین اخذت ثاری و قضیت دینی‌ای مرحبا به لباس برد تو در دست‌ها (یعنی لباسی كه دست‌ها و بدن تو را می‌پوشانید)؛ و مرحبا به رنگ سرخ تو در دو طرف گونه‌ات.جگرم را از خون حسین شفا دادم؛ و خونبهای خود را گرفته، و قرض خود را ادا نمودم.

#### سر اطهر امام حسین در مجالس یزید لعین‌

سهل گوید: سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس یزید لعین نمودند، من نیز به همراه مردم وارد شدم، تا از نزدیك شاهد كارهای یزید ملعون شوم. آن ملعون دستور داد كه سر مطهر را از نیزه پایین آورده، و در میان تشتی از طلا بگزارند و با دستمال مصری روی آن را بپوشانند، آن گاه سر مبارك را به مجلس آن ملعون وارد نمایند.ملاعین دستورات او را اجرا كردند و با همان كیفیت سر مطهر را وارد مجلس نمودند، هنگامی كه سر مطهر را در برابر آن ولدالزنا گذاردند متوجه صدای، كلاغی [ صفحه 435] شد كه بانگ می‌زد، یزید در پاسخ صدای كلاغ این اشعار را خواند:یا غراب البین! ما شئت فقل انما تندب امرا قد فعل‌كل ملك و نعیم زائل و بنات الدهر یلعبن بكل‌لیت اشیاخی ببذر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل‌لأهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا! یا یزید! لا تشل‌لست من خندف ان لم انتقم من بنی‌احمد ما كان فعل‌لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء و لا وحی نزل‌قد اخذنا من علی ثارنا و قتلنا الفارس اللیث البطل‌و قتلنا القرم من ساداتهم وعدلنا هم ببدر فاعتدل‌ای كلاغ جدایی! هر چه می‌خواهی بگو؛ تو، به امری نوحه می‌كنی كه واقع شده است.همه‌ی حكومت‌ها و نعمت‌ها فانی و نابود خواهند شد؛ و دختران روزگار- یعنی حوادث آن - با همه‌ی آنها بازی خواهند كرد.كاش نیاكان من كه در جنگ بدر به دست مسلمانان به هلاكت رسیدند؛ شاهد جزع و ناشكیبایی قبیله‌ی خزرج و زدن نیزه بودند.آنها از شادی و سرور فریاد می‌زدند، سپس می‌گفتند: ای یزید! دست تو شل نشود. من از قبیله‌ی خندف نیستم اگر انتقام نگیرم از فرزندان احمد در مقابل آنچه او كرده.فرزندان هاشم با ملك و حكومت بازی كردند، و گرنه؛ نه خبری حقی از گذشتگان رسیده، و نه وحیی از جانب خدا نازل شده است.ما از علی خونبهای خود را گرفتیم؛ و سوار بنام، شیر درنده‌ی دلیر را كشتیم.ما مهتر و سید بزرگان آنها را كشتیم؛ و در مقابل جنگ بدر با آنها برابر شدیم، پس امر به اعتدال رسید [374] .ابن‌نما رحمة الله گوید: از تاریخ دمشق روایتی را از ربیعة بن عمر جرشی برای من نقل كردند كه ربیعه گوید:من در مجلس، نزد یزید لعین بودم، ناگاه صدای مخفر حرامزاده را شنیدم كه می‌گفت: این مخفر بن ثعلبه است كه گروه لئیمان فاجران!! را نزد امیرالمؤمنین!! آورده است.یزید ولدالزنا در پاسخ آن ملعون گفت: آنچه مادر مخفر زائیده بدتر و لئیم‌تر و [ صفحه 436] ناكس‌تر است [375] .و در روایت شیخ مفید رحمة الله آمده است:امام سجاد علیه‌السلام در پاسخ مخفر ملعون فرمود: آنچه مادر مخفر زائیده است شرورتر و ناكس‌تر است [376] .ابومخنف - پس از نقل سخن كسی كه قضایای روز كربلا را به یزید لعین رساند، و پس از نقل سخن یزید لعین كه گفت: من بدون كشتن حسین نیز از شما راضی می‌شدم - گوید: سهل این روایت را چنین ادامه داد:آن گاه زن یزید كه دختر عبدالله بود این خبر را شنید كه یزید لعین خیلی به او محبت داشت و مفتون او بود.سهل گوید: زن یزید لعین چادری را خواست و آن را پوشید و در پشت پرده ایستاده و به یزید لعین گفت: آیا نزد تو كسی است؟گفت: آری، آن گاه یزید لعین به كسانی كه نزد او بودند امر كرد تا از مجلس بیرون روند. وقتی آنها بیرون رفتند به زنش گفت: وارد شو، پس زن وارد شد.سهل گوید: زن یزید وارد شد چون چشمش به سر مطهر امام علیه‌السلام افتاد فریاد زد و گفت: این سر كیست؟آن ملعون گفت: سر حسین بن علی بن ابی‌طالب است.سهل گوید: زن یزید چون این سخن را شنید گریست و گفت: به خدا سوگند! بر فاطمه علیهاالسلام سخت است كه سر فرزند خود را در برابر تو ببیند، ای یزید! تو مرتكب جنایتی شده‌ای كه به سبب آن مستحق لعنت خدا و رسول او هستی، سوگند به خدا! من دیگر زن تو نیستم، و تو نیز شوهر من نیستی.یزید ملعون در پاسخ او گفت: تو با فاطمه چه كار داری؟گفت: خدا به وسیله‌ی پدر، شوهر و فرزندان او ما را هدایت فرموده و این پیراهن هدایت را بر اندام ما پوشانیده. وای بر تو ای یزید! با چه رویی خدا و رسول او را ملاقات خواهی كرد؟آن ملعون به او گفت: ای هند! این سخنان را واگذار، زیرا كه من كشتن او را اختیار نكردم.آن گاه آن زن گریه‌كنان از پیش آن ولدالزنا بیرون رفت. [ صفحه 437] هنگامی كه شمر ولدالزنا وارد مجلس آن ملعون شد این اشعار را خواند:املأ ركابی فضة او ذهبا انی قتلت السید المهذباقتلت خیر الناس أما و أبا و أكرم الناس جمیعاً حسباسید اهل الحرمین و الوری و من علی الخلق معا منتصباطعنته بالرمح حتی انقلبا ضربته بالسیف كانت عجباشتر بار مرا از نقره و یا طلا پر كن، زیرا كه من، سید و آقای پاكی را كشته‌ام. من؛ بهترین مردم را از جهت مادر و پدر كشتم؛ كسی كه بزرگوارترین همه‌ی مردم از حیث شأن و بزرگی بود.كسی كه آقای اهل دو حرم - یعنی مكه و مدینه - و آقای همه‌ی خلق بود؛ و كسی را كه بر همه‌ی خلق برتری داشت.من با نیزه او را زدم تا كه بر زمین افتاد، و چنان ضربه‌ی شمشیری بر او زدم كه ضربت من شگفت‌آور بود.سهل گوید: چون اشعار شمر ملعون به آخر رسید یزید لعین نگاه غضبناكی به او كرد و گفت: اگر می‌دانستی او بهترین مردم از جهت پدر و مادر است پس چرا او را كشتی؟ خدا بار شتر تو را از آتش و هیزم پر كند؟شمر گفت: می‌خواستم بدین وسیله از تو جایزه بگیرم.یزید لعین با سر شمشیر خود او را به عقب راند و گفت: من برای تو جایزه‌ای نمی‌دهم.پس شمر پشت كرد و پا به فرار گذاشت.شیخ مفید رحمة الله می‌گوید:هنگامی كه سرهای اطهر را با سر امام حسین علیه‌السلام در برابر یزید لعین گذاشتند، یزید لعین گفت:نفلق هاماً من رجال اعزة علینا و هم كانوا اعق و اظلماما سرهای مردانی كه بر ما غالب آمده بودند؛ می‌شكافیم، در حالی كه آنها نافرمان و ستم‌گر بودند.یحیی بن حكم؛ برادر مروان بن حكم - لعنتهما الله - كه در مجلس یزید لعین حضور داشت در پاسخ یزید گفت:لهام بادنی الطف ادنی قرابة من ابن‌زیاد العبد ذی الحسب الوغل‌سمیة امسی نسلها عدد الحصی و بنت رسول الله لیس لها نسل [ صفحه 438] آنها سرهایی هستند كه در جای بلند عرصه‌ی كربلا كه از حیث قرابت و خویشی نزدیكتر هستند، توسط ابن‌زیاد كه بنده‌ای پست، فرومایه و رذل و زبون؛ بریده شدند.نسل سمیه - مادر زیاد كه منسوب به ابی‌سفیان است - به تعداد سنگریزه‌ها گردید؛ در حالی كه نسلی برای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست.یزید لعین از این پاسخ یحیی ناراحت شد و با دست خود به سینه‌ی یحیی بن حكم زد و گفت: ساكت شو [377] .ابومخنف گوید: آن گاه یزید لعین با چوب به دندان‌های مبارك امام علیه‌السلام می‌زد و آن ولدالزنای ملعون این شعار را می‌خواند:نفلق هاما من رجال اعزة علینا و هم كانوا اعف و اصبراو اكرم عندالله منا محلة و افضل فی كل الامور و افخراعدونا و ما العدوان الا ضلالة علیهم و من یعدوا علی الحق یخسرافان تعدلوا فالعدل القاه آخراً اذا ضمنا یوم القیامة محشراولكننا فزنا بملك معجل و ان كان فی العقبی نار تشعراما سرهای مردانی را كه بر ما غالب و پیروز بودند؛ می‌شكافیم، كسانی كه پرهیزكارتر و شكیباتر در مصایب بودند.آنها در نزد خدای تعالی از حیث مكان از ما گرامی‌تر هستند؛ و در همه‌ی امور برتر و قابل فخر هستند.ما بر آنها ظلم كردیم و ظلم بر ایشان نیست مگر گمراهی و نارستگاری؛ و كسی كه بر حق ستم نماید و یا از حق تجاوز نماید زیانكار می‌شود.اگر با عدل و انصاف رفتار نمایید پس در آهر می‌اندازد، در آن موقعی كه ما را در روز قیامت حشر نمایند به عدالت خواهیم رسید.ولی ما به حكومت حاضر رسیدیم، اگر چه این حكومت در آخرت آتشی برافروخته می‌شود.و در برخی از نسخه‌های كتاب ابومخنف این شعار ذكر شده است:یا حسنه یلمع بالیدین یلمع فی طشت من اللجین‌كانما حف بوردتین كیف رایت الضرب یا حسین‌شفیت قلبی من دم الحسین اخذت ثاری و قضیت دینی [ صفحه 439] یا لیت من شاهد فی حنین یرون فعلی الیوم بالحسین‌ای كسی كه حسن و زیبایی او در دو دست او می‌درخشد؛ الان حسن و روشنی او در میان تشتی زرین می‌درخشد.گویا كه گونه‌های او به وسیله‌ی دو تا گل زینت داده شده است، ای حسین! ضربت شمشیر را چگونه دیدی؟من، دلم را از خون حسین شفا دادم؛ و خونبهای خود را - خونبهای خویشان خود را - از او گرفته و دین خود را ادا كردم.ای كاش! كسانی كه در جنگ حنین حاضر بودند؛ امروز كار مرا با حسین می‌دیدند.آن ملعون شقی با شادی و سرور فخر می‌كرد و با خوردن شراب می‌نازید.در«بحارالانوار» از شیخ مفید رحمة الله چنین نقل می‌نماید:آن گاه یزید لعین رو به اهل مجلس خود كرد و گفت: این شخص بر من فخر می‌كرد و می‌گفت: پدر من از پدر یزید بهتر است و مادر من، از مادر او بهتر است و جد من از جد او بهتر است و من از وی بهتر هستم، پس این گفته‌ها است كه او را كشت.اما این كه او گوید: پدرم از پدر یزید بهتر است، پدرم با پدر او محاجه نمود، پس خدا به نفع پدر من و به ضرر پدر او حكم فرمود.و اما این كه او گوید: مادر من بهتر از مادر یزید است، قسم به جان خودم حقیقتاً راست گفته است، زیرا كه فاطمه، دختر رسول خدا از مادر من بهتر است.و اما این كه او گوید: جد من بهتر از جد اوست، پس كسی كه ایمان به خدا و روز قیامت آورده است نمی‌تواند بگوید: او بهتر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.و اما این كه وی گوید: او بهتر از من است، پس شاید او این آیه را نخوانده كه:(قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء)بگو ای پروردگار مالك ملك! ملك را به كسی كه می‌خواهی عطا می‌فرمایی و از كسی كه می‌خواهی بر می‌كنی! [378] .در كتاب «تبر مذاب» آمده است: عین القضاة ابوالقاسم علی بن محمد سمانی در تاریخ خود می‌نویسد: [ صفحه 440] هنگامی كه سر مطهر حجت خدا علیه‌السلام در برابر یزید لعین نهاده شد، در دست آن ملعون چوبی بود، او لبها و دندان‌های مبارك امام علیه‌السلام را بگشود و آنها را با چوب می‌زد و به این ابیات مشهور تمثل كرد:لیت اشیاخی ببدر شهدوا.ناگاه متوجه دگرگونی چهره‌ی اهل شام از عملی كه از آن ملعون مشاهده كردند؛ شد و این حوادثی كه بر اهل بیت علیهم‌السلام جاری شد بر آنها سنگین آمد. او از عكس‌العمل مردم ترسید، و حیله‌ای به كار بسته و گفت: آیا می‌دانید كه ابوعبدالله از كجا گرفتار این امر شد؟گفتند: خیر.گفت: او فقط از جهت فقه گرفتار این امر شد، گویا من با او بودم كه می‌گفت: من از یزید بهتر هستم، و پدرم بهتر از پدر او، و مادرم بهتر از مادر او و جدم بهتر از جد او و عم من بهتر از عم او، و خال من بهتر از خال اوست، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دید و بغل گرفت و بر پشت خود حمل نمود، و ریحانه‌ی خود گردانید، و برای من گواهی داد كه من آقای جوانان اهل بهشت هستم، و برای من و نسل من به بركت دعا نمود، پس من به این امر از یزید سزاوارترم.ولكن این قول خدا را ملاحظه نكرد كه: (قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء) [379] .او با این سخنان، دگرگونی و گرفتگی چهره‌ی اهل شام را باز كرد، و آنها چون این سخنان را از آن ملعون شنیدند گمان كردند امر چنان است كه آن ملعون می‌گوید.در صورتی كه تأویل آیه‌ی شریفه به آن گونه كه آن ملعون ذكر كرد؛ نیست و اراده‌ی خداوند عالم غیر آن بود كه این جاهل ملعون اراده كرده بود.همانا آنچه را كه خدای تعالی اراده فرموده است ملكی است كه به خویش اضافه نموده است، یعنی ملك به حق، استحقاق و عدل، و كسی را كه می‌خواهد به خاطر طاعتی كه خدا به وسیله‌ی آن در دنیا و آخرت اطاعت می‌شود با بهشت و ثواب، عزیز می‌فرماید، و كسی را كه بخواهد به وسیله‌ی معصیت، و اجرای حد در دنیا و با عذاب آتش در آخرت ذلیل و خوار می‌گرداند.و اما به دست آوردن و غالب شدن به ملك و حكومت و تصرف آن بدون [ صفحه 441] استحقاق، این مورد، داخل در آیه‌ی شریفه نمی‌شود.و خدای عزوجل از همه‌ی كسانی كه بر قتل امام حسین علیه‌السلام اعانت كردند و بر علیه آن حضرت خروج نمودند به دست مختار بن ابی‌عبیده‌ی ثقفی انتقام گرفت، و همه‌ی كسانی را كه به قتل حجت خدا علیه‌السلام حاضر شده بودند، به سخت‌ترین و بدترین عقوبتها مؤاخذه كرد.در كتاب «تیر مذاب» در آخر خبر سهل بن ساعدی آمده است:یزید ملعون دستور داد سر مطهر را بر ظرفی زرین بگذارند، سپس شراب خواست و آن را نوشید، آن گاه جرعه‌ای از آن را بر سر مطهر حضرت ریخت!!آن ولدالزنا گفت: یا حسین! چگونه دیدی! آیا گمان می‌كنی كه پدر تو ساقی حوض كوثر است، وقتی در آن روز از كنار او عبور كنم مرا از حوض سیراب ننماید. تو می‌گویی: جدم ظروف طلا و نقره را بر امت حرام كرده است، آگاه باش! سر تو را در میان ظرفی زرین قرار دادم، و پدر تو افتخار می‌كرد كه شجاعان و دلیران را در جنگ بدر كشته، و امروز در عوض آن روز است.آن گاه بالبدیهه و بدون اندیشه‌ی قبلی این اشعار را بخواند:هلال بدا و هلال افل كذلك تجری صروف الدول‌لئن سائنا ان جیشاً مضی لقد سرنا ان جیشا قتل‌هلالی ظاهر می‌شود و هلالی غروب می‌نماید؛ حوادث دولت‌ها چنین جاری می‌شود.اگر رفتن لشكری ما را ملول كرد؛ ولی كشته شدن لشكر دیگری ما را شاد و مسرور نمود.صاحب كتاب «تبر مذاب» گوید: علما و دانشمندان می‌گویند:روایتی كه می‌گوید: یزید لعین بر سر مطهر امام حسین علیه‌السلام شراب ریخت و آن حضرت را استهزا نمود كه علی علیه‌السلام ساقی حوض كوثر است، و این كه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظرف طلا و نقره را حرام كرده است، و در انتقام از فرزندان احمد مختار صلی الله علیه و آله و سلم به طلب خون از جانب بزرگان كافر خود كه در روز بدر كشته شده بودند شعر گفت، اگر این روایت صحیح باشد [- كه صحیح است -] آن ملعون كافر است و شكی در این نیست، زیرا آن ملعون مرتكب این جنایات نشده مگر این كه آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است انكار نموده است، بدیهی است كه تصدیق نكردن به شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موجب كفر است.در همان كتاب آمده است: ابوالفرج بن جوزی در كتاب «رد علی المتعصب العنید فی تصویب فعل یزید لعنه الله» گوید: [ صفحه 442] جنگ ابن‌زیاد لعین با امام حسین علیه‌السلام، مسلط كردن او عمر سعد لعین را بر كشتن آن حضرت، مسلط كردن شمر لعین، و حمل سرهای مقدس به سوی او؛ همه‌ی این‌ها جای تعجب و شگفتی نیست.تعجب و شگفتی ریختن شراب توسط یزید لعین بر سر مطهر امام حسین علیه‌السلام و زدن آن ملعون با چوب به دندان‌های مبارك امام علیه‌السلام و دستور دادن به ابن‌زیاد لعین به این كه آل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسیر كرده و بر شتران بدون كجاوه حمل كنند، و اراده‌ی یزید ملعون كه حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر امام علیه‌السلام به مردی كه آن خاتون مكرمه را از یزید لعنة الله خواست؛ ببخشد و سرودن و خواندن اشعار: لیت اشیاخی ببدر شهدوا؛ توسط آن ملعون. آیا انجام این كارها نسبت به خوارج جایز است؟مگر اجماع مسلمین بر این نیست كه كشتگان مسلمانان كفن شوند و بر آنها نماز خوانده شده و دفن شوند؟این كه یزید ملعون به حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه‌السلام - وقتی كه مردی از اهل شام آن خاتون مكرمه را به كنیزی خواست - می‌گوید: من می‌توانم شما را اسیر كرده و به كنیزی بدهم؛ و این سخنی است كه برای گوینده و عمل كننده‌ی آن به لعنت قناعت نمی‌شود.اگر در قلب آن ملعون، كینه‌های جاهلیت و كینه‌های جنگ بدر نبود وقتی كه سر مطهر حجت خدا را نزد او آوردند احترام می‌نمود، او را با چوب نمی‌زد، و شراب بر روی او نمی‌ریخت، بلكه آن را كفن می‌نمود و دفن می‌كرد، و به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احسان و نیكویی می‌نمود.و بهترین دلیل بر صحت این روایات و این كه آن ملعون به چنین جنایاتی دست زد آن است كه آن ملعون، ابن‌زیاد لعین را طلبید و به خاطر كارش از او سپاس‌گزاری نمود، اموال زیادی و تحفه‌های بسیاری از بیت‌المال مسلمانان به او بخشید، در مجلس، او را كنار خود نشاند، مقام و منزلت او را بلند نمود، و پیش زنان خود برد، و ندیم و افسانه‌گوی شب خود نمود، و در آن شب‌نشینی به خواننده‌ای دستور خواندن داد و بالبداهه خودش این اشعار را خواند:سقنی شربة فرو فؤادی ثم ملی‌ء فسق ابن‌زیادصاحب السر و الامانة عندی و لتسدید مغنمی و جهادی‌قاتل الخارجی اعنی حسیناً و مبید الاعداء و الاضدادمرا با شرابی سیراب كرده، و دلم را خنك نما؛ سپس جامی پر كرده ابن‌زیاد را سیراب كن. [ صفحه 443] او كه صاحب سر و امانت من است؛ و كسی است كه غنیمت‌ها و جهاد مرا محكم نموده است.او كشنده‌ی خارجی یعنی، حسین است؛ و هلاك كننده‌ی دشمنان و اضداد است.شیخ صدوق رحمة الله در كتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» با اسناد خود از فضل بن شاذان چنین روایت می‌كند: فضل گوید: از امام رضا علیه‌السلام در مورد مجلس یزید شنیدم كه می‌فرمود:لما حمل رأس الحسین علیه‌السلام الی الشام أمر یزید لعنة الله فوضع [و نصبت علیه مائدة، فأقبل هو لعنه الله و اصحابه یأكلون و یشربون الفقاع، فلما فرغوا امر بالراس فوضع] فی طست تحت سریره، و بسط علیه رقعة الشطرنج، و جلس یزید لعنه الله یلعب بالشطرنج، و یذكر الحسین علیه‌السلام و اباه و جده - صلوات الله علیهم - و یستهزئ بذكرهم، فمتی قمر صاحبه تناول الفقاع، فشربه ثلاث مرات، ثم صب فضلته مما یلی الطست من الارض.فمن كان من شیعتنا فلیتورع عن شرب الفقاع، و اللعب بالشطرنج، و من نظر الی الفقاع و الی الشطرنج فلیذكر الحسین علیه‌السلام ولیلعن یزید و آل زیاد لعنهم الله یمحو الله بذلك ذنوبه و لو كانت كعدد النجوم.هنگامی كه سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد شام نمودند، یزید ملعون دستور داد آن را در [كناری نهادند، و سفره‌ی غذا گستردند، او - كه لعنت خدا بر او باد - با یارانش مشغول خوردن غذا و نوشیدن شراب آبجو شدند، چون فارغ شدند امر كرد سر بریده‌ی امام حسین علیه‌السلام را در] میان تشتی قرار داده و در زیر تختش بگذارند، وبر روی آن میز بساط شطرنج را به راه انداخت، آن گاه یزید لعین نشست و مشغول بازی شطرنج شد، او امام حسین علیه‌السلام، پدر و جد بزرگوارش را یاد می‌كرد و استهزا می‌نمود، پس هر موقع بر طرف بازی خود غلبه می‌كرد، شراب؛ (آبجو) را سه مرتبه می‌نوشید - و بقیه‌ی آن را در كنار تشتی كه سر امام علیه‌السلام در آن بود می‌ریخت.پس هر كسی از شیعیان ما است باید از خوردن فقاع پرهیز نماید، و از بازی كردن با شطرنج اجتناب كند، و هر كسی به فقاع و شطرنج نگاه كند و حسین علیه‌السلام را یاد نماید و بر یزید و فرزندان زیاد - لعنهم الله - لعن نماید، خدای تعالی به سبب این عمل، گناهان او را محو می‌كند گرچه مانند شماره‌ی [ صفحه 444] ستارگان باشند [380] .در كتاب «منتخب» از علی بن الحسین صلوات الله علیهما نقل شده است كه آن حضرت فرمود:هنگامی كه ما را به سوی یزید بن معاویه لعنهما الله حركت دادند، ریسمان‌هایی آوردند و ما را مانند گوسفندان بستند، یك طرف ریسمان در گردن من و طرف دیگر آن در گردن حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام و در دوش حضرت زینب علیهاالسلام و جناب سكینه علیهاالسلام و دختران اهل بیت علیهم‌السلام قرار داشت. ما را بدین كیفیت راندند، و هر وقت كه از رفتن خسته می‌شدیم ما را می‌زدند، تا این كه ما را وارد مجلس یزید لعین كرده و در برابر او نگاه داشتند، من در حالتی وارد مجلس آن ملعون شدم كه او بر تخت سلطنت خود تكیه داده بود [381] .در كتاب «انوار نعمانیه»: روایت شده است:هنگامی كه اهل بیت امام علیه‌السلام در حالت اسیری بر یزید بن معاویه لعنهما الله وارد شدند، آن ملعون از آنها پرس و جو می‌كرد و از فرد فرد آنها می‌پرسید و آن مظلومان را به ریسمان درازی بسته بودند، كه زجر بن قیس ولدالزنا آنها را می‌كشید، تا این كه نزد خانمی آمد كه صورت خود را با زانویش پوشانیده بود، زیرا او تكه پارچه‌ای نداشت كه با آن، صورت خود را بپوشاند.یزید ملعون و حرامزاده گفت: این زن كیست كه پوششی ندارد؟گفتند: سكینه دختر امام حسین علیه‌السلام است.آن ملعون گفت: تو سكینه هستی؟در این هنگام، اشك‌های آن مظلومه جاری شد، بغض گلویش را گرفت، و سكوت نمود، نزدیك بود كه روح آن مخدره از شدت گریه از تنش بیرون رود.آن ولد الزنا به او گفت: چرا گریه می‌كنی؟فرمود: چگونه گریه نكند كسی كه پوششی ندارد كه با آن صورت و سر خود را از تو و همنشینانت بپوشاند.یزید لعین و اهل مجلس او لعنهم الله از این سخن گریه نمودند، آن گاه آن ملعون گفت: خدا پسر مرجانه؛ عبیدالله بن زیاد را لعنت نماید، دل او نسبت به فرزندان [ صفحه 445] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه سخت و باقساوت است؟ [382] .در كتاب «منتخب» آمده است: نقل شده:هنگامی كه مخدرات مطهره را وارد مجلس یزید بن معاویه لعنهما الله كردند، آن ملعون به نوامیس خدا نگاه می‌كرد و از فرد فرد آنها می‌پرسید، و این در حالتی بود كه آنها به ریسمان درازی بسته بودند.در پاسخ آن ملعون، بانوی محترمه را معرفی می‌كردند كه: این زن ام‌كلثوم كبری، این زن ام‌كلثوم صغری، این زن صفیه، این زن ام‌هانی، این رقیه كه از دختران علی علیه‌السلام است، این سكینه، و این فاطمه از دختران امام حسین هستند، سلام الله علیهم.پس آن لعین رو به حضرت سكینه علیهاالسلام كرد و گفت: ای سكینه! پدر تو كسی است كه در مورد حق من كفران نمود، و قرابت و خویشی مرا برید، و با من در ملك و حكومتم منازعه كرد.حضرت سكینه علیهاالسلام با شنیدن این سخن گریست و فرمود: به خاطر كشتن پدر من شاد مباش، زیرا او مطیع خدا و رسول او بود، خدای تعالی او را به سوی خود خواند و او اجابت نمود و بدین وسیله به سعادت رسید.تو ای یزید! در پیشگاه خدای تعالی، جایی است كه باید پاسخ‌گوی اعمال خود باشی، پس برای پاسخ به سؤالات مهیا باش، و چگونه می‌توانی جواب‌گو باشی؟آن ملعون به او گفت: ای سكینه! ساكت باش، برای پدر تو نزد من حقی نیست [383] .

#### گفتگوی ام كلثوم با یزید لعین

ابومخنف گوید: در این هنگام یزید لعین نگاهی به ام‌كلثوم علیهاالسلام كرد و گفت: ای ام‌كلثوم! آنچه را كه خدا در حق شما روا داشت، چگونه دیدی؟حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام فرمود: ای فرزند طلقاء و آزادشدگان! [384] اینها حرم و كنیزان تو هستند كه در پس پرده‌اند، در حالی كه دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر شترهای بی‌كجاوه سوارند، كه خوب و بد به آنها نگاه می‌كند، و یهود و نصاری بر آنها صدقه می‌دهد. [ صفحه 446] یزید بی‌دین، از این پاسخ با شهامت ناراحت شد و با غضب به آن خاتون نگاه كرد، یكی از اهل مجلس به آن ملعون گفت: او زن است، و مؤاخده نمی‌شود، پس خشم آن ملعون فرونشست [385] .علی بن محمد مالكی در كتاب «فصول المهمه» می‌نویسد:هنگامی كه مخدرات طاهرات امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس یزید نمودند، سر مطهر و شریف آن حضرت در برابر یزید لعین بود.وقتی اهل حرم این منظره را دیدند حضرت سكینه و حضرت فاطمه سلام الله علیهما سعی می‌كردند كه به سر مقدس و شریف نگاه كنند، ولی یزید ولدالزنا سر را از آنها می‌پوشانید.در این هنگام، سر مطهر را دیدند، صیحه كشیدند و با صدای بلند گریه نمودند، از گریه‌ی آنها زنان یزید و دختران معاویه گریه كردند، پس با صدای بلندشان ولوله‌ای برپا كردند.حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسیر هستند - یعنی آیا روا است كه آنها اسیر باشند؟ -.حضرت سكینه علیهاالسلام كه دختر جوانی نیكو بود، رو به یزید كرد فرمود: ای یزید! آیا این عمل تو را شاد می‌نماید؟آن حرامزاده گفت: به خدا سوگند! من از این عمل شاد نشدم، و من این عمل را مكروه می‌دارم، آنچه از مصایب بر شما وارد شده از آنچه از شما گرفته شده، بزرگتر است.سید بن طاووس رحمة الله در توصیف ورود اهل بیت علیهم‌السلام به مجلس یزید گوید:آن گاه كه سر امام حسین علیه‌السلام را با زنان مخدرات و باقی مانده‌ی از اهل بیت امام علیه‌السلام را وارد مجلس یزید لعین نمودند، در حالی كه آنها را محكم به ریسمان‌ها بسته بودند، هنگامی كه با این حال، در برابر آن ملعون ایستادند، حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام به یزید ولدالزنا فرمود: ای یزید! تو را به خدا سوگند می‌دهم! گمان تو بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه است اگر ما را با این حال ببیند؟!پس یزید لعین دستور داد ریسمان‌ها را بریدند و آنان را از قید طناب رها ساختند، آن گاه سر مطهر امام علیه‌السلام در برابر آن حرامزاده نهادند، و مخدرات مطهره را در پشت سر خود نشاند تا مخدرات مطهرات به سر مطهر نگاه نكنند، ولیكن چشم امام [ صفحه 447] سجاد علیه‌السلام بر سر مطهر پدرش افتاد، و بعد از آن صحنه‌ی دلخراش هرگز گوشت كله (حلال گوشتی) نخورد [386] .

#### امام سجاد در مجلس یزید لعین

ابن‌نما رحمة الله گوید: امام سجاد علیه‌السلام در توصیف مجلس یزید لعین می‌فرماید:ما دوازده مرد بودیم كه به زنجیر ستم بسته بودند و با این حال ما را وارد مجلس یزید لعین نمودند، چون در پیش یزید لعین ایستادیم، رو به یزید كردم و گفتم: ای یزید! تو را به خدای تعالی سوگند می‌دهم! چه گمان داری به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر ما را با این حال ببیند؟فاطمه، دختر امام حسین علیه‌السلام گفت: ای یزید! آیا رواست كه دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسیر باشند؟با شنیدن این سخن، همه‌ی مردم گریه كردند و اهل خانه‌ی یزید نیز گریستند، تا این كه صدا به گریه بلند شد.امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: مرا به زنجیر ستم بسته بودند، به یزید لعین گفتم: آیا اجازه می‌دهی چند كلمه حرف بزنم؟گفت: بگو ولی سخن بیهوده مگو!!گفتم: من در موقعیتی هستم كه سزاوار نیست سخن بیهوده بگویم، گمان تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه است اگر مرا در زنجیر ببیند؟آن حرامزاده رو به اطرافیان خود كرد و گفت: زنجیر او را بگشایید [387] .علی بن ابراهیم رحمة الله در تفسیر خود می‌نویسد:امام جعفر صادق علیه‌السلام در توصیف مجلس یزید لعین می‌فرماید:هنگامی كه سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را وارد مجلس یزید لعین نمودند، و از طرفی امام سجاد علیه‌السلام و دختران حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وارد كردند، امام سجاد علیه‌السلام را به زنجیر ستم بسته بودند، پس یزید لعین رو به آن حضرت كرد و گفت: یا علی بن الحسین! سپاس خدایی را كه پدر تو را كشت.امام سجاد علیه‌السلام فرمود: خدا لعنت كند كسی را كه پدر مرا كشت.یزید لعین از این پاسخ به خشم آمد و دستور داد كه گردن امام علیه‌السلام را بزنند. [ صفحه 448] حضرت فرمود: اگر مرا بكشی، پس چه كسی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به سوی منازل و اوطان خود بازمی‌گرداند؟ آنها كه جز من محرمی ندارند.آن ملعون گفت: تو آنها را به وطنشان بازمی‌گردانی.آن گاه یزید ملعون سوهانی خواست و به وسیله‌ی آن با دست خود زنجیرها را از گردن امام علیه‌السلام برید، بعد گفت: یا علی بن الحسین! آیا می‌دانی این كه خودم زنجیر را از گردنت برمی‌دارم، منظورم چیست؟حضرت فرمود: آری، می‌خواهی احدی را جز تو بر ذمه من منتی نباشد.یزید لعین گفت: سوگند به خدا! جز این منظوری نداشتم.سپس یزید لعین گفت: یا علی بن الحسین! (ما اصاب من مصیبة فبما كسبت ایدیكم)؛ «مصایبی كه به شما رسیده به سبب چیزی است كه دست‌های شما آن را كسب كرده است.»امام علیه‌السلام فرمود: هرگز چنین نیست، این آیه در شأن ما نازل نشده، بلكه آیه‌ای كه در شأن ما نازل شده این آیه شریفه است:(ما أصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسكم الا فی كتاب من قبل أن نبرأها) [388] ؛هر مصیبتی در زمین یا از نفس خویش به شما رسد همه در كتاب، پیش از آن كه همه را در دنیا ایجاد كنیم، ثبت است.پس ما آن كسانی هستیم كه بر آنچه از ما فوت شده است اندوهگین نمی‌شویم، و آنچه از دنیا به ما رسیده است، شاد نمی‌شویم [389] .سید بن طاووس رحمة الله گوید:هنگامی كه حضرت زینب كبری علیهاالسلام سر مبارك امام حسین علیه‌السلام را در مجلس یزید لعین دید، دست به گریبان خود برد و آن را پاره كرد آن گاه با سوزدل و با صدای حزین و غمین كه دلها را می‌سوزاند فریاد زد:یا حسیناه! یا حبیب رسول الله! یابن مكة و منی! یابن فاطمة الزهراء سیدة نساء! یابن بنت المصطفی!ای حسین! ای حبیب رسول خدا! ای فرزند مكه و منی! ای فرزند فاطمه‌ی زهرا [ صفحه 449] سیده‌ی زنان! ای فرزند دختر مصطفی!سید بن طاووس رحمة الله گوید: سوگند به خدا! آن بانوی محترمه با گریه و ناله‌اش همه‌ی كسانی را كه در مجلس یزید بودند به گریه آورد، و یزید ملعون ساكت بود.آن گاه خانمی از بنی‌هاشم كه در آن مجلس حضور داشت شروع به ندبه بر امام حسین علیه‌السلام نمود، و فریاد می‌زد:یا حبیباه! ای آقای اهل بیت من! ای فرزند پیامبر! ای سرپرست بیوه زنان و یتیمان! ای كشته‌ی فرزندان پیامبران!سید بن طاووس رحمة الله گوید: همه‌ی كسانی كه ناله و ندبه‌ی او را شنیدند، گریه نمودند.

#### اعتراض ابو برزه‌ی اسلمی بر یزید لعین

آنگاه یزید ولدالزنا چوب خیزرانی خواست، وقتی چوب به دست گرفت شروع كرد با آن به دندان‌های مبارك امام علیه‌السلام می‌زد.وقتی ابابرزه‌ی اسلمی این صحنه را دید رو به آن ملعون نموده و گفت: وای بر تو ای یزید! آیا با چوب بر دندان حسین بن فاطمه علیهاالسلام را می‌زنی؟ من گواهی می‌دهم كه دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را كه دندان‌های او و برادرش امام حسن علیه‌السلام را می‌مكید و می‌فرمود:انتما سید شباب اهل الجنة، فقتل الله قاتلكما، و لعنه و اعد له جهنم و سائت مصیراً.شما آقایان جوانان اهل بهشت هستید، خدا قاتلان شما را بكشد، و آنها را لعنت نماید، و آنها را در روز رستاخیز در جهنم قرار دهد كه بد جایگاهی است.داوودی گوید: یزید لعین، از اعتراض آن مرد به خشم آمد و دستور داد او را بیرون كنند، ماموران آن ملعون، كشان كشان او را بیرون كردند.

#### سخنان زینب كبری در مجلس یزید لعین

در كتاب «احتجاج» در وصف مجلس یزید لعین می‌نویسد:آن گاه حضرت زینب علیهاالسلام دختر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام كه مادرش فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است برخاست و فرمود:الحمد لله رب العالمین، و الصلاة علی جدی سید المرسلین، صدق الله سبحانه كذلك یقول: (ثم كان عاقبة الذین اساؤا السوی‌ء ان كذبوا [ صفحه 450] بآیات الله و كانوا بها یستهزؤون).اظننت یا یزید! حیث اخذت علینا اقطار الارض، و ضیقت علینا آفاق السماء، فاصبحنا لك فی اسار الذل، نساق الیك سوقاً فی قطار، و انت علینا ذو اقتدار، ان بنا علی الله هواناً، و علیك منه كرامة وامتناناً، و ان ذلك لعظم خطرك و جلالة قدرك.فشمخت بانفك و نظرت الی عطفك تضرب اصدریك فرحاً، و تنفض مذرویك مرحاً حین رایت الدنیا لك مستوسقةً، و الامور لدیك متسقةً، و حین صفی لك ملكنا، و خلص لك سلطاناً؟فمهلا مهلاً! انسیت قول الله عزوجل: (و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار).و قال عز من قائل: (و لا یحسبن الذین كفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین).امن العدل یابن الطلقاء! تخدیرك حرائرك و امائك، و سوقك بنات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سبایا؟ قد هتكت ستورهن، و ابدیت وجوههن، تحدوا بهن الاعداء من بلد الی بلد، و یستشرفهن اهل المناقل، و یبرزن لاهل المناهل، و یتصفح وجوههن القریب و البعید، و الغائب و الشهید، و الشریف و الوضیع، و الدنی و الرفیع.لیس معهن من رجالهن، و لا من حماتهن حمیم، عتوا منك علی الله، و جحوداً لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من عند الله.و لا غرو منك، و لا عجب من فعلك، و انی یرتجی [مراقبة] ممن لفظ فوه اكباد الشهداء، و نبت لحمه بدماء السعداء، و نصب الحرب لسید الاوصیاء، و جمع الاحزاب، و شهر الحراب، و هز السیوف فی وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.اشد العرب لله جحوداً، و انكرهم له رسولاً، و اظهرهم له عدوناً، و اعتاهم علی الرب كفراً و طغیاناً.الا انها نتیجة خلال الكفر، و صب یجرجر فی الصدر لقتلی یوم بدر، فلا یستبطئ فی بغضنا اهل البیت، من كان نظره الینا شنئاً و شنئآناً و احناً و اضغاناً یظهر كفره برسوله، و یفصح ذلك بلسانه، و هو یقول فرحاً بقتل ولده، و سبی ذریته غیر متحور و لا مستعظم یهتف باشیاخه: [ صفحه 451] لاهلوا، واستحلوا فرحا و لقالوا: یا یزید لا تشل‌منحنیاً علی ثنایا ابی‌عبدالله علیه‌السلام، و كان مقبل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ینكتها بمخصرته قد التمع السرور بوجهه.لعمری لقد نكأت القرحة و استأصلت الشافة باراقتك دم سید شباب اهل الجنة، و ابن یعسوب الدین و العرب، و شمس آل عبدالمطلب.و هتفت باشیاخك، و تقربت بدمه الی الكفرة من اسلافك، ثم صرخت بندائك.[و] لعمری لقد نادیتهم لو شهدوك، [و] و شیكاً تشهدهم، و لن یشهدوك، و لتودن یمینك كما زعمت شلت منك عن مرفقها و جذت، واحببت امك لم تحملك، و اباك لم یلدك، حین تصیر الی سخط الله تعالی، و مخاصمك [و مخاصم ابیك] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.اللهم خذ بحقنا، و انتقم لنا ممن ظلمنا، و احلل غضبك علی من سفك دماءنا، و نقص ذمارنا و قتل حماتنا، و هتك عنا سدولنا.و فعلت فعلتك [التی فعلت] و ما فریت الا جلدك، و ما جزرت الا لحمك، و سترد علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بما تحملت من دم ذریته، و انتهكت من حرمته، و سفكت من دماء عترته و لحمته، حیث یجمع به شملهم، و یلم شعثهم، و ینتقم من ظالمهم، و یأخذ لهم بحقهم من اعدائهم.فلا یستفزنك الفرح بقتلهم، (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون - فرحین بما آتاهم الله من فضله). و حسبك بالله ولیاً و حاكماً، و برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خصیما، و بجبرئل ظهیراً، و سیعلم من بوأك و مكنك من رقاب المسلمین ان بئس للظالمین بدلاً، و انكم شر مكاناً و اضل سبیلاً.و ما استصغاری قدرك، و لا استعظامی تقریعك، توهما لانتجاع الخطاب فیك بعد ان تركت عیون المسلمین عبری، و صدورهم عند ذلك حری، فتلك قلوب قاسیة، و نفوس طاغیة، و اجسام محشوة بسخط الله و لعنة الرسول قد عشش فیها الشیطان و فرخ، و من هناك مثلك ما درج و نهض. فالعجب كل العجب! لقتل الاتقیاء، و اولاد الانبیاء [و سلیل الاوصیاء] بایدی الطلقاء الخبیثة، و نسل العهرة الفجرة، تنطف اكفهم من دمائنا، [ صفحه 452] و تتحلب افواهم من لحومنا، و للجثت الزاكیة علی الجبوب الضاحیة، تنتابها العواسل، و تعفرها الفراعل.فلئن اتخذتنا مغنماً لتجد بنا [390] و شیكاً مغرماً، حین لا تجد الا ما قدمت یداك، و ما الله بظلام للعبید، فالی الله المشتكی و المعول، و الیه الملجأ و المؤمل.ثم كد كیدك، واجهد جهدك، فوالذی شرفنا بالوحی و الكتاب، و النبوة و الانتخاب، لا تدرك امدنا، و لا تبلغ غایتنا، و لا تمحو ذكرنا، و لا ترحض عنك عارنا.و هل رأیك الا فند، و ایامك الا عدد، و جمعك الا بدد، یوم ینادی المنادی: الا لعن الظالم العادی.و الحمد لله الذی ختم لاولیائه بالسعادة، و حكم لاصفیائه ببلوغ الارادة، و نقلهم الی الرحمة و الرافة، و الرضوان و المغفرة، و لم یشق بهم غیرك، و لا ابتلی بهم سواك.و نساله ان یكمل لهم الاجر، و یجزل لهم الثواب و الذخر.و نساله حسن الخلافة، و جمیل الانابة، انه رحیم ودود.حمد و سپاس مر خدا را كه پروردگار عالمیان است، و درود بر جدم كه آقای پیامبران است، خداوند متعال راست می‌فرماید: «پس عاقبت كسانی كه بد كردند آن است كه آیات خدا را تكذیب كرده و آنها را به استهزا می‌گرفتند». ای یزید! آیا گمان كردی زمانی كه اطراف زمین را گرفتی، و اطراف آسمان را بر ما تنگ كردی و ما در دست تو با ذلت و خواری اسیر شدیم، و به سوی تو مانند قطار شتران رانده می‌شویم، در حالی كه تو بر ما مقتدر و توانا هستی، این كه برای ما نزد خدا ذلت و خواری و بر تو از جانب خدا كرامت و امتنان است؛ و این كه برای بزرگی منزلت تو و جلالت قدر تو است؟آیا چنین گمان می‌كنی؟ و با كبر و غرور با بینی پر باد به سر و گردن خود نگاه می‌كنی و با خوشحالی و سرور كتف‌های خود را تكان می‌دهی و با حالت شادی سر خود را می‌جنبانی، وقتی كه می‌بینی دنیای تو فراهم شده، و كارهای تو منسجم و درست شده، وقتی كه می‌بینی حكومت ما خالص برای تو شده، و [ صفحه 453] پادشاهی تو بلانزاع شده است؟!پس در این غرور و نخوت و تكبر؛ شتاب مكن، آیا سخن خدای عزوجل را فراموش كردی كه می‌فرماید:«خدا را از آنچه ستمكاران انجام می‌دهند غافل مپندار، جز این نیست كه عذاب آنها را به تأخیر انداخته برای روزی كه دیدگان در آن روز خیره می‌شود».آنجا كه خدای عزیز كه: «و لا یحسبن الذین كفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین) [391] ؛گمان نكنند آنان كه به راه كفر بازگشتند كه این چند روزه كه مهلتی به آنها داده‌ایم مقدمه‌ی سعادت آنهاست! نه، بلكه این مهلت برای این است كه بر گناهان خود بیفزایند. و برای آنها عذابی خوار كننده در پیش است.آیا از دادگری و عدالت است ای پسر آزادشدگان كه زنان و كنیزان خویش را در پناه پرده جای دهی و دختران پیامبر را با صورت‌های باز و بی‌چادر و پوشش، به همراه دشمنان، شهر به شهر بگردانی و اهل منزلها آنان را ببینند و دور و نزدیك و پست و شریف بر آنها بنگرند، در صورتی كه از مردان و حمایت‌كنندگان آنان كسی باقی نمانده است؟!آری! چگونه امید رحم و مهربانی باشد از كسی كه جگر آزادمردان را در دهان بمكد و بیرون اندازد و گوشتش از خون شهیدان بروید؟ و چرا در دشمنی ما كوتاهی كند كسی كه پیوسته با دیده‌ی اعتراض و دشمنی و كینه و عداوت به ما می‌نگرد؟!اكنون هم، مست و مغرور بدون آن كه پنداری گناهی كرده یا عمل زشت و ناپسندیده‌ای انجام داده‌ای، با چوب به دندانهای ابی‌عبدالله سید جوانان اهل بهشت می‌كوبی و آشكار می‌گویی:لاهلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا یا یزید لا تشل‌چرا این سخن را نگویی؟ و این شعر را نخوانی؟! در صورتی كه دست به خون فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم فروبردی و ستارگان درخشان زمین را كه دودمان عبدالمطلب بودند، خاموش كردی. ولی با این اقدام موجبات مرگ و بدبختی [ صفحه 454] خود را فراهم ساختی.اكنون هم پیران طایفه‌ی خود را صدا می‌زنی و گمان می‌كنی كه آنان می‌شنوند. ولی به همین زودی تو به آنان ملحق می‌شوی، و در آنجا آرزو می‌كنی ای كاش دست‌هایم شل و زبانم لال می‌بود و نمی‌گفتم آنچه را گفتم، و نمی‌كردم آنچه را كه كردم. (اینجا زینب كبری علیهاالسلام لب به نفرین گشود و فرمود:)ای خدای توانا! انتقام ما را از آنهایی كه به ما ظلم كردند بگیر و حق ما را از آنان بستان و ایشان را در آتش غضب بسوزان.[دیگر باره یزید را مخاطب ساخته و فرمود:]ای یزید! از این كارهای خود نشكافتی مگر پوست خود را، و پاره نكردی جز گوشت خویش را. و طولی نمی‌كشد با این بار سنگینی كه از ریختن خون فرزندان پیامبر و هتك حرمت اهل بیتش به گردن گرفته‌ای بر آن حضرت وارد می‌شوی. در آن روزی كه خداوند آنان را جمع فرماید و پراكندگی آنان را تبدیل به اجتماع گرداند و حق آنها را بگیرد.(و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون) [392] ؛ و گمان نكن آنان كه در راه خدا كشته شدند مرده‌اند، بلكه آنها زنده و نزد پروردگار خود از روزی او كامیابند...كافی است برای تو آن هنگامی كه خداوند داور باشد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم با تو مخاصمه كند و جبرئیل یاوری نماید. به همین زودی می‌فهمند آن كسانی كه تو را بر این مسند نشانیدند و بر گردن مسلمان‌ها سوار كردند، چه نكوهیده بدلی از میان ستمكاران اختیار نمودند؟! و می‌دانند كه كدام یك از شما بدبخت‌تر و بدفرجام‌تر خواهید بود.اگر چه فشارهای روزگار مرا به سخن گفتن با تو وادار كرده است، ولی من قدر و مقدار تو را كوچك می‌پندارم و سرزنش تو را بزرگ می‌شمارم و توبیخ نمودن تو را ستوده می‌دانم. لیكن چشم‌ها اشك می‌ریزد و سینه‌ها از آتش غم‌ها می‌سوزد.آه! چه امر عجیب و شگفت‌انگیزی است كه سپاه خداوند به دست لشكریان شیطان كشته شوند. خون ما از این دست‌ها می‌ریزد و گوشت ما در این [ صفحه 455] دهان‌ها جویده و مكیده می‌شود! و آن بدن‌های طیب و طاهر، در روز زمین مانده و گرگ‌های بیابان به نوبت آنان را زیارت می‌كنند! و درندگان بر خاك آنها جبین می‌سایند.ای یزید! اگر امروز ما را به قهر و غلبه، غنیمت انگاشتی؛ زود باشد به غرامت، مأخوذ گردی و چیزی نداشته باشی مگر آنچه پیش فرستادی. خداوند به بندگانش ستمكار نیست و ما شكایت خود را نزد او می‌بریم و او پناه ماست.تو ای یزید! به كار خود مشغول باش و كید و مكر خود را به كار بر و كوشش كن، ولی به خدا سوگند! تو نمی‌توانی ما را محو كنی و وحی ما را خاموش گردانی و بمیرانی و به منتهای كار ما برسی و این ننگ و عار را از دامان خود بشویی، زیرا عقل تو علیل است و ایام زندگانی تو اندك و قلیل، و جمع تو پراكنده است روزی كه منادی فریاد زند لعنت خدا بر ستمكاران.سپاس خداوندی را كه ابتدای كار ما را به سعادت و مغفرت، و پایان آن را به شهادت و رحمت ختم نمود.ما از خداوند درخواست می‌كنیم كه نعمت خویش را بر شهیدان ما تكمیل فرماید و بر اجر و مزد آنها بیافزاید و ما را به جانشینان نیكو مخلف دارد، زیرا او خدای بخشنده و مهربان است. و حسبنا الله و نعم الوكیل.یزید لعین در جواب آن خاتون مكرمه این شعر را خواند:یا صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح‌ای صیحه و ناله‌ای كه از زنان نوحه‌گر پسندیده و غیر مكروه است؛ چه آسان است مرگ، بر زنان نوحه‌گر.سپس آن ملعون دستور داد اهل بیت علیهم‌السلام را از مجلس خارج نمایند [393] .در كتاب «منتخب» می‌نویسد: نقل شده:هنگامی كه یزید لعین اسرای اهل بیت علیهم‌السلام را خواست، و آنها را به آن ملعون نشان دادند، حضرت زینب علیهاالسلام دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: ای یزید! آیا از این كه امام حسین علیه‌السلام را كشتی از خدا نمی‌ترسی؟ [ صفحه 456] آیا این كار برای تو كافی نبود تا این كه اهل و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از عراق به سوی شام خواستی؟آیا بی‌احترامی و هتك حرمت اهل بیت اطهار علیهم‌السلام برای تو بس نبود كه ما را همچون كنیزان بر پشت شتران برهنه سوار كرده و از شهری به شهر دیگر اسیر نمودی؟یزید لعین به آن مظلومه گفت: همانا برادر تو می‌گفت: من از یزید بهترم، پدر من بهتر از پدر او، و مادرم بهتر از مادر او، و جدم بهتر از جد اوست.او در برخی گفته‌هایش راست می‌گفت، ولی در بعضی دیگر خطا رفته است؛ اما جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس او بهتر از همه‌ی خلق است، و اما این كه مادرش بهتر از مادر من و پدرش بهتر از پدر من است چگونه چنین می‌شود و حال آن كه پدر او پدر مرا حاكم نمود؟آن‌گاه این آیه را خوند: (قل اللهم مالك الملك) [394] .حضرت زینب علیهاالسلام در پاسخ آن ملعون این آیه شریفه را خواند و فرمود:(و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون - فرحین بما آتاهم الله من فضله) [395] .آنگاه فرمود: ای یزید! امام حسین علیه‌السلام را جز تو كسی دیگر نكشت، و اگر تو نبودی ابن‌مرجانه لعین كوچك‌تر و ضعیف‌تر و ذلیل‌تر از آن بود كه آن حضرت را بكشد، آیا به كشتن او از خدای تعالی نترسیدی و حال آن كه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص او و برادرش امام حسن علیه‌السلام فرموده است:الحسن و الحسین علیهماالسلام سید الشباب اهل الجنة؟حسن و حسین علیهماالسلام آقایان جوانان اهل بهشت هستند؟اگر بگویی: نفرموده است، قطعاً دروغ گفته‌ای، و اگر بگویی: آری، پس در واقع با خود، دشمن گشته‌ای.پس یزید لعین این آیه را بخواند: «ذریه‌ای هستند كه بعضی از ایشان از بعضی دیگر به وجود آمده‌اند»، آن ملعون از این سخنان خجل و شرمنده شد، ولی با این حال، او از گمراهی و ضلالت خود دست بر نداشت و با چوبی كه در دست آن ولدالزنا بود بر دندان‌های مبارك امام علیه‌السلام می‌زد. [ صفحه 457]

#### اعتراض كنیزی از قصر یزید بر آن لعین

ابومخنف گوید: سهل در وصف مجلس یزید لعین گوید:آن گاه كه یزید با چوب خیزران بر لب و دندان امام حسین علیه‌السلام می‌زد كنیزی از قصرش بیرون آمد و آن صحنه را دید، رو به آن ملعون كرد و گفت: خدا دست‌ها و پاهای تو را قطع كند، آیا دندانهایی را كه هموارها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می‌بوسید با چوب می‌زنی؟یزید ملعون گفت: خدا سر تو را قطع نماید، این چه سخنی است كه می‌گویی؟كنیز گفت: ای یزید! من بین خواب و بیداری بودم، ناگاه دیدم دری از آسمان باز شد و نردبانی دیدم كه از نور از آسمان به زمین فرودآمد. در این هنگام، دو نفر جوانی را مشاهده كردم كه هنوز موی در صورت آنها نروییده بود، آنها لباسهای سبزی پوشیده بودند. از این نردبان پایین آمدند، در این حال؛ فرشی از زبرجد بهشتی برای آنها گسترده شد، كه نور و روشنایی این فرش از مشرق تا مغرب عالم را فراگرفته بود.در این هنگام، مرد بلند قامتی را دیدم با قیافه‌ای زیبا روی آورد و در وسط این فرش نشست، آن گاه صدا زد: ای پدرم آدم! فرودآی.پس مردی سفیدپوست با قامتی بلند فرودآمد.پس از آن صدا زد: ای پدرم سام! فرودآی. پس او نیز فرودآمد.بعد از آن صدا زد: ای پدرم ابراهیم! فرودآی، او نیز فرودآمد.پس از آن صدا زد: ای پدرم اسماعیل! فرودآی، پس فرودآمد.بعد از آن صدا زد: ای برادرم موسی! فرودآی، پس فرودآمد.پس از آن صدا زد: ای برادرم عیسی! فرودآی، پس فرودآمد.آنگاه خانمی را دیدم كه با موهای پریشان ایستاده و صدا می‌زند: ای مادرم حوا! فرودآی؛ ای مادرم خدیجه؛ ای مادرم هاجر! فرودآی؛ ای خواهرم ساره! فرودآی؛ ای خواهرم مریم! فرودآی.ناگاه صدای هاتفی را از آسمان شنیدم كه می‌گفت: این خانم؛ فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم همسر علی مرتضی علیه‌السلام مادر سیدالشهداء علیه‌السلام، كشته شده‌ی كربلا است.آن گاه حضرت زهرا علیهاالسلام رو به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمود و فرمود:یا ابتاه! اما تری الی ما فعلت امتك بولدی الحسین؟ [ صفحه 458] ای پدر! آیا می‌بینی امت تو نسبت به فرزندم حسین علیه‌السلام چه كردند؟رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریه كرد، و فرمود:یا ابی آدم! الا تری الی ما فعلت الطغاة بولدی؟ای پدر آدم! آیا می‌بینی كه ظالمان و ستمگران با فرزندم چگونه رفتار كردند؟حضرت آدم علیه‌السلام سخت گریست، و همه‌ی كسانی كه در آنجا بودند گریه كردند تا آنكه فرشتگان از گریه‌ی آنها به گریه افتادند.آن گاه مردان زیادی را در اطراف سر مطهر دیدم كه گوینده‌ای می‌گفت: صاحب این خانه را بگیرید و خانه را با آتش بسوزانید.ای یزید! دیدم كه تو از خانه بیرون می‌آمدی در حالی كه می‌گفتی: آتش! آتش، كجاست گریزگاه از آتش؟آن ملعون با شنیدن این قصه، دستور داد گردن كنیز را بزنند.كنیز گفت: آگاه باش! لعنت خدا بر ستمكاران است.پس در برخی از نسخه‌های كتاب ابی‌مخنف آمده است:پس از آن كه كنیز این قصه را گفت، یزید لعین به او رو كرد و گفت: وای بر تو! این چه سخنی است؟ می‌خواهی مرا در میان اهل مملكت خودم شرمنده نمایی؟آن گاه دستور داد كه گردن آن بیچاره - رضی اله عنها - را بزنند [396] .

#### گفتگوی امام سجاد با یزید لعین

آن گاه یزید لعین رو به امام سجاد علیه‌السلام كرد و گفت: ای جوان! تو كسی هستی كه پدر تو خلافت و ملك مرا می‌خواست، و حمد و سپاس خدای را كه خون او را ریخت.امام سجاد علیه‌السلام در پاسخ او فرمود: ای یزید! چه كسی بر خلافت از پدر من سزاوارتر و مستحق‌تر بود؟ و حال آن كه او فرزند دختر پیامبر شما بود، ولیكن امور به تقدیر خدای عزوجل جاری گردید، آیا سخن خدای تعالی را نشنیده‌ای كه می‌فرماید:(ما اصاب من مصیبة فی الارض... و الله لا یحب كل مختال فخور) [397] . [ صفحه 459] یزید ملعون كفش زرین می‌پوشید، و لباس‌های نفیس به تن می‌كرد و در راه رفتن كبر می‌ورزید، بدین جهت امام علیه‌السلام این آیه را خواند.

#### دستور قتل امام سجاد توسط یزید لعین

یزید حرامزاده از این پاسخ امام علیه‌السلام به خشم آمد و گفت: او را بگیرید و گردنش را بزنید.در این هنگام؛ امام علی بن الحسین علیه‌السلام گریست، و به سوی آسمان نگاه كرد و این اشعار را خواند:انادیك یا جداه! یا خیر مرسل! حبیبك مقتول و نسلك ضائع‌اقاد ذلیلاً فی دمشق مكبلاً و مالی من بین الخلائق شافع‌لقد حكموا فینا اللئام و شتتوا لنا شملنا من بعد ما كان جامع‌ای جد بزرگوار! ای بهترین پیامبر! تو را صدا می‌زنم؛ حبیب تو كشته شده، و نسل تو ضایع گشته است.من در شهر شام ذلیلانه در حالی كه به زنجیر ستم بسته شده‌ام اسیر می‌شوم؛ و در میان مردم كسی نیست كه برای من شفاعت كند.مردم پست و لئیم بر ما حاكم شده‌اند؛ و اجتماع ما را بعد از آن كه جمع بود؛ پراكنده ساختند.ابومخنف گوید: در این هنگام كه یزید لعین حكم قتل امام سجاد علیه‌السلام را صادر كرد عمه‌های آن حضرت دور او را گرفتند.حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام رو به یزید كرد و فرمود: وای بر تو ای یزید! آیا جنایاتی كه نسبت به ما مرتكب شدی كافی نبود؟ تو زمین را از خون اهل بیت علیهم‌السلام سیراب نمودی، اینك این جوان برای ما باقی مانده است؟ آیا می‌خواهی نسل حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را قطع نمایی؟ابومخنف گوید: از این سخن دلسوزانه‌ی حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام همه‌ی كسانی كه حاضر بودند، گریه كردند.در این هنگام، یكی از اهل مجلس و هم‌نشینان آن ملعون به او گفت: ای یزید به خاطر خدا از تو درخواست می‌كنم كه او را ببخشی، زیرا او جوانی بیش نیست، كشتن او لازم نیست.پس یزید لعین دستور داد تا حضرت را رها كنند. [ صفحه 460] امام سجاد علیه‌السلام برای این كه مطمئن شود یزید لعین كاری با او ندارد رو به او كرد و فرمود:ای یزید! به خاطر خدا از تو درخواست می‌كنم اگر چاره‌ای جز كشتن من نداری پس شخصی را مامور كن تا این زنان را به حرم جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برساند.ابومخنف گوید: در این موقع، مردم گریه و ناله نموده و ضجه زدند، یزید ملعون از فتنه‌ی مردم ترسید و گفت: ای جوان! خاطر جمع باش و دیده‌ات روشن باشد، سوگند به خدا! جز تو كسی اینها را به حرم جدشان نمی‌رساند.

#### سخنان یزید لعین و اعتراض حضرت سكینه

آن گاه یزید ملعون رو كرد به مردی از اصحاب خود كه در فحاشی و هتاكی زبان گویایی داشته و جسور بود و گفت: به بالای منبر برو و علی، حسن و حسین را ناسزا بگو، و چیزی از بدی‌ها و عیوب را مگذار مگر این كه آن را در مورد آنها بیان كنی.آن ملعون اطاعت كرد، در این موقع حضرت سكینه علیهاالسلام رو به یزید ملعون كرد و فرمود: وای بر تو ای یزید! كدام نقص‌ها و عیب‌ها بر پدر و جد من وارد است؟آن ملعون گفت: خاموش باش ای دختر خارجی!حضرت سكینه علیهاالسلام فرمود: ای یزید! چقدر حیای تو اندك و روی تو سخت است؟! كدامین شخص به خلافت سزاوارتر است؛ تو یا پدرم، كسی كه پدرش علی بن ابی‌طالب و مادرش فاطمه‌ی زهرا و جدش رسول خدا علیهم‌السلام است؟یزید ملعون گفت: من به خلافت از پدر تو سزاوارترم، زیرا كه خلافت از پدرم به من به ارث رسیده است.شیخ مفید رحمة الله گوید:آن گاه یزید ملعون رو به علی بن الحسین علیه‌السلام كرد و گفت: پدر تو قطع رحم كرد و حق مرا انكار نمود و با من در سلطنت و خلافت نزاع نمود، پس خدا آنچه را كه دیدی نسبت به او انجام داد.امام سجاد علیه‌السلام در پاسخ او این آیه را قرائت فرمود:(ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسكم الا فی كتاب من قبل ان نبراها ان ذلك علی الله یسیر) [398] . [ صفحه 461] یزید ملعون به پسرش خالد گفت: جواب او را بده، خالد نتوانست پاسخ بدهد. یزید لعین به خالد گفت: (و ما اصابكم من مصیبة فبما كسبت ایدیكم و یعفوا عن كثیر) [399] .آنچه به شما از مصیبت رسیده است به سبب آن است كه دست‌های شما آن را كسب كرده است، و خدا بسیاری از گناهان شما را می‌بخشد [400] .در «بحارالانوار» می‌نویسد: صاحب «مناقب» بعد از این مكالمه می‌گوید:امام سجاد علیه‌السلام فرمود: ای فرزند معاویه و هند و صخر! نبوت و امیری همواره مختص آبا و اجداد ما بوده است پیش از این كه تو زائیده شوی، همانا در روز بدر، احد و احزاب علم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دست جد بزرگوارم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود. علم‌های كفر در دست پدر و جد تو بود.آن گاه امام علیه‌السلام این اشعار را خواند:ماذا تقلولون اذ قال النبی لكم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم؟بعترتی و باهلی عند مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم‌هنگامی كه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شما بپرسد ای آخرین امتها! رفتار شما با اولاد و اهل من در غیاب من چگونه بود؛ برخی از فرزندان مرا اسیر و برخی دیگر را به خون آغشته نمودید؟سپس علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود:ویلك یا یزید! لو تدری ماذا صنعت؟ و ما الذی ارتكبت من ابی و اهل بیتی و اخی و عمومتی؟ اذا لهربت فی الجبال، و افترشت الرماد، و دعوت بالویل و الثبور، ان یكون راس ابی‌الحسین علیه‌السلام ابن‌فاطمه و علی علیه‌السلام منصوباً علی باب مدینتكم، و هو ودیعة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیكم، فابشروا بالخزی و الندامة غداً اذا اجتمع الناس لیوم القیامة.وای بر تو ای یزید! اگر می‌دانستی چه كار كرده‌ای، و نسبت به پدر، اهل بیتم و برادر و عموهای من مرتكب چه جنایتی شده‌ای؟! به كوهها فرار می‌كردی و خاكستر را فرش خویش قرار می‌دادی، و واویلا و واثبورا سر می‌دادی. این كه سر پدر بزرگوارم حسین علیه‌السلام فرزند فاطمه و علی علیهماالسلام بر دروازه‌ی شهر شما نصب شده، و حال آن كه او امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما بود، پس [ صفحه 462] مژده باد بر شما رسوایی و پشیمانی فردا، در آن هنگام كه مردمان در روز قیامت جمع شوند.شیخ مفید رحمة الله گوید:آن گاه یزید لعین مخدرات اهل بیت و كودكان را به مجلس خود فراخواند، و آنها را در نزد آن ملعون نشاندند، آن ملعون، از اسرا هیئت و منظره‌ی ناراحت كننده‌ای را ملاحظه كرد (و احساس كرد كه مردم به جنایات او پی خواهند برد، لذا) گفت: خداوند روی پسر مرجانه را زشت و سیاه گرداند، اگر میان شما و او خویشی و قرابتی بود شما را به این حال در نمی‌آورد، و با این وضع شما را به نزد من نمی‌فرستاد.

#### مرد شامی دختر امام حسین را به كنیزی می‌طلبد

فاطمه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید:هنگامی كه ما را وارد مجلس یزید لعین كردند، و ما در مجلس نشستیم، او با دیده‌ی رقت‌بار به ما نگاه كرد، مردی از اهل شام كه سرخ‌رو بود برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین!! این دختر را به من ببخش.منظور آن ملعون، من بودم، و من دختر نظیف و زیبایی بودم، وقتی این سخن را شنیدم مضطرب شدم و لرزیدم، گمان كردم كه این كار شدنی است. دامن عمه‌ام حضرت زینب علیهاالسلام را گرفتم و او می‌دانست كه این كار شدنی نیست.در روایت سید آمده است: به عمه‌ام گفتم: عمه جان! یتیم شدنم بس نبود حالا به كنیزی می‌خواهند؟!عمه‌ام به مرد شامی گفت: به خدا سوگند! دروغ گفتی! به خدا سوگند! تو لئیم و فرومایه‌ای؛ نه تو می‌توانی این كار را بكنی، نه یزید.یزید حرامزاده از این پاسخ، خشمگین شد و گفت به خدا سوگند! تو دروغ گفتی! این كار من است، و اگر بخواهم می‌توانم انجام دهم.زینب كبری علیهاالسلام فرمود: به خدا سوگند! هرگز چنین نیست؛ خدا این امر را برای تو قرار نداده است، مگر این كه از ملت ما خارج شده و به دین دیگری ایمان بیاوری.یزید ملعون خشم خود را فروخورد و گفت: با من چنین سخن می‌گویی؟ پدر و برادر تو از دین خارج شدند(!!)حضرت زینب علیهاالسلام فرمود: تو و پدر تو به وسیله‌ی دین خدا و دین پدرم و دین برادرم، هدایت یافتید، اگر مسلمان باشی. [ صفحه 463] آن ملعون گفت: ای دشمن خدا! دروغ گفتی.حضرت زینب علیهاالسلام به او فرمود: تو امیر هستی، از روی ستم فحش می‌دهی، و به سبب قدرتی كه داری غالب می‌شوی.گویا آن ملعون از این سخن حیا كرد و ساكت شد.شامی دوباره گفت: این دختر را به من ببخش.یزید ملعون به او گفت: دور شو! خدا مرگ هلاك كننده و كشنده‌ای برای تو برساند [401] .در «منتخب» آمده است: حضرم ام‌كلثوم علیهاالسلام به آن مرد شامی فرمود:ساكت شو ای مرد پست و فرومایه! خدا زبانت را قطع كند، و چشمانت را كور گرداند، و دستانت را خشك نماید، و تو را در آتش جای دهد، همانا فرزندان پیامبران خدمتكار فرزندان زنازادگان نمی‌شوند.راوی گوید: سوگند به خدا! هنوز كلام آن خاتون معظمه به پایان نرسیده بود كه خداوند عالم دعای او را در مورد آن مرد اجابت نمود.در این هنگام، حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام فرمود:الحمد لله الذی عجل لك العقوبة فی الدنیا قبل الاخرة، فهذه جزاء من یتعرض لحرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.حمد و سپاس خدای را كه پیش از آخرت، در دینا تو را عقاب نمود و این است جزای كسی كه به اهل حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متعرض شود.در روایت سید رحمة الله آمده است:مرد شامی گفت: این دختر كیست؟یزید لعین گفت: این فاطمه؛ دختر حسین است و این زینب دختر علی بن ابی‌طالب.مرد شامی گفت: حسینی كه فرزند فاطمه و علی بن ابی‌طالب است؟گفت: آری.مرد شامی گفت: خدا تو را لعنت كند ای یزید! آیا فرزندان پیامبر خود را می‌كشی، و اهل بیت او را اسیر می‌نمایی به خدا سوگند! من گمان می‌كردم كه اینها اسیران روم هستند.یزید لعین از این سخن به خشم آمد و گفت: سوگند به خدا! تو را نیز به آنها ملحق [ صفحه 464] می‌سازم.آن گاه دستور قتل او را صادر كرد و او را كشتند [402] .

#### سخنرانی خطیب یزید لعین و اعتراض امام سجاد

راوی گوید: آن گاه یزید حرامزاده خطیب را خواند و به او امر كرد كه بر بالای منبر رفته و امام حسین و پدر بزرگوارش صلوات الله علیهما را بد گوید. خطیب پست بالای منبر رفت و در ذم و بدی حضرت امیرالمؤمنین و امام شهید علیه‌السلام و مدح معاویه‌ی لعین و یزید حرامزاده مبالغه و زیاده‌روی كرد.در این هنگام، علی بن الحسین علیهماالسلام بر او فریاد زد:ویلك ایها الخاطب! اشتریت مرضات المخلوق بسخط الخالق، فتبوأ مقعدك من النار.وای بر تو ای خطیب! خشنودی مخلوق را در مقابل غضب خدا اختیار كردی، كه جایگاه تو آتش است.ابن‌سنان خفاجی در وصف حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه چه زیبا گفته! آنجا كه می‌گوید:أعلی المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت لكم اعوادهاآیا در بالای منبرها آشكارا به او ناسزا می‌گویند؛ و حال آن كه پایه‌ها و چوب‌های منابر به واسطه‌ی شمشیر آن حضرت برای شما نصب شده است [403] .

#### اسكان اسرای اهل بیت در خرابه‌ی شام

راوی گوید: یزید لعین در این روز، به امام علی بن الحسین علیه‌السلام وعده داد كه سه حاجت او را برآورد!آن گاه دستور داد تا اهل بیت علیهم‌السلام را به منزلی منتقل كنند كه نه از گرما حفظ می‌كرد و نه از سرما.اسرای اهل بیت علیهم‌السلام مظلومانه در آن منزل ماندند تا این كه از شدت حرارت صورتشان پوسته پوسته شد، و در آن مدتی كه در آن شهر اقامت داشتند به عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام مشغول بودند. [ صفحه 465] شیخ صدوق رحمة الله در «امالی» خود از جناب فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌كند كه گفت:پس از آن كه مجلس یزید لعین تمام شد دستور داد تا مخدرات مكرمات جناب سیدالشهدا علیه‌السلام را با امام سجاد در مكانی كه آنها را نه از سرما و نه از گرما نگاه می‌داشت؛ حبس كردند تا این كه صورتشان پوسته پوسته شد...باز در همان كتاب آمده است: آن گاه یزید لعین دستور داد سر اقدس و اطهر امام علیه‌السلام را بر در مسجد شام نصب كردند.در «بحارالانوار» می‌نویسد: صاحب «مناقب» گوید: ابومخنف و دیگران نقل كرده‌اند:یزید لعین دستور داد تا سر مطهر و مقدس امام حسین علیه‌السلام بر درب خانه‌اش آویزان كرده و دستور داد تا اهل بیت امام حسین علیه‌السلام وارد خانه‌اش شوند، هنگامی كه مخدرات مطهرات وارد خانه‌ی یزید لعین شدند، زنان و فرزندان معاویه و ابی‌سفیان همگی با گریه و ناله و نوحه به استقبال آنها آمدند، آنها برای امام حسین علیه‌السلام گریستند و لباس‌های فاخر و زیورآلات خود را كندند و سه روز بر آن بزرگوار عزا و ماتم گرفتند.هند، دختر عبدالله بن عامر بن كزیر كه زن یزید لعین بود - و پیش از این، در تحت نكاح حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بود - از حرم‌سرای یزید، پرده را پاره كرد و به طرف یزید لعین كه مجلسی عمومی ترتیب داده بود، رفت و به او گفت: ای یزید! آیا سر حسین علیه‌السلام فرزند فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آستانه‌ی خانه‌ی من به دار كشیده شده؟یزید حرامزاده برخاست و او را پوشانید و گفت: آری، ای هند! با آواز بلند بر فرزند دختر رسول خدا و نوحه‌كننده‌ی قریش؛ گریه كن، ابن‌زیاد بر كشتن او شتاب كرد، و او را به قتل رساند، خدا او را هلاك سازد.آن گاه یزید لعین آنها را در خانه‌ی مختص خود جای داد، و غذایی نمی‌خورد جز این كه امام سجاد علیه‌السلام نزد او حاضر باشد!! [404] .در «بحارالانوار» آمده است: مداینی گوید:هنگامی كه كه امام سجاد علیه‌السلام نسب خود را به جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند، یزید ملعون به مامور خود گفت: او را وارد این باغ كن و بكش و در آنجا دفن نما. [ صفحه 466] مامور لعین، او را وارد باغ نمود و مشغول كندن قبر شد امام علیه‌السلام نیز نماز می‌خواند چون خواست امام علیه‌السلام را بكشد دستی از هوا پیدا شد و به آن ملعون زد، پس آن ملعون به رو بر زمین افتاد و نعره زد و بی‌هوش شد و به جهنم واصل گردید.خالد بن یزید لعین، آن ملعون را دید رنگ پریده به سوی پدرش آمد و قصه را تعریف كرد، یزید لعین دستور داد مامور را در همان قبر دفن كنند و امام علیه‌السلام را رها نمایند، امروزه محلی را كه امام زین‌العابدین علیه‌السلام را در آن حبس كرده بودند جزو مسجد می‌باشد.

#### سخنرانی خطیب یزید لعین و اعتراض امام سجاد به روایت دیگر

در «بحارالانوار» و «عوالم العلوم» آمده است كه صاحب «مناقب» و دیگران گفته‌اند: روایت شده:یزید ولدالزنا دستور داد تا منبری آماده كنند و خطیبی بالای منبر رفته مردم را از بدیهای حضرت ابی‌عبدالله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما(!!) و آنچه كرده‌اند آگاه نماید.خطیب پست، بالای منبر رفت و خدا را حمد كرد! و بر او ثنا خواند! آن گاه به آن دو بزرگوار سلام الله علیهما ناسزا گفت و در این امر زیاده‌روی كرد، و سخن را در مدح معاویه و یزید لعین به درازا كشاند و كارهای نیكویی به آن دو ملعون نسبت داد.راوی گوید: در این هنگام امام سجاد علیه‌السلام بر آن خطیب فریاد زد:ویلك ایها الخاطب! اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق، فتبوء مقعدك من النار.وای بر تو ای خطیب! خشنودی مخلوق را به غضب پروردگار عالم خریدی، پس جایگاه و منزل تو آتش است.آن گاه امام زین‌العابدین علیه‌السلام رو به یزید كرد و فرمود: ای یزید! آیا اجازه می‌دهی بالای این چوبها بروم و سخنانی ایراد كنم، سخنانی كه باعث خشنودی و رضایت خدا است و اجر و ثوابی برای حاضران در مجلس داشته باشد؟روای گوید: یزید ملعون از این كار امتناع نمود.مردم به او گفتند: به او اجازه بده بالای منبر رود، شاید ما از او چیزی بشنویم. [ صفحه 467] یزید ملعون گفت: اگر او بالای منبر رود، فرودنمی‌آید جز آن كه من و فرزندان ابی‌سفیان را رسوا سازد.به یزید ملعون گفته شد: او كه نمی‌تواند سخن نیكو بیان نماید.یزید گفت: همانا كه او از خانواده‌ای است كه كام آنها با علم باز شده (یعنی در شیرخوارگی به علم آراسته شده‌اند).

#### سخنان امام سجاد در مجلس یزید

راوی گوید: مردم اصرار كردند تا این كه یزید به حضرت رخصت داد.امام سجاد در بالای منبر قرار گرفت، خدا را حمد نمود و او را ثنا خواند، آن گاه خطبه‌ای را ایراد فرمود كه با آن دیدگان حاضران را گریان كرد، و دلهای آنان را ترساند، حضرت فرمود:أیها الناس! أعطینا ستا و فضلنا بسبع: أعطینا العلم، و الحلم، و السماحة، و الفصاحة، و الشجاعة، و المحبة فی قلوب المؤمنین.و فضلنا بأن منا النبی المختار محمد صلی الله علیه و آله و سلم و منا الصدیق، و منا الطیار، و منا اسد الله و اسد رسوله، و منا سبطا هذه الامة، و منا مهدی هذه الامة، من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی انباته بحسبی و نسبی.أیها الناس! أنا ابن مكة و منی، أنا ابن زمزم و الصفا، أنا ابن من حمل الزكاة بالطراف الرداء، أنا ابن خیر من ائتزر و ارتدی، أنا ابن خیر من انتعل و احتفی، أنا بن خیر من طاف و سعی، أنا ابن خیر من حج و لبی.أنا بن من حمل علی البراق فی الهواء، أنا ابن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی، أنا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدرة المنتهی، أنا ابن من دنی فتدلی فكان قاب قوسین أو ادنی.أنا ابن من صلی بملائكة السماء، أنا بن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی، أنا ابن محمد المصطفی، أنا ابن علی المرتضی.أنا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا: لا اله الا الله.أنا ابن من ضرب بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیفین، و طعن برمحین، و هاجر الهجرتین، و بایع البیعتین، و قاتل ببدر و حنین، و لم یكفر بالله طرفة عین.أنا ابن صالح المؤمنین، و وارث النبیین، و قامع الملحدین، و یعسوب [ صفحه 468] المسلمین، و نور المجاهدین، و زین‌العابدین، و تاج البكائین، و اصبر الصابرین، و افضل القائمین من آل یاسین رسول رب العالمین.أنا ابن المؤید بجبرئیل، المنصور بمیكائیل، أنا ابن المحامی عن حرم المسلمین، و قاتل المارقین و الناكثین و القاسطین، و المجاهد اعداءه الناصبین، و افخر من مشی من قریش اجمعین.و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنین، و اول السابقین، و قاصم المعتدین، و مبید المشركین، و سهم من مرامی الله علی المنافقین، و لسان حكمة رب العالمین.و ناصر دین الله، و ولی امر الله، و بستان حكمة الله، و عیبة علمه، سمح سخی، [بهی] بهلول، زكی، ابطحی، رضی، مقدام، همام، صابر، [صوام] مهذب، قوام، قاطع الاصلاب، و مفرق الاحزاب.اربطهم عناناً، و اثبتهم جناناً، و امضاهم عزیمة، و اشدهم شكیمة، اسد باسل، یطحنهم فی الحروب، اذا ازدلفت الاسنة، و قربت الاعنة، طحن الرحا، و یذروهم فیها ذرو الریح الهشیم.لیث الحجاز، و كبش العراق، مكی مدنی حنفی [خیفی]، عقبی، بدری، [احدی] شجری مهاجری.من العرب سیدها، و من الوغی لیثها، وارث المشعرین، و ابو السبطین الحسن و الحسین، ذاك جدی علی بن ابی‌طالب.ثم قال: أنا ابن فاطمه الزهراء، أنا ابن سیدة النساء.ای مردم! شش خصلت به ما عطا شده و با هفت فضیلت بر سائر مردم ترجیح داده شده‌ایم: عطا شده‌ایم به علم، بردباری، جوانمردی، فصاحت، شجاعت، محبت در دلهای مؤمنان؛و ترجیح و زیادتی داده شده‌ایم به این كه از ما است پیامبر برگزیده حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و از ما است صدیق امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و از ما است جعفر طیار علیه‌السلام، و از ما است حمزه، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و از ما است حسن و حسین علیهماالسلام دو سبط این امت، و از ما است مهدی این امت.هر كه مرا می‌شناسد كه می‌شناسد و هر كه مرا نمی‌شناسد خود را به او معرفی می‌نمایم و حسب و نسب خود را بیان می‌كنم.ای مردم! منم فرزند مكه و منی، منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند كسی كه [ صفحه 469] زكات را با اطراف عبایش برداشت، منم فرزند بهترین كسی كه ازار پوشید، منم فرزند بهترین كسی كه نعلین به پا كرد و پای برهنه رفت، منم فرزند بهترین كسی كه طواف و سعی نمود، منم فرزند بهترین كسی كه حج و تلبیه گفت.منم فرزند آن كه بر براق سوار شد و در هوا حركت داده شد، منم فرزند آن كه او از مسجدالحرام به مسجد اقصی برده شد، منم فرزند كسی كه جبرئیل علیه‌السلام او را به سدرة المنتهی رسانید، منم فرزند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم كه در شب معراج به قرب منزلت، مكانت و مقرب درگاه الوهیت گردید و برای سجده عبودیت سر فرودآورد و در حالی كه میان پیامبر و حضرت رب العزه مقدار دو كمان بلكه كمتر از آن بود.منم فرزند كسی كه با ملائكه‌ی آسمان نماز گزارد، منم فرزند كسی كه خداوند جلیل به سوی او آنچه می‌خواست وحی فرمود، منم فرزند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، منم فرزند كسی كه بینی مردم را به خاك مالید تا كلمه‌ی «لا اله الا الله» را بگویند.منم فرزند كسی كه در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دو شمشیر، شمشیر زد و به دو نیز نیزه زد، و به دو هجرت هجرت فرمود، و به دو بیعت بیعت نمود، و در جنگ بدر و حنین مقاتله نمود، و در یك چشم بهم زدن به خدا كافر نگشت.من فرزند صالح مؤمنان، وارث پیامبران، براندازنده‌ی ملحدان، پادشاه مسلمانان، نور جهادكنندگان، زینت عابدان، تاج گریه‌كنندگان، بهترین صابران، بهترین نمازگزاران از فرزندان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم.منم فرزند مؤید به جبرئیل علیه‌السلام، و منصور به میكائیل علیه‌السلام، منم فرزند حمایت‌كننده از حرم مسلمانان، و كشنده‌ی خارج‌شدگان از دین - اهل نهروان - و شكنندگان بیعت - اهل جنگ جمل - و یاغیان - اهل جنگ صفین - و جهادكننده با دشمنان ناصبی و كینه‌توز و سرافرازترین فرد قریش.نخستین كسی كه دعوت خدا و رسول او را اجابت نمود، و نخستین سبقت‌كنندگان به سوی ایمان، و شكننده‌ی ظالمان، و هلاك كننده‌ی مشركان، و تیری از تیرهای خدای تعالی بر جان منافقان، و زبان حكمت پروردگار عالمیان.یاری كننده‌ی دین خدا، و ولی امر خدا، و گلستان حكمت خدا، و صندوق علم خدا. [ صفحه 470] فرزند كسی كه جوانمرد، سخی، گشاده‌رو، آقایی كه جامع همه‌ی خیرات است، پاك، ابطحی، رضی، شجاع، پادشاه، صبركننده، پاكیزه اخلاق، كثیر القیام، قطع كننده‌ی پشت‌های كافران، و متفرق كننده‌ی گروه‌ها و احزاب منحرفان.ثابت‌ترین مردمان از حیث خودداری بر ترك محارم، حفظ كننده‌ترین كس بر نفس خویش از مردمان، و دلش از همه كس ثابت‌تر، و گدازنده‌تر از همه كس از حیث اراده.شیر شجاعی است كه وقتی نیزه‌ها آماده می‌شود و افسارها نزدیك می‌گردد دشمنان را در جنگ‌ها مانند خورد كردن آسیاب خورد می‌كند و آنان را در جنگها مانند پراكنده كردن باد گیاهیان خشك را پراكنده می‌كند.شیر حجاز و آقای عراق، منسوب به مكه و مدینه، منسوب به راستی در دین، بیعت كننده در عقبه، شهسوار جنگ بدر، احد، منسوب به شجره‌ی طیبه كه عبارت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، كه از مكه به مدینه هجرت فرمودند.از اعراب، آقای ایشان است، و از جنگ شیر آن، وارث مشعرین و پدر دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین علیهماالسلام.این است جد من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.آن گاه فرمود: منم فرزند فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام، منم فرزند سیده‌ی زنان.حضرت پیوسته فرمود: منم، منم تا كه این خروش مردم به گریه و فریاد برخاست، و یزید لعین از فتنه و آشوب ترسید، پس مؤذنی را امر داد تا اذان بگوید، و سخن امام علیه‌السلام قطع نماید.چون مؤذن گفت: «الله اكبر».امام علیه‌السلام فرمود:لا شی‌ء اكبر من الله تعالی.چیزی بزرگتر از خدای تعالی نیست.مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله».امام علیه‌السلام فرمود:شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی.موی و پوست و گوشت و خونم شهادت و گواهی بر یگانگی خدا می‌دهد.وقتی مؤذن گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله».امام علیه‌السلام از بالای منبر رو به یزید كرد و فرمود: [ صفحه 471] محمد هذا؛ جدی ام جدك یا یزید؟ فان زعمت انه جدك فقد كذبت و كفرت، و ان زعمت انه جدی فلم قتلت عترته؟ای یزید! آیا این محمد صلی الله علیه و آله و سلم جد من است یا جد تو؟! اگر بگویی: او جد تو است، دروغ می‌گویی، و كافر می‌شوی، و اگر بگویی: او جد من است، پس چرا فرزندان او را كشتی؟راوی گوید: مؤذن، اذان و اقامه را تمام كرد و یزید لعین در پیش ایستاد و نماز ظهر را خواند [405] .در روایت ابی‌مخنف آمده است: یزید ملعون به مردی دستور داد تا بالای منبر رفته و امام حسین علیه‌السلام را ناسزا گوید، آن ملعون، این كار را انجام داد، خدا لعنتش كند.آن گاه امام سجاد علیه‌السلام به آن ملعون فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم رخصت بده بالای منبر روم و سخنانی ایراد كنم كه خشنودی خدا و رسول او در آن باشد.آن ملعون به امام علیه‌السلام گفت: ای جوان! بالای منبر رو و هر چه می‌خواهی بگو، و از حضرت عذر خواست.روای گوید: امام سجاد علیه‌السلام بر بالای منبر رفت و با زبان شیوا و فصاحت و بلاغت، مانند سخنان پیامبران سخنرانی كرد، مردم از هر سوی به طرف امام علیه‌السلام روی آوردند امام علیه‌السلام فرمود:ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فانا اعرفه بنفسی،فانا علی بن الحسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهما.أنا ابن من حج و لبی، أنا ابن من طاف و سعی، أنا ابن زمزم و الصفا. أنا ابن فاطمه الزهرا، أنا ابن المذبوح من القفا، أنا ابن العطشان حتی قضی، أنا ابن من منعوه من الماء و احلوه علی سائر الوری.أنا ابن محمد المصطفی، أنا ابن صریع كربلا، أنا ابن من راحت انصاره تحت الثری، أنا ابن من غدت حریمه اسری، أنا ابن من ذبحت انصاره من غیر سوی‌ء، أنا ابن من اضرم الاعداد فی خیمته لظی، أنا ابن من اضحی صریعاً بالعری.أنا ابن من لا غسل له و لا كفن یری، أنا ابن من رفع رأسه علی القنا، أنا ابن من هتك حریمه بارض كربلا، أنا ابن من جسمه بارض و رأسه [ صفحه 472] باخری، أنا ابن من لا یری حوله غیر الاعداء، أنا ابن من سبیت حریمه الی الشام تهدی، أنا ابن من لا له ناصر و لا حمی.ثم انه - صلوات الله علیه - انتحب و بكی، ثم قال:ایها الناس! فضلنا الله تعالی بخمس خصال: فینا و الله؛ مختلف الملائكة، و معدن الرسالة، و فینا نزلت الایات، و نحن قدنا العالمین للمهدی، و فینا الشجاعة فلم نخف بأساً، و البراعة و الفصاحة اذا افتخر الفصحاء.و فینا الهدی الی سواء السبیل، و العلم لمن اراد ان یستفید علماً، و المحبة فی قلوب المؤمنین من الوری، و لنا الشان الاعلی فی الارض و السماء.لولانا ما خلق الدنیا، و كل فخر دون فخرنا یهوی، و محبنا یسقی، و باغضنا یوم القیامة یشقی.ای مردم! هر كه مرا می‌شناسد كه می‌شناسد و هر كه مرا نمی‌شناسد، من خودم را به او معرفی می‌كنم، منم علی بن الحسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهم.منم فرزند كسی كه حج كرد و لبیك گفت، منم فرزند آن كه طواف كرد و سعی نمود، منم فرزند زمزم و صفا.منم فرزند فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام، منم فرزند سربریده از قفا، منم فرزند كسی كه تشنه از دنیا رحلت فرمود، منم فرزند آن كه او را از آب منع كردند، در حالی كه آن را بر سایر خلق مباح نمودند.منم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، منم فرزند بر زمین افتاده‌ی كربلا، منم فرزند آن كه یاران او در زیر خاك مدفون شدند، منم فرزند آن كه اهل حرم او اسیر گردید، منم فرزند آن كه یاران او بی‌گناه ذبح شدند، منم فرزند آن كه دشمنان به خیمه‌ی او آتش زدند، منم فرزند آن كه او را در روی ریگ انداختند.منم فرزند آن كه نه او را غسل دادند و نه كفنی نمودند، منم فرزند آن كه سر مطهر او را بالای نیزه زدند، منم فرزند آن كه حرمت مخدرات او را در سرزمین كربلا هتك نمودند، منم فرزند آن كه بدن مقدس او در جائی است و سر مطهرش در جای دیگر، منم فرزند آن كه در اطراف او جز دشمنان دیده نمی‌شد، منم فرزند آن كه اهل بیت او اسیر گردیده و به شام فرستاده شدند، منم فرزند آن كه نه او را یاوری و نه حمایت‌كننده‌ای بود. [ صفحه 473] آنگاه امام - صلوات الله علیه - با صدای بلند گریست و فرمود:ای مردم! خدا ما را به پنج خصلت تفضیل و ترجیح داده است: سوگند به خدا! در ما است رفت و آمد ملائكه، معدن رسالت، و آیات الهی در خصوص ما نازل شده است، و ما عالمیان را به سوی هدایت سوق می‌دهیم، و در ما است شجاعت، از بأس و شدت نمی‌ترسیم، و براعت و فصاحت در نزد ماست، آن گاه كه فصحا فخر نمایند.هدایت به سوی راه راست در ما است، علم و دانش برای كسی كه بخواهد از علم ما استفاده نماید، در ماست، و محبت ما در دلهای مؤمنان است، و برای ما شأن والاتر در زمین و آسمان است.اگر ما نبودیم دنیا آفریده نمی‌شد، و همه‌ی فخرها در ورای فخر ما نازل و ساقط می‌شود - یعنی فخر ما برتر از همه‌ی فخرهاست - دوست ما سیراب می‌شود، و دشمن ما در روز قیامت به صعوبت و بلا می‌افتد.

#### وحشت یزید لعین از سخنان امام سجاد

راوی گوید: هنگامی كه مردم سخنان امام علیه‌السلام را شنیدند، با گریه و ناله، ضجه زدند، و صدای ناله از مسجد بلند شد. یزید لعین، از فتنه و آشوب و از این كه دلهای مردم به سوی امام علیه‌السلام میل كند ترسید، به مؤذن دستور داد با گفتن اذان سخنان امام علیه‌السلام را قطع كند.مؤذن بر جای بلندی رفت و گفت: «الله اكبر».امام علیه‌السلام فرمود:كبرت كبیراً، و عظمت عظیماً، و قلت حقاً.خدای بزرگ را بزرگ داشتی و خدای عظیم را تعظیم كردی، و سخن بحق گفتی.مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله».امام علیه‌السلام فرمود:اشهد بها مع كل شاهد، و اتحملها مع كل جاحد.با هر شهادت دهنده‌ای به كلمه‌ی توحید شهادت می‌دهم، و متحمل و مقر آن می‌شوم با هر انكاركننده‌ای.مؤذن گفت: «اشهد ان محمداً رسول الله». [ صفحه 474] در این هنگام، امام علیه‌السلام گریه نمود و صدای ناله و شیون او بلند شد، و رو به یزید لعین كرد و فرمود:سالتك بالله یا یزید! یا محمد جدی ام جدك؟ای یزید! تو را به خدا! از تو سؤال می‌كنم: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم جد من است یا جد تو؟یزید لعین گفت: جد توامام علیه‌السلام فرمود:فلم قتلت اهل بیته، و قتلت ابی، و ایتمتنی علی صغر سنی.پس چرا اهل بیت او را كشتی، چرا پدر مرا كشتی، و مرا در كودكی یتیم نمودی. آن ملعون پاسخ امام علیه‌السلام را نداد و برخاست و وارد خانه‌ی خود شد و گفت: نیازی به نماز ندارم.

#### گفتگوی امام سجاد با منهال

راوی گوید: آن گاه منهال به نزد امام سجاد علیه‌السلام آمد و عرض كرد: ای فرزند رسول خدا! چگونه صبح كردی - یعنی حالت چگونه است -؟امام علیه‌السلام به او فرمود:كیف حال من اصبح و قد قتل ابوه، و قل ناصره، و ینظر الی حرم من حوله اساری، قد فقدوا الستر و الغطاء، و قد اعدموا الكافل و الحمی، فهل ترانی الا اسیراً ذلیلاً قد عدمت الناصر و الكفیل، قد كسیت أنا و اهل بیتی ثیاب الاسی، و قد عدمت علینا جدید العری، فان تسال فها أنا كما تری قد شمت فینا الاعداء، و نترقب الموت صباحاً و مساءً.ثم قال: قد اصبحت العرب تفتخر علی العجم، بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم منهم، و اصبحت قریش تفتخر علی سائر الناس، بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم منهم، و نحن اهل بیته اصبحنا مقتولین مظلومین، قد حلت بنا الرزیات، نساق سبایا، و نجلب هدایا، كان حسبنا من اسقط الحسب، و منتسبنا من ارذل النسب، كان لم نكن هام المجد [و] رقینا، و علی بساط الجلیل سعینا، و اصبح الملك لیزید لعنه الله و جنوده، و اضحت بنوالمصطفی من ادنی عبیده. [ صفحه 475] چگونه باشد حال كسی كه صبح كند در حالی كه پدر او كشته شده، و یاوران او كم شده، و به اهل حرم اسیر خود نگاه می‌كند، اسیرانی كه پوشش و حجاب آنها را به غارت برده‌اند، و كفیل و حامی خود را از دست داده‌اند.آیا نمی‌بینی مرا كه اسیر ذلیلی شده‌ام كه یاور و حامی خود را از دست داده‌ام. من و اهل بیتم لباس اندوه و غم بر تن كرده‌ایم، و لباس‌های نو ما را به تاراج برده‌اند، اگر حال مرا می‌پرسی من چنانم كه می‌بینی، دشمنان به ما شماتت می‌كنند، و صبح و شام در انتظار مرگ هستیم.آنگاه فرمود: عرب در حالتی قرار گرفتند كه بر عجم فخر می‌كنند به این كه محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنها است، و قریش بر سایر مردم فخر می‌نمایند به این كه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنها است، در حالی كه ما اهل بیت او هستیم كه اینك كشته و ستم دیده‌ایم، مصیبتها بر ما نازل شده است، ما را اسیر كرده و سوق می‌دهند، و ما را به عنوان تحفه می‌برند، گویا گمان می‌كنند كه شان ما از پایین‌ترین شان‌ها، و نسب ما از پست‌ترین نسبهاست.گویا كه ما بر مراتب مجد و بزرگورای بلند نشده‌ایم، و بر روی فرش خدای جلیل -یا بر فرش بزرگ و شان والا - راه نرفته‌ایم.اینك حكومت از آن یزید لعین و لشكریان او گردیه است، و فرزندان حضرت رسول مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از كمترین بندگان او گشته‌اند.راوی گوید: چون مردم، این سخنان امام علیه‌السلام را شنیدند از هر سو، صدا به گریه بلند شد، چرا كه امام علیه‌السلام سخنان شگفتی ایراد فرمود، و حق و حقیقت را بیان نمود.راوی گوید: یزید لعین، از فتنه وآشوب مردم ترسید، چرا كه همه‌ی مردم به سخنان امام علیه‌السلام گوش دادند، و نهال محبت آن حضرت در دل‌های آنها كاشته شد.یزید لعین، رو به آن شخصی كه اصرار نمود تا امام علیه‌السلام بر منبر بالا رود كرد و گفت:چرا اصرار كردی این جوان بالای منبر رود، تو با این كار می‌خواستی حكومت مرا زایل گردانی؟وی گفت: به خدا سوگند! نمی‌دانستم كه این جوان، چنین سخنرانی خواهد كرد.یزید لعین گفت: آیا نمی‌دانستی كه این؛ از اهل بیت نبوت و معدن رسالت است؟در این هنگام او به یزید ملعون گفت: پس اگر چنین بود؛ چرا پدر او را كشتی و او را در كودكی یتیم نمودی؟ [ صفحه 476] راوی گوید: یزید لعین از پاسخ آن مرد ناراحت شد و دستور داد تا گردن او را بزنند [406] .

#### اعتراض سفیر روم بر یزید لعین

از امام زین‌العابدین علیه‌السلام روایت شده كه حضرتش فرمود:هنگامی كه سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را نزد یزید لعین آوردند، آن ملعون مجالس شراب بر پا كرد و سر اطهر امام علیه‌السلام را می‌آورد و در پیش روی خود می‌نهاد و شراب می‌خورد.روزی سفیر پادشاه روم، در مجلس او حاضر شد، او از بزرگان و اشراف روم بود، رو به یزید لعین كرد و گفت: ای پادشاه عرب! این سر كیست؟یزید لعین گفت: تو با این سر چه كار داری؟گفت: وقتی كه من به نزد پادشاه خود بازمی‌گردم او از هر چیزی كه دیده‌ام از من سؤال می‌كند، دوست دارم قصه‌ی این سر و صاحب آن رانیز به او بگویم تا با تو، در شادی و سرور تو شریك باشد.یزید لعین گفت: این سر حسین فرزند علی بن ابی‌طالب است.سفیر رومی گفت: مادر او كیست؟گفت: فاطمه، دختر رسول خدا.سفیر رومی كه نصرانی بود گفت: اف بر تو و دین تو! دین من از دین شما بهتر است، پدر من از نبیره‌های حضرت داوود علیه‌السلام می‌باشد، میان من و حضرت داوود علیه‌السلام پدران و نیاكان زیادی است، در عین حال؛ نصارا مرا تعظیم می‌كنند، خاك قدم مرا به عنوان تبرك می‌گیرند، به این سبب كه (پدر) من از نبیره‌های حضرت داوود علیه‌السلام است، شما فرزند دختر پیامبر خود را می‌كشید در حالی كه میان او و پیامبر شما واسطه‌ای جز یك مادر نیست، خدا دین شما را زشت و زبون نماید.آن گاه رو به یزید لعین كرد و گفت: آیا حدیث كلیسای حافر را شنیده‌ای؟یزید لعین گفت: بگو تا بشنوم.گفت: میان شهر «عمان» و شهر «صین» جزیره‌ای است كه یك سال راه مسافت دارد، در آنجا آبادی نیست مگر یك شهر كه در میان آب قرار داد، طول آن شهر [ صفحه 477] هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است. در روی زمین، شهری بزرگتر از آن نیست، كافور و یاقوت از آنجا به مناطق دیگر حمل و نقل می‌شود و درختان آن شهر عود و عنبر است.آن شهر در دست نصاری است، حكومت و پادشاهی آنجا در دست آنها است. آن شهر، كلیساهای بسیاری دارد، كه بزرگ‌ترین آنها كلیسای حافر است. در محراب آن، جعبه‌ای از طلا آویزان است كه در میان آن سم؛ ناخنی است كه می‌گویند: این سم، سم الاغی است كه حضرت عیسی علیه‌السلام بر آن سوار می‌شده.اطراف آن جعبه را، با طلا و دیباج زینت داده‌اند، هر سال بسیاری از مردم نصاری به سوی آن كلیسا حركت می‌كنند، و دور آن می‌گردند، و ستون‌های آن را می‌بوسند و در آنجا حاجتهای خود را از خدا طلب می‌كنند.این شان و عادت آنها نسبت به ناخن و سم الاغی است كه گمان می‌كنند ناخن و سم الاغ حضرت عیسی علیه‌السلام است كه بر آن سوار می‌شده، در حالی كه شما فرزند دختر پیامبر خود را می‌كشید، خدا شما و دین شما را مبارك نگرداند.در این هنگام، یزید لعین گفت: این نصرانی را بكشید تا مرا در شهرهای خود رسوا نكند.وقتی نصرانی این سخن را شنید به یزید گفت: آیا می‌خواهی مرا بكشی؟گفت: آری.گفت: بدان كه من شب گذشته پیامبر شما را در خواب دیدم، آن حضرت به من فرمود: ای نصرانی! تو از اهل بهشت هستی.من از فرمایش حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعجب كردم، اینك شهادت می‌دهم كه خدایی جز خداوند عالمیان نیست، و این كه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول و فرستاده‌ی او است.آنگاه به سوی سر مطهر امام علیه‌السلام برجست، و او را به سینه‌ی خود چسبانید و شروع كرد به بوسیدن آن، او آن سر مطهر را می‌بوسید و می‌گریست تا این كه كشته شد [407] .شیخ در «منتخب» به صورت ارسال روایت كرده است:نصرانی به عنوان سفیر پادشاه روم، به سوی یزید لعین آمد و وارد مجلس آن ملعون شد، سر مطهر امام علیه‌السلام را به آن مجلس آوردند، چون نصرانی سر مقدس امام علیه‌السلام را دید، گریست و فریاد زد و ناله نمود تا این كه ریش او از اشك چشمش تر شد. آن گاه رو به یزید لعین كرد و گفت: ای یزید بدان كه من به عنوان تاجر در زمان [ صفحه 478] حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شهر مدینه شدم می‌خواستم هدیه‌ای به او تقدیم نمایم، از اصحاب او پرسیدم: در میان هدایا، كدام هدیه را بیشتر دوست می‌دارد؟گفتند: عطر برای او از هر چیز دیگری محبوبتر است، آن حضرت میل و رغبتی به عطر دارد.سفیر روم گوید: من از مشك دو نافه، و مقداری عنبر اشهب برداشتم، و به سوی آن حضرت به راه افتادم، آن روز او در خانه‌ی همسر خود، ام‌سلمه، بود هنگامی كه جمال او را مشاهده كردم، از جمال نورانی او، نور درخشنده‌ای دیدم كه از آن، شادی و فرح من زیاد گردید و قلب من به محبت او علاقه گرفت، بر او سلام كردم و عطر را در برابر او نهادم.فرمود: این چیست؟عرض كردم: تحفه‌ی ناقابلی است كه به حضور شما آوردم.به من فرمود: نام تو چیست؟عرض كردم: نام من عبدالشمس است.فرمود: نام خود را تغییر بده، من نام تو را عبدالوهاب نهادم، اگر دین اسلام را از من قبول نمایی، تحفه‌ات را قبول می‌كنم.من به او نگاه كردم و در چهره‌ی مبارك او تأمل نمودم. فهمیدم كه او پیامبر است و او همان پیامبری است كه حضرت عیسی علیه‌السلام به ما خبر داده است، آنجا كه گفت: «من به شما رسولی را كه بعد از من می‌آید بشارت می‌دهم و نام او احمد است».پس به او اعتقاد نمودم و در همان ساعت به دست مبارك او مسلمان شدم.به روم بازگشتم، در حالی كه دین اسلام را مخفی می‌داشتم، مدتی است كه من به همراه پنج نفر از پسران و چهار نفر از دخترانم مسلمانم، و من امروز وزیر پادشاه روم هستم، و هیچ كس از نصاری از حال ما خبر ندارد.ای یزید! بدان، من روزی در حضور حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، و او در خانه‌ی ام‌سلمه بود، این عزیزی را كه سر او در نزد تو قرار داده شده، در آنجا دیدم، او از در حجره خدمت جد بزرگوارش آمد، در حالی كه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغوش خویش را باز كرده بود تا او را در بغل بگیرد و می‌فرمود:مرحباً بك یا حبیبی!آفرین بر تو ای حبیب من!تا جایی كه حضرت او را گرفت و در كنار خود نشاند و شروع كرد به بوسیدن [ صفحه 479] لبهای او، و دندانهای او را می‌مكید، و می‌فرمود:بعد عن رحمة الله من قتلك، لعن الله من قتلك یا حسین! و اعان علی قتلك.خدای تعالی كسی كه تو را می‌كشد از رحتمش دور نماید. ای حسین! خدا كسی را كه تو را می‌كشد و بر قتل تو یاری نماید، لعنت كند!پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این حال گریه می‌كرد، روز دوم نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد حضرتش بودم كه امام حسین علیه‌السلام با برادرش امام حسن به نزد آن حضرت آمدند، امام حسین علیه‌السلام عرض كرد: یا جداه! من با برادرم حسن كشتی گرفتیم و هیچ كدام از ما بر دیگری غلبه نكردیم، می‌خواهیم بدانیم كه كدام یك از ما قوی‌تر از دیگری است.پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان فرمود: ای حبیبان من! ای روح و روان من! كشتی شایسته‌ی شما نیست، بروید و خط بنویسید، هر كدام از شما كه خطش نیكوتر باشد او قوی‌تر است.راوی گوید: آن دو بزرگوار رفتند و هر كدام سطری خط نوشتند و به سوی جد خویش آمده و لوح را به آن حضرت دادند تا در میان آنها قضاوت نماید.پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدتی به نوشته‌ی آنها نگاه فرمود، و نخواست دل یكی از آنها را بشكند، پس به آنها فرمود: ای حبیبان من! من پیامبر درس نخوانده‌ام و خط را نمی‌شناسم به سوی پدر خویش بروید تا میان شما قضاوت نماید و ببیند كه كدام یك از شما خطش زیباتر است.می‌گوید: آنها به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی علی علیه‌السلام روانه شدند، و همگی وارد خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام شدند، ساعتی نگذشت كه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آورد كه سلمان نیز با او بود، میان من و سلمان رابطه‌ی دوستی و صداقت وجود داشت، از او پرسیدم: چگونه پدرشان میان آنها قضاوت فرمود و خط كدام یك از آنها بهتر بود؟سلمان گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها جوابی نداد، او در امر آنها تامل نمود، و فرمود: اگر بگویم: خط حسن علیه‌السلام زیباتر است، حسین ناراحت می‌شود، و اگر بگویم: خط حسین علیه‌السلام بهتر است، حسن علیه‌السلام غمگین می‌شود، پس آنها را به سوی پدرشان فرستاد.به او گفتم: ای سلمان! تو را به حق صداقت و برادری كه میان من و تو وجود دارد و به حق دین اسلام قسمت می‌دهم كه به من بگو چگونه پدرشان میان آنها حكم فرمود؟سلمان گفت: وقتی آنها به سوی پدرشان آمدند، پدرشان در حال آنها تامل نمود، و [ صفحه 480] دلش به حال آنها سوخت، او نمی‌خواست دل یكی از آنها را بشكند. به همین جهت، به آنها فرمود: به سوی مادر خود بروید تا میان شما قضاوت كند.آنها به سوی مادر خودشان آمدند، و آنچه را كه در لوح نوشته بودند به او نشان دادند و فرمودند: ای مادر! جد بزرگوار ما، به ما امر كرد تا هر كدام خطی بنویسیم، كه هر كدام خطش زیباتر باشد او قوی‌تر است، ما خط نوشتیم و به او نشان دادیم ما را نزد پدرمان فرستاد، پدر نیز ما را به نزد تو روانه كرد.فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام كمی به فكر فرورفت و متوجه شد كه جد و پدر آنها نخواسته‌اند دل آنها را بشكنند، من چه كار كنم؟ و چگونه در میان آنها قضاوت نمایم؟فرمود: ای دو چشمان من! من گردنبند خود را پاره می‌كنم و آن را بر سر شما می‌ریزم، هر كدام از شما كه لؤلؤهای گردنبند بیشتر بردارد، خط او زیباتر و قدرت او بیشتر است.راوی گوید: در گردنبد فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام هفت دانه لؤلؤ بود، حضرت برخاست و گردنبند خویش را پاره كرد و بر سر آنها ریخت.امام حسن علیه‌السلام سه لؤلؤ و امام حسین نیز سه لؤلؤ برداشتند، یكی از دانه‌ها باقی ماند كه هر كدام می‌خواستند آن را بردارند. خداوند به جبرئیل امر فرمود كه به زمین آید و آن را با بال خویش دو قسمت نماید تا هر كدام از آنها نصفی را بردارند، تا دل هیچ كدام از آن دو بزرگوار غمگین نشود.پس جبرئیل علیه‌السلام در عرض یك چشم بهم زدن به زمین فرودآمد، و لؤلؤ را دو نصف كرد و هر كدام نصفی را برداشتند.ای یزید! نگاه كن چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راضی نشد هیچ كدام آنها به خاطر نوشتن خط ناراحت شوند و نخواست دل آنها را بشكند؟ و همچنین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام و همچنین خداوند رب العزه نخواست قلب یكی از آنها را بشكند، بلكه امر فرمود: لؤلؤ دو قسم شود، تا دل آنها نشكند.ولی تو ای یزید! با فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین رفتار می‌كنی؟ اف بر تو و دین تو!آن گاه نصرانی برخاست و به سوی سر مقدس امام رفت و آن را در آغوش خویش گرفت، می‌بوسید و گریه می‌كرد و می‌گفت: ای حسین! نزد جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پدرت علی مرتضی، و مادرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین برای من شهادت بده. [ صفحه 481]

#### امام سجاد و توصیف مصایب شام بر منهال به روایت دیگر

در كتاب «انوار نعمانیه» از منهال بن عمرو چنین روایت نموده: منهال می‌گوید: من در بازار دمشق راه می‌رفتم، ناگاه امام علی بن الحسین علیه‌السلام را دیدم كه بر عصایی تكیه كرده، و پاهای مباركش مانند دو نی شده و خون از ساق‌های مباركش جاری است و زردی رنگ صورتش افزون گشته، چون این حال را دیدم بغض در گلویم گیر كرد، جلوتر رفتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! چگونه صبح كردی؟امام علیه‌السلام گریست و فرمود:كیف حال من اصبح اسیراً لیزید بن معاویة لعنة الله، و نسائی الی الان ما شبعن بطونهن، و لا كسین رؤوسهن، نائحات اللیل و النهار.و نحن یا منهال! كمثل بنی‌اسرائیل فی آل فرعون، یذبحون ابنائهم، و یستحیون نسائهم امست العرب تفتخر علی العجم بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم نبی عربی، و أمست القریش تفتخر علی العرب بان محمداً صلی الله علیه و آله و سلم منهم، و أمسینا معشر اهل البیت مغصوبین مقتولین مشردین ما یدعونا یزید الی مرة الا و نظن القتل، إنا لله و إنا الیه راجعون.چگونه است حال كسی كه اسیر یزید بن معاویه لعین باشد، مخدرات و اهل بیت من، تا حال شكمهای آنها از غذا سیر نشده و هنوز سرهای آنها پوشیده نشده، و شب و روز ناله می‌كنند و نوحه می‌خوانند.ای منهال! ما همانند بنی‌اسرائیل در آل فرعون هستیم، آنها فرزندان بنی‌اسرائیل را می‌كشتند، و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند، عرب بر عجم افتخار می‌كند كه محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر عربی است، و قریش بر عرب افتخار می‌كند كه محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان است، و این در حالی است كه حق ما اهل بیت غصب شده و افراد ما كشته و پراكنده شده‌ایم. هر مرتبه‌ای كه یزید ما را به سوی خود می‌خواند گمان می‌كنیم كه می‌خواهد ما را به قتل برساند، «إنا لله و إنا الیه راجعون».عرض كردم: مولای من! می‌خواهید كجا بروید؟فرمود:المجلس الذی نحن فیه لیس له سقف، و الشمس تصهرنا به و لا نری الهواء، فافر منه سویعة لضعف بدنی، و ارجع خشیة علی النساء. [ صفحه 482] منزلی كه ما در آنجا هستیم سقف ندارد، گرمای آفتاب ما را می‌گدازد، و هوای خوبی ندارد، ساعتی به جهت ضعف بدنم از آن بیرون می‌آیم، ولی به جهت حفاظت از بانوان به سوی ایشان بازمی‌گردم.در این اثنا كه امام علیه‌السلام با من گفتگو می‌نمود، خانمی او را صدا زد.امام علیه‌السلام با من خداحافظی كرده و به سوی او رفت، وقتی با دقت به او نگاه كردم دیدم او زینب علیهاالسلام دختر علی علیه‌السلام است كه به امام علیه‌السلام می‌فرماید: كجا می‌روی ای سرور دل من؟آن حضرت به كنار آن بانوی محترمه بازگشت، و از او دور نشد، من پیوسته او را به خاطر می‌آوردم و بر مصایب آنها گریه می‌كردم [408] .

#### پایان مجلس یزید لعین و گفتگوی او با امام سجاد

سید بن طاووس رحمة الله می‌گوید:روزی یزید لعین علی بن الحسین علیه‌السلام و عمرو بن حسن علیه‌السلام را - كه پسربچه‌ای یازده ساله بود - به نزد خود خواند، و رو به عمرو كرد و گفت: آیا می‌توانی با پسرم خالد كشتی بگیری؟عمرو گفت: نه، ولیكن كاردی به من بده و كاردی به او، تا با او مقاتله كنم.یزید لعین مصرعی از یك بیت را بدین مضمون خواند: طبیعتی است كه آن را از اخزم می‌شناسم، و آیا مار جز مار می‌زاید؟در آخر روایت «احتجاج» آمده است:هنگامی كه یزید لعین به منزل خود بازگشت، علی بن الحسین علیه‌السلام را خواست و گفت: ای علی! آیا با پسر من خالد كشتی می‌گیری؟امام علیه‌السلام فرمود: منظور تو از كشتی گرفتن ما چیست؟ كاردی به من و كاردی به او بده تا قوی‌ترین ما ضعیف‌تر را بكشد.یزید لعین، امام علیه‌السلام را به سینه‌ی خود چسباند و گفت: مار جز مار نمی‌زاید! شهادت می‌دهم كه تو فرزند علی بن ابی‌طالب هستی.آنگاه علی بن الحسین علیه‌السلام به او فرمود: ای یزید! به من خبر رسیده كه تو می‌خواهی مرا بكشی، اگر حتماً چنین تصمیم داری پس شخصی را مامور كن تا این [ صفحه 483] بانوان را به سوی حرم جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگرداند.یزید حرامزاده به امام علیه‌السلام گفت: آنها را كسی جز تو برنمی‌گرداند، خدا پسر مرجانه را لعنت كند، به خدا سوگند! من او را به قتل پدر تو مامور نكردم!!! و اگر من مباشر به قتال او بودم، او را نمی‌كشتم [409] .در «بحارالانوار» از «مناقب» چنین روایت كرده است:یزید ملعون به حضرت زینب علیهاالسلام گفت: سخن بگو.حضرت زینب علیهاالسلام فرمود: اوست سخن گوی - یعنی امام زین‌العابدین علیه‌السلام - آن گاه امام سجاد علیه‌السلام این اشعار را بخواند:لا تطمعوا تهینونا فنكرمكم و ان نكف الاذی عنكم و توذوناو الله یعلم انا لا نحبكم و لا نلومكم ان لا تحبوناطمع مدارید كه به ما اهانت نمایید و ما شما را اكرام نماییم؛ و این كه اذیت را از شما بازداریم، و شما ما را اذیت كنید.خدا می‌داند كه ما شما را دوست نمی‌داریم؛ و شما را به این كه ما را دوست نمی‌دارید، ملامت نمی‌كنیم.یزید ملعون گفت: راست گفتی ای جوان! ولكن پدر و جد تو می‌خواستند امیر باشند، حمد و سپاس خدای را كه آنان را كشت، و خون آنها را ریخت.امام علیه‌السلام فرمود: همواره پیامبری و امیری از آن پدران و اجداد من بوده است پیش از این كه تو به دنیا بیایی.در «بحارالانوار» از «دعوات راوندی» روایت كرده است:هنگامی كه امام زین‌العابدین علیه‌السلام را به نزد یزید لعین بردند. آن لعین، تصمیم گرفت گردن امام علیه‌السلام را بزند، به همین جهت آن حضرت را در برابر خویش نگاه داشت و با او سخن گفت تا بلكه از او كلمه‌ای بشنود و این بهانه‌ای برای قتل او گردد.امام علیه‌السلام همان طور كه او سخن می‌گفت به او پاسخ می‌فرمود، در دست امام علیه‌السلام تسبیح كوچكی بود و آن را با انگشتان خویش می‌گردانید، و سخن می‌گفت.یزید لعین به امام علیه‌السلام گفت: من با شما سخن می‌گویم و شما تسبیح را با انگشتانت می‌گردانی و به من پاسخ می‌گویی، آیا این كار روا است؟ [ صفحه 484] امام علیه‌السلام فرمود: پدرم از جد بزرگوارم نقل نمود:هنگامی كه آن حضرت نماز صبح را می‌خواند، و تمام می‌كرد، سخن نمی‌فرمود تا تسبیحی می‌گرفت و می‌فرمود:اللهم انی اصبحت اسبحك، و احمدك و امجدك و أهللك بعدد ما ادیر به سبحتی.خداوندا! من صبح آغاز می‌نمایم در حالی كه تو را تسبیح می‌نمایم، و حمد و سپاس می‌گویم و تمجید می‌كنم و تهلیل می‌نمایم به تعداد آنچه با این تسبیح می‌گردانم.و تسبیح را می‌گرفت و می‌گرداند، و آنچه می‌خواست سخن می‌گفت، بدون این كه با تسبیح خود ذكری بگوید، و می‌فرمود: این عمل برای او حساب می‌شود، و آن حرزی برای او است تا هنگامی كه به رختخواب خویش برود.هنگامی كه به رختخواب رفت دوباره آن عمل را انجام دهد، و تسبیح خویش را زیر سر بگذارد، باز ثواب آن عمل، از آن هنگام تا اول بامداد برای او محسوب می‌شود. و من این عمل را به جهت اقتدا و پیروی از جد خویش انجام می‌دهم.یزید ملعون گفت: من با احدی از شما سخن نمی‌گویم مگر این كه با چیزی كه به آن نفع می‌رساند؛ پاسخ می‌دهد.آن گاه از كشتن امام علیه‌السلام منصرف شد و به آن حضرت احسان كرد! و دستور آزادی او را صادر نمود [410] . [ صفحه 487]

### در بیان برخی رؤیاها، گفتگوها و اموری كه سبب شد تا یزید لعین اهل بیت را آزاد نماید و در حركت اهل بیت از شام به سوی مدینه، و بازگشت آنها از راه مدینه به سوی كربلا

#### اعتراض جاثلیق نصرانی بر یزید لعین و اسلام آوردن او

در بعضی از نسخه‌های كتاب ابومخنف آمده است: سهل گوید:من در مجلس یزید حضور داشتم، آن ملعون در تخت خود نشسته بود و سر مقدس امام علیه‌السلام در برابر آن ملعون بود، او با چوب به دندانهای مبارك امام مظلوم علیه‌السلام می‌زد.جاثلیق نصرانی وارد شد، او لباس سیاهی پوشیده بود، و بر سرش كلاه بلند و در دستش عصایی بود، او پیرمرد بزرگی بود، وقتی چشمش به سر مقدس امام علیه‌السلام افتاد، گفت: ای یزید! این سر كیست؟گفت: سر خارجی است كه در سرزمین عراق بر علیه ما خروج كرده بود.گفت: نام وی چیست؟گفت: حسین بن علی بن ابی‌طالب.گفت: نام مادرش چیست؟گفت: فاطمه‌ی زهرا، دختر محمد مصطفی.جاثلیق گفت: برای چه مستحق كشته شدن بوده است؟گفت: چون اهل عراق او را دعوت نمودند، و برای او نامه نوشتند و می‌خواستند او را خلیفه نمایند. به همین جهت، والی من، عبیدالله بن زیاد او را كشت، و سرش را به سوی من فرستاد.جاثلیق گفت: ای یزید! آن را از پیش روی خود بردار و گرنه به هلاكت می‌رسی.بدان! من خوابیده بودم ناگاه، صدای بلندی را از جانب آسمان شنیدم، مردی را دیدم كه از آسمان فرودآمد، او مانند ماه بود، و نور از صورتش می‌درخشید، و مردان زیادی با او بودند، به یكی از آنها گفتم: این شخص كیست؟گفته شد: محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، و این فرشتگان از آسمان فرودآمده‌اند كه به او در مورد قتل فرزندش تسلیت دهند. خداوند در روز قیامت، شفاعت او را شامل حالشان نكند.یزید لعین گفت: وای بر تو! اینجا آمدی تا ما را از خوابهای دروغ خود آگاه كنی؟ به [ صفحه 488] خدا سوگند! گردنت را می‌زنم.آن گاه دستور داد با تازیانه او را مورد ضرب و شتم قرار دهند، ماموران ستمگر او، آن قدر او را زدند كه تن او را به درد آوردند.در این هنگام، جاثلیق رو به سر امام علیه‌السلام كرد و گفت:یا اباعبدالله! اشهد لی عند جدك رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، أنی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له، و أن محمداً عبده و رسوله.ای اباعبدالله! برای من نزد جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گواهی ده كه اینك شهادت می‌دهم كه خدایی جز خدای عالمیان نیست، و شریكی ندارد، و این كه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول اوست.یزید لعین از اسلام آوردن او خشمگین شد و به ماموران خود گفت: او را بزنید.ماموران ستمگر او، آنقدر زدند تا این كه بدنش را خورد كردند.او به یزید ملعون گفت: ای یزید! می‌خواهی بزن و می‌خواهی نزن. این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است كه در كنار من ایستاده است، و در دست او پیراهن و تاجی از نور است و می‌فرماید:هنیئاً لك یا هذا بالجنة، و خیر خروجك من الدنیا نلبسك هذا التاج و القمیص، و تكون معنا فی الجنة.ای شخص! بهشت گوارایت باد، و با بهترین وضع كه از دنیا بیرون شدی، این تاج و پیراهن را به تو می‌پوشانیم، و با ما در بهشت می‌باشی.سهل گوید: من از سخنان او تعجب نمودم، هنوز سخنش به پایان نرسیده بود كه روحش از بدنش جدا شد. خدایش او را رحمت كند.

#### رؤیای حضرت سكینه

در كتاب «انوار نعمانیه» می‌نویسد:هنگامی كه مخدرات مكرمات را وارد مجلس یزید بن معاویه‌ی لعین كردند، آن پلید بر آن اسرا سركشی می‌كرد، و از هر كدام از آنها به صورت معین می‌پرسید.تا آنجا كه صاحب كتاب مذكور می‌نویسد: یزید لعین به حضرت سكینه علیهاالسلام گفت: با زنان برگردید تا در مورد شما دستور دهم. [ صفحه 489] حضرت سكینه علیهاالسلام فرمود: ای یزید! گریه‌ی زیاد من به جهت خوابی است كه دیشب آن را دیده‌ام.یزید لعین گفت: آن را برای من نقل كن. و به ساربان دستور توقف داد.حضرت سكینه علیهاالسلام فرمود: من از روزی كه پدرم امام حسین علیه‌السلام كشته شد نخوابیده بودم، چرا كه من نمی‌توانستم بر شتر لاغر و بدون كجاوه سوار شوم و هر موقع از پشت شتر بر زمین می‌افتادم 5 زجر بن قیس خشمگین می‌شد5 و مرا با تازیانه می‌زد، كسی هم نبود مرا از دست او رها سازد.در این هنگام، یزید لعین و همنشینان او5 زجر را مورد لعن و نفرین خود قرار دادند.حضرت سكینه علیهاالسلام فرمود: امشب خوابیدم، ناگاه در عالم خواب قصری از نور دیدم كه كنگره‌های آن یاقوت و ركن‌های آن از زبرجد، و درهای آن از عود قماری [411] است.همان طور كه به آن نگاه می‌كردم، ناگاه در آن باز شد و پنج نفر شخصیت بزرگوار از آن خارج شدند، در پیشاپیش آنها جوان خادمی بود، به سوی او رفتم، گفتم: این قصر از آن كیست؟گفت: پدر تو حسین علیه‌السلام.گفتم: این بزرگواران كیانند؟گفت: این آدم علیه‌السلام است، و این نوح علیه‌السلام، و این ابراهیم علیه‌السلام، و این موسی علیه‌السلام، و این عیسی علیه‌السلام.من مشغول تماشای قصر و شنیدن كلام او بودم كه ناگاه مردی كه دست بر محاسن خویش داشت، و محزون و اندوهگین بود؛ آمد، گفتم: این شخص كیست؟گفت: او را نمی‌شناسی؟گفتم: نه.گفت: این شخص، جد تو حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است.نزدیك شدم و عرض كردم یا جداه! اگر می‌دیدی كه ما را برهنه، بی‌معجر و بی [ صفحه 490] حجاب بر شترهای بی‌كجاوه سوار نموده‌اند، كه مردان خوب و بد به ما نگاه می‌كنند؛ امر عظیم و موضوع بزرگی را می‌دیدی.آن حضرت به طرف من خم شد، و مرا به سینه‌ی خویش چسبانید، و سخت گریست، من قضایا و مصایبی كه بر ما وارد شده بود، برای او تعریف می‌كردم.در این هنگام، یحیی علیه‌السلام گفت: ای دختر برگزیده! بس كن، و صدای خود را پایین آور كه دلهای ما و دل آقای ما را به درد آورده، و همه‌ی ما را به گریه آوردی.آن گاه خادم دست مرا گرفت، و داخل قصر نمود، ناگاه پنج نفر خانم را دیدم كه در میان آنها خانمی بود كه موهای خویش را بر صورت خود پریشان نموده، و لباس‌های سیاه پوشیده و در دست او، لباسی آغشته به خون بود، وقتی برمی‌خاست زنان دیگر نیز با او برمی‌خاستند، موقعی كه می‌نشست آنها نیز می‌نشستند، او بر صورت خود سیلی می‌زد، و اشك او جاری بود، او نوحه می‌خواند و زنان جوابش می‌دادند.به خادم گفتم: این خانمها، كیا هستند؟گفت: ای سكینه! این حواست، این مریم، و خانمی كه در نزد اوست آسیه، دختر مزاحم است، و این مادر موسی علیه‌السلام است، و این خدیجه‌ی كبری علیهاالسلام است.گفتم: خانمی كه در دستش پیراهنی آغشته به خون است، كیست؟گفت: این جده‌ی تو حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام است.نزدیك شدم، و گفتم: سلام بر تو ای مادر بزرگوار!آن حضرت سر خود را بلند كرد و فرمود: سكینه؟عرض كردم: بلی.در حالی كه به صورت خود سیلی می‌زد و ناله می‌كرد برخاست، بعد فرمود: بیا نزدیك، من نزدیك رفتم و او مرا به سینه‌ی خود چسباند.عرض كردم: مادر جان! در سنین كودكی یتیم شدم؟فرمود:وا ویلتاه! وا مهجة قلباه! من احنی علیكن بعد القتل؟ من جمعكن عن الشتات بین الرجال؟ بشرینی یا سكینة! عن حال العلیل.وا ویلتاه! وای روح قلب من! چه كسی پس از كشتن، بر شما مهربانی كرد؟ چه [ صفحه 491] كسی پراكندگی شما را جمع كرد؟ مردان شما كجایند؟ ای سكینه! مرا از حال علیل و بیمار آگاه كن.گفتم: مادر جان! بارها می‌خواستند او را به قتل برسانند، ولیكن بیماریش مانع از قتل او شد، چرا كه او بر روی خود افتاده است، لباس‌های او را غارت كردند، و توانایی برخاستن را ندارد، كاش می‌دیدی او را هنگامی كه بر پشت شتری لاغر و بدون كجاوه سوار كردند، و زنجیری سنگین بر گردن او انداختند.او از این مصیبت گریه می‌كرد.به او گفتیم: چرا گریه می‌كنی؟می‌فرمود: وقتی این زنجیرهایم را می‌بینم، زنجیرهای اهل جهنم را به یاد می‌آورم.از آن ملاعین خواستیم تا زنجیرش را باز كنند. آنها، پاهای او را نیز از زیر شكم شتر بستند. در این هنگام، خون از ران‌های او جاری شد، او شب و روز گریه می‌كرد؛ چه هنگامی كه به سر مطهر پدر بزرگوار خود و سرهای یاوران او كه آشكار نموده بودند، و چه هنگامی كه به سوی ما كه بی‌ستر و حجاب بودیم؛ نگاه می‌كرد.هر گاه نگاهش به این صحنه‌ها می‌افتاد گریه‌اش زیادتر می‌شد.در این هنگام؛ حضرت فاطمه علیهاالسلام بر صورت خویش سیلی زد و فریاد زد: وا ولداه! وا هلاكاه! و فرمود: این بلاها بعد از ما بر سر شما آمد؟آن گاه فرمود:و جسد القتیل من غسله؟ من كفنه؟ من صلی علیه؟ من دفنه؟ من زاره؟بدن كشته شده را چه كسی غسل داد؟ چه كسی كفن نمود؟ چه كسی بر او نماز خواند؟ چه كسی او را دفن كرد؟ چه كسی او را زیارت نمود؟گفتم: غسل او اشكهای ما بود، كفن او ریگهایی است كه بادها بر آن می‌ریخت، ما از نزد او كوچ كردیم در حالی كه زوار او مرغها و وحوش بودند.پس ندا سر داد:وا حسیناه! وا ولداه! وا قلة ناصراه!در این هنگام، بانوان دیگر نیز به خاطر گریه و ناله‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام گریه می‌كردند و ناله می‌نمودند.آن گاه آن بانوان، رو به من كرده و گفتند: بس كن ای دختر برگزیده! تو با ذكر این [ صفحه 492] مصایب جانسوز سیده‌ی ما را هلاك كردی، و ما را نیز هلاك نمودی.پس از آن؛ از خواب بیدار شدم.این در حالی بود كه یزید لعین و همنشینان او و بزرگان بنی‌امیه لعنهم الله با شنیدن این خواب، گریه می‌كردند، پس یزید لعین دستور داد آنها را نزد وی بازگردند، و آنها بازگشتند [412] .در كتاب «منتخب» آمده است، راوی گوید:هنگامی كه یزید لعین آن قصه را شنید، بر صورت خود سیلی زد و گریه نمود، و گفت: مرا با كشتن حسین چه كار بود؟

#### رؤیای زن یزید

همچنین در كتاب «منتخب» می‌نویسد: از هند، زن یزید لعین نقل شده كه گوید: به طرف رختخواب خود رفتم، دیدم دری از آسمان گشوده شد، و ملائكه دسته دسته به سوی سر مقدس امام حسین علیه‌السلام فرودمی‌آیند و می‌گویند:السلام علیك یا اباعبدالله، السلام علیك یابن رسول الله.سلام بر تو ای اباعبدالله! سلام بر تو ای فرزند رسول خدا!ناگاه دیدم ابری از آسمان پایین آمد كه مردان بزرگوار بسیاری در آن بودند، در میان آنها مردی گندمگون ماه روی بود، او با سرعت در پیشاپیش آنها حركت می‌كرد، آمد تا خود را بر سر مبارك امام علیه‌السلام انداخت و شروع كرد به بوسیدن دندانهای آن حضرت، و می‌فرمود:یا ولدی! قتلوك، اتراهم ما عرفوك، و من شرب الماء منعوك.یا ولدی! انا جدك رسول الله، و هذا ابوك علی المرتضی، و هذا اخوك الحسن، و هذا عمك جعفر، و هذا عقیل، و هذان حمزة و العباس.فرزندم! تو را كشتند؟ آیا آنها تو را نشناختند؟ و از نوشیدن آب تو را بازداشتند.ای فرزندم! من جد تو رسول خدا هستم، و این پدرت علی مرتضی، و این [ صفحه 493] برادرت حسن، و این عموی تو جعفر، و این عقیل، و اینها حمزه و عباس هستند.آنگاه اهل بیت خود را یكی پس از دیگری می‌شمرد.هند گوید: هراسان و ترسان از خواب بیدار شدم، ناگاه نوری دیدم كه بر سر مطهر امام حسین علیه‌السلام می‌درخشد، شروع كردم به جستجوی یزید، ناگاه دیدم كه او به اتاق تاریكی رفته و صورت خود را به دیوار گذاشته و می‌گوید: مرا با كشتن حسین چه كار بود؟و این در حالی بود كه هم و غم، بر او غلبه كرده بود، پس خواب خویش را برای او بازگو كردم و او سرش را پایین انداخته بود [413] .

#### عزاداری اهل بیت در شام و شهادت حضرت رقیه

راوی گوید: بامدادان یزید لعین، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را طلبید و به آنها گفت: كدام از این دو امر را بیشتر دوست دارید: اقامت در نزد من، یا بازگشت به مدینه كه برای شما جایزه‌ی نفیسی است.گفتند: اولاً دوست داریم تا بر امام حسین علیه‌السلام عزاداری نماییم.گفت: آنچه دوست دارید انجام دهید، آن گاه اتاقهایی برای آنها در دمشق تهیه كردند، و همه‌ی بانوان هاشمی و قریشی برای امام حسین علیه‌السلام لباس سیاه پوشیدند و ندبه كرده و عزاداری نمودند.و بنابر نقلی: هفت روز بر آن حضرت عزاداری كردند.همچنین در آن كتاب آمده است: روایت شده:هنگامی كه آل الله و آل رسول او، در شام بر یزید لعین وارد شدند، خانه‌ای را مستقل برای آنها در نظر گرفت، كه در آن مشغول عزاداری شدند.مولای ما؛ امام حسین علیه‌السلام دختری سه ساله داشت، او از روزی كه امام حسین علیه‌السلام شهید شده بود آن حضرت را ندیده بود، و این امر بر آن نازدانه گران آمد و در فراق پدر بزرگوارش، وحشت وجود او را فراگرفت. [ صفحه 494] او هر موقع سراغ پدر خویش را می‌گرفت به او می‌گفتند: فردا می‌آید، و هر چه می‌خواهی با خود می‌آورد. تا این كه شبی از شبها، پدر خویش را در خواب دید، وقتی از خواب بیدار شد فریاد زد و گریه كرد و آرام نگرفت، آرامش كردند و گفتند: چرا گریه می‌كنی؟ چرا ناله می‌زنی؟گفت: پدر بزرگوارم و نور چشمم را برای من بیاورید.هر چه او را آرام می‌كردند حزن و گریه‌اش زیادتر می‌شد. این امر، بر اهل بیت علیهم‌السلام گران آمد. یك مرتبه عقده‌ی دلشان واشده و همگی ضجه زدند، گریه نمودند، غم و اندوه را تازه كردند، بر صورت خویش سیلی زدند، خاك غم بر سر خود ریختند، موهای خویش را پریشان نمودند، و صدای ناله و گریه بلند كردند. یزید لعین صدای ناله و گریه‌ی آنها را شنید و گفت: چه خبر است؟گفتند: دختر كوچك حسین، پدرش را در خواب دیده است، اینك از خواب بیدار شده و پدرش را می‌خواهد و گریه می‌نماید و فریاد می‌كشد.وقتی یزید لعین این را شنید، گفت: سر پدرش را بردارید و در پیش روی او قرار دهید تا به آن نگاه كند و تسلی یابد.آنها سر مقدس امام علیه‌السلام را در تشت گذاشته و دستمالی مصری بر آن كشیدند، آوردند و در برابر آن نازدانه نهادند، او پوشش را از روی آن برداشت، و گفت: این سر كیست؟گفتند: سر مطهر پدر توست.آن نازدانه سر را از تشت برداشت و در آغوش خویش قرار داد، و می‌گفت:یا ابتاه! من ذا الذی خضبك بدمائك؟یا ابتاه! من ذا الذی قطع وریدك؟یا ابتاه! من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی؟یا ابتاه! من بقی بعدك نرجوه؟یا ابتاه! من للیتیمة حتی تكبر؟یا ابتاه! من للنساء الحاسرات؟یا ابتاه! من للارامل المسبیات؟یا ابتاه! من للعیون الباكیات؟ [ صفحه 495] یا ابتاه! من للغریبات الضایعات؟یا ابتاه! من للشعور المنشورات؟یا ابتاه! من بعدك؟ واخیبتاه!یا ابتاه! من بعدك؟ وا غربتاه!یا ابتاه! لیتنی كنت لك الفداء.یا ابتاه! لیتنی كنت قبل هذا الیوم عمیا.یا ابتاه! لیتنی وسدت الثری، و لا اری شیبك مخضباً بالدماء.ای پدر! چه كسی تو را به خونت آغشته نموده است؟ای پدر! چه كسی رگ حلقوم تو را بریده است؟ای پدر! چه كسی مرا در كودكی یتیم نموده است؟ای پدر! پس از تو؛ به چه كسی امید داشته باشیم؟ای پدر! چه كسی برای یتیم است تا او بزرگ شود؟ای پدر! چه كسی برای زنان حسرت‌كش باشد؟ای پدر! چه كسی برای بیوه‌زنان اسیر سرپرست باشد؟ای پدر! چه كسی برای چشمان گریان تسلی دهد؟ای پدر! چه كسی برای زنان غریب و وامانده یاور باشد؟ای پدر! چه كسی برای موهای پریشان باشد؟ای پدر! چه كسی پس از توست؟ وای از ناامیدی!ای پدر! چه كسی پس از توست؟ وای از غریبی!ای پدر! ای كاش من فدای تو می‌شدم؟ای پدر! ای كاش من قبل از این روز نابینا بودم!ای پدر! ای كاش من می‌مردم و محاسن تو را آغشته به خون نمی‌دیدم.آنگاه آن نازدانه، دهان خود را بر دهان شریف امام علیه‌السلام نهاد، و گریه‌ی سختی نمود تا این كه بی‌هوش شد، وقتی او را تكان دادند، دیدند كه روح پاكش دنیا را وداع گفته است.وقتی اهل بیت علیهم‌السلام این صحنه را دیدند، گریه‌ی خویش را آشكار كردند، غم خود را تازه كرده و مجدداً عزاداری نمودند، هر كسی از اهل دمشق در آنجا حاضر بود، به [ صفحه 496] عزاداری مشغول شد در آن روز، هیچ مردی و زنی دیده نشد جز آن كه از آن مصیبت، گریه كرد.پیشتر روایتی را از علی بن احمد مالكی نقل كردیم، در آن روایت آمده است:وقتی زنان امام حسین علیه‌السلام و سر مبارك حضرت را به نزد یزید لعین آوردند، فاطمه و سكینه علیهماالسلام سعی می‌كردند تا به سر مطهر پدر بزرگوارشان نگاه كنند، ولی یزید لعین او را از آنها می‌پوشاند.تا آنجا كه راوی گوید: آن گاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در میان اهل و عیال یزید لعین وارد كردند، و همه‌ی اهل و عیال یزید، نزد اهل بیت علیهم‌السلام آمده و اظهار همدردی كرده و بر مصایب آنها محزون شدند، و چیزهایی كه از اهل بیت علیهم‌السلام از طلا و جواهر و لباس غارت رفته بود، چند برابر آنها را به ایشان عطا كردند.

#### گفتگوی ام كلثوم با خواهر یزید لعین

در كتاب «اكسیر العبادات فی اسرار الشهادات» آمده است:یزید لعین خواهری به نام هند - غیر از همسرش - داشت، هنگامی كه وی اهل بیت علیهم‌السلام را دید برخاست و گفت: كدام یك از شما ام‌كلثوم خواهر حسین هستید؟حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام فرمود:آگاه باش منم - وای بر تو - منم دختر امام صالح و پادشاه بزرگ همت و پرهیزكار امیرمؤمنان حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، دختر شخصی هستم كه خداوند اطاعت خود را با اطاعت او، و عذاب خود را به معصیت او، مقرون فرموده. دختر كسی هستم كه خداوند ولایت او را بر همه‌ی اهل آبادی و اهل شهر لازم دانسته است، او هلاك كننده‌ی پهلوانان، تاجدار فتح و نصرت، و شكننده‌ی لات و عزی و هبل است.خواهر یزید لعین روی بر آن مخدره مكرمه كرد و گفت: ای ام‌كلثوم! و به خاطر این كارها، شما مؤاخذه شدید، و به مثل این كار شما خوار و ذلیل شدید، ای فرزندان عبدالمطلب! آیا خون افرادی همانند ربیعه، عتبه، ابوجهل، و گروه‌های آنها باید ریخته شود؟ آیا پدر تو را كه در روز جنگ بدر مردانی از ما را كشت فراموش می‌كنیم؟حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام فرمود: [ صفحه 497] ای مادر فرزندان خبیث و ناپاك! و ای دختر زن جگرخوار! ما همانند زنان شما، به زنا مشهور نیستیم. و مردان ما، همانند مردان شما در عبادت بت‌های لات و عزی نیستند.مگر نه این است كه جد تو ابوسفیان در دشمنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احزاب و طوایف را جمع كرد؟مگر نه این است كه مادر تو، خودش را به غلام سیاه وحشی بخشید و به صورت علنی جگر حضرت حمزه علیه‌السلام را خورد؟مگر نه این است كه پدر تو، رو در روی امام خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایستاد و شمشیر كشید؟مگر نه این است كه برادر تو، با ظلم و ستم برادر مرا كشت، در حالی كه برادر من، آقای جوانان اهل بهشت و آقای اهل قرآن و شریعت نبوی و پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است كه جبرئیل و میكائیل در خدمت او بودند.آری! بسیاری از چیزهایی كه در دنیا مالك شده‌اید در آخرت چیز اندكی است.شعبی گوید: هند نتوانست جوابی به حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام بدهد.

#### گفتگوی سكینه با دختر یزید لعین

آن گاه عاتكه، دختر یزید لعین برخاست و فریاد زد: كدام یك از شما سكینه، دختر حسین هستید؟سكینه علیهاالسلام فرمود: منم كه به خاطر خونبهای جنگ بدر و حنین، مورد ستم واقع شده‌ام. وای بر شما! آیا ما را مورد استهزا قرار می‌دهید؟ و به آنچه خدای تعالی بر ما نازل نموده شماتت می‌نمایید؟ مااز اهل بیت مصیبتها هستیم، و پدر ما علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است، تو كیستی؟ وای بر تو!گفت: من عاتكه، دختر یزید، كه صاحب عزت عالی، نام بلند، و اهل حق و دیانت است؛ هستم!!!حضرت سكینه علیهاالسلام فرمود: وای بر تو! خاموش باش! همانا خداوند متعال، دنیا را محل امتحان قرار داده، و آخرت را برای كسی قرار داده كه با دنیا دشمنی كند. [ صفحه 498] وای بر تو! شما همانند ما نیستید، آیا پدر تو كسی نیست كه به خاطر كشتن فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ظلم؛ فخر می‌كند؟ و مادرت اطاعت كننده‌ی به بنده‌ی خود است، خدا بر تو و او لعنت نماید؟!ولی ما از خاندان احقاف هستیم، و مردان بزرگوار ما از اهل اعراف و از فرزندان برگزیده‌ی عبدمناف هستند.عاتكه نتوانست به آن مخدره جوابی بدهد، گویا به دهنش سنگ زده شد.

#### گفتگوی شهربانو با زن یزید لعین

شعبی گوید: پس از او؛ ام‌حبیب، زن یزید، فوراً برخاست و گفت: كدام یك از شما شهربانو، دختر كسری انوشیروان است.حضرت شهربانو علیهاالسلام فرمود: منم دختر پادشاه، و منم كسی كه برای او فخر دنیا و آخرت جمع شد، در پادشاهی پا گرفته‌ام، و در میان امامت و پیشوایی هدایت یافته‌ام، و من همسر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم كه با ظلم و ستم كشته شد، و فرزند وصی مرتضی هستم، تو كیستی؟ وای بر تو!گفت: من ام‌حبیب، زن یزید كه صاحب عزت و فخر كه به طاعت او اهل شهرها گردن نهاده‌اند؛ هستم.شعبی گوید: در این هنگام، همسر محترم امام علیه‌السلام رو به ام‌حبیب كرد و فرمود: عجبا! شتر كجا و اسب كجا؟ پرتو آفتاب كجا و ظلمت و تاریكی كجا؟ ما پادشاهان شهرهاییم، مردان ما؛ آقایان پاك، و شما بنی‌امیه پست‌ترین سگ‌های آتش جهنم هستید.آن گاه این آیه را تلاوت نمود:(و كان الكافر علی ربه ظهیراً) [414] ؛و كافر بر نافرمانی پروردگار خود، هم‌پشت و معاون شیطان است.وای بر تو! آیا به نیاكان دوران جاهلیت و كفر فرزندان خود افتخار می‌نمایید؟ یا به قهر و غلبه خود احسان پیروزی می‌كنید؟! [ صفحه 499] شعبی گوید: ام‌حبیب ساكت شد و سخنی نگفت.

#### رؤیای كنیز زن یزید و اعتراض او

در این هنگام؛ ام‌حبیب كنیزی داشت كه خوابیده بود، او از خواب بیدار شد و بر روی خود سیلی زد، و آنچه از لباس‌های نفیس بر تن داشت پاره نمود، و گفت:ای فرزندان شجره‌ی ملعونه در قرآن! و ای فرزندان ناپاك و طغیان! رویتان سیاه، و بخت شما سرنگون شود!ای آل ابی‌سفیان! كه در نسب‌های خود متهم، و به شأن‌های قبیح خود معروف هستید، چرا كه اسلام شما درست و صحیح نبوده، و ایمان شما در نزد خدای تعالی ثابت نبوده است.وای بر شما! اینان فرزندان پیشوای پاك، نیكوكار، و پرهیزكار حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام هستند.آن گاه آن كنیز با معرفت این اشعار را خواند:وجوه نورها یزهو كنور البدر و الشمس‌رسول الله و الطهر خیار الجن و الانس‌حسین السبط مقتول بسیف الفاسق الرجس‌اشخاصی كه نور صورت زیبای آنها مانند پرتو ماه و آفتاب می‌درخشد.رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم كه پاك و برگزیده‌ی جن و انس است.و حسین علیه‌السلام پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است كه به تیغ فاسق پلید كشته شده است.شعبی گوید: آن گاه با موهای پریشان وارد اتاق شد، به سوی یزید لعین رفت رو به لعین كرد و گفت: وای بر تو ای یزید! از فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام دست بردار، من همین الآن خوابیده بودم، در خواب دیدم؛ گویا درهای آسمان باز شده و چهار ملك قصر تو را احاطه كرده‌اند، و می‌گویند: این خانه را آتش بزنید، كه خداوند جبار بر اهل آن خشم نموده است.سهل گوید: این زن، كنیز یزید ملعون نیز بود، یزید لعین به او گفت: وای بر تو! برای فرزندان فاطمه‌ی زهرا ترحم می‌كنی و مرثیه می‌خوانی؟ سوگند به خدا! تو را به بدترین شكل به قتل می‌رسانم. [ صفحه 500] كنیز گفت: چه چیزی مرا از كشتن نجات می‌دهد؟یزید لعین گفت: بر دو پای خود می‌ایستی و بر علی بن ابی‌طالب و اولادش ناسزا می‌گویی، و بدین وسیله از كشتن نجات می‌یابی.گفت: آری! این كار را انجام می‌دهم؛ به شرطی كه مجلسی ترتیب دهی و مردم را احضار كنی كه سخن را بشنوند.یزید لعین، دستور داد تا مردم حاضر شوند.هنگامی كه مردم جمع شدند، كنیز برخاست و گفت:ای گروه حاضران! این یزید بن معاویه به من امر كرد تا بر علی بن ابی‌طالب و اولاد او علیهم‌السلام ناسزا گویم، آگاه باشید و به آنچه می‌گویم گوش فرادهید: آگاه باشید! لعنت خدا و لعنت همه‌ی لعنت‌كنندگان، فرشتگان و مردم بر یزید و پدر و جدش ابی‌سفیان و تابعان او تا روز جزا باشد.سهل گوید: چون مردم سخن او را شنیدند، یزید ملعون شدیداً به خشم آمد و گفت: چه كسی شر او را از من دور می‌كند؟ملعونی از اهل شام برخاست، و با ضربتی او را زد و بر زمین انداخت، پس روح او به سوی رحمت خدای تعالی پرواز نمود.

#### بیداری اهل شام از خواب غفلت و عزاداری آنها بر امام حسین

در روایت ابی‌مخنف آمده است:وقتی اهل شام این صحنه‌ها را دیدند و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام را شنیدند، گویا كه از خواب بیدار شدند. بازارها را تعطیل كردند، و به صورت علنی بر مصیبت اهل عبا علیهم‌السلام عزاداری نمودند، و گفتند: به خدا سوگند! ما نمی‌دانستیم كه آن سر مطهر حسین علیه‌السلام است، به ما گفتند: سر خارجی است كه در سرزمین عراق خروج كرده است.هنگامی كه یزید زنازاده و ملعون، از كار مردم خبردار شد، دستور داد قرآن را جزء جزء كرده و آنها را در مسجد پخش نموده و در اختیار مردم بگذارند!وقتی كه مردم نماز می‌خوانند و نماز را تمام می‌كردند جزوه‌ها را در برابر آنها می‌نهادند كه با خواندن آن از یاد امام حسین علیه‌السلام دست بكشند. ولی مردم شام، چنان [ صفحه 501] منقلب شده بودند كه چیزی آنها را از یاد امام حسین علیه‌السلام بازنمی‌داشت.به همین جهت برای این كه یزید ولدالزنا خود را از این ننگ تبرئه كند دستور داد مردم در مسجد حاضر شوند.وقتی مردم جمع شدند برخاست و گفت: ای مردم شام! شما می‌گویید كه من حسین را كشته‌ام، یا دستور قتل او را صادر نموده‌ام، ابن‌مرجانه او را كشته است.آن گاه كسانی را كه در هنگام كشتن امام علیه‌السلام حاضر بودند به نزد خود احضار كرد و به شبث بن ربعی رو كرد و گفت: وای بر تو! آیا تو حسین را كشتی، یا من تو را به قتل او امر كردم؟شبث ملعون گفت: سوگند به خدا! من او را نكشتم، و خدا لعنت كند كسی را كه او را كشته است.یزید لعین گفت: چه كسی او را كشت؟گفت: مصابر بن وهیبه او را كشت.پس یزید ملعون رو به او كرد وگفت: آیا تو حسین را كشتی؟ یا من تو را به كشتن او امر نمودم؟گفت: نه؛ سوگند به خدا! من او را نكشتم، و خدا لعنت نماید كسی را كه او را كشته است.یزید لعین گفت: چه كسی او را كشت؟گفت: شمر بن ذی‌الجوشن ضبابی او را كشت.آن ملعون متوجه شمر شد و گفت: وای بر تو! آیا تو او را كشتی، یا من تو را به كشتن او امر نمودم؟!آن حرامزاده گفت: نه؛ سوگند به خدا! من او را نكشتم.یزید لعین گفت: پس چه كسی او را كشت؟گفت: سنان بن انس نخعی او را كشت.یزید لعین رو به سنان كرد و گفت: تو او را كشتی؟گفت: نه.گفت: چه كسی او را كشت؟گفت: خولی بن یزید اصبحی. [ صفحه 502] یزید لعین به خولی گفت: تو او را كشتی؟گفت: نه، و خدا لعنت نماید كسی را كه او را كشته است.یزید ملعون گفت: وای بر شما! می‌بینم كه برخی از شما را كه به برخی دیگر حواله نموده و به یكدیگر نگاه می‌نمایید.گفتند: قیس بن ربیع او را كشت.یزید ملعون به او گفت: آیا تو حسین را كشتی؟گفت: من او را نكشتم.گفت: آگاه باشید! وای بر شما! پس چه كسی او را كشت؟قیس ملعون گفت: ای یزید! من می‌گویم چه كسی او را كشت؛ آیا مرا امان می‌دهی؟گفت: بگو، تو در امان هستی.گفت: به خدا قسم! حسین و اهل بیت او را نكشت جز كسی كه علم‌ها را به یكدیگر پیوند داد، و درهم و دینار را بر روی سفره‌های پوست ریخت، و لشكریان را یكی پس از دیگری روانه ساخت.یزید زنازاده‌ی ملعون گفت: این شخص كیست؟گفت: به خدا سوگند! تویی ای یزید!.یزید از سخن او به خشم آمد، و برخاست و وارد خانه‌ی خود شد، و سر مطهر را در تشتی گذاشت و آن را با دستمال مصری پوشانید، و او را در كنار خود نهاد و شروع كرد به روی خود سیلی زدن، در حالی كه آن ملعون می‌گفت: مرا با كشتن حسین چه كار؟! [415] .با توجه به نقل فوق؛ در حالی كه جمعی از ارباب مقاتل از جمله‌ی سید بن طاووس رحمه الله در كتاب «لهوف» و ابن‌نما در «مثیر الاحزان» نقل كرده‌اند:یزید لعین به امام سجاد علیه‌السلام گفت: سه حاجت كه به تو وعده داده‌ام، نام ببر.امام علیه‌السلام فرمود: حاجت اولی این كه؛ روی انور آقا، مولا و پدر خودم امام حسین علیه‌السلام را به من نشان دهی، تا از وی توشه بگیرم و به سوی او نگاه كنم، و با او وداع نمایم. [ صفحه 503] حاجت دوم آن كه؛ چیزهایی كه از ما به تاراج رفته، برگردانی.حاجت سوم آن كه؛ اگر می‌خواهی مرا به قتل برسانی، كسی را با این زنان بفرستی تا آنها را به سوی حرم جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگرداند.یزید ملعون گفت: اما روی پدرت هرگز نمی‌بینی. و اما كشتن تو، پس از تو گذشتم، و اما اهل حرم را كسی جز تو به مدینه بازنمی‌گرداند، و اما آنچه از شما به تاراج رفته است، پس من در عوض آنها چند برابر قیمت آنها را به شما می‌دهم.امام علیه‌السلام فرمود:اما مالك فلا نریده، و هو موفر علیك، فانما طلبت ما اخذ منا، لان فیه مغزل فاطمة علیهاالسلام بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مقنعتها و قلادتها و قمیصها.مال تو را نمی‌خواهیم و آن بر تو زیاد است. من از تو چیزهایی كه از ما به تاراج رفته است، خواستم؛ چرا كه در میان آنها، لباس‌هایی بود كه به دست حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بافته شده بود و در میان آنها مقنعه، گردنبند و پیراهن شریف حضرت فاطمه سلام الله علیها بود.آن ملعون دستور داد آنها را باز پس دهند. و دویست دینار نیز از خودش اضافه نمود.امام زین‌العابدین علیه‌السلام آن زرها را گرفت و میان فقرا و مساكین تقسیم كرد.پس از آن؛ یزید لعین دستور داد تا اسیران حضرت فاطمه‌ی بتول علیهاالسلام به سوی وطن خود مدینة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم بازگردانند [416] .در «شرح شافیه» ابی‌فراس و كتابهای دیگری آمده است:هنگامی كه علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: ای یزید! می‌خواهم روی پدر و آقایم امام حسین علیه‌السلام را به من نشان بدهی و آن ملعون گفت: هرگز او رانخواهی دید، در این هنگام؛ سر مقدس امام علیه‌السلام كه در میان تشتی زرین بود و بر روی آن دستمال مصری كشیده شده بود، ناگاه دستمال بلند شد و به كناری رفت، و سر مطهر به امام سجاد علیه‌السلام فرمود:السلام علیك یا علی! [ صفحه 504] امام سجاد علیه‌السلام فریاد زد:و علیك السلام و رحمة الله و بركاته یا ابتاه! ایتمنی علی صغر سنی، و ذهبت یا ابتاه! عنی، و فرق بینی و بینك، فها انا راجع الی حرم جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اودعتك الله تعالی و استرعیك و اقرء علیك السلام.و علیك السلام و رحمة الله و بركاته. ای پدر! مرا در كودكی یتیم گذاشتی، ای پدر! از برم رفتی، و میان من و تو جدایی انداختند، اینك من به سوی حرم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازمی‌گردم، و تو را به خداوند متعال می‌سپارم، و از وی طلب حفظ تو را می‌نمایم، و بر تو سلام می‌خوانم.وقتی اهل مجلس، این صحنه را دیدند فریاد ناله و گریه بلند كردند و شیون نمودند، طوری كه از صدای آنها زمین، به لرزه درآمد، یزید لعین از انقلاب و آشوب مردم ترسید، برخاست و وارد خانه‌ی خود شد.

#### بازگشت اهل بیت به مدینه

در كتاب «منتخب» آمده است:اهل بیت علیهم‌السلام هشت روز در شام مشغول عزاداری و نوحه‌سرایی بر امام شهید مظلوم علیه‌السلام بودند، روز هشتم یزید لعین آنها را خواست و پیشنهاد اقامت داد.اهل بیت علیهم‌السلام امتناع نمودند و می‌خواستند به مدینه بازگردند.آن ملعون دستور داد تا محمل‌ها و كجاوه‌هایی آماده شود و آنها را مزین نمایند، و دستور داد تا سفره‌های ابریشم حاضر كرده و درهم و دینار بر آنها بریزند، آنگاه گفت: ای ام‌كلثوم! این مال را در عوض آن مصایبی كه به شما رسیده است، بگیر!!حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام فرمود:یا یزید! ما اقل حیائك؟! و اصلب وجهك؟! تقتل اخی و اهل بیتی، و تعطینی عوضهم مالاً؟! و الله؛ لا كان ذلك ابداً.ای یزید! چه قدر حیای تو كم و روی تو سخت است!؟برادر و اهل بیت مرا می‌كشی آن گاه در عوض آنها مال می‌بخشی، به خدا [ صفحه 505] سوگند! این هرگز شدنی نیست [417] .ابومخنف گوید: اموال زیادی را به اهل بیت علیهم‌السلام، و عوض آنچه از مخدرات طهارت به تاراج رفته بود، داد و بر آن، زیورآلات، لباس و اثاث اضافه كرد، آن گاه دستور داد شترها را آورده، و خوابانیدند، بهترین پوششها را بر آنها كشیدند، سپس یكی از ماموران خود را خواست و با پانصد نفر سواره همراه، و به سوی مدینه روانه كرد.در این هنگام كه یزید لعین دستور داد وسایل سفر را برای اهل بیت علیهم‌السلام آماده سازند، امام سجاد علیه‌السلام را خواست و در مجلس خلوتی، به امام علیه‌السلام گفت: خدا پسر مرجانه را لعنت كند! به خدا سوگند! اگر من با پدر تو بودم، و از من چیزی می‌خواست به او می‌دادم، و مرگ را با هر چه كه در توان داشتم از او دفع می‌كردم، ولی خدا آنچه را كه دیدی، جاری ساخت، از مدینه برای من نامه بنویس، و هر آنچه حاجت داری برآورده خواهد شد!!آن گاه كسوه‌ی او و اهل بیت او را پیش آورد، و نعمان بن بشیر را با جماعتی فرستاد و به او دستور داد تا شب حركت كنند، و اهل بیت علیهم‌السلام در پیشاپیش حركت نمایند طوری كه از چشم او دور نشوند، وقتی كه می‌خواهند جایی فرودآیند، از آنها دور شود و در اطراف اهل بیت علیهم‌السلام مانند پاسبانان متفرق شوند، و هر كدام از اهل بیت علیهم‌السلام هر جایی كه خواست وضو بگیرد یا قضای حاجتی نماید بدون ناراحتی بایستد.نعمان با گروهی حركت كرد و پیوسته آنها را می‌برد و با آنها مدارا می‌كرد همان طوری كه یزید لعین او را سفارش كرده بود [418] .در كتاب «فصول المهمه» می‌نویسد: حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر مكرمه‌ی امام حسین علیه‌السلام به خواهر خود فرمود: این مرد - یعنی نعمان - در حق ما نیكی كرده است، آیا چیزی داری كه به او صله و احسان نمایی؟گفت: سوگند به خدا! چیزی نداریم تا صله نماییم جز این زیورآلات.گفت: اشكالی ندارد، آن گاه برای نعمان دو تا دستبند و دو تا بازوبند فرستادند.راوی گوید: نعمان آنها را نپذیرفت و برگرداند و گفت: اگر آن خدمتی كه كردم [ صفحه 506] برای دنیا بود، این قدر هدیه كافی بود و بسیار، ولیكن به خدا سوگند! این كار را جز برای خدا و برای قرابت و خویشی شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام ندادم [419] ..

#### اربعین امام حسین و ورود اهل بیت به كربلا

در كتاب «منتخب» آمده است:به هنگام حركت كاروان، در طی راه، مخدرات مطهرات به نعمان گفتند: تو را به حقی كه خدا بر ذمه‌ات دارد، سوگند می‌دهیم كه ما را از راه كربلا عبور دهی.او این كار را كرد، و كاروان را از راه كربلا حركت داد، و روز بیستم ماه صفر بود كه اهل بیت علیهم‌السلام به قتلگاه شهدا؛ یعنی كربلا رسیدند.جابر بن عبدالله انصاری نیز با عده‌ای از زنان بنی‌هاشم در آنجا بودند كه در یك وقت با هم ملاقات كردند. آنها شروع به گریه و ناله كردند و تا سه روز به نوحه، گریه و عزاداری مشغول شدند.

#### عزاداری اهل بیت در كربلا

صاحب اصل به نقل از برخی كتب قدیمی می‌گوید:هنگامی كه كاروان اهل بیت علیهم‌السلام به سرزمین كربلا رسیدند، در محل قتلگاه پیاده شدند، عده‌ای از بنی‌هاشم و افراد دیگری نیز كه برای زیارت امام حسین علیه‌السلام آمده بودند آنجا بودند، آنها در یك وقت با هم ملاقات نمودند، و با هم به گریه و نوحه پرداختند و سینه‌زنی كردند، و به مدت سه روز عزاداری نمودند [420] .در این هنگام، زنان آبادی نیز به آنها ملحق شدند، حضرت زینب علیهاالسلام در جمع آنها آمد، و دست به گریبان زد و آن را پاره نمود و با آواز حزین و اندوهگینی كه دلها را می‌سوزاند و مجروح می‌كرد فریاد زد:وا اخاه! وا حسیناه! وا حبیب رسول الله! و ابن مكة و منی! و ابن فاطمة الزهراء! و ابن علی المرتضی! آه آه.و بی‌هوش افتاد، حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام نیز در حالی كه بر روی خود سیلی می‌زد [ صفحه 507] بیرون آمد و با آواز بلند فریاد زد:الیوم مات محمد المصطفی، الیوم مات علی المرتضی، الیوم ماتت فاطمة الزهراء.امروز محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، امروز علی مرتضی علیه‌السلام از دنیا رفت، امروز فاطمه‌ی زهرا از دنیا رفت.بانوان اهل بیت علیهم‌السلام به سر و صورت می‌زدند، عزاداری می‌كردند، و نوحه‌سرایی می‌نمودند و می‌گفتند:وا مصیبتاه! وا حسناه! وا حسیناه!هنگامی كه سكینه علیهاالسلام این همه شیون و ناله را از زنان و بانوان دید با صدای بلند فریاد زد:وا محمداه! وا جداه! یعز علیك ما فعلوا باهل بیتك ما بین مسلوب و جریح، و مسحوب و ذبیح، وا حزناه وا اسفاه!وا محمداه! وا جداه! سخت است بر تو مصایبی كه بر اهل بیت تو وارد شده، برخی را غارت كردند، و برخی را مجروح، بعضی (بر روی زمین) كشیده شده، و بعضی را سر بریدند، وا حزناه! وا اسفاه!

#### وداع اهل بیت از كربلا

آنگاه امام سجاد علیه‌السلام دستور داد تا بارها را ببندند و آماده‌ی حركت به سوی مدینه شوند، بارها را بستند، در این هنگام، حضرت سكینه علیهاالسلام زنان را صدا زد تا با قبر پدر بزرگوارش وداع نمایند، و همه‌ی بانوان دور قبر شریف را گرفتند، سكینه علیهاالسلام قبر شریف را به آغوش گرفت، و سخت گریه كرد، و ناله زد، و سوگواری نمود و این گونه با قبر پدرش وداع نمود:ألا یا كربلا! نودعك جسما بلا كفن و لا غسل دفیناالا یا كربلا! نودعك روحاً لاحمد و الوصی مع الامیناای كربلا! آگاه باش! جسمی را كه بی‌كفن و بی‌غسل مدفون شده است، به تو می‌سپاریم. ای كربلا، آگاه باش! روحی را كه متعلق به احمد و وصی و جبرئیل امین است به تو می‌سپاریم. [ صفحه 508]

#### ورود اهل بیت به مدینه‌ی منوره

سید بن طاووس گوید:آن گاه از كربلا حركت كرده و به طرف مدینه به راه افتادند، بشر بن خزام [421] گوید: در نزدیكی شهر مدینه امام سجاد علیه‌السلام توقف كرده و از مركب فرودآمد، آنگاه دستور داد خیمه‌هایی بر پا نمایند، و همه‌ی مخدرات و بانوان از مركبها فرودآمدند.در این موقع، رو به من كرد و فرمود: ای بشر! خدا پدرت را رحمت كند، او شاعر بود، آیا تو هم می‌توانی چیزی از شعر بگویی؟عرض كردم: آری! ای فرزند رسول خدا! من نیز شعر بلد هستم.فرمود: وارد شهر مدینه شو، و خبر شهادت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام را اعلام كن.

#### خبر شهادت امام حسین در مدینه

بشر گوید: سوار بر اسب خودم شدم، تاختم تا وارد مدینه شدم، هنگامی كه به مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، با صدای بلند گریه كردم و این اشعار را گفتم:یا اهل یثرب لا مقام لكم بها قتل الحسین فادمعی مدرارالجسم منه بكربلاء مضرج و الراس منه علی القناة یدارای اهل مدینه؛ شما دیگر در آن اقامت ننمایید؛ چون حسین علیه‌السلام كشته شده است، و به همین جهت اشك از چشمان من سرازیر است.جسم او در كربلا آغشته به خون است؛ و سر او بالای نیزه در شهرها گردانیده می‌شود.بشر گوید: آن گاه گفتم: اینك علی بن الحسین علیهماالسلام است كه به همراه عمه‌ها و خواهران خود در سرزمین شما فرودآمده است، و در نزدیكی شما از مركب‌ها پیاده شده‌اند، من فرستاده‌ی او به سوی شما هستم تا شما را از مكان او باخبر سازم. [ صفحه 509] بشر گوید، وقتی این خبر جانسوز را رساندم، در مدینه هیچ زن پرده‌نشین و محجوبه‌ای نماند جز این كه از خانه‌ها با موهای پریشان، صورت‌های خراشیده و سیلی بر صورت زنان بیرون آمدند و صدای واویلا و وامصیبتا بلند كردند.من هیچ روزی را ندیدم كه مثل آن روز، گریه كنند، زن و مرد گریه می‌كردند و هیچ روزی برای مسلمانان تلخ‌تر از آن روز نبود. صدای ناله‌ی دختری را شنیدم كه بر امام حسین علیه‌السلام نوحه می‌كرد و می‌گفت:نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا وامرضنی ناع نعاه فافجعافعینئ جودا بالدموع و اسكبا وجودا بدمع بل بدمعكما معاعلی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح انف المجد والدین اجدعاعلی ابن نبی الله و ابن وصیه و ان كان عنا شاحط الدار اشسعاخبر مرگ آقای مرا قاصدی آورد، كه من از این خبر به درد آمدم و بیمار شدم كه قاصد مرگ با این خبر، فاجعه‌ای ببار آورد.ای چشمان من! اشك خود را بذل نمایید و بریزید؛ و اشك بذل نمایید، بلكه هر دو با هم گریه كنید.بر كسی كه به سبب مصیبت او، عرش خدا لرزید و به حركت درآمد؛ و از این مصیبت، بینی بزرگی و مجد و دین بریده و ناقص گردید.بر فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بر فرزند وصی او؛ گرچه منزلش از ما دور بوده است.سپس آن دختر گفت: ای پیام‌آور مرگ! حزن و اندوه ما را بر مصیبت سرورمان ابی‌عبدالله علیه‌السلام تازه كردی، و زخمهای التیام‌ناپذیر ما را خراشیدی، تو كیستی؟ خدای تعالی تو را رحمت كند؟گفتم: من بشر بن خزام هستم، مولای من علی بن الحسین علیه‌السلام مرا فرستاد، او با خاندان حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام و مخدرات عصمت او، در فلان موضع اجلال نزول فرموده است.بشر گوید: اهل مدینه از من جدا شدند و با سرعت به طرف بیرون مدینه حركت نمودند. من اسب خود را نهیب زدم و تاختم و به سوی آنها بازگشتم، دیدم ازدحام جمعیت راه‌ها را بسته و امكان ورود به نزد خیمه‌ی امام سجاد علیه‌السلام نیست، راه‌ها و مواضع را گرفته بودند. [ صفحه 510]

#### سخنان امام سجاد در مدخل شهر مدینه

از اسب فرودآمدم و از سر و گردن مردم عبور كرده و خود را به خیمه‌ی امام علیه‌السلام رساندم، حضرت علیه‌السلام در اندرون خیمه بود، او با چشم‌های گریان در حالتی كه با دستمالی اشك‌های دیده‌ی خود را پاك می‌كرد بیرون آمد. پشت سر حضرت خادمی با یك صندلی آمد، آن را زمین گذاشت و امام علیه‌السلام بر روی آن نشست، حضرت گریه می‌كرد و نمی‌توانست خودداری كند. از گریه‌ی امام علیه‌السلام صدای گریه و ناله‌ی مردم بلند شد و ناله‌های زنان، كنیزان و دختران فضا را پر كرد.مردم از هر طرف به امام علیه‌السلام تسلیت می‌گفتند، و آن مكان یك پارچه تبدیل به فریاد و شیون و ضجه شد، امام علیه‌السلام با دست مباركش به سوی مردم اشاره فرمود این كه ساكت شوند، ناله و خروش مردم ساكت گردید، لبان امام علیه‌السلام به حركت درآمد و فرمود:الحمد لله رب العامین [الرحمان الرحیم]، مالك یوم الدین، باری‌ء الخلائق اجمعین، الذی بعد فارتفع فی السماوات العلی، و قرب فشهد النجوی، و نحمده علی عظائم الامور، فجائع الدهور، و ألم الفجائع، و مضاضة اللواذع، و جلیل الرزء، و عظیم المصائب، القاطعة الكاظمة، الفادحة الجائحة.ایها الناس! ان الله تعالی - و له الحمد - ابتلانا بمصائب جلیلة، و ثلمة فی الاسلام عظیمة، قتل ابوعبدالله علیه‌السلام و عترته، و سبی نسائه و صبیته، و داروا براسه فی البلدان فوق عالی السنان، و هذه الرزیة التی لا مثلها رزیة.ایها الناس! فای رجالات منكم یسرون بقتله؟ ام أیة عین تحبس دمعها و تضن عن انهمالها؟ فلقد بكت السماوات السبع الشداد لقتله، و بكت البحار بامواجها، و السماوات باركانها، و الارض بارجائها، و الاشجار باغصانها، و الحیتان فی لجج البحار، و الملائكة المقربون، و اهل السماوات اجمعون.ایها الناس! ای قلب لا یتصدع لقتله؟ ام ای فؤاد لا یحن الیه؟ ام ای سمع یسمع بهذه الثلمة التی ثلمت فی الاسلام؟ایها الناس! اصبحنا مطردین مشردین شاسعین عن الامصار، كانا أولاد [ صفحه 511] ترك و كابل، من غیر جرم اجترمناه، و لا مكروه ارتكبناه، و لا ثلمة فی الاسلام ثلمناها، ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین، ان هذا الا اختلاق.فو الله؛ لو ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم تقدم الیهم [فی قتالنا كما تقدم الهیم] فی الوصایة بنا لمازدادوا علی ما فعلوا بنا، فانا لله و انا الیه راجعون، من مصیبة ما اعظمها، و اوجعها و افجعها، و اكظها، و اقطعها، و امرها و افدحها، فعند الله نحتسبه فیما اصابنا، و ما بلغ بنا انه عزیز ذو انتقام.حمد و سپاس خدای را كه پروردگار جهانیان، [بخشنده و مهربان] است، پادشاه روز جزا و آفریننده‌ی همه‌ی مخلوقات است، خدای والایی كه در آسمان‌های بلند مقام رفیعی دارد، نزدیك شده و شاهد رازها و نجواها است. او را بر امور بزرگ، محنت‌های روزگاران، دردها، فاجعه‌های دردآورنده، درد مصیبت بزرگ، برنده، حبس كننده، سنگین و براندازنده حمد می‌گویم.ای مردم! همانا خدای متعال - كه حمد و سپاس برای او است - ما را به وسیله‌ی مصیبت‌های بزرگ، و به رخنه‌ی بزرگ در اسلام، امتحان نمود. حضرت ابوعبدالله علیه‌السلام و عترت او كشته شدند، مخدرات طاهره و دختران مطهره‌ی او اسیر گردیدند، و سر اطهر او را در بالای نیزه‌ی بلند در شهرها گردانیدند، و این مصیبتی است كه مانند آن مصیبتی نیست.ای مردم! كدام یك از شما به كشته شدن او مسرور می‌گردد؟ كدام چشمی است كه از ریختن اشكش خودداری كرده و بخل می‌ورزد؟ آسمان‌های هفتگانه‌ی محكم و استوار برای شهادت او گریستند، دریاها با امواجش، آسمان‌ها با اركانش، زمین با همه‌ی نواحی خود، درختان با شاخه‌هایش، ماهی‌ها در لجه‌های دریاها، فرشتگان مقرب، و اهل آسمان‌ها همه و همه برای او گریستند.ای مردم! كدام دل است كه برای كشته شدن او پاره نشود؟ یا كدام قلب است كه بر او رحم نكند و نسوزد؟ یا كدام گوش است كه توان شنیدن این رخنه‌ای را كه در اسلام به وجود آمد، داشته باشد؟ای مردم! اینك ما طرد شده و رانده شدیم، ما را دور شهرها گردانیدند، گویا كه ما از فرزندان ترك و كابل هستیم؛ و این مصایب را بر ما روا داشتند بدون [ صفحه 512] آن كه جرم و گناهی مرتكب شویم، نه مكروهی را انجام دادیم، و نه رخنه‌ای در اسلام به وجود آوردیم. ما همانند این مصایب را در آبا و اجداد خود نشنیدیم، این نیست جز این كه از نزد خود بافتند - یعنی دروغی كه ساخته شده است -.به خدا سوگند! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در [مورد جنگ با ما] به آنها سفارش می‌نمود - همچنان كه در مورد (محبت) ما سفارش نمود - بیش از آن كه بر ما ستم كردند؛ انجام نمی‌دادند. پس «انا لله و انا الیه راجعون» از مصیبتی بزرگ، دردناك، فجیع، با مشقت، برنده و تلخ.پس از مصایبی كه به ما رسیده و ما را احاطه كرده در پیشگاه خدا اجر خود را می‌طلبیم كه او غالب و صاحب انتقام است.بشر گوید: در این هنگام، صوحان بن صعصعة بن صوحان - كه پاهای او فلج بود - از امام به خاطر یاری نكردن اهل بیت علیهم‌السلام به جهت فلج بودن پاهایش عذرخواهی كرد، امام علیه‌السلام عذر او را قبول كرد و به حسن ظن وی جواب داد و تشكر نمود و بر پدرش رحمت فرستاد [422] .استقبال محمد بن حنفیه از كاروان امام سجاد علیه‌السلامدر ذیل روایتی كه صاحب اصل آن را از برخی كتب قدیمی از بشر بن خزام نقل كرده، گوید:محمد بن حنفیه اطلاعی از این فاجعه‌ی دلخراش نداشت، هنگامی كه فریاد و ناله‌های بلند، و حركت و صیحه‌ی بزرگ مردم را شنید، گفت: به خدا سوگند! من تا به حال چنین تزلزل و داد و فریاد را جز در روزی كه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، ندیدم، این داد و فریاد برای چیست؟از طرفی، به سبب بیماری ناتوان شده بود و كسی جرات نداشت كه این خبر بد را به او بدهد، چون می‌ترسیدند بمیرد، و او در سؤال اصرار می‌نمود.یكی از غلامانش پیش آمد و گفت: فدایت شوم، ای فرزند امیرمؤمنان! برادر تو امام [ صفحه 513] حسین صلوات الله علیه را اهل كوفه دعوت كردند و او را فریب دادند و پسر عمویش مسلم بن عقیل را كشتند، اینك آن حضرت با اهل و اصحاب خود، سالم از كوفه بازگشتند.محمد بن حنفیه به غلامش گفت: پس چرا برادرم پیش من نمی‌آید؟گفتند: منتظر است تا تو به نزد او بروی.آن گاه محمد بن حنفیه با حالت بیماری برخاست، گاهی برمی‌خاست و گاهی می‌افتاد، سپس می‌گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم»، قلب او چیزی را احساس كرد و گفت: سوگند به خدا! كه در این ضجه و شیون، مصیبت‌های اولاد یعقوب است.آنگاه گفت: برادرم كجاست؟ میوه‌ی دلم كجاست؟ حسین علیه‌السلام كجاست؟ولی از شهادت امام علیه‌السلام خبر نداشت.گفتند: ای آقای ما! برادرت در فلان جا است.آن گاه او را به اسبش سوار كردند، بعد غلامانش پیشاپیش او حركت كردند تا از مدینه خارج شدند، وقتی كه دید همه علم‌های سیاه را برافراشته‌اند، پرسید: این علم‌های سیاه برای چیست؟ سوگند به خدا! بنی‌امیه لعنهم الله حسین علیه‌السلام را كشته‌اند.آنگاه صیحه‌ای بلند كشید، و بی‌هوش شد و از اسب خود بر زمین افتاد.غلام به سرعت خود را به امام زین‌العابدین علیه‌السلام رساند، و عرض كرد: مولای من! عموی خود را پیش از آن كه روح او از دنیا مفارقت نماید؛ دریاب.امام علیه‌السلام در حالی كه در دستش پارچه‌ی سیاهی بود كه با آن اشك خود را پاك می‌فرمود از خیمه بیرون آمد و بر بالین عموی خود ایستاد، سر او را در دامن گرفت.چون به هوش آمد گفت:یابن اخی! این اخی؟ این قرة عینی؟ این نور بصری؟ این ابوك؟ این اخی الحسین؟ای فرزند برادرم! برادرم كجاست؟ سرور دل من كجاست؟ نور چشم من كجاست؟ پدرت كجاست؟ برادرم حسین علیه‌السلام كجاست؟امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمود:یا عماه! اتیتك یتیماً لیس معی الا نساء حاسرات فی الذیول، عاثرات [ صفحه 514] باكیات نادبات، و للمحامی فاقدات.یا عماه! لو تنظر الی اخیك و هو یستغیث، فلا یغاث، و یستجیر، فلا یجار، مات عطشاناً و الماء یشربه كل حیوان.عمو جان! من یتیمانه پیش تو آمدم و با من نیست جز بانوان حسرت‌كشان، گریه و ندبه‌كنندگان كه حامیان خویش را از دست داده‌اند.عمو جان! ای كاش برادرت را موقعی كه او استغاثه می‌كرد و كسی به دادش نمی‌رسید، و امان می‌خواست و كسی امانش نمی‌داد، می‌دیدی. او را با لب تشنه كشتند و حال آن كه همه‌ی حیوانات آب می‌نوشیدند.محمد بن حنفیه فریادی زد و بی‌هوش شد، چون بهوش آمد گفت: ای فرزند برادرم! مصایبی كه به شما رسیده برای من تعریف كن.امام علیه‌السلام شروع به نقل قصه‌ی كربلا نمود، و اشك از دیدگان مبارك امام علیه‌السلام مانند ناودان سرازیر بود، در دست حضرت دستمالی بود كه با آن اشك را از دیدگان خود پاك می‌نمود. حضرت پیوسته جریان كربلا را نقل می‌كرد تا این كه دیگر توانی در او نماند.ساعتی نگذشت كه زنان مدینه آمدند، و بر سر و صورت زنان از مخدرات مطهرات ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام استقبال نمودند و چنان مصیبتی بر پا شد كه نزدیك بود سنگ از این مصیبت پاره شود.

#### مرثیه‌های جانسوز ام كلثوم در هنگام ورود به مدینه

در كتاب «منتخب» می‌نویسد:هنگامی كه اهل بیت علیهم‌السلام می‌خواستند وارد شهر مدینه شوند حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام شروع به گریه كرد و این مرثیه را خواند:مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئناالا فاخبر رسول الله عنا بانا قد فجعنا فی اخیناو ان رجالنا بالطف صرعی بلا رؤوس و قد ذبحوا البنیناو اخبر جدنا انا اسرنا و بعد الاسر یا جدا سبیناو رهطك یا رسول الله! اضحوا عرایا بالطفوف مسلبیناو قد ذبحوا الحسین و لم یراعوا جنابك یا رسول الله! فینا [ صفحه 515] فلو نظرت عیونك للاساری علی اقتاب الجمال محملینارسول الله! بعد الصون صارت عیون الناس ناظرة الیناو كنت تحوطنا حتی تولت عیونك ثارت الاعداء علیناافاطم! لو نظرت الی السبایا بناتك فی البلاد مشتتیناافاطم! لو نظرت الی الحساری و لو ابصرت زین العابدیناافاطم! لو رایتینا سهاری و من سهر اللیالی قد عمیناافاطم! ما لقیت من عداك و لا قیراط مما قد لقینافلو دامت حیاتك لم تزال الی یوم القیامة تندبیناو عرج بالبقیع وقف و ناد ایا ابن‌حبیب رب العالمیناو قل یا عم! یا الحسن الزكی عیال اخیك اضحوا ضائعیناایا عماه! ان اخاك اضحی بعیداً عنك بالرمضا رهینابلا راس تنوح علیه جهراً طیور و الوحوش الموحشیناو لو عاینت یا مولای! ساقوا حریما لا یجدن لهم معیناعلی متن النیاق بلا وطاء و شاهدت العیال مكشفینامدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئناخرجنا منك بالاهلین جمعاً رجعنا لا رجال و لا بنیناو كنا فی الخروج بجمع شمل رجعنا حاسرین مسلبیناو كنا فی امان الله جهراً رجعنا بالقطیعة خائفیناو مولانا الحسین لنا انیس رجعنا و الحسین به رهینافنحن الضائعات بلا كفیل و نحن النائحات علی اخیناو نحن السائرات علی المطایا نشال علی جمال المبغضیناو نحن بنات یس و طه و نحن الباكیات علی ابیناو نحن الطاهرات بلا خفاء و نحن المخلصون المصطفوناو نحن الصابرات علی البلایا و نحن الصادقون الناصحوناالا یا جدنا! قتلوا حسینا و لم یرعوا جناب الله فینا[الا یا جدنا بلغت عدانا مناها و اشتفی الاعداء فینا]لقد هتكوا النساء و حملونا علی الاقتاب قهراً اجمعینا [ صفحه 516] و زینب اخرجوها من خباها و فاطم واله تبدی الانیناسكینة تشتكی من خر و جد تنادی: الغوث رب العالمیناو زین‌العابدین یقید ذل وراموا قتله اهل الخؤونافبعدهم علی الدنیا تراب فكاس الموت فیها قد سقیناو هذی قصتی مع شرح حالی الا یا سامعون ابكوا علیناای مدینه‌ی جد ما! ما را قبول نكن؛ زیرا كه ما با حسرت و اندوه‌ها آمده‌ایم.آگاه باش! به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ما خبر ده؛ به این كه ما در خصوص برادر خود مصیبت‌زده شدیم.مردان ما، در كربلا با پیكرهای بی‌سر بر زمین افتاده‌اند، و فرزندان ما را سر بریدند.جد ما را خبر ده كه ما اسیر شدیم؛ و ای جد ما! پس از اسارت به غربت رانده شدیم.ای رسول خدا! عترت و ذریه‌ی تو در كربلا غارت شده و بدون مقنعه گردیدند.همانا حسین علیه‌السلام را سر بریدند؛ و مقام و منزلت تو را ای رسول خدا! در مورد ما رعایت نكردند.كاش می‌دیدی اسیران را كه بر بالای كوهان شتران حمل می‌كردند.ای رسول خدا! بعد از حفظ و مستوری، دیدگاه مردم به سوی ما نگاه می‌كردند.تو از ما نگاهبانی می‌نمودی؛ ولی تا چشم‌های تو از ما دور شد،دشمنان بر ما هجوم آوردند.ای فاطمه! كاش می‌دیدی اسیرانی را كه دختران تو هستند كه از شهرها پراكنده شده‌اند.ای فاطمه! كاش آوارگان را می‌دیدی، و كاش زین‌العابدین علیه‌السلام را می‌دیدی.ای فاطمه كاش می‌دیدی ما را در حال بیداری؛ كه از شب بیداری دیدگان ما كور می‌شد.ای فاطمه، تو از دشمنان خود به اندازه‌ی قیراطی از مصیبت‌هایی كه ما دیدیم؛ ندیدی.اگر عمر و زندگیت ادامه پیدا می‌كرد؛ پیوسته تا روز قیامت بر ما ندبه می‌كردی.- ای امام سجاد! - برو در بقیع و بایست و فریاد بزن؛ كه كجاست حبیب پروردگار عالمیان؟و بگو: ای عمو! ای حسن طیب طاهر! خاندان برادر تو ضایع گردیدند.ای عمو! همانا برادر تو، دور از چشمان تو در سرزمین گرم ماندگار شد؛ كه با تن بی‌سر كه آشكارا بر او پرندگان، وحشیان وحشت‌آفرین نوحه می‌كنند. [ صفحه 517] ای مولای من! كاش می‌دیدی اهل حرم كه رانده می‌شدند و یار و یاوری نداشتند.آنها را بر پشت شتران برهنه می‌راندند، و كاش می‌دیدی كه بی‌چادر و بی‌مقنعه بودند.ای مدینه‌ی جد ما! ما را قبول نكن؛ زیرا كه با حسرت و اندوه‌ها آمده‌ایم.ما با همه‌ی اهل و عیال از تو خارج شدیم، ولی اینك بدون مردان و فرزندان به سوی تو بازگشتیم.جمیعت ما در هنگام خروج از تو گرد هم بود؛ ولی اینك با حسرت و در حالی كه غارت شدیم؛ به سوی تو بازگشتیم.هنگام خروج از تو، ما آشكارا در امان خدا بودیم؛ ولی اینك با ناامیدی و ترس به سوی تو بازگشتیم.آقای ما حسین علیه‌السلام انیس ما بود؛ اینك در حالی كه حسین علیه‌السلام در آنجا ماندگار شد، بازگشتیم.پس ما ضایع‌شدگان بی‌كفیل هستیم؛ و ما نوحه‌گران بر برادرمان هستیم.ما كسانی هستیم كه ما را بر بالای شترها سیر دادند؛ و بر بلای شتران بر ما خشم می‌نمودند.ما دختران یس و طه - یعنی جناب اشرف كائنات - هستیم؛ و ما گریه‌كنندگان بر پدر خود هستیم.ما كسانی هستیم كه پاكی ما بر كسی مخفی نیست؛ و ما مخلصان موحد و برگزیدگانیم.صبركنندگان بر بلاها؛ و ما راست‌گویان نصیحت كنندگانیم.آگاه باش! ای جد بزرگوار ما، حسین علیه‌السلام را كشتند؛ و خدای عالم را در مورد ما رعایت نكردند.[آگاه باش! ای جد بزرگوار ما! دشمنان در مورد ما به آرزوهای خود رسیده و تشفی كردند].آنها به مخدرات عصمت، هتك احترام نمودند، و همه‌ی ما را با قهر بر كوهان شتران سوار كردند.زینب علیهاالسلام را از خیمه‌ی خود بیرون كشیدند؛ و فاطمه واله و حیران ناله می‌كرد.سكینه از شدت حرارت شكوه می‌كرد؛ و فریاد می‌زد: به فریاد برس ای پروردگار عالمیان!امام زین‌العابدین علیه‌السلام را به زنجیر ستم و خواری بسته بودند؛ و خیانتكاری می‌خواستند او را بكشند. [ صفحه 518] پس از شهادت ذریه‌ی طاهرین، خاك بر سر دنیا باشد؛ كه ما در دنیا از كاسه‌ی مرگ سیراب شدیم.و این است قصه و حكایت من با شرح و بیان حال خودم؛ آگاه باشید از شنوندگان بر ما گریه كنید [423] .ابومخنف گوید: هنگامی كه اهل بیت علیهم‌السلام وارد مدینه شدند و صدای ناله و شیون آنها بلند شد ام‌لقمان، ناله و شیون حضرت زینب علیهاالسلام، جناب ام‌كلثوم علیهاالسلام، جناب عاتكه علیهاالسلام، صفیه علیهاالسلام، و سكینه علیهاالسلام را شنید، با سر بی‌مقنعه با اطرافیان خود و ام‌هانی، رمله و اسماء دختران علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به استقبال اهل بیت علیهم‌السلام بیرون آمد، و شروع به گریه و نوحه بر امام حسین علیه‌السلام نمودند.راوی گوید: ورود اهل بیت علیهم‌السلام به مدینه، در روز جمعه بود، خطیب بر مردم خطبه می‌خواند، پس امام حسین علیه‌السلام را ذكر نمودند و مصایبی كه بر امام شهید علیه‌السلام وارد آمده بود، تذكر دادند. غم‌ها تازه شد، و مصیبت همه را فراگرفت، گروهی از مردم گریه می‌كردند و گروهی دیگر فریاد نوحه سر می‌دادند، همه‌ی مردم مدینه به عزاداری آن حضرت روی آوردند، و آن روز مانند روز وفات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده بود.سپس ابومخنف گوید: ام‌كلثوم علیهاالسلام با چشمان گریان و قلبی غمگین به سوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی آورد، عرض كرد: السلام علیك یا جداه؛ همانا من خبر مرگ فرزندت حسین علیه‌السلام را به تو آورده‌ام [424] .راوی گوید: در این هنگام، قبر مطهر ناله‌ی بلندی كرد و صدای مردم به گریه و فریاد بلند شد.شیخ راوندی رحمة الله گوید: حضرت زینب علیهاالسلام؛ چارچوبه‌ی در مسجد را گرفت و فریاد زد:یا جدا! من خبر مگر برادرم حسین علیه‌السلام را به تو آورده‌ام.آن خاتون مكرمه می‌گریست و اشك دیدگانش قطع نمی‌شد، و از شدت گریه و ناله آرام نمی‌گرفت، و هر وقت به امام علی بن الحسین علیه‌السلام نگاه می‌كرد غم و اندوهش تازه می‌شد و ناله و فریادش زیادتر می‌گردید [425] . [ صفحه 519] در اصل به نقل از برخی كتب معتبره آمده است، راوی گوید:در این هنگام، خانم ام‌سلمه از حجره طاهره‌ی خود بیرون آمد، او در یك دستش شیشه‌ای را كه خاك درون آن خون شده بود گرفته بود، و با دست دیگرش، دست فاطمه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه‌السلام را - كه مریض بود - گرفته بود. هنگامی كه اهل بیت علیهم‌السلام ام‌المؤمنین را با شیشه‌ای كه خاكش مبدل به خون شده بود؛ دیدند، گریه و ناله آنها زیاد شد، و بانوان محترمه با ام‌المؤمنین هم‌آغوش شدند، و از حال فاطمه علیهاالسلام كه مریض بود، سؤال نمودند، پس ام‌سلمه آنها را به صبر و شكیبایی امر نمود.ابومخنف گوید: آن گاه امام علی بن الحسین علیه‌السلام به سوی قبر مطهر جد بزرگوار خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روی آورد و او روی مبارك خود را بر آستان مقدس آن حضرت می‌گذاشت و می‌گریست.سپس از كنار قبر مطهر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد، و وارد خانه‌ی عموی خود، محمد بن حنفیه شد، و او را از كشته شدن پدر بزرگوار خود باخبر كرد، محمد بن حنفیه با شنیدن این خبر غمبار چنان گریست كه بی‌هوش شد.چون بهوش آمد برخاست و زره خود را پوشیده و شمشیر خود را حمایل كرد و بر اسب خود سوار شد، و از كوهی بالا رفت، و مردم شاهد این صحنه بودند و غایب شد، و آشكار نشد، جز هنگامی كه مختار خروج كرد [426] .مردان و زنان مدینه، به مدت پانزده روز عزاداری كردند، و بر امام حسین علیه‌السلام ماتم گرفتند [427] . [ صفحه 520]

### پایان كتاب و بیان چند امر

#### تعداد كشته شدگان اهل بیت امام حسین

مجلسی رحمة الله از ابن‌شهراشوب و صاحب «مناقب» و محمد بن ابوطالب چنین روایت می‌كند:علما و روات در تعداد شهدای اهل بیت علیهم‌السلام اختلاف نظر دارند، عده‌ی زیادی از آنها قائلند كه تعداد كشته‌شدگان اهل بیت علیهم‌السلام بیست و هفت نفر بودند.هفت نفر از فرزندان عقیل كه عبارتند از: حضرت مسلم علیه‌السلام - كه در كوفه شهید شد - جعفر، عبدالرحمان از پسران عقیل، محمد بن مسلم، عبدالله بن مسلم، جعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن ابی‌سعید بن عقیل.و ابن‌شهراشوب اضافه می‌كند: عون و محمد از فرزندان عقیل.و سه نفر از فرزندان جناب جعفر بن ابی‌طالب كه عبارتند از: محمد بن عبدالله بن جعفر، عون اكبر بن عبدالله، و عبیدالله بن عبدالله.و از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نه نفر كه عبارتند از:امام حسین علیه‌السلام، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، و گفته شده: فرزندش محمد بن العباس علیه‌السلام نیز در كربلا شهید شده - عمر بن علی علیه‌السلام، عثمان بن علی علیه‌السلام، جعفر بن علی علیه‌السلام، ابراهیم بن علی علیه‌السلام، عبدالله بن علی الاصغر علیه‌السلام، محمد بن علی اصغر علیه‌السلام و ابوبكر، البته در كشته شدن ابوبكر تردید كرده‌اند.و چهار نفر از فرزندان امام حسن صلوات الله علیه كه عبارتند از: ابوبكر، عبدالله و حضرت قاسم علیهم‌السلام.و گفته شده: بشر و عمر - كه صغیر بود - نیز، از فرزندان امام حسن علیه‌السلام در كربلا به شهادت رسیدند.و شش نفر از فرزندان امام حسین علیه‌السلام - البته در این مورد اختلاف است - كه عبارتند از: حضرت علی اكبر علیه‌السلام، عبدالله، ابراهیم، محمد، حمزه، علی، جعفر، عمر، [ صفحه 521] زید علیه‌السلام و عبدالله علیه‌السلام كه در آغوش امام علیه‌السلام ذبح گردید [428] .علامه‌ی مجلسی رحمة الله گوید: البته صاحب «مناقب» از فرزندان امام حسین علیه‌السلام جز علی و عبدالله را ذكر نكرده است.و محمد بن ابوطالب نیز، حمزه، ابراهیم، و زید و عمر را تحت عنوان فرزندان امام حسین علیه‌السلام ذكر ننموده است [429] .ابن‌شهراشوب گوید: گفته شده: محمد اصغر فرزند حضرت علی علیه‌السلام بجهت بیماری كه داشت، كشته نشد، و در مقابل این، گفته می‌شود: مردی از بنی‌دارم با تیری او را هدف قرار داد و كشت.ابن‌شهرآشوب می‌نویسد: ابوالفرج می‌گوید: همه‌ی كسانی كه در روز كربلا از ابوطالب علیه‌السلام شهید شدند - غیر از آنهایی كه در امر ایشان اختلاف شده است - بیست و دو نفر بودند [430] .ابن‌نما رحمة الله گوید: راویان گفته‌اند: هنگامی كه ما در حضور امام محمد باقر علیه‌السلام از شهادت امام حسین علیه‌السلام یاد می‌كردیم، حضرت فرمود: هفده نفر انسان كشته شدند كه همه‌ی آنها در رحم حضرت فاطمه علیهاالسلام، دختر اسد، مادر حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پرورش یافته بودند، یعنی از فرزندان او بودند [431] .

#### تعداد فرزندان امام حسین

شیخ مفید رحمة الله در كتاب «ارشاد» خود می‌نویسد:امام حسین علیه‌السلام شش فرزند داشت: حضرت علی اكبر یعنی امام زین‌العابدین علیه‌السلام، كه كنیه‌ی او ابومحمد و مادرش شاه زنان دختر كسری یزدگرد است.حضرت علی اصغر علیه‌السلام - یعنی همان كه به علی اكبر علیه‌السلام معروف است - كه با پدر بزرگوارش در كربلا كشته شد، - و سابقاً در مورد آن مطالبی گذشت - مادر بزرگوارش حضرت لیلی دختر ابی‌مرة بن عروة بن مسعود ثقفی است.جعفر بن السحین علیه‌السلام كه مادرش قضاعی بوده و فرزندی نداشت و در زمان حیات [ صفحه 522] امام حسین علیه‌السلام از دنیا رفت.عبدالله بن الحسین علیه‌السلام یعنی حضرت علی اصغر علیه‌السلام كه با پدر بزرگوارش در سن كودكی كشته شد، تیری آمد و در حالی كه در آغوش پدرش بود، او را سر برید.حضرت سكینه علیهاالسلام، دختر امام حسین علیه‌السلام، كه مادرش رباب، دختر امرءالقیس بن عدی از قبیله‌ی كلب معدی بود. و همو، مادر عبدالله بن الحسین علیه‌السلام نیز بود.حضرت فاطمه علیهاالسلام، دختر امام حسین علیه‌السلام كه مادرش ام‌اسحاق، دختر طلحة بن عبدالله از قبیله‌ی تمیم بود [432] .در «بحارالانوار» و «عوالم العلوم» از ابن‌شهراشوب در كتاب «مناقب» نقل شده است:فرزندان امام حسین علیه‌السلام عبارتند از:حضرت علی اكبر علیه‌السلام كه در كربلا شهید شد و مادرش برة، دختر عروة بن مسعود ثقفی است.حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام كه همان امام سجاد علیه‌السلام و او علی اوسط است، و حضرت علی اصغر علیه‌السلام كه مادر هر دو شهربانو علیهاالسلام است.و محمد و عبدالله كه در كربلا شهید شدند و مادرشان از ام‌الرباب، دختر زن امام حسن علیه‌السلام است.و جعفر كه مادرش قضاعی است.دختران امام حسین علیه‌السلام عبارتند از: حضرت سكینه علیهاالسلام كه مادرش رباب دختر امرءالقیس كندی است.حضرت فاطمه علیهاالسلام، مادرش ام‌اسحاق دختر طلحة بن عبدالله.حضرت زینب علیهاالسلام.نسل و ذریه‌ی امام حسین علیه‌السلام تنها از یك فرزندش می‌باشد و او امام زین‌العابدین علیه‌السلام است و نوادگان دختری آن حضرت از دو دختر می‌باشد.و دربان و واسطه‌ی امور امام حسین علیه‌السلام رشید هجری رحمة الله بود [433] . [ صفحه 523]

#### مدت عمر شریف امام حسین

در كتاب «مطالب السؤال»می‌نویسد: كمال‌الدین گوید:قبلاً مطالبی در مورد ولادت امام حسین علیه‌السلام بیان شد كه ولادت امام علیه‌السلام در سال چهارم از هجرت بود، بنابراین؛مدت عمر شریف امام علیه‌السلام، پنجاه و شش سال و چند ماه می‌شود.آن حضرت، شش سال و چند ماه با جد بزرگوار خود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم زندگی كرد، و پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدت سی سال با پدر بزرگوار خود حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام زندگی كرد و پس از شهادت پدر بزرگوارش، مدت ده سال با برادرش امام حسن علیه‌السلام زندگی كرد، و پس از وفات برادرش تا هنگام شهادتش ده سال زندگی نمود.ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی در تاریخ خود می‌نویسد:در سن شریف امام حسین علیه‌السلام اختلاف نظر است و در این مورد چند قول ذكر شده:اول: پنجاه و شش سال، كه قوی و اقدی است، زیرا كه حضرت در سال چهارم هجری متولد شد.دوم: پنجاه و پنج سال، كه این قول را سدی گفته است.سوم: پنجاه و هشت سال.سپس ابوالفرج گوید: امام حسین علیه‌السلام در روز جمعه، بین ظهر و عصر به شهادت رسید، زیرا كه امام علیه‌السلام نماز خوف را با اصحاب خود خواند.شیخ مفید رحمه الله در كتاب «ارشاد» خود گوید:امام حسین علیه‌السلام در روز شنبه دهم محرم سال شصت و یك هجری پس از نماز ظهر مظلومانه و با لب تشنه به شهادت رسید و با صبر و شكیبایی و پاداش‌جویی از خدا، به چنین كاری اقدام كرد، چنان كه شرح آن گذشت.عمر شریفش در روز شهادت، پنجاه و هشت سال بود، هفت سال آن را با جد خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گذراند، و سی سال را با پدر بزرگوار خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ده سال با برادر بزرگتر خود امام حسین علیه‌السلام بود.دوران خلافت آن حضرت، بعد از برادر بزرگوار خود، یازده سال بود. [ صفحه 524] آن حضرت علیه‌السلام با حنا و رنگ محاسن خود را خضاب می‌كرد، و روزی كه شهید شد، خضاب از دو گونه‌اش جدا شده بود یعنی به خاطر فاصله‌ی زمانی خضاب، مقداری از موهای محاسن حضرت، سفید بود.

#### فضیلت زیارت امام حسین

در كتاب «ارشاد» آمده است: روایات بسیاری در فضیلت زیارت امام حسین علیه‌السلام بلكه در وجوب آن نقل شده است، از جمله:از امام صادق علیه‌السلام روایت شده كه حضرتش فرمود:زیارة الحسین علیه‌السلام واجبة علی كل من یقر للحسین علیه‌السلام بالامامة من الله عزوجل.زیارت امام حسین علیه‌السلام بر هر كسی كه به امامت حسین علیه‌السلام از جانب خداوند عالم اقرار دارد؛ واجب است.و نیز آن حضرت فرمود:زیارة الحسین علیه‌السلام تعدل مائة حجة مبرورة، و مائة عمرة متقبلة.زیارت امام حسین علیه‌السلام با صد حج مبرور و خالص - كه پاكیزه شدن از گناهان است - و صد عمره‌ی پذیرفته شده، برابر است.و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:من زار الحسین علیه‌السلام بعد موته فله الجنة.هر كس امام حسین علیه‌السلام را بعد از مرگش زیارت كند، بهشت برای اوست.البته اخبار و احادیث در این مورد بسیار است، و ما تعداد زیادی از آنها را در كتاب خودمان كه معروف به «مناسك مزار» است نقل كرده‌ایم.پایان كلام شیخ كه مقام او در بهشت بلند مرتبه شود [434] .

#### فضیلت گریه بر امام حسین

در كتاب «منتخب» از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل نموده كه حضرتش فرمود:من ذكرنا عنده ففاض من عینیه و لو مثل راس الذبابة غفرالله تعالی [ صفحه 525] ذنوبه، و لو كانت مثل زبد البحر.كسی كه در نزد او از ما یادی شود و از دیدگان وی بر مصایب ما ولو به اندازه‌ی سر پشه‌ای، اشك جاری شود، خدای تعالی گناهان او را گرچه مانند كف دریا باشد؛ می‌بخشد.و در «منتخب» با اسناد خود از زید شحام روایت می‌كند: شحام گوید:ما با عده‌ای از اهل كوفه در حضور امام صادق علیه‌السلام بودیم، ناگاه جعفر بن عفان حضور امام صادق علیه‌السلام شرفیاب شد، حضرت او را نزدیك خود جای داد و فرمود: ای جعفر!عرض كرد: بلی، خدا مرا فدای تو گرداند.فرمود:بلغنی انك تقول الشعر فی الحسین علیه‌السلام و تجید.خبردار شدم كه تو در مصیبت امام حسین علیه‌السلام شعر می‌گویی و نیكو می‌سرایی؟عرض كرد: بلی، خدا مرا فدای تو گرداند.حضرت فرمود: از اشعارت بخوان.او شروع به خواندن اشعار نمود و امام علیه‌السلام گریه كرد و همه‌ی كسانی كه در خدمت آن حضرت بودند، گریه كردند، حضرت آن قدر گریه كرد كه اشك بر روی و محاسن شریفش جاری شد.آن گاه فرمود:یا جعفر! و الله؛ لقد شهد الملائكة المقربون هاهنا یسمعون قولك فی الحسین علیه‌السلام، و لقد بكوا كما بكینا او اكثر، و لقد اوجب الله لك یا جعفر! فی ساعته الجنة باسرها، و غفر لك.ای جعفر! سوگند به خدا! هر آینه، فرشتگان مقرب در اینجا حاضر شدند و به مرثیه‌های تو در خصوص امام حسین علیه‌السلام گوش فرادادند، آنها گریه كردند، چنان كه ما گریستیم یا بیشتر از ما.ای جعفر! خدای تعالی برای تو در همین ساعت بهشت را تمام و كمال واجب گردانید و تو را بخشید.و باز حضرت فرمود: ای جعفر! آیا باز هم بگویم؟فرمود: بلی، آقای من! [ صفحه 526] فرمود:ما من احد قال فی الحسین علیه‌السلام شعراً فبكی و ابكی به، الا اوجب الله تعالی له الجنة و غفر له و عنه.كسی نیست كه در مصیبت امام حسین علیه‌السلام شعری بگوید و به وسیله‌ی این شعر گریه كند و بگریاند جز این كه خدای تعالی بهشت را برای او واجب می‌نماید، و او را می‌بخشد و از گناه او می‌گذرد.حضرت فرمود:اذا كان یوم العاشر من المحرم تنزل الملائكة من السماء، و مع كل ملك قارورة من البلور الابیض، و یدورون فی كل بیت و مجلس یبكون فیه علی الحسین علیه‌السلام، فیجمعون دموعهم فی تلك القواریر.فاذا كان یوم القیامة فتلتهب نار جهنم فیضربون من تلك الدموع علی النار، فتهرب النار عن الباكی عن الحسین علیه‌السلام مسیرة ستین الف فرسخ.به هنگام روز عاشورا، در ماه محرم، فرشتگان از آسمان فرودمی‌آیند، و با هر فرشته شیشه‌ای از بلور سفید است، آنها در هر خانه و مجلسی كه در آنجا بر امام حسین علیه‌السلام گریه می‌نمایند؛ می‌گردند، و اشك‌های دیدگان عزاداران را در این شیشه‌ها جمع می‌كنند.هنگامی كه روز قیامت فرارسد، و آتش جهنم شعله و زبانه می‌كشد، فرشتگان این اشكها را بر آتش می‌ریزند، و آتش از شخصی كه بر امام حسین علیه‌السلام گریه كرده به فاصله‌ی شصت هزار فرسنگ فرار كرده و دور می‌شود.نگارنده‌ی این اثر، محمد رفیع بن قهرمان گرمرودی - كه متولد گرمرود و ساكن تبریز است و محل دفنش ان شاء الله نجف اشرف است - می‌گوید:خداوند به وسیله‌ی اتمام تألیف و ترجمه‌ی این اثر مرا مسرور نمود، تألیف و ترجمه‌ی این اثر در روز سوم از ماه... سال 1302 پایان پذیرفت، از خداوند متعال می‌خواهم با رضایت خویش آن را بپذیرد، و آن را خالص از غیر خود، قرار دهد، و گناهان من و پدر و مادرم و همه‌ی كسانی كه در شرق و غرب عالم به ولایت امامان حق چنگ زده‌اند، بیامرزد.اللهم صل و سلم علی اشرف الانبیاء محمد و آل المعصومین الطاهرین، العن علی اعادیهم و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم اجمعین.

### پاورقی

[1] الزام الناصب:282: 2.  
[2] مثیر الأحزان: 4.  
[3] بحارالانوار: 205 : 36 ح 8.  
[4] مثیر الأحزان: 4.  
[5] بحارالانوار: 218: 45.  
[6] بحارالانوار: 279 : 44 ح 5.  
[7] مثیر الأحزان: 4.  
[8] بحارالانوار: 280:44 ح 11.  
[9] البحار: 283 : 44 ح 17. [  
[10] الصحیفة المباركة المهدیة: 430.  
[11] بحارالانوار: 223 : 44 ح 1.  
[12] نقباء بشر: 788 : 2، الذریعة: 32 : 10.  
[13] معجم ما كتب عن الرسول و اهل البیت علیهم‌السلام: 272 : 7، فهرست كتابهای چاپی: 2405 : 2.  
[14] نام ترجمه این كتاب را با توسل به ذیل عنایات اهل بیت علیهم‌السلام «اشكهای خونین در سوگ امام حسین علیه‌السلام نامیدم، و این اشاره به فقره‌ای از زیارت ناحیه‌ی مقدسه امام زمان علیه‌السلام است كه خطاب به جد بزرگوارش امام حسین علیه‌السلام می‌فرمایند: «و لابكین لك بدل الدموع دما»؛ «بجای اشك برای تو خون گریه می‌كنم» «بازنویس»..  
[15] گفتنی است كه مقدمه مؤلف رحمة الله به زبان عربی بود كه به صورت آزاد ترجمه شد «بازنویس».  
[16] علل الشرائع: 230 : 1 ح 1، كمال‌الدین: 184 : 2، الاحتجاج:285 : 2، بحارالأنوار: 273 : 44 ح 1.  
[17] مسند احمد بن حنبل: 270 :1 ح 1429، سنن ابی‌داود: 87 : 3 ح 2769، با اندكی تفاوت.  
[18] تنزیه الأنبیاء: 178- 175، بحارالأنوار: 96 : 45.  
[19] مراجعه شود به المنتخب: 424.  
[20] بحارالأنوار: 100 - 98: 45.  
[21] امالی الصدوق: 215 ح 239 مجلس 30، بحارالأنوار: 310 : 44 ح 1؛ با اندكی تفاوت.  
[22] بحارالأنوار: 100 : 45، جلاء العیون: 510.  
[23] بحارالأنوار:324 : 44 ضمن ح 2.  
[24] بحارالأنوار: 324 : 44.  
[25] بحارالأنوار: 325 : 44.  
[26] بحارالأنوار: 325:44 و 326.  
[27] بحارالأنوار: 326 : 44.  
[28] بحارالأنوار: 327 : 44.  
[29] بحارالأنوار: 330 - 327 : 44.  
[30] بحارالأنوار: 331 : 44.  
[31] سوره‌ی قصص آیه‌ی 18.  
[32] بحارالأنوار: 332 : 44، با اندكی تفاوت.  
[33] سوره‌ی نساء آیه‌ی 78..  
[34] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی 154..  
[35] بحارالأنوار: 44 : 330 و 331.  
[36] سوره‌ی قصص، آیه‌ی 22.  
[37] بحارالأنوار: 332 : 44.  
[38] بحارالأنوار: 334 - 332 : 44.  
[39] بحارالأنوار: 44 : 334 و 335.  
[40] جلاء العیون: 520.  
[41] بحارالأنوار: 343 - 340 : 44.  
[42] یعنی بعد از این؛ برای من وصال سلمی فایده ندارد. بنابراین؛ قوله «تجی‌ء بها» بدل اشتمال است از سلمی و كأس المنیة مشتمل عنه عامل است، مثل: زیدا مررت به، و تقدیرش چنین است: كأس المنیة اسقونی بها بالتعجیل. و احتمال دارد چنین معنی شود: برای چه منتظرید به رسیدن كاسه‌ی مرگ به سلمی، زود او را با كاسه‌ی مرگ سیراب كنید. و این مناسب حال عشاق نیست، چون سابق و لا حق بیت معلوم نیست، و معنی شعر بخوبی روشن نیست. و در بعضی نسخ به جای «أن تجی‌ء»: «أن تحیتها» می‌باشد، پس معنی مصراع اول چنین می‌شود: برای چه منتظر هستی به این كه به سلام تحیت و سلام كنی، «مؤلف رحمة الله».  
[43] بحارالأنوار: 343 : 44.  
[44] مثیر الأحزان: 29.  
[45] مسند أحمد بن حنبل: 270: 1 ح 1429.  
[46] بحارالأنوار: 344 : 44.  
[47] اللهوف: 33 - 31.  
[48] المنتخب: 415.  
[49] بحارالأنوار: 347: 44.  
[50] اللهوف: 33 و 34.  
[51] بحارالأنوار: 350 : 44.  
[52] بحارالأنوار: 350: 44.  
[53] المنتخب: 415.  
[54] بحارالأنوار: 354 : 44.  
[55] بحارالأنوار: 354 : 44.  
[56] المنتخب: 416.  
[57] بحارالأنوار: 352 : 44.  
[58] المنتخب: 416.  
[59] بحارالأنوار: 357 - 350: 44.  
[60] بحارالأنوار: 357 : 44.  
[61] جلاء العیون: 531.  
[62] بحارالأنوار: 358 : 44.  
[63] بحارالأنوار: 358 : 44.  
[64] تظلم الزهرا علیهاالسلام: 145.  
[65] بحارالأنوار: 358 : 44.  
[66] بحارالأنوار: 359 : 44.  
[67] مثیر الأحزان: 40 و 41.  
[68] بحارالأنوار: 363 :44..  
[69] بحارالأنوار: 363 : 44.  
[70] المنتخب 424.  
[71] بحارالأنوار: 44 : 365 و 367.  
[72] بحارالأنوار: 364 : 44، با اندكی تفاوت.  
[73] بحارالأنوار: 364: 44، المنتخب: 424.  
[74] بحارالأنوار: 330 : 44، با اندكی تفاوت.  
[75] بحارالأنوار: 44 : 364 و 365.  
[76] مثیر الأحزان: 39.  
[77] بحارالأنوار: 44 : 365 و 366.  
[78] بحارالأنوار: 44 : 367 و 368.  
[79] سوره‌ی اسراء آیه‌ی 71.  
[80] سوره‌ی شوری آیه‌ی 7.  
[81] امالی الصدوق: 217 ضمن ح 239 مجلس 30.  
[82] بحارالأنوار: 368 : 44.  
[83] مثیر الأحزان: 39 و 40، بحارالأنوار: 369 : 44.  
[84] بحارالأنوار: 368 : 44.  
[85] بحارالأنوار: 44: 369 و 370.  
[86] اللهوف: 66 و 67.  
[87] بحارالأنوار: 372- 370 : 44.  
[88] بحارالأنوار: 372 : 44.  
[89] بحارالأنوار: 372 : 44.  
[90] المناقب: 95:4، با اندكی تفاوت، بحارالأنوار: 372:44.  
[91] بحارالأنوار: 44 : 372 و 373.  
[92] بحارالأنوار: 374: 44.  
[93] بحارالأنوار: 375 : 44.  
[94] كامل الزیارات: 156 ح 194، بحارالأنوار: 87 : 45 ح 24.  
[95] تشبیه سرنیزه‌ها به ملكه‌ی زنبوران شاید به جهت درازی قد و نازكی و تیزی آنها بوده باشد، چنان كه ملكه‌ی زنبور در میان زنبوران نازك و بلند است... مؤلف رحمة الله.  
[96] بحارالأنوار: 378-374 :44.  
[97] بحارالأنوار: 379 : 44.  
[98] امالی صدوق: 219 ح 239 مجلس 30.  
[99] عقاب الأعمال: 308 ح 1.  
[100] سوره‌ی قصص آیه‌ی 41.  
[101] بحارالأنوار: 379:44 و 381.  
[102] بحارالأنوار: 381 : 44.  
[103] بحارالأنوار: 44 : 381 و 382.  
[104] بحارالأنوار: 44 : 383 و 384.  
[105] كامل الزیارات: 157 ح 196.  
[106] شاید مراد این باشد كه با او از یك قبیله هستیم. «مؤلف رحمة الله»..  
[107] بحارالأنوار: 44 : 384 و 385.  
[108] بحارالأنوار: 44 : 385 و 386.  
[109] بحارالأنوار: 389 : 44.  
[110] بحارالأنوار: 44 : 388 و 389.  
[111] آنچه از روایات و تاریخ زندگی امام حسین علیه‌السلام به دست می‌آید این است كه آن حضرت، هرگز حاضر نبود نزد یزید رفته و با آن ملعون بیعت نماید. عقبة بن سمعان گوید: من از مدینه تا مكه، و از مكه تا عراق، تا موقعی كه امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید همه جا به همراه آن حضرت بودم، و همه‌ی سخنان او را در تمام این راه شنیدم، هیچگاه حضرت چنین سخنی نفرد كه: «من حاضرم دست خود را در دست یزید بگذارم». رجوع شود به مقتل الحسین علیه‌السلام: 100. بنابراین؛ عمر سعد این جمله‌ی آخری را از خودش در نامه افزوده، شاید بتواند كار را بدون خونریزی و كشتار به پایان برساند، چنان كه از خلال سخنان او نیز معلوم می‌شود كه دوست نداشت با آن حضرت جنگ كند. (بازنویس)..  
[112] بحارالأنوار: 391- 389 : 44.  
[113] در این منبع آمده: «لواقف».  
[114] تظلم الزهراء علیهاالسلام.  
[115] الارشاد: 2 : 439 و 440.  
[116] الارشاد: 440 : 2.  
[117] بحارالأنوار: 391 : 44.  
[118] الارشاد: 2 : 440 و 441، بحارالأنوار: 44 : 391 و 392.  
[119] بحارالأنوار: 392 : 44.  
[120] الارشاد: 441:2.  
[121] امالی الصدوق: 220 مجلس 30.  
[122] الارشاد: 442: 2، بحارالأنوار: 44 : 392 و 393.  
[123] امالی الصدوق: 220 مجلس 30.  
[124] الارشاد: 2 : 443 و 444، بحارالأنوار: 44 : 393 و 394.  
[125] بحارالأنوار: 394 : 44.  
[126] سوره‌ی بقره آیه‌ی 57..  
[127] أمالی الصدوق: 221 المجلس 30:.  
[128] امالی الصدوق: 221 مجلس 30.  
[129] مقتل الحسین علیه‌السلام: 111.  
[130] در برخی از كتب مقاتل آمده است: قطا نام مرغی است كه صیادان زیادی در كمین دارد، به همین جهت از اول شب تا صبح از ترس صیاد نمی‌خوابد، و قطا قطا می‌گوید. و منظور حضرت این است كه با وجود صیادانی كه در كمین من هستند و مرا احاطه كرده‌اند چگونه می‌توانم شما را به حرم جدم برگردانم؟ «مؤلف رحمة الله»..  
[131] بحارالأنوار: 3 - 1 : 45.  
[132] بحارالأنوار: 3 : 45.  
[133] بحارالأنوار: 3: 45.  
[134] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌های 178 و 179.  
[135] بحارالأنوار: 394 : 44، و 1: 45.  
[136] كامل الزیارات: 152 ح 178.  
[137] بحارالأنوار: 4 : 45.  
[138] مثیر الاحزان: 54.  
[139] بحارالانوار: 4:45.  
[140] بحارالأنوار: 4 : 45.  
[141] بحارالأنوار: 4 : 45.  
[142] الارشاد: 447 : 2، بحارالأنوار: 4 : 5 و 45.  
[143] بحارالأنوار: 5 :45.  
[144] سوره‌ی اعراف آیه‌ی 196..  
[145] این قبیل تعابیر، از نوع التفات و یا حكایات است. «مؤلف رحمة الله».  
[146] سوره‌ی دخان آیه‌ی 20.  
[147] سوره‌ی غافر آیه‌ی 27.  
[148] بحارالأنوار: 45 : 7 و 8.  
[149] بحارالأنوار: 45 : 6 و 7، با اندكی تفاوت.  
[150] بحارالأنوار: 10 - 8 : 45.  
[151] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌های 33 و34..  
[152] امالی الصدوق: 221 و 222 مجلس 30.  
[153] المنتخب: 430.  
[154] امالی الصدوق: 222 مجلس 30.  
[155] بحارالأنوار: 12 : 45، با اندكی تفاوت.  
[156] اللهوف: 61.  
[157] اللهوف: 60، بحارالأنوار: 45 : 10 و 12.  
[158] بحارالأنوار: 12 : 45.  
[159] بحارالأنوار: 12:45.  
[160] بحارالأنوار: 10 : 45.  
[161] مقتل الحسین علیه‌السلام: 120.  
[162] بحارالأنوار: 11 : 45.  
[163] مثیر الأحزان: 59 و 60.  
[164] مقتل الحسین علیه‌السلام: 120 و 121.  
[165] بحارالأنوار: 13 - 11 : 45.  
[166] بحارالأنوار: 13 : 14 و 45.  
[167] بحارالأنوار: 14 : 45.  
[168] امالی الصدوق: 223 مجلس 30.  
[169] بحارالأنوار: 14 : 45.  
[170] بحارالأنوار: 45 : 14 و 15.  
[171] سوره‌ی احزاب آیه‌ی 23..  
[172] بحارالأنوار: 45 : 15 و 16.  
[173] بحارالأنوار: 45 : 16 و 17.  
[174] بحارالأنوار: 18 : 45.  
[175] سوره‌ی احزاب آیه‌ی 23..  
[176] بحارالأنوار: 20 - 18 : 45.  
[177] بحارالأنوار: 45 : 19 و 20، با اندكی تفاوت.  
[178] بحارالأنوار: 45 : 20 و 21.  
[179] مثیر الأحزان: 65.  
[180] بحارالأنوار: 22 : 45.  
[181] بحارالأنوار: 22 : 45.  
[182] بحارالأنوار: 45: 22 و 23.  
[183] سوره‌ی غافر آیه‌های 33 - 30.  
[184] بحارالأنوار: 23 : 45.  
[185] بحارالأنوار: 45 : 23 و 24.  
[186] مثیر الأحزان: 63.  
[187] بحارالأنوار: 45 : 25 و 26.  
[188] ظاهرا اشتباه شده، منظور كوفه است، چنان كه در نقل ابومخنف آمده است (بازنویس)..  
[189] بحارالأنوار: 27 : 45.  
[190] بحارالأنوار: 45 : 27 و 28.  
[191] بحارالأنوار: 28 : 45.  
[192] بحارالأنوار: 45 : 28 و 29.  
[193] بحارالأنوار: 45 :29 و 30.  
[194] مثیر الأحزان: 57 و 61.  
[195] مثیر الأحزان: 66.  
[196] سوره‌ی احزاب آیه‌ی 23..  
[197] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی 169..  
[198] بحارالأنوار: 31 : 45.  
[199] بحارالأنوار: 32 : 45.  
[200] بحارالأنوار: 44 : 45.  
[201] بحارالأنوار: 32 : 45.  
[202] بحارالأنوار: 45 : 32 و 33.  
[203] بحارالأنوار: 33 : 45.  
[204] بحارالأنوار: 33 : 45.  
[205] جنگ حره؛ جنگی بود كه در آن، لشكریان یزید دو سال بعد از واقعه‌ی كربلا بر اهل مدینه حمله كرده و آنان را كشته و جان، مال و ناموس آنان را مورد هتك قرار داده و به تارج بردند. «مؤلف رحمة الله»..  
[206] بحارالأنوار: 33 : 45.  
[207] بحارالأنوار: 34 : 45.  
[208] بحارالأنوار: 34 : 45.  
[209] المنتخب: 374.  
[210] بحارالأنوار: 45 : 34 و 35.  
[211] المنتخب: 374.  
[212] بحارالأنوار: 35 : 45.  
[213] و شاید منظور حضرت قاسم علیه‌السلام باشد كه در زیر سم اسب‌ها بدن مباركش پایمان گردید «مؤلف رحمة الله».  
[214] بحارالأنوار: 45 : 35 و 36.  
[215] بحارالأنوار: 36 : 45.  
[216] بحارالأنوار: 45 : 36 و 37.  
[217] بحارالأنوار: 36 : 38 و 45.  
[218] بحارالأنوار: 37 : 45.  
[219] بحارالأنوار: 38 : 45.  
[220] بحارالأنوار: 38: 45، با اندكی تفاوت.  
[221] در بحارالأنوار آمده است: جنگ مذار، و آن نام شهری میان واسط و بصره است. (بازنویس)..  
[222] بحارالأنوار: 39 : 45.  
[223] بحارالأنوار: 41 - 39 : 45.  
[224] بحارالأنوار: 45 : 41 و 42، با تفاوت در الفاظ.  
[225] بحارالأنوار: 45 : 45.  
[226] بحارالأنوار: 42 : 45.  
[227] سوره‌ی آل‌عمران آیات 33 و 34.  
[228] بحارالأنوار: 43 : 45.  
[229] بحارالأنوار: 45 : 43 و 44.  
[230] بحارالأنوار: 45 : 45.  
[231] بحارالأنوار: 44 : 45.  
[232] بحارالأنوار: 44 : 45.  
[233] بحارالأنوار: 44 : 45.  
[234] بحارالأنوار: 45 : 45 و 46.  
[235] بحارالأنوار: 45 : 45 و 46.  
[236] بحارالأنوار: 46 : 45.  
[237] بحارالأنوار: 46 : 45.  
[238] بحارالأنوار: 46 : 45، با اندكی تفاوت.  
[239] بحارالأنوار: 46 : 45.  
[240] تظلم الزهراء علیهاالسلام: 203، بحارالانوار: 46 : 45.  
[241] بحارالأنوار: 47 : 45.  
[242] الاحتجاج: 25 : 2، بحارالانوار: 49 : 45.  
[243] بحارالأنوار: 47 : 45.  
[244] المنتخب: 438 و 439.  
[245] المنتخب: 423.  
[246] المنتخب: 439.  
[247] جلاء العیون: 575.  
[248] بحارالأنوار: 45 : 47 و 48.  
[249] بحارالأنوار: 49 - 47 : 45.  
[250] المنتخب: 450.  
[251] مقتل الحسین علیه‌السلام: 132 و 134.  
[252] المنتخب: 439.  
[253] بحارالأنوار: 49 : 45.  
[254] بحارالأنوار: 49 : 45، با اندكی تفاوت.  
[255] بحارالأنوار: 50 : 45.  
[256] بحارالأنوار: 50 :45.  
[257] المنتخب: 50، با اندكی اختلاف.  
[258] انزع: مردی را گویند كه موی سر او از دو طرف پیشانی نروئیده باشد، و بطین مرد بزرگ شكم را گویند. «مؤلف رحمة الله» البته در روایات دیگری مراد از انزع بطین این است كه: كنده شده از شرك و مملو و پر از علم و ایمان و آن وجود نازنین علی علیه‌السلام بود، (مجمع البحرین: ماده‌ی نزع) «بازنویس»..  
[259] بحارالأنوار: 45 : 50 و 51.  
[260] بحارالأنوار: 51 : 45.  
[261] بحارالأنوار: 51: 45، با اندكی تفاوت.  
[262] جلاء العیون: 576.  
[263] بحارالأنوار: 45 : 51 و 52.  
[264] عین الحیاة: 527.  
[265] بحارالأنوار: 45 : 52 و 53.  
[266] بحارالأنوار: 45 : 54.  
[267] المنتخب: 439.  
[268] بحارالأنوار: 53 : 45.  
[269] بحارالأنوار: 55 : 45.  
[270] بحارالأنوار: 55 : 45.  
[271] بحارالأنوار: 55 : 45.  
[272] بحارالأنوار: 54:45.  
[273] بحارالأنوار: 55 : 45.  
[274] بحارالأنوار: 45 : 54 و 55، با تفاوت.  
[275] مقتل الحسین علیه‌السلام: 141.  
[276] بحارالأنوار: 45 : 55 و 56.  
[277] مقتل الحسین علیه‌السلام: 142 و 143.  
[278] المنتخب: 451 و 452.  
[279] مقتل الحسین علیه‌السلام: 146 و 147، بحارالأنوار: 56 : 45.  
[280] المنتخب: 452.  
[281] مقتل الحسین علیه‌السلام: 147.  
[282] در بحارالأنوار آمده است: تاریخ نسوی..  
[283] بحارالأنوار: 216 : 45 ذ ح 39.  
[284] در بحارالأنوار «بجر» آمده‌است..  
[285] بحارالأنوار: 45 : 57 و 58، با اندكی تفاوت.  
[286] مراجعه شود به: مقتل الحسین علیه‌السلام: 151.  
[287] مراجعه شود به: المنتخب 452 و 453.  
[288] بحارالأنوار: 60 : 45.  
[289] بحارالأنوار: 58 : 45، با اندكی تفاوت.  
[290] بحارالأنوار: 60 :45.  
[291] مقتل الحسین علیه‌السلام: 154 و 155.  
[292] بحارالأنوار: 61 : 45، با اندكی تفاوت.  
[293] بحارالأنوار: 45 : 60 و 61، با تفاوت.  
[294] بحارالأنوار: 193 - 191 : 45 با اندكی تفاوت، عوالم العلوم: 493 : 17 ح 10.  
[295] بحارالأنوار: 107 : 45، مثیر الأحزان: 84.  
[296] بحارالأنوار: 62 : 45.  
[297] بحارالأنوار: 125 : 45، عوالم العلوم: 368 : 17، مثیر الأحزان: 85، با اندكی تفاوت.  
[298] مقتل الحسین علیه‌السلام: 157.  
[299] انوار نعمانیه: 3 : 253 و 254.  
[300] سوره‌ی شعراء آیه‌ی 227..  
[301] المنتخب: 92 - 90، بحارالأنوار: 319 - 316 : 45.  
[302] الارشاد: 114 : 2.  
[303] بحارالأنوار: 62 : 45.  
[304] بحارالانوار: 58:45 و 59.  
[305] المنتخب: 456 و 457.  
[306] المنتخب: 456 و 457.  
[307] بحارالانوار: 59:45.  
[308] بحارالانوار: 108:45، با اندكی تفاوت.  
[309] الاحتجاج: 31-29 :2، بحارالانوار: 164-162 :45، با اندكی تفاوت.  
[310] سوره‌ی حدید آیات 22 و 23.  
[311] این كلام آن خاتون مكرمه اقتباس و اشاره به آیه‌ی شریفه است، حاصل مضمون آیه شریفه این است كه: هیچ مصیبتی در روی زمین - مانند قحطی و تلف اموال و غیره - و در نفس شما - چون امراض و فوت احباب - به شما نمی‌رسد مگر این كه در لوح محفوظ پیش از آفرینش شما - یا ایجاد مصایب - ثبت شده است، برای این كه بر آنچه از شما فوت می‌شود از مال، ارزانی، صحت و سلامت غمگین نباشید، و آنچه به شما از نعمت‌ها داده می‌شود شادمان نگردید، چون نه بر این اندوه پایداری است و نه آن شادمانی را اعتباری. در این حال مصیبت آسان می‌شود، و بر شادی فخرفروشی نمی‌شود كه خداوند هر متكبر فخرفروش را دوست نمی‌دارد. «مولف رحمة الله».  
[312] سوره‌ی جمعه آیه‌ی 4..  
[313] سوره‌ی نور آیه‌ی 4.  
[314] الاحتجاج: 29-27 :2، بحارالانوار: 112-110 :45 با اندكی تفاوت.  
[315] در بحارالانوار: «ذائبا» آمده است..  
[316] بحارالانوار: 112:45.  
[317] عبارت: «الی منی» در بحارالانوار نیامده است..  
[318] سید بن طاووس رحمة الله در كتاب «لهوف» اضافه می‌كند: امام زین‌العابدین علیه‌السلام پس از خواندن اشعار، این شعر را نیز قرائت كرد:ما راضی شدیم از شما سر به سر، كه نه با ما باشید و نه بر علیه ما. (یعنی: نه ما را یاری كنید و نه ما را به قتل برسانید) «مؤلف رحمة الله».  
[319] المنتخب: 465-463، بحارالانوار: 115-114 :45 با اندكی تفاوت.  
[320] سوره‌ی كهف: آیه‌ی 9.  
[321] الارشاد: 114:2.  
[322] بحارالانوار: 154:45.  
[323] بحارالانوار: 116:45.  
[324] بحارالانوار: 117:45 و 118.  
[325] سوره‌ی زمر آیه‌ی 42.  
[326] الارشاد: 115:2 و 116.  
[327] بحارالانوار 117:45 و 118.  
[328] بحارالانوار: 117:45 و 118.  
[329] المنتخب: 466.  
[330] سوره‌ی شعرا آیه‌ی 227.  
[331] مقتل الحسین علیه‌السلام: 168 و 169.  
[332] امالی صدوق، بحارالانوار: 154:45.  
[333] سوره‌ی كهف آیه‌ی 9.  
[334] الارشاد:117:2، بحارالانوار: 121:45.  
[335] سوره‌ی كهف، آیه‌ی 13.  
[336] سوره‌ی شعراء آیه‌ی 227.  
[337] عوالم العلوم: 386:17.  
[338] شایدمراد از طاغیه، ابن‌زیاد لعین باشد، و احتمال دارد یزید ملعون باشد «مؤلف رحمة الله».  
[339] بحارالانوار: 121-119 :45.  
[340] المنتخب: 324 و 324.  
[341] بحارالانوار: 105- 100 :45.  
[342] در بحارالانوار: «سر ختكی» آمده است..  
[343] بحارالانوار: 107-105 :45 با اندكی تفاوت.  
[344] الارشاد: 118:2.  
[345] الارشاد: 119:2.  
[346] المنتخب: 466.  
[347] المنتخب: 466 و 467.  
[348] مقتل الحسین علیه‌السلام:185-180 با تفاوت.  
[349] بحارالانوار: 303:45 و 304.  
[350] سوره‌ی شعراء آیه‌ی 227.  
[351] مقتل الحسین علیه‌السلام: 193-185، با تفاوت.  
[352] المنتخب: 468، بحارالانوار: 239:45 و 240، با اندكی تفاوت.  
[353] مدینة المعاجز: 126:4 ح 1133.  
[354] المنتخب: 469، بحارالانوار: 255:45 با اندكی تفاوت.  
[355] بحارالانوار: 127:45.  
[356] بحارالانوار: 125:45 و 126.  
[357] ظاهرا اشباهی رخ داده، چرا كه ابن‌زیاد، سرهای مطهر و اسرای اهل بیت علیهم‌السلام را توسط فرد دیگری به یزید لعین فرستاد. (بازنویس)..  
[358] سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی 42.  
[359] سوره‌ی شعراء آیه: 227.  
[360] الخرائج: 582 - 578 :2، بحارالانوار: 188-184 :45، عوالم العلوم: 398:17 ح 2.  
[361] مقتل الحسین علیه‌السلام: 197 - 193 با اندكی تفاوت، مدینة المعاجز: 110 - 108 :4.  
[362] بحارالانوار: 154:45.  
[363] بحارالانوار: 155:45.  
[364] سوره‌ی شوری آیه‌ی 33.  
[365] سوره‌ی اسرا آیه‌ی 26.  
[366] سوره‌ی انفال آیه‌ی 41.  
[367] سوره‌ی احزاب آیه‌ی 33..  
[368] اللهوف: 73، بحارالانوار: 129:45.  
[369] بحارالانوار: 155:45.  
[370] سوره‌ی كهف: آیه‌ی 9.  
[371] خرائج: 577:2 ح 1، بحارالانوار: 188:45 ح 32.  
[372] المنتخب: 469.  
[373] بحارالانوار: 129:45 و 130، گفتنی است: توصیفی كه در این روایت، از یاران باوفا و شجاع امام حسین علیه‌السلام شده با روایات دیگر سازگاری ندارد، روایات معتبری كه خبر از دلیری و شجاعت آن دلیر مردان می‌دهد كه حتی دشمن با آن همه تجهیزات و انبوه لشكریان در مقابل فرد فرد آنها عاجز و ناتوان بودند تا جایی كه می‌نویسند: هنگامی كه امام حسین علیه‌السلام مبارز طلبید، هر شجاعی قدم به عرصه مبارزه گذاشت به هلاكت رسید، عمر سعد ملعون گفت: وای بر شما به تنهایی به جنگ او نروید او فرزند كشنده‌ی عرب است. بنابراین، شكی نیست كه زجر بن قیس ملعون برای دلگرمی یزید لعین، لشكریان خودشان را شجاع قلمداد نموده است، برای اطلاع بیشتر در این مورد به فصل‌های مختلف این كتاب ارزشمند كه حاكی از شجاعت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و جوانان بنی‌هاشم و یاران باوفای آن حضرت است، مراجعه نمایید. (بازنویس).  
[374] مقتل الحسین علیه‌السلام: 199 - 197، با تفاوتی در الفاظ.  
[375] مثیر الاحزان: 98 بحارالانوار: 131:45.  
[376] بحارالانوار: 131:45.  
[377] بحارالانوار: 130:45 و 131 با تفاوت.  
[378] بحارالانوار: 131:45.  
[379] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی 26.  
[380] عیون اخبار الرضا علیه‌السلام: 692:1، بحارالانوار: 176:45.  
[381] المنتخب: 473.  
[382] انوار نعمانیه: 251:3.  
[383] المنتخب: 472 و 473، با اندكی تفاوت.  
[384] طلقا كسانی بودند كه در روز فتح مكه به اسارت درآمدند، ولی حضرت رسول اكرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را آزاد كرد و معاویه و ابوسفیان لعنهما الله نیز از جمله‌ی آنها بودند. به همین جهت، حضرت ام‌كلثوم علیهاالسلام به آن واقعه اشاره كرده و یزید را با این صفت، خطاب می‌نماید. «مؤلف رحمة الله»..  
[385] مقتل الحسین علیه‌السلام: 208، با اندكی تفاوت.  
[386] بحارالانوار: 131:45 و 132.  
[387] مثیر الاحزان: 98 و 99، بحارالانوار: 132:45.  
[388] سوره‌ی حدید آیه‌ی 22..  
[389] تفسیر القمی، 363:2 و 364، بحارالانوار: 168:45 ح 14.  
[390] در بحارالانوار: «لتتخذنا» آمده است..  
[391] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی 178..  
[392] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی 169..  
[393] الاحتجاج: 37 - 35 :2، بحارالانوار: 160-157 :45 با اندكی تفاوت.  
[394] سوره‌ی آل‌عمران آیه‌ی 26.  
[395] سوره‌ی آل‌عمران آیات 169 و 170.  
[396] مقتل الحسین علیه‌السلام: 206 و 207،با اندكی تفاوت.  
[397] سوره‌ی حدید آیات 22 و 23.  
[398] سوره‌ی حدید آیه‌ی 22.  
[399] سوره‌ی شوری آیه‌ی 30.  
[400] بحارالانوار: 135:45.  
[401] بحارالانوار: 135:45 و 136.  
[402] المنتخب: 472، بحارالانوار: 137:45.  
[403] بحارالانوار: 137:45.  
[404] بحارالانوار: 142:45 و 143.  
[405] بحارالأنوار: 139-137 :45، با اندكی تفاوت.  
[406] مقتل الحسین علیه‌السلام: 218 - 213 با اندكی تفاوت در الفاظ.  
[407] بحارالانوار: 141:45 و 142.  
[408] انوار نعمانیه: 252:3 و 253.  
[409] الاحتجاج: 39:2 و 40، بحارالانوار: 175:45.  
[410] بحارالانوار: 200:45.  
[411] قماری: اسم محلی از بلاد هند است. «مؤلف رحمة الله»..  
[412] انوار نعمانیه: 254:3 و 255، بحارالانوار: 196 - 194 :45.  
[413] بحار: 196:45، با اندكی تفاوت.  
[414] سوره‌ی فرقان آیه‌ی 55..  
[415] مقتل الحسین علیه‌السلام: 220-218، با اندكی تفاوت در الفاظ.  
[416] بحارالانوار: 144:45.  
[417] بحارالانوار: 196:45 و 197.  
[418] مقتل الحسین علیه‌السلام: 231 با تفاوت و اختصار، بحارالانوار: 145:45 و 146.  
[419] بحارالانوار: 146:45 با اندكی تفاوت.  
[420] بحارالانوار: 146:45، با اندكی تفاوت.  
[421] در اللهوف و بحارالانوار: «بشر بن حذلم» آمده است، و مؤلف رحمة الله نیز در حاشیه‌ی كتاب اشاره كرده كه در این دو لفظ، در منابع اختلاف است..  
[422] اللهوف: 177، بحارالانوار: 149 - 147 :45.  
[423] بحارالانوار: 198 -197 :45.  
[424] مقتل الحسین علیه‌السلام: 224 و 226، با تفاوتی در الفاظ.  
[425] بحارالانوار: 198:45.  
[426] لازم به تذكر است كه این روایت با روایت سابق، سازگاری ندارد. (بازنویس).  
[427] مقتل الحسین علیه‌السلام: 227 با اختصار.  
[428] المناقب: 360:3، بحارالانوار: 62:45 و 63.  
[429] بحارالانوار: 62:45.  
[430] مقاتل الطالبیین: 62، بحارالانوار: 63:45.  
[431] بحارالانوار: 63:45.  
[432] الارشاد 238، بحارالانوار: 329:45 ح 1.  
[433] المناقب: 48:4، بحارالانوار: 330:45 ح 4.  
[434] بحارالانوار: 278:45.

## 29. مقتل

### روضه شب اول مصیبت مسلم بن عقیل

جناب «مسلم» فرزند «عقیل بن ابی طالب» از بزرگان بنی هاشم و پسر عموی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود.  
امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و در مكه بود كه نامه های مردم كوفه و دعوت از ایشان بسیار زیاد شد. آخرین نامه كه به امام رسید و تعداد نامه‌ها كه به هزاران درخواست بالغ شد، امام بین ركن و مقام دو ركعت نماز گزارد و از خداوند متعال طلب خیر كرد.  
سپس مسلم را خواست و پاسخ نامه‌ها را نوشت و در آن آورد:  
«سخن شما این است كه:  
امامی نداریم، به سوی ما بیا شاید خدا به سبب تو ما را هدایت و متحد كند.  
من، مسلم بن عقیل برادر و پسر عموی خود را كه مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم، پس اگر برای من نوشت كه رأی خردمندان و اهل فضل و مشورت شما همان است كه در نامه هایتان خواندم بزودی نزد شما خواهم آمد …»  
مسلم در نیمه رمضان از مكه خارج شد و به مدینه آمد. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و با خانواده خود وداع كرد و با چند راهنما و همراه به سوی كوفه رفت. شرایط این سفر بسیار سخت بود و مسلم و همراهان راه را گم كردند و دو راهنما از تشنگی جان باختند. تا اینكه مسلم سرانجام در روز پنجم شوال به كوفه رسید.  
مردم كوفه دسته دسته نزد مسلم جمع شدند و چون نامه حضرت علیه السلام را بر آنان خواند گریستند.  
سپس 18000 نفر از اهل كوفه با مسلم بیعت كردند.  
در نتیجه او نیز نامه‌ای به امام علیه السلام نوشت و بیعت این تعداد را خبر داد و ایشان را به حركت به سوی كوفه ترغیب كرد.  
هنگامی كه خبر این بیعت به یزید بن معاویه رسید، وی عبیدالله بن زیاد را كه حاكم بصره بود مأمور كرد تا حكومت كوفه را نیز عهده‌دار گردد. عبیدالله با حیله به شهر وارد شد و حكومت را در دست گرفت و مردم را تهدید كرد.  
سپس «هانی بن عروة» كه از بزرگان كوفه بود و مسلم بن عقیل در منزل او پناه گرفته بود را شكنجه و زندانی كرد.  
مسلم هنگامی كه خبر شكنجه شدن هانی را شنید از كوفیان خواست كه به یاریش بشتابند. مردم به او پیوستند و مسجد و بازار و اطراف قصر پر از جمعیت شد در حالی كه یاران عبیدالله بیش از پنجاه نفر نبودند.  
عبیدالله چند نفر را بین قبایل مختلف كوفه فرستاد تا آنها را تهدید و تطمیع كنند و عده‌ای از اشراف كه در قصر او بودند را مأمور نمود كه از بام‌های دار الاماره مردمی كه قصر را محاصره كرده بودند بترساند یا فریب دهند.  
اهل كوفه هنگامی كه سخن رؤسا و اشراف خود را شنیدند سست شدند.  
كم كم نجوای خناسان زیاد شد كه به هر یك به دیگری می گفتند:  
«برگردیم، دیگران هستند و كفایت می كنند»!!  
اندك اندك جمعیت از پیرامون مسلم پراكنده شد و تنها حدود سی نفر در مسجد برای یاری او باقی ماندند. مسلم كه با این پیمان شكنی روبرو شد به همراه آن سی نفر به سوی ابواب كنده حركت كرد.  
هنگامی كه به آنجا رسید تنها ده نفر همراه وی باقی مانده بودند و چون از آن منطقه عبور كرد هیچكس همراه او نبود.  
مسلم غریبانه به این سو و آن سو نگاه كرد ولی حتی كسی نبود كه وی را راهنمایی كند و یا در خانه‌اش او را پنهان نماید. سفیر حسین سرگردان در كوچه‌های تاریك كوفه راه می رفت و نمی دانست كجا برود.  
تا اینكه به خانه‌ای رسید كه پیرزنی بر در آن ایستاده بود.  
نام این زن «طوعه» بود و منتظر فرزندش بود كه به همراه مردم از خانه بیرون رفته بود.  
مسلم بر زن سلام كرد و از او آب خواست. طوعه به او آب داد و به داخل خانه رفت. دوباره كه بیرون آمد مسلم را دید كه بر در منزل نشسته است. گفت:  
«ای بنده خدا اگر آب نوشیدی نزد خانواده خود رو». مسلم خاموش ماند. زن، دوباره و سه‌باره سخن خود را تكرار كرد.  
مسلم برخاست و گفت:  
«من در این شهر خانه و خانواده‌ای ندارم. من مسلم بن عقیلم. این قوم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند و از مأمن خود بیرون آوردند.» پیرزن مسلم را به داخل خانه برد؛ فرشی برایش گسترد و طعامی فراهم نمود. اما مسلم شام نخورد و خوابید و در عالم رؤیا عموی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید كه به وی گفت:  
«بشتاب كه تو فردا نزد ما خواهی بود».  
از سوی دیگر، عبیدالله كه پراكنده شدن مردم را دید جرأت پیدا كرد از قصر خارج شد و به مسجد آمد و برای پیدا كردن مسلم هزار دینار جایزه تعیین كرد.  
فرزند طوعه كه به خانه برگشت از وجود مسلم در منزل با خبر شد و با طلوع فجر خبر را به دشمنان رساند. عبیدالله گروهی متشكل از ده‌ها سپاهی را برای دستگیری او فرستاد.  
مسلم مشغول عبادت بود كه لشگریان به منزل طوعه رسیدند. هنگامی كه وی صدای شیهه اسبان را شنید دعای خود را به شتاب تمام كرد و زره پوشید و از طوعه تشكر كرد و به مقابله با لشگر شتافت مبادا كه خانه پیرزن را بسوزانند.  
مسلم كه مردی جنگاور بود بیش از 40 نفر از نامردان كوفی را كشت تا اینكه آنان دسته جمعی بر او حمله كردند و از بام‌ها نیز سنگ بر او می زدند تا سرانجام بر اثر شدت جراحات و تشنگی و نیزه‌ای كه از پشت بر او فرود آمد بر زمین افتاد و اسیر شد.  
(برخی از منابع نیز نقل كرده‌اند كه وقتی دیدند نمی تواند آن جناب را دستگیر كنند با نیرنگ به وی امان دروغین دادند و از این طریق ایشان را به دارالحكومه بردند.)  
مسلم بن عقیل هنگامی كه دربند شد گفت:  
«انا لله و انا الیه راجعون» و شروع به گریه كرد.  
یكی از لشگریان از گریستن ایشان با آن همه جنگاوری تعجب كرد و از سبب آن برسید. مسلم گفت:  
«به خدا سوگند كه از كشته شدن باك ندارم و برای خود گریه نمی كنم من برای خاندان پیامبر كه به اینجا می آیند و برای حسین و آل او گریه می كنم».  
نام خوشت قرار دل بی‌قرار من  
روی تو شمع روشن شب‌های تار من  
بی‌خانه‌ام ولی به دلم كرده خانه غم  
نبود كسی به جز در و دیوار، یار من  
مسلم را به دستور عبیدالله بر بام قصر دارالاماره بردند، در حالی كه تسبیح خداوند می گفت و استغفار می كرد.  
من انتظار می كشم اما نمی كشد  
غیر از طناب دار، كسی انتظار من  
هم خود به روی بامم و هم آفتاب عمر  
ای باغبان!  
بیا كه خزان شد بهار من  
سپس او را گردن زدند و ابتدا سرش و سپس بدنش را از بام به زیر افكندند تا مردم ببیند و سپس بدن مباركش را در انظار پیمان شكنان كوفه آویزان كردند.  
من از فراز بام كنم جان نثار تو  
كوفی ز بام، سنگ نماید نثار من  
هانی را نیز كه پیر مردی 89 ساله بود را به بازار كوفه بردند و با وضعی دلخراش كشتند و به دار آویختند در حالی كه یاران خود را صدا می كرد و هیچكس به یاری او بر نخاست.  
آنگاه ابن زیاد سرهای مبارك هانی و مسلم را به شام نزد یزید فرستاد.  
بدن مسلم بن عقیل اولین بدن از بنی هاشم بود كه آویخته گشت و رأس او اولین رأسی بود كه به دمشق فرستاده شد.  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
2.  
شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

### روضه شب دوم ورود كاروان عشق به كربلا

پس از آنكه بنی امیه، امام حسین علیه السلام را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار دادند، ایشان از مدینه به سمت مكه مكرمه خارج شد و بقیه ماه شعبان و ماه های رمضان، شوال، ذو العقده را در جوار بیت الله سپری كرد و با آمدن ذو الحجة، احرام حج نیز بست.  
از سوی دیگر «عمرو بن سعید بن عاص» از سوی یزید مأمور شد كه برای دستگیری یا جنگ با حضرت به مكه برود. وی در روز ترویه (8 ذوالحجة) به مكه رسید.  
امام علیه السلام كه می دانست این دشمنان، حرمتی برای حرم خداوند قائل نیستند حج تمتع خویش را نیمه تمام گذاشت و آن را به عمره مفرده تبدیل كرد و از مكه خارج شد. انگیزه امام برای این كار، همانگونه كه خود فرمود، حفظ حریم بیت الله بود.  
ایشان در پاسخ «محمد حنیفه» كه او را از ترك مكه برحذر و به اقامت در این شهر ترغیب می كرد فرمود:  
«ای برادر!  
می‌ترسم یزید ناگهان مرا در حرم بكشد و به سبب من حرمت این خانه شكسته شود». همچنین حضرت در پاسخ افراد دیگری مانند «ابن عباس»، «فرزدق» و «عبیدالله بن زبیر» كه همین خواسته را تكرار می كردند و می پنداشتند كه دشمن، حرمت مكه را نگه می دارد می فرمود:  
«یك وجب دورتر از خانه كعبه كشته شوم و حرمت مكه به خاطر من پایمال نگردد بهتر است».  
بعدها كه در جریان قیام عبدا … بن زبیر، بنی امیه كعبه را با منجنیق مورد حمله قرار دادند و عبدالله را در مسجدالحرام كشتند، معلوم شد كه ابن عباس با آن فطانت و ابن زبیر با آن زیركی اشتباه می كردند و امام آینده را به روشنی در خشت خام می دید و دشمنان اسلام را بخوبی می شناخت.  
بهرحال، امام هنگامی كه حاجیان برای ادای مناسك حج تمتع به سوی منا می رفتند طواف كرد، سعی بین صفا و مروه به جای آورد، موی چید، از احرام عمره بیرون آمد و رو به سوی كوفه گذارد.  
ما كاروان كعبه عشقیم، هر كجا  
رو آوریم كعبه بود روبروی ما  
ماییم كعبه‌ی دلِ عشاقِ باوفا  
هر جا رویم كعبه كند جستجوی ما  
چون خبر به محمد حنفیه رسید خود را به كاروان رساند و زمام ناقه امام را گرفت و گفت:  
«ای برادر!  
چه باعث شد كه با این شتاب خارج شوی؟»  
حضرت فرمود:  
«دیشب رسول خدا به خوابم آمد و گفت:  
ای حسین!  
بیرون رو كه خدا خواست تو را كشته ببیند». ابن حنیفه گفت:  
«انا لله و انا الیه راجعون.  
پس این زنان و كودكان را چرا با خود می بری؟»  
امام پاسخ داد:  
«جدم فرمود خداوند می خواهد آنها را اسیر ببیند».  
احرام ما كفن شود اندر منای عشق  
خون گلوی ما شود آنجا وضوی ما  
ما تشنه‌ی شهادت عشقیم، می رویم  
تا پر شود ز خون دل ما، سبوی ما  
اینگونه بود كه امام علیه السلام به خاطر حفظ حریم خدا، به دستور رسول خدا و برای زنده كردن امر خدا، به همراه اهل و عیال و تعدادی از موالی و یاران از مكه خارج شد و به سوی عراق عزیمت كرد.  
روز خروج را برخی از مورخان روز ترویه (هشتم ذوالحجة) و «ابن قولویه» به نقل از امام باقر علیه السلام روز هفتم این ماه نقل كرده‌اند.  
ما را منای عشق، صف كربلا بود  
رنگین شده فرات ز خون گلوی ما  
امام علیه السلام به سوی كوفه حركت كرد اما در نزدیكی این شهر به وسیله «حر بن یزید ریاحی» و سپاهیانش كه مأمور راه بستن بر كاروان امام بودند متوقف شد (كه حكایت مفصل‌تر آن در روضه فردا ذكر خواهد شد).  
پس از مذاكرات طولانی كه بین امام علیه السلام و حر صورت گرفت و بعد از آنكه حر گفت اكنون كه از كوفه آمدن ابا داری راهی برگزین كه نه به كوفه روی و نه به مدینه بازگردی تا من به امیر نامه نویسم، حضرت علیه السلام راه قادسیه را انتخاب فرمود.  
لشكر ظلمت و كاروان نور چند روز سایه به سایه یكدیگر حركت می كردند تا اینكه روز دوم محرم در نزدیكی روستای نینوا، نامه‌ای از عبیدالله به حر رسید كه در آن نوشته بود:  
«همان هنگام كه نامه من به تو رسید حسین را نگاهدار و بر او تنگ بگیر و او را در بیابانی بی‌پناه و بی‌آب فرود آور».  
حر بر امام و اصحاب او سخت گرفت تا آنها را مجبور نماید در همان مكان بی آب و آبادی كه نامه به دستش رسیده بود اتراق كنند.  
امام به او فرمود:  
«وای بر تو!  
بگذار در آبادی و روستایی فرود آئیم» حر گفت:  
«نه، به خدا قسم نمی توانم. این نامه رسان را بر من جاسوس كرده‌اند و باید در همینجا بمانی».  
«زهیر» كه یكی از یاران امام بود گفت:  
«ای پسر رسول خدا!  
جنگ با این جماعت آسانتر از نبرد با كسانی است كه بعدا به آنها ملحق می شوند. بگذار با آنها بجنگیم».  
امام فرمود:  
«من آغاز كننده جنگ نخواهم بود».  
آنگاه نام آن سرزمین را پرسید. گفتند نام اینجا «عقر» است. دوباره پرسید آیا نام دیگری ندارد. گفتند به اینجا نینوا نیز می گویند. نام دیگری هم دارد كه كربلاست.  
پس حضرت شروع به گریستن كرد و گفت:  
«اللهم انی اعوذ بك من الكرب و البلاء. اینجا مكان رنج و اندوه است.» آنگاه یاران را فرمود:  
«همینجا فرود آیید كه جدم رسول خدا به من خبر داد كه خون ما بر این زمین ریخته می شود و در اینجا دفن خواهیم شد».  
سپس دستور داد كه خیمه‌ها را در همان سرزمین بی آب و علف برپا كردند.  
كربلا بر تو مهمان رسیده  
وعده‌ی وصل جانان رسیده  
كربلا وا كن آغوش خود را  
بر پذیرایی آل طاها  
در روایت دیگری نیز آمده است هنگامی كه به امام علیه السلام گفتند نام اینجا كربلاست حضرت خاك آنجا را بویید و گریست و گفت:  
«ام سلمه مرا خبر داد كه روزی جبرئیل نزد رسول خدا بود و من تو را نزد او بردم و تو گریه می كردی. پیامبر تو را گرفت و در دامن نشاند. جبرئیل گفت:  
آیا او را دوست داری؟  
پیامبر فرمود:  
آری. جبرئیل عرض كرد:  
امت تو او را می كشند. و سپس خاك كربلا را به پیامبر نشان داد.  
والله این همان خاك است».  
همچنین در حدیث است هنگامی كه علی علیه السلام به صفین می رفت به حوالی نینوا رسید. پرسید این سرزمین را چه می گویند؟  
گفتند:  
كربلا. امیرالمومنین علیه السلام آنقدر گریست كه زمین از اشكش نمناك شد.  
و اكنون بیا تا ما نیز به همراه محمد و علی بگرییم برای آن كس كه آسمان‌ها و زمین در مصیبتش گریانند.  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.  
3. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوك؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا؛ ج 5.

### روضه شب سوم حكایت حر؛ حماسه توبه و تصمیم

داستان «حر» یكی از عجیب‌ترین و عبرت آموزترین وقایع عاشوراست.  
وی رادمردی پهلوان و سرداری نیرومند بود.  
برخی او را دلیرترین مرد كوفه می دانستند. اهمیت این لقب آنگاه معلوم می شود كه بدانیم كوفه شهری نظامی بود كه به عنوان اولین دژ اسلام در برابر ابر قدرت اول آن زمان یعنی امپراتوری ایران بنا شده بود؛ لذا بیشتر ساكنان آن را سپاهیان و سرداران نامی عرب و عجم تشكیل می دادند.  
هنگامی كه به عبیدالله خبر دادند كه امام حسین علیه السلام به عراق رسیده است وی «حر» را به همراه حدود 1000 سرباز فرستاد تا راه را بر ایشان ببندد و یا او را به دارالاماره ببرد.  
هنگامی كه حر از قصر عبیدالله خارج شد صدایی از پشت سرش شنید كه گفت:  
«حرّ! شاد باش كه به سوی خیر می روی!». حر به سوی صدا برگشت و كسی را ندید. با تعجب از خود پرسید:  
«این چه بشارتی بود؟  
و این چه خیری است كه به جنگ حسین بروم؟».  
در گرمای نیمروز، سپاه حر به كاروان امام رسید.  
امام هنگامی كه تشنگی آنان را دید به یاران فرمود:  
«به این جماعت و اسبانشان آب دهید» و وقتی مشاهده كرد كه یكی از سربازان نمی تواند آب بخورد و آب از مشك بیرون می ریزد خود برخاست و با دستان مباركش وی را سیراب كرد.  
این مهر و عطوفت امام علیه السلام را ببینید و با آنچه همین سپاهیان كوفه با وی كردند مقایسه كنید. حسین اسبان آنان را سیراب كرد اما آنان آب را از فرزندان حسین دریغ كردند.  
تا تمامی لشگریان آب نوشیدند وقت نماز شد.  
امام از خیمه بیرون آمد خطبه‌ای كوتاه خواند و گفت:  
«ای مردم!  
من نزد شما نیامدم تا وقتی كه نامه‌های شما رسید و فرستادگان شما آمدند و گفتند نزد ما بیا كه ما امامی نداریم. حال اگر بر همان عهد و پیمان هستید بگویید و اگر بر عهدتان نیستید و آمدن مرا ناخوش دارید از همینجا باز می گردم»  
سپس به حر فرمود:  
می‌خواهی با اصحاب خود نماز گزاری؟  
گفت:  
نه، ما همه با تو نماز می گزاریم.  
امام پس از نماز به خیمه خود رفت و حر نیز به جمع سپاهیان خویش برگشت. هنگام نماز عصر، دوباره امام بیرون آمد و نماز خواند و سپس روی به كوفیان كرد و فرمود:  
«ای مردم!  
اگر از خدا بترسید و حق را برای اهلش بدانید خدای تعالی بیشتر از شما راضی می گردد. ما اهل بیت محمد علیه السلام به تصدی امر خلافت از مدعیانی كه این مقام از آن آنها نیست و با شما به ستم رفتار می كنند شایسته‌تریم. اما اگر ما را نمی پسندید و حق ما را نمی شناسید و رأی شما غیر از آن چیزی است كه در نامه‌ها فرستادید و نمایندگان شما گفتند، از نزد شما بر می‌گردم.» حرّ گفت:  
«سوگند به خدا كه من از این نامه‌ها و نمایندگان كه می گویی چیزی نمی دانم.» امام به یكی از همراهان گفت تا خورجینی را بیاورد كه انباشته از نامه‌های كوفیان بود.  
امام نامه‌ها به حر نشان داد.  
حر گفت:  
«من از كسانی كه این نامه‌ها را نوشتند نیستم. به من دستور داده‌اند كه وقتی تو را دیدم از تو جدا نشوم تا نزد عبیدالله به كوفه برویم».  
امام به یاران و نیز زنان كاروان دستور داد كه سوار شوند و فرمود:  
«باز گردید.» اما سپاهیان حر راه برگشت را نیز سد كردند.  
گفتگو میان امام و سپاهیان كوفه به نتیجه نرسید و سرانجام كاروان امام مجبور به فرود آمدن در سرزمین كربلا شد …  
اما در روز عاشورا هنگامی كه حر، فریاد امام را شنید كه می فرمود:  
«اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟  
اما من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله؟  
آیا فریادرسی هست كه به خاطر خدا ما را یاری كند؟  
آیا مدافعی هست كه از حرم رسول خدا دفاع كند؟»  
نزد عمر سعد رفت و گفت:  
«آیا واقعا می خواهی با این مرد بجنگی؟»  
عمر پاسخ داد:  
«آری» حر پرسید:  
«چرا پیشنهاد او را كه می خواهد باز گردد نمی پذیری؟»  
عمر گفت:  
«اگر كار به دست من بود می پذیرفتم ولی عبیدالله به این امر راضی نمی شود».  
اینجا بود كه حر فهمید یزیدیان برای كشتن امام علیه السلام مصمم هستند. از این فكر لرزه بر اندامش افتاد … در یك سوی میدان، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وحی را می دید و در سوی دیگر دشمنان رسول خدا را؛ در یك سوی میدان بنده صالح خداوند را می دید و در سوی دیگر خلیفه غاصبی را كه علنا شراب می نوشید و محرمات را حلال و حلال خدا را حرام می كرد؛ در یك سوی میدان عشق و شهادت را می دید و در دیگر سوی آن پلیدی و خیانت؛ در یك سو سعادت می دید و در دیگر سو شقاوت …  
حر تصمیم نهایی خود را گرفت و در حالی كه فرمانده هزاران سوار بود بدنیا پشت پا زد و به بهانه آب دادن به مركب خود از لشگر یزید دورتر و دورتر.و به خیمه‌گاه حق نزدیك‌تر و نزدیك‌تر شد.  
«مهاجر بن اوس» كه همراه حر بود از وی پرسید:  
«چه فكری در سر داری؟  
آیا می خواهی به حسین حمله كنی؟»  
حر جواب نداد و لرزه تمام اندام او را گرفته بود.  
مهاجر گرفت:  
«به خدا سوگند كه تو را تا به حال در چنین حالتی ندیده‌ام. اگر از من نام دلیرترین اهل كوفه را می پرسیدند از تو نمی گذشتم» حر پاسخ داد:  
«والله خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم، و اگر مرا پاره پاره كنند یا بسوزانند چیزی را بر بهشت نمی گزینم».  
آنگاه اسب خویش را تازاند و به سوی كاروان امام علیه السلام شتافت.  
حر، وقتی به امام علیه السلام رسید با ندامت دست بر سر گذاشت و گفت:  
«اللهم الیك أنبت فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائك و أولاد بنت نبیك  
خداوندا به سوی تو بازگشتم پس توبه مرا بپذیر زیرا من بودم كه هول و هراس در دل دوستان تو و فرزندان دختر رسول تو افكندم».  
سپس شرمگینانه به امام علیه السلام عرض كرد:  
«فدای تو شوم ای پسر رسول خدا!  
من بودم كه راه بازگشت را بر تو بستم و عرصه را بر تو تنگ كردم چرا كه هرگز فكر نمی كردم این مردم پیشنهاد تو را نپذیرند و كار را به اینجا بكشانند. به خدا سوگند كه اگر می دانستم چنین می شود هرگز راه را بر تو نمی گرفتم. اینك پشیمانم و از كرده خویش نزد خداوند توبه می كنم.  
آیا من امكان توبه دارم؟»  
میهمان بودی تو، اول من به رویت راه بستم  
چون ندانستم نباید راه بر مهمان بگیرم  
آمدم اكنون كه قلب زینبت را شاد سازم  
تا كه از زهرا به محشر سر خط غفران بگیرم  
آمدم تا اصغرت را عذرخواه خویش سازم  
آمدم تا اكبرت را دست بر دامان بگیرم  
امام فرمود:  
«آری. خداوند توبه تو را بپذیرد!  
از اسب فرود آی.» حر عرض كرد:  
«چون من نخستین كسی بودم كه به رویارویی تو آمدم می خواهم پیش از همه در مقابل تو كشته شوم، شاید كه در روز حساب دستم در دست جدت قرار گیرد».  
دست رد بر سینه‌ام مگذار و بگذر از خطایم  
تا به راهت سینه را در معرض پیكان بگیرم  
امام علیه السلام به حر اذن جهاد داد.  
حر در مقابل حضرت ایستاد و خطاب به لشگر كوفه فریاد زد:  
«ای اهل كوفه!  
این بنده صالح خدا را دعوت كردید و وقتی آمد او را رها كردید؟!  
به او گفتید ما در راه تو جانبازی می كنیم و وقتی آمد شمشیر بر او كشیدید و نمی گذارید در زمین پهناور خداوند به سویی رود؟  
یهود و نصاری و مجوس از آب فرات می نوشند و شما او را و زنان و دختران و خاندان او را از آن محروم كرده‌اید؟  
خداوند روز تشنگی بزرگ، شما را سیراب نكند چرا كه پاس حرمت محمد را نداشتید». سپاه دشمن كه تاب و تحمل سخنان حر را نداشتند.او را تیرباران كردند.  
پس حر، رجز خواندن آغاز كرد و همراه با «زهیر» به لشگر دشمن حمله نمود و بسختی جنگید و عده زیادی از دشمنان را كشت تا اینكه دسته جمعی بر او حمله كردند و وی را به شهادت رساندند.  
امام علیه السلام خود را به پیكر پاك حر رساند و خطاب به او گفت:  
«ای حر!  
براستی همانگونه كه نامت را نهاده‌اند در دنیا و آخرت حر هستی».  
آنگاه با دستمالی سر حر را كه از آن خون جاری بود بست.  
آری؛ امام حسین علیه السلام خود را به هر كدام از یارانش كه شهید می شدند می رساند و پیكر پاكشان را در آغوش می گشید اما دلها بسوزند و چشمان بگریند برای او كه تنها و بی كس در گودال قتلگاه افتاده و دشمن بر سینه‌اش نشسته بود …  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

### روضه شب چهارم مصیبت فرزندان و برادران زینب (س)

روز عاشورا هنگامی كه ناگزیر بودن كارزار مسجّل شد، اصحاب نگذاشتند كه تا زنده هستند فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به میدان روند و كشته شوند. اما هنگامی كه تمامی یاران امام علی علیه السلام جانفشانی كردند و به شهادت رسیدند، نوبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شد كه خود را فدای حق و حقیقت نمایند.  
در این لحظات سخت فرزندان علی (ع)، جعفر طیار، عقیل، امام حسن علیه السلام و سید الشهداء علیه السلام گردهم آمدند، یكدیگر را در آغوش كشیدند و با هم وداع كردند.  
در حدیثی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به چند تن از جوانان قریش نگریست كه صورتهایی زیبا و نورانی داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آنان اندوهگین شد. پرسیدند:  
«یا رسول الله!  
تو را چه شد؟»  
فرمود:  
«ما خاندانی هستیم كه خداوند، آخرت را برای ما برگزیده است نه دنیا را. یه یاد آوردم آنچه را كه امت من بر سر فرزندانم خواهند آورد و آنان را می كشند یا آواره می سازند».  
از بین افراد خاندان نبوت كه در كربلا به دست لشگر یزید به شهادت رسیدند سه نفر فرزندان عبدالله بن جعفر طیار (همسر حضرت زینب) و سه نفر دیگر از آنان برادران تنی حضرت ابوالفضل‌العباس علیه السلام (یعنی برادران حضرت زینب) بودند.  
فرزندان زینب (س)  
«عون»، «محمد» و «عبیدالله» سه پسر عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) بودند كه به همراه مادر خویش در ركاب امام علیه السلام به كربلا آمده بودند.  
آنان وقتی كه تنهایی دایی و امام خویش را دیدند یك به یك به میدان رفتند و جان خود را فدای اسلام كردند.  
«عون» در مقابل چشمان نگران مادرش زینب به سوی میدان تاخت در حالی كه می خواند:  
إن تنكرونی فانا ابن جعفر  
شهید صدق فی الجنان ازهر  
یطیر فیها بجناح اخضر  
كفی بهذا شرفا فی المحشر  
یعنی:  
اگر مرا نمی شناسید بدانید كه من پسر جعفر طیارم؛ همان كه در راه حق و حقیقت به شهادت رسید و در فردوس برین می درخشد؛ و همو كه بر فراز بهشت با بال‌هایی سبز به پرواز در می آید، و همین نسب و شرف برای روز محشر كافی است.  
عون سه سوار و هجده پیاده از لشگریان دشمن را كشت تا اینكه سر انجام به دست لشگر یزید به شهادت رسید.  
پس از وی، دو برادرش محمد و عبیدالله نیز در راه حق جنگیدند و شهید شدند.  
برادران زینب (س)  
«عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» چهار برادر ناتنی امام حسین «ع» و زینب كبری (س) از «فاطمه ام البنین» بودند.  
هنگامی كه ابوالفضل العباس مشاهده كرد كه بسیاری از اهل بیت به شهادت رسیده‌اند با سه برادر مادری خود گفت:  
«برادران عزیزم!  
دوست دارم كه در مقابل من به میدان روید تا اخلاص شما را در راه خدا و رسول ببینم».  
سه برادر یك به یك به میدان رفتند و در رجزهایشان خود را فرزند علی معرفی كردند و پس از كارزاری قهرمانه به شهادت رسیدند.  
عثمان بن علی كه امیرالمومنین فرمود:  
«او را به یاد برادرم عثمان بن مظعون (صحابی صدیق رسول الله) عثمان نامیدم» جوانی 21 ساله بود.  
هنگامی كه جنگ قهرمانه او را دیدند برای كشتن او به تیر اندازی متوسل شدند.  
«خولی» تیری به پهلوی او زد و عثمان از اسب به زیر افتاد.  
سپس یكی از دشمنان بر او تاخت و وی را به شهادت رساند و سرش را از تن جدا نمود.  
این 6 برادر، تنها چند نفر از خویشانی بودند كه زینب، شهادت آنان را به چشم دید؛ شیر زنی كه در یك نیمروز، پسران و برادران و برادر زادگان و پسر عموهایش را بر خاك و خون مشاهده كرد و سر آنان را بر نیزه دید … امان از دل زینب …  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

### روضه شب پنجم مصیبت عبدالله بن حسن علیه السلام

امشب و فرداشب را میهمان سبط اكبر پیامبر صلی الله علیه و آله و یكی از دو سید جوانان اهل بهشت، یعنی امام مجتبی علیه السلام هستیم كه دو پسرش قاسم و عبدالله در كربلا در ركاب عمو به شهادت رسیدند.  
عبدالله بن حسن فرزند كوچك امام حسن مجتبی علیه السلام یكی از نوجوانان نابالغی بود كه به همراه خانواده خود و عمویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی كوفه آمده بود.  
از صبح تا عصر عاشورا، ابتدا اصحاب امام حسین علیه السلام و سپس اهل بیت آن حضرت یك به یك و یا دسته جمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید كه امام علیه السلام یكه و تنها در میان هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می آورد:  
«آیا یاری كننده‌ای هست كه به خاطر خدا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع كند؟».  
«شمر بن ذی الجوشن» برای آن كه كار را تمام كند به همراه پیاده نظام لشكر، به امام علیه السلام هجوم آوردند، دور آن حضرت را گرفتند و از پس و پیش ایشان را مورد حمله قرار می دادند.  
عبدالله كه در بین بچه‌ها و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عموی تنهای خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه‌ها بیرون آمد. زینب (س) او را گرفت شاید كه بتواند مانع رفتن وی شود و نگذارد یادگار برادر طعمه گرگهای گرسنه یزیدی گردد؛ ولی عبدالله گفت:  
«نه، به خدا سوگند عمویم را تنها نمی گذارم».  
سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را به امام علیه السلام رساند تا با بدن كوچك و ظریفش از او دفاع كند.  
در غوغایی كه دور امام علیه السلام ایجاد شده بود یكی از لشكریان یزید شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آن حضرت فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر كرد تا شمشیر به امام اصابت نكند.  
شمشیر، بران و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه پیامبر صلی الله علیه و آله را از بدن جدا كرد؛ آنگونه كه فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای برآورد و پدرش را صدا كرد:  
«وا ابتاه …»  
اینك، حال امام را تصور كنید كه هر دو امانت برادر شهیدش قاسم و عبدالله را نیز پرپر شده می دید …  
اشك و خون از دیده‌اش بر خاك ریخت  
اشك بر آن كودك بی‌باك ریخت  
امام علیه السلام او را در آغوش گرفت، به خود چسباند و در گوشش زمزمه كرد:  
«فرزند برادرم!  
صبر داشته باش و خداوند بزرگ را بخوان؛ تا او ترا به پدران صالحت ملحق كند».  
بسته شد چشمش، ولی لب باز شد  
آخرین نجوای شه آغاز شد  
كای خدا گر چه مرادت حاصل است  
دیدن مرگ یتیمان مشكل است  
در ره تو هستی‌ام از دست رفت  
حیف شد، عبدالَهَم از دست رفت  
این دو بر من، روح پیكر بوده‌اند  
یادگاران برادر بوده‌اند  
امام علیه السلام سپس دست به دعا برداشت و گفت:  
«خداوندا!  
اگر مقدر كرده ای كه این قوم را تا مدتی زنده نگهداری در بین آنان تفرقه ای سخت بیانداز … كه آنان را ما را دعوت كردند و وعده یاری دادند اما به ما حمله كردند و ما را كشتند».  
آن برادرزاده‌ام صد چاك شد  
این برادرزاده‌ام بر خاك شد  
آن برادرزاده‌ام سرمست رفت  
این برادرزاده‌ام بی‌دست رفت  
تا ابد مجروح زخم كاری‌ام  
وای من از این امانتداری‌ام  
در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن «حرملة ابن كاهل» گلوی نازك عبدالله را نشانه گرفت و او را در دامان عمویش ذبح كرد …  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

### روضه شب ششم مصیبت قاسم (س)؛ بلای خوش‌تر از عسل

شب عاشورا، از شگفت‌ترین شب‌های تاریخ انسان است. شبی كه بشریت، بر سر دو راهی خیر و شر قرار گرفت؛ و چه بسیار انسانها كه تا آن شب در اردوگاه كفر بودند ولی یك شبه ره صد ساله طی نمودند و به حق و حقیقت پیوستند.  
شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران را نزد خود جمع نمود و پس از ستایش خداوند فرمود:  
«براستی كه من اصحابی از شما باوفاتر و خاندانی از شما فرمانبردارتر نمی شناسم. این لشكر، من را می خواهند و با من سر ستیز دارند و كار من با آنان فردا به جنگ و كارزار خواهد كشید.  
پس بیعت خویش را از شما برمی‌دارم و به همه شما اجازه می دهم كه مرا ترك كنید. از تاریكی شب بهره گیرید و بروید …»  
پس‌از سخنان امام، ابتدا حضرت اباالفضل العباس (س)، سپس دیگر بنی هاشم و بعداز آنها، یاران حضرت لب به سخن گشودند و گفتند:  
«زنده ماندن پس‌از تو را برای چه می خواهیم ای فرزند رسول خدا؟  
براستی كه اگر بارها و بارها كشته شویم و زنده گردیم، باز هم دست از یاری تو بر نخواهیم برداشت».  
شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل  
مملوك این جنابم و محتاج این دَرَم  
گر بر كنم دل از تو و بردارم از تو مهر  
این مهر بر كه افكنم، این دل كجا برم؟  
امام كه این كلمات را از آنها شنید فرمود:  
«من فردا كشته خواهم شد و شما نیز همه با من كشته خواهید شد».  
اینجا بود كه اوج كرامت انسانی آشكار گردید و اصحاب و خاندان در واكنش به خبر مرگ قطعی خویش گفتند:  
«خدای را سپاس كه به ما توفیق یاری كردن تو را ارزانی داشت و به شهادت در ركاب تو گرامی نمود».  
امام علیه السلام پس‌از آنكه حجت را بر آنان تمام كرد و بیعت مستحكم آنان را آشكار نمود، در حق آنان دعا كرد و سپس فرمود «سر بلند كنید و جایگاه خویش را در روضه و رضوان الهی ببینید» و اینگونه بود كه یكایك یاران با چشم بصیرت، جای و منزل اخروی خویش را مشاهده كردند.  
«قاسم بن الحسن» فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام كه نوجوانی تازه بالغ شده بود نیز در آن جمع حضور داشت و این صحنه‌های شور و شیدایی را مشاهده می كرد.  
وی از عمو پرسید:  
«آیا من هم به همراه یارانت كشته خواهم شد؟»  
دل امام علیه السلام برای یادگار برادر سوخت و پرسید:  
«ای پسرك من!  
مرگ، نزد تو چگونه است؟»  
قاسم شجاعانه پاسخ داد:  
«احلی من العسل ای عمو از عسل شیرین‌تر است».  
دادن جان، گر به رهبر است  
از عسل ناب مرا خوش‌تر است  
جام اگر جام شهادت بُوَد  
مرگ، به از روز ولادت بُوَد  
امام با رقت و شفقت فرمود:  
«عمویت فدای تو شود!  
آری، تو نیز كشته می شوی پس‌از آنكه بلایی عظیم بر تو وارد آید» و آنگاه ادامه داد فرزند كوچكم علی اصغر هم كشته خواهد شد. غیرت و مردانگی قاسم تازه جوان جوشید و پرسید:  
«عمو جان!  
مگر دست دشمنان به خیمه‌گاه زنان هم خواهد رسید كه اصغر شیرخواره را هم می كشند؟!» امام پاسخ داد:  
«عمو به فدای تو!  
فاسقی از میان دشمنان، تیر به گلوی اصغر خواهد زد و او را در آغوش من به شهادت خواهد رساند در حالی كه او می گرید و خونش در دستان من روان است …» پس آن دو گریستند و دیگر اصحاب و یاران از گریه آنان گریه كردند و بانگ شیون خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیمه‌گاه به آسمان برخاست.  
اما آن «بلای عظیم» كه امام وعده آن را به قاسم داد چه بود؟  
شاید نحوه شهادت آن حضرت، راز آن بلا را بر ما آشكار سازد …  
برخی از نویسندگان روایت كرده‌اند پس‌از آنكه علی اكبر علیه السلام به میدان رفت و به شهادت رسید، قاسم بن الحسن به قصد جنگ از خیمه‌گاه بیرون شد.  
چون امام حسین علیه السلام یادگار برادر را دید كه برای جنگ بیرون آمده، او را در آغوش گرفت و با یكدیگر گریستند آن چنان كه از شدت گریه از حال رفتند.  
هر دو بریدند دل از بود و هست  
هر دو گشودند به یكباره دست  
هر دو ربودند ز سر هوش هم  
هر دو فتادند در آغوش هم  
رفت ز تن، تاب و ز سر، هوششان  
سوخت وجود از لب خاموششان  
قاسم پس از آنكه آرام شد از عمو اذن جهاد خواست.  
ای عمو سینه‌ی من تنگ بُوَد  
شیشه‌ام منتظر سنگ بُوَد  
نیزه كو؟  
تا كه ز من سینه دَرَد  
تیر كو؟  
تا كه به اوجم ببرد  
اسب‌ها كو؟  
كه مرا گرم كنند  
استخوان‌های مرا نرم كنند؟  
آن حضرت اذن نداد.  
پس قاسم به دست و پای امام افتاد و وی را می بوسید و التماس می كرد تا بالاخره اجازه گرفت و به سوی میدان جنگ شتافت.  
اسناد تاریخی از قول یكی از سپاهیان دشمن نقل كرده‌اند كه پسری از خیمه‌ها به سمت ما بیرون تاخت كه رویش چون پاره ماه زیبا بود.  
قاسم در حالی كه اشك بر گونه‌هایش روان بود رجز می خواند و می گفت:  
ان تنكرونی فانا ابن الحسن  
سبط النبی المصطفی المؤتمن  
هذا حسین كالاسیر المرتهن  
بین اناس لاسُقوا صوب المزن  
پس با وجود كمی سن و كوچكی بدن، جنگی سخت كرد و تعدادی از لشگر یزید را به خاك و خون كشید. سپاهیان دست جمعی دور او را گرفتند و یكی از آنان بر او تاخت و ضربتی شدید بر او وارد آورد. قاسم با صورت به روی زمین افتاد و فریاد یاری كشید كه:  
«یا عماه!»، پس امام علیه السلام سر برداشت و چون باز شكاری، تیز به میدان نگریست، آنگاه همچون شیری خشمگین به سرعت به میدان حمله كرد و ضارب قاسم را با شمشیر زد و دست وی را از مرفق جدا ساخت. وی از درد عربده‌ای كشید كه سواران دشمن شنیدند و به سوی میدان تاختند تا او را از دست امام علیه السلام برهانند.  
در این شرایط سخت، جنگی بین امام علیه السلام و كوفیان درگرفت در حالی كه قاسم بر زمین افتاده بود … و شاید این، همان بلای عظیم بود.  
آنگاه كه غبار میدان فرو نشست، امام علیه السلام را دیدند كه سینه بر سینه قاسم نهاده و وی را به سوی خیمه‌ها باز می گرداند در حالی كه دو پای قاسم شاید از شدت شكستگی‌ها بر زمین كشیده می شد؛ و امام علیه السلام می فرمود:  
«این قوم از رحمت خدا دور باشند و جدت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن آنان باشد در روز قیامت»  
كاش نمی دید عمو پیكرت  
تا ببرد هدیه بر مادرت  
كاش نمی دید تنت كاین چنین  
جان دهی و پای زنی بر زمین  
دیده به روی عمو انداختی  
صورت او دیدی و جان باختی  
و سپس زمزمه كرد:  
«به خدا سوگند برای عمویت سخت است كه تو او را بخوانی ولی نتواند تو را نجات دهد …» ….  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.  
3. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوك؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا؛ ج 5.  
4. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه آیةالله كمره‌ای؛ تهران: انتشارات كتابچی، 1370.  
5. شیخ مفید؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ قم: انتشارات كنگره جهانی هزاره شیخ مفید، 1413 ق..

### روضه شب هفتم علی‌اصغر (س)؛ داغی بر دل اهل بیت

مرسوم است كه شب هفتم محرم، به در خانه «باب الحوائج كوچك كربلا» حضرت علی اصغر (س) می روند و روضه آن طفل شهید را می خوانند. شهیدی كه به ظاهر، كودك است؛ ولی به واقع پیر عشق است.  
حوریان محو رخ مه‌پاره‌ات  
كهبه‌ی خیل ملك گهواره‌ات  
گردش چشمان تو عشق‌آفرین  
رشته‌ی قنداقه‌ات حبل المتین  
زینت آغوش و دامان رباب  
آینه گردان رویت آفتاب  
عالم و آدم همه محتاج تو  
بر سر دوش پدر معراج تو  
بسته بر هر تار موی تو نجات  
تشنه‌ی لب‌های تو آب حیات  
كودكی، اما به معنا پیر عشق  
روی دستان پدر، تفسیرِ عشق  
تلخ‌ترین لحظات تاریخ نزدیك می شد؛ تمامی یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام به میدان رفته و كشته شده بودند. در اردوگاه حق تنها دو مرد باقی مانده بود:  
اباعبدالله الحسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام كه آن روز به اراده الهی بیمار بود تا زنده بماند و رهبری امت را پس از امام حسین علیه السلام به دست بگیرد.  
امام علیه السلام چون خویشتن را تنها و بی یاور دید آخرین حجت را بر مردم تمام كرد و بانگ برآورد:  
«هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟  
هل من موحد یخاف الله فینا؟  
هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا؟  
هل من معین یرجو ما عندالله فی اعانتنا؟»  
یعنی:  
«آیا مدافعی هست كه از حریم رسول خدا دفاع كند؟  
آیا یكتاپرستی هست كه از خدا بترسد و ما را یاری دهد؟  
آیا فریادرسی هست كه به خاطر خدا ما را یاری رساند؟  
آیا كسی هست كه به خاطر روضه و رضوان الهی به نصرت ما بشتابد؟».  
صدای این كمك خواهی امام كه به خیمه‌ها رسید و بانوان دریافتند كه حسین دیگر یاوری ندارد، صدایشان به شیون و گریه بلند شد.  
امام روی به خیمه‌ها كرد، شاید كه زنان با دیدن او اندكی آرام گیرند؛ كه ناگاه صدای فرزند شش ماهه‌اش «عبدالله بن الحسین» كه به علی اصغر معروف بود را شنید كه از شدت تشنگی می گریست.  
علی اصغر طفلی شیرخواره بود؛ كه نه آبی در خیمه‌ها بود تا وی را سیراب كنند، و نه مادرش «رباب» شیری در سینه داشت كه به وی دهد.  
امام علیه السلام قنداقه علی اصغر را در دست گرفت و به سوی دشمن رفت؛ در مقابل لشكر یزید ایستاد و فرمود:  
«ای مردم!  
اگر به من رحم نمی كنید بر این طفل ترحم نمایید …» …  
اما گویی كه بذر رحم بر دل سنگ آنان پاشیده نشده بود و تمامی رذالت دنیا در اعماق وجودشان ریشه دوانده بود؛ زیرا به جای آنكه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشتی آب میهمان كنند، تیراندازی از بنی اسد (كه گفته شده است «حرملة بن كاهل» بود) تیری در كمان نهاد و گلوی طفل را نشانه گرفت. ناگاه دستان و سینه امام علیه السلام به خون رنگین شد … سر كوچك و گردن ظریف طفل شیرخواره را از بدن جدا شده بود …  
آتش عشق تو در من شعله‌ور بود ای پدر  
پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر  
شد گلویم روی دستت ذبح، می دانی چرا؟  
پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر  
امام علیه السلام دستان خود را از خون علی اصغر پر كرد و به آسمان پاشید و گفت:  
«هون علی ما نزل بی انه بعین الله تحمل این مصیبت بر من آسان است چرا كه خدای آن را می بیند» … در همین حال، «حصین بن تمیم» تیر دیگری افكند كه بر لبان مبارك امام علیه السلام نشست و خون از دهان حضرت جاری شد.  
امام روی به آسمان كرد و اینگونه نیایش نمود:  
«خدایا!  
سوی تو شكایت می كنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشانم می كنند» …  
اصغر كه به چهره ز عطش رنگ نداشت  
یارای سخن با من دلتنگ نداشت  
یا رب!  
تو گواه باش، شش ماهه‌ی من  
شد كشته‌ی ظلم و با كسی جنگ نداشت  
آنگاه از سپاه دشمن دور شد؛ با شمشیرش قبر كوچكی كند؛ بدن علی اصغر را به خون او آغشته نمود؛ بر او نماز گزارد و جنازه كوچك را دفن كرد …  
به روایت منابع تاریخی، شهادت علی اصغر علیه السلام از سخت‌ترین و جانگدازترین مصیبتها در نزد ائمه بوده است. «عقبة بن بشیر اسدی» می گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود:  
«ما از شما بنی اسد خونی طلب داریم!» و سپس داستان ذبح شدن علی اصغر را بر من خواند.  
همچنین آورده‌اند كه پس از قیام «مختار بن ابی عبیده ثقفی» هنگامی كه خبر انتقام از قاتلان كربلا را به امام سجاد علیه السلام رساندند آن حضرت سوال كرد:  
«بر سر حرمله چه آمد؟».  
این نمونه‌ها، نشان دهنده آن است كه این داغ چگونه بر دل اهل بیت علیه السلام مانده است …  
و این داغ بر دل ما نیز هست؛ و بر دل انسانیت نیز؛ تا زمانی كه مهدی آل‌محمد (عج) قیام كند و انتقام از ظالمان بستاند …  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.  
2. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
3. شیخ عباس قمی؛ سفینة البحار؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1418 ق.؛ ج 1.

### روضه شب هشتم مصیبت علی‌اكبر علیه السلام؛ شبیه پیامبر

براستی كه زمین و زمان، اصحابی باوفاتر از یاران حسین علیه السلام به خود ندیده‌اند؛ كسانی كه تا زنده بودند نگذاشتند كه اهل بیت پیامبر علیه السلام پای به میدان گذارند … اما لختی، بعد از آنكه آخرین آنان در خون خویش غلتید، زمان آن رسید كه جوانان بنی هاشم نیز به مسلخ عشق روانه شوند.  
(علی بن الحسین) فرزند آن حضرت از «لیلا بنت ابی مره بن عروه بن مسعود» معروف به علی‌اكبر، اولین نفر از خاندان امام علیه السلام بود كه اجازه گرفت به میدان برود.  
علی اكبر علیه السلام چه ازطرف پدری و چه از طرف مادری، به شریف‌ترین مردم نسب می رساند:  
پدر و اجداد پدری وی كه نیاز به معرفی ندارد. اما از جانب مادر، پدربزرگ مادری وی یعنی «عروه بن مسعود ثقفی» كسی بود كه در راه تبلیغ دین اسلام به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود:  
«من عیسی بن مریم را مشاهده كردم و عروه بن مسعود از همه كس به او شبیه‌تر است»؛ و نیز او را یكی از چهار مهتر عرب برشمرد.  
علی اكبر به غایت نیكو سیرت و بسیار خوش صورت بود و به دلیل شباهت فراوان به پیامبر صلی الله علیه و آله، هر گاه اصحاب دلشان برای پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ می شد به وی نگاه می كردند.  
تنها دانستن ماجرای زیر، معرفت امام گونه وی را بر ما معلوم می كند:  
در یكی از روزهایی كه كاروان عشق از مكه به سوی كربلا در حركت بود، هنگامیكه نزدیكی ظهر در یكی از منازل اتراق كرده بودند، امام علیه السلام به خواب سبكی فرو رفت و پس از لختی سر بر آورد و فرمود:  
«هاتفی دیدم كه ندا می داد:  
شما می روید و مرگ به دنبال شما در حركت است». علی اكبر (س) به امام علیه السلام عرض كرد:  
«پدر جان!  
آیا ما بر حق نیستیم؟»  
امام علیه السلام پاسخ داد:  
«چرا پسرم، به خدا سوگند كه ما بر حقیم». علی اكبر(س) با رشادت گفت:  
«پس از مرگ هراسی نداریم» امام علیه السلام را احساسی از تحسین فرا گرفت و فرمود:  
«پسرم!  
خدا بهترین جزایی كه می تواند از پدری به فرزندش بدهد را به تو عطا نماید».  
اما روز عاشورا …  
سیره امام حسین علیه السلام آنگونه بود كه از روی رحم و شفقت، به كسانی كه اذن میدان رفتن می گرفتند، در ابتدا اذن نمی داد.  
اما این بار تفاوت داشت. به محض آنكه علی اكبر اجازه خواست، امام به وی اذن داد … و این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود.  
ایشان بر خلاف رهبران دیگر كه نزدیكان خویش را از معركه دور می دارند در غزوات هر كس كه به او صلی الله علیه و آله نزدیك‌تر بود را قبل از دیگران به جنگ می فرستاد.  
حسین علیه السلام سپس نگاهی ناامیدانه بر قد و بالای فرزند رشیدش كرد و آنگاه چشم به زیر انداخت و گریست …  
گمان مدار كه گفتم برو، دل از تو بریدم  
نفس شمرده زدم همرهت پیاده دویدم  
دلم به پیش تو، جان در قفات، دیده به قامت  
خدای داند و دل شاهد است من چه كشیدم  
امام علیه السلام پس از آنكه علی‌اكبر را روانه میدان ساخت، انگشت به آسمان بلند كرد و محاسن مبارك را به دست گرفت و اینگونه با خدای خویش راز ونیاز نمود:  
«ای خدا!  
شاهد باش كه جوانی برای جنگ با این قوم به سوی آنان رفت كه شبیه ترین مردم در خلقت و خوی و گفتار، به رسول الله صلی الله علیه و آله است كه هرگاه مشتاق دیدار رسول صلی الله علیه و آله تو می شدیم به صورت وی نگاه می كردیم».  
شه عشاق، خلاق محاسن  
به كف بگرفت آن نیكو محاسن  
به آه و ناله گفت:  
ای داور من  
سوی میدان كین شد اكبر من  
به خلق و خوی آن رفتار و كردار  
بُد این نورسته همچون «شاه مختار»  
آنگاه این آیه را قرائت كرد:  
«ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم» یعنی «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد؛ آنها فرزندان (و دودمانی) بودند كه (از نظر پاكی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و دانا است».  
علی‌اكبر به سوی سپاه دشمن تاخت و رجز خوانان جنگی سخت كرد و بسیاری از سپاهیان یزید را به خاك انداخت.  
كم‌كم تشنگی و زخم‌های متعدد، می رفت كه تاب و توان از كف اكبر برباید كه یكی دشمنان ضربه‌ای بر سر آن حضرت وارد آورد. خون صورت وی را پوشاند و او را از پای درآورد. علی اكبر دست دور گردن اسب حلقه كرد تا بر زمین نیفتد و اسب در ازدحام دشمن و دشنه، به جای آنكه وی را به سوی خیمه‌گاه باز گرداند به قلب دشمن برد. دژخیمان یزیدی دور اسب را گرفتند و از هر سوی بر پیكرش شمشیر وارد آوردند آنگونه كه نوشته‌اند بدنش ریز ریز (ارباً ارباً) گردید.  
اینجا بود كه علی‌اكبر، پدر را صدا كرد كه:  
«یا ابتاه علیك منی الاسلام هذا جدی رسول الله …  
پدرجان، خداحافظ، این جدم رسول الله صلی الله علیه و آله است كه به بالینم آمده و جامی پر از آب به من می نوشاند» …  
امام علیه السلام به سرعت خود را به پیكر اكبر رساند و صورت به صورت وی گذاشت و فرمود:  
«علی الدنیا بعدك العفا بعد از تو ای پسرم اف بر این دنیا باد» …  
دو چشم خویش بگشا و سؤال كن كه بگویم  
ز خیمه تا سرِ نعش تو من چگونه رسیدم  
آنگاه مطابق زیارت مروی از امام صادق علیه السلام مشتی از خون وی را به آسمان پرتاب كرد و شگفت آنكه قطره ای از آن به زمین برنگشت …  
حضرت زینب (س) كه این صحنه را دید شتابان از خیمه‌ها بیرون آمد در حالی كه فریاد می زد:  
«یا اخیاه و یابن اخیاه  
وای برادركم و ای وای بر فرزند برادرم»  
و خود را بر پیكر علی اكبر افكند.  
امام علیه السلام وی را گرفت و به خیمه‌ها بازگرداند و به جوانان فرمود:  
«برادر خویش را بردارید و به خیمه‌ها برسانید» …  
آری!  
امام علیه السلام تمامی شهدا و كشتگان را خود به خیمه‌ها می آورد؛ به جز آن دو كشته كه با شهادتشان كمر او را شكستند؛ پسرش علی‌اكبر (س)؛ و برادرش ابوالفضل العباس (س) …  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
2.  
شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

### روضه شب نهم مصیبت ساقی لب تشنگان

ابوالفضل العباس، جوانی زیبا و رشید بود كه از شدت زیبایی، به او قمر بنی هاشم (ماه هاشمیان) می گفتند و از شدت رشادت هنگامی كه بر اسب می نشست پایش به زمین می رسید. وی به دلیل شجاعت و جنگاوری بی همتا كه داشت، علمدار امام حسین علیه السلام بود و هنگامی كه امام علیه السلام لشگر كم تعداد خود را آماده جنگ می كر، پرچم را به او سپرد. شجاعت و دلاوری عباس علیه السلام ریشه در آباء و اجداد او داشت؛ كه از پدر به اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام نسب می رساند و از جانب مادر به بنی كلاب كه شجاع ترین عرب بودند.  
ای حرمت قبله حاجات ما  
یاد تو تسبیح و مناجات ما  
تاجِ شهیدانِ همه عالمی  
دست علی، ماهِ بنی هاشمی  
ماه كجا؟  
روی دلارام تو؟  
سرو كجا؟  
قامت رعنای تو؟  
شمع شده، آب شده، سوخته  
روح ادب را ادب آموخته  
منابع معتبر تاریخی آورده‌اند كه حضرت فاطمه (س) اندكی پیش از شهادتش به امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت فرمود كه:  
چند روز پس از رحلت وی، ازدواج كند.  
پس از آنكه حضرت زهرا (س) به شهادت رسید و اتفاقات تلخ پس از آن سپری گشت، حضرت علی علیه السلام از برادر خویش عقیل كه مردی نسب شناس بود و خصوصیات خانواده های حجاز و نیز اخبار و تاریخ عرب را بخوبی می شناخت، خواست زنی برای او انتخاب كند كه در خاندانی بزرگ و شجاع متولد شده باشد و فرزندی دلیر و جنگجو برای وی به دنیا آورد.  
عقیل نیز فاطمه بنت حزام بن خالد از بنی كلاب را برای آن حضرت انتخاب كرد و گفت:  
«در بین عرب، شجاع تر و جنگاورتر از پدران او وجود ندارد». امیر المومنین علیه السلام او را از پدرش خواستگاری و با او ازدواج كرد و فاطمه چهار پسر دلاور به نامهای «عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» برای آن حضرت به دنیا آورد؛ و از این روی به «ام البنین» مشهور گشت.  
شاید آن زمان، كسی دلیل این تصمیم و انتخاب حضرت را نمی دانست ولی در آن هنگام كه در كربلا، حسین علیه السلام بی یار و یاور شد و این برادران شجاع و بویژه علمدار كربلا ابوالفضل العباس (ع)، یك به یك در راه او جانبازی كردند، كرامت علوی آشكار گردید.  
روز نهم محرم «شمربن ذی الجوش» از سوی عبیدالله بن زیاد مامور شد كه اگر «عمربن سعد» از دستور سرپیچی كرد، خود فرماندهی را برعهده بگیرد و به امام علیه السلام حمله كند.  
وی كه از قبیله «فاطمه‌ام البنین» بود و نسبت دوری با حضرت عباس علیه السلام و برادرانش داشت امان نامه ای از عبیدالله گرفت تا به خیال خود آنان را از حسین علیه السلام جدا كند و هم، باعث ضعف امام علیه السلام گردد و هم جان بستگانش را نجات دهد!  
شمر در واپسین ساعات روز نهم محرم به نزدیكی خیمه های امام علیه السلام آمد و فریاد زد «خواهرزادگان من كجا هستند؟»  
عباس، عبدالله، جعفر و عثمان بیرون آمدند و گفتند:  
«چه می خواهی؟»  
شمر گفت:  
«برایتان امان نامه آورده ام. شما در امانید!» چهار جوان پاسخ دادند:  
«لعنت بر تو و بر امان تو.  
آیا ما را امان می دهی و فرزند پیغمبر در امان نباشد؟!  
…» و عباس بانگ برآورد:  
«دستت بریده باد كه چه بد امانی آورده ای!، ای دشمن خدا، آیا می گویی برادر و سرور خود حسین پسر فاطمه را رها كنیم و در فرمان لعینان و لعین زادگان در آییم؟».  
شمر خشمناك به لشگر دشمن بازگشت.  
عصر عاشورا، هنگامی رسید كه تمامی اصحاب و خاندان امام علیه السلام به شهادت رسیدند و فقط حسین و عباس –علیهما السلام- باقی مانده بودند. عباس چون تنهایی برادر را دید، نزد امام آمد و گفت:  
«ای برادر!  
آیا رخصت می دهی به جهاد روم؟»  
امام سخت بگریست و گفت:  
«برادرم!  
تو علمدار منی و اگر بروی كاروان پراكنده می شود». عباس پاسخ داد:  
«سینه‌ام تنگ شده و از زندگی بیزارم و می خواهم از این منافقین خونخواهی كنم». عباس از سوی لشكر دشمن رفت و آنان را نصیحت و تحذیر كرد ولی در دل سنگ آنان اثری نگذاشت.  
پس به سوی خیمه‌ها آمد و خبر به برادر داد.  
در همین حین صدای دلخراش كودكان را شنید كه از تشنگی فریاد می زدند:  
«العطش، العطش».  
سپس بر اسب نشست، نیزه و مشك برداشت و رجزخوانان آهنگ فرات كرد در حالی كه می خواند:  
لا ارهب الموت اذا الموت زقا  
حتی اواری فی المصالیت لقا  
نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا  
انی انا العباس اغدو بالسقا  
ولا اخاف الشر یوم الملتقی  
یعنی:  
از مرگ نمی ترسم هنگامی كه بانگ زند  
تا وقتی كه میان مردان كارآزموده افتاده و به خاك پوشیده شوم  
جان من، بلاگردان جان پاك مصطفی است  
من عباس هستم با مشك می آیم  
و روز نبرد از شر نمی ترسم  
چهار هزار نفر دور او را گرفتند و به سوی او تیر می انداختند تا مانع رسیدن وی به آب شوند.  
پس از ساعتها تشنگی و جنگ، عطش بر تمام وجودش چنگ انداخته بود.  
آب از زیر پای اسب روان بود و عباس را به خود می خواند. عباس مشتها را پر از آب كرد و به لب نزدیك نمود تا بیاشامد، اما به یاد تشنگی حسین علیه السلام و اهل بیت او افتاد. آب از كف بریخت، مشك را پر كرد، بر دوش راست انداخت و مركب را به طرف خیمه‌ها تازاند.  
لشگر دشمن برای آنكه همین چند جرعه آب به كام كودكان رسول الله نرسد راه را بر او گرفتند و از هر طرف بر او حمله كردند.  
عباس با آنها پیكار می كرد تا اینكه یكی از لشگریان با شمشیر دست راست وی را قطع كرد.  
عباس قهرمان فریاد برآورد:  
والله ان قطعتموا یمینی  
انی احامی ابدا عن دینی  
و عن امام صادق الیقین  
نجل النبی الطاهر الامین  
یعنی:  
به خدا سوگند حتی اگر دست راستم را قطع كنید  
تا ابد از آیینم دفاع خواهم كرد  
و از امامی كه صادق الیقین است  
همان فرزند پیامبر پاك و امین  
آنگاه مشك را به دوش چپ انداخت و شمشیر به دست چپ گرفت و از بین دشمن به راه خود ادامه داد كه ناگهان، تیغی بر دست چپ حضرت وارد شد و آن را نیز قطع كرد.  
اما غریو شیر حیدر آسمان را پر كرد كه:  
یا نفس لا تخشَی من الكفار  
و ابشری برحمة الجبار  
مع النبی السید المختار  
قد قطعوا ببغیهم یساری  
فاصلهم یا رب حر النار  
یعنی:  
ای نفس!  
از كافران هراس به دل راه مده  
و مژده باد بر تو كه شایسته رحمت خداوند دستگیر شدی  
در سایه پیامبر بزرگ صاحب اختیار  
(خداوندا) دشمنان، با شقاوت دست چپم را نیز قطع كردند  
پس ای خدا، آنان را به آتش خشمت دچار كن  
عباس ناامید نشد و مشك را به دندان گرفت تا به خیمه رساند.  
ای مشك!  
تو لا اقل وفاداری كن  
من دست ندارم، تو مرا یاری كن  
من وعده‌ی آبِ تو به اصغر دادم  
یك جرعه برای او نگهداری كن  
اما تیر بعدی مشك را از هم درید و آبها را بر زمین داغ كربلا ریخت تا عباس علیه السلام دیگر مأیوس شود.  
ای مشك!  
نگه كن تو به بالای سَرم  
(زهرا) ست نشسته، آبروداری كن  
لختی بعد، تیری به سینه مبارك حضرت علیه السلام نشست و وی را از اسب به زیر انداخت، تا كار تمام شود و لب تشنكان بی ساقی و حسین علیه السلام بی علمدار گردد.  
سرانجام یكی از لشگریان دشمن به پیكر نازنین حضرت حمله كرد و با عمود آهنین بر فرق عباس زد كه سر او- مانند فرق مبارك پدرش علی (ع)- شكافت و بر زمین افتاد و فریاد زد:  
«یا ابا عبدالله علیك منی السلام برادرم خداحافظ».  
امام علیه السلام خود را به پیكر بی دست برادر رساند و چون وی را دید كه به شهادت رسیده است، فرمود:  
«الان آن كسر ظهری و قلت حیلتی اكنون كمرم شكست و راه چاره بر من بسته شد» …  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. سید محسن امین؛ اعیان الشیعة؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1403 ق..  
2. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
3. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

### روضه شب عاشورا ذكر مصائب امام حسین (ع)

شب عاشورا بود و خیمه گاه حق در تب و تاب. در عصر روز تاسوعا «شمر بن ذی الجوشن» به همراه هزاران نفر نیروی كمكی به صحرای كربلا رسید و «عمر بن سعد» را برای حمله به امام علیه السلام تحت فشار قرار داد.  
عمر سعد دستور حمله را صادر كرد.  
صدای همهمه لشگر كه به گوش امام حسین علیه السلام رسید، برادرش عباس (س) را صدا كرد و به همراه چند تن از بزرگان كوفه كه خود را به كاروان حق رسانده بودند به نزد دشمن فرستاد تا از قصد آنان آگاه شود.  
حضرت ابوالفضل (س) بازگشت و به برادر عرضه داشت كه دشمن آمده است تا یكی از این دو كار را انجام دهد:  
یا اخذ بیعت یا آغاز جنگ.  
امام فرمود:  
«بیعت با یزید كه هرگز؛ اما درباره جنگ اگر می توانی برو و امشب را از آنان مهلت بگیر و نبرد را به فردا موكول كن؛ تا نماز و قرآن بخوانیم. به خدا سوگند كه من عبادت خدا را بسیار دوست می دارم».  
فرماندهان یزیدی، ابتدا پیشنهاد حضرت را قبول نكردند؛ اما یكی از آنان دیگران را ملامت كرد كه:  
«وای بر شما!  
اگر در جنگ با كفار، آنان یك شب از ما مهلت بخواهند درخواستشان را اجابت می كنیم. چگونه است كه به پسر پیغمبر شبی را رخصت نمی دهید؟»  
…  
و اینگونه بود كه شب عاشقانِ بی دل آغاز شد …  
روز تاسوعا گذشت و شب رسید  
تشنه كامان جانشان بر لب رسید  
بسته بود آب و حرم بی تاب بود  
دیده‌ی طفلان به راه آب بود  
سینه‌ها از فرط بی آبی كباب  
بود ذكر تشنه كامان آب، آب  
گرچه بود از تشنگی لبها كبود  
مادران را با عطش كاری نبود  
مادران در ماتم فرزندها  
دل پریشان در غم دلبندها  
بهر اسماعیل های فاطمه  
هاجران، بی زمزم و بی زمزمه  
بود چشم مادرانِ پر ز درد  
اشك ریزان، بهر فردای نبرد  
بود گریان، چشمِ پر خونِ رباب  
بهر آن شش ماهه‌ی بی تابِ آب  
وای اگر فردا، گهِ ماتم شود  
تارِ مویی زین عزیزان كم شود  
وای اگر «اكبر» سرش گردد جدا  
وای اگر در خون شود خونِ خدا  
ای سپیده!  
جلوه بعد از شب نكن  
ای فلك!  
خون بر دل «زینب» نكن  
اما سپیده عاشورا دمید … و سواران عشق، یك به یك پای به مسلخ نهادند …  
و بالاخره می رفت كه تلخ ترین لحظات تاریخ فرا رسد …  
آری!  
عصر عاشورا شد؛ و زمین كربلا غرق در نیزه و شمشیر و جنازه. از سپاه كوچك حق چیزی باقی نمانده بود اما هزاران هزار گرگ گرسنه همچنان در لشگر شیطان منتظر طعمه بودند.  
دیگر كسی برای حسین (ع) باقی نبود.  
«حبیب»، «زهیر»، «بریر»، «حر» و دیگر اصحاب به شهادت رسیده بودند. «اكبر»، «قاسم»، «عون»، «جعفر» و بقیه جوانان بنی هاشم و حتی «اصغر شش ماهه» نیز جان خود را فدای اسلام كرده بودند؛ و «عباس»، بی سر و دست، دور از خیمه‌ها به دیدار خدای خویش رفته بود.  
حسین علیه السلام به این سو و آن سو نظر افكند.  
در تمامی دشت پهناور، حتی یك نفر نبود تا از او و حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع كند.  
امام علیه السلام به خیمه گاه آمد تا با بانوان اهل بیت وداع كند.  
صحنه ای دلخراش و جانسوز بود.  
كودكان و دختركان دور امام را گرفته بودند و نمی دانستند آخرین كلام را چگونه بگویند. «سكینه» دختر امام علیه السلام فریاد زد:  
«پدر جان!  
آیا تن به مرگ دادی و دل بر رحیل نهادی؟»  
امام پاسخ داد:  
«چگونه تن به مرگ ندهد كسی كه یار و یاوری ندارد؟»  
پس صدای به گریه بلند شد.  
امام آنان را ساكت كرد و به آنها وصیت نمود و سپس ودایع امامت و مواریث پیامبران را به علی بن الحسین السجاد علیه السلام كه سخت بیمار بود سپرد و به سوی میدان رهسپار شد.  
امام علیه السلام با وجود تنهایی و تشنگی، با هزاران هزار سپاهی دشمن جنگی دلاورانه كرد.  
گاه به میمنه لشگر (سمت راست لشگر دشمن) حمله می كرد و می خواند:  
الموت خیر من ركوب العار  
و العار اولی من دخول النار  
یعنی:  
مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است  
و ننگ سزاوارتر از آتش جهنم است.  
سپس به میسره لشگر (جناح چپ لشگر) حمله می كرد و میخواند:  
انا الحسین بن علی  
آلیت ان لا انثنی  
احمی عیالات ابی  
امضی علی دین النبی  
یعنی:  
من حسین پسر علی هستم  
كه هیچگاه سازش نخواهم كرد  
از حریم پدرم دفاع میكنم  
و بر طریقت پیامبر ره می سپارم.  
یكی از اهل كوفه روایت كرده است:  
«من ندیدم كسی را كه اینهمه دشمن بسیار بر او بتازد و فرزندان و یارانش كشته شده باشد اما اینگونه شجاع و پر جرأت باشد.  
مردان سپاه بر او میتاختند اما او با شمشیر بر آنان حمله میكرد و لشكر را مانند گله بزی كه شیری درنده در آن افتاده باشد پراكنده و تار و مار می ساخت، سپس به جای خویش باز می گشت و می گفت:  
لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.  
در منابع تاریخی آورده‌اند كه آن حضرت نزدیك به 2000 نفر از سپاه یزید را كشت، تا اینكه عمر سعد بر لشكریانش فریاد كشید:  
«وای بر شما!  
آیا میدانید با چه كسی كارزار می كنید؟  
این فرزند علی و پسر كشنده قهرمانان عرب است. دسته جمعی و از تمامی جهات بر او حمله كنید» و به چهار هزار تیر انداز سپاه دستور داد كه از هر سوی بر امام علیه السلام تیر ببارند، و عده ای نیز با سنگ به حضرت حمله آوردند.  
در برخی روایات آمده است كه از شدت اصابت تیر، بدن امام مظلوم، همانند بدن خارپشت شده بود، و پس از شهادت، بیش از 1000 زخم بر تن امام شمردند كه 32 ضربه آن، غیر از زخم تیر بود.  
امام علیه السلام كشته و مجروح و خسته، اندكی ایستاد تا نفسی تازه كند و دمی از خستگی جنگ بیاساید. در این لحظه یكی از دشمنان سنگی زد كه به پیشانی حضرت اصابت كرد و خون بر صورت وی جاری شد.  
امام خواست آن خون را پاك كند كه تیری سه شاخه و زهر آلود بر سینه و قلب حضرت نشست.  
امام گفت:  
«بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله»  
و سر به سوی آسمان بلند كرد و گفت:  
«خدایا تو می دانی این قوم مردی را می كشند كه روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست».  
به مركز باز شد سلطان ابرار  
كه آساید دمی از رزم و پیكار  
فلك، سنگی از دست دشمن  
به پیشانی وجه اللهِ احسن  
كه گلگون گشت روی عشقِ سرمد  
چو در روز احد، روی محمد  
به دامان كرامت خواست آن شاه  
كه خون از چهره بزداید، بناگاه  
یكی الماس وش تیری ز لشگر  
گرفت اندر دل شه جای، تا پر  
كه از پشتِ پناه اهل ایمان  
عیان گردید زهر آلود پیكان  
آنگاه تیر را گرفت و از پشت بیرون كشید خون مانند ناودان بیرون جست، پس امام دست خود را از آن خون پر كرد و به سوی آسمان پاشید. حاضران می گویند حتی یك قطره از آن خون به زمین برنگشت و از آن لحظه، آسمان كربلا سرخ شد.  
سپس دوباره دست خود را از آن خون پر كرد و صورت و محاسن خویش را با آن آغشته نمود و فرمود:  
«جد خود رسول الله را اینچنین خضاب شده دیدار می كنم و از دست اینان به او شكایت می كنم».  
عده ای از پیاده نظام دشمن، دور امام را گرفتند. یكی از آنان با شمشیر به آن حضرت زد كه بر اثر آن، كلاه امام دریده شد و تیغ به سر مبارك وی رسید و خون روان گشت.  
سپس «شمر» با عده ای از سپاهیان دشمن به سوی خیمه گاه حمله كردند.  
شمر خواست كه آن خیمه‌ها را آتش زند، امام (ع)سر برداشت و چون این صحنه دید بانگ برآورد و آن جمله تاریخی خویش را بر زبان آورد كه:  
«وای برشما!  
اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی ترسید، لااقل در دنیا آزاده و جوانمرد باشید» آنگاه خطاب به فرماندهان لشگر یزید نهیب زد:  
«اهل و عیال مرا از دست سركشان و بی خردان خود حفظ كنید».  
«شبث» خود را به شمر رساند و با تندی او را از این كار بر حذر داشت. شمر خجالت كشید و به سپاهیانش دستور داد كه از حرم دور شوید و به سوی خود حسین بروید كه حریفی بزرگ و جوانمرد است.  
در همین حین، «عبدالله» فرزند امام مجتبی علیه السلام كه نوجوانی نابالغ بود از خیمه‌ها بیرون دوید تا از عموی خویش دفاع كند؛ اما وی نیز با وضعی دلخراش به شهادت رسید (و مصیبت آن در روضه شب پنجم گذشت).  
سپاه دشمن به امام علیه السلام نزدیك شد و دایره محاصره را بر وی كه از شدت زخمها و هرم تشنگی، تاب و توان نداشت تنگ تر و تنگ تر كرد.  
(زرعه بن شریك) به حضرت نزدیك شد و شمشیری به دست چپ آن حضرت زد.  
سپس شخصی دیگر، از پشت، تیغ بر شانه امام علیه السلام وارد آورد كه حضرت از شدت آن ضربت، با صورت بر خاك افتاد.  
این دو ملعون عقب نشستند، در حالی كه امام افتان و خیزان بود؛ گاه به مشقت از جای برمی خاست ولی دوباره بر زمین می افتاد …  
«سنان بن انس» بر امام حمله كرد و با نیزه خویش بر پشت امام زد، آنقدر سخت كه نوك نیزه از سینه حضرت بیرون آمد.  
امام در گودال قتلگاه افتاد و واپسین راز و نیاز خود با خدای خویش را آغاز كرد.  
و هر چه می گذشت زیباتر و برافروخته تر می شد … یكی از راویان نوشته است:  
«به خدا قسم، هیچ كشته به خون آغشته ای را نیكوتر و درخشنده روی تر از حسین ندیدم. ما برای كشتن وی رفته بودیم ولی رخسار و زیبایی هیئت او، اندیشه قتل وی را از یاد من برد».  
دژخیمان، همچون گرگان گرسنه، دور امام حلقه زدند تا به خیال خود كار را تمام و حق را برای همیشه ذبح نمایند.  
زینب (س) كه دیگر صدای تكبیر و لا حول و لا قوه‌ی امام را نمی شنید فهمید كه ماه فاطمه در محاق رفته است؛ پس از خیمه‌ها بیرون دوید در حالی كه شیون می كشید:  
«وا اخاه، وا سیداه، وا اهل بیتاه!  
ای كاش آسمان بر زمین می افتاد!  
ای كاش كوهها خرد و پراكنده بر دشت می ریخت …» و خود را به تلی (تپه ای) مشرف بر گودال رساند و آن صحنه دلخراش را مشاهده كرد.  
وی با دیدن گرگانی كه برای قتل امام در آنجا جمع شده بودند به «عمر سعد» نهیب زد:  
«وای بر تو ای عمر!  
آیا ابا عبدالله را می كشند و تو نگاه می كنی؟»  
قطرات اشك عمر سعد بر گونه‌اش جاری شد اما پاسخی نداد و روی از زینب برگرداند. زینب (س) فریاد زد:  
«وای بر شما!  
آیا مسلمانی میان شما نیست؟»  
هیچكس جواب نگفت.  
شمر بر سر یارانش فریاد كشید:  
«چرا این مرد را منتظر گذاشته اید؟!» و خواست كه یكی از آنان كار را تمام كند.  
«خولی بن یزید» با شتاب از اسب فرود آمد تا سر مبارك آن حضرت را جدا كند، اما تا به امام علیه السلام نزدیك شد بر خود لرزید و نتوانست. شمر گفت:  
«بازوی تو ناتوان باد!  
چرا می لرزی؟»  
آنگاه خود تیغ به دست گرفت و به همراه سنان برای بریدن رأس مطهر امام علیه السلام رهسپار شد …  
زیر خنجر بود، اما دیده باز  
اشك او بر گونه، سرگرم نماز  
اشك او می شست خونِ گونه را  
شرمگین می كرد این گردونه را  
مست بود و اشك دیده، باده اش  
خاك گرم كربلا سجاده اش  
در دل گودال كرد از بس سجود  
شد ز فرط سجده چشمانش كبود  
یك نفر «پهلو شكسته» در برش  
كیست یارب این، به غیر از مادرش؟  
مادرش آمد و لیكن مضطر است  
بر گلوی تشنه‌ی او خنجر است  
خنجر از بس بوسه زد بر حنجرش  
رفت تا گردون صدای مادرش  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.  
3. اشعار قرمزرنگ، زبان حال هستند و سندیت قطعی ندارند. (و بر گرفته‌اند از جزوه آموزشی آداب مرثیه‌خوانی با عنوان طنین عشق؛ تهیه و تنظیم مرتضی وافی؛ قم: انتشارات شفق، 1380).

### روضه شب یازدهم مصیبت شام غریبان

نمی‌دانم امشب باید از كدام غربت گفت؛ چه روضه‌ای خواند؛ و مصیبت كدامین غریب را بازگو نمود.  
آیا از بدن پاره پاره حسین علیه السلام بگوییم كه عریان در گودال قتلگاه افتاده است؟  
یا از بدن عباس علمدار كه نه سر در بدن دارد و نه دست؟  
آیا از علی اكبر بگوییم كه صورت پیامبرگونش را بر نیزه برافراشته اند؟  
یا از علی اصغر شش ماهه كه اینك در گهواره خاكی خویش به خواب ابدی رفته؟  
آیا از یاران حسین علیه السلام بگوییم كه غریبانه در گوشه گوشه میدان جان باخته اند؟  
یا از كودكان حسین علیه السلام كه غم یتیمی و اسیری، یكجا بر آنان وارد شده است؟  
از غریبی بگوییم یا از مظلومیت؟  
از وفا بگوییم یا از پیمان‌شكنی؟  
از عطش بگوییم یا از آتش؟  
از عشق بگوییم یا از زینب؟  
خوب نامی بر قلم گذشت.. زینب …  
آری!  
بگذار از زینب بگوییم؛ كه كربلا، از اینجا به بعد، از آنِ زینب است و پیام كربلا، مرهون زینب.  
بگذار از زینب بگوییم و از رنج‌های زینب. از زینب و از غصه‌های زینب. از زینب و از قصه‌های زینب. از زینب و از حماسه‌های زینب؛ و از زینب و از دل زینب … و امان از دل زینب …  
اما از كدامین غم زینب بگوییم؟  
از برادرانی كه از دست داد؟  
یا از برادر زادگانش كه یك به یك به میدان رفتند و باز نگشتند؟  
یا از پسرانش كه جلوی چشمان گریانش ذبح شدند؟  
اگر چه زینب «ام المصائب» است و از كودكی داغ‌های فراوان دیده ابتدا داغ بزرگ رحلت جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سپس مصیبت شهادت مادر جوان و در جوانی فرق شكافته پدرش علی علیه السلام را دیده است و سپس جگر پاره پاره برادر معصومش حسن مجتبی را … اما روزی مانند عاشورا نبود، و داغی مانند كربلا …  
قصه‌ی بی سر و سامانی من گوش كنید  
دوستان، غصه‌ی تنهایی من گوش كنید  
گر چه این قصه‌ی پر غصه به گفتن نتوان  
نه به گفتن نتوان، بلكه شنفتن نتوان  
دختر دخت نبی، «امِ مصائب» نامم  
كرده لبریز ز غم، ساقی گردون جامم  
صبر، بی تاب شد از صبر و شكیبایی من  
ناتوان شد خِرَد از درك و توانایی من  
باغبانم من و یك سر شده غارت باغم  
چرخ بگذاشته بس داغ به روی داغم  
نه كه چون جد عزیزی چو پیمبر دادم  
پدر و مادر و فرزند و برادر دادم  
پیشِ من، در پسِ در، مادرِ من آزردند  
ریسمان بسته به مسجد، پدرم را بردند  
من هم اِستاده و این منظره را می دیدم  
مات و وحشت زده می دیدم و می لرزیدم  
بود در سینه هنوز آتش داغ مادر  
كه فلك زهر دگر ریخت مرا سوخت جگر  
دیدم آن تاج سرم را كه دو تا گشته سرش  
بسته خونِ سر او هاله به دورِ قمرش  
بعد از آن بود دلم خوش كه برادر دارم  
به سرم سایه‌ی دو سرو صنوبر دارم  
غافل از آنكه غم و دردِ من آغاز شده  
به دلم تازه درِ غصه و غم باز شده  
رفت از دست حسن گشت دلم خوش به حسین  
شد مرا روح و روان، قوت دل، نور دو عین  
بعد از آن واقعه‌ی كرب و بلا پیش آمد  
راه جانبازی در راه خدا پیش آمد  
حضرت زینب (س) از صبح تا عصر عاشورا، داغ پنج برادر، پنج برادرزاده، چهار پسر عمو و سه پسرش را مشاهده كرد و شهادت دهها تن دیگر از بستگان و یاران برادرش را دید؛ و شاید اینها همه در برابر رنج اسیری و در به دری كه تازه از امشب آغاز شد بسیار اندك بود …  
روز طی گشت و نگویم كه چه بر ما آمد  
شب جانكاه و غم افزا و محن زا آمد  
آن زمان كو كه بگویم چه بدیدم آن شب  
خارها بود كه از پای كشیدم آن شب  
چه بگویم چه شبی را به سحر آوردم  
كوه غم شد دل و چون كوه به پای استادم  
چون جنگ به پایان رسید و رأس مطهر حسین علیه السلام را از بدن جدا كردند؛ به لباس‌های پاره پاره آن حضرت نیز رحم نكردند و عمامه، پیراهن، شلوار و كفشهای امام علیه السلام را ربودند. شخصی به نام «بحدل» نیز هجوم آورد تا انگشتر حضرت را بدزدد اما بر اثر شدت جراحات و متورم شده انگشتان، نتوانست آن را بیرون آورد، پس خنجر كشید و انگشت مبارك را برید و انگشتر را درآورد …  
اسب امام، با سر و مویی خون آلود به سوی خیمه‌ها رفت. زنان و دختران اهل بیت علیه السلام با دیدن اسب خونین و بی سوار، فهمیدند كه دیگر بی‌كس و یتیم شده‌اند و صدا به گریه و شیون بلند كردند.  
«ام كلثوم» خواهر امام علیه السلام فریاد كشید:  
«یا محمد!  
یا علی!  
یا جعفر!  
یا حسن!  
كجایید كه ببینید با حسین چه كردند؟…»  
پس لشكر دشمن به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله حمله كردند.  
از یك سو این خیمه‌ها را آتش می زدند و از سوی دیگر هر آنچه می دیدند غارت می كردند.  
آنان حتی به حجاب زنان نیز رحم نمی كردند و لباس‌های بانوان اهل بیت علیه السلام را می كشیدند و می بردند. زنان و دختركان، سربرهنه و هراسان، از خیمه‌ها فرار می كردند در حالی كه خار و خس بیابان، پای برهنه آنان را می درید …  
بانوان حرم، كه از خیمه‌ها به سوی بیابان دویده بودند، ناگاه با گودال قتلگاه و پیكر بی‌سر حسین علیه السلام روبرو شدند.  
راوی می گوید:  
به خدا فراموش نمی كنم زینب دختر علی علیه السلام را كه زاری می كرد و به آواز سوزناك می گفت:  
«یا محمداه!  
صلی علیك ملیك السماء، هذا حسین مُرمل بالدما مقطع الاعضاء، و بناتك سباتا، و إلی الله المشتكی …» یعنی:  
«یا محمد!  
فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند!  
بنگر كه این حسن توست، به خون آغشته، با اعضایی از هم جدا گشته. بنگر كه این دختران تو هستند، اسیر شده و در بیابان‌ها رها گشته. به خدا شكایت بریم، و به علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء. یا محمد!  
این حسین توست كه در این دشت افتاده، به دست زنازادگان كشته شده و باد صبا گرد و غبار بر پیكر او می پراكند.  
ای اصحاب محمد!  
برخیزید و ببینید كه اینها فرزندان مصطفایند كه اینگونه اسیر شده‌اند …» مویه زینب آنقدر دلخراش بود كه دشمنان و دژخیمان را نیز گریان كرد.  
آنگاه «سكینه» پیكر مبارك پدرش حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و شروع به زاری كرد؛ تا اینكه جماعتی از اعراب چادر نشین ریختند او را كشیدند و از بدن پدر جدا كردند.  
لشكریان یزید كه به غارت خیمه‌ها مشغول شده بودند، به خیمه‌ای رسیدند كه علی بن الحسین السجاد علیه السلام در آن بیمار و تب آلود افتاده بود.  
«شمر بن ذی الجوشن» شمشیر كشید تا او را بكشد، اما عده‌ای از همراهانش به او نهیب زدند:  
«آیا شرم نمی كنی و می خواهی این جوان بیمار را هم بكشی؟»  
شمر گفت:  
«فرمان امیر است كه همه فرزندان حسین را بكشم». همراهان با شدت مانع وی شدند تا سرانجام دست از این كار برداشت … و خداوند در زرهی از بیماری، جان ولی خویش را حفظ فرمود.  
سپس دشمن دنی، رذالت و پستی خویش به منتها رساند؛ «عمر سعد» در بین لشگریانش فریاد كشید:  
«چه كسی حاضر است كه بر پیكر حسین، اسب بتازاند؟»  
ده نفر كه راویان شهادت داده‌اند هر ده، حرامزاده بودند حاضر شدند كه این جنایت و وقاحت بزرگ را انجام دهند.  
پس اسب‌ها را آماده كردند و آنان را بر پیكر بی‌سر و قطعه قطعه امام علیه السلام تازاندند؛ آنگونه كه استخوان‌های سینه امام شكست و نرم شد …  
(ای قلم!  
چگونه این جملات را می نگاری و از شدت مصیبت، خشك نمی شوی؟  
ای دست!  
چگونه می نویسی و نمی شكنی؟!) …  
اینك، حال زینب را تصور كنید … از یك سو، شاهد این مصیبت‌های پی در پی و جانسوز است؛ از سوی دیگر باید مراقب فرزند بیمار برادر باشد؛ و از سوی دیگر باید دختران و زنان حرم را از بیابان‌ها جمع نماید و زیر خیمه‌های نیم سوخته گرد آورد …  
صحرای كربلا می رفت كه تاریك و تاریك‌تر شود؛ و گرگان گرسنه، در جای جای آن به دنبال دختركان و طفلان می دویدند تا شاید گوشواره‌ای از گوش آنان بكشند یا خلخالی از پای آنان بربایند …  
زینبا!  
چه كشیدی آن شب، در آن شام سیاه غریبان …  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.  
3. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه آیةالله كمره‌ای؛ تهران:  
انتشارات كتابچی، 1370.

### روضه شب دوازدهم مصیبت امام زین العابدین (ع)

امام علی بن الحسین علیه السلام ملقب به «سجاد»، «زین العابدین»، و «سید ساجدین»، در كربلا حدود 22 سال سن داشت.  
آنچه باید بدان توجه فراوانی داشت اینكه آن حضرت، فقط در سفر همراه با كاروان امام حسین علیه السلام از مكه به كربلا، و در روزهای منتهی به عاشورا بیمار بود.  
راز این امر هم آن زمان آشكار شد كه تمامی فرزندان و اهل بیت امام علیه السلام حتی علی اصغر شش ماهه در روز عاشورا به شهادت رسیدند. در آن هنگام «شمر» با اراذلش به خیمه‌ها حمله كرد و می خواست آن حضرت را بكشد كه یكی از لشگریان دشمن به نام «حمید بن مسلم» و نیز گفته‌اند خود «عمر بن سعد» بیماری حضرت را به شمر یادآور شد و با تلاش بسیار، مانع از شهادت ایشان گردید.  
پس بیماری حضرت سجاد علیه السلام تنها منحصر به همان چند روز بود؛ و زشت است برای شیعه اهل بیت علیه السلام كه این را نداند و از آن حضرت با القابی همچون «زین العابدین بیمار» یاد كند!  
و اما بعد …  
فردای روز عاشورا «عمر بن سعد» جنازه‌های لشكر خویش را جمع كرد و بر آنان نماز خواند و دفن نمود؛ اما بدن امام حسین علیه السلام و اصحاب او را همچنان در بیابان باقی گذاشت.  
سپس هر یك از قبایل كوفه و عرب، برای آنكه خود را نزد «ابن زیاد» عزیز كنند، سرهای مطهر شهداء را بین خود تقسیم كردند و آنها را بر نیزه زدند و آماده حركت شدند.  
آنگاه زنان و كودكان اهل بیت علیه السلام را بدون حجاب مناسب بر شتران و چارپایان بدون زین نشاندند و همچون اسرای كفار به سوی كوفه بردند.  
چون ابن سعد با اسیران نزدیك كوفه رسید، مردم شهر برای تماشا جمع شده بودند. زنی از اهل كوفه كه از بلندی بر اسیران مشرف بود پرسید:  
«شما اسیران كدام طایفه‌اید؟»  
گفتند:  
«اسیران آل محمد!» آن زن فرود آمد و چادر، مقنعه و جامه‌هایی آورد تا زنان اهل بیت عصمت خود را بپوشانند.  
اینك خود، حال امام سجاد علیه السلام را تصور كنید؛ از یك سو بیماری بر آن حضرت مستولی است و تب و ضعف بر آن حضرت فشار می آورد؛ از سوی دیگر غمِ از دست دادن پدر و برادران و عموها و عموزادگان قلبش را می فشارد؛ از طرف دیگر سر بریده شهداء را در جلوی چشمانش دارد؛ و از همه سخت‌تر و دردناك‌تر اینكه امام این مظهر غیرت الهی عمه‌ها و خواهران خود را می بیند كه با آن وضع در معرض دید خائنان و دشمنان هستند …  
پیش از ورود اسرا به دارالحكومه، رأس مطهر امام حسین علیه السلام را در مقابل ابن زیاد گذاشتند. وی عصایی از چوب خیزران به دست گرفته بود و با آن بر لب و دندان امام می زد.  
این جسارت وی، اعتراض بسیاری از حاضران را برانگیخت. «زید بن ارقم» كه صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بود و در آن هنگام پیرمرد شده بود به عبیدالله نهیب زد:  
«چوب خود را بردار!  
به خدا سوگند پیغمبر را دیدم كه همین جای چوب تو را می بوسید» و سپس شروع به گریستن كرد.  
ابن زیاد گفت:  
«اگر نه این بود كه پیرمردی خرف و دیوانه شده‌ای گردن تو را می زدم». زید برخاست و در حالی كه بیرون می رفت گفت:  
«ای عرب!  
از امروز بنده شدید. پسر فاطمه را كشتید و پسر مرجانه را امارت دادید. به خدا قسم نیكان شما را خواهد كشت و اشرار را به كار خواهد گرفت».  
دیگر از كسانی كه حضور داشت «انس بن مالك» بود كه با دیدن سر مطهر امام علیه السلام و جسارت عبیدالله گریست و گفت:  
«شبیه ترین مردم است به پیغمبر».  
سپس اسرا را بر ابن زیاد وارد كردند.  
وی هنگامی كه امام سجاد علیه السلام را دید پرسید:  
«كیستی؟»  
فرمود:  
«علی بن الحسین». آن ملعون گفت:  
«مگر علی بن الحسین را خدا نكشت؟»  
امام فرمود:  
«برادری داشتم كه علی نام داشت. مردم او را كشتند».  
ابن زیاد گفت:  
«خدا كشت» امام فرمود:  
«الله یتوفی النفس حین موتها». ابن زیاد خشمگین شد و گفت:  
«در پاسخ من دلیری می كنی و هنوز شجاعت داری؟  
او را ببرید و گردن بزنید».  
پس حضرت زینب گفت:  
«ای پسر زیاد!  
هر چه خون از ما ریختی بس است» و امام را در آغوش گرفت و فرمود:  
«والله از او جدا نمی شوم. اگر می خواهی او را بكشی مرا نیز بكش». ابن زیاد كمی به آن دو نگریست و گفت:  
«عجبا كه این زن دوست دارد با برادرزاده‌اش كشته شود!  
او را رها كنید كه با این بیماری كه دارد خواهد مرد» …  
امام سجاد علیه السلام سپس رنج سفر به شام و غم اسیری و عذاب در دربار یزید را تحمل كرد … و تا پایان عمر شریفش، همواره در اندوه مصیبت كربلا بود …  
روایت كرده‌اند كه مردی بطّال و دلقك در مدینه زندگی می كرد كه به هزل و مزاح خود مردم مدینه را می خنداند. وی روزی گفت:  
«علی بن الحسین مرا درمانده و عاجز كرده است؛ چرا كه هر چه تلاش كردم هیچ نتوانستم وی را به خنده افكنم».  
امام سجاد علیه السلام در محرم سال 94 (یا 95) هجری، هنگامی كه 57 سال داشت، با زهر یكی از فرزندان «عبدالملك مروان» مسموم شد و در بستر احتضار افتاد.  
حضرت در این ایام، تمامی فرزندان خود را جمع كرد و فرزند بزرگوارش «محمد بن علی علیه السلام» - كه او نیز در مصیبت كربلا حضور داشت و در آن زمان كودكی 4 ساله بود – را وصی خود قرار داد و وی را «باقر» نامید و امر سایر فرزندان خود را به آن جناب واگذار كرد و به آنان موعظه و وصیت نمود.  
سپس امام باقر را به سینه چسباند و فرمود:  
«تو را وصیت می كنم به آنچه وصیت كرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت كه پدرش او را وصیت كرده بود به این وصیت در هنگام وفات خود كه:  
بر حذر باش از اینكه ستم كنی بر كسی كه یاوری بر تو غیر از خداوند ندارد».  
آورده‌اند كه چون حضرت علیه السلام وفات كرد، تمامی مدینه در ماتمش عزادار گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و كبیر در مصیبتش نالان شدند و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود …  
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.  
\*\*\*\*\*  
منابع اصلی:  
1. شیخ عباس قمی؛ منتهی الآمال؛ با كوشش و تلخیص آیةالله رضا استادی؛ قم: دفتر نشر مصطفی، 1380.  
2. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.  
3. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

## 30. گریه‌ی اشك (شعر)

### مشخصات كتاب

گریه ی اشك  
گردآورنده : محمد علی مجاهدی  
ناشر : سرور - قم  
چاپ اول، 1379 شمسی  
نوع جلد : شومیز  
قطع : وزیری  
تعداد صفحه 246  
نوع چاپ : چاپی  
زبان : فارسی  
وزن : 360 گرم  
شابك : 964-6314-10-4

### پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیممعارف اسلامی از گنجینه های بسیار غنی و ناشناخته ی فرهنگ و تمدن بشری است، و با آنكه تا كنون متون منظوم و منثور گرانسنگی در این زمینه توسط پژوهشگران و سخنوران بنام در دسترس شیفتگان این مكتب قرار گرفته است، ولی هنوز گستره‌های بسیاری وجود دارد كه ناشناخته باقی مانده است.هر چند با تلاش متفكران و اندیشمندان بزرگ اسلامی از دیرباز- در مسیر شناخت و معرفی اندیشه‌های ناب و اصیل اسلامی- پرده از روی بسیاری از این ناشناخته‌ها برداشته شده و قلمروهای بسیاری به تسخیر درآمده است، ولی كدام پژوهشگر منصفی است كه نداند هنوز قلل بسیار مرتفعی وجود دارد كه جای پای اندیشه یی را تجربه نكرده، و در انتظار لحظه‌ی شورآفرین تسخیر نباشد؟!بر اساس این دیدگاه است كه انتشارات سرور از آغاز كار هم خود را به چاپ و نشر آثار ارزشمندی مصروف داشته است كه این آفاق را در زاویه‌ی دید شیفتگان معارف اسلامی قرار دهد و تشنگان وادی معرفت را از زلال جاری معارف اسلامی سیراب سازد.در این راستا، نمی‌توان آثار منظوم سخنوران بنام و متعهد این مرز و بوم را در نمایاندن گوشه یی از این واقعیتها و نشر معارف لایزالی كه ریشه در قرآن و مكتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دارد، نادیده گرفت.انتشارات سرور با عنایت به این واقعیت عینی و تاریخی و با استفاده از آثار قلمی [ صفحه 14] صاحبنظران و اساتید شعر و ادب، موجبات تدوین مجموعه‌های منظومی را فراهم آورده است كه پاسخگوی نیاز فعلی جامعه‌ی انقلابی ما باشد.«گریه‌ی اشك» از این دست مجموعه‌های شعری است كه حاوی تازه ترین و پرشورترین اشعار عاشورایی است،این مجموعه به همت شاعر بنام اهل بیت عصمت و طهارت آقای محمد علی مجاهدی (پروانه) تدوین یافته است، و تردیدی نیست كه با محتوای والایی كه دارد، مورد اقبال شیفتگان مكتب حسینی قرار خواهد گرفت. [ صفحه 17]

### دو بیتی‌ها

#### صادق رحمانی

#### عالم سینه می‌زد!

نگاه شمع، نم‌نم سینه می‌زد خدا داند، كه عالم سینه می‌زدنه تنها خاك آن شب، گریه می‌كرد برایت آسمان هم، گریه می‌كرد

#### نم نم سینه می‌زد!

چو حرف ازغربت دیرینه می‌زد نگاهم، شعله در آئینه می‌زد!غریبانه، دل من نوحه می‌خواند دو دسته اشك، نم نم سینه می‌زد!

#### گلوی زخمی!

ستاره گریه و الماس، با من شبست و، بوی زخم یاس، با منتمام حزن زینب را بخوان باز گلوی زخمی احساس با من! [ صفحه 18]

#### صمد پرویس

#### وضو در مهتاب!

عطش، خورشید را سیراب می‌كرد گل شش ماهه را بیتاب می‌كردتنی بیدست، با مشگی پر از آب وضو در چشمه‌ی مهتاب می‌كرد!

#### مسلخ عشق

زمرگ سرخ، ایمان سبزپوشست امامت تا قیامت در خروشستبگو با عاشقان: در مسلخ عشق به گوش جان طنین نوش، نوشست!

#### نماز عشق

نماز عشق، در صحرا به پا بود امام عاشقان، خون خدا بودسری كه بر سر نی آیه می‌خواند به هفتاد و دو ملت آشنا بود!

#### محمود سنجری

#### كو دستهایش؟!

نوای العطش باشد به نایش عمو رفته كه آب آرد برایش [ صفحه 19] چه كس گوید به این طفل عطشناك: عمو آمد، ولی كو دستهایش؟!

#### خورشید نیزه!

تو شور عاشقی در سر نداری به دل، غیر از غم دلبر نداریدلا! خورشید را بر نیزه كردند تو صبح عشق را باور نداری؟!

#### یدالله گودرزی (شهاب)

#### رگهای بریده!

هلا! روشنتر از متن سپیده صبوری این چنین را كس ندیدهچه كرد آن لحظه‌ی لرزیدن عرش لبانت روی رگهای بریده؟!

#### الا ای تیرها!

الا ای تیرها! از سر بگیرید به سوی خاندانم پر بگیریداگر با كشتن من، عشق برپاست مرا شمشیرها! در بر بگیرید

#### چه تنها بود زینب!

مآل اندیش فردا بود، زینب در آن صحرا، چه تنها بود زینب [ صفحه 20] به هنگام غروب تنگ آن روز تمام غربت ما بود زینب!

#### علیرضا صائب فسانی

#### دو ركعت گفتگو!

دلی پر های و هو با عشق دارم حضوری در وضو، با عشق دارمبروای غصه خلوت كن! كه امشب دو ركعت گفتگو با عشق دارم!

#### محمد رضا سهرابی نژاد (م- پائیز)

#### بمیرم...!

خروش و ناله، آوای حرم شد نگاه مهربانان، غرق غم شدز مرگ سرخت ای ماه عطشناك بمیرم، قامت خورشید خم شد!

#### سید مهدی حسینی

#### عطش!

عطش از چشم اصغر، خواب می‌برد غمش، رنگ از رخ مهتاب می‌بردبیابان را، سراسر آب می‌برد علی را تشنگی از تاب می‌برد! [ صفحه 21]

#### تیر و چشم!

گرفته تیر دشمن جا به چشمم و خون جاریست جای آب چشممكنار رود با یاد لبانت دو چشمه اشك شد دریا به چشمم

#### می‌سوخت ساقی!

عطش در چشمهایش موج می‌زد دل دریا برایش موج می‌زدز سوز تشنگی می‌سوخت ساقی و دریائی بپایش موج می‌زد

#### سیراب شد، آب!

ز شرم روی ماهش آب شد، آب ز شوق دیدنش بیتاب شد، آبنه بر لبهای خود آبی رسانید نه از لبهای او سیراب شد آب

#### نصیب!

كویری بود، سر تا پا عطش بود تمام حرف این صحرا، عطش بود [ صفحه 22] فراتی داشت چون دریا خروشان نصیب ما از این دریا، عطش بود

#### احمد مشجری (محبوب)

#### شفا

مطاف اهل دل، خاك حسینست ملك در عرش: غمناك حسینستشنیدم هاتفی در گوش جان گفت: شفا در تربت پاك حسینست [ صفحه 25]

### رباعی ها

#### احمد رضا زارعی

#### صدای پا!

در كوچه‌ی دل، صدای پا می‌شنوم آواز نگار آشنا، می‌شنوماین طرفه صدائی كه مرا می‌خواند از نای شهید كربلا می‌شنوم

#### سید علی میرافضلی

#### روح آب

هنگام سپیده، غرق در نور شدیم آهنگ ترانه های پر شور شدیمدر سایه‌ی آفتاب عاشورایی با روح زلال آب، محشور شدیم

#### منطق خون

از آتش عشق، آب شد این دل تنگ در جوشش می، خراب شد این دل تنگچون تیغ برهنه، در تب و تاب جنون با منطق خون مجاب شد این دل تنگ! [ صفحه 26]

#### سیده راضیه‌ی هاشمی

#### باغ شهادت

آغوش بهشت، روی گلها وا بود از اشك، زمین كربلا دریا بودوقتی كه در باغ شهادت وا شد انگار میان لاله ها دعوا بود!

#### محمد عباسیه (كهن)

#### با حسین!

بیشرمی شمر، اگر چه بدنامی بود همنام یزید بودن، از خامی بودای كاش كه «با حسین» می‌نامیدند آن مرد كه (بایزید بسطامی) بود!

#### نماز!

شمعیست، كه سوز و ساز را ترك نكرد در راه خطر، حجاز را ترك نكرداین عشق چه عشقیست كه در جنگ، حسین سر داد، ولی نماز را تكرد نكرد؟!

#### فواره‌ی خون!

آن طفل كه بوی آب، بیتابش كرد فواره‌ی خون گرم، سیرابش كرد! [ صفحه 27] ناگاه ز سمت كوفه تیری برخاست لالائی گرم خواند و، در خوابش كرد!

#### سلمان هراتی

#### ورد سبز!

بیزارم از آن حنجره، كو زارت خواند چون لاله عزیز بودی و، خارت خواندپیغام تو، ورد سبز بیدارانست بیدار نبود، آنكه بیمارت خواند!

#### حمایت!

زان دست، كه چون پرنده بیتاب افتاد بر سطح كرخت آبها، تاب افتاددست تو، چو رود تا ابد جاری شد زان روی كه در حمایت آب افتاد!

#### تصویر

بالای تو مثل سرو، آزاد افتاد تصویری از آن حماسه، در یاد افتاددر حنجزه‌ی گرفته‌ی صبح غریب تا افتادی، هزار فریاد افتاد!

#### مشفق كاشانی

#### آیینه‌ی حق نما

در خون خدا، شكفته سیمای حسین آئینه‌ی حق‌نما، سراپای حسین [ صفحه 28] بشنو ز سراپرده‌ی اعصار و قرون توفنده بسان رعد، آوای حسین

#### یا رب!

یا رب برخ نشسته در خون حسین بر زخم تن از ستاره افزون حسیندر جبهه‌ی حق، به طاعتی دست بگیر ما را برسان به خاك گلگون حسین

#### محمد علی مجاهدی (پروانه)

#### بفریاد آمد!

چون درد تو دید، غم به فریاد آمد وز ماتم تو، الم به فریاد آمدزهرا به وداع تو چنان زار گریست كز حالت او، حرم به فریاد آمد!

#### غربت معصوم!

روح حرم از حرم چو بیرون می‌رفت آه، از دل خاكیان به گردون می‌رفتآن غربت معصوم، خدا می‌داند چون آمده بود و، از حرم چون می‌رفت؟!

#### وداع

با كعبه وداع آخرین بود و، حسین چون اهل حرم، كعبه غمین بود و حسین [ صفحه 29] بشكوه ترین لحظه، تداعی می‌شد تكبیر نماز واپسین بود و، حسین!

#### قنوت!

صد دجله خروش، در سكوتش جاریست گلنغمه‌ی لا، در ملكوتش جاریستمردی كه عطش ازو بلند آوازه ست (صد رشته قنات در قنوتش جاریست!) [1] .

#### شیون! نذر حضرت زهرا

او بود و، دو چشم اشكباری كه مپرس در بهت سكوت شام تاری، كه مپرسمی‌رفت و، صدای شیون مادر او می‌گشت بلند، از مزاری كه مپرس!

#### ای روح بزرگ!

در صبر تو، روح استقامت دیدند آثار بزرگی و كرامت، دیدندآن دم كه بپاخاستی ای روح بزرگ! در قامت خطبه‌ات، قیامت دیدند! [ صفحه 30]

#### فریاد سرخ عاشورا

آن روز كه شهر، از تو پر غوغا بود در خشم تو، هیبت علی پیدا بودآن خطبه‌ی پرشور تو در كوفه و شام فریاد بلند و سرخ عاشورا بود!

#### خطبه‌ی طوفانی!

والائی قدر تو، نهان نتوان كرد خورشید ترا، نمی‌توان پنهان كردتوفندگی خطبه‌ی طوفانی تو كاخ ستم یزید را، ویران كرد!

#### همه‌ی تو با من!

همراه بود، زمزمه‌ی تو با من با تو همه‌ی من، همه‌ی تو با من!تو دختر خود- رقیه- را راضی كن راهی شدن فاطمه‌ی تو، با من!

#### شعله‌ی تب!

تو، رهبر هر چه رهنوردی ای دوست تو، كعبه‌ی عشق هر چه مردی ای دوست [ صفحه 31] چون شمع، برافروختی از شعله‌ی تب با آنكه طبیب هر چه دردی، ای دوست!

#### هرم تب!

در خیمه‌اش، از هرم تب افتاد آتش! زین شعله، به دامان شب افتاد آتش!بنشست چو آتش به پرستاری او در خرمن صبر زینب افتاد، آتش!

#### سرگرم شد آتش...!

آگه چو شد، از حالت بیماری او دامن به كمر بست، پی یاری اوچون دید، كسی بر سر بالینس نیست سرگرم شد آتش، به پرستاری او!

#### پنجه‌ی آفتاب

آن شب، كه فروغ مه بر افلاك دمید با حالتی آشفته و غمناك، دمیدهفتاد و دو قرص ماه، در آن دل شب چون پنجه‌ی آفتاب، از خاك دمید!

#### هفتاد و دو خورشید!

چون كرد نظر به قتلگاه آن شب، ماه تا صبح كشید از دل آه، آن شب ماه [ صفحه 32] هفتاد و دو خورشید به خون غلطان را حیرت زده می‌كرد نگاه آن شب ماه!

#### شرمنده‌ی تو!

می‌آمد و، سر به زیر و، شرمنده‌ی تو با گریه‌اش، آمیخت شكرخنده‌ی تو!حر بود اسیر، تا امیری می‌كرد! آن لحظه امیر شد، كه شد بنده‌ی تو!

#### اسباب سرافرازی!

از خویش، تهی شد از تو پر شد، ای دوست یك قطره نبود بیش و، در شد ای دوستآن سر كه ز شرمندگی افكند به زیر اسباب سرافرازی حر شد، ای دوست!

#### لبخند!

باید دل خود به عشق، پیوند زدن دم از تو، از تو ای خون خداوند! زدناز تو، ره و رسم عشق باید آموخت وز اصغر تو، به مرگ لبخند زدن!

#### زلال كوثر!

در هیبت تو، سطوت حیدر دیدند در خشم تو، التهاب آذر دیدند [ صفحه 33] آن دم كه حسین را برادر خواندی در جاری تو، زلال كوثر دیدند!

#### اگر برخیزد!

از قهر تو، شاهین قدر پر ریزد وز هیبت تو، شیر قضا بگریزدماند به تو كوه، اگر به رفتار آید! دریا به تو می‌ماند، اگر برخیزد!

#### كو شیردلی؟!

كو شیردلی كه پنجه با شیر زند بی‌حمله، ره هزار نخجیر زندماند به تو خورشید، اگر بخروشد! ماند به تو شیر، اگر كه شمشیر زند!

#### مشگ بدوش

آن روز كه شط در تب و تاب آمده بود وز سوز عطش در التهاب، آمده بوددیدند كه آن بحر كرم، مشگ بدوش تا بر لب شط رساند آب، آمده بود!

#### دریا نشنیدم كه...!

ای كعبه به داغ ماتمت نیلی پوش وز تشنگیت، فرات در جوش و خروش [ صفحه 34] جز تو كه فرات رشحه یی از یم تست دریا نشنیدم كه كشد مشگ بدوش!

#### حریر نور!

چون دید به نوك نی سرش را، خورشید بر خاك، تن مطهرش را خورشیدآرام، حریر نور خود را گسترد پوشاند برهنه پیكرش را، خورشید!

#### تلاوت!

هرم سخن از داغ حكایت می‌كرد؟ یا از عطش آب، روایت می‌كرد؟!گوئی كه به عرش نیزه از سوره‌ی عشق هفتاد و دو آیه را تلاوت می‌كرد!

#### فاصله‌ی تو با من!

می‌گفت دل یكدله‌ی تو با من: هم قافله شد سلسله‌ی تو با من!خورشید من! ار نیست قیامت ز چه رو یك نیزه بود فاصله‌ی تو با من؟!

#### عرش نی!

خورشید، بر این تیره مغاك افتاده ست یا بر سر نی، آن سر پاك افتاده ست؟! [ صفحه 35] بر عرش نی، از تلاوت او پیداست هفتاد و دو سوره رو خاك افتاده ست!

#### عریانی!

گفتم چو به (طاهر) غم حیرانی او از عابس و، آن مایه پریشانی اوبرخاست خروش او، كه هرگز نرسد عریانی من، به گرد عریانی او

#### عریانتر ازین؟!

از شور تو پر، كون و مكان شد عابس! در سوگ تو خون، دل جهان شد عابس!تن از تو و، تو برهنه تر از تن خویش عریانتر ازین نمی‌توان شد عابس!

#### عباس براتی پور

#### داغ!

هر چند قدش خمیده، اما برپاست رنگ از رخ او پریده، اما برپاستاین سرو كه در میان خود می‌بینید هفتاد و دو داغ، دیده اما برپاست! [ صفحه 36]

#### تقدیم تو!

بركند دل از جهان و، تقدیم تو كرد خون ریخت ز دیدگان و، تقدیم تو كردچون تیر به مشگ خورد و، رفت آب از دست بر دست نهاد جان و، تقدیم تو كرد!

#### آب آوردند!

او را به شكوه بیحساب، آوردند از پا تا سر به خون خضاب، آوردندتا چهره‌ی نورانی او را، شویند از چشمه‌ی آفتاب، آب آوردند!

#### قرآن می‌خواند!

آن جان ز جسم رسته، قرآن می‌خواند با نای ز هم گسسته، قرآن می‌خوانددرطشت طلا، به بزم شب اندیشان خورشید به خون نشسته، قرآن می‌خواند!

#### كشتی طوفان زده!

تا ماه، اسیر پنجه‌ی غم شده بود خورشید، سیاهپوش ماتم شده بود [ صفحه 37] طوفان زده، كشتی نجات امت بشكسته كنار نهر علقم شده بود!

#### كنار شط!

آن دم كه ز غربت آشكارا دم زد طومار ستمگران دون، بر هم زدلب تشنه، كنار شط مواج فرات پا بر سر زندگانی عالم زد

#### خنجر بگذاشت!

دشمن كه به حنجر تو، خنجر بگذاشت خاموش، طنین نای تو می‌پنداشتغافل! كه به هر كجا روان بود سرت بند ستم از پای جهان بر می‌پنداشت

#### حسین اسرافیلی

#### شط عرفان

ایثارگران شط عرفان بودند بر خیمه‌ی عاشقان، نگهبان بودندهر چند كه بی‌شكیب وعطشان بودند مانند هزار چشمه، جوشان بودند

#### چاووش!

چاووش قطار خون و دردی، مسلم! خورشید شب سیاه و سردی، مسلم! [ صفحه 38] در كوفه حضور غیرت و بیعت نیست تنها تو وفا به عهد كردی، مسلم!

#### در مسلخ!

در مسلخ خویش، عشقبازی كردند با خون گلو، حماسه سازی كردندهفتاد و دو خیمه‌ی عطشناك، آن روز با حلق بریده، سرفرازی كردند!

#### شرمسار!

زان فاجعه، دیده اشكبارست هنوز دروازه‌ی كوفه، سوگوارست هنوزاز سوز لبان تشنه‌ی عاشورا دریای فرات، شرمسارست هنوز!

#### با پای برهنه!

زآن فتنه‌ی خونین كه به بار آمده بود خورشید ولا، بر سر دار آمده بودبا پای برهنه، دشتها را زینب دنبال حسین، سایه وار آمده بود!

#### آزادترین!

آزادترین غلام، در میدان بود از زمره‌ی پارساترین یاران، بود [ صفحه 39] در صحنه‌ی حق و باطل عاشورا حر بود كه بازگشته بر ایمان بود

#### احد ده بزرگی

#### سفیر خورشید

در كشور دل، امیر امید تویی مشغل كش جیش شیر توحید، توییمانند سهیل سرخ در باغ فلق بر شب‌زدگان، سفیر خورشید تویی

#### شعله ور!

یكباره چو مهر، شعله ور گشت عباس سوزنده تر از خشم شرر، گشت عباسبا یاد لب خشك جگرگوشه‌ی عشق از شط فرات، تشنه برگشت عباس

#### شعر بیداری

افراشت ز مهر، بیرق یاری را خوش برد به سر، طریق دینداری راشد حر و، درید پرده‌ی ظلمت را شد مست و، سرود شعر بیداری را [ صفحه 40]

#### گریست!

بر تشنه لبان، دجله‌ی بیتاب گریست چون چشم فرات، مشگ پر آب گریستدر دامن كهكشانی دشت عطش خورشید، كنار نعش مهتاب گریست!

#### بیدست!

از ساغر ماه، باده نوشید و گذشت بر تن، زره از ستاره پوشید و، گذشتبیدست، كنار شط خونین فرات خورشید صفت به شب خروشید و، گذشت

#### گل سربدار!

دریا دل تكسوار، تنها شده بود درعرصه‌ی گیر و دار، تنها شده بودبربام سیاه كوفه، چون مهر منیر مسلم- گل سربدار- تنها شده بود

#### خندید علی!

چون غنچه‌ی گل، به خویش پیچید، علی دامن ز سرای خاك، برچید علی [ صفحه 41] آنگه كه شفق ز حنجرش سر می‌زد خورشید صفت به مرگ خندید، علی!

#### اما خندید!

گل غنچه رگش گسست، اما خندید آیینه صفت شكست، اما خندیدبر شانه‌ی سلطان ولایت، اصغر تیرش به گلو نشست، اما خندید!

#### گلبوسه!

از مشرق سرخ دیده، دل سر می‌زد خون، خنده به برق برق خنجر می‌زدگردید فضا معطر، آنگاه كه تیغ گلبوسه به پیشانی اكبر می‌زد!

#### در قحط وفا!، پیغام بشیر به مردم مدینه

خون، رنگ سیاه دل صحرا را، برد موج عطش، آبروی دریا را بردزد نعره بشیر و، گفت: در قحط وفا عشق آمد و، لاله های زهرا را برد! [ صفحه 42]

#### دختر عشق!

گل را به چمن، مرغ سحر می‌بوسید كوكب، رخ رخشان قمر می‌بوسیدقربانی راه عشق شد، دختر عشق وقتی كه لب لعل پدر می‌بوسید!

#### بهار قرآن

در ظلمت شب، شهاب ایمان گل كرد بر نی، سر آفتاب ایمان، گل كردتا همسفران، طریق را گم نكنند بر لعل لبش بهار قرآن، گل كرد

#### در خیمه‌ی دل!، برای حضرت سجاد

چون شمع كه در شعله‌ی سركش، می‌سوخت پروانه‌ی خسته دل، مشوش می‌سوختسجاده نشین عشق، چون لاله‌ی اشك در خیمه‌ی دل میان آتش می‌سوخت!

#### قرآن گسسته!

آیینه‌ی دلشكسته را، می‌مانی! قرآن ز هم گسسته را، می‌مانی! [ صفحه 43] ای خون خدا! در افق دیده‌ی من خورشید به خون نشسته را می‌مانی!

#### رو سپیدم كردی!، برای جناب جون سیاهپوست

ای عشق! چه خوش مست امیدم كردی با خنده‌ی زیر لب شهیدم كردی!با آنكه چو شب، سیاهرو بودم من از بوسه‌ی خویش، روسپیدم كردی!

#### قنداقه‌ی خونین

تیر آمد و: غنچه‌ی سحر را بوسید سیاره‌ی خون، قرص قمر را بوسیددر خیمه، حسین پیش چشم زینب قنداقه‌ی خونین پسر را، بوسید!

#### چرخ در خون!، برای جناب عباس

در حجله‌ی خون، باده‌ی گلگون می‌زد لبخند جنون، به عقل مجنون می‌زداز بهر رضای عشق و لیلای دلش عریان شده بود و، چرخ در خون می‌زد! [ صفحه 44]

#### مرد نبرد، برای جناب بریر ابن خضیر

ای مرد نبرد! جوهر فرد، تویی درعرصه‌ی جنگ تن به تن، مرد توییآن كس كه چهل سال نماز شب را پیوند نماز صبحدم كرد، تویی!

#### مجتبی تونه‌ای

#### حضرت غم

پیراهنی از زخم، به تن دوخته است این رسم ز حضرت غم، آموخته استای سرو تماشائی ایمان، عباس! دل، شعله به شعله در غمت سوخته است

#### در محضر آفتاب!

در محضر آفتاب، جان می‌دادی در آتش التهاب، جان می‌دادیآن روز به دست كربلا ای عباس! لب تشنه، كنار آب جان می‌دادی!

#### جلال محمدی

#### كوی حسین

یا رب بشهیدان ره كوی حسین بر سوختگان جلوه‌ی روی حسین [ صفحه 45] ره، دور و شب تار و، بیابان در پیش ما را برسان به خاك گلبوی حسین

#### پیشقدم!

هنگام سفر، پیشقدم شد، دستم قربانی قامت علم شد، دستمتا نامه‌ی عشق را به خون بنگارم در محضر وصل او، قلم شد دستم!

#### اكبر بهداروند

#### خطبه‌های سرخ!

مانند ستاره، از سراپرده‌ی شب می‌آمد و، خطبه‌های سرخش، بر لبپایش به ركاب ذوالجناح، از سر درد می‌گفت پیام عشق و خون با زینب

#### هادی وحیدی

#### خون بارید!

آن روز، ز دشت كربلا خون بارید از ابر سیاه نینوا، خون باریدآن لحظه كه شد شهید، فرزند رسول از زخم دل ستاره‌ها، خون بارید!

#### محمد حسن مومنی تنكابنی

#### یك سینه عطش!

در پهنه‌ی دشت عشق، جولان می‌داد یك سینه عطش، ندای ایمان می‌داد [ صفحه 46] درهلهله‌ی شب‌زدگان، می‌دیدم خورشید به روی خاكها، جان می‌داد!

#### در راه سپیده

بر مرگ، نگاه آسمانی كردند یعنی كه به عشق، مهربانی كردندآن روز، فرشتگان خاكی چه غریب در راه سپیده، جانشفانی كردند!

#### در بهت غروب

در بهت غروب، سمت فردا می‌رفت آن رود زلال رو به دریا می‌رفتبا آنكه حصار سنگ رو در رو بود آئینه، صبور تا تماشا می‌رفت!

#### كنار دریا جان داد!

آن روز، غریبانه و تنها، جان داد پرورده‌ی آسمان، به صحرا جان داداسرار شگفت عشق، معنا می‌شد وقتی كه عطش كنار دریا، جان داد! [ صفحه 47]

#### بهنام پازوكی

#### سرشك حسرت!

از پلك سیاه شب، شرر می‌بارید بر دامن دشت، شور و شر می‌باریداز چشمه‌ی مه، سرشك حسرت نم نم بر دشت فرات، تا سحر می‌بارید!

#### حسن حسینی

#### فراوان می‌خورد!

آن نی، كه بر آن خشك نیستان می‌خورد آب از لب جوی لب و دندان، می‌خوردلب تشنه، ز جویبار قرآن می‌خورد می‌خورد فراوان، و فراوان می‌خورد!

#### پرسش سوزان!

لب تشنه‌ام، از سپیده آبم بدهید جامی ز زلال آفتابم، بدهیدمن پرسش سوزان حسینم، یاران! با حنجره‌ی عشق، جوابم بدهید

#### در جواب بابا!

آن جمله چو بر زبان مولا جوشید از نای زمانه، نعره‌ی لا جوشید! [ صفحه 48] تنها ز گلوی اصغر شش‌ماهه خون بود كه در جواب بابا، جوشید!

#### تفسیر قرآن!

شورید سری كه شرح ایمان می‌كرد هفتاد و دو فصل سرخ، عنوان می‌كردبا نای بریده نیز، بر منبر نی تفسیر خجسته یی ز قرآن می‌كرد!

#### جعفر رسول‌زاده (آشفته)

#### در كنارش جان داد!

آئینه‌ی احمدی، شكست و افتاد! بر دامن لاله آسمان، داغ نهادآن دم كه نهاد چهره بر چهره‌ی او گفتند: حسین در كنارش، جان داد!

#### باور داشت!

می‌آمد و: آفتاب را باور داشت مفهوم حضور آب را، باور داشتایمان به شكوه عشق، در جانش بود آن خواهش مستجاب را، باور داشت!

#### مانند سپیده

آئینه شدند و، تابناك افتادند مانند سپیده، سینه چاك افتادند [ صفحه 49] در پیش نگاه مهربان خورشید هفتاد و دو آسمان، به خاك افتادند!

#### شط عطش سوز!

روزی كه ز دریای لبش، در می‌رفت نهر كلماتش، از عطش پر می‌رفتیك جوی از آن شط عطش سوز زلال آهسته به آبیاری حر می‌رفت

#### ایمان طرفه

#### غبار روبی!

مائیم و جواب خوبیت، می آئیم تا غمكده‌ی جنوبیت، می‌آئیمای مدفن التهاب ایمان و عطش! روزی به غبار روبیت، می‌آئیم

#### یك قافله بغض!

خون نغمه ترین قصیده را خواند، رهید یك قافله، بغض و اشك و غم راند، رهیدیا للعجب، این كبوتر زخمی عشق با اینكه تنش درین قفس ماند، رهید! [ صفحه 50]

#### محمد رضا سهرابی نژاد (م- پائیز)

#### قبر شش گوشه!

عمریست كه راه سرخ تو می‌بوئیم با خون حماسه‌های تو، می‌روئیمگردی كه گرفته قبر شش گوشه‌ی تو فردا به گلاب دیدگان، می‌شوئیم

#### قنداقه!

آن روز، تمام عرشیان آزردند زآن قوم، كه غنچه‌ی ترا پژمردندقنداقه‌ی طفل تا نهادی بر خاك تا پیش خدا، فرشتگانش بردند!

#### آب شد، آب!

بسیار گریست تا كه بیتاب شد آب خون ریخت ز دیدگان و، خوناب شد آباز شدت تشنه كامیت ای سقا! آن روز ز شرم روی تو، آب شد آب!

#### علقمه!

آن نخل به خون طپیده را، می‌بوسید آن مشگ ز هم دریده را، می‌بوسید [ صفحه 51] خورشید، كنار علقمه خم شده بود دستان ز تن بریده را، می‌بوسید!

#### ای جاری روسیاه!

در آتش تب، زهای هایت می‌سوخت هفتاد و دو حنجره، به پایت می‌سوختای جاری رو سیاه! ای شط فرات! لبهای حسین از برایت می‌سوخت!

#### در كنج خرابه!

زهرای حزین به اشك و آه آمده بود جبریل پریشان به نگاه، آمده بوددر كنج خرابه، در میان طبقی خورشید به مهمانی ماه آمده بود!

#### خون زلال!

پیكار علیه ظالمان، پیشه‌ی ماست جان در ره دوست دادن، اندیشه‌ی ماستهرگز ندهیم تن به ذلت، هرگز! در خون زلال كربلا ریشه‌ی ماست

#### ساعد باقری

#### یا رب مددی!

یا رب مددی! كه گرم، پابگذارم هر آنچه نبرد نیست، جا بگذارم [ صفحه 52] آنگاه كه وصل خود نصیبم سازی رخساره به خاك كربلا بگذارم

#### رسول آه!

آنسو نگران، نگاه پیغمبر بود خورشید، رسول آه پیغمبر بودای تیغ پلید! می‌شكستی ای كاش آن حنجره، بوسه گاه پیغمبر بود!

#### عباس كی منش كاشانی (مشفق)

#### بارقه

مه، بارقه ییست در شبستان حسین شب، حادثه یی ز درد پنهان حسینهر صبح، ز دامن افق، خون آلود خورشید برآید از گریبان حسین!

#### صادق رحمانی

#### ای كعبه‌ی دل!

ای كعبه‌ی دل! قلب سلیم تو شكست پیشانی تو، دست كریم تو، شكست!زمزم، به نشانه‌ی عزا گریان بود آن روز كه حرمت حریم تو، شكست

#### حسن صفوی پور (قیصر)

#### دشت لاله گون!

خورشید، به طشت واژگون می‌مانست دامان شفق، به رنگ خون می‌مانست [ صفحه 53] گر ساحت قتلگاه را می‌دیدی والله! به دشت لاله گون می‌مانست!

#### در تنگ غروب

در تنگ غروب، از شفق خون می‌ریخت از زخم گلوی مرغ حق، خون می‌ریختمی‌خورد كتاب عشق در باد، ورق! از دیده به روی هر ورق، خون می‌ریخت

#### محمد جواد غفورزاده (شفق)

#### فریادگر!

آلاله به چشم، جام خون می‌آید و ز باغ به گوش، نام خون می‌آیدگلپوش كنید شهر را، چون زینب فریادگر قیام و خون، می‌آید

#### در بهت سكوت!

بر حنجر خون، نوای عشقی زینب! دلداده و، جانفدای عشقی زینب!در بهت سكوت كوفه، در ظلمت شام پیغامبر خدای عشقی، زینب!

#### ای پرچم كربلا!

ای پرچم كربلا به دوشت، زینب! قربان تو و، خشم و خروشت، زینب! [ صفحه 54] تا موی سرت، سپید شد از غم دوست شد كعبه‌ی دل، سیاهپوشت زینب!

#### گلواژه‌ی انقلاب

زینب! تو كه در حنجر حق، آوائی تندیس علی، آینه‌ی زهرائیدر مكتب عارفان و، در دفتر عشق گلواژه‌ی انقلاب عاشورائی

#### طبیب دلها

ای آنكه عزیز خاطر مائی، تو ما خسته‌ی عشقیم و، مسیحائی، توای چشم و چراغ عارفان، ای سجاد! بیمار نیی، طبیب دلهائی تو

#### رساترین فریاد!

آنجا كه، سكوت مرگ و استبدادست خون شهدا، رساترین فریادستبا اینهمه، در قیام ثاراللهی فریاد حسین، خطبه‌ی سجادست!

#### شش ماهه‌ی من!

اصغر، كه به چهر از عطش، رنگ نداشت یارای سخن، با من دلتنگ نداشت [ صفحه 55] یارب تو گواه باش! شش ماهه‌ی من شد كشته‌ی ظلم و، با كسی جنگ نداشت!

#### ساقی نیست!

مشتاقم و، غیر من كسی ساقی نیست در هیچ دلی اینهمه مشتاقی، نیستدر سینه‌ام آرزوی سقائی، هست افسوس كه دست در تنم، باقی نیست!

#### علی پورحسن آستانه

#### آیا تو برادر منی؟!

آمد به كنار قتلگاه و، پرسید: آیا تو برادر منی ای خورشید؟!هر لحظه به فكرم، به چه حالی زینب رگهای بریده‌ی ترا می‌بوسید؟!

#### به دنبال حسین!

آن روز، كه خون عاشقان ریخت به دشت دریای فرات، غرقه در خون می‌گشتدیدم كه به دنبال حسینش، زینب سرتاسر دشت كربلا را، می‌گشت! [ صفحه 56]

#### غلامرضا رحمدل

#### در ساكت شب!

ققنوس ستاره، بال و پر می‌خواهد گل، لطف صحاری سحر، می‌خواهددر ساكت شب، رقیه از خواب پرید از زینب خون جگر، پدر می‌خواهد!

#### ای وای!

آغشته به خون، سپیده دم شد ای وای! یك لاله ز باغ عشق، كم شد ای وای!بر مصحف خون، رسول تاریخ نوشت: اسطوره‌ی والقلم، قلم شد ای وای!

#### محمد فكور

#### او، همه من!

یك بوسه زدم بر رخ او، مست شدم مجذوب رخش گشتم و، از دست شدممن، او همه گشته بودم و، او همه من! در او، همه نیست گشتم و، هشت شدم

#### شكرالله شیروانی (خندان)

#### اسطوره‌ی عشق

در روز قیام خون و شمشیر، حسین غران و خروشنده‌تر از شیر، حسین [ صفحه 57] در پویش هفتاد و دو اسطوره‌ی عشق بنوشت به خون، حرمت تكبیر، حسین!

#### عبدالرضا رادفر

#### بذر خون!

در دشت بلا، كه بذر خون كاشت حسین رسمی ز حماسه جای بگذاشت، حسینهنگام عروج، با لبی شكرگزار هفتاد و دو هدیه با خودش داشت، حسین!

#### بر مخمل خاك خون!

بر مخمل خاك و خون، فتادند همه جان بر سر ایثار، نهادند همههفتاد و دو افتخار همراه حسین در روز شرف دوباره زادند همه

#### قیصر امین پور

#### در اوج عطش!

خود را چو ز نسل نور می‌نامیدند رفتند و، به كوی دوست آرامیدندسیراب شدند، زانكه در اوج عطش آن حادثه را به شوق، آشامیدند!

#### اسب بی سوار!

این خاك، به خون عاشقان رنگینست اینست درین قبیله آئین، اینست [ صفحه 58] زین روست كه بی‌سوار برمی‌گردد اسب تو، كه زین و یال او خونینست!

#### رحیم زریان

#### سردار قضا!

سردار قضا- میر ادب- آمده بود در عرصه‌ی عشق، تشنه لب آمده بودبا خون گلو، تیغ ستم را بشكست! خورشید خدا به جنگ شب آمده بود

#### حسین یاری

#### بوسه

دستی كه بر آن، دست خدا زد بوسه صد حیف كه شمشیر جفا زد بوسهدر كرب وبلا، حسین از روی زمین برداشت و، با قد دو تا زد بوسه!

#### اختر می‌ریخت!

آن روز، عطش به سینه آذر می‌ریخت بر دامن دشت، لاله پرپر، می‌ریختدر ساحل عقلمه، همه می‌دیدند خورشید به روی ماه، اختر می‌ریخت!

#### وحید امیری

#### خنكای آب

او غربت آفتاب را، حس می‌كرد در حادثه، التهاب را حس می‌كرد [ صفحه 59] بیتابی كودكانش آتش می‌زد وقتی خنكای آب را حس می‌كرد!

#### تقی پورمتقی (م- پاسدار)

#### سقا

بر دامن او، گرد مدارا ننشست سقا، نفسی ز كار خود وا ننشستهر چند قلم شد علم بازوی او با دست بریده باز از پا ننشست!

#### گودال!

گودال كه تشنه بود، خونش نوشید از رگ رگ سنگ، باز خونش جوشیدتا خاطره‌اش ز یادهامان نرود از درد شفق لباسی از خون پوشید

#### شهاب یزیدی

#### اسباب شفاعت!

عباس! دلی كه پایبست تو بود مشتاق لقای حق پرست تو بودامروز چه كرده یی كه فردا زهرا اسباب شفاعتش دو دست بود؟!

#### امین شیرازی

#### تصویر آفتاب!

در رود زمانه، پیچ و تاب افتاده ست خورشید، به خوف و اضطراب افتاده ست [ صفحه 60] ظهرست و، در آئینه‌ی چشمان فرات تصویر بلند آفتاب افتاده ست!

#### عزیزالله خدامی

#### دو دست آب آور!

ای خون خدا! خدا بود یاور تو توحید، چه خوش نشسته در باور توخود، چاره‌ی تشنه كامی اصغر كن كافتاده ز پا، دو دست آب آور تو!

#### قطعه‌ی سرخ!

آن روز كه آهنگ سفر داشت حسین از راز شهادتش، خبر داشت حسیناز بهر سرودن یكی قطعه‌ی سرخ هفتاد و دو واژه در نظر داشت حسین!

#### جواد محقق همدانی

#### هفتاد و دو لاله!

دل، غیر خدا زهر چه برداشت، حسین بر قله‌ی عشق، پرچم افراشت حسینتا حاصل انقلاب خود بردارد هفتاد و دو لاله در زمین كاشت حسین

#### غلامرضا كافی

#### ای وای!

آن زاده‌ی شب، سپیده دارد در دست یا خنجر آبدیده دارد، در دست؟! [ صفحه 61] از گودی قتلگاه، بیرون آمد ای وای! سر بریده دارد در دست!

#### محمود سنجری

#### ای تیغ!

مهرست رخش، بر او سحر بوسه زده ست بر هر قدمش، دو صد خطر بوسه زده ستای تیغ! ازین خیال بد بیرون شو! بر حنجره‌اش، پیامبر بوسه زده ست

#### محمد رضا محمدی نیكو

#### پایان سرود!

او، روز شهود خویش را می‌دانست گودال فرود خویش را، می‌دانستچون شاعر چیره یی، از آغاز سخن پایان سرود خویش را می‌دانست! [ صفحه 65]

### غزلها

#### خسرو احتشامی

#### ظهر عشق

ای بسته بر زیارت قد تو قامت، آب شرمنده‌ی محبت تو تا قیامت، آبدر ظهر عشق، عكس تو لغزید در فرات شد چشمه‌ی حماسه ز جوش شهامت، آبدستت به موج، داغ حباب طلب گذاشت اوج گذشت دید و، كمال كرامت، آببر دفتر زلالی شط، خط لا كشید لعلی كه خورده بود ز جام امامت، آبلب تر نكردی از ادب، ای روح تشنگی! آموخت درس عاشقی و استقامت، آبترجیع درد را- ز گریزی كه از تو داشت- سر می‌زند هنوز به سنگ ندامت، آبسوگ ترا ز صخره چكد قطره قطره، رود زین بیشتر سزاست به اشك غرامت، آباز ساغر سقایت فضلت، قلم چشید گسترد تا حریم تغزل، زعامت آبزینب، حسین را به گل سرخ خون شناخت بر تربت تو بود نشان و علامت، آب! [ صفحه 66] از جوهر شفاعت تیغت بعید نیست گر بگذرد ز آتش دوزخ، سلامت آب!آمد به آستان تو گریان و عذرخواه با عزم پای‌بوسی و، قصد اقامت، آبمی‌خوانمت به نام ابوالفضل و، شوق را در دیدگان منتظرم بسته قامت، آب!

#### یوسفعلی میر شكاك (بیدل)

#### دور عاشقان آمد

خیز و جامه نیلی كن، روزگار ماتم شد دور عاشقان آمد، نوبت محرم شدنبض جاده بیدار از، بوی خون خورشیدست كوفه رفتن مسلم، گوئیا مسلم شدماه خون گواه آمد، جوش اشك و آه آمد رایت سیاه آمد، كربلا مجسم شدپای خون دل واكن، دست موج پیدا كن رو به سوی دریا كن، ساحلی فراهم شدگریه كن، گلاب‌افشان، گل به خاك می‌افتد باد مهرگان آمد، قامت علی خم شدقاسم و طپیدنها، لاله و دمیدنها مجتبی و چیدنها، گل دوباره خرم شد!تشنه، اضطراب آورد، آب می‌شود عباس گو فرات، خیبر شو! مرتضی مصمم شدخادم برادر بود، از ره پرستاری در قدم موخر بود، از وفا مقدم شد [ صفحه 67] نوبت حسین آمد، كآورد به میدان رو نه فلك به جوش آمد، منقلب دو عالم شدچرخ در خروش آمد، خاك شعله پوش آمد آسمان به جوش آمد، كشته اسم اعظم شدبر سر از غم زهرا، خاك می‌كند مریم با مصیبت خاتم، تازه داغ آدم شددشمن حسین افگند ار به چاه، یوسف را چاه، چشمه‌ی كوثر، گریه آب زمزم شدگرچه عقده‌ی دل بود، آبروی (بیدل) بود كز هجوم فرصت‌ها، این فغان فراهم شد

#### مهدی حسینی

#### شعله‌ی آئینه

كه بود این موج، این طوفان، كه خواب از چشم دریا برد؟ و شب را از سراشیب سكون تا اوج فردا، برد؟كدامین آفتاب از كهكشان خود فرود آمد كه اینگونه زمین را تا عمیق آسمانها برد؟صدای پای رودی بود و، در قعر زمان پیچید و بهت تشنگی را از عطشناك دل ما بردكسی آمد، كسی آنسان كه دیروز توهم را به سمت مشرق آبی‌ترین فردای زیبا بردكسی كه در نگاهش شعله‌ی آئینه می‌روئید و تا آنسوی حیرت، تا خدا، تا عشق، ما را برد [ صفحه 68] خود حق بود او آری! كه از مرز یقین آمد گمانها را ز شك آگند، آن را تا به حاشا بردبه خا افگند ذلت را، شرف را از زمین برداشت و او را تا بلندای شكوه نیزه، بالا برد!دوباره شادیم آشفت با اندوه شیرینش مرا تا بیكران آرزو، تا مرز رؤیا، بردبگو با من! بگو ای عشق! اگر چه خوب می‌دانم كه بود این موج، این طوفان، كه خواب از چشم دریا برد؟!

#### سراب آب

پیچیده در فضای حرم بانگ آب، آب بسته چو خصم بر حرم بوتراب، آبدر وادی عطش‌زده، دریا خروش داشت اما به چشم تشنه لبان شد سراب، آبآوای العطش به ثریا رسیده بود از سوز قصه آمده در پیچ وتاب، آبفریاد استغاثه‌ی طفلان بلند بود از روی تشنگان ز خجالت شد آب، آب!عباس، این شرار عطش را كند خموش در خیمه‌ها رساند اگر با شتاب، آبآن ماه هاشمی چو به دریا نهاد پای الماس نور سفت از آن ماهتاب، آب [ صفحه 69] در التهاب داغ عطش بر لب فرات از حنجری فسرده شنید این خطاب، آب:ای روسیاه! حنجر خشكیده‌ی حسین می‌سوزد از برای تو و، شد كباب آب!پژمرده نوگلان حسینی ز تشنگی از روی تشنگان حرم رخ متاب، آب!این خیل تشنگان همه از آل كوثرند فردا چه می‌دهی تو به زهرا جواب، آب؟!بیرون شد از فرات، ابوالفضل با شتاب رو سوی خیمه‌هاست، بر او همركاب، آبآنجا كه تیر خصم، تن مشگ را درید ساقی فسرده گشت و گرفت اضطراب، آببا آنهمه امید، دگر ناامید شد ساقی چو دید ریخت از آن مشگ آب، آببا یاد كام تشنه‌ی طفلان در حرم لب تشنه داد جان و نخورد آن جناب، آبدر دشت كربلا گذری كن، هنوز هم پیچیده در فضای حرم بانگ آب، آب

#### غربت ساقی

آسمان، مات و مبهوت مانده ست، در سكوت مه‌آلود صحرا یك بیابان عطش گشته جاری، پای دیوار تردید دریا [ صفحه 70] غوطه‌ور مانده در حیرت دشت، پیكر مردی از نسل طوفان مردی از دوده‌ی خون و آتش، مردی از تیره‌ی روشنی‌هاكربلا غوطه ور در غم اوست، او كه نبض بلوغ زمانه ست غربت ساقی تشنگانست، آنچه در دشت جاریست هر جاهفت پشت عطش سخت لرزید، آسمان ابرها را فروریخت شانه‌های زمین را تكان داد، هق هق گریه‌ی تلخ سقاآه ای غربت بینهایت! آه ای خواهش بی‌اجابت! زخمهای بیابان شكفته ست، دشت در دشت، صحرا به صحراشرمسار لبانت فراتست، بر دل آب افتاده آتش كرده دریا به روی نگاهت، باز آغوش گرم تمنازخمهایم دوباره شكفتند، آنچه باید بگویند، گفتند زخمهای من، این شعرهایم زخمهایی همیشه شكوفادر دل: اندوه، اندوه، اندوه! درد: انبوه، انبوه، انبوه! عشق: بشكوه، بشكوه، بشكوه! كه نبرده ست از یاد، ما را

#### باغی از آتش!

عشق، تا گل كرد چون خورشید روی نیزه‌ها شانه‌های آسمان لرزید، روی نیزه‌هابوی خون پیچید در پس كوچه‌های آسمان ابرهای غصه تا بارید، روی نیزه‌هاباغی از آتش فراهم بود و، در آشوب خون شعله های داغ می‌رقصید، روی نیزه‌ها [ صفحه 71] یك طرف فوج ستاره، خسته در شولای خون یك طرف انبوهی از خورشید، روی نیزه‌هااین كدامین دست گلچین بود آیا كاین چنین دسته گلها را یكایك چید روی نیزه‌ها؟!چشمهایی مضطرب می‌دید در بهت عطش چشمه‌ی خون خدا جوشید، روی نیزه‌هادر میان پرده‌های خون و، در حجم سكوت بانگ سرخ نینوا پیچید، روی نیزه‌هازخمه زخمه در سكوت و، پرده در پرده غروب آسمان در آسمان خورشید، روی نیزه‌هادر طلوع داغ زینب، چشم مبهوت زمان باغی از گلهای پرپر دید، روی نیزه‌هادر هجوم بادهای فتنه، در طوفان خشم باغ سرخ كربلا روئید، روی نیزه‌ها!

#### مرتضی عصیانی (آئینه)

#### خدا جدا نكند...!

خدا جدا نكند، از دلم، ولای ترا ز سینه‌ام نبرد شور نینوای ترافدای مردم چشمی شوم، كه می‌ریزد مذاب اشك چو آتشفشان، عزای ترابه دردهای دل من امید درمان نیست خدا نصیبت كند تربت شفای ترا [ صفحه 72] هراس روز قیامت كجا به دل دارد؟ به دوش خویش كشد هر كسی لوای ترابه هر دیار كه مظلومی از نفس افتاد شنید گوش دلم بانگ آشنای ترانشست بر لب من ذكر یا حسین، حسین! كجا برون كنم از سر دگر هوای تراچه لاله ها كه نشاندیم در مسیر رهت ولی نشد كه ببوسیم خاك پای ترااگر چه خانه‌ی دلها مزار تست حسین! كرامتی! كه ببینیم كربلای ترامگر تو باز كنی عقده‌ی زبان مرا كه باز هم بسرایم ز غم رثای تراوگرنه (آینه) را جز زبان حیرت نیست كه واژه واژه دهد شرح ماجرای ترا

#### محمد رضا محمدی نیكو

#### شمشیر و شهادت

ای كه پیچید شبی در دل این كوچه صدایت یك جهان پنجره بیدار شد از بانگ رهایتتا قیامت همه جا محشر كبرای تو بر پاست ای شب تار عدم، شام غریبان عزایتعطش آتش و تنهائی و شمشیر و شهادت خبری مختصر از حادثه‌ی كرب و بلایت! [ صفحه 73] همرهانت صفی از آینه بودند و، خوش آن روز كه درخشید خدا در همه‌ی آینه هایتكاش بودیم و سر و دیده و دستی چو ابالفضل می‌فشاندیم سبكتر ز كفی آب، برایتاز فراسوی ازل تا ابد، ای حلق بریده! می‌رود دایره در دایره پژواك صدایت

#### محمد علی مجاهدی (پروانه)

#### قبله‌ی اهل صفا

بر عهد خود ز روی محبت وفا نكرد تا سینه را نشانه‌ی تیر بلا، نكردتا دست رد به سینه‌ی بیگانگان نزد خود را مقیم درگه آن آشنا، نكردتا هر دو دست ر به ره حق ز كف نداد در كوی عشق، خیمه‌ی دولت به پا نكردتا از صفای دل، نگذشت از صفای آب خود را مدام، قبله‌ی اهل صفا، نكردشرح غم شهادت او را به نینوا نشنید كس، كه چون نی محزون نوا نكرددر كارزار عشق، چو عباس نامدار جان را كسی فدای شه كربلا نكردتا داشت جان، ز جانت مقصد نتافت رخ تا دست داشت، دامن همت رها نكرد [ صفحه 74] در راه دوست از سر كون و مكان گذشت وز بذل جان خویش درین ره، ابا نكردخالی نگشت كشور الا ز خیل كفر تا دفع خصم دوست به شمشیر لا نكرداز پشت زین به روی زمین تا نیوفتاد از روی غم، برادر خود را صدا نكرد!ره را به خصم، با تن بیدست بست، لیك لب را به آه و ناله و افسوس، وانكرددل سوخت زین الم، كه به میدان كارزار دشمن هر آنچه تیر به او زد، خطا نكرد!

#### در سوگ عشق

مردی كه اهل هیمه را سیراب می‌خواست خود را ز تاب تشنگی، بیتاب می‌خواستآمد سراغ شط، ولیكن تشنه برگشت مردی كه حتی خصم را سیراب می‌خواستبا مشگ خالی، امتحان دجله می‌كرد دریا تماشا كن كه از شط آب می‌خواست!دشمن ازو می‌خواست تا تسلیم گردد بیعت ز دریای شرف، مرداب می‌خواست!عمری چو او در خدمت خفاش بودن این را، شب از خورشید عالمتاب می‌خواست! [ صفحه 75] در قحط آب، از دست خود هم دست می‌شست مردی كه باغ عشق را شاداب می‌خواستدیشب كه شوری در دلم افگنده بودند طبعم به سوگ عشق، شعری ناب می‌خواست

#### رجعت سرخ

كربلا را می‌سرود این بار، روی نیزه‌ها! با دو صد ایهام معنی‌دار، روی نیزه‌ها!نینوائی شعر او، از نای هفتاد و دو نی مثل یك (ترجیع)، شد تكرار، روی نیزه‌ها!صحنه‌ی اوج و عروجست و طلوع و روشنی سیر كن! سیر تجلی زار، روی نیزه‌ها!زنگیان آیینه می‌بندند بر نی؟ یا خدا پرده برمی‌دارد از رخسار، روی نیزه‌ها؟!چوب خشك نی به هفتاد و دو گل، آذین شده ست لاله‌ها را سر به سر بشمار، روی نیزه‌ها!زخمی داغند این گلهای پرپر، ای نسیم! گام خود آرامتر بگذار روی نیزه‌ها!یا بر این نیزار خون امشب متاب ای ماهتاب! یا قدم آهسته‌تر بردار، روی نیزه‌ها!قافله، در رجعت سرخ‌ست و، جاده فتنه جوش چشم میر كاروان بیدار، روی نیزه‌ها! [ صفحه 76] صوت قرآنست این، یا با خدا در گفتگوست روبرو، بی‌پرده، در انظار، روی نیزه‌ها!یاد داری آسمان! با اختران، خورشید گفت: وعده‌ی دیدارمان این بار، روی نیزه‌ها!با بردار گفت زینب راه دین هموار شد گر چه راه تست ناهموار، روی نیزه‌ها!خواهرش بر چوب محمل زد سر خود را، كه آه! تیره تر بادا ز شام تار، روی نیزه‌ها!چشم ما آئینه آسا غرق حیرت شد، چو دید آنهمه خورشید اختربار روی نیزه‌ها!

#### ای اسب بی صاحب من!

ای اسب بی‌صاحب من برگرد! كاری ندارم می‌خواهم اینجا نباشی، وقتی كه جان می‌سپارمبا آنكه زخمی رینی، اما نمی‌خواهی از من بخشم ترا التیامی، یا آنكه مرهم گذارممی‌دانی ای اسب زخمی! هنگام رفتن رسیده ست گاه وداع من و تست، دیگر مجالی ندارمای كاش می‌داد رخصت تا در كنارش بمانم داغم ازین بی‌نصیبی، از روی او شرمسارمای شیهه‌ی غربت من! رو خیمه‌ها را خبر كن اكنون كه گودال خون را در پشت سر می‌گذارم [ صفحه 77] تصویری از دود و آتش در چشم من می‌نشیند در خیمه آتش فتاده ست یا من سراپا شرارم؟!منظومه‌ی شمسی انگار، پاشیده از هم درین دشت یا طاق گردون شكسته ست یا من برون از مدارم!از هرم دل واپسی‌ها، بر اینهمه بیكسی‌ها آیا نباید بسوزم؟ آیا نباید ببارم؟زینب! خدا حافظ تو، رفتم كه از جانب تو بر سینه‌ی زخمی او، آلاله ای را بكارمآن كشته را می‌شناسم، از عطر یاسی كه دارد می‌خواهم آنجا بمیرم، آنجا كنار سوارمداغش برون از شمارست، زخمش فزون از ستاره آغاز كارست و دارم هفتاد را می‌شمارم!او را به غربت سپردم وقتی كه می‌گفت: برگرد! منهم درین دشت حسرت خود را به او می‌سپارم

#### اسبی كه تنهای تنهاست!

می‌آید از سمت غربت، اسبی كه تنهای تنهاست تصویری مردی- كه رفته ست- در چشمهایش هویداستیالش، كه همزاد موجست دارد فراز و فرودی اما فرازی كه بشكوه، اما فرودی كه زیباستدر عمق یادش نهفته ست، خشمی كه پایان ندارد در زیر خاكستر او، گلهای آتش شكوفاست [ صفحه 78] در جان او ریشه كرده ست، عشقی كه زخمی ترینست زخمی كه از جنس گودال، اما به ژرفای دریاستدر چشم او، می‌سراید مردی كه شعر رسایش با آنك كوتاه و ژرف‌ست، اما در اوج بلنداستداغی كه از جنس لاله ست، در چشم اشكش شكفته ست یا سركشی‌های آتش در آب و آیینه پیداست؟!هم زین او واژگونست، هم یال او غرق خون ست جایی كه باید بیفتد از پای زینب، همین جاستدارد زبان نگاهش، با خود سلام و پیامی گویی سلامش به زینب، اما پیامش به دنیاست:از پا سوار من افتاد، تا آنكه مردی بتازد در صحنه‌هایی كه امروز، در عرصه‌هایی كه فرداستاین اسب بی‌صاحب انگار، در انتظار سواریست تا كاروان را براند، در امتدادی كه پیداست

#### خلیل عمرانی (پژمان)

#### سیاوش آفتاب!

ای در دیار حادثه همدوش آفتاب گل غنچه‌ی شكفته در آغوش آفتاب!بر ساحل شریعه، عطشناك و حلق چاك از جنس خون و شعله، كفن پوش آفتاب!جاریست نام پاك تو با نور، تا ابد در هر سپیده بر لب چاووش آفتاب [ صفحه 79] آمادگی سرخ تو، در لحظه‌ی نبرد زد در دل سیاهی شب، جوش آفتابلبیك تابناك تو، زان لحظه تا خدا دارد طنین عاطفه در گوش آفتابشد لحظه‌ی عروج تو خورشید لحظه‌ها ای پرچم وفای تو بر دوش آفتاب!باور مكن، دمی شود ای طفل شیرخوار! آن لحظه‌ی بزرگ، فراموش آفتاب

#### ادیب الممالك فراهانی

#### مسكین، سرم!

در كوفه از وفا و محبت نشانه نیست وز مهر و آشتی سخنی در میانه نیستكردار، جز خلاف و عمل جز نفاق، نی! گفتار، جز دروغ و سخن جز فسانه، نیست!یا كوفیان نیافته‌اند از وفا نشان یا آنكه از وفا اثری در زمانه نیست!ای شه! میا به كوفه كه این ورطه‌ی هلاك گرداب حایلی ست كه هیچش كرانه نیستاین مردم منافق زشت دوروی را خوف از خدای واحد فرد یگانه نیست!دارند تیرها به كمان برنهاده، لیك جز پیكر تو، ناوكشان را نشانه نیست! [ صفحه 80] بهر گلوی اصغر تو، تیر كینه هست! وز بهر كودكان تو، جز تازیانه نیست!هشدار ای كبوتر بام حرم! كه بس دامست در طریق و اثر ز آب و دانه نیستبس عذرها به كشتنت آراستند، لیك جز كینه‌ی تو، در دل ایشان بهانه نیستجانم فدای خاك قدوم تو شد، ولی مسكین، سرم! كه بر در آن آستانه نیست

#### محمد جواد غفورزاده (شفق)

#### آخرین سلام

به زیر تیغم و، این آخرین سلام منست سلام من به حسینی كه او امام منستكجائی ای همه را كشتی نجات؟ بیا! كه بی‌حضور تو این زندگی حرام منستلبم به ذكر تو گویا بود، دلم با تست كه ذكر خیر تو كار علی‌الدوام منستبه كوی عشق، نخستین فدائی تو منم سفیر خاص توام، وین صلای عام منستهلا! كه زندگی من عقیده است و جهاد حسینیم من و، این ایده و مرام منستاگر به كوفه گذار تو اوفتد، بینی كه برج و باروی آن شاهد قیام منست [ صفحه 81] از آ گروه منافق یكی بجا نبود! حصار كوفه كنون شهربند [2] و دام منست!مرا به جرم محبت كشیده‌اند به بند حمایت از تو و عشق تو، اتهام منست!به خاك و خون كشدم گر كه دست ظلم، چه باك؟ كه در حمایت دین استوار، گام منستازین سفر كه در او خیر نیست، دیده بپوش [3] . در آخرین نفس، این آخرین پیام منستمن این چكامه سرودم كه مسلم بن عقیل به روز حشر بگوید: (شفق)، غلام منست

#### آفتاب محمل

ما را كه غیر داغ غمت بر جبین نبود نگذشت لحظه یی كه دل ما غمین نبود [ صفحه 82] هر چند آسمان به صبوری چو ما ندید ما را غمی نبود كه اندر كمین، نبودراهی اگر نداشت به آزادی و امید رنج و اسارت، اینهمه شورآفرین نبودای آفتاب محمل زینب! كسی چو من از خرمن زیارت تو خوشه چین نبودتقدیر، با سر تو مرا همسفر نمود در این سفر مقدر من غیر ازین نبودگر از نگاه گرم تو آتش نمی‌گرفت در شام و كوفه، خطبه‌ی من آتشین نبوددر حیرتم كه بیتو چرا زنده مانده‌ام؟! عهدی كه با تو بستم از اول، چنین نبود!ده روزه‌ی فراق تو، عمری به ما گذشت یك عمر بود هجر تو، یك اربعین نبود!

#### پیراهن آوردم!

مدینه! كاروانی سوی تو با شیون آوردم ره‌آوردم بود اشكی، كه دامن دامن آوردممدینه! در به رویم وا مكن! چون یك جهان ماتم نیاورد ارمغان با خود كسی، تنها من آوردم!مدینه! یك گلستان گل اگر در كربلا بردم ولی اكنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم [ صفحه 83] اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم كه مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم!اسیرم كرد اگر دشمن، بجان دوست، خرسندم به پایان خدمت خود را به وجه احسن آوردممدینه! یوسف آل علی را بردم و، اكنون اگر او را نیاوردم، ازو پیراهن آوردم!مدینه! از بنی‌هاشم نگردد با خبر یك تن كه من از كوفه پیغام سر دور از تن آوردم!مدینه! گر به سویت زنده برگشتم، مكن منعم كه من این نیمه جان را هم به صد جان كندن آوردم!مدینه! این اسیری‌ها نشد سد رهم، بنگر چها با خطبه‌های خود به روز دشمن آوردم؟

#### خرابه‌ی شام

بلبلی بود و آشیانه نداشت به قفس مبتلا و، لانه نداشتاوفتاده به دام عشق حسین احتیاجی به آب و دانه نداشتبود در یتیم، جز زهرا صدق، این گوهر یگانه نداشتخفته در گوشه‌ی خرابه‌ی شام میل رفته به سوی خانه نداشت [ صفحه 84] درد دل با سر پدر می‌كرد خون دل از مژه روانه نداشتگفت: بابا! اگر چه سوخت مرا آتش عشق من زبانه نداشت!با من دلشكسته‌ی غمگین سر سازش چرا زمانه نداشت؟!من یتیم و شكسته دل بودم تن من تاب تازیانه نداشتخواست تا جان دهد كنار حسین بهتر از این دگر بهانه نداشتشمع، خاموش شد (شفق)! زیرا بیش ازین مهلت شبانه نداشت

#### جعفر رسول زاده (آشفته)

#### طناب و تیغ بیارید، نذر حضرت مسلم

طناب و تیغ بیارید! عید قربانست دلم، هوائی دیدار روی جانانستمیان جمعم و، از روشنائی نگهت فضای خلوت چشمان من چراغانستشكسته بالی و، پرواز تا حوالی عشق بریدن از قفس تنگ تن چه آسانست! [ صفحه 85] تمام غربتم اینست كز تو بیخبرم هوای ابری چشمم به یاد بارانستاسیر دشمنم اینجا و، سرسپرده‌ی دوست خلیل عشقم و، آتش مرا گلستانستبه جرم عشق تو، در چنگ دشمنم امروز به دست اهرمنان، خاتم سلیمانستفراز بامم و، از دوردست می‌شنوم درای قافله‌ات را كه در بیابانست!

#### چه آسان می‌رود!

اكبرم یا رب! به میدان می‌رود سرو آزادم خرامان می‌رودحنجر سرخ اذان عشق و خون تا مصلای دل و جان، می‌روداكبرم، تفسیر آیات خداست از برم سی جزو قرآن می‌رودمن به حسرت می‌كنم سویش نگاه او ز دستم، دام‌افشان می‌رود!رنگ و بوی مصطفی در حسن اوست یك سبد گل از گلستان، می‌رودگرگها اما به خونش تشنه‌اند! یوسف قرآن ز كنعان می‌رود [ صفحه 86] زندگی بی او برایم مشكلست جانم از دستم چه آسان می‌رود!

#### سرود حماسی حبیب بن مظاهر

قد برافرازید! یك عالم شقاوت پیش روست پرده بردارید! صد آئینه حیرت، پیش روستای حسینی مشربان! در معبد آزادگی تا نماز آرید، محراب عبادت پیش روستعقل می‌نالد: حریفان تیغ در خون شسته‌اند عشق می‌غرد: نظرگاه شهادت پیش روستعقل می‌گوید كه: بال خسته را، پرواز نیست عشق می‌بالد كه: اوجی بینهایت پیش روستدوستی را پاس می‌دارم، كه در هرم عطش سایه ساری در گذرگاه محبت، پیش روستسبز می‌مانم، كه در حال و هوای رستنم تشنه می‌رویم كه باران طراوات، پیش روستای تمام مهربانی در نگاهت، یا حسین! با تو باید آشنا بودن، كه غربت پیش روست

#### جان سبز! در حال و هوای زهیر بن قین

می‌توان خورشید شد، با روشنی آغاز كرد می‌توان با بال خون، تا بیكران پرواز كرد [ صفحه 87] سینه‌ی من صد نیستان ناله دارد، می‌شود عشق را با نای عاشورائیان آواز كرداین تماشائی ترین فصل شكفتن، فرصتیست می‌توان اینجا به روی دوست، چشمی باز كرداز نگاهت زندگی روئید و، جانم سبز شد چشمهای مهربانت ای مسیح! اعجاز كردمثل من، تا وسعت آزادگی پر می‌كشد رشته‌ی دلواپسی را هر كه از خود باز كردای فروغ آفتاب آشنائی، یا حسین! روشنا بختی كه خود را با غمت دمساز كرد

#### سهم تماشا، در وداع نازدانه‌ی امام حسین

دست مگر به دامنت می‌رسد؟! خوشه، كجا به خرمنت می‌رسد؟!غبار راهت شده‌ام، پای من مگر به گرد توسنت می‌رسد؟دویده‌ام، نفس نفس می‌زنم كسی به شوق دیدنت می‌رسد؟!دولت وصل تو نصیبم كه نیست! سهم تماشا به منت می‌رسد؟! [ صفحه 88] چشمه‌ی خورشیدی خون می‌شوی ز بس كه زخم بر تنت می‌رسد!دامنی از عطر شهادت تراست بوی اویس از قرنت می‌رسدگریه‌ی دلواپسیم می‌رود تا به نگاه روشنت می‌رسد

#### معراج حضور

یك فروغ و آنهمه رخسار، روی نیزه‌ها شد تماشائی خدا انگار روی نیزه‌ها!می‌طپد پیش نگاه مرده‌ی نامردمان عشق- صد آئینه در تكرار- روی نیزه‌هاآسمان!، من آنهمه خورشید در خون خفته را یافتم با چشم اختربار، روی نیزه‌ها!پیش ازین بر خاك مقتل بود معراج حضور خوش تجلی كرده‌اند این بار روی نیزه‌ها!آستینم را، كلاف اشك گوهر كرده‌ام یوسفند و گرمی بازار، روی نیزه‌ها!كاروان را، منزل غربت جدا افتاده بود همرهان را تازه شد دیدار، روی نیزه‌ها!تا بمانی سرخ رو تا صبح محشر، ای شفق! بوسه از لبهایشان بردار روی نیزه‌ها [ صفحه 89] آسمان! اگر اختران خویش را گم كرده یی شرحه شرحه، عشق را بشمار روی نیزه‌ها!كوفه كوفه داس و خنجر بود و، از آل علی صد گلستان لاله شد تبدار، روی نیزه‌ها

#### یك آسمان ستاره

به آستان تو، شایستگان شرفیابند همه، صداقت نور و، لطافت آبندحسین! ای كه شهادت نگین خاتم تست مصاحبان تو، این برگزیده اصحابندامیر قافله‌ی آفتابی و، اینان سپرده دل به هوای تو همچو مهتابندمگر ز جام نگاهت چه باده نوشیدند كه پیش چشم تو سرمست از می نابند؟به لوح خون و شرف از ازل چنین خواندند كه پا به پای تو، تا وصل دوست بشتابندشكوه سرخ تو نازم، كه كربلایت را نظاره گر همه عالم به چشم اعجابندپناهمند تو (آشفته)ام، كه اهل كرم شكستگان محن را به لطف دریابند [ صفحه 90]

#### شرحه شرحه درد!

هفت بند عق دارد نینوای زخم تو ای تمام گریه‌هایم، های های زخم تو!در سكوت اشك، پژواك دایم گم شده ست شرحه شرحه درد می‌خوانم برای زخم تواز وداعت در دلم صد پاره خون گل كرده‌است داغ من شد تازه در حال و هوای زخم توبا كدامین دیده می‌یابد تماشایت كنم؟ هستیم ای كاش می‌شد رونمای زخم تو!بوسه بر رگهای خونین تو جانم زنده كرد عمر خود را یافتم در جای‌جای زخم توتو شكیبائی به قلبم می‌دهی، اما چه سود من صبوری كی توانم در عزای زخم تو؟!كاشكی! در غربت‌آباد دل من خانه داشت داغ آن خنجر، كه می‌شد آشنای زخم تو!

#### به سوی دوست

مهر ز نور شد تهی، روح شد از بدن جدا خانه نهاده پشت سر، صاحب خانه‌ی خداآنكه بدست او بود، نقشه‌ی حكمت قدر از حرم خدا برون، می‌شود از بد قضا! [ صفحه 91] شور كجاست در سرش؟ از چه شتاب می‌كند؟ سوی كدام منزلش قافله میزند درا؟كیست امیر كاروان؟: حافظ عزت حرم جان نماز و صوم و حج، روح عبادت و دعاكجاوه‌ها به ناقه‌ها بسته و در میانشان بردگیان آل حق، عصمت ختم‌الانبیاقافله رفت ساربان! حدی بخوان، ناقه بران! منزل عشق پیش رو، خانه‌ی دوست در قفاكجا گریزد از اجل هژبر بیشه‌ی ازل؟ تا نرسد به دین خلل، حج ادا كنم قضاآنچه ز بیش و كم رسد، رنج رسد، الم رسد جان مرا چه غم رسد، چون به خداست التجامن ز تبار احمدم، سلاله‌ی هدایتم قبول بیعت ستم، مرا كجا بود روا؟!نهاده‌ایم جان به كف، در پی مردی و شرف گر هم خصم، صف به صف تیغ كشد به روی ماای گل باغ عاشقی! چشم و چراغ عاشقی! با دل ما چه كرده یی كز تو نمی‌شود جدا؟ای حرم تو كوی دل، مهر تو آبروی دل میزنم از سبوی دل، می به محبت شماسینه‌ی سراچه‌ی غمت، گریه‌ی نثار ماتمت وین دل (آشفته) كند مویه به یاد كربلا [ صفحه 92]

#### علیرضا قزوه

#### اما حیف

نخستین كس كه در مدح تو شعری گفت، آدم بود شروع عشق و آغاز عزل شاید همان دم بودنخستین اتفاق تلختر از تلخ در تاریخ كه پشت عرش را خم كرد، یك ظهر محرم بودمدینه نه، كه حتی مكه دیگر جای امنی نیست تمام كربلا و كوفه غرق ابن ملجم بودفتاد از پا كنار رود، در آن ظهر دردآلود كسی كه عطر نامش آبروی آب زمزم بوددلش می‌خواست می‌شد آب شد از شرم، اما حیف! دلش می‌خواست صد جان داشت، اما بازهم كم بود!اگر در كربلا طوفان نمی‌شد، كس نمی‌فهمید چرا یك عمر پشت ذوالفقار مرتضی خم بود؟!

#### یغمای جندقی (یغما)

#### مسلمان سوخت، كافرهم

درین ماتم، خلیل از دیده خون افشاند، آزر هم به داغ این ذبیح‌الله، مسلمان سوخت، كافر همشگفتی نایدت، بینی چو در خون دامن گیتی كزین سوك، آسمان افشاند خون از دیده، اختر هممكید آن تاجدار مل دین تا از عطش خاتم ز دست و فرق جسم انشگتری افتاد و افسر هم [ صفحه 93] به خونش تا قبا شد لعل گون دستار گلناری به باغ خلد، زهرا جامه نیلی كرد، معجر همز تاب تشنگی تا شد شبه گون لعل سیرابش علی زد جامه را در اشك یاقوتی، پیمبر همچو فرق كوكب برج اسد از كین دو پیكر شد ز سر بشكافت فرق صاحب تیغ دو پیكر همفلك آل علی را جا كجا زیبد به ویرانه؟! نه آخر غیر این ویرانه بودی جای دیگر هم!ز ابر دیده (یغما)! برق آه ار بازننشانی ز نی تا چشم برهم، خامه خواهد سوخت، دفتر هم!

#### اكبر دخیلی (واجد)

#### پاس حریم كعبه

زان ماتمی كه كرد سیه پوش، كعبه را جاریست خون ز دیده‌ی پر جوش، كعبه رابا جشم دل به كعبه نظر كن كه بنگری با ماتمی بزرگ، همآغوش كعبه راپاس حریم كعبه كشیدش به كربلا آنكس كه بود زینت آغوش، كعبه راای خاك كربلا كه به معیار آبرو تنها تراست پاس فرادوش، كعبه را:گر در تو بارور نشدی نهضت حسین می‌رفت تا كنند فراموش، كعبه را [ صفحه 94] هفتاد و دو ذبیح ترا خفته در برست گر بود یك ذبیح در آغوش، كعبه رازان جلوه یی كه در تو جمال ازل نمود كرد از یكی مشاهده، مدهوش كعبه را(واحد) به پاس حرمت آن پاك نهضتست بینی اگر مدام سیه پوش كعبه را

#### تقی قریشی (فراز)

#### كربلا بود و حسین

ظهر عاشورا، زمین كربلا بود و حسین پیش خیل دشمنان، تنها خدا بود و حسینهر طرف پرپر گلی از شاخه‌ی افتاده بود و اندر آن گلشن خزان لاله‌ها بود و حسینداشت در آغوش گرمش، آخرین سرباز را زآن همه یاران، علی‌اصغر بجا بود و حسین!آخرین سرباز هم غلطید در خون گلو بعد از آن گل، خیمه‌ها ماتمسرا بود و حسینیك طرف جسم علمدار رشید كربلا غرقه در خون، دستش از پیكر جدا بود و حسین!عون و جعفر، اكبر و اصغر به خون خود خضاب كربلا چون لاله‌زاران با صفا بود و حسینتیرباران شد تن سالار مظلومان (فراز)! هر طرف از شش جهت بلا بود و حسین [ صفحه 95]

#### غلامرضا محمدی (كویر)

#### شبنم خجلت

شبی كه از رخ آلاله آب جاری بود ز ماه عارض گل، ماهتاب جاری بودز موج موج خطر التهاب، گل می‌كرد به قلب فاجعه، سرب مذاب، جاری بودز نینوای تو ای میر عاشقان شهید! نوای سرخ دم بوتراب، جاری بودز بس كه شبنم خجلت ز شاخ گل می‌ریخت ز لاله‌زار شهیدان، گلاب جاری بودروند تیره‌ی تاریخ غم، به هم می‌خورد به كام تشنه‌لبان، آفتاب جاری بود

#### فتح الله فواد كرمانی (فواد)

#### قیامت برخاست!

قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست با قضا گفت مشیت كه: قیامت برخاست!هر طرف می‌نگرم، روی دلم جانب تست عارفم بیت خدا را، كه دلم قبله نماستدشمنت كشت، ولی نور تو خاموش نشد آری آن نور، كه فانی نشود نور خداستبیدق سلطنت افتاد كیان را، ز كیان سلطنت، سلطنت تبت كه پاینده لواستنه بقا كرد ستمگر، نه بجا ماند ستم ظالم از دست شد و، خانه‌ی مظلوم بجاست [ صفحه 96] زنده را، زنده نخوانند كه مرگ از پی اوست بلكه زنده ست شهیدی كه حیاتش ز قفاستدولت آن یافت كه در پای تو سر داد ولی این قبا، راست نه بر قامت هر بیسر و پاسترفت بر عرشه‌ی نی تا سرت ای عرش خدا كرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بپاست

#### علی جلوه

#### فصل خون

ابر بخون آلوده گرید در بهاران در شط خون جاریست، روح سرخ باراندر كوچه باغ كربلا بر پای گلها خون می‌چكد از پنجه‌ی سبز چناراندر فصل خون، داس مه نو در درو بود از اختران، در آسمان سوگوارانباغ و بسیط خاك، می‌شد پر ستاره از ریزش آواز خون آبشاراندر قتلگه، بوی بنفشه بود و لاله در خیمه بر رخساره‌ی گل، داغ یارانباران بروی برگ برگ نازك گل با خون نویسد، داستان داغداراننطع چمن، صحرا به صحرا، غرق خونست از قتل‌عام دردناك لاله زاران [ صفحه 97]

#### قیصر امین پور

#### دلم می‌گیرد

چند وقتست دلم می‌گیرد دلم از شوق حرم، می‌گیردمثل یك قرن شب تاریكست دوسه روزی كه دلم می‌گیردمثل اینست كه دارد كم كم هستیم رنگ عدم می‌گیرددسته‌ی سینه زنی در دل من نوحه می‌خواند و دم می‌گیردگریه‌ام، یعنی: باران بهار هم نمی‌گیرد و هم می‌گیرد!بسكه دلتنگی من بسیارست دلم از وسعت كم می‌گیردلشكر عشق، حرم را بخدا بخود عشق قسم، می‌گیرد

#### ملك الشعراء صبوری خراسانی (صبوری)

#### ظلم و ستم اندازه یی دارد!

فلك! با عترت آل علی لختی مدارا كن مدارا كن به آل الله و، شرم از روی زهرا كنره شامست در پیش و، هزاران محنت اندر پی به اهل بیت رحمی ای فلك در كوه و صحرا كن [ صفحه 98] شب تاریك و مركب ناقه‌ی عریان، به آرامی بران اشتر، نگویم مهد زرینشان مهیا كن!شب ار طفلی ز پشت ناقه بر روی زمین افتد به آرامی بگیرش دست و، بیورن خارش از پا كنفلك! آن شب كه خرگاه ولایت را زدی آتش دو كودك زان میان گم شد، بگرد ای چرخ پیدا كن!شود مهر و مهت گم ای فلك! از مشرق و مغرب بجوی این ماهرویان و، دل زینب تسلا كنبه صحرا ام كلثومست و زینب، هر دو در گردش تو هم با این دو بانو جستجو در خار و خارا كناگر پیدا نگشتند این دو طفل بی پدر امشب مهیای عقوبت خویش را از بهر فردا كنگمانم زیر خاری هر دو جان دادند با خواری به زیر خار، گلهای نبوت را تماشا كناگر چه هر نفس، دور تو ظلم تازه یی دارد بس ست ای آسمان! ظلم و ستم اندازه یی دارد!

#### دشتی تهرانی

#### خرابه نشین

روزی كه شد به شام روان كاروانشان چون صبح، چاك بود گریبان جانشانبی آب گشت چشمه‌ی خورشید زالتهاب از تشتنگی به چرخ چو شد الامانشان [ صفحه 99] طفلان نازنین همه با آه آتشین كردند همچو اشك از آنجا روانشان!در موسم وداع شهیدان، ز اشك و آه پیچید در گلوی ز حسرت فغانشانرفتند با هزار غم و محنت و الم یك قصه سر نرفته، ز صد داستانشانبی‌حاجب و حجاب، خرابه نشین شدند جمعی كه بود خیل ملك پاسبانشانآنان كه جا ز رفعتشان بود لا مكان دادند در خرابه‌ی محنت مكانشان!

#### عباسعلی مهدی

#### بی قراری آب

تا حشر از لب تو بود شرمسار آب زین روست همچو عاشق تو، بیقرار، آببر تشنه كامی تو نه تنها گریست ابر این ماجرا نمود دل كوهسار، آباز كین، گهی مزار تو بر آب بسته شد گه بسته شد بروی تو در كارزار، آبسقای با وفای تو لب تشنه شد شهید زین غصه تا همیشه بود سوگوار، آبدر قتلگاه بر لب خشك تو قطره‌ای ای كاش می‌نشست به جای غبار، آب [ صفحه 100] جبران آنكه از تو جدا گشت مدتی همراه نام تست كنون سایه وار، آبآن ظلمها كه بر لب شط بر تو رفته است یك‌یك كند شماره به روز شمار، آب(مهدی) چو یاد از لب خشك تو می‌كند می‌بارد از دو دیده چو ابر بهار، آب

#### مشكوه كاشمری

#### به دندان گرفت مشگ

افتاد تا كه از تن آن جان نثار، دست بگشود خصم او ز یمین و یسار، دستناچار، شد دچار اجل، تن به مرگ داد بیدست چون جدال كنند با هزار دست؟آن میر نامدار، به دندان گرفت مشگ دندان دهد مدد، چو بیفتد ز كار دستچشم شریف او هدف تیر و نیزه شد باد سموم یافت بر آن لاله زار، دستاز ضربت عمود، رخش گشت غرقه خون بر چهر ماه یافت خسوف غبار، دستافتاد روی خاك و ندا زد كه یا اخا! دریاب از وفا و، به یاری برآر دست!جانا بیا! كه جان كنم ایثار مقدمت آنسان كه در ره تو نمودم نثار، دست [ صفحه 101]

#### حسین صفوی پور (قیصر)

#### گوهر نایاب

ساقی لب‌تشنگان چون مجمع احباب دید یكی به یك را جمله از سوز عطش بیتاب دیدماه تابان بنی‌هاشم، ابوالفضل رشید روی زینب را پریده رنگ چون مهتاب دیدبود دست اصغر از غم، گردن آویز رباب دامنش از اشك حسرت پر ز در ناب دیدچون كه راه دجله را دشمن به رویش بسته بود خویشتن را لاجرم ملزم به فتح باب دیدیا لبی عطشان به دریای خروشان پا نهاد موج موج آب را در گردش چرخاب دیددست چون از بهر نوشیدن درون آب برد نقش زیبای رخ اصغر درون آب دیدقطره‌ی اشكی فرو غلطید از چشمش بر آب آب شد شرمنده تا آن گوهر نایاب دیدمشگ آبی برگرفت و گشت از دریا برون خویش را در منتهای تشنگی سیراب دیددر ستیزی نابرابر، قلب لشكر را شكافت خصم شد حیران چو از عباس این اعجاب دیدكرد بیحاصل توانش را، عمودی آهنین ای دریغ این نامرادی را مگر در خواب دید! [ صفحه 102] واپسین دم چشم خود بگشود ماه هاشمی سر به دامان حسین آن مهر عالمتاب دید

#### حسین پروین مهر (رودی)

#### سقا می سوخت!

از عطش تا جگر زاده‌ی زهرا می‌سوخت حرمش لاله‌صفت تشنه به صحرا می‌سوختآب، مهریه‌ی زهرا و در آن دشت بلا از چه رو گلشن او بر لب دریا می‌سوخت؟!همچو مجنون كه شكیبا نبود در غم عشق در فراق رخ اكبر، دل لیلا می‌سوختاصغر آن غنچه‌ی نشكفته‌ی گلزار رباب بر سر دست نوازشگر بابا می‌سوختحرم آل علی سوخت چنان زآتش كین كه ز هر شعله‌ی آن گنبد خضرا می‌سوختاز غم تشنگی و سوز جگرهای كباب سینه‌ی علقمه چون سینه‌ی سقا می‌سوختزاده‌ی ساقی كوثر ز عطش بر لب آب بعد هفناد و دو تن، یكه و تنها می‌سوختدر كنار بدن بیسر پروانه‌ی عشق زینب غمزده چون شمع، سراپا می‌سوختكربلا دشت بلا بود و، چنان وادی طور خیمه‌ها چون شجر سینه‌ی سینا می‌سوختچشم خونبار قلم از دل (رودی) می‌گفت: كاش از آتش این واقعه، دنیا می‌سوخت [ صفحه 103]

#### صادق رحمانی

#### یك چمن گلهای سرخ، نذر حضرت ابوالفضل

كاش می‌گشتم فدای دست تو تا نمی‌دیدم عزای دست توخیمه‌های ظهر عاشورا، هنوز تكیه دارد بر عصای دست تواز درخت سبز باغ مصطفی تا فتاده شاخه‌های دست تو:اشك می‌ریزد، ز چشم اهل دل در عزای غم فزای دست تویك چمن گلهای سرخ نینوا سبز می‌گردد به پای دست توگلشنی از لاله‌های زخم شد ابتدا تا انتهای دست شددر شفگتم از تو ای دست خدا چیست آیا خونبهای دست تو؟!

#### مهدی طباطبایی نژاد

#### كویر غربت

ای فصل بلند و بینهایت! طوفان غرور و كوه غیرت!دریای به خاك و خون نشسته در گستره‌ی كویر غربت [ صفحه 104] افسانه ترین حكایت عشق آغوش صمیمی صداقتاسطوره‌ی آسمانی خاك تندیس شكوه و استقامتدر خاطره‌ی غروب، جاریست پرواز تو در طلوع هجرتیادآور لحظه‌های تلخیست ای خواهش سرخ بی‌اجابتجا داشت فرات، خشك می‌شد با یاد لب تو از خجالت

#### مرتضی جام آبادی

#### پیوند

میان حنجر و لبهای تو چه پیوندست؟ كز آن یك، اشك روان و بر این دو، لبخندست!ز سنگ خاطره‌ی چشم مستت ای ساقی دو چشمم من به دو جام شكسته مانندستقسم به سوره‌ی وللیل و سوره‌ی والشمس كه موی و روی تو زیباترین سوگندستبه گیسوئی كه زدی شانه دست زهرایش ببین كه قافله‌ی دل چگونه در بندستسرت چنین كه شتابان به روی نی تازد بگو به وصل كه در شام، آرزومندست؟ [ صفحه 105] به بندبند وجودت همیشه دربندم جدا ز هم به تنت گر چه بند از بندستبه مجمعی كه ترا مدحت و ثنا گویند چه جای بنده، كه مداح تو خداوندست

#### شهاب موسوی یزدی

#### دست و مشگ و علم

چشمم از اشك پر و، مشگ من از آب تهیست جگرم غرقه بخون و تنم از تاب تهیستگفتم از اشك كنم آتش دل را خاموش پر ز خوناب بود، چشم من از آب، تهیست!به روی اسب، قیامم به روی خاك، سجود این نماز ره عشقست، ز آداب تهیست!جان من می‌برد، آبی كه ازین مشگ چكد كشتیم غرق در آبی كه ز گرداب، تهیستهر چه بخت من سرگشته به خوابست حسین! دیده‌ی اصغر لب تشنه‌ات از خواب، تهیستدست و مشگ و علمم، لازمه‌ی هر سقاست دست عباس تو از اینهمه اسباب تهیست!مشگ هم اشك به بیدستی من می‌ریزد بی‌سبب نیست اگر مشگ من از آب، تهیست!

#### اسماعیل پورجهانی

#### یك جهان ایثار

قطره‌ی اشك تو، یك دریا عطش هرم لبهای تو، یك صحرا عطش [ صفحه 106] در نگاه گرم تو حس می‌شود یك جهان ایثار، یك دنیا عطشتا نبینی عاشقان را تشنه‌كام آمدی دریای غیرت! با عطشتا كویر خشك لبهای تو دید سوخت چون خورشید، سر تا پا عطش!تشنه بیرون آمدی تا از فرات بی تو دارد آب هم حتی عطش!بی تو در میخانه، خم می شكست علقمه شد: بزم غم، سقا: عطشبعد تو، روح بلند عاطفه قطره قطره آب می‌شد با عطش

#### جواد محقق همدانی

#### عاشقانه قرآن خواند!

اگر چه داد براه خدای خود، سر را ولی شكست به خون، خنجر ستمگر راسرش چو بر سر نی عاشقانه قرآن خواند شكست رونق باراز هر سخنور رانوشته‌اند: سرش در تنور، مهمان بود اگر چه حرف گرانست سخت، باور راولی شگفت نباشد، كه افگند بر خاك كسی كه شامه ندارد گل معطر را [ صفحه 107] دریغ آنكه ندانست قدر او دشمن خزف فروش، چه داند بهای گوهر را؟به روز حادثه، در گیرودار بود و نبود خجل نمود تنش لاله‌های پرپر رادریغ آنكه بجز خواهرش كسی نشناخت بلند قامت آن خون گرفته پیكر رانشست بار رسالت به دوش، بر سر خاك نمود گریه، غم نخل سایه گستر راسرود: بی تو اگر چه بسیط دل تنگست ولی مباد كه خالی كنیم سنگر راپیام خون ترا با گلوی زخمی خویش چنان بلند بخوانم كه ابر، تندر را

#### قادر طهماسبی (فرید)

#### چشمه‌ی فریاد

سر نی در نینوا می‌ماند، اگر زینب نبود كربلا در كربلا می‌ماند، اگر زینب نبودچهره‌ی سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ پشت ابری از ریا، می‌ماند، اگر زینب نبودچشمه‌ی فریاد مظلومیت لب تشنگان در كویر تفته جا می‌ماند، اگر زینب نبودزخمه‌ی زخمی‌ترین فریاد در چنگ سكوت از طراز نغمه وا می‌ماند، اگر زینب نبود [ صفحه 108] ذوالجناح دادخواهی، بی‌سوار و بی‌لگام در بیابانها رها می‌ماند، اگر زینب نبوددر عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب پشت كوه فتنه‌ها می‌ماند، اگر زینب نبود

#### محمد وارسته‌ی كاشانی (وارسته)

#### كربلای حسین

آرزومند نینوای حسین سر كند همچو نی، نوای حسینسرمه‌ی چشمه عاشقان جهان نبود غیر خاك پای حسینصاحب تاج، پیش او محتاج هر توانگر، بود گدای حسینمطلب خود، ز غیر او مطلب تا دهد حاجتت خدای حسینزنده، اسلام از شهادت اوست باد جان جهان، فدای حسینلرزه افتد به جان دشمن دین تا وزد باد بر لوای حسینكوه، زانو گرفت بر دامن چرخ، نیلی شد از عزای حسیناشك ریزد ز دیده همچون شمع بشنود هر كه ماجرای حسین [ صفحه 109] هیچ صوتی به گوش دلها نیست خوشتر از نام جانفزای حسینگر نسیمی وزد ز باغ بهشت می‌دهد بوی كربلای حسینجنت و عرش و فرش و حور و قصور نیست در حد خونبهای حسیننكشم تا كه زنده‌ام به جهان دست، از دامن ولای حسینطبع (وارسته) باد گویاتر تا كند مدحت و ثنای حسین

#### حسین اسرافیلی

#### فرود آفتاب

فلك به چهره كشد از حیا نقاب مگر وگرنه، دید توان اینهمه عذاب مگر؟به كام فاجعه می‌ریزد آسمان و زمین نشسته جغد بر این خانه‌ی خراب مگر؟لبان تشنه‌ی دریادلان به فریادست خدای را، شده دریاچه‌ها سراب مگر؟صلاه ظهر و، تو در عرش می‌كنی پرواز گرفته‌اند ملایك ترا ركاب مگر؟امیر قافله را سر به چوب نیزه چراست؟ زمانه لال شد از دادن جواب مگر؟ [ صفحه 110] سرت به نیزه اذان گفت، كاروان لرزید نشسته هیبت طوفان درین خطاب مگر؟نگاهت از سر نی بیمناك طفلانست گشاده بال به ره، باز اضطراب مگر؟دوان به سوی پدر، كودكان آبله پای گرفته‌اند از آنجا سراغ آب مگر؟فراز نیزه چه غوغای عالم افروزیست! فرود آمده تا نیزه، آفتاب مگر؟!

#### حسین اخوان كاشانی (تائب)

#### كبوتران حرم

به زخمهای تنت چون اشاره می‌كردم به دامن از مژه، جاری ستاره می‌كردمبرای رفتن تا كوفه، داشتم تردید به مصحف بدنت استخاره می‌كردم!ز سیل گریه‌ی لرزان خویش در كوفه خراب، پایه‌ی دارالاماره می‌كردمكبوتران حریم ترا به هر منزل به قصد منزل دیگر، شماره می‌كردمشبی كه یك تن از آنان میان ره گم شد به سینه، پیرهن صبر پاره می‌كردمبه طشت زر، به لبت چوب خیزران می‌زد یزید و، من به تحیر نظاره می‌كردم [ صفحه 111] به سینه چنگ‌زنان خیره می‌شدم به رباب چو یاد تشنگی شیرخواره می‌كردمبه قطره قطره‌ی اشكم ازین سفر (تائب)! هماره آب دل سنگ خاره می‌كردم

#### عباس براتی پور

#### یادگاری، برای حر شهید

من ماندم و، كوه شرمساری من ماندم و، دشت بیقراریمن ماندم و، كوله‌باری از درد من ماندم و اشك و آه و زاریسر در قدمت نهم كه حرم تا بر سر من قدم گذاریشرمنده و زار و ناتوانم آیا ز دلم خبر نداری؟!خشكیده نهال روحم از شرم از مغفرتش كن آبیاریگر توبه‌ی من قبول افتد آسوده شوم ز شرمساریبا سرخی خون خود بشویم رخسار خود از گناهكاریبخشید امام و رخصتش داد شد عازم رزم و جانسپاری [ صفحه 112] جان داد به راه عشق و بگرفت جا در ملكوت قرب باریچون دید فتاده خودش از سر خون از سر و روی اوست جاریبست از ره مرحمت به فرقش دستار، به رسم یادگاری!

#### گل انتظار، در مصائب نازدانه‌ی سیدالشهداء

شهید عشق كه پروانه وار آمده بود به غمگساری آن غمگسار، آمده بودحضور صبح تجلی كه پشت شب بشكست به دلنوازی، آن دلفگار آمده بودبه روی نیزه شكوفاتر از گل خورشید به شام تیره، برون از حصار آمده بودز داغ لاله رخان، چهره یی پر از غم داشت عجب مدار اگر داغدار آمده بودبه بزم ماتم و آشفته‌ی خزان زدگان گلی، نشانه ز فصل بهار آمده بوددر انزوای عطشناك سوگ محرومان نسیم عاطفه‌ی سوگوار، آمده بودامیر قافله‌ی مهر، با ترنم لطف به جستجوی گل انتظار آمده بود [ صفحه 113]

#### عباس حداد كاشانی (حداد)

#### گل ستاره

گل ستاره‌ی عشقست، خال روی حسین صفای خالق و خلقست، خلق و خوی حسینگل محمدی از رنگ احمرش پیداست كه خورده لعل لبش آب، از سبوی حسیننشان لاله‌ی باغست، داغ سینه‌ی او سپند آتش دل، خال مشكبوی حسینبیا، بگو، بشنو، كاین حدیث شیرینست به كام ما و تو، قندست گفتگوی حسینهمیشه چشم من، آیینه دار طلعت اوست همیشه اشك من آید، در آرزوی حسینفرات، ز آب گل آلود هم مضایقه كرد! گلایه‌ها ز فراتست، در گلوی حسیندرست، اول خردی دلم فتاد و، شكست كه بست شیشه‌ی خود را به تار موی حسین!به خون چشمه‌ی دل كن وضو، كه وقت صلوه ز مهر، مهر نمازست خاك كوی حسینخدا كند كه شوی پاك از گنه، (حداد)! بآبروی محمد، بآبروی حسین

#### جلال‌الدین همایی (سنا)

#### لاله‌ی سرخ

خون خورم در غم آن طفل، كه جای لبنش ریخت دست ستم حرمله خون در دهنش! [ صفحه 114] كودكی، كآب ز سرچشمه‌ی وحدت می‌خورد گشت از سوز عطش آب، روان در بدنشگر تن نوگل لیلا نبود لاله‌ی سرخ از چه آغشته به خون گشت چنین پیرهنش؟غنچه یی از چمن زاده‌ی زهرا بشكفت كه شد از زخم سنان، چون گل صد برگ، تنشگلشنی ساخته در دشت بلا گشت، كه بود غنچه‌اش اصغر و گل، قاسم و اكبر، سمنشتشنه لب كشته شد آن شاه، كه با خنجر و تیر گشت ببریده و شد دوخته بر تن، كفنشآنكه باشد نظرش داروی هر درد (سنا)! چشم دارم كه فتد گوشه‌ی چشمی به منش

#### هلال محرم

از آسمان، هلال محرم چو شد برون رفت از دل زمین و زمان، طاقت و سكونماه نو آمد از شفق سرخ، آشكار چون خنجر برهنه كه افتد ز طشت خونبا پیكر خمیده عیان گشت در سپهر شكل هلال، چون رقم حرف حا و نونبر لوح چرخ با قلم نور، این دو حرف ما را به نام پاك حسینست رهنمون [ صفحه 115] یعنی كه تا قیامت از آن ماجرا كه رفت رمزی بود نوشته بر این چرخ نیلگوندر كربلا چو شد علم شاه دین بلند گردید رایت ستم و كفر، سرنگونفریاد از آن ستم كه به آل عبا رسید از شامیان ناكس و از كوفیان دون

#### محمد حسین شهریار تبریزی

#### بخواب اصغر!

گشودی چشم در چشم من و، رفتی به خواب اصغر! خداحافظ! خداحافظ! بخواب اصغر! بخواب اصغر!بدست خود به قاتل دادمت، هستم خجل اما ز تاب تشنگی آسودی و از التهاب، اصغر!به شب تا مادرت گیرید ببر قنداقه‌ی خالیت بگریند اختران شب به لالای رباب، اصغر!تو با رنگ پریده غرق خون، دنیا به من تاریك كجا دیدی شب آمیزد شفق با ماهتاب، اصغر؟!برو سیراب شو از جام جدت ساقی كوثر كه دنیا و سر آبش ندیدی جز سراب، اصغرگلوی تشنه‌ی بشكافته بنمای با زهرا بگو كز زهر پیكانها به ما دادند آب! اصغر!الا ای غنچه‌ی نشكفته‌ی پژمرده، بهارت كو؟ كه در رفتن به تاراج خزان كردی شتاب، اصغر [ صفحه 116] خراب از قتل ما شد خانه‌ی دین مسلمانان كه بعد از خانه‌ی دین هم، جهان بادا خراب! اصغربه چشم شیعیانت اشك حسرت یادگار تست بلی در شیشه ماند یادگار از گل، گلاب اصغرالا ای لاله‌ی خونین! چه داغی آتشین داری؟ جگرها می‌كنی تا دامن محشر كباب، اصغر!تو آن ذبح عظیمستی كه قرآن را شدی ناطق الا ای طلعت تأویل آیات كتاب، اصغر!خدا چون پرسد از حق رسول و آل در محشر نمی‌دانم چه خواهد داد این امت جواب، اصغر؟!

#### شهاب تشكری آرانی

#### غنچه‌ی سرخ

چه بود جان پدر! حرف تیر در گوشت كه زود از جزع و گریه كرد خاموشتبه خیمه چشم به راه ست مادر زارت برای دیدن لبخند غنچه‌ی نوشتبجای آنكه در آغوش مادر آسائی گرفت پیك اجل ناگهان در آغوشت!نهال سبز ترا طاقت نوازش نیست چگونه تیر زند بوسه بر بناگوشت؟!تن لطیف ترا، بوسه رنجه می‌دارد چگونه خاك فشارد به هم بر و دوشت؟! [ صفحه 117] همیشه طوطی طبع (شهاب)، نالانست به یاد غنچه‌ی خاموش و، روی گلپوشت

#### پروانه‌ی نجاتی

#### لالایی!

امشب به خواب رفته نگاه ستاره‌ها افتاده از نفس، طپش گاهواره‌هافردا كنار علقمه تصویر می‌شود طرح شگفت حادثه‌ی خون نگاره‌هاشبناله یی غریب درین دشت لاله خیز آشفته، خواب سنگی این سنگواره‌هالالای لای كودك لب تشنه‌ام، بخواب! ای غنچه! گل شكفته‌ی دشت شراره‌ها!مادر بخواب! تا رود از یاد نازكت آوای جانگداز گلو پاره پاره‌هامادر بخواب! تا كه نبینی نخفته‌ام در حیرت شكستن بغض مناره‌هادنیا به خواب رفته، تو هم لحظه یی بخواب! بنگر به خواب رفته نگاه ستاره‌ها

#### حسین عبدی

#### هفتاد و دو ستاره

خونی كه روی یال تو پیداست، ذوالجناح! خون همیشه جاری مولاست، ذوالجناح! [ صفحه 118] یك قطره آفتاب به روی تنت نشست بوی خدا زیال تو برخاست، ذوالجناح!خورشید در میانه‌ی میدان شهید شد خفاش در هیاهو و غوغاست، ذوالجناح!چون گردباد خشم، مپیچ و فرو بمان! اینجا سوار تست كه تنهاست، ذوالجناح!هفتاد و دو ستاره و یك آفتاب سرخ منظومه‌ی حماسی فرداست، ذوالجناح!

#### محمد موحدیان قمی (امید)

#### تماشایی ترین میعاد!

كربلا را، كربلا سر داد روی نیزه‌ها نینوا! درنی، نوا افتاد روی نیزه‌هاخشم در خون خفته‌ی مظلوم عاشورائیان بی‌صدای ناله، شد فریاد روی نیزه‌ها!آسمان، خم شد به پابوس زمین، آنجا كه دید چرخ را منظومه‌ی ایجاد، روی نیزه‌هاخصم را، عمق سقوط و، دوست را اوج عروج جلوه‌گر شد با همه ابعاد، روی نیزه‌هااز صمیمیت، گره می‌خورد دلها، با نگاه در تماشائی‌ترین میعاد روی نیزه‌هاحنجر فریاد سرخ از زیر تیغ اختناق رفت، تا حق را شهادت داد روی نیزه‌ها! [ صفحه 119] بی‌تعارف داشت هفتاد و دو مهمان عطش: میزبانی كردن جلاد روی نیزه‌ها!صوت قرآن، از گلوی تشنه‌ی بی‌حنجره غربت اسلام را، سر داد روی نیزه‌هاجلوه‌ی مظلومی، از آنسوی ناپیدای عشق پایداری را جهت میداد، روی نیزه‌ها!

#### محمد حسن مؤمنی تنكابنی

#### روی نیزه‌ها!

نشست بر جبین عشق، غبار روی نیزه‌ها ببار آسمان غم، ببار! روی نیزه‌هااگر چه یاسهای عشق، شدند پرپر از خزان ببین كه سبز می‌شود، بهار، روی نیزه‌هاغریو دشنه می‌وزد، ز بادهای خوفناك درین میانه نغمه یی برآر، روی نیزه‌هاشكست قامت دلم، ز غربت كبوتران كه مانده است روبرو، بهار روی نیزه‌هاسكوت و وحشت و عطش، دگر كه مانده است باز گلی ز دامن بهار، بكار روی نیزه‌ها

#### علی اكبر خوشدل تهرانی (خوشدل)

#### شیواترین حماسه

نازم حسین را، كه چو در خون خود طپید شیواترین حماسه‌ی تاریخ، آفرید [ صفحه 120] دیدی دقیق باید و، فكری دقیقتر تا پی برد به نهضت آن خسرو شهیدقامت چو زیر بار زر و زور خم نكرد در پیش عزم و همت وی آسمان خمیدبرگی بود ز دفتر خونین كربلا هر لاله و گلی كه به طرف چمن دمیداز دامن سپید شریعت زدود و شست با خون سرخ خویش، سیهكاری یزیدیكسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت: در دین ما سیه نكند فرق با سپیدبد تشنه‌ی عدالت و آزادی بشر آن العطش كه از دل پرسوز می‌شنیدچونانكه گفت خواهر خود را: اسیر باش! آزاد تا جهان شود از قید هر پلیدبانوی بانوان جهان، آنكه روزگار بعد از علی، خطابه سرائی چو وی ندیدلطف كلامش از امن‌العدل بین، كه ساخت رسوا یزید و، پرده‌ی اهل ستم دریدخوشبخت ملتی كه ازین نهضت بزرگ گردد ز روی معرفت و عقل، و مستفید(خوشدل)! دریغ و درد، كه ما بهره كم بریم زین نهضت مقدس و زین مكتب مفید [ صفحه 121]

#### فلسفه‌ی نهضت حسینی

بزرگ فلسفه‌ی نهضت حسین اینست كه مرگ سرخ به از زندگی ننگینستحسین، مظهر آزادگی و آزادیست خوشا كسی كه چنینش مرام و آئینستنه ظلم كن به كسی، نی بریز ظلم برو كه این مرام حسینست و منطق دینستهمین نه گریه بر آن شاه تشنه لب كافیست اگر چه گریه بر آلام قلب، تسكینستببین كه مقصد عالی نهضت او چیست كه درك آن سبب عز و جاه و تمكینستفراز نی سر وی گر رود نباشد باك كه سرفرازی طاها و آل یاسینستاگر چه داغ جوان تلخكام كردش، گفت كه مر در ره حفظ شرف چه شیرینستز خاك مردم آزاده بوی خون آید نشان شیعه و آثار پیروی اینستز خاك سرخ شهیدان كربلا، (خوشدل)! دهان غنچه و دامان لاله، رنگینست

#### نیر تبریزی

#### گفت ای گروه....

گفت: ای گروه! هر كه ندارد هوای ما سرگیرد و برون رود از كربلای ما [ صفحه 122] ناداده تن به خواری و ناكرده ترك سر نتوان نهاد پای به خلوتسرای ماتا دست‌و رو نشست به خون، می‌نیافت كس راه طواف بر حرم كبریای مااین عرصه نیست جلوه‌گه روبه و گراز شیرافگنست بادیه‌ی ابتلای مابرگدد آنكه با هوس كشور آمده سر ناورد به افسر شاهی، گدای ماما را هوای سلطنت ملك دیگرست كاین عرصه نیست در خور فر همای مایزدان ذوالجلال به خواتسرای قدس آراسته ست بزم ضیافت برای ما

#### آیه‌ی نور

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده‌ی حور بیتو عالم همه ماتمكده تا نفخه‌ی صورخاك بیزان بسر اندر سر نعش تو بنات اشك‌ریزان ببر از سوك تو شعرای عبورز نماشای تجلای تو مدهوش، كلیم ای سرت سر انالله و، سنان نخله‌ی طوردیده‌ها گو همه دریا شو و، دریا همه خون كه پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور [ صفحه 123] شمع انجم همه گو اشك عزا باش و بریز بهر ماتمزده، كاشانه چه ظلمات و چه نورپای در سلسله سجاد و بسر تاج، یزید خاك عالم به سر افسر و دیهیم و قصوردیر ترسا و سر سبط رسول مدنی؟! آه اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبورتا جهان باشد و بوده ست، كه داده ست نشان میزبان خفته به كاخ اندر و، مهمان به تنور؟!سر بی‌تن كه شنیده ست به لب آیه‌ی كهف؟! یا كه دیده ست به مشكوه تنور آیه‌ی نور؟!جان فدای تو، كه از حالت جانبازی تو در طف ماریه از یاد بشد شور نشورقدسیان سر به گریبان به حجاب ملكوت حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصورغرق دریای تحیر ز لب خشك تو، نوح دست حسرت به دل، از صبر تو ایوب صبورمرتضی با دل افروخته، لا حول كنان مصطفی با جگر سوخته حیران و حصوركوفیان دست به تاراج حرم كرده دراز آهوان حرم از واهمه در شیون و شورانبیا محو تماشا و ملائك، مبهوت شمر، سرشار تمنا و تو سرگرم حضور [ صفحه 124]

#### قدرت قمی

#### زوار سیدالشهداء

چه جای خلق؟ كه دادار سیدالشهداء به حیرتست خود از كار سیدالشهداء!فلك تبرك جوید، فرشته كحل بصر ز خاك مقدم زوار سیدالشهداءسزد كه جوید همچون مسیح روح الله شفای درد ز بیمار سیدالشهداء!كرم ببین و فتوت، كه كام تر نكند میان بحر، علمدار سیدالشهداء!

#### عباس كی منش كاشانی (مشفق)

#### شور ساختن

به جولانگاه دشت بی نیازی تاختن باید بیابانیست مالامال دل، جان باختن بایدمشو غافل دمی، تا منزل جانان به رهپوئی نسیم‌آسا به سر افتان و خیزان تاختن بایدگرت زین برق عالم‌سوز بال سوختن باشد درین پرواز طاقت‌گیر، شور ساختن بایدبت ما و منی آزرده دارد خاطر ما را به روی این حریف فتنه گر تیغ آختن بایداگر همچون شهید نینوا افروختن خواهی سری در سروری بالای نی افراختن باید [ صفحه 125] مگر روزی به دامانش توانی دست دل یازی غریب از خویشتن، بر آشنا پرداختن باید

#### غلامرضا قدسی (قدسی)

#### ساز مخالف

چون در عراق، ساز مخالف عدو نواخت شاه حجاز گر چه از این ساز سوخت، ساختآن روز اگر حسین نمی‌كرد خود قیام امروز كس به دهر خدا را نمی‌شناختدستش بریده اهرمنی كز ره عناد تیغ ستم به روی سلیمان عشق، آختآتش زدند تیره‌دلان تا به خرگهش چون شمع انجمن، دل آزادگان گداختناپاكباز عشق شود در قمار عشق در راه دوست از دل و جان هر چه داشت باختسلطان لامكان چون مكان كرد روی خاك خاكم به سر، كه بر بدنش خصم، باره تاخت

#### عارف بجنوردی

#### شور حسینی

مقصود او فشاندن جان عاشقانه بود با دشمنان محاربه كردن بهانه بودهل من مغیث گفتن فرزند بوتراب بالله كه آزمایش اهل زمانه بود [ صفحه 126] حق خواست باب فیض گشاید به روی خلق نای و نوای شور حسینی بهانه بودگردید دشت كرب و بلا، ساحل نجات هر چند بحر عشق، یمی بیكرانه بودشد یكه تاز رزم، شهی كز علو قدر واجب صفت به عرصه‌ی امكان یگانه بودجز نای نینوای حسینی، به روزگار هر نغمه‌ی دگر كه شنیدم فسانه بود

#### ابوتراب جلی

#### عرفات محبت

عاشق چو رو به كعبه‌ی عشق و وفا كند احرام خود ز كسوت صبر و رضا كنددر پیش، راه بادیه گیرد غریب‌وار ترك عشیره و بلد و اقربا كندبی‌اعتنا به زحمت و رنج مسافرت در هر قدم تحمل خار جفا كندآنجا كه موقف عرفات محبتست در پیشگاه دوست سر و جان فدا كنداز صدق چون نهاد قدم در منای عشق نقدینه‌ی حیات خود از كف رها كنددر مشعرالحرام وفا چون گشود بار از آه خویش، مشعل سوزان بپا كند [ صفحه 127] بر گرد خیمه‌گاه بگردد پی وداع یا چشم اشكبار طواف النسا كنداز مروه‌ی خیام، شتابان به قتلگاه رو آرد و به هروله قصد صفا كندپس در كنار زمزم اخلاص، تشنه لب بنشیند و به زمزمه یاد خدا كندآنگاه دست و روی بشوید به خون خویش برخیزد و نماز شهادت بپا كندقربان عاشقی كه حدیث مصیبتش ایام را هرآینه ماتمسرا كندبی‌اختیار خون چكد از دیده‌ی (جلی) هرگه كه یاد واقعه‌ی كربلا كند

#### محمد عابد تبریزی

#### كشته‌ی محبت

به قتلگه ز سر شوق گفت شاه حجاز: (منم كه دیده بدیدار دوست كردم باز)بدین شرف كه شدم كشته‌ی محبت تو (چه شكر گویمت ای كارساز بنده نواز)ز شاهراه شهادت چو بگذری ای دوست (بسا كه بر رخ دولت كنی كرشمه و ناز)به خون، وضو نكند گر قتیل راه وفا (به قول مفتی عشقش درست نیست نماز) [ صفحه 128] به آستان جلالت جبین به عجز نهم (كه كمیای مرا دست خاك كوی نیاز)سرم به عرش سنان به، تنم به فرش تراب (كه مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز)ازل به گوش دلم پیر میفروشان گفت: (درین سراچه‌ی بازیچه غیر عشق، مباز!)بجز خیال تو اسرار دل كرا گویم؟ (چو سرو راست در این باغ نیست محرم راز)بعشق دوست قسم، هر بلا رود به سرم (من آن نیم كه ازین عشقبازی آیم باز)چه جای گفته‌ی ناجور چون توئی (عابد)؟ (در آن مقام كه حافظ برآورد آواز) [4] .

#### محمد علی ریاضی یزدی

#### پیغام عطش

نازم آن زنده شهیدی كه بر داور خویش سازد از خون گلو تاج و، نهد بر سر خویشتا دهد صبح ازل هدیه به سلطان ابد بر سر دست برد نعش علی اكبر خویشتا شود مهر نماز ملك اندر ملكوت ریخت تا بام فلك خون علی‌اصغر خویش [ صفحه 129] می‌رود راه خدا با سر خود بر سر نی! چون به زیر سم اسبان نگرد پیكر خویشاز پی حفظ حریم حرم حرمت دوست به اسارت، سر بازار برد دختر خویشروی گلگون شفق، سرخ شد از خون حسین تا شود شاهد این خون به بر داور خویشآن كریمی كه اگر بدره‌ی زر كرد عطا پوشد از شرم گدا، ماه رخ انور خویشآن سلیمان كه اگر خاتم ازو خواهد دیو بند انگشت دهد همره انگشتر خویش!در شگفتم چه جوابی به خدا خواهد داد قاتل او چو درآید به صف محشر خویش؟!در اذان، نام پیمبر برد و، وقت، نماز می‌كشد زاده‌ی آزاده‌ی پیغمبر خویش!آب، مهریه‌ی زهرا و، جگرگوشه‌ی او باز پیغام عطش می‌دهد از حنجر خویش!چشمه‌ی چشم (ریاضی)، گهر از خون جگر ساخت، تا هدیه‌ی آن شاه كند گوهر خویش

#### عبدالعلی نگارنده خراسانی

#### بابی انت و امی

همه جسمیم و توئی جان، بابی انت و امی همه دردیم و تو درمان، بابی انت و امی [ صفحه 130] بابی انت و امی كه ز پیمان تو با حق همه گریان و تو خندان، بابی انت و امیز وجودت به وجود آمده شور و هیجانی در همه عالم امكان، بابی انت و امیجان فدایت كه شد از روز نخستین ولادت كربلای تو نمایان، بابی انت و امیتو حسینی، تو حسینی، تو سراپا همه حسنی معدن جودی و احسان، بابی انت و امیآنكه دیوانه‌ی تو، سر به بیابان بگذارد بگذرد از سر و سامان، بابی انت و امیخرد ای خسرو خوبان كه بود شاخص انسان مانده در كار تو حیران، بابی انت و امیسر آن كشته بنازم كه دم مرگ ببیند تو گرفتیش بدامان، بابی انت و امیچون (نگارنده) به آن كو شده در ظل لوایت دادن جان بود آسان، بابی انت و امی

#### احمد مهران

#### جلوه‌گاه حق

تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت سر تست معنی مكتب تفویض، علی‌اكبر تستای حسینی كه توئی مظهر آیات خدای این صفت از پدر و جد تو در جوهر تست [ صفحه 131] درس آزادگی عباس به عالم آموخت زانكه شد مست از آن باده كه در ساغر تستطفل شش ماهه تبسم نكند، پس چه كند؟! آنكه بر مرگ زند خنده علی‌اصغر تستای كه در كرب و بلا بیكس و یاور گشتی چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور تستخواهر غمزده‌ات دید سرت بر نی و گفت: آنكه باید به اسیری برود خواهر تستای حسینی كه به هر كوی عزای تو بپاست عاشقان را نظری در دم جانپرور تستخواست (مهران) بزند بوسه سراپای ترا دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر تست

#### محمد خلیل جمالی (مذنب)

#### دعوت

خون در دل خون، زمزمه جوشست، بیائید گوش از همه دل ناله نیوشست، بیائیدساز دل عشاق به آهنگ حسینی در زیر و بم جوش و خروشست، بیائیددر خم ولا كوثر ایثار زند جوش فرزند علی باده فروشست، بیائیدموج نفس داغ گل باغ رسالت پیچیده به هر لاله‌ی گوشست، بیائید [ صفحه 132] بی‌آتش عشقی كه شماراست به سینه در محفل ما لاله خموشست، بیائیددنبال سر عشق خدا رفتن و رفتن دیوانه شدن غایت هوشست، بیائیدپائی به سر چشم (جمالی) بگذارید گلخانه‌ی ما، آینه پوشست، بیائید

#### پارسای تویسركانی (پارسا)

#### تنور خولی

از تنور خولی امشب می‌رود تا چرخ، نور آفتاب چرخ، حسرت می‌برد بر این تنورگر، نه ظاهر شد قیامت، ورنه روز محشرست از چه رو كرد آفتاب از جانب مغرب، ظهور؟!این همان نورست كز وی لمعه یی در لحظه یی دی موسای كلیم الله شبی در كوه طوراین همان نور خدا باشد كه ناگردد خموش این همان مشكوه حق باشد كه نایابد فتورمطبخ امشب، مشرقستان تجلی گشته است زین سر بی تن، كزو افلاك باشد پر ز شوراز لبان خشك و از حلقوم خونین گویدت: قصه كهف و رفیم و رمز انجیل و زبور

#### احمد كمالپور خراسانی (كمال)

#### مهمان كه بودی؟!

ای شمع فروزان! به شبستان كه بودی؟ دیشب به كجا رفتی و مهمان كه بودی؟ [ صفحه 133] از دوری روی تو، من آرام ندارم ای جان من! آرام دل و جان كه بودی؟من، دیده چو یعقوب به ره دوخته بودم ای یوسف گمگشته! به زندان كه بودی؟بردند به یغما سر و سامان ترا، دوش خود زیور و زیب سر و سامان كه بودی؟بعد از تو برادر! شده‌ام خوارتر از خار تو ای گل بیخار! به بستان كه بودی؟شب تا به سحر اشك به دامن بفشاندم ای گوهر یكدانه! به دامان كه بودی؟

#### نظام مولا هویزه

#### آرزو

ای كاش در عزای تو خون می‌گریستم دمساز زخمه‌های جنون، می‌گریستمیك سینه داشتم به زلالای آسمان از ابرهای تیره، فزون می‌گریستمهمناله با تمامی یاران تو، حسین! ای كاش در تمام قرون می‌گریستمسرچشمه‌های اشكم اگر خشك می‌شدند آنگاه می‌نشستم و، خون می‌گریستمعشقت مگر نبود كه دست مرا گرفت وقتی ز پا فتاده، نگون می‌گریستم؟ [ صفحه 134] این گریه، آبروی منست و دلیل عشق ای عشق! بی‌نگاه تو چون می‌گریستم؟ای كاش در ترنم شعر زلال اشك از مرزهای واژه برون، می‌گریستم

#### حبیب الله بخشوده

#### نذر اباعبدالله

زیر ایوانت اگر روزی كبوتر می‌شدم آنقدر پر می‌زدم در خون، كه پرپر می‌شدم!آتشم گل كرد و، بالم سوخت با پروانه‌ها كاش چون پروانه در آتش شناور می‌شدمكاش در هنگام طوفان سیاه نیزه‌ها سرخ‌تر از شرم بغض‌الود خنجر می‌شدمپرچمی بر شانه‌های چاك چاك نینوا مرهمی بر زخم خونین برادر می‌شدمای سرانگشت جنون در فصل رقص عاشقان زخمه یی گر می‌زدی تا شعله ورتر می‌شدم:سوی تو پر می‌زدم، با بوی تو پر می‌زدم از شمیم روح انگیزت معطر می‌شدمبا برادر گفت زینب: كاش بیتو در جهان مرغ بی پر، باغ بی بر، نخل بی سر می‌شدمدر حریم تو، كبوترها به باران می‌رسند گر به كویت راه می‌بردم، كبوتر می‌شدم! [ صفحه 135]

#### حسین دارند

#### مهر عاشورا، برای كودك شش ماهه‌ی امام حسین

هوای العطش نای گل، اناری شد ترانه، خشك شد و آب، زخم كاری شد!ضریح زخم بلندش، در آن تبسم سرخ هوای بال هزار آسمان قناری شدز تشنگی لب چون غنچه‌اش چنان پژمرد كه از نگاه فرات آب شرم جاری شدگلی كه تشنگیش شاخه‌های آتش داشت به دست حرمله یكباره آبیاری شد!به استناد گلویش، كه مهر عاشوراست حروف سرخ لبش، خط یادگاری شدبه روی دست پدر، یك ستاره جان می‌داد تمام وسعت قنداقه، لاله كاری شد

#### به پیر میدان عشق، حبیب بن مظاهر

یك علم بی صاحب افتاده ست، چشمش اما رو به صحراهاست گفت: اینك می‌رسد مردی، كاین علم بر دوش او زیباستشانه‌های حیرتش لرزید، اشك خود را در علم پیچید گفت با خود: كیست او كاینجا نیست، اما مثل ما با ماست؟آسمان دستی تكان می‌داد، ماه چیزی را نشان می‌داد ناگهان فریاد: زد: ای عشق! گرد مردی از كران پیداست [ صفحه 136] گفت: می‌آید ولی بی سر! بر نشسته، آهنین پیكر گفت: آری كار عشقست این، او سرش از پیشتر اینجاست!گفت: در چشمم نه یك مردست، آسمان انگار گل كرده ست كهكشان در كهكشان موجست، مثل خورشید آسمان پیماستوقتی آمد عطر گندم داشت، كوفه كوفه زخم مردم داشت عشق زیر لب به سرخی گفت: آری، آری او حبیب ماستشیهه‌ی اسبی ترنم شد، در غباری ناگهان گم شد یك صدا از پشت سر می‌گفت: «گرد او آیینه‌ی فرداست»

#### رضا معتقد

#### سرباز كوچك!

پوشید سرباز كوچك، قنداقه، یعنی كفن را پیمود یاس سپیدی، راه شقایق شدن رانالید، یعنی: مرا هم در كاروانت نصیبیست! یعنی كه: در پیبشگاهت آورده‌ام جان و تن رابگذار تا روی دستت، قدری عطش را بگریم بگذار تا خون ببارد بر پیكرم، پیرهن راقدری بنوشان مرا از اشك غریبانه‌ی خویش تا حس كنم در نگاهت لب تشنه پرپر زدن را!تا چند اینجا بمانم وقتی درین ظهر غربت می‌بینی افتاده بر خاك، یاران شمشیرزن را؟!یك سینه داری پر از داغ، دست تو بگذارد ای كاش بر شانه‌ی كوچك من، این داغ قامت شكن را [ صفحه 137] ناگاه در دست مولا یك چشمه جوشید از خون بوسید تیری گلوی آن شاخه‌ی نسترن راگهواره خالی خدایا! تنها دلی ماند و داغی داغی كه از من گرفته ست، پروای دل سوختن را

#### جلیل دشتی مطلق، نذر حضرت ابوالفضل

#### آبروی میدان

این جوان كیست كه در قبضه‌ی او طوفانست؟ آسمان زیر سم مركب او حیرانستپنجه در پنجه‌ی آتش فگند گاه نبرد دشت از هیبت این معركه، سرگردانستمشك بر دوش گرفته ست، ودل را در مشت كوهمردی كه همه آبروی میدانستتا كه لب‌تشنه نمانند غریبان امروز می‌رود در دل آتش، به سر پیمانستاین طرف: كوه جوانمردی، ایثار، شرف روبرو: قوم جفاپیشه و سنگستانست!صف به صف می‌شكند پشت سپاه شب كیش آذرخشیست كه غرنده‌تر از شیرانستخیره بر خیمه‌ی زینب شده و می‌نگرد كودكی را كه تمامی عطش و، گریانستسمت خون علقمه در آتش و، در سمت عطش خیمه‌ها شعله‌ور، و بادیه اشك افشانست [ صفحه 138] این كه بر صفحه‌ی پیشانی او حك شده است آیه‌هاییست كه در سوره‌ی (الرحمن) است

#### حسن حسینی

#### تاریخ ساز كربلا

می‌روم مادر! كه اینك كربلا می‌خواندم از دیار دوست، یار آشنا می‌خواندممهلت چون و چرائی نیست مادر! الوداع زانكه آن جانانه، بی چون و چرا می‌خواندموای من گر در طریق عشق كوتاهی كنم خاصه وقتی یار با بانگ رسا می‌خواندممی‌روم آنجا كه مشتاقانه با حلقوم خون جاودان تاریخ ساز كربلا می‌خواندمذوالجناح رزم را گاه سحر زین می‌كنم می‌روم آنجا كه نای نینوا می‌خواندم

#### محمد شریف سعیدی افغانی، تقدیم به سیدالشهداء

#### میدان در باد

می‌دود اسبی، با یال پریشان در باد پشت زین خشم دگر دارد، توفان در بادمی‌رود... از جگر معركه برمی‌گردد بی‌سوار اما، آن سوخته یكران در باداز شرار نفس سوخته‌اش، چون خورشید شعله می‌گیرد گیسوی بیابان در باد [ صفحه 139] خیمه می‌سوزد و، طفلی كه تمامی عطشست می‌دود تلخ و برافروخته دامان، در بادتا نشیند عطش معركه، اینك زینب كوهه ابریست كه می‌بارد باران در بادرودها مرثیه می‌خوانند از دلتنگی آسمان نیز دریده ست گریبان در بادمرقدش مشرق گلهای فروزان بادا آن كه جان داد چو فانوس فروزان، در باد

#### یدالله گودرزی

#### در مصاف گلوی تو

خورشید، سر برهنه برون آمد چون گوی آتشین و، سراسر سوخت آیینه‌های عرش ترك برداشت، قلب هزار پاره‌ی حیدر سوختاز فتنه‌های فرقه‌ی نوبنیاد، آتش به هر چه بود و نبود افتاد تنها نه روح پاك شقایق مرد، تنها نه بالهای كبوتر سوخت!حالت چگونه بود! نمی‌دانم، وقتی میان معركه می‌دیدی بر ساحل شریعه‌ی خون‌آلود، آن سرو سربلند تناور سوختجنگاوری ز اهل حرم كم شد، از این فراق قامت تو خم شد آری! میان آتش نامردان، فرزند نازنین برادر سوختهنگام ظهر، كودك عطشان را، بردی به دست خویش به قربانگاه جبریل پاره كرد گریبان را وقتی كه حلق نازك اصغر سوختدر آن كویر تفته‌ی آتشناك، آنقدر داغ و غرق عطش بودی تا آنكه در مصاف گلوی تو، حتی گلوی تشنه‌ی خنجر سوخت [ صفحه 140] چشمان سرخ و ملتهبی آن روز، چشم انتظار آمدنت بودند اما نیامدی و ازین اندوه، آن چشمهای منتظر آخر سوختمی‌خواستم برای تو ای مولا! شعری به رنگ مرثیه بنویسم اما قلم در اول ره خشكید، اوراق ناگشوده‌ی دفتر سوخت [ صفحه 143]

### مثنویها

#### نادر بختیاری

#### خورشید در تنور

یكبار دیگر، العطشم شعله ور شده ست چشمانم از تراوش اندوه، تر شده ستای ذوالفقار در تف خون خفته! ای حسین! ای حیدر دوباره برآشفته! ای حسین!مظلومی از درون تو می‌خواندم به خویش هل من معین خون تو، می‌خواندم به خویشمن، این من همیشه مسافر به سوی تو من، آنكه مانده بر دل او، آرزوی تولال تحیر، آینه سان شب نداشتم می‌خواستم بتازم و، مركب نداشتممی خواستم به خلسه‌ی خون آشنا شوم هفتاد و سومین سر از تن جدا، شوموقتی كه تاخت، تشنه به سوی معاد خون برخاست از مهابت او، گردباد خونآنگاه، عرصه بر نفس او سپند شد بانگ فیا سیوف خذینی! بلند شداسلام كفر، تن به مجوس و مجوسه زد دیدم كه تیغ: بر رگ خورشید بوسه زد [ صفحه 144] روحی بلند، همچو ملائك، خروج كرد روحی كه بال و پر زد و قصد عروج كردآن روح در طواف به گرد امام شد و آن حج ناتمام بدینسان تمام شدوقتی سر مبارك او را برید، مرگ صدبار مردو زنده شد و، وارهید مرگشب بود و من به مطبخ آن خانه آمدم مطبخ نه، سوی راز نهانخانه آمدمدیدم كه، نور می‌زند از دخمه یی برون دل، خسته‌ام كشاند به دنبال رد خونخون در میان نور چه می‌كرد؟ یا علی! خورشید، در تنور چه می‌كرد؟ یا علی!اف بر چنان كسان كه نكردند یاریت آنان كه بودشان خبر از زخم كاریتابن بصیرهای هراسیده از خدنگ و آن ابن ربعی، آن سیاست- شعار جنگمختار هم اگر چه كشید انتقام تو در ظهر مرگ، تیغ نشد در نیام توای ذوالفقار در تف خون خفته، ای حسین! ای حیدر دوباره برآشفته، ای حسین!بانگ شراره گون تو، پیچیده در جهان تا حشر، بوی خون تو پیچیده در جهان [ صفحه 145]

#### محمد علی مجاهدی (پروانه)

#### محشر آفرین!

چون خدا، آن قد و قامت آفرید نسخه‌ی روز قیامت، آفریدشد قد و بالاش، محشرآفرین قامتش را گفت محشر: آفرین!روی خود می‌كرد پنهان در نقاب تا خجل از او نگردد آفتاب!شیر حق، چون شد روان سوی فرات چرخ گفت آباء را: واامهات!هر چه روبه بود، از پیشش گریخت تار و پود دشمنان از هم گسیختدید شط بس بیقراری می‌كند آرزوی جانسپاری می‌كندبا زبان حال می‌گوید مدام: بیش ازین مپسند ما را تشنه كام!پس درون شط ز رحمت پا نهاد پا به روز قطره، آن دریا نهادمشگ را، زآب یقین پر آب كرد آب را، از آب خود سیراب كرد!پس ز شفقت كرد با مركب خطاب: كام خود تر كن ازین دریای آب!مركب از جانب ساحل دوید شیهه یی از پرده‌ی دل بركشید [ صفحه 146] كای ترا جا برفراز پشت من پیش دشمن وا چه خواهی مشت من؟!كام اگر خشكست، گامم سست نیست تا ترا بر دوش دارم، آب چیست؟!تشنه‌ی آبم، ولی دریا دلم جانب دریا مخوان از ساحلمای تو شط و بحر و اقیانوس من جز تو حرفی نیست در قاموس من!بر تنش از بس كه تیر آمد فرود بی‌ركوع آمد تن او در سجود!چون فتاد آن سرو قامت بر زمین شد به پا شور قیامت در زمینبسكه از جام بلا، سرمست شد هم ز پا افتاد و، هم از دست شد!عمر او، در پرده‌ی اسرار بود در عدد با دل به یك معیار بودیعنی آن دم كو به سوی دوست راند قلب عالم از طپیدن بازماند!

#### عریانی خوشست!

چون كه عابس، گرمی هنگامه دید خون غیرت در رگ جانش دوید [ صفحه 147] گفت با خود: با مرد باید بود، مرد! خوش بود از مرد، استقبال دردچون به جانش، آفتاب عشق تافت در حریم باده خواران، باریافتدست شوقش، دامن ساقی گرفت وز كفش جام هوالباقی، گرفتگفت: خواهم در رهت قربان شدن ترك هستی گفتن و، عریان شدن!ساقی از روی عنایت، خنده كرد كشت عابس را و، از نو زنده كرد!گفت: كای آشفته حال پاكباز زود آوردی به ما، روی نیاز!این چه راه و رسم مستی كردنست كی زمان ترك هستی كردنست؟گفت: ای جانم فدای جان تو دست كی بردارم از دامان تو؟كربلا جز سرزمین عشق نیست مذهب من: غیر دین عشق نیست!خواهم اینك در دل آتش شدن چون طلای ناب، پاك ازغش شدندید ساقی مستیش افزون شده ست پاك از عشق خدا مجنون شده ست [ صفحه 148] بهر جانبازی ز جان آماده است خود نخورده باده، مست افتاده است!تا دل او بیش ازین باید به درد رفت و فرمان شهادت مهر كردرفت عریان سوی میدان بی‌شكیب كاین منم من: عابس بن بوشبیببسكه كشت و ریخت خون از حد فزون كشتی خود دید در گرداب خونلاجرم رو جانب احباب كرد جمله را از گفته‌اش، بیتاب كردگفت: ای دردی‌كشان می‌پرست پای باید زد به فرق هر چه هستراه كوتاه ست و منزل بس قریب یك قدم مانده ست تا كوی حبیبچو علم از شوق دل افراشتم این قدم را، زودتر برداشتم!شوق او از كف عنان من ربود و آن زره انداختن، از من نبود!دست اگر از خویش افشانی، خوشست جامه بیرون كن، كه عریانی خوشست! [ صفحه 149]

#### یا حبیب!، نذر حبیب بن مظاهر

چون كه او خوان تجلی چیده دید خود بساط عمر را، برچیده دیدگفت با آن والی ملك وجود حكمران عالم غیب و شهود:تو حسینی، من حسینی مشربم عشق پرورده ست در این مكتبمتو امیری، من غلام پیر تو خار این گلزار و، دامنگیر تواز خدا در تو مظاهر دیده‌ام من خدا را در تو، ظاهر دیده‌امگر حبیبی تو، بگو من كیستم؟! تو حبیب مطلقی، من نیستم!عاشقان را، یك حبیب‌ست و توئی از میان بردار آخر این دوئیرخصتم ده تا به میدان رو كنم رو به میدان لقای او كنمرخصتش داد آن حبیب عالمین سرور و سرخیل مظلومان، حسینكرد آن سرحلقه‌ی اهل یقین دست غیرت را برون از آستین [ صفحه 150] دید محشر را چو در بالای خون زورق خون راند در دریای خوندر تنش گلزخم خون، گل كرده بود در بهار او، جنون گل كرده بودرفت و جان خود فدای دوست كرد آن نكومرد، آنچه را نیكوست كردنخل پیر كربلا، از پا فتاد سروها را، سرفرازی یاد دادزیر لب می‌گفت آن دم با حبیب: یا حبیبی! یا حبیبی! یا حبیب!در غروب آفتاب عمر من یافت فصل خون كتاب عمر من!این كتاب از عشق تو شیرازه یافت اعتباری بیش از اندازه یافتبار عشقت، قامتم را راست كرد در حق من، آنچه را می‌خواست كرد!ناله‌ام را، رخصت فریاد داد دیده را، بی‌پرده دیدن یاد داد!پرده بالا رفت و، دیدم هست و نیست! راستی، نادیدنیها دیدنیست!

#### الله اكبر!

روز عاشورا، كه روز عشق بود جان یاران پر ز سوز عشق بود [ صفحه 151] بانگ می‌زد ساقی بزم بلا عاشقان را، آشكارا و برملاكای گروه باده‌خواران الست! باید از جام بلا گردید، مستاز در و دیوار می‌بارد بلا تا كند خیل شما را، مبتلا!باده‌خواران! همدم ساقی شوید سرخوش از جام هوالباقی شویدهمتی! هنگام مستی كردنست وقت رو سوی بلا آوردنستنیست هشیاری ز سرمستان، روا ترسم از یزدان بدا آید، بدا!باده‌خواران گرد او گشتند جمع جانشان پروانه شد برگرد شمعهر كرا در حد خود می‌ریخت می تا كند این راه را، مستانه طیتا مبادا مستیش افزون شود حالتش از باده، دیگرگون شودمستی اكبر ز یاران، بیش بود جام را، از دست ساقی می‌ربود!هر چه می در ساغرش می‌ریخت، او می‌شنید از او كه: ساقی! باده كو؟ [ صفحه 152] ساغرم پر كن دمادم از شراب تا كند هر ذره‌ام را آفتابكی توان سرمست شد زین یك دو جام؟! باده‌نوشی خوش بود، اما مدامخوش بود با می، مدام آمیختن باده را دائم به ساغر ریختنمی كه بی‌اندازه باشد، خوشترست مرد این میدان، علی اكبرست!ساقی دانا دل صافی ضمیر گفت با او: هر چه خواهی باده گیر!آنقدر می از سبوی هر، كشید تا كه رنگ او گرفت و، هو كشید!رو سپس بر جمع میخواران نمود پرده از راز دل خود، برگشودكای گروه باده‌خواران! الوداع ترسم این مستی، مرا آرد صداع!صحتم، آهنگ بیماری كند مستیم، رو سوی هوشیاری كندترك جان گفتن، به مستی خوشترست بهر او مردن، ز هستی خوشترستاین بگفت و، سوی میدان رو نهاد پا به میدان لقای او، نهاد [ صفحه 153] هستی موهوم را، معدوم كرد خویش را، قربانی قیوم كردرفت بیرون از جهات و از قیود طلعت حق گشت در چشم شهود!چون حسین این جلوه را نظاره كرد جامه بر تن از تحیر، پاره كردكاین چه رسم عشقبازی با خداست؟! اكبرست این در تجلی، یا خداست؟!چون شنید انی انا الله از درون كرد خود نعلین را، از پا برونسربرهنه جانب یاران دوید پابرهنه سوی میخواران دویدكاینك اكبر در تجلی‌گاه اوست دیگر اكبر نیست آنجحا، بلكه هوستهر چه می‌بینید، آیات ویست عالم امكان، ظهورات ویستدر فنای ما، بقا دارد حضور لای ما، الا درآرد در ظهوربنگرید ای باده‌خواران آشكار در جمال اكبرم، رخسار یارهر كرا میل تماشای خداست رو كند آنجا، كه طور كبریاست! [ صفحه 154] جمله مست از جام آگاهی شدند باده‌خواران، اكبر اللهی شدند!هر كه از آن باده، ساغر می‌كشید نعره‌ی الله‌اكبر می‌كشید!زان سپس در عرصه‌ی غیب و شهود ذكر تسبیح ملك، تكبیر بود!

#### خاطر‌خواه باش!

روز عاشورا به پای خم غنود هر حریف باده‌پیمائی كه بودآستین افشان و پاكوبان و مست شسته دست از غیر جانان، هر چه هستجمله از جام بلا، صهبا زده پرده‌های غیب را، بالا زده!غیر ساقی، هیچ هشیاری نبود جام، مالامال و میخواری نبودغیر او بزم بلا، ساقی نداشت در خور جام هوالباقی نداشتآن خم لبریز، شد لبریزتر آتش عشق خدائی، تیزترواندر آن خم، باده‌ی ناب بلا همچنان بر ما سوا می‌زد صلا [ صفحه 155] لیك منظورش بجز ساقی نبود كز حریفان غیر او، باقی نبودساقی، آن منظور صهبای بلا زد دل خود را به دریای بلا!از خم آن میخواره، صهبانوش شد رشگ اقیانوس، دریانوش شد!كرد آن خم را ز می ساقی تهی وجه باقی، آن می باقی، تهیكآن خم می، در خور مستی نبود در خور میخواره‌ی هستی نبود!قتلگاه از نور، رشك طور شد مصحف فرش، آیه‌های نور شد!شد حریم كبریائی، قتلگاه آه ازین فر خدائی، آه! آه!جبرئیل آورد پیغامی ز دوست تا بدو گوید كه حق مشتاق اوستگفت با خود كاین حریم كبریاست! پس حسینی را كه می‌جویم، كجاست؟!پاسخ آمد كاین گرانجانی ز چیست؟! دیده واكن! تا ببینی دوست كیستنیست اینجا، فرق بین ما و او نك بیا پیغام ما، با ما بگو! [ صفحه 156] جبرئیل از این سخن در شرم شد پای تا سر شعله از آزرم، شدتا نسوزد، شهپر خود را گشود پرزنان می‌گفت كای رب ودود!كرده یی مست از می آگاهیم روشن از اشراق ثاراللهیمجلوه‌ات، پروانه می‌سازد ز شمع! می‌شود پروانه اینجا، شمع جمع!وارهانیدی مرا از گمرهی اللهی و، كسوت ثاراللهی؟!جبرئیل از این نمط گوید سخن بهر من دیگر چه ماند! وای من!بزم حق را نیست ساقی، جز حسین نیست آری وجه باقی، جز حسینهر چه خواهی باش، خاطرخواه باش! بنده‌ی درگاه ثارالله باش

#### بهروز سپیدنامه

#### نینوا

باز، این دل، این دل طوفانیم می‌برد تا بیسر و سامانیمانتظاری تازه دارد چشم من می‌شكوفد خوشه‌های خشم من [ صفحه 157] در عزای آل شبنم، سوختم آه! ای اندوه مبهم، سوختم!سوختم، آتش گرفتم، وای من می‌تراود كربلا از نای منآه ای من! ای من گمگشته‌ام! باز امشب كربلائی گشته‌امزینب اینجا، بس غریب افتاده است خطبه‌هایش، بی‌نصیب افتاده استخطبه یعنی: اعتراض آتشین خطبه یعنی: درد زین‌العابدینخطبه یعنی: همچو زینب، استوار با تبسم ایستادن پای دارخطبه یعنی: تشنگی آموختن در كنار آب، لب را دوختنخطبه یعنی: زن حریم پاكیست جلوه یی از حجب و از بیباكیستآنكه مست از باده‌ی تلخ شب‌ست آشنا كی با صدای زینب است؟

#### حكیم قاآنی شیرازی (قاآنی)

#### اهل درد

كسی راز این پرده داند درست كه بی‌پرده جان برفشاند درست [ صفحه 158] تنی گردد آگه ز سر خدای كه از جان و دل سر نماید فدایپسر را اگر كشته بیند به پیش غم دل نهان دارد از جان خویشوگر خسته بیند برادر به تیغ بندد زبان از فسوس و دریغچنین درد در خورد هر مرد نیست كسی جز حسین اهل این درد نیستندیدی كه در عرصه‌ی كربلا چسان بود صابر به چندین بلا؟!لب تشنه جان داد نزد فرات چو اسكندر از شوق آب حیاتز یكسو تنش گشته آماج تیر ز یكسو شده خواهرانش اسیرزنان سیه‌پوش از خیمه‌گاه سیه كرده آفاق از دود آهسكینه به زنجیر و زینب به بند رقیه به غل، عابدین در كمندچو برگ گل از غم، خراشیده روی چو اوراق سنبل، پریشیده مویولی اینهمه ز جر، بی‌اجر نیست كه زخمی كه جانان زند، زجر نیست [ صفحه 159]

#### محمد علی ریاضی یزدی

#### شور حسینی

برو بو كن زمین كربلا را كز آنجا بنشوی بوی خدا رامگر ای كربلا خاك بهشتی كه خامی مشكبو، عنبر سرشتیاگر خاكی، به معجز، كیمیائی بهشتی، كعبه یی، عرض خدائیزمین كعبه هم، چون كربلا نیست كه او آغشته با خون خدا نیستاگر خاك ترا دستی ببیزد بجای خاك، اشك و خون بریزداگر بستند بر اهل حرم آب ترا اشك یتیمان كرد سیراب!نه از آب فراتست این نم تو كه گرید آسمان زین ماتم توترا دیگر چه حاجت بر فراتست كه پیش اشك ما صد دجله ماتستچه زیورها كه زیب سینه‌ی تست چه گوهرها كه در گنیجه‌ی تستیكی یاقوت خون حلق اصغر یكی نافه ز مشكین موی اكبركنار بیدق سبزی نگونسار فتاده دست عباس علمدار [ صفحه 160] درخشد چون ثریا در دل شب چو مروارید غلطان، اشك زینبتو در گنجینه داری گوشواره بیاد گوشهای پاره‌پارهاز آن روزی كه او شد كربلائی نهان شد در تو اوصاف خدائیفلك صد ماه و خورشید ار برآرد چو تو منظومه‌ی شمسی نداردبگو ای خاك با خورشید گردون میا از حجله‌گاه شرق بیرونكه اینجا روی نی خواهد درخشید سری روشنتر از صد ماه و خورشیدكه یك نی آفتاب روز محشر بلندست از زمین، الله اكبر!كنار آفتاب و قله‌ی نور سر ماه بنی‌هاشم دهد نوربه گرد نیزه‌ی این ماهپاره كند گردش سر دهها ستارهمگر لیلا به زلف او زده دست كه ماه روی اكبر در خسوف‌ست؟ [ صفحه 161] خداوندا! باین انوار رحمت باین شیران میدان شهامتباین خورشید و این ماه و ستاره باین تنهای پاك پاره‌پارهبدود خیمه‌های نیم‌سوزش بخون جبهه‌ی عالم‌فروزشكه: این شور حسینی جاودان باد جهان از یمن خونش در امان باد

#### مكتب عشق

ای حرمت قبله‌ی حاجات ما یاد تو، تسبیح و مناجات ماتاج شهیدان همه عالمی دست علی، ماه بنی‌هاشمیماه كجا، روی دلارای تو؟! سرو كجا، قامت رعنای تو؟!ماه درخشنده‌تر از آفتاب مطلع تو، جان و تن بوترابهمقدم قافله سالار عشق ساقی عشاق و، علمدار عشقسرور و سالار سپاه حسین داده سر و دست به راه حسین [ صفحه 162] عم امام و اخ و ابن امام حضرت عباس، علیه السلامای علم كفر نگون ساخته! پرچم اسلام، برافراخته!مكتب تو، مكتب عشق و وفاست درس الفبای تو، صدق و صفاستمكتب جانباری و سربازیست بیسری، آنگاه سرافرازیستشمع شده، آب شده، سوخته روح ادب را، ادب آموختهآب فرات از ادب تست، مات موج زند اشك به چشم فراتیاد حسین و لب عطشان او وآن لب خشكیده‌ی طفلان اوتشنه برون آمدی از موج آب ای جگر آب برایت كباب!ساقی كوثر، پدرت مرتضیست كار تو، سقائی كرب وبلاستمشك پر از آب حیاتت به دوشت طفل حقیقت ز كفت آب‌نوشدرگه والای تو، در نشأتین هست در رحمت و باب حسین [ صفحه 163] هر كه به دردی، به غمی شد دچار گوید اگر یكصد و سی‌و سه‌بارای علم افراخته در عالمین اكشف یا كاشف كرب الحسیناز كرم و لطف، جوابش دهی تشنه اگر آمده، آبش دهیچون نهم ماه محرم رسید كار بدانجا كه نباید، كشید!از عقب خیمه‌ی صدر جهان شاه فلك جاه ملك پاسبانشمر، به آواز ترا زد صدا گفت: كجائید بنو اختنا؟!تا برهانند ز هنگامه‌ات داد نشان، خط امان نامه‌اترنگ پرید از رخ زیبای تو لرزه بیفتاد بر اعضای تومن به امان باشم و، جان جهان از دم شمشیر و سنان، بی‌امان؟!دست تو نگرفت امان‌نامه را تا كه شد از پیكر پاكت جدامزد تو، زین سوختن و ساختن دست سپر كردن و سر باختن: [ صفحه 164] دست تو شد، دست شه لافتی خط تو شد، خط امان خداپنج امامی كه ترا دیده‌اند دست علم‌گیر تو، بوسیده‌اندچشم خداوند چو دست تو دید بوسه زد و، اشك ز چشمش چكیدبا لب آغشته به زهر جفا بوسه به دست تو بزد مجتبیدید چو در كرب وبلا شاه دین دست تو افتاده به روی زمینخم شد و بگذاشت سر دیده‌اش بوسه بزد با لب خشكیده‌اشحضرت سجاد هم، آن دست پاك بوسه زد و، كرد نهان زیر خاكحضرت باقر، به صف كربلا بوسه به دست تو بزد بارهامطلع شعبان همایون اثر بر ادب تست دلیلی دگرسوم این ماه، چو نور امید شعشعه‌ی صبح حسینی دمیدچارم این مه كه پر از عطر و بوست نوبت میلاد علمدار اوست [ صفحه 165] شد به هم آمیخته از مشرقین نور ابوالفضل و، شعاع حسینوقت ولادت، قدمی پشت سر وقت شهادت، قدمی پیشترای به فدای سر و جان و تنت وین ادب آمدن و رفتنتمدح تو این بس كه شه ملك جان شاه شهیدان و، امام زمانگفت به تو گوهر والانژاد: جان برادر به فدای تو باد!شه چو به قربان برادر رود كیست (ریاضی) كه فدایت شود

#### محمد خلیلی جمالی (مذنب)

#### شبی برای روز

نینوا با عشق عهدی تازه بست دفتر عشاق را شیرازه بستعشق، دلها را بهم پیوند زد دست رد بر عقل پا دربند، زدعاشقان، شب محفلی آراستند از خدا، تنها خدا را خواستندغیرت عشق خدا، عشق غیور آفتاب شرق ایمان، كان نور [ صفحه 166] خواند خونین خطبه‌ای داغ و بلیغ داد آبی از زبان خود به تیغگفت با یاران حدیث كار خویش كرد روشن نقشه‌ی پیكار خویشگفت: فردا روز در خون خفتنست هر تن اینجا، بیسر و سر، بی‌تنستدشمنان: غدار و بی‌دین و دلند جاهل و بی‌هوش و از حق غافلندخواهم اینك از شما بی‌قید و بند بگذرید از این بیابان، بی‌گزندقتل من، تنها مراد دشمنست دشمن دون تشنه‌ی خون منستهر كه دارد پای دل دربند خویش خوش رود نزد زن و فرزند خویشچهره‌ی ماه بنی‌هاشم شكفت سرخ شد از غیرت و جوشید و گفت:بی تو ما را در جهان هستی مباد! اینهمه بالائی و پستی مباد!من ترا همخوی و خونم، خون تست عقل من دیوانه و مجنون تستاذن ده تا بر صف دشمن زنم كافران را تیغ بر گردن زنم [ صفحه 167] در سیاهی بركشم تیغ هلاك زین خبیثان پاك سازم روی خاكهر یك از یاران در آن بزم حضور گفت ازین مضمون سخن با شوق و شورصاحب خون خدا چون گل شكفت صحبت اصحاب خود را چون شنفتبرده بالا زد ز روی سرنوشت داد بر هر یك نشان باغ بهشتشب، شبی پرماجرا و جوش بود مست ازجام شهادت، هوش بودبود دور از خیمه‌ی شب، همچو روز خیمه‌ی خورشیدیان كفرسوزخیمه پشت خیمه بسته بندبند بود از هر خیمه آوائی بلندخیمه‌ی زین العباد و زینبین بود جفت خیمه‌ی سبز حسینعشق در دل نقشه‌ی خون می‌كشید دل در درون سینه در خون می طپیدزینب آنجا پای تا سر گوش بود هوش سر پوشیده‌ی مدهوش بودناگهان از سینه آهی بركشید قصه‌ی فردای عاشورا شنید [ صفحه 168] زد به سر، دور آمد از صبری كه داشت از حصار خیمه پا بیرون گذاشتوا اخا گفت و چو دریا زد خروش دیده، پر خونابه و دل، پر ز جوشرفت و دامان برادر تاب داد شرح احوال دل بیتاب دادجیب طاقت چاك خورد از دست داغ هوش رفت از هوش و دل شد بی دماغاشك در چشم خدابین حسین رخ نهفت از شرم شیرین حسینآسمان بر چهر زینب آب زد شبنمی بر گونه‌ی مهتاب زدهوش از خود رفته باز آمد به هوش داشت شور ناله، اما شد خموشدید چون بیتابی خواهر، حسین داد او را دل، دلی دیگر حسینگفت هر كس عشقبازی می‌كند عشق، او را چاره سازی می‌كنداز تو خواهم در بلا باشی صبور كوه باشی پیش سیل ظلم و زوركشته گشتن از بلا آسودنست هر بلائی در نظام بودنست [ صفحه 169] خویش را كوچك بر دشمن مكن لطمه بر صورت مزن، شیون مكنراه ما، از راه تو هموارتر كار تو، از كار ما دشوارترداغها را با تحمل چاره كن دشمنان را زین روش، بیچاره كنپرچم خون، بعد ما بر دوشت تست جای امن كودكان آغوش تستزینب آن دم جسم و جانی تازه یافت ناتوان بود و، توانی تازه یافترفت تا فردا شود گیتی‌فروز شام را رسوا كند در پیش روز

#### شهاب موسوی آرانی

#### این عاشق شیدا كه بود

باز امشب مسب مست افتاده‌ام بیخبر از هر چه هست افتاده‌امیاد جانان، غافلم از خویش كرد فارغم، از عقل دوراندیش كردآشنا، جانم چو با جانانه شد در جهان با غیر او، بیگانه شدهوشیارا! منعم از مستی مكن پیش مستان، صحبت هستی مكن [ صفحه 170] هیچ دانی عشق و مستی ساده نیست؟ مستی عاشق ز سكر باده نیست؟خواب عاشق‌پیشه، بیداری بود مستی او، عین هوشیاری بودكیست جز عاشق ز سامان بگذرد؟ در ره جانانه از جان، بگذرد؟سر فرود آرد به پیش رای دوست افسر و سر، افگند در پای دوستدمبدم خواهد فنای خویش را در فنا جوید، بقای خویش راجز حسین، این عاشق شیدا كه بود؟ غیر او، بر این سر و سودا، كه بود؟با سر خونین و جسم چاك چاك سر نهاد آن عاشق شیدا، به خاكبا تبسم گفت: جانا! این سرم این سر و، این پاره پاره پیكرماین علی اكبر و، این اصغرم این علمدار سپاه، این لشكرمهر چه بودم در رهت بی واهمه دیده پوشیدم خدایا! از همهعاشقان، اینگونه سودا می‌كنند تا به جانان، راه پیدا می‌كنند [ صفحه 171]

#### محمد كاظم كاظمی (شاعر افغانی)

#### هفتاد و دو تیغ!

ای دوزخ سفران! گاه دریغ آمده است سر بدزدید، كه هفتاد و دو تیغ آمده استطعمه‌ی تلخ جحیمید، گلوگیر شده! چرك زخمید- كه كوفه ست- سرازیر شده!فوج فرعونید؟ یا قافله‌ی قابیلید؟! ننگ محضید، ندانم ز كدامین ایلید؟!ره مبندید! كه ما كهنه سواریم ای قوم! سر برگشت نداریم، نداریم ای قوم!حلق بر نیزه اگر دوخته شد، باكی نیست خیمه تشنه ست، غمی نیست، گلاب آلوده استخیمه تشنه ست، نه بیمار! شراب آلوده است! سجده بیمار، نه بیمار! شراب آلوده ست!آب این بادیه، خونست كه وانوشد كس زهر باد آن آب كز دست شما نوشد كسراه، سختست اگر سر برود نیست شگفت كاروان با سر رهبر برود نیست شگفتتن به صحرای عطش سوخته، سر بر نیزه بر نمی‌گردیم زین دشت، مگر بر نیزه!تشنه می‌سوزیم با مشگ درین خونین دشت دست می‌كاریم تا مرد بروید زین دشت [ صفحه 172] آی دوزخ سفران! گاه سفر آمده است سر بدزدید كه هفتاد و دو سر آمده است

#### پرویز بیگی

#### پیشگامان رهایی

می‌نویسم نامه یی با اشك و خون از زبان داغداران قرونكاروان اشك و محملهای آه در میان لاله‌ها می‌جست راهلاله‌ها از سینه‌های چاك‌چاك می‌دمید از سینه‌ی گلگون خاكبالهای سوگ در پرواز بود پرده‌های آه در آواز بودكاروان را طاقت این راه نیست از دل زینب كسی آگاه نیستدستها در آرزوی پیكرند مرغكان عشق، بی‌بال و پرنددشت می‌گرید در آغوش غروب وای از سیمای مدهوش غروبساقه‌های نیزه، گل داده ست آه! دستها، هر سوی افتاده ست، آه!می‌دود در لاله‌ها خون حسین وای از رخسار گلگون حسین [ صفحه 173] زینب و بدرود مهمانان خاك زینب و گلزخمهای چاك‌چاكجامه‌های زخم بر اندامشان پیشگامان رهائی، نامشانهر طرف سروی به خاك افتاده است وین طلوع سرخ هر آزاده استپیشگامان، ارغوانی گشته‌اند لاله‌رویان، جاودانی گشته‌اند

#### علی موسوی گرمارودی

#### چشمان علیست در نگاهش!

مستوره‌ی پاك پرده‌ی شب! ای پرده‌ی كائنات، زینب!ای جوهر مردی زنانه مردی ز تو یافت پشتوانهای چادر عفت تو لولاك از شرم تو شرم را جگر، چاك!یك دشت شقایق بهشتی بر سینه ز داغ و درد، كشتیای بذر غم و، شكوفه‌ی درد بر دشت عقیق خون، گل زرد!افراشته باد قامت غم! تا قامت زینب‌ست پرچم [ صفحه 174] از پشت علی، حسین دیگر؟ یا آنكه علیست زیر معجر؟!چشمان علیست در نگاهش توفان خداست، ابر آهشدر بیشه‌ی سرخ، غم‌نوردی سرمشق كمال، شیرمردیآن لحظه‌ی داغ پر فروزش آن لحظه‌ی درد و عشق و سوزشآن لحظه‌ی رفتن برادر آن دم كه طپید عرش اكبرآن لحظه‌ی واپسین رفتن در سینه‌ی دشت تفته، خفتنآن لحظه‌ی دوری و جدائی آن آن اراده‌ی خدائیچشمان علی ز پشت معجر افتاده به دیدگان حیدر!خورشید ستاده بود بیتاب و آن دیده‌ی ماه، غرقه‌ی آبیك بیشه نگاه شیر ماده افتاده به قامت اراده [ صفحه 175] این سوی، غم ایستاد والا آن سوی، شرف بلندبالادریای غم ایستاد، بی‌موج در پیش ستیغ رفعت و اوجاین، دشت شكیب و غمگساری آن، قله‌ی اوج استواریاین، فاطمه در علی ستاده وان، حیدر فاطمی نژادهشمشیر فراق را زمانه افگند، كه بگسلد میانه!خورشید شد و، شفق بجا ماند اندوه، سرود هجر برخوانداین ماند، كه با غمان بسازد وان رفت، كه نرد عشق بازد

#### از قامت او دو نیزه كم شد!

ای تشنه‌ی عشق روی دلبند! برخیز و به عاشقان بپیونددر جاری مهر، شستشو كن وانگاه ز خون خود وضو كنزان پا كه درین سفر درآئی گردست دهی سبكتر آئی [ صفحه 176] رو جانب قبله‌ی وفا كن با دل سفری به كربلا كنبنگر به نگاه دیده‌ی پاك خورشید به خون طپیده‌ی خاكعباس علی، ابوالفضائل در خانه‌ی عشق كرده منزلای سرو بلند باغ ایمان! وی قمری شاخسار احساندستی كه ز خویش وانهادی جانی كه به راه دوست دادی!آن، شاخ درخت با وفائیست وین، میوه‌ی باغ كبریائیسترفتی كه به تشنگان دهی آب خود گشتی از آب عشق، سیرابآبی ز فرات تا لب آورد آه از دل آتشین برآوردآن آب ز كف: غمین فرو ریخت وآن آب دو دیده با وی آمیختبرخاست ز بار غم خمیده جان بر لبش از عطش رسیدهبر اسب نشست و، بود بیتاب دل در گرو رساندن آب [ صفحه 177] ناگاه یكی دو روبه خرد دیدند كه شیر آب می‌بردآن آتش حق خمید بر آب وز دغدغه و تلاش، بیتابدستان خدا ز تن جدا شد و آن قامت حیدری دو تا شدبگرفت بناگزیر، چون جان آن مشگ ز دوش خود به دندانو آنگاه به روی مشگ، خم شد وز قامت او دو نیزه كم شد!جان در بدنش نبود و می‌تاخت با زخم هزار نیزه می‌ساختاز خون، تن او به گل نشسته صد خار بر آن ز تیر، بستهدلشاد، كه گر ز دست شد دست آبیش برای كودكان هستچون عمر گل، این نشاط، كوتاه تیر آمد و مشگ بردرید، آه!این لحظه چه گویم او چها كرد تنها، نگهی به خیمه‌ها كرد! [ صفحه 178] ای مرگ! كنون مرا ببر گیر از دست شدم كنون، ز سر گیرمی‌گفت و بر آب و خون، نگاهش وز سینه‌ی تفته بر لب آهشخونابه و آب برمی‌آمیخت وز مشگ و بدن به خاك می‌ریختچون سوی زمین خمید آن ماه عرش و ملكوت بود همراهتنها نفتاد بوفضائل شد كفه‌ی كائنات، مایلحق، ساقی خویش را فراخواند بر كام زمانه تشنگی مانددر حسرت آن كفی كه برداشت از آب و، فرو فگند و، بگذاشتهر موج به یاد آن كف و چنگ كوبد سر خویش را به هر سنگكف بر لب رود و، در تكاپوست هر آب رونده در پی اوستچون مه، شب چارده برآید دریا به گمان، فراتر آید [ صفحه 179] ای بحر! بهل خیال باطل این ماه كجا و بوفضائل؟گیرم دو سه گام، برتر آئی كو حد حریم كبریائی؟

#### حبیب بیگی

#### داغ، سنگین بود

غروب بود، و افق حرفهای گلگون داشت ز تیر فاجعه، زینب دلی پر از خون داشتغروب بود و غریبانه خیمه‌ها می‌سوخت كرانه، چشم بدان حزن بیكران می‌دوختنسیم، گیسوی خون را دمی تكان می‌داد به این بهانه، گل زخم را نشان می‌داددل شكسته‌ی زینب، شكسته‌تر می‌گشت چو چشم طفل به سودای آب، تر می‌گشتفتاده بود زواج فلك، ستاره‌ی عشق شكسته بود به یك گوشه، گاهواره‌ی عشقستاده اسب و، شكوه سوار را كم داشت افق به سوگ شقایق لباس ماتم داشتدر آن غروب كه آیات عشق شد تفسیر در آن دیار كه رؤیای اشك شد تعبیر: [ صفحه 180] حماسه بود كه از بطن خاك و خون می‌رست سرشك بود كه زخم ستاره را می‌شستبه روی دست و سر و پای، باره می‌راندند هزار باره به نعش ستاره می‌راندندنبود دست، كه گیرد ستاره در آغوش میان تیر، تن پاره پاره در آغوشنبود دست كه بیرون ز زخم آرد تیر به خیمه آب رساند، اگر گذارد تیر!سوار آب چو پرواز را تجسم كرد چه صادقانه بدان زخمها تبسم كردز خون لاله تمام كرانه رنگین بود خمیده بود افق بسكه داغ، سنگین بودهزار زخم به عبرت چو چشم، وامانده ست كه عشق، بیسر و دست و كفن رها مانده ستفراز با همه قامت، فرود آمده بود قیام، حمدكنان در سجود آمده بودصدای سوگ ز محمل به آسمان می‌رفت درای، مرثیه‌خوان بود و كاروان، می‌رفت!

#### حسین صفوی پور (قیصر)

#### نماز آخر

هلاكه از طپش سینه‌ی زمان پیداست كه نبض فاجعه، هنگام ظهر عاشوراست [ صفحه 181] به دشت كرب وبلا حرف، حرف خنجر بود تمام دشت پر از لاله های پرپر بودسوار عشق، تكاور به دشت خون می‌راند نماز آخر خود را به پشت زین می‌خواندنگاه تا كه به گل میخ خیمه‌ها می‌دوخت ز تاب درد، گل زخم سینه‌اش می‌سوختدرون خیمه حكایت ز سوگواری بود سرشك دیده سوی گاهواره جاری بودتب كشنده ز سوز عطش نشان می‌داد كه داشت تشنه در آن گاهواره، جان می‌داد«به گرد چهره‌ی خورشید، هاله‌ی غم بود» فضال چرخ پر از درد و داغ و ماتم بودزنان ز خیمه به رفتن شتاب می‌كردند از آن سوار تقاضای آب می‌كردندزمین نشسته به خون در عزای این منظر زمان ستاده واین صحنه را تماشاگركه پای ساقی لب‌تشنه در ركاب نهاد روند حادثه را در مسیر آب نهادنگاه زینب غمگین به گرد راهش بود امید، شعله‌ی برقی كه در نگاهی بودكنار علقمه آن گل شكوفه‌ی امید صدای فاطمه را با دو دیده‌ی تر دید [ صفحه 182] حضور آب، عطش از درون او سر كرد نگاه ژرف به دریای سینه گستر كردچو پای بر سر دریای بیكرانه گذاشت هلال خشك لبش داغی عطش برداشتبه آب چون نظر افگند روی اصغر دید به پیش منظر چشمش جهان سیه گردیدوفای عهد و لب تشنه‌ی علی‌اصغر بیاد آمدش آن ماه هاشمی منظرچكید قطره‌ی اشكش ز چشم او بر آب كه آب در بر آن قطره شد ز خجلت آبشد از شریعه برون، مشگ آب بر دوشش نوای ضجه‌ی اطفال مانده در گوششكه راه از همه سو بر جناب او بستند به تیغ و تیر و سنان و جان او خستندسوار عشق چو بیدست و سر به خون غلطید ز هم گسست بیكباره رشته‌ی امیدچو شب به پهنه‌ی آفاق سایه گستر شد به باغ دیده، گل انتظار پرپر شدبه رهروان كه غریبانه راه می‌جستند نشان كشته‌ی خود را ز ماه می‌جستندستاره‌ها به سر انگشت اشاره می‌كردند نظاره بر بدنی پاره پاره می‌كردند! [ صفحه 183] روایت (قیصر) ازین سوگ، وای وای كنیم ز داغ تشنه لبان گریه، های های كنیم

#### حسین فرید زاده

#### دست داد!

چشمه‌ی چشمم دگر خشكیده است این چه قحطاب‌ست كاندر دیده است؟!هر چه این دل ناشكیبی می‌كند اشك هم با من غریبی می‌كندمویه‌ها ناخن به جانم می‌كشند آتش اندر استخوانم می‌كشندیك بغل حسرت در آغوش منست كوله‌بار درد بر دوش منستحسرت آن جان جان افزاست، این درد عشق آن خدا سیماست، اینآنكه مهر از چهر او افروخته ست چهره‌ها از مهر او افروخته ستدر سخاوت، هیچ همتائی نداشت جز وفاداری، تمنائی نداشتچون كه خالی بود دستش، دست داد جرعه یی بر عاشقان مست داد

#### عبدالجبار كاكائی

#### موج نام كیست این؟

باز هم پژواك گام كیست این؟ بر علمها موج نام كیست این؟ [ صفحه 184] عقلها، مست جنون كیستند؟ عشقها گریان خون كیستند؟بر علمها پاره‌های دل چراست؟ موج نام یا ابافاضل چراست؟كوچه‌ها از دسته‌ها یكدست شد باد از بوی علمها مست شد(اندك اندك بوی مستان می‌رسند) (اندك اندك بت‌پرستان می‌رسند)كوچه یی از سینه هاتان واكنید (نك بتان با آبدستان می‌رسند)دف‌زنان، رقصان و واویلا كنان! نرم نرمك، بند گیسو واكنان!بیخبر از بندها، پیوندها درو اندازند، گیسوبندها!بیخبر از عقلهای خانگی عشق می‌ورزند با دیوانگیتكیه در بوی شهادت، بوی خون موج گیسو، موج رگ، موج جنون!یك طرف، بوی علمها می‌وزد یك طرف، طوفان غمها می‌وزدباز هم پژواك گام كیست این؟ بر علمها موج نام كیست این؟ [ صفحه 185]

#### غلامرضا سازگار (میثم)

#### یا حبیب!

باز سینای دلم را طورهاست باز در نای وجودم شورهاستكیست كامشب در تكلم با منست؟ با منست این یار شیرین، یا منست؟كیست كامشب شور و حالم می‌دهد؟ وعده‌ی صبح وصالم می‌دهدچند كوشی بر مداوا ای طبیب؟ درد من باشد غم روی حبیببوده هر شب ورد وذكرم با حبیب (یا حبیبی! یا حبیبی! یا حبیب!)سینه‌ام، مشتاق پیكان بلاست پیر عشق من، حبیب كربلاستآن جوانمردی كه آمد پیر عشق عاشق، اما عاشق شمشیر عشقتشنه، اما از همه سیراب‌تر پیر، اما از همه شاداب ترآن چنان گردیده محو روی دوست كه ز شوق او نمی‌گنجد به پوستساخته از آتش و خون، ساز و برگ جنگ را كرده بهانه، بهر مرگ [ صفحه 186] دست از جان شسته، قید تن زده دوست گشته، بر صف دشمن زدهپیش تیر و نیزه و شمشیر و سنگ بر لبش بانگ رجز در حال جنگ:كای گروه از محبت بی‌نصیب من حبیبم، من حبیبم، من حبیبخشم حق گردید ظاهر، بنگرید جنگ فرزند مظاهر بنگریدهان مخوانیدم نزار و پیرمرد شیرمردم، شیرمردم، شیر مرد!شرط ما در وصف جانان خواستن بود زاول، رخ به خون پیراستنكیست تا در ساغر من خون كند؟ چهره از خون سرم گلگون كند؟آنكه سوزاند مرا حاصل، كجاست؟ منت قاتل كشم، قاتل كجاست؟تشنه و مظلوم و تنها و غریب شد حبیبی، كشته‌ی راه حبیبتا ابد از خلق و خلاق ودود بر حسین و بر حبیب او درود! [ صفحه 187]

#### جلال‌الدین همایی (سنا)

#### ورق در ورق!

الا ای فروزنده دل آفتاب! به جسم شهیدان سبكتر بتابشهدان قربانگه راستین فشانده به حق بر دو كون آستینجگرگوشگان پیمبر همه گل باغ زهرای اطهر، همهجگر گوشه‌های رسول خدا زده تشنه در موج خون، دست و پاز خون شهیدان، زمین سرخ‌پوش زآه یتیمان، فلك در خروشازین سرزمین تا به روز شمار نروید، مگر لاله‌ی داغدارتنوریست از كینه، افروخته سر و دست پاكان در آن سوختهبرین شعله‌ور آتش خانه سوز مزن دامن ای مهر گیتی‌فروز!تو افزون مكن تاب این گرمگاه به نرمی بیفزا، ز گرمی بكاه!ز تو رحمت و مهربانی سزاست ترا مهر خوانند، مهرت كجاست؟! [ صفحه 188] نبینی تن نوگلان، چاك چاك برهنه فتاده ست در خون و خاك؟!دوم مصحف كارفرمای حق پریشان به هر سو، ورق در ورق!قلم رفته از خنجر آبدار چه بر شیرمردان، چه بر شیرخوار!نداری اگر پاس تیمارشان مكن گرم، بازار آزارشان!گزندش مده! زاده‌ی مصطفیست ستم بر پیمبر، ستم بر خداستتو روشن‌كن بزم آب و گلی زدوده روانی و، روشندلیبه خیره سران باز نه خیرگی نزیبد ز روشندلان، تیرگیبر افتادگان، سرگرانی مكن تو روشندلی، تیره‌جانی مكنتجلی‌گه عاشقان خداست قدم سست كن، عرصه‌ی كربلاستسر بی‌تن و جسم بی سر شده به دریای خون در، شناور شدهز طوفان این لجه‌ی سهمگین سبگ بگذر ای كشتی آتشین! [ صفحه 189] نترسی كه آه دل دردمند بسوزد ترا چون بر آتش، سپند؟!ز طوفان آه دل سوخته مشو ایمن ای شمع افروخته!نماند نشانی ازین دستگاه نه گردون بماند، نه خورشید و ماه(سنا)! زین مصیبت فروبند لب برین در نگهدار، شرط ادب

#### مخبر فرهمند

#### بزم الست

متاب امشب ای مه! كه این بزمگاه ندارد دگر احتیاجی به ماهزهر سوی مهپاره یی تابناك درخشد چو خورشید بر روی خاكبه هر گوشه، شمعی برافروخته ز هر شعله، پروانه‌ها سوختههمه جرعه نوشان بزم الست تهی كرده پیمانه، افتاده مستبه پایان رسانیده پیمان خویش همه چشم پوشیده از جان خویشنه تنها ز جان، بلكه از هر چه هست بجز دوست، یكباره شستند دست [ صفحه 190] دگر تا جهانست بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمینمتاب امشب این‌گونه ای نور ماه! براین جسم مجروح و عریان شاهفلك! شمع خود را تو خاموش كن جهان را در این غم سیه‌پوش كنبپوشان تو امشب رخ ماه را مگر ساربان گم كند راه را!مبادا كه از بهر انگشتری به غمها فزاید غم دیگری!

#### حسین مسرور

#### موج خون

نكوتر بتاب امشب ای روی ماه كه روشن كنی روی این بزمگاهبسا شمع رخشنده‌ی تابناك زباد حوادث فرو مرده پاكحریفان به یكدیگر آمیخته صراحی شكسته، قدح ریختهبه یك سوی، ساقی برفته ز دست ز سوی دگر مطرب افتاده مستبتاب امشب ای مه! كه افلاكیان ببینند جانبازی خاكیان [ صفحه 191] مگر نوح بیند كزین موج خون چسان كشتی آورد باید برون؟!ببیند خلیل خداوندگار ز قربانی خود شود شرمسار!كند جامه موسی به تن، چاك‌چاك عصا بشكند بر سر آب و خاكمسیحا ببیند گر این رستخیر صلیب و سلب را كند ریز ریزمحمد سر از غرفه آرد برون ببیند جگرگوشه‌اش غرق خون

#### علی معلم

#### گل كرد خورشید

روزی كه در جام شفق، مل كرد خورشید بر خشك‌چوب نیزه‌ها، گل كرد خورشیدشید و شفق را چون صدف در آب دیدم خورشید را بر نیزه، گوئی خواب دیدم!خورشید را بر نیزه، آری این چنینست خورشید را بر نیزه دیدن سهمگینستمن زخم خوردم، صبر كردم، دیر كردم من با حسین از كربلا شبگیر كردمآن روز در جام شفق، مل كرد خورشید بر خشك‌چوب نیزه‌ها گل كرد خورشید [ صفحه 192] فریادهای خسته سر بر اوج میزد وادی به وادی خون پاكان موج میزدبیدرد مردم ما، خدا! بیدرد مردم نامرد مردم ما، خدا! نامرد مردماز پا حسین افتاد و، ما بر پای بودیم! زینب اسیری رفت و، ما بر جای بودیم!از دست ما بر ریگ صحرا نطع كردند دست علمدار خدا را قطع كردندنوباوگان مصطفی را سر بریدند! مرغان بستان خدا را پر بریدند!در برگریز باغ زهرا، برگ كردیم! زنجیر خائیدیم و صبر مرگ كردیم!چون بیوگان، ننگ سلامت ماند بر ما تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما!روزی كه در جام شفق مل كرد خورشید بر خشك‌چوب نیزه‌ها گل كرد خورشید

#### محمد علی صفیر (صفیر)

#### كو خداوند حرم؟

از خروش اسب شاهنشاه عشق زلزله افتاد در خرگاه عشقبانوان از خیمه بیرون ریختند در زمان، شور نشور انگیختند [ صفحه 193] ریختند اختر به روی آفتاب یا كه افشاندند بر گلها، گلابدیده‌ها از اشك خونین، پر همه گنج دامن پبر ز لعل و در، همهسیل اشك و، تیر آه تیزپر این گذشت از چرخ و، آن یك از كمرگلرخان بر برگ گل، شبنم زدند گرد اسبش حلقه‌ی ماتم زدنددختران یك سوی و دیگر سو، زنان بر سرو بر پیكرش، بوسه‌زنانپیكرش در زیر بوسه گشت گم پایمال بوسه، از سر تا به دمدخت حیدر زان میان كردش خطاب كآسمانا! گو كجا شد آفتاب؟!راست برگو، كو خداوند حرم؟! گو كجا شد آن امام محترم؟!ماتم شه آتشی افروخته كز فروغش خرمن مه، سوخته

#### ابوالحسن ورزی

#### عمر سرمدی

ای حسین! ای سرور آزادگان ای پناه جمله‌ی افتادگان [ صفحه 194] ای شده سرمشق جانبازان همه مایه‌ی فخر سرافرازان همهدل ز جان برداشتن آسان نبود كس بجز تو مرد این میدان نبودچو جهان، آشفته از بیداد شد ناله‌ی آزردگان، فریاد شدخرمن آزادگی بر باد رفت مردمان را مردمی از یاد رفتروزگار حق‌پرستان تیره شد حق‌كشی بر حق‌پرستی چیره شدچون به سر شور شهادت داشتی مرگ را عمر ابد انگاشتیجنگ تو، پیكار نیكی با بدیست مرگ در این جنگ، عمر سرمدیستهر كه در این عرصه جانبازی كند گر ز پا افتد، سرافرازی كندزنده ماندن گر به شرط بندگیست مردن آزادمردان، زندگیستبردگی را، نیستی از هست تست پرچم آزادگی در دست تستگرچه در ظاهر شكستت داده‌اند جام پیروزی بدستت داده‌اند [ صفحه 195] گر جهان چندی به كام ظالمست كفر، محكومست و ایمان، حاكمستپیش چشمت، پاره‌های جان تو جان فدا كردند با فرمان تواشتیاق مرگ چون بیشی گرفت هر یكی بر دیگری پیشی گرفتتا بنوشد زودتر این نوش را می‌گشود از بهر مرگ آغوش رادیدی از بس یكه‌تازی می‌كنند گوئیا با مرگ، بازی می‌كنندچون حیات جاودان می‌خواستند مرگ خونین را به جان می‌خواستندگرچه بیمی در تو از ماتم نبود مرگ فرزند و برادر، كم نبودچون به قدرت خم نمی‌شد پشت تو لاجرم كوبنده تر شد مشت توعشق تو، یك عشق پنهانی نبود جز درخشان مهر یزدانی نبودخویشتن را شعله‌آسا سوختی تا چراغ عشق را افروختیتا دلی در ماتم تو سوخته ست این چراغ ایزدی، افروخته ست [ صفحه 196]

#### حسین اسرافیلی

#### سردار خیمه‌ها

اگر چه ماه بنی‌هاشمم همه خوانند غلام اكبرم، این را قبیله می‌داننداگر امیر سپاهم، ترا غلامم من مطیع امرم و، شیدای آن امامم مناجازه خواهم، ازین كفر تا سراندازم میان معركه، تكبیر حیدراندازمركاب باره به پیكار این خطر بندم دوباره تیغ، چنان شیوه‌ی پدر، بندماگر چه لایق جانبازی ركاب، نیم به جلوه‌گاه تو، همدوش آفتاب نیمپدر به‌گاه سفر، صحبت تمامت كرد ترا سپرد و، مرا كمترین غلامت كردسفارش پدرست این، نه جای چون و چراست خیام، تشنه و سردار خیمه‌ها، تنهاسترسیده وقت بلی، فرصت سرافرازیست وصیت پدرم، منتهای جانبازیستمخواه تشنه درین بحر موج‌دار، مرا چو ماهی از دل این آبها، كنار مراكشیده‌ام به خطر، شوق ماجرای شما دوانده عشق، مرا تشنه پابه‌پای شما [ صفحه 197] تو نوح مذهبی، ای كشتی نجات! امام! بمان تو، تا كه بماند شرافت اسلام

#### جلیل واقع طلب

#### یك نم غیرت!

داغبارانست اینجا، باغ نیست! هیچ‌كس در فصل ما، بیداغ نیستریگها از مخمل خون، سرخپوش سینه سرخان، بال بالان در خروشیك نفر خورشید ما را سر برید تشنه‌لب، خون خدا را سر بریدكاش دریا از غمت گر می‌گرفت ابر، یك نم غیرت از حر می‌گرفتكاش اقیانوسها خون می‌شدند آبها، همچون تو گلگون می‌شدندكاش باران یك نیستان ناله بود تعزیت‌پرداز زخم لاله بودآفتاب ای كاش در خون می‌طپید از نگاه سبز گل خون می چكیدكاش ذهن آب، آتش می‌گرفت بركه‌ی مهتاب، آتش می‌گرفتما هنوز آشفته‌ی زخم توایم خشم در خون خفته‌ی زخم توایم [ صفحه 198] شعله در شعله، تب و تابیم ما سوختن در سوختن آبیم مابیرقت بر دوش زخم لاله‌هاست زخم تو آغوش زخم لاله‌هاستآتشست آن زخم بر پیشانیت رشك آبست آنهمه عطشانیتباز هم، از سینه‌ها خون می‌چكد از دل آئینه‌ها خون می‌چكد [ صفحه 201]

### قصیده‌ها

#### محمد علی ریاضی یزیدی

#### روح بزرگ

سلام ایزد منان، سلام جبرائیل سلام شاه شهیدان به مسلم بن عقیلبه آن نیابت عظمای سیدالشهدا به آن جلال خدائی، به آن جمال جمیلشهید عشق كه سر در منای دوست نهاد به پیش پای خلیل خدا چو اسماعیلبر آستان درش آفتاب، سایه‌نشین به بام بقعه‌ی او ماه آسمان، قندیلزهی مقام كه فرش حریم حرمت او شكنج طره حورست و بال میكائیلسلام بر تو! كه دارد زیارت حرمت ثواب گفتن تسبیح و خواندن تهلیلهوای گلشن مهرت، نسیم پاك بهشت شرار آتش قهرت، حجاره‌ی سجیل [ صفحه 202] تو بر حقی و مرام تو حق، امام تو حق بآیه [5] آیه‌ی قرآن و مصحف و انجیلببین دنائت دنیا، كه از تو بیعت خواست كسی كه پیش جلال تو بنده‌ییست ذلیل!محیط كوفه، ترا كوچكست و روح، بزرگ از آن به بام شدی كشته ای سلیل خلیل!فراز بام، سلام امام دادی و، داد میان لجه یی از خون جواب، شاه قتیلبه پای دوست فگندی سر از بلندی بام كه نقد جان بر جانان بود متاع قلیلشروع نهضت خونین، كربلا ز تو شد به نطق زینب كبری به شام، شد تكمیل

#### محمد موحدیان (امید)

#### پیمان عشق

مسلم، طلایه‌دار قیام محرمم نایب مناب سبط رسول مكرممتنها سفیر رهبر آزادگان، حسین بنیانگذار نهضت سرخ محرممدر كاروان كرب وبلا، اولین شهید از دوده‌ی رسول گرانقدر خاتممرفتم به كوفه از پی پی‌ریزی قیام آنجا كه خاست شور محرم ز مقدمم [ صفحه 203] درجای‌جای كوفه بجا مانده جاودان داغ هزار خاطره از شرح ماتممبا آنهمه حمایت و اكرام، ای دریغ یك تن نبود تا به حقیقت خورد غمم!چندین هزار كوفی پیمان شكن، شكست پیمان و، هیچ‌كس نشد از صدق، همدممغمها همه به یك طرف، اما غم حسین بود آن زمان سرآمد غمهای عالممداغ و فراق و غربت خویشم زیاد رفت تا سوی كوفه آمدنش شد مسلممافسوس! بهر بردن پیغام سوی او یك تن نماند معتمد و یار و محرممجان باختم به راه وی و، دارم افتخار اول شهید خون خدا، فخر آدممدر جنگ خصم و یاری رهبر، (امید) گفت: دارد خدا به قدرت خود سخت محكمم

#### محمود شاهرخی (جذبه)

#### دیباچه‌ی نیكویی

ای روی دل افرزوت، آئینه‌ی زیبایی وی عشق جهانسوزت، سرمایه‌ی شیداییرخسار بدیع تو، دیباچه‌ی نیكویی اخلاق شریف تو، مجموعه‌ی زیباییدام دل مشتاقان، زلفت به دلاویزی سرو چمن گیتی، قدت به دلارایی [ صفحه 204] گر سرو ترا گویم، زین گفته خجل گردم كی سرو كسی دیده ست با اینهمه رعنایی؟!گر ماه ترا خوانم، از عجز فرومانم زیرا كه ندارد ماه، این جلوه ورخشاییای مهر سپهر حسن، ای ماه بنی‌هاشم! كی ماه كند هرگز با روی تو همتایی؟در سوگ تو می‌گریم، وز درد تو می‌نالم داغ تو، بدل دارم چون لاله‌ی صحراییدر عقل نمی‌گنجد این نكته كه در عالم لب تشنه كسی ماند با منصب سقایی!در وهم نمی‌آید كز بهر خدا، مردی از خصم نجوید كین در عین توانایی!تا گشت جدا دستت، در راه رضای دوست چون دست خدائی یافت والایی وبالاییشد چشم فلك خیره، شد عقل ملك حیران تا در تو پدید آمد، آن صبر و شكیبایی!بیرون شدی از دریا، با كام و دهان خشك آتش به دل دریاست از آن دل دریاییتا گشت دو تا از درد، آن قامت دلجویت نام تو علم گردید، در عالم یكتاییدر پیش امام خود، بودی چو كمین بنده با حشمت سلطانی، با شوكت مولایی! [ صفحه 205] از حسرت داغ تو، در دامن خود هر شب ریزد چو سرشك، انجم این گنبد میناییگر (جذبه‌ی) مسكین را، در حشر نگیری دست سر بر نكند انجا، از غایت رسوایی

#### سروش اصفهانی

#### هدیه‌ی زینب

زینب گرفت دست دو فرزند نازنین می‌سود روی خویش به پای امام دینگفت: ای فدای اكبر تو، جان صد چو آن گفت: ای نثار اصغر تو، جان صد چو اینعون و محمد آمده از بهر عون تو فرمای تا روند به میدان اهل كینفرمود: كودكند و ندارند حرب را طاقت، علی‌الخصوص كه با لشكری چنین!طفلان ز بیم جان نسپردن براه شاه گه سر بر آسمان و، گهی چشم بر زمین!گشت التماس مادرشان عاقبت قبول پوشیدشان سلاح و نشانیدشان به زیناین یك، پی قتال دوانید از یسار و آن یك، پی جدال برانگیخت از یمینبر این یكی، ز حیدركرار، مرحبا! بر آن دگر ز جعفرطیار، آفرین! [ صفحه 206] گشتند كشته هر دو برادر به زیر تیغ شه را نماند جز علی‌اكبر، كسی معین

#### حسین ثابت محمودی (سهیل)

#### آفرین باد! آفرین بر چشم!

با صدف تا بود برابر، چشم ریزد از ماتم تو، گوهر چشمكور باد ز چشم زخم زمان گر نگرید به سوگ تو، هر چشمدر رثای تو گرددم خون، دل در عزای تو گرددم تر، چشمهر دمم از غمت مكدر، روی هر دمم از غم تو احمر، چشمخون بگرید به سوگ تو خورشید تا گشاید ز بام خاور، چشمگشت خورشید عشق همچو هلال تا كه مه بست از جهان بر، چشمبا تو گفتا امام: تا از رزم كه بپوش اینك ای دلاور! چشمادبت را فلك سراپا گوش شد، چو گفتی تو با برادر: چشم!تا خرامان شدی به سوی فرات نخلها ساختند از سر، چشم [ صفحه 207] عرش تیغت آن چنان بر گوش جا گرفت و فروغ آن بر چشم:كز خجالت شدند هر دو خموش تا گشودند برق و تندر، چشمگفتی: اردست نیست در دستم هست ما را به چشم، ایدر چشمآب را بر دهان گرفتی و بود آتش اشتیاقت اندر چشمتا كه بر مشگ، ناجوانمردی دوخت آندم ز خیل لشكر، چشمآب تا ریخت، گفتی: آبرویم ریخت، یا رب مدار دیگر چشم:كه: گشاید ز شرم بر طفلان دیگر این ناامید مضطر چشمتیر دیگر گذاشت اندر زه دوخت بر چشم خصم كافر، چشمناگه آغوش خویش را وا كرد تیر را برگرفت در بر، چشم!خون به رویت روانه شد، چون كرد چشمه‌ی خون خویش، بستر چشمچشم نگذاشت شرمگین باشی آفرین باد! آفرین بر چشم! [ صفحه 208]

#### جواد جهان آرائی (جهان آرا)

#### برادر، آب!

آنكه را بود مهر مادر، آب دیده می‌دوخت تشنه‌لب، بر آبكربلا بود و جنگ و هرم عطش داشت آنجا بهای گوهر، آب!چنگ می‌زد رباب بر دل ریش: كه خدا! كی رسد به اصغر، آب؟!مانده حیران درین میان چكند؟ از كجا می‌شود میسر، آب؟!برد او را پدر به عرصه‌ی رزم تا دهد جای شیر مادر، آبوه! كه سیراب شد ز جرعه‌ی تیر نرسید آه! بر لبش گر آب!دید تا كودكان تشنه، حسین گفت از سوز جان: برادر! آبای بهین آبیار گلشن عشق! بهر این غنچه‌ها بیاور آبرفت آن میر عشق سوی فرات تا كه بنهاد پای جان، بر آبكفی از آب برگرفت و، شگفت دید تصویر كودكان در آب! [ صفحه 209] تشنه‌لب بود و، لب بر آب نزد تا بنوشد ز حوض كوثر، آبخواست تا نوشد از فرات، اما بر دلش زد شرر چو آذر، آب!مشگ را پر ز آب كرد و شتافت تا دهد باغ را سراسر، آبتیرها سوی او روانه شدند گاه در چشم رفت و گه، در آب!تا تهی مشگ شد از آب، افسوس گشت از شرم پورحیدر، آب!

#### محمد جواد غفورزاده (شفق)

#### عطر عترت

سحر چون پیك غم از در درآید شرار از سینه، آه از دل برآیدمرا از دیدگان یك كاروان اشك به شوق پای‌بوس رهبر آیدجدا زین كاروان اشك و حسرت درای كاروانی دیگر آیدگمانم كاروان اهل‌بیت است ك سوی كعبه‌ی دل با سر آیدگلاب از دیده افشان همچو جابر كه عطر عترت پیغمبر آید [ صفحه 210] به رسم دیده بوسی با عزیزان به حسرت از مدینه مادر آیدپس از یك اربعین هجران و دوری به دیدار برادر، خواهر آیدهمان خواهر، كه كس نشناسد او را به باغ لاله‌های پرپر آیدهمان خواهر، كه با سحر بیانش به هر جا آفریده محشر، آیدهمان خواهر، كه غوغا كرده در شام همان آئینه‌ی پیغمبر آیدهمان ویرانگر بنیان تزویر همان رسواگر زور وزر آیدهمان خواهر، ولی گیسوپریشان سیه‌جامه، بنفشه پیكر آیدنوای وای وای از قلب زهرا صدای های‌های حیدر آیدازین دیدار طاقتسوز، ما را همه خون دل از چشم تر آیدمیان جبهه با یاد شهیدان نوائی خوش ز یك همسنگر آیدسرودش، حسب‌حال آن كبوتر كه خونین بال و بشكسته پر آید [ صفحه 211] سرودش را بیا با هم بخوانیم به امیدی كه شام غم سرآید:(شمیم جانفزای كوی بابم) (مرا اندر مشام جان برآید) [6] .(گمانم كربلا شد عمه! نزدیك) (كه بوی مشك ناب و عنبر آید)(به گوشم عمه! از گهواره‌ی گور) (درین صحرا، صدای اصغر آید)(مهار ناقه را یك دم نگه‌دار!) (به استقبال لیلا، اكبر آید!)

#### افتخار آفریده، آمده‌ام

از سفر، داغدیده آمده‌ام دل ز هستی بریده، آمده‌امزینبم من، كه از دیار عراق رنج و حسرت كشیده، آمده‌اماینك از شام با لباس سیاه چون شب بی‌سپیده آمده‌امشادی دهر را ز كف داده غم عالم خریده، آمده‌ام [ صفحه 212] گر چه با قامتی رسا، رفتم نك به قدی خمیده آمده‌امپیكر پاك سروقدان را به‌روی خاك دیده آمده‌امدسته‌گلهای نازنینم را دست بیداد چیده، آمده‌امدیده‌ام یك چمن گل پرپر خار در دل خلیده، آمده‌امپای هر گل، گلاب دیده‌ی من با تأثر چكیده، آمده‌امسربلندم كه با اسارت خویش افتخار آفریده، آمده‌امتار و پود ستم به تیغ سخن با شهامت دریده آمده‌امپی محو ستم، اگر رفتم با همان عزم و ایده آمده‌اماز كنار مجاهدان شهید وز جهاد عقیده آمده‌امبارها از سر حسین عزیز صوت قرآن شنیده، آمده‌امگر رود خون ز دیده‌ام، نه عجب من كه بی‌نور دیده آمده‌ام [ صفحه 213] هدفم اعتلای قرآن بود به مرادم رسیده، آمده‌امشاهد صبح و شام من (شفق)ست كز سفر، داغدیده آمده‌ام

#### قاسم رسا (رسا)

#### كودكی شوریده حالم

من، رقیه دختر ناكام شاه كربلایم بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایممیوه‌ی باغ رسولم، پاره‌ی قلب بتولم دست‌پرورد حسینم، نور چشم مصطفایمكعبه‌ی صاحبدلانم، قبله‌ی اهل نیازم مستمندان را پناهم، دردمندان را دوایممن یتیمم، من اسیرم، كودكی شوریده‌حالم طایری بشكسته بالم، رهروی آزرده‌پایمزهره‌ی ایوان عصمت، میوه‌ی بستان رحمت منبع فیض و عنایت، مطلع نور خدایمگلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت كوكبی از آسمان عفت و شرم و حیایمشعله بر دامان خاك افگنده، آه آتشینم لرزه بر اركان عرش افتاده از شور و نوایمگرچه در این شام ویران گشته‌ام چون گنج، پنهان دستگیر مردم افتاده‌پا و بینوایم [ صفحه 214] من گلابم، بوی گل جوئید از من، زانكه آید بوی دلجوی حسین از خاك پاك باصفایمای (رسا)! از آستانش هر چه خواهی آرزو كن عاجز از اوصاف این گل، مانده طبع نارسایم

#### ناصر فیض

#### زیارت

دلم آگنده از محبت تست هر چه دارم ز یمن دولت تستكینه در سینه‌ام نمی‌گنجد دلم آگنده از محبت تستای حسین! ای هماره شاهد عشق! عشق، پاینده از شهادت تستلوح آئین سرخ تست، فلق شفق، آئینه‌ی جراحت تستموی صبح از غم تو گشته سپید شب، سیه پوش از مصیبت تستلاله، دلخون ولی به سوز وگداز نوحه‌پرداز داغ غربت تستای ابرمرد! دست‌ابر كریم برگی از دفتر سخاوت تستدل اهل یقین به سایه‌ی عشق روشن از پرتو هدایت تست [ صفحه 215] هر سحرگه كه میدمد خورشید همه در سایه‌ی عنایت تستاز تو سبزست نخل غیرت و عشق كربلا، شعر سرخ همت تستگرچه در چرخ چارمست مسیح یكی از خادمان حضرت تستكربلا، این قیامت خونین واژه یی از حدیث قامت تستقامتی در منای خون بستی كه قیامت از آن قیامت تستنای قرآن كجا شود خاموش؟ اوج نی، منبر تلاوت تستبیتو، هستی گل خزان زده است كه بهار از تو و طراوت تستاینكه از دوزخم امان دارد دیدن روی رشگ جنت تستچه كنم؟ راه كربلا بسته ست آرزوی دلم زیارت تستمهر پاكت چه كرده با دل خلق؟! هر كجا می‌رویم صحبت تستشعرم، آهنگ نینوا دارد گرچه این روزها، ولادت تست [ صفحه 216] روز عیدست و روز شادی و شور شعر من در غم شهادت تستروز محشر به (فیض) عشق، حسین! چشم من بر تو و شفاعت تست [ صفحه 219]

### قطعه‌ها

#### ناصر فیض محمد علی مجاهدی (پروانه)

#### زبان علی!

زینب! ای خطبه‌ی حماسی عشق ای به كام علی، زبان علی!باش كز خطبه‌ات زبانه كشد آتش خفته در بیان علی

#### رحمت عام

نامی كه در شمار شهیدان كربلا بعد از حسین آمده، نام رقیه استبعد از قیام سرخ حسینی به كربلا برحق‌ترین قیام، قیام رقیه استجانسوز و، كفرسوز و، روانسوز و، ظلم‌سوز در گوشه‌ی خرابه، كلام رقیه استچو او كسی به عهد محبت وفا نكرد این سكه تا به محشر به نام رقیه استبا دستهای كوچك خود، بیخ ظلم كند عالی‌ترین مرام، مرام رقیه استیك جمله گفت و، كاخ ستم را به باد داد خونین‌ترین پیام، پیام رقیه است [ صفحه 220] آن قصه یی كه خاطره‌انگیز كربلاست افسانه‌ی خرابه‌ی شام رقیه است(هرگز نمیرد آنكه دلش زنده شد به عشق) [7] .عشق حسین، رمز دوام رقیه استفیضش رسد به خلق خداوند، بیدریغ عالم، رهین رحمت عام رقیه است

#### احمد مشجری كاشانی (محبوب)

#### غربت!

در غم لاله‌های پرپر عشق قلم، اشك الم به دفتر ریختاز سموم خزان به گلشن دین بلبل افغان كشید و، گل پر ریختاشك ماتم، ز دیده‌ی خونبار زینب از داغ شش برادر ریختخون پاك حسین و یارانش از دم تیر و تیغ و خنجر ریختاصغرش همچو غنچه، پرپر شد اشك حسرت ز چشم، مادر ریختشاه دین، سوی آسمان پاشید آنچه خون از گلوی اصغر ریختاز غم نوجوان خود، لیلا گشت نالان و خاك بر سر ریخت [ صفحه 221] دید منشق چو فرق اكبر را مهر بر روی ماه، اختر ریخت!مشگ چون دید غربت عباس اشك از بهر آن دلاور ریخت!

#### م- آزرم مشهدی

#### سراپرده‌ی عباس

تا ابد برخی آن تشنه شهیدم كه فرات شاهد همت سیراب و لب تشنه‌ی اوستآن جوانمرد كه لب تشنه ز دریا بگذشت زانكه دریا به بر همت او كم از جوستغرق آتش كه مگر آب رساند به حرم خونفشان از سر و از بازوی آویزه به پوستدل دشمن، شده از این رجز او در بیم گوش طفلان خرسند از بانگ عموستبخدا، دست ز دامان امامم نكشم گرچه‌ام دست ببرند و برآرندم پوستبه مثل، دوست بود به ز برادر، اما جان به قربان برادر كه چنین باشد دوستهر خروشی كه به گوش آید از امواج فرات عقده‌ی ماتم عباسش گوئی به گلوستای صبا! هر سحر از جانب من بوسه بزن بر زمینی كه ز خون شهدا غالیه‌بوست [ صفحه 222] هر كجا پرچم افراشته یی دیدی سرخ به یقین دان كه سراپرده‌ی عباس، هموست

#### ایرج میرزا

#### در سوگ حضرت علی اكبر

رسم است هر كه داغ جوان دید، دوستان رأفت برند حالت آن داغدیده رایك دوست، زیر بازوی او گیرد از وفا و آن یك، ز چهره پاك كند اشك دیده راالقصه هر كسی به طریقی ز روی مهر تسكین دهد مصیبت بر وی رسیده راآیا كه داد تسلیت خاطر حسین؟ چون دید نعش اكبر در خون طپیده راآیا كه غمگساری و انده بری نمود لیلای داغدیده و محنت‌كشیده را؟بعد پسر، دل پدر آماج تیر شد آتش زدند لانه‌ی مرغ پریده را

#### آتش خیام

سرگشته بانوان وسط آتش خیام چون در میان آب، نقوش ستاره‌هااطفال خردسال، ز اطراف خیمه‌ها هر سو دوان چو از دل آتش، شراره‌ها [ صفحه 223] غیر از جگر كه دسترس اشقیا بود چیزی نماند در بر ایشان ز پاره‌ها!انگشت رفت در سر انگشتری به باد شد گوشها دریده پی گوشواره‌ها!سبط شهی كه نام همایون او برند هر صبح و ظهر و شام، فراز مناره‌ها:در خاك و خون فتاده و، تازند بر تنش با نعلها، كه ناله برآرد ز خاره‌ها!

#### عبدالعلی نگارنده (نگارنده)

#### سر آورده یی؟!

به خولی بگفت آن زن پارسا كرا باز از پا درآورده یی؟!كه: در این دل شب چو غارتگران برایم زر و زیور آورده یی؟!به همراهت امشب چه بوی خوشیست! مگر بار مشك تر آورده یی؟!چنان كوفتی در، كه پنداشتم ز میدان جنگی، سر آورده یی!!چو دانست آورده سر، گفت: آه! كه مهمان بی‌پیكر آورده ییچو بشناخت سر را بگفت ای عجب سری باشكوه و فر آورده یی [ صفحه 224] بمیرم! درین نیمه‌شب از كجا سر سبط پیغمبر آورده یی؟!چه حقی شده در میان پایمال كه تو رفته یی داور آورده یی؟!گل آتشست این، كه از كوه طور تو با خاك و خاكستر آورده یی(نگارنده)! با گفتن این رثا خروش از ملایك برآورده یی

#### رضا ثقفی

#### گوییا سر می‌برد!

تكسواری در بیابانی مخوف اسب را چون باد صرصر می‌بردگشته صحرا غرق بوی خوش، مگر بار عود و مشك و عنبر می‌برد؟نوری از خورجین اسبش می‌دمد گوئیا خورشید انور، می‌برد!می‌زند مهمیز بر پهلوی اسب می‌شتابد، گوئیا سر می‌برد!آری، او خولیست، بر مهمانیش رأس آواره ز پیكر می‌برد!همچو نمرودی، كه ابراهیم را تا بسوزاند در آذر، می‌برد! [ صفحه 225] صد ره از نمرود هم بدتر، بلی چون ز ابراهیم بهتر، می‌برد!ناله‌ی آید به گوش جان، مگر همره فرزند، مادر می‌برد؟!

#### علی اكبر خوشدل تهرانی (خوشدل)

#### سر شهادت

دلهای همه خداپرستان كانون محبت حسینستشد كشته، كه عدل و دین نمیرد این سر شهادت حسینستبوسید غلام را چو فرزند این حد مروت حسینست

#### محمد علی گویا

#### یك مرد مانده بود

می‌سوخت در لهیب تبی آتشین، زمین می‌ساخت پایه‌های غروری نوین، زمانخورشید همچو كشتی آتش گرفته یی [8] . آواره بود در دل دریای آسمانمی‌ساخت خون و تیغ و شهامت، حماسه یی با عشق و با حقیقت و ایثار، توامان [ صفحه 226] مردی بپای خاست، كه افتد ز پا ستم جانی ز دست رفت، كه ماند بجا جهاندر عرصه‌ی نبرد، تنی چند جان به كف چون كوه، در برابر دریای بیكرانیكسوی، اوج رایت و ایمان و افتخار یكسوی، موج لشكر خونخوار و جانستاندر نیمروز گرم، كه هر لحظه می‌گداخت در زیر آفتاب گدازنده، جسم و جانیك مرد مانده بود و، كران تا كران عدو! یك تیر مانده بود و، جهان تا جهان نشان!از دست داده یار و برادر،پسر، سپاه از پا فتاده، پیر و جوان، خرد با كلاندر این چنین دمی، به سوی خیمه‌های او آنجا كه داده بود به نوباوگان، امان:دشمن به پیش تاخت كه یابد غنیمتی! جز این نبود مقصد آن لشكر گرانبر پای خاست، از دل دریای پر ز خون افراشت قامتی كه قیامت شدی عیانفریاد زد: بهوش! اگر نیست دین ترا آزاده باش و توسن آزادگی بران!این آخرین پیام خداوند عشق بود آن دم كه می‌گذشت ازین تیره خاكدان [ صفحه 229]

### اشعار متفرقه

#### عباس شب خیز

#### هر پنج!

هر چند زده آه درون خیمه به گردون وز سوز عطش جام دلت گشته پر از خونلیك آب همه عالم امكان به تو مرهون جیحون و فرات و ارس و دجله و كارونهستند عطشناك لب جوی تو هر پنج! ای كون و مكان بر كرم و لطف تو محتاجآن را كه نهاده به سر از مكرمتت، تاج از جور عدو گشت به تیر ستم، آماجمشگ و علم و جان و دل و دیده، به تاراج رفت از سر شوق رخ نیكوی تو، هر پنج!

#### مهدی احمدی

#### نذر كربلا!

دل شكسته‌ام كجاست، نذر كربلا كنم واین گلوی تشنه را، اسیر نیزه‌ها كنم؟بر آن شدم كه بغض سرد این گلوی خسته را شبی دوباره وقف آن صدای آشنا كنم [ صفحه 230]

#### نعمت آزرم

#### صحنه‌ی شگفت!

خورشید رفته است ولی ساحل افق می‌سوزد از شراره‌ی تاریخیش هنوزوز شعله‌های سرخ شفق، نقش یك نبرد تابیده روی آینه‌ی آسمان هنوزگرد غروب ریخته در پهندشت رزم پایان گرفته جنبش كارزارآنجا كه برق نیزه و، فریاد حمله بود پیچیده بانگ شیهه‌ی اسبان بی‌سوارپایان گرفته رزم و به هر گوشه و كنار غلطید روی بستر خون، پیكر شهیدخاموش مانده صحنه و، گوئی ز كشتگان خیزد هنوز نغمه‌ی پیروزی و امیداین دشت غم‌گرفته كه بنشسته سوگوار امروز بوده پهنه‌ی آن جاودانه رزماینك دو سوی صحنه، دو هنگامه، دیدنیست یك سو لهیب آتش و، یك سو غریو بزم!این دشت خون گرفته كه آرام خفته است امروز بوده شاهد رزم دلاوراناین دشت، دیده است یكی صحنه‌ی شگفت این دشت، دیده است یكی رزم بی‌اماناین دشت، دیده است كه مردان راه حق چون كوه، در برابر دشمن ستاده‌اند [ صفحه 231] این دشت، دیده است كه پروردگان دین چان بر سر شرافت و مردی نهاده‌انداین دشت، دیده است كه هفتاد تن غیور بگذشته‌اند از سر و سامان زندگیبگذشته‌اند از سر و سامان، كه بگسلند از پای خلق، رشته‌ی زنجیر بندگیامروز، زیر شعله‌ی خورشید نمیروز برپا شده ست رایت بشكوه انقلاببالیده است قامت آزادگی و عشق تا بر فراز معبد زرین آفتاباز پرتو جهنده‌ی شمشیرهای تیز خورشیدها دمیابه هنگام كارزاربانگ حماسه‌های دلیران راه حق رفته ست تا كرانه‌ی آفاق روزگارخورشید رفته است و بپایان رسیده، رزم اما نبرد باطل و حق مانده ناتماموین صحنه‌ی شگفت به گوش جهانیان تا روز رستخیر، صلا می‌دهد: قیام!

#### نصرالله مردانی

#### علمدار

آنچه در سوگ تو ای پاكتر از پاك گذشت نتوان گفت كه هر لحظه چه غمناك، گذشتسر خورشید بر آن نیزه‌ی خونین می‌گفت كه چها بر سر آن پیكر صد چاك، گذشت [ صفحه 232] آب، شرمنده‌ی ایثار علمدار تو شد كه چرا تشنه ازو اینهمه بیباك، گذشت؟!

#### هفتاد و دو آذرخش

هفتاد و دو كوكب فروزان تابنده در آسمان اسلامرفتند زلال عشق نوشند از چشمه‌ی تابناك الهامهفتاد و دو آذرخش سوزان از دامن ابر خاك رستندرفتند به سوی چشمه‌ی نور تا دور زمانه هست، هستندهفتاد و دو آفتاب تابان بر بام سپیده سر كشیدندققنوس‌صفت میان آتش در گلشن شعله پر كشیدنددر سوگ حسینیان عاشق گل خیمه به وادی عدم زدبر طارم بیكران هستی منظومه‌ی ما درفش غم زد [ صفحه 233] بر بام بلند روشنائی خورشید، برهنه سر برآمدبر لشكریان شب خروشید خون از نفس سحر برآمدرفتند و به دشت تیره‌ی شب تخم گل آفتاب كشتندمعنای چگونه زیستن را با سرخی خون خود نوشتند

#### نیر تبریزی

#### ز جای خیز!

زینب چو دید پیكر آن شه بروی خاك از دل كشید ناله به صد آه سوزناككای خفته خوش به بستر خون! دیده باز كن احوال ما ببین و سپس خواب ناز كناز وارث سریر امامت! ز جای خیز بر كشتگان بی‌كفن خود نماز كنطفلان خود به ورطه‌ی بحر بلا نگر دستی به دستیگری ایشان، دراز كنسیرم ز زندگانی دنیا، یكی مرا لب بر گلو رسان و زجان بی‌نیاز كن [ صفحه 234] برخیز! صبح، شام شد ای میر كاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز كنیا دست ما بگیر و ازین دشت پرهراس بار دگر روانه بسوی حجاز كن

#### راهی

#### قبله‌ی قبیله

بیا به خلوت عشاق در قبیله‌ی اشك مگر وصال میسر كنی، به حیله‌ی اشك!به اقتدای ارادت، ببند قامت عشق به سوی كرب وبلا، قبله‌ی قبیله‌ی اشك

#### فریده برازجانی

#### از كعبه تا كربلا!

ببین از كجا تا كجا می‌گریزم من از كعبه تا كربلا، می‌گریزم!به پای تو ای اسوه‌ی عشق، زینب! بلی گفته‌ام، تا بلا می‌گریزمز عمق شقاوت، به سوی حقیقت چو حر- مرد از خود رها- می‌گریزم

#### هادی سعیدی كیاسری

#### كو ادا فهمی؟

ای شبستانهای حیرت آستان كربلا! كو ادا فهمی كه می‌داند زبان كربلا؟! [ صفحه 235] كهكشان در كهكشان چشم تماشا، چشم ما چون زمین گسترده زیر آسمان كربلاكیست این ذات مشعشع؟ چیست این شرح شگفت چلچراغ مصطفی بر خیزران كربلا!

#### حسین اسرافیلی

#### ای آب!

ای تیر! سوی مشگ من، اینسان بلا مریز بر من ببار، بهر خدا آب را مریز!هر چند مشگ و دلم را دریده است ای آب! همتی كن و، تا خیمه‌ها، مریز!

#### ای مشگ!

ای اشك! عقده‌های مرا در گیو مریز ای تیر! آب چشم منست این، فرو مریزدر خیمه، كودكان به عذابند از عطش ای مشگ زخمدار! مرا آبرو مریز!

#### جعفر رسول زاده (آشفته)

#### مهمان تنور

وقتی دلم در پیچ و تاب خسته حالیست اندیشه‌هایم همدم نازك خیالیستدریای چشمم، بستر اشك زلالیست قد بلند آرزوهایم، هلالیستآئینه‌ام، دلداده‌ی خورشید پاكم محو جمال آفتابم من كه خاكم! [ صفحه 236] آن شب كه با سر آمدی در خانه‌ی من پر شد ز صهبای غمت پیمانه‌ی منجانم اسیرت بود ای جانانه‌ی من انگار گل می‌ریخت در گلخانه‌ی منبرخود نمی‌بردم گمان در زندگانی ناخوانده آئی در سرایم میهمانیآن شب سرای من، صفای دیگری داشت مرغ دلم حال و هوای دیگری داشتآئینه‌ی اشكم جلای دیگری داشت نای تمنایم، نوای دیگری داشتكنج تنور خانه‌ام باغ خدا بود در سینه، دل همناله با شور و نوا بوددیدم سری كس در جهان چون او ندیده چون ماه از مهتاب، خاكستر دمیدهدست ستم سرو چمن سر بریده آن پیكر چون گل به خاك و خون كشیدهپیشانیت مهر نشان سنگ دیدم جان جهان را از غمت دلتنگ دیدمتو بودی و غم بود و زهرا بود آن شب در گریه، ذكر واحسینا داشت بر لبگه با سر خونین تو می‌گفت مطلب كه در دلش یاد اسیران بود و زینبآشفته دیدم عالمی را از غم تو انگار هستی مویه زد در ماتم تو [ صفحه 237]

#### خلیل شفیعی

#### آنچه خدا گفته بود، شد!

خون می‌چكید داغ، ز بالای آفتاب آئینه، مات گرم تماشای آفتاببشنو حدیث سرخ شكفتن به فصل تیغ تفسیر سبز عشق، تمنای آفتاباینجا سخن ز خون مسیح و صلیب نیست بر نیزه خواند سوره‌ی خون، نای آفتاباز كوهسار عشق برون آمد و شكفت هفتاد و یك ستاره به شولای آفتاببا كوله‌بار شوق، سفر كرد تا هنوز! در كهكشان زخم، بلندای آفتابسیراب از سراب، به پابوسی فنا رفتند خیل شبپره تا پای آفتابطوفانیست آب و هوای تغزلم خون می‌چكد ز ابر سیاه تحملمآنك شتاب كرد امام شهید عشق با در ركاب كرد اما شهید عشقدر نقطه‌ی تلاقی تیغ و نگاه مرد بر ذوالجناح، غیرت حیدر ظهور كرد [ صفحه 238] خون خدا هزاره‌ی فریاد را گرفت از چنگ دیوهای قرون، داد را گرفتوقتی ز سجده گاه اناالحق قیام كرد آهنگ كوچ، تیغ علی از نیام كرددر شوره زار حنجره، شوری عجیب داشت كین سه زخم، حرمله‌ی نانجیب داشتاكبر، خروش دیده‌ی مست حسین بود عباس سبزپوش به دست حسین بود!من با خدای خویش، صفا می‌كنم حسین دل از دو دست خسته، رها می‌كنم حسینامروز در برابر چشمان منكران محشر ز شور عشق بپا می‌كنم حسینتا خانقاه خون، دل درویش‌كیش را در خلسه یی شگرف، رها می‌كنم حسینپا در رهی نهاده‌ام اینك، بهانه سوز! سر را فدای مقدم پا، می‌كنم حسین!با شاه‌بیت دست و، صناعات مشك و لب آغاز شعر ناب وفا می‌كنم حسین!وقتی نشست تیر به چشمم به جرم عشق آرام مثل آه، صدا می‌كنم حسین! [ صفحه 239] آنك دمید غیرت حق از دو چشم او زد خیمه بر ستیغ فلك برق خشم اواز جوی تیغ، آب به تاك پلید داد پاداش فتنه های سپاه یزید داد!رودی عفن ز خون پلیدان روانه كرد كركس به بام خاطرشان، آشیانه كردوآنگه رسید مژده، كه بی‌پرده یار شد قرآن به نیزه خواند كه میعاد دار شدخون می چكید داغ: ز بالای آفتاب آئینه، مات گرم تماشای آفتاباینك شتاب كرد امام شهید عشق پا در ركاب كرد امام شهید عشقبگسست قید تاری ودر نور، پود شد آری حسین آنچه خدا گفته بود، شد

#### محمد جواد غفورزاده (شفق)

#### به هنگام بازگشت به مدینه، زبان حال حضرت سجاد

بشیر! اینجا كه عقل و عشق ماتست مدینه، وادی صبر و ثباتستمدینه، شهر خون، شهر شهادت مدینه، ساحل عشق و نجاتستمدینه! دیده‌ام من كربلائی كه چشمم تا ابد شط فراتست [ صفحه 240] مدینه! با هزار اندوه و حسرت مرا یك سینه رنج و خاطراتستچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!مدینه! من كه با غم همنشینم جهان سوزد ز آه آتشینمشمیم بوستان طا و هایم شكوه لاله زار یا وسینمببین شور حسینی در نگاهم بخوان شوق شهادت از جبینمفروغ دیده‌ی زهرای مظلوم پناه خلق، زین العابدینمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!خلیل‌آسا به همت بت شكستم كه فرزند منا و مكه هستمبه روز من چه آوردند این قوم! بجرم اینكه من یكتاپرستمفضا پوشیده از ابر ستم بود كه روی ناقه‌ی عریان نشستمچه شبهائی كه با من گریه كردند غل و زنجیرهای پا و دستمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش! [ صفحه 241] كسی نگرفت غیر از غم، سراغم نشسته لاله‌ی صحرا به داغممن آن مرغ شباهنگم كه باشد بلور اشك زینب شبچراغماز آن روزی كه گلچین غنچه را چید سیه پوش غم گلهای باغمشهید زنده‌ام من، شاهدم من شهادتنامه‌ی من، درد و داغمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!اگر چه لاله، خود را وقف غم كرد چو من كی در صبوری قد علم كرد؟اگر از هجر یك فرزند، یعقوب فروغ دیده‌اش را گریه، كم كردمرا هفناد و دو داغ جگرسوز پریشان روزگار و پشت خم كردبه گلزار ولایت هر چه گل بود به شمشیر ستم، گلچین قلم كردچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!كسی گل را به چشم تر نبوسید كسی گل را ز من بهتر نبوسیدكسی چون من گلش نشكفت در خون كسی چون من گل پرپر نبوسید [ صفحه 242] كسی غیر از من و زینب در آن دشت به تنهائی تن بی سر نبوسیدبه عزم بوسه، لعل لب نهادم به آنجائی كه پیغمبر نبوسیدچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!چو گل در بستر خون دیدم او را چو برگ یاسمن بوسیدم او راگل حسرت به دست، آسان نیامد سحر از شاخه‌ی غم چیدم او رابه سروستان سبز دل نشاندم كنار گلبن امیدم او راگل صد برگ زهرا بی كفن بود خودم در بوریا پیچیدم او راچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!فلك، كوس وداع آخرین زد ملك بر صبر زینب آفرین زدز میدان، اسب بی‌صاحب كه آمد به تصویر گمان، رنگ یقین زدسكینه گفت در گوشش چه رمزی كه آتش در دل آن بیقرین زد؟ [ صفحه 243] خبر دارم كه آن اسب وفادار كنار خیمه‌ها سر بر زمین زدچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!مكن منعم، مدام ار گریه كردم غم خود را نهان در گریه كردمگلاب اشك من گلگون اگر بود به آن گلهای پرپر گریه كردمبه باغ كربلا با همسرایان به داغ شش برادر گریه كردمشب تنهائیم در خلوت خویش بر آن تنهای بی‌سر گریه كردمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!سعادت، منتهای راه ما بود شهادت، قصه‌ی دلخواه ما بوداگر كاخ ستم زیر و زبر شد اثر در ناله ودر آه ما بودپی روشنگری از كوفه تا شام سر فرزند زهرا، ماه ما بودگهی دیر نصاری، مجلس انس! گهی ویرانه، خلوتگاه ما بود!چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش! [ صفحه 244] اگر خونین، دل غمباورم بود محبتهای زینب یاورم بودمیان خیمه‌ی آتش گرفته به رأفت، سایه‌ی او بر سرم بوداگر چون شمع از تب سوختم من همین پروانه، دور بسترم بودشهید زنده‌ی تاریخ، زینب نه تنها همسفر، همسنگرم بودچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!اگر با صد مصیبت روبرو بود پرستار من غمدیده، او بودنگاه روشن او، باغ امید حضور او بهشت آرزو بودبهارش را خزان كردند، اما مپنداری اسیر رنگ و بو بودگهی چون گل، ز گریه غرق شبنم گهی چون غنچه، عقده در گلو بودچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!نه تنها زینب از دین یاوری كرد به همت كاروان را رهبری كردبه دوران اسارت، با یتیمان نوازشها به مهر مادری كرد [ صفحه 245] چنان كوشید در ابلاغ پیغام كه در هر راه، پیغام آوری كردگل‌افشان كرد محمل را، كه باید به روی ماه نو، نوآوری كرد!چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!نه سروستان بجا و نه چمن بود مصیبت پیش چشمش موج زن بوداگر چه از دیار كوفه تا شام به هرجا سر زدم رنج و محن بودپریشان خاطرم از شام، از شام! كه آنجا خون روان از چشم من بوددم دروازه‌ی ساعات، دیدم به شادی كار مردم كف زدن بود!چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!محبان را غم محبوب، سختست فراق مهربان خوب، سختستزهستی دل بریدن، نیست مشكل ولی دل‌كندن از محبوب، سختستاگر در سختی دوران شنیدی صبوری كردن ایوب سختست [ صفحه 246] خدا داند كه پیش چشم زینب لب لعل حسین و چوب، سختستچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!ز صحرا، ساربانها را بیارید درای كاروانها را بیاریدمن از یغماگران خواهش نكردم كه خلخال جوانها را بیاریدبه تاراج آنچه را بردید، بردید امید خسته جانها را بیاریدبه غارت رفته از ما جامه‌هائی كه زهرا رشته، آنها را بیاریدچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!به خاك غم، جبین سودیم و رفتیم طریق عشق پیمودیم و رفتیمز تیغ خارها در سایه‌ی گل نسیم‌آسا، نیاسودیم و رفتیمبه باغ سبز هستی، تا قیامت به داغ لاله افزودیم و رفتیمبروی مرگ خندیدیم و گفتیم: اگر بار گران بودیم و رفتیمچه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟ مرا مادر نمی‌زاد از ازل كاش!

### پاورقی

[1] از شاعر موفق رباعی‌سرای، آقای سید حسن حسینی: صد رشته قنات در قنوت تو گذشت.  
[2] شهربند: زندان.  
[3] در این مقام برای خواننده، این سوال مطرح می‌شود كه: اگر در سفر كربلا، خیری نبوده است! آنهم برای سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام!! پس از كدام سفر می توان چشم خیر داشت؟! با توجه به اینك شاعر در این بیت، فرازی از نامه‌ی حضرت مسلم بن عقیل را به امام حسین علیه السلام، بصورتی بسته و فشرده و نه به تفصیل، آورده است، نمی‌توان به مفهوم واقعی این فراز از نامه پی برد مگر اینكه دقیقا مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. وقتی كه حضرت زینب سلام الله علیها بعد از مشاهده‌ی آنهمه پرده‌های درد آفرین، خطاب به یزید می‌فرماید كه: «ما رایت الا جمیلا!» باید در ترجمه‌ی اینگونه فرازهای دست‌نیافتنی، دست بدامان ارباب معرفت زد. مسلم بن عقل، از اصحاب خاص سالار شهیدان است و در گفتار و نوشتار این محرمان درگاه، راز و رمزی وجود دارد كه اغلب در محدوده‌ی سخن نمی‌گنجد.  
[4] مصاریعی كه داخل كمانك (مساوی است با پرانتز) قرار دارند، از لسان الغیب حافظ شیرازی است.  
[5] باء قسم باید حتما بدون حرف غیرملفوظ (ه) نوشته شود و به كلمه‌ی بعد از خود متصل گردد، مانند همین مورد.  
[6] چهار بیت آخرین این اثر، از مرحوم جودی خراسانی است.  
[7] از لسان‌الغیب حافظ شیرازی است.  
[8] این تعبیر، وام گرفته شده از این بیت مرحوم استاد جلال‌الدین همائی (سنا)ست در خطاب به آفتاب در بعد از ظهر عاشورا: ز طوفان این لجه‌ی سهمگین سبگ بگذر ای كشتی آتشین!.

## 31. آثار و بركات حضرت امام حسین علیه السلام

### مشخصات كتاب

سرشناسه : باقی اصفهانی محمدرضا، - ۱۳۴۸  
عنوان و نام پدیدآور : آثار و بركات حضرت امام حسین علیه‌السلام : عزاداری زیارت توسل حاجات شفا، غفران محمدرضا باقی اصفهانی مشخصات نشر : قم نصایح ۱۳۸۰.  
مشخصات ظاهری : ص ۶۳۵  
شابك : 964-6377-27-0۱۹۰۰۰ریال ؛ 964-6377-27-0۱۹۰۰۰ریال ؛ 964-6377-27-0۱۹۰۰۰ریال ؛ 964-6377-27-0۱۹۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ دوم زمستان ۲۵۰۰۰ :۱۳۸۲ ریال یادداشت : كتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- كرامتها  
موضوع : عباس‌بن علی ع ، ۲۶؟ - ۶۱ق -- كرامتها  
رده بندی كنگره : BP۴۱/۷۵/ب‌۲آ۲  
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳  
شماره كتابشناسی ملی : م‌۸۰-۲۰۲۸۴

### اهداء

السلام علیك یا بقیة الله فی ارضه! یابن‌المعجزات الموجودة! یابن‌الدلائل المشهودة! ایها الطالب بذحول الأنبیاء و ابناء الانبیاء!ایها الطالب بدم المقتول بكربلاء!نفس زمین و زمینیان،در آرزوی دیدارتان،به شماره افتاده است!حاشا كه این آرزو را به گور بریم؟!از ساحت قدس حضرتتان اجازه می‌خواهم، تا این صحیفه‌ی شرمساری را به پیشگاه با عظمت عمه و عمویتان اهداء كنم.عمه‌ای كه در خرابه، سر بابا را در آغوش داشت و سر بر زمین نهاد!و عمویی كه در برهوت بی آبی سر در آغوش پدر داشت و پرواز كرد!حضرت رقیه علیهاالسلام و حضرت علی اصغر علیه‌السلام‌ثواب این اهداء را نیز به پدر و مادر ارجمندم، كه مرا با مكتب اشك و خون آشنا ساختند و دعای خیرشان همواره توشه‌ی راهم بوده است، نثار می‌كنم. [ صفحه 7]

### گفتار نخست

بسم الله الرحمن الرحیم‌الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی اشرف الانبیاء و خاتم المرسلین، سیدنا و مولانا ابی‌القاسم المصطفی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی اهل بیته الاطهرین الانجبین، الهداة الغر المیامین لا سیما علی باب حكمة رب العالمین و باب حطة الذی من دخله كان من الامنین، مولانا و مولی الكونین، اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و اللعن الدائم علی اعدائهم و مخالفیهم و منكری فضائلهم و مناقبهم و مدعی شؤونهم و مخربی شریعتهم اجمعین، من الیوم الی قیام یوم الدین، اللهم الذین حملوا الناس علی اكتاف آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمین آمین.خداوند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را كشتی نجات و چراغ هدایت قرار داده است، «ائمة الهدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی» [1] «انما مثل اهل بیتی فی هذه الامه مثل سفینة نوح فی لجة البحر، من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق» [2] ... «الفلك الجاریة فی اللجج الغامرة [ صفحه 8] یأمن من ركبها و یغرق من تركها» [3] .اما در این میان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام مشعلی فروزان‌تر و كشتی شتابان‌تر در اقیانوس هراس‌ها و حیرت‌هاست. چراغی نور افشان كه بر اصحاب خود چنان روشنایی داد كه به مقام بلندی رسیدند و خود درباره‌ی آنها فرمود: «انی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی» [4] آنان آنچنان درخشنده گشتند كه شاه فرد عالم خلقت در قرون معاصر، حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه بر آنان سلام می‌دهند.هدایت‌گری‌های حضرت زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه‌السلام در كوفه و شام و مدینه پرتوی از اشعه‌ی این مصباح هدایت بود. تا انقراض عالم هر كس راه سعادت و هدایت را پیدا كرد، وام‌دار این چراغ پرتو الهی است. این قیام از عاشورای سال شصت و یك هجری آغاز شد و در زمانی كه خدای حكیم فرمان دهد، به دست با كفایت حسین زمان، حضرت مهدی صاحب الزمان علیه‌السلام به فرجام خواهد رسید.امام حسین علیه‌السلام خون خود را در راه خدا اهدا كرد، تا بندگان خدا را از بندگی غیر خدا نجات بخشد «و بذل مهجته فیك، لیستنقذ عبادك من الجهالة و حیرة الضلالة» [5] اما حكمت خدا بر آن قرار گرفته بود تا نتیجه‌ی آن قیام و شهادت و سلحشوری، در زمان ظهور حضرت امام زمان علیه‌السلام به بار بنشیند و بندگان خدا تحت لوای ایشان انقاذ شوند. «بمهدینا تقطع الحجج، فهو خاتم الأئمة و منقذ الامة و منتهی النور». [6] .هنگامی كه لشكر سعادتمند پادشاه سریر عدالت، حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه به دنبال لوای نصرتش به راه می‌افتند، با فریاد «یا لثارات الحسین علیه‌السلام» به [ صفحه 9] جهانیان اعلام می‌دارند كه قیام حضرت مهدی علیه‌السلام نیز پرتوی از اشعه‌ی مصباح هدایت حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است.از این رو به عنوان خاكساری و عرض توسل، به جمع آوری و دسته بندی قضایایی مستند، از آثار و بركات این مصباح هدایت الهی پرداختم و از دریای بیكران كرمشان تقاضا دارم كه در دنیا و آخرت ما را مشمول عنایات بی انتهایشان قرار دهند. اكنون به چند نكته پیرامون این نوشتار توجه كنید:نكته‌ی اول: در این كتاب قضایای مختلف در موضوعهای جداگانه دسته بندی شده است و در پایان هر بخش، موضوع قضایایی كه به آن بخش مرتبط بوده‌اند، به صورت جدول تنظیم گشته است. هدف از این دسته بندی‌ها، دستیابی بهتر به قضایا برای سخنوران مذهبی - كثرالله امثالهم - بوده است؛ افرادی كه قضایای مختلفی را درباره‌ی یك موضوع بخوانند یا بشنوند، اعتقاد و باور آنها درباره‌ی آن موضوع مستحكم‌تر خواهد شد.نكته‌ی دوم: با توجه به اینكه شیاطین انسی و جنی از دیرباز تاكنون، به بهانه‌های مختلف در دور ساختن مردم از درگاه رحمت واسعه‌ی الهی، تمام تلاش خود را به كار گرفته‌اند و هر از گاهی اشك و سوگواری و شفا و شفاعت را مورد هجمه قرار می‌دهند و با شبهه‌های كودكانه‌ی خود، ایتام اهل بیت علیهم‌السلام را به بی‌راهه می‌كشانند، موضوعهای مهمی چون زنده بودن امام حسین علیه‌السلام و توجه به ایشان به عزاداران و زوارشان و توفیق هدایت و توبه برای افرادی كه در راه امام حسین علیه‌السلام قدم گذاشته‌اند و بخشش آنان در عالم آخرت، بیشتر مورد توجه این نوشتار بوده است.نكته سوم: در جمع آوری مطالب كتاب، غالب اصل قضیه از یك كتاب انتخاب شده است و سند آن قضیه از كتابهای دیگر در پاورقی ذكر شده است، ولی به اختلاف [ صفحه 10] اندك اسناد، تصریح نشده است.در پایان از همه كسانی كه در مراحل جمع آوری و چاپ و نشر این كتاب همكاری می‌كنند، تشكر و قدرانی می‌نمایم، به ویژه از برادر بزرگوارم آقای محمد علی باقی كه پژوهش در برخی از منابع این نوشتار را بر عهده داشته‌اند، سپاسگزاری می‌كنم. امید آنكه خداوند همه ما را تا آخرین لحظه‌ی زندگی در راه راستین حضرت امام حسین علیه‌السلام ثابت قدم بدارد و این نوشتار را مورد توجه فرزند برومندشان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه قرار دهد.قم المقدسةمحمد رضا باقی اصفهانی‌مهرماه 1380 [ صفحه 15]

### امداد های ائمه اطهار برای رونق عزای امام حسین (ع)

#### باز شدن درهای حرم امیرالمؤمنین به روی عزاداران امام حسین در شب عاشورا

این قضیه توسط شهید بزرگوار، آیت الله سید عبدالحسین دستغیب قدس سره نقل شده است:در اوقات مجاورت ما در نجف اشرف، در ماه محرم 1358 ه ق از طرف حكومت وقت عراق اكیدا از قمه زدن و سینه زدن و بیرون آمدن دسته‌جات منع شده بود.در شب عاشورا، برای اینكه در حرم مطهر و صحن شریف سینه‌زنی نشود؛ از طرف حكومت عراق در اول شب درهای حرم و رواق و همچنین درهای صحن را بستند. آخرین دری را كه مشغول بستن آن بودند، در قبله بود كه یك لنگه‌ی آن را بسته بودند و ناگهان جمعیت عزاداران سینه‌زن هجوم آوردند و وارد صحن شدند و رو به حرم مطهر آوردن و چون درها را بسته دیدند، در همان ایوان مشغول عزاداری و سینه [ صفحه 16] زنی شدند.ناگهان عده‌ای شرطی (پلیس) همراه با رئیس آنها آمدند و آن رئیس با چكمه‌ای كه به پا داشت در ایوان آمد و بعضی را كتك زد و امر كرد آنها را بگیرند. سینه‌زنها بر او هجوم آوردند و او را بلند كردند و در صحن انداختند و سخت او را مجروح و ناتوان ساختند و چون دیدند ممكن است قوای دولتی تلافی كنند و بالاخره مزاحمشان شوند؛ با كمال التجاء و شكستگی خاطر، همگی متوجه‌ی در بسته‌ی حرم مطهر شدند و به سینه می‌زدند و می‌گفتند: (یا علی فك الباب) یا علی در را باز كن؛ ما عزاداران فرزند امام حسین علیه‌السلام هستیم.پس ناگهان در یك لحظه، درهای حرم و رواق و صحن گشوده شد و میلهای آهنین كه بین درها و دیوارها بود، وسط آن بریده شده بود! خلاصه همه‌ی سینه زنان وارد حرم مطهر شدند.سایر نجفی‌ها نیزكه از این اعجاز با خبر می‌شوند، همگی در صحن و حرم جمع می‌شوند و شرطی‌ها پنهان می‌گردند و موضوع را به بغداد گزارش می‌دهند و از بغداد دستور داده می‌شود كه مزاحم آنها نشوند.در آن سال در نجف و كربلا بیش از سالهای گذشته اقامه عزاداری شد و این معجزه‌ی باهره را شعراء در اشعار خود نقل نمودند و منتشر ساختند. یكی از فضلای عرب، اشعار یكی از شعرا را بر لوحی نوشته بود و به دیوار حرم مطهر چسباند و آن اشعار این است. [7] .من لم یقر بمعجزات المرتضی علیه‌السلام صنو النبی صلی الله علیه و آله و سلم فلیس بمسلم [ صفحه 17] فتحت لنا الأبواب راحة كفه اكرم بتلك الراحتین و انعم‌اذ قد ارادوا منع ارباب العزاء بوقوع ما یجری الدم بمحرم‌فاذا الوصی براحتیه ارخوا او ما ففك الباب حفظا للدم

#### فریاد «یا خلیل» از ضریح مطهر امام حسین در هنگام عزاداری اهالی كرمانشاه‌

این قضیه را سید عطاء الله شمس دولت آبادی نقل فرموده‌اند:تقریبا شصت سال قبل كه طفلی بودم، با مرحوم پدرم به عزم زیارت به كربلا مشرف شده بودیم. چون در آن زمان، هواپیما و ماشین مسافربری نبود، مردم با اسب و كجاوه به زیارت می‌رفتند.در آن زمان مرسوم بود كه از هر شهری، مردم به صورت قافله‌ی دست جمعی به راه می‌افتادند و در شبهای جمعه كه زوار و اهل هر شهر به كربلا می‌رسیدند، برای خود هیئتی جداگانه تشكیل می‌دادند و به سینه زنی و عزاداری مشغول می‌شدند.هر نقطه از حرم و رواق و ایوان، به یكی از شهرستانها اختصاص داشت و چون اهل كرمانشاه خیلی به كربلا نزدیكتر بودند و اغلب آنها با اهالی كربلا مربوط بودند و رفت و آمد داشتند، بهترین محل را (یعنی حرم مطهر و اطراف آن را) مخصوص اهل كرمانشاه معین كرده بودند. لذا از ساعت دوازده شب به بعد، سینه زدن و عزاداری كردن در حرم مطهر مخصوص زوار كرمانشاهی بود.در یكی از شبهای جمعه، در حدود دو ساعت بعد از نصف شب، جمعی از اهالی كرمانشاه كه اتفاقا عده‌ی زیادی از متدینین نیز با آنها به زیارت مشرف شده بودند، در حرم جمع گشته و مشغول عزاداری شدند.غیر از این عده، احدی در حرم مطهر رفت و آمد نمی‌كرد. وضع عجیبی بود! رجال [ صفحه 18] و متدینین و بزرگان اطراف حرم نشسته و در میان آنها یعنی دور ضریح مقدس، عده‌ای مشغول سینه زدن بودند و سید پیرمرد بزرگواری هم - كه خیلی مورد توجه مردم بود و صاحب نفس هم بود - مرثیه خوان آن دسته‌ی سینه زنی بود.ناگاه مرثیه خوان سكوت نمود و از سینه زنان فقط صدای زدن دستها به سینه، شنیده می‌شد. در همان حال كه سكوت محض حرم مطهر را فراگرفته بود؛ ناگهان از ضریح مطهر صدایی حزین شنیده شد كه فرمود: «یا خلیل!» یعنی ای دوست! جمعیت یك مرتبه دستهایشان سست شده و نفسها در سینه‌ها قطع گردید و زمزمه‌ها متوقف شد و همگی متوجه شدند كه این صدا از كجا بلند شد.بار دیگر همین جمله‌ی «یا خلیل» شنیده شد و همگی فهمیدند كه بدون تردید این صدا از ضریح مطهر آقا سیدالشهداء علیه‌السلام است. گویا همه سینه زنان انتظار داشتند كه بار دیگر این صدا را كه به منزله‌ی معجزه‌ای بود، بشنوند.ناگهان برای مرتبه ی سوم آن صدا از ضریح مطهر شنیده شده و جمعیت از هر سو خود را به طرف ضریح پرتاب نمودند. در همین بین سرپایی به شدت به پهلوی من رسید و فورا غش كردم.وقتی كه به هوش آمدم، خود را روی دست پدر مشاهده كردم كه با چشم‌های گریان به من می‌نگریست و چون دید من به هوش آمدم و سالم هستم، صدا زد: عزیزم! بگو ببینم تو چه دیدی؟ چرا به این حال افتادی؟ گفتم: من در حرم متوجه سینه زدن جمعیت و زمزمه‌ی گوشه و كنار حرم بودم، ناگاه صدائی از میان ضریح شنیدم كه گفت: «یا خلیل!» بار دوم كه این جمله را شنیدم، دیدم تمام این جمعیت متوجه ضریح طمهر گردیدند.اما مرتبه‌ی سوم كه آن صدا از ضریح مطهر بلند شد،یك مرتبه دیدم جمعیت ازجای [ صفحه 19] خود كنده شدند و خود را به ضریح پرتاب نمودند، ولی ناگهان لگدی به پهلوی من خورد و دیگر چیزی نفهمیدم.مرحوم پدرم گفت: عزیزم می‌دانی كه گوینده‌ی آن جمله و صدا، چه كسی بود؟ گفتم: نه. گفت: او خود آقا اباعبدالله علیه‌السلام بودند كه چون وضع اخلاص و عزاداری بی‌ریای آن جمع را به طور مخصوصی احساس كردند، ناگهان از شدت شوق، سه بار فرمودند: «ای دوست!» و این كلمه اظهار تشكری از عزاداران بود. [8] .

#### شركت كردن حضرت صدیقه در مجلس روضه‌ی پدر حاج شیخ محمد طاهر شوشتری‌

عالم متقی، شمس المحدثین حسینی فرمود: معاصر جلیل حاج شیخ محمد طاهر روضه خوان شوشتری كه از متدینین و موثقین در نجف اشرف است، این قضیه را برای ما نقل فرمود:من در هنگامی كه در سن دوازده سالگی بودم، در شب دوشنبه‌ای ساعت شش از شب گذشته، به اتفاق پدرم به مجلسی از مجالس عزاداری امام حسین علیه‌السلام رفتیم تا پدرم روضه بخواند. چون وارد آن مجلس شدیم، صاحب مجلس كه مشهدی رحیم نام داشت، به پدرم اعتراض كرد كه چرا دیر آمدی؟ مردم در این وقت نمی‌آیند و باید آغاز مجلس را زودتر از این ساعت قرار دهیم. از اعتراض او دل پدرم شكست و گفت: ای مشهدی رحیم، بدان كه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام حاضر هستند و سوگند یاد می‌كنم كه بی‌بی فاطمه زهرا علیهاالسلام و فرزندان [ صفحه 20] معصومشان علیهم‌السلام حاضر هستند. شما غم نخورید! انشاءالله تا هفته‌ی آینده مجلس شما بهتر و مرتب‌تر از این خواهد شد.پس پدرم با دل شكسته (به خاطر سخنان صاحب مجلس) منبر رفت و مشغول به خواندن مصیبت شد. هنگامی كه به خواندن مصیبت آغاز كرد و به خواندن اشعار دعبل بن علی خزاعی رسید، من در طرف راست منبر نشسته بودم. ناگاه پدرم به این بیت رسید:افاطم لو خلت الحسین مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات‌یك وقت ناله ضعیفی از طرف راست منبر بلند شد و به گوشم رسید كه گویا زنی زمزمه می‌كند. چون گوش دادم، شنیدم كه گریه می‌كرد و سخنانی می‌فرمود و از جمله‌ی سخنانش این بود كه می‌فرمود: یا ولدی، یا حسین! یعنی ای فرزندم، ای حسین علیه‌السلام! چون من متوجه سمت چپ و راست شدم كسی را ندیدم و از این مسئله تعجب نمودم!! آنگاه یقین نمودم كه این صدای بی‌بی دو عالم حضرت زهرای اطهر علیهاالسلام است. پس بی‌اختیار شدم و چنان بر سر و سینه‌ی خود زدم كه پدرم از بالای منبر متوجه من شد و گفت: چرا چنین می‌كنی؟من ساكت شدم، ولی صدای ناله پی در پی می‌آمد، تا اینكه پدرم از منبر فرود آمد و آن ناله قطع شد. چون از آن مجلس خارج شدیم، پدرم به من فرمود: به تو چه رسیده بود كه در وقت مصیبت خواندن من بی‌طاقت شدی و حال اینكه این گونه اشعار را تو می‌دانی؟!قصه را برای مرحوم پدرم نقل كردم. آن مرحوم بی‌طاقت شد و گریست و مرا دعا نمود كه با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل او علیهم‌السلام محشور شوم. آنگاه فرمود: من هم با تو باشم و با آنها محشور شوم. [ صفحه 21] چون هفته دیگر شد، در همان وقت هفته‌ی گذشته به آن مجلس رفتیم. ناگاه دیدم مجلس مملو از جمعیت است و من ایشان را نمی‌شناسم و نور از صورتهای ایشان متصاعد بود!پس تعجب كردم و با خود گفتم: اینان مردمان نجف نیستند! و یقین نمودم كه اینها انوار الله هستند كه برای خوشنودی صاحب آن مجلس حاضر شده‌اند. و بعد از آن قضیه تمام هفته‌هایی كه مشهدی رحیم روضه داشت، ازدحام كثیری می‌شد تا اینكه بانی مجلس فوت شد و مجلس تعطیل گردید. و من این سرگذشت را می‌گویم در حالی كه خدا را شاهد می‌گیرم بر اینكه در گفتار خود صادق هستم. [9] .

#### به سر و سینه زدن حضرت بقیة الله با سر و پای برهنه، در میان عزاداران طویریج‌

این قضیه توسط آقای سید حسن ابطحی بیان شده است:شاید بعضی از بی‌خردان متوجه اهمیت عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نشوند و ندانند كه دهها حدیث در اهمیت عزاداری برای حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام رسیده است و حتی تمام علما و مراجع تقلید به آن مبادرت می‌كرده‌اند و یكی از وسائل تشرف به محضر حضرت بقیة الله روحی فداه را گریه‌ی بر حضرت سید الشهداء علیه‌السلام می‌دانسته‌اند.در سال هزار و سیصد و سی و سه كه برای تحصیل به نجف اشرف مشرف بودم؛ با جمعی از علمای اعلام پیاده به كربلا می‌رفتم. در بین راه به محلی به نام طویریج - [ صفحه 22] كه با كربلای معلا بیشتر از چهار فرسخ فاصله نداشت - رسیدیم. در آنجا یكی از علمای بزرگ به من گفت:روز عاشورا دسته‌های سینه زن از اینجا به كربلا حركت می‌كنند و جمعی از علما و حتی بعضی از مراجع به آنها ملحق می‌شوند و با آنها سینه می‌زنند. سپس آن عالم بزرگ به من گفت: روز عاشورایی بود كه همراه با دسته‌ی طویریج به سوی كربلا می‌رفتیم، در میان سینه زنان یكی از مراجع تقلید فعلی كه آن وقت از علمای بزرگ اهل معنی محسوب می‌شد؛ با كمال اخلاص و اشك جاری مشغول سینه زدن بود. من از آن عالم بزرگ سئوال كردم كه شما به چه دلیل این كار را انجام می‌دهید؟فرمود: مرحوم علامه سید بحرالعلوم قدس سره روز عاشورائی با عده‌ای از طلاب از كربلا به استقبال دسته‌ی سینه زنی طویریج می‌روند، ناگهان طلاب می‌بینند مرحوم سید بحرالعلوم با آن عظمت و مقام شامخ علمی، عمامه و عبا و قبا و عصا را كنار انداخت و مثل سایر سینه زنها لخت شده و خود را میان عزاداران و سینه زنان انداخت و به سر و سینه می‌زند.طلابی كه با معظم له به استقبال آمده بودند؛ هر چه می‌كنند، كه مانع از آن همه احساس پاك و ابراز محبت بشوند، مؤثر واقع نمی‌گردد. بالاخره عده‌ای از طلاب برای حفظ سید بحرالعلوم ایشانرا می‌گیرند، كه مبادا زیر دست و پا بیفتد و ناراحت شود، تا اینكه بعد از اتمام برنامه‌ی سینه زنی، بعضی از خواص از آن بزرگوار می‌پرسند: چگونه شد كه شما بی‌اختیار وارد دسته‌ی سینه زنی شدید و آن گونه به عزاداری مشغول شدید؟مرحوم سید فرمود: وقتی به دسته‌ی سینه زنی رسیدم، دیدم حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف با سر و پای برهنه میان سینه زنها به سر و سینه می‌زنند و گریه [ صفحه 23] می‌كنند! من نتوانستم طاقت بیاورم، لذا از خود بی‌خود شدم و در خدمت آن حضرت به سینه زنی و عزاداری مشغول شدم. [10] .

#### گریه‌ی امام زمان در مصیبت حضرت اباالفضل در تشرف حاج محمد علی فشندی‌

جناب حجة الاسلام آقای قاضی زاهدی گلپایگانی می‌فرماید: من در تهران از جناب آقای حاج محمد علی فشندی كه یكی از اخیار تهران است، شنیدم كه می‌گفت: من از اول جوانی مقید بودم كه تا ممكن است گناه نكنم و آن قدر به حج، بروم تا به محضر مولایم حضرت بقیة الله روحی فداه مشرف گردم! لذا سالها به همین آرزو به مكه معظمه مشرف می‌شدم.در یكی از این سالها كه عهده‌دار پذیرائی جمعی از حجاج هم بودم، شب هشتم ماه ذیحجه با جمیع وسائل به صحرای عرفات رفتم تا بتوانم یك شب قبل از آنكه حجاج به عرفات می‌روند، برای زواری كه با من بودند جای بهتری تهیه كنم. تقریبا عصر روز هفتم بارها را پیاده كردم و در یكی از آن چادرهایی كه برای ما مهیا شده بود، مستقر شدم. ضمنا متوجه شدم كه غیر از من هنوز كسی به عرفات نیامده است. در آن هنگام یكی از شرطه‌هایی كه برای محافظت چادرها در آنجا بود، نزد من آمد و گفت: تو چرا امشب این همه وسائل را به اینجا آورده‌ای؟ مگر نمی‌دانی ممكن است سارقین در این بیابان بیایند و وسائلت را ببرند؟ به هر حال حالا كه آمده‌ای، باید تا صبح بیدار بمانی و خودت از اموالت محافظت بكنی. گفتم: مانعی ندارد، بیدار [ صفحه 24] می‌مانم و خودم از اموالم محافظت می‌كنم.آن شب در آنجا مشغول عبادت و مناجات با خدا بودم و تا صبح بیدار ماندم تا آنكه نیمه‌های شب دیدم سید بزرگواری كه شال سبز به سر دارد، به در خیمه‌ی من آمدند و مرا به اسم صدا زدند و فرمودند: حاج محمد علی، سلام علیكم. من جواب سلام را دادم و از جا برخاستم. ایشان وارد خیمه شدند و پس از چند لحظه جمعی از جوانها كه تازه مو بر صورتشان روییده بود، مانند خدمتگزار به محضرش رسیدند. من ابتدا مقداری از آنها ترسیدم، ولی پس از چند جمله كه با آن آقا حرف زدم، محبت او در دلم جای گرفت و به آنها اعتماد كردم. جوانها بیرون خیمه ایستاده بودند ولی آن سید داخل خیمه تشریف آورده بود. ایشان به من رو كرد و فرمود: حاج محمد علی خوشا به حالت! خوشا به حالت! گفتم: چرا؟فرمودند: شبی در بیابان عرفات بیتوته كرده‌ای كه جدم حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام هم در اینجا بیتوته كرده بود. من گفتم: در این شب چه باید بكنیم؟ فرمودند: دو ركعت نماز می‌خوانیم، در این نماز پس از حمد، یازده مرتبه قل هوالله بخوان.لذا بلند شدیم و این عمل را همراه با آن آقا انجام دادیم. پس از نماز آن آقا یك دعایی خواندند. كه من از نظر مضامین مانند آن دعا را نشنیده بودم! حال خوشی داشتند و اشك از دیدگانشان جاری بود. من سعی كردم كه آن دعا را حفظ كنم ولی آقا فرمودند: این دعا مخصوص امام معصوم است و تو آن را فراموش خواهی كرد! سپس به آن آقا گفتم: ببینید آیا توحیدم خوب است؟ فرمود: بگو. من هم به آیات آفاقیه و انفسیه بر وجود خدا استدلال كردم و گفتم: من معتقدم كه با این دلائل، خدایی هست. فرمودند: برای تو همین مقدار از خداشناسی كافی است. سپس اعتقادم را به [ صفحه 25] مسئله ولایت برای آن آقا عرض كردم. فرمودند: اعتقاد خوبی داری. بعد از آن سئوال كردم كه: به نظر شما الان حضرت امام زمان علیه‌السلام در كجا هستند. حضرت فرمودند: الان امام زمان در خیمه است!سئوال كردم: روز عرفه، كه می‌گویند حضرت ولی عصر علیه‌السلام در عرفات هستند، در كجای عرفات می‌باشند؟ فرمود: حدود جبل الرحمة. گفتم: اگر كسی آنجا برود آن حضرت را می‌بیند؟ فرمود: بله، او را می‌بیند ولی نمی‌شناسد!گفتم: آیا فردا شب كه شب عرفه است، حضرت ولی عصر علیه‌السلام به خیمه‌های حجاج تشریف می‌آورند و به آنها توجهی دارند؟ فرمود: به خیمه‌ی شما می‌آید، زیرا شما فردا شب به عمویم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام متوسل می‌شوید!در این موقع، آقا به من فرمودند: حاج محمد علی، چای داری؟ ناگهان متذكر شدم كه من همه چیز آورده‌ام! ولی چای نیاورده‌ام! عرض كردم: آقا اتفاقا چای نیاورده‌ام و چقدر خوب شد كه شما تذكر دادید! زیرا فردا می‌روم و برای مسافرین چای تهیه می‌كنم.آقا فرمودند: حالا چای با من! از خیمه بیرون رفتند و مقداری كه به صورت ظاهر چای بود، ولی وقتی دم كردیم، به قدری معطر و شیرین بود كه من یقین كردم، آن چای از چای‌های دنیا نمی‌باشد، آوردند و به من دادند. من از آن چای دم كردم و خوردم. بعد فرمودند: غذایی داری، بخوریم؟ گفتم: بلی نان و پنیر هست. فرمودند: من پنیر نمی‌خورم. گفتم: ماست هم هست. فرمودند: بیاور، من مقداری نان و ماست خدمتشان گذاشتم و ایشان از نان و ماست میل فرمودند.سپس به من فرمودند: حاج محمد علی، به تو صد ریال (سعودی) می‌دهم، تو برای [ صفحه 26] پدر من یك عمره بجا بیاور؟ عرض كردم: اسم پدر شما چیست؟ فرمودند: اسم پدرم «سید حسن» است. گفتم: اسم خودتان چیست؟ فرمودند: سید مهدی! من پول را گرفتم و در این موقع، آقا از جا برخاستند كه بروند. من بغل باز كردم و ایشان را به عنوان معانقه در بغل گرفتم. وقتی خواستم صورتشان را ببوسم، دیدم خال سیاه بسیار زیبائی روی گونه‌ی راستشان قرار گرفته است. لبهایم را روی آن خال گذاشتم و صورتشان را بوسیدم.پس از چند لحظه كه ایشان از من جدا شدند، من در بیابان عرفات هر چه این طرف و آن را نگاه كردم كسی را ندیدم! یك مرتبه متوجه شدم كه ایشان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بوده‌اند، بخصوص كه اسم مرا می‌دانستند و فارسی حرف می‌زدند! نامشان مهدی علیه‌السلام بود و پسر امام حسن عسكری علیه‌السلام بودند!بالاخره نشستم و زار زار گریه كردم. شرطه‌ها فكر می‌كردند كه من خوابم برده است و سارقین اثاثیه‌ی مرا برده‌اند، دور من جمع شدند، اما من به آنها گفتم: شب است و مشغول مناجات بودم و گریه‌ام شدید شد!فردای آن روز كه اهل كاروان به عرفات آمدند، من برای روحانی كاروان قضیه را نقل كردم، او هم برای اهل كاروان جریان را شرح داد و در میان آنها شوری پیدا شد.اول غروب شب عرفه، نماز مغرب و عشا را خواندیم. بعد از نماز با آنكه من به آنها نگفته بودم كه آقا فرموده‌اند: «فردا شب من به خیمه‌ی شما می‌آیم، زیرا شما به عمویم حضرت عباس علیه‌السلام متوسل می‌شوید» خود به خود روحانی كاروان روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را خواند و شوری برپا شد و اهل كاروان حال خوبی پیدا كرده بودند. ولی من دائما منتظر مقدم مقدس حضرت بقیة الله روحی و ارواح العالمین لتراب [ صفحه 27] مقدمه الفدا بودم.بالأخره نزدیك بود روضه تمام شود كه كاسه‌ی صبرم لبریز شد! از میان مجلس برخاستم و از خیمه بیرون آمدم، ناگهان دیدم حضرت ولی عصر علیه‌السلام بیرون خیمه ایستاده‌اند و به روضه گوش می‌دهند و گریه می‌كنند، خواستم داد بزنم و به مردم اعلام كنم كه آقا اینجاست، ولی ایشان با دست اشاره كردند كه چیزی نگو و در زبان من تصرف فرمودند و من نتوانستم چیزی بگویم! من این طرف در خیمه ایستاده بودم و حضرت بقیة الله روحی فداه آن طرف خیمه ایستاده بودند و بر مصائب حضرت ابوالفضل علیه‌السلام گریه می‌كردم و من قدرت نداشتم كه حتی یك قدم به طرف حضرت ولی عصر علیه‌السلام حركت كنم. بالاخره وقتی روضه تمام شد، حضرت هم تشریف بردند. [11] .

#### تشریف فرمایی حضرت امام زمان در مجلس روضه خوانی در كرمانشاه‌

مرحوم آیة الله حاج سید حسین حائری كه در مشهد مقدس ساكن بودند و به قول مرحوم آیة الله حاج شیخ علی اكبر نهاوندی قدس سره در كتاب عبقری الحسان: «او افتخار علمای عاملین بوده است»، نقل می‌كرد: من در سال 1345 هجری قمری در كرمانشاه ساكن بودم و منزلی داشتم كه اكثر زوار حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در وقت رفتن و برگشتن از كربلا، وارد آن منزل می‌شدند و هر چند روزی كه می‌خواستند در آنجا می‌ماندند. در اوائل محرمی، سید غریبی كه او را قبلا نمی‌شناختم، در منزل ما وارد شد و چند روزی در آنجا ماند و ما هم طبق معمول، پذیرایی می‌كردیم. [ صفحه 28] در این بین، یكی از اهالی شهر نجف كه به ایران آمده بود، به دیدن من آمد و وقتی چشمش به آن سید افتاد، به من با اشاره گفت: این سید را می‌شناسی؟ گفتم: نه، چون سابقه‌ای با ایشان ندارم. گفت: این سید یكی از كسانی است كه سالها به تزكیه‌ی نفس و ریاضت مشغول بوده است و به ظاهر در كوچه‌ی مسجد هندی دكان عطاری داشته و غالبا در دكان نبوده است و هر چند یك بار مفقود می‌شود و وقتی كسانش از او تجسس می‌كنند، می‌بیند كه او در مسجد كوفه در یكی از اطاقها مشغول ریاضت است. (بعدها معلوم شد كه اسم این شخص سید محمد و اهل رشت است). من وقتی از حال او اطلاع پیدا كردم به او بیشتر محبت نمودم و گفتم: بعضی از مردم شما را از اولیاء خدا می‌دانند. سید محمد اول انكار كرد؛ ولی پس از اصرار، به من گفت: بله، من دوازده سال در مسجد كوفه و غیره مشغول ریاضت بودم و این طور به من گفته بودند كه شرایط تكمیل ریاضت دوازده سال است و در كمتر از آن، كسی به مقام كمالی نمی‌رسد. من از او خواستم كه چیزی به من بگوید.سید محمد گفت: احضار جن می‌دانم، ولی چون آنها گاهی راست و گاهی دروغ می‌گویند به آنها اعتماد نیست. و نیز احضار ملائكه هم صلاح نیست، چون آنها مشغول عبادتند و از عبادتشان باز می‌مانند. ولی برای شما روح علمای بزرگ را احضار می‌كنم، كه از آنها هر چیز كه سئوال كنیم، به درستی جواب می‌دهند.ضمنا من در چند سال اخیر كه دولت به جوانها و زنها، به اصطلاح آزادی داده بود و بی‌بند و باری و بی‌دینی زیاد گردیده بود (یعنی در دوران رضاشاه) و به مجالس سینه زنی و روضه خوانی توهین می‌كردند، مقید بودم كه به خاطر تقویت اساس روضه خوانی، مجلس مفصل عزاداری در منزل اقامه نمایم و آن مجلس از اول طلوع فجر تا یك ساعت بعد از ظهر ادامه داشت. [ صفحه 29] در آن مجلس شصت نفر روضه خوان می‌آمدند كه سی نفر از آنها منبر می‌رفتند و بقیه به نوبت در روزهای دیگر منبر می‌رفتند و به تمام آنها پول داده می‌شد، پنج نفر مداح هم تعزیه می‌خواندند و ساعتی هم سینه زنی می‌شد.طبیعی است كه چنین مجلسی بسیار پر زحمت و پر خرج بود، ولی من نمی‌دانستم كه آیا این مجلس در عین حال مورد قبول حضرت بقیة الله روحی فداه هست یا نه.لذا از آقای سید محمد خواستم كه او از ارواح علما سئوال كند كه آیا این مجلس مورد قبول اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام هست یا نه؟او گفت: بسیار خوب، من امشب از چهار نفر از علمایی كه از دنیا رفته‌اند، سئوال می‌كنم؛ تا ببینم كه آیا این مجلس مورد قبول آنها هست یا خیر؟ و آن چهار نفر عالم عبارتند از: مرحوم آیة الله میرزا حبیب الله رشتی و مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم سید اسماعیل صدر و مرحوم سید علی داماد.فردا صبح كه نزد او رفتم، گفت: دیشب روح این چهار نفر را احضار كردم و از آنها پریدم كه آیا این مجلس مور قبول اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام هست یا خیر؟ آنها به اتفاق آراء گفتند: بله، این مجلس مورد توجه و مقبول اهل بیت عصمت علیهم‌السلام می‌باشد و روز نهم (تاسوعا) یا دهم محرم (عاشورا) حضرت بقیة الله روحی فداه هم به این مجلس تشریف می‌آورند. من خیلی خوشحال شدم و به او گفتم: چرا روزش را تعیین نفرموده‌اند؟گفت: مانعی ندارد، باز امشب از آنها سئوال می‌كنم و تقاضا می‌كنم كه روز و ساعتش را هم تعیین كنند.ضمنا وضع من در آن مجلس خلاف مجالسی كه اكثر علما تشكیل می‌دهند بود، كه در یك قسمت مجلس، در كنار علمای دیگر بنشینم و بقیه‌ی مردم در قسمتهای دیگر [ صفحه 30] بنشینند. بلكه من غالبا دم در منزل ایستاده بودم و برای همه، احترام قائل بودم. لذا این مجلس مورد توجه عموم مردم بود و بلكه راه عبور و مرور بسته می‌شد و جمعی در كوچه‌های اطراف، منتظر می‌شدند تا جمعیتی كه در داخل منزل هستند بیرون بروند و بعدا اینها در جای آنها بنشینند.بالاخره فردای آن روز، آقا سید محمد گفت: دیشب از همان علما، مطلب شما را سئوال كردم. آنها جواب دادند كه حضرت ولی عصر علیه‌السلام در روز نهم (تاسوعا) و در فلان ساعت و فلان دقیقه، وقتی كه شما كنار چاه كه نزدیك در منزل است نشسته‌اید، به مجلس تشریف می‌آورند؛ در آن وقت یك مرتبه حال شما تغییر می‌كند و تمام بدنتان تكان می‌خورد! در آن وقت نگاه كنید، در این نقطه معین (اشاره به قسمتی از منزل كرد) می‌بینید كه عده‌ای حدود دوازده نفر به هیئت خاص و لباس مخصوص نشسته‌اند! یكی از آنها حضرت بقی الله روحی له الفداء است. یك ساعت آنجا هستند و بعد با مردم بیرون می‌روند و شما با همه‌ی توجهی كه خواهید كرد، متوجه رفتن آنها نمی‌شوید. شما مقید باشید كه در آن وقت با وضو باشید و شما می‌روید كه خدمتی بكنید مثل چای دادن و استكان برداشتن، آنها برای شما قیام نمی‌كنند و می‌گویند: اینجا خانه‌ی خودمان است، شما بروید دم در خانه و از مردم پذیرایی بكنید.در مدت یك ساعتی كه حضرت ولی عصر علیه‌السلام و همراهانشان در مجلس تشریف دارند، دو نفر روضه خوان منبر می‌روند و آنها با آنكه مصیبت نمی‌خوانند، مجلس بسیار با حال و پر شور می‌شود، به گونه‌ای ضجه‌ی مردم به گریه و ناله بلند می‌شود كه با روزهای دیگر خیلی فرق دارد. و آقای اشرف الواعظین كه هر روز منبرش یك ساعت طول می‌كشد و مجلس دو بعد از ظهر ختم می‌گردد، آن روز در این ساعت بر خلاف عادت می‌آید و منبر می‌رود و درباره‌ی حضرت بقیة الله علیه‌السلام صحبت می‌كند. [ صفحه 31] به هر حال آقا سید محمد این مطلب را روز پنجم محرم برای من گفت: و من تا روز تاسوعا ساعت شماری می‌كردم. روز تاسوعا اتفاقا جمعیت عجیبی به مجلس آمده بود. من در اثر كثرت جمعیت، در آن ساعت معین كنار چاه نشسته بودم كه ناگاه بدنم به لرزه افتاد و تكان عجیبی خوردم. فورا به همان نقطه‌ی معین نگاه كردم، دیدم دوازده نفر حلقه‌وار دور یكدیگر نشسته‌اند! لباسشان متعارف بود و همه كلاه نمدی كرمانشاهی به سر داشتند، همه‌ی آنها گندمگون و قوی هیكل بودند، همه‌ی آنها در حدود سن چهل سالگی بودند، موهای ابرویشان و موهای سرشان سیاه بود.من فورا جمعیت را شكافتم و خدمتشان رسیدم و با فریاد صدا زدم: برای آقایان چای بیاورید. آنها به روی من تبسم كردند، ولی احترامی كه در آن مجلس حتی افراد حكومت و امراء و همه‌ی مردم از من می‌كردند آنها نسبت به من ننمودند و به من گفتند: اینجا خانه‌ی خودمان است. برای ما همه چیز آورده‌اند، شما دم در خانه بروید و از مردم پذیرایی كنید.من بدون اختیار برگشتم و دم در خانه ایستادم و نمی‌دانستم كه آنها از كجا وارد شدند؟ ولی احتمال دادم كه از در اطاق بین بیرونی و اندرونی آمده باشند. به هر حال در آن ساعت، دو نفر از وعاظ به منبر رفتند و با آنكه رسم است كه در روز تاسوعا باید از حالات حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بخوانند، ناخود آگاه آنها خطاب به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه مطالبی می‌گفتند و مردم در فراق آن حضرت گریه می‌كردند، آنها به آن حضرت تسلیت می‌گفتند و از آن حضرت در فشارهای دنیا استمداد می‌كردند. مجلس هم شور عجیبی داشت و از نظر گریه و زاری، هنگامه‌ای برپا بود.آقای اشرف الواعظین كه باید بعد از ظهر بیاید و مجلس را ختم كند. طبق گفته‌ی آقای سید، محمد در همان اول صبح آمد و بر خلاف عادت كه باید به اطاق روضه خوانها [ صفحه 32] برود، كنار من دم درب خانه نشست و گفت: من امروز تعطیل كرده‌ام كه رفع خستگی كنم، زیرا فردا كه عاشورا است، مجالس زیادی دارم و باید خود را برای فردا مهیا كنم. ولی این مجلس را نتوانستم تعطیل كنم و بعد در همان ساعت منبر رفت و وقتی روی منبر نشست سكوت ممتدی كرد! مثل كسی كه نمی‌داند چه باید بگوید، سپس با صدای بلند بدون مقدمه‌ی معمولی كه اهل منبر به آن مقیدند؛ گفت: ای گمشده‌ی بیابانها روی سخن ما با تو است! مردم به قدری از این كلمه، بی‌تابانه به سر و صورت می‌زدند و اشك می‌ریختند كه اكثر آنها بی‌حال شدند، من مرتب چشمم به آن دوازده نفر بود، ولی ناگهان دیدم آنها نیستند و از مجلس خارج شده‌اند [12] .

#### امام زمان طریقه‌ی توسل به حضرت اباالفضل را یاد دادند

حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمد تقی حشمت الواعظین طباطبائی قمی، داستانی را از آیت الله العظمی مرعشی نجفی «قدس سره» (متوفی 7 صفر المظفر 1414 قمری) این چنین نقل كرده‌اند:یكی از علمای نجف اشرف، كه مدتی به قم آمده بود، برای من چنین نقل كرد كه: من مشكی داشتم. به مسجد جمكران رفتم و درد دل خود را به محضر حضرت بقیة الله حجة بن الحسن العسكری امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - عرضه داشتم و از ایشان خواستم كه نزد خدا شفاعت كنند تا مشكلم حل شود. برای این منظور چندین دفعه به مسجد جمكران رفتم، ولی نتیجه‌ای ندیدم.روزی هنگام نماز دلم شكست و عرض كردم: مولا جان، آیا جایز است كه در [ صفحه 33] محضر شما و در منزل شما باشم و به دیگری متوسل شوم؟ شما امام من می‌باشید، آیا زشت نیست كه با وجود امام، حتی به علمدار كربلا قمر بنی هاشم (ع) متوسل شوم و او را نزد خدا شفیع قرار دهم؟!از شدت تأثر بین خواب و بیداری قرار گرفته بودم. ناگهان با چهره‌ی نورانی قطب عالم امكان حضرت حجت بن الحسن العسكری عجل الله تعالی فرجه الشریف مواجه شدم. بدون تأمل به حضرتش سلام عرض كردم. حضرت با محبت و بزرگواری جوابم را دادند و فرمودند: نه تنها زشت نیست و نه تنها ناراحت نمی‌شوم كه به علمدار كربلا متوسل شوی، بلكه شما را راهنمایی هم می‌كنم كه به حضرتش چه بگویی. چون خواستی از حضرت ابوالفضل حاجت بخواهی، این چنین بگو: «یا أبالغوث أدركنی!» ای فریادرس، مرا دریاب. [13] .

#### حضرت صدیقه مردی را كه منكر فضیلت گریه بر امام حسین بود، توبیخ فرمودند

علامه‌ی بزرگوار و عالم جلیل القدر شیعه، محدث اهلبیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام مرحوم علامه‌ی مجلسی رضوان الله تعالی علیه از بعضی از اهل وثوق از «سید علی حسینی» رحمة الله علیه این قضیه را نقل فرمود:من مجاور بر قبر مولایم حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام بودم،چون روز عاشورا شد مردی از دوستان ما، كتاب مقتل حضرت امام حسین علیه‌السلام را برای ما می‌خواند تا به این روایت رسید كه حضرت باقر علیه‌السلام فرمودند: هر كس در مصائب [ صفحه 34] حضرت امام حسین علیه‌السلام اشك ریزد، حق تعالی گناهان او را می‌آمرزد، اگر چه بقدر كف دریا باشد.در آن مجلس مرد جاهلی كه مدعی علم بود، حاضر بود و چون به عقل ناقص خود اعتماد تمام داشت گفت: گمان نمی‌كنم این حدیث صحیح باشد! زیرا چطور ممكن است كه گریه كردن بر آن حضرت اینقدر ثواب داشته باشد؟ ما با او به بحث و مجادله زیادی پرداختیم ولی او دست از ضلالت خود برنداشت و برخاست و رفت.چون صبح شد دیدیم او با اضطراب و حالت خاصی آمد و نزد ما نشست و از ما معذرت خواست و از گفته‌های دیروز خود نادم و پشیمان بود! علت پشیمانی او را سؤال كردیم. گفت: وقتی از شما جدا شدم و شب شد، به بستر رفتم و خوابیدم. در عالم خواب دیدم قیامت برپا شده است و همه‌ی مردم را در یك صحرا جمع كرده‌اند و ترازوهای اعمال را آویخته‌اند و صراط را بر روی جهنم كشیده‌اند و دیوانهای عمل را گشوده‌اند و آتش جهنم را برافروخته‌اند و قصرهای بهشت را به جلوه درآورده‌اند.در آن هنگام تشنگی شدیدی بر من غالب شد. چون به طرف راست خود نظر كردم، دیدم حوض كوثر است و بر لب حوض دو مرد و یك زن مجلله ایستاده‌اند كه نور جمال ایشان صحرای محشر را روشن كرده است و آنها لباس‌های سیاه پوشیده‌اند و می‌گریند.از مردی كه نزدیكم بود، پرسیدم: اینها كیستند كه كنار حوض كوثر ایستاده‌اند؟ گفت: حضرت رسول اكرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و آن زن مجلله حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام هستند. گفتم: چرا لباسهای مشكی و سیاه پوشیده‌اند و می‌گریند؟ گفت: مگر نمی‌دانی كه امروز روز عاشورا است و روز شهادت آقا سید الشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است؟ من جلو رفتم. وقتی به حضرت فاطمه‌ی زهرا [ صفحه 35] علیهاالسلام نزدیك شدم، گفتم: ای بی‌بی جان، دختر رسول الله، تشنه‌ام! آن حضرت از روی غضب به من نظر كرد و فرمود: «تو آن كس نیستی كه فضیلت گریه كردن بر مصیبت فرزند دلبندم، نور دیده‌ی من، شهید مظلوم حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را انكار كردی؟»از وحشت از خواب بیدار شدم و از گفته‌ی خود پشیمان شدم و حالا از شما معذرت می‌خواهم و تقاضا دارم كه از تقصیر من بگذرید [14] .

#### شهدای كربلای آرزومند شركت در مجالس عزای امام حسین

یكی از علمای بزرگ حضرت حبیب ابن‌مظاهر علیه‌السلام را در خواب دید كه در غرفه‌های بهشتی به انواع نعمتهای پروردگار متنعم هستند. پس از عرض ارادت، به ایشان عرض كرد: «ای حبیب، چگونه شكر این نعمت را ادا می‌كنی كه در جوانی خدمت حضرت رسول خدا بودی و در پیری موی سفید خود را در راه یاری فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خون خود خضاب نمودی؟ آیا آرزوی دیگر هم داری؟حبیب ابن‌مظاهر علیه‌السلام فرمود: آرزو دارم به دنیا برگردم و در جمله‌ی عزاداران امام حسین علیه‌السلام داخل شوم! زیرا از سید دو عالم شنیدم كه فرمودند:«هر كس در مجلس عزای فرزندم حسین علیه‌السلام از روی معرفت اشك بریزد، خداوند كریمه ثواب صد شهید به او عطا فرماید و درجات او را در بهشت بیفزاید» [15] . [ صفحه 36]

#### گلایه‌ی حضرت خاتم الانبیاء از كسی كه زیارت امام حسین را ترك كرد

به سندی از ابی‌الحسن قادسی، نقل شده است كه گفت: من بسیار به زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌رفتم، تا اینكه كم مال و پیر شدم وبالاخره ترك زیارت كردم.شبی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و حسنین علیهماالسلام همراهشان بودند. چون به آنها گذر كردم، امام حسین علیه‌السلام فرمود: یا رسول الله، این مرد بسیار مرا زیارت می‌كرد و اكنون از من بریده است. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از مثل حسین علیه‌السلام رویگردانی و زیارتش را ترك می‌كنی؟!گفتم: یا رسول الله، حاشا كه آقایم را ترك كنم! ولی ناتوان و پیر شدم و زیارت بر من سخت است و مالم كم شده است، به این خاطر زیارت را ترك كردم. حضرت فرمودند: هر صبح به پشت بام خانه‌ات برو (و زیارت مختصری نقل كرده) و فرمودند این زیارت را بخوان، آنگاه حاجت بخواه؛ كه زیارتت از دور و نزدیك قبول است [16] .

#### گلایه امیرالمؤمنین از عالمی كه رفتن به كربلا را ترك كرد

مرحوم نوری در كتاب ارزشمند دار السلام، این قضیه را از مرحوم ملا فتحعلی سلطان آبادی نقل می‌كند:در سالی كه مرحوم صاحب جواهر قدس سره مرجع تقلید شیعه شدند، من نیز به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرف شدم و تمام هم و همتم آن بود كه مسائل متفرقه‌ی مورد نیاز را كه در رساله‌ها نوشته نشده‌اند، فراگیرم. به هیمن جهت نهصد سؤال [ صفحه 37] نوشتم و مرحوم صاحب جواهر قدس سره جواب همه‌ی آنها را به خط مبارك خودشان نوشتند.هنگامی كه ماه محرم شد، مرحوم صاحب جواهر به خاطر گرفتار بودن به تنظیم مسائل فقه، به كربلا مشرف نشدند. ما هم از ایشان پیروی كردیم و در نجف ماندیم. در شب تاسوعا و عاشورا حضرت علی علیه‌السلام را در عالم رؤیا دیدم كه از من گلایه كردند و فرمودند: «آیا زیارت حسین در عاشورا ترك می‌شود؟!» [17] .

#### امام حسین فرمود: ما خانواده را به مادیات و دنیا نفروشید

این قضیه توسط خطیب محترم، آقای حاج سید عبدالله تقوی نقل شده است:چندین سال است كه در تهران در مجالس و محافل حسینی منبر می‌روم و افتخار نوكری جد مظلومم امام حسین علیه‌السلام را دارم.یكی از شبها كه حدود ساعت نه، پس از تمام شدن منبر به منزل برگشتم، تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم، دیدم یكی از دوستان است. ایشان فرمود: فلان شخصی بازاری به رحمت خدا رفته است و فردا بعد از ظهر در فلان مسجد، مجلس ترحیم او برگزار می‌شود؛ من شما را جهت سخنرانی در مجلس ختم آن مرحوم، به فرزندانش معرفی كرده‌ام. سر ساعت سه بعدازظهر در آنجا حاضر باشید.در همان حال به یادم آمدم كه روز گذشته، در مجلسی، روضه‌ی ماهیانه‌ی خانگی خواندم و خانمی در آن مجلس با التماس به من گفتند: «فردا عصر، در همین ساعت به منزل ما تشریف بیاورید، من حاجتی دارم و نذر كرده‌ام سفره‌ی حضرت رقیه خاتون [ صفحه 38] سلام الله علیها بیندازم و شما باید روضه توسل به حضرت رقیه علیهاالسلام بخوانید.» من به آن خانم قول دادم كه سر ساعت موعود به منزل آنها بروم.به هر حال به دوستم گفتم: «من برای فردا قول داده‌ام كه در منزلی روضه‌ی حضرت رقیه سلام الله علیها بخوانم.» دوستم گفت: ای آقا! من خواستم به شما خدمتی كرده باشم، شما چه فكر می‌كنید؟!در این هنگام، بنده با خود فكر كردم كه باید چندین مجلس روضه حضرت رقیه و حضرت علی اصغر علیهماالسلام بخوانم، تا سی تومان پول به من بدهند! اكنون این تاجر سرمایه دار فوت شده است و برای سخنرانی در مجلس او، پول زیادی می‌دهند. به هر حال از رفتن به منزل آن زن منصرف شدم و برای مجلس ختم قول دادم.هنگامی كه به خواب رفتم، در عالم رؤیا دیدم، در خیابان، در سر نبش همان كوچه‌ای كه دیروز در آنجا روضه خوانده بودم، یك سید نورانی ایستاده بود و دست یك دختر سه ساله‌ای را هم در دست داشت. با هم سلام و تعارف كردیم و من از ایشان پرسیدم: نام شریفتان چیست و در كجای تهران سكونت دارید؟ ایشان پاسخ داد: «من در همه‌ی مجالس سوگواری خودم حاضر می‌شوم و این دختر هم دختر سه ساله‌ی من رقیه است. شما، ما خانواده را به مادیات و دنیا نفروشید. چرا این زن را پس از آنكه به وی قول دادید كه در منزلش روضه بخوانید، چشم انتظار گذاشتید؟ چرا به خاطر اینكه آن حاجی بازاری كه فوت شد وراثش پول بیشتری به تو می‌دهند، می‌خواهی خلف وعده بكنی؟! و بنا كردند به شدت گریه كردن و با آن دختر به سمت همان خانه‌ای كه آن زن منتظر من بود، رفتند.من بیدار شدم وبه دوستم تلفن كردم. حدود ساعت 2 بعد از نصف شب بود. با گریه به او گفتم: فلانی، فردا برای مجلس ترحیم آن حاجی، منتظر من نباشد، كه به [ صفحه 39] هیچ وجهی نخواهم آمد. فردا نیز سر ساعت به منزل آن خانم رفتم و مصیبت حضرت رقیه خاتون علیهاالسلام را خواندم و این قضیه را هم روی منبر گفتم. هم خودم و هم مستمعین، شدیدا منقلب گشتیم و گریه‌ی بی‌سابقه‌ای بر ما حاكم شد، به طوری كه بعد از ختم روضه هم، باز همگی به شدت گریه می‌كردیم و بوی عطر خوشی فضای خانه را فراگرفته بود و من تا به حال چنین حالی در خود ندیده بودم. [18] .

#### توبیخ حضرت صدیقه به واعظی كه مجلس عزاداری در منزل پیر زن را كوچك شمرده بود

دانشمند محترم حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی فرمود: یكی از دوستانم - حجة الاسلام آقای امامی ثیلی - برای حقیر نقل كرد كه در مسجد حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام واقع در خیابان هلال احمر، چهار راه عباسی، پای منبر آقای حاج میرزا علی محدث زاده بودم، كه ایشان بر فراز منبر فرمود:یكی از وعاظ مشهور تهران، عصر روز آخر ذی الحجة از منزل بیرون آمد كه شب اول محرم به منبرهای دهه‌ی عاشورا كه وعده داده بود، برسد. در وسطهای كوچه پیر زنی آمد و گفت: آقا من از امشب تا ده شب در منزل خودم روضه دارم؛ لطفا تمام شبها را تشریف بیاورید و برای ما روضه بخوانید.واعظ گفت: من وقت ندارم. پیرزن گفت: هر وقت از شب، كه به منزل برگشتید، تشریف بیاورید اگر چه به اندازه‌ی چند دقیقه باشد! واعظ با كمال خونسردی و بی‌میلی جواب مثبت داد و گفت: می‌آیم. [ صفحه 40] شب اول محرم كه دیر وقت از روضه برگشته بود، به همان منزل رفت. پرچم سیاه كوچكی دید كه بالای در آویزان است و روی پرچم «سلام بر حسین شهید» نوشته شده بود. چون در باز بود، با گفتن یك «یا الله» وارد شد و وی را به درون اطاقی راهنمایی كردند، وقتی وارد شد دید سه یا چهار زن با چادر مشكی نشسته‌اند و چون صندلی نداشتند، خشت و آجر را بر روی هم گذاشته‌اند تا به عنوان منبر، از آن استفاده شود.آقای واعظ روی منبر نشست و بعد از خطبه، چند جمله از فضائل حضرت سید الشهداء علیه‌السلام گفت و روضه خواند و زنهای حاضر در مجلس، گریه كردند و با جمله‌ی «صلی الله علیك یا اباعبدالله» و دعا كردن، به مجلس خاتمه داد.این كار تا چند شب ادامه داشت. ولی شب پنجم یا ششم، وقتی از مجالس مهم شهر برگشت، با خود گفت: خوب است امشب منزل پیرزن را نادیده انگاشته و نروم!او به منزل خود رفت و شام خورد و به درون بستر رفت كه بخوابد. به محض آنكه خوابید، حضرت صدیقه‌ی طاهره فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را در خواب دید و خدمت آن حضرت عرض ادب كرد. ولی بی‌بی نسبت به واعظ، بی‌اعتنا بودند! واعظ لرزید و گفت: مگر از من خطایی سر زده است كه این گونه به من بی‌مهر هستید؟ حضرت فرمودند: چرا آن پیر زن را منتظر نگهداشتی و نرفتی؟!واعظ از خواب برخاست و تند تند لباس پوشید و به مجلس پیرزن رفت. در آنجا دید، پیرزن دم در ایستاده است و به راه نگاه می‌كند و به محض آنكه آقا را دید، گفت: چرا اینقدر دیر كردی؟ واعظ كه قلبش می‌طپید و از چشمانش اشك می‌بارید، چیزی نگفت و به درون منزل رفت و از هر شب بهتر روضه خواند و برگشت. او فهیمد كه هر جا روضه‌ی امام حسین علیه‌السلام هست، آنجا صاحب عزا، حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام هم [ صفحه 41] هستند. [19] .

#### پول روضه خوانی توسط حضرت سیدالشهداء مقرر می‌شود

این قضیه توسط عالم بزرگوار مرحوم حاج سید رضا سعادت مازندرانی، بیان شده است:آقای تاج نیشابوری از منبری‌های مشهور ایران بود و آنچنان از شهرت بهره‌مند بود، كه هر سال محرم و صفر با دعوت مردم تهران، به تهران می‌آمد و مجالس مهمی را اداره می‌كرد و در آن مجالس اشكها از چشمها سرازیر می‌شد.سالی طبق معمول، با دعوت قبلی می‌بایست از خراسان به تهران می‌آمد، شب قبل از حركت در عالم خواب دید حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در جایی نشسته‌اند و بزرگان در خدمت آن حضرت هستند. در این حال، شخصی آمد و دفتری آورد كه در آن دفتر نام وعاظ و مداحان و ذاكرین ثبت شده بود. دفتردار از حضرت امام علیه‌السلام خواست كه سهمیه‌ی منبری‌ها را مقرر فرمایند، تا در دفتر نوشته شود.حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: نام یكایك منبری‌ها را بخوان! وقتی كه نام هر یك از منبری‌ها گفته می‌شد، آن حضرت مقداری را كه باید در طول محرم و صفر بگیرد، بیان می‌كردند و او هم می‌نوشت. تا آنكه به نام نیشابوری رسید، حضرت فرمودند: «بنویس: دو قران!».شایان ذكر است كه «قران»، واحد پول آن زمان بود و هر واعظی در مقابل هر منبری چند قران می‌گرفت وتاج نیشباوری باید بیش از همه بگیرد و در طول محرم و [ صفحه 42] صفر، باید ده‌ها تومان درآمد داشته باشد. ولی حواله‌ی مولا علیه‌السلام دو قران است.پس از آنكه از خواب بیدار شد، نتوانست چنین خوابی را رؤیای صادقه به حساب آورد. لذا به خودش وعده‌های زیادی می‌داد، تا آنكه با وسیله‌ی نقلیه‌ی آن روز به طرف تهران حركت كرد. ولی در بین راه، نزدیك تهران بیمار شد و به محض ورود به تهران بستری شد. او همچنان بیمار بود، تا اینكه آخر ماه صفر، قدری در خودش احساس بهبودی كرد. عصا به دست گرفت تا در كوچه قدری قدم بزند.وقتی كه قدم می‌زد، خانمی كه كارگر یك خانه بود، جلو آمد و گفت: خانم من.در منزل، سفره‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام دارد به من گفته است كه یك روضه‌خوان دعوت كنم. اگر ممكن است شما قبول بفرمایید! آقای تاج به همان منزل رفت و بعد از منبر، دو قران به ایشان دادند و این تعبیر خوابش بود كه باور نمی‌كرد. [20] .

#### خرج مجلس روضه خوانی توسط حضرت اباالفضل تأمین شد

سید اجل، آقای سید ولی الله طبسی این قضیه را نقل كرده‌اند:سالها قبل، كربلا در بلا غرق و مبتلا بود. اواخر دولت عثمانی بود و اهالی كربلا در مجادله به حكومت، گرفتار بودند. من در نهایت فقر و سختی با چند سر عائله به سر می‌بردم، ولی هر هفته عصر جمعه، مجلس روضه برگزار می‌كردم و هر چه میسر می‌شد - ولو خرما - در مجلس می‌آوردم.یك هفته قدری خرمای زاهدی برای مجلس ذخیره كرده بودم. از قضا، چند نفر از اعراب «قصبه‌ی شفاته از توابع كربلا» به عنوان میهمان، به منزل ما آمدند. آنان از ترس [ صفحه 43] جنگ به حضرت عباس علیه‌السلام پناه آورده بودند و چون منزل ما در جوار آن حضرت بود به خانه‌ی ما آمدند. چیزی در بساط نبود، و مجبور شدم با خرماهای مذكور از ایشان پذیرایی كنم.چند روزی گذشت. صبح جمعه شد و در فكر روضه و تهیه‌ی وسائل آن افتادم. به در خانه‌ی یكی از رفقا رفتم و می‌خواستم دو قران قرض بگیرم، ولی او پولی نداشت. در راه بازگشت، وارد صحن حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام شدم. گفتم: وقت غنیمت است و خوب است كه زیارتی بكنم. بعد از بیرون آمدن، با هجوم مردم از سمت خیمه‌گاه به طرف صحن مواجه شدم! زیرا منزل سید علی مسئله‌گو كه از صدمه‌ی توپ متزلزل گردیده بود، خراب شد و از صدای تخریب آن، مردم خیال كردند توپ دیگری زده‌اند و لذا در دالان صحن هجوم آوردند و در نتیجه پوست ساق پایم خراش برداشت. ناچار از طرف كوچه و بازار به منزل برگشتم، در آنجا با حال زار و نهایت انكسار با خود گفتم: بهتر آن است كه به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف شوم وعرض حال نمایم. محل جراحت را شستم و به حرم محترم حضرت باب الحوائج علیه‌السلام پناه جستم، هیچ ذی حیاتی جز دو كبوتر، در حرم ندیدم.عرض كردم: مولای من، پایم مجروح شده است؛ تا مخارج خود را از آن عالی جناب نگیرم دست بردار نیستم و بیرون نخواهم رفت! مجلس روضه دارم و وسائل آن مهیا نیست.سپس با خود گفتم: دو كلمه روضه بخوانم، شاید فرجی شود. ایستادم و شروع به خواندن روضه كردم. در همان حال ملتفت شدم كه اگر كسی بیاید و بگوید برای چه كسی روضه می‌خوانی؟ چه بگویم؟! روضه را ترك كردم و مشغول نماز هدیه شدم. از نماز كه فارغ گردیدم. دیدم متصل به من در كنار دیوار، مانند صراف كه روی صندوق [ صفحه 44] خود، پول را مرتب می‌چیند، یك دسته دو قرانی گذارده‌اند!گفتم: به به! مولا ابوالفضل علیه‌السلام مرحمت فرمود؛ زیرا اگر از جیب كسی ریخته شده بود، به این وضع دسته كرده روی زمین قرار نمی‌گرفت. به هر حال آنها را برداشتم و به خانه آمدم و در میان صندوق گذاردم و به كسی هم ماجرا را نگفتم. تا یك سال هر وقت پول لازم می‌شد، برمی‌داشتم و خرج می‌كردم، و مخصوصا روزهای جمعه، مجلس روضه‌ام خیلی معمولی و ساده بود كه از صبح تا ظهر طول می‌كشید و غیر چای و نان و سیگار و قلیان، یك حقه شیر مصرف می‌شد.از او پرسیده شد: روزی چقدر صرف می‌كردی؟ گفت: نمی‌دانم، لیكن بعضی اوقات می‌شد كه چهار عدد دو قرانی برمی‌داشتم، و معاش من نیز منحصر به همان وجه بود و خیلی كم از جایی به من پولی می‌رسید. مدت یك سال هیچ التفاتی نداشتم، بعد یك روز گفتم: خوب است این پولها را بشمارم، ببینم چقدر است؟! شمردم هفتاد «دو قرانی بود»، پس از آن صرف كردم و تمام شد. [21] .

#### آورده شدن قند و چای برای مجلس سوگواری، در منزل حاج شیخ علی تاكی شهرضایی‌

همسر محترمه‌ی حاج شیخ علی تاكی شهرضایی كه خانمی مؤمنه و صالحه هستند، این قضیه را در دهه‌ی محرم 1422 نقل نموده‌اند:در حدود پانزده سال قبل، پانزده روز مجلس روضه خوانی و سوگواری در منزلمان برگزار كردیم. روز پانزدهم این مجلس، مصادف با روز چهارشنبه بود. شب [ صفحه 45] چهارشنبه من به حاج آقا (حاج شیخ علی تاكی) گفتم: خوب است یك نفر برای جلسه‌ی پنجشنبه بانی شود، تا اینكه روز جمعه را من بانی مجلس شوم و سفره‌ی حضرت رقیه علیهاالسلام بیندازم.حاج آقا مخالفت كردند و فرمودند: همین پانزده روز كافی است. من از این مسئله ناراحت شدم و خیلی گریه كردم. در همان شب، در عالم رؤیا دیدم كه سر مقدس حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در طشت طلا بود و من و حاج آقا مرتب و دست به سینه در مقابل آن طشت نشسته بودیم و به آن سر مقدس نگاه می‌كردیم. موهای سر مبارك آن حضرت بلند و مشكی بود و محاسن شریفشان نیز مشكی بود.در این هنگام حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به حاج آقا فرمودند: «چرا با خانمت دعوا می‌كنی؟!» سپس به طرف اتاق اشاره كردند و فرمودند: «اینها را نگاه كنید!» ما به آن طرف اتاق نگاه كردیم. در آن جا پر از گونی‌های قند و پلاستیك‌های بزرگ چای بود!در این حال از خواب بیدار شدم و تا صبح گریه كردم و با خود می‌گفتم: چرا از حضرت امام حسین علیه‌السلام حاجتی درخواست نكردم؟در بامداد روز چهارشنبه در حدود ساعت نه صبح، زنگ منزل به صدا درآمد. چون شخص دیگری در منزل نبود، طبق معمول چادر بر سر انداختم و پشت در آمدم. شخصی با صدای هیبت داری، از پشت در فرمود: «سلام علیكم، حاج خانم اینها را بردارید!» در را باز كردم و به داخل كوچه نگاه كردم. هیچ كس در كوچه كوچه نبود! فقط یك گونی بزرگ قند و یك پلاستیك پر از چای پشت در بود، آنها را به داخل منزل كشیدم و در دالان نشستم و شروع به گریه كردم.هنگامی كه حاج آقا به منزل بازگشتند، به ایشان گفتم، آیا شما بانی برای روضه [ صفحه 46] خوانی پیدا كرده‌اید یا خودتان كسی را فرستادید تا قند و چای بیاورد؟ حاج آقا اظهار بی‌اطلاعی كردند و من دوباره گریه كردم.به هر حال، آن مجلس روضه را یك ماه و پنج روز ادامه دادیم و پس از آن تا حدود یك سال آن قندها را داشتیم.

#### حضرت بقیة الله الاعظم مرثیه‌ی محتشم كاشانی را تكمیل فرمودند

محتشم كاشانی پسری داشت كه از دنیا رفت، چند بیت شعر در رثای وی گفت. شبی حضرت رسول اكرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید كه به او فرمودند:«تو برای فرزند خود مرثیه می‌گویی، ولی برای فرزند من مرثیه نمی‌گویی!».محتشم می‌گوید: بیدار شدم، ولی چون در این رشته كار نكرده بودم، ندانستم چگونه مرثیه‌ی آن حضرت را شروع نمایم.شب دیگر، باز آن حضرت در عالم رؤیا فرمودند: «چرا در مصیبت فرزندم مرثیه نگفتی؟ عرض كردم: چون تاكنون در این وادی قدم نزده‌ام. آن حضرت فرمودند: بگو: «باز این چه شورش است كه در خلق عالم است».بیدار شدم و همان مصرع را مطلع قرار دادم و آنچه را مقرر شده بود، سرودم. تا به این مصرع رسدم: «هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال»، در این جا فرو ماندم كه چگونه این مصراع را به آخر برسانم، كه به مقام خداوند جسارتی نكرده باشم؟!شب حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه را در خواب دیدم و فرمودند: «چرا مرثیه‌ی خود را به اتمام نمی‌رسانی؟ عرض كردم: در این مصرع فرومانده‌ام.فرمودند بگو: «او در دل است و هیچ دلی نیست بی‌ملال» [ صفحه 47] بیدار شدم و این مصرع را ضمیمه نمودم و بیت را به پایان رساندم. [22] .

#### محتشم كاشانی و مقبل اصفهانی در حضور خاتم الانبیاء مرثیه خواندند

مقبل (شاعر اصفهانی) در جوانی در نهایت ظرافت و لطافت بود، در ایام محرم به جمعی رسید كه در عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به سینه زنی مشغول بودند. وی از روی استهزاء چیزی خواند كه عزاداران ناراحت شدند. مقبل پس از چندی به بیماری جذام مبتلا شد، به طوری كه مردم از او متنفر شدند و وی در آتشخانه‌ی حمام قرار گرفت.سال دیگر، روزی با دلی شكسته در كنار خرابه‌ای نشسته بود، جمعی از سینه زنان این شعر را می‌خواندند:چه كربلاست امروز چه پر بلاست امروزسر حسین مظلوم از تن جداست امروزآتش در نهاد مقبل افتاد و با نظر حسرت به آنها نگاه كرد و گفت:روز عزاست امروز جان در بلاست امروزفغان و شور محشر در كربلاست امروزمقبل همان شب، پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید، ایشان وی را نوازش كردند و از تقصیرش درگذشتند. گویند: نام او «محمد شیخنا» بود و آن جناب او را «مقبل» لقب دادند. [ صفحه 48] لذا شروع به سرودن قضایای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام كرد.مقبل گوید: چون واقعه‌ی شهادت را تمام كردم، شب جمعه بود. چندان خواندم و گریستم تا آنكه در بستر به خواب رفتم. در عالم خواب، خود را در حرم منور حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام دیدم كه منبری گذارده و جناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم تشریف داشتند، در آن اثناء محتشم را حاضر كردند.پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: امشب شب جمعه است، بر منبر برو و در مصیبت فرزندم چیزی بخوان. محتشم به امر آن حضرت بر منبر رفت. خواست در پله‌ی اول بنشیند، ولی حضرت فرمودند: بالا برو، چون به پله دوم رفت، باز فرمودند: بالا برو؛ و همچنان به او فرمودند، تا اینكه بر پله‌ی آخر منبر نشست و اشعاری خواند تا به این بند معروف رسید:پس با زبان پر گله آن بضعه‌ی بتول رو در مدینه كرد كه یا ایها الرسول‌این كشته‌ی فتاده به هامون حسین تست وین صید دست و پا زده در خون حسین تست‌این ماهی فتاده به دریای خون كه هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست‌مقبل گوید: پس از پایان تعزیه داری و سوگواری، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم خلعتی به محتشم عطا فرمودند.من با خود گفتم: البته اشعار من مورد قبول آن حضرت قرار نگرفته است، زیرا به من دستور خواندن ندادند. ناگاه حوریه‌ای به خدمت آن حضرت آمد و عرض كرد: حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام می‌گویند: دستور بفرمایید كه مقبل واقعه‌ای در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام بخواند. [ صفحه 49] پس آن حضرت به من امر فرمودند و بر منبر رفتم و بر پله‌ی اول ایستادم و چنین خواندم:روایت است كه چون تنگ شد بر او میدان فتاد از حركت ذوالجناح وز جولان‌نه سید الشهدا بر جدال طاقت داشت نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت‌كشید پا ز ركاب آن خلاصه‌ی ایجاد به رنگ پرتو خورشید، بر زمین افتادهوا ز جور خالف، چو قیرگون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردیدبلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نكنم، عرش بر زمین افتادناگاه كسی اشاره كرد كه فرود آی! دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیهوش گشته است! من از منبر فرود آمدم و منتظر عطای حضرت خیرالبرایا بودم. ناگاه دیدم ضریح مطهر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام باز شد و شخص جلیل القدری از آن بیرون آمد. اما زخم سینه‌اش از ستاره افزون و جراحات بدنش از شماره بیرون است. ایشان خلعت فاخری به من عطا فرمودند.عرض كردم: فدایت گردم، شما چه كسی هستید؟! فرمودند: من حسین علیه‌السلام هستم. [23] . [ صفحه 50]

#### برداشته شدن عذاب از مردم تهران به خاطر عزاداری و گریه بر امام حسین در رؤیای مرحوم لحسایی‌

حاج شیخ باقر ملبوبی رضی الله عنه از جناب ثقة لحسائی نقل می‌كند كه فرمود: در خواب دیدم حضرت زهرای مرضیه علیهاالسلام پیراهنی از فرزندشان به دست دارند و از ظلم امت شكایت می‌كنند.و نیز می‌فرمود:در خواب دیدم خداوند متعال می‌خواهد بر ساكنان تهران عذاب نازل فرماید. در این هنگام حضرت سید الشهداء علیه‌السلام عرضه داشتند: خدایا آنان را به من ببخشای! زیرا آنان برای من عزاداری و گریه می‌كنند. [24] . [ صفحه 51]

#### ملحقات بخش 01 در این كتاب‌

موضوع: 1- رؤیای همسایه‌ی سلیمان اعمش و تشویق به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 21موضوع: 2- علامه امینی در عالم برزخ درباره‌ی زیارت و عزاداری امام حسین علیه‌السلام سخن می‌گویند، شماره قضیه: 300موضوع: 3- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام كاروان زوار یزدی را نجات دادند، شماره قضیه: 134موضوع: 4- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام سپاه وهابی را عقب راندند، شماره قضیه: 133موضوع: 5- حضرت ابوالفضل و حضرت علی اكبر علیهماالسلام به استقبال زائر امام حسین علیه‌السلام می‌آیند، شماره قضیه: 140موضوع: 6- نجات شیعیان كربلا از دست سربازان عثمانی توسط حضرت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 132موضوع: 7- الطاف امام زمان علیه‌السلام به زوار حضرت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 109موضوع: 8- حضرت زهرا علیهاالسلام به خانم روضه خوان مرثیه یاد دادند، شماره قضیه: 117موضوع: 9- حضرت ابوالفضل برای مرحوم سبتی پیغام فرستادند كه این روضه را بخوان، شماره قضیه: 122موضوع: 10- عطای حافظه و ذكاوت و دقایق و اشاراتی در ذكر مصیبت به مرحوم شیخ جعفر شوشتری قدس سره، شماره قضیه: 239موضوع: 11- پیام امام حسین علیه‌السلام به دوستان و امناء ما بگو در اقامه‌ی مصیبت ما هتمام ورزند، شماره قضیه: 220موضوع: 12- شركت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در مجلس عزاداری، و دعا برای مردم و درخواست دعا برای فرج، شماره قضیه: 110موضوع: 13- امام حسین علیه‌السلام فرزند مرد هندی را خریدند و جهت اقامه‌ی عزای خود، پول دادند، شماره قضیه: 126موضوع: 14- آورده شدن قند و شكر و چای برای كارگران بیت العباس گچساران توسط شخصی بزرگوار، شماره قضیه: 143موضوع: 15- با معجزه‌ی امام حسین علیه‌السلام (كشتن دو قاتل و زنده كردن هندو) از طرف حكومت هند به عزاداری ماه محرم كمك شایان شد، شماره قضیه: 148موضوع: 16- حضرت بقیة الله علیه‌السلام فرمودند: شیعیان، خدا را به حق عمه‌ام زینب علیهاالسلام قسم دهند كه فرجم را نزدیك گرداند، شماره قضیه: 258موضوع: 17- امام زمان علیه‌السلام به سید رشتی فرمودند، عاشورا، عاشورا، عاشورا، شماره قضیه: 282موضوع: 18- سید جلیلی برای ملا علی كازورنی زیارت وارث خواند و به او عنایاتی فرمود، شماره قضیه: 241موضوع: 19- احترام حضرت بقیة الله علیه‌السلام به تربتی كه بر دیوار مالیده شده بود، شماره قضیه: 280 [ صفحه 55]

### احترام و عزاداری ارواح انبیاء و ائمه و ملائكه و اموات مؤمنین‌

#### عزاداری حضرت زهرا و حضرت خدیجه در منزل خولی و هبوط فرشتگان‌

ابن‌زیاد خولی را خواست و سر امام حسین علیه‌السلام را به او سپرد و او سر را به خانه‌اش برد و او دو زن داشت یكی از قبیله‌ی تغلب و دیگری از قبیله‌ی مضر.نزد زن مضریه رفت. آن زن گفت: این چیست؟ خولی گفت: این سر حسین است كه ملك جهان در جایزه‌ی آن است. زن گفت: فردای قیامت دشمنت جد او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است. به خدا دیگر نه تو شوهر منی و نه من زن تو هستم، و عمود آهن برداشت و بر سر خولی زد و او را از نزد خود بازگردانید.خولی نزد زن دیگرش رفت و او گفت: چه با خود داری؟ گفت سر یك خارجی كه بر ابن‌زیاد خروج كرده است. نامش را پرسید. خولی نام او را نگفت و آن سر مقدس را روی خاك نهاد و طشت رختشویی رویش گذاشت!زن خولی شب بیرون رفت و دید نوری از آن سر تا به آسمان بالا رفته است! او آمد و طشت را برداشت و ناله‌ای شنید كه تا سپیده دم قرآن می‌خواند و پایانش این بود كه [ صفحه 56] (و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون)! در اطراف آن سر بانگی چون بانگ رعد شنید و دانست كه تسبیح فرشته‌ها است. نزد شوهرش آمد و گفت: چنین و چنان دیدم، سر چه كسی در زیر طشت است؟گفت: سر یك خارجی كه ابن‌زیاد او را كشته است و می‌خواهم آن را نزد یزید ببرم و جایزه كلانی بگیرم.گفت آن خارجی كیست؟ گفت: حسین بن علی علیه‌السلام. زن فریاد زد و از هوش رفت و روی آن سر افتاد. چون به هوش آمد، گفت: ای بدتر از گبر، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را درباره‌ی خاندانش آزردی و از خدای زمین و آسمان نترسیدی؟ می‌خواهی در برابر سر پسر سیده زنان جهان جایزه بگیری؟آن زن گریان بیرون رفت و سر را برداشت و بوسید و به سینه نهاد و او را می‌بوسید و می‌گفت: لعنت خدا بر كشنده‌ات، دشمنش جدت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است.سپس در تاریكی شب خوابش برد، در خواب دید كه سقف خانه دو پاره شده و نوری آن را فراگرفت و ابر سفیدی آمد و از میان آن دو زن بیرون آمدند و سر را از دامن او گرفتند و گریستند. زن خولی از آنها پرسید: شما را به خدا، چه كسی هستید؟یكی گفت: من خدیجه دختر خویلدم و این دخترم فاطمه زهرا علیهاالسلام است ما از تو و از كار تو قدردان هستیم، تو در درجه‌ی قدس در بهشت رفیق ما هستی.او از خواب بیدار شد. هنگام صبح شوهرش آمد كه سر را بگیرد، اما او نداد و گفت: وای بر تو، مرا طلاق بده! بخدا دیگر با تو در یك خانه نمی‌مانم. خولی گفت: سر را به من بده و هر كاری بخواهی بكن. زن گفت: نه به خدا آن را به تو نمی‌دهم. بالاخره خولی زن را كشت و [ صفحه 57] سر را گرفت و روح آن زن به جوار سیده‌ی نساء علیهاالسلام در بهشت شتافت. [25] .

#### رقعه‌های امان برای زوار امام حسین در شب جمعه، در رؤیای همسایه‌ی سلیمان اعمش‌

سلیمان اعمش گفت: من در كوفه هسمایه‌ای داشتم كه گاهی شبها نزدش می‌رفتم و با هم صحبت و اختلاط می‌كردیم. یك شب، در میان صبحت‌ها اتفاقا صحبت كربلا پیش آمد. الكلام یجر الكلام، حرف حرف را می‌آورد! من از او سئوال كردم كه عقیده‌ی تو درباره‌ی زیارت حضرت سیدالشهداء ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام چیست؟ او گفت: زیارت حسین علیه‌السلام بدعت است و هر بدعتی گمراهی و ضلالت است و فرجام گمراهی نیز آتش جهنم است. من خیلی ناراحت و خشمگین شدم و از نزد او برخاستم و با خود گفتم: وقتی كه سحر شد نزدش می‌روم و شمه‌ای از فضائل حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را برای او نقل می‌كنم و اگر او بر عناد و انكارش اصرار ورزید، او را می‌كشم.سلیمان گفت: وقتی كه سحر شد، پشت در خانه‌اش آمدم و دق الباب كردم. همسرش پشت در آمد. شوهرش را خواستم. زن گفت: از اول شب به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام رفته است. تعجب كنان از او خداحافظی كردم و به طرف كربلا رهسپار شدم. با خود گفتم: اولا زیارتی كنم و ثانیا دوستم را ببینم.وقتی كه وارد حرم مطهر شدم، دیدم همسایه‌ام سر به سجده گذاشته است و پیوسته گریه می‌كند و ار خدا طلب استغفار و توبه می‌كند! بعد از مدت زیادی سر از سجده برداشت و مراد دید نزد او رفتم، دیدم حالش منقلب است. پس به او گفتم: ای مرد، تو [ صفحه 58] دیروز می‌گفتی: زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و فرجام گمراهی آتش دوزخ است، اما امروز می‌بینم برای زیارت آمده‌ای؟!گفت: ای سلیمان، مرا سرزنش نكن! زیرا من قائل به امامت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام نبودم. تا اینكه امشب خوابم برد و خوابی دیدم كه به وحشت افتادم! گفتم: چه خوابی دیدی؟ گفت: در عالم خواب دیدم مردی جلیل القدر كه نمی‌توانم وصف جمال و جلال و كمالش را بیان كنم، اطراف او را جمعیتی احاطه كرده بودند و در جلوی او سواری بود و آن سوار تاجی بر سر داشت و آن تاج دارای چهار ركن بود و بر هر ركن گوهری درخشان نصب شده بود كه تا مسافت‌ها راه را روشن می‌نمود!به یكی از خدمتگزاران آن حضرت گفتم: این آقا كیست؟ گفت: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. گفتم: آنكه در پیش روی اوست كیست؟! گفت: آقا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. بعد نگاه كردم، دیدم ناقه‌ای از نور پیدا شد و بر آن ناقه هودجی از نور بود و ناقه در میان زمین و آسمان پرواز می‌كرد! پرسیدم این ناقه از كیست؟! گفت: از خدیجه‌ی كبری و حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیهما است. پرسیدم: این جوان كیست؟! گفت: حضرت امام حسن علیه‌السلام هستند و همه‌ی آنها برای زیارت مظلوم كربلا حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌روند.در این هنگام متوجه هودج شدم و دیدم نوشته‌هایی از طرف آن بر زمین پخش می‌شود. پرسیدم: اینها چیست؟ گفت: در اینها نوشته شده «امان من النار لزوار الحسین علیه‌السلام لیلة الجمعة» كسانی كه در شب جمعه به زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌آیند از آتش جهنم در امان هستند.من خواستم یكی از آنها را بردارم اما او گفت: تو می‌گفتی: زیارت امام حسین علیه‌السلام بدعت است، این نوشته بدست تو نمی‌رسد! مگر آنكه با اعتقاد به فضیلت و شرافت [ صفحه 59] آن حضرت، ایشان را زیارت كنی.با حالت جزع و گریه و ترس و وحشت، از خواب بیدار شدم و در همان ساعت به زیارت حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام مشرف شدم و توبه كردم. ای سلیمان، به خدا قسم، من از قبر امام حسین علیه‌السلام جدا نمی‌شدم تا روح از بدنم جدا شود. [26] .

#### عزاداری حضرت زهرا در شب اربعین در رؤیای همسر یحیی برمكی‌

فاضل برغانی در كتاب مخزن از مرحوم مقدس اردبیلی رحمه الله نقل كرده است كه فرمود: در خزینه‌ی یكی از پادشاهان (كه مقدس اردبیلی نخواسته است اسم آن پادشاه را بگوید) كتابی دیدم، كه این قضیه را در آن كتاب با آب طلا نوشته بودند.یحیی برمكی گفت: با جابر بن عبدالله انصاری برای زیارت حضرت سید الشهداء علیه‌السلام به كربلا رفتم. شب نوزدهم ماه صفر، به یك منزلی كربلا رسیدیم و در آنجا فرمود آمدیم و منزل كردیم. همسرم خدیجه در آن سفر همراهم بود، لهذا برای او خیمه‌ای بر پا نمودیم و من با جابر در گوشه‌ای نشسته بودم و با هم درباره‌ی فردا كه وارد كربلا می‌شویم و به زیارت آقا و مولای خود حضرت سید الشهداء علیه‌السلام فایز می‌گردیم، گفتگو می‌كردیم. [ صفحه 60] در این صحبت‌ها بودیم كه ناگهان صدای ناله و گریه‌ی همسرم را با صدای بلند شنیدم؛ پس مضطربانه به سوی خیمه‌ی او دویدم و خدیجه را سر برهنه و بر سینه كوبان و مو پریشان، مثل آدمهایی كه مصیبتی به آنها وارد شده باشد، دیدم و به همین جهت پریشان خاطر شدم و سبب گریه را پرسیدم؟ خدیجه گفت: یحیی، بنشین تا برایت بگویم.وقتی نشستم، گفت: ای یحیی، الان در عالم رؤیا حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را دیدم كه لباس سیاه پوشیده بودند و موهایشان پریشان بود و گریان و نالان با چهار هزار حوریه، وارد زمین كربلا شدند و چون چشم حضرت زهرا علیهاالسلام بر قبر فرزندشان امام حسین علیه‌السلام افتاد، خود را بر بالای قبر آن سرور انداختند و نوحه و گریه سر دادند و از سوز دل می‌فرمودند: ای نور دیده‌ی مادر، ای فرزند برگزیده‌ی مادر، ای شهید بی‌مادر، ای غریب بی‌مادر، ای لب تشنه‌ی مادر، فدای حلقوم بناحق بریده‌ات شوم. بعد از من این مردم بی‌وفا بر تو رحم نكردند و از جد بزرگوارت شرم ننمودند، ای فرزندم ترا با فرزندان و برادران و برادرزادگان و یاورانت لب تشنه مانند گوسفندان سر بریدند؛ عزیز گرامی، بعد از تو فرزندان خردسالت را چه كسی غمخواری نمود و خواهرانت را چه بر سر آمد؟ ای فرزند، بدن بی‌سرت را در میان خاك و خون چگونه ببینم؟ای یحیی، آن مظلومه پس از گریه و زاری بسیاری، پیش كسوت حوریان را كه طیبه نام داشت احضار نمودند، و فرمودند: ای طیبه، برو سر قبر پدر بزرگوارم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بگو كه فاطمه علیهاالسلام بر سر قبر فرزندش حسین علیه‌السلام آمده است تا فردا - روز اربعین - تعزیه داری و عزداری كند و انتظار قدوم شما را می‌كشند. سپس به حوریه‌ی دیگر فرمودند:برو نجف اشرف و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را خبردار كن! چون آن حوریه‌ها رفتند، باز حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام خود را بر قبر فرزندشان امام حسین علیه‌السلام [ صفحه 61] انداختند و شروع به گریه و نوحه كردند.در این هنگام، ناگهان مرد محاسن سفیدی با سرعت تمام آمد و بعد از آن یك بزرگوار دیگر رسید. من از حوریه‌ای پرسیدم: آنها چه كسانی هستند؟ حوریه گفت: آنكه اول آمد، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند و آن دیگری حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام هستند و آن مرد سبزپوش، حضرت امام حسن علیه‌السلام هستند.سپس دیدم كه، حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم وقتی كه فاطمه زهرا علیهاالسلام را دیدند كه خود را بر روی قبر امام حسین علیه‌السلام انداخته‌اند و آنطور نوحه و زاری و بیقراری می‌كنند فرمودند: ای فاطمه، اینقدر گریه و زاری مكن! زیرا ساكنان ملأ اعلی را به گریه و نوحه و خروش آوردی.حضرت زهرا علیهاالسلام از شدت پریشانی خاطر، ملتفت كلام پدر بزرگوار خود نشدند، پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متوجه فرزندش امام حسن علیه‌السلام شد و فرمود: ای فرزندم، به مادرت بگو كه از سر قبر برادرت برخیزد و كمتر گریه كند! پس امام حسن علیه‌السلام به خدمت مادر آمدند و عرض كردند: ای مادر: منم فرزندت حسن، كه جگرم را پاره پاره كردند و از گلویم بیرون آمده. ای مادر، دیگر بس است! از روی قبر برادرم سر بردارید.حضرت صدیقه علیهاالسلام سر از قبر برداشتند و در حالی كه شیشه‌ی پر از آبی در دست داشتند، فرمودند: ای فرزندم، فدای جگر پاره پاره‌ات و حلقوم بنا حق بریده‌ی برادرت شوم! سپس آن شیشه را به دست امام حسن علیه‌السلام دادند و فرمودند: ای فرزندم، این شیشه را نگهدار، كه آب چشم عزاداران برادرت را در آن جمع كرده‌ام!در این وقت ارواح پیغمبران ورسولان و مؤمنان، گروه گروه با هودجها حاضر شدند و من از حوریه‌ای پرسیدم كه اینها چه كسانی هستند؟ آن حوریه گفت: آنهایی [ صفحه 62] كه جلو هستند، ارواح پیغمبران هستند و آنان كه پشت سر آنها هستند، ارواح مؤمنین هستند و آنها كه در هودجها هستند، ارواح زنان مؤمنه هستند كه به خاطر كمك و یاری به حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام در عزاداری فرزندانشان امام حسین علیه‌السلام آمده‌اند.سپس زنان از هودجها بیرون آمدند و در برابر حضرت زهرا علیهاالسلام ایستادند و بر آن مظلومه سلام كردند و تسلیت و تعزیت گفتند و دور قبر آن مظلوم حلقه‌ی ماتم زدند و مشغول عزاداری شدند و من از خواب بیدار شدم [27] .

#### زیارت حضرت موسی كلیم الله و ملائكه از قبر حضرت امام حسین به روایت ابوحمزه‌ی ثمالی

ابوحمزه‌ی ثمالی فرمود: در اواخر سلطنت بنی مروان، ارده‌ی زیارت آقا ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام را نمودم و پنهانی خود را به كربلا رساندم و در گوشه‌ای پنهان شدم و اینكه شب از نیمه گذشت. پس به سوی قبر شریف روانه شدم تا آنكه نزدیك قبر مقدس و شریف رسیدم. ناگهان مردی را دیدم كه به سوی من می‌آید و گفت: خدا ترا اجر و پاداش دهد، برگرد! زیرا به قبر شریف نمی‌رسی.من وحشت زده و ترسان مراجعت كردم و دوباره خود را پنهان كردم، تا آنكه نزدیك طلوع صبح شد. باز به جانب قبر روانه شدم و چون دوباره نزدیك شدم، باز همان مرد آمد و ممانعت كرد و گفت: به آن قبر نمی‌توانی برسی. به او گفتم: عافاك الله، چرا من به آن قبر نمی‌رسم و حال اینكه از كوفه به قصد زیارت قبر آن حضرت آمده‌ام؟ بین من و آن قبر حائل نشو، زیرا من می‌ترسم كه صبح شود و اهل شام مرا ببیند و مرا در اینجا به قتل برسانند! [ صفحه 63] وقتی این سخن را از من شنید، گفت: یك مقدار صبر كن، چون حضرت موسی بن عمران علیه‌السلام از خدای خود اجازه گرفته است كه به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بیاید و خدا به او اجازه داده و با هفتاد هزار ملائكه به زیارت آقا آمده‌اند و از اول شب تا به حال در خدمت قبر شریف هستند و تا طلوع صبح كنار قبر هستند و بعد به آسمان عروج می‌كنند.ابوحمزه ثمالی گوید: از آن مرد پرسیدم كه تو كیستی؟ گفت: من یكی از آن ملائكه هستم كه مأمور پاسبانی و پاسداری قبر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام هستیم و برای و از آن حضرت، طلب مغفرت می‌كنیم. چون این سخن را شنیدم برگشتم و پنهان شدم.در هنگام طلوع صبح، سر قبر حضرت علیه‌السلام آمدم و دیگر كسی را ندیدم كه مانع شود. پس زیارتم را انجام دادم و بر كشندگان آن حضرت لعن نمودم و نماز صبح را در آنجا اقامه كردم و از ترس مردم شام، سریعا به كوفه برگشتم [28] .

#### مكاشفه ملا علی كازرونی در شب بیست و سوم ماه رمضان‌

این قضیه توسط مرحوم شهید دستغیب شیرازی نقل شده است: جناب حاج ملا علی كازورنی رحمة الله علیه كه یكی از افراد با ایمان و با اخلاص بود، نقل فرمود: شب بیست و سوم ماه رمضان در بالای منزل به تنهایی احیاء داشتم و در هنگام سحر ناگاه حالت سستی و بی‌خودی به من دست داد.در آن حال متوجه شدم كه تمام عالم اعلا مملو از جمعیت و غلغله است و سر و صدای فراوانی است! از صدایی كه فصیحتر و به من نزدیكتر بود، پرسیدم: تو را به خدا كیستی؟ فرمود: من جبرائیل علیه‌السلام هستم! گفتم: امشب چه خبر است؟ فرمود: [ صفحه 64] حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام با مریم و آسیه و خدیجه و كلثوم برای زیارت قبر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌روند. و این جمعیت نیز ارواح پیغمبران و ملائكه هستند.گفتم: برای خدا مرا هم با خود ببرید! فرمود: زیات تو از همین جا قبول است و سعادتی داشتی كه این منظره را ببینی.حضرت آیة الله شهید دستغیب قدس سره فرمود: براستی حاجی مزبور علاقه‌ی شدیدی به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نصیبش شده بود، كه در همان مجلس دو ساعتی چند مرتبه كه اسم مبارك حضرت امام حسین علیه‌السلام را می‌برد، بی‌اختیار گریان و نالان می‌شد و تا چند دقیقه نمی‌توانست سخن بگوید و فرمود: من طاقت ذكر مصیبت آن حضرت را ندارم [29] .

#### جنازه در سمت قبله‌ی امام حسین، رو به امام و پشت به قبله شده است‌

مرحوم حاج عبدالعلی معمار عالم فرد رضی الله عنه این قضیه را نقل كرد:در اوقاتی كه موفق به زیارت كربلا بودم، روزی در صحن مقدس حضرت اباعبدالله علیه‌السلام نشسته بودم و یك نفر هم نزدیك من نشسته بود. اسم او را پرسیدم. گفت: خراسانی. از شغل او پرسیدم؟ گفت: سالهاست در این مكان شریف، سرگرم بنایی هستم.گفتم: در این مدت اگر عجائبی دیده‌ای، برایم نقل كن. بنای خراسانی گفت: متصل به صحن شریف در سمت قبله، قبری است كه مشهور به قبر دده است. چون مشرف به خرابی بودم چند نفر حاضر شدند كه آن را تعمیر كنند و به من مراجعه نمودند و من اقدام نمودم و برای محكم شدن شالوده‌ی قبر، به كارگرها دستور دادم كه اطراف قبر، را بكنند. در اثناء حفر اطراف قبر جسد آشكار گردید و كارگران به من خبر دادند.چون مشاهده كردم، دیدم جسد تازه است و لكن به سمت چپ خوابیده است! [ صفحه 65] یعنی صورتش رو به قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و پشت او به سمت قبله است و به همان حالت قبر را پوشاندم و تعمیر آن را به اتمام رساندم. بله، به احترام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام همه‌ی مردگان رو به حضرت بودن [30] .

#### جنازه‌هایی كه بالا سر حضرت امام حسین دفن شده بودند، سرشان به طرف ضریح برگشته است

عالم بزرگوار، حاج میرزا حسین نوری قدس سره نقل نموده‌اند كه استاد ما علامه‌ی بزرگوار، شیخ عبدالحسین تهرانی قدس سره برای توسعه‌ی سمت غربی صحن مطهر حضرت سید الشهداء علیه‌السلام خانه‌هایی خرید و جزء صحن شریف قرار داد و قریب شصت سرداب برای دفن اموات، در همان قسمت قرار داد و روی آنها طاق زدند و مردم مردگان خود را در آن سردابها دفن كردند.چون مدتی گذشت، دانسته شد كه طاق روی سردابها، در اثر كثرت عبور مردم، توان تحمل را ندارد و ممكن است فرو ریزد و سبب زحمت و هلاكت مردم شود.لذا شیخ عبدالحسین تهرانی امر فرمود كه طاق سردابها را بردارند و از نو با استحكام بیشتری بنا كنند. چون جماعت بسیاری در سردابها دفن شده بودند، ایشان امر فرمود كه یك سرداب را خراب كنند و بنا نمایند و سپس سرداب دیگر را خراب كنند و هر سردابی را خراب می‌كردند یك نفر پایین می‌رفت و خاك بر جسد مرده‌ها می‌ریخت به مقداری كه كشف نشود و هتك حرمت اموات نگردد.پس مشغول تخریب وتعمیر شدند، تا اینكه به سردابی رسیدند كه مقابل ضریح مقدس بود. چون برای پوشانیدن جسدها پایین رفتند، دیدند تمام جسدهایی كه در [ صفحه 66] این قسمت هست، سرهایشان كه در جهت غرب بوده است، به جای پایشان كه رو به قبر شریف بوده، قرار گرفته است و پایشان به سمت غرب است!مردم با خبر شدند و جماعت بی‌شمار می‌آمدند و این منظره‌ی عجیب را مشاهده می‌كردند. آن جسدهایی كه در این قسمت بوده و منقلب گردیده است، سه جسد بود كه یكی از آنها جسد آقا میرزا اسماعیل اصفهانی نقاش بود كه او در صحن مقدس مشغول نقاشی بوده است.پسرش وقتی كه منظره‌ی جسد پدر را می‌بیند، گواهی می‌دهد كه من هنگام دفن پدرم حاضر بودم وبدن پدرم را كه دفن می‌كردند، پاهایش رو به ضریح مقدس بود والحال می‌بینم كه سرش رو به ضریح است! و مردم دانستند كه این تغییر وضع جسد چند مرده، تأدیبی از طرف خداوند برای بندگان است تا راه ادب و طریقه‌ی معاشرت با ائمه علیهم‌السلام را بشناسند [31] .

#### خواهر زن ملا ابوالحسن مازندرانی، در عالم رؤیا گفت: نمی‌توانم پایم را (به طرف ضریح) دراز كنم‌

فاضل صالح عالم متقی حاجی ملا ابوالحسن مازندرانی قدس سره نقل می‌فرمود:مدتی پیش از ظهور این معجزه (داستان قبل) خوابی دیدم كه در تعبیر آن حیران بودم. تا آن روزی كه این معجزه تغییر مردگان را دیدم، تعبیرش آشكار گردید. و آن خواب این بود:تقیه‌ی صالحه، خاله‌ی فرزندم (خواهر خانم مرحوم مازندرانی) چون فوت شد؛ او را در همین قسمت ازصحن مقدس (سرداب مورد اشاره‌ی داستان قبل) دفن كردم. [ صفحه 67] شبی او را در خواب دیدم و از حالش پرسیدم و از آنچه برایش پیش آمده است، پرسش كردم.او گفت: در خیر و خوبی و سلامتی هستم، غیر از اینكه تو مرا در مكان تنگی دفن كردی كه نمی‌توانم پایم را دراز كنم و دائما باید سرم را به زانو بگذارم!چون بیدار شدم علت آن را ندانستم؛ تا آن معجزه‌ی جابجا شدن جنازه‌ها را دیدم و فهمیدم پا را به سمت قبر مطهر دراز كردن، بی‌ادبی به ساحت قدس امام حسین علیه‌السلام است [32] .

#### عزاداری اموات در قبرستان شیخان قم برای امام حسین در روز عاشورا

در تهران كمتر كسی است كه نام «مسجد مجد» را نشنیده باشد. مسجد نامبرده امام جماعتی داشت به نام «مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی قدس سره» كه مجتهد جامع الشرائط بود. یاد دارم كه شیخ ما «آیة الله خوشوقت» می‌فرمود: مرحوم حاج شیخ محمد تقی شایستگی مرجعیت داشت، ولی به عنوان آنكه در این رابطه مطرح نباشد، فقط به امامت مسجد مجد و تدریس می‌پرداخت.در بعضی از كتابهایی كه حالات علمای بزرگ و عرفا را نوشته‌اند، آمده است كه مرحوم آیة الله شیخ محمد تقی آملی از جمله كسانی است كه به تشرف به خدمت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مفتخر گردیده است.مجله‌ی حوزه شماره‌ی پنجاه و یك می‌نویسد: مرحوم آیة الله آملی می‌فرمود: حدود چهل سال از سن من می‌گذشت، روزی به قم مشرف شدم، روز عاشورا بود و در صحن مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام عزاداری مفصلی برگزار بود. روضه می‌خواندند [ صفحه 68] و من هم خیلی متأثر شدم و زیاد گریه كردم. سپس به قبرستان شیخان رفتم و زیارت اهل قبور خواندم: السلام علی اهل لا اله الا الله...در این هنگام دیدم تمام ارواح روی قبرهایشان نشسته‌اند و همگی می‌گفتند: علیكم السلام! آنگاه زمزمه‌هایی شنیدم مثل آنكه درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و عاشورا بود. آنها می‌گفتند: «ای حسین، ای حسین، ای حسین جان»! به این معنی كه آنها هم برای امام حسین علیه‌السلام عزاداری می‌نمودند [33] .

#### مرحوم شیخ ذاكری در هنگام تلقین در قبر، به حضرت ابوالفضل العباس سلام داد

جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ عبدالله مبلغی آبادانی، این قضیه را نقل كرده‌اند:در سال 1355 شمسی، یكی از وعاظ شهر یزد به نام «شیخ ذاكری» به بندر عباس می‌آید و از آنجا جهت تبلیغ به دهكده‌ی «سیاهو» در اطراف این شهر، عازم می‌گردد و در روز نهم محرم الحرام در اثر سكته‌ی قلبی درمی‌گذرد. جنازه‌ی آن مرحوم را به بندرعباس منتقل می‌كنند و در جوار یكی از امامزاده‌ها به خاك می‌سپارند.اینك بقیه‌ی ماجرا را از زبان حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای مبلغی بشنوید. ایشان می‌گوید:من موقع تلقین خواندن، قسمت دست راست مرحوم ذاكری را تكان می‌دادم كه ناگاه چشمان خود را باز كرد و با صدای بلند، به گونه‌ای كه همه شنیدند، گفت: «السلام علیك یا اباالفضل العباس علیه‌السلام»! و سپس چشمانش را بست. [ صفحه 69] همزمان با این حادثه‌ی شگفت، بوی عطر خوشی به مشام من و حضار رسید كه بر اثر آن افراد حاضر شورع به فرستادن صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان معصوم وی (سلام الله علیهم اجمعین) نمودند. این بود مشاهدات این جانب كه خودم در حال تلقین میت، ناظر آن بودم [34] . [ صفحه 70]

#### ملحقات بخش 02 در این كتاب‌

موضوع: 1- سیاه پوشیدن حضرت خاتم الانبیاء و امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه علیهم‌السلام در كنار حوض كوثر، شماره قضیه: 8موضوع: 2- پیامبر و حضرت صدیقه علیهماالسلام عزادار امام حسین علیه‌السلام در رؤیای مقبل اصفهانی، شماره قضیه: 18موضوع: 3- گریه‌ی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن اشعار خزاعی در قبر او، شماره قضیه: 307موضوع: 4- صدای گریه‌ی حضرت صدیقه علیهاالسلام در مجلس روضه‌ی پدر حاج شیخ محمد طاهر شوشتری، شماره قضیه: 3موضوع: 5- پیراهن امام حسین علیه‌السلام در دست حضرت صدیقه علیهاالسلام در رؤیای مرحوم لحسایی، شماره قضیه: 19موضوع: 6- حضرت صدیقه علیهاالسلام در مجلس روضه خوانی شركت می‌كنند، شماره قضیه: 95موضوع: 7- شب‌های جمعه حضرت زهرا علیهاالسلام به كربلا می‌آیند، شماره قضیه: 105موضوع: 8- گریه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام در كنار قبر امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 117موضوع: 9- گریه و نوحه خوانی حضرت زهرا علیهاالسلام در میان جمعی از زنان، شماره قضیه: 118موضوع: 10- گریه و نوحه خوانی ائمه اطهار علیهم‌السلام برای حضرت قاسم علیه‌السلام، شماره قضیه: 206موضوع: 11- ارواح انبیا و ائمه علیهم‌السلام و مؤمنان و صالحان و علما و شیعیان، به زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌آیند، شماره قضیه: 220موضوع: 12- دیدار باحضرت صدیقه علیهاالسلام و ارواح گذشتگان در محل سرهای شهدا در شام، شماره قضیه: 95موضوع: 13- حضرت حبیب بن مظاهر علیه‌السلام آرزومند شركت در عزای امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 9موضوع: 14- ارواح علما در حال قرآن خواندن در حرم امام حسین علیه‌السلام در تشرف آیة الله العظمی مرعشی نجفی به حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 240 [ صفحه 73]

### احترام و عزاداری حیوانات و جمادات‌

#### جمع شدن حیوانات و عزاداری آنها در كنار كوه الوند

عالم جلیل و كامل نبیل، صاحب كرامات باهره و مقامات ظاهره آخوند زین العابدین سلماسی (اعلی الله مقامه) فرمود: چون از سفر زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام مراجعت كردیم؛ عبور ما به كوه الوند افتاد كه در نزدیكی همدان واقع شده است. پس در آنجا فرود آمدیم و موسم بهار بود.همراهان مشغول خیمه زدن شدند و من به دامنه‌ی كوه نظر می‌كردم. ناگاه چشمم به چیز سفیدی افتاد، چون تأمل كردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم كه عمامه‌ی كوچكی بر سر داشت و بر سكویی كه قریب به چهار ذرع ارتفاع داشت، نشسته بود و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده بود كه به جز سرش چیزی نمایان نبود.پس نزدیك او رفتم وسلام كردم و مهربانی نمودم. با من انس گرفت و از جای خود فرود آمد و مرا خبر داد كه از گروه ضاله (صوفیه) نیست كه به جهت بیرون رفتن از عهده‌ی تكالیف، اسمهای مختلف بر خود گذاشته‌اند و با قیافه‌های عجیب بیرون [ صفحه 74] می‌آیند! بلكه برای او اهل و اولاد بوده است و پس از اصلاح امور ایشان، برای فراغت در عبادت، از آنها عزلت اختیار كرده است. و در نزد او رساله‌های علمیه از علمای آن عصر بود و می‌گفت هیجده سال است كه در آنجا ساكن شده است.او می‌گفت: اول آمدن من به اینجا ماه رجب بود، چون پنج ماه و اندی گذشت؛ شبی مشغول نماز مغرب بودم، ناگاه صدای ولوله‌ی عظیمی آمد و آوازهای غریبی شنیدم! پس ترسیدم و نماز را كوتاه كردم و در این دشت نگاه كردم. دیدم بیابان از حیوانات پر شده است و همه‌ی آنها رو به من می‌آیند! اضطراب و خوفم زیاد شد و از آن اجتماع حیوانات تعجب كردم. و چون دیدم در میان ایشان حیوانات مختلفه و متضاده چون شیر و آهو و گاو كوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلط هستند و با صداهای عجیبی صیحه می‌زنند! سپس در این محل دور من جمع شدند و سرهای خود را به سوی من بلند كرده و فریاد می‌زدند!با خود گفتم: دور هم جمع شدن این وحوش و درندگانی كه با هم دشمن هستند. برای دریدن من نیست. زیرا اگر برای دریدن من بود، باید همدیگر را می‌دریدند. پس این اجتماع برای امر بزرگی می‌باشد! باید یك حادثه‌ی عجیبی در دنیا رخ داده باشد.وقتی خوب فكر كردم، فهمیدم امشب شب عاشورای حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام می‌باشد و این فریادها و سر و صداها و فغان و اجتماع و نوحه گری و گریه و ناله برای مصیبت حضرت سیداالشهداء علیه‌السلام است. وقتی مطمئن شدم، عمامه را از سر برداشتم و با دست بر سر خود زدم و خود را از این مكان انداختم و می‌گفتم: «حسین، حسین، شهید كربلا حسین» و امثال این كلمات را می‌گفتم. پس حیوانات در میان خود جایی برایم خالی كردند و دورم حلقه زدند. بعضی از حیوانات سر به زمین می‌زدند و بعضی خود را در خاك می‌انداختند و همین طور تا طلوع فجر عزاداری [ صفحه 75] می‌كردیم!سپس آنها كه وحشی‌تر از همه بودند، رفتند و به همین ترتیب یك یك حیوانات رفتند و متفرق شدند. از آن سال تا به حال كه مدت هیجده سال است، این عادت آنها است و هر وقت كه من محرم را فراموش می‌كنم و یا بر من مشتبه می‌شود، آنها با جمع شدنشان به من توجه می‌دهند [35] .

#### عزداری شیر بر بام حسینیه در دامنه‌ی كوهی در كشمیر

عالم بزرگوار جناب حاج سید محمد رضوی كشمیری، فرزند مرحوم آقا سید مرتضی كشمیری فرمود:در كشمیر در دامنه‌ی كوهی حسینه‌ای است و اطراف آن به گونه‌ای است كه می‌توان از بیرون، داخل آن را دید و پشت بام آن نیز به جهت روشنایی و هو مقداری باز است.هر سال در ایام عاشورا، در آن حسنیه اقامه‌ی عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌شود و گروهی از شیعیان جمع می‌شوند و عزداری می‌كنند. از شب اول محرم از بیشه‌ی نزدیك، شیری می‌آید و به پشت بام حسینیه می‌رود و سرش را از همان روزنه، داخل می‌كند و عزاداری را می‌نگرد و قطرات اشك پشت سر هم فرومی‌ریزد و تا شب عاشورا، آن شیر به همین كیفیت بر پشت بام می‌آید و پس از پایان مجلس می‌رود. ایشان فرمود: در این قریه هیچ وقت شب اول محرم مشتبه و مورد اختلاف نمی‌شود وبا آمدن شیر معلوم می‌شود شب اول محرم، ماه عزاداری امام حسین است. [36] . [ صفحه 76]

#### گرگها گوسفند نذری حضرت ابوالفضل را پس دادند

جناب حجة الاسلام آقای سید علی موسوی، یكی از ذاكرین حضرت اباعبدالله الحسین نقل می‌كند، كه یكی از اهالی كرمجگان به نام آقای محمود بابایی گفت:در شب تاسوعای سال 1374 شمسی، گوسفندی كه یكی از اهالی ده آن را نذر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام كرده بود، فرار كرد.بنده و برادرم به دنبال گوسفند فراری حركت كردیم تا او را بگیریم و ذبح كنیم. اما هر چه به دنبال آن رفتیم؛ موفق به گرفتنش نشدیم. ناگهان دو گرگ از سمت كوه پیدا شدند و به دنبال آن گوسفند رفتند. ما هم به دنبال آن بودیم تا مبادا آن دو گرگ، گوسفند را از بین ببرند. وقتی به حدود ده متری آن گوسفند رسیدیم آن دو گرگ گوسفند را گرفتند.یكی از آنها از گردن گوسفند گرفته بود و دیگری نگاه می‌كرد. وقتی كه من به گوسفند نزدیك شدم، گرگ گردن گوسفند را رها كرد و من به طور معجزه آسایی دیدم كه حتی یك خراش بر بدن گوسفند وارد نشده است و این در حالی بود كه خودم مشاهده نمودم كه جای چهار نیش گرگ بر گردن گوسفند پیدا بود، اما به هیچ عنوان فرونرفته بود! [37] .

#### خون گریستن درخت چنار زرآباد قزوین، در عزای امام حسین

آثار دگرگونی اجسام از زمان شهادت حضرت حسین علیه‌السلام تاكنون، پس از گذشت چهارده قرن، هنوز در گوشه و كنار به چشم می‌خورد، یكی از آنها جاری شدن خون از درخت چنار زرآباد است. زرآباد از قصبات قزوین در نزدیكی قلعه‌ی موت است. [ صفحه 77] هر سال روز عاشورا هزاران نفر برای مشاهده‌ی چنار خونبار به آنجا می‌روند و روان شدن خون را از آن درخت، به چشم خود می‌بینند.آیة الله فقید، سید موسی زرآبادی در كتاب «كرامات» به تفصیل از جاری شدن خون از درخت چنار در روز عاشورا، گفتگو كرده و از پدرش سید علی و از جدش سید مهدی نقل كرده است كه در هیچ سالی این موضوع تعطیل نشده است. این كتاب چاپ شده و نسخه‌ی خطی آن نیز در كتابخانه‌ی پسرش سید جلیل زرآبادی در قزوین، موجود است. آیة الله مظفری خلاصه‌ی آن مطالب را در كتاب «ایضاح الحجة» آورده است.مرحوم آیة الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره نیز در «حاشیه عروه» به هنگام بر شمردن خون‌های پاك می‌نویسند: «همچنین است خونی كه از درخت موجود در قریه‌ی زرآباد از توابع قزوین خارج می‌شود».نویسنده‌ی مقدمه‌ی «خصائص الحسینیه» سال گذشته با جمعی از دوستان به زرآباد رفته و روان شدن خون را از این درخت با چشم خود دیده است و از خوانندگان كتاب دعوت می‌كند كه روز عاشورا به زرآباد بروند و این درخت را با چشم خود ببینند.او می‌نویسد: این درخت در كنار قبر مطهر زاده‌ای مشهور به «علی بن موسی بن جعفر علیه‌السلام» قرار دارد و ظاهرا بیش از ششصد یا هفتصد سال از عمرش گذشته است. در سال گذشته كه این ناچیز افتخار حضور در آنجا را داشتم، درست در لحظه‌ی اذان صبح خون جاری شد و بیش از چهار ساعت ادامه داشت. [38] . [ صفحه 78]

#### خون گریستن درخت سدر در فداغ لارستان، در روز عاشورا

جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای شیخ علی موحد، این قضیه را نقل فرمود:در ایام عاشورا به قصد ترویج و نشر احكام دین، به سمت لارستان رفته بودم و در فداغ (پانزده فرسخی غرب شهر لار) اقامت داشتم. روز تاسوعا چند نفر خبر آوردند كه شب گذشته، از درخت سدری كه در چهار فرسخی اینجا است؛ نوری شبیه ماهتاب ظاهر شد. پس از انتشار این خبر، جمعی از اهالی محل، برای مشاهده‌ی آن درخت رفتند.فردا یعنی روز عاشورا، خبر آوردند كه شب گذشته (شب عاشورا) نوری ظاهر نشد؛ ولی در هنگام صبح، قطرات خون از آن درخت بر زمین می‌ریخت و قطعه كاغذی كه چند قطره خون از آن درخت بر آن ریخته شده بود، همراه خود آورده بودند. جماعتی از سنی‌های آن محل، پس از مشاهده‌ی آن خون، مشغول لعن بر یزید (لعنة الله علیه) و قاتلین امام حسین علیه‌السلام شدند و با شیعیان در اقامه‌ی عزای آن بزرگوار شركت نمودند. [39] .

#### خون گریستن درختی در یكی از بلاد روم در روز عاشورا

این قضیه در كتاب «ریاض الشهادة» مسطور است:در یكی از بلاد روم، درختی بود كه در روز عاشورا پیوسته از آن خون می‌ریخت و بنده از جمعیت كثیری از تجار و مترددین این گونه شنیده‌ام:در روز عاشورا نزدیك به زوال آفتاب، شاخه‌ای از آن درخت سرازیر می‌شود و از [ صفحه 79] برگهای آن قطرات خون می‌چكد و تا غروب آفتاب ادامه دارد. بعد از غروب روز عاشورا، درخت خشك می‌شود تا اینكه باز سال دیگر شاخه و برگ می‌دهد و دوباره روز عاشورا در همان وقت بهمان گونه درمی‌آید.هر سال جمع كثیری به زیارت آن درخت می‌روند و در آن روز، اطراف آن درخت تعزیه و عزاداری برای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام اقامه می‌نمایند. [40] .

#### اثر شاهرگهای امام حسین بر روی سنگی در مسجدالحسین شهر حماء، و خون گریستن آن در شب عاشورا

عالم جلیل، حجة الاسلام صدرالدین ابن‌ملا حسن قزوینی قدس سره در كتاب ریاض الاحزان، این قضیه را ذكر نموده است:در سفری كه به مكه رفتم، عبورم به شهر «حماء» افتاد. در میان باغات و بستانهای آن شهر، مسجدی را مشاهده كردم كه مسمی به مسجدالحسین علیه‌السلام بود.وارد آن مسجد شدم؛ در بعضی از عمارات آن مسجد، پرده كشیده شده بود و آن رده را از سقف تا پایین آویخته بودند و چون كنار پرده را بالا زدم، دیدم سنگی به دیوار نصب شده است و اثر موضع گلوی بریده و شریان، در آن سنگ نقش بسته بود و خون خشكیده در موضع گلو بر آن سنگ موجود بود.از خدام مسجد پرسیدم: این سنگ چیست؟ و این خون چه می‌باشد؟ گفتند: چون لشكر ابن‌زیاد (علیه اللعنة والعذاب الالیم) از كوفه به دمشق می‌رفتند و سرهای شهیدان و اسیران را می‌بریدند، به این شهر وارد شدند و سر مطهر حضرت سید [ صفحه 80] الشهداء علیه‌السلام را روی این سنگ نهادند! فاثر فی هذا الحجر ما تراه، پس آن سر مقدس در این سنگی كه می‌بینی اثر كرده است، یعنی اوداج (شاهرگهای) بریده در دل سنگ كارگر شده است.یكی از آن خدام گفت: من سالها است خادم این مسجد هستم. پیوسته از میان عمارت مسجد، صدای قرائت قرآن می‌شنوم و كسی را نمی‌بینم و در هر سال كه شب عاشورای حسینی علیه‌السلام می‌شود، وقتی شب از نیمه می‌گذرد، نوری از این سنگ ظاهر می‌شود كه بدون چراغ، مردم در مسجد جمع می‌شوند و در اطراف این سنگ گریه و زاری و عزاداری می‌كنند و در اواخر شب عاشورا از موضع گردن، خون ترشح كردن آغاز می‌شود! و یبقی كذلك و ینجمد و همین طور كه می‌بینی آن خون‌ها می‌ماند و خشك می‌شود و احدی جرأت و جسارت ندارد كه از آن خون بردارد.سپس آن خادم گفت: خدامی كه قبل از من در این مسجد خدمت می‌كردند هم سالهای سال، این سنگ را به همین حالت، با این اثر، با این خون منجمد و با صورت قرآن و نور در نصف شب عاشورا، مشاهده می‌كرده‌اند.پس از مسجد بیرون آمدم و از اهالی آن شهر كیفیات آن مسجد و سنگ را سئوال نمودم، همه‌ی اهالی آنجا گفته‌های آن خادم را گفتند و تأیید كردند. [41] .

#### خون گریستن شیر سنگی در روز عاشورا

این قضیه در ریاض الشهادة نقل شده است:در بلدی از بلاد روم، سنگی است كه صورت شیری بر آن كنده‌اند. هر سال در روز [ صفحه 81] عاشورا، از چشمهای آن شیر خون جاری می‌گردد؛ تا اینكه آن روز، شب شود.مردم آن بلد بقدری گریه و زاری و ناله و بیقراری می‌كنند، كه هر كس در آنجا حاضر شود و آن منظره را مشاهده نماید، از خود بی‌خود می‌گردد. [42] .

#### خون ریختن دست فلزی در بالای علم، در شهرك مسعودیه‌ی تهران و شفای دو نفر بوسیله‌ی آن‌

جناب حجة الاسلام آقای سید مصطفی مستجاب الدعوه، این قضیه را بازگو كرده‌اند:آقای نوبهاری ساكن تهران نقل می‌كرد كه روزی در تهران نقل می‌كرد كه روزی در تهران در حال قدم زدن بودم و دیدم دو جوان با هم دعوا می‌كنند. به عنوان میانجیگری وارد معركه شدم، تا آنها را از هم جدا كنم. یكی از آنها از روی ناجوانمردای، تیغ بدست به من حمله كرد و زخمی به بازویم زد كه آن را مقداری برید و خون جاری شد.بعد از مداوا، متوجه شدم مقداری از دستم قطع شده است، به حدی كه دو انگشت كوچك دستم از كار افتاده بود. حدود شش ماه معالجه كردم و سرانجام همه‌ی دكترها از علاج آن اظهار عجز كردند.چون ایام محرم نزدیك شد، مادرم یك پنجه‌ی برنجی كه بر سر علم نصب می‌كنند، نذر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام كرد. پنجه را خرید و به هیئت محل به نام «تكیه‌ی جوانان بنی هاشم، متوسلین به حضرت علی اكبر علیه‌السلام» واقع در شهرك مسعودیه، برد و به متولیان آنجا داد و بر سر علم نصب كردند. [ صفحه 82] آقای نوبهاری گفت: شب هشتم محرم یا شب نهم (البته شك از ناقل قضیه است) متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شدم، تا اینكه ناگهان یك نفر گفت: حسن آقا، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام تو را شفا دادند، نگاه كن، از پنجه‌ی برنجی خون می‌چكد!مردم در كنار علم ازدحام كردند و جناب آقای محمد اژدری، كه از بزرگان و محترمین هیئت است، جلو آمد و به آن مایع قرمز انگشت زد و گفت: «خون است!» پس خود وی نیز كه مبتلا به زخم اثنی عشر بود، به واسطه‌ی چشیدن اندكی از آن خون، شفا یافت.خلاصه، آن شب درد دست من خوب شد، ولی هنوز انگشت دستم را نمی‌توانستم حركت دهم. تا اینكه در شب یازدهم محرم (شب شام غریبان)، در عالم رؤیا دیدم كه دو نفر زن آمدند و در دست من حنا گذاشتند؛ یادم نمی‌رود كه حنا شل بود و شره كرد. صبح كه از خواب بیدار شدم، خواب را فراموش كرده بودم. اما در وقت وضو گرفتن، دیدم دستم چسبناك است، خوب كه دقت كردم دیدم هنوز حنا به دستم هست! و تا چند وقت رنگ حنا در دستم بود و از آن لحظه به بعد، دستم بكلی خوب شد و تا به حال كه تقریبا دو سال از آن زمان می‌گذرد؛ دیگر درد و اذیتی از آن ناحیه احساس نكرده‌ام و دستم كاملا خوب شده است.جالب آن است كه پنجه‌ی مزبور را (كه روی علم است) به هر طرف بگذارند، به سمت قبله برمی‌گردد! افراد خانواده این مطلب را اقرار كردند و گفتند: چند روز پنجه‌ی برنجی در خانه‌ی ما بود و خود ما این امر را امتحان و مشاهده كردیم. [43] . [ صفحه 83]

#### نوری محیر العقول بر روی شبیه ضریح حضرت ابوالفضل در «مأتم العباس» واقع در شهر خابوره‌ی عمان‌

این قضیه توسط حضرت حجة الاسلام و المسلمین شیخ سعید سعیدی، نقل شده است:در مأتم العباس [واقع در شهر خابورة در كشور عمان] ضریح كوچكی به ابعاد یك متر در یك متر مربع ساخته و آن را به دیوار نصب كرده‌اند، و مردم با نگاه به آن، به یاد ضریح مقدس حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام می‌افتند، و گاهی هم با دست زدن به آن تبرك می‌جویند.در روز هفتم محرم الحرام 1418 ه ق. پس از اتمام منبر و شروع مراسم سینه زنی، یك مرتبه تمام كسانی كه در داخل مأتم العباس حضور داشتند، با چشمان خود مشاهده كردند كه یك نور قرمز رنگ بسیار قوی، روی دیوار نمایان شد! و همچنین روی آن ضریح كوچك نیز كه بر دیوار نصب شده است، قبه‌ای نورانی ظاهر گشت، كه آن ضریح كاملا در تحت آن قبه قرار گرفت! نور قرمز رنگ روی دیوار، به قدری قوی و شدید بود كه با وجود آنكه ظهور آن در روز بود نه در شب، آجرها و خطوط فاصل بین آجرها در پرتو آن ظاهر شدند.در خور ذكر است كه روی آجرها، به اندازه‌ی یك سانت سیمان وجود دارد، و پس از آن هم ملون به دو رنگ شده است: اول سفید، بعد سیاه؛ قابل تصور نیست كه از زیر این رنگها و سیمانها، آجرها ظهور و بروز پیدا كند. البته از این صحنه كلا فیلمبرداری شد و فیلم آن در خابوره موجود است و به جاهای دیگر نیز برده شده است.یادآوری می‌شود كه، هنگام ظهور این نور عجیب و تابش آن به دیوار، همه‌ی كسانی كه حاضر بودند، دستمالها و لباسها و پارچه‌های خود را به آن موضع نور محیر العقول [ صفحه 84] می‌مالیدند و متبرك می‌كردند. [44] .

#### سیاه شدن علم، در درگاه حضرت عباس در شهر لكهنو، در كشور هند

سید حسن اكمال واسطی، شاعر بزرگ و مشهور، مدیر مجله‌ی «الواعظ» این قضیه را نقل می‌كند:مطلع شدم كه علمهای «درگاه حضرت عباس علیه‌السلام [در شهر لكهنو، در كشور هند]» دفعتا سیاه شده‌اند. با شنیدن این خبر، بلافاصله خود را به «درگاه» رساندم. وقتی به باب درگاه رسیدم، لرزه بر اندامم مستولی شد. با ترس و لرز، وارد صحن درگاه شدم و از فاصله‌ی شش متری نگاه كردم، دیدم همه‌ی علمها به حال خود می‌باشند ولی علم بزرگ، سیاه شده است.وقتی دقت كردم، متوجه شدم تمام علم سیاه شده است، و فقط در یك نقطه‌ی آن نور باقی مانده است! علمهای دیگر نیز هیچ گونه تغییری پیدا نكرده‌اند. در این اثنا، ناگهان دیدم در وسط علم بزرگ كه سیاه شده بود، لفظ «محمد» نمودار شد كه با حروف جلی نوشته شده بود. تمام حضار و زائرین نیز آن لفظ را ملاحظه و مشاهده نمودند. این كیفیت تقریبا پانزده دقیقه طول كشید و همه نگاه می‌كردند. پس از آن به حال خود برگشت و علم بزرگ هم مثل علمهای دیگر صاف و تمیز شد.این هم یك نوع كرامتی است، كه انواعی از آن در هند و پاكستان دیده می‌شود. [45] . [ صفحه 85]

#### آب در مقابل قبر حضرت ابوالفضل احترام می‌كند

«حضرت آیت الله العظمی حكیم قدس سره» از علمای بزرگ و پروا پیشه و از مراجع تقلید بودند، كه سالها زعامت حوزه‌ی كهنسال «نجف اشرف» را به عهده داشتند و در راه نگهبانی از دین خدا رنجها را به جان خریدند.آن بزرگوار درباره‌ی «حضرت ابوالفضل علیه‌السلام» و سرداب مقدس و قبر مطهر آن حضرت داستانی دارند، كه شنیدنی است و آن را آیت الله «حاج سید عباس كاشانی حائری» در ماه ربیع الاول 1407 قمری، برای گروهی از فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم، اینگونه نقل كرده‌اند:روزی در بیت «آیت الله العظمی آقای حكیم قدس سره بودم، كه كلیدار آستان قدس حضرت ابوالفضل علیه‌السلام تلفن كرد و گفت: سرداب مقدس حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را آب گرفته است و بیم آن می‌رود كه ویران گردد و به حرم مطهر و گنبد و مناره‌ها نیز آسیب كلی وارد شود، بنابراین شما كاری بكنید و نسبت به تعمیر آن سرداب مطهر اقدام نمایید.آیت الله حكیم فرمودند: من جمعه به آنجا خواهم آمد و هر آنچه در توان دارم، انجام خواهم داد. آنگاه گروهی از علمای نجف از جمله اینجانب، همراه ایشان به كربلا و به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام رفتیم.آن مرجع بزرگ برای بازدید به طرف سرداب مقدس رفتند و ما نیز به دنبال ایشان بودیم. اما آیة الله حكیم همین كه چند پله پایین رفتند، نشستند و با صدای بسیار بلندی كه تا آن روز ندیده بودم، شروع به گریه كردند. همه‌ی ما شگفت زده و هراسان شدیم كه چه شده است؟ من گردن كشیدم و در سرداب نگاه كردم، دیدم شگفتا، منظره‌ی عجیبی است كه مرا هم گریان ساخت.منظره این بود كه، دیدم قبر شریف حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در میان آب، مثل جایی [ صفحه 86] كه از هر سو به وسیله‌ی دیوار بتونی بسیار محكم حفاظت شود، در وسط آب قرار دارد. اما آب آن را نمی‌گیرد! درست همانند قبر سالارش، حضرت امام حسین علیه‌السلام كه متوكل بر آن آب بست، اما آب به سوی قبر پیش روی نكرد و آنجا را حایر حسینی نامیدند. سلام خدا بر او و سالارش امام حسین علیه‌السلام. [46] .

#### رفتن عزاداران حسینی در آتش در دكن از توابع حیدر آباد هند

مرحوم فاضل دربندی رضی الله عنه در كتاب اسرار الشهادة، از سید اجل و فاضل متقی «سید محمد علی مولوی هندی دكنی» كه از اجله‌ی احباب و اوثق اصحاب ایشان بوده است و در اول عمر در شهر «دكن» و بعد در قریه «حیدرآباد هند» زندگی می‌كرده است، این قضیه را نقل كرده‌اند.در قریه‌ی دكن از توابع حیدرآباد هند، در شب هفتم ماه محرم گودال بزرگ و مدوری حفر می‌كنند، كه عمق آن گودال تقریبا پنجاه متر می‌شود! سپس درختان بزرگی از اشجار تمر هندی، كه استقامت در آتش و سوزندگی آن غیر قابل وصف است؛ از ریشه می‌كنند و آن را تكه تكه می‌كنند و در آن گودال می‌اندازند و آن‌ها را در همان شب آتش می‌زنند و از شب هفتم تا شب دهم چوبها را در آن گودال می‌سوزانند؛ تا آنكه آن گودال مانند دریایی از آتش، شعله‌ور است و موج می‌زند!چون نیمه‌ی شب عاشورا نزدیك می‌شود، اهل آن قریه از پیر و جوان و بزرگ و كوچك از منزلهای خود بیرون می‌آیند و در چاهی كه در آن نزدیكی است و بنام «بیت العاشورا» است، غسل می‌كنند سپس هر یك لنگی برای ستر عورت به كمر می‌بندند [ صفحه 87] و با پای برهنه، فریاد زنان و نوحه كنان و «شاه حسین، شاه حسین» گویان بسوی آن گودال روانه می‌شوند و علمها و پرچمها در جلوی آنها برده می‌شود.در كنار گودال افرادی ایستاده و با بادبزنهایی كه در دست دارند آتش را باد می‌زنند تا خاكستر و غبار از روی آن برود و شعله‌های آن سوزان‌تر گردد و حرارت آن به گونه‌ای است كه از ده متری پرنده‌ها را می‌سوزاند آتش آن چوبها هم در اصل طبیعت به گونه‌ای است كه اگر ذره‌ای از آن بر بدن انسان افتد، تا استخوانش را می‌سوزاند!وقتی كه جمعیت عزادار به كنار گودال می‌رسند، شاه حسین گویان بر آن آتش وارد می‌شوند، اول بزرگ ایشان با نیزه‌ی بلندی كه در دست دارد، داخل گودال می‌شود و سایرین نیز «شاه حسین، شاه حسین گویان» همگی بر روی آتش مانند روی زمین راه می‌روند، بدون آنكه پاهای آنها در آتش فرورود یا آنكه بر بدن یا پای آنها آتشی افتد و بسوزاند! این عادت هر ساله در میانشان جاری است و من بارها با چشم خود دیده‌ام [47] . [ صفحه 88]

#### ملحقات بخش 03 در این كتاب‌

موضوع: 1- اسب، مأمور دولتی گستاخ را كشت!، شماره قضیه: 56موضوع: 2- احترام مرغان به گنبد حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 84موضوع: 3- ساكن شدن طوفان به احترام روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 44موضوع: 4- آرامش دریا با ریختن تربت در آن، شماره قضیه: 279موضوع: 5- انگشت بریده شده، خونی بر ضریح مطهر نریخت!، شماره قضیه: 53موضوع: 6- آتش دست و سینه‌ی هندوی سینه زن را نسوزاند، شماره قضیه: 295موضوع: 7- خونین شدن تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا، شماره قضیه: 270موضوع: 8- خونین شدن تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا، شماره قضیه: 271موضوع: 9- خونین شدن تربت حضرت امام حسثین علیه‌السلام در روز عاشورا، شماره قضیه: 272 [ صفحه 91]

### احترام و توهین به امام حسین (ع) و آثار آن حضرت‌

#### توبیخ و نفرین حضرت فاطمه به این ثویره‌ی سوراوی، كه یك زیارت كربلا را به نه حج و چهار مثقال طلا فروخت‌

علی بن عبدالحمید نجفی در كتاب انوار المضیئة فرموده است: در سال 772 قمری «سید جعفر بن علی» از عموی پدرش (سید حسن) نقل كرد كه گفت:با جماعتی به خانه‌ی خدا رفتیم و ابن‌ثویره‌ی سوراوی (فقیه)، متولی و معلم و راهنمای حج و احرام ما بود. در آنجا مردی به نام اسعد بن اسد كه از اهل یمن بود، با ما دوست شد و پیشنهاد كرد كه به منزل او در مكه برویم. ما هم پذیرفتیم و با او حركت كردیم و به منزلش رفتیم.او غلامها و تجملات و ثروت زیادی داشت و برای ما غذایی حاضر كرد و از ما به گرمی پذیرایی نمود. بعد از صرف غذا، برای بازگشتن آماده شدیم، اما او فقیه را نگه داشت و گفت: با تو كاری دارم. ما حركت كردیم و قبل از اینكه به منزل خود برسیم؛ فقیه نیز به ما ملحق شد و سپس همگی با هم به طرف ابطح به راه افتادیم. چون شب از [ صفحه 92] نیمه گذشت، ناگهان دیدیم فقیه از خواب بیدار شده است و گریه می‌كند و كلمه‌ی استرجاع می‌گوید! او ما را قسم می‌داد كه برگردیم و در همان نیمه‌ی شب خود را به خانه‌ی «اسعد بن اسد» برسانیم.هر چه عذر آوردیم كه این كار خطر جانی دارد، زیرا دزدان و راهزنان در آنجا زیاد هستند؛ فقیه قبول نكرد و به خاطر اصرار و التماس او، با او همراهی كردیم تا به سرای اسعد بن اسد رسیدیم و دق الباب كردیم.اسعد پشت در آمد و خود را معرفی كردیم. او گفت: در این وقت شب می‌ترسیم كه در را به روی شما باز كنم. اما ما زیاد مبالغه نمودیم تا اینكه در را باز كرد و فقیه به صورت محرمانه با او به گفتگو پرداخت و او را قسم می‌داد. ولی اسعد می‌گفت: هرگز این كار را نخواهم كرد!من پرسیدم: قضیه چیست؟ اسعد گفت: روز قبل، من به ایشان گفتم: تو به كربلا نزدیك هستی و زیاد به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌روی. ولی من از كربلا دور هستم و توفیق زیارت آن حضرت را ندارم، ولی در عوض من زیاد به زیارت بیت الله الحرام و حج مشرف شده‌ام، بنابراین از تو تقاضا و خواهشی دارم و آن اینكه یكی از زیارتهایی را كه به كربلا رفته‌ای، در مقابل یك حج بفروشی! اما فقیه قبول نكرد، تا بالاخره راضی شدم كه نه حج و چهار مثقال طلای سرخ به او بدهم و او هم یك زیارت كربلا در مقابل آنها به من واگذارد. او در آن وقت راضی شد ولی اكنون به من می‌گوید: معامله را فسخ كن و سبب فسخ را هم نمی‌گوید و من حاضر نیستم این معامله را بهم بزنم!ما به فقیه گفتیم: چرا معامله را قبول نمی‌كنی؟ فقیه جوابی نداد، تا اینكه اصرار زیادی كردیم و او قضیه را به این نحو نقل كرد: امشب در عالم رؤیا دیدم كه قیامت بر [ صفحه 93] پاشده است و مردم به طرف بهشت و جهنم روانه هستند. من هم به طرف بهشت روانه شدم، تا اینكه به حوض كوثر رسیدم و از مولا حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تقاضای آب كردم. حضرت فرمودند: برو نزد حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام. پس متوجه شدم كه حضرت زهرا لب حوض كوثر نشسته‌اند. پس به ایشان سلام كردم، ولی ایشان صورت مبارك از من برگردانیدند و اعتنایی به من نفرمودند! عرض كردم: «بی‌بی، من یكی از موالیان و دوستان و از شیعیان شما و فرزندان شما هستم.» حضرت فرمودند: تو به ساحت مقدس فرزندم امام حسین علیه‌السلام اهانت كردی و ارزش زیارت فرزندم حسین علیه‌السلام را پایین آوردی! خدا در آنچه گرفته‌ای، به تو بركت ندهد!با كمال ترس و وحشت از خواب برخاستم و حالا هر چه الحاح می‌كنم، این شخص نمی‌پذیرد. اسعد تا این قضیه را شنید، گفت: حالا كه قضیه اینطور است، اگر تمام كوههای مكه را طلا كنی و به من بدهی؛ معامله را فسخ نخواهم كرد...دو سال از این داستان گذشت و فقر و بیچارگی به فقیه رو آورد و كارش به گدایی و سؤال از مردم كشید و می‌گفت: همه‌ی این بلاها به واسطه‌ی نفرین حضرت زهرا علیهاالسلام است. [48] .

#### سزای تعلل كردن معمار، در ساختن آب انبار برای زوار امام حسین و جسارت به ملا فتحعلی سلطان آبادی‌

این قضیه توسط مرحوم ملا فتحعلی سلطان آبادی قدس سره نقل شده است:چشمم درد سختی گرفتم و تا دو سال طول كشید و بیتاب شدم و اندوهم از اینكه نتوانم مطالعه كنم، زیاد شد و از درمان پزشك نومید شدم.شبی در هنگام خواب صدبار سوره‌ی توحید را خواندم، به قصد اینكه یكی از اولیاء الله را كه دادرس بیچاره‌ها هستند، در خواب ببینم. آن شب در خواب مجلسی دیدم كه سه نفر در آن بودند؛ یكی ملا نصرالله بود و دیگری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و نفر سوم حضرت علی علیه‌السلام بودند. ملا نصر الله به من گفت: آنها را می‌شناسی؟ گفتم: آری. پس ملا نصر الله به یكی از آنها اشاره كرد و سه معجزه از او ذكر كرد و سپس برای دیگری هم سه معجزه ذكر كرد. سپس از خواب بیدار شدم، در حالی كه فراموش كرده بودم كه شفای چشمم را بخواهم و راضی بودم كه كور شوم، ولی چشمم درد نكند و اصلا به خاطر شدت درد، جلوی پایم را نمی‌دیدم.هنگام صبح، زن پرستارم گفت: فردا در این وقت چشم درد تو، شفا می‌یابد! من از سخن او تعجب كردم و گفتم: با نومیدی پزشك از درمان شدن من، از كجا شفایم را دانستی كه بی‌تردید گفتی؟ گفت: به خاطر خوابی كه دیشب دیدم و سپس خوابش را به من گفت. بالاخره همان گونه كه گفته بود، شفا یافتم. [ صفحه 96] پس از آن در دلم افتاد كه به خاطر این لطف بزرگ، بر سر راه زوار آنجا، كه از آب دور است؛ آب انباری بسازم و عجب اینكه چون رفتم كه آجر بخرم، سواری از بیابان رسید و كیسه پولی به آجر فروش داد. آن پول به همان اندازه‌ای بود كه آجر فروش می‌خواست و بالاخره از غم پول آن رها شدیم.و عجبتر آنكه: چون معمار را خواستم و اندازه آب انبار و بهای ساختمان و مدت اتمام را با او قرار كردم، او قبول كرد؛ ولی در كارش سستی كرد و مدت قرار داد گذشت ولی او به قرار خود وفا نكرد و جمعی كارشناس نزد او بردم، و همگی از كارش و تخلفش گله كردیم و میان ما گفتگو شد و سخن زشتی به من گفت.آن جمع می‌خواستند او را كیفر دهند، ولی من مانع شدم و گفتم: بار خدایا اگر می‌دانی كه این آب انبار برای زائران امام حسین علیه‌السلام است و ما قصد دیگری نداریم او نزد تو مقامی پسندیده دارد، خودت سزای معمار را بده! فردا كه تاسوعا بود، خاندان آن معمار شتابان و هراسان نزدم آمدند و گفتند: وقتی كه به خانه برگشته است، دلش به سختی درد گرفته است و درمانی جز دعای شما ندارد و یقینا این كیفر كرداری است كه نسبت به شما انجام داده است.من گفتم: خدایا اگر این حق از من است، من از او گذشتم. ولی معمار در همان شب مرد و گرفتار سطوت ملك جلیل شد. همچنین از كرامات امام حسین علیه‌السلام این بود كه در روزی كه بازدید آن محل رفتیم، خوراك هفت هشت نفر را با خود بردیم و بیش از شصت نفر در آنجا گرد آمدند و همه خوردند و آنها را بس بود. [50] . [ صفحه 97]

#### ساكن شدن باد و طوفان شدید در شهر ری به احترام روضه‌ی حضرت ابوالفضل در مجلس سخنرانی میرزا رضا همدانی‌

آقای عطاری نژاد در كتاب «اسجاد عالم به خاطر پنج تن آل عبا علیهم‌السلام» می‌نویسند:از قدما و معمرین شنیدم كه اصناف محترم بازار شهر ری (حضرت [ صفحه 94] عبالعظیم علیه‌السلام) در مدرسه‌ی عتیق آن شهر، كه فعلا به مدرسه برهانیه مشهور است، مجلس عزا و سوگواری برپا كرده و از مرحوم حاج میرزا رضا همدانی، پدر بزرگوار مرحوم حاج میرزا محمد كه صاحب كتاب صلاة می‌باشد، دعوت نموده بودند كه وعظ و خطابه‌ی آن مجلس را بر عهده گیرد.آن هنگام فصل بهار و مقتضی باد و باران بود و هوا گاه ابری و گاه آفتابی می‌شد و تغیر داشت. مشهور است كه یك روز، هنگامی كه ایشان بر فراز منبر مشغول سخنرانی بوده‌اند، ناگهان هوا طوفانی می‌شود و باد شدیدی می‌وزد كه بر اثر آن دچار پوشش با دیركهای آن به حركت درمی‌آیند و طناب دیركها به طرف یسار و یمین حركت می‌كنند و دقیقه به دقیقه، باد بر شدت خود می‌افزاید.این عالم ربانی با مشاهده‌ی آن صحنه دستهای مبارك را از آستین عبا درمی‌آورد، دو زانو و مؤدب بر روی منبر قرار می‌گیرد و با انگشت سبابه اشاره به باد می‌كند و می‌فرماید: ای باد، حیا نداری و خجالت نمی‌كشی؟! اینقدر یاغی و سركش هستی؟! مگر نمی‌بینی و نمی‌شنوی كه من مشغول ذكر مصیبت حضرت عباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام می‌باشم؟!می‌گویند: آن باد شدید كه برخاسته بود و می‌خواست چادر با آن عظمت را از بیخ و بن بركند، آرام آرام، ساكت شد، تا اینكه ایشان با كمال آرامش روضه‌ی خود را خواندند و مجلس را به پایان رساندند.پس از پایین آمدن ایشان از منبر، مجددا طوفان شدیدی برخاست و هنوز نصف جمعیت خارج نشده بودند كه چادر در اثر شدت باد، پاره پاره گشت و همه‌ی پارچه‌های سیاهی را كه بر در ودیوار نصب كرده بودند (جز كتیبه‌هایی كه در آن [ صفحه 95] ذكری از اهل بیت علیهم‌السلام و امام حسین علیه‌السلام رفته بود) از جا كند و پاره پاره نمود. [49] .

#### دزدان سنی نیز از ترس حضرت ابوالفضل، به خادم او احترام می‌كنند

پدر شهید حجة الاسلام والمسلمین حضرت حاج شیخ عبدالرضا صافی كه از روحانیون كربلای معلی و از خدمه‌ی حضرت اباالفضل علیه‌السلام بود، این قضیه را نقل فرمود:یك روز در بیابان بودیم و داشتیم به طرف شهر می‌آمدیم! ناگهان دزدان سنی به ما حمله كردند. وقتی كه خواستند اسباب و اثاثیه را از ما بگیرند، من گفتم: «انا من خدام عباس بن علی علیه‌السلام من از خادمهای حضرت عباس فرزند علی علیه‌السلام هستم».وقتی این حرف را زدم، آنها دست از من برداشتند و با من كاری نداشتند و تمام اسباب و اثاثیه را به من برگرداندند و به من مهربانی كردند و گفتند: «این حسابش با حضرت عباس علیه‌السلام است». [51] .

#### رویای ابن رباح قاضی، كه سیاهی لشكر ابن زیاد بود و پیامبر او را كور كردند

در بحار است كه از «ابن‌رباح قاضی» پرسیدند: چرا كور شدی؟ گفت: در جبهه‌ی كربلا بودم و جنگ نكردم. پس از آن شخصی مهیبی را در خواب دیدم كه گفت: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت كن! گفتم: نمی‌توانم.اما او مرا كشید و نزد آن حضرت برد و دیدم كه ایشان غمناك هستند. و حربه‌ای در دست دارند و جلو ایشان نطعی گسترده شده است و فرشته‌ای با شمشیری از آتش ایستاده است و گردن مردم را می‌زند و آنها آتش می‌گیرند و می‌سوزند و باز زنده می‌شوند و او باز آنها را می‌كشد.من گفتم: السلام علیك یا رسول الله! به خدا سوگند من نه شمشیر و نه نیزه و نه تیر [ صفحه 98] بكار نبردم. فرمودند: سیاهی لشكر شدی! پس مرا گرفتند و از خونی كه در طشت بود، به چشمم كشیدند و چشمم سوخت و چون بیدار شدم، كور بودم!سید ابن‌طاوس قدس سره این قضیه را با اندك اختلافی در ملهوف آورده است. [52] .

#### تنبیه عالمی كه خود را بالاتر از حضرت ابوالفضل می‌دانست‌

یكی از موثقین این قضیه را نقل كرده است:یكی از طلاب در نجف اشرف، مدتی علم فقه و اصول تحصیل می‌نمود و لیكن از علم اخلاق بی‌بهره بوده است. وی در بعضی از مجالس اظهار می‌دارد كه اباالفضل العباس به واسطه‌ی نسب بر ما شرافت دارد، و الا مقام علم و اجتهاد ما بالاتر است و ما در علوم دینیه بیشتر زحمت كشیده‌ایم و از او بیشتر می‌فهمیم!گویند: شبی حضرت اباالفضل علیه‌السلام را در خواب می‌بیند و حضرت قریب به این بیان به وی می‌فرماید:آنچه شما تحصیل كرده‌اید ظنیات است، و من از مقام علم و یقین، علوم یقینیه را تحصیل نموده‌ام.سپس یك سیلی به صورت او زده می‌شود و با حالت خوف و وحشت از خواب بیدار می‌شود و تب شدیدی بر او عارض شده است! به او می‌گویند: ترا چه می‌شود؟!می‌گوید: مرا به حرم حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام ببرید! او در آنجا توبه و انابه و استغاثه می‌كند و شفا داده می‌شود. [53] . [ صفحه 99]

#### سیلی خوردن شیخ اسدالله سرپولكی به خاطر اینكه ادعا كرد از حضرت ابوالفضل برتر است‌

عالم متقی، فقیه بزرگوار، آیت الله العظمی سید محمد علی كاظمینی بروجردی دام ظله العالی، كه صاحب تألیفات سودمند و از علمای تهران و مدافعین مكتب تشیع هستند، این قضیه را نقل كردند:شیخ اسدالله سرپولكی در نجف اشرف، از عرفا و سلسله‌ی تصوف بود. هر هفته دو شب جلسه داشتند و در آن جلسات، به همدیگر می‌گفتند: ما عیوب را از خود دور كرده و صاحب مقام و صفایی شده‌ایم!شیخ اسدالله در یكی از جلسات، می‌گوید: من در این ماه دو عیب از خودم دور كرده‌ام و حالا فهمیده‌ام كه از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بالاتر هستم!عده‌ای به وی پرخاش كردند و گفتند: این چه حرفی است كه شما می‌زنید؟! گفت: دلیل دارم؛ برای اینكه حضرت عباس علیه‌السلام مجتهد نبود، من مجتهد می‌باشم. ضمنا استادی هم مثل فلان عارف صوفی دارم و آن حضرت چنین استادی نداشت! رفقایش در آن مجلس، خیلی به او خندیده بودند.آن شب گذشت و فردا در مجمعی كه بنا بود جمع بشوند همه آمدند، ولی از شیخ اسدالله خبری نشد. به همدیگر گفتند: شاید حضرت عباس علیه‌السلام او را چوبی زده است، به خانه‌اش برویم و حالش را جویا شویم.وقتی كه آمدند و احوالش را پرسیدند، در جواب گفته شد: شیخ از دیشب تا حالا بی‌هوش بوده است، حالا كه به هوش آمده، به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام [ صفحه 100] رفته است. رفقای او به طرف حرم حضرت علیه‌السلام رفتند و دیدند كه او در آنجا در حال گریه و ناراحتی به سر می‌برد! به او گفتند: تو كه دیشب می‌گفتی من از حضرت علیه‌السلام بالاترم، پس حالا چه شده است كه متوسل به حضرت شده‌ای؟! در جواب گفت: رفقا، غلط كردم! رفقایش گفتند: تا مطلب را نگویی، تو را رها نخواهیم كرد.شیخ گفت: دیشب كه خوابیدم، در عالم خواب دیدم مردم در باغی جمع شده‌اند. من هم رفتم. طولی نكشید كه دیدم سیدی بلند بالا و قوی هیكل وارد شد. همه به آن آقا تعظیم كردند و من هم عرض ارادت كردم. آن بزرگوار بلادرنگ فرمود: شیخ اسد الله، بیا اینجا! من به خدمتش رفتم. ایشان فرمود: دیشب شما گفتی كه من از حضرت اباالفضل بالاترم و من مجتهدم! سپس سؤالی فرمود و من نتوانستم جواب بگویم. فرمود: استادت، فلان عیب و فلان عیب و فلان عیب را دارد، اما استاد من حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، و برادرم حضرت امام حسن علیه‌السلام و حضرت امام حسین علیه‌السلام بوده‌اند. سپس یك كشیده به من زد و افزود: دیگر از این جسارتها نكنی! و من از هوش رفتم.وقتی بیدار شدم، نزدیك ظهر بود (ناگفته نماند كه شیخ، نماز صبح را هم نخوانده بود!) وضو گرفتم و به حرم حضرت علیه‌السلام وارد شدم و عرض كردم: آقا جان، فدایت شوم، شما شوخی هم سرت نمی‌شود؟! من غرضی نداشتم، بلكه شوخی كردم، شما با كشیده پدرم را درآوردی! اكنون آمده‌ام عرض كنم كه غلط كردم و توبه می‌كنم! [54] . [ صفحه 101]

#### مردی كه گمان می‌كرد در ثواب مانند شهدای كربلا است، اما در عالم رؤیا اسب حضرت امام حسین را دزدیده و فرار كرد

یك نفر از اهل علم می‌گفت: سالها در غرور و اشتباه بودم و خود را با شهدای كربلا، در ثواب شریك می‌دانستم! تا اینكه شبی در خواب، صحنه‌ی كربلا را به تفصیلی كه در كتب مقاتل است، مشاهده كردم و خود را نزدیك حضرت امام حسین علیه‌السلام دیدم. پس حضرت قاسم بن الحسن علیه‌السلام را دیدم كه به میدان رفتند و كشته شدند.در این هنگام به خاطرم گذشت كه چون امام علیه‌السلام دیگر یاور ندارد، الان به من امر به جهاد می‌فرماید. بنابراین از ترس به عقب رفتم تا خود را پنهان نمایم. اسبی را دیدم و بر آن سوار شدم و به سرعت فرار كردم. تا اینكه از شدت هول از خواب بیدار شدم و دانستم عمری در اشتباه بودم و تمنای كشته شدن در راه خدا كه ورد زبانم بود، دروغ و خالی از حقیقت بوده است. [55] .

#### حسن طفاسی كه با حضرت ابوالفضل شوخی كرد و در حوض آب افتاد

شیخ حسن طفاسی، طلبه‌ای ساكن نجف بود و الان اولاد او نیز از طلاب نجف می‌باشند. وی سفری به كربلا كرد و به صحن حضرت عباس علیه‌السلام مشرف شد. در آن ایام، از حوض آب میان صحن برای وضو گرفتن استفاده می‌شد.شیخ در حالی كه لباس مرتبی پوشیده بود و یك جفت نعلین «كار محمد نو» كه بهترین كفش اهل علم بود، به پا داشت، لب حوض نشست و چون چشمش به حوض آب تازه و دستگاه و بارگاه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام افتاد، به ایشان خطاب كرد: «یا [ صفحه 102] عباس انت هم من اهل السیاسة». ای عباس شما هم اهل سیاست هستید! خوب فكری كردید كه نگذاشتید شما را به خیمه گاه ببرند، برای اینكه دستگاه مستقلی داشته باشید! اگر برده بودند، در زمره‌ی اصحاب حساب می‌شدید...هنوز حرفهایش تمام نشده بود، كه ناگاه كسی گویی او را بلند كرد و در حوض آب انداخت! شیخ بی‌چاره بعد از چند مرتبه غوطه خوردن در آب، به زحمت بیرون آمد، در حالی كه یك لنگه كفش وی گم شده بود و هر چه آن را جستجو كرد به دست نیاورد! سپس رو به حضرت كرد و گفت: «ابورأس الحار» (این عبارتی است كه عربها به حضرت خطاب می‌كنند، یعنی آتشین مزاج) شما شوخی بردار هم نیستید، من ملاطفه و مزاح كردم. [56] .

#### طلبه‌ای كه نسبت به حضرت عباس شوخی جسارت آمیز كرد و در چاه دستشویی افتاد

حجة الاسلام و المسلمین شیخ علی خوئینی زنجانی این قضیه را نقل كردند:ابوالزوجه‌ی این جانب، آیت الله آقای حاج شیخ میرزا محمد باقر زنجانی قدس سره، می‌گفتند: با عده‌ای از نجف اشرف برای زیارت امام حسین علیه‌السلام وارد كربلا شدیم و در مدرسه‌ی بادكوبه‌ایها اقامت كردیم. به رفقا گفتیم: اكنون به زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام برویم. یكی از طلبه‌ها گفت: حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام كه امام نیست! من خسته هستم و حرم حضرت نمی‌آیم، شما بروید و بیایید، بعدا با هم می‌رویم برای زیارت امام حسین علیه‌السلام [ صفحه 103] باری، او نیامد و ما رفتیم. وقتی برگشتیم، دیدیم مدرسه شلوغ است. پرسیدیم: چه شده است؟ گفتند: شیخی به مستراح رفته و در چاه افتاده است. وقتی كه او را از مبرز در آوردند، دیدیم همان رفیق ماست! یكی از رفقا به وی گفت: دیگر از این غلطها نكنی‌ها! شیخ گفت: من با حضرت علیه‌السلام شوخی كردم. یكی از رفقا گفت: حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام هم با شما شوخی كردند و الا شما را هلاك می‌كردند! [57] .

#### قطع انگشت كوچك دست، به خاطر اهانت به حضرت ابوالفضل

این قضیه توسط سید نصر الله مدرس حایری نقل شده است:با جمعی از خدام در صحن مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نشسته بودم. ناگهان دیدم مردی از حرم مطهر بیرون آمده است و با شتاب می‌رود و یك دست خود را بر جای انگشت كوچك دست دیگرش گذاشته است. ما با عجله خود را به او رساندیم و دیدیم كه انگشت او قطع شده است و خون از آن می‌ریزد.چون به حرم شریف برگشتیم، دیدم انگشت او میان شبكه‌های ضریح مطهر قرار دارد و هیچ خونی از آن ظاهر نیست، گویی از آدم مرده جدا شده است!سپس به فاصله‌ی یك شب، آن مرد از دنیا رفت و بعدا دانستیم كه وی، به علت اهانتی كه به آن حضرت كرده بود، مورد غضب حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قرار گرفته است. [58] . [ صفحه 104]

#### تصادف كردن مردی كه گفت: اگر حضرت عباس قدرت داشت، دست خودش را حفظ می‌كرد

جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محصل یزدی، صاحب مجله‌ی معارف جعفری، چنین فرمودند:روزی چند نفر در مهریز یزد، برای تقسیم ارث پدرشان پیش من آمدند. یكی از این وراث كه زن بود به برادرها گفت: حضرت عباسی، به همدیگر خیانت نكنید!یكی از برادرها زبان به گستاخی گشود و با كمال بی‌شرمی گفت: اگر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قدرت داشت، دست خودش را حفظ می‌كرد!دیری نگذشت كه این فرد گستاخ تصادف كرد و دست و پایش خرد شد، در نتیجه به وضع فلاكت باری افتاد و تمام زندگیش از بین رفت. [59] .

#### كشته شدن ژاندرمی كه به زوار قاچاقی كربلا گفت: ابوالفضل نیز مثل من، یك چكمه پوش بوده است

این قضیه توسط مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ محمد تقی امینی اراكی انجدانی نقل شده است:چهل سال قبل كه مردم مسلمان نوعا به طور قاچاق به عتبات عالیات می‌رفتند، یك ماشین اتوبوس پر از مسافر، به طور قاچاقی عازم كربلا می‌شود.در گردنه‌ی سر سرخ، كه در نزدیكی صحنه‌ی كرمانشاه قرار دارد، ژاندارمی به نام «نریمان» جلوی ماشین را می‌گیرد و دستور می‌دهد كه راننده، زوار را برگرداند. هر [ صفحه 105] چه زوار به او التماس می‌كنند كه بگذارد آنها به زیارت امامان شیعه در عراق بروند، او اعتنایی نمی‌كند؛ تا اینكه زوار او را قسم می‌دهند و می‌گویند: به حق حضرت قمر بنی هاشم اباالفضل العباس علیه‌السلام بگذار ما برویم.آن خبیث می‌گوید: عباس كیست؟ او هم مثل من یك چكمه پوش بوده است! (نعوذبالله). به محض اینكه این كلام زشت و كفرآمیز از زبان ژاندارم مزبور بیرون می‌آید، تیری می‌آید و او را سرنگون می‌كند. هرگز معلوم نشد آن تیر از كجا آمد و تیرانداز آن كه بود؟پس از این واقعه، زوار به سمت كربلا حركت می‌كنند و از آن پس، آن گردنه به «گردنه‌ی نریمان كش» معروف می‌شود. حقیر این قضیه را از زبان یكی از موثقین شنیدم. [60] .

#### مامور مالیات بگیر در تبریز، به حضرت ابوالفضل العباس اهانت كرد و زیر دستهای اسب خود جان داد

در زمان ناصرالدین شاه، در تبریز، یكی از مأمورین دولت از یك مغازه دار مالیات طلب می‌كند. اما مغازه دار امروز و فردا می‌كند. مأمور، یك روز صبح زود درب مغازه می‌آید و می‌گوید: امروز تا مالیات را از تو نگیرم از اینجا نمی‌روم. مرد كاسب می‌گوید: تو را به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، مرا معاف دار. مأمور گستاخ می‌گوید: اگر ابوالفضل علیه‌السلام قدرت دارد، شر مرا از سر تو كم كندكاسب آهی می‌كشد و می‌گوید: یا ابوالفضل علیه‌السلام، به دادم برس! فورا اسب مأمور [ صفحه 106] سركشی می‌كند و آن قدر بالا و پایین می‌رود كه مأمور را به زمین می‌زند. بعد از آن نیز با دستهایش شروع به كوبیدن بر سینه‌ی مأمور می‌كند. او هم صدای سگ (عو عو) می‌كند. وقتی می‌آیند، می‌بینند فك بالای وی پایین آمده و فك پایینش جلو رفته است و وضع بسیار زاری دارد. دیری نگذشت كه با این وضع اسفبار، به درك واصل شد. [61] .

#### سزای پلیسی كه در تبریز، چادر از سر زنی برداشت و به حضرت ابوالفضل جسارت كرد

آقای مهدی پور در یادداشتهای خویش نوشته‌اند كه آقای حاج شیخ محمود وحدت، از وعاظ محترم آذربایجانیهای مقیم تهران این قضیه را نقل كردند:در عهد ستم شاهی رضا خان، كه چادر از سر زنها به اجبار برمی‌داشتند، روزی خانمی در محله‌ی پل سنگی تبریز می‌رفته، كه با پاسبانی مصادف می‌شود و چادرش را به زور از او می‌گیرد. آن زن به شدت التماس می‌كرده است كه پاسبان چادر را از او نگیرد و وی را در معرض دید نامحرمان، بی‌ستر و حجاب نسازد ولی او اعتنایی نمی‌كرده است.در این موقع یكی از محترمین محل، به نام حاج فخر دوزدوزانی، از راه می‌رسد و با مشاهده‌ی این صحنه، به سوی پاسبان می‌رود تا از او خواهش كند كه چادر را به زن پس بدهد در همین لحظه می‌بیند زن داد زد: ترا به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، چادرم را به من بده؛ ولی آن پاسبان با كمال گستاخی گفت: بگو ابوالفضل علیه‌السلام بیاید و چادر را از من بگیرد! [ صفحه 107] در این هنگام حاج فخر راهش را كج می‌كند. به او می‌گویند: چرا جلو نرفتی تا وساطت كنی؟ او می‌گوید: او را به مرد بزرگی حواله كردند؛ اینجا دیگر جای من نیست، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خودش مشكل را حل می‌كند.پاسبان كه به حال غرور ایستاده بود و بر تفنگ خویش تكیه داده بود، یك مرتبه پایش به ماشه‌ی تفنگ می‌خورد و در نتیجه تیری از آن شلیك می‌شود و به چانه‌اش اصابت می‌كند و نقش زمین می‌شود! زن نیز می‌دود و چادرش را از روی جسد آن پلید برمی‌دارد و بر سر می‌نهد.آری، افرادی كه ناظر گستاخی آن بی‌ادب بودند، با چشم خود می‌بینند كه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام چگونه مشكل را حل كرد و بی‌ادب را به سزای خود رساند. [62] .

#### سزای پلیس خبیثی كه برای گرفتن اسب مردم، به حضرت ابوالفضل توهین كرد

این قضیه در وقایع الایام مرحوم خیابانی قدس سره در بخش مربوط به محرم الحرام به قلم یكی از شاهدان عینی آن، به نام سید حسین آقا از طلاب مدرسه‌ی ملا ابراهیم اردبیل، نگاشته شده است:روز هشتم شوال از سنه‌ی 1341 طرف عصر در بلده‌ی اردبیل، در مدرسه‌ی ملا ابراهیم نشسته بودم و ناگهان دیدم كه اهل شهر با اضطراب از هر طرف می‌دوند. گفتم: چه چیزی واقع شده است؟! گفتند: حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به شخصی غضب كرده‌اند! وقتی ماجرا را تحقیق كردم، چنین گفتند:درشهر مالگیری است و مركبهای مردم را به زور می‌گیرند، دو نفر پلیس به حكم [ صفحه 108] نظمیه، به خانه ضعیفه‌ای رفته‌اند، كه پنج، شش صغیر داشته و معاش آنها منحصر به یك اسب بوده است. اسب را از طویله بیرون كشیده‌اند تا ببرند، ضعیفه آمده و با كمال عجز التجا نموده و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را شفیع آورده است، و پلیس‌ها دست از اسب او كشیده و خارج شده‌اند. در این حال پلیس خبیثی به نام احمد از راه رسیده است و به این دو نفر گفته است كه اینجا چه كار می‌كنید؟ گفتند: در این خانه اسبی هست و ما خواستیم آن را بیاوریم، ولی ضعیفه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را شفیع آورد و ما دست كشیدیم.احمد به آن دو نفر تغیر كرده، داخل خانه‌ی ضعیفه شده و اسب را بیرون آورده است. ضعیفه باز آمده و عجز و التجا نموده، ولی آن شقی قبول نكرده است، بالاخره حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را شفیع آورده و آن خبیث گفته است: «حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مردی بود كه در سابق مرده و درگذشته است! اگر می‌تواند، بیاید اسب را از من بگیرد و به تو بدهد!»ضعیفه گفته است: یا اباالفضل علیه‌السلام، خودت می‌دانی كه این پلیس چه می‌گوید، دیگر چاره از دست من رفته است خودت حكم كن! در این حال، پسر مجید خان - همسایه‌ی آن ضعیفه - آمده است و چهار قران به احمد پلیس داده و گفته است: از اسب دست بكش؛ ولی احمد قبول نكرده است و اسب را از خانه بیرون آورده و تقریبا بیست قدم پیش رفته است مجید خان خودش با پلیس مصادف شده و چهار قران اضافه كرده و هشت قران داده است. ولی آن خبیث باز قبول نكرده و به یكی از آن دو پلیس گفته است: بیا سوار شو و اسب را ببر.وقتی آن شخص خواست سوار شود ناگهان، احمد به او گفت: چرا من این طور شدم؟! سپس عطسه نمود و دو مرتبه سرفه كرد و فی الفور روی او سیاه شد و بر روی زمین [ صفحه 109] افتاد و به درك واصل گردید. وقتی آن دو پلیس حال را بدین منوال دیدند، فرار كردند و به نظمیه خبر دادند. نظمیه حكم كرد قضیه را پنهان كنید و مخفیانه او را غسل دهید و دفن نمایید!پلیسها آمدند و خلق را، كه برای تماشا ازدحام كرده بودند، كنار زدند و نعش آن خبیث را به خانه‌ی خود بردند تا غسل دهند. رئیس قزاق‌ها مطلع شد و حكم كرد كه بروید جنازه‌ی او را بگیرید و بگذارید مردم ببینند و تماشا كنند. قزاقها آمدند و درمقابل [مقبره‌ی] شیخ [صفی الدین اردبیلی] با پلیسها برخورد كردند و پلیسها می‌خواستند جنازه را در مقبره‌ی شیخ صفی دفن كنند! قزاقها مانع شدند و نعش او را گرفتند و كفنش را پاره كردند تا مردم نگاه كنند.آقا سید حسین آقا گوید: بنده و آقا سید جواد و آقا سید ابراهیم در مدرسه بودیم و مردم گفتند: نعش او را قزاقها آورده‌اند و میدان عالی قاپو در مقابل مقبره‌ی شیخ انداخته‌اند كه مردم تماشا كنند. ما هم رفتیم كه جنازه را ببینیم. جمعیت زیادی در آنجا بود. با صعوبت و زحمت، خود را سر نعش آن خبیث رسانیدیم، دیدم صورت نحس او سیاه شده و به رنگ آلبالو بود و از كثرت تعفن و شدت رایحه كریهه‌ی آن خبیث، زیاده از یك دقیقه نتوانستیم توقف بكنیم.او می‌گوید: بعضی از موثقین تجار گفتند كه، دیدیم فك اسفل او عقب رفته و فك اعلا پایین آمده بود و دهنش مثل دهن سگ شده بود!در مكتوب دیگر نوشته بودند: تمام مرد و زن و بزرگ و كوچك آمدند و تماشا كردند و جنازه را با سنگ می‌زدند. جنازه تا عصر ماند، بعد به پایش ریسمان انداختند و در تمامی بازار و محلات گردانیدند، وقت غروب بدن نحس او را در صحرا بردند و در چاه انداختند و خاك ریختند. [ صفحه 110] تا حال كرامتی به این آشكاری ظاهر نشده بود. از دوشنبه هشتم شوال تا امروز، هفت شبانه روز است كه بازار و دكان و كوچه‌ها چراغانی شده و شب و روز در بازار و محلات مجالس روضه خوانی برپا است. [63] .

#### جنازه‌ی ترك عثمانی را برای دفن به صحن حضرت ابوالفضل آوردند، اما ناگهان جسد از درون كفن ناپدید شد

حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید حسن فالی، اظهار داشتند كه از جد مادری ایشان نقل شده است كه گفت:در ابتدای جوانی، روزی در صحن حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بودم، دیدم تركهای عثمانی - كه حكومت عراق در دستشان قرار داشت و مذهبشان نیز مذهب اهل سنت بود - جنازه‌ای از افراد خویش را آوردند تا در صحن حضرت ابوالفضل دفن كنند. من هم، همانند دیگر مردم ایستاده بودم و آنها را تماشا می‌كردم، كه یك مرتبه صحنه‌ی عجیبی مشاهده شد:وقتی آنان جنازه را به طرف قبر بردند و خواستند در خاك بسپارند، دیدند كفن خالی است و جنازه‌ای وجود ندارد! در نتیجه‌ی این امر، عثمانیها پریشان گشتند و به زبان تركی عثمانی، چیزی به هم گفتند و تابوت را برداشتند و رفتند! پس از آن نیز دیگر هیچ وقت جنازه‌هایشان را برای خاكسپاری به صحن مطهر و اطراف آن نیاوردند. [64] . [ صفحه 111]

#### قبل از رسیدن جنازه به كربلا، سگی از تابوت خارج شد

جناب سلالة السادات آقا میرزا ابوالقاسم تفرشی كه به زیور صلاح و سداد آراسته است فرمود: شخصی خواجه كه همراه جنازه‌ی بعضی از اعزه‌ی رجال دولت ناصریه، به طرف كربلا می‌آمد تا جنازه را در كربلا دفن كنند گفت: در بعضی از منازل با جمعی از همراهان، نزدیك آن تابوت نشسته بودیم؛ ناگاه دیدیم كه تابوت حركت و سگی بد صورت از میان تابوت بیرون آمد و برفت!همه‌ی ما تعجب كردیم، چون برخاستیم و تحقیق كردیم، چیزی در تابوت ندیدیم! ناچار به خاطر حفظ از رسوایی، چیزی از چوب تعبیه كردیم و در داخل كفن و مشمع گذاشتیم و محكم با ریسمان بستیم تا كسی بر آن اطلاع نیابد و آن جنازه‌ی مصنوعی را به كربلا حمل كردیم و دفن نمودیم و برگشتیم! مرحوم عراقی می‌فرماید: من آن صاحب جنازه را می‌شناختم و ظاهر حال او این سخنان را تأیید می‌كند. [65] .

#### سر كرده‌ای كه می‌خواست خزانه و موزه‌ی امام حسین را غارت كند، با شمشیر حضرت ابوالفضل دو نیم شد

این قضیه توسط حجة الاسلام مرحوم حاج شیخ محمد تقی امینی اراكی انجدانی نقل شده است:در جنگ بین المللی، یكی از سركرده‌ها آمده بود كه خزانه و موزه‌ی حرم حضرت سید الشهداء علیه‌السلام را به غارت ببرد. كلید دار از دادن كلید به وی خوداری می‌كند، و او هم اصرار می‌كند كلیدار ناگزیر متوسل به امام حسین علیه‌السلام می‌شود. [ صفحه 112] شب كلیددار در عالم خواب امام حسین علیه‌السلام را می‌بیند كه به وی می‌فرمایند: فردا كلید را ببر و روی ضریح مطهر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام بگذار!وقتی فردا سر كرده‌ی مزبور برای گرفتن كلید می‌آید، كلیددار می‌گوید: كلید روی ضریح مطهر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام قرار دارد، برو و بردار! آن خبیث برای برداشتن كلید، با چكمه وارد حرم مطهر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام می‌شود. ناگهان شمشیر او را دو قطعه می‌كند و جسد پلیدش را در صحن می‌افكند. [66] .

#### بریده شدن سر كسانی كه می‌خواستند فرش گران قیمت را از حرم حضرت ابوالفضل بیرون ببرند

یك قالی بسیار زیبا و عتیقه و قیمتی به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام اهدا كرده بودند. سلطان عراق طمع به آن قالی كرد و می‌خواست آن را به جهت تماشا از حرم مطهر بیرون ببرد. خدام حرم جلوگیری كردند و مانع از بردن آن شدند، كشمكش ادامه داشت، تا اینكه متولی شب در خواب دید كه حضرت سید الشهداء علیه‌السلام به وی فرمودند: «قالی را ببرید و در حرم برادرم حضرت عباس علیه‌السلام بیندازید». خدام دستور آقا را اجرا كردند و قالی را به حرم حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام انتقال دادند. چند نفر از طرف شاه رفتند، تا قالی را ببرند. به مجرد نزدیك شدن به قالی سرهایشان بریده می‌شد، و هر كس نزدیك می‌رفت، فرجامی این چنین یافت! [67] . [ صفحه 113]

#### زنی كه در حرم حضرت ابوالفضل دزدی می‌كرد، به هوا بلند شد

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج جواد افضل هرندی فرمودند:بیش از سی سال قبل، روزی در حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشغول زیارت بودم، كه ناگاه دیدم غوغا و همهمه‌ای برپا شد. هر چه به اطراف نگاه كردم، علت این همهمه معلوم نشد. تا اینكه دیدم نزدیك ضریح مطهر، زنی از زمین به طرف هوا بلند شده و در هوا معلق مانده است و پیوسته وق وق می‌كند.كم‌كم بالا رفت تا به سقف گنبد رسید و در فضا معلق شد؛ گاهی بالا می‌رفت و گاهی تا نزدیك ضریح مطهر پایین می‌آمد. در اینجا بود كه از زائرین حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، فریاد تكبیر و تسبیح همراه با گریه بلند شد.خدمه‌ی حرم چهار پایه‌ی بلندی را كه برای غبارروبی از آن استفاده می‌كردند آوردند و زن را گرفتند. و از حرم بیرون بردند.بعدها كه سر ماجرا را پرسیدم، گفتند: این زن دو سه روزی بود كه در حرم مطهر دزدی می‌كرد و ما او را پیدا نمی‌كردیم، تا اینكه پیمانه‌ی صبر حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام لبریز شد و چنانكه دیدی به او غضب كردند. وی را از حرم بیرون انداختند. سپس خبر از هلاكت آن زن دادند. [68] .

#### خشم حضرت ابوالفضل، جیب بری را در حرم حضرت امام رضا فلج كرد

شنیده شده است كه در شهر مشهد، به هنگام زیارت قبر امام رضا علیه‌السلام، یكنفرجیب بر، پول یكی از زائرین را با تردستی خاصی از جیب او می‌رباید و لحظه‌ای بعد، [ صفحه 114] این جیب‌بر فلج می‌شود.دزد بیچاره كه از این پیشامد غیر مترقبه خودش را باخته بود، با حالتی پریشان به حرم امام رضا علیه‌السلام می‌رود و برای شفا یافتن، خودش را به ضریح امام علیه‌السلام می‌بندد.در شب بعد، حضرت امام علیه‌السلام به خوابش می‌آید. دزد با التماس می‌گوید: یا امام رضا علیه‌السلام، مجازات من به خاطر سرقت پول مختصری از یك زائر، بسیار سنگین است. برای این دزدی ناچیز، چرا باید بدین گونه مفلوج بشوم؟امام رضا علیه‌السلام در پاسخش می‌فرمایند: چون پس از دزدی، به نام من به دروغ قسم خوردی، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام از این امر غضبناك شده و ترا به این صورت درآورده‌اند!هنگامی كه مرد جیب‌بر از غضب پسر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آگاه می‌شود، شفای خود را از حضرت باب الحوائج علیه‌السلام می‌خواهد و توبه می‌كند كه از آن پس گرد كارهای ناروا نگردد. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام او را شفا می‌دهند. و بدین ترتیب مردی كه عمر خود را با دزدی و جیب‌بری گذرانده بود، به راه راست هدایت می‌گردد. [69] .

#### سیاه شدن چهره‌ی هارون معری، به سبب نبش قبر و آب بستن بر قبر امام حسین به دستور متوكل

ابی‌عبدالله باقطانی نقل كرد كه پسر یحیی بن خاقان مرا جزء كادر «هارون معری» كه یكی از افسران سلطان بود، قرار داد و من نویسنده‌ی او بودم.سراسر تن هارون معری و دست و پای او به شدت سفید بود ولی رویش چون قیر [ صفحه 115] سیاه بود و ماده‌ی گندویی قی می‌كرد.باقطانی گفت: چون هارون با من همدم و مأنوس شد، از سیاهی رویش پرسیدم، ولی جواب نگفت. تا اینكه به مرض مرگ دچار شد و به عیادت او رفتم و دوباره پرسیدم و او از من خواست كه این قضیه را پنهان كنم و من هم قول دادم.او به من گفت: متوكل مرا با دیزج مأمور نبش قبر امام حسین علیه‌السلام و آب بستن بر آن كرد و چون آهنگ رفتن كردم، حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، را در خواب دیدم كه فرمود:با دیزج مرو و مأموریت قبر حسین علیه‌السلام را قبول مكن. اما صبح آمدند و مرا به رفتن تشویق كردند و من هم با آنها به كربلا رفتم و مأموریت را از طرف متوكل انجام دادیم.پس از آن، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم كه فرمود: مگر به تو نفرمودم: با آنها مرو و كار آنها را مكن، ولی تو نپذیرفتی و انجام دادی! پس یك سیلی به من زدند و آب دهن به رویم انداختند و صورتم چنان كه می‌بینی سیاه شد و تنم بحال نخست سفید ماند. [70] .

#### شخصی كه در كنار قبر امام حسین كار قبیحی انجام داد، دیوانه و مجزوم و مبروص شد

عالم كبیر و نویسده متتبع، مرحوم شیخ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفای 588 ق) می‌نویسد:«ابن‌بطه و نطنزی (از اهل سنت) هر دو از ابوعبدالرحمان فرزند احمد بن حنبل نقل كرده‌اند كه اعمش گفت: مردی كنار قبر حضرت امام حسین علیه‌السلام عملی ناپسند كه [ صفحه 116] توهین محسوب می‌شد انجام داد. (نویسنده از ذكر آن معذور است)به واسطه‌ی این كار زشت دیوانگی و برص و جذام دامنگیر او و خانواده‌اش شد، تا جایی كه به نسل و تبار او تا این زمان نیز سرایت كرده است.» [71] .

#### فروش تربت امام حسین جایز نیست

عالم بزرگوار مرحوم میرزا هادی خراسانی - كه از اصحاب خاص میرزای شیرازی بزرگ بود - از سید احمد بهبهانی، كه او نیز عالمی بزرگوار بوده است، چنین نقل می‌كند:در كربلا شخصی بود به نام حاج حسن كه در بازار زینبیه نزدیك صحن مطهر، مهر و تسبیح می‌فروخت؛ وی تربت مخصوصی داشت كه هر مثقال آن را به یك اشرفی می‌فروخت.روزی در حرم مطهر امام حسین علیه‌السلام، هنگامی كه یكی از زوار كنار ضریح مطهر مشغول دعا بود، متوجه شد كه كیسه‌ی پول او را كه چهل اشرفی در آن بود دزدیدند. فریادش بلند شد: یا اباعبدالله، در حرم شما و در پناه شما خرجی مرا بدزدند؟! این شكایت را كجا برم و به كه بگویم؟ مردم اجتماع كردند و بسیار متأثر شدند، ولی كاری از دستشان برنمی‌آمد.حاج حسن مذكور آن شب در عالم رؤیا دید كه حضور مبارك حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام مشرف شده است، عرض كرد: ای آقای من، شما كه از حال زائرتان خبر دارید، دزد او را رسوا كنید، تا پول را برگرداند. [ صفحه 117] حضرت فرمودند: مگر من دزد بگیرم؟ اگر قرار باشد (دزد بگیرم)، اول باید تو را بگیرم! عرض كرد: ای سرور من، مگر من چه چیزی دزدیده‌ام؟حضرت فرمودند: دزدی تو این است كه خاك و تربت مرا می‌فروشی و پول می‌گیری! اگر مال تو است چرا به اسم من به مردم می‌دهی؟ و اگر مال من، است چرا پول در عوض آن می‌گیری؟ حاج حسن عرض كرد: سیدی توبه می‌كنم، آیا قبول می‌فرمایید؟حضرت فرمود: الان كه توبه كردی، من نیز دزد آن زائر را به تو نشان می‌دهم. سپس آن حضرت مرد گدایی را كه در زمستان با بدن عریان نزدیك سقاخانه می‌نشست و می‌لرزید و گدایی می‌كرد، معرفی كردند و فرمودند: كیسه را زیر پایش دفن كرده و چیزی از آن برنداشته است.حاج حسن گوید: هنگام سحر كه به صحن مشرف شدم، دیدم آن گدا همان جا مشغول گدایی است. مردم را صدا كردم و خواب خود را برای آنها گفتم. مردم آن گدا را عقب زدند و كیسه‌ی اشرفی ر از خاكهای زیر پای او درآوردند و به صاحبش رساندند.پس از آن حاج حسن مردم را صدا زد و وقتی آمدند، گفت: یك دزد دیگر هم هست! و پس از آن در مغازه را باز كرد و گفت: این اموال هم از من نیست و برای شما حلال است، و مردم تمام تربتها را بردند. او هم دكانداری را رها كرد و به دست فروشی مشغول شد. [72] . [ صفحه 118]

#### مرگ ذلت بار موسی بن عیسی هاشمی، به سبب بی احترامی به تربت امام حسین

موسی بن عبدالعزیز نقل نمود:در بغداد «یوحنای نصرانی» مرا دید و گفت: تو را به حق دین و پیغمبرت قسم می‌دهم كه این شخص كه در كربلا است و مردم او را زیارت می‌كنند، كیست؟گفتم: پسر حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است و سبط پیامبر آخر الزمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و اسمش حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است. حالا چرا این سؤال را از من می‌پرسی؟!یوحنا گفت: قضیه‌ی عجیبی دارم. گفتم: بگو! گفت: خادم هارون الرشید نصف شبی درب خانه‌ی من آمد و مرا با عجله برد تا به خانه‌ی موسی بن عیسی هاشمی رسیدیم. [73] .خادم هارون گفت: امر خلیفه این است كه این مرد را كه قوم و خویش او است، علاج كنی. وقتی كه نشستم و او را معاینه كردم، دیدم مداوا كردن بی‌فایده است و سودی ندارد.پرسیدم: چه مرضی دارد و چگونه این طور گردید؟ در آن هنگام، دیدم طشتی حاضر كردند و هر آنچه درون شكمش بود، در طشت خالی شده بود. گفتم: چه امری واقع شده است؟ گفتند: ساعتی پیش از این، نشسته بود و با خانواده‌ی خود صحبت می‌كرد و الحال به این حال افتاده است! وقتی سبب آن را پرسیدم، گفتند: شخصی قبل از این در مجلس بود، كه از قبیله‌ی بنی هاشم بود و در اثناء مجلس، صحبت از حضرت حسین بن علی علیه‌السلام و خاك قبر او به میان آمد.موسی بن عیسی گفت: شیعه‌ها در باب حسین بن علی علیه‌السلام تا حدی غلو دارند كه [ صفحه 119] خاك قبر او را برای مداوا استفاده می‌كنند.آن شخص بنی هاشمی گفت: مداوا با تربت بر من واقع شده است. مرا فلان مرض بود، اما با تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام آن درد به كلی از من زایل شد و حق تعالی مرا به وسیله‌ی آن تربت نفع كلی بخشید.موسی بن عیسی گفت: از آن تربت نزد تو چیزی هست؟ گفت: بلی. موسی گفت: بیاور. آن شخص رفت و بعد از چند لحظه آمد و اندكی از آن تربت را آورده بود و به موسی بن عیسی داد. موسی هم آن را برداشت و از روی استهزاء و تمسخر به آن شخص، تربت را در جایی گذاشت كه زبان از بیانش شرم دارد. و لحظه‌ای نگذشت كه فریاد و فغانش برآمد و می‌گفت: «النار، النار، الطست، الطست» و وقتی طشت را آوردند، از اندرون، این چیزها كه می‌بینی بیرون آمده است.فرستاده‌ی هارون گفت: هیچ علاجی در آن می‌بینی؟من چوبی را برداشتم و دل و جگر او را نشانش دادم و گفتم: مگر عیسی علیه‌السلام كه مرده‌ها را زنده می‌كرد، این مرض را علاج كند!سپس از خانه بیرون آمدم و آن بدبخت بد عاقبت را در آن حال واگذاردم. چون سحر شد، صدای نوحه و شیون و زاری از آن خانه بلند گردید.بالاخره یوحنا به این سبب مسلمان گردید و اسلام را به عنوان دین خود قبول كرد و مكرر به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌رفت و آمرزش گناهان خود را در آن بقعه‌ی شریف طلب می‌نمود. این سزای كسی است كه به تربت امام حسین علیه‌السلام استهزاء نماید. [74] . [ صفحه 120]

#### مداوای مرد سنی با یك دانه تسبیح و بازگشت بیماری بواسطه‌ی توهین‌

مرحوم شیخ طوسی قدس سره نقل فرموده كه حسین بن محمد از پدرش نقل نموده است كه گفت:در مسجد جامع مدینه نماز می‌خواندم. مردان غریبی را دیدم كه در یك طرف نشسته بودند و با هم صحبت می‌كردند.یكی از آنها به دیگری می‌گفت: هیچ می‌دانی كه بر من چه واقع شده است؟ دیگری گفت: نه. گفت: مرا مرض داخلی بود كه هیچ دكتری آن مرض را نتوانست تشخیص بدهد، تا اینكه ناامید شدم.روزی پیرزنی به نام سلمه كه همسایه‌ی ما بود، به خانه‌ی من آمد و چون مرا مضطرب و ناراحت دید، گفت: اگر من تو را مداوا كنم، چه می‌گویی؟ گفتم: به غیر از این آرزویی ندارم.سپس پیرزن به خانه‌ی خود رفت و پیاله‌ای از آب پر كرد و آورد و گفت: این را بخور تا شفا یابی! من آب را خوردم و بعد از چند لحظه، خود را صحیح و سالم یافتم و دیگر آن درد و مرض در من وجود نداشت تا اینكه چند ماه از آن قضیه گذشت و مطلقا اثری از آن مرض، در من نبود.روزی همان عجوزه به خانه‌ی من آمد، به او گفتم: ای سلمه، بگو ببینم آن شربت چه بود كه به من دادی و مرا خوب كرد و از آن روز تا به حال هیچ دردی احساس نمی‌كنم و آن مرض برطرف گردید؟ گفت، یك دانه از این تسبیح كه در دست دارم! پرسیدم: این چه تسبیحی بود؟ گفت: این تسبیح از تربت امام حسین علیه‌السلام است [ صفحه 121] و من یك دانه از این تسبیح تربت را در آن آب حل كردم و به تو دادم.من به او پرخاش كردم و گفتم: ای رافضه (ای شیعه)، مرا به وسیله‌ی خاك قبر حسین علیه‌السلام مداوا كرده بودی؟! پرزن غضبناك شد و از خانه بیرون رفت و هنوز او به خانه‌ی خود نرسیده بود، كه آن مرض بر من برگشت و الحال به آن مرض گرفتار هستم و هیچ طبیبی آن را نمی‌تواند علاج بكند و من بر خود ایمن نیستم و نمی‌دانم كه حال من چه خواهد شد.آن دو مرد در این سخن بودند كه مؤذن اذان گفت و ما به نماز مشغول شدیم و بعد از آن دیگر نمی‌دانم كه حال آن مرد به كجا انجامید! [75] .

#### خشك شدن پلیسی كه در زمان رضا خان در بابل قصد تخریب پیر علم را داشت

در آن روزها، ظاهرا اوایل دهه‌ی 1310 شمسی، عمال رضاخان در مسیر اهانت و انهدام بسیاری از علمهای جلوی تكایا و همچنین تخریب حسینیه‌ها، به تكیه‌ای رسیدند كه در اثر معجزه، بعدها آن تكیه به پیر علم مشهور گشت.جریان از این قرار بود كه عده‌ای قزاق و سرباز به همراه مأموری خبیث كه رذالت او زبانزد مردم شهر بابل بود، جلوی تكیه می‌رسند. رسم آنها این بود كه ابتدا علم را شكسته و خرد می‌كردند! جمعیت مردم - حیران و پریشان - دیدند كه سربازی كلنگ را به دست گرفت و برای تخریب علم جلو رفت، ولی بلافاصله به عقب برگشت! آن مأمور كثیف گفت: چرا عقب آمدی؟ سرباز جواب داد: به محض بلند كردن كلنگ، [ صفحه 122] لرزه بر اندام من افتاد و ترسیدم و من این كار را نمی‌كنم.مأمور پلید گفت: این حرفها چیست؟ الان من خرابش می‌كنم. كلنگ را برداشت، جلو رفت و بی‌شرمانه آن را بلند كرد تا ضربه‌ای كاری بر علم فرود آورد، كه ناگاه درمیان نگاه حسرت‌زده و ترسناك مردم و سربازان، دستش به همراه كلنگ،قبل از رسیدن به علم در هوا معلق ماند وخشك و فلج گردید و صورتش هم سیاه شد!با مشاهده‌ی این صحنه‌ی شگفت، جمعیت تماشاچی و سربازان از ترس غضب حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام پا به فرار گذاشتند و كلنگ از دست نحس این مأمور به زمین افتاد. سپس وی با دستی فلج و خشك شده و صورتی سیاه، در حالیكه نه او و نه احدی از عالمیان جرئت سوء قصد به آن علم را نداشتند، آرام آرام به طرف محل كار خود یعنی شهربانی حركت كرد.به طور طبیعی، قبل از رسیدن مأمور پلید به شهربانی، خبر ظهور معجزه و انتقام حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام به گوش همكارا او و رئیس شهربانی نیز رسیده بود. لذا پس از اینكه این مأمور نگون بخت به شهربانی رسید و خواست از پله‌ها بالا برود، ناگهان رئیس شهربانی جلو آمد و مدال خدمت و سر دوشی را از لباس او كند و گفت: وارد شهربانی نشو كه ما از انتقام ابوالفضل علیه‌السلام می‌ترسیم! و بالاخره او را به شهربانی راه ندادند و اخراج كردند. نقل می‌شود كه حتی زن و بچه‌ی این ملعون هم او را به خانه راه ندادند.بعدها این بدبخت با همان دست خشكیده در كوچه و خیابان گدایی می‌كرد و مردم هنگام عبور از كنار او، و بر او لعن و نفرین می‌كردند. چند سالی به این وضع نكبت‌بار زیست، تا جان به آتش جهنم برد.ازآن تاریخ به بعد، چون این علم تنها علمی بود كه در شهر بابل این طور اعجاز [ صفحه 123] علنی از آن به وقوع پیوست، به عنوان رمز پیروزی علمدار كربلا تا روز قیامت و سمبل صدق وعده‌ی خداوند در حفظ شعائر حسینی به «پیر علم» نام گذاری شد و نیز محله‌ای كه شرافت جای داشتن این علم معجزنشان را دارد به «محله‌ی پیر علم» موسوم گشت. [76] .

#### راننده‌ای كه به تصویر حضرت ابوالفضل شراب پاشید و پس از چند دقیقه زیر چرخ ماشین، دو نیم شد

جناب آقای حاج ابوالحسن شریفی از كرج مرقوم داشته‌اند: حادثه‌ای چند سال قبل در تهران رخ داده است كه شرح آن را ذیلا می‌خوانید:در تهران میدان قزوین، خیابان جمشید (كه در آن زمان محل فساد بود) یك مغازه‌ی مشروب فروشی وجود داشت كه صاحب آن یك نفر ارمنی بود و آن مغازه پاتوق راننده‌های تریلی (تریلر) و باری و غیره به شمار می‌رفت. مرد ارمنی، كه صاحب مغازه بود، به خاطر ارادتی كه به حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام داشت، عكسی كه آن حضرت را سوار بر اسب نشان می‌داد، بالای سر خود نصب كرده بود و برای آن احترام خاصی قائل بود.روزی سه نفر راننده‌ی تریلی وارد مغازه می‌شوند و ازفرد ارمنی مشروب می‌خواهند. فروشنده سه لیوان شراب برایشان می‌آورد. یكی از آنان یك لیوان دیگر درخواست می‌كند و فروشنده‌ی ارمنی از دادن لیوان اضافه خودداری می‌ورزد. زیرا [ صفحه 124] معتقد بود كه نباید به هر راننده بیش از یك لیوان مشروب داد، چون مست می‌شود و مشكلاتی فراهم خواهد كرد. فرد راننده اظهار می‌دارد: برای خودم نمی‌خواهم! بالاخره وقتی لیوان شراب را می‌گیرد، (نعوذبالله) به روی عكس مبارك حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام می‌پاشد و می‌گوید: این هم سهم ایشان!شخص ارمنی وقتی كه این جسارت فجیع را از راننده‌ی بی‌دین می‌بیند، خیلی ناراحت می‌شود و آنان را از مغازه بیرون می‌كند و مغازه را تعطیل اعلام می‌نماید. سپس از شدت ناراحتی، در داخل مغازه مشغول گریه می‌شود. آن سه نفر بعد از خارج شدن از مغازه، با یكدیگر مشاجره می‌كنند كه چرا این عمل انجام شد؟ نهایتا دو نفر از آنان، با هم تصمیم می‌گیرند كه وقتی با تریلی‌هایشان از شهر خارج شدند؛ در بیابان، راننده‌ی جسور را بكشند و جسدش را نیز در بیابان بیندازند.این دو نفر قبل از آن مرد خبیث راه افتادند، تا با هم تصمیم لازم را بگیرند. وقتی كه وارد خیابان قزوین شدند تا به طرف تریلی‌های خود بروند، نفر سوم (كه همان فرد گستاخ بود و از آنان عقب مانده بود) وقتی خواست از جوی آب كار خیابان بگذرد، پایش به جدول كنار خیابان برخورد كرد و با صورت به وسط خیابان افتاد. در همین حال یك تریلی آهن كش، كه با بار آهن در حال عبور بود، از روی شخص گذشت و او را از كمر دو نیم ساخت! مردم جمع شدند و راننده‌ی تریلی هم توقف كرد.پلیس نیز سر رسید و بزودی جمعیتی انبوه آمدند. آن دو نفر راننده‌ی دیگر، كه فاصله‌ای از آن جمعیت داشتند، وقتی متوجه این حادثه شدند، جلو آمدند و شرح ماجرا را به پلیس گفتند و افزودند كه تصمیم داشته‌اند به علت جسارتی كه وی به حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام انجام داده بود در بیابان او را بكشند، و اظهار داشتند كه [ صفحه 125] حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام زحمت آنها را كم كرد.وقتی كه پلیس این مطلب را از آنها شنید؛ برای روشن شدن قضیه همراه آن دو نفر و جمعی دیگر به خیابان جمشید، كه محل شراب فروشی بود، رفتند. دیدند مغازه تعطیل است! وقتی در زدند، صاحب مغازه كه همان ارمنی بود در را باز كرد. پلیس و همراهان وارد شدند و دیدند مرد ارمنی مشغول گریه می‌باشد. وقتی چشمش به راننده‌ها افتاد، از آن دو نفر پرسید: آن مرد كافر چه شد؟! وقتی آنان گفتند: كه وی به جزای خود رسیده و به جهنم وارد شده است، ارمنی صاحب مغازه مشغول شكر گزاری به درگاه خداوند متعال شد و عكس حضرت علیه‌السلام را نشان داد كه هنوز خشك نشده بود. پلیس هم صورت جلسه‌ای تهیه كرد و راننده‌ها را مرخص نمود و گفت: بقیه‌ی مسئولیت این با خودم و خودم جوابگوی قانون خواهم بود. وقتی ماجرا را به اداره گزارش كرد، خود او مورد تشویق هم قرار گرفت و هیچ گونه مسئولیتی متوجهش نگردید. [77] .

#### توهین و شرابخواری جوانی در شب تاسوعا در تهران و غیب شدن او در یك لحظه و صدای شگفت‌انگیز او

این قضیه توسط حجة الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله شفیعی قمی نقل شده است:یكی دو سال به انقلاب مانده بود. در تهران، خیابان غیاثی، در شب تاسوعا شخصی پس از دیدن سقاخانه‌ها، به مقام شامخ حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام جسارت [ صفحه 126] می‌كند. سپس به خانه می‌آید و می‌بیند مادرش مشغول خوردن شله‌زرد است و در آنجا نیز می‌گوید: مادر دست از خرافات بردار، امشب من می‌خواهم مشروب بخورم و كیف كنم! مادر او را از این كار منع می‌كند ولی او می‌گوید: من ابوالفضل را نمی‌شناسم.مادر از او جدا می‌شود و مشغول كار خود می‌گردد، كه ناگهان صدای فرزندش بلند می‌شود: سوختم! سوختم! وقتی كه مادرش می‌آید، می‌بیند بساط مشروب پهن است، ولی جوان نیست و فقط صدای او می‌آید، گویی به زمین فرورفته بود. تا یك ماه صدای جوان می‌آمد، ولی كسی او را پیدا نكرد. متأسفانه روزنامه‌های آن روز، قضیه را به عكس جلوه دادند. [78] .

#### مردن یك سنی به خاطر استهزاء به عزداران سامرا

یكی از علمای موثق اصفهان نقل كرد: در سر من رأی (سامرا) جمعی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم سینه می‌زدند و شخصی سنی به آنها استهزا می‌كرد. یكی از عزادارها به او می‌گوید: عباس یضربك، یعنی عباس ترا می‌زند. آن سنی نگون بخت كلمه‌ای توهین آمیز می‌گوید و جسارت می‌كند.سپس آن سنی منزل خود می‌رود و می‌گوید: عباس ضربنی و أموت، یعنی عباس مرا زد و من می‌میرم. و سپس می‌خوابد. چون به بالین او می‌روند، می‌بینند مرده است.بعد از آن بستگان او برایش مجلس ترحیمی می‌گذارند واز طلاب شیه‌ع در سامرا نیز [ صفحه 127] برای شركت در جلسه‌ی ختم وی دعوت می‌كنند، ولی آنها از رفتن ابا می‌كنند. [79] .

#### خندیدن مردم با استماع مصیبت حضرت ابوالفضل، كه توسط روضه خوان مبتدی انجام شد

این قضیه توسط حضرت حجة الاسلام حاج شیخ عبدالاوحد خورشیدی بخشایشی نقل شده است:جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ علی قاسمی غریبدوستی می‌فرمود: در تاریخ 1338 هجری شمسی، بنده در ركاب حضرت آیة الله آقای حاج شیخ هدایت غروی قدس سره به مناسبت برگزاری جلسه‌ی صلح بین یك نفر روحانی و مالك به گرمرود مسافرت نمودیم.بعد از برگشت از روستای جیران، چند روز در غریبدوست در منزل پدر آقای غروی ماندیم. علمای محترم روستای غریبدوست به دیدن مرحوم حاج شیخ آمدند و حاج شیخ نیز از ایشان بازدید نمودند. شبی از شبها، كه پدران طلاب آن روستا در محضر حاج شیخ حضور داشتند، شخصی به نام مشهدی اسماعیل كمال به خدمت حاج شیخ آمد و به ایشان عرض كرد: ما در منزل روضه داریم. حاج شیخ به بنده و حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ عمران علیزاده فرمودند: در خانه‌ی ایشان منبر بروید! ما عرض كردیم: آقا جان ما تا به حال منبر نرفته‌ایم. فرمودند: این سخنرانی، منبر اول شما می‌شود. طبعا وظیفه‌ی ما اطاعت از فرمایش حاج شیخ بود. و لذا برای روضه خواندن به منزل آقای كمالی رفتیم. [ صفحه 128] در بین راه، بنده به آقای علیزاده گفتم: شما باید منبر بروید، زیرا من صلاحیت منبر ندارم. بعد از مذاكره، ایشان قبول كردند و قرار شد من هم به ایشان اجمالا كمك كنم و البته منبر را ایشان تشریف ببرند. آقای مشهدی اسماعیل گفت: به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام توسل پیدا كنید و آقای علیزاده هم به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام توسل پیدا كردند. پس از منبر ایشان، من هم چند قطعه شعر خواندم. ولی چون اولین منبر ما بود، خجالت می‌كشیدیم و در وقت ذكر مصیبت، چشممان را بسته بودیم. یكوقت متوجه شدیم كه مردم عوض اینكه گریه بكنند، می‌خندند! در خاتمه نیز چند قران (ریال) به عنوان اجرت توسل، به ما دادند.با ناراحتی زیاد، نزد حاج شیخ برگشتیم. ولی حاج شیخ ما را تشویق كردند و مرتبا می‌گفتند: بارك الله پسرانم! ولی از ناراحتی درونی ما خبر نداشتند. آن شب را صبح كردیم و فردای آن روز دیدیم كه صاحب منزل در اول صبح، وارد اطاق ما شده است و می‌گرید! حاج شیخ علت گریه‌ی وی را پرسید و وی توضیح داد كه دیشب در خواب دیده است كه آقا حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام در حال غضب، به وی فرموده‌اند: عجب مجلس توسلی برپا می‌كنید؟! سپس افزود، من از ترس به پای آقا افتادم و به ایشان عرض كردم: «آقا جان اشتباه شده است! تا زنده هستم، هر سال یك گوسفند می‌كشم و مجلس توسل برپا می‌كنم، مرا ببخشید. حضرت فرمودند: بروید در مجالس توسل، مواظب خودتان باشید!وی گفت: وقتی از خواب بیدار شدم، دیدم مثل آدم بیدار گریه می‌كنم. بالاخره آن بنده‌ی خدا تا زنده بود، هر ساله یك گوسفند می‌كشت و برای حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام اطعام می‌داد. و بعد از او، فرزندانش نیز همان برنامه را ادامه می‌دهند.سپس مرحوم حاج شیخ به آن بنده‌ی خدا و حاضرین توصیه فرمودند كه، همیشه. [ صفحه 129] مواظب باشید كه محبت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به خودتان جلب نمایید و این محبت به دست نمی‌آید، مگر اینكه انسان در مجالس سوگواری ایشان مؤدب داخل شود و مؤدب خارج گردد و همواره متوجه این باشد كه این مجالس، نظاری دارد.مرحوم ملا حسینقلی تكمداشی نیز همیشه می‌فرمود: ای مردم، صاحب مجلس، یعنی حضرت مولا علیه‌السلام حضور دارند. ایشان، كه از بنی اعمام مرحوم آیة الله حاج میرزا فتاح شهیدی بود، از این روستا به آن روستا مسافرت می‌كرد و در بیابان آب را بهانه خود قرار می‌داد و یك مسأله به آن دهاتیها یاد می‌داد. سپس به آنان می‌گفت كه اگر تمایل دارید، در این بیابان یك توسل به حضرت مولا امام حسین علیه‌السلام پیدا كنیم. اگر آن باغبان یا زارع اظهار تمایل می‌كرد، وی در آن بیابان توسلی می‌جست. سپس عرض می‌كرد: «خدایا در این بیابان به یك نفر یك مسأله یاد دادم» و سپس در بین منازل راه، زمزمه می‌كرد و می‌گریست.روحانی نباید بیكار بنشیند، بلكه باید همیشه در حال انجام مأموریت ابلاغ باشد. واقعا آن مرحوم وصفا (نه اسما) روحانی بود. [80] .

#### سقوط و مرگ هادی خان، كه به زور عمامه‌ی آقا سید حبیب چاووشی را گرفت

زمان رضاخان، در ایام متحدالشكل نمودن لباس و ممنوعیت عزاداری، روزی در چهارسوق بازار قم، «هادی خان نایب» راه را بر آقا سید حبیب چاووشی كه برای روضه خوانی می‌رفته است، می‌گیرد و از او می‌خواهد كه عمامه‌ی خود را تحویل بدهد و متحدالشكل شود! [ صفحه 130] سید فوق الذكر، كه مردی جلیل القدر بوده و در بین مردم محبوبیتی داشته است، از نایب می‌خواهد كه از او درگذرد و این كار را نكند، ولی نایب با اصرار و قلدری در حضور مردم، عمامه را از سر سید برمی‌دارد. سید دلش شكسته شده و در حالیكه اشك از دیدگانش سرازیر بوده است، خطاب به نایب می‌گوید: برو نایب، ان‌شاءالله از جدم ابوالفضل علیه‌السلام عوضش را بگیری!همان شب هادی خان كشیشك بازار بوده است. او در حالی كه از دریچه‌ی بام چهارسو به بازار چشم دوخته بود، ناگهان از بالا به زیر افتاد و مغزش با زمین اصابت نمود و فورا مرد. [81] .

#### شكایت شیخ هادی حائری شیرازی به حضرت ابوالفضل به خاطر توهین عده‌ای از جوانان، و مرگ سه جوان در سه روز

مرحوم آیة الله آقای حاج شیخ هادی حائری شیرازی، فرزند مرحوم ملا امین شیرازی - یكی از عالمان وارسته و متقی كربلای معلی - در سال 1308 هجری قمری متولد شده بود. ایشان مدتها در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف اشرف و كربلا به تحصیل و سپس به تدریس سطوح عالیه اشتغال داشت و در جمع حضرات آیات عظام میرزا مهدی شیرازی، حاج شیخ یوسف بیارجمندی، حاج شیخ محمدرضا اصفهانی و دیگران، از مشاوران نزدیك و خواص اصحاب فقیه زاهد، مرحوم آیة الله العظمی حاج آقای حسین طباطبائی قمی قدس سره محسوب می‌شد. فرزند ایشان آقای حاج محمد حسن - كه اكنون یكی از بازاریان تهران است - جریان زیر را به نقل از مادرشان بازگو نموده است: [ صفحه 131] منزل مرحوم والد سابقا در «محله‌ی جیه» در كوچه‌ای پشت «مدرسه‌ی الخدیجة الكبری علیهاالسلام» در خیابان سر سدر قرار داشت. روزی جمعی از اشرار وابسته به یكی از خاندانهای معروف، كه حرمت علم را نمی‌شناختند و از درك منزلت عالمان عاجز و بیگانه بودند، در راه خانه متعرض مرحوم والد می‌شوند و به ایشان جسارت و بی‌ادبی روا می‌دارند، تا آنجا كه عمامه‌ی ایشان از سر مبارك بر زمین می‌افتد!پدرم با ناراحتی تمام به منزل می‌رود و دوباره عمامه را به سر می‌پیچد و از منزل خارج می‌شود. آنان به گمان اینكه او قصد شكایت به كلانتری دارد، دیگر بار راه را بر او سد می‌كنند و مقصدش را می‌پرسند. پدرم می‌گوید: خیر، من تنها به حرم حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام می‌روم. آن بی‌معرفت‌ها قضیه را سبك انگاشته و راه را باز می‌كنند و ایشان به طرف حرم مطهر، رهسپار می‌گردند و پس از عرض حال، به منزل باز می‌گردند.در همان شب یكی از جوانان آنان خاندان، بدون آنكه سابقه‌ی بیماری داشته باشد، ناگهان گرفتار مرگ می‌شود. فردای آن روز، هنوز از كار تجهیز او كاملا فارغ نشده بودند كه باز هم مرگ سراغ جوانی دیگر از ایشان می‌آید، و روز سوم هم...بالاخره عاقلان قوم بالاتفاق جمع می‌شوند و به منزل مرحوم حاج شیخ هادی قدس سره می‌آیند، و ضمن گریه و زاری، به دست و پای ایشان می‌افتند و طلب حلالیت و كسب رضایت می‌كنند، و می‌گویند: «مگر شما می‌خواهید همه‌ی خانه‌های ما را تاریك كنید؟» ایشان در پاسخ می‌گوید: من فقط خدمت آقا عرض حال كردم و بس! و درخواست انجام كار معینی نكردم و آن را به خود آقا واگذار كردم.سرانجام با انجام عذرخواهی، جریان مرگ و میرها خاتمه می‌یابد.آن بزرگوار در سال 1364 هجری قمری دار فانی را وداع گفتند و در صحن مطهر [ صفحه 132] حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام مدفون شدند.

#### كشته شدن مرد عرب كه ادعا داشت من با همسرم آمیزش نكرده‌ام و او آبستن شده است (در كنار ضریح حضرت ابوالفضل)

مرحوم مبرور حاج میر باقر آقا صادقی كه حائز مرتبه‌ی اجتهاد بود، این قضیه را نقل كرد:دو خانواده‌ی بزرگ در كربلا با هم وصلت می‌كنند، متأسفانه پس از اندك زمانی در میانشان اختلاف سلیقه رخ می‌دهد و دختر به خانه‌ی پدرش برمی‌گردد و هر چه دیگران وساطت می‌كنند، مؤثر واقع نمی‌شود. پس از گذشت یك سال از این قضیه، وقفه‌ی نجف اشرف پیش من می‌آید و تمام افراد خانواده‌ی دختر، به استثنای او به نجف اشرف مشرف می‌شوند.داماد این مطلب را می‌فهمد و به در خانه‌ی دختر می‌آید و به هر وسیله كه هست، او را قانع می‌كند و وارد خانه می‌شود و با قسمهای دروغ، به او وعده‌های پوچ می‌دهد، بالأخره با وی آمیزش می‌كند. سپس داماد به خانه‌ی خود برمی‌گردد ولی به وعده‌های خود وفا نمی‌كند و كسی را برای آوردن دختر نمی‌فرستد!دختر بیچاره كه حامله شده بود، آثار حمل در او نمایان می‌گردد. كسان دختر وی را تعقیب و تهدید می‌كنند و آن بیچاره قضیه را چنانكه بوده، نقل می‌كند. ولی پسر انكار می‌كند و بر اصرارش می‌افزاید. برادران دختر، قصد قتل او می‌كنند و آن بیچاره با ناله و زاری، اظهار مظلومیت می‌كند و می‌گوید: دستم را به دامن او برسانید تا من صدق گفتارم را به ثبوت برسانم. باز كسان دختر به نزد پسر می‌آیند و مطلب را اظهار می‌كنند، ولی [ صفحه 133] پسر به عناد خود باقی می‌ماند. بالأخره می‌گویند: شما را با همدیگر روبرو می‌كنیم، تا حقیقت امر روشن گردد. برخیز تا پیش دختر برویم، پسر قبول نمی‌كند، ولی بزرگان هر دو طرف مجبورش می‌كنند و او را می‌آورند و داخل خانه‌ی دختر می‌كنند.در این حال دختر می‌آید پس از اعتذار از حضار، اول به او نصیحت می‌كند كه از خدا بترس و آبروی ما مبر، اما داماد باز قبول نمی‌كند. یكدفعه آن دختر با حالت فوق العاده ناراحتی از جای خود بلند می‌شود و گریبان پسر را می‌گیرد و می‌گوید: برخیز! من در حضور حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام اثبات خواهم كرد! پسر از آمدن خودداری می‌كند، ولی طرفین اجبارش می‌نمایند.بالأخره به همان طریق كه دختر او را گریبانگیر كرده است، كشان كشان به حالت زاری و تضرع و عصبانیت و ناراحتی تا حرم مبارك می‌برد و به محض ورود به حرم، یك دست به ضریح مقدس و یك دست به یقه‌ی پسر، فریادی می‌كشد و با حالتی غیر عادی می‌گوید: آقا اگر شما قبول دارید، آبروی من برود! والا حكم كن بین من مظلوم و این ظالم!ناگهان ضریح مقدس به حركت آمد. پسر بدبخت به مقدار چند متر به طرف بالا رفت و به زمین زده شد. و مردم پا به فرار گذاشتند! بعد از مدتی، خدمه و دیگران وارد می‌شوند و می‌بینند بدن آن بدبخت خرد شده و آثار استخوان در او پیدا نیست و رنگش سیاه شده است.بالاخره دختر را با نهایت عزت و احترام برمی‌گردانند و او در موقع خروج از درب حرم مطهر می‌گوید: «آقا خانه‌ی احسانت آباد!» و بدن نحس پسر را نیز از حرم بیرون می‌برند.ولوله‌ای در شهر ایجاد می‌شود و تمامی مردم به حرم مبارك می‌ریزند. اجتماع عجیبی رخ می‌دهد و به تمام روستاها و شهرستانها خبر می‌رسد و چراغانی‌های [ صفحه 134] خیلی مفصل می‌كنند. بالای مأذنه‌ها بشارت‌ها داده و اشعاری خوانده می‌شود و كرامات و فضائلی نقل می‌شود. و مردم رو به سوی كربلا می‌نهند!این قضیه در زمان استیلای دولت تركیه بر عراق واقع شده و بغداد مقر قدرت و حكومت ایشان بوده و خبر به آنجا نیز می‌رسد. بزرگان ایشان می‌آیند و پس از تحقیق، قضیه را به دولت متبوع خود خبر می‌دهند و از آناطولی (نام شهری است در تركیه) دستور می‌رسد كه تمام قوای نظامی ایشان، لباس تازه بپوشند و به كربلا بیایند. قوای نظامی با ادب و نظم مخصوص، از درب ورودی می‌آمدند و مقابل حرم مطهر شعارهای مخصوص می‌دادند. [82] .

#### مردی كه در كنار ضریح حضرت ابوالفضل نسبت ناروا به همسرش داد و سوگند یاد كرد و همان جا مرد

آیت الله آقای حاج سید محمد فاطمی ابهری از قول پسر خاله‌شان، حضرت آیت الله آقای حاج شیخ ضیاءالدین، نقل كردند كه گفت:شخصی نسبت خلاف عفت به زنش داده بود و گفته بود: حملی كه تو داری از من نیست؛ تو زنا داده‌ای. بنا شد به حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام بروند و حرفهایشان را بزنند و حضرت علیه‌السلام قضاوت كنند.وقتی كنار ضریح مطهر قرار می‌گیرند، ابتدا زن می‌گوید: یا اباالفضل، این حمل من از شوهر من است. و حادثه‌ای پیش نمی‌آید. اما زمانی كه نوبت شوهر رسیده و او [ صفحه 135] مقابل ضریح مطهر می‌ایستد و قسم می‌خورد كه «یا ابالفضل، این حمل زنم از من نیست» یكدفعه می‌بینند صورتش سیاه شد و به زمین افتاد و جا به جا مرد! [83] .

#### قاتل در حرم ابوالفضل به دروغ قسم خورد و جنازه‌اش را بیرون آوردند

این قضیه توسط حضرت حجةالاسلام والمسلمین حاج شیخ حسن بصیری نقل شده است:مرحوم محمد ابراهیم زرگر خوئی این قضیه را نقل كرد:در زمان رضاشاه، به مكه‌ی مكرمه مشرف شدم و در هنگام برگشتن، موفق به زیارت عتبات عالیات گردیدم. طبق معمول، اول صبح به زیارت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام شرفیاب و سپس به زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نائل می‌شدم.در روز پنجشنبه‌ای بعد از خروج از حرم آن بزرگوار علیه‌السلام، به آقای حاج عباس تبریزی - كه در نزدیكی باب العباس علیه‌السلام دكان عطاری داشت - برخورد كردم. وی در جلوی دكان خود صندلی گذاشت و مرا روی آن نشانید و در ضمن صحبت، مشغول اصلاحات دكانش شد. در این هنگام، ناگاه صدایی برخاست.از صدای مزبور، مردم به تكاپو درآمدند و به طرف حرم آن بزرگوار علیه‌السلام می‌دویدند. من كه به زبان عربی آشنا نبودم و نمی‌دانستم چه خبر است، سر از دكان بیرون كردم و منتظر اخبار تازه بودم كه باز صدا بلند شد و آقای حاج عباس نیز دكان را ترك كرد و با عجله‌ی زیاد به سوی حرم مطهر رهسپار شد و به من هم گفت: بیا كه [ صفحه 136] حضرت علیه‌السلام كرامتی نشان داده است.من همراه ایشان با عجله داخل صحن مقدس شدم و در آنجا دیدم كه جنازه‌ای را كشان كشان از حرم مبارك بیرون آوردند و مورد لعنت و نفرین قرار دادند. گویا آن بدبخت با دو نفر دیگر مرتكب قتلی شده بود و پس از گرفتار شدن، انكار كرده بود و نهایتا، امر منجر به این شده بود كه وی قسم بخورد. اینك، مأمورین دولت او را برای قسم خوردن آورده بودند واین بدبخت قبل از دیگران، ابتدا به سوگند كرده بود و مورد غضب الهی قرار گرفته و به جزایش رسیده بود. سپس آن دو نفر دیگر به جرم خود اقرار كردند. [84] .

#### مردی كه در حرم حضرت ابوالفضل سوگند به ناحق یاد كرد و مورد غضب قرار گرفت، به روایت حاج ملا آقا جان زنجانی‌

این قضیه توسط عالم متقی حاج سید محمد علی میلانی نقل شده است:از مرحم ثقة المحدثین حاج شیخ محمود، معروف به حاج ملا آقا جان زنجانی قدس سره شنیدم كه می‌گفت: در یك شب زمستان بسیار سردی، در ایوان مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام سر به پاشنه‌ی درب حرم گذاشته بودم. در بسته بود. مرد عربی را دیدم كه بی‌هوش آنجا افتاه و گویی تمام استخوانهای بدنش كوبیده شده بود. چنان بلند نفس می‌كشید كه صدای آن به طرف دیگر ایوان می‌رسید. نزدیك سحر تكانی به خود داد و صدا زد: «اولاد عمی - اولاد عمی». برخاستم و جلو رفتم، حالتی در او دیدم كه گویا از خواب بیدار شده است. چند نفر جوان كه در اطراف بودند آمدند، آن [ صفحه 137] مرد به عربی به آنها گفت: ریسمان بیاورید.گفتند: این موقع شب از كجا ریسمان بیاوریم؟!گفت: «عگال» مرا به پایم ببندید و به طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بكشانید. آنها چنین كردند و او را به طرف آن حضرت كشیدند. من هم با آنها به راه افتادم. به درب صحن حضرت ابوالفضل علیه‌السلام كه تازه باز شده بود، رسیدیم و وارد صحن شدیم. آن مرد بلند شد و جلوی ایوان ایستاد و از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام عذرخواهی كرد. از همراهان و بستگانش سؤال كرد كه قضیه چیست؟آنها گفتند: این مرد شخصی را به دزدی متهم كرده بود. او هم گفته بود: می‌رویم خدمت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و قسم می‌خوریم. طرفین آمدند. متهم قسم خورد و طوری نشد، ولی وقتی این مرد قسم خورد، یك مرتبه نقش زمین گردید. معلوم شد كه او به دروغ قسم خورده است. با خود گفتیم: چگونه او را به محل ببریم؟ بدنی را كه فقط نفس می‌كشد و گویا تمام استخوانهایش شكسته شده است او را خدمت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ببریم، تا شفایش را بگیریم. لذا او را به ایوان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بردیم و آنجا گذاشتیم.از خود آن مرد پرسیدم: چه شد و چگونه شفا یافتی؟ گفت: من افتاده بودم، ناگهان دیدم شخصی از طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌آید، ولی گویا بر زمین راه نمی‌رود بلكه زمین زیر قدمهای او می‌پیچد، وقتی به ایوان رسید، با سرپا به من زد و فرمود: اگر برادرم از خدا بخواهد كه آسمان را زمین و زمین را آسمان كند، چیزی نیست! تو كه...سپس ایشان وارد حرم شدند و من هم شفا یافتم. [85] . [ صفحه 138]

#### سه بار زمین خوردن در كنار ضریح حضرت ابوالفضل به خاطر قسم دروغ

مرحوم سید صالح، معروف به ابوسعید، از خدام حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام بود. فرزند سید صالح، از قول وی نقل می‌كند كه گفت: روزی پدرم وارد خانه شد و با خوشحالی فراوان گفت: حضرت ابوالفضل علیه‌السلام معجزه كرده‌اند. گفتیم: چه شده است؟ او ماجرا را چنین تعریف كرد:شخصی را نزد ضریح مطهر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام آوردند و گفتند: اگر راست می‌گویی، قسم بخور! و آن شخص دست به ضریح گذاشت و قسم خورد.به مجرد قسم خوردن، سه بار از زمین بلند شد و از ضریح بالاتر رفت و به زمین خورد! بار سوم، می‌گویم! و به آرامی روی زمین قرار گفت. سپس اقرار كرد كه قسم دروغ خورده است. همه خوشحال شدند و پول و نقل پخش كردند. [86] .

#### سوگند دروغ شیعه در مقابل شخص سنی در درگاه حضرت ابوالفضل در شهر لكنهو، مرد شیعه را نابینا ساخت

شخصی از اهل سنت، از یك شیعه مبلغی طلبكار بود و هر چه طلب خود را از وی مطالبه می‌كرد، آن فرد شیعه بدهی خود را نمی‌پرداخت و حاشا می‌كرد. آن دو با هم مشاجره زیادی داشتند تا كار به اینجا كشیده شد كه مرد سنی گفت: باید این آقای شیعه به درگاه حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام (در شهر لكنهو هند) برود و دست به علم مبارك حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بگذارد و بگوید كه من مقروض نیستم، تا من از طلب خود صرفنظر كنم.بدهكار حاضر شد به درگاه برود و قسم یاد كند كه به فرد سنی بدهكار نیست، و پیش خود می‌اندیشید كه: من شیعه هستم، و او سنی است. بنابراین حضرت علیه‌السلام قضاوت را به سود من انجام خواهند داد! مرد سنی باز تكرار كرد كه اگر او دست به علم بگذارد و بگوید من مقروض نیستم، من هم از تعقیب وی خودداری می‌كنم.همسر مرد بدهكار به شوهرش گفت: «خیر، این كار را نكن، صلاح نیست!» ولی او نپذیرفت و به زنش گفت: حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام هیچ وقت شیعه را در مقابل سنی سرافكنده نخواهد ساخت.بالأخره مرد شیعه به درگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام رفت و دست به علم مبارك گذاشت و به دروغ گفت: من به این مرد سنی بدهكار نیستم و پولی از وی نگرفته‌ام. وقتی از آنجا برگشت هنوز به صحن مبارك درگاه و به كنار حوض نرسیده بود، كه پسرش را صدا زد و دست خود را بر كتف او گذاشت و آهسته به راه افتاد بزودی معلوم شد كه مورد غضب حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قرار گرفته و نابینا شده است.این نتیجه‌ی قسم دروغ و نمونه‌ای از عدالت حضرت قمر بنی هاشم ابالفضل العباس علیه‌السلام است. [87] .

#### مسلمانی در دادگاه قفقاز به حضرت ابوالفضل قسم یاد كرد و در همان لحظه هلاك شد، و این نوع قسم در دادگاه ممنوع شد

مرحوم آقا میر اسد میر بابائی - از علمای عامل و سادات بزرگوار و از مهاجرین فی سبیل الله بعد از انقلاب لنین ملعون - نقل می‌كرد:بین دو نفر مسلمان اهل قفقاز، اختلافی رخ داد كه شكایت آن را به دادگاه دولت [ صفحه 140] روسیه بردند. مدعی، ضمن محاكمه گفت: متهم باید هفت قدم به سمت قبله گام بردارد و به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قسم بخورد كه «سخنانش از روی صداقت و راستی است و حق با او می‌باشد»؛ اگر چنین كند من رضایت می‌دهم.رئیس دادگاه مسلمان نبود و بنابر این قضیه را درست نمی‌فهمد، ولی می‌گوید: چون توافق دارند، از طرف ما بلامانع است. «مدعی علیه» مراسم قسم را به جا می‌آورد و در اثنای آن، در قدم پنج به زمین می‌خورد و هلاك می‌شود. با این حادثه، وضع دادگاه به هم می‌خورد و دكتر قانونی می‌آید و شخص مزبور را معاینه می‌كند و برگ فوت وی را صادر می‌كند.پس از این پیشامد، از سوی اولیای امور، آگهی رسمی صادر می‌شود كه بعد از این، در این دادگاه محاكمه‌ی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام ممنوع است! [88] .

#### روانی شدن كسی كه به نام حضرت ابوالفضل العباس قسم ناحق یاد كرده بود

حضرت حجةالاسلام و المسلمین حاج آقا نمازی - منبری معروف اصفهان - از قول یكی از دوستانشان این دو قضیه را نقل فرمود:دو چیز در حرم حضرت عباس علیه‌السلام دیدم:یكی این كه در صحن حضرت قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام در شب جمعه‌ای كه من و عده‌ی دیگری مشغول كار بودیم، دیدیم یك دسته پرنده كه مثل مرغابی بودند، دور گنبد امام حسین علیه‌السلام آمدند و سپس دور گنبد حضرت اباالفضل علیه‌السلام نیز دور زدند. مثل اینكه می‌خواستند تعظیم كنند! سر فرود آوردند و رفتند، ما دست از كار كشیدیم و به این [ صفحه 141] صحنه نگاه می‌كردیم.قضیه‌ی دوم اینكه: شب كه به حرم حضرت اباالفضل علیه‌السلام آمدیم، جوانی را مشاهده كردیم كه روانی بود و سه چهار نفر هم از عهده‌ی او برنمی‌آمدند، و با زنجیر پایش را به ضریح بسته بودند.ما زیارت و كارهایمان را انجام دادیم و به منزل رفتیم و هنگام صبح كه به حرم آمدیم، تا زیارت كنیم و به كار مشغول شویم، دیدیم این جوانی كه هیچكس از عهده‌ی او برنمی‌آمد، آرام شده است، ولی هنوز زنجیر به پایش بسته است؛ اما طرف دیگر زنجیر كه به ضریح بسته بود، باز شده است.خادم حرم زنجیر را از پایش نیز باز كرد، و زوار به جوان پول می‌دادند.به پدرش گفتیم: «فرزند شما چه مرضی داشت؟!» پدرش گفت: «این فرزند به ناحق به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام قسم خورده بود، و از آن ساعت حواس پرتی پیدا كرد! هر جا هم كه او را بردیم نتیجه‌ای نگرفتیم، بالاخره او را به اینجا آوردیم و متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شدیم و حضرت شفایش دادند.» فردا شب كه آن جوان را دیدیم، داشت وضو می‌گرفت تا به حرم حضرت امام حسین علیه‌السلام برود. [89] .

#### غاصب زمین، دست بر سر پسرش گذاشت و به حضرت ابوالفضل قسم یاد كرد و در همان روز پسرش مرد

در قریه‌ی علی نظر، از توابع ماكو، یك نفر فلاح یك قطعه از اراضی زراعتی خود را به یك نفر فقره رعیت، برای یك فقره زراعت بهاره تحویل می‌دهد، تا بعد از برداشت [ صفحه 142] محصول، زمین را به وی تحویل بدهد.چندی بعد مأمورین اصلاحات اراضی برای ثبت اراضی با اسامی زارعین وارده می‌شوند و آن بدبخت مدعی می‌شود كه این قطعه زمین، از اول در اختیار من بوده و از آن من است. هر چه هم وی را توبیخ و تهدید می‌كنند، فایده‌ای نمی‌بخشد، تا بالأخره امر به قسم خوردن منجر می‌شود. به او می‌گویند: دستت را بر سر بچه‌ی دوازده ساله‌ای كه در كنارت قرار دارد، بگذار و بگو: اگر این زمین ملك من نیست، چنانكه اینك زنده‌ی او را نگاه می‌كنم، به مرده‌ی او بنگرم.آن بدبخت، به روی پسرش نگاهی می‌كند و می‌گوید: «من، به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام قسم می‌خورم كه این زمین از ابتدا مال من بوده است.»مأمورین سخن او را قبول می‌كنند ولی پس از آن، تا وقت غروب آفتاب آن پسر می‌میرد. [90] .

#### قطع شدن شست آن كسی كه انار را خورده بود و انكار می‌كرد

جناب آقای حاج ابوالحسن شكری این قضیه را نقل كرده‌اند:قریب شصت سال قبل، در چشمه علی - كه یكی از روستاهای قم است - باغی را اجاره كرده بودیم و كارگزاری به نام حبیب نیز داشتیم. به كارگری به نام حبیب نیز داشتیم. به كارگرها سفارش كرده بودیم، به چند درختی كه معمولا صاحب باغ استثنا می‌كند و در اجازه قرار نمی‌دهد (تا خودش از آن استفاده كند) دست نزنند و تأكید كرده بودیم كه از بقیه درختهای انجیر و انار استفاده كنند، اما به این چند درخت، كه صاحب باغ آن را منها كرده است، نزدیك نشوند، زیرا استفاد از آنها حرام است.خلاصه یك روز كه مادرم برای سركشی درختها رفته بود، مشاهده كرده بود كه [ صفحه 143] چند عدد انار پای آن درخت‌های موجر ریخته شده است. یكی از آنها را برمی‌دارد و می‌بیند پوك است؛ كارگرها از آبش استفاده كرده و آن را در آنجا انداخته‌اند!پدرم پس از آگاهی از قضیه، به كارگرها می‌گوید: مگر من نگفتم به این درخت‌ها نزدیك نشوید و از انار آن نچیند؟! كارگری كه اسمش حبیب بود، گفت: اگر شما نظرتان به من است، ابوالفضل علیه‌السلام شستم را بزند، اگر من انار چیده باشم!فردا صبح، یك دفعه ناله حبیب بلند شد كه می‌گفت: «وای شستم!» آری، دستش نظرك شده بود (نظرك نوعی زخم است) و آن زخم باعث گشت كه انگشت شستش بیفتد و دیگر نتواند كارگری كند. لذا مزدش را دادیم و رفت. این بود كرامتی از حضرت قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس علیه‌السلام. [91] .

#### مقرری گوشت برای طلبه‌ای كه یك كبوتر حرم امام حسین را به جهت خوردن، كشته بود

مرحوم آخوند ملا علی محمد طالقانی قدس ستره از یكی از طلابی كه ساكن در صحن مطهر حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام بود، این قضیه را نقل می‌فرمود:روزی از روزهای كه در اوایل طلبگی، در حجره صحن بودیم و درس می‌خواندیم، امر معاش بر من تنگ شد. به گونه‌ای كه تمكن بر خریدن قدری گوشت كه یك شب بپزم و صرف كنم، نداشتم و بوی گوشت كه از حجره همسایه به مشامم می‌رسید، بدنم می‌لرزید!یك روز به این فكر افتادم كه كبوترهای زیادی به صحن و حجره می‌آیند و اینها هم [ صفحه 144] كه صاحب و مالكی ندارند. زیرا از صحراها می‌آیند و صید كردن حیوان صحرایی هم جایز است. خوب است. ما از این كبوترها بجای گوشت استفاده كنیم و دلی از عزا درآوریم! پس تصمیم گرفتم كه كبوترها را صید كنم.به همین منظور ریسمانی به در حجره بستم، سپس كبوتری به عادت سابقش وارد حجره شد و من ریسمان را كشیدم و در بسته شد. كبوتر را گرفتم و سر آن را بردیم و پرهایش را كندم و كبوتر را زیر ظرفی گذاشتم. تا بعدا آن را بپزم و بخورم.نزدیكیهای ظهر با خود گفتم: با خیال راحت یك خواب قیلوله كنم و بعد آن را بپزم و بخورم و با همین خیال به خواب رفتم. یك وقت در عالم رویا، دیدم كه حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام وارد حجره شده‌اند و با حالت خشم آلود و غضبناك به من نگاه می‌كنند و فرمودند: چرا كبوتر را گرفتی و كشتی؟! (یعنی این كبوترها در پناه من هستند و من صاحب آنها هستم.)من به خاطر كار زشتی كه كرده بودم، از خجالت سرم را زیر انداختم و حرفی نزدم. دوباره حضرت علیه‌السلام فرمودند: مگر با تو نیستم؟ چرا كبوتر را گرفتی و كشتی؟! من باز سكوت كردم. حضرت فرمودند: دلت گوشت می‌خواست كه این كار را كردی؟ دیگر این كار را مكن! من روزی یك وقیه گوشت به تو می‌دهم.من از خواب بیدار شدم در حالی كه از زیادی خجالت، لرزان و هراسان بودم و از عمل خود نادم و پشیمان بودم. پس برخاستم و وضو گرفتم و به حرم مقدس حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام رفتم، و فریضه ظهر و عصر را بعد از زیارت ادا كردم و از عمل خود توبه نمودم.بعد به قصد حرم شریف حضرت عباس علیه‌السلام، از حرم خارج شدم. از بازار كه می‌رفتم، عبورم به دكان قصابی افتاد و ناگهان قصاب مرا صدا زد! اول اعتنایی نكردم. [ صفحه 145] ولی او دوباره مرا صدا زد. گفتم: بله آقا، بفرمایید. با بنده كاری داشتید؟ گفت: بیا گوشت بگیر! گفتم: نمی‌خواهم. گفت: چرا؟ گفتم: پول ندارم. گفت: از تو پول نمی‌خواهم.گوشت را در ترازو گذاشت و وزن كرد و گفت: از امروز به بعد، روزی یك وقیه گوشت پیش من داری و می‌توانی بیایی و ببری و چند بار نیز تأكید كرد.گوشت را گرفتم و به حجره آوردم و پختم و یكی از همسایگان حجره را هم دعوت نمودم و با هم خوردیم. بعد، آن همسایه از من سؤال كرد: گوشت را از كجا آوردی؟ به او گفتم: یك نفر قرارداد بسته كه روزی یك وقیه گوشت به من بدهد و این مقدار گوشت هم برای من زیاد است. دوستم گفت: ما كه با هم همسایه هستیم. گوشت از تو و سایر چیزها مثل نان و مخلفات دیگر با من. و هر روز با هم سر یك سفره می‌نشینیم.گفتم: مانعی ندارد. و تا مدتها زندگی ما بر این منوال می‌چرخید. كم‌كم قضیه‌ی گوشت را همه‌ی دوستان و آشنایان فهمیدند.پس از مدتی هوای مسافرت به ایران به سرم افتاد و با خود گفتم كه مقرری گوشت خود را تا یكسال بفروشم و پولش را خرج راه كنم!رفتم و یكی از طلبه‌ها را پیدا كردم و مقرری گوشت را به او فروختم. سیصد و شصت وقیه گوشت، كه نود حقه‌ی كربلا می‌شد و هر حقه پنج چارك من تبریز می‌شد كه مجموع آن یكصد و دوازده من تبریزی و نصف من می‌شود. این مقدار گوشت را به قیمت معین و معلوم فروختم. پس آن طلبه را، در مغازه آن قصاب بردم و به او گفتم: آن یك وقیه گوشت مقرری را تا مدت یكسال، به این مرد بده! قصاب وقتی این حرف را از من شنید خندید و گفت: آن كسی كه مرا به این كار امر كرده بود، اكنون منع نموده است! وقتی این حرف را شنیدم، آه سردی از دل پر درد كشیدم و برگشتم. چون شب [ صفحه 146] شد، مهموم و متفكر خوابیدم و مولای خود حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را در خواب دیدم كه به من نظر می‌كردند و فرمودند: خیال رفتن به ایران را داری؟!از خجالت حرفی نزدم و سرم را زیر انداختم! سپس فرمودند: خوب، خوددانی! اگر خواستی بمانی، اینجا نان و ماستی پیدا می‌شود. این را فرمودند و من از خواب بیدار شدم و از عمل خود نادم و پشیمان شدم كه چرا دست خود را از خوان و عطای آن بزرگوار بریدم. [92] .

#### فلج شدن ساعت ساز تبریزی به خاطر خوردن كبوترهای حرم امام حسین

‏حاج میرزا اسماعیل پسر حاج میرزا لطفعلی تبریزی فرمود: یكی از رفقای اهل تبریز - برادر مشهدی حسین ساعت ساز تبریزی - كه در صحن و سرای حضرت ابی‏عبدالله الحسین علیه‏السلام بود و در یكی از حجرات آن ساعت سازی می‏كرد و از اعتبار خوبی هم در این باب برخوردار بود، به طور اتفاقی به فلج مبتلا شد و مدتی هم معالجه كرد، ولی نتیجه‏ای نگرفت و پس از آن دیگر به دكترهای مراجعه نكرد و از عافیت مایوس گردید. مردم او را سرزنش كردند كه چرا معالجه نمی‏كنی؟ با اینكه این مرض قابل معالجه است و امید بهبودی هست.وی گفت: من از شفا مأیوسم. وقتی سبب یأس را پرسیدند، گفت: من در این حجره ساعت سازی می‏كردم و این كبوترها خیلی به حجره می‏آمدند و اسباب و اثاثیه‏ی مرا می‏شكستند و مرا اذیت می‏كردند. یك روز با خود فكر كردم كه این كبوترها بدون صاحب و صحرایی هستند و صید كردن آنها جایز است. بنابراین هر روز یك جفت [ صفحه 147] از آنها را می‏گرفتم و با عیال و اهل بیتم می‏خوردیم.این كار دو سود داشت. یكی اینكه گوشت رایگان می‏خوردیم و دوم اینكه اذیت آنها كمتر می‏شد. پس دامی برای آنها پهن كرده بودم و آنها را صید می‏كردم. مدتها از این كار گذشت تا اینكه یك شب در عالم خواب حضرت سیدالشهداء علیه‏السلام را زیارت نمودم و ایشان با ناراحتی به من نگاه كردند و فرمودند: این كبوترها از تو شكایت دارند، آنها را اذیت مكن!وقتی این سخن را شنیدم، ترسیدم و هراسان از خواب برخواستم و از كرده‏ی خود پشیمان و تائب گردیدم و مدتی این كار را رها كردم. تا آنكه نفس بار دیگر مرا اغوا نمود و با خود گفتم كه به خواب اعتباری نیست و صید این كبوتران شرعا جایز است و باز شروع به صید كبوترها نمودم و آنها را می‏خوردیم، تا آنكه باز یك شب، حضرت سیدالشهداء علیه‏السلام را در خواب دیدم كه تندتر از دفعه‏ی قبل به من نظر كردند و فرمودند: این كبوترها به من پناه آورده‏اند! مگر نگفتم آنها را اذیت مكن و الا تو را اذیت می‏كنم؟ باز ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم و نادم و تائب گشتم.دوباره پس از مدتی باز نفس اماره در مقام وسوسه برآمد كه این عتاب، در خواب بوده است و معلوم نیست صحیح باشد و ما هم مجاورین خانه‏ی آن حضرت علیه‏السلام هستیم و پناه به او آورده‏ایم و چطور می‏شود كه كبوتر صحرایی را از ما منع نمایند و ما را به جهت آنها اذیت كنند! باز به عمل سابق برگشتیم، دامی گذاشتم و دوباره مشغول صید شدم و پس از آن پس ناخوشی عارضم شد، كه جزای آن كار زشت من است. [93] . [ صفحه 148]

#### ملحقات بخش 04 در این كتاب‌

موضوع: 1- مار راننده گستاخ را كشت، شماره قضیه: 99موضوع: 2- روضه‌ی دروغ خواندن، خوار كردن امام حسین علیه‌السلام است، شماره قضیه: 115موضوع: 3- قطع دست پسری كه در كنار حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، دستش را روی دست خانمی گذاشت، شماره قضیه: 227موضوع: 4- زلزله، جان افرادی كه قصد زنده به گور كردن پیرمرد روضه خوان را داشتند؛ گرفت!، شماره قضیه: 190موضوع: 5- نتیجه‌ی شكستن دو مهر تربت در رویای پدر مرحوم نوری قدس سره، شماره قضیه: 281موضوع: 6- بیمار شدن مقبل اصفهانی، به خاطر استهزاء به عزاداری، شماره قضیه: 18موضوع: 7- سرهنگ روسی به خاطر توهین به عزاداران، تأدیب شد، شماره قضیه: 186موضوع: 8- تهدید حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به مأموری كه قصد منع عزاداری داشت، موجب هدایت او شد، شماره قضیه: 187 [ صفحه 151]

### هشدار درباره‌ی عدم وفا به نذر

#### بند آمدن زبان آقای سید عبدالرحیم اردبیلی كه گفت: نذورات حضرت ابوالفضل را به طلبه‌ها بدهید

عالم گرانقدر و فقیه فرزانه، آیة الله حاج سید عبدالكریم موسوی اردبیلی این قضیه را از مرحوم پدرشان، حجة الاسلام والمسلمین آقای سید عبدالرحیم موسوی قدس سره نقل كرده‌اند:مرحوم پدر، نسبت به خاندان عصمت و طهارت علیه‌السلام ارادت خاصی داشت. وی اكثرا به روضه‌خوانها بعد از خواندن روضه، تذكراتی می‌داد كه مثلا این خبر درست نیست یا چرا بدون مطالعه منبر می‌روید؟ به گونه‌ای كه روضه خوانها وقتی وارد مجلسی می‌شدند، اگر می‌دیدند پدرم در آن مجلس تشریف دارد ناراحت می‌شدند، چون او گاهی طاقت نمی‌آورد كه روضه‌های بی‌سند را بپذیرد، و لذا از همان پایین [ صفحه 152] منبر اعتراض می‌نمود و تذكر می‌داد. [94] .خلاصه، بعضی از روضه خوانها از دست ایشان ذله شده بودند و می‌گفتند: خدا كند سید عبدالرحیم در مجلس نباشد! فی المثل، گاهی روضه خوانی می‌گفت: «جا داشت حضرت زینب علیهاالسلام چنین می‌گفت»، او از پایین منبر می‌گفت: «نه جا نداشت»!ولی عجیب آنكه درباره‌ی روضه‌ی حضرت قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس علیه‌السلام، چیزی نمی‌گفت و جرئت نداشت چیزی بگوید!آیة الله اردبیلی می‌فرماید: روزی به پدرم گفتم شما راجع به دیگران با جرئت می‌گویید كه اینجا درست نیست یا صلاح نیست این طور روضه بخوانید؛ ولی هر وقت اسم مبارك حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام می‌آید، جرئت نمی‌كنید چیزی بگویید! سر آن چیست؟!پدرم فرمودند: برادری به نام سید علی اكبر داشتم، یك سال با هم برای زیارت عتبات رفتیم. مردم نذورات زیادی به ما داده بودند كه داخل ضریح مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بیندازیم. من در صحن مطهر حضرت عباس علیه‌السلام گفتم: شما پولها را در ضریح می‌اندازید و معلوم نیست كه خدمه با آنها چه می‌كنند. اینها را توی جیب بگذارید و یك طوافی بكنید و بعد به طلبه‌ها بدهید.من پیش خود فكر می‌كردم كه این راه، شرعی است. اما پس از آنكه این سخن را در صحن مطهر گفتم و سپس داخل حرم شدیم تا اذن دخول بخوانیم، دیدم زبانم بند آمده است و نمی‌توانم اذن دخول بخوانم! اخوی هم از وضع من خبر نداشت. [ صفحه 153] بالأخره قطع پیدا كردم كه زبانم بند آمده است و نمی‌توانم صحبت بكنم. لذا آمدم و با اشاره به اخوی گفتم كه جواهرات را داخل ضریح بیندازد. وقتی همه‌ی نذورات را داخل ضریح ریخت، زبانم باز شد.من خودم این ماجرا را در حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام مشاهده كردم، لذا پسرم، مواظب باش با مطالب مربوط به آن حضرت كاری نداشته باشی! [95] .

#### حضرت ابوالفضل اجازه ندادند كه پول نذری برای حرم مطهر، به طلبه‌ها داده شود

سید سند، آقا سید جعفر نجفی آل بحرالعلوم، از مرحوم آقا شیخ حسن نجل صاحب جواهر، از فقیه بزرگوار آقا شیخ محمد طه حكایت نمود كه شیخ محمد طه می‌فرمود:در ایام طلبگی و افلاس، روزی از نجف به كربلا مشرف شدم و با رفیقی كه از خودم مفلستر بود، در حرم مطهر حضرت عباس علیه‌السلام مشغول زیارت بودم. ناگاه دیدم مرد عربی یك مجیدی (سكه‌ی عثمانی كه ربع مثقال طلا ارزش داشت) در دست دارد و می‌خواهد در ضریح مقدس بیندازد. من پیش از او رفتم و گفتم: من طلبه‌ای مستحق و در امور معیشت معطل هستم، مجاهده در راه علم ثوابش بیشتر است! عرب گفت: دلم می‌خواهد به شما بدهم، ولی از حضرت عباس علیه‌السلام می‌ترسم، چون نذر ایشان كرده‌ام و ایشان آن را می‌خواهند.من گفتم: حضرت عباس علیه‌السلام چه نیازی به این پول دارند؟! بالاخره هر چه اصرار [ صفحه 154] كردم، قبول نكرد. بنابراین فكر دیگری به خاطرم رسید. نخ قندی در جیب داشتم، به مرد عرب گفتم: ما این مجیدی را با نخ می‌بندیم، تو سر نخ را در دست بگیر و مجیدی را به داخل ضریح بینداز و بگو: «نذرت را دادم؛ اگر می‌خواهی بگیر و اگر می‌خواهی به این طلبه بده!»او این پیشنهاد را قبول كرد. مجیدی را محكم با نخ بستم و به او دادم. آن را در ضریح رها كرد و در حالیكه سر نخ را در دست داشت، چند مرتبه كشید و ول كرد تا صدای سكه را شنید و مطمئن شد كه به ته ضریح رسیده است. سپس كلام مزبور را گفت و آنگاه، همان گونه كه قرار بود پول را بالا بكشد، نخ را كشید. نخ در نیمه‌ی راه گیر كرد و بالا نیامد! باز نخ را شل كرد و سكه به زمین رسید! مجددا بالا كشید و باز وسط راه گیر كرد! به همین ترتیب چند مرتبه پایین و بالا كرد، ولی فایده‌ای نبخشید و سكه از ضریح بیرون نیامد!مرد عرب گفت: ببین، عباس علیه‌السلام مجیدی را می‌خواهد، بالا نمی‌آید! سپس سر نخ را به ما داد و ما آن قدر كشیدیم كه نزدیك بود پاره شود!من رو به ضریح كردم و عرضه داشتم: مولانا، من یك سخن شرعی دارم! مجیدی مال شما است، ولی نخ ما را بدهید! مرد عرب نخ را گرفت و شل كرد و سكه به زمین خورد؛ اما این دفعه چون كشید، نخ خالی بالا آمد! نخ خودمان را گرفتیم و از حرم بیرون آمدیم.بالاخره در صحن مطهر آمدیم و یك گوشه‌ی صحن نشستیم و به چپق كشیدن مشغول شدیم. وقتی كه چپق را آتش زدم، چوب كبریت روشن را به زمین انداختم. و باد آن آتش را به موضعی كه مرد عربی در آنجا خوابیده بود برد. عرب بی‌نوا در اثر سوختن با آن آتش، از خواب پرید و با عصبانیت پیش ما آمد! [ صفحه 155] من پیش از آنكه اجازه‌ی اعتراض به او بدهم، گفتم: برادر عرب! ما گناهی نداشتیم، باد آتش را نزد شما آورد! عرب گفت: معلوم می‌شود حال و روز شما خراب است!من گفتم: بله، ما مفلس جامع الشرائط هستیم! عرب گفت: بسیار خوب، من یك مجیدی نذر دارم و آن را به شما می‌دهم تا از افلاس و بی‌پولی درآیید!بله، بدین ترتیب مولا حضرت عباس علیه‌السلام ما را از بیچارگی، و بی‌پولی نجات دادند. [96] .

#### هشدار به شیخ نصرت الله میانجی كه جاجیم نذری حضرت ابوالفضل را برای خود برداشت و قیمتش را به فقرا داد

جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد آل طه، از خطبای نامی و افتخار حوزه‌ی علمیه و شهر مذهبی قم، به نقل از حجة الاسلام و المسلمین آیة الله شیخ نصرت الله میانجی قدس سره حكایتی را نقل فرموده‌اند كه ذیلا می‌خوانید. مرحوم یمانجی گفتند:یكی از سالها برای تبلیغ دین مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم به آذربایجان رفته بودم. بعد از انجام وظیفه، وقتی كه عازم شهر مقدس قم بودم، شخصی آمد و یك جاجیم دست بافت محلی را به عنوان اینكه نذر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام است، به من داد. جاجیم را با خود به قم آوردم.سپس به محضر مبارك مرحوم آیت الله العظمی سید محمد حجت كوه كمری قدس سره - متوفای جمادی الاول 1372 قمری، مطابق 29 دیماه، 1331 شمسی - رفتم و گفتم: آقا، [ صفحه 156] جاجیمی را كه نذر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام كرده‌اند، از آذربایجان به قم آورده‌ام، اینك چه باید بكنم؟ فرمودند: آن را به نیت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام به فقیری بده تا استفاده كند.من فكر كردم این جاجیم فرش نفیسی است و حیف است كه آن را از دست بدهم! لذا آن را قیمت كردم و مبلغی را برابر قیمت آن، به فقیر دادم و جاجیم را خودم برداشتم. بعد از مدتی شب در عالم رؤیا دیدم كه من به صورت گاو درآمده‌ام و مرا به خیش بسته‌اند و زمین را شخم می‌زنم! آن كسی كه مرا می‌راند، چوبی در دست دارد كه معمولا گاورانان چنین چوبی به دست می‌گیرند و سر آن میخی هم می‌زنند. باری شخص مزبور، مرا با آن وسیله می‌راند تا خیشی كه به من متصل بود زمین را بشكافد! به كسی كه مرا می‌راند، گفتم: آخر من چه گناهی كرده‌ام كه باید این جور در عذاب سخت گرفتار باشم، و این كار تا كی ادامه خواهد داشت؟وی گفت: تا این زمین را تماما بشكافی! به او التماس كردم كه برای تخلص من چاره‌ای نماید تا از گرفتاری نجات پیدا كنم. شخصی كه آن طرف زمین تشریف داشت، به من گفت: تكلیف شما را باید آن شخصی كه در مقابل ما قرار دارد، روشن كند.وقتی كه به خدمت آن بزرگوار رسیدم، عرض كردم: این بدبختی تا كی ادامه خواهد داشت؟ در جواب فرمود: جاجیمی را كه مربوط به ما بود و مسئله‌اش را هم پرسیده بودی، چرا برای خودت برداشتی؟! در این گیرودار بودم كه از خواب بیدار شدم، و دیدم غرق در عرق می‌باشم. بالاخره جاجیم را بردم و به فقیر دادم. پول من هم از بین رفت!آری این است نتجیه و فرجام خوردن مال غیر، بدون رضایت و اجازه‌ی صاحب مال [ صفحه 157] خداوند ان‌شاءالله تعالی به همه‌ی ما چشم بینا و دلی آگاه عنایت فرماید تا در یوم الحسرة گرفتار نباشیم. [97] .

#### چسبیدن زنی به ضریح حضرت ابوالفضل به خاطر بی اعتنایی شوهرش به نذر

عالم بزرگوار آقای شیخ مهدی كرمانشاهی از پدر عالیقدرش حكایت كرد كه گفت: در حرم مطهر حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام مشرف بودم. ایام زیارتی بود و ازدحام زوار در حرم خیلی زیاد بود. در این بین مردی عرب با زنش مشغول زیارت و طواف بودند، تا آنكه به بالای سر، پنجره‌ی اول از پیش رو رسیدند، یكمرتبه زن بلند شد و به ضریح چسبید! به طوری كه تمام اعضایش از پیشانی و دماغ و شكم و دست و پا همه به ضریح چسبیده بود. از هول این حادثه، شیون از مرد و زن برخاست و هر چه خواستند او را حركت دهند ممكن نشد، ناچار فریاد شوهرش بلند شد و گفت:یا اباالفضل العباس! زن من نزد شما گروباشد؛ الان می‌روم و گاو میش را می‌آروم! معلوم شد كه او گاو میشی نذر كرده، اما بعدا پشیمان شده و نیاورده است!مرد عرب بیرون رفت. كم‌كم مردم جمع شدند، به طوری كه حرم و رواق و ایوان طلا پر از جمعیت شد و راه رفت و آمد مسدود شد. همه منتظر بودند كه آخر چه می‌شود؟ ما خیال می‌كردیم منزل این مرد عرب دو سه فرسخ از شهر دور است و رفتن و آمدنش چند ساعت طول خواهد كشید. ولی مثل اینكه منزل او نزدیك بود، چون بعد از ساعتی، دیدیم افسار یك گاومیش چاق را گرفته است و می‌آید. به مجرد وارد شدن او در صحن، زن از ضریح رها شد و با هلهله و شادی و صلوات، و سلام از حرم [ صفحه 158] بیرون آمد. [98] .

#### خوب شدن بیمار، پس از ادای نذر حضرت ابوالفضل

مرحوم آیت الله آقای حاج سید محمود مجتهدی سیستانی قدس سره (متوفی 16 رمضان سال 1414 هجری قمری) می‌فرمود:یكی از دوستان ما بشدت مریض شد، به گونه‌ای كه چند ماه گویی در حال جان كندن بود و همه دوستان از این امر ناراحت بودند. پیرمردی بود كه گاهی برای ما خبرهایی می‌آورد، از او علت این وضع را استفسار نمودم. پیرمرد گفت: این شخص گوسفندی را برای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نذر كرده و سپس فراموش كرده است و باید آن را انجام دهد؛ اگر به نذرش عمل كند، خوب می‌شود.این قضیه را به برادر آن شخص گفتم. او گفت: شما می‌دانید كه برادرم همه‌ی زندگی‌اش را در راه خاندان عصمت و طهارت علیه‌السلام خرج كرده است. گفتم: به هر حال این كار باید بشود! اگر برای سلامتی و بهبودی برادرتان ارج قائلید، باید این كار را انجام دهید.بالاخره او قانع شد و از منزل ما رفت. وقتی كه گوسفندی خرید و به منزل برادرش برد تا در آنجا ذبح كند، مشاهده كرد كه برادرش نشسته است و مشغول غذا خوردن است!معلوم شد كه وقتی او گوسفند را خریداری كرده است، در همان لحظه بیمار بلند شده است و پس از گذشت چندین ماه، برای اولین بار سر سفره‌ی غذا نشسته ومشغول [ صفحه 159] غذا خوردن شده است! [99] .

#### مرد مسیحی برای بچه دار شدن، در حرم حضرت ابوالفضل قول داد كه فرزندش را فاضل نام نهد

آیة الله نور الدین میلاتی فرمودند كه حاج علی قنادی كربلایی برای من این قضیه را نقل كرد:زمانی كه ساكن بغداد بودم، همسایه‌ای مسیحی داشتم كه پسری به نام فاضل داشت. از او سؤال كردم به چه مناسبت اسم پسرت را فاضل گذاشته‌ای؟!همسایه گفت: من فرزند نداشتم. به كربلا رفتم و از حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام خواستم كه نزد خدای بزرگ واسطه بشود، تا خدا پسری به من عنایت كند و در آنجا عهد كردم كه اگر دارای پسری شدم، اسمش را فاضل بگذارم.خدا به من فرزند پسری عنایت كرد. طبق مراسم مسیحیان، او را به كلیسا نزد كشیش بردم، تا مراسم لازم را انجام دهد و اسم وی را در دفتر ثبت نماید. به او گفتم اسمش را فاضل بگذارد. او قبول نكرد و گفت: این اسم از اسامی مسلمانهاست، و خودش یك نام دیگر برای فرزندم گذاشت و بالاخره بعد از مدتی آن بچه مرد!دوباره متوسل به حضرت اباالفضل علیه‌السلام شدم و باز عهدی بستم و خدا به من فرزندی داد وپس از تولد وی دوباره به كلیسا رفتم. این بار نیز قبول نكرد كه وی را در لیست اسامی مسیحی با نام فاضل ثبت كنند، و مجددا خود كشیش نامی روی او گذاشت و من هم چیزی نگفتم. ولی پس از مدتی باز آن بچه هم فوت شد! [ صفحه 160] بار سوم به حرم مطهر رفتم و ضمن توسل به حضرت عباس علیه‌السلام گفتم: این دفعه اگر پسری به من عنایت فرمایید، قول می‌دهم كه دیگر وی را به كلیسا نخواهم برد!این دفعه كه خدا این فرزند را به من داد، دیگر به كلیسا مراجعه نكردم و خودم اسمش را فاضل گذاشتم. به بركت آن حضرت، این بار او زنده ماند و نمرد. [100] .

#### حضرت صدیقه از وفا نكردن به نذر، خبر دادند

حاجیه خانم علویه‌ای كه برای زیارت حضرت زینب علیهاالسلام و حضرت رقیه علیهاالسلام به شام مشرف شده بود، می‌گفت: محل رأس الشهداء علیهم‌السلام برای من حالت خاص روحی داشت، بنابراین همیشه آنجا می‌رفتم و زیارت می‌خواندم و با حال خوشی گریه می‌كردم.روزی در موقع زیارت، حال خاصی پیدا كردم و دریچه‌ای از عالم دیگر برای من گشوده شد! در آن حال كه بیدار بودم، مثل خواب دیدن، این منظره و واقعه را دیدم. عده‌ای زن در آنجا بودند. مادرم نیز در میان آنها بود. او از من تشكر كرد به خاطر اینكه به نیابت از او، زیارت خوانده‌ام.در این اثناء خانم چهار شانه و بلند قامتی تشریف آوردند، زنها خدمت ایشان حاجت خود را عرض می‌كردند و من هم حاجت خود را عرض كردم، و سپس گفتم: ما مجلس روضه خوانی داریم و در آن زیارت عاشورا نیز می‌خوانیم، چرا شما در آن مجلس شركت نمی‌كنید؟آن بزرگوار فرمودند: من می‌آیم و شركت هم می‌كنم، به آن نشانی كه پسرخاله‌ی شما [ صفحه 161] با عیالش یك جعبه شیرینی در مجلس شما آوردند و برای رفع مشكل منزلشان نذر كردند كه در مجلس زیارت عاشورای شما شركت كنند. مشكل آنها به واسطه‌ی زیارت عاشورا رفع شد و منزل جدید را ساختند و در آن نشستند، اما بعد از آن، دیگر در جلسه زیارت عاشورا شركت نكردند...حضرت حاج آقا ابطحی فرمودند: من صاحب نذر را می‌شناختم، وقتی این قضیه را به او گفتم، رنگش تغییر كرد و به گریه افتاد و همسرش را صدا كرد و گفت: بشنو از كجا خبر می‌دهند! و با تأسف و حزن گفت: مطلب دقیقا همین گونه است كه شما گفتید. چه كنم؟ مشكلات زندگی نگذاشته است كه به نذر خود وفا كنم. [101] .

#### پیغام برای حاج ابوالحسن شكری، جهت ادای نذر

جناب آقای حاج ابوالحسن شكری، در ماه رمضان 1414 ق كرامت زیر را نقل كرده‌اند:چهل سال قبل، زخمی در پای چپم پیدا شد و پیوسته اذیتم می‌كرد. یكی دو سال بدین منوال گذشت. پس از معالجات زیاد، وقتی كه از همه جا مأیوس شدم، گوسفندی برای حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نذر كردم. الحمد لله بعد از مدتی زخم پایم درست شد و كسی هم از نذر من اطلاعی نداشت. دو الی سه ماه از ماجرا گذشت. همان زمانها بود كه بنده در دكان حاج آقا مغازه‌ای كار می‌كردم.یك روز صبح آقای حاج آقا مغازه‌ای به دكان آمد، و ابتدا بساكن، خطاب به بنده گفت: آقا میرزا، مگر تو نذری برای حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام كرده‌ای؟ گفتم: [ صفحه 162] چه طور؟گفت: دیشب، سیدی را در خواب دیدم و فرمود: به ابوالحسن بگو: چرا نذرت را ادا نمی‌كنی؟ در جواب گفتم: بلی، نذری برای حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام كرده‌ام. فردای همان روز رفتم، گوسفندی را خریدم و كشتم و گوشتش را به نام حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به فقرا دادم. [102] .

#### جدا شدن دستبند از دست زنی و رفتن آن به داخل ضریح حضرت ابوالفضل

این قضیه توسط جناب آقای وحید لطفی نقل شده است؛ ایشان می‌فرماید: راوی این حكایت مادرم می‌باشد و خود ایشان از نزدیك شاهد آن بوده است.در زما اقامت در كربلا، روزی برای زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، به سمت حرم حركت كردیم. هنوز وارد صحن نشده بودیم كه دیدم در داخل حرم، هلهله و سر و صدا برپاست. جلوتر رفتیم و از جریان با خبر شدیم. دیدیم زنی دستبندی از طلا داشته است و در حین زیارت و گرفتن ضریح، ناگهان دستبند وی باز شده و به داخل ضریح رفته است.مردم نیز به علت اینكه این دستبند به صورت خود به خود و اتفاقی وارد ضریح شده است، به شادی و هلهله پرداخته‌اند.از آن زن پرسیدم كه به چه علت این اتفاق افتاده است؟ وی گفت: من حاجتی داشتم كه از برآورده نشدن آن به تنگ آمده بودم؛ هر چه می‌كردم حاجتم روا نمی‌شد. تا اینكه به آقایم قمر بنی هاشم علیه‌السلام متوسل شدم و نذر كردم كه اگر حاجتم روا شد، [ صفحه 163] همین دستبند را نذر ایشان كنم و آن را به داخل ضریح بیندازم. بحمد الله با عنایت آن حضرت حاجتم روا شد و مرادم را گرفتم. مدتی از این قضیه گذشت و نذرم را ادا نكردم.امروز نیز كه برای زیارت حضرت آمده بودم، با خود گفتم: من حاجتم را از آقا گرفته‌ام و دیگر نیازی نیست كه این دستبند را به درون ضریح بیندازم. ضمنا معلوم نیست كه دستبند چه می‌شود و آن را به كجا می‌برند؟در همین افكار بودم كه وارد حرم شدم و پس از خواندن زیارتنامه، خود را به ضریح حضرت نزدیك كردم و پس از تشكر و قدردانی ضریح را گرفتم و بوسیدم. لیكن در همان هنگام كه ضریح را گرفته بودم، دیدم دستبند خود بخود و به طور ناگهانی از دستم باز شد و دست‌بندی كه باز كردن آن مشكل است و خود من هم برای باز كردن آن باید وقت صرف كنم، به صورت عجیبی حركت كرد وبه داخل ضریح رفت!خانمهایی كه در اطراف من بودند با دیدن این منظره شروع به شادی كردند. و سپس این هلهله و شادی به دیگران نیز سرایت كرد و همه‌ی زوار مشغول هلهله شدند. من هم از آقا به خاطر اینكه نمی‌خواستم به نذر خود وفا كنم، معذرت خواهی كردم. آقا حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام در حق من لطف و عنایت بسیار كرده بودند، این دستبند در مقابل لطف آن حضرت، هدیه‌ی ناچیزی بود كه متأسفانه شیطان با وسوسه‌ی خویش از تقدیم آن به حضرت علیه‌السلام مانع شده بود. [103] . [ صفحه 164]

#### پرواز كردن پارچه‌ی نذری و رفتن به بالای ضریح حضرت ابوالفضل

حجة الاسلام شیخ محمد رضا خورشیدی مازندرانی، این قضیه را از مرحوم حاج كریم جعفری بابلی نقل كرده‌اند:مرحوم حاج كریم جعفری می‌فرمود: روزی در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف شده بودم، ناگهان سر و صدای زوار مرا متوجه خود كرد، دقت كردم، دیدم زوار اطراف زائری ایرانی را گرفته‌اند و او هم مانند اشخاص دیوانه، در حالی كه دستهای خود را بالا و پایین می‌برد، مرتب می‌گوید: ابوالفضل مال خودش را گرفت، ابوالفضل مال خودش را گرفت!همه از كار وی تعجب كردند و زمانی كه علت این امر را پرسیدند، بالاخره جواب داد: هنگام عزیمت من به سمت كربلای معلی، شخصی نزد من آمد و ظاهرا دو تومان (تردید از حقیر است، مرحوم جعفری مبلغ را یادآور شد) به من داد و گفت: پس از تشرف به كربلا، یك تومان (یا نصف پول) را بده و پارچه‌ی مخمل خریداری كن و به نیابت از من بالای ضریح حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بینداز و یك تومان (یا نصف دیگر) را نیز برای خودت بردار.اكنون كه مشرف شده بودم، قطعه‌ی پارچه‌ی مخملی را كه به نیابت از او خریده بودم و نذری بود، آوردم كه بالای ضریح بیندازم. اما هنگام زیارت، شیطان مرا گول زد و با خود گفتم: «حالا چه كسی متوجه می‌شود كه تو پارچه‌ی نذری آن بنده‌ی خدا را به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نداده‌ای؟! او كجا از ایران متوجه این عمل می‌شود؟! بنابراین بهتر است قطعه‌ی مخمل نیز مال خودت باشد» و لذا از انداختن مخمل بر روی ضریح منصرف شدم. ولی ناگهان پارچه‌ی مخمل نذری كه در دستم بود (ظاهرا زیر بغل) مانند كبوتری به پرواز درآمد و مستقیما به طرف بالای ضریح آقا رفت و روی ضریح قرار [ صفحه 165] گرفت...! [104] .

#### راننده‌ای كه جواهرات زن و مردی را كه جهت كمك به ضریح حضرت ابوالفضل آورده بودند، ربود و هر دو نفر را در چاه انداخت

حجة الاسلام و المسلمین آقای سید فخر الدین عمادی، از حوزه‌ی علمیه قم مرقوم داشته‌اند:این جانب سید فخر الدین عمادی، در زمانی كه ضریح حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را در اصفهان می‌ساختند و مردم هر كدام به نوبه‌ی خود كمك می‌كردند، این قضیه را شنیدم:یك حاجی از اهل تهران با همسرش، به عنوان كمك به ضریح آن حضرت، ماشین سواری دربستی را كرایه می‌كنند تا به اصفهان بروند. در بین راه، راننده‌ی ماشین از توی آینه چشمش به جواهرات گردن زن حاجی، كه بسیار گرانبها بوده است، می‌افتد. از حاجی می‌پرسد: شما برای چه به اصفهان می‌روید؟ می‌گوید: قصد ما دو نفر، كمك كردن به ضریح حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌باشد و به این منظور به اصفهان می‌رویم.راننده می‌فهمد كه حاجی و زن حاجی، هم پول فراوانی به همراه دارند و هم جواهرات گرانبهایی به دست و گردن زن آویخته است. با خود می‌گوید: چه خوب است كه در بین راه اینها را از بین ببرم و هر چه دارند بردارم و از این رانندگی خلاص بشوم! وقتی كه از دلیجان رد می‌شود در میان بیابان، به عنوان اینكه ماشین نقص فنی [ صفحه 166] پیدا كرده، ماشین را نگاه می‌دارد و زن و مرد را از ماشین پیاده می‌كند و سپس یقه‌ی حاجی را می‌گیرد از جاده كنار می‌كشد تا خفه‌اش بكند!.زنش كه ماجرا را می‌بیند، اظهار می‌كند: تو ما را نكش، هر چه بخواهی به تو می‌دهیم. ولی آن خبیث، هر چه داشته‌اند از آنها می‌گیرد و خود آنها را نیز در چاهی كه در صد قدمی جاده بوده است؛ می‌اندازد كه شاید تا صبح بمیرند. سپس حركت می‌كند و وارد اصفهان می‌شود و به خانه می‌رود. در اثر خستگی می‌خواهد بخوابد، ولی خوابش نمی‌برد و با خود می‌گوید: امكان دارد كه آنها در میان چاه نمیرند و كسی آنها را نجات بدهد و در نتیجه من گرفتار شوم. خوب است به همان جا برگردم تا اگر زنده هستند، آنها را بكشم و اگر مرده‌اند، خیالم راحت باشد.نزدیكیهای صبح به طرف تهران حركت می‌كند و ضمنا چند مسافر هم سوار می‌كند. چون به همان مكان می‌رسد ماشین را نگاه می‌دارد و به مسافرین می‌گوید اینجا باشید، چند دقیقه‌ی دیگر من می‌آیم و حركت می‌كنم. مقداری كار دارم و الان بر می‌گردم. زمانی كه نزدیك چاه می‌رسد، می‌بیند ناله‌ی آنها بلند است می‌گویند: مردم به داد ما برسید، مردم مردیم؛ و ناله می‌زنند.راننده می‌گوید: شما كه هستید؟ می‌گویند: ما را راننده لخت كرده و به چاه انداخته و خودش رفته است تا ما بمیریم. ای مسلمان! ما را نجات بده كه ما برای كمك به ضریح حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به اصفهان می‌رفتیم. راننده می‌گوید: الان شما را خلاص می‌كنم! این را می‌گوید و می‌رود تا سنگی را كه نزدیك چاه بود، بلند كند و به چاه بیندازد و آنها را بكشد، كه یكدفعه ماری از زیر سنگ بیرون می‌آید و نیش خود را فورا در بدن وی فرومی‌كند!راننده فریاد می‌كشد و از اثر صدای او، مسافرین كه منتظر راننده بودند، به دنبال [ صفحه 167] صدا حركت می‌كنند و می‌بینند راننده افتاده است و فریاد می‌زند و می‌گوید: مردم، مار مرا كشت!در این حین، از طرفی دیگر نیز صدایی می‌شنوند و وقتی كه به دنبال آن صدا می‌روند، می‌فهمند كه صدای دوم از میان چاه می‌باشد. ریسمانی تهیه می‌كنند و حاجی و زنش را از میان چاه بیرون می‌آورند و آنها می‌پرسند چه شده است؟ حاجی جریان مسافرتش را بیان می‌كند و می‌گوید: چقدر به راننده التماس كردیم كه ما را به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ببخش، اما او قبول نكرد و ما را به چاه انداخت.مسافرین می‌گویند: راننده را می‌شناسی؟ می‌گویند: آری، و چون به نزد راننده می‌آیند، حاجی و زنش می‌گویند: آن راننده، همین شخص است!در همین حال راننده از اثر سم مار می‌میرد و چون لباس وی را می‌گردند، می‌بینند كه هنوز پول و جواهرات زن حاجی در جیب او است و جایی پنهان نكرده است! قربانت ای باب الحوائج!این موضوع را حتی یكی ازآقایان اهل منبر نیز، كه نامش را الان فراموش كرده‌ام روی منبر بیان كردند ومن هم شنیدم. [105] .

#### سیاه شدن و مرگ زرگری، كه طلای ناخالص برای مناره‌ی حضرت ابوالفضل بكار برد

علامه‌ی ارومی می‌نویسد:دائی جدم، حاجی شكرالله افشار ارومی، ایوان حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را طلا [ صفحه 168] گرفت و مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ زین العابدین مازندرانی (متوفی ذی القعده 1309 ق) در این كار او را تشویق و كمك كردند و نام او در طرف غربی دیوار، با طلا نوشته شده است.وی همچنین می‌نویسد: نصیر الدوله، مناره حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را طلا گرفت، ولی زرگری كه متصدی این كار بود، طلای بد مصرف كرده بود و رنگ طلا به زودی سیاه شد. چون آن زرگر از بغداد به كربلا آمد و داخل صحن شد، ناگهان مضطرب گشت و رنگش پرید و رویش سیاه شد و مرد. [106] .

#### ضامن قرار دادن حضرت ابوالفضل برای مادر و عمل نكردن به عهد خود درباره‌ی پنجاه سال نماز او

یكی از تلامیذ صاحب ریاض گفت: والده‌ی یكی از اهل علم (حاج میرزا خلیل تهرانی) در تهران فوت كرده بود و جنازه‌اش را به كربلا آوردند تا دفن كنند. هنگامی كه وی جنازه مادر را دید متوجه شد كه دماغ او شكسته است. چون از سبب آن سؤال كرد، گفتند: تابوت از بالای اسب بر زمین افتاد و دماغ او شكست.بالاخره فورا جنازه را برای طواف به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام آورد و عرض كرد: آقا، نماز مادرم صحیح نبود، شما شفاعت كنید كه او را عذاب نكنند، من ضامن هستم كه پول پنجاه سال نماز او را بدهم تا بخوانند. این را گفت و سپس جنازه را دفن نمود.مدتی گذشت، شبی در خواب دید مادرش را بر درختی آویخته‌اند و می‌زنند. [ صفحه 169] گفت: چرا مادر مرا می‌زنید؟! گفتند: ابوالفضل العباس علیه‌السلام حكم فرموده است. گفت: آخر برای چه؟!گفتند: اگر می‌خواهی وی نجات یابد، فلان مبلغ را بده تا او را نزنیم، چون از خواب بیدار شد و اجرت پنجاه سال نماز استیجاری را به قرار مرسوم آن زمان حساب كرد، دید مطابق با همان مبلغ است كه در خواب گفته‌اند! لذا آن وجه را نزد صاحب ریاض، مرحوم آقا سید علی طباطبائی قدس سره برد كه ایشان به افرادی بدهند، تا برای مادرش نماز بخوانند.در این خواب، عبرتی است برای توجه به حقوق الهی و ترك مسامحه در ادای آنها، برای هر كسی كه به دیده‌ی اعتبار در آن نگرد. [107] . [ صفحه 170]

#### ملحقات بخش 05 در این كتاب‌

موضوع: 1- گرگ به گوسفند نذری آسیب نرساند!، شماره قضیه: 32موضوع: 2- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام گوساله‌ی نذری را به سنی بخشیدند و او توفیق هدایت یافت، شماره قضیه: 185موضوع: 3- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام صد دینار نذری را به شخصی حواله دادند، شماره قضیه: 142موضوع: 4- گاو نذری را ذبح كردند، عبایه پیدا شد و جوان نیز شفا یافت!، شماره قضیه: 228موضوع: 5- امام حسین علیه‌السلام فرمودند: خدا تو را شفا داد، اما ختم انعامی را كه نذر كرده‌ای فراموش مكن!، شماره قضیه: 196موضوع: 6- بیماری چشم حاج شیخ علی تاكی بر اثر عمل نكردن به عهد خود و شفای چشم ایشان در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 232موضوع: 7- نذر نوشتن كتابی درباره‌ی حضرت زینب علیهاالسلام و شفای مرحوم فیض الاسلام، شماره قضیه: 260موضوع: 8- نذر ضریح جواهر نشان برای حضرت زینب علیهاالسلام و شفای دختر هندی، شماره قضیه: 263موضوع: 9- با نذر صد لیره طلا برای روضه خوانی، دزد صندوقچه‌ی جواهرات فرانسوی را برگرداند، شماره قضیه: 247موضوع: 10- با نذر چهل گوسفند، سرطان حنجره‌ی فرزند راجه شفا یافت، شماره قضیه: 251موضوع: 11- شفای فرزند یهودی در اصفهان با نذر یك گوسفند برای حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: 254موضوع: 12- طبیعی شدن زایمان زن فرانسوی، با نذر دو قالیچه برای حضرت رقیه علیهاالسلام، شماره قضیه: 267 [ صفحه 173]

### احترام عزاداران و زائران‌

#### سوء ظن سید محمود عطاران به جوان عزادار و كتك زدن او و تورم دستش

‏سید بزرگوار مرحوم سید محمود عطاران رضوان الله تعالی علیه فرمود:سالی در ایام عاشورا در هیئت سینه زنان و عزاداران محله‏ی سردزك بودم. جوانی زیبا در اثناء زنجیر زدن به زنان نگاه میكرد. بالاخره من طاقت نیاوردم و غیرت كردم و به او سیلی زدم و از صف خارجش كردم.چند دقیقه بعد دستم درد گرفت و تدریجا شدت كرد تا اینكه ناچار به دكتر مراجعه كردم. دكتر گفت: علت درد و جهت آن را نفهمیدم، ولی روغنی تجویز كردم كه دردش را ساكت می‏كند.آن روغن را به كار بردم ولی نفعی نبخشید، بلكه دیدم هر لحظه دردش شدیدتر و ورم و آماسش بیشتر می‏شود!به خانه آمدم و فریاد می‏زدم و آن شب خواب نرفتم. فقط در آخر شب لحظه‏ای خوابم برد. حضرت شاهچراغ علیه‏السلام را در عالم رؤیا دیدم كه فرمودند: باید آن جوان [ صفحه 174] را راضی كنی.چون به خود آمدم، دانستم كه سبب درد چیست. رفتم و جوان را پیدا كردم و معذرت خواستم و بالاخره راضیش كردم و در همان لحظه درد ساكت و ورمها تمام شد و معلوم شد كه من خطا كرده بودم و فقط سوءظن بوده است و من بدون علت به عزادار حضرت سیدالشهداء علیه‏السلام توهین كرده بود. [108] .

#### سیلی به زائر حضرت ابوالفضل، صورت آن حضرت را كبود كرد

جناب سلالة السادات آقای سید مصطفی مستجاب الدعوة، به نقل از پدرشان، مرحوم سید تقی مستجاب الدعوة (كفشدار حرم حضرت عباس علیه‌السلام) این قضیه را نقل كرده‌اند:عربی بادیه نشین بچه‌اش مریض می‌شود. با پای برهنه، دوان دوان به كربلا می‌آید و خود را به حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام می‌رساند و در مقابل ضریح مطهر قرار می‌گیرد.یكی از خدام، آن عرب را با پای برهنه و خون آلود و كثیف در كنار ضریح می‌بیند، لذا سیلی محكمی به عرب می‌زند و می‌گوید: تو ادب را رعایت نكرده‌ای! اینجا جای بسیار حساس و با اهمیتی است و نباید این طور بی‌مبالاتی كرد. و خلاصه،، به زائر عرب توهین بسیار می‌كند. عرب اشاره به ضریح می‌كند و می‌گوید: یا اباالفضل علیه‌السلام، من خیال كردم اینجا خانه‌ی شماست، ولی حالا می‌بینم این شخص در اینجا امر و نهی می‌كند!این جمله را می‌گوید و با ناراحتی برمی‌گردد و در كاروانسرایی منزل می‌كند. خادم مزبور، شب در عالم رؤیا می‌بیند كه حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام به خدام، عطایا و هدایایی می‌دهند. او هم جلو می‌رود تا صله‌ای بگیرد. اما حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام [ صفحه 175] از وی رو برمی‌گردانند! خادم عرض می‌كند: آقا جان چرا به من توجه ندارید؟ حضرت علیه‌السلام می‌فرماید: صورتم را ببین، كبود شده است! كبودی آن، در اثر آن سیلی است كه تو به آن عرب زده‌ای، ولی در واقع به من خورده است! چرا او را از حرم بیرون كردی؟! تا او را راضی نكنی از تو راضی نخواهم شد!خادم می‌گوید: یا سیدی، من او را در كجا پیدا كنم؟! حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام آدرس محل سكونت عرب را به او می‌دهند و می‌گویند: به او بگو بچه‌ات را شفا دادیم! خادم نیمه شب از خواب بیدار شد و خود را به كاروانسرا رساند و عرب را بیدار كرد. عرب بیچاره دوباره ترسید! زیرا گمان كرد كه دوباره آمده است تا او را تنبیه كند! ولی نمی‌دانست كه آقای مهربان، خادم را فرستاده‌اند تا از او دلجویی كند.باری، خادم دست و صورت مرد عرب را می‌بوسد و جریان خواب را برای او تعریف می‌كند و از عرب پوزش می‌طلبد و پیام مسرت آمیز حضرت اباالفضل علیه‌السلام را به او می‌رساند و می‌گوید: آقا فرمودند به شما بشارت بدهم كه فرزندت را شفا می‌دهند. در این هنگام، عرب بسیار خوشحال می‌شود و خدا را شكر می‌كند كه مورد لطف و عنایت آقا قمر بنی هاشم علیه‌السلام قرار گرفته است. [109] .

#### امام حسین به خادم فرمودند: امشب عزیزترین میهمان مرا از حرم بیرون كردی

آقای حاج سید عبدالرسول خادم، این قضیه را از سید عبدالحسین، كلیددار حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و پدر كلیددار فعلی نقل فرمود:مرحوم سید عبدالحسین شبی در حرم مطهر می‌بیند كه عربی با پای برهنه و خون [ صفحه 176] آلود، پای خونین و كثیف خود را به ضریح زده است و عرض حال می‌كند. آن مرحوم او را نهیب می‌دهد و بالاخره امر می‌كند كه او را از حرم بیرون نمایند!در حال بیرون رفتن، آن عرب رو به ضریح حضرت امام حسین علیه‌السلام كرد و گفت: یا حسین، من گمان می‌كردم كه اینجا خانه‌ی شما است، اما حالا معلوم شد كه خانه‌ی شخص دیگری است، و سپس با حال منقلب از حرم بیرون رفت.در همان شب، آن مرحوم در خواب می‌بیند كه حضرت امام حسین علیه‌السلام روی منبر در صحن مقدس تشریف دارند و ارواح مؤمنین در خدمت ایشان هستند و حضرت از خادم خود شكایت می‌كنند. كلیددار می‌ایستد و عرض می‌كند: یا جداه! مگر چه خلاف ادبی از ما صادر شده است؟حضرت علیه‌السلام می‌فرمایند: امشب عزیزترین مهمان مرا از حرم من، با زجر بیرون كردی و من از تو راضی نیستم و خدا هم از تو راضی نیست! مگر اینكه او را راضی كنی. عرض می‌كند: یا جداه، او را نمی‌شناسم و نمی‌دانم كجاست؟حضرت فرمودند: الان در خان حسین پاشا (نزدیك خیمه‌گاه) خوابیده است و دیشب به حرم ما آمده بود، زیرا او را با ما كاری بود كه برایش انجام دادیم! حاجت او شفای فرزند مفلوجش بود. او فردا همراه با قبیله‌اش می‌آید. پس تو از آنان استقبال كن.چون سید عبدالحسین بیدار می‌شود، با چند از خادمها به سوی «خان حسین پاشا» می‌رود و آن غریب را در همانجا كه حضرت فرمودند، می‌یابد و دستش را می‌بوسد و او را با احترام به خانه‌ی خود می‌آورد و از او به خوبی پذیرایی می‌نماید. [ صفحه 177] فردا هم به اتفاق سی نفر از خدام به استقبال می‌رود، چون مقداری راه می‌رود، می‌بیند كه جمعی هوسه كنان (شادی كنان) می‌آیند و آن بچه‌ی مفلوج را كه شفا یافته بود، همراه خود آورده‌اند و به اتفاق به حرم مطهر آقا امام حسین علیه‌السلام مشرف می‌شوند. [110] .

#### امام حسین به بازدید ملا عباس مازندرانی و زوار می‌آیند و برای پیرمرد كفش جفت كن، سلام می‌فرستند

واعظ شهیر، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ احمد كافی خراسانی رضوان الله تعالی علیه فرمود: مرحوم حاج شیخ مهدی مازندرانی رضوان الله تعالی علیه در كربلا بود، پنجاه سال صبحها در رواق حرم امام حسین علیه‌السلام منبر می‌رفت و آدم خوب و معروفی بود. چند جلد كتاب به نامهای كوكب دری، معالی السبطین، شجره‌ی طوبی و آثار الحسین علیه‌السلام نوشته است. وی در كتاب آثار الحسینش این قضیه را نقل كرده است:در مازندران، یك نفر به نام ملا عباس چاوش بود، او هر سال یك پرچم روی دوشش می‌گرفت و به طرف كربلا می‌رفت و یك عده از مردم نیز به دنبال این پرچم به كربلا می‌رفتند.مرحوم مازندرانی می‌گوید: یك سال ملا عباس تصمیم گرفت به كربلا نرود، چون یك گرفتاری برایش پیش آمده بود. در آن سال سی و دو نفر از جوانهای اطراف روستایش آمدند و گفتند: ملا عباس، بیا به كربلا برویم! ملا عباس گفت: من امسال یك گرفتاری دارم كه نمی‌توانم به كربلا بیایم. جوانها گرفتاریش را برطرف كردند. [ صفحه 178] ملا عباس چاوش، پرچم را برداشت و گفت: «هر كه دارد هوس كربلا خودش باشد!» ملا عباس چاوش به راه افتاد و جمعیتی از مردم، از این ده و آن شهر نیز جمع شدند و شهر به شهر آمدند تا به نزدیكی‌های كربلا رسیدند و در منزلگاه منزل كردند. آنها در اول شب دور هم نشستند كه ناگهان ملا عباس گفت: رفقا امشب چه شبی است؟!مردم گفتند: امشب شب جمعه است. ملا عباس گفت: رفقا آن چراغها را می‌بینید؟ گفتند: آری. گفت: آنها چراغهای گلدسته‌های حرم حضرت امام حسین علیه‌السلام است. یك منزل بیشتر نمانده است. می‌دانم كه خسته و مانده و ناراحتید، اما چون شب جمعه است، بیایید این منزل دیگر را هم برویم، تا اینكه در شب جمعه یك زیارتی از امام حسین علیه‌السلام بكنیم.رفقا گفتند: باشد، می‌رویم! همه راه افتادند و آمدند. در آن زمان مسافرخانه و هتل نبود، بله سراهایی بود. اینها چون به كربلا رسیدند، با اسبها و الاغها توی سرای رفتند. اسبهایشان را در طبقه پایین بستند و خودشان هم در اطاقهای بالا منزل كردند و آنها را گذاشتند. ملا عباس گفت: رفقا اكنون اثاثها را رها كنید! باید تا صبح نشده است، به حرم آقا امام حسین علیه‌السلام برویم.وقتی همه‌ی آنها در صحن امام حسین علیه‌السلام رسیدند، یك عده از جوانها آمدند و دورش را گرفتند و گفتند: ملا عباس آن شبهای جمعه‌ای كه ما در مازندران بودیم، توی روستایمان دورت جمع می‌شدیم و تو یك نوحه می‌خواندی و ما برای امام حسین علیه‌السلام سینه می‌زدیم، حالا هم شب جمعه است و می‌خواهیم در صحن و حرمش عزاداری كنیم.ملا عباس گفت: چشم. امشب هم برایتان نوحه می‌خوانم.ملا عباس می‌گوید: با خودم گفتم: در حرم آقا امام حسین علیه‌السلام برایشان زیارت [ صفحه 179] می‌خوانم و بعد می‌رویم بالای سر امام حسین علیه‌السلام و دفترچه‌ی نوحه‌ام را درمی‌آورم و آن را باز می‌كنم و هر نوحه‌ای آمد، همان نوحه را می‌خوانم.وقتی آمدم بالای سر امام حسین علیه‌السلام دفترچه را درآوردم و آن را باز كردم، دیدم سر صفحه نوحه‌ی حضرت علی اكبر علیه‌السلام آمد. فهمیدم كه این اشاره‌ی خود ابی‌عبدالله علیه‌السلام است. نوحه‌ی حضرت علی اكبر علیه‌السلام را خواندم.حالا شما مناسبتها را ببینید. یك مشت جوان و سفر اول آنتها و توی حرم امام حسین علیه‌السلام و شب جمعه و نوحه‌ی علی اكبر علیه‌السلام! یك حالی پیدا كرده بودند. بعد ملا عباس صدا زد: رفقا بس است! برویم استراحت كنیم. همه افراد را برداشت و به سرا بازگشت. همه خسته و مانده افتادند و خوابشان برد.ملا عباس می‌گوید: وقتی كه خوابم برد، در عالم خواب دیدم كه یك نفر در سرا را می‌زند. من بلند شدم و آمدم تا ببینم كیست؟ دیدم یك غلام سیاهی پشت در است. به من سلام كرد و گفت: ملا عباس چاوش شما هستید؟! گفتم: بله. گفت: آقا فرمودند: به رفقا بگویید مهیا بشوید، ما می‌خواهیم به دیدن شما بیاییم! گفتم: آقا كیست؟!گفت: آقا همان كسی است كه این همه راه، به عشق و علاقه‌ی او آمدی. گفتم: آقا امام حسین علیه‌السلام را می‌گویی؟! گفت: آری!گفتم: كجا هستند؟ برای پابوسی ایشان می‌رویم. گفت: نه، آقا فرموده‌اند: خودم می‌آیم!ملا عباس می‌گوید: در عالم خواب آمدم و رفقا را خبر كردم و همه‌ی ما مؤدب نشستیم، به خاطر اینكه الان آقا می‌آیند. طولی نكشید كه دیدم در سرا باز شد! مثل اینكه خورشید طلوع كند، نور خیر كننده‌ای ظاهر شد، ناگهان من و رفقایم می‌خواستیم بلند شویم اما آقا اشاره كردند و فرمودند: ملا عباس، تو را به جان [ صفحه 180] حسین، بنشینید! شما خسته‌اید و تازه رسیده‌اید، راحت باشید. سپس احوال یك یك ما را پرسیدند و بعد فرمودد: ملا عباس! گفتم: بله آقاجان. فرمودند: می‌دانی چرا من امشب به اینجا آمدم؟! گفتم: نه آقا جان. فرمودند: من با شما سه كار داشتم. گفتم: آن سه كار چیست آقا جانم؟فرمودند: اولا، بدان كه هر كس زائر ما باشد، به دیدنش می‌رویم!ثانیا، شبهای جمعه وقتی در مازندران هستی و جلسه دارید و دور هم می‌نشینید، یك پیرمردی دم در می‌نشیند و كفش‌ها را درست می‌كند، سلام حسین را به او برسان!سپس فرمودند: ملا عباس! كار سوم هم این است كه آمدم به تو بگویم كه اگر دفعه‌ی دیگر رفقا را در شب جمعه به حرم آوردی،... گفتم بله آقا؟ یك وقت دیدم بغض راه گلویشان را گرفت. گفتم: آقا چی شده؟ فرمودند: ملا عباس اگر دو مرتبه رفقایت را شب جمعه به حرم آوردی و خواستی نوحه بخوانی، دیگر نوحه‌ی علی اكبر را نخوانی! گفتم: چرا نخوانم؟ مگر بد خواندم؟ غلط خواندم؟! فرمودند: نه. گفتم پس چرا نخوانم؟!فرمودند: ملا عباس! مگر نمی‌دانی شبهای جمعه مادرم فاطمه زهرا علیهاالسلام به كربلا می‌آیند؟! [111] .

#### آمدن حضرت ابوالفضل و حر و اصحاب به دیدن زوار، در رؤیای ملا عباس‌

این قضیه توسط حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد علی برهان نقل شده است:این حقیر، در سال 1336 یا 37 شمسی، كه جواز سفر به عتبات مقدسه به مبلغ [ صفحه 181] پانزده تومان بود، بعد از دهه‌ی محرم، به اتفاق یك نفر زائر، از طریق خرمشهر با موتور آبی به حله و از آنجا به نجف اشرف و سایر عتبات مقدسه (كربلا، كاظمین و سامرا) مشرف شدیم.مدتی به قصد زیارت، خوصا در كربلای معلی، ماندیم و همیشه پس از زیارت امام حسین علیه‌السلام یا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، به نماز جماعت مرحوم آیت الله شیخ محمد علی سیبویه قدس سره حاضر می‌شدیم. یك روز كتابی را كه تألیف مرحوم آقای سیبویه بود مطالعه می‌كردم، در آن كتاب دیدم كه ایشان این قضیه را مرقوم فرموده‌اند:كاروانی از ایران به قصد زیارت به كربلا آمده بود و یك نفر روحانی به نام ملا عباس آن كاروان را همراهی می‌كرد. ملا عباس، كه خیلی اهل ولاء و دارای خلوص نیت بود، نقل كرد: روز اول كه به كربلا وارد شدیم، به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رفتیم.شب آن روز، در عالم رویا دیدم كه آقایی با نوكر و نفرات دارند به اطاق ما تشریف می‌آورند. پرسیدم: این آقا كه جلوی همه می‌آیند و اینقدر نورانی هستند، نامشان چیست؟ یكی از همراهانشان، كه گویا از اصحاب امام حسین علیه‌السلام بود، گفت: این آقا، همه كاره‌ی دربار امام حسین علیه‌السلام، یعنی حضرت اباالفضل علیه‌السلام هستند كه به دیدن شماها تشریف آورده‌اند!من از جا بلند شدم و به استقبالشان رفتم و عرض كردم: آقا، ما چه قابلیتی داریم كه شخصیتی مثل شما بزرگوار و همراهان محترمتان به دیدن ما بیایید و زحمت بكشید؟!حضرت علیه‌السلام فرمودند: شما شیعیان و محبین ما هستید و خیلی در نزد ما احترام دارید. من و این اصحاب برادرم، به امر برادرم امام حسین علیه‌السلام به دیدن زوارمان [ صفحه 182] می‌آییم و سر چهار فرسخی كه می‌خواهند به سرزمین كربلا وارد بشوند، حر بن یزید ریاحی را به استقبالشان می‌فرستیم.در این هنگام، من از شدت خوشحالی و با گریه‌ی شوق از خواب بیدار شدم. [112] .

#### شفای چشم آیت الله حاج میرزا مهدی بروجردی توسط گل پای زوار امام حسین در قطار باربری‌

آقای حاج میرزا مهدی بروجردی ساكن شهر قم، كه از علما و بزرگان حوزه‌ی علمیه و صاحب تألیفات عدیده همچون كتاب «اسلام و مستمندان» هستند، این قضیه را در آن كتاب نقل فرموده‌اند:در سن بیست سالگی در اثر ضعف چشم محتاج به عینك شدم و بالنتیجه لازم دانستم كه برای علاج آن اقدام عاجلی به عمل آورم. برای این منظور به پزشكان متخصص چشم مراجعه كردم، ولی بعد از مداوای زیاد نتیجه‌ی مثبتی به دست نیامد و برای خواندن خطوط و دیدن افراد عینك نیازمند بودم.بالاخره سالی بعد از مراجعت از مكه، از طرف كویت به كاظمین مشرف شدم. نزدیك اربعین، كه شب زیارتی حضرت امام حسین علیه‌السلام است؛ مردم از اطراف به كربلا می‌رفتند تا از فیوضات آن شب و عنایات و الطاف الهی در حرم امام حسین علیه‌السلام بهره‌مند شوند. من هم به همین منظور، عازم كربلا شدم تا بتوانم شفای چشم خود را در كنار آن مرقد از خدای متعال بخواهم و با توسل به ذیل عنایت حضرت سید الشهداء علیه‌السلام اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، خداوند حاجتم را برآورد. [ صفحه 183] عصر روز نوزدهم صفر، به عزم كربلا، كاظمین را ترك گفتم: وسیله‌ی سفر ما قطار راه آهن بود و معلوم است كه قطار برای پیاده كردن و سوار كردن مسافرین، ایستگاههای متعدد دارد. چون شب اربعین بود، جمعیت زیادی كه از دهات مجاور می‌آمدند، برای سوار شدن در هر ایستگاهی ایستاده بودند.به هر حال جمعیت زیادی داخل قطار را پر كرده بودند، به گونه‌ای كه داخل كوپه‌های مسافربری جای خالی نبود و ما در كوپه‌ای بودیم كه محل چهار پایان بود و صندلی هم نداشت! مردم اكثرا سراپا ایستاده بودند و در راهرو و كوپه‌ها هیچ جای اضافی نبود! در عین حال، باز در هر ایستگاه بر جمعیت و تزاحم افزوده می‌شد.خصوصا در یكی از ایستگاه‌ها بعضی از اعراب بدوی و كثیف، با پای برهنه و گل‌آلود سوار شدند و بعضی از آنها را در كوپه‌ای كه ما بودیم، جا دادند. البته وضع لباس و اندام آنها به گونه‌ای بود كه من واقعا از آنها متنفر بودم و با خود می‌گفتم: اینها كی هستند و با پای گل‌آلود كثیف می‌خواهد به كجا بروند؟!با این وضع چه زیارتی؟ آیا اینها هم از زوار محسوب می‌شوند؟! دراین فكر بودم كه ناگاه به فكرم رسید كه لباس و صورت و تجملات ظاهری نشانه‌ی آدمیت نیست!از كجا معلوم كه اینها زائر واقعی امام حسین علیه‌السلام نباشند؟ چه بسا مردم خوش ظاهری كه به زیارت می‌روند، ولی در اثر خبث باطنی زائر نیستند! پس اینها را سبك نشمار! شاید تقربشان نزد حق زیادتر از دیگران باشد. با این اندیشه كمی آرام گرفتم.بعد به یاد آوردم كه من در سن بیست سالگی و گل جوانی، به ضعف چشم گرفتار شده‌ام. خدایا می‌شود به من توجهی كنی و در اثر توسل به امام حسین علیه‌السلام سلامت چشم را به من باز گردانی؟ آیا توسل من در امشب نتیجه‌ای دارد؟ آیا امام حسین علیه‌السلام به من عنایتی می‌فرمایند؟ آیا خدا امشب حاجتم را برمی‌آورد؟ اجابت دعا كه در [ صفحه 184] تحت قبه و بارگاه حضرت امام حسین علیه‌السلام از وعده‌های حق است!ناگاه با خود گفتم: به زیارت می‌روم تا عرض حاجت كنم! وه چه مقام بزرگی! وه چه حاجت كوچكی! مقام رفیع و بلند حضرت اباعبدالله علیه‌السلام جانباز كوی حق كجا و شفای ضعف چشم من كجا؟! چه انتظار و خواسته‌ی كوچكی؟! برای نیل به این حاجت می‌توانم به خواست خدا، از زوار حضرتش استفاده كنم!در این حال با قلبی دور از شائبه و با صفای باطنی و معنوی و با توجه به مقام زائران آن حضرت، چشمم به پای یكی از مسافران كربلا كه پایش گل‌آلود بود، افتاد. آهسته دست بردم و به مقدار عدسی از گل خشكیده‌ی پای او را برداشتم و آن را در دستم سرمه كردم و با دست چپ عینك از چشم برداشتم و با دست راستم آن خاك را به چشمم مالیدم.مالیدن آن خاك همان و خوب شدن و رفع ضعف چشم همان! دیگر هرگز نیازی به عینك پیدا نكردم. اللهم ارزقنا زیارة قبره و شفاعة جده آمین رب العالمین. [113] .

#### توجه امام حسین به سید نورالدین نهاوندی كه با حالت جنابت به صحن آمد، حمامها بسته بود و او برای فوت زیارت وداع اضطراب داشت‌

مرحوم حاج سید نورالدین نهاوندی از تجار معروف و متدین اراك بوده است. وی اگر چه سواد نداشته است، لكن بسیار با ایمان و خوش عقیده و صادق بوده است و مردم اراك به او عقیده داشته‌اند و كراماتی نیز به او منسوب است. عالم جلیل القدر حضرت حجة الاسلام جناب آقا علی میر یحیی این قضیه را از آن سید بزرگوار نقل [ صفحه 185] كرده‌اند:سید نورالدین گفت: قبل از اینكه متأهل شوم، به اتفاق مادرم همراه با قافله‌ای به عزم زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به طرف كربلا حركت كردیم و البته من در راه، خیلی به مادرم خدمت می‌كردم. مدتی در كربلا بودیم و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و سایر عتبات مقدسه را نیز زیارت كردیم و در پایان، برای آخرین مرتبه به عنوان زیارت وداع به كربلا بازگشتیم.از طرف رئیس قافله ابلاغ شد كه فردا عازم حركت باشیم و آن شب هم شب جمعه بود. به مادرم خبر دادم تا برای زیارت وداع برویم، لكن مادرم قبول نكرد و گفت: الان خسته هستیم. چند ساعتی استراحت می‌كنیم و سپس در هنگام سحر، به زیارت مشرف می‌شویم. من هم رضایت مادرم را ترجیح دادم و خوابیدم. هنگام سحر از خواب بیدار شدم و متأسفانه دیدم كارم خراب شده و جنب شده‌ام! با عجله‌ی زیادی به عزم غسل كردن، به طرف حمام رفتم، اما در حمام بسته بود! به حمام دیگری رفتم و آن هم باز نبود!خلاصه به هر كجا رفتم، در حمام برویم باز نشد و بالاخره با ناراحتی فوق العاده‌ای به صحن مطهر روانه شدم و دیدم همراهان قافله‌ی ما، همه به زیارت وداع مشغول هستند. به اندازه‌ای غم و اندوه مرا فراگرفت كه نمی‌توانم توصیف نمایم! از روی تأسف و نارحتی، چندان به پشت دست خود زدم كه دستم مجروح شد! سپس با حالت بیچاركی و اضطرار، پشت پنجره آمدم.ناگهان چشمم افتاد به جمال دل آرای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در حالی كه ایشان از بالای ضریح مطهر، آهسته به طرف من می‌آمدند! نگاه محبت آمیزی به من فرمودند، و دست محبت به صورتم كشیدند و فرمودند: سید نورالدین! خیلی [ صفحه 186] ناراحتی؟! برو غسل كن! تا به حمام برسی، حمام باز می‌شود!ناگهان به خود آمدم و دیدم از آقا خبری نیست! با كمال عجله به طرف حمام روانه شدم و دیدم تازه حمامی می‌خواهد، درب حمام را باز كند. با كمال شوق غسل كردم و سپس به زیارت وداع موفق شدم. [114] .

#### غسل و نماز بر بدن زائر امام حسین توسط حضرت امام زمان

مرحوم آیة الله حاج میرزا محمد علی گلستانه اصفهانی، در آن وقتی كه ساكن مشهد بودند؛ برای یكی از علمای بزرگ مشهد نقل فرموده بودند كه، عموی من مرحوم آقای سید محمد علی كه از مردان صالح و بزرگوار بود، این قضیه را نقل می‌كرد.در اصفهان شخصی به نام «جعفر نعلبند» بود كه حرفهای غیر متعارفی می‌زد. مثلا می‌گفت: «من به خدمت حضرت امام زمان علیه‌السلام رسیده‌ام و طی الارض كرده‌ام» و طبعا با مردم هم كمتر تماس می‌گرفت و حتی گاهی مردم پشت سر او حرف می‌زدند.روزی برای زیارت اهل قبور به تخت فولاد اصفهان می‌رفتم، در بین راه دیدم آقا جعفر نیز به آن طرف می‌رود. من نزدیك او رفتم و به او گفتم: دوست داری با هم راه برویم؟ گفت: مانعی ندارد. بالاخره در میان راه از او پرسیدم: مردم درباره شما حرفهایی می‌زنند! آیا راست می‌گویند كه تو به خدمت حضرت امام زمان علیه‌السلام رسیده‌ای؟!آقا جعفر ابتدا نمی‌خواست جواب بدهد، لذا گفت: آقا، از این حرفها بگذریم [ صفحه 187] مسائل دیگری را با هم مطرح كنیم! اما من اصرار كردم و گفتم: انشاءالله اهل هستم. بالاخره آقا جعفر گفت: بیست و پنج بار به كربلا مشرف شده بودم؛ تا آنكه در سفر بیست و پنجم، شخصی كه اهل یزد بود، در راه با من رفیق شد. چند منزل با هم رفتیم و او مریض شد و كم‌كم مرضش شدت كرد تا به منزلی رسیدیم كه قافله به خاطر ناامن بودن راه، دو روز در آن منزل ماند. تا اینكه قافله‌ی دیگری رسید و هر دو قافله با هم جمع شدند و حركت كردند.حال مریض بزودی رو به سختی گذاشته بود وقتی قافله می‌خواست حركت كند، من دیدم كه به هیچ وجه نمی‌توان او را حركت داد. لذا نزد او رفتم و به او گفتم: من می‌روم و برای تو دعا می‌كنم كه خوب شوی.وقتی خواستم با او خداحافظی كنم، دیدم او گریه می‌كند! من متحیر شدم، از طرفی روز عرفه نزدیك بود و بیست و پنج سال، همه ساله در روز عرفه در كربلا بوده‌ام و از طرفی نیز نمی‌توانستم این رفیق را در این حال تنها بگذارم و بروم؟!به هر حال نمی‌دانستم چه كنم و همینطور كه اشك می‌ریخت، به من گفت: فلانی من تا یك ساعت دیگر می‌میرم! این یك ساعت را هم صبر كن و وقتی من مردم، هر چه دارم از قبیل خورجین و الاغ و سایر اشیا، مال تو باشد. فقط جنازه‌ی مرا به كربلا برسان و مرا در آنجا دفن كن! من دلم سوخت و هر طور بود در كنار او ماندم، تا او از دنیا رفت. اما قافله برای من صبر نكرد و حركت نمود. من جنازه‌ی او را به الاغش بستم و به طرف كربلا حركت كردم. از قافله اثری جز گرد و غباری باقی نمانده بود. و من به آنها نرسیدم. حدود یك فرسخ كه راه رفتم، هم خوف مرا گرفته بود و هم هر طور كه آن [ صفحه 188] جازه را به الاغ می‌بستم، پس از یك مقدار راه پیمودن، باز جنازه می‌افتاد و به هیچ وجه روی الاغ قرار نمی‌گرفت.بالاخره چون دیدم كه نمی‌توانم او را ببرم، خیلی پریشان شدم و ایستادم و به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام سلامی عرض كردم و با چشم گریان گفتم: آقا، من با این زائر شما چه كنم؟! اگر او را در این بیابان بگذارم، مسئول هستم و اگر بخواهم به كربلا بیاورم، می‌بینید كه نمی‌توانم و درمانده و بیچاره شده‌ام؟!ناگهان دیدم، چهار سوار كه یكی از آنها شخصیت بیشتری داشت، پیدا شدند و آن بزرگوار به من فرمودند: جعفر! با زائر ما چه می‌كنی؟عرض كردم: آقا چه كنم؟ درمانده شده‌ام و نمی‌دانم چه كنم؟ در این اثناء آن سه نفر پیاده شدند، یكی از آنها نیزه‌ای در دست داشت و با آن نیزه به زمین زد و چشمه‌ی آبی ظاهر شد! سپس آن میت را غسل دادند و آن آقا جلو ایستاده و بقیه كنار او ایتسادند و بر جنازه نماز خواندند و بعد او را سه نفری برداشتندو محكم به الاغ بستند و ناپدید شدند!من حركت كردم و با آنكه معمولی راه می‌رفتم، دیدم به قافله‌ای رسیدم كه آنها قبل از ما حركت كرده بودند! از آنها عبور كردم و پس از چند لحظه باز قافله‌ای را دیدم، كه آنها قبل از این قافله حركت كرده بودند! از آن‌ها هم عبور كردم و بعد از چند لحظه‌ی دیگر به پل سفید كه نزدیك كربلا است، رسیدم! سپس وارد كربلا شدم و خودم از این سرعت سیر تعجب می‌كردم!بالاخره او را بردم، و در وادی ایمن (قبرستان كربلا) دفن كردم و سپس من در كربلا [ صفحه 189] ماندم. پس از بیست روز، رفقایی كه در قافله بودند به كربلا رسیدند! آنها از من سئوال می‌كردند: تو كی آمدی! و چگونه آمدی! من برای آن‌ها به اجمال، مطالبی را گفتم و آنها تعجب كردند!بالاخره روز عرفه شد و وقتی به حرم سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام رفتم، دیدم بعضی از مردم را به صورت حیوانات مختلف می‌بینم. [115] از شدت وحشت به [ صفحه 190] خانه برگشتم. «دفعه‌ی دوم نیز در همان روز از خانه بیرون آمدم و باز هم آنها را به صورت حیوانات مختلف دیدم!عجیب‌تر این بود كه بعد از آن سفر، چند سال دیگر هم در ایام عرفه به كربلا مشرف شده‌ام؛ ولی تنها در روز عرفه، بعضی از مردم را به صورت حیوانات می‌بینم و در روزهای دیگر، آن حالت برایم پیدا نمی‌شود. لذا تصمیم گرفتم كه دیگر در روز عرفه به كربلا مشرف نشوم.من وقتی این مطالب را برای مردم اصفهان می‌گفتم، آنها باور نمی‌كردند و یا پشت سر من حرف می‌زدند! بالاخره تصمیم گرفتم كه دیگر با كسی از این مقوله حرف نزنم و مدتی هم چیزی برای كسی نگفتم. تا آنكه یك شب با همسرم غذا می‌خوردیم، كه ناگهان صدای در حیاط بلند شد. من رفتم و در را باز كردم؛ دیدم شخصی می‌گوید: جعفر! حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام تو را می‌خواهند!من لباس پوشیدم و در خدمت او رفتم وی مرا به مسجد جمعه‌ی اصفهان برد، در آنجا دیدم كه آن حضرت در مكانی كه منبر بسیار بلندی در آن هست، نشسته‌اند و جمعیت زیادی هم در خدمتشان بودند. من با خود گفتم: در میان این جمعیت، [ صفحه 191] چگونه آقا را زیارت كنم و چگونه خدمتشان برسم؟ اما ناگهان دیدم كه حضرت بقیة الله ارواحنا فداه به من توجه فرمودند و صدا زدند: جعفر، بیا! من به خدمتشان مشرف شدم و ایشان فرمودند: چرا آنچه در كربلا دیده‌ای، برای مردم نقل نمی‌كنی؟!عرض كردم: ای آقای من، آنها را برای مردم نقل كردم. ولی از بس مردم پشت سرم بدگویی كردند، گفتن آنها را ترك نمودم! حضرت بقیة الله علیه‌السلام فرمودند: تو كاری به حرف مردم نداشته باش! تو آن قضیه را برای آنها نقل كن، تا مردم بدانند كه ما چه نظر لطفی به زوار جدمان حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام داریم! [116] . [ صفحه 192]

#### ملحقات بخش 06 در این كتاب‌

موضوع: 1- دل روضه خوان شكسته شد، ولی ائمه‌ی اطهار علیه‌السلام دل او را بدست آوردند، شماره قضیه: 3موضوع: 2- احترام ملائكه به منبری امام حسین علیه‌السلام در شب اول قبر، شماره قضیه: 302موضوع: 3- لبخند امام حسین و جواب سلام به جوانی كه پدر و مادرش را به كربلا آورد، شماره قضیه: 125موضوع: 4- حضرت ابوالفضل و حضرت علی اكبر علیهماالسلام به استقبال زائر امام حسین علیه‌السلام می‌آیند، شماره قضیه: 140موضوع: 5- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام كاروان زوار را نجات دادند، شماره قضیه: 134موضوع: 6- حضرت امام حسین علیه‌السلام از گرفتاری خانم زائر می‌گریند و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را به كمك می‌فرستند، شماره قضیه: 136موضوع: 7- سیراب نمودن زائر امام حسین علیه‌السلام موجب هدایت یونس ارمنی شد، شماره قضیه: 172موضوع: 8- غبار زوار امام حسین علیه‌السلام موجب هدایت جمال الدین خلیعی موصلی شد، شماره قضیه: 171موضوع: 9- جوان نصرانی كه به خاطر همراهی با دوستانش به كربلا وارد شده بود نیز به عنوان زائر محسوب شد، 176موضوع: 10- ترسایی كه در خانه‌ی امین الدوله بود نیز به عنوان زائر محسوب شد، شماره قضیه: 177موضوع: 11- شیعه شدن حكیم غلامحسین هندی توسط حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سبب بذل مال در عزاداری، شماره قضیه: 173موضوع: 12- امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: چون شخص غاصب، خادم عزاداران امام حسین علیه‌السلام است، از او در گذر!، شماره قضیه: 184موضوع: 13- شفای چشم حضرت آیة الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی به بركت گل عزادار امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 20414- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به خاطر گریه‌ی شخص سنی برای امام حسین، گوساله را به او بخشیدند و او شیعه شد، شماره قضیه: 185 [ صفحه 195

### اطعام در مجالس امام حسین (ع)

#### شركت حضرت امام زمان در مسجدی در لبنان و خوردن از اطعام حضرت ابوالفضل و نامه‌ی ایشان به شیعیان‌

در طول تاریخ غیبت كبری حضرت بقیة الله ارواحنا فداه، نامه‌های متعددی به علما و دوستان خود مرقوم فرموده‌اند. اما در سالهای اخیر یعنی در سال 1404 هجری قمری، ایشان نامه‌ای با یك دنیا محبت به شیعیان خود فرستادند. شرح این نامه را از اینجا آغاز می‌كنیم كه حدودا سال 1410 هجری قمری بود كه یكی از علما بزرگ اهل معنی قضیه‌ی زیر را برای من و جمعی از دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام این چنین نقل فرمودند:یكی از دوستان امام عصر ارواحنا فداه، نامه‌ای از لبنان با قضیه‌ی مربوط به آن را برایمان به این شرح ارسال نموده‌اند:اما جماعت یكی از مساجد لبنان به نام «مسجد السیدة نرجس علیهاالسلام» (یعنی مسجد [ صفحه 196] حضرت نرگس مادر بزرگوار حضرت امام عصر ارواحنا فداه) وافراد هیئت امنای مسجد، قسم مؤكد یاد نموده‌اند كه در این مسجد در ماه محرم به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، مؤمنین را اطعام می‌نمودیم.برای این منظور و به عنوان شركت مردم در ثواب این عمل، صندوقی در آن محل نصب كرده بودیم و چنانكه معمول است، صندوق دارای قفل بود و فقط روزنه‌ی باریكی داشت كه بتوانند سكه یا اسكناسی تا كرده را داخل آن بیندازند.پس از مدتی كه آن را باز نمودیم، با كمال تعجب نامه‌ای به همراه یك شكلات بزرگ لبنانی در آن یافتیم كه به هر صورت بخواهیم محاسبه نماییم، محال است كه آن دو را از روزنه‌ی باریك، در صندوق داخل نموده باشند و فقط باید با معجزه‌ای این كار انجام شده باشد، زیرا كلید آن نیز فقط در دست خودمان بود.وقتی نامه را باز نمودیم این جملات با ترتیب خاصی در آن نوشته شده بود: (لازم به تذكر است كه آن خط مبارك، هیبت و عظمتی را در دل انسان ایجاد می‌كرد).بسم الله الرحمن الرحیم وقل اعملوا فسیری الله عملكم و رسوله و المؤمنون» صدق الله العلی العظیم انا المهدی المنتظر»«اقمت الصلاة فی مسجدكم»«و اكلت مما اكلتم»«و دعوت لكم»«فادعوا لی بالفرج» [ صفحه 197] ترجمه‌ی این جملات:«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان»(ای پیامبر ما به مردم بگو:) هر عملی را كه می‌خواهید انجام دهید، اما بدانید عمل شما را خدا و رسول او و مؤمنون (ائمه هدی علیهم‌السلام) می‌بینند.راست فرموده است خداوند بلند مرتبه‌ی با عظمت.من مهدی منتظر هستم.در مسجد شما نماز را برپا داشتم.و از آنچه شما خوردید، من هم خوردم.و برای شما دعا نمودم.پس شما هم برای فرج من دعا كنید.پس از نقل این نامه، دوستان آن حضرت، از این همه لطف، اشك شوق می‌ریختند و گریه می‌كردند.در تأیید این نامه، چند روز بعد یكی از روحانیون معظم در حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به طور اتفاقی، تشرفی به محضر مقدس حضرت بقیة الله «عجل الله تعالی فرجه الشریف» پیدا نموده و از آن حضرت درباره‌ی نامه‌ی فوق سؤال كرده بود كه آن حضرت در جواب فرموده بودند: بلی آن نامه از ما می‌باشد.و من خودم آن روحانی عزیز و متقی را دیدم و دوباره از ایشان همان تشرف را پرسیدم و ایشان آن را برایم همانگونه كه در بالا ذكر شد، بازگو فرمودند. [117] . [ صفحه 198]

#### قند هفته‌ی گذشته «آب كوب» نبود

حجة الاسلام والمسلمین آقای صادقی واعظ از شیخ غلامرضا یزدی، كه عالمی عارف و زاهد و متقی بود و در یزد می‌زیست، نقل كردند كه گفت:من در شبهای جمعه در منزل شخصی قصابی روضه می‌خواندم. یك شب در عالم خواب دیدم كه صحرای محشر برپا است. حضرت امام حسین علیه‌السلام در یك جا نشسته‌اند و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام منشی ایشان هستند و صورت مجالس و محافلی را كه برای اهل بیت علیهم‌السلام برپا شده است، گرفته‌اند و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌نویسند بالاخره به روضه قصاب رسیدند. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، طبق معمول هر هفته، نوشتند: كله قند سه شاهی.حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: نه برادر، این هفته قندش آب كوب نبود و به قیمت صد دینار خریده بود. سپس من از خواب بیدار شدم.هفته بعد كه به منزل قصاب رفتم به او گفتم: قند هفته‌ی گذشته، آب كوب نبود؟ گفت: قند جلوی شما آب كوب بود. گفتم: قند روضه چگونه بود؟ قصاب گفت: روز قبلش آمدم كه بخرم ولی قند آب كوب نیافتم، بنابراین قند ارزان خریدم.خوانندگان توجه داشته باشند كه تشكیلات امام حسین علیه‌السلام چقدر دقیق است! [118] . [ صفحه 199]

#### توجه امام حسین به مقدار اطعام حاج محمدرضا بقال در روز اربعین‌

مرحوم حاج محمدرضا بقال ساكن شیراز، كوی آستانه، هر ساله در روز اربعین، چهل من برنج طبخ می‌كرد و به مردم می‌داد.سالی كه به كربلا مشرف می‌شود، همان مقدار چهل من را معین می‌كند و به فرزندش سفارش می‌كند كه در روز اربعین، این چهل من برنج را طبخ كند و به مردم بدهد.شب بعد از اربعین، در كربلا در خواب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را می‌بیند و آن حضرت می‌فرمایند: محمدرضا، امسال كه كربلا آمدی؛ اطعام را نصف كردی!چون بیدار می‌شود، معنای این سخن را نمی‌فهمد تا اینكه پس از مراجعت به شیراز و گذشتن سه روز از ورودش و اطعام در آن سه روز، از فرزندش می‌پرسد: امسال در روز اربعین چه كردی؟ گفت: به سفارش شما عمل كردم!بالاخره پس از اصرار زیاد، فرزندش اقرار كرد كه بیست من بیشتر طبخ نشد و بیست من دیگر را گذاردم برای ولیمه دادن در هنگام مراجعت شما، كه آنها در این سه روز طبخ شد. [119] . [ صفحه 200]

#### خانم سیاه پوشی فرمود: شما فقط در مجلس شركت كرده‌اید، اما از اطعام آن مصرف نكرده‌اید

عالم متقی، سلالة السادات، علامه سید مرتضی برقعی قدس سره از منبری‌های مشهور و پر مایه‌ی قم بودند و به لحاظ روحیات خاص ولایی و كثرت علم، جلسات سخنرانی ایشان غالبا مملو از طلاب و روحانیون بود.این بزرگوار در سالهای پایان عمرشان، در دهه‌ی دوم ماه صفر در منزل حاج غلامعلی فرجی واقع در قم، گذرخان، منبر می‌رفتند. قبل از منبر ایشان مرحوم حاج آقا مؤمن كربلایی (امام جماعت مسجد رضویه) منبر می‌رفتند و مسائل شرعی را می‌فرمودند و پس از منبر حاج آقا برقعی، جناب آقای حاج علی كوچك زاده و جناب آقای حسین آقا شكروی (نقاش) به مرثیه خوانی می‌پرداختند و مراسم سینه زنی پر شوری انجام می‌شد و پس از آن با آبگوشت از مردم پذیرایی می‌شد.مرحوم آقای برقعی كه پیرمردی در حدود نود ساله بودند، پس از اتمام منبرشان از مجلس خارج می‌شدند، زیرا در آن كهولت سن، توان نشستن در جلسه‌ی سینه زنی كه گاهی ساعتها به طول می‌انجامید را نداشتند.در یكی از این شبها، مرحوم آقای برقعی رؤیای خود را بر فراز منبر فرمودند كه به شرح زیر است:دیشب در عالم رؤیا دیدم كه در همین منزل، یك حوض پر از آب زلال و یك پاتیل پر از شربت قرار گرفته است. خانم سیاه پوشی در كنار آن ایستاده‌اند و مردم یكی یكی می‌آیند و اظهار عطش می‌كنند و آن مخدره لیوانی را از پاتیل، پر از شربت می‌كنند و [ صفحه 201] به دست هر یك از آنها می‌دهند.در این هنگام من جلو رفتم و به آن خانم عرض كردم: خانم من هم تشنه هستم. آن خانم بزرگوار لیوان را برای اولین مرتبه، از آب حوض پر كردند و به دست من دادند. من عرض كردم: خانم چرا پارتی بازی می‌كنید؟! [120] به همه شربت می‌دهید و به من آب می‌دهید؟آن بزرگوار فرمودند: این مردم هم در مجلس عزاداری شركت كرده‌اند و هم از اطعام آن خورده‌اند. بنابراین به آنها شربت می‌دهیم! اما شما فقط در مجلس شركت كرده‌اید، اما از طعام آن مصرف نكرده‌اید!مرحوم آقای برقعی پس از نقل این رؤیا فرمود: من به واسطه‌ی كهولت سن نمی‌توانم تا پایان مجلس در اینجا بمانم. لذا از حاج غلامعلی فرجی خواهش می‌كنم كه اگر ممكن است، لقمه‌ای از غذای امام حسین علیه‌السلام را، اگر چه مقداری نان و سبزی باشد، برای من مهیا كنند، تا در هنگام پایین آمدن از منبر، آن را بگیرم و همراه با خود ببرم.

#### اطعامی با بركت در منزل جناب آقای سید علی شاهرودی‌

این قضیه توسط آیة الله آقای سید علی شاهرودی بیان شده است:این جناب در مجلس سوگواری مدرسه‌ی بزرگ آخوند، به عنوان یكی از خدام بودم. [ صفحه 202] در شب هفتم محرم، نوعا در عراق به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مجلس روضه گرفته می‌شود. در چنان شبی من چند نفری را كه در چایخانه با هم مشغول اداره‌ی چای بودیم (كه تعداد آنها با خودم هفت نفر می‌شد) برای شام به منزل خودم (كه جاده‌ی دوم، یعنی میلان دوم بود) دعوت كردم. ضمنا روضه‌ی مختصری هم گذاشتم و به آقای شیخ عبدالحسین خراسانی گفتم كه بیاید و ذكر مصیبتی كند.آن شب، مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمود قدس سره نیز همراه اخوی بزرگ حضرت آیت الله العظمی آقای سید محمد حسینی شاهرودی «دامت بركاته» و دو تن از داییها تشریف داشتند.آقای شیخ عبدالحسین، مجلس را تمام كرد و همه برای صرف شام نشستند. برخی از آقایان هم كه برای شام دعوت نشده بودند، و در روضه شركت كرده بودند، باقی ماندند، یكی از آنها جناب آقای روحانی بود كه الان از علمای مشهد است.نمی‌دانم چه كسی به آنها خبر داده بود كه سید علی امشب شام می‌دهد. به دایی‌ام، آقای محمد تقی نیشابوری، و به اخوی اشاره كردم و آنها از اطاقی كه در آن روضه خوانده شده بود، بیرون آمدند و هر سه نفر به اطاقی كه هم اطاق بود و هم آشپزخانه رفتیم. در آنجا دیگ برنج و خورش را به آنها نشان دادم: یك دیگ برنج كه فقط غذای ده نفر را در خود داشت و مقداری خورش نیز متناسب با همان بود.به همسرم گفتم: غیر از این غذا چه داری؟ تعداد اینها زیاد است و بالغ بر 24 نفر می‌شوند. خانم گفتند: همین برنج و خورش است و دایی نیز گفت: دیر وقت است و از [ صفحه 203] بازار هم نمی‌توان غذا تهیه كرد (در آن زمان، چلوكبابی و اینها، در نجف مرسوم نبود) سپس فرمود: حالا همین غذا را بكش، خدا كریم است! و بعد رفت و در مجلس نشست.بنده در وسط خیابان رفتم و عمامه را از سرم برداشتم و رو به طرف كربلا كردم و گفتم: یا اباالفضل، این مجلس شماست و من هم سمت نوكری شما را دارم. اگر می‌خواهی آبروی من برود، به من مربوط نیست؛ آبروی خادم و مجلس شما می‌رود! البته، حالم هم منقلب شد.سپس به داخل منزل برگشتم و به خانواده گفتم: شما غذا را در ظرفها بریزید، خدا كریم است! در آن وقت كارد و چنگال مرسوم نبود و ظروف چینی هم نداشتیم؛ ظرفهایی بود فافونی (از جنس روی)، و دیس، هم مرسوم نبود؛ عوض دیس سینی بود و آن هم فافونی بود. آنها را پر می‌كردند و به وسیله‌ی بشقابها تقسیم می‌كردند.ناگهان مرحوم دایی و اخوی، از اطاق مهمانی صدا كردند: سید علی، بس است! ما هم التفات به اینكه چطور شد و چه قدر غذا كشیده‌ایم، پیدا نكردیم؛ نه من و نه اهل بیت من، نفهمیدیم كه چه شد؟!آنها گفتند: دیگر بس است، تو هم بیا! من هم سر سفره رفتم و دیدم غذا زیاد است و حتی آن سینی هم كه به عنوان دیس بود، پر بود! آمدم نشستم و مشغول خوردن شدم. قبلا مرحوم پدرم فرموده بودند: سید علی، اگر شامی داری بیاور، دیر شده است، نزدیك چهار بعد از مغرب است. و دیگران، كه خبر نداشتند، گفتند: هان! [ صفحه 204] می‌خواهی به آقایان شام بدهی و ما را از شام محروم كنی؟!آنها بعد از دیدن شام گفتند: تو این همه شام داشتی و می‌خواستی ما را ادب كنی؟! من گفتم: بیایید دیگ را نگاه كنید! به خود حضرت ابوالفضل علیه‌السلام قسم كه نظر خود اباالفضل علیه‌السلام بوده است و الا دیگ همین است كه می‌بینید و هنوز دیگ نصفه بود و خالی نشده بود!مرحوم پدرم آمدند و آقایان هم آمدند و گفتند: سبحان الله! نظر لطف حضرت اباالفضل علیه‌السلام بوده است كه این دیگ محدود، بتواند این همه جمعیت را غذا بدهد و باز نصفش باقی بماند! و هر یك نیز مختصری از آن غذا را به عنوان استشفا، به منزل خود بردند.به خود آقا اباالضفضل علیه‌السلام قسم، كه غذا زیاد آمد، به طوری كه فردا مازاد آن را میان همسایه‌ها تقسیم كردیم و تقریبا تا دو سه روز هم خودمان از آن می‌خوردیم!همین قضیه سبب شد كه هر سال شب هفتم محرم مردم را دعوت كنیم و تعداد مدعوین نیز تا آنجا افزایش یافت كه سالی چهارصد كیلو برنج می‌پختیم و تقریبا یك گوساله قیمه درست می‌كردیم و الان هم در شاهرود همین رویه را داریم. [121] . [ صفحه 205]

#### ملحقات بخش 07 در این كتاب‌

موضوع: 1- غذای هفت نفر به بركت آب انبار امام حسین، شصت نفر را سیر كرد، شماره قضیه: 45موضوع: 2- از عالم غیب، قند وشكر و چای برای كارگران بیت العباس گچساران آورده شد، شماره قضیه: 143موضوع: 3- از عالم غیب، قند و چای برای مجلس سوگواری در منزل حاج شیخ علی تاكی شهرضایی آورده شد، شماره قضیه: 16موضوع: 4- هوس نوشیدن چای از مجلس سوگواری، باعث هدایت شد، شماره قضیه: 162موضوع: 5- دود زیر دیگهای اطعام، موجب هدایت و توبه شد، شماره قضیه: 164 [ صفحه 209]

### چگونه مصیبت بخوانیم

#### رویایی درباره‌ی حساب كشیدن از كسی كه به دروغ روضه می‌خواند

یكی از سادات روضه خوان در خواب دید كه قیامت برپا شده است و مردم هراسان و پریشان هستند، هر كس به كار خویش مشغول است و گماشته‌ها مردم را به پای حساب می‌رانند.وی می‌گوید: در این هنگام كه در اندیشه‌ی فرجام كارم بودم، ناگهان دو نفر از آنها مرا به حضور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم احضار كردند، من به خاطر ترس، از رفتن امتناع ورزیدم؛ اما آن دو به زور و اجبار مرا بردند.ناگاه هودج مجللی دیدم كه جمعی خدمتكار در سمت راست راه، آن را به دوش می‌كشیدند. فهمیدم حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام در آن هودج هستند. چون به نزدیك هودج رسیدم، فرصتی به دست آوردم و زیر آن هودج گریختم. آنجا بست محكمی بود و گروه گناهكاری چون من به آن پناه آورده بودند. [ صفحه 210] همه‌ی گماشته‌ها دور از هودج راه می‌رفتند و نیروی نزدیك شدن به ما را نداشتند، آنها دور از ما بودند و به ما اشاره می‌كردند كه نزد آنها برویم و تهدید می‌كردند و ما نیز مقابله به مثل می‌كردیم! در این هنگام، فرستاده‌ای از طرف حضرت خاتم الانبیاء علیه‌السلام آمد و عرض كرد: «گروهی گناهكار به شما پناهنده شده‌اند، آنها را برای حساب بفرستید!»حضرت صدیقه علیهاالسلام به ما اشاره فرمودند كه برویم. ناگهان گماشته‌ها از هر طرف ریختند و ما را به پای حساب كشیدند.در آنجا منبر بلند پر پله‌ای بود كه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بر فراز آن نشسته بودند. بر پله‌ی اول آن نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول حسابرسی مردم بودند و مردم در برابر آن حضرت صف بسته بودند.هنگامی كه نوبت به من رسید؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «چرا فرزندم حسین را خوار شمردی؟!» در جواب گفتن متحیر شدم و این مطلب را انكار كردم. ناگهان بازویم به شدت درد گرفت! به پهلویم نگاه كردم، دیدم مردی طوماری در دست داشت و به من داد؛ آن طومار را باز كردم. صورت مجالس و محافل من بود و آنچه در هر محفل و در هر زمان گفته بودم در آن شرح داده شده بود، آن چیزی كه انكار كرده بودم نیز در آن وجود داشت!در این هنگام حیله‌ی دیگری در دلم افتاد و برای فرار از جواب دادن به سؤال آن حضرت، عرض كردم:«مجلسی قدس سره این مطلب را در جلد دهم بحار ذكر كرده است!»حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به یكی از خدمتگزاران اشاره كردند و فرمودند: «برو كتاب را از مجلسی بگیر و بیاور!» در این هنگام به طرف راست منبر نگاه كردم. دیدم صفوف طولانی بسیاری از علما وجود دارد و كتابهای هر عالمی در جلو او چیده شده [ صفحه 211] بود. شخص اول در صف اول، علامه مجلسی قدس سره بودند.علامه‌ی مجلسی آن كتاب را به آن شخص داد و به فرمان امام علیه‌السلام كتاب را به دست من دادند (تا آن مطلب را پیدا كنم.)كتاب را گرفتم و حیران شدم! زیرا می‌دانستم كه به او دروغ بسته‌ام و این نیرنگ را فقط برای رهایی از پاسخ دادن به كار بسته بودم. با حالت گیجی و بازیچه، به ورق زدن آن پرداختم! در این حال باز نیرنگ دیگری به ذهنم خطور كرد و گفتم: این مطلب در مقتل حاج ملا صالح برغانی، یعنی «منبع البكاء» ذكر شده است. باز آن حضرت به آن مأمور فرمودند كه آن كتاب را نیز بیاورد.مرحوم برغانی در صف ششم یا هفتم، یا در ردیف ششم یا هفتم بود، آن مأمور، كتاب را از او گرفت و آورد و به دستم داد. ترس و پریشانی به دلم چنگ انداخت، كتاب را با دلهره و حواس پریشان ورق می‌زدم...ناگاه فرستاده‌ای از جانب خدای مهربان به سوی پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: «اگر حضرت علی علیه‌السلام با این دقت مردم را حسابرسی كند، یكی از آنها نجات نمی‌یابد» در این هنگام آن بزرگوار بر سر مهر و مسامحه آمدند و ترس من زایل شد و از خواب بیدار شدم.آن سید روضه خوان پس از دیدن این رؤیای ترسناك، همكاران خود را جمع كرد و به آنها گفت: من كار خود را ترك می‌كنم، زیرا تاب شرائط آن را ندارم! و روضه خوانی را به كلی ترك كرد، با اینكه هر سال مبلغ كلانی از این راه در آمد داشت. [122] . [ صفحه 212]

#### مصیبت دروغ خواندن مثل كندن گوشت بدن امام حسین با دندان است

شخص ناشناس نزد حضرت آیة الله آقا محمد علی فرزند آیة الله العظمی وحید بهبهانی قدس سرهما آمد و گفت: در خواب دیدم كه گوشت بدن امام حسین علیه‌السلام را با نیش و دندان می‌كشم!مرحوم آقا محمد علی مدتی سر خود را پایین انداخت و سپس سر برداشت و فرمود: شاید روضه خوان هستی؟! آن شخص گفت: بله، روضه خوان هستم. آقا محمد علی فرمود: روضه خوانی را ترك كن، یا به همان مطالبی كه در كتب معتبره است، اكتفا كن. زیرا این خواب نتیجه‌ی دروغ بستن به آن حضرت است. [123] .

#### حضرت زهرا به یك خانم روضه خوان مرثیه آموختند

خانم نوحه‌گری به نام زره، در مجالس زنانه شركت می‌كرده و عزای حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را برپا می‌نموده است. وی خانمی متقی و پرهیزگار و اهل ولاء بوده و مخدرات دیگر را تشویق به عزاداری و گریه می‌نموده و خلاصه برای عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام هر كاری كه از دستش برمی‌آمده، انجام می‌داده است.یك شب بعد از جلسات عزاداری به منزلش برمی‌گردد، با حال خسته به بستر می‌رود و به خواب می‌رود و در عالم خواب می‌بیند كه به محضر مقدس حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام شرفیاب شده است. حضرت صدیقه علیهاالسلام نزد قبر مقدس حضرت [ صفحه 213] سیدالشهداء علیه‌السلام نشسته‌اند و گریه و زاری می‌كنند و بعد با چشم گریان رو به این مخدره كردند و فرمودند: ای زره! در مجالس عزای فرزند دلبندم سید الشهداء علیه‌السلام این اشعار را بخوان:ایها العینان فیضا و استهلا لا تغیضاو ابكیا بالطف میتا ترك الصدر رضیضالم امرضه قتیلا! لا و لا كان مریضایعنی: ای دو چشمان! اشك بسیار فروریزید! زیاد گریه كنید، و به اشك كم اكتفا نكنید! و گریه كنید بر آن شهیدی كه در زمین كربلا افتاده است و سینه‌اش زیر سم اسبها شكسته شده است! مریض نبود و از دار دنیا رفته است و كسی برای او بیمارداری و زخم بندی نكرد! [124] .

#### مرثیه سرایی حضرت صدیقه در سوگ امام حسین

یكی از موثقین بحرین حضرت زهرا علیهاالسلام را در عالم رؤیا دید كه حضرت در میان جمعی از زنان گریه و زاری و نوحه بر حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌نمودند و این بیت را می‌خواندند:وا حسینا وا ذبیحا من قفا وا حسینا وا غسیلا بالدماءوای بر حسینم! وای بر كشته‌ای كه از قفا، سر از بدنش جدا كردند!وای بر حسینم كه با خون، غسل داده شد!گوید از خواب بیدار شدم، در حالی كه می‌گریستم و آن بیت شعر را بر زبان می‌راندم. [125] . [ صفحه 214]

#### حضرت صدیقه ذكر مصیبت وداع امام حسین را درخواست می‌كنند

میرزا یحیی ابهری در عالم رؤیا دید كه علامه‌ی مجلسی رضوان الله تعالی علیه در صحن مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در طرف پایین پای حضرت، در اطاق روضة الصفا نشسته و مشغول تدریس است و سپس مشغول موعظه شد.چون خواست شروع به خواندن مصیبت كند. ناگهان كسی آمد و گفت: حضرت صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام فرمودند: «اذكر المصائب المشتملة علی وداع ولدی الشهید» یعنی ذكر كن مصائبی را كه مشتمل بر وداع فرزند شهیدم باشد.میرزا یحیی گوید: مرحوم مجلسی مصیبت وداع را ذكر كرد و خلق زیادی جمع بودند و گریه شدیدی نمودند و من مثل آن مجلس را در عمرم ندیده بودم. [126] .

#### حضرت زهرا به حاج شیخ علی اكبر ترك فرمود: مگر حسن پسر من نیست

حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد كافی قدس سره فرمود:یكی از منبری‌های مهم تهران مرحوم حاج شیخ علی اكبر ترك بود و خیلی منبری خوبی بود او دو خوبی داشت: یكی اینكه آدم رشیدی بود و دوم اینكه آدم متدینی بود. حاج شیخ علی اكبر تبریزی در سالی كه من در نجف بودم، در ایام فاطمیه به عراق آمد. او در ایام فاطمیه‌ی اول در كربلا، و در ایام فاطمیه دوم در نجف منبر می‌رفت. من این قضیه را از خود ایشان شنیدم.مرحوم حاج شیخ علی اكبر تبریزی می‌گفت: من در زمانی كه جوان بودم، در تبریز منبر می‌رفتم. در ماه رمضان تا شب بیست و هفتم، پیش نیامد كه شبی نامی از آقا امام [ صفحه 215] حسن علیه‌السلام ببرم. غرضی هم نداشتم! زمینه‌ی حرف جور نشده بود.ایشان گفت: در شب بیست و هفتم ماه رمضان به خانه رفتم و خوابیدم و در عالم رؤیا به محضر مقدس حضرت فاطمه علیهاالسلام شرفیاب شدم وقتی كه سلام كردم حضرت با ناراحتی جواب فرمودند!من گفتم: بی‌بی جان! من از آن نوكرهای بی‌ادب نیستم، خیال نمی‌كنم اسائه‌ی ادبی از من سر زده باشد كه شما از من ناراحت شده باشید. چرا این طور جواب مرا می‌دهید؟!حضرت فرمودند: حاج شیخ! مگر حسن پسر من نیست؟فهمیدم كه اشكال كار از كجاست! می‌فرمایند: چرا یادی از حسنم نمی‌كنی؟ حسنم غریب است، حسنم مظلوم است. [127] .

#### مصیبت حضرت اباالفضل كه خود آن حضرت برای سید ابراهیم قزوینی نقل كردند

مرحوم سید محمد ابراهیم قزوینی قدس سره در صحن حضرت ابوالفضل علیه‌السلام امام جماعت بودند و مرحوم شیخ محمد علی خراسانی قدس سره كه از واعظان بی‌نظیر بود، بعد از نماز ایشان منبر می‌رفت.یك شب مرحوم خراسانی مصیبت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را می‌خوانند و از اصابت تیر به چشم مقدس آن حضرت، یادی می‌كنند.مرحوم قزوینی، كه سخت متأثر شده و گریه‌ی زیادی كرده بود، به ایشان گفت: چنین مصیبتهای سخت و جانسوزی را كه سند خیلی قوی هم ندارد، چرا بر فراز منبر می‌خوانید؟! شب در عالم رؤیا، مرحوم سید ابراهیم قزوینی به محضر مقدس حضرت اباالفضل [ صفحه 216] العباس علیه‌السلام مشرف می‌شود و حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام خطاب به ایشان می‌فرمایند:«سید ابراهیم، آیا تو در كربلا بودی كه بدانی روز عاشورا، با من چه كردند؟! پس از آنكه دو دستم را از بدن جدا كردند، سپاه دشمن مرا تیر باران نمود.در این میان تیری به چشم من رسید (شاید فرموده باشند به چشم راست من)، هر چه سر را تكان دادم كه تیر بیرون بیاید، تیر بیرون نیامد و عمامه نیز از سرم افتاد! زانوهایم را بالا آوردم و خم شدم كه به وسیله‌ی دو زانو، تیر را از چشمم بیرون بكشم، ولی دشمن با عمود آهنین بر سرم زد. [128] .

#### حضرت اباالفضل برای شیخ كاظم سبتی پیغام فرستادند كه این مصیبت را بخوان

عالم بزرگوار، شیخ كاظم سبتی قدس سره فرمود كه یكی از علمای بزرگ و معروف نزد من آمد و فرمود: من از طرف حضرت عباس علیه‌السلام برای شما پیغامی آورده‌ام.گفتم: بفرمایید چه پیغامی است؟ من در خدمت شما هستم.فرمود: من در عالم خواب به محضر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف شدم و آن حضرت به من فرمودند: به شیخ كاظم سبتی بگو: چرا این مصیبت را نمی‌خوانی؟از این به بعد این مصیبت را هم بخوان، وآن اینكه هر وقت سواركاری از پشت اسب بر زمین می‌افتد، در وقت افتادن دستهای خود را مثل سپر قرار می‌دهد. و دستهایش را اول به زمین می‌رساند، تا در وقت افتادن دست او حائل شود و سواركار [ صفحه 217] با صورت به زمین نیفتد.چه حالی خواهد داشت آن كسی كه سینه‌اش هدف تیرها قرار گرفته باشد و دستهایش هم بریده و با گرز آهنین بر سرش زده باشند؟ و امیدش را از رساندن آب به خیام حرم قطع كرده باشند و با صورت به زمین افتد؟! [129] .

#### چرا قبر حضرت اباالفضل كوچك است

در زمان مرحوم علامه‌ی بحرالعلوم قدس سره، قبر مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام خراب شد. به علامه‌ی بحرالعلوم خبر دادند كه قبر مقدس حضرت عباس علیه‌السلام دارد خراب می‌شود علامه بحرالعلوم دستور داد تا قبر شریف آن حضرت، ترمیم و تعمیر شود.بنابر این شد كه در روز معینی مرحوم علامه به اتفاق استاد بنا، به سرداب مقدس بروند و قبر را تجدید بنا كنند.در روز مقرر، مرحوم علامه همراه با استاد بنا، در سرداب و زیرزمین مطهر وارد شدند، معمار نگاهی به قبر و نگاهی به علامه كرد و گفت: آقا اجازه می‌فرمایید كه سؤالی بكنم؟ علامه فرمود: بپرس؟ استاد بنا گفت: «ما تا حالا خوانده و شنیده بودیم كه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام اندامی موزون و رشید و قدی بلند و چهار شانه داشته‌اند. به گونه‌ای كه وقتی سوار بر اسب می‌شده‌اند، زانوهایشان در برابر گوشهای اسب قرار می‌گرفته است. پس بنابراین باید قبر مقدس آن حضرت هم بزرگ و طولانی باشد! ولی من می‌بینم كه صورت قبر ایشان كوچك است؟!» [ صفحه 218] آیا شنیده‌های من دروغ است؟ یا كوچكی قبر علت دیگری دارد؟! علامه بحرالعلوم به جای جواب دادن، سر به دیوار گذاشتند و سخت گریه كردند. گریه‌ی طولانی علامه، معمار را نگران و ناراحت و مضطرب نمود و عرضه داشت: آقای من! چرا گریان و اندوهناك شدید و سرشك غم از دیدگان فرومی‌ریزید؟! مگر من چه گفتم؟ آیا از سؤالی كه من كردم، تأثر در شما ایجاد شده است؟علامه فرمودند: استاد بنا! پرسش تو دل مرا به درد آورد. چون شنیده‌های تو درست و صحیح است، اما من به یاد مصائب و دردهای وارد شده، بر عمویم عباس علیه‌السلام افتادم.آری حضرت عباس علیه‌السلام، اندامی رشید و قد و قامتی بلند داشتند. ولی به قدری ضربت شمشیر و تیرها و گرزها و نیزه‌ها، بر بدن نازنین او وارد كردند، كه بدنش را قطعه قطعه نمودند و آن اندام رشید به قطعات خونین تبدیل شد.آیا انتظار داری كه بدن پاره پاره‌ی حضرت عباس علیه‌السلام كه توسط امام سجاد علیه‌السلام جمع آوری و دفن شد، قبر بزرگتر از این قبر داشته باشد؟ [130] .

#### فرازهای جانسوز، از زیارت ناحیه‌ی مقدسه‌

این زیارت را علامه سید محمود دهسرخی در كتاب شریف «رمز المصیبة» به نقل از بحارالانوار ج 101، ص 317 و مزار كبیر ص 328 نقل فرموده‌اند؛ در اینجا فرازهایی از این زیارت، كه در حقیقت مصیبت سرایی حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه برای جد مظلومشان حضرت امام حسین علیه‌السلام است، بازگو می‌شود: [ صفحه 219] ... السلام علی المقطوع الوتین، السلام علی المحامی بلا معین، السلام علی الشیب الخضیب، السلام علی الخد التریب، السلام علی البدن السلیب، السلام علی الثغر المقروع بالقضیب،...... سلام بر آن كسی كه رگ حیاتش قطع شده است؛ سلام بر آن مدافعی كه یاور ندارد، سلام بر آن محاسنی كه به خون خضاب شد، سلام بر آن گونه‌ای كه خاك آلود است، سلام بر آن بدنی كه برهنه گشت، سلام بر آن دندانهایی كه با چوب بر آن زده شد...... فلئن اخرتنی الدهور، و عاقنی عن نصرك المقدور، و لم اكن لمن حاربك محاربا، و لمن نصب لك العداوة مناصبا، فلاندبنك صباحا و مساء، و لابكین لك بدل الدموع دما، حسرة علیك و تأسفا، علی مادهاك تلهفا، حتی اموت بلوعة المصاب، و غصة الاكتیاب...... پس اگر چه زمانه مرا به تأخیر انداخت، و مقدرات (الهی) مرا از یاری تو بازداشت؛ و نبودم تا با كسی كه با تو جنگید، بجنگم؛ و با كسانی كه با تو دشمنی كردند، دشمنی كنم؛ در عوض هر صبح و شام برای تو ندبه و نوحه سرایی می‌كنم، و بجای اشك برایت خون می‌گریم! از روی حسرت و افسوس بر تو و مصیبتهایی كه بر تو وارد شد تا هنگامی كه از فرط اندوه و مصیبت و غم و غصه جان بسپارم.... وانت مقدم فی الهبوات، ومحتمل للاذیات، قد عجبت من صبرك ملائكة السموات، فاحدقوا بك من كل الجهات، و اثخنوك بالجراح و حالوا بینك و بین الرواح...... و تو در گرد و غبار جنگ، پیش تاختی! و آزار و اذیتهای فراوان را تحمل نمودی، ملائكه آسمانها از صبر و شكیبائیت تعجب كردند؛ پس دشمنان از هر سو، تو را در میان گرفتند! و تو را به سبب زخمها ناتوان ساختند و راه گریز و رفتن را بر تو [ صفحه 220] بستند...... و لم یبق لك ناصر، و انت محتسب صابر، تذب عن نسوتك و اولادك، حتی نكسوك عن جوادك، فهویت الی الارض جریحا، تطؤك الخیول بحوافرها، و تعلوك الطغاة ببواترها، قد رشح للموت جبینك، و اختلفت بالانقباض والانبساط شمالك و یمینك، تدیر طرفا خفیا الی رحلك و بیتك، و قد شغلت بنفسك عن ولدك و اهالیك...... هیچ یاوری برای تو باقی نمانده بود، و تو برای خدا شكیبایی می‌كردی، از زنان و فرزندانت دفاع می‌كردی، تا آنكه تو را از روی اسب، سرنگون ساختند! پس با بدن مجروح بر زمین افتادی، اسبها با سمهایشان تو را (زنده) پایمال نمودند، و سركشان با شمشیرهای تیزشان بر تو تسلط یافتند، عرق مرگ بر پیشانیت آشكار شد، و دست چپ و راستت باز و بسته می‌شد؛ با گوشه‌ی چشم، نگران خیمه‌ها و خانواده‌ات بودی، در حالی كه با حال خود مشغول بودی و این مشغولیت تو را از فرزندان و عیالت روی گردان می‌كرد...... و اسرع فرسك شاردا، الی خیامك قاصدا محمحما باكیا، فلما رأین النساء جوادك مخزیا، و نظرن سرجك علیه ملویا، برزن من الخدور، ناشرات الشعور، علی الخدود لا طمات، الوجوه سافرات، و بالعویل داعیات، و بعد العز مذللات و الی مصرعك مبادرات...... و اسبت شتابان به سوی خیمه‌ها دوید و شیهه می‌كشید و گریان بود، پس چون زنان اسبت را در حال خواری دیدند، و زین تو را بر آن، واژگون نگریستند، از پس پرده‌های خیام به سوی صحرا دویدند و موها را پریشان كردند، و بر صورتهایشان سیلی می‌زدند و نقاب از چهره افكنده بودند، با صدای بلند شیون می‌زدند، و بعد از [ صفحه 221] عزتشان ذلیل و خوار شدند، و بسوی قتلگاهت میشتافتند...... و الشمر جالس علی صدرك، و مولع سیفه علی نحرك، قابض علی شیبتك بیده، ذابح لك بمهنده، قد سكنت حواسك، و خفیت انفاسك، و رفع علی القناة رأسك!...در آن حال، شمر بر سینه‌ات نشسته بود و شمشیر خود را بر گلویت می‌فشرد! با دستش محاسنت را گرفته بود، و با شمشیر هندی تو را ذبح می‌كرد! تمام اعضایت از حركت افتاده بود، و نفسهایت پنهان شده بود، و سرت بر روی نیزه بالا رفت!...... و سبی اهلك كالعبید! و صفدوا فی الحدید، فوق اقتاب المطیات، تلفح وجوههم حر الهاجرات، یساقون فی البراری و الفلوات، ایدیهم مغلولة الی الاعناق، یطاف بهم فی الاسواق!...... اهل و عیالت چون بردگان به اسیری گرفته شدند و بر بالای جهاز شتران در غل و زنجیر آهنین بسته شدند! گرمای نیمروز صورت آنها را می‌سوزاند، و در صحراها و بیابانها كشیده می‌شدند، دستهایشان به گردنها زنجیر شده بود، و آنها را در بازارها می‌گرداندند!... [131] . [ صفحه 222]

#### ملحقات بخش 08 در این كتاب‌

موضوع: 1- حضرت صدیقه علیهاالسلام با شنیدن اشعار دعبل خزاعی گریه كردند، شماره قضیه: 3موضوع: 2- حضرت خاتم الانبیا با شنیدن شعرهای دعبل خزاعی گریستند، شماره قضیه: 307موضوع: 3- اشعار محتشم كاشانی مورد عنایت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه، شماره قضیه: 17موضوع: 4- اشعار محتشم كاشانی و مقبل اصفهانی مورد توجه پیامبر و ائمه علیهم‌السلام، شماره قضیه: 18موضوع: 5- امام زمان علیه‌السلام در مصیبت حضرت زینب علیهاالسلام خون می‌گریند، شماره قضیه: 256موضوع: 6- در روز رحلت حضرت زینب علیهاالسلام، اهل آسمانها چنان به خروش می‌آیند كه حضرت مهدی علیه‌السلام آنها را ساكت می‌كنند، شماره قضیه: 257موضوع: 7- امام حسین علیه‌السلام فرمودند: چند جمله از مصیبت دخترم (حضرت رقیه علیهاالسلام) بخوان، شماره قضیه: 269موضوع: 8- آب گرفتن قبر حضرت رقیه علیهاالسلام، شماره قضیه: 264 [ صفحه 225]

### زندگان جاوید

#### نكته‌ای درباره‌ی بخش نهم‌

این بخش را با دقت بخوانید و در پیام آن اندیشه كنید. در حقیقت این بخش بیت الغزل این نوشتار است، ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام پیشوایانی هستند كه در مقابل قبر آنها می‌ایستیم و می‌گوییم: شهادت میدهم كه شما كلام مرا می‌شنوید و سلامم را پاسخ می‌دهید. ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام پس از شهادتشان، چه فرقی با بقیه‌ی اموات دارند؟ آیا آنها نیز فقط «حیات روحانی» دارند!؟ مگر انسانی هست كه پس از مرگ دارای حیات روحانی نباشد؟!برای اندیشه‌ی بیشتر درباره‌ی این نكته‌ی عقیدتی، باید در دو جهت تأمل و تعمق نمایید:جهت اول: ژرف اندیشی در آیاتی مانند:1) و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء (آل عمران، آیه‌ی 169)2) و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لكن لا تشعرون (بقره، آیه‌ی 154)3) كل شی‌ء هالك الا وجهه (قصص، آیه 88) [ صفحه 226] 4) كل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاكرام! (الرحمن، آیه‌ی 26 و 27) جهت دوم: ژرف اندیشی در روایاتی مانند:1) قسمتی ازخطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام انا قیم القیامة، انا مقیم الساعة، انا الواجب له من الله الطاعة، انا حی لا اموت و اذامت لا (لم) امت، انا سر الاله المخزون، انا العالم بما كان و ما یكون... (اللوامع النورانیة ص 10)2) امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ایشان را در مسجد قبا به ابوبكر نشان دادند؛ شگفت انگیزتر آنكه سالها بعد از آن قضیه، امام حسین علیه‌السلام همان منظره را به اصبغ ابن‌نباته نشان دادند. (اثبات الهداة، ج 2 ص 590)3) امام حسن علیه‌السلام، پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، آن بزرگوار را به رشید هجری و دیگران نشان دادند، جالب توجه این است كه در این معجزه‌ی بزرگ، امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «یموت من مات منا و لیس بمیت! و یبقی من بقی منا حجة علیكم». (اثبات الهداة ج 2، ص 557، ص 559، ص 560)4) امام حسین علیه‌السلام نیز پس از شهادت برادرشان امام حسن مجتبی علیه‌السلام، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به عده‌ای نشان دادند! (اثبات الهداة، ج 2، ص 582 و ص 583)5) امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تشییع جنازه‌ی خود شركت كردند و با صورتی نقاب زده به امام حسن علیه‌السلام فرمودند: انت الحسن بن علی، رضیع الوحی و التنزیل و فطیم العلم و الشرف الجلیل، خلیفة امیرالمؤمنین و سید الوصیین و با اشاره به امام حسین علیه‌السلام فرمودند: و هذا الحسین ابن‌امیرالمؤمنین و سید الوصیین، بسط الرحمة و رضیع العصمة و ربیب الحكمة و والد الائمة!... و در پایان این گفتار، نقاب از چهره برداشتند و سپس به امام حسن علیه‌السلام فرمودند: یا ابامحمد، انه لا تموت نفس الا و یشهدها، افما یشهد جسده؟! یعنی هر كس بمیرد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر جنازه او حاضر می‌شود پس [ صفحه 227] آیا بر جنازه‌ی خودش حاضر نشود؟!6) حضرت صدیقة سلام الله علیها، پس از شهادتشان آه و ناله كشیدند و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را در آغوش گرفتند: فقال امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام انی اشهد الله انها قد حنت و انت و مدت یدیها و ضمتهما الی صدرها ملیا (فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفی ص 68 به نقل از بحار ج 43 ص 179)والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

#### حضرت امام حسین هر شب جمعه، به جوانی كه پدر و مادرش را به كربلا آورده، با لبخند جواب می‌دهند

عالم زاهد و وارسته، مرحوم شیخ حسین بن شیخ مشكور قدس سره فرمود:در عالم رؤیا دیدم در حرم مطهر حضرت اباعبدالله علیه‌السلام مشرف هستم و آن حضرت نیز در آنجا تشریف دارند. در این اثناء یك نفر جوان عرب معدی (دهاتی) وارد حرم شد و با لبخند به آن حضرت سلام كرد و حضرت نیز با لبخند جوابش دادند.فردای آن شب كه شب جمعه بود، به حرم امام حسین علیه‌السلام مشرف شدم و در گوشه‌ی حرم توقف كردم. ناگهان آن جوان عرب معدی را كه در خواب دیده بودم، وارد حرم شد و چون مقابل ضریح مقدس رسید، با لبخند به آن حضرت سلام كرد! ولی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را ندیدم و مراقب آن جوان عرب بودم تا از حرم خارج شد.به دنبال او رفتم و سبب لبخندش را در هنگام سلام دادن به امام علیه‌السلام پرسیدم. و تفصیل خواب خود را نیز برایش نقل كردم و سپس گفتم: چه كرده‌ای كه امام علیه‌السلام با لبخند به تو جواب می‌دهند؟جوان گفت: من پدر و مادر پیری دارم و در چند فرسخی كربلا زندگی می‌كنیم. [ صفحه 228] شبهای جمعه كه برای زیارت می‌آمدم، یك هفته پدرم را سوار بر الاغ می‌كردم و می‌آوردم و یك هفته هم مادرم را می‌آوردم.تا اینكه شب جمعه‌ای نوبت پدرم بود، چون او را بر الاغ سوار كردم؛ مادرم گریه كرد و گفت: مرا هم باید ببری! شاید تا هفته‌ی دیگر زنده نباشم!به مادرم گفتم: امشب باران می‌بارد و هوا سرد است و بردن دو نفر مشكل است. اما نپذیرفت! ناچار پدرم را سوار كردم و مادرم را بر دوش كشیدم و با زحمت بسیار آنها را به حرم امام حسین علیه‌السلام رسانیدم.چون در آن حالت همراه با پدر و مادرم وارد حرم شدم، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را دیدم و سلام كردم. آن بزرگوار نیز به من لبخند زدند و جوابم را دادند و از آن وقت تا به حال، هر شب جمعه كه به كربلا مشرف می‌شوم، حضرت امام حسین علیه‌السلام را می‌بینم و ایشان با تبسم جوابم را می‌دهند. [132] .

#### مردی كه فرزندش را به غلامی فروخت و حضرت امام حسین او را خریدند و آزاد كردند

مرحوم نوری در كتاب دارالسلام می‌نویسند:شیخ عبدالحسین اعثم نجفی - رحمه الله - این واقعه را در قصیده‌ی معروفه‌ی خود به نظم آورده، و فاضل دربندی آن را در كتاب اسرارالشهاده روایت نموده است، و آن واقعه این است:مردی صالح و دوستدار اهل بیت رسالت علیهم‌السلام، كه در بعض بلاد هند زندگی [ صفحه 229] می‌كرد و از ارباب عزت و ثروت بود، چنین عادت داشت كه هر سال در ایام محرم، مجلس عزا برای عزیز زهرا علیهماالسلام اقامه می‌نمود و عامه‌ی شیعیان آن بلاد را در آن مجلس جمع می‌نمود و قراء و تعزیه خوانها و اهل مرثیه را دعوت می‌كرد. منبری معتبر نیز نصب می‌نمود و اموال بسیاری به صرف اطعام و احسان و انعام ایشان می‌رسانید.آن مجلس در آن ایام و در آن بلاد، مجمع عام و محل انتفاع فقرا و مساكین و خواص و عوام بود و از ماكول و مشروب ملوكانه و فروش نفیسه و آلات و ادوات معتبره مضایقه نمی‌نمود، و در تمام شب و روز تعزیه داری، به عزاداران انفاق و اطعام می‌نمود و این عادت و سجیه را در جمیع سنوات از امور حتمیه‌ی خود قرار داده بود و ترك نمی‌نمود.اتفاقا در روزی از ایام تعزیه داری، حاكم بلد با جمعی از توابع و رجال دولت، بر در خانه‌ی آن مرد عبور كرد و اوضاعی غریب و هنگامه‌ای عجیب در آنجا مشاهده نمود. اجتماع خلق و آواز صیاح و نیاح و ازدحام رجال و نسوان و نحو آن به گونه‌ای بود كه گویا بنیان آن عرصه متحرك و زمین آن متزلزل شده است.حاكم مشوش و مضطرب گردید و از آن غوغا ترسید و سبب آن را پرسید. گفتند: این خانه‌ی شخصی رافضی مذهب است كه هر سال در ایام عاشورا اقامه‌ی عزای شهید كربلا می‌نماید. چون این سخن شنید، به عبد و غلام خود امر كرد كه او را دست بسته از خانه بیرون كشیدند، پس او را دشنام بی‌حد و شمار داد و امر به ضرب و اذیت و سلب و آزار او نمود، و آلات و اسباب و اموال و منقولات، او را به غارت و تاراج بردند و جمیع املاك و مستغلات و خانه و خانات و دكاكین و اموال غیر منقول او را تصرف نمودند، به طوری كه او را در عداد احوج فقرا داخل نمودند.وآن بیچاره، جمیع آن واردات را در طول سال تحمل نمود، تا آنكه یك سال تمام [ صفحه 230] بر او گذشت و محرم سنه‌ی آتیه رخ نمود و آن مرد صالح متذكر اوقات گذشته و حالت تعزیه داری خود گردید. بنابراین مهموم ومغموم شد و سر به جیب تفكر فروبرد و آواز به گریه و ناله بلند كرد و قطرات اشك از دیده به دامن فروریخت.اتفاقا او را زوجه‌ای عاقله و كامله و صالحه بود. چون این حالت را از او مشاهده نمود، سبب و باعث آن را پرسید و آن حالت را در او ناشی از مشاهده‌ی فقر و شدت و زوال عزت و نعمت و ثروت سابق دانست، و در مقام موعظه و دلداری و تسلی خاطر او برآمد. آن مرد گفت كه باعث بر این حالت، نه آن است كه تو گمان داری، بلكه ملاحظه‌ی فوات اسباب اقامه‌ی مجلس مصیبت، باعث آن شده است.چون آن صالحه این سخن بشنید، گفت: غم مخور كه تدبیری به خاطرم آمده و آن این است كه، الحمد لله خداوند به ما فرزندی عطا فرموده است كه اگر او را در بازار برده فروشان درآوریم، به قیمت بسیار می‌خرند. به هیچ وجه اندوه و ملال را در خاطر خود راه مده، برخیز و این پسر را با خود بردار و به بعض نواحی بعیده‌ی هند ببر و او را به قیمت عادله بفروش و ثمن او را بیاور و به مصارف مجلس مصیبت فرزند فاطمه و حیدر كرار و احمد مختار برسان. ان‌شاءالله خداوند غفار در روزی كه «لا ینفع مال و لا بنون»، اجر و عوض بی‌حد و شمار عطا خواهد نمود.آن مرد صالح، چون آن سخن را از زن صالحه‌ی خود شنید، بسیار شاد و مسرور گردید، و او را تحسین كرد و آفرین گفت، و رأی او را پسندید. پس هر دو آرمیدند تا آنكه فرزند دلبندشان به خانه آمد و واقعه‌ی وارده را بر او اظهار نمودند. پسر هم اظهار فرح و سرور نمود و بر روی ایشان بخندید و رأی ایشان را پسندید و گفت: جان فدای عزیز زهرا علیهاالسلام!پس پدر و مادر، از سخن آن پسر، مسرور شدند و او را دعا كردند. بالاخره در صبح [ صفحه 231] روز آینده، پدر دست پسر را گرفت و از آن شهر بیرون برد تا در شهر دیگری كه او را نمی‌شناختند، در بازار برده‌فروشان برد و او را بفروشد!ناگاه در اثنای راه، جوانی جلیل و جمیل را با آثار بزرگی و مهابت و صباحت، كه نور جمال عدیم المثال او آفاق را پر كرده بود، ملاقات نمود. آن بزرگوار از آن مرد صالح پرسید: كجا می‌روی و این پسر را چرا می‌بری؟ گفت: اراده‌ی رفتن به فلان شهر را دارم تا این غلام را بفروشم. آن بزرگوار گفت: به چه قیمتی اراده‌ی فروختن او را داری؟ گفت: به فلان قیمت. فرمود: من او را خریدم و از آن قیمت نیز امتناعی ندارم. پس زر را از كیسه یا بغل بیرون آورد و تسلیم آن مرد صالح نمود.چون آن مرد ثمن را گرفت و غلام را به او تسلیم كرد، به زودی مراجعت نمود و وارد خانه‌ی خود گردید و واقعه را از برای زوجه‌ی خود حكایت نمود. هر دو بر دریافت این نعمت و توفیق اقامه‌ی مجلس مصیبت امام حسین علیه‌السلام، حمد و ثنای حضرت احدیت به جا می‌آوردند، كه ناگاه پسر را دیدند كه به خانه داخل گردید! آنها گمان كردند كه آن پسر از آقای خود گریخته، یا آنكه آن خریدار از معامله‌ی خود نادم گردیده، یا آنكه آن پسر را آزاد دانسته و از برای پس گرفتن ثمن، او را برگردانیده است. پس آنها افسرده خاطر شدند و از آن پسر سبب بازگشتش را پرسیدند.پسر جواب داد: ای پدر، چون تو پول را گرفتی و برگشتی، گریه گلوی مرا فشرد و اشك از چشمم به خاطر مفارقت تو جاری گردید. پس آن جوان بزرگوار سبب گریه‌ی من را پرسید. گفتم: از برای مفارقت مولا و آقای خود گریه كردم، زیرا كه بر من مشفق و مهربان بود و نیكی و احسان می‌نمود. آن جوان گفت: این چنین نیست كه تو عبد و او آقای تو باشد! بلكه او پدر، و تو فرزند و پسر او هستی. من شما هر دو را خوب می‌شناسم! [ صفحه 232] گفتم: پس بفرما كه شما كیستی ای آقا و مولای ما؟فرمود: من همانم كه پدرت تو را برای اقامه‌ی عزای او در این جا آورد! منم غریب! منم شهید! منم عطشان! منم عریان! منم عزیز زهرا علیهاالسلام! منم حسین، شهید كربلا! گریه مكن! من تو را به زودی به پدر و مادرت برمی‌گردانم. چون ایشان را دیدی، بگو كه مهموم نباشند! زیرا كه حاكم به زودی اموال شما را رد خواهد نمود و به علاوه، احسان نیز خواهد كرد، و بر آنها خواهد افزود. پس مرا امر به بستن چشم نمود! چون چشمم را گشودم، خود را در باب خانه‌ی خود دیدم!چون والدین این مطب را شنیدند، شادان و خندان گردیدند. در این هنگام ناگاه صدای حلقه‌ی در خانه بلند گردید، چون بیرون رفتند ملازم والی را در باب دیدند كه می‌گفت: والی، مرد صالح را احضار نموده است. پس بر والی داخل شد و تعظیم نمود. والی از او عذر خواست و طلب عفو نمود و جمیع اموال او را رد كرد و هر چه تلف شده بود، عوض و قیمت آن را داد و تدارك نمود و او را مأمور به اقامه‌ی عزای عزیز زهرا علیهماالسلام نمود، و بر وجه استمرار، سالی ده هزار درهم در حق او مقرر فرمود و او را بشارت داد به آنكه خود والی و عیال و اولاد و اقارب او شیعه گردیده‌اند! زیرا امام مظلوم علیه‌السلام را در خواب دیده بود كه از او مؤاخذه نمود كه، چرا كسی را كه اقامه‌ی عزای من كرده، اذیت و آزار كردی و اموال او را گرفتی؟ البته باید بزودی اموال و املاك او را رد كنی و از او عذر بخواهی و طلب عفو نمایی و الا زمین را امر می‌فرمایم كه تو را با اموال تو فروبرد!بعد از آن، والی گفت: من از خداوند طلب مغفرت می‌كنم و توبه كردم و خداوند را حمد می‌كنم كه به بركت آن بزرگوار علیه‌السلام مرا هدایت فرمود و از تو هم انتظار عفو و گذشت دارم. پس آن مرد صالح والی را عفو نمود و اموال خود را تحویل گرفت به [ صفحه 233] منزل خود برگردید و این واقعه در آن بلد معروف و مشهور گردید. [133] .

#### شفای مخیلف توسط حضرت اباالفضل در مجلس عزای خرمشهر

عالم جلیل القدر شیخ حسن، فرزند علامه شیخ محسن، از نوادگان صاحب جواهر قدس سره از حاج منشید بن سلمان، از اهل فلاحه كه شخصی عارف و بصیر و مورد اعتماد بود و خود این كرامت را مشاهده كرده بود، نقل می‌كند كه گفت:مردی از طایفه‌ی براجعه در خرمشهر، به نام «مخیلف» به مرضی در پا دچار شد كه همه‌ی پاهایش را فراگرفت و آنها را از حركت انداخت. سه سال بدین ترتیب گذشت و اكثر مردم خرمشهر او را مشاهده می‌كردند كه در بازار و مجالس سوگواری سیدالشهداء علیه‌السلام در حالیكه خود را بر روی دست و پاهایش می‌كشید و از مردم در راه رفتن كمك می‌گرفت، در رفت و آمد بود.شیخ خزعل كعبی در خرمشهر حسینیه‌ای داشت، كه دهه‌ی اول محرم در آن مجلس عزاداری برپامی‌ساخت و جمع بسیاری - از جمله زنان كه در طبقه‌ی بالای حسینیه می‌نشستند - در آنجا حضور می‌یافتند. در آن منطقه رسم چنین بود كه چون شخص مدیحه خوان در نوحه‌ی خود به ذكر شهادت می‌رسید، اهل مجلس به پا می‌خاستند و با لهجه‌های مختلف به سر و سینه می‌زدند. مخیلف در این مجلس شركت می‌جست و چون نمی‌توانست پاهای خود را جمع كند، در پای منبر می‌نشست.در روز هفتم محرم، كه رسم بود مصیبت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خوانده شود، [ صفحه 234] زمانی كه خطیب به ذكر سوگواری قمر بنی هاشم علیه‌السلام پرداخت، حضار مجلس از مرد و زن، برخاستند و به شیوه‌ی معمول، با شور و حرارت به عزاداری پرداختند. در آن حال، ناگهان مخیلف را هم مشاهده كردند كه بر روی پا ایستاده است و بر سر و رو می‌زند و چنین نوحه می‌خواند: «انا مخیلف قیمنی العباس! منم مخیلف كه عباس مرا بر سر پا داشت».مردم كه این معجزه را از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشاهده نمودند، بر او هجوم آوردند و او را در آغوش گرفتند و بوسیدند و لباسهایش را هم برای تبرك پاره كردند. شیخ خزعل كه چنین دید، به خدمتكارانش دستور داد كه او را از میان مردم خارج كنند و به یكی از اطاقهای مجاور ببرند.آن روز در خرمشهر از روز عاشورا پر غوغاتر گشت و گریه و فریاد و فغان از زن و مرد، شهر را به لرزه درآورد!ملا عبدالكریم خطیب - یكی از اهل منبر خرمشهر - برایم تعریف كرد كه شیخ خزعل هر روزه برای حضار مجلس طعامی فراهم می‌ساخت و آن روز، به سبب گریه و سوگواری مردم، افتادن سفره چند ساعت به تأخیر افتاد.سپس از مخیلف سؤال شد: كه قضیه چگونه اتفاق افتاد؟ گفت: آن هنگام كه مردم در عزای عباس علیه‌السلام بر سر و صورت می‌زدند، من در حالیكه پای منبر بودم، حالت خاصی پیدا كردم. در آن حال خاص، مردی نیكو و بلند قامت، و سوار بر اسبی سپید و درشت هیكل را در مجلس دیدم كه به من فرمود: «مخیلف! لم لا تلطم علی العباس مع الناس؟ مخیلف، چرا در عزای حضرت عباس علیه‌السلام بر سر و صورت نمی‌زنی؟» گفتم: ای آقای من، در این حال توانایی ندارم.آن بزرگوار فرمود: «قم والطم علی العباس!» برخیز و برای عباس علیه‌السلام بر سر و [ صفحه 235] صورت بزن!گفتم: مولایم نمی‌توانم برخیزم.فرمود: «قم والطم!» برخیز و بر سر و صورت بزن!گفتم: «یا مولای، اعطنی یدك لا قوم!» سرورم دستت را به من بده تا برخیزم.فرمود: «انا ما عندی یدین» من دست ندارم.گفتم: چگونه برخیزم؟فرمود: «الزم ركاب الفرس و قم» ركاب اسب را بگیر و برخیز. من ركاب اسب را گرفتم و اسب وی جهشی كرد و مرا از پای منبر خارج نمود و سپس غایب شدند و من دیدم كه سلامت خود را بازیافته‌ام. [134] .

#### حضرت عباس سوار بر اسب در كنار «درگاه» در لكنهو نوجوان بیمار را شفا دادند

این قضیه به قلم حضرت آیة الله حاج سید طیب جزائری مدظله نگاشته شده است:این قصه تقریبا در سال 1325 شمسی واقع شده است؛ وقتی كه در هند (شهر لكهنو) اقامت داشتم و تازه در بهار جوانی قدم گذاشته بودم. ولی بهاری كه برای من بدتر از خزان بود، زیرا كه آن وقت انواع و اقسام مصائب و آلام بر وجودم هجوم آورده بودند، از جمله‌ی آنها این بود كه، مرضی گرفته بودم كه اطبا از علاج آن عاجز [ صفحه 236] بودند من از زندگی مأیوس بودم.آن وقت به خود گفتم كه: چنانچه علاج این همه آلام و گرفتاریها را یكجا می‌خواهی، به كربلا برو و خودت را به زیر آن قبه‌ی انور برسان كه خدا در آنجا وعده‌ی اجابت دعا داده است.بنابراین خود را بعد از طی مراحل و عبور از مشاكل، به كربلا معلی رساندم.آه! چگونه بگویم كه لحظه‌ای كه به كربلا رسیدم بر من چه گذشت؟!وقتی كه آن گنبد طلا را دیدم، زیر لب زمزمه كردم:بی‌ادب پا منه اینجا كه عجب درگاهست سجده گاه بشر و جن و ملك اینجا هست‌سپس خود را به سوی ضریح اقدس افكندم، و با چشم تر و دل مضطر عرض نمودم:ای قبله‌ی عالم و فرزند خاتم! ای منبع حیات و سفینه‌ی نجات! ای نور ثقلین و سید كونین! ای امام حسین! ای چشمه‌ی شفا! ای دلبند زهرا! من مسكین، با دل غمگین، از دیار دور رو به شما آورده‌ام، با مسائلی چون كوه گران و مشاكلی مانند دریا بیكران، ولی اگر شما بخواهید كوه كاه شود و دریا در كوزه درآید، یك نظر شما گل را گلاب، و ذره را آفتاب می‌كند.به ذره، گر نظر لطف بوتراب كند به آسمان رود و، كار آفتاب كندخلاصه، مدتی خود را به ضریح اقدس بستم و چند شبانه روز همان جا ماندم. كار من آه و زاری و شغل من گریه و بیقراری بود!ولی هر چه ریسمان خیال بافتم و هر قدر كه عمارت امید ساختم، گوهر مقصود را نیافتم، تا اینكه نزدیك بود كه پایه‌ی ایمانی مضمحل، و عقیده‌ی روحانی متزلزل گردد! [ صفحه 237] شیطان در دلم وسوسه انداخت كه امام حسین علیه‌السلام چرا جواب نمی‌دهند؟ چرا مراد نمی‌دهند؟ چرا به خوابم نمی‌آیند؟ من كه خزانه‌ی قارون یا قدرت هارون نخواسته بودم! از طرف من همواره گریه و زاری، و از آن طرف پیوسته سهل انگاری! من شب و روز التماس و التجا، و از آن آقا مدام بی‌توجهی و عدم اعتنا! نكند این همه شایعات بی‌اساس باشند؟! اگر امام حسین علیه‌السلام همان شوكت و اقتداری را دارد كه زبانزد خاص و عام است، پس چرا گوهر مراد به دستم نمی‌آید؟ چرا یك معجزه ظاهر نمی‌شود؟از این قبیل چراهای زیاد در ذهنم آشكار شده بود و عقل را دچار انتشار، و عقیده را بیمار كرد! غافل از اینكه افعال اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعیت تابع حكمتها و مصالحی است كه عقل بشری از درك آنها عاجز و از فهمشان قاصر است. بعضی از اوقات، نیل فوری به مراد، انسان را دچار خطر و مبتلا به ضرر می‌سازد.مانند بچه‌ای كه دستش به طاقچه نمی‌رسد و از كوتاهی دست خود آزرده می‌شود! غافل از اینكه اگر دستش برسد و چه بسا در آنجا شیشه و ابزاری گذاشته باشند و آن بچه آن را به پایین بیندازد، یا شاید تیزابی در آنجا گذاشته باشند و اگر دستش به آن برسد، روی خود می‌ریزد و می‌سوزد. ولی كه عقلش زیاد شد، دستش هم می‌رسد و از آن طاقچه استفاده می‌كند.برای من هم همینطور شد، زیرا اگر چه مقصودم را در آن وقت نگرفتم - به علت اینكه هنوز سنم كم بود و خام بودم - ولی بعد از مدتی هر چه از مولایم امام حسین علیه‌السلام می‌خواستم، به مراتب بیشتر و بهتر از آن، به من دادند و دارند می‌دهند و له المنة علی و علی والدی سابقا و لا حقا.طبیعی است وقتی كه از امام حسین علیه‌السلام مراد نگرفتم و كسی هم نبود كه جواب قانع كننده‌ای به من بدهد، سخت حیران شدم و نزدیك بود كه در چاه ضلالت بیفتم! [ صفحه 238] در همین اثنا خدا كمك كرد و یك چراغ هدایت برایم فرستاد.وقتی كه خود را به ضریح بسته بودم، به طرف راست خود نگاه كردم. در آنجا یك نفر دیگر هم خودش را بسته است و راز و نیاز می‌كند. نمی‌دانم تا كی ما هر دو خود را به ضریح بسته بودیم؟ تا اینكه برای تجدید وضو از حرم بیرون آمدیم. به آن شخص سلام كردم و پرسیدم: شما اهل كجا هستید؟گفت: اهل لكهنو (هندوستان) یعنی همان جایی كه من از آنجا آمده بودم. من هم خود را معرفی كردم. او مرا كاملا شناخت و احترام كرد. سن او از من بیشتر بود، لذا مانند یك برادر بزرگتر با من رفتار كرد و مرا با كمال مهربانی به قرارگاهش برد. گرسنه بودم و او برای من ناهار آماده كرد. از این جهت با او بسیار مأنوس شدم، تا اینكه جرأت پیدا كردم و از او پرسیدم كه: برادر! شما برای چه به اینجا آمده‌اید و چرا خود را به ضریح اقدس بسته‌اید؟گفت: مریضم و شفا می‌خواهم. گفتم: اگر مقصودتان را از امام علیه‌السلام نگرفتید، آن وقت چه می‌كنید؟گفت، چه بكنم؟! گفتم: آیا در دل شما شكی یا تردیدی عارض نمی‌شود؟گفت: ابدا. گفتم: چرا؟گفت: كسی كه روز روشن حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را با چشم باز دیده و با او گفتگو كرده و از وی حاجت گرفته باشد، چطور ممكن است در دلش شك و تردیدی راه پیدا كند؟!گفتم: لطفا برای من تفصیل ماجرا را بیان كنید.گفت: این قضیه در خردسالی من روی داد، ولی آن قدر هم كوچك نبودم كه این قصه یادم نباشد، بلكه سنم آن قدر بود كه این واقعه را با تمام جزئیات در حافظه‌ام [ صفحه 239] ثبت كنم.او گفت: در كودكی به مرض اسهال دچار شدم و هر چه مداوا كردند، فایده نبخشید. تا اینكه والدین از زندگی من مأیوس گشتند. وقتی كه مشرف به موت شدم، مادرم مرا بغل كرد و به «درگاه حضرت عباس علیه‌السلام» آورد و چون بدنم نجس بود، دم در ورودی آن، مرا به زمین انداخت و خودش به داخل رفت و مشغول گریه و زاری شد.در شهر لكهنو زیارتگاهی به نام «درگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام» وجود دارد كه همیشه زیارتگاه خاص و عام است و افراد زیادی از آن كرامات دیده‌اند.اولین پنجشنبه در هر ماه عربی، آنجا بسیار شلوغ می‌شود و تعداد كثیری از دسته‌های عزاداری و سینه زنی به آنجا می‌آیند.من پهلوی در بزرگ آن مقام مقدس روی خاك افتاده بودم و می‌دیدم كه دسته‌های عزا از پهلوی من سینه زنان و نوحه كنان می‌گذرند ولی كسی به حال من توجهی ندارد. از مشاهده‌ی آن صحنه، گاهی بر امام حسین علیه‌السلام و گاهی بر حال خود گریه می‌كردم.در هیمن اثنا یك اسب سوار را دیدم كه به طرف من می‌آید. سوار مزبور نزد من آمدند و ایستادند و مرا به اسم صدا كردند و فرمودند: تو اینجا چكار می‌كنی؟ چرا روی خاك افتاده‌ای؟ چرا گریه می‌كنی؟ گفتم: آقا! من مریضم و توان ایستادن ندارم.فرمودند: مادرت كجاست؟ گفتم: داخل بارگاه رفته تا برایم دعا كند. فرمودند: برخیز بایست! گفتم: نمی‌توانم آقا، من مریضم! فرمودند: من می‌گویم بلند شو! تو خوب شده‌ای! آن وقت من به فرمان ایشان بلند شدم! دیدم پاهایم قوت پیدا كرده و اثری از آن سستی و ناتوانی نمانده است. خوشحال شدم و گفتم: آقا! شما كیستی؟ فرمودند: این بارگاه مال كیست؟ گفتم: این درگاه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام [ صفحه 240] است. فرمودند: من ابوالفضل العباس هستم! مادرت داخل این روضه فریاد می‌زند، برو او را صدا كن. زیرا تو خوب شده‌ای و دیگر بیمار نیستی!این را فرمودند و از من پنهان شدند. [135] .

#### حضرت ابوالفضل پسر یازده ساله‌ی فلج را شفا دادند

سلالة السادات جناب آقای سید علی صفوی كاشانی، مدح اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام از جناب آقای هارونی نقل كرد كه گفتند:یكی از عزیزان سقای هیئتی كه در ایام محرم (عاشورا) دور می‌زد و آب به دست بچه‌ها می‌داد، نقل می‌كند كه: خدا یك پسر به من داد كه یازده سال فلج بود.یكی از شبها كه مقارن با شب تاسوعا بود وقتی می‌خواستم از خانه بیرون بیایم، مشك آب روی دوشم بود؛ یكدفعه پسرم صدا زد: بابا كجا می‌روی؟ گفتم: عزیزم، امشب شب تاسوعاست و من در هیئت سمت سقایی دارم؛ باید بروم آب به دست هیئتیها بدهم. گفت: بابا، در این مدت عمری كه از خدا گرفتم، یك بار مرا با خودت به هیئت نبرده‌ای. بابا، مگر اربابت باب الحوائج نیست؟ امشب مرا با خودت بین هیئتیها ببر و شفای مرا از خدا بخواه و شفای مرا از اربابت بگیر.وی می‌گوید: خیلی پریشان شدم. مشك آب را روی یك دوشم، و عزیز فلجم را هم روی دوش دیگرم گذاشتم و از خانه بیرون آمدم. زمانی كه هیئت می‌خواست حركت كند، جلوی هیئت ایستادم و گفتم هیئتیها بایستید! امشب پسرم جمله‌ای را به [ صفحه 241] من گفته كه دلم را سوزانده است. اگر امشب اربابم بچه‌ام را شفا داد كه داد، والا فردا می‌آیم در وسط هیئتیها، این مشك آب را پاره می‌كنم و سمت سقایی حضرت اباالفضل علیه‌السلام را كنار می‌گذارم. این را گفتم و هیئت حركت كرد.نیمه‌های شب عزاداری در هیئت تمام شد ولی از شفا خبری نشد! پریشان و منقلب بودم، با خود گفتم: خدایا، این چه حرفی بود كه من زدم؟ شاید خودشان دوست دارند كه بچه‌ام را به این حال ببینم، شاید مصلحت خدا بر این است! سپس با خود گفتم: دیگر حرفی است كه زده‌ام، اگر شفای او عملی نشد، فردا مشك را پاره می‌كنم! آمدم به منزل و وارد حجره شدیم و نشستم. هم من گریه می‌كردم و هم پسرم گریه می‌كرد.وی می‌گوید: گریه‌ی بسیار كردم، یكدفعه پسرم صدا زد: بابا، بس است دیگر، بلند شو بابا! بابا، هر چه رضای خدا باشد، من هم راضی هستم!من بلند شدم و بیرون آمدم و به اتاق دیگر رفتم و نشستم. ولی مگر آرام داشتم؟! مستمرا گریه می‌كردم، تا اینكه خواب چشمان مرا فراگرفت. در آن هنگام ناگهان شنیدم كه پسرم مرا صدا می‌زند و می‌گوید: بابا، بیا اربابت كمكم كرد! بابا، بیا اربابت مرا شفا داد!آمدم در را باز كردم، دیدم پسرم با پای خودش آمده است! گفتم: عزیزم، چه شد؟! صدا زد: بابا، وقتی تو از اتاق بیرون رفتی، داشتم گریه می‌كردم كه ناگهان اتاق روشن شد! دیدم یك نفر كنار من ایستاده است و می‌گوید: بلند شو! گفتم: نمی‌توانم برخیزم. گفت یك بار بگو یا اباالفضل و بلند شو! بابا، یك بار گفتم یا اباالفضل و بلند شدم. بابا، ببین اربابت ناامیدم نكرد و شفایم داد!ناقل داستان می‌گوید: پسرم را بلند كردم و به دوش گرفتم و از خانه بیرون آمدم، در حالیكه با صدای بلند می‌گفتم: ای هیئتیها! بیایید ببینید عباس علیه‌السلام بی‌وفا نیست، [ صفحه 242] بچه‌ام را شفا داد! [136] .

#### شفای كربلایی احد اردبیلی توسط حضرت عباس و رساندن او به كاروان‌

مرحوم كربلایی احد - ساكن روستای تازه قشلاق یورتچی از توابع اردبیل - می‌گفت: من در سن هشت، نه سالگی كنار جاده‌ی سالكین كربلا، چند رأس گاو می‌چراندم و از صدای چاووشان، روحم به دیار عاشقان پرواز می‌كرد و خلاصه، از عشق زیارت كربلا بی‌قرار بودم.یك روز دیدم دسته‌های كاروان پشت سر هم در حركت هستند و طبق معمول، هر كاروان چاووش مخصوصی دارد و در دست هر چاووشی پرچم حضرت اباالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام است. اهالی تازه قشلاق به دنبال پرچم به راه افتادند و اشك ریزان آنان را بدرقه كردند و بعد از پیمودن مقداری از راه، بازگشتند. من نیز گاوها را به طرف ده رها كردم و به بدرقه‌ی زوار پرداختم، اما همچون دیگران بازنگشتم، و این در حالی بود كه حتی یك لحظه طاقت هجران و دوری مادرم را نداشتم.باری، از خانواده و بستگان دل كندم و به عشق دیدار مرقد یار، با دو قطعه نان خشك، در التزام ركاب زائرین، راه كربلا را در پیش گرفتم و از همان آغاز، مثل یك خادم به خدمت كاروان كمر بستم. زائرین چند ماه در كربلا اقامت گزیدند و در این مدت، هر روز به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و زیارت سردار كربلا می‌رفتند و برای بوسیدن قبور و حرم آن عزیزان هیچ نظم و ترتیبی را رعایت [ صفحه 243] نمی‌كردند.روزی، من عاشق دلباخته و غریب بی‌كس با آن قد كوچك و جثه‌ی ریز، دل به دریا زدم و از میان ازدحام جمعیت، خود را به ضریح حضرت باب الحوائج علیه‌السلام رساندم و در اثر این امر، در زیر پا افتادم و از راه رفتن باز ماندم! در نتیجه، مردم مرا به گوشه‌ی ایوان بردند و در آن هنگام مرحمت آن حضرت را لمس نمودم و برای خود نیروی ابدی گرفتم.همچنین به زیارت نجف اشرف رفتیم و مرقد مطهر حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را زیارت نمودیم، سپس به زیارت حضرت امام موسی كاظم علیه‌السلام و بعدا هم به زیارت عسكریین علیهماالسلام رفتیم و پس از زیارت سرداب مقدس، عراق را به مقصد ایران ترك كردیم.در طول راه، من همواره پیاده بودم و با وجود هوای گرم تابستان و گرد و غبار ناشی از سم ستوران همواره می‌كوشیدم كه قدمهای تندی بردارم و در میانه‌ی كاروان حركت كنم. زیرا ترس داشتم كه از كاروان عقب بمانم و به دست اعراب عنیزه - كه داستان قساوتشان ما را سخت نگران ساخته بود - گرفتار بشوم.سرعت و فعالیت زیاد و نیز نامناسب بودن برنامه‌ی غذایی، سبب شد كه در راه مسموم شوم. همراهان، مرا در حالی كه دچار استفراغ و اسهال بودم، تا یك منزل با مشقت راه بردند و به همین علت آب بدنم كم شد! از آن پس، چون حالم خیلی خراب بود، مرا در یكی از كاروانسراهای قدیمی در بیابان گذاشتند و با قلب سوخته به سوی وطن حركت كردند.اینك من در حال بیهوشی و به طور نیمه جان، در گوشه كاروانسرا روی خاك افتادم و نه غذایی دارم و نه آبی. بلكه هر لحظه منتظر ملك الموت هستم. [ صفحه 244] بیهوشی من از ظهر آن روز تا صبح روز بعد به طول انجامید. صبحگاهان كه به هوش آمدم، با چشم گریان زبان به گلایه گشودم و این جملات را خطاب به امیر نجف اشرف و به سردار رشید كربلا علیه‌السلام گفتم:یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام و یا قمر بنی هاشم علیه‌السلام، عشق شما مرا وادار كرد كه از پدر و مادر و برادر، و از تمام علایق منقطع شوم و به كوی شما بیایم. حال، در این بیابان و در گوشه‌ی این كاروانسرا، در حال مرگ هستم و می‌دانم كه بیش از همه، مادرم چشم به انتظار من نشسته است و اگر من با چنین حالی بمیرم و بی‌نام و نشان به كام خاك بروم، داغ دل او هیچگاه پایان نخواهد پذیرفت. از رسم فتوت و مهمان نوازی شما دور است كه آنها بیایند و من را این چنین در بیابان بیابند!سپس از شدت ضعف و ناتوانی، زبان گلایه را بستم و بیهوش بر بستر خاك افتادم در همان حال صدای دلنوازی به گوشم رسید كه دوبار گفت: «كربلایی احد!» چشم باز كردم، دیدم شخص بزرگواری سوار بر اسب، بالای سرم قرار دارد. به من فرمود: چرا اینجا مانده‌ای؟! با حالت ضعف گفتم: «آقا، دارم می‌میرم». خیال كردم یكی از زوار آشناست، گفتم: خبر مرگ مرا، تو به مادرم برسان!سوار مزبور از روی زین خم شد، دست مرا گرفت و آرام فشرد و من جان تازه‌ای یافتم. سپس فرمود: كاروان از اینجا چندان دور نشده است، برخیز! به آنان می‌رسیم. كیفیت حركت را نفهمیدم، ولی چندان طول نكشید كه همه‌ی آثار كسالت از من برطرف شد و پر نشاط و سر حال، خود را كنار همسفران، كه در كنار چشمه‌ای اطراق كرده بودند، یافتم!وقتی دوستان كاروان، مرا دیدند، همگی از شوق و شعف به گریه افتادند و كیفیت آمدنم را پرسیدند. من هم كیفیت مرض و غربت خویش و گلایه به محضر حضرت [ صفحه 245] مولا علیه‌السلام و فرزند رشیدش حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را برای آنان بازگو كردم. آنان نجات من از آن وضعیت و رسیدن به كاروان را از كرامت حضرت ولی الله اعظم ارواحنا فداه و علمدار كربلا علیه‌السلام دانستند.من خیال می‌كردم یك روز تمام از كاروان جدا نشده‌ام، اما آنان گفتند: خیر، دور روز است كه مرا ترك كرده‌اند! قرائن هم، صحت گفته‌ی آنها را تصدیق می‌كرد. زیرا من در خاك عراق افتادم و از حركت باز ماندم ولی آنها را در نزدیكیهای همدان ملاقات كردم! از آن به بعد نیز كاروان به جهت بهبودی من آهسته حركت كرد و رفقا به نوبت مرا بر مركوب خویش سوار نمودند و دیگر نگذاشتند حتی یك قدم پیاده راه بروم، تا اینكه مرا صحیح و سالم، در وطن به پدر و مادرم تحویل دادند. و ماجرای شگفت انگیز فوق را نیز برای بستگانم حكایت كردند.از آن پس نیز تاكنون، همواره در تمامی مشكلات بدون تكلف حضرت باب الحوائج علیه‌السلام را به یاری طلبیده‌ام و ایشان نیز خواهش مرا اجابت فرموده‌اند. [137] .

#### حضرت عباس آسید حسین را در رفتن به كربلا و بازگشتن به وطن، بر ترك اسب خود سوار كردند

این قضیه توسط حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عباس الرئیس كرمانی نقل شده است:متوفی تكیه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در شهر راور (از شهرهای كوچك حومه‌ی كرمان) این قضیه را برای اینجانب عباس شیخ الرئیس نقل كرد:پدر مادرم به نام آقا سید حسین، كه در سن نود و دو سالگی از دنیا رفت، دو روز [ صفحه 246] قبل از مردنش جریان جالب و شنیدنی زیر را تعریف كرد. وی گفت:در ایام جوانی، با عده‌ای از اهل راور عازم كربلا شدیم. بین انار و بیاض (طریق كرمان - یزد) منزل كردیم. یكی از همراهان قلم به دست گرفت و گفت: به آقا سید حسین، هر كس هر مقدار كمك می‌كند بگوید.هر كدام چیزی گفتند، یك نفر گفت: من فلان مبلغ را می‌دهم نه بیشتر! و بالاخره با آمارگیر نزاع كردند. گفتم: من اصلا چنین پولی را نمی‌پذیرم و با شما هم به عراق نمی‌آیم! هر چه اصرار كردند، از رفتن با آنها امتناع كردم. بالأخره آنها رفتند و من در بیابان ماندم.دو زانو رو به قبله (عراق) نشستم و متوسل به امام حسین علیه‌السلام شدم و عرضه داشتم: «آقا، اگر مرا دعوت كرده‌اید، خرج راه را هم بدهید!» كه ناگهان سواری را در كنار خود دیدم كه فرمود: سوار شو! من نمی‌توانستم بر اسب سوار شوم، ایشان دفعه‌ی دوم و سوم نیز این سخن را تكرار فرمودند. من عرض كردم: دستم را بگیرید. فرمودند: مگر نمی‌بینی كه دست در بدن ندارم!بالأخره سوار شدم و بعد از دقایقی خود را در قبرستانی دیدم. آن بزرگوار فرمودند: اینجا كربلاست! وقتی كه همه‌ی كارهای خود را انجام دادی، به اینجا برگرد تا تو را به محل سكونت برسانم!من پس از زیارت اعتاب مقدسه به همان نقطه آمدم و دوباره حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام در آنجا پیدا شدند و مرا بعد از چند لحظه به قبرستان راور رساندند! ناگفته نماند كه رفقای من پس از 26 روز در كربلا به من ملحق شدند و هر چه علت را جویا شدند، چیزی نگفتم و تا این ساعت به هیچ شخص دیگری هم جریان این تشرف و زیارت را نگفته‌ام!والسلام علی العبد الصالح مولانا العباس و رحمة الله و بركاته. [138] . [ صفحه 247]

#### بیرون آمدن شخص بلند قامت و شمشیر بدست، از حرم حضرت عباس و فرار سربازان عثمانی‌

آیة الله سید نور الدین میلانی، فرزند مرحوم آیة الله العظمی میلانی قدس سره این قضیه را نقل فرمودند:سابقا عراق مستعمره‌ی دولت عثمانی بود. استاندار كربلا مالیات جدیدی را وضع كرد. رؤسای عرب به ملاقات او رفتند و از وی در خواست كردند كه مالیات مزبور را از مردم نگیرد، ولی او قبول نكرد.عربها دستور دادند كه بازارها بسته شود. مردم بازار را بستند و همه جا تعطیل شد.استاندار ناچار شد كه از پادگان مسیب، كه شش فرسخی كربلاست، كمك نظامی طلب كند! جمعی از لشگریان عثمانی برای مقابله با بازاریها وارد كربلا شدند تا به تعطیل عمومی خاتمه دهند.وقتی لشگر عثمانی وارد كربلا شد، استاندار آنان را در دو طرف خیابان حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، كه از درب قبله‌ی صحن مطهر تا آخر شهر امتداد دارد، ردیف نمود به آنها دستور آماده باش داد.اعراب هم پشت بام صحن حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را برای خود سنگر قرار دادند. آنها مثل قطرات باران به طرف هوا شلیك می‌كردند و با این كار می‌خواستند بفهمانند كه ما از لشگر عثمانی باكی نداریم.این مسئله یك هفته به طول انجامید. حرمین مطهرین بسته شده بود و مردم در منازل خود مانده بودند مگر عده‌ی كمی كه از طریقهای مختلف به باغات یا خارج شهر رفتند.بالاخره روزی یك شخص بلند قامت كه قد و قامتی موزن و جالب داشت و یك [ صفحه 248] پیراهن عربی پوشیده و دستمالی سفید بر سر بسته بود و شمشیر برهنه‌ای در دست داشت، از درب قبله‌ی صحن مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام خارج شد. وی شمشیر را به دیوار تكیه داد و سپس دست برد و آستین خود را بالا زد.با این عمل وی، لشگر خود بخود مرعوب شدند و در حالیكه با ترس و وحشت فریاد می‌زدند: «امام عباس گلدی!» به سمت پادگان مسیب گریختند. در نتیجه، دولت شكست خورد و مردم كربلا، حرم و بازار را باز كردند. [139] .

#### یك سوار دارای پوشش آهنین از حرم حضرت عباس بیرون آمد به وهابیها حمله كرد

سید حسون براقی در تاریخ كوفه آورده است كه:ملك سعود (لع) با اسب خود داخل حرم شریف گردید و آنچه در بالای قبر حبیب علیه‌السلام بود بركند! سپس دستور داد حرم را ویران كنند. اما در این هنگام از خبری كه برای او آوردند متزلزل گردید و برگشت.ماجرا از این قرار بود كه وی همراه قشون خود به سوی حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام حركت كرد، ولی ناگهان یك فرد اسب سوار كه پوشش آهنین داشت به آنان حمله كرد و جمعی از آنها را كشت و بقیه پا به فرار گذاشتند!همین كه ملك سعود این حادثه را دید، به سپاهش گفت: برگردید! و به حرم پسر خواهرمان آسیب نرسانید؟!لذا از آنجا به حرم امام حسین علیه‌السلام برگشتند و ملتجیان به حرم آن حضرت را، از [ صفحه 249] مرد و زن و صغیر و كبیر، كشتند! و دست به تخریب حرم زدند و برگشتند. در سال 1230 نیز دوباره وهابیها به نجف و كربلا حمله آوردند! ولی مأیوس برگشتند. [140] .

#### نجات كاروان زوار یزدی توسط حضرت اباالفضل العباس

مرحوم آقا میرزا حسن یزدی قدس سره این قضیه را از مرحوم پدرش نقل كرد:یك سالی از یزد با اموال زیادی به همراه كاروان بزرگی به «كربلا» مشرف شدیم. قریب به نیمه‌های یك شب، به عده‌ای از دزدان و سارقفان بخورد كردیم. من سكه‌های طلای زیادی داشتم، فورا آنها را توی قنداقه‌ی كودك (كه همین «میرزا حسن» باشد) گذاشتم و او را به مادرش دادم.در این هنگام دزدان بر سر اهل كاروان ریختند و همه را غارت كردند! چنان فریاد استغاثه‌ی زوار كربلا بلند شد، كه دل هر بیننده‌ای را می‌سوزانید و گریانش می‌كرد.مردم صدا می‌زدند «یا ابوالفضل! یا قمر بنی هاشم یا حضرت عباس! یا باب الحوائج! بفریادمان برس!» و به شدت گریه می‌كردند.ناگهان در آن موقع شب، متوجه شدیم كه سواری با اسب از دامنه‌ی كوهی كه در نزدیكی ما بود، سرازیر شد! جمال دلربای او در زیر نقاب بود؛ ولی نور صورت انورش از زیر نقاب، همه جا را منور و روشن كرده بود. شمشیرش مانند ذوالفقار پدرش حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود.فریادی مانند صدای رعد و برق، تمام صحرا را پر كرد و آن سوار به سارقان و دزدان حمله نمود و فرمود «دست از این قافله بردارید و از اینجا بروید! دور شوید [ صفحه 250] وگرنه همه‌ی شما را هلاك می‌كنم و به جهنم می‌فرستم!»همه‌ی اهل كاروان و همه‌ی سارقان درخشندگی نور جمال آن ستاره‌ی آسمان ولایت و آن ماه بنی هاشم را مشاهده كردند و صدای دلربای آن حضرت را نیز شنیدند!دزدها و سارقان فورا دست از قافله كشیدند و پا به فرار گذاشتند.سپس آن حضرت در همان محل كه ایستاده بودند، غیب شدند!تمام اهل قافله وقتی كه این معجزه را دیدند، در همان مكان تا صبح به توسل به ساحت حضرت عباس و دعا و زیارت و روضه خوانی و گریه و زاری پرداختند!بالاخره وقتی كه اهل كاروان سر اثاثیه خودشان آمدند، دیدند همه چیز سر جایش باقی است، مگر آن چیزهایی كه دزدها برده بودند و به كناری انداخته و فرار كرده بودند.سیدی نیز در قافله‌ی ما بود كه سالها گنگ بود. او نیز وقتی كه در آن گیر و دار، پرتوی از نور خدا و قامت زیبای پسر حضرت علی علیه‌السلام را دیده بود، زبانش باز شد! و پیوسته صلوات می‌فرستاد! [141] .

#### ماشین بدون راننده به سوی نجف! حضرت ابوالفضل راننده‌ی خائن را كشته‌اند و خود به جای او نشسته‌اند

مؤلف حیاة العباس این قضیه را نقل فرموده است:مادر و دختری زائر، از كربلا به قصد نجف، سوار ماشین سواری می‌شوند.راننده نگاهی به دختر می‌كند و بدون اینكه مسافر دیگری بگیرد حركت می‌كند! [ صفحه 251] مادر به دخترش می‌گوید: او خیال سوئی درباره‌ی ما دارد؟! بالاخره راننده به كاروانسرای شور می‌رسد ودر آنجا از راه شاهی خارج می‌شود و به داخل صحرا می‌رود؟مادر به دختر می‌گوید: دیدی گفتم خیال سوء دارد و ما را به بیراهه می‌برد؟! در این هنگام راننده سرش را بیرون می‌كند و چون می‌بیند بیابان از جاده خیلی دور است؛ پیاده می‌شود و می‌گوید: اگر سر و صدا كنید، كشتن هم در كار است و اگر ساكت باشید...!مادر بیچاره به دختر جوان می‌گوید: تو در ماشین باش! و خود پیرزن می‌آید و سر را بلند می‌كند و بیچاره‌وار و مضطر می‌گوید: «ای ابوالفضل علیه‌السلام تو ما را می‌بینی ولی ما تو را نمی‌بینیم!»ناگهان در آن لحظه یك نفر پیدا می‌شود و به آن راننده اشاره‌ای می‌كند و آن راننده بلند می‌شود و به زمین می‌خورد و شكمش پاره می‌شود! سپس آن بزرگوار به پیرزن می‌گوید: «اصعدی (سوار شو!)»پیرزن سوار می‌شود و آن بزرگوار خودشان به جای راننده می‌نشینند و ماشین را به نجف می‌آورند!بعدا در حرم، زنها از ماشین بی‌راننده و این قضیه‌ی عجیب صحبت می‌كنند! دختر به مادرش می‌گوید: شاید منظور آنها همان ماشین ماست! اجمالا كلفت كلیددار كه در حرم بوده است، این قضایا را برای كلیددار نقل می‌كند و كلیددار هم آن را به عرض مقامات دولتی می‌رساند.بعدا، چند تن از مقامات دولتی همراه مادر و دختر و كلیددار حرم به آنجا می‌روند [ صفحه 252] و جنازه‌ی راننده را متعفن و از هم پاشیده می‌بینند. [142] .

#### نجات خانمی زائر، از دست اعراب توسط حضرت ابوالفضل

حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ علی اكبر قحطانی كه عالمی متقی و از مروجین مكتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند، این قضیه را از كتاب نجات الخائفین نقل كرده‌اند:گروهی از زوار به كربلا می‌رفتند. ضعیفه‌ای با چند تن از اطفال صغارش، همراه زوار بود. وقتی كه از مسیب كوچ كردند، آن بیچاره از قافله عقب ماند و ناگاه جمعی از اعراب بر سر آن مظلومه ریختند و بنای هتك حرمت گذاردند.در این وقت آن بینوا رو به طرف كربلا نمود و گفت: ای مولا و سرور من، از غیرت شما دور است كه مرا اعانت ننمایی و از دست این ظالمان نجات ندهی!در این گفتگو بود كه ناگاه سواری، در حالیكه نیزه‌ای در دست داشت، نمایان شد و بعد از متفرق كردن دزدان آن ضعیفه را به كربلا و به قافله‌ی زوار رسانید. آن مؤمنه چون این كرامت را دید، عرض كرد: ای آقا، شما از كجا دانستید كه ما در این صحرای دور، در دست اعدا مانده‌ایم؟آقا فرمودند: ای ضعیفه، من در خدمت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ایستاده بودم، ناگهان دیدم كه اشك چشم آن امام امم جاری شد. عرض كردم یابن‌رسول الله! چرا گریه می‌كنید؟! فرمودند: مگر نمی‌بینی كه زوار من در دست اعراب بی‌حیا گرفتار شده‌اند؟! [ صفحه 253] پس به امر مولای خودم، شما را از چنگ آنها رهانیدم. سپس آن ضعیفه عرض كرد: اجازه دهید دستتان را ببوسم! فرمودند: معذورم دار! زیرا دست ندارم. آن زن گریست و گفت: مگر شما مولای من حضرت عباس هستید؟ فرمودند: بلی! و سپس غائب شدند. [143] .

#### اسب سواری پیدا شد و هندوها را متفرق كرد تا جنازه‌ی مرد بوشهری دفن شود

جناب آقای حاج عباس جعفرزاده، از اهالی تنگستان از توابع بوشهر این قضیه را نقل كردند:عده‌ای از اهالی بندر بوشهر، با كشتی به طرف بمبئی هند حركت می‌كنند و در بازگشت از هند به طرف ایران، شخصی در كشتی فوت می‌كند. در نزدیكی ساحل یك آبادی وجود داشت. آنها جنازه را می‌برند تا در آن آبادی دفن كنند. در راه، اهالی آن محل با شمشیر و نیزه و اسلحه‌های مختلف به ایشان حمله می‌كنند و می‌گویند: ما نمی‌گذاریم جنازه‌ی خود را در این محل دفن كنید، زیرا شما كافرید.این جمعیت به طور دسته جمعی، رو به طرف عراق و كربلای معلی كردند و پس از عرض ارادت به محضر مبارك حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام چنین گفتند:یا اباالفضل العباس علیه‌السلام! آیا سزوار است كه این مرد كه از محبین شما اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد، به دریا افكنده شود و ماهیهای دریا او را بخورند؟!راوی نقل می‌كند: پس از توسل به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام ناگهان مشاهده [ صفحه 254] كردند كه اسب سواری در آن بیابان پیدا شد و در حالیكه در دستش سر نیزه‌ای بود، به آن هندوها حمله كرد و آنان را متفرق كرد. سپس دستور داد: جنازه‌ی خود را دفن كنید! آنها دیگر برنخواهند گشت! جمعیت جنازه را دفن كردند و با خیال راحت به كشتی برگشتند. [144] .

#### حضرت ابوالفضل به جوانی كه در حال غرق شدن بود فرمودند: بگو یا صاحب الزمان

جناب حجة الاسلام آقای مكارمی می‌فرمودند:نقل شده است كه در یكی از شهرهای شیراز، شخصی همراه عمویش برای ماهی‌گیری به كنار ساحل می‌رود و در آنجا یكدفعه غرق می‌شود. عموی وی، نگران از مرگ برادرزاده، ناگهان می‌بیند كه وی روی آب آمد!باری، شخص غرق شده كنار ساحل می‌آید و عمویش از او می‌پرسید: چگونه نجات یافتی؟ می‌گوید: در حال غرق شدن، به یاد روضه‌ها افتادم، پس از آن عرض كردم: یا اباالفضل!دیدم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام تشریف آوردند و در گوشم فرمودند: بگو یا صاحب الزمان! من هم متوسل به حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شدم و عرض كردم یا صاحب الزمان! آقا امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) تشریف آوردند و مرا نجات دادند و به كنار ساحل آوردند. [145] . [ صفحه 255]

#### آقایی با چكمه و كلاهخود روی برفها ایستاده بود و با فرمایش خود ما را نجات داد

آقای حاج مهدی اشعری قمی این قضیه را نقل كردند:در یك شب سرد برفی، در فصل زمستان از شهركرد به طرف قم حركت كردیم. حدود دو ساعت بعد از نصف شب، در ماشین پیكان بار و به همراه اثاثیه‌ی یك خانواده و صاحب آن اثاثیه، مابین بروجرد و قم حركت می‌كردیم. هوا یخبندان بود و برف زیادی در جاده و اطراف آن بر زمین نشسته بود، به طوری كه در بعضی جاها اطراف جاده را تقریبا یك متر و نیم برف پوشانده بود!از بس جاده خطرناك بود، كنترل ماشین از دست بنده خارج شد و اتومبیل در یك جای خیلی خطرناكی فرورفت! مرد خانواده از ماشین پایین آمده و چند لحظه بعد دوباره سوار شد و با تب و لرز، حیران و بهت‌زده، مرتبا می‌گفت: دیدی چه بلایی سر ما آمد؟آن وقتها در آن جاده، ماشین خیلی كم رفت و آمد می‌كرد. گفتم: آقای مسافر، بیا بالا. سپس ناگزیر دست توسل به دامان حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام زدم و عرض كردم: آقا جان، یهودیها در خانه‌ات می‌آیند و آنها را ناامید برنمی‌گردانی! من كه نوكر برادر شما هستم!طولی نكشید كه دیدم یك آقایی با كلاهخود و زره و چكمه، روی برفها ایستاده است و به من فرمود: ماشین را بگذار دنده عقب! وقتی دستور آن آقا را اجرا كردم و ماشین را دنده عقب گذاشتم و مقداری عقب آمدم، تمام نگرانیها برطرف شد و یكدفعه دیدم ماشین روی جاده‌ی صاف ایستاده است. بعد به من فرمود: حركت كن! من [ صفحه 256] هم حركت كردم و یكدفعه هر چه نگاه كردم كسی را در آنجا ندیدم! [146] .

#### حضرت ابوالفضل و حضرت علی اكبر به فرمان امام حسین به استقبال ملا عبدالحمید قزوینی می‌روند

مرحوم عراقی در كتاب دارالسلام ماجرای دیدار آخوند ملا عبدالحمید قدس سره با حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و حضرت علی اكبر علیه‌السلام را اینگونه نقل كرده است:ملا عبدالحمید قزوینی كه از ابتدای مجاورات در نجف اشرف، در همه‌ی اوقات زیارتی مخصوصه‌ی حضرت امام حسین علیه‌السلام، با پای پیاده به كربلا رفته بود، فرمود: روزی به اراده‌ی زیارت كربلا از نجف اشرف بیرون رفتم. چون به بلندی وادی السلام رسیدم، جمعی از بزرگان و اعیان نجف را دیدم كه برای بدرقه‌ی آقازاده‌ای بیرون آمده‌اند. آنها او را با كمال احترام بر كجاوه سوار كردند و دعای سفر در گوش او خواندند و مقداری از راه را با او همراه شدند. سپس با او وداع كردند و در عقب او اذان گفتند و سایر آداب آقایی را برای او به جا آوردند، و او هم با نوكر و بنه و سایر لوازم سفر روانه‌ی كربلا گردید.چون این عزت را دیدم و ذلت خود را هم مشاهده كردم، ملول و خجل شدم و با خود گفتم: این دفعه هم كه بیرون آمده‌ام، به كربلا می‌روم، لكن بعد از این اگر اسباب مساعدت كرد كه رفتن به كربلا بر وجه ذلت نباشد می‌روم والا دیگر نمی‌روم و همان مقداری كه تا به حال رفته‌ام، كفایت می‌كند.این دفعه به كربلا رفتم و برگشتم و بعد از آن قصد كردم كه دیگر به طریق مذلت به زیارت نروم، و بر همان اراده بودم تا آنكه وقت زیارت مخصوصه‌ی دیگر رسید و چند [ صفحه 257] نفر از طلاب آمدند و پرسیدند: چه روزی اراده‌ی زیارت داری كه ما هم با تو بیاییم؟ گفتم من اراده رفتن ندارم، زیرا كه خرج منزل و كرایه ندارم و پیاده هم نمی‌روم! گفتند: تو كه همیشه پیاده می‌رفتی! گفتم: دیگر نمی‌روم! گفتند: این دفعه كه ما اراده‌ی پیاده رفتن داریم، با ما بیا تا ما هم از راه باز نمانیم، بعد از آن را خودت می‌دانی!بالاخره، پس از اصرار و انكار، آنها رفتند و برای توشه‌ی راه چیزهایی خریداری كردند و مرا با اصرار برداشتند و از نجف بیرون آمدیم و با ایشان روانه شدیم. چون وقت رفتن برای زیارت تنگ شده بود و فردای آن روز، روز زیارت بود، در هنگام صبح بیرون رفتیم، كه ظهر در كاروانسرای شور بخوابیم و شب به كربلا برسیم.پس با همراهان، كه دو نفر بودند، روانه شدیم و در هنگام ظهر وارد كاروانسرا گردیدیم. زوار دیگر شب قبل بار كرده بودند، بنابراین در آن هنگام هیچ زائری در كاروانسرا نبود چون كه آن اوقات كاروانسرا مخروبه بود و هوا هم گرم بود و خانواری هم در كاروانسرا نبود، بنابراین كسی در آنجا نمی‌ماند. به علاوه آنكه، كاروانسرا هم از خوف طراران عرب در امان نبود، بلكه گاه گاه در داخل كاروانسرا مردم را برهنه می‌كردند و احیانا اگر بعضی از طلاب و مجاورین در آنجا وارد می‌شدند و توان مبارزه با دزدان را نداشتند، از خوف عرب‌ها، اسباب و لباس خود را در زیر زباله‌ها مستور می‌كردند.ما بعد از ورود به كاروانسرا، چون اسباب مهمی نداشتیم، در صفه‌ی بزرگ مسقفی كه در آنجا بود، منزل كردیم و پس از صرف غذا خوابیدیم.اتفاقا من زودتر از همراهان بیدار شدم و آفتابه را برداشتم و برای وضو گرفتن بیرون آمدم. بعد از انجام مقدمات وضو، بر صفه‌ای كه در وسط كاروانسرا بود، بالا رفتم و بر لب آن صفه رو به در كاروانسرا نشستم و مشغول وضو شدم. در اثنای وضو [ صفحه 258] گرفتن كه مشغول مسح پا بودم، كه در زی لباس اعراب بود و پیاده از درب كاروانسرا داخل گردید! وی با سرعت تمام نزد من آمد به گونه‌ای كه گمان كردم، او از اعراب بیابان است و اراده كرده كه مرا برهنه كند، لكن چون چیز قابلی با خود نداشتم، چندان خوف نكردم و مسح پا را تمام نمودم! چون نزدیك آمد، متوجه من گردید و گفت: ملا عبدالحمید قزوینی تو هستی؟!چون بدون سابقه‌ی آشنایی نام مرا ذكر نمود، تعجب كردم و گفتم: آری منم!گفت: تویی كه می‌گفتی: من به این ذلت و خواری دیگر به كربلا نمی‌روم، مگر آنكه به طریق عزت متمكن و قادر شوم؟! قدری تأمل كردم و با خود گفتم: این شخص این واقعه را از كجا دانست؟ سپس در جواب گفتم: آری!آن عرب گفت: اینك آماده شو كه مولای تو حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و آقای تو حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به استقبال تو آمده‌اند، تا قدر خود را بدانی و به خاطر اعتبارات بی‌اعتبار دنیا افسرده و مهموم نگردی!چون این سخن را شنیدم، متحیر ماندم و مبهوت گردیدم كه این شخص چه می‌گوید؟! ناگاه دیدم كه دو نفر سواره با شمایل آن دو بزرگوار، كه شنیده و در كتب اخبار و مصیبت دیده و خوانده بودم، با آلات و اسلحه‌ی حرب - در حالی كه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در جلو بودند و حضرت علی اكبر علیه‌السلام به دنبال آن بزرگوار بودند - از باب كاروانسرا داخل صحن آن گردیدند! چون این واقعه را دیدم، بی‌اختیار خود را از بالای آن صفه پایین انداختم و جلو دویدم و خود را به پای اسبهای ایشان انداختم و بوسیدم و به دور اسبهای ایشان گردیدم و زانو و ركاب و پایشان را نیز بوسیدم!بعد از آن با خود خیال كردم كه خوب است كه به رفقا هم خبر دهم و آنها را از خواب بیدار نمایم كه به خدمت آن دو فرزند حیدر كرار برسند. پس با سرعت به نزد [ صفحه 259] رفقا رفتم و بر بالین یكی از آنها كه ملا محمد جعفر نام داشت، نشستم و با دست او را حركت دادم و گفتم:ملا محمد جعفر، برخیز كه حضرت عباس علیه‌السلام و علی اكبر علیه‌السلام به استقبال آمده‌اند، بیا به خدمت ایشان شرفیاب شو!ملا محمد جعفر چون این سخن را شنید، گفت: آخوند چه می‌گویی؟ مزاح و شوخی می‌كنی؟!گفتم: نه والله، راست می‌گویم، بیا ببین هر دو تشریف دارند. چون این حالت و اصرار را از من دید، دانست كه چیزی هست! برخاست و به زودی دوید. چون رفتیم، كسی را ندیدیم، و از در كاروانسرا هم بیرون رفتیم و اطراف صحرا را، كه هموار بود و راه آن تا مسافت بسیار دیده می‌شود، مشاهده كردیم و اثری یا غباری از آن پیاده و آن دو سوار ندیدیم. پس متأسف و متحیر برگشتیم.پس از این ماجرا، از عزم و ارده‌ی سابق بازگشتم و تائب و نادم شدم و قصد كردم كه زیارت آن مظلوم را ترك نكنم، اگر چه بر وجه ذلت و زحمت باشد. و اگر در اوقات زیارتی، عذر شرعی عارض شود تدارك و قضا كنم. از آن زمان تاكنون زیارتم ترك نشده است و مادام الحیاة هم ترك نخواهد شد، ان‌شاءالله تعالی. [147] .

#### دختر سه ساله، حضرت عباس را در ضریح مطهر دید و مادر مسیحی مسلمان شد

حجة الاسلام و المسلمین آقای شیخ علی صافی فرزند مرحوم آیة الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی قدس سره این قضیه را نوشته‌اند: [ صفحه 260] این كرامت را از پدر عیال خود، حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علیرضا حیدری یزدی شنیدم. ایشان فرمودند: دكتر علیرضا میرجلیلی هنگامی كه در خارج درس می‌خوانده، دوستی داشته‌اند كه همسرش مسیحی و دارای دختری سه ساله بوده است.آنان، هنگام مراجعت از خارج، اول به عراق مشرف می‌شوند و بعد از زیارت مشاهد مقدسه و عتبات عالیات، به عنوان آخرین زیارت وارد حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌شوند.ناگهان می‌بینند فرزند سه ساله‌ی آنان به داخل ضریح اشاره می‌كند و می‌گوید: مامان، مامان! این آقایی كه داخل ضریح نشسته و دو دست او از بازو قطع شده است، كیست؟ مادرش سراسیمه به او می‌گوید: چه كسی را می‌گویی؟! كدام آقا؟! می‌گوید: این است، داخل ضریح نشسته است، من او را می‌بینم، دو دست ندارد!مادر مسیحی حالش دگرگون می‌شود و همانجا به دین اسلام مشرف می‌شود. [148] .

#### حضرت عباس در ضریح مطهر ظاهر شدند و صد دینار به مرد عرب حواله دادند

این قضیه توسط حضرت حجة الاسلام جناب آقای حاج شیخ علیرضا گل محمدی ابهری زنجانی نقل شده است:یكی از اهالی كربلا، عربی را می‌بیند كه در حرم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام كنار ضریح مطهر ایستاده است و با حضرت سخن می‌گوید. [ صفحه 261] او می‌گفت: آقا جان، صد دینار از شما می‌خواهم؛ اگر می‌دهی كه بده و اگر نمی‌دهی، در حرم حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام می‌روم و شكایت شما را به آن حضرت می‌كنم!سپس سرش را به طرف ضریح مطهر می‌برد و می‌گوید: فهمیدم، فهمیدم! و سپس از حرم بیرون می‌رود.پس از آن، عرب مزبور به بازار می‌رود و به یكی از مغازه‌داران می‌گوید: آقا فرموده است صد دینار به من بده! او می‌گوید: نشانی شما از آقا چیست؟ می‌گوید: به این نشان، كه پسر شما مریض شده بود و شما صد دینار نذر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام كردی؛ اكنون آن پول را بده! و او هم صد دینار را می‌دهد.ناقل می‌گوید: به مرد عرب گفتم: چطور شما با حضرت عباس علیه‌السلام صحبت كردی و نتیجه گرفتی؟ گفت: به حضرت گفتم اگر پول ندهی، می‌روم شكایت شما را به برادرت امام حسین علیه‌السلام می‌كنم. در این هنگام دیدم آن حضرت، داخل ضریح ظاهر شدند و در حالیكه روی صندلی نشسته بودند، حواله‌ای به من دادند. من هم رفتم و پول را از بازار گرفتم. [149] .

#### قند و چای برای كارگران بیت العباس گچساران، توسط شخص بزرگواری كه ناگهان غایب شد

این قضیه توسط حاج حمزه‌ی برازنده - یكی از مؤسسان بیت العباس گچساران - نقل شده است: [ صفحه 262] در سال 1355 شمسی در بین عمله و كارگرانی كه در ساختمان بیت العباس گچساران مشغول كار بودند، شخصی روستایی از سادات موسوی به علت صداقت و احتیاط و امین بودن و رفتار خوبش توجه ما را به خود جلب كرد. به همین جهت او را مسئول تهیه‌ی مواد غذایی و حراست از اثاثیه و ابزار ساختمانی و نظارت در كار بناها و عمله‌ها كردیم و به او توصیه نمودیم كه یك روز قبل از اتمام مواد غذایی و لوازم ساختمانی، ما را مطلع سازد تا برای تهیه‌ی آنها اقدام شود و در كار ساختمان توقف و ركودی پیش نیاید.بعد از ظهر یك روز تابستانی، كه برای سركشی و پرداخت حقوق كارگر و بنا به بیت العباس علیه‌السلام رفتم، كارگران را مشغول نوشیدن چای و عصرانه دیدم. ضمن سلام و خسته نباشید، جویای حال سید شدم. آنها گفتند: احتمالا سید در آشپزخانه باشد. امروز برای نوشیدن چای نزد ما نیامده و آثار ناراحتی و خستگی از همان اول صبح در چهره‌ی او نمایان بود. گفتم مگر سید خودش برای شما صبحانه و عصرانه تهیه نكرد؟گفتند: بلی. ولی سید امروز، با سید روزهای قبل بسیار تفاوت كرده است و به نظر می‌رسد كه مریض است ولی به دكتر هم مراجعه نكرده است! من برای احوالپرسی و نیز برای جویا شدن از وضعیت پیشرفت كار در آن روز، به آشپزخانه نزد سید رفتم. در آنجا سید را دیدم كه زانوی غم در بغل گرفته و در كنجی به دیوار تكیه داده است. سلام كردم. سید سر برداشت و جواب سلام داد. صورتش برافروخته بود، و چشمانش حالت عجیبی پیدا كرده بود.به او گفتم: برادر من، شما اگر مریض هستی و ناراحتی داری، چرا انكار می‌كنی و خود را به این قیافه درآورده‌ای؟! فورا همین الان به دكتر مراجعه كن و برو در منزل به [ صفحه 263] استراحت بپرداز. در این چند روز كه شما استراحت كامل می‌نمایی، فرد دیگری را جایگزین شما می‌نماییم تا كمبودی احساس نشود.سید با شنیدن صحبتهای من، از جا برخاست و دست مرا گرفت و به بیرون بیت العباس، چند قدمی درب ورودی در داخل كوچه، برد و گفت: صاحب بیت العباس همین جا بود، و من كور بودم، دیوانه بودم، نمی‌فهیمدم! گفتم: آقا سید این چه ربطی به مریضی شما دارد؟ چرا هذیان می‌گویی؟! شاید هم تب شما بالا رفته است! از شما خواهش می‌كنم برای استراحت به منزل برو و فردا هم نیا.سید گفت: من اكنون سالمم، اما آن موقع من كور بودم، لال بودم، كر بودم! من تب ندارم و هذیان نمی‌گویم، من فردا كه می‌آیم هیچ، بلكه تا آخر عمر هم هر روز باید بیایم!گفتم: سید، ماجرا چیست؟! گفت: طبق برنامه‌ای كه شما تنظیم كرده‌اید و من تا امروز بر اساس آن عمل كرده‌ام، دیروز باید از شما می‌خواستم كه قند و شكر تهیه كنید ولی بكلی آن را فراموش كردم. صبح، ساعت 9، كه باید به كارگران صبحانه بدهم، متوجه شدم كه چای تمام شده و مثقالی از آن باقی نمانده است. تصمیم گرفتم مقداری چای از منزل خودم، كه زیاد هم با ساختمان فاصله ندارد،بیاورم وآنگاه بعد از صرف صبحانه، به بازار نزد شما بیایم و چای تهیه كنم.فورا كتری را روی اجاق گاز گذاشتم و به قصد خانه، از درب بیت العباس خارج شدم. اما در همین نقطه، به شخصی برخوردم كه از روبرو می‌آمد. وقتی به من رسید، ایستاد و پرسید: بیت العباس همین است؟ گفتم: بله. آن آقای بزرگوار گفت: شما خادم او هستی؟ گفتم: آری، فرمایشی دارید؟ فرمودند: مقداری قند و شكر و چای برای بیت العباس آورده‌ام. [ صفحه 264] این را فرمود و آنها را روی همین زمین گذاشت. من خم شدم و كیسه‌های محتوی قند و شكر و چای را از جلوی پای ایشان برداشتم. موقعی كه بلند شدم، نگاه كردم كه از ایشان تشكر كنم و بر ایشان دعای خیر نمایم، اما كسی را نزد خود ندیدم! به این سو و آن سو نظر انداختم و تا آخر كوچه دویدم اما اثری از آن بزرگوار ندیدم! و تمام این قضیه، از اول تا آخر، حتی یك دقیقه هم طول نكشید.اینك من به حال خودم تأسف می‌خورم كه چرا به پای او نیفتادم و بر آن بوسه نزدم؟! چرا زیر قدمش را نشان نكردم تا خاك كف پایش را سرمه‌ی چشم خود و عموم رهروان مكتبش نمایم؟!آری، ای خواننده‌ی گرامی، من نمی‌دانم این آقا چه كسی بود؟ چون ممكن است كه آقای ابوالفضل العباس علیه‌السلام و یا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بوده باشند. ولی همین قدر باید بگویم كه ما از آن سال تاكنون، به بركت دست آن بزرگوار، با وجود داشتن مجالس سنگین و پر جمعیت حتی یك كیلو قند و شكر و صد گرم چای نخریده‌ایم! و همیشه مقادیر قابل توجهی در انبار ذخیره داریم. [150] .

#### حضرت رقیه هم در خواب و هم در بیداری ظاهر شدند و برگ سبزی به زن بیمار عطا كردند

این قضیه توسط حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد شریعت زاده‌ی خراسانی نقل شده است:این جانب روزی مشغول خواندن مصیبت حضرت رقیه علیهاالسلام در حرم مطهرشان بودم كه در اثنای آن صدای غش كردن خانمی همراه با فریاد و گریه‌ی شدید اطرافیان به گوش رسید.خانم مذكور بعد از مجلس به هوش آمد. وی را نزد من آوردند و او به من گفت: من دارای سه فرزند هستم. مبتلا به مرض قلب شدم و همه‌ی دكترها جوابم كردند، به طوری كه ناامید شدم. به شوهرم گفتم: مرا به حرم حضرت رقیه علیهاالسلام ببر و امروز روز سوم است كه ما در اینجا هستیم.دیشب خواب دیدم كه دختر بچه‌ای برگ سبزی را به من داد و گفت: «این را بخور! خوب خواهی شد.» گفتم: شما كی هستید؟ گفت: «من رقیه دختر امام حسین علیه‌السلام هستم.» از خواب بیدار شدم و به حرم آمدم.اكنون در لحظه‌ای كه شما مشغول خواندن روضه بودید، همان دختر را در بیداری دیدم كه همان برگ سبز را به من داد و همه‌ی اطرافیان نیز این صحنه را دیدند! در نتیجه من نتوانستم این ماجرا را تحمل كنم و بیهوش شدم! و الان بحمدالله حالم خیلی خوب است. [152] . [ صفحه 267]

#### ملحقات بخش 09 در این كتاب‌

موضوع: 1- حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره، با حضرت امام حسین علیه‌السلام دیدار و گفتگو كردند، شماره قضیه: 240موضوع: 2- حضرت امام حسین علیه‌السلام دست محبت به چهره‌ی سید نورالدین كشیدند، شماره قضیه: 108موضوع: 3- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام سوار بر اسب آمدند و سر دزدان را از تن جدا نمودند و عروس را به طرفة العینی در حرم مطهر خودشان حاضر ساختند، شماره قضیه: 226موضوع: 4- علامه‌ی قزوینی قدس سره صدای رعب‌انگیزی از ضریح مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شنیدند، شماره قضیه: 229موضوع: 5- حضرت زینب علیهاالسلام بالای مچ فوزیه زیدان را گرفتند و فرمودند: قومی یا فوزیة!، شماره قضیه: 262موضوع: 6- حضرت زینب علیهاالسلام دست بر چشم مرحوم اسماعیل بیك كشیدند و با او سخن گفتند و شفایش دادند، شماره قضیه: 259موضوع: 7- شفای دختر مسیحی لبنانی با حضور حضرت رقیه علیهاالسلام، شماره قضیه: 181موضوع: 8- حضرت رقیه علیهاالسلام در كنار تخت آقای اكبری آمدند و با او سخن گفتند و او را شفا دادند، شماره قضیه: 268 [ صفحه 271]

#### زنده شدن مردگان به بركت حضرت امام حسین و حضرت ابوالفضل‌

زنده شدن آقا شیخ محمد حسین قمشه‌ای بواسطه‌ی توسل مادرش به امام حسین علیه‌السلام‌مرحوم آقا میرزا محمود قدس سره فرمود: مرحوم آقا شیخ حسین قمشه‌ای - از فضلاء و تلامیذ و شاگردان مرحوم آقا سید مرتضی كشمیری - به نام «از گور گریخته» مشهور بود و سبب این شهرت، آن چنان كه از خود آن مرحوم شنیدم، آن بود كه ایشان در سن هیجده سالگی در قمشه مبتلا به مرض حصبه می‌شود و هر روز مرضش سخت‌تر می‌گردد.اتفاقا آن زمان، فصل انگور بوده و انگور زیادی در همان اطاقی كه مریض بوده است می‌گذارند. ایشان بدون اطلاع دیگران به صورت پنهانی مقدار زیادی از آن انگورها را تناول می‌كند و پس از آن مرضش شدیدتر می‌شود، و بالاخره می‌میرد!وقتی حاضرین این صحنه را می‌بینند، گریان می‌شوند. در این لحظه مادرش وارد می‌شود و مشاهده می‌كند كه فرزندش مرده است. مادر می‌گوید: كسی حق ندارد [ صفحه 272] دست به جنازه فرزندم بزند تا من برگردم!مادر فورا قرآن مجید را برمی‌دارد و به پشت بام منزل می‌رود و در آنجا شروع به تضرع به حضرت پروردگار و قرآن و علی الخصوص توسل به حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام می‌كند و وجود مقدس آن حضرت را شفیع قرار می‌دهد و می‌گوید: ای حسین جان! تا فرزندم را به من برنگردانی، دست از تو برنمی‌دارم.چند دقیقه از این تضرع‌ها و دعاها نگذشته بود، كه جان به كالبد آقا شیخ محمد حسین برمی‌گردد و به اطراف خود نظر می‌كند و چون مادرش را نمی‌بیند، می‌گوید: به والده بگویید بیاید، زیرا خداوند مرا به حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بخشید!حاضرین به مادرش شیخ محمد حسین خبر دادند. سپس شیخ محمد حسین نحوه‌ی بازگشت مجدد خویش را به این دنیا، چنین نقل می‌كند:چون مرگ من رسید، دو شخص نورانی سفید پوش نزدم حاضر شدند و گفتند: چه باكی داری؟ گفتم: تمام اعضایم درد می‌كند! در این هنگام یكی از آنها دست بر پایم كشید، پایم راحت شد و هر چه دست را به سمت بالا می‌آورد، درد بدنم برطرف می‌شد. تا اینكه یكدفعه دیدم تمام اهل خانه گریان شدند. هر چه خواستم به آنها بفهمانم كه من راحت شده‌ام، نتوانستم. تا بالاخره آن دو نفر مرا به سمت بالا حركت دادند و از این حركت بسیار خوشحال بودم.در بین راه شخص بزرگوار نورانی در جلوی من حاضر شد و به آن دو نفر فرمود: ما سی سال عمر به این شخص عطا كردیم و این عطای عمر در اثر توسل ماردش به ما بود. شما او را برگردانید!این دو نفر به سرعت مرا برگرداندند و ناگهان چشم خود را باز كردم و اطرافیان را گریان دیدم. [ صفحه 273] آنگاه به مادر خود گفتم: ای مادر، توسل شما به ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام پذیرفته شد و به من سی سال عمر دادند.آیت الله شهید دستغیب قدس سره در پایان این مطلب را اضافه فرموده‌اند كه اغلب آقایان نجف، این داستان را از خود آقا شیخ محمد حسین شنیده بودند و همه‌ی آنها منتظر مرگ او در رأس سی سال بودند. بالاخره حادثه ارتحال ایشان در همان رأس سی سال، در نجف اشرف اتفاق افتاد و ایشان مرحوم گردید. [153] .

#### زنده شدن پسر ملا عبدالحسین خوانساری به بركت امام حسین‌

ثقة عادل، ملا عبدالحسین خوانساری رحمة الله علیه در كربلای معلی معروف به «تربت پیچ» بود. زیرا تربت آقا ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام را از مواضع شریفه و با آداب مأثوره برمی‌داشت و به زوار عطا می‌نمود.مرحوم عراقی قدس سره می‌فرماید: من او را در مجلسی ملاقات كردم و در چهره‌ی او حالت صلاح و تقوی را مشاهده كردم و متوجه شدم كه سالهاست موفق به مجاورت حضرت آقا ابی‌عبدالله علیه‌السلام است و ملازم حرم مطهر بوده است. بنابراین از او خواستم كه از عجایب و غرائب و كرامات و معجزاتی كه خودش مشاهده نموده است، برایم نقل كند.از جمله غرائبی كه ایشان نقل كرد، این بود كه گفت: مسقط الرأس من خوانسار است. ولی مدتی در بعضی از قرای جابلق كه از توابع شهر بروجرد است، توقف داشتم. تا آنكه عشق و علاقه و شوق مجاورت قبر مطهر آقا امام حسین علیه‌السلام به سرم [ صفحه 274] افتاد. هوا سرد بود و مقدمات سفر هم مهیا نبود. اما عشق است! چه می‌شود كرد؟خلاصه دو الاغ تهیه كردم و بارها و بچه‌ها را روی الاغ بتسم. همین كه خواستم حركت كنم، ملا محمد جعفر (كه ملای آن ده بود و آدم خیلی مهربان و خوبی بود) اطلاع پیدا كرد! او آمد و سر راه مرا گرفت و گفت: كجا می‌خواهی بروی؟ در هوای به این سردی نرو! بالاخره از او ممانعت و از من اصرار بود تا این كه مأیوس شد و با دست خود روی زمین خطی كشید و گفت: «این خط و این نشان! می‌روی ولی بچه‌ها را به كشتن می‌دهی!»خلاصه ما هم حركت كردیم و به فضل خدا و توجه عزیز زهراء علیهاالسلام همگی سالم به كربلا وارد شدیم. چند وقتی از آمدن ما به كربلا گذشت، تا اینكه موقع زیارتی حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام فرارسید. چند نفر از اهل همان ده كه یكی از آنها همشیره زاده‌ی ملا محمد جعفر مذكور بود، به كربلا آمده بودند. من با خودم گفتم خوب است آنها را مهمان كنم و ببینند كه بحمد الله همه سالم رسیدیم و زندگی خوبی داریم و خوف ملا محمد جعفر هم درست در نیامد كه برای ما «خط و نشان» كشید.لهذا آنها را برای صبحانه به منزل دعوت نمودم. هنگامی كه در حال حرف زدن و خوردن صبحانه بودیم، فرزند بزرگم بنام حسن كه در میان حیاط بازی می‌كرد، از پله بالا می‌رود و از آنجا آویزان می‌شود تا ما را تماشا كند! در این هنگام، ناگهان از طبقه‌ی سوم سقوط می‌كند و روح از بدنش مفارقت می‌كند. من چون خلاف مطلوب خود را دیدم و عیش و سرورم مبدل بحزن و اندوه شد، به مجرد اینكه این حالت را دیدم، با سر و پای برهنه به سوی حرم حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام دویدم و به محض ورود به صحن و حرم مطهر، عرض كردم: «السلام علیك یا وارث عیسی روح الله».سپس خود را به باب ضریح مطهر چسباندم و شال را از كمرم باز كردم و یك سر آن [ صفحه 275] را به قفل ضریح و سر دیگرش را به گردنم بستم و با صدای بلند صیحه زدم و گریه كردم و گفتم: «نشد! و بحق مادرت زهرا علیهاالسلام نخواهد شد كه من خود را راضی كنم به آنكه خط و نشان ملا محمد جعفر بر من راست آید و سخن او بر كرسی نشنید! نشد و نخواهد شد!»خدام و زوار و اهل حرم اطراف من جمع شدند و از حالت من متعجب بودند و سبب این حال مرا از هم می‌پرسیدند و می‌گفتند: «چه چیزی باعث این كار شده است؟» بعضی نیز خیال می‌كردند كه من دیوانه و مجنون شده‌ام...یكی از همسایه‌هایی كه از اهل علم بود، برای تشییع جنازه به دنبال من آمد تا مرا بلند كند و ببرد. او با زبان خوش مرا موعظه و نصیحت كرد و گفت: ای آخوند! تو مرد دانایی هستی و مردن برای همه هست و با این كارها مرده زنده نمی‌شود! بیا تا برویم واین طفل میت را برداریم، زیرا مادرش خود را هلاك كرد!هر قدر موعظه كرد در من مفید واقع نشد و آخر الامر زبان ملامت به سوی من گشود و مردم گفتند: بله، راست می‌گوید! بلند شو! من لجبازی می‌كردم و با حالت ناراحتی به آنها گفتم: به شماها ربطی ندارم! بروید دنبال كارتان!بعضی‌ها مرا مسخره كردند! بعضی بر من خندیدند! من قلبم شكست و گریه‌ی زیادی كردم و آقا امام حسین علیه‌السلام را به مادرش قسم می‌دادم و می‌گفتم: بحق مادرت زهرا علیهاالسلام دست از ضریحت نمی‌كشم و از حرمت خارج نمی‌شوم، تا آنكه از خدا بخواهی یا مرگ مرا برساند یا بچه را شفا دهد! این حرف را زدم و گریبانم را چاك زدم و داد و فریاد كردم و بسرم می‌زدم و این كارها نصف روز طول كشید و من هنوز در ناله و گریه بودم.نزدیك ظهر، ناگهان شنیدم صدای هلهله و ضجه و سر و صدا می‌آید و مردم از [ صفحه 276] داخل حرم به سوی صحن دویدند و تجمع كردند و ازدحامی شد و من نمی‌دانستم چه شده است؟ سپس دیدم مردم داخل حرم می‌شدند و به طرف من می‌آمدند! خوب كه نگاه كردم دیدم فرزندم حسن كه مرده بود و آن همسایه‌ی اهل علم و مادرش با جمعی از زنان به دنبال هم می‌آیند و صدای صلوات همه‌ی فضا را پر كرده است.وقتی كه حسن را مشاهده كردم، به زمین افتادم و سجده‌ی شكر را بجا آوردم! بعد فرزندم را به آغوش گرفتم و سر و چشمهایش را می‌بوسیدم!بعد چگونگی زنده شدن او را پرسیدم. آن همسایه‌ی اهل علم گفت: بعد از آنكه از تو مأیوس شدم، به منزلت برگشتم و مصلحت دیدم كه او را برداریم و غسل دهیم و كفن كنیم و دفن نماییم! لهذا او را در خارج از شهر به غسالخانه بردیم و برهنه كردیم.همین كه كاسه را پر از آب كردیم و بر بدنش ریختم، ناگهان دیدم پره‌های بینیش حركت می‌كند! گویا كسی آنها را مالش می‌دهد! سپس سر خود را حركت داد و عطسه كرد و مانند كسی كه از خواب بیدار شود، بلند شد و نشست! ما هم لباسش را به تنش كردیم و او را به حرم آوردیم. [154] .

#### امام حسین دو قاتل را كشتند و هندو را زنده كردند و او شیعه شد

جناب حاج محمد سوداگر كه چندین سال در هند بوده است عجائبی را در ایام توقف در آنجا مشاهده كرده، كه یكی از آن قضایا را اینچنین نقل فرمود:روزی در بمبئی یك نفر هندو (بت پرست) ملك خود را در دفترخانه‌ی رسمی [ صفحه 277] می‌فروشد و تمام پول آن را از مشتری می‌گیرد و از دفترخانه بیرون می‌آید.دو نفر شیاد منتسب به مذهب شیعه، در كمین او بودند كه پولش را بدزدند! هندو می‌فهمد و به سرعت خودش را به خانه می‌رساند و فورا از درختی كه در وسط خانه بود، بالا می‌رود و پنهان می‌شود.آن دو نفرد شیاد وارد خانه می‌شوند و هر چه جستجو می‌كنند، او را نمی‌یابند. پس به زنش عتاب می‌كنند و می‌گویند: ما دیدیم كه او وارد خانه شد، باید بگویی كجاست! زن می‌گوید: نمی‌دانم.پس او را شكنجه و آزار می‌نمایند تا اینكه مجبور می‌شود كه بگوید: شما به حق حسین علیه‌السلام قسم بخورید كه او را اذیت نكنید، تا جای او را بگویم. آن دو نفر بی‌حیا، به حق آن بزرگوار قسم یاد می‌كنند كه كاری با او نداشته باشند، جز اینكه بدانند او كجاست. سپس زن به درخت اشاره می‌كند.آنها از درخت بالا می‌روند و هندو را پایین می‌آورند و پولهایش را برمی‌دارند و از ترس اینكه تعقیب و رسوا نشوند، سرش را می‌برند.زن بیچاره سر را بسوی آسمان بلند می‌كند و می‌گوید: ای حسین علیه‌السلام شیعه‌ها، من به سبب اطمینان قسم به حق شما، شوهرم را نشان دادم!ناگهان آقایی ظاهر می‌شوند و با انگشت مبارك، به گردن آن دو نفر اشاره می‌كنند و فورا سرهای آنها از بدن جدا می‌شود و می‌افتد. بعد سر هندو را به بدنش متصل می‌فرمایند و او زنده می‌شود و آنگاه آن بزرگوار از نظر غایب می‌شوند!مقامات دولتی نیز از این قضیه باخبر می‌شوند و پس از تحقیق، به اعجاز حضرت امام حسین علیه‌السلام یقین می‌كنند و بالاخره از طرف حكومت در همان ماه محرم اطعام مفصلی می‌شود و قطار راه آهن برای عبور عزاداران امام حسین علیه‌السلام مجانی می‌شود [ صفحه 278] و آن هندو و جمعی از بستگانش شیعه می‌شوند. [155] .

#### خانمی در جلسه‌ی شبیه خوانی در بحرین، سر شبیه حضرت عباس را به بدن او چسباند و غایب شد

حجة الاسلام و المسلمین، جناب مستطاب آقای حاج سید احمد خاتمی، از قول حجة الاسلام والمسلمین، خطیب دانشمند و توانا، صاحب تألیفات عدیده، آقای حاج شیخ حمید مهاجر دامت افاضاته نقل كردند كه ایشان فرمودند:در بحرین مجلس تعزیه خوانی (شبیه خوانی) برقرار بوده است. شخصی در نقش حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و دیگری در نقش قاتل حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام نقش ایفا می‌كرده‌اند.در اثنای تعزیه، بازیگر نقش قاتل حضرت، شمشیر را اشتباها به گردن ایفا كننده‌ی نقش حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌زند و گردن وی از بدن جدا می‌شود.در همان لحظه، خانمی از بین زنها می‌آید و سر را برمی‌دارد و به بدن می‌چسباند! و فرد مقتول حیاتش را بازمی‌یابد! و آنگاه آن خانم، یكدفعه غیبش می‌زند و تعزیه ادامه پیدا می‌كند...! [156] .

#### زنده شدن حاج میرزا خلیل تهرانی به بركت دعای امام حسین

حاج ملا علی تهرانی از پدر مرحومش حاج میرزا خلیل تهرانی نقل كرد كه او همیشه می‌گفت: من و فرزندانم همگی از بركت یك علویه كه در كربلا بود، زنده هستیم. به او گفتم: چطور؟ گفت: پیش از زن گرفتنم در تهران بودم. شبی در خواب [ صفحه 279] مردی خوش سیما و سفید پوش را دیدم كه به من گفت: اگر قصد زیارت امام حسین علیه‌السلام داری، زودتر بشتاب! زیرا كه دو ماه دیگر راه بسته می‌شود و پرنده هم نمی‌پرد. و من از مدتی قبل، قصد زیارت داشتم.چون بیدار شدم، آماده‌ی سفر شدم به زیارت آمدم و از شب دیدن این رؤیا تاریخ برداشتم و دقیقا سر دو ماه راه بسته شد و دانستم كه این خواب راست بوده است و گوینده‌ی این خبر راستگو است.بالاخره چون صاحب ریاض قدس سره از من طبابت خوبی برای معالجه بیماران دید، مردم را به مراجعه كردن به من فرمان داد. روزی در محل طبابت خود نشسته بودم، كه زنی با خدمتكارش آمدند و منتظر خلوت شدن مطب شدند. چون كسی در مطب نماند، آن زن دو دستش را درآورد. دیدم به سبب بیماری خوره، دستهای او به جز استخوان چیزی نداشت.من از دیدن او احساس نفرت پیدا كردم و به او گفتم: درمان این بیماری نزد من نیست! آن زن آهی كشید و افسوس خورد و دلم بحالش سوخت و به زنی كه همراه او بود گفتم: این زن كیست؟ گفت: این زن از طرف پدر و مادر، علویه است و از هند آمده و نام او صاحبه بیگم و شوهرش هم علوی است. او مال بیشماری داشته است و همه را در راه امام حسین علیه‌السلام صرف كرده و اكنون تهی دست شده و به این بیماری هم دچار شده است!چون دانستم كه او سیده است، گفتم: او را بخوان تا درمانش كنم! و بالاخره در درمانش تا شش ماه به وسیله‌ی قصد و حجامت و مسهل و معجون تلاش كردم و گوشت دستهای او شروع به روییدن كرد و بیماری به اندام دیگر او سرایت نكرد! و سال تمام نشده بود، كه او خوب شد و اثری از بیماری نماند. [ صفحه 280] بعد از مداوا شدن، آن زن نزد من رفت و آمد كرد و برای من مانند مادری مهربان بود.پس از مدتی باز در عالم رؤیا، همان مردی را كه از بسته شدن راه در خواب به من خبر داد، دیدم و به من گفت: فلانی! آماده‌ی سفر آخرت باش! بیش از ده روز از عمرت نمانده است. ترسان و هراسان بیدار شدم و لا حول و انا لله گفتم. دیدم آخر عمر من است و هیچ چاره‌ای ندارم.در آن روز تبی سخت به من عارض شد و به بستر افتادم و همان علویه پرستارم شد، تا روز دهم كه دوستان در اطرافم جمع شدند و دیدم از عالمی به عالم دیگر رفتم و كسی را در آن عالم نمی‌بینم! ناگاه دیوار شكافت و دو بزرگوار بیرون آمدند و یكی از آنها بالای سرم نشست و دیگری طرف پایم و با اینكه اصلا دست به من نمی‌زدند، ولی از آنها چیزی به رگهایم نفوذ كرد كه نمی‌توانم وصف كنم! تا جان به گلویم رسید.ناگاه دوباره دیوار شكافت و شخصی بیرون آمد و به آنها گفت: دست از او بردارید! گفتند: ما مأموریم. او به آنها گفت: حسین علیه‌السلام نزد خدا واسطه شده‌اند كه این شخص به دنیا بازگردد سپس هر سه نفر برخاستند و رفتند و من به دنیا برگشتم! و دیدم جمعی كه در اطرافم بودند، آماده‌ی مرگم بودند و چون چشم گشودم همه‌ی آنها شاد شدند.در این هنگام علویه وارد خانه شد و گفت: مژده گیرید كه جدم امام حسین علیه‌السلام پیش خدا برای درمان او واسطه شد! رفقا گفتند: چطور؟ علویه گفت: من به حرم رفتم و زاری كردم و جدم امام حسین علیه‌السلام را در خواب دیدم و گفتم: یا جداه! درمان فلانی را از تو می‌خواهم. حضرت فرمودند: عمرش به سر رسیده است! گفتم: اینها را نمی‌فهمم! من شفای او را می‌خواهم! فرمودند: من دعا می‌كنم و اگر حكمت خدا بر [ صفحه 281] آن باشد، خدا اجابت می‌كند. سپس دست به آسمان برداشتند و دعا كردند و آنگاه فرمودند:مژده گیر! خدا دعایم را برای شفای فلانی اجابت كرد!حاج ملا علی می‌گوید: پدرم گفت: پسر! علویه‌ها نزد خدا مقامی برتر از سادات دارند. و از آنها عجایبی دیده‌ام.ملا علی می‌گوید: عمر پدرم در زمان این حادثه بیست و هفت الی بیست و هشت سال بوده است و پس از آن تا نود سالگی زنده ماند و عمر بخشیده شده بیش از دو برابر عمر اصلی او بود. [157] .

#### زنده شدن فرزند مرحوم نخودكی اصفهانی، به بركت تربت امام حسین

فرزند مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودكی اصفهانی قدس سره می‌گوید:حدود دو سال قبل از وفات پدرم، كسالت شدیدی بر من عارض شد و پزشكان از مداوای بیماری من عاجز شدند و از حیاتم قطع امید شد!پدرم كه عجز طبیبان را دید، اندكی از تربت طاهر حضرت سید الشهداء علیه‌السلام به كامم ریخت و خودش از كنار بسترم دور شد.در آن حالت بیخودی و بیهوشی دیدم كه به سوی آسمانها می‌روم و كسی كه نوری سپید از او می‌تافت، بدرقه‌ام می‌كرد. چون مسافتی اوج گرفتیم، ناگهان، دیگری از سوی بالا فرود آمد و به آن شخص نورانی سپید كه همراه من می‌آمد، گفت: «دستور است كه روح این شخص را به كالبدش باز گردانی! زیرا كه به تربت حضرت [ صفحه 282] سیدالشهداء علیه‌السلام استشفا كرده‌اند!».در آن هنگام دریافتم كه مرده‌ام و این، روح من است كه به جانب آسمان در حركت است! به هر حال، همراه آن دو شخص نورانی به زمین بازگشتم و از حالت بی‌خودی، به خود آمدم و با شگفتی دیدم كه اثری از بیماری در من نیست! لیكن همه‌ی اطرافیانم به شدت منقلب و پریشان هستند. [158] .

#### زنده شدن نوجوانی كه در اثر برق گرفتگی خشك شده بود، به بركت حضرت حضرت ابوالفضل

جناب حجة الاسلام آقای شیخ محمد تقی نحوی - واعظ قمی - از مرحوم پدرشان، آقای حاج شیخ ابوالقاسم نحوی، ماجرای زیر را نقل كردند:مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم نحوی، در آن زمانكه به امر حضرت آیة الله العظمی بروجردی قدس سره همراه پسرشان در نجف اشرف اقامت داشتند در ایام زیارتی مخصوصه‌ی حضرت سیدالشهدا اباعبدالله الحسین علیه‌السلام كه مصادف با شب نیمه‌ی شعبان بوده است، به كربلا رفته‌اند.ایشان نخست به حرم حضرت امام حسین علیه‌السلام سپس به حرم سردار كربلا حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام مشرف می‌شده‌اند. یك روز كه برای عتبه بوسی به حرم حضرت ابوالفضل رفته بودند، مشاهده می‌كنند نوجوان سیزده، چهارده ساله‌ای را برق گرفته و خشك كرده است.ایشان می‌فرمود: پدر بچه داشت با حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام حرف می‌زد و [ صفحه 283] می‌گفت: آقا جان! تو می‌دانی كه من می‌خواستم به پابوس شما بیایم اما مادر این بچه راضی نبود كه او را با خود بیاورم! حالا اگر بدون او به خانه برگردم، جواب مادرش را چه بگویم؟!مرحوم نحوی می‌فرود: یكدفعه دیدم كه بچه‌ی مرده، به كرامت حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام به حركت آمد! آری، نوجوان زنده شد و همراه پدرش به منزل بازگشت. [159] .

#### زنده شدن كودكی كه روی سیمهای برق افتاده بود و خشك شده بود به بركت حضرت ابوالفضل

این قضیه توسط حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محمود حسنی طباطبایی بروجردی نقل شده است:پدرم مرحوم مغفور حاج سید ضیاء الدین حسنی طباطبائی قدس سره فرمودند: در دوران جوانی، كه به قصد زیارت اعتاب متبركات عراق به آن دیار رفته بودم، روزی به قصد زیارت حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام همراه جمعی وارد صحن مطهر شدیم.ما عده‌ای زن و مرد بودیم كه می‌خواستیم وارد حرم مطهر شویم. در آن روزها سیمهای قطور برق در كنار صحن مطهر قرار داشت و چند سیم لخت برق، با فاصله‌ای اندك از كنار هم می‌گذشت.آن روزها تازه بادبادك در عراق آمده بود. چند طفل عرب تعدادی بادبادك داشتند و با هم بازی می‌كردند. آنها دو عدد از این بادبادكها را به هوا كرده بودند و یك عدد آنها روی سیم برق گیر كرده بود. یكی از این بچه‌ها بالای بام می‌رود تا خم شود و [ صفحه 284] بادبادك خود را بردارد، ولی از بالای بام روی این سیمهای لخت می‌افتد و در آنجا خشك می‌شود!پدرم فرمودند: به چشم خود دیدم كه زنی اعرابی سراسیمه خود را به جلوی ایوان حضرت عباس علیه‌السلام رسانید و در حالیكه انگشت خود را به حالت تهدید حركت می‌داد و فریاد می‌زد و به ضریح حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام اشاره می‌نمود، سخنانی گفت! سپس به سوی كودكش برگشت و جمعیت هم به دنبالش به راه افتاد.هنوز دو سه قدم فاصله بود تا به زیر جنازه‌ی فرزندش كه بالای سیمهای برق بود برسد، ناگاه مثل اینكه كسی كودك را بردارد و جلوی مادر بر زمین بگذارد، آن كودك از بالا جلوی مادرش افتاد و شروع به فرار كردن نمود! اما جمعیت به او مجال ندادند و بر او هجوم آوردند و در مدت كوتاهی تمام لباسهای این كودك تكه تكه گردید و آنها را به عنوان تبرك بردند. [160] .

#### افزودن سی سال بر عمر او، به بركت حضرت ابوالفضل‌

حجة الاسلام آقای حاج شیخ عبدالرحمن بخشایشی، از جناب آقای حاج نقی دباغی، این قضیه را نقل كرده‌اند: آقای دباغی گفتند:پدرم - حاج علی اكبر دباغی - گفت: در حرم مطهر حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام بودم، دیدم كسی می‌گوید: آقا، ابوالفضل علیه‌السلام، از عمر من بیست و هشت سال باقی مانده است، از خدا بخواهید كه در این بیست و هشت سال معصیت نكنم!ما با او آشنایی نداشتیم و نفهمیدیم كه قصدش چیست وچه می‌گوید؟ وقتی كه از [ صفحه 285] حرم مطهر خارج شد، با او همراه شدیم و به او گفتیم: تو از كجا می‌دانی كه 28 سال از عمرت باقی مانده است؟!خیلی اصرار كردیم اما او می‌گفت: شما را چه به این كار؟ گفتیم: می‌خواهیم قصه‌ی تو را بدانیم. گفت: من مریض شدم، به طوری كه دكترها جوابم كردند. روزی تمام اهل منزل در اطراف بسترم گریه می‌كردند و من می‌دیدیم كه در حال مرگ هستم. در همین وقت دیدم آقایی بالای سرم ایستاده است. ایشان به من فرمودند: بلند شو! گفتم: قادر نیستم كه برخیزم. فرمودند: می‌توانی، حركت كن! سپس من به دنبال آقا حركت كردم! وقتی به راه افتادیم و از منزل خارج شدیم، یكوقت دیدم آن بزرگوار پاهایش از زمین كنده شد و به طرف آسمان بالا رفت و من هم پشت سرش به طرف بالا صعود كردم.بالاخره به یك جایی رسیدیم كه دیدم تمام شخصیتها دور هم نشسته‌اند و در بالای مجلس نیز یك شخصیت با عظمتی قرار دارد. آن بزرگواری كه مرا برده بود، به طرف آن شخصیت بزرگ رفت. تا آن زمان نمی‌دانستم آن بزرگوار چه كسی است؟ دیدم كه وی با آن شخصیت صحبت می‌كند، و از صحبتشان همین قدر فهمیدم كه آن شخصیت بزرگ فرمودند: عمر او تمام شده است.اینجا بود كه آن بزرگوار عبا را از دوش نازنینشان به كناری انداختند (و دیدم دست در بدن ندارند) و به آن شخصیت صدر نشین اظهار داشتند: شما می‌فرمایید عمرش تمام شده است، ولی مادرش در آشپزخانه صورت به زمین گذاشته است، جوابش را چه كسی خواهد داد و من به او چه بگویم؟! لذا حضرت رسول اكرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سی سال از خدا برایش عمر گرفته‌ام. از آن تاریخ دو سال گذشته است، پس نتیجه این [ صفحه 286] است كه بیست و هشت سال از عمرم باقی مانده است. [161] .

#### روح سید محمود محدث اشكوری، به بركت حضرت ابوالفضل به بدن برمی‌گردد

این قضیه توسط حجةالاسلام آقای محدث اشكوری نقل شده است:پدرم، مرحوم حجة الاسلام آقای سید محمود محدث اشكوری، از پدرش حضرت آیت الله سید ابوالحسن اشكوری نقل كرد كه: در نجف اشرف فرزندش سید محمود خیلی سخت مریض می‌شود و در شرف مرگ قرار می‌گیرد. مادرش را برای غذا و غیره به آشپزخانه فرستاده بوده است، پس از مدت كمی كه مادر می‌آید فرزندش را در حال مرگ مشاهده می‌كند و وقتی روپوش از صورتش برمی‌دارد او را مرده می‌بیند.مادر با مشاهده‌ی این صحنه سراسمیه می‌شود و رو به طرف كربلا می‌كند و ناله‌ی جانسوزی از دل برمی‌كشد و می‌گوید: یا اباالفضل، فرزندم را از شما می‌خواهم!چند لحظه كه از توسل ایشان به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌گذرد، به عنایات آن حضرت، روح به بدن فرزندش برمی‌گردد و حیات خویش را بازمی‌یابد. [162] .

#### یا اباالفضل، زود این بچه را زنده كن! الان شوهرم می‌آید و من هیچ كاری انجام نداده‌ام‌

حجة الاسلام سید مهدی امامی اصفهانی اظهار داشتند:مرحوم حاج شیخ مهدی سدهی اصفهای، كه یكی از خطبای معروف منطقه‌ی سده‌ی [ صفحه 287] اصفهان بود، كرامتی از حضرت ابوالفضل العباس را كه خود شاهد آن بوده است چنین نقل كرده است. ایشان می‌گوید:روزی در حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشغول خواندن زیارتنامه‌ی حضرت بودم كه یكوقت دیدم یك زن عرب با عجله‌ی تمام آمد و در حالیكه بچه‌ی مرده‌ای را به دوش گرفته بود وارد حرم مطهر شد. سپس بچه را به ضریح زد و با لحن تندی به حضرت خطاب كرد: یا اباالفضل، این بچه مرده است. پدرش هم از صبح سر كار رفته و من هم خمیر آماده كرده بودم كه برای بچه‌هایم نان بپزم و كارهای دیگرم نیز مانده است؛ زود این بچه را زنده كن كه الان شوهرم می‌آید و من نه نان پخته‌ام و نه كاری در خانه انجام داده‌ام. عجله دارم و می‌خواهم بروم!مرحوم سدهی می‌گوید: یكوقت متوجه شدیم كه آن بچه‌ی مرده شروع به سخن گفتن كرد و زنده شد و همراه مادر به منزل رفت. [163] .

#### خانمی به آیت الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی گفت: یا خادم العباس

مرحوم آیت الله العظمی اراكی قدس سره از مرجع بزرگ حضرت آیت الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی قدس سره صاحب فتوای معروف تنباكو، نقل كردند كه ایشان فرمودند:من برای زیارت مرقد منور حضرت امام حسین علیه‌السلام از سامرا به سوی كربلا روانه شدم، در مسیر راه به یكی از طوایفی كه در آنجا سكونت داشتند، رسیدم و به ضیافتخانه‌ی آنها وارد شدم. [ صفحه 288] رئیس طایفه از من پذیرایی گرمی كرد. در این میان زنی نزد من آمد و گفت: «السلام علیك یا خادم العباس! سلام بر تو ای خادم عباس.»من از این طرز سلام كردن متعجب شدم و از رئیس طایفه پرسیدم: این زن كیست؟ او گفت: خواهر من است. گفتم: چرا اینطور به من سلام می‌كند؟! گفت: این نوع خطاب علتی دارد. گفتم: علتش چیست؟ گفت: زمانی من سخت بیمار بودم. به طوری كه همه‌ی بستگانم از درمان و ادامه‌ی زندگیم ناامید شدند و مرگ هر لحظه به من نزدیك می‌شد.وقتی كه در حال حاضر احتضار بودم، ناگهان منظره‌ای در برابر چشمم آشكار شد، دیدم خواهرم بر بالای تپه‌ای كه جلو محل طایفه‌ی ما قرار دارد رفت و رو به سوی بارگاه حضرت عباس علیه‌السلام كرد و با گیسوی پریشان و دیده‌ی گریان گفت: «یا اباالفضل! از خدا بخواه كه به برادرم شفا عنایت كند.»ناگهان دیدم دو بزرگوار به بالین من آمدند، یكی از آنها به دیگری فرمود: برادرم حسین! این زن مرا وسیله‌ی برادرش نموده است. شما از خدا بخواهید كه او را شفا دهد! حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: برادرم عباس! این شخص باید از دنیا برود، كار از كار گذشته است.باز خواهرم برای دومین بار و سومین بار از مولانا العباس علیه‌السلام تقاضای عنایت و لطف كرد، در این هنگام دیدم حضرت عباس علیه‌السلام با دیده‌ی اشكبار به حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمود: برادرم، از خدا بخواهید كه این بیمار شفا یابد و گرنه لقب «باب الحوائجی» را از من بردارید! [ صفحه 289] حضرت امام حسین علیه‌السلام با توجهی كامل فرمودند: ای برادر! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: «این لقب برازنده‌ی وجود توست و تا قیامت پابرجاست و ما به احترام تو این بیمار را شفا دادیم!»در آن لحظه من سلامتی خود را باز یافتم! از آن زمان به بعد، خواهرم به هر كس كه ارادت خاصی داشته باشد و مقام نورانی او در قلبش جای بگیرد، او را «خادم العباس» می‌خواند. [164] .

#### طفل در كنار ضریح حضرت ابوالفضل جان داد و فریاد اعتراض مادر بلند شد

مرحوم شیخ محمد طه كه یكی از علمای بزرگ متأخرین بوده‌اند، این قضیه را نقل فرموده‌اند:در سفری به قصد زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از نجف اشرف بیرون آمدم و با جمعی از علما و طلاب دینی به جهت احترام امام حسین علیه‌السلام، پیاده به جانب كربلا رهسپار شدیم.فقط چیزی كه باعث تعجب و شگفتی ما شده بود، این بود كه آن زن در بین تعارفات، به ما «خادم العباس» خطاب می‌كرد و همه‌ی ما از این عنوان شگفت‌زده بودیم كه چرا این زن به یك عده از علما، «خادم العباس» خطاب می‌نماید؟ [ صفحه 290] وقتی كه صاحب خانه یعنی شوهر آن زن به خانه آمد، خیلی گرم به ما خوش آمد گفت و از پذیرایی اهل خانه نسبت به ما سئوال كرد؟ بسیار اظهار سپاسگزاری و امتنان نمودند و فقط درباره‌ی این نكته سئوال كردیم كه چرا خانواده‌ی شما ما را با عنوان خادم العباس صدا می‌زند، در حالیكه ما از خدام حضرت عباس علیه‌السلام نیستیم!صاحب خانه گفت: آقایان همسر بنده نهایت احترام را بری شما قائل شده‌اند! زیرا او یك داستان عجیبی راجع به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام دارد و بنابر همین اصل، برای هر كس كه بخواهد عنوان مهمی قائل شود، او را خادم العباس خطاب می‌كند.سپس او به شرح قضیه پرداخت و گفت: فرزند این جانب به مرض صعب العلاجی مبتلا گشته بود و همه‌ی دكترها از معالجه او عاجز ماندند. ما دسته جمعی به كربلا مشرف شدیم و فرزندم را كه یكتا پسر و مورد علاقه‌ی ما بود، به ضریح مطهر حضرت اباالفضل علیه‌السلام بستیم و برای او ناله و گریه و دعای بیسار نمودیم. ولی نتیجه نگرفتیم و به فاصله‌ی كمی فرزندم از دنیا رفت و جان تسلیم كرد!در این وقت، عیال من - مادر همان طفل - در حرم مطهر كاری كرد كه تمام زوار بی‌اختیار به حالش گریان شدند، به گونه‌ای كه صدای ضجه از میان جمعیت برخاست. همسرم فقط فریاد می‌زد: ای ابوالفضل، تو باب الحوائج بودی! من فرزندم را در پناه تو قرار دادم و برای شفای طفلم در خانه‌ی تو آمدم! عجب شفایش دادی! به جای شفا، بچه‌ام را كشتی!در همین وقت جوانی وارد شد و بر ما سلام كرد و فورا صاحب خانه متوجه ما شد و گفت: آقایان، این جوان همان طفل مریض مذكور است كه مجددا خدا او را زنده گردانده است! و البته بقیه احوال را از خودش سئوال كنید. سپس رو به جوان كرد و گفت: بقیه‌ی ماجرا را خودت بگو!جوان گفت: بلی من در كنار ضریح مطهر حضرت عباس علیه‌السلام قبض روح شدم و [ صفحه 291] روح من داشت بالا می‌رفت! ناگهان در آسمان به انواری رسیدم كه كسی گفت: اینها انوار محمد و آل محمد علیهم‌السلام هستند.یكی از آنها حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و یكی حضرت علی مرتضی علیه‌السلام دیگری حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام و دیگری حضرت امام حسین مجتبی علیه‌السلام و پنجمی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌باشند. سپس نور دیگری دیدم كه گفتند: این حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام است.آقا حضرت اباالفضل علیه‌السلام نزد حضرت امام حسین علیه‌السلام آمدند و عرض كردند: «آقا! شما ببینید كه این زن - مادر طفل - در حرم چه می‌كند و مرا چگونه رسوا نموده است؟! من استدعا می‌كنم كه شما از خدا بخواهید كه این لقب «باب الحوائجی» را از من بردارد. زیرا این زن آبروی مرا برده است!حضرت امام حسین سكوت نمودند! سپس حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفتند شكایت نمودند. حضرت علی علیه‌السلام نیز سكوت فرمودند! سپس ایشان نزد حضرت زهراء علیهاالسلام رفتند. خلاصه، همه‌ی آن انوار فرمودند: ما در برابر مشیت خدا هیچ گونه اقدامی نمی‌توانیم بكنیم.بالاخره حضرت اباالفضل علیه‌السلام نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند و با چشم گریان و التماس كنان تقاضا كردند كه شما از خدا بخواهید لقب «باب الحوائجی» را از من بردارید، زیرا این زن مرا رسوا كرده است.حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم سكوت فرمودند و سپس همان جواب را دادند. در این وقت كه حضرت اباالفضل علیه‌السلام گریان و انوار مقدسه علیهم‌السلام محزون بودند یك مرتبه خطابی به ملك الموت رسید كه روح این طفل را برگردان، به واسطه‌ی قرب و منزلت قمر بنی هاشم علیه‌السلام در درگاه ما! [ صفحه 292] در آن حال روح من به بدنم برگشت و احساس كردم كه هیچ گونه كسالتی ندارم. [165] .

#### جلوگیری از مرگ جوان در حال احتضار، بواسطه‌ی لقب باب الحوائجی‌

عالم ربانی حاج شیخ مرتضی آشتیانی قدس سره فرمود كه حجة الاسلام حاج میرزا حسین خلیلی طهرانی قدس سره فرمود: «شیخ جلیل» كه با همدیگر سر درس «صاحب جواهر» رضوان الله تعالی علیه حاضر می‌شدیم، این قضیه را نقل كرد:یكی از تجار كه رئیس خانواده «الكبه» بود، پسر جوان و خوش صورت و مؤدبی داشت. والده‌اش كه علویه‌ی محترمه‌ای بود، فقط همین یك پسر را داشتند. این پسر هم مریض می‌شود و بقدری مرضش سخت می‌شود كه به حال مرگ و احتضار می‌افتد.بالاخره چشم و پای او را می‌بندند و پدرش از اندرون خانه به بیرون می‌رود و به سر و سینه می‌زند. مادر علویه‌اش نیز به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشرف می‌شود و از كلیددار آن آستان خواهش و تمنا می‌كند كه اجازه دهد شب را تا صبح درون حرم مطهر بماند.كلیددار اول قبول نمی‌كند، ولی آن علویه خودش را معرفی می‌كند و می‌گوید: «پسرم محتضر است و چاره‌ای جز توسل به ساحت مقدس حضرت باب الحوائج علیه‌السلام ندارم.» كلیددار قبول می‌كند و به مستخدمین دستور می‌دهد كه اجازه دهند آن علویه در حرم بیتوته كند.«شیخ جلیل» فرمود: بنده در همان شب به كربلا مشرف شدم و اصلا از تاجر و [ صفحه 293] مرض پسرش اطلاع نداشتم. وقتی به خواب رفتم، در عالم خواب به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مشرف شدم و از طرف مرقد مطهر حضرت حبیب بن مظاهر علیه‌السلام وارد شدم.دیدم در بالای سر حرم، زمین تا آسمان مملو از ملائكه است و در مسجد بالا سر حرم، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیرالمؤنین علی علیه‌السلام روی تخت نشسته‌اند. در همان موقع ملكی خدمت آن حضرت آمد و عرض كرد:«السلام علیك یا رسول الله» سپس گفت: «حضرت باب الحوائج اباالفضل العباس علیه‌السلام فرمود: یا رسول الله پسر این علویه - عیال حاجی الكبه - مریض است و او به من متوسل شده است. شما به درگاه خدا دعا كنید تا پروردگار به او شفا عنایت فرماید.»حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دستها را بلند كرد و بعد از چند لحظه فرمودند: مرگ این جوان رسیده و دیگر نمی‌توان كاری كرد! ملك رفت و بعد از چند لحظه‌ی دیگر آمد و پس از عرض سلام همان پیغام را آورد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باز دستها را به دعا بلند كردند و باز همان جواب را فرمودند و ملك برگشت.ناگهان دیدم ملائكه‌ای در حرم بودند، مضطرب شدند ولوله‌ای در بین آنها به وجود آمد. با خود گفتم: چه خبر شده است؟! خوب كه نگاه كردم، دیدم حضرت باب الحوائج علیه‌السلام با همان حالی كه در كربلا به شهادت رسیده‌اند، دارند تشریف می‌آورند! ایشان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سلام كردند و بعد فرمودند: «فلان علویه به من متوسل شده است و شفای جوانش را از من می‌خواهد. شما از حضرت حق سبحانه بخواهید كه یا این جوان را شفا دهد و یا اینكه دیگر مرا باب الحوائج نگویید.»وقتی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این حرف را شنیدند، چشمان مباركشان پر از اشك شد و رو به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمودند و فرمودند: یا علی، تو هم با من دعا كن. هر [ صفحه 294] دو بزرگوار دست‌ها را رو به آسمان كردند و دعا فرمودند.بعد از لحظه‌ای ملكی از آسمان نازل شد و به محضر مقدس حضرت رسول اكرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و سلام كرد و عرض كرد: حضرت حق سبحانه و تعالی سلام می‌رساند و می‌فرماید: «ما لقب باب الحوائجی را از عباس نمی‌گیریم و آن جوان را شفا دادیم!»من فورا از خواب بیدار شدم و چون اصلا خبری از این ماجرا نداشتم، خیلی تعجب كردم! ولی با خود گفتم: این خواب صادقه است و در آن حتما سری هست.وقتی كه برخاستم دیدم سحر است و بیش از یك ساعت به صبح نمانده است. در همان وقت به طرف خانه‌ی «حاجی الكبه» براه افتادم.وقتی وارد خانه‌ی او شدم پدر آن جوان را در میان خانه دیدم كه راه می‌رود و به سر و صورت می‌زند. به حاجی گفتم: چطور شده چرا ناراحت هستید؟! گفت: دیگر می‌خواهی چطور بشود؟ جوانم از دستم رفت!دست او را گرفتم و گفتم آرام باش و ناراحتی نكن! خدا پسرت را شفا داده است، ترس و واهمه‌ای هم نداشته باش، زیرا خطر رفع شده است! او تعجب كنان مرا به اطاق جوان مرده‌اش برد، وقتی كه وارد اتاق شدیم، آن جوان نشست و چشم‌بند خود را باز كرد. حاجی تا این منظره را مشاهده كرد، دوید و جوانش را بغل كرد.جوان اظهار گرسنگی كرد، برایش غذا آوردند و خورد! گویا اصلا مریض نبوده است! [166] . [ صفحه 295]

#### حضرت ابوالفضل «باب الحوائج»، طفل چهار ساله را از مرگ حتمی نجات دادند

سید جلیل، آقای حاج سید محمد علی ضوابطی این قضیه را نقل كرده‌اند به اتفاق خانواده و فرزند زاده‌ام به زیارت عتبات و عالیات مشرف شدم. نوه‌ی چهار ساله‌ام، كه با ما همراه بود، بیمار شد و به تدریج حال او وخیم شد و به حال بیهوشی افتاد.دكتر حافظه الصحه را به بالین وی آوردیم. او پس از معاینه نسخه‌ای نوشت و به دست ما داد و حركت كرد و بیرون اطاق، در حال بدرقه، به من اظهار كرد حال این بچه بسیار بد است و امید بهبودی درباره‌ی او نمی‌رود، من نخواستم نزد خانم شما حرفی بزنم. همسرم از اطاق دیگر سخن دكتر را شنید و بی‌درنگ چادر بر سر كرد و گفت: اكنون می‌روم و كار را درست می‌كنم!او رفت و پس از لحظاتی دیدم طفل بیمار سر از بستر برداشته است و می‌گوید: آقا جان مرا در آغوش بگیر! تعجب كردم كه كودك بی‌هوش چگونه ناگهان به هوش آمد؟! او را در برگرفتم. آب خواست و من به او آب دادم.سپس گفت: بی‌بی خانم (همسرم) كجاست؟گفتم: الآن می‌آید. هنوز در حال تعجب بودم كه خانم وارد شد و با دیدن كودك در آغوش من گفت: دیدی كار را به سامان آوردم و برای مریض در شرف مرگ شفا گرفتم؟! گفتم چه كردی و كجا رفتی؟ گفت: به حرم مطهر مولانا العباس علیه‌السلام رفتم و گفتم:یا اباالفضل! من زوار هستم، اگر باب الحوائج نبودید من بدین آستان روی نمی‌آوردم. اینك بچه‌ام در خطر مرگ است، شفای او را از شما می‌خواهم و گرنه من جواب پدر او را چه دهم؟! این سخن را گفتم و از حرم بیرون آمدم. اینك فهمیدم كه [ صفحه 296] در اثر توجه خاص مولانا العباس علیه‌السلام، نوه بیمارم شفا یافته است. [167] .

#### ملحقات بخش 10 در این كتاب‌

موضوع 1- زنده شدن حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ عبدالكریم حائری با توسل به حضرت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه 189.موضوع 2- نجات از مرگ در رودخانه، با توسل به حضرت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه 191.موضوع 3- بیرون آوردن عبدالخالق باقی از چاه و نجات او از مرگ حتمی، شماره قضیه 193.موضوع 4- زلزله در یك منطقه، ارزنده به گور شدن پیرمرد روضه خوان مانع شد!،شماره قضیه 190.موضوع 5- زنده شدن جوانی كه او را به ضریح حضرت ابوالفضل علیه‌السلام دخیل بسته بودند، شماره قضیه 234.موضوع 6- نجات آقای احمد اكبری از مرگ حتمی، توسط حضرت رقیه سلام الله علیه.، شماره قضیه: 268 [ صفحه 299]

### توفیق هدایت و توبه به بركت امام حسین (ع) و حضرت اباالفضل و شهدای كربلا

#### نجات حاج محمد رحیم ایزدی از احتضار و افزوده شدن ده سال به عمر او جهت انجام حج واجب‌

مرحوم حاج محمد رحیم ایزدی مشهور به حاج محمد رحیم آبگوشتی اخلاص و ارادت زیادی نسبت به حضرت سید الشهداء علیه‌السلام داشت و مواظب مداومت بر خواندن زیارت عاشورا بود. هر روز در مسجد گنج كه به خانه حاج محمد رحیم متصل بود پس از نماز جماعت، یك یا دو نفر روضه می‌خواندند و پس از روضه خوانی سفره پهن می‌كردند و مقداری زیاد نان و آبگوشت در سفره می‌گذاشتند. هر كس مایل بود همانجا می‌خورد و هر كه می‌خواست همراه خود به خانه می‌برد. و چون حاج محمد رحیم بانی این مجلس بود به آبگوشتی مشهور شده بود.فرزند او مرحوم حاج میرزا علی ایزدی می‌گوید: پدرم در اواخر سال 1329 قمری سخت مریض شد و بما امر نمود كه او را به مسجد ببریم. گفتیم: این كار برای شما [ صفحه 300] هتك است! چون و اشراف به عیادت شما می‌آیند و در مسجد مناسب نیست.میرزا محمد رحیم گفت: می‌خواهم در خانه خدا بمیرم!! او علاقه شدیدی به مسجد داست و ناچار او را به مسجد بردیم. تا اینكه شبی مرضیش خیلی شدید شد در حال اغما بود و ما او را به منزل آوردیم و آن شب در حال سكرات مرگ بود و ما به مردنش یقین كردیم، پس در گوشه‌ای از حجره نشسته و گریان بودیم و درباره تجهیزات و محل دفن و مجلس ترحیمش مذاكره می‌كردیم.بالاخره در هنگام سحر، ناگاه پدرم من و برادرم را صدا زد. وقتی نزدش رفتیم، دیدیم عرق بسیاری كرده است و به ما گفت: آسوده باشید و بروید بخوابید و بدانید كه من نمی‌میرم و از این مرض خوب می‌شوم! ما از شفا گرفتن او حیران شدیم!در هنگام صبح هیچ اثری از آن مرض در او نبود و بسترش را جمع كرد. سپس او را به حمام بردیم.این قضیه در شب اول ماه محرم سنه 1330 قمری اتفاق افتاد و حیاء مانع شد از اینكه از او بپرسیم خوب شدن و نمردنش چه بود؟!وقتی موسم حج نزدیك شد، پدرم به تصفیه حساب و اصلاح كارهایش پرداخت و مقدمات و لوازم سفر حج را تدارك دید و بالاخره با نخستین قافله حركت كرد. ما به عنوان بدرقه‌اش، در باغ جنت واقع در یك فرسخی شیراز رفتیم و شب را با او در آنجا بودیم.وی ابتدا به ما گفت: از من نپرسیدید كه چرا نمردم و خوب شدم؟ اینك خودم به شما خبر می‌دهم. آن شب مرگ من رسیده بود و من در حالت سكرات مرگ بودم. پس در آن حال خود را در محله یهودیها دیدم و از بوی گندم و هول منظره آنها سخت ناراحت شدم و دانستم كه وقتی مردم یكی از آنها خواهم بود! [ صفحه 301] پس در آن حال به پروردگار خود نالیدم. سپس ندایی شنیدم كه: «اینجا محل ترك كنندگان حج است.» گفتم: پس تو سالت و خدمات من نسبت به حضرت سید الشهداء علیه‌السلام چه شد؟ناگاه آن منظره هول‌انگیز به منظره فرح بخش مبدل شد و به من گفتند: تمام خدمات تو پذیرفته شده است و به شفاعت آن حضرت ده سال بر عمر تو افزوده شد! در مرگت تأخیر افتاد تا حج واجب را بجا آوری! و بالاخره اینك عازم حج شده‌ام حاج میرزا علی فرمود: پیش از محرم سال 1340 قمری مرض مختصری عارض پدرم شد و گفت: شب اول ماه، موعد مرگ من است و همان طور كه خبر داده بود در شب اول محرم، هنگام سحر از دار دنیا رحلت فرمود. رحمة الله علیه. [168] .

#### شفای بیماری آقای مهدی تعجبی و توفیق توبه او از معاصی، به بركت حضرت ابوالفضل

آقای مهدی تعجبی، مداح و شاعر اهل بیت علیهم السلام این قضیه را نوشته‌اند:این جانب مهدی تعجبی (آواره) در آغاز جوانی شخصی منحرف و گمراه بودم.رژیم شاهنشاهی و آن همه مظاهر فساد و انحراف، اكثر جوانان را به انواع تباهیها دچار كرده بود. به طور اختصار عرض كنم: به هر طرف كه برای سرگرمی و تنوع روی می‌آوریم، چیزی جز مطالب ضد مذهب و ضد اخلاق نبود.من طبع شعر داشتم و شعر هم می‌گفتم و مدتی هم با روزنامه فكاهی «توفیق» همكاری داشتم، تا آنكه به یك بیماری غیر قابل علاج دچار شدم، و این ابتلا به حدی [ صفحه 302] بود كه تمام دوستان و بستگان، حتی نزدیكان اقوامم، از وجود من بیزار و خسته شده بودند و به طور خیلی ملموس می‌دیدم كه به مردنم راضی هستند.در آن دوران فقر و درماندگی، یك روز با خود تصمیم گرفتم به یكی از بیابانهای اطراف تهران بروم و آنجا بمانم تا بمیرم. بعد از این تصمیم خواستم از مادرم درخواست چای كنم، ولی آن قدر آنها را اذیت كرده بودم كه شرم كردم مادرم را صدا كنم. حدود صد متر بالاتر از خانه ما، یك قهوه‌خانه وجود داشت. با خود گفتم: هر طور شده دستم را به دیوار می‌گیرم و به آنجا می‌روم و چای می‌نوشم.حدود 50 متر كه از خانه دور شدم، به درب یك خانه كه هیئت سقای كربلا حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام در آنجا تشكیل می‌شد و امروزه خیلی مشهور است، رسیدم. صدای برخورد استكانها را كه در آبدارخانه شسته می‌شد شنیدیم، با خود گفتم، من كه راه رفتن برایم مشكل است خوب است به این خانه كه مردم در آن چای می‌نوشند بروم و من هم پذیرایی شوم، بالاخره به درون خانه رفتم.مداحی مشغول خواندن شعری بلند در مدح حضرت عباس علیه‌السلام بود. شعر وی بسیار زیبا و پر از ذكر معجزات و كرامات حضرت العباس علیه‌السلام بود. مردم گریه می‌كردند و من هم گریه كردم؛ چه گریه‌ای؟!بعد از اتمام مداحی، همه ساكت شدند و به نوشیدن چای مشغول شدند. ولی از شدت گریه لباسم خیس شده بود، ناچار چون همه به من نگاه می‌كردند؛ از آنجا بیرون آمدم و با خود گفتم كه اگر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام این همه كرامت دارد، خوب مرا هم شفا بدهد!خلاصه خیلی فشرده بگویم، آقا شفایم داد! به طوری كه اطبا و همه حیران ماندند و جشن بر پا كردند. [ صفحه 303] ولی من به خاطر حق‌نشناسی، باز هم به دنبال انحراف رفتم و به جای شكرگزاری به درگاه خدای متعال، كه به وسیله این بزرگوار مرا شفا داده بود، مع‌الأسف به خطاهای گذشته ادامه دادم تا اینكه شبی در عالم خواب دیدم محوطه‌ای به اندازه ورزشگاه امجدیه تهران وجود دارد و جمعیت بیشماری روی بام آن ایستاده‌اند و داخل محوطه را تماشا می‌كنند و از شدت وحشت همه می‌لرزند. من هم نگاه كردم. شیری به بزرگی یك اسب را دیدم كه دور میدان راه می‌رفت و غرش می‌كرد و از صدای غرش او همه چیز می‌لرزید.ناگاه درب محوطه باز شد و مردی قوی هیكل، زیبا و پر صلابت وارد شد كه یك دنیا وقار و شوكت در سیمایش موج می‌زد. حیوان خود را روی پای مرد انداخت و او نشست و با یك دست پشت شیر را نوازش می‌كرد و دست دیگرش را مردم به ترتیب می‌بوسیدند! من هم میان جمعیت جلو رفتم و وقتی خواستم دستش را ببوسم، او دستش را كشید و روی خود را از من برگرداند! من خیلی غمگین و شرمنده شدم. از جمعیت سؤال كردم چرا این آقا نمی‌گذارد من دستش را ببوسم؟ ناگاه شنیدم كه گفته شد: خجالت نمی‌كشی؟ مگر این آقا تو را شفا نداده است؟! حیا كن!از خواب بیدار شدم. خواب یعنی چه؟! از دنیایی به دنیای دیگر برگشتم و همانجا به درگاه پروردگار مهربان از همه چیز توبه كردم. تمام اشعار فكاهی و هجویات و هزلیاتم را كه مشتری خوبی هم داشت آتش زدم و عهد كردم كه دیگر بجز مدح آل رسول علیهم السلام شعر نگویم و به لطف پروردگار تا امروز كه پنجاه و شش سال از عمرم می‌گذرد بر عهد خود پایدار مانده‌ام و به لطف خدا باز هم خواهم ماند.شعر زیر، سروده صاحب همین داستان است، كه ذیلا می‌خوانید: [ صفحه 304] ای ابوالفضل كه محبوب خداوند جهانی مرتضی را تو فروغ بصر و راحت جانی‌آسمان شرفی، طارم اجلال و شكوهی مظهر كامل حریت و ایثار و توانی‌سالها بگذرد از كرب و بلا باز در عالم همه جا دادرس و یاور محنت زدگانی‌در شگفتند خلایق همگی از ادب تو به وفا مظهر و ضرب المثل پیر و جوانی‌از تو زیبنده بود، ای سر و جانم به فدایت كه علی رغم عطش، زآب روان اسب برانی‌خون پاك تو و مولای تو احیاگر دین شد ورنه امروز نمی‌بود ز اسلام نشانی‌دشمنت خط امان دارد در آن معركه، غافل كه به مخلوق، تو خود كاتب سر خط امانی‌هست از قائم آل نبی و حجت برحق «بابی انت و امی» ز مقام تو بیانی [ صفحه 305] سزد (آواره) كه بر منزلت خویش ببالد اگر او را ز كرم، خادم درگاه بخوانی [169] .

#### توبه‌ی جوانی در مجلس ذكر مصیبت حضرت اباالفضل

یكی از گویندگان مذهبی می‌گفت: به همراه عده‌ای از وعاظ به شهری می‌رفتیم.یكی از وعاظ به جوانی كه راننده ماشین بود، پرخاش كرد. اما راننده جوان هیچ گونه عكس العملی از خود نشان نداد و به سكوت مؤدبانه گذراند.وقتی به مقصد رسیدیم، من به جای دوست واعظم از راننده عذرخواهی كردم. راننده گفت: من با خود عهد كرده‌ام كه به آقایان علما، مخصوصا گویندگان مذهبی، احترام كنم. هر چند از ناحیه آنها ناراحتی ببینم! آنگاه سرگذشت خود را این طور تعریف كرد:من یك نوازنده و مطرب بودم و مرتكب هر گونه گناه و آلودگی می‌شدم و اصلا با دین و نماز و روزه رابطه‌ای نداشتم، تا اینكه ایام عاشورا و عزاداری امام حسین علیه‌السلام فرارسید. شب تاسوعا خانواده من همگی به مسجد رفتند و من تنها ماندم. در خانه حوصله‌ام سر رفت، بلند شدم و بی‌اختیار به طرف مسجد آمدم.واعظی بر منبر موعظه می‌كرد و من در گوشه‌ای نشستم و گوش دادم. حرفهای او مرا منقلب كرد، مخصوصا موقعی كه به ذكر مصیبت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام رسید و آن شعر عربی را از زبان حضرت نقل كرد، كه در موقعی كه دست راست آن بزرگوار را قطع كردند، فرمودند: [ صفحه 306] والله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدا عن دینی‌یعنی: به خدا قسم، اگر دست راست مرا هم قطع كنید، من تا ابد از دین خودم حمایت می‌كنم و دست از یاری دینم برنمی‌دارم.این كلام مرا تكان داد و منقلب شدم، اندكی فكر كردم و با خود گفتم: ابوالفضل العباس علیه‌السلام از دین خود آن قدر حمایت كرد كه شهید شد. آیا من برای دین خود چه كرده‌ام؟ در حالیكه خود را علاقه‌مند به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌دانم، اما دین خود را ویران كرده‌ام!اینجا بود كه به خود آمدم و در همان مجلس توبه كردم. سپس به منزل آمدم و تمامی وسایل و آلات و اسباب معصیت را - هر چه داشتم - خرد كردم و بیرون ریختم و به دنبال رانندگی رفتم. خداوند هم یاریم كرد و اكنون وضع زندگیم بسیار خوب است.اگر با آن شغل در میان مسلمانان احترامی و آبرویی نداشتم، اكنون در میان برادران و همسایگان خویش دارای احترام و عزت هستم و به مسائل دینی هم سخت پای بند هستم و این بركت ارشاد و هدایت و گفتار آن عالم است. من نوكر همه شما علما هستم. [170] .

#### توبه‌ی زن گناهكار به واسطه اشكی كه به سبب دود آتش از زیر دیگ غذای عزاداران حسینی، از چشمش جاری شد

در مدینه زن بدكاری زندگی می‌كرد كه روزی خود را از راه خودفروشی به دست می‌آورد! در منزل همسایه او، مردم اغلب به عزاداری امام حسین علیه‌السلام مشغول بودند [ صفحه 307] و جمعی در آن خانه گرد هم جمع می‌شدند و برای مصایب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام گریه می‌كردند و بعد از اتمام مجلس غذایی را كه تهیه دیده بودند، به آنها اطعام می‌كردند.در همان خانه دیگی بر روی آتش نهاده بودند و طعام جهت جمعیت عزادار درست می‌كردند و اتفاقا آتش زیر دیگ خاموش شده بود!زن بدكار برای برداشتن آتش از زیر اجاق به خانه‌ی آنها آمد و دید كه آتش زیر دیگ خاموش شده است. او مشغول روشن كردن آتش زیر دیگ شد و در حالی كه داشت آتش را روشن می‌كرد، دود به چشم او رفت و چند قطره اشك از چشمان او جاری شد.چون آتش روشن شد، آن زن مقداری از آن را برداشت و به خانه‌ی خود برد. بالاخره پس از ساعتی بواسطه گرمی هوا، استراحت نمود و به خواب رفت.در عالم رؤیا مشاهده كرد كه قیامت برپا شده است! ناگهان آتش زبانه گرفت و با غلها و زنجیرهای آتشین، او را بستند و به سوی دوزخ كشاندند.در این وقت زن فریاد می‌زد ولی كسی به دادش نمی‌رسید. چون خواستند او را به آتش جهنم اندازند، ناگهان شخصی صدا زد: «از او دست بردارید.»ملائكه عرض كردند: یابن‌رسول الله، این زن بدكار است و جمیع اوقات خود را به فسق و فجور می‌گذارند. حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: بلی، ولی امروز در همسایگی‌اش جمعی از شیعیان ما مشغول عزاداری من بودند، او رفته بود كه آتش بردارد، چند قطره اشك از چشمانش جاری شد و قدری از دستش برای ما سوخته [ صفحه 308] شد؛ او را ببخشید!زن از خواب بیدار می‌شود. فورا خود را به آن مجلس می‌رساند. و توبه و انابه می‌كند و بالاخره مؤمنه می‌شود. [171] .

#### توبه كردن «داش علی» به واسطه‌ی گوش دادن به روضه‌ی حضرت اباالفضل، و نجات او در عالم برزخ‌

این قضیه در كتاب معراج الاولیاء نقل شده است:یكی از جاهلهای محل ما «داش علی» بود، كه چند سال پیش فوت شد.در زمان حیاتش یك روز من از توی بازار رد می‌شدم، دیدم «داش علی» بازار را قرق كرده و چاقویش را هم به دستش گرفته است و یك نفس كش هم جرأت نطق كردن نداشت. آن روزها هنوز ماشین و اتومبیل نبود، من با قاطر به مجالس سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌رفتم.از سر گذر كه رد شدم متوجه شدم كه داش علی مرا دید و تا چشمش به من افتاد، گفت: «از قاطر پیاده شو!» من پیاده شدم. سپس گفت: كجا می‌روی؟من دیدم داش علی مست مست است، و باید با او مدارا كنم. بنابراین گفتم: به مجلس روضه می‌روم. داش علی گفت: یك روضه‌ی ابوالفضل علیه‌السلام در همینجا برایم بخوان! چون چاره‌ای نداشتم، یك روضه‌ی حضرت اباالفضل علیه‌السلام برایش خواندم و «داش علی» بنا كرد گریه كردن. اشكها روی گونه‌اش می‌غلتید و روی زمین می‌ریخت! چاقویش را غلاف كرد و قرق تمام شد. بعدها فهمیدم كه همان روضه [ صفحه 309] كارش را درست كرده و باعث توبه‌اش شده بود.چند سال بعد داش علی مرد. چند شب بعد از فوتش او را در خواب دیدم و حال او را پرسیدم؛ گویا می‌دانست كه می‌خواهم وضع شب اول قبرش را بپرسم.داش علی گفت: راستش اینست كه تا آمدند از من سؤالاتی بكنند، سقایی آمد (مقصودش حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بود) و فرمود: «داش غلام ما است، كاری به كارش نداشته باشید!» [172] .

#### توبه كردن «لوطی عظیم» به واسطه‌ی فتوت و جوانمردی حضرت ابوالفضل

«لوطی عظیم» به حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رفت و پنجه‌ی طلا را از ضریح دزدید و عرض كرد: «یا اباالفضل، تو با فتوتی و دست و دل باز هستی! از تو نمی‌ترسم.»پنجه‌ی طلا را می‌خواست در بازار كربلا بفروشد، ولی ترسید او را دستگیر كنند، بنابراین برگشت و متحیر ماند كه چه كند؟ بار دوم به بازار آمد، باز جرأت فروش پنجه را پیدا نكرد. بار سوم كه به بازار رفت، مردی به او گفت: دنبال چه می‌گردی؟ «لوطی» جوابی نداد و داستان را مخفی و پوشیده نگه داشت. دوباره آن مرد گفت: دنبال چه می‌گردی؟ باز جوابی نداد.آن مرد او را به مغازه‌ی خود دعوت كرد، و به او ناهار داد و از او پذیرایی كرد و بعد چنین گفت: «پنجه را به من بده! به من گفته‌اند كه هر قدر پول لازم داری به تو بدهم!» و بعد در صندوقها را باز كرد و مبلغ زیادی پول، در اختیار لوطی عظیم گذاشت. [ صفحه 310] لوطی عظیم گفت: «چه خوب است كه آدم با اهل فتوت و با جوانمرد سر و كار داشته باشد!سپس از كرده‌های خود پشیمان و نادم شد و توبه كرد. [173] .

#### اتمام حجت حضرت ابوالفضل برای طلبه‌ای كه می‌خواست بدون درس خواندن مجتهد شود

دانشجویی برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفت و پس از چند ماه فهمید كه درس خواندن كار پرمشقتی است! با خود گفت: خوب است در حرم حضرت باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه‌السلام بروم و از ایشان بخواهم كه در حق من دعا كنند و من بدون زحمت درس خواندن، به درجه‌ی اجتهاد برسم! سپس چند شبی در حرم مطهر رفت و مشغول گریه و دعا و درخواست شد، به امید اینكه به نتیجه‌ی مطلوب برسد.یك شب پس از ساعتها گریه و زاری، به خواب رفت و در عالم رؤیا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را دید كه به خادمان خود فرمودند: زود چوب و فلك بیاورید! می‌خواهم این جوان را شلاق بزنم!جوان با ترس و وحشت عرض كرد: چه گناهی كرده‌ام؟!حضرت فرمودند: «چه گناهی بالاتر از این كه به جای درس خواندن و مطالعه و تحقیق، تنبلی و تن‌پروری را پیشه‌ی خود ساخته‌ای؟ اگر می‌خواهی مجتهد شوی، برو مثل دیگران درس بخوان تا ما هم كمكت كنیم!»از این داستان می‌فهمیم كه باید درس خواند و در حد توان زحمت كشید و در [ صفحه 311] تحصیل علوم كوشش كرد. و در كنار آن نباید توسل به حضرات معصومین علیهم‌السلام و مقربان درگاهش را فراموش كرد، تا بتوانیم با مدد و یاری آنان بر مشكلات فائق آییم و به نتیجه‌ی مطلوب برسیم. [174] .

#### نجات و هدایت افسر روسی بلشویك توسط حضرت ابوالفضل و فرستادن او نزد آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی

صاحب كتاب گنجینه‌ی دانشمندان در جلد سوم، صفحه‌ی 82، این قضیه را مرقوم فرموده‌اند:حكایت كرد برای ما عالم ربانی، محدث جلیل، مرحوم حاج ملا محمود زنجانی، مشهور و معروف به حاج ملا آقا جا، كه پس از جنگ بین المللی اول پیاده به عراق برای زیارت عتبات عالیات مسافرت نمودم و در خانقین برای خواندن و ادای نماز به مسجد رفتم.در آنجا مرد بسیار سفیدپوست و فربهی را دیدم كه به طریق شیعه‌ی حقه نماز می‌خواند. تعجب كردم، زیرا دانستم او از اهالی شمال روسیه است. لذا صبر كردم تا از نمازش فارغ شود. آنگاه نزدش رفتم و سلام كردم و از لهجه‌اش دانستم كه روسی است، از محل و از اسلام و تشیعش پرسیدم.او جواب داد: من اهل لنینگراد هستم و در جنگ بین المللی افسر و فرمانده دو هزار سرباز روسی بودم ومأموریت گرفتن كربلا را داشتم. در خارج شهر كربلا اردو زده بودم وانتظار دستور حمله به شهر را داشتم، كه ناگهان شبی در عالم خواب [ صفحه 312] شخصی روحانی و بزرگوار را دیدم كه به زبان روسی با من تكلم نمود و گفت: دولت روس در این جبهه شكست خورده است و فردا همین خبر منتشر می‌شود و جمیع سربازان روسی كه در عراق می‌باشند به دست عربها كشته می‌شوند! حیف است تو كشته شوی، بیا مسلمان شو تا تو را نجات دهم.گفتم: شما كیستید كه مانند شما را در اخلاق و زیبایی و شجاعت ندیده‌ام؟فرمود: من ابوالفضل العباس هستم كه مسلمین به من قسم می‌خورند. سپس مجذوب و مرعوب بیاناتش گردیدم و به تلقین آن بزرگوار اسلام آوردم. آنگاه فرمود: برخیز و از میان اردو بیرون برو!گفتم: به كجا بروم؟ جایی را نمی‌دانم.فرمود: نزدیكی خیمه تو اسبی است، سوارش شو؛ او تو را به شهر پدرم - نجف - نزد وكیل ما سید ابوالحسن اصفهانی خواهد برد.گفتم: من ده نفر سرباز مراقب دارم!فرمود: آنها فعلا مست و مخمور افتاده‌اند و رفتن تو را احساس نمی‌كنند.سپس برخاستم و خیمه‌ی خود را منور و معطر یافتم. با عجله لباس پوشیدم و بیرون آمدم، دیدم مراقبینم همگی با حالت مستی افتاده‌اند. از میان آنها بیرون رفتم و دیدم اسبی آماده می‌باشد. سوار شدم و آن اسب به شتاب حركت كرد و پس از چند ساعت به شهری وارد شد و از كوچه‌ها گذشت و درب خانه ایستاد. متحیر بودم، كه ناگهان دیدم درب منزل باز شد و سید پیر نورانی از منزل بیرون آمد. شیخی با او همراه بود، كه با زبان روسی به من تعارف كرد و مرا به منزل بردند.گفتم: آقا كیست؟ آن شیخ جواب داد: همان كسی است كه حضرت عباس علیه‌السلام فرموده‌اند و سفارش تو را به آقا نموده‌اند. [ صفحه 313] پس مجددا به دست آقا اسلام آوردم و آقا به آن شخص - كه زبان روسی می‌دانست - فرمود كه احكام اسلام را به من تعلیم دهد. در روز بعد نیز خبر شكست دولت روس، به گوش عربها رسید. تمام سربازان روسی به دست عربها نابود شدند و جز من كسی جان به سلامت نبرد.گفتم: اینجا چه می‌كنی؟جواب داد: هوای نجف گرم است، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در تابستان مرا به اینجا می‌فرستد كه هوایش نسبتا خنك است و در سایر اوقات، به خرج حضرت آیت الله، در نجف اشرف زندگی می‌كنم. [175] .

#### اعتراف سفیر فرنگی به اینكه تربت امام حسین، خاك بهشت است و شیعه شدن او

در زمان شاه صفوی، سفیری كه در علوم ریاضی و نجوم مهارتی تمام داشت و گاهی هم از ضمایر و اسرار و اخبار غیبیه خبر می‌داد، از طرف دولت استعمارگر فرنگ به ایران آمد. در آن زمان پایتخت ایران اصفهان بود، سفیر وارد اصفهان شد تا تحقیقی درباره‌ی اسلام كند و دلیلی برای آن پیدا نماید.سلطان وقتی او را دید و از منظور او آگاهی پیدا كرد، تمام علمای شهر اصفهان را برای ساكت كردن و محكوم كردن آن شخص خارجی دعوت نمود كه از جمله آنها مرحوم آخوند ملا محسن فیض كاشانی قدس سره معروف به فیض كاشانی نیز حضور پیدا كرد. [ صفحه 314] مرحوم فیض كاشانی رو به آن سفیر فرنگی نمود و فرمود: قانون پادشاهان آن است كه برای سفارت، مردان بزرگ و حكیم و دانا و فهمیده و با سواد را انتخاب می‌كنند. چطور شده است كه پادشاه فرنگ، آدمی مثل تو را انتخاب كرده است؟!سفیر فرنگی خیلی ناراحت شد و بر آشفت و گفت: من خودم دارای علوم و سرآمد تمام عالمها هستم، آن وقت تو به من می‌گویی كه حكیم و دانا نیستم؟!مرحوم فیض كاشانی فرمود: اگر خود را آدم دانا و فهمیده و دارای اسرار غیبی و تحصیل كرده می‌دانی، بگو ببینم در دست من چیست؟سفیر مسیحی به فكر فرورفت و پس از چند دقیقه‌ای رنگ صورتش زرد شد و عرق انفعال بر جبینش پیدا شد.مرحوم كاشی لبخندی زد وفرمود: این بود كمالات تو، كه از دانستن این امر جزئی عاجز شدی؟ تو كه می‌گفتی از نهان و اسرار انسانها خبر می‌دهم! پس چه شد؟سفیر گفت: قسم به مسیح بن مریم، كه من متوجه شده‌ام كه در دست تو چیست و آن خاكی از خاكهای بهشت است، لكن در حیرتم كه تربت بهشت را از كجا بدست آورده‌ای؟!مرحوم آخوند فیض كاشانی فرمود: شاید در محاسباتت اشتباه كرده‌ای و قواعدی را كه در استكشاف این مسئله بكار برده‌ای، ناقص بوده است؟! سفیر مسیحی گفت: خیر اینطور نیست! لكن تو بگو تربت و خاك بهشت را از كجا آورده‌ای؟!مرحوم فیض فرمود: آیا اگر بگویم اقرار بحقیقت دین اسلام می‌كنی؟! آنچه در دست من هست تربت پاك حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است، سپس دست خود را باز كرد و تسبیحی را كه از تربت كربلا ساخته شده بود به سفیر نشان داد و فرمود: پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند كه كربلا قطعه‌ای از بهشت است. این روایت مطابق با سخن [ صفحه 315] توست. تو خود اقرار كردی و گفتی قواعد و علوم من خطا نمی‌كند پس بنابراین به صدق حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اقرار و اعتراف كردی؟پسر پیغمبر ما در این تربت كه قطعه‌ای از بهشت است، مدفون هستند و اگر دارای حقانیت نبود، در بهشت و تربت آن مدفون نمی‌شد! سفیر فرنگی چون قاطعیت این برهان و دلیل را مشاهده نمود، مسلمان شد. [176] .

#### شفای چشم شریف مكه با تربت امام حسین در زمان ناصرالدین شاه قاجار و شیعه شدن شریف‌

یكی از اساتید بزرگوار از مرجع فقید شیعه، علامه بزرگوار، حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره این قضیه را نقل كرده است:شریف مكه - كه از سادات حسنی بود و مذهب اهل سنت داشت - در زمان ناصرالدین شاه قاجار به ایران سفر كرد. او مهمان امیر كبیر شد و امیركبیر به احترام او جمعی از علما و بزرگان را دعوت كرد. هنگام صرف غذا، امیر كبیر شریف مكه را به حاضر شدن بر سر سفره دعوت كرد، اما شریف عذر خواست و گفت: در میان عرب مرسوم است كه اگر مهمان از میزبان خواهشی داشته باشد از صرف غذا امتناع می‌كند، تا اینكه میزبان برآوردن خواهش او را به عهده بگیرد! اكنون من از شما خواهشی دارم...امیركبیر پرسید: چه خواهشی دارید؟ شریف گفت: از شما آشپزی می‌خواهم كه [ صفحه 316] بتواند برایم چنین غذاهایی تهیه كند!امیركبیر خواهش او را به عهده گرفت و پس از صرف غذا به خانمی كه برای او آشپزی می‌كرد، این قضیه را اطلاع داد. وی بسیار متأثر شد و گفت: من شیعه هستم و چگونه می‌توانم در میان اهل سنت زندگی كنم؟! ولی كار از كار گذشته بود و بالاخره شریف او را با خود به حجاز برد.پس از مدتی شریف مكه به چشم درد شدیدی مبتلا شد و پزشكان از معالجه او ناتوان شدند. شریف به دعا و توسل روی آورد اما سودی نبخشید و بالاخره نابینا شد. در این هنگام به خاطرش رسید كه از آشپز ایرانی نیز درباره‌ی مداوای چشمش سؤال كند. وقتی قضیه را با او در میان گذاشت، آشپز مقداری تربت امام حسین علیه‌السلام بر دیدگان شریف مالید و پس از آن، شریف بینایی خود را باز یافت!شریف پرسید: آیا تو جادوگری كردی؟!آشپز گفت: به خدا پناه می‌برم.شریف پرسید: پس چه چیزی بود؟آشپز گفت: از این مطلب بگذر! (لازم نیست بدانی)شریف در دانستن این راز اصرار زیادی كرد و آن بانوی شیعه‌ی ایرانی گفت: به من قول بده كه در امان هستم، تا حقیقت مطلب را بگویم.شریف گفت: تو در امان هستی و هرگز از جانب من آزاری به تو نخواهد رسید.آشپز گفت: ما شیعیان هنگامی كه خود را مضطر و ناچار ببینیم، به تربت امام حسین علیه‌السلام استشفا می‌كنیم. و این هم تربت آن بزرگوار، از زمین كربلا بود.شریف پس از این قضیه، مذهب تشیع را اختیار كرد و به نزدیكان خویش خبر داد [ صفحه 317] و از آنها درخواست كرد كه به مذهب شیعه درآیند. [177] .

#### هدایت و توبه‌ی جمال الدین خلیعی موصلی به بركت غبار زوار امام حسین

مرحوم قاضی نورالله - رضوان الله تعالی علیه - در آخر كتاب مجالس المؤمنین در ذیل حالات شعراء می‌نویسد:پدر جمال الدین خلیعی موصلی، حاكم موصل و ناصبی و یكی از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بود. مادرش هم ناصبیه بود و چون پسری برایش متولد نمی‌شد؛ به مقتضای عقیده‌ی فاسد خویش، نذر كرد كه اگر خدای به او پسری عطا كند؛ به شكرانه‌ی او، پسر را سر راه زوار حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بفرستد، تا زواری را كه از شام و جبل عامل می‌آیند و عبور آنها از موصل است به قتل برساند (و اموال آنها را غارت كند.)بالاخره بعد از مدتی جمال الدین متولد می‌شود! چون جمال الدین به حد جوانی می‌رسد، مادرش او را از نذر خود خبردار می‌كند. لاجرم او همراه با مادرش، به دنبال زواری كه از موصل عبور كرده بودند؛ رفت.هنگامی كه به مسیب رسید، دید زوار از جسر عبور كرده‌اند. بنابراین در همان جا توقف كرد تا هنگامی كه زوار مراجعت كردند، آنها را به قتل برساند.جمال الدین در كناری كمین كرده بود و در همان حال به خواب فرورفت. در عالم رؤیا دید قیامت برپا شده است و ملائكه آمدند و او را گرفتند و در آتش انداختند. اما آتش او را نسوزاند و به او اثر نكرد. [ صفحه 318] ملك موكل جهنم به آتش خطاب كرد: چرا او را نمی‌سوزانی؟!آتش گفت: غبار (زوار) كربلا بر او نشسته است! پس او را از جهنم بیرون آوردند و شستشو دادند و دوباره او را درآتش انداختند ولی باز هم آتش او را نسوزاند.ملك گفت: چرا حالا دیگر او را نمی سوزانی؟!تش گفت: شما ظاهر بدن او را شستید، اما غبار داخل در جوف او شده است!جمال الدین از خواب بیدار شد و از آن عقیده‌ی فاسد برگشت و مذهب تشیع را اختیار كرد و مشغول مداحی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شد. بعضی می‌نویسند: او به كربلا آمد و بعضی شعرا این شعر را به او نسبت داده‌اند:اذا شئت النجاة فزر حسینا لكی تلقی الاله قریر عین‌فان النار لیس تمس جسما علیه غبار زوار الحسین‌یعنی اگر نجات از آتش می‌خواهی، پس حضرت امام حسین علیه‌السلام را زیارت كن! زیرا آتش به بدنی كه غبار زوار حسین علیه‌السلام بر آن نشسته باشد، آسیب نمی‌رساند. [178] .

#### مسلمان شدن یونس ارمنی توسط مرحوم بافقی به بركت حضرت ابوالفضل، در ازای سیراب نمودن زائر امام حسین

حجة الاسلام والمسلمین، جناب آقای حاج شیخ محمد شریف رازی، [179] كه از شاگردان درس اخلاق مرحوم آیة الله حاج شیخ محمد تقی بافقی می‌باشند و كتب [ صفحه 319] ارزشمندی چون آثار الحجة و گنجینه‌ی دانشمندان تألیف كرده‌اند، نقل می‌فرمودند كه:استادمان مرحوم آقای بافقی، به خادمش - آقای حاج عباس یزدی - دستور داده بود كه شبها در خانه را باز بگذارد و مواظب باشد كه اگر ارباب حوائج مراجعه كردند، به آنها جواب مثبت بدهد. حتی اگر لازم شد، در هر موقع شب او را بیدار كند، تا كسی بدون دریافت جواب از در خانه‌ی او برنگردد.آقای حاج عباس یزدی نقل می‌كند كه، نیمه شبی در اطاق خودم، كه در كنار در حیاط منزل آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی بود؛ خوابیده بودم. ناگهان صدای پایی در داخل حیاط، مرا از خواب بیدار كرد. من فورا از جا برخاستم. دیدم جوانی وارد منزل شده و در وسط حیاط ایستاده است! نزد او رفتم و گفتم: شما كه هستید و چه می‌خواهید؟مثل آنكه نتوانست فورا جواب مرا بدهد. حالا یا زبانش از ترس گرفته بود و یا متوجه نشد كه من به فارسی به او چه می‌گویم! (زیرا بعدها معلوم شد كه او اهل بغداد است و عرب است) ولی مرحوم آقای بافقی قبل از آنكه او چیزی بگوید، از داخل اطاق صدا زد و فرمود: حاج عباس، او یونس ارمنی است و با من كار دارد! او را راهنمایی كن كه نزد من بیاید.من او را راهنمایی كردم و او به اطاق آقای بافقی رفت. مرحوم آقای بافقی وقتی چشمش به او افتاد، بدون هیچ سؤالی به او فرمود: احسنت، می‌خواهی مسلمان شوی؟! او هم بدون هیچ گفتگویی به ایشان گفت: بلی، برای تشرف به اسلام آمده‌ام؟!مرحوم آقای بافقی، بدون معطلی، بلافاصله آداب و شرایط تشرف به اسلام را به ایشان عرضه نمود و او هم مشرف به دین مقدس اسلام شد! من كه همه‌ی جریانات برایم غیرعادی بود، از یونس تازه مسلمان سؤال كردم كه جریان تو چه بوده و چرا بدون مقدمه به [ صفحه 320] دین مقدس اسلام مشرف گشتی و چرا این موقع شب را برای این عمل انتخاب نمودی؟!یونس گفت: من اهل بغداد هستم و ماشین باری دارم و غالبا از شهری به شهر دیگر بار می‌برم. یك روز از بغداد به سوی كربلا می‌رفتم، دیدم در كنار جاده پیرمردی افتاده و از تشنگی نزدیك به هلاكت است. فورا ماشین را نگه داشتم و مقداری آب كه در قمقمه داشتم، به او دادم. سپس او را سوار ماشین كردم و به طرف كربلا بردم. او نمی‌دانست كه من مسیحی و ارمنی هستم، وقتی پیاده شد گفت: برو جوان، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام اجر تو را بدهد!من از او خداحافظی كردم و جدا شدم. پس از چند روز باری به من دادند كه به تهران بیاورم. امشب سر شب به تهران رسیدم و چون خسته بودم خوابیدم. در عالم رؤیا دیدم در منزلی هستم و شخصی در آن منزل را می‌كوبد. پشت در رفتم و در را باز كردم. دیدم شخصی سوار اسب است و می‌گوید: من ابوالفضل العباس علیه‌السلام هستم، آمده‌ام حقی را كه بر ما پیدا كرده‌ای، ادا كنم. گفتم: چه حقی؟! فرمود: حق زحمتی كه برای آن پیرمرد كشیدی! سپس اضافه كرد و گفت: وقتی از خواب بیدار شدی، به شهر ری می‌روی و شخصی تو را، بدون آنكه تو سؤال كنی؛ به منزل آقای شیخ محمد تقی بافقی می‌برد. وقتی نزد ایشان رفتی، به دین مقدس اسلام مشرف می‌گردی! من گفتم: چشم قربان، و آن حضرت از من خداحافظی كرد و رفت.من از خواب بیدار شدم و شبانه به طرف حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام حركت كردم. در بین راه آقایی را دیدم كه با من تشریف می‌آورند! ایشان بدون اینكه چیزی از وی سؤال كنم، مرا راهنمایی كردند و به اینجا آوردند و چنانكه دیدی من مسلمان شدم.حاج عباس می‌گوید: وقتی ما از مرحوم آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی سؤال كردیم كه شما چگونه او را می‌شناختید و می‌دانستید كه او آمده است كه مسلمان [ صفحه 321] بشود؟ ایشان فرمود: آن كسی كه او را به اینجا راهنمایی كرد، یعنی حضرت حجة بن الحسن علیه‌السلام، به من هم فرمودند كه او می‌آید و چه نام دارد و چه می‌خواهد. [180] .

#### شیعه شدن حكیم غلامحسین هندی در عالم رؤیا توسط حضرت خاتم الانبیاء به خاطر بذل مال در عزای امام حسین

حكیم غلامحسین هندی، اهل ملتان كه یكی از بلاد هند و نزدیك كشمیر است، بود و پس از بت پرستی، شیعه شده بود. وی بیش از هفتاد سال داشت و من برای درمان طبی به او مراجعه می‌كردم و مدتی رفیق من بود، ولی سبب مسلمان شدن او را نمی‌دانستم تا اینكه مردی سنی و متعصب برای مناظره مذهبی، به كربلا نزد ما آمد. روزی او در خانه‌ی من بود و آن حكیم هم در آنجا نشسته بود و مناظره شروع شد و سخن میان ما به طول انجامید و آن حكیم سخنان ما را گوش می‌داد.وقتی حكیم دید كه آن مرد معانداست و برهان و دلیل را باور ندارد و بر سخن بیهوده‌ی خود اصرار دارد، سخت به خشم آمد و رگهایش برآمده شد و به آن مرد گفت: من بت پرست بودم و معنی سنی و شیعی را نمی‌دانستم و نام علی و عمر را هم نشنیده بودم. آن كسی كه مرا به مسلمانی راهنمایی كرد، او مرا به حسین علیه‌السلام و مذهب او و روش كسانیكه برای او عزاداری می‌كنند، هدایت فرمود. چون خشم حكیم را در برابر ناباوری آن مرد دیدم، از او خواستیم كه سبب مسلمان شدن خود و شرح رؤیایش را بگوید.حكیم غلامحسین گفت: من می‌خواستم خوابم را نگویم و سبب مسلمانیم را [ صفحه 322] پنهان دارم! ولی این مرد مرا واداشت كه آنچه را در خواب دیدم و مسلمان شدم: بگویم.بدان كه من بت و آتش را می‌پرستیدم و زاد و بومم شهر ملتان هند بود. من در آن شهر، از بزرگان و سروران و كارمندان پادشاه بودم و خانه‌ام در كوی مسلمانان بود و آن محله كسی والاتر و ثروتمندتر و آبرومندتر از من نبود. شیوه‌ی اهل محل این بود كه در ایام عاشورا پولی جمع می‌كردند و در مسجد خود صرف می‌كردند و عزای امام حسین علیه‌السلام را برپا می‌كردند.من به خاطر دشمنی با مسلمانها، با آنها كاری نداشتم و پرسشی از آن محل و از پیشوایان اسلام نمی‌كردم و گاهی نیز كه به مجلس آنها گذر می‌كردم، رویم را برمی‌گرداندم، تا آنرا نبینم! ولی من در هر سال برابر همه‌ی پولی كه اهل محل برای مصارف عاشورا می‌دادند، به آنها می‌دادم تا در مجلس عاشورا مصرف كنند! چون مقام و اعتبارم مقتضی این بخشش بود.سی سال یا بیشتر به همین شیوه عمل می‌كردم تا اینكه فرنگیها بلاد ما را گرفتند و شاه را عزل كردند و كاركنان او پنهان شدند. چون من هم از آنها بودم، پس از چند روز از فرنگیها امان خواستم و آنها به من امان دادند و به كار تجارت پرداختم. این تجارت نه برای نیاز بود، بلكه به خاطر اینكه مال مرا به عنوان اینكه از پادشاه است نگیرند و مصادره نكنند.تجارتم این بود كه از ملتان جنس مناسب فروش در بمبئی می‌خریدم و از راه دریا به بمبئی میبردم و آنجا شهر و بندر بزرگی است و از همه مذاهب و ملل در آن زندگی می‌كنند.در بمبئی به خانه‌ی یك پیرزن مسلمان وارد می‌شدم، كه پس از مسلمانی دانستم كه [ صفحه 323] او علویه است و پیش از آن تنها او را مسلمان می‌دانستم و اصلا نمی‌دانستم كه سنی است یا شیعه و یا علویه؟ و هرگز درباره‌ی مذهب او چیزی نپرسیده بودم. خانه‌ی او یك بیرون داشت كه آن را كرایه می‌كردم و چند روزی در آنجا می‌ماندم و سپس به شهر خود برمی‌گشتم. من در آخرین مسافرت، كالایم را در بمبئی فروختم و جنس جدید خریدم و به كشتی بردم و تنها در انتظار حركت كشتی بودم.بیشتر مسافران كشتی مسلمان بودند. چون ماه روزه شد، آنها از كاپیتان كشتی خواستند كه در بمبئی بماند تا ماه رمضان بگذرد و آنها روزه‌ی خود را بگیرند. كاپیتان هم پذیرفت و من هم در بمبئی ماندم، چون به تنهایی نمی‌توانستم سفر كنم. ولی از ماندن در آنجا دلتنگ بودم و در انتظار ماه نو بودم.دیگران هم گر چه در شهر بمبئی ماندند، ولی در كشتی منزل كردند و سراسر شب بیدار بودند و برای تفریح و انس تا صبح به شهر می‌رفتند و صبح به كشتی برمی‌گشتند و تا نزدیك شب می‌خوابیدند، چون روزه‌دار بودند. من هم با آنها جز در روزه گرفتن، در همه چیز دیگر همكاری می‌كردم.دلم از ماندن در بمبئی تنگ شده بود. بالاخره دو سوم ماه رمضان گذشت و كاپیتان دستور داد كه كشتی را برای حركت آماده كنند. من با خود گفتم: فرج نزدیك است و روزشماری و ساعت شماری می‌كردم. تا اینكه شب بیست و سوم ماه رمضان فرارسید و اهل كشتی قصد شهر كردند و مرا هم، دعوت كردند كه با آنها همراه شوم.اما چون كسل بودم عذر خواستم و آنها مرا تنها گذاشتند و همگی به شهر رفتند و من به پشت بام كشتی رفتم و به چیزی (كه او نام برد ولی من نام آن را فراموش كردم) تكیه زدم و دریا را تماشا می‌كردم و در حال خود و طول سفر و دوری از اهل و فرزند و وطن می‌اندیشیدم! [ صفحه 324] در این میان كه ندانستم خوابم یا بیدار، شخصی آمد و مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعوت كرد! من گفتم: رسول الله كیست و از من چه می‌خواهد؟ او گفت: او پیغمبر مسلمانها است، دعوت او را پذیرا شو! من به هراس افتادم و نتوانستم رد كنم و بالاخره با او به راه افتادم تا به باغ بزرگی رسیدیم! و مرا بر در باغ متوقف ساخت و خودش رفت و برایم اجازه گرفت و سپس وارد آن باغ بزرگ شدم. آن باغ پر از انواع درخت و كاخهای بیشمار بود و مانندش را ندیده بودم و هرگز در دنیا نظیر نداشت.عقلم پرید و مبهوت شدم و ندانستم كه باید چه كنم؟ آن یارم نیز در كنارم بود و گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام كن! گفتم: او كجا است؟ آن شخص اشاره به ایوانهایی كرد كه در برابر بود و تختی طلا و جواهر نشان در آن ایوان بود! پیش رفتم، شخصی زیبا منظر و سفید رنگ، كه چهره‌اش چون ماه شب چهارده می‌درخشید و هیبت او مانع از تامل در رویش بود، بر آن تخت نشسته بود و در كنارش نیز شخصی با عمامه‌ی سبز نشسته بود.من به هراس افتادم و نتوانستم بایستم بلكه به رو درافتادم و طبق رسمی كه با پادشاهان خود داشتیم به او سلام دادم! او جواب داد و فرمود: ای فلان پسر فلان! و نام من و پدرم را ذكر كرد! من با دلهره گفتم: لبیك یا رسول الله! فرمود: می‌دانی كه تو را برای چه خواستیم؟ گفتم: نه! فرمود: برای اینكه احسانت را به ما، پاداش دهیم و جبران كنیم! گفتم: فرمان از تو است یا رسول الله! و با خود گفتم: چه احسانی به او كرده‌ام؟ با اینكه پیش از این هرگز او را ندیدم؟!حضرت پیامبر به من رو كردند و فرمودد: می‌دانی احسانت به ما چیست؟ گفتم: نه یا رسول الله فرمود: هر ساله آن مبلغ را به مسلمانان محله‌ات می‌دادی و آنها در عزای [ صفحه 325] فرزندم حسین علیه‌السلام صرف می‌كردند [و مبلغ هر سال را نام برد.]با خود گفتم: حسین كیست؟ من او را نمی‌شناسم و نامش را نشنیده‌ام. سپس گفتم: آری یا رسول الله، هر چه فرمائی، اطاعت می‌كنم! فرمود: با این دینی كه تو داری، نمی‌توانم به تو پاداش بدهم!گفتم: یا رسول الله چه كنم؟ فرمود: مسلمان شو و پاداش بگیر! گفتم: به چشم، یا رسول الله. سپس ایشان به شخصی كه همراهش آمده بودم، فرمودند: اسلام را به او بیاموز و هر مشهدی (زیارتگاهی) كه پس از مسلمانی باید زیارت كند، به او بنما! آن شخص گفت: با من بیا.سپس دوباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خواست و فرمود: فلانی مسلمانان دو دسته‌اند و تو به مذهبی باش كه عزادار حسین علیه‌السلام باشند و او را امام دانند، به روش حسین علیه‌السلام بچسب! گفتم: به چشم، یا رسول الله فرمانبردارم!سپس با آن شخص بیرون آمدم و او به من كلمه «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان الائمه علیهم‌السلام خلفاء رسول الله» را آموخت. سپس از همراهم پرسیدم: آن مردی كه كنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، كه بود! گفت: پدر حسین علیه‌السلام است كه رسول خدا به او فرمود: به روش او باش. نام آن شخص علی علیه‌السلام است و او عموزاده و داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. و حسین علیه‌السلام دخترزاده‌ی رسول خدا است.سپس همراهم به من دستور سیر داد. و مرا به كاظمین برد و حرم دو امام علیهماالسلام را در آنجا به من نشان داد و سپس به كربلا برد و حرم امام حسین علیه‌السلام را به من نشان داد و در میان راه، صحن حضرت عباس علیه‌السلام را دیدم ولی همراهم نگذاشت كه وارد آنها بشوم و گفت: بعدها این مشاهد را زیارت خواهی كرد. سپس مرا به نجف برد و مرقد حضرت علی علیه‌السلام را به من نشان داد و از آنجا مرا به حرم عسكریین علیهماالسلام برد و جای [ صفحه 326] غیبت امام عصر ارواحنا فداه را به من نمود و گفت: همه‌ی اینها را زیارت خواهی كرد! سپس رفتیم تا به كوه بزرگی رسیدیم كه جمعی در آنجا آتش افروخته و اطراف آن نشسته بودند.به همراهم گفتم: این كوه چیست؟ گفت: اینجا نزدیك مشهد امام رضا علیه‌السلام است. و از دور گنبد مبارك آن حضرت را به من نمود. سپس با هم به همان كشتی برگشتیم و همراهم از دید من نهان شد و سپس هراسان و ترسان بیدار شدم و از هراس آنچه دیده بودم، بر خود می‌لرزیدم و در كار خود سرگردان شده بودم. تا اینكه بالاخره نتوانستم خود را نگاه دارم و از جای خود برخاستم و به انتظار سپیده دم در كشتی به قدم زدن پرداختم.هنگام صبح به شهر رفتم و در خانه‌ی همان پیرزن منزل گرفتم و به او گفتم: خوراكی از شیر برای من بپز و من در هنگام شب برای شام می‌آیم. پیرزن از گفته‌ی من متعجب شد. زیرا هنود و بت پرستان ملتان، خوراك مسلمان را نمی‌خورند و چه بسا اگر مسلمانی به آشپزخانه‌ی آنها بگذرد، و سایه آن مسلمان روی دیگهاشان افتد، پندارند كه همه‌ی ظرفها و غذاها نجس شده است و غذاها را دور می‌ریزند و ظرفها را می‌شویند و یا آشپزخانه را ویران می‌كنند و از نو می‌سازند!آن پیرزن گفت: دست پخت مرا می‌خوری؟! گفتم: آری. گفت: از دینت برگشتی؟! گفتم: این سئوالها چه ربطی به تو دارد؟ آنچه را گفتم، انجام بده. این نخستین چیزی از دینم بود كه ترك كردم.سپس از خانه‌ی او بیرون آمدم و به دنبال كسی می‌گشتم كه آداب مسلمانی را به من بیاموزد. مسجدی نزدیك آن منزل بود و شیخ مسلمانی در آن نماز می‌خواند و پس از نماز موعظه می‌كرد. من قصد داشتم كه به آن مسجد گذر كنم و از آن شیخ معالم دینم را یاد بگیرم. [ صفحه 327] در بین راه به آن مسجد گذر كردم و از كثرت خیال و اندیشه كه از هراس آن خواب در دل داشتم، قصد خود را فراموش كردم و از آن مسجد گذشتم و به مسجد دیگری رسیدم.صبر كردم تا امام از مسجد بیرون آمد و او كور بود. با خود گفتم: نیاز مرا زبانش برمی‌آورد و نه چشمش، پس نابینا بودن او عیبی ندارد.بالاخره به دنبالش رفتم، تا به خانه‌اش رسیدیم. سپس گفتم: ای شیخ، من مردی ملتانی و هندو هستم و می‌خواهم مسلمان شوم! او مرا به خانه برد و در را بست و من نزد او نشستم. سپس گفت: چه می‌خواهی؟ گفتم: اسلام. گفت: اسلام دو طریقه دارد، كدام فرقه را می‌خواهی؟ گفتم: نمی‌دانم چه می‌گویی؟ من طریقه‌ی حسین علیه‌السلام را می‌خواهم و شیوه‌ی كسانی را كه عزادار او هستند.شیخ گریست و پیشانی مرا بوسید و گفت: بر تو گوارا باد، ای برادر! سپس نشانی منزلم را پرسید و من گفتم: در خانه فلان زن هستم. او گفت: آن پیرزن تو را به آمدن نزد من راهنمایی كرد؟ گفتم: نه! گفت: از كجا دانستی كه من بر طریقه‌ی امام حسین علیه‌السلام هستم؟ گفتم: من نمی‌دانستم، بلكه، قصد داشتم به فلان مسجد بروم و از امام آن مسجد، مسلمانی را آموزم، ولی فراموش كردم و به مسجد شما رسیدم!شیخ سجده‌ی شكر كرد و گفت: امام آن مسجد یك سنی متعصب است و عزاداری امام حسین علیه‌السلام را حرام می‌داند و چه بسا به كفر عزاداران حسین علیه‌السلام فتوی می‌دهد! خدا رسیدن به آن مسجد را از یاد تو برد! سپس به شیخ گفتم: آن كسی كه مرا به سملمانی دلالت كرد، مرا به طریقه‌ی امام حسین علیه‌السلام رهنمایی نمود و سپس قضیه‌ی خوابم را به او گفتم و او گریست و من هم گریستم.سپس او مسلمانی را به من آموخت و فرمود: این روز را روزه بدار! سپس از نزد او به طرف دریا آمدم و جامه‌ی خو را شستم و غسل كردم و جامه پوشیدم و به منزل [ صفحه 328] برگشتم و همه داستانم را به آن پیرزن گفتم.پیرزن گریست و گفت: بدان كه من شیعه و علویه و از فرزندان امام حسین علیه‌السلام هستم. من در آن روز در اندیشه كار خود بودم و به خاطر مسلمان شدنم شاد بودم. سپس با خود گفتم: مالم را در كفر به دست آورده‌ام و دیگر آن را نمی‌خواهم و همه اموال را نزد فرزندانم فرستادم و به آنها نوشتم: مالم از شما باشد و من مسلمان شده‌ام. تا نگویند مسلمانیم برای این بود كه این مال را تنها بخورم. و جامه‌ام را هم درآوردم و با برخی از مالم كه مانده بود، صدقه دادم تا اینكه چیزی از اموال زمان كفر نزدم نماند.مسلمانان مالی جمع كردند و برایم جامه خریدند و سرمایه‌ای به من دادند تا كسب و كار كنم و زندگی كنم. مدتی بعد، نامه‌ای از فرزندانم رسید كه نوشته بودند: تو كیش نیاكان ما را ترك كردی، اگر دوباره به دینمان برگردی قدر تو را می‌دانیم و اگر برنگردی می‌كوشیم تا به هر وسیله‌ای نابودت كنیم!پس چون از تهدید فرزندان و دیگر هنود بر جان خود ترسیدم، به عراق آمدم و چون به كربلا رسیدیم، جمعی از زوار هندی و ایرانی با من بودند و گفتند: یك نفر برود و منزل مناسبی كرایه كند. من گفتم: من شما را به منزل مناسب دلالت می‌كنم!آنها گفتند: تو غریبی و تاكنون به این شهر نیامده‌ای و كوچه‌هایش را نمی‌دانی. گفتم: آنكه مرا به مسلمانی هدایت كرد، به منزلم در كربلا نیز راهنمایی كرد. بالاخره از طرف دروازه‌ی بغداد وارد شهر كربلا شدیم و آن همان دروازه‌ای بود كه در خواب با همراهم از آن به كربلا وارد شده بودم و با او از راهی به صحن حضرت عباس علیه‌السلام رسیده بودم و خانه‌ای را كه در آن منزل كردیم در خواب دیده بودم! به همراهانم گفتم: [ صفحه 329] این منزل، همان منزلی است كه در خواب دیده‌ام.سپس یك نفر در را زد و صاحبخانه آمد و از او منزل خواستیم. صاحبخانه گفت: قدم به چشم! پس در آنجا منزل كردیم و آن اتاق كه در خواب دیده بودم، خاكی بود و من در آن اتاق جای گرفتم. بالاخره هر مشهدی را كه زیارت كردم، مانند همان بود كه در خواب دیده بودم.ناقل قضیه می‌گوید: خودم برخی همراهان او را در ورود به كربلا دیده‌ام و گفتند: مطلب همان گونه است كه حكیم گفته است، به گونه‌ای او راههای كربلا را می‌دانست كه ما درباره‌ی او شك كردیم و گفتیم: این سفر اول او به كربلا نیست! چون مانند كسی است كه بارها به كربلا سفر كرده است و كوچه‌ها و خانه‌هایش را می‌داند و راه صحن را نیز می‌شناسد.زیرا چون می‌خواستیم به صحن برویم، به صاحبخانه گفتیم: ما را به راه صحن مطهر راهنمایی كن. حكیم گفت: من شما را راهنمایی می‌كنم! و سپس جلو ما رفت تا به درگاه حضرت قاضی الحاجات علیه‌السلام رسید، بدون آنكه از كسی بپرسد.مهمترین دلیل بر صدق گفته‌ی حكیم این است كه ثروتمند و مستطیع شد و ما او را بر ترك حج سرزنش كردیم. او می‌گفت: آنكه در خواب همراهم بود، هر جایی را كه زیارتش نصیبم بود، به من نشان داد و مكه و مدینه را به من نشان نداده است. گفتیم: این كه عذر شرعی و مسقط تكلیف نیست!بالاخره او سه سال پی در پی آماده‌ی رفتن به حج شد ولی موفق نشد! بار اول در نجف سخت بیمار شد و از راه باز ماند چون به حالت مرگ رسید. سال دوم وقتی به نجف رفت، از طرف سفیر انگلیس او را به اتهام واهی برگرداندند و وقتی اشتباه رفع شد، [ صفحه 330] وقت سفر حج منقضی شده بود. در سال سوم نیز به فرمان سلطان، راه جبل بسته شد و وقت رفتن از راه دریا هم گذشته بود. و بالاخره او در سال چهارم مرد و به حج موفق نشد. آنچنان كه خودش گفته بود. [181] .

#### شفا و هدایت افتخارالدوله به بركت امام حسین

مرحوم فاضل دربندی در كتاب اسرار الشهادة می‌نویسد:شخصیتی از طایفه‌ی هندو ملقب به افتخارالدوله - كه قبلا در دولت هند منصب مستوفی الممالكی داشته - هر سال در ماه محرم مال زیادی در اقامه‌ی عزای حضرت امام حسین علیه‌السلام بذل می‌كرد. در یكی از سالها دو برابر سال قبل عطا نمود و اتفاقا به مرض شدیدی مبتلا گردید، به طوری كه به حالت احتضار و اغما افتاد!ناگاه صحت و سلامتی برای او حاصل گردید و از جای برخاست و مسلمان شد. وقتی از او سبب شفا یافتن و مسلمان شدنش را پرسیدند، گفت: حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را دیدم كه فرمودند: «قم، قد عافاك الله تعالی ببركة اقامتك تعزیتی» برخیز، كه خداوند به خاطر برپاداشتن عزای من، تو را عافیت بخشید.وی در آموختن احكام الهی كوشش می‌كرد و با خانواده‌ی خود كه آنها نیز مسلمان شده بودند، از هند به كربلا هجرت كرد، و اموال قیمتی خود را به آستان حضرت امام حسین علیه‌السلام هدیه كرد و اكنون از اعبد و ازهد مردم آنجا می‌باشد. [182] . [ صفحه 331]

#### شیعه شدن زن روسی به بركت عزای امام حسین، و مرگ او و نقل جنازه‌ی او به كربلا توسط ملائكه‌ی نقاله‌

ملا محمد هزار جریبی - صاحب تصانیف كثیره - این قضیه را نقل فرموده است:من در مجلس درس استاد اكمل «مرحوم آیت الله وحید بهبهانی قدس سره» كه در مسجد پایین پای صحن مقدس امام حسین علیه‌السلام تشكیل می‌شد، شركت می‌كردم. روزی مرد زائر غریبی با لباس آذربایجانی وارد شد و به مرحوم استاد سلام كرد و دست ایشان را بوسید و بسته‌ای كه زر و زیور زنانه در آن بود، نزد استاد گذاشت و گفت: «این طلاها را در هر جا كه مصلحت می‌دانید صرف كنید!»حضرت استاد فرمود: «قضیه‌ی این زیورها چیست؟» آن مرد پاسخ داد: این زیورها داستان عجیبی دارد! من از حوالی شیروان و دربند هستم و به جهت تجارت به یكی از شهرهای روسیه سفر كردم و در آنجا به داد و ستد مشغول شدم و صاحب ثروت و مكنتی بودم.روزی چشمم به دختری زیبا افتاد و تمام قلب مرا به خود مشغول ساخت. به ناچار نزد خانواده‌ی او كه از اشراف نصاری بودند، رفتم و آن دختر را برای خود خواستگاری كردم. خانواده‌ی او گفتند: در تو هیچ عیبی نیست، مگر اینكه تو در مذهب ما نیستی! اگر به مذهب نصاری داخل شوی، این دختر را به تو تزویج می‌كنیم.من ناراحت و مغموم شدم و از نزد آنها مراجعت كردم. چند روز صبر نمودم، زیرا آنها مرا سر دو راهی و معلق قرار داده بودند و روز به روز، عشق و محبت آن دختر در دل من زیادتر می‌شد، تا به جایی رسید كه دست از تجارت و شغل خود برداشتم!آخرالامر، دیدم نزدیك است كه حواسم مختل گردد و مشرف به هلاكت شوم. با خود گفتم: باكی نیست كه در ظاهر از اسلام اظهار تنفر بنمایم. بنابراین رفتم و [ صفحه 332] نزدیكان او را دیدم و گفتم: حاضرم از اسلام برائت بجویم و داخل دین مسیح گردم! آنها از من قبول نمودند و دختر را به من تزویج كردند.چون مدتی گذشت، پشیمان شدم و بر این فعل قبیح، خود را سرزنش كردم. دیگر نه قدرت داشتم كه به وطن خود برگردم و نه ممكن بود كه از دین نصرانیت عدول كنم. از شرایع اسلام چیزی در من یافت نمی‌شد جز گریه بر مصائب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و در آن اوقات به آن حضرت خیلی علاقه‌مند گردیدم و تفكر در مصائب آن حضرت می‌نمودم و گریه و زاری می‌كردم.عیال من از دیدن این حالت، تعجب می‌كرد! چون علت آشكاری برای گریه‌ی من نمی‌دید. بنابراین حیرتش زیاد شد و از سبب گریه‌ی من سئوال كرد. من با توكل بر خدا به او گفتم كه من هنوز به مذهب اسلام باقی هستم و گریه‌ی من بر مصائب حضرت اباعبدالله علیه‌السلام است.همین كه همسرم اسم آن بزرگوار را شنید، نور اسلام در قلبش ظاهر شد و در همان لحظه به شریعت اسلام داخل شد و با من در مصائب آن بزرگوار همنوا و هم ناله شد.یك روز من به او گفتم: بیا مخفیانه از اینجا برویم و سر قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام اقامت كنیم تا بتوانی علنا اظهار مسلمانی بنمایی! آن زن قبول نمود و شروع به تهیه‌ی لوازم سفر كردیم.مدتی نگذشت كه زوجه‌ی من مریض شد و از دنیا رحلت كرد! پس اقارب و نزدیكانش جمع شدند و او را به طریق نصارا تجهیز نمودند و او را با جیمع زر و زیورهایی كه داشت دفن كردند، به همان صورتی كه مقتضای مذهبشان بود!من حزن و اندوهم بعد از مفارقت او زیادتر شد و با خود گفتم: شب كه بشود، می‌روم و جسد او را از قبر بیرون می‌آورم و در بهترین شهرها [كربلا] دفن می‌كنم! [ صفحه 333] چون شب شد، رفتم و قبرش را نبش كردم. ولی با كمال تعجب دیدم مردی با شارب بلند و ریش تراشیده، در آنجا مدفون است.از این سانحه‌ی عجیب تبدیل جثه‌ی عیالم به این جثه‌ی خبیثه متحیر شدم. بالاخره در آن شب در عالم رؤیا دیدم كه كسی می‌گوید: خوشحال باش و خوشحالی تو زیاد شود! زیرا جثه‌ی عیالت را ملائكه حمل كردند و در زمین كربلای معلی او را دفن كردند و قبر او در میان صحن مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در طرف پایین پای آن حضرت، نزدیك مناره‌ی كاشی واقع شده است. نشانی قبر هم به من داده شد. سپس آن شخص گفت: این جثه‌ی فلان عشار (گمركچی) است كه امروز او را در كربلا دفن كردند ولی ملائكه او را به قبر عیال تو نقل كردند و زحمت حمل و نقل جنازه از تو برداشته شد!من خوشحال شدم و از خواب برخاستم و فورا عازم حركت به كربلا شدم و خداوند توفیق كرامت فرمود و به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نایل و مشرف شدم.بالاخره از محافظین و خدام صحن مقدس حضرت امام حسین علیه‌السلام سئوال كردم كه در فلان روز (همان روزی كه عیالم را دفن كرده بودم) در پای منار سبز، چه كسی را دفن كردند؟ خدام گفتند: فلان عشار را دفن كرده‌اند. پس من قضیه‌ی نبش قبر و رؤیایم را برای آنها نقل كردم. آنها آمدند و قبر را شكافتند و من به جهت روشن شدن مطلب به قبر داخل شدم.دیدم عیالم به همان صورتی كه او را در شهر خودش به خاك سپرده‌اند، در میان لحد خوابیده است. پس من زر و زیور او را كه به گردن و دستش بود برداشتم و اینها طلاهای اوست كه به خدمت شما آورده‌ام.مرحوم آیت الله العظمی وحید بهبهانی طلاها را گرفتند و برای فقرای كربلا [ صفحه 334] مصرف نمودند. [183] .

#### هدایت و توبه‌ی جوان نصرانی بواسطه‌ی همراه شدن با زوار عزادار و ورود به كربلا

در بصره یك جوان تاجر نصرانی بود كه سرمایه‌ی زیادی داشت و از نظر معاملات تجارتی، بصره گنجایش سرمایه‌ی او را نداشت! شریكهایش از بغداد نامه‌ای به او نوشتند كه سزاوار نیست با این سرمایه هنگفت، شما در بصره باشید. بهتر است وسیله‌ی حركت خود را به بغداد فراهم كنید، زیرا بغداد توسعه‌ی معاملاتش خیلی بیشتر است.مرد نصرانی مطالبات خود را نقد كرد و با همه‌ی سرمایه‌اش به طرف بغداد حركت نمود. در بین راه دزدان به او برخورد كردند و تمام موجودیش را از او گرفتند. چون او خجالت می‌كشید با آن وضع فلاكتبار وارد بغداد شود، ناچار به اعراب بادیه نشین پناه برد و به عنوان مهمان در مهمانسرای اعراب - كه در هر قبیله‌ای یك خیمه مخصوص مهمانان بود - به سر برد.بالاخره روزی به یك دسته از اعراب رسید، كه در میان آنها جوانانی بودند و او بر اثر تناسب اخلاقی، كم كم با آنها انس گرفت و مدتی هم در مهمانسرای آن قبیله ماند.یك روز جوانان قبیله او را افسرده دیدند و علت افسردگی‌اش را سئوال نمودند. جوان نصرانی گفت: مدتی است كه من در خوراك، بر شما تحمیل هستم و از این جهت غمگینم.بادیه نشینان گفتند: این مهمانسرا مخارج معینی دارد كه با بودن و نبودن تو اضافه و [ صفحه 335] كم نمی‌گردد. اگر فرضا تو هم از اینجا بروی این مقدار از مخارج جزء مصرف همیشگی میهمانان قبیله‌ی ماست.تاجر وقتی فهمید كه توقف او در آنجا، موجب مخارج زیادتر و تشریفات فوق العاده‌ای نیست، شادمان گشت و بر اقامت خود در آنجا افزود. روزی عده‌ای از قبایل اطراف به عنوان زیارت كربلا با پای برهنه، بر این قبیله وارد شدند.جوانهای این قبیله نیز با شوق تمام، به زوار پیوستند و مرد نصرانی هم با آنها حركت كرد و در بین راه اسباب آنها را نگهبانی می‌كرد و از خوراكشان می‌خورد.آنها ابتدا به نجف آمدند و پس از انجام مراسم زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شب عاشورا وارد كربلا شدند و اسباب و اثاثیه‌ی خود را داخل صحن گذاشتند و به نصرانی گفتند: تو روی اسباب و اثاثیه‌ی ما بنشین، ما تا فردا بعد از ظهر نمی‌آییم و سپس برای زیارت به طرف حرم مطهر رفتند.تاجر در آن شب، وضع عجیبی مشاهده كرد! او می‌دید همراهانش با اشكهای جاری چنان ناله می‌زدند كه گویا در و دیوار نیز با آنها هم آهنگ و همنوا هستند.مرد نصرانی بواسطه‌ی خستگی راه، روی اسباب و اثاثیه به خواب فرورفت. چون پاسی از شب گذشت، در خواب دید كه شخص بسیار جلیل و بزرگواری از حرم خارج شد و در دو طرف او دو نفر ایستاده‌اند. آن شخص بزرگوار به هر یك از آن دو نفر دفتری دادند و یكی را مأمور كردند كه اطراف خارجی صحن را بررسی كند و نام هر زائر و مهمان را كه در آن شب وارد شده‌اند، یادداشت نماید و دیگری را نیز برای داخل صحن مأموریت دادند.آنها رفتند و پس از مدتی كوتاهی بازگشتند و صورت اسامی را به آن بزرگوار عرضه داشتند. آنها به اسامی نگاه كردند و فرمودند: هنوز افرادی هستند كه شما نامشان [ صفحه 336] را ننوشته‌اید!برای مرتبه‌ی دوم، آنها به جستجو شدند و باز برگشتند و اسامی را به عرض آن جناب رساندند. باز هم آن جناب فرمودند: كاملا تفحص كنید! هنوز هم بعضی از اسامی زوار را ننوشته‌اید.آن دو نفر پس از گردش و جستجو در مرتبه‌ی سوم، عرض كردند: زائر دیگری را نیافتیم مگر همین مرد نصرانی كه بر روی اسباب و اثاثیه به خواب رفته است! و چون نصرانی بود، اسم او را ننوشتیم!حضرت فرمودند: چرا ننوشتید؟ «سبحان الله! الیس قد نزل بساحتنا؟!» آیا به در خانه‌ی ما نیامده است؟ نصرانی باشد! او وارد بر ما است!تاجر از مشاهده‌ی این خواب چنان شیفته‌ی توجه مخصوص حضرت اباعبدالله علیه‌السلام گردید؛ كه پس از بیدار شدن، اشك از دیدگانش ریخت و بالاخره مسلمان شد. او سرمایه‌ی مادی خود را اگر چه از دست داد؛ ولی سرمایه‌ای بس گرانبها بدست آورد. [184] .

#### حضرت امام حسین «ترسایی» را كه در طویله‌ی خانه‌ی امین الدوله بود، زائر خود محسوب كردند و او شیعه شد

سید جواد گلشادی اصفهانی گفت: روزی از حرم امام حسین علیه‌السلام بیرون آمدم و در اندیشه‌ی گناهان بزرگ و كوچك خود و بی‌وفایی به آداب و شروط زیارت و بی [ صفحه 337] اعتنایی به ولی نعمت خود بودم و درباره‌ی عاقبت خود و پذیرش یا عدم پذیرش زیارت فكر می‌كردم و در صحن گردش می‌كردم. تا به ایوانی كه میرزا محمد جراح در آن می‌نشست، رسیدم. میرزا محمد مرد خوبی بود و من با او مأنوس بودم. او چون مرا دگرگون دید، سبب اندوه مرا پرسید و من از فكر و اندیشه‌ی خود به او خبر دادم.میرزا محمد گفت: خوشحال باش كه خدا رئوف و مهربان است و من نیز برای تو مژده آرام بخشی دارم! شبی در خواب دیدم كه حضرت امام حسین علیه‌السلام از حرم مطهر بیرون آمدند و به ایوان مبارك رسیدند و در برابر ضریح بر بالای منبر تشریف بردند. اطراف منبر آن حضرت گروهی زیادی از افراد نورانی، با هیئتی كه قبلا ندیده بودم؛ شرف حضور داشتند و برای من مشخص بود كه آنها فرشته‌ها هستند. آنگاه امام حسین علیه‌السلام به آن فرشتگان نظر كردند و فرمودند: «بروید، نام زائران را بیاورید!»همه‌ی فرشتگان فورا پراكنده و ناپدید شدند و پس از مدتی بازگشتند و دفترها را به خدمت آن حضرت آوردند. حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «غیر از اینها هم هستند!» دوباره ملائكه رفتند و بازگشتند و گفتند: «همه‌ی اتاقها و مساجد و سراها و حمام‌ها و مانند آنها را گشتیم و زائر دیگری نیافتیم!»حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «در دكه‌ی درون طویله‌ی خانه‌ی امین الدوله یك ترسا هست، نام او را نیز در دفتر بنویسید.» فرشتگان گفتند: «او ترسا است!» حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «آیا در آستان ما نیامده است؟!» فرشتگان رفتند و نام او را نوشتند و من با خوشحالی از خواب بیدار شدم.بامداد آن روز به خانه‌ی امین الدوله كه منزل زوار بود رفتم و آن مرد ترسا را به همان وضع و در همان مكانی كه امام علیه‌السلام فرموده بودند، یافتم و از او پرسیدم: «كیستی و كارت چیست؟» او احوال خود را به همان صورت كه در رؤیا دانسته بودم، بیان كرد. [ صفحه 338] سپس من رؤیای خود را برای او بازگفتم و او شاد شد و فورا مسلمان گشت. [185] .

#### یهودی طلا فروش بغدادی پس از زیارت امام حسین به نجف آمد و طلاهای خود را یافت و مسلمان شد

در یكی از روزنامه‌های كثیرالانتشار ایران (اطلاعات شماره 11279، دی ماه 1342، صفحه‌ی 10) مسلمان شدن یك خانواده‌ی یهودی اینچنین اعلام شده بود:عده‌ی زیادی زن و مرد در حیاط مسجد صدر الامور آبادان، جمع شده بودند و درباره‌ی افراد یك خانواده‌ی یهودی كه به دین اسلام مشرف شده و برای ادای نماز به مسجد آمده بودند؛ گفتگو می‌كردند.وقتی افراد این خانواده نمازگزاردند و از مسجد خارج شدند، از آنها، در مورد علت و كیفیت تشرف به دین اسلام سؤال شد و یكی از آنها كه معلوم بود بزرگ آن خانواده است، گفت: من و همسرم كه دارای دو فرزند هستیم، قبل از آنكه به دین مبین اسلام مشرف شویم؛ در بغداد سكونت داشتیم.وقتی كاخ ریاست جمهوری عراق بمباران گردید و حكومت نظامی اعلام شد؛ من از شدت ترس، مغازه طلافروشی خود را كه از مغازه‌های معتبر بغداد بود، تعطیل كردم و به امید خدا رها كردم و به خانه پناه بردم! ولی دو روز بعد وقتی كه به مغازه رفتم، متوجه شدم كه از طلا آلات و نقدینه‌ام هیچ اثری نیست!چند روزی من و همسر و فرزندانم در ناراحتی و اندوه بسر می‌بردیم. یك شب كه از فرط ناراحتی، گریه‌ی زیادی كردم و با چشمهای اشك آلود خوابیدم، در عالم رؤیا به [ صفحه 339] من گفته شد كه اگر به زیارت مرقد مطهر حضرت امام حسین علیه‌السلام بروم، طلا آلات و نقدینه‌ام را بدست خواهم آورد. پس از آنكه از خواب بیدار شدم، جریان رؤیایم را با همسرم در میان گذاشتم و فردای آن روز بار سفر بستم و عازم كربلا شدیم و به زیارت مرقد مطهر حضرت امام حسین علیه‌السلام نایل آمدیم. سپس با اتومبیل به نجف اشرف مشرف شدیم و ضمن اقامت در آن شهر به سراغ یكی از دوستان قدیمی خود، كه از زرگرهای معروف نجف است، رفتیم و ساعتی در مغازه‌ی او نشستیم.موقعی كه قصد داشتم با او خداحافظی كنم و از مغازه بیرون آیم، زن و مرد شیك پوشی وارد مغازه شدند و از دوستم خواستند تا مقداری از جواهرات و طلاجات آنان را خریداری كند.چون دوستم قصد خرید نداشت، من با آنان وارد معامله شدم. ولی وقتی به طلاجات مذكور، كه در یك جعبه‌ی بزرگ قرار داشت با دقت نگاه كردم، متوجه شدم كه همان طلاجاتی است كه از مغازه‌ام به سرقت برده‌اند! بلافاصله جعبه را برداشتم و از مغازه بیرون رفتم، تا پلیس را خبر كنم. ولی آن دو نفر قبل از آنكه به دام مأمورین بیفتند، فرار را بر قرار تریجیح دادند و متواری شدند.به این ترتیب همانطور كه در خواب به ذهنم خطور كرده بود، جواهرات و طلاجات مسروقه را پیدا كردم و بالاخره پس از این قضیه، من و فرزندانم و همسرم به دین مقدس اسلام مشرف شدیم. این مرد اضافه كرد قبلا نامم «سالم الیا هو» بود و همسرم «هیلانام» نام داشت، ولی حالا نام من «محمد» و نام همسرم «زهرا» است. [186] . [ صفحه 340]

#### شیعه شدن شخص مسیحی پس از شفا گرفتن از حضرت باب الحوائج ابی‌الفضل العباس

این قضیه توسط حجة الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله نوری قمی نقل شده است:حقیر در سال 1355 در تهران منبر می‌رفتم. در آنجا یكی از گویندگان این قضیه را برایم نقل كرد:در محلی ده شب منبر می‌رفتم. در یكی از شبها، بعد از منبر، نوجوانی مرا به خانه‌ای دعوت كرد و گفت: پدرم با شما كار دارد. پس از ورود به خانه‌ی مزبور، شخصی را بر روی تخت مشاهده كردم كه بیمار بود.وی مرا در كنار خود طلبید و گفت: آقای محترم، من شخصی مسیحی هستم و مسلمان نیستم؛ ولی به ابوالفضل شما اعتقاد دارم! دكتر مرا جواب كرده است و این مرضی كه دارم خوب شدنی نیست. پدرم با این مرض مرد، برادرم هم با این مرض مرد، من هم با همین مرض ساعت آخر عمر را سپری می‌كنم. اگر شما شفای مرا از حضرت ابوالفضل العباس بگیری، قول می‌دهم كه مسلمان شوم!من بدنم لرزید! با این بیمار رو به موت چه كنم؟! بالأخره برای شفای او متوسل به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شدم. یكی دو شب از مجلس مانده بود، كه همان نوجوان پیدا شد و بعد از منبر مرا به خانه دعوت كرد. پیش خود گفتم: حتما آن مرد مرده است و ما رسوا شدیم! متزلزل و نگران، همراه او رفتم. داخل خانه كه شدم دیدم آن مرد از روی تخت پایین آمده است! وقتی كه چشمش به من افتاد، بنا كرد گریه كردن و گفت:دیدی گفتم ابوالفضل شما باب الحوائج است! او به من عنایت كرد و من خوب شدم. الان شهادتین را بگو تا من مسلمان شوم. آری، از بركت حضرت ابوالفضل [ صفحه 341] العباس علیه‌السلام شفا یافتم و اكنون اسلام اختیار كرده‌ام و شیعه شده‌ام! [187] .

#### شفای زن یهودی در عالم رویا توسط حضرت ابوالفضل و شیعه شدن او و شوهرش

‏یكی از بزرگان اهل منبر نقل كرد از واعظی شنیدم كه می‏گفت:من در قوچان بودم، یك یهودی مرا برای روضه خواندن به خانه‏اش دعوت كرد! من شگفت زده به خانه‏اش رفتم و او گفت: می‏خواهم مسلمان شوم! علت اسلام آوردن وی را پرسیدم، گفت: همسر من بیمار بود. دیشب موقعی كه از تجارتخانه‏ام وارد منزل شدم، دیدم بسیار گریان است. از علت گریه‏اش سؤال كردم.همسرم در پاسخ گفت: شوهرم، من از شما شرمنده‏ام؛ زیرا حدود هفده سال است كه به مرض روماتیسم پا دچار هستم و به كلی از حركت كردن عاجز می‏باشم و با آنكه شما هزینه‏ی فراوانی صرف نموده‏اید، از بهبودی ناامیدم. امشب می‏خواهم به حضرت ابی‏الفضل علیه‏السلام متوسل شوم، زیرا بعضی از اوقات می‏دیدم كه زنان مسلمان یكدیگر را برای روضه خبر می‏كردند و چون من از آنان پرسش می‏كردم چه خبر است؟ می‏گفتند: ما در مجلس عزاداری حاضر می‏شویم و در آنجا متوسل به حضرت عباس علیه‏السلام می‏گردیم و خداوند به واسطه‏ی این توسل بیماران ما را شفا می‏دهد و حاجاتمان را روا می‏سازد. من هم امشب می‏خواهم متوسل به آن سرور بشوم و برای مظلومیت او اشك بریزم. چنانچه شفا یافتم آیا حاضر هستی كه مسلمان شوی؟!من گفتم: بلی. سپس دیدم كه او با گریه می‏گفت: یا اباالفضل، یا اباالفضل! مدتی بعد [ صفحه 342] مرا خواب درربود و طولی نكشید كه شنیدم همسرم می‏گوید: برخیز، نگاه كن! برخاستم و دیدم اطاقی كه تاریك بود، روشن شده است و زوجه‏ام با حال سلامتی، در صورتیكه قبلا نمی‏توانست بایستد، برپا ایستاده است و می‏گوید: الان حضرت ابی‏الفضل علیه‏السلام در اینجا بود. گفتم: ماجرا را بازگو كن.همسرم گفت: شما كه خوابیدید، من آن قدر تضرع و زاری كردم تا به خواب رفتم. در عالم رؤیا دیدم كه یك آقای جلیل القدری به من فرمود: بلند شو. عرض كردم: قدرت برخاستن ندارم، و افزودم دست خود را به من بدهید، شاید بتوانم حركتی نمایم! ناگهان مشاهده نمودم كه محزون شد. سپس ملاحظه كردم و دیدم دست در بدن ندارد!یهودی پس از نقل داستان فوق افزود: اكنون ما دو نفر به شرف اسلام مشرف می‏شویم و بعدا مجلس با شكوهی تشكیل می‏دهیم و این كرامت حضرت عباس علیه‏السلام را برای خویشان و دیگران بازگو می‏كنیم و جمعیت زیادی را به اسلام گرایش می‏دهیم. [188] .

#### توسل یك مادر مسیحی به حضرت رقیه و شفا گرفتن دختر او با حضور آن حضرت و شیعه شدن آنها

جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای سید عسكر حیدری، از طلاب علوم دینیه‌ی حوزه علمیه‌ی زینبیه‌ی شام چنین نقل كردند: [ صفحه 343] روزی زنی مسیحی دختر فلجی را از لبنان به سوریه می‌آورد.زیرا دكترهای لبنان او را جواب كرده بودند.زن با دختر مریضش نزدیك حرم با عظمت حضرت رقیه علیهاالسلام منزل می‌گیرد تا در آنجا برای معالجه‌ی فرزندش به دكترهای سوریه مراجعه كند، تا اینكه روز عاشورا فرامی‌رسد و او می‌بیند كه مردم دسته دسته به طرف محلی كه حرم مطهر حضرت رقیه علیهاالسلام است، می‌روند.از مردم شام می‌پرسید: اینجا چه خبر است؟ می‌گویند: اینجا حرم دختر امام حسین علیه‌السلام است. او نیز دختر مریضش را در منزل تنها می‌گذارد و درب اطاق را می‌بندد و به حرم حضرت رقیه علیهاالسلام می‌رود. آنجا متوسل به حضرت رقیه می‌شود و گریه می‌كند، به حدی كه غش می‌كند و بیهوش می‌افتد. در آن حال كسی به او می‌گوید: بلند شو به منزل برو! دختر تنهاست و خدا او را شفا می‌افتد. در آن حال كسی به او می‌گوید: بلند شو به منزل برو! دخترت تنهاست و خدا او را شفا داده است. زن برمی‌خیزد به طرف منزل حركت می‌كند و وقتی به منزل می‌رسد، می‌بیند كه دخترش دارد بازی می‌كند!وقتی مادر جویای وضع دخترش می‌شود و احوال او را می‌پرسد، دختر در جواب مادر می‌گوید: وقتی شما رفتید، دختری به نام «رقیه» وارد اطاق شد و به من گفت: بلند شو با هم بازی كنیم! آن دختر به من گفت: بگو بسم الله الرحمن الرحیم تا بتوانی بلند شوی و سپس دستم را گرفت و من بلند شدم و ناگهان متوجه شدم كه تمام بدنم سالم است. او داشت با من صحبت می‌كرد كه شما به منزل رسیدید و او گفت: مادرت آمد! [ صفحه 344] سرانجام مادر مسیحی با دیدن این كرامت از دختر امام حسین علیه‌السلام مسلمان شد. [189] .

#### نجات از مرگ و هدایت شدن راننده‌ی غیر مسلمان در اثر گفتن «یا اباالفضل»

عده‌ای از موثقین و افرادی كه سخنشان مورد اطمینان است این قضیه را نقل كرده‌اند:راننده‌ای غیر مسلمان، در هنگام رانندگی و حركت اتوبوس همراه با مسافرین، متوجه می‌شود كه ترمز ندارد و مرگ خود و مسافرینش را در دو قدمی می‌بیند.چون شنیده بود كه مسلمانها در مواقع گرفتاری متوسل به حضرت عباس علیه‌السلام می‌شوند او نیز بی‌اختیار فریاد می‌زند یا اباالفضل! وقتی كه این كلمه را می‌گوید اتوبوس بجای خود می‌ایستد! آنچنان كه لاستیك‌های اتوبوس از هم گسیخته و پاره پاره می‌شوند.چون راننده‌ی غیر مسلمان این كرامت روشن را از حضرت عباس علیه‌السلام مشاهده می‌كند، به دین مقدس اسلام مشرف می‌شود و سر بر آستان مقدس آن بزرگوار می‌ساید. [190] .

#### شیعه شدن راننده‌ی ارمنی كه با گفتن «یا اباالفضل» از سانحه‌ی رانندگی نجات یافت‌

یكی از رانندگان اتوبوس شهرستان قم نقل كرد در ایامی كه راه عتبات عالیات باز بود، من مرتبا از قم به كاظمین علیهماالسلام مسافر می‌بردم و از آنجا نیز مسافران را به قم می‌رسانیدم. در یك نوبت كه از كاظمین علیهماالسلام مسافر زده بودم و می‌آمدم، به گردنه‌ی پاطاق، كه نسبتا گردنه‌ی سختی است؛ رسیدم. [ صفحه 345] در وسط گردنه دیدم ماشین نفت كشی از سر گردنه پیدا شد. قدری كه آمد من متوجه شدم ترمز او بریده است و اكنون آن ماشین بر حسب عادت می‌آید و ماشین مرا زیر می‌گیرد و شصت مسافری را كه همه زوار قبر امام حسین علیه‌السلام می‌باشند له و نابود می‌كند، و اصلا راه فراری هم برای خود نمی‌دیدم. دستم به طرف در رفت تا آن در را كه در پهلوی خود بود باز نمایم و خود را به بیرون پرتاب كنم تا اقلا خودم كشته نشوم، كه ناگاه ماشین نفت كش كه به سرعت به طرف ما می‌آمد، سرش برگشت و به كوه خورد و متوقف شد!من اتوبوس را نگاه داشتم و به طرف نفتكش دویدم و دیدم درب ماشین به كوه گیر كرده و راننده صدمه‌ای ندیده است و لكن نمی‌تواند از ماشین بیرون آید. به زحمت درب ماشین را باز كردیم و راننده را بیرون كشیدیم.به مجرد آنكه راننده از ماشین بیرون آمد، سؤال كرد: شما چه مذهبی دارید؟ گفتیم: مسلمان و شیعه می‌باشیم. گفت: مرا به دیانت اسلام و مذهب شیعه دلالت نمایید! زیرا من ارمنی هستم و به كیش نصرانیت معتقدم. گفتیم: بگو أشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله.پس از آنكه شهادتین را بر زبان جاری ساخت، پرسید: حضرت عباس علیه‌السلام كیست؟ ما گفتیم: حضرت عباس فرزند اولین امام، حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. سپس سؤال كردیم: چرا تو از حضرت عباس علیه‌السلام سؤال می‌كنی؟ وی گفت: در ایران كه رانندگی می‌كردم، رفقای راننده‌ی شیعه می‌خواستند مرا به مرام تشیع دلالت و رهبری نمایند و لكن من قبول نمی‌كردم. آنان از راه دلسوزی و نصیحت به من فرمودند هرگاه در جایی بیچاره شدی و خواستی خود را از گرفتاری برهانی، بگو: یا اباالفضل العباس علیه‌السلام و او قطعا از تو دادرسی خواهد نمود.این مطلب در ذهن من بود، تا اینكه اكنون چون ماشین من از بالای گردنه سرازیر [ صفحه 346] شد؛ ناگاه ترمز آن برید و من یقین كردم كه ماشینم به ته دره سقوط می‌كند وبدنم قطعه قطعه می‌شود، لذا ناچار شدم و چند مرتبه گفتم: یا اباالفضل العباس.آری، ماشین مرا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام حفظ نمود و جان مرا نیز او نگاهداری كرد و من ثلث درآمد ماشین خود را وقف او نمودم و تا زنده باشم در راه روضه خوانی او مصرف می‌نمایم و همانجا با انگشت خود و مركب، در جلو ماشین نوشت: شركت با اباالفضل العباس علیه‌السلام. [191] .

#### هدایت شخصی غاصبی كه امیرالمؤمنین درباره‌ی او فرمود: به خاطر اینكه خادم عزاداران امام حسین است، از او درگذر

مردی در بحرین ماده گاوی داشت و با استفاده از شیر آن زندگی می‌كرد. كلانتر شهر آن گاو را به زور گرفت. آن شخص ابتدا به حاكم شهر شكایت كرد و سپس به حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و شكوه به خدمت آن بزرگوار آورد. بالاخره در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حال چرت فرورفت و امام علیه‌السلام را در خواب دید حضرت علی علیه‌السلام به او فرمودند: «از او بگذر و به خاطر من حقت را ساقط كن!»آن شخص شگفت زده شد و سبب این فرمایش را سئوال كرد. حضرت فرمودند: «هر سال او خادم عزاداران امام حسین علیه‌السلام است.» آن شخص بحرینی گفت: «از او گذشتم» و سپس از خواب بیدار شد.در هنگام بازگشت به بحرین، به بندر ریگ رسید و با كمال تعجب دید كه آن كلانتر غاصب همراه با گاو و بهای شیر آن از روز غصب، به پیشواز او آمده است! كلانتر [ صفحه 347] گفت: حضرت علی علیه‌السلام را در خواب دیدم، و به من فرمودند: «چرا به فلانی ستم كردی؟ برو و از او حلالیت بطلب!».كلانتر از مرد بحرینی خواهش كرد كه ماده گاو را همراه با پول شیرش تحویل بگیرد. اما مرد بحرینی آنها را نگرفت بلكه هر دو توافق كردند كه همه را در عزاداری امام حسین علیه‌السلام صرف كنند. [192] .

#### شیعه شدن مردی از اهل تسنن كه گوساله‌ی نذری را غصب كرد، به خاطر گریه بر امام حسین

این قضیه توسط حجة الاسلام سید محمد علی جزائری آل غفور از جد اعلایشان مرحوم سید عبدالغفور نقل شده است.طویریج دهی است در سه فرسخی كربلا كه همه ساله در روز عاشورا دستجات عزا و سینه زنی از آنجا پیاده به كربلا می‌روند و دسته‌ی طویریج مشهور است. باری، زنی از اهل طریریج، حاجتی داشته است، گوساله‌ای نذر حضرت عباس علیه‌السلام می‌كند و حاجتش برآورده می‌شود. برای زیارت اول ماه رجب كه به كربلا مشرف می‌شود، گوساله را همراه خود می‌برد.در بین راه یكی از مأمورین ژاندرمری، كه سنی بوده، او را می‌بیند و می‌پرسد گوساله را كجا می‌بری؟ می‌گوید: نذر حضرت عباس علیه‌السلام است و به كربلا می‌برم. آن را از او می‌گیرد و می‌گوید: نمی‌خواهد به كربلا ببری! هر چه زن اصرار و خواهش می‌كند، پس نمی‌دهد. زن به كربلا مشرف می‌شود و در حرم ابوالفضل علیه‌السلام جریان را [ صفحه 348] به محضر آقا عرض می‌كند و می‌گوید كه من به نذر خود وفا كردم، ولی آن مرد سنی از من گرفت؛ و از آقا خواهش می‌كند كه گوساله را از آن مأمور سنی بگیرد.شب كه آن زن می‌خوابد، در خواب به خدمت حضرت عباس علیه‌السلام می‌رسد و مجددا خواهش می‌كند كه آن حضرت، گوساله را از او بگیرند و حضرت می‌فرمایند: نذر تو رسید و قبول است! عرض می‌كند كه من دلم می‌خواهد گوساله را از او بگیرید. باز حضرت می‌فرمایند: من گوساله را به او بخشیدم و ما خانواده وقتی چیزی به كسی بخشیدیم، آن را پس نمی‌گیریم! باز زن اصرار می‌كند. حضرت می‌فرماید: آن مرد حقی به گردن من دارد و من به تلافی آن حق، گوساله را به او بخشیدم. زن می‌پرسد: آن مرد سنی چه حقی بر شما دارد؟!حضرت عباس علیه‌السلام می‌فرمایند: مدتی پیش، آن مرد به جایی می‌رفت. هوا بسیار گرم بود، و تشنگی به حدی بر او غالب شد كه نزدیك بود به هلاكت برسد. پس به كنار نهر آبی رسید و از آب آن آشامید. چون سیراب شد، به یاد تشنگی برادرم، امام حسین علیه‌السلام، افتاد و اشك از چشمش جاری شد و بر قاتلان آن حضرت لعنت فرستاد. به این سبب من گوساله را به او بخشیدم.وقتی زن به طویریج برگشت، باز آن مرد سنی را دید و جریان خوابش را برای او نقل كرد. مرد گفت: بیا گوساله را بگیر! گفت: نمی‌گیرم، حضرت عباس علیه‌السلام به تو بخشیده است.مرد سنی گفت:به خدا كسی از این موضوع خبر نداشت. لذا توبه كرد و گفت: این خانواده بر حق هستند. أشهد أن علیا ولی الله.وی شیعه شد و همان روز، در كربلا به زیارت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رفت و طوایف اعراب هم كه این خبر را شنیدند، همه به زیارت آن حضرت مشرف شدند و [ صفحه 349] بعضی از بستگان آن مرد نیز به آیین تشیع درآمدند. [193] .

#### مسلمان شدن سرهنگ روسی پس از تنبیه شدن به خاطر توهین به عزاداران حسینی

این قضیه توسط حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ اسدالله جوانمردی از گویندگان مشهور حوزه‌ی علمیه‌ی قم بیان شده است:در اوائل سالهای طلبگی به جهت گذراندن تعطیلات تابستان به «غریب دوست»، كه زادگاه من است، رفته بودم، بعد از ظهر یكی از روزها، از منزل بیرون آمدم و مرد غریبه‌ای را دیدم كه با چند نفر از ریش سفیدان، در زیر سایه‌ی درختی نشسته بودند. من هم پیش آنان آمدم، سلام كردم و در كنار آنان نشستم. مرد غریب در حدود شصت و پنج ساله می‌نمود؛ قوی هیكل و دارای چشمان زاغ بود، موهای سر و صورتش سفید بود. او مشغول صحبت بود و ضمنا بساطی هم باز كرده و بعضی از وسایل را روی آن چیده بود و دستفروشی می‌كرد. وقتی احساس كرد كه من طلبه هستم، شرح تاریخ زندگی خویش را چنین شروع كرد:شاید آقایان فكر كنند كه من یك دستفروش دوره گرد عادی هستم. خیر، من از كسانی هستم كه از بالا به پایین آمده‌ام و در عین حال خدا را به این حال شكرگزارم.داستان زندگی من چنین است: در آن زمانی كه كشور روسیه بلشویكی شد و لنین علمای اسلام و مسلمانان با نفوذ را، یا كشت و یا به دریا ریخت؛ جمع زیادی را نیز به قسمت «سیبری» روسیه، كه نزدیكیهای قطب و بسیار سرد است، تبعید نمود. [ صفحه 350] من در آن زمان كماندوی شهربانی سیبری بودم (به اصطلاح ما، سرهنگ شهربانی می‌شود). دایی من، مدعی العموم آن قسمت و در عین حال پدر خانم من بود و ما در آن سامان به نبوت حضرت داود علیه‌السلام معتقد بودیم و از لحاظ نسل و نژاد، روسی محسوب می‌شدیم.روزی به من خبر دادند كه مسلمانان تبعیدی به صورت دسته‌جات فشرده بیرون ریخته‌اند و سر و پا برهنه راه می‌روند و به سر و سینه می‌زنند و شعر می‌خوانند و گریه می‌كنند. من هفت تیر خود را برداشتم، شلاق محكمی نیز به دست گرفتم و با جمعی از پاسبانان، جلوی آنان رفتم. یكی از آنان سرش را هم تراشیده بود و چنان كه بعدها فهمیدم قمه زن بود و در جلوی صفها با جوش و خروش «شاه حسین»، «وا حسین» می‌گفت و دستجات را رهبری می‌كرد.من آمدم جلوی او را گرفتم و گفتم دیوانه‌ها چه می‌كنید؟! این وحشیگریها و دیوانه بازیها یعنی چه؟! گفت: امروز عاشورا، مصادف با روزی است كه پسر دختر پیغمبر ما را با لب تشنه در كربلا كشته‌اند. ما هم روز شهادت او را گرامی می‌داریم و عزاداری می‌كنیم. گفتم: آقای شما چند سال قبل، كشته شده است؟ گفت: بیش از هزار سال است!گفتم: دیگر او مرده است، برای او این كارها چه فایده‌ای دارد و او چه می‌داند شما به خودتان كتك می‌زنید؟! او در جواب گفت: ما اعتقاد داریم كه پیشوایان ما، بعد از مردن هم، آن چنان آگاهند كه در زنده بودنشان آگاه بوده‌اند، و مرده و زنده‌ی آنان یكی است! گفتم: اگر چنین است چرا آنان را به امدادتان فرانمی‌خوانید كه بیایند شما را از تبعید و یا حداقل از دست من نجات بدهند؟!او در جواب گفت: ما آقایمان را برای مثل تو «ساباخلاره» یعنی سگها فرانمی‌خوانیم! من عصبانی شدم و با شلاق آنچنان به زدن وی پرداختم كه پوست سر و [ صفحه 351] صورتش كنده می‌شد و به شلاق می‌چسبید! من او را می‌زدم و او بدون اینكه گریه كند می‌گفت: یا اباالفضل! (در این اثنا اشك چشمان ناقل داستان، سرازیر شد) و من هر شلاقی كه می‌زدم، او همچنان می‌گفت: ایا اباالفضل! یكمرتبه دیدم از پشت سر یك كشیده‌ی محكم بر من زده شد. این سیلی آنچنان در من اثر كرد كه دنیا در چشمان من تاریك شد و خیال كردم دنیا بر سر من فرود آمد.ناقل داستان باز گریه می‌كرد و می‌گفت: این سیلی را بظاهر دائیم، كه پدر خانمم بود، زد ولی در معنا این سیلی را حضرت اباالفضل علیه‌السلام بر من زد. به پشت سر نگاه كردم و دیدم دائیم بر من سیلی زده است. به من پرخاش كرد و گفت: چه می‌كنی، و چرا این بیچاره را می‌كشی؟!من به خانه برگشتم، ولی خیلی ناراحت و گیج شده بودم و سیلی كارش را كرده بود، باری، وارد خانه شدم و بدون اینكه چیزی بخورم خوابیدم. در عالم خواب، دیدم قیامت برپا شده و همه‌ی مردم، از اولین و آخرین، در یك صحرا جمع شده‌اند. مردم آنچنان به همدیگر فشار می‌آورند كه همه غرق عرق شده‌اند. گویی كه آفتاب روی سر مردم قرار دارد. گرما همه را بی‌طاقت كرده و زبانها از شدت تشنگی از دهانها بیرون آمده بود. همه به دنبال آب هستند و مردم به همدیگر می‌گویند: فقط، پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله و سلم به مردم آب می‌دهد.من هم با هر وضعی بود خود را كنار حوض رساندم، دیدم كه حضرت علی علیه‌السلام به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به مردم آب می‌دهد. من عرض كردم: آقا، آقا، به من هم آب بدهید! حضرت علی علیه‌السلام فرمود: به تو آب دهم كه امروز عزادار فرزندم، حسین، را كتك زده‌ای؟! گفتم: آقا، اشتباه كرده‌ام، جبران می‌كنم، بفرمایید چه بگویم كه مسلمان شوم تا به من آب بدهید؟! [ صفحه 352] من، همچنان ناله و التماس می‌كردم كه یكمرتبه دیدم همسرم مرا بیدار كرد و گفت: پاشو، آب آوردم! گفتم: من تشنه نیستم. گفت: پس چرا از رئیس مسلمانها، با آن همه التماس، آب می‌خواستی؟! برای اینكه او چیزی نفهمد، آب را از دستش گرفتم و تا برابر لبهایم آوردم ولی دیدم این آب مثل آبهای فاضلاب گندیده و بدبو است! گفتم: این چه آبی است كه برای من آوردی؟! گفت: مگر چگونه است؟! گفتم: بوی بد می‌دهد، گندیده است. همسرم گفت: این آب ایرادی ندارد، تو مسلمان شده‌ای، اینها را بهانه می‌آوری!قانون مذهب ما این بود كه اگر كسی از دین بیرون رود، باید كشته شود. من فكر كردم كه این زن را بكشم تا مرا لو ندهد. هفت تیر را برداشتم تا بزنم ولی او فرار كرد و مستقیما به خانه‌ی پدرش رفت و قضیه‌ی مرا برای پدرش بازگو كرد. چیزی نگذشت كه به خانه‌ی من ریختند و درجه‌های مرا كندند و مرا دست بسته به زندان بردند. من هم یگانه فرزند پدر و مادرم بودم.من وارد زندان شدم و منتظر عواقب كار خود بودم و از طرفی ممنوع الملاقات شده بودم. در مدت توقف من در زندان، پدر و مادر تنها دو بار، از دور توانستند مرا ببینند. مادرم زار زار گریه می‌كرد و من شكی نداشتم كه مرا اعدام خواهند كرد! من دو جرم داشتم: یكی اینكه از دینم بیرون رفته‌ام؛ و دیگری آنكه قصد كشتن همسرم را، كه دختر مدعی العموم منطقه است، داشته‌ام. ولی در زندان شب و روز گریه می‌كردم و به پیامبر خدا و حضرت علی و امام حسین و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام متوسل می‌شدم و نجات خود را از آنان می‌خواستم.بیش از دو سه روز به محاكمه‌ی من باقی نمانده بود، كه شبی خواب دیدم كه یكی از آن بزرگواران (البته این قسمت از یاد من رفته است، و الا خود ناقل می‌گفت: كه چه كسی آمد و چه نام داشت؟ - جوانمردی) به خواب من آمد و به من فرمود: «چیزی به [ صفحه 353] زمان محاكمه‌ی تو باقی نمانده است و اگر محاكمه شوی، كشته خواهی شد! فردا شب راه زیرزمین به پشت زندان باز خواهد بود و به پدر و مادرت گفته‌ایم كه در پشت زندان منتظرت باشند. فردا شب از زندان فرار كن و همراه پدر و مادرت، به سوی ایران حركت نما!»من، بی‌صبرانه، منتظر فردا شب شدم. سر موعد به طرف زیرزمین رفتم، دیدم روزنه‌ای به بیرون باز شده است. از آنجا بیرون رفتم، دیدم پدر و مادرم پشت زندان منتظر من هستند! با هم حركت كردیم و خود را به ایستگاه قطار رساندیم و قطار به راه افتاد. پس از آنكه قطار یك شب و روز مسیر خود را ادامه داد، ناگهان بی‌موقع قطار ایستاد. من بسیار ناراحت شدم و سؤال كردم: چرا قطار را نگه داشتند؟ گفتند: یك نفر فراری می‌خواهد با قطار از روسیه فرار كند و مأموران دنبال او هستند!من باز متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شدم كه ما را نجات بدهد. عجیب اینكه مأموران همه‌ی قطار را گشتند ولی ما را ندیدند! از كنار ما می‌گذشتند ولی ما را نمی‌دیدند، تا بالاخره به مرز ایران نزدیك شدیم.شب با پای پیاده كنار رود ارس، كه در مرز ایران و شوروی قرار دارد آمدیم (در اینجا باز در یاد ناقل نمانده است كه آنها چگونه از ارس گذشته‌اند - جوانمردی). از ارس گذشتیم و خود را به اردبیل رساندیم و در اردبیل به دست یك عالم شیعه، مسلمان شدیم. آنها نام من را غلامحسین، نام پدرم را شیرین علی، و نام مادرم را شیرین خانم گذاشتند.سپس به كربلا رفتیم. پدر و مادرم در نجف ماندند و در همانجا مردند و به خاك رفتند، ولی من دوباره به ایران برگشتم و مدتی در فرودگاه تهران در قسمت فنی هواپیما مشغول كار شدم، ولی بعد چون فهمیدند كه من از روسیه آمده‌ام، بیرونم كردند. در این مدت جسمم معلول شد و الان به صورت دوره گرد دستفروشی می‌كنم و زندگی را می‌گذرانم، در عین حال خدا را شكرگزارم كه مسلمان شده‌ام و جزو [ صفحه 354] دوستداران اهل بیت رسول خدا علیهم‌السلام هستم. [194] .

#### هدایت مامور دولتی سنی كه می‌خواست مانع عزاداری ایام محرم در شهر «درود» شود

در ایام محرم 1346 شمسی، مردم قریه‌ای در نزدیكی شهر درود، آماده‌ی عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام و شهدای كربلا بودند و مخارج و وسایل لازم نیز تهیه شده بود. لیكن یكی از مأموران دولتی، كه نفوذی در محل داشت و گویا سنی مذهب بود، به هیئت عزاداران پیغام داد كه آنها باید از این كار منصرف شوند و عزاداری نكنند!سكنه‌ی قریه، كه از طرفی نمی‌توانستند مراسم همه ساله‌ی خود را برگزار نكنند و از طرف دیگر از نفوذ و خشم آن مأمور دولتی بیمناك بودند، سر گردان و بلاتلكیف می‌مانند! ولی بر خلاف انتظار آنها، فردا صبح مشاهده می‌كنند كه آن مأمور، خودش لباس سیاه عزا پوشیده است و مشكی پر آب بر دوش انداخته و با سر و پای برهنه و ایمانی غیر قابل تصور، زودتر از دیگران به عزاداری مشغول شده است!پس از تحقیق، معلوم می‌شود كه آن مأمور در شب گذشته حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را در خواب زیارت كرده است و آن حضرت در حالی كه به شدت غضبناك بوده‌اند، به آن مأمور می‌فرمایند: «اگر جلوی عزاداری دوستان ما را بگیری، با یك ضربت شمشیر دو نیمه‌ات خواهم كرد!»بر اثر این خواب، آن مأمور به مذهب شیعه روی آورد و بر خلاف تصمیم قبلیش، خودش نیز در مراسم عزاداری شركت كرد. [ صفحه 355] در نتیجه‌ی این حادثه، مراسم عزاداری در آن سال با شكوه و حشمتی بیشتر از هر سال، در آن قریه برگزار شد. [195] .

#### هدایت مردی از اهل تسنن كه به حرم حضرت ابوالفضل بی‌اعتنایی كرد

علامه‌ی متبحر، شیخ حسن دخیل، برای مرحوم سید عبدالرزاق مقرم ماجرای شگفتی را نقل می‌كند كه خود شاهد آن بوده است. وی می‌گوید:در اواخر دولت عثمانی، حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را در غیر ایام زیارت، در فصل تابستان زیارت نمودم. سپس نزدیك ظهر، متوجه حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شدم. در حالی كه به سبب گرمی هوا كسی در صحن و حرم مطهر نبود و تنها مردی از خدام كه عمری نزدیك شصت سال داشت و گویی از حرم محافظت می‌كرد؛ كنار درب اول ایستاده بود.من بعد از زیارت، نماز ظهر و عصر را خواندم و سپس در بالای سر مقدس نشستم و درباره‌ی عظمت و ابهت قمر بنی هاشم علیه‌السلام، كه آن را به سبب آن جانبازی و ایثارگری عظیم به دست آورده بود، به تفكر پرداختم.در این اثنا، زنی را دیدم كه وارد حرم شد، و در حالی كه سراپا محجوب، و آثار بزرگی از او آشكار بود و پسری حدود شانزده ساله با صورتی زیبا و لباس اشراف كرد به دنبالش حركت می‌كرد، شروع به طواف در اطراف قبر نمود.سپس مردی بلند قد با صورتی سرخ و سفید و محاسن حنایی و هیئتی كردی وارد شد، اما رسومات شیعه یا اهل سنت را كه فاتحه می‌خوانند، در مورد زیارت به جا [ صفحه 356] نیاورد. وی پشت به قبر مطهر كرد و به تماشای شمشیرها و خنجرها و زره‌هایی كه بالای ضریح آویزان بود پرداخت، بدون اینكه هیچ گونه توجهی به عظمت و جلال صاحب حرم مقدس از خود بروز دهد!من از این رفتار او بسیار تعجب كردم و متوجه هم نشدم كه از چه قوم و طایفه‌ای می‌باشد، جز اینكه حدس زدم از خانواده‌ی آن زن و پسر است، تعجب من آنگاه زیادتر شد، كه دیدم زن آنگونه در بالای سر مطهر ادب می‌ورزد و او اینگونه بی‌احترامی می‌نماید!در اندیشه‌ی گمراهی او و صبر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بودم كه ناگهان مشاهده كردم آن مرد بلند قامت، از زمین بلند شد و ندیدم كه چه كسی وی را بلند نمود! وی در حالی كه به ضریح مطهر می‌خورد و فریاد می‌كشید، دور قبر با شدت تمام شروع به دویدن كرد! چرخ می‌زد و خیز برمی‌داشت، در حالی كه نه به قبر چسبیده بود و نه از آن دور بود! گویی برق وی را گرفته و انگشتان دستش تشنج گرفته بود. در این حالت، صورتش ابتدا رو به سرخی رفت و سپس رنگ نیلی به خود گرفت. ساعتی داشت كه زنجیر نقره‌ای آن را به گردن آویخته بود و هر گاه كه خیز می‌گرفت، ساعت او به ضریح شریف می‌خورد تا بالاخره شكست. همچنین از آن سو كه دستش را از عبا بیرون می‌آورد تا حمایل كند و به زمین نخورد، به زمین نمی‌افتاد بلكه طرف دیگرش به زمین فرود می‌آمد و عبایش با این خیز گرفتن‌ها پاره شد!آن خانم چون این كرامت را از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشاهده نمود، خود را به دیوار چسبانید و پسر را در آغوش گرفت و شروع به تضرع و انابه كرد و پیاپی می‌گفت: ابوالفضل، من و پسرم دخیل شماییم.من نیز كه چنین دیدم، از این حال بیمناك شده و ایستادم؛ در حالی كه نمی‌دانستم [ صفحه 357] چه كنم. آن مرد بدنی تنومند داشت و كسی هم در حرم نبود كه مقابلش را بگیرد. دوبار دور حرم، چون عقربه‌ی ساعت كه از خود اختیار ندارد، با شتاب چرخید.در آن هنگام خادم حرم وارد شد و با مشاهده‌ی آن وضعیت، بیرون رفت و یكی دیگر از خدام، به نام جعفر، را صدا زد و به كمك هم آن مرد را گرفتند و ریسمانی را كه طولش سه ذراع بود به گردنش بستند. و او مطیع ایستاد اما هنوز فریاد می‌كشید و از حال عادی خارج بود. او را از حرم حضرت عباس علیه‌السلام بیرون بردند و به زن هم گفتند كه همراه آنها به حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بیاید.در میاه راه كه از بازار می‌گذشتیم، صدای فریاد و اضطراب وی توجه مردم را به خود جمع كرده و آنها را به دنبال خود می‌كشید.چون او را وارد آن بارگاه قدسی مكان نمودند و به ضریح مطهر حضرت علی اكبر علیه‌السلام بستند، حالش آرام شد و خوابید، بعد از ربع ساعت، در حالی كه عرق بسیاری بر چهره‌اش نشسته بود، بیدار شد و با حالتی مرعوب و ترسان شروع به شهادت به یگانگی خداوند و نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امامت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام تا حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نمود!موضوع را كه از او پرسیدند، گفت: هم اكنون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم كه به من فرمود به این حقایق اعتراف كن و آنها را برایم برشمرد و افزود كه، اگر چنین نكنی عباس ترا هلاك می‌نماید! اینك من شهادت به ولایت آنان می‌دهم و از غیر آنان تبری می‌جویم.سپس از آن افت و خیز عجیبش در حرم حضرت عباس علیه‌السلام پرسیدند، گفت: در حرم حضرت عباس علیه‌السلام بودم كه مرد بلند قامتی مرا گرفت و گفت: ای سگ، هنوز دست از گمراهیت برنمی‌داری؟! آنگاه مرا به قبر كوبید و با عصا از پشت سر مرا بزد و [ صفحه 358] آنچه می‌دیدید صحنه‌ی فرار من از دست او بود!از خانم، ماجرا را جویا شدند، گفت: من شیعه و از اهل بغداد هستم، و این مرد شوهرم می‌باشد كه از اهل سلیمانیه و ساكن بغداد است. وی سنی می‌باشد، اما در مذهب خود متدین است و گناه و معصیت انجام نمی‌دهد، صفات نیك را دوست دارد و از خصال زشت دوری می‌جوید.پیش از آنكه من زوجه‌ی او شوم به تجارت توتون مشغول بود و من نیز دو برادر داشتم كه شغلشان خرید توتون از او و فروش آن به دیگران بود. زمانی دویست لیره‌ی عثمانی به او بدهی پیدا كردند و چون از عهده‌ی آن برنمی‌آمدند تصمیم گرفتند كه خانه‌ی خود را به او بدهند و خود از بغداد مهاجرت كنند. به همین جهت او را هنگام ظهر به خانه‌ی خود فراخواندند و نظرشان را به او گفتند و اظهار داشتند كه بدهكاری دیگری نیز ندارند.در آن هنگام ناگاه او شهامتی عجیب از خود نشان داد: اوراق بدهی آنان را بیرون آورد و ابتدا آنها را پاره نمود و سپس سوزاند و به آنان اطمینان داد كه هر مقدار هم پول نیاز داشته باشند می‌توانند از او بگیرند. آنان چون چنین دیدند، بسیار خوشحال شدند و تصمیم گرفتند كه در همانجا او را پاداش دهند.زن ادامه داد و گفت: برادرانم از من نظر خواهی كردند و چون رأی مرا، با توجه به این جوانمردی و با توجه به تدین و دوری او از گناه، با خود موافق دیدند، من را به عقد وی درآوردند.پس از مدتی از او خواستم كه مرا به زیارت كاظمین، مرقد مطهر حضرت امام موسی كاظم علیه‌السلام و حضرت امام جواد علیه‌السلام ببرد، اما او نپذیرفت و مدعی خرافه بودن آن شد. چون آثار حمل در من پدیدار گشت از شوهرم درخواست كردم كه نذر كند [ صفحه 359] اگر فرزندی نصیبش شد به زیارت رویم و او هم موافقت نمود.هنگامی كه فرزند به دنیا آمد، وفای به نذر را از او طلب كردم، اما وی از قبول آن سرباز زد و آن را موكول به زمان بلوغ فرزندش نمود. برخورد او مرا ناامید ساخت، تا اینكه پسر به سن تكلیف رسید و از من خواست كه برای فرزندمان همسری بیابم! اما من به وی گفتم تا هنگامی كه به نذرش وفا نكند، چنین نخواهم كرد!به همین خاطر، وی با اكراه قبول نمود و ما را به زیارت آورد. در هنگام زیارت آن دو امام همام علیهماالسلام، از آن بزرگواران درخواست نمودم كه وی را به تشیع هدایت نمایند، اما آثاری كه خوشحالم كند مشاهده ننمودم، بلكه از اسائه‌ی ادب و استهزای همسرم بسیار مغموم و محزون شدم. سپس وی ما را به زیارت حضرت امام هادی و حضرت امام عسكری علیهماالسلام در سامرا برد، و در آنجا هم دعا كردم ولی مستجاب نشد، و استهزا و اسائه‌ی ادب شوهرم افزون گشت!چون به كربلا رسیدیم، گفتم: به زیارت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌روم، اگر او، كه باب الحوائج است، حاجتم را نداد، دیگر برادرش حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیارت نمی‌كنم و به بغداد برمی‌گردم.چون به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رسیدیم، جریان را به عرض قمر بنی هاشم علیه‌السلام رساندم و قصه‌ی خود را اعلام داشتم، كه ناگهان دریای خروشان كرم وجود حضرت عباس علیه‌السلام به جوش آمد و دعایم استجابت یافت و شوهرم به هدایت و سعادت ابدی نایل گشت. [196] . [ صفحه 360]

#### ملحقات بخش 11 در این كتاب‌

موضوع: 1- توبه دادن شیخ اسدالله سرپولكی كه خود را انسان كامل می‌دانست، شماره قضیه: 49موضوع: 2- توفیق توبه‌ی عالم مغرور، به بركت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 48موضوع: 3- توبه از تراشیدن ریش در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 144موضوع: 4- توبه و هدایت شدن سارقی كه درحرم حضرت امام رضا علیه‌السلام جیب‌بری می‌كرد، شماره قضیه: 64موضوع: 5- هدایت شدن شخصی كه منكر ثواب گریه كردن برای امام حسین علیه‌السلام بود، شماره قضیه: 3موضوع: 6- شیعه شدن یوحنا (طبیب) بواسطه‌ی دیدن معجزه از تربت مطهر، شماره قضیه: 68موضوع: 7- شیعه شدن مادر مسیحی، كه دختر سه ساله‌اش حضرت ابوالفضل را دید، شماره قضیه: 141 [ صفحه 363]

### گرفتن حاجات و شفا با توسل به امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل

#### حضرت آیة الله العظمی حائری به شفاعت امام حسین از مرگ نجات یافتند

مرحوم آیة الله العظمی حاج شیخ عبدالكریم حائری قدس سره، در موقعی كه سرپرستی حوزه‌ی علمیه اراك را به عهده داشتند؛ این قضیه را برای حضرت آیة الله حاج آقا مصطفی اراكی نقل فرموده بودند:هنگامی كه من در كربلا بودم، شب سه شنبه‌ای، در خواب دیدم كه شخصی به من گفت: شیخ عبدالكریم! كارهایت را انجام بده، سه روز دیگر خواهی مرد! من از خواب بیدار شدم و متحیر بودم و با خود گفتم: البته خواب است و ممكن است هیچ تعبیری نداشته باشد.روز سه شنبه و چهارشنبه مشغول درس و بحث بودم تا اینكه آن خواب از خاطرم رفت! روز پنج شنبه تعطیل بود، با بعضی از رفقا به طرف باغ مرحوم سید جواد رفتیم و در آنجا قدری گردش و مباحثه‌ی علمی نمودیم، تا ظهر شد. ناهار را نیز در آنجا [ صفحه 364] صرف كردیم و پس از ناهار، ساعتی خوابیدیم.در همین موقع لرزه‌ی شدیدی مرا گرفت. رفقا عبا و رواندازهایی، روی من انداختند ولی همچنان بدنم لرزه داشت و در میان آتش تب افتاده بودم. چون حس كردم كه حالم بسیار وخیم است، به رفقا گفتم: «مرا به منزلم برسانید.» آنها وسیله‌ای فراهم كردند و سریعا مرا به شهر كربلا آوردند و به منزلم رساندند.در منزل بی‌حال و بی‌حس افتاده بودم و حالم بسیار دگرگون شد. در این اثنا به یاد خواب سه شب پیش افتادم! علائم مرگ را مشاهده كردم و با در نظر گرفتن آن خواب، آخر عمر خود را احساس كردم.ناگهان دیدم دو نفر ظاهر شدند و در طرف راست و چپ من نشستند و به همدیگر نگاه كردند و گفتند: «اجل این مرد رسیده است، مشغول قبض روحش شویم!».در همین حال با توجه عمیق قلبی، به ساحت مقدس حضرت اباعبدالله علیه‌السلام متوسل شدم و عرض كردم: «ای حسین عزیز! دستم خالی است و كاری نكرده و زادی تهیه ننموده‌ام. شما را به حق مادرتان حضرت زهرا علیهاالسلام، از من شفاعت كنید تا خدا مرگ مرا به تأخیر اندازد، تا فكری به حال خود نمایم!بلافاصله پس از این توسل، دیدم شخصی نزد آن دو نفر كه می‌خواستند مرا قبض روح كنند؛ آمد و گفت: حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند: شیخ عبدالكریم به ما توسل پیدا كرده و ما هم در پیشگاه خدا از او شفاعت كردیم تا پایان عمرش را به تأخیر اندازد!خداوند این شفاعت را اجابت فرموده است. بنابراین شما روح او را قبض نكنید و در این موقع آن دو نفر به هم نگاه كردند و به آن شخص گفتند: «سمعا و طاعة!» سپس دیدم آن دو نفر و فرستاده‌ی امام حسین علیه‌السلام (سه نفری) صعود كردند و رفتند. [ صفحه 365] در این موقع احساس بهبودی و سلامتی كردم و از سوی دیگر صدای گریه و زاری شنیدم! بستگانم به سر و صورت خود می‌زدند و گریه می‌كردند. آهسته دستم را حركت دادم و چشمم را گشودم، ولی دیدم چشمم را بسته‌اند و پارچه‌ای روی بدنم كشیده‌اند! خواستم پایم را جمع كنم، ولی ملتفت شدم كه شستهایم (انگ‌شت بزرگ پا) را بسته‌اند. دستم را برای برداشتن چیزی بلند كردم! در این هنگام شنیدم كه می‌گویند: «ساكت شوید! گریه نكنید! بدن او حركت دارد.»آرام شدند و رواندازی را كه بر روی من انداخته بودند، برداشتند و چشمم را گشودند و پایم را فوری باز كردند! با دست اشاره به دهانم كردم كه به من آب بدهند. آنها آب به دهانم ریختند و كم‌كم از جا برخاستم و نشستم.تا پانزده روز ضعف و كسالت داشتم و بحمدالله پس از آن، به كلی خوب شدم. این موهبت به بركت مولایم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بود. [197] .

#### نجات پیرمرد روضه خوان از زنده به گور شدن به دست اهل تسنن در اطراف گناباد

قضیه‌ی زیر را نویسنده‌ی توانا جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج سید ابوالفتح دعوتی از یكی از دوستان خودشان كه ظاهرا اهل سبزوار بوده است نقل كرده‌اند، ضمنا جناب آقای دعوتی نام پیرمرد روحانی (صاحب قضیه) را فراموش كرده‌اند:فلان سید روحانی، (كه من اسم او را به خاطر ندارم) در زمانهای قدیم، روزی از مشهد حركت می‌كند و عازم دهكده‌ای در اطراف گناباد - كه گویا سرودشت نام داشته - می‌شود، تا در دهه‌ی اول محرم در آنجا روضه بخواند. در آن ایام این راه را تكه تكه [ صفحه 366] می‌رفتند و ماشین مستقیم، برای آن مقصد وجود نداشت.آری، ایشان كوله بار سفرش را برمی‌دارد و به جانب گناباد حركت می‌كند. در میانه‌ی راه، ماشین خراب می‌شود و این سید روحانی برای اینكه شب اول ماه به آن دهكده‌ی مورد نظر برسد، در میان راه یك گاری را می‌بیند كه دو سه نفر بر آن سوار بوده‌اند، آن آقای روحانی هم از آنان تقاضا می‌كند و به همراه آنان روانه‌ی دهكده می‌شود.در طول راه صحبتهای مختلف پیش می‌آید و این روحانی بی‌خبر از مسائل آن منطقه، در مورد خلیفه‌ی اول و دوم بحث می‌كند و به آنان دشنام و ناسزا می‌گوید. غافل از آنكه همراهان و صاحبان گاری از آن سنیهای بسیار متعصب و افراطی هستند! بنابراین صاحبان گاری با یكدیگر صحبت می‌كنند و اشاره می‌كنند كه این مرد روحانی را به دهكده‌ی خودشان ببرند و او را در آنجا بكشند و به جزای دشنامهایش برسانند!در پی این تصمیم خطرناك، آنان در نیمه‌های راه وانمود می‌كنند كه گاری خراب شد، و اسب هم احتیاج به استراحت دارد و پیشنهاد می‌كنند كه آقای سید روحانی امشب را میهمان آنان در دهكده باشد، تا اینكه فردا صبح به دهكده سرودشت بروند. سید پیرمرد هم به ناچار می‌پذیرد و شب به منزل صاحبان گاری می‌رود.در آنجا آنان نزد سید می‌نشینند و از هر بابی صحبت می‌كنند و سید هم غافل از همه جا، با آنان همسخن می‌شود. بالاخره شام می‌آورند و سید شام می‌خورد و مقداری از شب می‌گذرد. سپس آنان به سید می‌گویند: جای خواب شما در اطاق مجاور آماده است! شما می‌توانید برای استراحت به آن اطاق بروید.سپس صاحبان گاری كه سه نفر بوده‌اند، برمی‌خیزند و سید را به اطاق دیگر راهنمایی می‌كنند. درب اطاق باز می‌شود و سید هم وارد اطاق می‌شود، اما ناگهان [ صفحه 367] می‌بیند كه قبری را در آنجا كنده‌اند! آنان به سید می‌گویند: امشب جای شما در داخل این قبر است، ای كافر مرتد و ای دشمن شیخین...! و بعد چند مشت و لگد به او می‌زنند و دست و پای او را می‌گیرند و داخل آن قبر می‌اندازند.حالا بقیه‌ی داستان را از زبان سید بشنویم. سید می‌گوید:وقتی كه مرا به آن اطاق بردند و در برابر قبر قرار دادند و دست و پای مرا گرفتند تا به داخل قبر بیندازند، من اشك در چشمانم حلقه زد و با خود خطاب به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام گفتم:یا اباالفضل العباس! به كرم و بزرگواری شما نمی‌آید، كه من پیرمرد دلخسته، زن و بچه‌ی خودم را رها كنم تا بیایم برای شما روضه بخوانم و ذكر مصیبت كنم. آن وقت شما بگذاری كه این جماعت، این گونه از من پذیرایی كنند و مرا زنده به گور كنند! حاشا و كلا از كرم شما خانواده! یا اباالفضل العباس، یا قمر بنی هاشم علیه‌السلام، خود دانی و خدای خود!آقای سید می‌گوید: آنها دست و پای مرا گرفتند و مشتی هم به دهان من كوبیدند و مرا محكم به درون قبر انداختند و دیگر نفهمیدم چطور شد؟تا اینكه یك وقت دیدم چشمهایم باز شد و مشاهده كردم كه - خداوندا! - روی یك تخت خوابیده‌ام. لباس سبز و یا آبی بر تن دارم، در درون اطاقی هستم و یكی دو نفر پرستار زن هم در كنار من هستند! از این وضع، بسیار بسیار تعجب كردم، و نمی‌دانستم زنده هستم و یا مرده‌ام؟ به یكی از آن پرستارها گفتم: اینجا كجاست، و چرا مرا به اینجا آورده‌اند؟!آن پرستار گفت: آقا سید، شما در آنجا چكار می‌كردید؟! در آن دهكده زلزله شده است و كل مردم آن دهكده، همه و همه تلف شده‌اند، مگر شما كه به طور معجزه [ صفحه 368] آسایی زنده مانده‌اید.بعد من، آهسته آهسته، داستان آن صاحبان گاری به یادم آمد و ماجرا را برای آنان نقل كردم و گفتم: آنان مرا در قبری كه كنده بودند، انداختند و دیگر نمی‌دانم چطور شد! ولی فقط یادم هست كه گفتم: یا ابالفضل العباس علیه‌السلام!آنان كه دور من جمع شده بودند، گفتند: در همان اطاق و در همان لحظه زلزله شده بود و سقف پایین آمده بود و اهل آن خانه و همه‌ی اهل آن دهكده هلاك شده بودند، مگر تو! ما تعجب كردیم كه تو چطور زنده مانده‌ای؟! یقینا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نجاتت داده‌اند و آن دهكده نیز با خاك یكسان شده است.آن آقاسید كه متأسفانه من اسمش را فراموش كرده‌ام گفته بود:اهل آن بیمارستان از شنیدن این واقعه بسیار در شگفت شدند و همه از این داستان به گریه افتادند، و داستان من شهره‌ی آفاق شد. [198] .

#### فرزند شیخ محمد انصاری به بركت امام حسین از غرق شدن نجات یافت

جناب حجة الاسلام آقای شیخ محمد انصاری رحمة الله علیه ساكن سر كوه داراب این قضیه را نقل فرموده‌اند:در سنه‌ی 1370 ه‌ق. به كربلا مشرف شدم. پسرم مریض بود و او را به قصد استشفا همراه خود بردم.روز اربعین شد. با فرزندم گوشه‌ای از شریعه‌ی فرات برای غسل زیارت، در آب رفتیم ومشغول غسل كردن بودم كه ناگهان دیدم آب فرزندم را برد و بین من و او [ صفحه 369] فاصله‌ی زیادی ایجاد شد و من تنها سر او را می‌دیدم و توانایی شنا كردن نداشتم و كسی هم در آنجا نبود كه بتواند شنا كند و او را نجات دهد!پس با كمال حضور قلب و خلوص و شكستگی دل، به پروردگار ملتجی شدم و خدا را به حق حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام قسم دادم و فرزندم را از او طلب كردم. هنوز فرزندم را می‌دیدم. كه ناگاه دیدم رو به سوی من برمی‌گردد تا اینكه نزدیك من رسید! دست او را گرفتم و از آب بیرون آوردم و از حالش پرسیدم.پسرم گفت: من كسی را ندیدم، ولی مثل اینكه شخصی بازوی مرا گرفته بود و مرا به شما رسانید! پس در آن هنگام سجده كردم و خدا را به خاطر اجابت دعایم شكر نمودم. [199] .

#### امام حسین، حاج سید حسین خراسانی را از دریا نجات دادند و در حلقه‌ی عربها گذاشتند

سید بزرگوار و ثقه‌ی جلیل، حاج سید عبدالرحیم كهروردی عراقی حشره الله مع اجداده الطاهرین این قضیه را نقل فرمود:در سفر حج ما سوار كشتی شدیم و بعد از اعمال حج نیز با كشتی به طرف قریه‌ی كهرود برگشتیم در بین راه هوا طوفانی گشت و كشتی ما تا مدتی، از كار افتاد.چون سفر ما به طول انجامید، كسان ما از آمدنمان مأیوس شده بودند. آنها خیال می‌كردند كه ما در دریا گرفتار گشته و از بین رفته‌ایم.بالاخره به خاطر طول سفر، ذخیره‌ی ما به آخر رسید و ما احساس ترس و گرسنگی و [ صفحه 370] تلف نمودیم تا اینكه فضل خداوند شامل اهل كشتی گردید و ما خود را به ساحل مخا، كه شهری است كه در جزیره‌ای واقع شده است، رسانیدیم و اهل كشتی برای تجدد ذخیره، از كشتی بیرون آمدند و به شهر مخا رفتند. توقف كشتی در آن مكان نیز سه روز طول كشید!بالاخره اهل كشتی نزد ناخدا آمدند و شكایت نمودند كه ما مدتی است در دریا مانده‌ایم و سایر حجاج به خانه‌های خود رفته‌اند و خبر مرگ ما را برده‌اند!ناخدا قبول كرد و به دستور او از شهر مخا به ساحل آمدیم و بر قایق كوچك سوار شدیم و خود را به كشتی بزرگ رسانیدیم و خدمه‌ی كشتی ما را سوار می‌كردند تا آنكه از حجاج چند نفری باقی ماندند كه یكی از آنها سیدی از اهل خراسان و مسمی به حاج حسین بود. او مردی عالم و عابد و بزرگوار بود. با او جمعی از بزرگان و ارحام و اهل خراسان همراه بودند و آن سید به سبب بزرگی و حسن اخلاق، سایر همراهان و اهل كشتی را نسبت به خود رؤوف و مهربان كرده بود!بعد از اهل كشتی آن جماعت آمدند و بر قایق سوار شدند و به سوی كشتی بزرگ روانه گردیدند.اتفاقا وقتی آنها مسافت كمی از ساحل جدا شدند، طوفانی شدید وزیدن گرفت و قایق كوچك آنها را آورد و به كشتی بزرگ زد. قایق واژگون شد و اهل آن جمیعا به دریا ریختند! ضجه و ناله‌ی آنهایی كه در كشتی بزرگ بودند، برآمد؛ بلكه همه‌ی اهل كشتی به حال حاج سید حسین می‌گریستند.ناخدا غریق نجاتهایی داشت. او همه‌ی آنها را به دریا فرستاد تا مسافران قایق را نجات دهند، ولی آنها هر چه گشتند، چیزی نیافتند، بلكه فقط یك غریقی را كه مرده بود، بیرون آوردند! [ صفحه 371] اهل كشتی چون این منظره را دیدند، از حیات كسان خود مأیوس گردیدند! طبعا اگر كسی را هم از دریا بیرون می‌آوردند، چون مرده بود باز باید او را تثقیل می‌كردند و دوباره در آب می‌انداختند! بنابراین دست از جستجو كشیدند و كشتی را براه انداختند.سپس هوا تاریك و صاف شد و كشتی با كمال ملایمت روانه گردید. لكن كسان سید حسین خراسانی و سایر همراهان، از غصه و اندوه مفارقت ایشان، گریان و نالان و سر در گریبان بودند.بالاخره صبح صادق از افق دریا طالع گردید و فریضه‌ی صبح را ادا نمودیم و سپس هوا روشن گردید و ناخدا بر عرشه‌ی كشتی برآمد و شادان و خندان و صلوات گویان، اهل كشتی را بشارت داد كه افرادی از شما غرق شدند؛ لكن در عوض این مصیبت، خداوند منت گذاشته و هوا را موافق نموده است و در یك شب به اندازه هیجده روز راه را پیموده‌ایم! و اینك ساحل دریا نزدیك است و زمان خروج از كشتی نزدیك شده است!اهل كشتی از این بشارت خوشحال شدند و اندكی آرمیده تا آنكه آفتاب طلوع نمود.ناگاه در جلو راه ما، یك كشتی كه در سواحل دریا كار می‌كرد، ظاهر شد و شخصی از آن كشتی، پارچه‌ای در بالای نیزه زده بود، و نشانه‌ی این بود كه با كشتی ما كار دارد!ناخدای كشتی، قایق كوچكی به دریا انداخت و خود را به آن كشتی رسانید. وقتی ملاحظه كردیم دیدیم كه سید جلیل حاج سید حسین خراسانی از آن كشتی برخاست! و اهل كشتی ما از مشاهده‌ی او مبهوت شدند و از گریه‌ی شوق ایشان، صدای ضجه از میان كشتی بلند شد! [ صفحه 372] از آن مردی كه سید را آورده بود شرح حال او را پرسیدیم؟او چون عرب بود و قادر به مكالمه با ما نبود، به ناخدا گفت: دیشب در ساحل دریا با همراهان خود، دور هم حلقه انسی داشتیم و آتشی برافروخیتم و ماهی كباب می‌كردیم.ناگهان صدایی شنیدیم كه فرمود: «هذا ودیعة الحسین!» یعنی این امانت امام حسین علیه‌السلام است! و ناگهان این مرد در حلقه‌ی ما گذاشته شد و دیگر كسی را ندیدم! وقتی لباس او را مشاهده كردیم، فهمیدیم كه او غریق بوده است! و ناگهان این مرد در حلقه‌ی ما گذاشته شد و دیگر كسی را ندیدیم! وقتی لباس او را مشاهده كردیم، فهمیدیم كه او غریق بوده است. چون او را به حال آوردیم و از حال او پرسیدیم زبانش عربی نبود و همین قدر به ما فهمانید كه اهل این كشتی بوده و دیشب در ساحل مخا غرق شده است!ما به او گفتیم كه غم مخور! ما آن كشتی را می‌شناسیم و محل عبورش از اینجا خواهد بود و چون بیاید تو را به آن می‌رسانیم، تا آنكه روز برآمد و این كشتی نمایان گردید! اگر چه طی این مسافت در ظرف یكشب بعید بود لكن از مشاهده‌ی علامات و نشانه‌هایش دانستیم كه همان كشتی است، لهذا او را سوار كردیم و به شما رسانیدیم.اهل كشتی حاج سید حسین را نزد خود آوردند و او را احسان و انعام نمودند و كشتی به راه خود ادامه داد. سپس اهل كشتی بعد از پایان یافتن گریه‌ی شوق و مصافحه و معانقه با سید، شرح حالش را پرسیدند؟سید حسین فرمود: وقتی كشتی واژگون گردید، من شنا بلند بودم و دیدم كه غریق نجاتها به كمك ما آمدند. من شنا می‌كردم تا خود را روی آب نگه دارم ولی دیدم آنها در محل دیگری جستجو می‌كنند تا هوا قدری تاریك شد و من هم صدا می‌زدم كه مرا در اینجا دریابید! ناگاه موج دریا مرا فروبرد و دوباره با زحمت خود را از آب بیرون آوردم. این دفعه هوا تاریك‌تر شده بود و خود را از كشتی دورتر دیدم. [ صفحه 373] باز نفس تازه كردم و صدا زدم! ولی دوباره موج مرا فروبرد. تا آنكه در دفعه‌ی سوم از آب خارج شدم و مشاهده كردم كه هوا تاریك شده است و كسی برای نجات ما نیامد. در این لحظه مأیوس گشتم و خود را به سمت كربلا و حرم عزیز زهرا حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام متوجه كردم و عرض نمودم: یا جدا، یا اباعبدالله! ادركنی! مرا دریاب، زیرا عیال و اطفالم چشم به راه من هستند!این جمله را گفتم و بار دیگر غرق گشتم و دیگر حالم را نفهمیدم تا آنكه خود را در میان حلقه‌ی عربها دیدم! [200] .

#### بچه در چاه افتاد، اما او را در گوشه باغچه یافتند

دانشمند فرهیخته، استاد حوزه‌ی علمیه قم حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی زمانی قمشه‌ای این قضیه را از مرحوم آقای عبدالعلی باقی نقل فرمودند:حاج آقا زمانی فرمودند: اینجانب در مجلس سوگواری اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در منزل مرحوم حاج آقا جلال چاوشی كه تقریبا در روبروی مدرسه‌ی علمیه اقدمیه‌ی شهرضا واقع شده است، سخنرانی می‌كردم. پس از سخنرانی اینجانب، مرحوم آقای عبدالعلی باقی این قضیه را نقل كردند و صاحبان مجلس نیز آن را تأیید نمودند.آقای عبدالعلی باقی فرمود: حدود نود سال قبل پدرم عبدالخالق باقی كه كودكی چند ساله بود، همراه با مادرش به منزل حاج آقا جلال چاوشی جهت شركت در عزای امام حسین علیه‌السلام می‌آیند. در هنگامی كه روضه خوان مشغول مرثیه خوانی بوده است، ناگهان عبدالخالق باقی به سر چاه آب (كه جهت برداشتن آب آشامیدنی، سر آن باز [ صفحه 374] بوده است) می‌رود و به درون چاه می‌افتد!صاحب مجلس و بقیه‌ی مردم مضطرب می‌شوند و مادر عبدالخالق فریاد می‌زند: «یا امام حسین، بچه‌ام در چاه افتاد» وقتی همه در كنار چاه می‌آیند، ناگاه می‌بینند «عبدالخالق» چند قدم آن طرف‌تر در گوشه‌ی باغچه گذاشته شده و سر تا پای او خیس است و آب از لباسهایش می‌چكد!هنگامی كه از او سؤال می‌كنند كه چگونه از چاه بیرون آمدی، پاسخ می‌دهد وقتی در آب چاه افتادم ناگهان دستی مرا گرفت و از چاه بیرون گذاشت!

#### شفای چشم مرحوم عراقی در رؤیا، توسط حضرت امام حسین

‏مرحوم شیخ محمود عراقی قدس سره در كتاب دارالسلام می‏فرماید:در سال هزار و دویست و هفتاد و دوم هجری، كه اوایل مجاورتم در نجف اشرف بود، این حقیر را رمد (درد چشم) شدیدی عارض شد و تا آن روز مثل آن درد چشم را ندیده بودم. این درد تقریبا شش روز طول كشید و شاید من در این مدت اصلا نخوابیدم.روزهای زیارتی مخصوصه‏ی آقا ابی‏عبدالله الحسین علیه‏السلام هم نزدیك بود، جمعی از طلاب به عیادتم آمدند. یكی از آنها شمسیه‏ی حقیر را از برای رفتن به سفر خواست، ولی من گفتم: خودم به آن نیاز دارم. او گفت: تو با این حال، چگونه می‏توانی بیایی؟ گفتم: هنوز مأیوس نشده‏ام!بعد از اینكه آنها رفتند، اتفاقا منزل خالی بود و عیال هم در منزل نبود. تنهایی و طول چشم درد و تنگی وقت زیارت و رفتن رفقا به كربلا، باعث رقت قلبم شد، از جا برخاستم و به سوی كربلا متوجه شدم و عرض كردم: السلام علیك یا اباعبدالله! شنیده [ صفحه 375] بودم كه در روز عاشورا، در وقت اشتغال به كارزار، سلطان قیس هندی در هندوستان به چنگال شیر مبتلا شد و استغاثه به شما كرد و شما او را دریافتی! من كه اراده‏ی زیارتت را دارم...این جملات را گفتم و گریه گلویم را گرفت. پس سر خود را بر پشتی گذاشتم و خوابم برد. در اثنای خواب، دیدم حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‏السلام بر بالای تل بلندی تشریف دارند و این حقیر در وسط آن تل ایستاده‏ام. پس آن حضرت با صدای بلندی فرمودند: «بیا!» حقیر به زبان حال، گویا عرض كردم: «با این چشم رمد آلود چگونه بیایم؟!».ناگاه آن بزرگوار به سرعت از بالای آن تل، نزد من آمدند و انگشت مبارك را بر پشت چشم من نهادند، مانند كسی كه بر شخص خفته دست گذاشته است كه او بیدار شود! از خواب بیدار شدم و چشمم را باز كردم! هیچ دردی در آن احساس نكردم و عرصه‏ی اطاق و فضای خانه را روشن دیدم! شكر خدا را به جا آوردم و زود برخاستم و وضو گرفتم و خود را به حرم رساندم. آن طلابی را كه به عیادتم آمده بودند، در حرم مطهر دیدم! آنها برای وداع از حضرت امیرالمؤمنین علیه‏السلام آمده بودند، چون مرا دیدند تعجب كردند و گفتند: تو یك ساعت پیش به آن حالت بودی! چطور شد كه این طور شدی! گفتم: شنیدید كه گفتم مأیوس نیستم؟ الحمد لله خداوند به من عافیت داد!پس از حرم بیرون آمدیم. آنها در همان روز از راه آب رفتند و حقیر فردای آن روز از راه خشكی رفتم و یك روز زودتر از آنها وارد كربلا شدم. [201] . [ صفحه 376]

#### شفای چشم با تكرار یك بیت شعر، كه در عالم رؤیا به او یاد دادند

حجة الاسلام جناب آقای سید حسن صحفی قمی، از پسر صاحب داروخانه‌ی جوهرچی واقع در سرچشمه‌ی تهران نقل كرد كه گفت:مرحوم پدر به درد چشمی مبتلا شد كه در نتیجه‌ی آن بینایی خویش را از دست داد. وی پیش چند دكتر رفت و دو تن از دكترهای معالجش به وی گفتند: باید عمل كنید تا چشم شما بهبودی یابد.برایش نوبت زده بودند. شبی كه فردایش باید عمل می‌شد، توسل پیدا می‌كند و در خواب به او می‌گویند: این شعر را تكرار كن!فرزندش می‌گفت: یكدفعه دیدیم نصف شب از خواب بیدار شده و می‌گوید:سقای دشت كربلا ابوالفضل دستهای تو از تن جدا ابوالفضل‌این ذكر را تكرار كرد تا صبح طالع شد. فردا كه برای عمل نزد دكتر معالجش رفت و دكتر دوباره به معاینه‌ی او پرداخت و در باب بیماری وی بررسی دقیقی به عمل آورد، دید اثری از بیماری در چشم او نمی‌باشد! با شگفتی از وی پرسیده بود: چه كردی؟! گفته بود: هیچ، در خواب به من گفتند: این ذكر را بگو:سقای دشت كربلا ابوالفضل دستهای تو از تن جدا ابوالفضل‌بیدار كه شدم، دیدم چشم من سالم می‌باشد! بلی این است كرامت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام. بر منكرین این گونه كرامات لعنت. [202] . [ صفحه 377]

#### شفای آقای عباس جلالی توسط حضرت امام حسین در رؤیا

عالم بزرگوار حاج آقای تاج لنگرودی در كتاب توسلات می‌نویسند:در مجلسی كه به عنوان عزاداری مولی الكونین، حضرت امام حسین علیه‌السلام برپا می‌شد؛ یكی از خدمتگزاران آن مجلس را بنام آقای عباس جمالی - كه ضعف بدن و زردی صورتش نمایان‌گر ناراحتی درون او بود - می‌دیدم كه گاهی آن بنده‌ی خدا از مرضش كه هنوز اطباء تشخیص نداده بودند، نزد من درد دل می‌كرد و التماس دعا داشت و خیلی توسل می‌جست.بالاخره بعد از مدتی وضع مزاح و روحیه‌ی او عوض شد و در خود احساس بهبودی می‌كرد و رفته رفته از حالت اول درآمد و سلامتی كامل را باز یافت.اینجانب كیفیت بهبودیش را از او پرسیدم و او در جواب گفت: شدت مرض، مرا به ستوه آورده بود و ناراحتی من هر روز بیشتر می‌شد و چاره‌ای جز توجه به حضرت حق ندیدم و پیوسته متوسل بودم.سرانجام شبی در عالم رؤیا دیدم كه در منزل قدیمی خودم، روی پله نشسته‌ام و بر وضع ناگوارم می‌نالم و به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام گلایه می‌كنم كه چرا این همه توسلات تا به حال نتیجه نداده است؟ مخصوصا به امام حسین علیه‌السلام توجه می‌كردم و اشك می‌ریختم!در چنین حالی ناگهان دیدم كه مولی الكونین حضرت امام حسین علیه‌السلام از در خانه وارد شدند. به محض آنكه چشمم به حضرتش افتاد، گفتم: آقا ترا بحق برادرت ابوالفضل علیه‌السلام قسم می‌دهم، درباره‌ی من توجهی بفرمایید و شفای مرا از خدا بخواهید. آقا فرمودند: «عباس، خدا ترا شفا داد، اما ختم انعامی را كه نذر كرده بودی، فراموش نكن!»از خواب برخاستم. به یادم آمد كه من قبلا چنین نذری كرده بودم! به همین منظور [ صفحه 378] از هیئت‌های مذهبی دعوت كردم و در منزل خودم از آنان پذیرایی كردم و ختم انعام طبق دستور آن حضرت برگزار گردید. بالنتیجه از الطاف الهی بهره‌مند گردیدم و سلامتی كامل را یافتم. [203] .

#### حل مشكل علمی (مسئله ارث) توسط حضرت عباس برای آیت الله مامقانی

این قضیه توسط آیة الله سید نور الدین میلانی نقل شده است:مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسن مامقانی قدس سره (متوفی سال 1323 هجری قمری)، در زمان خود مرجع بزرگ شیعه محسوب می‌شد. ایشان دوازده هزار نفر از طلاب علوم دینی را در نجف شهریه می‌داد و دوره‌ی اصول و فقه وی، و همچنین شرح مكاسب ایشان، چاپ شده است.ایشان در تجزیه و تحلیل یكی از مسائل ارث، توقف می‌كند و حل مسئله بر ایشان مشكل می‌شود! برای رفع این مشكل علمی، بناچار متوسل به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌گردد. شب در عالم رؤیا، حضرت عباس علیه‌السلام را می‌بیند. آن حضرت ابتدا مسئله‌ی مشكل او را حل می‌كند و سپس می‌فرمایند: می‌دانی چرا در حل این مسئله فروماندی؟ عرض می‌كند: خیر.می‌فرمایند: بدین علت كه، تو را عجب فراگرفت و در دلت خطور كرد كه ما حساب ریاضی می‌دانیم، علمای سابق كه ریاضی نمی‌دانستند، چه می‌كردند؟! خدا خواست به این وسیله تو را تأدیب كند! [204] . [ صفحه 379]

#### مهیا شدن سفر كربلا برای حاج شیخ محمد شفیع جمی توسط حضرت امام حسین

حضرت آیة الله شیخ عبدالحسین دستغیب، از حاج شیخ محمد شفیع جمی نقل كرده‌اند كه او فرمود:سالی در عید غدیر، به نجف اشرف مشرف شدم و پس از زیارت به سمت شهر خود - جم - مراجعت كردم و ایام عاشورا در حسینیه، مجلس عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نمودم.بالاخره در روز عاشورا سخت مشتاق زیارت آن بزرگوار شدم و از آن حضرت، در رسیدن به این آرزو استمداد نمودم. زیرا از حیث اسباب، عادتا محال به نظر می‌آمد. همان شب در عالم رؤیا جمال مبارك حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را زیارت كردم، حضرت امیر علیه‌السلام به فرزند خود فرمودند: چرا حواله‌ی محمد شفیع را نمی‌دهی؟!حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند: همراه خود آورده‌ام! پس ورقه‌ای به من مرحمت فرمودند كه در آن دو سطر، به خاط نور نوشته شده بود و از هر دو طرف هم مساوی بود! چون نظر كردم، دیدم دو شعر است كه نوشته شده است و با اینكه اهل شعر نبودم، با یك نظر هر دو بیت در خاطرم ماند:از مخلصان درگه آن شاه لو كشف اسمش محمد است و شفیع از ره شرف‌توفیق شد رفیق، رود سوی كربلا با آنكه اندكی است كه برگشته از نجف‌مرحوم حاج محمد شفیع فرمودند: چون بیدار شدم با كمال بهجت و یقین به روا شدن حاجت، منتظر بودم. بحمدالله در همان روز وسائل حركت مهیا شد و به سمت كربلا [ صفحه 380] حركت كردم و به آن آستان قدس مشرف شدم! [205] .

#### توسل حاج شیخ علی تاكی شهرضایی، پرده‌ای در مقابل چشم مأمور كشیده بود

عالم پرهیزگار حاج شیخ علی تاكی شهرضایی در دهه‌ی محرم سال 1322 این قضیه را نقل فرمودند:سالی بنده در فصل زمستان، در مشهد مقدس بودم و به حضرت امام رضا علیه‌السلام عرض كردم كه من خیلی به زیارت امام حسین علیه‌السلام مشتاق شده‌ام و فكر می‌كنم اگر به كربلا نروم مریض می‌شوم و از شما تقاضای گذرنامه دارم! در آن زمان فقد یكصد و هفده تومان پول داشتم و گذرنامه نیز نداشتم. و نمی‌دانستم چگونه باید به كربلا بروم.بالاخره به خرمشهر آمدم، سید رضا رضوانی برایم یك مكان در كشتی به مبلغ پانزده تومان كرایه كرد و نمی‌دانست كه من می‌خواهم بدون گذرنامه و به صورت قاچاق به كربلا بروم! عده‌ی دیگری در كشتی بودند همه دارای گذرنامه بودند. جایی در وسط آب یك شرطی آمد و ما یك فلس در دست او گذاشتیم و رد شدیم.وقتی به بصره رسیدیم. برای گرفتن بلیط قطار اقدام كردم، اما چون نزدیك اربعین و موقع ازدحام زوار بود، نتوانستم بلیط تهیه كنم و مجبور شدم به مسافرخانه‌ی سید علی حكاك بروم. در مسافرخانه اتاقی گرفتم و در اتاق رفتم و خوابیدم.همین كه به خواب رفتم، ناگاهان بیدار شدم و دیدم شخصی بالای سرم ایستاده است و می‌گوید: شما بلیط می‌خواستید! بلند شوید و اثاثیه را جمع كنید. در این هنگام یك بلیط قطار به من داد و ظاهرا پول آن را هم نگرفت و گفت: زود جمع كن و برو! [ صفحه 381] من اثاثیه را جمع كردم و به دوش گرفتم، لحاف و وسائل را در چادر خوابی پیچیده بودم و بر دوش گرفته بودم و یقینا هر كس مرا می‌دید، می‌فهمید كه ایرانی هستم.هنگامی كه می‌خواستیم به قطار وارد بشویم باید تك تك به اتاقی كه مأمور كنترل گذرنامه در آن بود وارد می‌شدیم و از طرف دیگر اتاق خارج می‌شدیم و به طرف قطار می‌رفتیم. هنگامی كه به اتاق رسیدم، متوجه شدم كه هیچ مسافری در اتاق نیست و من باید به تنهایی وارد اتاق شوم و گذرنامه را به شرطه نشان دهم و سپس از اتاق خارج شوم. اما من چون گذرنامه نداشتم، متحیر شدم. ناگهان ملهم شدم كه «یا امام حسین علیه‌السلام» و «یا اباالفضل علیه‌السلام» بگویم و رد شوم.پس این دو اسم مبارك را پیوسته بر زبان می‌آوردم و در حالی كه اثاثیه را بر دوش گرفته بودم، وارد اتاق شدم و از طرف دیگر خارج شدم! اما گویا در مقابل چشم آن مأمور پرده‌ای كشیده شده بود و مرا نمی‌دید! هیچ واكنشی نسبت به من نشان نداد و من رد شدم. تا كربلا نیز كسی از ما گذرنامه نخواست.بالاخره به كربلا رسیدیم و در كربلا نیز چون به نجاری و چوب‌بری وارد بودم، سقف خانه‌ی رئیس كنسولگری ایران را درست كردم و او با ما آشنا شد و فرمان داد كه به من گذرنامه بدهند. و پس از آن، گذرنامه را به شیخ حسین شاهرودی دادم و برایم «كارت اقامت» گرفت، و از آن روز به بعد، ما در عراق اقامت كردیم.

#### باز شدن در مسجد براثا برای شیخ غلامرضا طبسی، به بركت نام امام حسین

زاهد عابد و واعظ متعظ، مرحوم حاج شیخ غلامرضا طبسی قدس سره فرمود:با چند نفر از دوستان با قافله به عتبات عالیات مشرف شدیم. هنگام مراجعت برای ایران، شب آخری كه در سحر آن باید حركت می‌كردیم، به یاد آوردم كه این سفر، [ صفحه 382] مشاهده مشرفه و مواضع متبركه را زیارت كردم جز مسجد براثا كه آن را فراموش كرده‌ام و حیف است از درك فیض آن مكان مقدس محروم باشیم.سپس به رفقا گفتم: بیایید به مسجد براثا برویم.آنها گفتند: وقت نیست! خلاصه آنها نیامدند و خودم تنها، از كاظمین بیرون آمدم.وقتی به مسجد رسیدم، در را بسته دیدم و معلوم شد كه در را از داخل بسته و رفته‌اند و كسی هم در آنجا نیست. حیران شدم كه چه كنم؟ این همه راه را به امیدی آمده‌ام! سپس به دیوار مسجد نگریستم، دیدم می‌توانم از آن دیوار بالا بروم!بالاخره هر طوری بود از دیوار مسجد براثا بالا رفتم و داخل مسجد شدم و با فراغت مشغول نماز و دعا شدم! به گمان اینكه در مسجد را از داخل بسته‌اند و باز كردنش آسان است.در داخل مسجد هم كسی نبود. پس از فراغت از نماز و دعا، آمدم تا در را باز كنم ولی دیدم كه قفل محكمی بر در زده‌اند و به وسیله‌ی نردبان یا چیز دیگری رفته‌اند!حیران شدم كه چه كنم؟ دیوار داخل مسجد هر طوری بود كه اصلا نمی‌شد از آن بالا رفت! با خود گفتم: عمری است دم از امام حسین علیه‌السلام می‌زنم و امیدوارم كه به بركت آن بزرگوار، در بهشت برایم باز شود، با اینكه درب بهشت یقینا مهمتر است! باز شدن این در هم به بركت حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام سهل است.پس با یقین تمام، دست به قفل گذاشتم و گفتم: «یا حسین علیه‌السلام» و سپس آن را كشیدم و فورا در باز گردید! در را باز كردم و از مسجد بیرون آمدم و شكر خدا را بجای آوردم و به قافله هم رسیدم. [206] . [ صفحه 383]

#### باز شدن در كوچه، در شب تولد حضرت آیة الله حاج شیخ ابوالفضل خوانساری، با نام مقدس حضرت ابوالفضل

حضرت آیة الله حاج شیخ ابوالفضل خوانساری علت نامگذاری خودشان را اینگونه بیان فرموده‌اند:مادربزرگم، كه همسر فقید سعید، آیة الله حاج شیخ ابوتراب كلاردشتی بودند، نقل می‌كردند: زمانی كه موقع وضع حمل صبیه شان (كه مادر من باشد) فرامی‌رسد، به دنبال قابله می‌روند. وقتی همراه قابله به منزل برمی‌گردند، نیمه‌های شب بوده و با در بسته‌ی كوچه روبرو می‌شوند (آن زمانها مرسوم بود كه شبها در كوچه را می‌بستند و تا اذان صبح، به هیچ وجه باز نمی‌كردند).ایشان فرمودند كه چون وضع اضطراری بود و هیچ راه علاجی به نظرشان نمی‌رسید، به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام توسل پیدا كرده و عهد بسته بودند كه اگر این مانع برطرف شود، فرزندشان را به نام حضرت ابوالفضل علیه‌السلام نامگذاری كنند و از نوكران آن حضرت قرار دهند.با این توسل، ناگاه درب بسته، خود بخود باز می‌شود و آنها به منزل می‌آیند و نوزاد با سلامتی متولد می‌گردد. [207] .

#### شمشیر حضرت عباس باعث پیروزی لشكر عرب بر لشكر انگلیس در كوت الاماره‌

دانشمند محقق و نویسنده‌ی توانا، محمد علی حومانی لبنانی، در جلد 1، صفحه‌ی 289 از كتاب دین و تمدن می‌نویسد: [ صفحه 384] احمد حلمی مجاهد، رئیس حكومت فلسطین در زمان عثمانی، می‌گوید: در جنگ جهانی اول، لشكر ما در عراق، از ارتش بریتانیا شكست خورد و ما عقب نشینی كردیم و به شهر سلمان پاك (مدائن) كه نزدیك بغداد واقع شده است؛ پناه بردیم.لشكر انگلستان نیز در «كوت الاماره» پناه گرفتند سپس جماعتی از انگلیسیها مهیا شدند كه ما را از بین ببرند. جمعیت ما بیش از چهار هزار نفر نبود، و ما در انتظار رسیدن نیروهای كمكی بودیم تا ما را نجات بدهند. زیرا قوای دشمن با سلاحهای جنگی جدید ما را می‌كوبیدند و ما از نظر تجهیزات جنگی، آمادگی رزم با آنان را نداشتیم.فرمانده‌ی ما، نورالدین تركی، از ترس هجوم ناگهانی دشمن خواب نداشت و من هم همانند او بودم. هردو سخت‌ترین روزها را طی می‌كردیم و هر لحظه در انتظار حمله‌ی ناگهانی دشمن و تار و مار شدن قوای خود، به سر می‌بردیم.یك روز فرمانده (نورالدین تركی) مرا نزد خود احضار كرد چون با وی ملاقات كردم، او صورت تلگرافی را به من نشان داد كه او فرمانده‌ی كربلا رسیده و مضمون آن چنین بود: مرجع اعلای اسلامی شیعه در عراق، حضرت آیت الله آقای سید اسماعیل صدر قدس سره (متوفی سال 1338 هجری قمری)، شهید بزرگوار حضرت عباس بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام پرچمدار برادرش امام حسین بن علی علیه‌السلام را در خواب دیده كه خطاب به وی (یعنی خطاب به صدر) فرموده است: «این شمشیری كه بالای ضریح من آویزان است بردار، و برای نورالدین فرمانده لشكر بفرست؛ تا با این شمشیر به دشمن حمله برد، زود است كه لشكر شما پیروز بشود!»حلمی می‌گوید: نورالدین تركی تلگراف را به دست من داد، و رأی مرا درخواست [ صفحه 385] كرد. در چهره‌ی او (نورالدین) خواندم كه این امر را سبك گرفته است. زیرا عقیده‌اش این بود كه اكنون، زمان جنگ است نه دعا و افسونگری!حلمی می‌گوید به وی گفتم: من معتقدم كه این بزرگترین عامل معنوی پیروزی ما بر دشمن است كه می‌خواهد همه‌ی اینها را از بین ببرد. این رؤیا سبب می‌شود كه عشایر نیز در این جنگ قویا به ما كمك كنند. وقتی سخن من بدینجا رسید، او لبخندی زد و سپس گفت: بسیار خوب، آنچه را می‌خواهی انجام ده!با موافقت نورالدین، صورت تلگراف سید صدر را در میان عشایر پخش كردیم و فردای آن روز هجوم را آغاز نمودیم. شمشیر حضرت قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس علیه‌السلام را با احترامی خاص، در جلو لشگر قرار دادیم و ارتش و عشایر منطقه در پشت سر آن به حركت درآمدند.لشكر انگلیس نیز، در حالی كه تمام وسایل جنگی مانند توپ و تانك و تفنگ را همراه داشتند و از نهر دجله هم كشتیهای جنگی به آنها كمك می‌كردند؛ به ما حمله‌ور شدند.در عین حال به خدا قسم، هنگامی درگیری دیدیم، هر سربازی از ما در حمله به دشمن، همانند یك لشكر عمل می‌كند! فریادهای «الله اكبر، عز نصره» در فضا پیچیده بود، به گونه‌ای كه خیال می‌كردیم آسمان به زمین آمده است! جنگ و درگیری چهار روز به طول انجامید و در نهایت، حتی یك سرباز از قشون بریتانیا نماند كه به كوت برگردد تا خبر شكست را به آنها برساند!حمله را ادامه دادیم و پس از آن نیز به زودی نیروی كمكی به ما رسید و ما پیروز شدیم. پس از آن تاریخ، همیشه در این فكر بوده‌ام كه این فتح ناشی از عنایات حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام شهید كربلا بوده است. [208] . [ صفحه 386]

#### حضرت عباس دو افسر مسلمان قفقازی را جهت همكاری برای كمك به مسلمانان افغانی، به یكدیگر معرفی فرمودند

یكی از افسران نظامی قفقاز، به نام سرهنگ علی ملایوف، در زمان اشغال افغانستان از سوی ارتش شوری در سال 1979 میلادی مطابق 1358 شمسی، مأموریت می‌یابد كه به مجاهدین مسلمان افغانی حمله‌ور شود.ولی چون این افسر قفقازی مسلمان و مسلمان‌زاده بوده است، نمی‌خواسته در جنگ با مسلمانان شركت كند. در عین حال، چون به اجرای دستورات دولت روسیه مجبور بوده، چاره‌ای جز حمله به مسلمین نداشته است. لذا در تمام مدتی كه می‌بایست مقدمات حمله‌ی مزبور را فراهم می‌كرده است، متوسل به حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام شده و برای فرار از اجرای اوامر مافوق، چاره‌جویی می‌كرده است.درست یك شب قبل از زمان حمله به افغانستان، خواب می‌بیند كه وارد حرم حضرت اباالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام شده است و آن حضرت به استقبال او آمده‌اند. حضرت به او فرمودند: تو سرباز ما هستی، ما به تو كمك می‌كنیم! آنگاه كسی را به نام «احمد رحمانقلی اف» صدا زدند و خطاب به هر دو نفر آنان فرمودند: به یكدیگر اعتماد كنید و با هم كار كنید، و برای نجات مسلمانان افغانستان جهاد كنید!شخص مزبور، علی ملایوف، از خواب بیدار می‌شود و تا صبح نمی‌تواند بخوابد.فردا صبح به مقر ستاد خویش می‌رود و با كمال تعجب در دفتر آجودانی خود، همان افسری را می‌بیند كه دیشب در عالم خواب، وی را در حضور حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشاهده كرده بود! لذا بی‌اختیار فریاد می‌زند: سروان احمد رحمانقلی اف تو هستی؟! این افسر، به حالت بهت‌زده، سكوت می‌كند و جوابی نمی‌دهد! و این در حالی بود كه سرهنگ ملا یوف تا آن زمان، هرگز آن افسر را ندیده و [ صفحه 387] حتی اسم وی را هم نشنیده بود!پس از آنكه آن دو مدتی خیره خیره به هم نگاه می‌كنند، سرهنگ علی ملایوف بر خود مسلط می‌شود و می‌گوید: سروان احمد رحمان قلی اف، من هنوز صبحانه نخورده‌ام. آنگاه هر دو به رستوران پادگان می‌روند و هر كدام برای یكدیگر خواب دیشب خود را باز می‌گویند و معلوم می‌شود كه حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام به همان ترتیب آن دو نفر را به همدیگر معرفی فرموده است. با این فرق كه، سروان احمد رحمان قلی اف، با آنكه تا آن لحظه هرگز چهره‌ی سرهنگ علی ملایوف را ندیده بود، به علت اطلاعات نظامی سیاسی، نام وی را می‌دانسته و از مأموریت او خبر داشته است.باری، این دو افسر پس از معرفی حضرت اباالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه‌السلام، با طراحی و كمك یكدیگر، همواره از یك طرف به مجاهدین مسلمان افغانستان اسلحه‌ی فراوان و مهمات كامل می‌رساندند، و از طرف دیگر اطلاعات درست و مفیدی در اختیار آنان می‌دادند و كمكهای دیگری هم به آنها می‌كردند.آنها بعدا در روزنامه‌های رسمی پاكستان مقالاتی درج كردند و كرامت حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام در این زمینه را، همواره به عنوان بزرگترین سند افتخار خودشان بازگو كردند. آن دو افسر ارادت كیش به حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام، اینك در دانشگاه پاكستان تدریس می‌كنند. [209] . [ صفحه 388]

#### ملحقات بخش 12 در این كتاب‌

موضوع: 1- با توسل به امام حسین علیه‌السلام، آقا سید محمدحسین قمشه‌ای زنده شد، شماره قضیه: 146موضوع: 2- امام حسین علیه‌السلام دو قاتل را كشتند و هندو را زنده ساختند، شماره قضیه: 148موضوع: 3- رفتن سید حسین به كربلا با سوار شدن بر ترك اسب حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: 131موضوع: 4- قتل راننده به دست حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و رساندن دو خانم به نجف اشرف، شماره قضیه: 135موضوع: 5- نجات خانمی از دست دزدان توسط حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 136موضوع: 6- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هندوها را دور ساختند تا جنازه‌ی شیعه دفن شود، شماره قضیه: 137موضوع: 7- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به جوانی فرمودند: بگو «یا صاحب الزمان» و او از غرق نجات یافت، شماره قضیه: 138موضوع: 8- با راهنمایی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام،ماشین به راه افتاد، شماره قضیه: 139موضوع: 9- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، مرد عرب را زنده ساختند!، شماره قضیه: 157موضوع: 10- هدایت یونس ارمنی با عنایت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 172موضوع: 11- نجات و هدایت راننده‌ی ارمنی با گفتن «یا اباالفضل»!، شماره قضیه: 182موضوع: 12- نجات مسافران هواپیما، با توسل یك ارمنی به حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: 248موضوع: 13- اطعام با بركت با توسل سید علی شاهرودی به حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: 114موضوع: 14- راننده‌ی ارمنی با توسل به حضرت عباس علیه‌السلام، پدر شد، شماره قضیه: 250موضوع: 15- شفای حنجره‌ی مرحوم محدث زاده با توسل به امام حسین علیه‌السلام و درخواست روضه‌ی حضرت رقیه علیهاالسلام، شماره قضیه: 269موضوع: 16- شفای مقبل اصفهانی به وسیله‌ی سرودن شعر در سوگ امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 18موضوع: 17- شفای نوجوان بیمار در كنار «درگاه» در لكنهو با حضور حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: 128موضوع: 18- شفای كربلایی احد اردبیلی و رساندن او به كاروان، شماره قضیه: 130موضوع: 19- شفای سید گنگ، با عنایت حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: 134 [ صفحه 391]

### گرفتن حاجات و شفا در مراسم عزاداری‌

#### شفای چشم مرحوم آیت الله العظمی بروجردی به بركت گل عزادار امام حسین

این قضیه توسط مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی قدس سره نقل شده است:معظم له فرمودند: من در زمانی كه در بروجرد بودم، به چشم درد سختی مبتلا شدم و هر چه معالجه نمودم، درد چشمم ساكت نمی‌شد و حتی اطبای آنجا، مرا از معالجه شدن مأیوس نمودند.روزی در ایام عاشورا كه معمولا دستجات عزاداری برای تسلیت به منزل ما می‌آمدند نشسته بودم. مرسوم عزاداری بروجرد در عاشورا چنین بود كه خود را به گل آلوده می‌كردند و این مسئله، خودش موجب تأثر و ابكاء می‌شد. من در مجلس نشسته بودم و به هیئت عزاداران نگاه می‌كردم، اشك می‌ریختم از جهت درد چشم هم ناراحت بودم.در همان حال، گویا ملهم شدم كه قدری از آن گلهایی را كه به سر و صورت اهل عزا [ صفحه 392] مالیده شده است، به چشم خود بكشم! لذا مقداری از گلهای سر شانه‌ی یك نفر از اهل عزا را به گونه‌ای كه كسی متوجه نشد، برداشتم و به چشم مالیدم و فورا در چشم خود، احساس كردم كه درد آن سبك شد. و این گونه چشم من رو به بهبودی گذاشت. تا اینكه به كلی كسالت آن رفع شد و بعدا هم در چشم خود نور و جلایی دیدم كه خط بسیار ریز را نیز می‌خواندم و ابدا محتاج به عینك نگشتم.در چشم معظه له تا سن هشتاد و نه سالگی ابدا اثر ضعف دیده نمی‌شد و پزشكان حاذق چشم، اظهار تعجب نمودند كه ممكن نیست چشم شخصی كه مادام العمر از چشم خود به این اندازه استفاده‌ی خواندن و نوشتن برده باشد، باز در سن هشتاد و نه سالگی محتاج به عینك نباشد. [210] .

#### شفای بیست و هفت بیمار در هنگام خواندن روضه‌ی حضرت عباس توسط مرحوم دربندی تبریز

داستان زیر را یكی از وعاظ تبریز، به نقل از افراد موثق، بر فراز منبر نقل كرده است:مرحوم دربندی، در ایام اقامتش در عتبات، به منظور زیارت حضرت ثامن الحجج علیه‌السلام، به ایران آمد و در هنگام مراجعت، از طریق آذربایجان عازم عتبات گردید. پیش از مراجعت به عتبات، بنا به تقاضای مردم متدین تبریز، به مدت ده روز در آن شهر اقامت كرد و در مسجد جامع تبریز، بساط تبلیغ و ارشاد گسترد.می‌گویند: جاذبه‌ی منبر ایشان به قدری قوی بوده كه همه‌ی فضای مدرسه‌ی طالبیه و مساجد موجود در آن، از مردم متدین و عاشق دلسوخته‌ی سالار شهیدان پر می‌گشت، و [ صفحه 393] هر روز جمعی از عاشقان حسینی، در اثنای روضه‌ی ایشان غش می‌كردند و روی دستها از مسجد بیرون برده می‌شدند.در آذربایجان مرسوم است كه در آخر هر مجلسی به قمر منیر بنی هاشم علیه‌السلام توسل می‌جویند. لذا مرحوم دربندی نیز روز نهم مجلس اعلام كرد: فردا، روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را می‌خوانم؛ هر كس مریضی صعب العلاج دارد، به اینجا بیاورد، كه ان‌شاءالله شفای همه‌شان را از قمر منیر بنی هاشم علیه‌السلام خواهیم گرفت!روز بعد، هر چه مریض و مریضه در شهر تبریز بود، به مجلس ایشان آوردند؛ تعداد بیمارانی كه با پای خود به مجلس آمدند بی‌شمار بود و تعداد كسانی كه روی تخت و یا با وسایل دیگر به مجلس آورده شده بودند به بیست و هفت نفر می‌رسید.هنگامی كه مرحوم دربندی وارد مسجد شد نزد بیماران رفت و از آنها تفقدی كرد و به آنان فرمود: چند لحظه‌ی دیگر صبر كنید، همگی با شفای كامل از این مجلس بیرون خواهید رفت!زمانی نیز كه بر فراز منبر قرار گرفت، خطاب به قمر منیر بنی هاشم علیه‌السلام عرض كرد: ای مولای من، من به عنوان نوكر شما به اهالی این شهر وعده داده‌ام، كه امروز همه‌ی بیمارانشان از این مجلس با تن سالم بیرون می‌روند؛ از كرم شما بسیار دور است كه نوكر خود را در میان این همه مردم، بی‌اعتیار كنید.آنگاه روضه‌ی بسیار با حالی خواند كه در نتیجه‌ی آن همه‌ی مردم با بی‌تابی گریه كردند و جمعی هم غش كردند و روی دست مردم به بیرون برده شدند. هنگامی كه مجلس به پایان رسید، همه‌ی آن 27 نفر با پای خود، با تن سالم و شفای كامل به منزل خود رفتند! و این یكی از بركات حضرت ابوالفضل علیه‌السلام است كه در یك مجلس دهها نفر مریض [ صفحه 394] صعب العلاج با توسل به آن باب الحوائج الی الله شفا پیدا كنند. [211] .

#### شفای هفت حصبه‌ای در منزل آقای سرافراز به بركت مجلس عزاداری‌

این قضیه توسط جناب آقای سرافراز برای مرحوم آیت الله دستغیب نقل شده است:تقریبا بیست سال قبل، كه اغلب مردم مبتلا به مرض حصبه می‌شدند؛ در خانه‌ی این حقیر، هفت نفر مبتلا به بیماری حصبه، در یك اطاق خوابیده بودند! شب هفتم ماه محرم الحرام برای شركت در مجلس عزاداری، مریضها را در خانه به حال خود گذاشتم و پنج ساعت از شب گذشته بود كه با خاطری پریشان به مجلس تعزیه داری خودمان، كه مؤسس آن مرحوم حاج ملا علی سیف علیه الرحمه بود؛ رفتم. موقع تعزیه داری و سینه زنی، نوحه و مرثیه‌ی حضرت قاسم بن الحسن علیه‌السلام خوانده شد.پس از فراغت از تعزیه داری و ادای نماز صبح، با عجله به منزل می‌رفتم و در دل خود، شفای هفت نفر مریض را به وسیله‌ی حضرت امام حسین علیه‌السلام، از خدا می‌خواستم.وقتی به منزل رسیدم دیدم بچه‌ها اطراف منقل آتش نشسته‌اند و مختصر نانی را كه از روز قبل و شب باقیمانده است، روی آتش گرم می‌كنند و با اشتهای كامل مشغول خوردن آن نانها هستند! از دیدن این منظره عصبانی شدم. زیرا خوردن نان، آن هم نانی كه از روز و شب گذشته باقی مانده است برای شخص مبتلا به حصبه مضر است. دختر بزرگم كه حالت عصبانیت مرا دید، گفت: ما همه خوب شدیم و از خواب [ صفحه 395] برخاستیم! اكنون چون گرسنه‌ایم، نان و چای می‌خوریم!من گفتم: خوردن نان برای مرض حصبه خوب نیست! دخترم گفت: پدر، بنشین تا من خواب خودم را تعریف كنم! ما همه خوب شده‌ایم! گفتم: خوابت را بگو.گفت: در خواب دیدم كه این اطاق، روشنی زیادی دارد، مردی در اطاق ما آمد و فرش سیاهی در این قسمت از اطاق پهن كرد و مؤدبانه پهلوی در اطاق ایستاد. سپس پنج نفر با نهایت جلالت و بزرگواری وارد شدند كه یك نفر آنها زن مجلله‌ای بود. آنها اول به طاقچه‌های اطاق و كتیبه‌هایی كه به دیوار زده بود و اسم چهارده معصوم علیهم‌السلام روی آنها نوشته شده بود، با دقت نگاه كردند. پس از آن اطراف آن فرش سیاه نشستند و قرآنهای كوچكی از بغل بیرون آوردند و قدری خواندند.پس از آن یك نفر از آنها شروع كرد به خواندن روضه‌ی حضرت قاسم علیه‌السلام به زبان عربی. و من از اسم حضرت قاسم كه مكرر می‌گفتند، فهیمدم روضه‌ی حضرت قاسم علیه‌السلام را می‌خوانند و همه‌ی آنها شدیدا گریه می‌كردند و مخصوصا آن زن خیلی سوزناك گریه می‌كرد. پس از آن، مردی كه قبل از همه آمده بود، در ظرفهای كوچكی چیزی مثل قهوه آورد و جلو آنها گذاشت!من تعجب كردم كه اشخاصی با این جلالت چرا پاهایشان برهنه است؟! جلو رفتم و گفتم: شما را به خدا قسم می‌دهم، كدام یك از شما حضرت علی علیه‌السلام هستید؟ یكی از آنها جواب داد و فرمود: منم! ایشان خیلی با محبت بودند، من گفتم شما را به خدا، چرا پاهای شما برهنه است؟ پس با حالت گریه فرمود: ما در این ایام عزاداریم و پای ما برهنه است! فقط پای آن زن، در همان لباس سیاه پوشیده بود.گفتم: ما بچه‌ها همگی مریض هستیم، مادر ما هم مریض است، خاله‌ی ما هم مریض است. دراین هنگام حضرت علی علیه‌السلام از جای خود برخاستند و دست مبارك خود را [ صفحه 396] بر سر و صورت یك‌یك ما كشیدند و نشستند و فرمودند: خوب شدید. فقط بر سر مادرم دست نكشیدند. من گفتم: مادرم هم مریض است. فرمودند: مادرت باید برود!از شنیدن این حرف گریه كردم و التماس نمودم. پس در اثر عجز و لابه‌ی من برخاستند و دستی هم روی لحاف مادرم كشیدند. سپس چون خواستند از اطاق بیرون روند، رو به من كردند و فرمودند: «بر شما باد به نماز، كه تا شخص مژه‌ی چشمش بهم می‌خورد باید نماز بخواند!» من تا در خانه به دنبال آنها رفتم، دیدم مركبهای سواری كه برای آنان آورده‌اند، روپوشهای سیاه دارد! آنها رفتند و من برگشتم.در این وقت از خواب بیدار شدم و صدای اذان صبح را شنیدم. دست بر دست خودم و برادران و خاله و مادرم گذاشتم، دیدم هیچكدام تب نداریم! همه برخاستیم و نماز صبح را خواندیم، چون احساس گرسنگی زیادی در خود می‌كردیم، لذا چای دم كردیم و با نانی كه موجود بود، مشغول خوردن شدیم، تا شما بیایید و صبحانه تهیه كنید.خلاصه تمام هفت نفرشان سالم بودند و احتیاجی به دكتر و دوا پیدا نكردند. [212] .

#### بچه‌ای كه قوز داشت به منبر بسته شد و شفا گرفت‌

این قضیه توسط مرحوم آیة الله حاج آقا مولوی قندهاری، برای شهید دستغیب نقل شده است:در قندهار حسینیه‌ای از اجداد ما است كه در آنجا عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام برپا می‌شود.دختر عموی مادرم بنام «عالم تاب» كه عمه‌ی مرحوم حاج شیخ محمد طاهر [ صفحه 397] قندهاری بود، با اینكه به مكتب نرفته بود و درسی هم نخوانده بود و نمی‌توانست خط بخواند، بواسطه‌ی صفای عقیده‌ای كه داشت، وضو می‌گرفت و یك صلوات می‌فرستاد و دست روی سطر قرآن مجید می‌گذاشت و آن را تلاوت می‌كرد! و برای هر سطری صلوات می‌فرستاد و آن را می‌خواند و باین ترتیب قرآن را می‌خواند و الان هم چنین است!این زن پسری بنام عبدالرؤف دارد كه در بچگی در سینه و پشت او كاملا برآمدگی (قوز) داشت و من خودم بارها او را مشاهده كرده بودم. بالاخره عالم تاب شب عاشورا برای عزاداری، بچه چهار ساله‌ی خودش را به همان حسینیه می‌آورد.پدر و مادر عبدالرؤف، آرزوی مرگش را داشتند. چون هم خودش و هم آنان ناراحت بودند. پس از پایان عزاداری گردن عبدالرؤف را به منبر می‌بندد و می‌گویند: یا حسین، از خدا بخواه كه این بچه را تا فردا یا مرگ و یا شفا دهد.در آن شب ما خواب بودیم و ناگهان با صدای غرشی همه‌ی ما بیدار شدیم و دیدیم بدن بچه می‌لرزد و او بلند می‌شود و بر زمین می‌افتد و نعره می‌زند! ما با دیدن این منظره پریشان شدیم.مادر به عالم تاب گفت: بچه را به خانه برسان كه در آنجا بمیرد تا پدرش كه عصبانی است، اعتراضی نكند، بالاخره مادر، بچه را در برگرفت. از شدت لرزش بچه، مادر هم می‌لرزید تا اینكه به منزلش رفتیم. لرزش بچه تا سه چهار روز ادامه داشت! پس از این لرزشهای متوالی، گوشتهای زاید آب شد و پشت او صاف گردید بطوریكه هیچ اثری از برآمدگی باقی نماند!چندی قبل كه عبدالرؤف به اتفاق مادرش برای زیارت به عراق آمده بود، او را [ صفحه 398] ملاقات كردم. او جوان رشید و بلند قدی شده بود. [213] .

#### شفای بیماری دختر آقای سردار، بوسیله اشك عزای امام حسین

این قضیه توسط عالم بزرگوار جناب آقای لنگرودی، در كتاب توسلات ذكر شده است:در حدود ده سال قبل، شخصی ثقه و راستگو كه معروف به سردار بود و حدود صد سال از عمرش می‌گذشت و فعلا به رحمت ایزدی پیوسته است، این كرامت را برای بنده نقل كرد:آقای سردار گفت: روزی دخترم به مرض سختی مبتلا شد. به گونه‌ای كه تمام دكترهای حاذق تهران از معالجه‌اش مأیوس شدند و از دادن نسخه خودداری كردند. ولی من در اثر شدت علاقه، نتوانستم از او دل برگیرم. از طرفی چون محبت محمد و آل محمد علیهم‌السلام در نهادم بود، روزی با قلبی شكسته و پریشان، در اطاق خلوتی نشستم و یك استكان به دست گرفتم و یك یك مصائب حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را به یاد می‌آوردم و متأثر می‌شدم و در حال تأثر، گاهی به یاد علی اكبر علیه‌السلام و ناكامی او، گاهی به یاد علی اصغر علیه‌السلام و تشنه كامی او، گاهی به یاد حضرت زینب علیهاالسلام و پریشانی او، گاهی به یاد ابوالفضل علیه‌السلام و ناامیدی او اشك می‌ریختم.بالاخره اشكم سیل‌آسا جاری گردید! آنگاه موقع را مغتنم شمردم و استكان را زیر چشمهایم قرار دادم و اشكها را در استكان جمع نمودم! [ صفحه 399] بعد از این عمل، به بالین دختر مریضم آمدم و از همان اشك چشم كه در راه مصائب حضرت امام حسین علیه‌السلام ریخته بودم، با قاشق كوچكی، در دهان مریضه ریختم! طولی نكشید كه او چشمش را باز كرد و به من سلام كرد!پرسیدم حالت چطور است؟ گفت: قلبم روشن شده است. از آن روز به بعد بحمدالله كم كم كسالت او مرتفع گردید و شفای كامل نصیبش شد. من هم شكرانه‌ی چنین موهبتی را بجای آوردم و از نگرانی و اندوه نجات یافتم. [214] .

#### نجات مولف حیاة العباس و همراهانش در كشتی طوفان زده، به بركت عزاداری برای حضرت عباس

مؤلف كتاب «حیاة العباس» می‌نویسد:در سال 1337 هجری قمری به كربلا و كاظمین مشرف شدم. عید غدیر در كاظمین بودم و به شرف زیارت آن دو امام همام علیهماالسلام موفق شدم. بعد از آن نزد مرحوم آقا سید اسماعیل صدر رفتم و سپس با كشتی كوچك به بصره آمدم.در آنجا به انتظار كشتی دودی ماندم و انتظارم تا بیست و هشتم ذیحجه به طول انجامید زمانی كه كشتی دودی وارد شد، آن را توقیف كردند و اجازه‌ی سوار شدن ندادند.برای سفر به خرمشهر، من تنها نبودم و چهل نفر دیگر از اهل فسا و نوبندگان وفدشكو نیز با من همراه بودند. وقتی كه وضع را چنین دیدیم، ناچار به كشتی بادی نشستیم. روز اول محرم 1338 هجری قمری، سوار كشتی شدیم. از این چهل و یك نفر مسافر، چند نفر آنها زن و بچه بودند. بالاخره به سمت بوشهر حركت كردیم. [ صفحه 400] روز دوم محرم، همراهانم از من تقاضا كردند كه یك روضه بخوانم. من بر روی یك بلندی، قرار گرفتم و روضه‌ی ورود حضرت امام حسین علیه‌السلام به كربلا را خواندم. آنها دانستند كه من از ذاكریه حضرت امام حسین علیه‌السلام هستم.شب چهاردهم محرم كشتی به گرداب افتاد و در اثر باد مخالف، تقریقبا دو فرسخ از راه آمده را برگشت! ماه آسمان را می‌دیدم كه دور سر ما دور می‌زد! باد سخت شده بود و بادبان پاره شد و كشتی سوراخ گردید! به گونه‌ای كه می‌دیدم آب از زیر، به كشتی وارد می‌شود. كشتی بر روی آب، دو ساعت دور خود حیران می‌گردید و اختیار آن به كلی از دست ملاح، گرفته شده بود.همه به جزع و فزع افتادند و دل بر مرگ نهادند. حتی شهادتین را نیز گفتیم، كه ناگهان ملاح وحشتزده، گفت: مگر نه این است كه شما زوارید؟! مگر نه اینكه شما از خدمت امام علیه‌السلام آمده‌اید و روضه خوان هستید؟! یك چیزی بگویید، تا از این طوفان راحت شویم!حقیر سراپا تقصیر، مشغول خواندن روضه‌ی ابوالفضل العباس علیه‌السلام شدم و خدا را به شهادت می‌طلبم كه غرضی جز نجات، در دلم نبود. بعد از روضه من نیز، یك نفر فسایی نوحه خوانی كرد و سینه زنی مفصلی نمودیم و خسته شدیم. سپس دست به دعا برداشتیم و حضرت عباس علیه‌السلام را شفیع قرار دادیم.در اثنای توسل، سوراخ كشتی را از زیر آن گرفتند و پرده‌ی (بادبان) دیگر نصب نمودند. با پایان یافتن توسل، صدای ملاح بلند شد كه گفت: آسوده خاطر باشید، باد مراد آمد! با اینكه مسافت راه، زیاد بود، فردای آن شب وارد شهر شدیم. [215] . [ صفحه 401]

#### توسل به حضرت عباس برای نجات آذربایجان از توده‌ای‌ها و دموكراتها

این قضیه توسط حضرت آیة الله حاج سید محمد مفتی الشیعة نقل شده است:ماجرای زیر مربوط به زمانی است كه دمكراتها بر آذربایجان مسلط شدند، آذربایجان ایران را از حكومت مركزی جدا نمودند و دولت جمهوری آذربایجان را تشكیل دادند! تبریز مركز آنان گشت، و پیشه‌وری - در صدر آن دولت - از تدریس و نوشتن لغت فارسی در مدارس و دوائر، جلوگیری كرد و زبان آذری را زبان رسمی حكومت جدید قرار داد. ولی البته هنوز مرزها و حدود آن معین نشده بود.آن زمان من در اردبیل محصل بودم. به قصد ادامه‌ی تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی قم،تصمیم گرفتم از اردبیل خارج شوم و به تهران و سپس به قم بروم. ماشین گرفتم و به طرف تهران حركت كردیم. بین شهرستان میانه و زنجان، راهها بسته بود و دمكراتها مانع عبور ماشینهایی كه از اطراف آذربایجان به تهران می‌رفت، می‌شدند. فقط به بعضی از افراد مانند پیرزنها و مریضها اجازه‌ی عبور داده می‌شد.ما خواستیم برگردیم، یك درجه‌دار ارتش آذربایجان، كه همراه ما بود، مرا شناخت و نزدیك سروان آذری (كه گویا او هم با ما همشهری بود) برد و به وی گفت: این آقا، فرزند مرحوم آقای سید تقی مجتهد است و می‌خواهد برای تحصیل برود، به او اجازه بدهید كه از مرز حكومت آذربایجان عبور بكند.او گفت: صدور اجازه دست ما نیست. سپس اسم یك شخصی را ذكر كرد و ما را نزد او برد و گفت: این آقا، محصل علوم دینی است و می‌خواهد برای تحصیل به قم برود.آن شخص، كه از قد و قامت و حتی لهجه‌اش معلوم بود كه از افراد آذربایجان شوروی است، گفت: نمی‌شود اجازه داد، چون اینها جوانند و نمی‌فهمند و ایشان را در قم بر ضد ما پرورش می‌دهند. [ صفحه 402] من متأثر شدم و مأیوسانه به زادگاه خویش - اردبیل - برگشتم و در مساجد آبا و اجدادی خودمان، مشغول اقامه‌ی نماز شدم، ولی هر روز، وضع شهرمان بدتر از روز قبل می‌شد. سربازها را لخت و عریان به حمام می‌بردند و مردم را از تعزیه داری و اطعام و احسان و كمك به مساجد و تكیه‌ها منع می‌كردند و پولهای جمع شده را برای تأمین مخارج جلسات و اجتماعات خودشان می‌خواستند!تصادفا مسجد جمعه، كه یكی از مساجد قدیمی و از جمله آثار باستانی شهر اردبیل می‌باشد، عالم نداشت و چند نفر از توده‌ایهای متنفذ نیز كه در آن محله بودند از روضه خوانی و نماز در آن، ممانعت می‌كردند. لذا جمعی از ریش سفیدان محل، برای اقامه‌ی نماز، مرا به آن مسجد بردند و بعد از نماز صبح نیز در آن روضه گذاشته بودند. من برای نماز به آن مسجد می‌رفتم و چون تهدید می‌شدم، می‌خواستم نروم، ولی مؤمنین به من قوت قلب دادند و مانع انصراف من از اقامه‌ی جماعت در مسجد مزبور بودند.از سوی مخالفین انواع و اقسام اذیتها صورت می‌گرفت و البته، به ملاحظه‌ی موقعیت آباء و اجدادی و نفوذ عشیره‌ای ما، ممانعت علنی از رفتن ما به مسجد نمی‌شد. باری، یك روز بعد از نماز صبح، روضه خوان نیامد و بعدا معلوم شد كه وی را تهدید كرده بوده‌اند.در مسجد مرحوم صاحب زمانی، بالای قسمتی كه طشتهای آب را در ایام محرم در آنجا قرار می‌دهند، عكس حضرت عباس علیه‌السلام و شمایل آن حضرت را كه نمایانگر ضربه‌ی وارده به سر مبارك ایشان بود، زده‌اند. البته شمایل مزبور پشت پرده قرار دارد و پرده‌ی روی آن را فقط در شبهای عاشورا، زمانی كه دسته‌های مهمی از محله‌های مختلف شهر با تشریفات خاص برای تعزیه داری به آن مسجد می‌آیند، كنار می‌زنند [ صفحه 403] و شور و احساسات عزاداران با دیدن شمایل به حدی تشدید می‌شود كه چندین نفر از كثرت گریه به حال غش و اغما می‌افتد!خلاصه چون روضه خوان در آن روز نیامد، مردم حدس زدند كه توده‌ایها مانع آمدن وی شده‌اند. برخی از آنها رو به قبله نشستند و من هم در جلو آنها قرار گرفتم (مثل حالت نماز جماعت). یكی از پیرمردان به نام كربلایی ابراهیم علاف، كه از معمرین شهر ولی فردی با نشاط بود و محاسن بلند و سفید و قیافه‌ای نورانی داشت و از مریدها و مقلدین مرحوم ابوی بود، مردم را دعوت نمود كه برای نابودی دشمنان اسلام و شعائر مذهبی، و محو دشمنان استقلال مملكت متوسل به حضرت عباس علیه‌السلام شوند و آنگاه خودش به جای روضه خواندن، پرده را از روی شمایل حضرت عباس علیه‌السلام بالا زد.با ظهور شمایل منسوب به آن حضرت، و نگاه مردم به آن؛ دلها، یادآور مصائب آن حضرت گردید و جمعی از كثرت بكا از حال رفتند. من چون دیدم مردم دارند از حال می‌روند و شاید بعضی از مؤمنین، به علت گریه و ناله، دچار آسیبی گردند، برخاستم و پرده را پایین آوردم.به هر حال، مردم بعد از مدتی گریه، با التماس دعا از یكدیگر متفرق شدند. خوشبختانه، چون طرف صبح بود، مأموران توده‌ای نبودند و در نتیجه مشكلی پیش نیامد.روز بعد، بعد از اقامه‌ی نماز صبح، جماعتی از مؤمنین نتیجه‌ی توسل پر شور آن روز را، كه در خواب دیده بودند، به من اظهار كردند. خوابها متعدد ولی شبیه هم بود! و همگی نوید نزدیكی فرج و نابودی توده‌ایها را می‌داد. دو نفر از حاضرین در توسل، كه یكی‌شان همان پیرمرد - كربلایی ابراهیم علاف - بود و دیگری حاج مؤمن بقال نام داشت، گفتند: [ صفحه 404] ما در خواب دیدیم قشون دشمن شهرها را محاصره كرده‌اند و مردم شدیدا مضطرب و گریان و حیران هستند. در این وقت شخصی نورانی، كه بر اسب سفیدی سوار بود و شمشیری بران در دست داشت، ظاهر شد! پرسیدیم این شخص كیست؟ گفتند: او قمر بنی هاشم علیه‌السلام است، و ما خوشحال شدیم. آن حضرت بر لشگر اعدا حمله بردند و آنها فرار كردند و ایشان هم به تعقیب آنها پرداختند تا اینكه آنها از كوه‌های نمن (كه تقریبا حدود مرزی آذربایجان است) به داخل شهر خودشان گریختند و آن حضرت پرچمی را كه در دست دیگر داشتند، بر بالای كوههای آنجا نصب كردند و از چشمها غائب شدند!همه‌ی مردم از شنیدن این خوابها از آن چند نفر مؤمن امین، خوشحال شدند و اطمینان پیدا كردند كه توسل آنها مورد توجه واقع شده است.پس از آن نیز در مدت زیادی طول نكشید، كه پیشه‌وری و سران دمكرات به كشور شوروی سابق فرار كردند و مملكت ما از اشغال عوامل روسیه نجات یافت. [216] . [ صفحه 405]

#### ملحقات بخش 13 در این كتاب‌

موضوع: 1- شفای دو نفر به بركت دست فلزی در حسینیه شهرك مسعودیه، شماره قضیه: 38موضوع: 2- شفای دستهای بچه‌ی ارمنی، با مالیدن به پرچم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در اصفهان، شماره قضیه: 255موضوع: 3- شفای مخیلف در مجلس عزای خرمشهر، شماره قضیه: 127موضوع: 4- شفای پسر یازده ساله، به بركت حضور حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 129موضوع: 5- شفای خانمی در مراسم عزای حضرت رقیه علیهاالسلام در حرم ایشان، شماره قضیه: 145موضوع: 6- بینا شدن مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیگ، در جلسه‌ی عزای حضرت زینب علیهاالسلام، شماره قضیه: 259موضوع: 7- شفای فوزیه زیدان جبل عاملی، به بركت شركت در مراسم عزاداری، شماره قضیه: 262موضوع: 8- شفای آقای مهدی تعجبی در مجلس عزای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 162موضوع: 9- شفای شخص مسیحی به وسیله‌ی توسل به حضرت عباس علیه‌السلام و مسلمان شدن او، شماره قضیه: 179موضوع: 10- شفای سرطان حنجره‌ی فرزند راجه‌ی گوالپور هند، در مراسم عزای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 251موضوع: 11- شفای فرزند یهودی به بركت مراسم عزای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 253 [ صفحه 409]

### گرفتن حاجات و شفا در حرم امام حسین (ع)

#### ادای قرض سید محمد جعفر سبحانی، به بركت دعا در حرم امام حسین

سید جلیل القدر جناب آقای سید محمد جعفر سبحانی (امام جماعت مسجد آقالر) این قضیه را نقل فرمود: در سالی همراه با مادرم به كربلا مشرف شده بودم. آن مرحومه در آنجا مریض شد و مرضش بیش از چهل روز طول كشید و به این واسطه، به قرض بسیاری مبتلا شدم.در این مدت هم، نه از شیراز و نه از راه دیگر، هیچ پولی به من نرسید، بنابراین به مولای خود، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام پناه بردم و به حرم مطهر مشرف شدم.همان بالای سر حضرت امام حسین علیه‌السلام عرض كردم: یا مولای، شما كه می‌دانید چقدر ناراحت و گرفتار هستم! به فریاد من برسید.وقتی از حرم مطهر خارج شدم، پس از فاصله‌ی كمی، نماینده‌ی مرحوم آیة الله آقا میرزا محمد تقی شیرازی قدس سره به من رسید و گفت: از طرف میرزا سفارش شده است كه هر چه لازم دارید، به شما بدهم! گفتم: تا چه اندازه؟ گفت: مقدار آن تعیین نشده است! [ صفحه 410] بلكه هر چه شما تعیین كنید.پس تمام قروض را ادا كردم و تا هنگامی كه در كربلا مشرف بودم، تمام مخارج من تأمین گردید. [217] .

#### شاگرد شیخ انصاری متأهل و صاحب خانه شد

در بین طلاب و شاگردان مرحوم شیخ مرتضی انصاری قدس سره، یك شیخ طلبه‌ای بوده است كه در زمانی از وضع طلبگی ناراحت شده بود و از فقر و ناداری به تنگ آمده بود.او تصمیم می‌گیرد كه نزد قبر حضرت امام حسین علیه‌السلام، در تحت قبه برای دو حاجتی كه داشته است، دعا كند. رسم او این بوده است كه در هر شب جمعه كه درس‌ها تعطیل بود، از نجف به كربلا می‌آمده است.بالاخره در آن شب جمعه به كربلا آمد و تحت قبه‌ی استجابت، درخواست كرد كه یا حسین! من از شما دو چیز می‌خواهم: یكی خانه و دیگری زن! زیرا شیخ مرتضی انصاری به غیر از خرج نان و پنیر، چیز دیگری به من نمی‌دهد.سپس پیش خود، مدتی را معین كرد كه تا یك هفته‌ی دیگر باید حاجتم داده شود و چنانچه داده نشد، شكایت امام حسین علیه‌السلام را به پدرشان حضرت علی علیه‌السلام خواهم كرد. او گفت: شب جمعه دیگر موعد من است و چنانچه حاجت خود را نگرفتم، دیگر به زیارتتان نخواهم آمد!پس از مراجعت به نجف اشرف و گذشتن موعد مقرر، باز در هفته‌ی دیگر بنا به مرسوم خودش به جانب كربلا رهسپار گردید! وقتی كه او به وادی ایمن كربلا رسید و [ صفحه 411] چشمش به گند مطهر افتاد، گفت: آقا! حالا كه شما حاجت مرا روا نساختید و یك هفته هم منقضی شد، من هم به زیارتتان نمی‌آیم. سپس از همانجا برگشت و خسته و مانده وارد نجف شد و خواست به حرم حضرت علی علیه‌السلام برود. ولی چون خسته بود، قادر به رفتن نبود و با خود گفت: فردا صبح به حرم می‌روم!فردا صبح، اول آفتاب، طلبه‌ای از طرف مرحوم شیخ با عجله آمد و گفت: شیخ به شما پیغام داده است كه حتما قبل از تشرف به حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد من بیا، زیرا امر واجبی در كار است! پس از این پیغام، آن طلبه به خدمت مرحوم شیخ قدس سره رفت.مرحوم شیخ فرمود: حضرت امام حسین علیه‌السلام به من امر كرده‌اند كه وضع تو رسیدگی كنم و تو را راضی كنم، قبل از اینكه به حرم حضرت علی علیه‌السلام مشرف شوی! مبادا شكایت حسین را به پدرش بنمایی!سپس مرحوم شیخ خانه‌ای برای او خریداری نمود و یكی از تجار را طلبید و درخواست كرد كه دخترش را به آن طلبه تزویج نماید! خلاصه او با توسل به حضرت امام حسین علیه‌السلام، به هر دو حاجت خود رسید. [218] .

#### امام زمان سید عزیزالله را پیاده از كربلا تا مكه در هفت روز بردند

در كتاب معجزات و كرامات نقل شده است كه عالم جلیل و زاهد بی‌بدیل، جناب آقای حاج سید عزیزالله فرمودند:من در زمانی كه در نجف اشرف مشرف بودم، برای زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در عید فطر به كربلا رفتم و در مدرسه‌ی صدر، میهمان یكی از دوستان بودم و بیشتر اوقاتم را در حرم مطهر امام حسین علیه‌السلام می‌گذارنیدم. [ صفحه 412] یك روز كه به مدرسه وارد شدم، دیدم جمعی از رفقا دور هم جمع شده‌اند و می‌خواهند به نجف اشرف برگردند. ضمنا از من سؤال كردند كه شما چه وقت به نجف برمی‌گردی؟ من گفتم: شما بروید. من می‌خواهم از همین جا به زیارت خانه‌ی خدا بروم! گفتند: چطور؟ گفتم: زیر قبه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام دعا كردم كه پیاده، رو به سوی محبوب بروم و در ایام حج، در حرم خدا باشم.همراهان و دوستانم بالاتفاق مرا سرزنش كردند و گفتند: مثل اینكه در اثر كثرت عبادت و ریاضت، دماغت خشك شده و دیوانه شده‌ای! تو چگونه می‌خواهی با این ضعف مزاج و كسالت، پیاده در بیابانها سفر كنی؟ تو در همان منزل اول به دست عربهای بادیه‌نشین می‌افتی و تو را از بین می‌برند!من از سرزنش و گفتار آنها فوق‌العاده متأثر شدم و قلبم شكست و با اشك ریزان از اطاق بیرون آمدم و یكسره به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام رفتم و زیارت مختصری كردم. سپس به طرف بالای سر مبارك رفتم و در گوشه‌ای نشستم و به دعا و توسل و گریه و ناله مشغول شدم.ناگهان دیدم دست یداللهی حضرت بقیةالله روحی فداه بر شانه‌ی من خورد و ایشان فرمودند: آیا میل داری با من پیاده به خانه‌ی خدا مشرف شوی؟! عرض كردم: بله آقا! حضرت فرمودند: پس قدری نان خشك كه برای یك هفته‌ی تو كافی باشد و لباس احرام خود را بردار و در فلان روز و فلان ساعت در همین جا حاضر باش و زیارت وداع را بخوان، تا با یكدیگر از همین مكان مقدس به طرف مقصدتان حركت كنیم! عرض كردم: چشم، اطاعت می‌كنم.سپس آن حضرت از من جدا شدند و من از حرم بیرون آمدم. در روز موعود مقداری نان خشك به همان اندازه‌ای كه حضرت مولا علیه‌السلام فرموده بودند، تهیه كردم [ صفحه 413] و لباس احرامم را برداشتم و به حرم مطهر مشرف شدم و در همان مكان معین، مشغول زیارت وداع بودم، كه ناگهان آن حضرت را ملاقات كردم و در خدمت ایشان از حرم بیرون آمدیم و از صحن مطهر و سپس از شهر خارج شدیم و ساعتی راه پیمودیم.نه آن حضرت با من صحبت می‌كردند و نه من می‌توانستم با ایشان حرف بزنم و مصدع اوقات ایشان بشوم و خیلی با هم عادی بودیم. تا اینكه در همان بیابان به محلی كه مقداری آب بود، رسیدیم. آن حضرت خطی به طرف قبله كشیدند و فرمودند: این قبله است! تو اینجا بمان، نمازت را بخوان و استراحت كن. من در هنگام عصر می‌آیم، تا با هم به طرف مكه برویم. من قبول كردم و آن حضرت تشریف بردند.هنگام عصر باز آن بزرگوار تشریف آوردند و فرمودند: برخیز تا برویم. من حركت كردم و خورجین نان را برداشتم و مقداری راه رفتیم. هنگام غروب آفتاب، به جایی رسیدیم كه قدری آب در محلی جمع شده بود. آن حضرت به من فرمودند: شب در اینجا باش! سپس خطی به طرف قبله كشیدند و فرمودند: این قبله! و من فردا صبح می‌آیم تا با هم بطرف مكه برویم.بالاخره، تا یك هفته به همین نحو گذشت. صبح روز هفتم آبی در بیابان پیدا شد. آن بزرگوار به من فرمودند: در این آب غسل كن و لباس احرام بپوش و هر كاری كه من می‌كنم تو هم انجام بده و با من لبیك‌ها را بگو، زیرا كه اینجا میقات است! من آنچه را حضرت فرمودند و عمل كردند، انجام دادم و بعد دوباره مختصری راه پیمودیم و به نزدیك كوهی رسیدیم.در آنجا صداهایی به گوشم رسید. عرض كردم: این صداها چیست؟ حضرت فرمودند: از كوه بالا برو، در آنجا شهری می‌بینی، داخل آن شهر شو! آن حضرت این سخن را فرمودند و از من جدا شدند. [ صفحه 414] من از كوه بالا رفتم و سپس به طرف آن شهر رفتم و از كسی پرسیدم: اینجا كجاست؟ او گفت: این شهر مكه است و آن خانه‌ی خداست! یك مرتبه به خود آمدم و خود را ملامت می‌كردم كه چرا هفت روز در خدمت آن حضرت بودم ولی از ایشان استفاده‌ای نكردم و چرا با این موضوع پراهمیت، اینقدر عادی برخورد نمودم؟به هر حال ماه شوال و ذیقعده و چند روز از ماه ذیحجه را در مكه بودم. بعد از آن رفقایی كه با وسیله حركت كرده بودند، پیدا شدند. من در تمام این مدت مشغول عبادت و زیارت و طواف بودم و با جمعی نیز آشنا شده بودم. وقتی آشنایان و دوستانم مرا در مكه دیدند، تعجب كردند.از آن زمان قضیه‌ی من در بین آنهایی كه مرا می‌شناختند، معروف شد و این بركات از همان دعایی بود كه تحت قبه‌ی حرم سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام كردم و خدا دعایم را به بركت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مستجاب كرد. [219] .

#### چهل شب جمعه زیارت امام حسین برای تشرف به محضر حضرت بقیة الله

مرحوم حاجی نوری در كتاب نجم الثاقب می‌فرماید: عالم جلیل، مجمع فضائل و فواضل، شیخ علی رشتی رضوان الله تعالی علیه این قضیه را نقل كردند:زمانی از زیارت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام، از راه آب به طرف نجف برمی‌گشتم و در كشتی كوچكی كه بین كربلا و طویریج، مسافركشی می‌كرد، نشستم. مسافرین آن كشتی كه همه اهل حله بودند، مشغول لهو و لعب و مزاح و خنده بودند. فقط یك نفر در میان آنها خیلی باوقار و سنگین نشسته بود و با آنها در مزاح و [ صفحه 415] لهو و لعب مشغول نمی‌شد و گاهی آن جمعیت با او درباره‌ی مذهبش شوخی و استهزاء می‌كردند و به او طعن می‌زدند و او را اذیت می‌كردند! در عین حال آنها در غذا و طعام با او شریك و هم خرج بودند! من از این رفتارشان تعجب می‌كردم، ولی در كشتی نمی‌توانستم از او چیزی سئوال كنم.بالاخره به جایی رسیدیم كه عمق آب كم بود و چون كشتی سنگین بود و ممكن بود به گل بنشیند، ما را از كشتی پیاده كردند. وقتی كه در كنار فرات راه می‌رفتیم، من از آن مرد با وقار پرسیدم: چرا شما با آنها اینطور با وقار و احترام رفتار می‌كنید و آنها شما را اینطور اذیت می‌كنند؟!آن شخص گفت: اینها اقوام من و همگی سنی هستند. پدرم هم سنی بود، ولی مادرم شیعه بود من خودم هم سنی بودم، ولی به بركت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به مذهب تشیع مشرف شدم!گفتم: شما چطور شیعه شدید؟ گفت: اسم من یاقوت و شغلم روغن فروشی در كنار جسر حله بود. چند سال قبل، برای خریدن روغن از حله همراه با جمعی، به قریه‌ها و مكان چادرنشینان اطراف حله رفتم و به اندازه‌ی مسافت چند منزل، از حله دور شدم. بالاخره در آنجا آنچه را می‌خواستم خریدم و با جمعی از اهل حله برگشتم.در یكی از منازل كه استراحت كرده بودم، خوابم برد و وقتی بیدار شدم، دیدم رفقا رفته‌اند و من تنها در بیابان مانده‌ام! اتفاقا راه ما تا حله راه بی‌آب و علفی بود و درندگان زیادی هم داشت و آبادی هم در آن نبود!به هر حال من برخاستم و آنچه داشتم بر مركبم بار كردم و به دنبال آنها رفتم. ولی راه را گم كردم و در بیابان متحیر ماندم و كم‌كم از تشنگی و درندگانی كه ممكن بود به سراغم بیایند، فوق‌العاده به وحشت افتادم، پس به اولیاء خدا! كه آن روز به آنها معتقد [ صفحه 416] بودم مثل ابوبكر و عمر و عثمان و معاویه و غیر هم متوسل شدم و استغاثه كردم، ولی خبری نشد!در آن هنگام یادم آمد كه مادر به من می‌گفت: ما امام زمانی داریم كه زنده است و هر وقت كار بر ما مشكل می‌شود و یا راه را گم می‌كنیم، او به فریادمان می‌رسد و كنیه‌اش «اباصالح علیه‌السلام» است. من با خدای تعالی عهد بستم كه اگر او مرا از این گمشدگی نجات بدهد، به دین مادرم كه مذهب شیعه است مشرف می‌گردم.بالاخره به آن حضرت استغاثه كردم و فریاد می‌زدم. «یا اباصالح ادركنی»! ناگهان دیدم یك نفر كنار من راه می‌رود و بر سرش عمامه‌ی سبزی مانند اینها (به علفهایی كه كنار نهر روییده بود، اشاره كرد) است. او راه را به من نشان داد و فرمود: «به دین مادرت مشرف شو! سپس فرمود: الان به قریه‌ای می‌رسی، كه اهل آنجا همه شیعه‌اند. گفتم: ای آقای من! شما با من نمی‌آیی تا مرا به این قریه برسانی؟ فرمودند: «نه، زیرا در اطراف دنیا هزارها نفر به من استغاثه می‌كنند و من باید به فریادشان برسم و آنها را نجات بدهم!» و فورا از نظر غائب شدند.چند قدمی كه رفتم، به آن قریه رسیدم! با آنكه به قدری مسافت تا آنجا زیاد بود كه رفقایم در روز بعد به آنجا رسیدند. وقتی به حله رسیدم، نزد سیدالفقهاء جناب سید مهدی قزوینی ساكن حله رفتم و قضیه‌ام را برای او نقل كردم و شیعه شدم و معارف تشیع را از او یاد گرفتم. سپس از او سئوال كردم كه من چه بكنم تا یك مرتبه‌ی دیگر هم خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه برسم و آن حضرت را ملاقات كنم؟سید قزوینی فرمود: چهل شب جمعه به كربلا برو و امام حسین علیه‌السلام را زیارت كن! پس از آن، به این كار مشغول شدم و هر شب جمعه از حله به كربلا می‌رفتم، تا آنكه شب جمعه‌ی آخری شد. تصادفا دیدم كه مأمورین برای ورود به شهر كربلا، جواز [ صفحه 417] می‌خواهند و آنها این دفعه سخت‌گیری می‌كنند. من هم نه جواز و تذكره‌ای داشتم و نه پولی داشتم كه آن را تهیه كنم و متحیر ایستاده بودم!مردم صف كشیده بودند و جنجالی برپا بود. هر فكری كردم كه از راهی، مخفیانه وارد شهر كربلا شوم، ممكن نشد. در این موقع از دور حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در لباس اهل علم ایرانی كه عمامه سفیدی بر سر داشتند، در داخل شهر كربلا دیدم!من پشت دروازه بودم و به ایشان استغاثه كردم. ایشان از دروازه خارج شدند و نزد من تشریف آوردند و دست مرا گرفتند و از دروازه داخل كردند. مثل اینكه كسی مرا ندید! وقتی كه داخل شدم و قصد داشتم با ایشان مصاحبت كنم، ایشان ناگهان غایب شدند و دیگر ایشان را ندیدم.از این داستان متوجه می‌شویم كه حضرت امام زمان علیه‌السلام همیشه به مرقد جد شریفشان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام توجه خاص دارند و هر كسی كه به زیارت جدشان برود، از او خشنود می‌شوند و به كمكش می‌آیند. [220] .

#### برای شفای امام هادی نیز باید در حائر امام حسین دعا كرد

در مزار بحار، از كامل الزیارات، از ابی‌هاشم جعفری روایت شده است كه گفت: بر حضرت هادی علیه‌السلام وارد شدم در حالی كه آن بزرگوار تب‌دار و علیل بودند و به من فرمودند: یا اباهاشم، مردی از دوستان ما را بفرست كه به حائر حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام برود و برای شفای من دعا كند. [ صفحه 418] ابوهاشم گوید: حسب الامر، از خدمت آن حضرت مرخص شدم و در بین راه با «علی بن هلال» برخورد كردم و گفته‌های حضرت را به او گفتم و از او درخواست كردم كه به حائر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام برود. او گفت: سمعا و طاعة، چشم! ولی من می‌گویم كه حضرت هادی علیه‌السلام از حائر امام حسین علیه‌السلام افضل و برتر هستند.بنابراین از او جدا شدم و به خدمت حضرت امام هادی علیه‌السلام بازگشتم و ماجرا را برای آن حضرت عرض كردم و گفتم: علی بن هلال همچنین گفت: حضرت هادی علیه‌السلام از حائر امام حسین علیه‌السلام افضل هستند.حضرت فرمودند: به او بگو كه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خانه‌ی كعبه و از حجرالاسود بهتر بودند، اما در عین حال دور خانه‌ی كعبه طواف می‌كردند و استلام حجر می‌نمودند. بدان كه برای خدا بقعه‌هایی است كه خدا دوست دارد در آن بقعه‌ها دعا شود و او اجابت فرماید. و حائر حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام از آن بقعه‌هایی است كه دعا در آن مستجاب می‌شود. [221] .

#### شفای ضعف چشم مرحوم جزائری به بركت غبار حرم امام حسین

سید جلیل مرحوم سید نعمت الله جزائری رحمة الله علیه فرمود: مدتها بود كه چشمهایم ضعیف شده بود، روزی برای زیارت عرفه به كربلا مشرف شدم و تحت قبه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نشسته بودم تا اینكه زوار بیرون رفتند.خادمان حرم در روز دوم و سوم، روضه‌ی مطهر را جاروب می‌كردند و غباری از [ صفحه 419] زمین بلند شده بود كه مردم در میان روضه، همدیگر را نمی‌دیدند! پس من و جمعی كه در آنجا بودیم به یكدیگر گفتیم: از این غبارها استفاده كنیم.سپس میان غبارها آمدیم و چشمایمان را باز و بسته می‌كردیم كه غبار به داخل چشم رود. هر كس كه با من بود و ضعف چشم داشت، نیز چنین كرد. وقتی از روضه‌ی شریفه بیرون آمدیم، دیدم چشمهایم نورانی و شفاف و روشن شده است.وقتی از رفقا پرسیدم، آنها هم گفتند: ما هم چشمهایمان نورانی شده است و از آن رو تا به حال هرگز چشم درد نگرفته‌ام و همیشه از تربت امام حسین علیه‌السلام مانند سرمه بر چشمهایم می‌كشم. [222] .

#### شفای چشم پدر سید محمد جعفر سبحانی‌

عالم متقی سید محمد جعفر سبحانی، امام جماعت مسجد آقالر فرمود:در خواب محل اجابت دعا را در زیر قبه‌ی حضرت امام حسین علیه‌السلام به من نشان دادند و آن قسمت بالای سر مقدس بود تا جایی كه با قبر جناب حبیب بن مظاهر اسدی (رحمة الله علیه) محاذی بود.در سفری كه با مرحوم والد به كربلا مشرف شدیم، پدرم ناگهان چشم درد گرفت و از هر دو چشم نابینا شد!من سخت ناراحت شدم و در زحمت بودم. زیرا باید دائما مراقبش باشم و دستش را بگیرم و حوائجش را برآورده كنم.یك روز به حرم مطهر مشرف شدم و در همان جای اجابت دعا عرض كردم: «یا [ صفحه 420] سیدالشهدا، چشم پدرم را از شما می‌خواهم!» در همان شب وقتی به خواب رفتم، در عالم رؤیا دیدم كه شخص بزرگواری به بالین پدرم آمد و دست مباركش را بر چشم پدرم كشید و به من فرمود: این چشم! ولی اصل خراب است!؟چون بیدار شدم، دیدم هر دو چشم پدرم خوب و بینا شده است. ولی معنی كلمه‌ی «اصل خراب است» را ندانستم، تا اینكه سه روز از این قضیه گذشت و پدرم از دنیا رفت؛ آنگاه معنی آن كلمه واضح شد. [223] .

#### شفای شخصی كه در چند فرسخی كربلا فلج شده بود

شیخ ابوجعفر نیشابوری قدس سره فرمود:سالی با جمعی از رفقا برای زیارت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام از شهر و دیارمان بیرون آمدیم.چون به دو سه فرسخی شهر كربلا رسیدیم، یكی، از رفقایی كه با ما بود، ناگاه بدنش خشك و كم‌كم فلج شد و مثل یك قطعه گوشت گردید! او از این وضع ناراحت شده بود و به ما التماس می‌كرد و قسم به خدا می‌داد كه او را وانگذاریم، بلكه با خود به كربلا ببریم.شخصی ایستادگی كرد و او را كمك و پرستاری و محافظت نمود و او را بر روی حیوانی گذاشت تا اینكه به كربلا رسیدیم.چون داخل حرم شدیم، او را در یك پارچه‌ای گذاشتند و دو نفر از رفقا، دو سر آن پارچه را گرفتند و او را به سوی قبر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بلند كردند. آن مرد [ صفحه 421] افلیج دعا می‌كرد و گریه و تضرع و ناله می‌نمود و خدا را به حق امام حسین علیه‌السلام قسم می‌داد كه او را شفا دهد.چون آن پارچه را به زمین گذاشتند آن مرد نشست و بعد برخاست و راه رفت! آنچنان كه گویی از بند رهایی و نجات یافته است! [224] .

#### شفای آقای ناصر رهبری با دعای سیدی بزرگوار و آمین امام حسین

جناب آقای سید عبدالرسول، خادم حضرت اباالفضل علیه‌السلام این قضیه را نقل فرمود:چند سال قبل، مرحوم حاج عبدالرسول رسالت شیرازی از تهران تلگرافا خبر داد كه آقای ناصر رهبری (محاسب دانشكده‌ی كشاورزی تهران) جهت زیارت به كربلا مشرف می‌شود، از ایشان پذیرایی شود.پس از چند روز درب منزل خبر دادند كه زوار ایرانی تو را می‌خواهند. چون نزد ماشین رفتم، دیدم آنها یك مرد و یك خانم هستند. خانم پیاده شد و آهسته به من فهمانید كه ایشان آقای رهبری شوهر من است و مدتی است كه مبتلا شده و استخوانهای فقرات پشت او خشكیده است و هشت ماه در بیمارستان بوده و او را جواب كرده‌اند. بیمارستان لندن هم گفته كه بیماری او علاج ندارد و به زودی تلف می‌شود و فعلا به قصد استشفاء به كربلا آمده‌ایم و او به تنهایی نمی‌تواند حركت كند!دو نفر حمال آوردم، زیر بغل‌های او را گرفتند و رو به منزل آمدیم! سینه و پشت او را با فنرهای آهنی بسته بودند و او با نهایت سختی، هر چند دقیقه قدمی برمی‌داشت. وقتی كه چشمش به گنبد مطهر افتاد پرسید: این گنبد امام حسین علیه‌السلام است یا [ صفحه 422] حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام؟ گفتم: گنبد قمر بنی هاشم علیه‌السلام است، او با دل شكسته و چشم گریان عرض كرد: آقا من آبرویی نزد امام حسین علیه‌السلام ندارم، شما از امام حسین علیه‌السلام بخواهید تا ایشان از خدا بخواهند كه اگر عمر من تمام است، همین جا زیر سایه‌ی شما بمیرم و اگر از عمرم چیزی باقی هست، با این حالت برنگردم كه دشمن‌شاد شوم! و بخواهید كه مرا شفا دهند.پسر كوچك او كه تقریبا هشت سال داشت و همراهش بود، با گریه و زاری می‌گفت: ای قمر بنی هاشم! زود است كه من یتیم شوم! من در مجلس عزاداری شما خدمت می‌كردم و استكانها را جمع می‌نمودم! سپس آقای رهبری گفت: مرا ببرید تا حرم شریف را زیارت كنم.گفتم: با این حالت كه نمی‌شود، اما او قبول نمی‌نمود. با همان حالت و به سختی او را به منزل بردیم و روی تخت خوابانیدیم و بدنش طوری بود كه هیچ حركتی نمی‌توانست بكند و باید دیگران او را حركت دهند.فردا آقای رهبری اصرار كرد كه مرا به نجف ببرید. با سختی او را به نجف اشرف منتقل كردیم، ولی ممكن نشد كه در حرم مشرف شود، از همان بیرون زیارت نمود و دوباره او را به كربلا برگرداندیم.باز اصرار می‌كرد كه مرا به كاظمین و سامرا ببرید! گفتم: تلف می‌شوی، گفت: می‌خواهم اگر مردم، این مشاهد را زیارت كرده باشم! بالاخره او را به كاظمین و سامرا فرستادم.در مراجعت از سامرا خانمش گفت: پس از بیرون آمدن از سامرا، راننده پرسید: آیا امام‌زاده سید محمد علیه‌السلام (فرزند حضرت امام هادی علیه‌السلام) را هم مایل هستید كه زیارت كنید؟ [ صفحه 423] آقای رهبری گفت: بله مرا ببرید! (در آن زمان، قبر حضرت سید محمد چند كیلومتر از جاده‌ی آسفالت دور بود و جاده هم خاكی و خراب بود) پس حضرت سید محمد علیه‌السلام را با كمال سختی زیارت كردیم.در مراجعت یك نفر عرب كه عمامه‌ی سبز بر سر داشت، جلو ماشین ما را گرفت و به عربی با راننده سخن گفت و راننده جوابش داد. آقای رهبری پرسید: آقا، سید چه می‌گوید؟آقای راننده گفت: می‌گوید: من را سوار كن و تا اول جاده‌ی آسفالت برسان، من گفتم: این ماشین در بست شما است و اجازه‌ی سوار كردن ندارم.آقای رهبری گفت: آقا را سوار كن! چون سید سوار شد، سلام كرد و نزد راننده نشست.در اثنای راه آقای رهبری ناله می‌كرد و می‌گفت: یا صاحب الزمان، سید فرمود: از آقا چه می‌خواهی؟!خانم رهبری گفت: جریان بیماری آقای رهبری را برای آن بزرگوار گفتم. سید پس از شنیدن ماجرا فرمود: نزدیك بیا! گفتم: نمی‌تواند! بالاخره آقای رهبری نزدیك شد، سید دست خود را دراز كرد و به ستون فقرات او كشید و فرمود: انشاءالله اگر خدا بخواهد شفا می‌یابی!خانم رهبری می‌گفت: از فرمایش سید امیدی در ما پیدا شد، به همین جهت گفتم: آقا ما برای شما نذر می‌كنیم! ایشان فرمود: خوب است! گفتم: اسم شما چیست؟ فرمود: عبدالله. آقای رهبری گفت: محل شما كجاست تا بوسیله پست برای شما بفرستیم؟ فرمود: به وسیله‌ی پست به ما نمی‌رسد! شما هر چه برای ما نذر كردید، هر سیدی را كه دیدید به او بدهید و چون نزدیك جاده‌ی آسفالت رسیدیم، فرمود: نگه [ صفحه 424] دارید!موقعی كه سید خواست پیاده شود، فرمود: آقای رهبری، امشب شب جمعه است و خداوند اجابت دعا را تحت قبه‌ی جدم حسین علیه‌السلام و شفا را در تربت او قرار داده است، امشب خود را به قبر او برسان و پیغام مرا به او برسان! گفتم: هر پیغامی كه می‌فرمایید، به ایشان می‌رسانم. آن بزرگوار فرمود: بگو یا امام حسین علیه‌السلام، فرزندت برای من دعا كرده است و شما آمین بگویید!آن سید بزرگوار رفت و من به خود آمدم كه این آقا كه بود؟ به راننده گفتم: ببین از كدام سمت رفت و او را پیدا كن، چون راننده نگاه كرد ابدا اثری از آن بزرگوار پیدا نبود!خلاصه آقای سید عبدالرسول خادم، در همان شب او را در حرم امام حسین علیه‌السلام برد. و آقای رهبری مكرر می‌گفت: «آقا من از شما یك «آمین» می‌خواهم! فرزندت چنین گفته است.» و حالش طوری بود كه هر كس نزدیك او بود، همه را گریان می‌ساخت.سید عبدالرسول می‌گوید: سپس او را به منزل آوردم و روی تخت خواباندم. چون سختی مسافرت در او اثر كرده بود، حالش بدتر از قبل بود.بالاخره پیش از اذان صبح خوابیده بودم، خادمه‌ی منزل درب حجره‌ام آمد و مرا صدا زد. از اتاق بیرون آمدم و گفتم: چه خبر است؟خادمه گفت: بیا تماشا كن كه آقای رهبری نماز می‌خواند! تعجب كردم؟! از آیینه‌ی در اتاق، نظر كردم و دیدم ایشان روی سجاده ایستاده و مشغول نماز است.از خانمش جریان شفا گرفتنش را پرسیدم.خانمش گفت: هنگام سحر مرا صدا زد و من بلند شدم و او گفت: آب وضو بیاور! [ صفحه 425] گفتم: ناراحت هستی، نمی‌توانی وضو بگیری. آقای رهبری گفت: در خواب، حضرت امام حسین علیه‌السلام به من فرمود: خدا تو را شفا داد، برخیز و نماز بخوان و من اكنون می‌توانم برخیزم!پس آب وضو آوردم، او با كمال آسانی برخاست و وضو گرفت و گفت: سجاده بیاور! گفتم: نشسته نماز بخوان. گفت: چون امام علیه‌السلام فرموده‌اند، پس البته می‌توانم! فنرهای آهنی سینه و پشت مرا باز كن! بالأخره با اصرار او همه‌ی فنرها را باز كردم و حالا ایستاده مشغول نماز خواندن است! چنانكه می‌بینی.سپس وارد اتاق شدم و او را در بغل گرفتم و هر دو گریه‌ی شوق كردیم و حمد خدا را بجا آوردیم.سپس تلگراف بشارت به تهران مخابره كردیم. چند تن از بستگان ایشان آمدند و همگی با كمال عافیت به شام مشرف شدند و سپس به تهران برگشتند و تا این تاریخ، در كمال عافیت در تهران هستند و چند مرتبه به زیارت كربلا و یك مرتبه به حج مشرف شده‌اند. [225] .

#### نفخ شكم میرزا یحیی ابهری و رفتن او به عتبات و رؤیا و شفای او در صحن امام حسین

این قضیه را مرحوم حاجی نوری قدس سره در كتاب دارالسلام نقل فرموده‌اند:میرزا یحیی پسر حاج محمد ابراهیم ابهری ازدهی میان خمسه و قزوین، در سال 1291 برای گردش به گیلان رفت. [ صفحه 426] نزدیك دو ماه در شهر رشت ماند و استخوان و پشت و پایش درد گرفت و به خوردن خوراكهای گرم پرداخت. سپس به جزیره‌ی انزلی در دریای خزر رفت. چون در كشتی نشست، حالش دگرگون شد و استفراغ كرد و اندكی آرام شد و باز تغییر حالش برگشت و بلكه زیادتر شد تا با حال منقلبی به انزلی رسید و تا پنج روز حال او بدتر می‌شد و دوباره خوب می‌شد.وی پنج روز دیگر نیز در آنجا ماند و سپس به رشت برگشت و از آنجا به وطن خود آمد. در بین راه ورمی در بالای سمت راست زهارش پدید آمد كه مانند سنگ بود و كم‌كم بزرگ می‌شد! و نذر كرد كه اگر آن ورم عافیت یابد، به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام برود.چون به وطن خود رسید، تقریبا یك ماه به درمان پرداخت و ورم هر روز بیشتر می‌شد، تا با همان سختی، همه‌ی شكم را گرفت و از فشار انگشت در آن، احساس درد می‌كرد و به خاطر تنگی مجاری هوا، دچار نفس تنگی نیز شد! درد پشت و پای او هم هر روز زیادتر می‌شد تا اینكه از پشت تا پای او بی‌حس شد. باد شكم و تنگی نفس نیز فزود و هر روز تا سه ساعت دردی در روده‌هایش رخ می‌داد كه بیهوش می‌افتاد و جز با مالش زیادی به هوش نمی‌آمد و بالاخره از زندگی نومید شد.در اواخر ماه رمضان، برادرش - معروف به نایب الصدری - از تهران آمد و با خویشان دیگر فرمود: میرزا یحیی باید به قزوین برود و نزد طبیب استاد و ماهری - معروف به میرزا ابوتراب - درمان كند. خود میرزا یحیی و خاندانش از زنده ماندن او نومید بودند ولی در دلش همیشه هوای زیارت امام حسین علیه‌السلام بود، با اینكه از رفتن به كربلا نومید بود، زیرا راه كربلا از طرف ناصرالدین شاه بسته بود.بالاخره میرزا یحیی در روز دوم شوال به قصد رفتن به قزوین از وطن بیرون آمد و [ صفحه 427] در منزل دوم بر سر چاهی در دو فرسخی قزوین، سخت تشنه شد و آب خواست و همراهانش او را فرود آوردند تا از آن چاه به او آب دهند.در این میان كاروانی نزدیك آنها رسید، كه به سوی همدان می‌رفتند. سه نفر از آنها بر سر چاه آمدند تا آب بردارند. آنها از مقصد او پرسیدند. میرزا یحیی گفت: به قزوین می‌روم. سپس او از مقصد آنها پرسید و آنها گفتند: به زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌رویم، اگراز دست پاسبان راه رها شویم!میرزا یحیی گوید: چون نام آن حضرت را شنیدم، تنم لرزید و با خود گفتم: من كه از این مرض می‌میرم، پس چرا در قزوین بمیرم؟ طبیب مطلق او است. چرا بسوی كربلای او رو نكنم كه اگر در راه هم مردم، به او توسل جسته باشم! سپس با گریه گفتم: ای اباعبدالله، نظری به من فرما كه با این حال رو به سوی تو كردم! پس برخاستم و آنها مرا بر مركبم سوار كردند و از راه قزوین دور شدم!همراهانم گفتند: كجا می‌روی؟ گفتم: به كربلا! گفتند: تو برای رفتن یك فرسخ نیز توانایی نداری! گفتم: چاره‌ای نیست! توانایی باشد یا نباشد. گفتند: پرستار نداری و راه هم بسته است، گفتم: با نظر امام علیه‌السلام به كسی نیاز ندارم، من از این بیماری خوب نمی‌شوم و نمی‌خواهم در قزوین بمیرم. بالاخره آنها از من نومید شدند و من با گریه و توسل، قصد كربلا كردم.در منزل دوم، آن سه نفر مرا دیدند و گفتند: تو به قزوین برای درمان می‌رفتی؟! گفتم: شنیدم طبیبی در كربلا است كه طب را از پدرانش به ارث برده و به پسرانش ارث داده است! آنها از نامش پرسیدند، گفتم: امام حسین علیه‌السلام. همه گریستند و به من نوید خدمت و پرستاری دادند. بالاخره تا كرمانشاه خودم در منزل جابجا می‌شدم، ولی نفخ شكم هر روز زیادتر می‌شد. [ صفحه 428] چون در كرند منزل كردیم؛ هنگام شب، برف و باران فراوانی بارید و ورم زهار پدید آمد و پیوسته در حال زیاد شدن بود تا به بعقوبه رسیدیم و ورم همه‌ی زهار را فراگرفت و آزار و دردش سخت‌تر از همه جا بود.چون به كاظمین رسیدیم، به آن دو امام علیه‌السلام پناه بردم و هر روز و هر شب از آنها شفا خواستم. در شب جمعه حالم بسیار سخت شد و نفسم تنگ شد و نزدیك صبج با سختی و رنج به حرم رفتم و از آنها خواستم شفاعت كنند كه زنده بمانم تا عسكریین و امام حسین و حضرت علی علیهم‌السلام را هم زیارت كنم. در هنگام برآمدن خورشید به خانه برگشتم و همراهانم قصد سامره داشتند.با خود گفتم: اگر با آنها به زیارت سامرا نروم، دیگر نمی‌توانم عسكریین علیهماالسلام و حضرت حجت علیه‌السلام را زیارت كنم و شاید آنها مرا شفا دهند و اگر هم در كربلا یا نجف مردم افسوسی به خاطر زیارت آنها ندارم. بالاخره یك مركب برایم گرفتند و با آنها رفتم و ملا احمد شاهرودی از طلبه‌های نجف هم با ما بود و جمع بسیاری از اهل شوشتر و یكی از بزرگان هند هم در كاروان بودند و همه تعجب می‌كردند كه من با این مرض سخت چگونه مسافرت می‌كنم؟پس از زیارت دو امام علیهماالسلام، در صحن مطهر سامرا به خدمت «میرزای شیرازی بزرگ» - امام جماعت آنجا - رسیدم و سختی حال خود را به او گفتم و او در حق من دعا كرد كه پیش از مردن به زیارت امام حسین علیه‌السلام و پدرش حضرت علی علیه‌السلام برسم. میرزا یحیی پس از شرح چگونگی بازگشت به كاظمین و سپس به كربلا، می‌گوید: در كربلا به كاروانسرای امین الدوله وارد شدیم، ولی رفقا مرا كه توان رفتن به حرم نداشتم در مدرسه شیخ عبدالحسین تهرانی - كه در گوشه غربی صحن بود - منزل دادند و دو شب در آنجا بر بالای پشت بام مشرف به صحن می‌رفتم و زیارت [ صفحه 429] می‌خواندم و می‌گریستم و تا سپیده دم به حضرت امام حسین علیه‌السلام ملتجی می‌شدم.در روز چهارشنبه بیست و ششم ذی‌قعده، سید حسین بهبهانی - مجاور نجف - به عیادتم آمد و چون بر امراضم مطلع شد، گفت: پسرم را می‌فرستم كه تو را نزد «حاج میرزا اسدالله طبیب شیرازی» ببرد و نام پزشكان دیگری را هم برد، ولی من جوابی ندادم! نیم ساعت به غروب روز پنج شنبه، حالم سخت شد و شكمم از اثر نفخ می‌خواست بتركد و جانم درآید و گویا كسی با كلبتین اعضاء و احشایم را از درون می‌كشید!پس به مرگ خود یقین كردم از زندگی نومید شدم و با خود گفتم: اگر خدا مهلتم دهد خود را به درون حرم می‌كشم، تا در آنجا بمیرم تا ذخیره‌ای برای آخرت من باشد و مردم پس از مرگ، برایم طلب رحمت و آمرزش كنند و پس از آن، با تصمیم مردن، قصد حرم كردم!چون دیدم زوار بسیارند، به سمت پایین پا آمدم و به شبكه‌های ضریح چسبیدم و ضریح را بوسیدم. سپس چون از ازدحام مردم بی‌تاب شدم، كنار آمدم و به دیوار تكیه كردم ولی باز تاب نیاوردم و ساعتی برای استراحت در ایوان آمدم و نشستم. چون نماز جماعت برپا شد، مرا از آنجا راندند و آمدم در صحن سمت بالا سر و چون قدری دردم تخفیف یافته بود، حدود نیم ساعت استراحت كردم.وی پس از شرح مفصلی درباره‌ی رفت و آمدش در حرم و صحن و ایوان تا ساعت نه شب - كه حرم خلوت شد - می‌گوید:در صحن، در كنار پنجره‌ی بالاسر، عبا به سر كشیدم و خوابیدم. در خواب دیدم كه در اتاق هستم و شخصی می‌گوید: برخیز كه وقت زیارت است. گفتم: حال ندارم! اكنون از زیارت برگشتم و نفسم تنگی دارد، شكم و پشتم درد دارند، نمی‌توانم گام بردارم، [ صفحه 430] زهارم درد می‌كند!باز آن شخص گفت: برخیز! وقت زیارت است. از جا برخاستم و در اتاق را باز كردم و به صحن مدرسه آمدم. دیدم دنیا روشن است! با خود گفتم: آنقدر خوابیدم تا روز شد و سپس از اینكه آن شخص مرا بیدار كرد، تشكر كردم و از مدرسه بیرون آمدم.وقتی كه به باب سلطانی صحن رسیدم، دیدم جمعیت بسیار در صحن هستند كه تعداد آنها را كسی جز خدا نداند. گفتم: سبحان الله، راه كربلا برای زوار آزاد شده است؟ اینها كی در كربلا جمع شدند؟ من كه دیشب آنها را در هنگام خروج از حرم ندیدم! سپس به صحن وارد شدم و تعجب كردم! زیرا بزرگی صحن ده برابر صحن كنونی و پر از جمعیت بود. پشت بام صحن هم پر از جمعیت بود و نور از اطراف صحن به آسمان می‌تابید و همه جا مانند روز روشن بود. از این ازدحام جمعیت، تعجب كردم و از شخصی پرسیدم: شیخنا، منع زوار برداشته شده است؟ این همه خلق از كجا آمده‌اند؟!او گفت: منع زوار چیست؟! مگر تو اینها را نمی‌شناسی؟ گفتم: نه! بحق این امام بزرگ آنها را نمی‌شناسم. گفت: اینان ارواح انبیاء و اولیا و مؤمنان و صالحان و علما و شیعیان حضرت علی هستند كه از وادی السلام به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام آمدند.چون این سخن را شنیدم، گفتم: بحق این امام بزرگوار به من راه دهید، زیرا مریضم و می‌خواهم امام علیه‌السلام را زیارت كنم، آنها برای من راه باز كردند و من با تكیه بر آن‌ها، خود را زیر چهلچراغ رساندم و دیدم همه‌ی آنها گرد ضریح می‌گردند و طواف می‌كنند و در زیر چهلچراغ در صف می‌ایستند و زیارت می‌كنند و تعظیم می‌كنند و عقب [ صفحه 431] عقب برمی‌گردند و سپس از در قبله می‌روند و وقتی كه به یكدیگر می‌رسند، دست می‌دهند و یكدیگر را در آغوش می‌كشند!پرسیدم: اینها از در قبله به كجا می‌روند؟ گفتند: به زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌روند؟! پریشانیم بیشتر شد و با خود گفتم: من هم می‌روم و زیارت می‌كنم و اصلا به كفشداران مراجعه نمی‌كنم. مستقیما به سمت ایوان آمدم و می‌خواستم به ایوان بروم، ولی نتوانستم. یكی از آنها مرا برداشت و در ایوان گذاشت. در آنجا جمعی را دیدم كه از ایوان تا در رواق صف بسته‌اند و در میان خود كوچه داده‌اند و آثار بزرگواری از آنها نمایان است.آرام به رواق آمدم و دیدم پرده‌ی آویخته بر در میانه‌ی حرم، بالا زده شده و پرده دیگری برابر ضریح مطهر آویخته است و آن امام مظلوم علیه‌السلام در میان ضریح ایستاده‌اند و پرتو جلالشان مانع از دیدار جمال ایشان است. پیرمردی سپید موی نیز با جامه‌ی عربی تكیه به دیوار داده و چون بنده ذلیل در برابر آن حضرت ایستاده است. من با حال منقلب كم‌كم راه رفتم تا به حرم داخل شوم. چون خواستم وارد شوم، شخصی گفت: داخل حرم مرو! گفتم: نمی‌بینی كه بیمارم و می‌خواهم امام علیه‌السلام را زیارت كنم؟ دوباره او گفت: الان داخل مرو! گفتم: چرا؟ گفت: حضرت زهرا علیهاالسلام و خدیجه‌ی كبری علیهاالسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام در حرم هستند. و فهیمدم كه پیغمبرانی كه نیاكان ائمه علیهم‌السلام هستند، در حرم آمدند و پیغمبران دیگر در بیرون حرم هستند! چون این سخن را شنیدم، پریشان شدم و عقب عقب به در رواق برگشتم و پشت به دیوار دادم و خوار و متواضع و دست به سینه ایستادم و گفتم: السلام علیك یا اباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائك!در این هنگام دیدم شیخ سپید مویی از حرم بیرون آمد در برابرم ایستاد و گفت: تو [ صفحه 432] بیمار هستی؟ گفتم: آری. گفت: با اینحال و با این بیماری به زیارت آمدی؟ گفتم: آری. دو ماه است كه با این حال به زیارت آمده‌ام و اكنون كارم سخت و صبرم تمام شده است و هر چه از امام علیه‌السلام شفا خواستم، به من شفا نداده‌اند و از ایشان مرگ خواستم، این خواسته را هم عنایت نكردند. سه بار گفت: صبر كن! گفتم: شیخنا، تو از رنج بیماریم آگاه نیستی وگرنه نمی‌گفتی صبر كن! به حق رسول الله، نمی‌توانم صبر كنم! سپس او به جای خود در حرم مطهر برگشت.من با خود گفتم: در رواق پایین پا بروم و قبر آقا باقر و سید علی را زیارت كنم، سپس آمدم و آنها را زیارت كردم و رواق هم پر از جمعیت بود. آنگاه سر قبر ابراهیم پسر امام هفتم علیه‌السلام آمدم و او را هم زیارت كردم و دور زدم تا به ضریح حبیب بن مظاهر علیه‌السلام رسیدم. و در همان جای اول ایستادم و خواستم او را زیارت كنم، باز آن شیخ آمد و دو مرتبه گفت: صبر كن!گفتم: به حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌توانم صبر كنم! مرضم یكی دو تا نیست و دیگر تاب ندارم. باز هم گفت: صبر كن برای تو بهتر است. باز امام علیه‌السلام را به حق عصمت مادرش، شهادت پدرش و به جوان مدفون در پایین پایش قسم دادم كه مرا شفا دهد یا مرگم را بخواهد تا خلاص شوم، زیرا كه دیگر تاب ندارم. آن شیخ گفت: تاب صبر نداری؟ گفتم: نه، ای شیخ! شیخ در این لحظه گفت: تو را شفا دادند!چون آن شیخ به حرم برگشت، با خود گفتم: شاید او متولی حرم باشد و سپس توجه كردم و شیخ بزرگوار سپید مویی را دیدم كه در كنارم ایستاده بود. به او گفتم: شیخنا، این شیخ محاسن سپید، كه از حرم بیرون آمد، متولی حرم است؟ گفت: او را نشناختی؟ گفتم: نه گفت بیش از یك ساعت به او متوسل شدی و او را نشناختی؟! گفتم: به حق این امام بزرگوار علیه‌السلام او را نشناختم! گفت: او حبیب بن مظاهر است. [ صفحه 433] افسوس خوردم كه كاش او را شناخته بودم و به دامن او چسبیده بودم! سپس دست در جیب كردم، سه مجیدی در آن بود كه هر كدام پنج قران ایرانی است و با افسوس گفتم: كاش او را شناخته بودم و اینها را به او داده بودم، تا بر امام حسین علیه‌السلام نثار كند.در این هنگام دیدم كه امام علیه‌السلام می‌فرمود: آنها را به خدام حرم بده! گفتم: یابن‌رسول الله، آنها را نمی‌شناسم! حضرت علیه‌السلام با انگشت اشاره كردند و فرمودند: به آن كلیددار بده، رو برگرداندم و در بیرون در قبله، مردی ریش سفید را دیدم كه دست به سینه در برابر حرم ایستاده بود آنگاه امام علیه‌السلام فرمودند: «به دوستان و امنای ما بگو كه در اقامه‌ی مصیبت ما اهتمام ورزند!»به آن شیخ كه پهلویم بود گفتم: از كجا دانستی كه من بیش از یك ساعت به حبیب بن مظاهر علیه‌السلام متوسل شدم؟ گفت: دیدم، شرم كردی كه از نامش بپرسی! و سپس او از من جدا شد و از شخص دیگری نام او را پرسیدم. گفت: او هانی بن عروة علیه‌السلام بود! دوباره پریشان شدم و افسوس خوردم كه چرا او را نشناختم و به دامن او نچسبیدم. آنگاه پشت به دیوار دادم و گفتم: السلام علیك یا اباعبدالله.ناگاه آواز مؤذن بلند شد و من بیدار شدم و در پا و پشت و زهارم دردی نبود! و نفسم تنگ نبود و شكمم نفخ نداشت! بر خود لرزیدم و نشستم و كمربند روی رانم افتاد! چشمم را مالیدم و گفتم: شاید خوابم؟! چون چنین دیدم، داد زدم و گفتم: یا حسین! سپس برخاستم و وضو گرفتم و قضیه‌ی شفای من منتشر شد و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء.مرحوم نوری می‌فرماید: خود راوی، این بیمار را در كربلا دیده بود. بسیاری از مجاوران و زوار كربلا نیز او را دیده بودند. سید حسن (راوی این قضیه) گفت: من كه او را روز شنبه دیدم، نمی‌پنداشتم كه او همان بیماری است كه روز چهارشنبه‌ی گذشته [ صفحه 434] دیده بودم. زیرا آن روز چهره‌اش تابان و سرخگون و شكمش معتدل بود با اینكه روز چهارشنبه چهره‌اش بی‌نهایت زرد و شكمش چون خیكی باد كرده بود. [226] .

#### ملحقات بخش 14 در این كتاب‌

موضوع: 1- عطای حاجات آیة الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره، شماره قضیه: 240موضوع: 2- عطای پول با بركت به سید حسین، پدر یكی از خدام، شماره قضیه: 242موضوع: 3- پیدا شدن كیسه‌ی پول شخص زائر به بركت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 67موضوع: 4- زنده شدن پسر ملا عبدالحسین خوانساری، به واسطه‌ی دعای پدرش در حرم مطهر، شماره قضیه: 147موضوع: 5- زنده شدن حاج میرزا خلیل تهرانی به واسطه‌ی دعای امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 150موضوع: 6- عطای قرائت قرآن و مفاتیح به ملا علی كازرونی، شماره قضیه: 241موضوع: 7- شفای فرزند مردی، كه خدام او را بیرون كردند، شماره قضیه: 104موضوع: 8- شفای شخصی كه مورد غضب حضرت ابوالفضل علیه‌السلام قرار گرفته بود، در حرم امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 80 [ صفحه 437]

### گرفتن حاجات و شفا در حرم حضرت ابوالفضل

#### عطای شدن حاجت شیخ عبدالرحیم شوشتری به دست مرحوم شیخ انصاری

علامه شیخ عبدالرحیم شوشتری (متوفی 1313) از شاگردان شیخ انصاری قدس سره فرمود: پس از زیارت حضرت اباعبدالله علیه‌السلام به زیارت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف شدم.زائری را دیدم كه پسر مسلول خود را به شبكه‌ی ضریح مقدس آن حضرت ارتباط داده و با توسل و تضرع شفای او را خواهان بود، یك مرتبه دیدم پسر بلند شد «و یصیح: شافانی العباس!» فریاد می‌زد: عباس مرا شفا داد!بی‌درنگ مردم ازدحام كردند و لباسش را برای تبرك قطعه قطعه نمودند.وقتی كه این كرامت را به چشم خود دیدم، به ضریح مطهر چسبیدم و با عصبانیت عرض كردم: عرب جاهلی را شفا می‌دهید و مسرور می‌گردانید و من كه با تحمل زحمات علم و معرفت را تحصیل كرده‌ام و باادب در برابرتان تمنا می‌كنم، حاجتم را [ صفحه 438] نمی‌دهید و محرومم برمی‌گردانید؟ اگر نیازمندی مرا رفع نكنید، ابدا به زیارتتان نخواهم آمد!وقتی از حال عصبانیت آرامش یافتم، از تجاسر و سوء ادب خودم، به ساحت پروردگار استغفار نمودم و از محضر آن حضرت، یقین و هدایت خواستم.بالاخره وقتی به نجف اشرف برگشتم شیخ مرتضی انصاری (قدس الله روحه) به ملاقات مفتخرم فرمود و دو كیسه پول به من داد و گفت: این آن چیزی است كه از حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام مسئلت كردی (منزلی برای خود خریداری كن و به حج بیت الله مشرف شو!» و توسل من به آن حضرت برای همین دو حاجت بود. [227] .

#### برداشتن مالیات از املاك سید هادی قزوینی‌

عالم مهذب وثقة، آقای سید عباس بطاط البصراوی، به نقل از استادش، عالم جلیل و فقیه نبیل مرحوم آقا شیخ عباس مظفر نجفی قدس سره از قول مرحوم شیخ محسن السعدون، كرامت مهمی را به شرح زیر نقل كرد:مرحوم شیخ محسن السعدون می‌گوید: سید جلیل القدر مرحوم سید هادی قزوینی، نواده‌ی سید الفقهاء و المجتهدین آقا سید مهدی قزوینی حلی قدس سره، هر ساله در دهه‌ی اول محرم، مجلس با شكوهی به عنوان عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام برپا می‌كرد و همه‌ی طبقات مردم در آن مجلس شركت می‌كردند.سید هادی قزوینی، در شهر طویریج و حومه آن (در سه فرسخی كربلا)، شخصیت [ صفحه 439] و نفوذ كاملی داشت و از حیث داشتن ثروت بسیار و زمین‌های وسیع زراعتی، ممتاز بود. از این روی، افراد زیادی در مجلس وی شركت می‌جستند.من (شیخ محسن) نیز هر سال تمام ایام دهه را در مجلس وی حضور می‌یافتم و می‌دیدم آقا سید هادی در روز هفتم محرم الحرام، وقتی كه منبری مصیبت حضرت قمر بنی هاشم اباالفضل العباس علیه‌السلام را می‌خواند، منقلب می‌شد و گریه‌ی عجیبی می‌كرد، تا از حال می‌رفت و حدود عصر، حالش به جا می‌آمد!این مطلب برای جمعی از مؤمنین موجب سؤال شده بود، ولی جرأت نمی‌كردیم سؤال كنیم، چون سید دارای هیبت بود. تا این كه در یكی از همین سال‌ها وقتی حالت سید را در روز هفتم محرم دیدم، تصمیم گرفتم سبب گریه‌ی زیاد و خلاف متعارف ایشان را در روز هفتم، در هنگام خواندن مصیبت حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام جویا شوم.وقتی از ایشان علت این امر را سؤال كردم، در جوابم گفت: چه كاری داری؟ و چرا از این مطلب سؤال می‌كنی؟ و اصرار زیاد نمودم كه علت این امر را برایم توضیح دهد. و نهایتا در جوابم فرمود: من هر چه دارم از حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام است. می‌دانی كه من زمین كشاورزی دارم و كل مخارج سالانه‌ی خود و خانواده‌ام و نیز مهمانان زیادی كه در طول سال دارم، همه از عایدات این زمین است.من سالها بود كه به حكومت مالیات نمی‌پرداختم، تا این كه حاكمی از طرف حكومت عثمانی بغداد، در كربلا منصوب گشت و از همان آغاز اعلام كرد كه افراد باید مالیات زمین خویش و همچنین تمامی بدهی‌های سالهای گذشته‌شان را بدهند. وی ده روز برای این كار مهلت داد و تهدید كرد كه اگر در ظرف این مدت، كسی مالیاتش را پرداخت نكند؛ زمینش مصادره می‌شود و به دیگری واگذار خواهد گشت. [ صفحه 440] من سخت در مشكل قرار گرفتم و مع‌الاسف هیچ راهی هم نبود كه بتوان حاكم را از نظرش منصرف كرد، لذا تصمیم گرفتم برای رهایی از شر این حاكم، به نجف اشرف بروم و به جدم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام متوسل گردم.از (طویریج) به نجف اشرف رفتم و به مدت سه شبانه روز خودم و همراهانم در حرم ماندیم و طی این مدت به حضرت متوسل شدم و نتیجه‌ای ندیدم. ناراحت شدم و از نجف به كربلا رفتم و آنجا در منزل حرم حضرت سیدالشهداء صلوات الله و سلامه علیه، سه شبانه روز، با همراهان در حرم ماندم و متوسل شدم و گریه كردم، ولی باز نتیجه‌ای ندیدم. لذا آنجا را نیز ترك كردم، و به حرم حضرت باب الحوائج، اباالفضل العباس علیه‌السلام رفتم و یك شب خودم و همراهانم در حرم ماندیم و من ضریح حضرت را گرفتم و متوسل به ایشان شدم و گریه كردم.اواخر شب خوابم برد. در عالم خواب خود را در حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نزدیك قبر جناب حبیب بن مظاهر علیه‌السلام یافتم، و دیدم حضرات خمسه طیبة، پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت امیرمؤمنان، حضرت فاطمه زهراء، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نشسته‌اند: خواستم حركت كنم، و خودم را به آنها برسانم، دیدم قادر به حركت نیستم! خواستم فریاد بزنم، زبانم بسته شد.در این اثنا، دیدم اسب سواری وارد صحن حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام شد و از اسب به زیر آمد. سوار مزبور كه قد رشیدی داشت و اوصافش همان طور بود كه اهل منبر درباره‌ی شمائل حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌گفتند، وارد حرم شدند و به خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام سلام كردند و دست همه‌ی آنها را بوسیدند، سپس پشت سر امام حسین علیه‌السلام آمدند و نشستند و در گوش آن حضرت آهسته چیزی گفتند كه من ملتفت نشدم و آنگاه رفتند و در مقابل آنان نشستند. [ صفحه 441] حضرت امام حسین علیه‌السلام رو به جدشان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم كردند و عرض نمودند: «یا جداه، اباالفضل العباس می‌گوید امشب سید هادی آمده و به من متوسل شده است و حاجتش را می‌خواهد». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب امام حسین علیه‌السلام عبارتی را فرمودند، كه فهمیدم حاجتم روا نمی‌شود.مجددا حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام نزد برادرشان امام حسین علیه‌السلام آمدند و در گوش آن حضرت آهسته چیزی گفتند. امام حسین علیه‌السلام این بار روی به حضرت عباس علیه‌السلام كردند و فرمودند: شما خودتان با جدم صحبت كنید.حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام آمدند و مجددا دست مبارك پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله و سلم را بوسیدند و دو زانو در مقابل آن حضرت نشستند (و قریب به این مضمون) عرض كردند: یا رسول الله، من در بین مردم به باب الحوائج معروف شده‌ام و شیعیان درباره‌ی حوائجشان به من رجوع می‌كنند. شما از خدا بخواهید كه مردم فراموش كنند من باب الحوائج هستم، تا دیگر كسی به من رجوع نكند!در این هنگام پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را در بغل گرفتند و بوسیدند و ایشان ملاطفت كردند و این آیه شریفه را خواندند: «یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب».سید هادی می‌گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را خواندند، در همان عالم خواب فهمیدم كه حاجتم روا شده است! از خواب بیدار شدم و ضریح مقدس ابوالفضل العباس علیه‌السلام را در بغل گرفتم و گریه كردم و سپس به همراهانم گفتم: حاجتم روا شد! آنها تعجب كردند و من در همان سحر، به طویریج برگشتم.روز سوم، چنان كه عادتم بود، قبل از اذان صبح بیدار شدم و برای گرفتن وضو كنار حوض رفتم. در اثنای وضو، دیدم كالسكه‌ای آمد. نگاه كردم، دیدم حاكم كربلا است [ صفحه 442] و دو بچه همراه وی هستند و خیلی خسته به نظر می‌رسد! او را در مهمانخانه بردم و در آنجا حاكم رو به من كرد و گفت: شكایت مرا به حضرت عباس علیه‌السلام كردی؟! الان سه شب است حضرت عباس علیه‌السلام به خوابم می‌آیند و می‌فرمایند: «برو سید هادی را راضی كن، و الا این دو فرزندت را خفه می‌كنم!» لذا من تمام مالیات زمین را كه مبلغ هزار لیره طلاست، به تو بخشیدم. سپس صد لیره هم هدیه به من داد و رفت.از آن تاریخ تاكنون دیگر كسی برای گرفتن مالیات، سراغم نیامده است، با این كه حكومت عثمانی منقرض شد و حكومت انگلیس آمد و انگلیسی‌ها هم برای گرفتن مالیات، بعد از مدتی جای خود را به دیگران دادند.در اینجا سید هادی قزوینی رو به شیخ محسن می‌كند و می‌گوید: یك شب من نزد ضریح اباالفضل العباس علیه‌السلام بودم و ایشان حاجت مرا روا كردند! لذا من هر چه دارم از بركت آن حضرت است. [228] .

#### به بركت حضرت عباس مادری فرزند گمشده‌اش را یافت

مؤلف كتاب «گلستان معارف» آقای غلامرضا اسدی مقدم می‌نویسد:زمانی كه در دزفول بودم، زنی در همسایگی ما می‌زیست كه تنها یك پسر به نام «عنبر» داشت. شوهرش آن زمان وفات كرده بود و مع‌الأسف به علت نامعلومی این تنها پسر نیز از خانه بیرون رفت و دیگر برنگشت. خانم مزبور، حدود بیست سال، تنها و با فقر و فلاكت و گریه و زاری سر كرد، تا اینكه یك سال، همراه با دو زن دیگر از آشنایانش، برای زیارت عتبات به عراق رفت. [ صفحه 443] روزی در كربلا بعد از زیارت امام حسین علیه‌السلام به زیارت ابوالفضل العباس علیه‌السلام می‌روند، مادر عنبر به شدت گریه می‌كند و در حالی كه فرزند مفقود شده‌ی خود را از آن حضرت می‌خواهد، بیهوش می‌شود.آن دو زن او را از حرم خارج می‌كنند و در صدد برمی‌آیند كه او را به دكتر برسانند.در كنار خیابان، یك تاكسی را صدا می‌زنند. راننده آنها را سوار می‌كند و می‌پرسد: كجا می‌روید؟ می‌گویند: این زن كه پسرش گم شده است در حرم گریه‌ی زیادی كرده و از حال رفته است، می‌خواهیم او را به دكتر برسانیم.راننده می‌پرسد شما اهل كجایید؟ می‌گویند: اهل دزفول. می‌پرسد: كدام محله؟ پاسخ می‌دهند: محله‌ی مسجد. می‌پرسد: اسم این زن چیست؟ می‌گویند: فلان. می‌پرسد اسم پسر گمشده‌اش چیست؟ می‌گویند: عنبر.راننده كه فردی غیر از عنبر نبوده است، در حالی كه اشك در چشمانش حلقه زده بود، ماشین را كنار خیابان خاموش می‌كند و می‌گوید: من عنبر هستم، و این خانم هم مادر من است. هر دو پیاده می‌شوند و مادر، عنبر را می‌شناسد. آنها یكدیگر را در آغوش می‌كشند و سپس عنبر آنها را به منزلش می‌برد! [229] .

#### طفل در رحم، به پاكی مادرش شهادت داد

مرحوم آیت الله فاطمی قمی، از پدرش سید اسحق، نقل می‌كرد كه ایشان كرارا می‌فرمود:كرامت زیر را از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، اگر به دو چشمم ندیده باشم، كور شوم! و [ صفحه 444] اگر به دو گوشم نشنیده باشم، كر شوم! روزی در حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف بودم ناگهان دیدم جمعیت زیادی از اعراب در عقب سر دختری، سراسیمه وارد حرم مطهر شدند و حرم مملو از جمعیت شد! آن دختر به ضریح منور چسبیده بود و با صدای بلند كلماتی جسورانه می‌گفت و توجه زائرین را به خود جلب كرده بود.ناگاه دیدم اهل حرم ساكت شدند،به طوری كه گویی نفسهای همگی قطع شد!یك مرتبه صدایی كه همه آن را شنیدند برخاست كه گفت: «پدرم، شوهر مادر من است»!صدا از همان طفلی بود كه در رحم آن دختر بود! با شنیدن صدا، ناگهان صدای هوسه و هلهله در حرم بلند شد و مردم به این دختر هجوم‌آور شدند. خدام حرم، دختر را به زحمت از دست مردم بیرون آوردند و نجات دادند و به بقعه‌ای كه مركز كلیددار آستانه مقدسه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بود، بردند. كلیددار آنجا، مرحوم سید حسن (پدر محرم آقا سید عباس) بود و من با ایشان سابقه‌ی دوستی داشتم. پس از آنكه آن دختر را بردند و بقعه خلوت شد، خدمت ایشان رفتم و قضیه‌ی آن دختر را از ایشان سؤال كردم.سید حسن فرمودند: این جماعت، طائفه‌ای از اعراب بادیه نشین اطراف كربلا هستند و این دختر معقوده‌ی پسر عمویش بود. در بین اعراب قضیه‌ی نامزد بازی خیلی زشت و ننگین است، و اگر كشف شود، چه بسا منجر به خونریزی می‌شود، به علت محروم بودن جوان از ملاقات با عیال خود، یا به علت اینكه با پدر زنش كدورتی پیدا كرده بود، می‌خواست او را ننگین كند.جوان مراقب دختر بوده است و یك موقع در مكان خلوتی، وی را ملاقات كرده و با او همبستر شده است و سپس از ترس اذیت پدر زن، فرار كرده و مدتی مخفی گشته تا حمل دختر ظاهر شده است. بستگان دختر وقتی از حمل دختر مطلع می‌شوند، در [ صفحه 445] مقام استفسار برمی‌آیند و او می‌گوید: از شوهرم حمل برداشته‌ام! آنها این موضوع را با جوان در میان می‌نهند و او از ترس یا به خاطر ایذای عمویش، بكلی منكر قضیه می‌شود.بستگان دختر، اراده‌ی كشتن دختر را می‌نمایند و او هر قدر التماس می‌كند، نتیجه نمی‌بخشد. آخر الأمر می‌گوید: حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام را حكم قرار می‌دهیم، هر چه آن جناب حكم كند، آماده‌ام. لذا خدمت آن حضرت آمد تا بین او و دیگران حكمیت كند و با عنایت حضرت، بچه‌ای كه در رحم وی بود، اقرار به پاكی مادرش نمود. [230] .

#### یاد دادن استخاره با تسبیح به خانمی كه می‌خواست از راه حرام كسب معاش نكند

حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ علی اسلامی، فرزند مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ عباس علی اسلامی - بنیانگذار جامعه‌ی تعلیمات اسلامی در تهران - اظهار داشتند:داستانی را بعضی از دوستان، از جناب آیة الله سید عبدالكریم كشمیری نقل نمودند كه مشتاق شدم آن را بدون واسطه از خود ایشان بشنوم. بدین منظور به محضرشان مشرف شدم.آقای كشمیری، كه در نجف می‌زیستند، مورد مراجعه‌ی اقشار مختلف مردم بودند و اكثرا از ایشان طلب استخاره می‌شد. ضمنا استخاره‌ی ایشان با تسبیح صورت می‌گرفت [ صفحه 446] و مكنونات قلبی افرادی را كه مراجعه می‌كردند و استخاره می‌خواستند، بیان می‌كردند!ایشان صبحها قریب دو ساعت به ظهر مانده، در یكی از ایوانهای صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌نشستند و افراد مختلف در این موقع برای گرفتن استخاره به ایشان مراجعه می‌كردند.آقای كشمیری نقل كردند كه: مدتی بود می‌دیدم زنی با عبای سیاه و حالت زنان معیدی (به زنانی كه در چادرها و یا در روستاها زندگی می‌كنند، معیدی می‌گویند) زیر ناودان طلا می‌نشیند و زنها به او مراجعه می‌كنند و او نیز با تسبیحی كه به دست دارد، بر ایشان استخاره می‌گیرد! این حالت نظرم را جلب كرد. روزی به یكی از خدام صحن مطهر گفتم: هنگام ظهر كه كار این زن تمام می‌شود، او را نزد من بیاور، من از او سؤالاتی دارم.خادم مزبور، یك روز پس از اینكه كار استخاره‌ی آن زن تمام شد، او را نزد من آورد. از او سؤال كردم: تو چه می‌كنی؟ گفت: برای زنها استخاره می‌گیرم! گفتم:استخاره را از چه كسی آموختی؟ چه ذكری می‌خوانی؟ و چگونه مسائل را به مردم می‌گویی؟ گفت: من داستانی دارم، و شروع به تعریف آن داستان كرد و گفت:من زنی بودم كه با شوهر و فرزندانم زندگی عادی را می‌گذراندم. شوهرم در اثر حادثه‌ای از دنیا رفت و من با چهار فرزند یتیم، ماندم. خانواده‌ی شوهرم، به این عنوان كه من بدشگون هستم و قدم من باعث مرگ پسرشان شده است، مرا از خود طرد كردند! خانواده‌ی خودم هم اعتنایی به مشكلات مادی من نداشتند، لذا زندگی را با زحمات زیاد و رنج فراوان می‌گذراندم.ضمنا از آنجا كه زنی جوان بودم، طبعا دامهایی نیز برای انحرافم گسترده می‌شد، و [ صفحه 447] چندین مرتبه بر اثر تنگناهای اقتصادی و احتیاجات مادی نزدیك بود كه به دام بیفتم و به فساد كشیده شوم و تن به فحشا بدهم. ولی خداوند كمك نمود و از گناه خودداری كردم، تا اینكه روزی بر اثر شدت احتیاج و گرفتاری، تصمیم گرفتم كه چون زندگی برایم طاقت فرسا شده بود و دیگر چاره‌ای نداشتم، تن به فحشا بدهم!من تصمیم خود را گرفته بودم! اما این بار نیز خدا به فریادم رسید و مرا نجات داد. در بین ما رسم است كه اگر حاجتی داریم، به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌آییم و سه روز اعتصاب غذا می‌كنیم تا حاجتمان را بگیریم! و اكثرا هم حاجت خود را می‌گیرند. من نیز تصمیم گرفتم، به ساحت مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام متوسل شوم و اعتصاب غذا كنم!به حرم حضرت عباس علیه‌السلام رفتم و دست توسل به دامنش زدم و كنار ضریح آن حضرت اعتصاب غذا را شروع كردم. بالاخره روز سوم، در كنار ضریح خوابم برد و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به خوابم آمدند و حاجتم را برآوردند و فرمودند: «تو برای مردم استخاره بگیر!» عرض كردم: من كه استخاره بلد نیستم. فرمودند: «تو تسبیح را به دست بگیر! ما حاضر هستیم و به تو می‌گوییم كه چه بگویی!» از خواب بیدار شدم و با خود گفتم: این چه خوابی است كه دیده‌ام؟! آیا به راستی حاجت من روا شده است دیگر مشكلی نخواهم داشت؟!مردد بودم كه چه كنم؟ بالأخره تصمیم گرفتم كه اعتصابم را بشكنم و از حرم خارج شوم و ببینم چه می‌شود؟ از حرم خارج شدم و داخل صحن گردیدم. از یكی از راهروهای خروجی كه می‌گذشتم، زنی به من برخورد كرد و گفت: خانم، استخاره می‌گیری؟! تعجب كردم، كه این زن چه می‌گوید؟! معمول نیست كه زن برای كسی استخاره بگیرد، آن هم زنی معیدی و چادرنشین و بیابانی! ارتباط این خانم با خوابی [ صفحه 448] كه دیدم و دستوری كه حضرت به من دادند، چیست؟! آیا این خانم از خواب من مطلع است؟! آیا از طرف آن حضرت مأمور شده است؟! بالأخره، به او گفتم: من كه تسبیح برای استخاره ندارم. فورا تسبیحی به من داد و گفت: این تسبیح را بگیر و استخاره كن! دست بردم و با توجهی كه به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام داشتم، مشتی از دانه‌های تسبیح را گرفتم! دیدم كه آن حضرت علیه‌السلام در مقابلم ظاهر شدند و فرمودند كه به این زن چه بگویم؟! مطالب را گفتم و او رفت.از آن تاریخ، من هفته‌ای یك روز به این محل زیر ناودان طلا می‌آیم و زنانی كه وضع استخاره‌ی مرا می‌دانند، نزد من می‌آیند و من برایشان استخاره می‌گیرم و بابت هر استخاره پولی به من می‌دهند. ظهر كه می‌شود، با پول حاصله، وسایل معیشت خود و فرزندانم را تهیه می‌كنم و به منزل برمی‌گردم.داستان عجیب و كرامت بالایی بود. توجه حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به یك زن بی‌سواد، بر اثر تقوا، آیا ترس از خدا و پرهیز از گناه، می‌تواند این همه اثر داشته باشد؟ اولیای ما این همه به تقوای انسانها توجه دارند و در پاداش آن، چه الطافی كه نمی‌كنند! باری، داستان را كه گفت، بلند شد و رفت.بعدا، به این فكر افتادم كه باز از این زن سؤال كنم و ببینم چه عنایت دیگری به او شده و چه چیزهای دیگری را دیده یا درك كرده است؟ با یكی از رفقا، در صدد برآمدیم كه هفته‌ی دیگر كه او كارش تمام می‌شود، به دنبالش برویم و محل سكنایش را یاد بگیریم!هفته‌ی بعد، به دنبال او روان شدیم. او می‌رفت و ما هم به دنبال او حركت می‌كردیم و مواظب بودیم كه او را گم نكنیم. داخل بازاری شد كه اكثرا زنان، فروشنده و خریدار بودند. همگی، عباهای سیاه یك شكل و یك قواره بر تن داشتند، به نحوی كه تشخیص او بر ما مشكل شد و ناچار شدیم كه سعی كنیم از روبرو او را شناسایی [ صفحه 449] نماییم و مواظبش باشیم!او نشست تا قدری بامیه سوا كند و بخرد. قدری از عبایش هم از پایش كنار رفته بود. یكباره متوجه شد كه ما او را نگاه می‌كنیم و مواظب او هستیم. عصبانی شد و با ناراحتی برخاست و بدون اینكه چیزی بخرد از آن محل خارج شد! ما تصمیم گرفتیم باز هم تعقیبش كنیم، ولی با كمال تعجب دیدیم كه بر جا خشكیده‌ایم و اصلا توان حركت نداریم! بالاخره سعیمان بی‌حاصل بود. متوقف ماندیم ولی چشمانمان آن زن را تعقیب می‌كرد. او می‌رفت تا اینكه به پیچی رسید و از نظرمان غایب شد. آنگاه پاهای ما آزاد شد و توانستیم راه برویم، ولی دیگر او از تیررس نگاه ما دور شده بود و دسترسی به او نداشتیم!این‌ها، آثار معنوی دوری از گناه است كه اگر انسان سعی كند در مقابل شداید، صبورانه مقاومت ورزد و گرد گناه نگردد، این چنین مورد توجه اولیائش قرار می‌گیرد كه قدرت پیدا می‌كند با یك توجه، دو عالم جلیل القدر را این چنین بر زمین میخكوب كند! [231] .

#### آزاد سازی عروس از دست حرامیان و رساندن او به حرم مطهر در هنگام حضور نادرشاه

‏خطیب بزرگوار و مدافع مكتب اهل بیت علیهم‏السلام، آقای سید حسین فالی اظهار داشتند:جد مادری این جانب، مرحوم حاج شیخ حسن حائری، كه در كربلا معروف به شیخ حسن كوچك بود، از منبریها و خدمتگزاران با اخلاص حضرت اباعبدالله [ صفحه 450] الحسین علیه‏السلام بود، كه مردم او را به تقوی و ایمان می‏شناختند.ایشان می‏فرمود: در كتاب اسرارالسلاطین، كه نسخه‏ی خطی آن در خزانه‏ی حضرت ابوالفضل العباس علیه‏السلام موجود است، خواندم: نادرشاه وزیری شیعه به نام «میرزا مهدی» داشت. زمان كه نادر هند را فتح كرد، میرزا مهدی از او اجازه خواست كه از هند برای زیارت عتبات مقدسه به عراق مشرف گردد. نادرشاه او را به مسخره گرفت كه، شما شیعیان مرده پرست هستید! شخصی را كه صدها سال قبل از دنیا رفته است، بر سر قبرش می‏روید و به وی سلام می‏كنید...!میرزا مهدی وزیر گفت: اینها اگر چه در ظاهر مرده‏اند، ولی كارهایی می‏كنند كه از عهده‏ی زنده‏ها برنمی‏آید و مردم آن را كرامت و معجزه می‏نامند. از جمله كرامات مولا امیرالمؤمنین علی علیه‏السلام این است كه سگ چون حیوانی نجس است به قبر مطهر ایشان نزدیك نمی‏شود و از آن عجیبتر، (شراب) است كه چون به آنجا می‏برند فاسد می‏گردد و اثر خمریت و مستی از آن زایل می‏شود!نادرشاه پس از شنیدن این مطلب گفت: اگر چنین است كه تو می‏گویی، من هم با تو می‏آیم تا از نزدیك این كرامت و معجزه را مشاهده نمایم! چند بعد نادر به طرف عراق حركت كرد. چون به محدوده‏ی حرم مطهر مولا امیرالمؤمنین علیه‏السلام رسید، شرابی را كه از قبل در ظرفی مخصوص گذاشته، و در آن را مهر كرده بودند، تا كسی نتواند در آن تصرف كند، طلب كرد. زمانی كه آن را آوردند دید بوی تندی همچون بوی سركه از آن متصاعد می‏شود و چون آن را چشید، دید سركه شده است!سپس یك سگ طلب كرد. سگ را آوردند، ولی هر چه سعی و تلاش كردند تا آن حیوان را وارد محوطه و محدوده‏ی حرم مطهر كنند، نتوانستند. حیوان، دستهای خود را به زمین فشار می‏داد و هرچه، ریسمان وی را می‏كشیدند فایده‏ای نداشت، تا اینكه [ صفحه 451] ریسمان پاره شد و حیوان آزاد شد و به عقب برگشت.نادرشاه، كه این صحنه را دید، در مقابل عظمت امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی‏طالب علیه‏السلام سر تعظیم فرود آورد و گفت: حال كه چنین است، می‏خواهم به جای این حیوان، زنجیری به گردن خود من بیفكنید و به كنار قبر مطهر مولا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‏السلام ببرید.زنجیری از طلا تهیه شد. ولی كسی جرأت نمی‏كرد آن زنجیر را به گردن نادرشاه بیندازد و او را به سوی حرم ببرد، زیرا فكر می‏كردند او اكنون احساساتی شده و چنین می‏گوید. ولی بعد كه به خود می‏آید و حالش آرام و طبیعی گردد، آن شخص را مجازات می‏كند!در این هنگام، ناگهان شخصی ناشناس، ولی بسیار با هیبت، نزدیك شد و زنجیر طلا را به گردن نادر انداخت و او را به طرف قبر امیرالمؤمنین علی علیه‏السلام كشانید. وقتی نادرشاه به كنار قبر مطهر رسید، تاجی را كه از پادشاه هند گرفته و بسیار قیمتی بود، روی قبر مطهر نهاد و عرض كرد: شاه تویی و من یكی از بندگان تو هستم، بلكه من سگ در خانه‏ی تو می‏باشم.سپس در نجف اشرف ماند و دستور داد تا گنبد حضرت را كه كاشی بود طلا كردند و بعد هم به كربلا و زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‏السلام مشرف شد و چون حوادث عاشورا و صحنه‏های دلخراش كربلا و مصائب جانسوز حضرت اباعبدالله و یارانش را برایش گفتند، متأثر شد و بشدت گریست.در این میان، از علمدار كربلا، حضرت ابوالفضل العباس علیه‏السلام، نیز سخن به میان آمد و گفته شد كه آن بزرگوار در روز عاشورا با چه رنجها و مشقتهایی روبرو شد؟ نادرشاه گفت: قبر او در كجای حرم امام حسین علیه‏السلام است؟ [ صفحه 452] گفتند: وی قبری جداگانه دارد، و نادر را به حرم حضرت قمر بنی هاشم علیه‏السلام هدایت كردند. وقتی كه چشم نادرشاه به دستگاه با شكوه و حرم با صفای قمر بنی هاشم علیه‏السلام افتاد و دید دست كمی از حرم مولایش امام حسین علیه‏السلام ندارد، از حاضرین پرسید: علت و حكمت ایجاد این تشكیلات جداگانه چیست و چرا حضرتش را در حرم امام عظیم حسین بن علی علیه‏السلام دفن نكرده‏اند؟! گفتند: این امر به علت وصیت خود سردار كربلا، قمر بنی هاشم علیه‏السلام، بوده است كه به حضرت سیدالشهداء علیه‏السلام گفت: مولا جان، مرا به خیمه مبر، چون به بچه‏های حرم وعده‏ی آب داده‏ام و آنها انتظار آب می‏كشند؛ و اینك اگر با این وضع به خیمه برگردم، شرمنده‏ی آنان خواهم بود. اما هر چه علما و حاضرین برایش توضیح دادند، نادرشاه قانع نشد كه باید برای حضرت عباس علیه‏السلام گنبد و بارگاه جدایی باشد.در این اثنا، ناگهان صدای فریادی همه را متوجه خود كرد. دیدند جوانی، با حالت آشفته و پریشان، كنار ضریح مطهر فرزند رشید مظلوم تاریخ امیرالمؤمنین علی بن ابی‏طالب علیه‏السلام فریاد می‏زند و با لهجه‏ی محلی می‏گوید: ای برادر زینب، به فریادم برس.نادرشاه گفت: ببینید مطلب از چه قرار است و آن جوان چه می‏خواهد؟ جوان گفت: من از قبیله‏ی مسعود هستم و محل سكونت ما، در همین دو سه فرسخی شهر كربلا می‏باشد. در میان ما رسم بر این است كه یك روز قبل از عروسی، داماد همراه با عروس، به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‏السلام می‏آیند و سوگند می‏خورند كه به یكدیگر خیانت نكنند و حضرت را حكم قرار می‏دهند كه هر كس به دیگری خیانت كرد حضرتش او را مجازات كند!امشب هم، شب عروسی و زفاف من است. لذا با همسرم از منزل بیرون آمدیم تا به حرم حضرت بیاییم؛ ولی در بین راه هفت نفر سواركار مسلح به ما حمله كردند و زنم [ صفحه 453] را از من گرفتند و بردند. اكنون آمده‏ام كه از حضرت قمر بنی هاشم علیه‏السلام كمك بگیرم.نادرشاه بسیار متأثر شد و گفت: من تا شب همسرت را به تو باز می‏گردانم، ولی جوان عرب، كه گویا با نادرشاه و شكوه و هیبت وی آشنایی نداشت، گفت من از تو كمك نخواستم، من از برادر زینب كبری علیهاالسلام كمك می‏خواهم، و باید هر چه زودتر همسرم را به من برگرداند و آن دزدها را به كیفر برساند. نادرشاه از سخنان گستاخانه‏ی آن جوان و اینكه او را رد كرده بود برآشفت و گفت: بسیار خوب، اگر قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس علیه‏السلام قبل از امشب همسرت را به تو نرساند من ترا كیفر خواهم كرد و به حسابت خواهم رسید.جوان با مشكل دوم كه همان تهدید نادرشاه بود روبرو شد و خود را به روی قبر مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‏السلام انداخت و در حالی كه فریاد می‏زد، گفت: ای پناه بی‏پناهان، ای پسر امیرالمؤمنین علی علیه‏السلام، به دادم برس.ناگهان صدای هلهله و فریاد زنی توجه همه را جلب كرد كه صدا می‏زد: «رایتك عالیة یبو فاضل، مشكور، یخو زینب»! آن زن با لهجه‏ی محلی می‏گفت: پرچمت بلند است ای ابوالفضل علیه‏السلام، سپاسگزارم ای برادر زینب!نادرشاه دستور داد جوان و همسرش را نزد او آوردند و ماجرا را از زن پرسید. هم مانند شوهرش، رسم جاری قبیله و حمله‏ی دزدان را بیان كرد و اضافه نمود كه، چون دزدان مرا با خود بردند و شوهرم از من جدا و دور شد، فریاد برآوردم و حضرت ابوالفضل العباس علیه‏السلام را به حق خواهرش زینب كبری علیهاالسلام قسم دادم تا مرا نجات دهد.ناگهان سواری از سوی كربلا نمایان شد و با عجله و شتاب بسیار نزدیك ما آمد و به دزدان دستور داد كه مرا رها كنند، ولی آنها نپذیرفتند و حتی به آن سوار حمله بردند كه [ صفحه 454] یكمرتبه دیدم برقی همانند برق شمشیر به طرف دزدان حركت كرد و سرهایشان را از بدنها جدا كرد و اكنون جسدها و سرهای آنها در آن بیابان افتاده است، اینك نیز خودم را در اینجا می‏بینم!نادرشاه از دیدن این كرامت قانع شد كه مقام والای حضرت ابوالفضل العباس علیه‏السلام این مقدار هست كه به پاداش وفا و ایثاری كه در زندگی نشان داده است، چنین دستگاهی در كنار برادر عزیزش امام حسین علیه‏السلام داشته باشد. لذا دستور به توسعه‏ی حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‏السلام داد و مسجد بالا سر حضرت و مسجد رواق پشت سر را احداث نمود و صحن و ایوان را تزیین و تعمیر اساسی كرد. [232] .

#### دست پسر قطع شد و دختر به عقد او درآمد

این قضیه توسط حجة الاسلام آقای شیخ محمد سمامی حائری به نقل از مرحوم آیت الله حاج سید محمد كاظم قزوینی قدس سره بیان شده است:یكی از خانهای ایران با خانواده‌اش به زیارت عتبات مشرف گردید. خان دختر زیبایی داشت كه در این سفر همراه او بود. دختر به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشرف شد و یكی از خدمه‌ی خان شیفته‌ی جمال او گشت.خادم، در كنار ضریح مطهر دستش را روی دست دختر گذاشت، دختر فورا رو به قبر حضرت كرد و عرض كرد: آیا سزاوار است در كنار ضریح شما این چنین به من بی‌ادبی نمایند؟! یا اباالفضل العباس علیه‌السلام، دستش را قطع كن!پس از چند روز قرار شد كه خان حركت كند. خادم مزبور هم هر چه داشت [ صفحه 455] فروخت و پنجاه لیره‌ی طلا را در كیسه‌ای قرار داد و همراه با قافله‌ی خان حركت كرد. در بین راه، خان متوجه شد كه پولش را به سرقت برده‌اند (مبلغ پولی را كه همراه داشت، یكصد لیره بود). قرار شد كه افراد قافله را تماما وارسی كنند. پس از وارسی، كیسه‌ای كه پنجاه لیره‌ی خادم در آن بود كشف شد به خانه خبر دادند كیسه‌ی لیره نزد این شخص كشف شد. سپس معلوم شد كه داخل كیسه پنجاه لیره است. خان تصور كرد كه این پول، مال اوست و دستور داد پول را گرفتند، و دست آن خادم را به عنوان سارق قطع كردند!پس از مدتی، پول در میان اثاثیه‌ی خان پیدا گردید و خان از این بابت سخت ناراحت شد و در صدد عذرخواهی برآمد. خادم كه دستش قطع شده بود، رضایت نداد. خان گفت: هر چه بخواهی در قبال این عمل، به تو می‌دهم! خادم گفت: اگر می‌خواهی راضی شوم، باید دخترت را به عقد من درآوری، خان قبول كرد و دختر را به عقد آن شخص درآورد.پس از عقد، دختر به او گفت: چرا تو در حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، كنار ضریح مطهر، دستت را روی من گذاشتی؟! آن شخص گفت: زمانی كه دستم را روی دست تو گذاشتم، از حضرت خواستم كه تو را به عقد من درآورد و حضرت خواسته‌ی من را اجابت كرد. دختر گفت: من هم از آن حضرت خواستم كه دستت را قطع كند و حضرت خواسته‌ی مرا نیز اجابت كرد! [233] . [ صفحه 456]

#### مرد جوان به درستی سوگند یاد كرد و نابینا شد، چون گاو نذری ذبح شد، چشمهای جوان نیز شفا یافت

خطیب توانا، جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای سید جاسم طویریجی نقل كردند:عشیره‌ای در عراق وجود دارد كه به نام «آل یسار» معروف است. یك روز دختری از آنها در كنار رودخانه چند گاو را می‌چرانده است. هوا گرم و در حدود ظهر بوده است. چون مسیر خلوت بوده و كسی از آنجا رد نمی‌شده است، دختر عبایه‌اش (چادر عربی) را كنار می‌گذارد و با پیراهن و بقیه‌ی لباسهایش داخل آب می‌رود. ولی یك دفعه متوجه می‌شود كه جوانی از آنجا عبور می‌كند. دختر خودش را پشت درختی پنهان می‌كند تا جوان رد شود و سپس به آب تنی می‌پردازد.زمانی كه از آب بیرون می‌آید می‌بیند عبایه‌اش نیست، به منزل رفته و ماجرا را برای پدر و مادرش تعریف می‌كند و می‌گوید: احتمال دارد عبایه را آن جوان برداشته باشد، چون به غیر از او كسی از آن حوالی عبور نكرد. ممكن است از روی دشمنی عبایه را برداشته باشد.پدر و مادر دختر به سراغ جوان رفتند و قضیه را به او ابلاغ كردند و مادر دختر هم نذر كرد كه اگر پاكی ساحت دخترش ثابت شد، گاوی را قربانی كند و در راه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام احسان نماید.جوان در حرم حضرت العباس علیه‌السلام قسم خورد كه من خبر ندارم. به مجرد قسم از دو چشم نابینا شد و مردم ریختند و او را كتك زیادی زدند.جوان گفته بود: «من از عبایه خبری ندارم» و ظاهرا حق با او بود. بنابراین، پیداست كه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام در این جریان كاری دارد. باری، مادر دختر ادای نذر كرد و گاو را سر برید و عبایه از شكم گاو نر بیرون آمد. سپس بلافاصله و بدون [ صفحه 457] معطلی چشمهای آن جوان نیز بینایی خود را باز یافت و بدینگونه، كرامتی بارز از قمر بنی هاشم علیه‌السلام ظاهر گردید. [234] .

#### شفای بیماری مهلك آیة الله العظمی سید مهدی شیرازی با توسل علامه‌ی قزوینی

خطیب بزرگوار، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آیت الله آقای سید محمد كاظم قزوینی قدس سره (متوفی 13 جمادی الثانیه 1415 ه ق) داماد فقیه بزرگوار شیعه مرحوم میرزا مهدی شیرازی، (مؤلف كتاب «علی من المهد الی اللحد» و كتابهای دیگر)، در سال 1389 ق نقل كرد:مرحوم آیت الله میرزا مهدی شیرازی قدس سره (متوفی شعبان 1380 ق) حدود هشت سال قبل از فوتش به ناراحتی كبد مبتلا گردید. روی این امر ایشان هر چه آب می‌نوشید آبها از بدن او دفع نمی‌گردید، به حدی كه بدنش سنگین شد و قدرت حركت از او سلب گردید.ناراحتی مزبور شدت یافت تا اینكه حتی خوابیدن هم برایش دشوار شد. یكی از شبهای ماه رمضان كه به عیادتش رفتم، ایشان را خیلی ناراحت دیدم، ولی دائما صابر و شاكر بود. پس از آنكه از خدمت ایشان مرخص شدم، به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشرف گردیدم. حرم خیلی خلوت بود و شاید مجموع افرادی كه در حرم بودند از عدد انگشتهای دست تجاوز نمی‌كرد، زیرا تمام مردم در آن وقت [ صفحه 458] مشغول خوردن سحری بودند.كنار ضریح مطهر نشسته، ضریح را با دستانم گرفتم و متضرعانه، حضرت اباالفضل علیه‌السلام را شفیع درگاه الهی قرار دادم. در این لحظه تداعی حاصل شد و قبر حضرت ابی‌الفضل العباس علیه‌السلام در نظرم مجسم گردید. در لحظه مزبور، كه من از تمام جهات غافل بودم و عاجزانه در حال توسل و توجه قرار داشتم، ناگهان صدایی مانند صدای شیر در جنگل، كه در میان دو كوه بپیچد به گوشم رسید و لرزه بر اندامم انداخت! صدا مفهوم نبود. از جا حركت كردم، متعاقبا صدای دوم به گوشم خورد.از شدت ترس و هراس پا به فرار گذاردم و خود را با عجله به منزل رسانیدم، ولی از شدت ترس و وحشت، سحری نخوردم! اذان صبح گفته شد، نماز خواندم، ولی پس از آن هر كاری كردم كه بخوابم نتوانستم. بعد از مدتی، لحظه‌ای خوابم برد و در عالم خواب دیدم نامه‌ای كوچك به دستم دادند كه دو سطر در آن نوشته بود.مضمون نوشته آن بود كه: ما، برای میرزا مهدی شفاعت كردیم و خداوند او را شفا خواهد داد.از خواب بیدار شدم و مجددا لرزه بر اندامم مستولی گردید. خدمت مرحوم میرزا مهدی رفتم و بشارت شفای او را دادم و گریه كردم. خداوند وی را از آن مرض مهلك به واسطه‌ی داروی محمدی شفا داد و او یك سال بعد از این واقعه عمر كرد و دیگر هیچ گونه ناراحتی از این جهت نداشت. [235] . [ صفحه 459]

#### شفای برادر مسلول جناب آقای مولوی‌

جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای مولوی قدس سره نقل فرمود: برادرم محمد اسحاق در بچگی مسلول شد و از درمان او ناامید شدیم.پدرم او را به كربلا برد و در حرم حضرت اباالفضل علیه‌السلام او را به ضریح مقدس بست و از آن بزرگوار خواست كه از خداوند متعال شفا یا مرگ او را بخواهد! بچه را بست و خود در رواق، مشغول نماز شد.هنگامی كه پدرم به كنار ضریح برگشت، بچه گفت: بابا گرسنه‌ام! پدرم می‌گفت: بصورتش نگاه كردم و دیدم رخسارش تغییر كرده و شفا یافته است. او را بیرون آوردم و فردای آن روز انار خواست و هشت دانه انار و یك قرص نان بزرگ خورد و اصلا از آن مرض هیچ خبری نشد! [236] .

#### شفای كاسب نابینای بازار بین الحرمین در حرم حضرت ابوالفضل

عالم جلیل القدر، آقا شیخ مهدی كرمانشاهی حكایت كرد:یك مرد كاسب كوری بود كه در بازار بین الحرمین دكان داشت و همه او را می‌شناختند. تا یاد داشتیم، او را نابینا دیده بودیم.یك روز در مقبره‌ی وابسته به خودمان، كه در رواق پایین پای بارگاه حسینی علیه‌السلام می‌باشد، خوابیده بودم و چون هوا كمی گرم بود، درب مقبره را كمی باز گذاشته بودم تا باد بیاید.در این حین، ناگهان صدای هیاهو شنیدم. نگاه كردم، دیدم از سمت صحن كوچك مردم زیادی به حرم داخل شدند و چون درب مقبره‌ی ما باز بود، جمعیت به سوی مقبره‌ی [ صفحه 460] ما هجوم آوردند.در آن میان، عده‌ای دور مردی را گرفته بودند و داخل مقبره نمودند و در را بستند. خوب كه نگاه كردم دیدم آن مرد نابینای معروف و مشهور است كه هر دو چشم او به درشتی باز شده است و مثل كاسه‌ی خون سرخ می‌درخشد! مردم لباس‌های او را پاره پاره كرده‌اند و فوج فوج برای دیدن او هجوم می‌آورند. آنان انگشت جلو چشم او می‌گرفتند و می‌پرسیدند: این چندتا است؟ و او درست جواب می‌گفت.او مدتی به همان حال، در مقبره ماند تا فشار و ازدحام مردم آرام گرفت. از او سؤال كردم، معلوم شد حضرت اباالفضل علیه‌السلام چشم او را بینا و روشن، و قلب مؤمنین را از سرور چون گلشن نموده‌اند. [237] .

#### شفای چشم حاج شیخ علی تاكی شهرضایی در حرم حضرت اباالفضل

این قضیه توسط عالم پرهیزگار، واعظ و نویسنده و موالی اهل البیت علیه‌السلام حاج شیخ علی تاكی شهرضایی نجفی صاحب كتاب شریف زادالمتقین در دهه‌ی محرم الحرام 1422 ه ق بیان شده است:در زمان مجرد بودنم در عراق، با خود عهد كرده بودم كه در دهه‌ی عاشورا كار (كار نجاری و چوب‌بری) انجام ندهم. بلكه فقط به شركت در مجالس عزاداری و سینه زنی اباعبدالله الحسین علیه‌السلام اشتغال داشته باشم. یك رفیقی داشتیم كه به من گفت: بیا كار كن، كار كردن اشكالی ندارد و هیچ كس نگفته است كه باید كارها در دهه‌ی عاشورا تعطیل شود! [ صفحه 461] بالاخره در یك دهه‌ی عاشورا ما به كار مشغول بودیم ناگهان یك اره كشیدم و قطعه‌ای از چوب كنده شد و به سیاهی چشمم اصابت كرد و فرورفت، چشمم شروع به آبریزش كرد و دیگر قابل باز شدن نبود. به هر دكتری هم مراجعه كردم نتیجه‌ای نگرفتم. دكترها می‌گفتند: نباید نان بخوری و به همین جهت من تا چهل روز فقط شوربا و غذاهای مایع مصرف می‌كردم.بهرحال از طبابت پزشكان كربلا نتیجه‌ای نگرفتم و مرا به رفتن به بغداد تشویق نمودند. در این هنگام كه مأیوس شده بودم و تنهایی و غربت از یك سو و درد چشم از سوی دیگر مرا مستأصل ساخته بود، به حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام پناه بردم و گفتم: یا اباالفضل! یابن‌امیرالمؤمنین! من در اینجا تنها هستم و كسی را ندارم [در آن زمان هنوز مجرد بودم] برای من رفتن به بغداد خیلی مشكل است. سپس گریه‌ی زیادی كردم و به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام التماس كردم.پنبه‌ای روی چشمم گذاشته بودند و آن را بسته بودند، اما احساس می‌كردم كه چشمم پر است و درد آن بسیار شدید بود. خلاصه همینطور كه مشغول زاری و التماس بودم، ناگهان احساس كردم كه چشمم خالی شده است! از حرم حضرت اباالفضل علیه‌السلام به طرف رواق حركت كردم و چون به رواق رسیدم، چسب روی چشم را باز كردم و پنبه را برداشتم و به پنبه نگاه كردم. دیدم چركها و آن قطعه چوب همه از چشمم بیرون آمده است و روی پنبه است. پنبه را در سطل آشغال انداختم و چشمم شفا گرفته و سالم شده بود!البته كار ائمه اطهار علیهم‌السلام اینگونه است، معجزات آنها زیاد است، لطف آنها در حق ما هم خیلی زیاد بوده است، آنها در آنجا به ما توفیق ازدواج دادند و زندگی ما را سامان بخشیدند. آنها لطف زیادی دارند، امیدوارم كه ما شیعه‌ی واقعی آنها باشیم. [ صفحه 462]

#### بچه‌ی ناقص الخلقة را به طرف ضریح پرتاب كرد و سالم بازگشت

این قضیه توسط واعظ جلیل القدر جناب آقای حاج سید علی مدرسی یزدی بیان شده است:در سال 1342 شمسی به زیارت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام و برادر بزرگوارش، حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام، موفق شدم.روزی پس از زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام به یكی از خدام حرم آن حضرت گفتم: یك كرامت را كه به چشم خود دیده‌ای، برایم تعریف كن. خادم گفت: روزی یكی از شیوخ عرب را دیدم كه سواره وارد صحن شد. وی كه بچه‌ای را در بغل داشت، وقتی به ایوان حضرت رسید، آن بچه را به طرف قبر مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام پرتاب كرد و خطاب به آقا عرض كرد: من بچه‌ی ناقص از شما نخواسته‌ام! من نگاهم به بچه افتاد، دیدم از پا علیل است، ولی پس از مدتی سالم به طرف پدر برگشت! از آن پدر پرسیدم قضیه چه بوده است؟!گفت: من فرزند نداشتم. متوسل حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شدم تا از خدا بخواهد كه خدا فرزندی به ما عنایت فرماید. در نتیجه، خدا این پسر را به ما مرحمت كرد. ولی پسر معلول به دنیا آمده بود و همسرم آن را از من پنهان می‌داشت تا من به نقص عضو وی پی نبرم.بالاخره روزی چشمم به پای فرزندم افتاد و فهمیدم معلول است. علت آن را پرسیدم. همسرم گفت: از روز تولد به همین نحو بوده است، ولی من وقتی كه او را قنداق می‌كردم از شما پنهان می‌داشتم، تا امروز كه این راز فاش شد.من هم بچه را از همسرم گرفته و به حرم مطهر قمر بنی هاشم علیه‌السلام آوردم و عرض كردم: آقا جان، من از شما فرزند ناقص نخواستم و او را به طرف حرم پرت كردم و [ صفحه 463] اكنون شما دیدید كه حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام پسرم را شفا داد. [238] .

#### شفای جوانی كه ظاهرا فوت كرده بود و به ضریح دخیل بسته شده بود

این قضیه توسط حضرت آیت الله حاج سید محمد مفتی الشیعة بیان شده است:ایامی كه در نجف اشرف بودم، یك روز به كربلا مشرف شدم. كاری لازم داشتم و قرار بود با شخصی در حرم حضرت عباس علیه‌السلام دیدار كنم. پس از تشرف به حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام، به حرم حضرت عباس علیه‌السلام آمدم و بعد از زیارت در بالا سر حضرت علیه‌السلام، مشغول خواندن قرآن شدم تا شخص مزبور سر وعده‌ای كه داده بود بیاید.در قسمت بالا سر حضرت، نزدیك ضریح، جوانی مریض (حدودا سی ساله) را دیدم كه گویا دكترها گفته بودند، كار او از معالجه گذشته و بهبودی پذیر نیست، و لذا اقوامش او را برای استشفا دخیل بسته بودند.باری، من مشغول قرآن خواندن بودم، كه دیدم یك زن محجبه كه عبای عربی سیاهی پوشیده و روبنده‌ای بر چهره داشت، نزد من آمد و به فارسی گفت: آقا، این جوان ظاهرا فوت كرده است و خادمها چند بار گفته‌اند: مریضتان را كه به ضریح بسته‌اید، باز كنید و ببرید! ولی این عربها اعتنا نكرده‌اند، حتی خود خادمها خواسته‌اند كه دخیل را باز كنند، عربها با آنها دعوا كرده و مانع شده‌اند و دیگر خادمها جرئت اقدامی را ندارند. شما تشریف بیاورید و این مریض را كه مرده است باز كنید، زیرا شما سید هستید و از آنجا كه عربها برای سادات احترام خاصی قائل هستند، مانع شما [ صفحه 464] نمی‌شوند. من در جواب گفتم: خانم، من زبان آنها را در موقع صحبت كردن درست نمی‌فهمم.خانم مزبور خیلی اصرار كرد، ولی من قبول نكردم و لذا رفت به خود آن عربها، به زبان خودشان، سخنی گفت: كه در نتیجه دیدم چند نفر از آنها به طرف من آمدند و یكی از آنها دست مرا بوسید و مطلبی را گفت كه فهمیدم از من دعوت می‌كند شالی را كه مریض خود را با آن به ضریح بسته بودند، باز كنم، زیرا از بهبودی وی مأیوس شده‌اند.من بلند شدم و نزد ضریح آمدم، جمعیت زیادی در اطراف ضریح و پیرامون شخص مریض بودند. دیدم ظاهرا آن مریض فوت شده و رنگش به زردی گراییده است. خواستم پارچه و شال را باز كنم، ولی شخصی از زائرین به من گفت:آقا شما باز نكنید! این گونه كارها، كار این خدمه است و آنان از شما گلایه خواهند كرد كه چرا در امور آنان دخالت می‌كنید! من كنار رفتم و از رواق خارج شدم. ولی چون منتظر آن رفیقی بودم كه با وی وعده‌ی دیدار داشتم، دوباره از در دیگری وارد رواق شدم و به قصد زیارت حضرت عباس علیه‌السلام (به عنوان نیابت از ارحام و گذشتگان خودم) داخل حرم شدم و زیارت كردم. سپس آمدم در كناری و مشغول نماز زیارت شدم.جمعیت در بالای سر زیاد شده بود. یكوقت دیدم سر و صدا بلند شد! خیال كردم آن جوان فوت كرده، و ارحام او سر و صدا به راه انداخته‌اند. ولی وقتی بلند شدم و آمدم، دیدم آن جوان شفا یافته و بلند شده است! زنها هلهله‌ی شادی می‌كردند و اشعار عربی می‌خواندند. لحظه‌ای نگذشت كه مردم به سمت جوان هجوم آوردند و به بوسیدن دست و پیشانی وی مشغول شدند. [ صفحه 465] جماعتی هم كه در صحن بودند فهمیدند كرامتی از حضرت ظاهر شده است و دویدند و آمدند و به پاره كردن لباسهای وی پرداختند تا برای تبرك ببرند! خدمه‌ی حرم نیز كه در اثر كثرت جمعیت خوف از آن داشتند كه جوان صدمه ببیند مانع هجوم و حمله‌ی مردم می‌شدند. پس از آن، دیگر به علت ازدحام، اطلاع تفصیلی از جریان پیدا نكردم و به نجف برگشتم. [239] .

#### شفای بیماری وسواس، با دیدن وضوی حضرت ابوالفضل

صاحب كتاب حیاة العباس علیه‌السلام حاج شیخ محمد جعفر شاملی، در ص 60 می‌نویسد: حاج سید موسی زیارت نیا، صاحبخانه‌ی ما، در مشهد حكایت كرد:شیخ محمد نامی از اهل تبت چین، بسیار شایق بود كه موفق به تحصیل علم شود. وی ضمنا دچار مرض وسوسه بود و در هنگام وضو بسیار به زحمت می‌افتاد و از این مشكل به تنگ آمده بود. شیخ محمد به نجف اشرف مشرف گشت و برای روا شدن این دو حاجت، پای ضریح حضرت امیر علیه‌السلام به تضرع و زاری پرداخت و از حال طبیعی بیرون رفت. در آن وقت شنید كه گوینده‌ای گفت: تو موفق به تحصیل علم می‌شوی، و برای رفع وسوسه نیز نزد حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام برو.شیخ محمد گفت: چون به حال آمدم، برخاستم و به كربلا آمدم و به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام و سپس به زیارت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام پرداختم. آنگاه به مدرسه آمدم و شب را در حجره‌ای به سر بردم.چون خوابیدم، در عالم خواب مشاهده كردم كه به حجره آمدم. دیدم پیغمبر [ صفحه 466] خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه‌السلام نشسته‌اند. سلام كردم، آنها به من جواب دادند و فرمودند: بنشین! همان طور كه نشسته بودم، حضرت ابوالفضل علیه‌السلام آمدند و به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام كردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بنشین! سپس حضرت امیر علیه‌السلام نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تعریف از حضرت عباس علیه‌السلام پرداختند. حضرت خاتم الانبیاء فرمودند: می‌دانم! حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض كردند: یك انعام و هدیه‌ای به او بدهید.حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بهترین هدیه این است حضرت عباس علیه‌السلام برخیزد، وضو بگیرد و به نماز بایستد و ما،به جماعت، به او اقتدا كنیم!حضرت عباس علیه‌السلام برخاستند و وضو گرفتند، آب كمی به صورت خود زدند و آن را شستند: سپس به شستن دست راست و دست چپ پرداختند و در پی آن مسح كشیدند و در پایان وضو رو به من كردند و فرمودند: «ما این طور وضو می‌گیریم!» سپس من از خواب بیدار شدم، و پس از آن دیگر وسوسه‌ای هنگام وضو نداشتم. [240] .

#### شفای دختر دیوانه‌ای كه او را به ضریح بسته بودند

حجة الاسلام آقای حاج شیخ محمد معین الغربائی، فرزند آیة الله شیخ عمادالدین و نوه‌ی مرحوم آیة الله معین الغربائی خراسانی این قضیه را نقل فرمودند:تقریبا چهل سال قبل كه هنوز ازدواج نكرده بودم، یك شب جمعه، از نجف اشرف پیاده به كربلای معلی رفتم و دعای كمیل را در حرم مطهر حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام خواندم. وسط دعا خوابم برد و دقایقی بعد سر و صدا و شیون فوق العاده‌ای مرا از خواب بیدار كرد. [ صفحه 467] دیدم دختر عربی را به ضریح مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بسته‌اند و او كه مرض جنون دارد، به مردم جسارت می‌كند. پدر و مادر و بستگانش اطراف او را گرفته بودند و برای شفای این دختر دیوانه به حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه‌السلام متوسل شده بودند.یك نفر كه در همان جا خود را دكتر روان پزشك معرفی می‌كرد و ایرانی هم بود، به من گفت: بگو این دختر را بیاورند در فندق الحرمین، من در آنجا هستم و این مریض را معاینه می‌كنم. من گفته‌ی دكتر ایرانی را به پدر دختر تذكر دادم. پدر دختر به زبان عربی گفت: لعنت به پدر كسی كه عقیده به حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام ندارد!بنده خجالت كشیدم و رفتم و در جای خود نشستم و مشغول خواندن بقیه‌ی دعای كمیل شدم، كه دوباره در حال خواندن دعا خوابم برد!مجددا به سبب سر و صدا بیدار شدم، این بار دیدم كه اطراف آن دختر را گرفته‌اند و آن دختر مورد عنایت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام قرار گرفته است و حضرت دختر دیوانه را شفا داده‌اند، مردم هم هجوم آورده‌اند و لباسهایش را پاره پاره می‌كنند و او از عبای پدرش برای پوشاندن خویش استفاده می‌كند.در آن حال، دكتر ایرانی را دیدم، كه دو دست بر سر خود می‌زند و گریه می‌كند و می‌گوید: بلی، غیر از ما، دكترهای دیگری نیز وجود دارد!. [241] .

#### شفای دختر هیجده ساله‌ی دیوانه‌

حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ عبدالله مبلغی آبادانی، از حوزه‌ی علمیه‌ی قم، موردی از مشاهدات خویش را چنین بیان داشته‌اند: [ صفحه 468] در سال 1340 شمسی به اتفاق خانواده‌ام، به آبادان سفر كردیم. با اینكه در اولین شب ورود به آبادان، قصد زیارت كربلا نداشتیم، ولی در صبح فردا پس از انجام فریضه، همسرم گفت: دیشب من در خواب حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام را دیدم كه به اتفاق ایشان همسفر بودیم و من به محضرشان عرض كردم: آقا، میل داریم كه به حضورتان شرفیاب بشویم. چون سالهاست كه آرزوی زیارت سرور شهیدان امام حسین علیه‌السلام و جناب شما را در سر می‌پرورانیم. من این خواب را به «سفر عتبات در آینده» تعبیر كردم.شب دیگر باز خوابی شبیه همین خواب دید و مشاهده كرد كه گویا شب پانزدهم شعبان است و ما در صحن مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام ایستاده‌ایم. این خواب را نیز با بنده، در میان گذاشت. در باب تعبیر این خواب، دیگر حرفی نزدم.فردای آن روز به مدرسه‌ی علمیه‌ی شهر آبادان، كه به همت و سرپرستی حضرت آیت الله آقای حاج شیخ عبدالرسول قائمی تأسیس شده بود، وارد شدم. حاج شیخ فرمود: عبدالله، میل داری به عتبات بروی؟ من، كه هر دو خواب را فراموش كرده بودم، عرض كردم: آقا سر به سرم می‌گذاری؟ ایشان فرمود: خیر، جدا عرض می‌كنم. بنده گفتم: من با خانواده آمده‌ام و تنها نیستم!ایشان فرمودند: دیشب در عالم خواب دیدم كه شما را به عتبات فرستاده‌ام و مهمان حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام هستید! در خواب دیدم كه ندایی به من داده شد و من به ایشان پاسخ مثبت دادم. پس حضرت آقای قائمی جواز عبور و مبلغ ده دینار عراقی نیز لطف فرمودند.آن روز ناهار را مهمان حجةالاسلام آقای حاج سید محمد هاشمی واعظ بودیم. ناهار نخورده به طرف گاراژ قریه‌ی قسوه حركت كردیم. شب را در قسوه ماندیم. پس [ صفحه 469] از اذان صبح از طرف فاو به بصره، از بصره به كاظمین، و از آنجا به كربلا رفتیم و درست در شب پانزدهم شعبان وارد كربلا شدیم و شب را در حرم امام حسین علیه‌السلام بیتوته كردیم! صبح بعد از نماز صبح به حرم مطهر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام مشرف شدیم و اول طلوع آفتاب از حرم خارج شدیم و در صحن مطهر مقداری استراحت نمودیم.در این موقع، خانم جوانی كه در حدود هیجده سال از عمرش می‌گذشت و چند مرد و دو نفر خانم وی را همراهی می‌كردند و حالت جنون شدیدی در او مشاهده می‌شد، وارد صحن گردید. همراهانش عبای عربی بر بدن عریان او افكنده بودند. زمانی كه او را نزدیك ایوان حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بردند، یكی از زنان می‌گفت: یا قمر بنی هاشم، آبروی ما در میان قبیله رفت و دیگر حیثیتی نداریم. ترا به جان مادرت فاطمه‌ی زهرا، ما را یاری ده و آبروی رفته‌ی ما را به ما بازگردان!دختر را به حرم بردند، من و همسرم وارد حرم شدیم تا جریان را از نزدیك ببینیم؛ البته من چشمان خود را بسته بودم. دختر را نزدیك ضریح مطهر بردند.بیش از پنج دقیقه طول نكشید كه ناگاه آن دختر ضجه زد و گفت: غطینی! غطینی! قد أعطانی ابن‌فاطمة ما أردت منه. یعنی: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید، به خدا قسم پسر فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام آنچه از او می‌خواستم به من داد!»خدام حرم فورا عبا بر سرش انداختند و برای او لباس آوردند، ولی مردم با دیدن این منظره عبای او را پاره پاره كردند و دوباره عبا برایش آوردند و عبای دوم را نیز مردم به عنوان تبرك بردند. چنان ضجه و ناله در حرم مطهر آقا قمر بنی هاشم علیه‌السلام بلند شد كه عموم مردم از زیارت باز ماندند.هر كجا آن دختر قدم می‌گذاشت زائرین جای پای او را می‌بوسیدند. یك هفته از [ صفحه 470] این جریان گذشت. ما در باب وضع مزاجی وی از بعضی از اهالی كربلا سؤال كردیم. آنان جنون قلبی او را تأیید، و سلامتی او را بعد از عنایت حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام مورد تأیید قرار دادند. آنها افزودند كه وی پس از شفا یافتن به قبیله‌ی خود برگشته است و چادرنشینان به استقبال او آمدند و برایش قربانی كردند.این بود مشاهدات حقیرت از كرامت حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، كه همسرم نیز شاهد آن بود. [242] .

#### دختر دیوانه صدا زد: العباس شافانی‌

این قضیه توسط آیة الله حاج سید علی شاهرودی بیان شده است:یكی از كراماتی كه این جانب حاج سید علی شاهرودی به چشم خودم شاهد آن بوده‌ام، یكی دو هفته قبل از خروجمان از عراق رخ داد. تقریبا هر هفته، شبهای جمعه من و همسرم دو نفری برای زیارت حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام به كربلا می‌رفتیم. ایامی بود كه جوانها را می‌گرفتند و لذا ما تنها می‌رفتیم. بعد از پیاده شدن از اتوبوس نیز احتیاطا كرایه‌ی برگشتن را به همسرم می‌پرداختم كه احیانا اگر مرا گرفتند، او خودش به ایستگاه واقع در فلكه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام برود و سوار ماشین شود و عازم نجف اشرف گردد، چون برای ایرانیها به هیچ وجه امنیتی وجود نداشت.در همین ایام، یك شب جمعه در حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مشغول دعا و زیارت بودیم كه ناگهان دیدیم حرم شلوغ شد! دختری را آورده بودند كه تقریبا هیجده یا نوزده ساله بود. پدر و مادر و عموها و داییها و عمه‌ها و خاله‌ها - همه - دور او [ صفحه 471] را گرفته و به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام آورده بودند و دخیل بسته بودند و شفایش را از آقا می‌خواستند.به طوری حرم شلوغ و پر سر و صدا شد كه همه از زیارت كردن باز ماندند و دست به دامن حضرت شدند تا شفای دختر را از ایشان بگیرند، چون او سخت دیوانه می‌نمود و حالش بسیار رقت‌انگیز بود. حقیر نیز دست از دعا كشیده و عرض كردم: آقا جان، یا اباالفضل علیه‌السلام، مدتی است كه از شما كرامتی ندیده‌ایم. امشب عوض زیارت، این دختر را شفا بده تا ما ببینیم و بفهمیم و برایمان آشكار باشد.ناگهان همراهان وی صلوات فرستادند و هلهله كردند و دختر ساكت شد. مادر دختر آمد و نگاهی به چشمهای او انداخت و گفت: هنوز خوب نشده است! رسم بود كه خدام شال سبزی به گردن مریض می‌انداختند و آن را به عنوان دخیل به ضریح مقدس می‌بستند. چون مادر گفت: نه، هنوز خوب نشده! همه‌ی ما دومرتبه به آقا ابوالفضل علیه‌السلام متوسل شدیم. چندی نگذشت كه مجددا هلهلله‌ی مردم بلند شد. باز مادر آمد، تأملی كرد و گفت: نه، هنوز خوب نشده است!سپس برای سومین بار هلهله بلند شد و این دفعه كه مادر آمد، گفت: آری، به خدا این مرتبه درست است! این وقت بود كه دخترك صدا زد: پوشیه‌ام كو؟ عبایم كو؟ اینجا كجاست؟ «العباس شافانی»! یعنی حضرت عباس علیه‌السلام مرا شفا داد!مردم هجوم آوردند كه لباسهایش را به عنوان شفا و تبرك ببرند ولی خدام مانع پاره كردن لباسهایش شدند و گفتند: چون زن است، پاره كردن لباسهایش صحیح نیست. سپس اقوام دختر، وی را برداشته و گرد ضریح حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام طواف دادند.بنده عرض كردم: یا اباالفضل، هنوز این معجزه درست برایم آشكار نشده است! موقعیت هم به گونه‌ای نبود كه من داخل جمعیت بروم و مسئله را بپرسم. با خود [ صفحه 472] گفتم: خودش می‌آید! بعد از لحظاتی آمدند كه از كنارم رد بشوند، وی به من سلام كرد و گفت: «عمو جان، حالت چطور است؟» و سپس در رواق رفت و مشغول زیارت شد.باز هم من احتیاط كردم و برای اطمینان كامل به همسرم گفتم: برو ببین زیارت را درست می‌خواند یا نه؟ همسرم رفت و سپس آمد و گفت: آری، صحیح می‌خواند! من خوشحال شدم و همراه عیال به نجف اشرف برگشتیم. [243] .

#### ملحقات بخش 15 در این كتاب‌

موضوع: 1- هدایت مرد سنی كه به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بی‌اعتنا بود!، شماره قضیه: 188موضوع: 2- عطای پول با بركت به آقا سید ولی الله طبسی، شماره قضیه: 15موضوع: 3- حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، صد دینار به مرد عرب دادند، شماره قضیه: 142موضوع: 4- زنده شدن نوجوانی كه در اثر برق گرفتگی خشك شده بود، شماره قضیه: 152موضوع: 5- زنده شدن بچه‌ای كه روی سیمهای برق، خشك شده بود، شماره قضیه: 153موضوع: 6- زنده كردن بچه‌ای كه در آغوش زن عرب بود، شماره قضیه: 156موضوع: 7- زنده كردن كودكی كه در كنار ضریح حضرت ابوالفضل علیه‌السلام جان داده بود، شماره قضیه: 158موضوع: 8- زنده كردن پسر رئیس خانواده‌ی «الكبه»، شماره قضیه: 159موضوع: 9- نجات طفل چهار ساله از مرگ حتمی به بركت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 160موضوع: 10- شفای فرزند مردی كه از خادم حرم، سیلی خورده بود، شماره قضیه: 103موضوع: 11- شفای جوانی كه قسم ناحق خورده، و روانی شده بود، شماره قضیه: 84موضوع: 12- شفای عالمی كه از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام سیلی خورد و بیمار شد!، شماره قضیه: 48موضوع: 13- دكتر یوسف ارمنی، نام فرزندانش را غلامحسین و غلام عباس گذاشت!، شماره قضیه: 249 [ صفحه 475]

### عطایای خاص‌

#### چند لقمه از غذای خیمه‌ی امام حسین موجب حافظه و ذكاوت در مرحوم شیخ جعفر شوشتری شد

مرحوم نوری در دارالسلام این قضیه را نقل فرموده‌اند:شیخ جعفر شوشتری همین امسال در نجف فرمود: چون از تحصیل علوم دینیه در نجف فارغ شدم و دوران نشر و تبلیغ و انذار فرارسید، به وطنم برگشتم و به وظیفه‌ی خود كه هدایت مردم با اختلاف مراتب آنها است، پرداختم و چون اطلاعات كافی از مواعظ و مصائب نداشتم، تفسیر صافی را با خود روی منبر می‌بردم و در ماه رمضان و روزهای جمعه آن را برای مردم می‌خواندم و در ایام عاشورا هم از روی روضة الشهدای ملا حسین كاشفی روضه می‌خواندم و نمی‌توانستم موعظه و مصیبت را از بربخوانم. [244] . [ صفحه 476] یك سال گذشت و دوباره ماه محرم نزدیك شد. شبی با خود گفتم: تا كی از روی كتاب بخوانم و از كتاب جدا نباشم؟ و در اندیشه‌ی بی‌نیازی از كتاب و خطبه خوانی و سخنرانی افتادم و به قدری درباره‌ی آن فكر كردم كه خسته شدم و خوابم برد!در خواب دیدم كه در سرزمین كربلا هستم و آن زمانی بود كه خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام را برپا كرده بودند و قشون دشمنان در برابرشان صف زده بودند، چنانكه در روایت آمده است.من به خیمه‌ی امام حسین علیه‌السلام رسیدم و بر ایشان سلام كردم، ایشان مرا به خود نزدیك كردند و به حبیب بن مظاهر علیه‌السلام فرمودند: «فلانی - به من اشاره كردند - مهمان ما است، آب كه اصلا نداریم! آرد و روغن داریم، برخیز و با آنها خوراكی بساز و نزد او بیاور!».حبیب ابن‌مظاهر علیه‌السلام برخاست و با آن غذایی درست كرد و سپس آن را با قاشقی نزد من نهاد و من چند لقمه از آن خوردم! سپس بیدار شدم و ناگاه به دقایق و اشاراتی در مصایب، و لطائفی در آثار ائمه اطهار علیهم‌السلام هدایت شدم كه كسی در آن نكته‌ها بر من پیشی نگرفته بود! و هر روز این قریحه در من زیادتر شد تا ماه روزه فرارسید و من در وعظ و بیان، به مقصود خود رسیدم.مرحوم نوری می‌فرماید: مقام او در آنچه ذكر كرد به وصف نمی‌گنجد و او در این میدان، برتر از آن است كه شناخته شود. در این سال كه شیخ جعفر شوشتری به خاطر كثرت منكرات و ظلم در اهواز (كه نتوانست جلو آنها را بگیرد) به نجف كوچید، همه‌ی [ صفحه 477] فضلا به او روی آوردند و بزرگان علما از پرتو تحقیقاتش بهره بردند و در ماه رمضان و عاشورا و روز جمعه و پنجشنبه پای منبر او انجمنی می‌شد كه ملأ اعلی بر آن رشك می‌بردند!وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء. [245] .

#### تشرف حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی به محضر امام حسین در كربلا، و رفع مشكلات ایشان

آیت الله مرعشی نجفی فرموده‌اند: «در سال 1339 قمری (یك سال پس از درگذشت پدرشان) هنگامی كه در مدرسه‌ی قوام نجف اشرف، طلبه بودم و در آن زمان كتاب حاشیه‌ی ملا عبدالله یزدی، در منطق را تدریس می‌كردم، زندگیم به سختی و مشقت اداره می‌شد و هیچ راه فراری از دست فقر و تنگدستی نداشتم. هجوم ناراحتی‌ها عبارت بودند از:1- اخلاق ناپسند برخی از معممین كه به بیوت مراجع رفت و آمد داشتند. از رفت و آمد آنها به منزل مراجع برای من سوء ظنی به همه‌ی مردم پیش آمده بود، چنان كه با كسی ارتباط برقرار نمی‌كردم و حتی نماز جماعت را پشت سر افراد عادل نیز ترك كرده بودم.2- یكی از منسوبین من به شدت از تدریس من جلوگیری می‌كرد و به استادم نیز گفته بود مرا به درس خود راه ندهد! [ صفحه 478] 3- مبتلا به بیماری حصبه شده بودم و بعد از شفا از آن بیماری حالت كند ذهنی و نسیان برایم پیش آمده بود.4- بینایی چشمهایم بسیار كم شده بود.5- از تند نوشتن عاجز شده بودم.6- گرفتار فقر شدید و تنگدستی بودم.7- در قلبم دائما نوعی بیماری روحی احساس می‌نمودم.8- تدریجا تزلزلی در عقیده‌ام نسبت به بعضی از امور معنوی، روی می‌داد.9- امید داشتم خداوند سفر حج بیت الله الحرام را نصیبم كند، به شرط آنكه در مكه یا مدینه بمیرم و در یكی از این دو شهر دفن شوم.10- خداوند توفیق علم و عمل صالح را با همه‌ی گستره‌ی آن به من عنایت كند.آن مشكلات و این آرزوها، لحظه‌ای مرا آرام نمی‌گذاشت، از این رو به فكر توسل به سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام افتادم و به كربلا رفتم؛ در حالی كه از مال دنیا فقط یك روپیه داشتم و با آن، دو قرص نان و كوزه‌ای آب خریده بودم! وقتی وارد كربلا شدم به جانب نهر حسینی رفتم و غسل كردم و سپس به حرم شریف رفتم و پس از زیارت و دعا، نزدیك غروب بود كه به غرفه‌ی كلیددار حرم، سید عبدالحسین، صاحب كتاب «بغیة النبلاء فی تاریخ كربلا»، رفتم.او از دوستان پدرم بود. و از او اجازه خواستم كه یك شب در حجره‌ی وی بمانم. چون ممنوع بود كه كسی شبها در حرم مطهر باقی بماند! ایشان موافقت كرد و من آن شب در حرم ماندم و پس از تجدید وضو به حرم مشرف شدم فكر كردم كه در كدام مكان از حرم شریف بنشینم. معمول این بود كه مردم در طرف بالای سر می‌نشستند، ولی من فكر كردم كه آن حضرت در دوران زندگی خود به فرزند خویش حضرت [ صفحه 479] علی اكبر علیه‌السلام متوجه بوده‌اند. پس قطعا پس از شهادت نیز به سوی فرزند خود نظر دارند، از این رو در قسمت پایین پای آن هنگام پدرم را دیدم كه نشسته بود و تعداد سیزده رحل قرآن در كنار وی بود. در جلو او حضرت و در كنار قبر حضرت علی اكبر علیه‌السلام نشستم.اندكی از جلوسم نگذشته بود كه صدای حزین قرائت قرآن را از پشت روضه‌ی مقدسه شنیدم. به آن طرف متوجه شدم، در آن هنگام پدرم را دیدم كه نشسته بود و تعداد سیزده رحل قرآن در كنار وی بود. در جلو او نیز رحلی بود و قرآنی بر آن قرار داشت و پدرم قرائت می‌كرد!نزد پدرم رفتم و دست ایشان را بوسیدم و از حال ایشان پرسیدم! با تبسم پاسخ داد كه در بهترین حالت و برخورداری از نعمت‌های الهی است. پرسیدم: در اینجا چه می‌كنید؟ جواب داد: ما چهارده نفریم كه در اینجا مشغول تلاوت قرآن مجید هستیم! پرسیدم: آنها كجا هستند؟ فرمود: به خارج حرم رفته‌اند. سپس با اشاره به رحلهای قرآن، آن سیزده نفر را معرفی كرد كه عبارت بودند از علامه میرزا محمد تقی شیرازی، علامه زین العابدین مرندی، علامه زین العابدین مازندرانی و اسامی بقیه‌ی آنها را نیز گفت كه به خاطرم نمانده است.سپس پدرم از من پرسید كه تو برای چه كاری به اینجا آمده‌ای، در حالی كه الان ایام درسی است؟ علت آمدنم را برایش شرح دادم. سپس به من امر كرد كه بروم و حاجتم را با امام حسین علیه‌السلام در میان بگذارم! پرسیدم: امام كجا هستند؟ گفت: در بالای ضریح هستند. تعجیل كن، زیرا امام علیه‌السلام قصد عیادت زائری را دارند كه در بین راه بیمار شده است! بلند شدم و به طرف ضریح رفتم و آن حضرت را دیدم، اما برایم ممكن نبود كه درست به صورت ایشان نگاه كنم. زیرا چهره‌ی مبارك آن حضرت در هاله‌ای از نور پنهان بود! [ صفحه 480] به حضرت علیه‌السلام سلام كردم. ایشان جوابم را دادند و فرمودند: به بالای ضریح بیا! عرض كردم: من شایستگی ندارم كه به نزد شما بیایم! پس به من اجازه دادند كه در مكانی كه ایستاده‌ام، بمانم. آنگاه بار دیگر به آن حضرت نگاه كردم. در آن هنگام تبسمی ملیح بر لبانشان نقش بست و از من پرسیدند: چه می‌خواهی؟ من این شعر فارسی را قرائت كردم:آنجا كه عیان است چه حاجت به بیان است؟آن حضرت قطعه‌ای نبات به من عنایت كردند و فرمودند: تو میهمان ما هستی.سپس فرمودند: «چه چیزی از بندگان خدا دیده‌ای كه به آنها سوءظن پیدا كرده‌ای؟!» با این سؤال در من یك دگرگونی پیدا شد و احساس كردم كه دیگر به كسی سوءظنی ندارم و با همه‌ی مردم ارتباط و نزدیكی بسیاری دارم و فردا صبح، موقع نماز به مرد ظاهر الصلاحی كه نماز می‌خواند، اقتدا كردم و هیچ ناراحتی و بدگمانی در من نبود. سپس حضرت فرمودند: «به درس خود بپرداز، زیرا آن شخص كه مانع تدریس كردن تو بود، دیگر نمی‌تواند كاری بكند». چون به نجف اشرف بازگشتم، همان شخصی كه از نزدیكانم بود و مانع درس من می‌شد، خودش به دیدنم آمد و گفت من متوجه شدم كه تو جز تدریس كردن، راه دیگری نداری! آن حضرت مرا شفا داد به طوری كه بینایی‌ام قویتر شد و به حافظه‌ی عجیبی نیز دست یافتم.سپس آن حضرت قلمی را به من بخشیدند و فرمودند: «این قلم را بگیر و با سرعت بنویس!» پس از آن، ناراحتی قلبیم نیز برطرف شد. همچنین آن حضرت برایم دعا كردند كه در عقیده‌ام نیز ثابت قدم بمانم. دیگر حاجاتم را نیز برآورده ساختند. غیر از مسأله‌ی حج كه اصلا متعرض آن نشدند! شاید به دلیل شرطی كه در سفر كردن به حج گذارده بودم، آن حضرت اشاره‌ای به آن موضوع نكردند. [ صفحه 481] سپس با آن حضرت وداع كردم و به نزد پدرم بازگشتم و از پدرم پرسیدم: آیا حاجتی و امری دارید یا خیر؟ پدرم گفت: برای تحصیل علوم اجداد خود، بیشتر كوشش كن و نسبت به پدر و خواهرانت مهربان باش و بدهكاری اندكی به عبدالرضا بقال بهبهانی دارم، كه آن را پرداخت كن!من به نجف اشرف بازگشتم، در حالی كه همه‌ی آن ناراحتی‌ها و سوءظنها از بین رفته بود. [246] .

#### عطای توانائی قرائت مفاتیح و قرآن به ملاعلی كازرونی توسط حضرت امام حسین

جناب حاج ملا علی بن حسن كازورنی درباره‌ی مفاتیح و قرآن خود و توانایی قرائت آنها، فرمود: من در كودكی بی‌پدر و مادر شدم و كسی مرا به مكتب نفرستاد و تا سالی كه به عزم درك زیارت عرفه به كربلا مشرف شدم، بی‌سواد بودم.در روز عرفه می‌خواستم به حرم حضرت امام حسین علیه‌السلام مشرف شوم، ولی به سبب كثرت جمعیت، راه عبور كردن مسدود بود، به طوری كه نمی‌توانستم به حرم مشرف شوم هر چه تفحص كردم كه یك نفر با سواد پیدا كنم كه مرا زیارت دهد و با او زیارت وارده را بخوانم، كسی را نیافتم.بالاخره با دل شكسته و نالان به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام خطاب كردم: آقا، آرزوی زیارتتان مرا به اینجا آورده است ولی سواد ندارم، كسی هم نیست كه مرا زیارت دهد.ناگهان سید جلیلی دست مرا گرفت و فرمود: با من بیا! سپس از وسط انبوه جمعیت، راهی باز شد و پس از خواندن اذن دخول وارد حرم شدیم، او ابتدا زیارت [ صفحه 482] وارث را با من خواند و پس از اتمام زیارت، به من فرمود: بعد از این، زیارت وارث و زیارت امین الله را می‌توانی بخوانی و آنها را ترك مكن و كتاب مفاتیح تماما صحیح است و یك نسخه‌ی آن را از «كتاب فروشی شیخ مهدی» كنار درب صحن، بگیرید!در این حال لطف الهی و مرحمت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را به یاد آوردم كه چطور این آقا را برای من رسانید و در چنین ازدحامی به خواندن زیارت در حرم، موفق شدم؟ پس سجده شكری بجا آوردم و چون سر برداشتم، آن آقا را ندیدم و سپس هر طرف كه رفتم او را نیافتم حتی از كفش داری نیز پرسیدم ولی او گفت: آقا، را نشناختم.خلاصه چون از صحن خارج شدم و «شیخ مهدی كتابفروش» را دیدم، قبل از آنكه از او كتاب را مطالبه كنم، خودش این مفاتیح را به من داد و گفت: «نشانه‌ی صفحه‌ی زیارت وارث و زیارت امین الله را گذاشتم!» خواستم قیمت آن را بپردازم، ولی شیخ مهدی گفت: پرداخت شده است! و به من سفارش كرد: این مطلب را فاش نكن!چون به منزل رفتم متذكر شدم كه ای كاش از شیخ مهدی پرسیده بودم كه چه كسی حواله‌ی مفاتیح مرا به او داده است؟ از خانه بیرون آمدم كه از او بپرسم، ولی فراموش كردم و به دنبال كار دیگری رفتم! مرتبه‌ی دیگر به قصد این پرسش از خانه بیرون آمدم ولی باز فراموش كردم! خلاصه تا وقتی كه در كربلا بودم، به پرسیدن این سؤال موفق نشدم.در سفرهای دیگری كه به كربلا مشرف می‌شدم، در نظر داشتم كه این پرسش را از او بپرسم، ولی تا سه سال هرگز به پرسیدن موفق نشدم و پس از سه سال كه دوباره به زیارت موفق شدم، شیخ مهدی مرحوم شده بود.پس از این كه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به من عنایت كردند و خواندن مفاتیح را فراگرفتم، باز به آن حضرت متوسل شدم كه چون چنین عنایتی را فرمودید، خوب است توانایی قرائت قرآن را نیز به من مرحمت فرمایید! [ صفحه 483] شبی آن حضرت را در خواب دیدم ایشان پنج دانه رطب را دانه دانه به من مرحمت فرمودند و بنده هم آنها را یكی یكی خوردم و طعم و عطر آنها قابل وصف نیست. سپس آن بزرگوار فرمودند: می‌توانی قرآن بخوانی!پس از آن، این قرآن مجید را شخصی از مصر برایم هدیه آورد و من مرتب از آن می‌خوانم. [247] .

#### عطای دو كیسه پول با بركت به سید حسین پدر یكی از خدام، توسط حضرت امام حسین

آقا علیرضا اصفهانی گفت: روزی در حرم امام حسین علیه‌السلام بودم و می‌خواستم دعای سمات بخوانم و هنوز وقت وسیع بود. بنابراین چشم انداختم تا كسی را بیابم و از او استفاده كنم. سید مو سفیدی از خدام در بالای سر مطهر نشسته بود. نزد او رفتم و گفتم: بعضی از معجزه‌ها و كراماتی را كه خودت فهمیدی و دیدی، برایم بگو تا دلم باز و روشن شود!گفت: بسیار خوب، پدرم - كه گویا او را به نام سید حسین نام برد - و برادرش سید حسن كه بزرگتر بود با پدرشان در یك خانه زندگی می‌كردند و كار جدم از باغ و مستقلات می‌گذشت و خرج منزل به دست پدرم بود.روزی ستیزه‌ی خانوادگی برپا شد و به جدال میان دو برادر منجر شد! شب كه جدم به خانه آمد عمویم سید حسن، پیشدستی كرد و شكایت نمود و او را به خشم آورد. جدم نزد پدرم آمد و گفت: «دست زنت را بگیر و از خانه‌ی من بیرون برو!» بالاخره آنها [ صفحه 484] را نیمه شب از خانه بیرون كرد و هر چه داشتند از آنها گرفت! شبی سرد بود و پدرم سرگردان از خانه بیرون آمد و با زنش در جایی به سختی و آزار، شب را به صبح رساندند.سحرگاه پدرم به حرم آمد و از حالش شكوه كرد و در دعا و تضرع اصرار كرد و از امام علیه‌السلام خواست كه به او چیزی را بدهند كه از سئوال دیگران بی‌نیاز شود و نیاز به پدرش هم نداشته باشد!چون پدرم از دعا فارغ شد، بگوشه‌ای از بالا سر آمد و آنجا نشست و خوابش برد. در خواب دید كه امام حسین علیه‌السلام از ضریح بیرون آمدند و به او فرمودند: «ای سید حسین! تو را چه می‌شود و چه می‌خواهی؟» سید گفت: حالم را می‌دانید و گرفتاریم را می‌بینید. آن حضرت فرمودند: «برو نزد حاج احمد شوشتری، كه او كار تو را درست می‌كند!» خادم پیر از قول پدرش می‌گوید: حاج احمد شوشتری مردی خیرخواه و صراف بود و دكه‌ای كنار در صحن داشت. چون سید حسین به دكه آمد، او را ندید و به سوی خانه‌اش رفت. اما ناگهان او را در بین راه دید كه شتابان می‌آمد و وقتی سید حسین را دید، گفت: تو سید حسینی؟ گفت: آری!حاج احمد او را به خانه‌اش برد و گرده‌ی كوچكی نان جو با قهوه معمولی برایش آورد و سپس دو كیسه به او داد و گفت: شیوه‌ام این است كه چون نماز بامداد كنم و از تعقیبات و اذكار وارده فراغت جویم، هر روز یك جزء قرآن می‌خوانم و آنگاه به دنبال كارم می‌روم.امروز در میان خواندن قرآن چرتم گرفت و آن را از خود دور كردم، ولی بالاخره خواب بر من غلبه كرد و پشت به بالش دادم و خوابیدم، فورا حضرت امام حسین علیه‌السلام را در خواب دیدم و ایشان به من فرمودند كه آنچه را دیدی به تو بدهم.خادم پیر گوید: سید حسین دو كیسه را گرفت و خانه و اثاث خرید و هزینه نمود و [ صفحه 485] چند ماه بخوشی گذراند و باز پول در آن كیسه بود! تا اینكه روزی زنش تعجب كرد و گفت: ما امسال از آن دو كیسه مبلغ بسیاری برداشتیم كه چند برابر گنجایش آنها است! سپس زن برخاست و آنها را بیرون ریخت و شمرد. تمام پولها چهل و چند تومان بود!خادم پیر گوید: سید حسین نزد «شیخ احمد احسائی» رفت و داستان را به او گفت و افسوس خورد و شیخ احمد او را سرزنش كرد و گفت: اگر زنت آنها را نشمرده بود، آن پولها تا هفت پشتت را كافی بود، ولی شمردن او، بركتش را برد و حقیقت چنان بود كه او گفت. پدر و مادرم از آن پولها تا حدی توانستند فایده ببرند. [248] .

#### ملحقات بخش 16 در این كتاب‌

موضوع: 1- یاد دادن اشعار توسط حضرت عباس علیه‌السلام و عطای نیروی خارق العاده به زنی كه نمی‌خواست از راه حرام كسب معاش كند، شماره قضیه: 225موضوع: 2- عطای پول با بركت به حاج سید ولی الله طبسی جهت انجام مراسم روضه خوانی در منزلش، شماره قضیه: 15 [ صفحه 489]

### شراكت با حضرت ابوالفضل العباس‌

#### اخطار حضرت ابوالفضل به دزدان مغازه‌ی مردی كه خدمت سقاخانه را به عهده گرفته بود

كاسبی در بازار «اصفهان» مغازه‌ای داشت و كناز مغازه‌اش سقاخانه‌ای به نام حضرت اباالفضل علیه‌السلام بود، او چون علاقه‌ی زیادی به حضرت عباس علیه‌السلام داشت به ایشان می‌گفت: آقا جان، من به عشق شما این سقاخانه را تمیز می‌كنم و از آن بخوبی نگهداری می‌كنم و آن را آب می‌كنم كه مردم جگر سوخته از آن بیاشامند و بیاد لب تشنه‌ی برادرت حسین علیه‌السلام و فداكاری و ایثار و وفای شما بیفتند! شما هم در عوض، مغازه‌ی مرا نگهداری كنید، تا سارق و دزد به آن نزند.هر روز كار او این بود كه سقاخانه‌ی حضرت اباالفضل علیه‌السلام را تمیز می‌كرد و آب در آن می‌ریخت و یخ می‌گذاشت و مردم لب تشنه از آن می‌آشامیدند و می‌رفتند.یك روز صبح به مغازه آمد و مشاهده كرد، كه تمام لوازمات مغازه را دزدیده‌اند، كاسب خیلی ناراحت شد. صدا زد: یا اباالفضل! من سقاخانه‌ی شما را تمیز می‌كردم، در [ صفحه 490] آن آب می‌ریختم و یخ می‌گذاشتم و اینقدر به شما علاقه داشتم و محبت می‌كردم و مردم را به یاد شما و برادرت امام حسین علیه‌السلام می‌انداختم، حالا باید دزد مغازه‌ی مرا بزند؟ اگر مال من برنگردد، دیگر نه من و نه شما...!بالاخره آن كاسب با عصبانیت به خانه برمی‌گردد. او روز بعد دوباره به مغازه می‌آید و مشاهده می‌كند تمام لوازم و اجناس مغازه‌اش به مغازه برگشته است و دو نفر دم در مغازه ایستاده‌اند و رنگ صورتشان زرد است و مضطرب هستند! وقتی چشمشان به صاحب مغازه می‌افتد، به دست و پای او می‌افتند و می‌گویند: «ای آقا، ما را ببخش! چون حضرت اباالفضل علیه‌السلام رضایت شما را خواسته‌اند و الا ما هلاك خواهیم شد.» [249] .

#### نجات راننده‌ی ارمنی در راه نیشابور به خاطر شراكت با حضرت ابوالفضل

جناب دكتر رجبعلی مظلومی (استاد دانشگاه و نویسنده‌ی معاصر) این قضیه را نقل كرده‌اند:سالها قبل، در دوران رژیم سابق، در مسیر نیشابور، در یكی از قهوه‌خانه‌های جاده‌ی شاهرود با تنی چند از یاران همسفر نشسته بودیم تا ساعتی از رنج راه بیاساییم و آنگاه به حركت ادامه دهیم... كه ناگهان حادثه‌ای جانگداز، همه‌ی ما و حاضرین و اهل محل را به كنار رودخانه كشانید.ماجرا از این قرار بود كه در نزدیكیهای قهوه‌خانه، یك كامیون باری كه كنترل آن از دست راننده‌اش خارج شده بود، از مسیر منحرف شد و در حالی كه برخورد آن با [ صفحه 491] صخره‌های دره صداهای مهیبی تولید می‌كرد، به اعماق رودخانه رفت و... جز مشتی آهن پاره از آن باقی نماند.پیداست كه خود ماشین، چندان مهم نبود و اگر راننده سالم می‌ماند، همه چیز - با تلاش و كوشش مجدد - قابل جبران بود؛ اما با چنین سقوط و تصادف هولناكی، مسلم بود كه راننده نیز در میان آهن پاره‌ها تكه تكه شده و به قول معروف: «تكه بزرگه‌اش، گوش اوست»!باری، ما، دریغا گویان، بر حال زار راننده‌ی كامیون افسوس می‌خوردیم و در اندیشه بودیم كه چگونه قطعه قطعه شده‌ی او را از عمق دره و از میان آهن پاره‌ها به سطح جاده بالا آوریم كه، ناگهان چشممان به راننده كامیون افتاد كه صحیح وسالم بالا می‌آید: آری، اشتباه نكرده بودیم، او خود راننده بود!راننده‌ی كامیون، كه بزودی معلوم شد یك فرد ارمنی است، در برابر چشمان از حدقه درآمده‌ی ما وارد قهوه‌خانه شد، ولی بر خلاف انتظار، راننده‌ی ارمنی، پیش از آنكه نفسی تازه كند دست در جیب كرد و یك دسته بزرگ اسكناس بیرون آورد و در حالی كه روی میز می‌گذاشت، خطاب به ما چنین گفت:در این سقوط مهلك كه شما شاهد آن بودید، حضرت عباس علیه‌السلام شما مسلمانها مرا نجات داد! من یك فرد ارمنیم، اما با او حسابی دارم و این بار نیز، زمانی كه ماشین در عمق دره سقوط كرد، برای نجات خویش دست توسل به دامن او زدم و نام مبارك او را به زبان آوردم، و او جان مرا نجات داد! من در این محل كسی را نمی‌شناسم و با محیط اینجا آشنا نیستم، شما این پول را بگیرید و به مسجد یا هیئت محل بدهید كه به [ صفحه 492] حساب و عنوان حضرت عباس علیه‌السلام و در راه وی خرج كنند...! [250] .

#### روضه خوانی برای حضرت ابوالفضل العباس به مدت پنج روز در منزل یك ارمنی‌

ثقة الاسلام آقای شیخ رضا فاضل، كه یكی از ثقات اهل منبر و نزیل تهران است، در مجمعی كه متعلق به آقایان اهل منبر بود، فرمود: روزی از یكی از خیابانهایی كه ارامنه در آن مسكن دارند می‌گذشتم. در این حال زنی روسری به سر، كنار در خانه‌ی خود ایستاده بود و به من سلام داد و گفت: آقا، شما روضه می‌خوانید؟! بعد از آنكه جواب مثبت دادم، گفت: بفرمایید.من به آن خانه رفتم. او مرا به اطاقی راهنمایی كرد و صندلی گذاشت و اظهار داشت كه متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شوید!بنابراین روضه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خوانده شد. در هنگام خداحافظی، برای چهل روز متوالی دعوتم كرد و در تمام روزها نیز متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام بود. روز پنجم پاكتی به عنوان حق القدم به من داد.وقتی كه به خانه آمدم و محتوای پاكت را شمردم، جمعا 486 ریال بود! از اینكه او 450 یا 500 ریال نداد، تعجب كردم. فكر می‌كردم این پول خود چرا؟! روزی اتفاقا از همانجا می‌گذشتم، همان زن را در همانجا ایستاده دیدم. می‌خواستم از چگونگی آن پول بپرسم، اما در عین حال شرم مانع من بود، ولی او از روحیه‌ام متوجه شد كه با او حرفی دارم. نزدیك آمد، بعد از سلام گفت: آقا پول شما كم بود؟ گفتم: نه، ولی از شما [ صفحه 493] می‌پرسم چرا 486 ریال دادید و 450 یا 500 ریال ندادید؟زن گفت: ما ارمنی هستیم. شوهرم كاسب است و برای اینكه شكستی به كارمان وارد نیاید، به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام متوسل شدیم و در منفعت كسب و كار با او شركت داریم و هر سالی یك مرتبه حساب می‌كنیم، آنچه سهمیه‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌شود، با آن برای او پنج روز روضه خوانی می‌كنیم. حساب امسال حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، همان بود كه تقدیم شد! [251] .

#### شراكت یك باطری ساز ارمنی با حضرت ابوالفضل به سبب نجات از سانحه‌ی رانندگی‌

حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمدرضا خورشیدی این قضیه را از آقای رضا منتظری ساكن بابل نقل كرده‌اند:روزی همراه با خانواده، از شهر خود (بابل) به تهران می‌آمدیم. حدود 60 كیلومتری بابل، جاده‌ی هراز (كه تونلهای متعدد شروع می‌شود) در داخل تونل اول، سیمهای برق ماشین اتصال پیدا كرد و آتش گرفت. فریاد و جیغ بچه‌ها بلند شد كه، ماشین آتش گرفت!من دستم را در میان سیمها كه شعله‌ای از آتش شده بود، گذاشتم و سیمها را قطع كردم. دستم سوخت، ولی ماشین سالم ماند؛ اما با این كار از روشنایی چراغهای اتومبیل محروم ماندیم، و مهم این بود كه اقلا حدود پانزده تا بیست تونل (كه بعضی از آنها خیلی هم طولانی می‌باشند) در پیش داشتیم. پسرم می‌گفت: بابا به بابل برگردیم و ماشین را تعمیر كنیم و بعد به سوی تهران حركت كنیم. گفتم: من كارم این [ صفحه 494] است كه برای قمر بنی هاشم علیه‌السلام گوشت به فقرا می‌دهم و حتی بعضی همسایه‌ها از من گله می‌كنند كه چرا این گوشت نذری به ما نمی‌رسد؟ اینك دست توسل به دامن ایشان می‌زنم؛ از ابوالفضل علیه‌السلام چه دیدی؟ بگو: «یا اباالفضل!» و برویم.باری به طرف تهران حركت كردیم. توجه دارید كه اتومبیل ما دیگر حتی یكی از چراغهای كوچك آن هم قابل روشن شدن نبود، چون كلیه‌ی سیمهای چراغ را برای اینكه آتش نگیرد، از باطری ماشین قطع كرده بودم و خاموش بودن چراغ در داخل تونل نیز صد در صد مساوی با تصادف است، زیرا داخل تونل در آن زمان كه چهل سال قبل بود؛ تاریك محض بود. با این حال، به محض اینكه وارد تونل دوم شدیم با كمال تعجب دیدیم چراغ جلوی ماشین، مثل نورافكن داخل تونل را روشن كرده است!از تونل كه بیرون آمدیم، به پسرم گفتم: پیاده شو و چراغ را ببین! پیاده شد و گفت: چراغ خاموش است! دوباره حركت كردیم و در تونل بعدی هم چراغ با روشنگری عجیب خود، به حیرت ما افزود! فهمیدم لطفی از جانب حضرت اباالفضل علیه‌السلام شده است.بدون شك و تردید به راه خود ادامه دادیم و خلاصه، داخل هر تونلی كه می‌رسیدیم، چراغ با نوری خیره كننده فضا را روشن می‌كرد، ولی به مجرد اینكه از تونل بیرون آمدیم تلألؤ خود را از دست می‌داد، مثل اینكه ماشین چراغ ندارد! در اثر مشاهده‌ی این صحنه‌ی شگفت، حال عجیبی به من دست داده بود كه نمی‌توانم توصیف كنم! ذوق زده شده بودم و مرتبا گریه می‌كردم، تا بالاخره به تهران رسیدیم. طبعا می‌بایستی سیمهای سوخته را مرمت می‌كردم. با خود گفتم: اگر ماشین را نزد رفیقم كه باطری ساز است ببرم، اول حرفی كه میزند این است كه: «من كه به شما گفته بودم، با این ماشین مسافرت نكن!!» و این باعث شرمندگی من می‌شود، لذا ماشین را در باطری سازی دیگری كه مردی میان سال ولی غریبه بود (و بعدا فهمیدم كه وی [ صفحه 495] فردی ارمنی است) بردم.به او گفتم: بیا یك نگاهی به ماشین بینداز! آمد و نگاهی انداخت و پس از دیدن ماشین، گفت: تمام سیمهای ماشین سوخته است، و یك قطعه هم سیم ندارد كه بشود یكی از چراغهای آن را روشن كرد! گفتم: ما یك ابوالفضل علیه‌السلام داریم كه چراغهای این ماشین را، بدون داشتن سیم، و خودبخود، روشن می‌كرد!ارمنی باطری ساز گفت: اگر ماشین ما موتور هم نداشته باشد، ابوالفضل علیه‌السلام آن را به راه می‌اندازد و ماشین خراب هم نمی‌شود! گفت: داخل تعمیرگاه من بیا و ببین روی آن صندوق پول چه نوشته است؟ گفتم: سواد ندارم. بالأخره بچه‌ای را كه آنجا بود، نزد صندوقی كه در تعمیرگاه آن ارمنی بود بردم و او عبارت روی آن را خواند كه نوشته بود: «شركت با ابوالفضل علیه‌السلام»! تعجب من بیشتر شد و سر قضیه را از وی پرسیدم.باطری ساز ارمنی گفت: من شوفر تریلی بودم، زمانی با زن و بچه‌ام از سرازیریهای پر پیچ و خم و بسیار خطرناك جاده‌ی كندوان چالوس (كه بعضی از قسمتهای آن به جاده‌ی مرگ مشهور شده است) پایین می‌آمدم، كه ناگاه پمپ باد ترمز، خالی كرد و ماشین، ترمز خود را از دست داد. مرگ را جلوی چشم خود دیدیم. برای نجات از مخمصه، مرتب فریاد زدیم یا عیسی بن مریم! فایده‌ای نبخشید. یكدفعه خانم من گفت: یگو یا ابوالفضل مسلمانها! و من هم كه از همه جا ناامید شده بودم صدا زدم: یا ابوالفضل مسلمانها! به محض اینكه ابوالفضل را صدا زدم، تریلی در لب دره‌ای متوقف شد.این قضیه یعنی وضعیت توقف تریلی در كنار پرتگاه و عدم سقوط آن در دره، به قدری شگفت‌آور بود كه ماشین‌های بعدی متوقف می‌شدند و راه بندان شد. راننده‌ها می‌گفتند: چون ماشین ترمز ندارد، لذا برای حركت كردن باید آن را بكسل كنیم، اما [ صفحه 496] یكدفعه پسری دوازده ساله جلو آمد و گفت: من الان این ماشین را درست می‌كنم! دستی به چرخ ماشین زد (با اینكه جواب كردن ترمز هیچ ربطی به چرخ ماشین ندارد) و به من گفت: ماشین را روشن كن و برو! و سپس به طور ناگهانی در پیش جمعیت ناپدید شد! من پشت فرمان نشستم و ترمز را امتحان كردم و دیدم سالم است! حركت كردیم و به تهران آمدیم!از همان زمان با اینكه مسلمان نشده‌ام، اما بیمه‌ی شراكت با حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هستم، پس از مدتی تریلی را فروختم و اكنون سالهاست كه به باطری سازی ماشین اشتغال دارم و وضع اقتصادیم خوب است.این صندوقی كه در مغازه‌ام می‌بینی برای آن است كه هر چه درآمد دارم، نصف می‌كنم! نصف آن را برای خود برمی‌دارم و نصف دیگر را در این صندوق می‌ریزم. وقتی ایام عاشورا فرامی‌رسد، این صندوق را خالی می‌كنم و همه‌ی پولها را به امامزاده زید علیه‌السلام كه در شمیران است می‌برم و به متولی آن جا می‌دهم تا برای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خرج شود. [252] . [ صفحه 499]

#### توجهات و عنایات به غیر مسلمانان‌

#### با نذر صد لیره طلا جهت روضه خوانی، دزد صندوقچه جواهرات فرانسوی را برگرداند

مرحوم مغفور حضرت حجة الاسلام شیخ محمدباقر واعظ این قضیه را نقل فرمود:در ماه محرمی از جانب تاجرهای ایرانی مقیم پاریس، برای خواندن روضه و اقامه عزاداری دعوت شدم و به فرانسه رفتم.شب اول محرم، یك نفر جواهر فروش فرانسوی با زوجه و پسر خود به مركز ایرانیهایی كه من در آنجا بودم، آمد و از ایرانیها تمنا و درخواست كرد كه چون من نذری دارم، شیخ روضه خوان خود را هر شب، به این آدرس بیاورید تا برای ما روضه بخواند.حاضرین برای قبول درخواست او، از من اجازه گرفتند و من قبول كردم، چون از روضه‌ی ایرانیها فارغ شدم، حاضرین مرا برداشتند و همراه با فرانسوی به خانه‌ی او بردند. در آنجا، یك مجلس روضه خواندم هم هموطنان استفاده نمودند و گریه كردند و هم فرانسوی و فامیلش، مغموم و مهموم نشستند و گوش می‌دادند. آنها زبان فارسی نمی‌فهمیدند و تقاضای ترجمه نیز نمی‌نمودند. بهرحال تا شب تاسوعا مجلس ما در [ صفحه 500] منزل او به همین منوال بود.شب عاشورا به واسطه‌ی انجام اعمال مستحبه و خواندن دعاهای وارده و زیارت ناحیه‌ی مقدسه به منزل فرانسوی نرفتیم.فردا فرانسوی آمد و ملول و ناراحت بود. برای او عذر آوردیم كه ما در شب عاشورا اعمال ویژه مذهبی داشتیم. او قانع شد و تقاضا كرد كه شب یازدهم محرم به جای شب عاشورا به منزلم بیایید تا ده شب نذر من كامل شود!بالاخره وقتی كه روضه تمام شد، یك صد لیره‌ی طلا برایم آورد! گفتم: تا سبب نذر خود را نگویید، این پول را قبول نمی‌كنم.فرانسوی گفت: در ماه محرم سال گذشته، در بمبئی صندوقچه‌ی جواهراتم را كه تمام سرمایه‌ام بود، دزد برد. از غصه به حد مرگ رسیدم كه بیم سكته كردن داشتم. در زیر غرفه‌ی من جاده‌ی وسیعی بود كه مسلمانان ذوالجناحی درست كرده و بیرون آورده بودند و سر و پای برهنه، سینه و زنجیر می‌زدند و عبور می‌كردند.من هم از پله فرود آمدم و در بین عزاداران مشغول عزاداری شدم و با صاحب عزا نذر كردم كه اگر به كرامت خود جواهرات سرقت شده‌ام را به من برساند؛ در سال آینده هر جا كه باشم، صد لیره طلا برای روضه خوانی او می‌پردازم. وقتی كه چند قدمی پیمودم، شخصی پهلویم آمد و با نفس تنگ و رنگ پریده، صندوقچه را به دستم داد و گریخت!حالم خوش شد و مقداری راه رفتن در هیئت عزاداری را ادامه دادم و سپس به خانه‌ام وارد شدم. صندوقچه را باز كردم و شمردم، یك دانه از آنها را هم دزد تصرف [ صفحه 501] نكرده بود. [253] .

#### نجات مسافران هواپیما، با توسل یك ارمنی به حضرت عباس

جناب آقای دكتر غلامرضا باهر، رئیس محترم بیمارستان آیت الله العظمی گلپایگانی قدس سره این قضیه را از یكی از دوستانشان نقل كرده‌اند:از مشهد با هواپیمایی عازم تهران بودیم. در انتهای سفر، وقتی چراغهای «كمربندها را ببندید» روشن شد، همگان كمربندها را بستند و منتظر فرود هواپیما در فرودگاه شدند.اما لحظه‌ای بعد بلندگوی هواپیما، سرنشینان هواپیما را مخاطب قرار داد و گفت: ما در بالای باند فرودگاه در حال گشت زدن هستیم و چرخهای هواپیما به علت نقص فنی باز نمی‌شود، لطفا آماده‌ی رویارویی با پیش آمد احتمالی سقوط و خروج از پنجره‌های اضطراری باشید!به فرودگاه نیز اعلام شده بود تا تدابیر لازم برای مبارزه با سقوط و انفجار احتمالی هواپیما را به كار گیرند.مردم مشغول گریه و زاری و خداحافظی با یكدیگر بودند كه، ناگهان یك مسافر ارمنی با لهجه‌ی خاص خود گفت: «ای ابوالفضل مسلمانها! كرامت كن تا چرخهای هواپیما باز شود!»ناله‌ی این فرد دلسوخته كار خود را كرد و چرخها باز شد و هواپیما با سلامت كامل در فرودگاه بر زمین نشست! [254] . [ صفحه 502]

#### دكتر یوسف یهودی، نام فرزندانش را غلامحسین و غلام عباس گذاشت‌

نقل می‌كنند: در بروجرد فردی یهودی موسوم به یوسف و معروف به دكتر بود. و ثروت زیادی داشت، ولی فرزند نداشت. برای پیدا كردن فرزند، چند زن به همسری گرفت، اما از هیچ كدام فرزندی به دنیا نیامد.هر دعا و دارویی كه خودش می‌دانست و هر چه دیگران گفتند، به كار بست و عمل كرد، ولی اینها نیز اثری نبخشید. روزی مأیوس نشسته بود، مرد مسلمانی نزد او آمد و پرسید: چرا افسرده‌ای؟! گفت: چرا افسرده نباشم؟ چند میلیون ریال مال و ثروت جمع كرده‌ام برای دشمنان! زیرا فرزند ندارم كه بعد از مرگم مالك آنها شود، اوقاف وارث ثروت من می‌شود.آن مسلمان پاك طینت گفت: من راه خوبی می‌دانم! اگر توفیق داشته باشی، می‌توانی از آن طریق به مقصودت نایل شوی. ما مسلمانها یك باب الحوائج داریم كه نامش ابوالفضل العباس علیه‌السلام است. هر كه به آن بزرگوار متوسل بشود، ناامید نمی‌شود.ما به آن حضرت متوسل می‌شویم و حاجتمان را به وسیله‌ی او از خدا می‌گیریم. تو هم مخفیانه به خدمت آن حضرت برو و عرض حاجت كن، تا فرزنددار شوی.دكتر یوسف می‌گوید: حرف این مرد مسلمان را به گوش گرفتم و، مخفی از چشم زنها و همسایه‌ها و مردم، با قافله‌ای به سوی كربلا حركت كردم. در آنجا وارد حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شدم و عرض كردم: آقا، دشمن تو و دشمن پدرت به خانه‌ات آمده است و عرض حاجت دارد، حاشا كه شما مرا ناامید برگردانی!باری، حاجت خود را اظهار داشتم و از حرم بیرون آمدم و باز پنهانی، با قافله‌ی دیگری به بروجرد برگشتم پس از سه ماه، زنم حامله شد و چون فرزند پسری به دنیا [ صفحه 503] آورد، من نامش را غلام عباس نهادم. چندی بعد نیز برای بار دوم حامله شد و چون باز پسری به دنیا آورد این بار نامش را غلام حسین گذاشتم.یهودیهای بروجرد مطلب را فهمیدند و به من اعتراض كردند كه چرا اسم مسلمانان را روی پسرانت گذاشته‌ای؟! هر چه دلیل آوردم نشد. عاقبت، به آنها گفتم كه قضیه از چه قرار است.به آنها گفتم كه این دو پسر را از حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام گرفته‌ام و جریان را از اول تا آخر برایشان نقل كردم.نقل می‌كنند: آن یهودی تا زنده بود به علما و سادات احترام كامل می‌گذاشت، ولی همچنان در دین یهودی باقی بود. [255] .

#### راننده‌ی مسیحی با توسل به حضرت عباس پدر شد

در سال 1380 قمری در تهران بودم، تصادفا در روز نهم محرم در مجلسی با گوینده‌ی داستان زیر آشنا شدم. ایشان از مداحان و ذاكران حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بود.آن مداح گفت: یك روز سوار تاكسی شدم، تا به یكی از مجالس سوگواری حضرت اباعبدالله بروم.در طی راه فهمیدم كه راننده‌ی تاكسی شخصی آشوری و عیسوی مذهب است، وقتی كه به مقصد رسیدم، خواستم پول كرایه را از جیبم بیرون بیاورم. راننده گفت: پول را پیش خودت نگه‌دار. من از شما پول نمی‌گیرم!گفتم: چرا؟ گفت: من با خودم، عهد و پیمان بسته‌ام كه از خدمتگذاران حضرت [ صفحه 504] اباالفضل علیه‌السلام، كرایه نگیرم.گفتم: برای چه؟ گفت: بخاطر اینكه من كرامتی دیده‌ام و یادگاری از آن حضرت دارم، كه به پاس همان عنایت، از خادمان آن جناب كرایه‌ی تاكسی نمی‌گیرم. گفتم: داستان چیست؟ برای من تعریف كن!گفت: من از نعمت وجود فرزند بی‌بهره بودم، چند سال پس از ازدواج، درصدد معالجه‌های گوناگون برآمدم و نتیجه‌ای نگرفتم، به اولیاء دین متوسل شدم و باز بهره‌ای نبردم، در اثر معاشرت با رانندگان مسلمان، نام حضرت عباس علیه‌السلام و آبرومند بودن آن حضرت را نزد خدا شنیده بودم.پس از ناامیدی از اولیاء دینم، به خدا توجه نمودم و گفتم: «پروردگارا اگر حضرت عباس علیه‌السلام در درگاه تو آبرو دارد، من بواسطه‌ی او از تو فرزند می‌خواهم!»بعد از مدتی زنم حامله شد و فرزندی برایم آورد و به واسطه‌ی حضرت عباس علیه‌السلام دارای فرزند شدم. از آن زمان تا حالا با خودم عهد كردم كه از خادمان حضرتش كرایه نگیرم. [256] .

#### شفای سرطان حنجره‌ی فرزند راجه‌ی كوالپور هند، توسط حضرت ابوالفضل

در یكی از شهرهای هندوستان، به نام گوالپور، پادشاه و به قول هندیها راجه‌ای زندگی می‌كرد كه فرزندش مبتلا به مرض سرطان گلو بود و تمام اطبا از معالجه‌ی وی عاجز مانده و او را جواب كرده بودند.راجه، وزیری داشت كه شیعه‌ی اثنی عشری و سید بود. وزیر سید به راجه گفت: اگر [ صفحه 505] جان و مال و ناموس من محفوظ باشد، برای بهبودی فرزند شما پیشنهادی دارم. راجه گفت: زود پیشنهادت را بگو، كه بچه‌ی من دارد جان می‌دهد. سید گفت: امروز هشتم محرم الحرام است. و عزاداران شیعه به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام از حسینیه بیرون می‌آیند، شما و همسرتان با هم بروید و چیزی نذر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام كنید!راجه و همسرش نزدیك آن میعادگاه آمدند و به زبان خود نذری كردند. سید نیز آمد و با خلوص قلب برایشان دعا كرد و گفت: یا ابوالفضل، این زن و شوهر مأیوس هستند. در این هنگام ناگهان مریض صدا زد: «مادر آب می‌خواهم» در حالی كه چند ماه بود اصلا حرف نمی‌زد، برای اینكه سرطان گلو داشت.پدر و مادر وقتی كه این صدا را از فرزند خود شنیدند، حیران شدند و خطاب به فرزندشان گفتند: «قضیه چیست؟ شما كه مدتی حرف نمی‌زدی!» پسر در جواب گفت: «من خیلی خسته هستم، برایم آب بیاورید. بعدا قضیه را برایتان تعریف خواهم كرد.او پس از خوردن آب گفت: من خوابیده بودم كه ناگهان جوان زیبایی را دیدم. به ایشان عرض كردم: شما كه هستید؟ دستتان را بدهید تا ببوسم. اما او اشاره به طرف دستش كرد و عذر خواست! نگاه كردم، دیدم دست در بدن ندارد. پس از این گفتگو جوان مزبور از نظر من غایب شد!بعد از وقوع این قضیه، صبح روز نهم محرم الحرام، وزیر در دربار راجه حضور یافت و تمام داستانهای گذشته و داستان كربلا، خصوصا داستان حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام را، مفصلا برای راجه نقل كرد و افزود: جناب راجه نذر شما قبول شد. راجه پس از شنیدن سخنان وی، دستور داد چهل رأس گوسفند قربانی كنند تا شفای فرزندش كامل گردد. سال بعد نیز، یك ماه قبل از محرم، حكم صادر كرد كه [ صفحه 506] چهل گوسفند را برای ادای نذر شفای فرزندم فراهم نمایید.مخالفین اسلام و پیروان متعصب مذهب هندو، با یكدیگر علیه نذر راجه مشورت كردند و گفتند كه این طور قربانی كردن در آئین ما درست نیست و باید چاره‌ای اندیشید. زمانی كه در اول محرم سال بعد، راجه از كارمندان خود پرسید: آیا چهل گوسفند برای عمل به نذر فراهم شد یا نه؟ پیروان مذهب هندو كه با هم مشورت و تبانی كرده بودند، پاسخ دادند: نه امسال چهل گوسفند فراهم نشد.راجه دستور داد: چهل گاو میش فراهم كنید.آنان دوبار جواب دادند: گاو میش هم پیدا نشد.راجه امر كرد: از معبد خاص من چهل گاو بیاورید و برای حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام قربانی كنید! هندوها كه دیدند كار بسیار بدتر شد، كوتاه آمدند و دست از عناد برداشتند. بعد از این، هر سال قبل از ماه محرم برای ایفای نذر راجه، چهل عدد گوسفند مهیا می‌كردند.این برنامه سالهای سال ادامه داشت و جالب این است كه راجه‌ی مزبور هندو مذهب بود. از آن زمان تاكنون عزاداری امام مظلوم علیه‌السلام در شهر گوالپور ادامه دارد. [257] .

#### شفای مریض ارمنی، به خاطر ادب نسبت به صاحب تاسوعا و نهی پرستار از شرابخواری

‏محقق عالی مقام، حجة الاسلام والمسلمین شیخ علی ابوالحسنی (منذر) این قضیه را نقل كرده‏اند: [ صفحه 507] پدرم، مرحوم ابوالحسنی، نقل كرد كه در زمان رژیم سابق، در یكی از بیمارستانهای تهران، شخصی ارمنی بستری بود كه گرفتار مرضی سخت بود و رنج بیماری، او را در شدت و تعب افكنده بود.نیمه‏ی یكی از شبها - كه با شب تاسوعا مقارن بود - فرد مزبور یكی از پرستاران (به اصطلاح مسلمان اما لاابالی) بیمارستان را دید، كه با یك بطری عرق داخل اتاق وی آمده و نزدیك تخت او، روی زمین بساط عیش و نوش گسترده است!شخص ارمنی، در اثر معاشرتی كه با جامعه‏ی اسلامی ایران داشت، نیك می‏دانست كه شرابخواری از دیدگاه اسلام كاری بس سخت و نكوهیده قلمداد می‏شود و علاوه بر آن، جماعت شیعیان شب و روز تاسوعا را متعلق به یكی از چهره‏های مقدس مذهبی خویش (حضرت ابوالفضل العباس علیه‏السلام) می‏دانند و بسیار محترم می‏شمرند و حتی افراد بی‏بند و بار و سست ایمان نیز در چنین اوقاتی می‏كوشند كه از اعمال حرام و ناروا دوری جویند.بنابراین، بیمار ارمنی، از كار زشت آن پرستار مسلمان! و شیعه! - شرابخواری، آن هم در چنان شبی - سخت به شگفت آمد و بی‏اختیار زبان به ملامت او گشود و گفت:فلانی! من ارمنیم و مثل تو مسلمان نیستم كه حرمت چنین شبی را بر خود واجب شمارم. اما تو، ناسلامتی، ملمان هستی و این شب هم، در آئین شما شیعیان شبی مقدس تلقی می‏شود. شرمت نمی‏آید كه در برابر كسی چون من - كه دینی دیگر دارم - مقدسات مذهب خویش را زیر پا می‏گذاری و حرمت این شب را نگه نمی‏داری؟!مع‏الأسف، این پند صادقانه، به جای آن «مسلمان شناسنامه‏ای» را به خود آورد و به توبه و تنبه وادارد، او را شدیدا خشمگین ساخت و واداشت كه هر چه از فحش و فضیحت در چنته دارد، نثار بیمار كند و بگوید: ساكت شو مردك ارمنی... [ صفحه 508] هذیان نگو... این فضولیها به تو نیامده است...!شخص ارمنی، كه در آتش مرض می‏سوخت، از این كه می‏دید به خاطر یك تذكر صادقانه، این چنین مورد توهین و هتاكی قرار گرفته است، سخت غمگین و ناراحت شد و دلش شكست و در حالی كه قطرات اشك از گوشه‏های چشمش سرازیر بود، پتو یا شمد را بر سر كشید و خود را از چشم آن «ننگ مسلمانی» پنهان كرد و ساعتی بعد، خواب بر او مستولی شد...عالمی بود و اوضاعی! در عالم خواب، به گونه‏ای شگفت (كه مرحوم پدرم آن را توضیح می‏داد، ولی مع‏الأسف جزئیات آن از خاطرم رفته است) به حضور سالار شهیدان علیه‏السلام و برادر گرامیش حضرت ابوالفضل علیه‏السلام رسید و آن بزرگوار، به پاس دفاع جانانه‏ای كه وی از حرمت تاسوعا و صاحب آن كرده و در این راه توهینها شنیده بود، او را مورد التفات و عنایتی خاص قرار داده و نوید شفا به وی داده بودند.زمانی كه ارمنی مزبور از خواب بیدار شد، اثری از رنج و مرض در خود ندید و فردای آن روز نیز دكترها، پس از آزمونی دقیق، گواهی دادند كه بیمار به نحوی معجزه‏آسا بهبود یافته است!ماجرای پند ارمنی به پرستار مزبور و پاسخ توهین‏بار وی و دل شكستگی ارمنی و تشرفش در خواب به محضر سالار شهیدان علیه‏السلام، و پرچمدار كربلا علیه‏السلام و خبر بهبودیش به دست آن بزرگواران، همچون بمبی در بیمارستان و محیط اطراف صدا كرد و نقل محفل مؤمنین گردید. از همین روی، پس از انتقال شخصی ارمنی به منزل، جمع كثیری از مسلمین محل، به هیئت اجتماع، روانه‏ی منزل او شدند تا ضمن عرض تبریك شفا، از همت وی در دفاع از ساحت آل الله علیهم‏السلام تشكر كنند.پدرم، به اینجای داستان كه رسید، در حالی كه قطرات اشك از چشم وی و [ صفحه 509] مستمعان می‏ریخت، با لحنی سوزناك، آخرین پرده‏ی داستان را - كه حاوی «پیام» آن نیز هست - چنین نقل كرد:زمانی كه مردم متدین در برابر خانه‏ی شخص ارمنی اجتماع كردند، او كه در كنار پنجره‏ی طبقه‏ی بالا ایستاده بود و از اظهار لطف آن جماعت تشكر می‏كرد؛ ناگهان سخنی گفت كه انبوه جمعیت را غرق در ضجه و ناله كرد. او فریاد كشید:ما ارمنیها، اگر دنیامان، چنانكه باید، آباد و روبراه نیست و در زندگی با هزار و یك مشكل روبرو هستیم، عجبی نیست. عجب از شما مسلمانها و شیعه‏هاست كه چنین پیشوایان كریم و آقا و بزرگواری دارید و در عین حال در مشكلات دست و پا می‏زنید؟! مسلمانها، چرا شفای دردهایتان را از این بزرگواران نمی‏گیرید؟! [258] .

#### مرد یهودی گفت: این پول را به حاج آقا احمد امامی اصفهانی بدهید، تا روضه حضرت اباالفضل بخواند

حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید علی موحد ابطحی اصفهانی این قضیه را نقل كردند:حدود بیست و پنج سال قبل، كه مسجد الهادی (واقع در اصفهان خیابان سید علی خان، نزدیك چهار باغ) را ساختند، مسجد برنامه‌های گسترده‌ای داشت. بهترین گوینده‌ها و خطبای اصفهان، در این مراسم روضه خوانی داشتند و حتی محلی را برای پذیرایی یهودیها و نصرانیها نیز قرار داده بودند و با مراعات موازین شرعی از آنها پذیرایی می‌شد. [ صفحه 510] روزی یكی از یهودیهای شركت كننده، پولی پیش متصدی امور مسجد می‌آورد و می‌گوید: این پول را به حجة الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا امامی بدهید و بگویید یك روضه‌ی اباالفضل علیه‌السلام برای من بخواند! متصدی مسجد می‌گوید: شما یهودیها، در هر كاری فتنه می‌كنید؛ در روضه خوانی هم فتنه؟!یهودی، به حالت گریه، می‌گوید: ما در هر چیزی فتنه بورزیم، نسبت به آقا ابوالفضل العباس علیه‌السلام فتنه نمی‌كنیم. متصدی سؤال می‌كند: پس چه شده است كه پول می‌دهی و چنین تقاضایی را می‌نمایی؟یهودی می‌گوید: دیروز آقای امامی روضه حضرت اباالفضل علیه‌السلام را خواندند و در ضمن صحبت گفتند، هر كس پناه به ایشان آورد او را محروم نمی‌كنند؛ خواه یهودی باشد، خواه نصرانی! با شنیدن این سخن ناگاه به یاد بچه‌ی پسرم افتادم، كه در اثر نرمی استخوان و جواب یأس دكترها، ما را ناراحت كرده بود، و گریه كردم و عرض كردم: آقا، اباالفضل، من شما را نمی‌شناسم، اما بنا به گفته‌ی این آقا برای شفای پسرم متوسل به شما می‌شوم، مرا محروم نكنید. گریان شدم و حالی پیدا كردم!وقتی به خانه آمدم، دیدم فرزندم راه می‌رود! از زنم پرسیدم: چه شد كه به راه افتاد؟! گفت: نمی‌دانم؛ فقط دیدم دستش را به دیوار گرفت و شروع به راه رفتن كرد. گریه مرا گرفت. زنم پرسید: چرا گریه می‌كنی؟! باید خوشحال باشی! گفتم داستان از این قرار است و این گریه‌ی شوق است كه چگونه حضرت اباالفضل علیه‌السلام مرا مورد عنایت قرار دادند و واسطه شدند و خداوند بچه‌ی مرا شفا داد. [259] . [ صفحه 511]

#### شفای فرزند یهودی در اصفهان، با توسل به حضرت ابوالفضل و نذر یك گوسفند

حجة الاسلام والمسلمین آقای سید محمدرضا ابطحی اصفهانی فرمودند:روزی وارد اصفهان شدم. نزدیك غروب بود و هنوز نماز نخوانده بودم. می‌خواستم تا قضا نشده، نماز را بخوانم كه یك دفعه درب منزل زده شد. پدرم مرحوم آیت الله سید مرتضی ابطحی «ره» پشت در رفتند و طولی نكشید كه برگشتند و فرمودند: بیایید، این شخص یهودی راجع به توسل به قمر بنی هاشم علیه‌السلام سؤالی دارد!سپس گفتند: وی می‌گوید: فرزند من مریض شده بود و تمام دكترها جوابش كردند، یعنی از معالجه‌اش عاجز ماندند. آخرین دفعه كه از نزد دكتر برمی‌گشتم، به سقاخانه‌ای كه در بین راه بود، رسیدم و جمعی را دیدم كه مقابل سقاخانه مشغول گریه، و متوسل به حضرت عباس علیه‌السلام شده‌اند.من هم بامشاهده‌ی این صحنه بدون اختیار عرض كردم: یا اباالفضل مسلمانها، اگر شما تا صبح این مریضم را شفا دادی، یك گوسفند تقدیم آستانه‌ی شما خواهم كرد.حالا فرزندم خوب شده است و سؤال من این است كه گوسفند را خودم بكشم، یا آن را زنده به دست مسلمانها بدهم و دیگر خودشان هر چه می‌خواهند انجام دهند؟ زیرا اگر خودم انجام بدهم مسلمانها نمی‌خورند و اگر زنده به آنها بدهم، خودم ذبح نكرده‌ام؟ [260] . [ صفحه 512]

#### شفای دستهای بچه‌ی ارمنی با مالیدن به پرچم حضرت ابوالفضل در روز تاسوعا

روز تاسوعایی یكی از هیئت‌های اصفهانی به محل جلفای اصفهان، كه ارمنی‌ها منزل دارند، می‌روند. یكی از عزادارها در كنار دیوار مشغول عزاداری و گریه و توسل به حضرت اباالفضل علیه‌السلام بود».ناگاه می‌بیند در خانه‌ای باز شد و یك مرد ارمنی بیرون آمد. او كه از وضع عزاداری و گریه‌ی مردم تعجب كرده بود، گفت:چه خبر است؟! آن مرد عزادار گفت: «امروز متعلق به باب الحوائج حضرت اباالفضل علیه‌السلام است.»مرد ارمنی می‌گوید: من بچه پسری دارم، كه دستهای او فلج است. مرا راهنمایی كن كه از حضرت اباالفضل علیه‌السلام شفای او را بگیرم! آن مرد می‌گوید: امروز روز حضرت اباالفضل علیه‌السلام است، برو بچه‌ات را بیاور و دستهایش را به پرچم آن بزرگوار بمال! مرد ارمنی با عجله و با حال گریه دستهای بچه را به علم می‌مالد و توسل پیدا می‌كند و منقلب می‌شود. سپس نعره می‌زند و غش می‌كند! مردم منقلب می‌شوند و می‌گویند: چه شده است؟ آن شخص عزادار می‌گوید: به مردم گفتم: كاری به او نداشته باشید. سپس او را به حال آوردیم و سؤال كردیم: چه شده است؟ گفت: مگر نمی‌بینید بچه‌ام دستهایش را بالا و پایین می‌آورد و شفا پیدا كرده است؟! [261] . [ صفحه 513]

#### ملحقات بخش 18 در این كتاب‌

موضوع: 1- شیعه شدن شریف مكه، پس از شفا با تربت مطهر، شماره قضیه: 170موضوع: 2- هدایت همسایه‌ی سلیمان اعمش، شماره قضیه: 21موضوع: 3- شیعه شدن جمال‌الدین خلیعی موصلی به بركت غبار زوار امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 171موضوع: 4- شخص سنی به خاطر اشك در عزای امام حسین علیه‌السلام و لعن بر دشمنانشان، توفیق هدایت یافت، شماره قضیه: 185موضوع: 5- مأمور سنی با تهدید حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، تأدیب شد و هدایت یافت، شماره قضیه: 187موضوع: 6- هدایت خانم مسیحی، كه دخترش حضرت عباس علیه‌السلام را دید، شماره قضیه: 141موضوع: 7- نجات و هدایت افسر روسی توسط حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 168موضوع: 8- هدایت جوان نصرانی بواسطه‌ی همراه شدن با زوار و ورود به كربلا، شماره قضیه: 176موضوع: 9- هدایت ترسایی به خاطر وارد شدن به كربلا، شماره قضیه: 177موضوع: 10- یهودی طلا فروش بغدادی، پس از یافتن طلاهای خود مسلمان شد، شماره قضیه: 178موضوع: 11- اعتراف سفیر فرنگی به خاك بهشت بودن تربت امام حسین علیه‌السلام، و هدایت شدن او، شماره قضیه: 169موضوع: 12- مسلمان شدن یونس ارمنی، به بركت سیراب نمودن زائر كربلا، شماره قضیه: 172موضوع: 13- شیعه شدن غلامحسین هندی به خاطر بذل مال در عزای امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 173موضوع: 14- شفا و هدایت افتخارالدوله‌ی هندی، شماره قضیه: 174موضوع: 15- شیعه شدن زن روسی به بركت عزای امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 175موضوع: 16- شفا و هدایت مرد مسیحی به بركت توسل به حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: 179موضوع: 17- شفای زن یهودی در رؤیا توسط حضرت عباس علیه‌السلام و هدایت او و شوهرش، شماره قضیه: 180موضوع: 18- شفای دختر مسیحی توسط حضرت رقیه علیهاالسلام و هدایت او و مادرش، شماره قضیه: 181موضوع: 19- طبیعی شدن زایمان زن فرانسوی، به بركت حضرت رقیه علیهاالسلام، شماره قضیه: 267موضوع: 20- سرهنگ روسی پس از تأدیب شدن، هدایت یافت، شماره قضیه: 186موضوع: 21- نجات و هدایت راننده‌ی غیر مسلمان در اثر گفتن «یا اباالفضل»!، شماره قضیه: 182موضوع: 22- نجات راننده‌ی ارمنی در راه نیشابور، به خاطر شراكت با حضرت عباس علیه‌السلام، شماره قضیه: 244موضوع: 23- نجات راننده‌ی ارمنی از سانحه‌ی رانندگی در جاده‌ی كندوان چالوس، شماره قضیه: 246 [ صفحه 517]

### آثار حضرت زینب و حضرت رقیه

#### امام زمان در مصیبت حضرت زینب خون می‌گریند

حاج ملا سلطانعلی، روضه خوان تبریز كه از عباد و زهاد بوده است، می‌گوید: در عالم رؤیا به محضر والای حضرت امام زمان علیه‌السلام، مشرف شدم و عرض كردم: مولانا! آنچه در زیارت ناحیه‌ی مقدسه ذكر شده است كه می‌فرمایید: «فلأندبنك صباحا و مساء و لابكین علیك بدل الدموع دما» صحیح است؟فرمودند: بلی! عرض كردم: آن مصیبتی كه برای آن به جای اشك خون می‌گریید، كدام مصیبت است؟ آیا مصیبت حضرت علی اكبر علیه‌السلام است؟ فرمودند: نه! اگر علی اكبر علیه‌السلام زنده بود، او هم در این مصیبت خون گریه می‌كرد!گفتم: آیا مقصود شما مصیبت حضرت عباس علیه‌السلام است؟ فرمودند: نه! بلكه اگر حضرت عباس علیه‌السلام هم در قید حیات بود، او نیز در این مصیبت خون گریه می‌كرد.گفتم: لابد مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است؟ فرمودند: نه! حضرت سید الشهداء علیه‌السلام هم اگر در حیات بودند، در این مصیبت خون گریه می‌كردند. [ صفحه 518] پرسیدم: پس این كدام مصیبت است؟فرمودند: آن مصیبت اسیری حضرت زینب علیهاالسلام است. [262] .

#### در روز رحلت زینب كبری اهل آسمان چنان به خروش می‌آیند كه حضرت مهدی آنها را ساكت می‌كنند

سید عالم وثقه‌ی جلیل، حاج سید اسدالله اصفهانی - مجاور كربلای معلی - در سنه‌ی 1319 برای مؤلف كبریت احمر در كربلای معلی نقل كرد كه حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه‌السلام در عالم خواب به وی فرمودند: از روز وفات عمه‌شان حضرت زینب علیهاالسلام اهل آسمانها جمع می‌شوند و خطابه‌ی آن مخدره را كه در كوفه خوانده است، می‌خوانند و گریه می‌كنند! و حضرت علیه‌السلام باید آنان را ساكت گردانند، كه شیرازه‌ی عالم از یكدیگر گسسته نشود! [263] .همچنین عالم بزرگوار مرحوم ملا علی خیابانی در كتاب وقایع الأیام فی تتمة محرم الحرام داستانی طولانی را نقل می‌كند، كه آن مقدار از آن را كه مربوط به جریان فوق می‌باشد، در اینجا می‌آوریم.راوی می‌گوید: در عالم رؤیا حضرت حجت بن الحسن العسكری علیه‌السلام را دیدم كه در كمال آشفته حالی هستند! پیش رفتم و سلام كردم و از حال ایشان سؤال نمودم. فرمودند: بدان كه، از روزی كه عمه‌ام زینب علیهاالسلام وفات كرده‌اند، همه ساله در روز وفات آن مخدره ملائكه در آسمانها مجلس می‌گیرند و خطبه‌ی آن مخدره را در بازار [ صفحه 519] كوفه، می‌خوانند و گریه كنند، به طوری كه من باید بروم و آنها را از گریه ساكت نمایم! امروز روز وفات عمه‌ام زینب علیهاالسلام بود و اكنون من از آن مجلس مراجعت نموده‌ام. [264] .

#### فرمان امام زمان به اینكه خدا را به حق حضرت زینب سوگند دهید

آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه، ساكن تهران، از آقای شیخ حسین سامرایی كه از اتقیای اهل منبر در عراق بودند، نقل كردند:در ایامی كه در سامرا مشرف بودم، در روز جمعه‌ای، طرف عصر به سرداب مقدس رفتم. دیدم غیر از من احدی نیست. حالی پیدا كردم و متوجه مقام حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام شدم.در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم كه به فارسی فرمود: به شیعیان و دوستان بگویید كه خدا را به حق عمه‌ام حضرت زینب علیهاالسلام قسم دهند، كه فرج مرا نزدیك گرداند. [265] .

#### بینا شدن مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیك در اثر توسل به حضرت زینب

متقی صالح، مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیگ، كه در توسل به اهل بیت علیهم‌السلام و علاقه قلبی به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام كم نظیر بود و از این جهت، رحمت و بركات صوری و معنوی نصیبش شده بود و در ماه رمضان 1387 به رحمت ایزدی واصل شد، این قضیه را نقل فرمود: [ صفحه 520] من در سن شش سالگی به درد چشم مبتلا شدم و تا سه سال گرفتار آن بودم و عاقبت از هر دو چشم، كور گشتم.در ماه محرم و ایام عاشورا، در منزل دایی بزرگوارم - مرحوم حاج محمد تقی اسماعیل بیگ - روضه خوانی بود و من هم به آنجا رفته بودم. چون هوا گرم بود و مردم شربت می‌دانند.من از دایی خواهش كردم كه اجازه دهد تا به مردم شربت دهم! گفت: تو چشم نداری و نمی‌توانی. گفتم: یك نفر چشم‌دار با من همراه كنید، تا مرا یاری كند. دایی قبول نمود و من با كمك خودش به مردم شربت دادم... در این اثناء مرحوم معین الشریعة اصطهباناتی منبر رفته بود و روضه‌ی حضرت زینب علیهاالسلام را می‌خواند و من سخت متأثر و گریان شدم تا اینكه از خود بی‌خود شدم، در آن حال، زن مجلله‌ای كه دانستم حضرت زینب علیهاالسلام هستند، دست مبارك بر دو چشم من كشیدند و فرمودند: «خوب شدی و دیگر چشم درد نمی‌گیری!»پس چشم گشودم و اهل مجلس را دیدم! شاد و فرحناك به خدمت دایی خود دویدم. تمام اهل مجلس منقلب شدند و اطراف مرا گرفتند. سپس به امر دایی‌ام مرا در اطاقی بردند و مردم را متفرق نمودند.مرحوم اسماعیل بیگ نقل می‌كند كه: چند سال قبل مشغول آزمایش بودم و غافل بودم از اینكه در نزدیكم ظرف پر از الكل است و كبریت را روشن نمودم! ناگاه الكل مشتعل شد و تمام بدنم را از سر تا پا آتش زد. فقط چشمانم نسوخته بود! چند ماه در مریضخانه مشغول معالجه بودم. در آنجا از من پرسیدند چه شده كه چشمت سالم مانده است؟!من می‌گفتم: این عطای خانم حضرت زینب علیهاالسلام و بركت مجلس روضه‌ی حضرت امام حسین علیه‌السلام است و حضرت زینب علیهاالسلام به من وعده فرمودند كه تاآخر عمر [ صفحه 521] چشم درد نگیرم. [266] .

#### شفای مرحوم فیض الاسلام با توسل به حضرت زینب

مرحوم فیض الاسلام، از علماء وارسته و از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند. ایشان تألیفات بسیاری دارند كه بعضی از آنها «ترجمه و خلاصه‌ی تفسیر قرآن عظیم» و ترجمه و شرح نهج‌البلاغه» و «ترجمه و شرح صحیفه‌ی كامله‌ی سجادیه» و «ترجمه خاتون دو سرا» است.بیش از دوازده سال پیش، به درد شكم گرفتار شدم و معالجه‌ی اطباء سودی نبخشید. سرانجام برای استشفا، به اتفاق و همراهی اهل بیت و خانواده‌ام به كربلای معلی مشرف شدیم. و آنجا هم به سختی به همان درد مبتلا بودم. روزی دوستی از زائرین در نجف اشرف، من و گروهی را به منزلش دعوت نمود. با اینكه رنجور بودم، به منزل او رفتم. در بین گفتگوهای گوناگون، یكی از علما كه در آن مجلس بود، فرمود: پدرم می‌گفت: هرگاه حاجت و خواسته‌ای داری، خدای تعالی را سه بار به نام حضرت زینب كبری علیهاالسلام بخوان! بدون شك، خدای عزوجل خواسته‌ات را روا می‌سازد!از این رو من چنین كردم و شفا و بهبهودی بیماریم را از خدای تعالی خواستم، و علاوه بر آن نذر نمودم و با پروردگارم عهد و پیمان بستم كه اگر از این بیماری بهبودی [ صفحه 522] یافتم كتابی در احوال آن سیده‌ی معظمه علیهاالسلام بنویسم تا همگان از آن بهره‌مند گردند. حمد وسپاس خدای جل شأنه را كه پس از زمان كوتاهی شفا یافتم.به خاطر زیادی اشتغال و كارها و نوشتن و چاپ و نشر كتب «ترجمه و خلاصه تفسیر قرآن عظیم» به نذر خود وفا ننمودم، تا اینكه چند روز پیش یكی از دخترانم مرا آگاه ساخت كه به نذر خود وفا ننموده‌ای!من هم از خدای عزاسمه توفیق و كمك خواستم و به نوشتن آن شروع نمودم و آن را كتاب «ترجمه‌ی خاتون دو سرا سیدتنا المعصومة زینب الكبری» ارواحنا لتراب اقدامها الفدا نامیدم. [267] .

#### شفای چشم سید محمد باقر سلطان آبادی به بركت مقنعه‌ی حضرت زینب

‏سید محمد باقر سلطان آبادی، كه از بزرگان ارباب فضایل و راسخین در علم بود، این قضیه را فرموده است:در بروجرد به مرض درد چشم سختی مبتلا شدم، به حدی كه علمای طب از معالجه عاجز آمدند! از آنجا مرا به سلطان آباد آوردند. مرض چشم شدت كرد و ورم بسیار نمود و دیگر سیاهی چشم راستم نمایان نبود! از شدت درد چشم، خواب و آرام از من رفت و تمامی اطبای شهر را برای من آوردند و همه‏ی آنها از معالجه‏ی چشم، اظهار عجز نمودند. بعضی از آنها می‏گفتند: تا شش ماه محتاج معالجه است و برخی می‏گفتند: تا چهل روز نیاز به مداوا دارد.این بیانات، روح مرا افسرده و خسته نموده و عرصه بر من تنگ شد و فوق‏العاده [ صفحه 523] نگران و مهموم شدم. تا اینكه یكی از دوستان به من گفت: بهتر است برای استشفا به زیارت مشرف شوی، و من عازم سفر هستم، با من بیا! و چنانچه از خاك كربلا سرمه بكشی، شفا خواهی یافت.به او گفتم: با این حال، چگونه می‏توانم حركت كنم؟ مگر اینكه طبیب اجازه بدهد! چون به طبیب رجوع كردم، گفت: هرگز مسافرت برای شما جایز نیست، و اگر حركت كنی، یكسره نابینا خواهی شد و به منزل دوم نخواهی رسید مگر اینكه بكلی از دیده محروم خواهی شد! بالاخره رفیق من رفت و من به خانه برگشتم.سپس یكی دیگر از دوستان من آمد و گفت: مرض ترا، به جز خاك كربلا و مقتل شهدا و مریضخانه‏ی اولیای خدا شفا نبخشد! و ضمنا خودش شرح داد كه نه سال مبتلا به طپش قلب بودم و همه‏ی اطبا از معالجه‏ام عاجز ماندند، تنها از تربت قبر امام حسین علیه‏السلام، شفا برایم حاصل شد؛ چنانچه میل داری، متوكلا علی الله حركت كن!من با توكل بر خدا حركت كردم و در منزل دوم مرض شدت كرد و چنان چشمم به درد آمد كه از فشار درد، چشم چپ نیز به درد آمد. همه‏ی مصاحبین، مرا ملامت كردند و متفقا گفتند: بهتر است كه به وطن مراجعت كنی.چون هنگام سحر شد و درد چشمم آرام گرفت، در خواب رفتم و حضرت علیا مكرمه صدیقه‏ی صغری، زینب كبری علیهاالسلام را در عالم رؤیا دیدم. بر آن حضرت وارد شدم و گوشه‏ی مقنعه‏ی ایشان را گرفتم و بر چشم خود كشیدم و از خواب بیدار شدم! دیگر هیچ المی و دردی در چشم خود حس نكردم و سفر را به پایان رساندم و هیچ دردی در چشم خود ندیدم و با چشم سالم دیگرم هیچ فرقی نداشت.آن واقعه را به رفقا گفتم آنها به چشم من نگاه می‏كردند و می‏گفتند: ما آثار دردی نمی‏بینیم، و هیچ فرقی بین دو چشم شما نیست! من این كرامت را كه از حضرت [ صفحه 524] زینب علیهاالسلام ظاهر گشته بود، برای همه‏ی رفقا از زوار و غیر زوار نقل كردم. [268] .

#### شفای فوزیه زیدان جبل عاملی توسط حضرت زینب

حضرت حجة الاسلام «حاج شیخ محمد تقی صادق»، تحقیقاتی در مورد داستان ذیل كرده است و سپس آن را برای مرحوم آیة الله العظمی بروجردی قدس سره نوشته و فرستاده است كه ترجمه‌ی آن نوشته این است كه معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود حضرت آیة الله بروجردی قدس سره، و به تمام مؤمنین و شیعه‌ی آل محمد علیهم‌السلام چنین می‌نویسد:و تقدیم می‌دارم بسوی تو كرامتی را كه هیچ گونه شك و شبهه‌ای در او نباشد و آن كرامت از علیا مكرمه، حضرت زینب علیهاالسلام، بانوی بانوان عالم و برگزیده‌ی امت است و آن قضیه این است:زنی به نام «فوزیة زیدان» از خاندان مردمی صالح و متقی و پرهیزكار، در یكی از روستاهای جبل عامل به نام «جویة» مبتلا به درد پای بی‌درمانی شد، تا جایی كه به عنوان عمل جراحی به بیمارستانهای متعددی متوسل گردید، ولی نتیجه این شد كه سستی در رانها و ساق پای وی پدید آمد و اصلا قادر به حركت نبود. فقط به صورت نشسته و به كمك دو دست راه می‌رفت و روی همین اصل، بیست و پنج سال خانه نشین شد و به همان حال صبر می‌كرد و مدام با این حال بود تا اینكه عاشورای حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام فرارسید.او دیگر از این مرض به ستوه آمده بود و عنان صبر را از دست داده بود. ناچار [ صفحه 525] برادران و خواهران خود را كه از خوبان مؤمنین به شمار می‌روند، خواست و از آنان تقاضا كرد كه او را به حرم حضرت زینب علیهاالسلام در شام ببرند، تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر كبرای حضرت علی علیه‌السلام شفا گیرد و از گرفتاری مزبور بیرون آید. ولی برادرانش پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند: خوب نیست كه تو را با این حال به شام ببریم و اگر بنابر این است كه آن حضرت تو را شفا دهند، همینجا كه در خانه‌ات قرار داری، شفا دادن تو برای ایشان امكان دارد!فوزیه هر چه اصرار كرد، بر اعتذار آنان می‌افزود! بالاخره فوزیه خود را به خدا سپرد و صبر بیشتری پیشه كرد. تا اینكه در یكی از روزهای دهه‌ی عاشورا، در همسایگی او مجلس عزایی جهت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام برپا بود.فوزیه به حال نشسته و به كمك دو دست به خانه‌ی همسایه رفت و بیانات وعاظ را استماع كرد و دعا كرد و توسل نمود و گریه‌ی زیادی كرد و بعد از پایان عزاداری، به همان حال به خانه برگشت.آن شب فوزیه با حال گریه و توسل، بعد از نماز می‌خوابد. وی نزدیك صبح بیدار می‌شود كه نماز صبح را بخواند ولی می‌بیند هنوز فجر طالع نشده است و او به انتظار طلوع فجر می‌نشیند.در این اثنا متوجه‌ی دستی می‌شود كه بالای مچ او را گرفته و شخصی به او می‌گوید: «قومی با فوزیة! برخیز ای فوزیه» او با شنیدن این سخن و به كمك آن دست، فوری برمی‌خیزد و بر دو پای خود می‌ایستد و به خاطر عقال و پای بندی كه از او برداشته شده است، بی‌اندازه مسرور و خوشحال می‌شود.در آن هنگام نگاهی به راست و چپ می‌كند، ولی احدی را نمی‌بیند! سپس به مادرش كه در همان اطاق خوابیده بود رو می‌كند و بنا می‌كند به گفتن: الله اكبر و لا اله الا الله. [ صفحه 526] وقتی كه مادرش او را در آن حال دید مبهوت شد! سپس فوزیه از نزد مادرش بیرون دودید و به خارج از اتاق رفت و صدای خود را به الله اكبر و لا اله الا الله بلند كرد! برادرانش با شنیدن صدای خواهر به سوی او می‌آیند آنها وقتی او را به آن حال غیر مترقبه دیدند، صدا به صلوات بلند كردند و آنگاه همسایه‌ها خبردار شدند و آنها نیز صلوات و تكبیر و تهلیل بر زبان جاری كردند.این خبر كم‌كم به تمام شهر می‌رسد و سایر بلاد و روستاهای مجاور نیز خبردار می‌شوند و مردم از هر جانب برای دیدن این واقعه می‌آیند و از آن خانه تبرك می‌جویند و خانه‌ی آنها مركز رفت و آمد مردم دور و نزدیك می‌شود. پس سلام و درود بی‌پایان بر تربیت یافته‌ی مكتب وحی، حضرت زینب علیهاالسلام باد! [269] .

#### شفای دختر هندی به بركت حضرت زینب، و نذر یك ضریح جواهرنشان‌

در یكی از كتب مسطور است: در زمانی كه متولی حرم حضرت زینب علیهاالسلام، صحن و بقعه‌ی مطهر آن حضرت را در شام تعمیر می‌كرد؛ مردم از اطراف برای آن حضرت نذورات می‌آوردند او به آنها قبض می‌داد.روزی یك مرد هندی آمد و از حضرت زینب علیهاالسلام برای حل مشكل خود درخواست كمك كرد و گفت: من الان عهد می‌كنم كه اگر به حاجت خود رسیدم، شخصا یك ضریح جواهرنشان تهیه نمایم كه بهای آن از یك میلیون دینار تجاوز كند! زیرا من در بیست و چهار بانك هندوستان سهم دارم. سپس او به طرف شهر بیروت رفت.طولی نكشید كه تلگرافی از او به این مضمون به متولی حرم رسید كه نوشته بود: [ صفحه 527] دستور ساخت ضریح جواهرنشانی را صادر كرده‌ام، ضریح مزبور را در فلان روز با تشریفات خاصی به آنجا می‌آوریم و شما یك مجلس با شكوه و بی‌سابقه، به هزینه‌ی من از فلان بانك، فراهم كنید!چون روز موعود فرارسید، ضریح مقدس را با مراسم خاصی از هندوستان به آن محفل با اهمیت آوردند. آن مرد هندی شخصا نطق شگفت‌آوری نمود، كه مفاد آن چنین بود:من دختری دارم، كه سالیان درازی هر دو پایش فلج بود، با آنكه شاید فردی ثروتمندتر از من در هندوستان یافت نشود! در این مدت هر چه توانستم طبیب آوردم و دارو مصرف كردم، ولی هیچ سودی نكرد. تا آنكه به زیارت حضرت زینب علیهاالسلام آمدم و از وی درخواست كمك كردم و برای شفای صبیه‌ی خود، یك ضریح جواهرنشان نذر كردم.در پی این توسل به بیروت رفتم و در آنجا تلگراف بشارت سلامتی فرزندم به دست من داده شد. لذا خود را به وطن رساندم و از نزدیك، توجه خاص حضرت زینب علیهاالسلام به او را - كه بكلی شفا یافته بود - مشاهده كردم و همین كرامت، سبب شیعه شدن عده‌ای بی‌شمار و باعث ازدیاد محبت در شیفتگان آن حضرت گردید. [270] .

#### آب گرفتن قبر حضرت رقیه

مرحوم آیت الله حاج میرزا هاشم خراسانی (متوفای سال 1352) در منتخب التواریخ می‌نویسد: [ صفحه 528] عالم جلیل، شیخ محمد علی شامی كه از جمله‌ی علما و محصلین نجف اشرف است، به این حقیر فرمود: جد امی بلا واسطه‌ی من، جناب آقای سید ابراهیم دمشقی، كه نسبش منتهی می‌شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند، سه دختر داشتند و اولاد پسر نداشتند.شبی دختر بزرگ ایشان حضرت رقیه بنت الحسین علیهماالسلام را در خواب دید كه فرمودند: به پدرت بگو، به والی بگوید كه میان قبر و لحد من آب افتاده و بدن من در اذیت است، بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر كند!»دختر این رؤیا را به سید ابراهیم عرض كرد، ولی سید از ترس اهل تسنن به این خواب ترتیب اثر نداد. شب دوم، دختر دوم سید همین خواب را دید و به پدرش گفت و باز پدرش ترتیب اثر نداد. شب سوم دختر كوچكتر همین خواب را دید و به پدر گفت و باز پدر ترتیب اثر نداد. در شب چهارم خود سید ابراهیم آن مخدره علیهاالسلام را در خواب دید كه به طریق عتاب فرمودند: «چرا والی را خبردار نكردی؟!»صبح، سید ابراهیم نزد والی شام رفت و خوابش را برای او نقل كرد. والی امر كرد كه علما و صلحای سنی و شیعه‌ی شام بروند و غسل كنند و لباسهای نظیف در بركنند، آنگاه به دست هر كس كه قفل درب حرم مقدس باز شد، همان شخص برود و قبر مقدس حضرت رقیه علیهاالسلام را نبش كند و جسد مطهرشان را برون بیاورد، تا قبر مطهر را تعمیر كنند.بزرگان و صلحای شیعه و سنی، با كمال آداب، غسل نمودند و لباس نظیف در بركردند. قفل به دست هیچ یك باز نشد مگر به دست مرحوم سید ابراهیم! بعد هم همه‌ی آنها به حرم مشرف شدند و هر كس كلنگ بر قبر می‌زد، كارگر نمی‌شد تا آنكه سید ابراهیم كلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر كنده شد! [ صفحه 529] بعد حرم را خلوت كردند و لحد را شكافتند، دیدند بدن نازنین آن مخدره در میان لحد قرار دارد، و كفن آن مخدره مكرمه، صحیح و سالم می‌باشد، لكن آب زیادی در میان لحد جمع شده است.سید بدن شریف مخدره را از میان لحد بیرون آورد و بر روی زانوی خود نهاد و سه روز به همان صورت، بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می‌كرد! تا آنكه لحد مخدره را از بنیاد تعمیر كردند. اوقات نماز كه می‌شد، سید بدن مخدره را بر بالای شی‌ء نظیفی می‌گذاشت و نماز می‌گزارد. بعد از فراغ از نماز، بدن مطهر را برمی‌داشت و بر زانو می‌نهاد و گریه می‌كرد، تا آنكه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند.سید بدن مخدره را دفن كرد و از كرامت این مخدره، سید ابراهیم در این سه روز نه محتاج به غذا شد و نه محتاج به آب و نه محتاج به تجدید وضو! بعد كه او می‌خواست آن مخدره را دفن كند، برای پسردار شدن خود دعا كرد و خداوند پسری - مسمی به سید مصطفی - به او مرحمت نمود.در پایان، والی شام تفصیل ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت، و او هم تولیت زینبه و مرقد شریف حضرت رقیه علیهاالسلام و مرقد شریف حضرت ام كلثوم، و حضرت سكینه علیهاالسلام را به سید ابراهیم واگذار نمود و فعلا هم آقای حاج سید عباس، پسر آقا سید مصطفی، پسر سید ابراهیم سابق الذكر، متصدی تولیت این اماكن شریفه است. سپس آیة الله حاج میرزا هاشم خراسانی می‌گوید: گویا این قضیه در حدود سنه‌ی هزار و دویست و هشتاد اتفاق افتاده است. [271] . [ صفحه 530]

#### برطرف شدن سم مار و عقرب بوسیله‌ی سید ابراهیم دمشقی و نسل او

مرحوم آیت الله سید هادی خراسانی، در كتاب معجزات و كرامات این قضیه را نقل می‌كند:روی پشت بام خوابیده بودیم، كه ناگهان ماری دست یكی از خویشان ما را گزید! وی مدتی مداوا كرد ولی سود نبخشید. آخرالأمر جوانی به نام سید عبدالامیر نزد ما آمد و گفت: كجای دست او را مار گزیده است.چون محل مارزدگی را به او نشان داد، بلافاصله دستی به آن موضع زد و بكلی محل درد خوب شد! سپس سید عبدالامیر گفت: من نه دعایی دارم و نه دوایی؛ فقط كرامتی است كه از اجداد ما به ما رسیده است، هر سمی كه از زنبور یا عقرب یا مار باشد، اگر ما آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می‌شود!علت این كرامت این است كه جد ما، موقعی كه آب به قبر شریف حضرت رقیه افتاد، جسد حضرت رقیه علیهاالسلام را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف آن حضرت را تعمیر كردند، از آن جا، این اثر در او و اولادش نسلا بعد نسل باقی مانده است. [272] .

#### بچه دار شدن در اثر توسل به حضرت رقیه در حرم ایشان‌

عالم متقی و پرهیزگار، حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم این قضیه را نقل كردند:آقای حاج صادق متقیان، ساكن شهر مشهد مقدس، كه از خدمتگزاران دربار امام [ صفحه 531] حسین علیه‌السلام است، در ماه محرم الحرام سال 1418 ه.ق برایم چنین نقل كرد:شش سال از ازدواج دخترم گذشت و در این مدت دارای فرزند نشده بود، مراجعه به دكترهای متعدد و عمل به نسخه‌های زیاد، سودی نبخشیده بود. تا اینكه در ماه صفر سال 1417 ه.ق عازم سوریه شدم. قبل از حركت من، مادرش گهواره‌ی كوچكی درست كرد و به من گفت: آن را به ضریح مطهر حضرت رقیه علیهاالسلام ببند، تا از نگاه لطف‌آمیز آن بزرگوار بهره‌مند شویم و حاجتمان روا شود.من گهواره‌ی كوچك را با خود به شام بردم. در شام به زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام، دختر سه ساله‌ی امام حسین علیه‌السلام، رفتم و وارد دربار باعظمت و غم‌انگیز آن حضرت شدم. حرم آن مظلومه طوری است كه همه‌ی زیارت كنندگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. گهواره را نزدیك ضریح بردم، و با توجه و امید، آن را به ضریح نورانی آن حضرت بستم.شخصی كه آنجا ایستاده و نظاره‌گر كارهای من بود، گفت: شما دیگر چرا به این گونه كارها اعتقاد دارید؟ گفتم: اعتقاد من به شخص حضرت رقیه علیهاالسلام است، نه به گهواره؛ و این گهواره را وسیله‌ی اظهار اعتقاد عقیده‌ی خود به آن بزرگوار قرار داده‌ام. تا از طریق آن، توجه حضرت رقیه علیهاالسلام را به خود جلب كنم. هر كسی به قدر معرفت خود كار می‌كند و معرفت من در این حد است، نه در حد عظمت آن بزرگوار.پس از زیارت مرقد اهل بیت علیهم‌السلام در شام، به ایران بازگشتم. هنوز چند روز بیشتر نگذشته بود كه مادرش گفت: باید دخترمان به آزمایشگاه برود، تا یقین كنیم كه آیا حضرت رقیه علیهاالسلام حاجت ما را از درگاه الهی گرفته است یا نه؟پس از آزمایش، جواب مثبت بود؛ معلوم شد با یك گهواره‌ی كوچك، امید و اعتقاد خود را به آن بزرگوار نشان داده‌ایم و نظر لطف آن حضرت را به سوی خود جلب [ صفحه 532] كرده‌ایم. اینك، دخترم كودكی در گهواره دارد! [273] .

#### طبیعی شدن زایمان زن فرانسوی به بركت حضرت رقیه

این قضیه توسط عالم بزرگوار، آقای حاج سید مهدی تاج لنگرودی (واعظ) نقل شده است: یكی از دوستان كه اهل منبر و خطابه و گویندگی و از مشاهیر است و مكرر به شام و زیارت قبر حضرت رقیه علیهاالسلام رفته است، روزی بر فراز منبر نقل می‌كرد:در حرم حضرت رقیه علیهاالسلام، یك زن فرانسوی را دیدند كه دو قالیچه‌ی گرانقیمت به عنوان هدیه به آستانه‌ی مقدسه آورده است. مردم كه می‌دانستند او فرانسوی و مسیحی است، از دیدن این عمل در تعجب شدند و با خود می‌گفتند: چه باعث شده است كه یك زن نامسلمان به اینجا آمده و هدیه‌ی قیمتی آورده است؟بالاخره از او علت این كار را پرسیدند: او در جواب گفت: همان‌گونه كه می‌دانید، من مسلمان نیستم. ولی وقتی كه از فرانسه به عنوان مأموریت به اینجا آمده بودم، در منزلی كه مجاور این آستانه مقدسه بود، مسكن كردم اولین شبی كه می‌خواستم استراحت كنم، صدای گریه شنیدم و چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی‌شد، پرسیدم: این گریه و صدا از كجاست؟ در جواب گفتند: این گریه‌ها از جوار قبر دختری است كه در این نزدیكی مدفون شده است.من خیال می‌كردم كه آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است و پدر و مادر و سایر بازماندگان او نوحه‌سرایی می‌كنند، ولی به من گفتند: الان متجاوز از هزار سال است كه از مرگ و دفن او می‌گذرد! بر شگفتی من افزوده شد كه چرا مردم بعد از [ صفحه 533] صدها سال، اینگونه ارادت به خرج می‌دهند؟! بعد معلوم شد كه این دختر با دختران عادی فرق دارد. او دختر امام علیه‌السلام است كه مخالفین و دشمنان، پدرش را كشته‌اند فرزندانش را به اینجا كه پایتخت یزید بوده است، به اسیری آورده‌اند و این دختر در هیمن جا از فراق پدر، جان سپرده و مدفون گشته است.بعد از این ماجرا روی به اینجا آوردم و دیدم كه مردم از هر سو عاشقانه می‌آیند و نذرها می‌كنند و هدیه‌ها می‌آورند و متوسل می‌شوند. محبت او چنان در دلم جا گرفته بود كه علاقه‌ی زیادی به او پیدا كردم.پس از مدتی برای زایمان مرا به بیمارستان (زایشگاه) بردند. پزشكان پس از معاینه به من گفتند كودك شما با زایمان غیر طبیعی به دنیا می‌آید و ناچار به عمل جراحی هستیم. من همین كه نام عمل جراحی را شنیدم، دانستم كه در دهان مرگ قرار گرفته‌ام، خدایا چه كنم؟ خدایا ناراحت و گرفتارم، چه كنم؟ چاره چیست؟ چاره‌ای جز توسل ندارم. باید متوسل شوم.به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز كردم و گفتم: خدایا به حق این دختری كه در اسارت كتك و تازیانه خورده است و به حق پدرش كه امام بر حق و نماینده‌ی رسولت بوده است و او را ظالمانه كشته‌اند، تو را قسم می‌دهم كه مرا از این ورطه‌ی هلاكت نجات بدهی!آنگاه خود این دختر را مخاطب قرار دادم و گفتم: اگر من از این ورطه‌ی هلاكت نجات یابم، دو قالچه‌ی قیمتی به آستانه‌ات هدیه می‌كنم!خدا شاهد است كه پس از نذر كردن و متوسل شدن، طولی نكشید كه بر خلاف انتظار اطباء و متصدیان زایمان، ناگهان فرزندم به طور طبیعی متولد شد و از هلاكت [ صفحه 534] نجات یافتم! من هم به عهد و نذرم وفا كردم و اكنون قالیچه‌ها را تقدیم می‌كنم. [274] .

#### شفای آقای احمد اكبری در بیمارستان با توسل به حضرت رقیه

حجة الاسلام آقای سید شهاب الدین حسینی قمی واعظ، مرقوم داشته‌اند كه: آقای احمد اكبری، مداح تهرانی، برای ایشان جریان شفا گرفتن و آغاز زندگی دوباره‌ی خود را كه از عنایات بی‌بی حضرت رقیه علیهاالسلام بود، این گونه تعریف كرده است:به دردی مبتلا شده بودم كه اطبا ناامیدم كردند. خلاصه، كمیسیون پزشكی تشكیل دادند و بنا شد مرا عمل كنند. قبل از عمل، به من گفتند: ممكن است این عمل خوب باشد و ممكن است بد باشد. بالاخره عمل كردند و نتیجه‌ی مثبتی بعد از عمل حاصل نشد.آنها مرا معاینه می‌كردند و سرانجام روزی به من گفتند: كه احتمال مردن تو حتمی است! وصیت كن و با زن و بچه‌ات دیدار و خداحافظی نما! من هم دست و پایم بسته بود و روی تخت افتاده بودم، به دنبال آنها فرستادم و همه آمدند. وصیت كردم و جریان را به آنها گفتم و با بچه‌ها دیدار و وداع كردم. از جمله، طفل كوچكی بغلی بود كه او را خم كردند و من صورتش را بوسیدم. همه گریان و افسرده از اطاق بیمارستان بیرون رفتند تا برای تحویل گرفتن جسد من و جریان مرگ و دفن و ناله آماده شوند.با همان وضع دردناك، به حضرت رقیه علیهاالسلام متوسل شدم و اشعاری خواندم و ذكر توسلی داشتم. چند لحظه نگذشت كه دیدم دختر خانمی مثل ماه پاره، جلوی تخت من حاضر شد و مرا با اسم و شهرت صدا زد و فرمود: برخیز!تعجب كردم. این كیست كه مرا می‌شناسد و اسمم را می‌داند؟ با خود گفتم: لابد [ صفحه 535] دختر یكی از هم اطاقیهای من است، كه برای احوالپرسی آمده است.دوباره فرمود: پاشو! گفتم: نمی‌توانم، دست و پایم بسته است و حق حركت ندارم. فرمود: كجا دست و پای تو بسته است؟ بلند شو! نگاه كردم، دیدم دست و پایم باز است! فرمود: چرا بلند نمی‌شوی؟ گفتم: عمل كرده‌ام و نباید از جا حركت كنم.گفت: كجا را عمل كرده‌ای؟ ببینم.نگاه كرم، دیدم اصلا اثری از عمل در بدن من نیست و جای عمل جوش خورده است، كأنه عملی واقع نشده است! تعجب كردم. پرسیدم شما كی هستید؟ فرمودند: مگر مرا صدا نكردی، و به من متوسل نشده بودی؟ و ناگهان از نظرم غایب شدند!با سلامت كامل از تخت برخاستم و لباسم را پوشیدم و بیرون آمدم و جریان كرامت و عنایت بی‌بی را به همه گفتم. من هم در خیلی از منابر و مجالس این معجزه‌ی تكان دهنده را نقل كرده‌ام. [275] .

#### شفای حنجره‌ی مرحوم میرزا علی محدث زاده در عالم رؤیا بواسطه‌ی روضه حضرت رقیه

مرحوم حاج میرزا علی محدث‌زاده، فرزند محدث عالی مقام حاج شیخ عباس قمی قدس سره كه از وعاظ و خطبای مشهور تهران بود، می‌فرمود:زمانی من به بیماری و ناراحتی حنجره و گرفتگی صدا مبتلا شده بودم، تا جایی كه منبر رفتن و سخنرانی كردن برایم ممكن نبود. مسلما هر مریضی در چنین موقعیتی به فكر معالجه می‌افتد. من نیز با در نظر گرفتن طبیبی متخصص و با تجربه، به او مراجعه [ صفحه 536] كردم و پس از معاینه معلوم شد كه بیماری آنقدر شدید است كه بعضی از تارهای صوتی از كار افتاده و فلج شده است و اگر لاعلاج نباشد لااقل صعب العلاج است.طبیب معالج در ضمن نوشتن نسخه، دستور استراحت دادند كه تا چند ماه از منبر رفتن خودداری كنم و حتی با كسی حرف نزم و اگر چیزی بخواهم و یا مطلبی را از زن و بچه‌ام انتظار داشته باشم، آنها را بنویسم. تا در نتیجه‌ی استراحت مداوم و استعمال دارو، شاید سلامتی از دست رفته مجددا به من برگردد.البته صبر در مقابل چنین بیماری و حرف نزدن با مردم حتی با زن و بچه، خیلی سخت و طاقت فرساست، زیرا انسان از همه بیشتر احتیاج به گفت و شنود دارد، چطور می‌شود تا چند ماه هیچ نگویم و حرفی نزنم و پیوسته در استراحت باشم؟ در حالی كه معلوم نیست نتیجه آن چه باشد! بر همه روشن است كه با پیش آمد چنین بیماری خطرناكی چه حال اضطراری به بیمار دست می‌دهد. این اضطرار و ناراحتی شدید، آدمی را به یاد یك قدرت فوق‌العاده می‌اندازد. این حالت پریشانی باعث می‌شود كه امید انسان، از تمام چاره‌های بشری قطع شود و به یاد مقربان درگاه الهی افتد تا بوسیله‌ی آنها به درگاه خداوند متعال، عرض حاجت كند و از دریای بی‌پایان لطف خداوند بهره‌ای بگیرد.من هم با چنین پیش آمدی، جز توسل به ذیل عنایت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام چاره‌ای نداشتم. روزی بعد از نماز ظهر و عصر حال توسل به دست آمد و خیلی اشك ریختم و سالار شهیدان حضرت سید الشهداء علیه‌السلام را مخاطب قرار دادم و گفتم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، صبر در مقابل چنین بیماری برای من طاقت فرسا است! علاوه بر آن، من اهل منبر هستم و مردم از من انتظار دارند من از اول عمر تا به حال علی الدوام منبر می‌رفتم و از نوكران شما اهل بیت هستم. ولی حالا چه شده [ صفحه 537] است كه یكباره باید از این پست حساس، بر اثر بیمای بركنار باشم؟ به علاوه ماه مبارك رمضان نیز نزدیك است دعوت‌ها را چه كنم؟ آقا عنایتی بفرما، تا خدا شفایم دهد!به دنبال این توسل، طبق معمول هر روز، خوابیدم. در عالم خواب خودم را در اطاق بزرگی كه نیمی از اطاق منور و روشن بود و قسمت دیگر اطاق، كمی تاریك بود؛ دیدم.در آن قسمتی كه روشن بود، حضرت مولی الكونین سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را دیدم كه نشسته‌اند. خیلی خوشحال و خوشوقت شدم و همان توسلی را كه در حال بیداری داشتم، در حال رؤیا نیز پیدا كردم و به ایشان عرض حاجت نمودم! مخصوصا اصرار داشتم كه ماه مبارك نزدیك است و در مساجد متعددی دعوت شده‌ام، ولی با این حنجره‌ی از كار افتاده چطور می‌توانم منبر روم و سخنرانی نمایم؟ و حال آنكه دكتر مرا منع كرده است كه حتی با بچه‌های خودم نیز حرفی نزنم! چون خیلی الحاح و تضرع و زاری داشتم، حضرت علیه‌السلام اشاره به من كردند و فرمودند: به آن آقا سید كه دم در نشسته، بگو چند جمله از مصیبت دخترم (حضرت رقیه علیهاالسلام) بخواند و شما كمی اشك بریزید، انشاءالله تعالی خوب می‌شوی!من به در اطاق نگاه كردم، دیدم شوهر خواهرم «آقا مصطفی طباطبائی قمی» كه از علماء و خطباء و از ائمه‌ی جماعت تهران است، نشسته است. فرمان حضرت امام حسین علیه‌السلام را به او رساندم، ولی ایشان می‌خواست از ذكر مصیبت خودداری كند! حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند: «بخوان روضه‌ی دخترم را» ایشان مشغول ذكر مصیبت حضرت رقیه علیهاالسلام شد و من هم گریه می‌كردم و اشك می‌ریختم.اما متأسفانه بچه‌ها مرا از خواب بیدار كردند و من با ناراحتی از خواب بیدار شدم و [ صفحه 538] متأسف و متأثر بودم كه چرا از آن مجلس پر فیض محروم ماندم؟ ولی دوباره دیدن آن منظره عالی امكان نداشت!همان روز یا روز بعد، به همان پزشك متخصص مراجعه نمودم. خوشبختانه پس از معالجه، معلوم شد كه اصلا اثری از ناراحتی و بیماری قبلی نیست! پزشك كه در تعجب بود از من پرسید: شما چه خوردید كه به این زودی و سرعت نتیجه گرفتید؟من چگونگی توسل و خواب خودم را بیان كردم. دكتر قلم در دست داشت و سرپا ایستاده بود، ولی بعد از شنیدن داستان توسلم، بی‌اختیار قلم از دستش بر زمین افتاد و با یك حالت معنوی كه بر اثر شنیدن نام مولی الكونین، امام حسین علیه‌السلام به او دست داده بود؛ پشت میز طبابت نشست و قطره قطره‌ی اشك بر رخسارش ریخت. او گریه كرد و سپس گفت: آقا، این ناراحتی شما جز توسل و عنایات و امداد غیبی، چاره و علاج دیگری نداشت. [276] .

#### ملحقات بخش 19 در این كتاب‌

موضوع: 1- شفا و هدایت دختر مسیحی لبنانی با حضور جسمانی حضرت رقیه علیهاالسلام!، شماره قضیه:181موضوع: 2- امام حسین علیه‌السلام روضه خوانی را كه قصد داشت، جلسه‌ی سفره‌ی حضرت رقیه علیهاالسلام را ترك كند، توبیخ فرمودند، شماره قضیه: 12موضوع: 3- حضرت رقیه علیهاالسلام در خواب و سپس در بیداری ظاهر شدند و با برگ سبزی، بیمار را شفا بخشیدند، شماره قضیه: 145 [ صفحه 541]

#### خواص و بركات تربت امام حسین

#### تربت خونین در كفن، به روایت حاجی مؤمن‌

مرحوم مغفور، حاجی مؤمن رحمة الله علیه فرمود:مخدره‌ی محترمه‌ای به من خبر داد كه مقدار نخودی تربت اصلی حضرت امام حسین علیه‌السلام به من رسیده است و آن را در كفن خود گذاشته‌ام. این تربت هر سال در روز عاشورا خونین می‌شود، به طوری كه رطوبت خون‌ها به كفن سرایت می‌كند و بعد تدریجا خشك می‌شود.از آن مخدره خواهش كردم، كه روز عاشورا به منزلش بروم و آن تربت را ببینم. او قبول كرد.روز عاشورا به منزل او رفتم. او بقچه‌ی كفنش را آورد و باز كرد. حلقه‌ای از خون در كفن مشاهده نمودم و تربت مبارك را دیدم كه همانطوری كه آن مخدره گفته بود،تر و خونین و به علاوه لرزان است. از دیدن آن منظره و تصور بزرگی مصیبت حضرت [ صفحه 542] امام حسین علیه‌السلام، سخت گریان و نالان و از خود بیخود شدم. [277] .

#### خونین شدن خاك قبر امام حسین در روز عاشورا به روایت ملا عبدالحسین خوانساری‌

ثقه‌ی عادل، مرحوم مغفور، ملا عبدالحسین خوانساری رحمة الله علیه این قضیه را نقل فرمود:در زمانی كه مرحوم آقا سید مهدی پسر آقا سید علی - صاحب شرح كبیر - مریض شده بود، برای استشفا، شیخ محمد حسین صاحب فصول و حاج ملا جعفر استرآبادی را كه هر دو از فحول و علمای عدول بودند، فرستادند كه غسل كنند و با لباس احرام، داخل سرداب قبر مطهر حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام شوند و از تربت قبر مطهر با آداب وارده بردارند و برای مرحوم سید بیاورند و هر دو شهادت دهند كه آن تربت از قبر مطهر امام حسین علیه‌السلام است و جناب سید مقداری از آن تربت تناول نماید.آن دو بزرگوار حسب الامر رفتند و از خاك قبر مطهر برداشتند و بالا آمدند. سپس قدری از آن خاك مطهر را به بعضی از حضار و اخیار عطا كردند كه از جمله‌ی ایشان شخصی از معتبرین بود. من آن شخص را در مرض موت عیادت كردم و باقی مانده‌ی آن تربت را از ترس اینكه بعد از او به دست نااهل افتد، به من عطا كرد.من آن بسته را آوردم و در میان كفن والده گذاشتم. اتفاقا روز عاشورا نظرم به ساروق آن كفن افتاد و رطوبتی در آن احساس كرم! چون آن را برداشتم و گشودم، [ صفحه 543] دیدم كیسه‌ی تربت كه در جوف كفن بوده است، مانند شكری كه رطوبت ببیند حالت نمناكی در آن عارض شده و رنگ آن مانند خون تیره گشته و مانند خونابه شده است اثر آن رطوبت از درون كیسه به ظاهر آن و از آن به كفن و ساروق رسیده بود، با آنكه رطوبت و آبی در آن جا نبود!پس آن را در محل خود گذاشتم. سپس در روز یازدهم، ساروق را آوردم و گشودم و آن تربت را به حالت اول خشك و سفید دیدم، اگر چه آن رنگ زردی در كفن و ساروق كماكان باقیمانده بود و دیگر بعد از آن در سایر ایام عاشورا كه آن را مشاهده می‌كردم، همینطور آن را متغیر به رنگ خون دیده‌ام و دانستم كه خاك قبر مطهر در هر جا باشد، در روز عاشورا شبیه به خون می‌شود. [278] .

#### تربت خون آلود در منزل آقای عبدالحمید حسانی‌

آقای عبدالحمید حسانی، فرزند عبدالشهید حسانی، ساكن فراشبند فارس كه قبلا داستانهای شگفت تألیف حضرت آیة الله آقای حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی را خوانده بود، نقل می‌كند:من و خانواده‌ام كه سواد فارسی داشتیم، این كتاب را خواندیم و دانستیم كه در روز عاشورا، تربت مطهر به رنگ خون درآمده است.در سال اخیر، قبل از محرم پدرم عازم كربلا شد و مقداری تربت خریداری كرد و آورد. خواهرم (بنام ساره) به ائمه علیهم‌السلام متوسل شد و مقدار كمی از تربتی را كه پدرم آورده بود، با پارچه‌ای از حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام پیچیده بود و شب عاشورا را [ صفحه 544] احیا داشته بود و از ائمه علیهم‌السلام و فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام درخواست كرده بود كه اگر ما یك ذره نزد شما قابلیت داریم، این تربت به همان حالتی كه «آقا» در كتاب نوشته‌اند، تبدیل بشود!اتفاقا روز عاشورا، بعد از نماز ظهر، ساعت یك و ده دقیقه بعد از ظهر، به آن تربت نگاه می‌كنند و خواهر و زن برادرم نیز آن را می‌بینند و یك مرتبه همه‌ی آنها به گریه و زاری می‌افتند.آنها می‌بینند، همان حالتی كه «آقا» در كتاب نوشته‌اند، اتفاق افتاده است و تربت مزبور، حالت خون پیدا كرده است. حقیر كه بعدا از مسجد آمدم، هم دیدم و مقداری از آن تربت را به خدمت حضرت آیة الله دستغیب دادم.تربت مزبور هنوز موجود است. در روز عاشورا رنگ تربت به طور كلی جگری شده و رطوبت كمی برداشته بود. بعد از آن به تدریج حالت خشكی پیدا كرده است و هنوز هم با همان رنگ جگری موجود است.مقداری از تربت مطهر امام حسین علیه‌السلام نیز، در سال 98 قمری، در فراشبند فارس، كوی مسجدالزهراء، منزل مشهدی عبدالرضا نوشادی بود و در جلسه نشان دادند و آن تربت به خون مبدل شده بود و همه‌ی آن را مشاهده كردند. [279] .

#### تربت حائر امام حسین، همراه با هدیه‌ی امام رضا

در كتاب مفاتیح الجنان به سند معتبر روایت شده است كه شخصی گفت:حضرت امام رضا علیه‌السلام از خراسان برای من بسته‌ی متاعی فرستادند. چون بسته را باز [ صفحه 545] كردم، دیدم در میان آن خاكی بود! از آن مردی كه بسته را آورده بود، پرسیدم كه این خاك چیست؟گفت: خاك حائر امام حسین علیه‌السلام است، تا به حال نشده است كه حضرت علیه‌السلام چیزی برای كسی بفرستند و در میان آن جامه و لباسها، یك مقدار از تربت حائر حسینی علیه‌السلام نگذارند. امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: این تربت امان از بلاها، به اذن و مشیت خداوند متعال است. [280] .

#### شفای چشم سید نعمت الله جزائری، بوسیله‌ی تربت مطهر حضرت امام حسین

محدث خبیر، سید نعمت الله جزائری قدس سره در شرح حال خویش می‌نویسد:«... از كاظمین علیه‌السلام به كربلا رفتیم... از طرف پایین پای امام حسین علیه‌السلام قدری خاك برداشتم... آن را به چشم خود كشیدم. از آن روز چشمم قوت گرفت و قدرت بر مطالعه پیدا كرد، بلكه از اولش هم بهتر شد... تا حال هر گاه چشمم ناراحتی پیدا كند، قدری از آن خاك برمی‌دارم و به جای سرمه به چشم می‌كشم و این دوای من است». [281] .ایشان در جای دیگر می‌نویسد: «مدتی پیش چشمانم ضعیف شده بود، و برای زیارت عرفه زیر گنبد و بارگاه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بودم. عده‌ای از زائران بیرون رفتند و خادمان حرم مطهر مشغول جارو زدن شده بودند. گرد و غبار بلند شد، به گونه‌ای كه مردمی كه آنجا بودند یكدیگر را نمی‌دیدند! من و گروهی دیگر چشمان [ صفحه 546] خود را باز كردیم تا گرد و غبار داخل دیدگان ما رفت و هنوز از حرم بیرون نرفته بودم كه هر دو چشمم روشن شد! و از آن زمان تاكنون چشمانم را معالجه نكرده‌ام مگر به سرمه كشیدن از تربت مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام. [282] .

#### شفای دختر دكتر سید مصطفی بهشتی با آب تربت و ختم یا كاشف الكرب...

این قضیه توسط خطیب بزرگوار، حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد علی رسولی اراكی نقل شده است:در تیر ماه سال 1368 شمسی مطابق با ذیقعدة الحرام سال 1409 ق، در بیمارستان فیروز آبادی بستری بودم. روزی دكتر سید مصطفی بهشتی، پزشك معالج من، دیر به بیمارستان آمد و در عین حال ناراحت نیز بود. سؤال كردم: امروز وضع و حال شما، مثل همیشه نیست؟!دكتر گفت: دخترم را، كه در یكی از بیمارستانهای تهران بستری است، عمل كرده‌اند و وضع ناراحت كننده‌ای دارد!همان شب بعضی از بستگانم از قم به بیمارستان فیروزآبادی آمدند و امانت حضرت آیة الله العظمی آقای گلپایگانی قدس سره را به من رساندند. ایشان شنیده بودند كه من مریض شده و در بیمارستان بستری هستم، لذا شیشه‌ی آبی را كه با تربت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ممزوج شده بود، برای من فرستاده بودند. بنده مقداری از آن را خوردم و قطره‌ای را نیز به چشم خود مالیدم و فردای آن روز، دكتر را صدا زدم و از وضع دخترش سؤال كردم. او توضیح داد و سپس گفت: او احتیاج به دعا دارد! [ صفحه 547] به دكتر گفتم: وقتی خواستید از بیمارستان بیرون بروی، هدیه‌ای به شما می‌دهم كه آقا فرستاده است. او نزدیك ظهر آمد و من شیشه را به او دادم و گفتم: امشب، در فلان ساعت معین، من مشغول ختمی می‌شوم، شما ساعتی بعد از آن، مقداری از این آب را به او بدهید تا بخورد، ان‌شاءالله مؤثر است!آن شب، در ساعت مقرر، توسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را شروع كردم و بعد نیز ختم «یا كاشف الكرب عن وجه الحسین علیه‌السلام اكشف كربی بحق أخیك الحسین علیه‌السلام» را دو سه بار تكرار كردم. فردا دكتر آمد و شیشه را نیاورد، ولی خوشحال بود.گفتم: دكتر، حال مریضه چه طور است؟ گفت: طبق دستور شما عمل شد، یك ساعت بعد از آن مریضه چشم باز كرد، (با آنكه سه روز بی‌هوش افتاده بود) و گفت: تشنه‌ام. مادرش بقیه آب شیشه را به او داد. صبح گفت: غذا می‌خواهم! به دكترش گفتند: دوباره او را معاینه كند، وقتی كه معاینه كرد، گفت: خیلی عجیب است، حال او بهبود یافته است، چه شده؟! جریان را به وی گفتیم. گفت: مقداری سوپ هم به وی بدهید. دادیم و هیچ ناراحتی پیش نیامد!دكتر گفت: وضع او بی‌اندازه رضایت بخش است! روز بعد دكتر آمد و به من گفت: اصل جریان را برایم بگو، چه كرده‌ای؟ جریان آب تربت و نیز ختم «یا كاشف الكرب عن وجه الحسین علیه‌السلام اكشف كربی بحق أخیك الحسین علیه‌السلام» را برایش گفتم. او بی‌اندازه خوشحال شد و بعد به این و آن تذكر می‌داد. این است نتیجه توسل به حضرت باب الحوائج، قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس علیه‌السلام و تربت حضرت سیدالشهداء امام حسین ابن‌علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. [283] . [ صفحه 548]

#### شفای متولی حرم حضرت ابوالفضل به بركت تربت آن بزرگوار

حاج شیخ اسماعیل نائب، فاضل و عابد معاصر و دارای تالیفات فراوان، كه اینجانب شیخ علی فلسفی افتخار شاگردی او را داشتم فرمود:متولی حرم «حضرت ابوالفضل علیه‌السلام» فرمود: من به گوش دردی مبتلا شدم و كم‌كم كارم به جایی رسید كه تمام دكترهای بغداد از معالجه‌ی من عاجز شدند و به من توصیه كردند كه به بیمارستانهای خارج بروم!بالاخره در یكی از بیمارستانهای خارج، طبق برنامه، بستری شدم و پس از معاینه و آزمایش، اعضای شورای پزشكی گفتند كه باید عمل جراحی شوم. ولی گفتند: نود درصد امكان خطر وجود دارد.گفتم: امشب را به من مهلت بدهید، تا فكر كنم و جوابتان را بدهم. در آن شب خیلی ناراحت و غمگین شدم. اما یكمرتبه با خود گفتم: تمام مریضها از خاك كربلا شفا می‌گیرند، و من كه خود متولی قبر مطهر هستم، از این فیض محروم باشم؟خوشبختانه قدری از خاك قبر حضرت عباس علیه‌السلام را با خود داشتم. با حال و توجه خاصی، مقداری از آن خاك را در گوشم ریختم و خوابیدم و هنگام صبح، دیدم كه دیگر چرك خارج نمی‌شود و درد آن ساكت شده است!دكترها برای گرفتن پاسخ پیش من آمدند. به آنها گفتم: باز گوش مرا مورد آزمایش قرار دهید! وقتی كه آن‌ها معاینه كردند، دیدند عارضه‌ی گوش كامل برطرف شده است! فورا كمیسیون پزشكی تشكیل دادند و در باب این معجزه بحثهایی كردند، در طول بحث نظریاتی داده شد و قرار شد نظر خودم را نیز در این مسئله جویا شوند.من در جواب گفتم: من به وسیله‌ی خاك قبر حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شفا پیدا كردم. آنها با تعجب گفتند: آیا از خاك قبر حضرت عباس علیه‌السلام، چیزی باقی مانده [ صفحه 549] است؟!گفتم: بله، و مقداری كه همراه خود داشتم. به آنها دادم. آنها سه روز تربت آن حضرت را در آزمایشگاه قرار دادند و گفتند: خاك و خون است و اثر شفا در آن می‌باشد!مدتی كه در آن كشور بودم، در همه‌ی مجالس و محافل درباره‌ی این معجزه و كرامت گفتگو می‌شد و عده‌ی زیادی از كافران، شیفته‌ی آن بزرگوار شده بودند و گروهی كه از نزدیك، شاهد این قضیه بودند، به اسلام گرایش پیدا كردند. [284] .

#### چسبیدن دست زن اغفالگر به ضریح حضرت معصومه، و حل این مشكل با تربت مطهر

از جناب شیخ عبدالحسین رضوی نقل شده است كه فرمود:در دوران طلبگی ما، زنی غیر منزه در حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام، در صدد اغفال بانوی پاكدامنی بود! چون دو دستش را به ضریح مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام گرفته بود، هر دو دستش به ضریح مطهر چسبیده بود و به هیچ حیله‌ای نتوانسته بودند دستهایش را از ضریح جدا كنند.عده‌ای به محضر مقدس آیت الله حجت قدس سره مشرف شده و حل این مشكل را از ایشان خواسته بودند. آیة الله حجت فرموده بودند: مقداری از تربت حضرت سید الشهداء علیه‌السلام را در آب حل كنند و روی دستهای آن زن بدفرجام بریزند، چون تربت امام حسین علیه‌السلام مشكل گشای هر درد بی‌درمان است! [ صفحه 550] هنگامی كه آب محتوی تربت را روی دستهای او ریخته بودند، دستهاش از ضریح جدا شده بود! ولی چون این زن مورد غضب حضرت معصومه علیهاالسلام قرار گرفته بود، بعد از آن حادثه عقل خود را از دست داد و همواره در كوچه و بازار می‌گردید و مایه‌ی عبرت دیگران بود، تا روزی كه زیر ماشین رفت و عمر نامیمونش به سر آمد». [285] .

#### تربت امام حسین همراه با جنازه‌ی زن بدكار، موجب پذیرفته شدن در قبر شد

در زمان حضرت صادق علیه‌السلام زن زانیه‌ای بود كه هر وقت بچه‌ای از طریق نامشروع متولد می‌كرد، او را به تنوری می‌انداخت و می‌سوزاند! تا اینكه اجل آن زن رسید و او مرد. اقربا و خویشان او، زن را غسل و كفن كردند و برایش نماز خواندند و به خاكش سپردند.ولی یك وقت متوجه شدند كه زمین جنازه این زن بدكاره را قبول نكرده و به بیرون انداخته است. آن عده كه در جریان دفن این زن بدكاره شركت داشتند، گمان كردند كه شاید اشكال از زمین و خاك باشد، و بنابراین جنازه را بردند و در جای دیگر دفن كردند ولی دوباره صحنه‌ی قبل تكرار شد، یعنی زمین جسد را نپذیرفت و این عمل تا سه مرتبه تكرار شد!مادرش متعجب شد و به محضر مقدس حضرت امام صادق علیه‌السلام آمد و گفت: ای فرزند پیغمبر به فریادم برسید و جریان را برای حضرت بازگو كرد و متمسك و ملتجی به ایشان گردید. [ صفحه 551] حضرت امام صادق علیه‌السلام وقتی این قضیه را از زبان مادرش شنیدند و متوجه شدند كه كار آن زن زنا كردن و سوزاندن بچه‌های حرامزاده بوده است، فرمودند: هیچ مخلوقی حق ندارد كه مخلوق دیگر را بسوزاند، و سوزاندن در آتش، فقط بدست خالق است!مادر آن زن بدكار به امام علیه‌السلام عرض كرد: حالا چه كنم؟ حضرت فرمودند: مقداری از تربت جدم حضرت سیدالشهداء ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام را همراه جنازه‌اش، در قبر بگذارید. زیرا تربت جدم امام حسین علیه‌السلام، مشكل گشای همه‌ی امور است. مادر آن زن زانیه، مقداری تربت تهیه نمود و همراه جنازه گذاشت و دیگر آن ماجرا تكرار نشد! [286] .

#### آرامش دریا با ریختن تربت در آن‌

از مرحوم حاج كاظم بوشهری نقل می‌كنند كه فرمود:با كشتی، از بندر كویت به طرف كراچی یا بمبئی (تردید از ناقل است) حركت كردیم. در بین راه طوفان شدیدی شد و دریا متلاطم شد. بلافاصله بلندگوی كشتی اعلام كرد كه ما این حادثه را پیش بینی نكرده بودیم و اگر كسی تربت كربلا همراه دارد، نزد ما بیاورد!با تعجب جلو رفتم و گفتم: تربت را برای چه می‌خواهید؟ گفت: می‌خواهیم در دریا بریزیم تا آرام شود. مهر تربت را از جیب خود درآوردم و به او دادم، در میان دریا [ صفحه 552] انداخت و همان لحظه دریا آرام شد.ناخدا كه مسیحی بود، گفت: من نمی‌دانم چه سر و خاصیتی در این خاك نهفته است؟ ولی همانگونه كه به ما خبر داده‌اند و ما هم تجربه كرده‌ایم، تربت كربلا باعث آرامش امواج متلاطم دریا می‌شود.از مرحوم فرهاد میرزا صاحب كتاب قمقام زخار نیز نقل شده است كه: زمانی در سفر دریا گرفتار شده و دریا طوفانی شده است، قدری تربت در آب ریخته است و از هلاكت قطعی نجات پیدا كرده است. [287] .نقل می‌كنند كه در زمان عالم گرانقدر شیعه، مرحوم حاج شیخ عبدالكریم حائری قدس سره، رودخانه‌ی قم طغیان كرد. مرحوم شیخ ابوالقاسم قمی قدری تربت در آن ریخت و رودخانه ساكن شد.شیخ كفعمی فرموده است: از جمله چیزهائی كه برای آرامش دریا مؤثر است و به تجربه ثابت شده،این است كه قدری تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام، در آن ریخته شود. [288] .

#### احترام حضرت بقیة الله به تربتی كه بر دیوار مالیده شده بود

یكی از بانوان مؤمنه و پرهیزگار، به نام «خدیجه ظهوریان» فرزند عباسعلی كه هم اكنون قریب نود سال از عمر با بركت خود را پشت سر گذاشته و با آنكه نزدیك ده سال است كه بر اثر سكته، از پا افتاده و با كمك عصا خود را به این سو و آن سو می‌كشاند، نماز جماعتش ترك نمی‌شود، نقل می‌كند: [ صفحه 553] حدود سی سال قبر مهر تربتی كه خودم از كربلا آورده بودم، كثیف شده بود. آن را بردم و در آب روان (آب خیابان وسط شهر مشهد مقدس) شستشو دادم و در میان سطل گذاشتم و برگشتم.وقتی روبروی مسجد دوازده امامی‌ها رسیدم، با خود گفتم: خوب است مهر را برگردانم، تا وقتی كه به منزل می‌رسم طرف دیگرش نیز خشك شود، مهر را كه برگردانیدم، بر اثر خیس بودن طرف زیرین مهر، قدری تربت به انگشت بزرگم چسبیده بود. انگشتم را به دیوار روبروی مسجد مالیدم و رفتم.شب در خواب دیدم، آقای بزرگواری كه به ذهنم رسید حضرت حجة بن الحسن امام زمان ارواحنا فداه هستند، سرشان را به همان جای دیوار كه ذكر شد، گذاشته‌اند و به من می‌فرمایند: «اینجا تربت جدم حسین علیه‌السلام را مالیده‌ای!» [289] .

#### نتیجه‌ی شكستن دو مهر تربت در رؤیای مرحوم نوری‌

مرحوم محدث نوری قدس سره می‌فرمایند:یكی از برادرانم، مهری از تربت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام داشت كه بر آن نماز می‌خواند و سجده می‌كرد و بعد در جیب خود می‌گذاشت. چون قبا می‌پوشید و جیبهایش پشت رانش می‌افتاد، والده‌ام به او گوش زد می‌نمود و می‌گفت: چرا بی‌ادبی به تربت آقا سیدالشهداء علیه‌السلام می‌نمایی؟ شاید روی جیبت بنشینی و این مهر بشكند و زیر پایت بماند!برادرم گفت: بلی تاكنون دو مهر را به این كیفیت شكسته‌ام، پس از آن متعهد شد كه [ صفحه 554] دیگر تربت را در جیبهای پایین قبا نگذارد.چند روز از این قضیه گذشت، والدم در عالم خواب دید كه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به دیدن او آمده و در كتابخانه‌اش نشسته‌اند و اظهار ملاطفت بیش از حد به او نمودند و فرمودند: بگو پسرهایت بیایند تا به آنها اكرام بنمایم و جایزه بدهم!پدرم پسرهایش را حاضر ساخت - همه‌ی ما پنج نفر بودیم - و ما در جلو در اطاق كتابخانه ایستادیم. در نزد حضرت امام حسین علیه‌السلام لباس‌های فاخر و اشیای نفیسی بود.حضرت یك یك فرزندان پدرم را صدا زدند و به اندرون اطاق طلبیدند و جایزه به او مرحمت می‌فرمودند و از اطاق بیرون می‌آمد.تا آنكه نوبت به همان برادرم رسید كه مهر تربت را پیش از این در جیبش می‌گذاشت. آنگاه حضرت نگاه غضب آلودی به سوی او نمود و به پدرم فرمودند: این پسر تو تا به حال، دو مهر از تربت قبر مرا در جیبش گذاشته و شكسته است! چون روی آنها نشسته است.سپس قاب شانه‌ای از ترمه در بیرون اطاق انداختند، تا او بردارد و او را مثل سایرین به نزد خود نطلبیدند.چون پدر از خواب برخاست، خوابش را به مادرم نقل كرد و او پدرم را از این قضیه مطلع نمود. سپس پدرم از صدق این رؤیای عجیبه تعجب نمود و حمد خدای را به جای آورد كه برادرم مورد غضب حضرت، واقع نشده است. [290] . [ صفحه 555]

#### ملحقات بخش 20 در این كتاب‌

موضوع: 1- فروشنده‌ی تربت امام حسین علیه‌السلام، دزد است!، شماره قضیه: 67موضوع: 2- توهین موسی بن عیسی به تربت، موجب مرگ ذلت بار او شد، شماره قضیه: 68موضوع: 3- شفای مرد سنی با یك دانه تسبیح و عود بیماری به واسطه‌ی توهین، شماره قضیه: 69موضوع: 4- زنده شدن فرزند مرحوم نخودكی اصفهانی به بركت تربت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 151موضوع: 5- غبار زوار امام حسین علیه‌السلام موجب هدایت جمال الدین خلیعی موصلی، شماره قضیه: 171موضوع: 6- شفای چشم شریف مكه با تربت امام حسین علیه‌السلام و شیعه شدن او، شماره قضیه: 170موضوع: 7- اعتراف سفیر فرنگی به اینكه تربت امام حسین علیه‌السلام، خاك بهشت است، شماره قضیه: 169موضوع: 8- شفای چشم مرحوم جزائری به بركت غبار حرم امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 216موضوع: 9- شفای طپش قلب یكی از دوستان مرحوم سلطان آبادی به بركت تربت امام حسین علیه‌السلام، شماره قضیه: 261موضوع: 10- امیرالمؤمنین علیه‌السلام به احترام غبار كربلا، جنازه‌ی مرد فاسق را به نجف راه دادند، شماره قضیه: 310 [ صفحه 559]

### خواص و بركات زیارت عاشورا

#### امام زمان به سید رشتی فرمودند: عاشورا، عاشورا، عاشورا

مرحوم حاج شیخ عباس قمی قدس سره، این قضیه را در مفاتیح الجنان، از نجم الثاقب محدث نوری قدس سره، نقل كرده‌اند:جناب مستطاب، تقی صالح «سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن موسوی رشتی» تاجر ساكن رشت، ایدالله تعالی، این قضیه را برایم نقل كرد.او گفت: در سال هزار و دویست و هشتاد، به قصد حج از رشت به تبریز آمدم و در منزل «حاج صفر علی» - تاجر معروف تبریزی - وارد شدم و چون قافله‌ای برای رفتن به مكه نبود، متحیر بودم كه چه باید بكنم؟ تا آنكه «حاجی جبار جلودار سدهی اصفهانی» قصد رفتن به طرابوزن را داشت، من هم از او، مركبی كرایه كردم و با او رفتم.در منزل اول سه نفر دیگر هم به نام حاج ملا محمد باقر تبریزی و حاج سید حسین تاجر تبریزی و حاج علی به من ملحق شدند و همه با هم روانه‌ی راه شدیم، تا به ارزوم [ صفحه 560] رسیدیم و از آنجا عازم طرابوزن شدیم.در یكی از منازل بین راه، حاج جبار جلودار نزد ما آمد و گفت: این منزل كه در پیش داریم، بسیار مخوف است. لطفا قدری زودتر حركت كنید تا بتوانیم، همراه قافله باشیم. البته در سایر منزلها، غالبا ما از قافله فاصله داشتیم.ما فورا حركت كردیم، و حدود دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح، با قافله حركت كردیم حدود نیم فرسخ كه از منزل دور شدیم، برف تندی باریدن گرفت و هوا تاریك شد. رفقا سرشانرا پوشانده بودند و با سرعت می‌رفتند، ولی من هر چه كوشش كردم كه خودم را به آنها برسانم، ممكن نشد. تا آنكه آنها رفتند و من تنها ماندم!از اسب پیاده شدم و در كنار راه نشستم و فوق‌العاده ناراحت و مضطرب بودم، چون حدود ششصد تومان برای مخارج راه همراهم بود. بالاخره فكرم به اینجا رسید كه تا صبح در همین جا بمانم و چون تازه از شهر بیرون آمده‌ایم، می‌توانم به جایی كه از آنجا حركت كرده‌ایم، برگردم و چند محافظ بردارم و خودم را به قافله برسانم.ناگهان همان گونه كه در این افكار بودم، در مقابل خود، در آن طرف جاده، باغی دیدم و در آن باغ باغبانی به نظرم رسید كه بیلی در دست داشت و به درختها می‌زد كه برف آنها بریزد! باغبان نزد من آمد و با فاصله‌ی كمی ایستاد و با زبان فارسی گفت: تو كی هستی؟ گفتم: رفقا رفته‌اند و من مانده‌ام و راه را نمی‌دانم!ایشان فرمود: نافله بخوان تا راه پیدا كنی! من مشغول نافله شدم و پس از پایان تهجدم، باز آمد و فرمود: نرفتی؟ گفتم: والله راه را نمی‌دانم.فرمود: زیارت جامعه بخوان! من با آنكه زیارت جامعه را حفظ نبودم و هنوز هم [ صفحه 561] حفظ نیستم، آنجا مشغول خواندن زیارت جامعه شدم و تمام آن را بدون غلط از حفظ خواندم.باز آمد و فرمود: هنوز نرفتی و اینجا هستی؟ من بی‌اختیار گریه‌ام گرفت، و گفتم: بله هنوز هستم، راه بلد نیستم كه بروم! فرمود: زیارت عاشورا را بخوان! با آنكه زیارت عاشورا را حفظ نبودم و تا به حال هم حفظ نیستم، از اول تا به آخر با صعد لعن و صد سلام و دعای علقمه خواندم! پس از آنكه زیارت را تمام كردم، باز آمد و فرمود: نرفتی؟ هنوز اینجا هستی؟! من گفتم: تا صبح اینجا هستم!فرمود: من الان تو را به قافله می‌رسانم! سپس ایشان سوار الاغی شد و بیلش را به روی دوشش گذاشت و فرمود: ردیف من بر الاغ سوار شو! من سوار شدم و مهار اسبم را كشیدم، ولی اسب نیامد و از جا حركت نكرد!آن بزرگوار فرمود: مهار اسب را به من بده! من مهار را به او دادم. ایشان بیل را به دوش چپ گذاشت و مهار اسب را گرفت و به راه افتاد، اسب فورا حركت كرد. در بین راه دست روی زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی‌خوانید؟ نافله، نافله، نافله! (این جمله را سه بار برای تأكید و اهمیت آن تكرار كرد.) باز فرمود: شما چرا زیارت جامعه نمی‌خوانید؟! جامعه، جامعه، جامعه و با این تكرار بر اهمیت آن تأكید فرمود. بعد فرمود: شما چرا عاشورا را نمی‌خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا! و با این تكرارها بر این سه موضوع تأكید زیادی فرمود.او راه را دائره‌وار می‌رفت و یك مرتبه برگشت و فرمود: آنها رفقای شما هستند، دیدم آنها لب جوی آبی پایین آمده‌اند و مشغول وضو گرفتن برای نماز صبح هستند. من از الاغ پیاده شدم، كه سوار اسب شوم و خود را به آنها برسانم. ولی نتوانستم به اسب سوار شوم. آن آقا از الاغ پیاده شد و مرا سوار اسب كرد و سر اسب را به طرف [ صفحه 562] همسفرانم برگرداند! در آن حال به فكر افتادم كه این شخص كه بود؟ كه اولا فارسی حرف می‌زد، با آنكه در آن حدود فارسی زبان نیست و همه ترك هستند و مذهبی جز مسیحیت در آنجا نیست، این مرد به من دستور نافله و جامعه و زیارت عاشورا را می‌داد، و مرا پس از آن همه معطلی كه در آنجا داشتم، به این سرعت به رفقایم رساند؟!و بالاخره متوجه شدم كه ایشان حضرت بقیة الله ارواحنا فداه هستند! ولی وقتی به عقب سر خود نگاه كردم، احدی را ندیدم و از ایشان اثری نبود. [291] .

#### زیارت عاشورا هدیه به حضرت نرجس وبا را دفع كرد

این قضیه توسط مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالكریم حائری یزدی قدس سره نقل شده است:اوقاتی كه در سامرا مشغول تحصیل علوم دینی بودم، اهالی سامرا به بیمای وبا و طاعون مبتلا شدند و هر روز عده‌ای می‌مردند!روزی در منزل استادم مرحوم سید محمد فشاركی اعلی الله مقامه بودم و جمعی از اهل علم نیز در آنجا بودند، ناگاه مرحوم آقای میرزا محمد تقی شیرازی تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد و این كه همه‌ی مردم در معرض خطر مرگ هستند.مرحوم میرزا فرمود: اگر من حكمی بدهم، آیا لازم است انجام شود یا نه؟ همه‌ی اهل مجلس تصدیق نمودند و گفتند: بلی.سپس فرمود: من حكم می‌كنم كه شیعیان ساكن سامرا از امروز تا ده روز همگی [ صفحه 563] مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند و ثواب آن را به روح شریف حضرت نرجس خانم والده‌ی ماجده‌ی حضرت حجة بن الحسن علیه‌السلام هدیه نمایند، تا این بلا از آنها دور شود! اهل مجلس این حكم را به تمام شیعیان رساندند و همه‌ی شیعیان مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند.از فردا تلف شدن شیعیان موقوف شد و همه روزه عده‌ای از سنی‌ها می‌مردند. به طوری كه بر همه آشكار گردیده بود. برخی از سنی‌ها از آشناهای شیعه پرسیدند: سبب اینكه دیگر، كسی از شما تلف نمی‌شود، چیست؟شیعیان به آنها گفته بودند: زیارت عاشورا! آنها هم مشغول شدند و بلاء از آنها هم برطرف گردید.جناب آقای فرید سلمه الله تعالی فرمودند: زمانی گرفتاری سختی برایم پیش آمد فرمایش آن مرحوم به یادم آمد. پس از اول محرم سرگرم خواندن زیارت عاشورا شدم، روز هشتم بطور خارق‌العاده برایم فرج شد. [292] .

#### زیارت عاشورا در آفتاب، و شفای بیماری فامیل آقا زین العابدین ابرقویی

‏یكی از فاملیهای نزدیك آقا سید زین العابدین ابرقویی، سخت دچار دل درد می‏شود. تا حدی كه خون از گلوی او بیرون می‏آید! دكترها مأیوس شدند و دستور [ صفحه 564] حركت به تهران و انجام عمل جراحی دادند.چون خبر را به آقا سید زین العابدین رساندند و درخواست دعا و توسل نمودند، ایشان به فرزندان خود دستور دادند كه وضو بگیرند و در میان آفتاب مشغول زیارت عاشورا بشوند، و شفای او را بخواهند و خود ایشان هم مشغول می‏شوند، پس از ساعتی ناگهان از اطاق خود بیرون آمدند و گفتند: شفا حاصل شد، برخیزید و به مادرتان مژده دهید كه خداوند برادرت را شفا داد. [293] .یكی از علمای اصفهان، كه از ملازمین ایشان بودند، گفتند: آقای سید زین العابدین ختم زیارت عاشورا برداشته بودند، برای رسیدن به كمالات نفسانی و رسیدن به درجه یقین. به این جهت، آن حالات برای ایشان پیدا شده بود. [294] .

#### شفای پای كودك، با خواندن هشتاد زیارت عاشورا، هدیه به حضرت عباس

‏حجة الاسلام المسلمین آقای شیخ علی صافی اصفهانی، فرزند مرحوم آیة الله آقای حاج شیخ حسن اصفهانی رئیس حوزه‏ی علمیه‏ی اصفهان، این قضیه را نوشته‏اند:كرامتی را كه می‏نویسم مربوط به سید محمد مهدی حیدری، فرزند حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علیرضا حیدری یزدی، عالم وارسته و با نفوذ استان یزد؛ است. بنده، كه داماد ایشان هستم این قضیه را از زبان ایشان (حاج سید علیرضا حیدری) و همچنین از زبان مادر عیال خود، كه علویه‏ای متقی و پرهیزگار است، [ صفحه 565] شنیده‏ام.در نیمه‏ی شعبان، فرزند هفت ماهه‏ای برای ایشان متولد می‏شود، كه وزنش با لباسهایی كه بر تن داشت كمتر از یك كیلوگرم بود! نامش را به میمنت این روز خجسته، به نام مهدی می‏گذارند.متأسفانه زانوی چپ مهدی، در موقعی كه متولد شد، كشكك نداشت و در نتیجه، بر عكس پاهای سالم، به سمت جلو تا می‏شد. وی را نزد دكترهای زیادی در عراق و ایران بردند، ولی همه گفتند: این كودك، قابل علاج نیست مگر آنكه بزرگ شود و بعد از سن بلوغ، كشكك مصنوعی به پایش پیوند زنیم تا شاید به حالت عادی برگردد (آن هم با قید احتمال)!سرانجام پدر دلسوخته‏ام، در یكی از شبهای جمعه به كربلا مشرف می‏گردد و در حرم حضرت اباالفضل علیه‏السلام متوسل به باب الحوائج قمر بنی هاشم علیه‏السلام می‏شود و نذر می‏كند كه چهل روز زیارت عاشورا را بخواند و ثوابش را به محضر حضرت اباالفضل علیه‏السلام هدیه نماید.آنگاه چهل روز، زیارت عاشورا می‏خواند، ولی بعد از چهل روز می‏بیند كه پای كودك هیچ فرقی نكرد. مجددا چهل زیارت عاشورای دیگر را شروع می‏كند. چند شب كه از چهله‏ی دوم می‏گذرد، مادر كودك، در خواب می‏بیند كه خانمی مجلله و نورانی او را بیدار می‏كنند و می‏فرمایند: بلند شو، بچه‏ات خوب شده است!از خواب بیدار می‏شود و به سراغ بچه می‏رود، می‏بیند بچه همچون یك دسته‏ی گل خوابیده است و با پای سالم، دارد دست و پا می‏زند! [295] . [ صفحه 566]

#### هر روز صبح به نیابت از امام زمان، زیارت عاشورا بخوان

مرحوم آیة الله شیخ علی اكبر نهاوندی نقل می‌كنند كه سید جلیل، سید احمد اصفهانی معروف به خوشنویس این قضیه را برایم نوشته است:در روز جمعه در مسجد سهله، در حجره‌ای نشسته بودم، ناگاه سید بزرگوار و معممی وارد شد و به آنچه در زاویه‌ی حجره بود (یك فرش و تعدادی كتاب و ظرف) نظر كرد و فرمود: اینها حاجت دنیای تو را كفایت می‌كند، تو هر روز صبح به نیابت امام زمان علیه‌السلام زیارت عاشورا بخوان، و به قدر كفایت، معیشت هر ماه خود را از من بگیر كه اصلا به احدی محتاج نباشی! و سپس قدری پول به من داد و فرمود: «این برای یك ماه تو كفایت می‌كند» و به طرف در مسجد رفتند.من به زمین چسبیده بودم و زبانم بند آمده بود و هر چه خواستم سخن بگویم یا برخیزم، نتوانستم! تا اینكه آن سید خارج شد. همین كه بیرون رفت، گویا قیودی از آهن كه بر من بود، باز شد، پس برخاستم و از مسجد خارج شدم و هر چه جستجو كردم، اثری از آن آقا نیافتم. [296] .

#### توسعه‌ی روزی بواسطه‌ی زیارت عاشورا

عالم جلیل و زاهد، حاج شیخ عبدالجواد حائری مازندرانی فرمود: روزی شخصی به خدمت مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی قدس سره آمد و از تنگی معاش خود شكایت كرد.شیخ به او فرمود: برو در حرم حضرت اباعبدالله علیه‌السلام و زیارت عاشورا بخوان. رزق و روزی به تو خواهد رسید! اگر نرسید، نزد من بیا من به تو پول خواهم داد. [ صفحه 567] آن بنده‌ی خدا رفت و بعد از زمانی خدمت آقا آمد. آقا فرمود: چه كار كردی؟ گفت: در حرم امام حسین علیه‌السلام مشغول خواندن زیارت عاشورا بودم. در آن هنگام شخصی آمد و وجهی به من داد و بعد از آن در توسعه‌ی معاش قرار گرفتم. [297] .

#### بعد از چهلمین زیارت عاشورا، پول برای او حواله شد

یكی از علما در یادداشتهای خود چنین نوشته بود: شبی از طریقی، به من الهام شد كه مبلغ چهل و پنج هزار تومان ببر، درب مغازه‌ی یكی از بندگان خدا كه مرد محترمی از اهل اصفهان است. صبح متحیر بودم چه كنم؟ آیا آنچه فهمیدم، صحیح است یا نه؟ و اصلا نمی‌دانستم چقدر پول دارم؟وقتی مراجعه كردم، دیدم موجودی من چهل و پنج هزار تومان است. اول وقت درب مغازه آن آقا كه از محترمین شهر بود رفتم. دیدم دو نفر در مغازه‌ی او ایستاده‌اند. به آن آقا گفتم: من با شما كاری دارم، می‌خواهم با هم به جایی برویم و برگردیم. او گفت: بسیار خوب.من ایشان را به مسجدالنبی، واقع در خیابان جی، بردم. در آنجا عمله و بنا كار می‌كردند. لب ایوان، طرف قبله نشستم و من به ایشان گفتم: من مأمور هستم كه گرفتاری شما را اصلاح كنم، اگر مشكلی داری بگو! هر چه اصرار كردم او چیزی نگفت.بالاخره آن مبلغ را به ایشان دادم، ولی نگفتم چقدر است. ایشان بی‌اختیار به گریه افتاد و گفت: من چهل و پنج هزار تومان قرض داشتم، چهل زیارت عاشورا نذر كردم [ صفحه 568] كه بخوانم و امروز بعد از اذان، آخرین زیارت را خواندم واز حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام خواستم كه گرفتاریم رفع شود كه الان بحمدالله گره باز گردید. [298] .

#### حضرت امام حسین در شب اول قبر، سه مرتبه همسر استاد اشرف حداد را زیارت كردند

صالح متقی «ملا حسن یزدی» كه یكی از نیكان و مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت است، از ثقه‌ی امین «حاج محمد علی یزدی» كه مرد فاضل صالحی بود و در یزد زندگی می‌كرد و دائما مشغول اصلاح امر آخرت خود بود، این قضیه را نقل كرده است.حاج محمد علی یزدی كه شبها در قبرستان خارج از یزد - كه به مزار معروف است و در آنجا جماعتی از صلحا مدفون هستند - به سر می‌برد، گفت:یكی از رفقای من از كوچكی با من همسایه بود و با هم نزد یك معلم می‌رفتیم و با هم بزرگ شدیم. پس از آن ما برای خودمان یك شغلی انتخاب كردیم و او هم شغل «مأمور گمرك» را برای خود پیشه كرد و در همان شغل بود تا از دنیا رفت و در همان قبرستان، نزدیك محلی كه من در آن بیتوته می‌كردم، به خاك سپرده شد.چند روز از فوتش گذشته بود كه او را در خواب دیدم. او بسیار خوشحال بود و در جای خوبی زندگی می‌كرد. پس نزد او رفتم و گفتم: من می‌دانم كه تو در دنیا كارهای خوبی نداشتی و این حالات در شأن تو نیست و شغل تو مقتضی این مكان نبود و تو باید در عذاب باشی! با كدام عمل به این مقام رسیدی؟او گفت: همین طور است كه می‌گویی! من از روزی كه از دنیا رفتم، به بدترین [ صفحه 569] عذابها گرفتار بودم. تا دیروز كه همسر استاد اشرف حداد فوت شد و در این مكان او را دفن كردند و اشاره به موضعی كرد كه تقریبا پنجاه متر با او فاصله داشت.سپس رفیقم گفت: در شب وفات او حضرت اباعبدالله علیه‌السلام سه مرتبه او را زیارت كردند و در مرتبه‌ی سوم امر فرمودند كه عذاب از این قبرستان برداشته شود. و اكنون الحمدلله حالم این گونه است كه می‌بینی و در نعمت الهی قرار گرفته‌ایم.از خواب بیدار شدم و متحیر بودم و استاد اشرف حداد را نمی‌شناختم و محله‌ی او را هم نمی‌دانستم! پس به بازار آهنگرها رفتم و آدرس اشرف حداد را گرفتم و بالاخره او را پیدا كردم.از استاد اشرف پرسیدم: تو زوجه‌ای داشتی؟!گفت: بله، دو سه روز است كه وفات كرده است و او را در فلان محل (همان موضع را اسم برد) دفن كرده‌ایم.به استاد اشرف گفتم: او به زیارت كربلای حضرت اباعبدالله رفته بود؟ گفت: نه، گفتم: ذكر مصائب حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌كرد؟ گفت: نه. گفتم: مجلس عزادای داشت؟ گفت: نه.بالاخره او پرسید: چرا اینها را می‌پرسی؟! من خوابم را برایش نقل كردم. استاد اشرف گفت: این زن مواظبت بر زیارت عاشورا داشت. [299] .

#### تشریف فرمایی امام حسین برای دیدار ما در قبركن، در تخت فولاد اصفهان‌

حضرت حجة الاسلام والمسلمین، حاج آقا حسین نظام الدینی اصفهانی قدس سره نوشته‌اند: روزی در منزل حاج عبدالغفور - یكی از حاجی‌های موجه اصفهانی و ملازم [ صفحه 570] آیة الله حاج سید محمد تقی فقیه احمد آبادی صاحب كتاب شریف مكیال المكارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه‌السلام - بودم.یكی از رفقای ایشان به نام «حاج سید یحیی پنبه كار» می‌گفت: برادرم را كه مدتی قبل فوت كرده بود، در خواب دیدم. او وضع و لباس خوبی داشت كه موجب تعجب و شگفتی بود. به او گفتم: داداش، در آن دنیا، كلاه چه كسی را برداشتی؟ گفت: من كلاه كسی را برنداشته‌ام؟!من گفتم: من تو را می‌شناسم! این لباس و این موقعیت از آن تو نیست. برادرم گفت: آری، دیشب، شب اول قبر «مادر قبركن» بود، حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به دیدن آن زن تشریف آوردند و فرمودند: «به كسانی كه اطراف قبر بودند خلعت ببخشند!» من هم از آن عنایات بهره‌مند شدم و به این جهت، از دیشب وضع و حال ما خوب شد و این لباس فاخر را پوشیده‌ام.از خواب بیدار شدم، نزدیك اذان صبح بود، كارهای خود را انجام دادم و حركت كردم و به سوی تخت فولاد (قبرستان تاریخی و با عظمت اصفهان) آمدم و برای تحقیق این مطلب، سر قبر برادرم رفتم بعضی قرآن خوانها در كنار قبر قرآن می‌خواندند. از آنها درباره‌ی قبرهای تازه پرسش كردم و آنها قبر «مادر قبركن» را معرفی كردند. گفتم: كی دفن شده است؟ گفتند: دیشب شب اول قبر او بوده است! متوجه شدم تاریخ دفن او، با گفته‌ی برادرم در عالم خواب مطابق است.سرانجام نزد آقای قبركن، در تكیه‌ی مرحوم آیة الله میرز ابوالمعالی (استاد مرحوم آیة الله العظمی بروجردی و صاحب كرامات عجیبه)، كه محاذی قبر آن زن بود، رفتم. ابتدا از او احوالپرسی نمودم و درباره‌ی فوت مادرش، سئوال كردم. او گفت: دیشب شب اول قبر او بود! [ صفحه 571] گفتم: ایشان روضه خوانی می‌كرد؟ روضه خوان بود؟ كربلا مشرف شده بود؟ گفت: خیر. سپس سئوال كرد: این پرسشها برای چیست؟ آنگاه خواب خود را گفتم. گفت: مادرم هر روز زیارت عاشورا می‌خواند. [300] .

#### مقام بلند مرحوم میرزا ابراهیم محلاتی به خاطر زیارت عاشورا

فقیه زاهد، مرحوم شیخ جواد بن شیخ مشكور، كه از اجله‌ی علما و فقهای نجف اشرف و مرجع تقلید جمعی از شیعیان عراق و از ائمه‌ی جماعت صحن مطهر بوده است و در سال 1337 در حدود نود سالگی وفات نمود و در جوار پدرش، در یكی از حجره‌های صحن مطهر مدفون گردید، نقل فرمود:در شب 26 ماه صفر 1336 در نجف اشرف، در خواب حضرت عزرائیل ملك الموت علیه‌السلام را دیدم. پس از سلام پرسیدم: از كجا می‌آیی؟ فرمود: از شیراز می‌آیم و روح میرزا ابراهیم محلاتی را قبض كردم.گفتم: روح او در برزخ در چه حال است؟ فرمود: در بهترین حالات و در بهترین باغهای عالم برزخ است و خداوند هزار ملك را برای او موكل كرده است كه فرمان او را می‌برند!گفتم: برای چه عملی، به چنین مقامی رسیده است؟ آیا برای مقام علمی و تدریس و تربیت شاگردان؟ فرمود: نه. گفتم: آیا برای نماز جماعت و رساندن احكام دین به مردم؟ فرمود: نه. گفتم: برای چه عملی؟ فرمود: برای زیارت عاشورا!مرحوم میرزای محلاتی سی سال آخر عمرش، زیارت عاشورا را ترك نكرد و هر روزی كه بیماری یا مشكلی داشت و نمی‌توانست آن را بخواند، نایب می‌گرفت. [ صفحه 572] چون شیخ از خواب بیدار می‌شود، فردای آن روز، به منزل آیة الله میرزا محمد تقی شیرازی می‌رود و خواب خود را برای ایشان نقل می‌كند.مرحوم میرزا محمد تقی گریه می‌كند و چون از ایشان سبب گریه را می‌پرسند، می‌فرماید: میرزای محلاتی از دنیا رفت و استوانه‌ی فقه بود! به ایشان گفتند: شیخ خواب دیده است و واقعیت آن معلوم نیست. میرزا فرمود: بلی خواب است، اما خواب شیخ مشكور است نه خواب افراد عادی!فردای آن روز، تلگراف فوت میرزای محلاتی از شیراز به نجف می‌رسد و تصدیق رؤیای شیخ مشكور آشكار می‌گردد. [301] .

#### مقام سه نفر به خاطر مداومت بر زیارت عاشورا

یكی از بزرگان می‌فرمود: مرحوم آیة الله حاج آقا حسین خادمی و حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ عبدالجواد مداحیان (روضه خوان امام حسین علیه‌السلام) را در خواب دیدم، كه در غرفه‌ای از غرفه‌های بهشت دور یكدیگر جمع بودند.از آیة الله خادمی احوال پرسی كردم و گفتم: با هم بودن شما سه نفر (یك آیة الله، آقای حاج سیخ عباس قمی یك محدث، و حاج شیخ عبدالجواد روضه خوان امام حسین علیه‌السلام) چه مناسبتی دارد؟ چرا شما با یكدیگر در یك جا قرار گرفته‌اید؟آیة الله خادمی جواب دادند: ما همگی مداومت به زیارت عاشورا داشتیم و در مقدار خواندن زیارت عاشورا، مثل هم بودیم. [302] . [ صفحه 573]

#### تاسف در برزخ به خاطر مداوت نداشتن بر زیارت عاشورا

عالم جلیل القدر، شیخ عبدالهادی حائری مازندرانی از والد خود «مرحوم حاجی ملا ابوالحسن» نقل كردند كه فرمود: من حاجی میرزا علی تقی طباطبایی را بعد از رحلتش در خواب دیدم. به او گفتم: آیا در آنجا آرزویی هم داری؟گفت: هیچ آرزویی ندارم جز یك چیز و آن اینكه چرا در دنیا هر روز زیارت عاشورای ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام را نخواندم؟رسم سید این بود كه فقط در دهه‌ی محرم، زیارت عاشورا می‌خواند، نه در تمام سال! و لذا افسوس می‌خورد كه چرا در تمام سال نمی‌خواندم. [304] . [ صفحه 574]

#### ملحقات بخش 21 در این كتاب‌

موضوع: 1- حضرت صدیقه علیهاالسلام در جلسه‌ی زیارت عاشورا شركت می‌كنند، شماره قضیه: 95موضوع: 2- مرحوم علامه‌ی امینی در عالم برزخ فرمود: مداومت بر زیارت عاشورا را وظیفه‌ی خود بدان، شماره قضیه: 300 [ صفحه 577]

### برزخ عزاداران و زوار

#### دست و سینه‌ی هندوی سینه زن نسوخت‌

سید جلیل، مرحوم دكتر اسماعیل مجاب (دندان ساز)، عجائبی را كه از ایام مجاورت در هندوستان مشاهده كرده بود، نقل می‌كرد. از آن جمله می‌گفت:عده‌ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام معتقد و علاقه‌مند هستند و برای بركت مالشان، با آن حضرت شراكت می‌كنند.بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله‌ی شیعیان شربت و فالوده و بستنی درست می‌كنند و خودشان به حال عزا می‌ایستند و آن چیزهای نذری را به عزاداران می‌دهند. بعضی از آنها نیز مبلغی را كه مربوط به آن حضرت است، به شیعیان می‌دهند تا در مراكز عزاداری خود صرف نمایند.یكی از آنها عادتش این بود كه همراه سینه زنها حركت می‌كرد و با آنها سینه می‌زد. چون آن هندو مرد، بنا به رسم مذهبی خودشان، بدنش را با آتش سوزاندند و تمام بدنش خاكستر شد. فقط دست راست و قطعه‌ای از سینه‌اش در آتش نسوخته بود. [ صفحه 578] بستگانش آن دو عضو را نزد قبرستان شیعیان آوردند و گفتند: این دو قطعه از بدن او مربوط به حسین شما است!وقتی كه آتش جهنم كه قابل مقایسه با آتش دنیا نیست به وسیله‌ی حضرت امام حسین علیه‌السلام خاموش و برد و سلام می‌گردد، پس نسوزاندن آتش ضعیف دنیوی به وسیله آن بزرگوار، جای تعجب نیست! [305] .

#### در عالم آخرت مقام و سلطنت امام حسین را خواهی دید

مرحوم آقای سید محمد تقی گلستان (مدیر روزنامه گلستان) این قضیه را نقل نمود:در اوایل سن جوانی، چند جوان همسال و یك دل و یك جهت بودیم و با هم دورانی داشتیم. هر شبی در منزل یكی از دوستان می‌رفتیم و با هم بودیم.یكی از آنان پدرش حسینی بود! یعنی به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام سخت علاقمند بود و در تعزیه و گریه و زاری بر آن حضرت بی‌اختیار بود. شبی كه نوبت میهمانی پسرش بود، می‌گفت: من راضی نیستم در منزل من بیایید، مگر اینكه آقای روضه خوانی هم بیاید و ذكری از حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام كند.ولذا هر شبی كه نوبت آن رفیق بود مجلس ما به تعزیه وروضه‌خوانی تبدیل می‌گشت.پس از چندی آن پیرمرد محترم مرحوم شد و مرگش همه‌ی ما را ناراحت كرد. تا اینكه شبی در عالم رؤیا، او را دیدم و در این اندیشه افتادم كه مرده است و هر كس [ صفحه 579] انگشت ابهام (شست) مرده را بگیرد، هرچه از او بپرسد، آن مرده جواب می‌گوید!لذا ابهام او را گرفتم و گفتم: تو را رها نمی‌كنم، تا برایم حالات خود را از ساعت مرگ تاكنون نقل كنی!حالت ترس و لرز شدیدی بر او دست داد و گفت: نپرس كه گفتنی نیست! چون از گفتن حالش مأیوس شدم، گفتم: پس چیزی را كه در آن عالم فهمیدی برایم بگو، تا من هم بدانم.گفت: برایت بگویم: امام حسین علیه‌السلام را كه یادش می‌كردیم، در دنیا نشناختیم! اینجا كه آمدم مقام و سلطنت و عزت او را مشاهده كردم و طوری است كه آن را نمی‌توانم به تو بفهمانم. جز اینكه خودت بیایی و مقام او را در این عالم ببینی. [306] .

#### امام حسین فرمود: من رحمت الله الواسعةام‌

مرحوم آیت الله علامه‌ی میرجهانی قدس الله نفسه الشریف فرمودند:در ابتدای منبری شدن، با خود فكر كردم كه مؤمن باید خوف و رجائش مساوی باشد و امروز شیعیان چنان رجاء به رحمت خدا پیدا كرده‌اند، كه گویا هیچ خوفی از اهوال بعد از مرگ ندارند! بنابراین وظیفه‌ی خود دیدم كه در سخنرانی‌ها آیات عذاب را تفسیر كنم و عقبات پس از مرگ را تذكر دهم.در اكثر سخنرانیها همین بحثها را مطرح می‌كردم و مستمعین گریه‌ی زیادی می‌كردند! بالاخره روزی در منزل یكی از اخیار اصفهان (ایشان نام او را ذكر كردند) بر فراز منبر بودم و آیه‌ی عذابی را تفسیر می‌كردم، و اشكها رخسار مستمعین را [ صفحه 580] پوشانده بود. در این اثنا ناگهان برایم مكاشفه‌ای حاصل شد و حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را در بین زمین و آسمان دیدم كه مطالبی به این مضامین می‌فرمودند: «میر جهانی! تا كی مردم را می‌ترسانی! من رحمت الله الواسعه‌ام!».پس از این مكاشفه، سعی كرم كه منبرهایم فقط در زمینه‌ی ایجاد خوف نباشد.

#### سید محمد باقر درچه‌ای در عالم برزخ‌

آقای امیر محمدی، مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام فرمودند:یكی از شبهای جمعه، مقارن ساعت یك نصف شب به تخت فولاد (قبرستان مؤمنین و علمای مشهور در اصفهان) آمدم. دیر وقت بود و مردم خواب بودند. ماشین را خاموش كردم و با هل دادن، آن را به تكیه داخل كردم.چند زیلو روی هم گذاشته شده بود من آمدم و بر روی آنها نشستم و سیگاری روشن كردم، تا بعد از آن بروم و استراحت كنم.ناگهان چشمم به مقبره‌ی آقای سید محمد باقر درچه‌ای قدس سره - استاد مرحوم آیة الله بروجردی - افتاد. رو به آسمان كردم و صدا زدم: خدایا من می‌دانم آقا سید محمد باقر، در خانه‌ی تو آبرو دارد. این سید امشب به خواب من بیاید و یك خبری از آن دنیا به من بدهد!سیگارم تمام شد، سپس رفتم و خوابیدم. در عالم رؤیا، دیدم كه جمعیتی دور تا دور یك مجلس، بعضی نشسته و برخی ایستاده بودند.در این هنگام، دیدم آقا سید محمد باقر درچه‌ای، یك پیراهن سفید پوشیده است و یك عرقچین بر سرش می‌باشد. او اشاره‌ای به من كرد و صدا زد: هر قدمی كه برای [ صفحه 581] امام حسین علیه‌السلام در دنیا برداشتم، در اینجا (عالم برزخ) دارند پایم حساب می‌كنند. [307] .

#### باغ و قصری كه حضرت امام حسین، به تاج الواعظین لنگرودی عطا فرمودند

«مرحوم مرتاضی لنگرودی» فرزند سلطان الواعظین لنگرودی می‌گفت:در عالم خواب، دیوار باغی را دیدم. آن قدر رفتم تا به در ورودی باغ رسیدم و چون در باز بود، وارد باغ شدم. آنچنان باغ پر گل و گیاهی دیدم كه تا به حال ندیده بودم! در وسط باغ قصری دیدم كه مرحوم تاج الواعظین لنگرودی، در ایوان یكی از غرفه‌هایش بود.گفتم: آقای تاج، این باغ و كاخ از كیست؟ گفت: از من! گفتم: خانه‌ات را دیده بودم، این چنین نبود.گفت: این باغ و كاخ را مولایم حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام به من عنایت فرموده است. خوشا به حال نوكران امام حسین علیه‌السلام! [308] .

#### مرحوم علامه‌ی امینی در عالم برزخ، درباره‌ی زیارت و عزاداری امام حسین سخن می‌گویند

فرزند آیت الله امینی قدس سره آقای دكتر محمد هادی امینی می‌نویسد:پس از گذشت چهار سال از فوت مرحوم آیت الله العظمی علامه امینی نجفی، پدر بزرگوارم و مؤلف كتاب الغدیر، یعنی در سال 1394 هجری قمری، شب جمعه‌ای قبل از اذان فجر، وی را در خواب دیدم. او را شاد و خرسند یافتم! جلو رفتم و پس از سلام و دست بوسی عرض كردم: پدر جان! در آنجا چه عملی باعث سعادت و نجات [ صفحه 582] شما گردید؟گفتند: چه می‌گویی؟ مجددا عرض كردم: آقا جان! در آنجا كه اقامت دارید، كدام عمل موجب نجات شما شد؟ كتاب الغدیر یا سایر تألیفات یا تأسیس و بنیاد كتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام؟پاسخ دادند: نمی‌دانم چه می‌گویی؟ قدری واضح‌تر و روشن‌تر بگو! گفتم: آقا جان! شما اكنون از میان ما رخت بربسته‌اید و به جهان دیگر منتقل شده‌اید: در آنجا كه هستید، كدامین عمل باعث نجات شما گردید؟ كدام عمل از میان صدها خدمات و كارهای بزرگ علمی و دینی و مذهبی؟مرحوم علامه امینی درنگ و تأملی نمودند و سپس فرمودند: «فقط زیارت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام!».عرض كردم: شما می‌دانید كه اكنون روابط بین ایران و عراق تیره و تار است و راه كربلا بسته شده است. چه كنم؟فرمود: در مجالس و محافلی كه جهت عزاداری امام حسین علیه‌السلام برپا می‌شود، شركت كن! كه ثواب زیارت امام حسین علیه‌السلام را به تو می‌دهند.سپس فرمودند: پسر جان! در گذشته بارها تو را یادآور ساختم و اكنون نیز به تو توصیه می‌كنم كه زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترك و فراموش مكن. مرتبا زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان. این زیارت دارای آثار و بركات و فواید بسیاری است كه موجب نجات و سعادت در دنیا و آخرت تو می‌باشد و امید دعا دارم فرزندم!فرزند مرحوم آیت الله امینی می‌نویسد: علامه امینی قدس سره با كثرت مشاغل و تألیف و مطالعه و تنظیم و رسیدگی به ساختمان كتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف، [ صفحه 583] مواظبت كامل بر خواندن زیارت عاشورا داشتند و سفارش به زیارت عاشورا می‌نمودند و بدین جهت من خودم نیز حدود سی سال است كه مواظب بر خواندن زیارت عاشورا می‌باشم. [309] .

#### همه‌ی اعمال مربوط به امام حسین پذیرفته شد

مرحوم سید حسین شاهرودی قدس سره فرمود: با مرحوم شیخ علی زاهد قدس سره پیاده از مسجد سهله برمی‌گشتیم، مرد عربی از ایشان پرسید: چرا برای شب زیارتی امام حسین علیه‌السلام به كربلا می‌روید و به این ترتیب موفق به درك چهل شب در مسجد سهله نمی‌شوید؟مرحوم شیخ علی زاهد فرمودند: برایت قضیه‌ای نقل می‌كنم تا بدانی كه حق دارم زیارت امام حسین علیه‌السلام را ترك نكنم!قضیه آن است كه شخص متدین و محترمی ساكن نجف اشرف بود. وی در اواخر عمر، همه‌ی املاك خود را فروخت و به كربلا آمد و در آنجا مسكن گزید.مردم به او گفتند: همه دوست دارند در نجف اشرف بمیرند، اما تو به كربلا آمده‌ای؟!او جواب داد: دستگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فقط مرد قبول می‌كند! (یعنی افراد پاك و صالح به بارگاه حضرت علی علیه‌السلام راه دارند.) ولی در دستگاه امام حسین علیه‌السلام، همه را می‌پذیرند! متقی و فاسق و حتی یهود و نصاری نیز در این باب اوسع الهی راه دارند. [ صفحه 584] خلاصه، آن مرد در كربلا فوت كرد و در همان جا مدفون شد. در شب دفن او، عده‌ای او را به خواب دیدند و او گفته بود:چون مرا در قبر گذاشتند، نكیرین برای سؤال آمدند، سپس یكی از آنها اعمال مرا به دیگری عرضه می‌كرد. ابتدا نمازها را شروع كردند، ملك دیگر به نمازها اشكال كرد و نپذیرفت و خودم می‌فهمیدم كه راست می‌گویند و آن نمازها برای خدا نبوده است!هنگامی كه نمازهایم رد شد، مأیوس شدم. بعد به همین صورت تمام اعمالم را خدشه‌دار كردند و نپذیرفتند! تا اینكه نوبت به اعمالی رسید كه مربوط به امام حسین علیه‌السلام بود.آن ملك گفت: به زیارت كربلا رفته است، و هر دو قبول كردند! در مجلس روضه شركت كرده است، هر دو قبول كردند! در فلان مجلس خدمتی به عزاداران كرده است، قبول كردند! و همینطور...من در قبر عصبانی شدم و گفتم: ای ملائكه‌ی خدا، این اعمال و آن اعمال همه برای من است، چطور از بقیه‌ی اعمال من چیزی قبول نشد؛ ولی در این اعمال، هیچ چیز رد نشد؟!به من گفتند: «خاموش باش! زیرا ما در دستگاه امام حسین علیه‌السلام، وظیفه تحقیق نداریم و مأمور به ظاهر هستیم!سپس شیخ علی زاهد از آن مرد عرب پرسید: حالا آیا من حق دارم كه زیارت امام حسین علیه‌السلام را ترك نكنم؟! آن عرب پاسخ داد: بلی، حق با شما است. [310] . [ صفحه 585]

#### منبری امام حسین در شب اول قبر نجات یافت‌

دو نفر از معمرین و بزرگان اهل منبر یزد، كه فعلا هم یكی از آنها زنده و در قید حیات است، با یكدیگر قرار می‌گذارند و عهد می‌كنند كه هر كدام از آنها زودتر از دنیا رفتند، به خواب دیگری بیایند و وضع خود را به او خبر دهند.یكی از آنها فوت می‌كند، دو شب بعد از فوتش به خواب دیگری می‌آید. او در باغ مصفایی، قدم زنان دوست خود را ملاقات می‌كند! پس از او می‌پرسد: با تو چه كردند؟آن منبری گفت: وقتی مرا در قبر نهادند؛ آن دو ملك بنام نكیرین برای سئوال و جواب، وارد قبر شدند و از من هر چه سئوال كردند، زبانم بند آمده بود و نمی‌توانستم جواب بدهم!فقط یك كلمه به زبانم آمد و گفتم: «من روضه خوان امام حسین علیه‌السلام هستم!» آنها وقتی كه این سخن را شنیدند، ساكت شدند و چیزی نگفتند و مرا به حال خودم، به این حال كه می‌بینی، رها كردند و رفتند. [311] .

#### برزخ یكی از منبری‌های امام حسین كه دارای شغل غیر حلالی بود

حضرت آیة الله سید عبدالحسین دستغیب این قضیه رانقل كرده‌اند:بیش از سی سال قبل روضه خوانی، به نام «شیخ حسن» بود كه چند سال آخر عمرش را به شغل حرامی سرگرم بود! پس از مردنش، یكی از خوبان او را در خواب می‌بیند در حالی كه او برهنه و چهره‌اش سیاه است و شعله‌های آتش از دهان و زبان آویزانش بالا می‌رود. این منظره آنقدر وحشتناك بود، كه آن شخص فرار می‌كند!پس از گذشتن ساعتی و طی عوالمی، باز او را می‌بیند و لكن این مرتبه او در فضای [ صفحه 586] فرح‌بخش است وچهره‌ی سفید دارد و با لباس است و روی منبر نشسته و خوشحال است.بیننده‌ی خواب نزد آن روضه خوان می‌رود و می‌پرسد: شما «شیخ حسن» هستید؟ می‌گوید: بلی. می‌پرسد: شما همان شخصی هستید كه در آن حالت عذاب و شكنجه بودید؟ می‌گوید: بله.آنگاه كه سبب دگرگون شدن حالش را می‌پرسد: ایشان پاسخ می‌دهد: آن حالت اولی، در برابر ساعاتی است كه در دنیا به كار حرام سرگرم بودم و این حالت خوب، در برابر ساعاتی است كه از روی اخلاص، از حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام یاد می‌نمودم و مردم را می‌گریاندم و تا اینجا هستم در كمال خوشی و راحتی می‌باشم و چون آنجا می‌روم حال من همان گونه است كه دیدی!به او گفت: حال كه چنین است، از منبر پایین نیا و آنجا نرو! گفت: نمی‌توانم! آنها مرا می‌برند. [312] .

#### سید جواد سدهی در عالم برزخ‌

آقای حاج شیخ مهدی حائری تهرانی - امام جماعت مسجد ارگ و مسجد الغدیر - برایم نقل نمود كه شبی در خواب دیدم كه برای استفاده، در این حسینیه آمدم. سید جواد سدهی بالای منبر روضه می‌خواند و شور و انقلاب عجیبی ایجاد كرده و همه‌ی حاضرین را تحت تأثیر روضه‌ی خود قرار داده بود و مردم به سر و صورت و سینه می‌زدند و گریه می‌كردند و بعضی هم بی‌هوش شدند.چون منبرش تمام شد و پایین آمد مردم با او مصافحه كردند و بعضی دستش را [ صفحه 587] می‌بوسیدند و من جلو رفتم و با او مصافحه كردم و متوجه شدم كه از دنیا رفته است. گفتم: حاج آقا، حال شما چطور است؟مرحوم سدهی گفت: الحمدلله، از بركات آقا سیدالشهداء علیه‌السلام، حال همه‌ی ما خوب است. روی كه آقای سلطان الواعظین شیرازی «مؤلف كتاب شبهای پیشاور» آمدند. به هر یك از ما روضه‌خوانها یك درجه داده‌اند! [313] .

#### مقام میرزا نبی خان به خاطر تأمین خرج روضه خوانی‌

مرحوم استاد، شیخ عبدالحسین تهرانی قدس سره این قضیه را نقل نمود: وقتی كه میرزا نبی خان، كه یكی از نزدیكان محمدشاه قاجار بود؛ وفات كرد (او در حیاتش به فسق و فجور در ظاهر معروف بود)، شبی در خواب دیدم كه گویا در باغها وعمارتهای بهشتی گردش می‌كنم و كسی نیز همراه من است كه منازل و قصرها را می‌شناسد. پس به جایی رسیدیم، كه آن شخص گفت: اینجا منزل نبی خان است! اگر می‌خواهی خودش را ببینی، آنجا نشسته است. سپس به جایی اشاره كرد.من متوجه آنجا شدم كه دیدم كه او (میرزا نبی خان) در تالاری نشسته است. او چون مرا دید به من اشاره كرد و گفت: بیا بالا! من نزد او رفتم. پس نبی خان برخاست و سلام كرد و مرا در صدر مجلس نشانید و خودش به همان عادتی كه در دنیا داشت نشست، و من در حال او متفكر بودم!او به من نگاه كرد و گفت: ای شیخ، گویا از مقام من تعجب می‌كنی؟ زیرا اعمال من در دنیا خوب نبود و نتیجه‌ای جز عذاب دردناك نداشتم. البته اینطور هم بود! [ صفحه 588] اما من در طالقان معدن نمكی داشتم و هر سال درآمد آن را به نجف اشرف می‌فرستادم، تا صرف برگزاری مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام شود. خداوند این مكان و باغ را در عوض آن به من عطا كرد!مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی گفت: من از خواب بیدار شدم، در حالتی كه متعجب بودم. فردای آن روز این رؤیا را در مجلسی بازگو نمودم، پس یكی از فرزندان ملا مطیع طالقانی گفت:این خواب رؤیای صادقانه است. او در طالقان معدن نمكی داشت و درآمد آن را كه نزدیك صد تومان بود، هر ساله به نجف می‌فرستاد و پدر من مسئول خرج كردن آن در راه عزاداری امام حسین علیه‌السلام بود.مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی فرمود: تا آن وقت، من نمی‌دانستم كه او در طالقان ملك دارد و هر سال در نجف مراسم عزاداری برپا می‌كند. [314] .

#### یكی از اشعار صغیر اصفهانی برای حضرت ابوالفضل، پدر او را در عالم برزخ سرافراز كرد

حاج آقا هاشم زاده‌ی اصفهانی فرمود:«مرحوم جنانی» روح پدر «مرحوم صغیر» را احضار می‌كند، آقای صغیر می‌فرماید: «از روح پدرم سؤال كن كه این شعرهایی كه من برای خانواده‌ی عصمت و طهارت علیهم‌السلام گفتم: آیا در عالم برزخ برای شما نتیجه‌ای داشته یا نه؟» [ صفحه 589] روح پدر مرحوم صغیر گفته بود: «بله بابا. یك ماده تاریخ برای حضرت اباالفضل علیه‌السلام گفته بودی، كه وقتی به این عالم آوردند، مرا توی تمام اموات سرفراز كردی».یك بیت شعر از آن شعرهای ماده تاریخ كه بر در صحن و حرم حضرت قمر بنی هاشم اباالفضل العباس علیه‌السلام نوشته شده، این بیت است:«زد صغیر اصفهانی بهر تاریخش رقم دردها بر درگه ماه بنی هاشم دواست» [315] .

#### دعبل خزاعی در برزخ مرثیه خواند و نجات یافت‌

از علی پسر دعبل خزاعی (كه شاعر معروف اهل بیت علیهم‌السلام) نقل شده كه گفت: با اینكه دعبل از شیعیان حضرت امام رضا علیه‌السلام بود و آن حضرت را بسیار دوست می‌داشت، ولی در وقت مرگ، رنگش تغییر یافت، زبانش بند آمد و صورتش سیاه شد.من از ترس ملامت دشمنان این مطلب را مخفی داشتم و در پنهانی او را غسل دادم و دفن نمودم و از این جریان بسیار اندوهگین بودم و نزدیك بود كه از مذهب او برگردم! تا اینكه پس از سه روز او را در خواب دیدم و روی او نورانی و جامه‌ی سفید نیكویی در بر و كلاه سفیدی بر سر داشت. از او پرسیدم: پدر جان خداوند با تو چگونه رفتار كرد؟پاسخ داد: فرزندم، سیاهی صورت و بند آمدن زبانم به جهت شرب خمر در دنیا بود و در همان حال بودم تا اینكه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم با لباس و كلاهی سفید [ صفحه 590] تشریف آوردند و به من خطاب كردند:«انت دعبل؟ تویی دعبل؟ (كه برای شهیدان اهل بیت من مرثیه می‌گفتی و دوستان ما را در مصیبت آنها می‌گریاندی)؟عرض كردم: بله، یا رسول الله.حضرت فرمودند: از آن مراثی كه در حق آنها گفته‌ای، چیزی بخوان! در این هنگام قبر من وسیع شد و صندلی گذاردند و حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر آن نشستند و ملائكه بسیاری در خدمت آن جناب بودند. من این ابیات را خواندم:لا اضحك الله سن الدهر ان ضحكت و آل احمد مظلومون قدقهروامشردون نفوا عن عقر دارهم كانهم قد جنوا ما لیس یغتفردر این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریستند و جامه‌ی سفیدی را كه پوشیده بودند به من عطا فرمودند و مرا شفاعت كردند. [316] .

#### برزخ مامور پست كه در راه زیارت امام حسین وفات یافت‌

دانشمند محترم، آقای احمد امین نقل می‌كرد كه شخص مورد اطمینانی برای من، این قضیه را نقل نمود: دو نفر مأمور پست به منظور زیارت قبر حضرت امام حسین علیه‌السلام تهران را ترك كردند و چون دولت اجازه‌ی مسافرت به عتبات مقدسه را به كسی نمی‌داد، ناچار از راه قاچاق رفتند.بالاخره در بیابان شوره‌زاری گرفتار شدند و به قدری تشنگی بر آنها فشار آورد، كه یكی از آنها از تشنگی مرد و دیگری به فضل خدا از مهلكه خود را نجات داد و [ صفحه 591] تندرست نزد خانواده‌ی خود آمد. او پس از مدتی، دوست و همكار خود را در خواب دید كه در باغ زیبایی با كمال راحتی به سر می‌برد!از حال او پرسید: گفت: خدا را شكر و ستایش می‌كنم كه به بركت حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه‌السلام كاملا راحت هستم. ولی عقربی همه روزه پیش من می‌آید و انگشت ابهام پایم را نیش می‌زند و بقدری مرا رنج می‌دهد، كه نزدیك است جان بدهم. گفتم: ناراحتی تو برای چیست؟گفت: به من خبر داده‌اند كه این ناراحتی برای این است كه یك روز در خانه‌ی فلان دوستم مهمان شدم و ضمن اینكه با دوست خود باقلا می‌خوردم، چاقوی كوچكی از خانه‌ی او سرقت نمودم و آن را در گوشه‌ی سمت چپ فلان نقطه‌ی خانه‌ام، پنهان ساخته‌ام!از تو انتظار دارم كه به خانه‌ی من بروی و سلام مرا به همسر و فرزندانم برسانی و از قول من به آنها بگویی كه چاقو را به تو بدهند و تو آن را به صاحبش برگردانی و از او برای من طلب بخشش نمایی. شاید خداوند از خطای من درگذرد.این شخص می‌گوید طبق خوابی كه دیده بودم، عمل نمودم. مرتبه‌ی دیگر، دوباره دوستم را در خواب دیدم كه در منتهای راحتی و خوشی است و از من تشكر و سپاسگذاری نمود. [317] .

#### كوزه را از نهر برزخ زوار امام حسین پر آب كرد

شیخ احمد معرفت، واعظ متقی اهل بیت عصمت علیهم‌السلام این قضیه را از قول یكی از مراجع تقلید نقل كرد. [ صفحه 592] یكی از علمای نجف اشرف، كه یك شخصیت علمی است، به زیارت هفتگی امام حسین علیه‌السلام مقید بود. وی هر هفته حركت می‌كرد و به كربلا می‌رفت. روزهای پنجشنبه كه حوزه تعطیل می‌شد، اول صبح نماز می‌خواند و سپس پیاده از «راه خانه» كه یك راه كویری بود و تقریبا سیزده فرسخ می‌شود، به كربلا برای زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌آمد و بعد برمی‌گشت!به او گفتند: آقا شما دیگر پیر شده و ناتوان گشته‌اید. در سرما و گرما حركت می‌كنید و به كربلا می‌روید آن هم با پای پیاده! لااقل سواره بروید، زیرا پیمودن این همه راه برای شما زحمت است.ایشان فرمودند: آن وقتی كه چیزی ندیده بودم، به كربلا می‌رفتم. حالا كه چیزهایی هم دیده‌ام، نروم؟ گفتند: چه چیزی دیده‌اید؟فرمود: یك سال در تابستان هوا خیلی گرم بود. نماز صبح را خواندم. رسم من این بود كه یك مقدار غذا و یك كوزه‌ی آب و یك عصا با خود برمی‌داشتم. غذا را توی بسته‌ای می‌بستم و با كوزه‌ی آب، بر سر عصا می‌گذاشتم و عصا را بر شانه‌ام می‌انداختم و راه می‌افتادم!آن روز قدری كه از نجف بیرون آمدم، در آن هوای قلب الاسد، تشنه شدم! با خود گفتم: از این آبها بخورم اما حیفم آمد. دیدم یك كوزه آب بیشتر نیست. دوباره به راه افتادم و هوا خیلی گرم بود. یك مقدار دیگر راه آمدم و كم‌كم آفتاب بالای سرم آمد. دیدم دیگر نمی‌توانم تشنگی را تحمل كنم. گفتم: مقداری از این آبها را می‌خورم.عصا را برگرداندم و كوزه را از سر عصا برداشتم و در آن نگاه كردم. دیدم تمام آبها بخار شده و به هوا رفته است و یك قطره آب هم توی كوزه نیست! وای، من تشنه در وسط بیابان! دیگر نفهمیدم چه شد، چشمهایم سیاهی رفت و به زمین افتادم و از هوش رفتم!در چه حالی بودم؟ نمی‌دانم! یك وقت دیدم نسیم خنكی به صورتم خورد. [ صفحه 593] چشمهایم را باز كردم، دیدم باغ و گلستان و درختها و نهرهای جاری! چقدر عالی! اینجا كجاست؟ این درختها چیست؟ و این نهرهای جاری از كجاست؟ این آدمهای خوشرو و زیبا چه كسانی هستند؟!از جای خود بلند شدم و كوزه هم به دستم بود ولی یك قطره آب هم داخل آن نبود. آمدم و به یكی از آقایانی كه تشریف داشتند، گفتم: آقا، اینجا كجاست؟ من بین نجف و كربلا، این تشكیلات را ندیده بودم؟گفتند: حالا آب را بخور! چون تشنه هستی. كوزه‌ات را هم پر كن، چون به دردت می‌خورد. بعد ما به شما می‌گوییم كه كجا هستی. وقتی از آب خوردم، دیدم عجب آبی است؟! این چه آبی است؟! چقدر لذیذ؟! چقدر عالی! كوزه‌ام را پر كردم و سرحال شدم و جلو آمدم.باز گفتم: خوب، آقایان اینجا كجاست؟ گفتند: اینجا عالم برزخ زوار قبر امام حسین علیه‌السلام است. یعنی آنهایی كه با امام حسین علیه‌السلام حساب باز كردند، عالم برزخ ایشان اینجاست!یك وقت دیدم باد گرمی به صورتم خورد چشمهایم را باز كردم، دیدم اینجا همان وسط صحرای نجف است و هیچ اثری از آن درختها و باغها نیست و فقط آنچه كه باقی مانده است، كوزه‌ی پر از آب است، آن هم از آن آبها!سپس ایشان گفت: من كه به چشمم این چیزها را دیده‌ام، حالا دیگر چگونه زیارت آقایم امام حسین علیه‌السلام را ترك كنم؟ ای كسانی كه با امام حسین علیه‌السلام حساب باز كردید، خیلی قدر خودتان را بدانید. [318] . [ صفحه 594]

#### ملحقات بخش 22 در این كتاب‌

موضوع: 1- حبیب بن مظاهر علیه‌السلام در عالم برزخ، آرزومند شركت در مجالس عزاداری شماره قضیه: 9موضوع: 2- نجات داش علی در عالم برزخ به خاطر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، شماره قضیه: 165موضوع: 3- به ضمانت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، مادر را در عالم برزخ رها كرده بود!، شماره قضیه: 101موضوع: 4- حضرت امام حسین علیه‌السلام در شب اول قبر، سه مرتبه همسر استاد اشرف را زیارت كردند، شماره قضیه: 289موضوع: 5- تشریف فرمایی امام حسین علیه‌السلام برای دیدار مادر قبركن در شب اول قبر، شماره قضیه: 290موضوع: 6- مقام بلند مرحوم میرزا ابراهیم محلاتی در عالم برزخ، به خاطر زیارت عاشورا، شماره قضیه: 291موضوع: 7- مقام سه نفر در عالم برزخ، به خاطر مداومت بر زیارت عاشورا، شماره قضیه: 292موضوع: 8- آقا شیخ بزرگ انصاری فرمود: زیارت عاشورا برای آخرت نافع است، شماره قضیه: 293موضوع: 9- تأسف حاج میرزا علی نقی طباطبایی در عالم برزخ، به خاطر مداومت نداشتن بر زیارت عاشورا، شماره قضیه: 294 [ صفحه 597]

### شفاعت امام حسین (ع)

#### امیرالمؤمنین به احترام غبار كربلا، جنازه‌ی مرد فاسق را به نجف راه دادند

مرحوم تاج الدین حسن سلطان محمد قدس سره در كتاب تحفة المجالس می‌نویسد:در بغداد مرد فاسقی بود، كه در هنگام احتضار وصیت كرده بود كه مرا به نجف اشرف ببرید و در آنجا دفن كنید. شاید خداوند مرا بیامرزد و به خاطر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ببخشد.چون وفات كرد، قوم و خویشان او حسب الوصیه، او را غسل دادند و كفن نمودند و در تابوتی گذاشتند و به سوی نجف حمل كردند.شب، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خواب بعضی از خدام حرم خود آمدند و فرمودند: فردا صبح نعش فاسقی را از بغداد می‌آورند كه در زمین نجف دفن كنند. شما بروید و مانع این كار شوید و نگذارید كه او را در جوار من دفن كنند!فردای آن شب، خدام حرم مطهر، یكدیگر را خبر كردند وبیرون دروازه‌ی نجف رفتند و ایستادند تا نگذارند نعش آن فاسق را وارد كنند. ولی هر قدر انتظار كشیدند، [ صفحه 598] جنازه‌ای نیاوردند!شب بعد، باز در خواب دیدند كه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: آن مرد فاسق را - كه در شب گذشته گفتم، نگذارید او در نجف دفن شود - فردا می‌آورند. به استقبال او بروید و او را با عزت و احترام بیاورید و در بهترین جاها دفن كنید!گفتند: آقا، شب قبل فرمودید: نگذارید دفن شود! و حالا می‌فرمایید: در بهترین جاها دفن شود؟!حضرت فرمودند: آنهایی كه آن نعش را می‌آوردند شب گذشته راه را گم كردند و عبورشان به زمین كربلا افتاد. باد وزیده است و خاك و غبار زمین كربلا را در تابوت او ریخته است. به بركت خاك كربلا و احترام فرزندم حسین علیه‌السلام، خداوند از جمیع تقصیرات او گذشت و او را آمرزید و رحمت خود را شامل حالش گردانید! [319] .

#### امام زمان فرمودند: «هیچكس را از كربلا به جهنم نمی‌برند»

آخوند ملامحمد كاظم هزار جریبی قدس سره فرمود: از آقای میرزا محمد شهرستانی كه عالم جلیل القدری بود و بر جنازه‌ی سید بحرالعلوم نماز خواند، شنیدم كه فرمود:من در اوایل جوانی، مجاورت زمین كربلا را اختیار كرده بودم. رفیق صالح و پرهیزگاری داشتم كه مجاور نجف اشرف بود. او اهل خاتون آباد و اسمش حاج حسنعلی بود. وی پیوسته به من تكلیف می‌كرد كه به نجف برویم و در آنجا مجاورت نماییم، زیرا سكونت در كربلا قساوت می‌آورد، و مجاورت در نجف اشرف به مراتب بهتر از كربلا است. بالاخره شبی خواب دیدم كه در رواق حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستم و همان رفیقمان - حاج حسنعلی - هم آنجا بود و مجاورت كربلا [ صفحه 599] را برای من، انكار می‌كرد! ناگاه دیدم حضرت امام زمان علیه‌السلام در رواق تشریف دارند!حاج حسنعلی خدمت آن حضرت آمد و عرض كرد: شما اینجا تشریف دارید و مردم برای زیارت شما، به سامرا می‌آیند؟! حضرت فرمودند: آنجا هم هستم! سپس با دست مبارك به ضریح اشاره كردند و فرمودند: «بحق امیرالمؤمنین لا یقودون احدا من كربلا الی جهنم!». یعنی: به امیرالمؤمنین علیه‌السلام قسم، كه هیچ كس را از كربلا به سوی جهنم نمی‌برند! سپس فرمودند: «به شرط این كه شبی را در آنجا مانده باشد!»من گمان كردم كه مقصود آن حضرت، از بیتوته در كربلا این است كه در آنجا مشغول عبادت باشد. بنابراین عرض كردم: ما شبها، تا هنگام طلوع آفتاب، می‌خوابیم. حضرت فرمودند: «اگر چه تا هنگام طلوع آفتاب خوابیده باشد!»به همین جهت من مجاورت زمین كربلا را اختیار كردم. [320] .

#### امام حسین فرمودند: كدام فرشته جرأت دارد كه از مدفون در كربلا سؤال كند؟

مرحوم آیة الله العظمی وحید بهبهانی فرمود:من در خواب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را دیدم و عرض كردم: «یا سیدی هل یسئل عمن یدفن فی جواركم»؟ آیا از كسی كه در جوار شما دفن می‌شود، (به توسط نكیر و منكر) سؤال می‌شود؟حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام فرمودند: كدام ملك جرأت دارد كه از او سؤال كند؟ [321] . [ صفحه 600]

#### دفن در كربلا، امان از هول قیامت‌

عالم جلیل القدر مرحوم هزار جریبی قدس سره، از عالم بزرگ شیعه مرحوم سید علی طباطبائی قدس سره معروف به «صاحب ریاض» نقل كرده است كه فرمود:در ایام تحصیل، روزهای پنج شنبه، طرف عصر برای زیارت اهل قبور، از كربلا خارج می‌شدم، و به طرف خیمه‌گاه می‌رفتم. شبی در عالم رؤیا دیدم كه من به آنجا رفته‌ام و شهر كربلا رنگ دیگری به خود گرفته است! خبری از خانه‌ها و ساختمانها نیست و فقط قبوری پیدا بود كه در مكان بلندی قرار گرفته بود. من از دیدن آن منظره وحشت كردم و به فكر فرورفتم و در این حال بود كه شنیدم هاتفی به زبان فارسی گفت:خوشا به حال كسی كه در این زمین مقدس (كربلا)، مدفون شود. اگر چه با هزاران گناه باشد، از هول قیامت سالم می‌ماند! و هیهات است كه از هول قیامت، در سلامت باشد، كسی كه در این زمین دفن نشود! [322] .

#### شفاعت امام حسین پاداش زیارت‌

مرحوم سید بن طاووس قدس سره از محمد بن داود نقل كرده‌اند كه می‌گفت:همسایه‌ای داشتم كه معروف به «علی بن محمد» بود. ایشان برایم گفت كه من از ایام جوانی، هر ماه به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌رفتم تا اینكه سن من بالا رفت و نیروی جسمم ضعیف شد و چند وقتی زیارت كربلا را ترك كردم. پس از مدتی به قصد زیارت كربلا، پیاده حركت كردم. پس از چند روز به كربلا رسیدم و به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام نائل شدم. سلام دادم و دو ركعت نماز بجا آوردم و [ صفحه 601] بعد از زیارت و نماز، از فرط خستگی راه، كنار حرم خوابم برد!در عالم خواب دیدم كه به خدمت آقای خودم، حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام مشرف شده‌ام. حضرت رویشان را به بنده كردند و فرمودند: «ای علی، چرا به من جفا كردی با اینكه نسبت به من خوبی و نیكی می‌كردی؟!».عرض كردم: ای آقای من، بدنم ضعیف شده است و توانایی خود را از دست داده‌ام و توان آمدن ندارم. اكنون نیز چون فهمیده‌ام كه آخر عمر من است، با آن حالی كه داشتم، این چند روز راه را به عشق شما به زیارت آمدم. من روایتی از شما شنیده‌ام و دوست داشتم كه آن را از خود شما بشنوم!حضرت فرمودند: آن روایت را بگو! گفتم: چنین نقل شده است كه فرموده‌اید: من زارنی فی حیوته، زرته بعد وفاته! هر كه مرا در حال حیاتش زیارت كند و به زیارت من نائل گردد، من هم بعد از وفاتش او را زیارت می‌كنم و به زیارت او می‌آیم.حضرت فرمودند: بله، من گفته‌ام! حتی اگر او را (زیارت كننده‌ام را) در آتش ببینم، نجاتش خواهم داد. [323] .

#### دو ملك نقاله می‌خواستند جوان گنهكار را از حرم خارج كنند، ولی امام حسین آنها را منع كردند

عالم جلیل القدر «شیخ حسین جبعی قدس سره» پدر شیخ بهایی قدس سره می‌گوید:شبی در حرم مطهر امام حسین علیه‌السلام بودم، كه جنازه‌ای را برای دفن آوردند. او جوان گنهكاری بود، كه وصیت كرده بود تا او را در حرم دفن كنند، و به وصیت [ صفحه 602] او جامه‌ی عمل پوشیده شد.سحرگاهان دیدم، دو مرد با صورتی مهیب و زنجیر آتشین آمدند و او را از قبر درآوردند و می‌كشیدند! آن جوان رو به قبر مطهر كرد و گفت: «انی التجأت الیك و انی ضیفك! من به شما پناهنده شده‌ام، من مهمان شما هستم».ناگهان از ضریح مطهر صدایی بلند شد: «خلوه، خلوه، فانه استجار (بنا). او را رها كنید، او به ما پناه آورده است».آن دو ملك گفتند: سمعا و طاعة (و به روی چشم، اطاعت می‌شود) و او را برگرداندند. [324] .

#### حضرت امام حسین ملائكه نقاله را منع كردند

مرحوم عراقی در كتاب دارالسلام می‌نویسد: حاج میرزا مهدی آشتیانی حكایت كرد كه شخصی بنام محمود كه خادم حرم امام حسین علیه‌السلام بود این قضیه را نقل كرد:شبی نوبت من بود كه همراه با عده‌ای از رفقای كشیك، از حرم امام حسین علیه‌السلام محافظت كنیم. مردم بیرون رفتند و همه‌ی درها را قفل زدیم و خدام خوابیدند. شب به نیمه رسیده بود و من به صورت اتفاقی بیدار بودم! ناگهان دیدم دو نفر از باب معروف به «زینبیه»، به صحن داخل شدند و بالای قبر تازه‌ای كه در همان روز، شخصی در آن دفن شده بود؛ آمدند. قبر را شكافتند و میت مدفون در آن قبر را بیرون آوردند!در این هنگام دیدم كه آن میت به آن دو نفر استغاثه و التماس می‌كند و آنها به حرفش گوش نمی‌دهند و به او ترحم نمی‌كنند. سپس او را گرفتند و خواستند از همان [ صفحه 603] در «زینبیه» بیرون بروند. چون صاحب قبر از ترحم آنها مأیوس شد، روی خود را به طرف حرم مطهر نمود و عرض كرد: اهكذا یفعل بجارك یا اباعبدالله؟! آیا چنین رفتاری با همسایه‌ی (پناه آورده) شما انجام می‌شود، ای اباعبدالله؟!ناگهان صدایی از حرم مطهر شنیدم، كه از هیبت آن دیوارها و قندیلها به لرزه درآمد و فرمود: «ردوه، ردوه! او را برگردانید، او را برگردانید!»آن دو نفر با عجله، جنازه را به جای خود برگرداندند و رفتند! صبح روز بعد، كنار آن قبر آمدم و دیدم اثر شكافتن و تغییر در آن ظاهر است! [325] .

#### برزخ یكی از شیوخ عرب، كه دوست داشت عزای امام حسین برپا گردد

شهید بزرگوار، استاد اخلاق، آیة الله دستغیب در یكی از كتابهای پربهای خود (گنجینه‌ای از قرآن) فرموده‌اند: یكی از علما در حدود بیست سال پیش، برای بنده نقل فرمود كه یكی از شیوخ عرب در عراق مرده بود.در خواب دیدند كه او معذب است و با غل‌های آتشین، او را در محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر كردند. حضرت از او پرسیدند: در دنیا، چه عمل داشتی؟!شیخ عرب گفت: خرابكاری داشتم، ولی كارهای خوب هم داشته‌ام! مثلا مردم را به خیرات وامی‌داشتم و به مجالس روضه خوانی دعوت می‌كردم.حضرت فرمودند: آری، ولی مردم را با رودربایستی، وادار می‌كردی! عرض كرد:بلی، ولی بالاخره جلال شما را با این كار ظاهر می‌كردم. حضرت فرمودند: غرضت آن بود كه ریاستت محفوظ بماند! عرض كرد: صحیح است كه من یك عمل خالص [ صفحه 604] نداشتم، ولی شما خودتان شاهد هستید كه در دلم خوش داشتم كه نام شما بلند شود و عزای امام حسین علیه‌السلام برپا گردد!حضرت فرمودند: «پس حسابت با حسین علیه‌السلام است» یعنی باید از باب الحسین وارد شوی ورنه از طریق عدل، راهی برای نجات تو نیست.بیننده‌ی خواب گفت: در این هنگام، دیدم كه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در گوشه‌ای قرار گرفته‌اند و این شیخ عرب را نزد آقا آوردند.حضرت امام حسین علیه‌السلام فرمودند: خلوه! او را رها كنید. [326] .

#### آیة الله العظمی ملا علی كنی، روح فتحعلی شاه را در بیداری در حرم امام حسین دیدند

مرحوم عراقی در كتاب دارالسلام فرموده‌اند كه این قضیه را فقیه بزرگوار حاج ملا علی كنی طهرانی به خط شریفشان مرقوم داشتند:اینجانب در سالهایی كه در كربلای معلی به تحصیل علم اشتغال داشتم، هر گاه در مسئله‌ای دچار تحیر و اشكال می‌شدم، در هنگام خلوت بودن حرم سیدالشهداء علیه‌السلام مانند دو سه ساعت به ظهر، به آنجا مشرف می‌شدم و نزدیك ضریح مطهر می‌نشستم و پس از دعا كردن و طلب كمك از حضرت امام حسین علیه‌السلام، در آن مسئله‌ی مورد نظر، تأمل و تفكر زیادی می‌كردم و خداوند متعال به باطن آن حضرت و آل او علیهم‌السلام افاضه‌ی فیض می‌كرد و بر رفع اشكال راهنمایی می‌نمود. فحمدا ثم حمدا له.روزی اتفاقا در آن ساعت، حرم مطهر بسیار خلوت بود و اینجانب نزدیك بالای سر مقدس نشسته بودم. ناگهان دیدم خاقان مغفور فتحعلی شاه (البسه الله حلل النور) [ صفحه 606] از در كوچكی كه از كنار قبر حبیب بن مظاهر علیه‌السلام به حرم محترم باز می‌شود، وارد حرم شدند. مانند آن زمانی كه من در مدرسه‌ی خان مروی بودم و مرحوم فتحعلی شاه برای دیدن مرحوم مبرور آخوند ملا عبدالله مدرس، به آن مدرسه تشریف می‌آوردند و من مكررا ایشان را دیده و شناخته بودم. لكن در آن زمان هر چه ایشان را دیده بودم، با لباس متعارفی بودند. ولی این بار كه ایشان را در حرم دیدم، با همان لباسی كه عكسهای بزرگ ایشان را می‌كشیدند، ملبس بودند.اطراف دامنهای قبای بلندشان مروارید دوزی شده بود و در هر دو بازو، بازوبندهای جواهر بر روی قبا بسته بودند! با این هیئت و با همان ریش بلند همیشگی، از آن در كوچك وارد حرم شدند و به طرف بالای سر مقدس آمدند و خود را به ضریح مقدس چسباندند و با دستها دعا و زیارتی خواندند و من نشنیدم كه چه چیزی خواندند.سپس بلافاصله به سمت پشت سر مطهر آمدند، تا زیارت حضرت علی اكبر علیه‌السلام و سایر شهداء علیهم‌السلام را بخوانند، به گونه‌ای كه از كنار اینجانب گذشتند و گمان می‌كنم دامن قبایشان به زانوی من [كه نشسته بودم] برخورد كرد.پس از آنكه فتحعلی شاه از جلو اینجانب گذشتند، من ملتفت شدم و به خود آمدم و باز خود گفتم: یعنی چه؟ این چه حكایتی است؟ پادشاه ایران بر خلاف همیشه بی‌خبر و بی‌سر و صدا به زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام آمده است؟ نه های و هویی! نه استقبالی! نه جمعیتی؟!من متعجب شدم و برخاستم و با خود گفتم: اكنون می‌روم و با ایشان سؤال و [ صفحه 607] جواب می‌كنم. هنوز لحظه‌ای نگذشته بود و به اندازه‌ی خواندن زیارت حضرت علی اكبر علیه‌السلام وقت نگذشته بود، كه نزد پایین پای مقدس رفتم، اما فتحعلی شاه را ندیدم! در نزدیك پنجره‌ی مقام شهدا نیز ایشان را ندیدم. از حرم بیرون رفتم، در رواقی كه از ایوان طلا بر آن وارد می‌شوند، دو سه نفر خادم را دیدم كه آنها مرا می‌شناختند. ترسیدم كه اگر از آنها سؤال كنم كه فتحعلی شاه را دیدید كه كجا رفت یا نه؟ فكرهای دیگری درباره‌ی من كنند. بنابراین از آنها سؤال كردم: شخصی ایرانی با ریش بلند و قبای بلند، كه اكنون از حرم بیرون آمد، دیدید؟خدام گفتند: ندیدیم!باز نزد كفشدارهای سمت شرقی آمدم و سؤال كردم. خلاصه از همه‌ی كفشدارهای دیگر نیز سؤال كردم، اما همه می‌گفتند: چنین شخصی را ندیده‌ایم.اینجانب زمان این واقعه را به خاطر ندارم، اما همین قدر می‌دانم كه این واقعه پس از وفات ایشان واقع شده است! ولی هنوز خبر وفاتشان به كربلا نرسیده بود.هنگامی كه به طهران آمدم، مرحوم حاج ملا محمد نوری كه خیلی مقدس بود، نیز فتحعلی شاه را در عالم بیداری دیده بود و تاریخ آن را ثبت كرده بود، و آن تاریخ مطابق بود با تاریخ وفات مرحوم فتحعلی شاه. غفر الله له و لنا بالحسین و آبائه و ابنائه علیهم‌السلام. [328] . [ صفحه 608]

#### روح فتحعلی شاه قاجار پس از مرگ، به خاطر آب نوشیدن به یاد امام حسین، در حرم مطهر دیده می‌شود

محدث نوری این قضیه را از كلیددار حضرت امام حسین علیه‌السلام روایت كرده‌اند:در زمان مرحوم فتحعلی شاه قاجار، شبی او را در حرم امام علیه‌السلام دیدم. خیلی تعجب كردم كه چطور شده است كه شاه ایران بدون سر و صدا به كربلا آمده است و به زیارت حرم مطهر مشغول است؟از حرم بیرون آمدم و از كفش‌داریها پرسیدم. آنها گفتند: چنین چیزی نیست و ما درباره‌ی آمدن او خبری نداریم. باز به حرم برگشتم و او را ندیدم! سه روز بعد خبر رسید كه فتحعلی شاه مرحوم شده است!من در این فكر بودم كه این، چه قضیه‌ای بود؟ تا آنكه شبی در عالم خواب دیدم فتحعلی شاه در حرم حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام است، به ایشان گفتم: آقا، من چند شب پیش، شما را در حرم مطهر امام حسین علیه‌السلام دیدم! [ صفحه 605] فتحعلی شاه گفت: بلی من بودم! و علت این كه مرا در حرم دیدید، این است كه شبی در بستر در حال استراحت بودم. چون آن شب ماهی شوری خورده بودم؛ خیلی عطش بر من غالب شده بود، به قدری كه نزدیك بود هلاك شوم و كسی هم به بالینم حاضر نبود!خودم برخاستم و ظرف آبی پیدا كردم و آب خوردم و یادی از لب تشنه‌ی امام حسین علیه‌السلام نمودم. حضرت امام علیه‌السلام به پاس آنكه من در آن شب و در آن حال به یادشان بودم، روح مرا به اینجا آوردند. [327] .

#### گریه و آرزوی یاری به امام حسین، موجب نجات عمرو بن لیث شد

فقیه و محقق ربانی، دانشمند بزرگ شیعه و مربی زهد و تقوا، احمد بن محمد معروف به مقدس اردبیلی قدس سره این قضیه را نقل فرموده است:عمرو بن لیث امر نمود كه لشكریانش از جلوی او به صف رژه روند. او مقرر نموده بود كه هر سرداری با خود هزار نفر را مجهز نماید و در دست هر سردار لشكر، یك پرچم به عنوان علامت باشد (كه این لشكر هزار نفر است) و آن تعداد از افراد را بر او عرضه نماید، یك گرز از طلا به عنوان جایزه بگیرد...!در این هنگام صد و بیست پرچم برپا شد و هر پرچمی علامت هزار نفر بود! چون از مشاهده‌ی لشكر خود فارغ گردید، صد و بیست گرز طلا به آنها داد. وقتی كه لفظ «صد و بیست گرز» كه نشانه‌ی صد و بیست هزار مرد باشد، به او گوشزد شد، عمرولیث خود را از اسب به زمین انداخت و سر به سجده نهاد و روی خود را به خاك مالید و زار زار گریست و زمانی ممتد در آن گریه و زاری ماند و بی‌هوش گردید!بعد از آنكه عمرو به هوش آمد، هیچ كس قدرت نداشت كه علت گریه و زاری را از او بپرسد. او یك ندیمی داشت كه از او پروایی نداشت. آن ندیم پیش آمد و گفت: ای پادشاه، كسی كه چنین لشكری دارد، باید خوشحال و خندان باشد و حالا كه وقت گریه نبود، چرا شما اینچنین گریستید؟!عمرو بن لیث گفت: شنیدم كه عدد لشكریان من صد و بیست هزار نفر بودند. ناگهان واقعه‌ی كربلا به خاطرم افتاد و حسرت بردم و آرزو كردم كه ای كاش آن روز در آن صحرا می‌بودم و دمار از كفار برمی‌آوردم! یا من نیز جانم را فدای حسین علیه‌السلام می‌كردم.چون عمرو بن لیث وفات نمود. او را در خواب دیدند كه تاج بر سر دارد و در جای [ صفحه 609] بسیار رفیعی است و حوریان در خدمت او هستند! به او گفتند: از كجا به این مقام رسیدی؟عمرو گفت: وقتی كه مرا در قبر گذاشتند ملائكه برای سئوال از من آمدند، از عهده‌ی جواب برنیامدم. آنها خواستند مرا عذاب دهند كه یك وقت سمت راست قبر شكافته شد و جوانی خوش‌رو، وارد قبرم گردید و فرمود: او را واگذارید! زیرا خدا او را به من بخشیده است!گفتند: «سمعا و طاعة یا سیدی و مولای!» و رفتند.من دست بر دامنش انداختم و گفتم: تو كیستی كه در این وقت به فریادم رسیدی؟!آن بزرگوار فرمود: من حسین بن علی هستم. آمده‌ام تا آن قطره‌ی اشكی را كه برای من ریختی و آرزوی كمك مرا نمودی، تلافی نمایم و اینك به فریاد تو رسیدم. [329] .

#### نجات مختار به شفاعت امام حسین

در رجال مرحوم مامقانی قدس سره درباره‌ی مختار، نقل می‌كند كه حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمودند:در روز قیامت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام از كنار جهنم عبور می‌كنند. از میان آتش جهنم، سه مرتبه صدایی بلند می‌شود كه «یا رسول الله، به فریادم برس!!» اما حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او اعتنایی نمی‌كنند.پس آن صدا سه مرتبه می‌گوید: «یا امیرالمؤمنین به فریادم برس!!» اما حضرت علی علیه‌السلام جوابی به او نمی‌دهند! سپس آن صدا سه مرتبه ندا می‌دهد: «یا حسین! به [ صفحه 610] فریادم برس! زیرا من كشنده‌ی دشمنان تو هستم.»در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسین علیه‌السلام می‌فرمایند: جواب او را بده! و امام حسین علیه‌السلام او را از آتش بیرون می‌آورند!وقتی از امام صادق علیه‌السلام سبب دوزخ رفتن مختار را پرسیدند، امام علیه‌السلام فرمودند: چون مختار سلطنت را دوست داشت و خواستار دنیا و نقش و نگار آن بود. مجازات می‌شود زیرا دوستی دنیا سرچشمه‌ی همه‌ی گناهان است. [330] . [ صفحه 611]

#### شخص بزرگوار به منظور حسین پاكستانی فرمود: كدامیك از اینها ریش می‌تراشیدند

آقای منظور حسین جابر حسین الغاری میر پور خاص سند پاكستان، از حوزه‌ی علمیه قم، در نوشته‌ای چنین آورده‌اند:رئیس زندانهای استان سند پاكستان، در حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام نشسته [ صفحه 265] بودند. ایشان در استان سند به عدالت و وثاقت معروف بوده، به عنوان مؤمن كامل شناخته می‌شوند. مردی عابد و زاهد و پرهیزكار هستند، و حكم علی بن یقطین عصر خویش را دارند. مؤمنین بسیاری را از زندانهای دولتی آزاد كرده‌اند. ایشان، كه از محضر آیة الله شیخ غلام مهدی نجفی (مؤسس دانشگاه جعفریه‌ی سند) و آیة الله سید ثمر حسن زیدی (مؤسس مدرسه‌ی مشارع العلوم حیدرآباد سند) بسیار مستفید و مستفیض شده‌اند، به من گفتند:در سال 1361 ه‌ق. / 1971 میلادی، در حرم مطهر حضرت باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه‌السلام نشسته بودم و مشغول عبادت و زیارت بودم. در آن زمان من محاسن خود را می‌تراشیدم.ناگاه شخصی نورانی كه چهره‌اش مثل مهتاب روشن بود و هیبت وعظمت داشت جلوی من آمد. من جرئت نمی‌كردم كه با او همكلام شوم. بالأخره به من گفتند: «ای منظور حسین! كلمه‌ی ایمان را ورد كن!» من روبروی آن جناب كلمه‌ی ایمان را ورود كردم. سپس از من پرسیدند: «چه كسی به تو گفته است كه این، كلمه‌ی ایمان و اسلام است؟» گفتم: حضرت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم. پرسیدند: «آیا صاحب ولایت هستی و بر امیرالمؤمنین و امام حسین علیهماالسلام و صاحب این مشهد (حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام) ایمان داری؟ گفتم: بلی. الحمدلله. گفتند: «از اینها، كدام یك ریش می‌تراشیدند؟!من جوابی ندادم و پشیمان و نادم شدم. آن بزرگوار به طرف ضریح مقدس روانه شدند و از نظر من غایب گشتند! [151] . [ صفحه 266]

#### آقا شیخ بزرگ انصاری در رؤیا فرمود: زیارت عاشورا برای آخرت نافع است‌

شیخ محمد حسن انصاری، برادرزاده و داماد خاتم الفقهاء «شیخ مرتضی انصاری قدس سره» چند فرزند داشت، سومین فرزند ایشان شیخ مرتضی معروف به «آقا شیخ بزرگ» بود. او از اجله‌ی اهل فضل نجف اشرف بود كه در سال هزار و دویست و هشتاد و نه در نجف اشرف تولد یافت و در سال هزار و سیصد و بیست و دو در سن سی و سه سالگی، در دزفول به سبب مار گزیدگی از دنیا رحلت نمود.ایشان به خواندن زیارت عاشورا عادت داشت و هر صبح و عصر به خواندن آن مقید بود. بعد از وفاتش او را در رؤیا دیدند، و از او پرسیدند: چه عملی بیشتر برای اینجا نافع است؟در جواب، سه بار فرمود: عاشورا، عاشورا، عاشورا! [303] .

#### ملحقات بخش 23 در این كتاب‌

موضوع: 1- امام حسین علیه‌السلام فرمودند: من رحمت الله الواسعه‌ام!، شماره قضیه: 297موضوع: 2- به خاطر دفن زن استاد اشرف كه بر زیارت عاشورا مداومت داشت، امام حسین تشریف آوردند و عذاب از دیگران برداشته شد، شماره قضیه: 289موضوع: 3- تشریف فرمایی امام حسین علیه‌السلام برای دیدار مادر قبركن، باعث خلاصی همسایگانش از عذاب شد، شماره قضیه: 290موضوع: 4- آتش بدن آلوده به غبار زوار امام حسین علیه‌السلام را نمی‌سوزاند، شماره قضیه: 171موضوع: 5- زائران امام حسین علیه‌السلام در شب جمعه، از آتش دوزخ در امان هستند، شماره قضیه: 21موضوع: 6- ثواب صد شهید برای كسی كه در عزای امام حسین علیه‌السلام اشك بریزد، شماره قضیه: 9موضوع: 7- نجات حاج محمد رحیم آبگوشتی از عالم احتضار، به جهت انجام دادن حج واجب، شماره قضیه: 161موضوع: 8- تربت امام حسین علیه‌السلام همراه با جنازه‌ی زن بدكار، موجب پذیرفته شدن در قبر شد، شماره قضیه: 278

### پاورقی

[1] مفاتیح الجنان، زیارت جامعه‌ی كبیره.  
[2] اثبات الهداه، ج 1، ص 640، حدیث 765.  
[3] مفاتیح الجنان، اعمال مشتركه شعبان، صلوات شعبانیه.  
[4] اسرار الشهادات دربندی، ج 2، ص 178.  
[5] مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین علیه‌السلام در روز اربعین.  
[6] میزان الحكمه، ج 1، ص 278، حدیث 1166.  
[7] داستانهای شگفت ص 136 - كرامات الحسینیه، ج1، ص 49.  
[8] كرامات الحسینیه، ج 1، ص 280 به نقل از كشكول شمس.  
[9] كرامات الحسینیه، ج 1، ص 54، به نقل از كتاب مناقب و معجزات الائمه.  
[10] كرامات الحسینیه ج 2، ص 214 - ملاقات با امام زمان ج 2، ص 318.  
[11] كرامات الحسینیه، ج 2، ص 191 - شیفتگان حضرت مهدی علیه‌السلام ج 1، ص 149 -ملاقات امام زمان ج 2، ص 164.  
[12] كرامات الحسینیه ج 2، ص 178، به نقل از ملاقات با امام زمان، ج 2، ص 270 - العبقری الحسان ج 1، المسك الاذفر، ص 101.  
[13] چهره‌ی درخشان ج 1 ص 419 - كرامات العباسیه ص 184.  
[14] كرامات الحسینه ج 2، ص 142 به نقل از تاریخ عشق ص 199 - ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج 1، ص 218 به نقل از منتخب طریحی - معالی السبطین ص 103 به نقل از بحار - سحاب رحمت (شیخ عباس یزدی) ص 87 به نقل از بحار ج 44، ص 293 و منتخب طریحی ج 2، ص 83.  
[15] سحاب رحمت ص 94 به نقل از زندگانی حبیب ابن‌مظاهر ص 56.  
[16] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج 2، ص 153، به نقل از بحارالانوار ج 22.  
[17] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری، ج 2، ص 263.  
[18] ستاره‌ی درخشان شام، ص 277.  
[19] كرامات الحسینیه، ج 2، ص 261، به نقل از دین ما، علمای ما ص، 182.  
[20] كرامات الحسینیه ج 2، ص 258 به نقل از دین ما، علمای ما ص 169.  
[21] چهره‌ی درخشان ج 1 ص 319 به نقل از معجزات و كرامات ص 50 - كرامات العباسیه ص 134.  
[22] سحاب رحمت ص 90 به نقل از الكلام بجر الكلام ج 2، ص 110 - ولی مرحوم خیابانی در وقایع الایام ص 58 به جای حضرت رسول اكرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌نویسد: محتشم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در خواب دید.  
[23] سحاب رحمت ص 90 - وقایع الایام ج 1، ص 58.  
[24] كرامات الحسینیه ج 1، ص 184 به نقل از كتاب الوقایع و الحوادث.  
[25].  
[26] كرامات الحسینیه، ج 2، ص 152 به نقل از زندگانی عشق ص 210 - ترجمه‌ی دار السلام نوری ج 1، ص 222 به نقل از منتخب طریحی - دارالسلام عراقی ص 476 - معالی السبطین ص 89 به نقل از بحار - تحفة الحسینیه ج 1، ص 252 - سحاب رحمت ص 120 به نقل از دار السلام و النجم الثاقب و مزار ابن‌مشهدی و منتخب طریحی و بحارالانوار. لازم به ذكر است كه در جریان تشرف حاج علی بغدادی قدس سره به محضر حضرت بقیة الله الاعظم علیه‌السلام این قضیه از حضرت سؤال شده است و حضرت فرموده‌اند: این قضیه صحیح است و سپس با اشكهای جاری فرموده‌اند: «آری والله» و با این سخن امان بودن زیارت امام حسین علیه‌السلام در شب جمعه را تأیید فرموده‌اند. رجوع كنید به: عنایات حضرت مهدی علیه‌السلام به علما و طلاب نوشته‌ی باقی اصفهانی ص 101 به نقل از بركات حضرت ولی عصر علیه‌السلام ص 162 والعبقری الحسان ج 2، ص 114 و النجم الثاقب ص 484 و مفاتیح الجنان ص 798 و عنایات حضرت مهدی موعود علیه‌السلام ص 77.  
[27] كرامات الحسینیه ج 2، ص 35، به نقل از دار السلام ص 508.  
[28] كرامات الحسینیه ج 2، ص 160 به نقل از زندگانی عشق ص 216 و او به نقل از كامل الزیارت ص 111 - دارالسلام عراقی ص 477.  
[29] داستانهای شگفت ص 351 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 115.  
[30] داستانهای شگفت ص 427 - كرامات الحسنینه ج 1، ص 126.  
[31] ترجمه‌ی دار السلام نوری ج 2، ص 163 - داستانهای شگفت ص 428 - خاك بهشت ص 129- كرامات الحسنینه ج 1، ص 130.  
[32] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج 2، ص 163 - داستانهای شگفت ص 429 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 132.  
[33] كرامات الحسینیه ج 2، ص 254، به نقل از دین ما، علمای ما ص 154.  
[34] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 380.  
[35] داستانهای شگفت ص 285 - كرامات الحسنیه ج 2، ص 127 - ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج 4، ص 360 - دار السلام مرحوم عراقی ص 500 - منتهی الامال ج 1، ص 840، راحة الروح ص 95.  
[36] كرامات الحسینیه ج1، ص 101 - داستانهای شگفت ص 284.  
[37] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 453.  
[38] كرامات الحسینیه ج 2، ص 46 به نقل از ترجمه‌ی خصائص الحسینیه ص 63 - معالی السبطین ص 101 به نقل از اسرار الشهادة - راحة الروح ص 93 به نقل از ریاض القدس؛ در راحة الروح ص 168 می‌فرماید: كتاب جنتان مدهامتان قضیه‌ی چنار زرآباد را از نوشته‌ای نقل كرده، كه احتمال می‌دهد از زمان سلطان حسین صفوی است. خون گریستن درخت چنار در زرآباد، تاكنون نیز به لطف امام حسین علیه‌السلام برقرار بوده است، بنا به گفته‌ی دوستان اینجانب، در محرم 1421 ه ق. نیز در شب عاشورا خون باریده است. خداوند این معجزه‌ی ملموس را تا روز ظهور حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه برای شیعیان باقی بدارد.  
[39] داستانهای شگفت ص 181 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 35.  
[40] كرامات الحسینیه ج 1، ص 89 به نقل از ریاض الشهادة - راحة الروح ص 93.  
[41] كرامات الحسینیه ج 1، ص 86 به نقل از ریاض الاحزان - راحة الروح ص 91.  
[42] كرامات الحسینیه ج 1، ص 73 به نقل از ریاض الشهادة - راحة الروح ص 92.  
[43] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 365.  
[44] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 582.  
[45] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 554 به نقل از كتاب «درگاه حضرت عباس علیه‌السلام» كه به زبان اردو است. خصوصیات و تصویر این «درگاه مقدس» در كتاب چهره‌ی درخشان ج 2، ص 301 آمده است.  
[46] كرامات العباسیه ص 91 به نقل از كرامات الصالحین ص 286.  
[47] كرامات الحسینیه ج 2، ص 21، به نقل از دارالسلام ص 536 - معالی السبطین ص 99 به نقل از اسرار الشهادة - راحة الروح ص 94.  
[48] كرامات الحسینیه ج 2، ص 156 - ترجمه‌ی دار السلام نوری ج 2، ص 311، به نقل از انوارالمضیئه ج 1، باب 3.  
[49] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 511 - كرامات العباسیة ص 157.  
[50] ترجمه‌ی دار السلام نوری ج 2، ص 264.  
[51] كرامات العباسیه ص 198 به نقل از داستانهای جالب ص 254.  
[52] ترجمه‌ی دارالسلام نوری، ج1، ص 223 - معالی السبطین ج 2، ص 145.  
[53] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 565 از خصائص العباسیه كلباسی ص 221.  
[54] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 587.  
[55] داستانهای شگفت ص 242.  
[56] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 570 به نقل از معجزات و كرامات، نوشته‌ی آیت الله حاج میرزا هادی خراسانی ص 47.  
[57] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 570 - این قضیه توسط آقای غروی به نقل از آیت الله حاج شیخ مجتبی لنكرانی قدس سره با عباراتی دیگر نقل شده است و در چهره‌ی درخشان ج 2، ص 622 آمده است.  
[58] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 568 به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل العباس ص 57 و اسرار الشهادة ص 325 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 246 به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام - كبریت احمر ص 165 - معالی السبطین، ج 1، ص 277 - خصائص العباسیه مرحوم كلباسی ص 216.  
[59] چهره‌ی درخشان 2، ص 655.  
[60] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 650.  
[61] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 623.  
[62] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 595.  
[63] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 306، به نقل از وقایع الایام خیابانی و به نقل از الكلام یجر الكلام مرحوم آیت الله زنجانی - كرامات العباسیة ص 130 - وقایع الایام ص 485.  
[64] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 591.  
[65] دار السلام مرحوم عراقی ص 468.  
[66] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 650.  
[67] معجزات الرسول و الائمة من مراقد اولاد الائمة علیهم‌السلام تألیف ملا رضا ترك آبادی كاشانی.  
[68] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 624.  
[69] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 575، به نقل از كتاب باب الحوائج، ص 284.  
[70] ترجمه‌ی دارالسلام نوری، ج 1، ص 221.  
[71] خاك بهشت، ص 112، به نقل از مناقب، ج 4، ص 64 و بحار ج 45، ص 401.  
[72] خاك بهشت ص 122، به نقل از معجزات و كرامات ص 195.  
[73] موسی بن عیسی حاكم و فرمانروای كوفه بوده است؛ خاك بهشت ص 111 به نقل از عوالم ج 17، ص 720.  
[74] كرامات الحسینیه ج 1، ص 267 به نقل از تحفة المجالس. - خاك بهشت ص 110 به نقل از بحار، ج 45، ص 399 و عوالم ج 17 ص 717 و هر دو به نقل از امالی شیخ طوسی قدس سره ج 1، ص 327 و خرائج ص 873 و مناقب ج 4، ص 64 - وقایع الایام ص 166 - معالی السبطین ص 75 - راحة الروح ص 104 - تحفة الحسینیة ج 2، ص 465.  
[75] كرامات الحسینیة، ج 1، ص 270 به نقل از امالی شیخ طوسی - خاك بهشت ص 115 به نقل از مناقب ج 4، ص 64 و خرائج ص 873 و بحار ج 45، ص 399 و عوالم ج 17، ص716 به نقل از امالی شیخ طوسی ج 1، ص 327 - وقایع الایام ص 165 - معالی السبطین ص 75 - تحفة الحسینیة ج 2، ص 465.  
[76] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 360.  
[77] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 640.  
[78] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 587.  
[79] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 565 حضائص العباسیة كلباسی ص 232.  
[80] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 652.  
[81] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 583 به نقل از تاریخ تكایا و عزاداری قم ص 223.  
[82] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 644 به نقل از ارمغان مور ج 11، ص 182 نوشته‌ی حاج شیخ حسن بصیری.  
[83] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 574.  
[84] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 361.  
[85] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 572.  
[86] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 574.  
[87] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 665.  
[88] چهره‌ی درخشان ج 2 ص 642.  
[89] كرامات العباسیة، ص 60.  
[90] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 362.  
[91] چهره درخشان ج 1، ص 576.  
[92] كرامات الحسینیة ج 2، ص 27 - دار السلام عرافی، ص 507.  
[93] كرامات الحسینیة ج 2، ص 32 - دارالسلام عراقی ص 508.  
[94] ای كاش در زمان حاضر نیز عده‌ای همچون آن بزرگوار بودند، تا بعضی از خوش صدایان به نام مداح و مرثیه خوان، تخیلات خود را به عنوان ذكر اهل بیت رضوان الله تعالی علیه نخوانند! و این گونه مجالس وبال گردن ذاكر و مستمع و بانی نگردد.  
[95] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 494.  
[96] كرامات العباسیه ص 112 به نقل از معجزات و كرامات ص 47 - الوقایع و الحوادث ج 3، ص 45- قسمت اول این داستان در چهره‌ی درخشان ج 1، ص 569 ذكر شده است.  
[97] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 598.  
[98] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 567 به نقل از معجزات و كرامات آیت الله خراسانی ص 44 و زندگانی پرچمدار كربلا ص 94 - كرامات العباسیة ص 108 به نقل از الوقایع و الحوادث ج 3، ص 44.  
[99] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 492.  
[100] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 551.  
[101] كرامات الحسینیه ج 2، ص 240 به نقل از آثار ص 41.  
[102] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 463.  
[103] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 384.  
[104] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 649.  
[105] چهره‌ی درخشان، ج1، ص 577.  
[106] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 568.  
[107] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 328 به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ص 65 - ترجمه دار السلام نوری ج 2، ص 241 - كبریت احمر ص 165 - خصائص العباسیة ص 220.  
[108] داستانهای شگفت ص 230 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 77.  
[109] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 584.  
[110] داستانهای شگفت ص 237 - كرامات الحسینیه، ج 1، ص 80.  
[111] كرامات الحسینیه، ج 2، ص 11.  
[112] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 373.  
[113] كرامات الحسینیه ج 2، ص 62 به نقل از توسلات ص 80 - استاد بزرگوار، حضرت آیة الله العظمی اسماعیل پور مد ظله، این قضیه را بدون واسطه از مرحوم میرزا مهدی بروجردی قدس سره نقل فرمودند.  
[114] كرامات الحسینیة ج 2، ص 162 به نقل از زندگانی عشق ص 226.  
[115] توضیح مطلب آنكه: گاهی چشم انسان باز می‌شود و ملكوت بعضی از اشیاء را می‌بیند. اینكه شخصی بتواند بعضی از انسانها را با صورت باطنی و حیوانی آنها ببیند، نمونه‌های فراوانی در عالم داشته و دارد. ابوبصیر در هنگام طواف از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌كند: جعلت فداك یابن رسول الله (ص)! یغفر الله لهذا الخلق؟ ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فدایت گردم، آیا خدا همه‌ی این مردم را می‌آمرزد؟! حضرت فرمودند: یا ابابصیر! ان اكثر من تری قردة و خنازیر، ای ابابصیر، بیشتر افرادی كه می‌بینی، میمون و خوك هستند! ابوبصیر گفت: ارنیهم؟ آنها را به من بنمایان!، سپس ابوبصیر می‌گوید: فتكلم بكلمات ثم امریده علی بصری فرأیتهم قردة و خنازیر! فهالنی ذكل، ثم امر یده علی بصری فرأیتهم كما كانوا... پس حضرت امام صادق علیه‌السلام كلماتی را بر زبان جاری ساختند و دست مباركشان را بر چشمم كشیدند، پس مردم را به صورت میمون و خوك دیدم! پس این منظره مرا متوحش ساخت، سپس آن حضرت دست بر چشمم كشیدند و دوباره آن مردم را به صورت خودشان دیدم. (میزان الحكمة، ج 2، ص 271، حدیث 5، ص 329 به نقل از بحار ج 47 ص 79) حضرت آیة الله حاج شیخ جواد كربلایی - صاحب كتاب شریف الانوار الساطعة - نقل می‌كردند كه یكی از عرفا در پایان قنوت نمازش با صدای آهسته دعایی می‌خواند و چون شاگردانش نزدیك رفتند و دقت كردند، متوجه شدند كه می‌گوید: «اللهم اجعل هذا الحمار انسانا، هنگامی كه شاگردانش با اصرار از سر این دعا پرسیدند، گفت: مرحوم ملا حسینقلی همدانی در هنگام بیرون آمدن از حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با شتاب فراوان راه می‌رفت، وقتی سر آن را سؤال كردم، متوجه شدم كه ایشان در آن لحظه، مردم را به صورت دیگری می‌بیند! پس ایشان را قسم دادم و اصرار كردم كه در آن هنگام، مرا به چه صورتی می‌بینید؟ ایشان با معذرت خواهی فرمود: شما را به شكل الاغی می‌بینم. و از آن روز من در قنوت نمازم از خدا می‌خواهم كه این الاغ را انسان كند! همچنین حضرت آیة الله علامه‌ی میرجهانی صاحب تألیفات عدیده كه یكی از اعجوبه‌های قرن اخیر بودند، می‌فرمودند: در زمان طلبگی در اصفهان، به مدت چند روز پولی در بساط نبود و من و رفیق هم حجره‌ام فقط با زردك (هویج زرد) سد جوع می‌كردیم و از مدرسه خارج نمی‌شدیم، تا اینكه زردكها تمام شد و ما گرسنه‌تر از قبل مانده بودیم. در این هنگام از مدرسه خارج شدم تا برای طلب روزی فكری كنم. ولی ناگهان دیدم بازار اصفهان، مملو از حیوانات اهلی و وحشی است و بعضی از آنها به من سلام می‌كردند! فقط در دو مغازه دو انسان دیدم! پس از اینكه چند قدمی از مدرسه دور شده بودم، با كمال ترس و وحشت به مدرسه باز گشتم و نزد استاد رفتم و گفتم: چرا این همه حیوان در بازار هستند؟ استاد كه حالت ترس و وحشت مرا دید، مرا نزد خود نشاند و از زیر تشك خود پولی برداشت و به خادم مدرسه داد تا سیراب شیردان پخته بخرد. خادم مدرسه یك كاسه سیراب، شیردان خرید و به اطاق استاد آورد. استاد به من فرمود: میر جهانی، سیراب شیردان بخور! من گفتم: نمی‌خورم، چون احتمال شبهه در آن می‌دهم و پزنده‌ی آن بی‌مبالات است و مردم آن را دیده‌اند و بوی آن را استشمام كرده‌اند و... حضرت استاد با تغیر گفت: من به تو امر می‌كنم، من حق استادی بر گردن تو دارم. زود باش بخور! علامه‌ی میر جهانی فرمودند: فقط سه چهار لقمه خوردم و سپس استاد گفت: اگر نمی‌خواهی بخوری، نخور! اكنون برخیز به بازار برو! دیگر حیوانی در بازار نخواهی دید!، مرحوم میرجهانی فرمودند: این بار از در مدرسه خارج شدم و به بازار آمدم و همه‌ی مردم، انسان بودند!.  
[116] كرامات الحسینیه ج 2، ص 197 به نقل از ملاقات با امام زمان، ج 1، ص 291.  
[117] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 542 به نقل از راهی به سوی نور نوشته‌ی علیرضا نعمتی ص 81 چاپ اول.  
[118] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 400، در اینجا لازم است كه دو نكته در مورد اطعام در مجالس امام حسین علیه‌السلام تذكر داده شود: نكته‌ی اول: حضرت آیة الله العظمی اسماعیلپور دام ظله الوارف می‌فرمودند: اگر افرادی كه اهل فسق و فجور هستند و حتی تارك الصلوة هستند، در مجلس امام حسین علیه‌السلام شركت می‌كنند، آنها را آنچنان احترام كنید كه مرجع تقلیدتان را احترام می‌كنید. سپس فرمودند: حتی افرادی هستند كه اضافه بر فسق و فجور، حتی در عزاداریها و سینه زنی نیز شركت نمی‌كنند، بلكه فقط برای خوردن ناهار یا چای به مجلس امام حسین علیه‌السلام می‌آیند، از آنها نیز چنان احترام كنید، كه از مرجع تقلیدتان احترام می‌كنید، زیرا همین چای یا غذا باعث می‌شود كه آنها در آینده، توفیق توبه پیدا كنند یا لااقل یك شیعه‌ی فاسق باقی بمانند و كمونیست نشوند. نكته‌ی دوم: علامه‌ی سید كاظم قزوینی قدس سره فرمودند: روزی نزد مرحوم آیت الله خاقانی (كه در یكی از حجره‌های صحن بزرگ حضرت معصومه علیهاالسلام مدفون هستند) بودم. ایشان قرار بود در منزلشان برای امام حسین علیه‌السلام اطعام كنند، شخصی نمونه‌ی یك نوع برنج ارزان قیمت را نزد ایشان آورد تا ایشان بپسندند. آیت الله خاقانی برنج را كف دست خود ریختند و به آن نگاه كردند و بوییدند و سپس با تغیر به آن شخص فرمودند: اگر بنا بود امام حسین علیه‌السلام را در منزل مهمان كنی، با این برنج از ایشان پذیرایی می‌كردی؟! سپس فرمودند: برای اطعام در جلسه‌ی امام حسین علیه‌السلام، باید بهترین چیزها را تهیه كرد، همان چیزهایی كه با آن بتوان از خود امام حسین علیه‌السلام پذیرایی كرد. بنابراین، باید توجه داشته باشیم كه مرغوبترین قند و بهترین چای و بهترین غذایی را كه در توان ما است، جهت مصرف در مجالس حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در نظر بگیریم، مخارجی كه در عزای امام حسین علیه‌السلام انجام می‌شود، مانند قربانی كردن هابیل و قابیل است: اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الاخر....  
[119] داستانهای شگفت، ص 361.  
[120] مرحوم آقای برقعی شخصی شوخ و خوش مشرب بودند و این جمله نیز یكی از جلوه‌های خوش مشربی ایشان، در عالم رؤیا بوده است.  
[121] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 457.  
[122] ترجمه‌ی دار السلام مرحوم نوری ج 2، ص 232 - وقایع الایام ص 38 - در اینجا تذكر این نكته لازم است كه افراد سخنور و منبری و مداح و روضه خوان باید در انتخاب مطالب دقت كنند و به بیان شنیده‌های خود اكتفا نكنند. وای بر كسانی كه گوهر عمر خود و مردم را تضییع می‌كنند و تخیلات خود را به عنوان ذكر مصیبت اهل بیت علیهم‌السلام می‌خوانند، وای بر شعرایی كه اشعاری می‌سرایند كه مقام معصومین علیهم‌السلام در آن اشعار، زیر پا نهاده می‌شود. وای بر كسانی كه در انتخاب شعرها، با علما و اهل خبره مشورت نمی‌كنند. وای بر صاحبان مجالس عزا، كه بدون هیچ گونه مشورت و دقتی، از هر كسی كه هوس دارند دعوت می‌كنند و چه بسا پول خود و وقت مردم را تباه می‌سازند و ضربه‌های جبران ناپذیر بر عقاید مردم وارد می‌كنند!.  
[123] ترجمه‌ی دار السلام نوری ج 2، ص 231 - وقایع الایام ص 37.  
[124] كرامات الحسینیه ج 2، ص 149 به نقل از زندگانی عشق ص 209 و به او به نقل از دارالسلام مرحوم نوری ج 1، ص 214 از امالی مفید نیشابوری - معالی السبطین ص 102 - منتهی الامال ج 1، ص 843 از مناقب ابن‌شهر آشوب و امالی مفید نیشابوری.  
[125] كرامات الحسینیه ج 1، ص 43 به نقل از ظرافة الاحلام - معالی السبطین ص 102 - منتهی الامال ج 1، ص 843 به نقل از دیوان سید نصرالله حائری.  
[126] كرامات الحسینیه ج 1، ص 278 به نقل از منتهی الامال - ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج 2، ص 284.  
[127] كرامات الحسینیه ج 2، ص 53 به نقل از نغمه‌هایی از بلبل بوستان حضرت مهدی، ج 3، ص 198.  
[128] كرامات العباسیه ص 57 به نقل از سردار كربلا ص 289.  
[129] كرامات العباسیه ص 30، به نقل از مقتل الحسین علیه‌السلام.  
[130] كرامات العباسیه ص 78 به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ص 124.  
[131] رمز المصیبة ج 3، برگرفته از صفحات 14 تا 24.  
[132] داستانهای شگفت ص 255 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 97.  
[133] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 276 به نقل از دارالسلام مرحوم نوری ص 439 - كبریت احمر ص 123 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 27 - دارالسلام مرحوم عراقی ص 437 - معالی السبطین ج 1، ص 98 به نقل از اسرار الشهادة - سحاب رحمت ص 94.  
[134] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 311 به نقل از سردار كربلا ترجمه «العباس» مرحوم مقرم ص 264 - كرامات العباسیه ص 51 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 255 به نقل از زندگانی حضرت عباس علیه‌السلام - در بعضی اسناد گفته شده است كه مخیلف به خواب رفت و این قضایا در عالم رؤیا روی داد، رجوع كنید به سحاب رحمت ص 514 اما در بعضی از اسناد مانند «كرامات الحسینیة» حالتی بین خواب و بیداری ذكر شده است.  
[135] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 348.  
[136] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 389.  
[137] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 486.  
[138] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 551.  
[139] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 586.  
[140] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 282 به نقل از شهر حسین علیه‌السلام نوشته محمد باقر مدرس ص 353-367.  
[141] كرامات العباسیه ص 105 به نقل از الوقایع و الحوادث ج 3 ص 41 و معجزات و كرامات ص 48 - چهره‌ی درخشان ج 1، ص 566.  
[142] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 596 به نقل از حیاة العباس علیه‌السلام ص 100.  
[143] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 407.  
[144] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 638.  
[145] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 378.  
[146] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 442.  
[147] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 308 - دارالسلام عراقی ص 405 - راحة الروح ص 116 - سحاب رحمت ص 122.  
[148] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 554.  
[149] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 381.  
[150] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 357.  
[151] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 470.  
[152] ستاره‌ی درخشان ص 282.  
[153] داستانهای شگفت ص 39 - كرامات الحسینیه ج 2 ص 110.  
[154] دارالسلام عراقی ص 539 - كرامات الحسینیة ج 2 ص 16 - در كتاب داستانهای شگفت ص 40 - خلاصه‌ای از این داستان آمده است.  
[155] داستانهای شگفت ص 124 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 44.  
[156] چهره‌ی درخشان ج 2 ص 498.  
[157] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج 2، ص 241 - كلمه‌ی طیبه ص 444.  
[158] داستانهای شگفت انگیز ص 133 به نقل از نشان از بی نشانها ص 27 و تربت امام حسین ص 96.  
[159] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 377.  
[160] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 379.  
[161] چهره‌ی درخشان ج 1 ص 438.  
[162] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 438.  
[163] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 494.  
[164] كرامات العباسیة ص 121 به نقل از الوقایع و الحوادث ج 3، ص 36 - چهره‌ی درخشان ج 1 ص 315 به نقل از قیام حق ص 148 -.  
[165] كرامات الحسینیه ج 1، ص 225 به نقل از كشكول شمس.  
[166] كرامات العباسیه ص 94 به نقل از الوقایع و الحوادث ج 3، ص 42 - قضیه‌ای شبیه به این داستان نیز در كرامات العباسیه ص 84 به نقل از شخصیت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ص 53 آمده است - معالی السبطین ص 276 - سحاب رحمت ص 494.  
[167] چهره درخشان ج 1 ص 316 به نقل از قیام حق - كرامات العباسیه ص 99 به نقل از الوقایع و الحوادث ج 3 ص 40.  
[168] داستانهای شگفت ص 172- كرامات الحسینیة ج 1 ص 59.  
[169] چهره درخشان 2 ص 438.  
[170] چهره درخشان ج 2 ص 506 به نقل از «درسی از مكتب حسین علیه‌السلام» نوشته‌ی آیت الله العظمی شیرازی.  
[171] كرامات الحسینیه ج 1، ص 188 - معالی السبطین ص 103 به نقل از منتخب - سحاب رحمت ص 99 به نقل از ریاض الشهادة ج 2، ص 51.  
[172] كرامات العباسیه ص 21 به نقل از معراج الاولیاء ص 75.  
[173] كرامات العباسیه ص 26 به نقل از معراج الاولیاء ص 92.  
[174] كرامات العباسیه ص 38 به نقل از مردان علم در میدان عمل ج 7 ص 69.  
[175] چهره‌ی درخشان ج 1 ص 322 به نقل از عدل گستر جهان ص 334 - كرامات العباسیه ص 87 به نقل از كرامات الصالحین ص 231.  
[176] كرامات الحسینیه ج 1، ص 286 - خزینه الجواهر ص 592 - خاك بهشت ص 107 به نقل از اسرار الشهادة ص 160-159 و قصص العلماء ص 322 - دارالسلام مرحوم عراقی ص 518 - معالی السبطین ص 71.  
[177] خاك بهشت ص 109.  
[178] كرامات الحسینیه ج 1 ص 208 به نقل از مجالس المؤمنین - داستانهای شبیه به این داستان در ترجمه‌ی دارالسلام نوری ره ج 2، ص 93 و ص 162 - و همچنین در كرامات الحسینیه ج 1، ص 202 نقل شده است.  
[179] این بزرگوار در شب تاسوعای 1321 دعوت حق را لبیك گفتند، روح پر فتوحشان بر سر خوان احسان امام حسین علیه‌السلام میهمان باد.  
[180] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 542 به نقل از ملاقات با امام زمان علیه‌السلام، ج 2، ص 75 - كرامات الحسینیة ج 2، ص 203.  
[181] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج 2، ص 285 - دارالسلام عراقی ص 502 - وقایع الایام ج 1 ص 10.  
[182] سحاب رحمت ص 89 - وقایع الایام ص 12 - معالی السبطین ص 97 به نقل از اسرار الشهادة.  
[183] كرامات الحسینیه (چاپ اول) ج 1، ص 108 به نقل از جامع الدرر.- ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج 2، ص 173 - سحاب رحمت ص 113 به نقل از دارالسلام مرحوم نوری ج 2، ص 162 و منتخب التواریخ ص 755.  
[184] كرامات الحسینیه ج 1، ص 221 به نقل از «پند تاریخ» - ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم حاجی نوری قدس سره ج 2، ص 158 - در دارالسلام مرحوم عراقی ص 345 و برخی اسناد دیگر این قضیه بصورت مبسوطتر بیان شده است و در آنجا می‌فرماید: او در عالم بیداری دید كه امام حسین علیه‌السلام و دو نفر از حرم مطهر بیرون آمدند و در آخر ایوان شریف ایستادند و این مطلب را فرمودند. - كلمه‌ی طیبه ص 134 - معالی السبطین ص 88 به نقل از اسرار الشهادة - راحة الروح ص 157 - سحاب رحمت ص 117.  
[185] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج 2، ص 159.  
[186] كرامات الحسینیه ص 59 به نقل از توسلات ص 57.  
[187] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 586.  
[188] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 558.  
[189] ستاره‌ی درخشان شام ص 270 - سحاب رحمت ص 777.  
[190] كرامات العباسیه ص 144، به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ص 62.  
[191] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 532، به نقل از منهاج البیان علی نهج الاخبار و القرآن ص 24 تألیف شیخ علی قرنی گلپایگانی.  
[192] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج 2، ص 99 - وقایع الایام خیابانی ج 1، ص 8.  
[193] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 513.  
[194] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 579.  
[195] كرامات العباسیه ص 154، به نقل از باب الحوائج علیه‌السلام ص 286 - چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 521.  
[196] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 519 به نقل از سردار كربلا ص 260 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 247 به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام.  
[197] كرامات الحسینیه، ج 1، ص 263، به نقل از پند جاوید.  
[198] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 357.  
[199] داستانهای شگفت ص 246 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 83.  
[200] كرامات الحسینیة ج 1، ص 91، به نقل از راحة الروح یا كشتی نجات.  
[201] كرامات الحسینیه ج 2، ص 40 - دارالسلام عراقی ص 488.  
[202] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 468 - كرامات العباسیه ص 200 به نقل از دستانهای جالب ص 253.  
[203] كرامات الحسینیة ج 2، ص 77، به نقل از توسلات ص 133.  
[204] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 421.  
[205] داستانهای شگفت ص 153 - كرامات الحسینیة ج 2، ص 122.  
[206] داستانهای شگفت ص 50، كرامات الحسینیه ج 1، ص 37.  
[207] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 400.  
[208] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 593.  
[209] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 534.  
[210] كرامات الحسینیه ج 1، ص 259 به نقل از پند جاوید.  
[211] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 491.  
[212] داستانهای شگفت ص 92 - كرامات الحسینینه ج 2، ص 117.  
[213] داستانهای شگفت ص 290 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 103.  
[214] كرامات الحسینیه ج 2، ص 66 به نقل از توسلات ص 114.  
[215] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 497.  
[216] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 474.  
[217] داستانهای شگفت ص 299 - كرامات الحسینیه ج 1 ص 75.  
[218] كرامات الحسینیة ج 1، ص 181 به نقل از كشكول شمس - كبریت احمر ص 165.  
[219] كرامات الحسینیه ج 2، ص 165 به نقل از ملاقات با امام زمان ج 2، ص 229.  
[220] كرامات الحسینیه ج 2، ص 169 به نقل از نجم الثاقب مرحوم نوری قدس سره.  
[221] كرامات الحسینیة ج 2، ص 73 به نقل توسلات ص 116.  
[222] كرامات الحسینیه ج 2، ص 145 به نقل از زندگانی عشق ص 210 - خزینة الجواهر ص 593 به نقل از زهرالربیع.  
[223] داستانهای شگفت ص 228 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 69.  
[224] كراما الحسینیه ج 1، ص 52، به نقل از معجزات الائمة.  
[225] داستانهای شگفت ص 464 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 134.  
[226] ترجمه دارالسلام مرحوم نوری ج 2، ص 277.  
[227] كرامات الحسینیه ج 1، ص 243، به نقل از زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام - چهره‌ی درخشان ج 1، ص 304، به نقل از زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ص 92 (با تفاوت اندكی) - كبریت احمر ص 411، ص 165 - خصائص العباسیه مرحوم كلباسی ص 215 - سحاب رحمت ص 515 - دارالسلام عراقی ص 549.  
[228] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 519.  
[229] چهره‌ی درخشان ج 2، ص 505، به نقل از گلستان معارف ج 2، ص 176.  
[230] چهره‌ی درخشان ج1، ص 321، به نقل از مفاتیح الجنة ص 226 - كرامات العباسیة ص 148 به نقل از منهاج السرور ج 3، ص 244 و جامع الدرر ج 2، ص 407 - در چهره‌ی درخشان ج 1، ص 332 قضیه‌ی دیگری از به زبان آمدن طفل در رحم مادر به اعجاز حضرت عباس علیه‌السلام بیان شده است.  
[231] چهره‌ی درخشان ج 1، ص 451، كرامات العباسیه ص 171.  
[232] چهره درخشان، ج 1، ص 324.  
[233] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 639 - در همین كتاب ص 646 نیز قضیه‌ی دیگری نظیر همین قضیه از ارمغان مور ج 14، ص 183 نقل شده است. كه در آن قضیه، مرد به عنوان صلح دهنده در زد و خوردی وارد می‌شود و دست او بوسیله‌ی خنجر یكی از آنها قطع می‌گردد، و پس از مدتی همان زن را به عقد او (به عنوان محلل) درمی‌آورند! و آن دو تصمیم می‌گیرند كه با هم زندگی كنند.  
[234] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 488.  
[235] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 481 - كرامات العباسیة ص 176.  
[236] داستانهای شگفت ص 282 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 100.  
[237] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 317، به نقل از معجزات و كرامت ص 44.  
[238] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 483.  
[239] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 477.  
[240] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 496.  
[241] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 378.  
[242] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 479.  
[243] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 455.  
[244] وای به حال كسانی كه به خاطر كند ذهنی یا به سبب تنبلی، به جای اینكه مطالعه كنند و دین مأثور را برای مردم بگویند، یا از روی كتاب مصیبت بخوانند، تخیلات خود را برای مردم بیچاره و ایتام آل محمد علیهم‌السلام بیان می‌كنند! ای كاش هر گوینده و مداحی از این سرگذشت شگفت‌انگیز درس گیرد و بداند كه چون مرحوم شوشتری، دین را از آبروی خود محترمتر می‌دانست! مورد توجه حضرات معصومین علیهم‌السلام واقع شد.  
[245] ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج 2، ص 296، - كرامات الحسینیة ج 2، ص 43، به نقل از آیات بینات فی حقیقة بعض المنامات نوشته‌ی علامه حاج شیخ محمد تقی شوشتری و ترجمه‌ی خصائص الحسینیة ص 20.  
[246] كرامات مرعشیه به نقل از «قبسات» ص 102 و شهاب شریعت ص 289 و «بر ستیغ نور» ص 80، این قضیه به اختصار و تفاوت در كرامات الحسینیه ج 2، ص 218 آمده است.  
[247] داستانهای شگفت ص 348 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 109 و ص 117.  
[248] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج 2، ص 156.  
[249] كرامات العباسیه ص 42.  
[250] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 526.  
[251] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 544 - كرامات الحسینیه ج 2، ص 82، به نقل از توسلات ص 135 - در چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 592 نیز قضیه‌ی دیگری شبیه به این قضیه آمده است.  
[252] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 526.  
[253] داستانهای شگفت ص437 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 121.  
[254] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 531.  
[255] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 557، به نقل از یادداشتهای آقای قحطانی و او به نقل از كتاب «فتح و فرج».  
[256] كرامات العباسیه ص 118 به نقل از الوقایع والحوادث ج 3، ص 39.  
[257] چهره‌ی درخشان، ج 2، ص 563، به نقل از كتاب «معجزات هند» كتابخانه‌ی ناصریه‌ی میرحامد حسین هندی قدس سره لكنهو.  
[258] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 527.  
[259] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 560.  
[260] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 556.  
[261] كرامات العباسیة ص 229، به نقل از نماز شام غریبان ص 93.  
[262] ستاره‌ی درخشان شام ص 330، به نقل از شیفتگان حضرت مهدی علیه‌السلام 145، و به نقل از العبقری الحسان.  
[263] ستاره‌ی درخشان شام، ص 335، به نقل از كبریت احمر ص 85، چاپ اسلامیه.  
[264] ستاره‌ی درخشان شام، ص 335، به نقل از وقایع الایام خیابانی.  
[265] ستاره‌ی درخشان شام ص 330، به نقل از شیفتگان حضرت مهدی علیه‌السلام ج 1، ص 251.  
[266] كرامات الحسینیه ج 1، ص 40، داستانهای شگفت ص 58.  
[267] كرامات الحسینیه ج 2، ص 68، به نقل از خاتون دو سرا ص 3.  
[268] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج 2، ص 168 - ستاره‌ی درخشان شام ص 326، به نقل از ریاحین الشریعة ج 3، ص 164 - سحاب رحمت ص 831.  
[269] كرامات الحسینیه ج 2، ص 55، به نقل از توسلات ص 51 - ستاره‌ی درخشان شام ص 327.  
[270] ستاره درخشان شام ص 329، به نقل از مجموعه‌ی انوار علمی معصومین علیهم‌السلام نوشته‌ی شیخ علی فلسفی ص 65.  
[271] ستاره‌ی درخشان شام ص 11، به نقل از منتخب التواریخ (چاپ اسلامیه) ص 388 - سحاب رحمت ص 774 به نقل از منتخب التواریخ، در سحاب رحمت ص 776، به نقل از معالی السبطین ج 2، ص 101 این قضیه را به اختصار نقل می‌كند: فنزل فی قبرها و وضع علیها ثوبا لفهافیه و اخرجها؛ فاذا هی بنت صغیرة دون البلوغ و كان متنها مجروحة من كثرة الضرب! این جملات دلالت دارد كه سید ابراهیم و دیگران، بدن شریف آن حضرت را دیده‌اند و هنوز جای تازیانه‌ها و... بر آن بدن مطهر بوده است.  
[272] ستاره‌ی درخشان شام ص 13، به نقل از كرامات و معجزات ص 9 - سحاب رحمت ص 776 به نقل از مقتل جامع مقرم ج 2، ص 208.  
[273] ستاره درخشان شام ص 276.  
[274] كرامات الحسینیه ج 2، ص 84، به نقل از توسلات ص 161 - ستاره‌ی درخشان شام ص 267.  
[275] ستاره‌ی درخشان شام ص 272.  
[276] كرامات الحسینیه ج 2، ص 88، به نقل از توسلات ص 168 - ستاره‌ی درخشان شام ص 261.  
[277] داستانهای شگفت ص 183 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 63.  
[278] داستانهای شگفت ص 183 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 65 - راحة الروح ص 93.  
[279] داستانهای شگفت ص 470 - كرامات الحسینیه ج 1، ص 166.  
[280] كرامات الحسینیه ج 2، ص 75 به نقل از توسلات ص 88.  
[281] خاك بهشت ص 116 به نقل از قصص العلماء ص 447، و فوائد الرضویه ص 695، داستانهای پراكنده ج 1، ص 27.  
[282] خاك بهشت ص 116 به نقل از خزانیة الجواهر ص 593 - این قضیه به گونه‌ای مبسوطتر در كرامات الحسینه ج 1، ص 173، به نقل از «گنجینه‌های قرآن» ذكر شده است.  
[283] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 470.  
[284] كرامات العباسیه ص 138، به نقل از مجموعه‌ی انوار ص 230.  
[285] خاك بهشت ص 120 به نقل از كریمه‌ی اهل بیت علیه‌السلام ص 288.  
[286] خاك بهشت ص 119 به نقل از منتهی المطلب ج 1، ص 461، وسائل ج 2، ص 742، بحار ج 82، ص 45 - كرامات الحسینیة ج 2، ص 106 - خزینة الجواهر ص 243 - وقایع الایام ص 161 به نقل از تظلم الزهراء -علیهاالسلام - كبریت احمر ص 347 و ص 462.  
[287] خاك بهشت ص 117، به نقل از نجات الامة ص 162.  
[288] خاك بهشت ص 118، به نقل از مستدرك الوسائل ج 8 ص 237.  
[289] داستانهای شگفت انگیز ص 140.  
[290] كرامات الحسینیه ج 1، ص 240 - خاك بهشت ص 114 به نقل از دارالسلام و به نقل از مفاتیح الجنان ص 484 - خزینة الجواهر ص 593 - ترجمه‌ی دارالسلام نوری ج 2، ص 272.  
[291] كرامات الحسینیه ج 2، ص 186 - مفاتیح الجنان ص 763 به نقل از نجم الثاقب مرحوم نوری.  
[292].  
[293] كرامات الحسینیة ج 2، ص 242 به نقل از آثار شگفت ص 48.  
[294] كرامات الحسینیه ج 2، ص 242 به نقل از آثار شگفت ص 30.  
[295] چهره‌ی درخشان، ج 1، ص 500.  
[296] العبقری الحسان ج 1، المسك الاذفر ص 113 سحاب رحمت ص 120.  
[297] كرامات الحسینیه ج 2، ص 321، به نقل از آثار شگفت ص 19.  
[298] كرامات الحسینیه ج 2، ص 238 به نقل از آثار شگفت ص 38.  
[299] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج 2، ص 268 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 210 - مفاتیح الجنان ص 763.  
[300] كرامات الحسینیه ج 2، ص 229 به نقل از آثار شگفت ص 60.  
[301] داستانهای شگفت ص 334 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 106 - سحاب رحمت ص 116.  
[302] كرامات الحسینیة ج 2، ص 232، به نقل از آثار شگفت ص 67.  
[303] كرامات الحسینیة ج 2، ص 224 به نقل از آثار شگفت ص 34.  
[304] كرامات الحسینیة ص 223 به نقل از آثار شگفت ص 19.  
[305] كرامات الحسینیة ج 1، ص47 - معالی السبطین ص 98 به نقل از اسرارالشهادة.  
[306] داستانهای شگفت ص 403 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 118.  
[307] كرامات الحسینیة ج 1، ص 33.  
[308] كرامات الحسینیة ج 2، ص 256 به نقل از دین ما، علمای ما ص 158.  
[309] داستانهای شگفت انگیز ص 88 به نقل از حكایاتی از عنایات حسینی ص 52 و زبدة الحكایات ص 227 - كرامات الحسینیة ج 2، ص 227، با اختصار.  
[310] سحاب رحمت، ص 125.  
[311] كرامات الحسینیة ج 1، ص 186 به نقل از كشكول شمس.  
[312] داستانهای شگفت ص 408 - كرامات الحسینیة ج 2، ص 129.  
[313] سحاب رحمت ص 96 به نقل از اختر فروزان ص 433 تألیف آقای شیخ محمد شریف رازی.  
[314] ترجمه دارالسلام نوری ج 2، ص 231 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 169 به نقل از داستانهای شگفت - وقایع الایام ص 14 - سحاب رحمت ص 88.  
[315] كرامات العباسیه ص 77.  
[316] سحاب رحمت ص 96 به نقل از عیون اخبار الرضا باب 66 حدیث 36 (خبر دعبل عند وفاته) و ریاض الشهادة ج 2، ص 312 مجلس 16 - كبریت احمر ص 443.  
[317] كرامات الحسینیة ج 2، ص 147، به نقل از زندگانی عشق، او به نقل از راه تكامل ج 3، ص 150.  
[318] كرامات الحسینیة ج 1، ص 274.  
[319] كرامات الحسینیة ج 1، ص 200، به نقل از تحفة المجالس.  
[320] ترجمه‌ی دارالسلام محدث نوری ج 2، ص 162 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 193، به نقل از ثمرات الحیوة - كبریت احمر ص 416 به نقل از تحفة المجالس - خاك بهشت ص 124.  
[321] كرامات الحسینیة ج 1، ص 196، به نقل از ثمرات الحیات - ترجمه‌ی دارالسلام محدث نوری ج 2، ص 161 - خاك بهشت ص 128 - كلمه‌ی طیبه مرحوم نوری ص 134.  
[322] ترجمه‌ی دارالسلام مرحوم نوری ج 2، ص 162 - كرامات الحسینیة ج 1، ص 191 - خاك بهشت به نقل از كلمه‌ی طیبه ص 134.  
[323] كرامات الحسینیة ج 2، ص 140، به نقل از زندگانی عشق ص 185 - ترجمه‌ی دارالسلام محدث نوری، ج 2، ص 153 به نقل از دروع الواقیه مرحوم سید بن طاووس.  
[324] خاك بهشت ص 123 - كبریت الاحمر ص 491 به نقل از روضة الحسینیة - كرامات الحسینیة ج 1، ص 197.  
[325] خزینة الجواهر (مرحوم نهاوندی) ص 562، به نقل از دارالسلام عراقی - خاك بهشت ص 127 - دارالسلام عراقی ص 473.  
[326] كرامات الحسینیة ج 1، ص 178.  
[327] كرامات الحسینیة ج 1، ص 232، به نقل از دارالسلام - معالی السبطین ص 103، به نقل از اسرار الشهادة.  
[328].  
[329] كرامات الحسینیه، ج 1، ص 234، به نقل از حدیقة الشیعة.  
[330] كرامات الحسینیه ج 1، ص 171 به نقل از رجال مامقانی.

## 32. سوگواری بر امام حسین علیه السلام

### مشخصات كتاب

زبان: فارسی   
نویسنده: سید احمد موسوی  
ناشر: سید احمد موسوی  
نوع فایل: PDF  
تعداد صفحات: 25   
حجم كتاب: 356 كیلوبایت

### مقدمه

فاجعه خون بار و غم‌انگیز شهادت سرور شهیدان، حضرت امام حسین (ع) اثری عمیق و تألمی جبران‌ناپذیر بر دل‌های امت اسلامی و آزاد اندیشان جهان نهاد.از روز دهم محرم سال 61 ه.ق كه این حادثه دل خراش روی داد تاكنون، امت اسلامی و دوست داران آن حضرت، در شهادت مظلومانه او و یارانش و اسارت اهل بیت گرامی پیامبر عزادار بوده و اشك ماتم ریخته‌اند.تشكیل مجالس سوگواری و خواندن مرثیه و نیز سرودن شعرهای جانگدازی كه بیان كننده مظلومیت و حقانیت آن امام و منعكس كننده جنایت‌های بی نظیر و قساوت قلب دشمنان آن حضرت باشد، همواره از سوی مسلمانان مورد توجه بوده و اكنون به صورت، یكی از كهن‌ترین «سنت»های تغییرناپذیر الهی در آمده است.بسیاری از حركت‌های عظیم اجتماعی در تاریخ بشر (پس از شهادت امام حسین (ع)) از نهضت بزرگ امام حسین الهام گرفته و از همین مجالس آغاز شده است.سنت سوگواری بر امام حسین و یارانش از آغازین روزهای پس از شهادت آن امام همام پای گرفت و روز به روز بر غنای آن افزوده گشت.مرحوم شیخ مفید در كتاب «مجالس» و شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی در كتاب «امالی» در روایتی كه سلسله سند آن به صورت پیوسته به ابراهیم بن راجه می‌رسد، می‌گویند: «نخستین كسی كه در شهادت حسین بن علی (ع) مرثیه خواند، (مردی) از قبیله بنی سهم بن عود بن غالب بن عقبه بن عمرو السهمی بود.از سروده‌های او در «رثای» امام حسین این است: مررت علی قبر الحسین به كربلا ففاض علیه من دموعی غزیرهاو مازلت أرثیه و أبكی لشجوه و یُسْعِدُ عینی دمْعُها و زفیرُهاو بكیت من بعد الحسین عصایبا أطافت به من جانِبَیْها قبورُهاسلام علی اهل القبور به كربلا و قل لها منی سلام‌ٌ یزورهاسلام بآصال العشی و باالضحی تؤدیه نكباءُ الریاح و مورها...»در كربلا به آرام‌گاه حسین (ع) گذر كردم. پس از چشمانم آبی بسیار جاری شد. تا زنده‌ام، برای حزن و اندوه حسین مرثیه می‌خوانم و اشك چشم و ناله هایم مرا یاری می‌كند. پس از حسین (ع) بر یاران او می‌گریم، آنانی كه قبرهایشان به واسطه حسین از دو سمت طواف می‌شوند. سلام بر شهیدان گورستان سرزمین كربلا و بر اهل آن قبرستان، از من به آنان سلامی بازگو كن كه آنان را زیارت كند. سلام به هنگام عصر، شب و روز در هنگامی كه بادهایی از شمال شرقی می‌وزد و غباری كه از باد برمی خیزد، آن را می‌رساند.»برخی از منابع، اشعار دیگری از شاعر یاد شده، نقل كرده كه محتوای آن نشان می‌دهد در روزهای نخستین شهادت امام و پیش از به خاك سپرده شدن اجساد مطهر، آن را سروده بوده است.با گذشت زمان، برپایی مجالس سوگواری و سرودن شعر در رثای امام حسین (ع)، روز به روز قوت می‌گرفت.شاعران نام داری چون فرزدق، كمیت، دعبل خزاعی و... و اندیشه ورانی چون سیّدرضی، سید مرتضی، سید بحرالعلوم و دیگر صاحب نظران اسلامی چون اسماعیل بن عباد، خالد بن معدان، ابن حماد، ابومنصور بن علی القطیفی معروف به قطان، عبدالسلام‌بن محمد قزوینی بغدادی، صاحب بن عباد، عطیه كوفی، سفیان صوری، نقیب بغدادی، ابوالحسن علی بن احمد جرجانی و ده‌ها صاحب نظر دیگر كه بیشتر آنان از اهل سنت و جماعت هستند، اشعار سودمندی در رثای امام حسین (ع) سروده‌اند.پیشوایان مذهب‌های فقهی چون امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالك و امام احمد بن حنبل و شاگردان برجسته آنان، در عزای سرور شهیدان مرثیه خوانده‌اند. امام شافعی در سوگ امام حسین (ع) اشعاری سروده است كه بخشی از آن را یاد می‌كنیم: «تأوَّه قلبی و الفواد كئیب و أرّق‌َ نوعی و السُّهادُ عجیب‌و ممّا نضی جسمی و شیَّب‌َ لمتی تصاریف ایام‌ٍ لهن‌ّ خطوب‌ٌفَمَن‌ْ مُبْلِغ عنّی الحسین رسالَة و ان كَرِهتها انفس و قلوب‌ذبیح بلا جرم‌ٍ كأن‌ّ قمیصه‌ُ سبیغ‌ٌ بماءٍ الاُرجوان خضیب‌ٌفللسیف إعوال‌ٌ و للرُّمح رَنّه و للخیل من بَعْدَ الصَّهیل نحیب‌ٌتزلزلت الدنیا لال محمد و كادت لهم صم‌ّ الجبال تذوب‌و غارت نجوم و اقشعرّت كواكب و هتك‌ّ استارٌ و شق‌َ جیوب‌یصلی علی المبعوث من آل هاشم و یغزی نبوه ان‌ّ ذا لعجبیقلبم آه كشید و دلم اندوه‌گین گردید. خوابم به بیداری منجر گردید و بیداری من عجیب بود. آنچه بدنم را لاغر كرد و موی سفیدم را سفیدتر نمود، حوادث روزهایی بود كه بسیار دشوار و ترس آور است. پس چه كسی از من به حسین (ع) درستی رسالت او را می‌رساند؟ گرچه نفس‌ها و قلب‌ها(ی ناپاك) از آن كراهت دارد. كشته شده بی گناهی كه پیراهنش با رنگ قرمز(خون بدنش) رنگین و خضاب گردید. پس برای شمشیر گریه‌ای با صدای بلند است و برای سر نیزه، نوحه و زاری و برای اسب‌ها ناله‌ای است. دنیا برای آل محمد به زلزله آمد، كوه‌ها برای آنان ندبه می‌كنند. ستاره‌های در ماتم و غوغا فرو رفته‌اند و موی بر تن كواكب راست شده و جامه بر تن دریده و گریبان چاك كرده‌اند. بر فرستاده شده‌ای از آل هاشم درودی می‌فرستند و با فرزندان او می‌جنگند. این عجیب است. اگرگناه من دوستی آل محمد است، پس هرگز از این گناه توبه نمی‌كنم. آنان شفیعان من در روز محشر هستند، هنگامی كه برای نگاه كنندگان، دشواری من آوری باشد.سوگواری بر امام حسین (ع) تنها به آدمی زادگان اختصاص ندارد، بلكه جنیان نیز در ماتم آن شهید بزرگ عزاداری كرده و اشعاری سروده‌اند.متفكر شهید مرتضی مطهری در این باره گوید: «در قمقام، صفحات 509 تا 513، قسمت زیادی از مراثی جنی‌ها به صورت شعر نقل شده است.»خاندان رسالت و پیشوایان معصوم شیعه نیز، بی تردید از ترویج كنندگان اصلی این سنت بوده‌اند. روضه‌های سوزناك حضرت زینب كبرا (س) و امام سجاد (ع) در دوران اسارت و پس از آن و نیز برگزاری مراسم سوگواری توسط امام باقر و امام صادق (ع) سند زنده این حقیقت است.از آنچه كه بیان شد به خوبی فهمیده می‌شود، سنت سوگواری بر شهدای كربلا، از اوّلین روزهای بعد از حادثه آغاز شده و تا این زمان، لحظه به لحظه بر شور و حال آن اضافه گردیده است.بسیاری از بزرگان و صاحب نظران اسلامی - از فرق مختلف - در گسترش این سنت تلاش ورزیده و همواره به آن اهتمام داشته‌اند. اما در عین حال، برخی از دشمنان آل پیامبر (ص) كه همیشه در تلاش بوده‌اند تا انوار الهی را خاموش نمایند، در كنار بعضی دیگر از عقاید دینی مذهبی مسلمین، سنت سوگواری بر امام حسین (ع) را نیز زیر سئوال برده‌اند.در میان این دسته، احمد تقی الدین ابن تیمیه كه پایه گذار مبانی فكری و اعتقادی وهابیت بود، بیشترین لجاجت را به خرج داده است.ما در این نوشتار، نگاهی گذرا به دیدگاه ابن تیمیه (به عنوان علم‌دار مخالفت بااین سنت) و پیروان او می‌پردازیم. آن‌گاه به طرح مسئله سوگواری بر امام حسین می‌پردازیم و در آن از «جایگاه» سوگواری در كتاب و سنت، «سوگواری بر امام حسین در متون معتبر شیعه و سنی» سخن خواهیم گفت.

### دیدگاه مخالفان سوگواری‌

«احمد تقی الدین ابن تیمیه» از جمله كسانی است كه بیشترین مخالفت را با برگزاری سوگواری بر امام حسین ابراز كرده است.او برای این‌كه عزاداری بر امام حسین را بدعت نشان دهد و حكم به حرمت آن‌كند، اصل قیام امام را زیر سوال برده است. ابن تیمیه معتقد است نهضت حسین (ع)، حركتی فاسد و در جهت هوای نفس بوده است. همچنین ابن تیمیه دفاعیات سرسختانه و محكمی از یزید بن معاویه در خصوص به شهادت رساندن امام حسین (ع) انجام داده است.ابن تیمیه و پیروانش، برگزاری هرگونه جشن و سرور در ولادت‌های پیشوایان دینی و شخصیت‌های برجسته و نیز عزاداری برای ارتحال آنان (حتی شخص رسول اكرم (ص)) را حرام و بدعت در دین می‌پندارند. اما درباره برپایی مجالس عزاداری برای امام حسین و اهل بیت آن حضرت حساسیت بیشتری نشان داده‌اند.ابن تیمیه، عزاداری بر امام حسین (ع) را با دلایل زیر بدعت و حرام دانسته است: 1- از آن‌جا كه مطلق عزاداری‌ها برای شهید یا متوفا به منزله پرستش و عبادت آن شخص است، عزاداری برای امام حسین نیز همان حكم حرام را دارد.2- چون عزاداری بر حسین از اعمال شیعه است و از طرفی تمام عقاید و كردار شیعیان باطل و خارج از تعلیمات دینی است، این عمل نیز هم‌چون سایر اعمال آنان بدعت و باطل است.3- چون قیام امام حسین در برابر یزید، امر مطلوب و شایسته‌ای نبود، بلكه مفاسدی را به همراه داشت؛ از این رو، عزاداری بر امام حسین جایز نیست.4- چون عزاداری بر حسین، همواره با لعن یزید همراه است و از طرفی یزید، خلیفه مسلط به بلاد اسلامی بود و لذا پیشوایان دین با اتفاق نظر، لعن او را حرام می‌دانند، پس عزاداری بر حسین بن علی صحیح نیست.ابن تیمیه پس از ذكر پاره‌ای از اظهارات الحادی پیرامون قیام، چنین اظهار نظر می‌كند: «فلیعلم المسلمون ان‌ّ الكباء علی الحسین یعقیده أنّه قتل مظلوماً و عدواناً لعو بل‌كفر و یوجب الخروج عن الاسلام؛ مسلمانان باید بدانند كه گریه كردن بر حسین به دلیل این كه او مظلوم و از راه دشمنی كشته شد، لغو، بلكه كفر است و موجب خروج از دین اسلام می‌شود.»پس از ابن تیمیه، تعدادی از پیروان او نیز سیره و سلوك او را در پیش گرفتند.«محمد بن عبدالوهاب» مؤسس فرقه وهابیت در یكی از كتاب‌های خود به نام «الرد علی الرافضه» به مسئله سوگواری بر امام حسین پرداخته است. وی می‌گوید: «عزاداری برای امام حسین (ع) كفر و خارج شدن از دین است. عزاداری برای‌حسین (ع) بدعت است و باید از آن جلوگیری شود.»محمد بن عبدالوهاب در این باره به سخن استاد فكری خود ابن تیمیه استنادمی‌كند و می‌گوید: «شیخ الاسلام ابوالعباس تقی الدین احمد ابن تیمیه می‌گوید: عزاداری برای‌حسین از بدعت‌ها و منكرات و اعمال قبیح و زشت و خلاف شرع است و برگزار كنندگان‌این مراسم‌ها باید توبه داده شوند و اگر توبه نكنند، باید كشته شوند.»«شیخ عبدالرحمن آل شیخ» (نوه محمد بن عبدالوهاب) در كتاب «فتح المجید»كه بر ضد شیعه نوشته شده می‌گوید: «شیعه قائل به عصمت ائمه است. قائل به قاعده حسن و قبح عقلی است، قائل به‌استغاثه به ائمه است. قائل به جواز زیارت قبور ائمه است. قائل به جواز سوگواری در ایام وفات ائمه و مخصوصاً سوگواری برای امام حسین است.»با توجه به آنچه ذكر شد، باید دید كه آیا عزاداری بر امام حسین (ع) از سنت‌های شیعیان است؟ یا دیگر فرقه‌های اسلامی نیز به آن اهتمام دارند؟ هم‌چنین باید روشن شود كه سوگواری بر امام حسین بر چه مبنای دینی استوار است؟ و آیا دلایل ابن تیمیه بررد سوگواری امام حسین (ع) از مبنای علمی، تحقیقی و غیر مغرضانه برخوردار است یاخیر؟پیش از وارد شدن به اصل بحث، بی مناسبت نیست كه نگاهی گذرا به اصل«عزاداری برای فقید» از منظر كتاب و سنت بیفكنیم.

### عزاداری بر فقید از منظر قرآن‌

آیاتی از قرآن كریم، سوگواری بر فقید را با صراحت تمام تأیید می‌كنند. در این آیات سوگواری بعضی از پیامبران در فقدان دوستان و عزیزانشان بازگو شده است.روشن‌ترین آیاتی كه از سوگواری پیامبری در فقدان دیگری سخن می‌گوید، آیات 84 تا 86 سوره مباركه یوسف است. این آیات در ضمن توصیف حالت یعقوب پس از فقدان یوسف، تأثر شدید و حزن زاید الوصف و گریه شدید یعقوب را با بیان زیر ترسیم می‌كند: (و تولی عنهم و قال یا أسفی علی یوسف و ابیضَّت‌ْ عیناه‌ُ من الحزن فَهُوَكظیم‌ٌ قالوا تا الله تَفْتَوا تذكُرُ یوسُف‌َ حتّی تكون‌َ حَرَضاً اَوْ تكون‌َ من الهلكین‌قال انّما اَشكُو بثّی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لاتعلمون).یعقوب از فرزندان خویش روی برگرداند و گفت: بر فراق یوسف متأسفم و چشمانش از اندوه سفید شد. و اندوه خود را فرو می‌خورد. فرزندان یعقوب‌گفتند: به خدا سوگند تو آن قدر به یاد او هستی تا این‌كه بیمار شوی یا بمیری‌یعقوب گفت: شرح اندوه و پریشانی خود را تنها با خدای خویش، شكایت می‌برم و من از رحمت خدا می‌دانم، آنچه را شما نمی‌دانید.عمر عبدالسلام از محققان اهل سنّت و جماعت مشروعیت گریه بر فقید را از دیدگاه قرآن كریم، آشكارا و روشن دانسته و برای اثبات آن به دو آیه یاد شده استدلال می‌كند.«ان‌ّ فی القرآن الكریم و السنة المتواتره شواهد جلیة علی جواز البكاء علی الفقید و اوضح ما ورد فی القرآن الكریم وضعه تعالی حالة یعقوب (ع) - بعد ضیاع یوسف (ع) - منه اخباره اذ یقول تعالی...؛ در قرآن كریم و سنت متواتره بر جواز گریه كردن بر فقید، شواهدی آشكار است و در قرآن كریم، واضح‌ترین چیزی كه (بر جواز گریه بر فقید) وارد شده است، این است كه خدای تعالی پس از فقدان یوسف و قطع شدن گزارشی از اوضاع حالت یعقوب را با بیان زیر منعكس می‌كند...»آن‌گاه آیات یاد شده را ذكر كرده است.آشنایان به كتاب و سنت می‌دانند كه یعقوب در فراق فرزندش یوسف، شب و روز می‌گریست. سوگواری او در فراق فرزندش به قدری شدید بود كه بینایی خود را از دست‌داد. بیماری و فقدان بینایی یعقوب مایه فراموشی یوسف نگردید، هرچه وعده وصال نزدیكتر می‌شد، آتش عشق و محبت یعقوب به فرزند دل‌بندش یوسف، شعله ورتر می‌گردد و لذا به نص‌ّ قرآن كریم بوی یوسف را از فرسنگ‌ها راه، استشمام می‌كرد.(اِنّی لاجِد ریح‌َ یُوسُف لَوْلاَ تُفَنِّدون)؛ «اگر به من نیرنگ نزده باشید، من بوی یوسف را استشمام می‌كنم.»از این رو، به جای این‌كه یوسف به دنبال پدرش راه بیفتد، خورشید جمال یعقوب به دنبال ستاره گم شده خود: یوسف، به سرزمین مصر حركت می‌كند. قرآن كریم در حین بازگو كردن شرح حال یعقوب نه فقط انتقادی به یعقوب نمی‌كند بلكه تاثر و اندوه او را، برای آگاهی انسان‌ها در همه نسل‌ها منعكس می‌نماید.بی تردید، اگر این پیامبر بزرگوار در میان وهابی‌های امروز در سرزمین عربستان می‌بود، درباره او چگونه داوری می‌كردند؟ یا اگر در زمان ابن تیمیه می‌بود، یقیناً در باور و پندار او جزء مشركان قرار می‌گرفت.

### عزاداری بر فقید از نگاه سنت‌

اخبار و احادیث متواتر نبوی كه از فراسوی «وحی» تراویده و از سرچشمه زلال (ماینطق عن الهوی ان هو الّا وحی یوحی) جوشیده و از گفتار و رفتار آن بنی رحمت سخن می‌گویند و نیز روایت هایی كه از اهل بیت مطهر پیامبر خدا و صحابه مكرم آن حضرت در زمینه «تشریع سوگواری برای متوفا و شهدای ارجم‌اند اسلام» به ما رسیده، بی‌شمارند. محدثان و راویان اخبار و احادیث، هر یك در «صحاح» و «سنن» و «موسوعات» روایی خویش، در این زمینه به صورت متواتر نقل حدیث كرده‌اند.عمر عبدالسلام، در كتاب خود به نام «مخالفة الوهابیه للقرآن و السنه» طیف بی‌شماری از این روایت‌ها را از منابع گوناگون، روایی از پیامبر و اهل بیت مطهر و صحابه آن حضرت گرد آورده است كه خوانندگان می‌توانند به این منبع مراجعه كنند.ما نیز در حد گنجایش این نوشتار، دسته‌ای از روایت‌ها را در جهت اثبات «جواز سوگواری در وفات» كه از منابع اهل سنت تحقیق كرده‌ایم، در این‌جا یاد می‌كنیم: مسلم در صحیح خود روایت می‌كند: «النبی‌ء (ص) زار قبر امه وبكی و ابكی من حوله؛ پیامبر، مرقد مادر گرامی خود را زیارت كرد، آن‌گاه گریست و كسانی را كه در اطراف آن حضرت بودند به گریه آورد.»در صحیح بخاری باب جنائز و سنن بیهقی جزء چهارم چنین آمده است: «ان رسول الله بكی فی موت ابراهیم فقالوا یا رسول الله تبكی و انت رسول الله؟ قال: انّما انا بشر تَدْمَع العین و یخشع القلب و لانقول ما یسخط الرب؛ همانا پیامبرخدا (ص) در مرگ پسرش ابراهیم گریه كرد. اصحاب گفتند: ای پیامبر خدا، آیا شما پیامبر خدا نیستید كه گریه می‌كنید؟ حضرت فرمود: من هم مثل شما بَشرم، چشم ادمی گریه می‌كند و قلب هر انسانی نرم می‌شود و من چیزی را كه موجب غضب پروردگار گردد، نمی‌گویم.»جمعی از محدثان، چون «ابن شبه» در «تاریخ مدینه المنوره»، «سید نورالدین سمهودی» در «وفاء الوفا» و «ابن حجر» در «الاصابه» بیهقی در كتاب «الجنائز» از «سنن» خود و ابن ماجه نیز در كتاب «الجنائز» از «سنن» خود روایت كرده‌اند: «و ورد انّه (ص) قال مخاطباً رقیه بعد موتها: الحقی بسافنا الخیر عثمان بن مظعون قال: و بكی النساء فجعل عمر یضربهن بسوطه فاخذ النبی (ص) بیده و قال دعهن‌ّ یا عمرو قال: و ایّا كن‌َّ و نعیق الشیطان فأنّه مهما یكن من العین و القلب فمن الله و من الرحمة و مهما یكن من اللسان و من الید فمن الشیطان.قال: فبكت فاطمة علی شفیر القبر فجعل النبی (ص) یمسح الدموع عن عینیها بطرف ثوبه؛ روایت شده است كه پس از فوت رقیه، دختر گرامی پیامبر، در حالی‌كه پیامبر او را مخاطب قرار داده بود، فرمود: به سلف نیك ما پیوستی. عثمان بن مظعون، روایت كرده است كه زن‌ها گریه می‌كردند، آن‌گاه عمر بن خطاب با تازیانه خود، آنان را می‌زد (تا از گریه كردن باز دارد) پیامبر خدا با دست مبارك خود او را گرفت و فرمود: ای عمر! آنان رابه حال خودشان واگذار. و فرمود: از فریادهای شیطان بپرهیزید، همانا گریه كردن هرگاه ازچشم و قلب نشئت بگیرد، پس از سوی خدا و رحمت است و هرگاه از زبان و دست سرچشمه گیرد از سوی شیطان است. عثمان بن مظعون گوید: فاطمه (س) در كنار قبررقیه گریه كرد و پیامبر اشك‌های چشم فاطمه را با گوشه پیراهن خود پاك می‌كرد.»از روایت‌های یاد شده، چنین استفاده می‌شود كه پیامبر خدا در مرگ هر یك ازنزدیكان خود، چون مادر گرامی و پسر و دختر خودش، شدیداً می‌گریسته و در مرگ‌پسرش ابراهیم، تصریح كرده است كه هر بشری گریه می‌كند. پس اگر پیامبر خدا درزمان ابن تیمیه و یا وهابیان امروز زندگی می‌كرد قطعاً از سوی آنان به بدعت گذاری وشرك متهم‌می‌شد.«ابن سعد» در «طبقات» و «ابن اثیر» در «كامل» و «احمد بن حنبل» در «مسند»، مسند عبدالله بن عمر، از عبدالله بن عمر روایت كرده‌اند: «ان‌ّ الرسول (ص) قال بعد استشهاد حمزة: فحمزة لابواكی له، فجاء نساء الانصارالی باب رسول الله فبكین علی حمزة فدعا لهن رسول الله (ص)؛ پس از شهادت حمزه (سیدالشهدا) پیامبر خدا فرمود: حمزه هیچ گریه كننده‌ای ندارد. پس زنان انصار به درخانه رسول خدا، آمدند و برای حمزه به سوگواری پرداختند و پیامبر خدا در حق آنان دعاكرد».از این روایت به روشنی استفاده می‌شود كه پیامبر خدا، عزاداری برای شخصیتی چون حمزه را مهم و دارای فضیلت می‌شمرده و گرنه هیچ‌گاه از این كه حمزه گریه كننده‌ای ندارد، افسوس نمی‌خورد و از سوی دیگر در حق زنان انصار كه برای حمزه گریه كرده بودند، دعا نمی‌كرد.و نیز عبدالله بن عمر گوید: «ما رأینا رسول الله (ص) باكیاً اشد من بكائه علی حمزة بن عبد المطلب؛ ما هیچ‌گاه ندیدیم كه پیامبر خدا به اندازه‌ای كه در شهادت حمزه گریه كرد، گریه كند.»ظاهراً در استحباب و فضیلت سوگواری و عزاداری برای شخص متوفا و شهید تردیدی باقی نمی‌ماند و بیش از این نیازی به ذكر روایت از پیامبر خدا نخواهد بود».روایت دیگری در كتب حدیثی آمده است كه پس از ارتحال جان‌گداز پیامبر، فاطمه زهرا دخت گرامی حضرت گریه می‌كرد و می‌گفت: «یا ابتاه اجاب ربّاً دعاه یا ابتاه جنة الفردوس مأواه‌یا ابتاه الی جبرئیل لعتاه یا ابتاه من ربه ما أدناه؛ای پدر بزرگواری كه خداوند دعوت او را اجابت كرد، ای پدری كه جنة الفردوس جایگاه او قرار گرفت؛ ای پدر من، تو آن كسی هستی كه به جبرئیل دیگر ملاقات نداری، ای پدر من، تو آن كسی هستی كه به خدای خویش نزدیك شدی».و نیز در صحیح مسلم آمده است: «ان‌ّ عائشه ذكر لها ان عبدالله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببكاء الحی فقالت عائشه یغفر الله لابی عبدالرحمن، اما انه لم یكذب ولكنه نسی او أخطأ انّما مرّ رسول‌الله (ص) علی یهودیّه یبكی علیها فقال: انّهم یبكون علیها و انهالتعذب فی قبرها؛ به عایشه گفتند كه عبدالله بن عمر می‌گوید: با گریه زنده‌ها، میت در قبر عذاب می‌شود.عایشه گفت: خداوند ابوعبدالرحمن (عبدلله ابن عمر) را ببخشد، او دروغ نمی‌گوید ولی اوفراموش یا اشتباه كرده است (اشتباهاً از روایت پیامبر خدا سوء برداشت كرده است) روزی پیامبر خدا بر زن یهودیه متوفائی گذشت كه دیگر یهودیان بر او گریه می‌كردند. پیامبر فرمود: این‌ها (یهودیان) برای او گریه می‌كنند در حالی‌كه او در قبر خود عذاب می‌شود.یعنی او به كفر اعمال و اعتقاد خود، عذاب می‌شود و این‌ها از دوری او گریه می‌كنند.»مطالب فشرده‌ای كه تاكنون عنوان شد، گذری اجمالی بر اصل فضیلت و استحباب «سوگواری» برای فقید بود. و اكنون مناسب است، در خصوص عزاداری برای سرور شهیدان و سید مظلومان حضرت امام حسین (ع) مطالبی مستند به كتاب‌های معتبر شیعه و سنی بیان گردد.

### دلالت سنت بر سوگواری بر امام حسین علیه السلام

از روزی كه پیشوای آزادگان حضرت امام حسین (ع) با یاران و اهل بیت خود، در سرزمین كربلا و با لب تشنه در كنار آب فرات به صورت مظلومانه و به طرز فجیعی، به شهادت رسیدند، قاطبه امت اسلامی از سنّی و شیعه عزادار بوده و از آن روز تاكنون كه در حدود چهارده قرن، سپری می‌شود، نه تنها از تپش قلب امت اسلامی، چیزی كاهش نیافته و آتش این ماتم فرو ننشسته كه هر چه از تاریخ آن بیشتر می‌گذرد، داغ عزای حسین بن علی (ع) گسترش بیشتر و آتش مصیبت آن حضرت، در دل‌ها مشتعل می‌شود، چنان كه شاعر می‌گوید: زان تشنگان، هنوز به عیوق می‌رسد آواز العطش ز بیابان كربلاسرّ این حقیقت بر هیچ مسلمان مومن و متعهد پوشیده نیست. گذشته از این كه امام حسین (ع) با قیام و شهادت مظلومانه خود، آیین تابناك اسلام را از فنا و نابودی مطلق، نجات داد با تبرئه شریعت توحیدی محمد (ص) از اعمال یزید و دیگر حكّام اموی صف مسلمانان را از یزیدیان جدا كرد.گریه در عزاداری امام حسین (ع) جزء ایمان و اعتقادات امّت اسلامی قرار گرفته است؛ زیرا، این امّت در روایت‌های متواتر و پرشماری از پیامبر خدا (ص) چونان كه وجوب حج و جهاد و روزه و... شنیده‌اند، گریه بر حسین را نیز از گفتار و رفتار آن گرامی شنیده‌اند، مسلمانان به خوبی می‌دانند كه پیامبر خدا با «اخبار جبرئیل» هم خود بر «شهادت» و «مظلومیت» حسین گریه می‌كرد و هم مسلمانان را به گریه بر آن حضرت، فرا می‌خواند، پس گرچه بر امام حسین (ع) اطاعت از دستور «قولی» و «فعلی» رسول خدا است.این‌كه به بعضی روایت هایی كه از طریق شیعه و سنّی در این زمینه، از پیامبر گرامی اسلام و نیز اهل بیت آن حضرت و دیگر پیشوایان اسلامی، رسیده در حدّ نیاز این نوشتار، به صورت اجمال و گذرا، اشاره خواهیم كرد.نخست به نقل دسته‌ای از روایت‌ها كه از طریق اهل سنت، نقل می‌شود می‌پردازیم، سپس روایت هایی را از طریق شیعه یاد می‌كنیم

### روایت‌های اهل سنت در عزاداری امام حسین علیه السلام

عمر عبدالسلام از محققان معاصر اهل «سنت» و «جماعت»، پس از استدلال به آیاتی از قرآن در زمینه عزاداری برای امام حسین (ع) به وجود روایت‌های متواتر در این موضوع اشاره كرده است و گوید: «و هم چنین سزاوار است كه اشاره كنیم به روایت‌های متواتری كه بر خبر دادن «جبرئیل» از شهادت حسین (ع) از "اهل بیت و ذوی القربی" دلالت می‌كنند. من از این‌دسته از روایت‌ها در حدود دویست روایت را برشمردم. بعضی از این روایت‌ها در (كتاب)«اسد الغابه» ج‌1 ص 349، نوشته ابن اثیر و بعضی دیگر در كتاب «الكامل» ج‌4 ص‌93 ونیز در كتاب «البدایة و النهایة» و بعضی دیگر در «المعجم الكبیر» ج 3 ص‌113 و ج‌4ص‌115 نوشته طبرانی و بعضی دیگر از آن روایت‌ها در «فواید السمطین» نوشته جوینی‌و نیز در مسند «احمد ابن حنبل» مسند «علی ابن ابی طالب» ج‌1 ص 85 و نیز منابع دیگر، ذكر شده است.»عمر عبدالسلام از باب نمونه، به بعضی از آن احادیث اشاره می‌كند و می‌گوید: «از جمله این روایت‌ها، روایت اسماء بنت عمیس است. اسماء گوید: رسول خدا فرمود: ای اسماء، گروه ستم‌گری كه خداوند آنان را از شفاعت من بی نصیب می‌داند، فرزندم حسین را می‌كشد.»حدیث عایشه یكی دیگر از آن روایت‌ها است كه گوید: «بیَّنّا رسول الله (ص) راقد اذ جاء الحسین یحبوا الیه فنهیته عنه ثم‌ّ قمت لبعض امری فدنا منه، فاستیقظ رسول الله و هو یبكی! فقلت: ما یبكیك؟ قال ان جبرئیل ارانی التربة التی یقتل علیها الحسین، فاشتد غضب الله علی من سفك دمه...؛ «روزی پیامبر خدا (ص) در خواب بود، هنگامی كه حسین (ع) آمد به سمت آن حضرت رفت و من مانع از نزدیك شدن او به پیامبر گردیدم، سپس از جا بلند شدم تا كارم را انجام دهم، حسین نزد پیامبر رفت، سپس پیامبر (ص) از خواب بیدار شد، در حالی كه گریه می‌كرد. گفتم: چه چیز شما را به گریه آورده است؟ پیامبر فرمود: جبرئیل، تربتی را به من نشان داد كه حسین برآن كشته می‌شود پس غضب خداوند بر كسانی نازل خواهد بود كه خون حسین رامی‌ریزند.»و نیز؛ «ابن اثیر در «اسد الغابه» از انس بن حارث بن «ابیه» و او از پدرش روایت‌كرده است كه گوید من خود شنیدم كه پیامبر خدا در حالی كه حسین در دامنش بود، می‌فرمود: این پسرم در سرزمینی كه به آن عراق گفته می‌شود، به قتل می‌رسد پس هركس او را درك كند، باید به یاری‌اش بشتابد.»آنچه یاد شد، برخی از روایت هایی بود كه عمر عبدالسلام در كتاب خود برای نمونه به آن اشاره كرده است و برای توضیح بیشتر باید به همان مدرك مراجعه شود.ابن اثیر این روایت را در كتاب دیگر خود به نام «البدایة و النهایة» از بغوی با اندكی تفاوت با روایت قبلی نقل كرده و آن این است: «قال الصحابی انس بن الحارث: سمعت رسول الله یقول: ان‌ّ ابنی هذا... یعنی الحسین - یقتل بارض یقال لها كربلا ضمن شهد منكم ذلك فلینصره؛ انس بن حارث صحابه پیامبر گفت: شنیدم كه پیامبر خدا می‌فرمود: همانا این پسر من (یعنی حسین) به سرزمین كه كربلا نام دارد كشته می‌شود پس هر كس از شما او را درك كند باید به یاری او بشتابد.»احمد ابن حنبل در مسند خود روایت كرده است كه علی (ع) در راه خود به «صفین» از كربلا گذشت. پس صدا زد: «یا اباعبدالله! (ای حسین) در كنار شط فرات، صبر كن! آن‌گاه فرمود: روزی در محضر رسول خدا، بودم، چشم‌های آن حضرت پر از اشك بود.گفتم ای پیامبر خدا چه چیز شما را به گریه آورده است؟ حضرت فرمود: لحظه هایی پیش جبرئیل در نزد من بود و به من گفت: حسین (ع) در كنار «شط فرات» كشته می‌شود و به من گفت: آیا تربت او را، استشمام می‌كنی؟پیامبر فرمود: آن‌گاه جبرئیل دست خود را دراز كرد و مشتی از خاك را به من داد و من هیچ اختیاری از چشمم ندارم، جز این كه اشك می‌بارد.»احمد ابن حبنل در مسند خود روایت می‌كند: «از ابن عباس روایت شده است كه گفته است: روزی در محل شهادت حسین (ع) بودیم، پیامبر خدا را نصف روز در خواب دیدم در حالی كه سر و صورتش پر از گرد و غبار بود، شیشه‌ای در دست آن حضرت بود كه در آن شیشه خون جاسازی شده بود، پس گفتم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدای شما این چیست؟ حضرت فرمود: این خون حسین و اصحاب حسین است كه از امروز تا همیشه می‌جوشد.» ابن عباس گوید: ما آن روز را شمردیم و روز قتل امام را پیدا كردیم.»این قسمت از این فصل را با نقل روایتی از یكی از محدثان اهل سنت توسط مرحوم علامه امینی به پایان می‌بریم، پوشیده نیست كه علامه امینی از فرهیختگان و صاحب نظران شیعه است ولی چون روایت مورد نظر را از منابع اهل سنت ذكر كرده، ماهم در این ردیف به نقل آن مبادرت می‌ورزیم. علامه امینی در كتاب خود به نام «راه ماراه و روش پیامبر ما ست» روایت‌های زیادی را از منابع معتبر اهل سنت در زمینه سوگواری بر امام حسین نقل می‌كند.علامه امینی صاحب الغدیر در كتاب خود به نام «راه ما راه و روش پیامبر ماست».در ضمن انعكاس دیدگاه صاحب نظران اهل سنت در زمینه عزاداری امام حسین (ع) می‌گوید: «و شاید بتوان گفت كه تجدید یاد بود در «میلاد» و «مرگ و میر» اعیاد بزرگ نهضت‌های دینی و ملّی، حوادث اجتماعی جهانی، و وقایع مهمّی كه در بین ملّت‌ها رخ می‌دهد، با عنایت به شماره سال‌هایی كه از حدوث آن وقایع مهم تاریخی می‌گذرد و سال‌گرد آن را روز جشن و سرور یا خون و سوگواری قرار دادن، از شعائر و رسوم دیرینه‌ای است كه طبع بشری و افكار شایسته آن را در ملل و امم گذشته پی ریزی كرده و قبل ازجاهلیت و بعد از آن، هم چنان كه تا این زمان، متداول ساخته است.این «اعیاد» یهود و نصاری و عرب قبل از اسلام و بعد از اسلام است كه تاریخ در صفحاتش ضبط نموده و گویا این سنّت، از تمایلات انسانی است، كه از عوامل حب‌ّ و عاطفه، ناشی می‌گردد و از سرچشمه حیاتی، آبیاری می‌شود و شاخ و برگی است، كه از اصول احترام و تقدیر و تحسین و بزرگ‌داشت رجال دین و دنیا و قهرمانان بی نظیر و بزرگان امّت، منشعب می‌شود و منظور از آن، زنده داشتن خاطره و جاویدان ساختن نام چنین مردانی است كه در آن، فوائد تایخی و اجتماعی بوده و برای نسل‌های آینده وعبرت و دستورالعمل مفید و موثر است و در آن تجارب و آزمایش‌هایی است كه موجب بیداری ملت هاست (و این سنت)، اختصاص به یك گروه و ملّتی ندارد.آری، روزهای تاریخی از حوادث مهم و پیشامدهای ناگواری كه در آن‌ها رخ داده، نورانیت و بهجتی كسب می‌كند كه در میان سایر روزها به كرامت و عظمت نشان‌دار شده و از خوبی و بدی آن حوادث، كسب سعد و نحوست كرده و رنگ آن حوادث را به خود می‌گیرد.و تاریخ تاكنون روز را نشان نداده كه حادثه واقع در آن، از حادثه محرّم (روز نهضت مبارك حسینی) - كه هر مسلمان با غیرت شرافت‌مند آزاده به آن افتخار می‌كند - بزرگ‌تر و مهم‌تر و مصیبت بارتر باشد، و در آن درس‌های عالی است كه در مدرسه توحید و عبادت، كلاس نهایی از حكمت عملی به حساب می‌آید، چنان‌كه ترسیمی كه عاشورا از آزادگی و بلندی همّت، جان‌بازی در راه خدا كرده، زیباترین ترسیم و كامل‌ترین و روشن‌ترین تصویر است (عاشورا) اقدام مثبتی است در برانداختن و ریشه كن نمودن مشكلات فساد و تباهی از مسیر صحیح انسانیت.(عاشورا) اقدام مثبتی است در فاصله گرفتن و بیزاری جستن از رذائل و پستی‌ها. (عاشورا) اصل محكمی است در شكستن‌شوكت ستم‌گران و واژگون ساختن پرچم‌های شرك و نفاق، و درهم كوبیدن تجاوز ستم‌گران و رهایی بشر از اسارت نفس چیره.(عاشورا) مثبت‌ترین عملی است در برافراشتن كلمه توحید كلمه حقیقت و راستی، كلمه زندگی سعادت‌مند و مقام عالی‌انسانی (و تمّت كلمة ربّك صدقاً و عدلاً لامبدّل لكلماته).پس سزاوارترین روزی كه تا ابد الدّهر - در جبین تاریخ - برای امت محمد (ص)زنده و تازه و درخشان باقی می‌ماند، روز حسین - بضعة رسول الله - و پاره‌ای از گوشت و خون پیامبر و جگر گوشه و نور چشم وی، و گل خوش‌بوی او در زندگانی دنیاست كه حقاًبایستی آن روز را بزرگ‌ترین روز خدا - روزی كه قبل از هر كس به خدا منصوب است - و روز پیامبر خدا و روز عید قربان رسول خدا و «ذبح عظیم» آن حضرت دانست.«ابوالمؤید موفق خوارزمی حنفی» كه در سال 568 ه.ق وفات یافته است - در جلد اوّل كتاب خود «مقتل الامام السبط الشهید» كه معروف و متداول است، در صفحه 163 آورده‌است: «بعد از آن یك سال تمام، از ولادت «حسین» گذشت، دوازده فرشته سرخ رو، بررسول خدا نازل شدند و در حالی‌كه پر و بال خود را گسترده بودند، چنین گفتند: ای محمّد!بر سر فرزندات - حسین - آن خواهد آمد كه از ناحیه قابیل بر سر هابیل آمد و خداوند نظیر پاداشی را كه به هابیل داد به او خواهد آمد و نظیر كیفری را كه به قابیل داد، به قاتل او می‌دهد. پس اضافه كرده است: هیچ فرشته‌ای در آسمان نماند، مگر این كه بر رسول‌خدا نازل شد و او را سر سلامتی داده و به پاداشی كه از طرف خدای تعالی به وی عطا می‌شود، آگاه می‌ساخت و تربت «حسین» را به آن حضرت عرضه می‌داشت و آن جناب می‌گفت: بارالها! دچار خذلان كن، آن كسی را كه حسین مرا یاری نمی‌كند و بكش آن‌كسی را كه او را می‌كشد و او را از آرزوهایش بهره مساز!بعد از آن كه دو سال تمام از میلاد حسین گذشت، رسول خدا برای سفر بیرون رفت وقتی مقداری راه پیمود، ناگهان ایستاد و با چشم گریان گفت: «انّا لله و انا الیه راجعون» سبب پرسیدند: فرمود: این جبرئیل است مرا از سرزمینی در كنار فرات خبرمی‌دهد كه اسمش «كربلا» است. فرزندم - حسین بن فاطمه - در آن جا كشته می‌شود.پرسیدند: چه كسی او را می‌كشد؟ فرمود: مردی به نام یزید - كه خداوند وجود وی را بی‌بركت گرداند و گویا هم اكنون اقامت‌گاه و دفن او را در آن سرزمین می‌بینم، در حالی‌كه‌سرش را به ارمغان می‌برند. به خدا سوگند! كسی از دیدن سر فرزندم حسین خوشحال نمی‌شود مگر آن كه خداوند او را دچار نفاق نموده و میان قلب و زبانش مخالفت می‌افكند؛یعنی، ایمانی را كه به زبانش ادعا می‌كند، در دلش نمی‌ماند»و نیز ابوالمؤید اضافه می‌كند: «سپس رسول خدا از این سفر برگشت و در حالی‌كه غمناك بود، به منبر رفت و در ضمن این‌كه حسن و حسین در مقابلش قرار داشتند، برای مردم خطبه‌ای ایراد نمود و موعظه كرد، بعد از فراغت از خطبه، دست راست خود را بر سر حسین نهاده و سر را به سوی آسمان برداشت و عرض كرد: بار الها من بنده تو و پیامبر تو محمّدم و این دو كودك پاكان عترت منند و برگزیدگان ذریّه من نسل منند كه بعد از خود باقی می‌گذارم. بار الها! جبرئیل به من خبر آورده كه این فرزندم - حسین - بی یار و یاور كشته خواهد شد، پروردگارا كشته شدن او را برای من مبارك گردان و او را از سادات‌شهیدان - قرار ده كه تو بر هر چیز توانایی. پروردگارا در قاتل او و كسی كه یاری‌اش كند، مباركی و میمنت قرار مده.»آن گاه ابوالموید می‌گوید: «مردم در مسجد - وقتی این كلام را شنیدند - یك پارچه گریه سر دادند، حضرت فرمود: آیا گریه می‌كنید، ولی یاری‌اش نمی‌كنید؟ پروردگارا! تو خودت ولی‌ّ و یار او باش.»سپس ابوالموید خطبه‌ای را كه آن حضرت بعد از مراجعت از سفرش و چند روز قبل از وفاتش ایراد كرده بود از «ابن عباس» نقل می‌كند و شاید خطبه مزبور بعد از مراجعت از «حجّة‌الوداع» بوده است و به هر حال عبارات آن خطبه به آن چه ما نقل كردیم، نزدیك است.»و چه بسا این گمان به ذهن بیاید و گمان مردم تیز هوش، عین یقین است. كه همان تكرار سوگواری هایی كه رسول خدا (ص) در خانه همسرانش برپا می‌داشت، بر اثر فرار رسیدن سال روز میلاد و یا سال‌گرد شهادت سبط پیامبر - حسین سلام الله علیه - و یا بر اثر هر دو بوده است.(سنّة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنّة الله تحویلا)روایت هایی كه ذكر شده و صدها روایت دیگر كه در این نوشتار نمی‌گنجد، از منابع معتبر و اعتمادشدنی محدثان و صاحب نظران فرهیخته اهل سنّت، نقل شده است.حال جای این پرسش باقی می‌ماند كه در تعیین تكلیف مسلمانان در امر عزاداری برای سید آزادگان حضرت امام حسین (ع)، دستورهای پیامبر خدا كه با تواتر نقل می‌شود، پذیرفتنی است و یا القای آن گم‌راه كننده ابن تیمیّه خبیث و ملحد؟ پاسخ بر كسی پوشیده نیست.

### دلالت روایت‌های شیعه به «سوگواری برای امام حسین علیه السلام»

روایت‌های شیعه كه از پیامبر عظیم الشأن اسلام و دیگر پیشوایان معصوم شیعیان و دودمان نبوت در باب«فضیلت سوگواری و عزاداری» برای سیّد شهیدان، پیشوای آزادگان حضرت ابا عبدالله الحسین» نقل شده بی شمارند. و در این جا از باب نمونه به ذكر روایت‌های محدود و كوتاه بسنده می‌كنیم: در مناقب از ابن عباس نقل شده كه رسول خدا (ص) را در عالم رؤیا، بعد از كشته شدن سید الشهدا دید، در حالی كه گرد آلوده و پا برهنه و گریان بود. دامن پیراهن را بالا كرده و به دل مبارك چسبانیده، مثل كسی كه چیزی در دامن گرفته باشد، و این آیه را تلاوت می‌نمود: (و لا تحسبن‌ّ الله غافلاً عمّا یعمل الظالمون)و فرمود: رفتم به سوی كربلا و جمع كردم خون حسینم را از زمین و اكنون آن خون‌ها در دامن من است و من می‌روم برای آن كه مخاصمه كنم با كشندگان او نزد پروردگار.و در روایتی آمده است كه «داخل شدم بر ام‌سلمه (رضی‌الله عنها) در حالی‌كه می‌گریست، پس پرسیدم از او كه برای چه گریه می‌كنی؟ گفت: برای آن كه دیدم رسول‌خدا (ص) را در خواب و بر سر و محاسن شریفش اثر خاك بود گفتم: یا رسول الله برای چه‌شما غبار آلود هستید، فرمود در نزد حسین بودم هنگام كشتن او و از نزد او می‌آیم.»و در روایت دیگر از مرحوم شیخ عباس قمی (ره) آمده است كه: «صبح‌گاهی بود كه ام‌ّسلمه می‌گریست، سبب گریه را پرسیده‌اند، خبر شهادت حسین (ع) را داد و گفت: ندیده بودم پیغمبر (ص) را در خواب، مگر دیشب كه او را با صورت متغیّر و با حالت اندوه ملاقات كردم سبب آن حال را از او پرسیدم فرمود امشب حفر قبور می‌كردم برای حسین و اصحابش.»شیخ عباس قمی می‌نویسد: «و از جامع ترمذی و فضایل سمعانی نقل شده كه ام‌سلمه پیغمبر خدا (ص) را در خواب دید كه خاك بر سر مبارك خود می‌ریخت، عرضه داشتم كه این چه حالت است، فرمود: از كربلا می‌آیم».و در جای دیگر است كه آن حضرت گرد آلود بود و فرمود: از دفن حسین فارغ شدم.شیخ صدوق در كتاب امالی روایت را از ابو عمارة المنشد از امام صادق (ع) نقل می‌كند و می‌گوید: «قال قال لی: یا ابا عمّارة انشدنی فی الحسین بن علی‌ّ قال: فانشدتم فبكی، قال فوالله: ما ذلت انشده و یبكی حتّی سمعت البكاء من الدار، قال فقال: یا ابا عمّاره! من انشدفی الحسین بن علی (ع) فابكی خمسین، فله الجنّة، و من انشد فی الحسین شعرا، فابكی عِشرین، فله الجنّه، و من انشد فی الحسین شعراً فابكی عشرة، فله الجنة و من‌انشده فی الحسین شعرا، فابكی واحداً، فله الجنّه، و من اشد فی الحسین شعراً، فبكی فله الجنّة و من انشد فی الحسین شعراً، فبكی فله الجنة، و من انشد فی الحسین شعراً فتباكی، فله الجنة؛ ای ابو عمّاره شعری در مرثیه حسین (ع) اشاره كن، چون آغاز مرثیه‌نمودم، آن حضرت بگریست، سوگند به خدا چندان بگریست، كه جدران خانه با گریه آن‌حضرت هم آواز گشت و بانگ گریه دار را نیك بشنیدم آنگاه فرمود: ای ابا عمّاره كسی كه‌انشا كند از مراثی حسین و پنجاه تن را بگریاند، از برای او است بهشت خدای، و كسی كه‌قرائت كند مرثیه حسین را و سی تن را بگریاند بر وی فرض افتد و كسی كه مرثیه بگویدوده تن را بگریاند بهشت از برای اوست و كسی كه انشای شعری كند و یك تن را بگریاند، در بهشت جای كند و كسی كه شعری گوید و خویشتن بگرید جزای خویش بهشت یابد و كسی كه در مرثیه حسین انشای شعری كند و خویشتن را چون گریه كنندگان وا نماید، هم‌بدان از سكنه بهشت گردد.»در رجّال كشی روایتی است كه سلسله سند آن به زید شحّام می‌رسد، او می گوید: ما جماعتی از اهل كوفه در محضر امام صادق بودیم كه جعفر بن عفّان بر آن حضرت وارد شد، حضرت او را پیش خود طلبید: «فقال: یا جعفر! قال لبیك جعلنی الله فداك، قال بلغنی انّك تقول الشعر فی الحسین و تجیّد، فقال: نعم جعلنی الله فداك، قال قل نانشدتم فبكی و من حوله حتّی صارت الدّموع عن وجهه و لحیته ثم قال: یا جعفر! و الله لقد شهد ملائكة الله المقربون ههنا یسمعون قولك فی الحسین و لقد بكوا كما بكینا و اكثر و لقد اوجب الله تعالی لك یا جعفر فی ساعته الجنّه بامرها و غفور الله لك، فقال یا جعفر! الّا اریدك؟قال: نعم یا سیّدی قال: ما من احد قال فی الحسین شعرا فبكی و ابكی به الاّ اوجب الله له الجنّة و غفر له؛ صادق آل محمّد فرمود: ای جعفر! عرض كرد جان من فدای تو باد فرمان چیست؟ فرمود به من رسیده است كه تو در مرثیة حسین، انشاد شعر نیكو توانی كرد، عرض كرد چنین است. فرمود انشاد كن. لا جرم آغاز قرائت مراثی كرد، آنحضرت چندان بگریست كه آب چشم مباركش از چهره و لحیه در گذشت. آنگاه فرمود: ای جعفر! فرشتگان خدا كلمات تو را امضا نمودند و سخت بگریستند چنانكه ما می‌گرییم‌بلكه افزون گریستند و خداوند در این ساعت بهشت را بر تو واجب گردانید. و گناهان تو رامعفو داشت آنگاه فرمود: ای جعفر هیچ خواهی این فضیلت بر زیادت از این باز گویم؟عرض كرد. ای مولای من! اینك روا باشد، فرمود نیست كسی كه شعری در مرثیه حسین گوید و بگرید یا بگریاند مگر آن كه خداوند بهشت را بر وی واجب گرداند و گناهان او را به جمله در گذراند».و نیز در كامل الزیارة از عبدالله بن غالب روایت شده است كه گفت: «روزی در محضر امام صادق شرف‌یاب شدم و شروع كردم به مرثیه سرایی برای حسین (ع) چون شعر به این‌جا رسید: لبلیّة تسقوا حسینا بمسقاة الثری غیر التراب‌از پشت پرده صدای ناله و فریاد بلند شد.»ابو هارون المكفوف گوید: «خدمت ابو عبدالله امام صادق شرف‌یاب شدم، به من فرمود: در مرثیه جدّم حسین شعری قرائت كن. من شعری قرائت كردم، امام فرمود: اشعار را در مرثیه حسین به گونه‌ای قرائت كن كه گویی بر سر قبر آن حضرت هستی، آن گاه این شعر را خواندم: «امور علی جدث الحسین بكربلا فقل لا عظمته الزّكیة؛در كربلا به قبر حسین گذر كن و با استخوان‌های پاكیزه او بگو».آن حضرت سخت گریست و من خاموش شدم، سپس به من فرمود: «یكبار دیگرتكرار كن.» پس من تكرار كردم. آن گاه فرمود: «شعری دیگر بخوان» پس من این شعر را خواندم: «یا مریم قومی فاندبی مولاك و علی الحسین فاسعدی ببكاك؛ای مریم برخیز و بر مولای خود گریه كن و با گریه ات بر حسین او را یاری نما.» امام صادق سخت گریه كرد و گریه زنان از پس پرده بالا گرفت، گاهی صدای گریه و ناله به شدت بالا رفت و به من فرمود؛«یا ابا هارون! من انشد فی الحسین، فابكی عشره، ثم جعل ینقص واحدا واحدا حتّی بلغ الواحد، فقال: من انشدّ فی الحسین فابكی واحدا، فله الجنّة، ثم قال: من ذكره فبكی، فله الجنة؛ «ای ابا هارون، كسی كه در مرثیه حسین شعری گوید و ده تن رابگریاند، آن گاه از این عدد یك یك كم كرد و فرمود اگر كسی در عزای حسین شعری بخواند و یك تن را بگریاند، بهشت بر او واجب می‌شود. پس فرمود: كسی كه یاد كندحسین را و خودش گریه كند جای او در بهشت است».حال این پرسش مطرح است، آیا در زمینه عزاداری برای سید شهیدان حسین بن علی (ع) امام صادق كه وارث علم پیامبر بوده، آگاه‌تر است یا ابن تیمیه كه خود در دفاع از یزید و آل امیّه دامن همّت به كمر زده‌است، نظریه پذیرفتنی‌تری دارد؟ آیا در زمینه عزاداری‌ها راه درست آن است كه شخص پیامبر و وارثان به حق علم او چون امام باقر و امام صادق پیموده‌اند، یا راه و مشرب فرقه وهابیت كه سر در آبشخور ابن‌تیمیّه و آل‌امیّه فرو برده‌اند؟پاسخ این پرسش را به خوانندگان واگذار می‌كنیم.پایان